متاع ثنا ناز فرمای قرآن عزیز بارونق افزای طبع تو اید بود

که در معنی گوهر بین تفسیر بی نظیر موسوم به مواهب علیه جامع نکات خفیه وجلیه بفارسی زبان مطبوع جهان از نعامه مستغنی

معروف به

تفسیر حسینی

جلد اول

مصنفه ومؤلفه فاضل اجل کمال الملة والدین حسین بن علی الواعظ الکاشفی الهروی علیه رحمة الله القوی الی یوم الدین

بصفا وجلای طبع انطباع یافت در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از تمهید قواعد محامد الهی و تأسیس مبانی ثناخوانی حضرت رسالت پناهی علیه و علی آله و صحبه صلوة مصونة عن التناهی نموده میشود که قبل ازین باشارت
مشتمل بر بشارت کارکنان عالی جناب امارت پناه ایالت دستگاه معالی صفات مناقب سمات مقرب الحضرة السلطانیه موتمن الملکه الخاقانیه عضد الدولة القاهره
رکن السلطنة الزاهره مؤید الاسلام و المسلمین نظام الدولة و الامارة و الدنیا و الدین **قطعه** گوهر درج کرامت اختر برج کمال + آفتاب اوج حشمت سایهٔ لطف اله
شهسوار عرصهٔ عزت علی شیر آنکه هست + والی والاجناب و داور دوران پناه + مستفیض از نفحهٔ گلبن فضلش جان و دل + مستنیر از لمعهٔ رای منیرش
مهر و ماه + دولت او با جهان و رفعت او با سپهر + فاش میگویند هر دم از سر تمکین و جاه + کای جهان از دولت ما هر چه میجوئی بجوی + وای سپهر از رفعت ما هر چه
میخواهی بخواه + اعزه الله العزیز بعزة الدارین و وفقه بتکمیل اسباب سعادات المنزلین شرف صدور یافته بود عنان توجه بتالیف کتاب
جواهر التفسیر لتحفة الامیر که محتوی بر چهار مجلد ست انعطاف پذیرفت و اتمام مجلد اول بترتیبی کامل و ترصیعی شامل دست داده و بنظر عالی
امارت پناهی رسیده و بعد از آن اما بواسطهٔ وفور علائق و هجوم عوائق تحریر بواقی مجلدات در حیز تعویق و عقدهٔ تاخیر می افتاد تا در غرهٔ محرم المکرم
سنة سبع و تسعین و ثمان مائة ایمای ملهم غیبی از عالم لاریبی بخاطر فاتر بندهٔ جانی حسین الواعظ الکاشفی رسید که عجالة الوقت ترجمهٔ مبرا
از تکلف سخن آرائی و معرا از اظهار صنعت نمائی کلمات قرآنی را با قصر بیانی رقم زدهٔ کلک بیان گرداند تا حضرت مشار الیه بمطالعهٔ آن اوراق اهتمام
تمام نمایند و معنی کلمات قرآن را بنظر استحضار ملحوظ فرمایند و خاطر عاطر را پیش از رسیدن آن ثمرات ریاض قرآنی بدین نوباوهٔ حدائق معانی که
نسبت با هم سامی آنحضرت بمواهب علیه التمام یافته محظوظ گردانند امیدواری بعنایت حضرت باری جل شانه و عز سلطانه چنانست که عنقریب
نسیم توفیق نقاب خفا از چهرهٔ شاهد مقصود برگشاید و عرائس مجلدات ثلثه بر منصهٔ ظهور بجلوه در آید **شعر** ارجو من الله نیل المواهب
و ربی لما ابتغی العبد واهب + و درین ترجمه بعد از ملاحظهٔ حذف و اضمار و تخصیص و تعمیم و حقیقت و مجاز و وضع معنی آیت بر وجهی که

شامل بعضی از وجوه تفسیری باشد مذکور خواهد شد و از اسباب نزول و قصص انبیا علیهم السلام آنچه اصح و اشهر است بطریق خیر الکلام ما قل و دل ذکر خواهد یافت و برخی از سخنان ارباب تحقیق در مجلس صورت تلفیق خواهد پذیرفت و چون قرأت جائز التلاوة بسیار است و اختلافات قرّا در حروف و الفاظ بیشمار درین اوراق از قرأت معتبره روایت بکر از امام عاصم رحمه الله که درین دیار بصفت اشتهار و رتبت اعتبار دارد مثبت میگردد و بعضی از کلمات که مخصوص باشد و مخالف مصحف بود و معنی قرآن بسبب آن اختلاف تغیر کلی پیابد اشارتی میرود والله الهادي وعلى كرمه اعتمادي

اَعُوْذُ پناه میگیرم و التجا مینمایم بِاللّٰهِ بمعبود بحق و خداوند مطلق مِنَ الشَّیْطٰنِ از شر وسوسهٔ دیو فریبندهٔ سرکش یا دور مانده از رحمت بیغیر الرَّجِیْمِ ○ رانده شده از ریاض جنان یا رمیده گشته از طبقات آسمان بتقدیر یک منان

سورة الفاتحة مكيّة ومدنيّة وهي سبع آيات

بِسْمِ اللّٰهِ بنام خدای سزای پرستش الرَّحْمٰنِ نیک بخشنده بر خلق بوجود حیات الرَّحِیْمِ ○ بخشاینده و مهربان بر ایشان ببقا و محافظت از آفات اَلْحَمْدُ همه ثنائی و آفرینی که از ازل تا ابد موجود و معلوم بود و هست و خواهد بود جملهٔ آن بتمام و کمال لِلّٰهِ مر خدای راکه مسمی و موصوف است بهمه اسما و صفات و کمالات رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ آفریننده و پرورنده و دارنده و تربیت کننده و سازنده کارهای همه عالمیان از ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و سباع و حیوانات آبی و جز آن الرَّحْمٰنِ بخشندهٔ وجود بار دیگر در آخرت بعد از فنای جهانیان الرَّحِیْمِ ○ بخشاینده دیگر بار برافت و رحمت مر مومنان را در آوردن ایشان ببهشت جاودان مٰلِکِ یَوْمِ الدِّیْنِ ○ خداوند روز جزا یا متصرف در آن روز بهرچه خواهد یا حافظ اعمال بندگان تا در دادن و ستدن نامها غلط نشود یا قاضی روز حساب که بدان میان بندگان بحق حکم کند و یا جزا دهنده براستی در روز پاداش اِیَّاکَ نَعْبُدُ ترا می پرستیم و بسکه غیر تو مستحق عبادت نیست وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ ○ و خاص از تو یاری میخواهیم در پرستش تو و انجاح سائر حوائج مهمات اِهْدِنَا مارا رهنمای الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ○ براهی راست که راه انبیا و اولیاست در اقوال و افعال و اخلاق که آن راه متوسط بود میان افراط و تفریط و غلو و تقصیر یا ثابت دار مارا براه مستقیم که دین اسلام و سنت حضرت سید انام است و حضرت قطب العارفین غوث الواصلین ناصر الحق والدین خواجه عبید الله رح درین معنی نکتهٔ بلند و کلمهٔ ارجمند فرموده اند و آن اینست که بنمای مارا راه راست یعنی بمحبت ذاتی خود مشرف گردان تا از التفات بخود و بغیر از تو آزاد گشته بتمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم و جز تو نه بینیم و جز تو نه اندیشیم و یا آنکه بنمای مارا راه راست یعنی آن راهی که حضرت ترا است بنسبت هر جزوی که آن جزو بی آن پیایانی ندارد و بغایت کمال خود بی آن نمیرسد تا در همه احوال جز تو نه بینیم و از توجه بغیر تو آزاد گردیم صِرَاطَ الَّذِیْنَ بنمای بما راه آنانکه بفضل خود اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ ۵ انعام کرده بر ایشان بنعمت نبوت و رسالت و ولایت و صدیقیت و شهادت و صلاحیت یا راه آنها که اهل قرب اند و بکمال نعمت ظاهر که قبول شریعت است و بجمال نعمت باطن که اطلاع بر دقائق اسرار حقیقت است ایشانرا معزز و مکرم ساخته غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ نه راه آن کسانیکه خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام نموده یا راه جهودان که بسبب تمرد در معانده و مکابره و قتل انبیاء و تحریف کتب بر ایشان خشم گرفته وَلَا الضَّآلِّیْنَ ○ و نه راه گمراهان یعنی کسانیکه بعد از وجود در طرق مختلفه و سبل منحرفه افتاده اند یا راه ترسایان که بواسطهٔ افراط در شان مسیح و تفریط در باب حبیب صلوات الله علیهما گمراه گشته اند

ع ۱

سورة البقرة مدنية وهي مائتان وست وثمانون آية

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ○ حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر کس را بر آن اطلاعی نداده و گفته اند که معنی الم انا الله اعلم است یعنی منم خدای داناتر ذلک
آن کتابیکه خداوند تعالی در کتب متقدمه بانزال آن وعده داده بود یا در لوح محفوظ نوشته الکتب این کتاب کاملست یعنی قرآن لا ریب
هیچ شک و شبهه نیست فیه ۚ درین کتاب یعنی از غایت ظهور حجت و وضوح دلالت بمثابه ایست که هر که در وی ادنی تامل کند از ریب باز ایستد و داند که
شبهه را در آن مجال نیست هدی دلالت کننده است راه نماینده للمتقین ○ مر پرهیزگاران را که ایشان بدان منتفع شده اند الذین
آنانکه از صدق عقیدت یؤمنون میگروند بالغیب بنادیده که حق تعالی است و ملائکه و قیامت و متعلقات آن یا پوشیده که وحی است
و گفته اند که غیب قضا و قدر است که مومنان بدان ایمان می آرند و یقیمون و بپای میدارند و ادا میکنند الصلوٰة نماز پنجگانه را بشرائط و آداب
آن و مما رزقنهم و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم ینفقون ○ نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق
والذین یؤمنون و آنانکه ایمان می آرند بما انزل بدانچه که فرستاده شده است الیک بسوی تو از قرآن و ما انزل و بآنچه منزل
گشته من قبلک پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل و جز آن و بالآخرة و بسرای دیگر که دار الجزاست هم ایشان که
یاد کرده شده اند یوقنون ○ بیگمان میشوند یعنی بر وقوع آن متیقن اند اولئک آن گروه که موسوم اند بدین صفات و موصوف بدین سمات اند که ذکر
یافت علی هدی بر راه راست و نشان درست اند من ربهم از پروردگار ایشان یعنی بدست توفیق او راه صواب یافته اند و اولئک
و همان گروه هم المفلحون ○ ایشانند رستگاران از عقبات عقاب پیوستگان بدرجات ثواب و ایراد کلمه هم دلیل اختصاص فلاح است بدین قوم
بیت چو ایشانرا طریق راستکاریست ۞ سزای راستکاری رستگاریست ۞ این آیتها که گذشت در شان مومنانست از اهل اسلام و از اهل کتاب
چون عبدالله بن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم و بعد از مدح مومنان ذم کافران میفرماید ان الذین بدرستیکه آنانکه از روی عناد کفروا بپوشیدند
نور ایمان را بظلمت شرک سواء علیهم یکسانست بر ایشان ءانذرتهم آنکه بیم کنی ایشانرا و بترسانی از عذاب ام لم تنذرهم یا تخویف نکنی
و تهدید ننمائی یعنی اگر بیم کنی و اگر نکنی لا یؤمنون ○ ایمان نمی آرند ختم الله مهر نهاده است خدای تعالی علی قلوبهم بر دلهای ایشان
تا بیان حق فهم نکنند و علی سمعهم و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند و علی ابصارهم و بر دیدهای ایشان غشاوة پوششی است
تا راه حق نمی بینند و لهم و مر ایشانراست از روی استحقاق عذاب عظیم ○ عذاب بزرگ در دنیا بقتل و اسر و در عقبی بزجر و قهر و این دو آیت در شان
کفار و مشرکانست که حق سبحانه دانسته بود که بر کفر میرند چون ابوجهل و کشتگان روز بدر و بعد از مذمت کفار سیزده آیت در شان اهل نفاق و شناعت
که قبایح ایشان بواسطه تلبیس و خداع از کافر اصلی زیاده است و من الناس و از آدمیان من یقول کسانند که میگویند آمنا گرویدیم بالله بخدا
و بالیوم الآخر و بروز بازپسین یعنی قیامت و ما هم و حال آنکه نیستند ایشان بمؤمنین ○ گرویدگان براستی یخادعون الله فریب
میدهند بزعم خود خدایرا و الذین آمنوا و آنانرا نیز که ایمان آورده اند یعنی صحابه چه منافقان با ایشان اظهار ایمان میکردند از روی خداع
و ما یخدعون و فریب نمیدهند ایشان الا انفسهم مگر نفسهای خود را چه وبال آن فریب هم بدیشان باز میگردد و ما یشعرون ○ و
نمیدانند که چنین است فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض بیماریست آن نفاق باشد و شک در دین و حقد مومنان و حسد بر ایشان فزادهم
الله مرضا پس زیاده کرد خدای مر ایشانرا مرضا بیماری یعنی هرچند قرآن فرو می آید شک و شبهه ایشان می افزاید و حقد و حسد ایشان روی بازدیاد می نهد
و لهم و مر ایشانراست عذاب الیم دردناک که آنرا انقطاع نباشد بما کانوا بسبب آنچه بودند که با مومنان یکذبون ○ دروغ می گفتند

و از روی نفاق اظهار ایمان میکردند وَاِذَا قِيْلَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان لَهُمْ مر منافقان را لَا تُفْسِدُوْا افساد مکنید و تباهی مورزید
فِي الْاَرْضِ در زمین بکفر و معصیت و فریب با مومنان قَالُوْٓا گویند اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُصْلِحُوْنَ بصلاح آرندگانیم کار خود را بطاعت
و خیر اَلَآ بدانید ای شنوندگان اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ ایشانند تباه کاران و فتنه انگیزان وَلٰكِنْ لَّا يَشْعُرُوْنَ و لیکن
نمیدانند که ایشان مفسد اند وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون میگویند مر این منافقان را اٰمِنُوْا بگروید كَمَآ چنانکه اٰمَنَ النَّاسُ گرویده اند آدمیان
مهاجر و انصار قَالُوْٓا گویند با خود یا در میان قوم خود اَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ همچنانچه ایمان آورده اند جاهلان و بیخردان
و اهل نفاق بآنکه میدانستند که مومنان عقلای اند ایشان را سفیه گفتند بجهت آنکه خود را اعلم و احق اعتقاد کرده بودند پس حق سبحانه نعم سفاهت
ایشانرا بایشان رد کرد و گفت اَلَآ بدانید ای مومنان اِنَّهُمْ بدرستیکه منافقان هُمُ السُّفَهَآءُ ایشانند جاهلان و بیخردان نادانان که نظر بر عاقبت
ندارند و فکر آخرت نمیکنند وَلٰكِنْ لَّا يَعْلَمُوْنَ و لیکن نمیدانند که هیچ نمیدانند وَاِذَا لَقُوا و چون به بینند اهل نفاق و در روبروی ملاقات کنند
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنکسانی را که ایمان آورده اند از صحابه قَالُوْٓا اٰمَنَّا گویند منافقان ما نیز ایمان داریم همچون ایمان شما در اسباب نزول آمده که عبدالله
بن ابی و متابعان او در روی صدیق و فاروق و مرتضی رض دیدند و از روی خوشامد هر یک را مدحها گفتند مرتضی گفت یا ابن ابی از خدای بترس نفاق
مکن ابن ابی گفت یا ابا الحسن نفاق را بما نسبت میفرمائی حال آنکه ما همچون شما مومن و مصدق ایم حق سبحانه خبر داد که ایشان چون مومنان را به بینند گویند که
ما ایمان داریم چنانچه شما دارید وَاِذَا خَلَوْا و چون باز گردند اِلٰى شَيٰطِيْنِهِمْ بسوی دیوان خود یعنی پیشوایان و یارانی که دارند و بفریب ایشان که
شیاطین الانس معروف بودند قَالُوْٓا گویند منافقان از روی صدق که اِنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه ما باشما ایم و بر دین و آئین شماایم اِنَّمَا نَحْنُ جز این نیست که ما مُسْتَهْزِءُوْنَ
افسوس دارندگانیم و استهزاء کنندگانیم با مومنان اَللّٰهُ خداوند او تعالی يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند تسمیه جزا باسم فعل
بر سبیل مزاوجت است و اگر نه حق را مستهزی نتوان گفت پس معنی آنست که خدای تعالی مکافات کند وَيَمُدُّهُمْ و مهلت دهد زمان را زدو فرو گذارد مر ایشانرا
فِيْ طُغْيَانِهِمْ در گزاف و اسراف و سرکشی و جهل و تکبر ایشان در آن حالتها يَعْمَهُوْنَ متحیر میباشند اُولٰٓئِكَ آنها که اهل این صفت اند الَّذِيْنَ آنکسانند
که از روی نادانی اشْتَرَوُا خریدند یعنی بدل کردند و اختیار نمودند الضَّلٰلَةَ گمراهی را بِالْهُدٰى براه یافتگی کفر را با ایمان و شک را به یقین و جهل را بعلم و نفاق را
باخلاص و هلاک را بنجات و دوزخ را ببهشت و بدعت را بسنت فَمَا رَبِحَتْ پس سود نکرد و نفع نرسانید تِّجَارَتُهُمْ بازرگانی ایشان ایشانرا وَمَا كَانُوْا
و این گروه نیستند مُهْتَدِيْنَ راه یافتگان بطریق تجارت حقیقی و سود کردن در آن مَثَلُهُمْ مانند ایشان یا صفت ایشان كَمَثَلِ الَّذِى مانند
وصفت آن کسیست که بشب تاریک بزرگ در بیابان اسْتَوْقَدَ نَارًا برافروزد آتشی بجهت آنکه راه بیند یا جای قرار مقرر کند تا از دزدان و ددان
و دشمنان ایمن شود فَلَمَّآ اَضَآءَتْ پس آنهنگام که روشن گردانید آن آتش مَا حَوْلَهٗ گرداگرد آتش افروزنده را ذَهَبَ اللّٰهُ ببرد خدای بِنُوْرِهِمْ نور آتش ایشانرا
وَتَرَكَهُمْ و فرو گذارد ایشانرا فِيْ ظُلُمٰتٍ در تاریکیها یعنی تاریکی شب و ظلمت ابر لَّا يُبْصِرُوْنَ نه بینند گرداگرد خود را صُمٌّ ایشان کرانند از شنیدن
حق یعنی قبول سخن حق نمیکنند بُكْمٌ گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در اقرار با ایمان با دل موافقت ندارد پس گویا که سخن حق نمی گویند
عُمْيٌ کورانند بدیده بصیرت از دیدن حق فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ پس ایشان باز نگردند ازین صفتها و برهمین صفت محشور شوند وَنَحْشُرُهُمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى وُجُوْهِهِمْ عُمْيًا وَّبُكْمًا وَّصُمًّا مثل منافقانست که در شب تیره ظلمت کفر و ضلالت از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند
و بدان مقدار روشنی از ترس قتال ایمن شده عمر میگذرانیدند اما بعد از مرگ نور اقرار ایشان منطفی گشته در ظلمات ندامت و حسرت و سخط و عقوبت در مانند اَوْ
مثل ایشان كَصَيِّبٍ مانند سحاب باران بزرگ قطره است که بنهیب تمام بزیر آید مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر فِيْهِ در آن باران یعنی در [illegible]

باران یا دران ابر ظُلُمٰتٌ تاریکیها باشد از تراکم ابر و تیرگی شب وَّرَعْدٌ و آواز صعب که از ان ابر شنوده شود وَّبَرْقٌ ۚ و روشنی که از و لامع گردد یَجْعَلُوْنَ
در می آرند اهل این باران از بیم آن اَصَابِعَهُمْ انگشتان خود را فِيْٓ اٰذَانِهِمْ در گوشهای خود مِّنَ الصَّوَاعِقِ از بیم صدای صاعقها که بدیشان رسد و صاعقه
آوازیست هایل که با او آتشی باشد تیز بانه و دود که بهر جا رسد بسوزد پس آن گروه انگشتان در گوش کنند حَذَرَ الْمَوْتِ ۭ برای پرهیز و نگاهداشت خود از خوف
هلاک و بیم مرگ وَاللّٰهُ مُحِيْطٌۢ و خدای تعالی بعلم احاطه کننده است بِالْكٰفِرِيْنَ ۝ بنا گرویدگان و اقوال و افعال ایشان برو پوشیده نیست و مجازات
و مکافات ایشان بر وجهیکه باید و شاید به ایشان خواهد رسانید یَكَادُ الْبَرْقُ نزدیک باشد که روشنائی برق یَخْطَفُ بر باید اَبْصَارَھُمْ بینائیهای
ایشان را كُلَّمَآ اَضَاۗءَ ھَرگاه که بدرخشد برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را لَھُمْ برای ایشان مَّشَوْا بروند ایشان فِيْهِ ڎ در ان روشنی
وَاِذَآ اَظْلَمَ و چون باز تاریک گردد راه عَلَيْهِمْ بر ایشان بواسطه خفای نور برق قَامُوْا ۭ هم انجا بایستند و متحیر گردند وَلَوْ شَاۗءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای تعالی
ذهاب سمع و بصر ایشان لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ هر آینه ببردی شنوائی ایشان را بآواز رعد وَاَبْصَارِهِمْ ۭ و ببردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای عَلٰي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ بر همه چیزها توانا است حق تعالی درین تمثیل تشبیه میکند منافقان را بگروهی که در شب تاریک میان بیابان مهلک
باشند و باران سخت و ابر متراکم ایشان را فرو گیرد و غریدن رعد و درخشیدن برق ایشان را سراسیمه ساخته از هول آواز صاعقه انگشت بر گوش نهند و در ان
ظلمتها راه جاده بر ایشان پوشیده شود هر گاه که برق بدرخشد و راه هویدا گردد قدمی چند بروند و باز که نور برق در گذشته باشد تاریکی روی نماید متوقف
و سرگردان بمانند اینجا اسلام را بباران تشبیه فرموده که سبب حیات قلوبست و ظلمات آن چیزها یست که بر ارباب نفاق شاق باشد چون تکالیف شرعیه
و ترک ریاست و جهاد با اقربا و ترک ادیان قدیمه و اینها را بزعم ایشان ظلمات گفت و رعد مخاوف و شداید که پیش آید و برق غنیمتها و ظفرها که روی نماید و صواعق تهدید
و وعید اهل کفر و نفاق پس منافقان که بظاهر اسلام قبول کرده بودند چون احکام جهاد و قتل کفار و امثال آن نازل میشد خوف بر ایشان استیلا مییافت که مبادا
حکم الٰهی بقتل و جلای ایشان صدور یابد میخواستند که گوش از استماع قرآن ببندند و هر گاه که برق کثرت مال و حصول غنائم بر ایشان درخشان شدی این اسلام را
پسندیده ندی و چون تاریکی مجاهدات و ریاضات بخیال ایشان رسیدی در سلوک جادهٔ دین متوقف شدندی حاصل آنکه بامید نعمت دولت و مدح گوی بودندی
و از بیم محنت و شمن عیب جوی و احوال منافقان و رهزنانی بهمین منوال است **مثنوی** بهنگام راحت متابع شوند ✦ بوقت مشقت منازع شوند ✦ چو دولت در آید همه
چاکرند ✦ بنکبت بهر دشمنی بدترند ✦ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اعْبُدُوْا بپرستید و بندگی کنید رَبَّكُمُ پروردگار خود را که مستحق پرستش او ست الَّذِيْ
آن آفریدگاری که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را و از نیست هست گردانید وَالَّذِيْنَ و بیافرید نیز آنکسانرا که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما و نتیجهٔ این امر نست
که شما را بعبادت فرمود لَعَلَّكُمْ تا باشد که شما تَتَّقُوْنَ ۝ پرهیز کنید از خشم و عذاب خدای الَّذِيْ آن خداوندی که بحکمت بالغه جَعَلَ ساخت لَكُمُ برای
نفع و فائدهٔ شما الْاَرْضَ زمین را فِرَاشًا بساطی باز گسترده جهت آرام در و و حرکت برو وَّالسَّمَاۗءَ و بر گردانید آسمان را بِنَاۗءً سقفی بر افراشته وَّاَنْزَلَ
و فرو فرستاد مِنَ السَّمَاۗءِ از آسمان یا از ابر مَاۗءً آب پر فائده یعنی باران فَاَخْرَجَ پس بیرون آورد بِهٖ بسبب آن آب وقتیکه با خاک آمیخته شد
مِنَ الثَّمَرٰتِ از انواع میوه ها و نباتها رِزْقًا روزی ساخته و پرداخته لَّكُمْ ۚ برای شما فَلَا تَجْعَلُوْا پس مگیرید لِلّٰهِ مر خدای را اَنْدَادًا
همتایان و انبازان در ملک او وَّاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَعْلَمُوْنَ ۝ میدانید که او را مثلی نیست و نشاید که باشد چه هیچکس غیر او بر آفریدن مخلوقات و بظهور
آوردن موجودات قادر نیست وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر هستید شما فِيْ رَيْبٍ در شک و گمان مِّمَّا نَزَّلْنَا از ان چیزی که ما فرو فرستادیم آنرا بتدریج یعنی
قرآن عَلٰي عَبْدِنَا بر بندهٔ ما که محمد است علیه السلام و میگوئید که آن ساخته و بافتهٔ او ست فَاْتُوْا پس بیارید شما که اهل براعت و بلاغتید بِسُوْرَةٍ بسوره یعنی
بیارید کلامی که در فصاحت و جزالت و اخبار از امور غیبیه باشد مِّنْ مِّثْلِهٖ مانند قرآن وَادْعُوْا و بخوانید اگر بخود توانائی معارضه ندارید

ع ١٤

شُهَدَآءَكُمْ حاضران محافل خود را از شعرا و خطبا یا بخوانید بتان خود را بمددگاری یا هر کرا بمعاونت میخواهید بخوانید مِّن دُونِ اللّٰهِ جز خدای تعالی
اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِيْنَ راست گویان در آنکه این کلام بشرست فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته و مثل آن سورت
نیاوردید وَلَنْ تَفْعَلُوْا و در زمان آینده نیز هرگز نتوانید معارضه کردن فَاتَّقُوا پس بپرهیزید النَّارَ از آتش دوزخ الَّتِيْ آن آتشی که ممتازست از سائر
آتشها بآنکه وَقُوْدُهَا آتش انگیزان النَّاسُ مردمانند یعنی کافران انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که حرارت آن صعب‌ترست و بوی آن ناخوشتر
اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین آتشی لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ و بشارت ده ای محمد آنکسانرا که بتوفیق حق اٰمَنُوْا
گرویده اند بخدای و رسول و قرآن وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بجای آورده اند کارهای نیکو از ادای فرائض و سنن و مضمون بشارت چیست اَنَّ لَهُمْ
آنکه مر ایشانراست در آخرت جَنّٰتٍ بوستانها که در وی همه نوع میوه‌ها باشد تَجْرِيْ میرود مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان یا تحت غرفها و منظرهای آن
الْاَنْهٰرُ جویهای آب و شیر و خمر و عسل كُلَّمَا رُزِقُوْا هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان مِنْهَا از آن درختان مِنْ ثَمَرَةٍ از هر نوع میوه رِّزْقًا روزئی
ساخته و طعامهای پرداخته قَالُوْا گویند بهشتیان هٰذَا الَّذِيْ این آن میوه است که رُزِقْنَا داده و خورانیده بودند ما را مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا
و گفته اند هم در بهشت و قول اول شهرت وَاُتُوْا بِهٖ و بیارند پیش مؤمنان از میوه بهشت مُتَشَابِهًا مانند میوه‌های دنیا برنگ و صورت اما بطعم
مختلف باشند چه مزه همه میوه‌ها در یک میوه بهشت ست وَلَهُمْ و مر اهل بهشت راست فِيْهَا در بوستانهای بهشت اَزْوَاجٌ زنان از حوری و انسی
مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه یعنی صافی جوهر و نیکو منظر یا پاک از عیبها و آفتها که زنان دنیا را باشد وَّهُمْ فِيْهَا و بهشتیان در آن بوستانها خٰلِدُوْنَ جاوید
باشندگانند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا يَسْتَحْيٖٓ شرم نکند و باک ندارد اَنْ يَّضْرِبَ آنکه بیان کند مَثَلًا مَّا مثلی بهر چه باشد و برای هر که باشد آورده اند
که یهود در قرآن ذکر مگس و عنکبوت شنیده استهزا میکردند که این سخنها سخن خدای تعالی چه ماند حق سبحانه این آیت فرستاد که خدای از ضرب مثل شرم ندارد و اگر چه باشد
مثل به بَعُوْضَةً پشه خرد فَمَا فَوْقَهَا پس آنچه فراتر از آن باشد چون ذباب و عنکبوت فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنکسانکه گرویده اند و دانسته که قرآن کلام
حقست فَيَعْلَمُوْنَ پس بیقین میدانند که اَنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه آن مثل یا ضرب مثل درست و راست است مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان وَاَمَّا
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و اما آنها که پوشیده اند حق را فَيَقُوْلُوْنَ پس میگویند از روی جدال و عناد یا از راه طعن و افسوس مَاذَآ چه چیز اَرَادَ اللّٰهُ خواسته است
خدای بِهٰذَا بدین که گفت مَثَلًا از روی مثل آیا کافران نمیدانند که حق تعالی بعدل خویش يُضِلُّ گمراه گرداند بِهٖ بدان مثل كَثِيْرًا بسیاری را از کفار
و منافقان که در آن تأمل نکنند و حکمت آنرا در نیابند وَّيَهْدِيْ بِهٖ و بفضل خود راه نماید بهمان مثل كَثِيْرًا بسیاری را از مومنان که در آن تفکر فرمایند
وَمَا يُضِلُّ و گمراه نکند خدای بِهٖٓ بدان مثل کسی را اِلَّا الْفٰسِقِيْنَ مگر بیرون رفتگان از مقام فرمانبرداری الَّذِيْنَ این فاسقان آنانند که يَنْقُضُوْنَ میشکنند
بغدر و خیانت عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدایرا که از ایشان گرفته است مِنْ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ از پس استواری آن پیمان و عهد یست که در توریت با بنی اسرائیل بسته اند
بر متابعت پیغمبر آخر الزمان پس این فاسقان جهودان باشند یا مراد عهد روز میثاقست و بدین قول فسقه کفار و منافقان باشند وَيَقْطَعُوْنَ و می برند این بیوفایان و عهد شکنان مَآ اَمَرَ اللّٰهُ
آنچه خدای فرموده است بِهٖٓ بدان چیز اَنْ يُّوْصَلَ آنکه او را بپیوندند یعنی رحم را کافران رحم پیغمبر را بدشمنی می بریدند چه با هیچ قبیله از عرب نبود که آنحضرت قرابتی نداشت و یهود نیز
قطع رحم میکردند چه میان آنحضرت و ایشان نیز از جهت اخوت اسمعیل و اسحق خویشی بود وَيُفْسِدُوْنَ و همین گروه فساد میکنند فِي الْاَرْضِ در زمین بمخالفت حق
و متابعت نفس اُولٰٓئِكَ آن قوم هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیان زدگان در دنیا و عقبی كَيْفَ تَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ چگونه کافر میشوید بخدای وَكُنْتُمْ
و حال آنکه شما بودید اَمْوَاتًا مردگان یعنی اجسامیکه آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه فَاَحْيَاكُمْ پس زنده گردانید شما را بنفخ روح در ابدان شما بعد از تسویه ثُمَّ
يُمِيْتُكُمْ پس بمیراند شما را در وقت انقضای آجال ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ پس دیگر باره زنده گرداند در قبور یا بنفخه صور اجساد شما را زنده سازد برای نشور ثُمَّ اِلَيْهِ

پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ ۝ باز گردانیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِیْ اوآنخدا ایست که بقدرت بی علت خَلَقَ بیافرید لَكُمْ برای انتفاع شما مَّا فِی الْاَرْضِ آنچیزها را که در زمین ست جَمِیْعًا همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نباتات و حیوانات ثُمَّ پس از آفریدن زمین اسْتَوٰٓی قصد کرد اِلَی السَّمَآءِ بسوی آفرینش آسمان فَسَوّٰىهُنَّ پس راست کرد بی فطور و اعوجاج و خلل آنها را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ و اوست بهمه چیزها عَلِیْمٌ ۝ نیک دانا یعنی داناست که هر چیز چرا ساخت و برای چه آفرید وَاِذْ قَالَ و یاد کن ای محمد چون گفت رَبُّكَ پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر تمام فرشتگان را یا جمعی که ساکنان زمین بودند بعد از قتل و اجلای بنی الجان اِنِّیْ جَاعِلٌ بدرستیکه من آفریننده ام فِی الْاَرْضِ در زمین مکه و اصح آنست که مطلق زمین باشد خَلِیْفَةً بدلی از قوم بنی الجان یا کسیکه در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه شما باشد و در اعانت حق و اهانت باطل خلیفه من و در بحر الحقائق خلیفه را باین معنی گفته اند که خلفست از جمیع موجودات و همه مکونات با جمعهم خلف او نمی توانند بود زیرا که او مجمع غرائب و منبع رغائب غیب و شهادت ست خلاصهٔ عوالم جسمانی و روحانی باوست و جامع حقائق علوی و سفلی همه اوست مثنوی آدمی چیست برزخ جامع + صورت خلق و حق در و لامع + متصل باد قائق جبروت + مشتمل بر حقائق ملکوت + قَالُوْٓا گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند اَتَجْعَلُ آیا می آفرینی فِیْهَا در زمین مَنْ یُّفْسِدُ کسی را که فساد کند و نافرمانی از وصادر گردد فِیْهَا در زمین وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ و بریزد خون مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الٰهی بوده یا در لوح محفوظ خوانده بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصهٔ ایشانست و بجهت این معنی گفتند که چنین کسی را خلیفه می سازی وَنَحْنُ و حال آنکه ما نُسَبِّحُ بپاکی یاد میکنیم ترا بِحَمْدِكَ بامر تو یا بتوفیق تو که موجب حمد ست وَنُقَدِّسُ لَكَ و ذکر میکنیم ترا بپاکیزگی از هر ناشایستگی قَالَ گفت خدای با این ملائکه اِنِّیْٓ اَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم در آفرینش این خلیفه از حکمتها مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی اٰدَمَ مر آدم را که خلیفه عبارت از وبود الْاَسْمَآءَ نامهای مخلوقات كُلَّهَا همه آن از علویات و سفلیات ثُمَّ عَرَضَهُمْ پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را عَلَی الْمَلٰٓئِكَةِ بر فرشتگان که قائل اتجعل فیها بودند فَقَالَ پس گفت و امر کرد نه از روی تکلیف بلکه بطریق تنبیه بر عجز ایشان که اَنْۢبِـُٔوْنِیْ خبر دهید مرا بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِیْنَ ۝ راست گویان در طعن بر استحقاق خلافت آدم و حال آنکه خلیفه اعلم باید و شما اینست قَالُوْا گفتند فرشتگان بعد از جهل خودها بدان اسامی بطریق اعتذار که سُبْحٰنَكَ تنزیه میکنیم ترا از همه نقصها تنزیه کردنی لَا عِلْمَ لَنَآ هیچ دانشی نیست ما را اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا مگر آنچه تو در آموختی ما را اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ بدرستیکه تو دانائی بهر کار الْحَكِیْمُ ۝ محکم کار و صائب کردار قَالَ گفت خدای بی واسطه یٰٓاٰدَمُ ای آدم اَنْۢبِئْهُمْ خبر ده این ملائکه را بِاَسْمَآئِهِمْ بنامهای اینها که حاضرند فَلَمَّآ اَنْۢبَاَهُمْ پس آن دم که آدم خبر داد ملائکه را بِاَسْمَآئِهِمْ بنامهای مسمیات قَالَ گفت خدای تعالی با ملائکه بر سبیل عتاب اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نگفتم مر شما را که اِنِّیْٓ اَعْلَمُ بتحقیق من میدانم غَیْبَ السَّمٰوٰتِ آنچه پوشیده است از احوال آسمانها وَالْاَرْضِ و آنچه مخفیست از امور زمین وَاَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار اتجعل فیها وَمَا كُنْتُمْ و آنچه بودید شما که بزعم خود ها تَكْتُمُوْنَ ۝ می پوشیدید از کراهت معزول شدن خودها از حکومت زمین وَاِذْ قُلْنَا و یاد کن ای رسول آنرا نیز که گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر جمیع فرشتگان را که بیکبار اسْجُدُوْا سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را سجدهٔ تحیت و تعظیم فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند تمام ملائکه اِلَّآ اِبْلِیْسَ مگر عزازیل و وی بقول اصح از قوم بنی الجان بوده حق سبحانه بجهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی نا امید از رحمت خدای اَبٰی سر باز زد از سجدهٔ آدم وَاسْتَكْبَرَ و تکبر و گردنکشی کرد وَكَانَ و بود ابلیس در علم خدای تعالی مِنَ الْكٰفِرِیْنَ ۝ از جملهٔ ناگرویدگان وَقُلْنَا یٰٓاٰدَمُ و گفتیم ما از محض کرم که ای آدم اسْكُنْ اَنْتَ ساکن شو تو وَزَوْجُكَ و جفت تو یعنی حوا الْجَنَّةَ در بهشت وَكُلَا و بخورید مِنْهَا از بهشت یعنی میوه هاے آن رَغَدًا خوردنی بسیار حَیْثُ شِئْتُمَا هر جا که خواهید شما وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مگردید هٰذِهِ الشَّجَرَةَ این درخت را یعنی شجرهٔ انگور یا انجیر و اشهر گندم ست فَتَكُوْنَا

ع ۹

بلی

پس باشید شما اگر بدین شجره نزدیک شوید مِنَ الظّٰلِمِیْنَ از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی فَاَزَلَّهُمَا الشَّیْطٰنُ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن دیو کش
تا فرمان بردار عَنْهَا از بهشت بعد از آنکه ... بهشت در آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرد فَاَخْرَجَهُمَا پس بیرون کرد ایشان را اسناد اخراج بشیطان مجازست
چه حق سبحانه بیرون کرد آدم و حوا را مِمَّا كَانَا فِیْهِ از آنچه بودند در آن چیز از نعمت و کرامت وَقُلْنَا اهْبِطُوْا و گفتیم ما ای آدم و حوا و ابلیس که همه فرو روید از بهشت
بدنیا بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر بعضی را دشمن باشید چون ابلیس و مار که دشمن آدم و حوا و اولاد آدم اند وَلَكُمْ و مر شما راست و ذریت شما را فِی الْاَرْضِ در زمین
مُسْتَقَرٌّ موضع قرار وَّمَتَاعٌ و برخورداری منفعت اِلٰی حِیْنٍ تا هنگام رسیدن اجال بسر بردن عمر فَتَلَقّٰۤی اٰدَمُ پس فرا گرفت آدم مِنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خویش
كَلِمٰتٍ سخنی چند که آن بقول اشهر اینست رَبَّنَا ظَلَمْنَاۤ اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخٰسِرِیْنَ و آیت ... چنین بود که آدم بعد از هبوط
بر کوه سراندیب دویست سال بگریست حق تعالی این کلمات وی را تلقین نمود و چون آدم این مناجات کرد فَتَابَ عَلَیْهِ پس خدای تعالی قبول فرمود و پذیرفت توبه وی اِنَّهٗ بدرستیکه حق تعالی
هُوَ التَّوَّابُ اوست توبه دهنده بندگان الرَّحِیْمُ مهربان بر تائبان قُلْنَا گفتیم ما دیگر باره اهْبِطُوْا فرو روید مِنْهَا از بهشت یا از سموات جَمِیْعًا همه شما
فَاِمَّا یَاْتِیَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما مِّنِّیْ از نزدیک من هُدًی دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب فَمَنْ تَبِعَ پس کسی که پیروی کند و از پی رود هُدَایَ
دلالت و بیان مرا فَلَا خَوْفٌ پس هیچ ترسی از تحمل حلول مکروه نیست عَلَیْهِمْ بر ایشان که متابعت کنند رسول مرا چه ایشان از آفات ایمن باشند وَلَا هُمْ و نیستند ایشان
که از تحقق فوت مقاصد ایشان یَحْزَنُوْنَ اندوهناک شوند زیرا که به نیل مرادات فائز گردند وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه پوشیدند حق را یعنی ایمان نیاوردند
وَكَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَاۤ و بدروغ داشتند دلائل وحدانیت را یا و انکار کردند قرآن را یا هرچه آنرا دلیل سازیم اُولٰٓئِكَ آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ اهل آتش اند هُمْ فِیْهَا ایشان در آتش
خٰلِدُوْنَ جاوید ماندگانند یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوْا نِعْمَتِیَ یاد کنید نعمتهای مرا لفظ نعمت واحد است و معنی جمع الَّتِیْۤ آن نعمتها که از فضل خود
اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ انعام کردم بر پدران گذشتگان شما و نیکوئی بجای آن با همان نیکوئیست بجای اولاد که فخر و مباهات پدران ایشان را نیز حاصلست وَاَوْفُوْا
و وفا کنید بِعَهْدِیْۤ به پیمان من که در شان پیغمبر امی با شما بسته ام در توریت حق سبحانه تعالی در توریت آنحضرت را به پیغمبر امی تعریف کرده کما قال الله تعالی النَّبِیَّ
الْاُمِّیَّ الَّذِیْ یَجِدُوْنَهٗ مَكْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرٰىةِ اُوْفِ بِعَهْدِكُمْ تا وفا کنم بعهد شما یعنی جزای وفاداری شما رسانم وَاِیَّایَ و خاصه از من
فَارْهَبُوْنِ بترسید در نقض عهد و شکستن پیمان وَاٰمِنُوْا و بگروید بِمَاۤ اَنْزَلْتُ بانچه فرو فرستادم از قرآن مُصَدِّقًا در حالتیکه آن فرو فرستاده موافق و
مطابق در اصول است از توحید و وعد و وعید لِّمَا مَعَكُمْ مر آنچیز را که با شماست یعنی توریت وَلَا تَكُوْنُوْۤا و مباشید اَوَّلَ كَافِرٍۭ بِهٖ اول گروهی ناگرویدگان از اهل کتاب
بقرآن وَلَا تَشْتَرُوْا و بدل مکنید و مخرید بِاٰیٰتِیْ با آیتهای کتاب من که توریت ثَمَنًا قَلِیْلًا بهای اندک را مخاطب علمای یهود اند که بهدایا و صلات کعب بن اشرف
و امثال او آیات توریت را تحریف میکردند و امر محمد امی پوشیدند وَّاِیَّایَ فَاتَّقُوْنِ و خاصه از من بترسید بفروختن کتاب بانی به حطام دنیای فانی وَلَا تَلْبِسُوا
و میامیزید الْحَقَّ سخن راست و درست را که در توریت است از صفات محمد بِالْبَاطِلِ بناحق که شما بدست خود مینویسید وَتَكْتُمُوا و مپوشید الْحَقَّ حق را که صفت مصطفی
وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که این آن پیغمبر است که نعت او میپوشید وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را با مسلمانان بر وجهی که ایشان میگزارند وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید
زکوة مال بطریق اهل اسلام وَارْكَعُوْا مَعَ الرّٰكِعِیْنَ و نماز گزارید با رکوع کنندگان یعنی بجماعت مسلمانان اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ آیا میفرمائید مردمانرا بِالْبِرِّ بنیکوئی
وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را وَاَنْتُمْ و حال آنکه شما تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانید توریت را اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا چرا عقل خود را کار نمی فرمائید
این آیت در شان بعضی یهود مدینه است که یاران خود را که در ربقه اسلام در آمده بودند بر انقیاد احکام شرع محمدی ترغیب میکردند و خود از سلوک سبیل مسلمانی تحاشی مینمودند
وَاسْتَعِیْنُوْا و یاری خواهید از خدای تعالی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کردن در ادای طاعت یا بروزه داشتن وَالصَّلٰوةِ و بگزاردن نماز فرائض وَاِنَّهَا و بدرستیکه نماز بطریق مسلمانان
لَكَبِیْرَةٌ هر آینه بزرگ و دشوار و گرانست اِلَّا عَلَی الْخٰشِعِیْنَ مگر بر ترسکاران آرام گرفتگان بطاعت که مومنانند و عبادت بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان

ربع

پرستش حق تمام شد و در مقابله ریاضت نفس عطاها از افاضات حق بر ایشان رسیده بیت جهد کن تا نور تو رخشان شود + تا سلوک و خدمت آسان شود + پس صفت خاشعان میفرماید که الَّذِينَ آنانکه يَظُنُّونَ یقین میدانند أَنَّهُمْ آنانکه ایشان مُلَاقُوا رَبِّهِمْ رسندگانند بجزای پروردگار خویش وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه این نیز میدانند که ایشان إِلَيْهِ بسوی پروردگار خود جهت پاداش گرفتن رَاجِعُونَ بازگردندگانند يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا ای فرزندان یعقوب یاد کنید نِعْمَتِيَ نعمتهای مرا الَّتِي آن نعمتها که أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ انعام کرده ام بر شما وَأَنِّي و آنرا نیز یاد کنید بدرستیکه من فَضَّلْتُكُمْ تفضیل کرده ام اجداد شما را و فضل نهادم عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند وَاتَّقُوا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که در آن لَا تَجْزِي حق گزاری نکند و نتواند نَفْسٌ هیچ نفس مومنه عَنْ نَفْسٍ از نفس کافر شَيْئًا چیزی را از مکافات یا کفایت نکند هیچ کس از هیچ کس چیزی از عذاب وَلَا يُقْبَلُ و پذیرفته نشود مِنْهَا از نفس کافر یعنی برای او شَفَاعَةٌ درخواستی بر آن تقدیر که کسی شفاعت کند وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا و گرفته نشود از آن نفس کافر عَدْلٌ فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن خود از عذاب وَلَا هُمْ و نباشند کافران که در آن روز يُنْصَرُونَ یاری داده شوند یعنی هیچکس ایشان را یاری نکند و نتواند کردن در دفع عذاب وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ و یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را مراد اجداد ایشانست منت بر فرزندان نهاد زیرا که حصول اولاد بسبب آباء و اجداد باشد و رهانیدن ایشان که بود مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از اتباع و متعلقان فرعون يَسُومُونَكُمْ عذاب میکردند و میچشانیدند شما را سُوءَ الْعَذَابِ سخت ترین و بدترین عذابی يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابیکه فرعون دیده بود و منجمان گفته بودند در تعبیر آن که میان بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک قبطیان و خرابی ملک بدست او بود وَيَسْتَحْيُونَ و باقی میگذاشتند نِسَاءَكُمْ دختران شما را برای خدمت وَفِي ذَٰلِكُمْ و درین ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران شما بَلَاءٌ محنتی و آزمایشی بود شما را مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَظِيمٌ بزرگ و بی نهایت وَإِذْ فَرَقْنَا و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که بشگافتیم بِكُمُ برای شما یعنی بسبب نجات شما الْبَحْرَ دریای قلزم را وقتی که از فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما فَأَنْجَيْنَاكُمْ پس برهانیدیم شما را از ضرر آن لشکر وَأَغْرَقْنَا و آب فرو بردیم آلَ فِرْعَوْنَ کسان فرعون را وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تَنْظُرُونَ مینگریستید بدریا که چگونه شگافته میشد یا بفرعونیان که میکردند که چسان غرق میگشتند وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از بهر دادن کتاب و وعده دادیم موسی مارا آمدن بجانب طور أَرْبَعِينَ لَيْلَةً چهل شبانه روز یعنی بعد از انقضای آن ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ پس فرا گرفتید شما الْعِجْلَ گوساله را بخدای مِنْ بَعْدِهِ پس از رفتن موسی بطور وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ و شما ستمکارانید بوضع عبادت حق در غیر موضع آن ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ پس عفو کردیم و درگذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه چنین عملی منکر از شما صادر شده و این عفو برای آن بود که لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر گویید خدا را بر نعمت عفو وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى و یاد کنید نیز آنرا که دادیم موسی را الْكِتَابَ توریت وَالْفُرْقَانَ و حجتی جدا کننده میان حق و باطل لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ و یاد آورید آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود را یعنی آنها که عبادت عجل کرده بودند يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بدرستیکه شما ستم کردید بر نفسهای خویش بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ بفرا گرفتن شما گوساله را بخدای فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ پس بازگردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ پس بکشید نفسهای خود را یعنی آنکسانیکه گوساله پرستیده اید بکشید کسان خود را از گوساله پرستان ذَٰلِكُمْ این کشتن شما خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را از زندگانی عِنْدَ بَارِئِكُمْ نزد آفریننده شما و بعد از ین حکم عبده عجل بصحرا رفتند و برانو در آمده سرها در پیش افگندند و هارون با دوازده هزار مرد شمشیرها کشیده بیامدند و از اول روز تا وقت عصر هفتاد هزار مرد از ایشان بکشتند پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون فرمان حق قبول کردید فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس توبه شما پذیرفت إِنَّهُ هُوَ بدرستیکه اوست نه غیر او التَّوَّابُ پذیرنده توبه از عاصیان الرَّحِيمُ مهربان بر توبه کاران در لطائف امام قشیری فرموده که توبه بقتل نفس در این امت منسوخ نیست اما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند بآشکارا و توبه خواص این امت قتل نفس است در نهانخانه ریاضت صاحب بحر الحقائق آورده که قتل نفس خود در ظاهر هم مومن توانند کرد و هم کافر اما قتل نفس در باطن جز مومن مخلص را میسر نشود و آن قتل بقطع آرزوها و مرادها باشد مثنوی نفس خود را کش جهانی زنده کن + خواجه را کشتست او را بنده کن + تو طمع داری که او را بی جفا + بسته آری و قار در وفا + هر خسی را این تمنا کی رسد + موسی باید که اژدرها کشد + وَإِذْ قُلْتُمْ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی

ربع ع

میقات بستید هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی بکوه طور رفته بودند تا کلام حق سبحانه تعالی بشنوند و بعد از شنیدن آن گفتند یٰمُوْسٰی لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ ای موسی ما تصدیق
نکنیم مر ترا درین که این سخن از ورای حجاب شنیدیم سخن حق است حَتّٰی نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً تا وقتیکه ببینیم خدا را آشکارا و روبروی فَاَخَذَتْكُمُ پس فرا گرفت اخیار شمارا عوض
گستاخی که کردند الصّٰعِقَةُ آتشیکه از آسمان فرود آمد وَاَنْتُمْ و شما یعنی آن مردم شما تَنْظُرُوْنَ هم می نگریستید بدان آتش و گویند صاعقه آواز مهیبی بود که از آسمان آمد
و چون آن قوم شنیدند بیکبار مردند و موسی متحیر در ایشان می نگریست و میگفت خداوندا من با بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان هلاک شدند حق سبحانه ایشانرا زنده گردانید
چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنٰكُمْ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شمارا مِّنْۢ بَعْدِ مَوْتِكُمْ از پس مرگ اخیار شما یعنی بعد از آنکه میرانیده بودیم شما بصاعقه لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ
تا باشد که شما سپاسداری کنید مر حق را در زنده کردن شما و حیات از اصول نعمتست وَظَلَّلْنَا و یاد کنید که چون سایبان ساختیم عَلَيْكُمُ بر سر شما الْغَمَامَ ابر را تا از حرارت آفتاب
متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْكُمُ بر شما در تیه الْمَنَّ ترنجبین وَالسَّلْوٰی و مرغی بر شکل سمانی
و آن طائریست سرخ طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر و در تفسیر منیر گوید که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی
پس باد بر ایشان وزیده پرهای ایشان بریختی مرغی بوده پاکیزه و بریان بی رگ و بی خون و استخوان پس بنی اسرائیل برگرفتندی و با ترنجبین می آمیختندی كُلُوْا گفتیم که بخورید
مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهای آنچیزی که روزی کردیم شما را یعنی هرچه هر روز میرسد بخورید و از برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند و همه
متعفن و متغیر میشد وَمَا ظَلَمُوْنَا و ستم نکردند بر ما بدین نافرمانی وَلٰكِنْ كَانُوْا و لیکن بودند که از روی نافرمانی اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ بر نفسهای خود ستم میکردند و بر رزاقی حق اعتماد نا نموده
بادخاری میکوشیدند وَاِذْ قُلْنَا و یاد آورید چون گفتیم شما را که ادْخُلُوْا در آیید هٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین ده ایلیا یا اریحا که قریه جبارانست فَكُلُوْا پس بخورید مِنْهَا
ازین ده یعنی از میوها و طعامهای وی حَيْثُ شِئْتُمْ هر جا که خواهید هرچه خواهید رَغَدًا خوردنی گوارنده وَّادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این ده سُجَّدًا
سجده کنان شکرانه خلاص یافتن را از تیه وَّقُوْلُوْا و گویید حِطَّةٌ درخواست ما حطه است این لفظ کلمه استغفار ایشان بود بمعنی آنکه بیفگن از ما گناهان ما را نَّغْفِرْ لَكُمْ
تا بیامرزیم مر شما را خَطٰيٰكُمْ گناهان شما را بسجود و دعا وَسَنَزِيْدُ و زود باشد که زیاده کنیم الْمُحْسِنِيْنَ نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِيْنَ پس بگردانیدند
از روی استهزاء آنانکه ایشان ظَلَمُوْا ستم کردند بر خود قَوْلًا آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن غَيْرَ الَّذِيْ بجز آنچه قِيْلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشانرا حق سبحانه فرموده بود
که بگویید حطه ایشان گفتند حنطا سقاتا یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بطلب حظ از خوردنی فَاَنْزَلْنَا پس ما فرو فرستادیم عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا بر ایشان که ستمگاری کردند بتغییر قول رِجْزًا عذابی
و عقوبتی مِّنَ السَّمَاۤءِ از آسمان بِمَا كَانُوْا بدان چیزی که بودند بدان چیز يَفْسُقُوْنَ بیرون رفتند از حد فرمان و آن عذاب آتشی بود که از آسمان فرود آمد و همه را بسوخت یا طاعون برایشان گماشته
ع ۶ ۱۳
شد که بیکساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَاِذِ اسْتَسْقٰی مُوْسٰی و یاد کنید آنرا که چون موسی آب خواست لِقَوْمِهٖ برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه
شدند فَقُلْنَا پس گفتیم ما مر او را که ای موسی اضْرِبْ بِّعَصَاكَ بزن بعصای خود که از شعیب بتو رسیده الْحَجَرَ سنگ معین را و آن سنگی بود مربع بزرگی سر آدمی که حق تعالی از
بهشت فرستاده بود با موسی و گویند سنگ معین نبود پس موسی بفرمان الهی عصا بر سنگ زد فَانْفَجَرَتْ پس گشاده شد مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا از آن سنگ دوازده چشمه بعدد
اسباط بنی اسرائیل قَدْ عَلِمَ بدرستیکه دانست كُلُّ اُنَاسٍ هر یکی از آدمیان یعنی از اسباط مَّشْرَبَهُمْ آبخور خود را كُلُوْا بخورید از من و سلوی وَاشْرَبُوْا و بیاشامید از آب چشمه
مِنْ رِّزْقِ اللّٰهِ از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب بشما داده وَلَا تَعْثَوْا و از حد در مگذرید فِی الْاَرْضِ در زمین مُفْسِدِيْنَ در حالتیکه شما تباه کارانید وَاِذْ قُلْتُمْ يٰمُوْسٰی
و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی لَنْ نَّصْبِرَ ما هرگز صبر نتوانیم کرد عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ بر طعام یگانه یعنی من و سلوی هر چند طعام دو بود اما هر دو را در هم سرشته یکی میساختند
فَادْعُ لَنَا پس بخوان از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را و از و درخواه تا بقدرت خود يُخْرِجْ لَنَا بیرون آرد برای ما مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آن چیزی که آنرا میرویاند
زمین و نسبت انبات بزمین مجازست چه حق سبحانه بحقیقت میرویاند مِنْۢ بَقْلِهَا از سبزها و ترهای زمین وَقِثَّاۤئِهَا و از خیار و بادرنگ آن وَفُوْمِهَا و از گندم یا سیر آن
وَعَدَسِهَا و از عدس آن وَبَصَلِهَا و پیاز آن قَالَ گفت خدای تعالی یا آنکه موسی فرمود که اَتَسْتَبْدِلُوْنَ الَّذِيْ آیا بدل میکنید آن چیزی که بحسب واقع هُوَ اَدْنٰی آن فروتر و خوارتر است چون

سیر و پیاز بِالَّذِیْ بآنچیزیکه فی نفس الامر هُوَ خَیْرٌ آن نیکوتر و بهترست یعنی ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید اِهْبِطُوْا فرو روید مِصْرًا در شهری
از شهرهای ارض مقدسه یعنی بلاد شام فَاِنَّ لَكُمْ پس بدرستیکه در آن شهر مر شما راست مَّا سَاَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول وَضُرِبَتْ و زده شده یعنی لازم گشت عَلَیْهِمُ
بر ایشان بجزای کفران نعمت و عدم رضا بقسمت الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن وَالْمَسْكَنَةُ و دیگر بر ایشان وضع کرده شد درویشی و بیچارگی که هر چند
توانگر باشند در روزی خود محتاج و بینوا در بخلق نمایند وَبَآءُوْ و باز گشتند بِغَضَبٍ مِّنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای یعنی سزاوار خشم خدای شدند ذٰلِكَ آن خواری
و بیچارگی و خشم خدای مر ایشانرا بِاَنَّهُمْ بآن جهت که ایشان كَانُوْا يَكْفُرُوْنَ بودند که کافر میشدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بآیتهای توریت وَيَقْتُلُوْنَ النَّبِيّٖنَ
و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی و شعیب بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و ناواجب یعنی بزعم ایشان نیز چیزیکه موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده بود ذٰلِكَ آن کفر و
قتل ایشان بِمَا عَصَوْا بران بود که عاصی شدند در فرمان خدای تع وَّكَانُوْا يَعْتَدُوْنَ ع و بودند که از حد در می گذشتند و تجاوز از حد فرمان او میکردند
بکثرت عصیان یعنی هر چند معصیت بیشتر کنند زنگ بر آینه دل بیشتر می نشیند **مثنوی** هر گنه زنگیست بر مرآت دل + دل شود زین زنگها خوار و خجل + چون زیادت گشت
دل را تیرگی + نفس دون را بیش گردد خیرگی + اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستیکه آنانکه از روی نفاق اٰمَنُوْا گرویدند یعنی همین بزبان اقرار کردند وَالَّذِيْنَ هَادُوْا و آنانکه
بیهودیت در آمدند وَالنَّصٰرٰى و ترسایان وَالصّٰبِئِيْنَ و آنها که از دینی بدینی گرایندگانند یعنی از هر دینی چیزی که خوش می آمد اخذ میکردند یا ملائکه می پرستیدند
و زبور میخواندند و روی بکعبه آورده نماز میگزاردند و گفته اند صابیان نادقه اند یا ستاره پرستان مَنْ اٰمَنَ هر که ایمان آرد باخلاص تمام ازین طوایف بِاللّٰهِ بخدای
و صفات سلبی و ثبوتی او وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز قیامت متعلقات آن وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی شایسته فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس مر ایشان راست مزد کار ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترسی نباشد عَلَيْهِمْ بر ایشان در روز حشر وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○ و نباشند که اندوهگین شوند در وقت مجازات وَاِذْ اَخَذْنَا
و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما مِيْثَاقَكُمْ پیمان شما را بمتابعت موسی و عمل باحکام توریت وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ بر زبر شما کوه را تا پیمان ببستند
بنی اسرائیل بعد از نزول این آیت آغاز تمرد نهادند و گفتند احکام این کلام بغایت دشوار ست با گردن نمی نهیم حق تع کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی
و در تفسیر قرطبی آمده که آن کوه منسوب بود بطور بن اسمعیل حق تع فرمان داد تا بر زبر سر ایشان بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخت و در عقب دریای شور پدید آمد و چون
گریزگاهی ندیدند بروی در افتاده متحیر شدند و حق تع گفت خُذُوْا مَآ اٰتَيْنٰكُمْ فرا گیرید از آنچه عطا دادیم شما را از احکام شرعی بِقُوَّةٍ بجد تمام و جهد قوی وَّاذْكُرُوْا
و یاد گیرید و یا پیوسته یاد کنید مَا فِيْهِ آنچه درو هست از ثواب و عقاب لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ تا باشد که شما بپرهیزید از ناشایستها ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ پس روی بگردانیدید
شما از فرمان مِّنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس عهدی که کردید فَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ پس اگر نبودی فضل و بخشایش خدای تعالی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشش او بنسبت
شما لَكُنْتُمْ هر آینه میبودید شما مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ ○ از جمله زیان زدگان وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِيْنَ و هر آینه نیکو دانسته اید شما آنانرا که در زمان داود اعْتَدَوْا از حد فرمان
در گذشتند مِنْكُمْ از قوم شما در شهر ایلیا فِی السَّبْتِ در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم ایشانرا از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی را می گرفتند
فَقُلْنَا لَهُمْ پس گفتیم مر ایشانرا که چون خلاف امر کردید كُوْنُوْا باشید قِرَدَةً بوزنگان خٰسِئِيْنَ ○ خوار شدگان تا ما این قصه در سوره اعراف مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی فَجَعَلْنٰهَا پس ما گردانیدیم آن عقوبت نَكَالًا عذابی و عقوبتی که بند کننده و پند دهنده باشد لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا مر آنکسانی را که پیش ایشان حاضر
بودند و میدیدند وَمَا خَلْفَهَا و آنها را که از پس ایشان آیند و قصه ایشان شنوند وَمَوْعِظَةً و گردانیدیم آنرا پندی لِّلْمُتَّقِيْنَ ○ ع از برای پرهیزگاران از قوم
ایشان یا از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهٖٓ مر گروه خود را بوقتیکه در میان خود کشته یافته بودند عامیل
نام و میخواستند که قاتل او معلوم گردد اِنَّ اللّٰهَ يَاْمُرُكُمْ بدرستیکه خدای تعالی میفرماید شما را اَنْ تَذْبَحُوْا بَقَرَةً آنکه بسمل کنید گاوی را تا بعضی از آن بر مرده زنید
و مرده زنده شود و بگوید که قاتل وی کیست قَالُوْٓا گفتند قوم موسی اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا آیا فرا میگیری ما را از اهل فسوس یعنی ما را مسخره میکنی ما می پرسیم که عامیل را

ع ۲

کشته است و تو میگوئی گاوی بکشید قَالَ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ موسی گفت پناه میگیرم بخدای اَنْ اَكُوْنَ از آنکه باشم مِنَ الْجٰهِلِيْنَ۝ از نادان و فسوس کنندگان
قَالُوا ادْعُ لَنَا گفتند بخوان و سوال کن ای موسی از برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا بیان کند برای ما مَا هِيَ که آن گاو را صفت چیست سال و چند
سوال بماهیت جهت آن بود که هرگز چنین چیزی ندیده و نشنیده بودند که از انواع بقر این صورت صادر تواند شد پس او را جاری مجرای چیزی ساختند که گویا حقیقت آن
ایشان را معلوم نیست فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن سال و صفات او میپرسید ناچار در جواب ایشان قَالَ گفت موسی اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی يَقُوْلُ
اِنَّهَا بَقَرَةٌ میگوید که آن گاو گاویست که لَّا فَارِضٌ نه پیر که از کار افتاده وَّلَا بِكْرٌ و نه جوان نارسیده عَوَانٌ میانه است بَيْنَ ذٰلِكَ میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی
فَافْعَلُوْا پس بکنید مَا تُؤْمَرُوْنَ۝ آنچه فرموده شده بشما قَالُوا گفتند بار دیگر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان برای ما پروردگار خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا پیدا و هویدا سازد
از برای ما که مَا لَوْنُهَا چیست رنگ آن بقره قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ گفت موسی که خدای میگوید اِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَآءُ آن گاویست فَاقِعٌ لَّوْنُهَا در غایت
زردی رنگ او تَسُرُّ النّٰظِرِيْنَ۝ و آن گاو شاد میگرداند و مسرور میسازد از رنگ خود نظر کنندگان را بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا دیگر بار گفتند بخوان از بهر ما رَبَّكَ خداوند
خود را يُبَيِّنْ لَّنَا تا آشکار کند برای ما مَا هِيَ که آن چه گاویست کار کننده است یا در صحرا چرنده اِنَّ الْبَقَرَ بدرستیکه گاوان تَشٰبَهَ عَلَيْنَا متشابه شده اند
بر ما چه میانه سال و زرد رنگ بسیار اند وَاِنَّآ و بدرستیکه ما اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خدا خواهد لَمُهْتَدُوْنَ۝ از جمله راه یافتگان باشیم بدین گاو و از حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله منقولست که اگر بنی اسرائیل ان شاء الله نگفتندی هرگز آن گاو را نیافتندی قَالَ اِنَّهٗ يَقُوْلُ گفت موسی که میگوید خدای اِنَّهَا بَقَرَةٌ آن گاویست
لَّا ذَلُوْلٌ نه رام کرده و نرم کرده شده بحکم زراع تُثِيْرُ الْاَرْضَ بشوراند زمین را وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ و نه گاویست که آب بدهد کشت یعنی آب کشد برای زراعت
مُسَلَّمَةٌ دست باز داشته شده است از همه کارها و بسر خود چرا میکند یا بی عیبست و تمام خلقت لَّا شِيَةَ نیست هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد فِيْهَا در او چون بنی اسرائیل
این نشانها شنیدند قَالُوا الْـٰٔنَ گفتند اکنون که این صفتها بیان کردی جِئْتَ بِالْحَقِّ آوردی راستی او صفت تمام روشن باز گفتی و آن گاو نزد یتیم دیانت و بدست
جوانی بود پرهیزگار که خدمت مادر کردی القصه بنی اسرائیل بخریدند آن گاو را بآنکه پوست او را پر زر کنند فَذَبَحُوْهَا پس بکشتند آنرا و نکته در کشتن آن سرزنش
گوساله پرستان بود بدیشان نمود که آنچه شما پرستیده اید قابل پرستش نه لائق عبادت القصه او را ذبح کردند وَمَا كَادُوْا يَفْعَلُوْنَ۝ و نمیخواستند که
بکشند این گاو را بسبب گرانی بهای آن وَاِذْ قَتَلْتُمْ اول قصه است میفرماید که یاد کنید آنرا که بکشتید نَفْسًا یکی را که نام آن عامیل بود فَادّٰرَءْتُمْ پس اختلاف کردید
فِيْهَا در آن نفس مقتول یعنی در کشتن او وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ و خدای تعالی بیرون آرنده است و ظاهر کننده مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ۝ آنچیزرا که هستید شما که آنرا بپوشید از قتل بناحق
فَقُلْنَا اضْرِبُوْهُ پس گفتیم ما که بزنید شما آن کشته شده را بِبَعْضِهَا بپاره از آن گاو که هیچ دم بود یا زبان یا گوش و بر هر تقدیر چون بزدند زنده شده
و خون از گردن و سینه بجست و نام قاتلان خود را بگفت و آن برادرزادها او بودند که بواسطه مال او را بصحرا برده بقتل رسانیده بودند و بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد كَذٰلِكَ
همچنانکه این مرده را زنده گردانید يُحْيِ اللّٰهُ الْمَوْتٰى زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان را وَيُرِيْكُمْ و مینماید بشما خطاب با آن جماعت است که در محل احیای عامیل
حاضر بودند و شاید که منکران با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که انکار حشر میکنید که آخر خدای بشما نماید اٰيٰتِهٖ دلائل قدرت خود را و احیا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ۝
تا باشد که شما فکر کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیای همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ پس سخت گشت قُلُوْبُكُمْ دلهای شما ای یهود
مِّنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس زنده شدن عامیل فَهِيَ پس آن دلها که شماراست كَالْحِجَارَةِ همچون سنگست در سختی و درشتی اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً بلکه سخت ترست در قساوت
و غلظت از سنگ وَاِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ و بدرستیکه بعضی از ان سنگهاست لَمَا يَتَفَجَّرُ آنچه هر آینه روان میگردد مِنْهُ الْاَنْهٰرُ از آن جویهای بزرگ وَاِنَّ مِنْهَا
و بعضی دیگر هست که از ان لَمَا يَشَّقَّقُ آنچه هر آینه بشکافد فَيَخْرُجُ پس بیرون آید مِنْهُ الْمَآءُ از آن آب خرد چون چشمها وَاِنَّ مِنْهَا و بتحقیق هست که از حجارت
لَمَا يَهْبِطُ آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ از ترس خدای وَمَا اللّٰهُ و نیست خدای بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ۝ غافل از آنچه شما ای یهود میکنید اَفَتَطْمَعُوْنَ آیا طمع

ع ۸

در بسته‌اید ای مومنان أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ آنکه تصدیق کنند و استوار دارند جهودان شما را در آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام وَقَدْ كَانَ و حال آنکه بود فَرِيقٌ
مِّنْهُمْ گروهی از اسلاف ایشان که بیواسطه يَسْمَعُونَ میشنیدند كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را بر کوه طور ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ پس بگردانیدند آن سخن را مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ
پس از آنکه دانسته بودند و دریافته و چون بمیان قوم در آمدند گفتند ما سخن حق در امر و نهی او شنیدیم ولیکن در آخر گفت که اینها که فرمودیم اگر توانید بکنید و اگر نتوانید باشید بر آن
مکنید و باک مدارید وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که افترا مینمایند در بنا بیع آورده که روزی حضرت رسالت پناه فرمود که جهودان بعد از این بمدینه نیایند که از در آمدن ایشان
بمدینه فتنه‌ها برمیخیزد بعضی از منافقان جهود اول روز بمدینه در می آمدند که ما مسلمانیم چون شما و آخر روز باز گشته بیاران خود می پیوستند کما قال الله تعالی وَإِذَا لَقُوا و چون ملاقات
کنند جهود الَّذِينَ آمَنُوا آنان را که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله قَالُوا آمَنَّا گویند ما نیز گرویده ایم وَإِذَا خَلَا و چون خلوت کنند بَعْضُهُمْ برخی از اصاغر
ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ ببرخی از اکابر ایشان چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب قَالُوا گویند آن اکابر ایشان را أَتُحَدِّثُونَهُم آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید
اصحاب محمد را بِمَا فَتَحَ اللَّهُ بدانچه گشاده است خدای ابواب دانش آن را عَلَيْكُمْ بر شما در کتاب شما و قول آن است که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت
اصحاب را از نعت و صفت وی که در توریت مذکور بود خبر دادند و روسای ایشان از آن آگاهی یافته مخبران را از آن سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات محمد خبر میدهید
لِيُحَاجُّوكُم بِهِ تا مخاصمت کنند و حجت گیرند بانچه دانسته اید عِندَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند شما حق را دانستید و متابعت نکردید أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا چرا در نمی یابید این مقدار که اسرار خود را با خصم در میان نباید نهاد أَوَلَا يَعْلَمُونَ آیا نمیدانند جهودان که إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بتحقیق خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند
از عداوت رسول و اصحاب وی وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از دوستی پیغمبر و صحابه بنفاق پس چون که دانند که حق سبحانه تعالی دانای آشکارا و نهان است باید که ظاهر خود را

نصف

بهمانه بزیور راستی آراسته سازند و باطن خود را از لوث ناپاکی و بیباکی بپردازند **بیت** بکن سر و علن را پاک یکسان است + که دانای نهان و آشکارا است + وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ و از جهودان جماعتی
نانویسنده و ناخواننده که لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ نمیدانند توریت را و نمیشناسند که در وی چیست إِلَّا أَمَانِيَّ مگر آرزوهای خود را یعنی آنچه موافق هوای ایشان باشد
یا وعده‌های دروغ که از علمای خود می شنوند که بهشت خاصه ایشان خواهد بود و اجداد ایشان را شفاعت خواهند کرد وَإِنْ هُمْ و نیستند ایشان إِلَّا يَظُنُّونَ
مگر آنکه گمان میبرند و یقین نمیدانند فَوَيْلٌ پس عذاب یا اندوه لِّلَّذِينَ مر آنان راست که ایشان يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ مینویسند نوشته محرف را بِأَيْدِيهِمْ
بدست خودها یعنی مباشر کتابت اند و بدیگری نمیفرمایند ثُمَّ يَقُولُونَ پس میگویند هَٰذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ این نوشته از نزدیک خدای است و چرا چنین میکنند
لِيَشْتَرُوا بِهِ تا بخرند بواسطه اخذ رشوت یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را یعنی علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفات مصطفی را
که در توریت بدین وجه بوده که مردی نیکوروی جعد موی گندم گون سیاه چشم میانه بالا تغیر کردند و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی بود دراز قد ازرق چشم سفید پوست
فروهشته موی یک چشم باشد و این صفت دجال است با عوام جهود گفتند که این آن پیغمبر موعود نیست فَوَيْلٌ لَّهُم پس وای ایشان را مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ از آنچه نوشته
و تغیر کرده دستهای ایشان وَوَيْلٌ لَّهُم و دیگر باره وای بر ایشان مِّمَّا يَكْسِبُونَ از آن چیزی که کسب میکنند از رشوت مال حرام وَقَالُوا و گفتند یهود بزعم خود لَن
تَمَسَّنَا النَّارُ ما را مس نکند آتش دوزخ و بما نرسد إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً مگر بمقدار روزی چند شمرده که آن هفت روز است هر روزی مقابله هزار سال که از آن هفت هزار سال
عمر دنیاست یا چهل روز که بدان عدد قوم ما گوساله پرستیده اند قُلْ بگو ای محمد مر ایشان را أَتَّخَذْتُمْ آیا فرا گرفته اید عِندَ اللَّهِ از نزدیک خدای عَهْدًا عهدی و پیمانی که شما زیاده
از آنچه میگوئید عذاب نخواهد کرد و اگر چنین عهدیست فَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ پس خلاف نکند خدای عهد خود را أَمْ تَقُولُونَ بلکه میگوئید و افترا میکنید
عَلَى اللَّهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه نمیدانید بَلَىٰ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه مَن كَسَبَ سَيِّئَةً هر که بدی کند یعنی شرک آرد وَأَحَاطَتْ بِهِ
و فرا گیرد گرداگرد او را خَطِيئَتُهُ گناه او یعنی بدو مستولی شود تا بر کفر بمیرد فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مشرکان أَصْحَابُ النَّارِ اهل دوزخ و ساکنان آن اند هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدای و آنچه از نزد او آمده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل کردند نیکو و پاکیزه

اولئک

اُولٰٓئِكَ اَصۡحٰبُ الۡجَنَّةِ آن گروه اہل بہشت مستحق آنند هُمۡ فِيۡهَا خٰلِدُوۡنَ ایشان غیر ایشان در بہشت جاوید باشند کابد وَاِذۡ اَخَذۡنَا و یاد کنید چون
فرا گرفتیم یعنی در توریت مِيۡثَاقَ بَنِيۡۤ اِسۡرَآءِيۡلَ عہد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم لَا تَعۡبُدُوۡنَ نپرستید شما اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای که سزای پرستش اوست
وَبِالۡوَالِدَيۡنِ و نیکوئی کنید به پدر و مادر اِحۡسَانًا نیکوئی کردنی وَّذِي الۡقُرۡبٰى و دیگر بنسبت خویشیان وَالۡيَتٰمٰى و یتیمان وَالۡمَسٰكِيۡنِ و بیچارگان
وَقُوۡلُوۡا و بگوئید لِلنَّاسِ مر عامه مردمان را حُسۡنًا سخنی که مشتمل بر نکوئی باشد یا با مردم چنان سخن گنید که دوست دارید که با شما سخن گویند وَاَقِيۡمُوا الصَّلٰوةَ و نماز
بر پای دارید با شرائط آن وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را بر وجهی که حکم کرده ام ثُمَّ تَوَلَّيۡتُمۡ پس روی برگردانیدید از ین پیمان و گشتید از عهد و میثاق اِلَّا قَلِيۡلًا مِّنۡكُمۡ
مگر اندکی از شما و بعضی اسلاف ایشان اند که بر شریعت توریت مستقام باشند وَاَنۡتُمۡ مُّعۡرِضُوۡنَ ○ و حال آنکه شما اعراض کنند گانید از احکام توریت که متابعت محمد صادر شده
وَاِذۡ اَخَذۡنَا و آنرا نیز یاد کنید که فرا گرفتیم مِيۡثَاقَكُمۡ پیمان اسلاف شما و از ایشان عهد بستیدیم که لَا تَسۡفِكُوۡنَ نریزید دِمَآءَكُمۡ خونهای قربا و همدینان خود را وَلَا تُخۡرِجُوۡنَ
اَنۡفُسَكُمۡ و بیرون نکنید کسان خود را بستم مِّنۡ دِيَارِكُمۡ از خانهای خویش و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید ثُمَّ اَقۡرَرۡتُمۡ پس اقرار کردید یعنی قبول نمودید وَاَنۡتُمۡ تَشۡهَدُوۡنَ
و شما ای یهود مدینه گواهید که اسلاف شما این عهد نموده اند ثُمَّ اَنۡتُمۡ هٰٓؤُلَآءِ پس شما آن گروهید که پیمان اشکسته تَقۡتُلُوۡنَ اَنۡفُسَكُمۡ میکشید کسان خود را وَتُخۡرِجُوۡنَ فَرِيۡقًا و بیرون میکنید
گروهی مِّنۡكُمۡ از قوم خود مِّنۡ دِيَارِهِمۡ از سراهای ایشان تَظٰهَرُوۡنَ هم پشتی میکنید عَلَيۡهِمۡ بر قوم مغلوب شده از شما بِالۡاِثۡمِ بزه کاری وَالۡعُدۡوَانِ و افزون طلبی پیدای
در مدینه دو قبیله بود از یهود یکی قریظه و دیگری نضیر که با هم مقاتله کردندی و قبل از هجرت دو قبیله مشرک نیز بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شدند و بنی نضیر با خزرج اتفاق کردند و در هر قتالی
بمعاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی تا مهم قوم مغلوب بجلا انجامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانچه میفرماید وَاِنۡ يَّاۡتُوۡكُمۡ
و اگر بشما آیند اُسٰرٰى اسیران بنی اسرائیل تُفٰدُوۡهُمۡ ایشان را فدیه میدهید یعنی باسیری دیگر بدل میکنید وَهُوَ مُحَرَّمٌ این آیت تعلق بما قبل دارد یعنی قوم خود را از دیار ایشان بیرون
کردید و حال آنکه حرام کرده شده است عَلَيۡكُمۡ بر شما بحکم میثاق اِخۡرَاجُهُمۡ بیرون کردن ایشان اَفَتُؤۡمِنُوۡنَ آیا میگروید شما بِبَعۡضِ الۡكِتٰبِ بپاره احکام توریت که فدیه
اسیر است وَتَكۡفُرُوۡنَ بِبَعۡضٍ و کافر میشوید ببعض دیگر که قتل و اخراج است فَمَا جَزَآءُ مَنۡ يَّفۡعَلُ پس نیست مکافات آنکس که بکند ذٰلِكَ این چنین عهد شکنی نافرمانی مِنۡكُمۡ
از شما که یهودید اِلَّا خِزۡيٌ مگر خواری و رسوائی فِي الۡحَيٰوةِ الدُّنۡيَا در زندگانی این سرا که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی نضیر وَيَوۡمَ الۡقِيٰمَةِ و در روز رستخیز يُرَدُّوۡنَ
بازگردانیده شوند از حشرگاه اِلٰٓى اَشَدِّ الۡعَذَابِ بسوی سخت ترین عذابیکه عذاب دوزخ است و یکی از علامات شدت دوام اوست وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای تعالی غافل نیست
عَمَّا تَعۡمَلُوۡنَ ○ از آنچه عهد شکنان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب هم یهود باشند یا خطاب عام است اُولٰٓئِكَ الَّذِيۡنَ این گروه آنانند که از بیخردی اشۡتَرَوُا الۡحَيٰوةَ
الدُّنۡيَا خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بِالۡاٰخِرَةِ بنعمت جاودانی آنسرای دیگر فَلَا يُخَفَّفُ پس سبک کرده نشود عَنۡهُمُ الۡعَذَابُ از ایشان عذاب در دنیا
بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش وَلَا هُمۡ يُنۡصَرُوۡنَ ○ و نه ایشان یاری داده شوند نه در دنیا بدفع آفات از ایشان و نه در محشر بتخفیف عقوبت وَلَقَدۡ اٰتَيۡنَا
مُوۡسَى و بدرستیکه عطا کردیم موسی را الۡكِتٰبَ توریت وَقَفَّيۡنَا و از پی در آوردیم مِنۡۢ بَعۡدِهٖ بِالرُّسُلِ از پس موسی پیغمبرستادگان چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا
و یحیی وَاٰتَيۡنَا عِيۡسَى ابۡنَ مَرۡيَمَ و عطا کردیم عیسی که پسر مریم بود الۡبَيِّنٰتِ نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی وَاَيَّدۡنٰهُ و نیرومند گردانیدیم و قوت
دادیم او را بِرُوۡحِ الۡقُدُسِ بجان پاکیزه و یا بجبرئیل که همه وقت قرین عیسی بودی یا باسم اعظم که ببرکت او مرده زنده گشتی یا بانجیل که تازگی دل و زندگی جان ازان یافتندی
رباعی دل زندگی از حسن کلامت دارد + جان زندگی از سماع نامت دارد + هر جا که دل واقف اسرار بود + او نور صفای ز پیامت دارد + اَفَكُلَّمَا آیا هرگاه که بزد
جَآءَكُمۡ رَسُوۡلٌ آمد بشما فرستاده بِمَا لَا تَهۡوٰٓى بانچه دوست ندارد اَنۡفُسُكُمُ نفسهای شما آنرا و سخن او بر وفق هوا و مدعای شما نباشد اسۡتَكۡبَرۡتُمۡ تکبر و تعظیم در
و گردن نهادید فَفَرِيۡقًا كَذَّبۡتُمۡ پس گروهی از ایشان بدروغ داشتید چون محمد و عیسی وَفَرِيۡقًا تَقۡتُلُوۡنَ ○ و گروهی را میکشید چون زکریا و یحیی وَقَالُوۡا و گفتند یهود
قُلُوۡبُنَا غُلۡفٌ دلهای ما در غلافست یعنی پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول قول محمد و سخن او نامی شنوانید نه حضرت پیغمبر ما را از ایمان خود بقرآن

ومتابعت آنحضرت حق سبحانه رد سخن ایشان میکند یعنی نه چنانست که ایشان میگویند بَلْ لَّعَنَهُمُ اللّٰهُ بلکه خدای تعالی ایشان را رانده است و مدد لطف از ایشان باز گرفته
بِكُفْرِهِمْ بسبب ناگرویدن ایشان فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُوْنَ پس اندکی از ایشان ایمان می آورند چون عبد الله بن سلام و اصحاب او وَلَمَّا جَآءَهُمْ و آن هنگام که بایشان آمد
كِتٰبٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ نوشته از نزدیک خدای که آن قرآنست مُصَدِّقٌ گواه و موافق لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و حشر و آنچه از اصول
دین باشد قبول نکردند و نگرویدند بدان وَكَانُوْا مِنْ قَبْلُ و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت فرو ماندگی يَسْتَفْتِحُوْنَ طلب فتح و نصرت میکردند بدین
کتاب چه پیشتر که این کتاب فرود آید هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو به محمد که رسول آخر الزمانست
عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بر آنانکه نگرویده اند از مشرکان عرب فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آنوقت که آمد بدیشان مَّا عَرَفُوْا آن کس که شناخته بودند كَفَرُوْا بِهٖ کافر شدند بدو چه
ایشان را گمان آن بود که آن پیغمبر از بنی اسرائیل خواهد بود چون از بنی اسمعیل بود بدو کافر شدند فَلَعْنَةُ اللّٰهِ پس لعنت خدای عَلَى الْكٰفِرِيْنَ بر ناگرویدگان که بدانش خود کار
نکردند و عناد ورزیدند وضع ظاهر در موضع ضمیر تسجیل بر کفر ایشانست بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهٖٓ بد چیزیست که ایشان فروختند بآن چیز اَنْفُسَهُمْ بهره نفسهای خود را و آن
چیز کدام است اَنْ يَّكْفُرُوْا آنکه کافر میشوند بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و بآنچه خدای فرو فرستاده است که آن قرآنست بَغْيًا از جهت حسد یعنی رشک میبردند اَنْ يُّنَزِّلَ اللّٰهُ
بآنکه فرو فرستد خدای مِنْ فَضْلِهٖ فضل خود را که کتاب و وحی است عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ بر آن کس که خواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود که سزاوار آن باشند فَبَآءُوْ پس باز گشتند
جهودان بِغَضَبٍ بخشم از خدای یا مستحق گشتند خشمی را عَلٰى غَضَبٍ بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد و قرآن وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافران راست
عَذَابٌ مُّهِيْنٌ عذابی خوار کننده وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ و چون بیهودان گویند اٰمِنُوْا بگروید بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچه خدای فرستاده از انجیل و قرآن قَالُوْا نُؤْمِنُ گویند ما
میگرویم بِمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا بآنچه بر ما فرستاده شد یعنی توریت وَيَكْفُرُوْنَ و کافر میشوند بِمَا وَرَآءَهٗ بدانچه جز کتاب ایشانست وَهُوَ الْحَقُّ و آن ما ورا یعنی انجیل و
قرآن درست و راست است مُصَدِّقًا در حالتیکه آن حق باور دارنده است لِّمَا مَعَهُمْ مر آن کتاب را که با ایشانست و ازینجا کفر ایشان بتوریت نیز لازم می آید چه کفر بآنچه
موافق چیزیست کفر باشد بآن چیز قُلْ بگوی ای محمد در جواب آنکه میگویند بتوریت ایمان داریم فَلِمَ تَقْتُلُوْنَ پس چرا میکشتید اَنْۢبِيَآءَ اللّٰهِ پیغمبران خدای را مِنْ قَبْلُ پیش ازین
اِنْ كُنْتُمْ اگر بودید شما مُّؤْمِنِيْنَ گرویدگان بتوریت وَلَقَدْ جَآءَكُمْ مُّوْسٰى و هر آینه که آمد بشما موسی بِالْبَيِّنٰتِ بنشانهای درست پیغامبری است که احکام الواحست
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ پس شما فرا گرفتید گوساله را بخدای مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس رفتن موسی بطور وَاَنْتُمْ ظٰلِمُوْنَ و شما بیدادگرانید بر نفسهای خود وَاِذْ اَخَذْنَا
و یاد کنید چون فرا گرفتیم مِيْثَاقَكُمْ پیمان شما را وَرَفَعْنَا و برداشتیم فَوْقَكُمُ الطُّوْرَ بر زبر شما کوهی که منسوب بود بطور ابن اسمعیل از کوههای فلسطین و آن شهریست از بلاد شام
خُذُوْا گفتیم که فرا گیرید مَآ اٰتَيْنٰكُمْ آنچه شما دادیم یعنی توریت بِقُوَّةٍ بعزم درست و جد تمام وَّاسْمَعُوْا و بشنوید یعنی فرمان برید قَالُوْا گفتند بآشکارا سَمِعْنَا شنودیم
و پذیرفتیم و پنهان با خود گفتند وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم یا شنیدیم بگوش و عاصی شدیم بدل وَاُشْرِبُوْا و خورانیده شدند یعنی در آورده شد فِيْ قُلُوْبِهِمُ الْعِجْلَ در دلهای
ایشان دوستی گوساله را بِكُفْرِهِمْ بسبب جحود و انکار ایشان قُلْ بِئْسَمَا يَاْمُرُكُمْ بگوی ای محمد بد چیزیست آنچه میفرماید شما را بِهٖٓ اِيْمَانُكُمْ بآن چیز ایمان شما و آن کفرست
بقرآن و بمحمد اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ اگر هستید شما گرویدگان بخدای چه اگر کسی مؤمن باشد ایمان او را بکفر نفرماید و جهودان با این همه رسوائی میگفتند که بهشت جز جای ما نخواهد بود
حق تعالی جل و علا فرمود که قُلْ بگوی ای محمد در جواب این دعوی ایشان اِنْ كَانَتْ اگر هست بزعم شما لَكُمُ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ مر شما را سرای آخرت و نعمت بهشت عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای خَالِصَةً پاکیزه و خاص مِّنْ دُوْنِ النَّاسِ بی دیگر مردمان فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید مرگ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان
در آنکه بهشت خالص از آن شماست چه بی مرگ بدان سرای نتوان رسید و آرزوی مرگ از علامات اشتیاق لقاست پس هر که آرزومند تر بود بمرگ مشتاق تر باشد بلقا و مرگ است که
دوست را بدوست رساند + آن کیست که او بمرگ شادان نبود + وَلَنْ يَّتَمَنَّوْهُ اَبَدًا و آرزو نکنند جهودان مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان
از قتل انبیا و تغییر نعت مصطفی وَاللّٰهُ عَلِيْمٌۢ بِالظّٰلِمِيْنَ و خدای داناست بستمکاران دروغ گویان وَلَتَجِدَنَّهُمْ و هر آینه یابی تو جهودان را اَحْرَصَ النَّاسِ

مع
عند المتاخرین ۱۱
الع
ع ۱۱

حریص‌ترین مردمان عَلٰی حَیٰوةٍ بر زندگانی دنیا وَمِنَ الَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا و از آن کسانی نیز که شرک آورده‌اند یعنی کفار عرب و اصح آنست که مراد اینجا مشرکان مجوس‌اند یعنی
هیچکس از بندگان دنیا دوست‌تر از ایشان نیست یَوَدُّ اَحَدُهُمْ دوست میدارد یکی از ایشان یعنی از گبران لَوْ یُعَمَّرُ که کاشکی عمر داده شود اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال و از انست تحیت مجوس که چون عطسه
گویند که هزار سال بزی و نزد بعضی از علما گفتن این لفظ مکروه است وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهٖ و نیست که رهاننده او باشد مِنَ الْعَذَابِ از عذاب اَنْ یُّعَمَّرَ آنکه عمر داده شود یعنی طول عمر او
دافع عذاب الهی نیست وَاللّٰهُ بَصِیْرٌ و خدای بیناست بِمَا یَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنند یهود و مجوس و غیر ایشان. بعضی از یهود میگفتند که صاحب محمد جبرئیل است و وحی به وی فرود می‌آرد و او از سلالت
ملائکه جبرئیل دشمن ماست بسیار سیئات و اکثر بلا و عذاب که آمد بما بواسطه او نازل شد اگر بجای او میکائیل بودی ما بابی القاسم ایمان می آوردیم حق سبحانه فرمود که قُلْ بگوی ای محمد مَنْ کَانَ هر که
باشد عَدُوًّا لِّجِبْرِیْلَ دشمن جبرئیل را و این نامیست عبرانی یا سریانی یعنی عبدالله و او امین خزائن وحی خدای است پس که دشمن وی بود گو از خشم بمیرد فَاِنَّهٗ نَزَّلَهٗ پس
بدرستیکه او فرود می‌آرد قرآن را عَلٰی قَلْبِكَ بر دل تو بِاِذْنِ اللّٰهِ بفرمان خدای مُصَدِّقًا در حالتیکه قرآن تصدیق کننده است لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن چیزی را که پیش از وی
نازل شده و حالا با ایشانست از کتب منزله چون توریت و زبور وَهُدًی و قرآن راه نماینده است بحق وَّبُشْرٰی و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر گرویدگان را بنجات و درجات
مَنْ کَانَ هر که باشد عَدُوًّا لِّلّٰهِ دشمن خدای را وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و فرشتگان او را وَرُسُلِهٖ و فرستادگان او را وَجِبْرِیْلَ وَمِیْکٰىلَ و این دو فرشته مقرب را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای تعالی
عَدُوٌّ لِّلْکٰفِرِیْنَ دشمنست مر کافران را که دشمن ملائکه و رسل‌اند وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ اِلَیْكَ و هر آینه فرستادیم بسوی تو اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ نشانهای روشن یا آیتهای واضحات یعنی قرآن
وَمَا یَکْفُرُ بِهَآ و کافر نشوند بدین آیتها اِلَّا الْفٰسِقُوْنَ مگر بیرون روندگان از فرمانهای او اَوَکُلَّمَا آیا هرگاه که یهود عٰهَدُوْا عَهْدًا عهد کردند عهد کردنی نَّبَذَهٗ بشکستند آنرا
فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ گروهی از ایشان بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بسیاری از ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بتوریت وَلَمَّا جَآءَهُمْ و آن هنگام که آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ فرستاده از
نزدیک خدای یعنی محمد مُصَدِّقٌ باور دارنده لِّمَا مَعَهُمْ مر توریت را که با ایشانست نَبَذَ فَرِیْقٌ بیفگندند گروهی مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنکه عطا داده شدند
توریت یعنی علمای ایشان بیفگندند کِتٰبَ اللّٰهِ توریت یا قرآن را وَرَآءَ ظُهُوْرِهِمْ پس پشت خود کَاَنَّهُمْ گوییا که آن علما لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند که آن کلام الله است
محمد رسول الله وَاتَّبَعُوْا و پیروی کردند این یهود مَا تَتْلُوا الشَّیٰطِیْنُ آنچیزرا که میخواندند دیوان عَلٰی مُلْكِ سُلَیْمٰنَ در زمان پادشاهی سلیمان و آن چنان بود که دیوان در عهد سلیمان
شعبده‌ها ساختند برنگهای با نیرنگهای کهانت آمیخته نوشته بودند و میان اراذل و جهال شایع شده بود و سلیمان بر آنحال اطلاع یافته بفرمود تا آن نوشتها را آوردند و در صندوقی نهاده مقفل ساخته
در زیر تخت خود دفن کرد و بعد از وفات سلیمان دیوان آنرا از زیر تخت وی بیرون آورده چنان فهم نمودند که سلیمان بآن سحرها و شعبده‌ها پادشاهی میکرد و بعد از آن یهود سلیمان را بسحر نسبت میدادند
حق سبحانه ابرای وی را فرمود که وَمَا کَفَرَ سُلَیْمٰنُ هرگز کافر نشد سلیمان یعنی سلیمان جادوئی نکرد وَلٰکِنَّ الشَّیٰطِیْنَ ولیکن دیوان در زمان وی کَفَرُوْا کافر شدند یُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ
در می آموختند مردمان را السِّحْرَ جادوئی وَمَآ اُنْزِلَ و دیگر یهود متابعت کردند آنچیزرا که فرو فرستاده شد از سحر عَلَی الْمَلَکَیْنِ بر دو فرشته بِبَابِلَ در شهر بابل هَارُوْتَ وَمَارُوْتَ
نام آن دو فرشته است و ایشان بر آدمیان گنهگار طعنه میزدند حق تعالی فرمود که ایشان بنفس و هوا اند و اگر شما را نیز همان حالت که ایشانراست بودی صد چندان عملها بدتر از افعال ایشان از شما
امکان داشتی ایشان استبعاد نمودند و حق سبحانه نفس بشری بدیشان داد و برای حکومت خلق بر زمین فرستادشان [illegible] بر زنی زهره نام عاشق شدند و بسبب شرب خمر و قتل نا حق
و سجده صنم اقدام نمودند و حق تعالی ایشانرا از صعود بآسمان منع کرد و عذاب ایشان بر نهج مقرر شده و حالا در چاه بابل موی سر آویخته معذب‌اند و انزال سحر بر ایشان بجهت آن بود
که در آن زمان سحره دعوی نبوت میکردند و حق سبحانه در زمان حکومت ایشان و قبل از معصیت این علم اسم اعظم بر ایشان فرستاد و گویند بوجه الهام ایشانرا کیفیت این علم در آموخت تا جمیع
زیرکان را تعلیم دهند و ایشان بکیفیت سحر و حقیقت آن مطلع شده معارض مدعیان نبوت گردند وَمَا یُعَلِّمٰنِ و نمی آموختند این دو فرشته در آنوقت که در چاه‌اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی را حَتّٰی
یَقُوْلَآ تا وقتیکه گویند پیش از آموختن آنکس را که اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ جز این نیست که ما آزمایش خلقیم از خدای فَلَا تَکْفُرْ پس تو کافر مشو باعتقاد کردن بر عمل سحر و گناهی مترتب
فَیَتَعَلَّمُوْنَ پس می‌آموزند مِنْهُمَا از آن دو ملک مَا یُفَرِّقُوْنَ بِهٖ آنچیز را که جدائی افگنند بآن بَیْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهٖ میان مرد و زن وَمَا هُمْ و نیستند جادوان بِضَآرِّیْنَ بِهٖ
ضرر رساننده بسحر مِنْ اَحَدٍ هیچکس را اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بقضا و قدر خدای وَیَتَعَلَّمُوْنَ و می آموزند مَا یَضُرُّهُمْ آنچه ایشانرا زیان رساند وَلَا یَنْفَعُهُمْ و سود نکند ایشانرا

وَلَقَدْ عَلِمُوْا و هر آئینه نیک دانستند یهود لَمَنِ اشْتَرٰىهُ هر که سحر را بخرد یعنی بیاموزد و کار بندد مَا لَهٗ نیست مر او را فِی الْاٰخِرَةِ در آنسرای مِنْ خَلَاقٍ بهره از
نیکوئی وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهٖ و بد چیزیست آنکه فروختند بدان اَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را یعنی سحر را اختیار کردند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر هستند ایشان که دانند زیان سحر
را وَلَوْ اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا و اگر این جهودان گرویدندی به محمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی پوشیده نیست لَمَثُوْبَةٌ هر آئینه پاداشی یافتندی مِّنْ
عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای خَيْرٌ بهتر ست از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر میستانند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ اگر بودندی که بدانستندی يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه
گرویده اید لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا مگوئید بلفظ راعنا در وقت مکالمه با محمد که یهود گفتار شما را دستاویز ساخته با آنحضرت این کلمه میگویند و در لغت ایشان دشنام فاحش ست و مومنان
بدان معنی میگفتند که مراعات کن سخنان ما را یعنی بشنو حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید وَقُوْلُوا انْظُرْنَا و بگوئید انظرنا یعنی بنگر بسوی ما وَاسْمَعُوْا و بشنوید حکم خدای را بسمع قبول
وَلِلْكٰفِرِيْنَ و مر کافران راست یعنی آنها را که بر سبیل مذمت این کلمه میگویند عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک که هرگز انقطاع نیابد مَا يَوَدُّ دوست ندارند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنانکه حق را پوشیده اند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود وَلَا الْمُشْرِكِيْنَ و نه مشرکان اَنْ يُّنَزَّلَ عَلَيْكُمْ آنکه فرو فرستاده شود بر شما مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ هیچ
نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی ست و قرآن که جامع همه چیزهاست یعنی یهود نمیخواستند که نبوت از آل اسمعیل انتقال کند و مشرکان را داعیه آن بود که پیغمبری بولید مغیره یا نعیم ثقفی رسد
وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ و خدای اختصاص میدهد بِرَحْمَتِهٖ به نبوت و وحی خود مَنْ يَّشَآءُ هر کرا بخواهد وَاللّٰهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ خداوند فضل بزرگست هر که خواست او را
بنبوت داده و در صفت فضل بعظیم اشعاریست بآنکه فرد فضل او فضلیست افزون از عد و لطف او لطفیست بیرون از شمار مَا نَنْسَخْ هر چه منسوخ میگردانیم مِنْ اٰيَةٍ از آیت قرآن
بر وفق مصالح خلق و مقتضای زمان اَوْ نُنْسِهَا یا فراموش میگردانیم آنرا و از دلها میبریم نَاْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ بیاریم بهتری از آن آیت منسوخه چنانچه مصابرت یک غازی با ده تن از
کافران منسوخ کرد و با دو تن مقرر ساخت اَوْ مِثْلِهَا یا بیاریم مانند آنکه نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه اَلَمْ تَعْلَمْ آیا نمیدانی خطاب
با منکران نسخ ست جهودان در نسخ مجادله میکردند میگفتند که آن پشیمانیست و سهو ازو نیست و از حکمت الهی و مصلحت پادشاهی در نسخ احکام غافل و ذاهل بودند حق تعالی میفرماید که
ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی میدانی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که حق سبحانه عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از محو و اثبات و نسخ و انسا قَدِيْرٌ تواناست بر کمال اَلَمْ تَعْلَمْ
آیا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدایست بی شک لَهٗ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِّنْ
دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای مِنْ وَّلِيٍّ دوستی که از و بشما نفعی رسد وَّلَا نَصِيْرٍ و نه یاری که از شما دفع ضرر کند اَمْ تُرِيْدُوْنَ آیا میخواهید اَنْ تَسْـَٔلُوْا آنکه سوال کنید رَسُوْلَكُمْ
پیغمبر خود را كَمَا سُئِلَ مُوْسٰى هم چنانکه سوال کرده شده بود موسی مِنْ قَبْلُ پیش ازین جهودان میگفتند که محمد باید که کتابی بیکبار بیارد چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما
از محمد همان میطلبید از سوالهای متعصبانه که پدران شما از موسی میطلبیدند وَمَنْ يَّتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْاِيْمَانِ و هر که بدل کند کفر را با یمان یعنی کفر را بر ایمان بگزیند فَقَدْ ضَلَّ
پس بدرستی که گمراه گشته است سَوَآءَ السَّبِيْلِ از میان راه راست وَدَّ كَثِيْرٌ دوست میدارند بسیاری مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت چون فنحاص بن عازورا که
دشمن ایشان بود و امثال او از احبار لَوْ يَرُدُّوْنَكُمْ آنکه باز گردانند مر شما را مراد حذیفه یمان و عمار یاسر است که فنحاص و یاران او مر ایشان را دعوت به یهودیت میکردند
حق سبحانه فرمود که یهود میخواهند که بگردانند شما را مِّنْ بَعْدِ اِيْمَانِكُمْ از پس ایمان شما كُفَّارًا ناگرویدگان حَسَدًا از روی حسد مِّنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ از نزدیک نفسهای
ایشان یعنی این حسد بمقتضای طبع ایشانست بغیر موده کسی مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشت لَهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را آنچه راست و درست است یعنی رسالت محمد و حقیت
قرآن و صحت دین اسلام فَاعْفُوْا پس در گذرانید ای مسلمانان بگذرید از قتال ایشان وَاصْفَحُوْا و روی بگردانید از ایشان حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ تا وقتیکه بیارد خدای
فرمان خود را که حکمست بقتال یا امر بجزیه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از تعذیب و انتقام قَدِيْرٌ تواناست وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید
نماز را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة مال وَمَا تُقَدِّمُوْا و آنچه از پیش بفرستید لِاَنْفُسِكُمْ از برای خود مِّنْ خَيْرٍ از مال نیا بر سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات تَجِدُوْهُ
بیابید آنرا نوشته عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی ثواب آن بیابید نزدیک وی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ بدانچه شما میکنید از خیر و صدقه بیناست وَقَالُوْا

ع ۱۳

نصف الثلث

وگفتند جهودان یا ترسایان لَنْ يَّدْخُلَ الْجَنَّةَ هرگز در نیاید در بهشت اِلَّا مَنْ كَانَ مگر آنکه باشد هُوْدًا یهودی اَوْ نَصٰرٰى یا نصرانی یعنی یهود گفتند به بهشت
نرود مگر جهودان و نصاری گفتند که به بهشت نرود الا ترسایان تِلْكَ این دعوی از هر دو طائفه اَمَانِيُّهُمْ آرزوهای باطلهٔ ایشانست قُلْ هَاتُوْا بگوای محمد بیارید هَاتُوْا بُرْهَانَكُمْ
حجت خود را برین دعوی اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید شما راست گویان در قول خود بَلٰى آری چنین نیست که ایشان میگویند بلکه مَنْ اَسْلَمَ هر که تسلیم کرد وَجْهَهٗ لِلّٰهِ
همه خود را برای طاعت خدای وَهُوَ مُحْسِنٌ و او نیکوکارست در کردار و گفتار فَلَهٗٓ اَجْرُهٗ پس مر آنکس راست مزد کار او عِنْدَ رَبِّهٖ نزد آفریدگار او وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
و هیچ ترسی نباشد بر ایشان از فوت مزد ایشان وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ و نه اندوهناک باشند از تصور زوال آن و جمعی از نصاری نجران بمدینه آمدند و با رؤسای یهود مناظره
نموده هر فرقه در ابطال دین دیگری غایت سعی بتقدیم رسانیدند و حق سبحانه این آیت فرستاد وَقَالَتِ الْيَهُوْدُ و گفتند جهودان لَيْسَتِ النَّصٰرٰى
نیستند گروه ترسایان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی از دین حق وَقَالَتِ النَّصٰرٰى و گفتند ترسایان لَيْسَتِ الْيَهُوْدُ نیستند جهودان عَلٰى شَيْءٍ بر چیزی
از دین که معتد به باشد وَهُمْ و حال آنکه همه ایشان يَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانند کتاب خدای یعنی یهود از توریت میدانند که نصاری بحقیت اثبات نبوت فرزند
مریم سابر باطلند و ترسایان در انجیل میخوانند که یهود بجهت انکار عیسی و انجیل کافر و بیجا صلند كَذٰلِكَ همچنین که اینها میگویند قَالَ الَّذِيْنَ گفتند آنانکه لَا يَعْلَمُوْنَ
هیچ نمیدانند و اهل کتاب نیستند چون مجوس و مشرکان عرب مِثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار یهود و نصاری یعنی کفار هم در بارهٔ ایشان همین گفتند که جهود و ترسا بر حق نیستند
فَاللّٰهُ يَحْكُمُ پس خدای داوری کند بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ میان ایشان در روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا در آن چیزی که هستند ایشان فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ؀
که در آن چیز اختلاف میکنند از حق و باطل وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ مَّنَعَ از آنکس که باز داشت مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را اَنْ يُّذْكَرَ از آنکه
یاد کرده شود فِيْهَا اسْمُهٗ در آنجا نام خدای تعالی یعنی نگذاشت که در مساجد خدا را یاد کنند و پرستش نمایند وَسَعٰى و سعی نمود فِيْ خَرَابِهَا در ویرانی آن مسجد و آن بخت نصر
بابلی بود و یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد و احبار القتل را مانند یک مسجد را بلفظ جمع یاد کرد بجهت تعظیم یا آنکه هر موضعی از و مسجدیست یعنی محل سجده اُولٰٓئِكَ آن گروه
که در منع ذکر و خرابی مسجد کوشیدند مَا كَانَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا و نسزد اَنْ يَّدْخُلُوْهَآ آنکه در آیند در آن مسجد اِلَّا خَآئِفِيْنَ مگر ترسکاران و این صورت
در زمان دولت اسلام که ترسایانرا قوت رفتن در مسجد اقصی نیست از ترس مسلمانان لَهُمْ مر ترسایانراست فِي الدُّنْيَا در این جهان خِزْيٌ رسوائی و خواری و جزیه دادن
وَّلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيْمٌ ؀ عذابی بزرگ وَلِلّٰهِ و مر خدایراست الْمَشْرِقُ جای آمدن آفتاب وَالْمَغْرِبُ و جای رفتن آن
آورده اند که جمعی از لشکریان حضرت رسالت شبی بسبب ابر و تاریکی در سمت قبله اختلاف کردند و هر کسی تحری کرده برای خود محرابی ساختند و چون روشن شد خطوط محاریب ایشان
از سمت قبله منحرف بود چون بمدینه رسیدند با عادت قضای نماز از حضرت رسالت پناه اجازت خواستند و این آیت نازل شد که بعد از آن که تحری کرده اید اعادت نماز
حاجت نیست چه که همه جهات از آن اوست در تحقیق فَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا پس هر کجا که روی آرید فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ پس آنجا وجه خدای است یعنی جهت طاعت او
و محققان در تحقیق این آیت نکته هست که از آنجمله زبان عالی بیان حضرت حقائق تربیت ولایت منقبت که خلف ظلال هدایت در این ابیات اشارتی بدان میفرماید مثنوی
از نبی اینما تولوا خوان ✝ ثم وجه الله ش متمم دان ✝ یعنی آنسو که روی قصد آری ✝ تا حق بندگیش بگذاری ✝ وجه حق کان بود حقیقت او ✝ باشد آنجا بسوی او کن رو ✝
هیچ جا را نکرد استثنا ✝ پس بود عین حق عیان همه جا ✝ عارف حق شناس را باید ✝ که بهر سوی دیده بگشاید ✝ بیند آنجا جمال حق پیدا ✝ نگسلد از جمال حق قطعا ✝
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای وَاسِعٌ بزرگ مغفرتست و بسیار عطا عَلِيْمٌ ؀ دانا بمصالح احوال مسلمانان وَقَالُوا و گفتند بیباکان از یهود و نصاری اتَّخَذَ اللّٰهُ
فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی عزیر و مسیح سُبْحٰنَهٗ پاکی و بیعیبی او راست بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند بلکه لَهٗ مر او راست مَا فِي السَّمٰوٰتِ
آنچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است و چون اهل آسمان و زمین همه مملوک مالک و مربوب ویی باشند پس عیسی و عزیر ولد او نتوانند بود چه ولد می باشد
الا از جنس والد و این المملوک من المالک كُلٌّ همه آنچه در زمین و آسمان باشد لَّهٗ قٰنِتُوْنَ ؀ مر او را فرمانبردارانند یعنی مغلوبند در تحت تصرف و قدرت او بَدِيْعُ السَّمٰوٰتِ

۱۳
ع ۹

وَالْاَرْضِ آفریننده آسمانها و زمین است وَاِذَا قَضٰٓی و چون خواهد یا تقدیر کند اَمْرًا کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آنچیز را کُنْ باش
فَیَكُوْنُ پس موجود شود وَقَالَ الَّذِیْنَ و گفتند آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند خدای را و علم نخوانده اند چون مشرکان مکه لَوْلَا یُكَلِّمُنَا اللّٰهُ اگر مارا بتوحید دعوت
میکند پس چرا سخن نمیگوید خدای با ما اَوْ تَاْتِیْنَآ اٰیَةٌ یا بریکی از ما پیغامی نمی آید كَذٰلِكَ همچنانکه این مشرکان میگویند قَالَ الَّذِیْنَ گفتند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از
ایشان از یهود و نصاری مِّثْلَ قَوْلِهِمْ مانند گفتار ایشان اقتراح کردند بر انبیا بعد از ظهور معجزات تَشَابَهَتْ قُلُوْبُهُمْ مانند یکدیگر شد دلهای ایشان یعنی در مشابهت دلها کفار و
منکران اهل کتاب در کفر و قساوت و سوالات از روی عناد و کدورت تیرگی قَدْ بَیَّنَّا الْاٰیٰتِ هر آینه بیان کردیم نشانهای توحید و نبوت لِقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ
برای گروهی که طالب یقین اند نه تابع تردد و تخمین اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه فرستادیم ترا ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی و گفته اند مع الحق یعنی با قرآن یا با دین اسلام
بَشِیْرًا مژده دهنده مومنان را وَّنَذِیْرًا و بیم کننده کافران را وَّلَا تُسْئَلُ و پرسیده نخواهی شد روز قیامت عَنْ اَصْحٰبِ الْجَحِیْمِ از آنها که اهل جحیم اند و جحیم
آتش سوزنده بسیار زبانه باشد روزی بر زبان حضرت رسالت جاری شد که اگر خدای تعالی بر یهود دری از درهای عذاب بکشاید و اثر غضب خود بر ایشان نماید غالب آنست که از بیم
عذاب الیم بمنهاج مستقیم باز آیند حق سبحانه این آیت فرستاد که ایشان اصحاب الجحیم اند و ما ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاوردند بر تو اداء حق رسالت و بر ما حساب اهل ضلالت
وَلَنْ تَرْضٰی و هرگز خشنود نشوند عَنْكَ از تو الْیَهُوْدُ وَلَا النَّصٰرٰی جهودان و نه ترسایان حَتّٰی تَتَّبِعَ تا آنگاه که پیروی کنی مِلَّتَهُمْ کیش ایشان را قُلْ بگو ای محمد قبیله
هر یک از ایشان ملت خود را ستایش کنند اِنَّ هُدَی اللّٰهِ بدرستیکه راه نمودن خدای هُوَ الْهُدٰی آنست راه نمودن بحق شما را بیهودیت و نصرانیت میخوانید و ما را
باسلام راه می نماید وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت نمائی ای محمد اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشان را در باب دین بَعْدَ الَّذِیْ پس از آنچیزی که براستی جَآءَكَ آمده است
مِنَ الْعِلْمِ از دانش که وحی است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِیٍّ دوستی رهاننده وَّلَا نَصِیْرٍ و نه کسی
یاری دهنده و صورت خطاب بحضرت منقبت ست و معنی راجع با امت اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریت بقولی که آیت
در شان عبدالله بن سلام و اصحاب او باشد یا انجیل بقولی که در شان اصحاب سفینه بود از ملازمان نجاشی که با جعفر بن ابی طالب از دیار حبشه بمدینه آمدند
یا قرآن بقولی که آیت در شان مسلمانان فرود آمده باشد و بر هر تقدیر یَتْلُوْنَهٗ میخوانند آن کتاب را یا متابعت میکنند حَقَّ تِلَاوَتِهٖ چنانچه حق خواندن یا متابعت
کردنست اُولٰٓئِكَ آن گروه یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان دارند بکتاب نه آنها که تحریف کردند وَمَنْ یَّكْفُرْ بِهٖ و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آنرا تغییر دهد فَاُولٰٓئِكَ
پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشانند زیانکاران یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب اذْكُرُوْا یاد کنید نِعْمَتِیَ نعمتهای مرا الَّتِیْٓ آن نعمتها که
اَنْعَمْتُ عَلَیْكُمْ انعام کردم بر شما و اسلاف شما وَاَنِّیْ فَضَّلْتُكُمْ و بدرستیکه من برتری دادم و تفضیل کردم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ بر عالمیان زمان ایشان تکریر این آیت
بجهت تقریر و تذکیر نعمتهاء الهیست وَاتَّقُوْا یَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن لَّا تَجْزِیْ نَفْسٌ کفایت نکند کسی عَنْ نَّفْسٍ از کسی شَیْئًا
چیزی از عذاب وَّلَا یُقْبَلُ مِنْهَا و قبول کرده نشود از هیچ نفسی عَدْلٌ فدائی یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد وَّلَا تَنْفَعُهَا و سود ندهد هیچ نفسی را
شَفَاعَةٌ خواهش خواهندگان بتقدیر وجود شفیع وَّلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ و نباشند کافران که ممنوع گردند از عذاب یعنی ایشان را کسی یاری نکند تا از عذاب
باز رهاند بیت سود ندهد یاری هر یاریکه هست شما در نرسد و عده هر کار که هست وَاِذِ ابْتَلٰٓی و یاد کن ای محمد وقتی که بیازمود یعنی امر کرد اِبْرٰهٖمَ رَبُّهٗ مر ابراهیم را
پروردگار او بِكَلِمٰتٍ بسخنان از امر و نواهی یا مناسک حج یا پنج از فطرت اسلام شمرند و آن ده خصلت است یعنی پنج در سر موی سر و نیم ساختن آنرا که سیر کردن و مضمضه
واستنشاق و مسواک و چیدن موی لب و گرفتن ناخن و برکندن موی زیر بغل و حلق عانه و ختنه و استنجا بآب فَاَتَمَّهُنَّ پس ابراهیم باتمام رسانید آنرا و قیام نمود بدان قَالَ
گفت خدای تعالی که چون متابعت فرمان کردی اِنِّیْ جَاعِلُكَ بدرستیکه من گردانندهٔ توام لِلنَّاسِ برای مردمان اِمَامًا پیشوای در دین که همه کسان بعد از تو بتو اقتدا کنند
و آنکه حق سبحانه پیغمبر ما را فرمود که اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا و امت مرحومه را نیز امر کرد که مِلَّةَ اَبِیْكُمْ اِبْرٰهِیْمَ برای ایجاز این وعده است و چون

خدای تعالی ابراهیم را بشرف امامت نوازش فرمود قَالَ گفت ابراهیم با حق تعالی وَمِنْ ذُرِّيَّتِيْ و از فرزندان و نبیرگان من نیز امامان پیدا کن قَالَ
گفت خدای در جواب او لَا يَنَالُ عَهْدِي نرسد عهد من یعنی رحمت و بقول اصح رسالت یا امامت مسلمانان الظّٰلِمِيْنَ ○ ستمکاران یعنی کافران از ذریت
تو وَاِذْ جَعَلْنَا و یاد کن آنرا که گردانیدیم الْبَيْتَ خانهٔ کعبه را مَثَابَةً جای بازگشت یا موضع ثواب لِّلنَّاسِ مر آدمیان را یعنی حاجیان را که هر سال بوی بازگردند و از آنجا
ثواب بحساب ستانند وَاَمْنًا و گردانیدیم آنرا موضع ایمنی که در وی کسی را نکشند وَاتَّخِذُوْا و فرا گیرید ای مؤمنان بعد از آنکه شعار حرم دانستید مِنْ مَّقَامِ اِبْرٰهٖمَ
از مقامیکه منسوبست بابراهیم مُصَلًّى نمازگاه و آن موضعیست که در آن حجری وضع کرده اند و اثر قدمهای مبارک آنحضرت بر وی است و حفص و اتخذوا بصیغهٔ
ماضی می خواند یعنی فرا گرفتند مردمان آنرا پیش از شما نمازگاه وَعَهِدْنَآ و عهد کردیم یعنی فرمان فرستادیم اِلٰٓى اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِيْلَ بسوی ابراهیم و اسمعیل اَنْ طَهِّرَا آنکه پاک سازید
بَيْتِيَ خانهٔ مرا از اوثان و انجاس و خبائث و منع طواف جنب و حائض لِلطَّآئِفِيْنَ برای طواف کنندگان وَالْعٰكِفِيْنَ و برای مقیمان و معتکفان
وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ○ و برای رکوع کنندگان و سجود آرندگان یعنی نمازگزارندگان اهل اشارت برآنند که پاک دارید خانهٔ دل را که حرم دوستست از ادناس تعلقات
کونین و گفته اند تطهیر بیت از ادناس اوثان است و تطهیر دل از ملاحظهٔ اغیار بیت اگر حریم دل از غیر دوست سازی پاک ز صفای وحدت صرف اندر وی کنی
ادراک * وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم یعنی دعا کرد که رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من بگردان هٰذَا این مکانرا که برای تو در آن خانه ساختم
بَلَدًا اٰمِنًا شهری ایمن از قحط و خسف و مسخ یا اهل آنرا از جور متغلبان در امان خود دار وَّارْزُقْ اَهْلَهٗ و روزی ده اهل این بلده را مِنَ الثَّمَرٰتِ از میوه‌ها حق تعالی
این دعا را مستجاب گردانیده حکم فرمود تا جبرئیل یکی از دیههای فلسطین را که مشتمل بود بر ثمرات بسیار از آن زمین منقطع ساخته بمکه آورد و هفت بار بگرد خانه طواف داده در زمین تهامه بر سه مرحله
از مکه وضع کرد و آنرا بدین جهت طائف میگویند و میوهٔ اهل مکه از آنجاست پس ابراهیم تخصیص کرد در رزق اهل ایمان گفت مَنْ اٰمَنَ روزی ده هر کرا که ایمان دارد
مِنْهُمْ از آنانکه ساکنان این شهر باشند بِاللّٰهِ بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین قَالَ گفت خدای وَمَنْ كَفَرَ و هر که کافر شود فَاُمَتِّعُهٗ پس او را برخوردار میدهم
قَلِيْلًا برخورداری اندک یعنی در دنیا ثُمَّ اَضْطَرُّهٗٓ پس او را به بیچارگی برانم اِلٰى عَذَابِ النَّارِ بسوی عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ○ و بد مرجعیست دوزخ وَاِذْ يَرْفَعُ
و یاد کن آنرا که برداشت اِبْرٰهٖمُ الْقَوَاعِدَ ابراهیم اصلها و اساسها را مِنَ الْبَيْتِ از خانهٔ کعبه وَاِسْمٰعِيْلُ عطفست بر ابراهیم چه پسر با پدر در رفع قواعد شریک
بوده و هر یک در طرفی آن خانه کار میکرده یا بنوبت لوا بر می آورده و اصح آنست که اسمعیل سنگ جمع میکرده و بدست ابراهیم میداده تا بکار میبرده القصه بعد از اتمام آن خانه
پدر و پسر دست تضرع برداشته گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما تَقَبَّلْ مِنَّا قبول کن از ما این کار خیر را اِنَّكَ بدرستیکه تو اَنْتَ السَّمِيْعُ توئی شنوا مر دعای ما را الْعَلِيْمُ ○
توئی دانا بنیتهای ما رَبَّنَا ای خداوند ما وَاجْعَلْنَا و گردان ما هر دو را مُسْلِمَيْنِ لَكَ ثابت بر اسلام و استسلام یا موحد و مخلص مر ترا وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَآ و گردان از فرزندان ما اُمَّةً
گروهی مُّسْلِمَةً لَّكَ گردن نهاده و منقاد شده مر ترا وَاَرِنَا و بنمای ما را مَنَاسِكَنَا مواضعی که در آن افعال حج بجای باید آورد چون میقات برای احرام و عرفات برای وقوف
و منا برای قربان وَتُبْ عَلَيْنَا و از ما درگذران اگر در عمل قصوری و تقصیری واقع شده اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ بتحقیق توئی پذیرنده توبه مقصران الرَّحِيْمُ ○ بخشنده
بر گناهکاران رَبَّنَا ای پروردگار ما وَابْعَثْ فِيْهِمْ و برانگیز در میان ذریت ما یا امت مسلمه و مبعوث گردان رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده از ایشان تا ذریت مرا عز
و شرفی باشد بدان رسول يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان اٰيٰتِكَ کتاب ترا تا بیان کند نشانهای وحدانیت ترا با ایشان وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و بیاموزاند
ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و معانی آنرا تا بیان کند آنچه در ویست از امر و نهی و حلال و حرام وَيُزَكِّيْهِمْ و پاک گرداند ایشانرا از گناه بسبب بیان شرائع و احکام اِنَّكَ اَنْتَ
الْعَزِيْزُ بدرستیکه توئی توانای غالب قادر بر اجابت دعای ما الْحَكِيْمُ ○ توئی دانا محکم کار حق سبحانه این دعا را نیز بعز اجابت مقرون ساخته حضرت رسالت پناه را از اولاد
اسمعیل مبعوث گردانید و نکتهٔ انا دعوة ابی ابراهیم اشارت بدینست وَمَنْ يَّرْغَبُ و کیست که باز گردد استفهام برای استبعاد و انکارست یعنی هیچکس باز نگردد عَنْ مِّلَّةِ اِبْرٰهٖمَ
از کیش ابراهیم اِلَّا مَنْ سَفِهَ مگر کسیکه خوار گرداند نَفْسَهٗ نفس خود را یا هلاک سازد یا سفیه و بیخرد باشد نفس خود وَلَقَدِ اصْطَفَيْنٰهُ و هر آینه ما برگزیدیم ابراهیم را فِي الدُّنْيَا در دنیا برای کرم

۱۵ ع ۸

فتوت یا بشرف نبوت یا بعبادت خلت یا بعمارت خانهٔ کعبه وَاِنَّهٗ فِی الْاٰخِرَةِ و بدرستیکه او در آن سرای لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ از جملهٔ شایستگان است بصلاح و فلاح اِذْ
قَالَ لَهٗ یاد کن آن وقت که گفت مر ابراهیم را رَبُّهٗ پروردگار او اَسْلِمْ گردن نه فرمان را یا تسلیم شو در هر چه از مجاری قضا بر تو جاری گردد قَالَ اَسْلَمْتُ گفت ابراهیم که تسلیم کردم خود را لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝
بپروردگار عالمیان تا هر چه خواهد کند و آن شاه را حیانی و ان شاه تنهی اما بیت بگذاشتم مصلحت خویش بدوست، کز دوست بمن هر چه رسد نیکوست وَوَصّٰی بِهَآ و وصیت کرد بملت خود یا بکلمه
اسلمت اِبْرٰهٖمُ بَنِیْهِ ابراهیم پسران خود را وَیَعْقُوْبُ و وصیت کرد یعقوب نیز اولاد خود را بموافقت جد خود و مضمون وصیت آن هر دو این بود که یٰبَنِیَّ ای پسران من اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی
بدرستیکه خدای برگزیده لَکُمُ الدِّیْنَ برای شما دین مصطفی مشروع ما موبه که اسلام ست فَلَا تَمُوْتُنَّ پس میرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ مگر که شما مسلمان باشید یعنی بر اسلام
مداومت کنید چون مرگ برسد شما را بر اسلام دریابد پس نهی از ترک اسلام ست نه از مرگ اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَآءَ آیا شما حاضر بودید اِذْ حَضَرَ آنهنگام که آمد یَعْقُوْبَ الْمَوْتُ
به یعقوب مرگ او یعنی اسباب علامات آن یاد کنید اِذْ قَالَ آنوقت که گفت یعقوب لِبَنِیْهِ مر پسران خود را مَا تَعْبُدُوْنَ چه چیز خواهید پرستید مِنْ بَعْدِیْ از پس وفات من
قَالُوْا گفتند نَعْبُدُ اِلٰهَکَ خواهیم پرستید خدای ترا وَاِلٰهَ اٰبَآئِکَ و خدای پدران ترا اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ ابراهیم را که جد او بود پدر گفتند جهت آنکه
جد حکم پدر دارد و اسمعیل را که عم او بود هم پدر خواندند زیرا که عرب عم را اب گویند و حرمت او برابر پدر بجا آرند و این نظر بر اتحاد است اِلٰهًا وَّاحِدًا ج عبادت میکنیم خدای
یگانه و یکتا ست وَنَحْنُ لَهٗ و حال آنکه ما مر آن خدای را مُسْلِمُوْنَ ۝ منقادیم بطاعت تِلْکَ این جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب و اولاد ایشان اُمَّةٌ گروهی بودند
قَدْ خَلَتْ بحقیقت گذشتند لَهَا مَا کَسَبَتْ مر ایشان راست آنچه کسب کردند وَلَکُمْ مَّا کَسَبْتُمْ ج و مر شما راست آنچه کسب کردید ایشان را ثمره شما را بعملها یا شما را خواهد داد
وَلَا تُسْـَٔلُوْنَ و شما پرسیده نشوید عَمَّا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه بودند ایشان که عمل میکردند اعتقاد یهود آن بود که ابناء را بطاعت آباء ثواب دهند و بکفر ابناء ایشان
را معاقب سازند درین آیت فرمود که شما را باعمال ایشان ثواب نخواهند ساخت و نه ایشان را بافعال شما مواخذه خواهند کرد وَقَالُوْا و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که کُوْنُوْا
هُوْدًا باشید از جمع یهود اَوْ نَصٰرٰی و گفتند ترسایان که ترسا شوید تَهْتَدُوْا تا راه یابید قُلْ بگو ای محمد بَلْ نه جهودی کنم و نه ترسائی بلکه متابعت
میکنم و لازم میگیرم مِلَّةَ اِبْرٰهٖمَ کیش ابراهیم را حَنِیْفًا ط در حالیکه آن ملت مائلست از همه کجی ها براه راست یا ابراهیم مائل بود از همه دینها بدین اسلام وَمَا کَانَ
و نبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ۝ از شرک آرندگان قُوْلُوْٓا بگوئید ای متابعان ملت ابراهیم یعنی اعراض کنید از قول یهود و نصاری و در جواب آنکه شما را بجهودی و ترسائی
دعوت میکنند بگوئید اٰمَنَّا بِاللّٰهِ گرویدیم بخدای وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْنَا و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه فرو فرستاده شده است اِلٰٓی اِبْرٰهٖمَ بسوی ابراهیم
که بیست صحیفه بوده است وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ و بفرزندان او اسمعیل و اسحق وَیَعْقُوْبَ و بنبیرهٔ او یعقوب وَالْاَسْبَاطِ و بفرزندان یعقوب اگرچه با ولاد ابراهیم
و یعقوب هیچ کتابی فرو دنیامده اما چون متعبد باحکام صحف بوده اند گوئی که آن نیز بدیشان منزلست چنانچه قرآن نیز منزلست برما وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰی وَعِیْسٰی و ایمان داریم
بآنچه داده شده اند موسی و عیسی یعنی توریت و انجیل و سائر دلائل نبوت وَمَآ اُوْتِیَ النَّبِیُّوْنَ و ایمان داریم بآنچه عطا داده شده اند پیغمبران از کتب و معجزات مِنْ
رَّبِّهِمْ ج از نزد خدای خود لَا نُفَرِّقُ هیچ جدائی نمی افگنیم بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ ز میان یکی از ایشان بلکه بهمه ایمان داریم وَنَحْنُ لَهٗ و ما مر خدای را مُسْلِمُوْنَ ۝ گردن
نهادگانیم فَاِنْ اٰمَنُوْا پس اگر ایمان آورند یهود و نصاری بِمِثْلِ مَآ اٰمَنْتُمْ بِهٖ بمانند آنچه شما ایمان آورده اید بدان یعنی بهمه کتب و رسل فَقَدِ اهْتَدَوْا ج پس آینه
راه راست یافتند وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر برگردند و اعراض نمایند فَاِنَّمَا هُمْ پس جز این نیست که ایشان فِیْ شِقَاقٍ ج در مقام خلاف و عداوت اند وای محمد تو از دشمنی ایشان
اندیشه مکن فَسَیَکْفِیْکَهُمُ اللّٰهُ ج پس زود باشد که خدای کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را وَهُوَ السَّمِیْعُ و او است شنوا مقالات موحدان و کافران را
باقرار و انکار الْعَلِیْمُ ۝ ط دانا باعتقاد هر دو گروه بعد از نزول این آیات جهودان بکلی از متابعت پیغمبر اعراض کردند و ترسایان نیز طرح مخالفت افگنده با مسلمانان
مفاخرت آغاز نهادند که ما را صبغه هست و شما را صبغه نی و صبغهٔ ایشان آن بود که مولود خود را بعد از هفت روز در آب معمودیه غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک
کننده مولود است از غیر دین مسیحا و آنرا قائم مقام ختان دانستندی و گفتندی صبغناه بالنصرانیة حق تعالی فرمود که صِبْغَةَ اللّٰهِ ج بگوئید ای مسلمانان که ما متابعیم صبغة الله را که آن دین

خداست و گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانان باشد وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر مِنَ اللّٰهِ از خدای صِبْغَةً از جهت رنگ دین و تطهیر مومنان از ادناس تلویث وَنَحْنُ
لَهٗ و ما حق را با تباع صبغة الله عٰبِدُوْنَ ○ پرستش کنندگانیم گفته اند صبغة الله رتبهٔ ولایت و درجهٔ محبت است که را برنگ دوستی آورد و ندا زهمه عالمش بیسرآورد و نزد محققان صبغة الله رنگ بیرنگیست
و تا کسی از رنگ آمیزی پاک نشود رنگ صبغة نپذیرد و خلاصه سخن آنکه این معنی با نقاوت عبارات اشارات ایشان بیان معنی این صبغه است بحقیقت آن از مرین باسم صاحب لوائح خلد الله ظلال
حقائقه بقلم کرم بر الواح افهام مستفیدان ثبت فرموده بیتی توان دو رباعی بس بیرنگست یار و نخواه ای دل + قانع نشوی برنگ تا گاه ای دل + اصل همه رنگها ازان بیرنگیست + من
احسن صبغة من الله ای دل + یهود و نصاری از تعریضات قرآنی دیگرباره در ورطهٔ تعصب افتاده گفتند نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ وَاَحِبَّآؤُهٗ ما را که شرف دوستی و عزت فرزندی حق
ثابت باشد بوی سزاوارتریم از مسلمانان خدای تعالی پیغمبر خود را فرمود که قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان اَتُحَآجُّوْنَنَا آیا مخاصمت می کنید با ما فِی اللّٰهِ در دین خدای و دعوی نبوت
در انتساب بحق وَهُوَ رَبُّنَا و حال آنکه او پروردگار ماست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب شد وَلَنَآ اَعْمَالُنَا
و ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ اَعْمَالُكُمْ و شماراست مکافات عملهای شما وَنَحْنُ لَهٗ مُخْلِصُوْنَ ○ و ما مر او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل اَمْ تَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید
یهود و نصاری و حفص بخطاب میخواند یعنی شما میگوئید ای جهودان و ترسایان اِنَّ اِبْرٰهٖمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطَ بدرستیکه این پیغمبران و
پیغمبرزادگان كَانُوْا هُوْدًا بودند یهودی و این قول جهودانست اَوْ نَصٰرٰی یا بر کیش نصرانیانست و این سخن ترسایانست قُلْ تو بگوای محمد ءَاَنْتُمْ اَعْلَمُ آیا شما داناترید
بادیان انبیا اَمِ اللّٰهُ یا خدای که ایشانرا بدان دین مبعوث گردانید وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر بر خود مِمَّنْ كَتَمَ ازان کس که بپوشد شَهَادَةً عِنْدَهٗ گواهی که
نزدیک او ثابت باشد مِنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بواسطه کتاب آلهی و آنسته بود و درین تعریض اهل کتابست بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ
و نیست خدای بی خبر عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ ازانچه شما میکنید از کتمان حق و تکذیب قرآن و انکار محمد تِلْكَ اُمَّةٌ آن قوم مذکور گروهی بودند که قَدْ خَلَتْ رفتند و درگذشتند لَهَا مَا
كَسَبَتْ مر ایشانراست همان جزا بدرسید که خود کسب کرده اند وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ و مر شمارا نیز همان جزا بدرسید که کسب کرده اید وَلَا تُسْــَٔلُوْنَ و سوال نمیشوید عَمَّا كَانُوْا
یَعْمَلُوْنَ ○ ازان چیزی که دیگران کرده اند تکرار این آیت برای تاکید و تقریر یا بجهت تنبیه و تحذیر است نقل است که حضرت رسالت در که بوقت نماز توجه بکعبه فرمودی بعد از هجرت بمدینه
فرمان رسید که روی ببیت المقدس کرده نماز گزارید یهود ازین متبع شده میگفتند که اگر محمد در دین ما نداردر باب قبله با نماز میگزارد با میگفتند این و اصحاب او بقبله ما نمی بردند تا نماز ما
ندیدند جهت قبله را نیافتند خاطر آنحضرت ملول گشت و فرمان آلهی صادر شد که از بیت المقدس روی بکعبه آرد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند حق تعالی از احوال
بر نیمنوال خبر میدهد سَیَقُوْلُ السُّفَهَآءُ زود باشد که گویند کم خردان سبکساران مِنَ النَّاسِ از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه مَا وَلّٰىهُمْ
چه چیز باز گردانید مسلمانانرا عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِیْ كَانُوْا از قبلهٔ ایشان آن قبله که بودند عَلَیْهَا بر آن یعنی بیت المقدس قُلْ بگو لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مر خدایراست
همه جهات هم مشرق که خانهٔ کعبه در آن جانب او فتاده و هم مغرب که بیت المقدس در آن صوب واقع شده یَهْدِیْ راه نماید مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○
بسوی راه راست که دین اسلام و قبلهٔ ابراهیم است وَكَذٰلِكَ و همچنین قبلهٔ شمارا ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم جَعَلْنٰكُمْ شما را هم گردانیدیم اُمَّةً وَّسَطًا گروهی عدل و
برگزیده لِّتَكُوْنُوْا تا باشید شُهَدَآءَ گواهان انبیا عَلَی النَّاسِ بر منکران نبوت روز قیامت وَیَكُوْنَ الرَّسُوْلُ و باشد فرستاده من یعنی محمد عَلَیْكُمْ
شَهِیْدًا بر راستی شما گواه و معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا و نساختیم قبله عبادت ترا الْقِبْلَةَ الَّتِیْ آن قبله که كُنْتَ عَلَیْهَآ تو هستی بر آن یعنی کعبه اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه ممیز سازیم و
جدا کنیم مَنْ یَّتَّبِعُ الرَّسُوْلَ آنکس را که پیروی رسول کند در امر قبله مِمَّنْ یَّنْقَلِبُ از آنکس که باز گردد عَلٰی عَقِبَیْهِ بر پاشنهای خود مثلست در باب کسیکه باز گردد از راهی عدول کند
بغیر آن وَاِنْ كَانَتْ و بدرستیکه هست قبله یعنی تحویل آن لَكَبِیْرَةً هر آئینه بزرگ و گران اِلَّا عَلَی الَّذِیْنَ مگر بر آنانکه هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای او نمود ایشانرا تا تحویل این قبله را
حق دانستند بخلاف یهود که بر حظه شبهه انگیختند و امر قبله ویکی آن بود که گفتند اگر قبله حق جهت کعبه است پس آنکه بجانب بیت المقدس نماز گزارده اند از صحابه و پیش از تحویل قبله
وفات یافته چون سعد بن زراره و براء بن معرور و غیرهم ضلالت داده باشند حق تعالی فرمود که وَمَا كَانَ اللّٰهُ و نیست خدای با فضل و کرم لِیُضِیْعَ اِیْمَانَكُمْ تا آنکه ضائع گرداند نمازهای شمارا

ع ۱۶

الجزو الثانی

بهر طرف که گزارده اید یا تباه کند ایمان شمارا که سعی بیت المقدس داشتید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِالنَّاسِ بر دمان لَرَءُوْفٌ هرآینه مهربانست صلاح ایشان فرو نگذارد
رَّحِیْمٌ ○ بخشاینده است مزد ایشان ضائع نگرداند قَدْ نَرٰی بدرستیکه امی بینیم تَقَلُّبَ وَجْهِكَ گردانیدن روی ترا فِی السَّمَآءِ ۚ درجهت آسمان برای انتظار وحی این آیت
در امر تحویل قبله است سید عالم از قول یهود که میگفتند محمد روی بقبله ما نماز می گزارد ملول شد و آرزو کرد که قبله او کعبه باشد که قبله ابراهیم واقدم القبلتین است و درین باب
با جبرئیل سخن گفت و جبرئیل متوجه مقام خود شده وسید کائنات علیه افضل الصلوات بهر ساعت از سر شوق بآسمان می نگریست و منتظر وحی میبود تا جبرئیل آمد و این آیت آورد
که ما توجه ترا بآسمان می بینیم فَلَنُوَلِّیَنَّكَ پس هرآینه متوجه سازیم ترا قِبْلَةً تَرْضٰىهَا ۪ بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را در اثناء نماز بجانب
شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ؕ بسوی مسجد الحرام که محیط است بخانه کعبه و در دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت حضرت خیر البشر در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گزارده بود که این
حکم نازل شد هم در نماز روی از صخره گردانیده بمیزاب کعبه توجه فرمود و آن مسجد بمسجد القبلتین اشتهار یافت و بعد از تخصیص خطاب جهت تصریح بعموم حکم امتش را میگوید
وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ و هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب چون خواهید که نماز گزارید فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ پس بگردانید رویهای خود را شَطْرَهٗ ؕ بسوی مسجد
مذکور وَاِنَّ الَّذِیْنَ و بتحقیق آنانکه اُوْتُوا الْكِتٰبَ داده شده اند ایشان را توریت لَیَعْلَمُوْنَ هرآینه میدانند اَنَّهُ الْحَقُّ که این تحویل یا توجه درست و راست است و حکم آن
مِنْ رَّبِّهِمْ ؕ از پیش پروردگار ایشانست چه در توریت خوانده اند که پیغمبر آخر الزمان بدو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان باز گردد کعبه است وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای غافل نیست
عَمَّا یَعْمَلُوْنَ ○ از آنچه یهود میکنند از انکار قبله وَلَئِنْ اَتَیْتَ و بخدای که اگر بیائی تو ای محمد الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ برای آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی جهود و ترسا
بِكُلِّ اٰیَةٍ بهر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری هر حجتی و برهانی که از تو خواهند بر حقیت توجه بکعبه مَّا تَبِعُوْا قِبْلَتَكَ ۚ پیروی نکنند ایشان قبله ترا وَمَاۤ اَنْتَ بِتَابِعٍ و تو
نیز نیستی متابع قِبْلَتَهُمْ ۚ مر قبله ایشان را وَمَا بَعْضُهُمْ و نیست بعضی از ایشان بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ ؕ پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه جهت قبله نصاری شرقست
و از آن یهود غربست و جمع میان این دو متعسرست وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر پیروی کنی ای محمد بسبیل فرض اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشانرا در باب قبله مِّنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ
از پس آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ ۙ از دانستن آنکه قبله ابراهیم حق است اِنَّكَ بدرستیکه تو باشی اِذًا آن هنگام که متابعت ایشان نمائی لَّمِنَ الظّٰلِمِیْنَ ○ م هرآینه از جمله ستمکاران
ظاهر خطاب راجع است با پیغمبر اما معنی آن راجع است با متان اَلَّذِیْنَ آنانکه اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ داده ایم ایشانرا توریت یَعْرِفُوْنَهٗ میشناسند قرآن او واضح آنست
که پیغمبر است كَمَا یَعْرِفُوْنَ همچنانکه میشناسند اَبْنَآءَهُمْ ؕ پسران خود را در میان کودکان یعنی شناختی روشن دارند در باب پیغمبر وَاِنَّ فَرِیْقًا مِّنْهُمْ و بدرستیکه گروهی از
ایشان لَیَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ هرآینه میپوشند حق را از عوام و سفها وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که میپوشند اَلْحَقُّ آنچه درست و راست باشد مِنْ رَّبِّكَ از
پروردگار تو است فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش خطاب بآنحضرت است و مراد امتند یعنی مباشید مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ ○ ع از شک کنندگان در امر قبله در آنکه من عند الله است وَلِكُلٍّ و مر هر گروهی
از خدا پرستان یا از انبیا که ارباب شرایع اند یا هر قومی وِّجْهَةٌ جهتی و قبله ایست هُوَ مُوَلِّیْهَا آن او روی آرنده است یا خدای ولی او را بدان گردانیده فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرٰتِ ؕ
پس شما ای مسلمانان پیشی گیرید بر دیگران در نکوئیها که یکی از آن توجه بکعبه است محققان بر آنند که از نهاد هر چیزی سر زده از هر سویدای سودای ظهور کرده که قبله او است و هر یک روی بقبله
خود آورده از توجه بکعبه حقیقی باز میماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم تفرید که قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی نمیگردانند **مثنوی** قبله شاهان بود تاج و کمر + قبله ارباب دنیا سیم و زر +
قبله صورت پرستان آب و گل + قبله معنی شناسان جان و دل + قبله زهاد محراب قبول + قبله بی‌بهرگان کار فضول + قبله تن پروران خواب و خورش + قبله انسان بدانش پرورش +
قبله عاشق وصال بیزوال + قبله عارف جمال ذی الجلال + قبله اصحاب منصب مال و جاه + قبله اهل سلوک اسباب راه + قبله حرص اهل باشد هوا + قبله قانع توکل بر خدا + صاحب حقائق
فرموده که هر چیزی از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمس بدان لذت یابند از ماکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن و قبله
نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقائق و اطلاع بر معانی
و در کشف الاسرار آورده که هر کسی روی بجانبی آورده و ندلی رو بجانب شما دارا باشید و روی از ما متابید قل الله ثم ذرهم در باب ایشان شاهد است میفرماید اَیْنَ مَا تَكُوْنُوْا هر جا که باشید بهر قبله

وقف لازم

ع ۶

وقف النبی صلعم

روی آرید شما و اہل کتاب یَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا بیارد خدای ہمہ شما را و جمع کند بروز قیامت برای تمیاز محق از مبطل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر ہمہ چیزہا
از احضار و تمیز قَدِیْرٌ ○ تواناست وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از ہر جا کہ بیرون روی ای محمد برای سفر فَوَلِّ وَجْهَكَ پس بگردان روی خود را بہنگام نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ بسوی مسجد حرام وَاِنَّهٗ و بتحقیق تحویل قبلہ بکعبہ لَلْحَقُّ ہر آئینہ راست و پسندیدہ است و فرود آمدہ مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدا
بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ○ از انچہ شما میکنید وَمِنْ حَیْثُ خَرَجْتَ و از ہر مکان و ہر زمان کہ بیرون می آئی فَوَلِّ وَجْهَكَ پس روی خود را بگردان در وقت ادای
نماز شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ بطرف مسجد حرام وَحَیْثُ مَا كُنْتُمْ و ہر جا کہ شما باشید ای امت فَوَلُّوْا وُجُوْهَكُمْ پس بگردانید رویہای خود یعنی ہمین خود را
شَطْرَهٗ بسوی آن مسجد لِئَلَّا یَكُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر یہود یا مشرکان را عَلَیْكُمْ بر شما در باب توجہ بمسجد اقصی حُجَّةٌ ○ خصومتی و جدالی یہود میگفتند کہ محمد
دین ما را منکر است و قبلہ ما را معتقد و مشرکان طعنہ میزدند کہ امری در راہ چہ شد کہ وی از قبلہ پدران خود دیگر دانید پس تحویل قبلہ بکعبہ کسی را بر شما حجتی نماند اِلَّا الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا
مِنْهُمْ مگر آنہا را کہ ستم کردند بر نفس خود بعناد و مکابرہ از یہود مدینہ و بت پرستان مکہ یہود میگفتند برای میل با قربای خود در روی بمکہ آورد و مشرکان طعنہ میکردند کہ محمد دانست کہ ما بر حقیم
دیگر بارہ روی بقبلہ ما کرد فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از ایشان در توجہ بخانہ کعبہ وَاخْشَوْنِیْ و بترسید از من بمخالفت فرمان من وَلِاُتِمَّ معطوف است بر لئلا یکون یعنی روی بکعبہ آرید
تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تا تمام کنم بفضل و کرم خود نِعْمَتِیْ نعمت خود را کہ اختصاص دارد بملت حنیفہ عَلَیْكُمْ بر شما وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ○ و دیگر شاید کہ شما راہ بیابید
بشرائع و احکام دین گفتہ اند نعمت بر شما تمام کنم در آخرت كَمَاۤ اَرْسَلْنَا چنانچہ در دنیا بارسال رسل و انزال کتب کردہ ایم و فرستادہ ایم فِیْكُمْ در میان شما رَسُوْلًا مِّنْكُمْ فرستادہ ہم از شما
یَتْلُوْا عَلَیْكُمْ کہ میخواند بر شما اٰیٰتِنَا آیتہای ما کہ قرآنست وَیُزَكِّیْكُمْ و پاک میگرداند شما را از شرک یا برای شما استغفار میکند تا از گناہ پاک شوید وَیُعَلِّمُكُمُ و می آموزد شما را الْكِتٰبَ
قرآن وَالْحِكْمَةَ و حلال و حرام آن وَیُعَلِّمُكُمْ و تعلیم میدہد شما را مَّا لَمْ تَكُوْنُوْا آنچہ نیستید کہ شما بخود تَعْلَمُوْنَ ○ بدانید آنرا فَاذْكُرُوْنِیْۤ پس یاد کنید مرا بطاعت
اَذْكُرْكُمْ تا شما را یاد کنم بمغفرت ابن عیینہ رح میگوید کہ در اخبار بما رسیدہ کہ حق سبحانہ فرمود کہ من بندگان خود را چیزی دادہ ام کہ اگر جبرئیل و میکائیل را دادمی ہر آئینہ نعمت بزرگ
بر ایشان تمام کردمی و آن اینست کہ گفتہ ام فاذکرونی اذکرکم و در جواہر التفسیر قریب بصد وجہ درین آیت مذکور شدہ و چون درین جملہ بسط اطناب مطلوب نیست بیک دو نکتہ از
سخن محققان اختصار میکند و در کشف الاسرار آوردہ کہ رب العالمین گفت لا یزال العبد یذکرنی و اذکرہ حتی عشقنی نتیجہ دوام ذکر کمال محبتست کہ آنرا عشق خوانند
و مراد ازین ذکر نہ ذکر زبانست بلکہ ذکر دل و جانست و در نہایت جمال از سلطان العارفین رح پرسیدند کہ چرا از شما ذکر زبان کمتر میشنویم فرمود کہ زبان بیگانہ است در میان نگنجد و شیخ ابوبکر واسطی
فرمودہ است کہ حقیقت ذکر نسیان ذکرست قیام بمذکور و درین باب فرزند اعز صفی الدین علی را رباعیست رباعی خیر یاد توام از دل ناشاد برفت + وز سینہ ہوای گل و شمشاد برفت +
مستغرق فکر چنانم کہ ذکر + در ذکر توام ذکر تو از یاد برفت + وَاشْكُرُوْا لِیْ و سپاسداری کنید نعمتہای مرا وَلَا تَكْفُرُوْنِ ○ و ناسپاسی مکنید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروہ
گروندگان اسْتَعِیْنُوْا یاری خواہید بقیام بر حقوق الٰہی بِالصَّبْرِ بشکیبائی کہ کلید در نجاتست وَالصَّلٰوةِ و بنماز کہ مجمع العباداتست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکہ خدای
مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ○ با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و عنایت وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید لِمَنْ یُّقْتَلُ مر آنکس را کہ کشتہ شود فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راہ خدای یعنی در جہاد
اَمْوَاتٌ کہ ایشان مردگانند صحابہ رض بعد از حرب بدر سوگ شہدا میکردند و بعضی بر سبیل تحسر میگفتند کہ بیچارہ فلان کہ در روز بدر جان شیرین بداد و از نعمت حیات و لذت
نعیم دنیا محروم شد حق سبحانہ فرمود کہ ایشانرا مردہ مخوانید بَلْ اَحْیَآءٌ بلکہ ایشان زندگانند در حضرت ما وَّلٰكِنْ لَّا تَشْعُرُوْنَ ○ و لیکن شما نمیدانید کیفیت
آن حیات را زیرا کہ ادراک آن بعقل متصور نیست وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و ہر آئینہ می آزمائیم شما را یعنی با شما معاملہ آزمایندگان میکنیم و اگرنہ بر علم ما ہیچ پوشیدہ نیست و آن آزمایش
بچہ چیزست بِشَیْءٍ بچیزی اندک مِّنَ الْخَوْفِ از بیم دشمن در غزا وَالْجُوْعِ و گرسنگی و قحط و تنگی وَنَقْصٍ مِّنَ الْاَمْوَالِ و نقصان بعضی مالہا کہ بتاراج
حادثات رود وَالْاَنْفُسِ و نقصان نفسہا بہ بیماری و ضعف و شیب وَالثَّمَرٰتِ و نقصان میوہا بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان کہ ثمرہ باغ
دلند وَبَشِّرِ الصّٰبِرِیْنَ ○ و بشارت دہ صبر کنندگان را بہر امت کہ ممکن است الَّذِیْنَ آنانکہ اِذَاۤ اَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشانرا مُّصِیْبَةٌ دشواری و زحمتی گفتہ اند ہر حادثہ

مگروه که برسنده رسد مصیبت است و آن صابران در وقت وقوع مصیبت قَالُوْٓا گویند اِنَّا لِلّٰهِ ما از آن خدائیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اتصاف بتسلیم و رضا وَاِنَّآ اِلَیْهِ رٰجِعُوْنَ و
ما بسوی حق باز گردندگانیم اعتراف است به بعث و نشور اُولٰٓئِکَ آن گروه که در مصائب رجوع بکلمهٔ استرجاع نمایند عَلَیْهِمْ برایشانست صَلَوٰتٌ رحمتها مِّنْ رَّبِّهِمْ
از پروردگار ایشان وَرَحْمَةٌ وقف و نعمت و گفته اند مراد از رحمت بهشت چه بهشت را رحمت گفته است آنجا که وَاَمَّا الَّذِیْنَ ابْیَضَّتْ وُجُوْهُهُمْ فَفِیْ رَحْمَةِ اللّٰهِ وَاُولٰٓئِکَ
و آنکسان هُمُ ایشانند نه غیر ایشان الْمُهْتَدُوْنَ ۝ راه یافتگان بقضا و تسلیم یا بکلمهٔ استرجاع که موجب ثواب عظیم است سعید بن جبیر فرموده که کلمهٔ استرجاع را از جمیع امم
مرحومه بدین امت عطا فرموده اند و اگر نه بایستی که یعقوب بوقت فقدان یوسف بجای یا اسفا انا لله گفتی و فاروق چون این آیت خواندی گفتی نعم العدلان یعنی
صلوات و رحمت نیک دو همسنگند و نعم العلاوة یعنی اهتدا خوش سر باریست اِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ بدرستیکه صفا و مروه و آن دو کوه اند در مکه که طواف بدیشان میکنند
مِنْ شَعَآئِرِ اللّٰهِ از نشانهای حج خانهٔ خداست فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ پس هر که قصد خانهٔ خدا کند باعمال مخصوصهٔ حج در حالت احرام اَوِ اعْتَمَرَ یا متوجه زیارت کعبه شود
بعملهای مختصه بعمره فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِ پس هیچ گناهی نیست اَنْ یَّطَّوَّفَ بِهِمَا در آنکه طواف کند بدیشان و سعی نماید در میان ایشان چون کفار در جاهلیت
طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از آن شعار عار می آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه در حج و عمره بجای باید آورد و دلی دغدغه که آن از شعائر است وَمَنْ تَطَوَّعَ
خَیْرًا و هر که بطوع و رغبت خود عمل نیکو بجا آرد از زیادتی طواف در حج و عمره بر سبیل تبرع فَاِنَّ اللّٰهَ شَاکِرٌ پس بدرستیکه خدای جزا دهنده شکر گویندگانست عَلِیْمٌ ۝ دانا
باعمال بندگان اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستیکه آنان از علمای یهود که بحقد و حسد یَکْتُمُوْنَ میپوشند مَآ اَنْزَلْنَا آنچه فرو فرستادیم مِنَ الْبَیِّنٰتِ از سخنان روشن در توریت چون
حکم رجم وَالْهُدٰی و راه نمودنی و صفت نعت مصطفی مِنْ بَعْدِ مَا بَیَّنّٰهُ از پس آنکه بیان کرده ایم آن را لِلنَّاسِ ای بنی اسرائیل فِی الْکِتٰبِ در توریت یعنی ما
آشکار ساختیم و ایشان مخفی گردانیدند اُولٰٓئِکَ آن گروه کوشندگان حق‌اند یَلْعَنُهُمُ اللّٰهُ میراند ایشانرا خدای از رحمت خود و میکند وَیَلْعَنُهُمُ اللّٰعِنُوْنَ ۝ و لعن میکنند برایشان لعنت کنندگان یعنی ملائکه یا
آفریدگان از جن و انس یا تمام مسلمانان و لعن لاعنان سوال لعنت است از حق بدین وجه که اللهم العنهم و همه این طائفه سزاوار لعنتند اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مگر آنان که باز گردیدند
از شرک بایمان یا توبه کردند از کتمان نعت نبوی وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آوردند کارهای تباه شده را وَبَیَّنُوْا و بیان کردند صفات حضرت آنچه نهان میداشتند
فَاُولٰٓئِکَ پس ایشانند که بسبب توبه و صلاح اَتُوْبُ عَلَیْهِمْ باز گردم برایشان برحمت وَاَنَا التَّوَّابُ و منم قبول کنندهٔ توبه بندگان الرَّحِیْمُ ۝ مهربان که تعجیل نکنم
در عقوبت ایشان اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه کافر شدند از یهود بانکار نبوت محمد وَمَاتُوْا و بمردند وَهُمْ کُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافر بکتمان حق اُولٰٓئِکَ عَلَیْهِمْ
آن گروه آنانند که برایشانست لَعْنَةُ اللّٰهِ لعنت خدای بعد از مرگ ایشان وَالْمَلٰٓئِکَةِ و لعنت فرشتگان وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ۝ و لعنت همه مردمان از این ناس مومنانند که
انتفاع ایشان بانسانیت ثابتست خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدان باشند در لعنت یا در آتش دوزخ لَا یُخَفَّفُ سبک کرده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب وَلَا هُمْ
یُنْظَرُوْنَ ۝ و نه ایشان که مهلت داده شوند یا منظور نظر رحمت الهی گردند وَاِلٰهُکُمْ و خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ معبودیست یکتا لَآ اِلٰهَ نیست هیچ معبود که مستحق عبادت باشد
اِلَّا هُوَ مگر او که احد است در ذات و واحد است در صفات الرَّحْمٰنُ بخشنده است در تربیت اشباح الرَّحِیْمُ ۝ مهربانست بر تقویت ارواح اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ بدرستیکه
در آفریدن آسمانها که خیمه ایست بیستون افراشته و بی علاقه در هوا معلق بداشته وَالْاَرْضِ و در آفرینش زمین که بساطیست مبسوط و مهادیست مضبوط وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ و آمد آمدن
شب و روز مر دیگر را بر سبیل تعاقب یا اختلاف ایشان بطول و قصر و سواد و بیاض وَالْفُلْکِ الَّتِیْ تَجْرِیْ و دیگر کشتیها که روانست که میروند فِی الْبَحْرِ در دریا بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ
بانچه نفع رساند مردمان از تجارات و مکاسب وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و در آنچه فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ مَّآءٍ از آب باران فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ
پس زنده ساخت و تازه گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا از پس مردگی او وَبَثَّ فِیْهَا و پراگنده کرد در زمین مِنْ کُلِّ دَآبَّةٍ از هر جنبنده چون بهائم و سباع
و وحوش و غیر آن وَتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ و گردانیدن بادها از هر جانبی وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ و در ابر فرود داشته و رام شده مر خدای را بَیْنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ میان آسمان و زمین تا بهر
طرف که حکم شود برود لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتهاست یعنی در این همه که گفتیم نشانهاست از صنائع حکمت و بدائع فکرت لِقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ۝ مر گروهی را که خرد دارند و نظر تامل در موجودات کنند که آفا

ع ۱۹ / ۱۱

قریش

قریش میگفتند که ما سیصد و شصت بت داریم و می پرستیم و این همه معبودان کار یک شهر ما راست نمیتوانند کرد و محمد میگوید من یک خدا دارم و کار همه عالم میسازد اگر این سخن حجتی میباید
و علامتی بما نماید ما به راستی او اقرار کنیم این آیت مذکور نازل شده مشتمل بر هشت نشانه از آیات قدرت الهی و در خبر آمد که وای بر کسیکه این آیت بخواند و در وی تفکر نکند وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يَتَّخِذُ و از مردمان کسی هست که فرا گیرد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای أَنْدَادًا همتایان و شریکان یعنی بتان يُحِبُّونَهُمْ دوست میدارند ایشان را كَحُبِّ اللّٰهِ چنانچه
خدای را دوست میباید داشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند أَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ایشان قویتر و ثابت ترند در محبت مر خدای را محبت آنکه مشرک می بیند و دوست میدارد
و مومن نادیده دوست گرفته است و بامید دیدن میگذارد و دیگر محبت کفار مبنیست بر اغراض نفسانی و دوستی مومنان محبت باقی بر بلی و حقیقت در معنی اشد حبا آنست که اول خدای ایشان را
دوست داشت که يُحِبُّهُمْ تا ایشان او را دوست گرفتند که يُحِبُّونَهُ پس دوستی ایشان مر خدای را بدوستی خداست مر ایشان را پیر طریقت قدس سره فرموده که اگر تخم يُحِبُّهُمْ نکشتی نهال يُحِبُّونَهُ رستی فرد
اگر از جانب معشوق نباشد کششی • طلب عاشق بیچاره بجائی نرسد • وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون به بینند و بدانند آنها که ظلم کرده اند باتخاذ انداد إِذْ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ بوقتیکه معاینه عذاب دوزخ به بینند بدانند أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعًا آنکه همه قدرت و غلبه مر خدای راست وَأَنَّ اللّٰهَ و آن خبر بدانند که خدای شَدِيدُ الْعَذَابِ ۝
سخت عذاب است بر ایشان هر آینه بدانند مضرت اتخاذ انداد و زیان انحراف از عبادت رب العباد إِذْ تَبَرَّأَ یاد کن ای محمد آن هنگام را که بیزاری کنند الَّذِينَ اتُّبِعُوا آنانکه جمعی
پیروی ایشان کرده اند مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا از همان جمع که متابعت ایشان نموده اند یعنی پیشوایان عرصه شرک از ضعفا و سفله که امروز تابع ایشان اند بیزار شوند وَرَأَوُا
الْعَذَابَ و به بینند عذاب را هم تابعان و هم متبوعان وَتَقَطَّعَتْ و بریده شود بِهِمُ الْأَسْبَابُ از ایشان سببها و وسطها که در دنیا داشتند از عهود و مواثیق و خویشی
و دوستی و صحبت وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا و گویند آنها که متابعت کرده بودند مر گمراه کنندگان خود را یعنی تابعان چون بیزاری متبوعان خود مشاهده کنند گویند لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً
کاشکی ما و ایشان را باز گشتنی باشد بدنیا فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ تا ما بیزاری کنیم از ایشان آنجا كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا همچنانکه ایشان بیزار گشتند از ما اینجا كَذٰلِكَ همچنانچه ان
روز نمود عذاب بد ایشان يُرِيهِمُ اللّٰهُ بنماید خدای کافران را أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ حسرتها و پشیمانیها بر ایشان یعنی اعمالیکه بزعم ایشان حسنه بود
چون حج و عمره و ضیافات و ختانه همه احبط سازند و سبب حسرت ایشان گردد و باعمال سیئه که مباشر آن میشدند از قتل و غارت و دفن بنات موجب مزید حسرت گردد وَمَا هُمْ
و نیستند تابعان و متبوعان بِخَارِجِينَ بیرون آیندگان مِنَ النَّارِ ۝ از آتش یعنی جاوید در دوزخ باشند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان كُلُوا بخورید مِمَّا فِي
الْأَرْضِ انچه در زمین هست حَلَالًا طَيِّبًا پاک پاکیزه یعنی و او بی شبهه است وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطٰنِ و پیروی مکنید گامهای ابلیس را یعنی بر پی او مروید مشرکان عرب چیزها را
بوسوسه شیطان حلال و حرام میکردند چون بحیره و سائبه و اقسام حرث حق سبحانه فرمود که تحریم حلال و تحلیل حرام گام برگام شیطان نهیدن و روی از راه او بگردانید
إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۝ دشمنیست آشکارا چه پدر شما را بوسوسه از بهشت بیرون آورد و میخواهد که شما را بفریب وسوسه دوزخ برد إِنَّمَا
يَأْمُرُكُمْ جز این نیست که میفرماید شما را شیطان یعنی وسوسه میکند بِالسُّوءِ ببدی وَالْفَحْشَاءِ و کار زشت و گفته اند سوء گناهان نهانیست و فحشا جرائم آشکارا یا سوء میل است
بدنیا و فحشا متابعت نفس و هوا و حقیقت آنست که سوء و فحشا متناول اند جمیع معاصی از صغائر و کبائر که شیطان میان ما بدان امر میکند وَأَنْ تَقُولُوا و دیگر میفرماید
آنکه بگوئید و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای در تحلیل خبائث و تحریم طیبات مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ انچه نمیدانید حقیقت آنرا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون بگویند مر این طائفه را که
در باب حلال و حرام اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ پیروی کنید انچه فرستاده خدای یعنی قرآن و بحلال و حرام آن بگروید قَالُوا گویند بقرآن نمیگرویم بَلْ نَتَّبِعُ بلکه پیروی میکنیم
مَا أَلْفَيْنَا انچه یافته ایم عَلَيْهِ آبَاءَنَا بران پدران خود را این سخن بنی اسد عبدالدار گفته اند أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا متابعت پدران میکنند و اگرچه بودند
پدران ایشان لَا يَعْقِلُونَ که فهم نمی کردند شَيْئًا چیزی را از امور دین وَلَا يَهْتَدُونَ ۝ و راه راست نیافته بودند وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا و صفت پند دهندگان کافران
كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ چون صفت کسیست که بانگ میزند بِمَا لَا يَسْمَعُ بجانوری که نمیشنود إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً مگر خواندنی و آوازی و هیچ از ان فهم نمیکنند یعنی کافران نیز از بیم کننده و پند گوینده
خود جز آوازی نمیشنوند و حقیقت سخن او را در نمی یابند صُمٌّ کرانند از شنودن کلام حق بُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن درست عُمْيٌ کورانند از دیدن راه راست فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ۝ ایشان

ع ۲

نمیابند آنچه پیغمبران ایشان میگویند یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان كُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزهاء یعنی حلالات آنچه شما را
روزی میدهیم وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ و سپاس گوئید مر خدای را بر روزی حلال اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی صدق اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ خاص او را می پرستید و بعد از امر تناول
حلال آنها بیان میکند که حرام است و میگوید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد خدای عَلَیْكُمُ الْمَیْتَةَ بر شما مردار را و آنچیزیست که ذبح نیافته باشد بشرط آنکه آن حیوان
ماکول اللحم بود وَالدَّمَ و خون را از اجزا چنانچه بحدیث دو مردار یعنی ماهی و ملخ و دو خون چون سپرز و جگر حلالست و بعضی علما بر جگر شش را قیاس کرده اند و خوردن حلال دانند وَلَحْمَ الْخِنْزِیْرِ و گوشت خوک را
و همه اجزای او را نیز حکم حرمت شاملست وَمَآ اُهِلَّ بِهٖ و حرام کرد آنچه آواز بر دارند در وقت ذبح لِغَیْرِ اللّٰهِ برای غیر خدا بنام بتان یا باسم پیغمبران بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ
پس هر که در ماند باکراه و یا گرسنگی بر جهتیکه خوف تلف نفس باشد غَیْرَ بَاغٍ در حالتیکه ستمکار نبود بقطع طرق یا خروج بر امام یا طالب معصیت نباشد وَّلَا عَادٍ و نه تجاوز کننده
از حد شرع یا شمشیر کشنده بر امت فَلَآ اِثْمَ عَلَیْهِ پس هیچ گناهی نیست در تناول آن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست مر کسی را که عند الضرورة از این
محرمات بخورد رَّحِیْمٌ مهربانست بر بندگان برخصت دادن ایشان بخوردن محرمات اِنَّ الَّذِیْنَ یَكْتُمُوْنَ بدرستیکه از علمای یهود میپوشند بجهت اخذ رشوت مَآ
اَنْزَلَ اللّٰهُ آنچه فرو فرستاد خدا مِنَ الْكِتٰبِ از توریت و احکام آن وَیَشْتَرُوْنَ و میخرند یعنی بدل میکنند بِهٖ ثَمَنًا قَلِیْلًا بدان کتمان بهای اندک را اُولٰٓئِكَ آن گروه مَا
یَاْكُلُوْنَ نمیخورند در روز قیامت فِیْ بُطُوْنِهِمْ در شکمهای خود اِلَّا النَّارَ مگر آتش را و شکم تاکید است در خوردن زیرا که اکل در غیر تناول نیز مستعمل میباشد چنانچه گویند
فلان را فلان مال خورده است وقتیکه تلف کرده باشد پس اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز رشوت میخورند یا کنایتست از آنکه در درون ایشان آتش باشد چنانچه بیرون ایشان نیز هست
وَلَا یُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای با ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و رحمتی یابند وَلَا یُزَكِّیْهِمْ و پاک نگرداند ایشانرا از خباثت اعمال
یعنی گناهان ایشان بآتش سوخته نشود وَلَهُمْ و مر ایشانرا باشد عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که از روی جهالت اشْتَرَوُا
الضَّلٰلَةَ بخریدند یهودیت را که محض گمراهیست بِالْهُدٰی با یمان و معرفت و این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ و بخریدند عذاب جاودانی را با آمرزش
ربانی و این سودای آخرتست فَمَآ اَصْبَرَهُمْ پس چه چیز ایشانرا شکیبا گردانیده یا چه شکیبا اند ایشان عَلَی النَّارِ بر آتش و چنان آتشی که ابد الابدین در آن باید بود
ذٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای نَزَّلَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی ایشان حکم آنرا پوشیدند و در کتمان نعت محمد کوشیدند تا قرآن را فرستاد و ایشان
متابعت نمودند و در مخالفت افزودند وَاِنَّ الَّذِیْنَ و بدرستیکه آنانکه اخْتَلَفُوْا اختلاف کردند فِی الْكِتٰبِ در توریت یا قرآن و اگر لام جنس گیرند در همه کتابهای
منزله اختلاف آن باشد که بعضی ایمان آورند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِیْ شِقَاقٍ بَعِیْدٍ در خلاف و عناد دراز و فراق اند یا در ضلالت دور از هدی اهل کتاب بعد از نزول

ربع ۲۱ ع

این آیت گفتند که ما در شقاق ضلال نیستیم بلکه بخدای ایمان داریم و نماز میگزاریم و این نیکوئی تمامست حق سبحانه فرمود لَیْسَ الْبِرَّ نیست نیکی عظیم که از سائر ابواب خیر بران اقتصار باید کرد اَنْ تُوَلُّوْا
وُجُوْهَكُمْ آنکه بگردانید رویهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ بسوی مشرق چون نصاری وَالْمَغْرِبِ بطرف مغرب چون یهود وَلٰكِنَّ الْبِرَّ و لیکن نیکوئی یعنی
صاحب نیکوئی مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکسیست که بگرود بخدای بیگانگی و یکتائی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی را در الوهیت شرک کنند وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ
و بگرود بروز قیامت و متعلقات آن و این تعریضست بجهودان و ترسایان که دخول بهشت را بخود اختصاص میدهند وَالْمَلٰٓئِكَةِ و دیگر بفرشتگان همه را دوست دارد
و نه چون یهود که با جبرئیل دشمنی میورزند وَالْكِتٰبِ و ایمان آرد بهمه کتابهای نه چون احبار جهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِیّٖنَ و دیگر بگروند بهمه پیغمبران نه چون اهل کتاب
که بعضی ایمان می آرند وَاٰتَی الْمَالَ و بدهد مال خود را عَلٰی حُبِّهٖ بدوستی حق تعالی یا بر دوستی مال وجود آنکه دوست میدارد و از سر آن باز میگذرد و در راه خدای میدهد
ذَوِی الْقُرْبٰی خویشان درویش را وَالْیَتٰمٰی و بی پدرانرا که خرد سال اند وَالْمَسٰكِیْنَ و محتاجانرا که سوال نکنند وَابْنَ السَّبِیْلِ و راه گذریرا که هیچ در دست ندارند یا مهمانانرا
وَالسَّآئِلِیْنَ و درویشان خواهنده را وَفِی الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که بر نجم کتابت معونت طلبند یا بندگانرا بخرد و آزاد کنند وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بر پای دارد نماز مفروضه را
وَاٰتَی الزَّكٰوةَ و بدهد زکوة مقرر را آنچه قبل ازین در ایتای مال مذکور باشد در بیان نوافل صدقات بود وَالْمُوْفُوْنَ و صاحب بر آنها اند که وفا کنندگان باشند بِعَهْدِهِمْ بعهود خود

إِذَا عَاهَدُوا و چون عهد کنند وفای عهد کنند و این عهدها هم با حق میباشد و هم با خلق وَالصَّابِرِينَ و نصب او بر مدح است جهت اظهار فضل صبر بر سائر صفات یعنی میستایم شکیبا کنندگان
بعد شکیبا اند فِي الْبَأْسَاءِ در فقر و فاقه وَالضَّرَّاءِ در رنج و سختی وَحِينَ الْبَأْسِ و در هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با اهل کفر و عناد أُولَٰئِكَ آن گروه که موصوف اند بدین صفتها
اند الَّذِينَ آنانند که بتحقیق صَدَقُوا راست گفتند در دین یا عهد با اتباع حق وَأُولَٰئِكَ و آن طایفه هُمُ الْمُتَّقُونَ ایشانند پرهیزگاران از همه ناشایستها
محققان گفته اند کمالات انسانیه با کثرت شعب آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد تصدیق حق سبحانه و بما یؤمن به است
و حسن معاشرت مواسات کردن است بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و دادن زکوة و وفا کردن بعهد و صبر مجموع در این آیت مذکور است پس این آیت جامع کمالات انسانی
باشد و در موجز از ابوهریره نقل میکنند که من عمل بهذه الآیة فقد استکمل ایمانه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای مومنان و گروندگان كُتِبَ فرض کرده شده
عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ بر شما مماثلت و مساوات نه تعدی و ستم فِي الْقَتْلَى در کشتگان یعنی بسبب ایشان و قصه آن بود که پیش از اسلام چون میان دو قبیله حرب افتادی آن قبیله که
عالی نسب بودندی از قبیله اراذل بعوض بنده آزادی و در بدل زنی مردی کشتندی بعد از هجرت چون این صورت بعرض حضرت رسید و حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی
مساوات الْحُرُّ بِالْحُرِّ آزادی بآزادی وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ و بنده به بنده امام شافعی و امام مالک آزادی برای بنده نکشند نظر بمفهوم آیت و نزد امام اعظم
حکم این آیت بآیه النفس بالنفس منسوخ است پس تفاضل را در نفس اعتبار نکنند وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ و زنی بزنی و امام شافعی و امام مالک بنا بر اجماع قتل ذکر بانثی روا
ندانند و امام اعظم بحدیث المسلمون تتکافا دماءهم تمسک نموده حکم بقتل کند فَمَنْ عُفِيَ لَهُ پس که عفو کنند وی را که قاتل است مِنْ أَخِيهِ از قصاص برادر
که مقتول است شَيْءٌ چیزی اشارت با آنکه عفو کردن بعضی از دیت یا عفو کردن بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فَاتِّبَاعٌ پس بر قاتل است بعد از عفو
از پی رفتن بِالْمَعْرُوفِ نیکوئی و آن طمع و رغبت است در دادن دیت وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ و ادا کردن دیت بوارث مقتول بِإِحْسَانٍ به نیکوئی نه مطل و بدخوئی
ذَٰلِكَ این عفو از قصاص و طلب دیت تَخْفِيفٌ سبک ساختنیست مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَرَحْمَةٌ و مهربانیست و بخشایش از و در تسهیل امر و تحصیل نفع فَمَنِ اعْتَدَىٰ
پس هر که از حد در گذرد بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بعوض قصاص بقتل ساند یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه کسی را کشته دیت داده
دیگری را بکشد فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ پس مر او راست در آخرت عذابی دردناک وَلَكُمْ و مر شماراست فِي الْقِصَاصِ در حکم قصاص حَيَاةٌ بقا و زندگی یعنی چون کسی قصد قتل کسی کند
و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن سالم ماند و او از قصاص ایمن ماند پس حکم قصاص سبب بقا شما است يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ تا باشد شما
بپرهیزید از قتل ناحق كُتِبَ عَلَيْكُمْ نوشته شد بر شما یعنی فرض کرده شد إِذَا حَضَرَ چون حاضر شود أَحَدَكُمُ یکی از شما الْمَوْتُ اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن إِنْ تَرَكَ خَيْرًا
اگر بگذارد مالی را مراد مال بسیار است الْوَصِيَّةُ وصیت کردن لِلْوَالِدَيْنِ برای پدر و مادر وَالْأَقْرَبِينَ و خویشاوندان و فرزندان بِالْمَعْرُوفِ بانصاف حَقًّا نوشته شد این وصیت حق
راستی عَلَى الْمُتَّقِينَ بر پرهیزکنندگان از محرمات اهل جاهلیت ریا و سمعه وصیت می کردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق سبحانه ایشان را از آن منع کرد و وصیت
برای این جمع مقرر ساخت و باز حکم این آیت بآیت مواریث منسوخ شد و سهم ایشان بر میراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن نیز در باره درویشان باید و شاید که بر ثلث
مال نیفزاید فَمَنْ بَدَّلَهُ پس کسی که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی بَعْدَ مَا سَمِعَهُ بعد از آنکه شنیده باشد فَإِنَّمَا إِثْمُهُ پس جز این نیست که گناه تبدیل باشد عَلَى الَّذِينَ
يُبَدِّلُونَهُ بر آنانکه تبدیل ایصا می کنند و ذمه موصی از آن بری باشد إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست هم کلام موصی را و هم قول مبدل را عَلِيمٌ و داناست به نیت موصی و
تبدیل وصی فَمَنْ خَافَ پس کسی که بداند و دریابد یا بترسد خواه وارث و خواه وصی یا امام یا قاضی مِنْ مُوصٍ از وصیت کننده جَنَفًا میلی از حق بسهو یا عدول از ذوی القربی
أَوْ إِثْمًا یا بزه کاری بعمد یا وصیت بزیادت از ثلث فَأَصْلَحَ پس اصلاح کند بَيْنَهُمْ میان موصی لهم و میان ورثه یا در حال حیات موصی کسی آنست که در وصیت مخالف شرع میکند
نگذارد و میان موصی و موصی لهم اصلاح نماید فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ وبال و بزه نیست إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است مر موصی را چون بحق باز گردد رَحِيمٌ مهربانست بر وصی که
از مضمون وصیت در گذرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه که گرویده اید كُتِبَ فرض کرده شد عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ بر شما روزه داشتن كَمَا كُتِبَ همچنانچه نوشته شد عَلَى الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِكُمْ یعنی آنانکه پیش از شما بوده‌اند چون صوم عبادتیست شاقه پس بجهت تانیس خاطرهای عابدان میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امتی از ربقه این طاعت آزاد نبوده‌اند و در مثال
آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از معاصی یعنی متقی شوید بشروع در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر عرائس آورده که این ندای
اصحاب قلوبست یعنی از حضرت رب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جلال مشاهده در انظار سموات غیوب بندائی که مفرح قلوب و مفرح کروبست میگوید که فرض شد بر شما ای
اهل الیقین امساک از جمیع مکونات کنید چرا که شما در طلب مشاهده اید و متوجهان این مطلوب با صوم که جست از مالوفات طبیعت همچنانکه واجب بود نوشته شد بر انبیا و اولیا پیش از شما تا بآن
رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام امن قربت و عین القضات قدس سره در تمهیدات آورده که صوم در شریعت عبارتست از ناخوردن طعام و شراب و در حقیقت عبارت از خوردن
طعام و شراب ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و شراب سقاهم ربهم شرابا طهورا و مقررست که این صوم خبر عارفانست نه زاهد مثنوی عارف را
لذت قرب بس ز اکل و شرب بوده بشرب اکل و شرب بشر چه باشد انس حق + دائم او در حقست مستغرق + لقمه از خوان اطعمنی شنید + شربت از چشمه یسقینی + أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
بودند مقدار یعنی روزهای چند شمرده مراد روزه رمضانست که بیست و نه باشد یا سی روز و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشوره که قبل از روزه رمضان فرض بوده فَمَنْ كَانَ
پس هر که باشد مِنْكُمْ از شما که مکلفید بروزه مَرِيضًا بیماری که قوت روزه ندارد یا مرضش بروزه زیاده شود أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا راکب سفری بود که در آن قصری باید کرد و چون افطار کند
فَعِدَّةٌ پس واجبست روزه داشتن بشما و آن روزها که افطار کرده مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ و بر آنانکه ایشان يُطِيقُونَهُ توانند که روزه دارند و خواهند که
روزه ندارند فِدْيَةٌ فدا دادنست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویشی است بازای هر روزی نصف صاعی از گندم بقول امام اعظم رحمه الله که قریب دو من باشد این حکم در ابتدای اسلام
بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند این حکم مستمرست و تقدیرش لا یطیقونه یعنی کسیکه نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه دهد و برین وجه حکم آیت
منسوخ نباشد فَمَنْ تَطَوَّعَ پس هر که زیاده کند بتطوع خود خَيْرًا نیکوئی را و زیاده از مقدار فدیه دهد یا بیشتر از یک مسکین را اطعام کند یا جمع کند میان صیام و اطعام
فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ پس آن تطوع بهترست مر او را و بسبب زیادتی اجر وَأَنْ تَصُومُوا و آنکه روزه دارید مطیقان را میگوید یا رخصت دادگان را و را افطار خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را
از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید شما که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ این روزها که گفتیم ماه رمضانست الَّذِي أُنْزِلَ آن ماهی که فرو فرستاده
شده فِيهِ الْقُرْآنُ در آن قرآن یعنی ابتدای نزول در آن بوده یا تمام قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ بآسمان دنیا فرود آمده و از آنجا آیت آیت یا
سورت سورت بر وفق مصالح بندگان نازل شده و از حکمتهای تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون درین اوقات این کلمات که غذای ارواح است بشما
فرستادیم پس از غذای اشباح امساک لازم دارید و ما قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتیکه راه نماینده است مردمان را وَبَيِّنَاتٍ و دلائل ظاهره است مِنَ الْهُدَىٰ
از حلال و حرام وَالْفُرْقَانِ و از حدود و احکام و سائر شرائع دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ پس هر که حاضر باشد مِنْكُمُ الشَّهْرَ از شما ای
مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد آن شهر را وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا و هر که بیمار باشد أَوْ عَلَىٰ
سَفَرٍ یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس واجبست قضای آن روزه بعدد آن روزها از ایام دیگر تخییر مقیم که در آیت اولی مذکورست بحکم این آیت
منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای بِكُمُ الْيُسْرَ بشما آسانی وَلَا يُرِيدُ و نمیخواهد بِكُمُ الْعُسْرَ بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد
وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزهای رمضان را یا ایامی را که در آن بعذر مرض و سفر افطار کرده اید وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا بزرگی یاد کنید
خدای را یا تکبیر گوئید در شب عید فطر از وقت رویت هلال یا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ بر آنچه راه نمود شما را بصوم وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و تا مگر که شما شکر گوئید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب و نه تخصیص او که الصوم لی و انا اجزی به و از فضائل روزه یکی آنست که او را از بندگان
با وجود تعبد بدان سلب میکند و بخود شرف اختصاص می بخشد که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود اختصاص میدهد که انا اجزی به بیت هر چه بیان شرع
بشارت داده است + از همه حرفی انا اجزی به است + وَإِذَا سَأَلَكَ و چون پرسند ترا ای محمد عِبَادِي بندگان من عَنِّي از صفت من یا معامله من با ایشان در قرب و دعا فَإِنِّي

قریبٌ پس من نزدیکم بعلم و اجابت صحابه گفتند که خدای را چگونه بخوانیم و گویند اعرابی سوال کرد که یا رسول الله خدای ما نزدیک است تا راز گوییم یا دور است تا آواز
بلند برداریم این آیت نازل شد که من به بندگان نزدیکم بهر نوع که مرا بخوانید بشنوم و بشنیدن است اُجِیبُ اجابت میکنم دَعْوَةَ الدَّاعِ خواندن خواننده اِذَا دَعَانِ
چون مرا بخواند حاجت او روا میسازیم اگر خواهیم یا سوال آن موافق قضا بود یا خیر بنده در اجابت آن بود فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی پس باید که بندگان اجابت کنند
وَلْیُؤْمِنُوا بِی و باید که بر ایمان من ثابت باشند یا وثوق ایشان باجابت متحقق باشد لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ تا شاید که بدایت یابند [illegible]
روزه داران است که دعای ایشان قرین اجابت ست و آنکه قبل ازین آیت حکم روزهای روزه و بعد ازین حکم شبهای روزه بیان فرمود مؤکد این است و در روایت حال
مسلمانان شبهای رمضان تا اداء نماز خفتن یا خواب کردن یادات اجازت مفطرات نبود و جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند کرد و مباشرت اهل وقتیکه حرام بود
مرتکب گشتند روز دیگر این صورت بحضرت رسالت رسید و این آیت نازل شد اُحِلَّ لَکُمْ حلال کرده شد مر شما را لَیْلَةَ الصِّیَامِ در شب روزه الرَّفَثُ کنایت از مباشرت
اِلٰی نِسَآئِکُمْ با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَّکُمْ ایشان پوشش اند مر شما را وَاَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ و شما نیز لباسید مر ایشان را کنایتست از اختلاط و التصاق چنانچه لباس با بدن
می باشد عَلِمَ اللّٰهُ دانست خدای در ازل اَنَّکُمْ آنکه شما کُنْتُمْ تَخْتَانُوْنَ باشید که خیانت کنید اَنْفُسَکُمْ با نفسهای خود و ستم روا دارید بر خود بمباشرت در غیر وقت
آن فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس رجوع کرد بر شما برحمت و رخصت داد بارتکاب مفطرات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْکُمْ و عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْئٰنَ پس اکنون
بَاشِرُوْهُنَّ مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوْا و بجوئید مَا کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ آنچه نوشته است خدای شما را در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض
اصلی از مباشرت بقای نسل باید که طلب نسل باشد نه مجرد التذاذ بالشهوت وَکُلُوْا و بخورید وَاشْرَبُوْا و بیاشامید در شبهای روزه حَتّٰی یَتَبَیَّنَ تا وقتی که
روشن شود لَکُمُ الْخَیْطُ الْاَبْیَضُ مر شما را رشته سفید که کنایت از روشنائی روزست مِنَ الْخَیْطِ الْاَسْوَدِ از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیح آمده
که بعضی از صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال مینمودند تا وقتیکه میان بیاض و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خط
ابیض است نازل شد دانستند که مراد ظهور صبح است ثُمَّ اَتِمُّوا الصِّیَامَ اِلَی الَّیْلِ پس تمام رسانید روزه را تا شب وَلَا تُبَاشِرُوْهُنَّ و مباشرت
مکنید زنان را وَاَنْتُمْ عٰکِفُوْنَ و حال آنکه شما مقیمان باشید فِی الْمَسٰجِدِ در مسجدها مراد اهل اعتکافند که از صورت مباشرت ممنوع گشته اند و امام مالک رحمه
تلذذات بر معتکف حرام میدارد و نزد محققان اعتکاف نگاهداشتن نفس است در دائره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی رح فرمود که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح
و مراعات وقت چون این شرط بجای آری هر جای که خواهی معتکف توانی بود عزیزی بدری در آمد و خادم گفت مرا بقعه پاک نشان ده تا نماز گزارم خادم گفت
دل خود را از ماسوی الله پاک کن و هر جا که میخواهی نماز بگزار ابیات از ان محراب ابرو رو مگردان + اگر در مسجدی ور در خرابات + دلی فارغ بباید پاک اغیار + که تا
لذت بیابی در مناجات + تو گر در بند مال و جاه باشی + کجا یابی صفا هیهات هیهات + تِلْکَ آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهاییست
که خدای تعالی در دین مقرر کرده فَلَا تَقْرَبُوْهَا پس بان نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتیکه قرب آن واقع نشود تجاوز از آن خود چگونه صورت بندد
کَذٰلِکَ همچنانکه تبیین این احکام فرمود یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای اٰیٰتِهٖ نشانهای خود را از امر و نهی و وعد و وعید لِلنَّاسِ برای عامه مردمان لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ
تا شاید که بپرهیزند از حدود الله در نگذرند وَلَا تَاْکُلُوْٓا و مخورید اَمْوَالَکُمْ مالهای شما را که واقعست بَیْنَکُمْ در میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر را بِالْبَاطِلِ بناحق
چون دزدی و خیانت و غصب و قمار و عقود فاسده یا مالها خود را بنامشروع صرف مکنید چون خمر و زنا و انواع فسق وَتُدْلُوْا عطف بر فعل منهی ست یعنی فرو
مگذارید و القا مکنید بِهَآ بدان مالها اِلَی الْحُکَّامِ بسوی حکم کنندگان ستمگار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید لِتَاْکُلُوْا تا بخورید بحمایت ایشان فَرِیْقًا
مقداری مِّنْ اَمْوَالِ النَّاسِ از مالهای مردمان بِالْاِثْمِ بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواه زور وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ و شما میدانید که ستم میکنید یَسْئَلُوْنَکَ
سوال میکنند ترا ای محمد عَنِ الْاَهِلَّةِ از ماههای نو معاذ بن جبل و ثعلبه که از اعیان انصار بودند از حضرت رسالت پرسیدند که سبب چیست که جرم قرص ماه گاه گاه باریک

ع ۲۴

مینماید و بعد از ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی بنا قص می نهد حق سبحانه بعلم ازلی میدانست که ایشانرا حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب بر معرفت
فائده آن فرستاد که قُلْ هِيَ بگوی ای محمد که آن هلالها مَوَاقِيتُ نشانهای هنگامها و وقتهاست لِلنَّاسِ برای مردمان در مزد مزدوران و عدت زنان و مدت حمل و
زمان رضاع و فصال و آجال دیون و تحقیق شرطها وَالْحَجِّ و علامتها و اوقات اند برای حج که موسم را بدان بدانند وَلَيْسَ الْبِرُّ و نیست نیکوئی بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ
بآنکه درآئید بخانها مِنْ ظُهُورِهَا از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسیکه بحج یا بعمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه درآمدن اگر از اهل مدر بودی از بام درآمدی
یا بر دیوار سوراخ فرجه ساختی و اهل بر از پس خیمها درآمدندی باعتقاد خود این عمل را بر تمام دانستندی تارک آنرا فاجر خواندندی این حکم همه عرب را شامل بود مگر حمس و ایشان چند قبیله بودند
قریش و خزاعه و بنو عامر و ثقیف و غیر آن و ایشانرا بسبب صلابت در دین آئین خود حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر از دری بیرون آمدی متعاقب آن رفاعه انصاری
هم از آن در قدم بیرون نهاد و مهاجر و انصار بیکبار او را فاجر گفتند و چون حضرت از و پرسید که این جسارت چرا کردی گفت من اقتدا بتو نمودم خواجه عالم گفت مرا و را بود از در
بیرون آمدن که من از حمسیم یعنی از قریش و تو نیستی گفت ای سید عالمیان اگر تو از حمسی من هم از حمسیم دین من دین تو است و آئین من آئین تو فی الحال آیت آمد که شما این قاعده را بنام نهاده
اید این بر نیست وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ ولیکن بر بر کسیست یا خداوند بر کسیست که از خشم خدا بپرهیزد یا از اعمال مردمان جاهلیت پرهیز کند وَأْتُوا الْبُيُوتَ و درآئید بخانها
در حال احرام و غیره مِنْ أَبْوَابِهَا از درهای آن وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای و پاس اوامر و نواهی او بدارید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ تا مگر شما رستگار شوید وَقَاتِلُوا
و بکشید و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ آنان را که با شما کارزار میکنند وَلَا تَعْتَدُوا و از حد درمگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال اهل
ایشان آغاز مکنید این حکم بآیت سیف منسوخست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ○ دوست ندارد ستمکاران را از دران سال که حضرت با جمعی از
صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند سفهای عرب مشرکان بی ادب ایشانرا از دخول مکه مانع گشتند و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان
شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت بمراسم طاعت قیام توانند نمود سال دیگر که بنیت عمرهٔ قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر عهد درگذشته
طرح جنگ افگنند و امر قتال در شهر حرام و بلده حرام چگونه بود آیت سابق فرود آمده که اگر جنگ کنند جنگ کنید و دیگر فرمود که وَاقْتُلُوهُمْ و بکشید مقاتلان خود را
حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ هر جا که یابید ایشانرا در حل و حرم وَأَخْرِجُوهُمْ و بیرون کنید ایشانرا از حرم مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ از انجا که شما را بیرون کرده اند یعنی از مکه
وَالْفِتْنَةُ و شرک آوردن ایشان أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ سخت ترست در ناپسندیدگی از کشتن شما ایشانرا در حرم وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ و مقاتله مکنید با کافران عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ تا وقتیکه ایشان کارزار کنند با شما در حرم و خود هتک حرمت کنند فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ پس اگر ایشان
ابتدا بقتال شما کنند فَاقْتُلُوهُمْ پس بکشید ایشانرا و باک مدارید که ایشان حرمت حرم بر طرف نهاده اند و ابواب مقاتله کشاده اند كَذَٰلِكَ همچنین است جَزَاءُ
الْكَافِرِينَ ○ پاداش کفار ستمکار فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر از شرک باز ایستند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی که در زمان کفر مرتکب شده اند
رَحِيمٌ ○ مهربانست که ببرکت اسلام ایشانرا بدار السلام میرساند وَقَاتِلُوهُمْ و با مشرکان قتال کنید حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی از شرک
اثر نماند وَيَكُونَ الدِّينُ و باشد پرستش و طاعت لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر فَلَا عُدْوَانَ پس نیست ستمکاری یعنی
جزای آن إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ○ مگر بر ستمکاران الشَّهْرُ الْحَرَامُ ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمرهٔ قضا میروید بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ بماه حرام یعنی ذوالقعده ماضی
که شما را منع کردند معنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در ان ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما نیز درین ماه حرام اگر قتال کنید بعوض ایشان آن را از ایشان آرید وَالْحُرُمَاتُ
قِصَاصٌ و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدست از ترک حرمت ایشان آن ماه را فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ پس هر که بر شما ظلم کند با بتدای مقاتله
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ پس شما نیز بر وی ستم کنید یعنی با او قتال نمائید این لفظ بر سبیل مشاکلت است و مراد آنکه جزای ستم او بدو رسانید بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ مانند
آن چیزی که بر شما ستم کرده است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در پرهیزگاری کنید وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ ○ با پرهیزگار است بنصرت

ومعاونت وچون حضرت رسالت عزم عمره قضا کرد جمعی گفتند که ما توشه راه نداریم وآنها را که دسترس هست بما چیزی نمیدهند که توشه راه سازیم حکم شد که
وَاَنْفِقُوْا ونفقه کنید ای توانگران فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای که جهادست وَلَا تُلْقُوْا بِاَيْدِيْكُمْ ومیفگنید خود را بدستهای خود اِلَى التَّهْلُكَةِ
بورطه هلاکت یعنی بخل مکنید که مودی به هلاک دست که البخیل بعید من اللّٰه بعید من الجنة قریب الی النار مثنوی بخل خست مرد را رسوا کند + بلکه در چاه
هلاکش افگند + سوی جنت راه کجا بیند بخیل + بسته به افتاده اندر پای پیل + اسخیا را با جهنم کار نیست + جای ممسک جز میان نار نیست + وَاَحْسِنُوْا
ونیکوئی کنید با غازیان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ دوست دارد نیکوکاران را وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ وتمام کنید حج وعمره را یعنی مناسک وحدود
وفرائض وسنن وآداب آنرا بتمامی بجای آرید لِلّٰهِ برای خدا نه چون کفار که طواف وتلبیه بنام بتان میکنند فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ پس اگر باز داشته شوید به بیماری خوف
دشمن وکم شدن قوت وکم شدن راحله فَمَا اسْتَيْسَرَ پس بر شماست آنچه میسر شود مِنَ الْهَدْيِ از قربانی وآنرا ابتدا باید فرستاد که محلل بحست بقول امام اعظم
وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَكُمْ ومتراشید سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میایید حَتّٰى يَبْلُغَ الْهَدْيُ تا وقتیکه برسد قربانی مَحِلَّهٗ بمحل او که منا ست فَمَنْ
كَانَ مِنْكُمْ پس هر که باشد از شما مَرِيْضًا بیمار در وقت احرام اَوْ بِهٖۤ اَذًى یا باشد او را رنجی مِّنْ رَّاْسِهٖ از سر او چون صداع یا جراحت یا علتی بندگان
در رو بدین سبب ضرورت شود که سر تراشد فَفِدْيَةٌ پس دست فدا دادن اسباب نزول آنکه کعب بن عجره را وقتی که محرم بود خزندگان موی آورده بودند وچون
مردم قحط دیده در کاسه سرش افتاده بود حضرت بدان اطلاع یافته فرمود که سر تراش وگوسفندی بکش ودرویشان را بخوران گفت یا رسول اللّٰه بدان دسترس ندارم حکم صادر شد
که فدا دهد مِّنْ صِيَامٍ از روزه وبحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد اَوْ صَدَقَةٍ یا صدقه دهد آن طعام فرا دن شش مسکین باشد بهر یکی دو من گندم اَوْ نُسُكٍ
یا قربانی دادن آن گوسفندیست فَاِذَاۤ اَمِنْتُمْ پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا از مرض فَمَنْ تَمَتَّعَ پس هر که برخورد بِالْعُمْرَةِ اِلَى الْحَجِّ یعنی جمع کند میان حج وعمره
در سفر واحد بطریقه تمتع بباید دانست که حج وعمره یا بطریق افراد است که اوّل بحج احرام گیرد وشرائط آن بجا آرد وچون حج تمام شد از حرم بیرون رفته بزمین حل واز انجا بعمره احرام گیرد واعمال
وی بجا آرد ونزد امام شافعی وامام مالک رح این فضیلت یا بطریق قران که در وقت احرام نیت بحج وعمره کند وگوید لبیک بحج وعمرة معًا وبر اعمال حج اقتصار کند که عمره
در ومندرجست چون وضو در غسل ونزد امام اعظم رح این قسم فاضل‌ترست یا بوجه تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد واحرام بعمره گیرد وبمکه درآمده از اعمال عمره فارغ
شود از احرام بیرون آید ومحظورات تمتع گردد آنگاه در دون مکه یوم الترویه احرام گیرد بحج وبمکه آمده از حج فارغ شود وامام احمد رح این قسم را اختیار فرموده در آیت میگوید
که هر که متمتع باشد فَمَا اسْتَيْسَرَ پس دست آنچه میسر شود از گاو ویا گوسفند یا شتر مِنَ الْهَدْيِ از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در جمع میان دو عبادت فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ
پس هر که نیابد قربانی یعنی برا قادر نبود فَصِيَامُ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ پس حکم روزه داشتن سه روزست پیوسته ناگسسته فِي الْحَجِّ یعنی در ایام حج وَسَبْعَةٍ وروزه داشتن
هفت روز دیگر اِذَا رَجَعْتُمْ چون باز گردید بوطن خود تِلْكَ این ایام یعنی سه وهفت عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ده عدد تمامست این قید برای تاکیدست وزیادتی اهتمام بتمام
آن ذٰلِكَ این حکم هدی وصیام یا تمتع وقران لِمَنْ مر کسی راست که لَّمْ يَكُنْ اَهْلُهٗ نباشد اهل او یعنی نباشد ساکن مکه حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مجاور مسجد
حرام یعنی آفاقی باشد نه مکی چه آفاقیان در اشهر حج بهر دو عبادت تمتع میتوانند شد واهل حرم در غیر از منع حج بعمره احرام میتوانند گرفت پس ایشان را قران وتمتع
نباشد واین قول امام اعظم رحست وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای برانچه درباب حج صادر شده محافظت نمائید وَاعْلَمُوْۤا اَنَّ اللّٰهَ وبدانید که خدای
شَدِيْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسیکه حفظ امر ونهی نکند اَلْحَجُّ زمان حج اَشْهُرٌ مَّعْلُوْمٰتٌ ماههای معروف ومشهوراند یعنی شوال وذوالقعده
ونه روز از ذوالحجه وشب نحر تا صبح بمذهب امام شافعی رح وامام اعظم رح روز نحر را نیز در شمار آورده فَمَنْ فَرَضَ پس هر که فرض گرداند بر خود فِيْهِنَّ الْحَجَّ درین
ماهها حج را بتلبیه وسوق هدی بمذهب حنفی وبنیت احرام بقول شافعی رح فَلَا رَفَثَ نفیست بمعنی نهی یعنی باید که از جماع وملاعبت با زنان پرهیز کنند یا کلام بیهوده نگوید
وَلَا فُسُوْقَ واز حد شرع در نگذرد وارتکاب محظورات نکند وَلَا جِدَالَ وباید که جدال وجنگ نکند با خادمان ورفیقان وخصوصًا نورزد فِي الْحَجِّ در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند

ع ۲۴
۸

در منا و هر یک می گفتند حج من تمام ترست این حکم فرود آمد که جدال مکنید وَمَا تَفْعَلُوا و آنچه میکنید مِنْ خَيْرٍ از نیکوئی يَعْلَمْهُ اللّٰهُ میداند آنرا خدای وَتَزَوَّدُوا و توشه برگیرید قومی از قافلهٔ یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق تعالی فرمود که توشه بردارید تا بر دل مردم گران نباشید فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى پس بهترین توشها پرهیزکردنست از طمع و ترک تشویش دادن مردم و سوال ناکردن از ایشان و نزد عرفا درین آیت اشارت بتزود است بتوشه گرفتن در سفر آخرت هست و بهترین زادی درآن پرهیزگاریست امام قشیری فرموده که تقوی عوام دور شدنست بتن از لوث گناه و تقوی خواص اجتناب بستن از مشاهدهٔ ماسوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق نبتوان بر دو بی زاد شوق مرحلهٔ محبت طی نتوان کرد بیت زاد راه عاشقان درد است و روی زرد و آه + راه بی زین گونه هست بسم الله که دارد عزم راه + وَاتَّقُوْنِ و بترسید از من يٰۤاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست شما را جُنَاحٌ گناهی اَنْ تَبْتَغُوْا در آنکه طلب کنید در موسم حج فَضْلًا روزی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار خود بواسطهٔ تجارات جمعی از عرب تاجران را که بحج آمدندی میگفتند داج لا حاج یعنی این آینده هست نه حاج حق سبحانه فرمود که سودا و معامله ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد فَاِذَآ اَفَضْتُمْ پس چون بگردید مِّنْ عَرَفٰتٍ از موضعیکه آنرا عرفات گویند بجهت آنکه حوا و آدم آنجا بحال همدیگر متعارف شدند فَاذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدای را بتهلیل و تلبیه عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست معین میان عرفات و منا که آنرا مزدلفه گویند وَاذْكُرُوْهُ و یاد کنید او را در آن مکان یاد کردنی نیکو كَمَا هَدٰىكُمْ همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج وَاِنْ كُنْتُمْ و بدرستیکه بودید مِّنْ قَبْلِهٖ پیش از هدایت حق یا قبل از بعث هادی مطلق که محمد رسول الله است لَمِنَ الضَّآلِّيْنَ از جملهٔ راه نایافتگان ثُمَّ اَفِيْضُوْا پس بازگردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی بدین صورت ترفع کردندی بر خلق و نیک داشتندی از مساوات موقف و در افاضت نیز براه دیگر بازگشتندی حق سبحانه فرمود که بازگردید مِنْ حَيْثُ اَفَاضَ النَّاسُ و از آنجا که بازمیگردند همه مردمان وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید از خدای اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ به تحقیق که خدای آمرزنده است گناهان گذشته مستغفران را رَّحِيْمٌ مهربانست بر آنکه حج بگزارد فَاِذَا قَضَيْتُمْ و چون حج بگزارید و بجای آورید مَّنَاسِكَكُمْ کارهای حج و لوازم آنرا فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید و ثنا گوئید خدای را كَذِكْرِكُمْ همچون یاد کردن شما اٰبَآءَكُمْ پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ از مناسک بیش حرم یا میان مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و برفعت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانچه پدران را یاد میکنید خدای را یاد کنید اَوْ اَشَدَّ ذِكْرًا بلکه فراوانتر و بزرگتر از آن زیرا که او پدران شما را ایدا نمود و مراتب اختصاص داده بود فَمِنَ النَّاسِ پس از مردمان مَنْ يَّقُوْلُ کسی هست که میگوید رَبَّنَآ ای پروردگار ما اٰتِنَا فِی الدُّنْيَا بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع عمر دنیا می طلبند وَمَا لَهٗ و نیست خواهنده دنیا را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای مِنْ خَلَاقٍ هیچ نصیبی و بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومنست چون دیگر مومنان بهره ندارد وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُوْلُ و از مردمان کسی باشد که بگوید رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما عطا کن ما را فِی الدُّنْيَا حَسَنَةً در این سرای نیکوئی یعنی توفیق طاعت وَّفِی الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً و در آن سرای نیکوئی یعنی تحقیق امنیت و گفته اند حسنهٔ این جهان قناعتست و از آن سرای شفاعت وَّقِنَا و نگاه دار ما را عَذَابَ النَّارِ از عذاب آتش دوزخ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده حسنهٔ این جهان زنی صالحه است و حسنهٔ آن عالم حوری پسندیده و عذاب النار زنی ناشایسته و زشت خوی سخت گوی مثنوی زن بد در سرای مرد نکو + هم درین عالمست دوزخ او + زینهار از قرین بد زنهار + وقنا ربنا عذاب النار + اُولٰٓئِكَ آن گروه که خیر دنیا و آخرت میطلبند لَهُمْ نَصِيْبٌ مر ایشان را بهره است مِّمَّا كَسَبُوْا از آنچه عمل کردند یعنی درخواست نمودند وَاللّٰهُ و خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ زود شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلائق کند وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید خدای را یعنی تکبیر بگوئید فِیْٓ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدٰتٍ در روزهای شمرده که آن ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و نزد امام اعظم رحمه الله از نماز صبح عرفه تا عصر روز عید بقول صاحبین تا عصر آخر ایام تشریق در عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و امام شافعی رحمه الله درین مسئله موافق صاحبینست فَمَنْ تَعَجَّلَ پس هر که شتاب کند در بازگشتن از منا بمکه فِیْ يَوْمَيْنِ در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ پس هیچ گناهی نیست بر وی بعضی از اعراب جاهلیت متعجل را آثم میگفتند و بعضی متاخر را حق سبحانه تعالی فرمود که در تعجیل رخصتست و هیچ گناهی نیست وَمَنْ تَاَخَّرَ و هر که تاخیر کند تا سه شب در منا باشد

نفقۃ النبی صلعم

نصیحۃ

فَلَآ اِثْمَ عَلَيْهِ پس بروی نیز هیچ جرمی نیست و مطلقا وزر و وبال نباشد لِمَنِ اتَّقٰى مر کسی که بپرهیزد و بعد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد وَاتَّقُوا
اللّٰهَ و بترسید از خدای در بقیهٔ عمر وَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و بمجازات و مکافات خود خواهید رسید وَمِنَ
النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يُّعْجِبُكَ آنکه بخوش آید ترا و شگفت انداز د قَوْلُهٗ سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بحضرت رسالت آمد و مرد شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت را
طراوت وی حلاوت گفت وی خوش آمد مضمون کلماتش این بود که آمده ام تا حلقهٔ بیعت اسلام در گوش ارادت کشم و غاشیهٔ خدمت سید انام صلی الله علیه وسلم بر دوش طاعت
افکنم و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدای را بگواهی آورد و چون باز گشت و از عمارات مدینه درگذشته زراعت قومی را باتش بسوخت و چهارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق سبحانه تعالی
آیت فرستاد که کسی از مردمان اگر هست که ترا در عجب می افکند سخنی که او میگوید فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در مصالح زندگانی دنیا وَيُشْهِدُ اللّٰهَ و بگواهی می آرد خدای را عَلٰى مَا فِيْ
قَلْبِهٖ بران چیزیکه در دل اوست یعنی میگوید که دلم بزبان من یکیست وَهُوَ و حال آنکه او اَلَدُّ الْخِصَامِ ۝ ستیزنده ترین دشمنانست وَاِذَا تَوَلّٰى و چون برگردد از
حضرت تو سَعٰى برود و بشتابد فِي الْاَرْضِ در زمین مدینه لِيُفْسِدَ فِيْهَا تا فساد و تباهی کند دران وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ و نابود گرداند کشت زار را بسوختن وَالنَّسْلَ
و هلاک کند چهارپایان را وَاللّٰهُ و خدای لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ ۝ نمی پسندد معصیت و تباه کاری را وَاِذَا قِيْلَ لَهٗ و چون گویند مر این منافق را اتَّقِ اللّٰهَ بترس از خدای تعالی اَخَذَتْهُ
الْعِزَّةُ بگیرد او را حمیت جاهلیت بِالْاِثْمِ بارتکاب گناه فَحَسْبُهٗ پس بسنده است مر او را جَهَنَّمُ دوزخ و آن نام آتشیست که دوزخیان را بدان عذاب کنند یا چاهی
بعید القعر است در دوزخ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ و بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان هست مَنْ يَّشْرِيْ کسیکه میفروشد نَفْسَهُ نفس خود را یعنی جان
بذل میکند ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ بطلب خشنودی خدای و آن زبیر بن عوام بود و مقداد بن اسود که از مکه بمدینه رفتند و خبیب که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کیان افتاده
بردار کشیده بودند از دار فرو گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار قریش از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان خبیب را از اسپ فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را
فرو برد به بلیع الارض ملقب شد و آن دو مرد مردانه با هفتاد تن از اعدا محاربه نمودند و کافران در حرب ایشان صرفه ندیده باز گشتند و گویند که این آیت در شان صهیب رومی است که هرچه
داشت در مکه بکافران داد تا اجازت هجرت مدینه یافت و رضای خدای و خشنودی پیغمبر را بمال دنیا بخرید **فرد** بر روی وصلش ار میتوانی بجز که وصلش عزیز است و زر هیچ نیست و گفته اند
که در حق امیرالمومنین علی رضی است که در شب غار بر فراش سید مختار تکیه گرفت و جان را فدای آنحضرت کرد وَاللّٰهُ رَءُوْفٌ و خدای مهربانست بِالْعِبَادِ ۝ ببندگان خود که در طلب
رضای او جان فدا میکنند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید بظاهر ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ در آئید در اسلام كَاۗفَّةً همه یکبار یا مومنان را
میگوید بر اسلام ثابت باشید و گفته اند که ابن سلام و اصحاب او بعد از قبول احکام اسلام شرائع توریت را نیز نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول
نمیکردند حق سبحانه فرمود که یکبارگی باسلام در آئید وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ گامهای شیطان را یعنی وساوس شیطانی با حکام منسوخه قیام
منمائید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝ دشمنیست هویدا که بوساوس خود خاطر شما را متزلزل میسازد فَاِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما از جادهٔ
شرع و احکام دین قرآن مِّنْۢ بَعْدِ مَا از پس آنکه جَآءَتْكُمُ الْبَيِّنٰتُ آمد بشما احکام حلال و حرام فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای عَزِيْزٌ غالبست
و قادر بر عقوبت مخالفان حَكِيْمٌ ۝ محکم کار است انتقام نکشد الا بحق هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند یعنی نمیدارند ایشان که بکلی در دائرهٔ اسلام داخل نمیشوند
اِلَّآ اَنْ مگر آنرا که يَّاْتِيَهُمُ اللّٰهُ بیاید بدیشان جزای یعنی عذاب فِيْ ظُلَلٍ در سایبانها مِّنَ الْغَمَامِ از ابر سپید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود وَالْمَلٰۗىِٕكَةُ
و بیایند فرشتگان که موکل اند بر عذاب وَقُضِيَ الْاَمْرُ و گزارده شود کار یعنی جزای هر کسی بوی رسد وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای یعنی بجزای او تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ ع
باز گردانیده شوند کارها یا آنکه اوامر احکام سلاطین و حکام که امروز بر رعایا میکنند روز قیامت باطل شود و امروز فرمان جز حق را نبود وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ سل بپرس خطاب
حضرت ست یا هر کراکه صلاحیت خطاب دارد میگوید بپرس بَنِيْٓ اِسْرَاۗءِيْلَ یهود مدینه را یا مومنان بنی اسرائیل را كَمْ اٰتَيْنٰهُمْ ما چند داده ایم پدران ایشان را
مِّنْ اٰيَةٍۢ بَيِّنَةٍ از نشانهای روشن پیغامهای نیکو در شان محمد یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُّبَدِّلْ و هر که تبدیل

ع ۲۵

از یهود و بگرداند نِعْمَةَ اللهِ نعمت خدای را که صفت پیغمبرست مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُ از پس آنکه آمده است بدو بتوریت فَاِنَّ اللهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بدو در دنیا به قتل و اسر و اجلای وطن و در آخرت بعذاب بی منتها زُیِّنَ لِلَّذِیْنَ كَفَرُوْا آراسته گردانیده شد برای ناسپاسان و پوشندگان حق الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَیَسْخَرُوْنَ و سخریت میکنند و افسوس میگیرند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان می‌خندیدند و می گفتند محمد صلی الله علیه و سلم را نگرید که میگوید باین گدایان کار جهان است میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات ایشان درهم شکنم و اگر کار وی حق بودی میبایستی که سادات عرب و اماثل قبائل تبع وی بودندی حق سبحانه فرمود که وَالَّذِیْنَ اتَّقَوْا و آنکه پرهیزگاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ زبر ایشانند یعنی بالای افسوس کنندگان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز قیامت یعنی مومنان در درجات اعلی علیین باشند از فردوس برین و کافران در درک اسفل سافلین و سجن سجین وَاللهُ یَرْزُقُ و خدای روزی میدهد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا خواهد بِغَیْرِ حِسَابٍ بی اندازه كَانَ النَّاسُ بودند آدمیان یعنی آدم و اولاد او اُمَّةً وَّاحِدَةً گروه یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللهُ پس انگیخت خدای النَّبِیّٖنَ پیغمبران یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان مُبَشِّرِیْنَ مژده دهندگان اهل طاعت بثواب وَمُنْذِرِیْنَ و بیم کنندگان ارباب معصیت بعقاب گویند در زمانی که نوح مبعوث شد همه عالم بر ملت کفر بودند و در وقت ساخت ابراهیم نیز همین واقع بود حق سبحانه پیغمبران فرستاد وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰبَ و فرو فرستاد کرد با ایشان کتابها که احکام شرائع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ براستی و درستی لِیَحْكُمَ تا حکم کند هر پیغامبری بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان فِیْمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ در آن چیز که اختلاف کردند وَمَا اخْتَلَفَ فِیْهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب یا در امر دین اِلَّا الَّذِیْنَ اُوْتُوْهُ مگر آنانکه کتاب بدیشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تبدیل و تحریف میکردند مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ از پس آنکه آمد بدیشان الْبَیِّنٰتُ معجزهای روشن و حجتهای هویدا و خلاف ایشان از روی بغی بود بَغْیًا بَیْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمگاری فَهَدَی اللهُ پس راه نمود خدا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آورده اند لِمَا اخْتَلَفُوْا فِیْهِ بآن چیزی که اختلاف کردند در آن مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است یعنی حق سبحانه مومنان را بحق مختلف فیه راه نمود بِاِذْنِهٖ بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راه نمونی کرد مومنان را بکعبه که وسط است یا معنی اختلاف در افضل ایام یهود بشنبه و نصاری بیکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللهُ یَهْدِیْ و خدای راه مینماید مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست که آن راه انبیا و اولیاست اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مهاجران که ترک خان و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتار اید اَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه به بهشت در آئید وَلَمَّا یَاْتِكُمْ و نیامده بشما مَّثَلُ الَّذِیْنَ خَلَوْا مانند آنان یعنی محنت آنها که گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ از پیش شما یعنی پیغمبران و صدیقان و متابعان ایشان محصل آیت آنست که می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما نرسیده آنچه دوستان خدا پیش از این کشیده اند مَسَّتْهُمُ الْبَاْسَآءُ بدیشان میرسید سختی و ناکامی و درویشی وَالضَّرَّآءُ و بیماری و شکستگی و گرسنگی نقلست که میان مکه و طائف هفتاد پیغمبر یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بوده و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها متوجه انبیاست و نکته ما اوذی نبی مثل ما اوذیت مؤید این قولست مثنوی زان بلاها کانبیا برداشتند + سر بچرخ هفتمین افراشتند + هر که در راه محبت پیشتر + بر دل او بار محنت بیشتر + پس انبیا و مومنان محنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوْا و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان میرسید حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ تا آنکه گفت پیغمبر ایشان وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی گفتند باتفاق او مَتٰی نَصْرُ اللهِ کی باشد یاری دادن خدای ما را و ظفر دادن ما بر خصمان التماس تعجیل نصرت میکردند نه آنکه بر سبیل شک فرمودند حق سبحانه بر سوال ایشان پیغام داد اَلَآ اِنَّ نَصْرَ اللهِ بدانید که یاری دادن خدای مومنان را قَرِیْبٌ ۝ نزدیکست یَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا که مَاذَا یُنْفِقُوْنَ چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود مردی بزرگ و توانگر از حضرت پرسید که مال چندین دارم چه نفقه کنم حق تعالی فرمود قُلْ بگوی ای محمد مَآ اَنْفَقْتُمْ آنچه نفقه میکنید و اخراج مینمایید مِّنْ خَیْرٍ از مال فَلِلْوَالِدَیْنِ پس برای مادر و پدر اولی تر

سوال از وجه نفقه بود و جواب در بیان مصرف آمد که اهتمام بدان بیشترست زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جملها مصارف نفقه والدین اند
وَالْاَقْرَبِيْنَ و خویشان نزدیک که وارث باشند چه آن صله رحمست وَالْيَتٰمٰى و بی پدران خرد سال که قادر نباشند بر اکتساب نفقات وَالْمَسٰكِيْنِ و درویشان که چاره معیشت خود
ندانند وَابْنِ السَّبِيْلِ و رهگذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَيْرٍ و آنچه بکنید از نیکوئی با هر کسی که باشد فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِيْمٌ پس بدرستیکه خدای به آن چیز داناست
و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ فرض شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و نزد محققان قتال بر نفس و شیطانست زیرا که عظیم ترین دشمنان
اینانند و این قتال با شما سخت مکروه میاید چرا که نفس خوردنی و خوش خوابیدن و لباس اعلی پوشیدن خوش میاید و نخواهد که در گذشته سوی بندگی آرد خود را کی ازین بندگان
حق شمارد پس خلاف نفس بر شما مکروه است و حال آنکه خلاف نفس بر شما بهترست از عبادت صد سال وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ و آن قتال مکروهست مر طبع شما را و شاق است بر شما
و این کراهیت نه فرمان خدای بوده بلکه مقتضای طبع بشری آنست که تلف مال و هلاک نفس را کاره باشد وَعَسٰٓى اَنْ تَكْرَهُوْا شَيْـًٔا و شاید که شما مکروه دارید چیزی را
بنفرت طبیعت خود وَّهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ و حال آنکه آن نیکوئی باشد شما را چون غزو که مکروه میشمارید و نیکوئی شما درهست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم
بجهت آخرت از رتبه شهادت و نعیم خلد و درجات علیین وَعَسٰٓى اَنْ تُحِبُّوْا شَيْـًٔا و شاید آنکه دوست دارید چیزی را از روی میل طبع که آن تخلف است از جهاد
وَّهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آخرت بحرمان از ثواب غزو و بعد از رتبه شهدا وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مصلحت شما وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
و شما آنرا نمی دانید يَسْــَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ از ماه حرام قِتَالٍ فِيْهِ یعنی از قتال در وی حضرت رسالت در سال دوم از هجرت عبدالله بن جحش را
با جمعی از صحابه به بطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طائف می آمدند مقاتله افتاد و عمرو حضرمی از کفار کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان آمد و ندانستند
که آن روز سلخ جمادی الاخری بوده یا غره رجب بعد از انتشار این خبر کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و فتنه انگیختن در رجب
فتوی داد مسلمانان از قتال در ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيْهِ بگوای محمد که جنگ در ماه حرام كَبِيْرٌ کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام
حرام بوده و حرمت آن بآیت السیف منسوخ گشت و اگر چه این قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میگفتند از بزرگی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و باز داشتن مسلمانان را از
ایمان وَكُفْرٌۢ بِهٖ و ناگرویدن بخدا وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن وَاِخْرَاجُ اَهْلِهٖ و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر و اصحاب او را
مِنْهُ از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتملست اَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰهِ بزرگترست نزدیک خدای از قتال حضرمی عقوبت آن بیشتر وَالْفِتْنَةُ و شرک بخدای اَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ
بزرگترست از قتل حضرمی وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد يُقَاتِلُوْنَكُمْ با شما ای مومنان جنگ کنند حَتّٰى يَرُدُّوْكُمْ تا شما را باز گردانند
عَنْ دِيْنِكُمْ از دین شما که اسلامست اِنِ اسْتَطَاعُوْا اگر توانند و قادر شوند وَمَنْ يَّرْتَدِدْ مِنْكُمْ و هر که برگردد از شما عَنْ دِيْنِهٖ از دین خود و مرتد شود
فَيَمُتْ پس بمیرد وَهُوَ كَافِرٌ و حال آنکه او کافر باشد یعنی بر ردت باقی ماند تا مردن فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مرتدان حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شود عملهای
ایشان فِي الدُّنْيَا درین سرای که ایشان را امان نماند و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب گردد وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب نمانند وَاُولٰٓئِكَ
و آن گروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان در آن آتش خٰلِدُوْنَ جاوید اند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِيْنَ
هَاجَرُوْا و آنها که هجرت کرده اند از وطن خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کرده اند فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش و یاران او اُولٰٓئِكَ آن گروه يَرْجُوْنَ
امید میدارند رَحْمَتَ اللّٰهِ رحمت خدای را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده مومنان مجاهدانست رَّحِيْمٌ بر ایشان مهربانست يَسْــَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای
محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از تناول خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر بن الخطاب و معاذ بن جبل از آنحضرت گفتند که فتوی ده ما را در خمر که زائل کننده عقل است
و در قمار که سبب سلب مال است و در آن زمان خمر حلال بود حق سبحانه فرمود که قُلْ فِيْهِمَآ اِثْمٌ كَبِيْرٌ بگو درین هر دو گناه بزرگست وَّمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و منفعتهاست
مردمان را و منافع خمر یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و سخاوت ممسکان و جرأت بیدلان یا مالی چون سود فراوان

ع ٢٦

در بیع وشرای آن فواید میسر توسعه بوده است بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بود که در قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقائق سلمی آورده که اثم کبیرست
در اشتغال بانها و منافع للناس در ترک آنها وَاِثْمُهُمَآ و گناه خمر و قمار اَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا بزرگترست از نفع آنها وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد مَاذَا يُنْفِقُوْنَ
چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح نوبت اول سوال کرد و جواب بتعیین مصارف نازل شد دیگر بار گفت یا رسول الله دانستم که صدقه بکه میباید داد اما نمی دانم که چه دهم جواب آمد که قُلِ الْعَفْوَ
بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما حکم این آیه بآیت زکوة منسوخ است كَذٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند و روشن میگرداند خدا
لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ شاید که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی
دل بر دنیا منهید و آخرت را بهیچ مدهید از دست مر شیخ سلمی رح فرموده که تفکر در دنیا و آخرت آنست که بداند که ایشان قاطعان اند قال رسول الله الدنیا حرام علی الآخرة
والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله یعنی دنیا و عقبی حجاب عاشقست و میل ایشان کی زعاشق لایقست وَيَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْيَتٰمٰى
از کیفیت معیشت با یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید خوردن مال یتیم بآیت وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ نازل شد آنها که قیم اموال ایشان بودند و دران بمعاملات تصرف
مینمودند جهت برائت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات ایشان برطرف روند صورت حال بعرض سید عالم رسانیدند حق سبحانه فرمود که قُلْ اِصْلَاحٌ لَّهُمْ بگو
باصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان خَيْرٌ بهترست از تجنب از ایشان آورده اند که بعضی طعام ایتام جدا بخشیدندی و از جلوس بر فراش ایشان احتراز
نمودندی و بهیچ نوع راه مخالطت با ایشان نکشودندی حق تعالی فرمود وَاِنْ تُخَالِطُوْهُمْ و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود را با طعام ایشان خلط کنید فَاِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شمااند در دین وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ و خدای میداند تباه کننده مال ایشان را مِنَ الْمُصْلِحِ از اصلاح دهنده کار ایشان وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ
و اگر خواستی خدای تعالی لَاَعْنَتَكُمْ هر آینه شما را در رنج افگندی و کار بر شما تنگ گرفتی بآنکه مخالطت با یتیمان حرام کردی اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ بدرستیکه خدای غالبست
و قادر بر اعنات حَكِيْمٌ داناست در آنچه کرد از ترک اعنات وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكٰتِ و بزنی مخواهید زنان مشرکه را حَتّٰى يُؤْمِنَّ تا وقتیکه ایمان آرند بر سول خدا
مرثد غنوی که مردی دلاور بود بمکه فرستاد تا قوم مسلمانان را که مانده اند از آنجا بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زن مشرکه که عناق نام که در غایت جمال بود و در جاهلیت
با هم رازی داشته بودند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد اباء نمود و گفت اسلام میان ما و تو حائل شده و مواصلت بر وجهی تا از محالات عناق گفت پس مرا بزنی بخواه
مرثد فرمود که این نیز موقوفست باجازت پیغمبر پس مرثد بعد از مراجعت این صورت را بعرض آنحضرت رسانید و حکم الٰهی شد که مشرکان تا ایمان نیارند در دائره ازدواج
داخل نسازید و هم درین ایام عبد الله بن رواحه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی او زده بود و داد خواهان بحضرت نبوت پناه آمد و آنحضرت بطریق تلطف از عبد الله
تعرف حال کنیزک فرمود عبد الله گفت نماز میگزارد و هم روزه میدارد و خدا و رسول او دوست میدارد اما سینه فرمان نا برنده هست حضرت رسالت فرمود پس او مومنه باشد ای
نیکوئی کن عبد الله او را آزاد کرد و بزنی بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن رواحه کنیزک سیاه خود را نکاح کرد و حال آنکه فلانه زن مشرکه را که با مال و جمال بود بدو میدادند آیت آمد که
وَلَاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ و هر آئینه کنیزک مومنه خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ بهترست از زن آزاد مشرکه وَّلَوْ اَعْجَبَتْكُمْ و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن زن بجهت مال و جمال
وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک حَتّٰى يُؤْمِنُوْا تا وقتیکه ایمان آرند وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ و هر آینه بنده مومن خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ بهترست
از مرد آزاد مشرک وَّلَوْ اَعْجَبَكُمْ و اگرچه شما را در شگفت اندازد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اُولٰٓئِكَ آن مشرکین و مشرکات يَدْعُوْنَ اِلَى النَّارِ میخوانند بسوی
آتش یعنی بکفر و ارتکاب آن سبب رسیدن ست بدوزخ وَاللّٰهُ يَدْعُوْٓا و خدای میخواند بر السنه رسل و اولیای خود میخوانند اِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بسوی بهشت
و آمرزش یعنی عملهای که بدان آمرزیده شوند و در بهشت رسند بِاِذْنِهٖ بقضا و ارادت او وَيُبَيِّنُ اٰيٰتِهٖ و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام لِلنَّاسِ
برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الْمَحِيْضِ و می پرسند ترا ای محمد از حیض زنان یهود در حال حیض زنان
از ایشان مهاجرت کردندی و چشم بروی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بعکس این در حالت حیض با ایشان مکالمه و مواکله مینمودند بلکه در مباشرت

ع ۵

وبلا عبرت

و ملاعبت می افزودند ثابت بن دحداح گفت ای رسول الله با زنان خود در حال حیض چگونه سلوک کنیم آیت آمد که قُلْ هُوَ أَذًى بگوی ای محمد که حیض کرده ای هست که نفس آدمی را
از آن نفرت باشد فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ پس دور باشید و یکسو روید از زنان فِي الْمَحِيضِ در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال کنید از مجامعت پس آنکه ترک مخالطت و مکالمت
نمایید پس جهت تاکید میگوید که وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ و نزدیک مشوید بدیشان یعنی مباشرت مکنید حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ تا وقتیکه غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب امام شافعی است
و حفص یطهرن بسکون طا و ضم ها خوانده یعنی تا وقتیکه پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول امام اعظم است که چون انقطاع دم بعد از گذشتن اکثر ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال است
فَإِذَا تَطَهَّرْنَ پس چون غسل کنند و پاک شوند فَأْتُوهُنَّ پس بیایید بدیشان مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ از آنجا که خدای امر کرده یعنی جای مقرر که آن فرج است لا غیر
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ بدرستیکه خدای دوست دارد توبه کنندگان را از مناهی وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ○ و دیگر دوست دارد پاکیزگان را نِسَاؤُكُمْ زنان شما
حَرْثٌ لَكُمْ موضع کشت زار شمااند یهود میگفتند هرگاه در وقت مباشرت ظهر زوجه که جانب او باشد فرزندش احول آید مسلمانان که بدان نوع اقدام نموده بودند حکایت
بجناب نبوت مآب عرض کردند جواب از حق سبحانه رسید که زنان شما محل زرع و منبت اولاد اند فَأْتُوا حَرْثَكُمْ پس بیایید بکشت زار خود أَنَّىٰ شِئْتُمْ هرگونه خواهید
بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن چون مأتی واحد باشد یعنی مأتی موضع حرث بود نه محل فرث وَقَدِّمُوا و فرا پیش دارید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفس خود یعنی طلب ولد کنید یا از
پیش بفرستید نیت خالص او قصد صیانت نفس کنید از حرام وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر مباشرت نهی وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ و بدانید که شما مُلَاقُوهُ
رسندگانید بدانچه از پیش میفرستید یا ملاقات کنندگانید آنرا که می ترسید یعنی او را در عقبی ببینید و سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگانست بر خدای کما قال وعرضوا علی ربک صفا
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ○ و مژدگانی ده مومنان را ببهشت و رؤیت وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ و مگردانید نام خدای عُرْضَةً بهانه و دست آویزی لِأَيْمَانِكُمْ مر سوگندان خود را
عبدالله رواحه از شوهر خواهر خود بشیر بن نعمان برنجید و باسم اعظم الهی سوگند یاد کرد که با وی سخن نگوید و در حق وی نیکوئی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حقتعالی آیت
فرستاد که مگردانید ذکر خدای را مانع أَنْ تَبَرُّوا از آنکه نیکوئی کنید با اقربا و احبا وَتَتَّقُوا و از آنکه بپرهیزید از مروت و با یاران مکالمت نکنید وَتُصْلِحُوا و از آن اصلاح
کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنوا است بسوگند عَلِيمٌ ○ دانا بما فی الضمیر سوگند خورنده عبدالله رضی الله عنه بعد از استماع این آیت از سر آنچه گفته بود درگذشت
و با بشیر در مقام مرحمت و شفقت آمد لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ نگیرد شما را خدای یعنی عتاب نکند بِاللَّغْوِ بیهوده که واقع شود فِي أَيْمَانِكُمْ در سوگندهای شما لغو بقول
امام اعظم رح آنست که کسی بر چیزی قسم یاد کند بظن آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و امام شافعی رح لغو آنرا داند که بی اختیار خود بر زبان کسی گذرد به تعجیل یا بطریق عادت
که لا والله و بلی والله و ویرا در آن قصد سوگند نباشد و بهر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را
بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ بانچه عزم کند دلهای شما و بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و بیان کفارت در سوره مائده بیاید ان شاء الله تعالی وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است بنده را که بیمین لغو نگیرد حَلِيمٌ ○ بردبار است در سوگند عمد در عقوبت تعجیل ننماید لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مر آنان را که سوگند خورند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان
خود دور شدن و بیان ایستادن و در جاهلیت چون کسی ازنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون او را بگذارد دیگری بخواهد سوگند خوردی که چند سال با وی نزدیکی نکند و او را در آن
مدت پابسته و سرگشته بگذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از کدخدا بهره ای سود خدایتعالی آنرا نه پسندید و حکم فرمود که برای ملاحظه احوال آنکه چنین
سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بردن چهار ماه فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است مر شکننده سوگند را درین صورت رَحِيمٌ ○ مهربانست که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و حکم
شرع آنست که اگر مولی را تا انقضای چهار ماه با زن نزدیکی کند اگر قادر بود بوطی و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابتست و بروی جز کفاره سوگند نیست اگر مدت بسر آید و بعذری مقاربت
نکند نزد امام اعظم رح طلاق بائن واقع شود و قول شافعی رح آنست که زن را رسد مطالبه کردن که با آمیزش و وطی کند یا طلاق دهد و بر حاکم شرع بود که مولی را بر رجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع کند حاکم زن را
از وی طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر قصد کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ پس خدای شنوا است قول مولی عَلِيمٌ ○ داننده است بعزم مولی

والمطلقات و زنان بالغه رها کرده مدخول بها که حامله نباشند یتربصن بانفسهن انتظار برند بنفسهای خود تا کی مدت در انتظار ثلثة قروء سه قروء
و آن بمذهب امام شافعی و امام مالک طهرست و نزد امام اعظم حیض و فائده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون حیض ثالثه شروع کرد عدت منقضی شد بقول آنکه قروء
طهرها گویند و بقول آنکه حیض گویند انقضای عدت بعد از انقطاع حیض ثالثه است ولا یحل لهن و حلال نباشد زنان را ان یکتمن آنکه بپوشند ما خلق الله
آنچه آفریده است خدای فی ارحامهن در رحمهای ایشان از فرزند و چون تمام ولد سبب ابطال حق الرجعتست پس از زبان وانبوان ان کن یؤمن و اگر هستند که
ایمان دارند بالله والیوم الاخر بخدای و بروز قیامت وبعولتهن و شوهران ایشان احق بردهن سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فی ذلک
در زمان تربص ان ارادوا اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاحا بصلاح آوردن کار زنان نه آزار رسانیدن بدیشان در ابتدای اسلام زنان را
طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میشد که عدت بسر آید رجعت میکردند و زن را با خود گرفته باز طلاق میدادند و غرض ایشان افساد بود نه اصلاح ولهن و مر زنان را
بر مردان از حقوق مثل الذی علیهن مانند آن حقوق که مردان را بر ایشان هست بالمعروف بخوبی معیشت و حسن معاشرت و حق مرد بر زن آنست که فرمان
او برد و ناموس شوهر نگاه داشته قدم از دائره عفت و صیانت بیرون ننهد و حق زن بر مرد آنست که با او زندگانی بوجه حسن کند و آنچه از علم دین بکار آید بوی آموزد وللرجال
و مردان راست علیهن درجة بر زنان افزونی و بلندی با آنکه مهر ایشانراست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند و یا بطلاق و برجعت که سررشته
اختیار آن بدست رجالست و در حقائق نجمیه مذکورست که فضل مردان بر زنان باستعداد نبوت و کمال ولایتست و در حدیث آمده که بسیار از مردان بکمال رسیدند و از زنان
گذشته دو تن کامل شدند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران والله عزیز و خدای عزیزست غالب میگرداند مردان را بفضل بر زنان حکیم داناست بحکمت حکم میکند

ع ۲۸

بر بندگان الطلاق طلاق شرعی که در آن رجعت باشد مرتن دو بارست عدد طلاق در زمان جاهلیت مقرر نبود و اگر صد بار زن را طلاق واقع شدی مرد را حق رجعت بودی
و بسیاری که زن را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عدت رجوع نموده دیگر باره رها میکردند زنی بخدمت عائشه رض آمد از جور شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و در آخر عدت رجعت میکرد بنابر آن
و حکایت آن شکایت بسامع علیه نبویه رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست و بعد از دو طلاق فامساک بمعروف با خود گرفتنست برجعت او تسریح باحسان یا رها کردن بنیکوئی
یعنی بگذاشتن تا عدت بگذرد و بعد از آن اگر خواهد نکاح تازه کند و اگر دیگر بار طلاق دهد بینونت کبری حاصل آید تا آن زن بنکاح شوهری دیگر نرسد بر آن مرد حلال نشود ولا یحل لکم و حلال نیست
شما را ای مردان ان تاخذوا آنکه فراگیرید مما اتیتموهن از آنچه داده اید زنان خود را شیئا چیزی ثابت انصاری رض باغی بحساب مهر بزن خود داده بود و زن او جدائی طلبید و بهمان کابین خود را
باز خرید و آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن زمان طلاق الا ان یخافا مگر آنکه هر دو ترسند مرد و زن الا یقیما آنکه بپای نتوانند داشت حدود الله احکام
الهی را در صحبت و معاشرت فان خفتم پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و اعطا بدست شماست الا یقیما آنکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حدود الله حکمهای خدای را در امر معاشرت
آن مرد و زن فلا جناح علیهما پس هیچ وزر و وبال نیست مر مرد و زن را فیما افتدت به در آنچه زن فدا دهد بشوهر خود و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تلک این احکام
که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع حدود الله اندازهای خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فلا تعتدوها پس از آن مگذرید ومن یتعد و هر که در گذرد حدود
الله از اندازهای خدای فاولئک پس آن گروه متعدیان هم الظلمون ایشانند ستمکاران بر نفس خود فان طلقها پس اگر طلاق دهد مرد بعد از آن طلقه ثانیه زن خود را
فلا تحل له پس آن زن حلال نباشد برا مرد من بعد بعد از طلاق ثالثه حتی تنکح تا وقتیکه بنکاح در آید زوجا غیره شوهری دیگر را و زوج ثانی از مباشرت او برخورد و دختر
عبدالرحمن بن عوف قرظی که مطلقه ثلثه بود و بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت رسالت منع فرمود و گفت لا حتی
تذوقی من عسیلته ویذوق هو من عسیلتک فان طلقها پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی بطوع و رغبت بکره بعد از مباشرت فلا جناح علیهما پس هیچ گناهی نیست
بر زوج اول و این مطلقه ان یتراجعا آنکه بایکدیگر رجوع نمایند بنکاح جدید بعد از مدت عدت شوهر ثانی ان ظنا اگر میدانند یا گمان می برند ان یقیما آنکه بپای دارند حدود الله
احکام خدای را در حق یکدیگر بشناسند وتلک و این گفته شد از تحریم و تحلیل حدود الله اندازهای احکامست که خدای تعالی یبینها بیان میکند آنرا لقوم یعلمون ع

برای

برای گروهی که دانند که از پیش حقست تبیان گردد واذا طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس رسند بنزدیک انقضای
عدت خود فامسکوهن بمعروف پس مراجعت کنید بدیشان و نگاهدارید ایشان را بطریق اصلاح نه بر وجه اضرار او سرحوهن یا رها کنید ایشان را بمعروف
به نیکوئی تا عدت ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت بن یسار زن خود را طلاق داده بود و نزدیک بود تا عدت بسر آید با او رجعت کرد و باز طلاق داد
همچنین دو سه ماه بر او طلاق داد و سه بار رجعت نمود حق سبحانه درین آیت از آن نهی کرد و فرمود که ولا تمسکوهن و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید ضرارا
از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت ومن یفعل ذلک و هر که چنین کند و ضرری بمسلمانی رساند فقد ظلم نفسه
پس بیداد کرده است بر نفس خود و او را معرض غضب الهی آورده و آزار رسانده و بزبان درد صاحب شریعت ملعون است در اخلاق کیانی آورده که درامت موسی هرگاه ستمدیده
که دعای بد کنند گفتندی بدکردار و دل آزار را که چه کسی را که آزار پیشه بود و دعوی را هلاکت افتد مثنوی نکو خواه مردم نباشد بدش + نورزد کسی بد که نیک افتدش + شرانگیز
هم در سر شر شود + چو کژدم که تا خانه کمتر رود + ولا تتخذوا و فرا مگیرید آیات الله حکمهای خدای را هزوا بفسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل
بدان این آیت در شان جماعتیست که امر نکاح و طلاق را سست می گرفتند و میگفتند بازی میکردیم واذکروا و یاد کنید نعمت الله نعمتهای خدای را که خاص
میگرداند علیکم بر شما خصوصا در باب مناکحات چه در شرائع امم سالفه هیچکس را زیاده از یک مرتبه نکاح روا نبودی مگر پیغمبران را و این جا تا چهار حره در عقد واحد جایز است
و آنان را بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی اینجا روا است و مادامیکه زن مطلقه زنده بودی مرد را حلال نبودی تزوج بزن دیگر و این در شریعت حلالست وما انزل علیکم
و دیگر ذکر کنید آن چیزی را که بر شما فرستاده است من الکتاب از قرآن والحکمة و احکام و حدود آن یعظکم به پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از ضرار
و اتخاذ هزو و غیر آن واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله و بدانید آنکه خدای تعالی بکل شیء علیم ۝ بهمه چیزها از اعمال شما

ع ۲۹ ۳۰

یا مصالح روزگار شما داناست واذا طلقتم النساء و چون خواهید که طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن پس رسند بانتهای مدت فلا تعضلوهن
پس منع مکنید ایشان را و باز مدارید ایشانرا ان ینکحن آنکه بنکاح در آیند ازواجهن شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلق اند یعنی باید که این عضل مطلق در میان
شما وجود نگیرد و آورده اند که معقل بن یسار خواهر خود را بعبدالله بن عاصم داده بود و عبدالله وی را طلاق داد و هنوز عدت تمام نشده پشیمان شد و خواست که رجوع کند
معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو دادم و تو رها کردی و باز آمده که رجوع کنی بخدای که او هرگز بتو نیاید و تو بدو نرسی حق سبحانه آیت فرستاد که مانع مشوید زنان را
از رجوع بازواج خود اذا تراضوا چون رضا دهند بینهم بالمعروف میان یکدیگر بنکاح حلال و مهر جائز و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که کردیم
یوعظ به پند داده شود بدو من کان منکم هر که باشد از شما که برو بر اخلاص یؤمن بالله بگرود بخدای والیوم الآخر و بروز رستخیز که واپسین همه
روزهاست ذلکم این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار ازکی لکم پاکیزه ترست مر شما را از روی معاشرت زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته پس جمع
ایشان باهم انسبست از نکاح با کسی که ندیده و ندانسته باشد واطهر و پاکیزه تر از آنکه حرام اندیشند و فکر فجور نمایند والله یعلم و خدای میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند
وانتم لا تعلمون ۝ و شما نمیدانید والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده باشد میان ایشان و شوهران و طفل شیرخواره در میان بود خواه قبل از طلاق
متولد شده باشد و خواه بعد از آن حکم آنست که ایشان یرضعن شیر دهند اولادهن فرزندان خود را حولین کاملین دو سال تمام لمن اراد مر آنکس را که خواهد ان
یتم الرضاعة آنکه تمام کند شیر دادن فرزندان خود را وعلی المولود له و بر آنکس است که فرزند برای او زاده اند رزقهن روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان وکسوتهن
و پوشش ایشان بالمعروف بطریق انصاف و اعتدال لا تکلف نفس تکلیف کرده نشود و رنج یافته نشود هیچ نفسی الا وسعها مگر آنرا که گنجایش و توانائی
آن دارد لا تضار والدة باید که رنج نرساند هیچ مادری بولدها بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند به پدر دهد یا باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند
یعنی او را در ارضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند از وی کسوت و نفقه باز نگیرند ولا مولود له و باید که ضرر نرساند مولود له یعنی پدر بولده بفرزند خود که او را وقت شیرخوارگی از مادر

بستاند و نباید که ضرر رسانیده شود پدر بواسطهٔ فرزند یعنی آنقدر زیاده از خورش و پوشش طلب نکند وَعَلَى الْوَارِثِ و بر وارث مولود له بود که چون مولود له متوفی شود
یا بر وارث صبی که اگر رضاع صبی بمیرد وی وارث شود لازم است مِثْلُ ذَٰلِكَ مانند آنکه بر مولود له بود از نفقه و کسوت و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا پس اگر خواهند پدر
و مادر فِصَالًا جدا کردن فرزند از پستان یعنی باز کردن از شیر قبل از اتمام حولین عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا از روی خوشنودی هر دو یعنی والدین وَتَشَاوُرٍ و مشاورت
کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هیچ وبالی نیست بر ایشان از این جهت وَإِنْ أَرَدْتُمْ و اگر خواهید ای پدران و کسانیکه با شما استرضاع
خواهید أَنْ تَسْتَرْضِعُوا آنکه دایه گیرید به جهت شیر دادن أَوْلَادَكُمْ برای اولاد خود خواه مادر را مانعی باشد از شیر دادن خواه نه فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس بر شما
هیچ گناهی نیست در دایه گرفتن إِذَا سَلَّمْتُمْ چون تسلیم کنید بدایگان مَا آتَيْتُمْ آنچه اراده کرده اید دادن آن را بدیشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی و خوشخوئی
بی مضایقه و مبالغه وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای عز و جل در باز گرفتن مزد مزدوران وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه میکنید از
رضاع و فصال و استرضاع بَصِيرٌ بیناست ○ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ و آنانکه بمیرند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را باید که زنان
ایشان يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ انتظار برند بنفس خود أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا چهار ماه و ده روز مگر آنکه حامله باشند که عدت ایشان بوضع حمل منقضی
شود یا کنیزک که عدت او دو ماه و پنج روز بود فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان شوهر مرده أَجَلَهُنَّ بپایان عدت خویش فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ وزر و
وبالی نیست بر شما ای امت مسلمانان یا ای ورثا و اولیای ازواج فِيمَا فَعَلْنَ در آنچه زنان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خویش از شوهر کردن بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی
یعنی بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبول است و حضور شهود عدول وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما میکنید ای مردان و زنان خَبِيرٌ داناست ای مطیع چون
دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند ای عاصی چون میدانی که گناه تو میداند ترک معصیت کن تا از عذاب بماند قطعه هر که دانست آنکه رب مطلق حق تعالی
بحال او بیناست ✦ همه کردار باش باشد خیر ✦ همه گفتار باش گردد راست ✦ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و گناهی نیست بر شما ای اعیان نکاح فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ در آنچه تعریض
کنید بدان یعنی بکنایت خبر دهید مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ از برای خواستگاری زنان معتده یعنی کلامی گوئید با ایشان که موهم باشد برغبت شما در نکاح ایشان مثلا بر وجه
که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی بباید یا چون عدت بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گویند
أَوْ أَكْنَنْتُمْ یا آنکه بپوشید فِي أَنْفُسِكُمْ در دلهای خود عَلِمَ اللَّهُ دانست خدای بعلم قدیم خود أَنَّكُمْ آنکه شما سَتَذْكُرُونَهُنَّ زود باشد که یاد کنید آن زنان را
به نیکوئی یعنی بموافقت شرع بعد از تزویج وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ و لیکن وعده مدهید ایشان را سِرًّا بعملی که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که کثرت
مجامعت وعده مدهید إِلَّا أَنْ تَقُولُوا مگر آنکه بگوئید قَوْلًا مَعْرُوفًا سخن نیکو برمز و اشارت نه بتصریح در عبارت وَلَا تَعْزِمُوا و قصد مکنید عُقْدَةَ النِّكَاحِ
عقد نکاح ایشان را حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عدت أَجَلَهُ بغایت خود و مدت او منقضی گردد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید
آنکه خدای تعالی يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ میداند آنچه در دلهای شماست از عزم بر کاری که جائز نیست فَاحْذَرُوهُ پس بترسید و حذر کنید از عذاب و عقاب وَاعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او حَلِيمٌ ○ بردبارست و بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ گناهی و وبالی نیست بر شما إِنْ
طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ اگر طلاق دهید زنان را مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ مادامیکه مس نکرده باشید ایشان را یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم رحمه الله خلوت صحیحه را موجب مس میداند
بشرط عدم مانع و امام شافعی رحمه الله مس را کنایت از جماع داشته و لهذا بواسطهٔ خلوت التزام مهر نکند أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ و باک نیست طلاق دادن زنان را در حالی که فرض نکرده باشید و نام
نبرده برای ایشان فَرِيضَةً مهری مقرر پس طلاق دهید وَمَتِّعُوهُنَّ و برخوردار سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید مردی از انصار زنی را در خواست و در وقت عقد نام مهر نبرد و قبل از دخول
طلاق داد و این آیت نازل شد حضرت رسالت فرمود که متعه ده او بقلنسوه غرض آنست که متعه بدهید و آن بقدر حال طلاق دهنده باید عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ بر مرد توانگر باندازه
توانائی وی وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ و بر مرد درویش و تنگدست بمقدار دسترس وی ابن عباس فرمود که اکثر متعه جامه است و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم رحمه الله متعه سه جامه است پیراهن و چادر و معجر که نصف مهر المثل

ع

او ازین کمتر باشد و صحیح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرع است پس متعه دهید ایشانرا مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ باندازه توانائی متعه دهنده برو جهیکه شرعا و عرفا شایسته
حَقًّا ثابت حقا صفت متاعا است یعنی متعه واجب یا مصدر فعل محذوفست یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی عَلَى الْمُحْسِنِينَ بر نیکوکاران وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ و اگر
طلاق دهید ایشانرا مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ پیش از انکه مس کنید بشهوت ایشانرا وَقَدْ فَرَضْتُمْ و بدرستیکه مقرر کرده باشید لَهُنَّ فَرِيضَةً برای ایشان مهر
مقرر فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ پس بر شما ادای نیمه انانچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیت کسیکه زن خویش را پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی بروی لازم نبودی بلکه متعه
بایستی دادن چنانچه در سوره احزاب حکم شد که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیت حکم آن آیت منسوخ شد و نصف مهر لازم گشت إِلَّا أَن يَعْفُونَ مگر آنکه عفو کنند آن زنان
اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي یا آنکه عفو کند آن کسی که بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ بدست اوست عقده نکاح یعنی ولی بقول قدیم امام
شافعی رح و این قیلست که زن بکر و نارسیده باشد و او را ولی بود و امام اعظم رح فرموده است مراد ازین کس شوهر است که در گذارد یعنی تفضل کند و تمام بدهد و این قول صحیح است اینکه میگوید وَأَن
تَعْفُوا و آنکه در گذرید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ نزدیکتر است بپرهیزگاری از بید وَلَا تَنسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ و فراموش مکنید یا ترک مگیرید تفضل را
در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از وصال من محروم و مایوس شده او را مهر مسمی باشد و گر دام و زن نیز تفکر کند که این زن بمن بسیده و از جهات من بر
نگشته اولی آنکه از وی هیچ نگیرم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از جود و فضل بَصِيرٌ بیناست حَافِظُوا محافظت کنید و ایستادگی نمائید عَلَى الصَّلَوَاتِ
بر نمازهای فریضه بمواقیت و حدود و حقوق آن وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ و بر نماز میانه مخصوصیت به نسبت صلوة وسطی رعایت کنید و نماز میانه بقول انس بن مالک و معاذ بن
جبل و ابوامامه و جابر نماز بامداد است که میان دو نماز لیل و نهار گزارند یا میان دو نماز لیلی و نماز نهاری است یا از هر طرف دو نماز است که در آن قصر میکنند و بقول ابن عمر و زید بن
اسامه و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا اوسط صلوة نهاری است و بروایت فاروق و مرتضی و عائشه و ام سلمه و حفصه
و ابن مسعود و جمعی دیگر از بزرگان صحابه اجمعین نماز دیگر است و درین باب حدیثی صحیح وارد شده در حرب احزاب که شغلونا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر و او را وسطی بوسط
آن گفت که دو نماز روز از یک جانب او دارد که در یکی قصر هست و در دیگری نی و دو نماز شبانه از طرف دیگر همین وجه دارد یعنی نماز شام و خفتن و بروایتی از ابن عباس و قبیصه بن
ذویب نماز شام است و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرائض چهار است و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة
جهریه است و طائفه دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بدیشانست یا مابین دو نماز است که قصر را
بدیشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در جواهر التفسیر بشرح و بسط مستوفی مذکور است وَقُومُوا و دیگر امر میکند که بپای ایستید لِلَّهِ برای خدا
قَانِتِينَ در حالتی که فرمانبردارانید یعنی نمازگزارندگان و گفته اند که قنوت سکوت است و در نماز زید بن ارقم فرمود که هر یک از ما در عهد رسول در نماز با صاحب خود سخن میگفت
چون حکم قوموا لله قانتین نازل شد ساکت شدند فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید از دشمن یا درنده یا از سیلاب یا حشرات ذیه فَرِجَالًا پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر وقوف
ممکن نباشد بقول امام اعظم رح و نزد امام شافعی رح در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد خواه امکان وقوف باشد و خواه نباشد أَوْ رُكْبَانًا یا سواره نماز گزارید در جنگ بهر نوع
که میسر شود روی بقبله یا پشت بدان فَإِذَا أَمِنتُمْ پس چون ایمن شوید فَاذْكُرُوا اللَّهَ نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکر است یعنی چون ایمن شوید
شکر گوئید خدای را كَمَا عَلَّمَكُم همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز یا شرائط شکر مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ آنچه نبودید شما که آنرا دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ
مِنكُمْ و آنانکه وفات کنند از شما وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا و بگذارند زنان را رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عدت میداشتند و جامهای کهنه پوشیده
قاعده تزئین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل نعمت بودندی در مهمان خانها و اولیای شوهر بسر بردندی یا اولیای زن در همان منزل جهت او خانه بنا کردندی و اگر از اهل بریه بودندی
از پلاس خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از خانه بیرون نیامدندی نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بدر آمدندی نفقه قطع
شدی چون حضرت رسالت بمدینه آمد مردی طائفی در گذشت و او زنی و پسری و مادری و پدری ماند آنحضرت ترکه او را با ولد و والدین قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود

ما حکم کرد که یکسال از ترکهٔ شوهر نفقه بدو رسانند و دران محل این آیت نازل شد و حکم فرود آمد که چون جمعی از شما میمیرند و زنان از ایشان باز مانند وَصِیَّةً وصیت کرده شد وصیتی و حفص بنصب خواند معنی آنست که وصیت کرد خدای وصیت کردنی لِأَزْوَاجِهِمْ برای زنان ایشان مَتَاعًا متعه دادن بنفقه و کسوت و مسکن از ترکهٔ شوهر إِلَى الْحَوْلِ تا یکسال غَيْرَ إِخْرَاجٍ بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشانرا نفقه نباشد فَإِنْ خَرَجْنَ پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما ای اولیای شوهر فِي مَا فَعَلْنَ در آنچه ایشان کنند فِي أَنْفُسِهِنَّ در نفسهای خود از زینت و مطایب بهر مِنْ مَعْرُوفٍ از آن چیزی که برونق شرع باشد وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالبست انتقام کشد از هر که مخالفت امر وی کند حَكِيمٌ ۝ صوابکارست در آنچه حکم فرماید و این حکم بمیراث زن که ربعی یا ثمنی باشد از ترکه منسوخست و عدت یکسال با چهار ماه و ده روز آمد چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ و مر زنان طلاق داده شده را که مس کرده باشند مَتَاعٌ متعه است که بدان برخوردار شوند بِالْمَعْرُوفِ بطریق نیکو و توسط و نه غلو و تقصیر حَقًّا سزاوار گردانیده است خدای این سزاوار گردانیدنی عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ بر پرهیزگاران و متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان كَذَلِكَ همچنانکه احکام بیان کرد يُبَيِّنُ اللَّهُ روشن میگرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما احکام خود را در آنچه بدان محتاجید لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر دران کار فرمائید أَلَمْ تَرَ آیا ندیده ای بیننده یا ندانسته و بنظر تعجب نگاه نکرده إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا بسوی آنانکه بیرون رفتند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایها و سرهای خود وَهُمْ أُلُوفٌ و ایشان هزاران بودند امام سدی رح گوید که در قریهٔ داوردان از حوالی واسط طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی با ایشان ماندند و اغلب ایشان مردند سال دیگر که طاعون معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد هزار بیکبار از ده بیرون رفتند حَذَرَ الْمَوْتِ از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ پس گفت مر ایشانرا خدای که مُوتُوا بمیرید همه بیکبار بمردند در معالم آورده که حق سبحانه دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلی وادی و دیگری از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه بیکبار بمردند با چهار پایان خود و مردم از اطراف و جوانب بدفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیدند و از آنجا در گذشتند مدتی بر ایشان بگذشت و از ایشان جز استخوان نماند ثُمَّ أَحْيَاهُمْ پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت بران وجه بوده که روزی حزقیل بن عجوز که ثالث خلفای موسی ع بود بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود و گفت الهی چنانچه اثر هیبت بر ایشان نموده نظر رحمت بر ایشان افگن از حق سبحانه خطاب رسید که فلان کلمه بگوی تا من ایشانرا زنده گردانم حزقیل آن کلمه بر زبان راند حق سبحانه ایشانرا زنده ساخت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند فضل و رحمتست عَلَى النَّاسِ بر مردمان وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بسیاری از مردمان لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاسداری نمیکنند خصوصاً بنی اسرائیل که چنین معجزه دیدند و فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا و کارزار کنید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای برای آشکارا کردن دین خدای وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای سَمِيعٌ شنواست قول مخالفانرا از جهاد و کم اعتذار ناپسندیده تمسک میجویند عَلِيمٌ ۝ داناست بضمائر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکه بخلوص نیت يُقْرِضُ اللَّهَ وام دهد خدای را یعنی بندگان رسانند او را که وام خواهند قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی در وام دادن تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد و بحدیث صحیح ثابت شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضافی محذوف باشد ای یقرض عباد الله و اصح آنست که اینجا حذف مضاف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه ده صدقه را فی سبیل الله بقرض جزا بوام که بی شبه اعطای عوض دران لازمست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدای ده یا از مال حلال تصدق کند امام اعظم رح استفهام را حمل بر نفی میکند یعنی آیا کسی هست که قرض دهد خدای را فَيُضَاعِفَهُ پس تا خدای مضاعف گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او أَضْعَافًا كَثِيرَةً ده ضعفهای بسیار مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را بیرون از حیز شمار تصور کنند چون این آیت نازل شد یهود بطعنه گفتند مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون مومنان بوعدهٔ حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابوالدحداح انصاری پیش آمد و گفت یا رسول الله خدای این قرض چرا میطلبد

آنحضرت فرمود که میخواهید که تا شمار ابواسطهٔ آن بهشت بر د ابو الدحداح گفت یا رسول الله مراد و خرما بستان است و بهترین آن خرماستان حنیفه نام دارد اگر آنرا بقرض خدا
دهم شما ضامن بهشت من میشوید سید عالم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه ده چندان در ریاض جنان بتو ارزانی دارد گفت ای سید بشرط آنکه فرزندان من و مادر ایشان
با من باشد خواجه عالم فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک رسول م بگرفت و حنیفه را در راه حق سبحانه صدقه داد فی الحال بدر خرماستان آمد و مادر فرزندان را گفت
یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرط آنکه در بهشت ده چندان بستانم و تو و کودکان تو با من باشید ام الدحداح گفت خوش سودائیست بارک الله لک فیما
اشتریت حضرت رسالت درباره او فرمود که کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح و الله یقبض و خدای فرامیگیرد و تنگ می کند روزی را بر بعضی بعلم و حکمت خود
و صلاح حال ایشان در آنست و یبصط و کشاده میگرداند رزق را بر جمعی بتدبیر و قسمت خود که مصلحت و منفعت ایشان در آنست و الیه و بسوی حق یعنی بپاداش او ترجعون
باز گردیده خواهید شد در مغنی قابض و باسط محققان را سخنانست در بحر الحقائق گفته که فرامیگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا
تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا جز وی نبیند یا باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکند عارفی چنین فرموده که
یکی القبض در زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد پیر طریقت قدس سره گفته که الٰهی هرگاه بخود نگرم گویم از من زارتر کیست و چون
بتو نگرم گویم از من بزرگوارتر کیست **رباعی** گاهی که بخود در نگرم پست شوم + گاهی که بتو نگه کنم مست شوم + در حیرتم از حالت خود با دلدار + حیران شده ام فتاده و زدست شوم الم تر
آیا ندیدی یعنی ندانستی و علم تو منتهی نشد الی الملاء بسوی جمعی از اشراف و ارباب رای من بنی اسرآءیل از فرزندان یعقوب من بعد موسیٰ
بعد از وفات موسیٰ اذ قالوا چون گفتند این بزرگان لنبی لهم مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن بقول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه او را بعد الیسع به بنی
اسرائیل فرستاد و گویند یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بهر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای ابعث لنا برانگیز برای ما یعنی تعیین کن از میان ما
ملکا پادشاهی تا باعانت او نقاتل کارزار کنیم فی سبیل الله در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت
می پرستیدند و شرک می ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند و میان ایشان ملکی کارفرمائی نمانده بود بسبب آن
از پیغمبر خود استدعای ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قال گفت این پیغمبر هل عسیتم هیچ شاید از شما ان کتب چون فرض گردانیده شود علیکم
القتال بر شما کارزار کردن با دشمنان دین الا تقاتلوا آنکه شما مقاتله نکنید قالوا و ما لنا گفتند چیست ما را و چه بود ما را الا نقاتل که ما قتال نکنیم
فی سبیل الله در راه خدای و قد اخرجنا و بدرستیکه بیرون کرده اند ما را من دیارنا از مواضع مساکن و ابنآئنا و پسران ما یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است
که جالوت از ابنای ملوک زمانه ایشان چهار صد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندان کس را از منازل ایشان بیرون کرده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب مبالغه داشتند فلما
کتب پس آن هنگام که نوشته شد علیهم القتال بر ایشان کارزار با اعدای دین تولوا بر گشتند و از فرمان برداری بگذشتند الا قلیلا منهم مگر اندکی از ایشان
و ایشان سیصد و سیزده تن بودند و الله علیم و خدای داناست بالظالمین ○ بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشموئیل بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل حجت جواب دادند از حق سبحانه و تعالیٰ استدعا نمود که ملکی از برای آن قوم تعیین نماید حق سبحانه عصائی و ظرفی پر از روغن بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید
و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه وی
تردد آمد و شد آغاز نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا را با قامت ایشان مساواتی نبود تا روزی مردی که سقا یا دباغ بود شاول نام داشت و بواسطه
طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه اشموئیل آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان کرد و عصا با قامت او برابر آمد و قال لهم و گفت مر بنی اسرائیل را نبیهم
پیغمبر ایشان ان الله بدرستیکه خدای قد بعث لکم بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت ملکا طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قالوا گفتند از روی
استبعاد انّی یکون چگونه باشد و از کجاست له الملک مر طالوت را پادشاهی علینا بر ما و نحن احق بالملک و ما سزاوار تریم بپادشاهی از سبط یهودا منه از وی که

وقف لازم

از سبط ابن یمین ست و دران سبط نه مملکت ست و نه نبوت و با وجود آنکه از سبط او مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ و او را عطا نکرده اند سَعَةً
بسیاری و فراخی مِّنَ الْمَالِ از مال دنیا یعنی اگر از نسبت و نسب عاری ست باری بایستی که صاحب خزائن و دفائن بودی تا تجهیز لشکر و تهیهٔ اسباب جنگ توانستی کرد قَالَ گفت
پیغمبر در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ بدرستیکه خدای برگزید او را عَلَيْكُمْ بر شما وَزَادَهُ و افزونی داد او را بَسْطَةً گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ
در دانش یعنی علم حرب گویند دانا بود بامور سیاست و تدبیر ممالک وَالْجِسْمِ و دیگر بیفزود او را در جسم آورده اند که طالوت مرد نماینده و با جمال بود و نیک سر و
گردن از اهل زمان خود بلندتر مینمود وَاللَّهُ يُؤْتِي و خدای که مالک الملک علی الاطلاق ست میدهد مُلْكَهُ ملک خود مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد و میداند که او صلاحیت
مملکت داری هست بیت ملک ده و ملکستان اوست بس * را او بخشش نبرد هیچکس * وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل ست در دادن تمام اختیار بقبض اقتدار
هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسیکه او را بر میگزیند باری دیگر چنانچه بنی اسرائیل داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاج در آمده گفتند ما را بر اصطفای
طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمانبرداری و هواداری او رغبتی پدید آید اشموئیل از خدای درخواست و خدای از علامت پادشاهی او اعلام داد
وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ بدرستیکه نشان پادشاهی طالوت أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما
تابوت سکینه و آن صندوقی بود صورت همه انبیاء دران منقوش بود فِيهِ سَكِينَةٌ در آنجا سکینه ایست مِّن رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یعنی چیزی که
تسکین خاطر شما بدان باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون دو مشعلهٔ افروخته که کسی طاقت دیدن او نبود و از مرتضی علی کرم الله
وجهه منقولست که روی او مشابه روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی مانند بادی که سخت وزد و بر دشمنان جستی و ایشان را
متفرق ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر بداشتندی وَبَقِيَّةٌ و دیگر درین تابوت باقی چیزیست مِّمَّا تَرَكَ از آنچه بگذاشته
است آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هارون آل شخصی را گویند که در لغت نفس او میتواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم + ای نفسه
و در حدیث آمده که اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود مراد نفس داود ست و آنچه از موسی و هارون دران تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامهٔ هارون و پارهٔ ترنجبین
که در تیه بدیشان میبارید و ریزهٔ الواح و خاتم سلیمان و آن تابوت را عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بولایت خود برده بودند و در هر موضع که داشتندی آفتی باهل آن
موضع رسیدی آخر بجوالی مزبله دفن کردند و حق سبحانه فرشتگان را فرمود تا آنرا برداشته نزد اشموئیل آوردند حق سبحانه فرمود که تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ میبرداریدش ملائکه آن تابوت را
و بشما آرند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما لَآيَةً لَّكُمْ هر آئینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشتند و تهیهٔ مقاتلهٔ جالوت نموده هفتاد هزار مرد در رکاب طالوت روان شدند
و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ پس آن هنگام که بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل از شهر ایلیا بِالْجُنُودِ با آن لشکرها ساخته قَالَ گفت
طالوت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بدرستیکه خدای آزماینده شماست درین هوای گرم بِنَهَرٍ بجوئی از آب که میان اردن
و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی از شما بنماید فَمَن شَرِبَ مِنْهُ پس هر که بیاشامد ازین جوی فَلَيْسَ مِنِّي پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَن
لَّمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را طعام در لغت بمعنی شراب آمده کما فی قوله تعالی جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستی او از منست
یعنی بر مذهب من باشد و هر که آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ مگر آنکس که بردارد غُرْفَةً بِيَدِهِ کفی آب بدست خود آورده اند که حق سبحانه بقدرت کامله
خود جوی آبی در راه ایشان پدید آورد و چون لشکر دران هوای با عطش غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه
إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم مطهرهای ایشان از بقیهٔ آب غرفه
پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بمرتبه غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن

ملاقات نکرده اند سلمی رح فرموده که اهل معرفت در ضمن این قصه مثلی از برای دنیا و دین فهم کرده اند برین وجه که قوم طالوت مثال سالکانند که متوجه مقاتلهٔ لشکر جالوت نفس و هوا شده
و آن جوی آب مثال متاع دنیاست هر که بآن بیازآمد و بزیاده از آنچه ضرورت معاش ست میل نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد رغبتش بجمع آن افزون گشته اطمینان
نیابد مثنوی کاسهٔ چشم حریصان پر نشد + تا صدف قانع نشد پر در نشد + گر بریزی بحر را در کوزهٔ + چند گنجد قسمت یکروزهٔ + وچنین کس تشنه لب دنیا مانده از دولت عز با شکر سوا
محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شد یعنی بمقداری از خورش که از ان چاره نیست خرسند گشت حق سبحانه تعالی او را بقرب خود موید گردانید از روی معنی
مستغنی سازد بیت قناعت توانگر کند مرد را + خبر کن حریص جهان گرد را + قطعه ای قناعت توانگرم گردان + که ورای تو هیچ نعمت نیست + کنج صبر اختیار لقمان ست
هر کرا صبر نیست حکمت نیست + فَلَمَّا جَاوَزَهٗ پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت هُوَ طالوت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنکسانیکه ایمان آورده بودند و قول او را
تصدیق نموده مَعَهٗ با وی بگذشتند یا او قَالُوْا گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ نیست ما را توانائی امروز + بِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ
بجالوت و لشکرهای او قولی آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از ان چهار هزار مرد که عبور کردند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت افتاد سه هزار و شش صد
و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِيْنَ يَظُنُّوْنَ گفتند آنانکه بیقین میدانستند اَنَّهُمْ مُّلٰقُوا اللّٰهِ آنکه ایشان ملاقات
کننده اند یعنی بیننده جزا از خدا و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند كَمْ مِّنْ فِئَةٍ قَلِيْلَةٍ بسیار گروه اندک از مومنان غَلَبَتْ غالب
شده اند فِئَةً كَثِيْرَةً بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بِاِذْنِ اللّٰهِ بعون نصرت و مددگاری خدای وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِيْنَ ○ و خدای با صبر کنندگانست
بتائید و قوت و چون خاکفان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابلهٔ لشکر جالوت صف بر کشید آن لشکر بقول صاحب تیسیر صد هزار
سوار جرار خنجر گذار تیغ زن نیزه دار بودند بیت چو شیران آهن دل الماس چنگ + چو گرگان بدگوهر آشفته رنگ + جالوت نیز مرد عظیم الجثه و شدید الشوکه بود و در تفسیر
امام حدادی مذکورست که اسلحهٔ جالوت هزار رطل آهن بوده و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بوده وَلَمَّا بَرَزُوْا و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف
قتال راست کردند لِجَالُوْتَ وَجُنُوْدِهٖ از برای جالوت و لشکرهای او قَالُوْا گفتند مومنان رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا فرو ریز بر ما شکیبائی
استعاره است از کثار و اکمال یعنی صبر بسیار بر ما افاضه کن وَّثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و نگاهدار بتائید خود قدمهای ما را در میدان حرب وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را
عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۚ بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوْهُمْ پس بشکستند و روی بهزیمت کردند مومنان کافران را بِاِذْنِ اللّٰهِ ۙ قف باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ
دَاوٗدُ و بکشت داود بن ایشاء جَالُوْتَ جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی آمد و خود در سر وی بشکست و مغزش پریشان و لشکر او تار و مار گشتند و طالوت شرط کرده بود
که دختر خود را بکشندهٔ جالوت دهد و او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصفی از مملکت باوی گذاشت و بآخر تمام مملکت بدو رسید وَاٰتٰىهُ اللّٰهُ
الْمُلْكَ و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی وَالْحِكْمَةَ و او را حکمت داد یعنی نبوت و یا زبور وَعَلَّمَهٗ و بیاموزانید او را مِمَّا يَشَآءُ ؕ
از آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبران را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان مرغان وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه باز داشتی خدای مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ ۙ
برخی از ایشان برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای مشرکان را بسبب مومنان مجاهد کننده لَّفَسَدَتِ الْاَرْضُ هر آینه تباه شدی زمین بظلمت کفر و منافع او باطل گشتی وَلٰكِنَّ اللّٰهَ و لیکن
خدای ذُوْ فَضْلٍ خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ○ بر عالمیان تِلْكَ این قصها که در و معجزات واضحات بود اٰيٰتُ اللّٰهِ نشانهای قدرت خداوند ست
نَتْلُوْهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل ستو میخواند بفرمان ما بِالْحَقِّ براستی و جمیکه مطابق واقعست با کتاب اهل کتاب آنرا مسلم میدارند وَاِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ○ و بدرستیکه تو بر آینه از فرستادگانی
تِلْكَ الرُّسُلُ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شدند فَضَّلْنَا افزونی دادیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا بخصائص و فضائل
عَلٰى بَعْضٍ ۘ بر بعضی دیگر مِنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللّٰهُ از این پیغمبران کسی بود که خدای باوی سخن گفت بی واسطه چون آدم ع که گفت اسکن انت و زوجک الجنة
و چون موسی ع که گفت انی انا ربک و چون پیغمبر ما که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰتٍ ؕ و برداشت برخی را از ایشان بپایها بلند و نفات

وقف لازم

انبیا ازین جهتست که بعضی از ایشان مبعوث بفرقه از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان یا تمام زمرهٔ ایشان یا بمجموع جن و انس چون پیغمبر ما ع و دیگر آنکه گروهی را
در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نزد بعضی از مفسران مراد از رفع بعضهم ادریس ع ست که حق تعالی او را رتبهٔ عالیه کرامت فرمود کما قال و رفعناه مکانا علیا
صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که آن بعض پیغمبر ماست که مفضلست بر انبیا بفضائل بیکران و خصائص بی پایان همچنانکه از مطاوی آیات و احادیث مفهوم و معلوم
میگردد مثنوی همه انبیا در پناه تواند + مقیم در بارگاه تواند + تو مهر منیری همه اختراند + تو سلطان ملکی همه چاکراند + وجوه افضلیت آنحضرت نقلا و عقلا به بیان مبسوط
در جواهر التفسیر قلم تحریر یافته وَآتَيْنَا و دادیم ما عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی وَأَيَّدْنَاهُ
و قوت دادیم او را بِرُوحِ الْقُدُسِ بجان پاک که جبرئیل ع در مادر وی میدید یا نیرومند گردانیدیم او را بموافقت جبرئیل ع وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای
مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ اختلاف نکردندی آنانکه مِنْ بَعْدِهِمْ از پس انبیا بودند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بدیشان نشانهای روشن از پیغمبر
پیغمبر ایشان وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ پس از این امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزیده ملازم دین پیغمبر خود
شده وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین پیغمبر اعراض نموده طریق حق را فرو گذاشت تعریضیست بیهود و نصاری که بعد از موسی
و عیسی ع از راه راست منحرف شدند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا اقْتَتَلُوا اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب داده و
سبب خواسته چه وقوع قتال بسبب خلافست و تکرار از برای تاکید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ میکند آنچه میخواهد یعنی از خذلان و ضلالت و عصمت و هدایت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید أَنْفِقُوا انفاق دهید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آن چیزی که بشما عطا کردیم یعنی زکوة مال بیرون کنید
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید بشما يَوْمٌ روزی که از هول و هیبت آن لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد
و نه دوستی بود تا کسی کسی را حمایت کند وَلَا شَفَاعَةٌ و نه درخواستی بوقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که منع
کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند در وضع عبادت در غیر موضعش اللَّهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست در وجود مر خلق را إِلَّا هُوَ
مگر او که استحقاق عبادت مر او را ثابتست الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قائم بتدبیر و حفظ
مخلوقات لَا تَأْخُذُهُ فرا نگیرد او را سِنَةٌ مقدمهٔ خواب از فتور و غیر آنکه نعاس گویند وَلَا نَوْمٌ و نه خواب که مبطل ادراک حواس ظاهرست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
مراورست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از کائنات سفلیه مَنْ ذَا الَّذِي کیست آنکس که او يَشْفَعُ درخواست کند از انبیا
و ملائکه و غیر ایشان عِنْدَهُ نزدیک او روز قیامت کسی إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها
و زمینهاست از امور اینجهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از پس ایشان از کارهای آنجهان وَلَا يُحِيطُونَ و فرا نرسند آفریدگان بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ بچیزی از معلومات
او إِلَّا بِمَا شَاءَ مگر بدانچه او خواهد که بدان محیط شوند وَسِعَ فرا رسیده است و گنجایش یافته كُرْسِيُّهُ کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او
السَّمَاوَاتِ همهٔ آسمانها را و آنچه در آنست وَالْأَرْضَ و تمام زمین را و آنچه برآنست وَلَا يَئُودُهُ و او را در رنج نیفگند و بدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاهداشتن آسمان و زمین
وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست برتر از حد اوهام الْعَظِيمُ بزرگتر از اندیشهٔ افهام این آیت شریف ترین آیتیست از قرآن و در حدیث آمده که این آیت را زبانیست که تقدیس میکند
نزدیک ساق عرش خواص و فضائل قرائتش در اخبار بسیارست لَا إِكْرَاهَ هیچ اکراهی نیست فِي الدِّينِ در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه
نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه گفته اند حکم این آیت بآیت قتال منسوخست از تمام قبائل عرب جز دین اسلام قبول نبود اما
با دیگران قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری را دو پسر داشت ناگاه ترسائی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نمودند بوجه فسون و افسانهٔ وی مغرور گشته دین
ترسائی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین بحضرت رسالت پناه ع دستوری خواست تا برود و ایشان را باکراه براه شرع باز آرد این آیت نازل شد که اکراه مکنید کسی را که بدینی نه دین شده است

ع ۴۳ ۵

قَدْ تَّبَيَّنَ بدرستیکه روشن شده است الرُّشْدُ راه راست مِنَ الْغَيِّ از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَّكْفُرْ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بِالطَّاغُوْتِ بانچه میپرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه کهنه و ساحران وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس بدرستیکه چنگ در زند بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى به دست آویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک طریق پیغمبر است سلمی قدس سره گوید عروهٔ وثقی توفیقست در هدایت و سعادت در نهایت و در حقائق بخمیه آورده است که آن مر عوام را توفیق طاعتست و مر خواص را مزید عنایت بصحبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و بانوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق و الدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقائق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ما سوای حقست کفر بوی و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبر ما فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الآلهة بدترین خدایان که در زمین می پرستند هوای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هواه آیا می بینی ای محمد آنرا که هوای خود را بخدائی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بندهٔ خداست **بیت** خواجه پندارد که دارد حاصلی + حاصل خواجه بجز پندار نیست + و در حدیث آمده که تعس عبد الدراهم و تعس عبد الزوجه هلاکست بندهٔ زر و سیم و بندهٔ زن و فرزند هر آینه هر که بندهٔ چیزی باشد آنرا پرستد و نعم ما قال **بیت** هر چیز که اندر دو جهان بندهٔ آنی + آنست ترا در دو جهان مونس و معبود + پس بالضرورة از همه چیزها می باید برید و بحق سبحانه باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقى و این عروه ایست که لَا انْفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاعی و انفصالی نیست مر آنرا وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ و خدای شنواست قول کسی را که متوسل بعروة الوثقی بود عَلِيْمٌ داناست به نیت خالص متمسکان عروه اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا خدای دوست آنکسانست که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشانست در راه نمودن بصراط مستقیم يُخْرِجُهُمْ بیرون می آرد ایشانرا مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای کفر و ضلالت اِلَى النُّوْرِ بسوی روشنائی ایمان و هدایت یا از تحیر بمعرفت و یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه حق را پوشیدند یعنی یهودیان یا مرتدان و اصح آنست که عام گیرند جمیع کفار را اَوْلِيٰٓئُهُمُ دوستان ایشان الطَّاغُوْتُ طاغوت اند یهود را کعب بن اشرف و حی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام و آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین يُخْرِجُوْنَهُمْ این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی می خوانند کافران را مِّنَ النُّوْرِ از ایمان یثاقی اِلَى الظُّلُمٰتِ بسوی تاریکی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریت داشتند بتکذیب آن یا مرتدانرا از اقرار بانکار اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن کافران یا طواغیت خود ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ایشان در آن آتش جاوید مانندگانند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ببصر بصیرت نظر نکردی اِلَى الَّذِيْ بسوی آنکس که از روی عناد حَآجَّ اِبْرٰهٖمَ حجت جست و مخاصمه کرد با ابراهیم فِيْ رَبِّهٖٓ در دین خدای او و یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار وی مجادله کرد اَنْ اٰتٰىهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ مر بوقت آنکه داده بود او را خدای پادشاهی یا این جرأت و مجادله جز آن نمود برای آنکه خدای ملک عطا کرده بود تا ازرانی داشت و او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر کرد این مجادله نمرود بن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت در آنوقت که ابراهیم بتان را شکست و رای ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ و یاد کن آنوقت را که گفت ابراهیم در جواب سخن او که رَبِّيَ الَّذِيْ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت يُحْيٖ زنده میگرداند از عدم بوجود می آرد وَيُمِيْتُ و می میراند و از منزل بقا بادیهٔ فنا میبرد قَالَ گفت نمرود اَنَا اُحْيٖ وَاُمِيْتُ من هم زنده کنم و بمیرانم پس زنده واجب القتل را که رشته امید از زندگانی قطع کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت اینک مرده را زنده کردم و دیگری را بیگناه طلب نمود و بقتل رسانید و گفت اینک زنده را بمیرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی این بود که مراد احیا بعفو است و اماتت بقتل و ندانست که احیا و اماتت خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا میدانست و بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم ابراهیم بحجتی روشن تر انتقال نمود و قَالَ اِبْرٰهٖمُ گفت ابراهیم فَاِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يَاْتِيْ بِالشَّمْسِ می آرد آفتاب را هر روز مِنَ الْمَشْرِقِ از افقی که محل طلوع اوست فَاْتِ بِهَا پس تو بیار آنرا مِنَ الْمَغْرِبِ از جانبی که محل غروب اوست فَبُهِتَ الَّذِيْ پس مبهوت گردانیده شد آنکسی که كَفَرَ کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي خدای راه نماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ گروه ستمکاران را

ع ۳۴ وقف لازم

أَوْ كَالَّذِي این سخن مترتب بآیت اولست الا ندیدی قصهٔ محاجهٔ ابراهیم یا ندیدی مثل آنکسی که مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ بگذشت بر دیهی وَهِيَ خَاوِيَةٌ و آن دیه افتاده بود عَلَىٰ عُرُوشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقفها ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این نهایت خرابیست و مشهور آنست که گذرنده بر دیه خراب عزیر بود که توریت حفظ داشت و از اکابر احبار بود بخت نصر بعد از خرابی بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل برده و حق سبحانه تعالی او را از قید کفار خلاصی ارزانی فرمود عزیر توجه به بیت المقدس نمود و بقریه ساثر آباد بود یا بدیه عنب که بر دو فرسخی از ایلیا بود رسید پس ضعیف و پیران همه ما درختان او میوه دار بود و قدری انجیر بچید و مقداری انگور بدر کرد و در سایهٔ دیوار قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور را بیفشرده پارهٔ بیاشامید و بقیه در خیکی بریخت و دراز گوشی که داشت پیش خود ببست و تکیه بر دیوار کرده بران دیه ویران می نگریست چون آن دیه را بغایت خراب دید قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي گفت عزیر چگونه و برچه وجه زنده گرداند هَٰذِهِ اللَّهُ این دیه را خدای تعالی یعنی چگونه آبادان سازد بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خرابی و یا اهل او را بچه کیفیت زنده گرداند بعد از مردن ایشان این بطریق استبعاد نبود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا می نمود فَأَمَاتَهُ اللَّهُ پس بمیرانید او را خدای در وقت این تامل و تفکر مِائَةَ عَامٍ صد سال و خر او نیز بمرد ثُمَّ بَعَثَهُ پس زنده گردانید او را بهمان شکل و صورت که بود آورده اند که حق سبحانه او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد سال از مرگ او برآمد بخت نصر هلاک شد حق تعالی نوشک فارسی را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال بحال عمارت اول بازآورد و این دیه عنب از انچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گفته اند او را هنگام چاشتگاه بمیرانید در آنروز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده بود پس فرشته بحکم خدای تعالی در وقتیکه عزیر زنده شد و چشم میمالید قَالَ كَمْ لَبِثْتَ گفت مر او را اینجا چند وقتست که درنگ کردی قَالَ لَبِثْتُ گفت عزیر درنگ کردم اینجا يَوْمًا روزی و چون بنگریست که هنوز آفتاب بود گفت أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پارهٔ از روز قَالَ بَلْ لَبِثْتَ گفت آن فرشته نه چنانست که تو گمان بردهٔ بلکه درنگ کردی اینجا مِائَةَ عَامٍ صد سال و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود دیگر باره با او گفت فَانظُرْ پس نیک نگاه کن إِلَىٰ طَعَامِكَ بسوی طعام خود یعنی انجیر که در سله نهاده بودی وَشَرَابِكَ و بنگر بشراب خود یعنی بشیرهٔ انگور که در خیک ریخته بودی لَمْ يَتَسَنَّهْ هیچ تغیر نکرده آن عصیر وَانظُرْ و درنگر إِلَىٰ حِمَارِكَ بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده آنگاه خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد وَلِنَجْعَلَكَ و دیگر تا گردانیم ترا آيَةً لِّلنَّاسِ نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک دارند وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ و نگاه کن بسوی استخوانهای حمار خود تا ببینی که بقدرت بی علت كَيْفَ نُنشِزُهَا چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بالای بعضی مرتب میسازیم ثُمَّ نَكْسُوهَا پس می پوشانیم مر آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی عزیر در آن استخوانها می نگریست ندائی شنید که ای پوست و گوشت و اجزای متفرقه جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزا مجتمع شده بدان صورت و سمت تسویه یافت و جان بجسد او در آمده فی الحال حرکت و نعره زدن گرفت فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آنهنگام که روشن شد مر عزیر را آثار قدرت الهی در احیای موتی بطریق معاینه قَالَ أَعْلَمُ گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از احیا و امانت قَدِيرٌ توانا است پس عزیر میان قوم خود آمد و پیران آن قبیله او را بشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریت از ظهر القلب املا کرد و نوشتند چرا که بخت نصر کتب ایشانرا سوخته بود وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار من بنمای بمن بقدرت کامله كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ چگونه زنده میگردانی مردگانرا سوال از برای شهود کیفیت احیا فرموده نه آنکه در اصل احیا او را شبهه بود قَالَ گفت خدای أَوَلَمْ تُؤْمِن آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانت و بامر و گفتی ربی الذی یحیی و یمیت قَالَ بَلَىٰ گفت ابراهیم بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي و لیکن این سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی آن در فتوحات مکی مذکورست که احیا متنوع می باشد چنانچه وجود خلق که بعضی بکلمهٔ کن موجود شدند و برخی را بید و برخی را بیدین ایجاد کرده و جمعی را ابتدا بوجود آورده و طائفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم تنوع وجود خلق دیده بود و دانسته و احیای خلق بعد از موت وجودی دیگرست و این نیز متنوع میتواند بود و در خواست نمود که بمن بنمای که احیا بکدام نوع میکنی تا چون علم بدان حاصل شود دل من از آن آرامش یابد آورده اند که ابلیس بلب آب دریا میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و

صحرا هر یک از و پاره می ربود ابلیس با خود گفت خوش دامی حیله یافتم جمعی کوته نظران سبکساران گران طبع را فریب توان داد که آخر این اجزای متفرقه را از حواصل طیور و اجواف
سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع تواند کرد حق سبحانه وحی فرستاد به خلیل ع که بکنار غلان رو یا شو که دشمن من دام مکری گسترده است و سر رشتهٔ زرقی بدست آورده تا خواهد
که جمعی را بقید پریشانی در آرد خلیل ع بیامد و ابلیس متحیر وار شبههٔ خود را القا کرد خلیل ع فرمود که چه محل تحیر است هر آنکس که این اجزا را از کتم عدم بفضای صحرای وجود آورده
بود قادرست که دیگر باره از زاویهٔ تفرقه بساحت جمعیت ساند **مثنوی** کوزه گر گر کوزه را بشکند * چون بخواهد باز قائم میکند * آنکه داند کوزه کردن از نخست *
چه عجب گر سازد اشکسته درست * پس ابراهیم زبان سؤال بگشاد که الهی بمن بنمای که چگونه زنده میکنی تا این طلب یقینی ملزم گردد و دل من بالزام و اطمینان تمام یابد قَالَ
گفت خدای اگر مشاهدهٔ این حال آرزو داری فَخُذْ پس فراگیر اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس و زاغ و طاوس و غیر این نیز گفته اند فَصُرْهُنَّ
پس جمع کن ایشان را اِلَيْكَ بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال و هیئات ایشان نیکو تامل کن و دقائق بینه هر یک را بنظر تدقیق باز بین تا بعد از زنده شدن بر تو
مشتبه نگردد یا مجتمع ساز اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی و سرهای ایشان بدست خود نگاهدار ثُمَّ اجْعَلْ پس وضع کن عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ
بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از آنها بر وی توانی نهاد چه قسمت آنها بر جمیع جبال متعذرست و این از قبیل ایراد عام ست و ایراد خاص ملخص سخن آنست که بر آن
کوه که نزدیک تو باشد و توانی بنه مِّنْهُنَّ از این مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته جُزْءًا پاره ثُمَّ ادْعُهُنَّ پس بخوان این مرغان را بنامهای ایشان تا اجابت نموده
يَأْتِيْنَكَ سَعْيًا بیایند بسوی تو و میشتابند شتافتنی وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ و بدان از روی یقین آنکه خدای عَزِيْزٌ غالب است و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی حَكِيْمٌ محکم کارست
میسازد القصه ابراهیم مرغان را ذبح کرد و اجزای او ابعاض و لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوائم و اجنحهٔ ایشان را پاره پاره کرده با یکدیگر بیامیخت و گویند در هاون بکوفت
تا اختلاطی تمام یافتند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت پاره کوه نهاد و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بجانب من بشتابید بفرمان
خدای عز و جل اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شد و بسوی سرهای خود بر زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که بصیرت
ابلغست در حجت و دورتر از شبهت چه توهم از آن میشد که مرغان پرنده نه آن مرغانند یا بخیال میرسید که شاید پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر آنکه ادراک باصو
ر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشترست از ادراک آن در وقت پریدن پس آن بدنها تا پیش پای ابراهیم میدویدند و از آنجا پرواز نموده بسر خود که در دست وی
بود متصل میشدند و در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت
ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشان را بداعیهٔ شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده
که کبوتر را که پیوسته با مردم مستانس ست بکش و رشتهٔ الفت از خلق ببر و خروس را که همواره مائل شهوتست ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص ست
بقتل آر و صفت حرص و آز بگذار و طاوس را که مجمع زینت ست سر بردار و دیدهٔ همت را از آرایش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را بذبح آرد حیات
ابد و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبائع اربعهٔ ارکان بعد در آدمی پدید آمد و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم ست اوّل صولت کبر که نتیجهٔ آتش ست دوم داعیهٔ
شهوت که ثمرهٔ هواست سوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست و حکیم سنائی روح الله روحه بدین معنی اشارتی فرموده **مثنوی** چار مرغست
چار طبع بدن * جمله را سر ببر ز بن گردن * پس بایمان عقل و عشق دلیل * زنده کن هر چهار را چو خلیل * مَثَلُ الَّذِيْنَ نمونهٔ نفقه کردن آنکسانی که بیشائبهٔ غرض و داعیهٔ عوض
يُنْفِقُوْنَ بیرون می کنند و صرف مینمایند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود را فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و نزد جمعی همه ابواب البر راه خداست و بر هر تقدیر مَثَلُ
نفقه کردن این منفقان كَمَثَلِ حَبَّةٍ همچو مثل حبه ایست که در زمین طیب بکارند و آن دانه اَنْۢبَتَتْ برویاند سَبْعَ سَنَابِلَ هفت خوشه یعنی ازان فرع که هفت شعبه از اصلی و
منشعب گردد و بر سر هر شعبه خوشه بود فِيْ كُلِّ سُنْۢبُلَةٍ در هر خوشه مِّائَةُ حَبَّةٍ صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد وَاللّٰهُ يُضٰعِفُ و خدای زیاده میگرداند
این هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که خواهد از منفقان بحسب نیت او وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار بخشاینده است که یکی را هفتصد

ع ۴

و زیاده میدهد عَلِیْمٌ ○ و داناست به نفقه کنندگان و عزائم و نیات ایشان غرض ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب متصدقان که چون نظر باجر کنند که یکی ا هفتصدست
پیوسته بتصدقات اشتغال نمایند مثنوی آنکه بشارت بجودت میدهد + دانه یکی هفتصدت میدهد + دانه بانبازی شیطان مکار + تا زیکی هفتصدت آید ببار + اَلَّذِیْنَ
یُنْفِقُوْنَ آنکسانیکه نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای در جهاد و یا سائر خیرات ثُمَّ لَا یُتْبِعُوْنَ پس از پی در نمی آرند مَآ اَنْفَقُوْا
آنچیز را که نفقه کرده اند مَنًّا منتی یعنی منتی بر کسی ننهند در صدقه دادن وَّلَآ اَذًی و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر درویش را نرنجانند قولا و فعلا
لَّهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد صدقه ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ و ترسی نیست مر ایشانرا از کم شدن مزد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ○
و نیستند ایشان که اندهگین شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَّعْرُوْفٌ سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را وَّ مَغْفِرَةٌ و در گذشتن از درشتی سخن سائل یعنی عفو کردن
از الحاح و ابرام او خَیْرٌ بهترست مر مسئول را در نفع مِّنْ صَدَقَةٍ از آن صدقه که نسبت بسائل یَّتْبَعُهَآ اَذًی از پی در آید آنرا انجیه آزاری سرزنش و غیره
وَاللّٰهُ غَنِیٌّ و خدای بی نیازست از صدقه آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند حَلِیْمٌ بردبارست تعجیل نکند در عقوبت منان و موذی یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تُبْطِلُوْا باطل مکنید و تباه مسازید صَدَقٰتِکُمْ بِالْمَنِّ مزد صدقهای خود بمنت نهادن بر درویش چه مال از آن حق ست و توانگر
جز حمال آن بیش نیست و منت صاحب مال راست نه حمال او حضرت حقائق پناهی شاه برتی بدین معنی در سبحة الابرار میفرماید مثنوی بار فقرا رفکنی از کتف + بار منت منهش
بر گردن + چون عطابخش خدا آمد و بس + به که دانا ننهد منت کس + در کرم حیله گری پیشه + جود در رهگذری پیشه + پس تصدق باید به تشکر آنکه مظهر اثر خیر واقع شده منت دارنده
باشد نه منت نهنده وَالْاَذٰی و دیگر نیت مکنید صدقهای خود را بایذا یعنی رنج رسانیدن بر درویشان بزبان که او را گدائی سرزنش کنید نه بفعل که روی ترش کرده و چین
بر جبین افگنید چه اگر درویش نباشد توانگر مظهر صفت جود و کرم نتواند شد بیت ای توانگر بحقارت منگر سوی گدا + که گدائی و در آیینه زرداری توست + حق سبحانه درین
آیت جهت تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید کَالَّذِیْ همچون ابطال آن کسی که از طریق حق منحرف و بسمت نفاق مبتگشته
یُنْفِقُ مَالَهٗ نفقه میکند مال خود را رِئَآءَ النَّاسِ برای نمودن مردمان وَلَا یُؤْمِنُ و بحقیقت نمیگرود بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز قیامت
اگر بخدای گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بقیامت اعتقاد داشتی برای معامله مجازات کردی نه برای مرایات فَمَثَلُهٗ پس نمودار صدقه این
منفق مرائی کَمَثَلِ صَفْوَانٍ همچون نمودار سنگیست خاره هموار عَلَیْهِ تُرَابٌ که بر آن سنگ خاک خشک است فَاَصَابَهٗ پس برسد آن سنگ را وَابِلٌ باران
بزرگ قطره که سیل از و رود و بسیار خیز و فَتَرَکَهٗ پس شست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آنرا صَلْدًا سنگ تهی پاک از گرد و خاک صفوان مثل منافقست و
خاک بر آن سنگ نمودار نفقهای او که بریا کرده چون قطرات باران عدل از سحاب حساب بانی ریزان گرد و آثار آن نفقات محو شده سنگی بیحاصل بماند و تمام اعمال
اهل ریا همین حال دارد بیت ترا ز آتش فشان برقی چه آید + که از افروختن شمعی چه آید + لَا یَقْدِرُوْنَ قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی عَلٰی شَیْءٍ بر ثواب
چیزی مِّمَّا کَسَبُوْا از آنچه تصدق کرده باشند بریا وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیفگند الْقَوْمَ الْکٰفِرِیْنَ گروه ناگرویدگان را
وَمَثَلُ الَّذِیْنَ و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص یُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمُ بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی
خدای وَتَثْبِیْتًا و از برای ثبات و یقین صادر شده مِّنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان بیافتن صدقه کَمَثَلِ جَنَّةٍ مانند میوه بوستانی ست که واقع باشد بِرَبْوَةٍ
بموضع بلند که تابش آفتاب و تربیت سحر و باد نواقح برو بیشتر وزد و بابر نزدیکتر و از آفت معمور شدن در آب دور تر و این باغ در چنین زمینی اَصَابَهَا برسد بوی وَابِلٌ
باران بزرگ قطره فَاٰتَتْ پس بدهد و بر آورد اُکُلَهَا میوه خود را ضِعْفَیْنِ دو برابر یعنی بیکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند فَاِنْ لَّمْ
یُصِبْهَا پس اگر نرسد بدان باغ وَابِلٌ باران عظیم القطرات فَطَلٌّ پس رسد باران ضعیف و آن نیز او را کافیست یعنی از باران اصلاح میکند
و بکم و بیش محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان ست که آنچه برای رضای خدای تصدق کنند از پاداش نیکو خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه

بسیار وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بَصِیْرٌ۝ بیناست مر مناسب هر یکی جزا خواهد داد اَیَوَدُّ اَحَدُكُمْ تمثیل دیگر
برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزهٔ انکار است یعنی دوست ندارد اَنْ تَكُوْنَ لَهٗ آنکه باشد مر او را جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِيْلٍ از
درختان خرما وَّاَعْنَابٍ و انگورها یعنی باغی مشتمل بر اشجار که تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان او جویهای آب لَهٗ مر صاحب باغ را
فِيْهَا در ان بوستانها مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از همه میوهانه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهت تفضیل و کثرت ایشانست وَاَصَابَهُ الْكِبَرُ و حال آنکه فرا رسید
خداوند این باغ را پیری بزرگ سالی وَلَهٗ ذُرِّيَّةٌ و مر او راست درین پیری فرزندان ضُعَفَآءُ خردان و ناتوان معیشت بدو روفرزندان همه ازین بوستانها
فَاَصَابَهَآ اِعْصَارٌ پس رسید بدان بوستان رسید باد گرم و گویند گردبادی فِيْهِ نَارٌ در ان باد آتشی و هم چنین باد آتشین را سموم میگویند فَاحْتَرَقَتْ پس
بسوخت آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ متحیر و مهموم فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائیست که سموم عدل آلهی باغ اعمال ایشان که بدان امیدواری دارند
بسوزد و ایشان مهجور و محروم بمانند **مثنوی** نه کاری که یابند مزدی بران + نه مالی که بینند نفعی دران + ز ابر ریا برق افروخته + همه کشت اعمال شان سوخته + كَذٰلِكَ
همچون بیانیکه در باب صدقه و جهاد کرده شده يُبَيِّنُ اللهُ بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای الطاف و احسان خود لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُوْنَ۝
شاید که شما دران تفکر نمائید و در عبادت دیگری را با او شریک نسازید يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اَنْفِقُوْا نفقه کنید در راه خدا مِنْ طَيِّبٰتِ
مَا كَسَبْتُمْ از پاکیزها و برگزیدهای انچه کسب میکنید بتجارت و صناعت وَمِمَّآ اَخْرَجْنَا و از انچه بیرون آوردیم لَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ برای شما از زمین حبات شجها
ثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما انچه رسیده تر و گزیده تر بودی پنهان از یکدیگر بمسجد رسول در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین تناول نمودندی و مردی یکی از مال داران دنیا
دو سه صاع خرما از ان متاع که هیچ نیرزیدی آشکارا بیاورد و در میان خرماهای نیکو بریخت و کالای خبیث خود را آن متاعهای پاکیزه برآمیخت حق تعالی ازین معامله نهی کرد
و فرمود که از اطیب مال صدقه دهید وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيْثَ و قصد مکنید بچیزهای تباه و ناخوش که از ذنارت همت مِنْهُ تُنْفِقُوْنَ از ان چیز نفقه کنید وَلَسْتُمْ
بِاٰخِذِيْهِ و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان چیز را اگر بشما دهند در حقوق شما اِلَّآ اَنْ تُغْمِضُوْا فِيْهِ مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مساهله
و مسامحه کنید وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللهَ و بدانید که خدای غَنِيٌّ بی نیاز است از کسی که تصدق کند بمال خبیث حَمِيْدٌ۝ ستاینده است آنرا که صدقه از مال
پاکیزه دهد اَلشَّيْطٰنُ دیو سرکش یعنی ابلیس و در تفسیر کبیر گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی
میترساند در وقت انفاق از درویشی و محتاجی وَيَاْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَآءِ و میفرماید شما را به بخل و امساک و منع صدقات وَاللهُ يَعِدُكُمْ و خدای وعده
میدهد شما را بر صدقه دادن مَّغْفِرَةً آمرزش مِّنْهُ از خود مر گناهان شما را در عقبی وَفَضْلًا و افزونی روزی مکافات بخیر در دنیا وَاللهُ وَاسِعٌ و خدای
بسیار فضل است بر منفقان عَلِيْمٌ۝ دانا باستحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت را يُّؤْتِي الْحِكْمَةَ میدهد خدای حکمت انفاق مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد
تا داند که چه و بکه می باید داد یا دانشی که میان القای رحمانی و وسوسهٔ شیطانی تمییز نماید تا از وعید شیطانی نترسد و بوعدهٔ رحمانی مستظهر باشد وَمَنْ يُّؤْتَ
الْحِكْمَةَ و هر کرا حکمت دادند فَقَدْ اُوْتِيَ خَيْرًا كَثِيْرًا پس بدرستیکه دادند او را نیکوئی بسیار امام ابو اللیث رح فرموده که حق سبحانه مال و متاع دنیا را اندک
خوانده که قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داغ خدمت ایشان بر جبین احوال خود
نکشد که او را خیر کثیر داده اند و آنان را متاع قلیل و در کلام مرتضی علی ع وارد است که **شعر** رضینا قسمة الجبار فینا + لنا علم وللاعداء مال +
فان المال یفنی عنقریب + وان العلم باق لایزال + **بیت** علم دادند بادریس و بقارون زر و سیم + شد یکی فوق سماک و دگری تحت سمک + وَمَا يَذَّكَّرُ و در نیابد و پند نگیرد
بدین موعظها اِلَّآ اُولُوا الْاَلْبَابِ۝ مگر خداوندان عقول صافیه وَمَآ اَنْفَقْتُمْ و انچه بیرون کردید ای مومنان مِّنْ نَّفَقَةٍ از نفقه اندک یا بسیار بسر و علانیه بطریق
فرض یا تطوع از روی ریا یا اخلاص در راه خدا یا غیر آن اَوْ نَذَرْتُمْ یا بر خود واجب گردانیدید مِّنْ نَّذْرٍ از نذر معین یا غیر معین در طاعت یا معصیت فَاِنَّ اللهَ يَعْلَمُهٗ

پس بدرستیکه خدای میداند اورا و فراموش نمیکند وَمَا لِلظّٰلِمِیْنَ ونیست مر ستمگاران را که نفقه بریا کنند یا از حرام صدقه کنند و یا نذر به معصیت کنند یا نذری که در طاعت
کرده اند بوفا نرسانند مِنْ اَنْصَارٍ ﴿﴾ از یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقٰتِ اگر آشکارا کنید صدقهای خودرا بوقت
ادا کردن فَنِعِمَّا هِیَ پس نیکو چیزیست آنچه دیگران ابدان رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و قلوب بیگانگان با آشنائی با اهل حق میل کند وَاِنْ
تُخْفُوْهَا و اگر پنهان دارید صدقات خودرا وَتُؤْتُوْهَا الْفُقَرَآءَ و بدهید آنرا بدرویشان بخفیه فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ پس آن اخفا بهترست مر شمارا چه آن صدقه
از آفت ریا و سمعه دور می نماید و درویش نیز از مذلت اخذ و بی ناموسی محفوظ میباشد بعضی از علما حکم اخفارا عام دارند در فرائض و نوافل چه صحابه در زمان حضرت
رسالت در اخفا مبالغه عظیم داشتند هم در نفقه فرض و هم در صدقه تطوع و جمعی برانند که اخفا متعلق بنوافلست و در فرائض اظهار اولیست تا منطنه ترک زکوة
بکسی نبرند و دیگر دلیل مسارعت ست بامر حق سبحانه تعالی و سبب رغبت توانگران دیگر می شود باداء زکوة اما در تطوع بهر حال اخفا اولی باشد و از ابن عباس
منقولست که صدقه سر در تطوع افضلست از علانیه بهفتاد مرتبه و در حدیث آمده که صدقة السر تطفی غضب الرب و از کمال کرم الهیست که در صدقه فرمود اگر اخفا
کنید شمارا بهتر باشد وَیُکَفِّرُ عَنْکُمْ و ما درگذرانیم از شما آنکه در صدقه فرمود و حفص یکفر میخوانند یعنی خدای درگذراند مِّنْ سَیِّاٰتِکُمْ بعضی از گناهان شما یعنی آنکه مظالم
نبود وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بآنچه میکنید از ابدای صدقه و اخفای آن خَبِیْرٌ ﴿﴾ داناست آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت و رضاعی که میان ایشان
و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام شربت معرفت نوشیدند آن نفقه کردن بر جهودان کاره شمردند
و چون صورت حال بحضرت رسالت عرض کردند این آمد که لَیْسَ عَلَیْکَ نیست بر تو ای محمد هُدٰهُمْ راه نمودن یهود بهدایت توفیق بلکه بر تو هدایت دعوتست
و بس وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای بعنایت خود یَهْدِیْ مَنْ یَّشَآءُ راه مینماید بایمان هرکرا خواهد پس حضرت رسالت فرمود که تصدقوا علی اهل الادیان و باتفاق علما
اخراج صدقه در تطوع بغیر مسلم جائزست وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ خَیْرٍ از مال فَلِاَنْفُسِکُمْ پس آن برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست
خواه متفق علیه کافر باشد و خواه مسلمان ● بیت ● گر او میبرد پیش آتش سجود + تو واپس چرا می بری دست جود + خورش ده به گنجشک و کبک و حمام + که روزی
در افتد همائی بدام + چو هر گوشه تیر نیاز افگنی + بناگاه بینی که صیدی کنی + وَمَا تُنْفِقُوْنَ و نفقه نمیکنید شما که مومنانید اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ اللّٰهِ مگر برای
طلب ثواب و خشنودی خدای و وجه بمعنی ثواب آمده است کما قال الله تعالی وما اتیتم من زکوة تریدون وجه الله وَمَا تُنْفِقُوْا مِنْ خَیْرٍ و آنچه نفقه میکنید از مال
خود یُّوَفَّ اِلَیْکُمْ توفیه مر آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بتمامی بشما میرسانند وَاَنْتُمْ لَا تُظْلَمُوْنَ ﴿﴾ و شما ستم کرده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما
بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَآءِ این صدقه و نفقه شما برای درویشانست الَّذِیْنَ اُحْصِرُوْا آنانکه باز داشته شده اند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در طاعت خدای
یا در جهاد لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزا یا دوام طاعت ضَرْبًا سیر کردنی فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و طلب رزق و ایشان
درویشان مهاجر بودند قریب چهار صد تن چون عمار یاسر و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان رض که در مدینه منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن ایشان
صفه مسجد پیغمبر بود و بروز بملازمت آنحضرت بودندی سایه التفات بر کس نمی انداختند و نه بسوال و طلب رزق می پرداختند و بدین سبب فرمود یَحْسَبُهُمُ
الْجَاهِلُ می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان اَغْنِیَآءَ که ایشان توانگرانند مِنَ التَّعَفُّفِ بسبب باز ایستادن از سوال و استغنا از
خلق تَعْرِفُهُمْ تو میشناسی ایشانرا ای محمد بِسِیْمٰهُمْ بنشان و علامت ایشان که صفرة اللونست و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک لَا یَسْـَٔلُوْنَ
النَّاسَ سوال نکنند از مردمان و چیزی نخواهند از ایشان اِلْحَافًا از روی الحاح و ابرام و بغیر آن نیز چه ایشان موصوف اند بتعفف که ترک سوال است و ترک
سوال بجهت مرحمت و شفقت میکردند که ناگاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز مانند ما افلح من رد السائل وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه کنید مِنْ خَیْرٍ
از مال خود برای اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای بِهٖ عَلِیْمٌ ﴿﴾ بدان داناست میداند که بکه میدهید و از برای چه میدهید اَلَّذِیْنَ

ربع ۳۷

آنانکه يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه حق بر اهل مستحق اَمْوَالَهُمْ مالهای خود را بِالَّيْلِ بشب وَالنَّهَارِ و بروز سِرًّا در نهان وَّعَلَانِيَةً و باشکارا امرفی ستغرق
او قاتست باعطای صدقات در اسباب نزول آورده که مرتضیٰ چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق کرد و یکی در سر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی حق تعالی این آیت فرستاد
و حضرت رسالت از مرتضیٰ پرسید که ترا چه برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که طریق صدقه را بیرون ازین چهار صورت ندیدم جمیع آنرا التزام نمودم
بتمنای آنکه یکی ازینها شرف قبول یافته بموقع رضا رسد و صاحب کشاف آورده که صدیق رضی چهل هزار دینار صدقه داده ده هزار در سر و مثل آن در علانیه و همان مقدار
در شب و بهمان منوال در روز حق سبحانه درین آیت صدقات صدیق را بستود فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ پس ایشانراست که بدین چهار نوع صدقه دهند اَجْرُهُمْ مزد صدقات
ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان که آن بهشت باقی و نعمت جاودانیست و گفته اند مراد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرد فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و خوف نباشد ایشانرا وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○ و نه ایشان اندوهگین شوند اَلَّذِيْنَ آنانکه يَاْكُلُوْنَ الرِّبٰوا
میخورند مال ربوا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لَا يَقُوْمُوْنَ برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور اِلَّا كَمَا يَقُوْمُ مگر آنچنانچه برخیزد اَلَّذِيْ
آنکسیکه يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطٰنُ بزند و بیفگند او را دیو یا بر اند برو مِنَ الْمَسِّ از سودن مراد صداع و صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس آدمی نماید
عقل او را مختلط و دماغ او را مخبط میسازد حق سبحانه سخن را بر وجهیکه متعارف ایشان بود اجرا میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا روز قیامت
بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند ذٰلِكَ آن عذاب ایشانرا بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آنست که ایشان گفتند اِنَّمَا الْبَيْعُ جز این
نیست که بیع مِثْلُ الرِّبٰوا مانند ربواست کفار یکدرم بدو درم بیع میکردند و میگفتند این ربوا نیست بیعست میان ربوا و بیع فرق نمیکردند وَاَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ
و حال آنکه حق سبحانه بیع را حلال کرده است وَحَرَّمَ الرِّبٰوا و حرام ساخته ربوا را فَمَنْ جَآءَهٗ مَوْعِظَةٌ پس که بیاید بدو یعنی بوی رسد پندی مِّنْ رَّبِّهٖ
از پروردگار او که نهی کرده است از ربوا فَانْتَهٰى پس باز ایستد از آن فَلَهٗ مَا سَلَفَ پس مر او راست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت یا مراد
آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد وَاَمْرُهٗ و کار او مفوض است اِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی هم او در زمان آینده وابسته بحفظ و عصمت حقست که توفیق
رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد وَمَنْ عَادَ و هر که بازگردد باستحلال ربوا پس از آنکه آنرا خدای حرام گردانید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مستحلان و ناشنودگان
امر و نهی اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ○ ایشان در آن جاوید خواهند بود زیرا که حلال دانستن ربوا کفرست و کفر موجب خلود باشد
در دوزخ يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰوا کم و کاست میگرداند خدای مال ربوا را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران میکشد ابن عباس رضی الله عنه فرمود
که هرچه از آن مال بصدقه دهد یا در راه حج و غزوه نفقه کند پذیرفته نشود و این کمال نقصانست وَيُرْبِي الصَّدَقٰتِ و افزونی گرداند خدای صدقها را یعنی هرچند کم باشد
مزد او بسیاری خواهد بود وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ و خدای دوست نمی دارد كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيْمٍ ○ هر ناسپاسی را که مستحل ربوا بود بزه کاری که بر ارتکاب ربوا مصر بود اِنَّ الَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا بتحقیق آنانکه بگرویدند بامر و نهی وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و در عمل آوردند اوامر را بموجب فرمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ
و بدادند زکوة را لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان روز قیامت وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و ایشانرا ترس نباشد
بر آنچه پیش فرستاده اند وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ○ و ایشان اندوهگین نشوند برای آنکه از عقب گذاشته اند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان
اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای وَذَرُوْا و دست بدارید مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبٰوٓا از آنچه مانده است از ربوا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ○ اگر هستید شما
باور دارندگان مر حرمت ربوا را بنی عمرو و ثقفی و بنی مغیره مخزومی بر ربوا با یکدیگر معامله داشتند حضرت رسالت روز فتح مکه بحرمت ربوا فتوی داد و بنی عمرو
بشرط آنکه ربوای ایشان بر دیگران ثابت باشد و ربوای دیگران از ایشان ساقط شود صلح کردند و بوقت طلب ربوا از بنی مغیره کار بر ایشان سخت گرفتند و افغان
فریاد بر آورده گفتند ما چه بدبخت کسانیم که ربوا را از همه مردمان منع کرده اند و ما هنوز بدان بلا گرفتاریم پس قصه خود را بعرض عتاب بن اسید که حاکم مکه بود رسانیدند

و او صورت حال اجرای ایشان بجناب نبوت مآب نوشت این آیت نازل شد که دست از ربوا بدارید فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا پس اگر نکنید و بقیهٔ ربوا را ترک ننمایید فَاْذَنُوْا
پس آگاه کنید یکدیگر را و آماده باشید بِحَرْبٍ بجنگ کردنی مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ از خدای و رسول او و حفص فاٰذنوا خوانده از اذن که بمعنی علم ست یعنی اگر ترک ربوا
نکنید آگاه باشید و بدانید که لائق اید بحرب خدا که آتش ست و بحرب رسول که شمشیر اوست وَاِنْ تُبْتُمْ و اگر توبه کنید از گرفتن ربوا فَلَكُمْ پس مر شماراست
رُءُوْسُ اَمْوَالِكُمْ سرمایهای اموال شما لَا تَظْلِمُوْنَ نه شما ظلم کنید بر مدیون و زیاده از راس المال طلبید وَلَا تُظْلَمُوْنَ ○ و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه
چیزی بکاهند بعد از نزول این آیت بنی عمرو گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند و بنو مغیره از غایت تنگدستی تا ادراک ثمار
مهلت خواستند و بنی عمرو در تحصیل آن تعجیل نموده از امهال و تاجیل ابا میکردند آیت آمد که وَاِنْ كَانَ و اگر واقع باشد غریم ذُوْ عُسْرَةٍ خداوند دشواری
و مفلسی یعنی غریم تنگدست و مفلس باشد فَنَظِرَةٌ پس حکم آن مهلت دادنست اِلٰى مَيْسَرَةٍ تا وقت توانگری و آسانی وَاَنْ تَصَدَّقُوْا و اگر صدقه دهید
بقرض دار مفلس خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شمارا اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر دانید شما که آنچه خدای میفرماید متضمن صلاح دو جهانی و متکفل انجاح جاودانیست
وَاتَّقُوْا يَوْمًا و بترسید از عذاب روزی که همه شما تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ بازگردیده شوید دران روز اِلَى اللّٰهِ بحساب خدای یا جزائی که مقرر کرده است از ثواب و عقاب
ثُمَّ تُوَفّٰى پس تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ○ و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی (ع ۳۸ / ۸)
ستم کرده نشوند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای جماعت گرویدگان اِذَا تَدَايَنْتُمْ چون معامله کنید با یکدیگر بِدَيْنٍ بوامی یعنی عقدی بندید از عقود شرعیه
که بدل دران دین باشد اِلٰۤى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور فَاكْتُبُوْهُ پس بنویسید آنرا در صحیفه که مشتمل باشد بر وصف معامله
و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا وقت حاجت رجوع بدان کنید وَلْيَكْتُبْ و باید که بنویسد آن وثیقه را بَّيْنَكُمْ در میان شما كَاتِبٌ نویسنده بِالْعَدْلِ
براستی یعنی کم و زیاده نکند در اجل و مال وَلَا يَاْبَ و باید که سر باز نزند كَاتِبٌ هیچ نویسنده تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول بعضی
فرض کفایتست و بقولی فرض عین بشرط فراغ کاتب قولی آنست که فرض بوده و منسوخ شده بقوله ولا یضار کاتب و گفته اند مستحب ست یعنی اولی آنست که ابا نکند
کاتب چون التماس کنند اَنْ يَّكْتُبَ آنکه بنویسد وثیقهٔ معامله را كَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ همچنانچه بیاموزانید او را خدای یعنی بدان نوع که امر شرعی واقع شده
فَلْيَكْتُبْ پس باید که بنویسد وَلْيُمْلِلِ و باید که املا کند کاتب را الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروست دین و بزبان خود اقرار کند وَلْيَتَّقِ اللّٰهَ و باید
که بترسد املا کننده از خدای رَبَّهٗ که پروردگار اوست وَلَا يَبْخَسْ و کم نکند در وقت اقرار مِنْهُ شَيْئًا از آن حق که بروست چیزی را فَاِنْ كَانَ
پس اگر باشد الَّذِيْ عَلَيْهِ الْحَقُّ آنکسی که بروست حق یعنی بر ذمهٔ اوست سَفِيْهًا جاهلی بیوقوف یعنی بالغی غیر رشید چون مجانین و مردم مبهوت
اَوْ ضَعِيْفًا یا عاجزی ناتوان چون کودک خرد یا پیری نیک سیده اَوْ لَا يَسْتَطِيْعُ یا آنکه مطلقا توانائی ندارد و نمیتواند اَنْ يُّمِلَّ هُوَ آنکه املا کند
او که مدیونست بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطهٔ آنکه مرض لکنت در زبانش پدید آید یا آنکه بدان لغت که متعارف قوم ست گویا نبود فَلْيُمْلِلْ پس باید که
املای آن حق کند وَلِيُّهٗ ولی یکی ازینها که گذشت یعنی متولی امر او و آن قیم ست مر طفل و مجنون را و وکیل و مترجم غیر مستطیع را و باید که وی اقرار کند
بِالْعَدْلِ براستی و انصاف یعنی زیاده و کم املا نکند وَاسْتَشْهِدُوْا و گواه گیرید بر معاملهٔ خود شَهِيْدَيْنِ دو گواه مِنْ رِّجَالِكُمْ از مردان شما یعنی مسلمانان
بالغ آزاد فَاِنْ لَّمْ يَكُوْنَا پس اگر این دو گواه نباشند رَجُلَيْنِ دو مرد یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند فَرَجُلٌ پس یک مرد وَّامْرَاَتٰنِ و دو زن گواه
شوند و شهادت زنان بمردان در بکارت و ولادت و عیوب نسای در موضع مستور مسموعست و با مردان در حدود و قصاص مطلقا مسموع نیست و در غیر آن
از حقوق مالی و غیر مالی چون نکاح و طلاق و عتاق و وکالت و وصیت و امثال آن مقبولست و گواه باید گرفت مِمَّنْ تَرْضَوْنَ از آن کسانیکه پسندید و راضی باشید
مِنَ الشُّهَدَآءِ از گواهان پس بیان میکند علت باعتبار عدد را در امراتین یعنی دو زن برای آن باید اَنْ تَضِلَّ تا چون فراموش کند اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو زن معامله را

که بران گواه بوده فَتُذَكِّرَ پس باید که یاد دهد إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبهٔ رطوبت نسیان برامزجهٔ نسوان غالبست پس زنان
باید که بتذکیر یکی نسیان دیگری زائل گردد وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ و باید که سرباز نزنند گواهان از تحمل شهادت یا از ادای آن إِذَا مَا دُعُوا چون خوانده شوند
برای ادای یا تحمل آن وَلَا تَسْأَمُوا و ملول مشوید أَنْ تَكْتُبُوهُ ازآنکه بنویسید حق را صَغِيرًا در حالتیکه خرد باشد آن حق أَوْ كَبِيرًا یا بزرگ یعنی اندک یا بسیار
آنرا بنویسید إِلَىٰ أَجَلِهِ تا مدتیکه او مقرر شده باقرار مدیون ذَٰلِكُمْ این کتابت شما أَقْسَطُ راست تر است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَأَقْوَمُ و صواب تر
لِلشَّهَادَةِ مرگواهی دادن را چه کتابت یادکردهٔ شهود است وَأَدْنَىٰ و نزدیک تر است کتابت أَلَّا تَرْتَابُوا آنرا که بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود
حق چون رجوع نمائید بکتاب إِلَّا أَنْ تَكُونَ مگر آنکه باشد معامله تِجَارَةً حَاضِرَةً بازرگانی بحضور تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ که میگردانید آنرا یکدیگر یعنی معامله دست
بدست نقد بنقد فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ تا پس نیست بر شما گناهی أَلَّا تَكْتُبُوهَا آنکه ننویسید آنرا وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید إِذَا تَبَايَعْتُمْ چون خرید و فروخت کنید
بنقد و حکم این آیت منسوخست بآیت فان امن بعضکم بعضا الآیة وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ و باید که رنج رسانیده نشود نویسنده یعنی او را باکراه و اجبار کتابت نفرمایند
وَلَا شَهِيدٌ و نه گواه را ضرر رسانند بر قبول شهادت چون مانعی داشته باشد این معنی که گفته شد بر تقدیر آنست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند
منطوقش آنست که باید که کاتب نرنجاند کسی را و وثیقه درست نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت کند و از راستی در نگذرد و گواهی نیز
بوقت طلبیدن و باز نگیرد وَإِنْ تَفْعَلُوا و اگر بکنید ای معاملان اینها که نهی کردم از اضرار کاتب و شهید فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ پس آن فعل منهی که گفتم نافرمانی
باشد لاحق بشما وَاتَّقُوا اللَّهَ و همه شما بترسید از خدای و فرمان او را خلاف کنید وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ و می آموزاند خدای شما را مصالح دین و دنیای شما را
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِيمٌ داناست وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید شما عَلَىٰ سَفَرٍ سفری علی اینجا بمعنی فی است وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا و نیابید
کاتبی که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد و دوات و کتابت یافته نشود فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ پس وثیقه باشد گروهای قبض کرده شده یعنی فرا ستده
فَإِنْ أَمِنَ پس اگر ایمن دارد بَعْضُكُمْ بَعْضًا برخی از شما برخی را و دل از خیانت او جمع دارد فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ پس باید که ادا کند آنکس که امین
داشته شده است یعنی مدیون أَمَانَتَهُ وام او را و انکار حق نکند وَلْيَتَّقِ اللَّهَ و باید که بترسد از خدای رَبَّهُ یعنی پروردگار او و در امانت خیانت نکند وَلَا تَكْتُمُوا
الشَّهَادَةَ و مپوشید گواهی را که پوشیدن آن از گناهان کبائر است وَمَنْ يَكْتُمْهَا و هر که بپوشد گواهی را فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ پس بدرستیکه بزه مند و گناهکار
دل او بود و در اضافت اثم بقلب تنبیه تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرائم قلبیه سخت تر و غلیظ ترست از آثام متعلقهٔ اعضای ظاهره وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بانچه میکنید از اظهار شهادت و کتمان آن عَلِيمٌ داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر خدای است آنچه در آسمانهاست از ستاره و فرشته یا او راست
عوالم روحانیه که استار غیوب بواطن صفات اند وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین هاست از ارکان و موالید یا او راست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند
وَإِنْ تُبْدُوا و اگر آشکارا کنید مَا فِي أَنْفُسِكُمْ آنچه در نفس های شماست از عزائم و نیات أَوْ تُخْفُوهُ یا پنهان دارید آنرا يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ شمار می کند
خدای شما را بدان چیز یا خبر میدهد شما را از آن تا دانید که دانای ضمائر و مطلع بر سرائر است آورده اند که حق سبحانه روز قیامت اعمال بنده را تمام بروی احصا کند
از گفتار زبان و کردار اعضا و اندیشهٔ دل فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ پس بیامرزد بعد از ان احصا مر آنکس را که خواهد بفضل وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا
خواهد بعدل خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز از غفران و تعذیب قَدِيرٌ ○ تواناست بعضی بر آنند که این آیت بآیت لا یکلف الله نفسا
الا وسعها منسوخست و جمعی گویند محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیت خبرست پس منسوخ نشود
و نزول آیت لا یکلف الله بعد از ین برای آنست تا دانند که مواخذه در خطره نخواهد بود زیرا که در وسع نیست آورده اند که چون این آیت نازل شد صحابهٔ کرام رض
از تامل در مضمون آن متالم گشته بیطاقت شدند از صدیق و فاروق و معاذ بن جبل و بعضی از اعیان انصار رضی الله عنهم اجمعین اتفاق نمودند که بملازمت

ع ۲ / ۳۹

حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه فته صورت حال بموقف عرض باید رسانید پس ایشان بجناب نبوت مآب آمده گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا
نطیق به تمام التکالیف کاری کردند که قوت آن نداریم بلکه چیزی بما فرستاده که طاقت استماع آن نمی آریم حضرت استفسار نمود که آن چه خبر و کدام علت گفتند
یا رسول الله عنان ع لها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیال معاصی در دل ما می آید و فکر مناهی بر خاطر ما خطور می نماید و ما آنرا
مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی آریم و حق سبحانه میفرماید که یحاسبکم به الله اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار شود و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم فرمود که مگر
شما همان میگوئید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیه بر گفتار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینان
تمام یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره ببرکت این گفتار کار دشوار ایشان روی بآسانی نهاد و حضرت حق سبحانه در ثنای این امت و سبکباری ایشان آیت
فرستاد که اٰمَنَ الرَّسُوْلُ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی محمد بِمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِ بدان چیزیکه فرستاده شده است باو مِنْ رَّبِّهٖ از نزد پروردگار او که آن آیات قرآن است
و احکام دین و حقوق شرع وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول بتحمل و تبلیغ رسالت بود و ایمان ایشان باقرار
و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر و فرمود کُلٌّ همه ایشان از نبی و متابعان اٰمَنَ بِاللّٰهِ گرویدند
بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و افعال متقنه و احکام کامله و وَمَلٰٓئِکَتِهٖ و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند
نه بنات وی و نبوی ملح میگویند که ملائکه بنات وی و رسل اند از حق سبحانه بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل وَكُتُبِهٖ و بکتابهای منزله وی که همه حق است
و سخنان او ست غیر مخلوق وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او که همه پاک و معصوم اند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده براه حق اند لَا نُفَرِّقُ میگویند
نبی مومنان که ما جدائی نمیکنیم در ایمان بَیْنَ اَحَدٍ میان هیچ یک مِّنْ رُّسُلِهٖ از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد
ببعضی منکر اند وَقَالُوْا سَمِعْنَا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدای را وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر او را پس بطریق التفات از حضیض غیبت بذروه
خطاب آمده گفتند غُفْرَانَكَ رَبَّنَا میطلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما وَاِلَیْكَ الْمَصِیْرُ و بسوی تو است بازگشت همه و اگر این قول که در سبب نزول
مذکور شد اعتبار کنند این آیت را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق اند بر آنکه این آیت و تا آخر مکی ست و بیواسطه در شب معراج بر آنحضرت نازل شده چنانچه
در صحیح مسلم بروایت ابن مسعود وارد ست که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرموده اند نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره بقره و آنکه گناهان هلاک کننده یعنی کبائر
بیامرزند مر کسی را از امت که شرک نیاورد بخدای و در تیسیر آورده که چون سوار براق رفعت بر بساط کونین بقدم همت طی کرده بمنزل قرب سید مثنوی
سوی عالمی شد که عالم نماند + وز و در میان سایه هم نماند + برون آمد از پرده بود خویش + نگه کرد بی پرده مقصود خویش + بوقتیکه در مقام اَوْ اَدْنٰی سلام
و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناهی واقع شد حق سبحانه پیغمبر خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه چنانچه خواجه عالم صلوات الله
علیه مناجاتی کرد مشتمل بر آنکه مرا شرف این کرامت بی مومنان امت گوارنده نیست حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن الآیه حق تعالی پرسید که امت تو در قبول
احکام چه میگویند خواجه عالم فرمود قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سهل کردم لَا یُكَلِّفُ اللّٰهُ مورد رنج نیفگند خدای نَفْسًا هیچ نفسی را یا نفرماید
بکاری اِلَّا وُسْعَهَا مگر بمقدار طاقت او لَهَا مَا كَسَبَتْ مر آن نفس را باشد آنچه کسب کند از نیکوئیها وَعَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ و بروی باشد آنچه بجا آرد
از بدیها حضرت درین محل بالهام الهی آغاز دعا کرد که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اِنْ نَّسِیْنَآ اگر فراموش کردیم عملی نیکو
از ما فوت شد اَوْ اَخْطَاْنَا یا خطا کردیم و بی قصد مرتکب مناهی شدیم رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَآ و بار مکن بر ما اِصْرًا بار گران كَمَا حَمَلْتَهٗ
همچنانکه بار کردی آنچیز گران را عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا بر آنکسانیکه پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع شده بود رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ آنچیز را که نیست طاقت ما را بآنکه حدیث نفس ست و وسوسه او بقول مفسران که

این آیت را مدنی دانند و ناسخ آیت محاسبه شناسند و بقول دیگر مکی ست مراد استیلای شیطان ست بواسطهٔ غلبهٔ شهوات بر نفس یا شماتت اعدا چه
بنده را از حق مشغول گرداند و از فرمانبرداری او باز دارد و گفته اند لا طاقة لنا به لغزیدن قدم ست از صراط مستقیم وَاعْفُ عَنَّا و عفو کن در گذار
از ما خطاها و فراموشیهای ما وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز گناهان ما را وَارْحَمْنَا و تفضل و بخشش نما بقبول طاعتهای ما اَنْتَ مَوْلٰىنَا تو کارساز و یاری دهنده مائی
فَانْصُرْنَا پس یاری ده ما را و مظفر گردان عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ۝ بر گروه کافران آورده اند که چون معاذ بن جبل رض این سوره را ختم کردی آمین
گفتی و در خبرست که حضرت رسالت پناه این دعا در شب معراج می گفت و ملائکه آمین میکردند و حق سبحانه تعالی اجابت میفرمود

ع ۴

سورة آل عمران مدنية وهي مائتا آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

الٓمّٓ ۝ مفتاح سورة یا اسم اوست یا الف اشارتی بآلای عمیم حق ست و لام بلقای کریم او و میم بمحبت قدیم او یعنی برکت آلای او در دنیا همه را علی العموم شامل ست و نعمت لقای او در سرای عقبی بارباب خصوص واصل و فیض محبت بی نهایت او در هر دو جهان اخص خواص را حاصل اللّٰهُ خدای سزاوار پرستش اوست لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او اَلْحَیُّ زنده که حیات هر زنده از وست اَلْقَیُّوْمُ ۝ پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده میخواستند که با حضرت رسالت در باب عیسی مناظره بکنند و حضرت بعد از ملاقات ایشان را باسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیهٔ اسلام بر دوش و حلقهٔ دین الٰهی در گوش داریم حضرت جواب داد که شما را نسبت فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی بحق سبحانه محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول فرمود که در مذهب ما و شما فنا بر خدای روا نیست و خود میدانید که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر شما اعتراف میکنید که تصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم بعقیدهٔ شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگوئید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب و بیداری نیز بوی نسبت می کنید و حق سبحانه از این همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و هشتاد و نه آیت از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تارة در الوهیت عیسی و تارة در نبوت محمد واقع شده لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت فرمود که نَزَّلَ فرو فرستاد خدای عَلَیْکَ الْکِتٰبَ بر تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی در اخبار و درستی در دلالات مُصَدِّقًا در حالتیکه موافق ست این کتاب لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در توحید و نبوت و معاد و اصول دین ست وَاَنْزَلَ التَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ ۝ و فرو فرستاد توریت و انجیل را مِنْ قَبْلُ پیش از فرستادن قرآن هُدًی لِّلنَّاسِ راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در ین دو کتاب نفی معبودیت ما سوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند ثابت میشود وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ ۵ و فرو فرستاده کتابهای دیگر را که جدا کننده است میان حق و باطل در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزتیست که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب بدان متمیز میشود اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستیکه آنکسانیکه نگرویدند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بنشانهای قدرت الٰهی یا آیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ مر ایشان راست عذابی سخت یعنی پیوسته وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالب ست و قادر بر عذاب کفار ذُو انْتِقَامٍ ۝ خداوند عقاب و غضب بر ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَخْفٰی عَلَیْهِ شَیْءٌ پوشیده نماند بر وی چیزی از کائنات فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ ۝ نه در زمین و نه در آسمان بلکه علم الٰهی محیط ست بجمیع معلومات و موجودات علم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بوده و آن نیز بتعلیم حق بوده پس بچنان علم ناقص مستدل نتوان شد بر ربوبیت او هُوَ آنخدای که علم او محیط ست

بهمه موجودات اَلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ اوست که تصویر میکند شمارا فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران شما كَيْفَ يَشَاءُ بهر نوع که میخواهد دراز و کوتاه و نر و ماده سیاه و سفید و ناقص و کامل و زشت و زیبا سعید و شقی و قدرت عیسی برین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصوَّر مصوِّر خود نتواند بود زیرا که مصوَّر مخلوقست و مخلوق محتاج بخالق و محتاجی خدارا نشاید و خالق همه اوست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ تکریر جهت تقریر وحدانیت است علی رغم انف نصاری که بثالث ثلاثه قائل اند الْعَزِيزُ بیهمتا و بی مانند الْحَكِيمُ دانای محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ اوست آنکه فرو فرستاد عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن مِنْهُ بعضی ازین کتاب آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی آن هیچ اشکال نباشد هُنَّ آن آیات محکمه أُمُّ الْكِتَابِ اصل و معظم قرآنست وَأُخَرُ و آیتهای دیگر مُتَشَابِهَاتٌ مانندة اند بیکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نمی دهد بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور ماتریدی فرموده که عقل بیان محکم میداند و در متشابه بهید و نقل دخل کردن نمیتواند و گفته اند متشابه حروف مقطعه اند که یهود و نصاری از روی حساب جمل بدان مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه در الم هفتاد و یک ست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یکست و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نمی آریم حق سبحانه فرمود که فَأَمَّا الَّذِينَ پس اما آنکسانیکه از جهت تقلید و تعصب فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان زَيْغٌ کجی و تباهیست یا شک در سخن الهی فَيَتَّبِعُونَ پس پیروی مینمایند مَا تَشَابَهَ آنچیزی را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است مِنْهُ از کتاب ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ برای طلب کردن فتنه که شرک است یا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود گفتند این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ و دیگر اتباع متشابهات میکنند بجهت طلب تاویل آن بر وفق مدعی و تمنای خود وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ و نمیدانند تاویل انچه متشابه است إِلَّا اللَّهُ مگر خدای که آنرا فرو فرستاده امام سجاوندی فرموده که بمذهب اهل سنت و جماعت اینجا وقف لازم است یعنی بر الا الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد ازین مذکور میشوند در دانستن تاویل داخل نگردند چه حقیقت جز حق سبحانه بتاویل آن عالم نیست وَالرَّاسِخُونَ و ثابت قدمان فِي الْعِلْمِ در دانش که مومنان اهل کتاب اند یا هر که او را در علم رسوخی بود يَقُولُونَ میگویند آمَنَّا بِهِ ما گرویده ایم بمتشابه كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا همه محکمات و متشابهات از نزدیک پروردگار ماست وَمَا يَذَّكَّرُ و یاد نکنند یا پند پذیر نشوند إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ○ مگر خداوندان عقول صافیه رَبَّنَا هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند که متاع دانش خود را بزیور عمل بیاراسته میگویند ای آفریدگار ما لَا تُزِغْ میچان و منحرف مساز قُلُوبَنَا دلهای ما را از دین حق بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا پس از آنکه ما را راه راست نمودی وَهَبْ لَنَا و بخش ما را مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً از نزدیک خود توفیقی بر استقامت که آن رحمت محض و محض رحمتست یا بما ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبهه إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ○ بدرستیکه توئی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ بدرستیکه تو فراهم آرنده همه مردمانی بعد از مرگ ایشان لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ○ خلاف نکند وعده که در بعث و نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقیق آنانکه کافر شدند یعنی یهود و قریظه و نضیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را سرزنش میکنند که درویش است و پسران ندارد و خود باموال و اولاد مفاخرت و مکاثرت میکردند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند و باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بدان مینازند وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان که باوجود آنها بعلم مباهات می افراشتند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای هیچ چیز نه در دنیا اگر محنت خواهند و نه در آخرت که ایشان البته مستحق جهنم اند وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمْ وَقُودُ النَّارِ ایشانند آتش انگیزان دوزخ و عادت این مشرکان یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ مانند عادت متابعان فرعونست در تکذیب موسی وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و عادت آنکسان که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس بگرفت ایشانرا خدای بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان

منقطع عما قبله ... صلی الله علیه وسلم

وقف لازم

وقف منزل

ع ٩

از انکار و تکذیب ایشان وَاللهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ و خدای سخت عقوبتست مر کافران قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا بگوای محمد مر آنکسان را که کافر شدند از یهود و مشرکان
گردند در واقعه اُحد سَتُغْلَبُونَ زود باشد که مغلوب می‌شوید در دنیا بنصرت مومنان بر شما وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ و جمع کرده شوید در عقبی بسوی دوزخ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب بکفار قریش میفرماید که قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ بدرستیکه بود شما را علامتی و نشانی درست بر نبوت محمد
فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا در قصه آن دو گروه که بهم رسیدند بهم دیدار شدند در حرب بدر فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللهِ گروهی کارزار میکنند در راه خدای که
لشکر پیغمبر بودند سیصد و سیزده تن و هفتاد و هفت تن مهاجرین و دویست و سی و شش تن انصاری وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ و گروهی ناگرویده بخدای لشکر ابوجهل
بودند نهصد و پنجاه تن يَرَوْنَهُمْ می‌دیدند مسلمانان ایشان را یعنی لشکر کفار را مِثْلَيْهِمْ دو برابر خود رَأْيَ الْعَيْنِ دیدنی آشکارا اگرچه ایشان سه برابر
مومنان بودند اما خدای تعالی وعده کرده بود که یکی از مومنان صابر دو تن از کافران غالب گردانم + مائة صابرة يغلبوا مائتين پس دو برابر کفار را دو برابر ایشان نمود
نمود تا بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند و بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند در اخبار آمده است که در میدان جنگ مومنان اندک
بچشم کافران درآوردند تا بر جنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مومنان را ضعف لشکر ایشان بدیشان نمود تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون
کافران باشند و ضمیر هم راجع بمومنان و علامت صحت نبوت این بود وَاللهُ يُؤَيِّدُ و خدای قوت میدهد بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ بیاری کردن خود هر کرا خواهد
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل لَعِبْرَةً هر آینه اعتباریست لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ۝ مر خداوندان بینائی را مراد بینائی دلست که بصیرت گویند
زُيِّنَ لِلنَّاسِ زینت داده شده یعنی آراسته شده است برای مشرکان حُبُّ الشَّهَوَاتِ دوستی آرزوهای نفس مراد مشتهیات ست و زینت دهنده حق تعالی
که خالق افعال و داعی اوست و تزیین جهت امتحان بندگان باشد و گفته‌اند مزین شیطان ست که می‌آراید در چشم حس ایشان این مشتهیات را مِنَ النِّسَاءِ
از زنان که بدترین دام شیطان ایشانند وَالْبَنِينَ و پسران که محبوب طباع والدین اند وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ و قنطارهای گرد بر گرد نهاده یا دفینه
ساخته مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشت هزار مثقال نقره یا بپُری پوست گاوی دینار و درم وَالْخَيْلِ
الْمُسَوَّمَةِ و دیگر اسپان علامت دار مراد آن نشان سپیست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غره محجل و امثال آن و گفته‌اند مسومه اسپ آراسته
است یا تمام خلقت یا راهوار یا فربه یا ابلق که میل عرب بآن بیشتر بوده وَالْأَنْعَامِ و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسپند وَالْحَرْثِ و کشت زار از زمینها برای
زرع ذَٰلِكَ این که یاد کرده شد و در نظر کفار آراسته گشته است مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا چیزیست که برخورداری یابند از آن در زندگانی دنیا وَاللهُ
و خدای که معبود بحقست عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ ۝ نزدیک اوست نیکوئیهای بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست بیت ایدل از درگاه جانان
رخ متاب زندگی خواهی بجانان اقتراب چند گردی کوه و صحرا در بهوس پیش او آی انه حسن المآب + قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بگوای محمد آیا خبر دهم شما را ای
درویشان صحابه بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ بهتر از اینها که گفته شد لِلَّذِينَ اتَّقَوْا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که ملت مومنان باشد یا از ارتکاب محرمات
بگذشتند یا متاع دنیا را دست باز داشتند چون اهل صفه مر ایشانراست عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان جَنَّاتٌ بوستانهاست که اندکی از آن
بهترست از دنیا و آنچه در وست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خير من الدنيا وما فيها + پس صفت آن بوستانها میکند که تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
میرود از زیر قصور یا اشجار آن بوستان جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند متقیان در آن بوستانها ذکر خلود جهت آنست که نعمت خلود در آن نجوف
انقطاع منغص گردد وَأَزْوَاجٌ و مر ایشانرا جفتها اند از حور عین مُّطَهَّرَةٌ پاکیزه از قاذوراتی که نساء دنیا را باشد یا پاکیزه در خلق و خلق وَرِضْوَانٌ
مِّنَ اللهِ و دیگر ایشانرا خشنودیست از خدای که برای بهشت و نعیم او بهترست وَاللهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِالْعِبَادِ ۝ به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ
متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که اندر دنیا يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند ای پروردگار ما إِنَّنَا آمَنَّا بدرستیکه ما گرویده‌ایم بآنچه تو فرمودی

فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز برای ما ذُنُوْبَنَا گناهان ما را امروز بخطا کرم بپرده فر عصیان ما کش بفضل خود وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و نگاه دار ما را از عذاب دوزخ الصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰدِقِیْنَ دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنند گانند بر ادای فرائض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت وَالْقٰنِتِیْنَ و فرمانبردارانند امر خدا را در پنهان و آشکارا وَالْمُنْفِقِیْنَ و نفقه کنند گانند از مال حلال بر اهل استحقاق وَالْمُسْتَغْفِرِیْنَ و آمرزش خواهند گانند بِالْاَسْحَارِ در سحرها که اوقات اجابت دعوتست یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا ادا کنندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند که اهل تقوی صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در انتهاج مناهج ارادت و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی الله نی قصور و فتور و منفق صفات و ذوات اندا ز روی محبت و مستغفرانند از ذنوب قلوب که توجهست بغیر حق بحیثیت گناه آمد شهود ما سوی الله از این نوع گناه استغفر الله و از این صفات که مذکور شد صبر سید اهل سلوکست و صدق ابتدا التخلق باخلاق ملک الملوک و قنوت اشتغال بنقص نفس بر الفضول و انفاق سبب تکمیل او در مرتبه قبول و مراد از استغفار فنا در توحیدست و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید لقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر که نزدیک زوال ظلمت شب و ظهور صفای روزست این فائده میدهد که چون شواهد جبروت ستر هیاکل ملک و ملکوت ستعلی تمدد شب وجود ما عدا کمنوو فی بوده است زائل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و این سر کلام تمام اطفای السراج فقد طلع الصبح اینجا چهره کشاید رباعی لمعه نور قدم چو تافت اکوان جمله مرادات محدثات بر آمد صبح وصالش دمید بر همه آفاق هر طرفی بانگ الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از حضرت رسالت سوال کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدامست این آیت نازل شد که شَهِدَ اللّٰهُ گواهی داد خدای بحق یا حکم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود اَنَّهٗ آنکه اوست خدای بحق که از روی تحقیق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او وَالْمَلٰٓئِکَةُ و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند وَاُولُوا الْعِلْمِ و خداوندان علم که مومنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علماء این امت همین گواهی میدهند قَآئِمًا در حالتیکه هر یک از علما قائم اند بِالْقِسْطِ بعدل در ادای شهادت یا خدا گواهی داد بوحدانیت خود و او قائم بود بعدل یعنی حاکم براستی و گفته اند شهادت حق نصب دلائل ست بر توحید و شهادت ملائک اقرار بوحدانیت و گواهی علمای ایمان بدان و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم میتوان کرد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ تکرار بجهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید الْعَزِیْزُ قویست و غالب یعنی ممتنع ست از آنکه لاحق شود بوی و توحید موحد وصف و صفتی بگو بر وصف امر چه همه مامورند باظهار کلمه توحید الْحَکِیْمُ و دانا و شهادت بوحدت خود اِنَّ الدِّیْنَ بدرستیکه دین پسندیده عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ نزدیک خدای دین اسلام ست نه یهودیت و نصرانیت وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِیْنَ و اختلاف نکردند و انکه دین اسلام حق ست و محمد رسول پیغمبر بحق آنانکه اُوْتُوا الْکِتٰبَ داده اند بدیشان کتاب یعنی توریت و انجیل اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت امر یعنی قرآن بر ایشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنکه ایشان آغاز خلاف کردند بَغْیًاۢ بَیْنَهُمْ از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم وَمَنْ یَّکْفُرْ بِاٰیٰتِ اللّٰهِ و هر که نگرود بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی محمد را ارزانی داشته فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود حساب کننده است یعنی زود باشد که از عمل ایشان پرسد و خدای تعالی بعد از حساب ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان فَاِنْ حَآجُّوْکَ پس اگر این جهودان با تو خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی فَقُلْ اَسْلَمْتُ پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم وَجْهِیَ لِلّٰهِ روی خود را یعنی خودی خود و گفتار و کردار و نیت و دل خود را امر خدای او وَمَنِ اتَّبَعَنِ و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند که من کردم وَقُلْ و بگوای محمد لِّلَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ مر کسان را که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری وَالْاُمِّیّٖنَ و بگو مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءَاَسْلَمْتُمْ آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم و این استفهام ست بمعنی امر یعنی اسلام آرید

ع ۱۱

فَإِنْ أَسْلَمُوا پس اگر اسلام آوردند و مر حق را انقیاد کردند فَقَدِ اهْتَدَوْا پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیهٔ ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وَإِنْ تَوَلَّوْا
و اگر اعراض کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ پس جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدن است وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست
بِالْعِبَادِ به بندگان و تصدیق و تکذیب ایشان إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بدرستیکه آن گروه که کافر میشوند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن و محمد یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت
حق سبحانه و قدرت در کتابهای وی وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ و میکشتند پیغمبرانرا بِغَيْرِ حَقٍّ بی آنکه کشتن براستی باشد درین سخن تاکید است چه قتل نبی بحق نمیباشد یعنی
ایشان میدانند که بغیر حق میکشند و این صورت اقبحست از آنکه تصور نکنند که بحق میکشند از حضرت رسالت پناه مرویست که بعد از تلاوت این آیت فرمود که بنی اسرائیل
چهل و سه پیغمبر را در یک ساعت از اول روز بکشتند پس صد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز
در آخر روز بکشتند چنانچه خدای تعالی میفرماید وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ و میکشتند آنانرا نیز که از روی حقانیت يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ میفرمودند بعدل و راستی مِنَ
النَّاسِ از مومنان یعنی بسوی انبیا فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ○ پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردناک یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه
قاتلان یا اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شائبهٔ شبهه حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میگفتند پذیرندهٔ احکام توریت ایم
و بشریعت موسی عمل میکنیم فِي الدُّنْيَا درین سرای که کس مر آنرا نمیستاید وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که ثواب بر آن مترتب نمیشود وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ○ و نیست مر ایشانرا
یاری دهندگان در قیامت که عذاب از ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه أُوتُوا نَصِيبًا داده شده اند بهره را مِنَ الْكِتَابِ از توریت یعنی
اندک چیزی را دانسته اند از آن يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ خوانده میشوند بسوی توریت لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند در میان ایشان در قصهٔ یهود خبر است که حکم رجم را
منکر شدند و در سورهٔ مائده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند روزی حضرت رسالت جمعی از یهود را باسلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد من با تو در
حضور علمای دین خود مناظره میکنم حضرت فرمود که آن صحیفه را از توریت که مشتمل بر نعت و صفت منست بیارید و درین محکمه آنرا حکم سازید ایشان این قول را قبول ننمودند
آیات توریت را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریت میخوانید ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ پس روی میگردانند فَرِيقٌ مِنْهُمْ گروهی از ایشان که رؤسای یهود اند وَهُمْ مُعْرِضُونَ ○
و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَٰلِكَ این اعراض از حکم توریت مر ایشانرا بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که ایشان میگویند لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ نخواهد رسید بما آتش دوزخ
إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ مگر روزی چند شمرده که هفت یا چهل وَغَرَّهُمْ و فریب داد مر ایشانرا فِي دِينِهِمْ در کیش ایشان مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ○ آنچیزی که هستند
که بری بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ پس چگونه باشد حال ایشان آنهنگام که جمع کنیم ایشانرا لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ
از برای حساب روزیکه هیچ شک نیست در وقوع آن وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و داده شود هر نفسی را بتمام مَا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان ستم دیده
نشوند به نقصان حسنات و زیادتی سیات عمرو بن عوف روایت کرده که در غزوهٔ احزاب حفر خندق میکردند سنگی سخت پدید آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شدند رجوع به پیغمبر نمودند
آنحضرت بدان موضع آمده کلند متین از دست مبارک گرفت و بقوت و حالی بل تائید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و برقی از میان آن سنگ
بجست که از بارقهٔ آن آتش کوههای مدینه روشن شد و بحد مدائن رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران در آمد نوبت دیگر بضربت آنحضرت مقداری از آن بریخت و نوری
درخشان شد که بروشنائی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعهٔ ظهور نمود که قصور قیاصرهٔ روم بنظر در آمد صحابه تکبیر فتح گفتند حضرت رسالت صلی الله علیه و
سلم فرمود که زود باشد که امت من بر این همه ظفر یافته کوشکهای جبره بتصرف آرند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شقهٔ رایت شریعت من سایه بر مشرق و مغرب
برمفارق اهل یمن افگند مومنان مبتهج و مسرور شده رسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح سخریت و استهزا افگنده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که ایمن داریم
کار از مشرکان حفر خندق میکنند و بمجرد آوازهٔ لشکر دشمن پای از دروازه بیرون نمی نهند و یاران محمد را بگرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه این آیت فرستاد
که قُلِ اللَّهُمَّ بگوای محمد که بار خدایا مَالِكَ الْمُلْكِ خداوند پادشاهی متصرف در آن تُؤْتِي الْمُلْكَ عطا میکنی پادشاهی مَنْ تَشَاءُ مر کرا میخواهی

وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ وبستانی ملک را مِمَّنْ تَشَاءُ از هر که میخواهی بعضی از مفسران برانند که مراد همین پادشاهی ظاهرست که حق سبحانه زمام جهانداری
بقبضه اقتدار هر که میخواهد سپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون می آرد بیت مفتاح اختیار بدست قضای اوست + از هر که خواست بستد و آن را که
خواست داد + و گفته اند ملک نبوت و رسالتست که از بنی اسرائیل بستد و به بنی اسمعیل داد یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن محروم ساخته بملازمان عتبه علیه نبوی
حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق ست که هر کرا عطا کرد عزیز دو جهانی
شد و از هر که باز گرفت مخذول و مطرود سرای گشت امام احمد عرب رحمه الله فرموده که این ملک قبول دلهاست و دلها در قبضه قدرت خداوند یکتاست هر کرا مقبول
قلوب سازد و او را بنظرات عنایت صاحبدلان مشرف سازد و هر کرا از دلهای پریشان بیندازد بشعلات نیران نکبت و مذلتش بگدازد وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ و ارجمند میسازی هر کرا
خواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و متابعان ایشان وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ و خوار و بیمقدار میگردانی هر کرا خواهی بکفر و نکرت چون ابوجهل و پیروان وی یا مراد عزت این
امتست باستیلا بر دیار عرب و عجم و ذلت اهل جلیس روم و غیر ایشان از کفار امم یا عزت این مومنان را بظفر بر یهود و نصاری و ذلت ایشان
بقبول جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعتست و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیران را بصدق عقیدت بر مسند تمکین نشاند و تکاپوی حرص توانگران را در صف
نعال افگند در تفسیر بصائر آورده که سلطان محمود غزنوی در وقت عزیمت سومنات بزیارت امام مقری غزنوی قدس سره که در زمان خود قطب اولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود و همچنان
در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام قدس سره جواب داد که روشن ترین وجهی در معنی آیت اینست که ترا با هزار و چهارصد پیل جنگی و نیم هزار
فرسنگ ولایت آبادان و صد هزار سوار تحمل صحبت طالب یا دولتی ملک بخانه همچو من گدائی آرد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم کهنه و پای برهنه ملک قناعت بخشد و در مسند آزادی
جای دهد بیت آنکو بقناعت آشنا شد + از فیض تعز من تشاء شد + و آنکو ره حرص و آز پیمود + مفهوم تذل من تشاء شد + و نزد محققان عزت شهود لقا و کشف
غطاست و ذلت بحجاب حرمان باز داشتن از عطا بِيَدِكَ الْخَيْرُ بدست تواست یعنی بید قدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از عطای ملک و اعزاز مومنان و اگرچه
شر نیز چون نزع ملک و اذلال بدست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مقام ست چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر اشارت بر اهل ایمانست و وعده
ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنائم یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وضدی دیگر مفهوم میشود چنانچه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده است در خطاب چنانچه
ابراهیم فرموده واذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی ست چنانچه در مثنوی مولوی معنوی میفرماید مثنوی
بد به نسبت باشد این را هم بدان + پس بد مطلق نباشد در جهان + زهر ماران مار را باشد حیات + نسبتش با دیگران باشد ممات + یا آنکه خیر وجودیست و شر عدمی
و وجود را با عدم آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت پناه در بعضی از ادعیه فرموده که الخیر کله بیدک و الشر لیس الیک صاحب نقد النصوص خلدت ظلال افاداته على
مفارق اهل الخصوص سر این سخن را می نماید آنجا که در نعت حضرت خاتم النبیین علیه افضل الصلوة و من المصلین میفرماید ابیات بلبل شاخسار باغ بلاغ + شاهباز
نشیمن مازاغ + داشت چشم سر شرح دیده سر + روشنائی زکحل ما ینبغی البصر + چون بنظاره جهان پرداخت + هر بد و نیک را که دید شناخت + کانچه نیکست شد خصایص
قدم ست + وانچه بد از نقائص عدم ست + گفت الخیر کله بیدیک + لکن الشر لا یعود الیک + إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه تو بر همه چیز از اعطا و انتزاع و اعزاز و
اذلال قَدِيرٌ توانائی تُولِجُ اللَّيْلَ در می آری شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از وقت نزول آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول آفتاب بنقطه انقلاب
صیفی از اجزای شب میکاهی و باجزای روز می افزائی تا روزی که در اول جدی قصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول ایام سال میشود وَتُولِجُ النَّهَارَ و در می
آری روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا شبی که در آخر جوزا اقصر لیالی بود در آخر قوس اطول
لیالی می شود وَتُخْرِجُ الْحَيَّ و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مِنَ الْمَيِّتِ از مرده که آن نطفه است یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه
وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ و بیرون می آری مرده را چون نطفه و بیضه و دانه مِنَ الْحَيِّ از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت ست و گفته اند خبیث را از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث

یا کافر را از مومن چون کنعان از نوح و مومن از کافر چون ابراهیم از آزر وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَآءُ و روزی میدهی از خزانهٔ رحمت واسعه هر کرا خواهی بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝ بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لَا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُوْنَ باید که فرا نگیرند مومنان که دوستانند الْکٰفِرِیْنَ ناگرویدگانرا که دشمنان اند اَوْلِیَآءَ دوستان و متولیان امور خود مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ بدون از مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نشاید یعنی مومنان باید که کافرانرا بدوستی نگیرند جمعی از انصار با جمعی یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و عهد مواخات در میان آورده حق سبحانه ازان نهی فرمود و از روی تهدید گفت وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند این دوستی با دشمنان فَلَیْسَ مِنَ اللّٰهِ پس نیست آنکس از دین خدای فِیْ شَیْءٍ در چیزی یعنی از دین حق هیچ ندارد اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مگر آنکه بترسید و حذر کنید مِنْهُمْ تُقٰىةً از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی حکم تقیه در ابتدای اسلام و قبل از استحکام امور دین بوده اما امروز رخصت تقیه جز در دار الحرب نیست وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ و می ترساند خدای شما را در ارتکاب مناهی نَفْسَهٗ از عذاب نفس خود یعنی عذابیکه صادر نباشد از محض قهاریت حق سبحانه بیواسطهٔ غیری نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او و هرکجا که لفظ نفس در شان حق سبحانه ایراد کنند مراد ذات و باشد وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ ۝ و بسوی جزای خدای است بازگشت همه قُلْ اِنْ تُخْفُوْا بگوای محمد که اگر پنهان دارید مَا فِیْ صُدُوْرِکُمْ آنچه در سینهای شماست یعنی در دلها از موالات کفار اَوْ تُبْدُوْهُ یا آشکارا کنید مافی الضمیر خود را یَعْلَمْهُ اللّٰهُ خدای آنرا میداند وَیَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و میداند آنچه در آسمانهاست از اصناف علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینست از انواع سفلیات وَاللّٰهُ و خدای که علم ذاتی او بدین همه محیطست عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ بر همه چیزها تواناست و قدرت او بر همه مقدرات احاطه کرده پس هرچه می کنید میداند و مکافات آن میتواند پس نافرمانی مکنید و بترسید یَوْمَ تَجِدُ از روزی که بیابد کُلُّ نَفْسٍ هر کسی از عمل کنندگان مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ آنچه کرده باشد از نیکوئی مُّحْضَرًا جمله حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی ببیند صحائف حسنات او وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوْٓءٍ و آنچه کرده باشد از بدی تَوَدُّ دوست دارد آن نفس لَوْ اَنَّ بَیْنَهَا آنکه باشد میان او وَبَیْنَهٗٓ و میان آن عمل بد اَمَدًاۢ بَعِیْدًا اندازهٔ دور یعنی نخواهد که مطلقاً عمل خود را ببیند وَیُحَذِّرُکُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ و حذر میفرماید خدای شما را از غضب و عقوبت از خود در فتوحات آورده که خدای شما را میترساند از آنکه در ذات او تفکر کنید بدین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود و ذات خلق ما للتراب ورب الارباب **بیت** چه نسبت ذره را با عین خورشید + چه دعوی خاک را با عالم پاک + وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ ۝ و خدای مهربانست به بندگان خود که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قُلْ اِنْ کُنْتُمْ بگوای محمد اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افگنده اید و دعوی میکنید که تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ دوست میدارید خدایرا فَاتَّبِعُوْنِیْ پس پیروی کنید مرا یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ تا خدای شما را دوست دارد وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ و بیامرزد گناهان شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهان کسانی را که بر متابعت من راسخ باشند رَّحِیْمٌ ۝ مهربانست بر ایشان بحرمت خاصه یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتانرا برای خدای دوست میداریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید واریم ایشانرا گفت اگر حق را دوست میدارید متابعت حبیب او را فرو نگذارید قُلْ اَطِیْعُوا اللّٰهَ بگو فرمان برید خدایرا در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و پیغمبر او را در احکام شرع فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ ۝ پس بدرستیکه خدای دوست نمیدارد کافرانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت بران میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفرست اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓی اٰدَمَ بدرستیکه خدای برگزید آدم را که پدر بشرست بتعلیم اسما و سجدهٔ ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا وَنُوْحًا و نوح را بطول عمر و ترتیب سفینه و نسخ شریعت متقدمه وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت آدمیان و بنای خانهٔ کعبه وَاٰلَ عِمْرٰنَ و آل عمران که موسی و هارون بودند برسالت و تکلیم عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ۝ بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند این عمران پدر مریم ست و آل او مریم و عیسی بوده اند که خدای تعالی ایشانرا برگزید مریم را بقبول و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذُرِّیَّةً و همچنین برگزید فرزندان این پیغمبرانرا بَعْضُهَا برخی از ایشان مِنْۢ بَعْضٍ از برخی زاده شده مراد اولاد و پسندیده اند از آبای برگزیده وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست مر اقوال باطله یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مزخرفات نصاری که نبیرهٔ عمرانرا ابن الله گفتند عَلِیْمٌ ۝ داناست با غراض فاسدهٔ ایشان ازین مقالات آورده اند که

معانقة — عدد ازیں

ع ۱۰

عمران نیکمردی بود از اولاد سلیمان زنی داشت حنه نام که خواهر او در نکاح زکریا بود وقتی به بیت المقدس رسیده بود در حالت توجه عبادت آنچه خوش داشت در خاطرش
گذشت که چه بودی که مرا فرزندی بودی تا آنجا فرستادمی چون آبستن شد نذر کرد که او را محرر گرداند برای خدای تعالی چون بنهاد دختری بود غمناک شد حق تعالی به شکستگی دل او مریم فرمود و آن دختر
که مریم بود بعوض پسر قبول فرمود و نیست که حق از حکایت و سپهر بایید اذ قالت امرأت عمران یاد کن ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که حنه بنت فاقوذ بود و در وقتیکه
حامله شد رب انی نذرت ای پروردگار من بدرستیکه نذر کردم لک ما فی بطنی برای تو آنچه در شکم منست محررا آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا تا عمل
ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین
نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر او عمران گفت ویحک این چیست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد را نشاید بزبان حنه جاری شد که فتقبل منی پس
قبول کن خدایا از من آنچه نذر کردم انک انت السمیع بدرستیکه تو شنوائی سخنی که در باب نذر گفتم العلیم دانائی بقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم
فلما وضعتها پس آنهنگام که بنهاد بار خود را ضمیرها بحنه است یا نذیره قالت گفت بر سبیل اعتذار و تحسر رب انی وضعتها ای پروردگار من بدرستیکه من نهادم آن بار
انثی فرزند ماده والله اعلم و خدای داناترست بما وضعت بآنچه او بنهاد و حفص وضعت خوانند یعنی خدای داناتر بود بآنچه حنه وضع کرد و بقرائت کل این جمله مقوله قول
حنه است و بقرائت حفص مستانفه من قول الله تعالی و لیس الذکر گفت حنه که نیست فرزند که من طلب کردم برای خدمت کنیسه کالانثی همچون فرزند ماده که
من داده و انی سمیتها مریم و بدرستیکه من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله است یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک و بدرستیکه
من در پناه می آورم او را بحضرت تو و ذریتها و فرزندان او را من الشیطان الرجیم از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او برکت دعای حنه پروردگار
مریم و عیسی رسیده از مس شیطان محفوظ و محروس ماندند و در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا آن فرزند
فریاد برکشد از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس بودند فتقبلها پس فرا پذیرفت مریم را ربها پروردگار او بقبول حسن به پذیرفتن نیکو جهت خدمت
خانه و انبتها و برویانید او را یعنی نشو و نما داد نباتا حسنا نشو و نمائی نیکو یعنی پرورش یافت بر صلاح و عصمت و سداد و معرفت که چون بنه سالگی رسید بانواع
عبادت بر همه احبار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی القصه مادر او را بعد از ولادت به بیت المقدس آورده سدنه و احبار را گفت خذوا و کم
هذه النذیره فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدایست بزرگان بقبول وی رغبت نمودند و میان ایشان اختلاف افتاد تا وقتیکه قرعه زدند بر آن جمله قلمهای خود
را که بدان کتابت توریت میکردند بکنار نهر اردن برده در جوی آب افگندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا بر روی آب آمد
و کفالت مریم بر زکریا مقرر شده و کفلها زکریا و فرا پیوست حق تعالی مریم را بر زکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر فرمود و چون از حد
طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که جز بنردبان صعود بر آن میسر نشدی برای او ترتیب داده هرگاه که زکریا از تعهد حال او فارغ شدی در غرفه بقفل محکم
بسته کلید با خود داشتی و در حفاظت و حراست او باقصی الغایت کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت کلما دخل علیها
هرگاه که در آمدی بر مریم زکریا المحراب زکریا بغرفه که مریم آنجا بود وجد عندها رزقا بیافت نزدیک او روزی که آن میوه تابستانی بود در میان زمستان
و محصول زمستانی در فصل تابستانی زکریا که چند نوبت این صورت معاینه دید قال یا مریم گفت ای مریم انی لک هذا از کجاست ترا این میوه در غیر وقت او قالت
هو من عند الله گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خداست ان الله یرزق من یشاء بدرستیکه خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بغیر حساب
بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک در آنوقت که زکریا ثمره تازه دید در غیر هنگام طمعش افتاد با وجود کبر سن بوجود فرزندی پس در محراب دعا زکریا
ربه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی گفت ای آفریدگار من ببخش مرا من لدنک ذریة طیبة از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک
سمیع الدعاء بدرستیکه تو از کرم شنونده دعائی یعنی اجابت کننده آنی فنادته الملائکة پس ندا کردند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بود و جهت تعظیم او بطریق

جمع یاد کرد وَهُوَ قَائِمٌ و حال آنکه زکریا ایستاده بود يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ نماز می گزارد در محراب مریم یا در محرابی که داشت أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُبَشِّرُكَ
بِيَحْيَىٰ مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او یحیی ست و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده باشد یا دین پذیر بدو زندگی یافت مُصَدِّقًا در حالتیکه
این فرزند باور کننده باشد و ایمان آرنده بِكَلِمَةٍ بعیسی که او کلمه است یعنی عیسی را کلمه ازان گفته شد که بی پدر او تولد شد و بکلمه کن پیدا شد
مِنَ اللَّهِ از نزدیک خداوند تعالی آورده اند که اول کسیکه بعیسی ایمان آورد یحیی بود علی نبینا و علیه السلام و دیگر صفت یحیی اینست وَسَيِّدًا و مهتری بعلم و
و تقوی که شرائط سیادت است آراسته وَحَصُورًا و باز ایستاده از زنان یا خود را باز دارنده از لهو و لعب وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ○ و پیغمبری ناشی شده از
شایستگان یعنی زکریا و آبای او و صالح آن باشد که حقوق خالق و خلائق بر وجهی ادا کند که باید و شاید و چون زکریا را این چنین فرزندی بشارت دادند قَالَ رَبِّ گفت
ای پروردگار من أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ از کجا باشد مرا پسری وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ و بدرستیکه فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ و زن
من یعنی ایشاع و او خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی قَالَ گفت خدای یا جبرئیل گفت بفرمان خدای كَذَٰلِكَ
همچنین بر همین حال که هستید از پیری اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ○ خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً گفت زکریا
ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبر دار کند قَالَ آيَتُكَ گفت جبرئیل که خدای میگوید نشانه تو أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ آنست
که سخن نگوئی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سه شبانه روز إِلَّا رَمْزًا مگر آنکه اشارت کنی بچشم یا سر یا دست یا بزمین نویسی وَاذْكُرْ
رَبَّكَ كَثِيرًا و یاد کن پروردگار خود را بسیار وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ○ و تسبیح گوی او را در شبانگاه و بامداد و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد
ان شاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ و یاد کن آن زمانی را که گفت جبرئیل یا جمعی از ملائکه مشافهه گفتند يَا مَرْيَمُ ای مریم بدرستیکه خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ
بدرستیکه خدای ترا برگزید برای طاعت و عبادت یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد ترا به عصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا قاذورات که نساء را
باشد چون حیض و نفاس یا از خصائل ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ تکرار از برای تاکید است یعنی و بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ○ بر زنان عالمیان
یا آنکه ترا بی شوهر فرزند دهد و بنفخه جبرئیل مخصوص گرداند يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ ای مریم فرمانبرداری کن مر آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي و سجده کن خدا را
وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ○ و رکوع آر با رکوع آرندگان مریم را حکم بود که نماز با جماعت بگذارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که ذکر کرده شد درین آیتها
از حدیث مریم و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ از اخبار پوشیده است که بجهت اظهار اعجاز تو ای محمد نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی می کنیم و بزبان جبرئیل
بتو می فرستیم وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد لَدَيْهِمْ نزدیک احبار بیت المقدس إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ آنهنگامی که انداختند از برای قرعه قلمهای
کتابت خود را در جوی اردن تا بدانند أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ که کدام ست از ایشان که پایندان شود بتعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و نبودی تو نزدیک ایشان
إِذْ يَخْتَصِمُونَ ○ آنوقت که مخاصمت میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ دیگر یاد کن آنرا که گفتند فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل گفت
يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ای مریم بدرستیکه خدای مژده میدهد ترا بکلمه از و مراد حضرت عیسی ست و او را کلمه ازان گفت که بکلمه کن حاصل شد
بی پدر و اگرچه هر مخلوقی از بنی آدم بواسطه این کلمه آفریده شده است اما آن سبب متعارف که والد باشد مفقود ست در حق عیسی لاجرم اضافت حدوث او به کلمه
اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ نام آن کلمه مسیح لقب ست و عیسی اسم تقدیم لقب بر اسم از وجه تعظیم باشد چنانچه گوئیم نام پیغمبر ما مصطفی محمد ست
و علی جمیع الانبیاء و المرسلین مسیح بعبری مشیحا باشد یعنی مبارک وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا و تمام قدر در دنیا بطاعت یا به نبوت یا به محافظت یا
بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصرت دین محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجه وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ○ و از نزدیک
گردانیده شدگانست بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ و سخن میگوید این فرزند با مردمان فِي الْمَهْدِ در کنار تو که بجای مهد باشد او را یا در زمان صغر بوقتیکه شایسته گهواره بود وَكَهْلًا و سخن گوید

ع ۱۱

این فرزند با مردمان او وقتیکه کهل باشد یعنی دعوی کلام او در مهد معجزه بود و در کهولت دعوت وَّمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝ و از انبیای شایسته است قَالَتْ رَبِّ گفت مریم از روی استفهام یا
بطریق استعظام ای پروردگار من اَنّٰى يَكُوْنُ از کجا و بر چه وجه باشد لِيْ وَلَدٌ مرا فرزندی وَّلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ و حال آنکه مرا مس نکرده است هیچ بشری این خارج است از عادت
که بی شوهر از زنی فرزند آید قَالَ كَذٰلِكِ گفت جبرئیل همین حال که تو هستی بی مساس بشری اللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ خدای می آفریند آنچه می خواهد
اِذَا قَضٰٓى اَمْرًا چون خدای حکم کند کاری را فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست كُنْ فَيَكُوْنُ ۝ بباش پس باشد گفته اند
لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین او یعنی سهل است کردن خلق بر و دشوار نیست چنانچه قادر است بر خلق اشیا باسباب و مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن اشیا
بی سببی و ماده بلیت آنکه از وی پدید گشت سبب بی سبب آفرینش چه عجب قدرتی را که عجز نیست در آن هست ازین نوع کارها آسان + وَيُعَلِّمُهُ الْكِتٰبَ
و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از ان چون صحف شیث و ابراهیم و جز آن وَالْحِكْمَةَ و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است وَالتَّوْرٰىةَ
وَالْاِنْجِيْلَ ۝ و تعلیم دهند او را توریت و انجیل تخصیص آن از کتب بمنزله جهت تفضیل است وَرَسُوْلًا و گرداند او را فرستاده بحق اِلٰى بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۵
بسوی فرزندان یعقوب پس سخن گوید عیسی با یشان اَنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بآنکه من بتحقیق آمده ام بشما بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۙ بعلامتی از نزد پروردگار شما و آن علامت
گواه رسالت منست و مراد از آیت جنس است نه فرد زیرا که پنج آیت ذکر میکند اول اَنِّيْٓ اَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّيْنِ بدرستیکه من میسازم و تصویر میکنم برای شما
از گل كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ مانند شکل مرغی فَاَنْفُخُ فِيْهِ پس میدمم نفس خود را در آن مرغ از گل ساخته فَيَكُوْنُ طَيْرًا ۢ پس میگردد آن گل مصور مرغی زنده
پروازکننده بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ بامر خدای یا بمشیت او و گویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در وی میدمید بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد
و میان زمین و آسمان پرواز می آمد و گفته اند که در نظر مردم می پرید و چون از نظر خلق غائب میشد مرده بر زمین می افتاد علامت دوم وَاُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و بری میگردانم نابینای
مادر زاد را از علت او علامت سوم وَالْاَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او علامت چهارم وَاُحْيِ الْمَوْتٰى و زنده میکنم مردگان را
بِاِذْنِ اللّٰهِ ۚ بفرمان خدای تکرار این کلمه برای دفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق بصورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان
سام بن نوح بود که قریب چهار هزار سال از موت او گذشته بود علامت پنجم وَاُنَبِّئُكُمْ و خبر میدهم شما را بِمَا تَاْكُلُوْنَ بآنچه شما میخورید وَمَا تَدَّخِرُوْنَ ۙ
و آنچه ذخیره میکنید فِيْ بُيُوْتِكُمْ ۭ در خانهای شما مشهور آنست که در مکتب با کودکان گفتی که آبا و امهات شما فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند
و ایشان بخانه آمدندی کیفیت ماکولات و مدخرات باز گفتندی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین پنج معجزه لَاٰيَةً لَّكُمْ هر آینه علامتیست مر شما را و دلالتی
بر صدق مدعای من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ ج اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آورندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا و آمده ام
بشما باور دارنده لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مر آنچیز را که پیش از من بوده مِنَ التَّوْرٰىةِ که آن کتاب موسی است و من تقریر کننده شبهات آنم وَلِاُحِلَّ لَكُمْ و دیگر
برای آن آمده ام تا حلال کنم بر شما بَعْضَ الَّذِيْ برخی از آنها که در شریعت موسی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ حرام کرده شده بود بر شما چون شحوم غنم و بقر و بعضی مرغان
و ماهیان و تعظیم روز شنبه بردارم وَجِئْتُكُمْ و آمده ام بشما بِاٰيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ ۣ بنشانی از پروردگار شما مراد معجزات و دلالت است و ایراد آیت بلفظ
واحد تنبیه است بر آنکه همه در دلالت حکم یک آیت دارند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در مخالفت امر من وَاَطِيْعُوْنِ ۝ و مرا فرمان برید در قبول
دعوت حق اِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ به تحقیق که خدای پروردگار من وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوْهُ ۭ پس بپرستید او را هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ۝
اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فَلَمَّآ اَحَسَّ عِيْسٰى پس آنهنگام که دریافت عیسی مِنْهُمُ الْكُفْرَ از یهود کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان و آن
اجتماع بود در مشاورت بر قتل وی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت و بر لب دریای
نیل جماعتی صیادان دید که ماهی میگرفتند عیسی با ایشان گفت بیائید تا بهتر ازین صیادی پیش گیریم گفتند آن کدام است فرمود که بیائید تا دام توجه بلجه توحید

افگنیم اگر اینجا شکار ما هی میکنید آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی بکنید در معالم آورده که عیسیٰ گفت بیائید تا مردان را صید کنیم گفتند تو کیستی گفت منم عیسیٰ بن مریم عبدالله
و رسوله ایشان بوی ایمان آوردند بعد از ان قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْٓ اِلَی اللّٰهِ گفت عیسیٰ کیانند از شما یاران من در کار خدای تا وقتیکه نصرت الٰهی در رسد
قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گویند حواریان گازران و رنگرزان بودند و معنی حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان
در جواب عیسیٰ فرمودند که نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ ما یاران خدائیم یعنی نصرت کنندگان دین وی اٰمَنَّا بِاللّٰهِ بگرویده ایم بخدای وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ ○
و تو ای عیسیٰ گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم دین خدای را پس آغاز دعا کردند رَبَّنَآ اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بِمَآ اَنْزَلْتَ بانچه فرو فرستادهٔ
به عیسیٰ یعنی انجیل وَاتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ و پیروی کردیم فرستادهٔ ترا یعنی عیسیٰ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشّٰهِدِيْنَ ○ پس بنویس ما را بقلم کرم عمیم در جریدهٔ احسان قدیم
با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت و انبیای ترا بتصدیق و گفته اند کتابت بمعنی جمع ست و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار و معنی دعای حواریان
این بود که خدایا جمع کن میان ما و امت محمد که ببرکت آنحضرت از همه امتان اکمل اند و افضل و بحکم نحن الآخرون السابقون حلوای آخرند و نمک اول بیت ای ختم
پیمبران رسل حلوای پسین و ملح اول نظم پیشوای ماست صدر المرسلین ٭ زامتمان اوست بدر المومنین ٭ هست از پیغمبران او خوبتر ٭ امت او از همه محبوبتر
وَمَكَرُوْا و مکر کردند آنکسانیکه عیسیٰ از ایشان احساس کفر کرده بود بدان وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا که عیسیٰ را ببینید بغتةً بکشید و اصح آنست که بانواع
حیل عیسیٰ را بدست آوردند و در خانهٔ محبوس ساخته شب همه شب پاس داشتند و علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسیٰ را بیرون
آرد حق سبحانه تعالی دران شب عیسیٰ را بآسمان برده بود و همین که یهودا در انخانه درآمد عیسیٰ را ندید حق سبحانه شبه عیسیٰ برو افگند چون بیرون آمد و خواست که بگوید عیسیٰ
درینجا نیست در روی آویختند و هر چند گفت من فلان کسم و استغاثه کرد بجائی نرسید و از دارش در آویخته تیرباران کردند اینست که خدای تعالی فرمود که ایشان مکر کردند وَمَكَرَ اللّٰهُ
و خدای جزای مکر بدیشان رسانید تا یار خود را بخواری تمام بکشتند وَاللّٰهُ خَيْرُ الْمٰكِرِيْنَ ○ و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اِذْ قَالَ اللّٰهُ یاد کن
آنرا که گفت خدای يٰعِيْسٰٓى اِنِّىْ مُتَوَفِّيْكَ ای عیسیٰ بدرستیکه من فرا گیرندهٔ توام از دنیا وَرَافِعُكَ اِلَیَّ و بردارندهٔ توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود
وَمُطَهِّرُكَ و پاک کننده و نجات دهندهٔ توام مِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از قصد و مکر آنکسان که کافر شدند بتو وَجَاعِلُ الَّذِيْنَ اتَّبَعُوْكَ و گردانندهٔ آنکسانم
که متابعت تو کردند یعنی مومنان از امت تو فَوْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا بالای آنانکه کافر شدند بتو یعنی یهود و این فوقیت بدان بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت و برهان
در اثبات رسالت عیسیٰ و غالب شدند بر ایشان بشمشیر بواسطهٔ معاونت قیاصره و پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
تا روز رستخیز ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ پس بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسیٰ و متابعان و منکران او فَاَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس حکم کنم براستی میان شما
فِيْمَا كُنْتُمْ فِيْهِ تَخْتَلِفُوْنَ ○ و دران چیزی که شما هستید در وی اختلاف میکنید یهود موسیٰ را تصدیق میکنند و عیسیٰ و محمد را منکرند و نصاری عیسیٰ و
موسیٰ را تصدیق میکنند و به محمد و علی جمیع الانبیاء منکرند و بثالث ثلاثه قائل میشوند و مومنان میگویند الله تعالی یکیست موسیٰ و عیسیٰ و محمد فرستادگان
اویند بحق پس خدای تعالی فرمود بنسبت این طوائف حکم کنم فَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فَاُعَذِّبُهُمْ پس عذاب
کنم ایشانرا عَذَابًا شَدِيْدًا عذاب سخت فِى الدُّنْيَا درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری وَالْاٰخِرَةِ و دران سرای بانواع عقوبات و خلود
در دوزخ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ○ و نیست مرین کافران را از یاران نصرت دهندگان در منع عذاب از ایشان وَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و اما آنکسانیکه ایمان آوردند
یعنی امت محمد وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عمل صالح کردند فَيُوَفِّيْهِمْ پس بتمام بدهیم ایشانرا و حفص بیا فیوفیهم خواند یعنی خدای بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان
در دنیا به نیکنامی و در عقبی بدوست کامی وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ ○ و خدای دوست نمیدارد ستمگاران را ذٰلِكَ این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
نَتْلُوْهُ عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بر تو مِنَ الْاٰيٰتِ و آن از علامات نبوت و دلائل رسالت ست وَالذِّكْرِ الْحَكِيْمِ ○ و از یاد کردنست محکم از تطرق خلل

و تعرض ملل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر وی می نهی
خواجه عالم فرمود که عیاذا بالله که نام عبدالله مر عیسی را دشنام باشد او بنده ایست فرستادهٔ خدای ما و کلمه ایست القا کرده شده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب
برافروخت و گفت هیچ آفریده دیده باشد از انسان که بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیت فرستاد اِنَّ مَثَلَ عِیْسٰی تحقیق صفت عیسی و شان غریب او
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در علم و قدرت او که انسانی بی پدر بیافریند کَمَثَلِ اٰدَمَ همچون صفت آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق
شد و حال آنکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر وجود آید چگونه او را پسر خدای میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکتست در بعضی اوصاف پس عیسی
مثل آدم است در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود ایست خارج از عادت مستمره و امام قشیری قدس سره میفرماید که تخصیص کرد هر دو را بتطهیر روح ایشان
از مرور بر ارحام امهات و اصلاب بحقیقت بوجه مماثلت ظهور هر دو پیغمبر است بمحض قدرت بر وجه خرق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خَلَقَهٗ مِنْ تُرَابٍ بیافرید خدای
قالب او را از خاک ثُمَّ قَالَ لَهٗ پس گفت مر آن قالب مصور مستوی را که بحکم من کُنْ بباش زنده بروح فَیَکُوْنُ ○ پس بود تنبیه میفرماید که خاک را گفتم آدم
باش و باد را گفتم عیسی باش اَلْحَقُّ این خبر که از عیسی گفته شد درست و راستست و بغایت رسیده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو بتو فَلَا تَكُنْ مِّنَ الْمُمْتَرِیْنَ
پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر آن و اصح آنست که ظاهر خطاب متوجه حضرت پیغمبر است اما مقصود بخطاب امت آنحضرت اند
یعنی ای مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند در آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان میفتید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و معنی
نور این تمثیل را مشاهده نکردند **مثنوی** ز اسرار یقین حرفی نخواندند + بزندان گمان محبوس ماندند + بدینسان گشته ظاهر آفتابی + به پیش دیدهٔ ایشان حجابی + چه بیند
چشم نابینا ز خورشید + چه داند دیو سر جام جمشید + فَمَنْ حَآجَّكَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید فِیْهِ در باب عیسی مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ پس از آنکه آمد بتو
مِنَ الْعِلْمِ از دانستن عیسی که رسول و بنده است فَقُلْ تَعَالَوْا پس بگو ایشان را که بیائید تا از برای مباهلت نَدْعُ بخوانیم اَبْنَآءَنَا وَاَبْنَآءَكُمْ پسران ما
و پسران شما را وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ و زنان ما و زنان شما را وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ یعنی نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثُمَّ نَبْتَهِلْ پس جهد کنیم در تضرع و دعا یا تلاعن
لعنت کنیم بر یکدیگر فَنَجْعَلْ لَّعْنَتَ اللّٰهِ پس کنیم لعنت خدای را عَلَی الْكٰذِبِیْنَ ○ بر دروغ گویان یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیت نازل شد
حضرت رسالت صلعم وفد نجران را طلبیده گفت هر چند با در حجت می افزائیم شما در عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید تا بمباهلت مشغول شویم تا صادق از کاذب
و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان صورت راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند و روز دیگر حضرت رسالت پناه حسین را بر گرفته و دست حسن گرفته
و فاطمه زهرا از عقب وی و علی مرتضی کرم الله وجهه همراه ایشان روان شدند و خواجه عالم با ایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین گوئید از آن جانب ترسایان بعد از
تاملات فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند و با این همه در برابر پیغمبر صف برکشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید عالم را با اهل بیت بدید فریاد
برکشید و گفت که ای یاران از مباهله این بزرگواران بپرهیزید بخدای که من رویهائی می بینم که اگر از خدا درخواهند کوه را از موضع آن زائل گرداند و یقین
میدانم که اگر با ایشان مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه هر سال دو هزار حله بدهند و نوبت بدهند و سی زره پسندیده
تسلیم مسلمانان نمایند پس برین منوال صلحنامه نوشته بمنازل خود باز گشتند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را
مسخ گردانیدی و آتش بر ایشان فرو ریختی و جمله اهل نجران تا عصافیر در سقفهای منازل ایشان هلاک شدندی اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این قصها که مذکور شد
لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ هر آینه آنست خبر راست و درست وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ معبودی سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ مگر الله که استحقاق عبودیت او را
ثابت است وَاِنَّ اللّٰهَ و بتحقیق که خدای تعالی لَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَكِیْمُ ○ اوست غالب و قوی محکم کار فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله
بر تابند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای عَلِیْمٌۢ بِالْمُفْسِدِیْنَ ○ داناست بفساد تباه کاران و وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حقیقت فساد اعراض است

ع ۹

از طرق توحید بیت هر که بدین ره نرفت راه بجایی نبرد + هر که ازین رخ بتافت روی رهائی ندید + قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوای اهل کتاب خطاب با ترسایان است
قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین خطاب داخل اند و مضمون خطاب آنست که تَعَالَوْا بیائید إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بسوی سخن راست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ میان ما
و شما یعنی کلمه که مردم باید که دران یکسان باشند و آنجا کلمه سه چیز است أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ یکی آنکه نپرستیم مگر خدای را تعریض یهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا و سوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما
بعضی دیگر را أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ خدایان جز خدای تعالی یعنی اتخاذ ارباب از نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر
حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب از یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل
فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ۝ پس بگوئید شما ای پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانیم يَا أَهْلَ الْكِتَابِ ای یهود و نصاری
لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ چرا شما هر دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم و مدعای یهود آن بود که ابراهیم یهودی بود و ترسایان میگفتند نصرانی
بود حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمائید و او را جهود و ترسا میخوانید وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَالْإِنجِيلُ و حال آنکه فرستاده نشد توریت
که یهود بر شریعت او عمل میکنند و نه انجیل که نصاری حکم او را گردن دارند إِلَّا مِن بَعْدِهِ مگر بعد از زمان ابراهیم و مقرر است که ابراهیم پیش از موسی بهزار سال
و قبل از عیسی بدو هزار سال بود پس بنابرین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت بوی چگونه توان کرد أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝
آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنتُمْ تنبیه میکند که گوش دارید که شما اید هَٰؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید فِيمَا
لَكُم بِهِ عِلْمٌ در آن چیزی که مر شما را بدان چیز دانشی هست یعنی نعت محمد که در توریت و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فَلِمَ تُحَاجُّونَ پس چرا حجت
می آرید فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ در آن چیزی که نیست شما را بآن چیز دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که او یهودی بود یا نصرانی وَاللَّهُ يَعْلَمُ
و خدای میداند ابراهیم بدین حق بیش از شما بوده وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ نبود ابراهیم يَهُودِيًّا وَلَا
نَصْرَانِيًّا جهود و نه ترسا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا و لیکن بود پاک و موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص تسلیم کننده وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ و نبود از شرک
آرندگان تعریض اهل کتاب است که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بدرستیکه سزاوارترین مردمان بِإِبْرَاهِيمَ بدین ابراهیم لَلَّذِينَ
اتَّبَعُوهُ هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را در زمان او وَهَٰذَا النَّبِيُّ و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر جمعی از
معارف اهل کتاب با مسلمانان درین مقام مجادله آمده گفتند که ما بتعظیم ابراهیم سزاوارتریم که او یهودی یا نصرانی بوده و محمد را حسد بران داشت که خود را بملت ابراهیم
منسوب سازد این آیت در رد قول ایشان نازل شد و اصح آنست که بر وفق قول نجاشی فرود آمده در وقتیکه جعفر بن ابی طالب با جمعی از
مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند و قریش عمرو بن عاص و عبدالله بن ابی ربیعه را با هدایا پیش نجاشی فرستاده تا مسلمانان را از دست ایشان باز دهد القصه
مجلس ساختند و جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن امر کرد و نجاشی و تابعان او را سابقه ایشان در استماع قرآن رقت
و گریه در زیدند و نجاشی جعفر و قوم او را گفت مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم و عمرو بن عاص گفت حزب ابراهیم کیانند نجاشی گفت این گروه که می بینی
و پیغمبری که ایشان از نزد وی آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بوده و ما بوی سزاوارتریم حق سبحانه موافق سخن نجاشی که در حبشه می گفت
این آیت در مدینه فرو فرستاد که سزاوارتر با ابراهیم حضرت پیغمبر است و اصحاب وی وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و خدای دوست مومنان سازنده کار ایشانست
وَدَّت آرزو می برند طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ گروهی از یهود لَوْ يُضِلُّونَكُمْ آنکه شما را گمراه گردانند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را
بدین خود دعوت میکردند چنانچه در سوره بقره گذشت و میخواستند که ایشان را از راه راست بیفگنند وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را

چه وبال اضلال بدیشان عائد ست وَمَا يَشْعُرُوْنَ ○ ونمیدانند که آن زیان بخود میرسانند يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای گروه یهود ونصاری لِمَ تَكْفُرُوْنَ چرا کافر میشوید بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بقرآن یا بعثت محمد وَاَنْتُمْ تَشْهَدُوْنَ ○ وحال آنکه شما گواهی میدهید که توریت وانجیل حقست ونعت او در هر دو کتاب هست يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ ای گروه یهود لِمَ تَلْبِسُوْنَ الْحَقَّ چرا بر می آمیزید راستی را بِالْبَاطِلِ بکجی وناراستی یا خلط میکنید توریت را بمحرفات خود ویا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتند بانکاری که بعد از ان آرید وَتَكْتُمُوْنَ الْحَقَّ وچرا می پوشید سخن راست را که نعت وصفت حضرت مصطفی است وَاَنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ وحال آنست که شما میدانید که آن حقست یا میدانید که آنرا از حسد می پوشید وبعناد در خفای آن میکوشید وگفته اند که می پوشید ومیدانید که پوشیده نخواهد ماند چه چراغیکه افروخته عنایت الهیست بدم هر سرد نفسی منطفی نمیگردد وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ بیت شکر باد اگر جهان گیرد + شمع خورشید زان نمی میرد + وَقَالَتْ طَّآئِفَةٌ وگفتند گروهی مِّنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از یهود وایشان دوازده تن بودند از خیبر وعرینه اتفاق کردند که در اوّل روز بدین محمد در آیند از روی مکر وحیله وآخر روز چنان فرانمایند که ما در کتاب خویش تامل کردیم وباعلما واحبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین وفساد آئین شما بر ما روشن شد ونشانهای نبی موعود در پیغمبر شما موجود نیست یمکن که بدین حیله بعضی از اصحاب بتردد افتند وگویند اینها اهل کتاب اند چنین سخن از روی گزاف نخواهند گفت وباوجود علم وانصاف انچه حق باشد نخواهند نهفت شاید که از طریق تصدیق محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه مومنانرا ازین مکر آگاهی داد وآیت فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد اٰمِنُوْا بِالَّذِيْۤ ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزیکه اُنْزِلَ عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فرو فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن وَجْهَ النَّهَارِ در اوّل روز وَاكْفُرُوْۤا اٰخِرَهٗ وکافر شوید وانکار کنید در آخر روز بدان چیزکه در اوّل روز اقرار کرده اید لَعَلَّهُمْ شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده يَرْجِعُوْنَ ج بازگردند از دین خود وچون خیبریان دیدند که زرق ایشان ظاهر شد یهود مدینه را وصیت کردند وَلَا تُؤْمِنُوْۤا وتصدیق مکنید اِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِيْنَكُمْ مگر آنکس را که پیروی کند دین شما را که یهودیت ست قُلْ اِنَّ الْهُدٰى بگو ایشانرا بدرستیکه دین حق هُدَى اللّٰهِ دین خداست یعنی دین اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود در قول ایشان اَنْ یُّؤْتٰۤی تتمه کلام ایشان را بیان میکند که تصدیق مکنید جز همدینان خود را وباور مدارید اَنْ يُّؤْتٰۤى اَحَدٌ آنکه داده باشند هیچکس را مِّثْلَ مَاۤ اُوْتِيْتُمْ مانند انچه شما را داده اند از علم وفضل حکمت اَوْ يُحَآجُّوْكُمْ وباور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمه کنند عِنْدَ رَبِّكُمْ نزد پروردگار شما زیراکه دین شما درست ترست وحجت شما قوی تر وروشن تر قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بگو بدرستیکه برتری وبهتری یا افزونی در علم وحکمت بِيَدِ اللّٰهِ بدست قضای تصرف خداوندست يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ میدهد آنرا بهر که میخواهد وَاللّٰهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار رحمتست عَلِيْمٌ ○ دانا باهل استحقاق در اعطای فضل يَّخْتَصُّ خاص میگرداند بِرَحْمَتِهٖ باسلام یا قرآن یا نبوت مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد ومیداند که استحقاق آن دارد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ○ وخدای خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ واز اهل کتاب مَنْ اِنْ تَاْمَنْهُ کسی باشد که اورا امین سازی بِقِنْطَارٍ بهزار ودویست اوقیه از مال يُّؤَدِّهٖۤ اِلَيْكَ ادا کند آن مال را بتو واو عبد الله بن سلام بود که یکی از قریش هزار ودویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود وابن سلام اورا ادا کرد وَمِنْهُمْ واز ایشان باشد مَّنْ اِنْ تَاْمَنْهُ کسیکه اورا امین گردانی بِدِيْنَارٍ بیک دینار زر لَّا يُؤَدِّهٖۤ اِلَيْكَ ادا نکند وباز ندهد بتو اِلَّا مَا دُمْتَ مگر آنکه مادام باشی عَلَيْهِ قَآئِمًا بر سروی ایستاده بجهت تقاضا واو فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار بدو امانت داده بودند واو خیانت کرد ذٰلِكَ این خیانت مر یهود را بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بآنست که گفتند لَيْسَ عَلَيْنَا نیست بر ما فِی الْاُمِّيّٖنَ در باب خیانت با عرب که خواننده ونویسنده نیستند سَبِيْلٌ گناهی عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریت نداند امّی ست ومال امّی با بر خود حلال میدانستند ودیگر میگفتند توریت روا داشته است که با مخالف دین خود خیانت کنیم وَيَقُوْلُوْنَ ومیگویند درین سخن عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ برخدای دروغ چه در همه ملل وشرائع با دای امانت حکم رفته است وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ○ وحال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام ست بَلٰى نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست در خیانت عرب حکم اینست مَنْ اَوْفٰى بِعَهْدِهٖ

ع ۸

هر که وفا کند بعهدی که خدای با او بسته در توریت بادای امانت و ترک خیانت وَاتَّقٰی و پرهیزد در باب حلال و حرام فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای یُحِبُّ
الْمُتَّقِیْنَ ○ دوست میدارد پرهیزگاران را اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یَشْتَرُوْنَ میفروشند و بدل میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ عهدی را که با خدای
بسته اند و آن ایمانست به محمد وَاَیْمَانِهِمْ و سوگندان دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و تغییر آن میخورند ثَمَنًا قَلِیْلًا به بهای اندک و آن متاعی
چند حقیر و گزی چند کرباس بوده که از کعب بن اشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده بدین افترا پیش عوام سوگند خورده اُولٰٓئِکَ آن عهد شکنان
و سوگند دروغ خورندگان لَا خَلَاقَ لَهُمْ هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای از ثواب خدای وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ و سخن نگوید خدای
با ایشان سخنی که بدان خوشدل گردند وَلَا یَنْظُرُ اِلَیْهِمْ و بنظر رحمت بدیشان ننگرد یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَلَا یُزَکِّیْهِمْ و پاک نسازد ایشانرا از
لوث گناه وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ و مر ایشانرا باشد عذابی که الم آن منقطع نگردد وَاِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیْقًا و بدرستیکه از جهودان هر آینه گروهی هستند چون
کعب و ابو یاسر و حیی که از روی ناراستی یَلْوٗنَ اَلْسِنَتَهُمْ می پیچانند زبانهای خود را بِالْکِتٰبِ بخواندن کتابی که نوشته و بربافته احبار ایشانست و آن مفتریات
بلغت عبری می خوانند لِتَحْسَبُوْهُ تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند مِنَ الْکِتٰبِ از توریت ست وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتٰبِ و حال آنکه نیست از توریت
وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ آن محرف و مفتری از نزد خدایست وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ و نیست آن از نزدیک خدای وَیَقُوْلُوْنَ عَلَی اللّٰهِ
الْکَذِبَ و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میدانند وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند که دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود
ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی می گفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس در قول ایشان میفرماید که مَا کَانَ
لِبَشَرٍ هرگز نبود و نباشد و نیست و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی اَنْ یُّؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتٰبَ آنکه بدهد خدای او را انجیل وَالْحُکْمَ و فهم آن یا فصل امور و قضیه
نبوت وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری ثُمَّ یَقُوْلَ لِلنَّاسِ پس آنکس گوید مر امت خود را که کُوْنُوْا عِبَادًا لِّیْ باشید شما بندگان یا پرستندگان من مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
جز از خدای وَلٰکِنْ کُوْنُوْا و لیکن گوید که باشید رَبّٰنِیّٖنَ ربانی یعنی راستان دین و استواران در دانش بِمَا کُنْتُمْ بسبب آنکه باشید شما که از روی اخلاص تُعَلِّمُوْنَ
الْکِتٰبَ بیاموزید مر دیگران را کتابی که از حق فرود آمده است وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُوْنَ ○ و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و راست کنید کتاب را
از معنی آیت چنان مفهوم میشود که ربانی آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن حنیفه رض در روز دفن عبدالله بن عباس رض فرموده که مات الیوم ربانی
هذه الامة مؤید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند که قدم بر سر کونین نهاده اند و از کمال توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر بر صفات نفس
فریبنده کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده **بیت** ریخته باران فان از سحاب مکرمت + شسته نقش حرف غیر از صفحه پندارشان و در لطائف
قشیریه آورده که ربانیان دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای قائم بالله و فانی از ما سوی الله شنودن ایشان از حق است و گفتن ایشان بحق مصرع با او گویند و از او میشنوند
وَلَا یَاْمُرَکُمْ و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را اَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلٰٓئِکَةَ آنکه فرا گیرید فرشتگان را وَالنَّبِیّٖنَ اَرْبَابًا و پیغمبران را خدایان
تخصیص ملک و نبی بجهت آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی و عزیر اند اَیَاْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ آیا میفرماید آن
پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن بَعْدَ اِذْ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ع بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ و یاد کن
ای محمد چون فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ النَّبِیّٖنَ پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران
فرا ستده که شما و امم شما ایمان آرید به محمد و مضمون میثاق چنین ست که لَمَآ اٰتَیْتُکُمْ هر چه بدهم شما را مِّنْ کِتٰبٍ وَّحِکْمَةٍ از کتاب منزل و فهم آن ثُمَّ
جَآءَکُمْ رَسُوْلٌ پس بیاید بشما فرستاده از نزد من که آن محمد است مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ باور دارنده قرآن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت لَتُؤْمِنُنَّ
بِهٖ هر آینه ایمان آرید بوی وَلَتَنْصُرُنَّهٗ و یاری کنید او را بتن خود اگر در زمان شما آید و الا باظهار صفات و نعوت او و امم خود را بیاری او فرمائید قَالَ گفت خدای مر انبیا را

ع ۸

بعد از عرض این میثاق بر ایشان ءَاَقْرَرْتُمْ آیا اقرار کردید وَاَخَذْتُمْ و فرا گرفتید عَلٰی ذٰلِکُمْ برین که گفتیم اِصْرِیْ عهد مرا بر وجهیکه بیان رفت قبول کنید قَالُوْٓا
اَقْرَرْنَا گفتند انبیاء اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم قَالَ فَاشْهَدُوْا گفت خدای که گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا
وَاَنَا مَعَكُمْ مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ○ و منکه خدایم با شما از گواهانم بدین اقرار فَمَنْ تَوَلّٰی پس هرکه برگردد و اعراض کند از ایمان بدین رسول و نصرت کردن وی بَعْدَ
ذٰلِكَ بعد ازین عهد و پیمان فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه معرضان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ایشان بیرون رفتگانند از دائره فرمان و ایمان یا از مقام عهد و پیمان
اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ آیا بجز دین خدای یَبْغُوْنَ میطلبید دین دیگر را و حفص یبغون میخواند یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دین دیگر را وَلَهٗٓ
اَسْلَمَ و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده است مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هرکه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هرکه در زمین است طَوْعًا وَّكَرْهًا برغبت و بکراهت یعنی
اگر خواهند و اگر نی سر بر خط فرمان او باید نهاد و گفته اند اهل آسمانها فرمانبردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و جمعی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین بطوع است
و از آن ایشان بکره وَّاِلَيْهِ يُرْجَعُوْنَ ○ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد و یعقوب و حفص بغیبت خوانند یعنی همه اهل آسمان و زمین بدو رجوع خواهند کرد قُلْ
اٰمَنَّا بگو ای محمد که ایمان آوردیم بِاللّٰهِ بخدای که یکتاست در ذات و بی همتا در صفات وَمَآ اُنْزِلَ عَلَيْنَا و گرویده ایم بآنچه فرو فرستادند بر ما یعنی قرآن
وَمَآ اُنْزِلَ و بآنچه نازل گردانیده اند عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْمٰعِيْلَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بر ابراهیم و دو پسر و نبیرگان او و کتاب ایشان همان
صحف ابراهیم بود چه ایشان تحت شریعت او بودند وَمَآ اُوْتِیَ مُوْسٰى و بآنچه داده اند بموسی که توریت است وَعِيْسٰى و بعیسی که آن انجیل است وَالنَّبِيُّوْنَ
و بآنچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حیقوق و شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود مِنْ رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان لَا نُفَرِّقُ
جدائی نمی افکنیم بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان یعنی بهمه ایمان می آریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری وَنَحْنُ لَهٗ مُسْلِمُوْنَ ○ و ما مر خداوند را
گردن نهادگانیم در امر و نهی او وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْاِسْلَامِ دِيْنًا و هرکه طلبد جز دین مسلمانی دین دیگر را فَلَنْ يُّقْبَلَ مِنْهُ پس هیچ پذیرفته نشود آن دین از و
وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○ و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان باشد و این آیت تهدید جمعی است که طالب غیر دین اسلام شدند در شان
آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داشتند و مرتد شدند میفرماید كَيْفَ يَهْدِی اللّٰهُ چگونه راه نماید خدای استفهام است یعنی نفی یعنی
راه ننماید خدای قَوْمًا كَفَرُوْا گروهی را که کافر شدند بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان ده تن بودند که از مسلمانی برگشته بکفر
پیوستند چون حارث بن سوید و طعمه بن ابیرق و مقیس بن ضبابه و امثال ایشان که اول گرویدند بخدای وَشَهِدُوْٓا و گواهی دادند اَنَّ الرَّسُوْلَ آنکه فرستاده
خدای یعنی محمد حَقٌّ حقست قول و صدق وَّجَآءَهُمُ الْبَيِّنٰتُ و آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر وَاللّٰهُ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ
الظّٰلِمِيْنَ ○ و خدای راه ننماید گروه ستمگاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اُولٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمْ آن گروه مرتدان پاداش ایشان
اَنَّ عَلَيْهِمْ آنست که بر ایشان باشد لَعْنَةَ اللّٰهِ لعنت خدای و آن دوریست از رحمت او وَالْمَلٰٓئِكَةِ و لعنت فرشتگان و آن بیزاریست از ایشان
وَالنَّاسِ اَجْمَعِيْنَ ○ و لعنت همه مردمان و آن مذمت کردن است مر ایشان را خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاوید باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است لَا يُخَفَّفُ
سبک گردانیده نشود عَنْهُمُ الْعَذَابُ از ایشان عذاب دوزخ وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ ○ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر
عذاب وقتی بوقتی اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مگر آنانکه باز گردند بحضرت بتوبت مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس آنکه برگشته اند از حق وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آورند آنچیز را که در آن
فساد کرده اند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خداوند تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده توبه گناهکارانست رَّحِيْمٌ ○ مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید این آیت را
بر دست امینی داده نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیت فرستاده را گفت که من از تو دروغ نشنوده ام و برادرم نیز برسول خدا افترای نمی کند و رسول نیز بر خدا
دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گوترست پس حارث نا امید باشد توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت ابران یازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند

کہ ما حالا در یک طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و اعوان و انصار وی می بریم اگر مطلوب ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته
شود حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ پس از گرویدن ایشان ثُمَّ ازْدَادُوْا
کُفْرًا پس زیاده کردند کفر را بر کفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا بآین آیت تو به نیز کافر شدند لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان وَاُولٰٓئِکَ هُمُ
الضَّآلُّوْنَ ۝ و آن گروه که بر کفر اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر
وَمَاتُوْا وَهُمْ کُفَّارٌ و بمردند و ایشان کافر بودند یعنی بر کفر مردند فَلَنْ یُّقْبَلَ مِنْ اَحَدِهِمْ پس قبول کرده نشود از هیچ یکی از ایشان مِّلْءُ الْاَرْضِ
ذَهَبًا پری زمین زر وَّلَوِ افْتَدٰی بِهٖ و اگرچه فدا دهد آن همه را یعنی اگر کافری آن مقدار زر که سطح زمین از مشرق تا مغرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب
دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ و آنهایی که کافر میرند مر ایشان است عذابی مشتمل بر الم بیحساب وَّمَا لَهُمْ مِّنْ
نّٰصِرِیْنَ ۝ و نباشد مر ایشان را هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن از عذاب ایشان ✦

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتّٰی تُنْفِقُوْا هرگز نیابید نیکوئی و بدانچه می طلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت را تا آنکه نفقه کنید و صدقه دهید
مِمَّا تُحِبُّوْنَ ۚ از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمائید یا جاه که بدان معاونت درماندگان کنید یا بدن که قوت آن را بطاعت مبذول
سازید یا دل که آن را وقف محبت الهی گردانید یا جان که آن را در راه رضای حق در بازید یا سر که آن را از داس تعلق بما سوی الله سپر دازید و گفته اند که هر که
محبوب خود را انفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولی برسد بیت می صرف و حدت کسی نوش کرد که دنیا و
عقبی فراموش کرد ✦ بعد از نزول این آیت ابو طلحه انصاری رضی بجناب رسالت پناه آمده گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن نزدیک من بیرحاست جا
که خدای حکم کند وضع کن آن باغی بود در غایت مرغوبی و نهایت تازگی و خوبی که حضرت رسول گاه گاه بدان آمدی از آب و میوه آن تناول فرمودی پس جواب
ابو طلحه گفت بخ بخ این مالیست با سود بسیار و حضرت آن باغ را در میان اقربای وی قسمت فرمود وَمَا تُنْفِقُوْا و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَیْءٍ از چیزی خواه
اندک خواه بسیار و خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر آن فَاِنَّ اللّٰهَ بِهٖ عَلِیْمٌ ۝ پس بدرستیکه خدای بدان چیز داناست و بر حسب نیت شما شما را جزا خواهد داد
کُلُّ الطَّعَامِ همه انواع خوردنیها کَانَ حِلًّا بوده است حلال لِّبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون این آیت فرود آمد که فبظلم من الذین
هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم ✦ یعنی بشومی ظلم و معصیت جهودان بعضی از طعامهای پاک حلال چون لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود
ازین سخن آشفته شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرده فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حلال بود اِلَّا مَا حَرَّمَ مگر
آنچه حرام کرد اِسْرَآءِیْلُ عَلٰی نَفْسِهٖ یعقوب بر تن خویش و آنچنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر فرمود که اگر او را خدای تعالی شفا دهد هر طعام و شراب که دوست تر
دارد بر خود حرام سازد و حق سبحانه او را شفا بخشید گوشت و شیر شتر را که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقربا الی الله تعالی و وفاء بنذر بر خود حرام ساخت
جهودان بمتابعت او از تناول اینها اجتناب نموده گفتند در توریت بحرمت اینها حکم کرده است حق سبحانه تعالی فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه
یعقوب اینها را بسبب نذر بر خود حرام کرد مِنْ قَبْلِ اَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرٰىةُ پیش از آنکه فرو فرستاده شود توریت و اگر ایشان همچنان بر انکار اصرار نمایند قُلْ
فَاْتُوْا بِالتَّوْرٰىةِ بگو پس بیارید توریت صحیح را فَاتْلُوْهَآ پس بخوانید آن را یعنی آیت تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید
راست گویان و چون یهود از آوردن توریت ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شده فَمَنِ افْتَرٰی پس کسی که افترا کند و بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ بر خدای
دروغ را در تحلیل و تحریم مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِکَ از پس آنکه ظاهر شد که تحریم اسرائیل بوده نه از ملک جلیل فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ پس آن مفتریان ایشان
ستمگارانند و هیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قُلْ صَدَقَ اللّٰهُ بگو راست گفت خدای در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود فَاتَّبِعُوْا پس متابعت کنید

ع ۱۱ الجزء الرابع

ایت ۹۱ انتهی علیه السلام

مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ کیش ابراهیم و دین او را حَنِیْفًا بیان حال ابراهیم ست که مستقیم بود بر دین اسلام و مائل از غیر آن وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ﴿۹۵﴾ و نبود ابراهیم
از شرک آرندگان اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ بدرستیکه اول خانه که در روی زمین وُّضِعَ عمارت کرده و ساخته شده لِلنَّاسِ برای مردمان تا آنرا زیارت کنند لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ آن
خانه است که در بکه واقع شده و بکه اسم بلدست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که خانه در وست از مرتضی علی کرم الله وجهه سوال کردند که آیا کعبه اول خانه است که برای پرستش خدای
ساخته اند فرمود که نی پیش از آن نیز بیوت عبادات بود اما او اول خانه است که حق سبحانه مبارک گردانیده بر مردمان و زیارت او را سبب رحمت و هدایت ساخته کما قال
مُبٰرَکًا با برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او تا حدیست که نظر کردن در ان بطواف و نماز برابرست در ثواب با عبادت یکساله که در غیر مکه واقع شود وَّهُدًی
و این خانه خداوند هدایتست لِّلْعٰلَمِیْنَ ﴿۹۶﴾ مر عالمیان را که معرفت قبله ایشان اهتدی میسازند یا راه نماینده است مسلمانانرا به بهشت فِیْهِ درینخانه یا در حرم اٰیٰتٌ بَیِّنٰتٌ
نشانهای روشنست یکی از انها مَّقَامُ اِبْرٰهِیْمَ ۚ و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیت بلکه چهار آیت ست اول تاثر آن سنگ از قدم
ابراهیم دوم عرض کردن قدم آن حضرت در وتا کعبین سوم بقای آن در مدت متمادی چهارم محفوظ ماندن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر وَمَنْ دَخَلَهٗ و هر که آید
درین خانه کَانَ اٰمِنًا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناهگاری که پناه بخانه آرد دست تعرض ازوی کوتاه است مادامیکه درخانه باشد و گفته اند داخل حرم بجهت ادای
حج و عمره ایمن ست از عقوبات و مکافات جرائمی که قبل از حج مرتکب آن شده چه آن بقول اصح مغفورست ابو النجم صوفی گوید شبی طواف خانه میکردم بغایت وقت صافی
داشتم گفتم خدایا تو فرموده که وَمَنْ دَخَلَهٗ کَانَ اٰمِنًا داخل حرم از چه چیز ایمن باشد هاتفی آواز داد که امنا من النار + جمعی که مقام ابراهیم را یک آیت دانند و امن داخل حرم را آیت
دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بینات دو را ذکر کرد و باقی را مطوی ساخت تا دلالت کند بر آنکه آیات بینات بسیارست و ذکر آن متجاوز از حد شمار مفسران بعضی از انها را
ذکر میکنند چون میل قلوب بآن اختصاص آن بقبله مؤمنان و آنکه قاصد تخریب آنخانه است مخذول گردد و هیچ پرنده بر بام خانه نه نشیند و هرگز بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بخانه
کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر گردند و روحانیان و جنیان بطواف آن مائل باشند و امثال این آیات واضح بسیارست بیت
هر چه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال + همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست + محققان گویند که نخستین خانه که در مکه صدر انسان بجهت منظوریست و لکن ینظر الی
قلوبکم و بنا تمام موضع شده خانه دلست و جمیع اجزای وجود به برکت دل راه حق بیابند چه هر گاه که اشعة الوامعه نداءات تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفتاح و انوار انشراح
از صفحه وجه او لائح گردد و بصفت وسعت ولکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر شود و درین خانه علامات روشنست که طالبانرا بر مطلوب خود
استدلال میکنند و مقام ابراهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرموده که مقام ابراهیم مقام خلت ست و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد
و در آمدن بحرم صورت سبب امان ست از تیغ دشمن و دخول بحرم معنی واسطه ایمنی باشد از شمشیر قطعیت دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق دوست زیاده نیست
بیت بتیغم گر زنی باکی ندارم + بهجرانم کشی طاقت نیارم + وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ مر خدایراست بر مردمان حِجُّ الْبَیْتِ قصد خانه کعبه مَنِ اسْتَطَاعَ هر که توانائی
دارد اِلَیْهِ سَبِیْلًا ؕ بسوی بیت از جهت راه و استطاعت بقول امام شافعی رح زاد و راحله است و بسخن امام مالک رح صحت بدن و قدرت بر مشی و کسبی که زاد از ان حاصل
شود و امام اعظم رح مجموع زاد و راحله و صحت بدن را استطاعت میگوید و امن طریق نیز شرطست وَمَنْ کَفَرَ و هر که نگرود بفرضیت حج فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای
تعالی غَنِیٌّ عَنِ الْعٰلَمِیْنَ ﴿۹۷﴾ بی نیازست از همه عالمیان و از ان نقصی بذات اقدس آنحضرت راجع نمیشود بلکه وبال بستارک آنست قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ بگوای اهل کتاب
لِمَ تَکْفُرُوْنَ چرا می پوشید یا می گروید بِاٰیٰتِ اللّٰهِ ق بآیتهای که خدا در وجوب حج فرستاد وَاللّٰهُ شَهِیْدٌ و خدای مطلع ست و گواه عَلٰی مَا تَعْمَلُوْنَ ﴿۹۸﴾ بدانچه
شما می کنید از کتمان حق و کفران بآیات ربانی قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ بگوای اهل توریت لِمَ تَصُدُّوْنَ چرا باز میدارید عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین
اسلامست و منع می کنید مَنْ اٰمَنَ کسی را که بگرویده بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسرست و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خود میخواندند تَبْغُوْنَهَا میطلبید برای
آن راه عِوَجًا کجی و انحراف یعنی مسلمانانرا میگفتند که در دین شما کجی هست یعنی این شخص که متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او برو چنانکه تحریف

داده بودند یا اهل اسلام میگفتند حق سبحانه تعالی فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام وَاَنْتُمْ شُهَدَآءُ و حال آنکه شما گواهانید برآنکه راه راست دین پسندیده
اسلام ست و از وصیت ابراهیم و یعقوب دانسته اید وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ و خدای بیخبر نیست عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه شما میکنید یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای آنکسانیکه
ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار ست میگوید اِنْ تُطِیْعُوْا فَرِیْقًا اگر شما فرمان برید گروهی را مِّنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از یهود که شاس بن
قیس و اصحاب اویند یَرُدُّوْکُمْ باز گردانند شما را بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ پس از ایمان شما کٰفِرِیْنَ ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و تابعان او کنید
شما را مرتد سازند و این شاس مردی حقود و حسود بود پیوسته عیب جوئی و بدگوئی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار اندازد و ایشان دو قبیله
اوس و خزرج و در جاهلیت میان ایشان حرب و قتال دائم و قائم بودی چون مسلمان شدند آن خصومت بوداد و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد
تدبیرے انگیخت که همان عداوت میان آن دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حربی عظیم بوده بین الفریقین
سخنی در میان افکند و قصیده که در ان ایام مشتمل بر مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد و ابیات قصیده بمسامع خزرجیان
رسید از غایت آشفتگی ایشان نیز زبان بهجای او کشودند و اوسیان تحمل ناکرده آغاز بسب خزرجیان کردند کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین بمضار مقاتله
و میدان محاربه بیاراستند و آغاز به تیر انداختن و تیغ زدن کرده غبار از معرکه بهجا برانگیختند **مثنوی** ز یک جانب گروهی رزم پرداز + ز دیگر سوی جمعی جنگ ساز +
در افتادند همچون شیر غران + بگرز و نیزه و شمشیر بران + فی الحال جبرئیل بدین آیتها نازل شد خواجه عالم بمعرکه ایشان آمده در میان صف قرار گرفت و فرمود
که با وجود آنکه من در میان شما ایم داعیه رسوم جاهلیت دارید پس از آنکه خدایتعالی شما را با سلام گرامی ساخته طریق دینداری فرو میگذارید بشنوید که خدای چه میفرماید
پس این آیتها بایشان خواند فی الحال استغفار کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهودی برند از ایمان بکفر
باز میگردند و حق تعالی با ایشان بدین وجه خطاب میکند وَکَیْفَ تَکْفُرُوْنَ و چگونه کافر میشوید وَاَنْتُمْ تُتْلٰی و حال آنست که شمائید که خوانده میشود عَلَیْکُمْ اٰیٰتُ اللّٰهِ
برشما قرآن او وَفِیْکُمْ رَسُوْلُهٗ و در میان شما هست رسول او وَمَنْ یَّعْتَصِمْ بِاللّٰهِ و هر که چنگ در زند بدین خدای یا بکتاب او فَقَدْ هُدِیَ پس بدرستیکه ره
نموده شود اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ بسوی راه راست یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای حَقَّ تُقٰتِهٖ چنانچه سزای
ترسیدن است نزد اکثر علما این آیت منسوخ ست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد هیچکس را نمیتواند بود پس عنایت الهی بار این مشقت از این امت رفع فرموده ناسخ
این آیت فرستاد که + فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پرهیزگاری کنید بآن مقدار که مقدور شماست وَلَا تَمُوْتُنَّ و ممیرید اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ مگر آنکه شما مسلمانان
باشید بلفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقت امر ست باقامت اسلام تا بر مسلمانی بمیرند وَاعْتَصِمُوْا و چنگ در زنید ای انصار بِحَبْلِ اللّٰهِ بریسمان خدای که حبل المتین ست
جَمِیْعًا همه شما و بقول بعضی علما حبل الله اینجا قرآن است یا موافقت حضرت پیغمبر امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام علیه السلام چه بی آنکه بظاهر و باطن
چنگ در اتباع آنحضرت زنید نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه بمطلوب حقیقی توان رسید رباعی حقا که بی متابعت سید رسل + هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت + از هیچ رو
بهیچ در نمی رسد + آنرا که زآستانه او روی دل بتافت + وَّلَا تَفَرَّقُوْا و پراگنده مشوید از خدمت وی وَاذْکُرُوْا و یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ نعمت
خدای که بر شما افاضت کرده و آن اسلام ست و قرآن و هجرت پیغمبر ببلده ایشان اِذْ کُنْتُمْ اَعْدَآءً آنرا یاد دارید که بودید شما با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَاَلَّفَ پس خدا
پیوند داد بَیْنَ قُلُوْبِکُمْ میان دلهای شما ببرکت اسلام و میمنت خواجه انام فَاَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهٖۤ اِخْوَانًا برحمت خدا برادران یکدیگر وَکُنْتُمْ و بودید شما
بواسطه ضلالت و جهالت عَلٰی شَفَا حُفْرَةٍ بر کناره مغاکی مِّنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع در ان اگر مرگ شما را بران حال سیافتی هرآینه بدوزخ میرفتید
فَاَنْقَذَکُمْ مِّنْهَا پس شما را باز رهانید خدای از ان حفره یا از ان آتش کَذٰلِکَ همچنانکه بیان کرد حال شما را از نفرت قلوب و الفت مجدد یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای و روشن
میگرداند لَکُمْ اٰیٰتِهٖ برای شما دلائل وحدانیت خود لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ تا باشد که شما ثابت مانید بر طریق هدایت وَلْتَکُنْ مِّنْکُمْ و هرآینه باید که باشد از شما اُمَّةٌ

ع ۱۰

گروهی که ایشان یَدْعُوْنَ اِلَی الْخَیْرِ بخوانند مردمانرا به نیکوئی یعنی بدین اسلام یا بائتلاف مومنان بایکدیگر و جمعی برآنند که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادت خدای میخوانند وَیَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ و میفرمایند به نیکوئی وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و بازدارند از منکر و معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حقست و منکر صحبت نفس وَاُولٰٓئِکَ و آنگروهی که داعی خیر و آمر معروف و ناهی منکر اند هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشان رستگارانند وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید ای مسلمانان کَالَّذِیْنَ تَفَرَّقُوْا مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامریه و موشکانیه از یهود و ملکانیه و نسطوریه و مار یعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقهٔ دیگر وَاخْتَلَفُوْا و اختلاف کردند در دین یهود بعد از پانصد سال از موت موسیٰ و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسیٰ بآسمان و این اختلاف ایشان بود مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان وَاُولٰٓئِکَ و آن پراگندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ مر ایشانراست عذابی بزرگ یَّوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوْهٌ در آن روز که سفید و روشن گردد رویها وَّتَسْوَدُّ وُجُوْهٌ و سیاه گردد رویها فَاَمَّا الَّذِیْنَ اسْوَدَّتْ وُجُوْهُهُمْ پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حقتعالیٰ بفرماید تا از روی توبیخ بایشان گویند اَکَفَرْتُمْ بَعْدَ اِیْمَانِکُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پس از ایمان به پیغمبر ما کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران که در روز میثاق بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد از استعداد بسعادت ایمان گرفتار شقاوت و خذلان گشتند و اصح آنست که خوارج و روافض بعد از تمسک بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ○ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید وَاَمَّا الَّذِیْنَ ابْیَضَّتْ وُجُوْهُهُمْ و اما آنانکه سفید شد رویهای ایشان یعنی مومنان و اهل سنت فَفِیْ رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی در بهشت از قبیل تسمیه محل ست باسم حال و عرفا گویند رحمت روح و صالست و شهود جمال هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ ○ این سفیدرویان در رحمت یا جنت جاویدمانندگانند تِلْکَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام اٰیٰتُ اللّٰهِ آیتهای خداوندست از زواجر و بشائر و وعد و وعید نَتْلُوْهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بواسطهٔ وحی بر تو بدرستی و براستی وَمَا اللّٰهُ یُرِیْدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِّلْعٰلَمِیْنَ ○ بیدادی از نزد خود مر جن و انس را یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست از ارکان و موالید ثلاثه وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ○ بازگردانیده شود همه کارها کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ هستید شما بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بحکم مسارعت نمودید و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت منتظم اند شعر لما دعا اللّٰه داعینا الطاعته + باکرم الرسل کنا اکرم الامم بیت چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است + افضل پیغمبران و گشته ما خیر الامم + و گفته اند خیریت این امت درین صفت ست که یاد میکنید تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ میفرمائید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا استحسان دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ و نهی میکنید از منکر آن چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ و میگروید از روی تحقیق بخدا و ایمان بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشند بهر چه ایمان بدان لازمست چه ایمان بخدای وقتی متحقق شود که بهر چه فرموده که ایمان آرید ایمان آورده باشند وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْکِتٰبِ و اگر ایمان آرند و تصدیق کنند علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ هر آینه باشد آن ایمان و تصدیق بهتر مر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی ابن سلام و اصحاب وی وَاَکْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ و بیشتر ایشان بیرون شدگانند از دائرهٔ دین لَنْ یَّضُرُّوْکُمْ بشما ضرر نتوانند رسانید اِلَّآ اَذًی مگر اندک رنجی که شما را بکفر دعوت کنند یا بهتانی بر مسلمانی بندند یا اهل ایمانرا بقتال خود بترسانند وَاِنْ یُّقَاتِلُوْکُمْ و اگر کارزار کنند با شما یُوَلُّوْکُمُ الْاَدْبَارَ بگردانند پشتها بر شما بر گردانند و هزیمت شوند ثُمَّ لَا یُنْصَرُوْنَ ○ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی نه از خلق یاری بینند و نه از حق مددگاری ضُرِبَتْ

وضع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر جهودان علامت خواری در نفس ایشان بحیثیتیکه هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت آن جزیه است أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓا هر کجا که یافته شوند آن فرقه ایشان باشد إِلَّا استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشانست لیکن ایشان از بها رسیده‌اند بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ بعهدی از خدا که قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وعهدی از مومنان باذن خدای تعالی بعد از قبض جزیه وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ و بازگشتند یهود بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی و احتیاج یعنی احاطه کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه بیت مضروب بر اهل آن ذَٰلِكَ این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق بِأَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان هستند از روی عناد يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ نمیگروند بقرآن یا باحکام توریت یا بمعجزات محمد وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ و میکشتند پیغمبران را بنا سزا و نا واجب فی نفس الامر قتل الانبیا ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این قبیح است از آنکه اعتقاد حقیت داشته باشند در قتل ایشان و گفته‌اند اگرچه قتل از آبای یهود مدینه واقع شده اما چون رضای ایشان بدان بود در اعداد قاتلان می آرد ذَٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حد و خدای تعالی آورده‌اند که چون عبدالله بن سلام و یاران و چون ثعلبه و اسد و اُسید بدولت اسلام دریافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از اشرار قوم ما‌اند که خلاف اسلاف کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که لَيْسُوا سَوَآءً نیستند مومنان اهل کتاب برابر با کافران ایشان مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَآئِمَةٌ از اهل کتاب گروهی اند ایستاده بر دین اسلام یا قائم بحدود الهی و گفته‌اند مستقیم بر قول است و عمل خالص دین درست و این گروه ابن سلام و اصحاب بودند یا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی ایمان داشتند و بمحمد نیز ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم گرفتند يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن را آنَآءَ الَّيْلِ در ساعت شب گفته‌اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ ○ و ایشان سجده تلاوت میکنند یا در ساعت شب نماز میگذارند و اشهر نماز عشاست که مخصوص بدین امت شده و حضرت رسالت تاخیر عشا فرموده بودند و مردمان منتظر نماز بودند بیرون آمد و گفت بدانید که از اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امت قائمه میکند و میگوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد با مورات شرع وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ و میشتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال بمبرات وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ○ و آن گروه یعنی امت قائمه موصوفه بدین صفات که مذکور شد از جمله شایستگان و برگزیدگانند وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید از نیکی فَلَن يُكْفَرُوهُ پس هر آینه سپاس نا داشته نخواهید شد یعنی نقصانی بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را بکفران گفته چنانچه توفیه ثواب را شکر میگوید فی قوله وکان سعیهم مشکورا و حفص در هر دو کلمه بیا می خواند یعنی آنچه میکنند امت قائمه از خیرات که در ان مسارع اند عمل ایشان ضائع نخواهد بود وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ ○ باحوال پرهیزگاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه کافر شدند بقرآن و محمد و آن کعب بن الاشرف و اصحاب او بودند لعنهم الله لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ باز ندارد از ایشان اموال ایشان که رشوت میستدند از علمای خود را با آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود وَلَآ أَوْلَادُهُم و نه فرزندان ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهراند مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ و آن گروه کافران ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ○ ایشان در ان آتش جاوید ماندگانند مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابوسفیان و اصحاب او در حرب احد که خرج لشکر کفار مینمایند یا اخراجات مشرکان در عیدها بر بتان خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَٰذِهِ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا درین زندگانی دنیا كَمَثَلِ رِيحٍ مانند بادیست که باشد فِيهَا صِرٌّ در ان باد سرمای سخت أَصَابَتْ برسد حَرْثَ قَوْمٍ بکشت زار قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوٓا أَنفُسَهُمْ ستم کرده‌اند بر نفسهای خود یا حق خدای بنداده اند فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود گرداند آن باد کشت ایشان را وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد خدا بر مزارعان بنابود شدن سوخات ایشان وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ○ و لیکن ایشان هستند که بر نفسها خود ستم میکنند

بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف گفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مال را که نفقه میکردند نه بموقع در عدم انتفاع بدان بکشت که از سرما زده
که منفعتی ازان بکس نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیدهٔ ایشان در اهلاک ایشان چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا ای گروه
گرویدگان فرا مگیرید بِطَانَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ دوستی نهانی از دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان دوستی داشتند یا یهود عقد موالات
بسته بودند بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرونمی گذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیگانه هرگز آشنا نشود لَا یَاْلُوْنَكُمْ
اِیشان تقصیر نکنند در بارهٔ شما خَبَالًا از روی تباهی و فساد وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ دوست دارند آنکه شما در آن باشید از رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَآءُ
و به تحقیق آشکاره شده است دشمنی با ایشان یعنی علامت عداوت مِنْ اَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن ایشان میگذرد یهود
پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت با حضرت رسالت سخنان فتنه انگیز می گفتند وَمَا تُخْفِیْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان
از عداوت و بغضا بزرگترست و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند قَدْ بَیَّنَّا هر آئینه ما بیان کردیم لَكُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتها در لزوم موالات آشنایان و معادات
بیگانگان اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ اگر هستید شما که از روی انصاف تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را که دشمنان نهانی اند
هٰۤاَنْتُمْ ها تنبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند انتم تعبیرست اُولَآءِ تحقیر و معنی آنکه آگاه باشید شمائید آن خطا کاران که با جفاکاران طرح
دوستی افکنده اید پس بیان خطا میکند برین وجه که تُحِبُّوْنَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که به بهترین چیزی برسند که اسلام است وَلَا یُحِبُّوْنَكُمْ
و ایشان دوست نمیدارند شما را و میخواهند به بدترین چیزی که کفرست وَتُؤْمِنُوْنَ و شما ایمان میآرید بِالْكِتٰبِ كُلِّهٖ بهمه کتابهای الهی و ایشان یعنی منکر اند
وَاِذَا لَقُوْكُمْ و هرگاه که بشما رسیدند قَالُوْۤا اٰمَنَّا گفتند ما نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَاِذَا خَلَوْا و چون با یکدیگر خلوت کنند عَضُّوْا عَلَیْكُمُ
الْاَنَامِلَ میخایند و میگزند بدندان دشمنی شما سر انگشتان را مِنَ الْغَیْظِ از غایت خشم و کینه قُلْ بگوی ای محمد ایشان را مُوْتُوْا بِغَیْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ ست
و حاصل معنی آنکه بخشم و دردی که از مومنان در دل دارید روزگار میگذرانید این غصه شما هست تا بوقت مرگ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بدرستیکه خدای داناست
بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بران کینها که سینهای شماست بعضی برانند که این کلام دعا علیهم ست حق سبحانه پیغمبر خود را فرمود که
بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و رشک که دارید بیت بمیرای حسود این رنجیست کز مشقت آن جز بمرگ نتوان رست
تسکین اِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ اگر برسد بشما نصرتی و غنیمتی چنانچه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنگ گرداند ایشان را و بدحال شوند وَاِنْ تُصِبْكُمْ
و اگر بشما رسد سَیِّئَةٌ غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد یَّفْرَحُوْا بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان
و بشادی کسی غمناک گردند وَاِنْ تَصْبِرُوْا و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان یا آزار کفار وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مخالطت اعدا لَا یَضُرُّكُمْ
كَیْدُهُمْ شَیْـًٔا شما را زیان نکند مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید از صبر و تقوی مُحِیْطٌ ۝ رسنده است

ع ۷

و احاطه کننده بعلم وَاِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی مِنْ اَهْلِكَ از منزل عائشه رضی الله عنها که اهل تو است بقول بعضی آن در احزاب یا بدر بود
اما صحیح و اشهر روز احدست و آن هفتم شوال سنه ثلاث من الهجرة بود آورده اند که ابوسفیان لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه گشت با سه هزار سوار و
پیاده که هفت صد زره پوش و دویست اسپ با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد و حضرت رسالت میخواست که در مدینه توقف کند و در شهر با ایشان مقاتله نماید
جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند در باب خروج مبالغه کردند و حضرت با هزار کس از مهاجر و انصار بقتال ایشان توجه فرمود در اثنای طریق عبدالله بن ابی
سلول که منافق لعنهم الله بود سیصد کس از لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم با هفصد کس در برابر دشمن صف بر کشید کوه احد را در قفا و جنبین با بر لیسار گذاشته روی
بجانب مدینه آورده و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بطرف کوه احد بود ستقر فرمود که توقف در آن کرده محافظت آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف عسکر

همایون اقدام کرد و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ میساختی و مهیا میکردی جهت مومنان
مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ جایهای ایستادن برای کارزار و آن چنان بود که میمنهٔ لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد اسود داد و قلب بحمزه سپرد و هر کسی را جای لازم
خود تعیین نمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست بنیتهای شما و بعلم قدیم دانسته
بود اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانند بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج اَنْ تَفْشَلَا آنکه بددلی کنند و بازگردند
بموافقت عبدالله بن ابی که برمیگشت وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا و حالست یعنی چگونه گریزند و بازگردند و حال آنکه خدای یار و نگهدار این دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه
بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ○ باید که توکل کنند گرویدگان تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ و بدرستیکه خدای نصرت داد شما را بِبَدْرٍ
بموضعی که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَاَنْتُمْ اَذِلَّةٌ و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک می نمودید و ایشان از
حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ شاید که توفیق یابید
و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد پس از نصرت منان در حرب بدر خبر میدهد و میگوید که یاد کن آن وقت را اِذْ تَقُولُ چون میگفتی لِلْمُؤْمِنِينَ مر گرویدگان
را وقتیکه درمانده بودند اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا هرگز کفایت نمی کند و بسنده نیست اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ آنکه مددگاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ اٰلَافٍ
به سه هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِكَةِ مُنْزَلِينَ ○ از فرشتگان فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی برانند که وعدهٔ نزول این سه هزار فرشته در روز احد بوده بشرط صبر
و تقوی چنانچه میفرماید بَلٰى ایجابست بعد از نفی یعنی مددگاری نماید اِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در جنگ دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول پیغمبر که
در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدر رسل روز بدر از حق سبحانه مدد طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد اول هزار فرشته پس سه هزار رسید و آخر
پنج هزار چنانچه فرموده وَيَاْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا و بیایند بشما دشمنان شما از خشمناکی که مر ایشان راست یا بر فور بیایند و هیچ درنگ نکنند هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ
اینست که مددگاری میکند شما را آفریدگار شما بِخَمْسَةِ اٰلَافٍ به پنج هزار سوار مِنَ الْمَلٰئِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ ○ نشان کنندگان مر اسپان خود را و این عادت　　ربع
مستمره است میان مبارزان که روز حرب علامت بر خود یا بر مرکب خود بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و اذناب اسپان بسته بودند
یا خود را نشان کرده بودند بعمامهای سفید و طره های آن از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای آن امداد یا انزال آن عدد را اِلَّا بُشْرٰى
لَكُمْ مگر مژدگانی مر شما را بروزی فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آنکه تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهٖ دلهای شما بوعدهٔ نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی که مغلوب نشود الْحَكِيمِ ○ حاکمی که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصرکم دارد یعنی در حرب بدر شما را نصرت
داد تا ببرد و نیست گرداند طَرَفًا گروه بزرگان را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر بودند یا در هم بشکند رکنی از ایشان و در آن واقعه فی الواقع شکستی عظیم بصنادید قریش
رسید که هفتاد تن کشته و هفتاد تن اسیر شدند اَوْ يَكْبِتَهُمْ یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند و بهزیمت شوند خَائِبِينَ ○ در حالتی که
بی بهرگان و ناامیدان باشند ذکر قصهٔ بدر در میان حرب احد برای آن فرموده تا صحابه جمع کنند میان صبر و شکر چه یکی ازین دو قصه مشتمل است بر فتح و غنیمت و بر آن شکر باید کرد
و دیگر محتوی بر قتل و هزیمت و در آن صبر شاید و قصهٔ حرب احد اجمالا آن وجه بوده که بعد از تسویهٔ صفین بمحاربه قیام نمودند و علمداران قریش یکی از پی دیگری
کشته شدند و لشکر کفره روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه ایشان ریخته آغاز نهب و غارت کردند جماعت تیراندازان که محافظت رخنهٔ کوه تعلق بدیشان
داشت با وجود آنکه پیغمبر مبالغه فرموده بودند که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجای دیگر مروید بر امید تاراج و غنائم روی بلشکرگاه آوردند چندانکه
عبدالله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت ایشان را آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند و باقی بیخبر
از وی التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی در لشکر اسلام در رسید و خالد بن ولید و عکرمة بن ابی جهل که عزیمت هزیمت

داشتند چون خنه کوه را از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعت کفار بر سر عبد الله بن جبیر تاختند و او را با یارانش بقتل آوردند و از عقب لشکر اسلام در آمدند
و قضیه فتح منعکس شد و خبر ظفر کفار بگریختگان ایشان رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه رض با بعضی
از اصحاب شربت شهادت چشیدند و برخی دیگر روی بگریز نهادند و جمعی دیگر در ملازمت حضرت رسالت پناه جان نثار بر میان بستند القصه همه بدان انجامید
که بسنگ بدگوهران دُر شاهوار در دُرج لعل آبدار سید مختار آزرده شد مثنوی بود لعلش سهیل رخشنده + سنگ از رنگ لعل بخشنده + چون سهیلش رفیق سنگ آمد +
سنگ در دم عقیق رنگ آمد + و حضرت در میان کشتگان افتاد و بعد جمعی از اصحاب بجانب شعب اُحد رفت و کافران بازگشته روی بمکه نهادند و حضرت چون از شهادت
عم خود حمزه رض و مثله کردن او با بعضی از کشتگان وقوف یافت بر خاطر مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف حال این اهل ضلال افگند از بارگاه کبریا و جلال
این آیات نزول اجلال یافت که لَیْسَ لَکَ مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ نیست مر ترا ازین کار که نفرین کفار است چیزی یعنی زمام استیصال و استصلاح این طائفه بدست
تو نیست اَوْ یَتُوْبَ عَلَیْهِمْ گفته اند او اینجا بمعنی اِلّا اَنْ است یعنی از تو کاری نگشاید مگر آنکه خدای توبه دهد ایشانرا و قول آنست که او برای عطف باشد و یتوب
معطوفست بر لیقطع و معنی چنین ست که خدای نصرت داد شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش
لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد خدای ایشانرا چون مسلمان شوند اَوْ یُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَاِنَّهُمْ ظٰلِمُوْنَ ۝ پس بدرستی که ایشان
ستمکارانند که وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمینهاست
یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ بیامرزد هر کرا خواهد وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۝ و خدای آمرزنده است دوستان خود را
مهربانست بر بندگان خود یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَاْکُلُوا الرِّبٰۤوا مخورید مال ربوا را اَضْعَافًا مُّضٰعَفَةً افزوده تو بر تو
و گفته اند اضعاف در دراهم ست و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربوا میداد تا وقت معین آنکه در اجل ربوا می افزود تا بآنکه مدتی همه مال مدیون
مستغرق میشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در آنچه نهی کرده است لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید
از عملی که رساند شما را بآتش الَّتِیْۤ آن آتشی که اُعِدَّتْ لِلْکٰفِرِیْنَ ۝ آماده کرده شده است مر کافران و غیر ایشانرا بالذات از برای کفارست و بالعرض از برای
عاصیان تباه کار یا کافر را نار تعذیب ست و مومن را نار تادیب وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در آنچه حکم کند وَالرَّسُوْلَ و اطاعت کنید رسول او را در آنچه
فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝ باشد که شما رحمت کرده شوید و در عذاب نیفتید وَسَارِعُوْۤا و بشتابید اِلٰی مَغْفِرَةٍ بآنچیزی که سبب آمرزش باشد شما را مِّنْ رَّبِّکُمْ
از پروردگار شما اقامت لازم در مقام ملزوم جهت تشویق بندگانست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست یا ادای فرائض یا تکبیر اول که بجماعت در یابند
یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت سنت یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام خود الست چه این آیت در خلال قصه اُحد نازل
و محققان گویند این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل ست بیت این راه بپای تن بپایان نرسد + تا جان نزند قدم بجانان نرسد + و در بحر الحقائق
آورده که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس ست از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب جنت وصال رسیدن محالست ابیات بگذار ره
هوا پرستی + سوار سوی خدا پرستی + در راه محبتش روان شو + بگذر ز ره جفا پرستی + وَجَنَّةٍ و بشتابید بعملی که برساند شما را ببهشتی که از روی عظمت
عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ پهنائی آن آسمانهاست یعنی مانند آسمانها وَالْاَرْضُ و زمینها صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد
و در تفسیر کبیر گوید اگر آسمانها و زمینها را طبق طبق سازد بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لایتجزی موصل گرداند این طبقات را بایکدیگر تا همه
طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِیْنَ ۝ آماده شده چنین بهشتی برای پرهیزگاران از شرک الَّذِیْنَ یُنْفِقُوْنَ آنانکه نفقه میکنند
فِی السَّرَّآءِ وَالضَّرَّآءِ در آسانی و در سختی مراد همه احوالست چه انسان بهیچ وجهی خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند که منفق اند

ع ۱۴ ۹

در توانگری و درویشی یا در صحت و مرض یا در گرانی و ارزانی وَالْكٰظِمِيْنَ الْغَيْظَ و فرو خورندگان خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم رح را طپانچه
زد امام فرمود که من هم میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت اله بنالم و لے
ننالم و میسّرم میشود که بقیامت کمر خصومت بر بندم و داد خود از تو بستانم و آن نیز نکنم و اگر مرا فردا رستگاری باشد و شفاعت من در پذیرند بی تو قدم در بهشت
ننهم بیت مردی گمان مبر که بزور است و پر دلی + با خشم اگر بر آئی دانم که کاملی + وَالْعَافِيْنَ و عفو کنندگانند عَنِ النَّاسِ از مردم خریدگان و از بندگان یا از
کسیکه بر ایشان ستم کرده باشد وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که
با ایشان بدی کرده باشند در تیسیر آورده که روزی حسین بن علی رض با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش با کاسهٔ آش گرم بمجلس در آمد و از غایت دهشت پایش
بحاشیه بساط در آمد بر سر امام حسین افتاد و بشکست و آش بر سر مبارکش فرو ریخت امام حسین رض روی تلخ دید با زراه تعذیب وی وگر حسبت بر زبان خادم جاری شد که وَالْكٰظِمِيْنَ
الْغَيْظَ امام فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت وَالْعَافِيْنَ عَنِ النَّاسِ فرمود که عفو کردم خادم تتمهٔ آیت برخواند که وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ امام حسین رض جواب داد
که از مال خودت آزاد کردم مثنوی بدی را مکافات کردن بدی + بر اهل صورت بود بخردی + به معنی کسانیکه پی برده اند + بدی دیده و نیکوئی کرده اند + وَالَّذِيْنَ
معطوفست بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طائفه اند یکی آنها که به صفت انفاق و حلم و عفو و احسان موصوف اند دوم تائب غیر مصر و ایشان
آنانند که از روی متابعت هوای نفس اِذَا فَعَلُوْا فَاحِشَةً چون بکنند کاری ناشایسته اَوْ ظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ یا ستم کنند بر نفسهای خود بمباشرت معاصی و نزد
بعضی فاحشه کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبائر و ثانی صغائر و بقول جمعی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون آن است از مقدمات آن
چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از ان فاحشه و ظلم ذَكَرُوا اللّٰهَ یاد کنند عقوبت خدای را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا متذکر شوند وعدهٔ مغفرت را
که باستغفار باز بسته است فَاسْتَغْفَرُوْا پس آمرزش خواهند لِذُنُوْبِهِمْ برای گناهان خود وَمَنْ يَّغْفِرُ الذُّنُوْبَ و کیست که بیامرزد گناهان را
استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگان را اِلَّا اللّٰهُ وقف مگر خدای وَلَمْ يُصِرُّوْا و اصرار نکردند بعد از استغفار عَلٰى مَا فَعَلُوْا بر آنچه
از ایشان صادر شد از معاصی یعنی دیگر بار بر سر آن فعل نه رفتند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ و ایشان که اصرار نکنند میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول
آیت در شان نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بخرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل بر کشش کرد و بهانه خرمای خوب بگوشهٔ کاشانه برده و کنارش کشید
و بعد از وقوع قبله زن زبان نصیحت بگشاد که اتق الله از خدا بترس و دامان پاک مرا از لوث حرام آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده
فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت حال بعرض سید عالم رسانید فرمود که من در میان شما ام و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تسکین امیدواری
تائبان این آیت فرستاد و بقول بعضی در شان ابوالیسر فرود آمد یا بهلول تمّار یا ثعلبه انصاری که قصد گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند
اُولٰٓئِكَ آن گروه متقیان بدو قسم بودند جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان مَّغْفِرَةٌ مِّنْ رَّبِّهِمْ آمرزشی است از پروردگار ایشان وَجَنّٰتٌ تَجْرِيْ و بوستانها
که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشندگانند در ان وَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِيْنَ و نیکو مزدیست
مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت قَدْ خَلَتْ بدرستیکه گذشته بوده مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما سُنَنٌ واقعها میان جهانیان از غم و شادی و محنت و راحت
و دولت و نکبت که حق تعالی سنت نهاده بحدوث این واقعها یا اهل سنن مراد است و سنن شرائع باشد یعنی امتان بوده اند بانواع دینها و بجهت تکذیب پیغمبران
هلاک شده اند فَسِيْرُوْا فِي الْاَرْضِ پس بروید و سیر کنید در زمین و ببینید بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط را فَانْظُرُوْا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی
كَيْفَ كَانَ چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ آخر کار تکذیب کنندگان هٰذَا این کلام که در قصه اُحد و بدر گذشت یا این شرح که از امم گذشته
و وقائع روزگار دادیم بَيَانٌ سبب پیدائی سخن حقست لِّلنَّاسِ برای عامه مردمان وَهُدًى و زیادتی بصیرت وَّمَوْعِظَةٌ و پندی مشتمل بر عبرت

درغبت لِلْمُتَّقِينَ خاصه مر پرهیزگارانرا وَلَا تَهِنُوا و سست مشوید وضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم ﷺ بشعب کوه درآمد ابوسفیان علم محمد بر سرکوه
برده خواست که بر اهل شعب مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید وحضرت عزت جل وعلی جهت تسلیه ایشان این آیت فرستاد که سستی مکنید وَلَا تَحْزَنُوا واندوهناک
مشوید از جراحات ومصیبات یا فوت غنائم وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برترانید از ایشان بحسب مکان یا از روی محاربه بر ایشان پیشی دارید یعنی در جنگ بدر
یا برتری شما بر آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند واز ایشان در قعر جحیم یا مقام شما در درجات عالیه خواهد بود واز ایشان در درک اسفل وحقیقت آنست کاین بشارت بود
مر مومنانرا بعلو وغلبه یعنی شما منصور وغالب خواهید شد وایشان مقهور ومغلوب خواهند گشت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان بوعده حق که فرموده
وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ اگر بشما رسید جراحتی وزحمتی فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ پس بدرستیکه رسیده است گروه کفار را در روز
حرب بدر مِثْلُهُ زخمی والمی مثل قرح وجرح شما وَتِلْكَ الْأَيَّامُ واین روزها که مدار زندگانی بر اوست نُدَاوِلُهَا میگردانیم آنرا بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان که
روزی بدولت وعشرت گذرد وروزی به نکبت وعسرت فیوما علینا ویوما لنا واین مداولت برای آنست که تا پند گیرند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وبرای آنکه ببیند خدای بداند
اولیای او الَّذِينَ آمَنُوا صبر آنانرا که بدو گرویده اند وَيَتَّخِذَ وبرای آنکه فرا گیرد مِنْكُمْ شُهَدَاءَ از شما گواهان یعنی گواه یکدیگر باشید که در معرکه جهاد کرام
جان فدا کرده وروی بر زمین نهاده وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وخدای دوست نمیدارد ستمگارانرا که مشرکانند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ وفائده دیگر مداوله آنست
که پاک گرداند خدای الَّذِينَ آمَنُوا مر مومنانرا از گناه چه بلاها که باهل ایمان میرسد کفارت ذنوب ایشانست وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ ودیگر آنکه در نقصان افکند
وهلاک سازد کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه درآئید به بهشت وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ ونه دیده خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا
مِنْكُمْ آنها که جهاد کرده اند از شما وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ونه دیده شکیبایان ابر فرمان رسول یا صابرانرا بر هجوم مصائب ووقوع نوائب ملخص سخن آنست که
بی محنت مجاهده براحت مشاهده نتوان رسید بیت لیلی کو ستم خار تحمل نکند + بهتر آنست که دیگر سخن گل نکند + وَلَقَدْ كُنْتُمْ وبدرستیکه شما بودید که
از روی اشتیاق لقای الهی تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ آرزو میبردید مرگ را یعنی شهادت را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است
فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ پس بتحقیق دیدید آنچه می طلبیدید از مقاتله کفار وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ وحال آنکه شما می نگریستید بیاران وبرادران شما که مقتول میشدند
یا نظر میکردید در پیغمبر وا ورا تنها گذاشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت زخم خورده در میان کشتگان نهان شد ابلیس لعین صدا زد الا ان محمدا
قد قتل و درمیان خاص وعام افکند قومی از ضعفای اهل اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنند که از ابوسفیان برای ایشان خط امان بستاند وقوم
دیگر بگریختند وبعد ازان که آن حضرت رسالت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کردید وپشت بمیدان کارزار آوردید ایشان زبان بعذر گشوده گفتند
که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار برما شوریده شد واز غایت ترس بگریختیم حضرت عزت برفع عذر ایشان آیت فرستاد وَمَا مُحَمَّدٌ ونیست محمد یعنی بنده ستوده
من إِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از پیش من قَدْ خَلَتْ بدرستیکه بگذشته اند مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ پیش از وی فرستادگان أَفَإِنْ مَاتَ
آیا اگر بمیرد این پیغمبر أَوْ قُتِلَ یا کشته گردد انْقَلَبْتُمْ باز میگردید شما عَلَى أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد میشوید وَمَنْ
يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ وهرکه برگردد وبپس باز رود بارتداد یا ترک جهاد گیرد فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ پس هرگز زیان نرساند بدان برگشتن خود خدا را شَيْئًا چیزی
زیراکه ورود مضار ومنافع بر وی روا نیست وَسَيَجْزِي اللَّهُ وزود باشد که جزا دهد خدای الشَّاكِرِينَ مر سپاس دارندگان را وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونباشد ونشاید
ونسزد هیچ نفس را أَنْ تَمُوتَ آنکه بمیرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بمشیت خدا وفرمان او ونوشته است خدای این حکم را در لوح محفوظ كِتَابًا مُؤَجَّلًا نوشتنی زمان او پیدا کرده
شده کسی پیش ازان نمیرد وازان در نگذرد ودرین آیت تحریص مسلمانانست در جهاد ودلیر ساختن ایشان در معرکه مقاتله با اهل عناد چه هرکه داند که عمر او مقرر واجل او
مقدرست هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک وشروع در مهالک حضرت مرتضی علی رضی الله عنه درین معنی دو بیت است رباعی ای دل من

ع ۱۴

من الموت الخ * یوم لا یقدر نا او یوم قدر * یوم لا یقدر لایات الاجل * یوم قد قدر لا یغنی الحذر * رباعی دو روز حذر کردنت از مرگ روا نیست * روزیکه قضا باشد
و روزیکه قضا نیست * روزیکه قضا باشد کوشش نکند سود * روزیکه قضا نیست درو مرگ روا نیست * وَمَنْ یُّرِدْ و هر که خواهد بجهادی که میکند ثَوَابَ الدُّنْیَا
پاداش اینجهان نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم وَمَنْ یُّرِدْ و هر که خواهد باعمال خود ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ جزای آنجهانی نُؤْتِهٖ مِنْهَا
بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد و بهشت وَسَنَجْزِی الشّٰکِرِیْنَ ۝ و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگان را بر نعمت جهاد وَکَاَیِّنْ مِّنْ نَّبِیٍّ
و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبران که در راه حق قٰتَلَ کارزار کرد مَعَهٗ رِبِّیُّوْنَ کَثِیْرٌ با او بودند سپاه فراوان ربی نام سپاهیست که کم از هزار
نباشد و در عین المعانی گوید ربی بمعنی ده هزار است ربانی بمعنی ربانیست یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا که با پیغمبر خود بودند فَمَا وَهَنُوْا پس سستی نورزیدند این
پیغمبران و اصحاب ایشان لِمَآ اَصَابَهُمْ بدانچه بدیشان رسید از محنتها فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در جهاد با کفار وَمَا ضَعُفُوْا و ضعیف نگشتند از بسیاری حرب
وَمَا اسْتَکَانُوْا و فروتنی نکردند با دشمنان تعریض منهزمانست و آنها که التجا با بن ابی نموده از ابوسفیان خط امان می طلبیدند وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰبِرِیْنَ ۝
و خدای دوست میدارد صبر کنندگان را بر جهاد وَمَا کَانَ قَوْلَهُمْ و نبود قول ربانیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده اِلَّآ اَنْ قَالُوْا مگر آنکه گفتند رَبَّنَا
اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ذُنُوْبَنَا گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب دعوت ما بود وَاِسْرَافَنَا و درگذر از حد در گذشتن ما فِیْٓ اَمْرِنَا
در کار ما وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا و استوار دار قدمهای ما را در وقت مقاتله با اعدای دین وَانْصُرْنَا و یاری ده ما را عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ ۝ بر گروه ناگرویدگان
فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بداد خدای ایشان را ببرکت دعا و استغفار یا بسبب صبر بر مقاتله کفار ثَوَابَ الدُّنْیَا پاداش این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و دریافتن غنایم
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ و دیگر عطا کرد ایشان را نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ۝ و خدای دوست دارد
نیکوکاران را یعنی صابران را و نزد محققان ثواب دنیا و آخرت اعراضست از هر دو و توجه بآفریدگار هر دو بیت من فارغم از هر دو مرا وصل تو بس * ای خالق
هر دو کون بفریادم رس * یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِنْ تُطِیْعُوا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اگر فرمان برید مر کافران را این آیت در شان جمعیست
که از ابوسفیان طلب امان میکردند و در کشاف آورده که منافقان مسلمانان را می گفتند که این زمان پیغمبر کشته شد و رایت دولت کفار استیلا یافت شما را دیگر باره بدین
خود رجوع باید کرد حق تعالی میفرماید اگر بفرمان منافقان کار کنید یَرُدُّوْکُمْ باز گردانند شما را عَلٰٓی اَعْقَابِکُمْ بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند فَتَنْقَلِبُوْا پس
آنگاه گردید شما خٰسِرِیْنَ ۝ زیان زدگان در هر دو سرا پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللّٰهُ مَوْلٰىکُمْ بلکه بدانید که خدای یار و مددگار و دوستدار شماست
پس با کفار دوستی مکنید و نصرت از غیر حق مجوئید وَهُوَ خَیْرُ النّٰصِرِیْنَ ۝ و خدای بهترین یاری دهندگانست سَنُلْقِیْ زود باشد که در افکنیم فِیْ قُلُوْبِ
الَّذِیْنَ کَفَرُوا در دلهای کافران الرُّعْبَ ترس و بیم را خدای تعالی هم در روز احد ترس در دل کفار افگند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال گرفته
باز گشتند و القای رعب در دلهای ایشان بچه سببست بِمَآ اَشْرَکُوْا بِاللّٰهِ بآنکه ایشان شرک آوردند بخدای و انباز گرفتند مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهٖ آنچیز را که نفرستاده
است خدای باشراک آن سُلْطٰنًا حجتی و برهانی تا ایشان را عذری بودی غرض نفی حجتست چه اگر حجتی بودی فرو فرستادی وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ
و جای ایشان آتش دوزخست وَبِئْسَ مَثْوَی الظّٰلِمِیْنَ ۝ و بد آرامگاهیست ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ صَدَقَکُمُ اللّٰهُ و هر آینه راست کرد شما را
خدای وَعْدَهٗٓ وعده خود را در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر میکردند مظفر بودند و چون ترک صبر کردند مغلوب شدند و در صحیح حاکم از ابن عباس منقول
میکند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این نصرت نکرد که در حرب احد جمعی برین سخن انکار کردند و ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای میگویم فرمود که وعده
نصرت من با شما راست شد اِذْ تَحُسُّوْنَهُمْ آن هنگام که می کشتید کافران را از روی شتاب بِاِذْنِهٖ بخواست خدای یا بحکم او یا بمعونت او و در اول روز شما را
ظفر بود حَتّٰٓی اِذَا فَشِلْتُمْ تا آنگاه که شما بددل شدید وَتَنَازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ و مخالفت کردید در کار حرب وَعَصَیْتُمْ و عاصی شدید در امر امیر خود عبدالله بن جبیر

ع ۵

و ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت مِّنْ بَعْدِ مَآ اَرٰىكُمْ پس از آنکه نمود شما را مَّا تُحِبُّوْنَ آنچه شما دوست میدارید از نصرت و غنیمت مِنْكُمْ مَّنْ
يُّرِيْدُ الدُّنْيَا از شما کس باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت و نام طلبد و آن طائفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت و اخذ غنیمت اقبال نمودند
وَمِنْكُمْ مَّنْ يُّرِيْدُ الْاٰخِرَةَ ج و از شماست آنکس که خواهد رستگاری آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتیکه
شربت شهادت چشیدند ثُمَّ صَرَفَكُمْ پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید عَنْهُمْ از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لِيَبْتَلِيَكُمْ ج تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزمایندگان کند با شما تا عیار نقد صبر شما بر محک یقین آشکارا گردد وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ ط و بدرستیکه عفو کرد و درگذرانید از شما که بشومی
مخالفت همه شما را نکشتند و مستاصل نگردانیدند وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ و خدای تعالی خداوند فضل و رحمتست عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ○ بر گرویدگان و از جمله فضل و
آنکه شما را بتمامی هلاک نکرد اِذْ تُصْعِدُوْنَ آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا ببالای کوه میگریختید وَلَا تَلْوٗنَ و نمی ایستادید و التفات نمیکردید عَلٰٓى اَحَدٍ
بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید بر یکی که آن پیغمبر بود وَّالرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ و پیغمبر شما را میخواند فِيْٓ اُخْرٰىكُمْ در عقب شما و میگفت الیّ عباد الله
فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فَاَثَابَكُمْ پس مکافات کرد شما را خدای غَمًّاۢ بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوْا غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است و غم دیگر
شهادت و جراحت بعضی از صحابه و یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر تا اندوهگین نگردید
عَلٰى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه از شما فوت شده است از فتح و غنیمت وَلَا مَآ اَصَابَكُمْ ط و نه اندوه خورید بآنچه بشما رسیده است از قتل و جرح و هزیمت وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ
و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه شما میکنید ثُمَّ اَنْزَلَ عَلَيْكُمْ پس فرستاد خدای بر شما مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ از پس اندوه و ملال اَمَنَةً ایمنی آرامی
و آن چه بود نُّعَاسًا خوابی سبک يَّغْشٰى می پوشید یعنی در می پیچید آن خواب طَآئِفَةً مِّنْكُمْ گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در تبیان میگوید که
این خواب هفت تن را بود صدیق و فاروق و مرتضی و طلحه و سعد ابن ابی وقاص از مهاجران و حارث بن صمه و سهیل بن حنیف از انصار و بعضی زبیر را نیز داخل
کرده اند رضی الله عنهم اجمعین و فائده نعاس قوت ایشان بوده و دفع کلال و ملال از ایشان وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او که منافقان بودند قَدْ
اَهَمَّتْهُمْ بدرستیکه در غم افگنده بود ایشان را اَنْفُسُهُمْ نفسهای ایشان يَظُنُّوْنَ بِاللّٰهِ گمان میبردند بخدای غَيْرَ الْحَقِّ ظن ناروا و ناسزا ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ ط
گمانیکه اهل جاهلیت میبرد که هم محمد با تمام نخواهد رسید يَقُوْلُوْنَ میگویند هَلْ لَّنَا آیا هست ما را استفهام بر سبیل انکار یعنی ما را نیست مِنَ الْاَمْرِ از کار ظفر و نصرت که
وعده داده بود مِنْ شَيْءٍ ط هیچ چیز یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آنست که ابن ابی گفتند قتل بنو الخزرج واو در جواب گفت هل لنا من الامر
من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه بیرون مروید سخن ما را قبول نکردند قُلْ اِنَّ الْاَمْرَ كُلَّهٗ لِلّٰهِ ط بگو ای محمد بدرستیکه کارها از غنیمت
و هزیمت مر خدای راست و بفرمان اوست يُخْفُوْنَ فِيْٓ اَنْفُسِهِمْ نهان میسازند منافقان در نفسهای خویش از شکوک و شبهات مَّا لَا يُبْدُوْنَ لَكَ ط
آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو بجهت خوف از شمشیر مسلمانان یا بیم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان يَقُوْلُوْنَ لَوْ كَانَ
لَنَا میگویند در خلوت با یکدیگر اگر بودی ما را مِنَ الْاَمْرِ شَيْءٌ از کار خود چیزی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی مَّا قُتِلْنَا هٰهُنَا ط اینجا کشته نمی شدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قُلْ لَّوْ كُنْتُمْ بگو اگر می بودید شما ای منافقان فِيْ بُيُوْتِكُمْ در خانهای خود و نمی خواستید
که با ما بیرون آئید لَبَرَزَ الَّذِيْنَ هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ نوشته شده است بر ایشان کشته شدن اِلٰى
مَضَاجِعِهِمْ ج بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان مقرر ساخته است بیرون می آمدند بمعرکه
حرب و مصارع اهل شرک پس خطاب با مومنان میفرماید که بعد از چنان غمی و المی که داشتید ایمنی و آرامی بشما فرستاد تا بوعده او واثق باشید وَلِيَبْتَلِيَ اللّٰهُ و برای
آنکه ظاهر گرداند خدای مَا فِيْ صُدُوْرِكُمْ آنچه در سینهای شماست از اندیشها وَلِيُمَحِّصَ مَا فِيْ قُلُوْبِكُمْ ط و دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها

نصف

داریداز بینها و عزیمتها وَاللّٰهُ عَلِیۡمٌۢ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُوۡرِ ۝ بانچه در سینها باشد از سرائر و خفیات اِنَّ الَّذِیۡنَ تَوَلَّوۡا مِنۡکُمۡ هر آینه
آنکسانیکه روی بگردانیدند از شما و بهزیمت رفتند یَوۡمَ الۡتَقَی الۡجَمۡعٰنِ لا آن روزی که روی بروی آوردند دو گروه یعنی کافران و مسلمانان در حرب احد اِنَّمَا اسۡتَزَلَّهُمُ
الشَّیۡطٰنُ جز این نیست که بلغزانید ایشانرا شیطان یا از ایشان طلب زلل کرد و فرمان وی بردند بِبَعۡضِ مَا کَسَبُوۡا ج بشآمت بعضی از انچه کسب کرده بودند
یعنی مخالفت امر رسول ص وَلَقَدۡ عَفَا اللّٰهُ عَنۡهُمۡ ج و بدرستیکه خدای درگذرانید از ایشان این گناه بجهت توبه و اعتذار ایشان اِنَّ اللّٰهَ غَفُوۡرٌ
حَلِیۡمٌ ۝ ع بدرستیکه خدای آمرزگارست بردبار و تعجیل ناکننده در عقوبت گناهکار یٰۤاَیُّهَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا ای گروه گرویدگان لَا تَکُوۡنُوۡا کَالَّذِیۡنَ
کَفَرُوۡا مباشید مانند آنکسان که کافر شدند یعنی منافقان وَقَالُوۡا لِاِخۡوَانِهِمۡ و گفتند برای برادران کشته و مرده خود نسبی یا سببی اِذَا ضَرَبُوۡا فِی الۡاَرۡضِ
چون برفتندی در زمین برای تجارت و بمردندی اَوۡ کَانُوۡا غُزًّی یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لَّوۡ کَانُوۡا عِنۡدَنَا اگر بودندی نزدیک ما
و بسفر غزوه نرفتندی مَا مَاتُوۡا نمردندی دران سفر وَمَا قُتِلُوۡا ج و کشته نگشتندی در ان حرب پس شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید در قول لِیَجۡعَلَ
اللّٰهُ تا گرداند خدای ذٰلِکَ آن مخالفت شما را یا گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی حَسۡرَةً فِیۡ قُلُوۡبِهِمۡ ط دریغی و اندوهی در دلهای
ایشان وَاللّٰهُ یُحۡیٖ و خدای زنده میدارد نه حذر و تدبیر وَیُمِیۡتُ ط او می میراند نه سفر و حرب وَاللّٰهُ بِمَا تَعۡمَلُوۡنَ و خدای بانچه شما میکنید ای گرویدگان از
صبر و ثبات بَصِیۡرٌ ۝ بیناست وَلَئِنۡ قُتِلۡتُمۡ و بخدای که اگر شما کشته شوید فِیۡ سَبِیۡلِ اللّٰهِ در جهاد اَوۡ مُتُّمۡ یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لَمَغۡفِرَةٌ
مِّنَ اللّٰهِ هر آینه آمرزشی از خدای وَرَحۡمَةٌ و بخشش از وی خَیۡرٌ مِّمَّا یَجۡمَعُوۡنَ ۝ بهترست از انچه جمع میکنند از مال دنیا و حفص بغیبت خواند یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه
شما را خوبترست از انچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنۡ مُّتُّمۡ و اگر بمیرید ای مومنان با خشنودی حق اَوۡ قُتِلۡتُمۡ یا کشته شوید در کارزار کفار لَاِلَی اللّٰهِ
هر آینه بسوی خدای که معبود شماست تُحۡشَرُوۡنَ ۝ حشر کرده شوید عرفا گفته اند اگر مرگ دریابد شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید گردید بر تیغ ریاضت
در طریق طلب لقای شما را حشر با آنکس خواهد بود که دل و جان در راه او بذل کرده اید نه بغیر او و ازینجا گفته اند اذا کان السیر الی طالب المصیر الی الله مثنوی
گر مرگ رسد چرا هراسم + کان راه بدوست می‌شناسم + سرکان بره تو پایمالست + شایسته افسر وصالست + فَبِمَا رَحۡمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ پس بخشایشی که ترا رسید از
حق سبحانه لِنۡتَ لَهُمۡ ج نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیت دران وقت بود که حضرت رسالت بعد از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ و تشدید نفرمود
بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوشخوئی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه و تعالی میفرماید که نرم سخنی و نیکو خوئی تو برحمت من بود وَلَوۡ کُنۡتَ فَظًّا و اگر
میبودی تو زشت خوی یا سخت گوی یا جفا کننده غَلِیۡظَ الۡقَلۡبِ سخت دل نامهربان لَانۡفَضُّوۡا هر آینه اصحاب تو پراگنده شدندی مِنۡ حَوۡلِکَ ص از نزدیک تو
و با تو نیارامیدندی فَاعۡفُ عَنۡهُمۡ پس درگذار از ایشان تقصیری که در خدمت تو کرده اند وَاسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ و آمرزش خواه از من برای ایشان تا حالی که ادای
حقوق من ورزیدند وَشَاوِرۡهُمۡ فِی الۡاَمۡرِ ج و مشورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی دران حکم جزم صادر نشده کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده با مور
محاربه و مقاتله با کفار فَاِذَا عَزَمۡتَ پس چون قصد کاری کردی بعد از مشاورت فَتَوَکَّلۡ عَلَی اللّٰهِ ط پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای یُحِبُّ الۡمُتَوَکِّلِیۡنَ ۝ دوست دارد توکل کنندگان را و متوکل حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد و جز بدو امیدوار نباشد اِنۡ یَّنۡصُرۡکُمُ اللّٰهُ اگر خدای شما را
نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَکُمۡ ج پس نباشد غلبه کننده مر شما را وَاِنۡ یَّخۡذُلۡکُمۡ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنۡ
ذَا الَّذِیۡ پس کیست آنکه یَنۡصُرُکُمۡ مِّنۡۢ بَعۡدِهٖ ط یاری دهد شما را از پس فرو گذاشتن او وَعَلَی اللّٰهِ و بر کرم خدای فَلۡیَتَوَکَّلِ الۡمُؤۡمِنُوۡنَ ۝ پس باید که توکل کنند با در ادراک
وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ اَنۡ یَّغُلَّ ط و نباشد سزاوار مر پیغمبری را آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی اقربای صحابه از پیغمبر درخواست می نمودند که ما را از غنیمت که میافتد زیاده
از حصه ضعفا چیزی بدهد آیت آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنائم روا نیست و گویند از غنائم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شد و جمعی از سیه گلیمان بازروی نفاق نسبت آن

ع ۱۶

ایشان علی الاطلاق صلوات الله که بند حق تعالی ذمه حبیب خود را خصوصاً و ذمه جمیع انبیا را عموماً از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکرده
نکند وَمَن يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنائم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت در آن کرده است یا بیارد آن چیزی را که از آن خیانت کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ
و در تیسیر و عین [illegible] بر روس الاشهاد بران غنیمت یا بار اگرچه سوزنی یا رشته باشند در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنائم رسن کهنه که قبل از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت
آورده بود آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّىٰ پس تمام داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کسب کرده باشد
از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ آیا هر که پیروی کند رِضْوَانَ اللَّهِ خشنودی خدای را و بترک غلول باشد یعنی ابا
كَمَن بَاءَ همچون کسیکه باز گردد بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرام جای او باشد دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ و بد جای
بازگشتی ست دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند یا مر ایشان راست درجها عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای
وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد در میان ایشان رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ
آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیتهای قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را از دنس مقتضیات طبیعت بتبعات ینابیع احکام شریعت
یا زکوة از ایشان فرا میگیرد یا کار ایشان بصلاح می آرد یا بپاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند ایشان را قرآن یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ
و حکمت یعنی حدیث یا معارف عقلیه وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ و بدرستیکه بودند همه مردمان پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ○ در گمراهی هویدا و ظاهر
نه حق را دیده بودند و نه از باطل دوری میتوانستند بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان + عالم ز روی روشن او نور حق گرفت + أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم
آیا هر گاه بشما رسید مُّصِيبَةٌ نا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا رسیده بودید از ایشان دو چندان آن یعنی یا فته بودید
از کافران دو برابر آنچه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته بودید و هفتاد تن را اسیر گرفتید قُلْتُمْ أَنَّىٰ هَٰذَا گفتید از روی تعجب
و جزع که این از کجا بما رسید و ما مسلمانیم و پیغمبر خدا در میان ماست قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ بگوی ای محمد اینکه شما را پیش آمده هم از نزدیک شماست که نافرمانی
کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ بر هر چیزی از فتح و غنیمت و قتل و
هزیمت تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ در آن روزی که لشکر ابو سفیان با سپاه مومنان بهم آویختند
فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خدای بقضا و قدر او بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ○ و تا ببیند خدای ثبات قدم مومنان را و ظاهر سازد وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا
و تا اظهار کند خصومت آنرا که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفتند مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید و از حرب باز نگردید
و بجد تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع کنید مشرکان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا
گفتند اگر دانستیمی حرب میدانستیم لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آئیم اما جنگ واقع نخواهد شد و محمد با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ
لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ این منافقان بسوی کفر آنروز که این سخن بگفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیک تر از خود که بسوی ایمان یا با اهل کفر اقرب اند در یاری دادن از اهل ایمان
يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم میگویند بزبانهای خود مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يَكْتُمُونَ ○ بآنچه منافقان میپوشند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان
آنانند که از روی جهل یا بجهت فریب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای امثال خود یا اقربا و همنشینان خود که در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال
آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانهای خود و باز ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمانبرداری کردندی آن برادران ما ما را در انصراف از راه و سکون در مساکن خود

مَا قُتِلُوْا کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم قُلْ بگوای محمد اگر اختیار مرگ بدست شماست فَادْرَءُوْا پس دفع کنید عَنْ اَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝ اگر هستید شما راست گویان که حذر دفع قدر میکند و در کشاف آورده که دران روز که منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ و مپندار آنانرا که بصدق نیت قُتِلُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ کشته شدند در راه خدای اَمْوَاتًا که ایشان مردگانند ابن عباس رضی نقل کرده است که حضرت رسالت صحابه را گفت چون برادران شما در روز اُحد شهید شدند حق سبحانه جانهای ایشانرا در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین در سایهٔ پایهٔ عرش آویخته و آن ایشان میگویند خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که ما یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریفاً این آیت ارزانی فرمود یا پدر جابر انصاری رضی که از شهدا بود از خدا تعالی درخواست که او را باز بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت بچشم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفت که آمدگان را رجوع ممنوع باشد گفت پس بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران را خبر کن این آیت نازل شد که شهدا را مرده مپندار بَلْ اَحْیَآءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا بلی نشوید ایشان را چون سائر مردگان یا رد سلام زائران میکنند بدستور زندگان یُرْزَقُوْنَ روزی داده میشوند از میوه های بهشت فَرِحِیْنَ در حالتیکه شادمانند بِمَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بدان چیزیکه عطا کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خویش که آن دولت خوشنودی حقست و عطائی که ورای آن متصور نیست و در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسی ایشان بانوار الوهیت شوقی پدید آید ذوات ایشان را به لمعات معارف ربانی مستنیر گردانند و چون اشارت بر آنست پس از ان منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست و بحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول لقا و وصال و مسرتی افزون تر از نظر بجمال وجه کریم نمیتواند بود **بیت** مایهٔ خوشدلی آنجاست که دلدار آنجاست ❊ میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکنم وَیَسْتَبْشِرُوْنَ و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِیْنَ بآنکه هنوز لَمْ یَلْحَقُوْا بِهِمْ در نرسیده اند با ایشان مِّنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان امید میدارند که به بهشت بدیشان رسند و در کرامت با ایشان شریک شوند و یا شادی ایشان بآنست که بر احوال اخرویت بلا خلاف صاحب وقوف شده بیقین میدانند اَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ آنکه هیچ ترسی نیست بدیشان از انچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝ و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و انچه در و بگذارند یَسْتَبْشِرُوْنَ شادمانی می نمایند بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ برحمتی که فائض شده است از خدای بدیشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل انچه زائد بران بر بنده ارزانی دارد وَّاَنَّ اللّٰهَ و دیگر فرح دارند شهیدان بآنکه خدای لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ ضائع نکند مزد کار مومنان موحد و مجاهد اَلَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا آنانکه از روی صدق اجابت کردند لِلّٰهِ وَالرَّسُوْلِ مر فرمان خدای و رسول را وقتیکه بخروج از مدینه امر کرد و آنچنان بود که چون ابوسفیان از اُحد باز گشت سید عالم آخر همان روز که شنبه بود و هفتم ماه شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان اُحد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکهٔ اُحد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحت براه مکه متوجه شدند و در حمراء الاسد معسکر همایون مقرر شده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیا و قبائل عرب رسیده دانند که ایشان را عجزی و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیت می ستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند مِنْۢ بَعْدِ مَآ اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ از پس آنکه رسیده بود ایشانرا جراحتها لِلَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ مر آنکسانی را که نیکوئی کردند از ایشان بوفای عهد وَاتَّقَوْا و بترسیدند از غضب خدا در مخالفت امر پیغمبر اَجْرٌ عَظِیْمٌ ۝ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان بعد از رجوع نادم شده بود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزم معاودت تصمیم داد ناگاه خبر رسید که آنحضرت بحمراء الاسد با او گفتند هراسی در دل ایشان افتاد از رجوع بگذشت

ع ۱۷

آورده‌اند و در راه قافلهٔ تجار یا طائفهٔ از اعراب بادیه که متوجه مدینه بودند مبالغهٔ بسیار نمودند که محمد یاران را هر جا که ببینید از ما بترسانید و چنان باز نمائید
که ایشان با لشکر آراسته باز گشته‌اند و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته آن جماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نمودند و خبر موءهٔ ابوسفیان
طرح تخویف افگندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافته بهیچ حال اثر تزلزل بمبانی خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزوده جواب ایشان
بکلمات حسبنا الله ونعم الوکیل باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید اَلَّذِیْنَ اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ
النَّاسُ وگفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب اِنَّ النَّاسَ بدرستیکه ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ هر آینه جمع شده‌اند و متفق کلمه
گشته برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیادت گردانید این سخن مومنان را
اِیْمَانًا ق تصدیقی و یقینی در کار خود تا می‌ترسیدند وَقَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ و گفتند بسند است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ
و نیکو کارگزاریست حضرت پروردگار و نزد بعضی این آیت که گذشت و آنچه بعد از وست در غزوهٔ بدر صغری فرود آمده و آورده‌اند که روز احد ابوسفیان
در پایان شعب مقرر کرد که میعاد حرب با سال دیگر موضع بدر است و پیغمبر فرمود که در جواب او بگوید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک موعد رسید ابوسفیان
پشیمان شده نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت از سفر باز کشند نعیم بیثرب آمده و هر چند مقدمات
تخویف آمیز از کثرت لشکر کفار و بسیاری اسلحه و اتفاق ایشان ترتیب داد جز جواب حسبنا الله ونعم الوکیل نشنود و حضرت با محاربان احد و جمع دیگر
که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف فرمودند و بازار ها قائم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم
اهل اسلام بدان موضع نیامدند حق تعالی این آیتها فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیت سابقه عبارت از قافله بود اینجا نعیم بن مسعود باشد و بر هر دو تقدیر
ناس ثانی ابوسفیان و اتباع اویند و تتمهٔ حال مومنان اینست که فَانْقَلَبُوْا پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ
بعافیتی تمام یا ثوابی لا کلام مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی حرمت یا افزونی مال تجارت لَّمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْٓءٌ لا نرسید ایشان را
مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَّاتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ و پیروی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری
رسول وَاللّٰهُ ذُوْ فَضْلٍ عَظِیْمٍ ○ و خدای خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مومنان اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّیْطٰنُ جز این نیست که آن
تخویف شیطان بود یُخَوِّفُ اَوْلِیَآءَهٗ ص می‌ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب بادیه یا اهل قافله یا نعیم میگفتند آنرا
شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت سبب شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوْهُمْ
پس شما ای مومنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُوْنِ و بترسید از من بمخالفت امر من اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ○ اگر هستید شما تصدیق
کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا یَحْزُنْكَ الَّذِیْنَ و باید که اندوهناک نگردانند ترا آنانکه یُسَارِعُوْنَ فِی الْكُفْرِ ج میشتابند در یاری اهل کفر چون ابن
ابی و متابعان او که در جنگ احد ترسیده تخلف ورزیده ترا فروگذاشتند اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْـًٔا ط هرگز زیان نرسانند خدای
را یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب مسارعت در کفر یُرِیْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَلَّا یَجْعَلَ لَهُمْ آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حَظًّا فِی الْاٰخِرَةِ
بهره در ثواب آنجهانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ و مر این مسارعان را عذاب بزرگست یعنی بسیار و همیشه اِنَّ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بدرستی
آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بِالْاِیْمَانِ بایمان لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ شَیْـًٔا ج هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب اشتراک بلکه ضرر ایشان بدیشان
عائد گردد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ و مر ایشانراست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْٓا
و نه پندارند آنکسانیکه کافر اند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان اَنَّمَا نُمْلِیْ لَهُمْ جز این نیست که آنچه ما مهلت میدهیم ایشانرا

خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ بهترست مر نفسهای ایشان را إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ بدرستیکه مهلت میدهیم ایشان را لِيَزْدَادُوا إِثْمًا تا زیاده کنند گناه را و در دین
باطل خود ثبات ورزند وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ○ و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ خدای بران نیست لِيَذَرَ
الْمُؤْمِنِينَ که بگذارد مومنان را عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفا و استهزا با ایشان در آشکارا بلکه صراف
حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان زند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ تا وقتیکه جدا کند پلید را که آلوده نفاق است مِنَ الطَّيِّبِ از پاک یعنی مومن
مخلص و این تمیز یا بجهاد باشد تا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانچه در روز احد یا باظهار مخزونات سرائر ایشان که بطریق وحی سید عالم
معلوم گردد و صحابه بران اطلاع یابند و از جمله مکنونات ضمائر اهل نفاق آن بود که در وقتیکه حضرت پیغمبر فرمود که امت مرا بصورت و حلیت بمن نمودند بهمان شان که
که ذرات ذریات را با آدم عرض نموده بودند و مرا بالهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان با یکدیگر
می گفتند که محمد چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما که نزد اوییم غافل است اگر راست میگوید گو علی التعیین با ما بگوید کدام مخلص است و کدام منافق آیت
آمد که وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان عَلَى الْغَيْبِ بران سر پوشیده که کدام ایمان آرد و کدام
کافر ماند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي و لیکن خدای برگزیند برای اطلاع بران مِن رُّسُلِهِ از فرستادگان خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد فَآمِنُوا پس شما
ای مومنان بگروید بِاللَّهِ بخدای بران وجه که او متفرد است بعلم غیب وَرُسُلِهِ و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و میشاید که خطاب با
کفار یا منافقان باشد وَإِن تُؤْمِنُوا و اگر ایمان آرید برین وجه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک و نفاق فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ○ پس شما را
باشد مزدی بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و نه پندارند آنانکه از دنائت همت يَبْخَلُونَ بخیلی میکنند بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ بآنچه خدای از مال دنیا بدیشان
داده است مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود هُوَ خَيْرًا لَّهُم که بخل بهترست مر ایشان را بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ نه چنین است بلکه آن بخل بترست ایشان را
هم در دنیا بذهاب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق شدائد و اهوال سَيُطَوَّقُونَ زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود مَا بَخِلُوا بِهِ آنچه
بخل کرده اند بآن از مالها و زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز چنانچه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه و
تعالی مال عطا فرموده و آنکس از روی بخل زکوة آن ادا نه نموده تمثیل و تصویر کنند بروز قیامت مال او را بصورت ماری بزرگ که از بسیاری تندی هر موی سر او
نمانده باشد و دو نقطه سیاه در زیر چشمهای وی آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیات است پس آن مار بیاید و طوق گردن شده هر دو کناره روی و دهن او را
بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشاده میگوید انا مالک انا کنزک یعنی من آن مال توام در دنیا که بدان لاف مباهات میزدی و گنج توام که بسبب آن طرح
مفاخرت بر اقران می افگندی بیت گنج را از دل برون کن مال را بفگن ز چشم + مال تو مار است در معنی و گنجت اژدهاست + وَلِلَّهِ و مر خدایراست
مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی همه بمیرند و ملک زمین و آسمان از دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار محققان گویند میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی در آید و پیش از آنکه در ملک او نبوده باشد پس اموال اهل آسمان
و زمین را میراث بر وجه مجاز گفته چه عاریتیست در دست ایشان و فی الحقیقه همه از آن خداوندست وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پس چون اهل
آسمان و زمین بمیرند عاریت او بصاحب او باز رسد و درین سخن اشارتی هست بآنکه بخیل را فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق است پس
بمال دیگری بخل ورزیدن غایت غباوت و نهایت شقاوت باشد قطعه ای آنکه ز بخل کیسه را بند کنی + خود را بوجود مال خرسند کنی + این مال خدا است
صرف کن در ره او + امساک بمال دیگری چند کنی + وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ○ و خدای بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک دانا است لَّقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
بدرستیکه شنید خدای قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا سخنهای آنها را که گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ بدرستیکه خدا درویش است وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و ما توانگریم چون آیت

ع ۹ ۱۸
وقف لازم

واقرضوا الله قرضا حسنا بر پیغمبر فرود آمد جهودان گفتند خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد حق تعالی این آیت فرستاد و از روی تهدید گفت سَنَكْتُبُ
مَا قَالُوا زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرمائیم تا بنویسند آنچه گفتند و فقر را بما و غنا را بخود اسناد کردند وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ و دیگر بخواهیم نوشت کشتن
اسلاف ایشان پیغمبران بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَنَقُولُ و ما میگوئیم ایشانرا نزدیک مرگ یا بوقت قیام از قبور ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بچشید عذاب
آتش سوزنده را ذٰلِكَ این چنین عذابی شما را بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيكُمْ بسبب چیزیست که دستهای شما پیش فرستاده است ذکر ید برای تحقیق
فعل است و اگرنه فاعل ایشانند و افعال ایشان قتل انبیا بوده و عبادت عجل و امثال آن وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِيدِ ۝ نیست ستمکار بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب می سازد اَلَّذِينَ قَالُوا دیگر شنید قول آنانکه گفتند
اِنَّ اللّٰهَ عَهِدَ اِلَيْنَا بدرستیکه خدای عهد کرده است و پیمان فرستاده بما یعنی ما را امر کرده اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق
نکنیم مر فرستاده را حَتّٰى يَاْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تا وقتیکه بیارد برای ما قربانی که تَاْكُلُهُ النَّارُ بخورد آن را آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبود
آنرا در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبران زمان در میان آنخانه ایستاده مناجات کردندی و عظمهای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش
انداخته متوجه بودندی تا وقتیکه قربان مقبول شدی و علامت قبول قربان آن بود که آتش سفید بیدود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی
پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریت مذکورست که خبر بدان پیغمبر مگروید که قربانی بدین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند
بدین آیت که قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ بگوای محمد بتحقیق آمدند بشما رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي فرستادگان خدای پیش از ظهور من بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن
چون عیسی وَبِالَّذِي قُلْتُمْ و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربانی بر وجهیکه مدعای شماست چون زکریا و یحیی فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ پس
چرا کشتید ایشانرا یعنی زکریا را که صاحب لوح بود و پسر او یحیی را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان که متابعت پیغمبر
صاحب قربانی میباید کرد فَاِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر تکذیب کردند ترا ای محمد ملول مباش فَقَدْ كُذِّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ
مِّنْ قَبْلِكَ فرستادگان از پیش تو چنان فرستادگانی که ایشان جَاءُوا بِالْبَيِّنٰتِ آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر وَالزُّبُرِ و مواعظه
زاجره یا احکام شرعیه وَالْكِتٰبِ الْمُنِيرِ ۝ و کتاب چون زبور و انجیل روشن کننده حلال و حرام كُلُّ نَفْسٍ هر تنی ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ است و زود
باشد ای اهل تکذیب ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وَاِنَّمَا تُوَفَّوْنَ اُجُوْرَكُمْ و جز این نیست که تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز برخاستن از قبور فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ پس هر کرا دور کردند از آتش دوزخ وَاُدْخِلَ الْجَنَّةَ و در آوردند بهبشت فَقَدْ
فَازَ پس هر آینه رستگار شد و بمراد رسید وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این جهان اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ۝ مگر برخورداری ناپایدار حیات
دنیا را بمتاعی تشبیه کرد که خرنده در آن غرور یابد و مراد آنست که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا شوند معلوم گردد که بهیچ
نمی ارزد **ابیات** در دیده اعتبار خوابیست ✤ بر ره گذر اجل سرابیست ✤ ایمن منشین بگرم و سردش ✤ مشغول مشو بسرخ و زردش ✤
لَتُبْلَوُنَّ بخدای که شما آزمایش کرده خواهید فِي اَمْوَالِكُمْ در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی بضیاع مال
هر یک که در مکه داشتند دراز کرده می فروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب و تهدیدش می سوختند حق سبحانه
آیت فرستاد که هر آینه مبتلا شوید در مالهای خود بنقصان و تلف وَاَنْفُسِكُمْ و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل وَلَتَسْمَعُنَّ و هر آینه
خواهید شنید مِنَ الَّذِينَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه کتاب بدیشان داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود و نصاری وَمِنَ الَّذِينَ
اَشْرَكُوْا و دیگر می شنوید از آن کسانیکه شرک آورده اند اَذًى كَثِيْرًا رنج بسیار یعنی سخنهائی که موجب رنجش خاطر باشد هم نسبت بپیغمبر

وهم بنسبت خود وَإِنْ تَصْبِرُوا واگر صبر کنید بر آزار این گروه وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مکافات ایشان و با منتقم حقیقی گذارید فَإِنَّ ذَٰلِكَ پس بدرستی که
این صبر و اتقا مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ○ از استواری کارهای دین ست و درستی نشانهای آن یا از حقائق ایمانست وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ و یاد کن آن را که فرا گرفت
خدای مِيثَاقَ الَّذِينَ عهد و پیمان آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده اند ایشان را توریت و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست
لَتُبَيِّنُنَّهُ هر آینه ایشان بیان کنند لِلنَّاسِ برای مردمان کتاب را که در شان محمد است وَلَا تَكْتُمُونَهُ و نپوشند امر پیغمبر را و تخصیص
در هر دو کلمه خطاب میخواند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنید نعت پیغمبر را و مپوشید فَنَبَذُوهُ پس بیندا ختند کتاب را یا پیمان را وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ از پس پشت خود این کلمه مثل ست در عدم التفات وَاشْتَرَوْا بِهِ و خریدند یعنی برگزیدند بانچه اخذ میثاق بران بود ثَمَنًا قَلِيلًا
بهای اندک را و آن مأکل و رشوتهای احبار و اساقفه بود که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ○ پس بد چیزیست که می خرند
یعنی بدل میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ مپندار ای محمد آنان را که شاد میباشند بِمَا أَتَوْا بانچه آمد یعنی کردند
از پوشیدن نعمت تو وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا و اینها دوست میدارند آنکه ستوده شوند بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بانچه نکردند حضرت پیغمبر از یهود چیزی پرسید
و ایشان جواب آن مخفی داشته بنوع دیگر سخن آغاز کردند و چنان فرا نمودند که براستی خبر دادند و با وجود آن دروغ ایشان را داعیهٔ استحسان نیز بود آیت
نازل شد یا در شان منافقان ست که از غزوه تخلف کردند و چون پیغمبر باز آمد ایشان زبان باعتذار کشوده توقع تحسین داشتند فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ
پس مپندار ایشان را ای محمد و مومنان ایشان را بِمَفَازَةٍ که اهل رستن اند مِنَ الْعَذَابِ از عذاب قیامت یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیه
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ و مر ایشان راست عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللَّهُ
و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار قَدِيرٌ ○ ع تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسیٰ چه بود ایشان حدیث عصا
و ید بیضا با معجزات دیگر درمیان آوردند و از نصاری اعجاز عیسیٰ سوال کرده احیای موتی و ابرای مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت پناه آمده گفتند ای محمد ما از معجزات
موسیٰ و عیسیٰ خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته ایم اگر کوه صفا را از ر سازی آن را علامت یگانگی معبود تو میدانیم حق سبحانه این آیت فرستاد که اگر
شما طالب آیات وحدانیتید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در آفرینش آسمانها و آنچه در وی هست وَالْأَرْضِ و در آفریدن زمین و آنچه بروی ست وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و آمد شد شب و روز یا اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال
علم و قدرت او لِأُولِي الْأَلْبَابِ ○ مر خداوندان خرد را که عقول ایشان از شوائب حس و وهم صافی و با دراک دقائق اسرار و حقائق آثار وافی باشد الَّذِينَ
و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص يَذْكُرُونَ اللَّهَ یاد میکنند خدای را قِيَامًا در حالت ایستادن وَقُعُودًا و در وقت نشستن وَعَلَىٰ
جُنُوبِهِمْ و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکرست یعنی دائم با ذکر حق اند و پیوسته در دریای محبتش مستغرق من احب شيئا اكثر ذكره نعم ما قال بیت
در شب و روز بجز یاد تو در خاطر نیست + بلکه در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست + یا مراد از ذکر نمازست که برین هیأت سه گانه میگزارند بر حسب طاقت خود یا ذکر
بمعنی شکر است یعنی سپاسداری میکنند بر قدرت قیام که قوام معیشت بر آنست و بر نعمت قعود که پایداری صحبت در آنست و بر راحت اضطجاع و منام که
آسایش تمام بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر دل را فتوری و قصوری نمیباشد پس این ذاکران
صاحبدلانند که مشغول بذکر دل جانند قِيَامًا در حالتیکه قائم اند یعنی متوجه بامر الٰهی وَقُعُودًا و قاعدا باز ایستاده اند از ملاهی وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ و بر جانبها از ارتکاب
مناهی یا قائم اند بر آستانهٔ خدمت و قاعد اند بر بساط قربت و علی جنوبهم آسوده اند در بارگاه وجد و حال بر کناره اند از پندار وهم و غرور و خیال **نظم** حجاب کثرت
از هم بدریده + بخلوتگاه وحدت آرمیده + ره وهم و خرد بر خویش بسته + بحق پیوسته و از خویش رسته + وَيَتَفَكَّرُونَ و اندیشه میکنند از روی

ع ۱۹

استدلال فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و عجب بعد و حیران از نظر
دل ایشان برخاسته از غیبت بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا خَلَقْتَ هٰذَا نیافریدی این مخلوق را که آسمان
و زمین ست بَاطِلًا آفریدن باطل یا خلق نکرده آنرا بعبث و هزل سُبْحٰنَكَ پاکی تراست از آنکه چیزی را بباطل بیافرینی فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝ پس
نگاهدار ما را بحمایت لطف خود از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما اِنَّكَ بدرستیکه تو از روی عدل مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ هر کرا در آری بدوزخ
و در آنجا جاوید باشد فَقَدْ اَخْزَيْتَهٗ پس بدرستیکه او را خوار گردانیدی بعقوبت وَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ و نیست ستمگاران را از مشرک و یهود و نصاری و
امثال ایشان مِنْ اَنْصَارٍ ۝ هیچکی از یاران که عذاب از ایشان مندفع سازند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اِنَّنَا بتحقیق که ما سَمِعْنَا مُنَادِيًا شنیدیم ندا
نماز زننده را که بآشکارا يُّنَادِيْ لِلْاِيْمَانِ میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد ست و یا قرآن و این عام ترست چه پس بسیار کس دعوت رسول
نیافته اند و همه کس از قرآن میشنود که بزبان ندا میزنند اَنْ اٰمِنُوْا بِرَبِّكُمْ برین وجه که بگروید بپروردگار خود فَاٰمَنَّا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان
آوردیم رَبَّنَا ای آفریننده ما فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا پس بیامرز گناهان ما را مراد کبائرست یا مطلقا گناهان گذشته وَكَفِّرْ عَنَّا و در گذران و بپوشان از ما
سَيِّاٰتِنَا بدیهای ما را مراد صغائرست یا گناهان آینده وَتَوَفَّنَا و بمیران ما را مَعَ الْاَبْرَارِ ۝ با نیکان و نیکوکاران رَبَّنَا ای تدبیر کننده و بصلاح
آرنده کار ما وَاٰتِنَا مَا وَعَدْتَّنَا و بده آنچه ما را وعده کرده عَلٰى رُسُلِكَ بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم جاودانی ست یا آنچه بزبان رسل وعده فرموده
از نصرت مومنان یا آمرزش میطلبیم که انبیا گفته که از ما آمرزش خواهید چنانچه نوح گفت ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین والمومنات چنانچه ابراهیم
فرموده ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین و چنانچه پیغمبر ما را امر کردی که واستغفر لذنبك وللمومنین والمومنات وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و رسوا
مکن ما را در روز رستخیز اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيْعَادَ ۝ بدرستیکه تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکند که دعوت خمس که درین آیتهاست از حضرت رسالت پناه
و چهار خلیفه بزرگوارش بترتیب واقع شده حضرت رسالت پناه از مرتبه شهود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا و صدیق اکبر در مقام خوف فرمود که
ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و فاروق از تحقیق تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی و ذو النورین در مرتبه رجا طلب
غفران کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و مرتضی کرم الله وجهه از سر همت روی بطلب موعودات آورد که ربنا و آتنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات
بر هدف اجابت رسید پروانچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ پس اجابت کرد مر دعاهای ایشان را
پروردگار ایشان بآنکه گفت اَنِّيْ لَآ اُضِيْعُ من ضائع نگردانم عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ عمل هیچ عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از
سید عالم سوال کردم که هر عاملی را اجری است این چگونه باشد که مردان مهاجر را مناقب بسیار کرده و مهاجرت را از زنان نصیبی ارزانی نفرموده
آیت آمد که من عمل هیچ عاملی از شما ضائع نمیکنم مِّنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ برخی از شما برخی دیگرید یعنی شما همه از یک
دیگرید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم ست هر که عمل کند مزد برد ذکورت و انوثت را دران مدخل نیست فَالَّذِيْنَ
هَاجَرُوْا پس آنانکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان خود وَاُخْرِجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ و بیرون کرده شدند از سراها و منازل خود یعنی حضرت
پیغمبر و آنانکه مشرکان را از مکه بیرون کردند وَاُوْذُوْا فِيْ سَبِيْلِيْ و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقان اسلام اند چون بلال و عمار و خباب
و سمیه و صهیب رومی که او را بنهب اموال میرنجانیدند وَقٰتَلُوْا و کارزار کردند با کفار وَقُتِلُوْا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران الله لَاُكَفِّرَنَّ
عَنْهُمْ هر آینه درگذارم از ایشان سَيِّاٰتِهِمْ بدیهای ایشان را وَلَاُدْخِلَنَّهُمْ و در آرم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ جویها از زیر درختان یا تحت منازل آن جویها پاداش دهیم ایشانرا ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ پاداشی دادنی از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل

بر تعظیم ثواب دهنده است و اضافت ثواب بعندیت و تقیید باسم الله دالست بر ذات یا مجموع صفات نشانهٔ تعمیم ثوابست وَاللّٰهُ عِنْدَهٗ حُسْنُ الثَّوَابِ ۝
خدای است که نیکوئی پاداش و پاداش نیکو نزدیک اوست و در تفاسیر آورده است که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرای مومنان بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان
میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان با پیغمبر خود خطاب فرمود و مراد ایشان
امت اند لَا يَغُرَّنَّكَ باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا رفتن و آمدن کاروان کافران فِي الْبِلَادِ ۝ در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان
مَتَاعٌ قَلِيْلٌ تمتع برخورداری اندکست که زود زائل شود ثُمَّ مَأْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ پس آنکه بآخرت روند بازگشت ایشان دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝
و بد آرامگاهیست دوزخ لٰكِنِ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لیکن آنها که بترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع دنیا مغرور نگشتند لَهُمْ جَنّٰتٌ مر ایشان را
بوستانهاست بر آن وجه که تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر قصور آن یا در پای درختان آن جویها از آب و شیر و می و انگبین خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
جاویدان باشند در آن بوستانها نُزُلًا در حالتیکه این بهشتها پیشکشی باشد مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل مهمان نازل
حاضر سازند و بسیاری خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکوداشت او باشد و هرگاه که بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو
انوار لقا نباشد بیت تو ای زاهد سوی باغ بهشتم میکنی دعوت + نمیخواهم بهشت و نعمت دیدار میخواهم + وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خدای است
از الطاف خفیه خَيْرٌ لِّلْاَبْرَارِ ۝ بهترست مر نیکوکاران را از متاع فانی وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ و هر آینه از اهل کتاب لَمَنْ يُّؤْمِنُ هر کسی هست
که میگرود بِاللّٰهِ بخدای وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و بآنچه بر شما منزل شده که قرآنست وَمَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِمْ و بدان نیز که بر ایشان فرستاده اند که توریت
یا انجیل مراد ابن سلام ست و اصحاب و یا نجاشی و اتباع او خٰشِعِيْنَ لِلّٰهِ در حالتیکه ترسکاران اند یا متواضعان مر خدایرا لَا يَشْتَرُوْنَ بدل نمیکنند
بِاٰيٰتِ اللّٰهِ باحکام توریت یا نعت پیغمبر ثَمَنًا قَلِيْلًا بهای اندک را چنانچه احبار یهود رشوت خوار اُولٰٓئِكَ آن گروه مومن خاشع و متدین لَهُمْ اَجْرُهُمْ
مر ایشانراست مزد ایشان ذخیره نهاده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِيْعُ الْحِسَابِ ۝ زود حسابست
بآسانی و زود حساب مومنان خواهد کرد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ای گروه مومنان اصْبِرُوْا صبر کنید بر ادای فرائض یا بر جهاد یا بر ایذای اعدا
و حقیقت آنست که بر امتثال احکام شرعیه یا بهمه طاعت را شامل باشد وَصَابِرُوْا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه
وَرَابِطُوْا و ساخته و آماده باشید بمقاتلهٔ اعداء الله را مرابطه آنست که مسلمانان در ثغور اسلام اسپان و اسلحه آماده دارند تا ایذاء کفار از مومنان
باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نمازیست بعد از نمازی وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای و پرهیزگاری کنید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شاید
که شما رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهدهٔ نفوس بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید بر مراقبهٔ قلوب مع الله بتسلیم در بلا
و رضا بجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطهٔ ارواح بوصول بحق و انقطاع از ماسوی الله و تقوی ورزید بمحافظت اسرار از التفات باغیار تا باز
رسته شوید از حجب وجود بفنا فی الله و فائز گردید بعد از فنا بدولت بقا بالله بیت گر بقا خواهی فنا شو کز فنا + کمترین چیزی که میزاید بقاست

سورة النساء مدنية وهي مائة وست وسبعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اتَّقُوْا بترسید بپرهیزید رَبَّكُمُ از خشم و عذاب پروردگار خویش الَّذِيْ آن آفریدگاری که بمحض قدرت خَلَقَكُمْ
بیافرید شما را با وجود اختلاف الوان و اشکال و السنه مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از یک تن که آن آدم است وَّخَلَقَ مِنْهَا و بیافرید از آن تن تنها

زَوْجَهَا جفت وی را که حوا ست واصح آنست که حوا را از استخوان پهلوی چپ آدم ع آفرید وَبَثَّ مِنْهُمَا و پراگنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطهٔ توالد
وتناسل رِجَالًا كَثِيرًا مردان بسیار وَنِسَاءً و زنان فراوان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از مخالفت امر خدای الَّذِي آن خداوندی که شما در وقت
استعطاف و استعانت از یکدیگر تَسَاءَلُونَ بِهِ حاجت میطلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدای وَالْأَرْحَامَ و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر
مهربانی پیوند کنید إِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست و بود و همیشه باشد عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ۝ بر شما دیدبان یعنی بر همه اقوال و افعال شما
مطلع ست و هر که داند که خدای نگهبان اوست باید که در حرکات و سکنات خود احتیاط بجای آرد و بوقت عزیمت بر ناپاکی و بیباکی از و شرم دارد مثنوی
هر که موقن بود بآنکه خدای + حاضر و ناظرست در همه جای + در و دیوار حاجب بواش نیست در دیدن خدای حجاب + در پس پرده های تو بر تو + کی
تواند مخالفت با او + در بن چاه و در شب تاریک + بیند او مور و رشتهٔ باریک + وَآتُوا الْيَتَامَىٰ و بدهید مر یتیمان را ای اولیا و اوصیای ایشان
أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند
لاغر خود در رمهٔ ایشان سر داده بعوض آن گوسفند فربه و بزرگ میگرفتند و میگفتند شاةٌ بشاةٍ حق سبحانه فرمود وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ
و بدل مکنید مال ناپاک یتیم را بمال پاک خود یعنی فرا مگیرید چیزی را از مال یتیم که در حق شما خبیث ست و بجای آن منهید مال خود را که بنسبت شما طیب ست وَلَا
تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ و مخورید مالهای ایشانرا إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ آمیخته با مالهای خود إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خوردن مال یتیم یا تبدیل آن یا خیانت در آن
هست نزدیک خدای حُوبًا كَبِيرًا ۝ گناهی بزرگ این آیت در شان یکی از قبیلهٔ غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری مانده
و او بولایت عمومیت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجهٔ بلوغ رسیده و مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعللی میکرد مرافعهٔ ایشان بمحکمهٔ علیهٔ نبوی
افتاد و این آیت فرود آمد و غطفانی کلمهٔ نعوذ بالله من الحوب الکبیر بر زبان رانده تمامی مال تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر میترسید و یا میدانید
أَلَّا تُقْسِطُوا آنکه عدل نکنید و راستی نورزید فِي الْيَتَامَىٰ در اموال یتیمان در صحیح بخاری از عائشه صدیقه رض نقل میکند که این آیت در شان کسی
فرود آمد که یتیمه در حجر تربیت او بود و ولایت تصرف در مال صغیره او داشت میخواست که او را در قبیلهٔ نکاح آرد حق خدمت و تعیین کابین یتیمان چنانچه
باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و هر چه مکروه طبیعت او بود پیش می آورد آیت آمد که اگر میدانید که در تعیین مهر یتیمان و ادای مال ایشان از روش
عدالت دور بید فَانْكِحُوا پس نکاح کنید مَا طَابَ لَكُمْ آنچه خوش آید شما را مِنَ النِّسَاءِ از زنان مَثْنَىٰ دوگانه وَثُلَاثَ و سه گانه وَرُبَاعَ و چهارگانه
نکاح مختارست که از اعداد مذکوره هر کدام که خواهد بخواهد فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر بترسید یا دانید أَلَّا تَعْدِلُوا آنکه عدل نتوانید ورزید میان این زنان فَوَاحِدَةً
پس اختیار کنید یک زن أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ یا سریه گیرید آن چیز را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت در آن تصرف هست ذَٰلِكَ این
اختیار واحده یا تسری أَدْنَىٰ نزدیکترست أَلَّا تَعُولُوا ۝ بآنکه میل ننمائید و انحراف نورزید یا جور نکنید وَآتُوا النِّسَاءَ و بدهید مر زنانی را که در قید
نکاح آورده اید صَدُقَاتِهِنَّ کابینهای ایشانرا در حالتیکه هست آنها نِحْلَةً هدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده بایشان فَإِنْ طِبْنَ
لَكُمْ پس اگر این زنان خوشخوی باشند و بخشند مر شما را و بگذارند عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا از سر هر چیز از کابین جهت نفس یعنی بطیب نفس و خوشدلی
فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا ۝ پس بخورید آنچیز را و بکار برید سازگار و خوشگوار در مدارک آورده اند که حضرت رسالت برین وجه تفسیر فرمود که هنی آن بود که در وی
گناهی نبود و مری آنکه در وی رنجی و زردی نباشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید بسفیهان و کم خردان أَمْوَالَكُمْ مالهای خود را خطاب با ولیای نسوان و ایتام ست
و اضافت مال ایشان جهت تصرف ایشان ست در آن بحق ولایت الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ آن مالهای که گردانیده است خدای لَكُمْ قِيَامًا برای شما سبب قوام معیشت دنیا
و رابطهٔ انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات وَارْزُقُوهُمْ و بهره دهید سفها را یعنی وظیفه مقرر

کنند

کنید فِيْهَا در ان مالهای بقدر کفاف ایشان وَاكْسُوْهُمْ و بپوشانید و جامه دهید ایشانرا بقدر حال ایشان وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگوئید بعد از منع مال ازیشان
قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ سخنی نیکو پسندیده مثلا اگر یتیم باشد گوئید این مال از آن تو است و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و زنان را نیز وعده کنید
که دل ایشانرا خوش سازد وَابْتَلُوا الْيَتٰمٰى و بیازمائید یتیمان را اگر مردانند بتعقل و تمیز و صیانت اموال و دقائق بیع و شری و اگر زنانند بغزل و نسج و ترتیب
امور خانه حَتّٰۤى اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا انگاه که برسند بحد نکاح و این کنایت از بلوغ ست فَاِنْ اٰنَسْتُمْ پس اگر دیدید و دریافتید بعد از بلوغ مِّنْهُمْ
رُشْدًا از ایشان سلوک راه راست یعنی صلاح دین و صلاح مال فَادْفَعُوْۤا اِلَيْهِمْ پس برسید بدیشان اَمْوَالَهُمْ مالهای ایشانرا که در دست شما
بوده وَلَا تَاْكُلُوْهَاۤ و مخورید ای اوصیا و اولیا مالهای یتیمانرا و تلف مکنید اِسْرَافًا از روی گزاف و مجاوزت از حد یعنی زیاده از انکه قاضی فرض کرده باشد
وَّبِدَارًا و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه شتافتن و پیشی گرفتن اَنْ يَّكْبَرُوْا از ترس آنکه بزرگ شوند یعنی مشتابید در خوردن مال یتیمان
از خوف آنکه ناگاه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که باشد از اوصیا و اولیای یتیم که مال در دست او ست توانگر
فَلْيَسْتَعْفِفْ پس باید که از مال یتیم دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد وَمَنْ كَانَ و هر که باشد از ان جماعت که مال یتیم در دست ایشانست
فَقِيْرًا درویش و محتاج فَلْيَاْكُلْ پس باید که بخورد از مال یتیم بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس بمقداری که اجرت سعی او ست
فَاِذَا دَفَعْتُمْ پس چون برسید و باز گذارید اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ بیتیمان مالهای ایشان فَاَشْهِدُوْا عَلَيْهِمْ پس گواه گیرید باقرار ایشان بقبض
مال تا در میان شما جدال و خصومت پدید نیاید وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای حَسِيْبًا ۝ گواه بندگان یا جزا دهنده بر اعمال ایشان یا حساب کننده
همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب جاهلیت چنان بوده که زنان را مطلقا و مردان خرد سال را میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی را بود که با دشمن قتال
تواند کرد و بطعن نیزه و بضرب شمشیر غنیمتها در حوزهٔ تصرف تواند آورد و چون حضرت رسالت بمدینه هجرت فرمود طریقهٔ میراث برهمین قاعده مستمر بود تا زنی
ام کحه بجناب نبوت آمد و گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته و من از وسه دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابنای عم او بحیطهٔ
تصرف در آورده اند و مرا و صغیرانرا محروم و بینوا گذاشته حضرت رسالت ایشانرا طلبید و صورت ماجرا بحضور ایشان باز راند ایشان همان قانون
جاهلیت از پیش آورده خواستند که طریق پدران و آبا و اجداد را رونق دهند آیت آمد که لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مر مردان را اگر خرد باشند و اگر بزرگ بهره ایست
مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ از مالیکه بگذارند پدر و مادر وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک وَلِلنِّسَآءِ نَصِيْبٌ و مر زنانرا نیز حصه هست مِّمَّا
تَرَكَ الْوَالِدٰنِ وَالْاَقْرَبُوْنَ از انچه والدین و اقارب گذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ از انچه کم باشد از مال گذاشته اَوْ كَثُرَ یا بسیار بود
حق سبحانه مقرر ساخته برای ایشان نَصِيْبًا مَّفْرُوْضًا ۝ بهره باندازه پیدا کرده وَاِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث
اُولُوا الْقُرْبٰى خویشانی که میراث نمیبرند وَالْيَتٰمٰى و یتیمانی که بیگانه باشند وَالْمَسٰكِيْنُ و درویشان و محتاجان فَارْزُقُوْهُمْ مِّنْهُ پس بدهید
ایشانرا چیزی از انچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود مراد آنست که بر حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی دهند و گفتند این امر بر سبیل وجوب
بوده و بآیت مواریث و وصایا منسوخ شده وَقُوْلُوْا لَهُمْ و بگوئید مر این جماعت را قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝ سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان
شود وَلْيَخْشَ الَّذِيْنَ و باید که بترسند آنانکه لَوْ تَرَكُوْا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً ضِعٰفًا فرزندان ضعیف و عاجز خَافُوْا
عَلَيْهِمْ بترسید برایشان از بینوائی و ضائع شدن یعنی ورثه باید که با ضعفای اقارب و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم
مرحمت و شفقت مرعی دارند و تفکر کنند که اگر ایشان را فرزندان خرد و عاجز باشند و بعد از فوت ایشان بچنان مجلسی آیند حرمان ایشان جائز هست
یا نی و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس هر چه بخود روا ندارند به نسبت دیگران نیز جائز نشمارند بیت دانی که چه چیز ست کمال روحی مپسند بکس انچه بخود نه پسندی

فَلْيَتَّقُوا اللّٰهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا و باید که بگویند با حاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا ○ سخنی است و درست یعنی عذر جمیل و وعدهٔ نیکو اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه از روی جرأت يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتٰمٰى میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان ظُلْمًا از جهت بیداد و ستم اِنَّمَا يَأْكُلُوْنَ جزین نیست که میخورند فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا در شکمهای خویش آتشی در انوار از ابو برده رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که حق سبحانه برانگیزد در روز قیامت قومی را از گورها و بیرون می آید آتش از دهن های ایشان گفتند که یا رسول الله این کدام طائفه باشند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید اِنَّمَا يَاْكُلُوْنَ فِيْ بُطُوْنِهِمْ نَارًا و در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورندهٔ مال یتیم بعرصات درآید و آتشی که درون او از آن مملوست زبانه میزند و دود از دهن و بینی و گوش و چشم او بیرون می آید و بدین علامت همه کس شناسند که این آکل اموال یتیمان است پس برین سخنها حمل اکل نار بر ظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ و زود باشد که انداخته شوند خورندگان مال یتیم حفص بصیغهٔ معلوم خواند معنی آنست که زود در آیند خورندگان مال یتیم سَعِيْرًا ○ در آتش افروخته يُوْصِيْكُمُ اللّٰهُ امر میکند خدای شما را فِيْۤ اَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان با فریضه میگرداند بحکم خویش در بارهٔ فرزندان شما سهام میراث ایشان لِلذَّكَرِ مر مردی را باشد مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو زن فَاِنْ كُنَّ نِسَآءً پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان مرد نبود فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو یا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشان را باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً و اگر باشد یک وارث دختر بس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر او راست نصفی از متروکهٔ متوفی وَلِاَبَوَيْهِ و مر پدر و مادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ مر هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ایشان حصهٔ شش یکیست مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته باشد فرزندان اِنْ كَانَ لَهٗ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند مرده را فرزندی خواه مرد و خواه زن فَاِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهٗ وَلَدٌ پس اگر نباشد مر آن فرزند مرده را فرزندی وَّوَرِثَهٗۤ اَبَوٰهُ و میراث برند از وی همین مادر و پدر او فَلِاُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست یک باشد از مال و چون حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَاِنْ كَانَ لَهٗۤ اِخْوَةٌ پس اگر باشد مر این متوفی برادران مادری و پدری یا بعضی پدری و بعضی مادری فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه و این نصیبها که بجهت ورثه مفروض شده بدیشان میرسد مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُّوْصِيْ بِهَاۤ وصیت کرده شده است بدان و حفص معلوم میخواند و مدعا آنکه موصی میت است اَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ مورث باشد اٰبَآؤُكُمْ پدران شما وَاَبْنَآؤُكُمْ و پسران شما لَا تَدْرُوْنَ نمیدانید شما اَيُّهُمْ که کدام از ایشان اَقْرَبُ نزدیکترست و بکار آینده تر لَكُمْ نَفْعًا مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید که از اصول و فروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت و در آخرت بشفاعت و چون حق تعالی باحوال ورثه و مورث داناست پس قطع کرد سهام مواریث او فرض گردانید فَرِيْضَةً فرض گردانیدنی مِّنَ اللّٰهِ ثابت از نزدیک خدای اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلِيْمًا دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيْمًا ○ حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ و مر شما راست ای شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ اَزْوَاجُكُمْ نیمهٔ آنکه ترکه گذارند زنان شما اِنْ لَّمْ يَكُنْ اگر نباشد لَّهُنَّ وَلَدٌ مر آن زنان را فرزند خواه یکی و خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما خواه مذکر و خواه مونث خواه صلبی خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَاِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصهٔ چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف یا ربع که حصهٔ شماست بتوان گرفت مِنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که زوجات شما يُّوْصِيْنَ بِهَاۤ وصیت کرده باشند بدان اَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای وامی که در ذمهٔ ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ و مر زنان راست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما می گذارید خواه زن یکی باشد و خواه زیاده همه در ربع شریک اند اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ اگر نباشد مر شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده خواه مذکر و خواه مونث خواه از ایشان و خواه از غیر ایشان فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ مر شما را فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از آنچه شما گذاشته اید از اموال مِّنْۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که تُوْصُوْنَ بِهَاۤ وصیت میکنید بدان

ع ۱۰

أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمهٔ شما باشد وَإِنْ كَانَ واگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردیکه ازو میراث میگیرند كَلَالَةً کسیکه والدین و اولاد ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ و مر این مرد را و زن نیز درین حکم داخل ست أَخٌ برادر مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهر مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر و خواهر السُّدُسُ بششش یک حصه سد از میراث کلاله و مذکر درین صورت با مؤنث یکسانست فَإِنْ كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان بتمامی خواه ذکور و خواه اناث یا مختلط از فرق یقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انبازانند در سه یک مال بی مزیت ذکور بر اناث و این میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی که بوقت مرگ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتیکه میت غیر زیان آرنده باشد بر ورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث مال متجاوز باشد و زیان در دین اینکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمهٔ او چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ نگاهدارید وصیتی را که هست از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست به نیات شما در نفع و ضرر حَلِيمٌ بردبارست بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بتوبه گناه از ایشان عفو فرماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدا و رسول او را درین حکمها يُدْخِلْهُ در آرد خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه داخلان درین جنات جاویدان باشند دران وَذَٰلِكَ و این ادخال مطیعان در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستگاری بزرگست وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که نافرمانی کند خدای و رسول او را چون عیینه بن حصین فزاری که بمیراث کودکان و زنان راضی نشد و گفت من میراث ندهم مگر کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیت فرستاد که هر که فرمان خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و درگذرد از آن اندازهای که در حلال و حرام و میراث و سائر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتش و چه آتشی خَالِدًا فِيهَا در حالتیکه جاوید باشد دران مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنانی که از جهت متابعت هوای نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد محصنات اند یعنی شوهرداران فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید عَلَيْهِنَّ بر فعل فاحشهٔ این زنان أَرْبَعَةً مِنْكُمْ چهار مرد عاقل و بالغ از شما که مومنان باشند تا بر ایشان گواهی دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر این چهار تن بزنا بر ایشان گواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاهدارید این زنان را و بند کنید در خانها و اصح اقوال آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار برین وجه بود که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتیکه متوفی سازد ایشان را ملک الموت یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا گرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای ایشان راهی یا حدی تعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدام ست خواجه فرمود که الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مائة جلدة و تغریب عام پس بحکم این حدیث امساک بیوت منسوخ شد و اشهاد و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ بیایند بفاحشه از شما که مسلمانان آزار دهید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش و ملامت کنید و ابن عباس فرمود که ایشان را بدست نیز ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه وَأَصْلَحَا و کار خود بصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستیکه خدای هست توبه پذیرنده از بندگان رَحِيمًا مهربان بر توبه بندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدایست نه بطریق وجوب بلکه از روی عده که خلاف دران متصور نیست و وعدهٔ قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانی ست که يَعْمَلُونَ السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و سیاطی فرموده که گناه مومن بجهل ست یعنی نه از روی فسق و عناد و جحود و استکبار و شاید که جهل اسم

بعقوبت آن و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ پس بازگشت مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمان نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر
بملک الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن گناه در دل متمکن گردد و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ ست و اگرچه بمقدار فواق ناقه باشد
و در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که بیک نفس پیش از مرگ توبه کند ملائکه بطریق استحسان میگویند که چه زود آمدی چه خوش مسارعت نمودی مؤید این قول ست آنکه
حضرت رسالت پناه فرمود که + ان الله یقبل توبة عبد ما لم یغرغر + بزرگان گفته اند که چون وقت حلول اجل و زمان نزول موت معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید
کرد و از رجوع بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی ها در دو ندم باش + هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته
بعد از گناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ توبه دهد خدای و بازگردد بمغفرت بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم
کننده بآنچه تائب را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسانرا که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ بدیها میکنند حَتَّىٰ
إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی از ایشان را مرگ قَالَ إِنِّي گوید بدرستیکه من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن
در شان توبه منافقان ست و توبه ایشان قبول اسلام باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ
و نه توبه مقبول ست مر آنهارا که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت سوق روح از هیچ کافر و منافق ایمان مقبول نیست زیراکه
ایمان باس ست و آن سود نمیدارد بقوله تعالی فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر میرند و حال آنکه أَعْتَدْنَا لَهُمْ
آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا ○ عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات
کردی و زوجه از و باز ماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل
در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی و الا بشوهر دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج
منع کرده محبوس میداشتی تا هر میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس ببردی و اگر آن زن قبل از القای ثوب بر
باهل خود پیوستی وارث زوج متوفی برو دست نبودی و در اول اسلام همین قانون عایت کردندی تا وقتیکه ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه نام از و
باز ماند پس ابو قیس که از زن دیگر بود کبیشه را بتحت تصرف در آورد با او معیشتی بطریق مضاره آغاز نهاد غرضش آنکه هرچه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال بحضرت
رسالت پناه بموقف عرض رسانید خواجه عالم فرمود که بخانه بازگرد و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت عزت چه فرمان رسد کبیشه بازگردید و بعضی دیگر از
زنان مدینه که بدان بلا مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند و گفتند یا رسول الله + کلنا کهیئة کبیشة + ما همه بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیت نوشیده ایم
و لباس محنت طراز از این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رافت این آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست
مر شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنانرا كَرْهًا از روی ناپایست و کراهیت ایشان تقیید میراث گرفتن بکره دلالت بر آن نمی کند که بطوع
و رغبت ایشان میراث توان گرفت بجهت آنکه تخصیص شیء بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمی کند کقوله تعالی و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت
عدم خشیه املاق هم جائز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنانرا از تزویج و گفته اند خطاب با مردانیست که زنان خود را به تنگ آورده برای آنکه
از سر مهر خود در گذرند ایشان را در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنانرا محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ
بعضی از آنچه بایشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعمل زشت روشن کرده شده بشهود عدول و حفص بکسر یا خوانده
یعنی فاحشه روشن کننده حال ایشان و فاحشه درین آیت نشوز ست یعنی چون سر باز زند از صحبت مرد و مردرا رنجه دارد و ابو که از وی خلع طلبد و گفته اند
فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده حالا این حکم منسوخ ست وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنان

مرتکب فاحشه نشده اند بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشان را احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست فَإِنْ
كَرِهْتُمُوهُنَّ پس اگر ایشان را نخواهید صبر کنید بران فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا پس شاید آنکه شما کاره باشید چیزی را وَيَجْعَلَ اللَّهُ و گرداند خدای
و پدید آرد برای شما فِيهِ در آن چیز مکروه خَيْرًا كَثِيرًا ○ نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم بر تحمل مکاره وَإِنْ أَرَدْتُمُ و اگر خواهید شما بواسطه کراهیت
از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ طلب بدل کردن زنی مَكَانَ زَوْجٍ بجای زن دیگر وَآتَيْتُمْ و داده باشید
إِحْدَاهُنَّ یکی از ایشان را که داعیه طلاق او دارید قِنْطَارًا مال بسیار بجهت کابین فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی اندک
و نه بسیار أَتَأْخُذُونَهُ آیا میگیرید چیزی از آن زن بُهْتَانًا بباطل و ستم وَإِثْمًا مُبِينًا و جرمی ظاهر و گناهی هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال
میکنند و معنی بهتان درین آیت آنست که شوهر مهری را زبرای زن فرض کرده و بران گواه گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعای او آنست که آن مهر فرض
نکرده و این بهتان صریح ست وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ و چگونه و بکدام وجه و بچه جهت فرا میستانید مال را از زنان خود وَقَدْ أَفْضَىٰ بحال آنکه رسیده است
بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ برخی از شما ببرخی دیگر افضی کنایت از مباشرت ست وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ و فرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد مِيثَاقًا غَلِيظًا
پیمان محکم و عهد استوار که آن کلمه نکاح ست یعنی ایجاب و قبول در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان در زمان جاهلیت
ازواج آبای خود را نکاح میکردند حق سبحانه ازین عمل نهی فرمود و گفت وَلَا تَنْكِحُوا و بزنی مخواهید و بنکاح در میارید مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ آنرا که بخواسته اند
پدران شما مِنَ النِّسَاءِ از زنان و بنکاح در آورده إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه گذشته است قبل از تحریم که آن معفو عنه ست إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نکاح
زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم فَاحِشَةً عمل زشت و ناپسندیده وَمَقْتًا و مبغوض خدای و مومنان این عمل نزد اشراف عرب مکروه و مبغوض
می بوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقیت میگفته اند یعنی دشمن داشته شده وَسَاءَ سَبِيلًا و بد راهی که این راه است گفته اند مراتب قبح
سه ست یکی قبح عقلی که فاحشة اشارت بدانست دوم قبح شرعی که مقت عبارت از آنست سوم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل برآنست حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ حرام
کرده شد بر شما أُمَّهَاتُكُمْ نکاح مادران شما و این امومت عمومی دارد هر زنی که نسب تو بدو راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر هرچند
بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر و مادر مادر را و هرچند بالا باشد حکم مادر دارد در تحریم وَبَنَاتُكُمْ و دختران شما و این نیز عام ست هر زنیکه نسب او بمرد باز
گردد از جهت اولاد ذکور یا اناث بیک درجه یا زیادت در بنات داخل ست وَأَخَوَاتُكُمْ و خواهران شما هر زنی که با مردی در صلبی بوده باشد یا برحمی گذشته او
خواهر اوست پس خواهر عام باشد بعضی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَعَمَّاتُكُمْ و خواهران پدران شما هر زنی را که با پدر کسی یا پدر پدر و هرچند
بالا رود در صلبی بوده باشد یا برحمی مرور نموده عمه آنکس ست و اینجا نیز طرق ثلاثه متصور ست یعنی پدری و مادری و یا پدری و یا مادری وَخَالَاتُكُمْ
و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا برحمی گذشته خاله آنکس ست و وقوع آن بوجوه مذکوره
امکان دارد وَبَنَاتُ الْأَخِ و دختران برادر بر وجه که اخوت ثابت شود از وجوه ثلاثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانچه دور شوند
همان حکم دارند وَبَنَاتُ الْأُخْتِ و دختران خواهران از هر وجه که اختیت تحقق یابد و این نیز متناول بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان
ست هرچند پایان روند همه اهل بنات اخت اند وَأُمَّهَاتُكُمُ و حرام کرده شده اند بر شما مادران شما اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ آنها که شیر داده اند شما را مرضعه را مادر
میگویند از برای حرمت ایشان پس هر زنی که شیر دهد کسی را و زنیکه داده باشد آن شیر دهنده را و زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که بشیر او از زوجه او
یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام رضاعی اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ و خواهران شما از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک رحمهما الله بر آنند که
حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن ثابتست و بمذهب امام شافعی و امام احمد رح بکمتر از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت نمیشود وَأُمَّهَاتُ

ع ۸

نِسَآئِکُمْ و مادران زنان شما و جدات من کو حه از قبل پدر و مادر به نسب و رضاع همین حکم دارد وَرَبَآئِبُکُمْ و دختران زنان شما الّٰتِیْ فِیْ حُجُوْرِکُمْ
آن دختران که در کنار تربیت شما پرورش مییابند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند مِّنْ نِّسَآئِکُمُ الّٰتِیْ از ان زنانی که دَخَلْتُمْ بِهِنَّ
شما با ایشان دخول کرده باشید فَاِنْ لَّمْ تَکُوْنُوْا پس اگر نباشید شما که بخلوت دَخَلْتُمْ بِهِنَّ در آمده با ایشان این دخول کنایت است از مباشرت فَلَا جُنَاحَ
عَلَیْکُمْ پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب وَحَلَآئِلُ اَبْنَآئِکُمْ و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ آن پسران که از
پشتهای شما اند چون حضرت رسالت پناه زینب را بعد از آنکه زید بن حارث که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد و حضرت بعقد نکاح در آورد مشرکان عرب
آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را خواسته این آیت فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام ست نه زن کسیکه پسر خوانده باشد وَاَنْ تَجْمَعُوْا و دیگر حرام ست بر شما آنکه جمع
کنید بَیْنَ الْاُخْتَیْنِ میان دو خواهر در یک نکاح اِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسران
بر آنند که مراد از ما قد سلف آنست که یعقوب علی نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهران لیا مادر یهودا و راحیل مادر یوسف و در دین وی حلال بود
اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزگار آن کسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رَّحِیْمًا ۝ مهربان بر کسانیکه در اسلام
این عمل بجای آورده اند و بعد از ان توبه کرده ❊ تامل در معنی ان الله غفور رحیم مفلسان بی بضاعت را سرمایه امید ست بیت سرمایه عاصیان بازار امید غفران تو و رحمت بی غایت تست ❊

وَّالْمُحْصَنٰتُ و حرام کرده شده بر شما شوهرداران مِنَ النِّسَآءِ از زنان اِلَّا مَا مَلَکَتْ مگر آنچه مالک شده است
اَیْمَانُکُمْ دستهای شما ابو سعید خدری رض نقل میکند که در حرب حنین از غنائم اوطاس مال بیقیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشان را
بحسب و نسب میشناختیم بعد از اسیری ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهرداران ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را اگرچه ملک
یمین ما بودند از قبیل محصنات میشمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت پناه این آیت نازل شد که زنان کفار اگرچه شوهردار اند اما چون بسبب سبی ملک
یمین شما اند تصرف در ایشان حلال ست بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم ست رح و باقی ائمه بمجرد سبی ایشان را حلال
میدانند کِتٰبَ اللّٰهِ ملازم باشید فرض خدای را در باب مناکحات یا مصدر موکد ست یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی عَلَیْکُمْ بر شما در محرمات وَاُحِلَّ لَکُمْ
و حلال گردانید مر شما را و حفص مجهول میخوانند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما مَّا وَرَآءَ ذٰلِکُمْ آنچه غیر ازین محرمات مذکوره است و بحدیث محرمات
نیز ثابت شده چون نکاح مرأة بر عمه او و بر خاله او و بر خواهرزاده او و بر برادرزاده او و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امت بر آزاد و تزویج
بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقه مذکور ست و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرمود پس روا باشد شما را اَنْ تَبْتَغُوْا آنکه بطلبید زنانی که غیر محرم
باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بِاَمْوَالِکُمْ بمالهای خود مُّحْصِنِیْنَ در حالتیکه بآن تزوج متعفف باشید یعنی دین خود را بآن نکاح در پناه آرید
غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ و نباشید زناکنندگان فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهٖ پس هرکه برخورداری یافته اید بدو مِنْهُنَّ از زنان بسبب نکاح فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید
ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان فَرِیْضَةً مقرر کرده و مفروض ساخته چه مهر در مقابله استمتاع ست وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ وبال گناهی نیست بر شما که
ازواج و زوجات اید فِیْمَا تَرٰضَیْتُمْ بِهٖ در آنچه با یکدیگر راضی شوید بآنچیز مِنْۢ بَعْدِ الْفَرِیْضَةِ از پس آن مهری که فرض شده باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن
ابا کند از مهر و مرد در عوض آن چیزی بوی دهد یا زن از مهر کم کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه هست یا در صحبت و مفارقت اِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلِیْمًا بدرستی
که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَکِیْمًا ۝ محکم کار در حرمات نکاح ایشان وَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ مِنْکُمْ طَوْلًا و هر کرا استطاعت نیست از شما از روی
توانائی و توانگری اَنْ یَّنْکِحَ الْمُحْصَنٰتِ الْمُؤْمِنٰتِ آنکه بنکاح در آرد زنان آزاد گرویده را فَمِنْ مَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ پس باید که بخواهد برنی
آنچه مالک آنست دستهای شما مِّنْ فَتَیٰتِکُمُ الْمُؤْمِنٰتِ از کنیزکان شما که گرویدگانند وَاللّٰهُ اَعْلَمُ و خدای داناتر ست بِاِیْمَانِکُمْ

الجزء الخامس

بگردیدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُمْ برخی از شما که عبید و اماایدمِّنْ بَعْضٍ ۚ از برخی دیگر یعنی همه شریک‌اید در ایمان یا شما از یکدیگرید در نسبت پدر همه شما آدم است فَانْكِحُوْهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِاِذْنِ اَهْلِهِنَّ بدستوری خداوندان ایشان چه ایشان مملوک دیگری اند وَاٰتُوْهُنَّ و بدهید بکنیزکان نکاح کرده اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوْفِ به نیکوئی یعنی بی کاستی و مضائقه و دادن مهر با ایشان هم باذن مالکان ایشان باید مُحْصَنٰتٍ در حالتیکه این کنیزکان نگاهدارنده فروج خود باشند غَيْرَ مُسٰفِحٰتٍ نه زناکنندگان باشکارا وَّلَا مُتَّخِذٰتِ اَخْدَانٍ ۚ و نه فراگیرندگان دوستان پنهانی فَاِذَآ اُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاهدارند فروج خود را از حرام بسبب تزویج و حفص بصیغهٔ مجهول میخواند و معنی آنست که آن هنگام که جواری شوهر کرده شدند فَاِنْ اَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنٰتِ نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ ۭ از حدی که خدای مقرر کرده و حد زنی آزاد بی شوهر صد تازیانه است و از آن کنیزک پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است امام شافعی رح میگوید که تغریب کنیزک نصف عام باشد امام اعظم رح فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و در همه مذهب زنان عبید و اما رجم نیست ذٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای آنکسی است که ترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنْكُمْ ۭ از شما که عزبا ئید وَاَنْ تَصْبِرُوْا و آنکه صبر کنید از نکاح کنیزکان خَيْرٌ لَّكُمْ ۭ بهتر است مر شما را و با حتیاط نزدیک در صیانت ولد خود از بندگی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَّحِيْمٌ ۧ مهربانست برخصت بندگان را يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید شما را سُنَنَ الَّذِيْنَ راههای آنکسانی که بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسماعیل است یا روش پیشینیان از اهل حق و باطل وَيَتُوْبَ عَلَيْكُمْ ۭ و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران آثام وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيْمٌ ۝ درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند وَاللّٰهُ يُرِيْدُ و خدای میخواهد اَنْ يَّتُوْبَ عَلَيْكُمْ ۣ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبهٔ شما گردد وَيُرِيْدُ الَّذِيْنَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُوْنَ الشَّهَوٰتِ پیروی میکنند آرزوهای نفس را اَنْ تَمِيْلُوْا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا عَظِيْمًا ۝ میل کردنی بزرگ چون آیت تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شده یهود اعراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیت نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيْدُ اللّٰهُ میخواهد خدای اَنْ يُّخَفِّفَ عَنْكُمْ ۚ آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکسار شوید شیخ منصور ماتریدی رح فرموده که مراد تخفیف است در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال العقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال و آصال بسیار بوده وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ و آفریده شده است آدمی ضَعِيْفًا ۝ ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ما مهین آفریده شده قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است در مهم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا ندارد یا در سترا و ضرا و نعمت و محنت شکیبا نیست محققان گویند حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد او را به ضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او پدید آید سمت ضعفی که بر صفحهٔ حال او کشیده شده زبان اعتذار بکشاید و تسمیهٔ او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت من آن ظلوم و جهولم که اولم گفتی چه آید از ضعفا ای کریم و ز جهال يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای زمرهٔ گرویدگان لَا تَاْكُلُوْٓا اَمْوَالَكُمْ مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُمْ در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربوا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشد جهت تصرف

تِجَارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ از خشنودی و خوشدلی هریک از شما که متعاقد انید وَلَا تَقْتُلُوٓا اَنْفُسَكُمْ و مکشید بناحق و نارو نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقة یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک مکنید چنانچه جهال بت پرستان هند خود را برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات میفگنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند که مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای نفس و یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط ربانی ست اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِكُمْ بشما از امت محمد رَحِيْمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید آن از غایت رحمت ست وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هرکه بکند و بفعل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز از حدود وَّظُلْمًا و از وجه ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيْهِ نَارًا پس زود باشد که در آریم او را در آتشی مراد از دوزخ ست وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا برخدای سهل و آسان اِنْ تَجْتَنِبُوْا اگر بیکطرف شوید و پهلوتهی کنید یعنی بپرهیزید کَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ درگذرانیم و عفو کنیم عَنْكُمْ سَيِّاٰتِكُمْ از شما گناهان خرد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُمْ و در آریم شما را مُّدْخَلًا كَرِيْمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت ست ملخص آیت آنست که هرکه از کبائر پرهیز کند صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند و بصغائر مواخذه نماید یا برعکس علما را در کبائر اختلاف ست بعضی برانند که هر گناهی که خدای از ان نهی کرده کبیره است و گفته اند که هرچه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارًا یا بغضب و لعنت مانند و غضب اللّٰه علیهم و لعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه و لهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بصحت رسیده آنست که کبیره گناهی ست که شارع بران حدی مرتب ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده و در تاویلات کاشفی مذکور ست که اگر بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر ست در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را اثباتی نباشد و در آریم ایشان را بمدخل کریم که حضرت جمع ست بیت تا کی در تفرقه سوزی چو شمع + غرقه شو در لجهٔ دریای جمع + در لوائح فرموده که تفرقه عبارت از انست که دل را بواسطهٔ تعلق بامور متعدده پراگنده سازی و جمعیت آنکه از همه بمشاهدهٔ واحد پردازی رباعی ای در دل تو هزار مشکل زهمه + مشکل شود آسوده ترا دل زهمه + چون تفرقهٔ دل ست حاصل زهمه + دل را بیکی سپار و بگسل زهمه + در اسباب نزول آورده که ام سلمه بعرض سالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان از ان مثوبت محروم اند و رجال با وجود احراز غنائم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دائرهٔ رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و میراث بهره مند می شدیم آیت آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللّٰهُ آنچیز را که خدای افزونی داد بِهٖ بدان چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را از شما که مردانند عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِلرِّجَالِ نَصِيْبٌ مر مردان را نصیبی ست و بهره مقدر مِّمَّا اكْتَسَبُوْا از ثواب انچه کسب کرده اند چون جهاد و سائر اعمال خیر وَلِلنِّسَآءِ نَصِيْبٌ و مر زنان را بهره است مقدر مِّمَّا اكْتَسَبْنَ و ثواب انچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون هریک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارید آرزو به بهرهٔ دیگری مبرید وَسْئَلُوا اللّٰهَ و بخواهید از خدای و طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا بهمه چیزها دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هرچه خواهد و بهرکه دهد چنان باید و جز آن نشاید بیت گر مفلس و گر توانگرت گرداند + او مصلحت تو از تو به میداند + آورده اند که در زمان جاهلیت فرزند اجنبی را پسر خود می خواندند و در میراث داخل سائر ورثه میشد حق سبحانه از ان نهی کرده فرمود وَلِكُلٍّ و برای هریک از شما جَعَلْنَا مَوَالِيَ آفریدیم عصبه و میراث خواران تا آخر از نصیب خود کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدٰنِ از انچه باز گذارند پدر و مادر او وَالْاَقْرَبُوْنَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر سهم

در میان عرب بود که با یکدیگر معاقده میکردند و بهم مخالفت و معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین می گفت حربک حربی و سلمک سلمی دوست تو
دوست منست و دشمن تو دشمن منست تو از من میراث بری من از تو و تو عاقلهٔ من باشی و من عاقلهٔ تو و این سخنان را بسوگند مؤکد می ساختند و حلیف را
سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیت مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا دارند که باخذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند
حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا سخن معاقده مذکور نشد این آیت نازل گشت که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آنکسانیکه در مخالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ
دستهای شما اسناد معاقده بایدی بطریق مجازست و سبب درین اسناد آنکه متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشانرا
نَصِيبَهُمْ بهرهٔ ایشان که سدس میراث است و حکم این آیت بحکم آیت اولوا الارحام منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیزها از عهود و مواثیق و محالفات شَهِيدًا ۝ گواه آورده اند که حبیبه زوجهٔ سعد بن ربیع رض یا جمیله زوجهٔ ثابت بن قیس طریقهٔ نشوز پیش گرفته با شوهر ابای
بسیار کرده و شوهر از غایت اضطراب ملطمانچه بر روی وی زده داد و شکایت پیش پدر خود برده و باتفاق پدر بملازمت حضرت پیغمبر رفته قصهٔ گذشته را بموقف عرض
رسانید و آنحضرت بقصاص بر شوهر دی حکم نمود پدر و دختر متوجه طلب قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل ع آیت آورده که الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
مردان کارگزارانند تسلط یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قائم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت پناه پدر و دختر را آواز داد که باز گردید ما کاری خواستیم و خدای
کاری خواست و الذی اراد الله خیر و مفهوم این آیت تفضیل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرمایندهٔ زنان اند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بسبب
آنچیزیکه تفضیل کرد و افزونی داد خدای بَعْضَهُمْ بعضی از ایشانرا که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و حلم و فور حدس و فهم است
و بجهاد و بکمال صوم و صلوة و جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عیدین و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال
آن و آنکه انبیاء و ائمه از مردان اند از همه بفضائل اکمل و اشرفند وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادن مردانرا بر زنان بسبب آنچیزی که نفقه میکنند بر ایشان
مِنْ أَمْوَالِهِمْ از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدایرا یا قیام کنندگان
بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاهدارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ بآنکه
نگاهداشت خدای مر ایشانرا وَاللَّاتِي تَخَافُونَ و آن زنانی که میدانید یا می ترسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی و تسلط ایشانرا فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشانرا
بکلماتی که دلهای ایشانرا نرم گرداند یا تعلیم دهید ایشانرا و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها یعنی با ایشان
در یک جامهٔ خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشانرا زدنی که نخراشد و نشکند و هیچ عضو را زشت نکند و گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست
و هجر هنگام ظهور نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا پس مطلبید
بر ایشان راه بیدادی إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر ایشان راضی شود كَبِيرًا ۝ بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانید شما ای
حکام شرع یا اولیای زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس انگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از
کسان شوهر تا مافی الضمیر مرد را از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند وَحَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد مِنْ أَهْلِهَا از قبیلهٔ و اقربای زن تا او نیز مکنون
خاطر زن را در طلب صحبت و میل فرقت بداند إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا اگر خواهند حکمین باصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا سازگاری افگند خدای
تعالی میان زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستیکه هست خدای عَلِيمًا خَبِيرًا ۝ دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را
وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا و انباز مکنید بوی چیزی را از اصنام و غیره وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکوئی کنید مادر و پدر را احسانا نکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي
الْقُرْبَىٰ و با خویشان بصلهٔ رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و زکوة وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ

و با همسایهٔ خویشاوندان بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایهٔ بیگانه یعنی آنکه خویشی ندارد و با همسایهٔ کافر و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند مطلقا حق همسایه
اراده خیر باشد برایشان و دفع ضرر ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رض وارد شده که لا یدخل الجنة عبد لا یامن جاره بوائقه امام قشیری قدس سره فرموده هرگاه
که جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی پس تو حق همسایهٔ نفس اکه پیوست بطریق اولی که فرو نگذاری خواطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری همسایهٔ
دل که روح ست نیکوئی نمائی و او را از مساکنت با کونات و مجاورت با موجودات منع فرمائی و همسایهٔ روح سر است که سر ست از غیبت مواطن شهوات و حجاب مکاشفات
مانع شوی و از همه سزاوارتر آنکه از سر و هو معکم غافل نگردی و یقین دانی که رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست + با دلق گدا و اطلس شه همه اوست +
در انجمن فرق و نهانخانهٔ جمع + بالله همه اوست ثم بالله همه اوست + وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ دیگر نیکوئی کنید با همنشین و همصحبت صاحب کشاف
فرموده که مراد مصاحب ست و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم و آموختن حرفت یا همنشین در مسجد غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت
ست و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با رهگذریان و مهمانان یا مسافر وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما
اند اِنَّ اللهَ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ دوست نمی دارد مَنْ كَانَ مُخْتَالًا هر کرا که باشد خرامنده به تکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان
و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا تا زنده خود ستاینده که حقوق الهی موذی نسازد و نه با احسان با خلق پردازد و فخر و تکبر کننده
بِالَّذِينَ يَبْخَلُونَ دوست نمیدارد خدای آنانرا که بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود و نصاری از روی نصیحت میگفتند مال خود بر این مرد
یعنی پیغمبر ص و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرومانده و محتاج گردید و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیت نازل شد که خدای
آنانرا دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیلی وَيَكْتُمُونَ و میپوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللهُ
آنچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت پناه ص است که حق تعالی بدیشان عطا کرده بود
در توریت و آنرا بپوشیدند وَاَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ و آماده کردیم برای یهود که بخل ورزیده اند و عطای الهی یا نعت حضرت رسالت پناه را میپوشند
عَذَابًا مُّهِينًا عذاب خوار کننده که عذاب دوزخ ست وَالَّذِينَ و برای آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ برای دیدار مردمان و ملاحظهٔ ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت لشکرها جمع میکردند
و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان مبتنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض
و اعراض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ و نمی گروند از روی حقیقت بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامت ست وَمَنْ يَكُنِ
الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو رانده یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا مر او را یار و دمساز فَسَاءَ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا و هر آینه در آخرت نیز
با او خواهد بود قال الله تعالی فبئس القرین حکم ثانی میفرماید مثنوی هر کرا این جایگه قرین تو اوست + آن سرا نیز همنشین تو اوست + دوستی جو که جان بنظرایش
در دو عالم ترا بکار آید + دیو را همنشین خویش مکن + نفس بد را قرین خویش مکن + وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مرایشانرا
لَوْ آمَنُوا بِاللهِ اگر ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال او را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون کردندی
حق خدای بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللهُ از آنچه داده است خدای بر ایشان وَكَانَ اللهُ و هست خدای بِهِمْ عَلِيمًا بر ایشان و اقوال
و افعال و احوال ایشان دانا جزای فراخور آنها خواهد داد اِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ بدرستیکه خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ ذره در وزن
ذره مورچه سرخ را گویند که از غایت صغر بی تعمق نظر بر نگرنده ظاهر نشود و اشهر آنست که ذره چیزی ست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا
ظاهر گردد و او را چندان وزنی نبوده که بوزن در آید حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی نه از ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه عقاب

مقرر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَاِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان نامهٔ
مومن يُضٰعِفْهَا ثواب آنرا زیاده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَّدُنْهُ از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس
اَجْرًا عَظِيْمًا ﴿۴۰﴾ عطای بزرگ و بی اندازه اجر را عطا گفت بجهت آنکه تابع آنست و مزید بران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه اِذَا جِئْنَا وقتیکه
بیاریم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيْدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر اقوال و افعال ایشان خود گواهی خواهد داد وَّجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا
ای محمد عَلٰى هٰٓؤُلَآءِ برین گروه از امت تو شَهِيْدًا ﴿۴۱﴾ گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطائف قشیریه مذکورست که چون پیغمبر را شفیع
امت ساخته اند شهید امت نیز میسازند و مقررست که شهادت بنوعی ادا خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در و گواهی انبیا
و آن روز قیامتست يَوَدُّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُوْلَ و نافرمانی کردند رسول وی را لَوْ تُسَوّٰى
آنکه راست کرده شود بِهِمُ الْاَرْضُ بدیشان زمین یعنی دفن نکنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نکردندی یا کنایتست از آنکه ایشان آرزومند اند که
خاک شوند چه زمین بخاک است کرده شود وَلَا يَكْتُمُوْنَ اللّٰهَ و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيْثًا ﴿۴۲﴾ سخنی را يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای
آن کسانیکه گرویده اند بخدا و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلٰوةَ گرد نماز مگردید وَاَنْتُمْ سُكٰرٰى و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر مسکرات
این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانهٔ
عبدالرحمن بن عوف رض بشرب خمر که دران وقت مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان نماز شام باستماع صحابهٔ
کرام رسیده بنماز برخاستند و امام ایشان از غایت سکر در سورهٔ کافرون حرف لا را که در چهار موضع ثبت است حذف نمود و این آیت نازل شد که در
وقت غلبهٔ سکر بنماز نزدیک مشوید حَتّٰى تَعْلَمُوْا تا وقتیکه بدانید مَا تَقُوْلُوْنَ آنچیز را که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکند بسوی قوای
روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحهٔ جان دارند که نزدیک مشوید بنماز قربت و مسجد جامع دل دران وقتیکه مستان باشید از سکر غفلت تا وقتیکه از مستی هوشیار شده
دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی یناجی ربه رباعی ایکه در مستی هستی مانده + دایما در خودپرستی مانده + بر سر ایوان حدت کی رسی
چون تو در زندان پستی مانده + وَلَا جُنُبًا و نزدیک مشوید بنماز در حالتیکه جنب باشید و محتاج بغسل اِلَّا عَابِرِيْ سَبِيْلٍ مگر آنکه روندگان باشید
یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود و دران محل بتیمم نماز توانید گذارد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گزاردن حَتّٰى تَغْتَسِلُوْا تا وقتیکه
غسل کنید و بعضی گفته اند مراد از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد نیاید مگر آنکه راه بران باشد وَاِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت جنابت
مَّرْضٰٓى بیماران مراد بیماریست که دران از استعمال آب بترسند که ضرر بود اَوْ عَلٰى سَفَرٍ یا باشید در سفر اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِّنْكُمْ یا بیاید یکی از شما
مِّنَ الْغَآئِطِ از خلاجای و محدث شده باشد بخروج خارجی از احد السبیلین اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را امام شافعی رح برآنست
که چون بعضی از بدن مرد ملاصق بدن زنی شود از غیر محارم و اجنبیه و صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض گردد و امام مالک و امام احمد رح برآنند
که لمس بشهوت وضو را می شکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم رح مباشرت فاحشه را که تماس فرجین است بی حائل و انتشار آلت ناقض وضو
میداند و بهر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوْا مَآءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوْا پس قصد کنید صَعِيْدًا طَيِّبًا
خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر آنست که غزوهٔ بنی المصطلق ست که شبانه سپاه اسلام در منزل بی آب فرود آمده بودند و پیشتر
از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را باب رسانند قضا را عقد عائشه رض گم شد و عزیمت بسبب فقدان آن در توقف افتاد تا روز شد و مردم بعضی
محدث و بعضی جنب بودند شکایت آن حکایت بنزدیک صدیق رض بردند و او بخیمهٔ عائشه رض در آمده دید که حضرت رسالت پناه سر در کنار وی نهاده در خواب

وقف النبی علیه السلام

ع

صدیق رضی الله عنه زبان بطعن بعائشه رضی الله عنها بگشاد و سر انگشتان طعنه نیز بر تهیگاه وی زد ناگاه سید عالم صلی الله علیه وسلم بیدار شد و بر مضمون حال و ملال صحابه اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل در رسید و حکم آورد که چون آب نمیابید فتیمموا صعیدا طیبا + قصد کنید چیزی را از اجزای ارض که خاک پاک باشد و دست بران زنید فامسحوا پس مسح کنید دست خود را بوجوهکم بتمام رویهای خویش وایدیکم و بسائید دستهای خود را بدان تا مرفق ان الله کان بدرستیکه خدای هست عفوا درگذراننده از شما و تخفیف کننده غفورا ۝ آمرزنده کسانیکه تیمم کنند الم تر آیا نمی بینی و نمی نگری الی الذین اوتوا بسوی آنانکه داده اند ایشانرا نصیبا من الکتب بهره از علم توریت یشترون الضللة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت مصطفی عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار وی نمودند و یریدون و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت ان تضلوا السبیل ۝ آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید والله اعلم و خدای داناتر است باعدائکم بدشمنان شما که یهودند وکفی بالله ولیا و بسنده است خدای دوست شما و متولی امور شما وکفی بالله نصیرا ۝ و بس است خدای یاری دهنده شما بر دشمنان من الذین هادوا بعضی از آنکسانکه بدین یهودیه متدین شده اند یحرفون الکلم میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عن مواضعه از اماکن آن مراد تحریف نعت پیغمبرست یا تاویل کلمات توریت را بر وفق رای و طبع خود یا تغییر کلام پیغمبر یا کتمان آیت رجم آورده اند که زمره از یهود بملازمت حضرت رسالت پناه می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را محرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که دشمنان شما یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف می کنند ویقولون و میگویند سمعنا شنیدیم قول ترا وعصینا و نافرمانی کردیم امر ترا و لفظ و عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد و در تیسیر گوید اظهار الطاعة واضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که بزبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و بلسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند واسمع غیر مسمع بشنو در حالتیکه غیر شنونده شده باشی این کلمه ذو وجهین ست یعنی دو روئی در مدح دارد و دو روئی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام دادن باشد پس معنی کلمه این ست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و برین تقدیر دعا مله باشد و وجه ذم چنانست که اسماع شنوانیدن بود میگویند که بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه مدح را پرده نفاق میساخته اند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وراعنا و این کلمه نیز محتمل الوجهین ست وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاهدار ما را و در ما نگر و وجه ذمش آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بران حضرت و گفته اند یهود اشباع میکردند کسره عین را و راعینا می گفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت را برعی غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند لیا بالسنتهم در حالتیکه گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی فعلیکه از مراعات ست بلغت عرب آنرا برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق لحن راعینا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند وطعنا فی الدین ۝ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی منسوب بود آیا چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی موسی معترف بودند ولو انهم قالوا و اگر ایشان گفتندی سمعنا شنیدیم سخن ترا واطعنا و فرمان بردیم امر ترا واسمع و بشنو سخن ما را وانظرنا و در ما نگاه کن لکان خیرا لهم هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام و طعن در دین اسلام واقوم و راست تر بودی سخن ایشان ولکن لعنهم الله و لیکن رانده است خدای ایشانرا و از رحمت خود دور کرده بکفرهم بسبب کفر ایشان و مجازات بران فلا یؤمنون پس نمی گروند ایشان الا قلیلا ۝ مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیفی که معتدبه و معتبر نباشد و آن ایمان ست ببعضی از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندکی از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر وارد است که حضرت رسالت پناه احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبید و گفت یا معشر الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق ست و شما را در توریت از حال من خبر داده

بر

وبر ایمان بمن بمیثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا امید انیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ
ای آن کسانیکه شما را کتاب داده اند یعنی توریت اٰمِنُوْا تصدیق کنید و بگروید بِمَا نَزَّلْنَا بانچه که فرو فرستادیم بر بندهٔ خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالیکه باور دارنده است
و تصدیق کننده لِّمَا مَعَکُمْ مر آن چیزی را که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریت شماست در اصول دین پس بدو بگروید مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّطْمِسَ
پیش از آنکه محو کنیم وُجُوْهًا رویها را یعنی صور آنرا نیست سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس باز گردانیم آن رویها را عَلٰٓی
اَدْبَارِهَآ بر هیئات قفاهای آن یعنی شکل رو را بر صورت پس سر مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا ثبت سازیم
تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این سیاستی است
در غایت زشتی و رسوائی اَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشانرا که اصحاب وجوه اند از رحمت خود یا مسخ سازیم کَمَا لَعَنَّآ همچنانچه براندیم یا مسخ گردانیدیم اَصْحٰبَ
السَّبْتِ یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَکَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست فرمان خدای یا وعید او
مَفْعُوْلًا۝ بودنی و هر آینه بخواهد بود اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ بدرستیکه خدای نمی آمرزد اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَیَغْفِرُ
مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد آن گناهی را که غیر از شرک بود لِمَنْ یَّشَآءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیلهٔ عبادت و عرفان شیخ امام زاهد فرموده که
می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد العذاب جمیع عصات را خواهد آمرزید وَمَنْ یُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد باو فَقَدِ افْتَرٰٓی پس بدرستیکه
افترا کرده باشد و بر بافته اِثْمًا عَظِیْمًا۝ دروغ بزرگ که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون بمضمون این آیت که شرک مغفور نیست یهود را که عبدهٔ عجل
و پرستندهٔ عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان حضرت میدانیم پدران
ما مالکان ممالک نبوت و سالکان مسالک فتوت بوده اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشانرا نه پسندید و فرمود اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ
آیا نمیدانی یا نمی نگری بدیدهٔ بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت یُزَکُّوْنَ اَنْفُسَهُمْ میستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را باین که نحن ابناء الله
و احباؤه یا بپاکیزگی و بیگناهی نسبت میدهند چنانچه منقولست که بحر بن عمرو و نعمان بن اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت پناه آوردند و
گفتند این کودکانرا هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی اینها بیگناهان اند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان
شب ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را بشب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیهٔ شما مر شما را اعتباری ندارد بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای یُزَکِّیْ مَنْ یَّشَآءُ
بپاکی یاد کند یا بستاید هر کرا خواهد و مستحق آن اند وَلَا یُظْلَمُوْنَ و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد در عقاب و ثواب فَتِیْلًا۝
بمقدار آن رشتهٔ ضعیف که در میان دانهٔ خرما باشد یا بقدر فتیله و وسخ که در میان دو انگشت پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیهٔ خود خواهند کشید و
نقصان بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید اُنْظُرْ بنگر درین جهودان که از روی عناد کَیْفَ یَفْتَرُوْنَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَی اللّٰهِ
الْکَذِبَ بر خدای دروغ را یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزد وَکَفٰی بِهٖٓ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان اِثْمًا مُّبِیْنًا۝ گناه ظاهر که بر هیچ

ع ۸

کس پوشیده نماند آورده که چون حکم آلهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حیی ابن اخطب و سلام بن مشکم و کنانه بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند بعد
مدتی با بیست تن از اشراف قوم بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر و اصحاب او تحریص کردند و با پنجاه کس از بطون قریش ببیت الحرام
در آمده و در پس استار حرم سینها بر دیوار خانه باز چسپانیده بایمان غلاظ و شداد بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت
بنشستند درین مجلس بعضی از قریش از رؤسای اهل کتاب پرسیدند که طریقهٔ ما آنست که زائران حرم را مهمانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صلهٔ رحم بجای آریم
و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بهدایت اقربست یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت است نام نهاده و دین پدران ما را ابدا میداند و ما را کافر

و جاهل بخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند که دین شما حق تر است و آیین شما بانسق تر ابوسفیان گفت با بر اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را
سجده کنید جهودان جبت و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید اَلَمْ تَرَ آیا نمی دانی
و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ اُوْتُوْا بسوی آنانکه داده اند ایشان نَصِیْبًا مِّنَ الْکِتٰبِ بهره از توریت که بواسطهٔ عداوت مسلمانان یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِالْجِبْتِ
وَالطَّاغُوْتِ بدین دو بت که قریش راست و گفته اند جبت سحر است و یهود آن را معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی می نمودند و نزد محققان جبت نفس
اماره است و طاغوت آرزوهای او وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند این جهودان لِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هٰٓؤُلَآءِ این گروه کفار
قریش اَهْدٰی هادی تراند مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او سَبِیْلًا از جهت راه یعنی راه یافته تراند اُولٰٓئِکَ آن
گروه متعنت و متعصب و خودرای الَّذِیْنَ آنکسانند که بخواری لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ یَّلْعَنِ اللّٰهُ و هر کرا خدای
براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس هرگز نیابی تو مر او را نَصِیْرًا یاری که دفع کند عذاب از وی اَمْ لَهُمْ آیا مر ایشانراست یعنی جهودانرا نَصِیْبٌ
مِّنَ الْمُلْکِ بهره از پادشاهی دنیا استفهام است بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان بملک و نبوت از غیر خود احق و سزاوارترند و بدین سبب از متابعت
عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب نبوت و ملکداری و حکم گزاری بما خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک دنیا و آخرت بهره نیست **فرد** دولت هر که بوی
بسر آید روزی * دولت آل نبی تا بقیامت باشد * و اگر بالفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَاِذًا پس آن هنگام ایشان لَّا یُؤْتُوْنَ النَّاسَ ندهند مردمان را یعنی پیغمبر
و اصحاب او را نَقِیْرًا بآن مقدار گویی که بر پشت دانه خرماست و این غایت مبالغه است در بخل ایشان که در قوت پادشاهی نقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی
و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند اَمْ یَحْسُدُوْنَ النَّاسَ بلکه حسد می برند بر مردمان یعنی قبایل عرب عَلٰی مَآ اٰتٰهُمُ اللّٰهُ بر آنچه خدای بدیشان
داده است مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود که آن بعثت حضرت رسالت پناه از ایشان است و نه از بنی اسرائیل بلکه از بنی اسماعیل است یا مردم عرب حسد بر محمد می بردند
که پایه چنین عالی از یتیم ابوطالب باشد بایستی که جبرئیل بر ما فرود آمدی **مصرع** تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد * گفته اند که مراد از ناس حضرت رسالت پناه
و عرب جمع را بر واحد اطلاق میکنند که جامع باشد آنمقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی ان ابراهیم کان امة و مراد از فضل
نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود بدین حال حسد می بردند و طعنه
میزدند که اگر او پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت تعالی فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران
صاحب کتاب نیز حسد بردندی چه این صورت مختص بدان حضرت نیست و اگر بواسطهٔ زن است این مخصوص آنحضرت است و کسی دیگر را نرسد که چنین کند
و این فضل خداوند است **بیت** حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ * قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است * فَقَدْ اٰتَیْنَآ پس بدرستیکه ما عطا کردیم
اٰلَ اِبْرٰهِیْمَ اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند الْکِتٰبَ یعنی توریت و انجیل و زبور وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام وَاٰتَیْنٰهُمْ و دادیم ایشانرا با وجود
نبوت مُّلْکًا عَظِیْمًا پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواج است چنانچه بصحت رسیده که داود صد زن
داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریض یهود است که اگر حسد شما بر محمد بواسطهٔ کثرت ازواج است پس داود و سلیمان بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل
ابراهیم محمد است و از کتاب قرآن و از حکمت شرائع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تائید بملائکه فَمِنْهُمْ مَّنْ اٰمَنَ بِهٖ پس از یهود کسی بود که ایمان
آورد بحدیث آل ابراهیم یا محمد وَمِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ و از ایشان کسی هست که اعراض کند از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از
متابعت پیغمبر بگردانید وَکَفٰی بِجَهَنَّمَ و بسنده است دوزخ سَعِیْرًا آتشی افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنکسانکه حق را
بپوشیدند و نگرویدند بِاٰیٰتِنَا بدلائل وحدت یا آیات قرآن یا معجزات پیغمبر سَوْفَ نُصْلِیْهِمْ نَارًا زود باشد که درآریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی

كُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه پخته شود یا بسوزد جُلُوْدُهُمْ پوستهای ایشان بآتش بَدَّلْنٰهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُوْدًا غَيْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته
وسوخته شده واین تبدیل در هر ساعتی صدبار باشد واز حسن بصری رح منقولست که در شبانروزی هفتاد هزار بار تبدیل جلود یابد و تبدیل جلود بر سبیل
تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل صفت ست نه تبدیل عین و تجدید این حالت بجهت تعذیب و احساس عذابست
یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِيَذُوْقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذابرا وآن چشیدن دائم باشد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست
عَزِيْزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار منع نتواند کرد حَكِيْمًا دانا بعقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وآنانکه گرویده اند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وبجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِيْ ببوستانها که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشند ایمن از آن اَبَدًا همیشه یعنی نهایتیکه
آنرا آخر نباشد لَهُمْ فِيْهَا مر این بهشتیانرا باشد در آن بوستانها اَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس بلکه از جمیع اقذار و ادناس
وَّنُدْخِلُهُمْ و در آریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِيْلًا در سایه پاینده که آفتاب آنرا زائل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه اعظم اسباب راحت
میدانند پس ظل ظلیل کنایت ست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسیکه میگوید چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند
پس ظل ظلیل چرا باشد و فائده او چیست و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحمایت الٰهی وعنایت پادشاهی ست که همیشه بر مفارق بهشتیان ممدود خواهد بود
وآن سایه از زوال مبرا و از نقص و انتقال مقدس و معراست فرد این سایها زوال پذیرند عاقبت + در سایه گریز که آنرا زوال نیست + اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ
بدرستیکه خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمٰنٰتِ آنکه ادا کنید امانتها را اِلٰٓى اَهْلِهَا باهل او حضرت رسالت پناه در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه کعبه
از عثمان ابن طلحه طلب دارید و کلید پیش مادر او بود و سلافه بود عثمان بن طلحه نزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید
کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما رسیده عثمان بن طلحه مبالغه میکرد و سلافه مضائقه مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر صدیق و فاروق رض
بر در سرای سلافه آمدند و فاروق رض آواز بلند گفت ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد سلافه کلید به پسر داد و گفت تو بستانی بهتر که تیم
و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته بنزد حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله آورد و آن سرور عالم دست دراز کرد تا از وی بستاند عباس رض برخاست
که یا رسول الله چنانچه سقایه زمزم بمن تفویض فرموده حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان از استماع این سخن دست باز کشید و حضرت فرمود که ای عثمان کلید
بمن ده عثمان دست پیش آورد عباس رض همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که دست باز کشد حضرت فرمود اگر بخدا و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان
گفت اینک بستان بامانة الله القصه بعد از آنکه علیه السلام از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود مرتضی علی کرم الله وجهه پیش رفت و گفت یا رسول الله
منصب حجابت با اهل بیت عطا فرمای چنانچه سقایه زمزم بایشان داده فی الحال جبرئیل ع بدین آیت نازل شد و حضرت رسالت پناه فرمود که
یا علی من شما را کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برید که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید و فرمود که خذوها یا بنی طلحة خالدة
تالدة لا ینزعها منکم الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت اختیار فرمود و کلید را ببرادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم ست واگرچه
حکم باداء امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانات درین حکم داخل ست در بحر الحقائق آورده که ذکر امانت بعد از ایراد ظل ظلیل که وجود حقیقی
ست دلالت بران دارد که امانت عبارت از وجود مجازی باشد چون وجود اظلال نسبت با آفتاب پس همچنانکه وجود ظل امانت آفتابست در وقتیکه آفتاب
جلوه کنان تجلی نموده و باشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید ان تودوا الامانات الی اهلها چگونه ظلال متلاشی میگردند تا اثر ایشان
بکلی محو میشود در پرتو انوال چون شعاع خورشید وجود حقیقی عز عن التمثیل از افق غنای ذاتی وَاللّٰهُ غَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِيْنَ طلوع نماید امانات وجودات ظلیه

ربع

با ما آن باز میگردد و سرّ لمن الملك الیوم لله الواحد القهار بظهور می آید **نظم** جمله سرها را به پیش او نهید + ملك ملك اوست ملك او را دهید + خصم هر شیر آمد و هر روبه او + کل شیء هالك الا وجهه + وَاِذَا حَكَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَيْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْكُمُوْا بِالْعَدْلِ آنکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهٖ نیکو چیزیست که شما را بآن پند میدهد یعنی ادای امانات و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست سَمِيْعًا شنوا بقول عثمان که گفت بگیر بامانة اللّٰه بَصِيْرًا ۝ بینا بود بمفتاح بوی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فرائض وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمانبرداری رسول کنید در سنتها وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ و اطاعت کنید خداوندان امر از شما مراد امرای مسلمانانند که حضرت رسالت پناه در عهد خود تعیین مینمود چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریه خالد بن الولید را بسریه امیر کرد عمار یاسر را باوی فرستاد جمعی که بخالد قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت مردم قبیله من فرار نموده اند و من باستظهار ایمان در منزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد کرد تا باشم والا پای گریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد و او بنا بر فرموده وی در خانهٔ خود ساکن شد خالد بامدادان لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از آن مستامن کسی دیگر را نیافتند پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست و بفرموده من در امان مانده بود خالد گفت از ادب نمینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشورت و اجازت او کسی را امان دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند سید عالم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیت نازل شد که فرمان برید اولی الامر را یعنی امرای سرایا ثعلبی فرموده اولی الامر ابوبکر و عمر رضی اند که وزیرین صدق بودند و اشارت + اقتدوا بالذین من بعدی ابوبکر و عمر + در شان ایشان نافذ شده و ابوبکر وراق رحمه اللّٰه گفته که خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند و رسول فرموده که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا فقها و علما یا ارباب عقول و اهل رای نزد عرفا اولی الامر مشائخ اند و پیران طریقت که بر تربیت اهل سلوک اشتغال مینمایند و سالک را فرمانبرداری ایشان لازمست **قطعه** هر که سر بر خط فرمان دلیلی ننهد + کی میسر شودش روی براه آوردن + هر که خواهد که بسر منزل مقصود رسد + بایدش پیروی راه نمایان کردن + فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِيْ شَيْءٍ در چیزی از امور دین فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُوْلِ و رجوع کنید بارسول در زمان حیات او و بسنت آنحضرت بعد از وفات او اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ میگروید بخدای وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و بروز قیامت مقتضی آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدای و رسول نمایند و برای ناقص خود مغرور نباشند در اعمال و اقوال ذٰلِكَ خَيْرٌ آن رجوع بهترست شما را وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ۝ و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بحاکمی که پیش او مرافعه مهم خود کنند محتاج گشتند یهودی منافق را بمحکمهٔ نبوت میکشید و منافق بحکومت کعب ابن اشرف میل نمود عاقبت پیش حضرت رسالت پناه آمدند و حکم بر وفق مدعای یهود صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق دست در دامن جهود زد که من بحکم محمد راضی نیستم بیا تا نزد عمر رض رویم و دیگر باره مرافعه کنیم القصه بدر خانهٔ فاروق رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم پیغمبر صلعم باز گفت عمر رض از منافق استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال برین منوال ست اما من بران حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبم عمر رض فرمود که شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر رض با شمشیر کشیده از خانه بیرون آمد و سر منافق را بصحرا افگند و فرمود که هر که بحکم چنان قاضی راضی نباشد سزای وی برین وجه باید داد و آن روز حضرت رسالت پناه عمر را لقب فاروق داد و حق سبحانه این آیت فرستاد که اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آن کسانیکه يَزْعُمُوْنَ گمان میبرند اَنَّهُمْ اٰمَنُوْا آنکه ایشان گرویده اند بِمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْكَ بآنچه فرستاده شده بر تو یعنی قرآن وَمَاۤ اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بآنکه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيْدُوْنَ میخواهند با وجود دعوی ایمان اَنْ يَّتَحَاكَمُوْۤا آنکه مرافعه کنند اِلَى الطَّاغُوْتِ بسوی کعب بن الاشرف

ع ۹

که بغایت طاغی و باغیست وَقَدْ اُمِرُوْٓا و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند اَنْ یَّکْفُرُوْا بِهٖ بانکه نگروند بحکم طاغوت
وَیُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از خدمت حق یعنی ابلیس علیه اللعنة اَنْ یُّضِلَّهُمْ آنکه گمراه گرداند ایشانرا که مائل طاغوت اند ضَلٰلًاۢ
بَعِیْدًا ۝ گمراهی دور که هرگز از آن باز براه راست برجوع نتواند نمود وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ و چون گویند مر این منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید اِلٰی مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ
بحکمی که خدای فرستاده است در کتاب خود وَاِلَی الرَّسُوْلِ و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او رَاَیْتَ الْمُنٰفِقِیْنَ می بینی منافقان را که از روی عناد یَصُدُّوْنَ عَنْكَ
اعراض میکنند از تو صُدُوْدًا ۚ اعراض کردنی از روی عداوت فَكَیْفَ پس چگونه باشد و چه خواهند کرد اِذَآ اَصَابَتْهُمْ چون برسد ایشان را
مُّصِیْبَةٌ عقوبت صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ بآنچه دستهای ایشان تقدیم کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود
مر آن منافق را ثُمَّ جَآءُوْكَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند یا دیت قتیل خود طلبند یَحْلِفُوْنَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند
ایشان آنکه اِنْ اَرَدْنَآ اگر بخواستیم ما بعدول از مجلس حکم شما یا بترافع بر خانه عمر اِلَّآ اِحْسَانًا مگر نیکوئی که بما لاحق شود وَّتَوْفِیْقًا ۝ و تالیف و
موافقت که بین الخصمین پدید آید اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان سوگند خورندگان بدروغ الَّذِیْنَ یَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای
ایشانست از نفاق و دروغ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده ایشان را برملا یعنی منع کن از نفاق و دروغ وَقُلْ
لَّهُمْ فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ و بگوی مر ایشان را در خلوت در باب نفسهای پاک ایشان قَوْلًا بَلِیْغًا ۝ سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند
و آن تهدیدیست بقتل یا بحلول مکاره بر ایشان اگر توبه نکنند وَمَآ اَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُوْلٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده را که بندگان خود اِلَّا لِیُطَاعَ مگر برای آنکه
فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان اِذْ ظَّلَمُوْٓا آن هنگام که ستم کردند اَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود با نکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت
جَآءُوْكَ بیامدندی بحضرت تو فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردندی از خدای وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ و طلب آمرزش خواستی برای ایشان رسول
یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول کننده توبه گناهکاران رَّحِیْمًا ۝ مهربان بآمرزش تا بتابی معالم
آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمتی واقع شد در راه آبی که هر دو از آن مزروعات خود را آب دادندی چون محاکم ایشان بالحکمه سید عالم رسید فرمود که ای زبیر
آب ده زمین خود را پس بهمسایه بگذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخن گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب زبیر حق سبحانه آیت فرستاد که فَلَا
یعنی نیست حقیقت ایمان چنانچه گمان میبرند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا یُؤْمِنُوْنَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتّٰی یُحَكِّمُوْكَ
تا وقتیکه ترا حکم سازند فِیْمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا یَجِدُوْا پس باز نیابند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا
شکی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِّمَّا قَضَیْتَ از آنچه تو حکم کردی هر چند مخالف طبع ایشان باشد وَیُسَلِّمُوْا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِیْمًا ۝
فرمانبرداری بظاهر و باطن بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد در گذر بدیشان رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد
حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در سخن کردن گردن تاب میداد و در روی و رهیم میکشید یهودی آنجا حاضر بود و گفت قَاتَلَهُمُ اللّٰهُ این چه گروه اند که گواهی
میدهند برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی گناهی کرده بودند و موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را
بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول شدند تا هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت بخدای
محمد که اگر محمد مرا فرماید که خود را بکش بکشم و عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود که وَلَوْ اَنَّا كَتَبْنَا عَلَیْهِمْ و اگر چنانچه ما فرض میگردانیدیم
بر اینها که دعوی ایمان میکنند اَنِ اقْتُلُوْٓا آنکه بکشید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند اَوِ اخْرُجُوْا مِنْ دِیَارِكُمْ مَّا فَعَلُوْهُ
یا بیرون روید از سرا و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند نمی کردند آنچه فرض کرده بودیم بر ایشان اِلَّا قَلِیْلٌ مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان

چون ثابت بن قیس و عمار و ابن مسعود وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقان اند فَعَلُوْا بکردندی مَا یُوْعَظُوْنَ بِهٖ آنچه ایشان را پند میدهند و تحریص
مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ هر آینه بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَاَشَدَّ تَثْبِيْتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان ایشان
وَّاِذًا و آنوقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَّاٰتَيْنٰهُمْ هر آینه میدادیم ایشان را مِّنْ لَّدُنَّآ از نزدیک خویش اَجْرًا
عَظِيْمًا مزدی بزرگ و ثوابی وافر که نعیم جنت ست وَّلَهَدَيْنٰهُمْ و هر آینه راه می نمودیم ایشان را صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا راه راست که از آن
بمقصد رسند یا به بهشت روند آورده اند که ثوبان رضی الله عنه مولای رسول خدا صلعم بود روزی بجناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد زار و ضعیف شده و نزار
و نحیف گشته حضرت رسالت پناه فرمودند که ای ثوبان ما غیر لونک یعنی چه چیز رنگ ترا تغیر کرده و روی سرخ تو بکدام محنت زرد گشته گفت یا رسول الله
من زمانی که در جمالت می نگرم آن زمان را از حساب زندگانی می شمرم بیت بی تو ای آرام جانم زندگانی مشکل ست + بی تماشای جمالت کامرانی مشکل ست
حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره سازم و چه حیله پیش آرم فرد از مرگ غمی نیست از آن می ترسم
کز پرتو دیدار تو میمانم دور + و سخت تر محققی آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بآنجا که درجهٔ رفیع تو ست چگونه
رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری رضی الله عنه که صاحب اذان و مستجاب الدعوات بود آورده اند که نزدیک حضرت رسالت پناه گریان آمد و بعد از استفسار
موجب گریه گفت یا رسول الله تو نزدیک من از نفس و مال و ولد من محبوب و دوست تری من امروز از مشاهدهٔ جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه تو
فردا در بهشت بدرجهٔ بلند باشی و من در صف نعال امثال خویش نشسته از دیدار پر انوار تو محروم مانم حق سبحانه شکسته دلان فراق را مژده وصال شادمان
ساخته آیت فرستاد که وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان خدا برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُوْلَ و فرمانبرداری رسول کند در احکام و حدود دین فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه
فرمانبرداران باشند روز قیامت مَعَ الَّذِيْنَ با آن کسان که اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِّنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران
و رسل و اولو العزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيْقِيْنَ و راست گویان که پیش از همه کس تصدیق انبیاء کرده اند وَالشُّهَدَآءِ و کشتگان راه خدا
مراد شهدای احد اند و نزد جمهور عام ست و شامل جمیع شهیدان را وَالصّٰلِحِيْنَ و ستودگان در اعمال و احوال و اینها نیز عام اند وَحَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا
و چه نیکو اند این جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیقی اند در معالم فرموده که مراد از نبیین حضرت پیغمبر ست
و صدیقین اشارت بابی بکر صدیق رض ست و شهدا عمر و عثمان و علی اند رض و صالحین سائر صحابه و ملخص آیت آنست که هر که امروز کسی را دوست میدارد
فردا با او خواهد بود المرء مع من احب ابیات همچو بلبل بو که مستی گل گزین + تا شوی باخرمن گل همنشین + زاغ چون مردار را شد همنفس + یار او مردار
خواهد بود و بس ذٰلِكَ آن بودن با جماعت مذکوره الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ افزونی کرامت ست از خدای وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده است خدای عَلِيْمًا
دانا بمقادیر ثوابات يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اند بقتال دشمنان خُذُوْا حِذْرَكُمْ فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید
برای حرب فَانْفِرُوْا پس بیرون روید بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه بجهات مختلفه اَوِانْفِرُوْا جَمِيْعًا یا بیرون کنید برای جهاد مجتمع شده با یکدیگر
در جهت واحده وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّيُبَطِّئَنَّ و بدرستیکه از شما کسی هست که درنگ مینماید در بیرون رفتن بغزا و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی و اصحاب
اوست که در روز احد تخلف ورزیدند فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را ای مومنان مُّصِيْبَةٌ واقعه سهل چون قتل و هزیمت قَالَ گوید آن منافق قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ
عَلَيَّ بدرستیکه خدای انعام کرد بر من اِذْ لَمْ اَكُنْ مَّعَهُمْ شَهِيْدًا چه من نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ و اگر برسد شما را فَضْلٌ
مِّنَ اللّٰهِ نیکوئی زیاده از خدای چون فتح و غنیمت لَيَقُوْلَنَّ البته گوید آن منافق از غزوه کَاَنْ لَّمْ تَكُنْۢ چنانچه گوئی نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهٗ میان شما و میان وی مَوَدَّةٌ
دوستی یعنی خود را دور انداخته و سخن بر وجهی ادا کند که گویا هرگز شما را ندیده و بصحبت شما نرسیده و سخن او این که يٰلَيْتَنِيْ كُنْتُ مَعَهُمْ ای کاشکی من بودمی

ع ۱۱

دین غزوه با مسلمانان فَاَفُوْزَ فَوْزًا عَظِیْمًا ۝ تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْیُقَاتِلْ پس باید که قتال کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ
در راه خدا با دشمنان دین اَلَّذِیْنَ آنانکه در بازار معامله یَشْرُوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بفروخته اند زندگانی دنیا را که روی در فنا دارد بِالْاٰخِرَةِ
بسرای جاودانی و نعیم غیر فانی وَمَنْ یُّقَاتِلْ و هر که کارزار کند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راه دین فَیُقْتَلْ پس کشته گردد و درجهٔ شهادت یابد اَوْ یَغْلِبْ یا غالب آید
بر دشمن و مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِیْهِ پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت اَجْرًا عَظِیْمًا ۝ مزدی بزرگ که در صفت نیاید وَمَا لَکُمْ
و چیست شما را ای اهل اسلام که بحکم حال بر همه شامل لَا تُقَاتِلُوْنَ جهاد نمی کنید و بکارزار اشتغال نمی نمائید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ در راه خدای وَالْمُسْتَضْعَفِیْنَ
و برای آن بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بودند در مکه که مسلمان شدند و کسان ایشان ایشانرا از هجرت بمدینه منع میکردند مِنَ
الرِّجَالِ از مردان چون سلمه بن هشام و ولید بن ولید و عباس بن ابی ربیعه و ابوجندل بن سهیل و امثال ایشان وَالنِّسَآءِ و از زنان چون ام شریک
وغیرها وَالْوِلْدَانِ و از کودکان چون ابن عباس که میفرماید که من و مادر من از مستضعفان بودیم از نساء و ولدان اَلَّذِیْنَ و این مستضعفان آن
کسانند که بزبان تضرع یَقُوْلُوْنَ میگویند یعنی دعا میکنند که رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا ای پروردگار ما بیرون آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ ازین ده یعنی مکه الظَّالِمِ
اَهْلُهَا و دهی که ستمگارانند اهل آن و بسبب شرک که ظلمی بغایت عظیم است اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ وَاجْعَلْ لَّنَا و بساز از برای ما مِنْ لَّدُنْکَ از نزدیک خویش
وَلِیًّا کسیکه دوستدار و متولی کار ما باشد وَّاجْعَلْ لَّنَا و دیگر بساز از برای ما مِنْ لَّدُنْکَ نَصِیْرًا ۝ از نزد خود یاری و مددگاری که شر اعادی را
از ما دفع کند حق سبحانه دعای ایشان را مستجاب گردانید و بعضی را خروج از مکه میسر شد و برخی را که آنجا مانده بودند ولی جهت ایشان چون حضرت پیغمبر فرستاد
تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نموده مهمات ایشانرا سرانجام فرمود و نصرتی و حامی را برای ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت پناه
حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددگار آن بیچارگان بود اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنکسانی که گرویده اند بخدا و رسول یُقَاتِلُوْنَ کارزار می کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰہِ
در راه خدای وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آن کسانیکه کافر شده اند از وثنی و یهودی و نصرانی یُقَاتِلُوْنَ مقاتله مینمایند فِیْ سَبِیْلِ الطَّاغُوْتِ
در راه شیطان که طاغی و باغی ست یعنی بفرمان او فَقَاتِلُوْٓا پس بکشید ای دوستان حق اَوْلِیَآءَ الشَّیْطٰنِ ج دوستان شیطان و فرمانبرداران
شیطان را و از مکائد و مصائد او مترسید اِنَّ کَیْدَ الشَّیْطٰنِ بدرستیکه حیله و وسوسهٔ شیطان کَانَ ضَعِیْفًا ۝ هست سست بی قوت نه بینید که فریبش مجرد
از حجت و برهان اَلَمْ تَرَ آیا نظر نکردی اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه در مکه مبالغت میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود
و امثال ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت و بحکم الهی قِیْلَ لَهُمْ گفته شد مر ایشانرا الا نه بکارزار
کفار کُفُّوْٓا اَیْدِیَکُمْ باز دارید دستهای خود را تا وقتیکه فرمان الهی در رسد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ ج و بدهید مستحقان
زکوة را فَلَمَّا کُتِبَ پس آن هنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب گشت عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ بر ایشان کارزار کردن با کافران اِذَا فَرِیْقٌ مِّنْهُمْ آن
وقت گروهی از ایشان یَخْشَوْنَ النَّاسَ می ترسیدند از جنگ مشرکان کَخَشْیَةِ اللّٰہِ چنانچه ترسیدنی که از خدای باید ترسید اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً
بلکه ترسیدنی ازان سخت تر و این ترسیدن حاصل نه از ضعف بشریت باید کرد نه بر کراهت مرضات الهی یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیدند وَقَالُوْا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ
برای چه واجب گردانیدی عَلَیْنَا الْقِتَالَ ج بر ما مقاتلهٔ کفار را لَوْلَآ اَخَّرْتَنَا چرا ما را نگذاشتی ایمن و فارغ نکردی اِلٰٓی اَجَلٍ قَرِیْبٍ
تا اجلی که نزدیک ست یعنی بکشتن اگر این سوال از منافقان صادر شده چندین عجب نیست و اگر از مومنان وقوع یافته باشد از روی خوف و بد دلی سخنی گفته باشند
و باز توبه کرده و قولی آنست که قومی از مومنان بعد از نزول آیت قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند این سخن ایشان بود و اصح آنست که سوال
محمول بر تمنای تخفیف تکلیف دارند نه بر وجه انکار قُلْ بگوای محمد مر این ترسندگان را که دل در دنیا بسته اند که مَتَاعُ الدُّنْیَا آنچه بدان تمتع میگیرند از دنیا

ع ۹

قَلِیْلٌ ۚ اندکست در جنب آخرت وَالْاٰخِرَةُ و سرای آخرت خَیْرٌ لِّمَنِ اتَّقٰی بهتر از دنیا و فاضلتر مر آنکسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات وَلَا
تُظْلَمُوْنَ و ستم رسیده نخواهید شد ای مجاهدان یعنی از ثواب درجات جهاد کم نخواهد کرد فَتِیْلًا بمقدار رشته که بر دانهٔ خرماست پس چون بوعدهٔ استیفای ثواب مستظهر باشید از
مرگ که بضرورت وقوع خواهد پذیرفت میندیشید که هیچ گردنی را ازین کمند رهائی میسر نیست و در هیچ پناهی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نی اَیْنَ مَا تَکُوْنُوْا
هر کجا باشید خواه در مدینه و خواه در مکه یُدْرِکْکُّمُ الْمَوْتُ دریابد شما را مرگ وَلَوْ کُنْتُمْ و اگرچه باشید شما فِیْ بُرُوْجٍ مُّشَیَّدَةٍ در حصارهای محکم یا در
کوشکهای آراسته یا در بروج دوازده گانهٔ فلک یعنی بهر حال و بهر جای آدمی را از مرگ چاره نیست رباعی گر کاخ تو ز سپهر اعظم سازند + در کار تو چون سلسله
در هم سازند + هم عاقبت این حجرهٔ فانی ترا + ترکان اجل سرای ماتم سازند + و حکیم سنائی میفرماید قدس سره مثنوی چه کنی خانهٔ گل آباد ای دل مَن اینها
تکو نوا خوان + چون در آید اجل چه بنده چه شاه + وقت چون در رسد چه بام و چه چاه + وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسیار و ارزانی یا ظفر
بر دشمنان چنانچه در حرب بدر بود یَقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ میگویند این نیکوئی از نزدیک خداست وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ و اگر برسد بایشان
دست تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعهٔ احد روی نمود یَقُوْلُوْا هٰذِهٖ مِنْ عِنْدِکَ گویند این سختی از نزدیک تو است که محمدی و بسبب بیرات تو که صاحب
نبوده در انوار فرموده که چون حضرت رسالت پناه از مکه بمدینه هجرت فرموده بود در آن سال بر منوال سنه سابقه نبود و نرخها روی بگرانی نهاده و منافقان و
جهودان آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم کردند حق سبحانه تکذیب قول ایشان را میگوید قُلْ کُلٌّ بگو ای محمد که همه قبض و بسط و گرانی و ارزانی و هزیمت و غنیمت
مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خداوندست و بارادهٔ او فَمَالِ پس چیست و چه حالست لِهٰٓؤُلَآءِ الْقَوْمِ مر این گروه جهود و منافقان را که لَا یَکَادُوْنَ
یَفْقَهُوْنَ نزدیک نیستند که فهم کنند حَدِیْثًا سخنی را که مشتملست بر مواعظ ایشان یا آنکه نیستند که سخنی دریابند بلکه چون بهائم که میشنوند و فهم نمیکنند
و از بیفهمی ایشانست که میگویند مَآ اَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ آنچه بتو رسد از غنیمت و فتح فَمِنَ اللّٰهِ پس از فضل خداوندست وَمَآ اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ
و آنچه بتو رسد از قتل و هزیمت اصحاب فَمِنْ نَّفْسِکَ پس از نفس تواست و بعضی معنی آیت برین وجه فرود آرند که ای انسان آنچه از نیکوئی بتو رسد از فضل و
کرم خداوندست و هر بلائی که ترا پیش آید بسبب گناهان تواست وَاَرْسَلْنٰکَ و فرستادیم ترا لِلنَّاسِ برای همه آدمیان رَسُوْلًا فرستاده که تبلیغ احکام
کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده است خدای شَهِیْدًا گواه بر رسالت تو مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ هر که فرمان برد رسول را
فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰهَ چنین است که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند یا مر خدای پس فرمانبرداری او فرمانبرداری حق باشد
و در بحر حقائق آورده که حضرت رسالت پناه بوصف فنای فی الله و بقا بالله موصوف بود و کسی که قائم بالله باشد هر آینه خلیفة الله بود و پس خلافت
حق مر آن حضرت را ثابت بوده در هر معامله که با خلق مینموده کما قال الله تعالی وما رمیت اذ رمیت و بیشک خلیفه بود در هر معامله که خلق با او میکرده اند
کما قال الله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و طاعت چنین خلیفه بی شایبهٔ شبهت طاعت مستخلف ست مثنوی چون تهی گشت از
خود و پر شد ز دوست + بیشکی فرمان این فرمان اوست + ما رمیت فاش گوید بر ملا + گه نیفکندی تو افگندیم ما + تو در افگندن نه جز آلتی +
فصل فاعل را بود بی علتی + عقل اینجا ره ندارد و هم نیز + چشم بکشا الف ره و بند ای عزیز + وَمَنْ تَوَلّٰی و هر که اعراض کند از فرمان تو فَمَآ اَرْسَلْنٰکَ
پس نفرستادیم ترا عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا بر ایشان نگاهبانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از علما این حکم را بآیت سیف منسوخ و نسخ
وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمانبرداری و از تو حکم فَاِذَا بَرَزُوْا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِکَ از نزدیک تو بَیَّتَ
طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ بشب با یکدیگر میگویند گروهی از ایشان غَیْرَ الَّذِیْ تَقُوْلُ غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان میگوئی
لفظ تقول غائبه مونث ست و فاعلش ضمیر عائد بطائفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر ست علیه السلام وَاللّٰهُ یَکْتُبُ و خدای مینویسد در لوح محفوظ

یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا يُبَيِّتُوْنَ ۚ آنچه ایشان میگویند و تدبیر میکنند در شب فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه
اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ۚ و توکل کن بر خدای و کار خود باوی گذار وَكَفٰى بِاللّٰهِ وَكِيْلًا ﴿ و بس است خدای وکیل تمام
باموری بندگان متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ ۚ آیا چرا تامل نمی نمایند این منافقان در قرآن و تفکر
نمی کنند در ان تا بر ایشان ظاهر گردد با آثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ و اگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ از نزدیک غیر خدای
یعنی کلام مخلوق بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است لَوَجَدُوْا هر آئینه یافتندی اهل عقول و فهم فِيْهِ اخْتِلَافًا كَثِيْرًا ﴿ در وی اختلاف بسیار
از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از تفاوت و خللی نیست خواه بحسب لفظ و خواه از روی معنی وَاِذَا جَآءَهُمْ و چون
بیاید بمنافقان اَمْرٌ کاری یا چیزی یا مهمی مِّنَ الْاَمْنِ از آنچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت پناه بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر
اسلام اَوِ الْخَوْفِ یا آنچه سبب ترس و بیم بود چون اجتماع اعادی یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان اَذَاعُوْا بِهٖ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن
و در ان افشا ضرر و فساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آهنگ ایشان بر حرب اهل اسلام و خبر بد موجب ضعف مسلمانان و پریشانی
ایشانست وَلَوْ رَدُّوْهُ و اگر باز گذارند آن خبر را اِلَى الرَّسُوْلِ برای صائب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند وَاِلٰٓى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ یا بسوی
خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه و امرای سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ هر آئینه بدانند آنرا آنانکه يَسْتَنْۢبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ استخراج می کنند
خبر را و نیکو تحقیق فرمایند از پیغمبر و اولی الامر آنکه دانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ و اگر نه فضل خدای
بودی بر شما بارسال رسل وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او بانزال قرآن و گفته اند فضل حضرت پیغمبر است یا اسلام و رحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه
برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ هر آئینه پیروی میکردید شیطان را اِلَّا قَلِيْلًا ﴿ مگر اندکی از شما که بعصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن
میماندید و گفته اند قلیل جماعتی اندک که قبل از بعث رسول و نزول قرآن بمحض موهبت الٰهی راه راست یافتند چون ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده
و بحیرا راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۚ در راه طاعت و رضای خدا نزول
آیت در بدر موعود بود که حضرت رسالت پناه عزیمت بدر فرمود و نعیم ابن مسعود مردمان را از لشکر ابو سفیان میترسانید و بعضی از صحابه رفتن را کاره
بودند و حضرت میفرمود که اگر همه نمیروند من تنها میروم آیت فرود آمد که اگر دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو تنها برو و مقاتله کن لَا تُكَلَّفُ اِلَّا
نَفْسَكَ تکلیف کرده نشده تو در جهاد مگر بنفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۚ و ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان
که بر تو تحریض است نه تکلیف عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۚ شدت کارزار آنها که کافر شدند
یعنی قریش با آنکه ترس در دل ایشان انداز و همین حال در بدر صغری واقع شد که ابو سفیان بترسید و در موضع حرب بدر نیامد چنانچه در سوره آل عمران مذکور شد
وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا و خدای سخت ترست در هیبت و صولت از قریش وَّاَشَدُّ تَنْكِيْلًا ﴿ و سخت تر در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ يَّشْفَعْ
هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواست نیکو که حقی بدان ثابت شود و نفعی بکسی رسد و ضرری از کسی مندفع گردد يَّكُنْ لَّهٗ باشد مر آن شفیع را نَصِيْبٌ
مِّنْهَا ۚ بهره از ثواب آن خواهد وَمَنْ يَّشْفَعْ و هر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواست بد که بدان حقی از حقوق فوت شود و ضرری بکسی رسد و خیری
باز دارد يَّكُنْ لَّهٗ كِفْلٌ مِّنْهَا ۚ باشد مر او را نصیبی از وبال آن وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيْتًا ﴿ بر همه چیز با توانا و صاحب قدرت
یا نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَاِذَا حُيِّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ و چون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوْا پس شما نیز تحیت کننده خود را تحیت گوئید بِاَحْسَنَ مِنْهَآ
به نیکوتر از ان تحیت اگر او گوید السلام علیک شما در جواب گوئید و علیکم السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند شما در جواب او برکاته زیادت کنید اَوْ رُدُّوْهَا ۚ

یا همان تحیت باز گردانید یعنی در جواب السلام علیک بگوئید و علیک السلام این مقدار فرض ست و آنچه اول گفته شد سنت ست فصل الخطاب السلام و جواب و آداب آن در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکورست و بعضی برانند که اگر مسلم مسلم باشد جواب باحسن وجوه باید گفت و اگر غیر مسلم بود بر رد باید کرد بلفظ علیک اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ حَسِیْبًا ۝ بدرستیکه خدای هست بر همه چیزها حساب کننده پس شمارا به تحیت و جواب آن حساب خواهد کرد اَللّٰهُ خدایست که بی شبهه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ؕ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَیَجْمَعَنَّكُمْ بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شمارا در قبور اِلٰى یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت که بر انگیزد لَا رَیْبَ فِیْهِ ؕ هیچ شکی نیست در آن روز یا در جمع آن وَ مَنْ اَصْدَقُ و کیست صادق تر مِنَ اللّٰهِ حَدِیْثًا ۝ از خدای تعالی یعنی نیست از وی راست گوی تر از جهت قولی و وعده یعنی کذب او در سخن و وعدهٔ حق راه نیست زیرا که آن نقص ست و خدای از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان شده بازگشتند و پیغمبر پیغام از اسلام خویش بمدینه فرستادند مسلمانان در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی بایمان ایشان قائل بودند و بعضی بنفاق ایشان حکم فرمودند آیت آمد که فَمَا لَكُمْ پس چیست مر شمارا فِی الْمُنٰفِقِیْنَ در شان منافقان که متفرق شده اند فِئَتَیْنِ بدو فرقه و جمعی برانند که بعضی از مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته از حضرت رسالت پناه اجازت اقامت بادیه نمودند و از مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند و صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد این آیت نازل شد که شما چرا دو گروه شدید و بر کفر ایشان نفاق نمی کنید وَ اللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ و حال آنست که خدای رد کرد ایشانرا بحکم کفر از قتل و سبی بِمَا كَسَبُوْا ؕ بانچه عمل کردند و روی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند اَتُرِیْدُوْنَ اَنْ تَهْدُوْا آیا میخواهید که راه نمائید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ ؕ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَ مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا خدای تعالی گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِیْلًا ۝ پس نیابی تو مر او را راهی بحق وَدُّوْا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُوْنَ آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوْا همچنانکه ایشان کافر شده اند فَتَكُوْنُوْنَ سَوَآءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت فَلَا تَتَّخِذُوْا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ از ایشان اَوْلِیَآءَ دوستان حَتّٰى یُهَاجِرُوْا تا وقتیکه ایمان آرند و متحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ؕ در راه رضای خدای هجرتی خالی از غرض و ریا فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشانرا و اسیر کنید وَ اقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشانرا حَیْثُ وَجَدْتُّمُوْهُمْ هر کجا که یابید در حل و حرم وَ لَا تَتَّخِذُوْا مِنْهُمْ و فرا مگیرید از ایشان وَلِیًّا دوستداری وَّ لَا نَصِیْرًا ۝ نیاری مددگاری بلکه ایشانرا بگیرید و بقتل آرید اِلَّا الَّذِیْنَ یَصِلُوْنَ مگر آنانرا که پیوند کنند و پناه برند اِلٰى قَوْمٍ بگروهی که واقع شده است بَیْنَكُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِّیْثَاقٌ میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیلهٔ خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر با ایشان مقرر کرده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آن حضرت باشد اَوْ جَآءُوْكُمْ یا به پیوند بقومی که آمدند بشما حَصِرَتْ صُدُوْرُهُمْ و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهیت داشتند اَنْ یُّقَاتِلُوْكُمْ آنرا که با شما جنگ کنند اَوْ یُقَاتِلُوْا قَوْمَهُمْ ؕ یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنی مدلج بودند که پیمان بستند بر آنکه با پیغمبر مقاتله نکنند و با قریش نیز برهمین گونه عهد کردند وَ لَوْ شَآءَ اللّٰهُ و اگر خواستی خدای لَسَلَّطَهُمْ عَلَیْكُمْ هر آینه مسلط ساختی ایشانرا بر شما یا آنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فَلَقٰتَلُوْكُمْ ۚ پس هر آینه با شما قتال کردندی فَاِنِ اعْتَزَلُوْكُمْ پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان یا حلفای معاهدان شما فَلَمْ یُقَاتِلُوْكُمْ پس کارزار نکنند با شما وَ اَلْقَوْا اِلَیْكُمُ السَّلَمَ ۙ و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ پس نساخته است خدای مر شمارا عَلَیْهِمْ سَبِیْلًا ۝ بر ایشان راهی در قتل نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیت بآیت فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخست سَتَجِدُوْنَ زود باشد که بیابید اٰخَرِیْنَ قومی دیگر را یعنی قبیلهٔ غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّاْمَنُوْكُمْ میخواهند که امین باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند وَ یَاْمَنُوْا قَوْمَهُمْ ؕ و اراده ایشان آنکه امین شوند از قوم خود كُلَّمَا رُدُّوْۤا هرگاه که بخوانند ایشانرا اِلَى الْفِتْنَةِ بسوی کفر یا قتال اهل اسلام

اُرْكِسُوْا فِيْهَا ، بازگردند بدان فتنه فَاِنْ لَّمْ يَعْتَزِلُوْكُمْ پس اگر از قتال شما کناره نگیرند وَيُلْقُوْٓا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان
وَيَكُفُّوْٓا اَيْدِيَهُمْ و باز ندارند دستهای خود را از قتال شما فَخُذُوْهُمْ پس بگیرید ایشان را وَاقْتُلُوْهُمْ و بکشید ایشان را حَيْثُ ثَقِفْتُمُوْهُمْ
هر کجا که بر ایشان دست یابید وَاُولٰٓئِكُمْ و آن گروه جَعَلْنَا لَكُمْ دادیم ما مر شما را عَلَيْهِمْ بر ایشان سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ع حجتی روشن در تعریض
بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشانست وَمَا كَانَ و نسزد و روا نباشد لِمُؤْمِنٍ مر مومنی را اَنْ يَّقْتُلَ مُؤْمِنًا آنکه بکشد
مومنی را بغیر حق اِلَّا خَطَئًا مگر کشتنی بخطا وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا و هر که مومنی را بخطا بکشد فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ پس بر وست آزاد کردن
بنده مُّؤْمِنَةٍ گرویده وَّدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ و بر وست دیت تمام اداکرده شده اِلٰٓى اَهْلِهٖٓ بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سائر
مواریث اِلَّآ اَنْ يَّصَّدَّقُوْا مگر آنکه ورثه تصدق کنند بر قاتل دیت را و عفو نمایند نزول آیت در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت
مسلمان شد و از اقارب خود پنهان میداشت شبی گریخت و روی بمدینه نهاد و مادر او در فراق او ناله و فریاد برگرفت و ابوجهل و برادر او حارث
که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسانه و افسون بازگردانیدند
و در مکه دست و پایش بربسته بآفتاب می انداختند تا از مسلمانی بازگردد و حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش اینهمه محنت چرا میکشی
مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی می طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش
کرد که این دین که برگشتی اگر حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی بر تو دست یابم
بهر حال که باشم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی
عیاش حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنا بر آن سوگند وی را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش
بران صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزا ام این آیت فرود آمد و حکم
قتل خطا مبین شد فَاِنْ كَانَ پس اگر باشد مقتول مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ از گروهی که دشمن شما اند یعنی کافران وَهُوَ مُؤْمِنٌ و قاتل مومن باشد فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ
مُّؤْمِنَةٍ پس بر قاتل اوست آزاد کردن بنده مومن و ادای دیت باهل او نشاید کرد زیرا که میان کافر و مومن وراثت نیست وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ و اگر آنکه
کشته شده از قومی باشد که بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيْثَاقٌ میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل ذمه بود حکم او در دیت و کفارت حکم مسلمانانست فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ
پس بر قاتلست دیتی اداکرده شده اِلٰٓى اَهْلِهٖ باهل او وَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ و آزاد کردن بنده مومن فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته
باشد بر خریدن او فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر تَوْبَةً مِّنَ اللّٰهِ و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی
توبه دادن از خدایست و بتوفیق او وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حَكِيْمًا ○ حکم کننده در باب دیت و کفارت آورده اند که مقیس بن ضبابه
برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت پناه آمد و صورت حال الموقف عرض رسانید و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار فرستاد
که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیت او بموجب بیعت ادا کنید بنی النجار چون از ین پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند مقیس با زهیر روی بمدینه نهاد
چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که زهیر فهری بیگناه را بکشت و با خود گفت نفسی بالقصاص نفسی بکشتم و مراد دیت سود آمد پس مرتد
شده روی بمکه نهاد و این آیت نازل شد که وَمَنْ يَّقْتُلْ و هر که بکشد مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا مومنی را بقصد و عمد و حلال داند کشتن او را فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ
پس پاداش او دوزخست خٰلِدًا فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشد در آن وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بر او وَلَعَنَهٗ و براند او را و دور
ساخت از رحمت خویش وَاَعَدَّ لَهٗ و آماده ساخته است برای او عَذَابًا عَظِيْمًا ○ عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که

ع ۱۲

حضرت رسالت پناه سریه را بر سر قومی فرستاد و مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی متحصن شد همین که سریه
تکبیرگویان رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مومنان سلام کرده زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله گشاده از کوه بزیر آمد اسامه بن
زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر سرش بینداخت و هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت ای اسامه
کسی را کشتی که از بیگانگی شرک تبرا نموده به یگانگی حق معترف بود و اسامه بران عمل نادم شده گفت یا رسول الله برای من طلب آمرزش کن حضرت سه نوبت فرمود کیف
بلا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر با بود حضرت فرمود هلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که او راست
میگوید یا دروغ و این آیت نازل شد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِذَا ضَرَبْتُمْ چون سفر کنید فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی
بجهاد روید فَتَبَيَّنُوْا پس نیک بپرسید و باهستگی تفحص کنید وَلَا تَقُوْلُوْا و مگویید لِمَنْ اَلْقٰٓى اِلَيْكُمُ السَّلٰمَ مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت
اهل اسلام گوید لَسْتَ مُؤْمِنًا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتی تَبْتَغُوْنَ میطلبید ای مجاهدان عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ساز مال
فانی دنیا را مراد او غنیمت و غنم مرداس ست و اگر شما طالب غنیمتید فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای مَغَانِمُ كَثِيْرَةٌ غنیمتهای بسیارست که بدست شما
خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان برای مال اگرچه بفرض تقدیر مرداس از ترس شمشیر کلمه گفت و سلام کرد كَذٰلِكَ كُنْتُمْ همچنین بودید شما
مِّنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی باول که در اسلام در آمدید بجهت عصمت خون و مال خود توسل بکلمه شهادت مینمودید فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ پس منت نهاد
خدای بر شما بانکه استقامت داد شما را در دین فَتَبَيَّنُوْا پس نیک روشن و مبین سازید مهم را در قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه بالاتفاق کشتن
هزار کافر نزدیک خدای کمترست از کشتن یک مسلمان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا بانچه شما میکنید دانا لَا يَسْتَوِي
الْقٰعِدُوْنَ برابر نیستند نشینندگان در خانهای خود مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از مومنان غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ که نباشند خداوندان بیماری و عجز
وَالْمُجٰهِدُوْنَ و جهاد کنندگان فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند وَاَنْفُسِهِمْ
و در نفسهای خود که در معرض قتال در می آرند و چگونه برابر توانند بود کسیکه در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه مجاهدت جان بازی نماید زید بن ثابت رض
میفرماید که این آیت فرود آمد و در وی غیر اولی الضرر نبود ابن ام مکتوم رض گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام و محروم دولت از مقاتلت با اعدا همان
زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شد و بعد از کشف آنحال فرمود که بنویس من المومنین غیر اولی الضرر فَضَّلَ اللّٰهُ تفضیل داد خدای الْمُجٰهِدِيْنَ جهاد
کنندگان را بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود عَلَى الْقٰعِدِيْنَ بر نشینندگان بعذر دَرَجَةً پایه بلند که آن غنیمت ست و ظفر و نام
وَكُلًّا و همه را از قاعدان بعذر که میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که بخود و سپاه شرایند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده کرده است خدای پاداش
نیکو که آن بهشت ست اما تفاضل درجات و تفاوت مراتب بزیادتی عمل خواهد بود وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِيْنَ و تفضیل کرد خدای مجاهدان را عَلَى الْقٰعِدِيْنَ
بر نشستگان بعذر اَجْرًا عَظِيْمًا مزدی بزرگ که آن دَرَجٰتٍ مِّنْهُ پایهای بلند از خدای در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است میان هر دو درجه
مقدار دویدن اسپ تیز رو و راه هفتاد ساله وَمَغْفِرَةً وَّرَحْمَةً و آمرزش و بخشایش وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده گناهان
گذشته ایشان رَّحِيْمًا مهربان بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعت مسلمانان چون قیس بن فاکه و قیس بن الولید و امثال
ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می شتافتند ایشان همراه کافران قریش بحربگاه حاضر گشتند و
بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه تَوَفّٰىهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ جان میستانند
از ایشان که ملائکه اعوان ملک الموت اند ظَالِمِيْٓ اَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت که در آن وقت هجرت فرض بوده و با موافقت

ع ۱۳

با کفار و آن ممنوع بوده قَالُوا گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که فِيمَ كُنتُمْ در چه چیز بودید شما از کار دین و با کدام طایفه بودید از مشرکان یا مؤمنان قَالُوا كُنَّا گفتند بودیم ما مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند قَالُوا گفتند فرشتگان تکذیب ایشان را که أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار در دنیا که شما هجرت کنید فَتُهَاجِرُوا فِيهَا پس شما هجرت کنید در طرف دیگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدینه هجرت کردند یعنی بعضی مردمان که ایمان آورده بودند و حضرت ایشان را فرموده که شما در میان کفار نخواهید ماند شما جائی ساکن شوید پس چون مرا فرمان هجرت شود شما بیائید بعضی بطرف حبشه هجرت کردند و بعضی سوی مدینه رفتند و چون حضرت هجرت کرد با حضرت ملاقی شدند ایشان که در حبشه و مدینه بودند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تارکان هجرت مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشتی ست ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت را مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر کسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و از زنان وَالْوِلْدَانِ و کودکان لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً که توانائی و چاره سازی ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا و نمی شناسند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه بیچارگان عَسَى اللَّهُ شاید خدای أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنکه عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند بران که ترک هجرت امری خطیر بوده حتی که مضطر ایمن نمیتواند بود وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا و هست خدای عفو کننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ایشان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای يَجِدْ فِي الْأَرْضِ یابد در زمین مُرَاغَمًا كَثِيرًا موضع بسیار یعنی آرامگاهها وَسَعَةً و فراخی در روزی یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه توحید عطیه بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آیت تهدید بر ترک هجرت نازل شد و نوشته آن بدست ضعیفان مکه رسید جندع بن ضمره پسران را گفت هر چند که من پیر و بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم می ترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد و مرا برهمین سریر که خفته ام بیرون برید پسران اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهیا کردند و بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت و درگذشت و خبر او بمدینه رسید بعضی از اصحاب گفتند اگر بمدینه رسیدی اسلام او کامل تر و مزد او شامل تر بودی حق تعالی آیت فرستاد که وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ هر که بیرون آید از خانه خود مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ در حالتیکه هجرت کننده باشد بخدای و رسول او یعنی برای ایشان برای تقرب بایشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق و بهجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ پس بدرستیکه ثابت شد مزد او عَلَى اللَّهِ بر خدای وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده گناه کسی که تاخیر هجرت کرده رَحِيمًا مهربان در وعده مثوبات و بخشش او وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ و چون سفر کنید در زمین فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نیست بر شما گناهی أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ در آن که کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت گزارید إِنْ خِفْتُمْ اگر ترسیدا أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنکه شما را بکشند آن کسانیکه کافر اند این شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالی بی ترس نیز قصر باید کردن إِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستیکه کافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمنی آشکارا وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشی در میان ایشان بوقت خوف از اعادی فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را لشکر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو و نماز گزارند و گروه دیگر روی بروی دشمن بایستند وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ و باید که فرا گیرند آنانکه نماز میگزارند سلاح های خود را از روی حزم و احتیاط

فَاِذَا سَجَدُوْا پس چون سجده کنند نمازگزارندگان فَلْيَكُوْنُوْا پس باید که باشند آنها که نماز میگزارند مِنْ وَّرَآئِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون
این گروه یک رکعت بگزارند بصف لشکر باز روند وَلْتَاْتِ طَآئِفَةٌ اُخْرٰی و باید که بیایند آن طائفه دیگر که لَمْ يُصَلُّوْا نماز نگزارده اند و پاس لشکر
میکردند فَلْيُصَلُّوْا مَعَكَ پس بگزارند با تو یک رکعت دیگر وَلْيَاْخُذُوْا و باید که بردارند ایشان نیز با خود حِذْرَهُمْ آلتی که بدان حذر میکنند
از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها که بدان جنگ میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان وَدَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا دوست میدارند آنانکه
کافر شده اند لَوْ تَغْفُلُوْنَ آنرا که غافل شوید عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سازهای حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهای خویش چون البسه و سائر رخوت
فَيَمِيْلُوْنَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَّيْلَةً وَّاحِدَةً یک حمله و هرچه یابند ببرند نقل ست که حضرت رسالت پناه بغزوه رفته بود
همین که بعسفان رسید مشرکان عرب را دید که صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بفرمود تا لشکر اسلام در مقابله صف کشیدند وقت
نماز پیشین درآمد و سواد لشکر کفار میان قبله و سپاه مسلمانان حائل بودند حضرت رسالت پناه با صحابه باقامت صلوة اشتغال فرمودند و کفار بعینه
رکوع و سجود ایشان مشاهده مینمودند بعد از فراغت اهل اسلام از نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجوم نمیکردیم و بترکتاز شوکت ما ایشان
برنیاوردیم یکی از زمره کفار آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز نمازی دیگر هست که در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه
داشته دران وقت ناگاه بر سر ایشان آئیم و بکام دل ازین دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده بود که جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز
خوف بدین آیت بحضرت رسالت پناه تعلیم داد و فقهارا در چگونگی این نماز اختلاف بسیارست و در کتب فقهیه مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ
گناهی نیست بر شما اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى اگر باشد شمارا رنجی مِّنْ مَّطَرٍ از باران که گران گرداند اسلحهای شمارا اَوْ كُنْتُمْ مَّرْضٰى یا باشید بیماران
و ناتوان در حمل سلاح اَنْ تَضَعُوْٓا اَسْلِحَتَكُمْ آنکه بنهید سلاحهاے خود را وَخُذُوْا حِذْرَكُمْ و بهر حال فرا گیرید آلات نگاهداشت
خود را تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند مراقب و پرحذر باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ عَذَابًا مُّهِيْنًا ۝ آماده کرده است
برای کافران عذابی خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ شدید ازان فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید
خدای را قِيَامًا در حال قیام که شمشیر میزنید وَّقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر می اندازید وَّعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود آن زمان
که زخم خورده اید و افتاده اید و گفته اند مراد یاد کردن خداوندست در همه احوال و در زاد المسیر آورده که ذکر بمعنی خوفست یعنی بترسید از خدای قیامًا
در وقت تصرف در امور و قعودًا در حال اشتغال باکل و شرب مصاحبت با خلق و علی جنوبکم و در زمان توجه بمنام کرده اید و مژده الا تخافوا
نتیجه چنین خوف تواند بود بیت هرکه نی در خوف گم شد هوش او + نشنود لا تخافوا گوش او مخائفانرا لا تخافوا گشت درس + هرکه خوفش نیست
چون گوئی مترس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ پس چون بیارامید یعنی از خوف ایمن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بتعدیل ارکان
و حفظ شرائط آن اِنَّ الصَّلٰوةَ بدرستیکه نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا ۝ فرضی موقت یعنی محدود
باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف مورزید فِي ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ در طلب کافران و کارزار
با ایشان این آیت در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت رسالت پناه بعد از جنگ احد میخواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات
متالم بودند حق سبحانه میفرماید که اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که دردمند شدید از جراحتها فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستیکه
کافران نیز دردمندند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما هستید وَتَرْجُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شما با وجود الم امید میدارید از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ
آنچه ایشان امید نمیدارند از ثواب آخرت و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بضمائر شما حَكِيْمًا ۝ محکم کار در امر و نهی

ع

آورده‌اند که طعمة بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانهٔ قتادة بن نعمان نقبی زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود بدزدید قضارا انبان شکافی داشت
همه راه آرد میریخت تا بخانهٔ طعمه و طعمه آنرا در خانه ننهاد بلکه از خانه بیرون آمد بخانهٔ یهودی که او را زید بن السمین میگفتند برد بطریق ودیعت بوی سپرد
بامداد قتاده بر اثر رفتن بخانهٔ طعمه رفت و بعد از طلب درع طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و از آنجا بر اثر آرد قتاده بر همان سمت که طعمه بخانهٔ یهودی رفته بود
پی برد و جهود را بخیانت بگرفت زید یهودی گفت که دوش طعمه زرهی در انبان نهاده بودیعت بمن داده و جمعی بران گواهی دادند قتاده صورت حال
بحضرت علیه نبوت رفع کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او خواستند که طعمه تهمت زده نشود و جهود پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند
با جهود و رای حضرت بران بود که خیانت بر جهود ثابت گردد و مسلمان ازان خیانت مبرا باشد و همین که حضرت قصد عتاب یهودی فرمود و خواست که
بقطع ید او حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که اِنَّآ اَنْزَلْنَآ بدرستی که ما فرو فرستاده‌ایم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن بِالْحَقِّ براستی حکم درست لِتَحْكُمَ
بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ بانچه خدا ترا اعلام گردانیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ و مباش از برای
خیانت کنندگان خَصِيْمًا ۝ دشمن آنکس که بیگناه است و در مقام دفع خیانت مباش از خائن وَّاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی
که بعذاب یهودی کردی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده مرکسی را که آمرزش طلبد رَّحِيْمًا ۝ مهربان بود وَلَا تُجَادِلْ
و خصومت مکن عَنِ الَّذِيْنَ از قبیل آنانکه يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که خیانت او را پنهان کنند اِنَّ اللّٰهَ
لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار خیانت کننده یعنی مصران اَثِيْمًا ۝ گناهکاری مستغرق
در گناه خود يَّسْتَخْفُوْنَ شرم میدارند مِنَ النَّاسِ از مردمان و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ
و حال آنکه خدای با ایشانست و اسرار ضمائر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوارترست که ازو شرم دارند و نمیدارند اِذْ يُبَيِّتُوْنَ آن هنگام که
بشب تدبیر تزویر میکنند مَا لَا يَرْضٰى آنچیزی که نمی‌پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن دروغ بنی ظفر یکدیگر در شب مشاورت میکردند بر آنکه
طعمه سوگند دروغ بخورد چه پیغمبر سوگند او را که مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافرست التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای
بِمَا يَعْمَلُوْنَ بدانچه می‌کنند از تدبیر مُحِيْطًا ۝ احاطه کننده بعلم قدیم خود و هیچ چیز از حیطهٔ علم او خارج نیست هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ شمائید
ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ دفع می‌کنید از خائنان خیانت را بجدال و خصومت فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در وقت
زندگانی دنیا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت کند با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ از ایشان روز قیامت
اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ آیا کیست آنکه باشد عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا ۝ بر ایشان نگاهبان تا آنکه نگذارد ایشان را که عذاب کنند یا حمایت کند که عذاب از
ایشان باز دارد وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که از ان ضرری بغیرے رسد اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس
طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدای را غَفُوْرًا آمرزندهٔ گناهان او رَّحِيْمًا ۝ مهربان بفضل خود برو درین آیت ترغیب
فرمود طعمه و قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنْ يَّكْسِبْ اِثْمًا و هر که بکند گناهی و خواهد که بیگناهی را بدان تهمت کند فَاِنَّمَا يَكْسِبُهٗ پس جز این نیست
که میکند آن عمل را عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود چه ضرر آن از نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا و هست خدای دانا بسارق درع حَكِيْمًا ۝
حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً و هر که بکند گناهی صغیره یا آنچه بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر
گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ پس تهمت کند بآن گناه بَرِيْٓئًا بیگناهی را چنانچه طعمه نسبت بزید یهودی کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستیکه برداشت
دروغی را که از ان متحیر و مبهوت می‌شوند بیگناهان وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ۝ و دیگر حاصل شد گناه ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكَ

ع ٨

بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم آن اعلام داد وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ
هر آینه قصد کرده بود گروهی مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ يُّضِلُّوْكَ ؕ بآنکه ترا بگردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت سے اندازند
اِلَّاۤ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عائد بدیشانست وَمَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَیْءٍ ؕ و ترا زیان نمیتوانند رسانید هیچ چیز چه تو در پناه
عصمت خدائی وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرو فرستاد خدای عَلَيْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آنرا وَعَلَّمَكَ و در آموزانید ترا
مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ ؕ آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمائر و جمهور گفته اند آن علمست بر بوبیت حق و جلال او و شناختن عیوب
نفس و قدر حال او و در بحر الحقائق میفرماید که آن علم ما کان و ما یکون هست که حق سبحانه در شب اسری بدان حضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث
معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطرهٔ در حلق من ریختند فعلمت بها ما کان و ما یکون پس دانستم آنچه بود و آنچه خواهد بود وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ
و هست فضل خدای عَلَيْكَ عَظِيْمًا ○ بر تو بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَيْرَ نیست نیکوئی فِیْ كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان یعنی از قوم طعمه که در شب مشورت تنها کردند در خلاص طعمه و گفته اند نجوی اسم متناجیانست یعنی هیچ نیکوئی در آن رازگویان
نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف و آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد
و گفته اند معروف اینجا قرض دادن ست یا دستگیری بیچارگان اَوْ اِصْلَاحٍۢ بَيْنَ النَّاسِ ؕ یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای
ایشان وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند از اینها که مذکور شد ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيْهِ پس زود باشد
که بدهیم او را اَجْرًا عَظِيْمًا ○ مزدی بزرگ وَمَنْ يُّشَاقِقِ الرَّسُوْلَ و هر که مخالفت کند با رسول مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد
لَهُ الْهُدٰى مر او را راه راست بوقوف بر معجزات و ظهور دلائل واضحات وَيَتَّبِعْ و پیروی کند غَيْرَ سَبِيْلِ الْمُؤْمِنِيْنَ غیر آن راه که مؤمنان
برانند از اعتقاد و عمل این آیت هم در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت بجانب مکه و مرتد شد و از آنجا نیز نقب در خانهٔ کسی میزد دیوار فرود آمد
و در زیر آن بماند روز دیگر او را از میان دیوار بیرون آوردند و خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته و پناه بدینجا
آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمود و در منزلی کاروان را مشغول ساخته پارهٔ
از متاع ایشان بدزدید و بگریخت آخر الامر بگرفتند و سنگسار کردند و مدتها هر که آنجا میرسید سنگی بر روی او از سنگهای انداخت تا تلی عظیم شد
و در شیب آن بماند و قولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسهٔ دینار بدزدید و بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند
این عذاب دنیا بود و عقاب آخرت را میگوید نُوَلِّهٖ مَا تَوَلّٰى و اگذاریم او را در آنسرای بآنچه دوست می دارد در این سرای که آن کفر و ردت است
یعنی او را در دائرهٔ کفر و مرتدان اهل کنیم وَنُصْلِهٖ جَهَنَّمَ ؕ و در آریم او را بدوزخ وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ○ و بد بازگشت ست دوزخ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ
بدرستی نیامرزد خدای اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ آنرا که شرک آرد بخدای وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ و بیامرزد آنچه جز شرکست لِمَنْ يَّشَآءُ ؕ هر کرا خواهد نزول
آیت در شان پیری بوده است از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده بعرض رسانید که یا رسول اللّٰه پیری ام در گناه غرق شده الا آنست که تا خدای را
شناخته ام بروی شریک نیاورده ام و بجز او کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرأت و بی ادبی با خدای نکرده ام و تصور آن نیست که طرفة العینی
خدای را بگریختن خود عاجز گردانم و حالا آمده ام پشیمان از گناه و توبه کننده بر درگاه خدای جل شانه حال من چگونه می بینی خدای بدین آیت
مژده داد که همه گناهان را بغیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ و هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق
ضَلٰلًۢا بَعِيْدًا ○ گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که اِنْ يَّدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖۤ نمی پرستند بدون حق تعالی اِلَّاۤ اِنٰثًا

مگر مادگانرا یا بتانرا ماده میگویند بواسطه تانیث اسمای ایشان چون لات و عزّی و منات و همچنین هر قبیله را بتی بود که آنرا انثی بنی فلان میگفتند و در تفسیر آورده که بتانرا بر صورت زنان ساختندی و گفته اند مراد ازین اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختران خدا اند و ان یدعون و نمی پرستند اِلَّا شَیْطٰنًا مَّرِیْدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری خدای یعنی ابلیس را چه او امر میکند مشرکانرا بعبادت آنها لَّعَنَهُ اللّٰهُ دور براند او را خدای او را دور کرده از رحمت وَقَالَ و گفت شیطان لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِیْبًا مَّفْرُوْضًا بهره مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و از هزار کس از آدمیان نهصد و نود و نه بعث النار خواهند بود چنانچه در حدیث آمده که یاران از حضرت سوال کردند که یا رسول الله از هزار کس چند به بهشت خواهند رفت فرمود که از هزار کس نهصد و نود و نه بدوزخ خواهند رفت و یکی به بهشت اصحاب مضطرب و گریان شدند پس آنحضرت فرمود که یکی از سائر امم و باقی از یاجوج و ماجوج وَّلَاُضِلَّنَّهُمْ و ایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَاُمَنِّیَنَّهُمْ و در آرزو می افگنم ایشانرا و می آریم در چشم ایشان امانی باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا دخول بهشت یا ارتکاب ذنوب وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُبَتِّکُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ پس بشگافند گوشهای چارپایان و آنچه خدای حلال ساخته حرام میگردانند اشارتست بآنچه عرب حرام داشته اند از بحیره و وصیله و غیر آن چنانچه در سوره مائده بیاید انشاء الله العزیز وَلَاٰمُرَنَّهُمْ و هر آینه میفرمایم ایشانرا فَلَیُغَیِّرُنَّ پس تغییر میدهند خَلْقَ اللّٰهِ آفریده خدایرا بصورت یا بصفت چون خصی کردن انسان و تیره ساختن دندان و لواطه و سحق و رقم کبود زدن بر روی و لب و دست و پای یا مراد تغیر فطرت ست یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله وَمَنْ یَّتَّخِذِ الشَّیْطٰنَ وَلِیًّا و هر که فراگیرد شیطانرا دوستی مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بدون خدای یعنی هر چه شیطان فرماید آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس برستیکه زیان کند خُسْرَانًا مُّبِیْنًا زیان روشن چه سرمایه عمر و قوت از دست بدهد و از سود بی بهره بود و یا زیان کند بفوات بهشت و سود کند بحصول دوزخ یَعِدُهُمْ وعده میدهد ایشانرا شیطان بآنچه وفا نکند وَیُمَنِّیْهِمْ و در آرزو می افگند ایشانرا بچیزی که نیابند وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان اِلَّا غُرُوْرًا مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضررست اُولٰٓئِكَ آن گروه که پرستنده بتان و تابع شیطانند مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخ ست وَلَا یَجِدُوْنَ عَنْهَا و نیابند از آن دوزخ مَحِیْصًا گریزگاهی که بدان جا نقل کنند وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای پسندیده کرده اند سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که در آریم ایشانرا جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ در حالتیکه این داخلان جاوید باشند در آن اَبَدًا تاکیدست یعنی همیشه بی انقطاع وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای وعده کردنی و راست کرد سخن خود را حَقًّا راست کردنی وَمَنْ اَصْدَقُ و کیست راست گوی تر مِنَ اللّٰهِ قِیْلًا از خدای در سخن خود آبو صالح روایت میکند که گروهی مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده و کتاب ما قبل از کتاب شما منزل گشته و در بهشت نرود مگر یهود و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شما پس ما به بهشت سزاوارتریم آیت آمد که لَیْسَ بِاَمَانِیِّكُمْ آنچه وعده کرد خدای از ثواب یافته نشود بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَآ اَمَانِیِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید

بیت بآرزو و هوس بر نیاید این معنی + بآب دیده و خون جگر تواند بود + مَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا هر که بعمل آرد کار بد را یُّجْزَ بِهٖ جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا و این حکم عام است مر عاملانرا آورده اند که چون این آیت فرود آمد صحابه متالم گشتند و ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیت چگونه رستگاری باشد چه هیچکس از کردار بد خالی نیست پس تحمل جزای آن که دارد حضرت رسالت پناه فرمود که نه بیمار میشوی و نه اندوهناک میگردی

ونه بلاها بتو میرسید گفت بلی یا رسول الله خواجه عالم فرمود که همینها کفارات یعنی اینها جزای آن بدیهاست و در تیسیر فرموده که حضرت رسالت پناه بعد ازین
سخن فرمود که یا ابابکر تو و اصحاب تو و مومنان را جزای گناه در دنیا خواهند داد تا بخدای رسید و شما را هیچ گناه نباشد و دیگران اجزاهای ایشان جمع کنند و در
قیامت بدیشان رسانند و امام حسن بصری رح میگوید عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید من یعمل سوءا یجز به وَلَا یَجِدْ لَهٗ و نمی یابد عمل سوء برای نفس خود
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِیًّا دوستداری که مدد بدو رساند وَّلَا نَصِیْرًا ۝ ونه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ یَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ
و هر که بجای آرد یعنی از اعمال صالحه چه هیچکس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که او مومن باشد
که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه عمل کنندگان یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی
در آیند بجنت وَلَا یُظْلَمُوْنَ و ستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِیْرًا ۝ بمقدار نقیری که بر پشت دانه خرما میباشد یعنی هیچ از ثواب ایشان
کم نشود وَمَنْ اَحْسَنُ دِیْنًا و کیست نیکوتر از جهت دین مِّمَّنْ اَسْلَمَ از آنکه خالص گردانید وَجْهَهٗ نفس خود را لِلّٰهِ بر خدای یا بذل کرد
روی خود را در سجود حق تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او آینده است به نیکویها و ترک کننده بدیها وَّاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِیْمَ حَنِیْفًا و پیروی کرد دین
ابراهیم را در حالتیکه ابراهیم یا این پیروی مایل است از همه دینها بدین اسلام وَاتَّخَذَ اللّٰهُ و گرفت خدای اِبْرٰهِیْمَ خَلِیْلًا ۝ ابراهیم را دوست یعنی او را
برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت بکرامتی دوست با دوست آورده اند که در عهد ابراهیم صلوات الله علی نبینا و علیه قحطی پدید آمد و چون مردم همواره از موائد خلیلی
بهره فوائد یافته بودند درین سال بجهت جوع بیشتر رجوع نمودند آنچه ابراهیم داشت برایشان ایثار کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد
نزد یک دوستی که معتمد علیه بود تا قدری طعام از مصر و شام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شد
و اگر فی الواقع ابراهیم این طعام را برای خود طلبیدی بهر نوع که بودی چاره میتوانست نمود اما شنیده ام که بسبب فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و او
بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام برایشان صرف نماید القصه گندم بغلامان ابراهیم نداد و بهای نیز نیافتند بضرورت بازگشتند
و ایشان را شرم آمد که شتران اخالی بشهر آرند چه بسی گدایان و بینوایان چشم بدان داشتند که شتران خلیل از مصر با طعام فراوان خواهند رسید شتربانان در حوالی
شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند و ذکری که گذشت بتمام عرض کردند ابراهیم ازین حال تنگدل شده روی بمسجد نهاد و درانحال ساره رضی الله عنها
ابراهیم در خواب بود چون بیدار شد جوالها پر دید و خوشدل شد و هر یکی را بگشاد آردی بغایت سفید و پاکیزگی بیرون آمد پاره ازان خمیر کرده و نان پخته بعیال
و اطفال درویشان داد چون ابراهیم از مسجد باز آمد و بوی نان بمشام او در رسید پرسید که این از کجاست گفت از نزد یک دوست مصری تو ابراهیم گفت
که این از نزد یک دوست من الله است غذای بدین جهت وی را دوست گرفت بزرگان گفته اند شرط خلت استیلام بنده است در عموم احوال
بحضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیمی بود لاجرم بخلیل موسوم شد و شرط محبت فنای حبیبست در محبوب ببقای وی بود و این مقام محمدیست لاجرم
بحبیب مسمی گشت و ازینجاست که ذکر خلت بظاهر فرمود که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکنایت باز نمود که فاتبعونی یحببکم الله و درین
معنی گفته اند بیت عجب آن نیست که محبوب جهانی تو بلطف ✦ عجب آنست که محبان تو محبوب باشند ✦ خلیل سالک بود و حبیب مجذوب سلوک نشانه هستی
و تفرقه است و جذبه علامت نیستی و جمعیت از سلوک خلیل بدین عبارت خبر دادند که ✦ انی ذاهب الی ربی ✦ از جذبه حبیب بدین اشارت
تنبیه کردند که ✦ اسری بعبده لیلا ✦ لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که ✦ نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ✦ قدمگاه حبیب گردانید که ✦ دنی فتدلی ✦
بیت خلیل از خیل تا شان سپاهش ✦ مسیح از چاوشان بارگاهش ✦ وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدای راست آنچه در آسمانها بود وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمینها باشد پس که را خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِكُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطًا ۝ بهمه چیزها احاطه کننده از روی علم و قدرت وَیَسْتَفْتُوْنَكَ

ع ۱۱

وطلب فتوی میکنند از تو فِی النِّسَآءِ در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه چنانچه گذشت و اعتراض عیینه بن حصن که دختر و خواهر را نصف مال میدهی
واو گفت و مالمیه سهیم مگر کسی را که کارزار کند و غنیمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیْکُمْ بگوی ای محمد که خدای فتوی میدهد یعنی بیان میکند حکم خود را فِیْهِنَّ
در باب ایشان وَمَا یُتْلٰی عَلَیْکُمْ و دیگر فتوی میدهد یعنی بیان میکند بر شما انچه خوانده بر شما فِی الْکِتٰبِ در قرآن فِیْ یَتٰمَی النِّسَآءِ در شان
یتیمان که زنان اند الّٰتِیْ آن زنانی که لَا تُؤْتُوْنَهُنَّ نمیدهید ایشان را مَا کُتِبَ لَهُنَّ انچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث وَتَرْغَبُوْنَ
و رغبت میکنید اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید ایشانرا اگر جمیله باشند و مالهای ایشانرا بخورید وَالْمُسْتَضْعَفِیْنَ و دیگر فتوی میدهد قرآن در باب ضعیفان
بیچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ و فرزندان خود که ایشانرا میراث نمیدهند وَاَنْ تَقُوْمُوْا و دیگر حکم میکند قرآن بآنکه قیام نمائید لِلْیَتٰمٰی برای مهم یتیمان مهر
میراث ایشان بِالْقِسْطِ بعدل و راستی وَمَا تَفْعَلُوْا مِنْ خَیْرٍ وانچه میکنید از نیکوئی در باب یتیمان و کودکان و غیر ایشان فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه
خدای هست بِهٖ عَلِیْمًا ۝ بآن دانا و بران جزا خواهد داد و در اسباب نزول آورده که مردی بزن خود بهانه جوی بود تا طلاق دهد و زن بسبب تعلق دل با
فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده و هر کجا میخواهی رو که من ترا بحل کردم و گویند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خدیج بود که میخواست
او را طلاق دهد همین میگفت که مرا رها مکن و من نوبت خود بدیگر زن تو بخشیدم حق تعالی آیت فرستاد وَاِنِ امْرَاَةٌ خَافَتْ و اگر زنی بداند و دریابد
مِنْۢ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوْزًا سرباز زدنی از صحبت اَوْ اِعْرَاضًا یا روی گردانیدنی از مجالست و مکالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَآ پس هیچ
گناهی نیست بر ایشان اَنْ یُّصْلِحَا بَیْنَهُمَا در آنکه بصلاح آرند میان یکدیگر صُلْحًا بصلح یعنی آشتی کنند بآنکه زن مقداری از مهر خود ببخشد
یا نوبت خود بزن دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیمی نگاهدارد و او را از خود جدا نکند وَالصُّلْحُ خَیْرٌ و آشتی بهترست از خصومت مفارقت
ارباب سیر برانند که حضرت پیغمبر سوده بنت زمعه را طلاق داد و بر سر راه آنحضرت بنشست تا وقتیکه سید عالم برسید سوده بزبان تضرع گفت
یا رسول الله رجعت بنمای بمن بخدا سوگند که دوستی مرد در دل من هیچ نمانده لیکن میخواهم که فردای قیامت در زمرهٔ زنان تو محشور شوم و نوبت خود را
بعائشه رض می بخشم حضرت بوی مراجعت فرمود و روز نوبت او در خانه عائشه رض می بود این آیت در قصه وی نازل شد وَاُحْضِرَتِ الْاَنْفُسُ
الشُّحَّ و فرود آورده شده اند نفسها را ببخل یعنی مجبولند نفسها به بخل و از نیست که هر یک از زوجین در مسامحت و مروت بخل می ورزند وَاِنْ تُحْسِنُوْا
و اگر نیکوئی ورزید در زندگانی وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از نشوز و اعراض فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرًا ۝
بانچه میکنید از احسان و خصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِیْعُوْٓا و نمی توانید ای کسانیکه زیاده از یک زن دارید اَنْ تَعْدِلُوْا آنکه عدل ورزید و راستی نگاه دارید
بَیْنَ النِّسَآءِ میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است و لهذا حضرت رسالت پناه ص بآنکه در قسم میان ازواج طاهرات ملاحظه
عدل میفرمود و میگفت خدایا این قسمت در آن چیزیست که من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در انچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی در دوستی با
بعضی چنانچه عائشه را رض از همه ازواج دوست تر میداشت وَلَوْ حَرَصْتُمْ و اگر حریص باشید بر ارتکاب عدل و قادر نباشید بران فَلَا تَمِیْلُوْا کُلَّ الْمَیْلِ پس
میل مکنید تمام میل بآنکه مرغوبه است در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل بیکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد فَتَذَرُوْهَا پس بگذارید آن دیگری را کَالْمُعَلَّقَةِ
مانند کسی که محبوس باشد یعنی چنین زن نه مطلقه باشد و نه شوهر دار وَاِنْ تُصْلِحُوْا و اگر بصلاح آرید انچه تباه ساخته اید از امور زنان در زمان گذشته
وَتَتَّقُوْا و بپرهیزید از مثل این عملها در زمان آینده فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بتحقیق هست خدای غَفُوْرًا آمرزندهٔ گناهان ماضی رَّحِیْمًا ۝ مهربان
بر توفیق طاعت در زمان مستقبل وَاِنْ یَّتَفَرَّقَا و اگر جدا شوند هر یک از ایشان از صاحب خود بطلاق یُغْنِ اللّٰهُ کُلًّا بی نیاز گرداند خدا هر یکی را مِّنْ
سَعَتِهٖ از وجود فراوان و قدرت کامله خود یعنی تسلی دهد هر یکی را یا بدلی پدید آرد وَکَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا و هست خدای فراخ بخشایش بر بندگان خود حَکِیْمًا ۝ ع

محکم کار در افعال و احکام وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست انچه در آسمانهاست از جواهر علوی وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینهاست
از کوائن سفلی وَلَقَدْ وَصَّیْنَا و هر آینه وصیت کرده ایم و فرموده ایم الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ آنانرا که داده اند کتاب مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما
یعنی یهود و نصاری و آنها را که نیز قبل از ایشان بوده اند وَاِیَّاکُمْ و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمایم اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ بآنکه بپرهیزید از شرک بخدای
وَاِنْ تَکْفُرُوْا و اگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ پس بدرستیکه مر خدایراست انچه در آسمانهاست وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینهاست
همه مخلوق و مملوک اویند پس بکفر و معصیت شما متضرر نمیگردد چنانچه بطاعت و ایمان شما منتفع نمی شود وَکَانَ اللّٰهُ غَنِیًّا و هست خدای بی نیاز
از همه خلق خود اورا اگر فرمان برند و اگر نه برند حَمِیْدًا ۝ ستوده در ذات خود اگر حمد گویند و اگر نگویند وَلِلّٰهِ و مر خدای است مَا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در
آسمانها باشد از ملائکه و ستاره و غیر آن وَمَا فِی الْاَرْضِ و انچه در زمینها بود از ارکان موالید و جز آن وَکَفٰی بِاللّٰهِ و بسنده هست خدای وَکِیْلًا ۝
کافی مهمات بندگان اِنْ یَّشَاْ یُذْهِبْکُمْ و اگر خواهد ببرد خدای شما را و فانی گرداند اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان وَیَاْتِ بِاٰخَرِیْنَ و بیارد یعنی ایجاد کند
دیگران را که فرمان بردارتر باشند چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه دست مبارک بر پشت سلمان زد و گفت قوم این اند یعنی اهل فارس یانند وَکَانَ اللّٰهُ
و هست خدای عَلٰی ذٰلِکَ قَدِیْرًا ۝ بر ایجاد و اعدام توانا مَنْ کَانَ یُرِیْدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْیَا پاداش این سرای همچو مجاهد مثلاً
که ارتکاب جهاد برای غنیمت کند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزدیک خدای ثَوَابُ الدُّنْیَا پاداش دنیا و آن خسیس ست وَالْاٰخِرَةِ و پاداش آخرت و آن شریف ست
پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی شود و از شریف ترین چیزی باز ماند و اگر باشرف مائل گردد و اخس تابع خواهد بود چه اگر مجاهد فی المثل برای خدا جهاد کند
او را در آخرت چندان نعمت ست که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع خود در پی آنست
وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا و هست خدای شنونده همه قولها بَصِیْرًا ۝ بیننده همه فعلها یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ
باشید استادگان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی جهاد کنندگان در اقامت مراسم عدالت شُهَدَآءَ لِلّٰهِ باشید گواهان برای خدای یعنی ادای شهادت کنید براستی
وَلَوْ عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ و اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در ذمه اوست و در تیسیر از ابو العالیه نقل میکند که مردی از انصار گفت یا رسول اللّٰه
کسی ابر برمن حقیست من بر آن گواهم و مرا باز نمیدارد از ادای شهادت الا درویشی و افلاس وی رمن این آیت نازل شد که گواهی باز مگیرید و اگرچه همه بر نفس
شما باشد اَوِ الْوَالِدَیْنِ یا پدر و مادر وَالْاَقْرَبِیْنَ و خویشاوندان نزدیک اِنْ یَّکُنْ اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه غَنِیًّا توانگر
اَوْ فَقِیْرًا یا درویش یعنی غنی را برای غنا احترام مکنید و بفقیر بجهت افلاس او ترحم منمائید فَاللّٰهُ اَوْلٰی بِهِمَا پس خدای سزاوارتر ست بتوانگر و درویش و اگر دانستی که
شهادت برایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرمودی فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰۤی پس شما متابعت هوای نفس مکنید اَنْ تَعْدِلُوْا برای آنکه میل کنید از حق
وَاِنْ تَلْوٗۤا و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی است اَوْ تُعْرِضُوْا یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِمَا
تَعْمَلُوْنَ بانچه شما می کنید از عدل و میل خَبِیْرًا ۝ دانا و شما را بدان مکافات خواهد کرد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانیکه ایمان آورده اید خطاب با مسلمانانست
یا منافقان یا مومنان اهل کتاب که میگفتند یا رسول اللّٰه ایمان داریم بتو و بقرآن و بموسی و عزیر و زبور و توریت و دیگر هیچ کتاب و پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز هست
که مسلمانان را میگویند ای آنکسانیکه آورده اید بدل و زبان اٰمِنُوْا ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده اید بزبان ایمان آرید بدل و مومنان اهل کتاب
را میگوید ایمان آورده اید ببعضی از کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها و کافران را میگوید که ایمان آورده اید بلات و عزی ایمان آرید بِاللّٰهِ بخدای وَرَسُوْلِهٖ برسول او
او که محمد ست وَالْکِتٰبِ الَّذِیْ نَزَّلَ و بآن کتابی که خدای فرستاده عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود یعنی قرآن وَالْکِتٰبِ الَّذِیْۤ اَنْزَلَ و آن کتابها نیز که
فرستاده مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن محققان میگویند ای آن کسانیکه ایمان آورده اید از حیثیت برهان ایمان آرید بسبیل کشف و عیان ای ایمان آورده اید

از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق و از حضرت ولایت مآب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره منقولست که فرمودند یا ایها الذین آمنوا
اشارتست بآنکه در هر طرفة العین نفی این وجود بشری میباید کرد و اثبات واجب الوجود جل ذکره میباید نمود وجودک ذنب لا یقاس به ذنب و از حضرت سید الطائفه جنید
قدس سره منقولست که فرموده اند معنی یا ایها الذین پنجاه سالست که در ایمان آمده ام و در ایمان تازه کرده ام و هنوز در آنم **مثنوی** دمی بی حق زدن محض
گناه هست * بخود مشغول گشتن کفر راه هست * ترا هر دم کشد پندار هستی * سوی ظلمت سرای خودپرستی * خودی کفرست نفی خویش کن زود * که جز حق در حقیقت
نیست موجود * وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر که کافر شود بخدای وَمَلٰٓئِكَتِهٖ و بفرشتگان او وَكُتُبِهٖ و بکتابهای او وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ
الْاٰخِرِ و بروز رستخیز فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شد ضَلٰلًاۢ بَعِيْدًا گمراه شدنی در غایت دوری از مقصود و در نهایت بعد از مقصود اِنَّ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند بموسی یعنی یهود ثُمَّ كَفَرُوْا پس کافر شدند بپرستیدن گوساله ثُمَّ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا پس باز
ایمان آوردند و توبه کردند پس کافر شدند بعیسی و قصد قتل او کردند ثُمَّ ازْدَادُوْا كُفْرًا پس بیفزودند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد و حسد برو لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ
نیست آنکه خدای که بیامرزد ایشان را چه اعتبار هر کار بخاتمه آنست خدای دانسته که خواتم امور ایشان بکفر و طغیان است وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيْلًا و نیست
که راه نماید ایشان را راهی که بحق باشد بَشِّرِ الْمُنٰفِقِيْنَ بشارت ده منافقان را بر سبیل تحکم است یا خبر کن بجای بشارت بِاَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست
عَذَابًا اَلِيْمًا عذاب دردناک اِلَّذِيْنَ و منافقان آنانند که يَتَّخِذُوْنَ الْكٰفِرِيْنَ میگیرند کافران را اَوْلِيَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ
دوستان بدون مومنان اَيَبْتَغُوْنَ آیا میطلبند عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ نزدیک کافران از دوستی ایشان ارجمندی و قوت فَاِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستیکه عزت
لِلّٰهِ جَمِيْعًا مر خدایراست همه و هر کرا عزتی رسد از و رسد و او دوستان را منشور عزت داده که و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه
خدای فرستاد بر شما ای مومنان فِي الْكِتٰبِ در قرآن حق سبحانه در مکه آیتی فرستاد که با خوض کنندگان و مستهزیان قرآن نشست و خاست مکنند و این آیت آنست
که * و اذا رایت الذین یخوضون الآیة آن جا در مدینه ذکر آن مینماید و میگوید که خدای در قرآن فرستاده بود که اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ بدرستیکه چون بشنوید
اٰيٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدا را از قرآن که يُكْفَرُ بِهَا کفر آورده شود بدان وَيُسْتَهْزَاُ بِهَا و استهزا کرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوْا مَعَهُمْ پس منشینید
با کافران و مستهزیان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه خوض کنند و شروع نمایند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖٓ در سخن غیر استهزاء اِنَّكُمْ اِذًا بدرستیکه باشید آن
هنگام که نشست و خواست کنید با ایشان مِّثْلُهُمْ مانند ایشان در گناه زیرا که قادرید بر اعراض از ایشان و انکار بر ایشان و با وجود این راضی اید
بصحبت ایشان اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه خدای جمع کننده منافقانست وَالْكٰفِرِيْنَ و ناگرویدگان فِيْ جَهَنَّمَ جَمِيْعًا در دوزخ
همه ایشان را اِلَّذِيْنَ يَتَرَبَّصُوْنَ بِكُمْ آنانکه انتظاری می برند بشما وقوع نکبتی را فَاِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شود شما را فَتْحٌ مِّنَ اللّٰهِ فتحی و نصرتی
از نزدیک خدای قَالُوْٓا گفتند منافقان مر شما را اَلَمْ نَكُنْ مَّعَكُمْ آیا نبودیم با شما و مددگاری نکردیم پس سهم ما از غنیمت بدهید وَاِنْ كَانَ
و اگر بود لِلْكٰفِرِيْنَ نَصِيْبٌ مر کافران را بهره از حرب یعنی غلبه کردن بر مومنان قَالُوْٓا گفتند مر کافران را اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ آیا نه غالب
و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را بکشیم اما دست باز کشیدیم وَنَمْنَعْكُمْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ و باز داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه
سستی کردیم در مددگاری ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما غالب شدید پس ما را در غنائم خود شریک سازید فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خدای
حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که غیر از وی کسی را دعوی حکومت نباشد وَلَنْ يَّجْعَلَ اللّٰهُ و هرگز نگرداند خدای
و ندهد لِلْكٰفِرِيْنَ مر کافران را عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ بر مومنان در روز قیامت سَبِيْلًا حجتی که بدان مومنان را ملزم سازند یا در دنیا ندهد ایشان را
بر مومنان دستی اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان يُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ مکر میکنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفای کفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ

ع

و خدا جزاء دهنده است ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آن چنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنانرا داده اند چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقی ماند و بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوٓا و چون برخیزند منافقان إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ بسوی نماز قَامُوا كُسَالَىٰ برخیزند کاهلان و گران جانان چون کسیکه از کاری کراهت دارد و اگر کسی از اصحاب پیغمبر ایشانرا دید نماز میگزارند و اگر نه ترک میکنند يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ مینمایند خود را بمردمان و ریا می کنند تا پندارند که ایشان مومنان اند وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ و یاد نمیکنند خدایرا إِلَّا قَلِيلًا ۝ مگر اندکی و آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر بزبان دارند و بس و آن نسبت با ذکر دل اندکست و در قوت القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و دنیا و هر چه در وست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه بزرگترست وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ و منافقان ریا میکنند مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ در حالتیکه متحیر و مترددند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان کفر و ایمان لَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ نه با گروه مومنان اند تا ایشان باشند هر چه آنانراست وَلَآ إِلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ و نه با کافران اند تا بر ایشان باشند هر چه بر آنهاست وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ و هر کرا خدای گمراه سازد فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ۝ پس تو نیابی مر او را راهی بحق و صواب يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا ٱلْكَٰفِرِينَ مگیرید کافرانرا أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خدای دوستی میکنند أَتُرِيدُونَ آیا میخواهید أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ آنکه بدهید خدایرا عَلَيْكُمْ بر عذاب خود سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ۝ حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت خدا است إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ بدرستیکه منافقان فِى ٱلدَّرْكِ ٱلْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ در طبقه زیرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بدل کافرانند و کفر را با خداع و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان ابد دوزخ حکم شود و بعد که تا ول در آرند مالک گوید یا نار جهنم خذیهم آتش گوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بکلمه جاری بوده و هرچند بمجاز گفته اند در سوختن ایشان دخل نمی کنم بهمین منوال بهر درکه آرند آتش از احراق ایشان ابا کند تا بدرکه پنجم رسند آتش آن درکه گوید حکم ما بر دست نه بر زبان بیارید تا از دل چه نشان دارید چون در دل ایشان هیچ نشانه شرک نباشد آتش در دل ایشان پیچد و ابد الاباد در عذاب بمانند وَلَن تَجِدَ لَهُمْ و تو نیابی مر ایشانرا نَصِيرًا ۝ یاری که حمایت نموده از آن درکه ایشانرا بیرون آرد و همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق وَأَصْلَحُوا و باصلاح آرند آنچه فاسد شده است از احوال ایشان وَٱعْتَصَمُوا بِٱللَّهِ و چنگ در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ و خالص و پاکیزه گردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای حق فَأُولَٰٓئِكَ پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوف اند مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ با مومنان باشند و از شمار ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ يُؤْتِ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدی بزرگ و ایشان با ایشان شریک باشند مَّا يَفْعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمْ چه میکند خدای بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شمارا إِن شَكَرْتُمْ اگر شکر گوئید مر او را بفرمانبرداری وَءَامَنتُمْ و تصدیق کنید بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بآنکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر شما وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِيمًا ۝ دانا بحقوق شکر و ایمان

لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ سخن بد إِلَّا مَن ظُلِمَ مگر آشکارا کردن کسیکه برو ستم کرده اند چه او را روا است که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید و گفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آن کس زبان بشکایت گشوده که هر جا میرسید از بیمروتی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بدان شکایت عتاب کردند این آیت در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت آن ظلم جائز است وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا و هست خدای شنوا مر سخن مظلوم را عَلِيمًا ۝ دانا بستمکاری ظالم إِن تُبْدُوا خَيْرًا

اگر آشکارا کنید نیکوئی و طاعت را اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید او را اَوْ تَعْفُوْا عَنْ سُوْٓءٍ یا عفو کنید از بدی که شما را بدان مواخذه رسد فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام ایشان قَدِيْرًا ○ توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندگان درین آیت تحریض مظلومانست بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و یا آنکه رخصت تظلم دارند و از سر آن درگذرند اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ به تحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهٖ به پیغمبران او وَيُرِيْدُوْنَ اَنْ يُّفَرِّقُوْا و میخواهند آنکه جدائی افگنند بَيْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و رسولان او بآنکه ایمان آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران وَيَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و گویند ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران وَّنَكْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعض دیگر مراد یهودند که می گفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد وَّيُرِيْدُوْنَ اَنْ يَّتَّخِذُوْا و میخواهند آنکه فرا گیرند بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا ۙ میان ایمان و کفر راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمیشود مگر بتصدیق رسل وی اُولٰٓئِكَ آن گروه که میان کفر و ایمان طریقی میطلبند هُمُ الْكٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا ۚ بکفری محقق شده یعنی کاملان اند در کفر خود و ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشان راهست معتبر و معتد به نیست وَاَعْتَدْنَا لِلْكٰفِرِيْنَ و آماده کردیم برای کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا ○ عذابی خوار کننده وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آن کسانیکه ایمان آورده اند بِاللّٰهِ بخدای وَرُسُلِهٖ و بفرستادگان او وَلَمْ يُفَرِّقُوْا و جدا نکردند بَيْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه گرویدند اُولٰٓئِكَ آن گروه مومنان حقیقی اند سَوْفَ يُؤْتِيْهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه غایبه خواند یعنی خدا بدهد اُجُوْرَهُمْ مزدهای ایشان را که وعده داده است وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان رَّحِيْمًا ○ع مهربان به تضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده گفتند اگر راست میگوئی که پیغمبری کتابی بیکبار بیار نوشته بخط سماوی چنانچه توریت موسی آورده آیت آمد که يَسْـَٔلُكَ اَهْلُ الْكِتٰبِ سوال میکنند از تو اهل کتاب یعنی در میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ آنکه فرود آری بریشان كِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ کتابی از آسمان بیکبار چون توریت یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی یا کتابی که ما معاینه بینیم که فرود آید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدائی و چون این درخواست از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه میفرماید آنحضرت را که ازین سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓى پس بدرستیکه ایشان یعنی بنی اسرائیل که این گروه از ایشان اند درخواسته اند از موسی اَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ بزرگتر ازین درخواستی در آن وقت که کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً پس گفتند بنمای خدای را عیان فَاَخَذَتْهُمُ الصّٰعِقَةُ پس فرا گرفت ایشان را صاعقه یعنی آتش از آسمان آمد و بسوخت ایشانرا بِظُلْمِهِمْ بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت ست در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا گرفتند گوساله را بخدای مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزه های موسی فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ ۚ پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَيْنَا مُوْسٰى و بدادیم ما موسی را سُلْطٰنًا مُّبِيْنًا ○ تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید گوساله پرستانرا و ایشان فرمانبرداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِيْثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان قبول کنند و ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و گفتیم ایشان را بزبان یوشع که در آیند بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید و ایشان ازین حکم اباکردند وَّقُلْنَا لَهُمْ و گفتیم ایشان را بزبان داود لَا تَعْدُوْا و ستم مکنید و از حد درمگذرید فِی السَّبْتِ در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مگیرید و ایشان ازین امر نیز تجاوز نمودند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِّيْثَاقًا غَلِيْظًا ○ پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّيْثَاقَهُمْ پس بسبب شکستن ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَكُفْرِهِمْ بِاٰيٰتِ اللّٰهِ و دیگر بجهت کفر ایشان بتوریت

ربع

یا بقرآن وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ و دیگر بسبب کشتن ایشان پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ و دیگر بگفتار ایشان که دلهاے ما
اوعیۂ علوم ست یعنی از دانش پرشده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی ست و فهم آنچه محمد میگوید ندارد و نچنانست که میگویند
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بلکه مهر نهاده است خدای بر دلهاے ایشان بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب گردانیده و مدد توفیق تدبر
در آیات و تذکر در مواعظه از ایشان منقطع ساخته فَلَا يُؤْمِنُونَ پس ایمان نمی آرند إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی چون عبداللہ بن سلام و یاران او
یا ایمان اندک غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ و دیگر عقوبت ایشان بسبب کفر ایشان ست بعیسیٰ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و بگفتن ایشان نسبت به مریم
بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتانی عظیم را که انتساب بزنا بوده وَقَوْلِهِمْ و دیگر بگفتن ایشان که إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ ما کشتیم مسیح را عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
عیسی پسر مریم را رَسُولَ اللَّهِ فرستادۂ خدای این وصف خداست مر عیسی را نه قول یهود وَمَا قَتَلُوهُ و نکشتند او را وَمَا صَلَبُوهُ و بر دار نکردند
او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ولیکن مشتبه شده برایشان وقتی که شبیه و مانند عیسیٰ بر مهتر ایشان افتاد و این قصه در سورۂ آل عمران گذشت وَإِنَّ الَّذِينَ
اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستے آنانکه اختلاف کردند در شان عیسیٰ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل وی چه در وقتیکه
مهتر خود را بر دار آویختند که این عیسی هست و بطلب وی مشغول شدند و چون از مهتر خود خبری نیافتند آغاز اضطراب و تردد کردند که اگر این عیسی ست
پس یار من کجاست و بعضی گفته اند شبه عیسیٰ همین بر روی یهود ابیش نبود و روزی دیگر بپاے دار آمدند و مقتول را در آوردند گفتند الوجه وجه
عیسیٰ والبدن بدن صاحبنا مَا لَهُمْ بِهِ نیست مرجهودانرا بعیسی و قتل او مِنْ عِلْمٍ از دانشے إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مگر آنکه پیروی گمان میکنند وَمَا قَتَلُوهُ
يَقِينًا و نکشته اند عیسی را بیقین بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه خدای بر داشته است او را و بمحل کرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست
خدای غالب در آنچه خواهد از رفع عیسیٰ و انتقام از یهود حَكِيمًا حکم کننده بلعن یهود یا تدبیر کننده بحکمت در مهم عیسیٰ وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
و نیست از اهل کتاب یکی إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مگر آنکه ایمان آرد بعیسیٰ قَبْلَ مَوْتِهِ پیش از مرگ خود آن در وقت معاینۂ مرگ بود که آنرا ایمان باس گویند
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آرند بعیسیٰ پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید و دجال را بکشد و همه اهل کتاب به او ایمان آرند یعنی یقین
دانند که او پیغمبر بوده و او ایشان را باسلام دلالت کند و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام ملتی نماند و عیسیٰ حکم بمقتضای کتاب و سنت
پیغمبر ما عمل کند و چهل سال در زمین بماند آنگه متوفی شود و مومنان برو نماز گذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و روز رستخیز يَكُونُ باشد عیسیٰ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
بر ایشان یعنی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی بدهد بر یهود بتکذیب و بر نصاری بآنکه او را ابن اللہ گفته اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بستمی که واقع
شده از آنها که متدین بدین یهودیت باشند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهای پاکیزه که حلال کرده بودند
بر ایشان از طیور و سائر حیوانات و تفصیل آن در سورۂ انعام بیاید انشاء اللہ تعالیٰ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راہ
خدای كَثِيرًا بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادند حکم توریت و نعت پیغمبر را و با مردمان گفتند بدو ایمان میارید که او پیغمبر موعود نیست وَأَخْذِهِمُ
الرِّبَا و دیگر بگرفتن ایشان ربوا را وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ ربوا در توریت وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ و دیگر بخوردن
ایشان مالهای مردمان را بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و سائر وجوه محرمه وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای کافران مِنْهُمْ از بنی اسرائیل
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مشتمل بر الم بسیار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ لیکن راسخان در علم یعنی آنها که علم شریعت بیاموزند و باخلاص عمل آرند
مِنْهُمْ از بنی اسرائیل چون عبداللہ بن سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ایمان
می آرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه نزل گشته است پیش از تو یعنی تمام کتب آسمانی وَالْمُقِيمِينَ

الصَّلٰوةَ

الصَّلٰوةَ وایمان می آرند بگزارندگان وبپای دارندگان نمازیعنی پیغمبران ع که در شرائع همه ایشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ ودهندگان زکوة وَالْمُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وایمان آرندگان بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وبروز آخر که قیامت ست اُولٰٓئِکَ آن گروه که متصدق ومصدق اند سَنُؤْتِیْهِمْ زود باشد که بدهیم ایشان را اَجْرًا عَظِیْمًا ○ مزدی بزرگ که آن دولت رضا وسعادت لقا باشد اِنَّآ اَوْحَیْنَآ اِلَیْکَ بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو ای محمد کَمَآ اَوْحَیْنَآ اِلٰی نُوْحٍ همچنانکه وحی کردیم بنوح که آدم ثانی وشیخ المرسلین ست واول کسیکه مشرکان ایم کرد وبدعای او امت او بلاک شدند او بود وبعضی گفته اند که این سخن جواب اهل کتاب ست که میگفتند کتابی بیکبار بیاید حق سبحانه می فرماید که ما تو در وحی همچون نوح ست وَّالنَّبِیّٖنَ مِنْ بَعْدِهٖ وپیغمبران بعد از وی چون هود وصالح وشعیب وَاَوْحَیْنَآ ووحی کردیم الٰٓی اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْمٰعِیْلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ وَالْاَسْبَاطِ بسوی ابراهیم ودو پسر ونبیرگان او وفرزندان یعقوب وَعِیْسٰی وَاَیُّوْبَ وَیُوْنُسَ وَهٰرُوْنَ وَسُلَیْمٰنَ تخصیص این پیغمبران بذکر با آنکه ذکر النبیین من بعده داخلند بجهت تفضیل وتعظیم ست چه ابراهیم ع اول اولو العزم ست وعیسی صاحب شرع ناسخ وباقی اشرف انبیا ومشاهیر ایشان وَاٰتَیْنَا دَاوٗدَ وعطا کردیم داود را زَبُوْرًا ○ کتابی که نام او زبور بود مشتمل بر حمد وثنای الهی وخالی از ذکر اوامر ونواهی بلکه شریعت داود ع همان شریعت توریت بود وَرُسُلًا ودیگر فرستادیم رسولانرا که در قرآن قَدْ قَصَصْنٰهُمْ عَلَیْکَ بتحقیق نام برده ایم وقصه ایشان بر تو خوانده ایم مِنْ قَبْلُ پیش ازین چون یوسف وذکریا ویحیی والیاس والیسع وعزیر وغیر ایشان وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ ورسولانکه خبر ایشان بر تو نفرستادیم ونام ایشان بر تو ظاهر نکردیم وَکَلَّمَ اللهُ مُوْسٰی وسخن گفت خدای با موسی تَکْلِیْمًا ○ سخن گفتنی بیواسطه واین نهایت مراتب وحی ست واگر این تکلیم با موسی بذروه طور بوده با آنحضرت ص در غرفه نور بود • فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمامی بنی اسرائیل خبر یافتند وبرین وحی هیچ عارف وکامل جز بتعلیم محمدی اطلاع نیافت

بیت

موسی بطور اگرچه سخن گفت با خدای • بالای عرش پایه طور محمد است *

وفرستادیم رُسُلًا پیغمبرانرا مُبَشِّرِیْنَ مژده دهندگان مر اهل ایمانرا وَمُنْذِرِیْنَ وبیم کنندگان مر کافران ومنافقانرا لِئَلَّا یَکُوْنَ تا نباشد لِلنَّاسِ مر مردمان را عَلَی اللهِ حُجَّةٌ بر خدای حجتی بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که ما را پیغمبری نبود که بایمان دعوت کند واز شرک باز دارد وَکَانَ اللهُ عَزِیْزًا وهست خدای غالب آنچه خواست از فرستادن رسل حَکِیْمًا ○ محکم کار در آنچه تدبیر کرد در امر نبوت ورعایت حکمت فرمود در اختصاص هر پیغمبری بنوعی از وحی واعجاز آورده اند که از رؤسای کفار جمعی نزد سید مختار محمد رسول الله آمده گفتند ای محمد احبار یهود را از دین وآئین تو سوال کردیم واز نبوت وکتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند ما او را نمیشناسیم وذکر او در کتاب ما نیست مقارن این احوال جمعی از یهود به مجلس آنحضرت ص در آمدند سید عالم ص فرمود که بخدای که شما میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند نمیدانیم وهیچ گواهی ندایم آیت آمد اگر ایشان از عداوت گواهی نمیدهند لٰکِنِ اللهُ یَشْهَدُ لیکن خدای گواهی میدهد وتبیین نبوت تو میکند بِمَآ اَنْزَلَ اِلَیْکَ بآنچه فرستاده است بتو که آن قرآنست معجزه روشن ودلالت کننده بر نبوت تو اَنْزَلَهٗ فرو فرستاد قرآن را بِعِلْمِهٖ ملتبس بعلم خاص مخصوص بدو وآن علمیست بانزال قرآن بنظمی که عاجز اند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت وَالْمَلٰٓئِکَةُ یَشْهَدُوْنَ وفرشتگان نیز گواهی میدهند به نبوت تو وَکَفٰی بِاللهِ شَهِیْدًا ○ وبسنده است خدای گواه بران اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بدرستی آنانکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود وَصَدُّوْا عَنْ سَبِیْلِ اللهِ وباز داشتند مردمانرا از راه خدای بکتمان نعت محمد وتغییر آن قَدْ ضَلُّوْا هر آینه گمراه شدند ضَلٰلًا بَعِیْدًا ○ گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال واضلال جمع کرده اند اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بتحقیق آنانکه پوشیدند حق را که نبوتست وَظَلَمُوْا وستم کردند بر محمد بانکار نبوت او یا بر مردمان بمنع ایشان از راه حق لَمْ یَکُنِ اللهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ نیست خدای که بیامرزد ایشانرا وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ وننه راه نماید ایشانرا طَرِیْقًا ○ راهی اِلَّا طَرِیْقَ جَهَنَّمَ مگر راه دوزخ که بدوزخ رونده باشند

ع ۲۲

خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا ؕ جاویدان دران و همیشه ساکن آن وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این حکم دخول و خلود ایشان در دوزخ عَلَی اللّٰهِ یَسِیْرًا ۝ بر خدای
آسان یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان قَدْ جَآءَكُمُ الرَّسُوْلُ بدرستیکه آمده است برشما فرستاده بِالْحَقِّ بسخنی درست که آن کلمهٔ شهادتست یا قرآن
مِنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما فَاٰمِنُوْا پس بگروید بوی خَیْرًا لَّكُمْ گرویدنی که آن خیر باشد مرشما را وَاِنْ تَكْفُرُوْا و اگر کافر شوید فَاِنَّ لِلّٰهِ
پس بدرستیکه مرخدا راست مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت وَكَانَ اللّٰهُ
و هست خدای عَلِیْمًا دانا باحوال شما حَكِیْمًا ۝ حکم کننده درباب شما یٰٓاَهْلَ الْكِتٰبِ خطاب بایهود و نصاری ست میفرماید لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ
غلو مکنید در دین خود جهود را امیفرماید که در جانب مدح عزیر غلو مکنید بران وجه که او را عزیر ابن الله میگویید و در طرف نکوهش عیسی غلو مینمائید تا حدی که او را
ابن الفاعله میگویید و ترسایانرا میگوئید که در جانب ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُوْلُوْا عَلَی اللّٰهِ و مگوئید برای خدا
اِلَّا الْحَقَّ ؕ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیز پسران او نیستند بلکه بندگان اویند اِنَّمَا الْمَسِیْحُ عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ جز این نیست که مسیح عیسی
پسر مریم ست رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای هست وَكَلِمَتُهٗ ۚ و کلمهٔ او و گفته اند مراد از کلمه بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدے
اَلْقٰهَآ برسانیدن آن کلمه را خدای اِلٰی مَرْیَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوْحٌ مِّنْهُ ز و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده
از حق سبحانه بی توسط اسباب فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ ۚ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او و خطاب با ترسایانست خاصّة وَلَا تَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ ؕ
و مگوئید که خدایان ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بران بودند که الله عبارت از سه چیز ست اقنوم الاب یعنے
ذات پدر و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه فرمود اِنْتَهُوْا باز ایستید از تثلیث
خَیْرًا لَّكُمْ ؕ باز استادنی که آن خیر باشد شما را اِنَّمَا اللّٰهُ جز این نیست که خدای اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ؕ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه
از وجوه در وی راه نیست سُبْحٰنَهٗٓ بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی اَنْ یَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ ۘ از آنکه او را فرزند باشد لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِی الْاَرْضِ ؕ مر او راست آنچه در آسمانها و زمینهاست و همه مخلوق اویند و مخلوق مانند خالق نباشد و فرزند مماثل پدر باید پس از اهل آسمان
و زمین او را فرزند نبود وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ۝ ع و بسنده است خدای کافی مهمات بندگان یعنی نگاهدار بندگان و سازندهٔ کار ایشان تنبیه است
براستغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود قائم ست بحفظ اشیاء و کافی امور و مستغنی از یار و
مددگار و در خبر ست که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما آنرا عیب میدارید گفتند که
تو میگوئی که او بندهٔ خداست و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدای عار نباشد و هیچکس آنرا عیب نمی شمرده و موافق قول آنحضرت آیت آمد
که لَنْ یَّسْتَنْكِفَ الْمَسِیْحُ ننگ ندارد عیسی و تعظیم نورزد اَنْ یَّكُوْنَ عَبْدًا لِّلّٰهِ از آنکه بنده باشد مر خدای را و چون عبدة ملائکه نیز ایشانرا
فرزندان خدای میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند وَلَا الْمَلٰٓئِكَةُ الْمُقَرَّبُوْنَ ؕ و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان بارگاه
ربوبیت اند و در معالم آورده که اینها حملهٔ عرش اند که ایشانرا فرزندان میدانستند و در انوار گفته که اینها کروبیانند در حوالی عرش وَمَنْ یَّسْتَنْكِفْ
و هر که ننگ دارد عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش خدای وَیَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از ان فَسَیَحْشُرُهُمْ اِلَیْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشانرا یعنی مستنکفانرا بسوی
خود جَمِیْعًا ۝ همه ایشانرا تا جزاء و مکافات بدیشان برساند فَاَمَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح
کردند فَیُوَفِّیْهِمْ اُجُوْرَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشانرا وَیَزِیْدُهُمْ و بیفزاید نیز بر جزای ایشان مِّنْ فَضْلِهٖ ۚ از
افزونی کرم خود وَاَمَّا الَّذِیْنَ اسْتَنْكَفُوْا وَاسْتَكْبَرُوْا و اما آن کسانیکه از پرستش حق استنکاف و استکبار کرده اند فَیُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشانرا

نصف

ع ۹

عَذَابًا اَلِيْمًا عذابی دردناک وَّلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ ونیابند مر ایشانرا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستداری وَّلَا نَصِيْرًا ○ ونه یاری ونه مددکاری يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَآءَكُمْ بدرستیکه آمد بشما بُرْهَانٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ حجتی ودلیلی از پیش پروردگار شما که آن محمد ست ع با معجزات او یا دین اسلام وَاَنْزَلْنَاۤ اِلَيْكُمْ وفرو فرستادیم بسوی شما نُوْرًا مُّبِيْنًا ○ نوری ظاهر که قرآنست فَاَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ پس آنها که ایمان آورده اند بخدای وَاعْتَصَمُوْا بِهٖ وچنگ درزدند بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسهٔ شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که درآرد ایشانرا فِيْ رَحْمَةٍ مِّنْهُ در ثوابی که از و بازای ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ وزیادتی بران از محض انعام واحسان وَّيَهْدِيْهِمْ اِلَيْهِ وبنماید ایشان را بخود یا بانچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا ○ راهی راست که آن اسلام وطاعت ست در دنیا وطریق بهشت در عقبی از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که من بیمار شدم وسید عالم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا الیست ومن کلالم یعنی والدین وولد ندارم ومرا خواهری چند هست وبس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیت نازل شد که يَسْتَفْتُوْنَكَ طلب حکم می کنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيْكُمْ بگو که خدای حکم میکند فِي الْكَلٰلَةِ در میراث کلاله اِنِ امْرُؤٌا هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنانچه که لَيْسَ لَهٗ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی یعنی پسری چه اگر دختری باشد اخت را ساقط نمی کند از درجه وراثت وَّلَهٗۤ اُخْتٌ ومر او را باشد خواهری فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ پس آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ يَرِثُهَاۤ وآن مرد میراث میگیرد از خواهران اِنْ لَّمْ يَكُنْ لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مالست آن فرزند خواه مذکر خواه مونث والا مراد مذکر ست چه مونث حجب برادر نمیکند فَاِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثٰنِ پس مر ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه گذاشته است مرد وَاِنْ كَانُوْۤا اِخْوَةً واگر باشند وارثان او برادران وخواهران رِّجَالًا وَّنِسَآءً مردان وزنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر را باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ مانند بهرهٔ دو مونث يُبَيِّنُ اللّٰهُ وبیان میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ برای شما اَنْ تَضِلُّوْا تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه درست و راست ست برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها از مصالح عباد در محیا وممات عَلِيْمٌ ○ داناست

سُوْرَةُ الْمَآئِدَةِ مَدَنِيَّةٌ وَّهِيَ مِائَةٌ وَّعِشْرُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر میکنید یا بعقود شرعیه چون عقد شرکت وعقد نکاح وعقد بیع وامثال آن اُحِلَّتْ لَكُمْ حلال کرده شده برای شما بَهِيْمَةُ الْاَنْعَامِ چارپایان بسته زبان که آن در انواع ثمانیه اند از شتر وگاو ومیش وبز یا جانوران وحشی چون آهو ونخچیر وگاو دشتی وکوهی وگورخر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما همدرین سورت وهو قوله حرمت علیکم المیتة الآیة غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَاَنْتُمْ حُرُمٌ وحال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال ست مگر آنکه وحشی باشد وآنرا صید کند که در حالت احرام بر شما حرام ست اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بدرستیکه خدای حکم کند در حلال وحرام مَا يُرِيْدُ ○ آنچه خواهد يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُحِلُّوْا حلال مدارید وحرمت مشکنید شَعَآئِرَ اللّٰهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند که حطیم کندی که نام او شریح بن ضبیعه بود واو بسفاهت وبیباکی وجهالت وناپاکی در عرب شهرتی داشت بخدمت پیغمبر آمد وگفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی آنحضرت فرمود که بآنکه خدای را یکی دانند ومرا برسالت تصدیق

کنند و بر اقامت صلوة و اداء زکوة مواظبت نمایند حطیم گفت آنچه فرمودی نیکوست اما مرا امنا و امرا باشند که کارها بمشورت ایشان بقطع رسانم
بروم و این سخن با ایشان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر
درآید و غادر بیرون رود پس حطیم بیرون آمد و شتران صدقه و آنچه یافت از مواشی مدینه غارت کرده در عام القضیه که رسول با صحابه بعمرة قضا توجه فرموده بود
چون بموضع تنعیم رسید ندا آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطیم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را بقلادها آراسته برسم هدی بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران باز ستانند
حضرت فرمود که او هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نباشد و آیت آمد که حرمت شعائر الله مشکنید وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال
در آن وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَلَا الْقَلَائِدَ و نه خداوند قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکردند از پوست
درختهای خرما یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ و نه قاصدان خانهٔ محترم را که بنام زیارت او باشند
يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ اگر مومنانند زیادتی ثواب از خدا یا روزی بسبب تجارت و اگر کافرانند نمی طلبند مگر روزی وَرِضْوَانًا
و می طلبند مومنان خشنودی خدای و کافران اصلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ و چون از احرام بیرون آئید و حلال
شوید فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اگر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بر آن ندارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از کفار قریش أَن صَدُّوكُمْ برای
آنکه باز داشتند شما را در سال حدیبیه عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَن تَعْتَدُوا بر آنکه از حد در گذرید و انتقام آن خواهید که اخذ اموال
قاصدان حرم کنید و حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در حالتیکه از احرام بیرون آیند و کافرانرا بهدی و قلاده امان نیست وَتَعَاوَنُوا
و یاری کنید یکدیگر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که متابعت امر است و امتناع بدعت یا پیروی سنت وَالتَّقْوَىٰ و بر پرهیزگاری مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا حب دنیاست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از نافرمانی
خدا إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ بدرستیکه خدای سخت عقوبت کننده است بر نافرمانان حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ حرام کرده شده بر شما مردار
و آن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ و خون روان وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ و گوشت خوک با همه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن
وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و آنچه آواز برداشته باشند یعنی یاد کرده باشند مر غیر خدای را نزدیک ذبح و مراد ذبیحه کفارست که بنام لات و عزی و غیر آن می کشتند
وَالْمُنْخَنِقَةُ و دیگر حرام کرده اند بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد کافران گوسفند را اختناق میکردند تا می مرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ و آنچه بچوب
و سنگ زده باشند تا مرده باشد وَالْمُتَرَدِّيَةُ و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاهی افتد و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ و آنچه شاخ زده باشد دیگری
او را و مرده بود وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ و باقی آنچه او را خورده باشد درنده و مرده بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ مگر آنچه دریابید شما از اینها ذبح او را و در رو
زندگانی باشد بر آن مقداری که چشم خود را حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ و دیگر حرام ست آنچه ذبح کرده باشند بر سنگها که منصوب ست
در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده پیرامون بیت الحرام که اهل جاهلیت تعظیم آن بجا می آوردند و بر آن قربانی میکردند و گفته اند مراد از
نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام ست آنچه برای بت بکشند وَأَن تَسْتَقْسِمُوا و آن نیز حرام ست که طلب قسمت کنید بِالْأَزْلَامِ
بتیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بودی بی پر و پیکان که آنرا ازلام و اقداح می گفتند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی این
سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل میبوده می سپردندی بر یکی نوشته که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و بر سوم که آنرا منیح گفتندی از کتابت
خالی بودی پس کسی چون عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و هدیه آوردی و دست در آن خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی
ربی فی الحال بدان مهم اشتغال نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر منیح بیرون آمدی باز رجوع بدان خریطه نمودی که نشانه

ربع

مراد از استقسام جزور است بر انصبا معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی و ایشان را ازلام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف
در نسب و غیر آن ذٰلِکُمْ این استقسام فِسْقٌ بیرون فتن ست از دائرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای اگر رب او را میخوانند یا شرک اگر غیر او را می گویند
اَلْیَوْمَ امروز که روز جمعه است و یا عرفه یَئِسَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا نا امید شدند کافران مِنْ دِیْنِکُمْ از ابطال دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان
فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنه ایشان وَاخْشَوْنِ و بترسید از من این آیت نماز دیگر روز عرفه در حجة الوداع فرود آمد و آنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود
و بعد از نزول این آیت هشتاد و یک روز بزیست اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ امروز کامل گردانیدم برای شما دِیْنَکُمْ دین شما را که دیگر احکام او را رقم نسخ نخواهد بود
وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ و تمام کردم بر شما نِعْمَتِیْ نعمت خود را که حج گذارید امین و مطمئن باشید و هیچ مشرکی با شما حج نگذارد وَرَضِیْتُ و اختیار کردم
لَکُمُ الْاِسْلَامَ برای شما اسلام را دِیْنًا دینی که پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِیْ مَخْمَصَةٍ در گرسنگی و نایافت طعام
و ازین محرمات که مذکور شد بخورد غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّاِثْمٍ در حالتیکه مائل نباشد بسوی گناهی یعنی بتلذذ نخورد و یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَاِنَّ
اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه خدای آمرزگارست مر او را درین گناه رَّحِیْمٌ مهربان بر وی که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی بن حاتم
و زید الخیل طائی که پیغمبر او را زید الخیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول اللّٰه ما در جائی باشیم که باستظهار سگان و مرغان شکاری مهمانداری
میکنیم و سگان آل ذریحه و آل جویریه جانوران دشتی میگیرند بعضی از انجمله است که ما در مییابیم پیش از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا رسیدن ما
سگ تلف کرده است و حق سبحانه فرموده که مردار حرام ست حکم این چگونه باشد آیت آمد که یَسْـَٔلُوْنَکَ از تو می پرسند که از مطاعم مَاذَآ اُحِلَّ لَهُمْ
چه چیزی حلال کرده شد بر ایشان قُلْ اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ بگو که حلال کرده شده بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ و دیگر
حلال ست شکار آنچه تعلیم داده اید مِّنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز و خواه از طیور چون چرخ و باز و جز آن
مُکَلِّبِیْنَ در حالتیکه شما مؤدب و معلمید ایشان را تُعَلِّمُوْنَهُنَّ می آموزانید جانوران شکاری را مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللّٰهُ از آنچه خدای شما را آموخته است
از طریق تادیب آنچنانست که از پی شکار روند و قتیکه خداوند سر دهد ایشان را و بخواندن او باز آیند و شکاری را نخورند و نگاهدارند از و فَکُلُوْا
پس بخورید پاک و حلال مِمَّآ اَمْسَکْنَ عَلَیْکُمْ از ان چیزی که جانوران شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بعضی فقها در شکار مرغان شکاری
این شرط نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر ست وَاذْکُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَیْهِ و یاد کنید نام خدای را بر ان چیز که تعلیم داده اند
در وقت ارسال او بجانب صید و گفته اند بسم اللّٰه اللّٰه اکبر صد و رنا باید گفت و بسم اللّٰه نیز کفایت ست وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
در تناول آنچه حرام کرده است اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ بدرستیکه خدای زود حساب ست و از حلال و حرام سوال خواهد کرد اَلْیَوْمَ یعنی امروز
در روز نزول این آیت اُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبٰتُ حلال کرده شد شما را ذبح بر نام خدای وَطَعَامُ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ و طعام آنها که ایشان را
کتاب داده اند یعنی یهود و نصاری از ذبائح و غیر آن حِلٌّ لَّکُمْ حلال ست مر شما را وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ و طعام شما نیز حلال ست
ایشان را در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدای میکنید وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال ست بر شما زنان آزاد و پارسا مِنَ الْمُؤْمِنٰتِ از آنها که گرویده اند و این
بر سبیل اولویت ست و اگر نه امه مومنه نیز حلال ست وَالْمُحْصَنٰتُ و دیگر حلال ست زنان پارسا مِنَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ از آنها که ایشان را
کتاب داده اند مِنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما و محصنات نزد امام شافعی رح آزاد اند پس امت کتابیه حرام باشد بمذهب امام و نزد امام اعظم رح عفائف اند
پس بقول او حرائر و اما از کتابیات مساوی باشند و همه را نکاح توان کرد اِذَآ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان
مُحْصِنِیْنَ در حالتیکه شما بر ان نکاح عفت و صلاح جوئید غَیْرَ مُسٰفِحِیْنَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِیْٓ اَخْدَانٍ و نه فراگیرنده دوستان به پنهانی

ع ۵

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ وهرکه کافر شود بانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرائع اسلام کند از حلال و حرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستیکه باطل
شد کردارهای او وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ واوست دران سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ ع از زیان کاران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان إِذَا قُمْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز و شما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ پس بشوئید رویهای خود را از منبت شعر راس
تا منتهای ذقن در طول و میان هر دو شحمهٔ گوش در عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وبشوئید دستهای خود را تا مرفقین و مرفق مفصل ذراع و عضد است
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ ومسح کنید سرهای خود را امام مالک نظر بر ظاهر آیت میفرماید که تمام سر را مسح باید کرد و نزد امام اعظم رح مسح ربع سر فرض است
و امام شافعی رح میگوید آنمقدار که اسم مسح بروی اطلاق توان کرد کافیست وَأَرْجُلَكُمْ وبشوئید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا آن دو استخوان
بیرون آمده از هر دو قدم بر مفصل که میان ساق و قدم ست و کسر لام وارجلکم بطریق جر جوار است و همچنانکه در عذاب من رجز الیم و حفص بنصب خواند
عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا و اگر باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا پس غسل کنید وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید مَرْضَى بیماران که استعمال آب
شما را مضر باشد أَوْ عَلَى سَفَرٍ یا در سفر باشید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلا جائی یعنی محدث باشد أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
یا بسوده باشید زنان را یعنی مباشرت فاحشه فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را بعد از طلب یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از ان بر نفس متیقن باشید یا
در چاهی باشد و آلت استسقا یافته نشود یا میفروشند و شما قیمت آن ندارید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا پس قصد کنید بخاک پاک یا هر چیز که پاک باشد
از جنس زمین الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ رویهای و دستهای خود را مِنْهُ از ان خاک به دو ضربت یکی برای وجوه
و یکی برای ایدی مَا يُرِيدُ اللَّهُ نمی خواهد خدای در انچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ تا بر شما تنگی فراگیرد وَلَٰكِنْ يُرِيدُ
ولیکن میخواهد خدای لِيُطَهِّرَكُمْ تا شما را پاک گرداند از احداث یا از گناه چه وضو کفارت ذنوب است وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ و تا تمام گرداند نعمت خود را
عَلَيْكُمْ بر شما بانکه رخصت میکند شما را در تیمم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ تا شاید که شما شکر گوئید بر نعمتهای او و صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی
این آیت بزبان اهل اشارت اینست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست و در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را
که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلائق دارین و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرهای خود را یعنی بذل
کنید نفسهای خود را در راه حق و پایها را از طین طبیعت بدو قیام بانانیت غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما سوی پاک سازید نفوس را
از معاصی و دلها را از رؤیت طاعات و اسرار را از ملاحظهٔ اغیار و ارواح را از آرامش بغیر ما و سر را از لوث وجود که هیچ آلودگی از ان کثیف تر نیست وجودک ذنب
لا یقاس به ذنب بیت ای به پندار وجود آلوده خود را پاک ساز * کین طهارت سالک را نمازی میکند * وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که انعام کرده
عَلَيْكُمْ بر شما باسلام و احکام و شرائع آن وَمِيثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ آنکه با شما پیمان بست بآن یعنی عهدی که خدای بسته است
با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت رسالت پناه بستید که بر سمع و اطاعت بیعت کردید إِذْ قُلْتُمْ چون گفتند سَمِعْنَا شنیدیم
قول ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت بمحل مذکور
خواهد شد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت و شکستن پیمان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ داناست بانچه
در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای زمرهٔ مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشید قیام کنندگان بحق لِلَّهِ برای خدای شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ
گواهان براستی وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ و بران مدارد شما را یعنی نیارد شما را شَنَآنُ قَوْمٍ دشمنی گروهی از مشرکان عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا بران که عدل نکنید
در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اعْدِلُوا عدل کنید هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ که عدل نزدیکتر است به پرهیزگاری و چون عدل با کفار

بمرتبه تقوی اقربست قیاس باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود مثنوی عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل + عدل مشاطه ایست
ملک آرای + دین و دولت ز عدل ماند بجای + وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمگاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ○
بانچه میکنید از ظلم و عدل وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرده است خدای آنکسانرا که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کرده اند وعده
اینست لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناه وَّاَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ و مزدی بزرگ از فضل اله وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ
و تکذیب کردند بآیتهای ما یعنی قرآن را اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ○ آن گروه اصحاب دوزخ اند یعنی مجاوران آورده اند که حضرت رسالت پناه ص در غزوه
غطفان بحرب جمعی از محارب بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته با مهتر خود که دعثور یا غورث نام داشت بکوه ها متحصن شدند و لشکر اسلام را امید ندید وقتیکه
باران باریده بود و حضرت از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افگنده اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای
آن درخت تکیه فرموده و یارانش از وی دورتر اند و درین محل بمشقت بر دست میتوان یافت غورث با شمشیری کشیده بیامد و گفت من یمنعک الیوم منی
کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند حضرت فرمود که یمنعک ربی که الله ترا منع کند که مانع و کافی اوست فی الحال جبرئیل ع را فرمان رسید که
دریاب حبیب مرا جبرئیل ع دست بسینهٔ غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم ص آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی آن مرد گفت
لا احد یمنعک منی هیچکس ترا از من منع نتواند کرد پس کلمهٔ شهادت گفت و بمیان قوم خود باز رفت و ایشان را باسلام دعوت کرد و این آیت آمد یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای گروه گرویدگان اُذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ یاد کنید نعمتهای خدای را که بشما ارزانی فرموده اِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی
یعنی غورث و تابعان او اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْکُمْ آنکه بگشایند بسوی شما اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ پس خدای باز داشت دستهای
ایشان را عَنْکُمْ از شما و مضرت ایشان از شما بگردانید و بعضی بر آنند که نزول آیت در قصهٔ بنی نضیرست که قصد آنحضرت کردند وقتیکه بحصار ایشان
رفته بود بجهت دیت عامریان و شرح این قصه در سورهٔ حشر خواهد آمد انشاءالله تعالی وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای از کفر این نعمتها وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای
فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ باید که توکل کنند مومنان که رسانندهٔ خیر و رانندهٔ شر اوست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ و هر آینه فرا گرفت خدای مِیْثَاقَ
بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پیمان بنی اسرائیل را در مرافقت موسی ع بمحاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ و برانگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا
دوازده مهتر هر یک از سبطی که تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پایندان وفای قوم خود شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه
وعده داده بود موسی ع را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا یا همه ولایت شام به بنی اسرائیل ارزانی دارد و این مواضع در آنوقت مساکن جباران بود و ایشانرا عمالقه
می گفتند مردمان بلند بالا و توانا بودند از بقیت قوم عاد چون لشکر فرعون غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه
روید که هزار دیه دارد و در هر یکی هزار باغ ست و جهاد کنید با جباران پس موسی ع دوازده نقیب از لشکر اختیار کرد که هر یکی کافل مهمات سبطی باشند و با قوم
خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس اخبار عمالقه فرستاد و نقبا ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند و درازی قد او سه هزار
و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در تیسیر آورده که از هشت صد گز تا هشتاد گز بودند پس بساتین ایشان را دیدند یک
خوشهٔ انگور آن مقدار بود که پنجکس نتوانستی برداشت و پنج نفر در یک نیمه پوست انار ایشان میگنجیدند نقبا این حال دیده باز گشته بیکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را
از حال این قوم خبر نتوان داد چه ممکن ست که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند و ایشان را بر جنگ این قوم
ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی و هارون ع را از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران بر وجهیکه دیده بودند در میان آوردند
و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و دغدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان

ع ۶

بدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم وَقَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی اِنِّیْ مَعَکُمْ بدرستیکه من با شمام بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ بخدای که اگر بر پای دارید نماز را با شرائط آن وَاٰتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را بار باب استحقاق وَاٰمَنْتُمْ بِرُسُلِیْ و تصدیق کنید پیغمبران مرا وَعَزَّرْتُمُوْهُمْ و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید چه امر ایشان امر خدا ایست و التعظیم لامر اللّٰه واجب وَاَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه دادنی نیکو لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ هر آینه درگذرانیم از شما سَیِّاٰتِکُمْ گناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُمْ و در آرم شما را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانهای که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ازیر درختان آن جویها فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ پس هر که کافر شود بعد ازین شرط موکد مِنْکُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِیْلِ ○ راه راست را بنی اسرائیل هین عهد وفا نکردند و حق سبحانه فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ پس بشکستن ایشان مِیْثَاقَهُمْ پیمان خود را لَعَنّٰهُمْ براندیم ایشانرا از رحمت خود یا مسخ گردانیدیم یا خواری جزیه برایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوْبَهُمْ و گردانیدیم دلهای ایشانرا قٰسِیَةً سخت بشابه که متاثر نشوند از مشاهده آیات و استماع تخویفات یُحَرِّفُوْنَ الْکَلِمَ عَنْ مَّوَاضِعِهٖ میگردانند سخنان توریت را یا نعت حضرت رسالت پناه را از جایگاه آن یعنی صفت دیگر را بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریت را تاویل میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوْا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُکِّرُوْا بِهٖ از انچه پند داده شده بودند بدان در توریت از متابعت پیغمبر آخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه هستی تو که مطلع شوی عَلٰی خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ بر خیانتی از جهودان اِلَّا قَلِیْلًا مِّنْهُمْ مگر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُمْ پس عفو کن و درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بگردان از ایذای ایشان اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ○ بدرستیکه خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِیْنَ قَالُوْٓا و از آنانکه گفته اند اِنَّا نَصٰرٰٓی بدرستیکه ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی گفتند یا نسبت میدادند بدیه نصران یا ناصره که حضرت عیسیٰ در انوقت میبود یا آنکه میگفتند نحن انصار اللّٰه و بهر تقدیر از ایشان اَخَذْنَا مِیْثَاقَهُمْ گرفتیم پیمان از ایشان چنانچه از یهودان گرفته بودیم فَنَسُوْا حَظًّا پس ایشان نیز ترک کردند بهره تمام را مِّمَّا ذُکِّرُوْا بِهٖ از انچه پند داده شده بودند در انجیل از پیروی فارقلیطا که احمد مرسلست فَاَغْرَیْنَا پس بر انگیختیم بموسی پیمان شکنی بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَآءَ و بغضی نهان در دل اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز و آن چنانست که نصاری سه فرقه شدند همه دشمن یکدیگر و بعضی از مفسران بر انند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ و زود باشد که بیاگاهد و خبر دهد ایشانرا خدای بِمَا کَانُوْا یَصْنَعُوْنَ ○ بانچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما کَثِیْرًا بسیاری مِّمَّا کُنْتُمْ تُخْفُوْنَ از انچه هستید که آن را پنهان میدارید مِنَ الْکِتٰبِ از توریت چون نعت محمد مصطفیٰ و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسیٰ باحمد وَیَعْفُوْا عَنْ کَثِیْرٍ و در میگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر نمیدهد بانچه هیچ مهم دنیا وابسته بآن نیست نقلست که یهودی با آنحضرت گفت که کدام ست آن کثیر که از و عفو کردی حضرت از و اعراض کرد دوم و سوم نوبت مبالغه کرد و حضرت روی از و میگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقص از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض چیزی ندید و مشاهده نکرد بصدق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَآءَکُمْ مِّنَ اللّٰهِ بدرستیکه آمد بشما از نزدیک خدای نُوْرٌ روشنائی که دفع کننده ظلمت ضلالتست وَّکِتٰبٌ مُّبِیْنٌ ○ و کتابی روشن کننده و بخود روشن گفته اند نور حضرت رسالت پناه ست و کتاب مبین قرآن ست و در بحر الحقائق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست که اول چیزیکه حق سبحانه تعالی بنور قدم از ظلمت کده عدم بوجود آورده نور وی بود صلی اللّٰه علیه وسلم که اول ما خلق اللّٰه نوری بعد از ان عالم را برای ظهور نور و نور ظهور او موجود گردانید

و در نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص آمده که ویست که اصل منشاء و معاد جملهٔ خلائق حضرت حقیقة الحقائق ست و آن حقیقت محمدی صلی الله علیه وسلم نور احمدیست که صورت حضرت واحدی احدیست جامع جملهٔ کمالات الٰهی و کیانی و واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرت است عالم و عالمیان صور و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او + و الیه الاشارة بقوله انا سید ولد آدم و بقوله آدم و من دونه تحت لوائی **نظم** انچه اول شد پدید از جیب غیب + بود نور جان او بی هیچ ریب + بعد از ان آن نور مطلق زد علم + گشت عرش و کرسی و لوح و قلم + یک علم از نور پاکش عالمست + یک علم ذریتست و آدمست + نور او چون اصل موجودات بود + ذات او چون معطی هر ذات بود + واجب آمد دعوت هر دو جهانش + دعوت ذرات پیدا و نهانش + یَهْدِیْ بِهِ اللّٰهُ راه مینماید خدای بدین نور یا کتاب مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهٗ آن که پیروی خشنودی وی میکند سُبُلَ السَّلٰمِ بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشت است وَیُخْرِجُهُمْ و بیرون می آرد ایشان را مِّنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَی النُّوْرِ بروشنائی ایمان یا یقین یا علم بِاِذْنِهٖ بارادت و توفیق خود وَیَهْدِیْهِمْ و راه مینماید ایشان را اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ بسوی راه راست که نزدیک ترین راههاست بحق لَقَدْ کَفَرَ الَّذِیْنَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه قَالُوْٓا اِنَّ اللّٰهَ گفتند بدرستیکه الله هُوَ الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ او مسیح است پسر مریم قائل بدین قول از فرق نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میگویند پسر مریم خداست ظاهر است چه مادر اقدام است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر آنکه مادر اکبر است و ولد اصغر و چه دور است که اصغر اله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ یَّمْلِکُ بگوای محمد پس کیست که مالک باشد و منع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَیْـًٔا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ اگر خدای خواهد اَنْ یُّهْلِکَ الْمَسِیْحَ ابْنَ مَرْیَمَ آنکه هلاک کند عیسی پسر مریم را وَاُمَّهٗ و مادر او را وَمَنْ فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سائر ممکنات و چنین کس خدائی را نشاید وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای است پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و مادهٔ می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از مادهٔ و اصلی چنانچه ما بینهما و انشا میکند از اصلی که چنین نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است چون ولد از والدین یا از مرد بی زن چون حوا از آدم یا از زنی بی مرد چون عیسی از مریم وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ و خدا بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ الْیَهُوْدُ وَالنَّصٰرٰی و گفتند جهودان و ترسایان نَحْنُ اَبْنٰٓؤُا اللّٰهِ ما پسران خدائیم و او ما را چون پدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون پسر در قرب منزلت ابراهیم نخعی رحمه الله فرموده که در توریت با ایشان خطاب کرده یا ابناء احباری ایشان خوانده که یا ابناء ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ربی و ربکم ایشان چنین خوانده الی ابی و ابیکم وَاَحِبَّآؤُهٗ و دیگر گفتند که ما دوستان خدائیم قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُمْ بگو پس چرا عذاب میکند شما را بِذُنُوْبِکُمْ بگناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان بدوزخ ایام معدودات پس اگر پسران خدای بودید شما را عذاب نمیکرد زیراکه پدر هیچ پسر نمی خواهد و دوست نیز عذاب دوست را روا ندارد پس شما نه پسرانید و نه دوست بَلْ اَنْتُمْ بَشَرٌ بلکه شما آدمیانید مِّمَّنْ خَلَقَ از آنها که خدای آفریده است همچون سائر بنی آدم بر بدی و نیکی پاداش خواهید یافت یَغْفِرُ لِمَنْ یَّشَآءُ می آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان اند وَیُعَذِّبُ مَنْ یَّشَآءُ و عذاب میکند هر کرا میخواهد و آنها مشرکانند وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ و مر خدایراست پادشاهی آسمانها و زمینها و حکم فرمودن در ان و در ین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه در میان اینها باشد وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ ۝ و بسوی اوست بازگشت همه یٰٓاَهْلَ الْکِتٰبِ ای یهود و نصاری قَدْ جَآءَکُمْ رَسُوْلُنَا بدرستیکه آمد بشما فرستادهٔ ما یُبَیِّنُ لَکُمْ روشن میگرداند برای شما راه حق را عَلٰی فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل اَنْ تَقُوْلُوْا تا نگوئید شما مَا جَآءَنَا نیامد بما مِنْ بَشِیْرٍ از مژده دهنده وَّلَا نَذِیْرٍ و نه بیم کننده فَقَدْ جَآءَکُمْ پس بتحقیق آمد بشما بَشِیْرٌ بشارت دهندهٔ مومنان بکرامت وَّنَذِیْرٌ و ترسانندهٔ کافران بعذاب قیامت وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ ۝ و خدای بر همه چیز قادر است اگر خواهد رسولان را پی در پی فرستد چنانچه

ع ۳ ۸

ودر مدت هزار و هفصد سال که میان موسی و عیسی بود هزار پیغمبر فرستاد واگر خواهد فترت وانقطاع را بار سال اعمال کرده چنانچه در مدت شش صد سال که میان عیسی ومحمد بود چهار پیغمبر فرستاده سه از بنی اسرائیل و یکی خالد بن سنان عرب و درین آیت منت می نهد بر بندگان که در وقتیکه آثار وحی مندرس و اخبار رسالت منقطع بود من لشمه پیغمبری بشیر و نذیر فرستادم بیت تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان شد عالم ز رای روشن او نور حق گرفت + وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن ای محمد چون گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر قوم خود را که بنی اسرائیل بودند یٰقَوْمِ اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای را که فائض ست بر شما اِذْ جَعَلَ فِيْكُمْ اَنْۢبِيَآءَ چون گردانید در میان شما بعضی پیغمبران تا شما را راه نمایند و در هیچ امت آن مقدار نبی مبعوث نبوده که در بنی اسرائیل بود وَجَعَلَكُمْ مُّلُوْكًا ۖ و گردانید شما را پادشاهان یعنی ملوک فرعونیان بودید و حالا مالک نفس خودید و یا منازل شما وسیع ست و دران آب جاریست چون منازل ملوک وَّاٰتٰىكُمْ و بداد شما را از من و سلوی و سایهٔ ابر و شگافتن بحر مَّا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا آنچه نداد کسی را مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از عالمیان ان شما یٰقَوْمِ ای گروه من ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام ست یا طور و حوالی آن یا فلسطین و بعضی گویند اردن ست و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا زمین بیت المقدس ست الَّتِيْ كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ آن زمینی که خدای تعالی نوشته است در لوح محفوظ که مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند به سخن نقبا خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر باز میگردیم موسی گفت وَلَا تَرْتَدُّوْا عَلٰٓى اَدْبَارِكُمْ و باز مگردید بهمان راه که آمده اید فَتَنْقَلِبُوْا خٰسِرِيْنَ ۝ پس اگر چنین کنید و باز گردید زیان زدگان باشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت از لقاء رب العباد قَالُوْا يٰمُوْسٰٓى ایشان گفتند ای موسی اِنَّ فِيْهَا بدرستیکه در ارض مقدسه قَوْمًا جَبَّارِيْنَ ۖ گروهی اند متغلب با قوت و شوکت که مقاومت با ایشان میسر نیست وَاِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَا و ما در نمی آییم بدان زمین جهت جنگ حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا ۚ تا وقتیکه بیرون آیند ایشان از انجا فَاِنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا پس اگر بیرون آیند ایشان از انجا بی جنگ و ولایت را تسلیم ما کنند فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ۝ پس ما در آیند گانیم دران قَالَ رَجُلٰنِ مِنَ الَّذِيْنَ يَخَافُوْنَ گفتند دو مرد از آنانکه ترسیدند از خدای اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا انعام کرد خدای بر ایشان بایمان و ثبات بر عهد و پیمان ایشان یوشع و کالب بودند که با بنی اسرائیل گفتند ادْخُلُوْا عَلَيْهِمُ الْبَابَ ۚ در آیید بر جباران از باب قریهٔ ایشان ناگهان و ایشان را در راه گذر تنگ گیرید بصحرا رها مکنید فَاِذَا دَخَلْتُمُوْهُ پس چون در آیید از ان در بدین وجه که گفته شد فَاِنَّكُمْ غٰلِبُوْنَ ۚ پس بدرستیکه شما غالبانید زیرا که ایشان جسمی چند اند بیدل و ناتوان اند و حاصل این سخن بالهام الٰهی دانسته بودند یا باخبار موسی وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْٓا و بر خدای توکل کنید درین حرب اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ اگر هستید باور دارندگان مر وعدهٔ حق را قَالُوْا يٰمُوْسٰٓى گفتند ای موسی اِنَّا لَنْ نَّدْخُلَهَآ اَبَدًا بدرستیکه ما هرگز در نمی آییم بدین ولایت مَّا دَامُوْا فِيْهَا مادامیکه ایشان درین موضع اند و تو دو کس را تصدیق میکنی و سخن دو کس را باور میداری فَاذْهَبْ اَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردگار تو فَقَاتِلَآ پس جنگ کنید اِنَّا هٰهُنَا قٰعِدُوْنَ ۝ بدرستیکه ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند بخدای و رسول گفته اند مراد از رب هارون بوده و رب بمعنی سید ست پس هارون را از و بزرگ تر بود سید گفتند و کلمهٔ فقاتلا مؤید این قول ست قَالَ رَبِّ گفت موسی ای پروردگار من اِنِّيْ لَآ اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِيْ من مالک نیستم مگر نفس خود را وَاَخِيْ و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس جدائی کن میان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ۝ میان این گروه بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان قَالَ گفت خدای فَاِنَّهَا پس بدرستیکه ارض مقدس مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام ست بر ایشان یعنی نه در آیند دران و نه مالک شوند بدان بسبب شامت نافرمانی اَرْبَعِيْنَ سَنَةً ۚ چهل سال يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ ۚ سرگردان و متحیر میروند در زمین تیه که شش فرسخ ست از شهر مصر پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین سرگردان بودند هر صباح عزیمت سفر کردندی تا شام راه رفتندی شب همانجا بودندی که بامداد ازانجا رحلت کرده بودندی و قول آنست که بعد از چهل سال موسی با بعضی از بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و اصح آنست که موسی و هارون ع در تیه وفات کردند و اغلب اهل تیه مردند

و اولاد ایشان جوانان توانا رسیدند و خدای تعالی یوشع را پیغمبری داد و ایشان بدو بیعت کردند و یوشع ع برفت و ولایت ایلیا و اریحا بگرفت و بنیاد جباران برانداخت در اخبار آمده که چون موسٰی بر قوم خود دعا گفت و حکم شد که چهل سال سرگردان باشند موسٰی ع از ان پشیمان شد و حق سبحانه و تعالی با وی خطاب کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگشتگی ایشان فَلَا تَأْسَ پس تو اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفٰسِقِيْنَ ۝ بر گروه فاسقان در تبیان گفته که خطاب با حضرت پیغمبرست ص میفرماید که قوم موسٰی مدتی سرگشته بودند تو بر ایشان اندوه مخور که بسبب فسق و نافرمانی سزاوار نفرین موسٰی ع شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل کتاب نَبَاَ ابْنَيْ اٰدَمَ خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل بِالْحَقِّ م خواندنی براستی و درستی و خبر ایشان بر سبیل اجمال آنست که حوا ع بهر بطنی دختری و پسری می آوردی چون بزرگ میشدند آدم جاریهٔ یک بطن را بغلام دیگر میداد آنکه با قابیل زاده بود اقلیما نام داشت و در غایت حسن بود و توام هابیل را الیوذا میگفتند و او چندان جمالی نداشت چون برسیدند آدم ع الیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من اجمل ست و با من در رحم بوده او بمن اولی ست آدم ع گفت که حکم خدای برین وجه صدور یافته مراد دین چه اختیار قابیل مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنکه خوبروی ترست بدو میدهی آدم فرمود که اگر سخن مرا باور نمی کنی هر یک از شما قربانی کنید بانچه میتوانید قربانی هر کرا مقبول گردد اقلیما از آن او باشد حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد اِذْ قَرَّبَا چون قربانی کردند یعنی تقرب جستند هر یکی از ایشان قُرْبَانًا تقرب جستنی بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود برهٔ فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانی من قبول نگردد ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دستهٔ گندم ضعیف و کم دانه بیاورد و در همان موضع بنهاد و با خود گفت که اگر این قربانی من مقبول شود فبها و اگرنه من دست از خواهر خود باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا پس قبول کرده شد قربانی یکی از ایشان که هابیل بود بدان نوع که آتش سفید بیدود از آسمان فرود آمد و گوسفند را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ و مقبول نشد از دیگری که قابیل بود و آتش از قربانی او درگذشت و بخوردن آن ملتفت نگشت قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده دود حسد دیدهٔ بصیرت او را تیره کرد قَالَ گفت مر هابیل را لَاَقْتُلَنَّكَ بخدای که ترا بکشم برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود قَالَ گفت هابیل اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ جز این نیست که قبول میکند خدای مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ۝ از پرهیزگاران که در قربانی نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْۢ بَسَطْتَّ اگر بگشائی و دراز کنی اِلَيَّ يَدَكَ بسوی من دست خود را لِتَقْتُلَنِيْ تا مرا بکشی مَآ اَنَا بِبَاسِطٍ من باری نیستم دراز کننده يَّدِيَ اِلَيْكَ دست خود را بسوی تو لِاَقْتُلَكَ ج تا ترا بکشم اِنِّيْٓ اَخَافُ اللّٰهَ بدرستیکه من می ترسم از خدای رَبَّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ که پروردگار عالمیان ست با آنکه هابیل از قابیل قوی تر و با شوکت تر بود اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت اِنِّيْٓ اُرِيْدُ اَنْ تَبُوْٓاَ بِاِثْمِيْ من میخواهم آنکه باز گردی تو بعقوبت گناه در قتل من وَاِثْمِكَ و بباد اش گناه تو که آن سبب نه قربانی بوده و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فَتَكُوْنَ پس تو باشی بسبب این دو گناه مِنْ اَصْحٰبِ النَّارِ ج از ملازمان دوزخ وَذٰلِكَ جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ ۝ و اینست پاداش ستمگاران که قتل بناحق کنند فَطَوَّعَتْ لَهٗ پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نَفْسُهٗ نفس او قَتْلَ اَخِيْهِ در کشتن برادر و ندانست که او را چون بکشد پس ابلیس بشکل بشری بر و متمثل شده مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگ نهاد و سنگ دیگر بر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فَقَتَلَهٗ پس بکشت او را بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فَاَصْبَحَ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝ پس گشت از زیان زدگان در دنیا بآنکه بقیهٔ عمر در دنیا مطرود و مردود بود و در آخرت خود ظاهرست که نصف عذاب اهل دوزخ تنها او را خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید کرد او را در جامهٔ پیچیده چهل روز او را بر پشت گرفته بهر طرف میرفت و ابن عباس رض فرموده که یکسال میکشید تا گنده شد و بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت بیفگند بخورند و بسیار تنگ آمد فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا پس برانگیخت خدای تعالی

ع ۷　　وقف لازم　　نصف

زاغی را یَبۡحَثُ فِی الۡاَرۡضِ میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود تا حفره پیدا کرد لِیُرِیَهٗ و این عمل بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کَیۡفَ یُوَارِیۡ چگونه بپوشد سَوۡءَةَ اَخِیۡهِ جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و دران حفره نهاد و خاک بران بپاشید تا پوشیده گشت قَالَ یٰوَیۡلَتٰۤی گفت قابیل که وای بر من اَعَجَزۡتُ اَنۡ اَکُوۡنَ آیا عاجز شدم از آنکه باشم مِثۡلَ هٰذَا الۡغُرَابِ مانند این زاغ درین عمل فَاُوَارِیَ سَوۡءَةَ اَخِیۡ پس بپوشم تن برادر خود را آنکه قابیل بهمین طریق هابیل را در خاک کرد فَاَصۡبَحَ مِنَ النّٰدِمِیۡنَ پس گشت از جمله پشیمان شدگان بر آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بران بود که مادر و پدر را از و تبرا کردند و تمام جسد او سیاه شده و ندای شنید که ای خائفا ابدا بعد ازان قابیل هر کرا میدید می ترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از آن خود کشته شد مِنۡ اَجۡلِ ذٰلِكَ بسبب این قتل کَتَبۡنَا عَلٰی بَنِیۡۤ اِسۡرَآءِیۡلَ نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل اَنَّهٗ مَنۡ قَتَلَ آنکه هر کس بکشد نَفۡسًا کسی را بِغَیۡرِ نَفۡسٍ بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم شده اَوۡ فَسَادٍ فِی الۡاَرۡضِ و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت یا زنا بشرط احصان فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیۡعًا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد ازان حیثیت که هتک حرمت دماکرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمع یکی هست در استجلاب غضب الٰهی وَمَنۡ اَحۡیَاهَا و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فَکَاَنَّمَاۤ اَحۡیَا النَّاسَ جَمِیۡعًا پس همچنان باشد که سبب زندگی همه مردمان شده باشد مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض بقتل و ترغیب در حمایت نفوس وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ و هر آینه که آمدند بسوی بنی اسرائیل رُسُلُنَا فرستادگان ما بِالۡبَیِّنٰتِ به معجزهای روشن و آیتهای واضح ثُمَّ اِنَّ کَثِیۡرًا مِّنۡهُمۡ پس بدرستیکه بسیاری از ایشان بَعۡدَ ذٰلِكَ بعد از ارسال رسل و انزال آیات فِی الۡاَرۡضِ لَمُسۡرِفُوۡنَ در زمین هر آینه اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوزان از حد اعتدال یا مسرفان در قتل یا در گذشتگان از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از قبیله عرینه بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمدند و بشرف اسلام معزز گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه بامزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان بعرض حضرت رسالت رسید حضرت ایشانرا بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بوده فرستاد روزی چند دران موضع بسر بردند و شیر و بول شتران می آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را راندند و روی بقبیله خود نهادند یسار که مولای رسول صلعم بود با چند نفر از عقب ایشان رفت و بر ایشان رسیده مقاتله کردند و آخر یسار را گرفته دست و پای ببریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت ازین حال وقوف یافته کرز بن جابر را با بیست سوار از عقب ایشان فرستاد و همه را گرفته دست بر گردن بسته نزد آن حضرت آوردند حق سبحانه آیت فرستاد اِنَّمَا جَزٰٓؤُا الَّذِیۡنَ یُحَارِبُوۡنَ اللّٰهَ وَرَسُوۡلَهٗ جزین نیست که هست جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او وَیَسۡعَوۡنَ فِی الۡاَرۡضِ و بشتابند در زمین فَسَادًا از برای فساد که قطع طریق و قتل و غارتست اَنۡ یُّقَتَّلُوۡۤا آنکه بکشند ایشانرا اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده اَوۡ یُصَلَّبُوۡۤا یا بکشند و بردار کنند اگر کشته باشند و مال برده اَوۡ تُقَطَّعَ اَیۡدِیۡهِمۡ وَاَرۡجُلُهُمۡ یا ببرند دستها و پایهای ایشان مِّنۡ خِلَافٍ بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و کسی را نکشته اَوۡ یُنۡفَوۡا یا برانند ایشان را مِنَ الۡاَرۡضِ از زمین یعنی از شهری بشهری بدان حیثیت که در هیچ موضع قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و امام اعظم رحمه الله نفی را بر حبس فرود آورده تا مضر . و در شهری یکی از مسلمانان نرسد پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا دست و پای ایشان قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند انگاه ایشانرا مصلوب ساختند ذٰلِكَ این حدود که مذکور شد لَهُمۡ مر ایشان را خِزۡیٌ فِی الدُّنۡیَا خواری و رسوائیست در دنیا وَلَهُمۡ فِی الۡاٰخِرَةِ و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ عَظِیۡمٌ عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان اِلَّا الَّذِیۡنَ تَابُوۡا مگر آنانکه توبه کنند ازان چه حق الله است مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ تَقۡدِرُوۡا پیش از آنکه شما قادر شوید عَلَیۡهِمۡ بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد

یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر وی و خواه بعد از ان همه حدود که مذکور شد از وی ساقط گشت و بخون و مال وی را مطالبه نتوان کرد و اگر از مسلمانان است که قبل از قدرت بر وی توبه کرد مالک بن انس رض میگوید که حدود از وی می افتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی بعینه نزد او یابند بخداوندش رد کنند و وارث مقتول نیز مطالبه دم نتواند کرد و قول امام شافعی رح آنست که قبل از قدرت بتوبه او حدود واﷲ از وی ساقط شود نه حقوق ناس فَاعْلَمُوٓا پس بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده گناهانست بتوبه رَّحِیْمٌ۝ مهربان بر تائبان یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای وَابْتَغُوٓا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ و بطلبید بدو وسیله را یعنی انچه توسل بدان توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الٰهی ملاحظه اوامر و نواهیست و در لطائف قشیری میگوید وسیله تجرید اعمالست از ریا و تفرید احوالست از عجب و تخلیص انفاس از طلب حظوظ و در کشف الاسرار فرموده که وسیله عابدان بفضائل ست و از ان عالمان بدلائل و از ان عارفان بترک وسائل عابد بمعامله توسل جوید و عالم بمکاشفه راه رود و عارف بمعاینه راه نظر کند عابد فکر درین آیت کند که یذکرون اللّٰه قیاما و قعودا عالم نظر درین آیت دارد اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض عارف ازین کلمه در نگذرد که قل اللّٰه ثم ذرهم پیر طریقت شیخ الاسلام خواجه عبداﷲ الانصاری قدس اﷲ سره العزیز گفت که الٰهی وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم **نظم** این طلب یابی طلب تو داده + گنج احسان بر همه بگشاده + این طلب ما هم از ایجاد تست + رستن از بیداد یارب داد تست + این قدر ارشاد تو بخشیده + تا بدین بس عیب با پوشیده + قطره دانش که بخشیدی ز پیش + متصل گردان بدریاهای خویش وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهٖ و جهاد کنید در راه او با عدای ظاهر و باطن لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ۝ شاید که شما رستگار شوید بسبب این اعمال و در بحر الحقائق آورده که درین آیه فلاح را بچهار چیز بازبسته که بی آنها رستگاری حقیقی دست ندهد اول ایمان که اصابت نورست در بدو خلقت و بنده را از حجب ظلمات شرک خلاصی میدهد دوم تقوی که منبع اعمال شرعیه و منشاء اخلاق مرضیه است و سالک بدان از ظلمت معصیت نجات می یابد سوم ابتغاء وسیله و آن فنای ناسوتست در بقای لاهوت و عارف بسبب این از تاریکی اوصاف هستی بیرون می آید چهارم جهاد و آن اضمحلال انانیت ست و اثبات هویت و موحد درین مرتبه از تیرگی وجود مجازی رسته بنور شهود میرسد **نظم** چون جلوه کند نور شهود از حق غیب + از ظلمت هستی تو آثار نماند + از چهره وحدت بفگن پرده کثرت + تا در نظرت اندک و بسیار نماند اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه کافر شدند بپرستش اصنام و ملائکه و عجل و غیر آن لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشانرا مَّا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا همه انچه در زمین ست از صنوف اموال و امتعه وَّمِثْلَهٗ مَعَهٗ و مانند آن همه با آن همه یعنی اگر دو باره انچه در زمین ست از نقد و جنس از آن کافران باشد لِیَفْتَدُوْا بِهٖ تا آنرا فدای نفس خود کنند مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ از عذاب روز رستخیز مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ قبول کرده نشود از ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ۝ و مر ایشانراست دران روز عذابی دردناک یُرِیْدُوْنَ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنَ النَّارِ آنکه بیرون آیند از آتش دوزخ وَمَا هُمْ بِخٰرِجِیْنَ مِنْهَا و نیستند ایشان بیرون آیندگان از آتش وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیْمٌ۝ و مر ایشانراست عذابی دائم که زوال و انقطاع نیابد وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ و مرد دزد و زن دزد فَاقْطَعُوْٓا اَیْدِیَهُمَا پس ببرید دستهای است ایشانرا چون اخذ نصاب کنند که ربع دینارست نزد امام شافعی رح و ده درم نزد امام اعظم رح و سه درم نزد امام مالک زیاده چندانچه باشد از حرز یعنی جائیکه دران نگاهداشته باشند چون خانه و صندوق یا از کسیکه نگاه میدارد مثلا در راه یا در مسجد و پنهان بردارند جَزَآءًۢ بِمَا كَسَبَا جزای آنچه داشته اند ایشانرا پاداش دادنی بانچه کرده اند و آن ترک حرمت ست در مال مومن نَكَالًا مِّنَ اللّٰهِ و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر از حق تا پند او شود و باز دارد او را از رجوع بمثل آن عمل وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست در حکم خود حَكِیْمٌ۝ دانا بحکمت انچه بدان حکم میکند فَمَنْ تَابَ پس هر که توبه کند مِنْۢ بَعْدِ ظُلْمِهٖ بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی وَاَصْلَحَ و بصلاح آرد کار خود را بآنکه ترا ضی خصم کند و عازم و جازم باشد برآنکه باز بدزدی عود نماید فَاِنَّ اللّٰهَ یَتُوْبُ

ع ٥ ۸

عَلَيْهِ پس بدرستیکه خدای توبهٔ او قبول کند اما قطع ید ساقط نشود بران تائب اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست گناهان او را رَّحِيْمٌ ○
مهربانست برو که در محشر او را رسوا نکند اَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانستی خطاب بحضرتست و مراد امت اند یعنی دانستید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ مراو راست پادشاهی آسمانها و زمینها يُعَذِّبُ مَنْ يَّشَآءُ عذاب میکند هر کرا میخواهد چنانچه سارق را بقطع ید وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَّشَآءُ و می آمرزد هر کرا
میخواهد یعنی سارق را بعد از توبه وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از مغفرت و تعذیب قَدِيْرٌ ○ تواناست يٰۤاَيُّهَا الرَّسُوْلُ ای فرستاده خطاب
با مختص تست که آنحضرت را بلقب یاد کرد و انبیای دیگر را بنام مخاطب ساخته چنانچه یا آدم انبئهم یا نوح اهبط یا ابراهیم اعرض یا موسی انی اصطفیتک یا عیسی ابن مریم ءانت
قلت چون نوبت خطاب بحضرت رسالت پناه و علی جمیع الانبیاء رسید او را بصفتهای کمال خطاب کرد چنانچه یا ایها النبی یا ایها الرسول لَا يَحْزُنْكَ الَّذِيْنَ
ترا اندوهناک نگرداند کردار آن کسانی که از روی عناد يُسَارِعُوْنَ فِي الْكُفْرِ میشتابند و خود را می افگنند در کفر مِنَ الَّذِيْنَ قَالُوْۤا از آنانکه گفتند
اٰمَنَّا ایمان آوردیم ما و آن گفتن همین است بِاَفْوَاهِهِمْ بزبانهای ایشان وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوْبُهُمْ و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان
اند و کردارهای ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند وَمِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا و بعضی از آن کسانیکه دین یهود دارند سَمّٰعُوْنَ شنوندگان قول اند لِلْكَذِبِ
برای آنکه دروغ گویند بر تو یهودان بعد از استماع کلام آنحضرت بیرون میرفتند و میگفتند از محمد چنین شنیدیم و نشنیده بودند و آنها یهود مدینه بودند سَمّٰعُوْنَ
لِقَوْمٍ اٰخَرِيْنَ شنوندگان برای گروهی دیگر که لَمْ يَاْتُوْكَ نیامدند بمجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند نزول آیت
سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر را بزنا بگرفتند و هر دو محصن بودند و حد ایشان بحکم توریت رجم بود یهود در ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند
که آن حد بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی بدیشان فرستند
تا حد زانی محصن از و بپرسند اگر گوید تازیانه زنند قول او را قبول کنید و اگر برجم امر فرماید سخن او را مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت
حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت رسالت پناه آمده از حد زانیین محصنین پرسیدند حضرت
فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد و حضرت فرمود که رجم میباید کرد ایشان ابا کردند و گفتند خدای در توریت فرموده
که ایشانرا چهل تازیانه طلا کرده بقیر بزنید تا پشت ایشان سیاه گردد و روی سیاه گرده باز گو بر دراز گوش نشانده گرد منازل بگردانند جبرئیل علیه السلام
آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم توریت رجم است نه جلد حضرت فرمود که میان مردم شما در فدک جوانی
هست ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناتر همه اهل زمین است بتوریت حضرت فرمود که در میان ما و شما در حکم توریت
او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی میباشیم حضرت بطلب او امر فرمود بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که انت ابن صوریا گفت نعم حضرت رسالت پناه
گفت میان من و اینها تو حکم باش که داناتر یهودی ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را بدان خدای که توریت بر موسی نازل گردانید و دریا برای
شما بشگافت و شما را از آل فرعون نجات داد و من و سلوی برای شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نی ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم
که توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغییر هم اعتراف نکردمی تو بگوی که خدای تو چه حکم کرده حضرت رسالت پناه فرمود که خدای من حکم چنان کرده که چون
چهار گواه بزنای محصن و محصنه گواهی دهند رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریت نیز همین حکم فرموده اما علمای ما ملاحظه جانب اشراف
بنی اسرائیل نموده بر جلد و تحمیم قرار داده اند پس حضرت بفرمود تا هر دو را رجم کردند و نزدیک در مسجد حق سبحانه از حال ایشان خبر داد يُحَرِّفُوْنَ الْكَلِمَ تغییر میدهند
کلمها را یعنی آیت رجم را مِنْۢ بَعْدِ مَوَاضِعِهٖ بعد از آنکه خدای وضع کرده آنرا در موضع آن و بعوض آن جلد و تحمیم مینویسند يَقُوْلُوْنَ میگویند یهود خیبر اِنْ اُوْتِيْتُمْ
هٰذَا اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آنرا و قبول کنید وَاِنْ لَّمْ تُؤْتَوْهُ و اگر این حکم بشما ندهند و برجم فرمایند

فَاحْذَرُوا پس حذر کنید از قبول آن وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ و هر کرا خدای خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاکت او را فَلَن تَمْلِكَ لَهُ پس هست نتوانی
آورد و مالک نتوانید شد برای او مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از خدای چیزی را در دفع آن فتنه أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ آنانند که در ازل لَمْ يُرِدِ اللَّهُ نخواست
خدای أَن يُطَهِّرَ آنکه پاک سازد از لوث کفر و انکار حق قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ مر ایشان راست در دنیا رسوائی بآنکه جزیه
دهند و از مومنان ترسند وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشان راست در آن سرای عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که خلود ست در دوزخ سَمَّاعُونَ
لِلْكَذِبِ ایشان شنوندگان سخنان اند برای دروغ بستن أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ خورندگان حرامند یعنی رشوت در حکم و تحریف کلام فَإِن جَاءُوكَ
پس اگر بیایند بمحاکمه نزد تو فَاحْكُم بَيْنَهُمْ پس حکم کن میان ایشان أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه مخیر ساخت آنحضرت را
درین آیت میان حکم و اعراض وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم نکنی فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا پس یا نتوانند رسانید تو چیزی را
وَإِنْ حَكَمْتَ و اگر حکم کنی فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ پس حکم کن میان ایشان براستی و عدل إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
دوست میدارد عدل کنندگان را در حکم وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ و چگونه حکم میسازند ترا وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ و حال آنکه توریت نزد ایشان ست
فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ دران حکم خدای هست برجم ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ پس ایشان برمیگردند و اعراض میکنند مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس آنکه تو حکم کرده موافق
کتاب ایشان وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند این گروه باور دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ بدرستیکه ما فرو فرستادیم
توریت فِيهَا هُدًى در وی راه نمودنی بحق وَنُورٌ و روشنی که ظلمات شبهات را دفع کند يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ حکم کرده اند بتوریت پیغمبران
بنی اسرائیل الَّذِينَ أَسْلَمُوا آنانکه انقیاد کرده اند حکم خدای را لِلَّذِينَ هَادُوا برای آنها که متدین اند بدین یهودیه وَالرَّبَّانِيُّونَ و حکم
کرده اند علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ و زاهدان ایشان نیز برای ایشان بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللَّهِ بسبب آنچه مامور شده بودند بدان از محافظت
توریت یعنی نگاهداشت آن از تحریف و تضییع وَكَانُوا عَلَيْهِ و بودند بران کتاب شُهَدَاءَ گواهان که بیان آن کنند براستی چون ابن صوریا فَلَا تَخْشَوُا
النَّاسَ پس مترسید از مردمان در اجرای احکام حق بر مردمان وَاخْشَوْنِ و از من بترسید و در حکم مداهنه مکنید وَلَا تَشْتَرُوا و مخرید شما ای بدل مکنید
بِآيَاتِي باحکام من ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را که رشوت مال بی اعتبار و جاه ناپایدارست وَمَن لَّمْ يَحْكُم و آنها که حکم نکنند بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
بآنچه خدای فرو فرستاد یعنی یهود فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ پس آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ و نوشتیم بر بنی اسرائیل
فِيهَا در توریت أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ آنکه بکشند یکتن را بقصاص یکتن و بنی نضیر بخلاف حکم خدای عوض یکتن دو تن را میکشتند از بنی قریظه
وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ و دیگر حکم کردیم که چشمی بچشمی در بردن روشنائی نه در کندن وَالْأَنفَ بِالْأَنفِ و بینی ببینی وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ و گوش
بگوش وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ و دندان بدندان وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ و جراحتهای که ذات قصاص باشد یعنی قصاص کنند دران چیز که حفظ مساوات
ممکن باشد چون لب و دست و پای و دران چیز که مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شکستن استخوان حکم بارش باید کرد فَمَن
تَصَدَّقَ بِهِ پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید فَهُوَ پس آن تصدق كَفَّارَةٌ لَّهُ کفاره باشد مر گناه متصدق را یا کفاره معفو عنه
باشد بسقوط قصاص از دو اجر عفو کننده بر خدای باشد وَمَن لَّمْ يَحْكُم و آنها که حکم نکردند بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای منزل گردانید و آن جهودانند
که در عوض یک تن دو تن میکشتند فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشان ظالمانند که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا و در آوردیم
عَلَىٰ آثَارِهِم بر پی پیغمبران بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عیسی ابن مریم را مُصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده بود لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از وی فرستاده
بودیم مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ و دادیم او را انجیل فِيهِ هُدًى در وی راه نمودنی ست بتوحید وَنُورٌ

ع ۹

و روشنی بطریق حق وَمُصَدِّقًا و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ مر آنچه را که پیش از وی بود از توریت
وَهُدًى و گردانیدیم او را رهنمائی وَّمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ و پند دهنده مر پرهیزگاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِيلِ و باید که حکم کنند
اهل انجیل یعنی علماء وی بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ بآنچه خدای فرو فرستاده است در وی و مراد حکم ست در وقتیکه منسوخ نشده بود وَمَن لَّمْ يَحْكُم
و آنکه حکم نکرد بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای نازل گردانید چون ترسایان که از احکام انجیل عدول نمودند فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس آن گروه
بیرون رفتگانند از حکم خدای یا از ایمان اگر انکار حکم کنند وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و فرستادیم بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ بدرستی و راستی مُصَدِّقًا
در حالتیکه او مطابقست لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ مر آنرا که پیش از وی بوده از جنس کتب منزله وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و نگاهبانست بر کتب که
محافظت آن میکند از تغییر یعنی هر چه در آنها تغییر نهند از وی راست می شود یا گواه است مر آن کتب را بصحت فَاحْكُم بَيْنَهُم پس حکم کن
میان اهل کتاب بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص و این آیت ناسخ حکم تخییرست که قبل ازین گذشت وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ و از پی مراد آرزوهای ایشان مرو در حالتیکه مائل باشی عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ از آن چیزی که بتو آمده است از حکم راست لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ
مر هر گروهی را ساختیم از شما شِرْعَةً شریعتی وَمِنْهَاجًا و راهی روشن شریعت آنست که منصوص علیه باشد در کتاب و منهاج آن که ثابت شود
بحدیث پیغمبر وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً هر آینه میساخت شما را یک امت متفق بر یک ملت وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ و لیکن
می آزماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در آنچه شما را داده است از شرائع مختلفه مناسب هر عصری و زمانی تا مطیع از عاصی ممیز شود فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ
پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شریعت است إِلَى اللَّهِ بسوی خداست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما فَيُنَبِّئُكُم پس خبر
خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ بآنچه هستید که در وی اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم
و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن میان اهل کتاب بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بآنچه خدای فرو فرستاده بتو سبب نزول آیت آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر
از روی مکر و تزویر تدبیر کردند که بیائید تا برویم نزد محمد مصطفی شاید که او را از راه ببریم و بشعبده و نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته
که ما از اشراف قوم و دانایان ایشانیم و چون ما متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق با تو اقتدا کنند اکنون میان ما و قوم ما در دماء و انواع
خصومتهاست و ترا حکم میسازیم اگر در قصاص چنان حکم کنی که رضای ماست ما بتو اسلام داریم حق سبحانه تعالی رسول خود را خبر داد و از قبول ملتمس ایشان
تحذیر فرمود و گفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پیروی آرزوهای ایشان مکن وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ و حذر کن از ایشان از آنکه
ترا بگردانند عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی آنچه خدای بسوی تو فرستاده است فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ
أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ پس بدانکه اعراض ایشان از آن جهت ست که میخواهد خدای أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ آنکه برساند بدیشان عقوبتهای بعضی
از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ و بدرستیکه بسیاری از یهود فاسقانند بعد از نزول این
آیت جهودان گفتند لا نرضی بحکمک آیت آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیت را يَبْغُونَ می طلبند در حد زنا و قصاص چون بحکم توریت
و قرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ و کیست نیکوتر از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند از روی
یقین و میدانند که احسن احکام حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت پناه مخاصمه کردند عباده گفت مرا از طوائف
یهود دوستانند که در نوائب بعد از زن و مرد ایشان مستظهر توانم بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبدالله بن ابی گفت که من
از دوائر روزگار و حوادث لیل و نهار می ترسم و از مظاهرت و معاونت یهود که حلفای منند گریز ندارم آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروندگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ

ع ۷

وقف منزل
وقف لازم
وقف غفران

وَالنَّصٰرٰٓی اَوْلِیَآءَ ۘ مر ترا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ ؕ برخی از ایشان دوستانند مر برخی را بجهت موافقت ایشان در مخالفت شما
وَمَنْ یَّتَوَلَّهُمْ مِّنْكُمْ و هر که از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت و موافقت ایشان میل کند فَاِنَّهٗ مِنْهُمْ ؕ پس بدرستیکه او نیز از جملهٔ ایشان باشد
این سخن غایت تهدید است در موالات یهود و نصاری اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ راه نمی نماید گروه ستمگاران را که
بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَی الَّذِیْنَ پس تو می بینی آنانرا که فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاق است یعنی ابن ابی
و اتباع او یُسَارِعُوْنَ فِیْهِمْ میشتابند در دوستی و یاری جهودان یَقُوْلُوْنَ میگویند نَخْشٰٓی می ترسیم اَنْ تُصِیْبَنَا از آنکه برسد ما را از گردش
روزگار دَآئِرَةٌ ؕ چیزی یعنی روزگار منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق سبحانه این اندیشهٔ ایشانرا باطل کرده فرمود فَعَسَی اللّٰهُ
اَنْ یَّاْتِیَ پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتح را از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود چون خیبر و بنی نضیر و فدک اَوْ اَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهٖ یا
بفرستد فرمانی از نزدیک خود بقتل یهود و اجلاء ایشان فَیُصْبِحُوْا پس گردند منافقان عَلٰی مَآ اَسَرُّوْا فِیْۤ اَنْفُسِهِمْ بر آنچه پنهان داشتند در نفسهای
خود از موالات یهود یا شک کار پیغمبر نٰدِمِیْنَ ؕ پشیمان شدگان وَیَقُوْلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا و گویند مومنان مر یکدیگر را اَهٰٓؤُلَآءِ آیا اینها
گروه اند الَّذِیْنَ اَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ آنانکه سوگند میخوردند بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ ۙ غلیظ ترین سوگندان خود اِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ؕ بدرستیکه ایشان با شمااند
و امروز پردهٔ ایشان دریده شده و معلوم گشت که دروغ میگفتند حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ باطل شد همه عملهای ایشان فَاَصْبَحُوْا خٰسِرِیْنَ ۝ پس گشتند
زیانزدگان بافتضاح در دنیا و فوات ثواب آخرت یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان مَنْ یَّرْتَدَّ مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد
شود عَنْ دِیْنِهٖ از دین خود این آیت اخبار میکند از صورتیکه در غیب بوده قبل از وقوع آن و آنچنان بود که بعد از وفات حضرت رسالت پناه
تمام عرب مرتد شدند الا اهل مکه و مدینه و عبد القیس از بحرین و بعضی از دادن زکوة باز ایستادند و جمعی به مسیلمهٔ کذاب و طلیحه اسدی و سجاح کاهنه جمع شدند و بنبوت
ایشان اعتراف نمودند و خدای تعالی خبر داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار و مددگار نخواهد ماند فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد که بیارد خدای قومی را
یُّحِبُّهُمْ آنکه او دوست میدارد ایشانرا وَیُحِبُّوْنَهٗۤ ۙ و ایشان دوست میدارند او را اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ متواضع و متذلل و مهربان باشد
بر مومنان اَعِزَّةٍ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ ؗ سخت دل و منقلب و بیرحم باشند بر کافران این قوم اهل یمن بودند یا پارسیان یا اشعریان که حضرت بعد از
نزول این آیت روی با موسی اشعری کرد و گفت هم قوم هذا یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است که دو هزار مرد بودند از نخع و پنج هزار از بجیله و کنده و سه هزار
از سائر قبائل عرب یمن اند و در تیسیر آورده که ابن عباس و حسن بصری رض برانند که این قوم ابا بکر صدیق است و اصحاب او از مهاجر و انصار که با اهل ردت
جنگ کردند یُجَاهِدُوْنَ صفت آن قوم میکند و میگوید جهاد کنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای وَلَا یَخَافُوْنَ و نترسند لَوْمَةَ لَآئِمٍ ؕ از ملامت
هیچ ملامت کننده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ این صفتها که مذکور شده افزونی کرم اوست یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ ؕ عطا میدهد بهر که میخواهد
وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِیْمٌ ۝ دانا بهر کسیکه استحقاق آن دارد علما را در باب یحبهم و یحبونه سخن بسیار است
اهل شریعت میگویند محبت خدای با بنده ارادت توفیق و هدایت اوست در دنیا و عطای حسن ثواب و کرامت بیحساب در آخرت و محبت بنده
با خدا ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت او و نزد اهل طریقه محبت خدای با بنده آنست که او را بحضرت خود قریب و نزدیک گرداند و محبت بنده با حق
آنکه برای او دل از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم است و محبت بنده حادث بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوخت
وصف محدث را کلیم + هرگاه که صدمات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام بحبهم وجود فانی محب را در توبهٔ اضمحلال انداز دیگر باره هبوب
نفحات از چمن عنایت یحبونه رسید و آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد + فان محبة العبد لله افناء الناسوتية فی بقاء اللاهوتية و محبة الله للعبد ابقاء اللاهوتية فی فناء الناسوتية

نصف الجزء

و در منازل السائرین پیر هراة خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره فرموده که محبت در بدایات تلذذ است بعبادت و فراغت از فوات اسباب تفرقه و در نهایت دوستی فانی است از برای ذات در حضرت احدیت بفنا رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محبت پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده میپرسید یا از محبت بنده با حق گفتند از محبت حق با بنده فرمود درین ساعت با حضرت بودم و نکته از محبت حق با بنده میگفتم ملائکه ملکوت طاقت شنیدن آن نداشتند و هم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت و مرغی روحش که طائر آشیانه منه بدا و الیه یعود بود در هوای هویت طیران می نمود و مرغی از هوا فرود آمد و منقار بر زمین میزد تا از منقارش خون روان شد و آن مرغ در خاک و خون غلطان میبود تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة بود پر و بالش بسوخت و جان بداد نظم بسکه مرغ سحری در غم گلزار بسوخت * جگر لاله بران دل شده زار بسوخت * حضرت شیخ طریقت قطب المحققین قدس الله سره در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را فهم سخنان شیخ سمنون داد تا جمال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت و بحجت موعظت حاضران و تنبیه معیان آن صورت بظهور آمد صاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات اراداته فرموده که محبت میل جمیل حقیقتست بجمال خودش جمعا و تفصیلا و آن یا از مقام جمع بود بجمیع و آن شهود جمال ذاتست در مرآت ذات بی توسط کائنات رباعی معشوق که کس سر جمالش نشناخت * در ملک ازل لوای خوبی افراخت * نی طاس سپهر بود و نی مهره مهر * هم خود بخود این دو محبت میباخت * و یا از جمع به تفصیل چنانکه آن ذات یگانه در مظاهر بیحد و کرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند و مطالعه صفات کمال خود مینماید رباعی جانان که دم عشق زند با همه کس * کس را نرسد بدامنش دست هوس * مرآت شهود اوست ذرات وجود * با صورت خود عشق همی بازد و بس * یا از تفصیل به تفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایای تفاصیل آثار مشاهده میکنند و ایشان جمال مقید زائل را مقصود کلی دانند و بلذت وصال خرسندند و به محبت فراق دردمند گردند نظم ای حسن تو جلوه کرده جلوها در پرده * صد عاشق و معشوق پدید آورده * بر بوی تو لیلی دل مجنون برده * در شوق تو وامق غم عذرا خورده * و یا از تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق حجب و استار شیون و صفات که مبادی افعال و آثار ند کرده متعلق همم و قبله گاه توجهات ایشان جز ذات متعالی صفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست نظم * بیرون ز حدود کاستست دلم * برتر ز احاطه جهاتست دلم * فارغ ز تفاصیل صفاتست دلم * مرآت تجلیات ذاتست دلم * و ازین کلام حقائق اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبه میلست از جمع به تفصیل و یحبونه از مقام میل از تفصیل بجمع و حضرت عبید الله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود نوشته فرموده که چون نیک درنگری حق جل و علا در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است بیت یحبهم و یحبونه چه اقرارست * بزیر پرده نگر خویش را خریدارست * زیرا که دوست داشتن صاحب جمال آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهده جمال خود است در وی پس در حقیقت خود را دوست داشته است و صاحب فطنت کامله از رتبه محبت و محبوبیت که درین آیت انسان را اثابت ست بحقیقت قرب فرائض و نوافل پی تواند برد تأمل وافی و الله الموفق و الکافی آورده اند که عبد الله بن سلام با تباع خود بحضرت نبوت آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب مفارقت کیش ایشان و موافقت با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یکجا جمع نشوند و تا ما بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطه بعد منازل از صحبت مجالست اصحاب شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیت آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ جز این نیست که دوست شما بحقیقت خدا ایست وَرَسُوْلُهٗ و فرستاده او یعنی محمد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا و آن کسانیکه ایمان آورده اند یعنی اصحاب پیغمبر ابن سلام چون این آیت بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمومنین اولیاء پس صفت مومنان میکند اَلَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ آنانکه برپای میدارند نماز را وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ و میدهند زکوة را وَهُمْ رٰکِعُوْنَ و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی میکنند در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص ست به یؤتون یعنی زکوة میدهند در حال رکوع خود در نماز از غایت حرصی که بمسارعت و مسارعتی که در ادای آن مینمایند در اکثر تفاسیر مذکورست که این آیت در شان مرتضی علی نازل شده

و در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در قیام بودند دیده مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید
که هیچکس ترا چیزی داد گفت خاتمی از زر یا نقره بحضرت نمود گفت این خاتم بمن داده اند حضرت فرمود که این که عطا کرده است و روش اشارت به علی کرد حضرت
فرمود که در چه حال بتو داده سائل گفت اعطانی وهو راکع حضرت رسالت پناه تکبیر گفت و این آیت بر خواند که گذشت وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ و هر که دوست
دارد خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ پس بدرستیکه لشکر خدای هُمُ
الْغَالِبُونَ ○ ایشان غالبانند در خبرست که رفاعه بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و باخر منافق شدند و بعضی از اصحاب با ایشان
طریق مودتی و مصاحبتی درمیان بود آیت فرستاده یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا مگیرید آنانرا که گرفته اند دِينَكُمْ
دین شمارا هُزُوًا وَلَعِبًا باستهزاء و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی میدارند کفر را مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ از آنانکه کتاب داده اند ایشانرا
مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی یهود وَالْكُفَّارَ و فرا مگیرید نیز کافرانرا أَوْلِيَاءَ دوستان وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای بترک مناهی إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما مومنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنید وَإِذَا نَادَيْتُمْ و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید إِلَى الصَّلَاةِ
بسوی نماز اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا میگیرند منادات را یا نماز را سخریه و بازی چون مومنان بعد از استماع اذان بنماز برخاستندی یهود بایکدیگر
میگفتندی بطریق استهزاء قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدندی در معالم آورده که ترسائی بود در مدینه هرگاه موذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی
سوخته باد دروغ گوی شبی خادم او آتشی بخانه او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود بخواب بود شراره از ان بجست و خانه او را با آن جماعت که دروی بود تمام بسوخت
ذَلِكَ این استهزاء از ایشان باذان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ○ گروهی اند که تعقل نمیکنند درین استهزاء چه عقوبت بدیشان خواهد رسید
آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری چند از یهود از حضرت رسالت پناه پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود
که ایمان دارم بخدای و بانچه بما فرستاده اند وما انزل الی ابراهیم واسمعیل الی آخره چون نام حضرت عیسی مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند
بخدای که نمیدانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیت آمد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بگوی محمد ای اهل کتاب مراد یهود اند هَلْ
تَنْقِمُونَ مِنَّا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید إِلَّا أَنْ آمَنَّا مگر آنرا که ما ایمان آورده ایم بِاللَّهِ بخدای وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا
و بانچه بر ما فرستاده اند یعنی قرآن وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و بانچه فرستاده اند پیش از ما چون توریت و انجیل و سائر کتب وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ○ و دیگر برای
آنکه بیشتر شما فاسقانید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بگوی ای محمد آیا خبر دهیم شمارا بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ ببدتر از انچه گفتند که دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند
یعنی شمارا آگاه گردانیم و خبر دهیم از دین قومی که بدتراند مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ از جهت جزای که ثابتست ایشانرا نزدیک خدای پس بیان میکند که آن
بدتر کیست مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ آنکه لعنت کرد خدای او را وَغَضِبَ عَلَيْهِ و خشم گرفت خدای بروی و آن یهودند که خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود
دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورده وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بران صورت چنانچه
اصحاب سبت را وَالْخَنَازِيرَ و خوکان چنانچه منکران مائده عیسی را وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ و آنکس که پرستند طاغوت را مراد گوساله است یا کعب
ابن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمانبرداری او کردند أُولَئِكَ آن گروه ملعونان شَرٌّ مَكَانًا بدتراند از جهت منصرف خود در روز قیامت
یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد وَأَضَلُّ و گمراه تراند عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ○ از میانه راه راست وَإِذَا جَاءُوكُمْ و چون بیایند
بشما منافقان یهود یا عامه اهل نفاق قَالُوا آمَنَّا گویند ایمان آوردیم همچو شما وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ و حال آنکه در می آیند بکفر وَهُمْ قَدْ
خَرَجُوا بِهِ و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول و خروج وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ○

آنچه هستند که میپوشند از کفر و نفاق و کینه با مسلمانان وَتَرٰى كَثِيرًا مِّنْهُمْ و می بینی بسیاری را از یهود یا منافقان يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ
شتابی میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ وَالْعُدْوَانِ و در ظلم یا تجاوز از حد وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و در خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ چرا نهی نمیکنند ایشان را علمای ربانی وَالْأَحْبَارُ
و زاهدان عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ از گفتن ایشان دروغ را وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ و خوردن ایشان رشوت را لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
هر آینه بد چیزیست آنکه ایشان میسازند و نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر بمدینه یهود را مال بسیار بود و در سعت
عیش و رفاهیت روزگار میگذرانیدند چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود ایشان با نکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت
و اسباب معیشت ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بکشادند چنانچه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان يَدُ اللَّهِ
مَغْلُولَةٌ دست خدای بر بسته است این عبارت کنایت از بخل باشد یعنی چیزی بما نمی دهد و روزی بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ بسته باد دستهای
ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت الهی بگفتن آن سخن واهی بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه دستهای الله تعالی کشاده است یعنی
جود او وافر کرم او وافیست و ید صفتیست مر خدایرا از صفات ذاتی او چون سمع و بصر و وجه و ما را در ان جز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن
روا نباشد در تبیان آورده که این از متشابهات ست و متشابه الظاهر تفسیر نباید کرد بلکه معنی ویرا موافق بحکم او ادا باید نمود چنانچه درین محل این سخن دلالت
بر غایت جود میکند چه مناوله و اعطا بید واحد واقع میباشد اینجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر آنکه عطاء او اکثر من ان یحصی ست
يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزی میدهد چنانچه میخواهد بروفق مشیت و مقتضی حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و هر آینه زیاده میگرداند بسیاری را
از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه فرود می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرمانی و کفر یعنی ایشان طاغی و
کافر اند با آنکه قرآن سبب دفع کفر و طغیانست باستماع آن ایشانرا این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذائی که صالح است مر اصحاء را مرض
مریض سوی با فزونی میدهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افگندیم ما در میان طوائف یهود چون قریظه و نضیر الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان موافق و اقوال ایشان مطابق نباشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هرگاه برافروختند نَارًا لِّلْحَرْبِ آتشی
برای حرب کردن با رسول الله أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرونشانیدآن آتش را خدای بآنکه منازعتی در میان ایشان افگند که بدیگری نتوانستند پرداخت وَيَسْعَوْنَ
فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین فَسَادًا برای تباه کاری که فتنه انگیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ و خدای دوست نمیدارد تباه کارانرا
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ و اگر چنانچه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندی به محمد وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از معاصی یا از یهودیت و نصرانیت
لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه ما در می گذرانیدیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ گناهان ایشان وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و هر آینه در می آوردیم ما ایشانرا یعنی حکم میکردیم بدخول
ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشت ها با ناز و نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ و اگر ایشان أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ بپا داشتندی احکام توریت
و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِم و اقامت کردندی آنرا که فرود می آید بدیشان مِّن رَّبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان که آن
قرآنست لَأَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندی روزی را از زیر سر خویش وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم و از زیر پای خویش یعنی روزی بر ایشان فراخ
شدی بباریدن باران و رستن گیاه یا میوه ایشان چندان میشدی که از زبر سر بچیدندی و از زیر پای بر میداشتندی از بسیاری آنکه بر زمین
ریخته بودی مِّنْهُمْ از جهودان أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ گروهی اند راست رو و راست کار یعنی آنها که بحضرت ایمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری
از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بد ست آنچه ایشان میکنند يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ ای فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلائق مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

تمام

تمام آنچه فرو می آید بتو مِن رَّبِّكَ ط از پروردگار تو چون حکم رجم و قصاص و امر زینب بنت جحش در نکاح او و حکم جهاد و غیر آن وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ و اگر چنین نکردی و تمام آنرا نرسانیدی فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ط پس تبلیغ نکرده باشی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی ضایع میکند آنرا که برسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ و خدای نگاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ ط از شر مردمان کسی را بقتل بر تو دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ○ راه ننماید گروه کافران را بتسلط بر تو از انس بن مالک رض منقولست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردندی چون این آیت نازل شد حضرت رسالت پناه سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای مرا نگاه داشت قُلْ بگو ای محمد يَا أَهْلَ الْكِتَابِ که ای اهل کتاب لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزی از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ تا وقتیکه اقامت کنید حکم توریت و انجیل را یعنی آنچه اصول دین و سنت از آن یا قائم دارید آن امر را که در هر دو کتاب فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم و تا آنرا نگه بپا دارید اوامر و نواهی آنرا که فرستاده میشود بشما مِّن رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یعنی قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم و زیاده میکند بسیاری را از یهود و ترسا مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی با استماع قرآن می افزاید ایشانرا طُغْيَانًا وَكُفْرًا بیدادی و ناگرویدگی فَلَا تَأْسَ پس اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ○ بزیادتی کفر و طغیان گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنها که ایمان آورده اند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه دین یهودی گرفتند وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ و صابیان و ترسایان همچنین مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد از اینها بدل صافی و نیت خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی پسندیده فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست برایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ○ و نیستند ایشان که اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا تا هر آینه ما فرا گرفتیم بزبان انبیاء مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان محمد وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ رُسُلًا بسوی ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی ع كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هرگاه که آمد بدیشان رسولی بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ بآنچه نخواسته و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ○ و گروهی را بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب وَحَسِبُوا و میپنداشتند بنی اسرائیل أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ که نباشد بلائی و محنتی ایشانرا بقتل و تکذیب انبیاء فَعَمُوا پس کور شدند ایشان از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ پس عرض کرد خدای تعالی توبه را برایشان به بعثت عیسی ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دیگر باره کور و کر شدند كَثِيرٌ مِّنْهُمْ بسیاری از ایشان بانکار محمد مصطفی وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه عمل میکنند و مناسب آن پاداش بدیشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستیکه کافر شدند آنانکه از روی جهالت و بی بصیرتی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ گفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ط او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و گفت مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ ای بنی اسرائیل بپرستید خدای را رَبِّي وَرَبَّكُمْ ط که پروردگار و آفریدگار من و شماست یعنی من بنده ام و مخلوق و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستیکه هر که شرک آرد بخدای فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستیکه خدای حرام کرده است بروی بهشت را وَمَأْوَاهُ النَّارُ ط و جای او در دوزخست وَمَا لِلظَّالِمِينَ و نیست مر ستمکاران را که وضع عبادت در غیر موضع آن کرده اند مِنْ أَنصَارٍ ○ هیچ یاری از مددگاران در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ بدرستیکه کافر شدند آنان از ترسایان که از فرط نادانی قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ م گفتند که الله یکی از سه آله است معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدای و مریم و عیسی علیهما السلام و هر یکی از اینها اله اند و خدای

وقف لازم

یکی ازین سه است وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و حال آنکه نیست خدای در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت اِلَّآ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدت
ومتعالی از توهم شرکت وَاِنْ لَّمْ یَنْتَهُوْا واگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا یَقُوْلُوْنَ از آنچه میگویند و بتوحید قائل نشوند لَیَمَسَّنَّ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ عذابی دردناک که الم او دائم بود اَفَلَا یَتُوْبُوْنَ آیا رجوع
نمی کنند اِلَی اللّٰهِ بخدای از قول بتثلیث وَیَسْتَغْفِرُوْنَهٗ و آمرزش نمیخواهند ازو باعتقاد توحید استفهام ست بمعنی امر یعنی باید که توبه و استغفار کنند
وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزندهٔ تائبانست رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بر مستغفران مَا الْمَسِیْحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح ابن مریم که ایشان او را خدای
میگویند اِلَّا رَسُوْلٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستیکه گذشته اند پیش ازو فرستادگان خدای و او را معجزات
داده است چنانچه ایشانرا نیز عطا کرده است پس اگر مرده بدم عیسیٰ زنده شد عصا نیز در دست موسیٰ اژدها گشت و آن عجیب ترست و اگر عیسیٰ
بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب ترست پس آیات انبیاء ایشانرا از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد
وَاُمُّهٗ صِدِّیْقَةٌ و مادر او یعنی مریم بسیار صدق گو بود یعنی تصدیق آیات ربانی بسیار مینمود کما قال الله تعالیٰ و صدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من
القانتین کَانَا یَاْکُلٰنِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند و چون سائر حیوانات محتاج غذا بودند و با وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان
اطلاق نتوان کرد اُنْظُرْ کَیْفَ بنگر که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الْاٰیٰتِ بیان میکنیم برای ایشان دلائل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز بنگر در حال ایشان که اَنّٰی
یُؤْفَکُوْنَ ○ چگونه بر میگردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ بگوای محمد ترسایانرا اَتَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون خدای
مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَّلَا نَفْعًا نه زیان و نه سود را یعنی عیسیٰ تصرف آن نداشت که مثل خدای
برساند زیانی از بلا و عنا یا عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللّٰهُ و خدای که معبود بحق ست هُوَ السَّمِیْعُ اوست شنوای اقوال باطلهٔ شما اَلْعَلِیْمُ ○
دانا بعقائد فاسدهٔ شما قُلْ یٰۤاَهْلَ الْکِتٰبِ بگوای محمد که ای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِکُمْ غلو مکنید در دین خود غَیْرَ الْحَقِّ غلوی
که ناحق باشد مراد مبالغه غلوی یهودست در مذمت عیسیٰ و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوْٓا و پیروی مکنید اَهْوَآءَ قَوْمٍ هواهای قومی را از اسلاف
قوم خود که بجهل قَدْ ضَلُّوْا مِنْ قَبْلُ گمراه شدند پیش ازین قبل از بعث پیغمبر وَاَضَلُّوْا کَثِیْرًا و بعناد گمراه ساختند بسیاری را وَّضَلُّوْا و ثابت
بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَآءِ السَّبِیْلِ ○ از طریق راست بعد از بعث آن حضرت لُعِنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مِنْۢ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ لعنت کرده شدند
کافران از فرزندان یعقوب یعنی جهودان عَلٰی لِسَانِ دَاوٗدَ بر زبان داود که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم العنهم وَعِیْسَی
ابْنِ مَرْیَمَ و برزبان عیسیٰ نیز که اصحاب مائده را نیز همین گفت ذٰلِکَ این لعن مر ایشانرا بِمَا عَصَوْا وَّکَانُوْا یَعْتَدُوْنَ ○ بسبب آن بود
که نافرمانی کردند و بودند که از حد در میگذشتند کَانُوْا لَا یَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان مر بعضی را عَنْ مُّنْکَرٍ فَعَلُوْهُ
از عمل زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ○ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکنند درین آیت تهدید عظیم ست آنها را که نهی
منکر نمیفرمایند با آنچه میتوانند تَرٰی کَثِیْرًا مِّنْهُمْ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یَتَوَلَّوْنَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوهٔ بدر کبری بمکه رفت و مشرکانرا بر حرب مسلمانان تحریص نمود لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه
بد چیزیست آنچه پیش فرستاده است لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیزست اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای بر ایشان
وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خٰلِدُوْنَ ○ و ایشان جاوید باشند در عذاب وَلَوْ کَانُوْا یُؤْمِنُوْنَ و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّٰهِ وَالنَّبِیِّ بخدای
و به پیغمبر خود وَمَآ اُنْزِلَ اِلَیْهِ و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریت مَا اتَّخَذُوْهُمْ اَوْلِیَآءَ هر آینه فرا نگیرند مشرکانرا

بدوستی چه فرمان موسی و حکم توریت آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بقرآن و بمحمد ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی وَلٰكِنَّ كَثِيرًا و لیکن بسیاری مِّنْهُمْ از یهود و یا منافقان فَاسِقُونَ ○ خارجانند از دائرهٔ ایمان لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ هر آینه مییابی تو سخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِّلَّذِينَ آمَنُوا با آن کسانیکه گرویده اند الْيَهُودَ جهودان را وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنانکه شرک آورده اند یعنی بدترین دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان اند و بدین سبب بمخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ و هر آینه مییابی نزدیک ترین آدمیان مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا از روی دوستی با مومنان الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر ست از یهود و بدوستی مشرکان استظهار نمیجویند ذَٰلِكَ آن قرب مودت بِأَنَّ مِنْهُمْ بسبب آن ست که بعضی از ایشان قِسِّيسِينَ دانایان و راست گویانند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه نشین اند وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ○ و بسبب آنکه ایشان گردنکشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند مراد از آنها که قرب مودت با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب او یند چه از نصاری جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما نصاری حبشه که چون قرآن از جعفر بن ابو طالب استماع کردند دل ایشان بمسلمانی مائل شد و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آورد و بعضی بر آنند که چون جعفر از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت محمد مصطفی فرستاد و چون ایشان باستانهٔ حضرت رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سورهٔ یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام و ایمان قبول کرده بایکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام دارد بانچه بر عیسی نازل شده و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند ✤

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ و چون میشنوند این علماء و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار آنچه فرستاده شده است **إِلَى** الرَّسُولِ بسوی رسول تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ می بینی تو چشمهای ایشانرا که از رقت دلهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ می ریزد اشک مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند از سخن راست يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا آمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام و بدین پیغمبر فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ○ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و نبوت محمد مصطفی یا ما را داخل امت محمد گردان که گواهان انبیاء اند بروز قیامت در خبر ست که یهود مدینه رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید و مدتهاست که ما را دعوت میکنند و قبول نمیکنیم یا اهل حبشه با نجاشی گفتند که ایمان آوردی بکسیکه او را ندیدهٔ حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ و چیست ما را که ایمان نیاریم بخدای وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ و آنچه بما آمد از حق یعنی کتاب و پیغمبر وَنَطْمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا و حال آنست که ما طمع میداریم آنکه در آرد پروردگار ما ما را در بهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ○ با گروه صالحان که امت حضرت رسالت پناه اند فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ پس خبر داد خدای ایشانرا بِمَا قَالُوا بانچه گفتند از روی اعتقاد و اخلاص جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاوید باشند وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ○ و اینست پاداش نیکوکارانرا وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و بدروغ داشتند آیتهای ما را أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ○ آن گروه اصحاب دوزخ اند در اکثر تفاسیر ذکر کرده اند که روزی حضرت رسالت پناه برای صحابه وصف قیامت میکرد و از احوال شمهٔ آنروز باز مینمود تنی چند اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابوذر و سلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند در خانهٔ عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم بر آیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت پناه رسیده با ایشان گفت که من مامور نیستم

وَإِذَا سَمِعُوا

ع ۹

برانچه شما فکر کرده اید بدرستیکه نفس شما را بر شما حق ست پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم
و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم ــ فمن رغب عن سنتی فلیس منی و این آیت نازل شد یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اے گروه مومنان
لَا تُحَرِّمُوْا حرام مکنید طَیِّبٰتِ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه و لذیذ که خدای بر شما حلال گردانیده وَلَا تَعْتَدُوْا و تجاوز مکنید از حدود الٰهی
که انچه حلال ساخته است شما بر خود حرام مسازید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ ○ دوست نمیدارد آنانرا که از حد در گذرند
وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ و بخورید از انچه خدای روزی داده است شما را حَلٰلًا طَیِّبًا در حالتیکه حلال و پاک باشد وَّاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْۤ
و بترسید از تحریم ما احل الله از ان خدای که اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ ○ شما بدو گرویدگانید بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله چه سازیم با سوگندی که
خورده ایم این آیت آمد لَا یُؤَاخِذُكُمُ اللّٰهُ مواخذه نمیکند شما را خدای بِاللَّغْوِ فِیْۤ اَیْمَانِكُمْ بلغو در سوگندان شما و لغو بمذهب امام شافعی رح
آنست که بی قصد بر زبان گذرد چون لا والله و بلی والله و نزد امام اعظم رح آنکه سوگند خورد بر چیزی بگمان آنکه هست و نباشد و بدان سوگند در شرع
مواخذه نیست وَلٰكِنْ یُّؤَاخِذُكُمْ و لیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُّمُ الْاَیْمَانَ بآنکه ببندید سوگندها را و یمین معقود آنست که
بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکنند فَكَفَّارَتُهٗۤ پس کفارت شکستن آن اِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسٰكِیْنَ طعام دادن ده مسکین ست
هر یکی را مدی بقول امام شافعی رح و نصف صاعی از گندم یا صاعی از جو و خرما بمذهب امام اعظم رح و صاعی بوزن عراقی چهار من ست که هشت
رطل باشد و بوزن حجازی پنج رطل و ثلثی و مدی بقول اهل حجاز رطلی و ثلث رطلی باشد و بقول عراقیان دو رطل و رطلی نیم من ست و بر هر تقدیر
طعام باید داد مِنْ اَوْسَطِ مَا تُطْعِمُوْنَ اَهْلِیْكُمْ از میان انچه میدهید اهل خود را یعنی نه عالی نه دون اَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفارت پوشش
ده درویش ست بقول حنفی ثوبی جامع که با او نماز توان گذارد چون قمیص و سراویل یا ردا و ازار و اگر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد و نزد جمعی دیگر جامه باید
که ستر عورت کند اَوْ تَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ یا کفارت آزاد کردن بنده است و امام شافعی رح در وی ایمان شرط میکند و حنفی میگوید که سالم بی عیب باید خواه
مومن و خواه کافر فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ پس هر که نیابد یکی از این کفارات ثلثه فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ پس کفارت او روزه سه روز ست پی در پی و نزد امام شافعی
تتابع شرط نیست ذٰلِكَ اینکه مذکور شد كَفَّارَةُ اَیْمَانِكُمْ کفارت سوگندان شماست اِذَا حَلَفْتُمْ چون سوگند خورید و بشکنید وَاحْفَظُوْۤا
اَیْمَانَكُمْ و نگاه دارید سوگندان خود را از شکستن یا نگاه دارید زبان خود را و سوگند مخورید كَذٰلِكَ همچنین که کفارت یمین را بیان کرد یُبَیِّنُ اللّٰهُ
لَكُمْ اٰیٰتِهٖ بیان میکند و روشن میگرداند خدای برای شما نشانهای شرع لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ○ شاید که شکر گوئید نعمت این تبیین و تعلیم را
مفسران برانند که حق سبحانه و تعالی در باب خمر چهار آیت نازل گردانیده اوّل در مکه و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا
و در ان زمان حلال بوده دوم وقتیکه عمر بن الخطاب رض و معاذ بن جبل در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت مصطفی جواب آمد که قل فیهما اثم کبیر و منافع
للناس ــ قومی نظر بر اثم کبیر ترک کردند و جمعی بملاحظه منافع للناس بدان اشتغال مینمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف رض امام ایشان در نماز شام
قل یا ایها الکافرون ــ بحذف لا آت خواند آیت آمد ــ لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حائل باشد
لائق نیست یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانیکه عتبان بن مالک طرح ضیافتی افگند و بعضی از مسلمانانرا که سعد بن وقاص رض از ایشان
بود به مهمانی آورد و بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد بن وقاص رض از انشاد شعری که مشتمل بر هجاء انصار بود و فخر نمود یکی
از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص گردانید و سعد شکایت آن حکایت در مجلس معلای حضرت رسالت پناه عرض کرد فاروق اعظم رض
زبان نیاز بگشاد و دست دعا بر داشت که ــ اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیت تحریم فرود آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای زمره

مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر و همه مسکرات درین داخل ست وَالْمَيْسِرُ و قمار و این نیز عام ست نرد و کعبتین و بیضه و غیر آن وَالْأَنْصَابُ
و بتانرا که نصب کرده اند برای عبادت و سنگها که بران ذبح میکنند وَالْأَزْلَامُ و تیرهای اقداح رِجْسٌ پلیدست مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه
تزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که رستگار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ
جز این نیست که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ آنکه افگند در میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و خصومت فِي الْخَمْرِ در خوردن خمر
وَالْمَيْسِرِ و در باختن قمار وَيَصُدَّكُمْ و باز دارد شما را عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ و از گزاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ
پس هستید شما باز ناستادگان و استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از آنکه بر معائب این منکرات مطلع شدید در اخبار آمده که چون این آیت
نازل شد عمر گفت انتهینا یا رب و در تیسیر آورده که درین آیت ده دلیل ست بر حرمت خمر اول آنکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام ست پس
قرین وی نیز حرام باشد دوم اورا با بت پرستی در یک سلک کشید و شرک سر همه حرامهاست پس این نیز حرام باشد سوم اورا رجس گفت یعنی پلید
و هرچه پلیدست حرام بود چهارم فرمود که از عمل شیطانست و هرچه کار شیطان باشد حرام بود پنجم امر کرد که ازو بر کناره شوید و هرچه دور بودن
ازو فرض باشد حرام بود ششم آنکه رستگاری با جتناب ازو منوط و متعلق ساخت و هرچه رستگاری در اجتناب ازو بود حرام ست هفتم فرمود که سبب
دشمنی و خصومت ست و هرچه در میان مسلمانان سبب عداوت بود حرام بود هشتم باز دارنده است از یاد خدای و هرچه بنده را از ذکر حق باز دارد
آن حرام ست نهم سبب منع ست از نماز پس بیشک حرام بود دهم فرمود که باز ایستید ازان یعنی ترک کنید و هرچه ترک آن فرض ست حرام
باشد و از تهدیدی که در حدیث آمده عاقلان را همین کفایت ست که مدمن الخمر کعابد الوثن یعنی مدمن خمر چو پرستنده بت ست نظم می نکی دان
جگر آمیخته ، بر جگر بی نمکان ریخته ، بیخبر آن مرد که چیزی چشید ، کش قلم بیخردی در کشید ، وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در اجتناب
خمر وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمانبرداری کنید رسول را در انچه امر و نهی میکند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان خدا و رسول
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا آنکه نیست بر رسول ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن
روشن پس چون حکم با بشما رسانید تولی و اعراض شما اورا ضرر نکند بلکه ضرر بشما عائد شود آورده اند که چون آیت تحریم خمر نازل شد بعضی از اصحاب
گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شاربان خمر بوده اند و حالا شربت اجل چشیده اند چون باشد آیت آمد لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا نیست
بر آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کرده اند جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا گناهی از انچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده بر زندگان
نیز که قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اثمی نیست إِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک وَآمَنُوا و ثبات ورزند بر ایمان وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و بکنند کارهای پسندیده ثُمَّ اتَّقَوْا پس پرهیز نمایند از محرمات وَآمَنُوا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی خود
وَأَحْسَنُوا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ و خدای دوست میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه
جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از جانوران شکار
متالم میشدند حق سبحانه این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید شما را خدای تعالی
یعنی با شما معامله آزمایندگان میکند بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ بچیزی از صید در وقت احرام شما چنان صیدی که تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ میرسد بآن
دستهای شما چون صغار صید وَرِمَاحُكُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لِيَعْلَمَ اللَّهُ تا به بیند خدای بداند
دوستان او مَنْ يَخَافُهُ آنکس را که ازو می ترسند بِالْغَيْبِ در غیب یعنی هنوز اورا ندیده فَمَنِ اعْتَدَى پس هر که از حد بگذرد و شکار کند

ع

بَعْدَ ذٰلِكَ بعد ازین ابتلا فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ پس مراورا است عذابی دردناک یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا
تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید شکاری را و آن در مذهب امام اعظم رح حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع و متوحش بوده خواه ماکول اللحم و خواه غیر آن و بمذهب
امام شافعی و امام مالک رح مراد حیوان بریست که ماکول اللحم بوده و در همه مذاهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل
نیست پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانوری وحشی را بقتل میارید وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حالانکه شما محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهٗ مِنْكُمْ و هر که
بکشد از شما صیدی را مُتَعَمِّدًا بعمد یعنی دانسته که محرم است و قتل صید برو حرام مراد ابو الیسر است رض که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرده
بکشت پس متعمدا اشارت بر وست و گرنه هر محرمی که بکشد بعمد صیدی یا بخطا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ پس بر و واجبست جزا مانند آنچه بکشته است
یعنی فدا دهد مانند صید خود و آن فدا مِنَ النَّعَمِ از چهارپایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفندان یَحْكُمُ بِهٖ که حکم کند بران جزا ذَوَا عَدْلٍ
مِّنْكُمْ دو خداوند عدل و دانش از اهل ملت شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود هَدْیًا در حالتیکه آن جزا
قربانی باشد بٰلِغَ الْكَعْبَةِ رسنده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا بذبح رسانند و صدقه نمایند بر مساکین اَوْ كَفَّارَةٌ یا بر وست کفارت آن طَعَامُ
مَسٰكِیْنَ طعام دادن درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِكَ صِیَامًا یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِّیَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در احرام
وَبَالَ اَمْرِهٖ گرانی و سختی کار خود را بالزام کفارت بباید دانست که چون محرم قتل صید کند مثل آنچه کشته است قربان باید کرد و مماثله نزد امام شافعی
و مالک رحمهما الله برابر در خلقت و هیئت ست چنانچه مثلا در شتر مرغی شتری و در گورخری گاوی و در آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و علی
هذا القیاس و بقول امام اعظم رح آن صید را بموضع قتل او قیمت باید کرد و اگر بهای قربانی دارد قربانی خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد
هر مسکینی را نیم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از بدل طعام هر مسکینی یک روزه دارد و نزد امام شافعی رح هر درویشی را مدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ
عَمَّا سَلَفَ درگذشت و عفو کرد خدای از آنچه گذشته است که محرم قتل صید کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که باز گردد
مثل این عمل فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد ازو وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست بر حکم خود ذُو انْتِقَامٍ ○ خداوند انتقام است
بر کسیکه اصرار میکند در معصیت اُحِلَّ لَكُمْ حلال کرده شد مر شما را صَیْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر محلید و اگر محرم و جمیع میاه از چشمه و چاه درین داخلند
وَطَعَامُهٗ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی آنچه آب بر کنار افگند مَتَاعًا لَّكُمْ برای برخورداری شما وَلِلسَّیَّارَةِ و برای کاروانیان که قدید کرده توشه سازند
وَحُرِّمَ عَلَیْكُمْ و حرام کرده شد بر شما صَیْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادامیکه باشید شما احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای
الَّذِیْٓ اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ آن خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را الْبَیْتَ الْحَرَامَ که بیت حرام و خانه محترم ست
قِیٰمًا لِّلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک در وست و در دنیا بجهت آنکه ایمنی از سبب قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر
گردانید ماه حرام را نیز رابطه قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرام ست که مردم در و از قتل و غارت ایمن میباشند وَالْهَدْیَ
وَالْقَلَآئِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلائد را هم سبب قوام کارها یعنی بآنها از تعرض دزد و حرامی مامون و مصئون اند ذٰلِكَ آنچه گفته شد
لِتَعْلَمُوْٓا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه بتحقیق خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ میداند آنچه در آسمانها و زمینهاست
وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ○ بهمه چیزها داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است اِعْلَمُوْٓا
اَنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت کننده است مر کسی را که ارتکاب محارم او کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○
و بدرستیکه خدای تعالی آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد مَا عَلَی الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام بمکلفان

تا ایشانرا عذری نباشد وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید وَمَا تَكْتُمُونَ ○ وانچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد لَّا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ مساوی نیست پلید وَالطَّيِّبُ و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص و اعمال و اموال و غیر آن وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا كَثْرَةُ الْخَبِيثِ بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت و رداءت دارد نه قلت و کثرت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ شاید که شما رستگار شوید و در معالم از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت رسالت پناه سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست و دیگری میگفت که شتر من گم شده کجاست حق تعالی آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه گرویده اید لَا تَسْأَلُوا مپرسید عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ از چیزها که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا و اگر بپرسید از چیزها که اگر پرسید از آن حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتیکه فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما و از عهدهٔ آن بیرون نتوانید آمد عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا عفو کرد خدای از آن یعنی مپرسید از چیزها که خدای در گذرانید آنرا و بدان تکلیف نکرد بندگانرا آورده اند که چون آیت فرضیت حج نازل شد سراقة بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناه از و اعراض فرمود و او سه نوبت این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که لا اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم و این آیت نازل شد که خدای در گذرانید و بدین سوال شما را مواخذه نیست وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزگارست که عفو میکند حَلِيمٌ ○ بردبارست که بعقوبت تعجیل نمینماید قَدْ سَأَلَهَا بدرستیکه پرسیدند از چیزها قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ گروهی پیش از شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند و حواریان که درخواست مائده کردند ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ○ پس گشتند بآن سوالها از کافران یعنی بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند و سبب نزول عقوبت شد بر ایشان پس نیکبختی آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضولی اشتغال نکند و در نصاب گفته اند نظم بگو آنچه گفتن ضرورت شود ⁂ دگر گفتنها را فرو بند در ⁂ بجا آر فعلی که لازم بود ⁂ ز افعال بیحاصل اندر گذر ⁂ آورده اند که عمرو بن لحی مهتر قبیلهٔ بزرگ از قبائل عرب که یکی قریش بودند بدین جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل منصرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان و تعیین بحائر و سوائب پیشه او بود و اصح روایات درین باب آنست که چون ناقه پنج بطن بنهادی و آخرین بطن مذکر بودی گوش او را بشگافتندی و از سواری و دوشیدن و موی بریدن و بار کردن او منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهت شفای بیمار و قدوم مسافران ناقه را گفتی ناقتی هذه سائبة پس آن ناقه را سر داده و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفند چون هفت بطن بزادی بطن سابع را ملاحظه کردندی اگر انثی بودی می گفتندی که آن از آن ماست در میان رمه سر میدادندی و اگر ذکر بودی میگفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی و اگر نر و ماده بودندی نر را نمیکشتندی و میگفتندی وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر حکم او گرفت آنرا وصیله خواندندی و فحلی که ده ساله ناقه را آبستن ساختی میگفتندی حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد دیگر سواری نمی کردندی و از هیچ آب و گیاه منع نمی نمودندی و او را حام میگفتندی و از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت پناه اهل این قبائل سبع بدین آئین بودند و مدعای ایشان آن بود که خدای تعالی بدین جمله فرموده که حق تعالی رد سخن ایشان کرد و آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ تعیین نکرده است خدای و امر نفرموده و مقرر نساخته هیچ چیز مِن بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شگافته وَلَا سَائِبَةٍ و نه ناقه بچه را باز گذاشته وَلَا وَصِيلَةٍ و نه شاتی که به برادر خود پیوسته بود وَلَا حَامٍ و نه حمایت کننده ظهر خود را وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و لیکن آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او يَفْتَرُونَ افترا میکنند و می بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم اینها بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر کافران لَا يَعْقِلُونَ ○ نمی دانند حلال و حرام را

در تحلیل آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه به تقلید گذشتگان راه میروند واذا قیل لهم وچون گویند مر ایشان را که ای سرگشتگان تعالوا بیائید الی
ما انزل الله بانچه خدای فرستاده است از حکم حلال وحرام والی الرسول وبیائید برسول که بیان کننده آن حکم ست قالوا حسبنا گویند
بس ست مارا ما وجدنا علیه اباءنا آنچه یافته ایم پدران خود را بران او لو کان اباؤهم آیا تقلید میکنند واگرچه باشند پدران ایشان
لا یعلمون شیئا نمیدانند چیزی را ولا یهتدون ۝ ونمیابند راه را یعنی ایشان جاهل وگمراه بوده اند تقلید ایشان نافع نیست
بلکه تقلید عالم وراه نما میباید کرد تا کار کسی به تحقیق انجامد موافق این نظم ست **نظم** از مقلد تا محقق فرقهاست + این یکی کوه ست وآن دیگر
صداست + منبع گفتار این سوزی بود + وان مقلد کهنه آموزی بود + دست در بینا زنی آئی براه + دست در کوری زنی افتی بچاه +
یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان علیکم انفسکم بر شما باد محافظت نفسهای شما والتزام اصلاح آن لا یضرکم زیان نرساند شمارا
من ضل تیر اهی آنکس که گمراه شد اذا اهتدیتم چون شما راه یافته باشید واز جمله اهتدا آنست که نهی منکر کنند بحسب طاقت خود وگوید که ضلال دیگری
مر زیان ندارد **بیت** اگر بینی که نابینا و چاهست + وگر خاموش بنشینی گناهست + این آیت وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران
وتمنای ایمان ایشان میکردند آورده اند که حق سبحانه وتعالی فرمود که شما خود را نگاه دارید که از گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نیست الی الله
مرجعکم جمیعا بسوی خداست بازگشت همه شما فینبئکم پس خبر خواهد کرد شمارا بما کنتم تعملون ۝ م بانچه بودید که عمل میکردید
آورده اند تمیم داری وعدی بن مالک که از انصاری بودند به تجارت عزیمت شام کردند ومسلمانی بدیل نام که مولای عمرو بن عاص بود با ایشان همراه
شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد انچه باخود داشت از نقود وامتعه بر صحیفه ثبت کرده در میان رخوت مختفی ساخته ومرض وی اشتداد
یافت تمیم وعدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او رخوت او را بحوزه تصرف درآوردند وانائی از نقره که بزر منقش
ساخته بود وسه صد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه وی برداشتند وباقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثا در میان آن صحیفه
بدیل را که مشتمل بر تفصیل رخوت وی بود یافتند وچون انای مذکور در میان آن یافته نشد رجوع به تمیم وعدی کردند ایشان انکار نمودند وبرافعه بمجلس
معلای حضرت رسالت پناه آمدند این آیت آمد یا ایها الذین امنوا ای آنکسانیکه گرویده اید از انچه شمارا فرموده اند شهادة بینکم
گواهی وصیت ست در میان شما اذا حضر چون ظاهر شود احدکم الموت یکی از شمارا علامت مرگ پس باید که گواه شوید حین الوصیة
بهنگام وصیت کردن اثنان دو تن ذوا عدل خداوندان عدل وانصاف منکم از اقارب شما یا از مسلمانان او اخران یا دو تن دیگر
من غیرکم از غیر شما یعنی از اهل ذمه وحالا این حکم منسوخ ست وگواهی ذمی بر مسلمانان نمیشنوند باجماع ان انتم چون شما ضربتم فی الارض
سفر کنید در زمین فاصابتکم پس رسد بشما مصیبة الموت مرگ رسید نی یعنی نزدیک شوید بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بر موت مشرف
شوید وکس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان یا از غیر ایشان اگر در سفر باشید وگواه ضرورت باشد تحبسونهما باز میدارید آن دو کس را که
غیر از شما اند من بعد الصلوة از پس نماز دیگر که هنگام شریف ست ووقت اجتماع مردم فیقسمان بالله پس سوگند خورند بخدای ان ارتبتم اگر شک آرید
شما در ایشان ومضمون سوگند این باشد لا نشتری به ما بدل نمی کنیم باین سوگند ثمنا بهای اندک را که آن مال دنیاست یعنی برای طمع
مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم ولو کان ذا قربی واگر مشهود له نیز خویش ما باشد که سوگند بدروغ یاد نمی کنیم ولا نکتم ونمی پوشیم
شهادة الله گواهی خدای یعنی گواهی که خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستیکه ما آن وقت که بپوشیم گواهی را لمن الاثمین ۝ از بزهکاران
باشیم پس حضرت رسالت پناه تمیم وعدی را بعد از نماز دیگر نزدیک منبر سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم واین سوگند را براستی میخوریم وبعد مرده

که نادم

که تا دست از ایشان باز داشتند بعد از آن آن انای گم شده را در دست ایشان باز یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب
بگذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت
رسالت پناه صلعم مرافعه کردند آیت آمد که فَاِنْ عُثِرَ پس اگر اطلاع یافته شود عَلٰٓى اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّآ اِثْمًا بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت
فَاٰخَرٰنِ پس دو گواه دیگر يَقُوْمٰنِ مَقَامَهُمَا برخیزند بجای آن دو خیانت کننده مِنَ الَّذِيْنَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ از قوم آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع
شده و مراد گواهان یعنی ورثه الْاَوْلَيٰنِ آنانکه اول بودند در ذکر مراد همه اولیای میت اند و حفص و اسحق بصیغه معلوم میخوانند و اولیان نیز قرأت اوست یعنی دو گواه
که احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشانند و شناسا به حقیقت او اما ایشان بگواهی قیام نمایند فَيُقْسِمٰنِ بِاللّٰهِ پس سوگند خورند بخدای
مضمون آنکه لَشَهَادَتُنَآ هر آینه گواهی ما اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا سزاوارتر است و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل ازین گواهی داده اند
وَمَا اعْتَدَيْنَآ و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمی گذریم درین گواهی اِنَّآ اِذًا بدرستیکه آن هنگامیکه چنین کنیم لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ از ستمکاران باشیم
که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا عمرو بن عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای بعد از
صلوة عصر که این انای حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از آن حضرت صلعم حکم فرمود تا انای را بورثه بدیل دادند ذٰلِكَ این حکم که
کردیم از رد یمین بشاهد اَدْنٰٓى نزدیک ترست اَنْ يَّاْتُوْا بآنکه بیایند گواهان بِالشَّهَادَةِ بگواهی عَلٰى وَجْهِهَآ بر وجهی که حق آنست اَوْ يَخَافُوْٓا
و نزدیک ترست بآنکه بترسند اَنْ تُرَدَّ اَيْمَانٌۢ از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ بعد از سوگندانیکه ایشان خورده اند و مدعی
سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ رسوا شدند وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای بخوردن سوگند دروغ وَاسْمَعُوْا و بشنوید امر خدای را
بسمع اجابت وَاللّٰهُ و خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ راه ننماید فاسقان را که خائنان و گواهان دروغند يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ یاد کنید روزی را
که خدای جمع گرداند پیغمبران را فَيَقُوْلُ پس گوید مر ایشان را مَاذَآ اُجِبْتُمْ بچه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کرده اند وقتیکه
ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا بجهت ادای شهادت انبیاء بر مومنان امت ایشان قَالُوْا گفتند پیغمبران
لَا عِلْمَ لَنَا هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو ما را هیچ دانشی نیست ما را بچیزی الا آنکه تو او را انچه ما میدانی اِنَّكَ اَنْتَ بدرستیکه تو عَلَّامُ
الْغُيُوْبِ دانندهٔ نهانیها پس تو میدانی که با ما چه ظاهر کردند و چه در دل نهان داشتند و چه چیز اجابت نمودند و چه چیز انکار کردند اِذْ قَالَ اللّٰهُ
يٰعِيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ یاد کن ای محمد چون گفت خدای عیسی پسر مریم را اذْكُرْ نِعْمَتِيْ یاد کن نعمت مرا که افاضت کردم عَلَيْكَ وَعَلٰى وَالِدَتِكَ م
بر تو و بر مادر تو اِذْ اَيَّدْتُّكَ یاد آر که چون تقویت کردیم ترا بِرُوْحِ الْقُدُسِ بجبرئیل ع یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی
و گفته اند روح القدس انجیلست تُكَلِّمُ النَّاسَ سخن میگوئی با مردم فِي الْمَهْدِ در گهواره و آن معجزهٔ تو بود وَكَهْلًا و سخن گوئی در حالت
کهولت یعنی کلام تو در حالت طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست با این آیت استدلال میکنند بر نزول عیسی ع باتفاق علما
قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید وَاِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتٰبَ دیگر یاد کن ای عیسی چون
بیاموختم ترا کتاب یعنی کتابت و خط وَالْحِكْمَةَ و فهم چیزها وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِيْلَ و معانی و حقائق توریت و انجیل وَاِذْ تَخْلُقُ و یاد کن آنرا
که میسازی مِنَ الطِّيْنِ از گل كَهَيْـَٔةِ الطَّيْرِ مانند هیئت مرغ بِاِذْنِيْ بدستوری من فَتَنْفُخُ فِيْهَا پس میدمی در آن صورت که از گل ساختی
فَتَكُوْنُ طَيْرًا پس بشود آن صورت گل مرغ زنده بِاِذْنِيْ بفرمان من وَتُبْرِئُ الْاَكْمَهَ و از علت بیرون می آری کور مادر زاد را و چشم
او را روشن میکنی وَالْاَبْرَصَ و پاک و بی علت میسازی برص را بِاِذْنِيْ بامر من وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى و چون بیرون می آری

مردگانرا از قبور ایشان زنده باذنی بفرمان من واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل یعنی جهودانرا عنک
از تو که قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتیکه آمده بودی بدیشان بالبینات بمعجزهای روشن از انچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس
گفتند آنانکه کافر شدند منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا و احیا و سائر معجزات که عیسی مینماید الا سحر مبین مگر
جادوی روشن یعنی بر هیچ کس مخفی نمانده که این سحرست واذ اوحیت الی الحواریین و یاد کن ای محمد آنرا که امر کردم مر حواریان را بزبان
پیغمبر خود ان امنوا بی آنکه ایمان آرید بمن وبرسولی و بفرستاده من یعنی عیسی قالوا امنا گفتند ایمان آوردیم واشهد باننا مسلمون
و تو گواه باش بآنکه ما گردن نهادگانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن ای محمد آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند یعیسی ابن مریم
ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو می برد یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار تو تا دعا کنی ان ینزل علینا آنکه فرو فرستد
بر ما مائدة من السماء خوانی آراسته از آسمان مائده خوانی را میگویند که بران طعام باشد ایشان از عیسی خوانی طلبیدند قال اتقوا الله
گفت عیسی بترسید از خدای و مثل این سوالها مکنید ان کنتم مؤمنین اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت
من قالوا گفتند از روی تمهید معذرت که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن نرید ان ناکل منها میخواهیم که بخوریم طعامی ازان مائده
و تطمئن قلوبنا و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی یعنی مشاهده ما با استدلال جمع شود و نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم
که تو راست گفتی با ما در آنکه هرچه از خدای درخواهید بشما ارزانی دارد و نکون علیها و باشیم بران مائده من الشاهدین از گواهان وقتیکه
از ما گواهی طلبند از ابن عباس رض منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی فرمود که سی روز روزه دارید انگه از خدای تعالی بطلبید انچه میخواهید
حواریان سی روز روزه داشتند پس گفتند یا عیسی ما برای هر که این کار میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رض
نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن مریم گفت عیسی پسر مریم اللهم
ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست ابو رجا عطاردی گفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل میکند که
هر که گوید اللهم خدای را بهمه نامها خوانده باشد عیسی در وقت طلب مائده حق سبحانه را بدین کلمه خواند پس گفت ربنا ای پروردگار ما انزل
علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد
لاولنا مر اول زمان ما را و اخرنا و آنانرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از آن خوان بهره یابند و ایة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی
علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را از آن خوان یا توفیق شکر آن وانت خیر
الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای انی منزلها بدرستیکه من فرو فرستنده ام این خوانرا علیکم بر شما جهت اجابت
سوال شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد منکم بعد از نزول مائده از شما فانی اعذبه پس من او را عذاب کنم عذابا عذاب کردنی چنانچه لا اعذبه
آن عذاب کنم احدا من العلمین هیچکس را از عالمیان پس حق تعالی دو قطعه ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان بود تا بزمین آمدند و سفره از میان ایشان
پیش حواریان افتاد عیسی بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوان را رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو
ساخت و نماز گزارد و بگریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی پدید آمد آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت
و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک و نزدیک دم او سرکه و بر حوالی آن انواع ترها مگر گندنا و پنج گرده نان بر خوان نهاده بر یکی زیتون و بر دومی عسل و بر سوم
روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی فرمود که از هیچ کدام نیست بلکه طعامیست که حق سبحانه بقدرت

ربع ع

بود ایجاد کرده بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیت آیتی دیگر بنمائی که موجب ازدیاد یقین شود
عیسی بآن ماهی بریان فرمود که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی فی الحال بجنبش آمد عیسی فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی
ترسان شده ازان مائده نخوردند و عیسی فرمود تا درویشان و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلاست هزار و سیصد
تن ازان طعام بخوردند و هیچ چیز بران خوان ازانچه بود کم نشد هیچ فقیری ازان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیماری نخورد الا که شفا یافت پس مائده
باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه ازان تناول نمودند بعد از چهل روز غائب شد و روزی می آمد و روزی نمی آمد همچون ناقه صالح پس وحی
آمد که ای عیسی مائده مارا بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بر جادوی حمل کردند و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم
سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز بمردند وَإِذْ قَالَ اللّٰهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ و یاد کن چون گفت خدای عیسی پسر مریم را بعد از رفع او
باسمان یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءَأَنْتَ قُلْتَ آیا تو گفتی لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ مر مردمان را
که بگیرید مرا و مادر مرا إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ دو خدا بیرون خدای قَالَ سُبْحٰنَكَ گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی مَا يَكُونُ لِي
نسزد و نشاید مرا أَنْ أَقُولَ آنکه بگویم مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ آنچه مرا سزاوار نباشد إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ اگر بوده ام که گفته ام آنرا فَقَدْ عَلِمْتَهُ پس بدرستیکه
تو دانسته آنرا تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي تو میدانی آنچه در ذات منست وَلَا أَعْلَمُ و من نمیدانم مَا فِي نَفْسِكَ آنچه در ذات تواست یا تو میدانی هرچه
من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ○ بدرستیکه تو دانای پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ نگفتم مر ایشانرا یعنی امت
خود را إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ مگر آنچه تو امر کردی مرا آنکه با ایشان گویم از توحید و تعبد و من نگفتم ایشانرا مگر أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدای را
رَبِّي وَرَبَّكُمْ پروردگار من و شما پس من خود را مخلوق و مربوب گفتم نه رب و خالق وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ و بودم بر اقوال و افعال ایشان شَهِيدًا
گواه یا نگاهبان مَا دُمْتُ فِيهِمْ مادامیکه بودم در میان ایشان فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي پس آنهنگام که فرا گرفتی مرا یعنی رفع کردی بآسمان یا بمیرانیدی
كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ بودی تو نگاهبان بر ایشان و مراقب احوال و اعمال ایشان وَأَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و تو بر همه چیزها شَهِيدٌ ○
گواه و مطلع بران و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ اگر عذاب کنی ایشانرا بر کفر فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بدرستیکه ایشان بندگان تواند و بنده را
بر مالک مطلق اعتراض نرسد در هرچه کند وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ و اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده فَإِنَّكَ أَنْتَ
الْعَزِيزُ پس بدرستیکه تو غالبی و قادری بر ثواب و عقاب الْحَكِيمُ ○ دانا در هرچه کنی از عفو و عذاب قَالَ اللّٰهُ گفت خدای تعالی مراد
آنست که گوید خدای تعالی و ایراد لفظ ماضی برای تحقق و توسعت کانه که قیامت قائم شد و خدای گفت هٰذَا يَوْمُ این روزیست که در وی
يَنْفَعُ الصّٰدِقِينَ سود میرساند راست گویانرا صِدْقُهُمْ راستی که واقع شده است از ایشان در دنیا لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِي مر این صادقانرا
بهشتهاست که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِينَ فِيهَا درحالتیکه جاوید باشند دران أَبَدًا همیشه تاکیدست در خلود یعنی
زمان بودن ایشان نهایت ندارد رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود گشتند ایشان ازو بنیل
کرامت ذٰلِكَ این دخول جنان و حصول رضوان الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ○ رستگاری بزرگست لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمینها وَمَا فِيهِنَّ و آنچه در سموات و ارضین است وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تواناست بدرستیکه از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس

ع ۵

سورة الانعام مكية وهي مائة وخمس وستون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست و مرجع همه ثنا ها حضرت کبریاست اَلَّذِیْ آن خداوندی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها را بی عمدی و مددی و زمین را بی اصلی و مادهٔ وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ ۵ و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند الله خالق نور است و شیطان آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق من اند و بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است و گفته اند جهل علم و یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرمود که هدی و ضلالت و ازین جهت ظلمت را بلفظ جمع یاد آورده که ضلالت متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرده که هدی یکی است و در بحر الحقائق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس از صفات بهیمی حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب را از اوصاف ملکی روحانی و اخلاق ملکی ربانی ثُمَّ پس این همه دلائل و آیات اَلَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ ۝ با پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از پرستش آفریدگار خود بعبادت غیر او هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ اوست آن کسیکه بیافرید پدر شما را مِّنْ طِیْنٍ از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثُمَّ قَضٰۤی اَجَلًا ؕ پس حکم فرمود مدتی را که چون بسر آید اجل برسد وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهٗ و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتن آن قیامت قائم باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ ۝ پس شما شک می آرید ای مشرکان باوجود این آیت در توحید و در بعث یعنی بعد از آن که ثابت شد که بدو خلقت خلق از وست پس شک نباید آورد که معاد خلق بدوست وَهُوَ اللّٰهُ و اوست خداوند و معبود مطلق فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ ؕ در آسمانها و زمینها و همه را جز او خدائی نیست یَعْلَمُ سِرَّكُمْ میداند آنچه پنهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وَجَهْرَكُمْ و آنچه آشکارا شماست یعنی بزبان می آرید وَیَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ ۝ و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بران جزا خواهد داد و در فتوحات آورده که سرکم اشارتست بنسبت باطنی انسان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست صاحب بحر الحقائق آورده که مراد از سر سر خلافتست که در انسان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی اوست و حقیقت آنست که آدمی صورتی است جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است و بروح از عالم امر سرش از مرتبهٔ امر و جهرش از مرتبهٔ خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان مرآتیست ذات وجهین در یک روی خصائص ربوبیت پیدا و در دیگر رویش نقائص عبودیت هویدا چون بخصائص ربوبیت نگری از همه موجودات بزرگوارتر است و چون نقائص عبودیت شمری از همه کائنات خوار و بیمقدارتر است **رباعی** چون در خود از اوصاف تو یا بم اثری ✣ حاشا که بود نیک تر از من دگری ✣ و انگه که فتد بحال خود چشم نظری ✣ در هر دو جهان نباشد از من بتری ✣ پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که من اسرار خصائص شما را در مرتبهٔ غیب میدانم و آثار نقائص شما را در عالم شهادت میشناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بدرکات حیوانیت و دانستن این معانی سالک را بران دارد که باصلاح و تزکیهٔ اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بذروهٔ استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد **قطعه** حیف باشد که عمر انسانی ✣ چون بهائم بخواب و خور گذرد ✣ آدمی میتواند از کوشش ✣ کز فرشته بفضل درگذرد ✣ وَمَا تَاْتِیْهِمْ مِّنْ اٰیَةٍ و نمی آید بکافران از آیتی مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن اِلَّا كَانُوْا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِیْنَ ۝ از آن آیت و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوْا بِالْحَقِّ پس بدرستیکه بدروغ داشتند قرآن را لَمَّا جَآءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ یَاْتِیْهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان اَنْۢبٰٓؤُا مَا كَانُوْا بِهٖ خبرهای آنچه بودند که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذابست بدیشان یا بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سدهٔ سنیهٔ خیر الانام و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشنست اَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند

که ما بقوت قهاریت كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنْ قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانیکه در وی پیغمبری بوده و قرن
هفتاد یا هشتاد سال ست که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را
هلاک کردیم که ایشان را در زمین مکان و آرامگاه دادیم یا بدان زمین اهل آنرا متصرف ساختیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ
آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و سعت مال و استظهار بخدم و حشم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرو فرستاده بودیم ما باران را عَلَيْهِمْ بر ایشان مِدْرَارًا
پی در پی هنگامیکه محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای آب را که پیوسته تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان
یا در زیر قصور و منازل ایشان که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که مزارع و بساتین خود میپروردند محصل کلام آنست که ایشان متمکن
بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پس هلاک کردیم ایشان را بگناهان ایشان و سود نکرد
ایشان را آن قوت و نعمت وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ و بیرون آوردیم پس از هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ ○ گروهی دیگر درین آیت کفار قریش را تهدید
کرد بهلاک ما را اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت پناه آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان
نخواهیم آورد تا وقتیکه چهار فرشته نامه نوشته از آسمان بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج که تو رسول
اوئی آیت آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند و بسایند آنرا بدستهای
خود و شبهه ایشان در نزول آن کتاب از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه خواهند گفت آنها که کافرند إِنْ هَٰذَا نیست اینچه آورده
الا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ○ مگر جادوی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ چرا فرو نفرستند بر محمد فرشته که با ما گوید که این
پیغمبرست وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو فرستیم فرشته لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک ایشان چه سنت الهی برین جاری شده که اگر
معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند اهلاک ایشان لازم بود چون نگروند ثُمَّ لَا يُنْظَرُونَ ○ پس مهلت داده نشوند بعد از نزول ملک
بیک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت بما نمی آید حق تعالی فرموده که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته
لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه متمثل گردانیدیم او را بصورت آدمی چنانچه جبرئیل را بصورت دحیة الکلبی متمثل می سازیم و این صورت بجهت آنست که
قوت بشری بدیدن ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمی کند مگر جمعی از انبیاء بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس ما چون فرشته را فرستیم
بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه دران حال پوشیده گردانیم عَلَيْهِمْ بر ایشان مَا يَلْبِسُونَ ○ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه
اکنون رسالت بشر مسلم نمیدارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت ما هذا الا بشر مثلکم پس تسلی میدهد پیغمبر را تا از قول کافران غبار ملال بر خاطر
عاطر آن حضرت ننشیند و میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو
فَحَاقَ پس فرود آمده است بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ بآنانکه سخریت کرده اند از رسل یعنی با ایشان استهزا نموده اند مَا كَانُوا بِهِ جزای
آنچه کرده بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا میکردند و آن جزای عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ بگوای محمد و برسل ایشان اگر عذاب
مشرکان اسلام نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی بیمن و گاهی بشام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انْظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت
كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ○ آخر کار تکذیب کنندگان قُلْ بگوای محمد و بپرس از ایشان لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و گرنه قُلْ لِلَّهِ تو بگو که مر خدا یراست كَتَبَ نوشت
خدای عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه و تعالی کتابی

ع ۱۰

نوشت و آن نزدیک وست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت علی غضبی میشاید که مراد رحمت ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه نیز گویند و آن
رحمتیست که بهمه چیز را فرا رسیده و نتیجه آن عطا دادنست بی سابقه سوال و استعداد و رابطه حاجت و استحقاق که در مثنوی معنوی وارد ست **نظم**
در عدم ما مستحق آن کی بودیم + که برین جان و بدین دانش شدیم + ما نبودیم و تقاضا ما نبود + لطف تو ناگفته ما می شنود لیجمعنکم بخدای که جمع
خواهد کرد خدای شما را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را در قبور تا روز قیامت لاریب فیه روزی که در وقوع آن شک نیست
الذین خسروا انفسهم آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند فهم لا یؤمنون
پس ایشان ایمان نخواهند آورد وله و مر خدای است ما سکن آنچه آرام دارد فی اللیل والنهار در شب و روز یعنی اوست مالک مکان
زمان و آنچه زمان و مکان را فرا گرفته وهو السمیع و اوست شنوا بآنچه کافران گویند العلیم و دانا بانچه قصد کنند سبب نزول این آیت آن بود که جمعی
از کفار قریش گفتند ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا برین کار میدارد که پیش گرفته ما برای تو بطریق توزیع از اشراف قبایل
چندان مال حاصل کنیم که توانگرتر از جملهٔ خویشان خود شوی بشرط آنکه ازین دین رجوع نمائی حق سبحانه تعالی فرمود که هرچه شب و روز بران اشتمال دارد از آن
خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگرترین خلق شود قل اغیر الله بگوای محمد آیا غیر خدا را اتخذ ولیا فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا را
دوست نگیرم فاطر السموات والارض خدای که پدید آرندهٔ آسمان و زمین ست وهو یطعم و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد ولا یطعم و روزی
داده نمیشود یعنی بی نیازست از خلق و خلق بوی محتاج‌اند قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة
المتین قل انی امرت بگوای محمد بدرستیکه من مامور شده ام ان اکون اول من اسلم بآنکه باشم اول کسیکه گردن نهد حکم خدای را برای آنکه نبی
سابق امت باشد در دین ولا تکونن من المشرکین ومرا میگویند که مباش از مشرکان یعنی از شرک آرندگان قل انی اخاف بگو بدرستیکه من
می ترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در امر پروردگار خود یعنی غیر او را پرستم عذاب یوم عظیم از عذاب روز بزرگ که قیامت
من یصرف هرکه بگرداند خدای عذاب را عنه از و و حفص بصیغه مجهول میخوانند یعنی هرکه بگردانیده شود عذاب یومئذ در انروز فقد رحمه
پس بدرستیکه حق بر وی بخشایش فرموده است وذلک و این بخشایش خدای الفوز المبین رستگاری هویداست وان یمسسک الله و اگر
برساند بتو خدای بضر سختی چون مرض و فقر فلا کاشف له پس هیچ باز دارنده برنده نیست آنرا الا هو مگر او وان یمسسک بخیر و اگر
برساند بتو نیکوئی چون غنا و صحت فهو علی کل شیء قدیر پس او برهمه چیز از نیها توانا است وهو القاهر و اوست قهر کننده فوق
عباده غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان نیست بلکه تصویر استعلا و غالبیت حقست بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وهو الحکیم و اوست
محکم کار در تدبیر خود الخبیر و دانا بخفایای احوال بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای
نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خویش دیده اید همه انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو در حقیقت کتاب تو آیت آمد
قل بگوای محمد در جواب ایشان ای شیء چه چیز ست اکبر شهادة بزرگتر از جهت شهادت یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهیها
قل الله شهید بگو خدای بزرگترست از جهت گواهی بینی وبینکم او گواه است میان من و شما یعنی گواه حقیت من و بطلان شما اوست
واوحی الی هذا القرآن و بمن وحی کرده اند این قرآن لانذرکم به تا بیم کنم شما را بقرآن و اگرچه در بشارت نیز هست اما اکتفا کرده
باحد الضدین ومن بلغ و دیگر انذار میکنم هر کرا قرآن بدو رسید از عرب و عجم و جن و انس امام مقاتل رحمه الله فرموده هر کرا قرآن بدو رسیده حضرت
پیغمبر نذیر اوست و از اینجاست که محمد بن کعب قرظی فرموده که من بلغه القرآن فکانما رای محمدا ائنکم لتشهدون آیا شما میدهید گواهی

میدہید آنکہ مَعَ اللّٰہِ آنکہ با خدای ہستند اٰلِھَۃً اُخْرٰی خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ لَّآ اَشْھَدُ بگو من باری گواہی نمیدہم برین قُلْ اِنَّمَا ھُوَ بگو
جز این نیست کہ او اِلٰہٌ وَّاحِدٌ خدا ایست یگانہ و من برین وجہ گواہی میدہم وَّاِنَّنِیْ بَرِیْٓءٌ و بدرستیکہ من بیزارم مِّمَّا تُشْرِکُوْنَ○ ازانچہ
بوی شریک میدارید از اصنام و غیر آن اَلَّذِیْنَ اٰتَیْنٰھُمُ الْکِتٰبَ آنانکہ ایشانرا دادہ ایم کتاب یَعْرِفُوْنَہٗ میشناسند رسول خدای را بحلیہ و صفتی
کہ مذکورست در توریت کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَھُمْ ہمچنانکہ میشناسند پسران خود را بحلیہ و صفت ایشان مراد معرفتی روشنست آوردہ اند کہ حضرت فاروق رض
از عبداللہ بن سلام پرسید کہ معرفت شما مر حضرت را کہ خدای ازان خبر میدہد کہ ہمچون معرفت فرزندانست بر چہ وجہ تواند بود ابن سلام رض گفت
من برسالت پیغمبر متیقن ترم از آنکہ بصحت نسب پسر خویش چہ این را از توریت دانستہ ام اما آنرا معلوم ندارم کہ زنان چہ ساختہ اند عمر رض فرمود کہ خدای
توفیق رفیق تو گرداناد ای عبداللہ فقد اصبت و صدقت اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا اَنْفُسَھُمْ آنانکہ زیان کار شدند در نفسہای خود از مشرکان و
اہل کتاب فَھُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ○ پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمگار تر مِمَّنِ افْتَرٰی ازکسیکہ افترا کند و بہ بندد عَلَی اللّٰہِ
کَذِبًا بر خدای دروغ را آنانکہ ملائکہ دختران اویند و بتان ما نزدیک وی شفیع خواہند بود اَوْ کَذَّبَ بِاٰیٰتِہٖ یا آنکہ تکذیب کند آیات اورا
کہ قرآنست و آنرا سحر و شعر و کہانت نام نہد اِنَّہٗ لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ○ بدرستیکہ رستگار نشوند ستمگاران یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُھُمْ جَمِیْعًا
یاد کن روزی را کہ حشر کنیم ہمہ ایشان را از عابدان و معبودان ثُمَّ نَقُوْلُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِیْنَ اَشْرَکُوْٓا مر آنانرا کہ شرک آوردہ اند
اَیْنَ شُرَکَآؤُکُمُ کجا اند خدایان شما کہ شریک خدای میساختید اَلَّذِیْنَ کُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ○ آنانرا کہ گمان میبردید کہ شمارا شفاعت خواہند کرد
ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُھُمْ پس نباشد معذرت ایشان اِلَّآ اَنْ قَالُوْا مگر آنکہ گویند وَاللّٰہِ رَبِّنَا بخدای کہ پروردگار ماست مَا کُنَّا مُشْرِکِیْنَ○
کہ ما نبودیم شرک آورندگان و دروغ گویند و بدان سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاہدہ کرامات و علو مقامات اہل توحید کنند بعضی مر
بعضی را گویند بیائید تا انکار شرک کنیم شاید کہ ما نیز نجات یابیم پس سوگند خورند بخدای کہ ما مشرک نبودہ ایم حق سبحانہ بر دہنہای ایشان مہر نہد تا جوارح
ایشان برکفر ایشان گواہی دہند کہ اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰٓی اَفْوَاھِھِمْ الآیۃ اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوْا بنگر کہ چگونہ دروغ میگویند عَلٰٓی اَنْفُسِھِمْ بر نفسہای خود
بنفی شرک ازان وَضَلَّ عَنْھُمْ و گم گشت از ایشان مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ○ آنچہ بودند کہ افترا میکردند از شریک مر خدای را نقل است کہ ابوسفیان و ولید
و عتبہ و شیبہ و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد حرام اجتماع نمودہ استماع قرآن کردند از حضرت رسالت پناہ کردند پس
نضر بن حارث را کہ تواریخ ملوک عجم خواندہ بود و اخبار گذشتگان یاد داشت پرسیدند کہ این چیست کہ محمد میخواند آن لعین گفت کہ من نمیدانم کہ چہ
میگوید الا آنکہ لب میجنباند و افسانہ پیشینیان میخواند چنانچہ احیانا من ہم بر شما میخوانم این آیت نازل شد کہ وَمِنْھُمْ و از کفار مکہ مَنْ یَّسْتَمِعُ اِلَیْکَ
کسانی ہستند کہ گوش فرا میدارند بسوی تو وقتیکہ قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و افگندہ ایم عَلٰی قُلُوْبِھِمْ بر دلہای ایشان اَکِنَّۃً پوششہا
اَنْ یَّفْقَھُوْہُ تا فہم نکنند آنرا وَفِیْٓ اٰذَانِھِمْ و نہادہ ایم در گوشہای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق نشنوند وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَۃٍ و اگر ببینند ہر معجزہ کہ از تو
می طلبند لَّا یُؤْمِنُوْا بِھَا ایمان نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیدہ حَتّٰٓی اِذَا جَآءُوْکَ
تا چون بیایند بتو یُجَادِلُوْنَکَ جدال و خصومت کنند بتو یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا گویند آنہا کہ کافراند اِنْ ھٰذَآ نیست این کتاب اِلَّآ اَسَاطِیْرُ
الْاَوَّلِیْنَ○ مگر افسانہ پیشینیان وَھُمْ و ایشان یعنی کافران یَنْھَوْنَ عَنْہُ باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول وَیَنْـَٔوْنَ عَنْہُ و
دور میشوند بنفس خود ازو یعنی نہ خود ایمان می آرند و نہ دیگری را میگذارند و گفتہ اند این آیت در شان ابوطالبست و معنی آنکہ نہی میکند دشمنانرا از
تعرض رسول بہ حمایت خود و از دین او دوری میجوید وَاِنْ یُّھْلِکُوْنَ و ہلاک نمیکنند بدین عمل اِلَّآ اَنْفُسَھُمْ مگر نفسہای خود وَمَا یَشْعُرُوْنَ○ و نمیدانند

وقف لازم
وقف لازم
ع ۱۰

که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمی کند و لو تری ای و اگر ببینی ایشان را اذ وقفوا علی النار چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری بغایت
شناعت و ایشان را مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فقالوا پس میگویند یا لیتنا نرد کاشکی که ما باز گردانیده شویم بدنیا و لا نکذب
بآیات ربنا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار ما را و نکون من المؤمنین و باشیم از جمله باور دارندگان بل نه چنانست که ایشان میگویند چون
بدنیا روند مومن باشند بلکه برهان کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی سببش آنست که بدا لهم ظاهر شده است مر ایشان را ما کانوا یخفون
آنچه بودند که میپوشیدند از کفر و معاصی من قبل پیش ازین در دنیا چون امروز بشهادت جوارح بر ایشان ظاهر و ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع
بدنیا دارند و لو ردوا و اگر ایشان را باز گردانند بدنیا لعادوا هر آینه باز گردند لما نهوا عنه بسوی آن چیزی که نهی کرده شده اند از آن یعنی شرک
و عصیان و انهم لکاذبون ○ و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان چون این آیتها در وعید قیامت بر کافران خوانده شد و بعث و نشر را
منکر شدند و قالوا و گفتند ان هی نیست این زندگی الا حیاتنا الدنیا مگر زندگانی ما در دنیا و ما نحن بمبعوثین ○ و نیستیم ما برانگیختگان از
قبور و لو تری ای و اگر ببینی اذ وقفوا علی ربهم چون باز دارند کافران را بر حکم خدای یا در موقف عرض قال گوید خدای الیس هذا بالحق آیا نیست
این بعث و نشر راست و درست قالوا بلی و ربنا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقراری کنند موکد بسوگند قال گوید خدای فذوقوا العذاب
پس بچشید عذاب بما کنتم تکفرون ○ بانچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب بکشید بسبب کفر قد خسر الذین بدرستیکه زیان کردند آنان که
کذبوا بلقاء الله تکذیب کردند دیدن خدای را یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را بعد از مرگ حتی اذا جاءتهم الساعة تا چون بیاید بدیشان
قیامت بغتة ناگهان قالوا یا حسرتنا گویند ای حسرت و پشیمانی ما علی ما فرطنا بر آنچه تقصیر کردیم فیها در حیات دنیا و هم یحملون و ایشان
بردارند اوزارهم گناهان خود را علی ظهورهم بر پشتهای خود و مراد آنست که گناهان ایشان لازم باشند بایشان و از ایشان منفک نگردد و در معالم
آورده که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوئی و گوید مرا میشناسی مومن گوید نی ترا نمی دانم گوید من عمل صالح
توام بیا بر ما سوار شو که من در دنیا بسیار بر تو سوار بوده ام و آیت یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا اشارت بدین است و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید
او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و بدگوئی و گوید مرا میدانی کافر گوید نی ترا نمی دانم گوید من کردار بد و ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز
من بر تو سوار میشوم و آیت و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم عبارت ازینست الا ساء ما یزرون ○ بدانید که بد باریست بار گناه که میکشند و ما الحیوة الدنیا
و نیست زندگانی دنیا که ایشان مغرور اند بدان الا لعب و لهو مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان و للدار الآخرة و هر آینه سرای آخرت خیر
للذین یتقون بهترست برای کسانیکه پرهیزگاری میکنند جهت آنکه سرای آخرت باقیست و لذتهای او خالص از شوائب آفات و نعمتهای او ایمن از
بیم زوال افلا تعقلون ○ آیا تعقل نمیکنید و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنید که ازین دو سرای کدام بهترست آورده اند که اخنس بن شریق و ابو جهل بیکدیگر
ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله چه حکم میکنی در دعوی خود کاذبست یا صادق حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی
باز خواستی کند ابو جهل گفت محمد راستگو است و آنچه بما میرساند آسمانی ست نه شیطانی اما اگر به نبوت او اعتراف میکنیم محذوری دارد و آن چنانست که تمام
عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز و سرفراز اند از لوا و ندوه و سقایه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد و اگر نبوت نیز بایشان باز گردد و اشراف قریش و بقیه آل
لوی بیکبار محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهة با حضرت رسالت پناه گفت که ای محمد ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق میدانیم
ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیت آمد که قد نعلم بتحقیق ما میدانیم انه لیحزنک الذی یقولون بدرستیکه ترا اندوهگین میگرداند آنچه
میگویند در تکذیب تو فانهم پس بدرستیکه ایشان لا یکذبونک تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترفند و لکن الظالمین

ع ١٠

ولکن

ولیکن ایشان ستمکارانند بآیات الله یجحدون ٥ انکار میکنند آیتهای خدای را از روی عناد پس از برای تسلی آنحضرت میفرماید وَلَقَدْ کُذِّبَتْ
و بدرستیکه تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ پیغمبران را پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند عَلَىٰ مَا کُذِّبُوا برانچه ایشانرا تکذیب کردند
وَأُوذُوا و بدانکه رنج بایشان رسانیدند حَتَّىٰ أَتَاهُمْ تا وقتیکه آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم
بغلبهٔ مومنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِکَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای خدایرا و حکمی که در نصرت اهل ایمان فرموده لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون وَلَقَدْ جَاءَکَ و هر آینه آمد بتو مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِینَ ٥ از خبر فرستادگان که
احوال ایشان چه آزارها بدیشان رسانیده اند و ایشان صبر فرموده و آخر غالب شده اند کتب الله لاغلبن انا و رسلی وَإِن کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ و اگر چنان که
گران باشد بر تو إِعْرَاضُهُمْ روی بگردانیدن ایشان از قبول دین حق فَإِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی أَن تَبْتَغِیَ آنکه بجوئی نَفَقًا فِی الْأَرْضِ
سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت پناه را بایمان قوم بود میخواست که هر معجزه که اقتراح میکنند حق سبحانه تعالی
ظاهر گرداند تا باشد که بدائرهٔ مومنان در آیند حق تعالی این آیت فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که
بدست آری نقبی در زیر زمین و بدان جا در آئی أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاءِ یا نردبانی پیدا کنی و بآسمان بر آئی فَتَأْتِیَهُم بِآیَةٍ پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه
خواهند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ هر آینه جمع کردی همه ایشانرا بر هدایت و توفیق ایمان دادی فَلَا تَکُونَنَّ پس مباش
صورت خطاب متوجه آن حضرت است و در معنی امت را میگوید مباشید مِنَ الْجَاهِلِینَ ٥ از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان البته
بخذلان و توفیق منست إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوت ترا الَّذِینَ یَسْمَعُونَ آنانکه میشنوند بسمع قبول از روی فهم و تامل
اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نیاید چنانچه از اموات وَالْمَوْتَىٰ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ و مردگانرا برانگیزاند خدای آنگاه ایشان بدانند
و آن دانستن سود نکند ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ ٥ پس بسوی او بازگردانند همه را برای جزا و مکافات وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا
نُزِّلَ عَلَیْهِ چرا فرو نمی فرستد بر محمد آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلبیم از و قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو بدرستیکه خدا
قادرست عَلَىٰ أَن یُنَزِّلَ آیَةً بران که فرستد آیتی از مقترحات ایشان وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ ٥ ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند
که انزال آن مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ پذیرفته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه تعالی ظاهر گرداند و مقترحان ایمان
نیارند عذاب استیصال بدیشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وَمَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ
و نه هیچ پرنده که در هوا یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکیدست چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم
یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست هیچ جنبنده و پرنده إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُکُم الا که
ایشان امتانند مثل شما در آفرینش و مرده و زنده شدن یا در ادای ثنای الهی چه هیچکدام از تسبیح حق سبحانه تعالی غافل و ذاهل نیست و ان من شیء
الا یسبح بحمده مَّا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِن شَیْءٍ هیچ چیزی را بلکه او مشتمل ست بر دلائل و قائق امور علوی و سفلی ثُمَّ إِلَىٰ
رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ ٥ پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم تا انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای مارا صُمٌّ کرانند از شنودن دلائل ربوبیت وَبُکْمٌ و گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیت ایشان فِی الظُّلُمَاتِ
در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید اند مَن یَشَإِ اللَّهُ یُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای گمراه گرداند یعنی توفیق هدایت ازو منقطع سازد وَمَن یَشَأْ
و هر کرا خواهد یَجْعَلْهُ ثابت گرداند و نگاهدارد عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ ٥ براه راست قُلْ أَرَأَیْتَکُمْ بگو ایشانرا که چه می بینید إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللَّهِ

نصف

نصف

وقف غفران

اگر بیاید بشما عذاب خدای چنانچه بکافران گذشته آمد در دنیا أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت بهول و عذاب آخرت أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ
آیا غیر خدای را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی میخوانید غیر او را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنانست
که بتان را خوانید بلکه إِيَّاهُ تَدْعُونَ او را میخوانید و تضرع جز بدرگاه او نمی برید فَيَكْشِفُ پس ببرد و دفع کند از شما در دنیا مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ آنچه
او را بکشف آن میخوانید إِنْ شَاءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید مَا تُشْرِكُونَ ۝ آنچه شرک
ساخته اید با او یعنی الٰه خود را وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم ما رسولان را إِلَى أُمَمٍ بامتان ایشان مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان کافر
شدند و تکذیب پیغمبران کردند فَأَخَذْنَاهُمْ پس گرفتیم ایشان را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و تنگی وَالضَّرَّاءِ و بآفتها و بیماریها لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ۝
تا شاید که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل توبه و استغفار زنند فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا پس چرا وقتی که آمد بایشان
عذاب ما زاری نکردند و روی بتضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی وَلَكِنْ قَسَتْ و لیکن سخت شده بود قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلبیست وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ و آراسته کرد برای ایشان ابلیس مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه بودند
که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است که ثلث مهلکات شح مطاع و هوی
متبع و اعجاب المرء بنفسه ابلیس چون آنست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد و هر دعوی لاف که از گریبان هستی او سر بزد سرمایه او همین
صفت بود لاجرم سرگشتگان بوادی غفلت را ازین راه بچاه ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن
از حق پرستیدن باز میمانند **نظم** مرد معجب ز اهل دین نبود + هیچ معجب خدای بین نبود + بیخبر زان جهان و هست یکیست + خویشتن بین و بت پرست یکیست
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بدان از بأسا و ضرا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بگشادیم بر ایشان
أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ درهای همه چیزها از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند بآسانی و سعت معیشت نیز امتحان کردیم حَتَّى
إِذَا فَرِحُوا تا وقتیکه شاد شدند بِمَا أُوتُوا بدانچه بدیشان داده بودند از نعمتها و دل دران بستند و آنرا سبب استیفای لذات حسی ساخته به نعمت
از منعم باز ماندند و براسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری نه قیام نمودند أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً بگرفتیم ایشان را ناگهان فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ۝ پس
ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمانان و ناامیدان فَقُطِعَ پس بریده شد دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمگاران بودند
یعنی نصرت کردیم اولیای خود را و هلاک کردیم تمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ و حمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر اهلاک
ظالمان و چون هلاکت ظالم از آن روی که سبب خلاصی مردمست از ستم و بیداد ایشان نعمت بزرگ و غنیمت سترگ است هر آینه مهلک ایشان سزاوار
حمد و ثنا خواهد بود قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو چه بینید إِنْ أَخَذَ اللَّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَكُمْ شنوائی شما را تا کر شوید وَأَبْصَارَكُمْ و بینائی چشمهای شما را
تا کور گردید وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و هوش درو نماند مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ کدام است خدای غیر الله که بقدرت کرم خود
يَأْتِيكُمْ بِهِ بیارد برای شما آنچه گرفته است انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ نگاه کن و درنگر که ما چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن میگوییم و وقتی در تذکیر و تنبیه ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ۝ پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ بگو ای محمد کافران را که چه بینید و چه کنید إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید بشما عذاب خدای بَغْتَةً ناگهان بیمقدمه که
تنبیه کند بدان أَوْ جَهْرَةً یا آشکارا که علامت حلول و نزول آن ظاهر گردد و گفته اند بغتة آنست که شب فرود آید و جهرة عذابیست
که در روز واقع شود و بر هر تقدیر هَلْ يُهْلَكُ آیا هلاک شوند یعنی هلاک نشوند بدان عذاب إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ۝ مگر گروه ظالمان

یعنی مشرکان وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم پیغمبران را إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ مگر بشارت دهندگان اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را
بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آرد وَأَصْلَحَ و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست ایشان را
از عذاب جاودانی وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آنجهان وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنها که تکذیب کرده اند آیتهای ما
يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ برسد ایشانرا عذاب بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دائره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ بگو
نمیگویم شمارا عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ که نزدیک منست خزینهای روزی خدای تا هر چه خواهید بیارم وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و من نمیدانم غیب را
مادامیکه وحی بمن نیاید تا هر چه پرسید جواب گویم وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ و نمیگویم شمارا که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه
من هم چو شما بشرم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مگر آنچیزیرا که وحی میکنند بمن قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِيرُ و بینا یعنی برابر نباشد گمراه با راه یافته و جاهل با عالم أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ آیا هیچ فکر نمیکنید تا تمیز توانید کرد
میان حق و باطل وَأَنْذِرْ بِهِ و بیم کن بآنچیزیکه بتو وحی میکنند الَّذِينَ يَخَافُونَ آنکسانرا که میترسند از بسیاری ذنوب و تقصیر عمل أَنْ يُحْشَرُوا
از آنکه حشر کنند ایشانرا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دلی پند پذیر و گوش
نصیحت شنو ایشانراست لَيْسَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِهِ بجز خدای وَلِيٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلَا شَفِيعٌ
و نه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ تا باشد که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت پناه
گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی
ما با تو نشست و برخاست کنیم و سخنان در باب دین و قرآن بگوئیم و بشنویم حضرت رسالت پناه فرمود که من راندن مومنانرا از صحبت خود نتوانم
گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب و عار است اگر بوقت حضور ما ایشان را عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم نقلست که فاروق رض گفت
یا رسول الله چنین میتوان کرد تا به بینیم که مهم روسای عرب بچه میکشد حضرت درخواست اشراف را قبول کرد و ایشان برین وعده وثیقه التماس نمودند
پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند و مرتضی علی را امر کرد تا این صورت را در حیز کتابت آرد وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ و مران
از مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را و ذکر او میگویند بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ بامداد و شبانگاه یا میگزارند نماز بامداد و صلوة عصر
يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا و ذکر رضای خدای را و گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را و بس شیخ ابو یعقوب نهرجوری را
قدس سره پرسیدند که صفت مرید چیست این آیت برخواند که یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و در کشف الاسرار آورده که ارادت سه
وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا به نقصان دین راضی بودن و از
درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها و این نیز دو علامت دارد در سلامتی
دین و نقصان دنیا رضا دادن و در دوستی و الفت بر روی درویشان گشادن سوم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه و نشان آن پای بر
کونین نهادن است و از خود و از خلق آزاد گشتن بیت اگر یار اخواهی خطی بعالم در کش + در بحر فنا غرق شو و دم در کش مَا عَلَيْكَ نیست بر تو مِنْ حِسَابِهِمْ
مِنْ شَيْءٍ از حساب اعمال ایشان چیزی وَمَا مِنْ حِسَابِكَ و نیست از حساب عمل تو عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ بر ایشان چیزی فَتَطْرُدَهُمْ
تا تو برانی ایشانرا پس هیچ یک مران فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ پس تو باشی از ظالمان اگر برانی وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا و چنانکه پیش از تو آزموده ایم
فقرا را باغنیا همچنان آزموده ایم بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی اشراف را ببعضی از ضعفا در امور دین و مقدم ساختیم این ضعیفان را بر اتباع بسبب سبقت

ع ۹

بایمان لِيَقُولُوا تا گویند بزرگان أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِم آیا این گروه اند که بنعمت ایمان واحسان یا توفیق وهدایت منت نهاد خدای بر ایشان
مِّنۢ بَيْنِنَا از میان ما أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَعْلَمَ داناتر یعنی هست بِالشَّاكِرِينَ ۝ شکرگویندگان بر نعمت اسلام
وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ وچون بیایند بتو آنانکه يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ایمان دارند بآیتهای ما فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ پس بگو سلام بر شما باد مراد ایشان
درویشان اند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود و بعد از ان هر کدام که بحضرت مصطفی آمدی آنحضرت بسلام بروی پیشدستی کردی و در بعضی
تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کائنات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یارسول الله گناهان بزرگ کرده ایم وجرائم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار و چاره
استغفار بر چه وجه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت و ایشان ناامید از عتبهٔ نبوت باز گشتند فی الحال این آیت نازل شد که چون مومنان
گنهگاران که بوحدانیت من و رسالت تو و حقیت قرآن گرویده اند وبسوی تو آیند بر ایشان سلام گوئی که بشارتست بسلامتی در دنیا ورحمت در عقبی
وبگو بعد از سلام كَتَبَ رَبُّكُمْ نوشت پروردگار شما عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود بخشش وبخشائش را یعنی وعده داد برحمت یعنی وعدهٔ که از شائبه
خلف مبرا بود أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ بدرستیکه هر که بکند از شما سُوءًا کاری بد بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی بدی کند در حالتیکه جاهل باشد بتبعهٔ آن و نداند
عقوبتی را که بدان متفرع است ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ پس توبه کند بعد از ان عمل وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود
آن گناه فَأَنَّهُ غَفُورٌ پس بدرستیکه خدای آمرزنده است تائبان را رَحِيمٌ ۝ مهربانست بر ایشان امام قشیری رح فرموده که اگر ملک بر تو
ذلت مینویسد ملک برای تو بر خود رحمت مینویسد پس ترا دو کتابت ست یکی ازلی و یکی وقتی و مقررست که کتابت وقتی کتاب ازلی را باطل نمیتواند
ساخت مضمون این آیت شربت شفای ست مر بیماران گناه را و شفا بشرط پرهیز ست یعنی توبه و استغفار قطعه دردمندان گنه را روز و شب
شربتی بهتر ز استغفار نیست + آرزومندان وصل یار را + چاره غیر از نالهای زار نیست + وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه تفصیل کردیم درین سوره دلائل توحید
ونبوت را همچنین نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد وَلِتَسْتَبِينَ و تا روشن شود
سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ۝ راه گناهگاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین آبا دعوت کردند این آیت نازل شد

ع ۶ ۵

که قُلْ إِنِّي نُهِيتُ بگو بدرستیکه مرا نهی کرده اند أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ از آنکه بپرستم آنرا که تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شما میپرستید بدون خدای یعنی
بتان را آرزوی شما آنست که من پرستش ایشان نمایم قُل لَّا أَتَّبِعُ بگو من پیروی نمیکنم أَهْوَاءَكُمْ آرزوهای شما را قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا بدرستیکه
گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝ و نباشم از جملهٔ راه یافتگان آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد
چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمائی آنچه از عقوبت میتوانی بما رسان و بیش ازین ما را مترسان این آیت آمد قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بگو بدرستیکه
من بر حجتی و دلیلی روشنم مِّن رَّبِّي از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا حجج عقلیه یا آنچه فاصل باشد میان حق و باطل وَكَذَّبْتُم بِهِ
و شما تکذیب میکنید آن دلیل را مَا عِندِي نیست نزدیک من مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شتاب مینمائید بران یعنی عذابی إِنِ الْحُكْمُ نیست حکم
در تاخیر و تعجیل عذاب إِلَّا لِلَّهِ مگر مر خدای را يَقُصُّ الْحَقَّ میگوید خدای خبرهای درست را وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۝ و او بهترین کارگذارانست یا بیان
کنندگان قُل لَّوْ أَنَّ عِندِي بگو اگر نزدیک من بودی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ آنچه شما بران شتاب میکنید یعنی عذاب لَقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه گزارده
شده بودی کار بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی به تعجیل و میان ما و شما انقطاع شده بودی وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای
داناترست بِالظَّالِمِينَ ۝ بستمکاران و بوقت عذاب کردن ایشان وَعِندَهُ و نزدیک اوست مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است
از خلق چون ثواب و عقاب و مقتضای آجال و خواتیم اعمال لَا يَعْلَمُهَا نمیداند آنرا إِلَّا هُوَ مگر او پس تاخیر و تعجیل عذاب وابسته بحکمت اوست

ومتعلق بمشیت او و از سید عالم صلعم مرویست که مفاتح غیب پنج چیز ست که کسی آنرا نداند مگر خدای تعالی بعد از ان این آیت برخواند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر و معنی این آیت در سورهٔ لقمان مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَیَعْلَمُ و میداند خدای مَا فِی الْبَرِّ آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات وَالْبَحْرِ و آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادت و بحر عالم غیبست وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ و نیفتد هیچ برگی از درخت اِلَّا یَعْلَمُهَا مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر و باقی ماند و آن برگ افتاده از درخت تا زمین چند نوبت بر پشت و رو منقلب گشت این مبالغه است در احاطهٔ علم حق بجزئیات وَلَا حَبَّةٍ و نیفتد دانه فِی ظُلُمٰتِ الْاَرْضِ در تاریکی زمین مراد تخمی ست که در زیر زمین افتد وَلَا رَطْبٍ و نه تریست وَلَا یَابِسٍ و نه خشکی ست اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبِیْنٍ ۝ مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب و یابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست و بعضی برانند که رطب اشارت بعلم روحانیات و یابس عبارت از عالم جسمانیات و همه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وَهُوَ الَّذِیْ یَتَوَفّٰىکُمْ و اوست آنخداوندی که میخواباند شما را و متوفی میگرداند بِالَّیْلِ بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکت است در زوال احساس و تمیز و امتناع بدن از عمل و سر النوم اخو الموت اشارت بدین ست وَیَعْلَمُ و میداند خدای مَا جَرَحْتُمْ آنچه کسب کنید بِالنَّهَارِ در روز ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ پس برانگیزاند شما را از خواب فِیْهِ در روز اطلاق بعث بر یقظه برای ترشیح است در توفی لِیُقْضٰۤی اَجَلٌ مُّسَمًّى تا وقتیکه تمام کرده شود اجل نامبرده یعنی مرگ برسد ثُمَّ اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ پس خبر کند شما را در قیامت بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ع بانچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن بانکه جزا دهد بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست غالب فَوْقَ عِبَادِهٖ بر بندگان خود وَیُرْسِلُ عَلَیْکُمْ و فرو فرستد بر شما حَفَظَةً فرشتگان که نگاهبانانند مر اعمال شما را یعنی مینویسند عملها را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عمل خیر بجا آورد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد **نظم** بیندیشی از ان روزی که ز روی + جگرها خون و دلها ریش بینی + دهندت نامهٔ اعمال گویند + بخوان تا کردهای خویش بینی + مکن بد و رکنی باری در ان کوش + که اندر نامه نیکی بیش بینی + واین کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهند بود حَتّٰۤی اِذَا جَآءَ تا وقتیکه بیاید اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان او را ابرد ارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکهٔ رحمت ست و هفت دیگر از ایشان ملائکهٔ عذاب پس چون ملک الموت روح مومن قبض کند بفرشتگان رحمت بسپارد و چون جان کافر بردارد بملائکهٔ عذاب دهد وَهُمْ لَا یُفَرِّطُوْنَ ۝ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند چون وقت رسد ثُمَّ رُدُّوْۤا پس باز گردانیده شوند مردمان بعد از موت اِلَی اللّٰهِ بحکم و جزای خدای مَوْلٰىهُمُ الْحَقِّ آنکه خداوند ایشانست و حق ست یعنی راست کار و راست گوی اَلَا لَهُ الْحُکْمُ بدانید که مر اوراست حکم در آنروز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِیْنَ ۝ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند حق سبحانه بمقدار دوشیدن گوسفندی شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ یُّنَجِّیْکُمْ بگو کیست که میرهاند شما را مِّنْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب و سحاب و بخارست مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتی هاست تَدْعُوْنَهٗ میخوانید نجات دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری بآشکارا وَّخُفْیَةً و به پنهانی لَئِنْ اَنْجٰىنَا و میگوئید اگر نجات دهد خدای ما را مِنْ هٰذِهٖ از این شدت و محنت لَنَکُوْنَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشّٰکِرِیْنَ ۝ از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیْکُمْ بگو ای محمد که خدای نجات میدهد شما را مِّنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ کُلِّ

ع

گرداب و از هر اندوهی و غمی که باشد ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ○ پس آنگه شما باز رجوع بشرک میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
بگو اوست توانا عَلٰۤى اَنْ يَّبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح ع آمد و حجاره که بر قوم
لوط بارید اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب
من فوق حکام ظالم اند و من تحت ارجل بندگان و خدمتگاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان اَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا
یا در آمیزد شما را باهمدیگر گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنائی و آرزوی و مدعائی بخلاف یکدیگر تا آن مخالفت بمقاتله انجامد وَّيُذِيْقَ بَعْضَكُمْ
و بچشاند خدای بعضی را از شما بَاْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است که بهمدیگر آخته سازند اُنْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه
نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ میگردانیم آیتها را بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُوْنَ ○ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهٖ و دروغ میدارند عذاب یا قرآن را
قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب یا کتاب حق و صدق است قُلْ لَّسْتُ عَلَيْكُمْ بگو من نیستم بر شما بِوَكِيْلٍ ○
نگاهبان که همه شما را بمن باز گذاشته باشند تا شما را از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَاٍ مُّسْتَقَرٌّ مر هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در آن وقت
قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزائیست وَّسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ○ و زود باشد که بدانید آنرا وَاِذَا رَاَيْتَ الَّذِيْنَ و چون بینی
تو آنکسانرا که بتکذیب و استهزا يَخُوْضُوْنَ خوض میکنند و گفتگو مینمایند فِيْۤ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن است و در آن طعن میکنند
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن و منشین با ایشان حَتّٰى يَخُوْضُوْا تا وقتیکه در آیند فِيْ حَدِيْثٍ غَيْرِهٖ در سخنی دیگر غیر قرآن وَاِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطٰنُ و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرت است و مراد امت اند فَلَا تَقْعُدْ پس
منشین بَعْدَ الذِّكْرٰى بعد آنکه یاد کنی ذکر خدا را مَعَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ○ با گروه ستمگاران که وضع تکذیب و استهزا کنند در موضع تصدیق و تعظیم
سبب نزول آیت این بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی
ببعضی از کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم فرمود چون به بینید که کفار شروع تکذیب قرآن کردند برخیزید و از ایشان دوری جوئید اهل اسلام
گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام چاره نیست و کافران نیز در مسجد اند و همواره سخریه می کنند با قرآن و اهل ایمان
و ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را نیز از خوض منع نمی توانیم کرد آیا آثم باشیم یا نی این آیت آمد که وَمَا عَلَى الَّذِيْنَ و نیست بر آنانکه
يَتَّقُوْنَ بپرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار اهل خوض یعنی از جرائم و آثام ایشان مِّنْ شَيْءٍ از چیزی وَّلٰكِنْ ذِكْرٰى و لیکن
بر ایشان هست که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سائر قبائح یا اظهار کراهیت کنند از افعال و اقوال ایشان لَعَلَّهُمْ
يَتَّقُوْنَ ○ تا باشد که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه فرا گرفتند دِيْنَهُمْ لَعِبًا وَّلَهْوًا
دین خود را بازی و مشغولی طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده چون عبادت اصنام و تحریم بحائر و سوائب یا دینی که پیغمبر
ایشان را بدان دعوت میکند بآن سخریه میکنند و استهزا یا عید خود را که میقات عبادت است بلهو و لعب میگذرانند وَّغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و فریب
داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و بعث میکنند وَذَكِّرْ بِهٖۤ و پند ده ایشانرا بقرآن اَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود
بهلاک یا رسوا نگردد و باز گرفته نشود نَفْسٌۢ بِمَا كَسَبَتْ نفسی هر کافری بآنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا نیست مر آن نفس گرفتار شده
را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد وَّلَا شَفِيْعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاصی تواند داد وَاِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ
و اگر فدا دهد آن نفس هر فدای که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَّا يُؤْخَذْ مِنْهَا داد آن فدا نگیرند ازو اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آنگروه آنکسانند که

أُبْسِلُوا سپرده شده اند بهلاکت عذاب بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچه کرده اند از قبائح افعال لَهُمْ مر ایشانراست در دوزخ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ
آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناک که بیرون ایشان محرق میسازد بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ ع ۸
بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ بگوای محمد آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنفَعُنَا آنچه مارا
سود نکند اگر طاعت آریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر وَنُرَدُّ و آیا باز گردیم عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بر
پاشنهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه مارا راه نمود خدای باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اگر از
دین حق برگردیم باشد مثل ما كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ مانند کسیکه برده باشند او را دیوان فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در بیابان دور از راه راست
بیفگنده حَيْرَانَ متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میتواند لَهُ أَصْحَابٌ مر او را یاران و مصاحبانند که از روی شفقت يَدْعُونَهُ میخوانند
او را إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و بازگشتن
اگر اجابت شیاطین میکند در ورطهٔ هلاکت می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود بسر منزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابه
بکسیکه او را غولان و دیوان از میان کاروان که مومنانند بر بوده در بیابان خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را باراه شارع
که منهاج شریعت است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد و خود را بکاروان رساند در زمرهٔ ایشان داخل شود و اگر با دیوان
بماند در کفر و زندقه بمیرد قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ بگو بدرستیکه دین خدای یعنی اسلام هُوَ الْهُدَىٰ اوست دین درست و راه راست وَأُمِرْنَا و مارا
فرموده اند لِنُسْلِمَ تا گردن نهیم لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر فرموده اند آنکه بپای دارید نماز را
وَاتَّقُوهُ و بترسید از خدای در اهمال آن وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ و اوست آن خدای که بسوی او تُحْشَرُونَ ۝ جمع کرده خواهید شد بروز قیامت
وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و اوست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ برای اظهار حق چه مصنوعات او دلائل قدرت
و وحدانیت اویند وَيَوْمَ يَقُولُ و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید كُن فَيَكُونُ ۝ بباش پس بباشد
آنچیز مراد روز قیامت ست و تکوین حشر اموات و احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ سخن او راستست وَلَهُ الْمُلْكُ و مر او راست پادشاهی
يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ در انروزی که در دمند در صور و آن شاخیست که دران خواهند دمید سه دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی
عَالِمُ الْغَيْبِ اوست یعنی خدای دانندهٔ غیب که عالم ملکوتست وَالشَّهَادَةِ و دانای شهادت که عالم ملک ست وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست
خداوند حکمت در بعث و حشر خلائق الْخَبِيرُ ۝ دانا بآنکه کی برانگیزد و برچه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن برای اهل مکه قصهٔ ابراهیم
را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولی آنکه بدو اقتدا کنند در توحید و پرستش واجب الوجود و قصهٔ او آنست که گفت لِأَبِيهِ آزَرَ مر پدر
خود آزر را و در کتب تواریخ نام او تارخ ست و آزر لقب اوست و معنی آزر پرستندهٔ بت و بر هر تقدیر گفت مر او را که ای پدر أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً
آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی إِنِّي أَرَاكَ بدرستیکه من می بینم ترا وَقَوْمَكَ و گروهی را که تابع تواند فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ در گمراهی
هویدا وَكَذَٰلِكَ و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان نُرِي إِبْرَاهِيمَ بنمودیم ابراهیم را مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
عجائب و بدائع آسمانها و زمینها و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر ست و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره بر آورد
و آسمانها و زمینها از ذروهٔ عرش تا تحت الثری برو منکشف ساخت تا استدلال کند بدان بر قدرت کاملهٔ حق تعالی وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۝
و تا باشد از بیگمانان یا موقن بود در علم استدلالی در معالم آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود در بابل نشستی شبی واقعه دید که کوکبی

ثلثه ارباع

ازافق آن بلده طلوع نمود که در شعشعهٔ جمال او نور آفتاب و ماهتاب نابود گشت از غایت فزع بیدار شد و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بران وجه
کردند که درین سال بولایت بابل مولودی مجسته طالع از خلوتخانهٔ عدم بفضای صحرای وجود خواهد آمد که هلاکت تو و اهل مملکت تو بر دست او باشد
وهنوز این مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نه پیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر دیه از ایشان یکی را موکل ساختند و آزر
را که یکی از مقربان و محرمان نمرود بود شبی با زن او ادنی بنت تمر پنهان از موکلان خلوتی دست داد و او حامله شد و بامدادش کاهنان با نمرود گفتند
که منعقد آن کودک برحم مادر پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانیکه در تفحص احوال حامل
بودند چون بر مادر ابراهیم ع اثر حمل ظاهر نبود از و درگذشتند و دیگر کسی بدو التفات نکرد تا وقتیکه وضع حمل نزدیک رسید ادنی بترسید که اگر پسر بزاید
و ناگاه خبر وی بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند ببهانهٔ از شهر بیرون رفت و غاری در میان دو کوه نشان داشت در ان غار ابراهیم ع را بزاد و در خرقه
پیچیده همانجا گذاشته در غار بسنگ استوار کرده آزر را که از قصهٔ حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم پسری بزادم فی الحال بمرد
در خاک دفن کردم و باز گشتم آزر باور کرد و ادنی روزی دیگر بغار آمده دید که ابراهیم انگشتان خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید خوشدل
شده بشهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الٰهی می نوشید بروزی چندان میبالید که کودکی دیگر بماهی و بماهی
چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی **بیت** چو ماه نو که بابروی دل افروز + بود زاینده نورش روز تا روز + چون پانزده ماه شد با جوانی
پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت یا سیزده یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم ع بزرگ شد ادنی گفت
با آزر پسر تو که آنروز خبر مرگ او بدروغ دادم بجوانی رسیده است در غایت خوبروئی و نیکوخوئی پس آزر را در غار در آورد و ابراهیم ع را بوی نمود
آزر بجمال پسر خویش خوش بر آمد و مادرش را گفت این پسر را از غار بخانه در آور که بملازمت نمرود بریم آزر برفت و ادنی ابراهیم ع را از غار بدر آورد
نماز شام بود و در بیابان غار گلهای اسپ و شتر و رمهای گوسفند جمع بودند ابراهیم ع از مادر پرسید که اینها چه چیز است و چه نام دارد مادر او را خبر داد
ابراهیم ع گفت هر آینه اینها را پروردگاری باشد که آفریده است و حالا روزی میدهد پس پدر را گفت هیچ مخلوقی را از خالقی که آفریدگار او باشد و مدد
تربیت او پرورش یابد چاره نیست پس گفت پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار تو کیست گفت پدر تو گفت
خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش بانگ بر وی زد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی
ستاره و آفتاب و ماه را می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ الَّيْلُ پس آنهنگام چون شب بر وی در آمد و تاریک شد رَاٰ كَوْكَبًا دید ستارهٔ درخشان یعنی زهره و بعضی مشتری گفته اند نزدیک
بافق مغرب طلوع کرده پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی بسجده کردند قَالَ گفت ابراهیم ع هٰذَا رَبِّيْ آیا اینست پروردگار من بر سبیل
استفهام یا بزعم آن قوم فَلَمَّآ اَفَلَ پس آنهنگام که آن ستاره فرو رفت قَالَ لَآ اُحِبُّ الْاٰفِلِيْنَ ۝ گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را
زیرا که زوال و انتقال بپروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود در طبق سیمین ماه بر کنارهٔ خوان سبز فلک نمودار گشت
فَلَمَّا رَاَ الْقَمَرَ پس چون دید ماه را بَازِغًا برآینده و تابنده و جمعی از ماه پرستان پیش وی بسجده در افتاده قَالَ هٰذَا رَبِّيْ گفت آیا اینست
پروردگار من فَلَمَّآ اَفَلَ پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قَالَ گفت ابراهیم ع لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِيْ
رَبِّيْ اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لَاَكُوْنَنَّ هر آینه باشم مِنَ الْقَوْمِ الضَّآلِّيْنَ ۝ از گروه گمراهان پس از انجا درگذشتند
و بنزدیک شهر رسیدند آفتاب تابان ابتدای طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَاَ الشَّمْسَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را

بَازِغَةً بر آینده و جهان را بنور خود آراینده قَالَ هٰذَا رَبِّيْ گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست هٰذَآ اَكْبَرُ این بزرگترست بجرم و بیشترست در روشنائی فَلَمَّآ اَفَلَتْ پس چون نشان زوال و انتقال بروی ظاهر شد قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای قوم من اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ۝ از آنچه شما انبازی میگیرید بخدای اِنِّيْ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ بدرستیکه من خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم لِلَّذِيْ مر آنکسی را که از محض قدرت فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را حَنِيْفًا در حالتیکه من مائلم از همه ادیان باطله بدین توحید وَّمَآ اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝ و نیستم من از شرک آرندگان در تفسیر منیر مذکورست که چون ابراهیم بشهر آمد او را بدین نمرود دعوت میکرد و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزان پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که این چه کس است که مرا بدین او آورده اید گفت خدای همه است پرسید این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفت آفریدگان اویند ابراهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم او با او مجادله میکردند چنانچه حق سبحانه خبر داد وَحَآجَّهٗ قَوْمُهٗ و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید قَالَ اَتُحَآجُّوْٓنِّيْ گفت آیا با من حجت باطل میگوئید فِي اللّٰهِ در وحدانیت خدای و میخواهید که بر من غلبه کنید وَقَدْ هَدٰىنِ و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود آیشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان بلاهای بتو خواهند رسانید ابراهیم فرمودی وَلَآ اَخَافُ و نمی ترسم مَا تُشْرِكُوْنَ بِهٖٓ از آنچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باکی ندارم که بمن ضرر نتوانند رسانید اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ مگر آنکه خواهد رَبِّيْ شَيْـًٔا پروردگار من چیزی از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وَسِعَ رَبِّيْ و رسیده است پروردگار من و احاطه کرده كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها را عِلْمًا از جهت علم اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید وَكَيْفَ اَخَافُ مَآ اَشْرَكْتُمْ و چگونه ترسم از آنکه شما با نبازی گرفتید وَلَا تَخَافُوْنَ و نمی ترسید شما اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ از آنکه شرک می آرید بخدای شریک و میدارید مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهٖ آن چیزی که فرو نفرستاده است خدای بشریک کردن او عَلَيْكُمْ بر شما سُلْطٰنًا کتابی و حجتی فَاَيُّ الْفَرِيْقَيْنِ پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان اَحَقُّ بِالْاَمْنِ سزاوارترند بایمن بودن از عذاب خدای تعالی پس مرا جواب دهید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که بدانید آنرا که از و باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم جواب میدهد که سزاوارتر یا بمنی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنکسانند که ایمان آوردند وَلَمْ يَلْبِسُوْٓا و نیامیختند اِيْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ایمان خود را بشرک یعنی از شرک جلی ایمان خود را خالص کرده بشرک خفی نیز نیامیختند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمُ الْاَمْنُ مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وَهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ۝ و ایشانند راه یافتگان وَتِلْكَ و آنچه گذشت از استدلال ابراهیم بر افول کواکب تا اینجا حُجَّتُنَآ حجت و برهان ما بود که از روی درستی اٰتَيْنٰهَآ اِبْرٰهِيْمَ دادیم آنرا با براهیم تا حجت گرفت بدان عَلٰي قَوْمِهٖ بر قوم خود نَرْفَعُ دَرَجٰتٍ بر میداریم پایها بلند مَّنْ نَّشَآءُ هر کرا خواهیم در علم و حکمت اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو حَكِيْمٌ خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان عَلِيْمٌ ۝ دانا باستحقاق هر کس رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهٗٓ و بخشیدیم مر ابراهیم را اِسْحٰقَ پسر او اسحاق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است وَيَعْقُوْبَ و نبیرهٔ او که اسرائیل است كُلًّا هَدَيْنَا همه را ازین هر دو راه نمودیم وَنُوْحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهٖ و هدایت دادیم از ذریت نوح و بعضی گفته اند از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیت مذکوراند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریت نوح است باتفاق پس حق سبحانه میگوید که از ذریت نوح راه نمودیم دَاوٗدَ داؤد را که پسر ایشا است

وقف لازم

ع

از اولاد ہود وَسُلَیْمٰنَ و پسر او را سلیمان وَاَیُّوْبَ و ایوب را که پسر اموص ست از اسباط عیص بن اسحاق وَیُوْسُفَ و یوسف بن یعقوب را وَمُوْسٰی
وَهٰرُوْنَ و موسی و برادر او ہارون را که پسران عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وَكَذٰلِكَ و ہمچنانکه ابراہیم را جزا دادیم برفعت درجات نَجْزِی
الْمُحْسِنِیْنَ ۝ جزا میدہیم نیکوکاران را فراخور استحقاق ایشان وَزَكَرِیَّا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم ست از اولاد رحبعیم بن سلیمان
وَیَحْیٰی و پسر او یحیی را وَعِیْسٰی و عیسی را که پسر مریم ست و مریم دختر عمران از بنی ماثام که ملوک بنی اسرائیل بودند و گفته اند عمران پسر اشہم بن اموص ست از اولاد سلیمان
و ازینجا معلوم میشود که نسب از طرف مادر صحیح ست که عیسی را در ذریت نوح یا ابراہیم یاد کرده و حال آنکه نسب او از مادر ست نه از پدر پس حسن و حسین را در زمرهٔ
اولاد رسول باید دانست و بنو امیه درین باب مضایقه میکردند وَاِلْیَاسَ و دیگر الیاس را که بقول اصح پسر بشیر بن فنحاص بن عیزار بن ہارون ست و آنکه گفته اند
مراد ادریس ست دور مینماید چه ادریس از آبای نوح ست نه از اولاد او كُلٌّ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝ ہمه این پیغمبران از پسندیدگانند وَاِسْمٰعِیْلَ و دیگر راه نمودیم اسمعیل را
که پسر ابراہیم ست وَالْیَسَعَ و یسع را که پسر اخطوب ست و ابن العجوز مشہور وَیُوْنُسَ و یونس بن متی را وَلُوْطًا و لوط را که پسر ہاران بوده و ہاران
برادر حضرت ابراہیم ست و علی نبینا و علی جمیع الانبیاء و المرسلین وَكُلًّا فَضَّلْنَا و ہمه را فضیلت دادیم به نبوت عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ۝ بر ملائکه و جن و انس
وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ و ہدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وَذُرِّیّٰتِهِمْ و برخی از فرزندان ایشان وَاِخْوَانِهِمْ و بعضی از برادران ایشان
وَاجْتَبَیْنٰهُمْ و برگزیدیم این پیغمبران را وَهَدَیْنٰهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم بر راه راست ذٰلِكَ آن
دین که این انبیا بدان متدین بودند هُدَی اللّٰهِ دین خدایست یَهْدِیْ بِهٖ راه مینماید بآن دین بفضل خود مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ
از بندگان خود وَلَوْ اَشْرَكُوْا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لَحَبِطَ عَنْهُمْ هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان
مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ آنچه ایشان عمل کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال ست درین آیت تهدید عظیم ست مر مشرکان را اُولٰٓئِكَ آن گروه انبیا
الَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ الْكِتٰبَ آنانند که داده ایم ایشان را کتاب وَالْحُكْمَ و دادیم حکمت در فیصل دادن امور وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری فَاِنْ یَّكْفُرْ بِهَا پس اگر
کافر شوند بکتاب و حکم نبوت هٰٓؤُلَآءِ این گروه معاندان از قریش فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا پس بدرستیکه ما برگماشتیم و مهیا کردیم برای ایمان بدینها
قَوْمًا گروهی را که از روی صدق لَّیْسُوْا بِهَا بِكٰفِرِیْنَ ۝ نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشانند و گفته اند این قوم اشارت بانصارست
و اہل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان ہنوز ایمان نیاورده بودند پس این صورت بشارتست بایمان ایشان اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه
انبیا آنانند که هَدَی اللّٰهُ راه نمود خدای ایشان را بدین خود که اسلام ست فَبِهُدٰىهُمُ اقْتَدِهْ پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که بدان
متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها در مفاتیح الغیب آورده که آنچه حق سبحانه تعالی حضرت محمد را فرموده فبهداہم اقتده
یعنی بسیر انبیا اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نما اشارتست بر آنکه بصفت سیرت ہمه مطلع شده اجود و احسن آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای
پیغمبر مر پیشان در اصول دین نشاید چه در ان تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرائع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم
اوصاف خواہد بود و از صفات سنیه و خصال مرضیه ہر چه با ہمه ایشان متفرق بوده نزد آنحضرت تنها مجتمع ست پس از ہمه افضل و اکمل باشد **نظم** ہر چه
بخوبان جهان داده اند + قسم تو نیکوتر از ان داده اند + ہر چه بناز ندازان دلبران + جمله ترا ہست و زیادت بران + قُلْ بگوای محمد با کافران که
لَّآ اَسْـَٔلُكُمْ نمیخواہم از شما عَلَیْهِ بر پیغام رسانیدن از خدای اَجْرًا مزدی چنانچه پیش از من ہیچ پیغمبری از امت مزد دعوت نطلبیده اِنْ هُوَ
نیست این تبلیغ من اِلَّا ذِكْرٰی لِلْعٰلَمِیْنَ ۝ مگر پندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را حَقَّ قَدْرِهٖٓ چنانچه سزای تعظیم او باشد
و در کشف الاسرار گوید خدای را نشناختند چنانچه حق شناختن او باشد آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت

بزرگی را از شناخت الٰهی سوال کردند فرمود که کل ما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک بیت هرچه آن بوهم نهاده دست عقل و حس و فهم * کبریاش سنگ
بطلان اندران انداخته * و حضرت حقائق پناهی خلدت ظلاله کما له بفیض الالٰهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت و ادراک حق سبحانه
وتعالی باعتبار کنه ذات و تجرد او از تعینات اسما و صفات ممتنع ست مر غیر حق سبحانه را زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب ست
و بردای کبریا مختفی هیچ نسبت نیست میان او و ماسوای او پس شروع درطریق معرفت او ازینوجه اضاعت بضاعت وقت ست مصرع
بخیال در نگنجد تو خیال خود مرنجان * و امام علامه قدس الله روحه در اسرار التنزیل فرموده که ای آنکه اشارت بتو محال و عبارت از تو وبال قطعه
کنه خردم در خور اثبات تو نیست * مفهوم دلم از تو جز آیات تو نیست * من ذات ترا بواجبی کی دانم * داننده ذات تو بجز ذات تو نیست * و گفته اند
معنی این آیت اینست که * ما وصفوا الله حق وصفه آورده اند که مالک بن الصیف که سر حلقه احبار یهود بود بخدمت سید عالم آمد آنحضرت
با وی گفت سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریت را بر موسی نازل گردانید که تو در توریت دیده که خدای تعالی دانشمند فربه را دشمن
میدارد گفت آری این خبر در توریت هست حضرت فرمود که آن حبر تن پرور خود پرست توئی او در غضب شد و گفت خدای هیچ کتاب بهیچکس
نازل نساخته است آیت آمد که اینها خدای را چنانچه میباید وصف نکردند اِذْ قَالُوْا چون گفتند مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای عَلٰی
بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ بهیچ بشری هیچ چیز از وحی و احکام شرع بهچنین صفتی که انزال کتب و ارسال رسل ست از حق سبحانه سلب کردند قُلْ بگو مَنْ اَنْزَلَ
الْکِتٰبَ الَّذِیْ کیست که فرستاد آن کتاب را جَآءَ بِهٖ مُوْسٰی آمد بوی موسی یعنی توریت نُوْرًا در حالتیکه بود روشنائی دهنده
وَّهُدًی لِّلنَّاسِ و راه نماینده مر مردمانرا تَجْعَلُوْنَهٗ شما گردانیده اید آنرا قَرَاطِیْسَ صحیفها و طومارها و ورقهای پراگنده تُبْدُوْنَهَا آشکارا
میکنید انچه میخواهید وَتُخْفُوْنَ کَثِیْرًا و پنهان میسازید بسیاری را از ان چون نعت مصطفی و آیت رجم و غیر آن وَعُلِّمْتُمْ و آموخته شده اید
ای اهل اسلام بزبان محمد مصطفی مَّا لَمْ تَعْلَمُوْٓا انچه ندانستید اَنْتُمْ وَلَآ اٰبَآؤُکُمْ نه شما و نه پدران شما از امر و نهی و حلال و حرام قُلِ اللّٰهُ
بگوای محمد که خدای فرستاد و این جواب آنست که فرستاد توریت را ثُمَّ ذَرْهُمْ پس از یهود دست بدار و بگذار ایشانرا تا پیوسته فِیْ خَوْضِهِمْ
یَلْعَبُوْنَ○ در اباطیل و خرافات خود بازی میکنند شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس الله روحه در کلمه * قل الله ثم ذرهم فرموده که الله بس و ماسواه هوس
وانقطع النفس حضرت شیخ الاسلام قدس روحه فرموده که قل الله دل بسوی او دار ثم ذرهم غیر او را فرو گذار شبلی قدس سره با بعضی از اصحاب خود میگفت
علیک بالله ودع ماسواه شعر چون تفرقه دلست حاصل زهمه * دل را بیکی سپار بگسل زهمه * وَهٰذَا کِتٰبٌ اَنْزَلْنٰهُ و این قرآن کتابیست
که فرستادیم او را مُبٰرَکٌ بسیار فائده و با برکت مُّصَدِّقُ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ باور دارنده انچه پیش از وی بوده از کتب وَلِتُنْذِرَ و تا بیم
کنی این کتاب و حفص بتا میخواند یعنی تا تو بیم کنی اُمَّ الْقُرٰی اهل مکه را وَمَنْ حَوْلَهَا و هرکه گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل مشرق و مغرب را قری
جمع قریه است و او را از قری گرفته اند که بمعنی جمع ست پس هر کجا مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت مکه را ام القری گفت بجهت آنکه تمام
زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قری ست و مجتمع ایشان را در وقت حج وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ و آنکسانیکه ایمان آورده اند
بآخرت یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان می آرند بکتاب یا بپیغمبر چه تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت ست و خوف سبب تدبر و تفکر
در آنکه نجات بمتابعت پیغمبر و قرآن دست دهد وَهُمْ و ایشان که بنبی و کتاب بگروند عَلٰی صَلَاتِهِمْ یُحَافِظُوْنَ○ بر نمازهای خود
محافظت مینمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز ست آورده اند که مسیلمه کذاب و اسود بن عنسی دعوی نبوت کردند و حضرت رسول
از سبب دعوی دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر عاطر نشسته حضرت عزت ستمکاری ایشانرا شرح داد که وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست

ستمگارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از ان کس که افترا کرد و بر بست عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی و گفت که من پیغمبرم اَوْ قَالَ یا گفت اُوْحِیَ اِلَیَّ
وحی میکنند بمن وَلَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ و حال آنکه وحی نکرده اند بدو چیزی مسیلمه اباطیل و مفتریات بر هم می بست و میگفت این وحی ست که
بمن فرو د آمده و اسود بن عنسی نیز میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود بر حماری نشسته و سخنان بر من القا میکند وَمَنْ قَالَ و کیست
ظالم تر از ان کس که گفت سَاُنْزِلُ زود باشد که نازل گردانم مِثْلَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مانند انچه خدای نازل گردانیده گویند این سخن عبدالله
بن سعد ست که کاتب دیوان نبوت بود روزی که آیت ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین مینوشت و تقلب اطوار او از علقه و مضغه
و عظم و لحم ملاحظه کرد و بعد از انکه کلمات ثم انشاناه خلقا آخر شنید از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت
رسالت پناه گفت بنویس که همچنین نازل شده عبدالله در شک افتاد مرتد گشت گفت اگر محمد صادقست پس بر من هم وحی فرود می آید چنانچه
بر او می آید و اگر کاذب ست من هم گفتم چنانچه او میگوید وَلَوْ تَرٰی و اگر به بینی تو اِذِ الظّٰلِمُوْنَ چون باشند ظالمان یعنی کافران فِیْ غَمَرٰتِ
الْمَوْتِ در سکرات و شدتهای مرگ وَالْمَلٰٓئِكَةُ و فرشتگان عذاب بَاسِطُوْٓا اَیْدِیْهِمْ گسترانندگان دستهای خود را برای
قبض ارواح ایشان و در ینابیع گفته که دستها کشاده باشند بعذاب ایشان و عمود آتشین بر ایشان میزنند و میگویند اَخْرِجُوْٓا اَنْفُسَكُمْ بیرون
آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچون متقاضی مسلط که از روی غلظت و عنف چیزی میطلبد یا میگویند فرشتگان بدر آرید روحهای خود را از
عذاب اگر میتوانید اَلْیَوْمَ امروز که وقت مردن شماست تا ابد الابدین تُجْزَوْنَ جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ بعذاب خوار کننده بِمَا كُنْتُمْ
تَقُوْلُوْنَ بسبب آنکه بودید که میگفتید عَلَى اللّٰهِ غَيْرَ الْحَقِّ بر خدای چیزی که نه راست بود وَكُنْتُمْ عَنْ اٰیٰتِهٖ و بودید که از آیات او تَسْتَكْبِرُوْنَ ۝
گردنکشی میکردید و تعظیم نمی نمودید و در ان تامل و تدبر نداشتید وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنَا و بدرستیکه آمدید برای حساب و جزا بسوی ما فُرَادٰی تنها نه مال با شما ست
و نه فرزندان و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددگار كَمَا خَلَقْنٰكُمْ و آمدید چنانچه شما را آفریده بودیم اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه
وَتَرَكْتُمْ و بگذاشتید مَا خَوَّلْنٰكُمْ انچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا یعنی انچه بدان مینازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید
وَرَآءَ ظُهُوْرِكُمْ از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود بردید وَمَا نَرٰى مَعَكُمْ و نمی بینیم با شما شُفَعَآءَكُمُ شفیعان شما را
الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ آنانیکه گمان بردید از روی جهالت اَنَّهُمْ فِيْكُمْ شُرَكٰٓؤُا بدرستیکه ایشان در تربیت شما شریکان خدااند لَقَدْ تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ
بدرستیکه بریده شد پیوند شما و حفص نصب نون خوانده یعنی منقطع گشت انچه میان شما بود از وصلت و مودت وَضَلَّ عَنْكُمْ و گم شد از شما مَا كُنْتُمْ
تَزْعُمُوْنَ ۝ع انچه بودید که گمان میبردید که بتان شما شفیعان شمااند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای فَالِقُ الْحَبِّ شگافنده تخم ست که از وی نبات روید
وَالنَّوٰى و شگافنده دانه است تا نهال از ان بر آید يُخْرِجُ الْحَيَّ بیرون می آرد زنده یعنی نبات را که به نشو و نما حیاتی دارد مِنَ الْمَيِّتِ از
که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ و بیرون آرنده مرده است چون
تخم یا نطفه یا بیضه مِنَ الْحَيِّ از زنده که نبات و آدمی و مرغ ست ذٰلِكُمُ اللّٰهُ این زنده کننده و میراننده الله است فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ ۝
پس کجا گردانیده میشوید از و فَالِقُ الْاِصْبَاحِ شگافنده عمود صبحست از ظلمت شب یعنی تاریکی بر دو روشنائی آورد وَجَعَلَ الَّيْلَ
و گردانید شب سَكَنًا آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و ساخت آفتاب و ماه را حُسْبَانًا نشانهای شمار
یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد تا شهور و سنین بدیشان متعین گردد ذٰلِكَ این کار که تیسیر و تدویر شمس و قمر ست برای حساب
تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاری ست الْعَلِيْمِ ۝ دانا به تدبیر مملکت خود وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آن خداوندی که بقدرت

کامله و حکمت بالغه جعل لکم النجوم بیافرید برای شما ستارها لتهتدوا بها تا راه بیابید بسبب آنها فی ظلمت البر در تاریکیهای شب
در بیابان والبحر و در تاریکیهای دریا و نجوم را بجز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن و در تیسیر گفته که ذکر این
منفعت کرده درینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت طرق زمین ساخته با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین قد فصلنا
الایت بدرستیکه روشن و مبین ساختیم نشانهای قدرت را لقوم یعلمون ○ برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذی انشاکم
و اوست آنکس که بیافرید شما را من نفس واحدة از یک تن که آدم است فمستقر پس شما را قرارگاهی ست در صلب پدر یا بر روی زمین
ومستودع و جای ودیعتی مستقر رحم ست و مستودع صلب و برعکس نیز گفته اند یا مستقر قبر ست و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا که آدمی
قرار ندارد مستودع اوست چون صلب و رحم و قبر و موضع قرار او که بهشت یا دوزخ مستقر اوست و ازین جهت آخرت را دار القرار گفته است
و محققان را درین آیت اشارتست ست که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معذور اند رباعی تو میکه حقائق و معانی گویند + با خلق کجا
سر نهانی گویند ه اسرار غم عشق تو دلها باهم + هر دم بزبان بیزبانی گویند ○ قد فصلنا الایت بدرستی ما بیان کردیم علامات وحدانیت خود را لقوم یفقهون
برای گروهی که فهم کنند وهو الذی و اوست آنکه انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی فاخرجنا به پس
بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر کرد آنگه مفصل میگوید فاخرجنا منه پس بیرون آوردیم ازین آب
خضرا چیزی سبز یعنی گیاهی که از تخم رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نخرج منه بیرون آوردیم ازین گیاه سبز حبا متراکبا دانه بر یکدیگر
مرکب شده یعنی خوشها ومن النخل و بیرون آوردیم از خرمابنان من طلعها از شگوفه و غنچه وی قنوان دانیة شاخها بیکدیگر نزدیک
یعنی برهم پیچیده یا بر زمین نزدیک از بسیاری بار وجنت من اعناب و دیگر بیرون آریم بوستان ها از انگور والزیتون و بیرون آریم بآب باران
درخت زیتون را والرمان و درخت انار را مشتبها در حالتیکه آن درختان بعضی ببعضی مانند اند در برگ وغیر متشابه و نه مانند یکدیگر اند
در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش میباشد و برخی شیرین و بعضی ترش و شیرین انظروا الی ثمره بنگرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون
بیرون آرد ثمر خود را و بغایت خرد و بیمزه در حین خامی وینعه و بنگرید در رسیدگی و پختگی او که چگونه شکل و بوی و مزه و نفعی در وی پدید می آید
ان فی ذلکم بدرستیکه درینها که یاد کردیم لایت نشانهاست بر وجود قادر حکیم لقوم یؤمنون ○ مر گروهی را که بگروند وجعلوا و ساختند
کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساختند یعنی پیدا کردند بزعم خود لله برای خدای شرکاء الجن انبازان جن را یعنی دیوان را
گفتند که شیطان شریک خداست هر چه خیر ست خدای می آفریند و آنرا ایزدان میگویند و هر چه شر ست شیطان خلق میکند و او را اهرمن می خوانند
وخلقهم و حال آنست که او آفریده است مر این گبرانرا نه شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و اینان مخلوق را شریک خالق میگویند وخرقوا له
و بر میبافتند بعضی کافران برای او بنین پسران چون عزیز و عیسی وبنت و دختران چون ملائکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشانرا بحقیقت
آنچه میگویند سبحنه پاکست خدای وتعلی و برترست عما یصفون ○ از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزندست و حاشا و کلا تعالی
عن ذلک علوا کبیرا بدیع السموت والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون از کجا باشد و چگونه بود له ولد مر او را فرزندی
ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از زن و شوهر پدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان و شوهرے
کفاءت و جنسیت شرط ست او را کفو نیست و میان او و ماسوی مجانست نی وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزی او خالق همه است
وهو بکل شیء علیم ○ و او بهمه چیزها ست دانا و غیر او را این دانائی نیست پس او را مثل نیست و نه بود و چون کسی مثل و مانند او نباشد پس انداد صاحب

و ولد بروی محال بود ذٰلِكُمُ اینکه بدین صفتها موصوفست اللّٰهُ خداوند مستحق عبادت اوست رَبُّكُمْ پروردگار شما لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی
سزاوار پرستش نیست مگر او خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزها فَاعْبُدُوْهُ پس او را پرستید وَهُوَ و اوست با وجود این همه صفات عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ بر همه چیزها وَّكِيْلٌ نگاهبان و متولی امور بندگانست لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ در نیابد او را دیدها وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ و او دریابد
خداوندان دیدها را این آیت دلالتی بر نفی ادراک دارد که وقوفست بر کنه شی و احاطه بدو نه بر نفی رویت چه رویت بی ادراک ممکن ست و اگر
ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نه بینند بصرها او را در دنیا چه رویت در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وَهُوَ اللَّطِيْفُ و اوست
نیکوکار الْخَبِيْرُ دانا باسرار و بعضی گفته که اوست باریک بین و نهان دان کسی نبیند آنچه وی بیند و کسی نه داند آنچه وی داند قَدْ جَآءَكُمْ بَصَآئِرُ
بدرستیکه آمد بشما نشانهای روشن مِنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ پس هر که ببیند منفعت او مر اوراست وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا
و هر که نابینا شود یعنی نبیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن بر اوست وَمَآ اَنَا عَلَيْكُمْ و نیستم من بر شما بِحَفِيْظٍ نگاهبان که محافظت اعمال
شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغست و بس وَكَذٰلِكَ و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ دیگر میگردانیم آیتهای
قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند وَلِيَقُوْلُوْا و تا نگویند اهل مکه که تو درس خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش
آن بود که حضرت رسالت پناه ص از جبیر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میگیرد و میگوید خدای من وحی میکند حق سبحانه میفرماید که ما تصریف
آیات میکنیم تا نگویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست وَلِنُبَيِّنَهٗ و دیگر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را
لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ برای گروهی که میدانند که این کلام خدائیست نقل ست که در محلیکه کفار عرب آنحضرت ص را بدین آبا دعوت میکردند این آیت
نازل شد اِتَّبِعْ مَآ اُوْحِيَ اِلَيْكَ پیروی آن کن که وحی کرده شد بر تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو یعنی طریقه توحید و بدانکه لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ
معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او وَاَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرندگان و باقوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ
و اگر خواستی خدای که ایشان موحد بودندی مَآ اَشْرَكُوْا هرگز شرک نمی آوردندی وَمَا جَعَلْنٰكَ و نگردانیدیم ترا عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا بر این کافران نگاهبان
وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو بازگذاشته نیست آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله
حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما بر بند و گرنه ما نیز خدای ترا که بصفات کمال یاد میکنی هجا میگوئیم آیت آمد
وَلَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ و دشنام مدهید آنرا که میپرستند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای و قبائح ایشان یاد مکنید فَيَسُبُّوا اللّٰهَ پس ایشان
در مقابله آن ناسزا گویند خدای را عَدْوًا از روی ظلم و تجاوز از حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی یعنی این عمل بکنند از روی نادانی حق سبحانه نهی کرد
از دشنام کسیکه مستحق دشنام ست تا در برابر آن سب واقع نشود کسی را که مستحق سب نیست كَذٰلِكَ همچنانکه بیار استیم اعمال کفار را در نظر ایشان
زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ بیار استیم برای هر گروهی عَمَلَهُمْ کردار ایشان از نیک و بد در نظر ایشان كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُوْنَ ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ پس بسوی
آفریدگار ایشانست مَّرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بآنچه بودند
که عمل میکردند آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسالت پناه ص گفتند که ای محمد تو ما را خبر میدهی که موسی ع عصا بر سنگ زد دوازده چشمه آب جاری شد
و عیسی ع مرده را بدم زنده کرد ازین نوع آیتی بما بنمائی تا ما بتو ایمان آریم حضرت ص فرمود که چه میخواهید گفتند میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر گردد
حضرت ص فرمود که اگر این معجزه بتحقیق پیوندد مرا تصدیق خواهید نمود جمله بر قبول دعوت عهد کردند و بسوگندان غلاظ شداد تاکید نمودند که
اگر این معجزه بنمائی در موافق اهل توحید متابعت تو کنیم در معالم فرموده که حضرت ص بدعای اشتغال نمود مقارن آن جبرئیل نزول فرمود

پیغام آورد که من بدعای تو این گروه را زر سازم اما سنت ما بران جاری شده که چون امم انبیا بر نبوت ایشان نشانی خواهند و آن آیت بظهور رسد اگر
از عهده عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستیم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در پی دارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند
حضرت قسم ثانی اختیار فرمود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدای جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت ترین سوگندان ایشان لَئِنْ جَآءَتْهُمْ
اٰیَةٌ اگر بیاید بدیشان نشانه از انچه طلب می کنند لَّیُؤْمِنُنَّ بِهَا هر آینه ایمان آرند بدان قُلْ اِنَّمَا الْاٰیٰتُ بگو جز این نیست که آیتها
یعنی نشانهای نبوت که معجزات ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای ست و او بر اظهار کردن انچه خواهد قادر ست وَمَا یُشْعِرُکُمْ و چه چیز
دانا گردانیده شما را ای مومنان بانچه از کافران صادر گردد اَنَّهَآ اِذَا جَآءَتْ بدرستیکه چون معجزها بیاید بدیشان مشاهده کنند لَا یُؤْمِنُوْنَ ۝
نخواهند گروید وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ و میگردانیم دلهای ایشان را از تصدیق وَاَبْصَارَهُمْ و دیدهای ایشان را از دیدن راه حق پس ایشان
ایمان نمی آرند در آخرت کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوْا بِهٖٓ همچنان که ایمان نیاوردند بانچه از آیات ظاهر شد اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار چون
شق قمر و غیر آن وَّنَذَرُهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ ۝ ع و میگذاریم ایشان را تا در بیراهی خود سرگشته میروند

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَآ و اگر چنانچه ما فرو فرستادیم اِلَیْهِمُ الْمَلٰٓئِکَةَ بسوی این کافران فرشتگان را
چنانچه میگویند لولا انزل علینا الملائکة وَکَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰی و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا وَحَشَرْنَا عَلَیْهِمْ
و اگر جمع میکردیم برای ایشان کُلَّ شَیْءٍ همه چیز را که در دنیاست قُبُلًا گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت
پناهی مَّا کَانُوْا لِیُؤْمِنُوْٓا نبودند و نیستند ایشان که ایمان آرند اِلَّآ اَنْ یَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر
کفار یَجْهَلُوْنَ ۝ نمیدانند که اگر همه معجزات بر ایشان نمایند ایمان نخواهند آورد وَکَذٰلِکَ و چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند جَعَلْنَا
ما گردانیدیم لِکُلِّ نَبِیٍّ برای هر پیغمبری عَدُوًّا دشمنی شَیٰطِیْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ گردنکشان از جن و انس و شیاطین الانس کافرانند که مثل
شیطان دور اند از رحمت رحمن یُوْحِیْ بَعْضُهُمْ وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن اِلٰی بَعْضٍ برای برخی از شیاطین انس یا وسوسه
می کنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را زُخْرُفَ الْقَوْلِ سخنان دروغ آراسته را غُرُوْرًا از برای فریب وَلَوْ شَآءَ رَبُّکَ
و اگر خواستی آفریدگار تو ایمان ایشان را مَا فَعَلُوْهُ نمیکردند دشمنی با پیغمبران فَذَرْهُمْ وَمَا یَفْتَرُوْنَ ۝ پس بگذار ایشان را و آن دروغها که بر میبافند
و از ینجا معلوم شده که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق ست وَلِتَصْغٰٓی اِلَیْهِ و برای آنکه میل کنند بآن اَفْئِدَةُ الَّذِیْنَ
دلهای آنکسانیکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بآخرت وَلِیَرْضَوْهُ و برای آنکه پسندند آنرا وَلِیَقْتَرِفُوْا و برای آنکه کسب کنند مَا هُمْ
مُّقْتَرِفُوْنَ ۝ انچه ایشان کسب کننده آنند از گناهان اَفَغَیْرَ اللّٰهِ بگو ای محمد که آیا بغیر خدای اَبْتَغِیْ حَکَمًا میطلبم کسی را که حکم کند میان من و شما
وَهُوَ الَّذِیْٓ و او ست آنکه اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتٰبَ فرو فرستاد بشما قرآن را مُفَصَّلًا بیان کرده شده مر حق و باطل وَالَّذِیْنَ اٰتَیْنٰهُمُ
الْکِتٰبَ و آنانکه داده ایم ایشانرا کتاب چون علمای یهود و نصاری یَعْلَمُوْنَ میدانند اَنَّهٗ مُنَزَّلٌ آنکه قرآن فرو فرستاده شده است
مِّنْ رَّبِّکَ از پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی و درستی فَلَا تَکُوْنَنَّ پس مباش تو مخاطب پیغمبر ست و مراد امت اند یا هر احدی یعنی چون
ادله بر حقیت قرآن ظاهر شد مباش مِنَ الْمُمْتَرِیْنَ ۝ از شک کنندگان وَتَمَّتْ و تمام شد کَلِمَتُ رَبِّکَ حجت آفریدگار تو در بیان
توحید و نبوت صِدْقًا از روی راستی در اخبار و مواعید وَّعَدْلًا و از روی عدالت در اقضیه و احکام لَا مُبَدِّلَ هیچ کس نیست تبدیل
دهنده لِکَلِمٰتِهٖ مر اخبار و احکام آنرا چنانچه تبدیل دادند آیات توریت را زیرا که حق سبحانه وعده محافظت قرآن کرده که از تبدیل انا له لحافظون

وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوای گفتار همه الْعَلِيمُ دانا باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ و اگر فرمان بری أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ بیشتر کسانی را که بر روی زمین اند
یعنی کفار و جهال و گویند مراد ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ گمراه گردانند ترا از راهی که بخدا میرسد إِنْ يَتَّبِعُونَ
پیروی نمیکنند این گروه إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان خود را و گمان ایشان آن بود که پدران ایشان بر حق اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و نیستند ایشان الا که
دروغ میگویند بر خدای در تحلیل مردار و تحریم بحائر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بدرستیکه آفریدگار تو داناترست
مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ بآنکس که گم میشود از راه وی وَهُوَ أَعْلَمُ و اوست داناتر بِالْمُهْتَدِينَ براه یافتگان فَكُلُوا پس بخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
از ان چیزی که یاد کرده شده است نام خدای عَلَيْهِ بر وی در زمان ذبح او إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ بآیتهای خدای سخنان وی در حلال
و حرام گرویدگان وَمَا لَكُمْ و چیست شما را أَلَّا تَأْكُلُوا آنکه نخورید مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از انچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در زمان ذبح
کردن وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ و بدرستیکه تفصیل کرد در ان خدای تعالی و بیان فرمود برای شما مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ انچه حرام کرده اند بر شما و تفصیل در آن آیت
اینست که + حرمت علیکم المیتة الآیة و حفص حرم فعل معلوم میخواند یعنی بیان کرده خدای انچه حرام ساخته بر شما إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ مگر انچه بیچاره شده
باشید و محتاج گشته إِلَيْهِ بسوی آن از محرمات که آن نیز حلال است عند الضرورة وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری از مردمان لَيُضِلُّونَ هر آینه گمراه
میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال بِأَهْوَائِهِمْ بآرزوهای خویش بِغَيْرِ عِلْمٍ به بی دانشی یعنی بی دلیلی و حجتی بر آن إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو
هُوَ أَعْلَمُ اوست داناتر بِالْمُعْتَدِينَ بدانها که از حد در گذشتگانند وَذَرُوا و دست بدارید ظَاهِرَ الْإِثْمِ آشکارای گناه وَبَاطِنَهُ و پنهان
آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را خواه که گناه آشکارا باشد یا پنهان گفته اند نکاح محارم مکنید و بزنا مائل مشوید بعضی بر انند که گناه ظاهر آنست که بجوارح
میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقائق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل به نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود
از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس ست و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل ست بمشتهیات نفس بجوارح و گناه باطن محبت آرزوهای نفس ست
در دل یا ظاهر آنست که خلق را بدان اطلاع افتد و باطن آنکه میان بنده و خدا بود و حقیقت آنست که گناه ظاهر اقوال و افعال سیئه است که بجوارح
و اعضا ارتکاب آن دست میدهد و گناه باطن عقائد فاسده و عزائم باطله است و در بحر الحقائق فرموده که همچنانکه انسان ظاهریست یعنی بدن جسمانی
و باطنیست یعنی دل روحانی گناه را نیز ظاهریست و آن قول و فعل باشد موافق طبع و مخالف شرع و باطنی که صفات حیوانیست و اوصاف سباعی
و شیطانی پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ترک کنید افعال طبع را باستعمال اعمال شرع و دست بدارید از اخلاق ذمیمهٔ نفسانی بتخلق اخلاق ملکی
و ربانی و امام قشیری قدس سره میگوید که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که + واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة + اینجا میگوید وذروا
ظاهر الاثم و باطنه + یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن ترک گناه ظاهر و باطن ست و ترک گناه ظاهر نجات نفوس ست از عذاب نیران و ترک گناه
باطن خلاصی قلوب ست از عقوبت حرمان **بیت** ظاهر و باطن خود پاک کن از لوث گناه + تا از ان صورت و معنی تو پاکیزه شود + إِنَّ الَّذِينَ
يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ بدرستیکه آنانکه کسب میکنند گناه را ظاهرا و باطنا سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند بِمَا كَانُوا
يَقْتَرِفُونَ بانچه هستند که کسب می کنند آورده اند که مشرکان عرب که مردار را حلال دانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که می میرد کشنده او
کیست فرمود که آفریننده او گفتند و اعجبا چیزی که یاران تو میکشند و سگ و شاهین و جرح هلاک میکنند حلال و پاکست و هر چه خدا میکشد حرام و
ناپاک ست از ین سخن وسوسه در خواطر ضعفای اهل اسلام افتاد آیت آمد وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ از انچه یاد
نکرده اند نام خدای را بذبح آن و امام احمد حنبل رح حرام داند لحم متروک التسمیه را خواه بعمد و خواه بسهو و امام مالک و امام شافعی رح بحلال این میگویند

کردنی

کرد ذبیحه مسلمان حلالست اگرچه تسمیه نگفته باشند و امام ابو حنیفه رح میان عمد و نسیان فرق میکند اگر ترک تسمیه بعمد کرد حرامست و الا حلال وَإِنَّهُ
لَفِسْقٌ و بدرستیکه خوردن آن فسق ست وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ و بدرستیکه دیوان لَيُوحُونَ هر آینه وسوسه میکنند إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ بدوستان خود
از کافران لِيُجَادِلُوكُمْ تا با شما خصومت کنند که هر چه خود میکشید میخورید و انچه خدا کشته میگذارید وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ و اگر شما ای مومنان
فرمان برید ایشان را در استحلال انچه حرامست إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ○ بدرستیکه شما مشرکان باشید اگه ترک فرمان خدای بفرمانبرداری غیر او شرکست أَوَمَنْ
كَانَ مَيْتًا آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل یا ضلالت فَأَحْيَيْنَاهُ پس زنده گردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا و دادیم او را نوری از حجج
و براهین تا تمیز کند میان حق و باطل يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ میرود بآن نور در میان مردمان براه راست پس این چنین کس باشد یعنی نباشد كَمَنْ
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا نیست بیرون آینده ازان كَذَٰلِكَ همچنانکه آراسته
اند ایمان را در دل مومنان زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ زینت داده اند برای کافران مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ انچه میکنند از عبادت اصنام این آیت در شان
حمزه رض و ابو جهل لعنه الله نازل شده در وقتیکه ابو جهل از روی جهل و حمآت بی ادبی نسبت بحضرت رسالت پناه صلعم کرده بود که ذکر آن لائق حال
نبوت و موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه رض دران روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بیحرمتی ابو جهل باو حکایت کردند حمزه رض خشمناک
بر سر آن ناپاک بیباک رفت و کمان بر سر آن نزد و کلمه شهادت بر زبان راند پس زنده بنور اسلام حمزه رض است و گرفتار ظلمات کفر و آثام ابو جهل و گفته اند
در بارهٔ عمر بن الخطاب رض و ابو جهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار سید مختار بودند و آنحضرت صلعم دعا کرد که یا رب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز
گردان و دعای آنحضرت صلعم در بارهٔ فاروق رض سمت استجابت یافت پس صاحب نور عمر رض است و مقید ظلمت ابو جهل و محققان گفته اند
موت بهوای نفس ست و حیات بجنت حق یا موت بنکرت ست و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگرست و حیات
بشریت دیگر عالمیان بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی باشد که حیات بشریت بسر آید + کل نفس ذائقة الموت +
و هرگز حیات معرفت بسر نیاید فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وازینجاست که + المومن حی فی الدارین بیت نمیرد هر کرا جانش تو باشی + خوشا جانی که
جانانش تو باشی + شاه کرمانی قدس سره این آیت خواند که + او من کان میتا فاحییناه + گفت نشان این حیات سه چیزست از خلق عزلت
و با حق خلوت و دوام ذکر بزبان و دل و بزرگی این معنی را بنظم فرموده رباعی برروی خلائق در صحبت مکشای + میباش بکلی متوجه
بخدای + غافل مشو از ذوق دل و ذکر زبان + تا زنده جاوید شوی در دو سرای + وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه در مکه بزرگان گنهکاران هستند
جَعَلْنَا آفریدیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا بزرگان که گنهکاران آن موضع اند یا گردانیده ایم بزرگان هر دیهی و شهری را
مجرمان آن مقام لِيَمْكُرُوا فِيهَا تا مکر کنند دران موضع و مردم را از ایمان باز دارند چنانچه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم
حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلعم سوال کند گویند ساحرست و شاعر و کاهن و امثال آن وَمَا يَمْكُرُونَ و مکر نمیکنند این کافران إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ
مگر بانفسهای خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان وَمَا يَشْعُرُونَ ○ و نمیدانند ایشان که تبعهٔ مکر بصاحب او میرسد + و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله + آورده اند که ابو جهل و متابعان او میگفتند که با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند در میان ما پیغمبریست
که بروی وحی فرود می آید راضی نمیشویم تا بما وحی نیز فرود آید چنانچه برو نازل میشود حق سبحانه آیت فرستاد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ و چون بیاید بکفار
قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات نبوت سید آخر الزمان صلعم قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ گویند ایمان نمی آریم برین آیت یا معجزه حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ
تا وقتیکه بدهند ما را مِثْلَ مَا أُوتِيَ مانند انچه داده شده اند رُسُلُ اللَّهِ پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید

امام ثعلبی گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است چنانچه در آیت یا ایها الرسل مخاطب همه باوست واین بر سبیل تعظیم باشد و در شرح معارف آورده
که تا حق سبحانه و تعالی شمائل همه انبیا با وی جمع نکرد او را بآیت یا ایها الرسل خطاب نفرمود مصرع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری + در تبیان آورده
که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه گفت که اگر نبوت حقست من از تو بآن سزاوارترم بجهت آنکه بسن از تو اکبرم و بمال از تو بیشتر حق سبحانه فرمود
که نبوت بعمر و مال نیست بفضل و کمال است اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهٗ آنجا که می نهد پیغامهای خویش را سَیُصِیْبُ
الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا زود باشد که برسد آنکسانرا که مجرم شدند بکفر صَغَارٌ خواری و رسوائی عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَعَذَابٌ شَدِیْدٌ و عذاب
سخت بِمَا کَانُوْا یَمْکُرُوْنَ ○ بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بد می سگالیدند در حق ایشان فَمَنْ یُّرِدِ اللّٰهُ پس هر کرا
خواهد خدای اَنْ یَّهْدِیَهٗ آنکه او را راه نماید و بطریق حق شناسا گرداند یَشْرَحْ صَدْرَهٗ بگشاید دل او را لِلْاِسْلَامِ برای قبول کردن
اسلام وَمَنْ یُّرِدْ و هر کرا خواهد اَنْ یُّضِلَّهٗ آنکه فرو گذارد او را و از طریق ایمان بگرداند یَجْعَلْ صَدْرَهٗ گرداند دل او را ضَیِّقًا تنگ حَرَجًا
سخت بمشابه که سر باز زند و از سخن حق ابا کند کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ گوئی بالا میرود فِی السَّمَآءِ در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود
واین غایت تباعد است در گریختن کَذٰلِکَ همچنانکه تنگ میگرداند دل کافرانرا یَجْعَلُ اللّٰهُ میگمارد خدای الرِّجْسَ عذاب یا لعنت را عَلَی الَّذِیْنَ
لَا یُؤْمِنُوْنَ ○ بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را تصدیق نمیکنند وَهٰذَا واین اسلام صِرَاطُ رَبِّکَ راهیست پسندیده پروردگار تو
مُسْتَقِیْمًا در حالتیکه راستست و در وی کجی نیست قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰیٰتِ بدرستیکه بیان کردیم آیات قرآنرا لِقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ○ برای گروهی که
پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلٰمِ مر این پند پذیران راست بهشت عِنْدَ رَبِّهِمْ ذخیره نزدیک خدای وَهُوَ وَلِیُّهُمْ و او ناصر ایشانست در دنیا
و متولی ثواب ایشان در عقبی بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم ایشان
را و حفص نحشرهم خواند یعنی خدای جمع کند جن و انس را جَمِیْعًا همه ایشان را پس گوید یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ ای گروه دیوان قَدِ اسْتَکْثَرْتُمْ بدرستیکه
بسیار یافتید مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان که باغوای تابع خود ساختید وَقَالَ اَوْلِیٰٓؤُهُمْ و گویند دوستان شیاطین مِّنَ الْاِنْسِ از آدمیان
یعنی آنها که فرمان ایشان بردند رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ ای پروردگار ما برخورداری یافت بَعْضُنَا بِبَعْضٍ بعضی از ما به بعضی دیگر برخورداری انس از جن آنست
که ایشان را بآرزوهای نفس راهنمودند و تمتع جن بانس آنکه مطیع و منقاد ایشان شدند امام ابو منصور ماتریدی رحمه الله فرمود که استمتاع ایشان آنست
که در معصیت معاون یکدیگر اند دیوان آدمیانرا بگناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان را اجابت میکنند وَبَلَغْنَا و دیگر میگویند که الهی باستمتاع
رسیدیم اَجَلَنَا الَّذِیْٓ اَجَّلْتَ لَنَا بآن وقتیکه برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختن است از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چگونه خواهد بود قَالَ
گوید خدای النَّارُ مَثْوٰىکُمْ آتش است آرامگاه شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ در حالتیکه جاوید باشید در آتش اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد
خدای که شما را از آتش بزمهریر نقل کند اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو حَکِیْمٌ خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس عَلِیْمٌ ○ داناست
باعمال و احوال ایشان وَکَذٰلِکَ و همچنانکه فرو میگذاریم کفار جن و انس را نُوَلِّیْ مسلط میگردانیم بَعْضَ الظّٰلِمِیْنَ بَعْضًا بعضی ظالمان را بر بعضی
در دنیا یا وا میگذاریم برخی را برخی مالک ابن دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الٰهی آمده ام که حق سبحانه فرموده که نیست میگردانیم دشمنان خود را بدشمنان
خود و باز ایشانرا بدوستان خود و ثمره آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی ظلمه جن و انس را با هم گذاریم تا دانند که هیچ یک نفع بدیگری نمی توانند
رسانید و این صورت واقع میشود بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ ○ بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیگر حق تعالی خطاب میکند از روی توبیخ
که یٰمَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ای گروه دیوان و آدمیان اَلَمْ یَاْتِکُمْ آیا بشما نیامد یعنی آمد رُسُلٌ مِّنْکُمْ پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر از آدمیان نبوده اما چون

ع ۸

انس با جن جمع کرده خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن رسل بدیشان مبعوث بوده و جمهور برآنند که رسل جن آنها اند که ایشان رسل رسولانند بجن
همچنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت بقوم خود رسانیدند قال الله تعالی + ولوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامدند بشما
رسولان که برای دعوت يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا وَيُنذِرُونَكُمْ و بیم کنند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن
این روز که قیامت است قَالُوا گویند در جواب که شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنفُسِنَا گواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب وَغَرَّتْهُمُ
الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشان را زندگانی دنیا تا از بعث و نشر فراموش کردند و چون بعرصهٔ محشر آمدند بگناه خود معترف
شدند وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ و گواهی دادند بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ○ آنکه ایشان بودند کافران ذَٰلِكَ این فرستادن رسولان
أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ برای آنست که نیست آفریدگار تو مُهْلِكَ الْقُرَىٰ هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا
غَافِلُونَ ○ و حال آنکه اهل دیهها و شهرها غافلان باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد و ایشان را از خدای و قیامت خبر داده بزرگان
گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدیم وعید و اگر نه ایشان را بر حق حجت رسد که + لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا سوی ما
نفرستادی رسولی تا پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ و مر هر عمل کننده را مراتب است در ثواب و عقاب مِّمَّا عَمِلُوا از برای عملهای که کرده اند وَمَا رَبُّكَ
و نیست پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ○ بیخبر از آنچه مردمان میکنند از خیر و شر وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ و پروردگار تو بی نیاز است از عبادت بندگان
ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمت است بر ایشان و تکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست و گفته اند بی نیاز است از طاعت مطیعان ذو الرحمة است
بر مجرمان و عاصیان إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد ببرد شما را وعید اهل مکه است وَيَسْتَخْلِفْ و خلیفه و جانشین شما سازد مِن بَعْدِكُم از پس شما
مَّا يَشَاءُ هر کرا خواهد از آفریدگان خود كَمَا أَنشَأَكُم همچنانکه شما را پیدا کرد مِّن ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ○ از ذریت قوم دیگر که پدران شما بودند
إِنَّ مَا تُوعَدُونَ بدرستیکه آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات آن لَآتٍ هر آینه بودنی و آمدنیست بیشک وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ○
و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگوی ای محمد ای قوم من مراد کفار قریش اند که عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
هر یک بر حال خود آنچه نهایت تمکن و استطاعت شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت خود باشید که إِنِّي
عَامِلٌ بدرستیکه من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی و بردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن تَكُونُ آنکس را که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ
مراد او را عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ○ بدرستیکه فیروزی و رستگاری نیابند ستمگاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار آورده
که مدبرین زود دریابید که مال دنیا کجا رسد و دولت فلاح کرا رسد به بینید که درویشان شکسته بال ابسرای کرامت چون خوانند و خواجگان صاحب اقبال
راسوی زندان ندامت چون رانند **قطعه** باش تا کل یابی آنهارا که امروزند جزو + باش تا گل بینی آنهارا که امروزند خار + تا کی از دار الغروری ساختن دار السرور +
تا کی از دار الفراری ساختن دار القرار + آورده اند که مشرکان عرب میان کشت زار خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان نشان
کردندی و همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی بعضی برای الله و برخی برای بتان آنچه نصیب خدای بودی بدرویشان و مهمانان دادندی و آنچه بهرهٔ بتان
بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصهٔ خدای بهتر بودی بدل کردندی آنرا بحصهٔ آلهه خود و اگر حصهٔ آلهه نیکوتر بودی بحال خود بگذاشتندی و اگر چیزی
از نصیب خدای در میان نصیب بتان افتادی بگذاشتندی و گفتندی خدای توانگر است بدین احتیاج ندارد و اگر نصیب بتان بر نصیب خدای مختلط شدی برداشتندی
و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وَجَعَلُوا لِلَّهِ و مقرر گردانیدند برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه
خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ از کشت زارها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان نَصِيبًا بهره و برای بتان بهره فَقَالُوا پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای است

بِزَعْمِهِمْ بادعای باطل و گفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا و این دیگر نصیب برای شریکان ما یعنی شرکائی که برای خدا پیدا کرده ایم فَمَا كَانَ
پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای و در ان تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ و آن
نصیبی که مر خدای راست فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ به بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند و نامزد بتان میکنند سَاءَ
مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی ست که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ و مانند این آرایش که شیطان کرده است در قسمت قربان زَيَّنَ می آراید
لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی
دیوان یا خادمان بتخانه آرایش میدهند کشتن فرزندان ایشان را در چشم مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه سازند وَلِيَلْبِسُوا
عَلَيْهِمْ و تا پوشیده گردانند برایشان دِينَهُمْ دین ایشان را یعنی آنچه بران بودند از کیش اسماعیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای مَا فَعَلُوهُ
نکردندی مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ پس بگذار ایشان را با افترا و دروغی که میگویند وَقَالُوا هَٰذِهِ و گفتند
این نصیب آلهه ما أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان و کشت حرامست لَّا يَطْعَمُهَا نخورد و نچشد آنرا إِلَّا مَن نَّشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه
و هر مردان و مطلق زنان را دخل نمیدادند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی و برهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا و میگفتند این چهارپایانست که حرام کرده
شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحائر و سوائب و حوامی وَأَنْعَامٌ و دیگر چهارپایان اند که برای قربانی بتان لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ
یاد نمیکنند نام خدا را عَلَيْهَا بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ و درینها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده
سَيَجْزِيهِم زود باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنچه افترا میکنند وَقَالُوا و گفتند مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ
آنچه در شکمهای این چهارپایان ست یعنی در شکم بحیره و سائبه از بچگان خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا پاکست و حلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ
عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا و حرام کرده شده است بر زنان ما اگر زنده متولد شود وَإِن يَكُن مَّيْتَةً و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ
پس ایشان همه یعنی زن و مرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدای وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند
در تحلیل و تحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستیکه خدای حکیم ست در آنچه حلال و حرام میکند عَلِيمٌ داناست بمصالح بندگان در حل و حرمت قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ
بدرستیکه زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند فرزندان خود را سَفَهًا از روی بیخردی بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی در معالم آورده که ربیعه و مضر و بعضی دیگر
از عرب دختران خود را زنده در گور میکردند که مبادا که در صغر سن باسیری افتند چه قتل و غارت در قبائل عرب عام بود یا اگر بزرگ شوند جهاز فراوان بایحتاج
عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل وَحَرَّمُوا و حرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشان را
خدای یعنی بحائر و سوائب و غیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بربافتنا افترا بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستیکه گم شده اند در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ع ربع
و نیستند ایشان راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکس که برای شما أَنشَأَ پیدا کرد جَنَّاتٍ بوستانها از انگور مَّعْرُوشَاتٍ بر داشته
و جفته بسته وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ و بر زمین افتاده بی جفته و گفته اند معروشات آنست که مومنان بدست خود نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه
و بیشه رسته باشد وَالنَّخْلَ و بیافرید درخت خرما را وَالزَّرْعَ و کشتها را از آنچه ساق ندارد و ثمر کالحبوبست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالتیکه مختلف ست
ثمره هر یک از آنها در هیئت و کیفیت وَالزَّيْتُونَ و دیگر پیدا کرد درخت زیتون را وَالرُّمَّانَ و انار را مُتَشَابِهًا در حالتیکه مانند یکدیگرست برگهای و
وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ و مانند نیست مزه میوه او یعنی بعضی ترش ست و برخی شیرین و بعضی میان آن و این كُلُوا مِن ثَمَرِهِ بخورید از میوه های هر یک
إِذَا أَثْمَرَ چون میوه پیدا کند و اگرچه نارسیده و خام باشد وَآتُوا حَقَّهُ و بدهید حق آن میوه را یعنی تصدیق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درو کردن آن

نخل وچیدن میوه‌ها مبالغه است در اهتمام بصدقه وعدم تاخیر در ادای آن واشهر اقوال آنست که مراد ازین صدقه نه زکوة مفروضه چه زکوة در مدینه فرض
شد واین آیت مکی است وبعضی گفته‌اند مراد زکوة است واین آیت مدنی است آورده‌اند که ثابت بن قیس را قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن ابرید
وتصدق کرد تا وقتیکه هیچ نماند آیت آمد که وَلَا تُسْرِفُوْا واز حد مگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست یکبار تصدق مکنید ودر معالم آورده که منع صدقه
مکنید یعنی از حد تجاوز منمائید در بخل وامساک امام قشیری قدس سره فرموده که هرچه در حظ نفس خود نفقه کنی اسرافست اگرچه یک کنجد دانه بود وهرچه برای
خدای دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود اِنَّهٗ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ دوست نمیدارد مسرفانرا یعنی نمی‌پسندد عمل ایشانرا
وَمِنَ الْاَنْعَامِ واوست که بیافرید از چارپایان حَمُوْلَةً آنرا که بار کنند چون شتر وگاو وغیر آن وَّفَرْشًا وآنرا که بر زمین افکنند برای ذبح چون
گوسفند وگفته‌اند حموله کبار انعام است وفرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک است مانند فرش كُلُوْا بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از آنچه شمارا
روزی داد خدای حلال کرده بر شما وَلَا تَتَّبِعُوْا وپیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ گامهای شیطانرا یعنی براه او مروید و حلال احرام مسازید بقول او
اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شمارا عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ دشمنی است آشکارا ثَمٰنِیَةَ اَزْوَاجٍ واز چارپایان بیافرید هشت زوج را زوج آنرا گویند که
با جنس خود مزاوجت کند پس نر زوج انثی بود وانثی زوج ذکر وهر دو را نیز زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم واین هشت زوج هشت فرداند هر یکی
زوج دیگری مِنَ الضَّاْنِ از آنچه پشم دارند وایشانرا میش خوانند اثْنَیْنِ دو زوج یکی نر ودیگر جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ واز آنها که موی دارند
وایشانرا بز گویند اثْنَیْنِ دو زوج یکی نر ودیگر ماده قُلْ بگوای محمد آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ آیا دو نر را حرام کرد خدای اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را از ایشان
اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر وی اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ رحمهای دو ماده خواه آنچه در رحم است ماده باشد وخواه نر نَبِّئُوْنِیْ خبر دهید
بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای کدام را حرام کرده است اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید شما راست گویان که تحریم از نزدیک
اوست وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ واز شتر دو زوج نر وماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ واز گاو نیز بهمان منوال دو زوج قُلْ بگوای محمد آٰلذَّكَرَیْنِ حَرَّمَ آیا هر دو
ذکر را از شتر وگاو حرام کرد اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ یا دو ماده را از ایشان اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ یا آنرا حرام ساخته که گرفته است آنرا اَرْحَامُ الْاُنْثَیَیْنِ
رحمهای هر دو ماده اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ یا بودید شما حاضران ومشاهده کنندگان اِذْ وَصّٰىكُمُ اللّٰهُ بِهٰذَا آنهنگام که وصیت کرد خدای شمارا بدین
تحریم سبب نزول این آیت آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه آمد وگفت ای محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند حضرت
فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده‌اند حرام نمیشود عوف گفت خدای حرام کرده است این آیت نازل شد وحضرت رسالت پناه فرمود که خدای ازواج ثمانیه را
برای اکل وانتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون بحیره وسائبه ووصیله وحام حرام میگوئید این تحریم از قبل ذکر است یا از قبل انثی عوف ساکت شد
پس فرمود اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع ذکور باید که حرام بود واگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند واگر بواسطه
اشتمال رحم است بر جنسین پس باید که همه حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که ای عوف چرا سخن نمیگوئی گفت تو سخن گوی تا من بشنوم
حضرت این آیت برو خواند فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از آن کس که افترا کند عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغ را نسبت دهد بوی تحلیل و
تحریم اشیای لِیُضِلَّ النَّاسَ تا گمراه گرداند مردمانرا بِغَیْرِ عِلْمٍ به بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این حکم متعلق برایشانست یا عمرو بن یحیی که موسس این
قاعده بود حضرت رسالت پناه میفرماید که من اورا دیدم در آتش دوزخ واهل دوزخ از نتن امعای او در رنج بودند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی
الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ راه نمی‌نماید گروه ظالمانرا که ستدین بدین جاهلیت اند مشرکان چون این آیت شنیدند گفتند همه انعام حلال شد پس حرام کدامست آیت
آمد قُلْ بگوای محمد لَآ اَجِدُ نمی‌یابم فِیْ مَآ اُوْحِیَ اِلَیَّ در آنچه بمن وحی کرده‌اند مُحَرَّمًا چیزیکه حرام کرده شده عَلٰی طَاعِمٍ یَّطْعَمُهٗ بر خورنده که بخورد آنرا

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح روان شود یا در زندگی
از وی بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه ازو توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستیکه او نجس است أَوْ فِسْقًا یا کشته شده
بفسق و آن چهارپایه است که أُهِلَّ آواز برداشته شده است لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ برای غیر خدای بوقت کشتن او یعنی آنچه بنام غیر خدای کشته باشند
و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل فاسق میشوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که به بیچارگی درمانده شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بر بیچاره مثل خود
وَلَا عَادٍ و نه از حد درگذشته در خوردن بزیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستیکه پروردگار تو آمرزگار است مواخذه نکند آنرا که بضرورت از
محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست که بیچارگانرا دران رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آنکسانیکه یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم
كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هر چه منقار و سم دارد درین داخل است و در معالم آورده که مراد
شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بوده وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ و از گاو و گوسفند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیه‌های
که در درون ایشان بود چون پیه گرده و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ مگر آنچه برداشته بودی ظُهُورُهُمَا پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت
و پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوِ الْحَوَايَا یا آن چربی که متعلق بودی بر روده‌های ایشان أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ یا آنچه آمیخته بودی باستخوان
چون دنبه و پیه بنا گوش و مغز و استخوان ذَٰلِكَ تحریم این چیزها جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ بدرستیکه ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای محمد در چیزی که من بتو وحی کرده‌ام
فَقُلْ پس بگوی ای محمد رَبُّكُمْ پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شمارا با وجود این تکذیب و تعجیل
عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه مجرمان که مکذبانند حاصل سخن آنست که اگر امهال است
اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند آنانکه شرک آورده اند درین آیت اعجاز قرآن ظاهر است که از نا آمده خبر داد و بعد از
نزول آیت مشرکان گفتند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن درست است اما نه
بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا میکردند و اعتقاد ایشان آن بود که حق مشروع و مرضی عند الله آنست
که ما میگوییم و میکنیم یعنی بفرموده اوست و اگر نه ما شرک نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرموده به تحریم اینها
كَذَٰلِكَ همچون این تکذیب که قوم تو میکنند كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده‌اند حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آنوقت که بچشیدند
یعنی دریافتند عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلومی که بدان حجت آرید بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا
پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ شما پیروی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود را وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ
و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویید قُلْ بگوی ای محمد اگر شما را هیچ حجتی نیست بر قول خود فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ پس مر خدایراست حجتی رسیده
بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ پس اگر خواستی خدای لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه نمودی همه شمارا قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ
الَّذِينَ يَشْهَدُونَ گواهان خود را آنانکه گواهی دهند أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَ هَٰذَا حرام کرده است این محرمات شمار از انعام و حرث
و غیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ پس تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشانرا وَلَا تَتَّبِعْ
پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ آرزوهای آنکسانرا که از روی عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب کرده اند آیتهای مارا در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
و دیگر پیروی مکن آنانرا که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُمْ بِرَبِّهِمْ و ایشان بپروردگار خود يَعْدِلُونَ برابر میکنند بتانرا قُلْ تَعَالَوْا

ع ۶

بگو بیائید ای مردمان و بشنوید تا من أَتْلُ بخوانم مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیت با دو آیت که تالی اوست از محکمات کتابست که احکام آن در هیچ شریعتی منسوخ نبوده و این ده حکمست از اوامر و نواهی و از جملهٔ آن أَلَّا تُشْرِكُوا آنست که شریک مسازید بِهٖ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکوئی کنید با پدر و مادر احسانًا نیکوئی کردنی و در تأویلات فرموده که توحید و احسان الدین را بیک سلک انتظام داده بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت و واسطه اند که حق سبحانه تعالی ایشان را مظهر آثار انوار و صفت ایجاد و ربوبیت ساخته وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ما روزی میدهیم شما را وَإِيَّاهُمْ و ایشان را چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما پس شما چرا مرتکب قتل بناحق میشوید وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیکی مکنید یعنی مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقصد آن اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباشان و بیباکان باآشکارا بدان اقدام نمودندی حق سبحانه منع فرمود که گرد زنا مگردید مَا ظَهَرَ مِنْهَا آنچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و آنچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر منها خمرست و ما بطن زنا و محققان گویند ما ظهر فعل ست و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق که آن قصاص ست یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ این چهار نهی ست و یک امر وَصَّاكُمْ بِهٖ امر کرد خدای شما را بنگاهداشت آن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیم و در آن تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاهدارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و کسی مدهید حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام پیمائید کیل را در مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در تبیان آورده که بعد از نزول این آیت صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم در آن که در وزن زبانهٔ ترازوی ما با دو پله چنان برابر باشد که یک موی میل نکند حق سبحانه آیت فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر آنچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیر در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گوئید در حکومت یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگرچه باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له و مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که تادیهٔ احکام شرعست یا بنذری که کنید أَوْفُوا وفا نمائید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهٖ وصیت کرد خدای شما را بدان لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و آن آنست که آنچه مذکور شده است درین سوره از دلائل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا راه منست راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید و پیروی نمائید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراگنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ پس آن راهها جدا گردانند شما را و دور سازند عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع شما وَصَّاكُمْ بِهٖ فرموده است خدای بحفظ آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبد الله ابن مسعود نقل میکند که حضرت رسالت پناه بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید خطها از راست و چپ آن خط و فرمود که این راههاست بر سر هر راهی از آن دیوی ست که میخواند مردمان را بآن راه پس این آیت برخواند و ان هذا صراطی مستقیما محققان برآنند که صراط متعین نگردد الا میان بدایتی و نهایتی و عارف داند که بدایت همه از کیست و نهایت همه بکیست و حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره در اعجاز البیان فرموده اند که احاطهٔ حق بهمه اشیا ثابتست و الله بکل شیء محیط و آن احاطهٔ حق با وجودیست یا عدمی با اختلاف افعال و اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانچه فرموده صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور رباعی هرجا قدمی دهیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم همه سوی تو بود گفتیم مگر سوی کراهیست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود

نعمة پس بخوان برایشان آنکه ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی ع را توریت تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسیکه نیکو قیام
نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای بیان هر چیزی که بکار آید در دین بر سبیل تفصیل وَهُدًى وَرَحْمَةً و خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید
که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار خود یا ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که
فرستادیم او را مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید آنرا وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند
بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا و فرو فرستادیم این کتاب را تا نگوئید شما ای زمره عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده
است کتاب عَلَى طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما یعنی یهود و نصاری وَإِنْ كُنَّا و بدرستیکه ما هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قرات ایشان
مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بیخبران یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه تا نگوئید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده بودندی
عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر جهودان و ترسایان لَكُنَّا أَهْدَى هر آینه ما میبودیم راه یافته تر مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستیکه
آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن تر از پروردگار شما یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًى و راه نمای که هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود
وَرَحْمَةٌ و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گیرند و گویند مراد از آن حضرت رسالت پناه م که گواه امت است
و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمگارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از آن کس که دروغ شمرد
آیتهای خدا را وَصَدَفَ عَنْهَا و اعراض کرد از آن سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنانرا که يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا بر میگردند از آیات ما سُوءَ
الْعَذَابِ بشدت عذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن و احکام آن هَلْ
يَنْظُرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر نیستند بعد از تکذیب پیغمبر و قرآن إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح
ایشان یا فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات و مراد ازین آیات علامات قیامت
باشد و آن بسیارست و از جمله وقائع عظام خروج دجال و دابة الارض و نزول عیسی ع و ظهور مهدی و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب
از مغرب أَوْ يَأْتِيَ یا آنکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعض از آیتهای پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
روزی که بیاید بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس ست از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب برآید دراز باشد
آنرا متهجدان و اهل اوراد دریابند چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد باز سر گیرند و چون تمام شود و اثر صبح
پدید نباشد دانند که کاری عظیم از خلوتخانه غیب بعرصگاه شهادت می آید بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند
و آفتاب از افق غربی بر آید او را نوری نبود و همه خلق آنرا مشاهده کنند و چون این آیتی عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری باشد پس
بسبب آن لَا يَنْفَعُ سود نکند نَفْسًا هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان نفسی لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش از این و ایمان امروز آورد
أَوْ كَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسی ست که ایمان را مجرد از عمل اعتبار
نمیکند و آنکه ایمان را بی عمل معتبر میداند تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی میگویند مراد از خیر اخلاص ست یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند
ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز سود مند نباشد امام حسن بصری رح فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد اما امرار فرو
گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیت معاینه بیند و آنگاه خیر کند آن خیر پذیرفته نباشد در معالم التنزیل فرموده که دران زمان ایمان کافر و توبه فاسق مقبول
نیست و مؤید این قول ست آنچه در حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتیکه آفتاب از مغرب طلوع کند قُلْ بگوای محمد انْتَظِرُوا انتظار برید آمدن آنها

ع ۱۹

إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ○ بدرستیکه ما نیز منتظر این علاماتیم وچون ظاهر شود وای بر شما وخوشا حالی بر ما إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا بدرستیکه آنانکه پراگنده کردند دِينَهُمْ دین خود را که به بعضی از انبیا وکتب ایمان آوردند وبعضی کافر شدند وَكَانُوا شِيَعًا وگشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد ویک فرقه بودند ونصاری که هفتاد ودو فرقه شدند لَسْتَ مِنْهُمْ نیستی تو در قتال ایشان فِي شَيْءٍ در چیزی یعنی وقتی محاربه با ایشان نیست این حکم بآیت سیف منسوخست وگفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند ومعنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری إِنَّمَا أَمْرُهُمْ جزین نیست که کار ایشان إِلَى اللَّهِ با خداست اگر خواهد ایشان را عقوبت کند واگر خواهد درین سرای مهلت دهد ودر آخرت عتاب کند واگر خواهد توفیق توبه دهد ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بروز قیامت بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ○ بانچه میکنند در دنیا مَنْ جَاءَ هرکه بیاید بِالْحَسَنَةِ به نیکوئی فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا پس مر او راست ده باره مانند آن یعنی ده نیکوئی امام ماتریدی رح گفته اند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار تفضیل ست به تضعیف ودر بحر الحقائق آورده که هرکه بیاید بحسنه پس مر او راست ده حسنه قبل از ان تا بآن حسنه میتواند رسید حسنه ایجاد از عدم وآفرینش در احسن تقویم وتربیت ورزق وبعثت رسل وانزال کتب وتعیین حسنات وسیئات وتوفیق واخلاص وقبول حسنه وتا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجا آرد وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ وهرکه بیاید بسیئه یعنی فعل بد فَلَا يُجْزَىٰ پس جزا داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر بمانند آن یعنی یکی بیکی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ وایشان که اهل حسنه وسیئه اند ستم دیده نخواهند شد به نقصان ثواب وزیادتی عقاب قُلْ بگو ای محمد مر این قوم را که تفرقه در دین خود افگنده اند إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي بدرستیکه نموده است مرا پروردگار من إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دِينًا قِيَمًا یعنی دینی پاینده درست مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ که آن ملت ابراهیم است حَنِيفًا در حالتیکه ابراهیم از همه دینها بدین دین مائل بوده که آن توحید خداست وَمَا كَانَ ونبود ابراهیم مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ از مشرکان یعنی از عبده اصنام واز یهود ونصاری قُلْ إِنَّ صَلَاتِي بگو بدرستیکه نماز من وَنُسُكِي وقربانی من یا حج من وَمَحْيَايَ وزندگانی من یعنی انچه من بر آنم در زندگانی وَمَمَاتِي وانچه بران می میرم از ایمان وطاعت لِلَّهِ همه مر خدای راست رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ آفریدگار عالمیان لَا شَرِيكَ لَهُ هیچ انبازی نیست مر او را یعنی من در عبادت خود کسی را با او شریک نمیسازم چون بت پرستان وقربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او ودر حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنیم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک وگفته اند مراد ازین کلمات تفویض خود وامور خود است بحق سبحانه وتعالی یعنی هرچه کنم وگویم ودارم همه برای خداست وَبِذَٰلِكَ أُمِرْتُ وبدین مامور شده ام وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ○ ومن اول مسلمانانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را در رجوع با دین ایشان این آیت نازل شد که قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو ای محمد آیا بدون خدای أَبْغِي رَبًّا طلبم پروردگاری ودر عبادت او را شریک سازم وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وحال آنکه خدایست آفریدگار همه چیزها پس سوای او مربوب ومخلوق او باشند ومربوب برای ربوبیت سزاوار نبود وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وکسب نکند هیچ نفسی از بدیها إِلَّا عَلَيْهَا مگر وبال آن بران باشد ولید بن مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید وگناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود که وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وبر ندارد هیچ بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ بار گناه دیگری یعنی هرکس عذاب گناه خود خواهد کشید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را در آخرت بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ انچه بودید که در ان تَخْتَلِفُونَ ○ اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه وحق وباطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ واوست آنکس که گردانید شما را ای مردمان خَلَائِفَ الْأَرْضِ خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد خلیفه امم گذشته ساخت وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ وبرداشت بعضی را از شما فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دیگر دَرَجَاتٍ پایهای بلند در بزرگی وتوانگری وامثال آن لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را فِي مَا آتَاكُمْ در انچه شما داده اند

از مال وجاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو سَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است ناسپاسان و ناشکیبان را وَإِنَّهُ وبدرستیکه او لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ○ هر آینه آمرزنده مهربانست بر شاکران وصابران

سُوْرَةُ الْأَعْرَافِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَتَانِ وَسِتُّ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

المٓصٓ ○ نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسمای الٰهی چون الله و لطیف و ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمائیست باسم المصور یا بعضی حروف دلالت بر اسماء دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بود که + انا الله اعلم وافصل منهم + خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم وحق از باطل جدا میگردانم و در تاویلات کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیت که آن را معنی محمدی گویند و صاد صورت محمدیست و قول ابن عباس آنست که صاد جبل بمکه علیه عرش الرحمن ایمای بدین معنی میکند و در حقائق سلمی گوید الف ازل ست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقة نه اتصال را مجال گنجایش و نه انفصال را محل نمایش **نظم** این چه راهست این برون از فصل و وصل کاندرو نی فرع میگنجد نه اصل + نی معانی نی عبارت نه عیان + نی اشارت نی حقائق نی بیان + برترست از مدرکات عقل و وهم + لاجرم گم گشت در وی فکر و فهم + چون بکلی سوی گفت و گوی نیست + هیچکس را جز خموشی سوی نیست + كِتٰبٌ اُنْزِلَ این کتابیست فرو فرستاده اِلَيْكَ بسوی تو فَلَا يَكُنْ پس باید که نباشد فِيْ صَدْرِكَ در سینه تو حَرَجٌ مِّنْهُ تنگی از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام آلهی و از تکذیب قوم اندوهناک نباشی که این کتاب بر تو فرود آمده است لِتُنْذِرَ بِهٖ تا بیم کنی بدو کافران را وَذِكْرٰى و تا پند دهی پند دادنی لِلْمُؤْمِنِيْنَ ○ مر مومنان را اِتَّبِعُوْا پیروی کنید ای مکلفان مَآ اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ این چیزی را که فرستاده اند بشما مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاهداشت اوامر و نواهی او وَلَا تَتَّبِعُوْا و پیروی مکنید مِنْ دُوْنِهٖ بجز کتاب خدای اَوْلِيَآءَ دوستان امراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی می افگنند قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ○ اندکی پند میگیرید وقتیکه متابعت غیر حق کنید وَكَمْ مِّنْ قَرْيَةٍ و بسیار اهل دیهها و شهرها از کفار و فجار که اَهْلَكْنٰهَا حکم کردیم باهلاک ایشان فَجَآءَهَا پس آمد باهل آن دیه و شهر بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب که هنگام غفلت و خوابست مانند قوم لوط اَوْ هُمْ قَآئِلُوْنَ یا فرود آمد عقوبت بایشان و بودند ایشان خفتگان بنیم روز چون قوم شعیب و تخصیص این دو وقت بجهت آنست که زمان آسایش و استراحت اند و تصور و توقع عذاب درین نیست پس بلیه غیر منتظره صعب و سخت ترست چنانچه نعمت غیر مترقب خوبتر و لذیذترست فَمَا كَانَ پس نبود دَعْوٰىهُمْ درخواست ایشان اِذْ جَآءَهُمْ وقتیکه آمد بدیشان بَأْسُنَآ بلا و عذاب ما اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما ظٰلِمِيْنَ ○ ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود و مظنه ایشان آنکه اعتراف بجرائم سبب خلاصی باشد از عذاب و حال آنکه نزول عذاب و ارتفاع تکلیف مقارن یکدیگر اند پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس از ین حکم مستثنی اند چنانچه رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی فَلَنَسْـَٔلَنَّ پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الَّذِيْنَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ آنکسانی را که فرستاده شده اند بدیشان پیغمبران و سوال ایشان از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سوال تعنیف و تعذیب است وَلَنَسْـَٔلَنَّ الْمُرْسَلِيْنَ ○ و هر آینه خواهیم پرسید فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت و تبلیغ احکام و این سوال تشریف و تکریم ست و گفته اند امم را از فرمانبرداری

انبیا پرسیدند انبیا را از مهربانی برایشان فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل و امم ایشان گفتار و کردار ایشان را بعلم بدانش خویش که دانسته بودیم که هر یک
چه کردند و گفتند و شنودند ایشان چه بود وما کنا غائبین و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان والوزن و سنجیدن اعمال هر کس
یومئذ الحق آن روز که قیامت درستست و بودنی و گفته اند صحائف اعمال را وزن کنند بمیزانیکه او را عمودی و دو کفه باشد و همه خلائق در ان نگرند
و اینصورت برای اظهار معدلتست و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است که کفتین او یکی از نورست
و یکی از ظلمت حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه ظلمت و کفتین همچو آسمان و زمین ست فمن ثقلت پس هر کرا گران بود موازینه
اعمال سنجیده او و برین تقدیر موازین جمع موزونست و اگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات باشد و بهر حال گرانی میزان
بطاعتست و آنرا که میزان ایشان گران بود فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند رستگاران و رسیدگان بنجات ومن خفت
و هر کرا سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او و آن سبکی بمعصیت خواهد بود فاولئک پس آن گروه الذین خسروا انفسهم آنانند
که زیان کردند بهرهای نفسهای خود را یعنی فطرت سلیم را ضائع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که بآیاتنا بر ذکر کردن آیات یظلمون
ستم میکردند یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکناکم و بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین
جهت سکنی و زرع و گفته اند خطاب با قریش ست میگوید شما را دستگاه دادیم در زمین تا سیر میکنید بشام و یمن در تابستان و زمستان وجعلنا لکم
و آفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات و آنچه سبب سعت معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندکی شکر
میگوئید با وجود تخصیص چنین نعمتی یا از شما اندکی ست که بمراسم شکرگزاری و سپاسداری قیام مینماید بسبب نعمت بسی شکر گزارند واندکیست
گوینده سپاس آلهی ز صد یکیست + ولقد خلقناکم و هر آینه بتحقیق بیافریدیم شما را در اصلاب پدران شما ثم صورناکم پس صورت
کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا پس
گفتیم للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم و تحیت لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند ملائکه آدم را از روی فرمانبرداری
الا ابلیس مگر ابلیس که از راه عجب و حسد لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای ای ابلیس ما منعک چه چیز باز داشت
ترا الا تسجد آنکه سجده نکردی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او قال گفت ابلیس انا خیر منه من بهترم از آدم این جواب از
حیثیت معنیست یعنی استبعاد مینماید از آنکه مثل منی را بسجود چون اوکسی فرماید پس مانع آنست که من از و بهترم خلقتنی آفریدی مرا من نار
از آتش و آن جوهر لطیف علوی نورانیست وخلقته من طین و آفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف سفلی ظلمانی ست ابلیس در ینصورت مغالطه
خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از ان و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارتست
بدان درنگرستی دانستی که خیریت و فضیلت آدم راست نه او را فقط ز آدمی ابلیس صورت دید و بس غافل از معنی شد آن مرد و خس که چرا من خدمت این
طین کنم + صورتی را من لقب چون دین کنم + نیست صورت چشم را نیکو بمال + تا ببینی شعشعه نور جلال + وقیاسش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود
زیرا که آتش خائن ست هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک امین ست هرچه بدو سپارند نگاه دارد و امین نیک از خائن باشد و آتش متکبرست و خاک متواضع و
تواضع از تکبر نیکوتر بود و خاک نقش پذیرد چنانچه آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان + و آتش نقش را سوزاند چنانچه نقش معرفت
ابلیس بسوخت ففسق عن امر ربه و وجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکورست قطعه گر سوخت خاک اسپه دار دیرگی در داغ
نیک بنگر که معنی صفا اندر صفاست + این همه خاکست کاندر صفا و صفا جدلی نکته گفتست گر روی دیده جا نرا ملامت ... امر ضائع کردست

ع ۱

روی بر خاک سیاه آورد که کیمیاست قَالَ گفت خدای مر ابلیس را فَاهْبِطْ مِنْهَا پس فرو رو از آسمان یا از بهشت و این امر عقوبت بود بر معصیت او
گفته اند تنزل کن از مرتبهٔ رفیعه که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلهٔ دنیه بواسطهٔ معصیتی که مرتکب آن شدی فَمَا يَكُونُ لَكَ پس نسزد و روا نباشد
مر ترا أَنْ تَتَكَبَّرَ آنکه گردنکشی کنی فِيهَا در آسمان و تعظیم نمائی بفرشتگان که همه خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی در بهشت که جای طاعت کنندگانست
فَاخْرُجْ پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ الصَّاغِرِينَ ○ از خوار شدگانی و در تبیان آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی
و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها قَالَ گفت ابلیس وقتیکه ممسوخ شد و از رحمت ناامید گشت
أَنْظِرْنِي مهلت ده مرا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○ تا روزیکه برانگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قَالَ گفت خدای إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ
الْمُنْظَرِينَ ○ از مهلت دادگانی ابلیس را عرضه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی درخواست او قبول کرد تا نفخهٔ صعقه او را امان
داد چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان دمیدن نفخهٔ صاعقه است یعنی
تو داعیهٔ اضلال آدمیان داری پس تا فرزندان آدم زنده اند ترا مهلت دادم قَالَ گفت ابلیس فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي پس بسبب آنکه مرا بی بهره گردانیدی از رحمت خود
لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ هر آینه بنشینم برای بازداشتن فرزندان آدم صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ○ بر راه تو که آن راه راست و درست یعنی دین اسلام و در مرصد آن باشم که
ایشان را راه زنم و بر صراط مستقیم نگذارم ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ پس هر آینه بیایم بدیشان مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش ایشان یعنی در امر آخرت و گویم بعث و حشر
و بهشت و دوزخ نیست وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا و آنرا در پیش چشم ایشان بیارایم وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ و در آیم از دست راست ایشان
یعنی از جهت حسنات و ایشانرا در عجب و ریا اندازم وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ و از چپ ایشان یعنی از جهت سیئات و آنرا در دل ایشان شیرین گردانم وَلَا تَجِدُ
و نیابی تو که خداوندی أَكْثَرَهُمْ بیشتر فرزندان آدم را شَاكِرِينَ ○ شکر گویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قَالَ گفت خدای
ابلیس را اخْرُجْ مِنْهَا بیرون رو از بهشت یا از آسمان مَذْءُومًا مَدْحُورًا در حالتیکه نکوهیده باشی و عیبناک رانده و دور کرده از
رحمت لَمَنْ تَبِعَكَ بخدای که هر که پیروی تو باید مِنْهُمْ از اولاد آدم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر کنم دوزخ را مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ○ از همه شما
یعنی از تو و متابعان تو وَيَا آدَمُ اسْكُنْ و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو أَنْتَ وَزَوْجُكَ تو و جفت تو که حواست الْجَنَّةَ
در بهشت فَكُلَا پس بخورید از میوها و نعمتهای بهشت مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا از هر کجا که خواهید یا هر چه خواهید وَلَا تَقْرَبَا و نزدیک مشوید هَٰذِهِ
الشَّجَرَةَ این جنس را از درخت که گندم است یا انگور و مخورید از آن که اگر بخورید فَتَكُونَا پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ ○ از ستمگاران بر نفس
خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا گرداند برای ایشان
مَا وُورِيَ عَنْهُمَا آنچه پوشیده کرده بودند از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آنچنان بود که اهل بهشت عورات ایشانرا ندیدند و هیچ
یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر را مشاهده نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه ایشانرا جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس
از تن ایشان دور میشود پس خواست که ایشانرا در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و بجهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز وسوسه
کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و یا بصورت دیگر بر آمده چنانچه در قصص و کتب مطوله مذکورست وَقَالَ و گفت شیطان
مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا بازنداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نگردید
شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت یا حسن صورت یا استغنای از غذا أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ ○ از جاویدماندگان در بهشت
یا از زندگان که مرگ را بر ایشان راه نبود چنانچه ملائکه خزینهٔ بهشت اند و این از ان گفت که در دل آدم مرکوز گشته بود که بهشت خوش آرامگاهیست

نصف

کلاه و جاودان میتوان بود بهدران خطره وسوسه کرد وهم ازینجاست که محققان گفته که هر آرزو که بهذلت خداوندست غالی از وسوسه شیطان نبود
و چون باوجود این وسوسه آدم ع در خوردن آن تامل مینمود ابلیس هر دیگر در وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد ابلیس برای آدم و حوا گفت اِنِّي لَكُمَا
بدرستیکه من مر شما را لَمِنَ النّٰصِحِيْنَ ؕ از نصیحت کنندگان ام و از روی شفقت میگویم که ازین درخت بخورید تا میرید آدم ع گمان برد که کسی بخدا و تعالی
سوگند بدروغ نخورد و بدان سوگند فریفته شد فَدَلّٰهُمَا پس ابلیس تنزل کرد بدین سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افگندشان بِغُرُوْرٍ ۚ
بفریب و وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا ظاهر شد مر ایشان را
سَوْاٰتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس از تن ایشان بریخت تا عورت یکدیگر دیدند در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندیده و ایشان ازین
صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و در ایستادند و قصد کردند بر گماشتند يَخْصِفٰنِ میچسپانیدند برگی بر بالای برگی مینهادند عَلَيْهِمَا بر عورات
خویش مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ ؕ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ انجیر بر هم بستند تا چون هیأت ازاری شد دعوات بر ابدان بپوشیدند و ازین
طرف بدان طرف میگریختند وَنَادٰىهُمَا رَبُّهُمَا و ندا کرد ایشان را آفریدگار ایشان که اَلَمْ اَنْهَكُمَا آیا نه شما را نهی کرده بودیم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن
این درخت وَاَقُلْ لَّكُمَآ و نه گفته بودیم شما را و تحذیر نکرده بودیم که اِنَّ الشَّيْطٰنَ لَكُمَا بدرستیکه شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝ دشمنی آشکارا
و عداوت او در وقت ابا از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه گفت افرارًا منی یا آدم از من میگریزی
آدم گفت لا یا رب بل حیاءً منک این گریختن من بجهت حیاست از حضرت تو پس بگناه خود اعتراف نمودند و با حق سبحانه تعالی از روی نیاز گفتند
قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما ظَلَمْنَآ اَنْفُسَنَا ستم کردیم ما بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَاِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزی تو گناهان ما را
وَتَرْحَمْنَا و نه بخشائی بر ما لَنَكُوْنَنَّ هر آینه ما باشیم مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝ از زیانکاران قَالَ گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را
اهْبِطُوْا فرو روید بر زمین بَعْضُكُمْ برخی از شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۚ مر برخی دیگر را دشمن اند چنانچه آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگر اند
وَلَكُمْ و شما راست فِي الْاَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جای وَّمَتَاعٌ و برخورداری اِلٰى حِيْنٍ ۝ تا هنگام رسیدن مرگ
آدم ع غمناک شد و پنداشت که دیگر بار به بهشت نخواهد رسید قَالَ گفت خدای فِيْهَا تَحْيَوْنَ در زمین میزیید وَفِيْهَا تَمُوْتُوْنَ و در زمین میمیرید وَمِنْهَا
تُخْرَجُوْنَ ۝ ع و از زمین بیرون آورده میشوید برای حساب و جزا آدم ع از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز به بهشت خواهد آمد يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خطاب

عامست مر همه فرزندان آدم ع را میگوید قَدْ اَنْزَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما
لباسها بتدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و ازین قبیل ست و انزل لکم من الانعام پس بیان فائده لباس میکند و میفرماید يُّوَارِيْ
میپوشد آن لباس سَوْاٰتِكُمْ عورات شما را وَرِيْشًا و دیگر فرستادیم لباسی که بدان آرایش کنید خود را گفته اند لباس آنست که عورت را بپوشد
ا نچه ورای آنست از جامها آنرا ریش گویند و در تفسیر امام زاهد ره فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و پشم و کتان بود و گفته اند ریش
امتعه خانه بود وَلِبَاسُ التَّقْوٰى و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت ذٰلِكَ خَيْرٌ ؕ آن بهترست از
لباسهای نرم و متکلف که متجبران میپوشند و گفته اند لباس پرهیز جامهای حربست چون زره و خفتان که وقایه محارب باشد از اثر تیغ و نیزه و تیر
و نزد محققان لباس التقوی طاعتست که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت شخص بدان مستور میگردد و گفته اند که لباس التقوی عفت ست
که آن فرو فرستادن لباسی ست ترس الهی یا التزام طریقه خیر و در بحر الحقائق آمده که لباس بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت ست
و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت ست از لباس فتوی همین بدن بهره مندست که ستر سورات او میشود و لباس تقوی هر ایکی از دل و روح

وسر وخفی بهره دارند بهریکی چیزی پوشیده میگردد وبهرهٔ دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی وبدان پوشیده میشود سوءات طمع دنیا ومافیها وحظ
روح از لباس تقوی محبت حضرت سبحانه وتعالی وبدان مستور گردد سوءات تعلق بغیر مولی ونصیب سر ازین لباس نیست الا شهود انوار لقا وبدان پوشیده شود
سوءات رویت ماسوی الله وبهرهٔ خفی از لباس تقوی بقای اوست بهویت حق وبدان پوشیده میگردد سوءات هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل ومتلاشی
گردد وحجاب پندار از سر وجودات متکثره درکشیده آید وسر لمن الملک الیوم بی غرفهٔ وحدت قهاری جلوه نماید **مثنوی** ملک ملک اوست او خود مالک ست
غیر ذاتش کل شیء هالک ست + کل شیء ما خلا الله باطل + ان فضل الله غیم هاطل + هالک آید پیش وجهش هست نیست + هستی اندر نیستی خود طرفه ایست +
ذلک من آیات الله آن از لباسهای فضل ورحمت خداست که بدان سوءات آدمیان را بپوشد وایشان را از خصف برگ درخت مستغنی گردانید
لعلهم یذکرون تا باشد که ایشان پند گیرند وقدر این نعمت بشناسند یا بنی آدم ای فرزندان آدم لا یفتننکم الشیطان پر حذر باشید
که شما را در فتنه نه اندازد شیطان وبا شما مکر نکند وشما را از راه حق بیرون نبرد کما اخرج چنانکه بیرون آورد ابویکم پدر ومادر شما را
من الجنة از بهشت ینزع عنهما برمیکشد از ایشان لباسهما جامهٔ ایشان را لیریهما تا بنماید بهریک از ایشان سوءاتهما
عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف العورت گشتند واز بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید انه یریکم بدرستیکه
ابلیس می بیند شما را هو وقبیله او ولشکر او من حیث لا ترونهم از جائیکه شما ایشان را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت ولطافت
در نظر شما نمی آید وایشان اجسام شما را بواسطهٔ غلظت وکثافت می بینند پس حذر از چنین دشمن لازم ترست انا جعلنا الشیاطین بدرستیکه ما
گردانیده ایم دیوان را اولیاء دوستان للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی بواسطهٔ جنسیت ومناسبت دیوان را دوست
کافران ساخته ایم واذا فعلوا وچون بکنند کفار ومرتکب شوند فاحشة عمل زشت را چون بت پرستی وتحریم بحیره وسائبه وامثال آن چون کسیکه
ایشان را از آن نهی کند قالوا گویند از روی تقلید وجدنا علیها یافته ایم برین عمل زشت آباءنا پدران خود را والله امرنا بها وخدای
فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند قل بگوای محمد ان الله بتحقیق که خدای لا یأمر بالفحشاء نمیفرماید بزشتی وناپسندی
در قول وفعل چه سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم خصال ومحاسن اخلاق اتقولون آیا میگوئید شما علی الله برای خدای از راه افترا
ما لا تعلمون آنچه نمیدانید که او فرموده است قل بگو امر ربی فرموده آفریدگار من بالقسط بعدل وراستی یا بتوحید که سر همه استقامت
واقیموا وجوهکم وراست کنید رویهای خود را بقبله عند کل مسجد نزدیک هر زمان سجودی یا مکان سجودی مراد از سجود نمازست یا توجه
کنید بعبادت خدای چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشید وتاخیر مکنید بآن جهت که مساجد خویش گزارید وادعوه وبپرستید
خدای را مخلصین در حالتیکه پاک کنندگان باشید له الدین برای خدای طاعت را کما بدأکم همچنانکه بیافرید شما را در ابتدای خلق
تعودون بازخواهید گشت بوی ثانیا تا جزا دهد شما را بر عملها یا چنانکه شما را از خاک بیافرید باز بخاک عود خواهید کرد فریقا هدی گروهی را راه راست
نمود بآنکه توفیق داد برایمان وفریقا وگمراه کرد گروهی را بخذلان وچنان کرد حق علیهم الضلالة سزاوار گشت بر ایشان گمراهی
بمقتضای قضای سابق یفعل الله ما یشاء انهم بدرستیکه این گمراهان اتخذوا الشیاطین فرا گرفتند دیوان را اولیاء دوستان خود که
فرمان ایشان برند من دون الله بدون خدای ویحسبون وگمان برند وپنداشتند انهم مهتدون که ایشان راه یافتگانند ودر نفس الامر
نه چنان اند یا بنی آدم بعضی برآنند که این خطاب عامست واکثر مفسران گویند که خاص ست بمسلمانان چه بنو ثقیف وجماعتی دیگر از مشرکان
عرب بودند که مرد وزن ایشان برهنه طواف کردندی وبدان تجرید بتبری از ذنوب تفاول نمودندی وبنی عامر در ایام احرام از خوردنی حیوان

بوده و بایدکی از طعام قناعت کرده آنرا طاعت دانستندی و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند با احیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق تعالی
ایشانرا تحذیر فرمود و گفت خُذُوْا فراگیرید زِيْنَتَكُمْ جامهای خود را که بدان آراسته باید عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزدیک هر مسجدی که آن طواف
میکنید یا در ان نماز میگزارید و مراد ازین جامه نیکوترین و پاکیزه ترین لباسهاست که در وقت نماز پوشند و گفته اند زینت شانه کردن محاسن ست
و امام قشیری قدس سره میگوید مراد زینت سرائرست نه آرایش ظواهر یعنی خشوع و اخلاص مخصوص بیک محل نیست بلکه بهمه اماکن و مساجد باید و در کشف الاسرار
آورده که زینت بزبان علم ستر عورتست برای نماز و بلسان کشف حضور دلست برای عرض و نیاز **بیت** ذوق طاعت بی حضور دل نیابد هیچکس طالب
حق را دل حاضر درین درگاه بس وَكُلُوْا و بخورید یعنی در ایام احرام گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات وَاشْرَبُوْا و بیاشامید شیر و سائر مشروبات
طیبات وَلَا تُسْرِفُوْا و از حد در مگذرید به تحریم حلال یا بافراط طعام و مشروبات در خوردن آن اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ع
دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنها که زیادت از سیری بخورند و در کتاب قوت القلوب فرموده که دوبار خوردن در روزی اسرافست و از بعضی سلف
نقل میفرماید که اسراف آنست که هرچه آنرا آدمی آرزو کند بخورد و ذلیل و ذمیم ترین مردمان آنکست که همت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب و در ابیات
حقائق سمات سلسلة الذهب مذکورست **مثنوی** خواجه را بین که از سحر تا شام + دارد اندیشه شراب و طعام + شکم از خوشدلی و خوشحالی + گاه پر میکند گهی خالی +
فارغ از خلد و ایمن از دوزخ + جای او مزبلست یا مطبخ + شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس سره فرموده که اگر همه دنیا را لقمه سازی در دهان درویشی نهی اسراف
نباشد و اسراف آن باشد که بی رضای حق سبحانه صرف کنی **قطعه** یک جوانی که خیر دائم داشت + پند میداد راهبی در دیر + کای پسر خیر نیست در اسراف + گفت
اسراف نیست اندر خیر + قُلْ بگو مَنْ حَرَّمَ که حرام کرده است زِيْنَةَ اللّٰهِ آرایشی که خدای مقرر فرموده یعنی جامهای متنوع الَّتِيْٓ آن زینتی که بمحض قدرت
اَخْرَجَ بیرون آورد لِعِبَادِهٖ برای بندگان خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود وَالطَّيِّبٰتِ و دیگر که
حرام کرده است از پاکیزها مِنَ الرِّزْقِ از روزی یعنی مستلذات ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و البان یا حلالات آن چون بحیره و سائبه و جز آن قُلْ هِيَ
بگو این زینت و طیبات لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا برای کسانیست که ایمان آورده اند یعنی آینها باصالت برای مومنانست فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا
اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند دران لیکن نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود خَالِصَةً پاکیزه و بی شریک يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز كَذٰلِكَ
همچنانکه تفصیل کردیم این حکمها را نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم نشانهای احکام و دیگر یا دلائل توحید را مبین میسازیم لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ۝ برای گروهی
که فهم دارند و میدانند قُلْ بگوای محمد اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که حرام کرد رَبِّيَ آفریدگار من الْفَوَاحِشَ گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم ست
مَا ظَهَرَ مِنْهَا انچه پیداست ازان چون کفر وَمَا بَطَنَ وانچه نهانست چون نفاق وَالْاِثْمَ و حرام کرد گناهی را که بران حد مقرر نیست چون صغائر
وَالْبَغْيَ و حرام ساخت ستمکاری یا کبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و این تاکیدست چه ظلم و کبر بحق نخواهد بود وَاَنْ تُشْرِكُوْا و دیگر حرام کرد آنرا که شرک آرید
بِاللّٰهِ بخدای و شریک گیرید بعبادت او مَا لَمْ يُنَزِّلْ آنچیزیرا که خدای نفرستاده است بِهٖ بپرستش او سُلْطٰنًا حجتی و برهانی وَاَنْ تَقُوْلُوْا
و آنرا نیز حرام کرده است که بگوئید بدروغ و افترا کنید عَلَى اللّٰهِ بر خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ انچه نمیدانید از تحریم حرث و انعام و برهنه شدن در طواف
بیت الحرام وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی است اَجَلٌ مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشانرا و گفته اند هر امتی را غیر از مومنان مدتی
که دران عذاب استیصال ایشان فرود آید فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت عذاب هلاک ایشان یا چون آن مدتی مقرر بسر آید
لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً پس نپایند ازان اجل ساعتی ساعت در عرف اقصر اوقات را گویند و مراد تنها ساعت نجومی نیست وَلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ۝
و پیشی نگیرند بران اجل **بیت** اجل چون فرود آید از پیش و پس + پس و پیش نگذارد یک نفس + يٰبَنِيْٓ اٰدَمَ خطاب با مشرکان عربست

إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ چون بیایند بشما رُسُلٌ مِّنكُمْ پیغمبران از شما بزبان شما و اصح آنست که خطاب عام دارند یعنی بنی آدم فرزندان چون بیایند فرستادگان بشما از انواع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما آيَاتِي آیتهای کتاب مرا یا خبر دهند شما را باحکام شریعت فَمَنِ اتَّقَىٰ پس هر که پرهیزد از شرک و تکذیب وَأَصْلَحَ و باصلاح آرد عمل خود را فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر ایشان یعنی از هر چه میترسند ایمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نه ایشان اندوهناک گردند بلکه بهر چه امید میدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه دروغ شمردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی تکذیب رسل کردند بر آیات ما وَاسْتَكْبَرُوا و کبر آوردند و تعظیم نمودند یعنی سرکشی کردند عَنْهَا از ایمان بدلائل وحدت ما أُولَٰئِكَ آن گروه أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آن آتش باقی اند ببقای ابدی فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسیکه بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی بآنکه گوید زن و فرزند و شریک است او را أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این نیز انکار نبوت هست أُولَٰئِكَ آن گروه مفتریان و مکذبان يَنَالُهُمْ برسد بر ایشان نَصِيبُهُم بهره ایشان مِّنَ الْكِتَابِ از لوح محفوظ یعنی آنچه بقلم تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان رسد یا بیابند جزای آنچه نوشته شده در دفتر عمل ایشان یا بهره گیرند از روی نوشته شده برای ایشان حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتیکه بیایند بایشان رُسُلُنَا فرستادگان ما که ملک الموت و اعوان اویند يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا گیرند یعنی قبض کنند ارواح ایشان را قَالُوا گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع أَيْنَ مَا کجا اند آن بتان که پیوسته كُنتُمْ تَدْعُونَ بودید که میخواندید و میپرستیدید ایشان را مِن دُونِ اللَّهِ بدون خدای تا امروز منع کنند عذاب خدای را از شما قَالُوا گویند کافران که آنها ضَلُّوا عَنَّا گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ مددی از ایشان بما نرسید وَشَهِدُوا و گواهی دهند عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بر نفسهای خود أَنَّهُمْ كَانُوا بآنکه ایشان بودند كَافِرِينَ نگرویدگان قَالَ گوید خدای یا یکی از ملائکه روز قیامت ایشان را ادْخُلُوا در آیید فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در میان امتان که درگذشته اند مِن قَبْلِكُم پیش از شما هم بر دین و آئین شما مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند ازین دو طائفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آیید با هم فِي النَّارِ در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر بآتش در آرند كُلَّمَا دَخَلَتْ هر گاه در آیند أُمَّةٌ گروهی بدوزخ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا لعنت کنند گروهی دیگر را که همدینان ایشان باشند و بر یک کیش و ملت مرده باشند چنانچه جهودان جهودان را لعنت میکنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا تا وقتیکه بیکدیگر رسند فِيهَا جَمِيعًا همه ایشان در آتش قَالَتْ أُخْرَاهُمْ گویند آنها که پس مانده و از پی در آمدگان لِأُولَاهُمْ برای آنها که پیشوایانند یعنی درباره ایشان گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هَٰؤُلَاءِ این گروه أَضَلُّونَا گمراه کرده اند ما را فَآتِهِمْ پس بده ایشان را عَذَابًا ضِعْفًا عذاب دو چندان که ما راهست مِّنَ النَّارِ از دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یک قسم برای گمراه ساختن دیگران قَالَ گوید خدای لِكُلٍّ ضِعْفٌ مر همه را عذاب دو بار هست پیشوایان را جهت ضلال و اضلال و پس روان را بواسطه کفر و تقلید وَلَٰكِن لَّا تَعْلَمُونَ و لیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وَقَالَتْ أُولَاهُمْ و گویند پیشروان لِأُخْرَاهُمْ مر پیروان را فَمَا كَانَ لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ بسبب آنکه بودید که کسب می کردید از کفر اکنون حواله عذاب بدیگری مکنید إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بدرستی و راستی آنها که بدروغ داشتند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را از قرآن و دلائل قدرت وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمانبرداری آن لَا تُفَتَّحُ گشوده نشود لَهُمْ برای دعاهای ایشان یا بجهت نزول رحمت بر ایشان أَبْوَابُ السَّمَاءِ درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها را بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای آسمان هفتم است وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ تا وقتیکه در آید شتر فِي سَمِّ

ع

الخیاط در سوراخ سوزن و بهیچ صورت هرگز جمل در سوراخ نرود و کافر هرگز به بهشت نرود وکذلک و مانند این پاداش نجزی المجرمین ۝ جزا دهیم مجرمان را یعنی
کافران را لهم مر ایشان را باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند و من فوقهم و از زبر ایشان غواش و پوششها باشد
هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش باشد وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین ۝ پاداش دهیم کافران را والذین آمنوا
و آنانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمانبرداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق
طاقت بشریت میفرماید لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم نفسا هیچ تنی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشد بران و تواند بجا آوردن آن و این جمله معترضه
بود میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها
خالدون ۝ ایشان در بهشت باقی و دائم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد آنچه سبب
عداوت باشد تجری میرود من تحتهم الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل
خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هدانا راه نمود ما را لهذا تا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست
وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه میتوانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکریست که بهشتیان بنعمت
هدایت او کنند زیرا که بی توفیق رفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت الهی نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد رباعی
گر بدرقه لطف تو نماید راه ÷ از راه تو هیچکس نگردد آگاه ÷ وانانکه بره رسند و باید رفتن ÷ توفیق رفیق ار نشود واویلاه لقد جاءت دیگر گویند
بهشتیان بدرستیکه آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بمدد ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت
ان تلکم الجنة این آن بهشت است که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آن را بما کنتم تعملون ۝ بانچه بودید
که عمل میکردید بر طریق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنجست و دیگر آنکه میراث گرفتگان اند از کافران چنانچه در خبر
آمده که هیچکس نباشد الا که مر او را منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مومنان را میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث مومنان
رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستیکه
یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود ما را پروردگار ما از مثوبتها حقا راست بی شبهه فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم
آنچه وعده کرده بود شما را آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و درست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود
فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستیکه لعنت خدای
علی الظالمین ۝ بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمان را عن سبیل الله
از راه خدای ویبغونها عوجا و میطلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان ببرای آخرت
کافرون ۝ ناگرویدگان بودند وبینهما و میان بهشت و دوزخ حجاب پرده است یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون
سور باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نخواهند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از
مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون میشناسند این رجال کلا هر یک را از اهل بهشت و دوزخ
بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی و دوزخیان سیاه روی باشند و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف اند
باحوال فریقین و اینها انبیاء باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملائکه بصورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان است اینجا

منازل خود را در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و خلاصی از آن می‌طلبند و متحیر می‌باشند و در تفسیر ثعلبی منقولست
از ابن عباس رض که اعراف موضعی بلندست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رض بر آنجا باشند و دوستان خدای را بشناسند بتازگی و سفید رویی و دشمنان
خدای را دانند به تیرگی و سیاه رویی و گویند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا یکی از ابوین ایشان راضی بود و دیگری ناراضی یا موحدان
باشند مقصر در عمل و بدین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت وَنَادَوْا و آواز دهند اصحاب
اعراف أَصْحَابَ الْجَنَّةِ اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ تحیت خدای بر شما باد یا خوشحالی شما
که بدار السلام بسلامت رسیدید لَمْ يَدْخُلُوهَا هنوز اهل اعراف در بهشت در نیامده باشند وَهُمْ يَطْمَعُونَ و ایشان طمع میدارند که در آیند
قولی آنست که آخرین کسان که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکورست که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف
مساوی باشد و ایشان هم در بهشت می‌نگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجده خوانند و آن آخرین تکلیفیست روز قیامت
اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح گردد و به بهشت در آیند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ و هرگاه که چشمهای ایشان بگردانند
و در تفسیر زاهدی فرموده که حق سبحانه و تعالی فرشته را فرماید تا روی ایشان بگرداند تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ بسوی دوزخیان قَالُوا ایشان پناه گیرند
بخدای و گویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مدار ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى
أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ و آواز دهند اصحاب اعراف رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ مردانی را که بشناسند ایشان بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان از سواد وجه
و زرقه عین و آن شناختگان رؤسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابو جهل و عاص بن وائل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میگفتند که خدای
امثال بلال و عمار و صهیب که فقرای صحابه رض اند به بهشت برد و ما را بدوزخ هرگز چنین نباشد و سوگند میخوردند که خدای بندگان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند
قَالُوا گویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید مَا أَغْنَى عَنْكُمْ دفع نکرد از شما عذاب را جَمْعُكُمْ مالیکه جمع میکردید یا کثرت انصار و اعوان شما وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَكْبِرُونَ و آنچه بود دیگر گردنکشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما مانع عذاب شما نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب
و صهیب و امثال ایشان رض کافران گویند أَهَؤُلَاءِ آیا این گروه الَّذِينَ آنانند که در دنیا أَقْسَمْتُمْ سوگند میخوردید که البته لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ خدای
هرگز نرساند بدیشان بخشایش خود را حالا برحمت حق ایشان به بهشت اند و چون اصحاب اعراف ازین سخن فارغ گردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را گوید
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید به بهشت لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ هیچ ترسی نیست بر شما از مخاوف و شدائد وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهناک شوید
از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رض فرمود که چون اهل اعراف به بهشت در آیند دوزخیان را طمع فرح بعد الیاس پدید آید گویند خدایا ما را خویشانند
در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخن گوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخیان نگرند و خویشان خود را نشناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد
اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کنیت ایشان را بخوانند از ایشان شراب و طعام بهشت خواهند چنانچه میفرماید وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ
و آواز دهند دوزخیان أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بهشتیان را و توقع کنند أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا آنکه بریزید بر ما مِنَ الْمَاءِ از آب بهشت بدان مقدار که
تشنگی ما ببرد أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قَالُوا گویند بهشتیان
در جواب ایشان إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای حَرَّمَهُمَا حرام کرده است طعام و شراب بهشت عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا
آنانکه فرا گرفتند دِينَهُمْ دین خود را لَهْوًا وَلَعِبًا مشغولی و بازی چه ایشان در عید خود بحوالی کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و بفریفت مر ایشان را زندگانی دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست فریبنده

ومکاریست بازی دهنده مثنوی ورویه اعتبار خواهیست + دررهگذر اجل سرابیست + مشغول شو بسرخ و زردش + اندیشه مکن ز گرم و سردش +
سرمایه اقست زنهار خود را از فریب او نگهدارید + فَالْيَوْمَ نَنْسٰهُمْ پس امروز فراگذاریم ایشانرا در آتش كَمَا نَسُوْا چنانچه ایشان فروگذاشتند و بر خاطر
نگذرانیدند لِقَآءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا دیدن این روز را وَمَا كَانُوْا وچنان بودند که از روی عناد بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ ۝ انکار میکردند علامات ربوبیت
یا آیات کتاب ما را وَلَقَدْ جِئْنٰهُمْ وهر آینه آوردیم برای این گروه کفار بِكِتٰبٍ فَصَّلْنٰهُ بکتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هرچه بکار اید در او
عَلٰى عِلْمٍ واین بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هُدًى وآوردیم این کتاب را راه نماینده وَّرَحْمَةً و خداوند بخشش لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝
برای گروهی که میگروند هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا انتظاری می برند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند اِلَّا تَاْوِيْلَهٗ مگر عاقبت کتاب و حقیقت آن را
از وعد و وعید یعنی منتظر اند آنچه خدای تعالی وعده کرده است درین کتاب از ثواب عقاب تا ببینند که راست میشود یا نی يَوْمَ يَاْتِيْ تَاْوِيْلُهٗ روزیکه
بیاید عاقبت کار یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد يَقُوْلُ الَّذِيْنَ گویند آنانکه نَسُوْهُ ترک کردند کتاب مفصل را مِنْ
قَبْلُ پیش ازین در دنیا یعنی چون کافران که بقرآن نگرویدند دران روز ظاهر گردد صدق سخن خدای تعالی گویند قَدْ جَآءَتْ بدرستیکه آمده بودند
رُسُلُ رَبِّنَا فرستادگان آفریدگار ما بِالْحَقِّ براستی و بدرستی و ما تکذیب کردیم و آن خطائی عظیم بود فَهَلْ لَّنَا پس آیا هست مارا مِنْ شُفَعَآءَ
درخواست کنندگان فَيَشْفَعُوْا لَنَآ تا شفاعت کنند برای ما امروز اَوْ نُرَدُّ یا باز گردانیده شویم با دنیا فَنَعْمَلَ پس عمل کنیم غَيْرَ الَّذِيْ جز آنکه كُنَّا
نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب بوحدت قائل شویم نه بشرک پس نه کسی ایشانرا شفاعت کند و نه بدنیا ایشانرا باز آرند قَدْ
خَسِرُوْٓا بدرستیکه زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شد از ایشان مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝
آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میگفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای **بیت** یه روز بد و دلم امیدی میداشت + امروز برفت و نا امیدم بگذاشت +
اِنَّ رَبَّكُمُ بدرستی که پروردگار شما علی التحقیق اللّٰهُ خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ اوست آنکس که بیافرید آسمانها
وَالْاَرْضَ و زمین فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین روزی که عبارت از مدتیست معین از زمان طلوع شمس
تا زمان غروب او نبوده در تبیان گوید که در شش روز از ایام آخرت که هر روزی هزار ساله دنیاست و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و قول اول
اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه کن دلیلیست بر اختیار قادر مختار و اشارتیست بر رعایت تانی در امور و ترک عجلت
و اضطراب و نکته العجلة من الشیطان والتانی من الرحمٰن موید این سخنست و فی المثنوی المعنوی **مثنوی** مکر شیطانست تعجیل و شتاب + خوی رحمانست صبر و احتساب +
با تانی گشت موجود از خدا + تا بشش روز این زمین و چرخها + ورنه قادر بود کز کن فیکون + صد زمین و چرخ آوردی برون + این تانی از پی تعلیم تست +
صبر کن در کار دیر آی و درست + ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بر آفریدن عرش یا مستولی شد امر او بدان یا مستولی گشت بدان و تخصیص
عرش باستیلای حق بر و جهت آن باشد که عرش اعظم مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدایرا بلا کیف لا وصف و این از جمله
متشابهات قرآنست ما بدو ایمان آریم و تاویل آن بحق میگذاریم يُغْشِي الَّيْلَ در میکشد خدای شب تاریک را النَّهَارَ در روز روشن یعنی پوشیده میگرداند
روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را نگفت اکتفا با حد الضدین يَطْلُبُهٗ میجوید شب روز را یعنی از پی او در می آید حَثِيْثًا شتاب کننده روز
نیز بسرعت طالب شب است وَّالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را وَالنُّجُوْمَ و ستارگان مُسَخَّرٰتٍۭ بِاَمْرِهٖ رام شدگان بفرمان او اَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ
بدانید که خدایراست آفریدن بدائع مخلوقات و فرمان نافذ بامر او راست هرچه آفریده شده و تصرف در آنها راست تَبٰرَكَ اللّٰهُ بزرگست خدای
بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ آفریدگار همه عالمیانست اُدْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را

ع ۶

تَضَرُّعًا بزاری وَّخُفْيَةً و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم بباطن و را بشناسید و او را پرستید تضرع مشتانه احتیاج اشاشت و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را سوی ناامیدی نیست مصرع نومید نیم که ناامیدی کفرست اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِیْنَ دوست نمیدارد از حد در گذرندگانرا یعنی آنها که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود یا چیزی طلبند از خدای که لائق آن نباشد چون رتبه انبیا و صعود بر مدارج سما وَلَا تُفْسِدُوْا و افساد مکنید فِی الْاَرْضِ در زمین بکفر یا ظلم بَعْدَ اِصْلَاحِهَا بعد از اصلاح آن بایمان یا بعدل وَادْعُوْهُ و بخوانید خدای را خَوْفًا از بیم عقاب وَّطَمَعًا و باُمید ثواب او اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ بدرستیکه رحمت خدای قَرِیْبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ ۝ نزدیکست به نیکوکاران و ایشان محسن العمل اند چون عابدان یا محسن الامل چون عاصیان که امید بهمه رحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست در مناجات شیخ الاسلام است که خدایا اگر وفاداران بتو امید دارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند بیت من اگر جفاست کارم بتو بس امیدوارم بجز از تو کس ندارم که توقع وفائی ۞ وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آنکه یُرْسِلُ الرِّیٰحَ میفرستد بادهای چهارگانه را بُشْرًا مژده دهندگان بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهٖ پیش آمدن باران حَتّٰۤی اِذَاۤ اَقَلَّتْ تا چون بردارند بادهای سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گرانبار را گفته اند که باد صبا ابر را از زمین بر انگیزد و باد شمال همه را جمع کند و باد جنوب بباریدن قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را متفرق سازد و به هر تقدیر چون برابر دارند سُقْنٰهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ برای احیای زمین مرده فَاَنْزَلْنَا بِهِ الْمَآءَ پس فرو فرستیم بدین ابر آب باران زمین فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آریم بدان آب مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از هر نوع میوه ها كَذٰلِكَ همچنانکه زمین مرده را به نبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتٰى زنده کنیم و بیرون آریم مردگانرا از قبرهای ایشان و احیا ارض نمودار احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ۝ تا شاید که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدینصورت بدان معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از سنگ و ریگ که شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهٗ بیرون می آید رستنی او بِاِذْنِ رَبِّهٖ بفرمان خدای و مشیت او که بیرون می آید بآسانی و خوبی وَالَّذِیْ خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ بیرون نیاید گیاه او اِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در آن هیچ نفعی نباشد این تمثیلیست که حق سبحانه و تعالی ایراد فرموده در شان مومن و کافر تشبیه کرده است دل مومن را بزمینی پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ از سحاب کلام رب الارباب بر دل مومن بارد انوار طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد چون کافر استماع سخن حق کند زمین دلش تخم صحبت قبول نکند و از وی هیچ صفتی که بکار آید بظهور نیاید بیت زمین شوره سنبل بر نیارد ۞ در و تخم عمل ضایع مگردان ۞ كَذٰلِكَ همچنان این مثل بیان کردیم نُصَرِّفُ الْاٰيٰتِ میگردانیم این آیتها را و ضرب امثال در فنون احوال میکنیم لِقَوْمٍ يَّشْكُرُوْنَ ۝ برای گروهی که شکر نعمت فهم و ادراک بجا آرند و در این شانها تفکر نموده بهره اعتبار بردارند لَقَدْ اَرْسَلْنَا بدرستیکه ما فرستادیم نُوْحًا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را و فرستادیم بنجاه سالگی اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ يٰقَوْمِ پس گفت نوح ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را به یگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ هیچ معبودی بجز او پس فرمان وی برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید اِنِّیْۤ اَخَافُ بدرستیکه من می ترسم عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نیارید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝ عذاب روزی بزرگ را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قَالَ الْمَلَاُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهٖۤ از قوم او اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا ای نوح فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدایان بعبادت یک خدای دلالت میکنی قَالَ گفت نوح در جواب ایشان يٰقَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِیْ ضَلٰلَةٌ نیست با من هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَّلٰكِنِّیْ رَسُوْلٌ و لیکن من رسولم مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از پروردگار عالمیان اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّیْ پیغامهای پروردگار خویش وَاَنْصَحُ لَكُمْ و نصیحت میکنم شما را جهت صلاح شما وَاَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای که بمن آمده مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه شما نمیدانید قوم نوح

ع ۷

عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و نمی‌دانستند چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت أَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت
می‌دارید و عجب می‌نمائید أَنْ جَاءَكُمْ ازانکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از جنس
شما یعنی آدمی هم‌زبان شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت وَلِتَتَّقُوا و تا بپرهیزید شما از خشم خدای لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ ○ و تا شاید که بر شما ببخشد بسبب آن پرهیز کردن از شرک فَكَذَّبُوهُ پس دروغ داشتند قوم نوح ع را و نوح ع دعا کرد بهلاکت قوم و خدای
حکم فرمود تا کشتی بساخت و با مومنان بکشتی درآمد حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران را هلاک کرد و نوح ع با اهل سفینه سالم ماندند چنانچه حق تعالی می‌فرماید
فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانرا نیز که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد
و چهل زن وَأَغْرَقْنَا و غرق ساختیم بطوفان الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنان را که بدروغ شمرده بودند دلالت وحدانیت ما یا معجزات نوح ع بر نبوت
إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه قوم نوح ع بودند قَوْمًا عَمِينَ ○ گروهی کوران که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و باقی قصهٔ نوح ع در بعضی
آیات و سور خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَإِلَىٰ عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد أَخَاهُمْ هُودًا برادر ایشان در نسب یعنی خویشاوند ایشان هود ع را و عاد که قبیله
بازرا بدو خوانده‌اند چهارم پدر هود ست و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوحست ع و نزد اهل سیر نام هود عابر ست و او پسر صالح بن ارفخشد بن سام بن نوحست و برین
قول از ابنای عم عاد باشد و قبیلهٔ عاد مردم بلند بالا و تناور بودند و از ایشان در تمام روی زمین آن زمان قبیله عظیم‌تر نبود و مردم بسیار بودند و مال افزون داشتند و عمر
در پرستش بتان میگذرانیدند حق تعالی هود ع را بر ایشان فرستاد تا بمیان قبیله آمد و ایشانرا بحق دعوت کرد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من اعْبُدُوا
اللَّهَ بپرستید خدای را بیگانگی او و قائل شوید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ بجز وی بتان مستحق عبادت نیستند أَفَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا نمی‌ترسید
از عذاب خدای قَالَ الْمَلَأُ گفتند گروهی از بزرگان پیشوایان الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهِ از گروه او چه بعضی از اشراف قوم او مسلمان
بودند چون مرثد بن سعد و متابعان او و اما کافران گفتند ای هود إِنَّا لَنَرَاكَ بدرستیکه ما ترا می‌بینیم متمکن فِي سَفَاهَةٍ در بیخردی که دین قدیم را میگذاری و دین
محدث می‌آری وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ و بتحقیق ما گمان میبریم ترا مِنَ الْكَاذِبِينَ ○ از دروغگویان در آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود ع که ای گروه من
لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و حماقت وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ ولیکن من فرستاده‌ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ از پروردگار عالمیان أُبَلِّغُكُمْ میرسانم به شما
رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای آفریدگار خود را وَأَنَا لَكُمْ و من شما را نَاصِحٌ أَمِينٌ ○ نصیحت کننده‌ام راست گوی و بیخیانت أَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می‌آید
شما را أَنْ جَاءَكُمْ ازانکه بیاید بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ بر زبان مردی از جنس شما یعنی هم نسب شما
که او را دانید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر آنکه لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند شما را از عقوبت الهی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نعمت خدا را إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ
چون گردانید شما را پس نشینان و ساکنان زمین احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود شما را
در آفرینش بَصْطَةً قوتی یا زیادتی و داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته‌اند مراد از بصطه طول قامتست که مقدار کوتاه‌ترین قدهای ایشان شصت گز بوده و درازترین
صد گز فَاذْكُرُوا پس یاد کنید آلَاءَ اللَّهِ نعمتهای خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ○ تا شاید که شما رستگار شوید قَالُوا گفتند آن گروه مر هود ع را أَجِئْتَنَا
آیا آمده بما لِنَعْبُدَ اللَّهَ تا بفرمائی که بپرستیم ما خدای را وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فرو گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
آنچیزها که بودند که می‌پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادت ایشان نمی‌کنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ○ اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود ع قَدْ وَقَعَ
بدرستیکه واجب شد عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ بر شما یا فرود آید بشما از پروردگار شما عذابی و خشمی أَتُجَادِلُونَنِي آیا مجادله میکنید با من

ع ۶

فِیۡۤ اَسۡمَآءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اید بعضی را ساقیه میگفتند و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان میبارد و برخی را حافظه
میخواندند بظن آنکه در سفر نگاهبان ایشانند و همچنین رازقه و سالمه و گمان ایشان آن بود که ارزاق و سلامتی احوال از ایشانست و این الفاظ اسمار بودند
بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر اینها نبود پس هود فرمود که شما جدال میکنید در چیزها که از روی جهالت سَمَّیۡتُمُوۡهَآ اَنۡتُمۡ شما نام نهاده اید
ایشانرا وَ اٰبَآؤُکُمۡ و پدران شما مَّا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا فرستاده است خدای بجواز عبادت ایشان مِنۡ سُلۡطٰنٍ هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد و شما عناد
و مکابره می ورزید فَانۡتَظِرُوۡۤا پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را اِنِّیۡ مَعَکُمۡ بدرستیکه من نیز با شما مِّنَ الۡمُنۡتَظِرِیۡنَ از منتظرانم مرا ورده اند که خدای تعالی
سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند و دران زمان هرگاه بلیه نازل شدی توجه بموضعی نمودندی که حالا خانه کعبه است و آنجا پشته از ریگ
سرخ رنگ بود که مسلم و مشرک رجوع بدانجا کردندی بعد از عرض حاجات طلب دفع آفات بمطالب فائز شدندی و از مخاوف خلاص یافتندی پس قوم عاد
تجهیز آن سفر نموده قیل بن عنز و مرثد بن سعد با هفتاد نفر از اعیان قبیله خود بمکه رفتند و بر معاویه بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که دران وقت حاکم مکه بود
نزول کردند و بعد از اقامت وظائف ضیافت اجازت طلبیده خواستند که بسمت دعا و طلب باران بموضع معین روند مرثد که یکی از رؤسای عاد بود
و به هود ع ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که اطاعت هود ع نمائید و از در توبه و استغفار در آئید تا حق تعالی از سحاب عنایت بر شما باران
رحمت باراند پس قیل و اصحاب او از معاویه درخواستند تا او را بند کرده نگهداشت و نگذاشت که بموضع دعا رود و قیل با قوم خود بدانجا رفته گفت خدایا بده قوم عاد را
از باران آنچه میخواهند فی الحال سه پاره ابر برآمد یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و منادی ندا کرد که ای قیل ازین سه ابر آنچه میخواهی یکی برای قوم خود اختیار کن قیل
ابر سیاه اختیار کرد که باران او بیشتر میباشد و از مکه بیرون آمده با قوم خود روی ببلاد قوم خود نهاد و چون بوادی مغیث که از مساکن ایشان بود رسیدند و بشارت ابر
بمردم قبیله رسانید عادیان خوشدل شده بتفرج ابر از منازل خود بیرون آمدند عذاب الهی بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا باد صرصر گویند
در هفت و هشت روز تمام عادیانرا اهلاک کرد و هود ع با قوم خود بسلامت ماندند و تفاصیل این قصه در اثنای آیات مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و حق تعالی
از نجات مومنان و هلاک کافران خبر میدهد فَاَنۡجَیۡنٰهُ پس نجات دادیم ما هود را وَ الَّذِیۡنَ مَعَهٗ و آنانکه با وی بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند
بِرَحۡمَةٍ مِّنَّا برسانیدن بخششی و بخشایشی بود از ما بر ایشان وَ قَطَعۡنَا و ببریدیم دابِرَ الَّذِیۡنَ کَذَّبُوۡا بنیاد آنرا که تکذیب کردند و نگرویدند بِاٰیٰتِنَا
بنشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا مستاصل ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم وَ مَا کَانُوۡا مُؤۡمِنِیۡنَ ۝ و نبودند قوم عاد گرویدگان بوحدت معبود و برسالت هود
وَ اِلٰی ثَمُوۡدَ و فرستادیم بقبیله ثمود و ایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسب ایشان ثمود بن جابر بن ارم بن سام بن نوح ع منتهی میشد و مساکن ایشان زمینی بود
که آنرا حجر میگفتند مابین ولایت حجاز و شام و این مردم بت میپرستیدند حق سبحانه و تعالی بدیشان فرستاد اَخَاهُمۡ صٰلِحًا برادر ایشانرا در نسب که صالح ع بود
و صالح به پنج پشت بثمود میرسید قَالَ گفت صالح ع چون برسالت بر ایشان آمد یٰقَوۡمِ اعۡبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید خدایرا بی شریک مَا لَکُمۡ
مِّنۡ اِلٰهٍ غَیۡرُهٗ نیست شما را معبودی که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز وی قوم ثمود بسبب کثرت عدد و بسیاری مال و توانائی جثه تکذیب صالح ع کردند
گفتند که ما را آیتی بنما که بدان استدلال کنیم بر رسالت تو صالح ع متوجه آیت مطلبید گفتند با ما بصحرا بیرون آی که فردا عید ماست و بتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد
و تو از خدای خود چیزی درخواه ما نیز از خدایان خود چیزی درخواهیم پس دعای هر که بمحل اجابت رسد دیگر از متابعت او باید که بیرون نرود و قرار داده روز دیگر
بیرون رفتند و هر نوع حاجتیکه از بتان طلبیدند اثر نجاح بظهور نامد پس خجلت زده و رسوا شده سرهای ملال در پیش افگندند جندع بن عمرو که یکی از اشراف
قبیله ثمود بود اشارت بسنگی کرد که منفرد در صحرا افتاده بود و آنرا کاثبه میگفتند و گفت ای صالح بیرون آر ازین سنگ برای ما ناقه مشابه شتر بختی بسیار موی آبستن باشد
صالح ع فرمود که اگر خدای من بقدرت کامله خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری ازین سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند میگرویم و پرستش خدای تو

ع ۸ ربع

میکنیم

میکنیم و برین شرط سوگند یاد کردند صالح ع دو رکعت نماز بگزارد و بدعا از حضرت عزت جل و علا اظهار آن معجزه طلب نمود فی الحال صخره در حرکت آمد چون ماده
شتری که بوقت زادن ناله کند بنالید و بشگافت و ناقه بدان صفه که مدعای قوم بود بیرون آمد در غایت بزرگی چنانچه از یک طرف تا پهلوی دیگر صد ذراع بود
و در عظمت جثه چون کوهی نمود و فی الحال بنهاد بچه مانند خود و مردمان در آن مینگریستند جندع را مدد توفیق رفیق شده فی الحال ایمان آورد و بواقی اشراف
قبیله ثمود در بادیه خذلان سرگردان ماندند و دست انکار از آستین استکبار بیرون کردند **قطعه** یکی بنور عنایت ره هدایت یافت + یکی بوادی خذلان بماند
سرگردان + یکی بوسوسه دیو رفت سوی سقر + یکی ز پیروی حق گرفت ملک جنان + القصه آن شتر میان قوم بماند و در مرعای ایشان میچرید و آب چاههای
ایشان بطریق نوبت غب و را میرسید و صالح ع بعد از ظهور این معجزه گفت ای قوم قد جاءتکم بدرستیکه آمد بشما بینة من ربکم معجزه روشن از پروردگار
شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من هذه ناقة الله این شتر خدا ایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعنی خدای بیرون آورد این ناقه را
از صخره که شبه تا باشد لکم آیة مر شما را برهانی بر پیغمبری من فذروها پس بگذارید این ناقه را تأکل فی ارض الله تا بخورد گیاه در زمین
خدای و شما را در خوردن او هیچ مؤنتی نباشد و لا تمسوها بسوء و مرسانید بوی هیچ بدی فیأخذکم پس فرا گیرد شما را عذاب
الیم عذابی دردناک که استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه باقامت ایشان بر کفر بعد از شهود معجزه و عقر ناقه دلیل عتو ایشانست
در کفر واذکروا و یاد کنید نعمت خدای را اذ جعلکم چون گردانید شما را خلفاء جای نشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاک قوم عاد و بوأکم
و جای داد شما را فی الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهای نرم قصورا کوشکهای جای تابستان و تنحتون
الجبال و سوراخ میکنید در کوهها یعنی میتراشید در سنگ بیوتا خانهای برای زمستان فاذکروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهای خدای از تمکین
در زمین و قوت کندن کوهها و لا تعثوا و در تباهی غایت مجوئید فی الارض در زمین حجر مفسدین در حالتیکه قاصدان فساد باشید
ایشان از جواب صالح ع اعراض نمودند و متعرض عصیان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذین استکبروا آنانکه تکبر و سرکشی
میکردند من قومه از قوم صالح ع للذین استضعفوا مر آنکسانرا که از ضعیفان شمرده بودند یعنی بیچارگان لمن آمن منهم مر آنکسان را که
گرویده بودند از ضعیفان و فقیران أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل آنرا که صالح ع فرستاده شده است من ربه از نزد پروردگار او
و این سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعفا انا بدرستیکه ما بما ارسل به بآنچیز که صالح را بدان فرستاده اند یعنی توحید و عبادت
مؤمنون گرویدگانیم قال الذین استکبروا گفتند آنانکه سرکشی میکردند از ایمان بخدای و به پیغمبر او انا بتحقیق که ما بالذی آمنتم به بآنچیزی که
شما گرویده اید بدان کافرون ناگرویدگان و منکرانیم آورده اند که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزی که نوبت او بود تمام آب چاههای
ایشان را می آشامید و در روزی که نوبت قوم بود آب چاهها بچهار پایان ایشان وفا نمی کرد و دیگر تابستان بظهر وادی میرفت چه ظهر وادی سردتر
بود و انعام قوم از و هراسان شده ببطن وادی میرفتند و زمستان ببطن وادی توجه مینمود و بطن وادی گرمتر بود و چهارپایان بظهر وادی میرفتند
و از ین جهت ضرر بدیشان میرسید و دو زن که ایشانرا عنیزه و صدوقه میگفتند مواشی بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف و
مصدع بن دهر را بران آوردند که ناقه را پی کردند چنانچه تفاصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و کشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بدیشان چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید فعقروا الناقة پس پی کردند و بکشتند ناقه را و عتوا و سرکشی کردند عن امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش
و قالوا و گفتند از روی استهزا یا صالح ائتنا ای صالح بیار آنچیزی را که بما تعدنا وعده میکنی ما را از عذاب ان کنت من المرسلین اگر هستی تو
از فرستادگان براستی فأخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فأصبحوا پس بامداد کردند یعنی گشتند

فِي دَارِهِمْ در سرایهای خویش جٰثِمِينَ بر روی در افتادگان و بر جای مردگان ○ فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ پس روی بگردانید صالح ع از ایشان وقتیکه او را
بکشتن ایشان خدای تعالی فرموده که من قوم ثمود را بصیحه جبرئیل و بزلزله هلاک خواهم کرد وَقَالَ و گفت صالح ع از روی تحسر يٰقَوْمِ ای گروه من لَقَدْ
اَبْلَغْتُكُمْ بخدای که برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّيْ پیغام پروردگار من که بادای آن مامور بودم وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت
وَلٰكِنْ لَّا تُحِبُّوْنَ ولیکن دوست نمیدارید شما و پیروی نمیکنید النّٰصِحِيْنَ نصیحت کنندگانرا ○ که از راه مهربانی شما را بایمان خوانند و از اتباع نفس و شیطان
منع کنند وَلُوْطًا و یاد کن ای محمد لوط بن هاران بن آزر بن ناخور که برادرزاده ابراهیم ع بود آورده اند چون ابراهیم ع از بابل متوجه شام شد برادرزاده او نیز
همراه وی بود خدای تعالی ویرا پیغمبری داد و باهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوما و آن اعظم مدائن بود و دیگر عامورا و داد ما و صابورا
و سعودا و گویند صعود در هر شهری چهار هزار هزار آدمی بودند لوط ع بسدوما آمد و خلق را بخدا دعوت کرد و بست و نه سال در میان ایشان بود و بخیرات امر
میفرمود و از فواحش نهی میکرد و یکی از فواحش ایشان لواطت بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود ای محمد یاد کن قصه لوط ع را
اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر اهل سدوما را که لوط ع میان ایشان بود اَتَاْتُوْنَ آیا می آیید شما الْفَاحِشَةَ بدین عمل زشت یعنی لواطت
مَا سَبَقَكُمْ بِهَا کسی پیشی نگرفت بر شما بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ○ از عالمیان اِنَّكُمْ آیا شما
و حفص انکم بطریق خبر خواند یعنی بدرستیکه شما ای قوم لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ می آیید بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِّنْ دُوْنِ النِّسَاۗءِ بدون زنان که
مباح کرده شده اند بر شما پس بطریق حق نیستید بَلْ اَنْتُمْ بلکه هستید شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ○ گروهی اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان
وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهٖٓ جواب قوم لوط ع باز این کلام اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند بعضی از مردم سدوما بعضی را اَخْرِجُوْهُمْ بیرون کنید
لوط را و دختران او را و آنها را که ایمان آورده اند مِّنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی سدوما اِنَّهُمْ بدرستیکه لوط و متابعان او اُنَاسٌ يَّتَطَهَّرُوْنَ ○ مردمانند
که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی درین عمل با متفق نیستند حق سبحانه و تعالی این جواب از ایشان نپسندید و عذاب بر ایشان فرو آمد چنانچه
تفصیل آن بیاید انشاء الله تعالی و چون عذاب نازل شد فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم لوط را وَاَهْلَهٗٓ و کسان او را از اهل بیت و مومنان
اِلَّا امْرَاَتَهٗ مگر زن او را که واعله نام داشت کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط ع اغوا مینمود كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِيْنَ ○ بود آن زن از باقی ماندگان در دیار خود
یعنی در رفتن با لوط ع اتفاق نکرد و در میان قوم لوط هلاک شد وَاَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط ع مَّطَرًا بارانی و چه بارانی یعنی عجب آن سنگ بود
که بر سر قوم لوط ع بارید فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِيْنَ ○ آخر کار گنهکاران وَاِلٰى مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی
اولاد مدین که پسر ابراهیم ع بود اَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین قَالَ گفت يٰقَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید
خدای را مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ هیچ معبودی بحق جز وی قَدْ جَاۗءَتْكُمْ بدرستیکه آمد بشما بَيِّنَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ معجزه روشن از پروردگار
شما در قرآن معجزه شعیب مذکور نیست و در احادیث نیز بنظر فقیر نرسیده اما در آیات باهرات که ذکر معجزات انبیا میکنند میگویند که معجزه شعیب آن بود که چون
خواستی که بکوهی بلند بر آمدی کوه سر خود را فرود آوردی تا شعیب باسانی بر صعود کردی و هر آینه قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از دیگری بزرگتر
بدان بزرگتر خریدندی و بدان خردتر فروختندی با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ایشانرا گفت که من شما را بخدای میخوانم و آیتی روشن
بشما بنمایم فَاَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آله کیل را وَالْمِيْزَانَ و آله وزن را یا در کیل و اوزان راستی کنید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را
اَشْيَاۗءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی در خرید و فروخت خیانت مکنید وَلَا تُفْسِدُوْا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِي الْاَرْضِ در زمین بَعْدَ اِصْلَاحِهَا
بعد از اصلاح آن زمین ببعثت انبیا و انزال کتب ذٰلِكُمْ این عمل که میفرمایم خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ○

ع ۱۲

اگر هستید شما گرویدگان چون قوم شعیب در شهر بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در صحرا راه زدندی پس ایشان را چنانچه از بخس منع کرد از قطع طریق
نیز نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوْا و منشینید بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ اموال تُوْعِدُوْنَ بترسانید مردمان را و گفته اند ایشان بر سر راهها
نشستندی هر که خواستی که بملازمت شعیب ع رود او را تخویف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید که وعید کنید طالبان حق را وَتَصُدُّوْنَ
و باز دارید عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای مَنْ اٰمَنَ بِهٖ آنکس را که ایمان آورده است بخدای وَتَبْغُوْنَهَا عِوَجًا و بجوئید برای خدا عوجی یعنی طلب
آن کنید وَاذْكُرُوْٓا و یاد کنید منت خدای را بر خود اِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيْلًا اندکی از جهت عدد و عدد فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید خدای
شما را یا آنکه برکت کرد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین بن ابراهیم ع دختر لوط را بخواست و خدای ایشان را فرزندان بسیار داد و توانگر گردانید
پس شعیب این نعمت را بیاد ایشان داد و گفت وَانْظُرُوْا و بنگرید كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ آخر کار تباه کاران از امم گذشته
که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت وَاِنْ كَانَ طَآئِفَةٌ و اگر چنانچه گروهی مِّنْكُمْ از شما
اٰمَنُوْا بگرویدند بِالَّذِيْٓ بآنچیزی که براستی اُرْسِلْتُ بِهٖ فرستاده شده ام بآن وَطَآئِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَّمْ يُؤْمِنُوْا
نگرویدند قومی از مدین بشعیب ع ایمان آوردند و جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان
بودی بایستی که توانگری و وسعت معاش ایشانرا بودی شعیب فرمود اگر چه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوْا پس شکیبائی کنید حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ تا وقتیکه
حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ خدای بهترین حکم کنندگانست که در حکم او میل و مداهنت نیست

قَالَ الْمَلَاُ گفتند بزرگان الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا آنانکه گردنکشی کردند در پرستش خدای مِنْ قَوْمِهٖ

از قوم شعیب بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يٰشُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانرا نیز که گرویده اند بیرون
میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَآ از دیه خویش اَوْ لَتَعُوْدُنَّ یا عود خواهید کرد شما فِيْ مِلَّتِنَا در کیش ما که کیش ماست صاحب کشاف فرموده که چون
کافران گفتند ترا با آنها که ایمان آورده اند بیرون میکنیم جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب هرگز کافر نبوده و آنان مومنان بوده اند بر سبیل تغلیب گفتند
یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب ع جواب بدین وتیره داد قَالَ گفت شعیب ع اجبار میکنید ما را بعود اَوَلَوْ كُنَّا و اگر چه باشیم ما كٰرِهِيْنَ ناخواهان یعنی
چگونه درآئیم بدین شما و ما آنرا کاره ایم پس اگر عود کنیم بملت شما و گوئیم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا بدرستیکه افترا کرده باشیم
و بر بسته عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب آن بود که حق سبحانه ایشانرا امر کرده است که بدان طریق باشند و سبب بدین
آنرا ملت میگفتند پس شعیب فرمود که عود بملت شما و اعتقاد کردن که این ملت مامور بهاست افترا باشد بر خدای اِنْ عُدْنَا اگر ما باز گردیم یعنی
قوم من از مومنان باز گردند و بیایند فِيْ مِلَّتِكُمْ در کیش شما بَعْدَ اِذْ نَجّٰىنَا اللّٰهُ مِنْهَا بعد از آنکه برهانید خدای ما را از ملت شما پس ما مفتریان باشیم
وَمَا يَكُوْنُ لَنَآ و نشاید و روا نباشد ما را اَنْ نَّعُوْدَ فِيْهَآ آنکه بازگردیم بملت کفر اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا آفریدگار ما
ارتداد و عود ما را بآن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان تعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا رسنده هست پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا
از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و داناست بعاقبت کار همه کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و جز آن و شما در تهدیدی
که مینمائید از اخراج مومنان ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا بر خدای توکل کردیم و کار خود را بوی باز گذاشتیم پس شعیب ع چون از معاندان
بر تافت و بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه فرموده گفت رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا و میان قوم ما بِالْحَقِّ
براستی وَاَنْتَ خَيْرُ الْفٰتِحِيْنَ و تو بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند گروهی از اشراف قبیله الَّذِيْنَ كَفَرُوْا

الجزء التاسع

آنانکه کافر بودند بخدای مِن قَوْمِهِ از قوم شعیب با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اگر شما متابعت کنید شُعَيْبًا
شعیب را در سلوک طریق او و دین خود را بگذارید إِنَّكُمْ بدرستیکه باشید شما إِذًا لَّخَاسِرُونَ آن هنگام از زیان زدگان که آئین قدیم را گذاشته بدین
محدث بگروید و از روش پدران بگذرید یا بزرگان کفره هم با کفار خود گفتند که اگر دین خود را ترک کنید در زیان افتید زیرا که مدار نفع شما بر کم فروشی است
و او شما را از آن منع میکند پس پند شعیب نشنیدند و از کفر و خیانت باز نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فراگرفت ایشان را زلزله و در سوره
هود مذکور است که اهل مدین به صیحه هلاک شدند علما گفته اند که صیحه منکره در آمد که زمین را بلرزانید یا آنکه صیحه مقدمه زلزله است چه مقرر شد
که زلزله بی صیاح و ریاح نمی باشد و در خبر آمده که جبرئیل فریادی کرد زلزله در شهر ایشان افتاد و همه بلرزه در آمدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند فِي
دَارِهِمْ در شهر و منزل خود جَاثِمِينَ بر روی افتادگان یعنی بر زمین افتادند جسدهای بی ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه
تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گان كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا گوئیا هرگز نبوده اند دران شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا آنانکه بدروغ داشتند شعیب را
كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ایشان زیان زدگان در دنیا و عقبی بفوت مثوبت و لزوم عقوبت آورده اند که چون شعیب مبادی عذاب مشاهده
کرد از آن بلده عزم خروج کرد فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ پس روی بگردانید از کافران وَقَالَ يَا قَوْمِ و گفت از روی تحسر که ای قوم من لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستیکه
برسانیدم بشما رِسَالَاتِ رَبِّي پیغامهای پروردگار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی و گفته اند این خطاب با ایشان
بعد از هلاک ایشان بود چنانچه حضرت پیغمبر ما با کفار قریش خطاب کرد بعد از قتل ایشان در بدر و شعیب بعد از اظهار تاسف و تحسر بر قوم خود
خود را تسلیه داد و گفت فَكَيْفَ آسَىٰ پس چگونه تاسف و اندوه خورم و غمناک شوم عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاک قومی از کافران که مر تصدیق
نکردند پس بعد از قصص بعضی از امم ماضیه و هلاک ایشان به تکذیب پیغمبران تهدید مینماید کفار قریش را و میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما
فِي قَرْيَةٍ در شهری و دهی مِّن نَّبِيٍّ هیچ پیغمبری که او را تکذیب نکردند إِلَّا أَخَذْنَا مگر آنکه بگرفتیم أَهْلَهَا اهل آن شهر و ده را بِالْبَأْسَاءِ بسختی و
تنگی وَالضَّرَّاءِ و رنج و بیماری لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ شاید که ایشان زاری کنند و پند پذیر شده تصدیق نبی خود نمایند تا بلا مندفع گردد و چون
بلا و زحمت متنبه نشدند ما ایشان را بغنا و راحت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل کردیم مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجای بلا و مرض و شدت
سلامت و صحت و راحت حَتَّىٰ عَفَوا تا وقتیکه بسیار شدند هم بمال و هم برجال اینجا نیز آغاز کفران کردند وَّقَالُوا و گفتند این امنی و نعمت بجای
محنت و مضرت از عادت دهر و طبیعت روزگار است قَدْ مَسَّ بدرستیکه رسید آبَاءَنَا پدران ما را نیز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادی و سختی یعنی
در زمان گذشته گاهی قحط بودی و گاهی فراخی و وقتی صحت بودی و وقتی بیماری زمانی غم بودی و زمانی شادی این نه بسبب کفر و ایمان است
پس ما بر همان طریق میباشیم که میبودیم چون این قوم بر ناسپاسی و کفر رسوخ ورزیدند فَأَخَذْنَاهُم پس ما بگرفتیم ایشان را بَغْتَةً ناگهان یعنی
در حالتیکه ایمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان نمی دانستند که عذاب بدیشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم تر است از آنکه مقدمات عذاب
را دیده باشند و نزول آن را دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ و اگر چنانچه اهل آن دیها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه و ما حول او آمَنُوا بگرویدند
بخدای وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبر لَفَتَحْنَا هر آینه میکشادیم عَلَيْهِم برایشان و میدادیم ایشان را بَرَكَاتٍ برکتها و یادها
مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوات ایشان یا باریدن باران وَالْأَرْضِ و از زمین برویانیدن حاجات یا رستن نباتات وَلَٰكِن كَذَّبُوا
و لیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را فَأَخَذْنَاهُم پس بگرفتیم ما ایشان را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانچه بودند که کسب میکردند از کفر و معاصی و در حقایق سلمی
فرموده که اگر بندگان بگرویدندی بمواعید من و حذر کردندی از مخالفت امر من و بترسیدندی از تهدید من دلهای ایشان را بنور مشاهده خود روشنی

ع ٩

داوی که برکت سما اشارت بدینست و جارح و اعضای ایشانرا بخدمت خود بیاراستی که برکت ارض عبارت ازانست **مثنوی** در زمین و آسمان رهای
جو * میکشایند از پی اهل سجود * از زمین پر عبادت باز کن * بر سمای معرفت پرواز کن * أَفَأَمِنَ آیا ایمن شدند أَهْلُ الْقُرَىٰ اهل مکه و حوالی آن
بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ و حال آنکه ایشان
خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ آیا ایمن شدند اهل آن شهرها أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا آنکه بیاید
بدیشان عذاب ما ضُحًى در وقت چاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی بتصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست
مشغول باشند ملخص سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه بروز و نه بشب أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند اهل تکذیب
مَكْرَ اللَّهِ از ناگاه گرفتن خدای مکر استعارتست از استدراج بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند فَلَا يَأْمَنُ پس ایمن نشوند مَكْرَ اللَّهِ
از مکر خدای إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مگر گروهی زیان کاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آیا بیان
نکرد و راه ننمود خدای لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ برای آن کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند دران مِن بَعْدِ أَهْلِهَا
از پس هلاک آن مراد کفار زمان حضرت رسالت پناه اند که دیار امم ماضیه گرفته اند و خدای بر ایشان بیان کرد أَن لَّوْ نَشَاءُ آن را که اگر
خواهیم أَصَبْنَاهُم بگیریم ایشان را بِذُنُوبِهِمْ بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانچه پیشینیان ایشان را کردیم وَنَطْبَعُ
و مهر می نهیم عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمیشنوند از روی فهم و عبرت بجهت ختم قلب چه اگر دل
منشرحست انچه میشنوند در میبابد پس گوش دل از استماع کلام حق فائده دارد نه گوش آب و گل **مثنوی** این سخن از گوش دل باید شنود *
گوش گل اینجا ندارد هیچ سود * گوش سر با جمله حیوان همدمست * گوش سر مخصوص نسل آدمست * گوش سر چون جانب گوینده است *
گوش سر سهلست کر آگنده است * پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه میفرماید تِلْكَ الْقُرَىٰ آن شهرها که نسبت با امم مذکوره داشت چون
احقاف و حجر و موتفکات و غیر آن نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو مِنْ أَنبَائِهَا بعضی از خبرهای آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ و بدرستیکه آمدند
با اهالی آن رُسُلُهُم پیغمبران ایشان چون هود و صالح و لوط و شعیب بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن یا دلائل واضح فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس
نبودند که ایمان آورند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِن قَبْلُ بآنچه تکذیب میکردند قبل از آمدن ایشان یعنی مستمر بودند بر تکذیب و صلاحیت
قبول ایمان نداشتند بسبب رسوخ در کفر و بودن مهر بر دلهای ایشان كَذَٰلِكَ مانند آن مهرها سخت که بر دلهای کفار گذاشته بود يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر می نهد خدای عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهای ناگرویدگان مراد آنها اند از کفار قریش که خدای تعالی دانست که ایمان نیارند
وَمَا وَجَدْنَا و نیافتیم لِأَكْثَرِهِم مر بیشتر امم مذکوره را مِّنْ عَهْدٍ از وفای عهدی که در روز میثاق بسته بودند یا عهدی که در زمان خوف و
مضرت میکردند که اگر نجات یابیم ایمان آریم وَإِن وَجَدْنَا و بدرستیکه یافتیم أَكْثَرَهُمْ بیشتر ایشانرا لَفَاسِقِينَ شکنندگان عهد و پیمان
ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم و فرستادیم مِن بَعْدِهِم بعد ازین پیغمبران مذکور مُّوسَىٰ موسی بن عمران بِآيَاتِنَا بمعجزاتیکه او را عطا
کرده بودیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان فرعون لقب ملوک مصر بوده چون قیصر و کسری و خاقان
و تبع که القاب سلاطین فارس و روم و چین و یمن است وَمَلَئِهِ و بسوی اکابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم کردند یعنی کافر شدند فرعون
و قوم او بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه حق آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بدان بگروند فَانظُرْ پس بنگر بدیده بصیرت که
بعد از انکار حق كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباهکاران که غرق شدند حضرت موسی علیه السلام چون از مصر فرار نموده

ع ۱۲

در مدین به صحبت شعیب ع رسید و دختر او صفورا را بعقد نکاح درآورده باز عزم مراجعت با مصر فرمود و در اثنای طریق بوادی ایمن رسیده خلعت
پیغمبری یافت و بمعجزهٔ عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل این قصص در اثنای سورهٔ آینده مذکور هست حق سبحانه حکم فرمود
که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد و بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد
آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون بدرستیکه من فرستاده ام مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقرم عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ بر آنکه نگویم
عَلَى اللَّهِ برخدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُم بدرستیکه آمده ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِّن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما
یا آورده ام معجزهٔ پیدا و هویدا که بر صحت رسالت من گواه هست فَأَرْسِلْ پس بفرست مَعِيَ با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست
استخدام ایشان کوتاه کن تا بارض مقدسه که مواطن آبای ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را به بندگی میگرفت و سبب آن
بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شد و یعقوب و یوسف ع با برادران در گذشتند و ملک ریان
که فرعون زمان یوسف ع بود بدیر رسید مصعب بنی اسرائیل را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمی شد چون او بمرد ولید که فرعون زمان
موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد و بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدران شما
بندگان درم خریدهٔ کسان ما بوده اند شما بندزادگان مائید پس ایشان را به بندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شد و گفت ای فرعون
دست از بنی اسرائیل بدار تا باوطان آبای خویش بروند قَالَ گفت فرعون إِن كُنتَ اگر هستی تو در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده
معجزه و حجتی فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزهٔ خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند
موسی ع عصا را از دست خود فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهای شد ظاهر الامر که هیچکس اشک نماند در آنکه آن اژدها ست
در روایت آمده که آن عصا اژدها شد دهن کشاده مابین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگرهٔ قصر فرعون کرد و روی
بجانب تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلائق هنگام فرار بیست و پنج هزار آدمی هلاک شدند
و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بدان خدای که فرستادهٔ اوئی که عصای خود را بگیر که من بتو ایمان می آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم
موسی قفای ثعبان را گرفت همان عصا شد فرعون آمده باز بسریر خود نشسته گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی گفت آری پس دست
راست بگریبان برد بزیر بغل چپ درآورد وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفیدی که بیاض او
در غایت سفیدی بود و کمال نورانیت لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی ع مردی گندم گون بود و چون دست در گریبان
کشیدی و بیرون کردی نورانیت او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در مدارک آورده که موسی ع دست راست خود بفرعون نمود
بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی که میان آسمان و زمین را روشن ساخت و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول شد
القصه چون فرعون بعد از مشاهدهٔ این دو معجزه اشراف قوم را طلبید در باب موسی با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند بزرگان مِن
قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این موسی لَسَاحِرٌ هر آینه جادوئیست عَلِيمٌ دانا بفن سحر و ماهر در آن که چوب اژدها
میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون می آرد يُرِيدُ میخواهد این ساحر أَن يُخْرِجَكُم آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِّنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت
مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون چون این سخن بشنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه چیز میفرمائید مرا تدبیر این چیست

ع ۱۳

قالوا

قَالُوٓا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادرش هارون را یا تاخیر کن مهم او را و شتاب منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَآئِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حٰشِرِينَ گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سٰحِرٍ بیارند بتو هر ساحری که باشد عَلِيمٍ ۝ دانا و حاذق در فن خود آورده اند که در هیچ قرن چندین ساحر نبوده که در قرن موسی ع و رؤسای سحره با قصی مداین صعید بودند و در تفسیر دمیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی تمام بود چون فرستادهٔ فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر خود ببر مادرش همچنان کرد و ایشان پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر و بی سپاه و سلاح و کار بر ملک تنگ آورده و ایشان را عصایی است که چون می افکنند اژدهایی میشود و هر چه پیش او می آید میخورد فرعون دعوی کرده که ما را با او معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتیکه ایشان در خواب میشوند آن عصا همان اژدها میگردد یا نه اگر میگردد بدانید که آن جادوئی نیست چه سحر ساحر وقتیکه در خواب باشد اثری ندارد چون حال این سوال را شده شما را بلکه هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید که هفتاد هزار بمصر آمدند و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَآءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادوان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوٓا گفتند إِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ ما الْغٰلِبِينَ ۝ غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ از نزدیکان من هرگاه که خواهید نزدیک من آیید آورده اند که مهتر این جماعت چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عاذور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در شرح لباب آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور و عاذور واقعهٔ سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصهٔ خواب و بیداری موسی ع و اژدها شدن عصا استفسار نمودند مبلغ معلوم شد که هرگاه که موسی ع در خوابست عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را تردی پدید آمد و دغدغهٔ در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتیکه فرعون لعین موسی ع را طلبید مقرر شد که با جادوان مناظره کند و مجلس مناظره انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند در میدان آوردند و فرعون بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحران یک طرف صف برکشیدند و موسی و هارون ع بیک جانب بایستادند جادوان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يٰمُوسٰىٓ گفتند ای موسی إِمَّآ أَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَإِمَّآ أَنْ نَّكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ ما الْمُلْقِينَ ۝ افکنندگان حبال و عصای خود را قَالَ گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و تخلقی که انبیا ع را باشد که أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّآ أَلْقَوْا پس آن هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند سَحَرُوٓا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوی کردند بر چشمهای مردمان یعنی بنمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و ترسانیدند مردمان را وَجَآءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۝ و آوردند جادوی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را از پوست تافته و بافته بودند و بقیر مطلی کرده و چوبهای دراز میان تهی ساخته و اجواف همه را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بشکل ماران بر یکدیگر بپیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش برافروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که همه میدان پر از مار اند وَأَوْحَيْنَآ و وحی کردیم إِلٰى مُوسٰىٓ بسوی موسی أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ که بیفکن عصای خود را پس موسی عصا بیفکند اژدها شد دهان کشاده فَإِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شده بود تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ ۝ آنچه تزویر میکردند و بدروغ بخلق می نمودند و آن حبل خروار رسن و چوب بود راوی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان را فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم بگریختند و خلق عظیم در آن انبوهی هلاک گشتند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد و حق سبحانه آن حبال و عصا را معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد هستی موسی ع وَبَطَلَ و زائل شد مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادو بهای ما را باطل نکردی فَغُلِبُوا پس مغلوب شدند جادوان
هُنَالِكَ آنجا که موسی ع غالب شد یا فرعون و قوم او مغلوب و منکوب شدند وَانْقَلَبُوا و بازگشتند از آن موضع صٰغِرِيْنَ ۝ خوار شدگان و
نا امیدان و بیمرادان وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ و افگنده شدند جادوان بر رویهای خود سٰجِدِيْنَ ۝ سجده کنندگان مر خدا را که قَالُوْا اٰمَنَّا گفتند ایمان
آوردیم بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ به پروردگار عالمیان فرعون گفت بدین پروردگار میخواهید ایشان گفتند تو کی باشی رب العالمین رَبِّ مُوْسٰى
وَهٰرُوْنَ ۝ پروردگار موسی و هارون و همه عالمیانست قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون با جادوان اٰمَنْتُمْ بِهٖ آیا ایمان آوردید بموسی و
تصدیق نمودید او را قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را و ان اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عمل لَمَكْرٌ تدبیر خفیست که شما مَكَرْتُمُوْهُ
ساخته اید آنرا فِي الْمَدِيْنَةِ در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی ع مواضعت کرده اید و این حیله ساخته لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا
تا بیرون کنید از این شهر اَهْلَهَا اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانید
نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنگه تفصیل کرد و گفت لَاُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم اَيْدِيَكُمْ دستهای است شما را وَاَرْجُلَكُمْ و پایهای
چپ شما را مِّنْ خِلَافٍ بخلاف یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ پس بردار کشیم اَجْمَعِيْنَ ۝ همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن
دیگران قَالُوْا گفتند جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما بمرگ مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت اِنَّآ اِلٰى
رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود بازگردندگانیم پس چرا خواهان او نباشیم وفي المثنوي المعنوي **مثنوی** جانهای
بسته اندر آب و گل ✦ چون رهند از آب و گلها شاد دل ✦ در هوای مهر حق رقصان شوند ✦ همچو قرص بدر بی نقصان شوند ✦ چون نقاب تن برفت از روی روح
از لقای دوست یابد صد فتوح ✦ میزند جان در جهان آب گون ✦ نعره یا لیت قومي يعلمون ✦ وَمَا تَنْقِمُ و تو که فرعونی منکر نمیشوی مِنَّآ از ما و عیب
نمیکنی ما را اِلَّآ اَنْ اٰمَنَّا مگر آنکه ما بگرویدیم بِاٰيٰتِ رَبِّنَا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لَمَّا جَآءَتْنَا آنهنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی ع پس
روی از فرعون بگردانیده متوجه حق شده گفتند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَفْرِغْ عَلَيْنَا بریز بر ما و افاضت کن صَبْرًا شکیبائی درین بلا تا جزع نکنیم
وَّتَوَفَّنَا مُسْلِمِيْنَ ۝ ع و بمیران ما را به مسلمانی و ثابت قدم دار بر ایمان وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند مهتران مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه ملازمان فرعون
اَتَذَرُ مُوْسٰى وَقَوْمَهٗ آیا میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لِيُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متغیر
گردانند وَيَذَرَكَ و پرستش ترا بگذارند وَاٰلِهَتَكَ و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز دارند گفته اند که فرعون خلق را بپرستش خود می فرمود
و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده بود که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک
گرداند و ازین سبب میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خرد ترند و من خدای بزرگترم القصه اعیان تختگاه فرعون او را تحریص و ترغیب کردند بر قتل
موسی و قوم او فرعون دانست که او بر قتل موسی قادر نیست قَالَ گفت فرعون سَنُقَتِّلُ اَبْنَآءَهُمْ زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه
پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد وَنَسْتَحْيٖ نِسَآءَهُمْ و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وَاِنَّا فَوْقَهُمْ قٰهِرُوْنَ ۝
و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور زیر حکم ما اند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسیده مضطرب شده بطریق استغاثه بموسی روی آوردند و بعد از
اضطراب ایشان قَالَ مُوْسٰى لِقَوْمِهِ گفت موسی ع مر گروه خود را اسْتَعِيْنُوْا بِاللّٰهِ یاری خواهید از خدای وَاصْبِرُوْا و صبر کنید
بر آنچه باشما کنند اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ بدرستیکه زمین مر خدای راست يُوْرِثُهَا میراث میدهد آن را مَنْ يَّشَآءُ بهر کرا می خواهد
مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود [illegible] و دور آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل وَالْعَاقِبَةُ

عاقبة

وعاقبت نیکو یا ظفر ونصرت یا بهشت لِلْمُتَّقِين ۝ مر پرهیزگاران راست بنی اسرائیل این کنایت را که مشتمل بر بشارت ایشان بود در نیافتند و باز
آغاز شکایت نمودند قَالُوا گفتند اُوذِینَا مارا میرنجانیدند یعنی قبطیان مارا ایذا میکردند مِن قَبْلِ اَن تَاْتِیَنَا پیش از ین که تو بیایی از
مدین نیمی از روز مارا خدمت خود میفرمودند ونیم روز دیگر مارا آزاد میکردند وَمِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا و ایذا میکنند مارا پس از آنکه تو آمدی تمام روز
مارا کار میفرمایند یا پیش از ین ابنای مارا میکشتند وحالا نیز میخواهند که بهمان طریق اشتغال نمایند قَالَ گفت موسی از روی تصریح عَسٰی رَبُّکُم
شاید که پروردگار شما عسی از برای اطماع ست یعنی طمع میدارم از خدای اَن یُهْلِکَ عَدُوَّکُم آنکه هلاک کند دشمن شمارا که فرعون است با قوم او
وَیَسْتَخْلِفَکُم وخلیفه گرداند شمارا بعد از هلاک ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین مصر یا در ارض مقدسه فَیَنْظُرَ پس ببیند خدای که بوقت رحمت ودولت
وراحت کَیْفَ تَعْمَلُوْنَ ۝ چگونه عمل میکنید وچه چیز بجا می آرید از کفر وشکر وطاعت ومعصیت تا شمارا بران جزا دهد انگه حق تعالی بعد از وعده
هلاک دشمنان مقدمات آنرا ایمان میکند وَلَقَدْ اَخَذْنَا وهر آینه که ما بگرفتیم اٰلَ فِرْعَوْنَ تبع وخدم فرعون بِالسِّنِیْنَ بقحط وتنگی وخشکسالی
وَنَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرٰتِ ونقصانی بعضی از میوهای ایشان لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُوْنَ ۝ تا باشد که ایشان پند گیرند واز کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند
فَاِذَا جَآءَتْهُمُ پس چون آمد بدیشان الْحَسَنَةُ نیکوئی از فراخی وارزانی قَالُوْا لَنَا هٰذِهٖ میگفتند برای ماست نیکوئی وما مستحق اوییم
وَاِنْ تُصِبْهُمْ واگر رسیدی بدیشان سَیِّئَةٌ بدی چون قحط وبلا یَّطَّیَّرُوْا فال بد گرفتندی بِمُوْسٰی وَمَنْ مَّعَهٗ بموسی وآنانکه
باوی بودند از مومنان ومیگفتند این رنج ومحنت شامت ایشان بما میرسد اَلَآ بدانید اِنَّمَا طٰٓئِرُهُمْ جز این نیست که سبب خیر وشر ایشان
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست وآن اعمال ایشانست که کرام الکاتبین نوشته به حضرت برده اند وشامت آن عملها بدیشان رسیده وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَهُمْ ولیکن بیشترین ایشان یعنی قبطیان لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمی دانند که انچه بدیشان میرسد از مکاره واهوال بواسطه شومی اعمالست
وَقَالُوْا وگفتند فرعونیان موسی را مَهْمَا تَاْتِنَا بِهٖ هرگاه که بیاری یا هر چیزی که بیاری بما مِنْ اٰیَةٍ از نشانه که بزعم تو آنست
که معجزه تواست مثل قحط ومرض وامثال آن لِّتَسْحَرَنَا بِهَا تا سحر کنی مارا بآن فَمَا نَحْنُ لَکَ پس نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِیْنَ ۝ از گرویدگان
وباور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار پیش آمدند فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَیْهِمُ الطُّوْفَانَ برایشان طوفان وآن چیزی باشد
که طواف کند بر اماکن وفرا گیرد همه آن را چون باران وسیل وَالْجَرَادَ وفرستادیم ملخ پرنده وَالْقُمَّلَ وملخ پیاده یا کنه یا سبوسه وَالضَّفَادِعَ وبزغ
وَالدَّمَ وخون اٰیٰتٍ مُّفَصَّلٰتٍ در حالتیکه این اشیا آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیت یک ماه
بود وامتداد هر آیتی یک هفته فَاسْتَکْبَرُوْا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمانبرداری وَکَانُوْا وبودند قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ ۝ گروهی
مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات وتتابع آن ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ وهرگاه که واقع شد وفرود آمد عَلَیْهِمُ الرِّجْزُ
بر فرعونیان عذابی از ینها که مذکور شد قَالُوْا گفتند از روی تضرع یٰمُوْسَی ادْعُ لَنَا ای موسی بخوان برای ما رَبَّکَ آفریدگار خود را
بِمَا عَهِدَ عِنْدَکَ بانچه عهد کرده است وآن عهد نزدیک تواست یعنی خدای با تو وعده کرده که چون اورا بخوانی اجابت کند لَئِنْ کَشَفْتَ
اگر باز بری وزائل گردانی عَنَّا الرِّجْزَ از ما این عذاب را لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ هر آینه ما ایمان آریم وتصدیق کنیم ترا وَلَنُرْسِلَنَّ وهر آینه بفرستیم
مَعَکَ بَنِیٓ اِسْرَآءِیْلَ ۝ با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری فَلَمَّا کَشَفْنَا پس آن وقت که ما بردیم بدعای موسی ودفع کردیم عَنْهُمُ
الرِّجْزَ از ایشان آن عذاب را وتاخیر کردیم اِلٰٓی اَجَلٍ تا مدتی که از زمان که بی شبهه هُمْ بٰلِغُوْهُ ایشان رسندگانند بدان تا معذب گردند دران
اِذَا هُمْ یَنْکُثُوْنَ ۝ پس ایشان عهد را میشکنند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید وبه ظلمت ابرهای متراکم در ماندند وآب بخانهای

ع ۱۵ ۳

قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند و کودکان را بر بلند بنشاندند و هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطرهٔ آب بدان خانها در نیامد القصه تنگ آمده رجوع بفرعون کردند و از وی نا امید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب از ما دفع کند و ما ایمان آریم چون آن طوفان بدعای موسی ع منقطع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابهٔ نیکو که هرگز ندیده بودند باز کفران نعمت ورزیده ایمان نیاوردند و گفتند این خود چنین میبایست حق تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخوردند دیگر باره بپناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تو بگروند حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشاره بمشرق و مغرب کرد و جمیع ملخها بدان دو طرف منفرق شد ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این مایه محصول ما را بس است و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده فرستاد تا انچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما متحقق گشته که تو در فن سحر از جملهٔ ماهرانی دیگر باره حق سبحانه و تعالی لشکر غوک را بدیشان فرستاد تا بجامهٔ خواب ایشان در می آمدند و در دیگهای ایشان می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد دیگر باره باسر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید همین که سبطی بخورد آب صافی بود و همین که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک طرف خوردندی به نسبت هر یک همین حال واقع بودی اینجا نیز عهد کردند و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ پس غرق ساختیم ایشان را فِی الْیَمِّ در دریای قلزم نزدیک مصر بِاَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را وَكَانُوْا عَنْهَا غٰفِلِیْنَ ۝ و بودند از تامل در آن بیخبران وَاَوْرَثْنَا الْقَوْمَ و میراث دادیم قوم را الَّذِیْنَ كَانُوْا یُسْتَضْعَفُوْنَ آنانکه بودند ضعیف و زبون گرفته شده بدست فرعونیان یعنی بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مَشَارِقَ الْاَرْضِ جهات شرقی از زمین شام وَمَغَارِبَهَا و جهات غربی از آن زمین الَّتِیْ بٰرَكْنَا فِیْهَا آن زمینی که برکت پیدا کردیم در آن بارزانی و بسیاری محصولات یا باقدام انبیای عظام علی نبینا ع وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ و تمام شد و بوفا رسید وعدهٔ پروردگار تو الْحُسْنٰى وعدهٔ نیکو عَلٰى بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بِمَا صَبَرُوْا و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شدائد و مکاره وَدَمَّرْنَا و خراب کردیم مَا كَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ انچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون وَقَوْمُهٗ و گروه او از کوشکها و حصارها و سرایهای نیکو وَمَا كَانُوْا یَعْرِشُوْنَ ۝ وانچه بودند که بر افراشته بودند از بناها چون صرح هامان وَجٰوَزْنَا بِبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ و بگذرانیدیم بنی اسرائیل الْبَحْرَ از دریا بسلامت فَاَتَوْا پس بیامدند و بگذشتند عَلٰى قَوْمٍ بر گروهی از قبیلهٔ لخم که در روایت رقه یَّعْكُفُوْنَ ملازمت می کردند عَلٰۤى اَصْنَامٍ لَّهُمْ بر پرستش بتان که مر ایشان را بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قَالُوْا گفتند یٰمُوْسَى اجْعَلْ لَّنَاۤ ای موسی بساز از برای ما اِلٰهًا خدای یعنی تمثالی بساز که ما او را پرستیم كَمَا لَهُمْ اٰلِهَةٌ چنانچه ایشان را خدایان هستند که می پرستند قَالَ اِنَّكُمْ گفت موسی ع بدرستیکه هستید شما قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ۝ گروهی که نادانی میکنید و جهل می ورزید در کین توهم جواز عبادت غیر خدا داریدا اِنَّ هٰۤؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه بت پرستان مُتَبَّرٌ هلاک شده اند مَّا هُمْ فِیْهِ بانچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آئین ایشان را هم خواهد شکست و بتان ایشان را بر دست یا ره خواهد کرد وَبٰطِلٌ و زائل و مضمحل است مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ انچه هستند ایشان که میکنند از عبادت اصنام قَالَ اَغَیْرَ اللّٰهِ گفت موسی ع آیا جز خدای اَبْغِیْكُمْ اِلٰهًا طلب کنم برای شما معبودی وَّهُوَ فَضَّلَكُمْ و حال آنکه او فضل داد شما را عَلَى الْعٰلَمِیْنَ ۝ بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود وَاِذْ اَنْجَیْنٰكُمْ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از تبعهٔ فرعون یَسُوْمُوْنَكُمْ میچشانیدند شما را سُوْٓءَ الْعَذَابِ

ربع

سختی عذاب یُقَتِّلُوْنَ اَبْنَآءَکُمْ میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما وَیَسْتَحْیُوْنَ نِسَآءَکُمْ وزنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتگاری
وبندگی خود وَفِیْ ذٰلِکُمْ ودرین انجیدن بَلَآءٌ نعمتی بود یا درین عذاب محنتی بود شما را مِّنْ رَّبِّکُمْ عَظِیْمٌ ۵ از پروردگار شما محنتی بزرگ
آورده اند که موسی وعده کرده بود بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم شما را از نزدیک حق تعالی که هر چه شما را باید در آن مبین ومفصل باشد پس
چون از دریا نجات یافتند وفرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند وموسی از خدای درخواست تا آن کتاب بدو فرستد حکم شد که سی روز بروزه باش
پس از ان بمناجات تا با تو سخن گویم موسی سی روز روزه داشت ودر روز سی ویکم بطور توجه نمود وکراهیت داشت از انکه با حق سبحانه سخن گوید ودهن او بوی
روزه آید پس برای دفع آن رائحه مسواک کرد ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشمیدیم آنرا بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آنرا ده روز دیگر روزه
دارد چنانچه میفرماید وَوٰعَدْنَا مُوْسٰی ووعده داده بودیم موسی را برای دادن کتاب ثَلٰثِیْنَ لَیْلَةً سی شبانروز از ماه ذی قعده چون مدار حساب
شهور عرب بر رویت هلالست وآن شب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد وَّاَتْمَمْنٰهَا وتمام کردیم آن سی را بِعَشْرٍ بده دیگر از ماه ذی الحجه
فَتَمَّ پس تمام شد مِیْقَاتُ رَبِّهٖۤ وقتیکه پروردگار او مقرر فرموده بود اَرْبَعِیْنَ لَیْلَةً چهل شبانروز وَقَالَ مُوْسٰی وگفت موسی لِاَخِیْهِ
هٰرُوْنَ مر برادر خود هارون را که من بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم اخْلُفْنِیْ تو خلیفه من باش فِیْ قَوْمِیْ در میان قوم من وَاَصْلِحْ وصلاح
آر هر کاری را که شایسته صلاح باشد از امور ایشان وَلَا تَتَّبِعْ وپیروی مکن سَبِیْلَ الْمُفْسِدِیْنَ ۵ راه تباهکاران را وَلَمَّا جَآءَ مُوْسٰی وآن هنگام که آمد
موسی لِمِیْقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر ومعین کرده بودیم وَکَلَّمَهٗ رَبُّهٗ واو سخن گفت باوی پروردگار وی یعنی بشنوانید او را کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده اند که چون حق سبحانه خواست که با موسی سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرو گرفت وچون موسی قدم در ظلمت نهاد
شیطان او را از وی براندند وملکین کاتبین را ازو دور کردند وآسمان را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده وعرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس
حق سبحانه باوی سخن گفت ودر ینابیع آورده که او را بیست وچهار هزار کلمه بشنوانید وبروایتی هفتصد هزار واصح نود وچهار هزار ست ودر کشاف گفته که
حق تعالی چهل شبانروز با موسی سخن گفت چون موسی سخن حق شنید واز جام کلام بی ملام ربانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که در دنیاست
خیال بست که در فردوس اعلی ست وچون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی رَبِّ اَرِنِیْۤ ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود
یعنی مرا متمکن ساز از رویت خود تا بدیده سر اَنْظُرْ اِلَیْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ گفت خدای لَنْ تَرٰىنِیْ نتوانی دید مرا در دنیا چه حکم ازلی بدان وجه
واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن نظر کند بمیرد ودر مدارک آورده که بعین فانی مرا نه بینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد وآن دیده در بهشت
خواهد بود بدانکه طلب موسی مر رویت را دلیل جواز رویت ست چرا که اگر رویت محال بودی موسی این سوال نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست
بیت ای بسا بلبل که پیش از بهار ٭ میسراید بهر گل بر شاخسار ٭ صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی دران ساعت که خطاب لن ترانی شنید
عالی تر بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود وآن وقت در قید مراد خود وقائم بمراد حق بودن کاملترست از قیام بمراد خود
نمودن بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب ٭ هر چه آن از دوست آید سر بنه گردن متاب ٭ اگر چه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد
که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار نداری از ان گفتم که لَنْ تَرٰىنِیْ وَلٰكِنِ انْظُرْ ولیکن نگاه کن اِلَی الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال ولایت مدین ست
وقوت تحمل او از تو بیشترست فَاِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر کوه قرار گیرد وثابت ماند مَكَانَهٗ در جای خود بهنگام تجلی من بر وی فَسَوْفَ تَرٰىنِیْ پس زود باشد
که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد واگر کوه را طاقت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلّٰی پس آن هنگام که تجلی کرد
رَبُّهٗ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ برای آن کوه بعد از ان که حیات وعلم ورویت

ع ۱۴

بروی آفریده بود تا نور حق سبحانه را دید • در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکنند که حق سبحانه نور خود را از هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد در آن
ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصهٔ زمین قدم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت
و حلاوت متصف گشت و بتان بر روی درافتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در بیان آمده
که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه
وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا و بیفتاد موسی ع بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس روز عرفه تا عشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا أَفَاقَ
پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه نه لائق حضرت تو است یا پاک میدانم ترا از آنچه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ
بازگشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ و من اول گرویدگانم به عظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت
دیدن تو نیست بیت ای یک لمعهٔ تو کوه بصد پاره شود • چه عجب مشت گلی عاجز و بیچاره شود • عجب سری است که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت
و دل انسان را بحکم و لکن انظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمت آن نظر کوه را
ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد بیت دل پذیرفت آنچه گردون برنتافت • دل آنست آنچه عرش اندر نیافت • پس حق سبحانه جهت تسلی
دل موسی ع و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قَالَ گفت خدای يَا مُوسَىٰ ای موسی اگر ترا منع کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو
اندوهناک مباش إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ بدرستیکه من ترا برگزیدم عَلَى النَّاسِ بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود اند بِرِسَالَاتِي به پیغامهای
من که بخلق رسانی وَبِكَلَامِي و بکلام من و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی واسطه فَخُذْ پس فراگیر مَا آتَيْتُكَ آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان
عمل کن وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ۝ و باش از شکر گویندگان بر این عطا وَكَتَبْنَا لَهُ و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد و یا جبرئیل ع که قسم
که بقلم ذکر و مداد نهر النور نوشت برای موسی فِي الْأَلْوَاحِ در لوحهای که هفت یا نه یا ده بوده و در زاد المسیر آورده که ده بود و این موافق اهل کتابست و طول
هر لوحی دوازده یا ده ذراع بوده و لوح از یاقوت احمر بود یا از چوب سدرهٔ بهشت یا از سنگی سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش در نگین و اصح آنست
که از زمرد سبز بوده و بر وی نوشته بودند مِن كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد مَّوْعِظَةً پندی وَتَفْصِيلًا و بیان کردنی
لِّكُلِّ شَيْءٍ مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فَخُذْهَا پس گفتیم موسی ع که فراگیر الواح را بِقُوَّةٍ بجد تمام و عزم درست وَأْمُرْ و بفرمای قَوْمَكَ
گروه خود را تا بصدق و عزیمت يَأْخُذُوا فراگیرند بِأَحْسَنِهَا به نیکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات الواح همه حسن بود
و توان آنست که حسن عزائم بوده و حسن رخصتها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند نه برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن جمع ست بین الفرائض و النوافل
سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل دَارَ الْفَاسِقِينَ ۝ سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان که دوزخست یا شما را بولایت
شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از دائرهٔ فرمان من بیرون رفته اند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون و قبطیان ع مصر همه خراب شده و از خداوندان
خالی مانده تا عبرت گیرید بدان قطعه چشم عبرت بین چو در قصر شاهان بنگرد • تا چسان از حادثات دور گردون شد خراب • پرده داری می کند
بر طاق کسری عنکبوت • چند نوبت میزند بر قلعهٔ افراسیاب • سَأَصْرِفُ زود باشد که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که قرآنست یا از فهم
دلائل قدرت که در آفاق و انفس ودیعت نهاده ام الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنان را که تکبر میکنند فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی
مهر بدلهای متکبران نهیم تا فهم آن نکنند از ذو النون مصری قدس سره منقولست که خدای نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنون حکمتهای
قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده بیت حیف است چنین گنج در آن ویرانه • حکمت نکند فهم یقین دیوانه • وَإِن يَرَوْا

وان

وا گر ببینند این سرکشان کل آیة هر نشانه که ابنا میم بر صدق نبوت محمد یعنی معجزات آنحضرت یا مانند هر پیغامی که فرستیم لا یؤمنوا بها ایمان نیاورند بدان
از جهت ستیزه و عناد وان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الرشد راه راست طریق هدایت لا یتخذوه سبیلا فرا نگیرند آن را راه یعنی متابعت
نکنند وان یروا و اگر ببینند این سرکشان سبیل الغی راه ضلالت و گمراهی یتخذوه سبیلا فرا گیرند آن را راه و پیروی کنند ذلک این گردانیدن ایشان
از فهم آیات بانهم بسبب آنست که ایشان کذبوا بآیاتنا دروغ شمردند سخنان ما را وکانوا و بودند عنها از نظر در ان و اعتبار بدان
غافلین ۝ ناگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عناد است نه غفلت سهو و جهل یعنی میدانستند و تصدیق نمیکردند والذین کذبوا
و آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا آیتهای ما را که قرآن است یا دلائل قدرت ولقاء الآخرة و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حبطت اعمالهم
باطل و تباه گشت عملها که درین جهان کردند هل یجزون آیا جزا داده شوند یعنی نشوند الا ما کانوا مگر جزای آنچه بودند در دنیا یعملون ۝ ع ۱۷
عمل میکردند واتخذ قوم موسی و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساخت سامری متابعان او من بعده از پس رفتن موسی بطور من حلیهم از
پیرایهای ایشان که از قبطیان عاریت گرفته بودند عجلا گوساله یعنی بهیئت گوساله جسدا بدنی بیروح له خوار مر او را آوازی چون آواز گاو
آورده اند که بنی اسرائیل شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بدان اشتغال
مینمائیم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند و بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن حلیها در دست
ایشان مانده بود و چون موسی عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هارون آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده منحر(؟) ند
و بیفروشند و تصرف در ان بر ایشان حرام است هارون بفرمود که تا تمام او را جمع کردند و سامری را گفت که تو اینها را بامانت نگاهدار سامری پیرایها زر و نقره را
در تصرف آورده و در زرگری ماهر بود همه را بگداخته در قالب ریخت و شخصی بهیئت گوساله بساخت اما بدنی بیروح بود پس عملی کرد که از وی آوازی
بدر آمد چون آواز گاو و آورده اند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل را دیده بود بر اسپی سوار و از زیر سم اسپش قبضه خاک برگرفته با خود
میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری ازین خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن گوساله را زنده گردانید و بفریاد آمد
ابن عباس رض میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند الم یروا آیا ندیدند و ندانستند انه لا یکلمهم
آنکه گوساله با ایشان سخن نگوید ولا یهدیهم سبیلا و نه نماید ایشان را راهی که بجائی رسند اتخذوه فرا گرفتند او را بخدائی وقف لازم
وکانوا ظالمین ۝ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش در لطائف امام قشیری رحمة الله علیه مذکور است که چه دور است میان امتی
که مصنوع خود را پرستند و میان امتی که عبادت صانع خود کنند بیت آنرا که تو ساختی نسازد کارت ۞ سازنده تو است در دو عالم یارت ۞ ولما
سقط و آن هنگام که افگنده شد ندامت و پشیمانی فی ایدیهم در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچو یافتن کسیکه چیزی در دست خود
و سارد(؟) و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن حاصل معنی آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او ورأوا و دیدند
آنکه ایشان قد ضلوا بتحقیق گمراه شدند قالوا گفتند از روی ندامت لئن لم یرحمنا اگر رحمت نکند بر ما ربنا پروردگار ما بقبول توبه ما
ویغفر لنا و اگر نیامرزد ما را لنکونن بخدای که باشیم من الخاسرین ۝ از زیان کاران هلاک شدگان ولما رجع موسی و آن هنگام
که باز گشت موسی از طور الی قومه بسوی قوم خود غضبان خشمگین بغایت اسفا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی در محل رجعت
ازین قصه خبر یافت و اصح آنست که حق سبحانه ویرا اخبار کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام در میان قوم آمد و از غایت غضب قال گفت بئسما
خلفتمونی بد خلیفه نیابت کردید مرا من بعدی از پس مفارقت من اعجلتم آیا تعجیل کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل امر ربکم

بفرمان پروردگار خود صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفگند موسی لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب بسبب
برای خدای بود در تبیان آورده که الواح را بیفگند اما نه چنانکه دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفگند و جمهور برانند که الواح را بیفگند شکسته شد و شش سبع
هر چه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی بعد از معاتبه با قوم الواح را القا کرد وَأَخَذَ و بگرفت
بِرَأْسِ أَخِيهِ موی سر برادر خود را یعنی هارون را يَجُرُّهُ إِلَيْهِ بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی آن بود
که هارون در منع ایشان تقصیر فرموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هارون که ای پسر مادر من اگرچه ایشان برادر پدری و مادری بودند اما بجهت ترقیق قلب موسی
مادر را یاد کرد پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکرده ام اما بدرستیکه قوم تو مرا بیچاره دیدند و تنها یافته زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و
نزدیک بودند که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ پس شادمان مگردان بمن الْأَعْدَاءَ دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان
حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان مدار قَالَ گفت موسی بعد از
استماع این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا درین عمل که با برادر بزرگتر کردم یا در آنکه الواح را بیفگندم وَلِأَخِي و بیامرز برادرم را اگر تقصیر
کرده باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و گفته اند در پناه عصمت خود در دنیا و ریاض جنت در آخرت وَأَنْتَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تو است و بخشایش مجموع از نظر بخشش تست قطعه تو بر اهل سخا انعام کردی
که بر بیچارگان انعام کردند ٭ بهر جا جوئی از رحمت تو نمست ٭ ز دریاهای جودت وام کردند ٭ إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
فرا گرفتند گوساله را بخدائی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان و آن خشم همان بود که حق تعالی امر
فرمود که بکشند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان وَكَذَٰلِكَ
و همچنین که پاداش داده ایم گوساله پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنانکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ بجا آوردند
از صغائر و کبائر یا شرک آورند ثُمَّ تَابُوا پس بازگشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع آن عملها وَآمَنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای را
به یگانگی و رسول او را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد معنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه کنندگان را قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ
بدرستیکه پروردگار تو مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا
سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکت گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم او تشبیه کرد غضب را که حال موسی را بدان فعل که سبکی آمر باشد بچیزی
و بدان اغوا کند و از سکون آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است
و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فرا گرفت بقیه الواح را که بیفگنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب
بود دران هُدًى راه نمودن بود از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانیکه ایشان لِرَبِّهِمْ مر عقاب پروردگار
خود را يَرْهَبُونَ ترسگارانیکه یعنی از عذاب خدای می ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار
بنی اسرائیل با خود بطور بیر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی با قوم گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی قَوْمَهُ از قوم خود
سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتیکه وعده داده بودیم و قولی آنست که طائفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی
سخن نکرده و آنچه برا و احست کلام موسی است حق تعالی فرمود که ای موسی قومی از بزرگان او لاد یعقوب بدرا با خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند
موسی هفتاد تن را با خود ببرد و چون بطور رسیدند ابری پدید آمد و میان موسی و ایشان حائل شد و موسی بپرده غمام در آمد و اخیار قوم او بسجده در افتادند

و حق سبحانه با موسی سخن گفت با امر و نهی و وعد و وعید فرمود بیش از آن چون ابر منکشف گشت موسی گفت این امر کفت شنیده کلام شنیده کلام ایزد و کلام این نقشند که ما
شنیدیم یا متکلم معلوم نبود یا موقتی ایمان آریم که خدایی آشکارا ببینیم مقالات این سخن صاعقه پدید آمد و همه بسوختند بمردند و موسی مضطرب شد و آغاز زاری کرد حق
سبحانه خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت آن هفتاد تن را الرَّجْفَةُ صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشانرا لرزه که
عصب ایشان ازهول آن بمردند و گفته اند لرزه بیاندام ایشان افتاد بشایه که مفاصل و اوصال ایشان با انقطاع نزدیک رسید موسی ترسید که بمیرند و او نزد
بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من لَوْ شِئْتَ اگر میخواستی أَهْلَكْتَهُمْ هلاک میکردی ایشانرا مِنْ قَبْلُ پیش از
بیرون آمدن ما از میان قوم وَإِيَّايَ و مرا نیز هلاک میکردی و در عین المعانی فرموده که ایشانرا هلاک میکردی بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی أَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی
ما را بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ بسبب آنچه کردند بیخردان مِنَّا از قوم ما یعنی بعبادت عجل جرات این قوم در طلب رویت از بیخردی است إِنْ هِيَ نیست این که ما رسیدیم
إِلَّا فِتْنَتُكَ مگر آزمایش و ابتلای تو مر بندگان را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی تا طمع رویت کردند و از گوساله آوازی پدید ساختی تا بعضی بوی گرویدند
در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال سخن جرأت اقدام فرمود
که در مرتبه محبوبیت است چنانچه در قوت القلوب فرموده و من ادلال المحبین من المستأنسین مناجات برخ العبد الاسود و قوله یضحکنی کل یوم ثلث غلطات و حضرت
مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترک ادب نیست عین ادب است مثنوی گفتگوی عاشقان در کار رب + جوشش عشق است نی ترک ادب
هر که کرد از جام حق یک جرعه نوش + نی ادب ماند در وی نی عقل و هوش + و هم از مقام بسط است این سخن موسی که تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ گمراه میگردانی بدان
فتنه و ابتلا هر که را میخواهی که گمراه میشود وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ و راه مینمائی هم بدان کرا میخواهی أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی یار ما و متولی کار ما فَاغْفِرْ لَنَا بیامرز
ما را وَارْحَمْنَا و بخشایش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و تو بهترین آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا و بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطای ما فِي هَذِهِ الدُّنْيَا
درین سرا حَسَنَةً نیکوئی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال یا صدق مقال وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای هم نیکوئی ده ما را که مغفرت است یا جنت
یا سعادت رویت إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ بدرستیکه ما بازگشتیم بسوی تو قَالَ گفت خدای عَذَابِي عذاب من از صفت او آنست که أُصِيبُ بِهِ میرسانم او را
مَنْ أَشَاءُ هر کرا میخواهم یعنی کفار وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ و رحمت من از صفت او آنست که رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز یعنی شامل است دنیا را بر کافر را
بدادن جان و فرستادن روزی و گفته اند رحمت لطف است که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی میورزند یا رحمت تحیه است که علی العموم
در این رحمت بر همه گشوده و همه را بالتصاف برین رحمت دعوت فرموده که و توبوا الی الله جمیعا و نزد محققان رحمت دو قسم است یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه و امتنانیه
گویند و آن رحمتی است همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرموده + ورحمتی وسعت کل شیء + نتیجه او عطا داد نیست بی سابقه سوال سائل و بی وسیله حاجت محتاج یا بی ثبوت
استحقاق معطی له بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی ای بداده رایگان صد چشم و گوش + بی ز رشوت بخش کرده عقل و هوش + در عدم ما مستحقان کی
بدیم + که بدین جان و بدین دانش شدیم + ما نبودیم و تقاضا ما نبود + لطف تو ناگفته ما می شنود + دوم رحمت وجوبیه که مقیده نیز خوانند و آن بهره رحمت ذاتیه
فائض شده و استحقاق بنده مر آن رحمت را هم نتیجه رحمت امتنانیه است که چنانچه قبل از سابقه خدمت و رابطه طاعت استحقاق وجود ارزانی فرموده و بعد از فیض وجود
استعداد استفاده و قابلیت استفاضه داد و رحمت وجوبیه را مقیده از جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانچه فرموده فَسَأَكْتُبُهَا پس
زود باشد که ثابت سازم این رحمت را لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ برای آنانکه پرهیز کنند از شرک وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و بدهند زکوة مفروضه وَالَّذِينَ هُمْ و برای
آنانکه ایشان بِآيَاتِنَا بآیات ما يُؤْمِنُونَ میگروند قتاده گوید که یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند که ما بآیات ایمان آریم و زکوة
مال ادا میکنیم برای ما ثابت خواهد بود حق تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داد و فرمود که متقیان مومنان که رحمت برای

ایشان مینویسیم الَّذِیْنَ آنانکه از روی صدق یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ پیروی میکنند فرستاده را که صفت اوست النَّبِیَّ الْاُمِّیَّ پیغمبری ناخوانده
و ناخوانده و صفت آنحضرت برین صفت تنبیه است بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او تواند بود فسر و نگارم که نکته صفت خط ننوشت
بعمر و مسئله آموز صد مدرس گشت + و در بحر الحقائق فرموده که عرب اصل و منشا را ام گویند چنانچه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشای همه شهرها و جهات
و لوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت پناه را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل همه موجودات و اول همه کونات اوست
و نکته لولاک لما خلقت الافلاک گویا این معنی است ملیت تو اصل وجود آمدی از نخست + دگر هر چه موجود شد فرع تست + الَّذِیْ آن پیغمبری که
یَجِدُوْنَهٗ می یابند اسم و صفت او را مَکْتُوْبًا نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِی التَّوْرٰىةِ در توریت آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال
یرکب البعیر و یلبس الشملة تا آخر وَ الْاِنْجِیْلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی میفرماید انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء تا آخر یَاْمُرُهُمْ میفرماید
این پیغمبر امی ایشان را که بپروا و بیند بِالْمَعْرُوْفِ بنیکوئی که توحید است وَ یَنْهٰهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است
و گفته اند معروف مکارم اخلاق ست یا صله رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاق است یا قطع رحم یا عدم انصاف وَ یُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند
بر ایشان الطَّیِّبٰتِ طعومات پاکیزه را که به اهل جاهلیت حرام کرده بودند چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَ یُحَرِّمُ
و حرام میسازد عَلَیْهِمُ الْخَبٰٓئِثَ بر ایشان خورشهای پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه چون رشوت و ربوا وَ یَضَعُ و فرو می نهد
یعنی تخفیف میکند عَنْهُمْ از ایشان اِصْرَهُمْ بار گران ایشان را یعنی سبک میگرداند بار است خود او ضاع شرع را و گویند مراد آنچیزهاست که در
شریعت موسی بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه از و صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد جز آن وَ الْاَغْلٰلَ
و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها و بندها الَّتِیْ آنکه بوقت موسی كَانَتْ عَلَیْهِمْ بود بر ایشان آن قتل نفس بوده است تو به و قصاص معفو و دیت
و احراق غنیمت و غیر آن فَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِهٖ پس آنکسانکه بگرویدند بدین نبی امی از بنی اسرائیل وَ عَزَّرُوْهُ و تعظیم کردند او را وَ نَصَرُوْهُ
یاری دادند او را بر دشمنان وَ اتَّبَعُوا النُّوْرَ و پیروی کردند النُّوْرَ الَّذِیْٓ آن نوری را که اُنْزِلَ مَعَهٗ فرو فرستاده اند بانبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه
دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرو فرستاده شده است با او و باقی خواهد بود بخلاف الواح که بموسی فرود آمد و اکثر آن باز بر آسمان بردند نکته در آنکه قرآن را نور گفت
بغایت روشنست چه امور دین و دنیا از و مفصل است و هویدا اُولٰٓئِكَ آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت پیغمبر کردند هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ع
ایشان رستگاران اند از عذاب و فائز برحمت و ثواب قُلْ بگوی ای محمد بر سبیل عموم یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ ای همه مردمان اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستاده خدایم
اِلَیْكُمْ جَمِیْعًا بهمه شما نه ببعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگر بودند الَّذِیْ آنخدای که بتحقیق لَهٗ مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و
زمینها و تدبیر و تصرف در آن لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق عبادت نیست مگر او یُحْیٖ زنده میگرداند وَ یُمِیْتُ و میمیراند فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید
بخدای که صفت او شنودید وَ رَسُوْلِهِ و بگروید بفرستاده او النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ پیغمبر امی الَّذِیْ یُؤْمِنُ آن پیغمبر که میگرود بِاللّٰهِ بوحدانیت
خدای وَ كَلِمٰتِهٖ و بسخنان فرستاده او بر انبیا وَ اتَّبِعُوْهُ و پیروی کنید این پیغمبر را و سنت او بر داری نمائید لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ باشد که راه
راست یابید وَ مِنْ قَوْمِ مُوْسٰٓی و از قوم موسی اُمَّةٌ گروهی هستند که ایشان یَّهْدُوْنَ ره مینمایند خلق را بِالْحَقِّ بسبب حق که با ایشانست
وَ بِهٖ یَعْدِلُوْنَ ۝ و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبدالله بن سلام و اصحاب او یند و اشهر آنست که بعد از
وفات موسی و دعوت خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان قوم بنی اسرائیل پیدا آمد و بکفر و قتل انبیا و انواع معاصی اشتغال نمودند مگر گروهی از ایشان بنیاز تمام
از حضرت ملک العلام درخواستند تا میان ایشان و سائر قوم جدائی افکند حق سبحانه راهی در زمین کشاده گردانید و ایشان بدان راه در آمده و پای

دیار چین بیرون آمده و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما در شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان ایمان آورده
مسلمان شدند و بقبله ما نماز میگزارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیت در صفت ایشانست پس حق سبحانه از اخبار قوم موسی ع
اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم اثْنَتَيْ عَشْرَةَ دوازده أَسْبَاطًا بدل است از اثنتی عشرة یعنی ساختیم قوم را
سبط سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند أُمَمًا گروه گروه بدل است از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیدیم امتها هر سبطی
امتی وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ و وحی کردیم بسوی موسی إِذِ اسْتَسْقَاهُ چون آب خواستند قَوْمُهُ گروه او یعنی بنی اسرائیل چون در تیه حیران
سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع طلب آب نمودند وحی کرد خدای بموسی ع أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ
الْحَجَرَ بعصای خود آن سنگ را که چون در تیه در آمدی با تو بسخن در آمد و گفت مرا بردار که ترا بکار آیم و تو برداشتی و حالا در توبره داری پس موسی عصا بر وی زد
و بران سنگ زد فَانبَجَسَتْ پس شگافته شد و گشاده گشت مِنْهُ از آن سنگ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا دوازده چشمه بعدد اسباط قَدْ عَلِمَ بدرستیکه
دانستند كُلُّ أُنَاسٍ همه آدمیان از هر سبطی مَّشْرَبَهُمْ آبشخور خود را و با آبشخور غیر خود میل نکردند وَظَلَّلْنَا و سایبان ساختیم عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ بر ایشان ابر را
تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم عَلَيْهِمُ الْمَنَّ بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین وَالسَّلْوَىٰ و مرغی مشابه سمانی و گفتیم
كُلُوا بخورید مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزهای آنچه بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف فرمان کرده از من و سلوی ذخیره
نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بما در آن ذخیره کردن وَلَٰكِن كَانُوا و لیکن بودند که از نافرمانی أَنفُسَهُمْ بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ
ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْكُنُوا ساکن شوید هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ درین دیه اریحا
یا ایلیا وَكُلُوا و بخورید مِنْهَا از میوها و حبوب آن حَيْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگویید در خواست ما حطه است یعنی وضع گناهان ما
از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آیید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان باشید یا منحنی شدگان از تواضع نَّغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزیم شما را
خَطِيئَاتِكُمْ گناهان شما را سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ زود باشد که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیادت دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا پس بدل و تغییر دادند آنانکه بر خود ستم کردند مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا سخن مامور به را غَيْرَ الَّذِي بغیر آنکه قِيلَ لَهُمْ گفته شده بود
مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة فی شعیرة و این از روی استهزا بود فَأَرْسَلْنَا پس فرستادیم عَلَيْهِمْ بر تغییر کنندگان رِجْزًا عذابی مِّنَ السَّمَاءِ
از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ بسبب آنچه بودند و ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد
یهود را عَنِ الْقَرْيَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِي كَانَتْ آن دیهی که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور
بر ساحل بحر طبریه و گفته اند نام آن دیه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بهر تقدیر مردم این دیه متشرع بشریعت توریت بودند و از جمله فرائض ایشان
تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف امر خدای کرده و بر زبان حضرت داود ع ملعون گشتند و مسخ شدند
و حق سبحانه جهت اظهار افعال قبیحه یهود با حضرت رسالت پناه خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ يَعْدُونَ چون در گذشتند از حدود و احکام
الهی تجاوز کرده و امر تعظیم که مامور به بودند بآن فِي السَّبْتِ در روز شنبه که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِيهِمْ چون می آمدند
بایشان حِيتَانُهُمْ ماهیان ایشان يَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که منهی بود در آن شکار ماهی ماهیان می آمدند شُرَّعًا ظاهر شده
بسوی آب سرها بر داشته وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ و روزی که سبت نمیکردند یعنی بتعظیم آن روز مامور نبودند چون یکشنبه و باقی ایام لَا تَأْتِيهِمْ
نمی آمدند بر ایشان ماهیان و این ابتلائی بود از حضرت عزت مر ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب بلندی کردندی و چون

شنبه بگذشتی بر جستندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کَذٰلِكَ نَبْلُوهُمْ همچنان بیازمائیم ایشانرا یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا کَانُوا بآنچه هستند که
از سر میل یَفْسُقُونَ ○ بیرون میروند از دایره فرمان چون اهل ایله روز شنبه ماهی بسیار میدیدند و صید کردن منع کرده بود و صبر کردن دشوار شده
گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جسته و طلب چاره آن کار بودند آخرالامر رای ایشان بدان قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بران حوضها
بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود ایشان راه آن حوضها راندندی و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردند و چون عذاب ظاهر نشد دلیر شده از سر تعظیم سبت درگذشتند و اهل آن دیه سه گروه شدند قومی مباشر این فعل بودند و گروهی ایشانرا
نهی نمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از
اهل کتاب خبر آنرا چون گفتند أُمَّةٌ مِّنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ چرا پند میدهید
قَوْمًا گروهی را که بی شبهه اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان
عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در آخرت که آتش دوزخست قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذرخواستنی ست از ما و حفص معذرة بنصب
خواند یعنی پند دادن ما برای معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّكُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف و نهی منکر بر ما واجبست تا ایشانرا پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ○ و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که بگذاشتند فرقه صید کنندگان مَا ذُكِّرُوا
بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنجَيْنَا برهانیدیم الَّذِينَ يَنْهَوْنَ آنانرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا
و بگرفتیم الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بعذابی سخت بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که از روی عناد يَفْسُقُونَ ○ خارج میشدند
از راه فرمانبرداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولیست پس از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا پس
آن هنگام که گردن کشیدند عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ از آنچه که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی قُلْنَا لَهُمْ گفتیم مر ایشانرا كُونُوا قِرَدَةً گردید بوزنگان
خَاسِئِينَ ○ خوار شدگان و نا امیدان از رحمت آورده اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت نموده میان خانهای
خود و ایشان دیواری کشیدند و دری بمحله خود نشانده راه آمد و شد مساکن ایشان در بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون
نیامده بود در تفحص احوال در آمدند همه را یافتند بوزینه شده و هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان میمالید سه روز زنده بودند روز چهارم
مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّكَ آفریدگار تو یا سوگند خورد لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا بروز رستخیز
مَن يَسُومُهُمْ کسی را که بچشاند ایشان سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته اند بخت نصر با ایشان بقتل و اسر ایشان اقدام کرد
و بعد از آن ملوک فرس ایشانرا میرنجانیدند و باج میگرفتند تا زمانیکه رسالت پناه مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم
تا بقیامت باقیست إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لَسَرِيعُ الْعِقَابِ زود عقوبت کننده است مر کافرانرا وَإِنَّهُ و بدرستیکه او لَغَفُورٌ آمرزگار است
هر کرا که توبه کند و طلب مغفرت نماید رَّحِيمٌ ○ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراگنده کردیم بنی اسرائیل را فِي الْأَرْضِ أُمَمًا در زمین
جماعتها یعنی هیچ ولایتی نیست که در آن یهودی نباشد مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند در دین موسی متدین شده تغییر بحال ایشان
راه نیافته یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج آن حضرت دیده بود وَمِنْهُمْ و از ایشان هستند دُونَ ذَٰلِكَ
فرود از صالحان یعنی اهل فسق وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشانرا بِالْحَسَنَاتِ بنیکوئیها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّيِّئَاتِ و بدیها چون
شدت و فقر و مصائب نفس لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○ شاید که باز گردند بخدای و از معصیت بطاعت گرایند ایشانرا در نعمت

مصحف

شکر عبابیست کرد بطرز استغنا ظاهر میکردند و گفتند ان الله فقیر و نحن اغنیاء و در محنت صبر نابیست کرد آغاز ناسزا کرده گفتند ید الله مغلولة پس محک اعتبار تمام عیار نکو بیرون نیامدند **بیت** خوش بود گر محک تجربه آید بمیان + تا سیه روی شود هر که در وغش باشد + فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمد صالحان خَلْفٌ بس آیندگان وَرِثُوا الْكِتٰبَ میراث گرفتند توریت را یعنی چون بیاموختند علم آنرا از پدران يَأْخُذُوْنَ فرا میگیرند عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى خواسته و متاع این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت پناه اند حق سبحانه میگوید که در حکم رشوت میگیرند وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند سَيُغْفَرُ لَنَا زود باشد که بیامرزند ما را و عاصی ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود و ایشان اخذ رشوت گناه میدانستند وَاِنْ يَّأْتِهِمْ و حال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِّثْلُهٗ خواسته از متاع دنیا مثل آن چه گذشته دیگر در حرمت يَأْخُذُوْهُ فرا میگیرند آنرا و از ان توبه نمی کنند یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار بر اخذ رشوت و اکل حرام اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا گرفته نشده است بر ایشان مِّيْثَاقُ الْكِتٰبِ عهد کرده در توریت اَنْ لَّا يَقُوْلُوْا آنکه نگویند عَلَى اللّٰهِ بر خدای اِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست و ایشان سخن دروغ گفتند در آنکه غفران خود را در شب و روز بحق سبحانه نسبت کرده اند و میدانستند که دروغ میگویند زیرا که توریت با ایشانست وَدَرَسُوْا و خوانده اند مَا فِيْهِ آنچه در وست و این حکم سوی ندیده اند وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ و سرای دیگر که عقبی ست خَيْرٌ بهترست از عرض دنیا لِّلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ مر آنانرا که میپرهیزند از استحلال محارم و دروغ بر خدای اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا تعقل نمیکنند و خطاب میخواند یعنی در نیابید که نعمت عقبی بهترست از مال دنیا وَالَّذِيْنَ يُمَسِّكُوْنَ بِالْكِتٰبِ و آنانکه نگاه میدارند کتاب را و چنگ در ان میزنند مراد مومنان اهل کتاب اند و کتاب درین آیت توریت است وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب شامل است بر اقامت جمیع عبادات جهت این تواند بود که نماز ستون دینست و اقامت دین موقوف بر اقامت آن **مثنوی** خانهٔ دین خویش را چو خدای + بر ستون نماز کرد بپای + بی‌شکی تا ستون بجای بود + خانهٔ دین حق بپای بود + اِنَّا بدرستیکه ما لَا نُضِيْعُ ضایع نمیکنیم اَجْرَ الْمُصْلِحِيْنَ ۝ مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را بلکه بتمام بدیشان میرسانیم وَاِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ و یاد کن ای محمد برای یهود زمان خود چون بر کندیم برداشتیم کوه طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَاَنَّهٗ ظُلَّةٌ گوئی که کوه سایبانیست بر سر ایشان وَّظَنُّوْٓا و دانستند اَنَّهٗ آنکه کوه وَاقِعٌۢ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریت قبول نکنند چه خدای تعالی ازین خبر داده بود خُذُوْا گفتیم که بگیرید مَآ اٰتَيْنٰكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَّاذْكُرُوْا و پیوسته یاد کنید مَا فِيْهِ آنچه در وست از اوامر و نواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوْنَ ۝ شاید که پرهیزگاری کنید و از جمله متقیان باشید وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو مِنْۢ بَنِيْٓ اٰدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُوْرِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشانرا وَاَشْهَدَهُمْ و گواه گردانید ایشانرا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان باقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه ساخت و گفت اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستم پروردگار شما قَالُوْا بَلٰى گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه تعالی ذریت آدم را بیرون آورد و بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد ابنا از آبا و ذکر آدم نکرد چه همه کس را معلومست که پدر بشر اوست و همه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبدالله در صحیح خود از ابن عباس نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که خدای فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادیست نزدیک بعرفات و آنرا نعمان سحاب گویند و بقولی بطن نعمان خوانند در لباب آورده که اخذ میثاق در دهیا بوده و آن زمینی ست در ولایت هند و بعد از خروج آدم بوده از بهشت و در مدارک میگوید که جمهور مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت بوده بر فضائیکه بر در بهشت ست و عرض آن پنج هزار ساله راه است حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهای خرد و ذره و بعضی میگویند که سفید یا سرخ و گروهی بر آنند که از جانب راست مورچه سفید و از جانب چپ مورچه سیاه و بعضی بر آنند که توالد و تناسل از پشت آدم یکبارگی بوده نه بر وجه توالد و تناسل روی نموده و حیات و عقل و نطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر آنچه از خود گفته اند چون ذریت آدم بلی گفتند

حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید ملائکه گفتند شهدنا و سدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه تعالی از خود واز فرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار
ذریت آدم گواه شدیم ان تقولوا یوم القیمة تا نگویند روز قیامت که انا کنا بدرستیکه ما بودیم عن هذا ازین اقرار غفلین ○
بیخبران او تقولوا یا آنکه نگویند انما اشرک بجز این نیست که شرک آوردند اباؤنا پدران ما من قبل پیش از ما وکنا ذریة و بودیم ما فرزندان
من بعدهم از پس ایشان واقتدا بدیشان کردیم افتهلکنا آیا هلاک میکنی ما را و معذب میسازی بما فعل المبطلون ○ بآنچه کردند آن کجروان
و باطلان یعنی پدران ما و چون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی جل و علا بر هر احدی از
ذریت آدم علیه السلام واقع شده پس تقلید دیگری در شرک عذر نشود و ای درویش این آیت مذکر عهد الست ست تا بیخبران سر کوچه غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان
بیدار دل از آن سوال و جواب غافل نیستند **بیت** الست از ازل همچنان شان بگوش * بفریاد قالوا بلی در خروش * در نفحات مذکورست که علی سهیل اصفهانی را
قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گوئی که دی بوده شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری ره فرموده که درین سخن نقص ست صوفی را دی و فردا
چه بود آن روز را هنوز شب نیامده و صوفی در همان وقت ست **مثنوی** روز امروزست ای صوفی وشان * کی بود از دی واز فردا نشان * آنکه از حق نیست
غافل یکنفس * ماضی و مستقبلش حال ست و بس * از حسین منصور قدس سره منقولست که فرموده اند غائب از حقائق سوال الست چگونه جواب دهد پس مخاطب
و مجیب بغایت نازکست **بیت** تو در میان نه هیچ نه هر چه هست اوست * هم خود الست گوید و هم خود بلی کند * وکذلک و همچنانکه بیان کردیم امر میثاق را
نفصل الایت تفصیل میکنیم و پیدا میسازیم نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند دران ولعلهم یرجعون ○ وشاید که ایشان بازگردند از تقلید
بتحقیق واتل و بخوان ای محمد علیهم بر قوم خود یا بر یهود نبأ الذی خبر آنکس که اتینه دادیم او را ایتنا علم آیتهای ما یعنی کتب منزله
و آنکس که امیه بن ابی صلت بود که کتب سماوی مطالعه نموده معلوم کرده که دران زمان رسولی مبعوث خواهد شد و داعیه داشت که آن رسول او باشد چون حضرت
رسالت پناه مبعوث شد امیه اندوه حسد کافر گشت و این آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد کما قال فانسلخ منها پس بیرون آمد از آن آیتها بواسطه کفر و عناد
چنانچه مار از پوست بیرون آید فاتبعه الشیطن پس در پیوست شیطان با او و پیروی خود فرمود فکان پس گشت آن از آنکه آیات من الغوین ○
از گمراهان و گفته اند آنکس ابو عامر راهب بود که پیغمبر او را فاسق لقب نهاد و او ساعی بنای مسجد ضرار ست صفت حضرت رسالت پناه در کتب الهی دیده بود
و او را شناخته و بوی ایمان آورده آخر انکار کرد و بدو کافر شد و اشهر آنست که این کس بلعم باعور بوده از کنعانیان و جباران که صحف ابراهیم علیه السلام خوانده بود
و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی علیه السلام با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت ایشان شد جباران رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوات بود والتماس نمودند
که بر موسی علیه السلام و قوم او دعای بد کند و او اول ابا کرده در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوت قوم قبول کرده بر موسی ع و قوم او نفرین کرد حق سبحانه
اسم اعظم از یاد او ببرد و ایمان با وی نماند ولو شئنا و اگر میخواستیم ما لرفعنه هر آینه بر میداشتیم او را بها بسبب آن آیات صحف یا کلماتیکه مشتمل بود بر اسم اعظم
بمراتب علیه و درجات سنیه که منازل ابرار و مساکن اخیار ست ولکنه ولیکن او بواسطه دنائت همت اخلد میل کرد الی الارض بسوی زمین یعنی
بحضیض رذالت واتبع و پیروی کرد هوىه آرزوی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن فمثله پس صفت او در خست کمثل الکلب
مانند صفت سگ ست در اخس احوال او ان تحمل اگر حمله کنی علیه برو و برانی او را یلهث زبان از دهن بیرون افگند او تترکه یا اگر
بگذاری او را و نرانی یلهث همان زبان از دهن بیرون افگند یعنی آنست که راندن سگ و نا راندن او یکسانست در هیچ حال صفت خود را ترک نمیکند
بلعم سگ صفت نیز همین حال داشت که هیچ چیز از دنائت و خساست خود برنگشت و او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد در وقتیکه
متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند واز گوشتی که بروی سوار بود و بآوازی سخن در آمد که ازین راه باز گرد واز سر این عمل بگذر هم متنبه نگشت

شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید و چه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را کمربند عشق بازی راه دین گرداند و اگر از طرف عدل وزد رسم توحید بلعم را بر انداخته با سگ خسیس همسری دهد و نعم ما قال ~~ رباعی ~~ آنرا که بری از صومعه در دیر گران افکنی + وین را که کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی + یعنی چو درکار تو عقل زبون را کی رسد + فرمانده مطلق تویی حکمیکه خواهی آن کنی + ذٰلِكَ این مثل که گفته شد مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود و استکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمردند آیتهای ما را که قرآنست و این گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند و در کتمان نعت حضرت رسالت بودند پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان خوان که انسلاخ او از آیات ما مناسب دارد با تکذیب ایشان مر آیات را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن وفا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلیست مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بآن و قیام حجت بر ایشان وَأَنْفُسَهُمْ و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بر آن میکند که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بتوفیق و فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه گمراهان هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا و بدرستیکه آفریدیم لِجَهَنَّمَ برای دوزخ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بسیاری از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان صادر شده و بر علم قدیم باصرار ایشان بکفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشان را دلهاست که مطلقاً لَا يَفْقَهُونَ بِهَا از هیچ حقیقتی در نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیگردانند و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمی سازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و ایشانرا چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا روی حق نمی بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشان را گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بآن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات و مواعظ قرآنی را استماع نمی کنند أُولَٰئِكَ آن گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه باسباب تعیش دارند و مقصود بلذت فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایان اند که همت ایشان جز خورد و خواب نیست ملتفت به نعیم باقی و لذت دائمی نیستند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از انعام زیرا که انعام را تکلیف نیست اگر وفاق شرع ندارند بخلاف امر نیز متصف نیستند أُولَٰئِكَ آن گروه که یاد کرده شد هُمُ الْغَافِلُونَ ایشانند غافلان و در غفلت خود کاملان صاحب عین المعانی آورده که مکلف مامور با فرو گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانیست و هم جسمانی هم عقلانیست و هم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خودش مغلوب نفس و هوا شد از بهائم اخس و اسفل است و درین معنی گفته اند ~~ بیت ~~ بهره از ملکت هست نصیبی از دیو + ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک + وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها مراد نود و نه نامست که خبر من احصاها دخل الجنة + در آن باب وارد شده و در زاد المسیر آورده که سبب نزول این آیت آن بود که مردی در نماز بسم الله یاد کرد و بسم الرحمن نیز بخواند ابو جهل گفت که محمد و اصحاب او میگویند که ما یک خدای را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند این آیت نازل شد که اسمای الهی بسیارست و همه نیکوست او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدای را صفات نیکو است چون عدل و احسان و خیر و رحمت و مثل و امثال آن پس او را بدان اوصاف بستایید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابو المکارم و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند الحاد اشتقاق اسمای بتان بود از اسمای الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بجزای آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعیکه برای آتش آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای بهشت أُمَّةٌ گروهی اند

ع ۲۲ / ۱۰

که ایشان یهدون بالحق راه مینمایند بحق وبه یعدلون ۱۵۹ وبحق عدل میکنند در احکام خود وآن مهاجر وانصار وتابعان ایشانند والذین کذبوا
وآنانکه تکذیب کردند بایاتنا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سنستدرجهم زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه بپایه یعنی اندک اندک ایشانرا
بهلاک نزدیک گردانیم من حیث لا یعلمون ۱۸۲ از آنجاکه ندانند یعنی هر گاه که گناهی میکنند نعمت مر ایشانرا زیادت میکردانیم تا در طغیان وعصیان
می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج عطا برست وانسا شکر یعنی نعمت بدیشان میدهد وسپاسداری در دل ایشان فراموش میگرداند تا وقتیکه
مستحق عقوبت شوند واملی لهم ومهلت دهم ایشانرا مدتی پس بگیریم ایشانرا ان کیدی بدرستیکه گرفتن من متین ۱۸۳ سخت است کید علی را
گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسانست و در باطن خذلان است کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه بکوه صفا بر آمده یک یک
از گروه قریش را از عذاب خدای جلیل جبار بترسانید یکی از صنادید قریش صدیق وفاروق ومرتضی را دید وگفت آیا این یار شما دیوانه شده که همه شب
فریاد میکند آیت آمد که اولم یتفکروا آیا فکر نکردند این معاندان اندیشه ننمودند که ما بصاحبهم نیست یار ایشانرا یعنی محمد را من جنة
از هیچ نوع دیوانگی این همان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین میگفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانید ان هو نیست او
الا نذیر مگر بیم کننده از عذاب الهی مبین ۱۸۴ پیدا وهویدا بیم کردن او اولم ینظروا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فی ملکوت السموات
در ملک عظیم آسمانها والارض ودر ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است وشمس وقمر وملکوت ارض بحر است وجبال واشجار وما خلق الله ونگریستند
در آنچه آفرید خدای من شیء از هر چیزی که تا بدان نظر کمال قدرت صانع وجمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر گردد وان عسی ودیگر نظر نکردند در آن که
شاید ان یکون آنکه باشد قد اقترب بتحقیق نزدیک رسیده اجلهم مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نمی کنند در آن که شاید که اجل ایشان
نزدیک رسیده باشد که پیشتر از وقوع فوت وحلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجاح دینی ودنیائی وواسطه فلاح جاودانی باشد نظم زان پیش کاجل فرا رسد تنگ
وایام عنان ستاند از چنگ + بر مرکب فاخویش نه زین + مردانه در آی در ره دین + فبای حدیث پس بکدام سخن بعده که بعد از قرآن یؤمنون ۱۸۵
ایمان خواهند آورد واین مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقائق دین ودنیا ومجامع مبانی صورت ومعنی است من یضلل الله هر کرا خواهد
خدای گمراه گرداند وبقرآن نگرود فلا هادی له پس هیچ راه نماینده نیست که او را راه آرد ویذرهم ومی گذارد خدای تعالی گمراهان را
فی طغیانهم در گمراهی ایشان تا پیوسته یعمهون ۱۸۶ سرگردان ومترددان ومتحیر میگردند بیت تا نگردد مدد نمای توفیق رفیق
مطلقا راه نیابند وبمنزل نرسند + گروهی از قریش واصح آنست که یهود گفتند ای محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که ما میدانیم
کی خواهد بود واین سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای هیچکس نمیداند آیت آمد که یسئلونک می پرسند ترا عن الساعة از ساعت
یعنی قیامت ساعت از اسمای غالبه است چون نجم واطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قائم شود یا حساب خلائق در
یک از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان درازی نزدیک خدای ساعتی باشد وبر هر تقدیر سوال می کنند که ایان مرسها کیست بپای کردن و
پدید آوردن او قل بگو ای محمد انما علمها جز این نیست که دانستن ظهور ساعت عند ربی نزدیک پروردگار منست که هیچ ملکی مقرب
ونبی مرسل را بدان اطلاع نداده لا یجلیها آشکارا نکند امر قیامت را لوقتها در وقت او الا هو مگر او که داناست بدان ثقلت پوشیده
علم قیامت یا گرانست وعظیم است دانستن آن فی السموات والارض در آسمانها وزمینها یعنی دانش قیامت بر اهل آسمانها از
ملائکه وثقلین گرانست از جهت هول وهیبت آن گویا که حکمت در اخفای او اینست لا تاتیکم نمی آید بشما قیامت الا بغتة مگر ناگهان
یسئلونک می پرسند از تو کون آن را ووقت آن را بدان وجه که کانک گویا که تو حفی عنها مهربان ودوست میدارست

نصف منزل

سوال از آن و حال آنکه تو کار هی از ان سوال چه معرفتی بآنکه جز حق سبحانه کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر بار به ۲ روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم
قیامت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمی دانند که آنرا جز حق تعالی نمی داند در وسیط
آورده که اهل مکه گفتند ای محمد خدای تو چرا خبر نمیدهد بنرخ که کی ارزان شود و کی گران تا در ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیت آمد
قُلْ لَا أَمْلِكُ بگو نمیتوانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا جر منفعتی وَلَا ضَرًّا و نه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای مرا در آن تعلیم دهد وَلَوْ كُنْتُ
و اگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب را لَاسْتَكْثَرْتُ هر آینه بسیار طلب کردمی مِنَ الْخَيْرِ از مال و منفعت و فتح و غنیمت وَمَا مَسَّنِيَ
السُّوءُ و نرسیدی بمن انواع بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت إِنْ أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران و معاندان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ برای گروهی که بگروند بمن و بآنچه با منست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ اوست یعنی خدای تعالی آنکس که بیافرید شما را مِنْ نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدم است وَجَعَلَ مِنْهَا و بیافرید از جسد وی یعنی از ضلعی از اضلاع وی زَوْجَهَا جفت او را که حوا است و این آفریدن
جهت آن بود که لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا آرام گیرد آدم ع بوی و الفت پذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آنهنگام که بپوشید آدم ع حوا را یعنی خلوت کرد با وی
حَمَلَتْ بار گرفت حوا حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم ع بود بر رحم او در آمده فَمَرَّتْ بِهِ پس میگذشت بآن بار یعنی می آمد و میرفت
فَلَمَّا أَثْقَلَتْ پس آنهنگام که گران شد حوا ع بآن باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد و حوا ع گرانبار گشت دَعَوَا اللّٰهَ بخواندند آدم و حوا خدا
رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست و گفتند خداوندا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی ما را صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت
لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ از سپاسداران مر تو را بدان نعمت مجدد و قولی آنست که چون حوا ع حامله شد ابلیس بصورت مجهوله بر حوا ع
ظاهر گشت و گفت در شکم تو چه چیز است حوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید سبعی یا بهیمه باشد آنگاه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا ع گفت
مرا معلوم نیست ابلیس گفت شاید از دهن یا از گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشگافند و بیرون آرند حوا ع بترسید و صورت ماجرا
با آدم ع در میان آورد آدم ع نیز اندیشناک شد ابلیس دیگر باره خود را بر صورت دیگر بر ایشان ظاهر کرده از سبب ملال حال ایشان پرسید حال باز گفتند ابلیس
گفت غم مخورید که من اسم اعظم میدانم و مستجاب الدعواتم از خدای درخواهم که این حمل را مثل شما بشری راست خلقت گرداند و خروج او بآسانی باشد بشرط آنکه
او را عبد الحارث نام کنید و نام ابلیس میان ملائکه حارث بود و حوا ع این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آنهنگام که عطا کرد خدای تعالی بدیشان
صَالِحًا فرزندی صالح الجسم و تندرست جَعَلَا لَهُ گردانیدند آدم و حوا ع برای خدا شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت
یعنی بدل کردند عبد الله را بعبد الحارث بعضی در اینجا مضاف تقدیر میکنند یعنی فلما آتا اولادهما صالحا جعلا اولادهما شرکاء و بعضی بر آنند که آنکه توقت
کرده داد حق تعالی آدم و حوا ع را فرزند شایسته ایشان غیری را شریک حق ساختند در عبادت و حفص شرکا میخواند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند
شریکان مر خدای را فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد اولاد آدم و حوا ع را صاحب کشاف و قاضی بیضاوی بر آن رفته اند که نفس واحده قصی است از اجداد
پیغمبر ع که خدای او را زوجه از جنس او یعنی قریشی و عربی کرامت فرمود و زن و شوهر شرط کردند که اگر خدای تعالی ایشان را فرزندی شایسته دهد
بشکرگزاری و سپاسداری قیام نمایند حق سبحانه ایشانرا چهار فرزند ارزانی داد و در تسمیه ایشان شریک پیدا کردند مر خدای را و عبد عزی و عبد قصی و
عبد مناف و عبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بزرگ است خدای و پاک عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ از آنچه برای او انباز میگیرند در عبادت او قصی و اولاد او
و بر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکانرا أَيُشْرِكُونَ آیا انباز میگیرند در عبادت مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزی را که نیافریده چیزی و قدرت
ندارد بر خلق اشیا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۝ و حال آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان آفریده شده اند و مخلوق خالق نتواند بود و میشنیدند و لا یستطیعون

و نمی‌توانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت ایشان یا فرا رسیدنی در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ۞ یاری میدهند در وقتیکه کسی ایشانرا بشکند یا بالواث و اوراث آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکانرا إِلَى الْهُدَىٰ بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پیروی نمیکنند شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست بر شما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشانرا و دعوت کنید بدین حق أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ۞ یا آنکه شما خاموش باشید این آیت خاص ست بقومی از کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت حق محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستیکه آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای و ایشانرا آلهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک و مسخر مانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف و در قبضهٔ تقدیر حق اند فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۞ اگر هستید شما راست گویان در آنکه ایشان آلهه اند چه آلهه بحق آنست که دعای بنده و ندای پرستندهٔ خود را اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر این بتانرا پایها هست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا میروند بآن چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشانرا دستها هست که چیزها يَبْطِشُونَ بِهَا فرا گیرند بآن چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدها هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ بِهَا به بینند بدان چنانچه شما می بینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا مر ایشانرا گوشها هست که مسموعات را يَسْمَعُونَ بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید و خود قائل اید که ایشانرا پای روان و دست گیران و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما راهست پس شما بر اینها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهلست که فاضل مفضول را پرستد این آیت در اثبات جهل کفره است و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر را بآلهه خود و گفتند خدایان ما را نکوهش مکن که مبادا آفتی و رنجی بتو رسانند حق تعالی فرمود که قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدای ساخته اید و با هم یار شوید در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بران مقدار که توانید در ایصال مکاره من فَلَا تُنْظِرُونِ ۞ پس مرا مهلت مدهید و بکنید آنچه خواهید که من در خاتم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما نه اندیشم **بیت** اگر هر دو جهانم خصم گردند ٭ نترسم چون نگهبانم تو باشی ٭ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستیکه یار و متولی کار من الله است الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۞ و خدای دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ و آنان را که شما میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِهِ بجز خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما را وَلَا أَنْفُسَهُمْ و نه نفسهای خود را يَنْصُرُونَ ۞ یاری کنند بوقت قصد کسر و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ و اگر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَىٰ بدین راست که راه انبیا و اولیاست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ و می بینی تو ای محمد ایشانرا که بدیدهای ظاهر يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۞ و حال آنکه ایشان نمی بینند ترا به بصر بصیرت و بحقیقت تو بینا نیستند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین قدس سره فرموده که هر که بایزید را دید آتش دوزخ بروی حرام شد و حضرت این سخن بگفت و اولاً کفار و یهود و منافقان میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را محل بر رویت ظاهر ممکن محمول است که حضرت پیغمبر را در زمان ایشان چند کس دیده باشند و در وقت بایزید نیز چند کس دیده باشند و بجمال او بینا شده باشند **بیت** برای دیدن روی تو چشمی دیگرم باید ٭ که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید ٭ خُذِ الْعَفْوَ این آیت جامع مکارم اخلاقست میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان و مجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را و از سر گنهکاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان سهل باشد صدقه دادن و برین معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ و بفرمای دیگرانرا بنیکوئی در اقوال و افعال و گفته اند عرف خصلتی ست که آن را عقل پسندد و شرع قبول

کن وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ ۞ از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین جاهلان است
و اولی ترین است بآنکه ازو اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نزول این آیت از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست
جبرئیل فرمود که پروردگار تو میگوید که پیوند کنی با کسی که از تو ببرد و عطا دهی آنرا که ترا محروم سازد و عفو کنی از کسیکه بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم
اخلاق همین است حکیم سنائی فرماید **بیت** هر که زهرت دهد بدو ده قند ۞ وانکه از تو ببرد بدو پیوند ۞ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و هرگاه که برانگیزاند و از جای
ببرد ترا صورت خطاب بآنحضرت است و اما مراد امت اند هر یک از امت را میگوید که چون از جای برانگیزاند ترا مِنَ الشَّيْطَانِ از جهت دیو نَزْغٌ از جای بردنی
و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان وسوسه بتو رسد فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر او إِنَّهُ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنونده است
آنرا که بزبان گوئی عَلِيمٌ داننده است آنرا که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا بدرستیکه آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا ترسیدند از حق إِذَا
مَسَّهُمْ چون برسد بدیشان طَائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدای را و از وعید او براندیشند فَإِذَا هُمْ
مُبْصِرُونَ ۞ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه شیطان از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند وَإِخْوَانُهُمْ
و برادران کفار که شیاطین اند يَمُدُّونَهُمْ مدد میکنند کفار را فِي الْغَيِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان می آرایند ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ۞
پس باز نمی ایستند از اضلال ایشان و دست تصرف از ایشان کوتاه نمی کنند وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو ای محمد بکافران بِآيَةٍ آیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قَالُوا گویند لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا چرا بهم نیافتی و برنگزیدی آن آیت را از پیش خود در تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای
قرآنی می طلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از روی استهزا گفتندی چرا احداث و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد و امر آمد که
قُلْ بگو ای محمد إِنَّمَا أَتَّبِعُ جز این نیست که من پیروی میکنم مَا يُوحَى إِلَيَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن مِنْ رَبِّي از آفریدگار من و من برافنده
و سازنده قرآن نیستم هَذَا این قرآن بَصَائِرُ دلیلها و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًى
و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده یا هدایت و رحمت است لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۞ برای گروهی که میگروند بخدای و رسول وی در اسباب
نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگزارد و هرچه آن حضرت قرائت میفرمود او نیز میخواند آیت آمد که
وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر آنرا وَأَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآنست هر جا که خوانند اما عامه علما برانند که در خارج صلوة
مستحب است و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام در روز جمعه و خطبه مشتمل میباشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَبَّكَ پروردگار
خود را فِي نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِيفَةً و بترسگاری زاری بامید فضل او و ترسگاری از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ
و بخوان او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میان سر و جهر بِالْغُدُوِّ ببامداد وَالْآصَالِ و شبانگاه مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل
و اشرف ترین اوقات شبانروز است وَلَا تَكُنْ و مباش خطاب با حضرت رسالت پناه است و مراد امت اند یعنی مباشید مِنَ الْغَافِلِينَ ۞
از جمله بیخبران از ذکر خدای اگرچه ظاهر خطاب بآنحضرت است اما در حقیقت خطاب بجمیع امت اوست که میفرماید که از من غافل مباشید و بعضی برین
اند که در تحت این خطاب درآمده و زینهار شما از خدای تعالی التماس بارنگر نموده بسعادت شعور و حضور مع الله مستسعد گشته بدوام آگاهی مشرف
شده اند و ذکر و طاعت ایشان دائم در راست و ظاهر نیست چون طریقه سنیه خواجهای نقشبند قدس اسرارهم آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از سجده
نمودن مر خدای را و تنفر نموده میگفتند السجد لما تامرنا و زادهم نفورا حق سبحانه میفرماید که ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه

از ملائکه ملا اعلی که هستند عِندَ رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لَا يَسْتَكْبِرُونَ گردن نمی کشند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش حق وَيُسَبِّحُونَهٗ و تنزیه میکنند ذات او را از انچه لایق آنحضرت نباشد وَلَهٗ يَسْجُدُونَ۝ و مر او را خاص سجده می کنند تعریض مشرکانست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیت سجده میباید کرد و سجدهٔ تلاوت در چهارده موضعست از قرآن و اختلاف در دو موضع یکی در آخر سورهٔ حج بمذهب امام شافعی و امام احمد رح سجده هست و بمذهب امام اعظم رح سجده نیست و دوم در سورهٔ ص بمذهب امام اعظم رح هست و بمذهب باقی ائمه نے و نزد امام اعظم رح سجدهٔ تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست و در حال اگر فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمهٔ دیگر سنتست و بعد از فوت قضا لازم نیست حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این سجده ملائکه گفته و فرموده که ساجد را باید که درین سجود از خصائص ملکی فیضی خاص حاصل گردد تا حقیقت این سجده را دریافته باشد اینجا نکته + اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد + بر منصهٔ ظهور جهره میکشاید و رمز فاعنی علی نفسک بکثرة السجود + از منظرهٔ شهود رو مینماید سجده طاعتیست خاص بل افسریست زیبنده بر مفارق اهل اخلاص **مثنوی** زینت تو بس کمر بندگی + تاج تو در سجده سر افگندگی + شو تو با او که ببالاو پست + سجدهٔ طاعت بروش هر چه هست + تو کنی از سجدهٔ او سرکشی + به که ازین شیوه قدم در کشی + و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده سری که در سجود نیست سفچه بهادوست و کفی که در سجودی نیست کفچه بهادوست و نعم ما قال **بیت** شرف نفس بجودست و کرامت بسجود + هر که این هر دو ندارد عدمش زوجود

سورة الانفال مدنية وهي خمس وسبعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ۝

يَسْئَلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ الْاَنْفَالِ۝ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلالست یا نی و در وسیط آورده که اهل بدر در غنائم اختلاف کردند جوانان را مدعی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست پیران گفتند ما نیز مددگار و معاون شما بودیم ما را نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار دعوی حیازت غنیمت داشتند یا لآخر از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْاَنْفَالُ بگوی ای محمد که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدا راست وَالرَّسُوْلِ و فرستادهٔ او را که بامر او قسمت میکند بهر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید وَاَصْلِحُوْا و بصلاح آرید ذَاتَ بَيْنِكُمْ من انچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة بن الصامت رض فرموده که این آیت در باب ما و اهل بدر فرود آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم اخلاق ما از تنازع متغیر شده بود حق سبحانه حکم آنرا برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت است فرمود و ما اختلافهای خود را باصلاح آوردیم وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُوْلَهٗ و فرستادهٔ او را در انچه فرماید در باب غنائم و غیر آن که اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ۝ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی هست اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ نیستند مومنان کامل الَّذِيْنَ آنانند که اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسند قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَاِذَا تُلِيَتْ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر ایشان اٰيٰتُهٗ آیتهای او یعنی قرآن زَادَتْهُمْ اِيْمَانًا زیاده گرداند آن آیت ایمان ایشان را یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیت انضمام پذیرد یا ایمان ایشان بآیتهای منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقائق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود و در بحر الحقائق گفته که ایمان حقیقی نوریست که بقدر وسعت روزنهٔ دل در وی میتابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنهٔ دل ایشان ببرکت آن قرائت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند وَّعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خویش يَتَوَكَّلُوْنَ۝ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر کس که در تحت

سطوات علیهٔ نورانیت حق مضمحل و مقهور شد و او را پروای ماسوی نمیماند بلکه غیر حق بدیدهٔ شهود او در نمی آید **بیت** هر که او در بحر مستغرق شود + فارغ از کشتی و از
زورق شود + غرقه دریا بجز دریا ندید + غیر دریا هست بروی ناپدید **اَلَّذِيْنَ** این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص **يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ**
بپای میدارند نماز را بشرائط و آداب آن **وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ** و از آنچه روزی داده ایم ایشان را **يُنْفِقُوْنَ** ۝ نفقه میکنند **اُولٰٓئِكَ** آن گروه که اعمال قلب را
از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوٰة و زکوٰة ست جمع کرده اند **هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ** ایشانند مومنان **حَقًّا** بایمان درست و راست ابن عباس رض
فرموده که هر که منافق نباشد مومن حقا **لَهُمْ** مر این مومنان راست **دَرَجٰتٌ** مرتبها **عِنْدَ رَبِّهِمْ** نزدیک آفریدگار ایشان که کرامت و منزلت
یا درجات بهشت **وَمَغْفِرَةٌ** و آمرزشی مر تقصیرات ایشان را **وَرِزْقٌ كَرِيْمٌ** ۝ و روزی پاک که صافی باشد از کد اکتساب و خالی از خوف زوال
حساب امام قشیری رح فرموده که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد **مثنوی** تو ز روزی ده به روزی رسے و احسان
از سبب بگذر که مسبب بین عیان + از مسبب میرسد هر خیر و شر + نیست از اسباب و وسائطهای بسر + اصل بیند دیده چون اکمل شود + فرع بیند دیده چون احول
شود + آورده اند که کاروان قریش بامتاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سالاری آن قافله می نمود جبرئیل ع بیامد و حضرت را خبر داد
و آنحضرت صورت حال با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری مال و اندک رجال مائل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه بیرون آمدند
و ابو سفیان خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد از قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان از بیراه رو بمکه نهاد و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری از مردم از مکه
بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت پیغمبر صلعم در وادی زفران بود که جبرئیل ع بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و در مدارک آورده که آنحضرت صحابه را
فرمود که خبر اینست که العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقات کاروان دوست تر میدارید یا مقاتله کافران را بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست
افتد مناسب تر است حضرت پیغمبر صلعم ازین سخن متغیر شد و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آنحضرت صلعم فرمود گویا که کشتن گاه قوم نظر میکنیم و نشان داد
که ابو جهل را در فلان موضع کشتند و امیه بن خلف را در فلان جا و باقی صنادید را برین قیاس و از آنچه آنحضرت صلعم فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس
حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که ترا خدای بموضع بدر که مصارع کفار ست خواهد برد **كَمَآ اَخْرَجَكَ رَبُّكَ** چنانکه بیرون آورد ترا پروردگار تو **مِنْۢ**
بَيْتِكَ از خانه تو که مدینه است برای جنگ با کفار **بِالْحَقِّ** براستی و صواب **وَاِنَّ فَرِيْقًا** و بدرستی که گروهی **مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ** از گرویدگان
لَكٰرِهُوْنَ ۝ هر آینه کاره اند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت **يُجَادِلُوْنَكَ** جدال میکنند
با تو **فِي الْحَقِّ** در اختیار حق که جهاد ست **بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ** بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که جهاد واجبست یا دانسته اند باعلام تو که بر دشمن ظفر
خواهند یافت و با وجود آن میروند **كَاَنَّمَا يُسَاقُوْنَ** گویا رانده میشوند **اِلَى الْمَوْتِ** بسوی مرگ **وَهُمْ يَنْظُرُوْنَ** ۝ و گویا که ایشان می نگرند
باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سه صد و پنجاه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند
و دو اسپ و شش زره و هشت شمشیر **وَاِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ** و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای **اِحْدَى الطَّآئِفَتَيْنِ** یکی از دو گروه
یا کاروان یا لشکر کافران **اَنَّهَا لَكُمْ** که آن طائفه شما راست **وَتَوَدُّوْنَ** و شما دوست میدارید **اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ** که غیر خداوند شوکت
و سلاح یعنی کاروان **تَكُوْنُ لَكُمْ** باشد شما را چه شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این لشکر کفار نه صد و پنجاه مرد اند پس شما
آسان تر میخواهید **وَيُرِيْدُ اللّٰهُ** و میخواهد خدای **اَنْ يُّحِقَّ الْحَقَّ** آنکه ثابت گرداند حق را **بِكَلِمٰتِهٖ** بآیاتیکه در باب محاربه ذات الشوکت
فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان در لوح محفوظ نوشته **وَيَقْطَعَ** و ببرد و برکند **دَابِرَ الْكٰفِرِيْنَ** ۝
بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را **لِيُحِقَّ الْحَقَّ** تا محقق سازد حق را تا ظاهر کند دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را **وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ** و زائل

گرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۝ و اگرچه نخواهند و کاره باشند آن کافران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ و یاد کنید آن را
که فریاد رسی میجستید از پروردگار خود و میگفتید غیاثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان
را هلاک کنی دیگر کسے نباشد که ترا پرستد فَاسْتَجَابَ لَكُمْ پس اجابت کرد خدای مر شما را أَنِّي مُمِدُّكُمْ بآنکه من مدد کننده ام شما را بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
بهزار تن از فرشتگان مُرْدِفِينَ ۝ از پی یکدیگر در آینده گان مراد ازین الف آنها اند که مقدمهٔ لشکر ملائکه بودند با وجوه و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از
مجاهد رح نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر قتال نکردند و آن ثلثه و خمسه که در سورهٔ آل عمران مذکور شده جهت بشری بوده و دیلمی رح میگوید که الفی
بودند بعد از الفی تا پنجهزار شدند وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نگردانید خدای این امداد را إِلَّا بُشْرَىٰ مگر برای مژدگانی مر شما را بنصرت وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ و تا آرام گیرد
بآن قُلُوبُكُمْ دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وَمَا النَّصْرُ و نیست نصرت و ظفر یافتن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خداے
نه از ملائکه و غیر ایشان إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای غالبست و دوستان خود را نصرت میدهد حَكِيمٌ ۝ راست کار است و دشمنان را مقهور
سازد وَإِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ و یاد کنید آنرا که کشید در سرهای شما خوابی سبک اصحابه کرام رض را دران شب که روز التقای فریقین خواسته بود و غم
عظیم دست داده جهت آنکه منزل ایشان در ریگستانی بود که رونده را قدم در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت أَمَنَةً
مِنْهُ برای ایمنی حاصل از نزدیک او و دران خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان لعین آغاز وسوسه کرد که شما را نماز میباید گزارد بعضے
محدث شدید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا بزانو در ریگ فرو میرود و کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست
این چگونه باشد حق سبحانه دران محل باران فرستاد چنانچه فرمود وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ و فرو فرستاد بر شما مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از طرف آسمان مَاءً آبے
لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ تا پاک گرداند شما را بآن آب از حدث و جنابت وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ و ببرد از شما رِجْزَ الشَّيْطَانِ وسوسهٔ شیطان را که میگفت نصرت
و جنابت باهم جمع نشوند آورده اند که باران چندان بارید که رودها روان شد پس صحابه کرام رض غسل کردند و وضو ساختند و چهارپایان خود را آب دادند
و ریگها که در میان ایشان و کفار بود بر هم نشست و وسوسه زائل گشت وَلِيَرْبِطَ و تا ببندد عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ بر دلهای شما امیدواری بلطف حضرت
باری وَيُثَبِّتَ بِهِ و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران الْأَقْدَامَ قدمهای شما یعنے چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید آن را استحکام داد پس قدمگاه
مومنان مستحکم شد و در زمین شخ منزل کفار بود ولای عظیم پدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدم است در معرکه حرب إِذْ يُوحِي رَبُّكَ یاد کن اے محمد چون وحی کرد
پروردگار تو إِلَى الْمَلَائِكَةِ بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمدند بمضمون وحی آن بود که أَنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما ام در امداد و اعانت
یا ناصر و نگهدار شمائیم از شر دشمن فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا پس استوار سازید یعنی دلداری کنید مومنان را به تکثیر سواد ایشان یا محاربت با کافران
و اصح آنست که ببشارت چه در مدارک آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و مے گفتند بشارت باد که شما غالب
شدید و خدای یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست پس معنی آیت این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من
سَأُلْقِي زود باشد که در افگنم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا در دلهای آنان که حق را بپوشیدند الرُّعْبَ ترس و بیم را فَاضْرِبُوا پس بزنید ای ملائکه کافران را
بشمشیر فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر زبر گردنهای ایشان یعنی بر مذابح یا رؤس ایشان امام واحدی از امام ابن الانباری رح نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند
نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضوی میباید کرد حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ و بزنید از ایشان یعنی ببرید از کافران
كُلَّ بَنَانٍ ۝ همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذَٰلِكَ این ضرب بدیشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ مخالفت کردند
خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که خلاف کند خدای و رسول را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝

ع ۱۰

نموده

سخت عقوبتست بر مخالفت کنندگان در دنیا بگرفتاری و بآخرت بخواری ذٰلِكُمْ اینست عقوبت شما ای کافران فَذُوقُوهُ پس بچشید آن را عاجلاً
وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ و بدرستیکه مر کافران راست آجلاً عَذَابَ النَّارِ ۝ عذاب آتش دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اید إِذَا لَقِيتُمُ
چون به بینید الَّذِينَ كَفَرُوا آنانرا که کافرند زَحْفًا انبوه و درهم پیوسته برای حرب شما فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ ۝ پس مگردانید برایشان
پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیت الآن خفف الله عنکم منسوخ شده
چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی وَمَنْ يُوَلِّهِمْ و هر که بگرداند برایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز دُبُرَهُ پشت خود را إِلَّا مُتَحَرِّفًا مگر برگردیده باشد
برای جولان یا برای کر و فر لِقِتَالٍ مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی میدهد تا غافل شود پس بازگردد بوی أَوْ مُتَحَيِّزًا یا پناه جوی باشد
إِلَىٰ فِئَةٍ بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس آن و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بر خصم کند فَقَدْ بَاءَ پس بدرستیکه بازگردد
بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ بخشمی بزرگ از خدای وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و بازگشت وی در دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝ و بد جای بازگشتنی است دوزخ
آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار بیکبار حمله کردند حضرت پیغمبر در عریش و آن خانه بود که از چوب و خاشاک ساخته بودند آغاز دعا کرد و گفت
اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل فرود آمد و گفت کف خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آن حضرت کف خاک
و سنگریزه برداشت و گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر کفار افکند حق سبحانه آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان ریخت تا بخود مشغول شدند و ملائکه
آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت من کشتم
و آن میگفت من اسیر کردم آیت آمد که فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ و لیکن خدای تعالی ایشان را کشت
بانکه شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید بامداد ملائکه وَمَا رَمَيْتَ و نیفکندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان إِذْ رَمَيْتَ چون
بیفکندی تو و افکندن تو بمثابه نبود که در چشم تمام لشکر رود وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ و لیکن خدای بیفکند آنرا یعنی بچشم همه کفار رسانید و اضافت فعل بعبد
از راه کسب است و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را بفنای افعال در سلب فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را
که فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم اما چون حضرت رسالت پناه در مقام فنا بالحق بود سلب کرد فعل را از وی که و ما رمیت و نسبت داد آن فعل را بوی که اذ رمیت
و اثبات کرد مر خود را که و لکن الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در عین جمع فیکون الرامی محمدا بالله و لا نفسه در فتوحات مکی آورده که حضرت رسالت پناه
سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس ازاله سبب در ما رمیت بحسب حکم باشد نه بسبب عین و این کلام در مرتبه قرب نفلیست در نفحات الانس
مدت روائح انفاس جامعه مذکور است که بنا بر کمال حال مصطفی استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیاء و اولیاء بوده و چون حضرت مستغرق
مقام فنا فی الله بود حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی دفع کرد هر چند نشانه فعل از وی بود حیث قال و ما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی
دشمن تو نه انداختی خدای انداخت و هم ازان جنس فعل از داود حاصل آمد و فرمود که و قتل داود جالوت ای داود جالوت را تو کشتی تا فرق باشد
میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل
بنده را بخود اضافت فرماید و وی حق سبحانه قدیم و منزه از آفات و حوادث **مثنوی** ما رمیت اذ رمیت گفت حق * کار حق بر کارها دارد
سبق * گر بپرانیم تیران نی ز ماست * ما کمان و تیر اندازش خداست * تا نشد مغلوب کس این سر نیافت * گر تو خواهی آن طرف باید شتافت *
و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت ما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این سخنان در جواهر التفسیر به بسطی لائق سمت تحریر
یافته وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ و کرد خدای آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا دهد مومنان را مِنْهُ از نزدیک خود بَلَاءً حَسَنًا عطای نیکو

که آن نصرتست و غنیمت و در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل میکند که بلای حسن آنست که ایشانرا از نفوس ایشان خالی گردانند و بعد از فنای هویت خود
شان باقی سازد و امام قشیری رح گوید بلای حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا **قطعه** چو دانستی که این دو تو از کیست + ز رنج خویشتن میباش خرم +
گر او زهرت دهد بهتر ز شکر + ور او زحمت زند خوشتر ز مرهم + إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدای شنواست استغاثه و دعای شما شنود عَلِيمٌ ۝ دانا است
بنیات شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذَٰلِكُمْ اینست کار که دیدید وَأَنَّ اللَّهَ و آن نیز هست که خدای مُوهِنُ سست کننده و باطل سازنده است
كَيْدِ الْكَافِرِينَ ۝ مکر و حیله کافرانرا آورده اند که کافران در وقت خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنرا
که راه یافته تر است و دین او فاضلتر و بتو دوست تر و در روز جنگ نیز ابوجهل همین دعا کرد اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب می کند
باهل مکه بر سبیل تحکم و میفرماید إِنْ تَسْتَفْتِحُوا اگر طلب فتح و نصرت کردید فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ پس آمد بشما یعنی فتح آن دین که بمن دوست تر است وَإِنْ
تَنْتَهُوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بدر از کفر و معادات رسول فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ پس آن بهتر است مر شما را از قتل این جهان و عقوبت
آن عالم وَإِنْ تَعُودُوا و اگر باز گردید بمحاربه مسلمانان نَعُدْ باز گردیم ما بنصرت ایشان وَلَنْ تُغْنِيَ و دفع نکند عَنْكُمْ از شما فِئَتُكُمْ
جماعت شما شَيْئًا چیزی را از بلا وَلَوْ كَثُرَتْ و اگر چه بسیار باشد این جماعت وَأَنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدا مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝
با مومنانست بنصرت و معونت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را وَرَسُولَهُ و فرستاده او را
وَلَا تَوَلَّوْا و بر مگردید و اعراض مکنید عَنْهُ از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیت امر است بطاعت
پیغمبر و نهی از مخالفت او و ذکر طاعت حق تنبیه است بر آنکه شما میشنوید طاعت حق تعالی در طاعت رسول او ست پس از امر رسول و سر متابید وَأَنْتُمْ
تَسْمَعُونَ ۝ و حال آنکه شما میشنوید که سخن میگوییم او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ قرآن را وَلَا تَكُونُوا و مباشید كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا مانند
آنانکه گفتند شنودیم ما مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گو یا که نمی شنوند
بیت مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی + چه شد که میشنوی چون سخن نمیشنوی + إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدای در حکم او الصُّمُّ کرانند از شنودن حق الْبُكْمُ گنگانند از گفتن حق الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ۝ آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهائم
است آنکه از خود که سبب تفضیل انسان بر سائر حیوانات است روی برتافته اند و بجانب متابعت طبع و نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی
عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نه آوردند مصعب بن عمرو بن حرمله رض وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ و اگر دانستی خدای فِيهِمْ خَيْرًا در ایشان نیکوئی که انتفاعست
بآیات قرآنی لَأَسْمَعَهُمْ هر آینه شنوانیدی ایشانرا یعنی توفیق شنیدن نافع دادی وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ و اگر بشنوانیدی ایشانرا و تصدیق کردندی
لَتَوَلَّوْا هر آینه برگشتندی از ایمان وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝ و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که کفار مکه میگفتند ای محمد برای ما
زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد و بتو ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای بشنواند ایشانرا کلام قصی هم ایمان
نمی آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ اجابت کنید مر خدای را وَلِلرَّسُولِ و مر فرستاده او را إِذَا دَعَاكُمْ چون بخواند شما را رسول
لِمَا يُحْيِيكُمْ بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا عقاید صحیحه و اعمال فاضله که مورث حیات ابدیه است در نعیم مقیم
یا جهاد که سبب بقای شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه و تعالی یا قرآن که محیی قلوب مومنان است
وَاعْلَمُوا و بدانید که أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَحُولُ جدا کند بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ میان مرد و دل او صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را
ببنده و تنبیه بر آنکه وی حق سبحانه مطلع است بر مکنونات دلها و گفته اند تصویر تملک حق است مر دل بنده را و فسخ عزائم و نقض همم یا حث است بر مبادرت

بتصفیهٔ دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل و بموت و فرصت عمل فوت گردد و گفته اند جدائی افگند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب القلوب است
تصرف کند در دل چنانکه خواهد در کشف الاسرار فرموده که علما دل را بابت طوبی ولمن کان له قلب اشارت بر آنست و عرفا دل را گم کنند یحول بین المرء وقلبه عبارت
از آنست در بدایت از دل ناچار است و در نهایت دل حجاب ره است **بیت** زین پیش همی دیدمش اندر دل خویش ﴿ دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش ﴾
وَأَنَّهُ و آنرا نیز بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او محشور خواهید شد و مجازات عمل بشما خواهد فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر
برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی نه مخصوص بدیشان بود بلکه عام باشد
بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن بوقت افتراق کلمه است و ظهور بدعتها و مداهنت در امر معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسیکه ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران
إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ آنرا که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ میترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ
النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه
وَأَيَّدَكُمْ و تقویت کرد شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ
از غنائم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاسداری کنید بر این نعمتها امام ثعلبی رح فرموده که بعضی از صحابه رض سخنان
از پیغمبر صلعم شنیدند و در افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیت فرستاد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدای و با رسول وی در اظهار اسرار و قولی آنست چون پیغمبر م ابو لبابه را بحصار بنی قریظه
فرستاد و یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه بانگشت اشارت بحلق کرد یعنی
همه شما را خواهد کشت فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار فرود آمد و بمسجد پیغمبر م درآمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتیکه توبه او در محل
قبول یافت و این آیت نازل شد و گفته اند که خیانت مکنید با خدای در تعطیل فریضه و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ و خیانت مکنید
در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که وبال خیانت بسیار است یا می شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا
أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ و بدانید آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدا که بدان شما را می آزماید پس باید که دوستی
مال و محبت فرزندان شما را بر ورع و راثم ندارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه مال و فرزندان را فتنه گفت تا از فتنه
یکسو رویم و ما پیوسته بخلاف حکم خداوند آن فتنه را زیادت میخواهیم **بیت** جوان و پیر که در بند مال و فرزنداند ﴿ بغافلند که طفلان ناخردمندند ﴾
وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزد بزرگ پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید
ع ٣
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باور دارندگان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ
سازد برای شما یعنی بدهد شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی
میان شما و غیر شما از اهل ادیان یا نجاتی از محظورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهور گردید و صیت شما بهمه اطراف برسد و در بحر الحقائق
آورده که حق سبحانه بسبب تقوی افاضت کند بر شما با سرار جلال خود و بفیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود
و عدم و از سخنان حضرت شیخ محی الدین و متابعان او چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی را وقایه خود گرفته باشد در ذوات
و صفات و افعال فعل او در افعال حق سبحانه و تعالی فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته **بیت** گم شده چون سایه

اندر آفتاب + یا چو بوی گل در اجزای گلاب + وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ و بپوشاند و درگذراند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما را وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را یعنی
گناهان کبیره شما را بتوبه یا بمشیت خود از سر جرائم شما درگذرد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت
هجرت شد و صحابه رض عزم مدینه فرمودند و جز ابو بکر و علی رض کسی در خدمت سید عالم صلعم نماند قریش ازین حال متردد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت
شیخ نجدی بدان مجمع درآمد در باب پیغمبر صلعم استشاره نمود یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم برآورده و از روزنه آب و نان بوی میباید داد
تا بمیرد ابلیس این رای نه پسندید و گفت اکثر اهل مدینه اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیار اند همه اتفاق نموده با شما جنگ کنند
و او را خلاصی دهند دیگری گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت هر جا که میرود مردم فریفته وی میشوند جمعی کثیر را فریب دهد و بیاید با شما
مقاتله نماید ابو جهل لعنه الله علیه گفت که رای من آنست که از هر قبیله از قریش و خلفای ایشان یک کس طلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبائل منتشر گردد
و بنو هاشم با تمام قبائل محاربه نتوانند نمود بالضرورت بدیت راضی شوند ابلیس گفت رای اینست ابو جهل لعنه الله علیه از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب
حضرت را بقتل آرند جبرئیل ع آنحضرت را خبر داد و آنحضرت علی کرم الله وجهه را بر فراش خود خوابانید و با صدیق رض بغار رفت و حق سبحانه و تعالی مر پیغمبر خود را
ازان نعمت یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند ترا
أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند ترا بشمشیرهای مختلف أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بد میسگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ
و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ○ و خدای بهترین جزای دهندگانست مر مکاران را و جزا آنست که مکر ایشان را بر ایشان میکند
و ایشان را در چاهیکه برای دیگران کنده اند می افگند **بیت** هر که در راه کسی چاهی کند + خویش را آخر دران چه افگند + آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله علیه
بتجارت ببلاد فارس آمده بود و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای محمد که بر ما میخواند
حق سبحانه از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند
قَدْ سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنیدیم این کلام را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَٰذَا مانند این و این لاف و گزاف بود
زیرا که حق سبحانه فرمود عرب را که فأتوا بمثله و ایشان عاجز شدند پس غرض ازین اظهار عناد و مکابره بود که میگفت من مثل این بگوییم و دیگر میگفت
إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ○ مگر قصههای که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص یاد دارم بعد از استماع این سخن حضرت
رسالت پناه فرمود که وای بر تو این کلام خدایست و منزل من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد که وَإِذْ قَالُوا
اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا که گفت نضر و متابعان او که باو متفق بودند که ای بار خدای إِن كَانَ هَٰذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست
و منزل مِنْ عِندِكَ از نزد تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس ببار بر ما حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ سنگی از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما
بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ○ عذابی مولم و مهلک غرض ازین اظهار یقین ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای که عذاب کند
ایشان را و اگر چه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنتَ فِيهِمْ و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بران جاری شده که مستاصل نگردانند قومی را
تا پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ ○ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان ایشان مستغفرانند از مومنان پس ببرکت ایشان بلای نمیرسد یا بعض از
کافران استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست از مرتضی علی رض منقولست که فرمود در زمین دو امان بوده اند یکی رفت و دیگری باقیست آنکه رفت حضرت
پیغمبر ص و آنچه باقی ماند استغفارست ای عزیز استغفار مانع ذنب نیست از تراکم و ثبات بلکه موجب محو و زوال اوست پس سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله

عفو و غفران گردد ۞ فاستغفرونی اغفر لکم ۞ چنانچه در قدسیات وارد است که حق تعالی فرمود که آمرزش از من طلب کنید **مثنوی** گفت حق کامرزش از من میطلب ۞
کان طلب عفو را باشد سبب ۞ از پی هر زهر گناه ار بشنوی ۞ هست استغفار تریاق قوی ۞ وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای است اَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللّٰهُ
آنکه خدای عذاب نکند ایشان را وَهُمْ يَصُدُّوْنَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند
وَمَا كَانُوْٓا و نیستند ایشان اَوْلِيَآءَهٗ متولیان امر مسجد حرام رد قول کفار است که می گفتند نحن ولات المسجد الحرام ما پیشکار و صاحب اختیار مسجد حرمیم
حق تعالی فرمود که ایشان با وجود شرک ولایت حرم را نشاید اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ نیستند سزاوار بتولیت مسجد حرام اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ مگر پرهیزگاران از شرک
وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد می کنند وَمَا كَانَ
صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک خانه خدای اِلَّا مُكَآءً مگر صفیر زدن وَّتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی
از کفار آن بود مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر دست برهم میکوفتند و قولی آنست که وقتیکه رسول اللہ ص نماز میگزارد
ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر مراد از صلوة نماز ماموربه است فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران
عذاب را که قتل و اسر است در روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ۝ بآنچه هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل
آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان روزی لشکر را طعام دهد پس یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر
در روزی میکشتند حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند اَمْوَالَهُمْ خواستهای خود
را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوْا تا باز دارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان
بعد از حرب بدر دوازده هزار عرب بمزد گرفته برای جنگ احد سوای لشکری که بخود می آمد یا اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گریزانیده بود بضاعات
خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند و این آیت نازل شد که اموال خود خرچ میکنند فَسَيُنْفِقُوْنَهَا پس زود باشد
که تمام نفقه کنند مال خود را ثُمَّ تَكُوْنُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود حاصل نشده ثُمَّ
يُغْلَبُوْنَ ؕ۬ پس مغلوب گردند آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلائل اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و آنانکه ثابت باشند بر کفر
اِلٰى جَهَنَّمَ يُحْشَرُوْنَ ۝ بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيْزَ اللّٰهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کند خدای الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را
که کافر است از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيْثَ و جمع کند و باهم افگند کافران را بَعْضَهٗ عَلٰى بَعْضٍ برخی بر برخی فَيَرْكُمَهٗ جَمِيْعًا پس هم چسپاند
همه را فَيَجْعَلَهٗ فِيْ جَهَنَّمَ ؕ پس در آرد همه را در دوزخ اُولٰٓئِكَ آن گروه خبیث یا منافقان بدر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝ ایشانند زیان کاران
در احوال یا در اموال خود قُلْ لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا بگوی آنها که کافراند چون ابوسفیان و اصحاب او اِنْ يَّنْتَهُوْا اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول
يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود مر ایشان را مَّا قَدْ سَلَفَ ۚ آنچه گذشته باشد از گناهان ایشان وَاِنْ يَّعُوْدُوْا و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر فَقَدْ
مَضَتْ پس بدرستیکه گذشته است سُنَّتُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ سنت الهی در پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند و بآخر مستاصل گشتند گویا ایشان نیز
همین چشم دارند وَقَاتِلُوْهُمْ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر حَتّٰى لَا تَكُوْنَ تا وقتیکه نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی مشرک نباشد از وثنی و اهل کتاب
وَّيَكُوْنَ الدِّيْنُ كُلُّهٗ لِلّٰهِ ۚ و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدای را و بس فَاِنِ انْتَهَوْا پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ
با اهل ایمان و یا قبول جزیه فَاِنَّ اللّٰهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُوْنَ بآنچه شما می کنید بَصِيْرٌ ۝ بیناست و مناسب آن عمل پاداش
خواهد داد وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نایستند باک مدارید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ پس بدانید آنکه خدای مَوْلٰىكُمْ ناصر

ع ۹

ومددگار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیکو یاریست خدای که دوستان خود را ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝ ونیکو یاری دهنده است که مومنان ابر مشرکان غالب سازد

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ وبدانید ای مومنان آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی که اسم شئ

بیان اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستیکه مر خدایراست خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ ومر رسول او را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ ومر خویشان

رسول را که بنی هاشم اند و بنی عبد المطلب وَالْيَتَامَىٰ ویتیمان مسلمانان را که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ ودرویشان محتاج را از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ

ومسافر مسلمانان یا قومی که بر مسلمانان نزول کنند جمهور علما برانند که ذکر خدای برای تیمن وتعظیم ست واز غنیمت چهار قسم برای مقاتلان

ویک بخش دیگر به پنج قسم منقسم شده برای رسول الله ص وچهار طائفه مذکوره مقدر ست وحالا سهم رسول الله ص بمصالح مسلمانان صرف باید کرد

یا با امام باید داد یا باسهام اربعه منضم باید ساخت ونزد امام اعظم رح بوفات پیغمبر ص سهم ایشان وذوالقربی ساقط ست وتمام را بثلثه باقیه صرف کنند

ونزد امام مالک رح تقسیم آن مفوض برای امام ست بهر جا که اهم باشد صرف نماید ابو العالیه ربیع متفرد اند بدین قول که خمس غنیمت را شش قسم

باید کرد قسمی خدایرا وقسمی پیغمبر ص وچهار قسم چهار طائفه مذکوره را وقسمی که نامزد حق تعالی ست بعمارت خانه کعبه عظمها الله وزینت آن صرف باید نمود

ومحل مباحث تقسیم غنائم بر محاربان وغیر ایشان در کتب فقه ست وبدانید ای مقاتلان که خمس غنائم برای خدای ورسول وطوائف مذکوره ست

پس بدیشان تسلیم کنید وباقسام اربعه باقیه قناعت نمائید إِن كُنتُمْ اگر هستید شما که از روی تحقیق آمَنتُم بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای

وَمَا أَنزَلْنَا وبآنچه فرو فرستاده ایم از آیات یا ملائکه یا مدد فتح ونصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد ست يَوْمَ الْفُرْقَانِ روزی که جدا شد

حق از باطل درو بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روبروی آوردند دو گروه مسلمانان وکافران وآن روز جمعه هفدهم رمضان در سنه ثانیه

از هجرت بود وَاللَّهُ وخدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ ۝ تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنتُم یاد آرید

آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا بکناره وادی نزدیکتر بمدینه وآن ریگستانی بود که پای زمین فرو میرفت وآب نداشتید وَهُم وایشان یعنی دشمنان

شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکناره وادی دورتر از مدینه وزمین ایشان محکم بود وبر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ وسواران کاروان یعنی

ابوسفیان واصحاب او بودند أَسْفَلَ مِنكُمْ زیر تر از مکان شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق تفرقه عزیمت ساحل نمودند

وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ واگر وعده قتال بودی میان شما وقریشان که در عدده قصوی بودند وشما از بسیاری مردم وکثرت اسلحه ایشان خبر میافتید

لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه خلاف میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید وبی سلاح وایشان بسیار ومتسلح وَلَٰكِن

ولیکن خدای جمع کرد میان شما ومیان ایشان بی میعادی لِّيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای یا تمام سازد أَمْرًا کاری را که آن كَانَ مَفْعُولًا ۝ بود

بود کائن در علم او وسزاوار بود بآنکه کرده شود وآن نصرت اولیاست وقهر اعدا لِّيَهْلِكَ برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَن بَيِّنَةٍ

از حجت روشن قائم بحق وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ وبزید هر که زید عَن بَيِّنَةٍ از حجتی هویدا ومشهور یعنی واقعه روز بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده

نموده اگر بمیرد واگر بزید او را حجتی وعذری نیست یا مراد از من هلک ومن حی اهل کفر واسلام یعنی صدور کفر واسلام از بیان بر حجتی واضحه است

هر که کافر گردد بطلان او روشن شده است وهر که بر اسلام ثابت ماند حقیت او مقرر ومعین وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستیکه خدای لَسَمِيعٌ شنونده است مر اقوال مومن وکافر را

عَلِيمٌ ۝ داناست باحوال ایشان ودر ترجمه کشف مذکورست که گوهر شب افروز عقل را هیچنانکه در حقه سینه دوستان میپاید در آستین دشمنان تو وی هم

نیز می نهند تا لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة یعنی بارقه نور عقل اگر از جانب عنایت وتوفیق لامع شود دوستان ازان مهتدی گردند واگر

از طرف قهر وخذلان اقتضاعت پذیرد بسبب اختطاف ابصار بصائر دشمنان شود یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا نظم خنک آن کس که عقل رهبر اوست +

الجزو العاشر

هر دو عالم الطلوع چاکر او ست + عقل کان رهنمای حیله است + آن نه عقلست کان عقیله است + نقلست که حضرت رسالت پناه صلعم در انشب که روزش جنگ بدر
واقع شده در واقعه دید لشکر قریش را در غایت قلت و ذلت و تاویل فرمود بآنکه دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از استماع این رؤیا
و تعبیر آن بغایت فرحان و مسرور شدند و حق تعالی تذکار آن نعمت میفرماید و میگوید یاد کن ای محمد إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ آن را که چون بنمود خدای ایشان را
فِي مَنَامِكَ در خواب تو قَلِيلًا اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند و بوعدۀ نصرت مستظهر گشتند وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا و اگر خدای بتو نمودی
ایشان را بسیار و تو خبر دادی لَفَشِلْتُمْ هر آینه بددل شدیدای اصحاب وَلَتَنَازَعْتُمْ و هر آینه نزاع کردید فِي الْأَمْرِ در کار قتال که آیا حرب
کنیم یا فرار نمائیم وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای سَلَّمَ بسلامت داشت شما را از بددلی و تنازع یا از مضرت اعادی إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه او دانا است
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدانچه در سینهاست از جرأت و بیم و جزع و تسلیم وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ و آنرا یاد کنید ای صحابه که بنمود خدای تعالی دشمنان را بشما
إِذِ الْتَقَيْتُمْ چون ملاقات کردید فِي أَعْيُنِكُمْ در چشمهای شما قَلِيلًا اندکی تا دل شما قوی شد بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی لشکر قریش را
در دیدهای مسلمانان اندک گردانید برای تثبیت ایشان و تصدیق خواب پیغمبر آورده اند که ابن مسعود رض در وقت التقای صفین با کسیکه در پهلوی او بود
فرمود که اعادی هفتاد تن باشند آن عزیز گفت که بصد تن نزدیک باشند و حال آنکه ایشان نهصد و پنجاه عدد بودند وَيُقَلِّلُكُمْ و اندک گردانید شما را
نیز فِي أَعْيُنِهِمْ در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کارزار شما و از ان حسابی بر نداشتند و تهیۀ اسباب حرب کما ینبغی نکردند نقلست که ابو جهل گفت با ایشان
بسلاح جنگ مکنید بلکه بگیرید و دست بر سینها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند حق تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود + یرونهم مثلیهم رأی العین +
بدین سبب دلشکسته و مبهوت شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از غرائب آیاتست چه بصر اگرچه بسببی قلیل را کثیر یا کثیر را قلیل ببیند تا این
حد نتواند بود که قریب بهزار تن را صد تن بیند و نزدیک بسی صد نفر را هزار و نهصد و هر آینه قدرت کاملۀ ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی
و بعضی + علی ما هو علیه + با وجود تساوی در شروط رویت لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا تا براند خدای حکمی را که آن كَانَ مَفْعُولًا هست بوده در علم او
وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدای تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردانیده شود کارها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان إِذَا لَقِيتُمْ چون ببینید فِئَةً
گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما فَاثْبُتُوا پس بایستید و از مقاتلۀ ایشان روی متابید وَاذْكُرُوا اللَّهَ و یاد کنید خدای را كَثِيرًا یاد کردنی بسیار بدل و زبان
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ مگر باشد که شما ظفر یابید بر اعدا گفته اند مراد از ذکر تکبیرست در وقت شمشیر زدن یا دعاء بد بر کفار برین وجه که + اللهم اخذلهم اللهم
اقطع دابرهم + درین آیت تنبیه هست بر آنکه باید که بنده را هیچ شغل از ذکر خدای باز ندارد نظم تو بهر حالی که باشی روز و شب + یک نفس
غافل مباش از ذکر رب + در خوشی ذکر تو شکر نعمتست + در بلاها التجا با حضرتست + وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادۀ او را
در امر بجهاد و ثابت قدم در معرکۀ قتال وَلَا تَنَازَعُوا و خلاف مکنید فَتَفْشَلُوا که از مخالفت بددل شوید وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ و برود دولت و قوت شما
ریح مستعار از دولتست چه دولت در تمشی امور و نفاذ آن مشابه باد است در هبوب و نفوذ او و گفته اند مصرع اذا هبت ریاحک فاغتنمها بعضی برآنند
که مراد باد حقیقتی است چه نصرت نمیباشد الا ببادی که حق سبحانه از مهب فتح فرستد و آنرا ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که + نصرت بالصبا و اهلکت
عاد بالدبور + وَاصْبِرُوا و شکیبائی نمائید در مقاتله إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدا مَعَ الصَّابِرِينَ با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا
و مباشید كَالَّذِينَ خَرَجُوا مانند آنانکه بیرون آمدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خویش بَطَرًا از روی سرکشی و فخر وَرِئَاءَ النَّاسِ و برای
نمایش خلق مراد اهل مکه اند که بحمایت کاروان بیرون آمدند و در راه خبر بدیشان رسید کاروان بسلامت از بدر گذشت و مردم عزم رجوع کردند ابو جهل
گفت لابدست از آنکه ببدر رویم و بشرب خمر اشتغال نمائیم تا آوازۀ اهبت ما در احیای عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب گیرند پس

خدای تعالی مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار بیرون میایید که ایشان عجب می ورزند و ریا میکنند وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمان را عَن سَبِيلِ اللهِ
از دین خدای وَاللهُ بِمَا يَعْمَلُونَ و خدای بانچه ایشان میکنند مُحِيطٌ ۝ عالمست و بر انها جزا خواهد داد آورده اند که چون قریش از مکه بیرون آمدند و بحوالی
منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینهٔ قدیمی که میان ایشان بود اندیشناک شده خواستند که باز گردند ابلیس بصورت سراقه بن مالک که مهتر کنانه بود بر آمده
با ایشان ملاقات نمود و گفت شما نیکو حمایتی میکنید بروید و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی میدارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین
همراه ایشان بسوی بدر آمدند و حق سبحانه ازین قصه خبر میدهد وَاِذْ زَيَّنَ و یاد کنید آنرا که بیاراست لَهُمُ الشَّيْطٰنُ برای کافران دیو سرکش که
ابلیس است اَعْمَالَهُمْ عملهای ایشانرا در دشمنی پیغمبر و در تحقیق علمی فرموده که قوت ایشانرا در نظر ایشان در آورد تا اعتماد بران کردند وَقَالَ و گفت ابلیس
لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ هیچ غلبه کننده نیست بر شما امروز مِنَ النَّاسِ از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی ایشان وَاِنِّيْ جَارٌ لَّكُمْ
و من فریادرس و زنهار دهم مر شما را از قوم کنانه فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتٰنِ پس آن هنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را نَكَصَ باز گشت شیطان عَلٰى عَقِبَيْهِ
بر دو پاشنهٔ خود و این عبارتست از هزیمت کردن بمکر و حیله آورده اند که روز بدر چون ملائک فرود آمدند ابلیس ایشانرا دید روی بفرار نهاد و در ان محل
دست او در دست حارث بن هشام بود حارث گفت ای سراقه درین حالی که ما را فرو میگذاری ابلیس دست بر سینهٔ او زد وَقَالَ و گفت اِنِّيْ
بَرِيْٓءٌ مِّنْكُمْ بدرستی که من بیزارم از زنهار شما اِنِّيْٓ اَرٰى بدرستیکه من می بینم مَا لَا تَرَوْنَ آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگانرا که بمدد
مومنان می آیند اِنِّيْٓ اَخَافُ اللهَ بدرستیکه من میترسم از خدای ابن عباس گفت دروغ گفت آن دشمن خدای که اگر از خدای بترسیدی کار او بدینجا
نرسیدی وَاللهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝ و خدای سخت عقوبت است بر کسیکه از وی نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را
تو منهزم ساختی سراقه سوگند یاد کرد که تا خبر هزیمت شما نشنوم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بود که خود را در صورت سراقه نموده
اِذْ يَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ آنرا نیز یاد کنید که چون گفتند منافقان مدینه وَالَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ و آنانکه در دلهای ایشانست شکی و نفاقی یعنی
منافقان مکه یا مشرکان و صحیح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند و در وقت خروج
قریش با ایشان بیرون آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت ناخوش کرده بودند و در روز بدر شامت
آن در ایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده نمود گفتند غَرَّ هٰٓؤُلَاۤءِ فریفته است این گروه مومنان را دِيْنُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت عدم
عدت در برابر چنین لشکر آراسته آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللهِ بر خدای و کار خود را باو گذارد فَاِنَّ
اللهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيْزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيْمٌ ۝ حکم کننده است که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرٰٓى و اگر میدیدی ای محمد
اِذْ يَتَوَفَّى الَّذِيْنَ كَفَرُوا آنگاه که چون قبض میکردند ارواح آنان را که کافر شدند الْمَلٰٓئِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب جمعی از منافقان
مکه چون علی بن امیه و نبیه و منبه و ابنا الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملائکه بوقت قبض روح ایشان
يَضْرِبُوْنَ میزدند عمودهای آتشین وُجُوْهَهُمْ بر رویهای ایشان وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوْقُوْا و میگفتند که بچشید عَذَابَ
الْحَرِيْقِ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخست هر آینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه میگفتند ذٰلِكَ این ضرب یا عذاب
بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده اَيْدِيْكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَاَنَّ اللهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ
بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ ۝ مر بندگان را که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست این آیت تسلیهٔ حضرت رسالت پناه میگوید عادت مشرکان قریش
كَدَأْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت متابعان فرعونست حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام وَالَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعون بوده

یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود کَفَرُوا بِاٰیٰتِ اللّٰهِ کافر شدند بنشانهای خدای یعنی بدلائلی که بر توحید خود نصب کرده بود ندیا بمعجزات انبیا
فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشان را و عقوبت کرد بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای قَوِیٌّ
باقوت و قدرت شَدِیْدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبتست بر منکران و مکذبان ذٰلِكَ این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای
لَمْ یَكُ مُغَیِّرًا نبود گرداننده و تغییر دهنده نِّعْمَةً اَنْعَمَهَا نعمتی را که انعام کرده است عَلٰی قَوْمٍ بر گروهی حَتّٰی یُغَیِّرُوْا تا وقتیکه آن گروه
تغییر و تبدیل دهند مَا بِاَنْفُسِهِمْ آنحال را که در نفسهای ایشانست بحال بدتر از ان و این تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری
بود بمعاوات حضرت پیغمبر و تکذیب قرآن و استهزا بدان و ایذا و آزار مومنان بدتر ساختند وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ و بدرستیکه خدای شنوا است
سخنهای نافرجام مشرکان را عَلِیْمٌ ○ داناست بعقاید باطله ایشان را دیگر باره برای تاکید میفرماید که کار قریش در تکذیب كَدَاْبِ اٰلِ فِرْعَوْنَ
همچو عادت قوم فرعونست وَالَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و آنانکه پیش از ایشان بودند كَذَّبُوْا بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَاَهْلَكْنٰهُمْ
پس هلاک کردیم ایشان را بِذُنُوْبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قرآن نمودند و ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم وَاَغْرَقْنَا و غرق ساختیم
در دریای قلزم اٰلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون را وَكُلٌّ و هر گروهی از غریقان قبط و قتیلان قریش كَانُوْا بودند ظٰلِمِیْنَ ○ ستمکاران
بر نفسهای خود بکفر و عصیان اِنَّ شَرَّ الدَّوَآبِّ بدرستیکه بدترین جنبندگان بر روی زمین عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای الَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانند که راسخ شدند
در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا مکابران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و جدی و احزاب ایشان
فَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ ○ پس ایشان ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب اَلَّذِیْنَ عٰهَدْتَّ آنانند که عهد بستهٔ با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان بنی قریظه
بودند که پیغمبر با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ یَنْقُضُوْنَ پس میشکنند عَهْدَهُمْ عهد خود را فِیْ كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند و در بیان آورده
که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را یاری ننمایند و روز بدر مشرکان را بسلاح مددگاری نمودند و بعد از ان گفتند فراموش کردیم و دیگر باره
عهد بستند و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد شکستند وَهُمْ لَا یَتَّقُوْنَ ○ و ایشان پرهیز نمیکنند از نقض عهد یا نمی ترسند
از عقوبت غدر فَاِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشان را فِی الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ بِهِمْ پس میده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان
مَّنْ خَلْفَهُمْ آنرا که از پس ایشان در رسند از اعدای شما یعنی چون بر ایشان ظفر یابی چندان از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتله تو
بر اند لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان یَذَّكَّرُوْنَ ○ پند گیرند و عبرت پذیرند وَاِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی مِنْ قَوْمٍ از گروهی که با تو
عهد دارند خِیَانَةً نقض آن عهد بعلامتها که بر تو روشن شود فَانْۢبِذْ اِلَیْهِمْ پس بیفکن بسوی ایشان عهد ایشان را یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان
که من عهد شما را بر انداختم تا تو و ایشان باشید عَلٰی سَوَآءٍ برابر در علم بنقض عهد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْخَآئِنِیْنَ ○ دوست نمیدارد
خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و مپندار ای محمد آنان را که کافر شدند که ایشان سَبَقُوْا پیشی گرفتند بر عذاب ما
مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که مپندار که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان اِنَّهُمْ لَا یُعْجِزُوْنَ ○ بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند
ما را از عذاب خود حفص و ابن حسبن بغیبت میخوانند یعنی باید که کافران نه پندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم وَاَعِدُّوْا لَهُمْ و آماده سازید برای مومنان
برای ناقضان عهد یا منهزمان بدر مَّا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید مِّنْ قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکریان قوت میابد و عقبه بن عامر رض میفرماید که ما
شنیدیم از پیغمبر م که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی یعنی آگاه باشید که مراد از قوت تیر انداختنست و بعضی از علما گفته اند تخصیص می بذکر دیست
بآنکه تیر مکان قوی ترین سلاحها است شیخ الاسلام ابوالقاسم نصیر آبادی قدس سره فرموده که درین آیت گفته اند قوت دل مستحکم منین باشد الامر

برسه گونه بود رمی ظاهر به تیر و کمان و رمی باطن به تیر آه در صبحگاه از کمال خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه بحق و فراغت از ماسوی ابوعلی رودباری قدس سره
فرمود که قوت اعتماد است بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او یعنی گر اعتماد تو باسپ و لشکر است و سلاح ما راست بر کرم دوست اعتماد تمام
و گفته اند که مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده سازید قلعها بجهت دفع کفار وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آمادگی کنید از اسپان بسته تُرْهِبُونَ بِهِ
تا بترسانید بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدایرا وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسپ و سلاح کافران دیگر را
مِن دُونِهِمْ جز کافران مکه که لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشان را اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشان را و ایشان بقول مفسران یهود اند یا منافقان
یا مجوس و در مدارک آورده که یا کفرهٔ جن اند چه صهیل اسپ جن را میترساند وَمَا تُنفِقُوا و آنچه نفقه میکنید مِن شَيْءٍ از چیزی که دارید فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی ترتیب سلاح و نفقهٔ اسپ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۝ و شما ستم دیده نخواهید شد
به نقصان ثواب وَإِن جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استسلام فَاجْنَحْ لَهَا پس تو هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن
بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح انداخته باشند إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال ایشان را الْعَلِيمُ ۝ و داناست بدروغ
و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا آنگاه وارد و وبال مکر ابر ایشان گمارد چنانچه فرموده وَإِن يُرِيدُوا و اگر خواهند ایشان أَن يَخْدَعُوكَ آنکه بفریبند
ترا و بصلح از جنگ خود را باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ پس بدرستیکه ترا بسنده است خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری
کردن خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ ۝ و بمومنان و اصح آنست که بانصار وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ و پیوند افگند بدوستی میان دلهای ایشان یعنی
اوس و خزرج که صد و بست سال میان ایشان تعصب و ستیزه بود همواره بقتل و غارت اشتغال مینموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را بایکدیگر الفت داد
لَوْ أَنفَقْتَ اگر خرج میکردی بجهت اصلاح احوال ایشان مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا همه آنچه در زمین ست از مال و متاع مَّا أَلَّفْتَ تالیف نمیدادی و قادر نبودی
بر الفت بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان از غایت عداوت و نهایت کینه و ستیزه که با هم داشتند وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای به حکمت بالغهٔ خود أَلَّفَ
بَيْنَهُمْ ایقاع الفت کرد میان ایشان إِنَّهُ عَزِيزٌ بدرستیکه او قادر و غالبست هرچه خواهد بکند حَكِيمٌ ۝ و داناست بحکمت آنچه می کند
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر حَسْبُكَ اللَّهُ بسنده است ترا خدای تعالی وَمَنِ اتَّبَعَكَ و آنانکه پیروی تو کرده اند مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از گروید گان این آیت　ع ۶
در غزوهٔ بدر قبل از قتال نازل شده برای تقویت حضرت رسالت پناه و تسلیهٔ خواطر صحابه رض و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر ایمان آورده بودند چون
امیر المومنین عمر رض شرف اسلام دریافت عدد اربعین تمام شد و این آیت نازل گشت و ابن عباس رض فرموده که سبب نزول آیت اسلام فاروق است و برین تقدیر
آیت مکی باشد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای نبی رفیع قدر یا خبر کننده حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ تحریض کن مومنان را یعنی برانگیز و گرم ساز ایشان را عَلَى الْقِتَالِ بر کارزار کردن
با کفار إِن يَكُن مِّنكُمْ اگر باشد از شما عِشْرُونَ بیست تن صَابِرُونَ صبر کنندگان در معرکهٔ قتال يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ غالب شوند بر دویست تن
از مشرکان شرط بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابلهٔ ده تن از مشرکان شکیبائی ورزند و فرار نکنند وَإِن يَكُن مِّنكُم و اگر باشد از شما مِّائَةٌ
صد تن يَغْلِبُوا أَلْفًا غالب شوند بتائید الهی بر هزار تن مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا از آنانکه کافر شدند و این غالبیت شما بر ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب
آنست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۝ گروهی اند که نمیدانند خدای و روز قیامت را نمی شناسند لاجرم از نجات و درجات غافل اند و در زمان مقاتله قوت
ثبات و شکیبائی مومنان ندارند بعد از نزول این آیت مومنان از مقاتلهٔ یکی با ده تن اندیشناک شدند و بدیشان گران آمد حق سبحانه و تعالی این آیت را
منسوخ گردانیده فرموده الْآنَ اکنون که این حکم شما را گرانبار ساخت خَفَّفَ اللَّهُ عَنكُمْ سبک گردانید خدای از شما وَعَلِمَ و دید و دانست
أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن فَإِن يَكُن مِّنكُم پس اگر باشد از شما مِّائَةٌ صَابِرَةٌ صد تن شکیبا يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ

غالب شوند بر دو بیست تن این شرط نیز بمعنی امرست یعنی یکی از شما باید که در مقابلهٔ دو تن صبر کند و نگریزد وَاِنْ یَّكُنْ مِّنْكُمْ و اگر بود از شما اَلْفٌ هزار کس
یَّغْلِبُوْٓا اَلْفَیْنِ غالب شوند بر دو هزار بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای و یاری او وَاللّٰهُ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ ○ و خدای با صابرانست باعانت و مددگاری پس هر که صبر کند
ظفر یابد + الصبر مطیة الظفر + قطعه صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند + صبر کن ای دل که بعد از ان ظفر آید + از چمن صبر برخ ساکه روزی + بلغ شود سبز و شاخ گل
ببر آید + آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند و حضرت رسالت پناه در باب ایشان با اکابر صحابه رضه مشاورت نمود از قوم مهاجران ابوبکر صدیق فرمود که
اکابر و اصاغر این قوم اقارب و عشائر تو اند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بدولت هدایت رسند و حال اعدد و مدد
مسلمانان زیادت شود فاروق رضه گفت یا رسول الله اینان ائمهٔ کفر اند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق تعالی ترا از فدا مستغنی گردانید و از گروه انصار
عبد الله بن رواحه رضه واضح آنست که سعد بن معاذ رضه فرمود که اشارت کن تا این اشرار را بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت رسالت پناه بقول حضرت صدیق رضه
میل نموده فدیه مقرر فرمود حق تعالی آیت فرستاد مَا كَانَ نسزد و نشاید لِنَبِیٍّ اَنْ یَّكُوْنَ هیچ پیغمبرے را که باشد لَهٗٓ اَسْرٰی مر او را اسیران که از ایشان
فدا گیرد حَتّٰی یُثْخِنَ تا آنگاه که بسیاری را بکشد از ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین چه این صورت بسبب ذلت و قلت کفار و موجب عزت اسلام
و ظهور شوکت ابرار است تُرِیْدُوْنَ میخواهید شما عَرَضَ الدُّنْیَا خواستهٔ دنیا که عرض سریع الزوالست وَاللّٰهُ یُرِیْدُ الْاٰخِرَةَ و خدای میخواهد
برای شما ثواب آخرت که بهشت و نعمت لایزالست وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان غلبه دهد حَكِیْمٌ ○ داناست آنچه با بندگان
کند لَوْلَا كِتٰبٌ اگر نبودی حکمی و فرمانی مِّنَ اللّٰهِ از خدای سَبَقَ پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که بی نهی صریح عقوبت نکند یا بادائے
مواخذه نماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنائم بر شما حلال سازد لَمَسَّكُمْ هر آینه میرسید بشما فِیْمَآ اَخَذْتُمْ در آنچه فرا گرفتید از خدای عَذَابٌ
عَظِیْمٌ ○ عذابی بزرگ و در روایت آمده است که حضرت رسالت پناه فرمود که اگر عذاب فرود آمدی غیر عمر و سعد بن معاذ رضه از ان نجات نیافتندی
زیرا که این هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه رضه بعد از نزول این آیت از غنائم بر دست باز کشیدند آیت آمد که فَكُلُوْا پس بخورید مِمَّا
غَنِمْتُمْ از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از ان جمله است حَلٰلًا طَیِّبًا خوردنی حلال و پاک وَّاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در مخالفت امر وے
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رَّحِیْمٌ ○ مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد بر امم دیگر حرام بوده و در سبب
نزول آورده که حضرت رسالت پناه عباس رضه را که از جملهٔ اسیران بود بادای فدیهٔ نفس خود و دو برادرزادهٔ او عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیفهٔ
او عتبه بن جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد مرا روا میداری که عم تو بجهت گدائی در پیش خویش و بیگانه دست بیرون کند من این همه
مال از کجا آرم حضرت رسالت پناه فرمود که کو آن بدرهای زر که بوقت خروج از مکه به ام فضل دادی چنین و چنان سخنان گفتے عباس گفت ای محمد
من این سخنان را نهفته گفته بودم ترا که خبر داد فرمود که آفریدگار من بمن پیغام فرستاد عباس گفت ای محمد گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی
میدهم پس فدای خود و سه کس دیگر بداد آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّمَنْ فِیْٓ اَیْدِیْكُمْ بگو مر آن کسانرا که در دست شما اند مِّنَ الْاَسْرٰٓی از
اسیران اِنْ یَّعْلَمِ اللّٰهُ اگر داند خدا و ببیند فِیْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما خَیْرًا نیکوئی از ایمان و اخلاص یُّؤْتِكُمْ خَیْرًا بدهد شما را بهتر مِّمَّآ اُخِذَ مِنْكُمْ
از آنچه فرا گرفته اند از شما یعنی زری که برای فدا داده اید وَیَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناهی را که در زمان شرک
واقع شده است رَّحِیْمٌ ○ مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضه گفت خدای تعالی مرا دو وعده داد یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند
بمن دهد برین وعده وفا کرد حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایهٔ زمزم نیز بمن داد که از همه اموال عرب دوست تر میدارم
وعدهٔ دوم مغفرتست امیدوارم که بدان نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعدهٔ کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کز کریم آید + لئیم اگر نکند

ع ۵

وعده را وفا شاید + وَإِنْ يُرِيدُوا و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خِيَانَتَكَ خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین فَقَدْ خَانُوا
اللَّهَ پس بتحقیق خیانت کردند با خدای مِنْ قَبْلُ پیش ازین بکفر فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ پس ای توانائی داد ترا بر ایشان تا روز بدر بدست تو گرفتار شدند
بعد ازین نیز ممکن است که ترا متمکن گرداند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمآل بندگان حَكِيمٌ حکم کننده بر احوال ایشان إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَهَاجَرُوا و هجرت کردند بدوستی خدا و رسول از وطنهای خویش وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که در سلاح و
نفقه محتاجان صرف نمودند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خویش که مباشر قتال شدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا و اینان قوم مهاجرانند وَالَّذِينَ آوَوْا
و آنانکه جای دادند مهاجران را وَنَصَرُوا و نصرت کردند حضرت رسول را مراد گروه انصار اند أُولَئِكَ آن گروه بَعْضُهُمْ بعضی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
دوستان برخی دیگر اند و متولی در میراث و در مبدا کار حکم آن بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که ایمان
آوردند وَلَمْ يُهَاجِرُوا و هجرت نکردند باشما مَا لَكُمْ نیست مر شمارا مِنْ وَلَايَتِهِمْ از تولی ایشان در میراث مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز حَتَّى يُهَاجِرُوا
تا وقتیکه هجرت کنند وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ و اگر مؤمنان غیر مهاجران طلب نصرت کنند از شما فِي الدِّينِ در کار دین یعنی اگر میان ایشان و کفار
مقاتله افتد و از شما یاری طلبند فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان إِلَّا عَلَى قَوْمٍ مگر بر گروهی مشرکان که باشد بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ میان شما و ایشان مِيثَاقٌ عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود معاهد مکنید وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بانچه شما می کنید از وفای عهد
و نقض آن بَصِيرٌ بیناست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ دوستان برخی دیگر اند در مظاهرت
و معاونت إِلَّا تَفْعَلُوهُ اگر نکنید آنرا که فرموده ام از پیوستگی با یکدیگر و تعاون و دوستی تَكُنْ حاصل شود فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ فتنه در زمین
وَفَسَادٌ كَبِيرٌ و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند مهم ایشان روی بخمول نهد و اهل کفر
ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر تواند بود و چون از تعاون و توارث مهاجر و انصار خبر داد بر ترک آن تهدید فرموده و دیگر باره از جزای
هجرت و نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه میگرویدند بخدای و رسول وَهَاجَرُوا و هجرت نمودند وَجَاهَدُوا و جهاد کردند
فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه رضای خدای وَالَّذِينَ آوَوْا و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را وَنَصَرُوا و یاری کردند مر پیغمبر را
در قتال مشرکان أُولَئِكَ آنگروه هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ایشانند مؤمنان براستی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان را آمرزشی از خدای وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ و روزی نیکو در بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند مِنْ بَعْدُ از پس صلح حدیبیه وَهَاجَرُوا و هجرت کردند
چون ابو بصیر و ابو جندل و غیر ایشان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند مَعَكُمْ با شما یعنی مدد شما شدند فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ پس آنگروه از جمله شمااند یعنی
لاحقان با سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بَعْضُهُمْ برخی از ایشان أَوْلَى بِبَعْضٍ
سزاوارتر اند به بعضی در میراث گرفتن فِي كِتَابِ اللَّهِ در حکم خدای یا در لوح محفوظ این آیت ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت
میراث میگرفتند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از توارث با حکمت و با اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار
رحم و قرابت ثانیا عَلِيمٌ داناست کسی را که بران چون و چرا نرسد بلیت ندارد احکام اوست چون و چرا + نه در افعال او چگونه و چند

ع ربع

سورة التوبة مدنية وهي مائة وتسع وعشرون آية

این سوره را سوره برائت و فاضحه و مخزیه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله طلب امانست و این سوره برای

رفع امان نازل شده وگفته اند صحابه رض اختلاف کردند درآنکه انفال و توبه یک سوره اند که هفتم سبع طوال باشد یا دو سوره پس فرجه میان هر دو نهادند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رح نقل میکند که ثقات مشائخ بعنعنه از ذی النورین رض روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و فاتحه براءة من الله من بودم حضرت رسالت پناه در میان این دو سوره املای تسمیه نفرموده آورده اند چون این سوره نازل شد حضرت رسالت پناه سی یا چهل آیت از اوائل این سوره بابوبکر رض داده او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و بعد از چندی از رفتن صدیق رض مرتضی علی را طلب فرمود و بر ناقه عضبا سوار ساخته از عقب ابوبکر رض فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته خود قرارت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل ع بمن آمد و گفت ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس علی رض بابوبکر رض لاحق شد و در روز ترویه صدیق رض خطبه خواند و در آن تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر علی رض نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند بَرَآءَةٌ مِّنَ اللّٰهِ این بیزاریست از خدای وَرَسُوْلِهٖٓ و از فرستاده او اِلَى الَّذِيْنَ عَاهَدْتُّمْ بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ؕ از شرک آرندگان آورده اند که حضرت با بعضی از مشرکان عرب عهدها بسته بودند هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر از بنی ضمره و بنی کنانه عهد بشکستند حق سبحانه این آیت فرستاد که مضمونش بازنست بفسخ عقد و نقض عهد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول بشکستند رسول نیز بفرمان خدا انبذ عهد کرد بر ایشان و حکم شد که ای سید بگو ایشان را فَسِيْحُوْا پس سیر کنید فِى الْاَرْضِ در زمین یعنی بیائید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ چهار ماه از روز عید نحر که روز تبلیغ ست تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیت در اوائل شوال فرود آمده است پس مدت تا آخر محرم ست امام ثعلبی رح آورد که اجل بعضی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بوده و از آن برخی بیشتر آنانرا که اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه تا در کار خود فکری کنند و آنانرا که بیشتر بود بر چهار ماه اختصار کرد تا در مهم خود تدبیری بیندیشند آنان را که عهد شکسته بودند ایشانرا تا انقضای مدت ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت وَّاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ و بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ نه آئید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وَاَنَّ اللّٰهَ و این را نیز بدانید که خدای مُخْزِى الْكٰفِرِيْنَ ۝ رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن وَاَذَانٌ و اعلام ست و آگاه ساختن مِّنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖٓ از خدای و رسول اِلَى النَّاسِ بسوی مردمان يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در وست یا اکبر باعتبار آن بود که اعیاد اهل کتاب موافق افتاده بود آن و نیاد ازین روز عزت مسلمانان و خواری کافران ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کرام ست اَنَّ اللّٰهَ بَرِیْٓءٌ آنکه خدای بیزارست مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۙ۬ از مشرکان و عهود ایشان وَرَسُوْلُهٗ و پیغمبر او نیز بیزارست فَاِنْ تُبْتُمْ پس اگر باز گردید از کفر و غدر فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ پس آن بازگشت بهترست شما را از اقامت بران وَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکنید فَاعْلَمُوْٓا اَنَّكُمْ پس بدانید آنکه شما غَيْرُ مُعْجِزِى اللّٰهِ نه عاجز کنندگانید خدای را یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا او ستیزید وَبَشِّرِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و بجای بشارت بیم کن کافران را بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ بعذابی دردناک در آخرت و چون حکم عهود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننموده میگوید اِلَّا الَّذِيْنَ لیکن آنانکه عَاهَدْتُّمْ عهد کردید با ایشان مِّنَ الْمُشْرِكِيْنَ از شرک آرندگان ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوْكُمْ پس ایشان کم نکردند شَيْئًا چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را وَّلَمْ يُظَاهِرُوْا و یاری و هم پشتی نکردند عَلَيْكُمْ بر قتال شما اَحَدًا یکی را از دشمنان شما فَاَتِمُّوْٓا اِلَيْهِمْ پس تمام کنید بسوی ایشان عَهْدَهُمْ عهد ایشان را اِلٰى مُدَّتِهِمْ تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا چون ناکثان بر چهار ماه و بس مهلت مدهید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۝ دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهدست و اتمام شرائط آن شیخ ابو القاسم نصر آبادی قدس سره فرمود که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود و الوفاء بالعهود و القناعة بالموجود و بدین وجه ترجمه یافته است مثنوی متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع اول آن ثانیا آنچه دسترس باشد

برنقيض آن وبيکسان باشد + عهد را با وفا کند پيوند + هرچه باشد بدان شود خرسند + وچون حکم معاهدان مشرک مبين شد درباب مشرکان غير معاهد مي فرمايد
فَاِذَا انسَلَخَ الاَشهُرُ الحُرُمُ پس چون بگذرد ماههاي حرام يعني بيست روز ذي الحجه وتمام محرم و قولي آنست که آيت درشان معاهدان نازل شده واشهر حرم
چهار ماه مذکور است وحرم باعتبار تغليب گفت که ذي الحجه ومحرم دروست يا آنکه حرام بود درين چهار ماه تعرض کفار معاهد وبقولي که از زمان نزول سوره گيرند نه از
وقت تبليغ انقضاي مدت بعد از انسلاخ ماههاي حرام ست يعني ذوالقعده وذوالحجه ومحرم وبرهر تقدير چون اين ماهها منقضي گردد فَاقتُلُوا المُشرِكِينَ
پس بکشيد مشرکان را که عهد نکرده ايد با ايشان يعني آنانکه عهد شما را شکسته اند حَيثُ وَجَدتُّمُوهُم هرجا که بيابيد در حل وحرم وَخُذُوهُم وبگيريد ايشان را
باسيري وَاحصُرُوهُم وباز داريد شان از طواف مسجد حرام وَاقعُدُوا لَهُم ونشينيد براي ايشان كُلَّ مَرصَدٍ بهر ممري يعني بسته گردانيد بر ايشان
راهها تا منتشر نگردند در بلاد وقري فَاِن تَابُوا پس اگر باز گردند از شرک بايمان وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وبپاي دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ وبدهند زکوة اموال
خود را وازين هر دو عمل دليل تصديق ايشان روشن شود فَخَلُّوا سَبِيلَهُم پس خالي کنيد راه ايشان را يعني دست بداريد از ايشان وراه دهيد تا هرجا که خواهند روند
اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستيکه خداي آمرزنده است مرگناهان گذشته ايشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب بيحساب بدايشان وَاِن اَحَدٌ واگر يکي مِنَ المُشرِكِينَ
از مشرکان که تعرض ايشان ميبايد کرد بعد از انقضاي اشهر حرم استَجَارَكَ زينهار خواهد از تو فَاَجِرهُ پس امين ساز او را وزينهار ده حَتّٰى يَسمَعَ
تا بشنود كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خداي را که قرآنست ثُمَّ اَبلِغهُ پس اگر اسلام نيارد برسان او را مَاْمَنَهٗ بخانۀ او که موضع امن اوست وبعد از آن با او
مقاتله نماي ذٰلِكَ اين امان دادن بِاَنَّهُم بسبب آنست که ايشان قَومٌ لَّا يَعلَمُونَ گروهي اند که نميدانند خداي را وسخن او نشنوده اند پس امان
بايد داد تا بشنوند کلام خداي را ودران تدبر وتفکر نمايند كَيفَ يَكُونُ چگونه باشد استفهام بمعني انکار واستبعادست يعني نيست وچگونه تواند بود
لِلمُشرِكِينَ مرمشرکان را عَهدٌ عهدي عِندَ اللّٰهِ نزديک خداي وَعِندَ رَسُولِهٖ ونزديک رسول او وبعد از ظهور اسلام وامتياز ميان حق وباطل
اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مگر آنانرا که عهد بسته ايد با ايشان يعني بني ضمره وبني کنانه که حضرت پيغمبر عهد بسته بود با ايشان عِندَ المَسجِدِ الحَرَامِ نزديک
مسجد حرام يعني در حديبيه که قريبست بمکه معظمه فَمَا استَقَامُوا لَكُم پس ماداميکه ايشان استقامت ورزند بر عهد خود براي شما فَاستَقِيمُوا پس شما نيز
مستقيم باشيد بر پيمان خود لَهُم براي ايشان اِنَّ اللّٰهَ بدرستيکه خداي يُحِبُّ المُتَّقِينَ دوست ميدارد پرهيزگاران را که بر عهد وپيمان استقامت
نمايند كَيفَ چگونه باشد بر عهد مشرکان وَاِن يَّظهَرُوا وحال آنست که اگر ايشان ظفر يابند عَلَيكُم برشما لَا يَرقُبُوا فِيكُم نگاه ندارند درباب شما
اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً حق قرابتي ونه وفاي عهدي يُرضُونَكُم خشنود ميگردانند شما را بِاَفوَاهِهِم بزبانهاي خويش يعني وعده ميدهند با پيمان طاعت
يا سخنان شيرين ميگويند وَتَاْبٰى وسرباز ميزنند قُلُوبُهُم ودلهاي ايشان از آنچه بزبان ميگويند يعني دل ايشان بازبان يکي نيست
بيت دل در خيال غدر وزبان در اداي شکر + اي من غلام آنکه دلش با زبان يکيست + وَاَكثَرُهُم وبيشتري از ايشان فَاسِقُونَ بيرون اند از دايرۀ
فرمان يا سرکشانند از قبول ايمان اندکي از ايشان بسبب نامي از نقض عهد تحرز مينمايند اِشتَرَوا بدل کردند وبرگزيدند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بقرآن ثَمَنًا
قَلِيلًا چيزي را که بهاي اندک است از متاع دنيا ابوسفيان بعضي از مشرکان را تطميع طعام نيا کرده براي قتال اهل ايمان جمع کرد ايشان تکذيب قرآن نموده
وبطمع افتاده وبصدد قتال مسلمانان آمدند فَصَدُّوا پس اعراض کردند عَن سَبِيلِهٖ از طاعت خداي يا باز داشتند مردم را از راه حج خانۀ خداي
اِنَّهُم بدرستيکه ايشان سَاءَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ بد کاريست که ميکنند قولي آنست که مراد ازين قوم يهوداند که عهد پيغمبر را شکسته وآيات توريت را
باندک چيزي فروخته مردم را از متابعت دين اسلام منع ميکردند لَا يَرقُبُونَ نگاه نميدارند يهود يا ناقضان عهد فِي مُؤمِنٍ درشان هيچ مؤمني
اِلًّا وَّلَا ذِمَّةً قرابت يا سوگند ونه عهد وَاُولٰٓئِكَ وآن گروه هُمُ المُعتَدُونَ ايشانند از حد درگذرندگان در شرارت وطغيان فَاِن تَابُوا پس اگر

باز

باز گردند از کفر وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز را وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة را فَاِخْوَانُكُمْ پس ایشان برادران شما اند فِی الدِّیْنِ در دین اسلام ایشان راست آنچه شما را بوده و بر ایشان ست آنچه بر شما باشد وَنُفَصِّلُ الْاٰیٰتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ۝ برای گروهی که فهم کنند و دران تفکر نمایند وَاِنْ نَّكَثُوْٓا و اگر بشکنند مشرکان اَیْمَانَهُمْ سوگندان و پیمانهای خود را مِّنْۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ از پس آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوْا و طعنه کنند فِیْ دِیْنِكُمْ در دین شما و عیب جویند در احکام اسلام فَقَاتِلُوْٓا پس بکشید اَىِٕمَّةَ الْكُفْرِ پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک اِنَّهُمْ لَآ اَیْمَانَ لَهُمْ بدرستیکه ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت اگر ایمان ایشان درست بودی شکست بدان راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُوْنَ ۝ شاید که ایشان باز ایستند از شرک یا طعن در دین اَلَا تُقَاتِلُوْنَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَّكَثُوْٓا با گروهی که بشکستند اَیْمَانَهُمْ پیمانها که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر و قریش آن بود که حلفای یکدیگر را نرنجانند و بر قتال ایشان با یکدیگر مظاهرت نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بودند بسلاح و مردم مدد دادند تا با بنی خزاعه که حلفای رسول بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین یهود اند و بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مددگاری کردند وَهَمُّوْا و قصد کردند مشرکان بِاِخْرَاجِ الرَّسُوْلِ به بیرون کردن رسول از مکه و مشاورت نمودند در دار الندوه چنانچه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند که رسول را جهت ادای عمره بمکه راه دهند و قبل از اتمام ارکان آن بجهت استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول ثانی که مراد یهود اند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوْكُمْ و حال آنست که ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار اَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما می ترسید از محاربت و کارزار ایشان فَاللّٰهُ اَحَقُّ پس خدای سزاوارتر ست اَنْ تَخْشَوْهُ بآنکه بترسید از عتاب وی و در ترک قتال کفار پس بحرب اشتغال کنید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور به قَاتِلُوْهُمْ کارزار کنید با مشرکان یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای ایشان را بِاَیْدِیْكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند وَیُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریت و مغلوبیت وَیَنْصُرْكُمْ عَلَیْهِمْ و نصرت دهد شما را بر ایشان وَیَشْفِ شفا بخشد صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذا بسیار یافته و چون شکایت بعرض حضرت رسالت پناه رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَیُذْهِبْ و ببرد خدای بنصرت شما بر کفار غَیْظَ قُلُوْبِهِمْ اندوه دلهای آنها را که بواسطه آزار کفار ملول بودند وَیَتُوْبُ اللّٰهُ و توبه دهد خدای و باز گردد بفضل خود عَلٰى مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن جمع چنانچه ابو سفیان و عکرمه بن ابو جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِیْمٌ ۝ حکم کننده است بقبول توبه اَمْ حَسِبْتُمْ آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کاره اید و گفته اند خطاب با منافقانست معنی اینست که پنداشتید اَنْ تُتْرَكُوْا آنکه شما را بگذارند بر آنکه هستید وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّٰهُ و هنوز نه بیند خدای الَّذِیْنَ جٰهَدُوْا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ از شما در راه وی وَلَمْ یَتَّخِذُوْا و فرا نگیرند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلَا رَسُوْلِهٖ و بغیر فرستاده او وَلَا الْمُؤْمِنِیْنَ و بدون مومنان وَلِیْجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کنند با وی یعنی شما را بمجرد دعوی ایمان دست باز نخواهد داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان خواهد وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بآنچه شما میکنید و غرض شما از عملها و برآن مطلعست آورده اند که چون عباس رض اسیر شد مسلمانان وی را بشرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس رض جواب داد که شما مساوی ما میگوئید و از محاسن ما یاد نمیکنید علی رض فرمود شما را چه چیزست که آنرا از جمله محاسن توان شمرد عباس رض گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت زمزم میدهیم و اسیران را از بند بیرون آریم این آیت نازل شد که مَا كَانَ نسزد و روا نباشد لِلْمُشْرِكِیْنَ مر مشرکان را اَنْ یَّعْمُرُوْا آنکه عمارت کنند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد حرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد ست پس گویا که عامر همه

ع ۲

جمیع مساجد باشد و مشرکان را عمارت مسجد نیست شٰهِدِیْنَ ○ درحالتیکه گواهان باشند عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش بِالْکُفْرِ بکفر که آن سجود
اصنام ست یا تکذیب سید انام یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق ست و عبادت غیر او اُولٰٓئِکَ آن گروه مشرکان حَبِطَتْ
اَعْمَالُهُمْ کارهای ایشان تباه و باطل شده است بواسطه شرک عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایت حاج وَفِی النَّارِ و در آتش هُمْ ایشان
خٰلِدُوْنَ ○ ایشان جاوید اند بسبب کفر اِنَّمَا یَعْمُرُ و جز این نیست که عمارت کند مَسٰجِدَ اللّٰهِ مسجدهای خدا را مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ آنکس که گرویده باشد
بخدای و ایمان بخدای تمام نیست الا ایمان برسول وی وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ و بپای داشته باشد نماز را وَاٰتَی الزَّکٰوةَ و داده باشد
زکوة را وَلَمْ یَخْشَ اِلَّا اللّٰهَ و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای فَعَسٰٓی اُولٰٓئِکَ پس آن گروه شاید اَنْ یَّکُوْنُوْا آنکه باشند مِنَ الْمُهْتَدِیْنَ ○ از راه یافتگان
بطریق نجات ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی اهتدای آن گروه که جامع اند مر کمالات علمیه و عملیه را دائرست میان لعل و عسی
پس حال آنها که من کل الوجوه ناقص اند پیداست که چگونه خواهد بود بیت جائیکه شیر مردان در معرض عتاب اند + روباه سیرتان را آنجا چه تاب باشد +
و دیگر منع مومنانست از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرورست از فیض ازل مهجورست فرد مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس +
بدین سبب ز در بارگاه عزت دور + آورده اند که بعضی از اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب بعسل و سویق میدادند و در زمان آنحضرت رسالت پناه
آن منصب به عباس رضی الله عنه تعلق داشت و تصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه حجبی بود روزی این هر دو با مرتضی علی کرم الله وجهه بمقام مفاخرت در آمدند عباس رض
بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند علی رضی الله عنه بشمشیر و اسلام و جهاد مفتخر میبود حق سبحانه تصدیق علی رضی الله عنه را آیت فرستاد اَجَعَلْتُمْ آیا میدارید
سِقَایَةَ الْحَآجِّ اهل سقایه حاجیان را وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ارباب عمارت مسجد حرام کَمَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ همچون آن کس که ایمان آورده است
بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز آخر وَجٰهَدَ و جهاد کرده است فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای لَا یَسْتَوٗنَ برابر نیستند این دو قوم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای
وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ راه ننماید بمقصود گروه مشرکان که بشرک بر خود ستم کنند اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه بگرویدند بخدای و بانچه آمده است از
نزدیک خدای وَهَاجَرُوْا و هجرت کردند از دیار خود وَجٰهَدُوْا و جهاد کردند با مشرکان فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِهِمْ ببذل کردن مالها
خود بر مجاهدان و تهیه اسباب قتال ایشان وَاَنْفُسِهِمْ و در باختن نفسهای خود در معارک حرب اَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر اند از روی درجه یعنی بلند مرتبه تر اند
عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای از آنها که سقایه حاج و عمارت مسجد حرام کنند و جامع این صفات نباشند وَاُولٰٓئِکَ و آن گروه که مستجمع این کمالات اند هُمُ
الْفَآئِزُوْنَ ○ ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهانی یُبَشِّرُهُمْ مژده میدهد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ برحمتی فائزه
از و بدیشان وَرِضْوَانٍ و خشنودی کامل ایشان وَجَنّٰتٍ و بوستانها لَّهُمْ فِیْهَا نَعِیْمٌ مُّقِیْمٌ ○ مر ایشان را باشد در آن بوستانها نعمتی دائمی بی انقطاع
و در تنکیر مبشر به ایمائیست بآنکه زبان تعریف باداء توصیف آن وافی نیست خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا در حالتیکه این گروه جاوید باشند در آن بوستانها
همیشه تاکید خلود ست تا حمل بمکث طول نفرمایند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عِنْدَهٗ نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ مزدی بزرگ که نعیم دنیا
در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنان خواهد بود در کشف الاسرار آورده که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و
جنت برای کافه مومنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان قدم نا امیدی بر صفحات احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت از آن عظیم ترست قطعه
گنه ما فزون بود ز شمار + عفو تو افزون تر از گناه همه + قطرهٔ ز ابر رحمت تو بس ست + بهر شستن نامه سیاه همه + آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
را به هجرت اجازت شد بعضی از صحابه رض بنشاط تمام بطرف مدینه مسارعت نمودند و ترک خان و مان و مهر محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح
میفرمودند و جمعی دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را رقت جنسیت پیوند

وقف لازم

و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیت نازل گشت یا ایها الذین آمنوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لا تتخذوا آباءکم مگیرید پدران خود را
و اخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی این گروه را بدوستی مگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را
از هجرت باز دارند و من یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل ناخوش ایشان پسندد فاولئک پس آن گروه دوست دارندگان
هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید و با مشرکان نشاید چون این آیت فرود آمد متخلفان از هجرت
گفتند که حالا ما در میان قبائل و عشائر خودیم و بمعاملات و تجارات اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت کنیم بضرورت قطع پیوند فرزند
باید کرد و تجارت از دست برود و ما بیکس و بیمال بمانیم آیتی دیگر آمد که قل بگوای محمد متارکان هجرت را که ان کان اگر هست آباؤکم پدران شما
و ابناؤکم و فرزندان شما و اخوانکم و برادران شما و ازواجکم و زنان شما و عشیرتکم و خویشان شما و اموال اقترفتموها و مالهای که آن را
کسب کرده اید و تجارة تخشون کسادها و بازرگانی که می ترسید از ناروائی آن و مساکن و مسکنها که از نزاهت ترضونها می پسندید آن را
احب الیکم دوست ترست بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی اختیاری نه طبعی دوست تر میدارید من الله و رسوله از خدای
و رسول او و جهاد فی سبیله و از جهاد کردن در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره
عقوبت خود را عاجلا و آجلا والله و خدای لا یهدی توفیق هدایت ندهد القوم الفاسقین گروهی بیرون رفتگان را از حد فرمان این آیت تهدیدی
عظیم و توبیخی بزرگست و قولی بیشتر ائمه تفسیر راجعست بآنکه ازین آیت رائحهٔ ناامیدی استشمام میتوان کرد چه غلبه مردم الا ماشاء الله دران متعلق اند
که دین خود را از اموال و ازواج و عشائر و مساکن دوست تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن اختیار میکنند ای عزیز مرد می باید که ابراهیم وار روی از کون بگرداند
+ فانهم عدو لی الا رب العالمین + مال را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد رباعی آنکس که
ترا شناخت جان را چه کند + فرزند و عیال و خانمان را چه کند + دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی + دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند + حضرت رسالت پناه فرموده
+ لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده و ولده والناس اجمعین + از حضرت شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی قدس سره
روزی پیش مادر و پدر نشسته قصهٔ قربان کردن حضرت اسمعیل ع از قرآن بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو که ما ترا در کار
خدا فدا کردیم احمد برخاست و گفت الهی اکنون جز تو کسی ندارم روی بکعبه نهاد و بعد از آن که بیست و چهار موقف ایستاده بود قصد زیارت والدین کرد
چون بدمشق آمد و بدر سرای خود رسید حلقهٔ در بجنبانید مادرش جواب داد که من علی الباب + گفت + انا احمد ابنک + مادرش گفت پیش ازین ما را فرزندی بود
او را در کار خدا فدا کردیم احمد محمود را با ما چه کار رباعی ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم + جان را اسیر بند هوای تو کرده ایم + ما کرده ایم ترک خود و هر دو کون نیز +
هم بهر الله کرده ایم برای تو کرده ایم + لقد نصرکم الله بدرستیکه یاری کرد خدای شما را ای مومنان فی مواطن کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب
و معارک کارزار چون غزوهٔ بدر و حرب بنی نضیر و جنگ بنی قریظه و روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و جز آن و یوم حنین و در موطن روز حنین
و آن وادی است میان مکه و طائف که حضرت رسالت پناه در آن موضع با لشکر هوازن و ثقیف محاربه فرمود و آن چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله
متفق شده قصد مسلمانان نموده خبر بحضرت رسالت پناه رسید با دوازده هزار مرد متوجه ایشان شد و ایشان چهارده هزار مرد بودند یکی از اصحاب
گفت + لن نغلب الیوم من قلة + امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود و این سخن بحضرت رسیده نه پسندید و بسبب این عجب
در اول حال شکست بلشکر اسلام آمد پس حق سبحانه این قصه را یاد مومنان میدهد که خدای شما را یاری داد در روز حنین اذ اعجبتکم چون بشگفت آورد
شما را کثرتکم بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن و ضاقت و تنگ شد

عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ و تنگ شد بر شما زمین آن وادی بِمَا رَحُبَتْ با فراخی و کشادگی که داشت ثُمَّ وَلَّيْتُمْ پس پشت بر دشمن کردید و برگشتید از حرب
مُّدْبِرِيْنَ ﴿۲۵﴾ درحالتیکه هزیمت کنندگان بودید آورده اند که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت پناه ﷺ چهار تن بماندند علی و عباس و ابوسفیان
بن الحارث و عبدالله بن مسعود رض و حضرت ﷺ بر استر سوار بود چون دوستان هزیمت کردند و دشمنان بتمامی روی بآنحضرت ﷺ آوردند ایشان استر را بسبب
میدانید و روی بدشمن حمله میفرمودند و میگفتند + انا النبی لا کذب وانا ابن عبدالمطلب + و عباس و ابوسفیان رکاب و لجام استر گرفته نمیگذاشتند که آنحضرت ﷺ بمیان
دشمن در آید و ازین صورت بکمال شجاعت سید عالم ﷺ استدلال میتوان کرد که در چنان روز بر استر که در معرکهٔ حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مددگار متوجه حرب کفار
گشته نسب خود را اظهار میفرمود القصه چون عباس رض آنحضرت ﷺ را نگذاشت که محاربه نماید حضرت رسالت پناه فرمود که اصحاب را باز خوان چون عباس رض مردی
بلند آواز بود ندا کرد که + یا عباد الله یا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة + مردم بآواز عباس رض باز گشتند و جمعی که عدد ایشان بصد میرسید
بملازمت حضرت پیوسته پذیرای حملهٔ کفار شدند و آنحضرت ﷺ فرمود + الآن حمی الوطیس + و بتلاوت دعای موسی ع که در روز فلق بحر خوانده بود + اللهم
لک الحمد والیک المشتکی وانت المستعان + ملهم شده از استر فرود آمده یا همچنان سوار مشت خاک و سنگریزه از زمین برداشت یا از یاران طلبید و گفت
+ شاهت الوجوه + و بر طرف کفار ریخت و فرمود + انهزموا و رب محمد + بقدرت ربانی هیچکس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از خاک و سنگریزه پر شد و شکست
بر دشمنان افتاده دلهای مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالی ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِيْنَتَهٗ رحمت خود را که سبب سکون و آرام
قلوبست عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر فرستادهٔ خود تا که بتنها داعیهٔ حرب نموده و از کثرت اعدا اندیشه نفرمود وَعَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ و بر مومنان تا بندای عباس رض
باز گشتند وَاَنْزَلَ جُنُوْدًا و فرستاد لشکرها که بچشم خود لَّمْ تَرَوْهَا ندیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و آنها ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ
علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت یا شانزده هزار بود وَعَذَّبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و عذاب کرد خدای آنان را
که کافر بودند بآنکه بسیاری از ایشان کشته شد و شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از
چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وَذٰلِكَ و آنچه واقع شد جَزَآءُ الْكٰفِرِيْنَ ﴿۲۶﴾ پاداش ناگرویدگانست ثُمَّ يَتُوْبُ اللّٰهُ پس توبه میدهد خدای
بفضل سکینه مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ از پس این جنگ بتوفیق اسلام عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و آنچنان بود که
بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعهٔ حنین بملازمت سید الثقلین ﷺ آمده بشرف اسلام معزز شدند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است گناه توبه
کنندگان را رَّحِيْمٌ ﴿۲۷﴾ مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه باور دارندگان اِنَّمَا الْمُشْرِكُوْنَ جز این نیست که مشرکان
نَجَسٌ پلیدند بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات اجتناب نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رض فرموده که
نجس العین اند مانند کلاب فَلَا يَقْرَبُوا پس باید که نزدیک نشوند الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بمسجد حرام که محیط بیت الحرام است بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا پس از این سال
که سنه براءت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود و امام اعظم رح گفت مراد منع کفارست از حج و عمره نه از در آمدن مسجد حرام
وغیر آن از مساجد و امام مالک رح منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بر مسجد الحرام و امام شافعی رح همین از دخول مسجد حرام منع میکند خاصة وَاِنْ خِفْتُمْ
و اگر می ترسید ای اهل مکه عَيْلَةً از درویشی بسبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و امتعه می آوردند حق تعالی
میفرماید ایشان را از دخول حرم منع کنید و اگر ازین میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فَسَوْفَ يُغْنِيْكُمُ اللّٰهُ پس زود باشد که خدای
توانگر سازد شما را مِنْ فَضْلِهٖۤ از فضل و رحمت خود اِنْ شَآءَ اگر خواهد و انجاز این وعده فرمود بآنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بودند از بلاد یمن مسلمان شدند
و هر سال انچه در بایست بود از طعام بمکه می بردند یا آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میرسیدند اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه

خدای دانا است باحوال بندگان حکیم حکم کننده است بتحقیق اعمال ایشان اگر دری در بندد دیگری بگشاید قطعه گمان مدار اگر نا امیم تو بگذارد سے
که صد امید نگذارد مسبب الاسباب + بروی من در احسان اگر تو بربندی + دری دگر بگشاید مفتح الابواب + بعد از ذکر مقاتله با مشرکین به محاربه کتابیان امر میکند
و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ بکشید ای مومنان و کارزار کنید با آنکه ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که به تثنیه قائل اند و نصاری که تثلیث
را معتقد اند وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نمیگروند بروز قیامت یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و نصاری معاد روحانی را اثبات میکنند پس ایمان
ایشان بروز آخر چنانچه باید نباشد وَلَا يُحَرِّمُونَ و حرام نمیدانند و نمی دارند مَا حَرَّمَ اللّٰهُ آنچه حرام کرده است خدای از خمر و خنزیر وَرَسُولُهُ و آنچه حرام
کرده است رسول و بعضی محرم نمیدانند آنچه حرمت او بکتاب و سنت ثابت شده است وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است مِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ از آنانکه داده شده اند کتاب را یعنی توریت و انجیل میشان عطا کرده ایم بیان + الذین لا یؤمنون است میفرماید که با اهل کتاب
مقاتله کنید حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ تا وقتیکه بدهند جزیه یعنی آنچه از خراج بنسبت هر کس از ایشان مقرر شود بدهند عَنْ يَدٍ از دست خود وَهُمْ صٰغِرُونَ ۝ ع
و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند یعنی جزیه بدست خود آرند و نه نشینند تا وقتیکه تسلیم کنند یا از ایشان جزیه بگیرند و گردن ایشان را بسیلی فرو کوبند
مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است باهل کتاب و مجوس را که آتش پرست اند چون شبهه کتابست ملحق اند باهل کتاب + امام شافعی رح گفته که غیر از کتابی جزیه نگیرند
امام اعظم رح فرموده که از همه مشرکان گیرند غیر از مشرکان عرب که حکم ایشان یا تیغ است یا اسلام و امام مالک رح گویا از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است
وَقَالَتِ الْيَهُودُ و گفتند جهودان عُزَيْرُ ابْنُ اللّٰهِ عزیر پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا + باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب
است از سبط لاوی و بچهارده پشت به هارون بن عمران میرسد و مجمل قصه وی آنست که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را
بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما چون چند سال
بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاص یافته روی به بیت المقدس نهاد حق تعالی در اثنای طریق در قریه سائر آباد او را بمیرانید
و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه در سوره بقره گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق وی نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان کردند
و در تفسیر امام ثعلبی رح مذکور است که پنج قلم بر اصابع دست راست وی ببستند و بهر پنج انگشت کتابت توریت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون
کسی توریت داند و خواند در میان ما نیست چون دانیم که این توریت است یا نه مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او از پدر خود شنیده بود
که من در واقعه بخت نصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شگاف کوه نهاده ام جمعی بآن مرو برفتند و توریت را از آن محل بر داشته بجمع آوردند و با آنچه
عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی توریت بعد از مدتها در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه او پسر اوست پس
متقدمان یهود بدین محال قائل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان عظیم الشان حضرت رسالت پناه این سخن گفتند وَقَالَتِ النَّصٰرَى و گفتند ترسایان
الْمَسِيحُ ابْنُ اللّٰهِ عیسی پسر خداست و این نیز سخن مجوسیست از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند یا آنکه از ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی مشاهده
بوده بدین جرات اقدام کردند ذٰلِكَ آنچه مذکور شد قَوْلُهُمْ گفتن ایشانست بِأَفْوٰهِهِمْ بزبانهای ایشان که بر آن برهانی اقامت نکنند یا سخنی است مهمل
بر زبان میرانند و حقیقتی ندارد يُضٰهِـُٔوْنَ مشابهت میسازند سخن خود را قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا بسخن آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان یعنی بت پرستان که
گفتند ملائکه دختران خدایند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات و ابو العزی میخواندند قٰتَلَهُمُ اللّٰهُ لعنت کناد خدای بر ایشان أَنّٰى يُؤْفَكُونَ ۝
چگونه برگردانیده میشوند از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوْا فرا گرفتند یهود و نصاری أَحْبَارَهُمْ علمای خود را وَرُهْبٰنَهُمْ و عباد خود را
أَرْبَابًا خدایان مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای یعنی بفرمان ایشان بروند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را وَالْمَسِيحَ

ابن مریم یعنی عیسی پسر مریم را بخدائی میگیرند وَمَا أُمِرُوا و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشدند یا فرا گیرندگان ایشان بخدائی ماموره نیستند در همه کتابها
إِلَّا لِيَعْبُدُوا مگر آنکه تا پرستند کفرمان برند و پرستند إِلَٰهًا وَاحِدًا یک خدای را که در وحدانیت لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست إِلَّا هُوَ مگر او سُبْحَانَهُ پاکست او
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه با وی انباز میگیرند يُرِيدُونَ میخواهند جهودان و ترسایان أَنْ يُطْفِئُوا که فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدای را که قرآنست یا نبوت
محمد مصطفی صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از زن و فرزند بِأَفْوَاهِهِمْ بسخنان دهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان خویش میرانند وَيَأْبَى اللَّهُ و نمی خواهد خدای
و نمی پسندد إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ مگر آنکه تمام گرداند نور خود که دین روشن خود را باعلای اعلام توحید وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره باشند آنرا کافران و درین معنی گفته اند
شعر یرید الجاهلون لیطفئوه + و یابی الله الا ان یتمه + بیت چراغی را که ایزد بر فروزد + کسی کش پف کند سبلتش بسوزد + پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید
هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بفضل شامل أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد فرستاده خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ
و بدین درست که اسلامست و ارسال او برای آن بود لِيُظْهِرَهُ تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آن را و آن
بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و اگرچه کراهت دارند مشرکان ظهور اسلام را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستیکه بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ از علما و زهاد یهود و نصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمان را
بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم وَيَصُدُّونَ و باز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع می کنند از دخول در اسلام وَالَّذِينَ و آنکه از اهل کتاب
و غیر ایشان که از روی حرص و بخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج می نهند زر را وَالْفِضَّةَ و نقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا و نفقه نمی کنند آن گنجها را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه
خدای یعنی زکوة نمی دهند چه در خبر آمده که + ما ادی زکوته فلیس بکنز + آنچه زکوة او داده اند آن گنج نیست یعنی گنجی که بران وعیدی مترتب باشد
و وعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که
گرم کرده شود یعنی برافروزند آتش را عَلَيْهَا بران گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها و درمهای سوزان
جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان را که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ و پهلوهای ایشان را که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ و پشتهای ایشان
که برور درویشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگرست دارند این هر سه را در آن روز معذب
گردانند بداغ و گویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ اینست آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای خود و امروز سبب مضرت شما شد فَذُوقُوا
پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید و ذخیره که وبال آن متفرع نباشد اعمال صالحست در امالی امام ظهیر الدین ولوا جی
مذکورست که اگر بیگانگان خزینه مال کنند تو خزانه اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی قطعه یک درم کان دهی بدرویشی
بهتر از گنجهای مدخرست + آنچه داری تمتعی بردار + کان دگر روزی کسی دگرست + چون اعیاد متعبدان اهل کتاب دائر بر ماه قمری نیست بسال شمسی است سال
سه صد و شصت و پنج روز و خمس روز و ربع روزی تقریبا و سال قمری سه صد و پنجاه و چهار روز و کسری پس هر سال سنه ایشان سیزده ماه میباشد و عدد سنه در حکم
خدا دوازده ماه است پس حق سبحانه بنای اکثر اعمال اهل اسلام بر شهور قمریه نهاد و احکام صوم و حج و زکوة و عدت و غیر آن بدان مرتب ساخت و در بیان
عدد آن فرمود إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستیکه شمار ماههای که بسنین سنه است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ
در کتاب یا در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزیکه بیافرید آسمان و زمین را مِنْهَا از این دوازده ماه
أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرامست سه بهم پیوسته ذو القعده و ذو الحجه و محرم و دیگر منفرد و آن ماه رجب ست ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ اینست حساب
درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و هتک حرمت این اوقات

جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله درین ماهها منسوخست و مراد از ظلم مباشرت معاصیست یا ترک قتال و قاتلان اهل شرک اگرچه همه شهر ترک معاصی لازمست
اما تخصیص منع درین چهار ماه را بجهت شرف چه گناه درین ماهها مشابه است بگناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ و کارزار کنید با مشرکان كَآفَّةً
با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَآفَّةً چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید آنکه خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝
با پرهیزگارانست بنصرت و حفظ آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل و غارت مستانس شده بود و در ماههای حرام قتال نمیکردند و چون سه ماه متصل
حرام بود به تنگ آمده گفتند ما سه ماه پی در پی تاراج و غارت تحمل نمیکنیم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت و در موسم ندا کرد و ایستاده شده خطبه خواند که
یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را احلال گردانید و حرمت او را تاخیر کرد به ماه صفر مومنان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی کرد که خدای تعالی
درین سال محرم را حرام ساخت و صفر را حلال گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی بعد از وی و او را
حلال داشتندی و در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم را فرو گذاشته مجرد عدد را اختیار کردندی و اعتبار داشتندی این عمل را نسی
می گفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این نیست که تاخیر حرمت ماهی بماه دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله
و تحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میگردانند و حفص يُضَلُّ بصیغه مجهول میخواند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ
بدین عمل الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیادت بر زیادت يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر حرم عَامًا در سالی و بجای او ماه دیگر حرام
میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ حرام میدارند نسی را عَامًا در سال دیگر و همان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند و در آن سال که تحلیل ماه حرام کرده اند
تحریم ماه حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند و تمام کنند عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که ایشان اشهر حرم را
چهار ماه میداشتند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای حرام کرده است بمراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته
گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشان را وَاللَّهُ و خدای
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ توفیق رشد و هدایت ندهد ناگرویدگان را در تیسیر آورده که جاهلان عرب در هر سالی چهار ماه را حرام میداشتند
خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مومنان بدین برابر سزاوارترند که در همه ماهها مسلمانانرا از ضرر خود سالم دارند و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند
که مکافات آزار آزارست و مجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار دل خلق مجو بی سببی + تا بر نکشند یاربی نیم شبی + هر مال و جمال خویش تکیه مکن + کانرا بشبی برند و اینرا بتبی +
نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه عم عازم غزوه تبوک شده هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکسالی مقل الحال
میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند ایشان بسبب بعد مسافت
و کثرت اعدای و قلت زاد و گرمی هوا بکراهت طبعی در رفتن تکاسل میورزیدند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید مَا لَكُمْ
چیست شما را که برای اعلای کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گویند مر شما را که بجد تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
و جهاد کنید با اعدای دین اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید و درنگ کنید یعنی مائل شوید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض و ثمار
آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید و خورسند گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت این چنین مکنید و دنیا را بآخرت
مگزینید فَمَا پس نیست مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب سرای آخرت و نعیم آن إِلَّا قَلِيلٌ ۝ مگر اندکی محقر
هیچ عاقل بزرگ را از دست برای خرد ننهد نظم متاع این جهان فانی معیوب + نعیم آن جهان باقی و مرغوب + چرا کس دولت باقی گذارد + به نعمتهای فانی سر در آرد +
إِلَّا تَنْفِرُوا اگر بیرون نروید بسوی غزوی که شما را فرمان شده يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بآنکه دشمن را

برشما ظفر دهد یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند وَیَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَیْرَکُمْ و بدل کند شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس
وَلَا تَضُرُّوْهُ شَیْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر خدای را که مستغنی است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و خدای بر همه چیز
از تغییر و تبدیل قادر و تواناست اِلَّا تَنْصُرُوْهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را و باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل او را فرو نگذارد
چنانچه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ نَصَرَهُ اللّٰهُ پس بتحقیق که نصرت کرد او را خدای اِذْ اَخْرَجَهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنگاه که قصد بیرون کردن او کردند کافران از
مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِیَ اثْنَیْنِ در حالتی که دوم دو تن بود نصرت داد اِذْ هُمَا آنگه که بودند هر دو فِی الْغَارِ در غار ثور و آن غاریست
بر اعلی جبل ثور المحل در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کسی بدانجا نمی رسید و رعات و اهل صحاری از نزول بدان فارغ بودند پس
حضرت رسالت پناه ص شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق رض برفاقت وی بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوتت فرمود
روز دیگر کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار رویانید و گفته اند جفت کبوتر وحشی را امر کرد
تا آنجا آشیانه گرفته بیضه نهادند و عنکبوت را الهام داد تا بر در غار پرده تنید کما قیل شعر ظنوا الحمام و ظنوا العنکبوت علی + خیر البریة لم تنسج و لم تحم + القصه کفار بر در غار رسیدند
بسبب آن حالات که دلالت بر خلو مقام از سید انام ع داشت متعرض غار نشدند صدیق رض میگفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند
هر آینه ما را ببیند خواجه کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات فرمود که + ما ظنک باثنین الله ثالثهما + یکی از دلائل و براهین افضلیت صدیق رض
این حدیث و این صحبت و یاریست و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد اِذْ یَقُوْلُ چون گفت پیغمبر لِصَاحِبِهٖ مر یار خود را یعنی ابو بکر صدیق رض لَا تَحْزَنْ
اندوه مخور اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای مَعَنَا با ماست بنصرت بر اعادی و عصمت از عوادی فَاَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَکِیْنَتَهٗ آرام و رحمت خود را
که سبب آرامش است عَلَیْهِ بر رسول و اشهر آنست که بر صدیق رض بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت بغایت مضطرب بود شیخ فرید الدین عطار
قدس سره العزیز در باب نزول سکینه بر صدیق رض فرموده مثنوی خواجه اول که اول یار اوست + ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست + چون سکینه بشد
از حق منزل بر وی + گشت مشکلهای عالم حل بوی + وَاَیَّدَهٗ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُوْدٍ بلشکرهای ملائک که لَمْ تَرَوْهَا ندیدید ایشان را
یعنی فرشتگان را فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مراد ملائک منزله اند در بدر و احزاب و حنین وَجَعَلَ و گردانید کَلِمَةَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
کلمه آنها را که کافر شدند السُّفْلٰی فروتر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وَکَلِمَةُ اللّٰهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام یا توحید
یا کلمه شهادت هِیَ الْعُلْیَا آن بلندتر و رفیع قدر و عالی تر است وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست عزیز گرداند اهل توحید را حَکِیْمٌ و داناست خوار سازد
اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه غار در اثنای امر بغزوه تبوک آنست که اگر شما ای کاهلان جهاد یاری نکنید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن محل که با او
یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخاسته بودند من او را یاری کردم و از میان دشمنانش بسلامت بیرون آوردم پس مفتاح نصرت بقبضه
قدرت منست + و ما النصر الا من عند الله مثنوی یاری از من جو نه از خیل سپاه + راز با من گوی نه با میر و شاه + هر کرا یاری کنم برتر شود + هر کرا در افکنم
ابتر شود + اِنْفِرُوْا بیرون روید بغزوه تبوک خِفَافًا سبکباران وَّثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال اقوالست حاصلش آنست که مراد
سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان و پیران یا درویشان و توانگران یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران
و فربهان یا منفردان و خدمتکاران و سلمی میگوید سبکروحان بارتکاب طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات امام قشیری رح میگوید که خفاف آنانند
که از بند شهود ماسوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقید اند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت براه سلوک آمده
و ثقال سالکانند که بپرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طائفه در راه اند اما یکی ببال کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه میبرد آنکه بپا میرود

در هر قدمی عالمی زیر پا میکند وانکه ببال اقبال سیر دید دم بساط مشاهده ماسوی را طی میکند مثنوی مرد عارف چون پر ان پر میپرد در دمی تا منتهی بگذرد
سیر زاهد هر دمی یکروزه راه • سیر عارف هر زمان تا تخت شاه • در سبب نزول مذکورست که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی را سبب
تخلف از غزوه تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکبارند بال منال و آنها که گرانبارید باحمال اثقال وَجَاهِدُوا
وجهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که تهیه زاد وسلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که مباشر کارزار گردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای ذَٰلِكُمْ این بیرون
رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهترست مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه مردمانرا بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر
مهاجران وانصار بودند و بعضی ضعفای مومنان را گران آمد اما فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت و تخلف
طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شان ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی آنچه تو ایشانرا بدان دعوت میکنی عَرَضًا خواسته دنیوی قَرِيبًا نزدیک
بفرا گرفتن وَسَفَرًا قَاصِدًا و سفری میانه و آسان لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پیروی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ ولیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان
مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان میکند که چون
از تبوک باز آئی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت داشتیمی لَخَرَجْنَا هر آینه بیرون می آمدیم
مَعَكُمْ با شما و در مرافقت موافقت مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب می سازند
وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ عفا الله است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
میگوید عفو کناد خدای از تو و عادت مردم میباشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع خطائی از وی چنانچه مثلا یکی تشنه را آب دهد او گوید
غفر الله لک • یا در جواب حاصل حال میگوید یرحمک الله و برخی بر آنند که حضرت رسالت پناه بعضی مستاذنانرا اجازت تخلف داد حق سبحانه آنرا عفو کرد
و برین تقدیر خطاب با پیغمبر باشد یعنی در گذراند خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشانرا و عذرهای حیل آمیز
ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت ننمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ تا وقتی که روشن میشد لَكَ مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفتند در عذر
وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و تا تو میدانستی دروغگویان را لَا يَسْتَأْذِنُكَ دستوری نمی طلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان
دارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین أَنْ يُجَاهِدُوا از آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود وَاللَّهُ عَلِيمٌ
و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ به پرهیزگاران از تخلف إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
آنانکه ایمان ندارند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدای و بروز قیامت وَارْتَابَتْ و در شک افتاده است قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان یعنی در حقیقت
اسلام متردد شده اند فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ پس ایشان در شک خود يَتَرَدَّدُونَ سرگردان و متحیر میگردند وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ و اگر خواستندی
این منافقان بیرون آمدن بغزوه لَأَعَدُّوا لَهُ هر آینه آماده میکردند برای خروج عُدَّةً از ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج
داشتند وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ ولیکن کراهت داشت و نه پسندید خدای برانگیختن ایشانرا درین سفر فَثَبَّطَهُمْ پس باز داشت ایشانرا و ترس
و کاهلی بر ایشان گماشت وَقِيلَ اقْعُدُوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مَعَ الْقَاعِدِينَ با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران
و معلولان گویند این سخن حضرت پیغمبر بود یا بعضی از ایشان با بعضی میگفتند و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد عبد الله
بن ابی نیز با جوقی از منافقان بیرون آمد مقابل نزایا نزول کرد و چون لشکر اسلام از آن منزل تا منزل دیگر که حرف گویند کوچ کردند وی با مردم خود تخلف نموده

ع ۵

بازگشت این خبر بحضرت رسالت پناه رسید فرمود که اگر دروی خیری بودی با ما همراهی نمودی منت شار ید که از شر اشرار خلاص شدید و حضرت حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیت فرستاد که لَوْ خَرَجُوا اگر بیرون آمدندی فِيكُمْ در میان شما مَّا زَادُوكُمْ نیفزودندی شما را إِلَّا خَبَالًا مگر تباهی و بدی و غدر وَلَأَوْضَعُوا و هر آینه در سرعت ساختند خِلَالَكُمْ در میان شما سخن چینی و غمازی و فساد ذات البین يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ می جستند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان شما می افگندند یا شما را از جنگ و میان می ترسانیدند وَفِيكُمْ و در میان شما سَمَّاعُونَ لَهُمْ جاسوسانند مر ایشان را که خبر شما بدیشان میرسانند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالظَّالِمِينَ ۝ بستمگاران یعنی منافقان لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا مِن قَبْلُ پیش از این در غزوهٔ اُحد که از تو بازگشتند و در حرب خندق که گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم وَقَلَّبُوا وبگردانیدند لَكَ الْأُمُورَ برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ تا بیامد نصرت الهی وَظَهَرَ و غالب شد أَمْرُ اللَّهِ کار خدای بر کار ایشان تا دین تو بلندی یافت وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ و ایشان ناخواهند گان نند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد کراهت ایشان را اثری نیست

بیت چون عز اندر حریم قرب خود ره داد شاه + از نفیر پرده دار و طعن دربان غم مخور + آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوة جد بن قیس را گفت + هل لک فی الجهاد بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء + یعنی شاید بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان سریتهای خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من شغوفم بزنان می ترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیت آمد که وَمِنْهُم و از ایشان مَّن يَقُولُ کسی باشد که گوید ائْذَن لِّي دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه وَلَا تَفْتِنِّي و مرا در فتنه میفکن أَلَا فِي الْفِتْنَةِ بدانکه ایشان در فتنه سَقَطُوا افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست وَإِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه اسباب دخول دوزخ لَمُحِيطَةٌ فراگیرنده است احاطه کننده بِالْكَافِرِينَ ۝ بناگرویدگان إِن تُصِبْكَ اگر برسد بتو ای محمد در بعضی از غزوها حَسَنَةٌ نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر بود تَسُؤْهُمْ اندوهگین کند ایشان را از فرط حسد که دارند وَإِن تُصِبْكَ و اگر برسد بتو در برخی از جنگها مُصِيبَةٌ جراحتی و شدتی چنانچه در حرب احد واقع شد يَقُولُوا گویند از روی خود پرستی قَدْ أَخَذْنَا بدرستیکه گرفتیم ما أَمْرَنَا احتیاط کار خود را مِن قَبْلُ پیش از این یعنی دوراندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم وَيَتَوَلَّوا و برگردند از مجلسهای خود وَّهُمْ فَرِحُونَ ۝ و ایشان شادمان باشند بشماتت یا بعجب بفعل خود قُل بگوای پیغمبر لَّن يُصِيبَنَا هر آینه نرسد ما را إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا مگر آنچه نوشته است خدا برای ما در لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و سرا و ضرا و دولت و نکبت هُوَ مَوْلَانَا اوست یار و سازندهٔ کار ما وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ باید که توکل کنند مومنان که نتیجهٔ توکل بر خدای حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات قُلْ بگوای محمد مر ایشان را هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا آیا چشم میدارید یعنی انتظار می برید که بما میرسد إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم و شهادت است اگر کشته شویم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ آنکه برساند بشما خدای بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجف و خسف تا هلاک شوید أَوْ بِأَيْدِينَا یا برساند بشما عذابی بدستهای ما که شما را بسبب کفر بقتل رسانیم فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ بدرستیکه ما با شما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه گفت مرا اجازت تخلف میطلبم چه مرا من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر ترا بمال مددگاری مینمایم آیت آمد که قُلْ بگوای محمد در جواب او أَنفِقُوا نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طَوْعًا خواه بطوع و رغبت أَوْ كَرْهًا و خواه بکره و نفرت بهیچ وجه لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ قبول کرده نخواهد شد از شما إِنَّكُمْ كُنتُمْ بدرستیکه شما هستید قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝ گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ اسلام و نفقهٔ کافران قبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ و باز نداشت ایشان را أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ از آنکه قبول کرده شود از ایشان نَفَقَاتُهُمْ نفقهای ایشان إِلَّا أَنَّهُمْ مگر آنکه ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند

بخدای و برسول او و بفرستاده او وَلَا يَأْتُونَ الصَّلٰوةَ و نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر إِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى مگر که ایشان کاهل‌اند یعنی بنماز می آیند
بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نمی کنند در راه خدای إِلَّا وَهُمْ كٰرِهُونَ ○ مگر ایشان ناخواهان‌اند یعنی بکراهت نفقه میکنند
زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب عتاب نمی ترسند فَلَا تُعْجِبْكَ پس باید که ترا در شگفت نیارد خطاب بآنحضرت است و مراد امت اند
مومنان را میفرماید که متعجب نگرداند شما را أَمْوَالُهُمْ مالهای منافقان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان چه کثرت اموال و اولاد وبال است مر ایشان را
إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا تا عذاب کند خدای ایشان را بدانها فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا بسبب تعب
و مشقت در جمع مال و حفظ و آنچه بدیشان میرسد از مصائب فرزندان وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار وَهُمْ
كٰفِرُونَ ○ و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند نه مال ایشان از دست گیرد و نه فرزندان بفریاد ایشان رسند رباعی چون مرگ کشد گردن گردن بند
نتوان بستیز جست از آن خم کمند + وان لحظه که موت اجل از پای فکند + نی مال بفریاد رسد نی فرزند + وَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ و سوگند میخورند بخدای
إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ که ایشان از جمله شما اند یعنی از اهل اسلام اند وَمَا هُم مِّنكُمْ و نیستند ایشان از شما بجهت ابطان کفر وَلٰكِنَّهُمْ و لیکن ایشان قَوْمٌ
يَفْرَقُونَ ○ گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسر آن کنید که با مشرکان میکنید پس بتبعیت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً
اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره أَوْ مَغٰرٰتٍ یا غارها در کوهها یا سربها أَوْ مُدَّخَلًا یا سوراخی که در آنجا توانند خزید
لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ هر آینه روی میگردانند بدان از ترس شما وَهُمْ يَجْمَحُونَ ○ و ایشان میشتابند شتافتنی که بمنع کسی باز نگردند چون اسب سرکش و در معالم
که چون حضرت رسالت پناه قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد و گمان می برد
که عدل میکند آیت آمد که وَمِنْهُم و از منافقان مَّن يَلْمِزُكَ کسی هست که عیب میکند ترا فِي الصَّدَقٰتِ در قسمت صدقها و گفته اند این آیت
در شان ابن ابی الخویصره یعنی چون حرقوص بن زهیر که سر خوارج بود فرود آمد که بوقت قسمت غنائم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر
از غنائم بدیشان داد و بر آن طعن کرد یا طلای غیر خالص که مرتضی علی کرم الله وجهه از یمن فرستاده بود و حضرت تمام آن را بچهار کس از اشراف عرب عطا فرمود
جرأت نموده با حضرت رسالت پناه گفت که + اعدل یا رسول الله + و حضرت در جواب او گفت + ویلک ان لم اعدل فمن یعدل + و آنحضرت او را و قوم او را
مارقین لقب نهاد و در بعضی نسخ مذکور است که مرتضی علی کرم الله وجهه امر فرمود که تو با آن قوم قتال کنی و امام ثعلبی در تفسیر خود از ابو سعید خدری نقل میکند که من
در نهروان حاضر بودم که مرتضی علی رض با ایشان قتال کرد و تفسیر این حکایت در جواهر التفسیر توان یافت و گفته اند عیب کننده قسمت معتب بن قشیر بود
که در قسمت غنائم طعن میکرد و غرضش جز نفع خود نبوده چنانچه میفرماید فَإِنْ أُعْطُوا پس اگر داده شوند مِنْهَا از صدقات چندانچه دلخواه ایشان باشد رَضُوا
پسندند آن قسمت را وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا و اگر داده نشوند از آن بموجب اراده ایشان که در عیار زند إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ○ آنگاه که ایشان خشم گیرند تا خشنود
باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا و اگر ایشان بپسندند مَا آتٰهُمُ اللّٰهُ آنچه داد ایشان را خدای وَرَسُولُهُ و فرستاده او از غنیمت و صدقه و بدان خرسند گردند وَقَالُوا
و گویند حَسْبُنَا اللّٰهُ بس است ما را فضل خدای سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ زود باشد که بدهد ما را خدای مِن فَضْلِهِ از فضل خود غنیمتی دیگر وَرَسُولُهُ و فرستاده او نیز
عطا کند ما را بیشتر از این که حالا عطا فرموده إِنَّا إِلَى اللّٰهِ بدرستیکه ما بخدای رٰغِبُونَ ○ باز گردندگانیم و امید دارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشان را
زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است و جزع دل موجب محنت سلمی از ابراهیم ادهم قدس سره نقل میکند که هر که بعطا خرسند شد از غم و ملال رست بیت
رضا بداده بده و ز جبین گره بگشای + که بر من و تو در اختیار نگشادست + و در همین معنی فرموده بیت بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی + خون خوری
گر طلب روزی ننهاده کنی + پس بیان مصارف صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت پناه در قسمت غنائم کرد عین صواب بوده

ع ۱۷

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ مصرفی نیست که صدقات یعنی زکوة لِلْفُقَرَاءِ مر درویشان راست وَالْمَسَاكِينِ و بیچارگان را امام اعظم رح میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند
بجهت آنکه کفاف معیشت در حال دارد و مسکین آنکه سوال کند بواسطه آنکه کفاف حال ندارد و نزد امام شافعی رح برعکس اینست وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا
و دیگر مر عمل کنندگان راست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ و قومی که بهم آورده شده است که دلهای ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس بجهت تالیف دل ایشان باسلام ایشان را محظوظ باید ساخت و مولف قلوب اشراف عرب بودند که حضرت
رسالت پناه صلعم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق و ترغیب اسلام امثال ایشان را از غنائم حنین قسمتی کامل داد چون ابوسفیان و عتبه بن حصن و اقرع بن حابس
و غیر آن چون سهم مولف قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور اسلام و غلبه مسلمانان باجماع صحابه رض ساقط شده است وَفِي الرِّقَابِ
و دیگر زکوة برای صرف کردنست در کشادن گردنهای بندگان از ربقه بندگی مراد بنده است که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او را بزکوة
مدد باید کرد و امام مالک و امام احمد رح برانند که بمال زکوة بنده باید خرید و آزاد باید کرد وَالْغَارِمِينَ و دیگر وامداران مفلس که برای خود قرض کرده باشند و در غیر معصیت
صرف کرده وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگر برای صرف نمودن در راه خدای یا نفقه کنند بر غازیان حاجیش یا سلاح خرند برای مجاهدان و گفته اند ساختن پل و
رباط ازین جمله است وَابْنِ السَّبِيلِ و دیگر برای راهگذری که از مال خود دور مانده باشد حق سبحانه برای این جماعت فرض کرده است زکوة را فَرِيضَةً
فرض کردنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزدیک خدای وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمستحقان حَكِيمٌ ○ حکم کننده است به قسمت بر وجهی که شاید و باید مثنوی
حق تعالی چون در قسمت کشاد + هر کسی را آنچه میبایست داد + نیست واقع اندران قسمت غلط + بنده خواهی رضا خواهی سخط + آورده اند که جلاس و اصحاب او
چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بظاهر ایمان آورده بودند و سینه ایشان از کینه سید عالم صلعم خالی نبود و در خلای آنحضرت صلعم را بچیزهائیکه زبان را
ادای آن نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما را رسوا کند گفتند محمد گوش شنوا دارد ما هر چه میخواهیم میگوییم و چون
پیش او رویم و سوگند میخوریم که نگفته ایم باور میکند و نبتل بن حارث پیوسته سخن چینی کردی و اسرار مسلمانان با منافقان در میان نهادی و چون او را
منع کردندی گفتی محمد مردی سخن شنواست ما نفی و اثبات هر چه میگوییم قبول میکند آیت آمد وَمِنْهُمُ و از منافقان الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ آنانند که می آزارند پیغمبر را
وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ و میگویند او مردی سخن شنواست که هرچه با او میگویند استماع میکند قُلْ بگوی ای محمد ایشان را که او أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ شنونده خیرست شما را
یعنی او اذن هست نه بر وجهی که شما از روی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکوست يُؤْمِنُ بِاللَّهِ تصدیق میکند خدای را در هر چه گفته
میگوید وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بعز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان وَرَحْمَةٌ و او سبب رحمت است لِلَّذِينَ
آمَنُوا مر آن کسان را که اظهار ایمان کردند مِنْكُمْ از شما یعنی نه آنست که بقول شما او انیست صدق و کذب شما میداند اما پرده از روی کار
شما بر نمیدارد و از روی رحمت سعی بر شما مینماید وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ و آنانکه می آزارند بقول و فعل رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای را لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای لَكُمْ برای شما ای مسلمانان بر آنکه ما منافق نیستیم
لِيُرْضُوكُمْ تا شما را خوشنود سازند از خود وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ و خدای و رسول او أَحَقُّ سزاوارترند أَنْ يُرْضُوهُ آنکه خوشنود سازند از خود منافقان
وی را یعنی رسول را چه سخن در ایذای او و رضای رسولست و گفته اند خدایرا و توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضائین است یعنی خشنودی خدای وابسته خشنودی
رسول اوست پس خدای و رسول خدای را خشنود باید ساخت إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ○ اگر هستند مومنان چنانچه گمان می برند أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند
أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ آنکه هر کس خلاف کند با خدای وَرَسُولَهُ و با رسول او و از حد در گذراند فَأَنَّ لَهُ پس مر او راست آنکه باشد مر او را نَارَ جَهَنَّمَ آتش
دوزخ خَالِدًا فِيهَا در حالتیکه جاوید باشد در ان ذَلِكَ آن خلود در دوزخ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ○ رسوایی بزرگست در جواب نزول از

قول مجاهد آورده اند که منافقان میان یکدیگر سخنی چند از حق تعالی و رسول می گفتند و بفسوس و استهزا سخنان ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنا می بردند
که چه بودی که ما را مسند تا زیاده نزدمی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آیت نازل شد یَحْذَرُ الْمُنٰفِقُوْنَ حذر میکنند منافقان
اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ از آنکه فرود آمده شود بر مومنان سُوْرَةٌ سوره از قرآن تُنَبِّئُهُمْ که بیاگاهاند آن سوره و خبر دهد مومنانرا بِمَا فِيْ قُلُوْبِهِمْ
بانچه در دل منافقانست از کفر و نفاق قُلِ اسْتَهْزِءُوْا بگوی ای محمد ایشانرا که افسوس کنید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزای هر یک و جزاء آنست
که بدان تفضیح شما اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ بدرستیکه خدای ظاهر کننده است مَّا تَحْذَرُوْنَ آنچیز را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق
و اوصاف که شما راست آورده اند که در غزوه تبوک ودیعة بن ثابت با جمعی از منافقان پیش حضرت رسالت پناه میرفتند و می گفتند به بینید
این مرد یعنی محمد صلی الله علیه وسلم را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن دیار مقام سازد و این سخن جز نبوت سیر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر
فرمود که آن قوم را دریاب که بسوختند و از ایشان استفسار نمای که چه میگفتند اگر انکار نمایند بگو چنین و چنین گفتند عمار رض پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت
آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و بازی چنانچه دأب رهگذریان باشد میگفتیم آیت آمد که وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی ای محمد منافقانرا که چه میگفتند
لَيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند اِنَّمَا كُنَّا جز این نیست که بودیم ما بجهت مسافران نَخُوْضُ خوض میکردیم در هر نوع از سخنان وَنَلْعَبُ و بازی میکردیم و ما آنچه
میگفتیم قُلْ بگو ایشانرا بر سبیل توبیخ اَبِاللّٰهِ آیا بخدای وَاٰيٰتِهٖ و بسخنان وی وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده وی كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُوْنَ هستید شما که
استهزا میکنید و استهزا بدینها نشاید لَا تَعْتَذِرُوْا عذر مگوئید که عذر شما دروغ محض است قَدْ كَفَرْتُمْ بدرستیکه اظهار کفر کردید شما بطعن در رسول
بَعْدَ اِيْمَانِكُمْ بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید اِنْ نَّعْفُ اگر عفو کنیم عَنْ طَآئِفَةٍ مِّنْكُمْ از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان
که توبه کرد و از حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نُعَذِّبْ طَآئِفَةً عذاب کنیم طائفه دیگر را بِاَنَّهُمْ كَانُوْا
بسبب آنکه ایشان هستند مُجْرِمِيْنَ گناهگاران باصرار بر نفاق اَلْمُنٰفِقُوْنَ مردان منافقان که سی صد تن بودند وَالْمُنٰفِقٰتُ و زنان
منافقه که صد و هفتاد بودند بَعْضُهُمْ مِّنْۢ بَعْضٍ برخی از ایشان از برخی دیگراند یعنی همه مشابه یکدیگراند در نفاق و شقاق يَاْمُرُوْنَ میفرمایند
بِالْمُنْكَرِ بکار زشت که کفرست یا معصیت یا تکذیب پیغمبر وَيَنْهَوْنَ و باز میدارند عَنِ الْمَعْرُوْفِ از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق
و متابعت حضرت پیغمبر وَيَقْبِضُوْنَ و فرا میگیرند اَيْدِيَهُمْ دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات یا از رفع برای [illegible]
معاونت ضعفا و ارباب حاجات نَسُوا اللّٰهَ ترک کردند فرمانبرداری خدایرا فَنَسِيَهُمْ پس فرو گذاشت خدای ایشانرا و باز گرفت فضل خود از ایشان
اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ بدرستیکه منافقان زن و مرد ایشان هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ایشانند بیرون رفتگان از دائره ایمان وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِيْنَ وعده
داده است خدای مردان منافق را وَالْمُنٰفِقٰتِ و زنان منافقه را وَالْكُفَّارَ و ناگرویدگان را همه را نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
جاوید باشند در آن هِيَ حَسْبُهُمْ آن آتش بس است مر ایشانرا برای عقوبت وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ و دور کرده است خدای ایشانرا از رحمت خود وَلَهُمْ
و مر ایشانراست در آخرت عَذَابٌ مُّقِيْمٌ عذابی پاینده که انقطاع نیابد و در دنیا عذابی پیوسته دارند که آن تعب نفاق و رنج حسد است رباعی
ای آنکه تیره حالی بدر و [illegible] در باطنت آتش نفاق افروزی [illegible] هر نفس است شعله غم [illegible] میسوزد ران شعله که خوش میسوزی كَالَّذِيْنَ ای
منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی امم ماضیه كَانُوْٓا اَشَدَّ مِنْكُمْ بودند سخت تر از شما قُوَّةً از روی قوت یعنی تن
از شما قوی تر بودند وَّاَكْثَرَ و بیشتر بودند از شما اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا از روی مال و اولاد یعنی مال فزونتر داشتند ایشان بیش از شما بودند فَاسْتَمْتَعُوْا پس بهره
گرفتند بِخَلَاقِهِمْ بنصیب خود از لذتهای دنیا مال فرزند بهره بر داشتند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ پس شما نیز تمتع گرفتید بنصیب خود چنانکه پیش از شما

ثلثة ارباع

ع ۸

وقف لازم

فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافته بودند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بهرهٔ خویش فخضتم و خوض کردید و شروع نمودید
در باطل کالذی خاضوا همچو خوضی که گذشتگان خوض نمودند و بران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود شد و تباه گشت اعمالهم کردارهای ایشان
فی الدنیا در دنیا که مال و فرزند ایشان با ایشان فائده نکرد والاخرة و در آخرت که ثوابی بران عملها مترتب نگشت واولئک و آن گروه هم
الخسرون ○ ایشانند زیان زدگان هر دو جهان الم یاتهم آیا نیامد بدیشان یعنی منافقان که بلذت دنیا مغرور و از تحصیل لذت باقیه محجوبند
نبا الذین من قبلهم خبر عذاب و نکال آنانکه پیش از ایشان بودند قوم نوح گروه نوح که بطوفان غرق شدند وعاد و گروه عاد که بباد صرصر
هلاک گشتند وثمود و قوم ثمود که برجفه و صیحه بمردند وقوم ابرهیم و گروه ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شده اند و نمرود به نیش پشه زهر هلاکت چشید
واصحب مدین و اهل مدین که قوم شعیب بودند که بعذاب یوم الظلة هلاک گشتند والمؤتفکت و اهل دیهای زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بجمیع نوع هلاک
شدند اتتهم رسلهم آمدند بدیشان فرستادگان ما بالبینت با حجتهای روشن و نشانهای درست فما کان الله پس نبود خدای لیظلمهم
که ستم کند برایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد ولکن کانوا و لیکن بودند ایشان انفسهم یظلمون ○ که بر نفسهای خود ستم کردند بر کفر و تکذیب
تا مستحق عقوبت گشتند والمؤمنون و مردان مومن والمؤمنت و زنان مومنه بعضهم برخی ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در تعاون
و تناصر یأمرون بالمعروف میفرمایند بنیکوئی که ایمان و فرمانبرداریست وینهون عن المنکر و باز میدارند از بدی که کفر و گنهگاریست ویقیمون الصلوة
و برپای میدارند نماز را با شرائط آن ویؤتون الزکوة و میدهند زکوة را با آداب متعلقه بدان ویطیعون الله و فرمان میبرند خدای را
ورسوله و پیغمبر او را در همه امور اولئک آن گروه سیرحمهم الله زود باشد که رحمت کند خدای برایشان ان الله عزیز بدرستیکه خدای
غالبست هرچه خواهد کند حکیم ○ داناست بوضع هر شی در موضع آن وعد الله وعده داد خدای المؤمنین والمؤمنت مردان مومن و زنان مومنه را
جنت تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها خلدین فیها جاوید مانند دران ومسکن طیبة و دیگر
وعده داد که ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش فی جنت عدن در بهشتهای پاینده و جنات عدن نام شهریست در بهشت که چشمهٔ تسنیم درانست
یا اعلی درجات بهشت است امام ثعلبی ره میگوید که نهریست در جنت که بوستانهای او بر هر سو کنارهٔ اوست ورضوان من الله و خشنودی از نزدیک
خدای مومنانرا اکبر بزرگترست از بهشت و نعیم او زیرا که مبداء جمیع سعادات و منشای تمام کرامات رضای حضرت عزتست و خشنودی نیل وصال
و فوز لقای ذوالجلال اوست محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نیست **مثنوی** یکی خواهد از تو جنت و حور +
یکی خواهد که از دوزخ شود دور + ولیکن ما نمی خواهیم ازین هیچ آن جهت + مراد ما همان خشنودی تست + چه تو خشنود گردی هر دو عالم + همین مقصود بس والله اعلم +
در احادیث صحیحه آورده است که حق سبحانه خطاب فرماید که + یا اهل الجنة + گویند لبیک ربنا وسعدیک والخیر فی یدیک + پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست مارا
که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ از مخلوقات خود عطا نکرده حق تعالی گوید آیا بدهم شمارا فاضلتر ازین عطا بهشتیان گویند آن چه چیز تواند بود
که ازینها فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون این حدیث معلوم میشود که هیچ نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست
ذلک آن خشنودی هو الفوز العظیم ○ اوست فیروزی بزرگ که نعمت دنیا در جنب آن محقر بلکه نعیم بهشت بازای آن مختصرست یایها النبی
ای پیغمبر جاهد الکفار جهاد کن با کافران بشمشیر والمنفقین و با منافقان بالزام حجت و اقامت حدود بر ایشان واغلظ علیهم و درشتی کن با ایشان
در جهاد و محاباکمن ومأوهم جهنم و بازگشت اینها دوزخست وبئس المصیر ○ و بد بازگشتنی هست آورده اند که بوقت تهیهٔ غزوهٔ تبوک
جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه می آمد و از برای تنفیر مردم لسان سفه گفت اگر آنچه محمد آورده است حق باشد ما ازین دراز گوش که

وقف لازم

ع ۹

بر دو سوار بودیم بر شتر باشیم بیبر زن ابو مصعب این سخن را بعرض حضرت پیغمبر رسانید و آنحضرت جلاس را طلبید بحضور مصعب از وی سوال فرمود جلاس سوگند یاد کرد که
من نگفته ام و مصعب مناجات کرد که خدایا بر رسول خویش آیتی نازل گردان که تصدیق سخن من نماید و علم گردد حق سبحانه آیت فرستاد یحلفون بالله سوگند میخورند
بخدای که منافقان ما قالوا آنچه گفته اند این سخن را ولقد قالوا و هر آینه که گفتند کلمة الکفر کلمه کفر را که طعن میزدند در دین و شک آوردند در کلام سید المرسلین
وکفروا و کفر را ظاهر ساختند بعد اسلامهم بعد از اظهار اسلام خود وهموا و قصد کردند بما لم ینالوا بانچه نیافتند و قصد ایشان اخراج پیغمبر و اجلای
مهاجران بود از مدینه یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند و پادشاهی بدو رسانند وما نقموا و کینه نداشتند با رسول و مومنان الا ان اغنىهم الله
مگر آنکه بی نیاز کرد خدای ایشانرا ورسوله و فرستاده او من فضله از فضل کریم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدوم مبارک سید عالم بدانجا
رسید و ببرکت قدوم آنحضرت غنائم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس جواب عداوت پیغمبر ساختند مگر آنرا که استغنی نشناختند و گویند مولای جلاس کشته شده بود
حضرت رسالت پناه امر نمود تا دوازده هزار درم بدو دادند توانگر شد و دو هزار درم زیادت بروایت از فضل و کرم رسول بود اینجا بتعریض میگوید سبب این کینه
و دشمنی نیست مگر آن توانگری فان یتوبوا پس اگر توبه کنند از نفاق یک باشد آن بازگشت خیرا لهم بهتر مر ایشانرا وان یتولوا و اگر برگردند از توبه
و مصر باشند بر نفاق یعذبهم الله عذاب کند خدای ایشانرا عذابا الیما عذابی دردناک فی الدنیا در دنیا بکشتن والآخرة و در آخرت بسوختن
وما لهم فی الارض و نیست مر ایشانرا در زمین من ولی دوستی که دست گیرد ولا نصیر و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد منقولست که جلاس بعد از
نزول این آیت توبه کرد و از جمله مخلصان این امت محسوب شد آورده اند که ثعلبة انصاری که از جمله اصحابه بود بملازمت حضرت رسالت پناه آمده التماس
نمود که آنحضرت از خدا درخواهد تا او را توانگر گرداند چندانکه حضرت او را پند داد که ازین مدعا درگذر سودمند نیفتاد حضرت رسالت پناه از خدای درخواست
تا او را بخواه اموال فی الجمله تیر دعا بر هدف اجابت رسید حق سبحانه بر گوسفندان او برکت کرد تا حدیکه در حوالی مدینه ایشانرا جای چراگاه نماند روی
ببادیه آورد و از اقامت روز جمعه و نماز جماعت محروم شده و جز روز آدینه بمدینه نمیتوانست آمد و بالآخره از آن نیز محروم ماند و چون عامل صدقات از نزد سید
کائنات علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بنزدیک وی رفت و زکوة طلبید محبت مال [illegible] که از فرمان نبوی سر گشته گفت اینکه مگر از ما طلبید جزیه است
پس زکوة نداد و خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب ماندند و این آیت نازل شد که ومنهم و از اهل نفاق کسی هست که با خدای عهد کرد
لئن اتنا اگر بدهد ما را خدا من فضله از فضل خویش مالی لنصدقن هر آینه صدقه دهیم و اخراج زکوة کنیم ولنكونن و هر آینه که باشیم
من الصالحین از جمله نیکان و شایستگان فلما اتاهم پس آنهنگام که داد ایشانرا مال بسیار من فضله از فضل کرم خود بخلوا به بخیلی کردند بآن و حق
خدای ندادند وتولوا و روی بگردانیدند از عهد و پیمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از فرمان فاعقبهم پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة
ایشانرا نفاقا فی قلوبهم نفاقی متمکن در دلهای ایشان که باقی باشد و زائل نگردد الی یوم یلقونه تا روزی که ببینند عمل خود یعنی جزای آنرا و آن روز قیامت باشد
بما اخلفوا الله بسبب آنکه خلاف کردند با خدای ما وعدوه آنچه وعده کرده بودند از تصدق و صلاح وبما کانوا و بسبب آنکه بودند که در وعده
یکذبون دروغ گفتند الم یعلموا آیا نمیدانند مخالفان عهد ان الله یعلم آنکه میداند خدای سرهم آنچه نهان ایشانست از نفاق و عزم
بر خلاف عهد ونجویهم و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است وان الله و آیا نمیدانند که خدای علام الغیوب داننده نهانها و
پوشیدهاست درین آیت تهدیدی عظیمست بیت نکن اندیشه عصیان چه پنداری که میداند همین سوی این آن چه پنداری که میداند تعالست که حضرت
رسالت پناه اصحاب را بانفاق و اعانت در تجهیز لشکر تبوک تحریص فرموده و صدیق رض از دنیا هرچه داشت بیاورد و فاروق رض نصف از اموال خود تصدق
کرد و عثمان غنی سه صد شتر با کمل جهاز بسته بداد و مرتضی علی کرم الله وجهه سه هزار مثقال طلا نزد حضرت پیغمبر آورد و عبد الرحمن بن عوف چهل وقیه طلا یا چهار هزار درم

صدقه نمود و هر یک از عباس و طلحه و سعد و عباده و محمد بن سلمه مبلغی مال آوردند و این همه نزد آنحضرت مجتمع شدند و در آخر عاصم بن عدی صد وسق خرما آورد
که و هزار و چهار صد من باشد در تجهیز آن لشکر بداد و ابو عقیل انصاری صاعی از خرما آورده گفت همه شب تا صباح بجهت مزد آب از چاه کشیده ام و دو صاع خرما
باجرت یافتم یکی آورده ام و یکی برای عیال خود بگذاشته ام و یکی آورده حضرت فرمود تا آن صاع را بر بالای دیگر صدقات که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز
لمز و غمز کرده گفتند که عبدالرحمن و عاصم آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز اند اما او خواست که خود را بیاد دهد تا از صدقات چیزی
بستاند آیت نازل شد که الَّذِينَ آنانکه يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ عیب می نهند و طعن میزنند گانرا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان فِي الصَّدَقَاتِ در ادای
صدقات یعنی عبدالرحمن و عاصم را که بریا نسبت میدهند وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و آنانرا نیز عیب میکنند که نمی یابند إِلَّا جُهْدَهُمْ مگر بقدر طاقت و قوت خود یعنی
ابو عقیل را که میگویند که خدا و رسول از صاع او مستغنی اند فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه میکنند با ایشان سَخِرَ اللَّهُ
مِنْهُمْ جزا دهد خدای ایشانرا بر سخریه ایشان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ و مر ایشانرا باشد عذابی دردناک بدان سخریه و آنچه که میکنند در انوار آورده که
پسر عبدالله بن ابی که هم عبدالله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه درخواست آن نمود که برای پدر وی
آمرزش طلبید آنحضرت رسالت پناه برای ابن ابی استغفار کرد آیت آمد اسْتَغْفِرْ لَهُمْ استغفار بکن برای ایشان که منافقان اند أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ
یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اگر آمرزش طلبی برای ایشان سَبْعِينَ مَرَّةً هفتاد بار فَلَنْ يَغْفِرَ
اللَّهُ لَهُمْ پس نیامرزد خدای ایشانرا آورده اند که حضرت رسالت پناه فرمود که بر هفتاد بیفزایم آیت آمد که سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم
لن یغفر الله لهم پس سید عالم بعد از نزول این آیت دیگر بجهت منافقان استغفار نکرد و از اینجا معلوم میشود که مراد از عدد سبعین تکثیر ست نه تحدید ذَلِكَ
آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان كَفَرُوا بِاللَّهِ کافر شدند بخدای وَرَسُولِهِ و برسول او وَاللَّهُ و خدای لَا يَهْدِي
الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ○ راه ننماید بمقصود گروه فاسقانرا یعنی متمردان را در کفر خویش فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ شاد گشتند باز پس ماندگان از غزوه بِمَقْعَدِهِمْ
به نشستن خویش خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ بر خلاف رسول خدای وَكَرِهُوا و کراهت داشتند بکراهت عقیده أَنْ يُجَاهِدُوا آنکه جهاد کنند بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهای خود فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای بلکه فراغت و تن آسانی طلبیدند وَقَالُوا و گفتند مر مومنانرا لَا تَنْفِرُوا بیرون مروید بدین
غزوه فِي الْحَرِّ در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنانرا نیز تنفیر کنند قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ بگو ایشانرا که آتش دوزخ أَشَدُّ حَرًّا سخت ترست از جهت حرارت
نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن شدند بدان حرارت لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ○ اگر باشند که بدانند که مآل ایشان بان جهان آتش ست
فَلْيَضْحَكُوا پس باید که بخندند قَلِيلًا اندکی وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا و باید که بگریند بسیاری خبر ست بصیغه امر وارد شده تا دلالت کند بر آنکه لازم ست
که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار باشد و میشاید که خنده و گریه کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فرحا
ایشان کاسے باشد بی فرح و اندوه بی بود بسیار جَزَاءً پاداش میدهد ایشانرا خدای پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ بآنچه بودند که کسب میکردند
از نفاق و مساوی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ پس اگر باز آرد ترا خدای بمدینه إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ بسوی گروهی از منافقان متخلف
فَاسْتَأْذَنُوكَ پس دستوری طلبند از تو لِلْخُرُوجِ برای بیرون آمدن بغزوه دیگر بعد از تبوک فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا پس بگو بیرون هرگز نیائید
خبر ست بمعنی نهی یعنی بیرون میایید مَعِيَ با من أَبَدًا هرگز وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا و کارزار مکنید در مصاحبت من دشمنی را إِنَّكُمْ
بدرستیکه شما رَضِيتُمْ خرسند شدید بِالْقُعُودِ به نشستن و تخلف کردن أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی غزوه تبوک فَاقْعُدُوا پس بنشینید دیگر باره
مَعَ الْخَالِفِينَ ○ با باز پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد ست از هر تردامنی

ع

این کار نیاید نه هر دبیری مبارزت معرکه مجاهدت انشاید **بیت** یا بروچون تنان ننگی و بوی بشیه گیر یا چو مردان اندر آی و گوی میدان گیر آورده اند که
حضرت رسالت پناه در مرض ابن ابی بعیادت وی رفت و او از آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود عطا فرمای تا کفن من سازند و بعد از من حاضر شده بر من نماز گزاری و عمر رضی الله عنه در
طلب حضرت و پیراهن پوشیده بود پیراهن البته مبارک خود بوی داد و بجنازه وی حاضر شده خواست که نماز گزارد و فاروق رضی در آن باب اضطراب بسیار نمود
و مساوی اعمال او با حضرت سید او و منع بسیار میکرد آخر آنحضرت از کمال لطفی که داشت عازم شد بر آنکه نماز برو بگزارد آیت آمد و گویند بعد از آن که نماز گزارده
بود نازل شد و لا تصل و نماز مگزار علی احد بر هیچ یک منهم مات از منافقان که بمیرد ابدا هرگز ابدا ظرف لا تصل باشد و گفته اند ظرف مات است یعنی
چون کسی بر کفر بمیرد احیای او برای تعذیب برای تمتع پس گانه که همان مرده است ابدا بر همان حال خواهد بود و لا تقم و مایست علی قبره بر سر گور وی
برای دفن یا زیارت یا دعا و استغفار انهم بدرستیکه منافقان کفروا بالله کافر شدند بخدای که شرک آوردند و رسوله و بفرستاده وی و فرمانبرداری نکردند
و ماتوا و بمردند و هم فاسقون و حال آنکه ایشان بیرون شدگانند از طریق ایمان و لا تعجبک و باید که ترا تعجب نسازد مراد امت اند خطاب بآنحضرت
است یعنی در عجب نیاندازد شما را اموالهم مالهای منافقان اگرچه بسیار است و اولادهم و فرزندان ایشان اگرچه قومی با اقتدار اند انما یرید الله جز این
نیست که میخواهد خدای ان یعذبهم بها آنکه عذاب کند ایشان را بدان فی الدنیا در دنیا که بسبب جمع مال و محافظت آن پیوسته در رنج و تعب باشند برای
رونق احوال اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت مشقت میکشند و تزهق انفسهم و بیرون رود جانهای ایشان بحسرت تمام و هم کافرون
و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند مثنوی میگفت اغنیا اشقی الاشقیا اند مال دنیا جمع میکنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند باصناف
بلیت مشقت و بآخرت میروند و میگذارند بصد هزار حسرت و ندامت **قطعه** در اول چو خواهی کنی مال جمع + بسی رنج بر خویشتن باید گماشت + پس آنگه بر آن تا بماند بجای
شب و روز میبایدت پاس داشت + وزین جمله آن حال مشکل تر است + که آخر بحسرت بباید گذاشت + و اذا انزلت و چون فرستاده شود سورة سورتی
از قرآن تمام یا بعضی چه سوره را بر هر دو اطلاق میکنند و بر هر تقدیر چون سوره نازل گردد ان آمنوا بالله آنکه ایمان آرید بخدا و جاهدوا مع رسوله و جهاد
در خدمت پیغمبر او استاذنک دستوری جویند از تو در باز ایستادن اولوا الطول خداوندان مال و توانائی منهم از منافقان و قالوا و گویند
ذرنا بگذار ما را و بخود مشغول مکن تا باشیم نکن مع القاعدین ○ با نشستگان در خانه ها رضوا خرسند شدند و راضی گشتند بان یکونوا بآنکه باشند
مع الخوالف با زنان باز پس ماندگان و طبع و مهر نهاده شده است علی قلوبهم بر دلهای ایشان از نفاق فهم لا یفقهون ○ پس ایشان فهم نمی کنند
آن چیز را که در جهاد هست از انوار سعادت و آنرا که در تخلف هست از آثار شقاوت لکن الرسول لیکن فرستاده خدای و الذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند معه
با او یعنی در خدمت او جاهدوا جهاد کردند باموالهم و انفسهم بمالهای و نفسهای خود و اولئک و آن گروه لهم الخیرات مر ایشان راست
نیکوئیهای هر دو سرای یعنی غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و اولئک و آن گروه هم المفلحون ○ ایشانند فیروزی یافتگان
و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم آماده ساخته است خدای برای ایشان جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن اهالی آن جویها
خالدین فیها جاوید باشندگان ماندگان در آن ذلک آنست الفوز العظیم ○ رستگاری بزرگ و فیروزی تمام و جاء المعذرون و آمدند در وقت توجه
بغزوه تبوک عذر گویندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی اسد و غطفان که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل اعتذار
کردند بآنکه اگر ما بغزوه آئیم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذرها میگفتند لیؤذن لهم تا دستوری دهد مر ایشان را در تخلف و قعد الذین
و بنشستند آنانکه کذبوا الله دروغ گفتند با خدای و رسوله و با رسول او در دعوای ایمان مراد منافقان اعراب اند که نیامدند و اعتذار نیز نکردند
سیصیب الذین کفروا زود باشد که برسد آنانرا که کافر شدند منهم از اعراب عذاب الیم ○ عذابی مولم قتل در دنیا یا حرق در آخرت لیس

ع ۱۹

عَلَى الضُّعَفَاءِ نیست بر ناتوانان و عاجزان وَلَا عَلَى الْمَرْضَى و نه بر بیماران و معلولان وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ و نه بر آنانکه نمی یابند مَا يُنْفِقُونَ چیزی
را که نفقه کنند بر خود و سباب سازند چون قوم جهینه و بنو عذره و مزینه یعنی برین سه طائفه نیست حَرَجٌ گناهی اگر باز ایستند از غزوه إِذَا نَصَحُوا چون
نیکخواهی نمایند و فرمان برند لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مر خدای و رسول او را و نصح صلاح فعل است با اخلاص نیت مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ نیست بر نیکوکاران که ناصح اند
مِنْ سَبِيلٍ هیچ عتابی و ملامتی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است آنرا که بعد از غزوه باز ماند رَحِيمٌ مهربانست که معذوران را رخصت
قعود دهد وَلَا عَلَى الَّذِينَ و هیچ معاتبتی نیست بر آنها که از درماندگی إِذَا مَا أَتَوْكَ چون بیایند بسوی تو و درخواست کردند لِتَحْمِلَهُمْ تا ایشانرا
مرکبی دهی و با خود بحرب بری قُلْتَ گفتی تو که در هیچ وقت لَا أَجِدُ نمی یابم مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ چیزی که شما را سوار کنم بران تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ برگشتند از
پیش تو و چشمهای ایشان تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ روان میشد از اشک یعنی اشک از دیدهای ایشان میریخت حَزَنًا از روی اندوه أَلَّا يَجِدُوا
بجهت آنکه نمی یافتند مَا يُنْفِقُونَ آنچه نفقه کنند دران سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت تن بودند که بدرگاه نبوت پناه
آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیهٔ جهاد هست و پیاده مانده ایم مرکبان عنایت فرمائی تا بران سوار شده بغزوه آئیم حضرت رسالت پناه فرمود که آنچه میجویید
نمییابم ایشان گریه کنان از پیش سید انس و جان بیرون آمدند و ابن عمر و عباس و عثمان رض ایشانرا زاد و توشه و مرکب داده همراه بردند پس حق تعالی
میفرماید که بدین نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست که معاتبت و ملامت عَلَى الَّذِينَ بر آنانست که ایشان
يَسْتَأْذِنُونَكَ از تو دستوری میجویند در باز ایستادن وَهُمْ أَغْنِيَاءُ و حال آنکه ایشان توانگرانند زاد و مرکب ایشان آماده است رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
راضی شدند بآنکه باشند مَعَ الْخَوَالِفِ با زنان و کودکان وَطَبَعَ اللَّهُ و مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ پس ایشان نمیدانند خاتمهٔ عاقبت خود را و عقوبتی که بدین نافرمانی مترتب است

الجزء الحادي عشر

يَعْتَذِرُونَ القای اعتذار خواهند کرد منافقان **إِلَيْكُمْ** بسوی شما یعنی عذر خواهند خواست از تخلف **إِذَا رَجَعْتُمْ**
چون باز گردید از تبوک إِلَيْهِمْ بسوی ایشان بمدینه باز آئید قُلْ بگو ای محمد لَا تَعْتَذِرُوا عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه برای آنکه لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ باور
نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد برای آنکه قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ بتحقیق خبر داده است ما را خدای مِنْ أَخْبَارِكُمْ از اخبار شما و احوال شما که چرا نیامدید
و قصد شما چه بوده وَسَيَرَى اللَّهُ و زود ببیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بدان ثبات میورزید
ثُمَّ تُرَدُّونَ پس باز گردانیده خواهید شد در روز قیامت إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا که مطلع است بر ضمائر و ظواهر همه
فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار وفاق و آن اخبار بتوبیخ عقاب خواهد بود
سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ زود باشد که سوگند خورند بخدای لَكُمْ برای شما إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ چون باز گردید از سفر بسوی ایشان و این از اعجاز قرآن یکی آن بود
که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر و اصحاب او رض به مسجد آمده قسم یاد کردند که ما بر خروج قادر نبودیم
حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ تا روی بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ پس اعراض کنید از ایشان
و بگذارید شان إِنَّهُمْ رِجْسٌ بدرستیکه ایشان پلیدند و نکوهیده توبیخ و ملامت که بسبب میل توبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث
اینها پذیرندهٔ تطهیر نیست وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ و جای ایشان دوزخ است عقاب و عتاب ایشان آن خواهد بود جَزَاءً برای پاداش بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
بآنچه بودند که کسب میکردند از کفر و نفاق يَحْلِفُونَ لَكُمْ سوگند میخورند منافقان برای شما لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ تا بدان خشنود شوید از ایشان باز
تعرض شما ایمن شوند ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدا تخلف نکند و عبدالله بن ابی سرح نیز بحضور فاروق رض بدین نوع

سوگند میخورند حق سبحانه میفرماید که سوگند میخورند برای طلب رضای شما است نه برای خشنودی خدای پس اگر خشنود شوید از ایشان یعنی مومنان عنهم از منافقان و هنگامی که راضی شوید فَإِنَّ اللّٰهَ پس بیشک خدای لَا یَرْضٰى خشنود نمیشود عَنِ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ ۝ از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود خشم خدای ایشان را سود ندارد و مراد از آیت نهی مومنانست که از ایشان راضی نشوند و بعذرهای باطل ایشان فریفته نشوند اَلْاَعْرَابُ بادیه نشینان مراد بنو تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص است اَشَدُّ كُفْرًا وَّ نِفَاقًا سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان از اهل حضر بیشتر است بجهت آنکه متوحش اند و سخت دل با اهل علم نشست و خاست نکرده اند وَّ اَجْدَرُ و سزاوارترند اَلَّا یَعْلَمُوْا با آنکه ندانند حُدُوْدَ مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ حدها و اندازهای چیزی که خدای تعالی فرو فرستاده عَلٰى رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود از فرائض و سنن شرع وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست باحوال ایشان حَكِیْمٌ ۝ حکم کننده است در سر حکمت با مهال ایشان وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از منافقان اهل بادیه مَنْ یَّتَّخِذُ کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند مَا یُنْفِقُ آنچه نفقه مینماید و صدقه میدهد مَغْرَمًا تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را غبنی و غرامتی میشمارد چه بران امید ثواب ندارد و برای تقیه انفاق میکند وَّ یَتَرَبَّصُ و انتظار میبرد بِكُمُ الدَّوَآئِرَ بشما گردشهای روزگار را یعنی آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از نفاق خلاص یابند عَلَیْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ بر ایشان باد گردش روزگار بد یعنی روزگار ایشان منقلب شود وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست مر آنان را که بزبان می آرند عَلِیْمٌ ۝ داناست بآنچه در دل پنهان میدارند وَمِنَ الْاَعْرَابِ و از اهل بادیه مَنْ یُّؤْمِنُ کسانی هستند که میگروند بِاللّٰهِ بخدای وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز بازپسین مراد بنو مقرن اند از جهینه و گفته اند عبدالله ذی البجادین و رهط اوست که بخدای و قیامت میگروند وَ یَتَّخِذُ و میگیرند مَا یُنْفِقُ آنچه نفقه میکنند در جهاد یا در تصدق قُرُبٰتٍ اسباب قربت عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی وَصَلَوٰتِ الرَّسُوْلِ و بدعای پیغمبر که پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبد که اللهم صل علی آل ابی اوفی + اَلَآ اِنَّهَا بدانید که نفقات ایشان یا صلوات رسول قُرْبَةٌ لَّهُمْ سبب نزدیکیست مر ایشان را ببارگاه عنایت ربانی سَیُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ زود باشد که در آرد خدای ایشان را فِیْ رَحْمَتِهٖ در بهشت خود که محل نزول رحمتست اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر متصدقان را رَّحِیْمٌ ۝ع مهربانست بر متقربان وَالسّٰبِقُوْنَ الْاَوَّلُوْنَ و پیشی گیرندگان پیشینیان یعنی آنها که سبقت گرفته اند بر عامه مومنان مِنَ الْمُهٰجِرِیْنَ از مهاجران یعنی آنانکه از مکه هجرت کرده بمدینه آمدند مراد اهل بدر اند یا آنها که قبل از هجرت اسلام آورده اند یا آنها که بدو قبله نماز گزارده اند یا اهل بیعت رضوان وَالْاَنْصَارِ و از انصار یعنی آنها که از ساکنان مدینه اند که اهل مکه را یاری دادند مراد اهل بیعت عقبه اولی اند یعنی سیاق سبعه اهل عقبه ثانیه که هفتاد تن بودند یا آنها که بر دست مصعب بن عمیر ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوْهُمْ و آنانکه متابعت کردند سابقان را بِاِحْسَانٍ بایمان و طاعت مراد سائر صحابه اند از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته اند که متابعت ایشان کنند تا قیامت از امت مراد است رَّضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود شد خدای از ایشان بقبول طاعت ایشان سابق و لاحق درین رضا داخل اند وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بآنچه یافتند از نعیم دینیه و دنیویه وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد خدای مر ایشان را جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانها که میرود تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ جویها زیر درختان آن خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا جاوید باشند در آن همیشه تاکید خلود است ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۝ آنست فیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ و از آنانکه گرداگرد شهر شما اند مِّنَ الْاَعْرَابِ از اهل بوادی مُنٰفِقُوْنَ منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند بنماز و روزه قیام مینمایند وَمِنْ اَهْلِ الْمَدِیْنَةِ و از اهل شهر شما نیز مَرَدُوْا قومی اند که خو کرده اند و اقامت نموده عَلَى النِّفَاقِ بر نفاق یا در منافقی ماهر شده اند بمثابه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست لَا تَعْلَمُهُمْ نمیدانی ایشان را یعنی کفر را در سویدای دل خود نهان دارند و آثار

ع ۱۲

ایمان و احسان بطوعی آرند بیرون تو ایشانرا با عیان ایشان نمیشناسی نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ما میدانیم ایشانرا که بر سر ایشان مطلعیم سَنُعَذِّبُهُمْ زود باشد که عذاب کنیم ایشانرا مَّرَّتَيْنِ دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا و دیگری بعذاب قبر یا باخذ زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد ثُمَّ يُرَدُّونَ پس بازگردانیده شوند در قیامت إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بعذابی بزرگ که آتش دوزخست و بتحقیق عذابی عظیم بعد ایشان هست از درگاه عزت و محجوبیت ایشان از نور لقاء و رویت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست **مثنوی** از فراق تلخ میگوئی سخن هر چه خواهی کن و لیکن این مکن تلخ تر از هجر هیچ نیست + و ز فراقت غیر بیچارگی هیچ نیست + صد هزاران مرگ تلخ از سوختن + نیست مانند فراق روی تو + جور دوران و هر آن رنجی که هست سهلتر از بعد حق و غفلت ست + ز آنکه اینها بگذرد وین نگذرد + ای خوشا آن دل که جان آگه بود + از فراق این خاکها شوره شود + و ز فراق این آبها تیره بود دوزخ از فرقت چنان سوزان شدست + بیا از فرقت چنان لرزان شدست + گر بگویم از فراقت یک شرار + تا قیامت یک بود آن از هزار + و آخَرُونَ و دیگر انند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بیعذر تخلف ورزیده بودند چون از تهدیدات ربانی که در بارهٔ متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان یا سه تن خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند خوردند که نگذارند که کسی ایشانرا بگشاید تا وقتیکه بحکم خدای گشاده شوند چون حضرت رسالت پناه از تبوک رجوع فرموده بمدینه نزول نموده بر عادت معهوده به مسجد در آمد و اینانرا دیده فرمود که چه کسانند صورت حال بموقف عرض رسانیدند سید عالم بر زبان گهر بار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشانرا نگشایم تا وقتیکه امر رسد آیت آمد که و آخَرُونَ و قومی دیگر غیر منافقان که نزد پیغمبر اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ اعتراف کردند بگناهان خود و مقر شدند بدان خَلَطُوا آمیختند عَمَلًا صَالِحًا کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق حضرت رسالت پناه ایشان بجا آورده بود وَآخَرَ سَيِّئًا و بعملی دیگر بد که از تبوک تخلف نموده عَسَى اللَّهُ شاید که خدای أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ آنکه توبهٔ ایشان در پذیرد إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر تائبانرا رَّحِيمٌ مهربانست بتفضل بر وی و در تأویلات کاشی مذکور است که اعتراف بذنب از جهت بقای نور استعدادست و عدم رسوخ ملکهٔ خطیات و بدان استدلال میتوان کرد بر آنکه معترف را دیدهٔ بصیرت گشاده شده و قباحت گناه مشهود وی گشته چه اگر ظلمت غفلت متراکم گردد و رذائل در طبیعت راسخ شود مجرم هیچ گناه را زشت نداند بلکه بسبب ناسوت آنرا نیک بیند و در عذاب خذلان باشد حکیم سنائی قدس سره فرموده **مثنوی** چون بدی گناه ندانی کشدت جانب پشیمانی + ور ندانی گناه را که بدست + آن نشان شقاوت ابدست + القصه بعد از نزول آیت حضرت رسالت پناه فرمود تا ایشان را بگشادند و آن آزاد شدگان بشکرانهٔ نعمت الهی اموال خود را بحضرت رسالت پناهی آوردند و گفتند یا رسول الله ما بسبب این اموال از دولت خدمت تو باز ماندیم اینها را فرا گیر و در راه خدای تصدق کن خواجهٔ عالم فرمود که من باخذ اموال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فرا گیر از مالهای ایشان صَدَقَةً زکوة فریضه تُطَهِّرُهُمْ تا پاک گردانی ایشانرا از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیانست یا از نجاسات بخل وَتُزَكِّيهِم و زیادت گردانی و نشو و نما دهی حسنات ایشانرا بِهَا بدان صدقه وَصَلِّ عَلَيْهِمْ و دعا گوی بر ایشان و آمرزش طلب إِنَّ صَلَاتَكَ بدرستیکه دعای تو سَكَنٌ لَّهُمْ آرامش بود دلهای ایشانرا وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست دعای ترا عَلِيمٌ داناست باستحقاق ایشان أَلَمْ يَعْلَمُوا آیا نمیدانند این تائبان یا آنها که توبه نمیکنند چه معلوم ندارند أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ اوست که قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ و فرا میگیرد یعنی قبول میکند صدقهای ایشانرا وَأَنَّ اللَّهَ و نمیدانند آنرا نیز که خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست پذیرنده توبه الرَّحِيمُ مهربانست بر توبه کنندگان وَقُلِ اعْمَلُوا و بگو عمل کنید ای تائبان یعنی بعد از قبول توبه باستقامت ورزید بدان یا میگو بدان ای گروهی که توبه نمیکنید بکنید آنچه میخواهید این تهدید است فَسَيَرَى اللَّهُ پس میباشد که بیند خدای عَمَلَكُمْ کار شما را از خیر و شر وَرَسُولُهُ و فرستادهٔ او وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان نیز بینند وَسَتُرَدُّونَ و زود باشد که باز گردانیده شوید بعد از مرگ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُم پس خبر دهد شما را بانچه شما

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ بآنچه بودید که عمل میکردید و آگاهی مجازات باشد بدان. قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بودند و قصهٔ هفت تن گذشت
و سه کس دیگر که کعب بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نه بسته بودند اما پیش حضرت رسالت پناه صلعم آمده بگناه خود معترف شدند
و حضرت صلعم حکم فرموده که کسی با ایشان مجالست و مکالمت نکند و در شان ایشان نازل شد وَآخَرُونَ و دیگران از متخلفان مُرْجَوْنَ تاخیر کرده شدگان
و باز داشتگان لِأَمْرِ اللَّهِ برای فرمان خدای درباره ایشان إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کند خدای ایشان را اگر اصرار کنند بدان گناه وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ
و یا توبه دهد ایشان را اگر ندامت برند از آن عمل. تردید برای عباد است و اگر نه عند الله تردید نیست وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بر حال ایشان حَكِيمٌ ۝
حکم کننده است بر جای ایشان. آورده اند که دوازده منافقان چون ثعلب بن حاطب و معتب بن حارث و ودیعة بن ثابت و امثال ایشان بسخن ابو عامر راهب برابر
مسجد قبا مسجدی بنا کردند و ابو عامر راهب از اشراف قبیلهٔ بنی خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی داشت و پیوسته نعت و صفت سید عالم بر اهل مدینه
میخواند چون آنحضرت صلعم بمدینه هجرت کرد اهل آن خطه شیفته جمال و کمال او می شده از صحبت ابو عامر می رمیدند و کسی پروای او نکردی. بیت باوجود لب جان بخش تو
ای آب حیات + حیف آید سخن از چشمهٔ حیوان گفتن. ابو عامر را عرق حسد در حرکت آمده بنفی آنحضرت مشغول شد و بعد از غزوهٔ بدر از مدینه گریخته بکفار مکه پیوست
و در حرب احد حاضر شده اول کسی که تیر بر لشکر اسلام انداخت وی بود و حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد از آنجا فرار نموده متوجه قیصر که
ملک روم بود برفت و میخواست که از روم لشکری ساز کرده بجنگ مسلمانان آید. نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابلهٔ مسجد قبا در محلهٔ خویش برای من مسجدی بسازید
که چون بمدینه آیم آنجا بافادهٔ علوم اشتغال نمایم. ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسالت پناه صلعم چون جازم غزوهٔ تبوک شد بانیان مسجد آمده گفتند
یا رسول الله برای ضعیفان و بیچارگان در وقت سرما و بارندگی مسجدی ساخته ایم و التماس میبود که در آن مسجد نماز گزاری. غرض ایشان آن بود که بواسطهٔ
آنحضرت صلعم خود را در استحکام دهند چنانچه در مثنوی معنوی هست مثنوی مسجد اصحاب مسجد را نواز + ای مه ما شب دمی با ما بساز + تا شود
شب از جمالت همچو روز + ای جمالت آفتاب دلفروز + ای دریغا کان سخن از دل بدی + تا مراد آن نفر حاصل شدی + القصه حضرت رسالت پناه صلعم دعوت
ایشان فرمود که حالا متوجه غزوه ایم تا باز آییم و چون وقت بازگشتن بمنزل ذی آوان که قریب مدینه است رسید اهل مسجد همان التماس عرض نمودند جبرئیل
این آیت فرود آورد وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجدی ضِرَارًا برای ضرر مؤمنان و ستیزهٔ ایشان وَكُفْرًا و برای تقویت
کفر که اضمار آن میکنند وَتَفْرِيقًا و برای تفرقه افکندن بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ میان مؤمنانی که در مسجد قبا مجتمع میباشند وَإِرْصَادًا و برای انتظار
لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ مر آنکس را که حرب کرد با خدای تعالی وَرَسُولَهُ و با رسول او مِنْ قَبْلُ پیش از بنای این مسجد مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ
حاضر شد وَلَيَحْلِفُنَّ هر آینه سوگند میخورند که چون کسی گوید چرا این مسجد ساختید إِنْ أَرَدْنَا که ما نخواستیم از بنای این مسجد إِلَّا الْحُسْنَى مگر خواستنی نیکو که نماز است
و ذکر و توسعت بر ضعفا وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود لَا تَقُمْ مایست برای نماز فِيهِ
در آن مسجد أَبَدًا هرگز لَمَسْجِدٌ هر آینه مسجدی أُسِّسَ بنا نهاده شده است عَلَى التَّقْوَى بر پرهیزگاری مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ از روز نخستین مراد
مسجد پیغمبر صلعم و اشهر و اظهر آنست که مسجد قباست در محلهٔ بنی عمرو بن عوف حضرت رسالت پناه صلعم اول که بحوالی مدینه رسید بمحل قبا فرود آمده چهارده روز آنجا
اقامت فرمود و در آن ایام اساس مسجد قبا افگند و آن اول مسجدیست در مدینه که حضرت رسالت پناه صلعم آنجا نماز گزارده و در تشویق البحرین از ابن عمر رض
نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم هر روز شنبه سوار یا پیاده بمسجد قبا رفتی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز را در مسجد قبا
اجر عمره است. حق سبحانه میفرماید که مسجدی که اساس او بر تقوی است أَحَقُّ سزاوارتر است أَنْ تَقُومَ فِيهِ آنکه قیام کنی در وی از برای نماز فِيهِ در آن مسجد
مؤسس بر تقوی رِجَالٌ مردانند که از پاکیزه طینتی يُحِبُّونَ دوست میدارند أَنْ يَتَطَهَّرُوا آنکه پاکی ورزند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بطهارت باشند

وگفته اند بر جنابت جواب نکنند منقولست که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه ازاهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهرست که حق سبحانه بدان بر شما
ثنا گفت جواب دادند که آب از پی در می آوریم احجار ثلثه را یعنی در استنجا و نزد جمعی مراد تطهرست از معاصی وخصال ذمیمه وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِیْنَ ۝ وخدای
تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگانرا اَفَمَنْ اَسَّسَ آیا هر کس که اساس افگند بُنْیَانَهٗ بنای امور دین خود را عَلٰی تَقْوٰی بر ترسکاری مِنَ اللّٰهِ از خدای
وَرِضْوَانٍ وطلب خوشنودی او خَیْرٌ بهترست اَمْ مَّنْ اَسَّسَ یا آنکس که اساس نهد بُنْیَانَهٗ بنای امور دین خود را عَلٰی شَفَا جُرُفٍ بر کناره رودی که زیرش
بمرور سیل تهی شده وظاهرش بجای استاده باشد هَارٍ شگافته شده ونزدیک افتادن رسیده واین چنین زمین سستی بی قوام عدباشد وچون اینها کنند
فَانْهَارَ بِهٖ پس آن زمین سست گرد وور افتد بِهٖ با بنا با بانی آن فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ واین تمثیلست از برای آنها که بنیاد دین خود را بر امور باطله
نهند ومآل مهم ایشان رجوع باشد بدوزخ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ وخدای راه نمی نماید گروه ستمکارانرا بر آنچه مقصود ایشانست لَا یَزَالُ همیشه
هست بُنْیَانُهُمُ بنای ایشان الَّذِیْ بَنَوْا آن بنائی که بنیاد نهاده اند آنرا برای اغراض فاسده رِیْبَةً سبب شک ونفاقی فِیْ قُلُوْبِهِمْ در دلهای
ایشان آمده بر شک ونفاقی که دارند وگفته اند مراد تخریب بنای ایشانست که بعد از رجوع تبوک ایشان استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید ونماز گزارد
آیت آمد که لَا تَقُمْ فِیْهِ اَبَدًا حضرت رسالت پناه فرمود که مسجد را بکنند وبسوختند وحکم شد که آن مسجد موضع مزبله اهل مدینه باشد بلیت لبین فرمود کان را
برکنید ومطرح خاشاک وخاکستر کنید حق سبحانه میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان اسطه تزاید شک ونفاق ایشان یعنی پیوسته در غم وحسرت
ونفاق وریبت خواهند بود بسبب این تخریب که چرا ما این بنا کردیم که فائده نداشت از این حسرت دلهای ایشان پاره پاره شود چنانچه میفرماید اِلَّآ اَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوْبُهُمْ مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک در آن نماند وگفته اند تقطیع قلوب ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ
وقول جمعی آنست که پیوسته بتوبه واستغفار ندامت بر فعل آن بنا نمایند وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ وخدای داناست بتاسیس بنای ایشان که بچه نیت بوده حَکِیْمٌ ۝
حکم کننده است بجزای آن بروجه حکمت ودر تفسیر سید از محمد بن کعب قرظی نقل میکند که چون در لیلة العقبه هفتاد یا هفتاد وپنج تن از اهل مدینه با حضرت
رسالت پناه بیعت میکردند عبد الله بن رواحه رضی الله عنه گفت یا رسول الله شرط کن ای خدا وبرای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای آنکه
اورا پرستید وبدو شریک نیارید وبرای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها واهالی خود را نگاه میدارید گفتند چون بدین امر قیام نمائیم جزای ما چیست حضرت فرمود
جزای شما بهشت خواهد بود انصار گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل خرید وفروخت سودمندست ما درین بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه
از آن بیع وشرا خبر میدهد که اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰی بدرستیکه خریداری کرد خدا مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان اَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوند
وَاَمْوَالَهُمْ ومالهای ایشانرا که در راه وی نفقه کنند بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بآنکه مر ایشانرا باشد جنت این تمثیلست برای اثابت مؤمنان به بهشت در بدل
اموال وانفس ایشان نه حقیقة اشترا زیرا که بیع وشرا جائی وقوع پذیرد که تباین املاک بود ووجود هر که هست وهر چه هست همه از آن حقست العبد وماله لمولاه پس
این تحریضست بر غزو وجهاد یعنی ای بنده از تو بدل کردن نفس ومال واز من عطا دادن بهشت بیع والنفس سرمایه شرور وشهوتست ومال سبب طغیان وغرور
این دو ناقص معیوب را در راه ما فدا کن وبهشت باقی مرغوب را بستان نظم سنگ بده از کوه بستان خاک زمین بده وزر بستان درعوض فانی وخوار وحقیر نعمت پاکیزه
باقی بگیر در کشاف عین المعانی وجز آن منقولست که اعرابی بر در مسجد حضرت رسالت پناه میگذشت آنحضرت این آیت میخواند لمعات انوار کلام الهی باطن اورا
عکس پذیر اشراقات فیوض ملکوتی ساخت پرسید که هذا کلام من حضرت فرمود که هذا کلام الله سوال کرد که این بیع وشری کی بوده است جواب دادند که در روز میثاق
که ذرات ذریات را خطاب مستطاب الست بربکم شنوانیدند اعرابی گفت والله بیع مربح لا نقیل ولا نستقیل چون نفس معیوب واموال فانی ما را خرید ودر عوض آن بهشت
باقی میدهد هرگز آن بیع را بر هم نزنیم بلکه نفس ومال خود را در بازیم مثبت آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم اصلا درین حدیث اقالت نمیدهم

ع ۳
۱۱

عزیزی فرموده است که هرکه بنده را بخرد و بعیب او دانا باشد او را رد نتواند کرد و حق سبحانه ما را خریده و بعیوب ما دانا بوده امید هست که از درگاه کرم رد نکند **بیت** سهلست
از فضلت ار عفو کنی جرم من + چون شد همه عیبی لطف تو خریدارم + و در نفحات الانس مذکور است از ابو ذر بوزجانی نقل میکند **رباعی** تو بعلم ازل مرا دیدی + دیدی
انگه بعیب بخریدی + تو بعلم آن و من بعیب همان + رد مکن آنچه خود پسندیدی + و حقیقت این بیع و شری بیان آنکه خود مشتری گفت بایع را نفس و مال را بذل کرده اختصاص
داد و دل را درین مبایعه داخل نکرده اند مذکران محققان را عبارتی عجیب و اشاراتی غریب هست و بعضی از آن جواهر التفسیر سمت تحریر یافت **بیت** هرکه خواهد کزین دو دولت
گو تماشای آن گلستان کن + و بعد از اشترا و بیان ما لاجله الشری میکند میگوید یقاتلون کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده شده هست فی سبیل الله
در راه خدای و طلب رضای او فیقتلون پس گاهی میکشند دشمنان او را ویقتلون و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعدا علیه وعده داده است حق
ایشان را بدین بیع و شرا وعده دادنی حقا ثابت و باقی که خلاف آن نیست فی التوراة والانجیل والقرآن در کتابها دلیلست بر آنکه اهل توریت و انجیل مامور بوده اند
بقتال ومن اوفی و کیست وفا کننده تر بعهده بعهد خود من الله از خدای که کریمست و کریم خلف وعده روا ندارد فاستبشروا پس شادمان
باشید ببیعکم بخرید و فروخت خود الذی بایعتم به آنکه مبایعه کرده اید بآن وذلک و آن بیع هو الفوز العظیم ○ او رستگاری بزرگست در مدارک از
امام جعفر صادق رض نقل میکند که ای مومنان قیمت شما نیست مگر بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را بمتاع غرور فانی دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم
جاودانی باقیست و در مثنوی معنوی آورده **مثنوی** خویش را نشناخت مسکین آدمی + از فزونی آمد و شد در کمی + خویشتن را آدمی ارزان فروخت + بود اطلس خویش را بر دلق دوخت
التائبون این مومنان بازگردندگانند از معاصی یا رجوع کنندگانند بحق سبحانه بتمامی العبدون پرستندگان حق باخلاص یا قائم بشرائط خدمت
الحمدون ستایندگان حق بدانچه بر ایشان رسد از سرا و ضرا یا شناسندگان نعم الهی در هر لحظه و طرفه السائحون روزه داران یا سیر کنندگان طلب
علم یا بیرون آیندگان از بادیه نفس و روندگان بسر منزل انس الرکعون رکوع کنندگان در نماز با خشوع آرندگان بدرگاه بی نیاز السجدون
سجده کنندگان در خلوات یا طالبان قرب رفیع الدرجات الامرون بالمعروف فرمایندگان بایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت پناه
والناهون عن المنکر و بازدارندگان از کفر و معصیت و ارتکاب بدعت و چون هفت عدد کامل است دخول واو بر ثامن است بر آنکه واو ثمانیه است یا برای
تضاد میان امر و نهی چون ثیبات و ابکارا + یا بجهت جمع میان امر معروف و نهی منکر که گویا شی واحد اند و هر یکی با دیگری منضم باشند والحفظون نگاهدارندگان
لحدود الله مر احکام خدای را یعنی گویند نگاهدارندگان اوامر او بر جوارح و قلوب و اسرار و ارواح وبشر المؤمنين ○ و بشارت ده مومنان را که بدین صفات
موصوفند و وضع مظهر بر موضع مضمر دلیلست بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضائل و حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن آورده اند که حضرت
رسالت پناه بعد از زیارت قبر مادر خود گریه کنان فرمود که دستوری طلبیدم در زیارت وی مرا اجازت دادند و چون در استغفار او اجازت خواستم مرا
باز داشتند این آیت آمد ما کان صحیح نباشد و روا نبود للنبی مر پیغمبر را والذین امنوا آنها را که گرویده اند ان یستغفروا آنکه طلب آمرزش کنند
للمشرکین برای شرک آرندگان و گفته اند پیغمبر با ابو طالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان او ناامید شد وعده فرموده بود که آمرزش خواهم از برای تو مادامیکه
مرا نهی کنند از آن و بعد از وفات برای وی استغفار میکرد و صحابه چون دانستند که آنحضرت بجهت ابوطالب آمرزش میطلبد گفتند ما چرا برای آبا و اقربای خود
استغفار نکنیم و حال آنکه ابراهیم خلیل الله صلوات الله علی نبینا و علیه برای پدر خود استغفار کرده و اینک پیغمبر ما برای عم خود استغفار میکند آیت آمد که روا نیست
پیغمبر و مومنان را که برای اهل شرک آمرزش طلبند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مشرکان اولی قربی خداوندان قرابت من بعد ما تبین از پس آنکه
روشن شد لهم مر ایشان را انهم آنکه اصحاب شرک اصحب الجحیم ○ ملازمان دوزخ اند وما کان استغفار ابرهیم و نبود آمرزش خواستن ابراهیم
لابیه از برای پدر خود الا عن موعدة مگر از برای وفا کردن وعده که در وقت مناظره وعدها ایاه وعده کرده بود مر پدر را آنجا که گفت سأستغفر لك

و در ینابیع آورده که وعده داده بود پدر ابراهیم مر او را که من ایمان آورم پس استغفار ابراهیم آن بود که من طلب آمرزش و مغفرت کنم برای تو وقتیکه بگروی
فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابراهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ بدرستیکه پدر او دشمنست مر خدای را یعنی بر کفر بمرد و توفیق ایمان نیافت یا او را
بوحی معلوم شد که آزر ایمان نخواهد آورد تَبَرَّأَ مِنْهُ بیزاری کرد ازو و قطع استغفار نمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده بود
کنایت ست از رقت قلب و کثرت ترحم حَلِيمٌ بردبار بوده بحدی که پدر میگفت لارجمنک و او جواب میداد سأستغفر لك ربی پس این آیت
تالیه تمهید عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل النهی استغفار کردند بدان مواخذه نخواهد بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای که قومی را
ضایع و تباه گرداند یا ایشان را گیرد چنانچه اهل ضلالت را بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ پس آنکه راه نمود ایشان را باسلام حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن گرداند
بر ایشان مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند این آیت در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله درگذشتند یا پیش از تحریم خمر ساغر
اجل نوشیدند میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ
داناست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَهُ مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها پس هر چه خواهد کند بی مانعی و منازعی يُحْيِي
زنده گرداند مردگان را وَيُمِيتُ و بمیراند زندگان را وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را ای مومنان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای مِنْ وَلِيٍّ کارسازی
وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری و مددگاری و میشاید که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدای را پرستش کنید که شما را بغیر او متولی امری نیست که حکم عقاب
از شما دفع کند و جز او یاری نی که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ بدرستیکه توبه پذیرفت خدای یعنی قبول توبه بازگشت عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر خود
بجهت اذن او مر منافقان را در تخلف یا بیان تبرئه ذمه حضرت پیغمبر میکند از تعلق بذنوب کما قال لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر
تا آخر یا بعث ست بر توبه یعنی هیچ نیست که محتاج بتوبه و استغفار نباشد حتی پیغمبر و اصحاب او چه هر کس را مقامیست که ما دون آن بنسبت وی نقص خواهد بود
پس توجه بما دون گناهیست که انسان را توبه لازم باشد و پیش بعضی و انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة اشارت بدین ست و نزد محققان این معنی
مناسب مرتبه حضرت رسالت منقبت نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق متصور نبوده پس سلمی ره میگوید ذکر توبه نبی برای آنست تا که مقدمه توبه امت
باشد و توبه تابع بمقدمه تصحیح پذیرد و بر هر تقدیر در پذیرفت خدای توبه را از پیغمبر وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ و از مهاجران و انصار یعنی جمعی از ایشان
که کاره بودند مر غزوه تبوک را طبع نبعنا الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ آنانکه پیروی کردند مر پیغمبر را فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ در زمان عسرت و تنگی لشکر تبوک را جیش العسرة
میگفتند بجهت آنکه عسرت عظیم بود هم در مرکب که هر ده تن یک شتر داشتند و هم در توشه که هر دو کس بیک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت آب شتر
میکشتند و برطوبات اجواف و امعای آن مین خویش را سیراب میساختند و بوا لغایت که میگذشت پس حق سبحانه صفت ایشان میکند که درین زمان تنگی متابعت
حضرت پیغمبر میکردند مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت يَزِيغُ میل کند و از جا برود قُلُوبُ فَرِيقٍ دلهای گروهی مِنْهُمْ از ایشان
یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا از متابعت رسول دست باز دارند بواسطه شدت و مشقت ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس خدای درگذشت از آنانکه
قلوب ایشان از اثبات بر ایمان میل کرده بودند إِنَّهُ بِهِمْ بدرستیکه خدای بر ایشان رَءُوفٌ بسیار رحمت چون توبه کردند رَحِيمٌ مهربانست
بتفضل بر ایشان وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا و دیگر توبه داد و بخشید بر آن سه تن که باز پس شدند یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی
بود و قبل از این ذکر یافت که همه کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد و حضرت رسالت پناه حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید و بعد از چهل روز فرمود تا از
زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت وی آمد که مردی پیر ضعیف بود نا مرگشت بشرط عدم مباشرت و کار بر ایشان تنگ آمد حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ تا وقتیکه تنگ شد
عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بر ایشان زمین بِمَا رَحُبَتْ با وجود کشادگی و وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت پریشانی ست وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ

و تنگ

وتنگ شد برایشان أَنفُسُهُمْ جانهای ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتیکه فرح و انس از ایشان رفته بود وَظَنُّوا و دانستند أَن لَّا مَلْجَأَ آنکه پناهی نیست
مِنَ اللَّهِ از خشم خدای إِلَّا إِلَيْهِ مگر هم بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ پس چون ماندند به بیچارگی خود راه نا شدند توفیق توبه
داد خدای ایشان را لِيَتُوبُوا تا توبه کنند و بحق بازگشتند و مقرر است که تا او بتوبه توفیق ندهد و رقم قبول نکشد توبهٔ هیچ تائب درست نبود **رباعی** گر لطف تو
یاری ننماید نخست + هم توبه شکسته است هم پیمان سست + چون توبه بامید پذیرفتن تست + تا تو نه پذیری نشود توبه درست + القصه بعد از پنجاه روز
این آیت فرود آمد و توبهٔ ایشان پذیرفته گشت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ التَّوَّابُ اوست قبول کننده توبه از تائبان الرَّحِيمُ ۝ متفضل است
برحمت برایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ای گروه مومنان بترسید از خدای مثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید وَكُونُوا
مَعَ الصَّادِقِينَ ۝ ع وباشید با راست گویان در اقوال خود چون کعب بن مالک و آن دو تن دیگر که راست گفتند و عذر باطل نیاوردند و بسبب راستی که سخن
صدق نجات دولت نجات یافتند **نظم** از کجی افتی بکم و کاستی + از همه غم رستی اگر راستی + راستی خویش نهان کس نکرد + در سخن است آنکه زیان کس نکرد + و گفته اند خطاب
باهل کتابین است یعنی ای گرویدگان بموسی و عیسی بترسید از مخالفت محمد و باشید با صادقان که اصحاب اخیار و امت بزرگوار اویند مَا كَانَ روا نیست
و نشاید لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مر اهل مدینه را وَمَنْ حَوْلَهُم و آنانکه گرداگرد ایشان اند مِّنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان أَن يَتَخَلَّفُوا آنکه تخلف کنند و بازپس روند
عَن رَّسُولِ اللَّهِ از حکم رسول خدای مراد نهی است و صیغهٔ نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهت قرب دیه و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بطرف تبوک
وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ و نرسد ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عَن نَّفْسِهِ از نفس وی یعنی خویشتن را گرامی کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها
که او میکشد مرویست که ابو خیثمه انصاری رض در مدینه مانده بود و بعد چند روز که از عزیمت حضرت رسالت پناه گذشته بود روزی بخانهٔ خود درآمد و آن روز بغایت
گرم بود و دو زن داشت هر یکی در عریشی نشسته بودند و آنرا رفته و آب زده و کوزهای آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب داده و ابو خیثمه بر در عریش
بایستاد و بزنان نگریست و آن ترتیب ملاحظه نمود و گفت وا اسفا که رسول خدای در بیابان بشدت حرارت و باد گرم درمانده بود و ابو خیثمه در سایهٔ خنک آب سرد
و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی خوشبو معاشرت کند بخدای سوگند خورد که در هیچ عریش در نیایم و ازین آب و طعام نخورم تا زمانیکه بدان حضرت ملحق
نشوم پس اندک زادی برداشت و روی براه آورد و در منزل تبوک بعسکر همایون ملحق شد ذَٰلِكَ آن وجوب متابعت و ترک مخالفت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که
ایشان چون با رسول باشند لَا يُصِيبُهُمْ نرسد ایشان را ظَمَأٌ تشنگی وَلَا نَصَبٌ و رنجی وَلَا مَخْمَصَةٌ و نه گرسنگی فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدا وَلَا يَطَئُونَ
و نسپرند مَوْطِئًا مکانی از اماکن کفار بسم اسپ یا کف شتر یا بپای خود يَغِيظُ الْكُفَّارَ بخشم آرد کافران را وَلَا يَنَالُونَ و نیابند مِنْ عَدُوٍّ
نَّيْلًا از دشمنی هیچ یافتنی از قتل و اسر و نهب و کسر و هزیمت و جراحت إِلَّا كُتِبَ لَهُم مگر نوشته شود برای ایشان بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ بآن کرداری شایسته یعنی
بهر یک ازینها که بدیشان رسد مستحق ثواب شوند ابن عباس رض فرموده که بهر ترسی که از دشمن بایشان رسد هفتاد حسنه در دیوان ایشان بنویسند إِنَّ اللَّهَ
لَا يُضِيعُ بدرستیکه خدای ضائع نمیگرداند و تباه نمیکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ مزد نیکوکاران یعنی مجاهدان را وَلَا يُنفِقُونَ و نفقه نکنند نَفَقَةً صَغِيرَةً نفقهٔ اندک
و خرد چون علاقهٔ تازیانه یا نعل اسپی یا صاع خرمائیکه بدهند چون ابو عقیل رض وَلَا كَبِيرَةً و نه نفقهٔ بزرگ چنانچه ذی النورین رض و عبدالرحمن بن عوف رض
وَلَا يَقْطَعُونَ و قطع نکنند در مسیر خود وَادِيًا هیچ ممر آب و سیل را مراد زمین است یعنی هیچ زمین را قطع نکنند إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ مگر نوشته شود برای ایشان
ثواب آن و آن نوشتن برای چیست لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزا دهد خدای تعالی ایشان را أَحْسَنَ مَا كَانُوا نیکوترین آنکه در راه حق يَعْمَلُونَ ۝ عمل میکردند
و چون احسن را جزا دهند جزای حسن نیز بدان الحاق کنند بجهت توفیر اجر و تکثیر آن در ینابیع فرموده که اگر مثلا غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر
بود همه را آن ثواب اعلی عطا دهند و نه چنین بود که دیگریرا بطفیل آن قبول کنند و یکی برابر آن ثواب ارزانی دارد تا کرم او بنسبت مجاهدان بر همه کس ظاهر گردد

ع ۸

بیت مجاهدان شرف اینچنین اثر دارند + که در غزا کمر جهد بر میان دارند + آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان جازم شدند بر آنکه
چون نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم حرب شوند این آیت آمد وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ و نیست و نشاید مومنان را لِيَنْفِرُوا كَافَّةً که بیرون روند بغزا همه ایشان
چه امر معیشت مختل میماند فَلَوْلَا نَفَرَ پس چرا بیرون نروند یک کس یا دو تن یا بیشتر مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ از هر جمعی کثیر از ایشان مراد قبیله و اهل بلده
اند طَائِفَةٌ گروهی اند که بجهاد روند و باقی توقف نمایند لِيَتَفَقَّهُوا تا طلب دانش کنند فِي الدِّينِ در دین و فقه آموزند و از عبد الرزاق بن همام
مرویست که مراد اصحاب حدیث اند وَلِيُنْذِرُوا و تا بیم کنند فقها قَوْمَهُمْ گروه خود را إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان لَعَلَّهُمْ
يَحْذَرُونَ ع تا باشد که ایشان حذر نمایند از انچه بیم کرده میشدند از ان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید قَاتِلُوا الَّذِينَ کارزار کنید
با آنانکه يَلُونَكُمْ نزدیک شما اند مِنَ الْكُفَّارِ از ناگرویدگان شامل بود که در حوالی مدینه میباشند و گفته اند اهل روم مراد است که در ولایت شام بودند و شام قریب
مدینه هست و بهر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک وَلْيَجِدُوا و باید که بیابند کافران و فهم کنند فِيكُمْ غِلْظَةً در شما درشتی به نسبت خود یعنی عنفی در مقال
قبل از وقوع قتال یا شدتی و صبری بر مقاتله یا شجاعتی در حین محاربه وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ با پرهیزگارانست بحفظ و اعانت
و نصرت در فتوحات مذکور است که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمنی از نفس اماره کافر نعمت بتر نیست و نزدیکترین دشمنان
بتو اوست که + اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک + پس اشتغال بقتال او که عبارت از جهاد اکبرست اولی و انسب می نماید + والیه الاشارة فی المثنوی المعنوی +
مثنوی ای شهان کشتیم ما خصم برون + ماند از و خصمی بتر در اندرون + قد رجعنا من جهاد الاصغریم + این نبی اندر جهاد اکبریم + سهل شیری دان که صفها بشکند +
شیر آن را دان که خود را بشکند + وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرستاده شود سُورَةٌ پاره از قرآن فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ پس از منافقان کسی هست که گوید
با منافقان دیگر از روی انکار و استهزا یا با ضعفای مومنان گویند أَيُّكُمْ زَادَتْهُ کیست از شما آنکه بیفزود او را هَذِهِ این سوره إِيمَانًا گرویدنی
یعنی آن کس کدام است که این سوره ایمان او را زیادت کرد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس اما آنانکه گرویده اند بدین آیتی فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا پس زیادت کرد این سوره
ایشانرا الیقین و ثبات در دین یا چون زیادت شد علم ایشان بواسطه تدبر در سوره ایمان برین سوره منضم گشت با ایمان ایشان بسورهای دیگر
وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ و ایشان شادمان میشوند بنزول آنکه سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشانست وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
و اما آنکه دلهای ایشان بیماری شک و نفاق و حسد و حقد و بغض اسلام است فَزَادَتْهُمْ پس زیاده میکند آن سوره ایشان را رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ شکی مذموم
بشک ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بدان شک یا بیفزود کفر ایشان بکفر وَمَاتُوا و بمردند یعنی استحکام
یافت این صفت در ایشان تا وقتیکه بمردند وَهُمْ كَافِرُونَ و ایشان کافران بودند أَوَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند این منافقان أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ آنکه ایشانرا
مبتلا میشوند باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن یا بنفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان فِي كُلِّ عَامٍ در هر سالی مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ یکبار
یا دو بار ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ پس توبه نمیکنند از نفاق وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ و نه پند میگیرند وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ و چون فرود آید سُورَةٌ سوره از قرآن
که در ان عیب ایشان مذکور بود نَظَرَ بَعْضُهُمْ نظر کنند بعضی از ایشان إِلَى بَعْضٍ ببرخی دیگر یعنی بچشم یکدیگر را اشارت کنند از روی انکار و سخریه
بدان سوره یا از راه خشم و سخط باستماع عیوب خود یا بتغامز عیون ایمائی کنند بفرار از مجلس و باهم گویند هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را
اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی نه بیند قیامت کنند و اگر نه بیند بر خیزند ثُمَّ انْصَرَفُوا پس باز گردند از مجلس پیغمبر صَرَفَ اللَّهُ بگردانید خدای
قُلُوبَهُمْ دلهای ایشانرا از فهم قرآن یا از قبول ایمان و اصح آنست که از همه نیکوئیهای این کلام خبرست و احتمال دعا دارد یعنی بگرداناد خدای دلهای ایشانرا
از خیرها بِأَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ گروهی اند که فهم نمی کنند و درنمی یابند حق را لَقَدْ جَاءَكُمْ هر آینه بدرستی و راستی که آمد بشما

ع ۴ ۱۵

ربع

ای آدمیان رسولی فرستاده که بحکم خدای تعالی مِّنْ أَنفُسِكُمْ از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطهٔ جنسیت مخالطت نماید افاده و استفاده موجود
گردد یا آمده بشما ای اعراب رسولی از شما متکلم بلغت شما یا از قبیلهٔ شما ابن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود در عرب الا که حضرت مصطفی را رشته قرابتی پیوسته بود بدان
و در قرأت شاذه هست انفسکم بفتح فا خوانده یعنی فاضلترین و شریفترین شما هم در نسب و هم در حسب عَزِيزٌ عَلَيْهِ دشوار و سخت بود بر وی مَا عَنِتُّمْ آنچه در رنج افتید
بدان و بعضی بر لفظ عزیز وقف کرده و آنرا صفت رسول دانند و معنی علیه ما عنتم برین وجه آرند که بروست آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بر وسیت روز قیامت
که بشفاعت تدارک آن خواهد نمود و درین معنی گفته اند بیت شاید بعصیان کسی در گرو + که دارد چنین سید پیشرو + اگر دفترت از گنه پاک نیست + چو او عذرخواه است
بود باک نیست + حَرِيصٌ عَلَيْكُم صفت دیگرش آنست که حریص است بر اسلام شما بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ مهربانست و
بخشاینده حق سبحانه هیچ پیغمبر را یکجا بدو اسم از اسمای خود اختصاص نداد مگر پیغمبر ما را خود فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم + و در بارهٔ او گفت + بالمؤمنین
رؤف رحیم و یکی وجه تفضیل آنحضرت بر انبیای دیگر این است فَإِن تَوَلَّوْا پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمانبرداری فَقُلْ حَسْبِيَ
اللَّهُ پس تو بگو بسنده است مرا خدای که شر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بحق نیست مگر وی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
بر وی توکل کردم و کار خود باوی گذاشتم وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝ و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرش که قبلهٔ دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت
بکمال قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آن خدای که عرش با این همه عظمت که هشت هزار رکن دارد و بر هر رکنی سیصد هزار قاعده و از قاعده تا قاعده سیصد هزار ساله راه و همه آن مملو از خدا
و صنایع قدرت کاملهٔ نگاهدارد قادر است که مرا نیز از شر منافقان پناه آرد که حافظ بندگان و ناصر سرافگندگان اوست بیت اگر خواه یاری که یار ده اوست + به درد ابتجا
کن بنهان به اوست + کسی که او آورد در پناه + چه غم دارد از فتنهٔ کینه خواه + مطالعهٔ لطائف و اشارات این دو آیت حواله است باوراق جواهر التفسیر اسد نعم المولی و نعم النصیر

سُورَةُ يُونُسَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ مِائَةٌ وَتِسْعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

الر حروف مقطعه است بقول ابن زید رض اسامی سور اند و علم الهدی قدس سره فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهر چه خواهد و گفته اند الر یعنی انا الله الرحمن
و در بحر الحقائق آورده که هر حرفی اشارتیست از حق بحبیب خود و میگوید سوگند میخورم بآلای من بر تو در ازل و بلطف من با تو در وجود و برافت من بر تو در ابد
جواب قسم چیست تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۝ آیتهای قرآن مشتمل بر حکمت است یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه قلم نسخ بر وی
کشیده نشود یا کسی به تغییر وی قادر نبود ابن عباس رض فرموده که چون اساس نبوت محمدی تاکید یافت و حضرت عزت جل شانه او را برسالت اختصاص داد
صنادید قریش اظهار انکار نموده گفتند عجب است که حق تعالی بعالمیان از آدمیان رسول فرستد و از جملهٔ ایشان یتیم ابو طالب را اختیار کند حق سبحانه فرمود
أَكَانَ لِلنَّاسِ آیا هست مردمان را عَجَبًا شگفتی أَنْ أَوْحَيْنَا آنکه وحی کردیم إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ بسوی مردی از جنس ایشان و از قبیلهٔ ایشان و مضمون
وحی ما چیست أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ آنکه بیم کنی مردمان را از عقوبات الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفتی نباشد که او را از آن باید ترسید + الا ما شاء الله +
و تخصیص کرد بشارت را با اهل ایمان چه کفار را صفتی که بسبب بشارت باشد نیست پس فرمود وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و مژده ده آنها را که گرویده اند أَنَّ لَهُمْ
بآنکه مر ایشان راست قَدَمَ صِدْقٍ پیشی و نیک عِندَ رَبِّهِمْ نزد خداوند ایشان یعنی ایمان و طاعت و گفته اند مراد از قدم صدق سابقهٔ ازلیست که
حق سبحانه تعالی وعده راست داده در نجات مومنان و سیاطی گوید که مقام صدقست که در وی زوال و ملال نیست یا ایمان صادق یا رضوان الله یا دعای ملائکه
در بارهٔ ایشان یا علمهای خیر که از پیش فرستند یا سلف صدق که برکت ایشان بخلف رسد یا ولد صالح که پیش از ایشان درگذشته یا تقدیم حق سبحانه

این امت اطاعت چنانچه بفحوای نحن الآخرون السابقون الخ خبر رسیده یا شفیع صدق که حضرت رسالت پناه است در عین المعانی فرموده که حضرت پیغمبر را
از قدم صدق پرسیدند فرمود که هی شفاعتی توسلون بی الی ربکم + و مقرر است که گناهکاران تباه روزگار را هیچ وسیلتی برای آمرزش به از شفاعت آنحضرت
نیست شعر گفتی کنم شفاعت عاصی عذرخواه + دل بر امید آن کرم افتاده در گناه + قَالَ الْكٰفِرُوْنَ گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن پیغمبر ایشان و نمودن
خوارق عادات اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مرد لَسٰحِرٌ مُّبِيْنٌ ۝ جادوییست آشکارا اِنَّ رَبَّكُمُ اللّٰهُ بدرستیکه پروردگار شما الله است الَّذِيْ آنخداوندی که
بقدرت بی عجز و حکمت بی قصور خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را که بزرگترین اجسام عالم اند فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا
ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد امر کائنات را بر مقتضای حکمت یا تقدیر می کند
بودنها بر وجهیکه میخواهد مَا مِنْ شَفِيْعٍ نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اِذْنِهٖ مگر از پس دستوری دادن خدای مراورا در شفاعت این کلام
رد شفاعت آلهه است و اثبات شفاعت ماذون ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آنخداوندی که موصوفست بصفات خلق و تدبیر و استیلا رَبُّكُمْ پروردگار شماست نه غیر او
چه غیر او را درین صفتها شرکت نیست فَاعْبُدُوْهُ پس او را بیگانگی بپرستید اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست معبود شما
اِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيْعًا بازگشت شما همه بموت و نشور نه بغیر او پس آماده باشید جواب سوال را وَعْدَ اللّٰهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی
حَقًّا راست و درست اِنَّهٗ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ بدرستیکه خدای تعالی که در اول بیافرید خلق را ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس بعد از مردن زنده گرداند وی را و مقصود از ابدا
و اعاده ثواب و عقابست چنانچه فرموده است لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا تا جزا دهد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای پسندیده کرده اند
بِالْقِسْطِ بعدل خود یا مکافات کند ایشانرا بعدل یعنی برعایت عدل در امور فرموده باشند یا بایمان ایشان چه ایمان عدل قویست و در برابر آن شرک ظلم
عظیم این جبه برای مقابله او جه است چه او فرمیکند این کلام را بقوله وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيْمٍ مر ایشانراست آشامیدن
آب گرم از دوزخ که چون بخورند احشا و امعای ایشان پاره پاره گردد وَعَذَابٌ اَلِيْمٌ و دیگر ایشانراست عذابی دردناک که تخفیف نیابد بِمَا كَانُوْا
بسبب آنکه بودند بخدای و رسول يَكْفُرُوْنَ ۝ کافر میشدند هُوَ الَّذِيْ اوست آنخداوندی که بقدرت کامله جَعَلَ الشَّمْسَ گردانید آفتاب را
ضِيَآءً خداوند روشنی وَّالْقَمَرَ نُوْرًا و ماه را خداوند نور علما برانند که اگر روشنی بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نورست و در انوار آمده است که
حق سبحانه درین آیت تنبیه فرموده بآنکه آفتاب بذات خود نیرست و قمر نیز بعرض نیر میشود و آن بمقدار مقابله اوست با شمس چنانچه در علم هیئت مبین شده
وَّقَدَّرَهٗ و تقدیر کرد هر یک را از شمس و قمر مَنَازِلَ منازل را بر فلک بقدر سیر ایشان و اشهر آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلها بیست و هشت گانه که معین
مشهورست قمر در هر شبانروزی قطع منزلی میکند لِتَعْلَمُوْا تا بدانید شما عَدَدَ السِّنِيْنَ شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و
و تا بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و مهمات خود مَا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِكَ نیافرید خدای آنچه مذکور شد اِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی نه ببازی و گویند با بمعنی
لام است یعنی برای بیان حق يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ روشن میکنیم و مفصل میگرداند یعنی خدای بیان میکند دلائل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ۝ برای گروهی
که میدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و از آن نفع میگیرند اِنَّ فِي اخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستیکه در آمد و شد شب و روز پس یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور
و ظلمت وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ و در آنچه در آفریده خدا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع بودنیها لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او
و کمال علم و نفاذ قدرت لِّقَوْمٍ يَّتَّقُوْنَ ۝ مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم امور یعنی از حال مآل و معاد بر اندیشند و از رسوائی حشر ترسان
گردند چه آن اندیشه و خوف باعث بود مر ایشانرا بر تفکر و تدبر اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه لَا يَرْجُوْنَ امید ندارند لِقَآءَنَا دیدار ما را یعنی منکر اند
آخرت را که محل لقاست وَرَضُوْا و خشنود شدند بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و بسنده کردند بدان وَاطْمَاَنُّوْا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را

بلذات محسوسه و غرور خارف فانیه متصف گردانیده اند و از نعیم جاودانی و لذتهای جاودانی غافل شده اند یا آنکه در دنیا ساکن گشته اند بر وجهی که گویا هرگز ایشان از اینجا رحلت نخواهند بود و ندانسته اند که بحظ لحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت باعی آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست گو میخ مزن که بیخ میباید کند به گو رخت منه که بار میباید بست والذین هم و آنانکه ایشان عن ایٰتنا از آیات کتاب یا از دلائل مصنوع ما غٰفلون ○ ناآگاهان و بیخبر انند اولٰئک آن گروه که یاد کرده شد مأوٰهم النار جای بودن ایشان آتش است بما کانوا یکسبون ○ بانچه بودند که کسب میکردند از معاصی یعنی کفر و شرک و نفاق ان الذین اٰمنوا بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند و عملوا الصٰلحٰت و کردند کارهای شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بنور ایمان ایشان بجایگاه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسلوک سبیلی که مؤدی باد راک حقائق باشد تجری میرود من تحتهم الانهٰر زیر مساکن ایشان جویهای آب فی جنّٰت النعیم ○ در بوستانهای با نعمت دعوٰهم خواندن بهشتیان خدایرا فیها در بهشت وقتیکه آنچه آرزو میل ایشان باشد طلبند آنست که گویند سبحٰنک اللّٰهم پاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا و این ذکر بجهت تلذذ بود نه برای عبادت و چون این کلمه گویند آنچه اشتهای ایشان بود در نزد ایشان حاضر گردد وتحیتهم و درود ایشان با یکدیگر فیها در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سلٰم سلام بود وآخر دعوٰهم و آخر دعای ایشان ان الحمد للّٰه آن باشد که گویند حمد خدایرا رب العٰلمین ○ که پروردگار عالمیانست ع گفته اند چون مؤمنان به بهشت در آیند انوار عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت جلال و تسبیح ملک متعال بکشایند و ملائک یا حق سبحانه بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشر گردانند و وظائف حمد و ثنای الٰهی بجای آورده ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشان را از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید قطعه ذوق نام تو عاشق مشتاق را از بهشت جاودانی خوشترست + گرچه در فردوس نعمتها بسی ست + وصل او از هرچه دانی خوشترست + در عین المعانی آورده که یکی از دیگریان حرم محترم سید عالم صلعم بند اسیری را سبک گردانید و آن اسیر بگریخت حضرت رسالت پناه صلعم خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین فرمود حق سبحانه آیت فرستاد که ولو یعجل اللّٰه و اگر تعجیل کند خدای للناس الشر برای مردمان باجابت دعای بد استعجالهم بالخیر چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده شود بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان یعنی هلاک شوند یعنی اگر ما دعاهای بد ایشان را بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاهای خیر ایشان را مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که خدایا فرا میگیرم نزدیک تو عهدی که مرا در آن خلاف نخواهی فرمود بدرستیکه من بشرم پس هر مؤمنی که او را برنجانم یا دشنام دهم یا لعنت کنم یا بزنم آن را در باره او دعای خیر گردان و سبب پاکی او ساز از گناهان و وسیله قربی که روز قیامت بدان تقرب کند بحضرت تو بعضی مفسران برانند که کفار بنزول عذاب ابا مینمودند این آیت آمد که ما در عذاب کردن ایشان مطلبند تعجیل نمیکنیم فنذر الذین پس میگذاریم آنان را که لا یرجون امید نمیدارند لقاءنا دیدار ما را یعنی بحشر نمی گروند و رجا بمعنی خوف نیز می آید یعنی نمیترسند از ما در روز بعث و نشور فی طغیانهم در بیراهی ایشان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت یعمهون ○ سرگردان میروند واذا مس الانسان الضر و چون برسد بآدمی سختی و رنجی مراد مطلق کافرست یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه و بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد دعانا بخواند ما را باخلاص لجنبه وقتیکه تکیه کرده باشد بر پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از رنج او قاعدا یا نشسته او قائما یا ایستاده و فائده تردید تعمیم دعا باشد در جمله احوال یا برای اصناف آلام و مضار فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه از وی ضره رنج و ضرر او را بجهت اخلاص او در دعا مر برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد از موقف دعا و دیگر بدان رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بدفع کردن رنجی که بدو رسیده بود کذٰلک زین همچنین آراسته شده است للمسرفین مر اسراف کنندگان را از حد تجاوز نموده اند ما کانوا آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعملون ○ عمل میکنند ولقد اهلکنا القرون بدرستیکه ما

هلاک کردیم اهل قرنها مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ای اهل مکه لَمَّا ظَلَمُوا آن هنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران وَجَاءَتْهُمْ و حال آنکه آمده بودند بدیشان رُسُلُهُمْ رسولان ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا معجزهای ظاهر وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فساد استعداد و دریافتن خذلان الهی مر ایشانرا كَذَٰلِكَ همچنین که ایشانرا جزا دادیم بهلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ○ جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه که تکذیب پیغمبر امی کنند ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ پس آنگاه ساختیم شمارا ای گروهی که محمد بشما مبعوث ست خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ خلیفهای گذشتگان در زمین مِنْ بَعْدِهِمْ پس از قرونی که هلاک شدند لِنَنْظُرَ تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب شما كَيْفَ تَعْمَلُونَ ○ چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا باشما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم، ان خیرا فخیر وان شرا فشر قطعه

جز آئینه فعلست گوئی + که در وی هرچه کردی بنماید + اگر کردی نکوئی نیک بینی + وگر بد کرده بد پیش آید + در خبرست که بعضی از کفار قریش با حضرت رسالت پناه گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت لات و عزی باز ندارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه فرمود وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان مکه آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ در حالتیکه واضح است قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند رسیدن بما یعنی نترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن گویند مر پیغمبر را ائْتِ بِقُرْآنٍ بیار قرآنی غَيْرِ هَٰذَا بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و سب آلهه ما نباشد أَوْ بَدِّلْهُ یا تبدیل ده قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت هوای ایشان کند تا ایشان او را الزام کنند حق سبحانه و تعالی فرمود قُلْ بگو بایشان مَا يَكُونُ لِي نسزد و روا نیست مرا أَنْ أُبَدِّلَهُ آنکه تبدیل کنم قرآن را مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي از قبل نفس خود یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم بی وحی و در آن بزیادت و کم تصرف نمایم إِنْ أَتَّبِعُ متابعت نمیکنم و از پی نمیروم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آنچیزی را که وحی کرده شود إِلَيَّ بسوی من از حق تعالی بزیادت و نقصان إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم پروردگار خود به تبدیل قرآن عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ○ عذاب روز بزرگ را که قیامت است قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ بگو اگر خواستی خدای مَا تَلَوْتُهُ نخواندمی آنچه بر من نازل شده است عَلَيْكُمْ بر شما وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ و نه شمارا دانا کردی خدای بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و شمارا دانا ساخت بفهم آن فَقَدْ لَبِثْتُ پس بدرستیکه من درنگ کردم فِيكُمْ در میان شما عُمُرًا عمری دراز که مقدار چهل سال بود مِنْ قَبْلِهِ پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شمارا بدان دانا بودیا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ آیا چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نفرموده این زمان کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت آن حیران اند و بلغای دیوان ادب از کمال فصاحت آن انگشت تحیر در دندان گیرند هر آینه بتامل درین صورت استدلال میتوان نمود بر آنکه ایقاع کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست پس قرآن معجزه رسالت و وسیله سعادتست

مثنوی

امی دانا که بعلم فزون + راند رقم بر ورق کاف و نون + بی قلم و کاغذ و آب سیاه + معجزه آورد زوحی اله + بی خط و قرطاس ز علم ازل + مشکل لوح و قلمش گشت حل +

مضمون آیت سابق آنست که من اعتراض کنم بر شما در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا می کنید که قرآن را کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسیکه افترا کند و بربندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ ○ بدرستیکه نجات نیابند مجرمان یعنی کافران وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَضُرُّهُمْ چیزی را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند وَلَا يَنْفَعُهُمْ و سود نرساند بدیشان اگر همه اوقات بپرستش ایشان صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جمادست و جماد بر ایصال نفع و ضر قادر نباشد و حال آنکه معبود

باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان بامید جلب نفع و دفع ضر او را پرستند وَيَقُولُونَ و میگویند عبده اصنام هٰؤُلَاءِ این بتان
مجسم شُفَعَاؤُنَا شفیعان ما اند عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در امور دنیا ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند تا مهمات ما کفایت کنند
یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانچه معتقد مومنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند و از عذاب برهانند قُلْ بگو أَتُنَبِّئُونَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید
خدای را استفهام توبیخست بِمَا لَا يَعْلَمُ بآنچیز که نمیداند فِي السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و در زمین انتفای علم بجهت انتفای
معلومست یعنی شما میگوئید که خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خداوند که عالمست بجمیع معلومات این را نمیداند پس معلوم
شد که شریک نیست و شفاعت نخواهد بود و گویند که کلمه بعلم صله است و معنی اینکه خبر میکنید خدای را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک باری
سُبْحٰنَهُ پاکست خدای وَتَعٰلٰى و برترست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه ایشان شریک او میدارند وَمَا كَانَ النَّاسُ و نبودند آدمیان إِلَّا
أُمَّةً وَاحِدَةً مگر امتی یگانه یعنی متفق بودند بر دین اسلام در زمان آدم ع یا بعد از واقعه طوفان که جز نوح ع و اصحاب سفینه کسی نبود یا متفق بودند بر کفر در زمان
بعثت ابراهیم خلیل الله ع فَاخْتَلَفُوا پس اختلاف کردند بسبب بعثت رسل یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند
پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام جاهلیت اختراع کرد وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ایست سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ پیشی گرفته است از آفریدگار تو
یعنی حکم ازلی واقع شده بتاخیر عذاب که فاصل و فارق باشد میان محقان و مخلفان و اگر نه لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
فِيمَا فِيهِ در آنچیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند یعنی عذاب بیامدی و مبطل هلاک شدی و محق بماندی وَيَقُولُونَ
و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان مکه لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نشد عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ معجزه مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او از معجزاتی که
ما میطلبیم که آن تفجیر انهارست و اسقاط سما و بواقی آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالى فَقُلْ پس بگو در جواب ایشان که نزول
آیتها از عالم غیب است و بی شبهه إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّٰهِ جز این نیست که علم غیب مر خدایراست شاید که در ضمن انزال آیات مقترحه شما مفسده باشد که
باز دارد آیتها را از نزول فَانْتَظِرُوا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من نیز با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ع از منتظرانم تا به بینم که
عذاب بشما می آید یا آیتهائیکه مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مر مردمان را یعنی اهل مکه را رَحْمَةً سعتی مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ از پس
بیماری مَسَّتْهُمْ رسیده باشد بدیشان یا فراخی بعد از تنگی و قحط إِذَا لَهُمْ چون در نگری مر ایشانراست مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا مکری در آیتهای ما
یعنی طعن کنند در آن و در باره پیغمبر مکید نمایند آورده اند که اهل مکه هفت سال ببلای قحط و غلا مبتلا بودند چون رحمت ربانی و رافت سبحانی ازاله آن بلیه
نمود بقدح کلام الٰهی جل و علا و قصد حضرت رسالت پناه مشغول شده بمکائد و حیل تمسک میجستند حق سبحانه فرمود قُلِ اللّٰهُ بگو ای محمد که خدای
أَسْرَعُ مَكْرًا زودترست از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما بنزول عذاب بر شما امر خواهد کرد إِنَّ رُسُلَنَا بدرستیکه فرستادگان ما
یعنی ملائکه حفظه يَكْتُبُونَ مینویسند مَا تَمْكُرُونَ آنچه شما می اندیشید از مکر و بعد از آنکه تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پوشیده نیست بر ما کی پنهان
خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق انتقام است هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُسَيِّرُكُمْ میراند و قدرت میدهد در قطع مسافت شما را فِي الْبَرِّ در خشکی بمرکب
چون اسپ و شتر وَالْبَحْرِ و در تری بمرکب خشک چون کشتی و زورق حَتّٰى إِذَا كُنْتُمْ تا چون باشید شما فِي الْفُلْكِ در کشتی وَجَرَيْنَ بِهِمْ
و کشتیها میروند با آنکه در وی اند بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادی خوش که نرم میوزد فائده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است
مر غیر مخاطبانرا نیز تا متعجب شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته اند و کشتی ایشانرا باد را است که با بندانه صلاح کشتی می وزد و می رود
وَفَرِحُوا بِهَا و شادمان شده اند ایشان بآن باد جَاءَتْهَا ناگاه آید بدان کشتی رِيحٌ عَاصِفٌ بادی سخت و ناموافق که

ع ۲

دریا آشوبناکتر وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ و بیاید بدیشان موج دریا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر مکانی یعنی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج در آید وَظَنُّوا و گمان
کنند أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ که ایشان فرو گرفته است بلاها مر ایشان را از همه جوانب دَعَوُا اللَّهَ بخوانند خدای را بکشف آن بلا از ایشان مُخْلِصِينَ
در حالتیکه پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّينَ برای خدا دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانیه شیطانیه
زایل گردد و گویند لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا اگر برهانی ما را مِنْ هَذِهِ ازین هول و بلا لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ ○ از جمله
سپاس دارندگان مر نعمت نجات را فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه میترسند یعنی خدای ایشان را ازین ورطه نجات دهد و از
غرق شدن نگاه دارد إِذَا هُمْ چون بهبینی ایشان را يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ ستم میکنند در زمین و میشتابند بهمان کارها که بدان بودند از شرک و فساد
بِغَيْرِ الْحَقِّ تاکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل مبطل اند يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّمَا
بَغْيُكُمْ جز این نیست که ستم شما عَلَى أَنْفُسِكُمْ بر نفسهای شماست یعنی وبال آن راجع است بشما مصرع هر کار بد میکنید بشبهه با خود میکنید +
و گفته اند بغیکم علی انفسکم مبتدا است و خبر او مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا معنی آنکه ستم و بیدادی شما برخورداری زندگانی دنیاست یعنی دو سه روزه
منفعت ناپایدار است لذت آن زود بگذرد و عقوبت آن باقی ماند و حفص متاع را بنصب خوانده و مصدر فعل محذوف دانند یعنی روزی چند
برخوردید برخوردنی از زندگانی دنیا ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما مَرْجِعُكُمْ بازگشت شماست در روز قیامت فَنُنَبِّئُكُمْ پس خبر کنیم شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بانچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا
در سرعت انقضا و ادبار آن بعد از اقبال كَمَاءٍ مانند آبیست یعنی باران که أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستیم آن را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر
فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخت بآن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ گیاه رسته از زمین مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب غذائیه
و اثمار و بقول وَالْأَنْعَامُ و از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاهها از تر و خشک حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ تا وقتیکه فرا گرفت زمین زُخْرُفَهَا
پیرایه خود را وَازَّيَّنَتْ و آراسته شد بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ وَظَنَّ أَهْلُهَا و گمان بردند اهل زمین أَنَّهُمْ قَادِرُونَ آنکه ایشان قادرند
عَلَيْهَا بر درودن گیاه و چیدن میوهای آن أَتَاهَا ناگاه آمد بران زمین أَمْرُنَا عذاب ما یعنی فرمان باخرابی آن رسید لَيْلًا در شب أَوْ نَهَارًا
یا روز فَجَعَلْنَاهَا پس گردانیدیم آن کشت و زرع را حَصِيدًا شبیه بانچه درووده باشند یا از اصل کنده كَأَنْ لَمْ تَغْنَ گویا که هیچ نبود بِالْأَمْسِ
دیروز كَذَلِكَ همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم نُفَصِّلُ الْآيَاتِ جدا میکنیم و روشن میسازیم دلیل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ○
برای قومیکه تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکبست حال دنیا را در انقراض نعیم و زوال اموال او و ظهور ادبار بعد از وفور اقبال تشبیه میکنند
بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بیرونق میشود چنانچه اول گیاه را صفت صفوتست و آخر سمت کدورت مبدأ دنیا نیز نوازش
دولتست و منتهای آن گدازش نکبت محنت قطعه بنگر آنکه روی زمین فصل نوبهار + مانند نقش خانه مانی مزین است + وقت خزان ببرگ ریاحین چه بنگری +
منصف غنوی که لائق برباد دادنست و گفته اند که ممثل آب بارانست و ممثل الیه مال جهان و در وجه شبه مال دنیا با آب باران سخنان گفته اند و در کشف الاسرار
که تشبیه اموال دنیا و حظوظ آن بآب باران از آن روی است که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرو نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی روی نماید مال دنیا نیز بجهد
و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید قطعه رزق مقسوم است و از لوح قدر بگذرد هیچکس بالاش از آن حاصل نمیگردد بجهد +
هر چه می آید ز بیش و کم بدان خرسند باش + کانچه خواهی ز آسمان نازل نمیگردد بجهد + دیگر آنکه آب باران مادامیکه جاری بود بسمت پاکی و پاکیزگی موسوم
باشد اما چون در موضعی مکث نماید و مدتی یکجا بماند رنگ و بوی و طعم آن متغیر گشته مواد انتفاع از آن انقطاع یابد مال دنیا نیز اگر بسبب انفاق

جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در مثنوی فرموده **مثنوی**
مال چون آبست تا باشد روان + فیض‌ها یابند از ان اهل جهان + چند روزی چون کند یکجا درنگ + گنده و بیجا صلت تیره رنگ + و در عشیرات حمیدی
فرموده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرایش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد
و از حد اعتدال تجاوز نماید واسطهٔ خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا نیز بمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فوائد
آن بدور و نزدیک برسد اما چون روی بازدیاد نهد و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب معاصی و وسیلهٔ تفاخر بر ادانی و اقاصی شود + کلا ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی **بیت** توانگری که شدت سوی عجب و نخوت و ناز + خوش ست فقر که دارد هزار سوز و نیاز + و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد
لطافت و طراوت او بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت و شوکت او زیادت کند مال دنیا نیز چون بمصلح رسد صلاح او بیفزاید + نعم المال الصالح للرجل
الصالح + و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی بازدیاد نهد **مثنوی** زر محک امتحان آمد کزان + نقد حال هر کسی گردد عیان + چون کریمی را
بدست افتد زری + از زرش آسوده گردد کشوری + عام باشد کارسازیهای او + روح بخشند دلنوازیهای او + سفله گر راه یابد سوی گنج + خلق را از
وی نباشد غیر رنج + و گفته اند چون آب باران بر زمین قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد مال دنیا نیز بیکجا قرار ندارد و با یک کس آرام نگیرد
بلکه هر روز در دست دیگری باشد هر شب بایکی عقد مواصلت بندد نه عهد او را وفائی نه وفای او را بقائی **مثنوی** گنج امان نیست درین
خاکدان + مغز وفا نیست درین استخوان + کهنه سرائیست بصد جا گرو + کهنه و اندر گرو نو بنو + و در تیسیر فرموده که حق تعالی بندگان خود را از دنیا
بدنیا که محل آفاتست باز میخواند بسرای آخرت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافاتست چنانچه فرموده وَاللّٰهُ يَدْعُوٓا و خدای میخواند بندگان خود را
اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ بسوی سرای سلامت و آن بهشت ست یعنی میخواند بعملیکه موجب دخول بهشت بود و بهشت دار السلام بجهت آن گفت که تحیت
ملائکه بر اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام ست یا سلام نام حق سبحانه و تعالی باشد و اضافت بهشت بدان بجهت تعظیم جنان چون اضافت + بیتی
در آن طرح بیتی باشد برای تکریم آن در فصول آورده که حق سبحانه بنده را میخواند از سرای که اولش بکاست و اوسطش عناو آخرش فنا بسرای که
مبدأش عطا و میانه اش رضا و منتهایش بقاست **قطعه** اسیر عوا آمده آزادی زندانیان + زندانیان غمگین شده گوئی بزندان میکشی + شاهان سفیهان را
همه بند و زندان میکشند + تو آنچه و زندان شان سوی گلستان میکشی + همه را ببهشت میخواند وَيَهْدِيْ و راه مینماید مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد
اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بسوی راه راست که منتهی بدار السلام باشد و آن اسلام ست یا طریق سنت سید انام مولوی عزیز دعوت عام ست بدلالت
حضرت رسالت پناهی و هدایت خاص ست وابسته بتوفیق الهی شیخ الاسلام قدس سره فرموده که همه را میخواند اما تا کرا میرسد قبول نشانه **مصرع**
تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد + لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا مر آنکسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند الْحُسْنٰى مثوبه حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت
وَزِيَادَةٌ و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی به یکی و زیاده آنکه یکی بده دهد یا بیشتر یا حسنی مغفرت ست
و زیاده خشنودی حضرت حقست در مدارک آورده که زیاده محبت ست در قلوب عباد یا آنچه در دنیا عطا کند و در آخرت حساب ننماید و گفته اند سحابیست که بر اهل بهشت
مرور کند و هرچه خواهند بدیشان ببارد و جمهور محققان بر آنند که زیاده لقای حق تعالیست که بمحض کرم بهشتیان را بدان مکرم سازد وَلَا يَرْهَقُ و نپوشد
نگرداند وُجُوْهَهُمْ رویهای بهشتیان را قَتَرٌ گردی و غباری وَّلَا ذِلَّةٌ و نخواری و رسوائی یعنی اثر مذلت بر بشرهٔ ایشان نباشد اُولٰٓئِكَ
آن گروه محسنان اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ اهل بهشت اند هُمْ فِيْهَا ایشان در ان بهشت خٰلِدُوْنَ ۝ جاویداندگانند نه نعمت از ایشان زوال پذیرد
و نه دولت از ایشان انتقال نماید بخلاف زخارف دنیا و امتعهٔ غرور او که در صدد فنا و زوالست وَالَّذِيْنَ و پاداش آنانکه كَسَبُوا السَّيِّاٰتِ

کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست بمثل آن یعنی مانند سیئه که کرده اند نه زیادت بر آن و ترهقهم و بپوشد
ایشان را ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم نیست مر ایشانرا من الله از عذاب خدا من عاصم هیچ نگاهدارنده
یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد کانما اغشیت گویا که پوشیده شده است وجوههم رویهای ایشان قطعا من الیل بپاره های از شب
مظلما در حالتیکه تاریک بود یعنی سیاه گردد رویهای ایشان از غم و اندوه چون شب تیره اولئک آن گروه که کاسب سیئات اند یعنی مشرکان و منافقان
اصحب النار ملازمان دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش خلدون جاوید باشندگانند یعنی هرگز روی رهائی از عذاب نه بینند و یوم نحشرهم
و بترسید از آن روزی که حشر کنیم مشرکان بلکه جمیعا همه ایشان را ثم نقول پس گوئیم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آوردند مکانکم بایستید جای
خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده اید یعنی بتان تا به بینید که با شما چه میکنیم فزیلنا پس جدا کنیم بینهم میان کفار و معبودان
ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه بتانرا بسخن آرد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان
ایشان یعنی اصنام ما کنتم ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید + افرأیت من اتخذ الهه هواه + دیلمی آورده است
که کافران آغاز جدال نموده گویند نه چنین است بلکه شما را پرستش خود امر کرده اید بتان گویند فکفی بالله شهیدا پس بسنده است خدای گواه بیننا
و بینکم میان ما و شما ان کنا بدرستیکه بودیم ما عن عبادتکم از پرستش شما لغفلین هر آینه بیخبران زیرا که نمیدیدیم و نمی شنیدیم
و عقل و فهم نمیداشتیم هنالک در آن مقام تبلوا بیازماید یعنی بیابد و بچشد کل نفس هر نفسی ما اسلفت جزای آنچه از پیش فرستاده است
از اعمال یعنی نفع و ضرر آنرا معاینه بیند و ردوا و باز گردانیده شوند همه بنفسها الی الله بسوی ثواب و عقاب خدای مولیهم الحق خداوندان ایشان
بر حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و ضل عنهم و گم گردد از کافران ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان
بیزاری بنمایند قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران میباراند و الارض و از زمین که گیاه و حبوب بیرویاند
امن یملک السمع آیا کیست که خداوندی کند گوشها را و الابصار و دیدها را یعنی که تواند که سمع و بصر بیافریند و از آفتها نگاه دارد و من یخرج الحی
و کیست که بیرون آرد زنده را که حیوانست یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون آرد مرده را که نطفه است یا دانه من
الحی از زنده که حیوانست یا نبات و من یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیانرا و آسان کند دشواریهای مردمان را تعمیم است بعد از
تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون الله پس زود باشد که گویند در جواب
این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار بزرگترین حجتیست در بطلان طریق ایشان که اتخاذ اصنام است فقل پس بگو ای محمد مر ایشانرا که بعد از این
اقرار افلا تتقون آیا پس چرا نمی ترسید از عقوبت چنین خداوندی و بتانرا شریک او میسازید فذلکم الله پس آنکه او را این صفتها باشد الله است
ربکم الحق پروردگار شماست که ثابتست ربوبیت او و ثباتی که شک را در آن مدخل نبود فماذا پس چه چیز است شما را بعد الحق بعد از
راستی و بیان حق الا الضلل مگر گمراهی فانی تصرفون پس کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک کذلک همچنانکه ربوبیت حق را
سزاوار است حقت سزاوار شد کلمت ربک حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفتند از دائره صلاح و تمرد
ورزیدند در کفر خود انهم برای آنکه ایشان لا یؤمنون ایمان نمی آرند قل بگو هل من شرکائکم آیا هست از شریکان شما یعنی بتانیکه شرکت خدا
میپرستید من یبدؤا الخلق کسیکه آغاز کند یعنی بیافریند خلق را ثم یعیده پس اعاده کند یعنی زنده کند او را بعد از موت و چون کفار ابتدا را مقر و اعاده را
منکر بودند و از روی لجاج و عناد بدان اعتراف نمی نمودند حق سبحانه فرمود قل الله بگو ای محمد که خدای یبدؤا الخلق آغاز بیافریند خلق را

ضعف الخ

ثُمَّ يُعِيدُهُ پس زنده سازد تن بعد از فنا فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ ○ پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ بگو هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ آیا هست از بتان شما
که شریک نام نهاده اید مَنْ يَهْدِي کسی که راه نماید بارسال رسل وانزال کتب و توفیق نظر در دلائل قدرت یعنی نصب حجج و براهین کند تا راه یابند
إِلَى الْحَقِّ بسوی حق که دین اسلام است قُلِ اللّٰهُ بگو که خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ راه نماید خلق را بجانب حق أَفَمَنْ يَهْدِي آیا هر که راه نماید
إِلَى الْحَقِّ بسوی حق أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس که راه نیابد بخود إِلَّا أَنْ يُهْدٰى مگر آنکه راه نمایند او را
در تفسیر اهدی آورده است که بت پرستان بتان را بر چهارپایان می بستند و از جای بجای نقل میکردند پس حق سبحانه فرمود کی برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسیکه تو او را
راه نمائی فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را و چه بوده است شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ ○ چگونه حکم میکنید که برابری میدهید کسی که شما بوی محتاجید با کسی که او بشما
محتاج است و یکسان میشمارید عاجز و قادر را حکیم فرموده **نظم** عجز و قدرت که هر دو ضد انند + عقل کی گویدت که یکسانند + عجز بر خلق میرساند
پوست + قادر بر کمال حضرت اوست + وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمی کنند أَكْثَرُهُمْ بیشتری از کفار یعنی رؤسای ایشان در معتقدات خود إِلَّا ظَنًّا
مگر گمانی را که مستند است بخیالات واهیه و قیاسات فاسده چون قیاس غائب بر شاهد و خالق بر مخلوق إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند هیچ کسی را
مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نتواند بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشانرا شفاعت خواهند کرد حق سبحانه
فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب حق شَيْئًا چیزی إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا يَفْعَلُونَ ○ بانچه ایشان
میکنند از متابعت بتان بگمان و اعراض از حجت و برهان وَمَا كَانَ و نیست و نشاید هٰذَا الْقُرْآنُ این قرآن با وجود دلائل اعجاز أَنْ يُفْتَرٰى آنکه
بربافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی سزا نیست که این سخن مفتری البشر بود وَلٰكِنْ و لیکن فرستاد خدای تعالی از تَصْدِيقَ الَّذِي
برای تصدیق آنچه بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب متقدمه یعنی با وجود اعجاز گواه کتب منزله نیز هست وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و برای بیان آنچه
برشما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ نیست شکی در و و نشاید که باشد چه آن منزلست مِنْ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ○ از پروردگار عالمیان
اما کفار باین نمیگروند أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند افْتَرٰىهُ بربافته است این کلام را محمد از خود قُلْ بگو اگر این سخن را از خود برمی توان بافت
فَأْتُوا پس بیارید شما و بربافید بِسُورَةٍ مِثْلِهِ سوره مانند او در بلاغت و فصاحت چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد دورانید و اگر بخود
شما معارضه نمی توانید کرد استعانت نمائید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود بتان را در اتیان سوره بمثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید
که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تا شما را مددگاری کنند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِينَ ○ اگر هستید راست گویان
که محمد از خود میسازد کلام قرآن یک سوره بیاورید بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کردند و نگرویدند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بآن چیزی که فرا نرسیده اند بِعِلْمِهِ
بدانش آن یعنی مسارعت نمودند در تکذیب آنچه در نیافتند آنرا مراد آنست که بعد از سماع قرآن و قبل از تدبر در آیات آن بتکذیب و انکار مشغول شدند
وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامد بدیشان یعنی منکشف نگشت برایشان تَأْوِيلُهُ یعنی و حقیقت قرآن و ذهن ایشان باسرار و دقائق آن نرسید
یا تکذیب کردند آنچه نه دانستند در قرآن از ذکر بعث و جزا و وعید عقوبت و نیامد بدیشان آنچه از عذاب وعده کرده بودند و هر آینه خواهد آمد و بعد از
وقوع آن جز ندامت حاصل نخواهند داشت و آن ندامت نفع نخواهد کرد **فرد** پس از مردن پشیمان گردی اما + پشیمانی ترا سودی ندارد + كَذٰلِكَ
همچنین تکذیب که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اینها فَانْظُرْ پس بنگر و ببین كَيْفَ
كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الظّٰلِمِينَ ○ انتهای کار ستمکاران و مکذبان و اینها نیز مثل آنها معذب خواهند شد درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه و
و تهدید اهل کفر و ضلالت مندرج است وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی باشد که بگرود بقرآن و تصدیق میکند

ع ۱۰

در نفس خود میدانند که حق است ولیکن از روی عناد اظهار نمیکنند وَمِنْهُمْ مَّنْ لَّا يُؤْمِنُ بِهٖ و از ایشان کسی هست که نگرود بآن از فرط جهل و غایت نادانی
وَرَبُّكَ اَعْلَمُ و پروردگار تو داناترست بِالْمُفْسِدِيْنَ ۝ به تباه کاران یعنی معاندان که مصرانند بر تکذیب و گفته اند معنی آیت اینست که بعضی از قوم تو
ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کنند و برخی آن باشند که ازین سعادت محروم مانده بر شقاوت کفر بمیرند وَاِنْ كَذَّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بر آن
اصرار نمایند و تو از اجابت ایشان ناامید شوی فَقُلْ پس بگو لِّيْ عَمَلِيْ مراست جزای کردار من وَلَكُمْ و شما راست عَمَلُكُمْ پاداش عمل شما
اَنْتُمْ بَرِيْٓـُٔوْنَ شما بیزارید یعنی ذمه شما بریست مِمَّآ اَعْمَلُ از آنچه من میکنم شما را بعمل من مواخذه نخواهد کرد وَاَنَا بَرِيْٓءٌ و من بیزارم مِّمَّا
تَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه شما میکنید یعنی ماخوذ بعمل شما نخواهم شد نزد بعضی از علما این آیت بآیة السیف منسوخست وَمِنْهُمْ و از ایشان یعنی از کفار
و در زاد المسیر گوید از یهود مَّنْ يَّسْتَمِعُوْنَ کسان هستند که گوش فرا میدارند اِلَيْكَ بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و احکام شرع
می آموزانی تا استهزا کنند بآن اَفَاَنْتَ آیا تو تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را استفهام بمعنی نفیست یعنی بر اسماع ایشان قادر نیستی وَلَوْ كَانُوْا
و اگرچه هستند با وجود کری لَا يَعْقِلُوْنَ ۝ در نمی یابند یعنی با صمم ایشان عدم تعقل انضمام یافته مراد آنست که اصم عاقل بطریقه تفرس از طنین صوتی که
بصماخ او رسد استدلال بر چیزی میتواند کرد چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد پیداست که حال بچه منوال بود وَمِنْهُمْ و از ایشان مَّنْ يَّنْظُرُ کسی باشد که
نظر کند اِلَيْكَ بسوی تو و دلائل نبوت و نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان فرا نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده اَفَاَنْتَ
آیا تو تَهْدِي الْعُمْيَ راه نمائی کوران را یعنی قادر نیستی بر هدایت ایشان وَلَوْ كَانُوْا و اگرچه هستند که با وجود عدم بصر لَا يُبْصِرُوْنَ ۝ نمی بینند
بدیده بصیرت یعنی مقصود از دیدن بچشم سر مشاهده دلائل اعتبارست بچشم سر و ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند و نمی بینند چه عمی و جهالت ایشان
جمع شده و ممکن هست که اعمی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که اعمی احمق از ادراک آن محروم است اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا ظلم نکند بر مردمان هیچ چیز یعنی
سلب نکند حواس و عقول ایشان را وَّلٰكِنَّ النَّاسَ و لیکن مردمان اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ۝ ستم کنند بر نفسهای خود و حس و عقل که آله ادراک آیات قدرتست در ملاهی استعمال نمایند
و منافع و فوائد آن مدرکات از ایشان فائت گردد نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست + گوش از پی شنیدن اخبار حکمتست + هر که حق نه بیند و
حق نشنود کسی + کور و کرست و بلکه از آن هم تر بسی + وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حفص بغیبت میخواند یعنی خدای جمع میکند کافران را
و از هول آن روز مدت بودن در دنیا و در قبر مر ایشان را کوتاه نماید کَاَنْ لَّمْ يَلْبَثُوْٓا گویا درنگ نکرده اند اِلَّا سَاعَةً مگر زمانی اندک مِّنَ النَّهَارِ از روز
در تفسیر امام زاهدی آورده که معتزله در نفی عذاب قبر بدین آیت استدلال نموده گویند که اگر کفار در قبر معذب بودندی مدتی بدین درازی ایشان را ساعتی
ننمودی و جواب میگویند که این صورت بسبب صعوبت اهوال و شدت احوال قیامت ست که مدتی عذاب قبر در جنب آن یک ساعت نماید و چون
از قبر برانگیخته شوند يَتَعَارَفُوْنَ بَيْنَهُمْ آشنائی دهند میان یکدیگر یعنی همه بشناسند گویا که زمان مفارقت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس
از آن بسبب تواتر اهوال قیامت آن آشنائی و تعارف انقطاع یابد و از یکدیگر فراموش کنند قَدْ خَسِرَ الَّذِيْنَ بتحقیق زیان کردند در حظوظ خیرات
آنانکه كَذَّبُوْا بِلِقَآءِ اللّٰهِ تکذیب کردند مر لقای خدای را یعنی بعث و جزا را منکر شدند وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِيْنَ ۝ و نبودند راه یافتگان وَاِمَّا نُرِيَنَّكَ
و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِيْ بعضی از آنچه نَعِدُهُمْ وعده دادیم کفار را از عذاب آن هلاکتی جمع از ایشان بود در روز بدر اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا متوفی سازیم
ترا قبل از اراءت آن بتو بدانکه آن حق ست و واقع خواهد شد یعنی اگر انتقام نکشیم از ایشان در دنیا و تو نه بینی فَاِلَيْنَا پس بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ
بازگشت ایشان و ترا در آخرت نمائیم عذاب ایشان ثُمَّ اللّٰهُ پس خدای بعد از اراءت آن یا پس از توفی تو شَهِيْدٌ گواه هست عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ ۝
بر آنچه ایشان میکنند و فرا خور عمل جزا خواهند یافت وَلِكُلِّ اُمَّةٍ و مر هر گروهی را از امم ماضیه رَّسُوْلٌ فرستاده بود که ایشان را بحق دعوت فرمود

فَاِذَا جَآءَ پس چون آمد بدیشان رَسُوْلُهُمْ رسولی که مبعوث بود بدیشان و تکذیب وی کردند قُضِیَ بَیْنَهُمْ حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بِالْقِسْطِ
براستی یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ○ و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی ثواب رسول کم نکنند و در عذاب
مکذبان بزیادت از استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت «و اما نرینک» الآیه کفار که استعجال عذاب موعود نمودند این آیت آمد که وَیَقُوْلُوْنَ
و میگویند کفار از روی استبعاد و استهزا مَتٰی هٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این موعود به چه زمان فرود می آید اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید شما
راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است و مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قُلْ لَّآ اَمْلِكُ بگو مالک نمیشوم لِنَفْسِیْ برای نفس خود
ضَرًّا زیانی را وَّلَا نَفْعًا و نه سودی را یعنی قادر نیستم بر دفع ضرری و جر نفعی برای خود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خواهد خدای پس چگونه استعجال کنم
در طلب ضرری برای شما و نزول عذاب و عقوبت بر شما لِکُلِّ اُمَّةٍ مر هر گروهی را اَجَلٌ وقتیست که برای هلاک ایشان اِذَا جَآءَ چون بیاید
اَجَلُهُمْ وقت عذاب ایشان فَلَا یَسْتَاْخِرُوْنَ پس واپس نمانند از اجل خود سَاعَةً اندک زمانی وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ ○ و پیشی نگیرند بدان
تهدید مشرکانست بآنکه ساعت بساعت عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب در روزگار شما رسد و بعد از حلول عقوبت اظهار حسرت و
ندامت سود ندارد **فرد** تدبیر خود امروز کن ای خواجه که فردا ÷ هر چند که فریاد کنی سود ندارد ÷ قُلْ بگو ای محمد اَرَءَیْتُمْ آیا دیدید و دانستید شما یعنی خبر دهید
مرا اِنْ اَتٰکُمْ اگر بیاید بشما عَذَابُهٗ عذاب خدای که بنزول آن تعجیل میکنید بَیَاتًا بوقت مشغولی شما بخواب یعنی شب اَوْ نَهَارًا یا در روز
که زمان اشتغال شما بطلب معیشت است هر آینه پشیمان شوید از استعجال پس چون حال برین منوالست مَّاذَا چه چیز را یَسْتَعْجِلُ میشتابی میکنند
مِنْهُ از عذاب یعنی کدام نوع را از عذاب می طلبند الْمُجْرِمُوْنَ ○ گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب نا ملایم است و در تبیان
آورده که چون این آیت نازل شد کفار گفتند باور نمیداریم عذاب را و تعجیل میکنیم پس اگر بما فرود آید بآن ایمان آریم آیت آمد که اَثُمَّ آیا بعد از استعجال
اِذَا مَا وَقَعَ چون واقع شود عذاب و معاینه ببینید اٰمَنْتُمْ بِهٖ ایمان آورید بوی پس بگویند ایشان را آٰلْـٰٔنَ آیا اکنون ایمان می آورید
وَقَدْ کُنْتُمْ و بدرستیکه بودید شما که از روی استهزا و تکذیب بِهٖ بعذاب یعنی بنزول آن تَسْتَعْجِلُوْنَ ○ شتاب می نمودید ثُمَّ قِیْلَ
پس گفته شود بعد از نزول عذاب لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان باس مقبول نیست ذُوْقُوْا بچشید
عَذَابَ الْخُلْدِ عذاب جاودانی را که الم آن بر دوام بود هَلْ تُجْزَوْنَ آیا جزا داده میشوید یعنی جزا نمی دهند شما را اِلَّا بِمَا کُنْتُمْ مگر بآنچه
بودید که همه عمر تَکْسِبُوْنَ ○ کسب می کردید از کفر و عصیان آورده اند که حی بن اخطب از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت به تجارت بمکه رفته بود
چون بحرم رسید و طنطنه دعوت حضرت رسالت پناه شنید بمجلس شریف ایشان آمد و بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد ÷ اجاد انت ام هازل ÷ این دعوت
که میکنی بجد است یا بهزل این کلام که میخوانی براستی است یا ببازی حق سبحانه آیت فرستاد که وَیَسْتَنْۢبِـُٔوْنَكَ و خبر می پرسند از تو در باب قرآن
و ادعای نبوت اَحَقٌّ هُوَ آیا حق و راست است این گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نه
جواب آمد قُلْ اِیْ وَرَبِّیْٓ بگو ای محمد آری بحق پروردگار من اِنَّهٗ لَحَقٌّ بدرستیکه دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حق است
و راست و درست وَمَآ اَنْتُمْ و نیستید شما بِمُعْجِزِیْنَ ○ عاجز کنندگان خدای را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی
از خویش باز نتوانید داشت وَلَوْ اَنَّ و اگر باشد لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافری را باشد مَا فِی الْاَرْضِ
آنچه در زمین است از مال و متاع لَافْتَدَتْ بِهٖ هر آینه فدا دهد بآنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ و بپوشند پشیمانی خود را از یاران و
هواداران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شنوند یا آنکه مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر نباشند و در تاج التفاسیر آورده که در یابند

وقف النبی علیه السلام ۱۲ منزل

وقف النبی ۵ ع ۱۳ علیه السلام

نصف القرآن

غم حسرت وندامت را در درونهای خویش وگفته اند اسروا بمعنی اظهار ست واین از لغات متضاده باشد مضمونش آنکه مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود
لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ ؕ آنهنگام که ببینند عذاب را وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وحکم کرده شود میان مومنان وکافران یا رؤسا واتباع یا ظالمان ومظلومان بِالْقِسْطِ
بداد وراستی وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ○ وایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب وافزونی عقاب اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید آنکه بدرستی که مر خدایراست مَا فِی السَّمٰوٰتِ
انچه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ ؕ وانچه در زمین ست پس بفدای کافران احتیاج ندارد وبر ایصال ثواب وعقاب قادرست اَلَآ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدانید
آنکه وعدهٔ خدای در مثوبت وعقوبت حَقٌّ راستست ودران خلاف ممکن نیست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر اهل کفر وظلم لَا یَعْلَمُوْنَ ○
نمیدانند بجهت آنکه بدنیا مغرور اند واز شناختن عقبی دور **مثنوی** مانده در تنگنای این مجلس ✦ غیر دنیا ندیده دیدهٔ حس ✦ چشم دل کو که پردها بدرد ✦ جانب
ملک آخرت نگرد ✦ مرغ کو در قفس زبون باشد ✦ چه شناسد که باغ چون باشد ✦ هُوَ یُحْیٖ اوست که زنده گرداند وَیُمِیْتُ ومیراند وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ○
وبسوی او بازگردانیده خواهید شد بمرگ یا بعث یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان ندا عامست قَدْ جَآءَتْكُمْ بدرستیکه آمد بشما مَّوْعِظَةٌ پندی مِّنْ رَّبِّكُمْ
از پروردگار شما وَشِفَآءٌ وشفائی ودوائی لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ ؕ مر آنچیزی را که در دلهاست از امراض جهالت وغوایت وَهُدًى وراهنمونی بسوی حق
وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ○ ومهربانی مر گرویدگان را یعنی قرآن که نازل شده برای مردمان کتابیست جامع چه مواعظ او که بمحاسن اعمال ترغیب می کند واز
مقابح افعال تنفیر مینماید مشتمل ست بر حکمت عملی ومعانی او که از امراض شکوک وشبهات واسقام عقائد فاسده باز میرهاند ومنطوی بر حکمت نظری وهر آینه
چنین کلامی عین هدایت ومحض رحمت خواهد بود **رباعی** زهی کلام تو محض هدایت وحکمت ✦ زهی پیام تو عین عنایت ورحمت ✦ کشد کمند
کلام تو اهل عرفان را ✦ ز شورزار خساست بگلشن همت ✦ وگفته اند قرآن موعظهٔ نفوس ست وشفای صدور وهدای ارواح ورحمت اسرار یا موعظ است
مر عوام را وشفاست مر خواص را وهداست مر اخص خواص را ورحمت از برای همه که بدان رحمت هر یک بمرتبهٔ خود رسیده اند قُلْ بگوای محمد شادی کنید بِفَضْلِ اللّٰهِ
بفضل خدای که قرآنست وَبِرَحْمَتِهٖ وبرحمت او که دین اسلامست وگفته اند فضل قرآن ست ورحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید
یا رحمت حضرت رسالت پناه است یا فضل توفیق ست ورحمت عصمت ودر حقائق سلمی قدس سره آمده که فضل معرفت ست ورحمت
توفیق دریافت آن ودر عین المعانی آورده که فضل نعم ظاهره است ورحمت نعم باطنه یا فضل وصول جنانست ورحمت نجات از نیران یا فضل کشف غطاست
ورحمت شهود لقا صاحب کشف الاسرار فرموده که از روی اشارت میگوید که ای بندهٔ من بفضل ورحمت من اعتماد کن نه بر طاعت وخدمت خود که اعتماد
نیست جز بر فضل من وآسایش نیست جز برحمت من وهر کس را سرمایهٔ است سرمایهٔ مومنان فضل من وهر کسی را خزانهٔ ایست وخزانهٔ مومنان رحمت من **بیت**
گر شاه را خزانه نهادن بود هوس ✦ درویش را خزانه همین لطف دوست بس ✦ بعضی بر آنند که معنی آیت اینست که بفضل ورحمت من فرود آمده مواعظه وشفا
فَبِذٰلِكَ پس بدین که فرود آمد فَلْیَفْرَحُوْا باید که شاد شوند مومنان برای آنکه هُوَ خَیْرٌ او بهترست مِّمَّا یَجْمَعُوْنَ ○ از انچه جمع میکنند
کافران از حطام دنیا که در معرض زوال وفناست قُلْ بگو مشرکان عرب را اَرَءَیْتُمْ خبر دهید مرا مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ انچه فرستاد خدای لَكُمْ برای شما
مِّنْ رِّزْقٍ از روزی یعنی چهارپا یا نانی که خوردن آن حلالست فَجَعَلْتُمْ پس شما ساختید ونام نهادید مِّنْهُ از ان روزی که حَرَامًا وَّحَلٰلًا ؕ
حرامی وحلالی یعنی بعضی را که از ان گفتید حلالست وبعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره وسائبه ومانند آن وبعضی را گفتید که بر جمعی حلال وبر جمعی
حرام چه گفتید ✦ ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا ومحرم علی ازواجنا ✦ قُلْ بگو آٰللّٰهُ اَذِنَ لَكُمْ آیا خدای دستوری داد شما را در تحریم وتحلیل اَمْ عَلَی
اللّٰهِ یا بر خدای تَفْتَرُوْنَ ○ افترا میکنید وَمَا ظَنُّ الَّذِیْنَ وچیست گمان آنها که یَفْتَرُوْنَ بر بندند عَلَی اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را در تحلیل حرام وتحریم حلال یعنی چه گمان میبرند که خدای با ایشان چه کند یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ؕ روز رستخیز که روز مکافاتست درین ابهام تهدیدی

بزرگ

بزرگ و وعیدی عظیم ست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَذُوْ فَضْلٍ هرآینه خداوند رحمتست عَلَی النَّاسِ بر مردمان بانزال کتب بر ایشان
وارسال رسل بدیشان وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا یَشْكُرُوْنَ ۝ سپاسداری نمیکنند این نعمت را وَمَا تَكُوْنُ و نباشی تو ای محمد
فِیْ شَاْنٍ در هیچ کاری از کارهای خود وَّمَا تَتْلُوْا مِنْهُ و نخوانی هیچ آیتی و سورتی از آنچه فرستاد خدای مِنْ قُرْاٰنٍ از قرآن وَّلَا تَعْمَلُوْنَ
و نکنید شما ای آدمیان مِنْ عَمَلٍ هیچ کاری از کارها اِلَّا مگر آنکه كُنَّا هستیم ما عَلَیْكُمْ بر شما شُهُوْدًا گواه یا نگاهبان اِذْ تُفِیْضُوْنَ آن وقت که خوض
میکنید و در می آئید فِیْهِ در آن کار وَمَا یَعْزُبُ و پوشیده نمیشود عَنْ رَّبِّكَ از علم پروردگار تو مِنْ مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خردی یا مقدار
هبائی فِی الْاَرْضِ در زمین وَلَا فِی السَّمَآءِ و نه در آسمان وَلَآ اَصْغَرَ و نه خردتر مِنْ ذٰلِكَ از آن وَلَآ اَكْبَرَ و نه بزرگتر از آن اِلَّا فِیْ كِتٰبٍ
مُّبِیْنٍ ۝ مگر آنکه مکتوبست در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ مضمون آیت آنست که هیچ فعلی و قولی بر حق سبحانه پوشیده نیست و مکافات اقوال و افعال مناسب آن حکم
خواهد فرمود و بسبب تضمن این کلام وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید بود مشرکان را بغایت عقوبت بلکه مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید
اَلَآ اِنَّ بدانید بدرستیکه اَوْلِیَآءَ اللّٰهِ دوستان خدای لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ هیچ ترسی نیست بر ایشان از رسیدن مکروه و شدائد وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝
و نیستند ایشان که اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که لقای ایشان موجب یاد کردن خدای باشد
و در بحر الحقائق آورده که مراد از اولیاء الله آنانند که اعدای نفوس خود باشند و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه می کند که عنوان شریعت اند
و برهان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته است و باطن ایشان بانوار فقر پیراسته **مثنوی** رخش در میدان ازل تاخته + گوی بچوگان ابد باخته +
معتکفان حرم کبریا + شسته دل از صورت کبر و ریا + راه نوردان شکسته قدم + راز گشایان فروبسته دم + گفته اند اولیاء الله جماعتی باشند که بایکدیگر دوستی
از برای خدا کنند و مؤید این قول همین کلام است که + وجبت محبتی للمتحابین فی + واین قوم را خوف نیست در مواقف عظام و اندوهگین نشوند از اهوال یوم القیام
نزد بعضی اولیا مومنان پرهیزگار اند بدلیل آنکه حق سبحانه در صفت ایشان میگوید که اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اولیا آنانند که گرویده اند + بما جاء من عند الله +
وَكَانُوْا یَتَّقُوْنَ ۝ و هستند که پرهیزگاری کنند + عما حرم الله + لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشانراست مژدگانی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا یعنی
بشارتیکه از زبان پیغمبر در باب ایشان گذشته و بقول جمعی مراد رویای صالحه است که مومن بیند یا برای مومن بینند و آنرا مبشرات گویند یا بشارت ملائکه
مر ایشانرا در وقت نزع و در تبیان گوید بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت بیند پیش از مرگ و در مدارک آورده که بشری محبت مردمانست با ایشان
و نام نیکو وَفِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشانرا مژده است در آن سرای و آن سلام ملائکه باشد بر ایشان سلمی فرموده که بشارت دنیا وعده لقاست و مژده
آخرت تحقیق آن وعده حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ولی را دو بشارتست در دنیا شناخت و در عقبی نواخت این سرا سرور مجاهده در آن سرای
نور مشاهده اینجا صفا و وفا آنجا رضا و لقا **شعر** از نعمت این جهان ثنای تو بس ست + وز دولت آن جهان لقای تو بس ست + لَا تَبْدِیْلَ نیست
بدل کردن لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ مر سخنان خدای را یعنی در وعده او خلاف نیست ذٰلِكَ آن تبشیر موعود به هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۝ آنست رستگاری
بزرگ که هیچکس در نیابد و عقل هیچ زیرک بکنه آن نرسد وَلَا یَحْزُنْكَ و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قَوْلُهُمْ گفتار کفار
در اشراک ربوبیت و تکذیب نبوت و مشاورت بر قتل تو یا سخنانی که در خور داشت تو می گویند **بیت** بانگ سگ از حدیث بدگویان +
قرص مه را ز بانگ سگ چه زیان + اِنَّ الْعِزَّةَ بدرستیکه غلبه لِلّٰهِ جَمِیْعًا همه مر خدای راست و تبع اعزیز خواهد گردانید و ترا یاری خواهد داد
هُوَ السَّمِیْعُ اوست شنوا مر اقوال ایشانرا هرچه بجد و هزل میگویند الْعَلِیْمُ ۝ دانا باحوال ایشان و هر عزیمت و نیت که دارند و فراخور آن ایشانرا
جزا خواهد داد اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ بدانید که بتحقیق مر خدایراست مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و هر که در زمین ست

ع٧

وقف لازم

از جن و انس چون اینها که اشراف ممکناتند همه از آن او باشند در رقیت و عبودیت پس هیچکس از ایشان نرسد که دعوی شرکت کند در ربوبیت فچون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در ربوبیت نباشد پس جمادات اشریک حق ساختن غایت جهالت و نهایت ضلالت ست وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ وچه چیز را متابعت میکنند آنانکه میخوانند و می پرستند مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ بجز خدای شریکانرا یا متابعت نمی کنند آنان که جز خدای را می پرستند و مخلوق حق را شریک حق تعالی میسازند زیرا که شرکت در ربوبیت محالست بلکه إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمی کنند در عبادت شرکا إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان را که بهتان گمان شرکت حق برده اند وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ○ و نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و بعد از نفی شرکت تنبیه میکند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده بدانند که استحقاق عبادت او راست و پس چنانکه میگوید هُوَ الَّذِي او ست آنکسیکه بقدرت کامله جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ ساخت برای شما شب تیره لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا بیارامید دران و از تعب در روز برآسائید وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و گردانید روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمائید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت ایشان لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ○ مر گروهی را که بشنوند قرآنرا بگوش هوش و در ان تدبر و تفکر نمایند قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ و گفتند جمعی از بنی مدلج که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت سُبْحَانَهُ پاکست حق تعالی از گرفتن فرزند هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز ست از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا بدو قوت گیرد یا فقیری تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی تا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیری گمنام تا بولد نامی و رسمی پیدا کند و بعد از وی وارث امور او باشد و مجموع اینها علامت احتیاجست پس کسیکه غنی مطلق باشد هر آینه اتخاذ ولد از و منفی بود دیگر گوئیم که ولد بعضی از والد ست پس این صورت مستدعی صورت ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن ست و هر ممکن محتاج بغیر و واجب الوجود غنی مطلق ست پس احتیاج را بدو راه نباشد فرد بود و کمال غنا از صفات ذاتی او و کسیکه هست غنی کی بود و بکس محتاج و اشارت ببیان غنای حق اینست که لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست از روی مالکیت انچه در آسمانهاست از نفائس علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین هست از بدائع سفلیات إِنْ عِندَكُم نیست نزدیک شما ای مشرکان مِّن سُلْطَانٍ از هیچ حجتی و برهانی بِهَٰذَا باینکه خدای فرزند فرا میگیرد أَتَقُولُونَ آیا میگوئید عَلَى اللَّهِ بر خدای بدروغ و افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ ○ انچه نمیدانید قُلْ بگوی ای محمد إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ را باتخاذ ولد و اضافت شریک بوی لَا يُفْلِحُونَ ○ رستگاری نیابند یعنی از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند مَتَاعٌ و مر ایشانراست برخورداری اندک فِي الدُّنْيَا در دنیا یعنی دو سه روزه مهلت از ندوسهل فرصتی را بگذرانند و بگذارند ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ پس بسوی ما باشد بازگشت ایشان ثُمَّ نُذِيقُهُمُ پس بچشانیم ایشانرا الْعَذَابَ الشَّدِيدَ عذابی سخت یعنی دائم و بی انقطاع بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بکتاب و پیغمبر يَكْفُرُونَ ○ کافر میشدند وَاتْلُ و بخوان عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه نَبَأَ نُوحٍ خبر نوح پیغمبر إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را یعنی آنها که شرک بودند يَا قَوْمِ ای قوم من إِن كَانَ كَبُرَ اگر هست که بزرگ شده گران گشته عَلَيْكُم بر شما مَّقَامِي اقامت من یا قیام من بدعوت نص کلام ربانی مبنی ست از انکه حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را بخدای تعالی دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را تحمل فرمود و چون جفای قوم بغایت رسید و گفت ای قوم اگر بر شما شاق میگذرد مکث من در میان شما وَتَذْكِيرِي و پند دادن من مر شما را بِآيَاتِ اللَّهِ بعلامتهای روشن بر وحدانیت حق و تصدیق نا نموده مرا میرنجانید فَعَلَى اللَّهِ پس بر خدای تَوَكَّلْتُ توکل کردم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا فَأَجْمِعُوا پس گرد آرید و محکم سازید أَمْرَكُمْ کار خود را یعنی عزیمت کنید بران یا جمع کنید خداوندان امور را مراد امرا و روسای قوم اند وَشُرَكَاءَكُمْ و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید ملخص سخن آنکه شما هم

ثلثة ع ۱۰
وقف لازم ۹

بقصد من اتفاق کنید ثُمَّ لَا یَکُنْ پس باید که نباشد اَمْرُکُمْ کار شما در قصد من عَلَیْکُمْ غُمَّةً بر شما پوشیده یعنی بظاهر متوجه من شوید ثُمَّ اقْضُوْٓا اِلَیَّ پس ادا کنید بمن آنچه میخواهید یعنی بکنید از مکاره آنچه ارادهٔ شماست وَلَا تُنْظِرُوْنِ ○ و مرا مهلت مدهید تا خلاص یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیلست بر آنکه نوح ع در مقام توکل ثابت قدم بوده و وثوق تمام بنصرت ملک علام داشته و میخواسته که امت او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و وی فرمود فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید فَمَا سَاَلْتُکُمْ پس من نخواستم از شما برادای رسالت خود مِّنْ اَجْرٍ هیچ مزدی که با اعراض شما از من فوت شده باشد اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من برادای دعوت اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر بر خدای و او مرا بدان ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید وَاُمِرْتُ و فرموده شده ام اَنْ اَکُوْنَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ○ از گردن نهادگان مر حکم خدای را پس خلاف امر نکنم و اجر رسالت از غیر حق نجویم فَکَذَّبُوْهُ پس دروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از الزام حجت فرستادیم برایشان طوفان فَنَجَّیْنٰهُ پس با نجات دادیم نوح ع را از غرق شدن وَمَنْ مَّعَهٗ و آنانرا که با وی بودند فِی الْفُلْکِ در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند از ذکور و اناث وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم اهل کشتی را خَلٰٓئِفَ باشندگان در زمین از پس هلاک شدگان وَاَغْرَقْنَا الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا و غرق کردیم بطوفان آنانرا که تکذیب کردند بِاٰیٰتِنَا ج آیتهای ما را که با نوح ع بود یعنی معجزات او فَانْظُرْ پس درنگر ای نگرنده بدیدهٔ عبرت و به بین کَیْفَ کَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِیْنَ ○ عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح ع درین آیت هم تسلیهٔ حضرت رسالت پناه ع و هم تهدید اهل کفر و ضلالت ست ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس نوح ع رُسُلًا فرستادگان اِلٰی قَوْمِهِمْ بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود ع را بقوم عاد و صالح ع را بقوم ثمود و ابراهیم ع را بقوم بابل و شعیب ع را باصحاب ایکه و اهل مدین فَجَآءُوْهُمْ پس آمدند رسولان من بامتان خود بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزهای روشن و دلیلهای واضح فَمَا کَانُوْا لِیُؤْمِنُوْا پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده برایشان بِمَا کَذَّبُوْا بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند به بدان مِنْ قَبْلُ و پیش از بعث رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت و بعد از بعثت بر همان وتیره سلوک نموده بودند یا ایمان نیاوردند بانچیزی که تکذیب آن کرده بودند پیش ازین یعنی در روز میثاق کَذٰلِکَ مثل این مهری که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم نَطْبَعُ مهر مینهیم عَلٰی قُلُوْبِ الْمُعْتَدِیْنَ ○ بر دلهای از حد درگذرندگان بر تکذیب یعنی مکذبان قریش و اضراب ایشان ازین امت ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانگیختیم مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس این پیغمبران مُّوْسٰی وَهٰرُوْنَ موسی بن عمران و برادر او هارون ع را اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی ولید بن مصعب بن قابوس که فرعون آن زمان بود وَمَلَا۟ئِهٖ و اشراف قوم او بِاٰیٰتِنَا با آیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا فَاسْتَکْبَرُوْا پس گردن کشی کردند از قبول آن و متابعت ننمودند وَکَانُوْا و بودند ایشان قَوْمًا مُّجْرِمِیْنَ ○ گروهی جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تفاوت بآیات کبریا فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما یعنی موسی بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و معجزه برایشان بنمود قَالُوْٓا گفتند از فرط عناد و تمرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه تو آورده و معجزه نام کرده لَسِحْرٌ مُّبِیْنٌ ○ هر آینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوْسٰٓی گفت موسی مر قایلان این قول را اَتَقُوْلُوْنَ آیا میگوئید شما لِلْحَقِّ مر سخن راست و معجزهٔ روشن را لَمَّا جَآءَکُمْ آنهنگام که بشما آمد که این سحرست اَسِحْرٌ هٰذَا آیا سحرست این که من بشما نمودم استفهام ست بطریق انکار یعنی این جادوئی نیست وَلَا یُفْلِحُ السّٰحِرُوْنَ ○ و فیروزی نیابند ساحران و بمراد نرسند قَالُوْٓا گفتند اشراف قوم فرعون موسی ع را

اَجِئْتَنَا آیا آمدی تو بما لِتَلْفِتَنَا تا بگردانی ما را عَمَّا وَجَدْنَا از آنچه یافته ایم عَلَیْهِ بران چیز آبَآءَنَا پدران خود را مراد عبادت فرعونست یعنی آمده تا ما را از پرستش فرعون باز داری وَتَکُونَ وباشد لَکُمَا الْکِبْرِیَآءُ مر شما هر دو برا کبریا بادشاهی فِی الْاَرْضِ در زمین مصر وَمَا نَحْنُ لَکُمَا و نیستیم ما مر شما هر دو را بِمُؤْمِنِیْنَ ○ از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود ائْتُوْنِیْ بِکُلِّ سٰحِرٍ بیارید بمن هر ساحری عَلِیْمٍ ○ دانا در فن خود تا معارضه کند با موسی پس سحره را جمع کردند بر وجهیکه در سورۂ اعراف گذشت و بمواعید کلیه مستظهر ساخته روز موعود بموضعی معلوم آوردند فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابلهٔ موسی ع قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰٓی گفت مر ایشانرا موسی ع اَلْقُوْا بیفگنید مَآ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ○ انچه شما افگنندگانید مر آنرا از رسنها و عصاها فَلَمَّآ اَلْقَوْا پس چون بیفگندند جادوان حبال و عصای خود را و بسبب حرارت هوای بحرکت آمده در چشم مردم بشکل مار نمود قَالَ مُوْسٰی گفت موسی ع مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ انچه آورده اید شما جادو میست نه انچه من آورده ام و فرعونیان آنرا سحر میگویند اِنَّ اللّٰهَ سَیُبْطِلُهٗ بدرستیکه خدای زود باشد که تباه گرداند سحر شما را و ناچیز سازد وَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُصْلِحُ بدرستیکه خدای بصلاح نیارد و تقویت نکند عَمَلَ الْمُفْسِدِیْنَ ○ کار تباه کاران او وَیُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ و ثابت گرداند خدای و از پیش برد حق را یعنی انچه من آورده ام از احکام آلهی بِکَلِمٰتِهٖ بسخنان خویش یعنی بحکم و قضای خود یا بوعدهٔ نصرت و غلبه که بامن فرموده وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ ○ واگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بدیشان یعنی حق سبحانه بوعدهٔ نصرت دوستان و فاکند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد و در مثنوی معنوی اشارتی بدین معنی هست **مثنوی** حق تعالی از غم و خشم خصام ✦ کی گذارد او لبیارا در غرام ✦ مه فشاند نور و سگ ع وع کند ✦ سگ ز نور ماه کی مرتع کند ✦ خس خسانه میرود بر روی آب ✦ آب صافی میرود بی اضطراب ✦ مصطفی مه می شگافد نیم شب ✦ ژاژ میخاید ز کینه بولهب ✦ آن مسیحا مرده زنده میکند ✦ وان جهود از خشم سبلت میکند ✦ فَمَآ اٰمَنَ لِمُوْسٰٓی پس ایمان نیاوردند بموسی ع در مبدأ امر او اِلَّا ذُرِّیَّةٌ مِّنْ قَوْمِهٖ مگر فرزندان از قوم موسی ع و آن چنان بود که چون موسی ع از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت ننمودند و بعضی از جوانان ایشان بوی گرویدند عَلٰی خَوْفٍ با وجود ترس مِّنْ فِرْعَوْنَ از فرعون وَمَلَا۟ئِهِمْ و ترس از گروه خود یعنی از پدران و رؤسای قوم مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی ع با آنکه میترسیدند هم از فرعون هم از کسان خود اَنْ یَّفْتِنَهُمْ آنکه عذاب کند فرعون مر ایشان را یا رجوع کنند آبای ایشان بفرعون تا باز گردانند ایشانرا بکفر وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ و بدرستیکه فرعون متکبر بود و طاغی فِی الْاَرْضِ در زمین مصر و غالب بر اهل آن وَاِنَّهٗ و بدرستیکه بود او لَمِنَ الْمُسْرِفِیْنَ ○ هر آینه از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدیکه دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را به بندگی گرفت وَقَالَ مُوْسٰی و گفت موسی ع مر آن مومنان او قتیکه آثار خوف از ایشان مشاهده نمود یٰقَوْمِ ای گروه مومن اِنْ کُنْتُمْ اٰمَنْتُمْ اگر هستید شما که گرویده اید بِاللّٰهِ بخدای و دانسته اید که ایصال منافع و دفع مضار بقبضهٔ اقتدار اوست فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوْآ پس بر وی توکل کنید و کار خود با و گذارید اِنْ کُنْتُمْ مُّسْلِمِیْنَ ○ اگر هستید شما گردن نهادگان مر احکام قضای او را در انوار آورده که این از قبیل تعلق حکم بشرطین نیست چه معلق بایمان وجوب توکل ست و مشروط باسلام حصول آن محققان گفته اند حقیقت توکل اسقاط خوف و رجاست از ماسوی الله بلکه استغراق در بحر شهود مسبب الاسباب و انقطاع از ملاحظهٔ اسباب و گفته اند توکل تعلق دل ست بمحبت قادر مطلق و نسیان غیر او یعنی خود را و غیر خود را قوت و تاثیری اثبات نکند بلکه منقاد باشد تحت الحکم الازلی بمثابهٔ میت در پیش غاسل **مثنوی** هر که در بحر توکل غرق گشت ✦ همتش از ماسوی الله در گذشت ✦ این توکل گرچه دارد رنجها ✦ فهو حسبه بخشد از وی گنجها ✦ و چون موسی ع ایشان را به توکل فرمود فَقَالُوْا پس گفتند عَلَی اللّٰهِ بر خدای نه بر غیر او تَوَکَّلْنَا توکل کردیم و به لطف او واثق شدیم و چون دعای متوکل باجابت مقرون ست

ع ۱۳

بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً مگردان ما را محل عذاب لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ برای گروه ستمکاران یعنی ایشانرا
بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم وَنَجِّنَا و خلاصی ده ما را بِرَحْمَتِكَ بمهربانی و بخشایش خود مِنَ الْقَوْمِ الْكٰفِرِیْنَ ۝ از گروه ناگرویدگان
یعنی از کید و مکر ایشان یا از ملاقات با ایشان آورده اند که بعد از ایمان این قوم بموسی ع و اشتغال ایشان بعبادت حق سبحانه تعالی
فرعون بفرمود تا مساجد و معابدی که بر سر محلات و در میان اسواق ساخته بودند خراب کرده ایشانرا از ادای نماز منع نمودند حق سبحانه موسی ع را
فرمود تا درون خانهای ایشان معابد مقرر کنند تا کافران بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانچه میگوید وَاَوْحَیْنَآ و وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی وَاَخِیْهِ بموسی
و برادر او هارون ع اَنْ تَبَوَّاٰ لِقَوْمِكُمَا آنکه فرا گیرید جای بازگشت برای قوم خود بِمِصْرَ بُیُوْتًا در شهر مصر خانها که جمع کنید بآن جهت پرستش خدای
تثنیه ضمیر ایشان اشارتست بآنکه تخصیص معابد و تعیین قبله آن متعلق ست بائمه قوم چه در آن محل امام ایشان موسی و هارون ع بود وَّاجْعَلُوْا
و دیگر حکم کردیم که بسازید شما هر دو برادر و قوم شما بُیُوْتَكُمْ خانهای خود را که گرفته اید قِبْلَةً مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه و موسی ع نماز بجانب کعبه
گزاردی وَّاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را در آن موضع جمع ضمیر بجهت آنست که اتخاذ مساجد و اقامت صلوة تعلق بهمه دارد وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝
و بشارت ده ای موسی مومنانرا بنجات دنیا و درجات عقبی توحید ضمیر مشیرست بآنکه بشارت وظیفه صاحب شریعت ست و آن موسی ع بود وَقَالَ مُوْسٰی
و گفت موسی ع در دعای خود که رَبَّنَآ ای آفریدگار ما اِنَّكَ اٰتَیْتَ بدرستیکه تو دادی فِرْعَوْنَ وَمَلَاَهٗ فرعون و گروه او را زِیْنَةً چیزی که بآن
آرایش کنند از لباس و پیرایه و متاع خانه وَّاَمْوَالًا و داده ایشانرا مالها از نقود و انعام و ضیاع فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا
ابن عباس رض فرموده که از فسطاط مصر تا زمین حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان او در آن مواضع روان
بود بدین سبب مال بسیار بحوزه تصرف قبط در آمده همه متمول و متجمل شدند و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت پس موسی ع بعد از آنکه در دعای خود
گفت ای پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زینت داده دیگر باره برای الحاح و تضرع تکرار دعا کرد که رَبَّنَا ای آفریدگار ما ایشانرا اینها داده
لِیُضِلُّوْا تا گمراه کنند بندگان ترا عَنْ سَبِیْلِكَ از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند رَبَّنَا اطْمِسْ ای پروردگار ما اثر محو فرست
عَلٰٓی اَمْوَالِهِمْ بر مالهای ایشان یعنی صورت آنرا محو کن و منتقل ساز بچیزی دیگر تا شوکت ایشان بشکند قتاده رح گفته که دینار و درم ایشان همه سنگ شد
بر همان شکل و نقش که داشت و سدی رح فرموده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه سنگ شده و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی ع
دعا فرمود که وَاشْدُدْ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ و سخت فراگیر بر دلهای ایشان یعنی مهر نه بر آن تا سخت دل شوند فَلَا یُؤْمِنُوْا پس ایمان نیارند موسی ع بوحی الهی دانسته
بود که ایشان نخواهند گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشانرا سخت ساز تا بایمان منشرح نشود و ایمان نیارند حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ ۝ تا به بینند
عذاب دردناک را که آن غرق ست در دریای قلزم قَالَ گفت خدای قَدْ اُجِیْبَتْ بدرستیکه اجابت کرده شد دَّعْوَتُكُمَا دعای شما هر دو برادر
آورده اند که موسی ع دعا میکرد و هارون ع آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست ازین جهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد فَاسْتَقِیْمَا پس
ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمائید که مطلب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد وَلَا تَتَّبِعٰٓنِّ
و پیروی مکنید در تعجیل سَبِیْلَ الَّذِیْنَ راه آنانرا که از فرط جهالت لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند که وعده حق سبحانه بوقت می انجامد در وقت آن **مصرع**
کارها موقوف وقت آمد مگر مدار ید وقت ــ و چون وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی ع که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیانرا هنگام عذاب
آمد موسی ع با جمعی بنی اسرائیل متوجه شام شدند و بکنار دریای قلزم رسیده فرعون با لشکر از عقب رسید و بدعای موسی ع دریا شکافته شد تفاصیل این واقعه
در سوره شعرا سمت ذکر خواهد پذیرفت ان شاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا گذشتند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَجٰوَزْنَا بِبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ

وبگذرانیدیم ما فرزندان یعقوب را اَلْبَحْرَ از دریای قلزم بسلامت فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند ایشانرا فِرْعَوْنُ وَجُنُوْدُهٗ فرعون ولشکریان او بَغْيًا برای ستم کردن بر بنی اسرائیل وَّعَدْوًا و از جهت از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند و اسپ فرعون بجویه مادیان که جبرئیل ع بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افگندند و فرعون نمیخواست که بدریا در آید اما مرکب او را میبرد حَتّٰی

اِذَآ اَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قَالَ اٰمَنْتُ گفت ایمان آوردم من وبگرویدم اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ

باآنکه نیست معبودی مستحق عبادت اِلَّا الَّذِيْٓ مگر آن خدای که بدعوت موسی ع اٰمَنَتْ بِهٖ بَنُوْٓا اِسْرَآءِيْلَ گرویده اند بوی بنی اسرائیل وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ۝

ومن از جمله گردن نهادگانیم مر حکم او را در مدارک آورده که فرعون معنی واحد را سه نوبت لبس عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت چون ایمان

باس بود بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت دیگر مرة واحدة کافی باشد و بعد از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی با جبرئیل ع در جواب او

فرمود که آٰلْـٰٔنَ آیا ایمان می آری اکنون که اختیار نماند وَقَدْ عَصَيْتَ و حال آنکه تو نافرمانی کردی قَبْلُ پیش ازین و فرمان پیغمبر من نشنودی

وَكُنْتَ وبودی تو مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ۝ از جملهٔ گمراهان و گمراه کنندگان و در مدارک و تبیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند که روزی جبرئیل ع

بدیوان مظالم فرعون آمد و این صورت فتوی بوی نمود که حکم امیر چیست در شان بنده که نشو و نما در میان مال و نعمت خواجهٔ خود یابد و بتربیت

او از سائر ممالیک ممتاز گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولای خود نبرد و فرعون بدست خود در ذیل فتوای

او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن معصب که سزای بنده که برسید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را

فرا گرفت و در آنمحل که فرعون بگرداب غرق در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل ع آن خط را بدو نمود و گفت هم بفتوای تو با تو عمل کرده اند پس جبرئیل ع مشتی از لوث دریا

بر داشت و در دهان آن لعین انداخت از آنجهت که ایمان نیاورد چه میدانست که این ایمان باس است و مقبول نیست بلکه برای زیادتی اهانت و خواری وی گفت که اکنون

میگردی که زمام اقتدار تو از قبضهٔ اختیار تو رفت و وقت ایمان آوردن تو گذشت **فرد** وقت هر کار نگهدار که نافع نبود + نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند +

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيْكَ پس امروز بر هانیم بِبَدَنِكَ تن ترا از آب یعنی قوم تو همه در قعر بحر اند ما بدن ترا بر روی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او

غرقه گشتند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک نشده و دمبدم تشبیها ساز کرده لشکر را از دریا بگذرانید و از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی

تن فرعون را بر روی دریا آورده باز رهی که در بر داشت و بدان او را می شناختند تا بنی اسرائیل تن فرعون بیروح دیده تسلی یافتند و آزین سست که

بعضی علما بدن بمعنی درع داشتند و آمدن آهن بر بالای آب با آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب ست آیتی باشد از آیات قدرت ربانی و در زاد المسیر

آورده که بقیهٔ قوم فرعون که در مصر بودند غرقه شدن او را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزائر بصید مرغ و ماهی مشغول ست حق سبحانه وحی کرد بدریا

که فرعون را بکناره افگند تا مصریان به بینند پس دریا او را بر زمین بلند افگند چنانچه همه کس او را دیدند و ازینجاست که در معنی ننجیک ببدنک

فرموده اند که نلقیک علی نجوة من الارض + و بر هر تقدیر بدن ترا از دریا بر آریم لِتَكُوْنَ تا باشی لِمَنْ خَلْفَكَ مر آن کسی که از پس تو آید اٰيَةً نشانه

که بتو عبرت گیرد و داند که مملوک مقهور دور ست از دعوی مالکیت و قاهریت بنده که خود را از غرقه شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدا ست به

انا ربکم الاعلی + بسمع جهانیان رساند **مثنوی** عاجزی کو اسیر خواب و خورست + لاف قدرت زند چه بیخبرست + آنکه در نفس خود زبون باشد +

صاحب اقتدار چون باشد + وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان عَنْ اٰيٰتِنَا از آیات قدرت ما لَغٰفِلُوْنَ۝ بیخبرانند

ایشانرا نه در ان فکری و نه از ان عبرتی وَلَقَدْ بَوَّاْنَا و بدرستیکه جای دادیم بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ فرزندان یعقوب را ع بعد از هلاک فرعون و قوم او

مُبَوَّاَ صِدْقٍ جای بسزا و شایسته چنانچه از وعدهٔ صدق ما سزید و آن ولایت شام بود و بعد از ان مصر وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم ایشانرا

مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از پاکیزها و چیزهای لذیذ و قول جمعی اینجا مراد از بنی اسرائیل یهود عصر پیغمبر آخر الزمان اند که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای خشک و تر ایشان را ارزانی داشت فَمَا اخْتَلَفُوْا پس اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت محمد مصطفی حَتّٰى جَآءَهُمُ الْعِلْمُ تا وقتیکه آمد بدیشان علم توریت و احکام آن و در آن اختلاف کردند بتاویل تا زمانی که عالم شد بنعوت احمدی و صفات محمدی و به تحریف و تغییر آن مشغول گشتند و گفته اند آن علم قرآنست که فرود آمد و سبب اختلاف یهود شد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز فِيْمَا كَانُوْا در آنچیزی که بودند که از روی عناد یا جهل فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ○ در آنچیز اختلاف میکردند از حکم توریت یا امر پیغمبر فَاِنْ كُنْتَ پس اگر هستی تو فِيْ شَكٍّ در گمان مِّمَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ از آنچه فرستادیم بر تو از قصص و احکام فَسْئَلِ الَّذِيْنَ پس بپرس از آنانکه يَقْرَءُوْنَ الْكِتٰبَ میخوانند کتاب مراد جنس کتب ست مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این منزل محقق ست نزد ایشان و مثبت در کتب ایشان مخاطب حضرت پیغمبر ست و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی مای نافیه است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال کن از اهل کتاب لَقَدْ جَآءَكَ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بتو بیان راست و درست مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ پس مباش مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ○ از شک آورندگان اصح اقوال آنست که در امثال این مخاطبات صورت خطاب متوجه حضرت رسالت پناه است اما مخاطب غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات آنچه بروی منزل شده و ازهمین قبیل ست این خطاب دیگر که وَلَا تَكُوْنَنَّ و مباش مِنَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا از کسانیکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ مر آیتهای خدایرا که قرآن ست فَتَكُوْنَ پس باشی اگر تکذیب کنی مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ○ از زیان زدگان اِنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ بدرستیکه آنانکه واجب شده است عَلَيْهِمْ برایشان كَلِمَتُ رَبِّكَ قول پروردگار تو یعنی تو لیکه در لوح محفوظ نوشته که ایشان برکفر میرند و ملائکه را بدان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که «لاملأن جهنم» یا «هؤلاء في النار ولا ابالي» و بهر تقدیر که چون کلمه در شان ایشان ثابت شد لَا يُؤْمِنُوْنَ ○ ایمان نمی آرند زیرا که کلام حق سبحانه دروغ نیست و چون سبب اصلی مر ایمان ایشان را که تعلق ارادة الله باشد بدان مفقود ست مطلقا ایمان نیارند وَلَوْ جَآءَتْهُمْ كُلُّ اٰيَةٍ و اگرچه آید بر ایشان هر آیتی که اقتراح میکنند حَتّٰى يَرَوُا تا به بینند الْعَذَابَ الْاَلِيْمَ ○ عذاب دردناک را که نامزد ایشان باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سائر امم ماضیه اسود ی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی مای نافیه است یعنی نبودند اهل دیهی از دیههای عاصیه که بوقت نزول عذاب اٰمَنَتْ ایمان آوردند فَنَفَعَهَآ پس سود رسانید اهل آن دیه را اِيْمَانُهَآ ایمان ایشان در آن وقت اِلَّا قَوْمَ يُوْنُسَ مگر قوم یونس که ایشان لَمَّآ اٰمَنُوْا كَشَفْنَا عَنْهُمْ آنهنگام که ایمان آوردند برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب سوائی را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا وَمَتَّعْنٰهُمْ و برخوردار گذاشتیم ایشان را اِلٰى حِيْنٍ ○ تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بهر تقدیر این معنی که گفته شد استثنا در «الا قوم یونس» متصل بود و نفع با یمان یاس مخصوص باشد باین قوم و مستثنی باشد از حکم آن آیت «فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا» و جمعی برانند که معنی آیت اینست چرا اهل قری ایمان نیاوردند قبل از معاینه عذاب و تعجیل نکردند پیش از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان ایشان لیکن قوم یونس چون امارات عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول عذاب ایمان آوردند برین تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس بسبیل ایجاز چنان بود که حق سبحانه او را باهل نینوی فرستاد از ارض موصل و او مدتی ایشان را بخدای دعوت کرد و ابا نموده وی را میرنجانیدند آخر به تنگ آمد و گفت الهی قوم من التکذیب کردند «فانزل علیهم نقمتک» حق سبحانه اجابت فرمود و گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم بیرون رفته در شگاف کوهی پنهان شد چون [illegible] موعود نزدیک رسید حق تعالی بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ باین قوم فرست مالک فرمان الهی بجا آورد و آن سموم بصورت ابر سیاه یا دود غلیظ

وشرارت آتش بیامده گرد مدینهٔ نینوی را فرا گرفت اہل شہر دانستند کہ یونس راست گفته روی بملک خود آوردند واو مردِ عاقل بود فرمود کہ یونس را طلب کنید چندانچہ طلبیدند نیافتند ملک گفت اگر یونس برفت خدائیکہ ما را بدو دعوت میکرد باقیست ودانا وشنوا اکنون ہیچ چارہ نیست الا آنکہ بعجز وشکستگی وتضرع بدرگاہ او بریم پس ملک سر و پا برہنہ پلاسی در پوشید ورعایا بہمین صورت بصحرا نہادند مرد وزن خرد وبزرگ خروش وفریاد در گرفتند کودکان را از مادران جدا کردند وبیکبار بتنہا خالص ساختہ آواز بر داشتند کہ آمنا بما جاء بہ یونس واز اول ذیحجہ تا عاشر محرم بر ینوجہ مینالیدند ودرین چہل روز از فغان ونالہ نیاسودہ در ماندگی وبیچارگی بموقف عرض میرسانیدند **مثنوی** چارۂ ما ساز کہ بی یاوریم ✦ گر تو برانی بکہ رو آوریم ✦ بیطرہیم از ہمہ سازندہ ✦ جز تو نداریم نوازندہ ✦ پیش تو گر بیسر و پا آمدیم ✦ ہم بامید تو خدا آمدیم ✦ قومی گفتند خداوندا یونس ما را گفتہ بود کہ خدای من گفتہ کہ بندگان بخرید وآزاد کنید ما بندگان تو ایم تو بکرم خود ما را از عذاب آزاد کن جماعتی دیگر مینالیدند کہ الٰہنا یونس ما را خبر داد کہ تو خداوند فرمودہ کہ بیچارگان ودرماندگان را دست گیرید یا بیچارہ ودرماندہ ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند کہ ای پروردگار ما یونس از قول تو بما میفرمود کہ ہرکہ بر شما ستم کند از و درگذرانید خدایا ما بگناہ بر خود ستم کردہ ایم از ما عفو کن برخی دیگر بدین گونہ ادا میکردند کہ خدایا یونس ما را میگفت کہ پروردگار من گفتہ است کہ سائلان را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاہ کرامت آوردہ ایم ما را رد مکن **قطعہ** ما تہیدستان برادردیم دستی در دعا ✦ نقد فیضی بر ین ستی گنہکار ہمہ قاضی حاجات درویشان ومحتاجان توئی ✦ پس روا کن از کرم حاجات بسیاری ہمہ ✦ القصہ روز چہلم کہ آدینہ بود وعاشورا دعای شانرا اثر مناجات وسوز ایشان ظہور نمودہ برات نجات از دیوان رحمت نوشتہ شد وظلمت سحاب مرتفع گشتہ ابر رحمت سایۂ رافت بر مفارق ایشان افگندہ یونس بعد از چہل روز متوجہ نینوی گشتہ میخواست کہ از حال قوم خبر گیرد چون نزدیک شہر رسید وبرصورت واقع مطلع شد ملال بسیار برو غلبہ کردہ با خود گفت من ایشانرا از عذاب ترسانیدم وعذاب برحمت مبدل گشت اگر من برین شہر روم مرا بکذب نسبت دہند روی بصحرا نہاد وقصۂ رفتن او بدریا ومحبوس گشتن در بطن ماہی در سورۂ انبیا وصافات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار تو لَآمَنَ ہر آینہ ایمان آوردندی مَنْ فِي الْأَرْضِ ہرکہ در زمین ست كُلُّهُمْ جَمِيعًا ہمہ ایشان آوردہ اند کہ حضرت رسالت پناہ بر ایمان قوم بغایت حریص بود وچون ایمان نمی آوردند غبار ملال بر آئینۂ دل بیغل مبارک آنحضرت می نشست حق سبحانہ این آیت فرستاد وایمان خلق را بمشیت خود باز بست وفرمود أَفَأَنْتَ آیا تو تُكْرِهُ النَّاسَ اکراہ میکنی مردمانرا حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۝ تا گردند مومنان بی مشیت من این آیت منسوخست بآیۂ قتال وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ ونشاید ونیست ہیچ تن را أَنْ تُؤْمِنَ آنکہ ایمان آرد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بارادت وتوفیق وقضای الٰہی وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ ومیگماریم عذاب را یا خشم میگیریم یا مسلط میکنیم شیطانرا وحفص بیا میخواند یعنی خدای غضب می کند عَلَى الَّذِينَ بر آنانکہ لَا يَعْقِلُونَ ۝ تعقل نمیکنند در حجج وآیات قُلِ انْظُرُوا بگوای محمد مشرکانرا کہ طلب آیات میکنند کہ بنگرید بچشم سر یا ملاحظہ کنید بدیدۂ سر مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ تا خود چہ چیزہاست در آسمانہا از عجائب فطرت وَالْأَرْضِ ودر زمین از بدائع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الٰہی وبلاغ علم وحکمت پادشاہی وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ ودفع نمی کند دیدن آیتہا وَالنُّذُرُ واستماع کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الٰہی را عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ از گروہی کہ در علم وحکمت من واقع ست کہ نخواہند گروید فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ پس آیا چشم نمیدارند این مشرکان إِلَّا مگر ایامی را یعنی واقعہا را مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ مثل واقعۂ آنانکہ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد وثمود واصحاب ایکہ واہل موتفکہ مراد نزول عذابست قُلْ فَانْتَظِرُوا بگو پس انتظار برید عذاب را کہ بشما نازل خواہد شد إِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکہ من با شما مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۝ از منتظرانم ہلاک شما را ثُمَّ نُنَجِّي پس ما برہانیدیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را ہرگاہ کہ عذاب بمکذبان ایشان فرود آمد وَالَّذِينَ آمَنُوا ونجات دادیم آنانرا کہ گرویدہ بودند بدیشان كَذَٰلِكَ ہمچنین کہ نجات دادیم رسل

ومتابعان ایشانرا حقا علینا وعده راست و درست از ماکه بوقت هلاک مشرکان ننج المؤمنین ۝ نجات میدهیم گرویدگانرا که محمد و اصحاب
ومتابعان اویند قل بگوای محمد یا ایها الناس ای مردمان خطاب باهل مکه است ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دین من بیان
کنم دین خود را برای شما فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنانرا که تعبدون شما میپرستید من دون الله بجز خدای از اصنام و ملائکه ولکن اعبد الله
ولیکن پرستش میکنم خدایرا الذی یتوفکم آنخدای که میمیراند شما را تخصیص توفی بجهت تهدید است چه وفات اهل شرک میعاد عذاب ایشانست وامرت
و مامور شده ام ان اکون بانکه باشم من المؤمنین ۝ از گرویدگان باحکام الهی و اخبار انبیاء وان اقم و دیگر امر کرده اند مرا یا وحی فرستاده اند بانکه
بپای دار وجهک عمل خود را للدین از برای دین یعنی خالص ساز آنرا حنیفا در حالتیکه مائل باشی از همه ادیان بدین اسلام ولا تکونن و مباش
من المشرکین ۝ از شرک آورندگان این خطاب متوجه بغیر آنحضرتست ولا تدع و مخوان من دون الله بجز خدای ما لا ینفعک آنچیزیرا
که سود نکند ترا خواندن او ولا یضرک و زیان نرساند بتو فروگذاشتن آن فان فعلت پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین چیزیرا فانک پس بدرستیکه تو
اذا من الظالمین ۝ آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وان یمسسک الله بضر و اگر برساند خدای بتو مرضی یا شدتی یا فقری
فلا کاشف له پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مرآنرا الا هو مگر او که الله است وان یردک بخیر و اگر خواهد بتو صحت و راحت
وغنا فلا راد لفضله پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مرآن فضل او را وضع فضل در موضع ضمیر دلیلست بر آنکه حق سبحانه متفضل است
بارادت خیر بر بندگان خود بی استحقاق از ایشان **بیت** درویش تو در مصلحت خویش چه دانی + خوش باش گرت نیست که بی مصلحتی نیست یصیب به میرساند
فضل خود را من یشاء بانکه میخواهد من عباده از بندگان خود وهو الغفور و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشوید الرحیم ۝ مهربانست
پس بطاعت امید در رحمت او بندید قل یا ایها الناس بگوای مردمان قد جاءکم الحق بدرستیکه آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست من ربکم از نزد
پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فمن اهتدی پس هر که راه یافت بایمان و طاعت فانما یهتدی پس جز این نیست که راه مییابد لنفسه
برای نفس خود یعنی منفعت او عائد بدوست ومن ضل و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب فانما یضل پس همین است که گمراه میشود علیها بر نفس خود
یعنی وبال آن ضلال بدوست وما انا و نیستم من علیکم بوکیل ۝ بر شما نگهبانی که امر شما موکول بمن باشد دمیاطی فرموده که آیت السیف ناسخ این
آیت است واتبع و پیروی کن ای محمد ما یوحی الیک آنچیزیرا که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ آن واصبر و صبر کن بر دعوت و در ایذائیکه
بتو رسد شکیبائی ورز حتی یحکم الله تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر کند بقتال و نفی و جزیه کتابی وهو خیر الحاکمین ۝ و اوست بهترین حکم کنندگان
زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست یا مطلع است بر سرائر و احتیاج ببینه و گواه ندارد **بیت** از سفیدی تا سیاهی گیر تا لوح و قلم + یک قلم از خط حکمش و هو خیر الحاکمین +

سورة هود مكية وهي مائة وثلث وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

الر توقف در احقاف فرموده که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی عرفی مفهوم المراد نیست پس سر مکتوم باشد و مؤید اینقولست آنکه شعبی از معنی
مقطعات پرسیدند فرمود که سر الله فلا تطلبوه بعضی بر آنند که معنی الر آنست که انا الله اری منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیانرا
و هر کس را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید کتاب این کتابیست صفت او اینکه احکمت استوار کرده شده است
آیاته آیتهای او بحجج و دلائل یا منتظم گشته است بنظم محکم چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد ثم فصلت پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه

یا تفصیل یافته است در و آنچه بندگان بدان محتاج اند یعنی مبین شده است مِنْ لَّدُنْ حَكِيمٍ از نزدیک حکم کننده یا حکمت بخشنده خَبِيرٍ ۝ دانا بهمه چیزهاست اَلَّا تَعْبُدُوٓا برای آنکه تا نپرستید اِلَّا اللّٰهَ ط مگر خدای را اِنَّنِيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را مِّنْهُ از وی یعنی با مروی نَذِيْرٌ بیم کننده ام بعقوبت بر شرک طغیان وَّبَشِيْرٌ ۝ ط و مژده دهنده بمثوبت بر توحید و ایمان وَّاَنِ اسْتَغْفِرُوْا و دیگر احکام و تفصیل آیات برای آنست تا آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَيْهِ پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده يُمَتِّعْكُمْ تا برخوردار کند شما را مَّتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر دراز ارزانی دارد تا مردم از شما منتفع گردند یا شما از زندگانی بهره در ایمنی و تندرستی اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده شده که آخر عمر مقدر ست محققان گفته اند متاع حسن سخاست با آنچه دست دهد از نعمت و صبر بر آنچه روی نماید از محنت در لطائف امام قشیری قدس سره مذکورست که برخورداری نیکو آنست که حاجت مردمان بر دست وی گزارده شود وَّيُؤْتِ و تا بدهد خدای كُلَّ ذِيْ فَضْلٍ مر هر خداوند فضلی را در دین فَضْلَهٗ ثواب جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود رض فرموده که ذو فضل کسیست که حسنات او فاضل باشد از سیئات او جوزجانی قدس سره گفته که ذو فضل آنست که در دیوان ازل بنام او نشان فضل نوشته باشند و هر آینه بعد از وجود بدان شرف خواهد رسید **مصرع** آنرا که براندند از و باز نگیرند + وَاِنْ تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران برگردید از اسلام یا اعراض کنید از متابعت من فَاِنِّيْٓ پس بدرستیکه من اَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيْرٍ ۝ از عذاب روز بزرگ که قیامت ست و در تیسیر گوید که روز بزرگ گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلای کفار بود بقحط و غلا تا حدیکه مرده و مردار میخوردند اِلَى اللّٰهِ بسوی مجازات خداست مَرْجِعُكُمْ ج بازگشت شما وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها از اعاده و اثابه و تعذیب قَدِيْرٌ ۝ تواناست آورده اند که جمیع مشرکان بیباک که عداوت حضرت رسالت پناه صلعم میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردها فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فرا گیریم در عداوت محمد کسی چگونه بران اطلاع یابد حق سبحانه آیت فرستاد که اَلَآ اِنَّهُمْ بدانید که ایشان یعنی کافران يَثْنُوْنَ صُدُوْرَهُمْ فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت حبیب من یا دوتا میگردانند آنرا و دوتا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی پیغمبر در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوْا تا پنهان دارند مِنْهُ از خدا اَلَا حِيْنَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُوْنَ ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامهای خود را و بفراش خود جای گیرند يَعْلَمُ میداند خدای مَا يُسِرُّوْنَ آنچه پنهان میکنند در سینه وَمَا يُعْلِنُوْنَ ج و میداند آنچه آشکارا میکنند زیرا که نهاد و سر و علانیه ایشان به نسبت علم وی یکسانست اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ باسراری که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهاست حق سبحانه مضمرات آنرا میداند **بیت** ای که در دل نهان کنی سرّی آنکه دل آفریده میداند + در اسباب نزول آورده که این آیت در شان اخنس بن شریف نازل شده که مردی سخن گذار و شیرین زبان بوده بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمدی و سخنان خوش آینده ادا کردی و لاف محبتی و هواداری زدی اما ظاهرش بخلاف باطنش بود درونش تیره و برونش روشن مینمود و حق سبحانه خبث عقیدت او را بدین آیت آشکارا کرد تا کسی بصفای ظاهرش از ظلمت باطنش غافل نگردد شیخ طریقت قدس سره فرمود که منافق مشابه ماریست درونش زهر و بیرونش نقش و نگارست **بیت** صورت ظاهر ندارد اعتبار + باطنی باید مبرا از غبار +

وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِى الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ

و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد جمیع حیوانات اند مگر بر خداست رِزْقُهَا روزی ایشان از روی تفضل و رحمت ایراد لفظ علی که قید وجوبست در شرع بجهت تحقیق اصول رزقست بمرزوق و گفته اند علی بمعنی من ست یعنی روزی همه از خدا الیست یا بمعنی الی ست یعنی روزی همه مفوض بحق تعالی ست اگر خواهد بسط کند و اگر اراده نماید قبض کند وَيَعْلَمُ و میداند خدای تعالی مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوان در حین حیات وَمُسْتَوْدَعَهَا ط و آرامگاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده است

نفیس

الجزء الثاني عشر

مستقر مسکن حیوانات ست از زمین و آب یا هوا و مستودع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه کُلٌّ همه که یاد کرده شده از دواب و ارزاق مستقر و
مستودع ایشان مذکور و مسطورست فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ ۝ در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آنکه خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها
و زمین ها را فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه بود و آخر او آدینه وَّكَانَ و بود پیش از آفریدن ارض و سما عَرْشُهٗ عَلَى الْمَآءِ
عرش او بر آب و در بعضی از تفاسیر آورده که حق تعالی در مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت دران نگریست آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی
باد را بیافرید و آب را بر بالای او بداشت و عرش را بر زبر آب جا داد و در تفوق عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم ست مر اهل تفکر را از عباد و حق تعالی
بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را لِيَبْلُوَكُمْ تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود اَيُّكُمْ کدام شما اَحْسَنُ عَمَلًا نیکوترست
از روی عمل یعنی شکر کرینده ترست بدین نعمت یا تصدیق که کامل ترست در قرار عرش بر آب و تفوق آب بر باد وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گوئی تو ای محمد صلعم مر قوم خود را
اِنَّكُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ بدرستیکه شما برانگیخته شدگانید مِنْۢ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ لَيَقُوْلَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند اِنْ
هٰذَآ نیست این سخن که در باب بعث میگوئید اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ۝ مگر مانند سحری آشکار در فریب یا در بطلان وَلَئِنْ اَخَّرْنَا و اگر تاخیر کنیم
عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذابیکه وعده کرده ایم اِلٰٓى اُمَّةٍ مَّعْدُوْدَةٍ تا هنگام که شمرده شده یعنی وقت معلوم لَّيَقُوْلُنَّ هر آینه گویند
از روی استهزا مَا يَحْبِسُهٗ ؕ چه چیز باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع اَلَا يَوْمَ يَاْتِيْهِمْ بدانید آن روز که بیاید عذاب بر ایشان که روز بدرست
لَيْسَ مَصْرُوْفًا نباشد آن عذاب باز داشته عَنْهُمْ از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد بهیچ وجه از ایشان مندفع نگردد و دمیاطی فرموده است
که این عذاب قتل جبرئیل ۴ مر مستهزیان را اجابه مضمون + اِنَّا كَفَيْنٰكَ الْمُسْتَهْزِءِيْنَ + از ان خبر میدهد و در سوره حجر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَحَاقَ بِهِمْ
و احاطه کرده خواهد شد بدیشان وضع ماضی در موضع مستقبل بجهت تحقق وقوع ست یعنی گویا که فرا گرفته است جهات ایشان را مَّا كَانُوْا آنچه بودند که
بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ بدان استهزا میکردند و بر وقوع آن استعجال مینمودند وَلَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را مِنَّا رَحْمَةً
از نزد ما نعمتی و رحمتی که دریابد لذت آن را ثُمَّ نَزَعْنٰهَا پس بازستانیم آن را مِنْهُ ۚ از وی اِنَّهٗ لَيَئُوْسٌ بدرستیکه او ناامیدست بجهت بی صبری و عدم اعتماد
بر کرم ما كَفُوْرٌ ۝ ناسپاس ست در نعمت گذشته وَلَئِنْ اَذَقْنٰهُ و اگر بچشانیم او را نَعْمَآءَ نیکوئی چون صحت و غنا بَعْدَ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ بعد سختی
که بدو رسیده باشد چون بیماری و فقر لَيَقُوْلَنَّ هر آینه گوید ذَهَبَ السَّيِّاٰتُ عَنِّيْ ؕ برفت بدیها یعنی مصائب مکاره که مرا می آمد دور شد از من
اِنَّهٗ بدرستیکه انسان لَفَرِحٌ شادمانست بنعمت و مغرور بآن فَخُوْرٌ ۝ نازنده و فخر کننده بر مردمان فرح و فخر او را غافل ساخته از شکر نعمت قیام بحق آن
اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مگر آنانکه شکیبائی نمودند در محنت و بلا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ؕ و کردند عملهای نیکو یعنی وظائف شکر تقدیم رسانیدند در نعمت و بلا
اُولٰٓئِكَ آنگروه که بصفت صبر و شکر موصوف اند لَهُمْ مر ایشان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ ۝ و مزدی بزرگ که اقل آن
بهشت ست شیخ العالم فرموده که هر جنت نعمتی ست که همه نعیم بهشت در جنب آن محقر و مختصر باشد یعنی مشاهده انوار لقا بیت ما را بهشت بهر لقای تو
در خورست + بی پرتو جمال تو جنت محقرست + آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و التسلیمات
میکردند و با کلام قدیم و کتاب کریم بطریق تهاون و استهزا سلوک مینمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداد یا ملکی را بتصدیق تو
نفرستاد حضرت رسالت پناه ۴ از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل می شد حق سبحانه و تعالی برای تهییج آن حضرت در اداء
رسالت و عدم مبالات بر رد و انکار ایشان آیت فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكٌۢ پس شاید که تو ترک کننده باشی امام ماتریدی رح میگوید استفهام بمعنی نهی ست
یعنی ترک مکن بَعْضَ مَا يُوْحٰٓى برخی از آنچه وحی کرده شده اِلَيْكَ بسوی تو یعنی آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه وَضَآئِقٌۢ بِهٖ و تنگ ست

ع

باظهار آن صَدْرُكَ سینه تو اَنْ یَّقُوْلُوْا از ترس آنکه گویند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نشده است عَلَیْهِ كَنْزٌ بروی گنجی که نفقه کند مردمان
تا بسبب آن تابع او شوند اَوْ جَآءَ مَعَهٗ یا چرا نیامد با او مَلَكٌ فرشته تحیت گواهی بر نبوت او و تو بسبب این مقالات از ادای رسالت باز نمانی
اِنَّمَآ اَنْتَ نَذِیْرٌ جز این نیست که تو بیم کننده، بر تو انذار است و بس تو در آن تقصیر نمی نمائی پس چرا از رد و انکار ایشان تنگدل باید شد بیت
ورشب مهتاب مه را بر سماک * از سگان و وع وع ایشان چه باک * وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ وَّكِیْلٌ ○ و خدای بر همه چیزها وکیل گواه است یا نگهبان یا کارگزار
آنکه کار با او گذارند، و نگهدار آنکه خود را بدو سپارد پس توکل بر وی کن و از گفت و شنود هر حسود و عنود باک مدار اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه میگویند کافران افْتَرٰىهُ
بر بافته آنچه میگوید که من وحی میکنم یعنی قرآن را خود می سازد قُلْ فَاْتُوْا بگو پس بیارید بِعَشْرِ سُوَرٍ ده سوره مِّثْلِهٖ مثل قرآن در بیان حسن نظم
مُفْتَرَیٰتٍ بر بافته از نزدیک خود یعنی بزعم شما آنست که قرآن را از خود برمیتوان بافت و بمن این گمان می برید که از خود میسازم شما فصحای عرب اید
پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشای مثل این کلام بلکه شما از من قادرترید جهت وقوف شما بر قصص و اخبار و قدرت شما بر انشای اشعار وَادْعُوْا مَنِ
اسْتَطَعْتُمْ و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید شما راست گویان
که این کلام مفتری و مختلق است و چون ایشان از معارضه بعشر سور عاجز آمدند آیت دیگر آمد * فاتوا بسورة من مثله * و عجز ایشان از ایراد یک سوره نیز
بر همه کس ظاهر شد فَاِلَّمْ یَسْتَجِیْبُوْا لَكُمْ پس اگر اجابت نکردند مر شما را در آنچه گفتند از آیتان سوره مخاطب حضرت پیغمبر است و جمع ضمیر برای تعظیم باشد
و گفته اند مراد مومنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر و میگفتند که حضرت را مفتری میگوئید شما نیز با مفترای او معارضه کنید پس
حق سبحانه فرمود که اگر ایشان در معرض جواب نیامدند فَاعْلَمُوْٓا پس بدانید که اَنَّمَآ اُنْزِلَ آنچه فرو فرستاده شد بِعِلْمِ اللّٰهِ بعلم خداست یعنی
ملتبس بعلمیکه خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد وَاَنْ لَّآ اِلٰهَ و بدانید آنکه نیست معبودی سزا اِلَّا هُوَ
مگر او که عالم است بانچه غیر او نداند و قادر است بدانچه غیر او نتواند فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ○ ثابتان بر اسلام و استفهام بمعنی امر نیز
می تواند بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن نزد شما محقق شد مَنْ كَانَ هر که باشد از ذات همت یُرِیْدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا خواهد
زندگانی دنیا وَزِیْنَتَهَا و آرایش آن در مقابله اعمال خیر خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود و نصاری و در زاد المسیر آورده که عام است مر جمیع
مردمان را هر که از ایشان باحسان و اعمالیکه از وی صادر شود بر خورداری دنیا خواهد و نظر او در آخرت نباشد نُوَفِّ اِلَیْهِمْ تمام باز گذاریم بدیشان
اَعْمَالَهُمْ جزای کردارهای ایشان فِیْهَا در دنیا از صحت و دولت و وسعت رزق و کثرت اولاد وَهُمْ فِیْهَا و ایشان در دنیا لَا یُبْخَسُوْنَ ○ هیچ
کاسته نشوند یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ آن گروه آنانند که لَیْسَ لَهُمْ نباشد ایشان را فِی الْاٰخِرَةِ در آن سرای دیگر اِلَّا النَّارُ
مگر آتش دوزخ چه ایشان را استیفای مزدی که بر صورت اعمال ایشان مترتب بوده نموده اند و نیات فاسده و عزائم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت
است مانده وَحَبِطَ و تباه گشت مَا صَنَعُوْا آنچه کرده اند فِیْهَا در دنیا چه ثواب آخرت متفرع بر اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبوده اند
وَبٰطِلٌ و ناچیز است فی نفس الامر مَّا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ آنچه بودند که میکردند از ریا و سمعه و غیر آن اَفَمَنْ كَانَ آیا هر که باشد عَلٰی بَیِّنَةٍ
بر برهانی مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود که او را دلالت کند بطریق صواب وَیَتْلُوْهُ و از پی در آید برهان او را که دلیل عقلیست شَاهِدٌ مِّنْهُ گواهی
از خدای که بصحت آن گواهی دهد و آن قرآنست برابر باشد با کسیکه زینت دنیا طلبد و عمل نه بر وجه صواب کند و گفته اند صاحب بینه مومنان اهل کتاب اند
یا هر مومن مخلص و شاهد پیغمبر است و گفته اند صاحب بینه پیغمبر است و تابع اوست شاهدی که آن جبرئیل است یا ملکی که حافظ او بوده یا ابوبکر صدیق یا علی مرتضی رضی الله عنهم
یا صورت آنحضرت که هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره مبارک او مشاهده نمودی شعر ای صبح سعادت ز جبینت هویدا * آن حسن حسن تبارک

بعضی برانند که بینه قرآن است ویتلوه بمعنی یقرؤه وشاهد جبرئیل است یا لسان حضرت رسالت پناه یا اعجاز نظم او واگر یتلوه بمعنی یتبعه دارند شاهد انجیل است زیرا که مسیح آورده که انجیل تابع قرآن است بتصدیق وبشارت اگرچه قبل از و نازل شده است وَمِنْ قَبْلِهٖ وپیش از انجیل یا قرآن تابع او بوده كِتٰبُ مُوْسٰٓى کتاب موسیٰ یعنی توریت چه او نیز در تصدیق نبی امی وبشارت بوجود او تابع است یعنی موافق است مر قرآن را اِمَامًا در حالتیکه توریت پیشوا بوده در مراحل دین را وَّرَحْمَةً ؕ وسبب بخشایش بر منزل علیهم که مومنان اند اُولٰٓئِكَ آن گروه که صاحب بینه اند يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ؕ میگروند بقرآن وَمَنْ يَّكْفُرْ بِهٖ وهرکه کافر شود بقرآن مِنَ الْاَحْزَابِ از گروهے چند که اهل مکه اند وآنکه حزب ایشانست در عداوت پیغمبر ؐ فَالنَّارُ مَوْعِدُهٗ ۚ پس آتش دوزخ وعده گاه اوست ولا محاله بدان رسد فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ مِّنْهُ ۗ در گمان ازین موعد اِنَّهُ الْحَقُّ بدرستیکه این وعده درست وراست است مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر از مردمان لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نمیگروند بآن وتصدیق نمیکنند وَمَنْ اَظْلَمُ وکیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰى از آنکس که بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ؕ بر خدای دروغ یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک کند برای او اُولٰٓئِكَ آن گروه مفتریان يُعْرَضُوْنَ عرض کرده خواهند شد در موقف عَلٰى رَبِّهِمْ بر پروردگار خود وَيَقُوْلُ الْاَشْهَادُ وخواهند گفت گواهان یعنی حفظه وکرام الکاتبین یا پیغمبران بر امتے یا اعضا وجوارح ایشان گواهی دهند که هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروه آنانند که از روے عناد كَذَبُوْا عَلٰى رَبِّهِمْ ۚ دروغ گفتند بر پروردگار خویش باتخاذ ولد وشریک اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ بدانید که لعنت خدای عَلَى الظّٰلِمِيْنَ ۝ بر ستمکاران است یعنی بر کافران ومراد از لعنت دوری باشد از درگاه قرب پس صفت ظالمان میکند ومیگوید الَّذِيْنَ يَصُدُّوْنَ آنانکه باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دین او وَيَبْغُوْنَهَا عِوَجًا ؕ ومیجویند یعنی وصف میکنند راه خدای را بکجی وانحراف از راستی وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ وایشان بدان سراے باقی هُمْ كٰفِرُوْنَ ۝ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشانست بآخرت اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران لَمْ يَكُوْنُوْا نباشند مُعْجِزِيْنَ عاجز کنندگان مر خدایرا از عذاب خود فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا وَمَا كَانَ لَهُمْ ونیست مر ایشانرا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بغیر از خدای مِنْ اَوْلِيَآءَ ۘ هیچکس از دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه يُضٰعَفُ افزون کرده شود لَهُمُ الْعَذَابُ ؕ برای ایشان عذاب یعنی دوباره معذب گردند بجهت ضلال واضلال مَا كَانُوْا نبودند که در دنیا يَسْتَطِيْعُوْنَ السَّمْعَ توانستندے شنید یعنے سخن حق را چه از شنیدن آن کر بودند وَمَا كَانُوْا يُبْصِرُوْنَ ۝ ونبودند که بدیدندے یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بودند اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که در بازار معامله خَسِرُوْٓا اَنْفُسَهُمْ زیان کردند بنفسهاے خویش یعنی زیان ایشان بایشان گردد وَضَلَّ عَنْهُمْ وگم شد از ایشان مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝ آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان ودرخواست ملائکه لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ بیشک وبیشبهه ایشان فِي الْاٰخِرَةِ در آن سراے هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ۝ ایشانند زیانکارتر از همه زیانکاران چه پرستش بتان را بپرستش خدای خریده اند ومتاع دنیاے فانی را بر نعیم عقباے باقی اختیار کرده ودرین سودا غبن فاحش ست **قطعه** مایهٔ دین را بدنیا دادن از بی همتیست + زانکه دنیا جملگی محنت ودین آسایش ست + نعمت فانی ستانی دولت باقی دهی + اندرین سودا خرد داند که غبن فاحش ست + اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکرده اند عملهاے شایسته از ادای فرائض وتعبد بنوافل وَاَخْبَتُوْٓا وآرام گرفته اند اِلٰى رَبِّهِمْ ۙ بذکر پروردگار خود یا تواضع کرده اند مر او را یا برای او از ماسوی الله منقطع شده اند اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ۚ آنان ملازمان بهشت اند هُمْ فِيْهَا آنان در بوستان جنان خٰلِدُوْنَ ۝ دائم وباقی اند مَثَلُ الْفَرِيْقَيْنِ صفت این دو گروه که مومن اند وکافر كَالْاَعْمٰى وَالْاَصَمِّ مانند کور وکر اند وَالْبَصِيْرِ وَالسَّمِيْعِ ؕ مانند بینا وشنوا هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا برابر اند این دو فریق مَثَلًا ؕ در صفت وشبهه یعنی برابر نیستند اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ آیا پس پند نمیگیرید بدین مثل تا تامل نمایید در آن

ع ۲

تشبیه کرده است کافران را بنابینا بجهت عدم مشاهده او مرآیات قدرت را و بناشنوا بجهت تصامم از استماع کلام الهی و تشبیه مومنان بسمیع و بصیر بجهت
آنکه حال مومنان در سمع و بصر بر ضد احوال کافرانست و در بحر الحقائق فرموده که اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بصیر
کسے است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از آن حذر نماید
و بحقیقت بصیر کسیست که دیده بصیرتش بکحل • و بی یبصر • جلا یافته باشد و سمیع کسیست که گوش همتش بگوشوارهٔ • و بی یسمع • آراسته بود هر که بخدا بیند
جز بخدا نه بیند و هر که بخدا شنود جز از خدا نه شنود رباعی گوشی که بحق باز بود در همه جا • از هیچ سخن نشنود الا ز خدا • وان دیده که ز نور بدید برداورا • هر ذره بود
آینه دوست نما • وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا و بدرستیکه فرستادیم ما نوح را اِلٰی قَوْمِهٖٓ بسوی گروه او پس گفت مرایشان را اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه من شما را نَذِیْرٌ
بیم کننده ام مُّبِیْنٌ ۝ هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و جه خلاص را بیان میکنم یا نذیرم اَنْ لَّا تَعْبُدُوْٓا باینکه نه پرستید اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای را که اگر پرستش غیر نمائید
اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَیْکُمْ بر شما عَذَابَ یَوْمٍ اَلِیْمٍ ۝ عذاب روزی را که مولمست آن عذاب و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست از برای
وقوع الم در و فَقَالَ الْمَلَاُ پس گفتند اشراف و روسا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه کافر بودند مِنْ قَوْمِهٖ از قوم نوح مَا نَرٰىكَ نمی بینیم ترا اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا
مگر بشرے مانند ما یعنی بفضل مزیتی که ترا بر ما باشد که سبب تخصیص تو بود به نبوت و بر ما واجب گردد اطاعت تو از تو در نمی یابیم ایشان هیاکل بشریه دیدند و از دقایق
حقایق انسانی غافل ماندند مثنوی همسری با انبیا بر داشتند • اولیا را همچو خود پنداشتند • گفته اینک ما بشر ایشان بشر • ما و ایشان بستهٔ خوابیم و خور • این
ندانستند ایشان از عمی • در میان فرقی بود بی منتهی • هر دو گون زنبور خوردند از یک محل • زین یکی شد نیش و زان دیگر عسل • هر دو گون آهو گیا خوردند و آب •
زان یکی سرگین شد و زین مشک ناب • آن دو نی خوردند از یک آب خور • این یکی خالی و دیگر پر شکر • صد هزاران زین چنین اشباه بین • فرق شان هفتاد ساله راه بین •
وَمَا نَرٰىكَ اتَّبَعَكَ و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا اِلَّا الَّذِیْنَ مگر آنانکه هُمْ اَرَاذِلُنَا ایشان فرودان و فرومایگان ما اند بَادِیَ الرَّاْیِ
در ظاهر رای یعنی بی تامل و تفکر بی تاملی یا متابعان تو همه اراذل اند در بادی الرای یعنی هر که در ایشان بیند صفت رذالت در ایشان مشاهده کند وَمَا نَرٰی لَکُمْ
و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ بر ما افزونی که بدان ما را متابعت شما باید کرد بَلْ نَظُنُّکُمْ بلکه گمان میبریم شما را کٰذِبِیْنَ ۝ دروغگویان
یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در علم بصدق تو قَالَ گفت نوح یٰقَوْمِ اَرَءَیْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا اِنْ كُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ اگر من باشم بر حجتی
هویدا مِّنْ رَّبِّیْ از نزد پروردگار من که بر صحت دعوی من گواهی دهد وَاٰتٰىنِیْ و بدهد خدای مرا رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهٖ بخشایش از نزد خود که نبوت است
فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ پس پوشیده بماند بر شما و حفص بضم عین و تشدید میم خواند یعنی پوشیده گرداند آن حجت را بر شما بسلب معرفت آن و منع علم شما از آن اَنُلْزِمُکُمُوْهَا
آیا بر شما بندیم آنرا یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بر ابتدا بران وَاَنْتُمْ لَهَا كٰرِهُوْنَ ۝ وحال آنکه شما مر آن حجت را
کارهان و ناخواهندگانید قتاده رح فرموده که اگر نوح تونستے الزام کردی اما زمام اختیار در قبضه مشیت پروردگارست تا صاحب عدل او کرا راند و نائب فضل او
کرا خواند مثنوی یکی را بخوانی که مقبول ماست • یکی را برانی که مخذول ماست • بد و نیک امر ترا بنده اند • بتسلیم حکمت سر افگنده اند • وَیٰقَوْمِ
و ای گروه من لَآ اَسْـَٔلُکُمْ نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر تبلیغ رسالت ضمیر علیه کنایه غیر مذکورست مَالًا مالی و خواسته را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید
اگر ادا کنید یا مرا سخت بود اگر ابا کنید اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من اِلَّا عَلَی اللّٰهِ مگر بر خدای آورده اند که اشراف قوم نوح ع میگفتند ای نوح اراذل
و ادانی را از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم نوح ع در جواب ایشان میفرمود وَمَآ اَنَا بِطَارِدِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا و نیستم من راننده آنها که گرویده اند
اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان مُّلٰقُوْا رَبِّهِمْ ملاقات کنندگانند مر پروردگار خود را و بقرب او فائز خواهند بود پس چگونه برانم ایشان را وَلٰکِنِّیْۤ اَرٰىكُمْ و لیکن من میبینم
شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ ۝ گروهی نادان که نمیدانید قدر انبیا را وَیٰقَوْمِ و ای گروه من مَنْ یَّنْصُرُنِیْ کیست که مرا یاری دهد و منع کند مِنَ اللّٰهِ

از عذاب خدای إِن طَرَدتُّهُمْ اگر برانم ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ○ آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمائید گفتند تو این همه صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان
بظاهر با تو موافقت دارند و باطن مخالف تو اند نوح علیه السلام فرمود که وَلَا أَقُولُ لَكُمْ و نمیگویم شما را که البته عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ نزدیک من خزینهای علم خداوند است
وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ و نمیدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم وَلَا أَقُولُ و نمیگویم إِنِّي مَلَكٌ بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوئید که ما انت الا بشر مثلنا
وَلَا أَقُولُ و نمیگویم لِلَّذِينَ تَزْدَرِي مر آنانرا که بخواری در ایشان مینگرد أَعْيُنُكُمْ چشمهای شما بجهت فقر ایشان را از اراذل میگوئید لَن يُؤْتِيَهُمُ
اللَّهُ خَيْرًا ط که نخواهد داد خدای ایشانرا نیکوئی چه آنچه حق تعالی در آخرت برای ایشان آماده کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده اللَّهُ أَعْلَمُ
خدای داناترست بِمَا فِي أَنفُسِهِمْ صلے بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در ظاهر إِنِّي إِذًا لَّمِنَ
الظَّالِمِينَ ○ بدرستیکه من آن هنگام باشم از ستمکاران چه انبیا را حکم بظاهر است قَالُوا گفتند يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا ای نوح با ما مجادله و مخاصمه
کردی فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا پس بسیار گردانیدی جدال را با ما و دور و دراز کشیدی فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه مرا وعده دادی از عذاب
إِن كُنتَ اگر هستی مِنَ الصَّادِقِينَ ○ از راست گویان در وعید خود قَالَ گفت نوح علیه السلام إِنَّمَا جز این نیست يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ بیارد بشما خدای تعالی عذاب را
إِن شَاءَ اگر خواهد عاجلا یا آجلا وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ○ و نیستید شما عاجز کنندگان خدایرا از تعذیب خود یا آنکه بستیزید یا بگریزید وَلَا يَنفَعُكُمْ و سود ندارد
شما را نُصْحِي نصیحت کردن من إِنْ أَرَدتُّ اگر خواهم أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ آنکه نصیحت کنم مر شما را إِن كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ اگر هست خدای که میخواهد
أَن يُغْوِيَكُمْ ط آنکه شما را گمراه سازد و درین کلام تقدیم و تاخیر است تقدیرش آنکه اگر خدای اغوای شما خواهد و من خواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند
هُوَ رَبُّكُمْ ق وقف او ست آفریدگار شما و متصرف در همه کار شما بر وفق ارادت وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ○ ط و بسوی او باز گردیده خواهید شد و براعمال خود جزا خواهید یافت
أَمْ يَقُولُونَ بلکه گفتند قوم او افْتَرَاهُ ط بر بیافته نوح وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بافته ام وحی را فَعَلَيَّ إِجْرَامِي
پس برمنست وبال گناه کرده من وَأَنَا بَرِيءٌ و من بیزارم مِّمَّا تُجْرِمُونَ ○ ع از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمائید وَأُوحِيَ و وحی کرده شد

ع ۳ ۱۱

إِلَىٰ نُوحٍ بسوی نوح علیه السلام أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ آنکه ایمان نخواهند آورد مِن قَوْمِكَ از گروه تو إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ مگر آنکس که ایمان آورده فَلَا تَبْتَئِسْ پس
اندوهناک مباش بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ○ ربع صلے بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چون فائده دعوت از ایشان منقطع گشته زمان نزول عذاب در رسید
حکم شد که ای نوح میان اجتهاد در بند وَاصْنَعِ الْفُلْكَ و بساز کشتی را بِأَعْيُنِنَا بنگاهداشت ما یا باعین ملائکه که مددگار و موکل تو اند وَوَحْيِنَا
و وحی کردن ما بتو در ساختن آن ابن عباس فرمود که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه سازد و صورتش چه باشد وحی آمد بوی که بسازش چون سینه مرغ وَلَا تُخَاطِبْنِي
و خطاب مکن با من فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ج در باره آنانکه ستم کردند یعنی از من درمخواه نجات هیچ کافری و دفع عذاب از ایشان إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ○ بدرستیکه
ایشان غرقه شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در خبر آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی میطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال که درخت برسید
مطلقا هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بالغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کرده از قبول دعوت نوح علیه السلام ابا کردند پس نوح علیه السلام بساختن کشتی اشتغال فرمود
وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ قف و بود که میساخت کشتی را وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ و هرگاه که بگذشتندی بر وی مَلَأٌ مِّن قَوْمِهِ گروهی مهتران از قوم او سَخِرُوا
مِنْهُ ط افسوس کردندی بروی که کشتی را در بیابان میساخت و دور از آب و گفتندی کشتی میسازی آب کو و دیگر طعنه زدندی که باول نبی بودی و آخر نجار شدی
قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنَّا نوح علیه السلام گفت که اگر سخریه میکنید با ما فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ پس ما افسوس خواهیم کرد بر شما كَمَا تَسْخَرُونَ ○ ط همچنانکه شما افسوس میدارید
با ما فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لا پس زود باشد که بدانید مَن يَأْتِيهِ آنکس را که بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابیکه او را رسوا گرداند در دنیا که آن غرق است
وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بدو عَذَابٌ مُّقِيمٌ ○ عذابی دائم در آخرت که آن حرق است پس نوح علیه السلام کشتی ساخت در مدت دو سال طول او سیصد گز

وگفته اند هزار و دویست ذرع وعرض آن پنجاه گز وگویند ششصد ذرع وارتفاع او سی ذرع وبقولی سی وسه وغیر ازینها نیز گفته اند وآنرا به سه طبقه مرتب ساخت وبقیر مطلی گردانید وبحکم الهی زوجی از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرد وطیور را در طبقهٔ سفلی وسباع وبهائم را در وسطی وآدمیان با امتعه واغذیه در علیا جای مقرر فرمود وبتهیهٔ اسباب تمام این مهام مشغول می بود حَتّٰۤى اِذَا جَآءَ اَمْرُنَا تا وقتیکه آمد عذاب ما یا امر ما بعذاب وَفَارَ التَّنُّوْرُ لا وبجوشید آب از تنور وآن تنوری بود از سنگ که حوا رضی دران نان پختی وبمیراث بنوح رسیده بود ونشان عذاب آن بود که آب ازان تنور بر جوشید پس چون امارت عذاب پدید آمد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم با نوح را که بردار فِيْهَا در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی از آنها که جفت میکنند اثْنَيْنِ دو تا نر وماده وحفص بتنوین کل میخواند یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت بکشتی بر وَاَهْلَكَ وکسان خویش را که مسلمانند بکشتی در آر اِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنرا که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر وقول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعان است ووا علة که پسر وزن نوح ع بودند وَمَنْ اٰمَنَ ط وبردار بکشتی هر کس را نیز که ایمان آورده وَمَاۤ اٰمَنَ وایمان نیاورده بودند وموافقت نکرده مَعَهٗۤ با نوح ع اِلَّا قَلِيْلٌ ○ مگر اندکی از مردمان که زوجهٔ مسلم آن بود وسه پسر حام وسام ویافث وزنان ایشان هفتاد ودو تن از زن ومرد وغیر ایشان که مجموع هفتاد ونه تن بودند وبا نوح ع هشتاد تن پس نوح ع ایشان را بنزدیک کشتی در آورد وسر پوشیده که ترتیب داده بود بر بالای کشتی بپوشید واز زمین چهل شبانه روز آب جوشیدن گرفت واز آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد وَقَالَ وگفت نوح علیه السلام ارْكَبُوْا فِيْهَا سوار شوید در کشتی در حالتیکه گویید بِسْمِ اللّٰهِ یعنی نام خدای برید مَجْرٖىهَا در وقت راندن کشتی وَمُرْسٰىهَا وبهنگام باز داشتن آن وگفته اند بنام خداست رفتن وایستادن آن چه در خبر آمده که چون خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی وچون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح ع ایشان را بدین وجه تعلیم تسمیه داد وگفت اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من لَغَفُوْرٌ آمرزنده مؤمنان است رَّحِيْمٌ ○ مهربان بدیشان که از بلای طوفان نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِيْ بِهِمْ وکشتی می برد ایشان را فِيْ مَوْجٍ در موجها که از عظمت بود كَالْجِبَالِ قف مانند کوهها وَنَادٰى وآواز داد نُوْحُ ا بْنَهٗ نوح ع مر پسر خود کنعان را وگویند نام او یام بود وَكَانَ فِيْ مَعْزِلٍ وحال آنکه بود بر کرانه آن کشتی وپدر او را اسلمان میدانست پس از فرط شفقت گفت يّٰبُنَيَّ ارْكَبْ مَّعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما تا ایمن شوی وَلَا تَكُنْ وَمباش مَّعَ الْكٰفِرِيْنَ ○ با ناگرویدگان که غرق شوی آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی وبا کافران در کیش ایشان متفق بودی قَالَ گفت در جواب پدر سَاٰوِيْۤ زود باشد که باز گردم وپناه برم اِلٰى جَبَلٍ بسوی کوهی که از غایت رفعت يَّعْصِمُنِيْ نگاه دارد مرا مِنَ الْمَآءِ از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح ع لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاهدارنده نیست امروز که منع کند چیزی را مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ از عذاب خدای اِلَّا مَنْ رَّحِمَ مگر آنکس که می بخشد خدای گویند عاصم بمعنی معصوم است چون ماء دافق وعیشة راضیة یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی که خدای بر وبخشد ودر اثنای این مکالمه میان پدر وپسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ وحائل شد بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ میان پدر وپسر موج طوفان فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِيْنَ ○ پس گشت از جمله غرق شدگان القصه نوح ع از کوفه یا از هند یا از عین ورده که موضعی است بجزیره در کشتی نشست عاشر ماه رجب کشتی تمام روی زمین بگشت وچون واقعهٔ طوفان بنهایت انجامید وکفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيْلَ وگفته شد یعنی حق سبحانه وتعالی گفت يّٰۤاَرْضُ ابْلَعِيْ ای زمین فرو بر مَآءَكِ آب خود را که بیرون آورده وَيٰسَمَآءُ اَقْلِعِيْ وای آسمان باز گیر آبی را که فرو گذاشته وَغِيْضَ الْمَآءُ وکم کرده شد آب بر روی زمین وَقُضِيَ الْاَمْرُ وگزارده شد کاری که حکم حق تعالی بدو متعلق بود واز هلاک اشرار ونجات ابرار وَاسْتَوَتْ وقرار گرفت کشتی عَلَى الْجُوْدِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم ومدت طوفان شش ماه تمام بود وَقِيْلَ وگفتند بُعْدًا دوری وهلاکت باد لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ○ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران را وچون نوح ع با قوم از کشتی بیرون آمدند آنروز را بجهت شکرانه روزه داشت

ربع

ربع

وصوم عاشورا سنت شد این آیت در غایت فصاحت و بلاغت ست در مفتاح و کشاف و دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه و غیر آن در وجوه فصاحت و بلاغت آن
سخن گفته اند و در بیان نظم غریب و اسلوب عجیب نکتها درج یافته و هر کلمه و حسن مواقع آن در سلک تحریر کشیده و چون درین ترجمه ساحت میدان سخنوری سعت ایراد
آن ندارد حواله آن توقف بر دقائق و رقائق این حال بمطالعهٔ این محل در جواهر التفسیر میرود و من الله التوفیق مصرع یغوص البحر من طلب اللآلی مصرع
گوهر طلبی روی سوی دریا کن ✤ وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ و بخواند نوح ع پروردگار خود را فَقَالَ پس گفت رَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ ابْنِي
بدرستیکه پسر من کنعان مِنْ أَهْلِي از اهل من بوده و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهیم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ و بدرستیکه وعدهٔ تو راست
ست وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۝ و تو حاکم ترین حکم کنندگانی حکمت درین چیست آنام ماتریدی در تاویلات آورده که نوح ع از کفر پسر خبر نداشت چه اگر خبر
داشتی این سوال نکردی چه حق سبحانه تعالی فرموده بود و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا و چون این سوال فرمود جواب در رسید قَالَ گفت خدای يَا نُوحُ إِنَّهُ
ای نوح بدرستیکه پسر تو لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ ج نیست از اهل دین تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند عملی ست غَيْرُ صَالِحٍ ق صلی نیک و شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ
پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ آنچه نیست ترا بِهِ عِلْمٌ ط بدان چیز دانشی یعنی چیزیکه دران از پرسیدن آنرا ندانی مپرس یا چیزی که ترا بآن علم نیست چون کفر
پسر تو از من سوال مکن إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا و منع میکنم أَن تَكُونَ از آنکه باشی مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝ از نادانان بسوال غیر جائز قَالَ رَبِّ
گفت نوح ع ای پروردگار من إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ لِي آنچه نباشد مرا بِهِ عِلْمٌ
بآن چیز دانائی یعنی بجواز سوال از آن وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي و نه بخشائی بر من أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ ۝ باشم از زیانکاران قِيلَ يَا نُوحُ
گفته شد که ای نوح اهْبِطْ فرو آی از کشتی بِسَلَامٍ مِّنَّا بسلامتی حاصل از حضرت ما یا بسلام و تحیتی از ما بر تو وَبَرَكَاتٍ و برکتها و زیادتیها عَلَيْكَ بر تو یعنی در
نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو و قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح ع و سه پسر او را عقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود
سام پدر عرب و فرس ست و یافث پدر ترک و حام پدر هند وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِّمَّن مَّعَكَ ج از آنها که با تواند یعنی آنها که ناشی میشوند
از جمعیکه با تواند یعنی مومنان وَأُمَمٌ و از آنها که با تواند امتی خواهند شد یعنی ناشی چند اند یعنی ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی
عیش و سعت رزق ثُمَّ يَمَسُّهُم پس برسد ایشان را مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ از نزد ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند در وسیط از قرطبی رحمه الله
نقل میکند که هیچ مومن و مومنه نباشد از آن روز تا روز قیامت الا که داخل ست درین سلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که دخل دارد درین تمتع و عذاب
تِلْكَ این قصه که مذکور شد مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب که ما بواسطه جبرئیل ع نُوحِيهَا إِلَيْكَ ج وحی کردیم آنرا بسوی تو مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا
نبودی که بدانی آنرا أَنتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه قوم تو که قریش اند مِن قَبْلِ هَٰذَا ط پیش ازین وقت فَاصْبِرْ ط پس شکیبائی کن بر ایذای قوم
و مشقت به تبلیغ رسالت همچنانکه نوح ع صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه عاقبت نیکو لِلْمُتَّقِينَ ۝ ع مر پرهیزگاران راست در دنیا بظفر بر اعدا و در آخرت
بدرجات علیا پیر طریقت قدس سره فرموده که صبر کلید بستگیهاست و شکیبائی علاج خستگیهاست نتیجهٔ شکیبائی ظفرست و کار صابران بر زبر ترست مثنوی صبر ست
کلید گنج مقصود ✤ بی صبر در مراد نگشود ✤ گر صبر کنی مراد یابی ✤ وز پای در افتی ار شتابی ✤ گر صبر کنی بصبر بشتاب ✤ دولت بتو آید اندک اندک ✤ وَإِلَىٰ
عَادٍ و فرستادیم بقوم عاد أَخَاهُمْ هُودًا ج برادر ایشان هود را ذکر اخوت بجهت نسب است چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت قَالَ گفت هود ع
يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدا را به یگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را معبودی غَيْرُهُ ط بجز وی شما او را شریک اثبات میکنید إِنْ أَنتُمْ
نیستید شما إِلَّا مُفْتَرُونَ ۝ مگر افترا کنندگان بر خدای با تخاذ شرکا يَا قَوْمِ ای گروه من لَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم از شما عَلَيْهِ أَجْرًا بر تبلیغ رسالت مزدی
و مقررست که مجموع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهت ازالت تهمت و خلوص نصیحت از اغراض دنیوی چه دعوت وقتی نتیجه دهد و موعظت آن زمان اثر بخشد

ع ۱۴ هما [illegible]

کر بطبع فاسد آلوده نباشد بیت طبع بند و دفتر حکمت بشوی * طبع بگسل هر چه خواهی بگوی * لاجرم پیغمبران فرد و عوت از قوم نخواستند چنانچه هود علیه السلام فرمود
إِنْ أَجْرِيَ نیست مزد من إِلَّا عَلَى الَّذِي مگر بر آنکسی که بمحض قدرت فَطَرَنِي بیافرید مرا أَفَلَا تَعْقِلُونَ۝ آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمیفرمائید
تا محق را از مبطل و حق را از باطل تمیز کنید و بدانید هر که مال نجوید دروغ برای چه گوید آورده اند که عادیان دعوت هود قبول نکردند و حق سبحانه و تعالی بر شآمت آن
سه سال باران از ایشان باز گرفت و مردان و زنان ایشان را عاقر و عقیم ساخت و چون ایشان اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت بباران
و برای دفع اعادی باولاد محتاج شدند هود فرمود وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا و ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوبُوا
پس بازگردید إِلَيْهِ بدو از عبادت غیر او يُرْسِلِ السَّمَاءَ تا بفرستد از آسمان عَلَيْكُمْ بر مزروعات شما مِدْرَارًا بارانی پیوسته وَيَزِدْكُمْ و بیفزاید شما را
یاری کند قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ قوت با قوتی شما یعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ایشان بر دفع اعادی قادر شوید پس سخن من بشنوید وَلَا تَتَوَلَّوْا و بر مگردید از من
و اعراض منمائید از پیغام الهی مُجْرِمِينَ۝ در حالتیکه مصر باشید بر گناهان قَالُوا گفتند يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ ای هود نیاوردی بما حجتی که دلالت کند بر صحت
دعوی تو و حال آنکه هود معجزات بدیشان نموده بود و ایشان آنرا در حساب نیاوردند و انکار نموده گفتند وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَارِكِي آلِهَتِنَا
ترک کنندگان عبادت خدایان خود را عَنْ قَوْلِكَ از سخن تو که گوئی یک خدا را پرستید وَمَا نَحْنُ لَكَ و نیستیم ما ترا بِمُؤْمِنِينَ۝
از گرویدگان إِنْ نَقُولُ ما نمیگوئیم در شان تو إِلَّا اعْتَرَاكَ مگر آنکه رسانیده اند بتو بَعْضُ آلِهَتِنَا برخی از خدایان ما بِسُوءٍ رنجی
و گزندی و علتی و گویند مراد جنون است عادیان گفتند که تو چون دشنام میدهی خدایان ما را از ان ایشان ترا دیوانه ساخته اند تا سخنانی که نه بر طبق عقل است
از تو شنیده میشود قَالَ گفت هود إِنِّي بدرستیکه من أُشْهِدُ اللَّهَ گواه میسازم خدای را وَاشْهَدُوا و شما نیز گواه باشید بر آنکه أَنِّي بَرِيءٌ
با آنکه من بیزارم مِمَّا تُشْرِكُونَ۝ از آنچه شما انباز میگیرید مِنْ دُونِهِ بدون خدای یعنی در عبادت او دیگری را شریک میسازید فَكِيدُونِي پس
اجتماع کنید بر کید نسبت بمن جَمِيعًا همه شما یعنی شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق نمائید ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ۝ پس مرا مهلت مدهید و هر چه خواهید قصد من
بکنید که من باک ندارم و بحمایت عصمت الهی از مضرت و معرت شما نه اندیشم و این از جمله معجزات هود بود که تن تنها در مواجه جمعی کثیر از جباران و اهل بطش و سطوت و ارباب
شوکت و قوت که بخون او تشنه بودند اینهمه مبالغه نموده که جمع شوید و اتفاق نموده بمهلت در اهلاک من سعی نمائید و ایشان با وجود شدت و قهر و اقتدار و اختیار از ایشان
اندک ضرری بدو عاجز شدند و نعم ما قیل بیت تو خدا را شو اگر جمله عالم در پاست * بخدا گر سر موئی قدمت تر گردد * و چون هود علی نبینا و علیه السلام بکرم الهی و ثوق تمام داشت
گفت إِنِّي تَوَكَّلْتُ بدرستیکه من توکل کردم عَلَى اللَّهِ بر خدای رَبِّي وَرَبِّكُمْ که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را بوی باز گذاشتم
مَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ جنبنده نیست إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا مگر خدای گیرنده است موی پیشانی او را یعنی مالک اوست و قادر و غالب بر وی آخذ ناصیه
تمثیل مالکیت و قدرت و تصرف است إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ۝ بر طریق حق و عدلست هر کس که بوی توکل کند او را
راه راست نماید و ضائع نگذارد و در بحر الحقائق فرموده که صراط مستقیم آنست که منتهی بحق باشد نه بغیر او کما قال جل جلاله و ان الی ربک المنتهی و در نقد النصوص
جامع مذکورست در باب احدیت افعال و بیان تاثیرات و مؤثرات که آن ذات متعالیه که فی الحقیقة مصدر جمیع افعال و مؤثر در تمام منفعلات است بحکم ترتیب
هر یکی را بحسب قابلیات بسوی حضرت خود می کشاند اینست سر آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم بیت کس کشاند میکشد کانا الیه راجعون * چون روی جانب
دگر فکر غلط باشد جنون * و ازین مقوله است قول قائل مثنوی چون همه راه اوست از چپ و راست * تو بهر ره که میروی او راست * چون از و بود ابتدای
همه * هم بدو باشد انتهای همه * فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر بر گردید از من و اعراض کنید یعنی همیشه بر اعراض ثابت باشید فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ پس بدرستیکه من
رسانیده ام بشما مَا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچیز را که فرو فرستاده شده ام بآن إِلَيْكُمْ بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم چون قبول حق نکنید

حق تعالی شما را هلاک کند وَيَسْتَخْلِفُ و جانشین شما گرداند رَبِّي آفریدگار من قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی را غیر شما وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید
حق را چیزی باعراض از من و ابا از قبول دعوت حق إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ○ بر همه چیز نگاهبانست یعنی افعال و اقوال و احوال
همه را نگاه میدارد و مجازات آنها که از و فائت نمیشود و چون کفار قوم هود علیه السلام بدین سخن متعظ نشدند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
و آن هنگام که بیامد فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا هُودًا نجات دادیم هود علیه السلام را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنکسانیکه گرویده بودند مَعَهُ با او و ایشان چهار هزار
بودند که همه را با هود علیه السلام برهانیدیم از عذاب بِرَحْمَةٍ مِنَّا به بخشش و بخشایش از ما یعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ایشان وَنَجَّيْنَاهُمْ و برهانیدیم ایشان را
مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ○ از عذاب درشت و آن سموم و دوزخ بود که بمناخر ایشان در آمده و از دبار بیرون شده و اعضای ایشانرا پاره پاره میساخت وَتِلْكَ عَادٌ
و آن عادست یعنی اثرها که در دیار احقاف می بینید آثار قبیله عادست جَحَدُوا انکار کردند و کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار خود وَعَصَوْا
رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او و عصیان یک پیغمبر مستلزم عصیان همه پیغمبرانست وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر سرکشی
عَنِيدٍ ○ ستیزکار را یعنی عاصی شدند در کسیکه ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع گشتند آنرا که ایشان را بکفر و ضلالت میخواند وَأُتْبِعُوا و از پی
در آمده شده اند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را که بعد از هلاکت ست وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ط و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست
أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قوم عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ ط نگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ بدانید که دوریست مر عاد را یعنی از رحمت دور اند بعضی
گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت و دعای هلاکت بر ایشان بعد از هلاک ایشان دلیل استحقاق عذاب عقاب ست قَوْمِ هُودٍ ○ عطف بیان عادست
یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند که حضرت هود علیه السلام بر ایشان مبعوث بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند وَإِلَىٰ ثَمُودَ
و فرستادیم بسوی قبیله ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا م برادر ایشان صالح را مر او را اخوت نسبی ست قَالَ صالح علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای قوم من به پرستید خدای را
و بوحدانیت او بگروید مَا لَكُمْ نیست مر شما را مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ط معبودی بجز وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او بیافرید شما را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی آدم علیه السلام
که پدر شماست و مواد نطفها را که نسل او از آن آفریده میشود از خاک پیدا کرد وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا و زندگانی و بقاداد شما را در زمین در مدارک مذکورست که سال عمر
هر یک از قوم ثمود علیه السلام از سه صد تا هزار بود ه یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل نزه ساختید و بحفر انهار و غرس اشجار اشتغال نمودید فَاسْتَغْفِرُوهُ پس
آمرزش خواهید از حضرت او یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ط پس رجوع کنید بپرستش او و از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من قَرِيبٌ
نزدیکست بامیدواران برحمت مُجِيبٌ ○ اجابت کننده دعای ایشان ست بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ و گفتند قوم که ای صالح قَدْ كُنْتَ بدرستیکه
بودی تو فِينَا در میان ما مَرْجُوًّا امیدوار یعنی نشانه رشد و سداد در جبین حال تو میدیدیم قَبْلَ هَٰذَا پیش ازینکه دعوی نبوت کنی و میخواستیم
که ترا ملک یا مستشار خود سازیم یا امید میداشتیم که بدین ما تدین شوی حالا بدین سخن که تو میگوئی امید از تو بریده ایم أَتَنْهَانَا آیا مرا نهی میکنی أَنْ
نَعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنرا که بودند پدران ما که می پرستیدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و به تحقیق که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو ما را میخوانی
إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و ترک عبادت اصنام مُرِيبٍ ○ شکی در تهمت افگننده یعنی گمانیکه نفس را مضطرب میسازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را شوریده
میگرداند قَالَ يَا قَوْمِ گفت صالح علیه السلام که ای گروه من أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا و فرض کنید که من إِنْ كُنْتُ اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ
رَبِّي از پروردگار خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا
مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ عَصَيْتُهُ اگر نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من شما را بخدای میخوانم و شما مرا بدین خود دعوت می کنید و با من
مجادله مینمائید فَمَا تَزِيدُونَنِي پس شما نمی افزائید مرا غَيْرَ تَخْسِيرٍ ○ جز بزیان کاری نسبت دادن یعنی نسبت کردن شما مرا بزیان یا نسبت

کردن من شما ایمان آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانچه در سورهٔ اعراف سمت تحریر یافت و بدعای وی ناقه از سنگ بیرون آمد
با مر خدای تعالی صالح علیه السلام حجت گرفت و در باب ناقه وصیت آغاز کرد و گفت وَيٰقَوْمِ ای گروه من هٰذِهٖ نَاقَةُ اللّٰهِ این ناقه است که خدای خلق کرده لَكُمْ برای شما
اٰيَةً در حالتیکه نشانه است بر قدرت او فَذَرُوْهَا پس بگذارید او را تَاْكُلْ تا بخورد و بچرد فِيْٓ اَرْضِ اللّٰهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و
نفع او مر شما راست وَلَا تَمَسُّوْهَا بِسُوْٓءٍ و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر به بدی قصد وی کنید فَيَاْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابٌ قَرِيْبٌ ○ عذابی
نزدیک یعنی متعاقب آزار او معذب گردید و مهلت نیابید فَعَقَرُوْهَا پس پی کردند آن ناقه را تفسیر آن در سورهٔ قمر بیاید انشاء الله تعالی و بعد از عقر ناقه بچه او
بالای کوه بر آمده سه بانگ کرد و صالح در آن وقت در میان قوم ثمود چون بیاند حال با او تقریر کردند فَقَالَ تَمَتَّعُوْا پس گفت شما برید و برخورید از حیات خود فِيْ
دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ ط در سراهای خود سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه و آدینه است و در روز شنبه عذاب بر شما فرود آید ذٰلِكَ وَعْدٌ این وعده است غَيْرُ
مَكْذُوْبٍ ○ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه و شنبه عذاب نازل شد فَلَمَّا جَآءَ پس آنهنگام که آمد
اَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان نَجَّيْنَا صٰلِحًا نجات دادیم صالح را وَّالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و آنانرا که با او بودند از مومنان بِرَحْمَةٍ مِّنَّا بفضل و بخشش
از نزدیک ما نه بعمل ایشان یعنی بمحض فضل و رحمت صالح و مومنان را از آن بلا برهانیدیم وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ ط و از رسوائی آن روز میشاید که مراد روز قیامت باشد
اِنَّ رَبَّكَ بتحقیق که پروردگار تو هُوَ الْقَوِيُّ اوست توانا به نجات مومنان الْعَزِيْزُ ○ غالب بر دشمنان بهلاک ایشان وَاَخَذَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر الصَّيْحَةُ فریادی عظیم مراد صیحه جبرئیل علیه السلام است در زاد المسیر آورده که در آن سه روز که وعده حیات شنیدند
در خانهای خود ساکن شده قبرها کندید ند منتظر عذاب میبودند چون روز چهارم آفتاب طالع شده و عذاب نیامد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند و استهزا
میکردند که ناگاه جبرئیل بر صورت اصلی خویش پایش بر زمین و سر بر آسمان پرهای خویش نشر کرده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهایش سبز و دندانهای سفید
و براق و پیشانی با جلا و نورانی و رخسار برافروخته و موی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید و قوم ثمود آن حال را مشاهده نمودند و روی بمساکن
نهاده بقبرها در آمدند و جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار همه بمردند و زلزله در خانها افتاده سقفها بر ایشان فرود آمد فَاَصْبَحُوْا پس گشتند فِيْ دِيَارِهِمْ
جٰثِمِيْنَ ○ در آن سراها خود مردگان بر زمین چفسیدگان كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا ط گویا که هرگز نبوده اند در آن سراها و در وسیط آورده که خدای تعالی
بدان صیحه هلاک کرد آنانرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر یک مرد که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت پناه پرسیدند که ابو رغال
کیست فرمود که پدر قبیله ثقیف اَلَآ اِنَّ ثَمُوْدَا۟ بدانید بدرستیکه قوم ثمود كَفَرُوْا رَبَّهُمْ ط انکار کردند پروردگار خود را اَلَا بُعْدًا بدانید که دوری است
از رحمت مر لِّثَمُوْدَ ○ مر قوم ثمود را وَلَقَدْ جَآءَتْ و هر آینه بتحقیق آمدند رُسُلُنَآ فرستادگان ما از ملائکه که یازده یا دوازده یا هفت یا هشت بودند و میگویند
سه فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند اِبْرٰهِيْمَ بسوی ابراهیم صلوة الرحمن علی نبینا و علیه بِالْبُشْرٰى
بمژده دادن او بفرزند یا بهلاک قوم لوط در حقائق سلمی مذکور است که آن بشارت بود بدوام خلت صاحب کشف الاسرار فرموده که چون از اول خلیل را بنواخت
که وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا در آخر بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت و هم در حقائق سلمی آورده که آن فرزند بود یعنی حضرت سید کائنات صلعم از صلب وی با آنکه او
خاتم انبیا و صاحب لوای حمد است وجه بشارت در مقابله این تواند بود که پدری را چنین پسر باشد رباعی خوشوقت آن پدر که چنین باشدش پسر + شاباش از آن صدف که چنین
پرورد گهر + آبا از و مکرم و ابنا از و عزیز + صلی علیه ما طلع الشمس و القمر + و در میاطی فرموده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل به بشارت ولد مر ابراهیم و میکائیل
بمحافظت لوط و اهل وی و اخراج ایشان از مؤتفکات القصه چون نزدیک خلیل آمدند قَالُوْا سَلٰمًا ط گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ سَلٰمٌ گفت ابراهیم
جواب من سلام است بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند ایشان را در مهمان خانه نشانید فَمَا لَبِثَ پس هیچ درنگ نکرد اَنْ جَآءَ تا آنکه آورد بِعِجْلٍ حَنِيْذٍ

ع ۸

گوساله بریان کرده بر سنگ گرم پس خوان بگسترده و صلا درداد و ایشان دست بر طعام دراز نکردند فَلَمَّا رَاٰۤ پس آنهنگام که دید ابراهیم اَیۡدِیَهُمۡ دستهای ایشان را که مطلقا
لَا تَصِلُ اِلَیۡهِ نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند نَکِرَهُمۡ انکار کرد آنرا از ایشان یعنی منکر شمرد وَاَوۡجَسَ و دردل آورد مِنۡهُمۡ خِیۡفَةً از ایشان
ترسی چه دران زمان هر که قصد کسی و دشمنی داشتی از طعام او تناول نمودی چون ایشان طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و ضرری بوی رسانند چون فرشتگان حال خوف او فهم نمودند
قَالُوۡا گفتند ای ابراهیم لَا تَخَفۡ مترس اِنَّاۤ اُرۡسِلۡنَاۤ بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده شده اِلٰی قَوۡمِ لُوۡطٍ ؕ۝ بسوی قوم لوط تا ایشانرا عذاب کنیم وَامۡرَاَتُهٗ
و زن ابراهیم ساره بنت هارون قَآئِمَةٌ ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان ستادگی داشت چه ساره عمر یافته بود و در گذشته و از
کسی روی نمی پوشید همین که سخن فرشتگان شنید فَضَحِکَتۡ پس بخندید از جهت فرح و سرور و فرح او بجهت زوال خوف ابراهیم بود یا برای هلاک اهل فساد گویند خنده او
از تعجب بود و تعجب میکرد از غفلت قوم لوط با وجود قرب عذاب بدیشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفته می ماند از خوف ابراهیم از سه تن با وجود بسیاری
حشم و خدم خود و بر هر تقدیر چون ساره بخندید فَبَشَّرۡنٰهَا پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه بِاِسۡحٰقَ ۙ بوجود فرزندی اسحق نام وَمِنۡ وَّرَآءِ
اِسۡحٰقَ یَعۡقُوۡبَ ۝ و از پس اسحاق بیعقوب تخصیص بشارت بساره جهت آن بود که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر ست و دیگر آنکه ابراهیم از هاجره پسری داشت
اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنود قَالَتۡ یٰوَیۡلَتٰۤی گفت ای عجبا ءَاَلِدُ آیا من بزایم وَاَنَا عَجُوۡزٌ و حال آنکه من پیرزنم
دران وقت نود و نه سال از عمر وی گذشته بود وَّهٰذَا بَعۡلِیۡ و این شوهر من شَیۡخًا ؕ درحالتیکه پیر ست صد و بیست ساله یا صد و دوازده ساله اِنَّ هٰذَا
بدرستیکه این خبر که میگوئید لَشَیۡءٌ عَجِیۡبٌ ۝ چیزی عجب است استعجاب وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قَالُوۡۤا گفتند فرشتگان مر ساره را اَتَعۡجَبِیۡنَ آیا شگفت
میداری مِنۡ اَمۡرِ اللّٰهِ از کار خدای هیچ عجب نیست که از صنع بی آلت و فضل بی علت از میان دو پیر فرزندی بیرون آرد بیت قدرتی را که بر کمال بود * کی چنین ها
از محال بود * رَحۡمَتُ اللّٰهِ بخشایش خدای وَبَرَکٰتُهٗ و برکتها یعنی زیادتی خیرات او عَلَیۡکُمۡ اَهۡلَ الۡبَیۡتِ ؕ بر شما ای اهل بیت محققان برانند
که از برکات الٰهی آن بود که اسباط و جمیع انبیای بنی اسرائیل از ابراهیم و از ساره پیدا شدند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای حَمِیۡدٌ ستوده ست یا عطا نعم مَّجِیۡدٌ ۝ بزرگوار
ست باظهار کرم فَلَمَّا ذَهَبَ پس آنوقت که برفت عَنۡ اِبۡرٰهِیۡمَ الرَّوۡعُ از ابراهیم ترسی و فزعی که داشت وَجَآءَتۡهُ الۡبُشۡرٰی و آمد بوی بشارت
اولاد یُجَادِلُنَا در انبیا و مجادله کرد با فرشتگان فِیۡ قَوۡمِ لُوۡطٍ ؕ۝ در شان قوم لوط آورده اند که ملائکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که دران صد مومن
باشند گفتند نی فرمود اگر نود باشد گفتند نی هلاک نمی کنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و به پنج پس بیکی ملائکه گفتند در هر دیه که یک مومن باشد ما را بهلاک
ایشان فرمان نیست ابراهیم فرمود که اِنَّ فِیۡهَا لُوۡطًا که لوط و بنات وی در انجا اند فرشتگان فرمودند که ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان ایشان
اِنَّ اِبۡرٰهِیۡمَ لَحَلِیۡمٌ بدرستیکه ابراهیم بردبار بود و تعجیل ندشت در انتقام از بدکاران اَوَّاهٌ آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان مُّنِیۡبٌ ۝ رجوع کننده
بحضرت عزت ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابراهیم با ملائکه از رقت قلب و فرط ترحم او بوده و امید داشته که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که
توبه کنند و باز گردند از بدی ملائکه گفتند یٰۤاِبۡرٰهِیۡمُ اَعۡرِضۡ ای ابراهیم روی بگردان و درگذر عَنۡ هٰذَا ۚ ازین جدال اِنَّهٗ قَدۡ جَآءَ بدرستیکه آمده است
اَمۡرُ رَبِّکَ ۚ فرمان آفریدگار تو بعذاب هلاک ایشان وَاِنَّهُمۡ اٰتِیۡهِمۡ و بدرستیکه آینده است بدیشان عَذَابٌ غَیۡرُ مَرۡدُوۡدٍ ۝ عذابی بازگردیده
بجدال و دعا پس ملائکه ابراهیم را وداع نموده روی بموتفکات نهادند و آن چهار شهرستان بود و در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن بودند چون نزدیک شهر سدوم
رسیدند که لوط در انجا میبود نگاه کردند وی را دیدند که در زمین کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند وَلَمَّا جَآءَتۡ رُسُلُنَا و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما لُوۡطًا
بسوی لوط سِیۡٓءَ بِهِمۡ اندوهگین شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمۡ ذَرۡعًا و تنگدل شد بجهت ایشان نه از کراهت مهمانداری بلکه بسبب آنکه ایشانرا دید با رویهای خوش و
صورتهای دلکش از بدخوئی قوم اندیشید وَّقَالَ و گفت هٰذَا یَوۡمٌ عَصِیۡبٌ ۝ این روز سخت ترست بر من آورده اند که حق تعالی با ملائکه گفته بود که تا لوط چهار نوبت

به بدی قوم خود گواهی دهد ایشان را هلاک کنید لوط مهمانان را دید گفت بشما رسیده است خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند چیست کار ایشان لوط ع را شرم آمد که لفظ قبیح
ایشان کند گفت گواهی میدهم که بدترین اهل عالم این قوم اند یعنی عالم بار بها میکنند جبرئیل ع بمیکائیل اشارت فرمود که اینک یک شهادت پس لوط علیه السلام
با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسیدند همان سخن را تکرار فرمود چون بشهر رسیدند دیگر باره اعاده نمود چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد شهادت اربع
وجود گرفت بعضی مردم مهمانان لوط ع را دیدند و خبر به دیگران رسانیدند یا زن لوط ع که کافره بود اکابر قوم را خبر کرد و گفت جوانان خوبروی در خانه ما مهمان شده اند
قوم روی بدر خانه لوط ع نهادند وَجَاءَهُ قَوْمُهُ و آمدند با لوط ع قوم او يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ ط بشتاب دوانیده شده بسوی او وَمِنْ قَبْلُ و پیش از ین وقت نیز
كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ط بودند که عملهای بد میکردند از لواطت و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجالس و برای استهزا نشستن بر سر راهها چون قوم بدر خانه لوط ع
آمدند و طلب مهمانان کردند قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اینک دختران من ایشانرا بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه ترند
مر شمارا تزویج با ایشان بشرط ایمان بود یا بشریعت ایشان تزویج مومنات با کافران میتوانست کرد حضرت لوط ع از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای
مهمانان کرد و گفته اند مراد از بنات نسای ایشان بود چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت و مرحمت یعنی زنان بخواهید که شمارا حلال اند فَاتَّقُوا
اللّٰهَ پس بترسید از خدای بترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید فِي ضَيْفِي ط در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ
رَشِيدٌ ○ مردی راه یافته که شمارا پند دهد و از عملهای بد شمارا باز دارد قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ گفتند ای لوط بدرستیکه تو میدانی که مَا لَنَا نیست مارا
فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ ج هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بتحقیق تو میدانی مَا نُرِيدُ ○ آنچه ما میخواهیم از اتیان فاحشه قَالَ گفت لوط ع
در جواب ایشان لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی باشد مرا بدفع شما قوتی یا اگر قوتی باشد در نفس من هر آینه شمارا دفع کنم أَوْ آوِي یا پناه گیرم و باز گردم إِلَىٰ
رُكْنٍ شَدِيدٍ ○ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در احادیث صحیح وارد است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که
رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی رکن شدید یعنی بخدای پناه گرفت و حق سبحانه او را یاری داد و چه ملجای درماندگان جز درگاه او نیست مثنوی
آستانش که قبله گاه همه است + از همه آفتی پناه همه است + هر که دل در حمایتش بستست + از غم هر دو کون وارستست + آورده اند که لوط در خانه در بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله مینمود و ایشان دیوار را بشکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط ع بغایت مضطرب و اندوهناک شد ملائکه او را بدان اضطراب و حزن
و جزع دیدند قَالُوا يَا لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ ما فرستادگان پروردگار توایم و بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان
لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نمیرسند باضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان بیرون نه و ما را با ایشان بگذار پس جبرئیل علیه السلام قدم پیش
ایشان باز شد و پر خود را بر رویهای ایشان مالید همه کور شدند و از خانه لوط علیه السلام بیرون دویده میگفتند حذر کنید که مهمانان لوط ساحرانند پس
جبرئیل ع فرمود که فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که
التفات نکند و واپس ننگرد مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه اهل خود را ببر إِلَّا امْرَأَتَكَ ط مگر زن خود را که او کافره است إِنَّهُ مُصِيبُهَا بدرستیکه
رسنده است اورا مَا أَصَابَهُمْ ط آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت تنگدلی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان
جبرئیل فرمود إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ ط بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل فرمود أَلَيْسَ الصُّبْحُ
بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک یعنی نزدیک است فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم که تا پر خود را در زیر شهرهای
ایشان در آورد و بر داشت و بر بالا برد تا بجایکه اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان میشنودند پس حکم کردیم تا بیفگند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا گردانیدیم
عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهَا بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن حِجَارَةً

سنگ مِّن سِجِّيلٍ ۵ از گل متحجر سجیل معرب سنگ گل ست وآن گلی با تش پخته شده چون آجر یا سجیل کوهی ست در آسمان یا نام آسمان دنیا ست
یا سجین ست که نام او جهنم باشد یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ وآن سنگها بود مَّنضُودٍ ○ بر هم نهاده یا پی در پی مُّسَوَّمَةً
نشان کرده شده بخطوط سیاه و سفید چون جزع یا به بیاض و حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود و بعضی از آنها سفید و بر و نقطهای سیاه و برخی سیاه و بر و نقطهای
سفید یا نام هر کسی که بر و باران می شد بران نوشته بود یا آماده گشته عِندَ رَبِّكَ در خزائن پروردگار تو برای عذاب ایشان و در تفسیر زاهدی آورده که
سنگ کلان او برابر خمی بود و خرد او مساوی سبوی قول آنست که سنگ بر سر جماعتی بارید ازان قوم که در دیار خود نبودند پس هر کجا از ایشان کسی بود که سنگی
مقرر بنام وی بر سرش آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد و تا چهل روز آن سنگ که نام وی بر و بود در هوا معلق بایستاد و همین که از حرم بیرون آمد
بروی فرود آمد و هلاک شد وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ و نیست آن سنگ عذاب از ظالمان بِبَعِيدٍ ○ دور چه ایشان را استحقاق آن هست که بر ایشان سنگ بارد

ع ۱۵ نصف

مثنوی چو عالم را ستمگر تنگ دارد + عجب نبود که بروی سنگ بارد + ستمگاران سنگ در خور دست بسیار + چو ظالم را ببینی سنگ بردار + و گفته اند ضمیر هی راجع بقری
ست که آیت غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمگاران مکه دور نیست و در اثنای اسفار بران دیار میگذرند پس اولی آنست که بنظر اعتبار و اعتذار دران نگرند
واز عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان و جهان بصلاح آرند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم باولاد مدین یا بساکنان بلده مدین أَخَاهُمْ
شُعَيْبًا ط برادر ایشان شعیب را که اخوت نسبی داشت قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم من بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ نیست شما را
غَيْرُهُ ط هیچ خدای بجز وی وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و مکاهید پیمانه را در چیزهای کیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در چیزهای موزونات إِنِّي أَرَاكُم
بِخَيْرٍ بدرستی که من می بینم شما را با توانگری و نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید پس حق گذاری آنست که مردم را از
مال خود بهره مند سازید نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي و بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ می ترسم بر شما با این خیانت که دارید عَذَابَ يَوْمٍ
مُّحِيطٍ ○ عذاب روزی گرد در آینده و توصیف یوم باحاطه که صفت عذاب ست بجهت توقع آنست دران یعنی دران روز عذابی گرد شما فرو گیرد که هیچکس را
رهائی نباشد مراد عذاب قیامت ست یا عذاب استیصال و چون نهی کرد از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و این غایت مبالغه ست وَيَا قَوْمِ و ای
گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ تمام پیمائید کیل را به پیمانه وَالْمِيزَانَ و تمام بسنجید موزون را بترازو بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و آن قوم با وجود خیانت
در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف دینار و درم را نیز می بریدند و دران باب میگوید وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید
مردمان را أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان یعنی بهای هر چه میخرید یا قراضه که از دینار و درم را میبرید وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ
در زمین بلده خود مُفْسِدِينَ ○ در حالتیکه تباه کاران باشید بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست
شما را از آنچه بخیانت جمع میکنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ج اگر هستید باور دارندگان قول مرا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم و نیستم بر شما بِحَفِيظٍ ○
نگاهبان بر شما که شما را از قبائح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم بلکه من رسولم پیغام رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدنست و بس فرد من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + آورده اند که انبیا بر دو قسم بودند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسیٰ و داؤد و سلیمان و برخی آنکه
ایشان را بحرب نفرموده اند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز موعظه میگفت و خود همه شب نماز میگذارد قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او
که ای شعیب أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ آیا نمازهای تو ترا امیفرماید أَن نَّتْرُكَ بتکلیف آنکه ما ترک کنیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران
ازبتان أَوْ أَن نَّفْعَلَ یا دست بداریم آنچه ما میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ ط آنچه ما میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا باز گرفتن ثمن یا قطع
اطراف دراهم و دنانیر إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ بدرستیکه تو بردباری الرَّشِيدُ ○ راه یافته بزعم خود یا این سخن از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان ضد این معنی بود

نصف

وصفتها بطریق استهزا میگفتند که تو با آنکه بحلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگوئی قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای قوم من اَرَءَیْتُمْ چه می بینید
وچه میگوئید اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ اگر باشم من بر بصیرتی و حجتی مِّنْ رَّبِّیْ از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِیْ و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزدیک
خود رِزْقًا حَسَنًا ط روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا مراد دولت کمال و تکمیل ارزانی داشته باشد و سعادت روحانی
و جسمانی فرموده روا باشد که من در وحی او خیانت کنم وَمَآ اُرِیْدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ و نمیخواهم که من مخالفت کنم شما را ازان و بیایم اِلٰی مَآ اَنْهٰکُمْ عَنْهُ ط
بسوی آن چیز که شما را ازان نهی میکنم یعنی شما را از چیزی منع نمیکنم تا خود مرتکب او شوم بلکه از هر چه شما را باز میدارم خود ازان نیز باز می ایستم اِنْ اُرِیْدُ
نمیخواهم من اِلَّا الْاِصْلَاحَ مگر بصلاح آوردن کارهای شما مَا اسْتَطَعْتُ ط مادامیکه توانم وَمَا تَوْفِیْقِیْٓ و نیست توفیق من در صلاح امور شما یا رسیدن
بسر منزل صواب و صلاح اِلَّا بِاللّٰهِ ط مگر بهدایت و معونت خدای عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ برو توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجزاند وَاِلَیْهِ اُنِیْبُ ○ و بسوی او
باز میگردم در هر چه نیت میکنم وَیٰقَوْمِ وای گروه من لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شما را بران ندارد شِقَاقِیْٓ دشمنی من و ستیزه کاری من اَنْ یُّصِیْبَکُمْ اگر برسد شما را
مِّثْلُ مَآ اَصَابَ مانند آنکه برسید قَوْمَ نُوْحٍ گروه نوح را طوفان اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ یا قوم هود را از باد صرصر اَوْ قَوْمَ صٰلِحٍ ط یا گروه صالح را از رجفه
وَمَا قَوْمُ لُوْطٍ و نیستند گروه لوط مِّنْکُمْ بِبَعِیْدٍ ○ از شما دور یعنی در مکان و زمان بشما نزدیک اند اگر از امم گذشته عبرت نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید
وَاسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ و طلب مغفرت کنید از پروردگار خود بایمان ثُمَّ تُوْبُوْٓا اِلَیْهِ ط پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه
پروردگار من رَحِیْمٌ بخشنده است بر مستغفران وَّدُوْدٌ ○ دوست دارندهٔ تائبانست و ودود فعول است بمعنی فاعل آید یعنی بندگان را دوست دارد
و بمعنی مفعول نیز بود یعنی بندگان او را دوست دارند قطب الاقطاب مولانا یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی الودود را برین وجه آورده
که دوست دارندهٔ نیکی بهمه خلق و دوست در دلهای خلق یعنی او نیکان را دوست میدارد و نیکان او را دوست میدارند و فی الحقیقة دوستی ایشان فرع دوستی اوست
زیرا که چون بنظر تحقیق درنگرند اصل حسن جهان که سبب محبت میباشد غیر او را ثابت نیست پس هر خود خود را دوست میدارد و ازین باب نکته چند در آیت یحبهم و یحبونه
بر منظرهٔ اعیان جلوه نموده و للمولد الاعز زبدة حقائقه صفیا + رباعی اے حسن تو داده یوسفان را خوبی + وز عشق تو کرده عاشقان یعقوبی + گر نیک
نظر کنی کسی غیر تو نیست + در مرتبهٔ محبی و محبوبی + قَالُوْا یٰشُعَیْبُ گفتند ای شعیب مَا نَفْقَهُ فهم نمیکنیم کَثِیْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ بسیاری از انچه میگوئی تو
از وجوب توحید و حرمت تطفیف و این بواسطهٔ قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از روی عناد میگفتند و اگر نه چرا فهم کلام او نکردندی و او
خطیب الانبیاء بود و دیگر گفتند وَاِنَّا لَنَرٰکَ و بدرستیکه ما هر آینه می بینیم ترا فِیْنَا در میان ما ضَعِیْفًا ج بی قوت در دفع ما یا ضعیف البصر
وَلَوْلَا رَهْطُکَ و اگر نه قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم لَرَجَمْنٰکَ هر آینه ما ترا سنگسار میکردیم وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو
عَلَیْنَا بر ما بِعَزِیْزٍ ○ عزیز و مکرم بمرتبه که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود قَالَ یٰقَوْمِ گفت شعیب که ای گروه من اَرَهْطِیْٓ آیا عشیرهٔ و قوم من
اَعَزُّ عَلَیْکُمْ عزیزتر اند بر شما و دوست تر نزد شما مِّنَ اللّٰهِ ط از خدای وَاتَّخَذْتُمُوْهُ و گرفته اید شما امر خدای را وَرَآءَکُمْ از پس پشت خود ظِهْرِیًّا
همچون متروک و فراموش شده یعنی حق خویش و تبار من نگاه میدارید و فرمان پروردگار من پس پشت می افگنید اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید مُحِیْطٌ ○ آگاه است بروجهیکه هیچ چیز برو پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَیٰقَوْمِ اعْمَلُوْا وای گروه من عمل کنید
عَلٰی مَکَانَتِکُمْ بر جای های خود که دارید از شرک و بخس اِنِّیْ عَامِلٌ ط که من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ زود باشد که بدانید
مَنْ یَّاْتِیْهِ آنکس را که بیاید برو عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ عذابی که او را رسوا کند یا بفضیحت تمام هلاک سازد وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ ط و آنکس را که آن دروغگوی است بزعم شما یعنی
زود باشد که بدانید که من دروغگویم یا شما وَارْتَقِبُوْٓا و انتظار برید آنرا که من میگویم اِنِّیْ مَعَکُمْ رَقِیْبٌ ○ که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَآءَ اَمْرُنَا

کدام عذاب ما نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین امنوا معه وآنانرا که ایمان آورده بودند با او برحمة منا بخشایشی از فضل ما
واخذت الذین ظلموا وبگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل که ایشانرا گفت موتوا جمیعا × فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سرایهای خود
جاثمین مردگان و بر زمین افتادگان کان لم یغنوا فیها گویا که هرگز اقامت ننموده اندران دیار الا بعدا لمدین بدانید که هلاکت قوم مدین
و دوری از رحمت من کما بعدت ثمود چنانکه هلاک گشتند و ملعون شدند قبیله ثمود تشبیه کرد مدین را به ثمود بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود در تیسیر آورده
که ابن عباس فرموده که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح اما قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان و اهل مدین را از فوق ایشان ولقد ارسلنا
وبتحقیق ما فرستادیم موسی بایتنا موسی را با معجزاتی که نشانهای صحت نبوت او بود وسلطن مبین وحجتی قاهر و واضح که آن عصا بود و ذکر او عصا
بذکر حجت و تصریح اوست الی فرعون بسوی فرعون وملائه و گروه اشراف از قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آن گروه امر فرعون فرمان
فرعون را در کافر شدن بموسی وما امر فرعون برشید ونبود کار فرعون برشید بر نهج رشد و صواب چون امروز متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند
یقدم قومه پیشروی کند فرعون قوم خود را یوم القیمة روز رستخیز فاوردهم النار پس در آردشان آتش وبئس الورد المورود
و بد مکانیست در آمده شده در وی یعنی آتش دوزخ چه مورد که آبشخور است برای تبرید جگر و تسکین عطش باشد و آن مورد ست بر ضد او واتبعوا و از پی در آمده قوم
فرعون و قوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت را ویوم القیمة و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشان ست بئس الرفد المرفود
بد عطاییست داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو جهان ذلک من انباء القری این خبر از اخبار دیهها هلاک شده که نقصه علیک
قصه آنرا بر تو میخوانیم منها قائم بعضی از آنها باقیست یا آبادان چون زرع قائم ایستاده وحصید و برخی مفقود ست یا خراب
چون کشت درو کرده گفته اند قائم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح علیه السلام
وما ظلمنهم و ستم نکردیم بر اهل این دیهها بهلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم ولیکن ایشان ستم کردند بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب بود
فما اغنت پس هیچ سود نکردند یا قدرت دفع نداشتند عنهم از ایشان الهتهم التی خدایان باطله که از روی جهل یدعون بودند که میخواندند
ومی پرستیدند من دون الله بجز خدای یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک وقتیکه آمد فرمان
پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم و نیفزودند ایشان را بتان غیر تتبیب جز زیانکاری و هلاکت وکذلک و مانند این گرفتن
اخذ ربک گرفتن پروردگار تو اذا اخذ القری چون بگیرد اهل دیهها را وهی ظالمة و حال آنکه اهل آن ظالم باشند ان اخذه بدرستیکه
گرفتن خدای الیم شدید دردناک و سخت ست و از ان گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهائی نیست قطعه کسی که زهر صرصر ظلمش دم چراغ
عیش مظلومان بمیرد + نمیترسد از آن کایزد تعالی + اگرچه دیر گیرد سخت گیرد + ان فی ذلک بدرستیکه درینچه یاد کردیم از قصص لایة آینه عبرتی
ست لمن خاف مر کسی را که بترسد عذاب الاخرة از عذاب آنسرای ذلک روز قیامت یوم روزیست مجموع له الناس جمع کرده شده
از برای مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند وذلک و آن روز یوم مشهود روزیست حاضر شده در وی اهل آسمانها و زمین وما
نؤخره و باز پس نمیداریم آن روز را الا لاجل معدود مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شده یعنی تا وقت دنیا در نرسد قائم نگردد یوم یأت
روزی که بیاید آن روز مشهود لا تکلم نفس سخن نگوید هیچ کس سخنی که او را نفع رساند الا باذنه [illegible] و
موقفی دیگر باشد که در و اجازت سخن گفتن نیز نبود هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون [illegible]
وعید دوزخ جای او باشد وسعید و نیکبخت باشد که بموجب وعده بهشت [illegible]

سعادت بی خشیت نرمی دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا و کوتاهی امل شمرده اند و نشانهٔ شقاوت هم پنج چیزست سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول امل
و بی حیائی و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کار عظیم بیان کرده یکی سیاست جباری و سطوت قهاری که دمار از روزگار
کفار بر آورده و دیگر حکم ازلی که بسعادت و شقاوت خلق شرف نفاذ یافته و حضرت رسالت پناه صلعم از هیبت آن خبر و سطوت این حکم فرموده که شیبتنی سورة
هود + **قطعه** آن یکی را از ازل لوح سعادت بر کنار + وین یکی را تا ابد داغ شقاوت بر جبین + عدل او میراند آنرا سوی اصحاب الشمال + فضل او
میخواند این را سوی اصحاب الیمین + فَاَمَّا الَّذِيْنَ شَقُوْا پس اما آنانکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخ اند لَهُمْ فِيْهَا مر ایشانرا در آتش
زَفِيْرٌ فریادی سخت وَّ شَهِيْقٌ و نالهٔ زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال او در مبدا صوت حمارست و شهیق صوت ضعیف بود و در آخر نهیق مستعمل
میباشد تشبیه میکنند فریاد و استغاثه ایشانرا بانکر اصوات که صوت حمیرست و این بدبختان با این ناله و افغان خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان باشند دران آتش
مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ مادامیکه آسمانها و زمینها بر جاست این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید ابد و تخلید خلودست پس دوام اهل النار
بر دوام آسمان و زمین باز بسته نباشد چه بنصوص التابید دوام اهل النار و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا عبارت
از ایشانست جاوید در دوزخ خواهند بود اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا عذابی دیگر
غیر از عذاب آتش چه در هر دوزخ انواع عذاب و عقوبتست یکی از آنها آنست که بآتش عذاب کنند پس استثنای از خلود باشد در عذاب نار نه از خلود در
دوزخ اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب وَاَمَّا الَّذِيْنَ سُعِدُوْا
و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان دران مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ
مادامیکه باشد آسمان آخرت و زمین آن چه بحکم یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات + زمین و آسمان بدل این آسمان زمین خواهد بود و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات آورده که دوام آسمان و زمین از حیثیت جواهر ایشان مراد است نه از حیثیت صورت ایشان و گفته اند مراد فوق و تحت ست چه عرب
هر چه بالای سر باشد آنرا آسمان گویند و آنچه زیر قدم بود آنرا ارض خوانند پس مادامیکه تحت و فوق باشند سعدا در بهشت باشند اِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَ
مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشانرا از نعیم جنان بدولتی رساند زیادت از آن که آن رتبهٔ رؤیت ست و رضوان یا نعمتی که کنه وی را کس نداند مگر حضرت وی
که عالمست بجمیع معلومات و نکتهٔ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین + موید این قولست و شمهٔ ازین باب در سورهٔ توبه در تفسیر آیت و رضوان من الله اکبر
سمت ذکر یافته و بباید دانست که علمای تفسیر درین استثنای سخن بسیار گفته اند و در زاد المسیر آورده که استثنای لا یفعله و در معالم فرموده که خدای تعالی
درین استثنا و انارست و اگر اقوال همه آورده شود بشرط ایجاز که در اول مقرر شده باقی نماند والله الباقی له الحکم والیه ترجعون عَطَآءً عطاداد ایشانرا
عطادادنی غَيْرَ مَجْذُوْذٍ نامنقطع یعنی ممتد الی غیر النهایة فَلَا تَكُ پس مباش فِيْ مِرْيَةٍ در گمان مخاطب حضرت رسالت پناه است و حقیقت خطاب
راجع بامت ست میفرماید که بشک مباشید مِّمَّا يَعْبُدُ هٰٓؤُلَآءِ از آنچه می پرستند این گروه مشرکان در آنکه ضلالت است مؤدی بهلاک یعنی شک
مکنید در آنکه آن عبادت گمراهیست که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک و عذاب ایشان شد مَا يَعْبُدُوْنَ نمی پرستند اهل شرک
بتانرا اِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر بر وجهیکه می پرستیدند اٰبَآؤُهُمْ مِّنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وَاِنَّا لَمُوَفُّوْهُمْ و بدرستیکه
تمام رساننده ایم بدیشان نَصِيْبَهُمْ بهرهٔ ایشانرا از عذاب غَيْرَ مَنْقُوْصٍ در حالتیکه آن نصیب کاسته نشده وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و هر آینه دادیم ع ۹ ۱۴
مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيْهِ پس اختلاف کرده شد دران یعنی قوم او اختلاف کردند بعضی بوی گرویدند و بعضی بر وی کافر شدند همچون
اختلاف قوم تو در قرآن وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه سخنیست پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو بتاخیر عذاب ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از ان نجات یافتی وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم تو لَفِی شَكٍّ مِّنْهُ
هر آینه در گمانی اند از قرآن مُرِیبٍ ○ گمانی در ریب افگننده یعنی نفس خود را مضطرب و عقل را شوریده کننده وَاِنَّ كُلًّا و بدرستیکه هر یک از مختلفان
لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ از ان جمله اند که هر آینه تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو اَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان بعضی اِنَّ را نافیه میدارند و لما بمعنی
الا یعنی هیچکس نیست مگر خدا تعالی که جزای عملهای ایشان بر وجهی که باید بدو رساند صاحب ایجاز البیان فرموده که چون در لما معنی ظرف هست اینجا تقدیر
محذوفی باید کرد برین وجه ان کلا لما بعثوا لیوفینهم + و چون اعراب این کلام خالی از اشکال نیست این مقدار بسط مناسب نمود و این وجه بر تقدیر تشدید
لما بود اگر مخفف خوانند صاحب کشاف فرموده که لام لما موطیه قسم ست و تنوین کلا عوض از مضاف الیه ما زائده و تقدیرش چنین بود که وان کلهم لیوفینهم +
اِنَّهٗ بدرستیکه خدای بِمَا یَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ○ داناست و چیزی از و فوت نشود تا توفیه جزا نتواند کرد بیت بهمه کار بنده داناست او
بمکافات هم توانا اوست + فَاسْتَقِمْ پس تو مستقیم باش كَمَآ اُمِرْتَ همچنانکه فرموده شدی وَمَنْ تَابَ مَعَكَ و باید که مستقیم شوند
یا یفرمای که مستقیم گردند آنانکه بازگشته اند از کفر و ایمان آورده اند با تو استقامت آنست که مستقیم باشد بر امر و نهی امام قشیری قدس سره گفته که
مستقیم آنکس ست که از راه حق باز نگردد تا بسر منزل وصال برسد در حقایق سلمی از جوزجانی قدس سره نقل میکند که طالب کرامت مباش طالب استقامت باش
محمد بن فضیل رح فرموده که آن چیز که موجب همه نیکوییها نیکو شود و به نابودن همه زشتیها زشت شود استقامت ست شیخ الاسلام قدس سره این سخن را شنید و گفت
کروهی بسیار نیکو گفته است و دلیلش فاستقم کما امرت بزرگی را پرسیدند که کدام عمل فاضلترست گفت استقامت ابو علی بسمی نسفی رح فرموده که حضرت را در واقعه دیدم
گفتم که یا رسول الله سبب شیب تو از سوره هود چه چیز ست فرمود که فاستقم کما امرت + ای عزیز هر کرا قدم مترسخ نباشد رنجش ضایع ست شیخ ابو علی دقاق رح
گفته است که استقامت آنست که سر خود را از ما سوی الله محفوظ داری خواجه عصمت بخاری رح در صفت اهل استقامت فرموده نظم کسی دانم اهل استقامت + که باشد
بر سر کوی ملامت + ز اوصاف طبیعت پاک مرده + باطلاق هویت جان سپرده + تمام از گرد تن دامن فشانده + برفته سایه و خورشید مانده + وَلَا تَطْغَوْا و برون مروید
و از حد در مگذرید اِنَّهٗ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بدرستیکه خدای بانچه شما میکنید بَصِیْرٌ ○ بیناست وَلَا تَرْكَنُوْٓا و میل مکنید اِلَی الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا بسوی آنانکه
ستم کردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان یا فرمان ایشان مبرید یا معاونت مکنید ایشانرا بر بیداد ایشان سفیان ثوری قدس سره فرموده که هر که قلمی برای ظلمه
تراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد تا بنویسند در ظلم ایشان شریک باشد و هم از ایشان پرسیدند که اگر ظالمی در بیابان
تشنه باشد و بر هلاک مشرف شود او را آب توان داد فرمود نی گفتند اگر آبش ندهد بمیرد فرمود که دع یموت مصرع آنچنان بد زندگانی مرده به + پس حق سبحانه
از فرط رحمت فرمود که میل بظلم مکنید فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس باید شما را آتش یعنی بشما رسد آتش دوزخ وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی
مِنْ اَوْلِیَآءَ از دوستان که عذاب از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ○ پس شما یاری داده نشوید وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را طَرَفَیِ النَّهَارِ
در دو طرف روز وَزُلَفًا مِّنَ الَّیْلِ و در ساعتها از شب نماز طرف اول روز نماز بامداد ست و نماز طرف آخر ظهر و عصر و نماز زلف اللیل مغرب و عشا آورده اند که عمرو بن غزیه
خرما میفروخت زنی صاحب جمال را که بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر در خانه است چون بخانه او در آمد عمرو او را تقبیل نمود فی الحال پشیمان شده بمجلس
حضرت رسالت پناه آمد و گریان گریان حال گذشته را عرض رسانید آیت فرود آمد اِنَّ الْحَسَنٰتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّاٰتِ بدرستیکه نیکوییها یعنی نماز پنجگانه ببرند
محو کنند بدیها را که غیر کبائر باشند حضرت رسالت پناه از عمرو پرسید که نماز دیگر با ما گذاردی گفت آری فرمود که پس کفارة آن نماز کفاره این گناه ست گفتند
یا رسول الله این حال مر او راست خاصه گفت نی بلکه عموم مردم راست و مؤید این قول حدیث آمده که از نمازی تا نمازی کفارات گناهان ست که میان ایشان واقع شده باشد
چون از کبائر اجتناب نمایند سلمی قدس سره فرموده که انوار طاعت ظلمت معاصی را محو میسازند و در بحر الحقائق آورده که انوار ذکر و مراقبه در طرفی النهار و زلفا من اللیل

ظلمات اوقاتی را که بجوارح نفسانی صرف شده باشد دفع میکنند و بعضی بر آنند که حسنات گفتن کلمات اربعه ست یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ذٰلِكَ این فرمان واین وعده ذِكْرٰى لِلذّٰكِرِيْنَ ۝ پندیست مر یاد کنندگانرا وَاصْبِرْ وصبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب نواهی فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای
لَا يُضِيْعُ ضایع نگرداند اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ اجر نیکوکارانرا و عدول از صبر اشارت بآنست که شکیبائی از حسنات است فَلَوْلَا كَانَ پس چرا نبود و لولا بمعنی
نفیست یعنی نبود مِنَ الْقُرُوْنِ مِنْ قَبْلِكُمْ از اهل قرنها که پیش از شما بودند اُولُوْا بَقِيَّةٍ خداوندان عقل و رای که از روی حزم يَنْهَوْنَ باز داشتندی
مفسدانرا عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ از تباه کاری در زمین تا عذاب فرود نیامدی اِلَّا قَلِيْلًا لیکن اندکی بودند مِمَّنْ اَنْجَيْنَا مِنْهُمْ از آنها که نجات
دادیم ایشانرا از عقوبات گذشتگان که ایشانرا نهی میکردند وَاتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند مَآ اُتْرِفُوْا فِيْهِ آنچیزیرا که منعم شدند
دران یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده وتمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف گردانیده و از ماوراء آن اعراض نمودند وَكَانُوْا مُجْرِمِيْنَ ۝ و بودند
کافران وَمَا كَانَ رَبُّكَ ونخواست پروردگار تو لِيُهْلِكَ الْقُرٰى که هلاک کند اهل دیهارا بِظُلْمٍ بشرک وَّاَهْلُهَا مُصْلِحُوْنَ ۝ وحال آنکه
اهل آن موضع بصلاح آرندگان باشند میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکنند تا فساد ظلم بآن منضم نگردد و ازینجا گفته اند الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ واگر خواستی پروردگار تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی مردمانرا اُمَّةً وَّاحِدَةً همه یک گروه یعنی بر یک دین و یک آئین وَلَا
يَزَالُوْنَ وهمیشه باشند مُخْتَلِفِيْنَ ۝ اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصارى و مجوس اِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ مگر آنکه رحمت کند پروردگار
بروی و او را بایمان راه نماید چون اهل ملت حنیفه که مسلمانانند یا آنکه مختلف اند در روزی یکی توانگرست و یکی درویش مگر آنکه خدایتعالی او را قناعت دهد وَلِذٰلِكَ
و از برای این اختلاف خَلَقَهُمْ آفریده است خدای مردمانرا یا برای رحمت آفریده راه یافتگانرا وَتَمَّتْ و تمام شد كَلِمَةُ رَبِّكَ سخن پروردگار تو
یعنی کلمه که بملائکه گفته و آن اینست که لَاَمْلَئَنَّ هر آینه پر میسازیم جَهَنَّمَ دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از عاصیان دیوان و آدمیان که از ایشان
کفر و کافری روی نموده اَجْمَعِيْنَ ۝ همه ایشان وَكُلًّا نَّقُصُّ و هر خبری که میخوانیم عَلَيْكَ بر تو مِنْ اَنْۢبَآءِ الرُّسُلِ از اخبار پیغمبران آن خبر
چیست مَا نُثَبِّتُ بِهٖ آنچه ثابت میگردانیم و برجا میداریم بآن فُؤَادَكَ دل ترا یعنی فائدهٔ اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و بنعمت پیغمبری
و بر ادای رسالت ثبات نمائی و بر ایذای کفار شکیبائی کنی وَجَآءَكَ و آمده است بتو فِيْ هٰذِهِ الْحَقُّ درین سوره آنچه درست و راست است و معالم فرموده
که تخصیص این سوره برای تشریف است و الا حق در همه سور قرآنی هست و گفته اند که اشارت باخبار مذکورست درین سوره یعنی این خبرها راست ست
وَمَوْعِظَةٌ و پندیست وَّذِكْرٰى و یاد کردن لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ مرگروندگانرا وَقُلْ و بگوای محمد لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مرآنانرا که ایمان نمی آورند
اعْمَلُوْا عمل کنید عَلٰى مَكَانَتِكُمْ بر حالتیکه بدان متمکنید اِنَّا عٰمِلُوْنَ ۝ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حالی که داریم وَانْتَظِرُوْا و چشم دارید انقلاب
اِنَّا مُنْتَظِرُوْنَ ۝ بدرستیکه ما نیز منتظریم بنزول عذاب شما وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ علم آنچه غائب ست از آسمانها و زمینها وَاِلَيْهِ
و بسوی او يُرْجَعُ الْاَمْرُ باز گردد و حفص یرجع مجهول میخواند یعنی باز گردانیده شود كُلُّهٗ همه کارها فَاعْبُدْهُ پس پرستش کن مر او را که مرجع همه او است وَتَوَكَّلْ
عَلَيْهِ و توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بآنکه نفع توکل بعابدان رسد و توکل بمجرد گفتار بی اعتبار بود وَمَا رَبُّكَ و نیست پروردگار تو
بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ بیخبر از آنچه بندگان میکنند و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند و در تیسیر از کعب الاحبار رحمه الله نقل میکنند که فاتحه
توریت آیه اول از سوره انعامست و خاتمه آن آیه آخر از سوره هود والحمد لله اولا و آخرا

سورة يوسف مكية وهي مائة واحدى عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الر فقه در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست و لا یعلم تاویله الا الله و گفته اند مراد ترکیب اسمای حسنی است اگر کسی داند چنانچه از الر و حم
و ن الرحمن حاصل میشود یا مختصرات است از اسمای الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف از انفراد او ست و لام از لطف و را از رحمت
گویا قسم یاد میکند برین وجه که بانفراد من بر ربوبیت من و بلطف من بر عارفان بلطائف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست تلک آیات
الکتب المبین قف این آیات آیتهای کتاب مبین است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن بر متامل یا روشن کننده است قصه را
که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال آل یعقوب ع از شام بمصر
و از قصه یوسف ع چه بوده این سوره نازل شد انا انزلنه بدرستیکه ما فرو فرستادیم کتاب را مراد این سوره است قرءنا عربیا قرآنی تازی
و بعضی از قرآن را قرآن گفته اند یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون ○ تا باشد که شما فهم کنید یعنی آن بر سید و حجت بر شما لازم شود
چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نحن نقص ما میخوانیم علیک احسن القصص بر تو بهترین قصه که خوانده میشود در معالم گوید که بهتر است
بجهت اشتمال او بر عجائب و غرائب و حکمتها و عبرتها و در عین المعانی آورده که این قصه از قصه های دیگر احسن است چه صاحبش نیز از او میان احسن بوده و در تیسیر
اعجب القصص گوید و صاحب بحر الحقائق گوید که احسن است بجهت آنکه مشابهتی تمام دارد باحوال انسان اگر تاویل کنند یوسف ع را بدل و یعقوب ع را بروح و
راحیل را بنفس و قوی و حواس را ببرادران یوسف ع و حضرت شیخ قدس سره برین منوال تمام قصه را باحوال انسان تطبیق داده و چون درین ترجمه طریق اختصار
مرعیست مجموع اخبار و روایات این قصه و تاویلات او با نکات و دقائق که در هر آیتی گفته اند حواله بجواهر التفسیر میرود و اینجا بمجرد ایراد قصه و ترجمه الفاظ اکتفا
مینماید آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یا رسول الله ع لو قصصت علینا این آیت نازل شد که ما بر تو میخوانیم بهترین کلامی که بعضی از ان در پی بعضی باشد
یا خبر میدهیم ترا بهترین خبری بما اوحینا الیک بوحی کردن ما بسوی تو هذا القرآن قلے این سوره مقرر را و ان کنت و بدرستیکه بودی تو من قبله
پیش از نزول این سوره لمن الغفلین ○ از نا آگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این غفلت غیر مذموم است اذ قال یوسف یاد کن وقتی را
که گفت یوسف لابیه مر پدر خود یعقوب ع را گویند یوسف ع در سن دوازده سالگی شب آدینه در کنار پدر خود بخواب بود ناگاه سراسیمه از خواب درآمد یعقوب ع
گفت ای پسر ترا چه رسید گفت یابت ای پدر خوابی عجب دیدم انی رایت بدرستیکه من دیدم در خواب خود احد عشر کوکبا یازده ستاره را و الشمس
و القمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن انهار جاری و اشجار سبز بود که از آسمان این ستارگان و نیرین فرود آمدند و من در ایشان
مینگریستم رایتهم دیدم ایشانرا لی سجدین ○ مرا سجده کنندگان بودند یعقوب ع دانست که یوسف ع مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت
بدیشانست یعقوب ع و زوجه او که خاله یوسف ع است و شمس و قمر عبارت از ایشانست تعظیم و تکریم او بجا آرند و فکر فرمود که اگر برادران او این واقعه بشنوند و شاید
در تعبیر خواب توقف دارند هر آینه قصد هلاک او کنند قال یبنی گفت ای پسرک من تصغیر از روی شفقت و محبت است لا تقصص مخوان و پیدا مکن
رءیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک که حیله کنند برای هلاک تو کیدا حیله کردنی بسبب وسوسه شیطان ان الشیطن بدرستیکه
دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمیان را عدو مبین ○ دشمنی است آشکارا که او را بر کید و مکر میدارد و کذلک و همچنانکه ترا برگزید بچنین خوابی
که دلیل شرف و نشانه تفوق تست بر اخوان یجتبیک ربک بر خواهد گزید ترا پروردگار تو بفرمان فرمائی و پادشاهی و یعلمک و خواهد آموخت ترا من
تاویل الاحادیث از تعبیر خوابها یا بتاویل غوامض کتب منزله و یتم نعمته و تمام خواهد کرد نعمت خود را که نبوت است علیک بر تو و علی آل یعقوب
و بر فرزندان یعقوب ع یعنی برادران تو بقبول ایشان را بپیغمبری میگویند یا بر نسل یعقوب ع که انبیاء ع از وی بیرون آرد کما اتمها چنانکه تمام کرد
نعمت را علی ابویک بر دو پدر تو من قبل پیش ازین وقت یا پیش از تو مراد جد است و پدر جد ابرهیم و اسحق بر ابراهیم و اسحق ع یعنی

بر ابراهیم ع بخلت و رسالت و نجات از نار نمرود و بر اسحاق ع باخراج یعقوب ع و اسباط از صلب وی اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو عَلِيمٌ داناست بآنکه استحقاق اصطفا دارد حَكِيمٌ ۝ استوار کارست و درست کردار که بکند انچه باید لَقَدْ كَانَ بتحقیق که هست فِي يُوسُفَ در قصه یوسف وَإِخْوَتِهِ و در حکایت برادران او آيَاتٌ نشانهای قدرت یا دلائل حکمت لِلسَّائِلِينَ ۝ مر پرسندگانرا و غیر ایشانرا یوسف را یازده برادر بودند یکی بنیامین که آن برادر اعیانی بود و شش دیگر علاتی و ایشان پسران خاله یوسف ع بودند نام ایشان یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند دان و نفتالی و جاد و اشر آورده اند که چون یوسف خواب مذکور را بپدر تقریر کرد و یعقوب ع بکتمان آن وصیت فرمود و باجتبا و اتمام نعمت او را مژده داد و بعضی از زنان برادران او بشنوند و نماز شام که ایشان بخانه باز آمدند صورت حال با شوهران باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمد و بتدبیر مهم او مشغول شدند اِذْ قَالُوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف ع با یکدیگر لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ هرآینه یوسف و برادر او یعنی بنیامین أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا دوست ترند بسوی پدر ما مِنَّا از ما وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما جماعت توانا و کارگذاریم ایشان خرد سال و بی کفایت پس بایستی که پدر ما را دوست تر داشتی چون دو عاجز ضعیف را بر باده مرد قوی اختیار کرده اِنَّ أَبَانَا بدرستیکه پدر ما لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ هرآینه در دور افتاده ست آشکارا از راه صواب یعنی برای او درین کار خطا واقع شده و در تیسیر آورده که چون شیطان این کلمات از ایشان استماع کرد بصورت پیری بر ایشان ظاهر شد و گفت یوسف میخواهد که شما را به بندگی فرا گیرد گفتند ای پیر تدبیر چیست گفت که اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید یوسف ع را و گوینده گوینده این سخن دان بود گفت او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ یا بیفگنید أَرْضًا بزمینی دور از عمارات یا موضعی که در آن سباع باشند یعنی او را غائب کنید يَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما وَجْهُ أَبِيكُمْ روی پدر شما یعنی چون او نباشد پدر روی توجه بشما آرد و بتمامی بر شما اقبال کند وَتَكُونُوا و باشید مِنْ بَعْدِهِ پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او قَوْمًا صَالِحِينَ ۝ گروهی شایستگان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکائد شیطان ست که ناشکیبایان بادیه آرزو را از روی تسویف میگوید مصرع امروز گنه کنید و فردا توبه • آخر تامل نمی نماید که عذر فردا عمر فردا که میباید و بر عمر اعتماد نیست شعر کار امروز بفردا مگذاری زنهار • که چو فردا برسد نوبت کار دگرست • قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان که یهودا بود یا روبیل لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل بیگناهان گناه عظیم ست وَأَلْقُوهُ و بیفگنید او را فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرد او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ بعضی از رهگذریان که بدانجا رسند و ببرندش بناحیتی دیگر و شما از وی باز رهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست بدینوجه میباید کرد اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۝ اگر هستید شما کارکنندگان بمشورت من پس همه برین امر متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزه از زمین دمیده نظم سنبل سر نافه باز کرده • گل دست برو دراز کرده • سیرابی سبزهای نوخیز • از لولوی تر زمرد انگیز • چه شود که یوسف را با ما به صحرا فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذراند یعقوب ع فرمود که من بی بهار رخسار یوسف چون بلبل خزان دیده خواهم بود روا دارید که شما در گلزار باشید و من بخار خار هجران گرفتار باشم بیت حریفان در بهار عیش خندان • من اندر کنج غم چون دردمندان • فرزندان یعقوب ع نومید شده پیش یوسف آمدند و از تماشای سبزه و صحرا شمه با وی در میان آورده گفتند فرد موسم گل دو سه روزیست غنیمت دانید • که دگر نوبت تاراج خزان خواهد بود • یوسف چون نام تماشا شنید خاطر مبارکش متوجه صحرا شد و با برادران پیش پدر آمده التماس اجازت نمود و مضمون این مقال بزبان حال بعرض رسانید فرد زین تنگنای خلوتم خاطر بصحرا میکشد • کز بوستان باد سحر خوش میدهد پیغام را • یعقوب ع در فکر دور و دراز افتاده قَالُوا گفتند برادران یوسف يَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست که امین نمیداری ما را عَلَىٰ يُوسُفَ بر یوسف ع و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ ۝ نیکخواهانیم و بعنایت برو مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی معیشت میوها و نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن وَإِنَّا لَهُ و بدرستیکه ما مر او را لَحَافِظُونَ ۝ هرآینه نگاهبانانیم از مکاره یا از سباع و هوام قَالَ گفت یعقوب ع

ع ۱۰
ثلثة ارباع

لَيَحْزُنُنِيْٓ بدرستیکه مرا اندوهگین دارد اَنْ تَذْهَبُوْا بِهٖ آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او بر من بسیار است وصبر از مشاهده وی دشوار وَاَخَافُ و دیگر میترسم اَنْ يَّاْكُلَهُ الذِّئْبُ ازانکه او را بخورد گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار اند مبادا اگر گرگی قصد وی کند وَاَنْتُمْ وشما عَنْهُ غٰفِلُوْنَ ۝ از وی بیخبران باشید بسبب اشتغال شما به تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او **نظم** از آن ترسم که ز غافل نشینید + ز غفلت صورت حالش نه بینید + درین دیرینه دشت محنت انگیز + کهن گرگی برو دندان کند تیز + قَالُوْا گفتند فرزندان یعقوب ع لَئِنْ اَكَلَهُ الذِّئْبُ بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ در حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک از ما بده شیر در محاربه مقاومت میتواند کرد اِنَّآ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ۝ بدرستیکه ما آن وقت که او را بگرگ دهیم هر آینه زیانکار باشیم پس چون یعقوب ع مبالغه فرزندان شنید و میل دل یوسف بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر هجران نهاده و بقضای الهی رضا داده بفرمود که تا سر و تن یوسف ع را بشستند و مویش شانه زده جامهای نو پوشانیدند و قمیص ابراهیم صلوات الرحمن و سلامه علیه که جبرئیل ع از بهشت آورده بوقت القای در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و بمیراث بیعقوب ع رسیده و چون تعویذی بر بازوش بست و بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته گریه کنان آغاز وداع کرد **بیت** روز وداع گریه نه در خورد دیده بود + طوفان اشک تا بگریبان رسیده بود + یوسف ع چون پدر را گریان دید قطرات گلاب بر گلبرگ رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز گرفت **مصرع** ژاله از نرگس فرو بارید و گل را آب داد + و گفت ای پدر سبب گریه چیست بزبان حال یعقوب ع مضمون این قصه بسمع آن نور بصر رسانید **بیت** میان بعزم سفر بسته و بر راهت + سرشک دیده من میرود که ره گیرد + ای یوسف از پی رفتن تو رایحه اندوهی عظیم بمشام دل من میرسد و نمیدانم که سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری + لا تنسانی فانی لا انساک + مرا فراموش مکن که من ترا نیز فراموش نخواهم کرد **مصرع** فراموشی نه شرط دوستانست + پس فرزندان را در باب محافظت یوسف ع مبالغه بسیار فرمود و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند **بیت** بچشمان پدر تا می نمودند + ز یکدیگر بمهرش میربودند + یعقوب ع در ایشان می نگریست و از شوق لقای فرزند ارجمند میگریست **بیت** هنوز سرو روانم ز چشم ناشده دور + دل از تصور دوری چو بید لرزانست + چون فرزندان از پیش نظر وی غایب شدند روی بکنعان نهاد فَلَمَّا ذَهَبُوْا بِهٖ پس آن هنگام که برادران یوسف را کردند با او آنچه کردند وصایای پدر را بر یک طرف نهاده یوسف را بر زمین زدند و آغاز طعن نموده میگفتند ای صاحب رؤیای کاذبه کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا امروز از دست ما برهانند یوسف گفت یا اخوتا شما را چه شد که از حال پیر کنعانی براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحم آرید **بیت** یاری دهید کز ره او دور گشته ام + رحمی کنید کز غم او زار مانده ام + القصه بسخن او التفات نکردند و طپانچه بر روی او زدند و در خاک و خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا بهلاک نزدیک رسید یهودا آن صورت حال مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت و گفت دست تعدی در آستین توقف کشید آخر نه با من عهد کرده اید که قصد قتل او ننمائید غضب ایشان تسکین یافت و از سر قتل او در گذشتند وَاَجْمَعُوْٓا و جمع شدند در رای خود و رای محکم ساختند اَنْ يَّجْعَلُوْهُ آنکه بیفگنند او را فِيْ غَيٰبَتِ الْجُبِّ در قعر چاه و آن چاهی بود بر سه فرسخی از کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن سر چاه تنگ بود و پایان او گشاده و هفتاد گز عمق یا زیاده پس یوسف را بر سر چاه آوردند و چون شنید که در چاه می اندازند دست در هر یکی از ایشان میزد و دستش را بر بستند و رسنی در میانش محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و دامن پیراهنش بسنگی که بر سر چاه بود در آویخت پیراهن از برش برکشیدند و چون بمیان چاه رسید رسن را ببریدند و از حضرت ملک اعلی خطاب مستطاب بطائر آشیانه سدرة المنتهی رسید که + ادرک عبدی + جبرئیل پیش از آنکه یوسف بتگ چاه رسد بوی رسید و او را با بخچه مقدسه خود گرفته بر بالای صخره که در تگ چاه بود بنشاند و از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل که تعویذ وار بر بازو داشت در وی پوشانید وَاَوْحَيْنَآ اِلَيْهِ و ما وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل ع یا الهام دادیم

او را که اندوهناک مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروهٔ مسند جاه رسانیم و برادران ترا بحاجتمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه خبر دهی تو ایشانرا بِأَمْرِهِمْ هٰذَا باین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان و بعد اندک زمانی را این صورت دست داد و بخدمت او آمدند و او را نشناختند ✤ وهم له منکرون ✤ اما چون یوسف در قعر چاه افتاد و برادران بازگشته بسر رمه رفتند و بزغاله را کشته پیراهن او آلوده بخون ساختند وَجَاءُوا أَبَاهُمْ و آمدند نزدیک پدر خود عِشَاءً شبانگاه و بدروغ يَبْكُونَ ○ میگریستند یعقوب چون گریه آواز فرزندان را شنید سراسیمه و حیران از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان چه می شود شما را و یوسف من کجاست که نمی بینم او را قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ ما بصحرا رفتیم و پیشی میگرفتیم بر یکدیگر در دویدن و تیر انگندن وَتَرَكْنَا يُوسُفَ و بگذاشتیم یوسف را تنها عِنْدَ مَتَاعِنَا نزدیک رخت و بار ما فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ ۖ پس بخورد او را گرگ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا و نیستی تو باور دارنده ما را یعنی سخن ما را باور نمیکنی وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ○ و اگرچه ما راست گویانیم در همه کارها اما اینجا بجهت بدگمانی که بنسبت ما داری ما را دروغ گوی می پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وَجَاءُوا و آمدند عَلَىٰ قَمِيصِهِ بر پیراهن یوسف بِدَمٍ كَذِبٍ ۚ بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف را نزد پدر بخون آلوده ساخته بدروغ یعقوب که پیراهن خون آلوده دید دغدغهٔ هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهن نکرده پس از روی عتاب قَالَ گفت با فرزندان که نه چنین ست که شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما و آسان ساخته أَمْرًا ۖ کاری بزرگ از هلاک یوسف فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ۖ پس کار من صبریست نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایتی نباشد مگر با خدای وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و خدای یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ○ بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه روز یوسف دران چاه بود و صباح روز چهارم مژدهٔ نجات بوی رسید وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه و آن جمعی بودند که از مدین بمصر میرفتند فَأَرْسَلُوا پس فرستادند وَارِدَهُمْ وارد خود را یعنی بسوی آن چاه و وارد کسی را گویند که آب کشیدن کاروان متعلق بدو باشد و وارد آن کاروان مالک بن دعر الخزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ ۖ پس در چاه فرو گذاشت دلو خود را و چون رسید به یوسف که در دلو نشین مصرع ای یوسف آخر بهر تو این دلو در چاه آمده ✤ یوسف در دلو نشست در معالم آورده که دیوارهای چاه در فراق یوسف میگریستند و در انیس المریدین فرموده که مالک در کشیدن دلو حیران بماند چه دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست و آن ماه را در دلو مشاهده کرد قَالَ يَا بُشْرَىٰ گفت ای مژده و شادمانی و گفته اند بشری نام صاحب او بوده او را برای اعانت طلبید و گفت هٰذَا غُلَامٌ ۚ این پسریست که دلو را گران ساخته پس بمددگاری او یوسف را از چاه برآورد نظم چو آن ماه جهان آرا برآمد ✤ ز جانش بانگ یا بشری برآمد ✤ بشارت کز چنین تاریک چاهی ✤ برآمد بس جهان افروز ماهی ✤ وَأَسَرُّوهُ و پنهان داشتند او را از کاروانیان بِضَاعَةً ۚ در حالتیکه متاع تجارت بود یا پنهان ساختند امر او را و با کاروانیان گفتند که اهل این آب او را بما داده اند تا برای ایشان بمصر بریم و بفروشیم و گفته اند که ✤ ضمیر اسروه ✤ راجع به برادران ست یعنی برادرانش حال او را پنهان داشتند و گفتند که او بندهٔ ماست و آن چنان بود که چون برادران از حال یوسف خبر یافته بسوی کاروان آمدند و گفتند این غلام ماست از ما گریخته او را بخرید وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِمَا يَعْمَلُونَ ○ بآنچه میکنند یعنی اولاد یعقوب با پدر و برادر یکار زیان از اخفای امر یوسف ع را آورده اند که چون برادران یوسف ع را بدیدند بزبان عبری با او گفتند آنچه ما میگوئیم اگر خلاف آن گوئی البته ترا بقتل رسانیم یوسف ع خاموش بایستاد و ایشان مالک را گفتند این بندهٔ ما گریز پاست و نافرمان و دل بر خدمت ندارد و او را میفروشیم بیا از ما بخر و با خود بشهر دیگر بر تا از ما دور افتد و خبر او نشنویم مالک گفت من زری نقد که داشته ام بضاعت خریده ام و با من درهمی

ثلثة ارباع

نامبرده مانده است گفتند تو میدانی که بهای این غلام بسیارست اما تو میا زیم بهرچه داری پس دست یوسف بدست مالک دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند اورا بِثَمَنٍ بَخْسٍ بهای اندک بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُوْدَةٍ ج درهمی چند شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که مادون چهل درم را می شمردند و مافوق آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود یا بیست هر برادری دو دو درم برداشتند و در وسیط آورده که هیچ برادر هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را بخرید وَكَانُوْا فِيْهِ و بودند برادران در شان یوسف مِنَ الزّٰهِدِيْنَ ۝ از بی رغبتان یعنی نمیخواستند که او با ایشان باشد یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند بجهت گریختن و نافرمانی کردن پس مالک اورا بمصر آورد و در آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و زمام تصرف امور ممالک خود را بدست قطفیر یا اطفیر مصری که عزیزش گفتندی باز داده بود چون خبر کاروان مدین بمصر آمد و گماشتگان عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعهٔ جمال او شیفته و حیران باز گشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام و یا فکار و مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی و در عین المعانی بضم زا و فتح لام تصحیح کرده و در السنه بفتح زا و کسر لام شهرت دارد القصه چون عزیز خبر غلام شنید بمالک پیغام داد که غلام خود را بنخاس آ… د و روز دیگر مالک یوسف را آراسته ببازار آورد و بجلوهٔ آن جمال شیرین شور از مصریان برآمد **بیت** آراسته آن یار به بازار برآمد ۞ فریاد و فغان از در و دیوار برآمد ۞ خریداران بمزید ثمن درآمده هرکس بهای او چیزی اضافه میکردند تا بدانجا رسید که هم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاد **شعر** خریدان دیگر لب بستند ۞ پس از وی خاموشی نشستند ۞ عزیز بهای آن داد و یوسف را بخانه آورد وَقَالَ الَّذِى اشْتَرٰىهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِّصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز لِامْرَاَتِهٖ مر زن خود را یعنی زلیخا اَكْرِمِىْ مَثْوٰىهُ گرامی دار جای این غلام را کنایت ست از نیکو داشت و حسن تعهد چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است یعنی این غلام را نیکو دار عَسٰٓى اَنْ يَّنْفَعَنَآ شاید که سود رساند ما را در کار ضیاع و عقار و سرانجام مصالح روزگار ما اَوْ نَتَّخِذَهٗ وَلَدًا ط یا فرا گیریم وی را بفرزندی گویند عزیز عقیم بود گفت او را بفرزندی گیریم چه آثار رشد در بشرهٔ او ظاهر ست وَكَذٰلِكَ و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جای دادیم مَكَّنَّا لِيُوْسُفَ جای دادیم یوسف را و ممکن ساختیم فِى الْاَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن وَلِنُعَلِّمَهٗ و تا بیاموزیم او را مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ ط از تعبیر خوابها یا معانی کتب الٰهی وَاللّٰهُ غَالِبٌ و خدای غالب عَلٰٓى اَمْرِهٖ بر کار خود هیچکس چیزی از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالب ست بر امر یوسف که برادران را در خواهشی بود بهلاک و خواری و خدای را خواهشی بود بعزت و سرداری و واقع نشد الا آنچه خدای خواسته بود **بیت** بود هر کسی را دگرگونه رای ۞ نباشد مگر آنچه خواهد خدای وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند که زمام امور بقبضهٔ قدرت و مشیت اوست وَلَمَّا بَلَغَ و آنهنگام که رسید یوسف اَشُدَّهٗٓ بقوت خود بهژده سالگی یا بیست سالگی و گویند میان سی و چهل اٰتَيْنٰهُ دادیم او را حُكْمًا وَّعِلْمًا ط حکمی که آن نبوت ست یا حکمت و آن علمی باشد مؤید بعمل و دیگر دادیم او را دانشی در دین وَكَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِيْنَ ۝ همچنین پاداش میدهیم نیکوکاران را آورده اند که چون یوسف بخانهٔ عزیز در آمد سلطان عشقش رخت بخانهٔ دل زلیخا فرستاد و لشکر حسنش متاع صبر و سکون او را بیغما داد **بیت** زلیخا چون بروبش دیده بگشاد ۞ بیک دیدارش افتاد آنچه افتاد ۞ ز لطف صورت و حسن شمائل ۞ اسیر شش بیکدل نی بصد دل ۞ بعد از آن که عشقش بغایت کشید و شوق بنهایت انجامید صورت حال با یوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و درخواست یوسف را الَّتِىْ هُوَ فِىْ بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانهٔ او بود یعنی زلیخا مراودت کرده یوسف را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او یعنی طلب مراد خود کرد از یوسف و او را بمنزلی که هفت خانه در یکدیگر ساخته در آورد وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ و ببست درها وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ ط و گفت بشتاب و بیش من آی که من ترا ام یوسف که این حال بدید قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی

ع ۱۴

اِنَّهٗ رَبِّیٓ بدرستیکه خدای پروردگار منست اَحْسَنَ مَثْوَایَ ط نیکو ساخته است منزل مرا نزدیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر منست و ترا به نیکو داشت من
امر فرموده پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز میکنم اِنَّهٗ بدرستیکه او لَا یُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ○ رستگاری نشوند ستمگاران
یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا زنا کنند چه زنا بدترین ظلمهاست و از زبان حال یوسف که با زلیخا خطاب میکرد گفته اند نظم زهی خجلت که در روز
قیامت * چو افتد بر زناکاران غرامت * جزای آن جفا کیشان نویسند * مرا سر دفتر ایشان نویسند * وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ ق و بدرستیکه قصد کرد آن زن
به مخالطت یوسف بزنا وَهَمَّ بِهَا ج و قصد کرد یوسف بدفع وی بطریق فرار لَوْلَآ اَنْ رَّاٰ اگر ندیدے یوسف بُرْهَانَ رَبِّهٖ ط برهان پروردگار
خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی و آن برهان بقول اصح نور عصمت الٰهی و لمعهٔ نبوت یوسفی بود که حائل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدا یتعالے
باشد پس یوسف بقوت نبوت و مدد فتوت دران حال خود را نگاه داشت کَذٰلِکَ همچنین او را اثبات دادیم بر عصمت و عفت لِنَصْرِفَ تا بگردانیم عَنْهُ
السُّوْٓءَ از وی بدی یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَآءَ ط و عملی زشت یعنی زنا اِنَّهٗ بدرستیکه او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِیْنَ ○ از بندگان خالص ساختهٔ ماست
یعنی پاک کرده شده از هر ناشایسته و نابایسته آورده اند که چون یوسف از زلیخا فرار کرد بهر دری بسته که میرسید بحکم مفتح الابواب کشاده می شد زلیخا از عقب او
میدوید وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی میگرفتند یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست در وی زده باز پس کشید وَقَدَّتْ
و بدرید درکشیدن قَمِیْصَهٗ پیراهن یوسف را مِنْ دُبُرٍ از قفا وَّاَلْفَیَا سَیِّدَهَا و یافتند شوهر آن زن را یعنی عزیز را لَدَا الْبَابِ ط
نزدیک بدر چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست صورتے روی نموده که هر دو آشفته اند پیش ازانکه به تفحص مشغول گردد زلیخا پیش دستی نمود
و دلیرانه بسخن در آمد قَالَتْ گفت زلیخا مَا جَزَآءُ مَنْ اَرَادَ چیست جزای کسیکه خواهد بِاَهْلِکَ سُوْٓءًا بکسان تو بدی مرادش نفس خود است درین سخن
خواست که ابرای نفس خود کند از گناه و چنان فرا نماید که جرم یوسف راست پس گفت مکافات کسیکه بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود اِلَّآ اَنْ یُّسْجَنَ مگر آنکه بزندان
کرده شود یعنی پاداشش او زندان ست اَوْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه چون یوسف این سخن بشنید که بزندان
و عقوبت تهدید میکنند قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِیْ گفت یوسف او در خواست کرد مرا عَنْ نَّفْسِیْ از نفس من و من تن بوی در ندادم و از وی میگریختم عزیز
گفت راستی این سخن بچه دانم در مجلس ازین واقعه خبر دار دیو سف گفت در انخانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود گواه من اوست و آن کودک پسر خاله
زلیخا بود عزیز گفت کودک چهار ماهه چه داند و چگونه سخن گوید با ما هزل و مسخرگی میکنی یوسف گفت خدای من قادرست برانکه او را بسخن آرد بر بیگناهی من گواهی دهد
و در لطائف سبعین آورده که عزیز از ان کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی بسخن در آمد و گفت یوسف راست میگوید و حق تعالی ازین قصه خبر داد درین
کلمات که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ اَهْلِهَا ج و گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا گفته اند گواه پسر عم زلیخا بوده که از روی حکمت گفت کای عزیز اِنْ
کَانَ قَمِیْصُهٗ اگر هست گریبان پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش فَصَدَقَتْ پس زلیخا راست میگوید وَهُوَ مِنَ الْکٰذِبِیْنَ ○
و یوسف از دروغگویانست چه بصورت دلیلست برانکه زلیخا قصد دفع یوسف میکرده از خود که گریبان از پیش دریده شده وَاِنْ کَانَ قَمِیْصُهٗ و اگر هست پیراهن
یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ از پس دریده شده فَکَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ○ و یوسف از راست گویانست چه اینحال دلالت بران دارد که یوسف
از وی گریخته و او در پی آمده و او را بخود کشیده که پیراهنش از پس دریده فَلَمَّا رَاٰ پس آنهنگام که بدید عزیز قَمِیْصَهٗ پیراهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شده
از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ اِنَّهٗ گفت بدرستیکه این کار مِنْ کَیْدِکُنَّ ط از مکر و حیلهٔ شما زنانست اِنَّ کَیْدَکُنَّ بدرستیکه کید شما عَظِیْمٌ ○
بزرگست زود در دل می آید و در نفس تاثیر میکند پس متوجه یوسف شده و از روی اعتذار گفت یُوْسُفُ اَعْرِضْ ای یوسف درگذر و اعراض کن عَنْ هٰذَا اکتمه
ازین مهم و پنهان دار وَاسْتَغْفِرِیْ و ای زلیخا تو آمرزش طلب لِذَنْۢبِکِ ج از برای گناه خود در تفسیر زاهدی گفته که عذر خواه از یوسف که غیبت تو او را بیازردی

إِنَّكِ كُنْتِ بدرستیکه تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ ع از گروه گناهکاران کیراز برای تغلیب آورده اند که عزیز اگرچه این قصه را تسکین داد اما سخن عشق نهان کی ماند
شمه ازین واقعه در السنه و افواه افتاد و بعضی خواتین مصر زبان ملامت بر زلیخا دراز کردند و هر آینه عشق را غوغا و ملامت در کارست نه سودای سلامت **نظم**
نیاز عشق از کنج سلامت • خوشا رسوائی کوی ملامت • غم عشق از ملامت تازه گردد • وزین غوغا بلند آوازه گردد • وَقَالَ نِسْوَةٌ وگفتند گروهی از زنان
در کشاف آورده که پنج زن بودند از خواص ملک یان یعنی زن حاجب و زن ساقی و زن خباز و زن زندانبان و زن صاحب دواب که با یکدیگر نشسته
گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر یا موضعی که آنرا عین الشمس گویند سخن ایشان اینکه امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است
غلام خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی در خواسته است ازو که کام او بدهد قَدْ شَغَفَهَا بدرستیکه بشگافته است غلاف دل او حُبًّا از جهت دوستی
یعنی محبت یوسف بمیان دل او در آمده إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستیکه ما می بینیم آن زن را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا و خطای روشن که با وجود شوهری
مانند عزیز شیفته و فریفته درم خریده خود میگردد فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ مکر ایشانرا یعنی سخنی که در خفیه میگفتند أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ
فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود که بدعوت او حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت گو نیز در میان ایشان بودند پس
چون بمنزل وی آمدند مراسم اعزاز بجا آورد وَأَعْتَدَتْ و آماده کرد لَهُنَّ مُتَّكَأً برای ایشان تکیه گاهها از بالشهای لطیف یا مهیا گردانید طعامی پاکیزه یا بساخت
مجلس طعام چه در خبرست که ایشان تکیه زده طعام میخوردند وَآتَتْ و بداد كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ هر یکی را ازین زنان سِكِّينًا کاردی تا گوشت بریده
کرده تناول نمایند و نزدیک یوسف آمده جامهٔ مرصع در روی پوشانید و تاج مکلل بر سرش نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ و گفت بیرون آی عَلَيْهِنَّ برین زنان
یوسف ابا نمود و زلیخا در مبالغه افزود تا وقتیکه یوسف را بیرون آورد **بیت** ز خلوتخانه آن گنج نهفته • برون آمد چو گلزار شگفته • فَلَمَّا رَأَيْنَهُ پس
آنهنگام که زنان او را دیدند أَكْبَرْنَهُ بزرگ یافتندش در جمال کمال یکبار همه شیفته دیدار او گشته و از خود بدر رفته خود را فراموش کردند وَقَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را و با الم آن حس نکردند در حقایق سلمی مذکورست که حق سبحانه بدین آیت مدعیان محبت خود را سرزنش میکند که مخلوقی در
رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع ید نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق باید که از هیچ بلا و عنا متالم نشوید **بیت** گر با تو دمی دست در آغوش
توان کرد • بیداد تو سهل ست فراموش توان کرد • القصه زنان مصر از بیخودی با خود باز آمده زبان آفرین بگشادند وَقُلْنَ و گفتند حَاشَ لِلَّهِ
پاک ست خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی مَا هَٰذَا بَشَرًا نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال معهود بشر نمیباشد و کسی ندیده **شعر** تو از سلاله
آب خاک نزادی • که از قبیلهٔ روحانیان حورنژادی • إِنْ هَٰذَا نیست این شخص إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ مگر فرشتهٔ گرامی نزدیک خدای تعالی بدین زیبائی
و کمال بدین رعنائی و عصمت درین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست **بیت** چو دیدندش که جز والا گهر نیست • بر آمد بانگ از ایشان کین بشر نیست • نه چون
آدم ز آب و گل سرشتست • ز بالا آمده قدسی فرشتست • صاحب وسیط بسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت پناه فرمود که جبرئیل بمن فرود آمد
و گفت خدای ترا اسلام میرساند و میگوید که ای حبیب من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت داده ام و کسوت حسن ترا از نور عرش مغز کرده ام • و ما خلقت
خلقا احسن منک • یوسف از جمال بود و آن حضرت از کمال در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافت **بیت** از حسن رخ یوسف
دست ار بریده سهلست • در پای لب او سرها بریده باشد • از عائشه رض نقل میکند که در صفت جمال حضرت رسالت پناه فرموده **شعر** لوامی زلیخا لو رأین جبینه •
لآثرن بالقطع القلوب علی الید • زنان مصر بهنگام جلوهٔ یوسف • ز روی بیخودی ار دست خویش ببریدند • مقررست که دل پاره پاره میکردند • اگر جمال تو ای
نور دیده می دیدند • القصه چون زلیخا حیرت زنان و شیفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي گفت زلیخا این کس است که شما لُمْتُنَّنِي فِيهِ ملامت
کردید مرا در دوستی او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستیکه من مراودت کردم او را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او در خواستم که آرزوی من بدهد

فَاسْتَعْصَمَ پس خویش را نگاه داشت و سر من در نیاورد وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَآ اٰمُرُهٗ آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من لَيُسْجَنَنَّ هر آئینه بزندان
کرده شود وَلَيَكُوْنًا و هر آئینه باشد مِّنَ الصّٰغِرِيْنَ ○ از خوار شدگان یعنی داخل در زندان و بیباکان یوسف که این سخن بشنید روی از ان مجلس برتافت
و زنان در عقب وی بیرون رفته در لباس آنکه ما او را ملامت میکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از مقالات ایشان به تنگ آمده
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ زندان اَحَبُّ اِلَيَّ دوسترست بمن مِمَّا يَدْعُوْنَنِيْٓ اِلَيْهِ از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن
از مشاورت زلیخا یا میل بدیشان **شعر** عجب درمانده ام در کار ایشان + مرا زندان به از دیدار ایشان + وَاِلَّا تَصْرِفْ و اگر نگردانی عَنِّيْ از من
كَيْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت خود نگیری اَصْبُ اِلَيْهِنَّ میل میکنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم سخن ایشان را وَاَكُنْ
مِّنَ الْجٰهِلِيْنَ ○ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهٗ پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهٗ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید
از و كَيْدَهُنَّ مکر ایشان را اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ بدرستیکه او شنواست مر دعای کسے را که بدو پناه برد الْعَلِيْمُ ○ داناست بحال کسیکه از همه در و گریز آورده
که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند صلاح آنست که او را دو سه روزی بزندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام گردد و قدر نعمت و راحت را
سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد **بیت** چو کوره ساز زندان را بدو گرم + بو زان کوره گردد آهنش نرم + زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمد و گفت این
غلام عبری بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان کنی تا مردم گمان برند که او گناهکارست و من از ملامت باز رهم عزیز را
این سخن قبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد مر ایشان را و در دل افتاد مِّنْۢ بَعْدِ مَا رَاَوُا الْاٰيٰتِ پس از آنکه دیدند دلائل عصمت
و شواهد برائت یوسف را چون شهادت صبی و چاک پیراهن او از قفا و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان بران قرار یافته که برای صلاح
لَيَسْجُنُنَّهٗ هر آئینه در زندان کنند او را حَتّٰى حِيْنٍ ○ تا هنگامیکه مقرر باشد پس یوسف را بزندان آوردند و زندان را بدان سرو قامت گل خار رشک گلستان
کردند **بیت** چو آن گل زنده در زندان درآمد + بجسمی مرده گوئی جان درآمد + دران محنت سرا افتاده جوشی + برآمد زان گرفتاران خروشی + وَدَخَلَ
و درآمدند مَعَهُ السِّجْنَ با او بزندان فَتَيٰنِ دو بنده از بندگان ملک یان یکی ساقی ملک بود که او را یونا گفتندی دیگر طباخ که او را مجلب خواندندی ملک
بر ایشان گمان برده بود که او را زهر میدهند و حکم بزندان کرده اتفاقا با یوسف بزندان درآمدند و یوسف در زندان تعهد حال زندانیان کردی و خوابهای
ایشان را تعبیر فرمودی و تا روزی این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند ساقی دیده و طباخ نی یا مطلقا هر دو خواب نادیده یوسف را امتحان کردند
قَالَ اَحَدُهُمَآ گفت یکی از ایشان یعنی ساقی اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستیکه من می بینم خود را در خواب که در باغی یک اصل تاک ست و بر وی سه خوشه انگور رسیده
و کاسه ملک بدست منست اَعْصِرُ خَمْرًا می فشارم در او انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است وَقَالَ الْاٰخَرُ و گفت دیگرے یعنی طباخ
اِنِّيْٓ اَرٰىنِيْٓ بدرستیکه من بینم خود را که در مطبخ ملک اَحْمِلُ بر میدارم فَوْقَ رَاْسِيْ بر زبر سر خود خُبْزًا نان را و آن سه سفره نان بود تَاْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ
میخورند مرغان از ان نان و میربایند نَبِّئْنَا بِتَاْوِيْلِهٖ خبر ده ما را بتعبیر این هر دو خواب اِنَّا نَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ○
از نیکوکاران با اهل زندان پس نیکوئی کن با ما بتاویل رؤیای ما یوسف نخواست که تعبیر خواب ایشان بزودی باز گوید چه دران مکروهی متوجه بود بیکی پس
از جواب ایشان اعراض فرمود قَالَ گفت یوسف لَا يَاْتِيْكُمَا نیاید بشما طَعَامٌ تُرْزَقٰنِهٖٓ خوردنی که روزی داده شوید بدان اِلَّا نَبَّاْتُكُمَا مگر خبر دهم شما را
بِتَاْوِيْلِهٖ بعاقبت وی یعنی بگویم رنگ و مزه آن طعام را قَبْلَ اَنْ يَّاْتِيَكُمَا پیش از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و
عرافان امثال این شنیده ایم یوسف گفت که این معجزه منست نه عرافت و کهانت ذٰلِكُمَا آنکه گفتم شما را مِمَّا عَلَّمَنِيْ از ان چیزیست که بیاموخت مرا
رَبِّيْ پروردگار من بالهام و وحی اِنِّيْ تَرَكْتُ بدرستیکه من دست بداشته ام مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُوْنَ کیش گروهی را که نمی گروند بِاللّٰهِ بخدای

وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ وایشان بسرای آخرت هُمْ كٰفِرُوْنَ ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشانست بآخرت وَاتَّبَعْتُ وپیروی کردم مِلَّةَ اٰبَآءِیْ
کیش پدران خود را اِبْرٰهِیْمَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوْبَ ابراهیم واسحق پسرش ویعقوب پدرست اظهار ذکر آبا بجهت آنکه از اهل بیت نبوت ست یا بجهت زیادتی رغبت بود در اتباع
کلام وی مَا كَانَ لَنَآ روا نیست ونشاید ما را که پیغمبرانیم اَنْ نُّشْرِكَ آنکه انباز گیریم بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ بخدای چیزی را بلکه او را می پرستیم بیگانگی ذٰلِكَ
این توحید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای است عَلَیْنَا بر ما که بوحی ما را آگاهی داده اند وَعَلَى النَّاسِ واین از فضل اوست بر سایر آدمیان که انبیاء
بارشاد ایشان فرستاده وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان که پیغمبران بدیشان آمده اند لَا یَشْكُرُوْنَ سپاسداری نمی کنند
آن فضل وموهبت را یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُوْنَ آیا خدایان متفرقه که شما دارید از زر ونقره وآهن وچوب وسنگ
یا اعلی واوسط وادنی خَیْرٌ بهترست اَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ یا خدای یگانه در ذات وصفات الْقَهَّارُ غالب بر همه مَا تَعْبُدُوْنَ نمی پرستید شما
مِنْ دُوْنِهٖ بدون خدای اِلَّآ اَسْمَآءً مگر نامها یعنی چیزی چند را باعتبار نامها که بی حجت وبرهان سَمَّیْتُمُوْهَآ نام نهاده اید آنها را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ
شما وپدران شما مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا فرو نفرستاده است خدای بپرستش آنها مِنْ سُلْطٰنٍ از هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات ایشان پس شما
نمی پرستید الا اسمی چند بی مسمی را اِنِ الْحُكْمُ نیست حکم بعبادت اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را که مستحق پرستش ست اَمَرَ فرمان داد بزبان پیغمبران مرخلق
اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه مپرستید اِلَّآ اِیَّاهُ مگر او را ذٰلِكَ الدِّیْنُ الْقَیِّمُ اینست دین حق وروشن ودرست وراست وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند راه حق را ودر بادیه ضلالت سرگردان می شوند یٰصَاحِبَیِ السِّجْنِ ای یاران زندان اَمَّآ اَحَدُكُمَا
آیا یکی از شما که ساقی ملک ست بسه روز دیگر خلاص یابد فَیَسْقِیْ رَبَّهٗ پس بیاشاماند تربیت کننده خود را خَمْرًا شراب انگور چنانچه پیشتر
می بوده وَاَمَّا الْاٰخَرُ واما آن دیگری که طباخ ست فَیُصْلَبُ پس بر آویخته شود بر دار ومدتی او را بگذارند تا مضمحل گردد فَتَاْكُلُ الطَّیْرُ
پس بخورند مرغان شکاری مِنْ رَّاْسِهٖ از کاسه سر وی پس ایشان باکی از ایشان گفتند دروغ گفته ایم وهیچ خواب ندیده بودیم یوسف گفت
قُضِیَ الْاَمْرُ الَّذِیْ حکم کرده شده ومحکم ساخته گشت کار آن خوابی که شما فِیْهِ تَسْتَفْتِیٰنِ در آن از من طلب تاویل کردید وخلاف آنچه گفتم
نخواهد بود وَقَالَ وگفت یوسف لِلَّذِیْ ظَنَّ مر آنکس را که دانست اَنَّهٗ نَاجٍ مِّنْهُمَا که او از زندان وقتل ایشان خواهد یافت از آن هر دو یعنی
ساقی را گفت اذْكُرْنِیْ یاد کن مرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک رسان تا مرا ازین محنت باز رهاند نظم

نگوهست اندران زندان غریبی + زعدل شاه دوران بی نصیبی + چنینش بی گنه مپسند رنجور + که هست این از طریق معدلت دور +

آورده اند که چون سه روز بر آمد ملک کس را فرستاد تا طباخ را که خیانت او ثابت شده بود بر دار کردند ومرغ چشم از کاسه سر او بیرون آوردند وساقی
که صفت امانت او تحقق یافته بود همان منصب نخستین بوی دادند اما چون او برتبه تقرب رسید واز ساغر جاه ودولت سرخوش گردید از زندان
اهل آن غافل شد فَاَنْسٰىهُ الشَّیْطٰنُ پس فراموش گردانید بروی شیطان ذِكْرَ رَبِّهٖ یاد کردن یوسف را نزدیک ربی خود فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ
پس درنگ کرد یوسف در زندان بِضْعَ سِنِیْنَ چند سال بضع عددی ست مبهم میان سه تا نه گویند یوسف بعد ازین واقعه هفت سال در زندان بماند و
مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مانده بود ودر معالم التنزیل از حسن بصری نقل میکند که روزی جبرئیل بزندان در آمد یوسف او را بشناخت
وگفت یا اخا المرسلین چیست که می بینم ترا در منزل گنهگاران جبرئیل گفت یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند ومی گوید که شرم
نداری که آدمی را سبب خلاصی خود میدانی وبدو استشفاع میکنی بعزت وجلال من که ترا چند سال در زندان بدارم یوسف گفت درین حال از من
راضی هست یا نی گفت آری از تو خوشنود ست گفت اذا لا ابالی اکنون که او راضی ست از من هیچ باک ندارم وفی المثنوی المعنوی نظم

پس جزای آنکه دید او معین * ماند یوسف حبس در بضع سنین * گر چه تقصیر آمد از بحر و سحاب * تا تو یاری خواهی از ریگ و سراب * اما چون مدت محنت بسر آمد
ملک ریان خوابی دید مهیب و بامداد آن تمام حکما و ندما را طلبید وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک إِنِّي أَرَى بدرستیکه من خواب دیدم سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ
هفت گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند و پس از ان يَأْكُلُهُنَّ بخوردند فربهان ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان
هیچ زیادت نشد وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ و دیدم هفت خوشه خُضْرٍ سبز و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه دیگر دیدم يَابِسَاتٍ
خشک یعنی رسیده و بدرود در آمده پس این خوشهای خشک بران خوشهای سبز پیچیدند و در خاک زیر کردند ایشان را و بپوشیدند يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه
کاهنان و معبران و اشراف قوم أَفْتُونِي فتوی دهید مرا یعنی جواب دهید مرا فِي رُؤْيَايَ در تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید قَالُوا گفتند حکما و اهل علم که مخاطب بودند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ این خوابها شوریده است
وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بتاویل این نوع خوابها بِعَالِمِينَ و از آن چه ما تعبیر رؤیای صادقه میکنیم و این از قبیل منامات باطله
است ملک ریان از خواب خود و جواب ایشان متحیر گشته در دریای تفکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر این واقعه که بمن نماید مصرع
یا رب این خواب پریشان مر تعبیر چیست * ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف بیاد آمد وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا و گفت آن کسیکه نجات
یافته بود از ان دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرد از قول یوسف * که اذکرنی عند ربک * بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ
من خبر دهم شما را بِتَأْوِيلِهِ بتعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر را نیکو داند ملک ازین خبر شادمان
گشته فرمود که زود برو و خبر بیار ساقی سوار شده بزندان در آمد و زمین خدمت ببوسید و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای
نیک راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو فربه يَأْكُلُهُنَّ بخورند ایشان را سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه خشک دیگر که بر ایشان پیچید و خشک سازند همه حکما در ان حیرانند
تو چه جواب گویی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام إِلَى النَّاسِ بسوی مردمان یعنی ملک و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ تا
که ببرکت تو ایشان بدانند تعبیر این واقعه را تا شرف و فضل تو معلوم کنند و بسوی خویش بخوانند قَالَ گفت یوسف که شما تَزْرَعُونَ کشت کنید
سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارتست بدینان دَأَبًا زراعتی بعادت مستمره خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ
پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه او یعنی حبوب را پاک مکنید تا از سوسه و از آفات ایمن باشید و غلات را با خوشه ذخیره کنید إِلَّا قَلِيلًا مگر اندک یعنی قدر
حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از انچه بخورید که آنرا پاک سازید ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ پس ازین سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت
که سبع عجاف عبارت از ایشانست يَأْكُلْنَ بخورند اهل این سالها یعنی کسانیکه دران زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ انچه از پیش فرستاده باشید
یعنی ذخیره نهاده باشید برای آن سالهای قحط إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از انچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ از پس این سالهای قحط عَامٌ فِيهِ سالی که دران يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند مردمان یا باران داده وَفِيهِ يَعْصِرُونَ ع ۶
و درین سال که بفشرند انچه افشردنی باشد مثل انگور و کنجد و زیت و امثال آن و این کنایتست از کثرت ثمار و گفته اند اشارتست بدوشیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند
و این عبارت از فراخ سالیست چون یوسف تعبیر تمام کرد ساقی بازگشته بخدمت ملک آمد و در محفل عام آن سخنها را بر وجهی که شنیده بود تقریر کرد ملک را پسندیده افتاد
و خواست که بگوش خود از زبان یوسف بشنود بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي بِهِ بیارید بمن یوسف را فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
پس آن وقت که آمد بدو فرستاده ملک قَالَ ارْجِعْ گفت باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس بپرس او را یعنی در خواست کن

تا بپرسد و تفحص نماید مَا بَالُ النِّسْوَةِ الّٰتِیْ چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ ببریدند ایشان دستهای خود را اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه پروردگار من بِکَیْدِهِنَّ عَلِیْمٌ ○ بمکر زنان و کید ایشان داناست یوسف خواست که بیگناهی او بر ملک آشکارا گردد تا کسی او را در حال او مجال وقیعت نماند این سخن بملک فرستاد اما چون رسول باز آمد و این پیغام یوسف را سانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند زلیخا را نیز بیاوردند پس از جهت تحقیق سم قَالَ گفت ملک با ایشان مَا خَطْبُکُنَّ چه بود حال شما اِذْ رَاوَدْتُّنَّ یُوْسُفَ چون طلب میکردید یوسف را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس وی یعنی کام دل خود از وی می جستید قُلْنَ گفتند آن زنان حَاشَ لِلّٰهِ پاک ست خدای از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف مَا عَلِمْنَا ندانستیم عَلَیْهِ مِنْ سُوْٓءٍ بر یوسف هیچ بدی نه اندکی نه بسیار چون زلیخا دید که جز راستی فائده ندارد در عشق بکمال رسیده بود و او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَاَتُ الْعَزِیْزِ گفت زن عزیز یعنی زلیخا اَلْئٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اکنون پیدا و هویدا شد آنچه درست و راست ست اَنَا رَاوَدْتُّهٗ من جستم یوسف را عَنْ نَّفْسِهٖ از نفس او و آرزوی وصال صحبت او کردم وَاِنَّهٗ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ○ و بدرستیکه او از راست گویان ست آنجا که با عزیز گفت که هِیَ رَاوَدَتْنِیْ عَنْ نَّفْسِیْ

منظم
بجرم خویش کرد اقرار مطلق ◆ بر آمد ز و صدای حصحص الحق ◆
بگفتا نیست یوسف را گناهی ◆ منم در عشق او گم کرده راهی ◆
نخست او را بوصل خویش خواندم ◆ چو کام من نداد از پیش راندم ◆

ملک بیوسف پیغام داد که زنان بگناه خویش اعتراف نمودند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف فرمود که غرض من عقوبت نبود ذٰلِکَ این خواست برای آن کردم لِیَعْلَمَ تا بداند عزیز اَنِّیْ لَمْ اَخُنْهُ آنکه من خیانت نکرده ام او را بِالْغَیْبِ در غیبت وی و حرمت اهل او در حق تربیت وی نگاه داشتم وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر معلوم کند که خدای لَا یَهْدِیْ راه نماید یعنی بصلاح نیاورد و از پیش در نگذارد کَیْدَ الْخَآئِنِیْنَ ○ مکر خیانت کنندگان را پس یوسف خواست که تنبیه کند برای آنکه این سخن نه برای تزکیهٔ نفس گفتم یا بعمل خود عجب آوردم بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الٰهی در ترک معصیت و اگر حفظ ربانی حمایت نماید معلوم ست که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ازین در آورد

وَمَآ اُبَرِّئُ نَفْسِیْ و پاک نمیکنم نفس خود را یعنی نمی گویم که نفس من از میل آرزوها مبرا و معرّا ست **اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ**

بدرستیکه نفس من فرماینده است بِالسُّوْٓءِ به بدی یعنی به معصیت اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ لیکن آنرا که بخشد پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید اِنَّ رَبِّیْ بدرستیکه آفریدگار من غَفُوْرٌ آمرزنده است قصدوی را که بفعل نیاید رَّحِیْمٌ ○ مهربانست که بعصمت حمایت نماید آورده اند که چون بملک سخنان یوسف باز گفتند آرزومندی وی بدیدار یوسف زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُوْنِیْ بِهٖ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را نزد من اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِیْ تا خالص کنم او را برای خود و مهمات ملک بوی فرمایم در تیسیر آورده که هفتاد حاجب با هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه بزندان فرستاد و تعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آوردند در خبرست که چون یوسف از زندان بیرون می آمد زندانیان که بدیدار وی مستانس بودند خروش بر آوردند و یوسف ایشان را دلنوازی فرموده دعا کرد که اللهم اعطف علیهم قلوب الاخیار ولا تعم علیهم الاخبار و چون نزدیک ملک رسید او را احترام تمام نموده استقبال فرمود

منظم
ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت ◆ باستقبال او چون بخت بشتافت ◆
کشیدش در کنار خویشتن تنگ ◆ چو سرو گلرخ و شمشاد گلرنگ ◆
بپهلوی خودش بر تخت بنشاند ◆ بپرسشهای خوش با وی سخن راند ◆

فَلَمَّا کَلَّمَهٗ پس آنهنگام که ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود پرسید جواب بپذیر شنید قَالَ گفت ملک ای یوسف اِنَّکَ الْیَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَیْنَا نزدیک ما مَکِیْنٌ با جاه و قدری اَمِیْنٌ ○ مؤتمن بر همه چیز با هر چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگوی قَالَ اجْعَلْنِیْ گفت یوسف گردان مرا حکم کننده عَلٰی خَزَآئِنِ الْاَرْضِ بر خزینهای زمین مصر یعنی مرا بر آنچه حاصل از ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه خازن گردان اِنِّیْ حَفِیْظٌ بدرستیکه من نگاه دارنده و ضبط کننده ام چیزی را از آن ضائع نکنم عَلِیْمٌ ○ و دانا بمصالح ملک هر چه سازم خالی از اصلاح نباشد یا نگاهدارنده حسابم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند یوسف

هفتاد و دو زبان میدانست در تفاسیر معتبر مذکورست که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع جواهر برای یوسف ع مقرر کرده تاج مکلل بجواهر بر سر وی
نهاد و کلیدهای خزائن بوی سپرده زمام اختیار مملکت بقبضهٔ اقتدار او باز داد و عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهدهٔ یوسف ع واگذاشت اندک زمانی
عزیز از رشک و حسد در گذشت و ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد یوسف ع در آورد و حق سبحانه یوسف ع را ازو دو پسر داد و نیتا و افرائیم و تفصیل این حالات
حواله بجواهر تفسیرست وَكَذٰلِكَ و همچنین که ملک را برو مهربان گردانیدم مَكَّنَّا جای دادیم لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن
ساختیم یوسف ع را بحکومت يَتَبَوَّأُ مِنْهَا تا بود که جای میگرفت ازان زمین که چهل فرسنگ در چهل فرسنگ عرض داشت حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست
نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا میرسانیم نعم خود از نعیم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ هر کرا میخواهیم وَلَا نُضِيعُ و ضائع و باطل نمی گردانیم
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ○ اجر نیکوکاران وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ و هر آئینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام خَيْرٌ بهترست لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که
گرویدند بخدای وَكَانُوا يَتَّقُونَ ○ ع و بودند که پرهیز میکردند از خواهش چون یوسف ع باحسان و تقوی از قعر چاه به تخت و جاه رسید **بیت**
بدنیا و عقبی کسی قدر یافت * که او جانب صبر و تقوی شتافت * القصه یوسف ع مهمات ملکی در پیش خود گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبارهای
عالی بنا فرمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف چیزی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط میساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین مصر و شام
تنگی عام شد مردمان مصر روی بیوسف ع آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی و پیرایه در سال سوم بغلام و کنیزک
و در چهارم بدواب و مواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خط بندگی دادند یوسف ع صورت حال بملک عرض کرد ملک
گفت همه بندهٔ تواند و اختیار پیش تو است یوسف ع بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار و هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان
باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف ع را در وقت خرید و فروخت بصورت بندگان دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد
تا کسی اگر درباره او سخنی بی ادبانه نرسد و نتواند گفت آورده اند که اثر قحط بکنعان رسیده کار بر اولاد یعقوب ع تنگ شده پسران یعقوب ع گفتند ای پدر
در شهر مصر ملکیست که همه قحط زدگان را می نوازد و کار غربا و ابناء السبیل بدلخواه ایشان میسازد **نظم** ز احسانش آسوده برنا و پیر * ز و رگشته خوشدل غریب و فقیر *
ببخشش ز ابر بهاری فزون * صفات کمالش ز غایت برون * اگر فرمائی برویم و طعامی از بهر گرسنگان کنعان بیاریم یعقوب ع اجازت فرمود
بنیامین را بجهت خدمت خود باز گرفت و ده فرزند دیگر هر یک با یک شتر و بضاعتی که داشتند روی براه نهادند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعتی که داشت
همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف ع از کنعان بملازمت یوسف ع فَدَخَلُوا عَلَيْهِ پس در آمدند برو و رسم خدمت بجا آوردند
فَعَرَفَهُمْ پس بشناخت یوسف ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ○ و ایشان مر او را ناشناسندگان بودند بجهت طول عهد چه بقول اصح
چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف ع از پس پرده با ایشان سخن گفت او را نشناختند پس یوسف ع از ایشان پرسید که شما چه کسانید
که جاسوسان را میمانید گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب ست اسرائیل الله یوسف گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر
داشت یکی را در صغر سن گرگ بخورد و یکی را بجهت خدمت خود نگاه داشت و ما ده تن بملازمت آمده ایم یوسف ع گفت اینجا کسی باشد که شما را شناسد
گفتند نی مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف ع گفت یکی از شما اینجا باشد تا بروید و آن برادر را بیارید تا حال شما بر من محقق گردد و ایشان قرعه زدند
بنام شمعون بر آمد پس وی بایستاد یوسف ع بفرمود تا بضاعت ایشان بستیدند و عوض آن گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ و آنهنگام
که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یک را یک شتر بار گندم داد گفتند یک شتر بار دیگر بجهت برادر ما که در خدمت پدرست بدهید یوسف گفت من بشمار مردم میدهم
نه بشمار شتران ایشان مبالغه نمودند قَالَ گفت یوسف ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ بیارید مرا برادری که شما راست از پدر شما یعنی

علاقی ست نه اعیانی أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ آنرا که من تمام می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ○ و من
بهترین فرود آرندگانیم یعنی در انزال مهمانان و اکرام و احسان با ایشان دقیقه فرو نمیگذارم فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ پس اگر نمی آرید بمن آن برادر را فَلَا
كَيْلَ لَكُمْ عِندِي پس شما را نزدیک من کیل نیست یعنی طعام وَلَا تَقْرَبُونِ ○ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ
عَنْهُ أَبَاهُ گفتند زود او را طلبیم از پدر و جد کنیم در آن وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ○ و بدرستیکه ما کنندگانیم آن چیزی را که بگوییم وَقَالَ و گفت یوسف ع
لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ مر غلامانرا که کیل غلات که تعلق بدیشان داشت بنهید بار ایشانرا که بهای گندم آورده بودند و آن ادیمی و کفشی چند بود
یوسف ع نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشان را درج کنید فِي رِحَالِهِمْ در بارهای ایشان و دیگر دانست که دیانت ایشان
اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم بوده باز آرند و ازین جهت لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را
إِذَا انقَلَبُوا چون باز گردند إِلَىٰ أَهْلِهِمْ بسوی کسان خود و بار بگشایند لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ○ شاید که باز گردند و برادر مرا بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا
پس آنهنگام که باز گشتند فرزندان یعقوب ع إِلَىٰ أَبِيهِمْ بسوی پدر خود قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ منع کرده شد از ما پیمودن طعام
یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر طعام بر ما نه پیماید اگر ابن یامین را نبریم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما أَخَانَا برادر ما را نَكْتَلْ تا فرا گیریم کیل از برای
خود و برای او وَإِنَّا لَهُ و بتحقیق ما او را لَحَافِظُونَ ○ نگاهدارندگانیم از رسیدن مکروهی بدو قَالَ گفت یعقوب ع که ای فرزندان هَلْ آمَنُكُمْ
آیا شما را امین دارم عَلَيْهِ بر وی یعنی بر ابن یامین إِلَّا كَمَا أَمِنتُكُمْ مگر همچنانکه امین ساختم شما را عَلَىٰ أَخِيهِ بر برادر او مِن قَبْلُ ط
پیش ازین که گفتید ✦ وانا له لحافظون ✦ و من بر محافظت شما اعتماد ندارم فَاللَّهُ خَيْرٌ پس خدای بهترست حَافِظًا من جهت نگاهداشتن و در حفص حافظا خوانده
یعنی اوست بهتر در حالیکه نگاهدارنده است پس توکل بر وی کنم و کار خود بدو گذارم وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ○ و او بخشنده ترین بخشندگانست شاید که
بمحافظت او مرا بخشاید و مصیبت دو فرزند مرا ابتلا نگرداند وَلَمَّا فَتَحُوا و آنهنگام که بگشادند مَتَاعَهُمْ بارهای خود را وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ یافتند
بضاعت خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش و بحکم یوسف رُدَّتْ إِلَيْهِمْ ط باز گردانیده بودند بدیشان قَالُوا يَا أَبَانَا گفتند ای پدر ما
مَا نَبْغِي ط چه چیز می طلبیم از احسان ورای این که هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا اینست بهای ما که غله بدین بضاعت بما فروخته اند رُدَّتْ إِلَيْنَا ج
باز گردانیده اند پس ما بدین اکرام رجوع کنیم بملک وَنَمِيرُ أَهْلَنَا و طعام آریم کسان خود را وَنَحْفَظُ أَخَانَا و نگاهبانی کنیم برادر خود را در رفتن
و آمدن وَنَزْدَادُ و زیادتی بستانیم كَيْلَ بَعِيرٍ ط پیمودن شتری یعنی یک شتروار بمصاحبت برادر زیادت بیاریم ذَٰلِكَ این یک شتروار
كَيْلٌ يَسِيرٌ ○ کیلی اندک است و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قَالَ گفت یعقوب ع لَنْ أُرْسِلَهُ هرگز نفرستم ابن یامین را مَعَكُمْ با شما
حَتَّىٰ تُؤْتُونِ تا بدهید مرا مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ پیمانی موکد بذکر خدای یعنی در تبیان فرموده که او ازیشان هم تا سوگند خورید بحق محمد خاتم النبیین
و سید المرسلین و آله و صحابه اجمعین لَتَأْتُنَّنِي بِهِ که بیارید بمن او را إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ ج مگر آنکه بگرد شما در آورده شود عذاب همه هلاک شوید و ایشان
قبول نموده بمنزلت حضرت پیغمبر ص سوگند خوردند که در سهم ابن یامین غدر نکنند فَلَمَّا آتَوْهُ پس چون دادند پدر را مَوْثِقَهُمْ پیمان و عهد خود قَالَ
گفت یعقوب ع اللَّهُ که خدای عَلَىٰ مَا نَقُولُ بر آنچه ما میگوییم از عهد و پیمان وَكِيلٌ ○ نگاهبان و گواه مطلع است وَقَالَ و گفت یعقوب از روی شفقت
يَا بَنِيَّ ای فرزندان من لَا تَدْخُلُوا در میایید در شهر مصر مِن بَابٍ وَاحِدٍ از یک در یعنی همه برادران با هم از یک دروازه بشهر مروید تا ناگاه چشم بد
در شما نرسد چون شما را با این جمال و هیأت و شوکت و ابهت به بینند وَادْخُلُوا و در آیید هر دو سه مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ ط از درهای متفرقه
و آن شهر را چهار دروازه بود در لطائف آورده که یعقوب ع در اول مهر پدری پیدا کرد و در آخر عجز بندگی آشکارا کرد و گفت وَمَا أُغْنِي عَنكُم مِّنَ

از شما بدین نصیحت که کردم مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای مِنْ شَیْءٍ چیزی را زیرا که حذر دفع قدر نمیکند بیت من جهد همی کنم قضا می گوید + بیرون ز کفایت تو کاری
دگر ست + اِنِ الْحُکْمُ نیست حکم و فرمان اِلَّا لِلّٰهِ مگر خدای را در هرچه خواهد عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ برو توکل کردم من وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ○
و بر وی باید که توکل کنند توکل کنندگان نه بر غیر او که کفایت مهم نتیجهٔ توکل ست برو + و من یتوکل علی الله فهو حسبه + وَلَمَّا دَخَلُوْا و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب ع مِنْ حَیْثُ اَمَرَهُمْ از آنجا که فرموده بود ایشان را اَبُوْهُمْ پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه مَا کَانَ یُغْنِیْ
نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای یعقوب ع مِنَ اللّٰهِ از قضای خدای که درباره ایشان واقع شده بود مِنْ شَیْءٍ چیزی را بلکه تهمت
دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت یعقوب ع مضاعف گشت پس تدبیر یعقوب ع فائده نداد اِلَّا حَاجَةً مگر آنکه حاجتی بود
فِیْ نَفْسِ یَعْقُوْبَ در نفس یعقوب ع یعنی شفقتی بود در اولاد که در ان وقت قَضٰهَا ظاهر کرد آنرا و وصیت کرد بآن وَاِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ و بدرستیکه
یعقوب ع خداوند دانش بود و بقضا و قدر رسیده است لِمَا عَلَّمْنٰهُ مر آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و از ان بود که گفت + وما اغنی عنکم +
وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر آدمیان لَا یَعْلَمُوْنَ ○ ع نمیدانند سر قدر را یا جاهل اند بآنکه تدبیر بر تقدیر غلبه نتواند کرد بیت تدبیر کند
بندهٔ و تقدیر نداند + تقدیر خداوند بتدبیر نماند + وَلَمَّا دَخَلُوْا عَلٰی یُوْسُفَ و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب ع بر یوسف ع در بارگاه او و
یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب فرو گذاشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیارید او را از پدر در خواستیم و بعهد و
پیمان آوردیم یوسف گفت که دانستیم بنشینید ایشان در حاشیهٔ بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان طعام آراسته پیش ایشان نهادند پس یوسف ع
گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادر باشید بر یک خوان طعام خورید هر دو کس بیک خوان نشستند و بنیامین تنها مانده بگریه در آمد و بگریست تا بیهوش شد
یوسف بفرمود تا گلاب بر روی او زدند چون بهوش آمد پرسید که ای جوان کنعانی ترا چه شد که بیهوش شدی گفت ای ملک فرموده بودی که هر کس با برادر عینانی خود
بر یک خوان نشینند مرا برادر پدری و مادری بود که یوسف نام داشت بیاد آمد و با خود گفتم اگر او بودی با من بر سر این خوان نشستی و تنها نماندمی از شوق
یک حال بیطاقت شدم و سبب گریه و بیهوشی من این بود یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو بر یک خوان نشینیم پس بفرمود تا خوان وی را برداشتند و در پیش وی
آوردند و او را نیز طلبید و بدین بهانه اٰوٰی اِلَیْهِ جای داد بسوی خود اَخَاهُ برادر خود را و یوسف ع نقاب بسته دست بطعام دراز کرد چون بنیامین را نظر
بر دست یوسف افتاد باز بگریست یوسف گفت باز این چه گریه است گفت ای ملک چه مانندست این دست تو بدست برادر من یوسف ع همین که
یوسف این کلمه شنید طاقتش بنهایت رسید نقاب از چهره برداشت و بنیامین را قَالَ گفت اِنِّیْ اَنَا اَخُوْكَ بدرستیکه منم برادر تو فَلَا
تَبْتَئِسْ پس اندوهناک مباش بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بآنچه کردند برادران در حق ما بنیامین چون روی یوسف بدید و این سخن بشنید
دیگر باره از هوش برفت و چون با خود آمده دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت آنچه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب +
خویشتن را در چنین راحت پس از چندین عذاب + آنگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نمیکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام پدر بباب تو
دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم غم او زیادت میشود و اگر مصلحت دانی ترا بامر شنیع متهم سازم تا نزد من بمانی بنیامین گفت از ان باک ندارم پس یوسف ع فرمود
که نزد برادران رو و این امر را مخفی دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد و حکم شد که کارسازی کنعانیان کنند فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که کار سازی
کرد ایشان را جَعَلَ السِّقَایَةَ بنهاد سقایه را آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک از ان آب خوردی و درین وقت بجهت عزت و نفاست
طعام آنرا پیمانه ساخته بودند یوسف بفرمود تا محرم او آنرا تعبیه کردند فِیْ رَحْلِ اَخِیْهِ در بار و ان برادر او و بارهای دیگر آنرا کمل کردند و ایشان را اجازت
رفتن داد چون از شهر بیرون رفته براه در آمدند جمعی از ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد ندا کننده که اَیَّتُهَا الْعِیْرُ

ای کاروانیان إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿۷۰﴾ بدرستیکه شما دزدانید یعنی یوسف را از پدر بدزدیده‌اید گفته‌اند ندا کننده این سخن را بفرمان یوسف گفت نه بقصد
چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب رسید قَالُوا گفتند وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِم و روی آوردند بدان جمع که شما مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿۷۱﴾ چه چیز گم کرده‌اید
که می جوئید قَالُوا نَفْقِدُ گفتند می جوئیم صُوَاعَ الْمَلِكِ مشربه ملک را که پیمان غله بود وَلِمَن جَاءَ بِهِ و برای هر کس که بیارد آنرا حِمْلُ بَعِيرٍ
شترواری طعام مقررست وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿۷۲﴾ و منکه منادی‌ام آنرا کفیلم و پاینده آن قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای لَقَدْ عَلِمْتُم
هر آینه شما میدانید که ما مردم امینیم بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدید بار اول چون این نوبت بیامدیم باز آوردیم و می بینید که دهن شتران
بربسته‌ایم تا از زرع کسان نخورند مَا جِئْنَا نیامدیم ما از کنعان لِنُفْسِدَ تا تباه کاری کنیم فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و مال مردم بناحق
در تصرف آریم وَمَا كُنَّا و نیستیم ما سَارِقِينَ ﴿۷۳﴾ دزدان و دزدی کار ما نیست قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ گفتند ملازمان یوسف که چیست جزای
دزدان إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ ﴿۷۴﴾ اگر باشید شما دروغ گویان در اینکه خود می گوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود
آنرا چه مکافات خواهد بود قَالُوا جَزَاؤُهُ گفتند جزای سرقه سارق مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ گرفتن آنکس است که یافته شود کالای دزدیده در بار او
فَهُوَ جَزَاؤُهُ پس همونست جزای او یعنی او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۷۵﴾ پاداش میدهیم
ستمکارانرا یعنی دزدانرا پس ایشانرا گردانیده بمصر آوردند و بدرگاه یوسف باز داشتند فَبَدَأَ پس آغاز کرد مؤذن گفته‌اند یوسف بِأَوْعِيَتِهِمْ
ببارها و انبانهای ایشان قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ پیش از بار و ان برادر او برای نفی تهمت ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا پس بیرون آورد سقایه را مِن وِعَاءِ أَخِيهِ
از بار و ان برادر او كَذَٰلِكَ همچنین كِدْنَا لِيُوسُفَ تعلیم دادیم یوسف را بالهام برادران یوسف از حیا سر در پیش انداختند و زبان طعن بنیامین
کشادند مَا كَانَ نبود یوسف یعنی شایسته و سزاوار نبود او را لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فرا گیرد برادر خود را فِي دِينِ الْمَلِكِ در کیش ملک مصر چه حکم ملک
درباب دزد ضرب و تعزیب بود نه استرقاق پس نگرفت یوسف برادر خود را إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر بخواهت خدای و بدستوری او نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ
بر میداریم از روی درجها بعلم و حکمت مَّن نَّشَاءُ هر کرا میخواهیم وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ و زبر هر خداوند دانشی عَلِيمٌ ﴿۷۶﴾ داناست که درجه او بلندترست
آنکه یوسف فرمود که این چه علت است که از شما صادر شد نمی گفتید که ما پیغمبر زادگانیم قَالُوا إِن يَسْرِقْ گفتند اگر دزدی کرد بنیامین چه عجب فَقَدْ سَرَقَ
پس بدرستیکه دزدی کرده است أَخٌ لَّهُ برادر عیانی که او را بوده مِن قَبْلُ پیش ازین یعنی یوسف در معالم و کشاف و مدارک آورده که در
خانه یوسف ماکیانی بود سائلی بدرخانه آمد و هیچکس حاضر نبود یوسف آن مرغ بسائل داد و برادران او را بدزدی تهمت کردند و اقوال دیگر نیز هست
فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس نهان داشت یوسف آن مقالرا فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آنرا لَهُمْ برایشان قَالَ گفت یا خود یوسف که
أَنتُمْ شما شَرٌّ مَّكَانًا بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده جدا کردید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا تَصِفُونَ ﴿۷۷﴾
بانچه شما صفت می کنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران در استخلاص او چندانکه سخن گفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم
شعله زدن گرفت و موهای تن وی سر از جامه بیرون کرد و گفت ای ملک برادر مرا بگذار و گرنه فریادی می کنم که هر حامله باشد درین شهر از هول آن
بار بنهد یوسف بدید که روبیل در غضب است پسر خود را گفت برو و دست به پشت وی فرود آر چون دست او بروبیل رسید شعله غضب وی انطفا یافته
روی ببرادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی فرمود که بخدای درین بلده مصر تخمی از آل یعقوب کسی هست چه هرگاه یکی را از ایشان خشم آمدی چون
دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم آورده که دیگر بار در غضب شد آهنگ تخت یوسف کرد یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمد او را در ربود
و بر سر دست آورد و بر زمین نهاد و گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور و بقوت خود معجب شده اید می پندارید که کسی بر شما غلبه نتواند کرد بیت

خدای که بالا و پست آفرید * زبر دست هر زیر دست آفرید * ایشان چون دیدند که هیچ بر و زاری پیش نمیرود بزاری در آمده قَالُوا يٰٓاَيُّهَا الْعَزِيْزُ
گفتند ای عزیز اِنَّ لَهٗٓ بدرستیکه بنیامین را اَبًا شَيْخًا كَبِيْرًا پدریست پیر بزرگ سال و عظیم القدر و بعد از هلاک پسر خود یوسف بدو انس و الفت دارد
فَخُذْ اَحَدَنَا پس فرا گیر یکی را از ما به بندگی مَكَانَهٗ بجای او و واز رها کن اِنَّا نَرٰىكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ○ از نیکوکاران
بنسبت ما پس احسان خود را با تمام رسان * فما الاحسان الا بالاتمام * قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت یوسف پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی اَنْ نَّاْخُذَ از آنکه
بگیرم اِلَّا مَنْ وَّجَدْنَا مگر آنرا که یافتیم مَتَاعَنَا عِنْدَهٗٓ کالا متاع خود را نزدیک او و اگر بجای او دیگری را بگیریم اِنَّآ اِذًا بدرستیکه باشیم ما آنگاه لَّظٰلِمُوْنَ ○
ستمکاران در مذهب شما فَلَمَّا اسْتَيْئَسُوْا پس آنوقت که نومید شدند مِنْهُ از یوسف و دانستند که برادر را بایشان نمیدهد خَلَصُوْا نَجِيًّا بایک کناره شدند از
مصریان راز گویان و از هر گونه تدبیر آغاز کردند قَالَ كَبِيْرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد و عقل یعنی یهودا اَلَمْ تَعْلَمُوْٓا آیا نمیدانید
اَنَّ اَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ اَخَذَ عَلَيْكُمْ بتحقیق فرا گرفت بر شما مَّوْثِقًا عهدی و پیمانی مِّنَ اللّٰهِ از عهد خدای یعنی بدستوری وی در محافظت
بنیامین و شما سوگند خوردید بمحمد آخر الزمان که شما در شان وی غدر نکنید و اکنون این صورت واقع شد وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُّمْ و پیش ازین تقصیر کردید
فِيْ يُوْسُفَ در شان یوسف فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ پس من جدا نشوم از زمین مصر یعنی ازین شهر بیرون نیایم حَتّٰى يَاْذَنَ لِيْٓ اَبِيْٓ تا وقتیکه
دستوری دهد مرا بآمدن پدر من اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِيْ یا خدای حکم کند برای من برجوع به پدر یا بتخلیص برادر وَهُوَ خَيْرُ الْحٰكِمِيْنَ ○ و او بهترین حکم
کنندگانست که براستی حکم کند و میل و مداهنه در حکم او نیست اِرْجِعُوْٓا شما باز گردید اِلٰٓى اَبِيْكُمْ بسوی پدر خود فَقُوْلُوْا يٰٓاَبَانَآ پس بگوئید ای پدر اِنَّ ابْنَكَ
بدرستیکه پسر تو بنیامین سَرَقَ دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَآ و گواهی نمیدهیم اِلَّا بِمَا عَلِمْنَا مگر بآنچه میدانیم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا
و نبودیم لِلْغَيْبِ مر باطن حال را حٰفِظِيْنَ ○ نگاهدارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از نفس الامر او خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کردند
و صاع در بار او نهادند یا خود او مباشر این امر بوده وَسْـَٔلِ الْقَرْيَةَ الَّتِيْ و بپرس از اهل آن دهی که كُنَّا فِيْهَا بودیم ما در آن یعنی مصر مراد آنست
که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيْرَ الَّتِيْٓ و از آن کاروان نیز سوال کن که اَقْبَلْنَا فِيْهَا ما روی نهاده بودیم از مصر بکنعان در میان کاروان
و آن جمعی کنعانیان بودند از همسایگان یعقوب وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ○ و بدرستیکه ما راست گویانیم فرزندان یعقوب بحکم روبیل یا یهودا روی بکنعان
نهادند و بخدمت پدر آمده آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند قَالَ گفت یعقوب بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ بلکه آراسته است برای شما اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا ط
نفسهای شما کاری را که خواسته اید و باهم قرار داده اید و اگر نه ملک چه میداند که جزای سارق استرقاق است فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ ط پس برمنست شکیبائی نیکو
عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّاْتِيَنِيْ شاید که خدا بیارد بمن بِهِمْ جَمِيْعًا ط همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن برادر دیگر را که در مصر است
اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِيْمُ بدرستیکه او داناترست بحال من الْحَكِيْمُ ○ راست کارست در آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود
وَتَوَلّٰى عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان خود وَقَالَ يٰٓاَسَفٰى و گفت ای اندوه من عَلٰى يُوْسُفَ بر فراق یوسف صاحب کشاف آورده
که حضرت رسالت پناه از جبرئیل پرسید که وجد یعقوب و حزن او بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل فرمود که برابر هفتاد مادر پسر مرده حضرت فرمود که او را چه مقدار
مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در آتش مفارقت آن برابر یعقوب نسوخت که چهل سال و بقولی هشتاد سال از وقت فراق یوسف تا زمان
وصال او چشم یعقوب از گریه خشک نشد و از بار فراق جگر گوشه پشت مبارک وی خمیدگی گرفت وَابْيَضَّتْ و سفید شد عَيْنٰهُ
هر دو چشم او مِنَ الْحُزْنِ از اندوه فَهُوَ كَظِيْمٌ ○ پس او پر بود از خشم فرزندان یعنی دلش ممتلی بود از غیظ او لا و اظهار نمیکرد **بیت**
درد دلیست درین سینه که گفتن نتوانم * وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم * اما چون فرزندان یادیا اسفی شنیده اضطراب پدر را مشاهده نمودند قَالُوْا گفتند

تَاللّٰهِ تَفْتَؤُا بخدای که همیشه باشی بنالۀ وزاری تَذْكُرُ يُوْسُفَ یاد کنی یوسف را حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا تا وقتیکه بیمار شوی بیماری مشرف بر موت
اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ ○ یا باشی از جملۀ هلاک شدگان قَالَ گفت یعقوبؑ ای فرزندان من اِنَّمَآ اَشْكُوْا جز این نیست که شکایت می کنم
بَثِّيْ وَحُزْنِيْٓ غم واندوه خود را اِلَى اللّٰهِ بخدای نه بشما و نه بغیر شما زیراکه کس بیکسان و چاره کن بیچارگان اوست نظم مثنوی که اگر توی جویم +
با کسی نه که با تو می گویم + راز گویم بخلق خوار شوم + با تو گویم بزرگوار شوم + در بعضی تفاسیر هست که چون یعقوبؑ گفت + انما اشکوا بثی وحزنی الی الله
حق سبحانه وتعالی وحی فرستاد که ای یعقوبؑ بعزت وجلال من که اگر یوسف و بنیامین مرده بودندی باین ناله که تو کردی من ایشان را زنده ساخته بتو باز
رسانیدمی و از این ثمره بود که یعقوبؑ گفت وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ○ و من میدانم از وحی خدای آنچه شما نمیدانید از حیات یوسفؑ رسیدن وی
بمن گویند روزی ملک الموت بزیارت وی آمده بود و یعقوبؑ برو سوگند داد که روح یوسفؑ را قبض کرده گفت نی یعقوبؑ بدان امیدواری گفت
يٰبَنِيَّ اذْهَبُوْا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوْا پس تفحص کنید مِنْ يُّوْسُفَ وَاَخِيْهِ از حال یوسفؑ و برادر او وَلَا تَايْئَسُوْا و نومید مباشید
مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فضل خدای اِنَّهٗ لَا يَايْئَسُ بدرستیکه نومید نشوند مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ از رحمت و فرح خدای تعالی اِلَّا الْقَوْمُ الْكٰفِرُوْنَ ○
مگر گروه ناگرویدگان پس یعقوبؑ نامه نوشت برین وجه که از یعقوبؑ اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد
ما اهل بیتیم که بلا را موکل ما گردانیده اند جدم ابراهیم را دست و پای بربسته در آتش نمرود افگندند حق سبحانه او را نجات داد و پدرم اسحاق را کارد بر حلق
نهادند خدای تعالی برای او فدا فرستاد و مرا پسری بود دوست ترین همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند و پیراهن خون آلوده بمن آوردند گفتند
او را گرگ خورد و من در فراق او چندان گریسته ام که چشم سفید شده او را برادری اعیانی بود که من بروی تسلی داشتم تو او را بندی گرفته نگاه داشته
و ما نه از آن خاندانیم که دزدی کنیم یا از ما دزدی بر آید اگر این فرزند را بمن فرستی فبها و الا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزند هفتمین تو برسد والسلام
پس نامه را بفرزندان داد و اندک بضاعتی از پشم و روغن و پنیر و امثال آن ترتیب داده ایشان را بمصر فرستاد و ایشان بمصر آمده برادر را که آنجا بود ملاقات
کردند و باتفاق برادری روی بدرگاه یوسفؑ نهادند فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ پس آنهنگام که در آمدند برادران بر یوسفؑ بروی قَالُوْا يٰٓاَيُّهَا الْعَزِيْزُ گفتند
ای عزیز مَسَّنَا رسیده است ما را وَاَهْلَنَا الضُّرُّ و کسان ما را سختی و بینوائی و گرسنگی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ و آورده ایم بضاعتی چند مُّزْجٰىةٍ
اندک و بی اعتبار فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا و تصدق کن بر ما بقبول بضاعت یا زیادت از بهای متاع ما
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ ○ پاداش دهد به نیکوئی آنانرا که از روی تفضل تصدق مینمایند آنگه نامه یعقوبؑ بر گوشۀ تخت نهادند چون
یوسفؑ نامه را بخواند گریه بروی غلبه کرد و عنان تمالک از دست رفته قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا میدانید مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوْسُفَ
وَاَخِيْهِ بیوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت نه از روی تفصیل فعل ایشان با یوسفؑ ظاهرست و با بنیامین آنست که او را خوار و بی اعتبار میداشتند
تا بمرتبۀ که با هیچ یک سخن نمیگفتند الا از روی عجز و مذلت پس یوسفؑ فرمود که آیا شما دانسته اید قبح آنرا که با یوسف و با برادر او کردید و آیا از آن توبه فرموده اید
اِذْ اَنْتُمْ جٰهِلُوْنَ ○ چه آنوقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شوخ و حسود یا جاهل بودید بعقوق پدر و قطع رحم و موافقت هوای نفس گویند یوسف
این سخن از روی مناصحت گفت نه بر وجه معاتبت آنگه نقاب را افگند و تاج از سر برداشت چون ایشان را نظر بر آن شکل و شمائل افتاد قَالُوْا گفتند
ءَاِنَّكَ لَاَنْتَ يُوْسُفُ استفهام تقریریست یعنی البته توئی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نیست بیت که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری +
تبارک الله از این رخ و نازنین که تو داری + قَالَ اَنَا يُوْسُفُ وَهٰذَآ اَخِيْ گفت من یوسفم و این برادر من بنیامین ست قَدْ مَنَّ اللّٰهُ بدرستیکه منت نهاد
خدای عَلَيْنَا بر ما بسلامت و کرامت اِنَّهٗ مَنْ يَّتَّقِ بدرستیکه هر که بترسد از خدای وَيَصْبِرْ و صبر کند بر طاعت یا اجتناب از معصیت فَاِنَّ اللّٰهَ

پس بتحقیق خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ مزد نیکوکاران را وضع مظهر در موضع مضمر تنبیه است بر آنکه محسن آنست که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را بشناختند روی تخجلت در آورده خواستند که پای یوسف را بوسند یوسف از تخت فرود آمده ایشان را در کنار گرفت قَالُوْا تَاللّٰهِ گفتند بخدای سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت لَقَدْ اٰثَرَكَ اللّٰهُ هر آئینه برگزید خدای تعالی عَلَيْنَا بر ما وَاِنْ كُنَّا و بدرستیکه ما هستیم لَخٰطِئِيْنَ ۝ گناهکاران بدان عملها که کرده ایم قَالَ گفت یوسف در جواب ایشان لَا تَثْرِيْبَ هیچ سرزنش نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز من دیگر باره هرگز گناه شما بر روی شما نیارم يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را که اعتراف کردید بگناه وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ ۝ و او بخشنده ترین بخشندگانست **نظم** آه بسوزد جهانی گناه ✦ باشکی بشوید درون سیاه ✦ بدرماندهٔ تخت شاهی دهد ✦ بدرماندگان هرچه خواهی دهد پس چون بنوازش بزرگانه دل برادران تازه ساخت بکار پدر دلفگار پرداخت و گفت اِذْهَبُوْا بِقَمِيْصِيْ هٰذَا ببرید این پیراهن مرا و آن قمیص خلیل بود که جبرئیل در قعر چاه بوی پوشانیده و وحی بدو رسیده بود که آنرا بکنعان فرستد فرمود که ببرید فَاَلْقُوْهُ پس بیفگنید آنرا عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ بر روی پدر من يَاْتِ بَصِيْرًا تا باز گردد بینائی او و چشمش بحال اول باز رود وَاْتُوْنِيْ و بیائید شما بمن بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝ همه کسان خود از احفاد و خدم آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن خون آلوده پیش پدر من برده ام این پیراهن بمن حواله کن که هرم که شاید فرح این قمیص تدارک حزن آن قمیص کند یوسف پیراهن بوی داده اسباب اهجبت پدر و متعلقان مهیا ساخته ببرادران تسلیم کرد یهودا از مصر بیرون آمده همراه برادران متوجه کنعان گشت وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيْرُ و آنوقت که جدا شد یعنی بیرون آمد کاروان از عمارات مصر و بفضای صحرا رسید باد صبا از حق سبحانه تعالی دستوری خواسته بوی پیراهن یوسف را بمشام یعقوب علیه السلام رسانید قَالَ اَبُوْهُمْ گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او اِنِّيْ لَاَجِدُ بدرستیکه من می یابم رِيْحَ يُوْسُفَ بوی یوسف علیه السلام را لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُوْنِ ۝ اگر شما بنقصان عقل مرا نسبت نکنید و نگوئید که پیر شده و بسن خرافت رسیده قَالُوْا تَاللّٰهِ اِنَّكَ گفتند آنها که حاضر بودند بخدای بدرستیکه تو هنوز لَفِيْ ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ ۝ هر آئینه در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف از بسیاری ذکر او و توقع ملاقات او بعد از چهل سال یا هشتاد سال فَلَمَّاۤ اَنْ جَآءَ الْبَشِيْرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آورده اند که یهودا با برادران نه ایستاد و سر و پا برهنه دویدن آغاز کرد تا بکنعان رسید و نزدیک آمده اَلْقٰىهُ بیفگند پیراهن یوسف را عَلٰى وَجْهِهٖ بر روی پدر فَارْتَدَّ بَصِيْرًا پس گشت بینا و با حفاد قَالَ گفت اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا نمی گفتم شما را اِنِّيْۤ اَعْلَمُ که من میدانم مِنَ اللّٰهِ از الهام خدای مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه شما نمیدانید و آن حیات یوسف بود و پیوستگی میان من و او پس تهیهٔ راه نمود و هر که در ایشان پیوسته بود از ذکور و اناث متوجه شدند و برادران دیگر رسیده بر دست و پای پدر افتادند قَالُوْا گفتند يٰۤاَبَانَا ای پدر ما اسْتَغْفِرْ لَنَا آمرزش طلب برای ما از خدای ذُنُوْبَنَاۤ گناهان ما را اِنَّا كُنَّا بدرستیکه هستیم ما خٰطِئِيْنَ ۝ گناهکاران قَالَ گفت یعقوب علیه السلام سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ زود باشد که آمرزش خواهم برای شما رَبِّيْۤ از پروردگار خود اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستیکه او آمرزنده است گناهانست بمحو ذنوب الرَّحِيْمُ ۝ مهربانست بر بندگان بکشف کروب تاخیر کرد تا شب جمعه یا وقت سحر که مظنهٔ اجابت دعوتست یا خواست که بداند که یوسف از ایشان عفو کرده یا نی و اصح آنست که تاخیر کرد تا وقتیکه بمصر رسید شب برخاسته بنماز و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در عقب خود بداشت و برادران را در عقب او و آنحضرت دعا کرد و فرزندان آمین گفتند و حق سبحانه اجابت فرمود القصه چون یعقوب علیه السلام بنزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمامی اشراف مصریان لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون آمدند و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی برآمده تفرج آن کوکبه و آراستگی میکردند و تعجب می نمودند جبرئیل فرود آمد و یعقوب علیه السلام را گفت ازین لشکر و تجمل عجب میداری ببالا نگر که جنود ملک از زمین تا بافلاک بتفرج آمده بشادی تو مبتهج و مسرور اند چنانچه در زمین از اندوه تو محزون و رنجور بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند در جرست

ربع

ربع

ربع

که یعقوب نیز پیاده شد و چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان ❋ و هر دو دستها در گردن یکدیگر آورده از شادی بگریستند نظم

چه خوشحالیست روی دوست دیدن ❋ پس از عمری بیکدیگر رسیدن ❋ شراب خوشدلی را نوش کردن ❋ بشادی دست در آغوش کردن ❋ بکام دل زمانی آرمیدن ❋ بهم گفتن سخن وز هم شنیدن ❋ ز دلبر حال عجز آغاز کردن ❋ ز عاشق دفتر غم باز کردن ❋ پس در نزدیکی مصر موضعی بود از آن یوسف و قصری رفیع در آنجا ساخته بودند یوسف در آنجا نزول فرمود فَلَمَّا دَخَلُوْا پس آنهنگام که در آمدند عَلٰى يُوْسُفَ بر یوسف در آن منزل اٰوٰٓى اِلَيْهِ جای داد بسوی خود اَبَوَيْهِ پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیگر بار پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش فرمود و برادران را نوازش نمود وَقَالَ ادْخُلُوْا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اٰمِنِيْنَ ۝ اگر خواهد خدای در حالتیکه ایمنان باشید از قحط و عنا و مشقت و بلا استثنا داخل است در امنی و سید محلی چون بمصر آمدند ایشانرا بمنزل خود فرود آورد وَرَفَعَ اَبَوَيْهِ و برداشت پدر و خاله خود را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوْا لَهٗ و بر روی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهٗ مر او را سُجَّدًا ج در حالتیکه سجده کنان بودند و تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود یوسف که آن حال را مشاهده نمود اظهار حیرت و تعجب فرمود وَقَالَ و گفت یوسف يٰٓاَبَتِ ای پدر من هٰذَا این سجده کردن شما مرا تَاْوِيْلُ رُءْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم مِنْ قَبْلُ ز پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّيْ حَقًّا ط پروردگار من راست وَقَدْ اَحْسَنَ بِيْٓ و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من اِذْ اَخْرَجَنِيْ چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَآءَ بِكُمْ و آورد شما را مِّنَ الْبَدْوِ از بادیه آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا نشستی و آن نزدیک کنعان بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق سبحانه مرا از زندان بتخت رسانید و شما را از بادیه نزدیک من آورد تا بیکدیگر نشستیم مِنْۢ بَعْدِ اَنْ نَّزَغَ الشَّيْطٰنُ از پس آنکه فساد کرد شیطان و مخالفت افگند بَيْنِيْ میان من وَبَيْنَ اِخْوَتِيْ ط و میان برادران من اِنَّ رَبِّيْ بدرستیکه پروردگار من لَطِيْفٌ رساننده نیکی است لِّمَا يَشَآءُ ط هر کرا خواهد اِنَّهٗ هُوَ الْعَلِيْمُ بتحقیق اوست دانا بوجوه تدبیرات الْحَكِيْمُ ۝ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات در لطائف آورده است چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات رسید و بعد از بیست و سه سال دیگر یوسف پدر را در واقعه دید که میگوید که ای یوسف بغایت مشتاق لقای توام بشتاب تا سه روز دیگر نزد من آئی یوسف از خواب بیدار گشت و برادران را طلبیده وصیتها کرد و یهودا را ولیعهد خود ساخته فرزندان را بدو سپرد و بطریق مناجات گفت رَبِّ ای پروردگار من قَدْ اٰتَيْتَنِيْ بدرستیکه دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ پادشاهی و مملکت داری وَعَلَّمْتَنِيْ و بیاموختی مرا مِنْ تَاْوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ ج از تعبیر خوابها فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قف ای پدید آرنده و آفریننده آسمانها و زمینها اَنْتَ وَلِيّٖ توئی یار من متولی کار من فِى الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ج درین سرای و در آن سرای تَوَفَّنِيْ بمیران مرا مُسْلِمًا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران وَّاَلْحِقْنِيْ و در رسان مرا بِالصّٰلِحِيْنَ ۝ به پدران شایسته من آورده اند که بعد از سه روز از آن واقعه که دیده بود بروضه وصال رحلت فرمود حضرت حقائق پناهی در قصه یوسف و زلیخا که بلباس نظم دلپذیر پوشانیده و تحریر بعضی ابیات درین اوراق اتفاق افتاده وفات یوسف را برین نمط ذکر میفرماید نظم

بکف جبریل حاضر داشت سیبی ❋ که باغ خلد ازان میداشت زیبی ❋ چو یوسف را بدست آن سیب بنهاد ❋ روان آن سیب را بوئید و جان داد ❋ بلی زان نکهت باغ بقا یافت ❋ ازان نکهت بسوی باغ بشتافت ❋

ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف مِنْ اَنْۢبَآءِ الْغَيْبِ از خبرهای غیب است که با حجت ظهور دلائل اعجاز نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ ج وحی میکنیم آنرا بتو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف اِذْ اَجْمَعُوْٓا اَمْرَهُمْ آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را بر افگندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُوْنَ ۝ و ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف و چون تو آنجا نبوده و کتابی نخوانده که ازو نشنیده و خبر بسیدی چنانچه بوده پس دلیل روشن است بر آنکه بوحی الهی دانسته وَمَآ اَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند اکثر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگرچه حرص نمائی

بایمان ایشان بِمُؤْمِنِینَ ○ گروندگان بجهت عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد وَمَا تَسْئَلُهُمْ و نمیخواهی تو از ایشان عَلَیْهِ بر تبلیغ و ادای احکام یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ اَجْرٍ مزدی چنانچه قصه گویان مزد میخواهند اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِکْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعٰلَمِینَ ○ مر عالمیان را و نه تنها مشرکان مکه که از معجزه تو روی میگردانند وَکَاَیِّنْ مِّنْ اٰیَةٍ و بسا نشانها از قدرت که دال است بر وجود صانع و حکمت او هست فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها که آن معاندان یَمُرُّوْنَ عَلَیْهَا میگذرند بران وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از ان آیتها مُعْرِضُوْنَ ○ روی گردانند که نه دران تفکر کنند و نه ازان عبرت گیرند وَمَا یُؤْمِنُ اَکْثَرُهُمْ و نه گرویدند بیشترین ایشان بِاللّٰهِ بخدای تعالی اِلَّا وَهُمْ مُّشْرِکُوْنَ ○ مگر ایشان که شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که گفتند ربنا الله و از بی در آوردند که الملائکة بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای و گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای گرویدند و گفتند المسیح ابن الله اَفَاَمِنُوْٓا آیا ایمن شدند مشرکان اَنْ تَاْتِیَهُمْ ازانکه بیاید بدیشان غَاشِیَةٌ عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشان را مِّنْ عَذَابِ اللّٰهِ از عذاب خدای اَوْ تَاْتِیَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ○ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ بگوای محمد هٰذِهٖ این دعوت بتوحید سَبِیْلِیْٓ راه منست و برین راه ثابت ام اَدْعُوْٓا میخوانم خلق را اِلَی اللّٰهِ بخدای عَلٰی بَصِیْرَةٍ مر بینائی هویدا و حجتی روشن اَنَا تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا وَمَنِ اتَّبَعَنِیْ و میخواند بخدای هر که پیروی کرده است مرا وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ و پاکست خدای از شرکتی که شما او را بدان وصف می کنید وَمَآ اَنَا و نیستم من مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ○ از شرک آرندگان آمام زاهدی آورده که کافران گفتند خدای از فرشتگان هستند چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق سبحانه فرمود وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو برسالت اِلَّا رِجَالًا مگر مردان را که نُّوْحِیْٓ اِلَیْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و بخصص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم بسوی ایشان مِّنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اهل شهرها و دیهها و در وسیط از امام حسن بصری رح نقل میکند که حق تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاده نه از اهل بادیه و نه از جن و نه از زنان و درین باب سجاح کاهنه که دعوی نبوت میکرد و گفته اند شعر

اضحت نبیتنا انثی نطوف بها ✦ ولم تزل انبیاء الله ذکرانا ✦

اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمی کنند کافران فِی الْاَرْضِ در زمین شام و یمن بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بگذرند فَیَنْظُرُوْا پس بببینند بنظر عبرت کَیْفَ کَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ آخر کار آنان که از منکران و مکذبان بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان پس ایشان پند بر داشته از تکذیب پیغمبر و قرآن حذر کنند وَلَدَارُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت او خَیْرٌ بهترست از لذت فانیهٔ دنیا لِّلَّذِیْنَ اتَّقَوْا مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و نافرمانی اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید تا بدانید که آن بهترست بیت

چه نسبت جاه سفلی را بجز بهنگاه روحانی ✦ چه ماند گلخن تیره بگلشنهای سلطانی ✦

پس باید که معاندان زمان تو به تمادی ایام حیات و دولت خود مغرور نشوند که امم ماضیه را مهلت دادیم حَتّٰٓی اِذَا اسْتَیْئَسَ الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ و گمان بردند رسولان با آنکه ایشان قَدْ کُذِبُوْا بدرستیکه تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعدهٔ ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید جَآءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بران قوم فرود آمد فَنُجِّیَ پس برهانیده شد مَنْ نَّشَآءُ هر کرا ما خواستیم یعنی پیغمبر و تابعان او وَلَا یُرَدُّ و باز گردانیده نشود بَاْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ ○ از گروه کافران وقتیکه بدیشان فرود آید لَقَدْ کَانَ بدرستیکه هست فِیْ قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصهٔ یوسف ع و برادران ایشان عِبْرَةٌ اعتباری و پندی لِّاُولِی الْاَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را سلمی رح از جعفر صادق رض نقل میکند که مراد از اولوالالباب ارباب اسرار اند پس اعتبار ازین قصها ارباب اسرار را باشد و حقایق کلام در آئینه دل بعضی ایشان روی نماید بیت

ع ۱۱

وقف النبي علیه السلام

ولی وسیله اسرار معانی ۰ که روشن شد بنور جاودانی ۰ مَا كَانَ نیست قرآن حَدِيْثًا يُّفْتَرٰى سخنی که بربافته باشند وَلٰكِنْ ولیکن هست تَصْدِيْقَ الَّذِيْ تصدیق آن چیزے که بوده بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از وی از کتب الٰهی یعنی مصدق و موافق آنست در راستی و درستی وَتَفْصِيْلَ كُلِّ شَيْءٍ و بیان همه چیزها که محتاج الیه باشد در دین و دنیا وَّهُدًى و راه نماینده است مر سالکان را وَّرَحْمَةً و بخشش است لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝ مر گروهے را که بگروند بتوحید خدا و نبوت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم وعلی آلہ وصحبہ اجمعین ۰

سورة الرّعد مكيّة وهي ثلث واربعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

الٓمّٓرٰ قف حروف مقطعه مختصر اند از کلماتیکه دلالت بر صفات الٰهی کنند چنانچه در المر گفته اند که الف آلای اوست و لام لطف بی منتهای او و میم ملک بیزوال او و را رافت بر کمال او و دیگر قولی آنست که بعضے ازان دلالت بر اسمای الٰهی دارد و برخی بر افعال او چنانچه در المر معنی انا اللہ اعلم و ارے تِلْكَ این آیات اٰيٰتُ الْكِتٰبِ آیات قرآنست وَالَّذِيْٓ اُنْزِلَ و آنچه فرو فرستاده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست است چنگ دران زن و بدان عمل کن وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان از اهل مکه لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ نمیگروند بدان جهت عدم تفکر در معانی آن اَللّٰهُ خدائے الَّذِيْ رَفَعَ السَّمٰوٰتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید و برداشته بِغَيْرِ عَمَدٍ بستونے که بران قائم باشد تَرَوْنَهَا مے بینید شما آسمانها را مرفوع بی ستون و گفته اند برداشته است آسمانها را بستونی که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست و لیکن مرئی شما نیست و آن قدرتست که آسمان بدان مرفوع میباشد در فوائد السلوک آورده که حضرت باریتعالی سقوف عالیه و سطوح مرتفعه سموات را بی قائمه که ادراک تو انید نمود برافراشت و بستونی که مشاهده توانید فرمود بلند برداشت یعنی ستونی هست اما مخفی است و قائمه موجود هست و لیکن غیر مرئی است و آن عدالت تواند بود که ۰ بالعدل قامت السموات والارض ۰ یعنی آسمان و زمین بعدل برپا هستند منظم آسمان و زمین زعدل بپا است ۰ حق زنشان بغیر عدل بجوا گر نباشد ستون خیمه بجای ۰ کی بود خیمه بستون برپای ۰ ثُمَّ اسْتَوٰى پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بآفریدن عرش یا مستولی باشد بر او باقتدار و نفاذ حکم یا عرش ملک باشد و او قصد فرمود بآن بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط و رام کرد آفتاب و ماه را جهت مصالح عباد بآنچه خواست از حرکات ایشان برحدی معین كُلٌّ هر یکے از ایشان يَّجْرِيْ مے میرود و حرکت میکند لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ط تا وقتیکه نام برده شده یعنی مدتی معین که دور خود را تمام رساند یا حرکات دارد تا زمانیکه سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام ساعت يُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند خدائے کار ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و اذلال و اعزاز و احیا و امات يُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد با مر و نهی یا احداث دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری لَعَلَّكُمْ شاید که شما بِلِقَاۗءِ رَبِّكُمْ بدیدار پروردگار خود یعنی بدین جزائے که خواهد داد در قیامت تُوْقِنُوْنَ ۝ بیگمان گردید و بدانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر اعاده و احیا وَهُوَ الَّذِيْ مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسیط کرد بطول و عرض تا منقلب حیوانات باشد وَجَعَلَ فِيْهَا و بیافرید دران رَوَاسِيَ کوههائے محکم پابرجا که میخ زمین بود وَّاَنْهٰرًا ط و پیدا کرد در زمین جویهائے آب روان وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ و از همه میوها جَعَلَ فِيْهَا بیافرید در زمین زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ دو صنف مثلا سرخ و زرد و سیاه و سفید و خرد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بری و بوستانی و خشک و تر و امثال آن اثنین تاکید زوجین ست کما هو دأب العرب فی کلامهم يُغْشِي الَّيْلَ النَّهَارَ ط می پوشاند و میکشاند شب را بروز تا هوا بعد ازانکه روشن بوده تاریک میشود و از نیجا دریتوان یافت تغشیه روز نیز در شب تا هوا بعد از تیرگی روشن گردد و ازان ست اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین آیات آثار قدرت که مذکور شد لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای روشن ست

لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ○ مر گروهی را که تفکر کنند دران و دانند که تکوین این اشیای و تخصیص این هر یک بجزئی دلیلست بر وجود صانع حکیم وَفِي الْاَرْضِ
و در زمین قِطَعٌ مُّتَجٰوِرٰتٌ پارهاست پیوسته بیکدیگر این نیز یکی از دلائل قدرتست که قطعهای زمین بر یکدیگر پیوسته بعضی شایسته زراعت است
و برخی شوره زار و قدری ریگ آمیز و قطعهٔ سنگستان وَّجَنّٰتٌ و دیگر در زمین بوستانهاست مِّنْ اَعْنَابٍ از انگور بسیار وَّزَرْعٌ و کشتها وَّنَخِيْلٌ
و خرمابنان صِنْوَانٌ چند شاخ از یک اصل رسته وَّغَيْرُ صِنْوَانٍ و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از یک بیخ رسته يُّسْقٰى بِمَآءٍ وَّاحِدٍ
آب داده می شوند این همه اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی را از ان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر فِي الْاُكُلِ در میوها بحسب
شکل و لون و رایحه و طعم اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه دران چه ذکر کرده شد لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهای واضح ست لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ○ مر قومی را که تعقل کنند
و تامل نمایند که اختلاف میوها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می یابند نمی تواند بود الا بارادات قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم ست در اختلاف
الوان و اشکال و هیأت و اصوات و اخلاق و طباع با وجود آنکه پدر و مادر همه یکیست در مدارک گفته که مثل اختلاف قلوبست در آثار و انوار و اسرار هر یکی را صفتی
و هر صفتی را نتیجهٔ دلی باشد موصوف بانکار و استکبار که قُلُوْبُهُمْ مُّنْكِرَةٌ وَّهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ • و باز دلی بود آرمیده بذکر پروردگار که تَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ مصرع
ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • وَاِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری ای محمد از ناگرویدن کافران بدلائل وحدت فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ پس شگفتست
قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخن ایشان که میگویند ءَاِذَا كُنَّا تُرٰبًا آیا آنوقت که ما باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شده باشیم ءَاِنَّا
آیا ما لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ۵ باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدایرا خالق آسمان و زمین میدانستند بعد از آنکه هیچ اثر از آنها
نبود و هیچ فکر نمیکردند که هر که بر ابدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود شعر آنکه پیدا ساختن کارش بود • زندگی دادن چه دشوارش بود • اُولٰٓئِكَ
الَّذِيْنَ آن گروه آنانند که ایشان كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ نگرویدند بپروردگار خود و بجهت ناگرویدن ایشان بقدرت بحشر و نشر وَاُولٰٓئِكَ الْاَغْلٰلُ و آن
گروه اند که غلها فِيْٓ اَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشانست یعنی مقید اند باغلال ضلال و ایشان را امید خلاصی نیست یا روز قیامت غل آتشین بر گردن ایشان نهند
و علامت کفار در دوزخ این باشد وَاُولٰٓئِكَ و آنگروه اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيْهَا ایشان دران خٰلِدُوْنَ ○ جاویدانند
در خبرست که چون حضرت رسالت پناه کفار را وعید عذاب کرد و تخویف و تهدید نمود نضر بن حارث و اشباه او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا
حق سبحانه میفرماید که وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدای ایشان را مقدر کرده قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از عافیت
حق سبحانه عذاب استیصال را ازین امت صرف کرده و تعذیب مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده و تا روز قیامت افگنده و آن تاخیر حسنه است و این استیصال
سیئه و کافران استعجال عذاب استیصال میکردند قبل از احسان الهی بر ایشان بتاخیر آن و عجب است از ایشان که عذاب میطلبند وَقَدْ خَلَتْ و حال آنکه
گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلٰتُ پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس چرا بدان اعتبار نمیکردند و برای
خود مثل این می طلبند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش ست لِّلنَّاسِ برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان
آرند و تصدیق حق کنند خدایتعالی بیامرزد ایشانرا عَلٰى ظُلْمِهِمْ با وجود ظلمی که کرده اند یعنی کفر چه ایمان هادم جرائم زمان کفرست وَاِنَّ رَبَّكَ
و بدرستیکه آفریدگار تو لَشَدِيْدُ الْعِقَابِ ○ هر آینه سخت عقوبت ست بر کافران که اگر مصر باشند بر کفر و تکذیب گفته اند ذو مغفرت ست بر مومن بتوبه
و استغفار و سخت عقوبت ست بر کافران بانکار و استکبار محققان برانند که تمهید قواعد خوف و رجا درین آیت ست میفرماید که آمرزنده است تا از رحمت او
نا امید نشوند و عقوبت کننده است تا از هیبت او ایمن نباشند و در حدیث آمده که اگر عفو خدای نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید
حق تعالی نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از عمل باز ماندی بیت ز حق می ترس تا غافل نگردی • مشو نومید تا بیدل نگردی •

ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند لولا انزل چرا فرستاده نمیشود علیه بر محمد ص آیة من ربه نشانهٔ از پروردگار او یعنی معجزهٔ که ما طلبیم
چون عصای موسی و احیای عیسی ع حق تعالی پیغمبر را میفرماید که ای محمد انما انت منذر جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین تبلیغ است
و بس ترا در اظهار آیات چه اختیار ولکل قوم هاد و مر هر گروهی را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد به معجزه در صورت آنچه غالب بود
بر قوم او چون سحر در زمان موسی ع و طب در وقت عیسی ع پس معجزهٔ موسی و عیسی ع که شما می طلبید اختصاص بر زمان ایشان داشته و چون فصاحت
بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است + فاتوا بسورة من مثله + الله یعلم خدای میداند ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی
هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و دراز و کوتاه و جز آن وما تغیض الارحام و آنچه بکاهد رحمها یعنی حق سبحانه بکاهاند
در رحم از کودکی که تمام خلقت بیرون نیاید وما تزداد و آنچه زیادت سازد یعنی خدای افزون گرداند در جثه ولد از اعضای زائده و گفته اند مراد از زیادت
و کم عدد ولد است چه رحم مشتمل میباشد بر یک فرزند تا چهار و نهایت اولاد در رحم چهار است نزد امام اعظم رح و در نوادر از امام شافعی رح نقل میکند که در یمن
زنی پنج بطن بزاد و در هر بطن پنج فرزند + والله قادر علی ما یشاء + یا مراد مدت حمل است و اقل آن باتفاق شش ماه است و اکثر نزد امام اعظم رح دو سال است
و نزد امام شافعی رح چهار سال است و بیش امام مالک رح پنج سال وکل شیء و هر چیزی عنده بمقدار نزدیک او باندازه است که از آن کم و زیاده نشود
علم الغیب اوست دانندهٔ پوشیده از حس والشهادة و آشکارا یعنی حاضر بر حواس الکبیر بزرگ المتعال برتر از همه سواء منکم
یکسانست از شما در پیش علم او من اسر القول هر که بپوشد سخنی را در نفس خود ومن جهر به و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری ومن هو مستخف و هر که
طلب خفا میکند و میپوشد عمل خود را باللیل بشب وسارب بالنهار و هر که ظاهر و آشکارا میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر
و علانیه بر وی پوشیده نیست له مر خدایراست معقبات ملائکه پی در پی یا آنکس را که می پوشد و آشکارا میکند قول و فعل خود را فرشتگان اند در پی
اقوال و افعال او بروز و شب من بین یدیه از پیش روی او ومن خلفه و از پس او یحفظونه نگاه میدارند او را من امر الله بفرمان خدای
و آنچه از وی صادر می شود مینویسند و ایشان را بررة و کرام الکاتبین میگویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و اصح و اشهر آنست
که دو ملک اند بروز و دو بشب و گفته اند حق سبحانه و تعالی فرشتگان آفریده تا بندگان را نگاه میدارند از مضار و مکاره در زاد المسیر از کعب الاحبار نقل میکند
که اگر خدای ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از روی زمین و گفته اند ضمیر یحفظونه عائد است بحضرت رسالت پناه ص یعنی خدایرا
فرشتگانند که محافظت آنحضرت ص میکنند از ضرر اعادی چنانچه از شر عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه او را نگاهداشت و عنقریب قصهٔ ایشان رقم ذکر خواهد یافت
انشاء الله تعالی ان الله بدرستیکه خدای لا یغیر تغییر نمیکند ما بقوم آنچه بگروهی باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا تا وقتیکه آن گروه
تغییر دهند ما بانفسهم آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را با خلاق رذیله سلمی گوید تغییر دهند زبان را از ذکر او و تغییر دهند دلها را از
فکر یاد او کسیکه دل را با او راست دارند و غفلت نورزند آثار فیض با ایشان متصل بود شعر گرت هوست که دلدار نگسلد پیمان + نگاهدار سر رشته تا نگهدارد +
واذا اراد الله و چون خواهد خدای بقوم سوءا بگروهی عذاب عقوبت و هلاک فلا مرد له پس رد کرده نشود مر آنرا یعنی کسی نتواند که او را رد کند
از خود یا از دیگری وما لهم و نیست آن قوم را من دونه بجز خدای من وال کسیکه متولی امور ایشان شود در دفع عذاب یا یاری کند ایشان را
هو الذی یریکم البرق اوست آنکه می نماید شما برق را و آن لمعه است سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و آن نشانهٔ باران باشد پس خدای تعالی برق را بشما
مینماید خوفا از برای ترس مسافر و کسیکه باران او را ضرر کند وطمعا و برای طمع مقیم و جمعیکه بباران محتاج باشند وینشئ و بر میدارد و در هوا السحاب الثقال
ابرهای آب گران بار ویسبح الرعد و تسبیح میگوید رعد بحمده ملتبس بحمد خدای یعنی تسبیح را با تحمید مقترن میسازد و رعد ملکی است موکل بر ابر که سحاب را

میراند و برق تازیانهٔ اوست و در حقایق سلمی از ابن ریحانی نقل میکند که رعد صعقهٔ فرشتگانست و برق آه پرسوز و باران گریهٔ ایشان وَالْمَلٰٓئِکَةُ و تسبیح میگویند
مجموع فرشتگان یا آنها که اعوان رعد اند مِنْ خِیْفَتِهٖ از ترس خدای وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و فرو میفرستد صاعقها را از ابر فَیُصِیْبُ بِهَا پس میرساند آنرا
مَنْ یَّشَآءُ هرکرا میخواهد که بدان هلاک سازد چون اربد بن ربیعه آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل یا اربد بن ربیعه یا اربد بن قیس گفت که بدین
محمد میرویم و چون من او را بسخن مشغول کنم تو از عقب وی درآئی و شمشیر بر مقتل وی زن چون بمجلس در آمدند عامر بن طفیل آنحضرت را بسخن مشغول گردانید
وبعد از مقالات بسیار گفت که ای محمد برویم و لشکر بسیار جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم این بگفت و با اربد بیرون آمد حضرت فرمود که اللهم اکفهما
بما شئت • پس عامر با اربد گفت که آن همه وصیت کجا رفت و چرا تیغ نه زدی اربد گفت که هرگاه ارادهٔ تیغ زدن میکردم تو میان من و او حائل میشدی
القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر نیز دران راه ببدترین صورتی بمرد و گویند یهودیی بجناب نبوت مآب آمده گفت
یا اباالقاسم خبر ده ما را که خدای تو از چه چیز است از مروارید یا از زمرد یا از یاقوت یا از زر سرخ فی الحال از سحاب غضب الٰهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت
و حق سبحانه این آیت فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران وَهُمْ یُجَادِلُوْنَ و ایشان جدال میکنند فِی اللّٰهِ در حق او که او از چه چیز است
یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدای را وصف میکند از کمال علم و قدرت و تفرد در الوهیت وَهُوَ شَدِیْدُ الْمِحَالِ و خدای تعالی سخت عقوبت
بر مجادلان لَهٗ مر خدای راست دَعْوَةُ الْحَقِّ خواندن بحق که کلمهٔ لا اله الا الله است یا مراد آنست که آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجاب
یعنی چون بخوانندش اجابت کند وَالَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ و آنانرا که میخوانند مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی یعنی بتان را که مشرکان میخوانند لَا یَسْتَجِیْبُوْنَ لَهُمْ
اجابت نمیکنند مر ایشانرا بِشَیْءٍ بچیزی از مرادات اِلَّا کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ مگر چون اجابت کسیکه گشاده باشد هر دو کف خود را اِلَی الْمَآءِ بسوی آب
یعنی تشنه که بر سر چاهی رسد و با او دلو و رسن نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بگشاید و بفریاد و زاری و دعا آب را می طلبد لِیَبْلُغَ فَاهُ تا بدهن وی برسد
وَمَا هُوَ و نیست آب بِبَالِغِهٖ رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواننده و قدرت ندارد بر اجابت او و بخلاف طبع نمیتواند که از مرکز بمحیط
حرکت کند و اصنام نیز بنسبت داعیان همین حال دارند وَمَا دُعَآءُ الْکٰفِرِیْنَ و نیست خواندن کافران مر بتان را اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ مگر در گمراهی
و بطلان و نا امیدی و ضائع بودن وَلِلّٰهِ یَسْجُدُ و مر خدای را سجده کند مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ هرکه در آسمانهاست وَالْاَرْضِ و هرکه در زمین است
طَوْعًا از روی فرمان برداری مراد مومنانند که در آسانی و دشواری فرمان برند و سجده کنند وَّکَرْهًا و از روی کراهت و ناخواهندگی مراد کافران اند
الا در وقت شدت و محنت بضرورت سجده کنند وَّظِلٰلُهُمْ و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدای را بتبعیت اشخاص بِالْغُدُوِّ بامدادها جمع غدوة
وَالْاٰصَالِ و شبانگاه بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص وقتین جهت آنکه امتداد ظل در ایشان اظهر باشد این سجدهٔ دوم است از سجدات قرآنی و حضرت
شیخ قدس سره در سفر سابع از فتوحات که ذکر سجود قرآنی میکند این را سجود الظلال و سجود العام گفته و فرموده که لازم است که بنده تصدیق کند خدای را درین
و سجده آرد و در باب ۲ هم از سفر ثانی آورده که از اسرار این آیت یکی آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه هست و آن سایه ساجد است مر حق را و قائم
بعبادت او و بر هر حال خواه آن حادث مطیع باشد و خواه عاصی اگر از اهل موافقت است او و ظل خود دران سجده یکی اند و اگر مخالف است ظل او دران طاعت
نائب مناب اوست و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف ازل نهال ایمان در زمین دل ایشان نشانده و نفرت و کراهیت صفت دل آنهاست که
قهر لم یزل تخم خذلان در مزرعهٔ نفس نافرمان ایشان نشانده شعر بر آن زخمی زندگان بی نیاز یست • بر آن مرهم نهد کین دلنواز یست • قُلْ بگوی ای محمد
مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست پس جواب ده از قبل ایشان
قُلِ اللّٰهُ بگو خدای است چه ایشان را جز این جوابی نیست و چون جواب ایشان این خواهد بود الزام کن ایشان را قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ بگو آیا فرا میگیرید

سجده

مِّنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءَ بجز از وی معبودان که ایشان را دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست چرا غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان
که ایشان لَا يَمْلِكُوْنَ نمیتوانند و مالک نیستند لِاَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود نَفْعًا سودی وَّلَا ضَرًّا و نه زیانی یعنی برای خود جر نفعی نمیتوانند و برای
دفع ضرر از خود قادر نیستند پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زیان از و باز توانند داشت قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى بگو آیا برابر میباشد
نابینا که عابد صنم است وَالْبَصِيْرُ۝ۙ و بینا که پرستنده خدایست اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمٰتُ آیا برابری کند تاریکیهای شرک و انکار وَالنُّوْرُ۝ۚ
و روشنی توحید و معرفت پروردگار اَمْ جَعَلُوْا لِلّٰهِ آیا کافران ساختند برای خدای شُرَكَآءَ خَلَقُوْا انبازانی که بیافریدند كَخَلْقِهٖ مانند آفریدن
خدای فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ پس متشابه شد آفریده عَلَيْهِمْ ؕ بر ایشان یعنی ندانستند که آفریده خدای کدامست و آفریده شرکای کدام حاصل آنکه
ایشان شریکانی نگرفتند برای خدای که مثل او آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانچه خدای می آفریند پس مستحق
عبادت باشند چنانچه اوست قُلِ اللّٰهُ بگو خدای خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ آفریننده همه چیزهاست و شریکی ندارد در آفریدن تا شریک او باشد در پرستیدن
وَّهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ۝ و اوست یگانه در الوهیت غالب بر همه چیزها اَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از سحاب یا از جانب آسمان
مَآءً آبی را فَسَالَتْ اَوْدِيَةٌۢ پس رفت رودخانها از آن آب بِقَدَرِهَا باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود بخردی و بزرگی و تنگی و فراخی
برداشت یا باندازه که خدای مقرر کرده که آن سود رساند و زیان نکند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ پس برداشت این آب روان زَبَدًا رَّابِيًا کف بلند یعنی
بربرآورده وَمِمَّا يُوْقِدُوْنَ و بعضی از آنچه در کورها نهاده آتش می افروزند و حفص بغیبت میخواند یعنی مردمان می افروزند عَلَيْهِ فِي النَّارِ
بر وی در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن ابْتِغَآءَ حِلْيَةٍ از برای طلب پیرایه اَوْ مَتَاعٍ یا برای اوانی و آلات
محاربت و ادوات محارثت زَبَدٌ مِّثْلُهٗ ؕ کفیست مثل آن کف که بر روی آب هست كَذٰلِكَ همچنین که ذکر کرده شده يَضْرِبُ اللّٰهُ مثل میزند
خدای الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ۬ ؕ حق را و باطل را تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبیکه جهت منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلزی که برای پیرایه و امتعه
مختلفه محتاج الیه باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفیکه بر روی آبست و بر زبر فلزی باشد فَاَمَّا الزَّبَدُ اما کفی روی آب و خبث
بالای فلز فَيَذْهَبُ جُفَآءً ۚ پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط باشد وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی یا فلزی
گداخته بیغش فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ ؕ پس بماند در زمین تا خلق بدان منتفع شوند كَذٰلِكَ همچنین يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ۝ؕ میزند خدای مثلها از برای
تعقل و تامل عاقلان و در این آیت علمای تنزیل و ارباب تاویل را لطائف بسیارست بعضی برانند که مراد ازین آب قرآنست که حیات دل اهل ایمان ازوست و اودیه دلهای
مومنان که فراخور استعداد خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی ست و وساوس شیطانی و آب صافی منتفع بسخن حق ست و اگر کسی را داعیه اطلاع بر بعضی
از حقائق و دقائق این آیت باشد تمکین که در مطالعه همین محل در جواهر التفسیر بدان معانی فائز تواند بود والله الموفق لِلَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا مر آنانرا که اجابت
کنند لِرَبِّهِمُ مر فرمان پروردگار خود را الْحُسْنٰى ؕ پاداش نیکوست یا مراد از حسنی بهشت ست وَالَّذِيْنَ لَمْ يَسْتَجِيْبُوْا لَهٗ و آنانکه اجابت نکردند
خدای را لَوْ اَنَّ لَهُمْ اگر باشد مر ایشان را مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین ست جَمِيْعًا همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع وَّمِثْلَهٗ
و مانند اینها همه دیگر مَعَهٗ با آن باشد یعنی بآن قدر که نقود و اقمشه و امتعه دنیا که هست با آن اضافت کنند و همه در تصرف کافران باشد در روز قیامت
لَافْتَدَوْا بِهٖ ؕ هر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشانراست سُوْٓءُ الْحِسَابِ۬ ؕ بدی شمار یعنی سختی حساب که
حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان نیامرزند وَمَاْوٰىهُمْ و بازگشت ایشان جَهَنَّمُ ؕ دوزخ باشد وَبِئْسَ الْمِهَادُ۝ و بد جایگاه است
دوزخ اَفَمَنْ يَّعْلَمُ آیا کسیکه میداند اَنَّمَآ اُنْزِلَ آنکه فرو فرستاده اند اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو الْحَقُّ درست و راست

یعنی حمزه بن عبدالمطلب رض کَمَنْ هُوَ اَعْمٰى مانند کسیست که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند یعنی ابوجهل لعنه الله اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بقرآن اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه و مجادله وهم اَلَّذِيْنَ يُوْفُوْنَ آنانکه وفا میکنند بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدا که در روز میثاق بسته اند وَلَا يَنْقُضُوْنَ الْمِيْثَاقَ ۝ و نمی شکنند آن پیمان را وَالَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ و آنانکه پیوند میکنند مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖۤ آنچه امر کرده است خدای بآن اَنْ يُّوْصَلَ آنکه پیوند کرده شود یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل بی جدائی میان ایشان وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ و میترسند از عذاب پروردگار خود وَيَخَافُوْنَ و خوف میکنند سُوْٓءَ الْحِسَابِ ۝ سختی روز حساب وَالَّذِيْنَ صَبَرُوا و آنانکه صبر کردند بر مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ از برای طلب رضای پروردگار خویش وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز مفروضه را وَاَنْفَقُوْا و نفقه کردند مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی آنکه واجب بود بدیشان سِرًّا پنهان وَّعَلَانِيَةً و آشکارا وَيَدْرَءُوْنَ و دفع کردند بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ به نیکوئی بدی را یعنی در عوض بدی نیکوئی کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت چنانچه در حدیث آمده که ٭ اتبع الحسنة السیئة تمحها ٭ و بعضی ارباب تحقیق فرموده اند که چون بر ایشان ظلمی واقع شد عفو کردند و در برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا دادند و اگر کسی از ایشان ببرید در وی پیوستند نظم کم مباش از درخت سایه فگن ٭ هر که سنگت زند ثمر بخشش ٭ از صدف یاد گیر نکته حلم ٭ هر که زد بر سرش گهر بخشش ٭ اُولٰٓئِكَ آنگروه که بدین صفات موصوف اند لَهُمْ مر ایشانراست عُقْبَى الدَّارِ ۝ سرانجام نیکو یعنی جزای عمل در دنیا و در عاقبت و آن چه چیزست جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانها پایدار که همیشه در ان باشند يَّدْخُلُوْنَهَا در آیند در ان وَمَنْ صَلَحَ و در آید هر که شایسته باشد بایمان و طاعت مِنْ اٰبَآئِهِمْ از پدران ایشان وَاَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيّٰتِهِمْ و فرزندان ایشان وَالْمَلٰٓئِكَةُ يَدْخُلُوْنَ و فرشتگان در آیند عَلَيْهِمْ بر ایشان مِّنْ كُلِّ بَابٍ ۝ از هر دری از درهای منازل ایشان در عین المعانی آورده که مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ بشارتست بر شما بدوام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بِمَا صَبَرْتُمْ بانچه صبر کردید در قوت القلوب آورده که شکیبا بودید بر فقر در دنیا و فقر دوست ترین صفتی ست نزد خدای چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت پناه بلال را گفت جان کن که فقیر بخدای رسی نه غنی مصرع کانجا فقرا از همه مقبول ترند ٭ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ۝ پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان یافتند وَالَّذِيْنَ يَنْقُضُوْنَ و آنانکه میشکنند عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را که ایشان گرفته اند مِنْ بَعْدِ مِيْثَاقِهٖ از پس محکم کردن آن بعد از اعتراف و قبول وَيَقْطَعُوْنَ و آنانکه میبرند مَآ اَمَرَ اللّٰهُ بِهٖۤ آنچه خدای فرموده است بآن چیز اَنْ يُّوْصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی صله رحم بجا آرند یا ایمان بهمه پیغمبران و کتابها وَيُفْسِدُوْنَ فِي الْاَرْضِ و تباهی در زمین بکفر یا ظلم و معصیت یا فتنه انگیزی اُولٰٓئِكَ آنگروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشانراست دوری از رحمت وَلَهُمْ مر ایشانراست سُوْٓءُ الدَّارِ ۝ بدی عاقبت در دنیا و آخرت اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر کسیکه ارادت میکند وَفَرِحُوْا و شاد شده اند اهل مکه بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و آنچه از متاع او بدیشان داده اند وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی این سرای فِي الْاٰخِرَةِ در جنب آن سرای اِلَّا مَتَاعٌ ۝ مگر برخورداری اندک یا متاعی از امتعه که دوامی و بقائی ندارد چون ادوات خانه وَيَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گویند آنانکه نگرویده اند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمی شود عَلَيْهِ بر محمد اٰيَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ آیتی از پروردگار او بران وجه که ما میخواهیم قُلْ اِنَّ اللّٰهَ بگو بدرستیکه خدای يُضِلُّ مَنْ يَّشَآءُ گمراه میکند هر کرا خواهد مراد آنهاند که اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات یا اگر خواهد با وجود ظهور هزار آیه گمراه سازد وَيَهْدِيْٓ اِلَيْهِ و راه نماید بسوی خود بمشاهده آیت مَنْ اَنَابَ ۝ هر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویدند وَتَطْمَئِنُّ و آرام می یابد قُلُوْبُهُمْ دلهای ایشان بِذِكْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی چون

ع ٨

ذکر خدای شنوند بدان انس گیرند و آرام یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن ست یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات ست و در فصول از ابن عیینه رح
نقل میکند که مراد از ذکر حضرت رسالت پناه ست که دلهای مومنان بدو آرام دارد اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ۝ آرام می یابد
دلهای مومنان مجاهد رح فرموده که مراد اصحاب رسول اند رضی الله عنهم سلمی رح در حقائق آورده که آرام دل عوام بتسبیح و ثنا باشد و اطمینان دل خواص بصفات علی و آرام دل
علمای ربانی بحقائق اسمای حسنی اما دل موحدان آرام نیابد الا بمشاهده لقا و هو المقصد الاقصی اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و بکردند عملهای شایسته طُوْبٰی لَهُمْ زندگانی خوش ست مر ایشانرا وَحُسْنُ مَاٰبٍ ۝ و نیکو بازگشت طوبی بشارت ست بشادی و خرمی و رحمت و فرح
و نعمت و خوشحالی یا نام بهشت ست بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت پناه صلعم و در هیچ غرفه
و قصر نباشد که شاخی از طوبی نبود و دو چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد كَذٰلِكَ همچنانکه رسل پیش از تو فرستادیم اَرْسَلْنٰكَ فرستادیم ترا
فِیْٓ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ بسوی امتی که گذشته ست مِنْ قَبْلِهَآ اُمَمٌ پیش از ایشان امتان دیگر لِّتَتْلُوَا تا بخوانی عَلَیْهِمُ بر ایشان الَّذِیْٓ
اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ آن چیزیرا که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن وَهُمْ یَكْفُرُوْنَ و حال آنکه ایشان میگروند بِالرَّحْمٰنِ بخدای که رحمن نام اوست
مراد مشرکان مکه اند که چون گفتند ایشانرا که سجده کنید رحمن را • قالوا و ما الرحمن • و در صلح حدیبیه نیز حضرت رسالت پناه صلعم مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود
که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت • ما ندری ما الرحمن • قُلْ هُوَ رَبِّیْ بگوای محمد رحمن آفریدگار من ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ج هیچ معبودی
سزای پرستش نیست مگر حضرت او عَلَیْهِ بر وی نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن وَاِلَیْهِ مَتَابِ ۝ و بسوی اوست بازگشت
من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ترا متابعت کنیم بقرآن کوهها را از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکافتا چشمها
و جویها پدید آید و زراعت کنیم و قصی بن کلاب را زنده گردان تا پدران و مادران باب تو با تو سخن گویند آیت آمد وَلَوْ اَنَّ قُرْاٰنًا و اگر کتابی بودی درین عالم
سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ زنده شدی بوی کوهها یعنی در وقت خواندن وی از موضع خود برفتی اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ یا شگافته شدی بدو زمین چون
بر وی خواندندی اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰی ط یا سخن آوردندی از برکت تلاوت آن مردگان را هر آینه این قرآن بودی که غایت ست در اعجاز و نهایت ست
در تذکیر و انذار بَلْ نه چنانست که کافران میگویند بقرآن تو یا بفرمان تو باید که اینها واقع شود لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِیْعًا ط مر خدایراست همه کارها یعنی قدرت
بر همه چیزها دارد و هرگاه که بخواهد این آیتها ظاهر گرداند اَفَلَمْ یَایْئَسِ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا آیا نومید نشوند آنها که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان ایشان یعنی
مقترحان آیات با آنکه دانسته اند اَنْ لَّوْ یَشَآءُ اللّٰهُ اگر آنرا که خواهد خدا لَهَدَی النَّاسَ جَمِیْعًا ط هر آینه راه نماید همه مردمانرا صاحب کشاف گفته یایس بلغت
نخع بمعنی علم ست یعنی آیا ندانسته اند مومنان که هدایت بمشیت او بسته ست وَلَا یَزَالُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و همیشه آنانکه کافر شدند تُصِیْبُهُمْ برسد ایشانرا بِمَا صَنَعُوْا
بسبب آنچه کرده اند از تکذیب و عناد قَارِعَةٌ عذابی کوبنده و داهیه از بنیاد برکننده اَوْ تَحُلُّ یا فرود آئی تو که محمدی قَرِیْبًا موضعی نزدیک مِّنْ دَارِهِمْ از سرای
ایشان یعنی بموضع حدیبیه مراد کفار مکه اند که بشامت تکذیب آنحضرت صلعم پیوسته در بلا بودندی و سریهای آنحضرت صلعم بحوالی ایشان رفته اموال و مواشی ایشان غارت کردندی
پس حق سبحانه فرموده که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید حَتّٰی یَاْتِیَ تا وقتیکه بیاید وَعْدُ اللّٰهِ ط وعده خدای که موت ست یا قیامت یا فتح اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای
لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادَ ۝ خلاف نکند وعده را پس برای تسلی آنحضرت صلعم میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه استهزا کرده اند بِرُسُلٍ بپیغمبران مِّنْ قَبْلِكَ
پیش از تو چنانکه این قوم در حق تو میکنند فَاَمْلَیْتُ پس مهلت دادم لِلَّذِیْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که نگرویدند و مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت
و تن آسانی ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فقف پس بگرفتم ایشانرا بعقوبت فَكَیْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ ۝ عقوبت کردن من ایشانرا این سخن بر سبیل تهدید
و تهویل ست اَفَمَنْ هُوَ آیا هر کسیکه او باشد قَآئِمٌ عَلٰی كُلِّ نَفْسٍ نگاهبان بر هر نفسی یا پاداش دهنده بِمَا كَسَبَتْ ج بانچه کند آن نفس از نیکی و بدی

ع ۵

برابر است کسیکه چنین نباشد یعنی خدای که نگاه دارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان وَجَعَلُوْا و پیساختند کافران
لِلّٰهِ مر خدای را شُرَكَآءَ انبازان یعنی اصنام را که می پرستند قُلْ سَمُّوْهُمْ بگو نام نهید و وصف کنید این شرکا را با سما و صفات لائق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت
عبادت دارند یا نی مراد آنست که حق را حی و قادر و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم میگویند و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نمیتوان کرد اَمْ تُنَبِّئُوْنَهٗ بلکه خبر
میدهید خدای را بِمَا لَا يَعْلَمُ بانچه نمیداند فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شریک خود را در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلومست اَمْ بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ یا نام می نهید
بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه بی اعتبار معنی چون تسمیه زنگی بکافور بَلْ زُيِّنَ بلکه آراسته اند لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا برای آنانکه نگرویدند مَكْرُهُمْ
کید و کذب ایشان را وَصُدُّوْا و باز داشته اند عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست و دین درست وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که فرو گذارد خدای او را در ضلالت افگند
فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ پس نیست او را توفیق دهنده که راه نماید لَهُمْ مر کافران راست عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر
و قحط و سائر مصائب وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَقُّ و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر و دشوار تر است بر ایشان وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب
خدای مِنْ وَّاقٍ نگاه دارنده که نگاه دارد تا معذب نشوند مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِيْ از آنچه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت است که فردای قیامت وُعِدَ
الْمُتَّقُوْنَ وعده داده شده اند پرهیزگاران که بوی در آیند تَجْرِيْ میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان
جویها اُكُلُهَا میخورند میوه آن بوستان دَآئِمٌ همیشه باشد و هرگز منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا وَظِلُّهَا و همچنین سایه او منسوخ نگردد چنانکه
سایه دنیا بلکه ممدود باشد و امام قشیری رح فرموده که اهل ایمان امروز در ظل رعایت اند و فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبی در ظل عنایت که پیوسته
در ظل ظلیل اند **بیت** سایه دولت او در دو جهان جاوید است + ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او + تِلْكَ آن بهشت موصوف عُقْبَى
الَّذِيْنَ اتَّقَوْا مآل حال و منتهای کار آنانست که پرهیزگاری کرده اند وَّعُقْبَى الْكٰفِرِيْنَ و عاقبت همه کافران النَّارُ آتش دوزخ است
وَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ و آنان را که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب اند چون عبدالله بن سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که
چهل نجرانی بودند و هشت یمنی و سی و دو حبشی این جماعت يَفْرَحُوْنَ شاد میشوند بِمَآ اُنْزِلَ اِلَيْكَ بانچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن وَمِنَ الْاَحْزَابِ
و از گروه های کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع و اتباع ایشان از یهود و سید و عاقب و اشیاع ایشان از نصاری
مَنْ يُّنْكِرُ کسی هست که انکار کند بَعْضَهٗ بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قُلْ اِنَّمَآ اُمِرْتُ بگو مر ایشان را که خبر نیست که من مامور شده ام
اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بانکه بپرستم خدای را به یگانگی وَلَآ اُشْرِكَ بِهٖ و شریک نیارم بوی چنانکه شما آورده اید و عزیر و مسیح را بخدائی گرفته اید اِلَيْهِ بخدای
نه بغیر او اَدْعُوْا میخوانم خلق را وَاِلَيْهِ مَاٰبِ و بسوی اوست بازگشت من وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرستاده ایم کتب بر انبیای گذشته بزبان امم ایشان
اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم بتو قرآن را حُكْمًا کتابی محکم که نسخ و تغییر بدان راه نیابد یا حکم کننده میان حق و باطل عَرَبِيًّا مترجم بلغت عرب تا ایشان را
حفظ و فهم وی آسان باشد وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ و اگر متابعت کنی تو اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای مشرکان را که ترا بدین آبا دعوت میکنند یا امانی جهودان که ترا
برجوع بقبله خود میخوانند بَعْدَ مَا جَآءَكَ پس از آنکه آمد بتو مِنَ الْعِلْمِ از دانش یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود اگر
پیرو ایشان شوی مَا لَكَ نیست ترا مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ یاری که نفع رساند وَّلَا وَاقٍ و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد
آورده اند که یهود سرزنش میکردند حضرت پیغمبر صلعم را و میگفتند همت این مرد همه بامر نکاح مصروفست همواره با ازدواج و امتزاج با زنان مشغوف اگر او پیغمبر بودی
هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بانسوان باز داشتی آیت آمد وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم رُسُلًا مِّنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو
وَجَعَلْنَا لَهُمْ و بدادیم مر ایشان را اَزْوَاجًا زنان وَّذُرِّيَّةً و فرزندان وَمَا كَانَ و نباشد و نشاید لِرَسُوْلٍ مر فرستاده را یعنی در وسع

ع ۵

نباشد اَنْ یَّاْتِیَ بِاٰیَةٍ آنکه بیارد معجزه که از وی اقتراح کنند اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بامر خدای یا بتقدیر او و این جواب کافرانست که بتحکم طلب معجزات میکردند یعنی هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر آنکه خدای خواهد و بقدرت خود پدید کند در وقتیکه صلاح داند لِکُلِّ اَجَلٍ مر هر وقتی را کِتَابٌ حکمی ست نوشته شده که چون آن وقت برسد حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلائق کتابیست نزدیک خدای که جز وی کسی بر آجال خلق اطلاع ندارد یَمْحُو اللّٰهُ محو میکند خدای مَا یَشَآءُ انچه میخواهد بحکم وَیُثْبِتُ و اثبات میکند انچه میخواهد بحکمت وَعِنْدَهٗٓ و نزدیک اوست اُمُّ الْکِتٰبِ ○ اصل کتاب که لوح محفوظ است و هیچ کاینی نباشد الا آنکه نوشته بود در وی از انچه شده است و میشود و خواهد شد بتفصیل و تشریح بعضی گفته اند که محو کند از دیوان حفظه انچه هیچ جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه و بررة انچه از بنده صادر شود و از اقوال و افعال و احوال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق سبحانه قولی و فعلی را که ثوابی و عقابی بدان متفرع نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد یا سیئات تائب را محو نماید و بدل آن حسنات ثبت کند یا بعضی از احکام شرائع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر اثبات فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی و اثبات کند پژمردگی و ضعف پیری و علمای دین برانند که محو کند انچه خواهد الا شش چیز که رقم محو بدان نرسد سعادت و شقاوت و موت و حیات و رزق و اجل و در زاد المسیر آورده که نزدیک حق سبحانه دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتاب دارد اما تغییر بام کتاب راه نیابد و ابو الدردا رضی از حضرت رسالت پناه نقل میکند چون سه ساعت از شب باقی ماند حق سبحانه تعالی نظر کند در کتابی که غیر از وی هیچکس دران نظر نمیکند هر چه خواهد از و محو کند و هر چه خواهد در و ثبت کند در فصول آورده که محو کند رقوم انکار از قلوب ابرار و اثبات کند بجای او رموز اسرار سلمی رح از محمد رازی رح نقل میکند که شنیدم از شبلی قدس سره که محو کند انچه خواهد از شهود عبودیت و لوازم آن و اثبات کند انچه خواهد از شهود ربوبیت و لوامع آن در کشف الاسرار فرموده که از دل خائف ریا میبرد و خلاص می نهد شک می برد و یقین می آرد بخل محو میکند و جود ثابت میسازد شره می برد و قناعت می آرد حسد می سترد و شفقت می نهد و از دل راجی اختیار میبرد و تسلیم می نهد و تفرقه محو میکند و جمع اثبات میکند از دل محب سوم انسانیت می سترد و نعوت ربانیت می نهد امام قشیری رح فرموده که محو حظوظ نفسانی می کند و اثبات حقوق ربانی مینماید یا شهود خلق میبرد و شهود حق می آرد یا آثار بشریت محو میکند و انوار احدیت ثابت میسازد از آن بنده می کاهد و از آن خود می فزاید تا چنانچه باول خود بود باخر هم خود شد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که الهی جلال عزت تو جای اشارت نگذاشت محو و اثبات تو راه اضافت و از آن من میکاست و از آن تو می افزود تا باخر همان شد که باول بود رباعی محنت همه در نهاد آب گل ماست ✤ پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست در عالم غیب خانهٔ داشته ایم ✤ رفتیم بدان خانه که منزل ماست ✤ وَاِنْ مَّا نُرِیَنَّکَ و اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ برخی از انچه نَعِدُهُمْ وعده کرده ایم کافرانرا از عذاب اَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ یا ترا بمیرانیم پیش از آن فَاِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلٰغُ پس خبر نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و بس وَعَلَیْنَا الْحِسَابُ ○ و بر ماست شمار و حساب و پاداش ایشان اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ بدرستیکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار نَنْقُصُهَا می کاهانیم پاره پاره مِنْ اَطْرَافِهَا از کرانهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون می کنیم و بحوزهٔ تسخیر مسلمانان در می آریم و میگویند این سخن راجع است بیهود حق سبحانه فرمود که ما زمین ایشانرا یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم وَاللّٰهُ یَحْکُمُ و خدای حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان و از دیاد دیار اهل اسلام و اقبال ایشان لَا مُعَقِّبَ هیچ رد کننده و باز پس گرداننده نیست لِحُکْمِهٖ مر حکم او را وَهُوَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ ○ و اوست زود شمار یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا وَقَدْ مَکَرَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ و بدرستیکه مکر کردند آن جهودان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفرهٔ زمان تو بودند با پیغمبران خود فَلِلّٰهِ الْمَکْرُ جَمِیْعًا پس مر خدایراست یعنی نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان یَعْلَمُ میداند مَا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای آن آماده میسازد

وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ و زود باشد که بدانند کافران از یهود و عبدهٔ اصنام که فردای قیامت لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ ○ مر کرا باشد عاقبت پسندیده دران سرای وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا و میگویند آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه یا رؤسای یهود که تو محمدی لَسْتَ مُرْسَلًا نیستی فرستاده از پیش خدای به نبوت و دعوت قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو خدای بسنده است شَهِيدًا گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان ما و شما آنکه من پیغمبرم وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ○ و دیگر آنکه نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و آن جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن و آن مومنانند در زاد المسیر آورده که علی مرتضیٰ است یا علم توریت و آن عبدالله بن سلام است و اخراب او رضی الله عنهم اجمعین +

ع ۶

سُورَةُ اِبْرٰهِيْمَ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ اثْنَتَانِ وَخَمْسُوْنَ اٰيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

الٓرٰ وقف در شرح تاویلات از امام ماتریدی رح مذکور است که حروف مقطعه ابتلاست مر تصدیق مومن و تکذیب کافران را و خدای بندگان را بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی برانند که این حروف اسمای قرآن اند و برین وجه توان گفت که الر یعنی قرآن كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ کتابیست که فرستادیم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو لِتُخْرِجَ النَّاسَ تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا اخلاص یا سنت بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بتوفیق و تیسیر پروردگار ایشان امام قشیری رح فرموده که از ظلمت تدبیر بنور شهود تقدیر در بحر گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفت ربوبیت و صاحب تاویلات فرموده که از ظلمات کثرت بنور وحدت یا از ظلمات حجب افعال و استار صفات بنور وحدت ذات و حقیقت آنست که هیچ ظلمات برابر پندار هستی نیست چون زنگار این تیرگی از آئینهٔ دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شاغل زدوده گردد نور هستی حق سبحانه بر مرآت باطن پرتو افگند و سالک را از وجود و از مزاحمت غیر باز رهاند تا نه بخود و نه بشعور رهاند و نه بعدم شعور بخود نیز داند رباعی یارب مددی کن ز خودی خود برهیم + و ز بد برآییم و از بدی خود برهیم + در هستی خود مرا ز خود بیخود کن + تا از خودی و بیخودی خود برهیم + گفته که انواع ضلال در ظلمات داخل است و نور صنوف هدایت را شامل یعنی بدعوت قرآن مردمانرا از گمراهی برهانی و براه راست برسانی و از نیست که میگوید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ○ ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت عزیز و حمید میفرماید اللَّهِ الَّذِي معبود بحق آنکه لَهُ مر اوراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در آسمانهاست از موجودات وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمین است از مبدعات وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ و رنج و مشقت است مر ناگرویدگانرا بقرآن مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ○ از عذابی سخت که بدیشان رسد الَّذِينَ کافران آنانند که از روی جهالت يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بران سرای وَيَصُدُّونَ و باز میدارند مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن وَيَبْغُونَهَا وَيَطْلُبُونَهَا برای راه حق عِوَجًا کجی یعنی میگویند این راه کج است بمنزل مقصود نمیرسند أُولَٰئِكَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ○ در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقت صفت ضالست و صفت ضلال بد و از قبیل اسناد مجازی است در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چه حالت است که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد می آید عربیت آیت آمد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم مِنْ رَسُولٍ هیچ پیغمبری إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ مگر بزبان قوم او یعنی گروه که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث بدیشان شده چه هر پیغمبر را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد پس حق سبحانه انبیا را بزبان قوم ایشان بدیشان فرستاد لِيُبَيِّنَ لَهُمْ تا بیان کند برای ایشان اوامر و نواهی او را ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت پناه است چه همه کتب بلغت عرب نازل شده و جبرئیل با پیغمبر هر قومی برای فهم هر قومی ترجمه کرده اند آنرا بلغت منزل علیهم و در این باب گوید که نفرستادیم هیچ پیغمبری را

اگر بزبان قومی که بدیشان مبعوث بوده و ترا فرستادیم بزبان قوم تو بهمه مردمان و در جواب کسیکه گوید پیغمبری که مبعوث باُمم مختلفه است بایستی که بر وی کتب متعدده
بالسنهٔ ایشان فرود آمدی گفته اند که اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و ضاعت فضل اجتهاد در تعلم الفاظ و معانی لغتی که نه بزبان ایشان است و حرمان
از علوم متشعبه ازان پس نزول آن بیک لغت محض فضل است و عین حکمت فَيُضِلُّ اللّٰهُ پس گمراه گرداند خدای مَنْ يَّشَاۗءُ هر کرا خواهد یعنی فرو گذارد تا گمراه شود
وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاۗءُ و راه نماید هر کرا خواهد یعنی توفیق دهد تا راه یابد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست غالب حکم خود الْحَكِيْمُ ۝ راست کار که ضلال و هدایت او بر وجه
حکمت است وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و هر آینه ما فرستادیم موسی را بِاٰيٰتِنَآ بدلائل قدرت ما یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا و گفتیم اَنْ اَخْرِجْ
آنکه بیرون آر قَوْمَكَ گروه خود را که بنی اسرائیل اند مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکیهای جهالت و شبهت اِلَى النُّوْرِ ڏ بروشنائی علم و یقین یا بیرون آر
قوم قبط را که برایشان مبعوثی از تاریکی کفر بروشنائی ایمان وَذَكِّرْهُمْ و پند ده ایشان را بِاَيّٰىمِ اللّٰهِ ط بروزهای که حق سبحانه عذاب کرد کافران گذشته
را در ان یا یاد ده بنی اسرائیل را از روزهای که بدان گرفتار بودند بدست فرعونیان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انچه یاد کردیم لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالت هاست
بر قدرت الهی لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلا شَكُوْرٍ ۝ و شکر گوینده را بر آلا وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهِ مر قوم خود
یعنی بنی اسرائیل را اذْكُرُوْا ای گروه من یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمتهای خدا را که انعام فرموده عَلَيْكُمْ بر شما اِذْ اَنْجٰىكُمْ چون برهانید شما را
مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ از کسان فرعون يَسُوْمُوْنَكُمْ می چشانیدند شما را سُوْۗءَ الْعَذَابِ بدی عذاب یعنی عذابهای بد بشما میرسانیدند و به بندگی گرفته
کارهای سخت میفرمودند وَيُذَبِّحُوْنَ و میکشتند اَبْنَاۗءَكُمْ پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب وی باشد
وَيَسْتَحْيُوْنَ و زنده میگذاشتند نِسَاۗءَكُمْ ط دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند وَفِيْ ذٰلِكُمْ و در ان محنت و شدت بَلَاۗءٌ آزمایشی بود
شما را مِّنْ رَّبِّكُمْ از آفریدگار شما یا در ان نجات نعمتی بود شما را از حق تعالی عَظِيْمٌ ۝ بزرگ و بی نهایت وَاِذْ تَاَذَّنَ و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا
که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را رَبُّكُمْ پروردگار شما لَىِٕنْ شَكَرْتُمْ اگر شکر کنید بر نعمهای من لَاَزِيْدَنَّكُمْ هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را وَلَىِٕنْ كَفَرْتُمْ
و اگر ناسپاسی نمائید بران اِنَّ عَذَابِيْ بدرستیکه عذاب من لَشَدِيْدٌ ۝ هر آینه سخت است بر ناسپاسان و شدت عذاب سلب نعمت بود در دنیا و وقوع
عقوبت در عقبی شیخ ابو عبد الرحمن سلمی از ابو علی جوزجانی نقل میکند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیادت کنم آنرا بایمان و اگر سپاسداری کنید بر ایمان
افزون کنم باحسان و اگر بران شکر کنید زیادت سازم بمعرفت و اگر بران شاکر باشید برسانم بمقام وصلت و اگر آنرا شکر گوئید بالا برم بدرجهٔ قربت و بشکر آن
نعمت در آرم بخلوت گاه انس و مشاهدت و ازین کلام حقائق اعلام معلوم میشود که شکر مرقات ترقی و معراج تصاعد بر درجات است و فی المثنوی المعنوی
ابیات شکر نعمت نعمت افزون کند + کفر نعمت از کفت بیرون کند + شکر باشد دفع علتهای دل + سود دارد شاکر از سودای دل + وَقَالَ مُوْسٰى
و گفت موسی که ای گروه من اِنْ تَكْفُرُوْٓا اَنْتُمْ اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا ۙ و هر که هست در زمین همه ایشان از بنی آدمی
فَاِنَّ اللّٰهَ لَغَنِيٌّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از عبادت و شکر شما حَمِيْدٌ ۝ ستوده است بی ستایش خلق یعنی ذرات مخلوقات بشکر نعمت او ناطق اند و بتسبیح و تحمید
او جاری بیت بذکرش جمله موجودات گویا + همه در از ردی شوق جویا + اَلَمْ يَاْتِكُمْ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی است یا ابتداء سخنی است از حق سبحانه
با اهل زمان حضرت رسالت پناه میفرماید که آیا نیامد بشما یعنی آمد نَبَؤُا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكُمْ خبر آنانکه پیش از شما بودند قَوْمِ نُوْحٍ گروه نوح وَّعَادٍ و قبیلهٔ عاد
وَّثَمُوْدَ ڛ و قوم ثمود وَالَّذِيْنَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ ڜ و آنانکه بعد از ایشان بودند لَا يَعْلَمُهُمْ نمیداند عدد ایشان از بسیاری اِلَّا اللّٰهُ مگر خدای در تبیان آورده که خدای
بسیار امم از عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته که غیر خدای کسی بران اطلاع ندارد و در معالم از ابن عباس نقل میکند که میان عدنان و ابراهیم خلیل الله سی قرن
گذشته و از اهل آن قرون هیچکس خبر ندارد الا حق سبحانه و تعالی جَاۗءَتْهُمْ آوردند بپیشینیان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن که کتب الهی بود

دعوت ایشان فَرَدُّوْٓا اَیْدِیَهُمْ پس بازگردانیدند دستهای خود را فِیْٓ اَفْوَاهِهِمْ در دهن های خود یعنی امتان دستهای خود را بدندان گزیدند از خشم رسل یا دست
بر دهان نهادند از روی تعجب یا اصابع خود را بر دهن نهادند که خاموش باشید و گفته اند که ایدی خود را بافواه رسل نهادند که سخن مگوئید وَقَالُوْٓا اِنَّا كَفَرْنَا
و گفتند که ما نگرویده ایم بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که شما فرستاده شده اید بزعم خود وَاِنَّا لَفِیْ شَكٍّ و بدرستیکه ما در شکیم مِّمَّا تَدْعُوْنَنَآ از آنچه
میخوانید ما را اِلَیْهِ بسوی آن از توحید و ایمان مُرِیْبٍ ۝ شکی در تهمت افگننده یعنی با وجود شک رسولان را متهم میداشتند باغراض فاسده قَالَتْ رُسُلُهُمْ
گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم اَفِی اللّٰهِ شَكٌّ آیا در وجود خدای شکی هست و حال آنکه از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فَاطِرِ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یَدْعُوْكُمْ لِیَغْفِرَ لَكُمْ میخواند شما را با ایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان
می آمرزد مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی گناهان شما را یعنی آنکه قبل الایمان بوده وَیُؤَخِّرَكُمْ و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی
تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما بوده قَالُوْٓا گفتند ایشان در جواب رسولان اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا مگر آدمی مثل ما در صورت و هیئت هیچ
فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص شدید بنبوت از میان ما تُرِیْدُوْنَ میخواهید اَنْ تَصُدُّوْنَا آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری
عَمَّا كَانَ یَعْبُدُ از آنچه بودند که میپرستیدند اٰبَآؤُنَا پدران ما از اصنام فَاْتُوْنَا بِسُلْطٰنٍ پس بیارید حجتی مُّبِیْنٍ ۝ روشن بصحت دعوی خود یا بر
استحقاق بفضیلت نبوت و مرتبت رسالت گویا که ایشان معجزه میدیدند و اعتباری نمودند و از روی لجاج و عناد اقتراح دیگر آیات می کردند چنانچه معاندان
زمان پیغمبر را قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ گفتند مر ایشانرا پیغمبران ایشان اِنْ نَّحْنُ نیستیم ما اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ مگر آدمی مثل شما یعنی مشارکت در
جنسیت مسلم میداریم وَلٰكِنَّ اللّٰهَ یَمُنُّ و لیکن خدای منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود
وَمَا كَانَ لَنَآ و نیست ما را و نمی توانیم اَنْ نَّاْتِیَكُمْ بِسُلْطٰنٍ آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بفرمان خدای
و مشیت او یعنی ما از پیش خود بیخواست خدای تعالی کاری نمیتوانیم کرد و همه میتوانیم ساخت **نظم** ناتوانی و عجز لازم ماست + قدرت و اختیار
از آن خداست + کار ها را بحکم راست کند + او تواناست هر چه خواست کند + وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۝ باید که
توکل کنند گرویدگان وَمَا لَنَآ و چیست ما را یعنی چه عذر داریم اَلَّا نَتَوَكَّلَ در آنکه توکل نکنیم عَلَی اللّٰهِ بر خدای وَقَدْ هَدٰىنَا و حال آنکه
راه نمود ما را سُبُلَنَا بر راه های راست یعنی راهیکه بدان می شناسیم او را و میدانیم که از همه امور بدست قدرت اوست وَلَنَصْبِرَنَّ و بخدای که صبر
خواهیم کرد عَلٰی مَآ اٰذَیْتُمُوْنَا بر آنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای فَلْیَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُوْنَ ۝ باید که ثابت باشند
توکل متوکلان وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر بودند لِرُسُلِهِمْ مر رسولان خود را لَنُخْرِجَنَّكُمْ هر آئینه بیرون کنیم شما را مِّنْ اَرْضِنَآ
از زمین دیار خود اَوْ لَتَعُوْدُنَّ یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمائید با ما فِیْ مِلَّتِنَا در کیش ما یا مراد عود جماعتی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم
فَاَوْحٰٓی اِلَیْهِمْ پس وحی کرد بپیغمبران رَبُّهُمْ پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لَنُهْلِكَنَّ الظّٰلِمِیْنَ ۝ هر آئینه هلاک گردانیم ستمکاران را یعنی کافران را
وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْاَرْضَ و هر آئینه ساکن سازیم شما را در زمین ایشان مِنْۢ بَعْدِهِمْ پس از هلاک ایشان ذٰلِكَ این امر مقرر و این عده راست لِمَنْ خَافَ
برای کسیکه بترسد مَقَامِیْ از ایستادن در موقف حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را در موقفی که حکم میکنم بر بندگان باز دارند وَخَافَ وَعِیْدِ ۝ و برای کسیکه
ترسان گردد از وعید من بعذاب وَاسْتَفْتَحُوْا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای بر هلاکت دشمنان یا حکم میطلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا
و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما بر باطلست عذاب برو فرود آید خدای حکم فرمود و انبیا و مومنان نجات یافتند وَخَابَ و نومید ماند و بی بهره گشت از
خلاصی كُلُّ جَبَّارٍ هر گردنکشی عَنِیْدٍ ۝ ستیزنده با حق یا معرض از اطاعت مِّنْ وَّرَآئِهٖ جَهَنَّمُ از پس او دوزخست یعنی در روز حشر رجوع او

بران خواهد بود و بران وجه که او را دران افگنند وَيُسْقٰى و بیاشامند مِنْ مَّآءٍ صَدِيْدٍ ۙ از آبی که مختلط باریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد گویند
آبی مثل صدید يَّتَجَرَّعُهٗ بتکلیف و رنجی تمام جرعه جرعه بخورند آنرا وَلَا يَكَادُ يُسِيْغُهٗ و نمی توانند که بگلو فرو برند از تلخی و گندگی وَيَاْتِيْهِ الْمَوْتُ
و می آید بدو آلام و شداید مرگ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جائی یا از هر جانبی از اعضای او تا آنکه از بیخ موبها و انگشتها وَّمَا هُوَ بِمَيِّتٍ ؕ و نیست او مرده
یعنی مردنی تا بیاساید در عین المعانی فرموده که روح او در حنجرهٔ او مانده باشد نه بیرون آید تا او بمیرد و نه بتن باز گردد تا زنده ماند بلکه بحکم + لا یموت فیها ولا یحیی +
میان مردگی و زندگی بیگذراند وَمِنْ وَّرَآئِهٖ و در پس اوست با وجود چنین محنتی عَذَابٌ غَلِيْظٌ ۝ عذابی سخت یعنی ازان بدتر و آن خلود است در
دوزخ مَثَلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا از انچه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ بآفریدگار خود و صفت او منیت که اَعْمَالُهُمْ
کردارهای ایشان كَرَمَادِ ۨاشْتَدَّتْ همچو خاکستریست که سخت بگذرد بِهِ الرِّيْحُ بدو باد فِيْ يَوْمٍ عَاصِفٍ ؕ در روزی که سخت باشد باد و عصوف
اشتداد باد است و زمان را بدو وصف کردن غایت مبالغه باشد ملخص معنی آنست که عملهای کافران که در صورت خیر مینماید چون صلهٔ رحم و آزاد کردن بنده و
اکرام مهمانان و امثال آن مانند تودهٔ خاکستریست که بادی سخت بر وزد و بهوا برده در اطراف پراگنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نتواند بود و ازان نفع
نگیرد و همچنین در روز قیامت لَا يَقْدِرُوْنَ قادر نباشند کافران مِمَّا كَسَبُوْا از انچه کسب کرده اند در دنیا عَلٰى شَيْءٍ ؕ بر هیچ چیز چه همه حبط شده باشد
و هباء منثورا گشته و مطلقا اثری از ثواب آن نبینند ذٰلِكَ آن پندار ایشان که ما نیکوئی کرده ایم هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ ۝ او گمراهی دور است یعنی دراز
بعدست از راه حق اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را
بِالْحَقِّ ؕ بر وجهی که حق است در آفرینش اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ ۙ و بیارد آفریدهٔ نو
بجای شما که در کفر و تکذیب مثل شما نباشد وَّمَا ذٰلِكَ و نیست اعدام و ایجاد عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيْزٍ ۝ بر خدای دشوار چه او قادرست بالذات و قدرت او مخصوص
بمقدوری دون مقدوری نه بلکه نسبت بهمه مقدورات یکسانست شعر کار اگر دشوار اگر آسان بود + پیش قدرت جملگی یکسان بود + وَبَرَزُوْا و ظاهر شدند
ایراد بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است و اگر نه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرهای خود لِلّٰهِ برای امر خدای و محاسبهٔ او جَمِيْعًا همه ایشان کفار و مومنان
فَقَالَ الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا مر آنانرا که تکبر کردند از رؤسا و اشراف قوم یعنی آنانکه پیروی ائمهٔ کفر
کرده بودند ایشانرا گویند اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما لَكُمْ تَبَعًا شما را پیروان در تکذیب رسل و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ اَنْتُمْ پس هیچ هستید شما مُّغْنُوْنَ عَنَّا
دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ؕ از عذاب خدای چیزی را یعنی ما دران عالم متابع شما بودیم شما درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید از ما
قَالُوْا گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم لَوْ هَدٰىنَا اللّٰهُ اگر خدای ما را نمودی راه نجات از عذاب لَهَدَيْنٰكُمْ ؕ هر آئینه ما نیز شما را راه می نمودیم
اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت ما درین درگاه مردود ایشان نومید شده گویند بیائید تا باتفاق بجزع شویم و جزع کنیم شاید که دری بر ما بگشاید و خلاصی بما دهد
پس پانصد سال خروش کنند و سودی ندارد و گویند بیائید تا صبر کنیم شاید بکلید صبر ابواب فرج مفتوح گردد پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند و ثمرهٔ نجات نرسد پس
گویند سَوَآءٌ عَلَيْنَآ یکسانست بر ما اَجَزِعْنَآ اگر بجزع شویم و جزع نمائیم اَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی از هیچ یک فائده نمیرسد مَا لَنَا نیست ما را
مِنْ مَّحِيْصٍ ۝ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطٰنُ و گوید دیو سرکش لَمَّا قُضِيَ الْاَمْرُ آنهنگام که گذارده شود کار یعنی چون
حساب خلق بکنند و حکم الهی نافذ گردد تا آنکه اهل بهشت به بهشت درآیند و اهل دوزخ در دوزخ قرار گیرند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند و ابلیس
بمنبری از آتش برآید و گوید یا اشقیای انس ای ملامت کنندگان من اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه وعده داد خدای شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعدهٔ درست و راست
که حشر و جزا خواهد بود وَوَعَدْتُّكُمْ و من وعده داده بودم شما را وعده بدروغ که نه قیامت است نه حساب و اگر فرضا باشد بتان شما را شفاعت خواهند کرد

ع

فَاَخْلَفْتُكُمْ پس من وعده کج دادم شما را تبیین خلف وعده را خلف میگویند یعنی امروز ظاهر شد که آن سخن که گفته بودم دروغ بود وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِّن سُلْطَانٍ هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من اِلَّآ اَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی و برهانی فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ ۚ پس شما مرا اجابت کردید بر دوی و تامل نه نمودید در عواقب امور خود فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ پس مرا ملامت مکنید بمجرد وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و به تمیعدا که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هرچه از آن بدتر نباشد در حق دشمن میکند وَلُوْمُوْٓا اَنْفُسَكُمْ ۭ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدای را اگر گفت یا بنی آدم لایفتننکم الشیطن نشنودید مَآ اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ نیستم رهاننده و فریادرس شما از عذاب وَمَآ اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ۭ و شما نیستید رهاننده و فریادرس اِنِّىْ كَفَرْتُ بدرستیکه من امروز کافر شدم بِمَآ اَشْرَكْتُمُوْنِ بانچه شریک میکردید مرا با خدای در فرمان برداری مِنْ قَبْلُ ۭ پیش ازین در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدرستیکه ظالمان یعنی مشرکان لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝ مر ایشانراست عذابی دردناک موصوف بدوام وَاُدْخِلَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و در آورده شوند آنانکه گرویده اند بیاجار من عند الله وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته و پذیرفته جَنّٰتٍ تَجْرِيْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید دران باشند و در آرنده مومنان به بهشت فرشتگان باشند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بریاض دار السلام در آرند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ ۭ بدستوری فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملایک بر ایشان فِيْهَا در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سَلٰمٌ ۝ سلام باشد که دال ست بر سلامتی از آفات اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی خطاب با مستحق خطابست میفرماید که ندیدی و ندانستی ای بیننده بینا و دانا که برای تفهیم مومنان شما كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا چگونه زد خدای مثلی و گردانید كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحیدست یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درختی پاک که آن نخل ست یا شجره است در بهشت اَصْلُهَا ثَابِتٌ بیخ او در زمین استوار و محکم وَّفَرْعُهَا و شاخ آن فِي السَّمَاۗءِ ۝ در بلندی تُؤْتِيْٓ اُكُلَهَا میدهد میوه خود را كُلَّ حِيْنٍۢ در هر وقتیکه خدای حکم کرده بمیوه دادن و بدان تقدیر که درخت خرما باشد گفته اند حین شش ماه ست از وقت شگوفه تا وقت پخته شدن و بریدن یعنی درین مدت از بسر و رطب و تمر نفع میدهد بِاِذْنِ رَبِّهَا ۭ باراده و تکوین آفریننده خود وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ و میزند خدای مثلها را یعنی بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که ایشان دریابند زیرا که مثل تصویر معانی ست در آینه افهام و نزدیک گردانیدن معقول را بمحسوس وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيْثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفرست یا دعوت بعبادت اصنام كَشَجَرَةٍ خَبِيْثَةِۨ مانند درختی ناپاک ست چون حنظل که تلخ ست و ناخوش بوی و مکروه طبائع سلیمه با وجود خباثت و کراهت اجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده شده مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ از روی زمین مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ۝ نیست او را ثبات و استحکام یعنی نه بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا منتظم نه بیخی کران باشد او را و نه شاخی که گرد و بران سایه دار گیاهیست افتاده بر روی خاک پریشان و بیحاصل و خارناک حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب او در هر زمان بدو واصل بدرخت خرما که بیخ او مستقرست و منبت خود و فرع او متوجه بجانب علو و نفع او در هر وقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر و عبادت اصنام را که دل کافر مقلد بجهت عدم حجت و برهان بران ثباتی ندارد و عملی که نیز متعقد قبول رسد از وصادر نشود و بشجره حنظل که نه اصل او را قراری ست و نه فرع او را اعتباری قطعه نهال سایه وری شرع میوه دارد جنان لطیف که بهیچ شاخساری نیست درخت زندقه شاخیست خشک و بی سایه کربیش هیکلیست هیچ اعتباری نیست يُثَبِّتُ اللّٰهُ ثابت میگرداند خدای الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنان را که ایمان آورده اند و استحکام میدهند بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ بسخن راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته و گفته اند قول ثابت کلمه طیب لا اله الا الله محمد رسول الله است که خدای بران ثابت میدارد مومنان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلا و افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه توحید نه لغزند چون زکریا و یحیی و شمعون و امثال ایشان از انبیاء که نبد ثبات دهد مومنان را در دنیا یعنی نزدیک مرگ

در ختم حیات ایشان که بعث شد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشان را در آنسرای که منزل اول ست از منازل اخرویه تا جواب منکر و نکیر بطریق صواب باز دهند
و گویند در دنیا مراد قبر ست و در آخرت موقف سوال وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ قف و فرو گذارد خدای ظالمان را تا کلمهٔ توحید را نیابند نه در دنیا و نه در وقت
سوال قبر وَيَفْعَلُ اللَّهُ و میکند خدای مَا يَشَاءُ ○ آنچه میخواهد از تثبیت مومن و اضلال ظالم أَلَمْ تَرَ آیا نمیدیدی و نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ بسوی آنان که
بَدَّلُوا تبدیل کردند نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا شکر نعمت خدای را بکفران یعنی وضع کفر کردند در موضع شکر یا بدل کردند نفس نعمت را بکفر یعنی چون بنعمت کافر شدند
آن نعمت از ایشان مسلوب شد و جز کفر بدست ایشان چیزی نماند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه ایشان را مکان حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان
گشاده به نعمت وجود حضرت رسالت پناه صلعم مشرف ساخت و ایشان ناسپاسی کردند و قدر آن نعمت ندانستند حضرت رسالت پناه صلعم را از مکه بیرون کردند
لاجرم هفت سال بمحنت قحط در مانده خوار و بیقدار گشتند و بعضی از ایشان در حرب بدر مقتول و مغلوب شدند و از عمر فاروق و مرتضی علی رضی منقولست
که مراد ازین قوم دو قبیله اند که فاجرترین قبائل قریش بودند یعنی بنو مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر دادند وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ و فرود آوردند قوم خود را
یعنی اتباع و اشیاع خود را دَارَ الْبَوَارِ ○ بسرای هلاک جَهَنَّمَ عطف بیان اوست یعنی دار البوار دوزخست يَصْلَوْنَهَا در آیند بدان
وَبِئْسَ الْقَرَارُ ○ و بد قرارگاهیست دوزخ وَجَعَلُوا و فرا گرفتند لِلَّهِ برای خدای أَنْدَادًا مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند یا در تسمیه
که ایشان را آلهه نام نهادند لِيُضِلُّوا تا گمراه کنند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدای که طریق توحیدست قُلْ تَمَتَّعُوا بگو برخورید بآرزوهای خود
یا بگذرانید عمر را بعبادت بتان امر تهدیدست یعنی دو سه روزی بدین نوع بگذرانید فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ پس بدرستیکه بازگشت شما إِلَى النَّارِ ○ باتش
دوزخست قُلْ بگوای محمد یعنی امر کن لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا مر بندگان مرا که ایمان آورده اند بر نیوجه که نماز گزارید و نفقه کنید يُقِيمُوا الصَّلَاةَ
تا ایشان بامر تو نماز گزارند وَيُنْفِقُوا و نفقه دهند مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه عطا دادیم بایشان سِرًّا نفقه کردنی پنهان مراد تطوع ست وَعَلَانِيَةً
و نفقه آشکارا مراد زکوة ست چه در نفل اخفا و در فرض اظهار انسب باشد ملخص سخن آنکه بندگان مرا بگو تا نماز گزارند و زکوة بدهند مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ
پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ روزی که در و خرید و فروخت نباشد تا مقصر بخرد چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود وَلَا خِلَالٌ ○ و دران روز
دوستی نیز نبود که از دوستان نیز طلب نفع تواند کرد بلکه اغلب دوستان دشمن گردند • الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو • اللَّهُ خدای الَّذِي خَلَقَ آنست که
بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها و زمین را وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرستاد از آسمان آبی مراد بارانست فَأَخْرَجَ بِهِ پس بیرون آورد بدان آب
مِنَ الثَّمَرَاتِ از میوها رِزْقًا لَكُمْ روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ و رام ساخت برای شما کشتی را لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ
تا میرود بدریا بِأَمْرِهِ بفرمان او بهر جا که میخواهید وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ○ و مسخر کرد مر شما را جویهای آب یعنی آماده ساخت برای انتفاع و تصرف شما
وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر گردانید برای انتفاع و استضاءت شما آفتاب و ماه را دَائِبَيْنِ در حالتیکه مستمراند در سیران خود یا بجد و تعب در
سیران و انارت خود میکوشند و فتور و قصور دران ندارند وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ○ و رام گردانید برای شما شب و روز را تا متعاقب یکدیگر میرسند یکی برای نوم
و راحت و دیگری بهر کسب و معیشت وَآتَاكُمْ و بداد شما را مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ از هر چه بخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته و ناخواسته شما را ارزانی داشت
وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمار کنید نِعْمَتَ اللَّهِ نعمت خدای را که بفضل و کرم بی نهایت بشما داده لَا تُحْصُوهَا شمار نتوانید کرد آن را و
طاقت احصای آن نیابید سلمی قدس سره فرموده که مراد ازین نعمت حضرت پیغمبرست که شفیع بزرگتر و واسطه نزدیکتر میان حق و خلق اوست و فی نفس الامر
حصر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال آنحضرت صلعم از حیز تصور و تخییل بیرون و از اندازهٔ تفکر و تامل افزونست شعر در مدارج قدر رفیع تو • نی عقل را دیابد
نی فهم پی برد • إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُومٌ ستمکارست كَفَّارٌ ○ ناسپاس که ظلم میکند بر نعمت که از شکر آن غافل ست و کفران می ورزد که بحقیقت منعم

ع ۶

ع ۵

جاهلست یا ظلوست که در محنت جزع میکند و شکایت نماید کفارست که نعمت بکفران میرسد و در غیر محل صرف می نماید و اذ قال ابراهیم و یاد کن چون گفت ابراهیم
در مناجات رب اجعل ای پروردگار من بگردان هذا البلد این شهر مکه را امنا ایمن از مکاره و حوادث واجنبنی و دور گردان مرا و بنی
و فرزندان مرا ان نعبد الاصنام ازانکه بپرستیم بتان را ابن عیینه فرموده که فرزندان اسمعیل بجهت دعای خلیل الرحمن بت نپرستیدند بلکه ایشانرا سنگی بود آنرا
در نام خانه کعبه کرد آن گردیدندی و گفتندی خانه کعبه از حرم است پس هرجا حجری نصب کنیم بمنزله خانه باشد و این قول غریب است و مخالف جمهور چه بنی تمیمه
قریش از نسل اسمعیل بوده و بت پرستی ایشان مشهور است رب انهن ای آفریدگار من بدرستیکه بتان اضللن گمراه کردند کثیرا من الناس بسیاری از مردم یعنی سبب
گمراهی بسیار کس شدند من الناس از آدمیان فمن تبعنی پس هرکه پیروی کند مرا در دین من فانه منی پس او از منست یعنی از اهل ملت من
ومن عصانی و هرکه نافرمانی کند مرا بسا دون شرک فانک غفور پس بدرستیکه تو آمرزنده رحیم مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت
کنی برایشان بتوفیق توبه یا بعد از توبه ربنا ای پروردگار ما انی اسکنت بدرستیکه من ساکن گردانیدم من ذریتی بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است
که بعد از تولد او از هاجره در زمین شام ساره را غیرتی بود که زن خلیل الرحمن بود در رشک آمد و ابراهیم را فرمود که دل من چنان میخواهد که هاجره و پسر او را بجای موضعی
که در و آب و آبادانی نباشد خلیل علیه السلام غمگین شد جبرئیل وحی آورد که هرچه ساره میگوید چنان کن پس ابراهیم بر براق نشسته و هاجره و اسمعیل را سوار کرده باندک زمانی
از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی انیسی و رفیقی بگذاشت و دعا فرمود که خدایا من ایشانرا ساکن ساختم بواد غیر ذی زرع بر وادی
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در و کشت و کار توان کرد عند بیتک المحرم نزدیک خانه تو که حرام کرده شده است در و صید و قتال یا حرام است
تهاون او و تعرض بدو مراد موضع خانه است که در زمان آدم بوده و اگرنه بوقت دعای ابراهیم خانه نبوده پس تکرار ندا فرمود که ربنا ای آفریدگار ما ایشانرا
درین مسکن ساکن گردانیدم لیقیموا الصلوة تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجا آرند فاجعل پس بگردان افئدة من الناس دلهای بعضی از
مردمان را از کشش محبت تهوی الیهم بشتابند بسوی ایشان حق سبحانه دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل الله باندک زمانی چشمه زمزم
بر کف جبرئیل یا باثر قدم اسمعیل پدید آمد و قبیله جرهم آنجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدان خانه در تزایدست محققان برانند که اگر من
تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم و هند و ترک و یهود و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته شعله جمال آن شمع شدندی نظم
آنرا که چنان جمال باشد • گر دل ببرد حلال باشد • وانکس که بران چنان جمالی • عاشق نشود و بال باشد • و دیگر حضرت ابراهیم دعا فرمود وارزقهم
و روزی ده اهل این بلده را من الثمرات از میوه ها لعلهم یشکرون شاید که ایشان سپاسداری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی پیدا میشود و در تفسیر انوار آورده است که فواکه ربیعیه و صیفیه و خریفیه و شتویه در یک روز بمکه توان یافت و چون تکرار دعا
دلیل تضرع و نیازست دیگربار فرمود ربنا ای پروردگار ما انک تعلم بدرستیکه تو میدانی ما نخفی آنچه پنهان میکنیم وما نعلن و آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان
و آشکارا تو میدانی وما یخفی و پوشیده نیست علی الله من شیء بر خدای از هیچ چیز فی الارض در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان برای آنکه
عالمست بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست بیت آنچه پیدا و آنچه پنهانست • همه با دانشت تو یکسانست • الحمد لله الذی ثنا و ستایش
آن خدای را که بمحض فضل خود وهب لی بخشید و عطا کرد مرا علی الکبر با سن پیری و بزرگ سالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزندان بمن
بخشید دو فرزند اسمعیل و اسحق اسمعیل را در شصت و چهار سالگی یا در نود و نه سالگی و اسحاق را در نود سالگی یا صد و دوازده سالگی ان ربی
بدرستیکه پروردگار من لسمیع الدعاء هرآینه شنونده و اجابت کننده دعاست درین کلمات اشعارست بآنکه فرزند را بدعا از خدا خواسته اند
رب اجعلنی ای آفریننده من مرا گردان مقیم الصلوة بپای دارنده نماز و من ذریتی و فرزندان مرا نیز مواظب سازید بنماز از ابن عباس

مشهورست که همیشه از اولاد ابراهیم جمعی بر فطرت بوده و خواهند بود تا قیامت رَبَّنَا ای پروردگار ما کرم نمای وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ۝ و فرا پذیر یعنی اجابت کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لِي ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مرپدر و مادر مرا چون ایمان آرند تو دعای غفران مرا ایشانرا قبل از نهی بوده و هنوز یأس از ایمان نداشته و بعضی گفته اند مراد از والدین آدم و حوّاست وَلِلْمُؤْمِنِينَ و بیامرز مومنانرا یعنی هر که بتو آید مومن يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ۝ روزی که قائم شود حساب خلائق ابن عباس فرموده که مراد مومنان اند از امت محمد رسول وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ و مپندار ای محمد خدای را غَافِلًا بی خبر عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ۝ از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باش بر آنچه دانسته از عقابی که متوجه ایشانست چه این بی شبهه بدیشان خواهد رسید و اصل آنست که امثال این نواهی دانند که صورت خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر او نیز اِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکنیم عذاب ایشان را لِيَوْمٍ تَشْخَصُ برای روزی که خیره شود فِيهِ الْأَبْصَارُ ۝ دران دیده ها از مشاهده احوال مُهْطِعِينَ در حالتیکه خداوندان این دیده ها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشان را بعرصه محشر خواند مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ بر داشتگان سرهای خود را ببالا لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ باز نمیگردد بدیشان طَرْفُهُمْ چشمهای ایشان یعنی خیره بود و باز مانده برجهی که نتوانند در خود نگریستن وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ۝ و دلهای ایشان خالی بود از فهم و خود بواسطه غلبه دهشت و حیرت وَأَنْذِرِ النَّاسَ و بیم کن مردمان را یعنی اهل مکه را و ترسان يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ آن روزی که بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگ است یا روز قیامت فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخِّرْنَا باز پس دار یعنی عذاب تاخیر کن ما را بدنیا فرست و مهلت ده إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمانی نزدیک نُجِبْ دَعْوَتَكَ تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکسی را که تو خواند وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگانرا أَوَلَمْ تَكُونُوا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند میخوردید پیش ازین در دنیا که شما پاینده خواهید بود مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ۝ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که میگفتند که ما در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نقل نخواهیم نمود وَسَكَنْتُمْ و ساکن بودید شما فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود چون عاد و ثمود وَتَبَيَّنَ لَكُمْ و ظاهر شد شما را كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ چگونه کردیم بدیشان یعنی مشاهده کردند در منازل ایشان آثار نزول عذاب را وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ ۝ و مثلها زدیم برشما از احوال ایشان وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیلگری آنچه نهایت مکر ایشان بود وَعِنْدَ اللَّهِ و نزدیک خدا است مَكْرُهُمْ جزای مکر ایشان وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان در سختی و هول ساخته و پرداخته لِتَزُولَ تا از جای برود مِنْهُ الْجِبَالُ ۝ ازان مکر کوه ها جبال شل احکام شریعت حضرت پیغمبرست یعنی کافران حیلها انگیختند تا چیزی را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتست زائل گردانند و این محالست **بیت**

هست باد مکر ایشان کهربای ✦ کی تواند کوه را بردن ز جای ✦ و در معالم از تفسیر علی کرم الله وجهه نقل فرموده که این آیت در قصه نمرود جبارست که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش برهانید من میخواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف مملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع ست و بر و رفتن بآسانی میسر نشود نمرود نشنید و بفرمود تا صرحی بساختند بمدت سه سال بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید دیگر روز آن بنا بیفتاد و ساختن و افتادن آن در سوره نحل رقم ذکر خواهد یافت انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در آمد و خلق بسیار هلاک شدند نمرود خشم گرفت و گفت بآسمان روم و با خدای ابراهیم که مناره مرا بیفگند جنگ کنم پس چهار کرگس را پرورش داد تا قوت تمام گرفتند صندوقی چهار گوشه بساخت و دو در یکی فوقانی و دیگری تحتانی در درست کرد و بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی شد تعبیه نمود پس کرگسان را چند روز گرسنه داشتند و چهار مردار بر سر نیزه ها کرده اطراف صندوق را بر تن کرگسان بر بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کرده جانب مردار پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانروزی نمرود در فوقانی کشاده نگاه کرد آسمانرا همچنان حال دید که بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا در تحتانی بگشای و بنگر

تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از شبانروزی دیگر که باب فوقانی بگشاد و همان حال بود و کسی دید به آبها مشابه نمود و نشی و دی که باب تحتانی بگشاد بجز دود و تاریکی چیزی مشهود نبود و نمرود بترسید و نیزها را با مردار سرنگون ساخت و کرگسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز حجّی از جنبه کرگسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود زائل گردند فَلَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ پس مپندار خدای را مُخْلِفَ وَعْدِهٖ رُسُلَهٗ خلاف کننده وعدهٔ خود مر پیغمبران را یعنی وعدهٔ نصرت که رسل را فرموده آنجا که گفت • انا لننصر رسلنا کتب الله لاغلبن انا و رسلی مخالفت نکرده و نخواهد کرد و ترا بر دشمنان مظفر و منصور خواهد ساخت اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ بدرستیکه خدای غالب ست ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقام یعنی خواهد کشید کینهٔ اولیا از اعدا یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ در روزی که بدل کرده شود زمین غَیْرَ الْاَرْضِ بزمینی دیگر وَالسَّمٰوٰتُ و آسمانها مبدل گردد بآسمانی دیگر در تیسیر گوید تبدیل الارض تسویهٔ جبال ست و انهار و اشجار و تبدیل سما تکویر شمس و تناثر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمین را دوزخ و از حضرت مرتضی علی رض نقل کرده اند که زمین را بدل کنند بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر قول ابن مسعود رض آنست که روز قیامت برآرند زمینی را از نقره پاک که بران هیچ گناه نکرده باشند مؤید این سخنست وَبَرَزُوْا و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ برای محاسبهٔ خدای یگانه قهر کننده وَتَرَى الْمُجْرِمِیْنَ و ببینی گنهکاران یعنی مشرکانرا یَوْمَئِذٍ دران روز مُقَرَّنِیْنَ باهم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یک را با دیوی که موسوس او بوده فِی الْاَصْفَادِ در بندها یا غلها سَرَابِیْلُهُمْ پیراهنهای ایشان مِّنْ قَطِرَانٍ از قطران ست و آن چیزی باشد سیاه و غلیظ و گویند صمغ ابهل ست که می پزند و بر شتر گرگین طلا میکنند تا بحدت خود جرب را بسوزاند فردا بر جلود دوزخیان اندایند تا بحدت و شدت آن و وحشت لون و نتن رائحه و سرعت اشتعال آتش دران معذب گردند و گفته اند تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند تفاوت ست میان آتش دوزخ و آتش دنیا پس این قطران بر اعضای ایشان طلا کنند وَّتَغْشٰى وُجُوْهَهُمُ النَّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای ایشان را آتش یعنی دران پیچیده لِیَجْزِیَ اللّٰهُ متعلق ست ببرزوا یعنی برآیند از قبرها تا جزا دهد خدای كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا كَسَبَتْ جزای آنچه کرده ست اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود حساب ست مر بندگانرا زیرا که حساب یکی او را از حساب دیگری باز نمیدارد هٰذَا این قرآن یا آنچه درین سوره است از موعظه بَلٰغٌ لِّلنَّاسِ کفایت ست مر مردمانرا تا پند داده شوند بآن وَلِیُنْذَرُوْا بِهٖ و تا بیم کرده شوند بآن وَلِیَعْلَمُوْٓا و تا بدانند بتامل در دلائل قدرتی که در و مذکورست اَنَّمَا هُوَ آنکه اوست اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای یکتا وَّلِیَذَّكَّرَ و هر آینه باید که پند گیرند اُولُوا الْاَلْبَابِ ع خداوندان خردها باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر و نواهی •

سورة الحجر مکیّة وهی تسع وتسعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

الٓرٰ وقف علما در حروف مقطعه اقاویل بسیارست جمعی بر آنند که مطلقاً دران باب سخن گفتن سلوک سبیل جرأت ست در تیسیر آورده که عمر فاروق رض را از معنی این حروف پرسیدند فرمود اگر دروی سخن گویم متکلف باشم و خدای پیغمبر خود را فرمود که بگو ما انا من المتکلفین و بعضی گویند هر حرفی اشارت باسمیست چنانچه در الر الف اشارتست باسم الله و لام باسم جبرئیل ع و را باسم رسول ع یعنی این کلام از خدای بواسطهٔ جبرئیل ع برسول ع رسیده تِلْكَ این آیتها که می آید اٰیٰتُ الْكِتٰبِ آیتهای سوره است وَقُرْاٰنٍ مُّبِیْنٍ ○ و آیتهای قرآن روشن یا بیان کننده حق را از باطل و گفته اند کتاب و قرآن هر دو یکیست اما بدو نام مذکور شد که هر نامی دلالت بر معنی دارد و تنکیر قرآن بجهت تعظیم ست

رُبَمَا ای بسا وقت **یَوَدُّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا** دوست دارند آنانکه نگرویدند و آرزو برند **لَوْ کَانُوْا مُسْلِمِیْنَ** ○ کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت نصرت بر مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار بر ایشان یا در قبر یا در روز قیامت یا بوقت حساب یا بوقتیکه عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند و درهای جهنم بر ایشان فرو بندند و دانند که خروج ازان میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذَرْهُمْ بگذار ایشان را امر تهوین و تحقیر ست یعنی کافران در چه حسابند دست از ایشان بدار تا در دنیا یَأْکُلُوْا بخورند وَیَتَمَتَّعُوْا و برخورداری یابند از مال و منافع آن وَیُلْهِهِمُ الْاَمَلُ و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت حال ایشانرا باز دارد از استعداد معاد و تفکر در مآل فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ○ پس زود باشد که بدانند خامت و عاقبت کردار و گفتار خود را وَمَا اَهْلَکْنَا و هلاک نکردیم ما مِنْ قَرْیَةٍ هیچ اهل دیهی را اِلَّا وَلَهَا مگر آنکه مر هلاک ایشانرا کِتَابٌ مَّعْلُوْمٌ ○ زمانی مقدر بوده و نوشته شده در لوح محفوظ که مهلت چند باشد و هلاکی بود مَا تَسْبِقُ پیشی نگیرند مِنْ اُمَّةٍ هیچ گروهی اَجَلَهَا مدت هلاک خود را وَمَا یَسْتَاْخِرُوْنَ ○ و باز پس نمانند ازان یعنی هلاک نشدند نه پیش از وقت مقدر و نه بعد از اجل مقرر وَقَالُوْا و گفتند کفار عرب یَاَیُّهَا الَّذِیْ نُزِّلَ ای آن کسیکه فرود آمده است عَلَیْهِ الذِّکْرُ برو قرآن اِنَّکَ لَمَجْنُوْنٌ ○ بدرستیکه تو دیوانهٔ که ما را از تقدیر مسیحوانی این کلام بطریق تهکم و استهزا بوده چه اعتقاد نزول ذکر و نسبت بجنون باهم راست نیاید لَوْ مَا تَاْتِیْنَا و دیگر گفتند چرا نمی آری بِالْمَلٰٓئِکَةِ فرشتگانرا بگواهی رسالت خود اِنْ کُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ○ از راست گویان درین دعوی یعنی اگر راست میگوئی که پیغمبری فرشتگانرا حاضر کن تا بحضور ما گواهی دهند برسالت تو حق تعالی جواب ایشان میگوید که مَا نُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِکَةَ فرود آمده نشوند ملائکه و حفص بصیغهٔ متکلم و نصب ملائکه میخواند یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگانرا اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بوحی یا بعذاب یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شود چنانکه قوم ثمود جبرئیل را دیدند در زمان صیحه یا در وقت مرگ چنانچه همه کس می بینند وَمَا کَانُوْا اِذًا و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم مُّنْظَرِیْنَ ○ از مهلت دادگان یعنی فی الحال معذب شوند اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا الذِّکْرَ فرو فرستادیم قرآن را که یاد کردن مومنان ست و ذکر بمعنی شرف نیز می آید یعنی این کتاب موجب شرف خوانندگانست وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ ○ و بدرستیکه ما مر او را نگاهبانیم از تحریف یعنی شیطان نتواند که در وی چیزی از باطل بیفزاید چیزی از حق کم کند یا نگهداراویم از تطرق خلل بدو یا نگهداریم او را در دل هر که خواهیم و گویند ضمیر له عائد بحضرت رسالت پناه صلعم است یعنی نگهبان اوئیم از مضرت اعادی **نظم** اگر جمله جهانم خصم گردند + نترسم چون نگهدارم تو باشی + ز شادی در همه عالم نگنجم + اگر یکلحظه غمخوارم تو باشی + وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آئینه ما فرستادیم مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو فِیْ شِیَعِ الْاَوَّلِیْنَ ○ در گروه های پیشینیان وَمَا یَاْتِیْهِمْ و نیامد بدیشان مِّنْ رَّسُوْلٍ هیچ فرستاده اِلَّا کَانُوْا بِهٖ مگر بودند که از روی کبر و عناد با آن پیغمبر یَسْتَهْزِءُوْنَ ○ استهزا میکردند چنانچه این معاندان بتو نیز می کنند مراد تسلیهٔ حضرت رسالت پناه صلعم ست یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه ایشان بدان مبتلا بوده کَذٰلِکَ همچنان که در آوردیم استهزای انبیا را در دلهای مکذبان پیشین نَسْلُکُهٗ در می آریم ما او را فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ ○ در دلهای کافران زمان تو لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ایمان نمی آرند بقرآن وَقَدْ خَلَتْ و بدرستیکه گذشته است سُنَّةُ الْاَوَّلِیْنَ ○ سنت خدای در هلاک پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شدند بترک قبول حق و تکذیب رسل بوده و این وعید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلعم نموده بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات میکردند و در نزول ملائکه بجهت گواهی مبالغه داشتند حق سبحانه فرمود که وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ و اگر بگشائیم برین مقترحان بَابًا مِّنَ السَّمَآءِ فَظَلُّوْا دری از آسمان پس باشند همه روز فرشتگان که در نظر ایشان فِیْهِ یَعْرُجُوْنَ ○ دران در شده بالا میروند و ازان در نیز بر می آیند لَقَالُوْٓا هر آئینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند اِنَّمَا سُکِّرَتْ جز این نیست که بربسته اند اَبْصَارُنَا چشمهای ما را و خیره ساخته یا اگر در آسمان بگشایند و کفار بالا رفته عجائب آنرا مشاهده نمایند خواهند گفت که ما را چشم بندی

ع ۱۵

گروه اند و این صورت در خارج وجود ندارد بَلْ نَحْنُ بلکه ما قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ گروهی جادو کردگانیم یعنی محمد صلعم ما را جادو کرده چنانچه در ظهور دیگر آیات
می گفتند و یقولوا سحر مستمر وَلَقَدْ جَعَلْنَا و بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا کردیم فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا در آسمان برجهای دوازده گانه را بهیات و صفات
و خواص مختلف یکدیگر وَزَيَّنَّاهَا و بیاراستیم آنرا بصورتها یا آسمانرا به نیرین و سایر کواکب لِلنَّاظِرِينَ برای نگرندگان که بعبرت دران نگرند و بدان بر قدرت
صانع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا و نگاهداشتیم آسمان را مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ از هر دیوی رانده تا نتواند که بران صعود کند و بر احوال و اخبار
مطلع شود إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ لیکن هر دیوی که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد و از دزدی سخنی مسموع یعنی آنچه از فرشتگان شنود فَأَتْبَعَهُ پس از پی
درآید او را و بدو رسد و بسوزدش شِهَابٌ مُّبِينٌ ستاره روشن و درخشان و از ابن عباس رض منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی ع دیوان بر آسمان
میرفتند و از ملائکه که از اخبار لوح محفوظ درس مینمودند بران اطلاع داشته سخنان میربودند و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون عیسی ع
متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند تا چهارم آسمان میرفتند و چون ولادت با سعادت حضرت خاتم النبیین صلعم دست داد از همه آسمانها ممنوع گشتند
و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد ابواب کهانت بکلی مسدود گشت **فرد** مهی برآمد و بازار تیرگی بشکست + گلی بشگفت و هنگامه خار آخر شد
وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را بازکشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه یعنی از بلندی که دران مکان بنای کعبه بود وَأَلْقَيْنَا و درافگندیم و پیدا کردیم
فِيهَا رَوَاسِيَ در زمین کوهها سرافراخته پای برجا وَأَنْبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ از هر چیزی سنجیده مبنی بر
حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضای مشیت بی علت است یا آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون بمعنی مستحسن شد یعنی برویانیدیم از زمین
چیزهای نیکو مشتمل بر منافع کلیه از اشجار و زروعات وَجَعَلْنَا لَكُمْ و ساختیم برای شما فِيهَا در زمین مَعَايِشَ اسباب معیشت یعنی آنچه قوام عیش شما
بوی است از مطاعم و ملابس وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ و هم برای شما ساختیم آنرا که نیستید شما مر او را بِرَازِقِينَ روزی دهندگان یعنی خدام و ممالیک
و گفته اند انعام و مراکب وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد إِلَّا عِندَنَا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت فرمان ما خَزَائِنُهُ
خزینهای او یعنی ما قادریم بر ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای اقتدار و اختیار چه تشبیه کرده است مقدورات خود را باشیای مخزونه که در اخراج آن
احتیاج بکلفت و زحمت نیست وَمَا نُنَزِّلُهُ و فرو نمیفرستیم آنرا إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ مگر باندازه دانسته شده که نه کم ازان شاید و نه زیادت بران باید
وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ و فرستادیم بادها را لَوَاقِحَ آبستنان یا بمعنی بردارندگان ابر را یا آبستن کنندگان درختان را بمیوه فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ پس
فرو فرستادیم از آسمان مَاءً آبیکه آن باران است فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ پس بخورانیدیم شما را ازان آب و تصرف دادیم دران وَمَا أَنتُمْ لَهُ و نیستید شما
مر آن آب را فرستاده بِخَازِنِينَ نگاهدارندگان در چاه و غدیر و چشمه بلکه ما حافظ آنیم امام ماتریدی رح در تاویلات فرموده که نیستید شما
مر خدا را خزینه داران یعنی خزاین او بر دست شما نیست و آنچه شما در خزینه نهید همه از آن اوست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي و بدرستیکه ما زنده میگردانیم جهان
فانیه را بایجاد حیات درو وَنُمِيتُ و میمیرانیم اجسام حیه را بازاله حیات ازان در لطائف قشیری رح مذکورست که زندگی میدهیم دلها را بانوار مشاهده
و میمیرانیم نفوس را در زنار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعات و مرده میگردانیم بمتابعت شهوات صاحب بحر الحقائق فرموده که احیای قلوب اولیا
میکنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ایشان مینمائیم بسطوات نظرات جلال یا موت و حیات میدهیم بخلع و لبس وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ
و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای خلائق چه میراث چیزی را گویند که بعد از مردن دیگری بدیگری رسد پس همه در معرض فنااند و حق سبحانه موصوفست
بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را مِنكُمْ از شما باسلام وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ
و بدرستیکه ما میدانیم واپس افتادگان را ازان یا میدانیم پیشینیان و پسینیان از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و هر که خواهد مرد

تا قیامت یا هر که متولد شد از گذشتگان و هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم قرون گذشته را و میدانیم امت محمد صلعم را یا آنرا که مقدم ست در صف جهاد یا در سبقت بطاعت
و آنرا که موخر ست ازینها در اسباب نزول آمده که زنی جمیله در عقب حضرت رسالت پناه صلعم نماز میگذارد در صفوف نسای بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند
تا او را نه بینند و جمعی باز پس می آمدند تا در وقت رکوع از زیر بغل خود تماشای او کنند حق سبحانه فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بر من پوشیده نیست
وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو هُوَ يَحْشُرُهُمْ او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک را بدو رساند اِنَّهٗ حَكِيْمٌ بدرستیکه او درست
کار ست عَلِيْمٌ ○ دانای نهان و آشکارا وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدم علیه السلام مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که چون
دست بروی زنند مانند سفال پخته آواز کند مِنْ حَمَاٍ و آن گل کائن بوده از گل سیاه مَسْنُوْنٍ ○ بوی گرفته بواسطهٔ بسیار بودن در آب چون لای
که در تگ حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق سبحانه آدم علیه السلام را از خاک آفرید بر آن وجه که آب لطف بر خاک بارانید تا گل شد و مدتی بگذاشت تا حما گشت
پس آنرا باحسن تقویم تصویر کرد و مسنون بمعنی مصور ست آنکه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبهٔ صلصال رسید وَالْجَآنَّ خَلَقْنٰهُ و جان که پدر پریان ست
بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از آفریدن انسان مِنْ نَارِ السَّمُوْمِ ○ از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق ازان آتش متکون میگردد ابن مسعود
فرموده که سموم دنیا جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان ازان آفریده شده وَاِذْ قَالَ و یاد کن آنرا که گفت رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ پروردگار تو مر
فرشتگان را که بجهت خلافت زمین اِنِّيْ خَالِقٌ من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک که کائن ست مِنْ حَمَاٍ مَسْنُوْنٍ ○
از لای مصور فَاِذَا سَوَّيْتُهٗ پس چون راست کنم صورت و هیئت او را وَنَفَخْتُ فِيْهِ و در آرم در وی مِنْ رُوْحِيْ از روحی که آفریدهٔ منست و بدان
زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس بیفتید مر او را سٰجِدِيْنَ ○ سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ ○ همه
ایشان تمام یکبار اِلَّآ اِبْلِيْسَ ط مگر ابلیس که از روی استکبار اَبٰٓى اَنْ يَكُوْنَ سر باز زد و سرکشی کرد از آنکه باشد مَعَ السّٰجِدِيْنَ ○ از سجده کنندگان
مر آدم علیه السلام را قَالَ يٰٓاِبْلِيْسُ گفت خدای که ای ابلیس مَا لَكَ چیست ترا و غرض تو چه بوده اَلَّا تَكُوْنَ در آنکه نباشی مَعَ السّٰجِدِيْنَ ○ با سجده کنندگان
قَالَ گفت ابلیس لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ نیستم من که سجده کنم لِبَشَرٍ خَلَقْتَهٗ مر آدمی را که آفریده او را مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک مِنْ حَمَاٍ مَسْنُوْنٍ ○
از لای سیاه بوی ناک یعنی او را از خسیس عناصر آفریدی که خاکست و مرا از اشرف آن که آتش ست پس روحانی لطیف چرا فرمان برد جسمانی کثیف را ابلیس نظر ظاهر
بر آدم داشت و از باطن او غافل بود صورتش را ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون ست نظم گنج عجبیست درین خانه که در کون نگنجد • آن
گنج خراب از پی این گنج نهانست • فی الجمله هر آنکس که درین خانه رهی یافت • سلطان زمین ست و سلیمان زمانست • قَالَ گفت خدای مر ابلیس را بعد از ابا
و امتناع او از سجدهٔ آدم علیه السلام که فَاخْرُجْ پس بیرون رو مِنْهَا از آسمان یا از بهشت یا از زمرهٔ ملائکه یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ ○
پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ و بدرستیکه بر توست دوری و راندگی اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ ○ تا روز جزا و در لباب
آورده که تا روز قیامت بر تو لعنت کنند و بعد ازان عذابی بتو رسد که لعنت فراموش کنی قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای پروردگار من فَاَنْظِرْنِيْٓ پس
مهلت ده مرا اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُوْنَ ○ تا روزی که بر انگیخته شوند مردم غرض ابلیس آن بود که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق سبحانه اجابت نکرد
قَالَ گفت فَاِنَّكَ پس بدرستیکه هستی تو مِنَ الْمُنْظَرِيْنَ ○ از مهلت دادگان اِلٰى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُوْمِ ○ تا روز وقتی معلوم یعنی زمان فنای
خلق بنفخهٔ اولی که نفخهٔ صعقه گویند چه قول جمهور آنست که نفخهٔ اولی نفخهٔ موت باشد و نفخهٔ ثانیه نفخهٔ احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود پس
ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه بر انگیخته شود قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من بِمَآ اَغْوَيْتَنِيْ سوگند میخورم باغوای تو مرا لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ
هر آینه بیارایم برای آدمیان گناه را فِي الْاَرْضِ در زمین دنیا که دار غرورست در مدارک آورده که ابلیس نوبت سوگند یاد کرد برای اغوای آدمیان یکی بصفت ذات

که تبعیت تو کنم لَاُغْوِيَنَّهُمْ • و کی بفعل کرده اند اغویتنی • و فقها فرق کرده اند میان هر دو و اهل عراق برانند که سوگند خوردن بصفات ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت
یمین ست و سوگند بصفات فعلی چون رحمت و سخط و امثال این یمین نیست و اصح آنست که ایمان مبنی بر عرف باشد هر چه بعرف مردمان آنرا سوگند گویند
یمین ست والا لا و برخی برانند که با در بما اغویتنی • بای سببیه است یعنی بسبب آنکه مرا گمراه کردی من بیارایم معاصی را در چشم مردمان وَلَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِيْنَ ○
و هر آینه ایشانرا بر گمراهی دارم اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ مگر بندگان تو از ایشان الْمُخْلَصِيْنَ ○ خالص شدگان از شوائب شرک جلی و خفی که مکر و فریب من بایشان نرسد
قَالَ گفت خدای هٰذَا این اخلاص در ایمان صِرَاطٌ راهیست که عَلَيَّ بر من رعایت آن مُسْتَقِيْمٌ ○ راست است یعنی کجی ندارد و بدو منزل
میرساند و گویند علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من اِنَّ عِبَادِيْ بدرستیکه بندگان من یعنی مخلصان لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ
سُلْطٰنٌ بر ایشان تسلطی و قوتی در اغوا و ضلال اِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مگر آنکس که متابعت تو کند مِنَ الْغٰوِيْنَ ○ از گمراهان که تو بر وی مسلط توانی شد
وَاِنَّ جَهَنَّمَ و بدرستیکه دوزخ لَمَوْعِدُهُمْ وعده گاه ایشانست یعنی متابعان تو اَجْمَعِيْنَ ○ همه ایشان لَهَا مر دوزخ را سَبْعَةُ اَبْوَابٍ
هفت درست لِكُلِّ بَابٍ مر هر دری را مِنْهُمْ از گمراهان جُزْءٌ مَّقْسُوْمٌ ○ بهره است قسمت کرده شده مراد از ابواب طبقاتست و هر طبقی قومی
مقرر و معین شده جهنم جای گنهگاران ست از اهل توحید لظی مقام ترسایان ست حطمه یهودانست سعیر ازان صابیان ست سقر مقر گبران ست جحیم محل مشرکان
هاویه که درک اسفل گویند نامزد منافقانست امام ابو منصور ماتریدی رح در تاویلات فرموده که مراد از ابواب طبقاتست و چون مومنان در دوزخ جاوید نیستند ایشانرا
طبقه مقرر نباشد پس طبقه اولی نامزد دهریه است دوم ازان ثنویه و مشرکان عرب سوم ازان براهمه که مطلق منکر رسالت اند چهارم ازان یهود پنجم ازان نصاری
ششم ازان مجوس هفتم ازان منافقان در بحر الحقائق آورده که دوزخ بعد و حرمان را هفت درست حرص و شره و حقد و حسد و غضب و شهوت و کبر و در ترجمه
کشف مذکورست که دوزخ را هفت در ازان ست که اعضای هفتگانه آدمی که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پای ست هفت در بدان کشوده
می شود و گناهی که لایق آن موضع ست و هر عضوی را ازان بابی مورد طریق گردانیده اند نظم هفت در در دوزخ اندر تن تو • ساخته نفس نشان در و در بند •
بین که در دست تست قفل امروز • در هر هفت محکم اندر بند • اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزکنندگان از پیروی ابلیس فِيْ جَنّٰتٍ وَّعُيُوْنٍ ○ در بوستانها
و چشمها اند یعنی در باغها که دران چشمها روان بود از شیر و خمر و غیر آن اُدْخُلُوْهَا گویند فرشتگان متقیان را که در آئید درین بوستانها بِسَلٰمٍ اٰمِنِيْنَ ○
مقرون بسلامت از همه آفتها یا بسلامی از خدا در حالتیکه ایمن باشند از زوال نعمت وَنَزَعْنَا و بیرون کنیم مَا فِيْ صُدُوْرِهِمْ آنچه در سینه های بهشتیان
باشد مِّنْ غِلٍّ از کینه که در دنیا با هم داشته باشند از حضرت مرتضی علی رض منقولست که گفت امید میدارم که من و طلحه و زبیر از ایشان باشیم و گویند صفت حسد
ازایشان نزع کنند تا بدرجات و مراتب یکدیگر رشک نبرند اِخْوَانًا در آیند در بهشت در حالتیکه همه برادران باشند مر یکدیگر را در مهربانی و دوستی
عَلٰى سُرُرٍ برادران نشسته بر تختها از زر و مکلل بجواهر مُّتَقٰبِلِيْنَ ○ روی بر یکدیگر آورده اند که بهشتیان قفای یکدیگر را نبینند چه هر جا که میروند روی
بدان جانب میکنند تختهای ایشان نیز میرود و میگردد پس در جمیع احوال روی یکدیگر می بینند لَا يَمَسُّهُمْ نمیرسد ایشانرا فِيْهَا در بهشت نَصَبٌ
رنجی و مشقتی چه آنسرای تنعم و رحمت ست وَّمَا هُمْ مِّنْهَا و نیستند ایشان از بهشت بِمُخْرَجِيْنَ ○ بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند
آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم از باب بنی شیبه بمسجد الحرام در آمد جمعی از صحابه رض را دید که میخندیدند فرمود که مالی اراکم تضحکون من بینید مرا که شما را خندان
می بینم صحابه ازین عتابی ازین سخن استشمام نمودند و آنحضرت صلعم در گذشت و هنوز بحجره نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل ع بمن آمد و پیغام آورد که چرا بندگان مرا
نا امید می سازی نَبِّئْ عِبَادِيْ خبر ده بندگان مرا اَنِّيْ اَنَا الْغَفُوْرُ بآنکه من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد الرَّحِيْمُ ○ بخشنده ام کسیکه
توبه کند وَاَنَّ عَذَابِيْ و آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف ست هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيْمُ ○ آن عذابیست دردناک محققان گفته اند در توبه صیغه

ع ۱۹

ذات بمغفرت ورحمت درین تعذیب وعقوبت ترجیح داده که لطف است تاکید صفت عقوبت گرچه جرم بی‌نهایت بود بیش است ∗ سبقت رحمتی اکنون بیش بیست ∗
عجب گر عذاب نماید ∗ برگنه پیشگان بخشاید ∗ وَنَبِّئْهُمْ وخبر ده بندگان مرا عَنْ ضَيْفِ إِبْرٰهِيمَ ۝ از مهمانان ابراهیم ع یعنی آن عده فرشته
یا هشت یا ده دوازده که بشارت ابراهیم ع وهلاک قوم لوط ع بوی نزول کردند إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ چون درآمدند بروی فَقَالُوا سَلٰمًا پس گفتند
سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم ع إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝ بدرستیکه ما از شما ترسانیم وجهت ترس آن بود که بی اذن وبی وقت آمده بودند
یا آنکه ما حضر وی نخورده بودند فرشتگان این سخن شنوده قَالُوا لَا تَوْجَلْ گفتند مترس إِنَّا نُبَشِّرُكَ بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم بِغُلٰمٍ به پسری
اسحاق نام عَلِيمٍ ۝ دانا یعنی وقتیکه ببلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي گفت آیا بشارت میدهید مرا عَلٰى أَنْ مَسَّنِيَ
الْكِبَرُ بعد از آنکه رسیده است مرا بزرگ سالی تعجب نموده از آنکه پیر بزرگ سال را پسر بچه وجه باشد یعنی باز جوان گردد یا بر همان پیری که هست [illegible]
وجود گیرد فَبِمَ پس بچه نوع وچگونه تُبَشِّرُونَ ۝ مژده میدهید مرا قَالُوا بَشَّرْنٰكَ گفتند مژده دادیم ترا بِالْحَقِّ براستی ودرستی بی‌شک وشبهه
فَلَا تَكُنْ پس مباش مِنَ الْقٰنِطِينَ ۝ از ناامیدان یعنی بدین مژده امیدوار باش که آنکه قادرست بر خلق بشر بی ابوین هر آینه تواناست
بر حصول ولد از پیر هرم وعجوزهٔ عاقره قَالَ گفت ابراهیم ع من ناامید نیستم از رحمت پروردگار وَمَنْ يَقْنَطُ وکیست که نومید شود مِنْ رَحْمَةِ
رَبِّهِ از بخشش پروردگار خود إِلَّا الضَّالُّونَ ۝ مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند وسعت رحمت وکمال علم وقدرت حق را ندانسته
وچون ابراهیم ع فرشتگان بسیار دید در تامل افتاد که آمدن این همه ملک بجهت یک بشارت حاجت نبوده ودرضمن آمدن ایشان مهمی دیگر خواهد بود
قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار شما أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ ای فرستادگان وکجا میروید قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا گفتند بدرستیکه
ما را فرستاده اند إِلٰى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ۝ بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط ع تا ایشان را هلاک کنیم إِلَّا آلَ لُوطٍ مگر آل لوط ع یعنی
خاندان او إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ بدرستیکه ما نجات دهندگانیم ایشان را أَجْمَعِينَ ۝ همه إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را قَدَّرْنَا
إِنَّهَا قضا کرده ایم ما آنرا که آن زن لَمِنَ الْغٰبِرِينَ ۝ از باز ماندگان باشد در شهرستانها برای عذاب اسناد ملائکه تقدیر را بخود با آنکه
فعل الله است از جهت قرب واختصاص تواند بود فَلَمَّا جَاءَ پس آنهنگام که آمدند آلَ لُوطٍ بخانوادهٔ لوط ع الْمُرْسَلُونَ ۝
فرشتگان فرستاده شده قَالَ گفت لوط ع إِنَّكُمْ بدرستیکه شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۝ گروهی بیگانگانید یعنی نمی‌شناسیم شما را قَالُوا بَلْ جِئْنٰكَ
گفتند با بیگانه نه ایم بلکه آمده ایم بتو بِمَا كَانُوا بآن چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل وعناد فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ در آن چیزی که شک میکردند یعنی
آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی وایشان در آن شک داشتند وَأَتَيْنٰكَ بِالْحَقِّ وآورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشان
که حق ست وَإِنَّا لَصٰدِقُونَ ۝ وبدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس بیرون بر ازین شهر اهل خود را بِقِطْعٍ مِنَ الَّيْلِ
در پارهٔ از شب که بگذرد وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وتو نیز برو از پس ایشان تا شتاب کنی ایشان را در رفتن وَلَا يَلْتَفِتْ وباید که باز پس ننگرد
مِنْكُمْ از شما أَحَدٌ یکی تا هول عذاب را نه بیند وَامْضُوا وبروید حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ۝ از آنجا که فرموده شده اید یعنی
بشام یا بمصر یا صعوه که شهرستان پنجم ست واهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَيْنَا وحکم کرده ایم یا وحی فرستادیم إِلَيْهِ بسوی او
ذٰلِكَ الْأَمْرَ آن کار را که تفسیرش اینست أَنَّ دَابِرَ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده وبرکنده است مُصْبِحِينَ ۝
در حالتیکه بصبح درآیند یعنی قوم تو در سحر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند در خبرست که چون زن لوط ع مهمانان نیکوروی را دید
خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ وآمدند اهل شهر سدوم در خانهٔ لوط ع يَسْتَبْشِرُونَ ۝ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان

طمع فساد داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط ع إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي بدرستیکه این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ ۝ پس مرا رسوا مکنید به فضیحت ایشان
وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای با ارتکاب فاحشه وَلَا تُخْزُونِ ۝ و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ گفتند آیا نه منع کردیم ترا
عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي گفت اینک اینها دختران منند یعنی
زنان قوم چه هر نبی مرامت خود را بمنزلهٔ پدرست یا بنات خود را بشما دهم بشرط اسلام إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ۝ اگر هستید شما کنندگان آن چیزی که من
میگویم لَعَمْرُكَ بزندگانی تو ای محمد إِنَّهُمْ بدرستیکه بودند قوم لوط ع لَفِي سَكْرَتِهِمْ که در گمراهی خود يَعْمَهُونَ ۝ سرگردان
میشدند یا از مستی غفلت گمراه میگشتند در تاویلات ماتریدی آورده که خدای هرچه خواهد از مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوق را نرسد که جز بخدای
سوگند خورد و در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که خدا نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر ص و بحیات هیچکس سوگند نخورد الا بحیات او
سلمی قدس سره فرموده که سوگند یاد کرد بحیات محمد ص زیرا که حیات او بحق بود و او برب طرب در قبضهٔ حق بود نظم چون نبی از هستی خود مهر یافت
فرق پاکش از لعمرک تاج یافت ✦ داشت از حق زندگی در بندگی ✦ شد لعمرک جلوهٔ آن زندگی ✦ آورده اند که لوط ع اهل خود را بیرون برد و جبرئیل ع وقت
صبح بود که بانگ برایشان زد فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرو گرفت ایشان را بانگ هائل مُشْرِقِينَ ۝ در حالتیکه داخل بودند در وقت شروق
شمس و بر داشت جبرئیل ع شهرهای ایشان را و نزدیک آسمان برده نگونسار ساخت فَجَعَلْنَا پس گردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا زبر آن شهرها زیر آن یعنی
زیر و زبر گردانیدیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان و گفته اند بر قومی از ایشان که غائب بودند از آن بلاد حِجَارَةً سنگی مِّن سِجِّيلٍ ۝
از گل محکم شده یا سنگی بر آن نوشته شده نام هر کس که نامزد او بوده إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در هلاک کردن قوم لوط ع لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست
برای عبرت لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ۝ مر صاحب فراستان را که بنظر نیک در نگرند و حقیقت اشیا از سمات آن بشناسند و این صفت مومنانست چنانچه در حدیث
آمده که ✦ اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله ✦ آورده اند که خواجهٔ بزرگ قطب الاخیار خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس سره در معرفت سخن میگفت
ناگاه جوانی در آمد بصورت زاهدان خرقه در بر و سجاده بر کتف در گوشه بنشست و بعد از زمانی برخاست و گفت حضرت رسالت پناه ص فرموده که
اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله ✦ سر این حدیث چیست خواجه قدس سره فرمودند که سر این حدیث آنست که زنار ببری و ایمان آری جوان گفت
نعوذ بالله منها که مرا زنار باشد خواجه بخادم اشارت فرمود و خادم خرقه از سر جوان بر کشید زناری پدید آمد جوان فی الحال زنار ببرید و ایمان آورد خواجه فرمود
که ای یاران بیائید تا به موافقت این نو عهد که زنار ظاهر ببرید ما نیز زنارهای باطن را قطع کنیم خروش از مجلسیان بر آمد و بر قدم خواجه افتاده تجدید توبه کردند
نظم توبه چه باشد پشیمان آمدن ✦ بر در حق نو مسلمان آمدن ✦ عام را توبه ز کار بد بود ✦ خاص را توبه ز دید خود بود ✦ وَإِنَّهَا و بدرستیکه شهرهای
موتفکه لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ۝ براهی دائم السلوک یعنی بر راهی است که قافلها میروند و آثار آن را می بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم
لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝ هر آینه نشانه است مر گرویدگان را بر قدرت ربانی وَإِن كَانَ و بدرستیکه بودند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ اصحاب ایکه یعنی
قوم شعیب ع لَظَالِمِينَ ۝ هر آینه ستمکاران بکفر ایکه درختان بسیار درهم گرفته را گویند و بلدهٔ ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود
ایکه میگفتند و شعیب ع با اهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نموده بصیحه هلاک شدند چنانچه در سورهٔ هود گذشت و اصحاب ایکه نیز
نافرمانی کردند فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سورهٔ شعرا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَإِنَّهُمَا و بدرستیکه
سدوم و ایکه یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ ۝ براهی روشن هویداست که مردم میگذرند و می بینند وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب نمودند أَصْحَابُ الْحِجْرِ
اهل دیار حجر یعنی ثمود الْمُرْسَلِينَ ۝ فرستادگان یعنی صالح ع را و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم ما ثمود را

وقف لازم
ع ۵ ۱۱

اٰیٰتِنَا آیتها یعنی کتاب ما که بر نبی ایشان منزل بوده و چون کتاب منزل بر صالح ع معلوم نیست اکثر مفسران آیات را بر معجزات حمل کرده اند و خروج ناقه
از سنگ معجزه است مشتمل بر بسیاری از غرائب چون بزرگی خلقت که هرگز شتری بعظمت او نبوده و زادن بعد از خروج و بسیاری شیر دادن که همه قوم ثمود را
کافی بوده و بر سر چاه آمدن آب در نوبت او و خوردن تمام آب در یک نوبت حاصل سخن آنکه این همه نشانها به ثمود دادیم فَکَانُوْا پس بودند
عَنْهَا از آن آیات مُعْرِضِیْنَ روی گردانندگان وَکَانُوْا یَنْحِتُوْنَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُیُوْتًا
خانها اٰمِنِیْنَ در حالتیکه ایمن بودند از انهدام آن و نقب زدن دزدان یا می پنداشتند که آن خانها حمایت خواهند کرد ایشان را از عذاب یا این خانه ایمن
خواهند بود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِیْنَ در حالتیکه در آیندگان بودند بصباح یعنی اول روز شنبه
بصیحه جبرئیل ع هلاک شدند چنانچه در سوره هود گذشت فَمَآ اَغْنٰی عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَّا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ آنچه بودند که کسب
میکردند از اموال و امتعه یا آنچه میکردند از بناهای بیوت وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمانها و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَآ و آنچه میان
ایشانست اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکمت بسبب ظهور حق یا برای بیان حق وَاِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَاٰتِیَةٌ هر آینه آینده است و در وی انتقام از
مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیْلَ پس درگذر در گذشتن نیکو یعنی عفو کن حق نفس خود را و در صدد مکافات خود مباش بعضی برآنند که
این حکم بآیه سیف منسوخ است اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلّٰقُ اوست آفریننده خلائق و اخلاق الْعَلِیْمُ و دانا باحوال خلق و در
اسباب نزول آمده که حضرت رسالت پناه صلعم در اذرعات هفت کاروان دید از بنی قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار آ
ورده بودند تیسیر آورده که هفت کاروان قریش در یک روز بمکه در آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیری بعضی از صحابه رض گفتند اگر این اموال در دست ما
بودی همه را در راه خدای انفاق میکردیم و صاحب تیسیر میگوید که در خاطر مبارک حضرت رسالت پناه صلعم خطور فرمود و بسیار دشواری نمود که مومنان گرسنه و
برهنه گذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیت آمد وَلَقَدْ اٰتَیْنٰکَ و بدرستیکه دادیم ترا سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِیْ هفت آیت از مثانی که
قرآن است و این هفت آیت بهتر از این هفت قافله مراد هفت آیت فاتحه است و گفته اند مراد هفت سوره است از اول قرآن که آنرا سبع طوال گویند یا حم
سبعه که عرائس قرآن اند و قرآن را مثانی گفت بجهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی شده یعنی تکرار یافته وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِیْمَ و دیگر دادیم ترا قرآن عظیم
که نزد ما قدر او بزرگ و ثواب قرائت او بسیار است و عطف قرآن بر سبع المثانی که فاتحه است یا سبع طوال یا حوامیم از قبیل عطف عام باشد بر خاص لَا تَمُدَّنَّ
مکش و باز مکن عَیْنَیْکَ هر دو چشم خود را اِلٰی مَا مَتَّعْنَا بِهٖ بسوی آن چیزیکه برخوردار گردانیدیم بِهٖ بآن چیزی اَزْوَاجًا صنفها را مِّنْهُمْ
از کفار یعنی از رغبت سوی نظر یعنی بانچه مشغول کفره را از یهود و نصاری و مجوس و جمعی اصنام داده ایم مایل مشو که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل
و بی اعتبار است بنسبت آنکه ترا از قرآن و بهشت و الهام از فضائل و کمالات رباعی پیش دریای قدر حرمت تو + نه محیط فلک حبابی نیست +
دارای آن سلطنت که در نظرت + ملک کونین در حسابی نیست + وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مخور عَلَیْهِمْ بر یاران خود به بینوائی و درویشی وَاخْفِضْ
جَنَاحَکَ و فرو گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِیْنَ مر مومنان را و رفق نمای با ایشان در کشف الاسرار گفته که خفض جناح کنایت
از خوشخوئی است و مقرر است که خلعت خلق عظیم جز بر بالای والای حضرت صلعم درست نیامده نظم ذات ترا وصف نکوخوئی است + خوبی تو سرمایه نیکوئی است +
روز ازل دوخته حکم قدیم + بر قد تو خلعت خلق عظیم + وَقُلْ و بگو اِنِّیْٓ اَنَا النَّذِیْرُ بدرستیکه من بیم کننده ام الْمُبِیْنُ ع
هویدا یعنی بیان و برهان بیم میکنم که خدای من گفته که اگر ایمان نیاورید بخدای عذابی بشما فرستم کَمَآ اَنْزَلْنَا مثل آن عذابیکه فرستادیم
عَلَی الْمُقْتَسِمِیْنَ بر بخش کنندگان اَلَّذِیْنَ جَعَلُوا الْقُرْاٰنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِیْنَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را بعضی

ربع

باز نمودند از سحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و در عین المعانی آورده که یکی میگفت سورهٔ بقره از آن من و دیگری نمل را میگرفت و دیگری عنکبوت الخ و تخصیص میداد و این همه از روی استهزا بوده و گویند مقتسمان دوازده تن بودند که ولید مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستادی تا با هر قافله از حاج که ملاقات کنند ایشان را از حضرت رسالت پناه صلعم تنفیر داده گویند ساحر و شاعر و کاهن ست و قرآن را بدان وصفها که گذشت ذکر کنند فَوَرَبِّكَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ○ که هر آینه همهٔ ایشان را سؤال خواهیم کرد عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ از آنچه بودند که عمل میکردند از تقسیم و تکذیب نقل ست که حضرت رسالت پناه صلعم بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میفرمودند تا سه سال بگذشت جبرئیل ع آمد و آیت آورد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه ترا فرموده اند از اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ و روی بگردان عَنِ الْمُشْرِكِينَ ○ از مشرکان و التفات مکن بدیشان آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار سید عالم صلعم بسیار کوشیدندی و هر جا که ویرا دیدندی بافسوس و استهزا پیش آمدندی روزی آنحضرت صلعم در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل ع که این پنج تن درآمدند و بدستور معهود سخنان گفته بطواف حرم محترم مشغول شدند جبرئیل ع گفت یا رسول الله صلعم مرا فرموده اند که شر ایشان را کفایت کنم پس اشارت کرد بساق ولید مغیره و بکف پای عاص بن وائل و به بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب و هر پنج ایشان را زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت و پیکانی در دامن او آویخت از روی عظمت و کبر سر زیر نکرد که از جامه باز کند آن پیکان ساق وی را مجروح ساخت و رگ شریانی از آن بریده گشت و بدوزخ رفت و خاری در کف پای عاص خلیده و پایش ورم کرد و بدان بمرد و از بینی حارث خون و قیح روان شد و جان بداد و اسود بن عبد یغوث روی خود را بخاک و خاشاک میزد تا هلاک گشت و چشم اسود بن مطلب نابینا شد از غضب سر بر زمین میزد تا جانش برآمد و این آیت نازل شد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ○ بدرستیکه ما کفایت کردیم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه می سازند و شریک میکنند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر باطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار و ببینند مکافات خود را وَلَقَدْ نَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ می شود سینهٔ تو بِمَا يَقُولُونَ ○ بآنچه کافران میگویند از شرکت خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی دشواری آید ترا گفتار کفار فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار تو یعنی بگوی ○ سبحان الله و بحمده ○ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ ○ و باش از نماز گذارندگان صاحب کشف الاسرار فرموده که ما از تنگدلی تو آگاهیم و از آنچه بتو می رسد از غصه بیگانگان خبرداریم تو بحضور دل نماز درآی که میدان مشاهده است و با مشاهدهٔ دوست باز بلا کشیدن آسان بود یکی از پیران طریقت گفته که در بازار بغداد دیدم که یکی را صد تازیانه زدند و آهی نکرد و از وی پرسیدم که ای جوانمرد چندین زخم خوردی و نه نالیدی گفت آری شیخا معذورم دار که معشوقم در برابر بود و میدید که مرا برای او میزنند از نظارهٔ وی بالم زخم شعور نداشتم

بیت

تو تیغ میزن و مگذار تا من بیدل ○ نظاره میکنم آن چهرهٔ نگارین را ○

وَاعْبُدْ رَبَّكَ و پرستش کن پروردگار خود را حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ○ تا وقتیکه بیاید بتو مرگ مراد از یقین موت به است چه موت هر مخلوقی متیقن باشد حاصل کلام آنکه تا وقتیکه زنده عبادت او را فرو مگذار و دست از پرستش او باز مدار ع۶

سورة النحل مكية وهي مائة وثمان وعشرون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک رسید فرمان خدای بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس طلب آن مکنید بشتاب وقت آید آورده اند که کفار تعجیل می نمودند در آنچه پیغمبر صلعم ایشان را بدان وعید میفرمود از قیام ساعت یا از عذاب این آیت آمد که آن نزدیک رسیده است تعجیل مکنید گفتند

انجه تعجیل میکنید از منع شود و ظریفان حق که باشتها باذن خدای خواهند امد حق سبحانه فرمود که سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای وَتَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝
و برترست از انچه ایشان انباز میگیرند یعنی بزرگترست از انکه اورا شریکی باشد که دفع مراد او کند یعنی منع عذاب تواند کرد یُنَزِّلُ الْمَلٰٓئِکَةَ فرو میفرستد
فرشتگان را بِالرُّوْحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات قلوبست یا ملائکه را بهمراهی میفرستد و گفته اند روح قومی اند از مقربان درگاه الوهیت در تبیان میگوید که
هیچ ملکی فرو دنیاید الا انکه روح با اوست و رقیب بر وی چنانچه بر آدمیان حفظه میباشند و بر هر تقدیر فرود آمدن ملائکه باشد مِنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدای عَلٰی
مَنْ یَّشَآءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهٖٓ از بندگان خود که مستحق نبوت او ثابت بود و زبان ملائکه منزل با انبیا کرم اَنْ اَنْذِرُوْٓا آنکه اعلام
کنید و بترسانید خلق را و آگاه سازید آنکه اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ آنکه نیست خدای مستحق عبادت اِلَّآ اَنَا مگر من آفریننده و روزی دهنده همه مخلوقات ام
فَاتَّقُوْنِ ۝ پس بترسید از من و جز مرا پرستش مکنید بیت مرا بندگی کن که مولا منم ❊ تو از بندگانی و مولا منم ❊ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
بیافرید آسمان و زمین را بِالْحَقِّ بدیگر بدست و راست یا بحکمت یا بحجت بیان حق تَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝ برترست خدای و بزرگتر از انچه انباز میگیرند
برای وی خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی که جمادی ست بی حس و فهم و هیولانی که صنع و شکل نپذیرد پس او را عقل و فهم داد
فَاِذَا هُوَ پس انگاه او خَصِیْمٌ مُّبِیْنٌ ۝ جدل کننده است آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود را بحجت ثابت سازد مراد ابی بن خلف ست
که استخوان کهنه و سست شده بحضرت پیغمبر آورد و گفت مَنْ یُّحْیِ الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیْمٌ ❊ حق سبحانه این آیت فرستاد که ما مواد اول جمادی بود و ما او را حس و نطق
دادیم اکنون با ما مجادله میکند چرا استدلال میکند از ابدا بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بر این نیز قدرت دارد وَالْاَنْعَامَ و چارپایان را که ضان و معز
خَلَقَهَا لَکُمْ بیافرید برای شما و گفته اند لکم متعلق بما بعد ست یعنی مر شمارا فِیْهَا دِفْءٌ در ایشان پوششی ست گرم کننده یعنی جامها از پشم
و موی که سرما را باز دارد وَّمَنَافِعُ و دیگر شما را در ایشان منفعتهاست از نتاج و شیر و کرایه و رکوب و تجارت و جز آن وَمِنْهَا تَاْکُلُوْنَ ۝
و از ایشان میخورید یعنی شیر و روغن و پنیر یا میخورید از ایشان انچه توان خورد چون لحم و شحم و اکل غیر انعام چون طیور و صید بر دیگر گوشتها
معتدبست وَلَکُمْ فِیْهَا و شمار هست دران چارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی یعنی درهای خانه شما در وقت ایستادن بدیشان
زینت می یابد حِیْنَ تُرِیْحُوْنَ هنگامیکه باز می آیند از چراگاه و آرامگاه خویش یعنی آخر روز وَحِیْنَ تَسْرَحُوْنَ ۝ و وقتیکه
بیرون می روند بمراعی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ اَثْقَالَکُمْ و برمیدارند بارهای گران یا ابدان شما را اِلٰی بَلَدٍ لَّمْ تَکُوْنُوْا بشهری که نباشید
بٰلِغِیْهِ رسنده بدان بارهای گران یا پیاده اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ مگر برنج و سختی که به بدن ای شما رسد اهل مکه را میگوید که باشتر تجارت خود
بهیچ شهری از شام و یمن نتوانید رفت مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه شمارا نعمت انعام انعام فرمود اِنَّ رَبَّکُمْ بتحقیق که آفریدگار شما لَرَءُوْفٌ
هر آینه مهربان ست نعمت و ادبی سابقه خدمت رَّحِیْمٌ ۝ بخشاینده است که آفریدن چارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَیْلَ و بیافرید اسپان را
وَالْبِغَالَ و استران را وَالْحَمِیْرَ و خران را لِتَرْکَبُوْهَا تا بر نشینید آنان را وَزِیْنَةً و تا آرایش کنید روزگار خود را بدان آرایش کردنی
وَیَخْلُقُ و بیافرید چنانچه اینها را آفرید مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ آنچه را که شما نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران آبی و گفته اند از نعیم بهشتی ست یا ملائکه
حافات و صافات یا مخلوقات ماورای کوه قاف در لباب آورده که سکوت از تفسیر انچه حق سبحانه تعالی میفرماید که لا تعلمون اولیست وَعَلَی اللّٰهِ
و بر خدایست یعنی او راست قَصْدُ السَّبِیْلِ بیان راه میانه یعنی راه راست که موصل ست بحق یا بروست اقامت طریق مستقیم و تعدیل آن بر سبیل وجوب بلکه
از روی فضل و رحمت یا مراد وست راه حق یعنی دین اسلام وَمِنْهَا و هست بعضی از ان راه که طلبان روند جَآئِرٌ کج و منحرف از مقصد یعنی ملل کفر و ترک یا هوا و بدع
وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای که راه نماید لَهَدٰىکُمْ اَجْمَعِیْنَ ۝ هر آینه راه نمودی شما را و توفیق رفیق ساختی تا همه بران بقصد السبیل رسیدندی

هُوَ الَّذِیٓ اَنْزَلَ اوست آنکه فرستاد مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان یا از سحاب یا از آسمان بر سحاب و از سحاب بر زمین آبی لَکُمْ مِّنْهُ شَرَابٌ شما را از و آشامیدنی وَّمِنْهُ شَجَرٌ و از ین باران باشد درخت مراد گیاهیست که از زمین بروید نباتی که آنرا ساق باشد فِیْهِ در آن نبات رستنه تُسِیْمُوْنَ ؁ میچرانید چهارپایان خود را یُنْبِتُ لَکُمْ میرویانیم ما و حفص بیا میخواند یعنی میرویاند خدای برای شما بِهِ الزَّرْعَ بآب باران کشت را مراد حبوب سبعه غاذیه است که زرعت میکنند وَالزَّیْتُوْنَ و درخت زیتون را وَالنَّخِیْلَ و خرما بنان را وَالْاَعْنَابَ و تاکها را وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ ط و بعضی از همه میوها که در دنیا ممکن باشد زیرا که همه میوها موجود نباشد الا در بهشت اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین رویانیدن حبوب و اشجار لَاٰیَةً هر آینه دلیلی روشن بر قدرت و حکمت آلهی لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ ؁ مر گروهی را که تفکر کنند و تامل کنند در آنکه دانه در زمین افتد و آب در و نفوذ کرده متعفن گردد و اعلای او منشق گشته ساقی از و در هوا انصاعد یابد و اسفل او شگافته بیخی از و در زمین مترسخ شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده میگردد تا وقتیکه از بار و انوار میوها بر وی پیدا آید هر میوه را شکلی و لونی و مزهٔ دیگر باشد و معلومست که اختلاف اشکال و الوان و طعوم نیست الا بفعل فاعل مختار تقدس و تعالی نظم

روضهٔ جان بخش جهان آفرید + باغچهٔ کون و مکان آفرید + کرد ز هر شاخ و گل و برگ و بار + جلوهٔ او نقش دگر آشکار +

وَسَخَّرَ لَکُمْ و رام گردانید برای انتفاع شما الَّیْلَ وَالنَّهَارَ لا شب و روز را یکی برای آسایش و دیگری برای آرایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط و آفتاب و ماهتاب را بجهت انضاج فواکه و ادراک زروع و معرفت حساب سنین و شهور وَالنُّجُوْمُ و ستارگان را برای شناختن راهها یعنی بدین همه شما را نفع میرساند در حالتیکه هستند مُسَخَّرٰتٌۢ بِاَمْرِهٖ ط رام شدگان بامر خدای که پروردگار همه هست اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درینها لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وجود صانع حکیم لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ؁ مر گروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات که خالی از خفای نیست در آیت اول که تفکر فرموده و درین دلالات که بغایت ظاهرست ذکر عقل کرد وَمَا ذَرَاَ لَکُمْ و دیگر رام گردانید آن چیزی را که آفریده است برای نفع شما فِی الْاَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی شما میسر ساخت نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و مناکح مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ ط در حالتیکه مختلف است هیآت و اشکال و اصناف آن اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه درین مخلوقات لَاٰیَةً هر آینه دلالتی و نشانه است بر وحدانیت حق لِّقَوْمٍ یَّذَّکَّرُوْنَ ؁ مر گروهی را که یاد کنند وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آنکه سَخَّرَ الْبَحْرَ مسخر گردانید دریا را بحیثیتی که شما متمکنید از انتفاع بدان یکی آنکه در وصید میکنید لِتَاْکُلُوْا تا بخورید مِنْهُ از و لَحْمًا طَرِیًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَّتَسْتَخْرِجُوْا و دیگر غوص مینمائید در و تا بیرون می آرید مِنْهُ از و حِلْیَةً تَلْبَسُوْنَهَا پیرایه که می پوشید یعنی استخراج میکنید انچه پیرایه از و میسازید چون لؤلؤ و مرجان و می پوشند آنرا زنان شما و چون تزئین نسا برای رجال باشد لبس حلیه را بدیشان نسبت داد وَتَرَی الْفُلْکَ و می بینی کشتیها را مَوَاخِرَ روندگان و شگافندهٔ آب فِیْهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوْا و دیگر تسخیر بحر مر شما را برای آنست که بجوئید بر کوب در کشتی مِنْ فَضْلِهٖ از سود او که سبب سعت رزق ست وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ ؁ و شاید که شما شکر گوئید خدا را برین نعمت تسخیر دریا و ترتیب کشتی چه این نعمتی عظیم ست که مهالک را اسباب منافع ساخته صاحب کشف الاسرار آورده که حق سبحانه از روی ظاهر در زمین دریاها آفریده چون قلزم و عمان و محیط و خزر و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن در نفس آدمی دریاها پدید کرده چون دریای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن نیز کشتیها تعیین نموده هر که در کشتی توکل نشیند از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که بکشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرح برسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی زهد نشیند از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و بحقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با خود آن در مهلکهٔ تفرقه اند و بیخودان در رتبهٔ جمع نظم

بجناب خودی قلم در کش + و در ره بیخودی علم برکش + تا بجاروب لا نروبی راه + کی رسی در حریم الی الله +

وَاَلْقٰی فِی الْاَرْضِ و بیافگند در زمین

وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ آن تَمِيدَ بِكُمْ تا میل کند بشما زمین یعنی متحرک و مضطرب نگردد و شما را نگرداند و در خبرست که چون حق سبحانه زمین را بیافرید بر روی آب متحرک و بیقرار بود ملائکه گفتند این بساط مقر هیچ کس نمیتواند بود حق تعالی بروی کوهها بیافرید تا قرار گرفت و در تیسیر آورده که چون زمین آفرید بغایت مضطرب و متحرک بود حق سبحانه فرشته که او را صاعد بائیل گویند بیافرید و بفرمود تا پای بر زمین نهاد و زمین بگرانی پای او بر جای قرار گرفت پس کوهها را میخ زمین ساخت تا بایستاد وَأَنْهَارًا و دیگر در زمین بیافرید جویها چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد هم در زمین راهها از هر موضعی بموضعی لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ○ تا باشد که شما راه یابید بمنازل و مقصود خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانهای راه برای روندگان از کوهها و پشتهها و غیر آن وَبِالنَّجْمِ و بستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و شعریین و سماک و جدی و مانند آن که در شب آن هُمْ يَهْتَدُونَ ○ ایشان یعنی قریش در خشکی و تری راه می یابند اگر چه اهتدا بنجوم مسافران را میسر است اما قریش مشهور بودند در رحلة الشتاء و الصيف بآنکه راه را بستاره از همه مردم بهتر می شناسند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا کسیکه می آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ مانند هیچ کسیکه نمی آفریند مراد آنها اند که ایشان بدون خدای می پرستیدند چون عیسی و عزیر علیهما السلام و ملائکه و اصنام یعنی خالق را بمخلوق هیچ مشابهتی نیست پس عاجزی را شریک قادر ساختن غایت عناد و نهایت جهلست أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ○ آیا پس یاد نمیکنید اینها را یعنی یاد کنید تا دریابید فساد اعتقاد خود را وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که شمارید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدای را که بشما ارزانی داشته لَا تُحْصُوهَا نتوانید شمردن آن را که چون از شمار نعمت عاجزید پس چگونه بشکر آن قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ بدرستیکه خدای هر آینه آمرزنده است که اگر در ادای شکر تقصیر کنید در گذراند رَحِيمٌ ○ مهربانست که بتقصیر شکر گزاری نعمت از شما باز نمیدارد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان دارید از عقائد وَمَا تُعْلِنُونَ ○ و آنچه آشکار کنید از اعمال وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه بالوهیت از آلهه یا ملائکه میخوانند کفار مکه می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی آفرینند چیزی را یعنی نمیتوانند آفرید و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ ○ و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود خود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نمی شایند أَمْوَاتٌ ایشان با وجود مخلوقیت مردگانند غَيْرُ أَحْيَاءٍ نه زندگان یعنی بسان جمادات نمیشنوند و نمی بینند و نمیگویند وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ○ که کی برانگیخته خواهند شد ایشان یا عبده ایشان پس چون وقت بعث خود و غیر خود را ندانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را و معبود باید که بحشر بندگان خود دانا بود و بر ایصال جزا بدیشان توانا و میاطی آورده که روز قیامت بتان را برانگیزند و ذوات ارواح تا از عبده خود تبرا کنند إِلَٰهُكُمْ خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه و یکتاست فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسانیکه نمی گروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ دلهای ایشان ناشناسنده است وحدانیت را و ناپذیرنده وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ○ و ایشان سرکشانند از متابعت پیغمبر یا گردن کشی میکنند از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می سازند از مکر و حیله برسول خدا صلعم وَمَا يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از حرب و مخاصمت با وی إِنَّهُ بدرستیکه خدا تعالی لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ○ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدای و تصدیق پیغمبر صلعم سرکشی کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند متکبران را یعنی اتباع و سفله را پرسند از رؤسا و شرفا که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاده رَبُّكُمْ پروردگار شما بر محمد این سخن بر سبیل استهزاء و تهکم است چه ایشان بنزول قرآن مقر نبودند اما چون کسی باستهزا پرسید که خدای چه فرستاده است قَالُوا گویند أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ○ آن فرستاده شده سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده آنچه او میخواند اساطیر الاولین است کفار بدین سخن قومی را گمراه ساختند

ع ۱۴

ع ۴

وحق تعالی فرموده که این عمل کردند لِيَحْمِلُوٓا تا بر دارند أَوْزَارَهُمْ بارگناهان خود را كَامِلَةً بتمام يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز قیامت وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ
و بر دارند بعضی نیز از گناهان آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه ساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ به بیدانشی یا بمقدار که حصه ضلال باشد یعنی هم عقوبت کفر خود
خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را گمراه کرده اند أَلَا سَآءَ بدانید که بد باریست مَا يَزِرُونَ آن باری که
ایشان میکشند قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستیکه مکر کرده اند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از اهل مکه بقصد و تکذیب انبیاء فَأَتَى اللّٰهُ پس بیامد
فرمان خدای بُنْيَانَهُمْ بآن بناها که برافراشته بودند یعنی امر خدایتعالی بخرابی ابنیه ایشان صادر شد مِّنَ الْقَوَاعِدِ از جهت اساس یا عمدی که
بناها بران موضوع بود فَخَرَّ پس مفتاد عَلَيْهِمُ السَّقْفُ برایشان سقف خانها مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان یعنی اول بام برایشان فرود آمد پس
دیوارها و این اشارتست بانهدام کلی و هلاک ایشان دران بعضی برانند که مراد ازین بنا صرح نمرود ست که ببابل ساخته بود و ارتفاع آن پنج هزار گز بود
و گویند دو فرسنگ طول و عرض داشت که ترصد امور آسمانی کند و بر خدای ابراهیم علیه السلام مطلع شده با وی مقابله نماید بعد اتمام صرح باد از مهب هیبت الهی وزید
و آن بنا را از بیخ و بنیاد برکند در تفسیر ثعلبی آمده که سر آن بنا در دریا افکند و باقی بر خانهای نمرودیان افتاد و آوازی مهیب از ان پدید آمد که زبان
قوم متبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر که تا نام داشته ببابل اینست محمد جریر طبری رح آورده که زبان همه مردم
در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها را اختلاف پدید آمد و هر قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کرد و هیچ یک زبان آن دیگرے
ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد پس حق سبحانه خبر میدهد که آن قوم پیش ازین مکر کردند یعنی نمرود و اتباع او ما بخرابی بناهاے
ایشان حکم کردیم وَأَتٰىهُمُ الْعَذَابُ و بیامد بدیشان عذاب مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ از انجا که ندانستند که خدایتعالی نمرود را ابتلا کرد انید
یعنی وقتیکه طمع نداشتند یا از مری که متوقع نبود و تبیان آورده که مراد ازین عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب فرموده که خداے
نمرود را ابتلا گردانید به پشه که در بینی او رفته در ام الدماغ جای گرفت و بزرگ شد و چهار صد سال در انجا ماند و در مدت پیوسته مطرقه بر سر وی میزدند
تا فی الجمله آرامی می یافت شیخ فریدالدین عطار رح در توحید منطق الطیر آورده نظم نیم پشه بر سر دشمن گماشت * در سر او چار صد سالش بداشت
چون دهد حکمش ضعیفے را مدد * سبلت خصم قوی را بر کند * ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يُخْزِيهِمْ رسوا گرداند ایشان را یا عذاب کند
باتش چنانچه در دنیا معذب گردانید بافتادن صرح و استیلای لشکر بعوضه وَيَقُولُ و گوید خداے دران روز أَيْنَ شُرَكَآءِيَ کجا اند انبازان من
یعنی آنها که گمان میبردند که شریکان منند الَّذِينَ كُنْتُمْ آنانکه بودید شما که از روی استهزا و ستیزه تُشَآقُّونَ خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان
فِيهِمْ در شان ایشان قَالَ الَّذِينَ گویند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا دانایان که خلق را بتوحید
حق خوانده اند گویند إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ بدرستیکه خواری و رسوائی درین روز وَالسُّوٓءَ و بدی یعنی عذاب عَلَى الْكٰفِرِينَ بر کافرانست
الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفّٰهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ فرا میگیرند فرشتگان ایشان را یعنی ارواح ایشان قبض کنند ظَالِمِيٓ أَنْفُسِهِمْ در حالتیکه ایشان
ستمکارانند بر نفسهاے خود بکفر و چون مرگ را معاینه دیدند فَأَلْقَوُا السَّلَمَ بیفگندند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق یا گردن نهادند
و گفتند مَا كُنَّا نَعْمَلُ نبودیم ما که عمل کنیم مِنْ سُوٓءٍ هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی شرک و معصیت را منکر شوند حق سبحانه فرماید بَلٰٓى آنیست چنین که شما
میگوئید یعنی کافر بودید و معصیت کردید إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خداے داناست بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدانچه بودید که عمل میکردید و بران شما را
جزا خواهند داد و جزای شما آنست که گویند فَادْخُلُوٓا پس در آئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهاے دوزخ یا بدرکاتی که آماده است برای شما خٰلِدِينَ
فِيهَا در حالتیکه جاویدان باشند دران فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس هر آئینه بد مقامیست و بد آرامگاهیست متکبران را جهنم آورده که اعیانے عرب

در موسم حج کسان خود را میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر صلعم تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه می پرسید که بر محمد صلعم چه چیز فرود می آید
میگفتند افسانهای گذشتگان چنانچه گذشت وَقِيلَ و چون گفتندی لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی مومنان مَاذَا أَنْزَلَ
رَبُّكُمْ چه چیز فرستاد پروردگار شما قَالُوا خَيْرًا گفتند فرستاد نیکوئی مراد قرآن ست که جامع جمیع خیرات ست و مستجمع جمیع حسنات و برکات و
نیکوهای دینی و دنیوی و خوبیهای صوری و معنوی ناشی ازو لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنانرا که نیکوئی کردند در اقوال و افعال یا گفتند کلمه • لا اله الا الله
محمد الرسول • فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای حَسَنَةٌ مکافات نیکو از عصمت خون و مال و فتح و حرمت و نصرت وَلَدَارُ الْآخِرَةِ هر آینه ثواب
ایشان در سرای دیگر خَيْرٌ بهترست ازین وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ○ و هر آینه نیکو سرایست مر پرهیزگاران را بهشت و گفته اند نیکو سرایست دنیا که در و تهیه
زاد آخرت می توان کرد و گفته • الدنیا مزرعة الآخرة • مؤید این قول ست بزرگان گفته اند • زرع یوم حصاد غدک **نظم** بکوش امروز تا تخمی بپاشی •
که فردا بر جوی قادر نباشی • گر اینجا کشت کردن را نورزی • دران خرمن به نیم ارزن نیرزی • جَنَّاتُ عَدْنٍ سرای متقیان بوستان اقامت ست
که روز قیامت يَدْخُلُونَهَا در آیند بدان که تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر منازل آن بوستان جویها لَهُمْ فِيهَا مر ایشان را
دران بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع مشتهیات و در جواب کسیکه گوید شاید هر بهشتی خواهد که بدرجات انبیا و منازل اولیا و مراتب شهدا
برسد آن گفته اند که در بهشت غبطه و حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدان چه دارند راضی اند كَذَٰلِكَ مثل این جزا يَجْزِي
اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ○ پاداش میدهد خدای متقیان را الَّذِينَ آنانکه تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بمیرانند ایشان را فرشتگان یا بر خدای طَيِّبِينَ
در حالتیکه پاک باشند از شوائب شرک و عصیان یا خوش وقت بآنکه مژده دهند فرشتگان ایشانرا و از روی تعظیم يَقُولُونَ گویند سَلَامٌ عَلَيْكُمُ
سلام خدای بر شما و شاید که سلام فرشتگان باشد برایشان و بعد از سلام گویند فردا که مبعوث شوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آیید در بهشت که
برای شما آماده است بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار می برند کافران یعنی
منتظر نیستند إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح أَوْ يَأْتِيَ یا بیاید أَمْرُ رَبِّكَ فرمان پروردگار تو
بعذاب استیصال ایشان كَذَٰلِكَ مانند شرک و تکذیب ایشان فَعَلَ الَّذِينَ کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان و بدان سبب بایشان رسید
آنچه رسید وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و برایشان ستم نکرد خدای بهلاک ایشان وَلَٰكِنْ كَانُوا و لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ○
بر نفسهای خود ستم میکردند فَأَصَابَهُمْ پس رسید ایشانرا بحکم عدل سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا جزای آن بدیها که کردند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا میکردند یعنی عذاب موعود وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا و گفتند آنانکه
شرک آوردند لَوْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ نمی پرستیدیم بجز خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا نه ما و نه پدران ما
وَلَا حَرَّمْنَا و حرام نمی کردیم مِنْ دُونِهِ بی حکم خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر آن مشرکان این سخن را از روی استهزا می گفتند
نه بخلوص عقیدت و صفای طویت حسین بن الفضل رح گفته که اگر کفار این سخن را از روی تعظیم و اجلال و معرفت الهی گفتندی حق سبحانه ایشان را بدان عیب
نکردی كَذَٰلِكَ مانند کردار اهل مکه فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام
فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ پس آیا هست بر فرستادگان یعنی نیست برایشان إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ○ مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده مر طریق حق را
وَلَقَدْ بَعَثْنَا و هر آینه ما فرستادیم فِي كُلِّ أُمَّةٍ در میان هر امتی و گروهی رَسُولًا پیغمبری چنانچه ترا بدین امت فرستادیم و فرمودیم همه را تا بقوم خود
گویند أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدای را وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ و بپرهیز کنید یا یکسو روید از پرستیدن طاغوت و آنچیزیست که بدون خدای پرستند

فَمِنْهُمْ پس ازین امم مَنْ هَدَى اللّٰهُ کسی بود که راه نمود خدای او را و توفیق ایمان داد وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ و از ایشان کسی بود که واجب شد
عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ ط بر وی گمراهی بسبب خذلان الٰهی فَسِيْرُوْا پس بروید ای مشرکان و سیر کنید فِي الْاَرْضِ در زمین فَانْظُرُوْا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید
که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ○ منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بر دیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر فکرت و عبرت در ان بنگرید تا بر شما واضح گردد که هر که آن کند
که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان شدند اِنْ تَحْرِصْ اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد عَلٰى هُدٰىهُمْ بر راه یافتن مشرکان فَاِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستیکه خدای لَا يَهْدِيْ راه نمی نماید مَنْ يُّضِلُّ آنرا که میخواهد گمراهی او وَمَا لَهُمْ و نیست مر گمراهان را مِنْ نّٰصِرِيْنَ ○ هیچکس از یاران که دفع عذاب کنند
از ایشان در تبیان آورده که یکی از مسلمان را بر کافری دینی داشت بتقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بلقای او امید وارم که
گفت تو امید میداری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر بایمان غلاظ شداد که در کیش او متقرر بود سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده
نشود آیت آمد وَاَقْسَمُوْا و سوگند خوردند بِاللّٰهِ بخدای جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لا سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند لَا يَبْعَثُ اللّٰهُ
نه برانگیزد خدای تعالی مَنْ يَّمُوْتُ ط آنرا که بمیرد بَلٰى ایجاب ست بعد از نفی یعنی برخواهد انگیخت ایشان را وعده کرده است خدای وَعْدًا وعده کردنی عَلَيْهِ
که بر وست وفا کردن بدان یعنی وعده لازم الوفا حَقًّا درست و راست وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ لا نمیدانند
لِيُبَيِّنَ حق تعالی برمی انگیزد ایشان را تا بیان کند لَهُمُ برای ایشان الَّذِيْ يَخْتَلِفُوْنَ آن چیزی را که اختلاف می کنند فِيْهِ در ان از امور
بعث و حشر وَلِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و برای آن تا بدانند آنانکه نگرویدند اَنَّهُمْ كَانُوْا آنرا که بودند كٰذِبِيْنَ ○ دروغ گویان در انکار
قیامت اِنَّمَا قَوْلُنَا جز این نیست که قول ما لِشَيْءٍ مر چیزی را اِذَآ اَرَدْنٰهُ چون خواهیم آفریدن او اَنْ نَّقُوْلَ آنست که گوییم لَهٗ مر آن چیز را
كُنْ که بباش فَيَكُوْنُ ○ ع پس بباشد ملخص سخن آنست که تکوین ما مر اشیا را متوقف بر ماده و مدد نیست پس کسیکه ابتدای بی سبق ماده قادر باشد بر ابدای

نصف ع ۵

چیزی هر آینه قدرت او از اعادهٔ آن شی با وجود ماده در نخواهد ماند نظم آنکه پیش از وجود جان بخشد + هم تواند که بعد از آن بخشد + چون در آورد از عدم
بوجود + چه عجب باز گر کند موجود + وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا و آنانکه بریدند از اوطان خود فِي اللّٰهِ در گذاردن حق خدای و برای رضای او مِنْ بَعْدِ مَا
ظُلِمُوْا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد آنها اند از صحابه رض که بجهت ستمگاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق سبحانه وعده فرمود که لَنُبَوِّئَنَّهُمْ
هر آینه جای دهیم ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرا حَسَنَةً ط شهری نیکو یعنی مدینه معظمه علی ساکنها الصلوة والسلام و گفته اند غنیمتی نیکو وَلَاَجْرُ
الْاٰخِرَةِ هر آینه مزد آخرت مر ایشان را اَكْبَرُ م بزرگتر ست از غنیمتی که در دنیا بدیشان رسد آورده اند که حضرت عمر فاروق اعظم رض هرگاه که یکی از

وقف لازم

مهاجران را عطا دادی گفتی بگیر خدای ترا درین برکت دهد + هذا ما وعدک الله فی الدنیا و ما ادخر لک فی الآخرة فهو افضل + لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ لا اگر باشند
کفار که بدانند آنکه خدای مهاجران را در هر دو سرا مزد میدهد هر آینه ایشان موافقت نمایند در ایمان و هجرت یا اگر مهاجران بدانند زیاده کنند در اجتهاد
و مصابرت الَّذِيْنَ صَبَرُوْا مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار وَعَلٰى رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود يَتَوَكَّلُوْنَ ○ توکل میکنند
و کار خود را بدان تفویض مینمایند آورده اند که قریش گفتند که خدای از ان بزرگتر ست که بشر را به پیغمبری فرستد بلکه فرشتگان را مبعوث گرداند تا خلق را بدعوت
کنند رد قول ایشان آیت آمد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما برسالت مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو اِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملک
نُّوْحِيْٓ اِلَيْهِمْ وحی فرستاده می شد و حفص بصیغهٔ متکلم میخواند یعنی وحی می فرستادیم بدیشان ملخص سخن آنست که سنت الٰهی بران جاری شده که بشر را
برسالت فرستد نه ملک فَسْئَلُوْٓا پس بپرسید اَهْلَ الذِّكْرِ اهل کتاب یعنی علمای ایشان را اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ○ لا اگر هستید شما که نمیدانید
تا بدانید که انبیای گذشته همه بشر بودند که مبعوث شده بامم و فرستاده گشته بِالْبَيِّنٰتِ بمعجزهای روشن وَالزُّبُرِ ط و بکتابهای نوشته

وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم إِلَيْكَ الذِّكْرَ بتو قرآن را که سبب یاد کردن خداوندست سبحانه وتعالی لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ تا روشن و هویدا کنی
برای مردمان مَا نُزِّلَ آنچه فرستاده شده است در ذکر إِلَيْهِمْ بسوی ایشان از اوامر و نواهی وَلَعَلَّهُمْ و تا شاید که ایشان يَتَفَكَّرُونَ ۝
تفکر کنند دران و دانند که این کلام مخلوق نیست أَفَأَمِنَ الَّذِينَ آیا ایمن شده اند آنانکه مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ کرده اند مکرهای بد یعنی برای اهلاک انبیا
حیلها انگیخته اند یا مراد جماعتی اند که بانبیاء مکر کرده اند میفرماید که آیا ایشان خود را ایمن میدانند و میدارند أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ آنکه فرو برد خدای
بِهِمُ الْأَرْضَ ایشان را در زمین چنانچه قارون را فرو برد أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا ایمن اند از آنکه بیاید بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ
لَا يَشْعُرُونَ ۝ از انجا که ندانند و امید ندارند چنانچه بقوم لوط ع آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا آنکه بگیرد شان فِي تَقَلُّبِهِمْ در گشتن ایشان یعنی
در رفتن و آمدن از شهری بشهری برای تجارت یا بوقت گردیدن ایشان در جامهٔ خواب از دستی بدستی فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ پس نیستند
ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ یا ایمن اند از آنکه بگیرد خدای ایشان را عَلَىٰ تَخَوُّفٍ بر ترس از اهلاک پیشینیان
یعنی ترسان شوند از عذاب قومیکه پیش از ایشان بوده اند و درمیان همان ترس عذاب بدیشان فرود آید فَإِنَّ رَبَّكُمْ پس بدرستیکه پروردگار شما
لَرَءُوفٌ هر آئینه مهربانست که بردباری میکند با بندگان رَحِيمٌ ۝ بخشاینده است که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند این
کافران إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ بسوی آنچه آفریده است خدای مِنْ شَيْءٍ از چیزی که او شخص ست يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ میگردد سایهای او عَنِ الْيَمِينِ
وَالشَّمَائِلِ از راست و چپ یعنی از هر جانب سُجَّدًا سجده کنندگان لِلَّهِ مر خدای را وَهُمْ دَاخِرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان خوارند یعنی خاضع
و متواضع در تفسیر زاهدی آورده که معنی سخن آنست که اگر کافران مرا سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان مرا خضوع و خشوع می کنند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
و مر خدای را سجده می کنند مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ و آنچه در زمین ست از جنبندگان وَالْمَلَائِكَةُ
و دیگر سجده میکنند ملائکه و تخصیص ایشان آنکه در علویات داخل اند جهت تعظیم ایشان ست یا بسبب طوعیت در سجده و مؤید این قول ست آنکه
میگوید وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته که سجده دو نوع است سجود عبادت که وضع جبهه
بر زمین از روی پرستش و آن سجدهٔ ذوی العقول ست و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجدهٔ غیر عقلاست درین آیت سجده باید کرد و این سجده
سوم ست از سجدهای قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجود عالم اعلی و ادنی خوانده که در مقام ذلت و خوف حق را سجده میکنند
پس باید که بنده درین دو محل بدین دو صفت موصوف گشته خود را در زمرهٔ ساجدان گنجایش دهد يَخَافُونَ رَبَّهُمْ می ترسند ملائکه از عذاب آفریدگار خود
که ناگاه فرستد مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان وَيَفْعَلُونَ و میکنند بطوع و رغبت مَا يُؤْمَرُونَ ۝ آنچه فرموده شده اند بآن از پرستش و ذکر
وَقَالَ اللَّهُ و گفت خدای لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ دو خدای را لفظ اثنین برای تاکیدست إِنَّمَا هُوَ جز این نیست که خدای
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ج معبودیست یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت ست زیرا که مرتبهٔ الوهیت شرکت بر نتابد چنانچه بادلهٔ واضحه ثابت گشته پس باید که خدای
واحد باشد من کل الوجوه متعلق نبود بهیچ شی از اشیا بلکه اشیا از وی ظاهر بود و او بی اشیا قائم باشد بیت از همه در صفات و ذات جدا ✦ لیس شیء
کمثله ابدا ✦ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ ۝ پس از من بترسید التفات از غیبت بتکلم ابلغ ست در ترهیب و تخویف وَلَهُ و مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمین ست یعنی مخلوق مملوک اوست وَلَهُ الدِّينُ و مر او راست طاعت وَاصِبًا ط لازم و واجب ست یا دین پسندیده
مر او راست باقی و ثابت یا او راست جزای دائم غیر منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا بدون خدای اگر از کسی دیگر تَتَّقُونَ ۝ میترسید
و حال آنکه ضار و نافع غیر او نیست وَمَا بِكُمْ و آنچه بشما رسیده است مِنْ نِعْمَةٍ از نعمتها چون صحت و غنا و خصب فَمِنَ اللَّهِ پس از خداست

سجده ۳

ع ۱۰

ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ پس چون برسد شما سختی چون مرض و فقر و قحط فَاِلَيْهِ تَجْئَرُوْنَ ۝ پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید
ثُمَّ اِذَا پس چون كَشَفَ الضُّرَّ بردارد آن سختی که ازان می نالید عَنْكُمْ از شما اِذَا فَرِيْقٌ مِّنْكُمْ همین گروهی از شما یعنی کفار بِرَبِّهِمْ
يُشْرِكُوْنَ ۝ بخداوند خود شرک آرند محققان برانند که شرک اینجا ملاحظهٔ اسباب است یعنی از مسبب غافل شده هر چیزی را از وصول عطا و دفع بلا سببی باز بندند
لِيَكْفُرُوْا تا کفران ورزند بِمَآ اٰتَيْنٰهُمْ ط بانچه ایشانرا دادیم از نعمت و کشف محنت فَتَمَتَّعُوْا وقف پس برخورید امر تهدید است یعنی ای کافران نعمت
دو سه روزی کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانید عاقبت کار خود را این سخت ترین وعیدست اهل کفران را
وَيَجْعَلُوْنَ و می کنند کافران یعنی مقرر می سازند لِمَا لَا يَعْلَمُوْنَ برای آنها که نمیدانند یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای انچه نمیدانند از
شفاعت اصنام تعیین می کنند بحجت ایشان نَصِيْبًا بهره مِّمَّا رَزَقْنٰهُمْ ط از انچه بدیشان داده ایم از کشتها و چارپایان چنانچه فرمود + وجعلوا لله
مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا + الاية و بیان این کلام در سورهٔ انعام گذشت تَاللّٰهِ لَتُسْـَٔلُنَّ سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت
عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُوْنَ ۝ ازان چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ برمی بافید که بتان خدایان ما اند و ما بنصیب زروع و انعام بدیشان تقرب میکنیم
وَيَجْعَلُوْنَ و میگویند و می سازند لِلّٰهِ الْبَنٰتِ مر خدای را دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن بنو ملیح آن بود که حق تعالی
با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند سُبْحٰنَهٗ لا پاک است خدای از قول ایشان که خدای دختران دارد وَلَهُمْ مَّا يَشْتَهُوْنَ ۝ و مر ایشان راست
انچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران وَاِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود اَحَدُهُمْ یکی از ایشان بِالْاُنْثٰى بولادت دختر یعنی چون کسی از کافران
خبر دهند که ترا دختری متولد شده ظَلَّ وَجْهُهٗ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه از غم و اندوه و شرمندگی در میان قوم وَّهُوَ كَظِيْمٌ ج و او پر باشد
از خشم بر زن خود که چرا دختر زادی يَتَوَارٰى پنهان شود و خود را بپوشد مِنَ الْقَوْمِ از گروه آشنایان و خویشان مِنْ سُوْٓءِ از بدی و ناخوشی
مَا بُشِّرَ بِهٖ ط انچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که مرا دختری براد و در فکر افتد که اَيُمْسِكُهٗ آیا نگاه دارد آن مولود را عَلٰى هُوْنٍ
بر خواری و ذلت اَمْ يَدُسُّهٗ یا بپوشد او را فِى التُّرَابِ ط در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم و بنو نضیر میکردند اَلَا سَآءَ بدانید که بدست
مَا يَحْكُمُوْنَ ۝ انچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و حرمت ندارد بخدای نسبت میدهند لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ مر آنانرا که نمیگروند
بِالْاٰخِرَةِ بسرای عقبی مَثَلُ السَّوْءِ ج صفت بدست یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات و زنده در خاک کردن ایشان وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ
الْاَعْلٰى ط و مر خدای راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق و وجود شامل و تقدس از صاحبه و ولد وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غالبست قادر بر هلاک کفار
الْحَكِيْمُ ع حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ النَّاسَ و اگر بگیرد خدای مر مردمان را یعنی کافران را بِظُلْمِهِمْ بستم ع ۱۰
یعنی بکفر ایشان مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا نگذارد بر روی زمین مِنْ دَآبَّةٍ هیچ جنبنده بشومی کفر وَّلٰكِنْ يُّؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس دارد ایشانرا و مهلت دهد
اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى ج تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید اَجَلُهُمْ وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا مرگ
لَا يَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً باز پس نیایند ساعتی ازان وَّلَا يَسْتَقْدِمُوْنَ ۝ و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بمیرند و معذب شوند همان لحظه که وقت رسیده
وَيَجْعَلُوْنَ و حکم میکنند لِلّٰهِ مر خدای را یعنی برای او مَا يَكْرَهُوْنَ انچه نمی خواهند برای خود یعنی دختران یا شرکت در مهتری و سرداری وَتَصِفُ و با وجود این میگوید
اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ زبانهای ایشان دروغ را یعنی میگویند اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى ط آنکه ایشانراست بهشت یا پاداش نیکو کافران میگفتند که اگر رجوع ما
با خدا باشد ما را نزدیک او مرتبهٔ نیکو خواهد بود + ان لي عنده للحسنى + حق سبحانه میفرماید که دروغ میگویند لَا جَرَمَ حقا چنین است که فردای قیامت اَنَّ لَهُمُ النَّارَ
بدرستیکه باشد ایشانرا آتش دوزخ وَاَنَّهُمْ مُّفْرَطُوْنَ ۝ و بتحقیق که ایشان متروکان و مهجوران باشند در آتش و بی اعتباران و بعد از مذمت مشرکان و آل کار ایشان

بجهت تسلیهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم میفرماید تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا بخدای که بتحقیق فرستادیم پیغمبران را اِلٰی اُمَمٍ بسوی امتان که بودند مِّنْ قَبْلِكَ
پیش از تو فَزَیَّنَ پس بیاراست لَهُمُ الشَّیْطٰنُ برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان را تا تکذیب انبیا کردند فَهُوَ پس شیطان
وَلِیُّهُمُ الْیَوْمَ دوست ایشان ست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند و بهمان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت را تا تکذیب تو میکنند
وَلَهُمْ و مر ایشان راست یعنی ابلیس و ایشان را فردا عَذَابٌ اَلِیْمٌ ○ عذابی دردناک وَمَآ اَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را اِلَّا
لِتُبَیِّنَ لَهُمُ مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی برای مردمان الَّذِی اخْتَلَفُوْا آن چیزی را که اختلاف کردند فِیْهِ در آن از امر توحید
و احوال معاد وَهُدًی و منزل نساختیم کتاب را الا برای راه نمودن وَّرَحْمَةً و برای رحمت لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ○ مر گروهی را که بگروند وَاللّٰهُ
اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ و خدای فرو فرستاده از آسمان یا از ابر مَآءً آبی فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید بآن آب زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا
بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را بباران بعد از پژمردگی آن و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن را که سبب حیات مومنانست پس زنده گردانید بدو دلهای مرده را
اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَاٰیَةً هر آینه نشانه ایست آشکارا لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ○ مر گروهی را که بشنوند قرآن را بگوش تدبر و استماع کنند

ع۵

بسمع انصاف وَاِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه مر شماراست فِی الْاَنْعَامِ در وجود چهارپایان لَعِبْرَةً دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم نُسْقِیْكُمْ می آشامانیم
شما را مِّمَّا فِیْ بُطُوْنِهٖ بعضی از آنچه در شکمهای ذوات الالبانست از جنس نعم مِنْۢ بَیْنِ فَرْثٍ وَّدَمٍ از میان سرگین و خون لَّبَنًا شیری
خَالِصًا پاک از لون دم و رایحهٔ فرث سَآئِغًا گوارنده و خوش آینده لِّلشّٰرِبِیْنَ ○ مر آشامندگان را ابن عباس رض فرموده که چون بهیمه علفی
بخورد و در شکم او پخته گردد سه طبقه در وی پیدا می شود اسفل آن فرث ست و اوسط آن لبن و اعلای آن دم پس خون در عروق جاری میگردد و شیر بپستان
میرود و فرث از مقر خود بیرون می آید صاحب انوار فرموده که مراد ابن عباس رض آنست که اوسط او ماده لبن ست و اعلای آن ماده دم زیرا که لبن و دم در کرش
متکون نمیشوند بلکه خلاصهٔ اشیای ماکول را بعضی از هضم یافته اند جگر جذب میکند و ثقل آنرا که فرث ست میگذارد و آن کیلوس را در شکنبه هضمی تمام میدهد تا اخلاط اربعه
حادث میگردد و بخش میکند آنها را بر اعضا بحکمتیکه قادر حکیم در وی ودیعت نهاده پس اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید از جهت استیلای
رطوبت و برودت بر امزجهٔ اناث و آن خلط زائد برای جنین برحم میرود و چون متولد شد آن زائد یا بعضی از وی به پستان میریزد و بجهت آنکه گوشت
پستان غددی سفید ست آن خلط بمجاورت آن سفید میگردد و آنرا شیر میگویند و در تکون شیر از ماکولات بعضی حیوانات که خار و خاشاک یا علف سبز ست
و خروج آن بدان صفا و لطافت از میان گوشت و خون آیتی لائح و علامتی واضح ست بر حکمت الهی و قدرت پادشاهی شعر از خون سرخ شیر سفید
آورد بیرون + وز خارهای خشک گل تر کند پدید + و در قوت القلوب فرموده که تمامی نعمت بخلوص لبن ست یعنی اگر در وی یکی از وصفین که فرث و دم باشد
نعمت تمام نبود و طبع او را قبول نکند همچنین معامله بندگان با حق باید که خالص بود اگر بشوب فرث ریا و دم هوا آمیخته گردد از خلوص دور و از نظر قبول مهجور خواهد بود
زیرا که ریا در عمل شرک خفیست و صفای عمل بسبب شوب هوا منتفی و در ریا نظر بر مردم ست و در هوا بر غرض خود و بهر وجه عمل خالی از آلودگی نیست نظم
طاعت آلوده نیاید بکار + مشک جگر سوده نیاید بکار + هر چه نه از آلودگی افتاد پاک + پیش نظرها نبود تابناک + وَمِنْ ثَمَرٰتِ النَّخِیْلِ وَالْاَعْنَابِ
و مر شماراست از میوه های خرمابنان و تاکهای انگور تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ آنچه میگیرید از و سَكَرًا مست کننده این آیت قبل از تحریم خمر نازل شده یا مراد نبیذ
ست که از خرما و مویز می گیرند و از مفسران ابو عبیده رح فرموده که سکر سرکه را گویند بلغت حبشه یعنی سرکه میگیرید وَّرِزْقًا حَسَنًا ط و روزی نیکو
چون خرما و مویز و دوشاب اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین میوه ها تر و خشک و فوائد ایشان لَاٰیَةً هر آینه دلیلی روشن ست بر توانائی باری تعالی
لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند وَاَوْحٰی رَبُّكَ و الهام فرستاد پروردگار تو اِلَی النَّحْلِ بسوی زنبوران عسل

یعنی در دل ایشان افگند اَنِ اتَّخِذِیْ آنکه فرا گیرید مِنَ الْجِبَالِ از شگاف کوهها بُیُوْتًا خانهای مسدس متساوی آراسته بحسن صنعت و صحت قسمت وَّمِنَ الشَّجَرِ و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در کوه و شجر جای کنید و قتیکه مالکی و صاحبی نداشته باشد وَمِمَّا یَعْرِشُوْنَ۝ و خانه گیرید از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان شما چون بنا کنند و غیر آن ثُمَّ كُلِیْ پس بخورید مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰتِ از هر میوه که خواهید تلخ یا شیرین مراد انوار و ازهار ست فَاسْلُكِیْ سُبُلَ رَبِّكِ پس بروید براههای پروردگار شما یعنی طریقی را که الهام داده است در عمل عسل ذُلُلًا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مراد او را چون زنبوران امر الهی را کار بسته از شکوفها و گلها بخورند در درون ایشان متحلل گردد بشیرهٔ شیرین و آنرا تی کنند برای ذخیرهٔ زمستان و اینست که حق سبحانه میگوید یَخْرُجُ بیرون می آید مِنْۢ بُطُوْنِهَا از شکمهای ایشان یعنی تی ایشان شَرَابٌ آشامیدنی یعنی عسل مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهٗ خلاف یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوان ست و زرد که از ان میانه سالست و سرخ که از ان پیرست و سیاه و سبز نادر باشد و گفته اند اختلاف الوان عسل بحسب اختلاف فصول ست فِیْهِ در ان شراب شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ شفاست مردمان را یا بنفسه و چنانچه در امراض بلغمی یا مختلط با غیر خود چنانچه در سائر امراض چه اندک معجونی باشد که عسل جزوی از وی نبوده باشد قتاده رض فرمود که مردی بملازمت حضرت رسالت پناه آمد گفت یا رسول الله برادر من مینالد از درد شکم خود حضرت فرمود اسقه العسل ＋ برفت و باز آمد که عسل دادمش و سود نداشت و دیگر باره امر بدان فرمود همان حکایت اول دست داد در نوبت سوم یا چهارم فرمود که ＋ اذهب و اسقه العسل فقد صدق الله و کذب بطن اخیک ＋ و درین نوبت بدان شربت شفای کلی یافت و گویند ضمیر فیه راجع بقرآن ست که در و شفای دلهاست چنانچه در جای دیگر فرموده ＋ و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا ＋ و از ابن مسعود رض منقول ست که ＋ علیکم بالشفائین القرآن و العسل ＋ آری عسل شفای آلام ظاهرست و قرآن دوای اسقام باطن آن یکی امراض قالب را زائل گرداند و این دیگر بیماریهای قلب را علاج کند و حقیقت آنست هر دردی که روی نماید صوری و معنوی دوای آن از قرآن ست و هر مرضی که باشد قلبی و قالبی تلاوت قرآن مرآنرا شفای عاجل کامل ست بیت رنج گر بسیار شد کی غم خورم ＋ چون شفای جان بیمارم تویی ＋ اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر نحل عسل لَاٰیَةً هر آینه حجتی باشد روشن بر قدرت ربانی لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ۝ مرگروهی را که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنائع دقیقه و امور رقیقه و هر آینه اینها و جود نگیرد الا از الهام توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف و دیعت نهد انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند امانتی که میوهٔ تلخ خورند و عسل شیرین باز دهند ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند طاعتی که هرگز فرمان یعسوب را که پادشاه نحل ست خلاف نکنند تمکینی که در سنگها بروند و باز بادطن خود رجوع نمایند طهارتی که هرگز بر قاذورات ننشینند و از ان نخورند صناعتی که اگر همه بانیان عالم جمع شوند همچون خانهای مسدس ایشان نتوانند ساخت پس همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل شود از تفکر در احوال ایشان شفای مرض باطن که جهل ست دست دهد نظم فکر دل را نیک تا تمکین کند ＋ کام جان را چون عسل شیرین کند ＋ شربت فکر ار بکام جان رسد ＋ چاشنی آن بماند تا ابد ＋ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ و خدای بیافرید شما را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ یَتَوَفّٰىكُمْ پس میراند و دیگر بار شما را بعدم باز برد وَمِنْكُمْ و از شما مَّنْ یُّرَدُّ کس هست که رد کرده شود اِلٰۤى اَرْذَلِ الْعُمُرِ بسوی خوارترین زندگانی یعنی سن پیری خرافت که هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود ست لِكَیْ لَا یَعْلَمَ تا نداند آن پیر خرف بَعْدَ عِلْمٍ بعد از دانستن شَیْئًا چیزی را یعنی بحال طفولیت باز رود در نسیان و دمیاطی فرموده که مراد کفار اند چه مسلمانان را زیاده نکند طول عمر الا کرامت و عقل اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌ داناست و جهل بر دانائی او طاری نشود قَدِیْرٌ۝ تواناست و عجز بر توانائی او راه نیابد وَاللّٰهُ فَضَّلَ و خدای افزونی داد بَعْضَكُمْ برخی را از شما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فِی الرِّزْقِ در روزی یعنی در مال تا یکی توانگر شد و یکی درویش یکی مهتری یافت و دیگری چاکری فَمَا الَّذِیْنَ فُضِّلُوْا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتری یافته و توانگر گشته و مالک رقاب جمعی از موالی شده اند نیستند بِرَآدِّیْ رِزْقِهِمْ باز گردانندهٔ مال خود را یعنی دهنده و بخشش کننده عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان آن کسان را یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر مالکان مملوکان را در اموال خود

شریک سازند فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس شوند ولات و موالی در مال داری یکسان در تیسیر فرموده که خطاب با مشرکان عرب ست که در تلبیه میگفتند لبیک
لا شریک لک الا شریک هو لک + حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمیکنید که بندگان شما در مال شما شریک شما باشند پس چگونه روا میدارید که بتان شریک من باشند
در الوهیت أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ آیا بنعمت خدای يَجْحَدُونَ ○ انکار میکنید و حفص بصیغه غیبت میخواند یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که
منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای بیافرید لَكُمْ برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا
زنان که با ایشان آرام میگیرید وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید برای شما مِنْ أَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و دختران یا اولاد اولاد یا دامادان
یا فرزندان زنان که از شوهران دیگر دارند وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها و لذیذها أَفَبِالْبَاطِلِ آیا به بیهوده يُؤْمِنُونَ میگروند
این مشرکان وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ○ ایشان نمیگروند باطل عقیده است که به بتان دارند از تحقیق اعانت و شفاعت و نعمت
پرستش حق ست بیگانگی یا باطل آن چیز نیست که حرام کردند از بحیره و سائبه و نعمت آنچه خدای بر ایشان حلال گردانیده و گفته اند که باطل شیطان ست و ایشان
بدو می گروند و نعمت حضرت رسالت پناه ست صلعم و بدو نمیگروند وَيَعْبُدُونَ و می پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بدون خدای مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ آن چیزی را
که مالک نیست یعنی توانائی ندارد برای ایشان رِزْقًا روزی دادن مِنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها یعنی باران وَالْأَرْضِ و از زمین یعنی نباتات و تخصیص چیزی
آنست که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن شَيْئًا چیزی را پرستندگان خود از مطر و نبات وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ○
و هرگز نمی توانند که روزی دهند و مقرر ست که پرستش اینها خلاف عقل بود زیرا که عبادت شکر نعمت ست و هیچ نعمتی عظیم تر از آفریدن و روزی دادن
نیست و این دو صفت خدای را ثابت ست نه اصنام را فَلَا تَضْرِبُوا پس مزنید یعنی مسازید لِلَّهِ الْأَمْثَالَ و برای خدا مثلها بران وجه که قیاس
کنند بتان را برو و شرکت دهید با او مصرع من لا له المثل لا تضرب له المثل + إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ ○ و شما نمیدانید و اگر دانید بر این اشراک جرأت نکنید یا شما برای او مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه
دو مثل پیدا کرده برای خود و معبودان باطل ایشان اول فرمود ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا بزد خدای یعنی پیدا کرد مثلی و آن کدام ست عَبْدًا مَمْلُوكًا
بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که او لَا يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَنْ رَزَقْنَاهُ و آن که روزی دادیم او را
مِنَّا از نزدیک ما رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در و تصرف تواند کرد فَهُوَ پس این مرزوق يُنْفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی
سِرًّا وَجَهْرًا پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که میخواهند خرج میکنند و از کسی نمی ترسد هَلْ يَسْتَوُونَ آیا برابر اند یعنی مساوی نباشند بندگان
بی اختیار با خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که اعجز مخلوقاتند شریک قادر علی الاطلاق چگونه
توانند بود + منظم + راه تو بنور لایزالی + از شرک و شریک هر دو خالی + آن بنده که عاجز ست و محتاج + کی راه برد بصاحب تاج + بالا تر از رب الارباب + صاحب
کشف المحجوب آورده که روزی بخدمت شیخ ابوالعباس شقانی رح در آمدم و ویرا دیدم که این آیت میخواند و میگریست و نعره میزد پنداشتم که از دنیا نحواهد رفت
گفتم ای شیخ این چه حالت ست فرمود که یازده سال میگذرد که ورد من اینجا رسیده است و ازینجا نمیتوانم گذشت آری حدوث در قدم نتواند رسید و ممکن از کنه
واجب خبر نتواند داد و نسبت نیست با هست چون نه پهلو + قطره با بحر چون کند دعوی + و گفته اند این ضرب المثل برای مومن موفق ست و کافر مخذول و
مراد از مومن ابوبکر صدیق رض ست و از کافر ابوجهل یعنی الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ثنا و ستایش مر خدایرا که مولای تمام نعمتهاست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر
مشرکان یعنی همه ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند و نعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر بیان می کند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و آورد خدای
مثلی رَجُلَيْنِ دو مرد که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی از ایشان گنگ ست و بشبهه گنگ مادرزاد که باشد نشنود و نگوید لَا يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىٰ شَيْءٍ

بر فهم هیچ چیز از سخن و تدبیر وَّهُوَ كَلٌّ و با این همه گران ست عَلٰى مَوْلٰىهُ لا بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی او بر رعایت حال او در ماند اَيْنَمَا يُوَجِّهْهُّ
هر جا که فرستد او را متوجه گرداند ش مهمی لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ ط باز نیاید به نیکوئی یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند نه از ما فی الضمیر خبر تواند داد و نه جوابیکه
گویند در تواند یافت هَلْ يَسْتَوِيْ هُوَ لا آیا برابر باشد این ابکم وَمَنْ يَّأْمُرُ و کسیکه میفرماید بِالْعَدْلِ لا براستی یعنی سخن گوئی باشد با کفایت
تمام و رشدی کامل و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتی ست جامع جمیع فضائل و مکارم وَهُوَ و او در نفس خود عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝
بر راهیست راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه نماید زود بمقصد و مقصود برسد پس چنانچه ابکم بیحاصل مساوی این کامل فاضل
نیست پس بتان بی اعتبار را نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و گفته اند این مثل نیز برای مومن و کافرست مومن حمزه بن عبد المطلب رض
و کافر ابی بن خلف یا مومن عثمان ذی النورین ست رض و کافر اسید ابن ابی العیص که مولای او بود ذی النورین او را باسلام دلالت می کرد و اسید
وی را از انفاق فی سبیل الله منع می کرد آورده اند که کفار قریش از روی استهزا استعجال وقوع قیامت میکردند آیت آمد وَلِلّٰهِ و مر خدایراست غَيْبُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط دانستن نهانی آسمان و زمین یعنی او داند و بس آنچه پوشیده است از ان و شما را محسوس نمیشود یا مراد مطر و نبات ست وَمَآ
اَمْرُ السَّاعَةِ و نیست کار قیامت یعنی قیام آن روز یا احیای موتی در سرعت و سهولت اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم یعنی گشتن وی از اعلای حد
باسفل آن و باصطلاح آنرا چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای امر قیامت را یا زنده ساختن اموات را در ان روز آسان ترست از آنکه شما دیده بر هم زنید
اَوْ هُوَ بلکه آن اَقْرَبُ ط نزدیک ترست چه لمح بصر دو فعلست وضع جفن و رفع آن و ایقای قیامت یا احیای موتی یک فعلست پس ممکن ست وقوع
آن در نصف زمان این حرکت اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيْرٌ ۝ تواناست یعنی تواند احیای خلائق
دفعةً چنانچه قادرست بر احیای ایشان بر سبیل تدریج پس از ابتدای ظهور ایشان خبر داد تا از مبدأ بر معاد استدلال کنند و فرمود که وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ
و خدای بیرون آورد شما را مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِكُمْ از شکمهای مادران شما لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا لا نمیدانستید هیچ چیز را از جذب
منافع بخود و دفع مکاره از خود وَّجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ و داد مر شما را گوش وَالْاَبْصَارَ و چشمها وَالْاَفْئِدَةَ لا و دلها یعنی ادوات دانش
بشما داد تا جزئیات اشیا را بمشاعر دریابید بدانها مشارکاتی و مباینتی که میان ایشان باشد بسبب تکرار حواس تعقل کنید تا علوم بدیهی شما را حاصل آید
و نظر در ان اکتساب علوم نظری دست دهد پس ادوات استفاده و استفاضه از کلام و کتاب که تعلق آن باسماع و ابصارست بشما ارزانی داشت و
سلاطین قلوب را که میزان مستفادات شما اند بر مسند تعقل متمکن ساخت لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ۝ شاید که شما شکر گوئید بدین نعمتها اَلَمْ يَرَوْا آیا نمی نگرند
آدمیان براه استدلال بر قدرت الهی اِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان تا ببینند ایشان را مُسَخَّرٰتٍ رام شدگان برای پریدن فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ ط در هوا میان
ارض و سما مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در ان هوا اِلَّا اللّٰهُ ط مگر خدای و اگر نه ثقل جسد ایشان مقتضی سقوط است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر طیر برای
طیران لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝ برای گروهی که بگروند یعنی مومنان منتفع اند بدانچه تفکر می کنند در آنکه حق سبحانه مرغان را بر وضعی
آفریده که طیران می توانند نمود و هوا را بر نمطی مخلوق ساخته که پریدن ایشان در ان ممکن ست و ایشان را نگاه می دارد در هوا بر خلاف طبع ایشان پس بال
این تفکرات در هوای معرفت پرواز نموده خود را بآشیان کرامت نشان تفکر ساخته عبادت ستین سنته میرساند بیت فکر از ین خانه فرازت کشد +
سوی سراپرده رازت کشد + وَاللّٰهُ و خدای جَعَلَ ساخت لَكُمْ برای شما مِّنْ بُيُوْتِكُمْ از خانهای شما که مبنی از سنگ و خشت و چوب
باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در ان ساکن توانید بود وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت مر شما را مِّنْ جُلُوْدِ الْاَنْعَامِ از پوست چهارپایان
بُيُوْتًا خانها چون قبه و خیمه که از ادیم سازند و شما تَسْتَخِفُّوْنَهَا سبک می یابید آنرا به برداشتن و با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما

وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ و روز وقت اقامت يعنى نزول شما در منزل وَمِنْ اَصْوَافِهَا و پيدا كرد براى شما از پشمهاى انعام يعنى آنچه ميش را باشد وَاَوْبَارِهَا و از پشمهاى
نرم كه شتر را بود وَاَشْعَارِهَا و موى ها كه بز را بود اَثَاثًا رخت خانه از پوشيدنى و گسترنى وَّمَتَاعًا و برخوردارى از خريد و فروخت آن اِلٰى حِيْنٍ
تا هنگامى كه آنها برقرار بود و از آن نفع توان گرفت يا تا وقتيكه زنده آيد وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ و خداى پيدا كرد براى رحمت شما مِّمَّا خَلَقَ از آنچه بيافريد
از درخت و كوه و بنا و ابر ظِلٰلًا سايهاى تا بدان از تاب آفتاب پناه مى بريد وَّجَعَلَ لَكُمْ و ساخت براى شما مِّنَ الْجِبَالِ از كوه ها اَكْنَانًا پوششها
يعنى غارها و حجره ها كه در آن سكون مى ورزيد وَّجَعَلَ لَكُمْ و كرد براى شما سَرَابِيْلَ پيراهن ها يعنى پوشيدنيها چون جامهها از صوف و كتان و پنبه و غير آن كه
تَقِيْكُمُ الْحَرَّ باز دارد از شما ضرر گرما را و ذكر سرما نكرد و اكتفا بر احد الضدين يا آنكه وقايه گرما در بلاد عرب اهم است وَسَرَابِيْلَ و ديگر ساخت براى شما از آهن
چون زره و جوشن كه آن تَقِيْكُمْ بَأْسَكُمْ نگاه ميدارد شما را از سلاح دشمنان يعنى تير و تيغ و نيزه ايشان در كارزار شما كَذٰلِكَ همچنانكه اين نعمتها
بر شما تمام كرد يُتِمُّ نِعْمَتَهٗ تمام ميگرداند نعمت و نيكوئى خود را عَلَيْكُمْ بر شما تمام كردنى و در زمان استقبال لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُوْنَ باشد كه شما اسلام
آريد يا منقاد حكم او گرديد فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند و اعراض كنند از اسلام فَاِنَّمَا عَلَيْكَ پس نيست بر تو الْبَلٰغُ الْمُبِيْنُ رسانيدن
پيغام است آشكارا و چون پيغام بديشان رسانيدى اعراض ايشان ترا زيان نكند يَعْرِفُوْنَ نِعْمَتَ اللّٰهِ مى شناسند مشركان نعمت خدا را كه شمرده شد
بر ايشان و معترف اند كه اينها از وست ثُمَّ يُنْكِرُوْنَهَا پس انكار ميكنند آنرا به پرستش غير منعم يا ميگويند نعمتها او داده بشفاعت بتان يا در وقت سختى ميشناسند
و در حال آسانى منكر مى شوند يا بزبان عارف اند و بدل منكر و مى شايد كه نعمت الله نبوت حضرت رسالت پناه باشد و آن را بمعجزات شناختند كه حق است و بعناد
منكر شدند وَاَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُوْنَ و بيشتر ايشان يعنى همه ايشان غير مجانين و صبيان كافر گرديدگانند وَيَوْمَ نَبْعَثُ و بترسان ايشانرا از روز كه

ع ۲

برانگيزيم مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ از ميان هر گروهى شَهِيْدًا گواهى بر ايمان و كفران ايشان مراد پيغمبران امت اند ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ پس دستورى ندهند
لِلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا كه كافر شده اند در عذر خواهى يا در رجوع بدنيا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُوْنَ و نه ايشان مطالبه شوند باسترضا يعنى نگويند كه شما خوشنود
سازيد خدا را يعنى عمل كنيد كه خداى از شما خوشنود گردد زيرا كه آخرت سراى تكليف نيست و در تاويلات امام ماتريدى رحمه آورده كه ايشانرا دستورى اعتذار ندهند و
اگر عذر خواهند از ايشان نه پذيرند وَاِذَا رَاَ و چون ببينند در قيامت الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا آنانكه شرك آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را و در آرند ايشانرا
بدوزخ فرياد بر آرند و از مالك تخفيف عذاب طلبند فَلَا يُخَفَّفُ پس سبك كرده نشود عَنْهُمْ از ايشان عذاب وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ و نه ايشان

ثلثة اربع

مهلت داده شوند يعنى زمانى ايشانرا مهلت ندهند و بى عذاب نه گذارند وَاِذَا رَاَ و چون ببينند در آن سراى الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا آنانكه شرك آوردند
شُرَكَآءَهُمْ انبازان خود را يعنى بتان كه ايشان را شريك خداى مى گفتند قَالُوْا رَبَّنَا گويند مشركان اى پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا اين
گروه اند شركاى ما الَّذِيْنَ كُنَّا نَدْعُوْا آنانكه بوديم ما كه ايشانرا مى پرستيديم مِنْ دُوْنِكَ جز تو و فرمان ايشان مى شنيديم در كفر فَاَلْقَوْا پس افكنند
بتان اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوى ايشان سخن را يعنى خداى بتان را گويا گرداند تا زود ايشان را جواب دهند و گويند اِنَّكُمْ لَكٰذِبُوْنَ بدرستيكه شما دروغ
گويانيد هرگز شما را نفرموديم پرستش خود يا شما را نمى پرستيديد بلكه هواى خود را پرستش ميكرديد و در تبيان گويد كه نصارى و يهود و بنى مليح عيسى و عزير و ملائكه را
عليهم السلام در بهشت ببينند و وقتيكه خود در دوزخ باشند گويند خدايا ما ايشان را مى پرستيديم بار ايشان پس آن دو پيغمبر و فرشتگان گويند شما
دروغ ميگوئيد و ايشان شرمنده و خوار و مخذول گردند و حجت بر ايشان لازم شود و انديشه ديگر كنند وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ و بيفكنند بخداى يَوْمَئِذِ السَّلَمَ
در آن روز صلح را يعنى خواهند كه از در صلح در آيند و معترف شوند بگناه و گردن نهند حكم خداى را يا اسلام آرند و هيچكدام سود ندارد مصرع چون كار از دست رفت فرياد چه سود
وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ايشان يعنى باطل و زايل شود مَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ آنچه بودند كه دروغ بر مى بافتند از شفاعت بتان و دستگيرى ايشان هيچ جاى

شفاعت از ایشان شناعت بینند اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه گرویدند بخدای وَصَدُّوْا و باز داشتند مردمانرا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از ایمان بحضرت مصطفی صلعم زِدْنٰهُمْ بیفزائیم ایشانرا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ عذابی بالای عذابی بِمَا کَانُوْا بسبب آنکه بودند که بمنع مردم از اسلام یُفْسِدُوْنَ○ تباهی میکردند پس یک عذاب برای کفر ایشانست و یکی برای منع دیگران از اسلام و گفته اند زیادتی عذاب آنست که ماران بزرگ خلقت و کژدمان عظیم جثه برایشان گمارند و ایشان گریزان شده خواهند که خود در میان آتش نهان شوند و در زاد المسیر گفته که پنج جوی از زیر عرش گداخته بطرف ایشان روان گردد و بسه جوی ازان معذب شوند در مقدار شبی از شبهای دنیا و بدو جوی دیگر در مدت اندازه روزی از روزهای این جهان و گویند زیادتی این عذاب از زمهریر باشد وَیَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن ای محمد صلعم روزی را که برانگیزیم فِیْ کُلِّ اُمَّةٍ در میان هر گروهی شَهِیْدًا عَلَیْهِمْ گواهی بر گفتار و کردار ایشان مِّنْ اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بوده برایشان وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا نیز شَهِیْدًا عَلٰی هٰۤؤُلَآءِ گواه برین گروه یعنی برامت تو تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان گواهی دهی وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْكَ الْكِتٰبَ بر تو قرآن را تِبْیَانًا لِّكُلِّ شَیْءٍ بیانی روشن برای همه چیز از امور دین و دنیا به تفصیل و اجمال صاحب مدارک فرموده که در بیان آنچه محتاج الیه باشد از شرعیات و در احکام منصوصه ظاهرست و در آنچه ثابت شود بسنت و اجماع و قیاس مرجع آنها نیز قرآن ست چه در ان ماموریم بمتابعت رسول صلعم که + اطیعوا الرسول + بیان کرده و حث کرده است ما را باجماع و تهدید بر ترک آن که + ویتبع غیر سبیل المومنین + و فرموده عبرت و استدلال اهل قیاس ست حیث قال + فاعتبروا یا اولی الابصار + پس قرآن تبیان همه چیزها باشد وَّهُدًی و راه نمودن بحق وَّرَحْمَةً و بخشایش بر همه اگر بدو بگروند وَّبُشْرٰی و مژدگانی به بهشت لِلْمُسْلِمِیْنَ○ مر مسلمانان را خاصه اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یَاْمُرُ بِالْعَدْلِ میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیزها خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و قائل شدن بکسب که متوسط است میان جبر و قدر خواه عمل چون تعبد باداء فرائض که متوسط است میان بطالت و ترهب و خواه در اخلاق که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور وَالْاِحْسَانِ و می فرماید به نیکوئی در طاعت یا بحسب کمیت چون تعبد تطوع بنوافل یا بحسب کیفیت چنانچه موده ی + الاحسان ان تعبد الله کانک تراه + ازان خبر میدهد وَاِیْتَآئِ ذِی الْقُرْبٰی و امر می کند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند وَیَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ و باز میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطت و جز آن وَالْمُنْكَرِ و از فعل که انکار کنند بر مباشران و آن اجرای قوت غضبیه ست در غیر موضع چون قتل نفس و غصب اموال وَالْبَغْیِ و از ستمگاری یعنی صفت شیطنت که مقتضای قوت وهمیه است مانند استعلا و استیلا برین نوع بنی آدم به تجبر و تکبر برایشان یَعِظُكُمْ پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ○ شاید که شما پند گیرید این آیت ست جامع خیر و شر هیچ چیزی نیست الا که مندرج است در تمام مامورات و هیچ شری نباشد الا که اندراج دارد در منهیات و از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خیر و شر خطبای روز جمعه در آخر خطبه میخوانند از عثمان بن مظعون رض منقولست که گفت که من در بدایت حال اسلام نیاورده بودم مگر بواسطه آنکه شرم میداشتم از مبالغه پیغمبر صلعم و ایمان در دل من قراری نداشت تا روزی نزدیک آنحضرت بودم و این آیت نازل شد هر شبهه که داشتم زائل گشت و برین اسلام تصدیق کردم و از مجلس بیرون آمده آیت را بر ولید مغیره خواندم گفت ای پسر برادر من دیگر باره اعاده کن باز خواندم گفت ای پسر + ان له والله لحلاوة وان علیه لطلاوة وان اعلاه لمثمر وان اسفله لمغدق وما هو بقول البشر + و ابو جهل بعد از استماع این آیت گفت بدرستیکه خدای محمد را بمکارم اخلاق میفرماید و در زلال الصفا فرموده که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و حکمای ایشان بود همین آیت ست و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیارست گویند عدل کلمه شهادت ست یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا انصاف باداء فرائض یا تسویه در حقوق یا حکم بحق و احسان بذل انعام است

یا عفو از جرایم یا صبر بامر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرمودن در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادت یا ایثار بر غیر یا دوست داشتن برای دیگری
آنچه برای خود دوست میدارد و کاره شمردن برای غیر آنچه برای نفس خود کاره میشمارد و ایتای ذی القربی صلهٔ رحم است و نیکوئی کردن با ایشان بدانچه
فاضل باشد از معیشت او و اگر درویشی است و فضل عیشی ندارد یاری و هدایت ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است و آن نیز نتواند دعا
کند در بارهٔ ایشان و فحشا زناست یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل یا استهانت شریعت یا افراط در گناه یا آنچه در شرع حدی بران مترتب
یا مخالفت میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنچه عقل آنرا منکر بود یا آنچه در شرع وجهی نداشته باشد یا هرچه بران وعیدی من عند الله مقرر بود یا آنچه
خدای را بخشم آرد یا اصرار بر گناه و بغی ظلم است یا کبر یا تعظیم و تطاول بی سببی یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت یا طعن بر مومنان یا تجاوز از حق بباطل
در لطائف التقریر در تفسیر این آیت آورده که استقامت ملک بسه چیز مامور به است و اضطراب آن بسه چیز منهی عنه و هر یک ازینها ثمرهٔ و نتیجهٔ دارد ثمرهٔ عدل
ظفر و نصرت است و نتیجهٔ احسان ثنا و مدح است و فائدهٔ صلهٔ رحم انس و الفت اما نتیجهٔ فحشا فساد دین و دنیاست و ثمرهٔ منکر برانگیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن
از متمنی و در فصول عبد الوهاب فرموده که عدل توحید است و محبت خدا و احسان دوستی پیغمبر ص و فرستادن صلوة برو و ایتای ذی القربی محبت اهل بیت است
و دعای صحابه رض و در وسیط گفته که عدل در افعال و احسان در اقوال پس نباید کرد مگر آنچه صفت عدل بران صادق آید و نباید گفت مگر آنچه رسم احسان برو درست بود
سلمی قدس سره در حقائق آورده که فحشا کذب و بهتان است و هر زشتی که در اقوال بود و منکر ارتکاب معاصی است و هر بدی که در افعال باشد و در بحر الحقائق آورده
که عدل آنست که هرچه ترا داده اند از آلات جسمانی و قوای روحانی و علوم و اموال همه در طلب رضای حق صرف کنی که صرف آنها در طلب غیر او ظلم است و احسان آنکه
هر نوع نیکوئی که توانی قولا و فعلا با خلق بجا آری و ایتای ذی القربی آنکه با نزدیکان نیکوئی کنی و نزدیکتر از همه بتو نفس تو است او را از مهالک هوا باز داری
و فحشا هر چیزیست که ترا از خدا باز دارد و منکر آنکه ضلال و بدعت جدید و مترتب بود و بغی سوء صفات نفسانیست و آنرا بقوت ریاضت بباید شکست تا قواعد
سلوک درستی یابد زیرا که بحکم + اعدی عدوک نفسک + بدترین دشمنان نفس تو است نعم ما قال نظم این سگ نفس شوم بدکاره + که تراهم آغوش تست همواره +
بدترین قاصدیست جان ترا + میخورد مغز استخوان ترا + پیش ازان کان ترا ببند و چپت + محکمش بند کن که دشمن تست + و باقی وجوه حقائق و نکات و دقائق این آیت
در جواهر التفسیر توان یافت وَ اَوْفُوْا و وفا کنید بِعَهْدِ اللّٰهِ به پیمان خدای تعالی اِذَا عَاهَدْتُّمْ چون عهد بستید مراد عهد الست است یا عهودی که میان مردم
معهود باشد و اصح آنست که نزول این آیت در شان جمعیت که بحضرت رسالت پناه ص در مکه عهد بستند و غلبهٔ قریش و ضعف مسلمانان مشاهده کرده
جزع و اضطراب در ایشان پدید آمد شیطان خواست که ایشانرا بفریبد تا نقض عهد پیغمبر ص کنند حق سبحانه بدین آیت ایشانرا بر منهج وفا ثابت قدم گردانید
و فرمود بعهد وفا کنید وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ و مشکنید سوگندها یعنی پیمانهای خود را که کرده بودید بَعْدَ تَوْكِيْدِهَا بعد از استواری آنها بسوگند
وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ و حال آنکه ساخته اید حضرت خدا را عَلَيْكُمْ بر پیمانهای خود كَفِيْلًا گواه اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای تعالی میداند مَا تَفْعَلُوْنَ ۝
آنچه می کنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُوْنُوْا و مباشید در شکستن عهد و مواثیق كَالَّتِيْ نَقَضَتْ مانند آن زنی که بشکافت و باز کشاد غَزْلَهَا
ریسمانهای رشتهٔ خود را مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس قوت یعنی استحکام آن اَنْكَاثًا پاره پاره یعنی از هم بر کند غزل خود را در حالتیکه تشتها تاب داده است یعنی محکم و قوی
آورده اند که در عرب زنی بود نام او ریطه یا رابطه است و دمیاطی گوید خطیه نام داشت ملقب بود بجمقا یا جعرا یا حرقا و او را کنیزان بودند آن زن از اول بامداد
تا نصف النهار از شعر و صوف خود میرشت و کنیزان او نیز رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میفرمود تا از رسنهای رشته تاب باز میدادند تا خراب و ضائع بشدی سوته
عادت وی این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن رسن میفرماید که چنانچه آن زن محکم رسن تاب داده خود را ضائع میکرد شما عهد خود را ضائع
مکنید مردم عاقل باید که سر رشتهٔ عهد خود را بسر انگشت نقض پاره نکند تا بحکم + اوفوا بعهدی اوف بعهدکم + جزای وفا یابد **بیت** گرت هواست که دلدار

نگسلید پیمان + نگاہدار رشتہ تا نگہدارد + تَتَّخِذُوْنَ اَیْمَانَکُمْ میگیرید عہد و پیمان خود را دَخَلًاۢ بَیْنَکُمْ خیانت و مکر و غدر در میان شما
اَنْ تَکُوْنَ اُمَّةٌ بسبب آنکہ باشند گروہی یعنی کفار هِیَ اَرْبٰی مِنْ اُمَّةٍ ط ایشان زیادہ از گروہی دیگر در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست کہ
قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان زیادہ تر دیدید میخواہید کہ بفریب و حیلہ معاش کنید اِنَّمَا یَبْلُوْکُمُ اللّٰهُ بِهٖ ط جز این نیست کہ خدای تعالے
می آزماید شما را بوفای عہد تا مردمان را معلوم شود کہ چنگ اعتصام در حبل وفا کہ میزند و بعہد خدای و بیعت پیغمبر صلعم کہ وفا میکند وَلَیُبَیِّنَنَّ لَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ
و ہر آئینہ پیدا کند برای شما روز رستخیز مَا کُنْتُمْ فِیْهِ آنچہ ہستید کہ در آن تَخْتَلِفُوْنَ ○ اختلاف میکنید در شان بعث و جزا وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَکُمْ
و اگر خواستی خدای تعالی ہر آئینہ گردانیدی شما را اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروہ متفق بر اسلام وَّلٰکِنْ یُّضِلُّ ولیکن فرو می گذارد در ضلالت
مَنْ یَّشَآءُ ہر کرا خواہد وَیَهْدِیْ و راہ می نماید بتوفیق مَنْ یَّشَآءُ ط ہر کرا ارادہ کند وَلَتُسْـَٔلُنَّ و ہر آئینہ سوال کردہ خواہید شد در محشر
عَمَّا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ از آنچہ بودید کہ عمل میکردید در دنیا وَلَا تَتَّخِذُوْٓا اَیْمَانَکُمْ و فرا مگیرید سوگندان خود را دَخَلًاۢ غدر و مکر بَیْنَکُمْ میان
یکدیگر فَتَزِلَّ قَدَمٌ پس بلغزد قدم از شارع اسلام بَعْدَ ثُبُوْتِهَا بعد از استواری او وَتَذُوْقُوا السُّوْٓءَ و بچشید شما اندوہ و رنج در دنیا بِمَا
صَدَدْتُّمْ بسبب آنکہ باز ہستید عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ ج از راہ خدای تعالی یعنی از وفا بعہد وَلَکُمْ و مر شما راست در آخرت عَذَابٌ عَظِیْمٌ ○ عذابی بزرگ
تہدید عظیم ست مر ضعفای اہل اسلام را کہ میخواستند از عہد پیغمبر صلعم برگردند و قریش ایشان را وعدہ میدادند کہ اگر رجوع بدین ما کنید ما برین وجہ منافع بشما رسانیم
حق تعالی میفرماید وَلَا تَشْتَرُوْا و مخرید یعنی بدل مکنید بِعَهْدِ اللّٰهِ بعہد خدای و پیغمبر او را ثَمَنًا قَلِیْلًا ط بہای اندک یعنی بچیزی و چیزی
از مال دنیا کہ قریش شما را وعدہ میدہند اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ بدرستیکہ آنچہ نزدیک خدا ہست برای وفاداران عہد از نعیم دنیا و ثواب آخرت هُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ
آن بہتر ست مر شما را از آنچہ قریش وعدہ میکنند اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر ہستید کہ شما بدانید مَا عِنْدَکُمْ آنچہ نزدیک شماست از اعراض دنیویہ یَنْفَدُ سپری شود
و منقضی گردد وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ آنچہ نزدیک خداست از خزاین رحمت بَاقٍ ط ہمیشہ ہست و بی انقراض یکی از اعزہ در شرح گلشن راز نوشتہ کہ ہر عین از اعیان موجودہ
فی الخارج را دو اعتبارست یکی من حیث الحقیقة و آن عبارتست از ظہور نور حق در صور مظاہر ممکنات و این را تجلی شہودی گویند و اعتبار دوم من حیث التشخص والتعین
و ازین حیثیت ست کہ ایشان را امکن میگویند و خلق نیز می نامند و جمیع نقائص بموجودات ممکنہ ازینوجہ منسوب میدارند **مثنوی** از رہ صورت نماید غیر دوست +
چون نظر کردی بمعنی جملہ اوست + زان یکی ما عندکم ینفد شنو + خرب ما عندہ باقی مشو + ما عندکم ینفد اشارت باعتبار ثانی ست و ما عنداللہ باق اشارت
باعتبار اول **نظم** ای بوصفت بیان ما ہمہ ہیچ + ہمہ آن تو آن ما ہمہ ہیچ + ہرچہ بیند خیال ما ہمہ نقش + ہرچہ گوید زبان ما ہمہ ہیچ + ما کنہ حقیقت تو رسیم +
ای یقین و گمان ما ہمہ ہیچ + وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِیْنَ صَبَرُوْٓا و ہر آئینہ جزا دہیم آنانرا کہ صبر کردند بر فاقہ و فقر یا بر مشقت تکالیف یا بر آزار کفار یا شکیبائی نمودند
بر عہد و پیمان خود یعنی اہل بیعت پیغمبر صلعم کہ بر بینوائی صبر نمودہ از عہد برنگشتند بدہیم اَجْرَهُمْ مزد ایشانرا کہ نعیم بہشت ست یا ثواب مضاعف بِاَحْسَنِ
مَا کَانُوْا بہ نیکوترین آنچہ بودند کہ از روی اخلاص یَعْمَلُوْنَ ○ عمل مینمودند امام زاہدی رح فرمودہ کہ اگر یکی را از ایشان صد طاعت بود از یک جنس
چون نماز یا روزہ یا زکوۃ یا صدقہ و یکی از میان آن صد بہتر و تمامتر باشد ثواب آن بر یکی کہ نیکوتر ست تمامی بدہیم و باقی را ہم بہ پذیریم و ثواب ہر یک
با ثواب آن بہتر و تمامتر برابر دہیم مَنْ عَمِلَ صَالِحًا ہر کہ بکند کردار شایستہ مِّنْ ذَکَرٍ اَوْ اُنْثٰی از مرد یا زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و او مومن باشد چہ عملی
تا با ایمان نبود استحقاق ثواب ندارد فَلَنُحْیِیَنَّهٗ حَیٰوةً طَیِّبَةً ج پس ہر آئینہ زندگانی دہیمش در دنیا زندگانی خوش یعنی رزق حلال کہ او از انی داریم
تا ماکل و ملابس او پاک بود و گفتہ اند حیوۃ طیبہ حلاوت طاعت ست یا قناعت بکفاف یا عمل صالح یا عافیت یا رضا بقضا و قولی آنست کہ حیوۃ طیبہ بہشت خواہد بود و وجہ
زندگانی در دنیا بی شائبہ تنغیص و تفرقہ نیست محققان برآنند کہ حیوۃ طیبہ کسی راست کہ چہار صفت دارد شناخت خدای و صدق مقال با خدای و وقوف بر منہج امر خدای

و اوامر و نواهی خدای در حقائق سلمی مذکور است که حیوة طیبه قناعت بالله عما سوی الله مصرع چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ
أَجْرَهُمْ و هر آینه دهیم ایشان را مزد ایشان بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ نیکوترین کاری که کردند فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای تعالی مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ○ از دیو رانده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ✤ خواجه محمد پارسا قدس سره العزیز
در تفسیر خود آورده که مختار از چهارده روایت که در الفاظ استعاذه وارد شده اینست و امر باستعاذه قبل از قرأت بقول جمهور امر استحباب ست و باختیار جمعی از کبرای دین
بر سبیل ایجاب بود و در تفسیر امام قرطبی قولی هست که استعاذه بر حضرت رسالت پناه صلعم تنها فرض بود بوقت قرأت و اقتدای امت بدو بر سبیل سنت ست و مباحث
استعاذه در اوائل جواهر التفسیر مستوفی آمده إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند
چه ایشان پناه بحق میگیرند وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او
عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ و آنانکه ایشان بسبب طاعت شیطان
مُشْرِكُونَ ○ شریک آرنده گانند بخدای آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که محمد صلعم با یاران خود سخریه می کند امروز ایشان را کاری
میفرماید و فردا دیگر از ان نهی می نماید غالب آنست که او افترا میکند بخدای و از تلقاء نفس خود سخن می گوید آیت آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً و چون
بدل کنیم آیتی ناسخ را مَكَانَ آيَةٍ بجای آیتی منسوخ وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يُنَزِّلُ بانچه فرو می فرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت
قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ أَكْثَرُهُمْ نه چنین ست که میگویند بلکه بیشتر
ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند حکمت نسخ و اثبات احکام دیگر را قُلْ نَزَّلَهُ بگو ایشان را که فرود آورد او را یعنی قرآن را رُوحُ الْقُدُسِ روح
پاکیزه که جبرئیل ع ست مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ براستی لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا تا ثبات دهد آنان را که ایمان آورده اند در اعتقاد ایشان تا
راسخ سازد با آنکه این کلام حق ست یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت او را تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود وَهُدًى و دیگر نزول قرآن
برای هدایت ست وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ○ و بشارت دهنده مر مسلمانان را بهشت در جرست که غلامی رومی بود مر عامر بن حضرمی را گویند که جبر گفتندی و گویند
که دو غلام بودند جبر و یسار که شمشیرها را صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته توریت و انجیل خواندندی و چون حضرت رسالت پناه صلعم برایشان بگذشتی استماع قرأت
ایشان فرمودی و گفته اند حویطب را غلامی عایش نام بود از اهل کتاب یا یعیش یا بلعام یا یخنس یا عداس و اصح آنست که او را ابو فکیهه گفتندی تشبها پیش
حضرت پیغمبر صلعم آمدی و قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتندی محمد از ین غلام کلامی می آموزد و با ما میگوید آیت آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ
آنرا که ایشان می گویند إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی جبر یا ابو فکیهه لِسَانُ الَّذِي زبان آنکه يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ
تعلیم را با او نسبت میگردانند یعنی گمان می برند که معلم اوست أَعْجَمِيٌّ غیر مبین ست یعنی فصاحت ندارد وَهَٰذَا و این قرآن لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ○ زبان عربی روشن ست که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت قدرت بر انشای عربیات از اتیان بمثل آن عاجزید و ناتوان پس
دعوی آنکه می آموزاند عجمی شکسته زبان مر آن حضرت صلعم را کلامی بدین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلان ست إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بِآيَاتِ اللَّهِ با آیتهای کتاب خدای و تصدیق میکنند که من عند الله ست لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نمی نماید خدای ایشان را
بنجات یا بجنات وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ و مر ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفران ایشان بقرآن و نسبت افترا
بحضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه مفتری ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر میبافند دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه نمیگروند بِآيَاتِ اللَّهِ
بآیتهای خدای یعنی قرآن و می گویند که بر بافته محمدست وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مفتریان هُمُ الْكَاذِبُونَ ○ ایشانند دروغ گویان که میگویند

ع ۱۴

انما یعلمه بشر بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشانست ودر اخبار آمده است که قریش بعد از تعرض حضرت ع با اهل ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه رض
که حامیی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه رض مشغول شدند وایشان را به رجوع بکفر اکراه کردند آن جماعت طریق خود
ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی نمودند تا حدی که والدین عمار شربت شهادت چشیدند و عمار از بیطاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذا نداشت کلمه که
رضای قوم دران بود بگفت بل امنت بالجبت والطاغوت خبر بحضرت پیغمبر ص رسید که عمار کیش کفر اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت ع فرمود که نه چنین است
از سر تا قدم عمار از ایمان پرست و ایمان بگوشت و خون او بر آمیخته است یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن نشده که بگفتگوی هر هرزه گوئی تفاوت پذیرد
عمار رض گریه کنان بجناب نبوت مآب ص آمد و آنحضرت ع بدست مبارک اشک او پاک می کرد و میفرمود که ترا چه پیش آن عادوا لک فعد لهم یعنی اگر باز گردند
تو باکراه باز گرد بدیشان بهمان کلمه و حق سبحانه این آیت فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ هر که کافر شود بخدای مِنْ بَعْدِ اِیْمَانِهٖٓ پس از ایمان خویشتن
و مرتد گردد چون ابن خطل وطعمه و مقیس و امثال ایشان در معرض سخط الٰهی باشد اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ مگر کسیکه اکراه کرده شود وَقَلْبُهٗ و دل او
مُطْمَئِنٌّۢ بِالْاِیْمَانِ آرمیده باشد بایمان و عقیدهٔ او متغیر نگردد چون عمار رض وَلٰكِنْ مَّنْ شَرَحَ و لیکن هر کس که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا
بکفر سینهٔ خود را یعنی آنها که بکفر خویش بر آیند و بران اعتقاد کنند فَعَلَیْهِمْ پس بر ایشانست غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ ج خشمی از خدای وَلَهُمْ و مر ایشانراست
عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذاب بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذٰلِكَ آن عذاب عظیم مر ایشان را بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست که ایشان
دوست داشتند و برگزیدند الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را عَلَی الْاٰخِرَةِ لا بر نعیم عقبی وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر بجهت آنست که خدای لَا یَهْدِی
نمی خواهد که راه نماید الْقَوْمَ الْكٰفِرِیْنَ گروه ناگرویدگان را یعنی مرتدان را بانچه موجب ثبات بر ایمان باشد اُولٰٓئِكَ آن گروه کافران الَّذِیْنَ
طَبَعَ اللّٰهُ آنانند که مهر نهاد خدای عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان تا قول حق در نیافتند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نشنوند
وَاَبْصَارِهِمْ ج و بر دیدهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْغٰفِلُوْنَ ایشانند غافلان بیخبران
از حق لَا جَرَمَ اَنَّهُمْ حقا و دران هیچ شبهه نیست که ایشان فِی الْاٰخِرَةِ دران سرای دیگر هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیان زدگانند چه سرمایهٔ
عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند و مفلس را در بازار قیامت جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود **مثنوی** قیامت که بازار
مینو نهند * منازل باعمال نیکو دهند * بضاعت بچندانکه آری بری * و گر مفلسی شرمساری بری * که بازار چندانکه آگنده تر * تهی دست را
دل پراگنده تر * ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو بخشاینده است لِلَّذِیْنَ هَاجَرُوْا مر آنان را که هجرت کردند بسوی مدینه چون
خباب و صهیب و سالم و بلال رض مِنْۢ بَعْدِ مَا فُتِنُوْا پس از آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام یافته ثُمَّ جٰهَدُوْا پس جهاد کردند
وَصَبَرُوْٓا لا و شکیبائی نمودند بر جهاد اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس هجرت و جهاد و صبر لَغَفُوْرٌ هر آینه آمرزنده است
و عفو کند از ایشان گناهان گذشته رَّحِیْمٌ ع مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده یَوْمَ تَاْتِیْ یاد کن روزی را که آید كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ جدال کند عَنْ نَّفْسِهَا از نفس خود یعنی ملامت کند خود را عاصی گوید که چرا معصیت کردم مطیع گوید چرا طاعت بیشتر
نکردم یا هر کس سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود گوید نفسی نفسی وَتُوَفّٰی كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفس را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است
وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و ایشان ستمدیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای تعالی مثلی قَرْیَةً كَانَتْ
دیهی را که بود اٰمِنَةً ایمن از نزول قیاصره و قصد جبابره مُّطْمَئِنَّةً آرمیده و اهل آن آسوده یَّاْتِیْهَا رِزْقُهَا می آید بدان دیه
روزی اهل وی یعنی اقوات ایشان رَغَدًا فراخ و بسیار مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جای یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند

ع ۱۴

یعنی اهل آن کفران ورزیدند بِاَنْعُمِ اللّٰهِ بنعمتهای خدای و شکر نگزاردند فَاَذَاقَهَا اللّٰهُ پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوْعِ وَالْخَوْفِ
پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ○ بانچه بودند که کردند از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را برای ادراک اثر ضرر و لباس را
برای چیزی که کسی را فرا گیرد و پوشد یعنی حق سبحانه چنان کرد که دریافتند ضرر جوع و خوف را که برایشان مشتمل بود ابن عباس رض فرموده که این مثل بر
اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت و خصب میگذرانیدند همین که بعثت نبوت حضرت محمد مصطفی ص کافر شدند خدای مبدل کرد آن
فراخی ایشان را به قحط تا هفت سال در جدب و خشک سالی ماندند از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای آنحضرت ص بود که
اللهم اشدد وطاتک علی مضر وابعث علیهم سنین کسنی یوسف و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بخوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت
تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد بسفر شام نمودند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مِّنْهُمْ
پیغمبری از ایشان یعنی محمد ص فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَهُمْ
ظٰلِمُوْنَ ○ و حال آنکه ایشان ستمگارانند بر نفس خود بشرک و تکذیب آورده اند که در زمان قریش کسی را بحضرت رسالت پناه ص فرستادند که اگر مردان با تو
دشمنی کردند گناه زنان و کودکان مکه چیست که از قحط بمردن نزدیک اند حضرت رسالت پناه ص دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند آیت آمد فَكُلُوْا
پس بخورید ای زنان و کودکان مکه مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ از انچه روزی داد خدای تعالی شما را بر دست فرستادگان پیغمبر ص حَلٰلًا طَيِّبًا من بی شبهه یا
و گویند خطاب با مومنان ست ایشان را میفرماید که حلال خورید وَّاشْكُرُوْا و سپاسداری کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمت خدای تعالی را اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ
اگر هستید که خدای تعالی را تَعْبُدُوْنَ ○ می پرستید یا فرمان می برید اِنَّمَا حَرَّمَ جز این نیست که خدای حرام کرد عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ
بر شما مردار را وَالدَّمَ و خون روان وَلَحْمَ الْخِنْزِيْرِ و گوشت خوک را و انچه از ان توان خورد وَمَآ اُهِلَّ و انچه آواز بر آورده شود لِغَيْرِ اللّٰهِ
از برای غیر خدای بِهٖ بدان در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان بکشند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن یکی از
محرمات غَيْرَ بَاغٍ نه طالب لذت وَّلَا عَادٍ و نخورنده بالای سیری فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ آمرزنده است گناه مضطر را
رَّحِيْمٌ ○ مهربان است در رخصت او وَلَا تَقُوْلُوْا و مگوئید لِمَا تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ برای آن چیزی که وصف میکنند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف
زبان خود مگوئید الْكَذِبَ دروغ را یعنی هر چه بر زبان شما گذرد از دروغ مگوئید و آن دروغ کدام ست آنکه گفتند هٰذَا حَلٰلٌ این حلال است
یعنی انچه در شکم بحیره و سائبه باشد حلالست بر مردان ما وَّهٰذَا حَرَامٌ و این حرامست یعنی همان که مذکور شده ناروست بر زنان ما میگوئید که این حلال است
و این حرام لِّتَفْتَرُوْا تا افترا کنید عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را و گوئید خدای تعالی ما را باین فرموده است اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ
بدرستی آنانکه بر بندند عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای تعالی دروغ را لَا يُفْلِحُوْنَ ○ رستگاری نیابند از عذاب قیامت مَتَاعٌ قَلِيْلٌ
انچه بسبب او افترا می کنند بر خورداری اندک ست زود منقطع شود در دنیا وَّلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ و مر ایشانرا عذابی مولم یعنی دائم باشد در آخرت
وَعَلَى الَّذِيْنَ هَادُوْا و بر آنانکه بدین یهودیت در آمدند حَرَّمْنَا حرام کردیم مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ انچه خوانده ایم بر تو مِنْ قَبْلُ پیش از نزول
این سوره یعنی در سورهٔ انعام و هو قوله تعالی • وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الآیه • وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ستم نکردیم برایشان بتحریم آن وَلٰكِنْ
كَانُوْٓا و لیکن بودند که بواسطهٔ کثرت گناه اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ ○ بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ پس بدرستیکه پروردگار تو
لِلَّذِيْنَ عَمِلُوا السُّوْٓءَ مر آنانرا که گناه کردند بِجَهَالَةٍ بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عواقب امور ثُمَّ تَابُوْا پس باز گشتند بخدای مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ
از پس آن عمل بد وَاَصْلَحُوْٓا و صلاح آوردند کار خود را اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو مِنْۢ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُوْرٌ هر آئینه آمرزنده است

ع ۱۶

مرآن گناه را بسبب توبه رَّحِيمٌ ○ مهربانست که قبول میکند توبه را از بندگان إِنَّ إِبْرَاهِيمَ بدرستیکه ابراهیم خلیل علیه السلام بود كَانَ أُمَّةً بود امت
یعنی جامع کمالات و فضائل بود که یافته نشدی مجموعه آن الا متفرق در اشخاص بسیار شعر لیس من الله بمستنکر + ان یجمع العالم فی واحد + جامع کمالات
ورے ذات تو هست + مجموعه آثار کمالات همه + گویند پیش از القای وی در آتش بر روی زمین غیر از وی مومنی نبود پس او تنها امتی بوده قَانِتًا لِلَّهِ فرمانبردار
مر خدای را و قائم بامر او حَنِيفًا مائل از ادیان باطله بدین حق وَلَمْ يَكُ و نبود مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○ از شرک آرندگان چنانچه زعم قریش ست که بود شاكرًا
سپاسدارنده لِأَنْعُمِهِ مر نعمتهای خدای را اجْتَبَاهُ برگزید خدای مر او را به نبوت وَهَدَاهُ و راه نمود او را در دعوت بخدای تعالی إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
براه راست که طریق توحید ست وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا و دادیم ما او را در دنیا حَسَنَةً نیکوئی که ذکر جمیل ست یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب
ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند یا آنکه حضرت رسالت پناه صلعم از نسل اوست یا آنکه صلوة بر وی مقرون بصلوة سید عالم ست صلعم + اللهم صل على محمد وعلى
آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم + وَإِنَّهُ و بدرستیکه ابراهیم فِي الْآخِرَةِ در آن سرای لَمِنَ الصَّالِحِينَ ○ از شایستگان است مر درجات
عالیه را امام ماتریدی ره فرموده که حسنه او را در دنیا کم نخواهد کرد از حسنات او در آخرت ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس وحی کردیم بتو أَنِ اتَّبِعْ آنکه پیروی کنی
در توحید مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ملت ابراهیم را که مائل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت او بحق چنانچه او برفق و مدارا و ایراد دلائل یکی بعد از
دیگرے و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت میفرمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده که اتباع سلوک سبیل متبوع ست پس اتباع آن حضرت صلعم مر ابراهیم علیه السلام را
بسبب آن بود که بعد از و مبعوث شده نه بجهت آنکه دون او بوده چه بحکم + انا اکرم الاولین والآخرین علی الله + مقرر ست که آنحضرت صلعم از همه انبیا افضل و
اکمل ست و نصیب او در فضیلت از مجموع صفیا اجزل و اشمل بیت تو اصلی و باقی طفیل تو اند + تو شاهی و مجموع خیل تو اند + وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ○
و نبود ابراهیم علیه السلام از جمله شرک آرندگان تعریض بکفار قریش ست که میگفتند ما کیش پدر خود ابراهیم علیه السلام داریم آورده اند که حق سبحانه امر کرد موسی علیه السلام را که بنی اسرائیل را
بگو تا روز جمعه از اشتغال مهمات بر طرف شده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسیده اندکے قبول کردند و بسیارے سرکشی نمودند و میان ایشان نیز
اختلاف افتاد و جمعی گفتند که روز شنبه را اختیار می کنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده و قومی بر آن رفتند که یکشنبه
اولی ست زیرا که در آن روز ابتدا آفرینش خلق کرده خداوند تعالے بشامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد و در آن باب تشدیدے
عظیم فرموده چنانچه می گوید إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت بفرضیت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
بر آنانکه اختلاف کردند فِيهِ در آن روز و تعظیم سبت آن بود که در وی کسب نکنند و بهیچ مهم مشغول نشوند و آن روز را عید بگیرند و جز پرستش حق
نمایند و این تکلیف بغایت شاق بود بر ایشان و در زاد المسیر آورده که آن روز حضرت موسی علیه السلام یکے را دید که متاعے را برداشته جائی می برد بفرمود
تا گردنش بزدند و نعشش را در محلی بیفگندند که مرغان مردار خوار چهل روز از اجزاء و احشای او میخوردند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَيَحْكُمُ هر آینه
حکم خواهد کرد بَيْنَهُمْ میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا در آن چیزے که بودند که از سرکشی و جهل فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ○ در آن خلاف
میکردند یعنی روز مقرر برای عبادت و در تبیان فرموده که از حضرت صلعم نقل کرده اند که خدای تعالی عبادت روز جمعه نوشت بر جمعی که پیش از ما بودند ایشان در آن
اختلاف نمودند و خدای ما را بدان راه نمود + فلنا الیوم ولليهود غدا وللنصاری بعد غد + ادْعُ بخوان ای محمد خلق را إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ براه پروردگار
بِالْحِكْمَةِ بسخنے محکم یعنی دلیلے که حق را ثابت و شبهه را زائل گرداند وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و به پند نیکو که خطابات مقنعه و حکایات نافعه است
وَجَادِلْهُمْ و جدال کن با ایشان یعنی مباحثه نمای بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بر اهی که آن نیکوتر ست یعنی برفق و خوشخوئی و ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند
که حکمت برای دعوت خواص ست و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای دفع معاندان و در ترجمه کشف آورده که طرق ثلثه دعوت

اشارت ست بمناهج ثلثه وصول یعنی حقیقت وطریقت وشریعت چه بعضی از محققان حقیقت آنرا گویند که بنده را بی واسطه از حق حاصل آید وشریعت آن بود که حصول آن بواسطهٔ رسل بود وطریقت رعایت ادب ست درطریق سلوک وبعد ما که باب دعوت از سه وجه مفتوح گشته اول باب حکمت وآن موهبت جبرئیل بی واسطه جبرئیل فائض شده وحقیقت عبارت ست از کرامتی که خلق را دران مجال شرکت نباشد پس تخصیص باب حکمت بمورد حقیقت مناسب ست دوم باب موعظهٔ حسنه وتخصیص آن بعلم طریقت که مبتنی بر مراعات ادب ونیکوئی ومحافظت جانب رفق وخوشخوئی ست اولی مینماید سوم باب مجادله * بالتی هی احسن * وآن مختص براه شریعت ست که مبنای آن بر تکلیف احکام وبیان اوامر حلال وحرام ست وتبیین وتوضیح آن بشواهد وبراهین محتاج بحجج ودلائل ست فقیر وازین کلام حقائق نظام کمال دعوت سید انام وشمول آن مر طوائف خواص وعوام را معلوم ومفهوم میگردد وازسخنان شیخ عطار قدس سره است نظم نور او چون اصل موجودات بود * ذات او چون معطی هر ذات بود * واجب آمد دعوت هر دو جهانش * دعوت ذرات پیدا ونهانش * اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا ترست بِمَنْ ضَلَّ بآنکس که گمراه شد عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه حق که اسلام ست وَهُوَ اَعْلَمُ واو دانا ترست بِالْمُهْتَدِیْنَ ۝ براه یافتگان ودر بر تو که محمدی غیر از دعوت بلاغ احکام نیست آورده اند که چون حضرت رسالت پناه روز حرب اُحد سید الشهدا حمزه را رض مثله کرده دید بغایت محزون گشت وفرمود که بخدای سوگند که اگر ظفر دهد مرا خدای برایشان هرآینه مثله کنم هفتاد تن را بعوض تو حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ عَاقَبْتُمْ واگر عقوبت کنید یاداش کسی را که بر شما عقوبت کرده است فَعَاقِبُوْا پس عقوبت کنید بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهٖ ط بمانند آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان یکی را از شما مثله کرده اند شما در برابر آن یکی را مثله کنید نه هفتاد را وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ واگر صبر کنید واز عقوبت ایشان بگذرید لَهُوَ خَیْرٌ لِّلصّٰبِرِیْنَ ۝ هرآینه آن صبر بهترست مر صابران را از انتقام وضع مظهر بجای مضمر مخبرست از ثنای خدای بر ایشان بر آنکه صابر اند آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیت ترک عقوبت فرموده کفارهٔ سوگند داد وَاصْبِرْ وشکیبا شو در آنچه روز اُحد بتو رسیده وَمَا صَبْرُكَ ونیست شکیبائی تو اِلَّا بِاللّٰهِ مگر بتوفیق وعون خدای وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ واندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو یا بر تسلط ایشان بر شکر تو وَلَا تَكُ فِیْ ضَیْقٍ ومباش در تنگدلی مِّمَّا یَمْكُرُوْنَ ۝ از آنچه می سگالند از بدی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای بنصرت ومعونت مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا با آنانست که بپرهیزکردند از شرک ومعصیت وَّالَّذِیْنَ هُمْ مُّحْسِنُوْنَ ۝ وآنانکه ایشان نیکوکارانند یعنی موحدان ومخلصان وگفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای واحسان عبارتست از شفقت برخلق خدای ومدار کار اسلام وایمان بدین دو صفت است نظم

زاحسان خاطر مردم شود شاد * بتقوی خانهٔ دین گردد آباد * بسوی این صفتها گر شتابی * رضای خلق وخالق هر دو یابی *

ع ۱۶

سورة بنی اسرآءیل مکیة وهی مائة واحدی عشرة آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

سُبْحٰنَ الَّذِیْٓ پاکی وبی عیبی آنرا ست که بحجت کرامت اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ ببرد بنده خود را که محمد است لَیْلًا شبی یعنی در بعضی از شب مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از مسجد حرام که محیط بحرم کعبه است یا از خانهٔ امهانی چه مکه وحرم او همه مسجد اند اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا بسوی مسجد دورتر از وی که یعنی بیت المقدس الَّذِیْ بٰرَكْنَا آن مسجدی که برکت کردیم حَوْلَهٗ گرداگرد او که ارض شام است هم برکت دین که او مهبط وحی ومعبد انبیای سابقیم وهم برکت دنیا که او را معمور گردانیدیم باشجار وانهار وبسیاری میوه وفراخی معیشت وارزانی پس بدانجا محمد را

بروییم لِنُرِيَهُ تا بنماییم اورا مِنْ آيَاتِنَا از دلائل قدرت ما که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیای ع را بدید و وقوف بر مقامات
ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت اکثر علما بر آنند که معراج در سال دوازدهم از مبعث بوده و در ماه او اختلاف کرده اند که ربیع الاول
است یا ربیع الآخر یا رمضان یا شوال و اشهر سبت و هفتم ست از رجب و رفتن آنحضرت ص از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافر است
و عروج بر آسمانها و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیحهٔ مشهوره که قریب ست بحد تواتر ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال و مبتدع است **مثنوی**
شاه معراج نبی وا فوست + هر که مقر نیست بدین کافرست + دستگه سلطنت این وصال + نیست بپا مردی خیل خیال + عقل چه داند چه مقامست این
عشق شناسد که چه دام ست این + معتقد اکثر اهل اسلام آنست که عروج آنحضرت ص بجسد و روح بوده معا و در بیداری واقع شده و آنانکه درین قصه ثقل جسد را
مانع دانند از صعود ارباب بدعت اند و منکر قدرت **بیت** آنکه سرشت تنش از جان بود + سیر و عروجش بتن آسان بود + و دران شب جبرئیل ع
با جوقی از ملائکه ع آمده و آن حضرت را مسجد الحرام برده از حجرهٔ ام هانی رض و بعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق سوار ساخته باندک فرصتی به بیت المقدس
رسانیده **نظم** شبی رخ تافته زین دیر فانی + بخلوت در سرای ام هانی + رسیدش جبرئیل از بیت معمور + براقی برق سیر آورده از دور +
قوی پشت و گران سیر و سبک خیز + براندن دوربین وقت شدن تیز + روایت صحیح آنست که حضرت رسالت پناه ص در بیت المقدس انبیا و
ملائکه را دید و ایشان را امامت کرده از صخره بمعراج بر آمد بر براق یا بر پر جبرئیل ع و در آسمان اول آدم ع را و در دوم عیسی و یحیی ع و در سوم یوسف ع
و در چهارم ادریس ع و در پنجم هارون ع و در ششم موسی ع و در هفتم ابراهیم ع را دید و بر ایشان سلام کرد جواب بر وجه اکرام شنید و سدرة المنتهی و بیت المعمور
و حوض کوثر و نهر الرحمة بنظروی در آمد و جبرئیل ع نزدیک حجاب نور از مرافقت وی باز ایستاد و گفت + لو دنوت انملة لاحترقت + **بیت**
چنان گرم در تیه قربت براند + که در سدره جبریل ازو باز ماند + و از آنجا تنها حجاب نور و ظلمت قطع کرده بمحلی رسید که براق نیز از رفتار باز ماند بس رفرف
سوار گشته بپای عرش رسید و هزار نوبت از حضرت حق خطاب ادن منی + شنید و هر نوبت آنحضرت ص را ترقی دیگر دست داد تا قدم بر بستر دنی نهاد و از آنجا
بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص + فکان قاب قوسین او ادنی + در آمده اسرار + فاوحی الی عبده ما اوحی + استماع نمود **نظم** کلام سرمدی بی نقل
بشنید + خداوند جهان را بی جهت دید + بدید آنچه از حد دیدن برون بود + مپرس از ما زکیفیت که چون بود + و بنقل صحیح ثابت شده که آنحضرت ص ثنای الهی
بکلمات + التحیات لله والصلوات والطیبات + بجا آورد و باکرام + السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته + مخاطب گشت و در تشریف این سلام امت
خود را داخل ساخته فرمود که + السلام علینا و علی عباد الله الصالحین + **بیت** چو کرده وعدهای لطف در گوش + نکرده امت خود را فراموش + و در حین رجعت
بهشت و درجات آن و دوزخ و درکات آنرا بنظروی در آوردند و پنج نماز برای امت مرحومه اش تعیین کردند و به بیت المقدس باز آمده متوجه مکه معظمه شده
کاروانهای قریش را دید و مدت این سفر سه ساعت و بقولی چهار ساعت بود **نظم** راه ز اندازه برون رفته + پی نتوان برد که چون رفته + عقل درین واقعه حاشا کند
عشق نه حاشا که تماشا کند + آورده اند که چون بامداد همین شب قصهٔ معراج تقریر فرمود مومنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نموده نشانهای
بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد در پیش نظروی متمثل گشت از هر چه طلبیدند نشان باز داد و از کاروانهای خود خبر جستند بصریح با ایشان گفت
و آنرا که مدد توفیق رفیق طریق نبود در انکار و تکذیب افزود و القصه حق سبحانه آنحضرت ص را بمعراج برد تا آیتهای ملک و ملکوت به بیند و خبر آن بعالمیان
رساند و دیگر آنکه تکذیب و تصدیق منکر و مقر ظاهر گردد و منافق از موافق ممتاز شود اِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا سخنان کفار را
در تکذیب الْبَصِيرُ ۝ بینا باحوال مومنان در تصدیق و بقولی سمیع و بصیر بمعنی مستمع و مبصر ست یعنی شنوانید محمد را کلام خود و بنمود او را آیات قدرت
برو وام خود و بعضی ضمیر را عاید بدان حضرت ص کرده اند و در نفحات الانس مذکورست که بدرستیکه محمد شنوا بود مر آنچیز را که بدان خطابش کردند و بینا بود مر آن چیزی را که

بوسے نمودند و قدم بحر الحقائق آمده که نمودیم او را از آیاتی که مخصوص ست بجلال و جمال * انه هو السمیع بسمعنا البصیر ببصرنا * نظم چو در کتب بی نشانی رسیده
چه گویم که آنجا چه دید و شنید * ورق در نوشتند و گم شد سبق * شنیدن بحق بود و دیدن بحق * چون در مرآت الصفا فی معجزات المصطفی قصه معراج
بر سبیل استقصا آورده ایم و نکات و دقائق و حقائق عروج و نزول و ادلهٔ قاطعه بر اثبات آن و دفع و منع منکران بطریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط
اطناب مطوی ساخته رجوع نموده شد بتفسیر الله علیم خبیر * وَآتَيْنَا و دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریت وَجَعَلْنَاهُ و ساختیم کتاب یا موسی را
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم مر ایشان را أَلَّا تَتَّخِذُوا آنکه فرا مگیرید مِنْ دُونِي بجز من وَكِيلًا ○
پروردگاری که بهم خود بوی گذارید ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ای ذریت آن کسے که بر داشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ ما با نوح ع مراد سام ست که ابراهیم ع که جد بنی اسرائیل ست
از نسل او بوده یعنی نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکر آن بگزارید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه نوح ع بود عَبْدًا شَكُورًا ○
بندهٔ سپاسدارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و رکوب و مشی خدای را شکر گفتے این ترغیبست مر ذریت او را تا بوی اقتدا نمایند در شکر نعمت
الهی که موجب مزیدیست * ولئن شکرتم لازیدنکم * وَقَضَيْنَا و اعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی بنی اسرائیل فِي الْكِتَابِ
در توریت و بیان کردیم که بخدای که شما لَتُفْسِدُنَّ هر آئینه فساد میکنید و تباهی از شما پدید آید فِي الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَيْنِ دو بار فساد اول
ایشان مخالفت احکام توریت بوده و ناشنیدن امر ارمیا ع که پیغمبر ایشان بوده و فساد ثانی قتل یحیی ع و قصد هلاک عیسی ع حق سبحانه ایشان را خبر داده که شما
دو نوبت فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا كَبِيرًا ○ بلند شدنی بزرگ یعنے سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید نمود
با آفریدگاری من فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعدهٔ عقاب فساد اول از ان هر دو بَعَثْنَا برانگیزیم و مسلط کنیم عَلَيْكُمْ
بر شما عِبَادًا لَنَا بندگانی که مرا هستند اضافت خلق ست نه اضافت مدح چه مراد بخت نصر ست بقول اصح و گفته اند جالوت بوده یا سنحاریب یا ارمیس
عمالقه پس در صفت آنها میگوید أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ خداوندان کارزار سخت و دمیاطی گفته که مهیب باشد آوازهای ایشان چون رعد و حشمهای
ایشان چون برق فَجَاسُوا پس در آیند خِلَالَ الدِّيَارِ میان سرایهای شما برای قتل و غارت و اسر وَكَانَ و هست این حکم وَعْدًا مَفْعُولًا ○
وعده کرده شده یعنی لابدست از آنکه بشود ثُمَّ رَدَدْنَا پس بازگردانیدیم لَكُمُ الْكَرَّةَ برای شما دولت را تا غلبه کنید عَلَيْهِمْ بر ایشان که شما را قتل و غارت
کردند و مغلوب و مقهور سازید ایشان را وَأَمْدَدْنَاكُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از نوع وَبَنِينَ و بزیادتی پسران وَجَعَلْنَاكُمْ و سازیم شما را
أَكْثَرَ بیشتر از بیشتر نَفِيرًا ○ از روی عدد یعنی زیاده سازیم از آنچه پیش از قتل بودید تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت نمودن إِنْ أَحْسَنْتُمْ
اگر نیکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ نیکوئی کرده باشید بانفسهای خود چه ثواب آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا و اگر بدی کنید پس بال آن بنفس
شما را باشد و پس در مدارک از مرتضی علی رض نقل میکند که من هرگز با کسی نیکوئی نکرده ام و بدی نیز بکسی نرسانیده پس این آیت خوانده اند یعنی هر چه کسی میکند
با خود میکند **بیت** در جهان گر نیک و گر بد کرده ام * هر چه کردم جمله با خود کرده ام * فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعدهٔ عقاب
نوبت دیگر یعنی فساد دوم و میان الفسادین دویست و ده سال بوده حق سبحانه میفرماید که چون وعدهٔ عقوبت ثانیه در رسد بفرستیم گروهی را از شما یعنی
طیطوس رومی و قوم او را برانگیزیم لِيَسُوءُوا تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازد وُجُوهَكُمْ رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشرهٔ شما پدید آرند و بعضی بجمع
میخوانند تا آن قوم رویهای شما را بد سازند وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس كَمَا دَخَلُوهُ چنانچه در آمدند در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی
همچنانکه اول لشکر بخت نصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِيُتَبِّرُوا و تا هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شده اند بر ان
تَتْبِيرًا ○ هلاک کردنی و درین قصه اختلاف بسیار ست و هر مفسری نقلے کرده و رسیده ایراد نموده و قول اصح و اشهر در مختار القصص عن ابن الکلبی که از احبار انبیاء ع

نوشته اند چنانست که چون سلطنت بنی اسرائیل در ولایت شام بعد بقیه رسید از اولاد سلیمان داود مردی ضعیف حال اعرج بود ملوک اطراف طمع در ولایت ایشان بسته متوجه آن صوب شدند اول سنجاریب ملک موصل بیامد و متعاقب او سلیمان پادشاه آذربایجان رسید و هر دو تلاش شهر بیت المقدس نموده با یکدیگر محاربه آغاز کردند آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت و دریای مبارزت از صرصر مخاصمت بموج درآمد **نظم** سپهداران سپه در هم فگندند ✦ صدای مرگ در عالم فگندند ✦ ز پیکان عالمی را ژاله بگرفت ✦ ز خون روی زمین را لاله بگرفت ✦ عاقبت سطوت هیبت الهی ظهور نموده هر دو لشکر از یکدیگر منهزم گشتند و غنایم ایشان بدست بنی اسرائیل افتاد دیگر باره پادشاه روم و ملک صقالبه و سلطان اندلس هر یک با لشکر جرار کرار همه تیغ زن و نیزه گذار بر در بیت المقدس جمع شدند و چون رتبه سلطنت شرکت بر نتابد ایشان نیز آغاز نزاع کرده بلشکر آرائی و نبرد آزمائی قیام و اهتمام نمودند **بیت** درافتادند همچون شیر غران ✦ بگرز و نیزه و شمشیر بران ✦ بنی اسرائیل دعای ✦ اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین ✦ آغاز کردند و نکبهای نکبت غبار ادبار بر دیده آن خاکساران پاشید هزیمت را غنیمت دانسته دلها بر فرار قرار داده از یکدیگر گریزان شدند **بیت** نه جای قرار و نه جای ستیز ✦ نهادند ناکام رو در گریز ✦ اموال ایشان نیز بدست بنی اسرائیلیان افتاد و چون غنیمت پنج لشکر عظیم در حوزه تصرف در آوردند ✦ بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی ✦ سر تجبر از گریبان عصیان برآورده دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرده حکم توریت را بیک طرف نهادند هر چند ارمیا پیغمبر علیه السلام ایشان را پند داد و گفت از آنچه در توریت مقرر شده و این فساد اول ست مکنید و خود را در معرض سخط الهی میارید نشنیدند حق سبحانه بخت نصر مجوسی را که کاتب سنجاریب بود و بعد فوت او بحکم وصیت ملک بوی رسید بر ایشان گماشت تا بیامد و با ایشان حرب کرده غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریت را بسوخت و هفتاد هزار کس را از بنی اسرائیل بنده گرفت و این عقوبت اول بود بعد از آن کورش همدانی که زنی از بنی اسرائیل خواسته بود از این حال خبر یافته مال بسیار برگرفت و سی هزار بنا و سائر عمله با خود آورد در سی سال بعمارت ولایت ایلیا اشتغال نمود تا بحال اول باز آمد و دیگر باره بنی اسرائیلیان خوشوقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز سودای این مخالفت از نهاد ایشان سر برزد و یحیی معصوم علیه السلام را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی کردند عقوبت دوم در رسید و طرطوس رومی بر ایشان غلبه کرده دیگر باره مسجد را خراب کردند و اندوختهای ایشان را بغارت بردند و حق سبحانه در توریت بعد از وعده این دو عقوبت بدیشان گفته بود عَسٰی رَبُّكُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه یعنی اگر توبه کنید تحقیق ست اَنْ يَّرْحَمَكُمْ ج آنکه رحمت کند بر شما و باز شما را منعم سازد وَاِنْ عُدْتُّمْ و اگر باز گردید نوبت دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم تا نوبت سوم به عقوبت دیگر وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و گردانیدیم دوزخ را لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان حَصِيْرًا۝ زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر خروج قادر نباشند و بنی اسرائیل نوبت سوم عود کردند بتکذیب حضرت رسالت پناه علیه السلام بقتل و جلا و جزیه و خواری معاقب گشتند اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ بدرستیکه این قرآن يَهْدِيْ راه نماید لِلَّتِيْ هِيَ اَقْوَمُ براهی که آن راست ست و پاینده تر از همه راهها یعنی طریق اوامر و نواهی وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِيْنَ و مژده میدهد قرآن گروندگان الَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ آنان را که می کنند عملهای شایسته اَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست اَجْرًا كَبِيْرًا۝ مزدی بزرگ یعنی بهشت وَّاَنَّ الَّذِيْنَ و هم بشارت میدهد مومنان را بآنکه آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت اَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا اَلِيْمًا۝ عذابی با الم یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت ست ثواب ایشان و عقاب عدوی ایشان وَيَدْعُ الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و خدا را میخواند در وقت غضب بِالشَّرِّ بدی بر نفس و اهل و مال خود دُعَآءَهٗ بِالْخَيْرِ و مثل خواندن او به نیکوئی مراد نضر بن حارث ست که عذاب را از خدا تعالی بدعا میخواسته که ✦ امطر علینا حجارة من السماء ✦ وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُوْلًا۝ شتاب کننده

وقف لازم

ع

در دعایی تأمل بعد عاقبت آن یا تعجیل وارد و در انقلاب از حالی بحالی نه در سرا تحمل دارد و نه در ضراء درگرانشکیباست نه در سرا وَجَعَلْنَا الَّيْلَ وَالنَّهَارَ
وگردانیدیم شب و روز را اٰيَتَيْنِ دو علامت که دلالت کنند بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق جل ذکره فَمَحَوْنَآ پس محو کردیم اٰيَةَ الَّيْلِ
آیتی را که شب ست یعنی ظلمانی او را محو ساختیم باشراق آفتاب وَجَعَلْنَآ اٰيَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن که در وی همه
چیزها بینند لِّتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكُمْ افزونی و معیشت از پروردگار خود و گفته اند آیت روز آفتاب ست و آیت
شب ماه و محو آیت شب نقصان نور ماه است از بدریت تا محاق و در لباب از ابن عباس رض روایت میکند که پیش ازین آفتاب و ماه در نور مشابه یکدیگر بودند
و بدان سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود را بر روی ماه مالید و نور او محو گشت و آفتاب بر حال خود باند پس معنی این آیت
بدین قول آنست که نور ماه را محو کردیم و آفتاب را روشن گذاشتیم تا شما روز از پی اکتساب معاش خود بروید وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف و حرکات
شمس و قمر عَدَدَ السِّنِيْنَ شمار سالها وَالْحِسَابَ ط و حساب آجال و مواسم اعمال وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیزی را که بدان محتاجید از مهمات دینی و دنیوی
فَصَّلْنٰهُ بیان کرده ایم در قرآن یعنی پیدا و هویدا ساخته ایم تَفْصِيْلًا ۝ بیان کردنی وَكُلَّ اِنْسَانٍ و هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر
اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ عمل او یعنی آنچه تقدیر کرده اند در روز ازل از کردار او و لازم ساخته ایم فِيْ عُنُقِهٖ ط در گردن او یعنی او را
چاره نیست ازان و او ملازم اوست چنانچه طوق لازم عنق ست و در زاد المسیر از مجاهد رح نقل میکند که هر مولودی را کتابی ست از گردن او آویخته و در آنجا
نوشته که شقی ام سعید + بعضی برانند که اعراب بر پرندهٔ مرغ از راست یا چپ تفاول میکرده اند از جانب یمین نشانهٔ یمن میگرفته اند و طرف شمال را نسبت
بشامت میداده اند پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر بود و در عین المعانی گفته که طائر آن کتابست که روز قیامت پران پران بدست
بنده آید و معانی فی عنقه آنست که عمل آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آریم برای هر آدمی يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز قیامت كِتٰبًا نوشته که
صحیفهٔ عمل اوست يَّلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا ۝ ببیند آن کتاب را باز کشاده بدست و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات افتد نامهٔ اعمال او در پیچند و چون مبعوث شود
باز کشاده بدست او دهند و گویند اِقْرَاْ كِتٰبَكَ ط بخوان نامهٔ اعمال نوشتهٔ خود را و دران روز همه آدمیان خوانندهٔ خواهند بود و خطاب با هر یک خواهد رسید که
نامه که خود املا کرده بخوان كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ بس است نفس تو امروز عَلَيْكَ حَسِيْبًا ۝ ط بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی
عمر بن خطاب رض فرموده که + حاسبوا قبل ان تحاسبوا + امروز دفتر اعمال خود در پیش نه و در نگر که از نیک و بد چه ساخته و چون فرصت داری در تدارک اعمال خود کوش که
فردا مجال تلافی نخواهد بود + الیوم عمل بلا حساب و غدا حساب بلا عمل + در کشف الاسرار فرموده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی و هر چه از ایشان
شنوی و هر عملی که کنی تا نماز شام با من بگو و حرکات و سکنات خویش همه با من عرض کن آن پسر نماز شام بکلفت تمام یک روزه گزارد و گفتار خویش را باید باز گفت
پدر روزی دیگر همین حال از پسر درخواست پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم بدین صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت که من ترا درین کار
بندی دادم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نباشی و نشوی که ترا طاقت دادن حساب یک روزه با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون باز خواهی داد
نظم تو نمیدانی حساب صبح و شام + پس حساب عمر چون گوئی تمام + زین عملهای نه بر نهج صواب + نیست جز شرمندگی وقت حساب + مَنِ اهْتَدٰى
هر که راه یابد و بر راه راست رود فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ ج برای نفس خود یعنی راه یافتن او را نجات خواهد داد و بس
وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ط پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و بس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
و بر ندارد هیچ نفس بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰى ط گناه نفس دیگر ولید مغیره کافر از امی گفت متابعت من کنید من گناه شما را بردارم حق سبحانه میفرماید که هر نفسی بار جرم
بر خواهد داشت نه بار دیگری وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ و نیستیم ما عذاب کننده قومی حَتّٰى نَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزیم و بفرستیم رَسُوْلًا ۝ فرستاده بدیشان تا ایشان را

بر راه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم کنند وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ نُّهْلِکَ قَرْیَةً آنکه هلاک گردانیم اهل شهری یا دیهی را اَمَرْنَا بسیار گردانیم
مُتْرَفِیْهَا متنعمان آن موضع را یا امر کنیم جباران و سرکشان آن شهر را بفرمان برداری بزبان رسولی که مبعوث بدیشان است فَفَسَقُوْا پس ایشان از سخن ما
بیرون روند و تمرد کنند فِیْهَا دران شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَیْهَا الْقَوْلُ بر اهل آن دیه کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند
فَدَمَّرْنٰهَا پس از بنیاد بر کنیم ایشان را و خراب سازیم منازل ایشان را تَدْمِیْرًا ○ خراب کردنی و از بنیاد بر کندنی وَکَمْ اَهْلَکْنَا و چه بسیار هلاک کردیم
مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوْحٍ ط از پس فوت نوح چون قوم عاد و ثمود و امثال آن قرنی صد و بیست سال ست یا چهل و یا هشتاد یا مدتی که اعمار اهل عصر از ان
درنگذرد وَکَفٰی بِرَبِّکَ و بسنده است پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناه بندگان خود خَبِیْرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِیْرًا ○
بینا که خطیات آشکارای ایشان را بیند آورده اند که منافقان در غزوات با مومنان بیرون میرفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت
حق سبحانه فرمود که مَنْ کَانَ هر که باشد از روی خساست همت یُرِیْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده را یعنی نعمت و لذت او را عَجَّلْنَا لَهٗ بشتابانیم
برای او فِیْهَا در دنیا مَا نَشَآءُ آنچه ما خواهیم از نعمتها لِمَنْ نُّرِیْدُ از برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا لَهٗ جَهَنَّمَ ج پس آماده کنیم
برای او دوزخ را در آخرت یَصْلٰهَا در آید بدوزخ مَذْمُوْمًا نکوهیده مَّدْحُوْرًا ○ رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ و هر که خواهد
آخرت یعنی بهشت را وَسَعٰی لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت سَعْیَهَا آنچه حق سعی باشد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن
باشد بایمان خالی از شائبه شرک فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه که جامع شروط ثلاثه اند یعنی طلب آخرت و سعی در اعمال نیکو با ثبوت ایمان کَانَ سَعْیُهُمْ
هست شتافتن ایشان مَّشْکُوْرًا ○ مقبول و پسندیده نزدیک خدای کُلًّا هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان
عقبی اند نُّمِدُّ امداد کنیم و عطا دهیم هٰٓؤُلَآءِ آن گروه را که بمقدار کفایت وَهٰٓؤُلَآءِ و آن گروه را بقدر همت یعنی هیچکدام را محروم
نگردانیم بلکه مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّکَ ط از عطای آفریدگار تو وَمَا کَانَ و نیست عَطَآءُ رَبِّکَ عطای پروردگار تو مَحْظُوْرًا ○ منع کرده و باز داشته
از مومن و کافر مومن را در هر دو سرای و کافر را همین در دنیا اُنْظُرْ بنگر بدیده اعتبار که از روی حکمت کَیْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی دادیم بَعْضَهُمْ
بعضی آدمیان را عَلٰی بَعْضٍ ط بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی را سعت ست دران و جمعی را نه یا تفضیل دادیم برخی را که طالب آخرت اند
بتوفیق بر برخی که جوینده دنیا اند وَلَلْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت اَکْبَرُ دَرَجٰتٍ بزرگترست از روی درجات وَّاَکْبَرُ تَفْضِیْلًا ○
و بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت در آخرت بیشترست زیرا که تفاوت بهشت بدرجات ست و از درجه تا بدرجه برتر از و ما بین زمین و آسمان مسافت
باشد و تفاوت دوزخ بدرکات ست و از درکه تا بدرکه زیر تر از همین مقدار بعد خواهد بود لَا تَجْعَلْ قرار مگیر ای آدمی مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ
خدای دیگر فَتَقْعُدَ پس بنشینی در دوزخ جاودان مَذْمُوْمًا نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها مَّخْذُوْلًا ع فرو گذاشته یعنی محروم
از همه نیکوییها وَقَضٰی رَبُّکَ و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا آنکه مپرستید اِلَّآ اِیَّاهُ مگر او را که خداوند بحق ست چه عبادت
غایت تعظیم ست و نشاید الا کسی را که در غایت عظمت باشد وَبِالْوَالِدَیْنِ و دیگر آنکه نیکوئی کنید با پدر و مادر اِحْسَانًا ط نیکوئی کردنی عبادت خود را
باحسان والدین مقترن ساخت زیرا که ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد را اِمَّا یَبْلُغَنَّ اگر برسد عِنْدَکَ الْکِبَرَ نزدیک تو بزرگسالی
و کبر سن اَحَدُهُمَآ یکی از ایشان اَوْ کِلٰهُمَا یا هر دو ایشان یعنی بزیند تا پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ اُفٍّ
پس مگو مر ایشان را اف و آن کلمه زجرست چون کسی از چیزی تنگ آید یا برو گران آید یا بنا پاکی آلوده شود این کلمه می گوید حق سبحانه فرمود
که این کلمه مر ایشان را مگوی یعنی از ایشان تنگ میا و صحبت ایشان را گران مشمر وَّلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده

وَقُلْ لَّهُمَا و بگو مر ایشان را قَوْلًا كَرِيْمًا ○ سخنی نیکو اندری ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان وگفته اند که با ایشان چنان سخن گوی که بنده گنهکار عاجز
با خواجه خشمناک درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گیر برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملائمت و تلطف پیش آر
مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بودی در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تقویت وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا
و بگو ای پروردگار من بخشایش کن بر ایشان كَمَا رَبَّيٰنِيْ همچنانکه پروردند مرا صَغِيْرًا ○ در حالتیکه خرد بودم و حقیقت دعای رحمت از ولد در حق والدین
آنست که اگر مومن اند ایشان را به بهشت رسان و اگر کافر اند راه نمای باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الٰهی بر رضای والدین باز بسته است چنانچه من رضی عنه
والداه فانا عنه راض + پس سوابق حقوق ایشان را بلواحق عقوق پیش نباید رفت **مثنوی** آنکه تنت پاره از جان اوست + قطره از چشمه حیوان
اوست + آب از و دیده و نهال برت + شیر از خورده لبان ترت + زد چو بشیریت فتوت بود + خونش خورانی چه مروت بود + رَبُّكُمْ اَعْلَمُ پروردگار شما
داناترست بِمَا فِيْ نُفُوْسِكُمْ بانچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان اِنْ تَكُوْنُوْا صٰلِحِيْنَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکوئی
کنندگان بمادر و پدر فَاِنَّهٗ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست لِلْاَوَّابِيْنَ مر توبه آرندگان را از عقوق یا رجوع کنندگان را بحضرت او
غَفُوْرًا ○ آمرزنده وَاٰتِ ذَا الْقُرْبٰى و بده خداوند خویشی را حَقَّهٗ انچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت با او امام اعظم رح فرموده که حق
اقارب آنست که اگر درویش و محتاج باشند بر ایشان نفقه کنی وگفته اند مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول اند ﷺ و حق ایشان اعطای خمس ست بدیشان
از انچه حق سبحانه بدیشان مقرر فرموده و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که امام علی بن حسین رض مردی را از اهل شام پرسید که قرآن میخوانی گفت آری فرمود
که در سوره بنی اسرائیل نخوانده که + وات ذا القربی حقه + مرد جواب داد که خوانده ام وگویا شما اهل آن قرابت اید که خدای امر کرده است باعطای حق شما امام فرمود
که آری اهل آن قرابت مائیم وَالْمِسْكِيْنَ و بده درویش را وَابْنَ السَّبِيْلِ و راه گذری را حق ایشان از زکوة وَلَا تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراگنده
مساز طلق خود را در انچه نشاید تَبْذِيْرًا ○ پراگنده ساختنی مجاهد رح فرموده که اگر برابر کوه اُحُد زر در وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر حبه یا حبه
در باطل خرج نماید اسراف باشد اِنَّ الْمُبَذِّرِيْنَ بدرستیکه اسراف کنندگان كَانُوْا هستند اِخْوَانَ الشَّيٰطِيْنِ برادران شیطان
یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف اموال عرب هر کرا التزام عادت قومی کنند و متابعت هوای ایشان نماید گویند هو اخواهم آورده اند که کفار مکه اموال خود را
بریا و سمعه خرج میکردند و جهت یک مهمان شتران متعدده میکشتند حق تعالی ایشان را نکوهش میکند در تضییع اموال امثال ایشان و كَانَ الشَّيْطٰنُ
و هست دیو لِرَبِّهٖ مر پروردگار خود را كَفُوْرًا ○ منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید که کسی او را فرمان نبرد در خبرست که بلال و صهیب و خباب و جبر از فقرای
صحابه رض در برخی از اوقات از حضرت رسالت پناه ﷺ چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت ﷺ از غایت شرم و آزرم از ایشان اعراض فرمودی آیت آمد
وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از محتاجان صحابه رض ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزی که مِّنْ رَّبِّكَ تَرْجُوْهَا از نزدیک پروردگار خود چشم میداری
او را فَقُلْ لَّهُمْ پس بگو مر ایشان را قَوْلًا مَّيْسُوْرًا ○ سخنی نرم و نیکو و یا دعا کن برای ایشان بآسانی کشیدن بار فاقه و فقر یا وعده ایشان را
به نیکوئی آورده اند که بعد از نزول آیت چون از ان حضرت ﷺ چیزی طلبیدندی و حاضر نبودی فرمودی + یرزقنا الله و ایاکم + در اسباب نزول آمده که مسلمه
با یهودیه گرو بستند و مضمون رهن آنکه حضرت رسالت پناه ﷺ از موسی کلیم سخی ترست و سخاوت موسی آن بود که سائل را رد نمی کرد بچیزی که از وی سؤال
بوده یا بسخن خوش او را خوشنودی ساخت القصه از جهت آزمایش شخصی دختر خود را بجناب نبوت مآب فرستاد دخترک آمد و گفت یا رسول الله
مادر من از شما پیراهنی می طلبد حضرت فرمود زمانی تا زمان برسد تو ساعتی دیگر باز آئی دخترک بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیراهنی می طلبد
که در بر شماست حضرت بحجره در آمد و پیراهن بیرون کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت صلوة کشید و یاران منتظر خروج آنحضرت ﷺ

بودند و آنحضرت بسبب برهنگی بیرون نمی آمد آیت آمد که وَلَا تَجْعَلْ یَدَكَ و مساز دست خود را مَغْلُوْلَةً اِلٰی عُنُقِكَ بر بسته بگردن خود تا بر بها آن توانا باشی بر بستن دست کنایت ست از امساک وَلَا تَبْسُطْهَا و کشاده مکن دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ همه کشادن بسط ید عبارت است از عطا و کل البسط اشارت بر اسراف یعنی اسراف مکن فَتَقْعُدَ مَلُوْمًا که بنشینی ملامت کرده شده مَّحْسُوْرًا ۞ درمانده و محتاج حق تعالی باعتدال میفرماید و صفت سخاوت ازین او که تقتیر و تبذیر است منع میکند و در مجمع البحرین از ابو توسی قطعه در معنی این آیت آمده و هی هذه قطعه مبند از سر امساک دست بدگردن + که خصلتیست نکوهیده پیش اهل نهی + مکن بجانب اسراف نیز چندان میل + که هر چه هست بیکدم کنی ز دست رها + چو هست میانه این هر دو راه چندانی + تفاوت است که از آفتاب تا بسها + پس احتیاط و سط رست در جمیع امور + بدان دلیل که خیر الامور اوسطها + اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو یَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که میخواهد وَیَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا میکند این بسط و قبض از محض حکمت و کسی زهره اعتراض ندارد اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه اوست بِعِبَادِهٖ بمصالح بندگان خود خَبِیْرًۢا بَصِیْرًا ۞ دانا و بینا وَلَا تَقْتُلُوْٓا و مکشید اَوْلَادَكُمْ فرزندان خود را خَشْیَةَ اِمْلَاقٍ از ترس درویشی نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ما روزی میدهیم ایشان را وَاِیَّاكُمْ و شما را هم پس غم روزی ایشان مخورید مصرع که هر کس که او جان دهد نان دهد + اِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستیکه کشتن ایشان كَانَ هست خِطْاً كَبِیْرًا ۞ خطای بزرگ چه مشتمل است بر قطع نسل و انقطاع نوع وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنٰٓی و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید اِنَّهٗ بدرستیکه زنا كَانَ فَاحِشَةً هست عملی زشت وَسَآءَ سَبِیْلًا ۞ و بد راهیست در تفسیر زاهدی آورده که راه گبران و مغانست وَلَا تَقْتُلُوا و مکشید النَّفْسَ الَّتِیْ آن نفس را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی یعنی قصاص بر و لازم شود یا مرتد گردد یا زنا کند بشرط احصان وَمَنْ قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُوْمًا در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب قتل نبود فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستیکه ما دادیم لِوَلِیِّهٖ مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست سُلْطٰنًا تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل را یا دیت بستاند فَلَا یُسْرِفْ پس باید که ولی اسراف نکند فِّی الْقَتْلِ در کشتن آنکه قصاص بر و لازم شده یعنی بعد از قتل او را مثله نکند یا غیر قاتل را نکشد چه در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او سه کشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه ازان نهی فرمود باید که ولی غیر قاتل را نکشد اِنَّهٗ بدرستیکه ولی كَانَ مَنْصُوْرًا ۞ هست یاری داده شده در قصاص بمعونت امرا و حکام وَلَا تَقْرَبُوْا و نزدیک مشوید مَالَ الْیَتِیْمِ بمال یتیم و در ان تصرف مکنید اِلَّا بِالَّتِیْ مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا هِیَ اَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی معامله کنید که اصل مال یتیم بروی باند و ربح او بوصله معاش او نشیند و این معنی را التزام نمایید حَتّٰی یَبْلُغَ اَشُدَّهٗ تا وقتیکه برسد یتیم بغایت قوت یعنی ببلوغ رسد و آثار رشد بروی ظاهر باشد وَاَوْفُوْا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی که بسته است خدای با شما از تکالیف شرعیه یا به پیمانی که با یکدیگر می بندید اِنَّ الْعَهْدَ بدرستیکه صاحبان پیمان كَانَ مَسْـُٔوْلًا ۞ هست سوال کرده شده یعنی او را از نقض آن و وفا بدان خواهند پرسید سلمی رح آورده که خدای را عهد هست بر جوارح آدمی بملازمت آداب و بر نفس او بادای فرائض و بر دل او بخوف و خشیت و بر روح او بآنکه از مقام قرب دور نشود و بر سر او بآنکه مشاهده ما سوی نکند و از هر عهدی خواهد پرسید مصرع تا کسی از عهده این عهد چون آید بیرون + وَاَوْفُوا الْكَیْلَ و تمام به پیمایید کیل را اِذَا كِلْتُمْ چون بپیمایید برای دیگری وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ بترازوی راست یا بیان ذٰلِكَ این تمام پیمودن و راست سنجیدن خَیْرٌ بهتر است شما را از خیانت وَّاَحْسَنُ تَاْوِیْلًا ۞ و نیکوتر است از جهت عاقبت وَلَا تَقْفُ و از پی مرو مَا لَیْسَ لَكَ آن چیزی را که نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ بآن چیز دانائی یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو تا ندانی مگوی و ندیدی مگو که دیدم و نشنوی مگوی شنیدم محمد بن حنیفه رض در معنی این آیت فرموده که گواهی دروغ مده اِنَّ السَّمْعَ بدرستیکه گوش

وَالْبَصَرَ و چشم وَالْفُؤَادَ و دل كُلُّ اُولٰٓئِكَ هر یک ازینها كَانَ عَنْهُ باشد از نفس خود مَسْئُوْلًا ○ پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند پرسید
که صاحب شما با شما چه معامله کرد یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و چشم را گویند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی و چرا دانستی
وَلَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا خرامیدن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانچه متکبران خرامند اِنَّكَ بدرستیکه تو لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ نتوانی
شگافت زمین را بپای در روی کشیدن وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ و نرسی بکوهها طُوْلًا ○ از روی درازی قامت یعنی کسیکه زمین را نتواند درید و با کوه همسری
نتواند کرد او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد بیت ز خاک آفریدت خداوند پاک ۰ پس ای بنده افتادگی کن چو خاک ۰ كُلُّ ذٰلِكَ همه اینها که شمرده شده یعنی اوامر
و نواهی که از آیت ۰ ولا تجعل مع الله الها آخر ۰ تا اینجا که مذکور شده و آن یازده امر و چهارده نهی ست و ابن عباس رض فرمود که اینها در الواح موسی ع مکتوب بوده
كَانَ سَیِّئُهٗ هست بدی او یعنی آنچه منهی عنه از وست عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوْهًا ○ ناپسندیده ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از احکام مِمَّآ اَوْحٰٓی
از آن چیزیست که وحی کرد اِلَیْكَ رَبُّكَ بسوی تو آفریدگار تو مِنَ الْحِكْمَةِ ۰ از علمی که شناخت حق ست لذاته و دانستن خیر العمل ۰ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ
و فرا مگیر با خدای اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر تکرار این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل همه احکام ست و لهذا در مفتتح و مختتم این اوامر و نواهی فرموده از شرک و در اول نتیجه شرک
در دنیا بدان مرتب باشد ذکر کرد ۰ فتقعد مذموما مخذولا ۰ و در آخر عقوبتی که بران متفرع خواهد شد در عقبی ایراد فرمود که فَتُلْقٰی اگر شرک آری پس انداخته شوی
فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُوْمًا در حالتیکه ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُوْرًا ○ در حالتیکه رانده باشی و دور مانده
از رحمت خدای و بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند ۰ الملائکة بنات الله ۰ و میگوید اَفَاَصْفٰىكُمْ رَبُّكُمْ آیا برگزید شما را پروردگار شما بِالْبَنِیْنَ
به پسران وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا ۰ از فرشتگان دختران این خلاف آنست که عادت شما بران جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران مینازید اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ بدرستیکه شما میگویید قَوْلًا عَظِیْمًا ○ سخنی بزرگ که اضافه بنات میکنید بحق سبحانه و بنفس خود تفضیل
می نهید بر او که محبوب را بخود و مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم برات خود را از ولد فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ
در چند جای از قرآن لِیَذَّكَّرُوْا تا در یابند و پند پذیر شوند وَمَا یَزِیْدُهُمْ و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن اِلَّا نُفُوْرًا ○ مگر رمیدن از حق و دور شدن
قُلْ بگو ای محمد ص لَوْ كَانَ مَعَهٗٓ اٰلِهَةٌ اگر بودندی با خدای بحق خدایان دیگر كَمَا یَقُوْلُوْنَ همچنانکه شما ای مشرکان میگویید و حفص بغیبت میخواند
چنانکه کافران میگویند اِذًا لَّابْتَغَوْا آنگاه خدایان طلب کردندی اِلٰی ذِی الْعَرْشِ بسوی خداوند عرش یا مالک ملک سَبِیْلًا ○ راهی که
بدفع آن مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه آیتها بعیب و نکوهش ایشان میفرستد اگر ایشان خدای یا شریک خدا بودندی بایستی که راه
منازعت جستندی و عیب و عجز را از خود نفی کردندی سُبْحٰنَهٗ پاک ست خدای وَتَعٰلٰی و برترست عَمَّا یَقُوْلُوْنَ از آنچه میگویند ایشان
عُلُوًّا كَبِیْرًا ○ برتری بزرگ و در تیسیر نقل میکند که یکی از اولاد خباب بن الارت رض که مجمر حضرت رسالت پناه ص در دست مبارک وی تسبیح گفت
خدای را چنانچه همه قوم شنودند و از روی تعجب گفتند یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیت نازل شد که تُسَبِّحُ لَهٗ تسبیح میگوید خدای را
السَّمٰوٰتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ هفت آسمان و زمین وَمَنْ فِیْهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ و نیست هیچ چیز از مخلوقات
اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیحی ملتبس بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمال امام قشیری رح فرموده
که تسبیح میگویند زندگان از اهل زمین و آسمان بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکنند با مکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و بر
تنزیه او را از لوازم امکان و توابع حدوث پس همه اشیا مسبح او باشند وَلٰكِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ و لیکن شما ای مشرکان نمی یابید تَسْبِیْحَهُمْ
تسبیح ایشان را چه شما را نظری صحیح و عقلی صافی که با آن فهم تسبیح ایشان توان کرد نیست اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه هست خدای حَلِیْمًا بردبار که تعجیل

ع ۴ ۱۰

عقوبت نمیکند بر غفلت شما غَفُوۡرًا ○ آمرزنده مر آنرا که بسخن خدای ایمان آرد در حقائق سلمی از ابو عثمان مغربی قدس سره نقل میکند که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میگویند اما نشنود آنرا و فهم نکند مگر عالم ربانی که گوش دل او گشاده بود و فهم ما قال ❊ نظم ❊ ندکر ش هر چه بینی در خروش ست ❊ ولی داند درین معنی که گوش ست ❊ نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست ❊ که هر خاری به تسبیحش زبانیست ❊ در فتوحات مذکورست که اگر مراد ازین تسبیح آنست که اشیا بلسان حال گویند پس ارشاد و لکن لا تفقهون تسبیحهم ❊ فائده نباشد و در باب ثانی عشر از سفر ثانی فرموده که ما بگوش خود شنیدیم که سنگی بزبان قال ذکر ملک متعال میگفت و با ما خطاب کرد چون عاملیه عارفان و سخنان او انمود که هر آدمی آنرا ادراک نیابد و در بحر الحقائق آورده که هر ذره از ذرات موجودات را زبانیست ملکوتی که به تسبیح و حمد حضرت خداوند ناطق ست و بدان زبان حصا در دست حضرت محمد مصطفی صلعم تسبیح گفت و شهادت اعضا که ❊ انطقنا الله الذی انطق کل شیئ ❊ اشارتست بدان همین زبان خواهد بود و تتمه سخنان درین باب از جواهر التفسیر مطالعه توان نمود ❊ والتوفیق من الله المنان المعبود ❊ آورده اند که ابو جهل و اضراب او قصد آن کردند که حضرت پیغمبر صلعم را بوقت قرات قرآن ایذا کنند حق سبحانه آنحضرت صلعم را از چشم ایشان بپوشید و آیت فرستاد وَاِذَا قَرَاۡتَ الۡقُرۡاٰنَ و چون میخوانی قرآن را جَعَلۡنَا بَيۡنَكَ می سازیم و می آریم میان تو وَبَيۡنَ الَّذِيۡنَ لَا يُؤۡمِنُوۡنَ بِالۡاٰخِرَةِ و میان آنانکه نمیگروند بدان سرای حِجَابًا مَّسۡتُوۡرًا ○ پرده پوشیده از حس تا ترا نه بینند و آزاری بتو نرسانند گویند حمالة الحطب بعد از نزول سوره تبت سنگی برداشت بطلب پیغمبر صلعم بیرون آمد و خواست که بران حضرت زند او را در خانه ابو بکر رض نشان دادند بیامد و حضرت آنجا نشسته بود و قرآن میخواند ام جمیل ابو بکر صدیق را گفت صاحب تو کو که مرا هجو کرده تا ازوی انتقام کشم ابو بکر رض گفت او شاعر نیست که زبان بهجای کسی بگشاید پس گفت ❊ فی جیدها حبل من مسد ❊ چیست او چه داند که در گردن من چه خواهد بود و حضرت رسالت پناه صدیق رض را فرمود که ازو بپرس که در خانه غیر تو کسی را می بینی صدیق گفت ای ام جمیل در خانه غیر از من کسی را می بینی گفت یا من تهزاء سیکنی بجدا کعبه که نمی بینم بجز ابن ابی قحافه پس باز گشت این آیت نازل شد که ما ترا بوقت تلاوت قرآن از نظر کافران میپوشیم وَجَعَلۡنَا و مکنیم یعنی افگنیم عَلٰى قُلُوۡبِهِمۡ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنۡ يَّفۡقَهُوۡهُ تا در نیابند قرآن را و آن پوشش حائل شود در میان دل ایشان و فهم قرآن وَفِىۡۤ اٰذَانِهِمۡ و نیز در گوشهای ایشان وَقۡرًا گرانی تا استماع قرآن نکنند چون قرآن معجزه ست از حیثیت لفظ و معنی پس از برای امتناع ایشان اوصاف کرد که مانع ست ایشانرا از فهم معنی و ادراک لفظ وَاِذَا ذَكَرۡتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِى الۡقُرۡاٰنِ آفریدگار خود را در قرآن وَحۡدَهٗ بیگانه و یکتا وَلَّوۡا عَلٰٓى اَدۡبَارِهِمۡ برگردند کافران بر پشتهای خود یعنی باز پس روند نُفُوۡرًا ○ در حالتیکه گریزندگان باشند از استماع توحید چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشانرا با آله خود ذکر کنی نَحۡنُ اَعۡلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَسۡتَمِعُوۡنَ بِهٖۤ بانچه ایشان میشنوند قرآن را بسبب آن یعنی برای آن از سخریت و هزل و مراد آنست که قرآن را برای استهزا و طعن دران می شنوند اِذۡ يَسۡتَمِعُوۡنَ اِلَيۡكَ وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَاِذۡ هُمۡ نَجۡوٰٓى و وقتیکه ایشان راز گویندگان یعنی پنهان با یکدیگر میگویند که کلام وی سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت من نمیدانم که محمد چه میگوید ابو سفیان گفت من بعضی را از سخنان وی راست میدانم ابو جهل گفت مجنون ست ابو لهب کاهنش خواند حویطب شاعرش لقب نهاد و این آیت در شان این جماعت ست اِذۡ يَقُوۡلُ الظّٰلِمُوۡنَ یاد کن ای محمد صلعم چون گفتند ستمگاران یعنی مشرکان مر صحابه ترا که شما اِنۡ تَتَّبِعُوۡنَ متابعت نمی کنید و از پی نمیروید اِلَّا رَجُلًا مَّسۡحُوۡرًا ○ مگر مردی سحر کرده شده یعنی او را سحر کرده اند و عقلش زائل شده یا مسحور بمعنی ساحر باشد چون ماتی بمعنی آتی اُنۡظُرۡ كَيۡفَ ببین نگر که چگونه ضَرَبُوۡا لَكَ الۡاَمۡثَالَ بزدند برای تو مثلها و ترا تمثیل و توصیف بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر کردند فَضَلُّوۡا پس گمراه شدند ایشان از طریق حق فَلَا يَسۡتَطِيۡعُوۡنَ سَبِيۡلًا ○ پس نمی توانند یافتن راهی بسوی رشد و صواب یا راه نمی یابند بطعنه تو بر وجهی که موجه باشد بلکه در کار خود گم شده اند و حیران مانده در وصف تو سخنان نقیض میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل توان گفت و زمانی مجنون میخوانند و آن زوال عقل ست وَقَالُوۡا و گفتند کافران که منکر بعث اند ءَاِذَا كُنَّا آیا آن هنگام که شویم ما بعد از مرگ بمرور زمان ایام عِظَامًا استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهای خرد ریزه شده ءَاِنَّا لَمَبۡعُوۡثُوۡنَ آیا ما برانگیخته شدگان شویم خَلۡقًا جَدِيۡدًا ○ آفریده نو و تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوقی تر و تازه چون شود قُلۡ كُوۡنُوۡا بگو گردید شما اگر شیئ ست

[illegible] گردید تن خود حِجَارَةً سنگ اَوْ حَدِيْدًا ۝ یا آهن اَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از چیزها که بزرگ است و عظیم باشد فِيْ صُدُوْرِكُمْ ۚ
در سینه‌های شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیوة ابعد است البته حق سبحانه شما را میراند و زنده گرداند فَسَيَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که گویند مَنْ يُّعِيْدُنَا ۭ
کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس اندک قُلِ الَّذِيْ فَطَرَكُمْ بگو آنکس که بیافرید شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را
تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن در نهایت فَسَيُنْغِضُوْنَ پس زود بود که حرکت دهند اِلَيْكَ رُءُوْسَهُمْ بجانب تو
سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود میجنبانند ایشان از روی انکار و استبعاد سر خود بجنبانند وَيَقُوْلُوْنَ و گویند مَتٰى هُوَ ۭ کی خواهد بود
این بعث و حشر قُلْ بگو عَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ شاید که باشد قَرِيْبًا ۝ نزدیک چه هر چه آینده است او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد
يَوْمَ يَدْعُوْكُمْ در روزی که بخواند شما را خدای برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه اخیره بجهت قیام از قبور فَتَسْتَجِيْبُوْنَ پس شما اجابت کنید خدای را
یا اسرافیل را بِحَمْدِهٖ در حالتیکه قائل باشید بستایش حق در خبر آمده است که خلائق از قبور برآمده خاک از سرها می افشانند و میگویند • سبحانک
اللهم و بحمدک • و در تفسیر بصائر حمد را بمعنی امر داشته چنانچه در آیت • فسبح بحمد ربک • ای صل بامره پس معنی آیت چنین باشد که خدای شما را بخواند و بامر او
اجابت کنید او را وَتَظُنُّوْنَ و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندکی یا چون آخرت را
معاینه بینید زندگی خود را در دنیا اندک شمرید بنسبت بآن پس باید که خردمند آگاه امروز نیز حیات دنیا را در جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندک فانی را
در کار آن بسیار باقی صرف کند تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در نماند **نظم** بدنیا توانی که عقبی خری • بخر جان من ورنه حسرت بری •
کسی گوی دولت ز دنیا برد • که با خود نصیبی بعقبی برد • آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه رض قولاً و فعلاً تقصیر نمیکردند مومنان صورت حال
بموقف عرض حضرت رسالت پناه رسانیده بجدال و قتال دستوری طلبیدند آنحضرت ص فرموده که مرا حق سبحانه تعالی درباره ایشان بدینها نفرموده آیت آمد که
وَقُلْ لِّعِبَادِيْ و بگو مر بندگان مرا یعنی مومنان را که با کافران يَقُوْلُوا الَّتِيْ بگویند آن کلمه را هِيَ اَحْسَنُ ۭ که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان
درشتی نکنند بلکه دعا کنند که • یهدیکم الله • و در تبیان آورده که یکی عمر فاروق رض را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله او دشنام کند حق تعالی این آیت فرستاد و بعضی
فرموده و گویند کلمه احسن شهادتین است یا امر بمعروف و نهی از منکر و محققان بر آنند که کلمه نیکوتر آنست که کسی را یاد نکنند مگر به نیکوئی و اگر کسی درشتی کند در برابر او
به نرمی سخن گویند که اِنَّ الشَّيْطٰنَ بدرستیکه دیو يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ ۭ دشمنی می افگند میان آدمیان پس ممکن است که درشتی بازای درشتی موجب
ستیزه و عناد گردد و آن صورت باز دیاد مواد فساد کشد اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ بدرستیکه شیطان هست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِيْنًا ۝
دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و جز هلاک او نکوشد رَبُّكُمْ پروردگار شما اَعْلَمُ بِكُمْ ۭ داناتر است بحال شما بقولی مخاطب مومنانند
که ایشان را میگوید اِنْ يَّشَاْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد خدای ببخشد بر شما و از جور کافران برهاند اَوْ اِنْ يَّشَاْ یا اگر خواهد يُعَذِّبْكُمْ ۭ عذاب کند شما را
بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کند خدای بهدایت یا توبه و عذاب نماید باضلال یا اقامت بر گناه و بقولی خطاب با کافران است میفرماید که اگر خواهد
ببخشد بر شما و عذاب دنیا را در تاخیر افگند و اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس مشیت متعلق بعذاب دنیاست و در تعذیب آخرت حکم مطلق است
وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد ص عَلَيْهِمْ بر کافران وَكِيْلًا ۝ نگهبانی که ایشان را از کفر نگاه داری یا پابندی که ایمان ایشان را ضامن شوی
و اگر خطاب با مومنان است معنی آیت این باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذ نخواهی شد بکردار ایشان
وَرَبُّكَ اَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است بِمَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۭ بآنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو نگذارد
و در انوار فرموده که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابوطالب پیغمبر باشد و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند حق تعالی این آیت فرستاد که ما داناتریم

ع ۵ ربع ۱۲

باہل آسمان و زمین پس ہرکرا خواہیم برای نبوت برگزینیم وَلَقَدْ فَضَّلْنَا و بدرستیکه افزونی داده ایم بَعْضَ النَّبِيِّينَ بعضی پیغمبران را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی
بفضائل نفسانی و اجتناب از رذائل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانچه ابراہیم ع را بخلت و موسی ع را بمکالمت و محمد ص را بمعراج و رویت و شفاعت
وَّاٰتَيْنَا دَاوٗدَ و دادیم داود ع را زَبُوْرًا ﴿﴾ کتاب زبور پس شرف او بآن کتاب است نه بپادشاهی او و زبور صد و پنجاه سوره است که در وی احکام
حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه همه ثنای الٰہی و موعظت و صفت حضرت رسالت پناہی ص و ستایش امت اوست و ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل
آنحضرت ص چه در آنجا مسطور است که + انه خاتم الانبیاء و امته خیر الامم + و در آیت + ولقد کتبنا فی الزبور + ایمائی بدین معنی هست **قطعه**
ای وصف تو در کتاب موسی + وی نعت تو در زبور داود + مقصود توی ز آفرینش + باقی بطفیل تست موجود + آورده اند که قریش بقحط و غلا مبتلا شدند
و حق تعالی بجہت الزام ایشان این آیت فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ بگوای محمد با کافران که بخوانید آن را که گمان برید که ایشان خدایانند
مِّنْ دُوْنِهٖ بجز خدای تا این بلا از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُوْنَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحط عَنْكُمْ از شما
وَلَا تَحْوِيْلًا ﴿﴾ و نمیتوانند تغییر دادن آن را یا بردن از قبیله شما بقبائل دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه و بنو خزاعه جن را می پرستیدند جنیان همه ایمان
آوردند و ایشان بر کفر بماندند و آیت آمد که اُولٰٓئِكَ آنگروه از ملائک و جن الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ آنانکه میخوانند کافران ایشان را و می پرستند يَبْتَغُوْنَ
ایشان میجویند اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيْلَةَ به پروردگار خود دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او اَيُّهُمْ اَقْرَبُ هر کدام نزدیکتر اند
بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه پس غیر مقرب خود بطریق اولی که وجه توجه بآنحضرت ص آرد ملخص سخن آنکه
معبودان شما محتاج معبود بحق اند وَيَرْجُوْنَ رَحْمَتَهٗ و امید میدارند بخشش او را وَيَخَافُوْنَ عَذَابَهٗ و می ترسند از عذاب او اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ
بدرستیکه عذاب آفریدگار تو كَانَ هست مَحْذُوْرًا ﴿﴾ سزاوار آنکه از و حذر کنند چون معلوم شد که ایشان در بیم و امیداند همچو سائر بندگان
پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَاِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری اِلَّا نَحْنُ مگر آنکه ما مُهْلِكُوْهَا ہلاک کنندهٔ اہل آنیم بمرگ و فنا
قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ پیش از روز قیامت اَوْ مُعَذِّبُوْهَا یا عذاب کنندهٔ آنیم بقتل و قحط و جز آن عَذَابًا شَدِيْدًا عذابی سخت
یعنی اگر مومن و صالح اند بموت و اگر کافر و فاسق اند بعذاب كَانَ ذٰلِكَ هست این حکم فِي الْكِتٰبِ در لوح محفوظ مَسْطُوْرًا ﴿﴾ نوشته شده
آورده اند که قریش از حضرت رسالت پناه ص معجزها طلبیدند از انجمله آنکه کوه صفا را زر خالص سازد و جبال مکه را محو کند تا زمین گشاده و صالح زراعت
پدید آید و جویهار روان سازد تا باغ و بوستان سازند حق تعالی این آیتها را بدیشان نمود و فرمود که وَمَا مَنَعَنَآ و باز نمیدارد ما را اَنْ نُّرْسِلَ
بِالْاٰيٰتِ از آنکه فرستیم معجزات مقترحهٔ قریش را اِلَّآ اَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بِهَا الْاَوَّلُوْنَ بآیات مقترحهٔ خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات
طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را مستاصل گردانیدیم پس اگر انچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم
و میدانیم که ایشان نخواہند گروید و هر آئینه عذاب استیصال بدیشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان
مومنان بیرون خواہیم آورد وَاٰتَيْنَا و بدادیم ثَمُوْدَ النَّاقَةَ قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان مُبْصِرَةً پیدا و ہویدا یعنی از جملهٔ اہلاک امم
بسبب تکذیب ایشان آنست که ثمود از صالح ع معجزه طلب کردند و خدای برای ایشان از سنگ ناقه بیرون آورد فَظَلَمُوْا پس کافر شدند بِهَا
بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی ہلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و نمی فرستیم بِالْاٰيٰتِ معجزات مقترحه را اِلَّا تَخْوِيْفًا ﴿﴾ مگر برای ترسیدن و حذر کردن
از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول آن بر کفر راسخ باشند هر آئینه مستاصل شوند وَاِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده کردیم که اندوه مخور
اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو یعنی عذاب او اَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواہد گرفت مردمان را یعنی ہلاک خواہد گردانید قریش را تعبیر بلفظ ماضی جہت

تحقیق وقوع است وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیدیم الرُّءْيَا الَّتِيْٓ اَرَيْنٰكَ آن خواب را که بتو نمودیم اِلَّا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ مگر فتنه مر آدمیان را یعنے سبب آزمایش
ایشان مراد رؤیای عام حدیبیه است که حضرت رسالت پناه ﷺ در خواب دیده بود که عمره گذارد و خانه را طواف نموده سعی و حلق بجا آورد و صحابه رض توجه فرمودند و دران سال
عمره میسر نشد و منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الٰهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و قومی از علما درین قول
تردد دارند جهت آنکه سوره مکی ست و این قصه مدنی مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد و در مدینه حکایت کرده و گفته اند خوابی که سبب فتنه آدمیان شد
آن بود که حضرت رسالت پناه ﷺ در واقعه دید که قومی از بنی امیه بر ممبر او در دویدند و انجا بر می جستند بحو بوزنه و فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد
و بعضے رؤیا را بمعنے رویت دارند یعنی انچه بتو نمودیم در شب معراج و تو دیدی سبب افتتان خلق شد چه بعد از حدیث معراج بعضے از ضعفای اهل اسلام مرتد
شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق فزودند وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُوْنَةَ و نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده
فِي الْقُرْاٰنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان آمده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته است متعجب شدند
کما قال انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم ❊ ابو جهل گفت که محمد ﷺ میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید که درخت از و میروید این نهایت عجب است و عجب
از ایشان بود که از درخت سبز آتش میگرفتند کما قال جعل لکم من الشجر الاخضر نارا ❊ و هیچ فکر نکردند آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش
برویاند یا قادری که پر و بال سمندر را از آتش احراق محافظت میکند و حشای شتر مرغ را بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواناست بر انبات
شجره در دوزخ و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورندهٔ آن کافران اند و لعنت متوجه ایشانست یا آنکه ملعونه بمعنی مکروهه و مبغوضه باشد چون طعام ملعون
است ضار و مکروه و بعضے تاویل کرده اند شجره را با بوجهل یا حکم بن عاص که پدر مروانست و ابن البحر گفته که آن شجره یهود اند وَنُخَوِّفُهُمْ و می ترسانیم
کافران را بانواع تخویفات چون نار سعیر و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيْدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشان را اِلَّا طُغْيَانًا كَبِيْرًا ۝ مگر سرکشی بزرگ
یعنے گزان کاری و ستیزه از حد متجاوز شده و چون این تکبر ایشان را جهت وسوسه ابلیس ست از استکبار وی متعاقب این آیت خبر داد که وَاِذْ قُلْنَا
و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا مر فرشتگان را که سجده کنید لِاٰدَمَ مر آدم را بجهت تعظیم فَسَجَدُوْٓا پس سجده کردند همه ایشان اِلَّآ اِبْلِيْسَ
مگر ابلیس که سجده نکرد و چون خدای گفت چرا سجده نکردی قَالَ ءَاَسْجُدُ گفت آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ خَلَقْتَ مر آنکس را که آفریدی
طِيْنًا ۝ از گل پس خدای تعالی برو لعنت کرد و از درگاه قربش براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره اَرَءَيْتَكَ خبر ده مرا که هٰذَا الَّذِيْ كَرَّمْتَ
عَلَيَّ ز این را که گرامی کردی و فضل دادی او را بر من چرا افضل داری او را و او از خاک ست و من از آتش لَئِنْ اَخَّرْتَنِ و اگر واپس داری مرا و
مرگ مرا تاخیر کنی اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ تا روز قیامت لَاَحْتَنِكَنَّ هر آینه از بیخ بر کنم ذُرِّيَّتَهٗٓ فرزندان او را باغوا و خیان کنم که بعذاب
مستاصل شوند اِلَّا قَلِيْلًا ۝ مگر اندکی که نتوانم ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت و حمایت تو قَالَ اذْهَبْ گفت خدای مر او را که برو امر اهانت
ست و ابعاد یعنی او را براندازد درگاه قرب و گفت در پی مهم خود برو فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که ترا متابعت کند و فرمان تو برد مِنْهُمْ از ذریت آدم
فَاِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه دوزخ جَزَآؤُكُمْ پاداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب را بر غائب یعنی ترا و متابعان ترا
ترا جزا دهیم جَزَآءً مَّوْفُوْرًا ۝ جزای تمام یعنی عذابی بهره و تمام وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر که توانی بلغزانیدن
مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ باواز خود یعنے خواندن بفساد و گویند صوت شیطان غنا و مزامیر ست امام زاهد رح از ابن عباس رض
نقل میکند که هر آوازی که نه در رضای خدا از دهان بیرون آید آواز شیطان ست وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و بر انگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
سواران و پیادگان خود را یعنے دیوانی که معاون تواند در وسوسه و اغوا همه را جمع کن و تسلط برایشان بر ضلالت وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن

ع ۸

بایشان فِي الْاَمْوَالِ در مالها تا از حرام جمع کنند یا برباد دهند یا در معصیت صرف نمایند وَالْاَوْلَادِ و در فرزندان نیز شریک شو تا از زنا حاصل
کنند یا بعبد العزی یا بعبد الشمس و امثال آن تسمیه نمایند وَعِدْهُمْ و در فرزندان وعده ده ایشانرا بمواعید باطله چون شفاعت بتان یا تأخیر توبه
یا انکار بعث و حشر و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطٰنُ و وعده نمیدهد شیطان ایشانرا اِلَّا غُرُوْرًا ۝ مگر فریب یعنی خطا در صورت
صواب می آراید اِنَّ عِبَادِيْ بدرستیکه بندگان خالص من که بحکم هؤلاء فی الجنة * برای بهشت آفریده شده اند لَيْسَ لَكَ نیست ترا عَلَيْهِمْ
براغوای ایشان سُلْطٰنٌ تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانی فریفت مگر بندگان مرا امام قشیری رح فرموده که بنده حق آنکس است که در بند
غیر نباشد شیخ عطار قدس سره میفرماید بیت چو تو در بند صد چیزی خدا را بنده چون باشی * که تو در بند هر چیزی که هستی بنده آنی *
وَكَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو وَكِيْلًا ۝ نگهدار بندگان خود را از اضلال ابلیس رَبُّكُمُ پروردگار شما الَّذِيْ او آنست که بقدرت کامله
يُزْجِيْ میراند و روان میگرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِي الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوْا تا بجوئید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل او یعنی روزی
و بعضی را گویند فضل سود است یا امتعه که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا بدست نیاید اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه او هست بِكُمْ رَحِيْمًا ۝
بشما مهربان که کارهای مشکل را بر شما آسان می گرداند و اسباب احتیاج شما مهیا می کند وَاِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن
فِي الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ گم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُوْنَ هر کرا میخوانید و می پرستید اِلَّآ اِيَّاهُ مگر او که خداوند یگانه
و یکتا که در آن محل جز او را نخوانید و نجات جز از حضرت او نجوئید فَلَمَّا نَجّٰىكُمْ پس آنهنگام که برهانید شما را از غرقه شدن و برسانید اِلَى الْبَرِّ
بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی به پرستش بتان آوردید وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی كَفُوْرًا ۝ نیک ناسپاس
نعمت خداوند خود اَفَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید که از دریا بصحرا آمدید یعنی ایمن مباشید اَنْ يَّخْسِفَ بِكُمْ از آنکه فرو برد شما را جَانِبَ الْبَرِّ
بکرانه زمین یعنی آنکه قادر است بآنکه شما را در آب فرو برد تواناست بر آنکه در خاک نهان کند اَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ یا فرو فرستد بر شما حَاصِبًا باد که
سنگ بر شما افکند یعنی قادر است که بر شما سنگ باران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نیابید لَكُمْ برای خود وَكِيْلًا ۝ نگهدارنده که شما را از آن نگاهداری
کند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید اَنْ يُّعِيْدَكُمْ از آنکه باز گرداند شما را فِيْهِ در آن دریا تَارَةً اُخْرٰى باری دیگر یعنی آرزوی در دل شما افکند
تا دیگر باره در کشتی نشینید فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ پس فرستد بر شما قَاصِفًا شکننده مِّنَ الرِّيْحِ از باد یعنی بادی برانگیزاند که کشتی را بشکند
فَيُغْرِقَكُمْ پس غرقه گرداند شما را بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه ناسپاسی کردید ثُمَّ لَا تَجِدُوْا پس نیابید شما لَكُمْ برای خویش عَلَيْنَا بر ما
بِهٖ بآن غرقه کردن تَبِيْعًا ۝ از پس در آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا و هر آینه گرامی کردیم بَنِيْٓ اٰدَمَ فرزندان آدم را
وَحَمَلْنٰهُمْ و برداشتیم ایشان را یعنی سوار گردانیدیم فِي الْبَرِّ در بیابان بر چهارپایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنٰهُمْ و روزی دادیم
ایشان را مِّنَ الطَّيِّبٰتِ از طعامهای پاکیزه وَفَضَّلْنٰهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه آفریده ایم تَفْضِيْلًا ۝
افزونی دادنی علما را در تکریم انسان و تفضیل ایشان سخنان بسیار است و درین ترجمه بقول جامع التفاسیر و صاحب بحر الحقائق رح فرموده که کرامات
انسانی دو قسم است جسمانی و روحانی جسمانی تمام انسان را باشد از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشان است بیدین و تصویر بر در رحم
حسن صورت و مزاج ترتیب باعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین بلحی و ذوائب و تمیز بعقل و انعام بنطق و اشارت و خط
و راه یافتن باسباب معیشت و تمکن از حرف و صناعات و روحانی دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عام است مومن و کافر در آن شریک اند چون
نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست بربکم و انطاق بجواب بلی و عهد عبودیت و ارائیدن بفطرت و ارسال رسل

بریشان وانزال کتب برای ایشان و ترغیب بمثوبات جنانی و تخویف از عقوبات نیرانی و اظهار آثار قدرت و دلائل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیه
خاصه آنست که انبیاء و اولیاء و مومنان را بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و ولایت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اکمال و اخلاق و آداب و سیر
الی الله و فی الله و بالله و عبور بر مقامات و ترقی از مضائق ناسوتی بجذبات لاهوتی و فنا از انانیت و بقا بهویت و کرامانی که در حد حصر نیاید محمد بن کعب
گفته که کرامت آدمیان بدانست که حضرت محمد رسول صلعم از ایشانست **منظم** ای شرف داده آدم تو • روشنی دیده عالم تو • کیست درین خانه که خیل تو نیست •
کیست برین خوان که طفیل تو نیست • از تو صلای بالست آمده • نیست بمهمانی هست آمده • در حقائق سلمی آورده که گرامی ساختیم آدمیان را بمعرفت و توحید و بدیدیم
ایشان را در بر نفس و بحر قلب گفته اند برآنست که ظهور دارد از نعوت و صفات و بحر آنچه مستورست از حقائق ذات و در تاویلات کاشی مذکورست که بر عالم اجساد
بود و بحر عالم ارواح و بر داشتن ایشان در هر دو ترکیب ایشانست از هر دو روزی دادیم ایشان را از طیبات علوم و معارف و تفضیل از زانی داشتیم بر بسیر مخلوقات
با آنکه ایشان را بعیوب ایشان بینا ساختیم و شتی جنس ملائکه اند یا خواص ایشان و علما را در تفضیل ملک و بشر مباحث دور و درازست اما آنچه جمهور اهل سنت
بر آنند آنست که رسل بنی آدم فاضلتر اند از رسل ملائکه و رسل ملائکه افضل اند از اولیای بنی آدم و اولیای بنی آدم شریف تر اند از اولیای ملائکه و صلحای
مومنان را فضل ست بر عوام ملائکه و عوام ملائکه بهتر اند از فساق مومنان امام قشیری رح فرموده که مراد از بنی آدم مومنان اند چه کفار را بعض • و من یهن الله
فماله من مکرم • از تکریم هیچ نصیبی نیست و تکریم مومنان بدانست که ظاهر ایشان را بتوفیق مجاهده بیاراست و باطن ایشان را بتحقیق مشاهده منور ساخت
چنانچه کافه مومنان را بتکریم عام ارزانی داشته است حضرت رسالت پناه صلعم را بتکریم خاص اختصاص داد از آنجمله مرتبه اختصاص رضاست که • رضی الله
عنهم و رضوا عنه • و درجه محبت که • یحبهم و یحبونه • و تشریف ذکر که • فاذکرونی اذکرکم • و علی الجمله این آیت دلیل تفضیل و جامعیت انسان ست
که از همه مخلوقات مرآت صافی جهت انعکاس صفات الٰهی همه اوست و بس چنانچه از مضمون این ابیات حقائق سمات فهم توان فرمود **مثنوی**
آمد آئینه جمله کون ولی • همچو آئینه نکرده جلی • بنمودند در وی بوجه کمال • صورت ذوالجلال و الافضال • زانکه بود این تفرق عددی • لمع از سر جامع احدی •
گشت آدم جلای این مرآت • شد عیان ذات او بجمله صفات • مظهری گشت کلی و جامع • سر ذات و صفات از و لامع • شد تفاصیل کون را مجمل •
بر مثال تعین اول • بوی این دائره مکمل شد • آخر این نقطه عین اول شد • یوم ندعوا یاد کن روزی را که بخوانیم کل اناس هر گروهی را از مردمان
بامامهم به پیشوای ایشان یعنی نبی که بدیشان مبعوث بوده چنانچه گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا کتابی که برایشان منزل شده چنانچه
خطاب کنند یا اهل القرآن و یا اهل الانجیل یا مقدمی که در مذهب متابعت او نموده باشند چنانچه ندا کنند که یا حنفی و یا شافعی یا بدین و ملت باز خوانند
چنانچه یا مسلم یا یهودی یا مجوسی و گفته اند امام جمع ست فرو اخلق را بمادران باز خوانند جهت کرامت عیسی ع و اظهار شرف حسن و حسین رض یا برای
آنکه اولاد الزنا رسوا نشوند و در باب از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکنند که دران روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل
برایشان و سنت پیغمبر ایشان و قولی آنست که تعلق انساب بریده گردد و نسبت اعمال بماند پس هر گروهی را بکتاب عمل ایشان خوانند
و گویند یا صاحب کتاب کذا فمن اوتی پس هر کرا داده شود کتابه بیمینه نوشته عمل او بدست راست او فاولئک پس آن گروه
یقرءون کتابهم میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و سرور نوبتی بعد از نوبتی چه دران نامه عملهای نیکوی بینند ولا یظلمون و ستم دیده
نشوند در مزد خود فتیلا ۝ بمقدار فتیله از وسخ که بین الاصبعین باشد یعنی تصور نباشد در پاداش ایشان بکمتر چیزی و این آیت دلالت دارد بر آنکه
هر کرا نامه بدست چپ او دهند از خجالت و حیرت زبانش از خواندن درماند و من کان و هر که هست فی هذه درین دنیا اعمی نابینا یعنی دیده دلش
راه صواب نبیند فهو فی الاخرة پس او در آخرت اعمی نابینا بود یعنی طریق نجات نیابد و اضل سبیلا ۝ و گمراه تر از نابینا نیز بجهت زوال

استعداد و عدم فرصت محققان گویند که هر که نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هر که اینجا روی توبه نه بیند آنجا جمال مغفرت مشاهده نکند
آورده اند که وفد ثقیف گفتند ای محمد ایمان نیاریم بتو تا وقتیکه یکسال ما را بت پرستی بگذاری و زمین طائف را که آرامگاه ماست چون حرم مکه محترم
حرم گردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگوی که خدای من مرا بدین فرموده است آیت آمد وَاِنْ كَادُوْا
و بدرستیکه خواستند ثقیف لَيَفْتِنُوْنَكَ آنکه بگردانند ترا عَنِ الَّذِیْۤ اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ از آن چیزیکه وحی کرده ایم ما بتو لِتَفْتَرِيَ تا افترا کنی
و بر بندی عَلَيْنَا غَيْرَهٗ ق بر ما جز آنچه وحی کرده ایم یعنی بگوی که خدا امر فرموده وَاِذًا لَّاتَّخَذُوْكَ و آنگاه که تو چنین کنی فرا گیرند ترا خَلِيْلًا ۝
دوست و گفته اند که قریش با آنحضرت صلعم گفتند که نمیگذاریم ترا که استلام حجر کنی تا وقتیکه مس کنی بتان ما را و اگرچه بسر انگشت باشد آنحضرت صلعم را از غایت شوق
که بطواف حرم داشت در خاطر مبارک خطور کرد که چه شود اگر چنین کنم و خدای میداند که من بانکارم این آیت فرود آمد که ایشان میخواهند که ترا بگردانند
از وحی ما و بدوستی گیرند وَلَوْلَآ اَنْ ثَبَّتْنٰكَ و اگر نه آنست که ترا ثابت داریم بر راستی بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَّ تَرْكَنُ بدرستیکه نزدیک
بود که میل کنی اِلَيْهِمْ بسوی آن آرزوی ایشان شَيْـًٔا قَلِيْلًا ۝ قصلے میل کردنی اندک نزد محققان آن خطور که مذکور شد محقق نیست بلکه میگویند
که معنی آیت اینست که تو در صدد میل بودی اگر ما ترا ثابت نمیگردانیدیم اما عصمت ما ترا دریافت و ممنوع شدی از آنکه نزدیک شوی بمیل و این تصریح است
بآنکه میل نزدیک نشده پس میل مطلق نبوده در تبیان گفته که آنحضرت صلعم معصوم بود اما برای تخویف امت است تا میل بسخن مشرکان نکنند آیت اینست
که اِذًا لَّاَذَقْنٰكَ آنگاه که میل کردی هر آئینه بچشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَيٰوةِ عذاب زندگی یعنی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و عذاب
مرگ یعنی در آخرت ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نمی یافتی تو لَكَ برای خود عَلَيْنَا بر دفع عذاب ما نَصِيْرًا ۝ یاری که بسبب او از آن باز رهی
امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت آنحضرت صلعم فرمود که اللّٰهُمَّ لَا تَكِلْنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَيْنٍ بیت الهی بره خود دار ما را • دمی
بانفس ما مگذار ما را • آورده اند که اهل مکه در اخراج آنحضرت صلعم مشاورت کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که در دشمنی بجدی افراط نمایند که آنحضرت را
بضرورت بیرون باید رفت این آیت نازل شد که وَاِنْ كَادُوْا و بدرستیکه خواستند اهل مکه لَيَسْتَفِزُّوْنَكَ تا ترا بلغزانند بدشمنی مِنَ الْاَرْضِ
از زمین مکه لِيُخْرِجُوْكَ مِنْهَا تا ترا بیرون کنند از آن وَاِذًا لَّا يَلْبَثُوْنَ و آنگاه که چنان شود درنگ نکنند خِلٰفَكَ پس از رفتن تو اِلَّا قَلِيْلًا ۝
مگر زمانی اندک آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند و قولی آنست که یهود را از اقامت آنحضرت صلعم در مدینه حسد آمد
گفتند ای ابا القاسم مقام انبیای پیشین زمین شام بوده و اگر تو پیغمبری و خواهی که ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی و آنحضرت صلعم
عزم سفر شام مصمم فرمود و این آیت فرود آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افگنند و اگر چنین باشد پس از تو چندانی نپایند آنحضرت صلعم
فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود به قتل و جلا معذب شدند پس بدین قول این آیت مدنی باشد و بقول اول مکی پس پیغمبر را باید که سنت
نهاده ایم سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُّسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک
امتان است تکذیب پیغمبران ۝ وَلَا تَجِدُ و نیابی تو لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا ۝ ع مر سنت ما را تغییری و تبدیلی اَقِمِ الصَّلٰوةَ بپای دار نماز را
لِدُلُوْكِ الشَّمْسِ بعد از زوال آفتاب اِلٰی غَسَقِ الَّيْلِ تا تاریکی شب بعد از زوال نماز پیشین است و پسین و تا غسق اللیل نماز شام و خفتن
وَقُرْاٰنَ الْفَجْرِ و بپای دار نماز بامداد را و نماز را قرآن گفت برای آنکه قرائت قرآن در وی فرض است اِنَّ قُرْاٰنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد
كَانَ مَشْهُوْدًا ۝ هست دیده شده یعنی می بینند او را ملائکه لیل و نهار فرشتگان شب او را مشاهده میکنند و در آخر دیوان اعمال لیل ثبت مینمایند و ملائکه
روز او را می بینند و افتتاح دیوان اعمال نهار بدو میکنند وَمِنَ الَّيْلِ و بعضی از شب فَتَهَجَّدْ پس بیدار شو بِهٖ بقرآن یعنی بنماز نَافِلَةً لَّكَ ق

ع ۸

زیادتی مرترا بر صلوٰة مفروضه یا فضیلتی مر ترا یا غنیمتی و کرامتی مخصوص بتو عَسٰی اَنْ یَّبْعَثَكَ رَبُّكَ شاید و البته چنین بود که بدارد خدای تو ترا مَقَامًا مَّحْمُوْدًا ○ در
مقامی پسندیده یعنی مقامیکه قائم در وستوده باشد بستایش همه ستایندگان و آن مقام شفاعت ست که حضرت رسالت پناه صلعم را دران مقام ستایش
کنند خلق اولین و آخرین و او بر همه مشرف باشد و در زاد المسیر آورده که حق سبحانه وی را روز قیامت بر عرش نشاند و در لباب از عمر فاروق رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت پیغمبر صلعم در تفسیر مقام محمود فرموده که نزدیک گرداند مرا خدا و بنشاند با خود بر عرش و لفظ حدیث اینست که • یدنینی الله فیقعدنی معه علی العرش •
و معیت را همان معنی میگویند که عندیت را در ان آیت که • ان الذین عند ربک • یعنی مراد مکانت ست نه مکان و منزلت ست نه منزل امام ثعلبی آورده
که استوای حق سبحانه بر عرش بر وجهی نیست که مماس او شود تا مکان او گردد بلکه اکنون بر همان صفت ست که پیش از آفریدن عرش بود چه ازلاً و ابداً
قائم بذات خود ست پس نشاندن مصطفی صلعم بر عرش یا بر زمین نسبت باذات خودش یکسانست و مقصود از اجلاس او بر عرش تکریم و تعظیم آنحضرت صلعم
است و در عین المعانی فرموده که مقام محمود مقامیست از عرش که پیغمبر صلعم را بدو گرامی کنند قولی آنست که مقام محمود آنجاست که لوای حمد بدست آنحضرت صلعم
دهند و هیچ پیغمبری نباشد خواه آدم علیه السلام خواه غیر او الا که در تحت لوای او باشند بیت نی همین زیر لوای دولتش باشیم و بس • آدم و من دونه تحت لوای مصطفی
ست • صاحب فتوحات قدس سره آورده که مقام محمود مقامیست مرجع جمیع مقامات و منظر تمام اسمای الهیه که مختص ست بمقامات و آن خاصهٔ حضرت
محمد صلعم است و باب شفاعت درین مقام گشاده میشود و در بحر الحقائق فرموده که مقام محمود والله ست و قیام حضرت پیغمبر صلعم بحق نه بنفس خود و بلسان اشارت
مقام محمود ست **شعر** ای ذات تو در دو کون مقصود وجود • نام تو محمد و مقامت محمود • وَقُلْ رَّبِّ و بگوای پروردگار من اَدْخِلْنِیْ در آر مرا در قبر
مُدْخَلَ صِدْقٍ در آوردنی پسندیده و بی ندامت وَّاَخْرِجْنِیْ و بیرون آر مرا از و مُخْرَجَ صِدْقٍ بیرون آوردنی ستوده و با کرامت یا در آر مرا
بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم یا در آر بمکه بجهت فتح و بیرون آر از و بسوی حنین یا در آر بهشت و بیرون بر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از
عهدهٔ تبلیغ رسالت وَّاجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ و بده مرا از نزدیک خود سُلْطٰنًا نَّصِیْرًا ○ حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ
و بگو آمد حق یعنی دین اسلام وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان هر جا که قرآن ظهور کند شیطان
مختفی گردد **مصرع** دیو بگریزد از ان قوم که قرآن خوانند • اِنَّ الْبَاطِلَ بدرستیکه باطل كَانَ زَهُوْقًا ○ هست نیست شده و ناچیز گشته امام قشیری رحمه الله
فرموده که حق آنست که برای خدا بود و باطل آنکه برای غیر او باشد صاحب تاویلات بر آنست که حق وجود ثابت واجب ست عز شانه که ازلی و ابدیست و باطل
وجود بشری امکانی که قابل فنا و زوال ست و چون اشعهٔ لمعات وجود حقانی ظاهر گردد وجود موهوم هر ممکن در جنب آن متلاشی و مضمحل شود **نظم**
همه هر چه هستند از ان کمتر اند • که با هستیش نام هستی برند • چو سلطان عزت علم بر کشد • جهان سر بجیب عدم در کشد • وَنُنَزِّلُ و فرو میفرستیم بر تو
مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن مَا هُوَ شِفَآءٌ آن چیزیکه او شفاست مر امراض را چون فاتحه و آیات شفا یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اصح آنست که
من را بیانی دارند یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی وَرَحْمَةٌ و بخشایشی ست لِّلْمُؤْمِنِیْنَ مر مومنانرا که بدان نفع
میگیرند وَلَا یَزِیْدُ الظّٰلِمِیْنَ و نمی افزاید قرآن ستمگارانرا اِلَّا خَسَارًا ○ مگر زیانکاری و هلاکت که تکذیب میکنند و بدو نمیگروند وَاِذَآ اَنْعَمْنَا و چون
انعام کنیم عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدمی به صحت و توانگری و امنی اَعْرَضَ روی بگرداند از یاد ما مراد کافرست چون خدای نعمتی دهد او را با نزال کتب و ارسال رسل
و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند وَنَاٰ بِجَانِبِهٖ ج و بنفس خود دور شود و کرانه گیرد یعنی تکبر و تعظم نماید و از طریق حق بر طرف رود وَاِذَا مَسَّهُ
الشَّرُّ و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس كَانَ یَئُوْسًا ○ باشد نومید از روح الهی یعنی جاهل بود بفضل پادشاهی و واثق نباشد بکرم نامتناهی
اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت بامید فرج صبر نماید قُلْ كُلٌّ بگو که هر کس یَّعْمَلُ عمل میکند عَلٰی شَاكِلَتِهٖ بر طریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر

وهدی وضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض کند و در محنت یأس آرد و مومن در سراء سپاسداری و در ضراء شکیبائی ورزد و گفته اند شاکلته طبیعت ست یا عادت
یا سنت یا دین یا مقدار قوت و طاقت و معنی همه راجع ست بر آنکه طبیعت هر کسی آن کند کز وی سزد • هر کسی آن کند کزو شاید • از شبلی قدس سره
پرسیدند که کدام آیت در قرآن امیدوارترست فرمود • قل کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیت از رجا چه چیزست گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه از وی می شاید
از خدا وفا و عطا آید و آنچه از کریمی او سزد • بیت • از من گنه آید و من آنم • وز تو کرم آید و تو آنی • فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ پس پروردگار شما داناترست
بِمَنْ هُوَ بآنکس که او اَهْدٰی سَبِیْلًا ○ راه یافته تر بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند
چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید عرب ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک ست و از سخنان شما
رائحهٔ احوال آن نبی استشمام میتوان کرد شما بجهت آزمایش از وی بپرسید که طواف مشرق و مغرب که بوده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است
و روح چیست اگر هر سه این سوال را جواب دهد یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبرست ایشان بمکه آمده
مجلس ساختند و از آن حضرت سوال نمودند آن دو سوال را جواب آمد و در قصهٔ روح این آیت نازل شد که وَیَسْئَلُوْنَكَ و می پرسند ترا عَنِ الرُّوْحِ
از کیفیت روح که بدن انسان بدان زنده است قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ بگوای محمد که روح از امر پروردگار من ست یعنی از مبدعات که بامر کن کاین شده
بی ماده و دانا بعلم آن مخصوص ست بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی کسی بدو دانا نیست وَمَآ اُوْتِیْتُمْ و داده نشده اید شما مِّنَ الْعِلْمِ از دانش
اِلَّا قَلِیْلًا ○ مگر اندکی نسبت با علم خدای شیخ ابو مدین مغربی قدس سره فرموده که این اندکی که خدای ما را داده است از علم نه از آن ماست بلکه عاریت ست
نزدیک ما و ما به بسیاری از آن نرسیده ایم پس ما علی الدوام جاهلانیم و جاهل را دعوی دانش نرسد وَلَئِنْ شِئْنَا و اگر خواهیم ما لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِیْٓ
هر آینه ببریم آن چیز را که از قرآن اَوْحَیْنَآ اِلَیْكَ وحی کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم ثُمَّ لَا تَجِدُ پس نیابی تو لَكَ برای خود بِهٖ
یعنی نیابی بعد از بردن آن عَلَیْنَا وَكِیْلًا ○ بر ما وکیلی که آنرا استرداد کند و بسینها و مصحفها باز آرد اِلَّا رَحْمَةً لیکن رحمتیست مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار
که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند اِنَّ فَضْلَهٗ كَانَ بدرستیکه فضل او هست عَلَیْكَ كَبِیْرًا ○ بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران
گردانیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد قُلْ بگوای محمد لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ اگر جمع شوند
آدمیان وَالْجِنُّ و پریان که تو مبعوث بر ایشانی و اتفاق کنند عَلٰٓی اَنْ یَّاْتُوْا بر آنکه بیارند بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ بمانند این قرآن یعنی بیارند مثل آنرا
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب لَا یَاْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ نیارند مانند او را درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت • لو نشاء لقلنا مثل هذا • اگر خواهیم مثل این قرآن بگوییم حق سبحانه فرمود که جن و انس مثل این نتوانند
گفتن وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ و اگرچه باشند برخی از ایشان لِبَعْضٍ ظَهِیْرًا ○ مر برخی را هم پشت و مددگار وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه گردانیدیم و مکرر
ساختیم زیادتی تقریر و بیان را لِلنَّاسِ برای مردمان فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر نوعی و صنفی چون ترغیب و ترهیب و قصص
و اخبار و ذکر جنت و نار و مانند آن فَاَبٰٓی اَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند اِلَّا كُفُوْرًا ○ مگر ناسپاسی را که انکار حق ست
آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه با جمعی دیگر از قریش گفتند ای محمد تو دانی که هیچ شهری از بلدهٔ ما تنگ عیش تر و کم آب تر نیست پس این کوه ها را از حوالی
دور کن تا زمینها قابل زراعت پدید آید و جوییها چون انهار شام و عراق روان گردان تا کشت کنیم و خدای خود را بگو تا ملائکه را برای صدق دعوی تو
بفرستند و ترا گوبها از زر و نقره بدهد تا از درویشی باز رهی و بگو تا آسمان را بر سر ما فرود آرد تا از عذاب او آگاه شویم و امثال این سخنان ادا کردند و تعنت کردند
و بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این آیتها درخواستند و عبدالله بن امیه مخزومی گفت که ایمان نیارم بتو تا نردبانی بنهی و بر آسمان روی

و من مدد تو مینگریم و نسخهٔ بیاری بنام هر یک از ما که بخوانیم و بدانیم که تو پیغمبری و با وجود آنکه ایشانکه ایشان هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهیم کرد حق سبحانه
این آیت فرستاد که وَقَالُوْا و گفتند متعنتان قریش لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ تصدیق نکنیم مر ترا حَتّٰی تَفْجُرَ لَنَا تا وقتیکه روان سازی برای ما
مِنَ الْاَرْضِ از زمین مکه یَنْۢبُوْعًا ۝ چشمهٔ پر آب که هرگز کمی نکند اَوْ تَكُوْنَ لَكَ یا باشد ترا جَنَّةٌ بوستانی مِّنْ نَّخِیْلٍ وَّعِنَبٍ از درختان
خرما و انگور یعنی مشتمل بران درختان فَتُفَجِّرَ الْاَنْهٰرَ پس روان گردانی جویهای آب خِلٰلَهَا در میانهٔ آن بوستان تَفْجِیْرًا ۝ روان گردانیدنی اَوْ تُسْقِطَ
السَّمَآءَ یا وقتیکه بیفکنی آسمان را كَمَا زَعَمْتَ همچنانکه گمان بردی و وعید کردی که او تسقط علیهم کسفا من السماء • عَلَیْنَا بر ما كِسَفًا پاره پاره اَوْ تَاْتِیَ بِاللّٰهِ
یا بیاری خدای را وَالْمَلٰٓئِكَةِ و فرشتگان را قَبِیْلًا ۝ در مقابله یعنی عیان بما بنمائی یا بیاری ایشانرا بگواهی رسالت خود اَوْ یَكُوْنَ لَكَ بَیْتٌ یا باشد ترا خانهٔ
مِّنْ زُخْرُفٍ از زر که در آنجا نشینی اَوْ تَرْقٰی فِی السَّمَآءِ یا بر روی بر آسمان وَلَنْ نُّؤْمِنَ و تصدیق نکنیم لِرُقِیِّكَ مر بر آمدن ترا بر آسمان حَتّٰی تُنَزِّلَ
تا وقتیکه فرود آری عَلَیْنَا بر ما كِتٰبًا نَّقْرَؤُهٗ کتابی که بخوانیم آنرا و در ان تصدیق تو نوشته باشد قُلْ سُبْحَانَ رَبِّیْ بگو پاک ست پروردگار ما از آنکه بروی
تحکم کنند یا ازانکه کسی را در قدرت شریک وی سازند و شما انچه از من طلبید بجز وی کسی بران قادر نیست هَلْ كُنْتُ آیا هستم من یعنی نیستم اِلَّا بَشَرًا مگر آدمی
رَّسُوْلًا ۝ فرستاده شده همچو سائر رسولان و ایشان برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت
حق است نه باختیار و مشیت ایشان این جواب بود مر سخنان ایشان را مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متفرقه است کما سبق فی قوله تعالی • ولو نزلنا علیک کتابا
فی قرطاس • و قوله • لولا انزل الیه ملک • و قوله • و لو فتحنا علیهم بابا من السماء • وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد مردمانرا یعنی اهل مکه را اَنْ یُّؤْمِنُوْٓا از آنکه ایمان
آورند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰٓی وقتیکه آمد بدیشان بیان حق بزبان محمد اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا مگر آنکه گفتند اَبَعَثَ اللّٰهُ آیا برانگیخت خدای
بَشَرًا رَّسُوْلًا ۝ آدمی را رسول یعنی آنچه منع کرد ایشانرا از ایمان که بشریت مانع است از رسالت و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب موانست
و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میان پدید آید و چون کافران میگفتند که رسول خدا فرشته باید و بشر نشاید
حق سبحانه رد شبههٔ ایشانرا میفرماید که قُلْ لَّوْ كَانَ بگو ای محمد اگر بودندی بجای آدمیان فِی الْاَرْضِ مَلٰٓئِكَةٌ در زمین فرشتگان که مانند آدمی یَّمْشُوْنَ
میرفتند بر قدمهای خود مُطْمَئِنِّیْنَ در حالتیکه مقیم بودندی و آرام گرفته در زمین لَنَزَّلْنَا عَلَیْهِمْ هر آئینه میفرستادیم برایشان مِّنَ السَّمَآءِ
از آسمان مَلَكًا رَّسُوْلًا ۝ فرشته را پیغمبر یعنی از جنس رسول ایشان برایشان میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از تلقین نستدی
گرفت چه در تعلیم و تعلم تناسب و تجانس شرط است و چون سکنهٔ زمین آدمیان اند پس رسول ایشان آدمی باید نظم او بشر فرمود
خوی را فتلکم • تا بجنس آمید و کم گردند کم • زانکه جنسیت عجایب جاذبیست • جاذب جنس ست هر جا طالبیست • در لباب آورده که کافران
گفتند که گواه رسالت تو کیست آیت آمد که قُلْ كَفٰی بِاللّٰهِ بگو خدای بنده است شَهِیْدًا گواه بَیْنِیْ وَبَیْنَكُمْ میان من و شما شهادت
خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت ﷺ چه معجزه بزبان حال ناطق ست بانکه محمد ﷺ رسول اوست پس گواهی معجزه جاری مجرای قول حق ست
بر صدق دعوی او اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست بِعِبَادِهٖ به بندگان خود خَبِیْرًا دانا که اسرار و احوال پوشیدهٔ ایشان را میداند
بَصِیْرًا ۝ بینا که اعمال و اقوال آشکارای ایشانرا می بیند وَمَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ و هر کرا راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او و توفیق دهد فَهُوَ الْمُهْتَدِ
پس او راه یافته است وَمَنْ یُّضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد یعنی حکم فرماید بضلالت او و او را فرو گذارد فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ پس نیابی تو مر گمراهانرا اَوْلِیَآءَ
دوستان که نصرت کنند ایشانرا مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَنَحْشُرُهُمْ و حشر کنیم ایشانرا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز عَلٰی وُجُوْهِهِمْ بر روهای
ایشان و در صحیحین از روایت انس بن مالک رضی الله عنه وارد است که از حضرت پیغمبر ﷺ سوال کردیم که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آن کسیکه بر پا

ع ۱۰

ایشان را بر قدمهای ایشان قادر است آنکه بر دانشان را برو بهای ایشان اما اصل آنست که ایشان در دنیا پرهیز میکنند بر رو بهای خود از هر پلیدی و خواری عُمْيًا وحشر کنیم ایشانرا نابینایان یعنی نه بینند انچه چشم ایشان بدان روشن گردد چه در دنیا مشاهدهٔ آیات قدرت نمیکردند وَّبُكْمًا و گنگان یعنی نگویند انچه از ایشان مقبول افتد زیراکه بدنیا سخن حق نمی گفتند وَّصُمًّا و کران یعنی نشنوند از انچه از ان شادمان شوند بجهت آنکه درین عالم استماع سخن حق نمی نمودند مَاْوٰىهُمْ جَهَنَّمُ جای ایشان در دوزخ است كُلَّمَا خَبَتْ هرگاه که ساکن شود زبانهٔ دوزخ یعنی چون آتش دوزخ در ایشان بپچید وگوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانهٔ آتش فرونشیند چنانچه آتش دنیا پس از سوختن همیه زِدْنٰهُمْ بیفزائیم ما برای ایشان سَعِيْرًا۝ آتشی سوزان یا برافروزیم آتش را آنکه جلود و لحوم ایشان را تبدیل کنیم تا باز آتش در ایشان بپچید ذٰلِكَ جَزَآؤُهُمْ آن عذاب پاداش ایشانست بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بسبب آنکه ایشان نگرویدند بِاٰيٰتِنَا بدلالت هاے واضحه ما بر صدق پیغمبر که معجزات اوست یا بآیات قرآن وَقَالُوْٓا و گفتند ءَاِذَا كُنَّا عِظَامًا آیا آنوقت که گردیم ما استخوانها وَّرُفَاتًا و خاکهاے ریزیده شده ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ آیا ما برانگیختگان باشیم خَلْقًا جَدِيْدًا۝ آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز گوشت و پوست ایشان تازه سازند تا عذاب بکشند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند اَنَّ اللّٰهَ الَّذِيْ آن را که آن خدای که بقدرت خود خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافریدآسمان و زمین را بآن عظمت و بسطت بیاده قَادِرٌ تواناست عَلٰٓى اَنْ يَّخْلُقَ برانکه بیافریند مِثْلَهُمْ ایشانرا دیگر باره بمثل تعبیر از نفس شئے کنند ✽ چنانچه مثلک لایفعل کذا ای انت ✽ پس میفرماید که آنکه نه از چیزی چیزی آفرینید قادر است که آفرینش نو آفریده کهنه شده را باز آرد وَجَعَلَ لَهُمْ و بدرستیکه خدای مقرر کرده است برای فناے ایشان اَجَلًا مدتیکه لَّا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شکی نیست و آن زمان مرگ ست یا بجهت اعادهٔ ایشان اجلی نهاده که قیامت ست فَاَبَى الظّٰلِمُوْنَ پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق اِلَّا كُفُوْرًا۝ مگر انکار بعث و حشر را قُلْ بگوای محمد کافران را لَّوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُوْنَ اگر شما مالک شوید و در تصرف آرید خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّيْٓ خزینهاے روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد اِذًا لَّاَمْسَكْتُمْ آنگاه هر آئینه باز ایستید و بخل ورزید خَشْيَةَ الْاِنْفَاقِ ؕ از ترس درویشی یا از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ما در وی فرموده که اگر یکی از آفریدگان مالک خزائن نعم ربانی شود هرگز جود او با جود الٰهی متساوی نخواهد بود جهت آنکه برای نفس خود چیزی را از ان باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید و خدای در جود خود ازین همه منزه است وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی قَتُوْرًا۝ بخیل و جمع کننده وَلَقَدْ اٰتَيْنَا مُوْسٰى و بدرستیکه دادیم موسیٰ را تِسْعَ اٰيٰتٍۢ بَيِّنٰتٍ نه آیت روشن یعنی معجزهٔ آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات و غیر این نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان و ازالهٔ عقده از زبان وی و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره را و امثال این و انچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت پناه ﷺ از تسع آیات پرسیدند و آنحضرت ﷺ جواب دادند که شرک میارید و خون بناحق مکنید و از زنا و سرقه و اکل ربوا و سعایت و سحر و قذف محصنات دور باشید و از جهاد مگریزید مراد از آیات احکام عامست که در هر ملتی ثابت بوده و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما که یهودید آنکه در روز شنبه از حد فرمان در مگذرید فَسْـَٔلْ بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ پس بپرس ای محمد ﷺ از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان همین آیات را تا صدق قول تو بر مشرکان ظاهر گردد یا آنکه سوال کن از یهود اِذْ جَآءَهُمْ چون آمد موسیٰ بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون فَقَالَ لَهٗ فِرْعَوْنُ پس گفت مر موسیٰ را فرعون اِنِّيْ لَاَظُنُّكَ يٰمُوْسٰى بدرستیکه من گمان می برم ترا ای موسیٰ مَسْحُوْرًا۝ جادو کرده شده و عقل تو مخبط شده قَالَ گفت موسیٰ لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته بلکه خود اگرچه بر زبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه مَآ اَنْزَلَ هٰٓؤُلَآءِ نفرستاد این آیات تسعه را

نصف

ع ۱۰

۱۵۹

الا رب السموات والارض مگر آفریدگار آسمانها و زمین بصائر آیتهای روشن که هر یک دلیل است بر نبوت من و انی لاظنک یا فرعون
و من بیقین میدانم ترا ای فرعون مثبورا ○ هلاک شده یا مغلوب یا ناقص العقل فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم که برانگیزد و دور کند
موسی و قوم او را من الارض از زمین مصر فاغرقناه پس غرق گردانیدیم او را ومن معه جمیعا ○ و هر که با او بود بتمامی وقلنا من بعده و گفتیم
پس از غرقه شدن فرعون لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که اسکنوا الارض ساکن شوید در زمینی که ایشان شما را میخواستند که شما را
بیرون کنند فاذا جاء پس چون بیاید وعد الآخرة وعده سرای دیگر یعنی قیامت شود جئنا بکم بیاریم ایشان و شما را در حشرگاه لفیفا ○
جماعتی آمیخته با هم پس حکم کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا وبالحق و براستی انزلناه فرو فرستادیم قرآن را وبالحق نزل و براستی فرود آمد
و در تبیان آمده که با بمعنی علی است و مراد از حق محمد است یعنی و علی محمد نزل تا خود مدارک آورده که محمد بن سماک بیمار شده وقاروره او بطبیبی ترسا بردیم
مردی نیکو روی و خوشبوی جامه پاکیزه پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید گوئی که گفتیم فرمود که سبحان الله در حرم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید
باز گردید و با بن سماک بگوئید که دست خود را بر موضع وجع نه و بگو وبالحق انزلناه وبالحق نزل و از چشم ما غائب شد باز گشتیم و قصه بعرض شیخ رسانیدیم دست
بران موضع نهاد و این کلمات بگفت فی الحال شفا یافت و گفته اند آنکس حضرت خضر بود بیت فی اثر حکمت را بیست این کار طبیبان نیست
این وما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمدی الا مبشرا مگر مژده دهنده مطیعان را بثواب ونذیرا ○ و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی
آورده که مژده دهنده آنرا که از ما روی بگرداند و بیم کننده آنرا که روی بما آرد یعنی بدکاران را بشارت ده بسعت رحمت و کمال عفو تا روی
بدرگاه ما آرند و نیکوکاران را انذار کند از اثر هیبت و جلال قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند وقرآنا فرقناه و پراگنده فرو فرستادیم قرآن را یعنی آیت آیت
و سوره سوره لتقراه تا بخوانی آنرا علی الناس بر مردمان علی مکث بر طریق درنگ و مهلت تا چون آن بمرور حفظ آسان تر است
و بفهم نزدیکتر ونزلناه و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث تنزیلا ○ فرو فرستادنی در مدت بیست و سه سال قل امنوا به بگو مر ایشانرا که ایمان آرید
بقرآن اولا تؤمنوا یا ایمان میارید امر است بر سبیل تهدید یعنی ایمان شما بدو در کمال وی هیچ نمی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصانی بدو نمی رسد
ان الذین بدرستی آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت وحی
شناخته و امارات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابوذر و ورقه بن
نوفل و اضراب ایشان اذا یتلی علیهم چون خوانده شود قرآن بر ایشان یخرون للاذقان بیفتند بر زنخهای خود یعنی بر رویها سجدا ○ در حالتیکه
سجده کنندگانند برای تعظیم امر خدای یا بجهت شکر انجاز وعده آلهی که در کتب خوانده بودند از ارسال محمد و انزال قرآن ویقولون و گویند سبحن
ربنا پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود ان کان بدرستیکه هست وعد ربنا وعده آفریدگار ما لمفعولا ○ هر آینه کرده شده
یعنی واقع است لامحاله ویخرون للاذقان بیفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن بجهت آنست که اول چیزی که از وجه ساجد بر زمین ملاقی شود
اوست گفته اند که سجده اول برای شکر است و این سجده بجهت تاثر از مواعظ قرآنی لاجرم درین سجده فرمود که یبکون میگریند ویزیدهم و زیاده
کند سماع قرآن ایشانرا خشوعا ○ فروتنی و تضرع این سجده چهارم است از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره این را سجود العلما خوانده و فرموده که
بحقیقت این سجود تجلی است زیرا که خشوع از وقوع تجلی باشد بر ظاهر یا باطن یا بر هر دو و چون خبر داد که خشوع ایشان زیاده میشود و خشوع نمی باشد الا
از تجلی الهی پس زیادتی خشوع دلیل زیادتی تجلی باشد و بر این تقدیر این سجده تجلی باشد و ساجد باید که ببرکت این سجده از فیض تجلی بهره مند گردد و خضوع و خشوع
او بیفزاید مصرع ما تجلی الله لشیء الا خضع له نظم لمعه نور تجلی ز قدم هر که شنو آمد فرو ریزد در هم پس خضوع انجا روال هستیست آن بلند همت

نصف

سجدة

آورده که حضرت پیغمبر صلعم در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر می گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدای منع میکند و خود دو خدای را میخواند آیت آمد قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ بگو بخوانید خدای را اَوِ ادْعُوا الرَّحْمٰنَ یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر ذاتی واحد اطلاق میکنند و مقصود از هر دو یک ذات ست و بعضی گویند که اهل کتاب با حضرت پیغمبر صلعم گفتند که خدای تعالی در توریت ذکر رحمن بسیار کرده و تو بدین اسم کم یاد میکنی این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند اَيًّا مَّا تَدْعُوْا هر کدام را که بخوانید برابر ست و نیکوتر و بدان معنی حق را خوانده باشید فَلَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفات جلال و برخی مشتمل بر صفتهای کمال ابن جبیر رضه فرموده که پیغمبر قرارت بجهر میفرمود و در جمیع نماز ها هر وقت که در صلوة یومیه در مسجد الحرام قرارت کردی اهل شرک بلهو و لعب و صفیره زدن و در تصدیه مشغول شدندی تا شاید که آنحضرت صلعم در غلط افتاده ترک قرارت کند حق تعالی فرمود که وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ و آشکارا مکن قرارت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند وَلَا تُخَافِتْ بِهَا و آواز فرو مدار بآن تا حدی که نشنوند آنانکه در عقب تو نماز میگزارند وَابْتَغِ و بطلب بَيْنَ ذٰلِكَ سَبِيْلًا میان جهر و مخافته راهی میانه چه اقتصار در همه امور محبوبست آورده اند که ابو بکر صدیق رضه قرآن آهسته میخواند و میگفت با خدای مناجات میکنم و او حاجت من میداند و عمر فاروق رضه بلند میخواند و میگفت که شیطان را میرانم و خفته را بیدار میکنم حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نزول این آیت ابو بکر را فرمود که قدری آواز بلند تر کن و عمر رضه را امر کرد که قدرے آواز خود را فسرتر آر و گویند معنی آیت اینست که جهر مکن در همه نماز و اخفات مفرمای در همه و میان این هر دو راهی پدید کن یعنی در صلوة یومیه اخفات ست و در لیلیه جهر وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ و بگو ستایش و ثنای مر خدای را الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ آنکه فرا نگرفت وَلَدًا فرزندی رد یهود و نصاری و بنو ملیح ست که حق را فرزند اثبات میکردند وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را شَرِيْكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی در پادشاهی رد مشرکان ست که بتان را شریک حق میگفتند وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ و نیست مر او را وَلِيٌّ دوستی مِّنَ الذُّلِّ از جهت مذلتی که داشته باشد تا بسبب دوست عزیز گردد علم الهدی رح فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بمدد ایشان از ذل بعز رسد بلکه دوست گیرد تا بلطف وی از حضیض مذلت باوج عزت ترقی کند وَكَبِّرْهُ و تعظیم کن او را تَكْبِيْرًا تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف واصفان و معرفت عارفان **نظم** فکرها عاجز ست ز اوصافش ÷ عقلها هرزه سیز ند لافش ÷ عقل عقل ست جان جان ست او ÷ آن کز ان برتر ست آنست او ÷ و گفته اند معنی کبره آنست که بگو الله اکبر ثعلبی از فاروق رضه نقل میکند که بنده را گفتن الله اکبر بهتر ست از دنیا و هر چه در وست آیت آخرین ازین سوره آیة العز گویند و هر کودکی که از بنی عبد المطلب بسخن در آمدی حضرت پیغمبر صلعم این آیت کریمه بدو آموختے ÷

ع ۱۱

تمت

بعونه تعالے جلد اوّل تفسیر حسینی بخوش آئینی بشهر ذی الحجه سنه ۱۲۹۰ هجری مطابق ماه جنوری سنه ۱۸۷۴ ع باتمام رسید و شرف افزای قالب طبع گردیده ÷

مستطاب ثنا نار زفرما قرآن بعز بار روز افزا تقوا ید بود
لآلی ثمین ل ی ن بی ن ق ی طبوع ن

که در همین گوهر بین تفسیر بی نظیر مواهب علیه جامع نکات خفیه و جلیه بفارسی زبان مطبوع جهان انعام مستغنی

معروف به

تفسیر حسینی

جلد ثانی

مصنفه مولانا فاضل اجل کمال الملة والدین حسین بن علی الواعظ الکاشفی الهروی علیه رحمة الله القوی الی یوم الدین

بصفای طبع نامی در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنؤ بانطباع جمهور

سورة الکهف مکیة و هی مائة و احدی عشر آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ثنا و ستایش مر خدای را الذی انزل آنکه فرو فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلعم الکتب قرآن را ترتب استحقاق
حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر آنکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که به بندگان ارزانی داشته و لم یجعل و ننهاد له در وی عوجا کج
چیزی از کجی با اختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدولی از حق بباطل و گردانید او را قیما راست یعنی معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط
یا معتمد علیه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه ننهاد بنده خود را میلی بغیر خود و گردانید
او را مستقیم در جمیع احوال لینذر تا بیم کند محمد صلعم یا قرآن مر کافران را بأسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ
عذابی صادر شده من لدنه از نزدیک خدای که معذب اوست نه غیر او و یبشر المؤمنین و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن گروندگان را
الذین آنانکه یعملون الصالحات میکنند کارهای پسندیده ان لهم بآنکه مر ایشان راست اجرا حسنا مزدی نیکو یعنی پاداش پسندیده
و تمام ماکثین درحالتیکه مقیم باشند فیه در آن اجر ابدا همیشه بی انقطاع و انتقال سلمی قدس سره آورده که عمل صالح آنست که جز
برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا نبود و ینذر الذین و بیم کند آنرا که از روی جهل قالوا اتخذ الله گفتند فرا گرفت خدای تعالی
ولدا فرزندی و قایل آن یهود بند و نصاری و بنو ملیح ما لهم نیست این گویندگان را به بفرزند یا بدین سخن که میگویند من علم هیچ دانشی
بلکه توهم کاذب القای این قول میکنند و لا لآبائهم و نه دانش بود مر پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند کبرت کلمة
بزرگ است کلمه الست آن کلمه که از روی جرات تخرج بیرون می آید من افواههم از دهنهای ایشان آنچه قولهای کفار این کلمه را بطریق
استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف بصفات حدوث ان یقولون نمی گویند الا کذبا
مگر دروغی اما بزرگ دروغیست که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود تکاد السموات یتفطرن منه
و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم از استماع این کلمه غمناک شد و میدید که با ایمان ایشان
میدشت بانقطاع نزدیک سید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک پس مگر تو باخع نفسک کشنده نفس خود را علی آثارهم

بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود منه اِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوْا اگر ایمان
نیاورند بِهٰذَا الْحَدِیْثِ باین سخن یعنی قرآن و در پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز اَسَفًا از روی اندوه و یا جزع یا حسرت یا
غضب اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما گردانیدیم مَا عَلَی الْاَرْضِ آنچه برزمین است از معادن و نباتات و حیوانات زِیْنَةً لَّهَا آرایش برای
زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است مراد انبیا اند یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشان اند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است
از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند بیت روی زمین بطلعت ایشان منورست ٭ چون آسمان بزهره و خورشید و
مشتری ٭ و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرموده که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم
لِنَبْلُوَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که اَیُّهُمْ کدام از ایشان اَحْسَنُ نیکوترست عَمَلًا از جهت عمل یعنی
کیست که این محرمات را ترک کند وَاِنَّا لَجٰعِلُوْنَ و بدرستیکه ما سازندگانیم مَا عَلَیْهَا آنچه بر روی زمین است از کوه و درخت
و بناها صَعِیْدًا جُرُزًا زمینی هموار بی گیاه یعنی بآخر این عمارت ها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار وی
فریفته مشوید مثنوی جهان از رنگ و بو سازد در سیرت ٭ ولی نزدیک ارباب بصیرت ٭ نه رنگ دلکشش را اعتباریست ٭ نه بوی
دلفریبش را مداریست ٭ آورده اند که چون یهود قریش را تعلیم سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید با یکدیگر میگفتند که قصهٔ
جوانان بس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیة فرستاد اَمْ حَسِبْتَ نه چنان است که میگویند آیا می پنداری تو اَنَّ
اَصْحٰبَ الْکَهْفِ وَالرَّقِیْمِ آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند کَانُوْا بودند مِنْ اٰیٰتِنَا عَجَبًا از آیات قدرت ما
چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان به نسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست
جیرم نام واقع در کوه تباخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشانست یا وادی که کوه تباخلوس در آنجاست
و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسامی اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن
بودند که در کوه از خوف باران پناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده پوشیده گشته و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیهٔ مزد اجیر
و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب کهف اقوال
مختلفه بسیارست درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بنایی برپا
بتان که معبودان او بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او شنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان
نو رسیده خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار
ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود و ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقاً
فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانان نو رسیده خرد سالید شما را دو سه روز
مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در رد آن پس از آن شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان
رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد
و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان درآمد و در مرافقت موافقت نمود
سگ شبان نیز بر عقب ایشان میدوید تا در غار هر چند آنکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوستان

خدای را دوست میدارم شما در خواب بروید تا من شما را پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو
پناه میتوان گرفت باتفاق وی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میدهد اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ یاد کن چون باز
گردند جوانان و منضم شدند اِلَى الْكَهْفِ بغار جیرم فَقَالُوْا پس گفتند رَبَّنَآ اٰتِنَا ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَّدُنْكَ از نزدیک خود
رَحْمَةً بخششی یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَّهَيِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار ما که مفارقت کفار است رَشَدًا
راستی و نیکوئی و صواب فَضَرَبْنَا عَلٰٓى اٰذَانِهِمْ پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِي الْكَهْفِ
در غار سِنِيْنَ عَدَدًا سالهای ذات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنٰهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم آنچه بعلم ازلی
دانسته ایم یعنی تا بدانند بندگان ما که درین قصه اَيُّ الْحِزْبَيْنِ کدام از دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر تقدیر
معلوم گردد که کدام از ایشان اَحْصٰى شمار نگاه دارنده تر است لِمَا لَبِثُوْٓا اَمَدًا مر اندازه مدتی که درنگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود
که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره که راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی میخوانیم عَلَيْكَ بر تو که محمدی نَبَاَهُمْ
خبر ایشان را بِالْحَقِّ براستی اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ بدرستیکه ایشان جوانان بودند که از روی صدق اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند بپروردگار خویش
وَزِدْنٰهُمْ و بیفزودیم ایشان را هُدًى راه نمونی یعنی ثبات و یقین وَّرَبَطْنَا و ببستیم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان یعنی استوار
ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در سخن بر دقیانوس اِذْ قَامُوْا چون بایستادند در پیش وی و او
ایشان را بپرستش بت دعوت کرد فَقَالُوْا پس گفتند رَبُّنَا پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست
لَنْ نَّدْعُوَا هرگز نخوانیم و نپرستیم مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز وی اِلٰهًا معبودی لَقَدْ قُلْنَآ بخدای که گفته باشیم اِذًا آنهنگام که دیگری را بپرستیم شَطَطًا
سخن خطا و دروغ هٰٓؤُلَآءِ قَوْمُنَا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوْا فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس
و بیم قتل مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای بحق اٰلِهَةً خدایان دیگر که باطلند لَوْلَا يَاْتُوْنَ چرا نمی آرند کافران عَلَيْهِمْ بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را بِسُلْطٰنٍۢ بَيِّنٍ بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فَمَنْ
اَظْلَمُ پس کیست ستمکار تر مِمَّنِ افْتَرٰى از کسی که فرا کند و بر بندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل
ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند و ملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق با ایشان گفت
وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ و چون یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُوْنَ و زانچه می پرستند اِلَّا اللّٰهَ مگر خدای تعالی
ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند ملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان بر
کرانه شدید فَاْوٗٓا اِلَى الْكَهْفِ پس بازگشت کنید بسوی غار و در وجای گیرید يَنْشُرْ تا بگستراند لَكُمْ رَبُّكُمْ برای شما پروردگار شما و
بسیار سازد برای شما مِّنْ رَّحْمَتِهٖ از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ و بسازد برای شما مِّنْ اَمْرِكُمْ از کار شما مِّرْفَقًا آن چیزیکه بدان
نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشان را در غار در آورد و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه
خواب بر ایشان گماشت هم آنجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو سه روزی با فسوس باز آمد و از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان
خبر یافت آبای ایشان را باحضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب
ایشان رفت و ایشان را در ان غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ بر آرید تا همه درینجا بمیرند پس در غار استوار

ع ۱۲

ساختند و دو مومن از مقربان دقیانوس اسامی واحوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند با سید آنکه شاید
روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا خلوس بود لاجرم آفتاب بوقت طلوع وغروب
بر دو جانب او می تافت وعفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان واجساد ایشان متغیر
وثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَتَرَى الشَّمْسَ و بینی تو ای بیننده آفتاب را اِذَا طَلَعَتْ چون طلوع کند
تَّزٰوَرُ میل کند عَنْ كَهْفِهِمْ از غار ایشان ذَاتَ الْيَمِيْنِ بسوی راست آینده چه در غار در مقابله قطب شمالی افتاده وَاِذَا غَرَبَتْ
وچون غروب کند تَّقْرِضُهُمْ برد از ایشان و بگردد ذَاتَ الشِّمَالِ بسوی چپ نگرنده وَهُمْ و ایشان فِىْ فَجْوَةٍ مِّنْهُ در فراخی از غار
یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بایشان میرسد و از تعفن غار ایمن اند ذٰلِكَ مِنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ این خبر ایشان از دلائل قدرت خدای است
مَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ هر کرا خدای تعالی راه نماید بتوفیق فَهُوَ الْمُهْتَدِ پس او راه یافته است بفلاح و رشاد وَمَنْ يُّضْلِلْ و هر که را فروگذارد
فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ پس نیابی تو مر او را وَلِيًّا مُّرْشِدًا ای هرگز دوستی راه راست نماینده وَتَحْسَبُهُمْ و پنداری تو ایشان را اَيْقَاظًا بیداران برای
چشمهای ایشان باز باشد وَّهُمْ رُقُوْدٌ و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت است
چون بظواهر ایشان در نگری بینی که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون بسرائر ایشان دریابی بینی که همه فارغ اند در بوستان لطف و جلال
باطن است و بظاهر هوشیار و بمعنی بیکار و بصورت در کار ربیت ظاهری با این و آن در ساخته ؛ باطنی از جمله وا پرداخته ؛ ابن عباس
رضی الله عنه فرموده که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بر روست از اجساد ایشان نخورد و گویند در
هر سالی در روز عاشوره میگردانند و پس بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَّنُقَلِّبُهُمْ و میگردانیم ایشان را
یعنی ملائکه بامر ما میگردانند شان را ذَاتَ الْيَمِيْنِ بدست راست وَذَاتَ الشِّمَالِ و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ و سگ ایشان بَاسِطٌ
گسترانیده است ذِرَاعَيْهِ دستهای خود را بِالْوَصِيْدِ بپیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگی زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا ابلق
و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ بوده و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطفیر یا قطمور یا حمران یا زیان یا صهبا
و در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که هر که در شب یا روزی بر حضرت نوح علیه السلام درود فرستد از کژدم بوی ضرر نرسد و هر که این کلمات را وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ
ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيْدِ نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لَوَلَّيْتَ هر آینه روی بگردانی
مِنْهُمْ از ایشان فِرَارًا بجهت گریختن وَّلَمُلِئْتَ و هر آینه پر کرده شوی مِنْهُمْ رُعْبًا از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مرا
آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و موی و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم
موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر است صلعم و مراد غیر اوست القصه چون دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک
باز آمد اندک زمانی را بابا داجل بنای حیاتش را بر هم افگند و آن همه ملک و مال و جاه و جلال متلاشی گشت بیت دمی چند بشمر دونا چیز شد ؛ زمانه چنین
کین نیز شد ؛ و بعد از آن چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروس نیش او مردی مومن فرمانبردار
بود و اکثر اهل زمان او را در حشر اجساد شبهه افتاد هر چند ملک ایشانرا پند داد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب
بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه ایشانرا در خواب کرده بودیم بَعَثْنٰهُمْ برانگیختیم ایشانرا بکمال قدرت و بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان
تغییری یافته بود و نه جامهای ایشان کهنه و فرسوده گشته ایشانرا نوم دادیم بحکمت و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت لِيَتَسَآءَلُوْا بَيْنَهُمْ تا سوال کنند

ع ۵

میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان در کمال قدرت بیفزاید قَالَ قَائِلٌ گفت گوینده مِنْهُمْ از ایشان یعنی مکسلمینا که سن از همه
اکبر بود کَمْ لَبِثْتُمْ تا چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد
بغار درآمده بودند چون درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند قَالُوا لَبِثْنَا گفتند درنگ کردیم اینجا يَوْمًا روزی اگر در روز
در خواب شده باشیم أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یا پاره‌ای از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده و مویهای سر دراز شده
یافتند قَالُوا گفتند بعضی از ایشان بعضی را رَبُّكُمْ که پروردگار شما أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ داناترست بآنچه درنگ کرده‌اید فَابْعَثُوا پس بفرستید
أَحَدَكُمْ یکی را از میان شما بِوَرِقِكُمْ هَٰذِهِ بدین درمی که دارید إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنظُرْ پس باید که فرستاده درنگرد
أَيُّهَا تا کدام از اهل مدینه أَزْكَىٰ طَعَامًا پاکیزه‌ترند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال‌تر و پاکیزه‌ترست چه در زمان ایشان در شهر
کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام
پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ و خبردار نگرداند بِكُمْ أَحَدًا بشما یکی را از اهل این شهر إِنَّهُمْ بدرستی که
اهالی این مدینه که اکثر تابع دقیانوس اند إِن يَظْهَرُوا اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما يَرْجُمُوكُمْ سنگسار سازند شما را أَوْ يُعِيدُوكُمْ
یا بازگردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ در کیش خویش وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین درآیید و روی نجات نبینید همیشه یعنی
پیوسته در عذاب باشید ملیخا که اکمل و عاقل ایشان بود وصیتها قبول فرموده روی بشهر نهاد و بدروازه رسید و ضیاع آنرا متغیر دید و چون بشهر درآمد
بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخرالامر بدکان خباز آمد و درمی از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض
نان بستاند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را ببازاری دیگر بدیگری نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر
شده بشحنه رسید و ملیخا را طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زرها کرد ملیخا گفت من گنجی نیافته‌ام دی و این زر از خانهٔ پدر برداشته‌ام و امروز
ببازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست و بر آن تکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او
از همه من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس می‌گیری ملیخا گفت شما با من سخریه میکنید
دیروز ما جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بشهر بطلب طعام فرستادند من بجز این چیزی نمیدانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر
کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند ملیخا بغار درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک رسید و آن لوح
که بر در غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمد و ایشان را دید با روییهای تازه و جامه‌های نو متحیر شده
بر ایشان سلام کرد جواب دادند حق سبحانه از این حال اخبار فرمود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ مطلع گردانیدیم
تندروس و قوم او را بر ایشان لِيَعْلَمُوا تا بدانند أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعدهٔ الله به بعث و حشر حَقٌّ راست و درست است چه خواب و بیداری
ایشان بموت و بعث مشابهتی تامه دارد وَأَنَّ السَّاعَةَ و دیگر تا بدانند آنکه روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهَا هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی
اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ چون نزاع میکردند اهل آن زمان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر أَمْرَهُمْ در دین خود بعضی میگفتند حشر مر ارواح مجرده را
خواهد بود و برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوند که توفی نفس ایشان کرده
سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تخلل و تغیر نگاه دارد و پس از سال ارواح کند بآن قادرست بر توفیه نفوس همه معاد و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر باره
فرستادن ارواح با آن ~ بیت ~ پیش قدرت کارها دشوار نیست ~ عجز را با قدرت حق کار نیست ~ آورده‌اند که جوانان ملک را دعا کردند و بمضاجع خود بخفتند

و ارواح ایشان مقبوض شد و در تفسیر امام ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت پناه صلعم آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند
جبرئیل آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشانرا در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو دعوت کنند
آنحضرت صلعم فرمود که چگونه فرستم و کرا امر کنم بر فتن جبرئیل عم گفت ردای مبارک خود را بگستران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی
و ابو ذر را رضه بگو تا هر یک بگوشه بنشینند و باد غار را که مسخر سلیمان عم بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را
بر داشته بدان غار برد حضرت صلعم همچنان کرد و صحابه رضه بدر غار رسیده سنگی بر داشتند سگ ایشان روشنی دیده بانگ زدن در گرفت و حمله آورد
اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در آئید ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه
ارواح با جسد ایشان باز آورد تا برخاستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله صلعم شما را سلام رسانیده ایشان جواب
گفتند و علی محمد رسول الله صلعم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را صلعم سلام رسانید و باز در مضاجع
خود تکیه کردند و بار دیگر نزد خروج مهدی از اهل بیت محمد صلعم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث
گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ پس گفتند بنا نهید بر ایشان
بُنْيَانًا دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ پروردگار ایشان اَعْلَمُ بِهِمْ داناترست بکار ایشان
از جمعی که منازعت میکنند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا گفتند آنانکه غالب شدند عَلٰى اَمْرِهِمْ بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر
اجساد قائل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ فرا میگیریم بر ایشان مَسْجِدًا مسجدی که مردمان دران نماز گزارند سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند یهود
یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف ثَلٰثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و گویند نسطوریه از ترسایان
خَمْسَةٌ پنج تن اند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشانست میگویند ایشان این سخن را رَجْمًا بِالْغَيْبِ انداختن بپوشیدگی یعنی گفتاریست
که به پندار یا اختراع خود میگویند وَيَقُولُونَ و گویند مسلمانان با خبار رسول الله صلعم سَبْعَةٌ ایشان هفت تن اند وَّثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ و هشتم ایشان
سگ ایشان قُلْ رَّبِّيْ بگو آفریدگار من اَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ داناترست بشمار ایشان مَا يَعْلَمُهُمْ نمیدانند عدد ایشان را اِلَّا قَلِيْلٌ مگر اندکی از
آدمیان که پیغمبر صلعم و اصحاب او رض ابن عباس رض فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی رض منقولست که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان
اینست یملیخا مکسلمینا مسلینا مرنوش و برنوش و شاذنوش و اسم راعی مرطونس ست و اسم کلبهم قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان هست آنچه
فی الجمله صحتی دارد اینست و در تیسیر از عبد الله بن عمر رض نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد پس این اسامی بر کاغذی نوشته در آنجا افگنند فی الحال بمیرد
و اهل تاویل را درباب اصحاب کهف سخن بسیارست بعضی میگویند این قصه نمودار از احوال ابدال سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود با جود ایشان قائم ست و
کهف خلوتگاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت ست بروح و عقل و قلب و نظری و معیشتی و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق
بکهف بدن دارند و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن ای محمد فِيْهِمْ در شان
اصحاب کهف اگر اهل کتاب این جدال کنند اِلَّا مِرَآءً ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی بتعمق منمای در مجادله و بر ایشان بخوان آنچه در قرآنست و بتجهیل
ایشان اشتغال فرما وَّلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيْهِمْ در شان ایشان مِّنْهُمْ از اهل کتاب اَحَدًا یکی را آورده اند که چون
سوالات ثلثه مذکوره را از حضرت رسول صلعم پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرود
نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل بیغل آنحضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که وَلَا تَقُوْلَنَّ لِشَايْءٍ و مگوی مر چیزی کار را که قصد داری

بر آن اِنِّي فَاعِلٌ بدرستی که من کننده ام ذٰلِكَ غَدًا آن کار فردا اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خواهد خدای یعنی گویی
اگر خدای خواهد وَاذْكُرْ رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار خود را اِذَا نَسِيْتَ چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو ان شاء الله یا یاد کن پروردگار
خود را وقتیکه خود را فراموش کرده باشی چه حقیقت ذکر فنای ذاکرست در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که
دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور حق عیان گردد و عیان وی از بیان بلکه مثنوی بی بیان میگنجد اینجا نی عیان نی من و
نی او نی نام و نشان ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام جملگی مذکور ماند و السلام وَقُلْ عَسٰٓى و بگو شاید که اَنْ يَّهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّيْ
آفریدگار من لِاَقْرَبَ بآنچیزی که نزدیکترست مِنْ هٰذَا از نشان اصحاب کهف که می پرسید رَشَدًا از راه صواب و چون عسی از حق سبحانه
لابدست او را راه نمود به بزرگتر چیزی که آن قصه اصحاب کهف و از اخبار انبیا و امم سابقه بوده و انبا از نوازل و حوادث آتیه وَلَبِثُوْا و درنگ کردند
آن جوانمردان مه فِيْ كَهْفِهِمْ در غار خود وقتیکه در خواب بودند ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِيْنَ سه صد سال وَازْدَادُوْا تِسْعًا و زیاده کردند و بر آن
افزودند نه سال دیگر در کتاب آورده که سه صد شمسی بوده و نه سال بر وی افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب
یازده روز است و بتحقیق سه صد سال شمسی سه صد و نه سال قمری بود و دو ماه و نوزده روز باشد و در خبرست که ترسایان گفتند ما سه صد سال را
دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللّٰهُ بگوی خدای تعالی اَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوْا داناترست بمقداری که درنگ کردند لَهٗ مر اوراست غَيْبُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پوشیده های آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن اَبْصِرْ بِهٖ چه بیناست خدای بهر موجودی وَاَسْمِعْ و چه شنواست بهر مسموعی
مَا لَهُمْ نیست مر اهل آسمان و زمین را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وَّلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِيْ حُكْمِهٖ در حکم و
قضای خود اَحَدًا هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی وَاتْلُ مَآ اُوْحِيَ و بخوان آنچه وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ
از کتاب پروردگار تو که قرآن است لَا مُبَدِّلَ هیچ تغییر کننده نیست در آن لِكَلِمٰتِهٖ مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف فرو فرستاده وَلَنْ
تَجِدَ و نیابی تو مِنْ دُوْنِهٖ بجز وی مُلْتَحَدًا پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از روسای کفره حضرت رسالت پناه را صلعم گفتند این پشمینه
پوشان بی قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب رض که بوی خرقهای ایشان ما را استاذی میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم
این آیت نازل شد که وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار تن خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِيْنَ با آنانکه يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میپرستند پروردگار خود را
بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ ببامداد و شبانگاه مراد طرفی النهارست یا صلوة فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز بپرستش حق مشغول اند يُرِيْدُوْنَ
وَجْهَهٗ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از مؤلفة قلوب چون
عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابو ذر و فقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو
ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای جمال
خدای بپرستش او میگذرانند وَلَا تَعْدُ و باید که درنگذرد عَيْنَاكَ عَنْهُمْ چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن
تُرِيْدُ میخواهی تو زِيْنَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را صلعم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت
آنست که مکن عمل کسی که مائل بزینت دنیاست چه مائل بدنیا از فقرا معرض و با غنیا مقبل باشد وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مَنْ اَغْفَلْنَا آنرا که
غافل گردانیده ایم قَلْبَهٗ دل او را عَنْ ذِكْرِنَا از یاد کردن ما و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت صلعم را
بطرد فقرا امر میفرمود حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم وَاتَّبَعَ و او پیروی کرده است هَوٰهُ آرزوی نفس خود را وَكَانَ اَمْرُهٗ و

ثلثة ارباع

امره فُرُطًا تباه و ضائع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت وَقُلِ و بگو مرایشان را که آنچه بشما آورده‌ایم یعنی قرآن الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ پیغام راست و
سخن درست ست از آفریدگار شما فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود وَمَنْ شَاءَ و هر که خواهد ناگرویدن آن فَلْيَكْفُرْ
پس گو که نگرود ما آنرا منزله آورده که مراد امر توعید و تهدید ست نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رض فرموده که امر بمعنی اخبار ست یعنی هر کرا خدا خواهد
ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر
مبرا و از صفت تبدیل معرا ست **بیت** هر کرا خواهی بران و هر کرا خواهی بخوان ۞ حکم حکم تست و کس را چاره جز تسلیم نیست ۞ إِنَّا أَعْتَدْنَا
بدرستیکه ما آماده کرده‌ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ آتشی که بگرداگرد در آرد ایشان را سُرَادِقُهَا سراپرده‌های
آن تشبیه کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهل آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوارست
غلظت هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران در آمده وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی يُغَاثُوا بِمَاءٍ فریاد رسیده شوند بآبی که
كَالْمُهْلِ مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند يَشْوِي الْوُجُوهَ بریان کند و بسوزد رویهای ایشانرا از فرط حرارت بِئْسَ

ثلثة ارباع

الشَّرَابُ بد شرابی ست مهل وَسَاءَتْ و بدست آتش مُرْتَفَقًا جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب
و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق که ما ضائع نگردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ مزد آنکس را که نکو کرده است
عَمَلًا ع از روی کردار أُولَئِكَ آن گروه مومنان و پسندیدگان لَهُمْ مرایشانراست جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که
دران مقیم باشند تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ از زیر منازل ایشان یا با مرایشان جویها يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ
دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر و در زاد المسیر از ابن جبیر رض نقل میکند که هر یک را از بهشتیان سه دستوانه بود یکی از
زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت وَيَلْبَسُونَ و بپوشند ثِيَابًا خُضْرًا جامهای سبز رنگ مِنْ سُنْدُسٍ از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ
و دیباهای سطبر فراخور آرزوهای هر یک مُتَّكِئِينَ فِيهَا تکیه زدگان باشند در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختها چنانچه عادت متنعمان ست نِعْمَ
الثَّوَابُ نیک پاداشیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ و نیکوست آن تختها مُرْتَفَقًا تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ

ع ۹

لَهُمْ مَثَلًا و بیان کن برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدام ست رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا ملیخا و او مومن
بود و دیگری قطروس یا قطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار تصرف کردند کافر بدان
ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مآل و حال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا دادیم هر یکی را
از ایشان یعنی قطروس را جَنَّتَيْنِ دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف گردانیدیم ما آنرا بخرما بنان یعنی
درختان خرما گرداگرد آن در آورده‌ایم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا و پیدا کردیم میان آن دو باغ زَرْعًا کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد
كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادی میوها و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ و ستم نکردی یعنی کم نساختی مِنْهُ شَيْئًا از میوه معهود چیزی
یعنی مدعا آنست که میوه در سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا و روان کردیم خِلَالَهُمَا نَهَرًا میان آن دو بوستان
جوی آب تا شرب آن دائم باشد وَكَانَ لَهُ و بود مر کافر را ثَمَرٌ همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوهای دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر جهت
غالبیت بوده آورده‌اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده از در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت نه من و تو برابر بوده من این همه
باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان

الا باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدیم تو سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی و من طلب ولدان
و غلمان نمودم قطروس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی فَقَالَ
پس گفت قطروس لِصَاحِبِهٖ مر یار خود یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهٗ و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب
میداد که او گفت اَنَا اَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا من بیشترم از تو از جهت مال دنیا وَّاَعَزُّ نَفَرًا ۝ و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا
گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهٗ و بباغ خود در آمد وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت
دنیا قَالَ مَاۤ اَظُنُّ گفت گمان نمیبرم اَنْ تَبِيْدَ آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد هٰذِهٖۤ اَبَدًا ۝ این بوستان من هرگز یا مظنه من
نیست که این دنیا سپری گردد وَّمَاۤ اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را آینده وَّلَئِنْ رُّدِدْتُّ و اگر باز گردانیده شوم برعم تو
اِلٰى رَبِّيْ بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی و مرا برانگیزند لَاَجِدَنَّ بخدای که بیابم خَيْرًا مِّنْهَا بهتر ازین بوستانها مُنْقَلَبًا ۝ جای بازگشتن
یعنی استحقاق من مقتضی آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند قَالَ لَهٗ گفت مر قطروس را صَاحِبُهٗ یار او یهودا
وَهُوَ يُحَاوِرُهٗۤ و حال آنکه او جدال میکرد با او اَكَفَرْتَ آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بِالَّذِيْ خَلَقَكَ بآنکس که بیافرید ترا مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک ست یعنی پدر ترا که اصل ماده تو است یا خود ماده اصل ترا ثُمَّ سَوّٰىكَ رَجُلًا ۝ پس ترا راست کرد
مردی رسیده درست اندام لٰكِنَّا۠ لیکن من میگویم هُوَ اللّٰهُ اوست خداوند بحق رَبِّيْ پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه وَلَاۤ اُشْرِكُ و انباز
نمیگردانم بِرَبِّيْۤ اَحَدًا ۝ بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَاۤ اِذْ دَخَلْتَ و چرا چون در آمدی جَنَّتَكَ ببوستان خود قُلْتَ مَا شَآءَ اللّٰهُ نگفتی که آنچه
خدا خواهد چنان شود یعنی آنچه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ نیست
قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمددگاری لطف حضرت
باریست اِنْ تَرَنِ اَنَا اگر می بینی مرا اَقَلَّ مِنْكَ کمتر از تو مَالًا وَّوَلَدًا ۝ از جهت مال و فرزند فَعَسٰى رَبِّيْۤ اَنْ يُّؤْتِيَنِ پس شاید آنکه بدهد مرا
پروردگار من بوستانی خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ و فرو فرستد عَلَيْهَا بر بوستان تو
بسبب کفر تو حُسْبَانًا صاعقها یعنی عذاب سخت مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس گردد بوستان تو صَعِيْدًا زمین هامون زَلَقًا ۝ بی گیاه
که پای برو بلغزد اَوْ يُصْبِحَ یا گردد مَآؤُهَا آب آن بوستان غَوْرًا فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيْعَ پس نتوانی تو لَهٗ مر آن آب بزمین فرو رفته را
طَلَبًا ۝ جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه سخن آن مومن را راست گردانید
و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَاُحِيْطَ و فرا گرفته شد عذاب بِثَمَرِهٖ بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن
و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود يُقَلِّبُ میگردانید كَفَّيْهِ هر دو
کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد عَلٰى مَاۤ اَنْفَقَ بر آن چیزیکه خرج کرده بود فِيْهَا در عمارت آن وَهِيَ
و حال آنکه بناهای آن باغ خَاوِيَةٌ افتاده بود عَلٰى عُرُوْشِهَا بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط شد و جدار آن بر روی افتاد یا جهه که
بسته بود بیفتاد آنگه تاکها بر روی فرود آمد و بر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُوْلُ و میگفت يٰلَيْتَنِيْ ای
کاشکی من لَمْ اُشْرِكْ انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختیم بِرَبِّيْۤ اَحَدًا ۝ به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد
وَلَمْ تَكُنْ لَّهٗ و نبود مر او را فِئَةٌ يَّنْصُرُوْنَهٗ گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ

بجز خدای که او بران قادر بود و او را نصرت نکردی وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا و نبود قطروس منتصر یعنی بازدارنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای هُنَالِكَ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز
قیامت یا موطن جزا الْوَلَايَةُ نصرت و اولی ولایت یعنی دوستی گزیدن لِلَّهِ مر خدای راست و بس الْحَقِّ خدای راست گوی و درست کار هُوَ خَيْرٌ او بهترست
ثَوَابًا از جهت پاداش مر آنانرا که بدو امید وار تر بود وَخَيْرٌ عُقْبًا و بهترست از جهت عاقبت مر بنده ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست
از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافر و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات
ونخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمیه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیرست وَاضْرِبْ لَهُمْ
و پیدا کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگانی ایشان درین جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا
مِنَ السَّمَاءِ از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ پس بیامیخت بِهِ با آن آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای
خود بکمال رسانید و زمین بر و تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هَشِيمًا خشک گشته و در هم
شکسته نباتی که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراگنده میگردانند او را بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف می برند وَكَانَ اللَّهُ و هست
خدای تعالی عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از انشا و افنا مُقْتَدِرًا توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد
و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بیفائده بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که دارد خوش بر آید همین که نامه
عمر او از عنفوان بپایان رسد مقتضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزو را بباد نیستی بر دهد بیت بهار عمر بسی
دلفریب و رنگین ست ؛ ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی ؛ آورده اند که رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند و پیغمبر را صلعم بآنکه
درویش ست و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که الْمَالُ وَالْبَنُونَ مال و پسران زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر و توشه
راه معاد چه باندک زمانی عرصه تلف و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الاباد باقی ماند
خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ بهترست نزدیک پروردگار تو ثَوَابًا از جهت پاداش وَخَيْرٌ أَمَلًا و بهترست از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال
هرچه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما بر آنند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است
یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله
علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم
کن سترا من النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری رح فرموده که باقیات صالحات آن عمل ست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه
خالصا لوجه الله بود تا نتیجه آن ابد الابد ببقا موسوم تواند بود و رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آنست که رویت عمل از تو مرتفع شود
یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراگنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ
و به بینی زمین را بَارِزَةً ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ
نُغَادِرْ پس نگذاریم مِنْهُمْ أَحَدًا از ایشان یکی را حشر ناکرده وَعُرِضُوا و عرض کرده شوند عَلَى رَبِّكَ بر حساب آفریدگار تو صَفًّا
ایستاده و صف کشیده و حق سبحانه گوید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آئینه آمدید شما بما برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ چنانکه آفریده
بودیم شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ چیز نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ که نسازیم برای شما مَوْعِدًا
وقتی که برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث ست وَوُضِعَ الْكِتَابُ

دفترها شود و نوشتهای اعمال و رسالهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان میزان فتری المجرمین پس بینی گناهکاران را مشفقین ترسان و هراس کنندگان
مما فیه از انچه که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف برایشان مستولی گردد ویقولون
وگویند یویلتنا ای وای بر ما مال هذا الکتب چه بوده است این نامه را که مطلقا لایغادر فرو نگذاشته صغیرة ولا کبیرة گناهان خرد
و بزرگ را الا احصها مگر شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته ووجدوا ما عملوا و بیابند آنچه کرده اند حاضرا در پیش آمده ولا
یظلم ربک و ستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنقصان حسنه یا زیادتی سیئه واذ قلنا و یاد کن آنرا که گفتیم للملئکة اسجدوا امر کردیم آنرا ع
که سجده کنید لادم مر آدم را فسجدوا پس سجده کردند الا ابلیس مگر ابلیس کان بود من الجن از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از
ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در همین آیت او را ذریت
اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آنست که میگوید ففسق پس بیرون رفت عن امر ربه از فرمان پروردگار خود فا برای
سببیه است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده افتتخذونه آیا فرا میگیرید شیطانرا وذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان من
دونی بجز من یعنی ایشانرا دوست میگیرید و فرمانبرداری میکنید و در من عاصی میشوید وهم و حال آنکه ابلیس و ذریه او لکم عدو مر
شما را دشمنانند بئس للظلمین بدست مر ستمکاران را ابلیس و ذریه او بدلا بدلی از خدا و نگویند ذریه بمعنی اتباع است و تسمیه
ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریه هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه
نام داد بیافرید و او را ابیضها روی کیهای بیابان فرزندان ازو اولاد او یکی مره است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و ولهان است و در عین المعانی
آورده که لاقیس موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد او صاحب اسواق است که بدروغ
و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط صاحب اراجیف است و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شرکت
میکند در خوردن و مدحش موکل علماست و ایشانرا با هوای مختلفه میدارد و بعضی گفته اند که شریده از اولاد اوست و او صاحب مصائب است
که بجزع و فزع و روی و موی کندن و گریبان پاره کردن و واشور گفتن میفرماید ما اشهدتهم حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را خلق
السموت والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین با ایشان مشاورت کنم یا مددگاری طلبم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای
ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه نفی میکند آنرا و میگوید ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنرا دانند و از
آفرینش نفسهای خویش نیز بی خبرند پس چگونه ایشان را در عبادت شریک انبار میگیرید وما کنت و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان را که ابلیس و ذریه
اویند عضدا یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددگار ویوم یقول و یاد کن آن روز را که گوید خدای یا فرشته بامر او مشرکانرا که
برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود نادوا شرکاءی الذین زعمتم بخوانید باواز بلند شریکان مرا آنانرا که گمان بردید که ایشان انبازان
منند اضافت شرکائی بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع میفرماید فدعوهم پس بخوانند کافران تا آنرا استغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت
نکنند مر ایشانرا و بفریاد نرسند وجعلنا بینهم و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان موبقا جای هلاکی یعنی وادی از وادیهای جهنم
پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشانرا در آن معذب سازیم و از عبدالله بن عمر منقول است که موبق وادی باشد عمیق
در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوای ایشان ورا المجرمون و ببینند مشرکان النار آتش دوزخ را معاینه از چهل
ساله راه فظنوا انهم پس یقین دانند که ایشان مواقعوها در افتادنی اند در آن ولم یجدوا و نیابند عنها از آن آتش

مَصْرِفًا ۝ مکانی که بازگردند بدان یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب آتش احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن لِلنَّاسِ برای مردمان مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلائل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم ثنائی فرماید نظم حق تعالی بحض فضل عظیم + در کتاب کریم و حکم قدیم
انچه مرجمله را بکار آید + گفته است آنچنان که می باید + وَكَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی اَكْثَرَ شَيْءٍ بیشتر از هر چیزی که خدا آفریده است جَدَلًا ۝ جدل کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت اَنْ يُّؤْمِنُوْٓا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اِذْ جَآءَهُمُ الْهُدٰى چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است صلعم یا قرآن وَيَسْتَغْفِرُوْا رَبَّهُمْ و منع ننمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی اِلَّآ اَنْ تَاْتِيَهُمْ مگر طلب آنکه بیاید بدیشان سُنَّةُ الْاَوَّلِيْنَ سنت خدای در هلاک کردن پیشینیان اَوْ يَاْتِيَهُمُ الْعَذَابُ یا بیاید بدیشان عذاب قُبُلًا ۝ روی بروی یعنی مستاصل گردند در روز بلا وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِيْنَ و نفرستادیم ما فرستادگان را اِلَّا مُبَشِّرِيْنَ مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی وَمُنْذِرِيْنَ و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین میکنند آن جماعت لِيُدْحِضُوْا تا زائل گردانند از مقر خود و باطل سازند بِهِ الْحَقَّ بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوْٓا اٰيٰتِيْ و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلائل قدرت مرا وَمَآ اُنْذِرُوْا و آنچیز را که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید خود را گرفتند هُزُوًا ۝ افسوس کرده شده بآن وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِاٰيٰتِ رَبِّهٖ بآیتهای پروردگار او که قرآنست فَاَعْرَضَ عَنْهَا پس روی بتابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ و فراموش کند مَا قَدَّمَتْ يَدٰهُ عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند از کفر و معاصی خود تفکر نمیکنند در عواقب آن اِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما نهاده ایم عَلٰى قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان اَكِنَّةً پوششها اَنْ يَّفْقَهُوْهُ تا در نیابند آنرا وَفِيْٓ اٰذَانِهِمْ و در گوشهای ایشان افکندیم وَقْرًا گرانی تا نشنوند آنرا چنانچه حق استماع است وَاِنْ تَدْعُهُمْ و اگر خوانی تو ایشانرا اِلَى الْهُدٰى بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن فَلَنْ يَّهْتَدُوْٓا پس راه نیابند اِذًا آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند اَبَدًا ۝ هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ الْغَفُوْرُ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش ذُو الرَّحْمَةِ خداوند بخشایش لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ اگر بگیرد خدای ایشانرا یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوْا بآنچه میکنند از گناهان که شرک است و تکذیب پیغامبر و قرآن لَعَجَّلَ هر آینه بشتاباند لَهُمُ الْعَذَابَ برای ایشان عذاب را در دنیا بَلْ لَّهُمْ بلکه عذاب مشرکانراست مَّوْعِدٌ وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید لَّنْ يَّجِدُوْا نیابند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مَوْئِلًا ۝ پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرٰٓى و آن دیههاکه قصهٔ ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات اَهْلَكْنٰهُمْ هلاک کردیم اهالی آنرا لَمَّا ظَلَمُوْا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب پیغامبر و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا و مقرر گردانیدیم لِمَهْلِكِهِمْ برای هلاکی ایشان مَّوْعِدًا ۝ وقتی معلوم که چون رسد از آن پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت نمیگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده **قطعه** نیک بخت آن کسی بود که دلش ؟

آنچه نیکوترست بپذیرد ٭ دیگرا ازاو چو پند داده شود ٭ او از آن پند بهره برگیرد ٭ آورده‌اند که موسی عم بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را
جمع کرده خطبه بخواند که فغان از مستمعان برآمد و همه ورد ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق و دقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت
یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی عم فرمود که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری وگویند در ضمیر مبارکش این صورت گذشت
بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده‌ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود
تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه برکه او ترا بدان راه خواهد نمود حضرت موسی عم تهیه فرمود و روی براه آورد وَاِذْ قَالَ مُوْسٰى و یاد
کن ای محمد صلعم چون گفت موسی عم لِفَتٰهُ مر شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائم بن یوسف را که بطلب خضر عم لَآ اَبْرَحُ همیشه خواهم رفت حَتّٰى
اَبْلُغَ تا برسم مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقی بحر فارس و روم بوده وگویند کان الخضر فی ایام الافریدون و کان علی
مقدمة ذی القرنین الاکبر و بقی الی ایام موسی وگویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند نوشیروان نیز گفته‌اند
القصه موسی عم فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِيَ حُقُبًا ۝ یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجه روی از سفر
برنتابم تا او را نیابم **بیت** دست از طلب ندارم تا کام من برآید ٭ یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید ٭ ای یوشع تو با من موافقت
مینمائی در طلب این بنده صالح یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم در رفاقت تو همقدم میشمارم **مصرع** خوش‌ست آوارگی آنرا که همراهی چنین
باشد ٭ پس یوشع عم تهی چند نان و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله عم روان شد فَلَمَّا بَلَغَا پس آن هنگام که رسیدند مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا
بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم در آن چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی
بر آن ماهی بریان چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب درآمده تفقد حال یوشع عم و ماهی نموده
روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نَسِيَا حُوْتَهُمَا پس فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيْلَهٗ پس فراگرفت ماهی راه خود را فِى الْبَحْرِ
در دریا سَرَبًا ۝ مثل سردابه که دران توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک میگشت
فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی عم لِفَتٰهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد
اٰتِنَا غَدَآءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده‌ایم و دمی چند برآسائیم لَقَدْ لَقِيْنَا هر آینه دیدیم مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا
ازین سفر که کردیم نَصَبًا ۝ رنج و محنتی چون یوشع عم سفره پیش آورد قصه ماهی بیادش آمد قَالَ اَرَاَيْتَ گفت یوشع عم خبرداری
اِذْ اَوَيْنَآ اِلَى الصَّخْرَةِ چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فَاِنِّىْ پس بدرستی که من نَسِيْتُ الْحُوْتَ فراموش
کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم وَمَآ اَنْسٰنِيْهُ و فراموش نکرد بر من ذکر او را اِلَّا الشَّيْطٰنُ مگر شیطان که
مرا مشغول ساخت اَنْ اَذْكُرَهٗ از آنکه یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيْلَهٗ و گرفت ماهی راه خود را فِى الْبَحْرِ ۝ قلے در دریا
عَجَبًا ۝ راه عجب که هر جا میرفت راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ گفت موسی عم ذٰلِكَ
این قصه ماهی مَا كُنَّا نَبْغِ ۝ صلے آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان
کسی که می طلبیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلٰٓى اٰثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا ۝ لا از پی رفتنی تا رسیدند بدان موضع
که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند گشاده و خشک بدان درآمدند فَوَجَدَا پس یافتند عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَآ بنده را از بندگان ما
که ببعض عنایت اٰتَيْنٰهُ دادیم او را رَحْمَةً بخششی مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن وحی است یا نبوت بقولی که او پیغمبر است یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قائل

نیستند وَعَلَّمْنٰهُ و بیاموختیم او را مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا ۝ از نزدیک ما علمی که خاص ست بما و کسی آنرا نداند الا بتعلیم ما در حقائق سلمی از ذوالنون مصری قدس سره نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کنند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی ست که حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق ست از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل میکند که با جمعی دانشمندان میگفت اخذتم علمکم میتا عن میت و اخذنا علمنا عن الحی الذی لا یموت مثنوی گلشنی کز نقل روید یکدم ست ۞ گلشنی کز عشق روید خرم ست ۞ گلشنی کز گل دمد گردد تباه ۞ گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه ۞ علم چون بر دل زند یاری شود ۞ علم چون بر گل زند باری شود ۞ آورده اند که چون بجای خضر عم رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامهٔ خود را بسر کشیده موسی عم سلام کرد خضر عم جامه از روی دور کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت کسیکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در انچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکتهٔ انتم اعلم بامور دنیاکم مؤید این قولست قَالَ لَهٗ مُوْسٰی گفت موسی مر خضر را عم هَلْ اَتَّبِعُكَ آیا پیروی کنم مر ترا عَلٰٓی اَنْ تُعَلِّمَنِ بشرط آنکه بیاموزانی مرا مِمَّا عُلِّمْتَ از انچه بتو آموخته اند رُشْدًا ۝ علمی که متبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ اِنَّكَ گفت خضر عم بدرستی که تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ۝ با من شکیبائی کردن را موسی عم گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر ست شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ و چگونه صبر کنی عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بر انچیزیکه احاطه نکرده بِهٖ بانچیز خُبْرًا ۝ از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِيْٓ گفت موسی عم زود باشد که یابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای صَابِرًا صبر کننده بر انچه از تو می بینم وَّلَآ اَعْصِيْ و نافرمان برداری نکنم لَكَ اَمْرًا ۝ مر ترا در هیچ کاری قَالَ گفت خضر عم که ای موسی فَاِنِ اتَّبَعْتَنِيْ پس اگر پیروی کنی مرا فَلَا تَسْـَٔلْنِيْ پس مپرس مرا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی یعنی افتتاح بسوال مکن حَتّٰٓى اُحْدِثَ لَكَ تا من نو سازم برای تو مِنْهُ از آنچیز ذِكْرًا ۝ بیانی که تو دریابی موسی عم قبول فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع عم بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند و بتعظیمی تمام دران کشتی در آوردند حَتّٰٓى اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِيْنَةِ تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خَرَقَهَا سوراخ کرد کشتی را قَالَ اَخَرَقْتَهَا گفت موسی عم آیا سوراخ کردی کشتی را لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب ست و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لَقَدْ جِئْتَ بدرستی که آوردی شَيْـًٔا اِمْرًا ۝ چیزی شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ گفت خضر که آیا نگفتم بدرستیکه تو لَنْ تَسْتَطِيْعَ نمی توانی مَعِيَ صَبْرًا ۝ با من صبر کردن قَالَ گفت موسی عم که آن سخن از خاطر من رفته بود لَا تُؤَاخِذْنِيْ مواخذه مکن مرا بِمَا نَسِيْتُ بانچه فراموش کرده ام وَلَا تُرْهِقْنِيْ و در مرسان مرا مِنْ اَمْرِيْ از کار من عُسْرًا ۝ دشواری یعنی بر من سخت مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فَانْطَلَقَا پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی میکردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کمار دی و نام مادرش شا هو یه یا رحمی در میان ایشان بود و موسی و خضر عم میرفتند حَتّٰٓى اِذَا لَقِيَا غُلٰمًا

ع ۱۱

الجزء السادس عشر

تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر ع او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد **فَقَتَلَهٗ** پس بکشت او را بذبح یا بخناق **قَالَ اَقَتَلْتَ** گفت موسی ع آیا بکشتی **نَفْسًا زَکِیَّةً** نفسی پاک را **بِغَیْرِ نَفْسٍ** بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس سبب قصاص او را چگونه کشتی **لَقَدْ جِئْتَ** هر آینه آوردی **شَیْئًا نُّکْرًا** ۝ چیزی ناپسندیده را

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّکَ اِنَّکَ گفت خضر ع آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو **لَنْ تَسْتَطِیْعَ** قوت نداری و نتوانی **مَعِیَ** با من و با فعلهای من **صَبْرًا** ۝ شکیبائی ورزیدن **قَالَ** گفت موسی ع **اِنْ سَاَلْتُکَ** اگر سوال کنم ترا **عَنْ شَیْءٍ** از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره **بَعْدَهَا** پس ازین کرت **فَلَا تُصٰحِبْنِیْ** پس مصاحبت با من مکن **قَدْ بَلَغْتَ** بدرستیکه رسیدی تو **مِنْ لَّدُنِّیْ عُذْرًا** ۝ از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی ع را که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی **فَانْطَلَقَا** پس درگذشتند و رفتند **حَتّٰۤی اِذَاۤ اَتَیَاۤ** تا چون آمدند **اَهْلَ قَرْیَةٍ** باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایله بصره یا جزو آن از ارمینیه یا قریه از روم یا بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه بستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر ع بر آن دیه رسیده خواستند که بدیه درآیند کسی دروازه نگشود **اِسْتَطْعَمَاۤ** طعام طلب کردند **اَهْلَهَا** اهل آن دیه را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید **فَاَبَوْا** پس سرباز زدند اهل آن قریه **اَنْ یُّضَیِّفُوْهُمَا** از آن که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد روی براه نهادند **فَوَجَدَا** پس یافتند **فِیْهَا** در نواحی آن دیه **جِدَارًا** دیواری مائل شده بیک طرف **یُّرِیْدُ** میخواست دیوار **اَنْ یَّنْقَضَّ** آنکه بیفتد و در گرد از بیخ ارادت دیوار مجازیست یعنی نزدیک بود بافتادن **فَاَقَامَهٗ** پس خضر راست کرد آن را بآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد **قَالَ** گفت موسی ع که اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی **لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ** اگر میخواستی هر آینه فرا می گرفتی **عَلَیْهِ** بر تعمیر این دیوار **اَجْرًا** ۝ مزدی

قَالَ هٰذَا گفت خضر ع این است **فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِکَ** جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت فراق رسید **سَاُنَبِّئُکَ** زود باشد که آگاه سازم ترا **بِتَاْوِیْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ** بمعنی آنچه نتوانستی **عَّلَیْهِ صَبْرًا** ۝ بر آن شکیبائی نمودن از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی **اَمَّا السَّفِیْنَةُ فَکَانَتْ** اما کشتی پس بود **لِمَسٰکِیْنَ** مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت **یَعْمَلُوْنَ فِی الْبَحْرِ** کار میکردند در دریا **فَاَرَدْتُّ** پس خواستم بحکم خدای **اَنْ اَعِیْبَهَا** آنکه او را سوراخ سازم و عیبناک کنم **وَکَانَ** و حال آنست که هست **وَرَآءَهُمْ** در پیش راه ایشان **مَّلِکٌ** پادشاهی که او را جلندبن کرکره گویند **یَّاْخُذُ** میگیرد **کُلَّ سَفِیْنَةٍ** هر کشتی درستی که می بیند **غَصْبًا** ۝ بغصب یعنی از کشتیبانان باز میستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند

بیت
گر خضر در بحر کشتی را شکست ٭ صد درستی در شکست خضر هست ٭

وَاَمَّا الْغُلٰمُ و اما پسر کشته **فَکَانَ اَبَوٰهُ** پس بودند پدر و مادر او **مُؤْمِنَیْنِ** گرویدگان **فَخَشِیْنَاۤ** پس دانستیم ما یا ترسیدیم **اَنْ یُّرْهِقَهُمَا** آنکه در رساند بدیشان **طُغْیَانًا وَّکُفْرًا** ۝ بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که بکفر و طغیان و فسق او در سازند از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست و آن در ساختن موجب کفران و طغیان باشد **فَاَرَدْنَاۤ** پس خواستیم ما **اَنْ یُّبْدِلَهُمَا** آنکه بدل دهد ایشان را **رَبُّهُمَا** پروردگار ایشان **خَیْرًا مِّنْهُ** فرزندی بهتر از و **زَکٰوةً** از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه مزکی باشد **وَّاَقْرَبَ رُحْمًا** ۝

و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری را در عقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند نظم آن پسر را کش خضر ببرید حلق ؛ سر آنرا در نیابد عام خلق ؛ آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست ؛ نایبست و دست او دست خداست ؛ بس عدادها که آن یاری بود ؛ بس خرابیها که معماری بود ؛ وَأَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ واما دیوار که پس راست لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم واایشان بودند فِي ٱلْمَدِينَةِ در شهر مراد قریه مذکوره است وَكَانَ تَحْتَهُۥ و بود زیر دیوار كَنزٌ لَّهُمَا گنجی برای ایشان واگر دیوار بر افتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا و بود پدر ایشان صَٰلِحًا مردی شایسته و نام او کاسح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَن يَبْلُغَآ آنکه برسند یتیمان أَشُدَّهُمَا بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آرند کنزهما گنج خود را رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ بخشش از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِي و نه کردم انچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که او خواست که گنج بمستحقان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر آنست که لوحی بود از زر بر جدو برو نوشته بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود + و شگفت میدارم از کسیکه گرویده است برزقی حق چرا خود را در تعب افگند + و عجب ست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا غم شادمان گذراند + و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت ورزد + و عجب ست از آنکه دنیای دنی و تقلبها و احوال انقلاب ارباب او داند چرا دل درو بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله ذَٰلِكَ اینست تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع حقیقت آنچه نتوانستی عَّلَيْهِ صَبْرًا بران صبر کردن آورده اند که موسی و خضر هم یکدیگر را وداع کردند و هریک روی بمنزل آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرارست خصوصا صاحب بحر الحقائق در بیان دقائق آداب مرید صادق و اشفاق پیر محقق بعبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی از ان در جواهر التفسیر باز توان یافت وَيَسْـَٔلُونَكَ و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود عَن ذِى ٱلْقَرْنَيْنِ از ذوالقرنین که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذوالقرنین گفتندی که بجانب مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا دست و رکاب حرب میمون و یا کریم الطرفین بود و یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی یافته از دو جانب سر و اشهر آنست که این اسکندر رومی ست و در نبوتش اختلاف کرده اند قُلْ بگوای محمد سَأَتْلُوا۟ عَلَيْكُم زود باشد که بخوانم بر شما مِّنْهُ ذِكْرًا از وی خبری إِنَّا مَكَّنَّا بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم که مر او را باستیلا فِى ٱلْأَرْضِ در زمین وَءَاتَيْنَٰهُ و عطا کردیم او را مِن كُلِّ شَىْءٍ از هر چیزی که خلق بران محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه با عدای یا دادیم او را از هر چیز که میخواست سَبَبًا دستاویزی که بدان سبب وی را آنچه میسر شود آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر وی سوار شود هر جا که میخواست میرفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و آن سبب توسل جسته میرفت حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آنرا یعنی آفتاب را کالرای العین فرو میرود فِى عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و حفص حمیه میخواند یعنی چشمه آب مکدر لای آمیز وَوَجَدَ عِندَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تنا ور یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران آبی قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که ای ذو القرنین

ع ۱۲

این نداء اگر او نبی بوده باشد بوحی ست و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که اِمَّآ اَنْ تُعَذِّبَ یا نست
که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیارند وَاِمَّآ اَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِیْهِمْ در باب ایشان حُسْنًا ○ نیکوئی را اگر بگروند قَالَ
گفت ذو القرنین اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسیکه ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با منست بکشیم او را
و این عذاب دنیاست ثُمَّ یُرَدُّ پس باز گشته شود اِلٰی رَبِّهٖ بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهٗ پس عذاب کند خدای او را عَذَابًا
نُّکْرًا ○ عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان
فَلَهٗ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَآءَ ۨالْحُسْنٰی پاداش نیکو وَسَنَقُوْلُ لَهٗ و زود باشد که بگوییم مر او را مِنْ اَمْرِنَا از فرمان ما
یعنی از آنچه میفرماییم یُسْرًا ○ کاری آسان فرا خور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بکوششی و دین
ایشان در آمده و زنهار خواسته روی بایمان آوردند ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ○ پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک
را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر امین بودند مسخر
کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که
مبدای عمارت ست از جانب شرق وَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلٰی قَوْمٍ بر گروهی
که لَّمْ نَجْعَلْ لَّهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِّنْ دُوْنِهَا سِتْرًا ○ لا از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از
لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی
پس چون آفتاب طلوع کردی بسردابها در آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت رأس ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی
و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قوم منسک بودندی کَذٰلِکَ همچنان کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سبب
کرد و بجانب قطر الیسر روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل وَقَدْ اَحَطْنَا و بدرستیکه
ما احاطه داشتیم بِمَا لَدَیْهِ بانچه نزدیک او بود خُبْرًا ○ از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر وی جمع شده بود همه
محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ پس اسکندر اَتْبَعَ از پی در آمد سَبَبًا ○ راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید در منقطع
ارض ترک بَیْنَ السَّدَّیْنِ میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج ست وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا یافت در پیش آن دو کوه قَوْمًا
گروهی را با هیئتهای عجیب و شکلهای غریب لَّا یَکَادُوْنَ نزدیک نبودند از کمی فطنت که یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ○ دریابند سخنی را و کسی هم از لشکر
ذو القرنین سخن ایشان در نمی یافت قَالُوْا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ گفتند یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین اِنَّ یَاْجُوْجَ وَمَاْجُوْجَ بدرستیکه قوم
یاجوج و ماجوج مُفْسِدُوْنَ تباهی کنندگانند فِی الْاَرْضِ در زمین ما هر گاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند
و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار می برند و ایشان دو قبیله اند از
اولاد یافث بن نوح ع و در عین المعانی آورده که آدم ع را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از آن خجل اند و هناک گشت
حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابو البشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیاء ع محتلم نمیشوند این قول ضعیف ست و در اشکال و احوال
ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول ست که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری ست و قد بعضی بغایت دراز و در
حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجره ارز اند و آن درختیست در ولایت شام طول او صد و بست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند

که از یک گوش فراش و از دیگر گوش لحاف میسازند و در صفت ایشان گفته اند **نظم** بکوتاه چشمی سگ جیفه جوی ✽ بگوش دراز از خران برده گوی ✽ نه شرمی و نه بینشی دلنواز ✽ دران چشم کوتاه و گوش دراز ✽ بهنگام خفتن بچسپند سیر ✽ یکی گوش بالا و دیگر بزیر ✽ شکن بر شکن چین ابروی شان ✽ کشان ریش تا زیر زانوی شان ✽ برون آمده اشک شان چون گراز ✽ شکم پهن و پا خورد و گردن دراز ✽ چو وزنیگان آمده در وجود ✽ مژه زرد و سرخ سرخ و دیده کبود ✽ ندارند جز خواب و خور هیچ کار ✽ نمیرد یکی تا نزاید هزار ✽ القصه آن گروه با سکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم فَهَلْ نَجْعَلُ پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم لَكَ برای تو و بیرون آریم از میان مالهای خود خَرْجًا مزدی عَلٰٓى اَنْ تَجْعَلَ بشرط آنکه بکنی تو بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ میان ما و میان ایشان سَدًّا سدی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ گفت اسکندر مَا مَكَّنِّیْ فِیْهِ آنچه دسترس داده مرا در آن رَبِّیْ آفریدگار من خَیْرٌ بهترست از آنچه شما می خواهید که من دهید فَاَعِیْنُوْنِیْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ بتوانائی یعنی بمردان توانا یا چیزی که قوت یابم بدان درین کار اَجْعَلْ تا بکنم بَیْنَكُمْ وَبَیْنَهُمْ میان شما و ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد اٰتُوْنِیْ بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِیْدِ قطعهای آهن منقولست که فرمود تا خشتها از آهن ساختند **بیت** بفارغ دلی جا بجا تن زدند ✽ همه روز و شب خشت آهن زدند + آنگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در شصت پنج گز عرض بکنند تا آب رسید پس در ته زمین و روی آب خره از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنی بر بالای آن فرش کردند حَتّٰٓى اِذَا سَاوٰى تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ میان هر دو کوه بفرمود تا هیمه بسیاری ببالای آن ریخته دمها بر جوانب ترکیب کردند قَالَ انْفُخُوْا گفت مر عمله را که بدمید درین آهنها حَتّٰٓى اِذَا جَعَلَهٗ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا مانند آتش قَالَ اٰتُوْنِیْٓ گفت بیارید اُفْرِغْ عَلَیْهِ تا بریزم بر بالای آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته **فرد** بهر روی فرشی که انگیختند + بر و روی حل کرده می ریختند ✽ و برین گونه دیواری صد و پنجاه گز در ارتفاع برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسان فَمَا اسْطَاعُوْٓا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج اَنْ یَّظْهَرُوْهُ آنکه بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و املاس وَمَا اسْتَطَاعُوْا و نتوانستند لَهٗ نَقْبًا مر او را سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت آن قَالَ گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد و اقتدار بر اتمام آن رَحْمَةٌ بخششی ست مِّنْ رَّبِّیْ از پروردگار من بر آنها که میرسید بدان فتنه یاجوج و ماجوج فَاِذَا جَآءَ پس چون بیاید وَعْدُ رَبِّیْ وعده آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهٗ گرداند این سد را دَكَّآءَ زمینی هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّیْ و هست وعده پروردگار من حَقًّا درست و راست خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت ست و در اواخر سوره انبیا ذکر آن خواهد آمد انشاء الله تعالی وَتَرَكْنَا و بگذاریم ما بَعْضَهُمْ برخی از یاجوج و ماجوج را یَوْمَئِذٍ آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده یَّمُوْجُ فِیْ بَعْضٍ اضطراب میکنند و داخل میشوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَّنُفِخَ فِی الصُّوْرِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنٰهُمْ پس جمع کنیم همه خلق را جَمْعًا جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَّعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را یَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْکٰفِرِیْنَ برای ناگرویدگان عَرْضَا ظاهر کردنی و اظهار آن برایشان قبل از دخول دران جهت زجر و تهویل باشد نِ الَّذِیْنَ آن کافرانیکه از فرط غفلت كَانَتْ هست اَعْیُنُهُمْ چشمهای دل ایشان فِیْ غِطَآءٍ در پوششی عَنْ ذِكْرِیْ از یاد من یعنی از مشاهده آیاتیکه بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوْا و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمیتوانند سَمْعًا شنودن کلام من یا محجوب میانند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی اذا قرأت القران جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا **نظم** چون تو قرآن خوانی ای بدر امم ✽ گوش شان را پرده سازم از صمم ✽

چشم شان را نیز از مرحمت چشم بند + تا نه بینند و کلامت نشنوند + اَفَحَسِبَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا آیا می پندارند آنانکه نگرویده اند اَنْ يَّتَّخِذُوْا عِبَادِيْ آنکه فرا گیرند
بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند مِنْ دُوْنِيْٓ بجز من اَوْلِيَاۗءَ دوستان یعنی معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان
بندگان مرا بخدائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی انکارست یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را
اِنَّآ اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان نُزُلًا منزل و ماوی یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی
تحکم ست و تنبیه برای آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ بگوای محمد هَلْ نُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنیم شما را بِالْاَخْسَرِيْنَ
اَعْمَالًا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها اَلَّذِيْنَ ضَلَّ آنانکه گم شده و ضائع گشته سَعْيُهُمْ شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمائی یعنی عملهای
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه
عملها باطل ست و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافضند یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر
آنست که از کفار صلۀ رحم و اطعام طعام بر فقرا و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی ببطلان آنها حکم کرد و فرمود که وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ
و ایشان می پندارند اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ آنکه ایشان نیکوئی میکنند صُنْعًا کار را اُولٰۗىِٕكَ آن گروه که ذکر کرده شدند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنانند که کافر شدند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآن ست یا بدلائل توحید وَلِقَاۗىِٕهٖ و بدیدار او یعنی بعث و حشر که دران وقت
رؤیت میسر خواهد شد یا آنرا فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بران جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيْمُ
لَهُمْ پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَزْنًا ترازوی که بدان بسنجند آن عملهای ایشان را چه همه حبط شده و نابود گشته
یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتلا خواهند بود ذٰلِكَ آن ست کار که گفته شد از بطلان عمل
و خست قدر ایشان جَزَاۗؤُهُمْ جَهَنَّمُ پاداش ایشان جهنم ست بِمَا كَفَرُوْا بسبب آنچه نگرویدند وَاتَّخَذُوْٓا اٰيٰتِيْ و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا
وَرُسُلِيْ و فرستادگان مرا هُزُوًا افسوس کرده شده یعنی بکتاب و پیغمبر سخریه کردند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب
و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ هست مر ایشان را بحکم الهی جَنّٰتُ الْفِرْدَوْسِ بهشتهای فردوس یعنی بوستانها
مشتمل بر انهار که اکثر آن تاک باشد نُزُلًا پیشکش در تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روزی از روزهای دنیا پنجاه
نوبت بدو نظر کرده میفرماید که ازدادی طیباً و حسناً لاولیائی یعنی افزون ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین منزلها
نزل دوستان میگویند تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ماحضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا و
نعمت فردوس زاهد را و مارا روی دوست + قیمت هر کس بقدر همت والای اوست + و گویند فردوس ارفع درجات جنان ست که حضرت
رسالت پناه صلعم فرموده که فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس و قولی آن ست که اسمی از اسمای جنان ست که اهل ایمان درانجا فرود آیند خٰلِدِيْنَ
فِيْهَا در حالتی که جاویدان باشند دران لَا يَبْغُوْنَ نجویند عَنْهَا ازان بهشتها حِوَلًا بدل یا نه طلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب
ایشان دران مهیا باشد قُلْ بگوای محمد لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ اگر باشد آب دریای محیط که شامل زمین ست مِدَادًا سیاهی لِّكَلِمٰتِ رَبِّيْ
برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا زیرا که جسم ست و هر جسم متناهی
باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ پیش از آنکه بسر رسد و بماند كَلِمٰتُ رَبِّيْ علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی ست پس کلمات او متناهی
نباشد تا متناهی نوشته شود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ و اگر بیاریم مثل دریای محیط مَدَدًا مدد آن مدد و بران افزائیم گویند که این آیه وقتی

نازل شد که یهود مسلمانانرا گفتند که در کلام خود میخوانید که ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد و دیگر باره می خوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع در میان این دو سخن چگونه توان کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود و **نظم** علمها از بحر علمش قطرهٔ ٭ آن چو خورشیدست وانها ذرهٔ گر کسی در علم صد لقمان بود ٭ پیش علم کاملش نادان بود ٭ قُلْ بگوای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی ام مِّثْلُكُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدارست که بوساطت جبرئیل م یُوحٰۤى اِلَیَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج معبودی یکتاست بی شریک فَمَنْ كَانَ یَرْجُوْا پس هر که امیدوار لِقَآءَ رَبِّهٖ دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز فَلْیَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای و در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبرست صلعم و سلوک بمنهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت ست و بباطن که بریدنست از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوای بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر وما طغی **بیت** روی از همه برتافتم و سوی تو کردم ٭ چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم ٭ آورده اند که جندب بن زهیر عامری رضی بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت صلعم فرمود که خدای عملی را که غیری در ان شریک بود قبول نمیکند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که وَّلَا یُشْرِكْ و باید که بنده که عمل صالح دارد و شرک نیاورد و انباز نسازد بِعِبَادَةِ رَبِّهٖۤ اَحَدًا ع در پرستش پروردگار خود کسی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک صغیرست و تباه کنندهٔ عمل نعوذ بالله من الریاء فی العمل ونعتصم به من وقوع الزلل

سورة مریم مکیة وهی ثمان وتسعون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

كٓهٰیٰعٓصٓ ۝ در مواهب صوفیان یاد یه از مواهب الهی که بر آنحضرت شیخ رکن الدین علاء الدولة والدین سمنانی قدس سره فرود آمده مذکورست که حضرت رسالت پناه صلعم را سه صورت ست یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی سوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و ازین روشن ترست من رآنی فقد رأی الحق و حضرت الله تعالی را با او در هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف مفرده مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی **بیت** در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق ٭ زان سوی حرف و نقطه حکایات دیگرست ٭ وتشکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی ست میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص ازانجمله ست و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رض منقول ست که در بعضی ادعیه میخواند یا کهیعص یا حمعسق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم ست و ها اشارت باسم هادی و چون بعد ازین هیچ یک از اسمای الهی حرف یا واقع نشده گویند یا مای ست یا که ید الله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من لا یجیر ولا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل ست و صاد از صادق و میشاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب باو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهٗ زَكَرِیَّا ۝ج یاد کردن خداوند تو است مهربانی بندهٔ خود را زکریا ابن آزر را که از اولاد رحیم بن سلیمان بن داود ع بود و پیغمبری عالی شان و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصهٔ او بخوان و یاد کن اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ نِدَآءً

خَفِيًّا ○ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندنی پنهان که آن با خلاص اقرب ست
یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او ضعیف ساخته
بود و هرچند بلند میگفت کسی نمی شنید و ندای او این بود که از روی نیاز قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي گفت ای پروردگار من بدرستیکه
سست شده است استخوانیکه ستون خانهٔ بدنست از من چون استخوان که سخت ترین اجزا است سست شده باشد سایر بدن بطریق اولی وَاشْتَعَلَ
الرَّأْسُ شَيْبًا ○ و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه فرموده شیب را در روشنی بآتش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن
و درخشنده شد سر من از پیری وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ○ و نبوده ام بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت
رسانیده و من بدان خو کرده شده ام وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي و بدرستیکه من میترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم جمهورت و اقامت
دین تهاون ورزند و خلافت من و رامت من نیکو بجا نیا ورند پس از مرگ من مرا خلفی میباید وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و حال آنکه زن من هست
نازاینده و در سن نود و هشت سالگی فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ○ پس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ که میراث برد امامت و جمهورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب بن ماثان
برادر عمران که پدر مریم بوده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ○ و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی
بعد از ین دعا سر بسجده نهاده تضرع میفرمود که ندای کرم ربانی از روی وعده اجابت دعای او فرمود يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ ای زکریا بشارت میدهیم ترا
بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى به پسری نام وی یحیی لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ○ نیافریدیم مر او را پیش از وی همنامی در زاد البسیر آورده که وجه فضیلت او نه از آن رو ست
که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از وی سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آنست که حق تعالی بخود
تولی تسمیه او نموده و بپدر و مادر حواله نفرمود امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از وی کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص
دهد و اسم سامی او را از اسم همایون فرجام خود مشتق سازد شعر وشق له من اسمه لیجله ✤ فذو العرش محمود و هذا محمد ؎ بیت ای خواجه که عاقبت کار
است است ✤ محمود از آن شده است که نامت محمد ست ✤ و گویند سمی بمعنی تشبیه ست یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از و
بظهور نرسید قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا و هست زن من نازاینده
وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ○ و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی تبا هی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوای این سخن از روی استعلام فرمود
نه بطریق استبعاد یعنی ما را جوان خواهی ساخت یا هم درین پیری رایت قدرت خواهی افراخت قَالَ گفت فرشته با مر خدای تعالی که ای زکریا كَذَلِكَ
همچنین ست که تو گفتی از پیری و ضعفی اما قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ گفت خدای تو که این کار که آفریدن فرزندست ازین سن
از ین دو شخص بر قدرت من آسان ست وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ○ و نبودی
تو چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر
زکریا هم از ین بشارت مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعد مدتی بظهور خواهد رسید قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً
گفت زکریا ای پروردگار من بگردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قَالَ گفت خدای مر زکریا را آيَتُكَ
أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ نشانهٔ تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا سه شبانروزی پی در پی بهم پیوسته یا قادر نباشی
بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در دهان او قات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند

فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آن روز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود فَأَوْحَىٰ
إِلَيْهِمْ پس اشارت کرد بایشان أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا آنکه نماز گزارید یا تسبیح گویید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز برین
منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی ع م بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشیده با احبار در عبادت بطریق ریاضت
موافقت میفرمود تا وقتیکه وحی مدد فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ای یحیی فرا گیر کتاب توریت را
بجد و جهد یا بقوت دل وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۝ و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند
که کودکان محله روزی در سه سالگی او گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما للعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم درین سخن پندی عظیمست
بیخبران بازیگاه غفلت را که عمر عزیز ببازی بگذرانند و بدام فریب وانما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشغوف میباشند نظم عمر بازیچه بسر می بری
پای زاندازه بدر می بری * به که ز بازی جهان باکشی * طفل نه چند ببازی خوشی * وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً و دیگر دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی
و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق وَكَانَ تَقِيًّا ۝ و بود ترس کار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرائم وَبَرًّا
بِوَالِدَيْهِ و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ۝ و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان پدر و مادر
و او نبود عاصی مر پروردگار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام بر یحیی از ما يَوْمَ وُلِدَ روزیکه متولد شد وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزیکه می میرد وَيَوْمَ يُبْعَثُ
حَيًّا ۝ و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی ست روزیکه متولد شد از غمز و مس شیطان و وقتیکه وفات کرد از عذاب قبر و
روز رستخیز از هول و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهارست وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصه مریم
بن عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بودی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد در آمدی وقتی در خانه خاله بود و بغسل
محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میدهد إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا چون دور شد مریم و یکناره گرفت از اهل خود یعنی از خاله
و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا ۝ در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهت غسل در زمستان و آن موضعی بود آفتاب رسی
فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم را از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرموده
جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل ع م ست اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف
و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۝ پس متمثل شد جبرئیل ع م برای مریم آدمی تمام خلقت یعنی در صورت آدمی خود را بوی نمود مریم که در
مغتسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا ۝ بخدای بسیار بخشش
از شر تو اگر هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف ست یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم تکلیف که چنین نباشی و گفته اند
تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصه و استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل ع
اضطراب مریم مشاهده فرمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا
فرستاده لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۝ تا ببخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ
گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده است آدمی یعنی هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۝ و نبوده ام زناکار
و جوینده فساد و فجور قَالَ كَذَٰلِكِ گفت جبرئیل ع م چنین است که تو میگویی که هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده قَالَ رَبُّكِ فرمود
پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ این کار که عطای ولد ست بی پدر بر من آسان ست تا ترا پسری [illegible] دلالت کنی بدان بر قدرت ما

ع ۵

وقف لازم

ربع

وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان که بتدبر دران توانائی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا بگردانیم او را بخششی از ما برای
آنانکه بدین بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل ع
نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او فَحَمَلَتْهُ پس مریم ع بار گرفت همان دم بعیسی ع فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و
دور گشت بعیسی ع یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا قَصِيًّا مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر یا بوادی
بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده در زاد المسیر
گویند نه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یکساعت تصویر و یکساعت وضع و بر هر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید
مریم ع درختی خرمای خشک شده دید شاخهای آن بریده و تنه آن مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی
تنه درخت خرما تا پشت خود بدان باز نهاده قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت مریم ع کاشکی من مردمی پیش ازین صورت وَكُنتُ نَسْيًا
مَّنسِيًّا و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچکس مرا ندانستی و از من حساب بر نداشتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا
شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا ع بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی بزائیم و از خجالت
اینحال ندانم که چه کنم فرد هر چند بروی کار در می نگرم ؛ محنت زده چو خود نمی بینم من ؛ فَنَادَاهَا پس آواز داد مریم ع را مِن تَحْتِهَا آنکه در زیر او یعنی در شکم او
بود مراد عیسی ع است که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص مَن تَحْتَهَا خوانده یعنی عیسی ع از زیر او یا فرشته
از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از ان
بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ و بجنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ
تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده یعنی تا درخت بیفگند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تر و تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي پس بخور از رطب و بیاشام از آب
وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شو بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد چه آنکه قادرست بر
اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطه پدر پس حق تعالی ملائکه را فرستاد که تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی ع
متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم ع نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر بینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا
از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای
خداوند بخشایش روزه را و روزه ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ
آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت ازین حال خبر داده آورده اند که
چون اهل مسجد اقصی مریم ع را در محراب او نیافتند بتفحص مشغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا
رفتند مریم ع چون ایشان را دید عیسی ع را بر داشته متوجه ایشان شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی ع را بقوم خود بر دوش او را
همینکه چشم آن گروه بروی افتاد قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی شَيْئًا فَرِيًّا چیزی شگفت آرنده
یا زشت که در میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادری هارون نام بوده یا هارون
مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون
در زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ نبود پدر تو عمران مردی بد کار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده وَمَا

كَانَتْ اُمُّكِ و نبود مادر تو حسنه نبت فاقود بَغِيًّا ۝ زناکار و فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی پدر از کجا آوردی فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ ط
پس اشارت کرد مریم بعیسی که با او سخن گوئید و جواب از وی شنوید قَالُوْا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم چگونه سخن گوئیم مَنْ كَانَ با کسی که هست
فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝ در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی پستان در دهن داشت چون کلام قوم
شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ اِنِّيْ عَبْدُ اللّٰهِ قف گفت بدرستیکه من بندهٔ خدایم اٰتٰنِيَ الْكِتٰبَ داده است مرا کتاب
یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعلیق آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر وَجَعَلَنِيْ نَبِيًّا ۝ و گردانیده مرا پیغمبر در آن حال پیغمبر بود و تکلم
بطریق اعجاز میکرد وَّجَعَلَنِيْ مُبٰرَكًا و ساخت مرا با برکت و نفع اَيْنَ مَا كُنْتُ هر جا که باشم وَاَوْصٰنِيْ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ و امر کرد مرا
باقامت نماز و باتیای زکوة مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ مادام که باشم زنده وَّبَرًّۢا بِوَالِدَتِيْ ز و گردانید مرا نیکوکار با در من و مهربان برو وَلَمْ يَجْعَلْنِيْ
جَبَّارًا و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِيًّا ۝ بدبختی که فرمان وی نبرم وَالسَّلٰمُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه بر یحیی
يَوْمَ وُلِدْتُّ روزیکه بزادم وَيَوْمَ اَمُوْتُ وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا ۝ و روزیکه بمیرم و روزیکه برانگیخته شوم زنده ذٰلِكَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ ج
این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم ست نه آنکه نصاری او را وصف میکنند که پسر خدا ست حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم سخن راست
و درست الَّذِيْ فِيْهِ يَمْتَرُوْنَ ۝ آن گفتنیکه جهودان دران شک دارند یعنی قصهٔ عیسی م که حمل بر چیزهای ناشایسته میکنند یا ترسایان که دران
جدال مینمایند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلّٰهِ نیست و نشاید مر خدا را اَنْ يَّتَّخِذَ مِنْ وَّلَدٍ لا آنکه فرا گیرد فرزندی
چه ولد مجانس والد باید حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است سُبْحٰنَهٗ ط پاک ست از اتخاذ ولد اِذَا قَضٰٓى اَمْرًا چون حکم کند و خواهد
کاری که سازد یعنی ارادت احداث شی نماید فَاِنَّمَا يَقُوْلُ پس جز این نیست که فرماید لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ ۝ م مر آن شی را که باش پس باشد
بی درنگ وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّيْ وَرَبُّكُمْ و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شماست فَاعْبُدُوْهُ ط پس او را پرستید و بعبادت
غیر او مشغول نگردید هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ۝ اینست راه راست که بمنزل جنت رساند فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْۢ بَيْنِهِمْ ج پس
اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی م جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند با
مختلف شدند ترسایان سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه ثالث ثلثه قائل شدند فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ
كَفَرُوْا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و استبعاد نمودند مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝ از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت ست یا
مشاهدهٔ اهوال آن روز اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ لا شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَاْتُوْنَنَا دران روز که بیایند بما ولی سود نکند ایشانرا دیدن و
شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الٰهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید ست یعنی وران روز چه شنوا باشند
سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهوال لٰكِنِ الظّٰلِمُوْنَ الْيَوْمَ فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ لیکن ستمگاران امروز در گمراهی هویدا اند وَاَنْذِرْهُمْ
يَوْمَ الْحَسْرَةِ و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را از روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم اِذْ قُضِيَ
الْاَمْرُ م چون کار ساخته شود و حساب برانداخته گردد و حکم شود که فَرِيْقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ این چنین روزیکه در پیش ست وَهُمْ فِيْ غَفْلَةٍ
و ایشان در غفلت و بی خبرند از ان روز وَّهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝ و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و
متعلقات آن اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا بدرستیکه ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین ست یعنی
همه فانی گردد و ما باقی باشیم وَاِلَيْنَا يُرْجَعُوْنَ ع و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت ست

وقف لازم

ع ۲۵

بقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن
قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندای کبریا در رسد که لمن الملک الیوم و چون ما سوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت
بعز قدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار نظم صرصر قهر چو از کمین وحدت بوزد ؛ خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد ؛ هرچه در عرصهٔ
امکان بوجود آمده بود ؛ سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد ؛ وَاذْكُرْ فِي الْكِتٰبِ اِبْرٰهِيْمَ۝ و یاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم
که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات میکردند پس از توحید او خبر ده ایشان را اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيْقًا نَّبِيًّا۝
بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده دران توحید یا راست کار و درست گفتار پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ یاد کن
آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بن ناخور که يٰۤاَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا می پرستی آنرا که نمی شنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و
خشوع که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِيْ عَنْكَ شَيْـًٔا۝ و دفع نمی کند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع يٰۤاَبَتِ
اِنِّيْ قَدْ جَآءَنِيْ ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ از دانش انچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِيْۤ پس پیروی من کن که
اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا۝ تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را بمقصود رساند يٰۤاَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطٰنَ ای پدر من مپرست
دیو را و فرمان او مبر و نافرمانی خدای تعالی اِنَّ الشَّيْطٰنَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا۝ بدرستیکه شیطان هست مر خدا را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان
او آنکه آدم را سجده نکرد يٰۤاَبَتِ اِنِّيْۤ اَخَافُ اَنْ يَّمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ ای پدر من بدرستیکه من میترسم آنکه برسد بتو عذابی از خدای بسبب متابعت
تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد فَتَكُوْنَ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا۝ پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب قَالَ
اَرَاغِبٌ اَنْتَ عَنْ اٰلِهَتِيْ يٰۤاِبْرٰهِيْمُ گفت پدر ابراهیم مر او را یا روی گردانیده تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کننده ایشان لَئِنْ لَّمْ
تَنْتَهِ اگر باز نه ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان لَاَرْجُمَنَّكَ هر آینه دشنام دهم یا سنگسار کنم ترا وَاهْجُرْنِيْ مَلِيًّا۝ و دور باش
از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من امین باشی قَالَ سَلٰمٌ عَلَيْكَ گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع میکنم و گفته اند که مقابله کرد تهدید
و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان درآید و در اخبار مذکور هست که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش
که تو نیک خدای داری که ترا آفریده و فرو نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا علیه السلام بایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و فرمود که سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ
رَبِّيْ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود و استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی برایمان ایشان که سبب مغفرت
همان می تواند بود اِنَّهٗ كَانَ بِيْ حَفِيًّا۝ بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده وَاَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از شما
مر آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید که دوری میجویم از همه شما وَمَا تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و از آنچه میخوانید و می پرستید از غیر خدای
یعنی بتان وَاَدْعُوْا رَبِّيْ و میخوانم خدای خود را و میپرستم بیگانگی وَعَسٰۤى اَلَّاۤ اَكُوْنَ بِدُعَآءِ رَبِّيْ شَقِيًّا۝ شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای
خود نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضائع اید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم بیت حاجت ز کسی خواه که محتاجان
بی بهره نگرداند از انعام عمیم ؛ در بحر البحور فی تفسیر الکتاب المسطور آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمده هفت سال در اطراف آن جبال سیر فرمود تا پدرش بمرد
و تجارة تعلق بمعیشت او از گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بدو سرد شد و با ساره و لوط عزیمت شام
فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر داد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وَمَا يَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ و آنچه را
که می پرستیدند از غیر خدای تعالی وَهَبْنَا لَهٗۤ ببخشیدیم مر او را از ساره اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ یعنی فرزندی و پس از ان نبیره که فرزند فرزند است وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا۝

و همه را گردانیدیم پیغمبر وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم مر ایشانرا از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولادست که با ایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۝ و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم ع است حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الآخرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ و یاد کن در قرآن قصه موسی ع م را إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا بدرستیکه او بود پاک کرده شده از دناس و نقایص وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی ست آن گفته اند که اول ورا فرستاد پس او خلق را خبر داد وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ از جانب کوه زبیر از طرف راست موسی وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نَجِيًّا ۝ در حالتیکه راز گوینده بود با ما و انکس که نجی را بمعنی مرتفع داشته میگوید موسی ع م را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از حجابی به پس حجابی تا بجایی که آواز قلمی که توریت بدان قلم نوشته میشد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی ع م مگر یک حجاب بود صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را هم روش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت از کشش او و قربناه نجیا سالک تا در روش ست خطر دارد و چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت ست نظم تا خود روی بجا اصلی چون او کشید ت و اصلی ٭ رفتن کجا بردن کجا این سر ربا نیست این ٭ خود میروی نگذاردت او می کشد بر بایدت ٭ تا او کرا بربایدش انعام سلطانیست این ٭ وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا و بخشیدیم ما مر موسی ع م را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝ یاری کردن برادر او هارون را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتیکه پیغمبر بود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل ع م را إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ بدرستیکه او بود درست وعده وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ۝ و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی او را وعده داده بود که من درین مکانم تا تو بیائی سه شبانروز و بقولی یکسال قائم کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت خوردنی نداشت نظم هر که ازین پایه وفایش کم ست ٭ آن نه وفا ملکه فریب و دم ست ٭ پیست بر مردم صاحب نظر ٭ صورتی از صدق و وفا خوب تر ٭ پس دیگرباره در صفت اسمعیل ع م میفرماید که وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ و بود که میفرمود کسان خود را و گفته اند همه است خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیه است وَالزَّكَاةِ و زکوة که اکمل عبادات مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ۝ و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ و یاد کن در قرآن قصه ادریس ع م را که پسر نبیره شیث ع م ست و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت دراست علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه برو نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع م بصد سال بعد از وفات آدم ع م متولد شده إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۝ بدرستیکه او بود در راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝ و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت ست و درجه قرب یا او را ببهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه صلعم ادریس ع م را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع م را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب ست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت برو سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار بیت از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد ٭ آنرا که سایبان عنایت پناه اوست ٭ حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب ست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب آن را از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس ع م آید

اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس ادریس عم او را بر پر یا فر خود نشانیده بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانیده و با ستد علمی ادریس عم
کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت برسید و عزرائیل عم در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم آلهی درباره این کس که تو میگوئی آنست که
حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده طوطی روحش بشکرستان قدس
پرواز کرده و در روایتی دیگر آنست که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا عم مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بزمین آمده و برادر یافت
و با مر آلهی بالتماس ادریس عم جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل عم او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از انجا به بهشت رفت و دیگر بیرون
نیامد اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ آن گروه انبیاء عم که مذکور شدند از زکریا و ادریس عم آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و
اصناف مواهب صوریه و معنویه مِّنَ النَّبِيّٖنَ از پیغمبران عم بیان موصول ست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ اٰدَمَ از فرزندان آدم عم که ادریس ست و
باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوْحٍ و از ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی با نوح و آن ها غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيْمَ و از فرزندان ابراهیم عم
وَاِسْرَآءِيْلَ و از ذریت یعقوب عم وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان به نبوت
اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيٰتُ الرَّحْمٰنِ چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان خَرُّوْا سُجَّدًا وَّبُكِيًّا ۝ بروی در افتادندی در

سجدة ۵

حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی گریه را باستماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن
خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مری رح فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه صلعم خواندم فرمود که یا
صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوق ست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد و اذا سمعوا
ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع نظم ای دریغا اشک من دریا بدی ؛ تا نثار دلبری زیبا بدی ؛ اشک کان از بهر او بارند خلق ؛
گوهرست و اشک پندارند خلق ؛ این سجده پنجم ست از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی
وقوع می یابد سجود انعام گفته و گریه که متفرع بر وست از اگریه فرح و سرور میدارد چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت ست و موجب
بهجت و مسرت پس نتیجه او طرب ست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد که از فرط
غفلت اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰتِ و پیروی نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب
خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝ پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند غی چاهی ست در دوزخ که
اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی ست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و متابعان آرزوی نفس را
بآنجا برند اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ مگر آنکه بازگشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده باشد عملهای شایسته
فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ پس آن گروه تائب و مومن در آورده شوند به بهشت و حفص فعل معلوم میخواند یعنی در آیند در بهشت وَلَا يُظْلَمُوْنَ
شَيْـًٔا ۝ و ستم دیده نشوند در چیزی از جزای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن چه بهشت باشد که ایشانرا در آرند جَنّٰتِ عَدْنِ الَّتِيْ
وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ بوستانهای اقامت آنها که وعده داده هست خدای تعالی بآن بندگان خود را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی ایشانرا وعده
داده به بهشت و آن از ایشان غائب ست یا ایشان از آن غائبند و چون وعده هست از این غیبت باکی نیست اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مَاْتِيًّا ۝
بدرستیکه هست وعده خدای آینده یعنی موعود او که بهشت ست آمدنی ست و مومن بدو رسیدنی لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا نشنوند
بهشتیان در آن بهشتها سخن بیهوده و تباه اِلَّا سَلٰمًا مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملائکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ و مر ایشانرا

رزق ایشان از نعمت بهشتی فِیهَا در جنت بُکْرَةً وَّعَشِیًّا ○ بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار طرفین یک روز ایشان از نعمتهای بهشت خورند
چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام بخورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها
باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب
و فتح ابواب و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ
مِنْ عِبَادِنَا آن بهشت که ذکر کرده‌ایم آنست که میراث میدهیم از بندگان ما مَنْ كَانَ تَقِيًّا ○ هر که پرهیزگار باشد آورده‌اند که چون حضرت
رسالت پناه صلعم را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سوال کردند فرمود که فردا بیائید تا جواب دهیم و انشاء الله تعالی نفرموده پانزده یا دوازده
یا بیست و پنج روز جبرئیل ع برو فرود نیامد حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نزول با وی فرمود یا اخی دیر آمدی و من منتظر بودم جبرئیل ع جواب داد
و حکایت قول او که در قرآن ست این ست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو
لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه باز پس گذاشته‌ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ
و آنچه میان ما کان و سیکون ست یعنی در حال یا مر او راست حکم در ابتدای آفرینش ما و انتهای آجال ما و آنچه مدت حیات ماست وَمَا كَانَ رَبُّكَ
و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو نَسِيًّا ○ فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بتو فرستد رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ اوست پروردگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش
کار بود فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود
ثابت باش و بابطای وحی دل تنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ○ آیا میدانی مر خدا را مانندی که مر او را الله توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی کسی را که
الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوت الٰهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته‌اند بلکه اله میگفتند عزت احدیت و غیرت الوهیت این
اسم سامی را از تصرف کفار در ان و تسمیه بتان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در نعمت و محنت و سرا و ضرا بتکرار آن نام نامی جاری ساخت
نظم الله الله چه طرفه نام ست این ٭ حرز دل و جان تمام ست این ٭ بس بود نزد صاحب معنی ٭ حسبی الله گواه این دعوی ٭ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید
انسان یعنی بعضی از مردم یا ابی بن خلف که استخوانهای پوسیده شده را می آرد و بطریق استبعاد میگوید أَإِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ
حَيًّا ○ هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید از قرآن حق تعالی میفرماید
در جواب او که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم ما او را مِنْ قَبْلُ پیش ازین وَلَمْ يَكُ
شَيْئًا ○ و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که تذکر کرده این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است از جمع مواد بعد از تفریق آن فَوَرَبِّكَ
لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ با دیوان یعنی با قرنای ایشان از
شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسله مقید سازند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته‌اند
همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ○ گرداگرد دوزخ بهم زانو درآمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت آن ست که تا سعدا
بدانند که از چه بلیه خلاص یافته‌اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را در دوزخ برسیند ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس
بیرون آریم بخست مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی أَيُّهُمْ هر که باشد از ایشان أَشَدُّ سخت تر و بسیار تر عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ○
بر خدای از جهت سرکشی و جرأت یعنی اول از هر امتی آنرا که کافر تر بوده و نافرمان تر جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس بدرستیکه ما داناتریم

ع ۱۵

بِالَّذِينَ هُمْ بانکه ایشان أَوْلَىٰ سزاوار ترند بِهَا باتش دوزخ صِلِيًّا ازجهت انداختن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش
افگنند وَإِنْ مِنْكُمْ ونیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده وگذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر وگذرند آتش مرده وفسرده
گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را
ندیدیم فرشتگان گویند که قد وردتموها وهی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرومرده بود پیر رومی
قدس سره فرموده بیت مومن فسون بداند بر آتشی بخواند ٭ سوزش درو نماند گردد چو نور روشن ٭ كَانَ هست ورود بر دوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ
بر پروردگار تو حَتْمًا جزمی وقطعی مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد بود و دران خلاف نیست وجمعی برانند
که ورود بمعنی دخول ست چه جابر بن عبد الله انصاری رض از حضرت رسول ع روایت کرد که ورود دخول ست یعنی همه را در دوزخ حاضر
خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ درآید اما آتش بر مومنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم ع و مؤید این قول ست
آنکه حق سبحانه میفرماید که ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ وبگذاریم
ستمکاران را فِيهَا در آتش جِثِيًّا بزانو در آمدگان وَإِذَا تُتْلَىٰ وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ هویدا و روشن یعنی آن
یا دلائل قدرت یا اعجاز حسن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرا یعنی توانگران
درویشانرا گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه مومن یا کافر خَيْرٌ بهترند مَقَامًا ازجهت مکان و موضع یعنی ما را منازل بهترست و همه
اسباب معیشت در و آماده و شما را نه گوشه ایست معین و نه توشه مهیا وتحقیق مراد از خیریت مقام حسن حال و وسعت معیشت ست ملخص کلام
آنکه مشرکان مومنانرا میگفتند از ما دو گروه کدام خوش حال ترند وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهت مجلس یعنی آراسته تر چه در مجمع ما همه صنادید و
اشراف عرب اند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق سبحانه بنای افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا وچندین هلاک کردهایم
قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا
نیکوتر از جهت متعه بیت که آرایش منازل بدان باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیأت و منظر آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از
ایشان باز داشت بیت بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن ٭ کان را بشبی برند و این را بتبی قُلْ بگوی ای محمد مر ایشان را که بمال و جمال مفتخر و مستظهر اند که غره
شوند آنکه مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ پس باید که مدد کند خبرست در صورت امر یعنی مدد میکند لَهُ
الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز می کشد عمر او را مَدًّا بازکشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت پی در پی بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتیکه
ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذابی در دنیا بقتل و اسر وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهده
انواع خزی و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند مَنْ هُوَ شَرٌّ آنرا که بدترست از ایشان و گروه مومن مَكَانًا از جهت مکان چه جای
مومنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند آنرا که ضعیف ترست جُنْدًا از جهت سپاه
یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء ع یاری و مددگاری رسد و مشرکان را اصلا یار و هوادار نباشد و ما
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ وَيَزِيدُ اللَّهُ و می افزاید خدای بدونیا الَّذِينَ اهْتَدَوْا آنانرا که راه یافته اند بکتاب هُدًى راه نمودنی یعنی
گرویده اند باعجاز قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان به تصدیق هرچه دیگر منزل میشود زیاده میکند وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای
شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و غیر آن مر ایشانرا خَيْرٌ بهترست عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار

تر ثواباً از جهت پاداش وَّخَیْرٌ مَّرَدًّا ۝ و بهتر ست باز گشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه و مال ست در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب بیت بدنیا سرفراز و نام دارند بعقبی کامدار و کامگار ند آورده اند که خباب بن الارت بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی نزد او آمد و آن تقاضا کرد او گفت وام تو باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب گفت والله کافر نشوم بدان حضرت صلعم نه زنده و نه مرده و نه روزی که بر انگیخته شوم عاص گفت اگر نزد که مبعوث شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق ست من آنجا فضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ کَفَرَ آیا دیدی آنرا که کافر شد بِاٰیٰتِنَا بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل وحدت وَقَالَ و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت لَاُوْتَیَنَّ هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند دران روز مَالًا وَّوَلَدًا ۝ مال و فرزند را اَطَّلَعَ الْغَیْبَ آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از آنجا میگوید اَمِ اتَّخَذَ آیا فرا گرفته است عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۝ نزدیک خدای عهدی و پیمانی برین صورت کَلَّا نه چنان ست که او میگوید سَنَکْتُبُ زود باشد که بنویسیم یعنی نگاه داریم مَا یَقُوْلُ آنچه میگوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظ را الزم کنیم تا بنویسند وَنَمُدُّ لَهٗ و باز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب مَدًّا ۝ باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را برین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم وَّنَرِثُهٗ و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او مَا یَقُوْلُ آنچه میگوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند وَیَاْتِیْنَا و بیاید بما وقت مرگ یا روز رستخیز فَرْدًا ۝ تنها نه مال رفیق او نه فرزندان قرین او وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان قریش مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لِّیَکُوْنُوْا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا ۝ مر ایشان را سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزدیک خدای تعالی کَلَّا نه چنان ست که عزیز گردند سَیَکْفُرُوْنَ زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نباشند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یا کافران چون باهول قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را وَیَکُوْنُوْنَ عَلَیْهِمْ و باشند معبودان خود ضِدًّا ۝ دشمن یا آلهه ایشان دشمن ایشان گردند اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّآ اَرْسَلْنَا الشَّیٰطِیْنَ آنرا که ما فرستادیم دیوان را عَلَی الْکٰفِرِیْنَ بر کافران یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشان را اَزًّا ۝ جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر ارتکاب معاصی و از جای می برند بتسویلات و وساوس فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ پس شتاب مکن بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای اِنَّمَا نَعُدُّ جز این نیست که میشماریم لَهُمْ برای ایشان ایام آجال ایشانرا عَدًّا ۝ شمردنی که دران غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده یَوْمَ یاد کن آن روز را که نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ فراهم آریم پرهیزکاران را و جمع کنیم اِلَی الرَّحْمٰنِ بسوی بهشت خدای بخشاینده وَفْدًا ۝ درحالتیکه سواران باشند بر ناقهای مراکب بهشت یعنی ایشانرا سواره به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند امام قشیری فرموده که بعضی بر نجایب عبادات و طاعات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که بر مراکب طاعات باشند بهشت جویا شند ایشانرا بروضهٔ جنان برند و آنان که بر نجایب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگرست و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در حال نزع بود درویشی پیش وی ایستاده دعای میکرد که خدایا بهر و رحمت کن و بهشت او را کرامت کن ممشاد بانگ بروز که ای غافل سی سالست که بهشت را با شرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه میدهند من گوشهٔ چشم همت بر وی نیفگنده ام اکنون بدرگاه قرب میروم رحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت بخواهی بیت باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا بی جمالش روضهٔ جنت بکار آید مرا وَّنَسُوْقُ الْمُجْرِمِیْنَ و برانیم کافرانرا اِلٰی جَهَنَّمَ وِرْدًا ۝ بسوی دوزخ چنانچه بهائم را رانند تشنگان یا پیادگان یا تنها مانده گان لَا یَمْلِکُوْنَ

ع ۵ / ۱۷

منزل چهارم

الشفاعة نتوانند و نیابند نه متقی و نه مجرم در خواست هیچ شفیعی الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته باشد عند الرحمن نزدیک خدای تعالی عهدا ۝ پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید ست و عمل صالح یا کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای دستوری یافته باشد وقالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که اتخذ الرحمن فرا گرفت خدای ولدا ۝ فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را بگواهی محمد صلعم مر ایشان را لقد جئتم بدرستیکه آوردید شیئا ادا ۝ چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بلی اداء تکاد السموت نزدیک شد که آسمانها یتفطرن شگافته شوند منه از عظمت آن سخن وتنشق الارض و بازشگافد زمین وتخر الجبال و بیفتد کوهها هدا ۝ شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا از آنکه خوانند للرحمن ولدا ۝ مر خدای را فرزندی یعنی بدو اسناد کردند وما ینبغی و نسزد و لائق نباشد للرحمن مر خدای را ان یتخذ آنکه فرا گیرد ولدا ۝ فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی مجانست ست زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان ان کل من فی السموت والارض نیست هر که در آسمانها و زمین ست الا اتی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عبدا ۝ در حالتیکه بنده باشد لقد احصهم بدرستیکه همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند وعدهم عدا ۝ و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را شمردنی وکلهم و همه ایشان اتیه آینده گانند بوی یوم القیمة روز رستخیز فردا ۝ تنها و بی اتباع و انصار ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند وعملوا الصلحت و کردند عملهای پسندیده سیجعل زود باشد که پدید کند لهم الرحمن برای ایشان خدای ودا ۝ دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل م را گوید من فلان را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل م او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند فانما یسرنه پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم قرآن را آنکه منزل ساخته ایم بلسانک بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده ایم لتبشر تا مژده دهی به المتقین بدو پرهیزگاران را که از شرک اجتناب نموده اند وتنذر به و بیم کنی بآن قوما لدا ۝ گروهی ستیزکاران سخت خصومت را وکم اهلکنا و چند هلاک کردیم قبلهم پیش از قوم تو من قرن از اهل زمانی در هر قرنی و قومی از مشرکان را بهلاکت رسانیدیم هل تحس هیچ می یابی و می بینی منهم از آن هلاک شدگان من احد یکی را او تسمع یا می شنوی لهم مر ایشان را رکزا ۝ آوازی پوشیده یعنی چون عذاب بدیشان فرود آمد مستاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی برجای که کسی بشنود و ملک موکل قهر الهی با هیچ کدام در نساخته و همه را دست فنا در دام خمول و نسیان انداخته مصرع کان لم یلبثوا و لم یکونوا ؛ نظم کو اثر از سروران تاج بخش ؛ کو نشان از خسروان تاج دار ؛ سوخت دیهیم شهان کامجوی ؛ خاک شد تخت ملوک کامگار

سورة طه مکیة وهی مائة وخمس وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

طه ۝ در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور ست این مقدار اختلاف نیست که در طه بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برانند که اسمی ست از اسمای حضرت رسالت پناه صلعم چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت ست بدو و اسم آن حضرت صلعم که طالب ست و هادی یعنی طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل اوست از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقائق سلمی آورده که طا اشارت ست بانکه

نصف

ع ۶

ملی کرده شده نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی صلعم • و ها رمزیست از آنکه هدایت یافت بقرب کون سرمدی و بقول بعضی این دو حرف مقسم
بهااند و هریک اشارتست بچیزی در تبیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهی ست یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه
و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل میکند که طه سوگند بطهارت اهل بیت رسول صلعم قوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی بطوبی و هاویه که اشارتست
بجنت و نار و در زاد المسیر آورده که طا مدینه طیبه ست و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میکند یا طا طلب نماز یانست و ها جرب کافران یا طا طرب
اهل جنان ست و ها هوان ارباب نیران قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع ست باز ار یا رجل بلغة عکه یا حبشه یا
نبطیه یا سریانیه کما قیل مصرع ان السفاهة طاها فی خلائقکم ؛ و دیگری گفته مصرع هتفت بطاها فی القتال فلم یجب ؛ و بدین قول
منادی حضرت رسول صلعم باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب ابجد نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که
ماه را مرتبهٔ بدریت در چهاردهم حاصل ست پس در ضمن این خطاب مندرج ست که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت
پناهی ست صلعم و بدریت اشارتست بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت ست صلعم کما لا یخفی علی العرفا نظم ماه چون کامل شود انور بود ؛ زانکه
او مرآت نور خور بود ؛ گاه ماه بدری و گه شاه بدر ؛ صدر تو مشروح و کارت شرح صدر ؛ در شب تاریکی کفر و ضلال ؛ از جهت
روشن شد انوار جلال ؛ و گویند طاها در اصل طاء ها بود و همزه را حذف کرده اند طاء امرست از وطا ریطاء و ها کنایت است از ارض کنایت
غیر مذکور در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلعم تهجد بر خاستی و بر یک پا ایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد
و امر فرمود که طاء ها یعنی بسپر قدمین خود زمین را یعنی هر دو پای بر زمین نه و گویند روزی ابوجهل و اضراب او حضرت رسول صلعم را گفتند تو ترک دین ما
ما خود را برنج انداختهٔ یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طای برد که هیچ کس چون تو قدم
در میدان مردی ننهاده مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم ما عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را لِتَشْقَىٰ ○ تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز
الم و ورم بپای مبارکت رسد إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستادیم او را بر تو جهت پند دادن لِمَنْ يَخْشَىٰ ○ مر آنکس را که بترسد تخصیص خاشی بآنکه
تذکیر عام ست جهت انتفاع اوست از آن تَنْزِيلًا فرو فرستاده شد فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس که بیافرید زمین را وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ○
و آسمانهای بلند را الرَّحْمَٰنُ او ست بسیار بخشایش عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ○ بر عرش مستولی شد مراد از اضافت استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات
مستولی ست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات ست در تاویلات امام تریدی فرموده که عرش بمعنی ملک آمده و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب ست
در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره فرمود درین آیت بر عرش وقف میکرد و میگفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که استوای خداوند بر عرش در قرآن ست و مرا بدین ایمان ست تاویل نجویم که تاویل درین باب طغیان ست بظاهر قبول کنم و بباطن تسلیم و رزم که این عقیده سنیان ست
اما میدانم که نه محتاج مکانست نه عرش بر دارنده اوست که اوست بقدرت بر دارنده و نگهدارنده عرش نظم نی بمکان ره یافت سویش نی زمان ؛ نی بیان از حد ب
رونی عیان ؛ این همه مخلوق حکم داور ست ؛ خالق عالم ز عالم برتر ست ؛ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست از
مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات نار
و هوائی وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ○ و آنچه در زیر طبقهٔ تراب ست از زمین ثری طبقهٔ زیر ترست از طبقات ارض و آن موضعی ست که صخره بسما بر بالای
اوست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر بروایت وهب بن منبه مذکورست که هفت طبقهٔ زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ
گاویست از فردوس و قوائم گاو بر پشت ماهی ست و حوض کوثر و ماهی ثابت ست بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب

برثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند وَاِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را فَاِنَّهٗ پس بدرستیکه او یَعْلَمُ السِّرَّ وَاَخْفٰی ۝ میداند پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گویند سر آنست که بنده میکند و میداند و میپوشد و خفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید و خفی آنکه در دل خود نهان دارد اَللّٰهُ اوست خداوند بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی سزای پرستش مگر او لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی ۝ مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده وَهَلْ اَتٰىكَ و آیا آمده است بتو حَدِيْثُ مُوْسٰی ۝ خبر موسی بن عمران ع قصه او دانسته پس در صبر بر مکاره بدو اقتدا کن اِذْ رَاٰ یاد کن چون دید موسی ع نَارًا آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی ع از شعیب ع دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب ع او را اجازت داد و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کرده نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب ع را که حلیله او بود درد وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع هر چند آنچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوْٓا پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع اِنِّیْٓ اٰنَسْتُ نَارًا بدرستیکه من دیده ام آتشی لَّعَلِّیْٓ اٰتِیْكُمْ شاید که بیارم برای شما مِّنْهَا بِقَبَسٍ از آن آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمره خود از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا انگری بیارم اَوْ اَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَی النَّارِ بر سر آن آتش هُدًی ۝ راه نمائی که ما را بر شارع رساند پس کسان خود را گذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فَلَمَّآ اَتٰىهَا پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود در افروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نُوْدِیَ یٰمُوْسٰی ۝ ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیْٓ اَنَا رَبُّكَ بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای توکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو با آنکه من آفریدگار توام فَاخْلَعْ پس بیرون کن و بیفکن از پای خود نَعْلَیْكَ ج نعلین خود را و گفته اند آن نعلین نجس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرمود تا قدم موسی ع تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد و محققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و لهذا طائفه از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر میفرموده اند بیت گنجی که زمین و آسمان طالب اوست ؛ چون در رهگذری برهنه پا یابی ندارند ؛ و گفته اند نعلین بیفگن یعنی دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه اِنَّكَ بدرستیکه تو بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی ۝ بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام اوست وَاَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا برای نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرادار لِمَا یُوْحٰی ۝ مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی کدام است اِنَّنِیْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای تعالی لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا نیست خدای بجز من فَاعْبُدْنِیْ لا پس مرا پرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علمست و امر بعبادت که کمال عمل است پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِیْ ۝ برای آنکه مرا یاد کنی در آن تا من ترا ثنا یاد کنم اِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت رستخیز اٰتِیَةٌ آینده است اَكَادُ اُخْفِیْهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بمعنی سلب خفی دارند معنی آنست که نزدیک است که ظاهر گردانم آن را لِتُجْزٰی متعلق است بآتیه یعنی قیامت بیشک آینده است تا پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا تَسْعٰی ۝ بآنچه می شتابد در عملها و میکند فَلَا یَصُدَّنَّكَ پس باید که ترا باز ندارد عَنْهَا از ایمان بقیامت مَنْ لَّا یُؤْمِنُ بِهَا آنکس که نمی گرود بها بوقوع آن وَاتَّبَعَ و پیروی کرده است هَوٰىهُ آرزوی نفس خود را پس بصد و این کس از راه مرو فَتَرْدٰی ۝ که هلاک شوی خطاب با موسی ع است مراد امت او ینند امام علم الهدی و فقیه ابو اللیث رحمهما الله بر آنند که از اینجا که وَاَنَا اخْتَرْتُكَ تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر صلعم است و برین تقدیر مراد است

وقف لازم

و می باشند القصه چون موسی ع نعلین بیرون کرد و در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که وَمَا تِلْكَ و آن چه چیز است بِيَمِينِكَ يَا مُوسَىٰ ○
بدست راست تو ای موسی حق سبحانه جهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری بدست استفهام متضمن تنبیه است یعنی
حاضر باش تا عجائب بینی قَالَ گفت موسی ع هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او
دو شاخه و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود یا نبعه از آدم ع میراث بشعیب ع رسیده بود و او از و بموسی رسید القصه جواب داد و جهت
تعداد نعم ربانی بر آن افزود و گفت أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر آن عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم که میچرند وَأَهُشُّ و فرو
می ریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلَىٰ غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَىٰ ○ کارهای دیگر هست آورده اند
که در راه با موسی ع سخن گفتی و از سباع و هوام و را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی
تنه او حبل و شعبتین او دلو شدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی ع بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون
شمع و چراغ نور دادی و چون موسی ع اجمالاً گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدای تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ○ بیفکن او را ای موسی حضرت
موسی ع گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست فَإِذَا هِيَ
پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ ماری بود تَسْعَىٰ ○ می شتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بر سر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز
گشت و بر چهار قائمه سطبری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کنارهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و در دهان او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش
چون برق میدرخشید سنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی ع او را دید ترسان شد
روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم و بریم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ○
بهیئت نخستین که داشت همان عصا سازیم چون خطاب الٰهی بموسی ع رسید روی باژدها کرده روان شده دست خود در دهان او کرد و لحیتین
او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی ع آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که وَاضْمُمْ يَدَكَ و ضم کن و ببر
دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَاءَ سفیدی روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی
برص نباشد بلکه سفید رخشنده و با شعاع بود مانند برق آيَةً أُخْرَىٰ ○ فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ این چنین کردیم
تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ○ بعضی از نشانهای بزرگ ما اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ برو بدین دو معجزه بسوی فرعون و دعوت کن
او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ ○ بدرستیکه او از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی ع مامور شد بدعوت فرعون با خود اندیشید
که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز قَالَ گفت رَبِّ
اشْرَحْ لِي ای پروردگار من کشاده گردان برای من صَدْرِي ○ سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا
از هر سختی دل تنگ نشوم وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ○ و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ و بگشای عُقْدَةً گره را
مِنْ لِسَانِي ○ از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي ○ تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی ع را در حال طفولیت بر کنار داشت موسی ع
دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و برکند فرعون خشم گرفته بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک
جوهر درخشان دید و بدان متوجه شد و اگر جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی ع آوردند و جبرئیل
دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره بر داشته در دهن نهاد زبانش بسوخت و گرهی بر آن بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا در خواست

ع

کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت وَاجْعَلْ لِّيْ وگردان برای من یعنی مقرر کن وَزِيْرًا یاری دهنده و بار بردارنده مِّنْ اَهْلِيْ ○ از کسان من هٰرُوْنَ اَخِي ○ هارون برادر من اشْدُدْ بِهٖ محکم کن بوی اَزْرِيْ ○ پشت مرا وَاَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِيْ اَمْرِيْ ○ در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ تا ترا بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم كَثِيْرًا ○ بسیار وَّنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا ○ و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار اِنَّكَ كُنْتَ بدرستیکه تو هستی بِنَا بَصِيْرًا ○ باحوال ما بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما در آن هست قَالَ قَدْ اُوْتِيْتَ گفت خدای که بتحقیق داده شدی سُؤْلَكَ يٰمُوْسٰى ○ سؤل و مطلوب خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادم وَلَقَدْ مَنَنَّا و بدرستیکه منت نهاده ایم عَلَيْكَ برتو و نعمت داده ایم ترا مَرَّةً اُخْرٰى ○ در وقتی دیگر اِذْ اَوْحَيْنَآ چون وحی کردیم اِلٰٓى اُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوْحٰى ○ آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و کسان فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و او بکار تو در مانده شده او را الهام ساختیم او را یا بزبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام کردیم اَنِ اقْذِفِيْهِ آنکه بیفگن موسی عم را فِي التَّابُوْتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در روی نهاده باشی و سر آن بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيْهِ پس بیفگن آن تابوت را فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفگند دریا صورتش امر است و معنیش خبر یعنی دریا او را می افگند بِالسَّاحِلِ بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِّيْ دشمنیکه مراست وَعَدُوٌّ لَّهٗ و دشمنی که مر او راست یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغه عداوت اوست آورده اند که مادر موسی عم بالهام الهی موسی عم را در صندوق نهاده بدریای نیل افگند و جوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد بیت ماه زیباست ولی روی تو زیباتر ازوست ٭ چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر ازوست ٭ قتاده رح فرموده که در چشمهای موسی عم ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه میفرماید وَاَلْقَيْتُ عَلَيْكَ و افگندم بر تو مَحَبَّةً دوستی که این مِّنِّيْ از من یعنی تخم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ و تا پرورده شوی عَلٰى عَيْنِيْ ○ بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من در خبر هست که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بترتیب مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردند موسی عم شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی عم دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمیگیرد خود را پیش آسیه افگند اِذْ تَمْشِيْٓ یاد کن چون میرفت اُخْتُكَ خواهر تو فَتَقُوْلُ پس گفت هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را ای حاضران عَلٰى مَنْ يَّكْفُلُهٗ بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آسیه گفت اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی عم را در کنار وی نهادند فَرَجَعْنٰكَ پس باز گردانیدیم ترا اِلٰٓى اُمِّكَ بسوی مادر تو بوعده وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا شاید که روشن شود عَيْنُهَا چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد از و و فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند فَنَجَّيْنٰكَ پس برهانیدیم ما ترا مِنَ الْغَمِّ از غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنّٰكَ و بیازمودیم ترا فُتُوْنًا ○ آزمودنی یعنی ترا در بوته بلاها افگندیم و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت حضرت موسی عم و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِيْنَ فِيْٓ اَهْلِ مَدْيَنَ ○ سالها در میان اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سال است ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰى قَدَرٍ يّٰمُوْسٰى ○ بر اندازه که مقدر کرده ایم ای موسی بدینجا

وقف لازم

باتو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُكَ و ترا برگزیدم و خاص ساختم لِنَفْسِيْ ○ برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اِذْهَبْ اَنْتَ برو تو وَاَخُوْكَ
و برادر تو بِاٰيٰتِيْ بمعجزهای من وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید فِيْ ذِكْرِيْ ○ در رسانیدن ذکر من بر توحید و عبادت اِذْهَبَآ بروید هر دو اِلٰى
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰى ○ بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته است فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن گوئید با او قَوْلًا لَّيِّنًا سخن
گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت مثل هل لک الی ان تزکی تا مبادا که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند
یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی دارید و گفته اند که او را بکنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر سبیل
تقدیر عنف مکنید لَعَلَّهٗ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما اَوْ يَخْشٰى ○ یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره متحقق ست و خشیه حصه متوهم
پس موسی ع م ازین محل متوجه مصر شد و باز سر اهل خود نرفت در تیسیر آورده که کسان موسی ع م شب انتظار بردند و نیامد و روز نیز از وی خبر نیافتند
و دران صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناختند پیش پدرش بردند بعد از غرقه شدن فرعون خبر موسی ع م بدیشان
رسید القصه چون موسی ع م بمصر توجه نمود وحی آمد به هارون ع م که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و
موسی ع م شرح احوال بتمامی بازگفت وی را از آنکه باتفاق پیش فرعون میباید رفت و او را بحق دعوت نمودن خبر داد هارون ع م گفت ای برادر
شوکت و سطوت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب میکند موسی ع م اندیشه ناک شد و هر دو برادر باتفاق قَالَا
رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما اِنَّنَا نَخَافُ بدرستیکه ما میترسیم اَنْ يَّفْرُطَ عَلَيْنَآ از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که
معجزه بدو نمائیم اَوْ اَنْ يَّطْغٰى ○ یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای که ای موسی
و هارون ع م لَا تَخَافَآ مترسید از افراط و طغیان او اِنَّنِيْ مَعَكُمَآ بدرستیکه من باشمایم بحفظ و نصرت اَسْمَعُ می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت بمن
وَاَرٰى ○ و می بینم آنچه کند با شما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رساند فَاْتِيٰهُ پس بروید بدو فَقُوْلَآ پس بگوئید اِنَّا رَسُوْلَا
رَبِّكَ ما هر دو فرستاده پروردگار توایم فَاَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن
آبای ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و قتل اولاد قَدْ جِئْنٰكَ بِاٰيَةٍ بدرستیکه آورده‌ایم ما ترا
نشانی یعنی معجزه مِّنْ رَّبِّكَ از نزد آفریدگار تو وَالسَّلٰمُ و سلام ملائکه یعنی خزنه بهشت عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ○ بر آنکس که پیروی ایمان کند
و راه راست رود یا سلامت هر دو سرا او راست اِنَّا قَدْ اُوْحِيَ اِلَيْنَآ بدرستیکه وحی کرده اند بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده اَنَّ الْعَذَابَ
بلکه عذاب دنیا و آخرت عَلٰى مَنْ كَذَّبَ بر آنکس ست که تکذیب کند آن را که آورده ایم وَتَوَلّٰى ○ و پشت بر آن کند و از آن اعراض نماید پس موسی
و هارون ع م بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که
حق تعالی تلقین کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَنْ رَّبُّكُمَا يٰمُوْسٰى ○ پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید
نکته در آنکه موسی ع م را به ندا تخصیص کرد با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که بر زبان موسی ع م عقده هست و سخن او نیک مفهوم
نمیشود خواست که او را از حضار مجلس انفعال دهد و از انحلال عقده خبر نداشت پس موسی ع م بزبان فصیح قَالَ گفت رَبُّنَا الَّذِيْٓ پروردگار ما
آنکس ست که از محض رحمت اَعْطٰى داده ست كُلَّ شَيْءٍ همه چیزی را از انواع مخلوقات خَلْقَهٗ صورت او و شکل او لائق و موافق حال او
با داد و هر یک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود و معاش بدان ست ثُمَّ هَدٰى ○ پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع
از آن یا هر حیوانی را زوجه داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اول ست تقدیر کلام آنکه داد آفریدگان

خود را هر چیز یکه بدان محتاج اند وچون مقصود بیان معطی بیست آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت
چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشایند وجهت تعجیز موسیٰ ؑ قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُوْنِ الْاُوْلٰى ۝ پس چیست حال اہل قرنہای
نخستین چون قرن قوم نوح وعاد وثمود وغیرہم که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت ونکبت قَالَ گفت موسیٰ
عِلْمُهَا علم حال ومآل آن گروه عِنْدَ رَبِّيْ نزدیک آفریدگار منست فِيْ كِتٰبٍ ۚ در لوح محفوظ نوشته شده لَا يَضِلُّ خطا نمیکند وفرو نمیگذارد
رَبِّيْ پروردگار من هیچ چیزرا وَلَا يَنْسَى ۝ وفراموش نمیکند بلکه دانش او بهمه محیطست ومن بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا از ان خبر
دهند وگفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود وگفت چیست حال گذشتگان که بر انگیخته نمیشوند موسیٰ ؑ جواب داد که آنرا جز خدای من
کسی نمیداند وباز بسر بیان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه میکرد وگفت پروردگار من الَّذِيْ جَعَلَ آنست که گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای
شما زمین را مَهْدًا فرشی گسترده که بران می نشینید وسکن میسازید وَّسَلَكَ لَكُمْ وروشن کرد برای شما فِيْهَا در زمین سُبُلًا راهها تا بران راه
از زمینی بزمینی میروید وبمصالح خود قیام مینمائید وَّاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ وفرو فرستاد از آسمان مَآءً آبی که باران ست فَاَخْرَجْنَا بِهٖ
پس بیرون آوردیم بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه ست بر کمال قدرت وحکمت یعنی هرگز کسی را جز ما اخراج میسر نیست تا بیرون
آریم بآب باران اَزْوَاجًا اصناف گوناگون مِّنْ نَّبَاتٍ شَتّٰى ۝ از رستنیهای پراگنده که لون وطعم ورائحه هر یک مخالف آن دیگرست
با وجود اتحاد آب وزمین كُلُوْا پس گفتیم بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هرچه خوردن را شاید از ثمار ● وحبوب وَارْعَوْا وبچرانید اَنْعَامَكُمْ
چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را نشاید اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین مذکور شد لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست
بر قدرت ربانی ووحدت او لِّاُولِي النُّهٰى ۝ ع مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل وارتکاب قبائح مِنْهَا از زمین
خَلَقْنٰكُمْ آفریده ایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین ست در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از
خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد وبر نطفه که ماده وجود اوست میریزد و آنکس از تراب ونطفه مخلوق میشود ودر همان
خاک مدفون میگردد چنانچه حق سبحانه فرمود شما را از زمین آفریده ایم وَفِيْهَا نُعِيْدُكُمْ ودران زمین باز بریم بعد از مرگ شما را وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ
واز ان زمین بیرون آریم شما را تَارَةً اُخْرٰى ۝ بار دیگر بجهت حساب وجزا حکیم فردوسی راست گوید نظم بخاک در آرد خداوند پاک ٭
دگر ره برون آرد از زیر خاک ٭ بران حال کائی بخاک اندرون ٭ بران گونه از خاک آئی برون ٭ اگر پاک در خاک گیری مقام ٭ برآئی
ازان پاک و پاکیزه نام ٭ پس فرعون حجتی ومعجزه طلبید وحضرت موسیٰ ؑ عصا بیفگند اژدها شد وباز بگرفت همان عصا شد وید
بیضا بوی نمود واز آیات تسعه معجزه بعد از معجزه میدید ومنکر میشد چنانچه حق تعالی فرمود وَلَقَدْ اَرَيْنٰهُ وبدرستیکه بنمودیم فرعون را
اٰيٰتِنَا كُلَّهَا همه معجزهای ما که بموسیٰ ؑ داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسیٰ ؑ را وَاَبٰى ۝ وسرباز زد از آنکه ایمان آورد
وفرمان برداری کند واز روی عناد قَالَ گفت فرعون اَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما که
مصرست بِسِحْرِكَ يٰمُوْسٰى ۝ بجادوی خود ای موسی یعنی دانستیم که تو ساحری ومیخواهی که بسحر ما را از مصر بیرون کنی وبنی اسرائیل را
متمکن سازی وپادشاهی کنی برایشان فَلَنَاْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ پس هر آینه بیاریم برای تو جادوی مِّثْلِهٖ مانند جادوی تو وبآن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری فَاجْعَلْ پس مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما ومیان خود مَوْعِدًا وعده بجهت معارضه
چنان وعده که بهیچ وجه لَّا نُخْلِفُهٗ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَآ اَنْتَ نه ما ونه تو چون وعده رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى ۝ در جای که مساوی

قوم ما و تو بآن یا مکانی سُوًی یعنی هموار که در وی پستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ گفت موسی ع مَوْعِدُكُمْ زمان وعدهٔ شما
يَوْمُ الزِّينَةِ روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بوده مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده
یا عاشورا وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ و آنکه جمع کرده شوند مردمان ضُحًى ○ در چاشتگاه که روشن‌تر ساعتی از روز یعنی موعود ما روز اجتماع آدمیان
است بوقت چاشت حضرت موسی عم آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف
عالم برسد فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت درآمد و جهت جمع کردن سحره رای بساند و کسان فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس
جمع کرد آن چیزی را که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر ثُمَّ أَتَى ○ پس آمد بوعده گاه با ساحران قَالَ لَهُمْ مُوسَى گفت موسی مر جادوان را
بچون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم وَيْلَكُمْ وای بر شما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید و مبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای تعالی دروغی که آیت
او را سحر گوئید و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری با او فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل گرداند و از بیخ برکند شما را
بِعَذَابٍ بعذابی که نازل گرداند بشما وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره و نا امید گردد مَنِ افْتَرَى ○ هر که افترا کرد بر خدای فَتَنَازَعُوا پس
گفت و شنود کردند جادوان أَمْرَهُمْ در کار خود بَيْنَهُمْ میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی ع گفتند این سخن بسخن ساحران نماند وَأَسَرُّوا
النَّجْوَى ○ و پنهان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده‌اند که فرعون
از غرفه دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و مشورت میکنند پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا گفتند إِنْ هَٰذَانِ
بدرستیکه این هر دو لَسَاحِرَانِ جادوانند يُرِيدَانِ میخواهند أَنْ يُخْرِجَاكُمْ آنکه بیرون کنند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادوی خود
و مملکت مصر را در تصرف آرند وَيَذْهَبَا و ببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ○ مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را ظاهر گردانند یا ببرند اشراف
و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلاف است گویند اسم اعرابست و بلغت خثعم
تثنیه در هر سه حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان و صاحبها و بعضی گفته‌اند اسم
ضمیر شان محذوف است و هذان لساحران خبر او و حفص ان بتخفیف میخواند و را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه چون فرعون از
سحره شنود که موسی و هارون ع ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون برآشفت و گفت فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس چون حال چنین است
جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر
ایشان غالب شوید وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز مَنِ اسْتَعْلَى ○ هر که برسر آمد در سحر پس جادوان هفتاد هزار یا سی و
سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون ع در برابر ایشان بایستادند سحره بقول فرعون سی صد هزار خروار حبل و عصاها میان تهی کرده و بزیبق ساخته
بمیدان آوردند و بطریق ادب قَالُوا يَا مُوسَى گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می افگنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ○
نخست کسیکه بیفگند موسی ع از روی مقابلهٔ ادب با ادب یا از وجه بی اعتباری آن بی حسابی از ایشان قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت موسی ع بلکه شما بیفگنید ایشان جادوئیهای خود بیفگندند
و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی ع مِنْ سِحْرِهِمْ از جادو
و کید ایشان که گوئی أَنَّهَا تَسْعَى ○ بدرستیکه آن میرود و می شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسَى ○ خوف را موسی ع از آن
که نظاره کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردند پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی طاری شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا در وهم
انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ○ بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ و بیفگن مَا فِي

يَمِينِكَ آنچه در دست راست تو است تحقیر عصا میکند یعنی از بسیاری عصا و رسن ایشان باک مدار و آن چوب که در دست تو است بیفکن تَلْقَفْ تا فرو برد مَا صَنَعُوْا آنچه ساخته اند اِنَّمَا صَنَعُوْا بدرستیکه آنچه ساخته اند كَيْدُ سٰحِرٍ فریب جادوئی ست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری نیابد ساحر و فیروز نشود حَيْثُ اَتٰى ○ هر جا که باشد و بهر جا که رود حضرت موسی عم عصا بیفکند فی الحال اژدهایی عظیم شد و دهن خود گشاده تمام ادوات جادو را فرو برد و مردم از ترس او روی گریز نهادند و چندین هزار آدمی از اژدحام هر دو هلاک شدند موسی عم او را بگرفت همان عصا شد جادوان دانستند که آن سحر نیست زیراکه سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزه موسی عم ست فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس در افگنده شدند یعنی تامل این معنی ایشانرا در روی افگند سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق قَالُوْا اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُوْنَ وَمُوْسٰى ○ گرویدیم بپروردگار هارون و موسی عم تقدیم هارون جهت رعایت فواصل و ملاحظه رؤس آیات ست فرعون که این صورت مشاهده کرد قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ گفت آیا ایمان آورده اید و نقص ستم بر سبیل اخبار خوانده یعنی شما بگرویدید و تصدیق کردید مر موسی را عم قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید اِنَّهٗ بدرستیکه موسی عم لَكَبِيْرُكُمْ هر آینه بزرگ شماست الَّذِيْ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان ست شما با هم ساخته اید خواهید که ملک مرا براندازید فَلَاُقَطِّعَنَّ پس هر آینه ببرم اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ دستها و پایهای شما را مِّنْ خِلَافٍ مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری را از چپ وَّلَاُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بر دار کنم شما را فِيْ جُذُوْعِ النَّخْلِ بتنهای درخت خرما که دراز ترین درختهاست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ اَيُّنَآ و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید اَشَدُّ عَذَابًا سخت تر ست از روی عذاب وَّاَبْقٰى ○ و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده نظم خورده یک جرعه از کف ساقی * هر چه فانی ست کرده در باقی * دامن از ذکر غیر افشانده * لیس فی الدار غیره خوانده * لاجرم در جواب فرعون قَالُوْا لَنْ نُّؤْثِرَكَ گفتند ما ترا نگزینیم و اختیار نکنیم عَلٰى مَا جَآءَنَا بر آن چیزی که آمد بما مِنَ الْبَيِّنٰتِ از معجزات واضحات و گویند در حین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نموده بودند پس گفتند نعمت ترا نگزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِيْ فَطَرَنَا بخدایی که ما را آفرید فَاقْضِ پس بکن مَآ اَنْتَ قَاضٍ هر چه هستی کننده آن یعنی هر چه خواهی با ما بکن که ما پروای آن نداریم اِنَّمَا تَقْضِيْ جز این نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا ○ درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست هر چه میخواهی میکنی در آخرت که بهتر و پاینده تر ست تو معزول و مخذول از حکم خواهی بود و بهم خود مشغول بیت امروز بجور هر چه خواهی بکنی * فردا تو بنز هر چه خواهند کنند * اِنَّآ اٰمَنَّا بدرستیکه ما گرویدیم بِرَبِّنَا بپروردگار لِيَغْفِرَ لَنَا خَطٰيٰنَا تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَآ اَكْرَهْتَنَا و بیامرزد و آنچه اکراه کردی ما را عَلَيْهِ بر آن مِنَ السِّحْرِ از سحر آموختن آورده اند که فرعون مردم بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه ست و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیراکه در جمیع ادیان با اکراه مواخذه بوده ست و این مواخذه از امت حضرت رسالت پناه صلعم برداشته شده وَاللّٰهُ خَيْرٌ و خدای بهتر ست از روی پاداش وَّاَبْقٰى ○ و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای برایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد اِنَّهٗ مَنْ يَّاْتِ بدرستیکه هر کس آید رَبَّهٗ نزدیک پروردگار خود مُجْرِمًا مشرک یعنی بر کفر بمیرد فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه مرا او راست دوزخ لَا يَمُوْتُ فِيْهَا نمیرد در آن تا از عذاب برهد وَلَا يَحْيٰى ○ و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذرانند وَمَنْ يَّاْتِهٖ

ثلثة ارباع

وهرکه بیاید بوی مُؤْمِنًا درحالتیکه مومن باشد قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ تحقیق کرده باشد کارهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه مومنان ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰی ﴿۷۵﴾ مرایشان راست درجهای بلند که آن درجها جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست تَجْرِیْ میرود پیوسته مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا منازل آن جویها خٰلِدِیْنَ درحالتیکه آن گروه جاویدان باشند فِیْهَا در آن بوستان وَذٰلِكَ واین ثواب جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَكّٰی ﴿۷۶﴾ پاداش آنکس که پاک باشد از دنس کفر و از رجس عصیان یا متطهر بود بطاعات واعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصهٔ ایشان بشرحی لائق در سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات اقتصار نموده شد وَلَقَدْ اَوْحَیْنَآ و بدرستی وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰٓی بموسی ع م یعنی وقتیکه فرعون از رویت معجزات متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل فزود ما گفتیم موسی ع م را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ آنکه بشب ببر بندگان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ پس فراگیر برای ایشان طَرِیْقًا راهی خوش این عیسی فرموده که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی فِی الْبَحْرِ در دریا یَبَسًا خشک که آب ولائی نبود در آن لَّا تَخٰفُ و نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمنی یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را دریابند وَّلَا تَخْشٰی ﴿۷۷﴾ و نه ترسی از غرقه شدن که شما را بسلامت بگذرانیم پس موسی ع م بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و دیگر روز قبطیان خبردار شدند اما در خانهٔ هریک از ایشان مصیبتی عظیم افتاد که بخود درماندند روز دیگر لشکرها جمع شده فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون بالشکر خود و بکنار دریا رسیدند موسی ع م با قوم خود گذشته بود فرعونیان نیز در آمدند فَغَشِیَهُمْ پس دریافت ایشان را مِّنَ الْیَمِّ از دریا مَا غَشِیَهُمْ ﴿۷۸﴾ آنچه دریافت ابهام از برای تفخیم مسند الیه است یعنی نوعی دریافت ایشان را که کس بکنه آن نرسد تا لفظی بازای وی وضع تواند کرد وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ و گمراه کرد فرعون قَوْمَهٗ گروه خود را در دین وَمَا هَدٰی ﴿۷۹﴾ و راه ننمود ایشان را بهدایت فرعون تحکم ست چه ادعی گفت وما اهدیکم الا سبیل الرشاد و گفته اند فرعون قوم خود را در دریا گم کرد و خود نیز نجات نیافت یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ اَنْجَیْنٰكُمْ بدرستیکه برهانیدیم شما را مِّنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند وَوٰعَدْنٰكُمْ و وعده دادیم بپیغمبر شما را بجهت انزال توریت برای شما جَانِبَ الطُّوْرِ الْاَیْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم عَلَیْكُمُ الْمَنَّ بر شما ترنجبین وَالسَّلْوٰی ﴿۸۰﴾ ع و مرغ بریان وقتیکه در تیه سرگردان بودید و گفتیم كُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰكُمْ از پاکیزها و حلالهای که شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا و از حد درمگذرید فِیْهِ در آنچه یعنی ستم مکنید و هریک حصهٔ خود بگیرید یا ذخیره منهید برای روز دیگر یا شکر فرو مگذارید که شکر قید نعمت موجود و صید نعمت مفقود ست **بیت** شکر نعمت واجب آمد در خرد ؛ نعمت حق شاکران را تا ابد ؛ شکر کن تا شادمانی در دو کون ؛ ورنه بگشاید در خشم ابد ؛ گفته اند قوت آن نعمت را بمعصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَیَحِلَّ پس فرود آید عَلَیْكُمْ غَضَبِیْ بر شما خشم من وَمَنْ یَّحْلِلْ عَلَیْهِ و هر که فرود آید بر وی غَضَبِیْ خشم من فَقَدْ هَوٰی ﴿۸۱﴾ پس بتحقیق در هاویه افتاد یا هلاک شد وَاِنِّیْ لَغَفَّارٌ و بدرستیکه من هر آینه نیک آمرزنده ام لِّمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَاٰمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت حضرت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل نیکو یعنی فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدٰی ﴿۸۲﴾ پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر صلعم مواظبت کرد یا بر هدایت استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت گرفت **نظم** راه سنت رو و اگر خواهی طریق مستقیم ؛ کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن ؛ هر مژه در چشم وی همچون سنانی تیز باد ؛ کز سنانی زندگی خواهد زمانی بی سنن ؛ آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی ع م استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعتی و قواعد احکام آن مبین و معین سازد موسی ع م درین باب با حضرت رب الارباب مناجات کرد و خطاب رسید که با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی ع م هارون را بجای خود بگذاشت

ثلثة ارباع

ع

و با وجود قوم مر او که هفتاد تن بودند متوجه طور شده قوم را وعده کرد که بعد از چهل روز که بگذرد می آیم و کتاب می آرم و چون نزدیک طور رسید قوم
را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر بپای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت
ترا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ ۝ از گروه خود ای موسی قَالَ هُمْ أُولَاءِ گفت موسی ع ایشان گروه مردان اینک می آیند
عَلَىٰ أَثَرِي بر پی من و ساعت بساعت برسند وَعَجِلْتُ و بشتافتم إِلَيْكَ رَبِّ بسوی تو ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ ۝ تا خشنود گردی از من
چه امتثال امر موجب رضای آمر ست یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خوشنودی تو کردم قَالَ فَإِنَّا گفت
خدای پس بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان
ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ۝ و گمراه کرد یعنی سبب گمراهی ایشان شد سامری و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل
و گویند از کرمان بود یا از باجرما که موضعی ست در عراق عرب که اسرائیلیان ست نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بود و او را
موسی بن ظفر گفتندی و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده در وقتیکه فرعون ابنای ایشان را می کشتی و متولد شده و مادر بعد از تولد او را
بکنار نیل در جزیره بیفگند و حق تعالی جبرئیل ع را امر فرموده تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا گرداند و بدین سبب او جبرئیل ع را بشناخت
و در بعد غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسپ وی قبضهٔ خاک برداشته محافظت نموده و درین وقت که موسی ع بطور رفت سامری نزد هارون
آمده گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را دران تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آن را میخرند
و میفروشند حکم فرمای تا همه جمع کنند و بسوزند هارون ع امر فرمود تا تمام پیرایها آوردند و در حفرهٔ ریختند آتش دران زدند و سامری زرگری
چالاک بود همین که آن زرها بگداخت وی قالبی ساخت و آن زر گداخته دران ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری
از خاک زیر سم اسپ جبرئیل ع که فرس الحیوة می گفتند که برداشته بود در دهن وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا
آمد و در آمد گویند زنده شد لیکن بهمان وضع که ریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی ع را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس موسی ع باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت
و الواح فرا گرفت إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید
بانگ و خروش از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت
ای گروه من أَلَمْ يَعِدْكُمْ آیا وعده نداده بود شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما وَعْدًا حَسَنًا وعدهٔ راست و نیکو که توریت بشما دهد و من
باشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ آیا دراز شد عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم
و بهمان وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ آیا خواستید أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ آنکه فرود آید بشما غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ خشمی از خدای شما بعبادت
عجل فَأَخْلَفْتُمْ پس خلاف کردید مَوْعِدِي ۝ عهد مرا یا وعده را که کرده بودید به ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من قَالُوا
گفتند گوساله پرستان مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا بِمَلْكِنَا بقوت و باختیار خود وَلَٰكِنَّا حُمِّلْنَا و لیکن برداشته
بودیم و حفص حُمِّلنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آن ست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم أَوْزَارًا بارها مِنْ زِينَةِ
الْقَوْمِ از پیرایهٔ گروه قبط که عاریت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفگندیم آنرا در آتش بحکم هارون ع فَكَذَٰلِكَ پس همچنان که ما
افگنده بودیم أَلْقَى السَّامِرِيُّ ۝ سامری نیز آنچه با او بود در آتش افگند فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا گوساله جَسَدًا له

خوار کالبدی بانگ که مرادرا بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباعان او هٰذَآ اِلٰهُکُمۡ این گوساله خدای شماست وَاِلٰهُ مُوۡسٰی و خدای موسی فَنَسِیَ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول جمهور عمل ست گویند فنسی قول حق سبحانه ست یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان اَفَلَا یَرَوۡنَ آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان اَلَّا یَرۡجِعُ آنکه باز نمیگرداند گوساله اِلَیۡهِمۡ بسوی ایشان قَوۡلًا سخن را یعنی او را هرچند سخن گویند جواب نمیدهد وَّلَا یَمۡلِکُ لَهُمۡ و نمی تواند بر ایشان ضَرًّا زیانی وَّلَا نَفۡعًا ○ و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بکسی و چنین چیزرا که داعی خود را جواب نده و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان پرستید وَلَقَدۡ قَالَ و بدرستیکه گفت لَهُمۡ هٰرُوۡنُ مِنۡ قَبۡلُ مر ایشان را هارون علیه السلام پیش از آمدن موسی علیه السلام از روی مواعظه یٰقَوۡمِ ای گروه من اِنَّمَا فُتِنۡتُمۡ بِهٖ جز این نیست که مبتلا شده اید بگوساله یعنی بپرستیدن او وَاِنَّ رَبَّکُمُ الرَّحۡمٰنُ و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش ست فَاتَّبِعُوۡنِیۡ پس پیروی کنید مرا در عبادت او وَاَطِیۡعُوۡۤا اَمۡرِیۡ و گردن نهید امر مرا ○ فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوۡا لَنۡ نَّبۡرَحَ گفتند ما پیوسته باشیم عَلَیۡهِ بر پرستش گوساله عٰکِفِیۡنَ مجاوران و مقیمان حَتّٰی یَرۡجِعَ تا وقتیکه باز گردد اِلَیۡنَا مُوۡسٰی ○ بسوی ما موسی علیه السلام از طور و به بینیم که او پرستش میکند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی ست راست گفت یا نی پس چون موسی علیه السلام باز آمد اول با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی برادر آورد و از نهایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدست دیگر گرفته سوی خودش کشید و از روی عتاب قَالَ یٰهٰرُوۡنُ گفت ای هارون مَا مَنَعَکَ چه چیز باز داشت ترا اِذۡ رَاَیۡتَهُمۡ ضَلُّوۡۤا چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند اَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب برای خدای و حمایت دین یا از آنکه از پی من در آئی و خود را بمن رسانی اَفَعَصَیۡتَ اَمۡرِیۡ ○ آیا سرکشیدی از امر من قَالَ گفت هارون علیه السلام از روی استعطاف یَبۡنَؤُمَّ ای پسر مادر من اگرچه برادر مادری و پدری بود اما ذکر مادر کرده برای رقت دل موسی علیه السلام و بملایمت گفت لَا تَاۡخُذۡ فرا مگیر بِلِحۡیَتِیۡ محاسن مرا وَلَا بِرَاۡسِیۡ و نه موی سر مرا اِنِّیۡ خَشِیۡتُ بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا ایشان را بگذارم و از پی تو آیم اَنۡ تَقُوۡلَ آنرا که تو گوئی فَرَّقۡتَ بَیۡنَ بَنِیۡۤ اِسۡرَآءِیۡلَ تو جدائی انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمۡ تَرۡقُبۡ و نه نگاه داشتی قَوۡلِیۡ ○ سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی علیه السلام بوقت رفتن بطور هارون علیه السلام را گفته بود اخلفنی فی قومی و اصلح چه اصلاح نگاهداشت جماعت ست و مدارا با ایشان موسی علیه السلام این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد و قَالَ فَمَا خَطۡبُکَ یٰسَامِرِیُّ ○ گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرۡتُ گفت سامری که بینا شدم بِمَا لَمۡ یَبۡصُرُوۡا بِهٖ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل به یعنی جبرئیل علیه السلام را دیدم و بشناختم فَقَبَضۡتُ قَبۡضَةً پس فرا گرفتم مشتی خاک مِّنۡ اَثَرِ الرَّسُوۡلِ از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرئیل علیه السلام مراد آن ست که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذۡتُهَا پس در افگندم آنرا درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمده وَکَذٰلِکَ و همچنین که گفتم سَوَّلَتۡ بیاراست لِیۡ برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نَفۡسِیۡ ○ نفس من در لباب مذکور ست که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت برو غالب ست و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیات او را باز نتوان داشت سر و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض اینجا ظاهر میشود نظم

هر نهالی که برگ دارد و بر ٭ باد از آب حیات تازه و تر
و آنچه بی میوه باشد و سایه ٭ به که گردد تنور را مایه

قَالَ گفت موسی علیه السلام سامری را چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذۡهَبۡ پس بیرون رو از میان ما فَاِنَّ لَکَ پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت فِی الۡحَیٰوةِ در زندگی اَنۡ تَقُوۡلَ آنکه گوئی هر کرا که نزدیک تو آید لَا مِسَاسَ مساس مکن مرا و در شوح مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و او هر دو تب گیرد

پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها میگشت و هر کرا از دور میدید بمبالغه میگفت که نزد من میا و در بعضی تفاسیر
هست که جمعی از اولاد سامری درین زمان نیز همان حال دارند القصه موسی ع سامری را حکم کرد برفتن و لامساس گفتن و فرمود که این عقوبت
دنیاست وَاِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر تراست عذاب مَوْعِدًا وعده در آخرت که هیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهٗ خلاف نکنند با تو در آن
بلکه بوفا رسانند وَانْظُرْ و نگاه کن اِلٰٓى اِلٰهِكَ الَّذِيْ بآن معبودی که ظَلْتَ عَلَيْهِ تو بودی پیوسته بر پرستش او عَاكِفًا مقیم لَنُحَرِّقَنَّهٗ
هرآئینه بسوزانیم او را باتش و این کسی ست که گوید آن گاو از گوشت و پوست بود یا بسوهان او را براده سازیم و این بران قول ست که او را جسد بود زرین
بی حیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهٗ پس پراگنده سازیم خاکستر یا براده او را فِي الْيَمِّ در دریا نَسْفًا پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزی که او را توان سوخت
و سوهان توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت ست اِنَّمَآ اِلٰهُكُمُ جز این نیست که معبود شما که مستحق
عبادت است اللّٰهُ الَّذِيْ آن خدای ست لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی فی الحقیقت بجز او وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزها
عِلْمًا از روی دانش یعنی خدای بحق آن ست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله اگرچه زنده نیز باشد مثل ست در غباوت و نادانی پس
موسی ع بفرمود تا آن عجل را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند + مصرع با دست موسی چه زند سحر سامری + كَذٰلِكَ همچنانکه قصه موسی ع بر تو خواندیم
نَقُصُّ عَلَيْكَ میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ اَنْۢبَاۗءِ از خبرها مَا قَدْ سَبَقَ آنچه بتحقیق گذشت یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه تا خبر میدهیم تا معجزه
نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصران امت تو وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ و بدرستیکه ما داده ایم ترا مِنْ لَّدُنَّا از نزدیک ما ذِكْرًا یاد کردن که موجب
شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر اقاصیص و اخبار مَنْ اَعْرَضَ هر که روی بگرداند عَنْهُ ازین ذکر که نبوت ست یا قرآن فَاِنَّهٗ پس بدرستیکه
آن معرض يَحْمِلُ بر دارد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وِزْرًا باری بد که کفر ست خٰلِدِيْنَ فِيْهِ در حالتیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای
آن جمع خالدین و توحید اعراض حمل ست بر معنی و لفظ وَسَاۗءَ لَهُمْ و بد ست مر ایشان را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا روز رستخیز بار ایشان
که کفر و تکذیب ست يَّوْمَ يُنْفَخُ روزی که دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور یعنی اسرافیل ع در صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ و حشر کنیم
گنهکاران را یعنی آنانکه شرک آورده اند يَوْمَىِٕذٍ زُرْقًا در آن روز کبود چشمان و در خبر ست که زرقه عین و سواد وجه علامت
دوزخیان خواهد بود و گفته اند حشر کنیم ایشان را تشنگان یا کوران چه غالباً چشم عمی کبود میشود و از غایت تشنگی بزرقه میل میکند و چون
حشر کنیم ایشان را يَّتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در گورها اِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یا در
دنیا این مقدار بیش نبود یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوته شمرند مدت دنیا را نَحْنُ ما که خداوندیم اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ داناتریم بآنچه
ایشان میگویند اِذْ يَقُوْلُ چون گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً تمامترین ایشان از روی عقل اِنْ لَّبِثْتُمْ درنگ نکردید در قبر یا در دنیا اِلَّا يَوْمًا مگر روزی

ع ١٥

یعنی مدت لبث شما در دنیا و در قبر بقدر یک شبانروز بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر
یا بنسبت درازی آن روز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصاً عمری که بجهالت و ضلالت صرف شده باشد مصرع عمری که بخواری گذرد کوته به + آورده اند که
مشرکان قریش یا یکی از بنی ثقیف از حضرت رسول الله صلعم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که وَيَسْـَٔلُوْنَكَ
و می پرسند ترا عَنِ الْجِبَالِ از کوهها یعنی از حال ایشان فَقُلْ پس بگوی ای خیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراگنده سازد آنرا رَبِّيْ پروردگار
من نَسْفًا پراگنده ساختنی صاحب لباب آورده که برکند آنرا از بیخ پس اجزای آن را ریزه گرداند چون ریگ پس باد را بفرستد تا آنها متفرق سازد و در هوا
گفته که کوهها را از اماکن ایشان بر دارد و در دریا افگند فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه ایشان یعنی زمین را قَاعًا صَفْصَفًا هموار لَا تَرٰى فِيْهَا نبینی در آن

عِوَجًا پستی و مغاره وَّلَآ اَمۡتًا ۝ و نه بلندی و پستی یَوۡمَئِذٍ دران روز یَتَّبِعُوۡنَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را یعنی
اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهٗ هیچ میل و کجی نکنند مر او را یعنی هیچ دعوی نتوانند که عدول کنند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند
پویان بسرعت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی بیاید و مشرکان را براند تا محشر وَخَشَعَتِ الۡاَصۡوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحۡمٰنِ برای
سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت وی فَلَا تَسۡمَعُ پس نشنوی تو دران روز اِلَّا هَمۡسًا ۝ مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان بمدفن بحشر
یَوۡمَئِذٍ آن روز لَّا تَنۡفَعُ الشَّفَاعَةُ سود ندارد در خواست کسی کسی را اِلَّا مَنۡ اَذِنَ مگر آنرا که دستوری دهد لَهُ الرَّحۡمٰنُ مر شفاعت او را خدای
وَرَضِيَ لَهٗ و به پسندد برای وی قَوۡلًا ۝ سخن شفیع را یَعۡلَمُ میداند خدای مَا بَيۡنَ اَيۡدِيۡهِمۡ آنچه پیش آدمیان ست از امور آخرت وَمَا خَلۡفَهُمۡ و
آنچه از پی ایشان ست از کار دنیا وَلَا يُحِيۡطُوۡنَ و احاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان بِهٖ بذات خدای عِلۡمًا ۝ از جهت دانش یعنی ذات
الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطهٔ علم ست بدو و حقیقت علم احاطه است بمعلوم و کشف او بر سبیل تمییز از غیر او پس احاطه نمودن
علم چیزی را که ذات او مقتضی عدم احاطه است بدو ممتنع باشد چه زوال ذاتیات و قلب حقائق روا نیست و عدم احاطه بدو نه از
قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات متعالی و بی نهایتی اوست نظم کجا دریابد او را عقل چالاک ؛ که بیرونست از سر حد
ادراک ؛ تماشا میکن اسما و صفاتش ؛ که آگه نیست کس از کنه ذاتش ؛ وَعَنَتِ الۡوُجُوۡهُ و خوار و فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر
همه مردمان ذلیل و خاشع باشند لِلۡحَيِّ الۡقَيُّوۡمِ مر خدای زنده و پاینده را همچون اسیران در دست امیران و گویند مراد مشرکان و مجرمانند وَقَدۡ
خَابَ و بدرستیکه بی بهره ماند و نومیدی کشید مَنۡ حَمَلَ ظُلۡمًا ۝ هر که برداشت ظلم را یعنی بار شرک برگرفته بموقف حشر آورد وَمَنۡ يَّعۡمَلۡ
و هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ بعضی از کارهای ستوده وَهُوَ مُؤۡمِنٌ و حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط ست
لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند فَلَا يَخٰفُ پس نترسد دران روز ظُلۡمًا از ستم و بیداد که زیادتی سیاست ست وَّلَا هَضۡمًا ۝ و نه
از کسر و شکست که نقصان حسنات ست یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند و نه بر سیئات وی افزاید وَكَذٰلِكَ و همچنانکه منزل ساختیم
این آیات متضمنه مر وعید را اَنۡزَلۡنٰهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرۡاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت تازی وَّصَرَّفۡنَا و مکرر گردانیدیم فِيۡهِ مِنَ
الۡوَعِيۡدِ در وی از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُوۡنَ شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه
مثل آن بلا بر ایشان فرو نیاید اَوۡ يُحۡدِثُ یا تجدید کند قرآن لَهُمۡ ذِكۡرًا ۝ مر ایشان را پندی چون استماع وی کنند فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس برتر ست
خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان الۡمَلِكُ پادشاه نافذ الامر الۡحَقُّ ثابت در ذات و صفات خود
یا سزاوار با وصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل ع م وحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلعم خواندی
آنحضرت قبل از تمام آن خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل ع م قرائت میفرمود آیت آمد که وَلَا تَعۡجَلۡ و
شتاب منمای بِالۡقُرۡاٰنِ بقرائت قرآن مِنۡ قَبۡلِ اَنۡ يُّقۡضٰٓى پیش از آنکه ادا کرده شود اِلَيۡكَ وَحۡيُهٗ بتو وحی آن تا وردی فرموده که سوال
انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید و در زاد المسیر از قول امام حسن بصری رح
آورده که مردی زن خود را طپانچه زد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت
فرود آمد و حضرت دران حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این ست که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن
وَقُلۡ رَّبِّ و بگوی ای پروردگار من زِدۡنِيۡ عِلۡمًا ۝ بیفزای مرا دانش با حکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا

تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطائف قشیری مذکورست که حضرت موسی ع م زیادتی علم طلبید و او را بحواله خضر ع م
کردند و بمطلب پیغمبر ما صلعم دعای زیادتی علم بیاموخت و حواله بغیر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادبنی ربی فاحسن تادیبی سبق
و قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درس گاه و علمک ما لم تکن تعلم نکته فعلمت علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفیدان حقائق
اشیا تواند رسانید **نظم** علمهای انبیا و اولیا ٭ در دلش رخشنده چون شمس الضحی ٭ عالمی کاموزگارش حق بود ٭ علم او بس کامل و مطلق بود ٭ و
لقد عهدنا و بدرستیکه ما وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجره منهیه نگردد و ازان
نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را و لم نجد له و نیافتیم مر او را عزما ۞ عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از وسمت صدور یافت یا نبود
او را صبری بران نهی عنه و اذ قلنا و یاد کن چون گفتیم للملئکة اسجدوا مر ملائکه را که سجده کنید لآدم مر آدم را سجده تحیت و کرامت
فسجدوا پس سجده کردند همه الا ابلیس مگر دیو دور مانده از رحمت ابی ۞ سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ای آدم ان هذا
ای آدم بدرستیکه این دیو عدو لك دشمن ست مر ترا و لزوجك و جفت ترا که حوا ست ع م فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را
یعنی سبب بیرون شدن شما نشود من الجنة از بهشت فتشقی ۞ پس تو در رنج افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین
اسباب معاش مهیا باید کرد ان لك بدرستیکه تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه نمی شوی درو که همه نعمتها آماده است و لا تعری ۞
و برهنه نمیگردی که از ملبوسات آنچه باید هست و انك لا تظموا و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی فیها درو که عیون و انهار دائم ست و لا تضحی ۞
و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل ست و در بیرون بهشت این صورتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطن پس وسوسه کرد
بسوی آدم شیطان پس از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید و از مرگ ترسانید و حوا با آدم ع م باز گفت و آدم ع م از مرگ ترسان شده با ابلیس که صورت
پیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد ست
هل ادلك آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که ازان بخورد هرگز نمیرد و ملك لا یبلی ۞ و راه نمایم ترا بملکی که
کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم ع م گفت آری دلالت کن مرا آن ابلیس ره نمون شد آدم و حوا ع م بشجره منهیه فاکلا منها پس بخوردند
ازان درخت فبدت لهما پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
و طفقا یخصفن و در ایستادند و بچسپانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت و عصی آدم
و خلاف کرد آدم ع م ربه امر پروردگار خود را در خوردن میوه درخت فغوی ۞ پس بی بهره مانده از مطلوب خود که عمر جاودانی بود بعد ازان
بتوبه و استغفار قیام نمود و حضرت رسالت پناهی صلعم را بشفاعت آورد ثم اجتبه ربه پس برگزید وی را خدای او فتاب علیه پس قبول
کرد توبه او را و هدی ۞ و راه نمود او را به ثبات بر توبه قال اهبطا گفت خدای مر آدم و حوا را ع م که فرو روید منها جمیعا از بهشت همه
باهم بعضکم برخی از اولاد شما لبعض عدو مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع ست از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند
عداوت ذریه هر دو باهم ظاهر ست فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه نماینده یا
آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی ۞
و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت و عذاب مبتلا نشود و من اعرض و هر که روی بر تابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض
کند از کتاب من فان له پس بتحقیق مر او راست معیشة ضنکا زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت

ع ۶ ۱۱

از و بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهٗ و حشر کنیم آن معرض را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی
در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن قَالَ رَبِّ گوید ای پروردگار من لِمَ حَشَرْتَنِیْٓ اَعْمٰی چرا حشر
کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی و ایراد فعل ماضی اشارت ست بتحقیق وقوع این قضیه وَقَدْ كُنْتُ و حال آنکه بدرستیکه بودم
من بَصِیْرًا ۞ بینا وقتیکه سر از قبر بر آوردم قَالَ گوید حق سبحانه وتعالی كَذٰلِكَ کار همچنین ست که دانستی اَتَتْكَ اٰیٰتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب
ما یا دلائل قدرت و علامات وحدت ما فَنَسِیْتَهَا پس تو چشم بر هم نهادی از ان و ترک کردی آن را وَكَذٰلِكَ و همچون ترک کردن تو آن را
در دنیا اَلْیَوْمَ تُنْسٰی ۞ امروز ترک کرده شدی و بماندی در عذاب وَكَذٰلِكَ و همچنانکه روی گردانندهٔ از کتاب ما جزا دادیم نَجْزِیْ جزا می دهیم
پاداش میدهیم مَنْ اَسْرَفَ آن را که از حد گذشته یعنی شرک آورده وَلَمْ یُؤْمِنْۢ بِاٰیٰتِ رَبِّهٖ و نگروید بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود وَ
لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَشَدُّ سخت ترست از تنگ عیشی این سرای وَاَبْقٰی ۞ و باینده ترست که آنرا انقطاع ندارد
اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان
مِّنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود یَمْشُوْنَ میروند بوقت تجارت فِیْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان چون
احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه دران هلاک لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست برای اعتبار و دلیلها بر عدم
اهل انکار لِّاُولِی النُّهٰی ۞ مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کند ارباب خود را از تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه کلمه ست سَبَقَتْ
پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو که عذاب منکران را بآخرت افگند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی
عذاب ایشان لِزَامًا لازم مر ایشان را که هیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل نساختی وَّاَجَلٌ مُّسَمًّی ۞ و وقتیکه نام برده شده
عطف ست بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی انچه به عاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد
عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر انچه میگویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الٰهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ ست وَ
سَبِّحْ و نماز بگزار بِحَمْدِ رَبِّكَ نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز بامداد بگزار یا وقتیکه حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ
پیش از طلوع آفتاب وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز دیگر وَمِنْ اٰنَآئِ الَّیْلِ و در بعضی از ساعت های شب فَسَبِّحْ پس
نماز گزار یعنی مغرب و عشاء وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال ست و آن طرف آخر نصف اول
ست از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف جهت امن ست از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس درین وقت ادا کن نماز
لَعَلَّكَ تَرْضٰی ۞ شاید و البته چنین ست که خشنود گردانیده شوی و حفص بر بنای فاعل میخوانند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اول
بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت ست و نکته و لسوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول میکند نظم
امت همه حسبمند و توئی جان همه ؛ ایشان همه آن تو و تو آن همه ؛ خوشنودی تو جست خدا و ندبحشر ؛ خوشنود نه مگر بغفران همه ؛ ابو رافع رضه
نقل میکند که مهمانی بنزدیک پیغمبر صلعم آمد و در خانه چیزیکه بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود مرا بنزدیکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو
که محمد رسول الله صلعم میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابم در خانه انچه بدان شرائط مهمان داری نمایم این مقدار آرد بما فروش
و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها بفرستیم چون من پیغام بیهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی در گرو
بنهد من مراجعت نمودم و بحضرت صلعم صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه

حق او را او اگر دمی پس زره خود بمن داد تا تر دیهود گرو نهادم و این آیت جهت تسلیه دل مبارک حضرت صلعم نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ
و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی منگر إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفره چون
وثنی و کتابی داده ایم ایشانرا زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال ست لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشانرا دران
یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی دادن پروردگار تو ترا و زبر آنچه
روزی داده ترا از نبوت و هدایت خَيْرٌ بهترست از مالهای فانی بی اعتبار ایشان وَأَبْقَىٰ ○ و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که
زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیراکه تری و تازگی او دو سه روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود
نظم این جهان باغ تنعم شکوفه است ⁂ کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال ⁂ یک هفته نگذرد که فروریزد از درخت ⁂ بر خاک ره شود چو
خس و خاک پایمال ⁂ اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ⁂ آنرا که در عقب مزلیست آفت و زوال ⁂ وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن کسان خود را
بِالصَّلَاةِ به نماز وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بران یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم ترا رِزْقًا روزی دادن یعنی نمیگوئیم که خود و
کسان خود را روزی ده نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه اسباب نیاز فارغ بال باشی وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام
کار پسندیده لِلتَّقْوَىٰ ○ مرخداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رض نقل میکند که چون رنجی ببعضی از اهالی آنحضرت رسالت پناه صلعم رسیدی
ایشانرا بنماز فرمودی و این آیت بر ایشان خواندی وَقَالُوا و گفتند مشرکان مکه لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آرد برای ما آیتی مِّن رَّبِّهِ از پروردگار
خود یعنی چرا از آنچه ما مطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند أَوَلَمْ تَأْتِهِم آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ○ خبر آنچه در کتابهای پیشین ست
از عذاب متفرعه بر تکذیب انبیاء و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنودند از اهل کتب
بیان آنچه در توریت و انجیل ست که از صفت محمد صلعم و بشارت قدوم او و حقیقت آن ست که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد
ایشانرا باعظم معجزات که قرآن ست و فرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن
امی ست که آن صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از اتیان بمثل سوره از ان عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح آیتی دیگر طلبیدن
عین عناد و انکار ست وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم و اگر ما هلاک کردمی کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی از نزدیک یا بسبب کفر ایشان مِّن قَبْلِهِ پیش از بعث محمد ص
یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا هر آینه گفتندی رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ چرا نفرستادی إِلَيْنَا رَسُولًا بسوی ما فرستاده تا ما را آیات
تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس ما پیروی میکردیم آیتهای ترا که باوی بفرستادی مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی وَ
نَخْزَىٰ ○ و رسوا گردیم در قیامت بدخول در آتش پس با قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ كُلٌّ بگو هر یکی از ما و شما
مُّتَرَبِّصٌ منتظر ست مآل حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و مترصد باشید
فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بحقیقت مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ
اهْتَدَىٰ ○ و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبر صلعم که هم راه یافته و هم راه نماینده است بیت راه دان و راه بین و راه بر ⁂ در حقیقت نیست جز خیر البشر

سورة الانبياء مكية وهي مائة واثنتا عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مر مردمانرا وقت محاسبه اعمال ایشان یعنی روز قیامت گفته اند

مراد از ناس کفار مکه اند یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر ست وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری
از حساب و مؤاخذه مُّعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق توبه و انتباه مَا يَأْتِيهِم نیاید بدیشان مِّن ذِكْرٍ هیچ
پندی مِّن رَّبِّهِم از آفریدگار ایشان مُّحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آن را از پیغمبر صلعم وَهُمْ يَلْعَبُونَ
و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن چون میشنوند آن ذکر را لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتیکه دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر
یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابوبکر وراق قدس سره نقل میکند که قلب لاهی آنست مشغول باموال دنیا و غافل از
احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده میدارند کافران رازگفتن خود را الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت هَلْ هَٰذَا
آیا هست این که شما را دعوت میکند یعنی محمد صلعم إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی پس او را رسالت نشاید و رسول
باید که فرشته باشد أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول میکنید سحر او را اعتقاد کفار آن بود که هرچه حضرت رسالت پناهی صلعم
از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر ست پس پنهان با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند بعضی مر بعضی را که شما میدانید که هرچه میخواند سحر ست وَأَنتُمْ
تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمی ست مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که مهم او مدهم شکند حق تعالی پیغمبر خود را از آن مشاورت
خبر داد و فرمود که در جواب ایشان گوی قُلْ بگو ای محمد و حفص قَالَ میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران گفت که رَبِّي ای پروردگار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ
میداند گفتن هر گوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و زمین اگر جهر گویند و اگر بسر وَهُوَ السَّمِيعُ و او ست شنوا گفتار کفار را الْعَلِيمُ
داناست باسرار و ضمائر ایشان بَلْ قَالُوا اضراب ست از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان ست چون خواب
پریشان یعنی پراگنده از هرجای و آن چنان نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدای و آن چنان نیز نیست بَلْ هُوَ
شَاعِرٌ بلکه او شاعر ست کلام شعری میگوید و در خیال سامع می افگند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد حاصل آنکه ایشان در کار حضرت صلعم
مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر و وقتی او را شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن میخواندند و میگفتند که اگر چنین که ما میگوئیم نیست فَلْيَأْتِنَا
بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی درست كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا
و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُم پیش از مکیان مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا
ضنادید مکه يُؤْمِنُونَ ایمان آرند گر آن آیتها بیاریم یعنی ایمان نیارند بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزنده تر اند از مشرکان گذشته وَمَا
أَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و حفص نوحی میخواند یعنی وحی فرستادیم
إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند تا میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا
پس بپرسید این سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک أَهْلَ الذِّكْرِ از اهل کتاب که باخبار انبیا دانا اند إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر هستید که
نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خور و خواب بود وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و نساختیم پیغمبران را جَسَدًا تنها و بدنها
جسدی که بآن لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا كَانُوا و نبودند خَالِدِينَ باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ
پس راست گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم
انبیا را وَمَن نَّشَاءُ و هر که را خواستیم از مؤمنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان را

لَقَدْ اَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم اِلَیْکُمْ بسوی شما ای گروه قریش کِتٰبًا فِیْهِ کتابی که در وست ذِکْرُکُمْ شرف نامه و ذکر آوازه شما یا پند و موعظه
شما اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ع آیا در نمی یابید یا تعقل نمیکنید تا شما را بران دارد که بدان بگروید و این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تحریضی مالا کلام ست
و خبر اشراف امتی حملة القرآن مؤید و موکد این اجلال و اکرام ست مثنوی اهل قرآنند اهل الله و بس ٭ اندر ایشان کی رسد هر بو الهوس ٭ اهل
باشد جنس با جنس این کلام ٭ نیست جز مرغی که پر پر زد دام ٭ هرکه اندر دام نفس ست و هوا ٭ اهل شیطانست نی اهل خدا ٭ آورده اند که در ولایت
شام دیهی بود که آن را حضور یا حصور گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت‌نصر را
برایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا ثارات الانبیا یعنی ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت شما در آمد ایشان نادم
شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد و تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا و چند در هم شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از اهل دیهی که بود ظَالِمَةً
ستمکار یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهری و دهی را که به سبب شرک بودند بیدادگر و ستمکار وَّاَنْشَاْنَا و پدید کردیم بَعْدَهَا پس از هلاک
اهل آن موضع قَوْمًا اٰخَرِيْنَ ○ گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید میکند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان توانا ست
بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّآ اَحَسُّوْا پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند بَاْسَنَآ عذاب ما را و مشاهده کردند چون که لشکر
بخت‌نصر گرد ایشان در گرفتند اِذَا هُمْ ناگاه آنجا ایشان مِّنْهَا ازان دیه يَرْكُضُوْنَ ○ هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را پس
ملائکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوْا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدای مگریزید وَارْجِعُوْٓا و بازگردید اِلٰى مَآ اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ بسوی چیزی که متنعم شدید در آن
چیز وَمَسٰكِنِكُمْ و باز آیید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْـَٔلُوْنَ ○ شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاصی را جهی
نیافتند قَالُوْا گفتند يٰوَيْلَنَآ ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ظٰلِمِيْنَ ○ ستمکاران بنفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوٰىهُمْ
این خواندن ایشان یعنی کلمه یا ویلنا میگفتند حَتّٰى جَعَلْنٰهُمْ تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را حَصِيْدًا گیاهی درووده یعنی چنانچه گیاه را بداس درووند ایشان را
بشمشیر درویدند و ساختیم ایشان را خٰمِدِيْنَ ○ مردگان و فسردگان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان ایشانست لٰعِبِيْنَ ○ درحالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع
بدائع و غرائب و صنائع و عجائب بیت بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش ٭ در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست ٭ لَوْ اَرَدْنَآ اگر میخواستیم اَنْ نَّتَّخِذَ که
فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و برؤیت آن مستانس شوند چون زن و فرزند لَّاتَّخَذْنٰهُ هر آینه فرا می گرفتیم مِنْ لَّدُنَّآ از جهت قدرت خود یا از نزدیک
خود یعنی بر وجهی که لائق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم اِنْ كُنَّا فٰعِلِيْنَ ○ اگر میبودیم کننده این کار بل اضراب ست از اتخاذ لهو و تنزیه ست از صاحبه و ولد
یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفگنیم حق را که خبر ست عَلَى الْبَاطِلِ یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهٗ
پس فرو شکند او را فَاِذَا هُوَ پس آنجا او یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باشد و زائل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ویل که کلمه حسرت و ندامت ست
یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُوْنَ ○ از آنچه وصف میکنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهٗ و مر او راست
مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هرکه در آسمانهاست از روحانیات وَالْاَرْضِ و هرکه در زمین ست از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک
او اند وَمَنْ عِنْدَهٗ و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم ست یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند
و شما ایشان را میپرستید لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهٖ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُوْنَ ○ و هیچ مانده نمیشوند و از عبادت
انقطاع نمی ورزند يُسَبِّحُوْنَ تنزیه میکنند حق را یا نماز میگزارند یا ستایش مینمایند الَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق

میگذرانند لَا یَفْتُرُوْنَ ۝ سست و ضعیف نمیشوند اَمِ اتَّخَذُوْٓا اٰلِهَةً آیا و اگر فتند کافران خدایان باطل را مِّنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی خدایان
که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فراگرفته اند که از قدرت هُمْ یُنْشِرُوْنَ ۝ ایشان زنده کنند مردگان را تجهیل
مشرکان میکند یعنی شما بتان را آلهه میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات و میدانید که ایشان را قدرت نیست و با وجود این عجز
از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ کَانَ اگر باشد فِیْهِمَآ در آسمان و زمین اٰلِهَةٌ خدایان که تدبیر امر آنها کنند اِلَّا اللّٰهُ بجز خدای لَفَسَدَتَا
هرآینه تباه شدی آسمان و زمین و کارها درهم شکستی چه اگر آلهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور جاری گردد و اگر در کاری مخالفت
نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید نظم در دو جهان قادر و یکتا توئی ؛ جمله ضعیفند و توانا توئی
چون قدمت بانگ بر ابلق زند ؛ جز تو که یارد که انا الحق زند فَسُبْحٰنَ اللّٰهِ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدگار عرش است
عَمَّا یَصِفُوْنَ ۝ از آنچه وصف میکنند از اتخاذ صاحبه و ولد لَا یُسْئَلُ پرسیده نشود خدای عَمَّا یَفْعَلُ از آنچه میکند بجهت عظمت و تفرد بالوهیت
یا بسبب آنچه هرچه کند عین حکمت و صواب است وَهُمْ یُسْئَلُوْنَ ۝ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوک اند
مملوک را ناچار است که حساب اقوال و افعال خود با مالک راست کند اَمِ اتَّخَذُوْا آیا فراگرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان و ما مور
بودند باتخاذ آن قُلْ هَاتُوْا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ دلیل اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا و نقلا هٰذَا این ذِکْرُ مَنْ مَّعِیَ یاد کرد کسانی که
با من اند از امت من یعنی قرآن وَذِکْرُ مَنْ قَبْلِیْ و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت و انجیل و سایر کتب سماوی در اینجا نگرید و از آنها
که بدانها دانا اند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر کفار یعنی همه ایشان لَا یَعْلَمُوْنَ الْحَقَّ نمیدانند
حق را و میان وی و باطل تمییز نمیتوانند کرد فَهُمْ مُّعْرِضُوْنَ ۝ پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای و متابعت رسول او وَمَآ اَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ فرستاده اِلَّا نُوْحِیْٓ اِلَیْهِ مگر وحی کرده شده بوی و بحفص نوحی میخوانند یعنی ما وحی کردیم
اَنَّهٗ لَآ اِلٰهَ که هیچ نیست خدای بحق اِلَّآ اَنَا مگر من فَاعْبُدُوْنِ ۝ پس مرا پرستید وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ و گفتند فراگرفت خدای تعالی بسیار
بخشایش وَلَدًا فرزندان ملائکه سُبْحٰنَهٗ پاک است او و منزه ازین بَلْ عِبَادٌ بلکه ایشان یعنی ملائکه بندگانند مُّکْرَمُوْنَ ۝ گرامی داشتگان
و نواختگان لَا یَسْبِقُوْنَهٗ پیشی نگیرند بر خدای تعالی بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن نگویند مراد ازین سخن قطع طمع کافران است
از شفاعت ملائکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد وَهُمْ بِاَمْرِهٖ و ایشان بفرمان خدای یَعْمَلُوْنَ ۝ کار میکنند یَعْلَمُ
میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ آنچه پیش ازین کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ازین کنند وَلَا یَشْفَعُوْنَ و درخواست نمیکنند اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی
مگر مر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که بیگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت نکنند مگر کسی را که گوید لا اله الا الله
محمد رسول الله یعنی در دنیا کلمه طیب گفته و بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد وَهُمْ و فرشتگان مِّنْ خَشْیَتِهٖ از
ترس عذاب و عقوبت الهی مُشْفِقُوْنَ ۝ لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند وَمَنْ یَّقُلْ مِنْهُمْ و هر که گوید از ملائکه یا
سائر مخلوقات اِنِّیْٓ اِلٰهٌ بدرستیکه من خدایم مِّنْ دُوْنِهٖ بجز وی فَذٰلِكَ پس آن قائل نَجْزِیْهِ پاداش دهیم او را
جَهَنَّمَ ما دوزخ کَذٰلِكَ همچنین که مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ ۝ پاداش خواهیم داد ستمکاران را بآتش
ایشان اَوَلَمْ یَرَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْٓا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آنکه آسمانها و زمین کَانَتَا رَتْقًا
بودند بسته یعنی مجتمع مراد آنست که در حقیقت متحده بودند فَفَتَقْنٰهُمَا پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تمییز آسمانها یکی

ع ١٩

بود و ابتحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم و یک زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع گردانیدیم یا ارض و سما
بایکدیگر ملتصق بوده یعنی بر هم چسپیده و میان ایشان فرجه نبود و هوا را بمیان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم در زاد المسیر آورده که از زمین
شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران
نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمیرست آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ و گردانیدیم ما از آب
كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزی که زنده هست یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه عظم مواد ایشان آبست و احتیاج ایشان بآب و انتفاع
ایشان بر همه کس ظاهرست یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بجهت عموم أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ○
آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لائحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ و خلق کردیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند أَنْ تَمِيدَ
بِهِمْ تا بجنبد زمین و نگرداند آدمیان را تباه وَجَعَلْنَا فِيهَا و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ ○ تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل مقصود خود برسند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ و گردانیدیم آسمان را سَقْفًا مَحْفُوظًا
سقفی نگاه داشته از افتادن از انحلال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای
در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهورست مُعْرِضُونَ ○ اعراض کنندگانند یعنی کافران
هر چند نشانیها بینند صد کنندگانند وَهُوَ الَّذِي و اوست آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیافرید شب تیره را تا در آرام
یابند و روز روشن تا در وی بجهت کسب معیشت تصرف نمایند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و بیافرید آفتاب و ماه را كُلٌّ هر یک از ایشان فِي فَلَكٍ
يَسْبَحُونَ ○ در چرخی آشنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان
قبض و بسط عارفانست گاه یکی را بقبضه قبض گیرد تا سلطان جلال دمار از نهاد او بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال ورا از خوان
نوال نواله اقبال دهد و آفتاب نشانه صاحب توحیدست بصفت تمکین در حضرت شهود آراسته نه فزاید و نه کاهد لو کشف الغطا ما ازددت
یقینا و قمر نشانه اهل تلوین ست گاه در کاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی بپیروز رموز جامعیت
بمرتبه بدریه رسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی بدین معنی هست فرد ز بیم سوز هجرانت ز مو باریکتر گردم
چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه و حضرت پیر رومی روح الله روحه میفرماید که نظم چون بسوی بتابی زمن گردم هلالی ممتحن و ز روی
سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم تو آفتابی من چو مه گرد تو گردم روز و شب گه در محاق افتم ز تو گه شمع نور افشان شوم آورده اند که
معاندان بارگاه رسالت پناه صلعم از روی غوایت و ضلالت میگفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار آن میبریم که گردباد حوادث بر آید و یاران
محمد صلعم را متفرق ساخته او را در ورطه هلاک اندازد و حق سبحانه تسلیه آن حضرت میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و ما ندادیم هیچ آدمی را مِنْ
قَبْلِكَ الْخُلْدَ پیش از تو پایندگی در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا اگر تو بمیری فَهُمُ الْخَالِدُونَ ○ پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند
بود و از دوام مرگ رهائی خواهند یافت نے كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ الْمَوْتِ چشنده مرگ ست هر که قدم از دروازه عدم بفضای
صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس ممات و فوات خواهد پوشید بیت هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود آنکه پاینده و باقی ست
خدا خواهد بود وَنَبْلُوكُمْ و می آزمائیم شما را بِالشَّرِّ بیدی یعنی ببلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها فِتْنَةً آزمودنی مصدرست از غیر
لفظ و معنی سخن آنکه با شما معامله آزمایندگان میکنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر

گردد وَإِلَيْنَا و بسوی ما تُرْجَعُونَ ○ بازگردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر صلعم بجمعی
از صنادید عرب بگذشت ابوجهل از آن میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی بنی عبد مناف ست آیت آمد که وَإِذَا رَآكَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و چون ببینند ترا آنانکه گرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ آنجه فرا نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر هزؤ یعنی کسیکه با او استهزا کنند مراد
آنست که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و بایکدیگر گویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس ست که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ یاد میکند خدایان
شما را بدی و مذمت وَهُمْ و حال آنست که کافران بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای و او را یکی دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن هُمْ
كَافِرُونَ ○ ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لائق سخریه ایشانند خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است انسان مِنْ عَجَلٍ از شتاب
غایت مبالغه ست یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتاب ست و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی
میکند چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود که سَأُرِيكُمْ زود باشد که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبت خود در دنیا
که واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ○ پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم ست
عجل و آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب را دید که بغروب نزدیک ست گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش از آنکه آفتاب
غائب گردد وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت با ما بگوئید إِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما صَادِقِينَ ○ راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر صلعم و صحابه اند حق سبحانه بازای گفتار ایشان فرمود لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ
كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شدند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود
آتش دوزخ را وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشان را وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ○ و نه باشند
ایشان که یاری داده شوند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوف ست تقدیرش چنین ست که اگر کافران بدانند
چنین عذابی را تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را بَلْ تَأْتِيهِمْ بلکه بیاید بدیشان ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان
فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز داشتن احوال آن از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ○ ع و نباشند
ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت یا آنکه منظور نگردند یعنی نه در ایشان و نه در زاری ایشان نگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستیکه
افسوس کرده اند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولان پیش از تو حق سبحانه تسلی دل آنحضرت از حال انبیاء گذشته و استهزای معاندان با ایشان
خبر میدهد و تهدید مستهزیان جناب رسالت مآب را میگوید ایشان استهزا میکردند فَحَاقَ پس عذاب احاطه کرد بِالَّذِينَ سَخِرُوا آنانکه سخریه
کردند مِنْهُمْ از پیغمبران یعنی قومیکه با انبیاء تسخر نمودند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزا
میکردند پس بجماعتی نیز که با تو آن سلوک میکنند همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد صلعم با مستهزیان مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست که
نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ بلکه ایشان عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن مُعْرِضُونَ ○ روی گردانندگانند که هرگز بخاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الهی بجا
ترسند و نگاه دارنده را چه شناسند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان مِنْ دُونِنَا
بجز ما عذابی را که بما شاید نزدیک ما و گفته اند درین آیت تقدیم و تاخیری ست تقدیرش آنکه ام لهم آلهة من دوننا تمنعهم پس بیان صفت آلهه
ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان آلهه اند نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن نفسهای خود را یعنی اگر

ع ۱۲

کسی با ایشان مکروهی خواهد از کسر و قلع و تلویث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونه عبدهٔ خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ
و نیستند اصنام یا پرستندگان ایشان که بعد دیگری مِّنَّا از عذاب ما یُصْحَبُونَ ○ نگاه داشته و زنهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا بلکه ما برخوردار کرده
داده ایم هٰٓؤُلَآءِ آن گروه مکیان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَآءَهُمْ و پدران ایشان را حَتّٰى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
بر ایشان مدت زندگانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که دم بدم بنای عیش در هم خواهد شکست و اساس عمر
منهدم خواهد شد بیت مغرور مشو که دمبدم دست اجل ٭ بر هم زند این بنا که افراشته اند ٭ اَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران اَنَّا نَاْتِي الْاَرْضَ
آنرا که می آید فرمان ما بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم آن را بر مسلمانان که تا هر روز
قلعه میگیرند و منزلی بحوزهٔ تصرف در می آرند اَفَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ○ آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان قُلْ اِنَّمَآ اُنْذِرُكُمْ بگو
جز این نیست که من بیم کنم شما را بِالْوَحْيِ ز بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمیشوید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ
الدُّعَآءَ و نمیشنوند کران خواندن را اِذَا مَا يُنْذَرُوْنَ ○ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند بکران که
چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَّسَّتْهُمْ و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک چیزی مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو
یعنی از آنچه ایشان را با آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت لَيَقُوْلُنَّ هرآئینه گویند يٰوَيْلَنَآ ای وای بر ما اِنَّا
كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ○ بدرستیکه بوده ایم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِيْنَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای
ذوات العدل را لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ برای جزای روز رستخیز صاحب لباب و بعضی از مفسران برانند که میزان عبارت ست از عدل
یعنی وضع موازین تمثیل ست از برای محاسبه و محافظه حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برانند که مراد میزانی ست که او را عمودی و دو کفه
باشد چون ترازوی که بدان میسنجند و در تیسیر آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان اوست چنانچه یا ایها الرسل کلوا نسبت
حضرت پیغمبر صلعم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان میسنجد پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او باضافت یا جمع ست
و بعضی برانند که علحده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از نیک و بد که عمل او بدان بسنجند فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْـًٔا چیزی را
از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عمل ناسنجیده نگذارند وَاِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر
حبوب ست اَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر گردانیم وَكَفٰى بِنَا حٰسِبِيْنَ ○ و بسنده ایم ما شمار کننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و
جمال عدل ما راست وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ الْفُرْقَانَ موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق
و باطل یا نصرت بر اعادی یا شگافتن دریا وَضِيَآءً و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند
وَّذِكْرًا لِّلْمُتَّقِيْنَ ○ و پندی مر پرهیزگاران را اَلَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ آنانکه ترسند رَبَّهُمْ از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی خدای را
نادیده از وی میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از آن بیم دارند یا ترس کارند به پنهانی چنانچه اظهار خوف میکنند یا آشکارا در موضع از موضع از ابن عباس
نقل میکند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی و بگروه بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای
بغیب وَهُمْ و ایشان یعنی پرهیزگاران مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُوْنَ ○ ترسندگانند وَهٰذَا و این قرآن ذِكْرٌ
مُّبٰرَكٌ سخنی ست بسیار خیر و با منفعت که بر محمد صلعم اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم او را و از خود برنیافت اَفَاَنْتُمْ آیا شما لَهٗ
مُنْكِرُوْنَ ○ مر قرآن را انکار کنندگانید وَلَقَدْ اٰتَيْنَآ و هرآئینه ما دادیم اِبْرٰهِيْمَ رُشْدَهٗ مر ابراهیم را راه یافتن

او بوجود صلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هارون ع م یا قبل از محمد صلعم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم وَكُنَّا بِهٖ عٰلِمِيْنَ ۝
و بودیم ما باستحقاق او مر عطا ها را دانا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِاَبِيْهِ مر پدر خود آزر را وَ
قَوْمِهٖ و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيْلُ الَّتِيْٓ اَنْتُمْ لَهَا چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما ران یعنی بر پرستش آن
عٰكِفُوْنَ ۝ مجاور مانید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تیسیر گوید نود و بت بود و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای
او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بود بر هیأت سباع و طیور و بهائم و انسان و بقول بعضی تماثیل بر صور هیاکل کواکب بوده و در تفسیر
ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوْا وَجَدْنَآ گفتند یافتیم اٰبَآءَنَا پدران خود را لَهَا
عٰبِدِيْنَ ۝ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابراهیم ع م لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ بخدای که بودید شما وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما
فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی روشن و خطای آشکارا قَالُوْٓا گفتند نمرودیان از روی تعجب اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد
اَمْ اَنْتَ یا تویی مِنَ اللّٰعِبِيْنَ ۝ از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطائبه سخن میگویی استبعاد کردند از تضلیل خود و تجهیل آبای خود
قَالَ گفت ابراهیم ع م بَلْ نیستم بازی کننده بلکه رَبُّكُمْ آفریدگار شما رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین است الَّذِيْ
فَطَرَهُنَّ آنکه او آفرید آسمان و زمین با تماثیل شما را وَاَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ و من برانچه پروردگار من و شماست مِّنَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ از گواهانم
یعنی از روی تحقیق ادای شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روزی عید داشتند که دران روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و
در باز گشتن به بتخانه در آمده و بتان را بیاراسته بر مزها بنواختندی آنگه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی
چون ابراهیم ع م با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی که دین و آئین ما چه زیباست ابراهیم ع م
بلا و نعم ایشان را نگفت و روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند بهانه بیماری پیش آورد فقال انی سقیم ایشان دست از وی باز داشته
برفتند ابراهیم ع م پنهان از ایشان فرمود که وَتَاللّٰهِ و بخدای سوگند که من لَاَكِيْدَنَّ هر آئینه تدبیر کنم و جهد نمایم تا بشکنم اَصْنَامَكُمْ بتان
شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید مُدْبِرِيْنَ ۝ پشت بر ایشان کنندگان یعنی
وقتیکه بتان را بگذارید و بتماشاگاه خود روید یکی از آن جمع این سخن را بشنید و باکس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبر
برداشته به بتخانه در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید بتان را بزخم تبر جُذٰذًا پاره پاره اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ مگر بزرگی که آن اصنام را بود یعنی بت
بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگتر يَرْجِعُوْنَ ۝ باز گردند یعنی
بدو رجوع کرده از وی پرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبودان است که در حل مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم ع م ازین عمل تمکین
قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع با براهیم ع م است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه
چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع این صورت متحیر شده قَالُوْا مَنْ فَعَلَ گفتند که کرده است هٰذَا این فعل بِاٰلِهَتِنَآ با خدایان ما
و ایشان را درهم شکسته است اِنَّهٗ بدرستیکه او لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۝ هر آئینه از ستمکاران است بر آنکه چه ایشان را تعظیم میبایست کرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست
بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطه هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا سازند آنکس که کلمات تاللّٰه
لاكیدن اصنامكم از ابراهیم ع م شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مرای نمرود رسید قَالُوْا سَمِعْنَا گفتند با نمرود که
از قومی شنیدیم که ایشان میگویند فَتًى از جوانی که ببدی يَّذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهٗٓ اِبْرٰهِيْمُ ۝ میگویند مر او را ابراهیم

یعنی نام او ابراهیم ست قَالُوا گفتند نمرود و امرای او فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم
او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که این ست که بتان را نکوهش میکند پس ابراهیم ع م را گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا
أَأَنتَ گفتند آیا تو فَعَلْتَ هَٰذَا کردۀ این را که می بینیم از کسر و قطع بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان ما ای ابراهیم قَالَ گفت من نکردهام
بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند
فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را إِن كَانُوا يَنطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ
پس بازگشتند با عقول خود یا با یکدیگر فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شما ستمکارانید بر پرستش چیزی که نشنود
و نه گوید ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ
بدرستیکه تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ این بتان سخن نگویند چرا ممکنی که از ایشان پرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود
قَالَ گفت ابراهیم ع م أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرسانند بشما چیزی
که اگر او را پرستید وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد شما را وَلِمَا تَعْبُدُونَ و آنچیز را
که می پرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند
از مخاصمه مصاره نقل کرده قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش با هول ست وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان
خود را بانتقام کشیدن از وی إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیرۀ
در پیش کوهی بنا کردند و ارتفاع دیوار آن شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و روغن فراوان بر همه ریخته آتش در آن
زدند و ابراهیم ع م را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق آتش افگندند جبرئیل ع م از هوا بوی رسید و گفت هل لک من
حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما الیک فلا حاجت دارم و لی بتو نی جبرئیل ع م گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن
نیست چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای آتش كُونِي باش بَرْدًا وَسَلَامًا
عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ خداوند برودت و سلامت بر ابراهیم ع م ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی سرد با سلامت شو ممکن بودی که ابراهیم ع م از سرما
بیفسردی وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا و خواستند نمرودیان به ابراهیم ع م مکری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس گردانیدیم ایشانرا
زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم ع م و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع م بمیان آتش فرود آمد
فی الحال غل و بند او بسوخت و بر حوالی او گل و نرگس بدمیدند و چشمه آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیرۀ آتش بماند نمرود از بالای
صرح دید که ابراهیم ع م در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته با ملک اهل سخن میگوید و بر گرد اگرد ایشان آتش شعله میزند نمرود
آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه ست که می بینم بزرگ خدای ست و من برای او قربان کنم ابراهیم ع م فرمود که خدای من
آن قربان از تو قبول نمیکند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع م گرفت
در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی با آتش ست که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت بیت آتش از
دل من آتش دارد + وان آتش دل دل مرا خوش دارد + خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که بسوز شهود عشق آن را زند و آتش
نمرود را تباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی با سلامت باش ابراهیم چه ما حکم کردیم که در آن آتش معجزۀ خلیل بوستانی

ربع

ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد شود و بوستانی پیدا و معجزه نمودید انگردد اگر بر ابراهیم بسلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة
بسوزد قاعدهٔ دعوت بر افتد و ازینجا معلوم میشود که آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ چیز برو غالب نبود بیت عشق آن شعله ست کو چون
بر فروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت * وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابراهیم ع م را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ
او لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا بآن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم فِيهَا لِلْعَالَمِينَ مر
جهانیان را یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بوده ع م دران ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم ع م بفلسطین
نزول فرموده و لوط ع م بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بود وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم ع م را از ساره که دختر عم او بود
پسری إِسْحَاقَ نام او اسحاق وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب ع م زیادتی بر سؤال او یعنی از ما پسری طلبیده بود ما او را پسری
بخشیدیم و نبیره وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب ع م صَالِحِينَ نیکان و شایستگان وَ
جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را يَهْدُونَ راه نمایند بِأَمْرِنَا بفرمان ما وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ
وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب نمایند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن
نماز وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل ست وَكَانُوا لَنَا و بودند ما را عَابِدِينَ پرستندگان
با خلاص وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و دادیم لوط را حُكْمًا حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبر را باید از قواعد شرع و
ملت وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دیهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بود آن ده که میکردند یعنی اهل آن میکردند
عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از موتفکات که اهل آن بلواطت اشتغال مینمودند و راه میزدند ما ایشان را هلاک کردیم إِنَّهُمْ
كَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد فَاسِقِينَ بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان وَأَدْخَلْنَاهُ و درآوردیم لوط ع م را
فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت ست إِنَّهُ بدرستیکه لوط ع م مِنَ الصَّالِحِينَ
از ستودگان و شایستگان ست و قصهٔ لوط ع م قبل ازین بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را ع م إِذْ نَادَى چون ندا کرد پروردگار
خود را مِنْ قَبْلُ پیش از لوط و ابراهیم ع م یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ
پس نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را از فرزندان و زنان ایشان مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان
وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای
ما را إِنَّهُمْ بدرستیکه قوم نوح ع م كَانُوا بودند قَوْمَ سَوْءٍ گروهی بد یعنی کافر بودند چه کفر سر همه بدیهاست فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرق گردانیدیم همه ایشان را وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصهٔ داود بن ایشا و پسر او سلیمان را ع م إِذْ يَحْكُمَانِ چون حکم کردند فِي الْحَرْثِ
در کشت آورده اند که چون داود ع م در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم پدر استفسار کردی وی
دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان بود او را ایلیا گفتندی و یکی گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا
بشب رمهٔ خود را می چرانید بکشت زار من درآمده و تمام خورده و قولی آنست که بوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده
و تلف کرده داود ع م از یوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود ع م حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا ده و در شریعت داود ع م حکم
برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه بسلیمان رسید معلوم شد بمحکمه درآمد و در سن سیزده سالگی بوده و با پدر فرمود که اگر حکم جزین بودی

ع ۵ ۲۵

اصلح داوری نمود داود ع گفت چه نوع توان کرد سلیمان ع جواب داد که گوسفندان را تسلیم الیا باید کرد تا از نفع گیرد بشیر و روغن
و پشم و موی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور بدید آید یا کشت برسد تسلیم الیا
کنند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود ع برین منوال حکم فرمود حق سبحانه خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان علی
نبینا و علیهم السلام برین قوم خوان وقتی که حکم کردند در زرع یا باغ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ چون بشب رفته بود دران کشت زار یا بوستان غَنَمُ
الْقَوْمِ گوسفند گروهی وَكُنَّا و بودیم ما لِحُكْمِهِمْ مر حکم حاکمان را یا متحاکمین شَاهِدِينَ ۝ داننده یعنی دانستیم که داود و سلیمان ع مر الیا
و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکومت مر سلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب
باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تا غم خوارگی نماید و بمرتبهٔ اول باز رساند و دیگر باره زمه
غافل نگردد و حقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود ع صادر گشته خدای وحی کرده بسلیمان ع نصی که ناسخ آن حکم شده
و داود ع بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردنی یا پیغمبری
وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ با داود ع کوهها را تسبیح میکردند خدای را باتفاق داود در بیان
آورده که بر آن منوال که ذکر از داود ع میشنودند از کوهها نیز شنوده میشد و این معجزه آنحضرت ع بود وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مرغان را مر داود ع تا
با در تقدیس با وی موافقت نمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ ۝ و هستیم ما کننده مر امثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است
صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سیاحت داشته یعنی هر جا داود ع رفتی کوهها با وی روان شدی در فواید آورده که سیر جبال
با داود ع در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر آنند که تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون جمله اشیا
بهمان زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداود ع چه تواند بود و مومن موقن باید که اعتقاد کند برین وجه که کوهها و مرغان بموافقت
داود ع بروجهی تسبیح میگفتند که همه سامعان ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم میشده و این معنی از قدرت الهی غریب نیست نظم
هر کجا قدرتش علم افراخت ٭ از غرائب هر آنچه خواست بساخت ٭ قدرتی را که نیست نقصانش ٭ کارها جمله هست آسانش ٭ وَعَلَّمْنَاهُ
و بیاموختیم مر داود ع را صَنْعَةَ لَبُوسٍ ساختن زره لَكُمْ برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم ما و حفص بتا میخواند تا نگاه دارد زره شما را
مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ ۝ سپاس گویندگان برین نعمت امرست
در صورت استفهام یعنی شکر گوئید خدا را بر چنین لباس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً سخت و تند در وزیدن
و تندی او آن بود که تخت سلیمان را بر داشتی و بروزی یک ماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ بود که میرفت بفرمان سلیمان ع یعنی بمشیت او
إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین الَّتِي بَارَكْنَا بدان زمینی که برکت کردیم فِيهَا دران یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود
تدمر نام که دیوان برای سلیمان ع ساخته بودند صباح از انجا بیرون آمدی و گرد عالم طواف نموده باز نماز شام باز و بدانجا آوردی
و در مختار القصص آورده که بامداد از تدمر بیرون آمدی قیلوله در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده
چاشت در اصطخر بودی شبانگاه شام بتدمر باز آمدی وَكُنَّا و هستیم بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۝ بهمه چیزها داننده وَمِنَ الشَّيَاطِينِ
و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ کسانیکه غوطه میکنند در دریاها لَهُ برای او بجهت استخراج نفائس وَيَعْمَلُونَ و میکنند عَمَلًا دُونَ
ذَٰلِكَ عمل دیگر غیر غواصی مثل بنا و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم ما مر دیوان را حَافِظِينَ ۝ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان ع

بیرون نمی‌روند وَاَیُّوْبَ و یاد کن ایوب را و او پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ع م ست حق سبحانه او را مال بسیار
داده بود و خلعت نبوت پوشانیده و بولایت بثنیه فرستاده بارض شام شب و روز بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی
ابلیس لعین بروی حسد برده با حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت دست عیش ست و مال بسیار و فرزند بزرگوار دارد اگر او را با نتزاع
اموال و اولاد مبتلا سازی زود از راه تو برگردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرموده که نه چنین ست که تو میگوئی او ما راست بنده
پسندیده اگر هزار بار در کوره ابتلاءش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار خواهد بود بیت چنان در عشق یکرو ویم که گر تیغم رود بر سر ٭ بروز امتحان
باشم چو شمع استاده پا بر جا ٭ در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق سبحانه درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان
تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن باشتغال نمودند و
در حقائق فرموده که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود ست که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آنست
که حق تعالی اقسام محن بروی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شترانش بصاعقه هلاک شدند
و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند
و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در ان پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرتد شده وی را از شهر و دیه و منزل که
میرفت بیرون میکردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا ماخیر دختر منیشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه
و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیه دل مبارک حضرت رسالت پناه صلعم
و تعلیم ثبات بر شکیبائی حالت او را ذکر کرده و فرمود که یاد کن قصه ایوب ع م را اِذْ نَادٰی رَبَّهٗٓ یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را
اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ آنکه بمارسید رنج و سختی وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِیْنَ ۝ و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران میگویند که حق تعالی درباره
ایوب ع م فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری ست و جواب برین وجه
تقریر میکنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چه نزد او آمده بود که مرا سجده کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب ع م با حق تعالی از ضرر
وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا گشتی
این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راند یا چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن
تکلم نمود یا سپاه کرمان آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحمید و توحید بود از فوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی
گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب ع م برین حال مطلع شده آواز انی مسنی الضر بر کشید در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل
میکنند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از آن کرمان که بدن وی میخوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم
میطپید ایوب ع م او را برداشته باز بجای او نهاد و چون این کار باختیار واقع شد چنان بگزید که طاقت نیاورد و این کلام بر زبانش جاری شد
و گویند هر سحری بی واسطه ملکی یا بشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب ع م رسیدی که ای بیمار ما چگونه و ایوب ع م بذوق و
شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و آن بیماری خوش بود بیت گر بسر بیمار خود آئی بعیادت ٭ صد سال بامید تو بیمار توان بود
چه سحر آن روز که مرهم راحت میرسید تحفه این خطاب بسر فراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان بر آنند که شکایت با او بوده نه ازو و بوده در بحر جفا
آلوده و مگر بشریت ایوب ع م از ضرر جسمانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال ازلی بود بکمال عنایت در بلا امید ملا جرم زبان بشریتش مسنی الضر

گفت و لسان روحانیش بندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطائف قشیری مذکور است که این سخن نه بروجه اعتراض است بر حکم قضا بود
بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقول است که جبرئیل ع م بوی آمد و گفت چرا خاموش نشسته گفت چه گویم گفت صبر جبرئیل ع م فرمود که بلا از
خزائن حق بسیار است تو طاقت نداری و تیاری از حق تعالی عافیت خواه ایوب ع م این سخن گفت فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را
فَكَشَفْنَا پس بردیم مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سوره صاد خواهد آمد وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم
او را أَهْلَهُ فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و سه دختر دیگر شبیه
بیکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین بروی بباریدند و در اتحاف
آورده که سه شبان روز ملخ حوالی سرای او بارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کارها نسبت ایوب ع م کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از
نزدیک ما بود وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ○ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت نظم هر که او در راه حق
صابر بوده بر مراد خویشتن قادر بوده صبر باید تا شود یک سو حرج زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل
و ادریس ع م را وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب که الیاس است یا یوشع یا زکریا ع م و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف
است یعنی عمل او دو برابر انبیای زمان او بوده و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس ع م متکفل شد که با مر دین قیام نماید و بعد
از ذهاب وی بدین جهت ذو الکفل لقب یافت و امام محی السنة ره و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من میخواهم
که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پایبند آن شود آن را چنان کند که شب نماز گزارد و فتور نورزد و روزه
دارد افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو پادشاهی خود بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم
برخاست و گفت انا اتکفل لک بهذا پیغمبر ع م ملک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذو الکفل خواند كُلٌّ
همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل ع م اند مِنَ الصَّابِرِينَ ○ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف یا بر شدائد زمان اسمعیل ع م بر اقامت
مکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و ادریس ع م روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذو الکفل شکیبائی نمود
بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم ایشان را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش ما که نبوت است یا نعمت آخرت إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان
مِنَ الصَّالِحِينَ ○ از ستودگان و فرمان برندگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس ع م را إِذْ ذَهَبَ چون برفت مُغَاضِبًا
خشمناک بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چه امر الهی برفتن او صادر نشده
بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون میعاد در رسید و عذاب دیرتر می آمد بیندیشید که او را دروغگوی خواهند دانست از
میان امت بیرون رفت فَظَنَّ پس گمان برد یعنی از روی فعل کسی صادر شد که گمان میبرد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ آنکه تنگ نخواهیم ساخت عَلَيْهِ
بروی راه رفتن را پس ما او را بجر در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَىٰ پس ندا کرد فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی
شب بخواند أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ با آنکه گفت هیچ معبود نیست مگر تو سُبْحَانَكَ و پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ بدرستیکه هستم من
مِنَ الظَّالِمِينَ ○ از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت مبادرت کردم در انوار از حضرت سید عالم صلعم نقل میکنند که هیچ مکروبی خدای را بدین
دعا نخواند الا که اجابت کند مر او را فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای یونس ع م را وَنَجَّيْنَاهُ و برهانیدیم او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و ظلمات
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه او را از غم نجات دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ○ میرهانیم و نجات میدهیم گروهی را

و قصهٔ ایشان در سورهٔ صافات بتفصیل می آید وَزَكَرِيَّا و یاد کن زکریا بن آذر را اِذْ نَادٰى رَبَّهٗ چون بخواند پروردگار خود را و گفت
رَبِّ لَا تَذَرْنِيْ اي آفریدگار من مگذار مرا فَرْدًا تنها یعنی بی فرزندی که از من میراث برد وَّاَنْتَ خَيْرُ الْوٰرِثِيْنَ ۝ و تو بهترین وارثانی پس
اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَوَهَبْنَا لَهٗ يَحْيٰى پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم
دین وَاَصْلَحْنَا لَهٗ و بصلاح آوردیم برای او زَوْجَهٗ زن او را ایشاع بنت عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوشخوی گردانیدیم
برای زکریا عم یا بعد از آنکه سیء الخلق بود اِنَّهُمْ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند كَانُوْا يُسٰرِعُوْنَ بودند که میشتافتند فِي الْخَيْرٰتِ در نیکوئیها
وَيَدْعُوْنَنَا و میخواندند ما را رَغَبًا از روی رغبت ثواب وَّرَهَبًا و از جهت ترس از عذاب وَكَانُوْا لَنَا و بودند ما را خٰشِعِيْنَ ۝
فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و ناز بدو شاید در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بر و برد تو نگرش
سازد و هر که ناز بدو کند عزیزش گرداند بیان نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان ناز من شئلی و رب العرش معبودی **بیت** گدای میکده ام لیک
وقت مستی بین ؛ که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم ؛ وَالَّتِيْٓ اَحْصَنَتْ و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت فَرْجَهَا فرج خود را از حلال
و حرام مراد مریم بنت عمران ست که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس بدامن عفت وی نرسید فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را
فرمودیم تا دمید فِيْهَا در پیراهن او یا در درون او مِنْ رُّوْحِنَا از روحی که آن با مرماست محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح عم را
وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم قصهٔ او را وَابْنَهَآ و خبر پسر وی عیسی عم را اٰيَةً حجتی و علامتی لِّلْعٰلَمِيْنَ ۝ مر عالمیان را یعنی چون تامل
کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذراء بمجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد اِنَّ هٰذِهٖٓ اُمَّتُكُمْ
بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام که واجب ست شما را استقامت بر آن اُمَّةً وَّاحِدَةً ملتی ست یگانه یعنی اختلافی نیست در آن بلکه همه انبیا
بر آن بودند و در اصل توحید همه متفق اند وَّاَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شماام فَاعْبُدُوْنِ ۝ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوْٓا و بریدند امم ماضیه اَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری میکردند كُلٌّ جمله این فرقها اِلَيْنَا رٰجِعُوْنَ ۝
بسوی ما بازگردندگانند و ما ایشان را فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد فَمَنْ يَّعْمَلْ پس هر که بکند مِنَ الصّٰلِحٰتِ از عملهای پسندیده وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا كُفْرَانَ پس ناسپاسی نیست لِسَعْيِهٖ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضائع نسازیم کردار او را
وَاِنَّا لَهٗ و ما مر سعی او را كٰتِبُوْنَ ۝ نویسنده ایم یعنی اثبات کننده در صحیفهٔ اعمال او و مراد آن ست که کار او بهیچ وجه ضائع نخواهد بود **بیت**
مزد کار نیکوان ضائع نباشد نزد حق ؛ لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین ؛ وَحَرٰمٌ عَلٰى قَرْيَةٍ و ممتنع ست از اهل دیهی که اَهْلَكْنٰهَآ
هلاک کردیم ایشان را اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ ۝ آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام ست بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک
احوال و بعضی لا را صله دانند نه زائد و گویند معنی آیت این ست که ممتنع ست بر هالکان و نشاید که رجوع نمایند بمحشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب
شوند و قول اول اشهر ست که ایشان را رجوع بدان عالم نباشد و در قبور معذب باشند حَتّٰىٓ اِذَا فُتِحَتْ تا وقتیکه گشاده شود يَاْجُوْجُ وَ
مَاْجُوْجُ سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آنست وَهُمْ و یاجوج و ماجوج مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی
يَّنْسِلُوْنَ ۝ میشتابند و میدوند تا همه عالم را فرو گیرند و آبهای تمام دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد رحمه الله المعتقد
در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی عم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی عم
با مؤمنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس ست و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان

ع ۶ ۱۸

تا تیرها بطرف آسمان افگنند و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی ع م و اصحاب او دشوار شود دعا کنند و حق تعالی بیک دفع همه را هلاک کند
وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامت ست فَإِذَا هِيَ پس آنجا قصه آنست که باشد دران شَاخِصَةٌ
خیره و باز مانده از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنانکه بگرویدند و ایشان میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستیکه بودیم ما در دنیا
فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هَٰذَا ازین روز وازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ○ ستمگاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در انکار
وعناد افزودیم إِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ وانچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ
آتش انگیز دوزخید أَنْتُمْ لَهَا شما با بتان بر دوزخ وَارِدُونَ ○ گذرندگان و درآیندگانید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت
تعذیب بت پرستان ست چه بدانها آتش فروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان ست چه آنها را پرستیدند که حالا با ایشان
در آتش اند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان آلِهَةً خدایان چنانچه گمان میبرند مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدای معذب باشد
نه معذب وَكُلٌّ و همه بتان و بت پرستان فِيهَا در دوزخ خَالِدُونَ ○ جاوید مانندگانند که ایشان را ازان هیچ روی خلاصی نیست لَهُمْ
مر ایشان راست فِيهَا در دوزخ زَفِيرٌ ناله زار وَهُمْ فِيهَا و ایشان دران آتش لَا يَسْمَعُونَ ○ نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند
که چون آیت انکم وما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را چون پریشان دید گفت
غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد صلعم مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک ورب الکعبة تو میگوئی که هرکه مادون الله پرستد همه در دوزخ
خواهند بود و حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه ع م معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گو بتان ما نیز باشند آیت
آمد إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ از ما سابقهٔ نیکو که سعادت ست و توفیق طاعت یا
بشارت بجنت و آن عزیر و عیسی و ملائکه اند ع م أُولَٰئِكَ آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند عَنْهَا مُبْعَدُونَ ○ از دوزخ دور شدگان
صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت ست در نهایت **بیت** هر تخم که در ازل بکشتند نهان ٭ در مزرعهٔ ابد
بروید بعیان لَا يَسْمَعُونَ نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ حَسِيسَهَا آواز را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل
السافلین وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ و ایشان در انچه آرزو برند أَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان خَالِدُونَ ○ جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را
دائم بیابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نگرداند ایشان را فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا ملائکه
گویند و امتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی
املح بر بلندی بدارند و بکشند و این ندا رآید که یا اهل النار لکم خلود ولا موت و یا اهل الجنة لکم خلود ولا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرانند وَ
تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي این آن روزیست که در دنیا كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ ○ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی این ست روز ثواب و کرامت شما عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد
که این روز تماشای شماست **نظم** نیکم واز انعیم اند نعیم ٭ عشق بازان القا اند لقا ٭ حصهٔ آنها وصال حور عین ٭ بهرهٔ اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ
یاد کن روزی را که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ برای کتابت و حفص بجمع میخواند یعنی همچون طی کردن سجل را
بر نوشتها و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه صلعم بوده و گویند ملکی ست که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند او در هم پیچد
كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ همچنانکه آغاز کرده ایم نخست بار آفریدن را بی ماده و مددی نُعِيدُهُ باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد

و را ایجاد از عدم و بهرود و ترد قدرت ما آسانست وَعْدًا وعده دادیم با عاده وعده دادنی عَلَيْنَا بر ماست وفا کردن بدان اِنَّا كُنَّا فٰعِلِيْنَ ○ بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستیکه نوشتیم ما فِى الزَّبُوْرِ در کتاب داود ع مِنْۢ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند آنرا عِبَادِىَ الصّٰلِحُوْنَ ○ بندگان ستوده من یعنی امت محمد صلعم و گفته اند عامه مومنان اِنَّ فِىْ هٰذَا بدرستی که درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید لَبَلٰغًا آینه کفایت ست لِّقَوْمٍ عٰبِدِيْنَ ○ مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه اند صلعم که خبر و موعظه قرآن ایشانرا بسنده است در رسیدن بمطلوب وَمَآ اَرْسَلْنٰكَ و نفرستادیم ترا ای محمد اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِّلْعٰلَمِيْنَ ○ مر عالمیان را حضرت رسول صلعم رحمت ست مر مومنان را که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمة است مر کافران که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن بودند ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بودی و اگر در مدینه طاهره و اگر در مسجد مکرم و اگر در حجره طاهره همچنین بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين فردا در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی **نظم** عاصیان پرگنه در دامن آخر زمان ٭ دست در دامان تو دارند و جان در آستین ٭ ناامید از حضرت با نصرتت نتوان شدن ٭ چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمين ٭ قُلْ بگو ای محمد مر کافران را اِنَّمَا يُوْحٰٓى اِلَىَّ جز این نیست که وحی فرو فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ۚ خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّسْلِمُوْنَ ○ گردن نهادگان مقتضی وحی را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ اٰذَنْتُكُمْ پس بگو آگاه کردم شما را عَلٰى سَوَآءٍ ۭ برابر سویت یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده ام برابریم در موضح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی نشدند وَاِنْ اَدْرِيْٓ و نمیدانم من اَقَرِيْبٌ آیا نزدیک است اَمْ بَعِيْدٌ یا دور است مَّا تُوْعَدُوْنَ ○ آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر یا غلبه مسلمانان اِنَّهٗ بدرستیکه خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کافران در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُوْنَ ○ و میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان وَاِنْ اَدْرِىْ و نمیدانم لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ شاید که تاخیر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد لَّكُمْ مر شما را یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد وَمَتَاعٌ و شاید که برخورداری بود شما را اِلٰى حِيْنٍ ○ تا هنگامیکه اجل مقدر برسد قٰلَ رَبِّ احْكُمْ بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر صلعم که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ ۭ براستی وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمت ست بر آفریدگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از و خواهند عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ ○ بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حق ست چرا بما فرو نمی آید یا رایة الاسلام از آیت کلام دمبدم نگونسار خواهد شد یعنی شما سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت از حضرت او داریم **بیت** مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه ٭ که هیچکس نشود ناامید ازان درگاه

سورة الحج مدنیة وقیل مکیة وهی ثمان وسبعون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با عامه مکلفانست که میگوید اتَّقُوْا رَبَّكُمْ ۚ بترسید از عذاب پروردگار خود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ

ع ۷ | ۱۹

بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ ست و پر هول اسناد تحریک بساعت مجاز ست و این زلزله
قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندا از آسمان برسد که
یا ایها الناس اتی امر الله فزع عظیم در خلائق پدید آید بیت در طبقات زمین افگند بیم ؛ زلزلة الساعة شیء عظیم ؛ يَوْمَ تَرَوْنَهَا
در روزی که ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر شیر دهنده عَمَّا أَرْضَعَتْ
از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرضعه بر رضیع وَتَضَعُ و بنهد كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی بار دار
حَمْلَهَا فرزند خود را وَتَرَى النَّاسَ و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز سُكَارَىٰ مستان یعنی مستانی که عقل و تمیز از و زائل
شده وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ و نباشند ایشان مستان بحقیقت و زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رای العین نماید

نصف

سکر نماید پس ایشان بتحقیق مست نباشند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ولیکن عذاب خدای تعالی سخت ست از هول آن مدهوش
نمایند وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که جدال کند فِي اللَّهِ در کتاب خدای چون نضر بن حارث که میگوید ان هذا الا
اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار مینماید حشر را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی
کند در مجادله یا در عامه احوال خود كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ
أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ که هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند فَأَنَّهُ پس بدرستیکه آن دیو يُضِلُّهُ گمراه گرداند تابع خود را وَيَهْدِيهِ و راه نماید
او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ سوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر آن کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در احقاف فرموده که ضمیر
علیه راجع بمجادل ست یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال کننده که هر که بر پی آن رود بدوزخ رسد يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب با کفار
منکران حشر را میگوید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از بر انگیختن خلق و میگوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید
در اول حال خود فَإِنَّا پس بدرستیکه ما خَلَقْنَاكُمْ آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و شما فرع اوئید ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از آب منی ثُمَّ مِنْ
عَلَقَةٍ پس شما را از مقدار خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بخائید مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ عیبی و نقصی نبود وَغَيْرِ
مُخَلَّقَةٍ و ناتمام که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی در سقط ست که یکی بیفتد بعضی از و مصور و یکی
تمام صورت یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید
از مبدا بر معاد و تامل نمائید که هرچه قابل تغیر و تکون ست بار دیگر قبول آن میتواند کرد وَنُقِرُّ و قرار میدهیم فِي الْأَرْحَامِ در رحمها مَا نَشَاءُ
آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع ست ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم
شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف بامور خود قیام نتوانید نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا پس ترتیب کنیم شما را تا برسید أَشُدَّكُمْ بکمال قوت
و جمال فهم و خرد که میان سی و چهل سالگی ست وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و از شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک بلوغ باشد یا قبل از آن وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ
و بعضی از شما بود که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین زندگانی که سن خرافت ست لِكَيْلَا يَعْلَمَ تا نداند مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ پس از دانستن شَيْئًا
چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود دادنی از نهایت به بدایت اشارتی ست بآنکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده چنانچه از
ابتدا نداشته پس دیگر بار بر صحت استدلال بر بعث میفرماید که وَتَرَى الْأَرْضَ و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بی رونق چون مرده
فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه وَرَبَتْ

و بیفزاید و بر دمد وَاَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ تازه و تر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را
بآبی زنده میسازد تواناست بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد نظم آنکه بی دانه نهال افراخت * داند راه ثمر تواند ساخت
کردن ما بود را بقدرت بوده چه عجب گردد هر بوده بوجود ذٰلِكَ این گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه و تحویل ایشان با حوال متنوعه و احیای
زمین بعد از موت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آن ست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ او ثابت ست در ذات خود و مستحق صفات کمال ست وَاَنَّهٗ
و بجهت آنست که او يُحْيِ الْمَوْتٰى زنده میگرداند مردگان را و اگر نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نساختی وَاَنَّهٗ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيْرٌ ○ و برای آنست که او بر همه چیزها قادر و تواناست چه قدرت از صفات ذاتیه ست و نسبت او با همه مقدورات متساوی پس چون
مشاهدهٔ قدرت بر احیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر احیای همه اموات وَّاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ و ایراد این دلائل برای
آنست تا بدانند که قیامت آینده است لَّا رَيْبَ هیچ شکی نیست فِيْهَا در آمدن او وَاَنَّ اللّٰهَ و بدانند آن نیز که خدای تعالی يَبْعَثُ برانگیزد
مَنْ فِي الْقُبُوْرِ ○ کسانرا که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشانرا حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ
کس هست که از روی ستیزه جدال کند فِي اللّٰهِ در کلام خدای تعالی یا قدرت او و تکرار برای تاکید ست یعنی قبل ازین همین الفاظ گذشته یا مراد از
مجادل اول رؤسای کفارند چون نضر بن ابی و احزاب ایشان و از ثانی اتباع مقلدان که هر یک از ایشان نیز طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی که با او داده باشند وَّلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ○ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا ممیز گردد
یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال ست بمحض تقلید و تعقد محض ثَانِيَ عِطْفِهٖ در حالیکه پیچیدهٔ دامن خود ست و این
کنایت باشد از کبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می پیچد پس این مقلد متحیر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ تا گمراه گرداند مردم را از راه خدا
یعنی از فرمان برداری او لَهٗ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود وَّنُذِيْقُهٗ و بچشانیم او را يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز
رستخیز عَذَابَ الْحَرِيْقِ ○ عذاب آتش سوزنده و گوئیم ذٰلِكَ این خزی و عذاب بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ بسبب آنچیزی ست که از پیش فرستاد
دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت وَاَنَّ اللّٰهَ و بسبب آنست که خدای تعالی لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِّلْعَبِيْدِ ع
مر بندگان خود را و ظلام را صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید ست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده بشرف اسلام دریافتند پس هر کرا از ایشان مرضی عارض
نشدی و زنش پسری بزادی و اسپ او کرهٔ خوب آوردی و مواشی او نتاج نیکو دادی گفتی اسلام نیکو دینی ست و ما بسبب قبول او نیکیها پیش آمد ما را
باسلام آرمیده شدی و اگر قضیه بر عکس آمدی از دین برگشته گفتی اسلام بر ما میمون نیست آیت نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ
يَّعْبُدُ اللّٰهَ کس هست که پرستد خدای را عَلٰى حَرْفٍ بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کنارهٔ ایستاده و در کار خود غیر متمکن و او در وی نزول
کرد نعمت دون محنت فَاِنْ اَصَابَهٗ پس اگر برسد او را خَيْرُ نیکوئی چون صحت و غنا اطْمَاَنَّ بِهٖ آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آن خیر
وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةُ و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر انْقَلَبَ برگردد عَلٰى وَجْهِهٖ بر روی خود یعنی از جهتی که آمده بانجانب عود کند و آن
آنست که مرتد گردد و دست از دین اسلام باز دارد و قولی آنست که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت پناه گفت که من دین اسلام
را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود که ان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که ازین دین برگشت خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا
که بمراد نرسید وَالْاٰخِرَةَ و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد ذٰلِكَ زیان هر دو سرای هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ○ آنست که زیان هویدا چه بر همه
عقلا ظاهر ست که زیان از آن عظیم تر نیست نظم نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین * نه لامعهٔ صدق نه انوار یقین * در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین * البته زیانی نبود بدتر ازین

ع

یدعوا میخواند و میپرستد مرتد یا مشرک من دون الله بجز خدای تعالی ما لا یضره چیزی را که ضرر نرساند اگر نپرستد ورا و ما لا ینفعه
و سود نه دهد ورا اگر پرستش کند ذلک آن پرستش هو الضلل البعید ع آنست گمراهی دور از مقصد یدعوا میپرستد لمن ضره آنرا که ضرر
پرستیدن او که قتل دنیا و عذاب آخرت ست اقرب نزدیک ترست من نفعه از سود او که توقع شفاعت ست و توسل بحضرت عزت
لبئس المولی هر آینه بد یاری ست بت و لبئس العشیر ○ و بد مصاحبی ست و آمیزگاری ان الله بدرستیکه خدای تعالی یدخل الذین
امنوا در می آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند و عملوا الصلحت و کارهای شایسته بجا آوردند جنت تجری در بوستانها که
میرود من تحتها الانهر از زیر اشجار آن جویها و نهایت نزهت باغ و بوستان آب روان ست ان الله یفعل بدرستیکه خدای تعالی
میکند ما یرید ○ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد صلعم
پیش نرود و بود و دوستی که میان ما و یهود ست منقطع گشته مدد ایشان بما نرسد حق تعالی آیت فرستاد که من کان یظن هر که باشد که گمان برد ان
لن ینصره الله آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را فی الدنیا در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی و الاخرة و در آخرت
بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فلیمدد بسبب پس باید که فرو گذارد رسنی الی السماء بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در
خود بندد و ثم لیقطع پس ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افکند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان دنیا بیاویزد و دست از
زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و دفع نصرت از پیغمبر صلعم جهد تمام نماید فلینظر پس در نگرد بنظر تامل که با وجود این کلفتها هل یذهبن
آیا ببرد کیده فعل حیله آمیز او ما یغیظ ○ آنچه او در خشم آورده است از کار پیغمبر صلعم مطلب آنکه شاید منصور نشود و کذلک و همچنانکه بیان
کردیم این کار را روشن گردانیدیم انزلنه فرو فرستادیم قرآن را ایت بینت آیتهای روشن در احکام و اخبار تا بر شما هویدا گردد و ان الله و برای
آنکه خدای تع یهدی راه نماید بدان آیتها بر هدایت ثابت دارد من یرید ○ هر کرا خواهد ان الذین امنوا بتحقیق آنانکه گرویدند و الذین هادوا و
آنانکه یهودی شدند و الصبئین و ستاره پرستان و النصری و ترسایان و المجوس گبران و الذین اشرکوا ق و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبده
اصنام ان الله یفصل بدرستیکه خدای تع جدا کند بینهم میان ایشان یوم القیمة روز رستخیز حکم محکم و قضای مبرم تا محق از مبطل متمیز گردد
ان الله بتحقیق که خدای تعالی علی کل شیء شهید ○ بهمه چیز گواه ست و از حال همه آگاه الم تر آیا نمی بینی یعنی نمیدانی ان الله آنکه
خدای تعالی یسجد له سجده میکنند مر او را من فی السموت هر که در آسمانها ست ملائکه سجده طوع و ملی سجده تسخیر و من فی الارض و هر که
در زمینها ست از مومنان سجده طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت و الشمس و آفتاب بطلوع و غروب و القمر و ماه بشروق و افول و النجوم
و ستارگان بغروب آمدن و الجبال و کوهها جریان ینابیع و پرورش معادن و الشجر و درختان با ... و الدواب و چهارپایان بعجائب ترکیب و کثیر
من الناس و بسیاری از مردمان سجده کنند او را سجده طاعت و کثیر و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود حق علیه العذاب حکم شده
است بر ایشان بعذاب در لطائف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی اند وی استهزا پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب
سجده نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم ست و همه ذرات عالم مر خدای را خاضع و خاشع اند بدلالت
حال که افصح ست از دلالت مقال بیت در نگر تا ببینی از زمین شود و جمله ذرات جهان را در سجود و این سجده ششم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و
در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا خیر آدمیان را تبعیض کرد پس بنده باید که مبادرت نماید بسجده تا از کثیر اول باشد
که اهل سجده و اقرار بندند از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند و من یهن الله و هر کرا خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان

یا در دوزخ فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ مُّكْرِمٍ هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز سازنده با سعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول
بهشت اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَآءُ ○ بدرستیکه میکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب رض در مقام مجاحدت
آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم ست و بحقیقت سزاوارتریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق میکنیم و بکتاب
خود و کتاب شما ایمان داریم و شما آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از روی حسد بدان منکرید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه
آیت فرستاد که هٰذٰنِ خَصْمٰنِ این دو گروه دشمنان اخْتَصَمُوْا جنگ کردند و جدال نمودند فِیْ رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری
منقول ست که سوگند میخورم بخدای که این آیت در شان شش کس ست که در روز بدر سبقت کردند بمبادرت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید بن عتبه
و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت الآیة فی مبادرتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه
مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علحده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای
جنگ میکنند فَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا پس آنانکه بگرویدند یعنی کافران قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده اند برای ایشان بقدر جثهٔ ایشان ثِیَابٌ مِّنْ نَّارٍ جامها از آتش که
جسد ایشان را فراگیرد چون احاطهٔ جامه بتن یُصَبُّ ریخته میشود مِنْ فَوْقِ رُءُوْسِهِمُ از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِیْمُ ○
آبی گرم که از نهایت حرارت یُصْهَرُ بِهٖ گداخته شود بآن مَا فِیْ بُطُوْنِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از امعا و احشا وَالْجُلُوْدُ ○
و بگدازد پوستهای ایشان یعنی با اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد وَلَهُمْ و مر معذبان را مَقَامِعُ گرزها باشد در دست زبانیه مِنْ حَدِیْدٍ
از آهن كُلَّمَآ اَرَادُوْٓا هرگاه که کفار خواهند اَنْ یَّخْرُجُوْا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد اُعِیْدُوْا
باز گردانیده شوند بدان گرزها فِیْهَا در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان میزنند و باز میگردانند
بدرکات و میگویند وَذُوْقُوْا و بچشید عَذَابَ الْحَرِیْقِ ○ عذاب آتش سوزنده اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدای تعالی یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
در آرد آنانرا که گرویدند بخدای و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای شایسته جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ
از زیر مساکن و قصور آن جویها یُحَلَّوْنَ آراسته گردانند و پیرایه بندند ایشان را فِیْهَا در بهشت مِنْ اَسَاوِرَ دستوانها مِنْ ذَهَبٍ از زر
وَّلُؤْلُؤًا و بیارایند بمروارید وَلِبَاسُهُمْ فِیْهَا و جامهائی که پوشند ایشان در بهشت حَرِیْرٌ ○ ابریشم خالص ست و در حدیث
آمده که هرکه حریر پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان امت اند که لبس حریر بر ایشان حرام ست وَهُدُوْٓا و راه
نموده شدند مومنان اِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ج بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و آنچنان
باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل
نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما و اکثر مفسران برآنند که ایشان راه یافته اند بقول طیب در دنیا که گفتن کلمهٔ شهادت ست
یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده که قول طیب ذکر الله ست یا نصیحت مسلمانان و گفته اند ارشاد مریدانست یا دعای مومنان یا امر معروف و
نهی منکر در لطائف قشیری مذکورست که قول طیب آنست که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای حق تعالی و در کشف الاسرار فرموده
که کلام پاکیزه آنست که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر
از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم **نظم** ایمن آبادست این راه نیاز ؛ ترک نازش گیر و با این ره بساز ؛

سجدة ۶

ع ۱۲

رو ترک دعوی و دعوت بگوی؛ راه حق از کبر و از نخوت مجوی؛ وَهُدُوٓا و راه یافته شد ذایل ایمان اِلٰى صِرَاطِ الْحَمِيْدِ ○
براه خداوند ستوده که آن دین اسلام ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّوْنَ و باز میدارند عَنْ
سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع میکنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد در روز حدیبیه است
که پیغمبر صلعم و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشته الَّذِيْ جَعَلْنٰهُ آن مسجدی که ساختیم او را لِلنَّاسِ برای همه مردمان مخصوص
نیست ببعضی دون بعضی سَوَآءَ یکسانست نِ الْعَاكِفُ فِيْهِ مقیم در وی وَالْبَادِ و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای
لوازم تعظیم خانه مساوی اند یا در قبله یا در امین بودن در وی و برین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی ست رح و بقول امام
اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد همه حرم ست و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسانند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم هر منزل
که خواهند نزول نمایند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول ست که در موسم منادی فرمود که درهای سرای مکه در نبندند تا آیندگان
هر جا خواهند فرود آیند وَمَنْ يُّرِدْ فِيْهِ و هر که خواهد در حرم بِاِلْحَادٍ میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گردیدن از راه راست بِظُلْمٍ
بستمگاری نُّذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام ست و گفته اند البته آنچه منهی عنه است
حتی دشنام دادن خادم و در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علمای برآنند که ارادهٔ گناه در حرم موجب استحقاق عذاب ست و هر که قصد گناهی کند در
غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بر وی نویسند و اگر نه الّا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا خطیه بر وی می نویسند ابن مسعود رض فرمود
که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون مکه محترم
مخصوص ست بتضاعف حسنات چه نمازی که با چندین نماز در غیر او برابر ست پس جزای مساوی نیز کلی تر ست در او از سایر مواضع خبر
ان الذین کفروا که در اول آیت گفت محذوف ست تقدیرش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند وَاِذْ بَوَّاْنَا و یاد کن چون معین و
مبین گردانیدیم لِاِبْرٰهِيْمَ برای ابراهیم خلیل الله ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن آنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار
زمین که خانه بود یا بادی انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی اَنْ لَّا تُشْرِكْ آنکه شرک میاور و انباز
مگیر بِيْ شَيْئًا بمن چیزی را که من از شریک مقدس و منزهیم وَّطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزهای ناشایسته لِلطَّآئِفِيْنَ برای طواف
کنندگان گرد او گردی از آفاقیان وَالْقَآئِمِيْنَ و برای ایستادگان یعنی مقیمان مکه و گفته اند برای بپا ایستادگان در نماز وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ○
و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانهٔ کعبه را از اقذار و انجاس پاک ساز تا او را طواف کنند و در و نماز گزارند این قول بلسان اهل علم است ارباب
ارباب اشارت میفرمایند که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر را بدو راه مده که او پیمانهٔ شراب محبت ماست
القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداود ع که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داود ع
گفت و ای بیت یسعک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مومن ست داود ع گفت او را چگونه پاک کردانم
گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد بیت خوش آن آتش که اندر دل فروزد؛ بجز حق هر چه پیش آید بسوزد؛ چون
ابراهیم ع خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمان را بزیارت خانه آواز ده ابراهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که از تو ندا کردن
و از من رسانیدن پس خلیل ع بر مقام یا بر کوه ابو قبیس بر آمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی حج خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را
بدان میخواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات رسانید و همه را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد

ع ۳

بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمودند قصه تاذین ابراهیم ع بر آن نسبت که حق تعالی فرموده وَأَذِّنْ و ندا در ده ای ابراهیم فِي النَّاسِ
در میان مردمان و بخوان ایشان را بِالْحَجِّ بحج خانه خدای و در تبیین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر صلعم ست میفرماید که خبر ده مردمان را
بوجوب حج يَأْتُوكَ تا بیایند تو مردمان رِجَالًا پیادگان وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ و سواران بر هر شتری لاغر شده از راه گشته که بجهد تمام يَأْتِينَ
می آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواره و پیاده بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا تا حاضر شوند مَنَافِعَ
لَهُمْ نزدیک منفعتها که برای ایشانرا ست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و یاد کنند نام خدا را یعنی لبیک گویند
فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده که ایام عشر ست از ذی الحجه و قول فقها آن ست که نام خدا برند در ایام نحر و تشریق عَلَىٰ مَا
رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی ست که بنام
خدای کنند کفار بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی فرمود مومنانرا که بنام خدای قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا
پس بخورید گوشت آن این امر اباحت ست و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا جبر نقصانی صاحب قربان را
خوردن آن جائز نبود وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگ دست را ثُمَّ لْيَقْضُوا
پس باید گذارند عطف ست بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای عز و جل را یاد کنند و قضا نمایند ایشان تَفَثَهُمْ حاجتهای خود را یعنی بجای
آرند مناسک حج را یا زائل گردانند وسخ و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ
و تا وفا کنند بنذرهای خود از نیکوها وَلْيَطَّوَّفُوا و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن ست یا طواف وداع بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ
بخانه آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانه قدیم که معبد اول وست مراد خانه کعبه است ذَٰلِكَ آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین
خدای ست وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که بزرگ دارد حُرُمَاتِ اللَّهِ احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او روا نیست فَهُوَ پس آن بزرگ داشتن خَيْرٌ لَهُ
بهتر ست مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزدیک پروردگار او از جهت پاداش وَأُحِلَّتْ و حلال کرده شده مر شما را لَكُمُ الْأَنْعَامُ برای شما چارپایان
إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار ست و گوشت خوک و جز آن فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس بیک سو روید
از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ از بتان که عین رجس اند وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکا ست یا گواهی
دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ در حالتی که مخلص باشید مر خدای را و مائل بدین او که اسلام ست غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک
آرندگان بوی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای تعالی فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس همچنان ست که گویا در افتاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بروی زمین
و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمزق می سازند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ
یا زیر افگند او را باد از موضع مرتفع فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جای دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه ست یعنی هر که از اوج
ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا وسوسه شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و مخصص کلام
هلاکت مشرکان ست ذَٰلِكَ و اینست کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای
خدای تعالی که مناسک حج ست یا هدایا و تعظیم هدایا آنست که فربه باشد و بی عیب و گران بها فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشت آن مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ از تقوای دلها ست یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترسکاری بود از موجبات غضب حضرت الهی لَكُمْ فِيهَا
برای شما در انعام مَنَافِعُ سودهاست از شیر و پشم و موی و سواری و بار کردن بر وی إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده که زمان نحر ست ثُمَّ مَحِلُّهَا پس محل نحر و جوب آن

منتهی شود الی البیت العتیق ۞ بخانهٔ آزاد از غرق شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار و لکل امة و مر هر گروهی را از اهل ادیان که
پیش از شما بوده جعلنا منسکا دادیم قربانی یعنی فرمودیم بقربان لیذکروا اسم الله تا یاد کنند نام خدای را علی ما رزقهم
بر ذبح آنچه داده مر ایشان را من بهیمة الانعام از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام ما فالهکم پس خدای
شما و خدای ایشان اله واحد یک خدای است فله اسلموا پس مر او را گردن نهید و قربان را بشرک آمیخته مسازید و بشر المخبتین ۞
و بشارت ده ای محمد صلعم فروتنان را بزرگی آن سرایا ترسکاران را برحمت لی ... فرموده که مژده ده مشتاقان را بسعادت لقا که
هیچ مژده ازین فرح افزای تر نیست پس در صفت مخبتین میگوید الذین اذا ذکر الله آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان
وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه‌وار بشعلهٔ
شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر وجه مقدس حضرت قدیم بردوزند بیت دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد ز آتش عشق تو
جان و دل افروخته باد پس بانجاح مطلوب مژده ده ایشان را و الصابرین و دیگر صبر کنندگان را علی ما اصابهم بانچه بایشان
رسیده و میرسد از تکالیف و محن و المقیمی الصلوة و برپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن و مما رزقناهم و
از آنچه عطا داده ایم ایشان را ینفقون ۞ نفقه میکنند در وجوه خیر و صرف مینمایند بمصارف پسندیده و البدن و شتران و گاوان که
برای هدی رانده اید جعلناها لکم ساختیم آنها را یعنی کشتن آنها شما را من شعائر الله از نشانهای دین خدای تعالی لکم مر شما را فیها
خیر ۞ در آنها نیکوئیست از منافع دینیه و دنیویه فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدای تعالی را علیها بر کشتن آن
صواف در حالتیکه برپای ایستاده باشند و شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک و
الیک فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای نحو جان و روح از ایشان بیرون رود فکلوا منها پس بخورید از گوشتهای
ایشان و این خوردن سنت است و اطعموا القانع و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را و المعتر و سوال کننده و خواهنده را در زاد
آورده که قانع فقیر که است و معتر درویش آفاقی کذلک همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را سخرناها رام گردانیدیم مر ایشان را با وجود قوت
و عظم جثه لکم برای شما تا بگیرید و ببندید و میکشید لعلکم تشکرون ۞ شاید که شما سپاسداری کنید مر خدای را بنعمتهای او آورده اند که اهل
جاهلیت خون قربانهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه میمالیدند و آن را سبب تقرب میپنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز بهمان قاعدهٔ سابقه
داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق سبحانه از آن نهی کرده فرمود لن ینال الله نمیرسد بخدای تعالی لحومها گوشتهای قربانی که صدقه
میدهید و لا دماؤها و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند و لکن یناله و لیکن میرسد بمحل قبول وی التقوی منکم آنچه مصاحب ست
با او پرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب بوی و بقربان پسندیده کذلک همچنانکه یاد کرده شده سخرها لکم رام کرد برای
شما انعام را لتکبروا الله تا تکبیر گوئید وقت ذبح مر خدای را یا ببزرگی یاد کنید خدای را علی ما هدیکم بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر
ضحایا و کیفیت تقرب بدان و بشر المحسنین ۞ و بشارت ده نیکوکاران را بهشت یا بقبول طاعات ان الله یدفع بدرستیکه
خدای تعالی باز دارد غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را عن الذین امنوا از آنانکه گرویده اند یعنی نصرت دهد ایشان را بر اعادی ان
الله لا یحب بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد کل خوان کفور ۞ هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن ست نا سپاس
بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان میکنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان

در آزار مومنان میکوشیدند و از هر ساعت یکی از صحابه رض سر شکسته و دست بر بسته بحضرت نبوت صلعم آمده شکایت مینمودند حضرت
پیغمبر صلعم میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان هنوز مامور نیستم چون هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که دران باب نازل شد
این بود اُذِنَ دستوری داده شد بکارزار کردن لِلَّذِيْنَ يُقٰتَلُوْنَ مر آنان را که خواهند کارزار کنند با کافران بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا بسبب آنکه
ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال
کنند وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی عَلٰى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند لَقَدِيْرُ ۙ هر آینه تواناست اِۨلَّذِيْنَ
اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِيَارِهِمْ از سرایهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق یعنی مستوجب اخراج نبودند بحقیقت
و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی اِلَّآ اَنْ يَّقُوْلُوْا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللّٰهُ ؕ پروردگار ما خدای است و بیگانگی
حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بودی مر دمان بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ بعضی را از ایشان بعضی یعنی
بغلبه مومنان بر کافران لَّهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل صَوَامِعُ صومعهای راهبان وَبِيَعٌ و کلیسهای
ترسایان وَّصَلَوٰتٌ وَّمَسٰجِدُ و کنشهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره يُذْكَرُ فِيْهَا یاد کرده میشود دران مساجد و گفته اند
در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا ؕ نام خدای تعالی بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ و بر استی که یاری دهد خدای تعالی مَنْ يَّنْصُرُهٗ ؕ کسی را
که دین او را یاری میدهد اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ بتحقیق که خدای تعالی تواناست بر نصرت مومنان عَزِيْزٌ ۝ غالب است بر همه کس و بر همه چیز
هر کرا خواهد غلبه دهد خدای در این آیت وعده داد مظلومان صحابه رض را بنصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان
ارزانی فرموده پس دیگرباره در صفت ماذونان بقتال میگوید اَلَّذِيْنَ آنانند که برحمت شامله اِنْ مَّكَّنّٰهُمْ اگر جای دهیم ایشان را
فِي الْاَرْضِ در زمین و دستگاه و اختیار یابند اَقَامُوا الصَّلٰوةَ بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من وَاٰتَوُا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة مال را بجهت
مساعدت بندگان من وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ و بفرمایند بنیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا آنرا حسن گویند وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ؕ و باز دارند از زشتی
یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ و مر خدای راست عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ ۝ نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد
رباعی این دولت و مال و جاه هو میخواهد ❊ وان گلشن و باغ و حوض و جو میخواهد ❊ از حق همه کس حال نکو میخواهد ❊ آنست سرانجام که او میخواهد ❊ وَ
اِنْ يُّكَذِّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده اند
قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح مر نوح را وَّعَادٌ و گروه عاد مر هود را وَّثَمُوْدُ ۝ و گروه ثمود مر صالح را وَقَوْمُ اِبْرٰهِيْمَ
و گروه ابراهیم مر او را وَقَوْمُ لُوْطٍ ۝ و گروه لوط او را وَّاَصْحٰبُ مَدْيَنَ ۚ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوْسٰى و تکذیب کرده شد
موسی ع م یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَاَمْلَيْتُ پس مهلت دادم لِلْكٰفِرِيْنَ مر ناگرویدگان را تا وقتی که آجال
مقدره در آمده ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ ۚ پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله
و غرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيْرِ ۝ ناپسندیدن من ایشانرا یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و
و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ پس چند از دیه و شهرها که ما اَهْلَكْنٰهَا هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَهِيَ
و حال آنکه آن دیه ظَالِمَةٌ ستمکار بود یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ افتاده است عَلٰى عُرُوْشِهَا بر سقفهای
خود یعنی اول سقفها آن بنا بیفتاده پس دیوارها بران فرود آمده وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ و چند چاه دست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند

منزل رابع

معطلس نیست که آب آن بر دارد و خدمت حاصل کند وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ○ و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنان خالی کردیم در بعضی تفاسیر معتبره هست که این چاه در پایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب آورده که بانی آن قصر پسر حارث ثانی بوده که او را منذر گویند و اصح آنست که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح عم با چهار هزار کس از مومنان بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت فوت بر و حاضر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او جلاس بن سوید یا جلیس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بنجاریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بر معطله اشارت بدان ست قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آبا و اجداد برگشتند و بجاریب وزاری حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود بکشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و در تیسیر آورده که بادشاهی کافر بر وزیر مسلمان غضب کرده میخواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضعی جهت چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بغایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد بیت در مزه چون شیرهٔ شاخ نبات ٭ در خوشی همشیرهٔ آب حیات ٭ ایشان آن چاه را گشاده ساخته از پایان تا بالای آن تختهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه بر آمده زنان را دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از ازواج از ایشان با تیان بهایم فرمود و چون این عمل هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا قحافه بن صفوان را به پیغمبری بدیشان فرستاد و بدو نگرویدند آب ایشان غائب شد و بعد از وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرمود و آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان میفرستیم ایشان قصر مشید را بنا کردند تختهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل عم فرود آمد ایشان را کوشک بر زمین فرو برد و چاه ایشان در مانده هست و دودی سیاه منتن از انجا بر می آید و در آن نواحی آواز هلاک شدگان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد ایشان را قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ دلها که تعقل کنند بِهَا بآن چیزی را که سبب استبصار یا موجب اعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ یا باشد ایشان را گوشها که بشنوند بِهَا بدان خبرهای امم ماضیه و وقائع ایشان را فَإِنَّهَا پس قصه اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ نابینا نمیشود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست همه چیز می بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى و لیکن نابینا میشود از مشاهدهٔ اعتبار الْقُلُوبُ الَّتِي آن دلها که هست فِي الصُّدُورِ ○ در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده ست از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند نظم چشم دل بگشا ببین بی انتظار ٭ هر طرف آیات قدرت آشکار ٭ چشم سر جز پوست خود چیزی ندید ٭ چشم سر در مغز هر چیزی رسید ٭ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میخواهند از تو کافران که چون نضر بن حارث و اضراب او یعنی تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب موعود وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی وَعْدَهُ وعدهٔ خود را که در نزول عذاب ایشان فرموده وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستیکه روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال ست مِّمَّا تَعُدُّونَ ○ از آنچه میشمرید یعنی نزدیک خدای تعالی یکروز و هزار سال برابر ست زیرا که حکم زمان بر و جاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسانست هرگاه خواهد عذاب فرستد و در استعجال زمان عقوبت هیچ

اثری بر ترتیب نکرده و فرود تا در رسند وعده و هر کار که هست و هر چند کنی چه بجایی ترسد و وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ و چندین از دیه ها یعنی اهل
آن که سزا بعضی تحت رحمانیت أَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم اهل آنرا با تاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن قریه یعنی مردم
ستمکار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثُمَّ أَخَذْتُهَا پس بگرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب سخت در
دنیا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ع و بسوی منست بازگشت در آخرت و آنجا نیز بجزا خواهند رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای آدمیان إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ
جزین نیست که من مر شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بانچه
گرویدن بدان واجب ست وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو لَهُم مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش گناهان گذشته وَرِزْقٌ
كَرِيمٌ ع و روزی نیکو در حال یعنی رزقی بی رنج و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ و آنانکه شتافتند
در ابطال آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنی خواهند که از ما در گذارند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن گروه ملازمان درکهٔ جحیمند دائم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در آیت
پیغمبر صلعم بر وجهی آورده اند که مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تیسیر و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب
مدت انوار جمال مولفه الی یوم الحساب آنرا اینجا ایراد کردیم بطریقیکه مستحسن اهل سنت ست آورده اند که چون سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم
آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف میفرمود تا مردم تاملی نموده یاد گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات
والعزی ومنات الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان دران میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن
لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پروازاند و امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار باستماع این کلمات خوشدل
شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه صلعم خوانده و بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت صلعم با مومنان سجده کرد ایشان نیز با اهل
شرک اتفاق نمودند جبرئیل ع فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت صلعم رسانید و دل مبارک پیغمبر صلعم ازان بسیار اندوهناک شد و حضرت
باری تعالی و تقدس جهت تسلیهٔ خاطر سید عالم صلعم آیت فرستاد که وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ پیش از تو فرستاده
تو هیچ رسولی وَلَا نَبِيٍّ و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت ست و نبی تابع اوست دران شرع چون
حضرت لوط ع که بشریعت ابراهیم ع دعوت میکرد و همچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی ع و یا رسول اعم ست بشریعت خاص و
نبی عام ست و شامل مر او را و دیگری را که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر ست از رسول و گفته اند رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی
که منزل باشد برو و نبی که غیر رسول بود آنست که کتابی برو نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آواز میشنود یا
ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ مگر چون تلاوت کرد بیفگند شیطان فِي
أُمْنِيَّتِهِ در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما صلعم شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار
آواز حضرت صلعم این کلمات بخواند شعر تلک الغرانیق العلی ⁂ وان شفاعتهن لترتجی ⁂ در حالتی که حضرت صلعم سورة النجم میخواند و باینجا رسیده بود که و
مناة الثالثة الاخری و جمعی گمان بردند که این کلمات مگر تلاوت پیغمبر صلعم ست فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ پس باطل و زائل گرداند خدای تعالی
آنچه در افگنده باشد شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر میخواند وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست
باحوال مردمان حَكِيمٌ حکم کننده بحق بر ایشان لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً تا گرداند آنچه القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیا علیهم السلام

ع ۹

تا گرداند خدای تعالی چیزی را که القا میکند شیطان آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان
مرض کفر ست یعنی منافقان وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و سخت ست دلهای ایشان و تاریک مراد آنست که منافق و مشرک از القای
شیطان در شک و حیرت افتند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمگاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم ست برایشان بظلم یعنی
فرقه کفره و اهل نفاق لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایانند وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و دیگر القای
آنست که تا بدانند آنانکه داده شده اند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق ست مِن رَّبِّكَ نازل از پروردگار تو و شیطانرا مجال تصرف در آن
نیست فَيُؤْمِنُوا بِهِ پس ایمان آرند بقرآن فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ
لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ○ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مومنان
مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند فِي
مِرْيَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه کفار مکه میگفتند چه شد محمد را که از ستایش بتان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند
حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری ست یا بیاید بدیشان اشراط ساعت بَغْتَةً
ناگهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ○ عذاب روزی که نسل ایشان برافتد چون روز بدر و گفته اند روز
عقیم روز قیامت ست که بعد از و روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ پادشاهی و فرماندهی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی
یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و در ان روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند
و دعوی ها منقطع و گمانها مرتفع گردد لمن الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افگند و رسوم تفکرات و توهمات
سلاطین را بصدمهٔ الملک یومئذ لله درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد فرد آن سر که صیت افسرش از
چرخ برگذشت * روزی در آستانهٔ او خاک در شود * و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان
از مومن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنانکه گرویدند و عملهای ستوده کردند فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ○ در بوستانهای ناز و نعمت بی
رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ○ ع ۹
پس آن گروه مر ایشانراست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا مردند
شربت شهادت چشیده لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو که نعیم بهشت ست نه نعیمی که
در تحصیل آن رنج علتی بود در تناول آن رنج و غصهٔ انقطاع باشد در ان آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله صلعم ما جمعی برادران دینی
بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میگردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون
همه در نیت جهاد متفق بوده اید همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ○ و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه اوست
بهترین روزی دهندگان که بی حساب میدهد لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت
در آوردنی که پسندند آنرا یعنی ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آرد و ایشان را بدهد ما لا عین رأت
ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان داناست و باعادی ایشان حَلِيمٌ ○ بردبارست مد

عقوبت ایشان تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت از آن خبر میدهد ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ اینست حکم الله که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهٖ بمانند آنکه با وی عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را از دواج عقوبت میگوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بروی یعنی معاودت کنند با وی بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم ست لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ هر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را اِنَّ اللّٰهَ بتحقیق خدای تعالی لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است غَفُوْرٌ آمرزنده منتقم را تعریض است بآنکه عفو از انتقام بهتر است ولمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح میفرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او در برابر جارح خود را مجروح گردانید و دیگر باره بازای آن مجروح بر مجروح اول عاده جرح کردند حق سبحانه او را یاری میکند ذٰلِكَ آن نصرت مظلوم را بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادرست بر آنکه چیزی را بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه يُوْلِجُ الَّيْلَ فِي النَّهَارِ در می آرد شب را در روز و ساعت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد وَيُوْلِجُ النَّهَارَ فِي الَّيْلِ و در می آرد روز را در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ و بسبب آنست که خدای تعالی شنوا ست قول معاقب را بَصِيْرٌ بیناست باحوال منتقم ذٰلِكَ آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شده بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای تعالی اوست ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهٖ هُوَ الْبَاطِلُ و بدرستیکه آنچه شما میپرستید و بخدائی میخوانند یعنی آنچه میخوانند و میپرستند کافران بجز خدای اوست باطل و معدوم در حد ذات خود و در اعقاف آورده که اوست موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجود اند وجود ایشان بدوست پس بنفس خود باطل باشند چه باطل آنست که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم صلعم فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید مصرع الا کل شیء ما خلا الله باطل ؛ در مثنوی معنوی فرموده ابیات

این دوئی اوصاف دیدهٔ احول ست ؛ ورنه اول آخر آخر اول ست ؛ کل شیء ما خلا الله باطل ؛ ان فضل الله غیم هاطل ؛ ملک ملک اوست او خود مالک ست ؛ غیر ذاتش کل شیء هالک ست ؛ وَاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ و بسبب آنست که خدای اوست برتر از همه اشیا و بزرگتر از شریک و همتا اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر ست یعنی دانسته آنرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ پس گشت زمین آنرا از ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته هست زمین بسبب آن آب مُخْضَرَّةً سبز گشته بگیاه بعد از پژمردگی و خشکی اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ بدرستیکه خدای تعالی لطف کننده است با بندگان برویانیدن گیاه تا ایشان از آن روزی دهد داناست بحال رزق و مرزوق لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست و خالق و مالک همه اوست وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيْدُ و بدرستیکه خدای هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما مَا فِي الْاَرْضِ آنچه در زمین ست از حیوانات و غیر آن یعنی هرچه منتفع شود بآن انسان وَالْفُلْكَ تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهٖ و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او وَيُمْسِكُ السَّمَآءَ و نگاه میدارد خدای آسمان را اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلَّا بِاِذْنِهٖ از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوْفٌ

ع ٧

رَّحِيمٌ ○ تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرده وَهُوَ
الَّذِيٓ أَحْيَاكُمْ و اوست آنکسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده ثُمَّ يُمِيتُكُمْ پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
پس زنده گرداند شما را در قیامت إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ ○ بدرستیکه آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرو میگذارد
لِّكُلِّ أُمَّةٍ مر هر گروهی را از اهل ملل جَعَلْنَا مَنسَكًا معین ساختیم دینی و شریعتی که بامر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرنده آن دینند فَلَا يُنَازِعُنَّكَ
پس باید که نزاع نکنند با تو ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین چه امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع دران توان کرد مصرع در
نور آفتاب چه جای تامل است ● وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ○
بدرستیکه تو هر آینه بر راه راستی وَإِن جَادَلُوكَ و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته فَقُلِ
پس بگو اللَّهُ خدای أَعْلَمُ داناتر است بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بانچه میکنید از عناد و جدال و بران شما را جزا خواهد داد اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خدای تعالی
حکم کند میان شما در روز قیامت فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ○ در آن چیزیکه بودید شما دران اختلاف میکردید از امر دین و حکم چنان باشد
که مومن را بدرجات ثواب بر آورد و مشرک را در درکات عقاب افکند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ است أَلَمْ تَعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ آیا ندانستی یعنی دانسته که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجائب علویات وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین
است از غرائب سفلیات و هیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است
و آن نزدیک اوست إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ○ بدرستیکه علم همه اشیا بر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمه معلومات یکسانست
وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ میپرستند کفار مکه بجز خدای تعالی مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی بپرستش او حجتی و
برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ و عبادت میکنند چیزی را که نیست مر ایشان را بآن چیز دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت
و تقلید میپرستند وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ○ و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و جدا از لبس و تناقض و اختلاف و اختلال
تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنكَرَ میشناسی در رویهای آنانکه کافر گرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت حق یعنی قرآن کافران
خوانی اثر کراهیت و نفرت در روی ایشان میبینی از فرط عناد و لجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ نزدیک بود که حمله برند بقهر و
مجادله نمایند یا بگشایند دستها بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا بآنانکه میخوانند بر ایشان آیتهای ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن
ذَٰلِكُمُ بگو آیا خبر کنم شما را ببدتر از آنکه میخواهید ایشان بخوانند که آن قرآن النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آتش دوزخ است که سخت
و مکروه تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که کافر گرویده اند و وعده بر آن وجه است که
ایشانرا دران جای دهد وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ○ و بد موضع بازگشت است آتش يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای آدمیان زده شده است
مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت برین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل
العنکبوت اتخذت بیتا فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و دران تامل کنید إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ بدرستیکه
آنهارا که میخوانید از بتان و آن سه صد و شصت بت بود در حوالی خانه کعبه نهاده الله تعالی فرمود که اینهمه بتان که میپرستید بجز خدای که منعم
لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا نیافرینند مگسی را با وجود ضعف جثه وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگر چه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او وَإِن

ع ۹ ۸

يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا و اگر بربايد مگس از ايشان چيزى را از طيب و عسل كه بدان آلوده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ نميتوانند رهانيد يعنى باز نميتوانند ستد انچيز را از مگس رسم بت پرستان اين بود كه بتان را بعسل و بوى خوش مى اندودند و درهاى بتخانه بر ايشان مى بستند و مگسان از روزن بتخانه درآمده آنها را ميخوردند و بعد از چند روز كه اثر طيب و عسل بدان بتان نبود شادى ميكردند كه آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد كه نه بر آفريدن مگس قادراند و نه بر دفع آن از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ۝ سست شده است جوينده يعنى بت كه نتوانند ستد آنچه مگس از و ربوده و سست شد مطلوب يعنى مگس كه خواهند آنچه ربوده از و استرداد كنند يا سست و عاجز اند پرستنده و پرستيده يعنى مشرك و صنم نظم عاجز انكه عاجزان را بنده اند ؛ چون قند كارى ز هم شرمنده اند ؛ عجز و امكان لازم يكديگرند ؛ پس همه خلقان ز هم عاجزتر اند ؛ قوت از حق ست و قوت حق او ست ؛ زانكه او مغز ست خلقش همست پوست آورده اند كه مالك بن ضعيف و كعب بن اشرف با جمعى ديگر از يهود گفتند كه خداى تعالى عالم را بشش روز آفريد و مانده شد حاشا برداشتن خاك با ديس روز شنبه براى استراحت بر پشت تكيه كرد حق سبحانه آيت فرستاد مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ نشناختند يهود خدا را سزاى شناختن او يا تعظيم ننمودند او را حق تعظيم او كه رنج و تعب را بدو نسبت دادند قول آنست كه آيت در شان مشركانست سيفرمايد كه ايشان خداى تعالى را چنانچه بايد ندانستند كه بدو شرك آوردند و جمادات را الهه نام نهادند محققان برانند كه چنانچه اهل شرك بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نيز بالحقيقة بمعرفت او راه نبردند زيراكه دورباش و لا يحيطون به علما كسى را در حوالى بارگاه كبريا نميگذارد و دو بغيب هويت خود هيچ ره نما را بر او راه نميدهد شيخ ابو بكر واسطى قدس سره فرموده كه لا يعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او ندانند و بسر معرفت او جز او پى نبرد ميان او و ميان ما سواى او هيچ نوع نسبتى نيست تا در طريق معرفتش شروع توانند كرد و معرفت بى مناسبت آن از قبيل محالاتست و ما للطين و رب العالمين مصرع چه نسبت خاك را با عالم پاك ؛ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ ۝ بدرستيكه خداى تعالى هر آينه توانا ست بر خلق اشياى غالب ست بر همه چيز اَللّٰهُ يَصْطَفِيْ خداى تعالى بر ميگزيند مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ از فرشتگان فرستادگان را كه واسطه باشند ميان وى و پيغمبران وحى برسانيدن وحى ايشان مثل جبرئيل عم و از آدميان نيز ميگزيند پيغمبران را تا خلق را دعوت بحق كنند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بَصِيْرٌ ۝ بتحقيق خداى تعالى شنوا ست مقاله پيغمبران را در وقت دعوت و تبليغ بينا ست بحال امت او در رد و قبول دعوت يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ ميداند آنچه در پيش آدميان ست يعنى عملها كه كرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ايشانست يعنى عملها كه خواهند كرد وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ و بسوى خداى تعا باز گردانيده ميشود كارها يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ارْكَعُوْا اى كسانيكه گرويده ايد ركوع كنيد وَاسْجُدُوْا و سجود نمائيد در نماز و در اول اسلام در نماز همين قيام و قعود بود بدين آيت ركوع و سجود داخل شد و گويند معنى آيت اين ست كه نماز گزاريد تعبير كرده از صلوة بر ركوع و سجود كه دو ركن اعظم ست از ان و لهذا امام اعظم و مالك رح درين آيت سجده نميكنند چه ذكر ركوع و سجود با هم ايما ميكند بآنكه مراد نماز است و امام شافعى و امام احمد رح سجده ميكنند و ميگويند ظاهر امر بسجود ست و در حديثى نيز آمده است كه فضيلت سورة الحج بسجدتين من لم يسجد هما فلا يقرأها اين سجده مختلف فيه ست و بمذهب امام شافعى رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شيخ قدس سره اين را سجده افلاح گفته و فعل خير را كه بعد ازين مذكور ميگردد حمل ميكند بر سائر عبادت بسجود وَاعْبُدُوْا رَبَّكُمْ و بپرستيد آفريدگار خود را وَافْعَلُوا الْخَيْرَ و بكنيد نيكوئى يعنى عملى كه پسنديده باشد در شرع لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ۝ شايد كه شما رستگار شويد تا بمطلوب و مقصود برسيد وَجَاهِدُوْا فِى اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ و غزا كنيد در راه خداى تعا براى چنانكه سزاوار جهاد او باشد يعنى بدل صافى و نيت خالص و جهاد دو است يكى با دشمنان ظاهر چون اهل شرك و بغى و ديگر با اعادى باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه

بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که وجعلنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر نظم ای شهان کشتیم ما خصم برون ؛ ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست ؛ شیر باطن سخرهٔ خرگوش نیست ؛ و از نیست که امام قشیری فرموده که حق جهاد آنست که یک چشم زدن
از مجاهدهٔ نفس باز نایستد زیرا که از وی ایمن نتوان بود و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدینست هُوَ اجْتَبٰکُمْ او که خداوندست برگزید
شما را برای نصرت دین خود وَمَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِي الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا گرفت
در احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و مسح و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید مِلَّةَ اَبِیْکُمْ
اِبْرٰهِیْمَ کیش پدر خود ابراهیم ع را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم ع بودند تغلیب کرد ایشان را بر همه امت یا آنکه او پدر پیغمبر است صلعم و آنحضرت
پدر امت و پدر پدر حکم پدر دارد هُوَ خدای سَمّٰکُمُ الْمُسْلِمِیْنَ ۵ مِنْ قَبْلُ نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب منزله وَفِيْ هٰذَا
و در قرآن نیز یا ابراهیم ع تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و در زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکورست و من
ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم دین او باشید لِیَکُوْنَ الرَّسُوْلُ شَهِیْدًا عَلَیْکُمْ تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلعم روز قیامت گواه برای شما
بقبول دعوت و متابعت ملت خلیل ع وَتَکُوْنُوْا و باشید شما شُهَدَآءَ عَلَی النَّاسِ گواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را
بدیشان فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگزارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای وَاعْتَصِمُوْا
بِاللّٰهِ و چنگ در زنید بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود بر او اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که
اعتصام بحبل الله عوام راست و بالله خواص را اعتصام بحبل الله وقوفست بر امر خدای و امر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دست از ماسوای حضرت الهی هُوَ مَوْلٰکُمْ اوست
یار بندگان و متولی کار همه درماندگان فَنِعْمَ الْمَوْلٰی پس نیکو یاریست او وَنِعْمَ النَّصِیْرُ ع و نیکو مددگاری بیاری عیبها پوشد و
بمددگاری گناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری در نماند و مددگاری از و طلب که از آن عاجز نشود نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدا ؛
یاری ز کسی طلب که از روی وفا ؛ کار تو تواند که بسازد همه عمر ؛ دست تو تواند که بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مکیة وهي مائة وثمان عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ ۵ بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گرویدگان الَّذِیْنَ هُمْ فِيْ
صَلَاتِهِمْ خٰشِعُوْنَ ۵ آنانکه ایشان در نماز خود ترس کارانند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلعم بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر میفرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب آورده
که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در خانهٔ مکرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر دست راست
و چپ او کیست و اسلمی قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله و فی الله بی ملاحظهٔ اغراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکورست که
خشوع در ظاهر آنست که سر پیش افگند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرارت او از روی حضور
بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بسر مراقب حق باشد و در بحر شهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال بگدازد محقق
فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت ؛ نظم یار بیزارست از تو تا توئی ؛ اول از خود خویش را
بیزار کن ؛ گر ز تو یک ذره باقی مانده است ؛ خرقه و تسبیح را زنار کن ؛ خوش بترک هر دو عالم گیر و رو ؛ ذرهٔ اندیشه چون عطار کن ؛

وَالَّذِيْنَ هُمْ و ایشان آنانند که عَنِ اللَّغْوِ از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست مُعْرِضُوْنَ ۝ اعراض کنندگانند و امام قشیری رح
فرموده که هرچه برای خدای هست خشوع ست و آنچه ترا از خدا باز دارد باطل و سهو ست و آنچه بنده را در ان حظی باشد لهو ست و آنچه از خدا
نبود لغو ست و حقیقت آنست که لغو چیزیرا گویند که از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید وَالَّذِيْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِلزَّكٰوةِ فٰعِلُوْنَ ۝
مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنندگانند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را وَالَّذِيْنَ هُمْ لِفُرُوْجِهِمْ حٰفِظُوْنَ ۝
و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاه دارندگانند اِلَّا عَلٰۤى اَزْوَاجِهِمْ مگر از زنان خود اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ یا از آنکه مالک
شده اند ایشان را دستهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک میشوند فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُوْمِيْنَ ۝ پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده
نیستند بر ایشان اینها که بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزهٔ فرض و احرام نباشد و در غیر باقی و در غیر این در صنف هیچ وجه نشاید فَمَنِ ابْتَغٰى
وَرَآءَ ذٰلِكَ پس هر که خرید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْعٰدُوْنَ ۝ پس آن گروه جویندگان ایشان
درگذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمگاری و آنانکه استمنا بید کنند هم ازین گروهند وَالَّذِيْنَ هُمْ لِاَمٰنٰتِهِمْ و آنانکه ایشان مر
امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق ست چون نماز و روزه و غسل جنابت
وَعَهْدِهِمْ رٰعُوْنَ ۝ و مر عهدها را که با حق و خلق به بندند رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام مینمایند وَالَّذِيْنَ هُمْ
عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش يُحَافِظُوْنَ ۝ محافظت میکنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن
ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آنست که فلاح مومنانست و اشارت بتعظیم شان نماز اُولٰٓئِكَ آن گروه
مومنان که جامع این شش صفت اند هُمُ الْوٰرِثُوْنَ ۝ ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد اَلَّذِيْنَ
يَرِثُوْنَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت ست و گویند منازل کفار را از بهشت
میراث گیرند چه هر یک از مومنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل کفار کنند و منزلهای ایشان در
بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا
بودندی بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود بیت نظر از دور در جانان بدان ماند که کافررا
بهشت از دور نمایند کان سوز دگر باشد هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ۝ ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید مانندگانند وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را مِنْ سُلٰلَةٍ از خلاصه و نقاوت بیرون کشیده شده مِّنْ طِيْنٍ ۝ از گل یا آفریدیم آدم را
از آنچه که بیرون آمد از گل که آدم ست ثُمَّ جَعَلْنٰهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تفسیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را
نطفه جای گرفته فِيْ قَرَارٍ مَّكِيْنٍ ۝ در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً پس گردانیدیم
نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً پس ساختیم آن خون را مضغه یعنی مقداری گوشت که یکبار بخایند
گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظٰمًا پس ساختیم آن گوشت را استخوان با آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا
الْعِظٰمَ لَحْمًا پس پوشانیدیم استخوانرا گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت بعد از رستن عروق و اعصاب و اوتار و عضلات بروی ثُمَّ اَنْشَاْنٰهُ پس
بیافریدیم او را خَلْقًا اٰخَرَ آفریدنی دیگر در بطن ام یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی
دادیم و راه پستان بروی بگشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیده و بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بروی جاری

گردیم و مراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخٰلِقِیْنَ ۝ پس بزرگ ست خدا که نیکو نگارنده تر نگارندگانست
ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدین نوع ثنا که بعد از آفرینش
انسان فرمود نفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسانست بیت بر ورق روی تو لطف خدای ؛ آیت حسن ست که تحریر کرد ؛ و فی
المثنوی المعنوی ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ؛ ای گدای رنگ تو گلگونها ؛ تاج کرمناست بر فرق سرت ؛ طوق فضلناست
آویز برت ؛ هیچ کرمنا شنید این آسمان ؛ کین شنید این آدمی پرغمان ؛ احسن التقویم در والتین بخوان ؛ که گرامی گوهر ست ای دوست جان ؛
گر بگویم قیمت آن ممتنع ؛ من بسوزم هم بسوزد مستمع ؛ بعضی از اهل وجدان گویند که چون در این آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان
فرموده و نسبت کار و از بانی با دای مراسم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانبما و نیابت نموده
گفت فتبارک الله احسن الخالقین ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَیِّتُوْنَ ۝ پس شما بعد از ان که ذکر کردیم از آفرینش شما هر آئینه مردگانید یعنی مآل حال
شما بمرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل نخواهید چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ پس بدرستیکه شما روز رستخیز تُبْعَثُوْنَ ۝ برانگیخته میشوید برای
محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بدرستیکه آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَآئِقَ هفت آسمان طبقه بالای طبقه نامیده طبقه از ان رای
از راههای فرشتگان وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِیْنَ ۝ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست بیخبر که او را مهمل گذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل
نگاه داریم یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم بر خیر و شر و نفع و ضر و کفر و شرک ایشان مطلعیم وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ و فرود فرستادیم از آسمان
آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان دران دانستیم فَاَسْكَنّٰهُ فِی الْاَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رض
نقل میکند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل عم نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هندست و جیحون که نهر بلخ ست و
فرات و دجله که نهرین عراق اند و نیل که نهر مصرست و انهار که ودیعت بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و اینست
که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا عَلٰی ذَهَابٍۭ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ ۝ و بدرستیکه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم
چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل عم فرود آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم عم و تابوت سکینه
وانهار خمس را بآسمان برد و بعد از ان بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب
بوستانها مِّنْ نَّخِیْلٍ وَّاَعْنَابٍ از خرما بنان و تاکها و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طائف بانگورست و
نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد لَكُمْ فِیْهَا فَوَاكِهُ كَثِیْرَةٌ مر شما را درین بوستانها میوه ها بسیارست غیر تمر و عنب وَّمِنْهَا
تَاْكُلُوْنَ ۝ و از ان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن میخورید و مالابد معیشت از ان حاصل میکنید وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُوْرِ سَیْنَآءَ
و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل موسی عم ست میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان رست
این درخت بود یعنی درخت زیتون تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ میروید بار دهن وَصِبْغٍ لِّلْاٰكِلِیْنَ ۝ و نان خورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون
میرویده چیزیکه جامع ست دهنیت و صبغیت را هم بدان دهن چراغ توان افروخت و هم از ان نانخورش توان ساخت وَاِنَّ لَكُمْ فِی
الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستیکه مر شما راست در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمائید نُسْقِیْكُمْ
میآشامانیم شما را مِّمَّا فِیْ بُطُوْنِهَا از آنچه در شکم ایشان ست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِیْهَا مَنَافِعُ كَثِیْرَةٌ و مر شماراست در ایشان سودهای
بسیار که بر بعضی سوار میشوید و بعضی را بار میکشید و از بعضی نتایج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۝

وازایشان میخورید یعنی از گوشت ایشان تناول مینمائید یا از ایشان بسبب ایشان روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ○ و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها بر تری بر داشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ و هر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوح ع م را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت نوح ع م از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من خدای را پرستش کنید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۚ نیست شما را معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی أَفَلَا تَتَّقُونَ ○ آیا نمیترسید از عذاب وی یعنی بترسید و بعبادت غیر او میل مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروه بزرگان آنانکه کافر شدند مِن قَوْمِهِ از گروه وی مر درویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح ع م مائل دیدند ایشان را تنفیر نموده گفتند مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لا نیست این کسیکه میخواند بتوحید ما را مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و غیر آن يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ؕ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شما را تابع و محکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً ج و اگر خواستی خدای که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود و بخلقان فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ○ ع در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد میگفتند چه در میان ادریس ع م و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود و شنیده بودند که از اولاد آدم ع م پیغمبری بود إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست او الا مردی که در وی دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ○ پس انتظار برید و بر وی چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بمیرد و از وی باز رهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خویش گیرد قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ○ گفت نوح ع م بعد از آنکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ پس وحی کردیم بنوح أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا که بساز کشتی را به نگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و با مر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا پس چون بیاید فرمان ما بسوار شدن بر کشتی یا نازل شود عذاب ما وَفَارَ التَّنُّورُ ۙ و بجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تو نان پزد و از میان آتش آب برآید فَاسْلُكْ فِيهَا پس در آر تو در کشتی مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند اثْنَيْنِ دو تا یعنی نر و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در نیاورد مگر آنها را که میزایند یا بیضه می نهند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا آنانکه پیشی گرفته است بر و قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ مِنْهُمْ ج از ایشان که قوم تو اند یعنی یکی پسر تو کنعان نام و یک زن تو الیه نام که کافر بودند وَلَا تُخَاطِبْنِي و خطاب مکن با من یعنی دعا مفرمای فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا ۚ ج در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی نجات ایشان از عذاب غرق شدن إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ○ بدرستیکه ایشان همه غرق شدگانند بی شک فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى الْفُلْكِ پس چون بوقت ظهور عذاب برآمدی تو و هر کس که با تو است از مومنان بر کشتی و راست بنشینی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ پس بگو همه ستایشها مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِي و بگوی در وقت نشستن بکشتی ای پروردگار من فرود آر مرا مُنزَلًا مُّبَارَكًا بمنزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان ست و حفص منزلا بضم میم و فتح زا میخواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آر ما را فرود آوردنی وَأَنتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ○ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آنست که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی

ع ۲۳

بوده و اشهر آنست که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره نقل میکند که منازل مبارک آن منزلی ست که در وا از هوا جس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد و هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر برکت آن منزل از همه منازل افزونتر بیت در منزلی که جانا روزی رسیده باشد ❊ با ذرهای خاکش داریم مرحبائی ❊ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَاٰيٰتٍ بدرستیکه در قصهٔ نوح عم و بانچه با قوم او کرده شد هر آئینه نشانهاست مراهل عبرت را وَّاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِيْنَ ○ و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده ببلای بزرگ یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْۢ بَعْدِهِمْ پس بیافریدیم از پس قوم نوح عم قَرْنًا اٰخَرِيْنَ ○ گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود فَاَرْسَلْنَا فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْهُمْ پس فرستادیم ما در میان ایشان پیغمبر از ایشان که هود بود یا صالح عم و گفتیم مر آن قوم را بزبان رسول ایشان اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای تعالی را مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ ؕ نیست شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد مگر وی اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ○ آیا پرهیز نمیکنید از عذاب او یعنی پرهیز کنید از عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مکنید وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و گفتند گروهی بزرگان از قوم آن رسول آنانکه بگرویدند وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را یعنی به بعث و حشر ایمان نیاوردند وَاَتْرَفْنٰهُمْ و نعمت داده بودیم ایشان را فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۙ در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده بودند بعضی را که مَا هٰذَاۤ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۙ نیست این رسول که بحق دعوت میکند مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت يَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ میخورد از انچه شما میخورید از ان وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُوْنَ ○ و می آشامد از انچه شما می آشامید یعنی بغذا محتاج ست مانند شما اگر نبی بودی بایستی که متصف بصفات ملائکه بودی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست اِنَّكُمْ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ○ بدرستیکه انگه شما هر آئینه زیانزدگان باشید که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَّعِظَامًا آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده اَنَّكُمْ مُّخْرَجُوْنَ ○ بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گورها زندگان هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ ○ چه دور است دور است انچه وعده داده میشوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک بر دهان شان اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا نَمُوْتُ وَنَحْيَا می میریم و زنده میشویم یعنی از ما یکی میمیرد و یکی می زاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِيْنَ ○ و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلُ ِۨافْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا نیست هود یا صالح عم مگر مردیکه بر می بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید مرا فرستاده بشما و شما را بعد از مرگ زنده خواهند کرد وَّمَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِيْنَ ○ و نیستیم ما او را گرویدگان و در انچه خبر میدهد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِيْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ○ گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس از ایمان قوم کای پروردگار من مرا یاری کن بغالبیت ما ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب انچه مرا تکذیب کردند قَالَ عَمَّا قَلِيْلٍ گفت خدای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی را لَيُصْبِحُنَّ نٰدِمِيْنَ ○ گردند کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب خود فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس گرفت ایشان را صیحه یعنی جبرئیل عم فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را ثمود گفته اند دلیل ایشان آنست که عذاب صیحه مر ثمود را بوده و آنانکه میگویند قوم عاد بوده میگویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصهٔ نوح عم قصهٔ عاد آورده شده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد عم ست و بر این قول هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه بِالْحَقِّ

ع ۱۰

بحکم قضا یا بوعده صادق یا باستحقاق ایشان مرعذاب را فَجَعَلْنٰهُمْ غُثَآءً پس گردانیدیم ایشانرا چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک
کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افگند و سیاه و کهنه گردد فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ پس دوری باد از رحمت
حق مر گروه ستمکاران را ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ پس پیدا کردیم از پس ایشان قُرُوْنًا اٰخَرِیْنَ ۝ قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم
شعیب و لوط ع م مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم وَمَا یَسْتَاْخِرُوْنَ ۝
و نه از پس ماندند از ان ثُمَّ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا پس فرو فرستادیم فرستادگان خود را تَتْرَا پیاپی یکی در عقب دیگری كُلَّمَا جَآءَ اُمَّةً رَّسُوْلُهَا كَذَّبُوْهُ
هرگاه که آمد مرگروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ پنداشتند و تقلید پدران و لزوم عادات
ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را
مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم ایشانرا اَحَادِیْثَ ج سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلائق گردانیدیم که دائم
عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار میگویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان بماندی بودی
شعر تفنی و تبقی عنک احدوثة ؛ فاجهد بان تحسن احدوثتک ؛ در ترجمه این بیت گوید نظم پس از تو این همه چون فسانه خواهد ماند ؛ در ان بکوش
که نیکو بماند افسانه ؛ سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز ؛ مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند ؛ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا یُؤْمِنُوْنَ ۝ پس دوری باد از رحمت
حق مرگروهی را که نمی گروند بانبیاء ع م و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی پس فرستادیم موسی ع م را وَاَخَاهُ هٰرُوْنَ بِاٰیٰتِنَا
و برادر او هارون را بمعجزها و پیغامهای ما وَسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ ۝ و حجتی روشن و آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی ع م آن بود
و چند معجزه دیگر چون فرو بردن جادو و بیها و شگافتن دریا و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را ع م
بمعجزات تسعه فرستادیم اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهٖ بسوی فرعون و قوم او و ایشان پیغام ما رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوْا پس سر کشیدند گروه قبطیه از
ایمان و متابعت پیغمبران وَكَانُوْا قَوْمًا عَالِیْنَ ج و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه فَقَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا
پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مر دو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت وَقَوْمُهُمَا لَنَا عٰبِدُوْنَ ج و حال آنکه
گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمانند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند
و او بت میپرستید یا گوساله فَكَذَّبُوْهُمَا پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون ع م را فَكَانُوْا مِنَ الْمُهْلَكِیْنَ ۝ پس گشتند بسبب
آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستیکه دادیم مُوْسَی الْكِتٰبَ موسی را توریت بعد از هلاک فرعون
و قوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل برکت آن یَهْتَدُوْنَ ۝ ع راه یابند باحکام شریعت وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَاُمَّهٗٓ اٰیَةً و ساختیم ما
قصه پسر مریم یعنی عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی ساختیم بر استدلال ؛ پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر را آنکه بی مساس
بشری چنان پسری بزاد وَّاٰوَیْنٰهُمَآ و جای دادیم مادر و پسر را وقتیکه از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم اِلٰی رَبْوَةٍ بسوی ربوه یعنی بلندی
از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر ؛ و ربوه موضعی بود ذَاتِ قَرَارٍ وَّمَعِیْنٍ ۝ ع خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام
گیرند و خداوند آبی ظاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل میکند که ملازم گیرید این رمله فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد
کرده است آورده اند که مریم با پسر و پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال در آن موضع بسر بردند و طعام عیسی ع م از بهای ریسمان بود که مادرش میرشت
و میفروخت یٰٓاَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب با عیسی ع م بر سبیل تعظیم میفرماید كُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوْا صَالِحًا

ع ۳

و بکنید کارهای ستوده و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجهٔ آنست حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده
که لقمه تخم عمل ست و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر برش بهتر در مناهج آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع که میزان
وحدت ست در وسرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اثر عدالتی که از حکم شرع با آن غذا همراه است در نفس و همه اعضا پدید آید و حینئذ ادای
عبادت نرم و منقاد شوند ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت برین ست و هرچه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است
حکم انحراف و مخالفت شرع با آن غذا واگر همه یک لقمه باشد همراه بود و حینئذ حکم انحراف آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و
ارتکاب مناهی و مباشرت اخلاق ردیه بظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده نظم
دست دل از زمزم و کوثر بشوی ؛ و آب نه سرچشمهٔ تقوی بجوی ؛ لقمه که در اصل نباشد حلال ؛ زو نفتد مرد مگر در ضلال ؛ قطرهٔ باران تو چون صاف
نیست ؛ گوهر دریای تو شفاف نیست ؛ و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیا نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه مراد معنی
که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر آنند که خطاب با حضرت
پیغمبر ست صلعم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده مصرع ؏ وقد جمع الرحمن
فیک المفاخر ؛ مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ در موضح فرموده که خطاب با آن حضرت میفرماید که امت عالی همت خود را بگو
که حلال خورید و عمل صالح کنید انی بدرستیکه من خداوندم بما تعملون علیم ۝ بانچه شما میکنید دانا ام وان هذه امتکم
و بدرستیکه این ست ملت شما ای رسل کرام امة واحدة ملتی یگانه در عقائد و اصول شرائع یا جماعت شما ای امت محمد صلعم جماعتی متحد اند
و متفق بر ایمان و توحید وانا ربکم و من آفریدگار شما ام فاتقون ۝ پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید فتقطعوا امرهم بینهم
زبرا پس ببریدند و ساختند اهل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پارها یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند کل حزب بما لدیهم
فرحون ۝ هر گروهی از ایشان با آنچه نزدیک ایشانست از دین شادان و نازان و اعتقاد کرده که حق اینست فذرهم فی غمرتهم
پس بگذار ای محمد صلعم کافران مکه را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان حتی حین ۝ تا هنگامیکه کشته شوند یا بمیرند ایحسبون انما
نمدهم به آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشانرا و مدد میکنیم با آنچه من مال و بنین ۝ از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار
نسارع لهم فی الخیرات میشتابیم برای ایشان با آنچه در نیکوئیها یعنی گمان میبرند که امداد ایشانرا بمال و فرزند مسارعت ست از ما برای ایشان در نیکوئی
و اعمال ایشانرا استحقاق آن هست که ما بپاداش آن با ایشان نیکوئی کنیم بل نه چنین ست که می پندارند بلکه لا یشعرون ۝ نمیدانند که این امداد
استدراج ست نه مسارعت در خیرات ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون ۝ بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را
خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب این ست والذین هم بآیات ربهم و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآنست یا دلائل قدرت
یؤمنون ۝ میگروند والذین هم بربهم لا یشرکون ۝ و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی والذین
یؤتون ما اتوا و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات وقلوبهم
وجلة و دلهای ایشان ترسان ست که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و میدانند انهم الی ربهم راجعون ۝ آنکه ایشان بسوی پروردگار
خود باز گردندگانند اولئک یسارعون آن گروه که باین صفتها موصوف اند میشتابند فی الخیرات در طاعتها یا در تحصیل خیرات دنیویه که بر
اعمال صالحه متفرع ست کما قال الله تعالی فآتاهم الله ثواب الدنیا وهم لها و ایشان بسوی خیرات سابقون ۝ پیشی

گیرندگانند یا سابقند بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را إِلَّا وُسْعَهَا
مگر بگنجایش او یعنی بقدر طاقت وَلَدَيْنَا كِتَٰبٌ و نزدیک ما کتابی ست یعنی لوح محفوظ که يَنطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در وی
نوشته نیست یا نزد ماست نامهٔ اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ○ و ایشان که عاملانند ستم دیده نخواهند شد
بافزونی عقاب و نقصانی ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ بلکه دلهای کفره فِي غَمْرَةٍ در غفلت و حیرت ست مِّنْ هَٰذَا ازین سخن که گفته شد یا از
کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ و مر ایشان راست عملهای ناپاک و خطاهای بی باک مِّن دُونِ ذَٰلِكَ بجز این خطای عظیم که بر آنند
یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آنست که غیر از شرک گناهان دیگر هست که هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عَامِلُونَ ○ کنندگانند بحسب حکم
قضا و لا راد لقضائه و ایشان در آن غفلت و معصیت باشند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا تا وقتیکه بگیریم مُتْرَفِيهِم منعمان ایشان را بِالْعَذَابِ
جوع یا قتل إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ○ آنگاه ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند و ما گوییم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مکنید
إِنَّكُم مِّنَّا بدرستیکه شما از جهت ما لَا تُنصَرُونَ ○ یاری کرده نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي بدرستیکه هست
آیتهای من یعنی قرآن که بهر وقت تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ خوانده میشود بر شما فَكُنتُمْ پس هستید شما از شنیدن آن عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ بر پاشنهای خود تَنكِصُونَ ○
باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ درحالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم مینمائید به حرم مکه و میگوئید ما
اهل حرمیم یا مستکبرید بتکذیب قرآن سَامِرًا حدیث کنندگان در شب تَهْجُرُونَ ○ هذیان میگوئید یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه را که در حوالی
او افسانه میگوئید و بدو می نازید و طواف نمیکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر نمیکنید در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق ست
أَمْ جَاءَهُم آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَّا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده بود آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ○ به پدران پیشین ایشان تا عذر
گویند که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم عم را به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد صلعم را نیز برای ایشان برانگیختیم تا عذر
نیارند قال الله تعالى لتنذر قوما ما انذر آباءهم أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند ایشان رَسُولَهُمْ پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت
و نیکوئی و کمال علم با وجود عدم تعلم فَهُمْ لَهُ پس ایشان مر او را مُنكِرُونَ ○ منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آنست که نمیشناسند حضرت
پیغمبر صلعم را تا انکار کنند و گویند بیگانه ست ما حقیقت حال او نمیدانیم أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند بِهِ جِنَّةٌ با او دیوانگی ست که از سخن او حساب
ندارند بَلْ نه چنین ست که ایشان میگویند جَاءَهُم آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ
و بیشتر کافران لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ○ مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان ست قید اکثر برای آنست که بعضی از کفار از ننگ و
توبیخ مردم نمیگروید نه از کراهت حق وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی
یعنی اگر بفرض خدایان واقع بودندی لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ هر آینه تباه و ناچیز شدندی آسمان و زمین و
هر که در آسمان و زمین ست از ملائکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام ست
اگر متابعت آرزوی کافران کردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی بَلْ
أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشانست یا دیدبه عزت و صفت شرف ایشان در انست فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم
پس ایشان از موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت ست مُّعْرِضُونَ ○ روی گردانندگانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا که تو میخواهی
از ایشان برادای رسالت خَرْجًا مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان تر اتهام دارند بر رسالت فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردگار تو که روزی دنیا

وثواب عقبی ست خَیْرٌ بهترست ترا از مزد ایشان وَّهُوَ واو یعنی خدای تعالی خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ ۝ بهترین روزی رسان ست وَاِنَّکَ
لَتَدْعُوْهُمْ وبدرستیکه تو میخوانی ایشانرا الی مؤدی بالی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝ براهی راست که دین اسلام ست وَاِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
وبدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر یعنی بقیامت ومتعلقات آن عَنِ الصِّرَاطِ ازان راه راست لَنٰکِبُوْنَ ۝ عدول گردندگان
ومیل کنندگان به بیابان گمراهی وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ واگر بخشائیم برایشان وَکَشَفْنَا وبرداریم مَا بِهِمْ آنچه بدیشان واقع ست مِّنْ ضُرٍّ
از سختی یعنی قحط وتنگی که برایشان غلبه کرده لَّلَجُّوْا هرآینه ستیزندگی کنند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی خود یَعْمَهُوْنَ ۝ سرگشته میروند و تردد مینمایند
یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیزه وعناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود **بیت** ستیزندگی کار دیو و ددست ؛ ستیزنده را دشمنی با خودست ؛

آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده ومردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمده
باحضرت پیغمبر صلعم گفت نه تو گمان میبری که رحمت عالمیانی واهل مکه برحمت دعای تو درمانده اند پدرانرا بشمشیر بکشتی و فرزندانرا بآتش
گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که وَلَقَدْ اَخَذْنٰهُمْ وبدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل در روز بدر فَمَا
اسْتَکَانُوْا پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردگار خود را وَمَا یَتَضَرَّعُوْنَ ۝ وتضرع وزاری ننمودند بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی
بایستادند حَتّٰۤی اِذَا فَتَحْنَا تا چون بگشادیم عَلَیْهِمْ برایشان بَابًا دری ذَا عَذَابٍ شَدِیْدٍ خداوند عذاب سخت که آن جوع ست و
شدت او از قتل و اسر بیشترست اِذَا هُمْ آنگاه ایشان فِیْهِ دران عذاب مُبْلِسُوْنَ ۝ ناامیدان واندوهگنان و فروماندگان وسرگردانند
تا حدیکه اغنیای ایشان از تو طلب عاطفت ومرحمت می نمایند وَهُوَ الَّذِیْۤ اَنْشَاَ او وست که بیافرید و پیدا کرد لَکُمُ السَّمْعَ برای شما
گوش را تا میشنوید بدان شنودنیها وَالْاَبْصَارَ ودیده‌ها را تا می بینید بآن دیدنیها وَالْاَفْـِٕدَةَ ودلها را تا تفکر میکنید بآن و
استدلال مینمائید از مسموعات ومبصرات بر قدرت فاطر مبدعات وشما قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ ۝ اندکی را شکر میگزارید چه عمده
در شکرگزاری آنست که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِیْ ذَرَاَکُمْ واوست آنکه بیافرید شما را
ومنتشر ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ۝ وبسوی او جمع کرده خواهید شد در روز قیامت بعد از تفرق اجزاء واعضا وَهُوَ
الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ واوست آنکه زنده میگرداند ومی میراند وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ ومر او راست یعنی بامر اوست مخالفت شب و
روز در از دیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ آیا تعقل نمیکنید که قدرت ما همه کائنات را از عدم بوجود آورده بعث
نیز از الجمله است چه همه را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن میکنید کفار مکه تعقل آن نکردند بَلْ قَالُوْا بلکه گفتند بی تدبر وتفکر مِثْلَ مَا
قَالَ الْاَوَّلُوْنَ ۝ مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار قَالُوْا گفتند ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم دران وَکُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَّعِظَامًا و
استخوانی خالی کهنه ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۝ آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر سبیل انکارست وتکرار از برای تاکیدست یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه
بما راه یابد لَقَدْ وُعِدْنَا هرآینه وعده داده شدیم نَحْنُ وَاٰبَآؤُنَا ما و پدران ما هٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی ما را و پدران
ما را بوعده حشر و نشر تخویف کرده اند واین وعده راست نشد اِنْ هٰذَاۤ نیست این قول اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ ۝ مگر افسانه پیشینیان و
اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته قُلْ بگوای محمد مر این منکرانرا که بگوئید لِمَنِ الْاَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِیْهَاۤ وآنکه در ویست از
مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که میدانید سَیَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند در جواب تو که زمین
وانچه در اوست لِلّٰهِ مر خدای راست مشرکان مکه معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین واهل وی الله ست پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ اَفَلَا تَذَکَّرُوْنَ ۝

ربع
ع ۴

بگو آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اولاً قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیاً نیز از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود قُلْ بگو ای محمد دیگر باره مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ ۝ وکیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقات ست سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم لِلّٰهِ مر خدای راست ورب همه اوست قُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ بگو آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او را شریک میسازید قُلْ مَنْ بِيَدِهٖ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَكُوْتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیزی در موضح گوید مضرت و منفعت اشیای و خزاین آن وَّهُوَ يُجِيْرُ و او زینهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زینهار داده نشود بر وی یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و بزینهار گیرد جواب گویید اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستید که بدانید سَيَقُوْلُوْنَ زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی لِلّٰهِ مر خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُوْنَ ۝ بگو پس از کجا فریب یافته میشوید و چگونه از راه حق برمیگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلائل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید نظم

ای که پی نفس و هوی میروی ❊ راه نه اینست خطا میروی ❊ راه روان زان ره دیگر روند ❊ پس تو بدین راه چرا میروی ❊ منزل مقصود در آن جانب ست ❊ پس تو از این سوی کجا میروی ❊ بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝ و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی وَّمَا كَانَ مَعَهٗ و نیست با او مِنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او را مخلوقی چند باشد اِذًا آن هنگام لَّذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍۢ بِمَا خَلَقَ ببرد هر خدای آنرا که آفریده بود و در آن مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم ست وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از آلهه بر برخی و باجماع و استقرا معلوم شد که این تحارب و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکست خدای تعالی بی همتا عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ از انچه صفت میکنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده و آشکارا فَتَعٰلٰى پس بزرگتر و برترست عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝ از انچه شریک میگیرند برای او و پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه صلعم از انزال عذاب بمشرکان خبر میدهد و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد بطریق دعا رَّبِّ اِمَّا تُرِيَنِّيْ ای پروردگار من اگر بنمائی مرا و بی شبهه بنمائی مَا يُوْعَدُوْنَ ۝ انچه وعده داده شده اند کافران از عذاب در دنیا و آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِيْ ای پروردگار من پس مدار مرا فِي الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۝ در گروه ستمکاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس ست یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که ببیگناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک ست وَاِنَّا و بدرستیکه ما خداوندیم عَلٰۤى اَنْ نُّرِيَكَ بر آنکه بنمائیم بتو مَا نَعِدُهُمْ انچه وعده داده ایم ایشانرا از عقوبت لَقٰدِرُوْنَ ۝ هر آینه توانائیم اما تاخیریکه در آن میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد اِدْفَعْ بِالَّتِيْ دفع کن بخصلتیکه به حال هِيَ اَحْسَنُ آن نیکوترست السَّيِّئَةَ بدی را حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن میفرماید و میگوید دفع کن بانچه نیکوترست بدی را یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرکان را

ع ۱۵

بکلمهٔ توحید یا محو سازد منکر را با مر معروف امام قشیری رح فرموده که دفع کن جفا را بوفا یا اشارت نفس را ببشارت قلب یا ظلمت خلائق را بنور
حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا طی کن تیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم **نظم** چو طی گشت تیه حوادث از انجا ٭ بملک
قدم ران بیک حمله محمل ٭ دران قلزم نور شو غوطه زن ٭ فرو شوی از خویشتن ظلمت ظل ٭ یکی خوان یکی دان یکی جو یکی گو ٭ سوی الله والله ذر
و باطل ٭ نحن اعلم ما داناتریم بما یصفون ۝ بانچه صفت میکنند ترا از شعر و سحر یا بانچه از صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکا وقل
رب و بگوی پروردگار من اعوذ بک پناه میگیرم بتو من همزات الشیاطین ۝ از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت اند
یا از در انداختن ایشان مردمان را بفریب و غرور در مهالک و مهاوی واعوذ بک رب و پناه می آرم بتو ای پروردگار من ان یحضرون ۝
از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند حتی اذا جاء متعلق ست
بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف میکنند تا وقتیکه بیاید احدهم الموت یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ را
بمعاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند قال گوید از روی حسرت رب ارجعون ۝ ای آفریدگار من بازگردان مرا بدنیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب ست
امام ثعلبی با جمعی از مفسران برانند که خطاب با ملک الموت و اعوان اوست که اول بکلمهٔ رب استغاثه مینماید از خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع مینماید
بملائکه که باز گردانید مرا لعلی اعمل شاید که من بکنم صالحا عملی شایسته فیما ترکت در آنچیزیکه بگذاشته ام که ایمانست یعنی ایمان آرم و دران
عمل صالح کنم کلا ردع ست از طلب رجعت یعنی حاشا که او را باز گردانند انها بدرستیکه آن درخواست کلمة سخنی ست که بواسطهٔ غلبهٔ
حسرت بر وی هو قائلها او گویندهٔ آنست ومن ورائهم و از پیش مشرکان برزخ مانع ست میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در وی خواهند
بود الی یوم یبعثون ۝ تا روزیکه برانگیخته شوند از ان فاذا نفخ پس چون دمیده شود فی الصور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیا ست
و قیامت قائم گردد فلا انساب بینهم پس نسبها نباشد میان ایشان یومئذ دران روز یعنی علاقهٔ نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی را بر کسی خود
رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه یا نسبی که امروز بدان مفاخرت میکنند فردا سبب نفع نشود چه دران روز نسبت صحیح باید نه نسب صریح ان اکرمکم
عند الله اتقکم ولا یتساءلون ۝ و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد ازان حال یکدیگر
میپرسند کما قال الله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که گران آید موازینه ترازوهای او باعمال صالحه چون مومنان
فاولئک پس آن گروه هم المفلحون ۝ ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات ومن خفت موازینه و هر که سبک باشد
میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان فاولئک الذین خسروا پس آن گروه آنانند که زیان کرده اند انفسهم
در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر باد غفلت بر داوند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضائع ساختند و ایشان
فی جهنم خالدون ۝ در دوزخ جاوید مانندگانند تلفح میسوزد وجوههم النار رویهای ایشان را آتش وهم فیها و ایشان در آتش
کالحون ۝ ترش رویان یا از شدت احتراق زشت رویانند و ابوسعید خدری رض از حضرت رسالت پناه صلعم در تفسیر این آیت روایت میکند
که بریان سازد روی کافر آتش دوزخ پس برجهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا میان سرش برسد و فرو افتد لب زیرین او تا برسد بنافش در
موضع آورده که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی گوید ایشانرا الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم
خوانده میشد بر شما فکنتم بها تکذبون ۝ پس بودید که بدان تکذیب میکردید تا مستحق این عقوبت شدید قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما غلبت
علینا غالب شد بر ما شقوتنا بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت ست

برما وَكُنَّا قَوْمًا و بودیم ما گروهی ضَالِّينَ گمراهان از طریق حق رَبَّنَا أَخْرِجْنَا ای آفریدگار بیرون آر ما را مِنْهَا از آتش دوزخ تا تدارک حال و
تلافی کار خود کنیم فَإِنْ عُدْنَا پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب فَإِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند
این باشد قَالَ اخْسَئُوا گوید خدای خاموش باشید فِيهَا در دوزخ وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مگوئید با من در خروج یا دفع عذاب که شما را بیرون
نمی‌بریم یا از شما عذاب بر نمیداریم إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ بدرستیکه بود گروهی مِنْ عِبَادِي از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و
امثال ایشان که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا میگفتند ای پروردگار ما آمَنَّا گرویدیم بتو فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز ما را وَارْحَمْنَا و ببخش بر ما وَأَنْتَ خَيْرُ
الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرا گرفتید شما آن درویشان را سِخْرِيًّا مهزو یعنی کسی که با او سخریه کنند و افسوس و از مراد
آنست که با ایشان استهزا میکردید حَتَّى أَنْسَوْكُمْ تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت بر شما ذِكْرِي
یاد کردن من وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ و بودید شما که از ایشان تَضْحَكُونَ میخندید از روی تکبر و تعظم خود در تحقیر و تذلیل ایشان إِنِّي بدرستیکه من جَزَيْتُهُمُ
الْيَوْمَ جزا میدهم ایشان را امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ بدرستیکه ایشان اند رسیدگان بمراد خود یعنی
جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب قَالَ گوید خدای یا فرشته بامر او مر کافران را که شما كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنگ کردید فِي الْأَرْضِ در زمین کافران از
روی غفلت و طول امل میگفتند ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی نخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید عَدَدَ
سِنِينَ شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر قَالُوا گویند لَبِثْنَا يَوْمًا درنگ کردیم روزی أَوْ بَعْضَ
يَوْمٍ یا پاره از روز کوته شمرند مدت لبث خود را نسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا
مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش ازین نمیدانیم فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از
ملائکه که حفظه اعمار و انفاس ما بودند قَالَ گوید خدای إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی با اضافت با ایام آخرت
لَوْ أَنَّكُمْ اگر بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است أَفَحَسِبْتُمْ آیا می پندارید شما از فرط غفلت أَنَّمَا
خَلَقْنَاكُمْ که ما شما را آفریدیم عَبَثًا ببازی یا از برای بازی وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا و گمان بردید آنکه شما بسوی ما لَا تُرْجَعُونَ بازگردیده نشوید برای مجازات
اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات کردار شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق
باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت میخواند فرمود که نی نی خلق را
بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه وی راه برند و گفته اند شما را ببازی نیافریده ام
بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه
فرع وی باید نظم هفت و نه و چار که پرداختند ٭ خاص پی مرکب او ساختند ٭ اوست شه و آدمیان جمله خیل ٭ اصل وی و جمله عالم طفیل ٭
در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا از من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملائکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند
و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای خود
سر کنت کنزا مخفیا انجا ظهوری تمام دارد و کما اشار الیه المولوی قدس سره مثنوی ای ظهور تو تجلی نور نور ٭ گنج مخفی از تو آمد در ظهور ٭ گنج
مخفی بود زیر خاک کرد ٭ خاک را تابان تر از افلاک کرد ٭ گنج مخفی بد ز پری جوش کرد ٭ خاک را سلطان اطلس پوش کرد ٭ خویش را
نشناخت مسکین آدمی ٭ از فزونی آمد و شد در کمی ٭ خویشتن را آدمی ارزان فروخت ٭ بود اطلس خویش را بر دلق دوخت ٭

ای علامت عقل و تدبیرات هوش * تو جزای خویش را ارزان فروش * فَتَعٰلَى اللّٰهُ پس بزرگ ست خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه عبث
بیافریند الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاه بسزا لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ ○ آفریدگار عرش بزرگ
یا عرشی که کریم ست خیرات و برکات از و نازل میشود وَمَنْ يَّدْعُ و هر که می خواند یعنی بپرستد مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر که
لَا بُرْهَانَ هیچ حجتی نیست لَهٗ مر پرستنده را بِهٖ بپرستش آن اله فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او
عِنْدَ رَبِّهٖ نزدیک پروردگار اوست و بقدر استحقاق او را پاداش خواهد داد اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ ○ بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار
نشوند ناگرویدگان وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ و بگوای محمد آفریدگار من بیامرز مرا وَارْحَمْ و ببخشای بر من و بر ایشان برحمت وَاَنْتَ خَيْرُ
وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ ○ ع و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمده که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجی ست از گنجهای عرش الٰهی *

ع

سورة النور مدنية وهي اربع وستون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

سُوْرَةٌ این سوره ایست از عالم قدس اَنْزَلْنٰهَا فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل ع م وَفَرَضْنٰهَا و فرض کردیم بر شما احکامیکه درو ست
وَاَنْزَلْنَا فِيْهَآ و فرو فرستاده ایم در او اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن از حدود و احکام لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ ○ شاید که شما پند پذیرید و از محارم
پرهیز نمائید از جمله حکمها این ست اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند فَاجْلِدُوْا پس بزنید ای ائمه و حکام كُلَّ وَاحِدٍ
هر یکی را مِّنْهُمَا از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه این حکم خاص ست بآنکه محصن نباشد چه حد محصن رجم ست و در شرح طحاوی
آمده که شرائط احصان حریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح صحیح مع الدخول و امام شافعی رح شرط نمیکند و غیر محصن را که آزاد
باشد با وجود جلد یک سال جلا میفرماید و امام مالک و احمد رح در نفی بلد با امام شافعی متفقند چه حدیثی درین باب وارد شده که مائة جلدة و
تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض بهمین آیت منسوخ ست وَّلَا تَاْخُذْكُمْ و فرا نگیرد شما را بِهِمَا بآن
دو زنا کننده رَاْفَةٌ مهربانی فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ در فرمان برداری خدای تعالی یعنی ببخشائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت
منمائید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ اگر هستید که گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای تع و بروز قیامت چه ایمان بخدای اقتضای جد و جهد
میکند در اقامت حدود او وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان
طَآئِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ○ گروهی از مومنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح
از چهار کس که بعد د شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ائمه دیگر یک کس کافی ست و قتاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مرویست که ام مهزول
میگویند که یکی از صواحب رایات بود در بیوت موجر نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مونت آنکس را بتمام کفایت کند مومنی خواست که بدین
طمع خام نان خود در پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که اَلزَّانِيْ مرد زنا کننده
لَا يَنْكِحُ نکاح نکند اِلَّا زَانِيَةً مگر زن زنا کننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا شرک آرنده را چه غالب آنست که مائل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود
وَّالزَّانِيَةُ و زن پلید کار لَا يَنْكِحُهَآ در نکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد پلید کار اَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و چه جنسیت علت ضم ست
و مشاکلت سبب الفت بیت هر کس مناسب گهر خود گرفت یار * بلبل بباغ رفت و زغن سوی خار زار * در تبیان آورده که بغایا از
یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجر نشسته بیک بر در خانه خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفه مهاجرین که مسکنی و

عشیره نمیداشتندی و از تنگدستی پریشان حال میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح درآورده وکرایهٔ نفس از ایشان گرفته بر عادت
اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود وَحُرِّمَ و حرام کرده شد ذٰلِكَ تزوج بزوانی عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ بر گرویدگان
قولی آنست که این حکم در اول اسلام بوده و بآیت وانکحوا الایامی منسوخ شده وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ و آنانکه رمی کنند مر زنان
محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخلست و اینجا احصان بحریت ست و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا اگر مردی یا زنی را که بجمیع
این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند ثُمَّ لَمْ يَأْتُوْا پس نیایند نزدیک حکام بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد
آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کرده اند بآن فَاجْلِدُوْهُمْ پس بزنید ایشان را ثَمٰنِيْنَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف کو بغیر
زنا باشد یا قذف بزناکه غیر محصن را بود تعزیرست نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب شراب اخف ست زیرا که حد زنا بقرآن ثابت ست
چنانکه گذشت و ثبوت حد شرب بقول صحابه ست و سبب حد قذف محتمل ست مر صدق را وَّلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ و قبول مکنید از ایشان که قذف
کرده اند و گواه نیاورده اند و تازیانه خورده اند شَهَادَةً گواهی در هیچ حکمی اَبَدًا همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ
الْفٰسِقُوْنَ ۝ ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است اِلَّا الَّذِيْنَ تَابُوْا مگر آنانکه توبه کرده اند مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ
از پس این قذف و دیگر قذف نکنند وَاَصْلَحُوْا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت
بمذهب امام ابوحنیفه رض موبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رح رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَفُوْرٌ
آمرزنده گناه بندگانست رَّحِيْمٌ ۝ مهربان بر گروه توبه کنندگان آورده اند که بعد نزول این آیت عاصم بن عدی رض گفت یا رسول
شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه مشغول میگردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی
گواه سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که ای عاصم خدا
چنین حکم فرستاده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسیده گفت ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت و اویلا
مبتلا شدم بدانچه پرسیدم پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید او انکار کرد و آیت لعان نازل شد
که وَالَّذِيْنَ يَرْمُوْنَ و آنانکه رمی کنند بزنا اَزْوَاجَهُمْ زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ و نباشد ایشان را گواهان اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ
مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ پس واجب ست گواهی دادن یکی از ایشان اَرْبَعُ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ چهار گواهی بخدا مضمون آنکه اِنَّهٗ بدرستیکه
او یعنی شوهر لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ از راست گویانست در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود ست وَالْخَامِسَةُ و گواهی
پنجم اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ آنکه لعنت خدای بروی اِنْ كَانَ اگر باشد مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝ از دروغ گویان در آن رمی لعان مرد برین گونه ست
که چهار نوبت گوید گواهی میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مر این زن را بدان و نوبت پنجم گوید لعنت خدای بر من اگر دروغ گویم در آنچه
رمی کردم مر این زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آنست که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق
کنند فرقت طلاق بقول امام ابوحنیفه رح و فرقت فسخ بقول امام شافعی رح و حد زنا بر زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی رح
و بمذهب امام ابوحنیفه رح او را حبس کنند وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حبس را یا حد را اَنْ تَشْهَدَ آنکه گواهی دهد
آن زن اَرْبَعَ شَهٰدٰتٍۢ بِاللّٰهِ بچهار گواهی بخدای و مضمون آنکه اِنَّهٗ بدرستیکه شوهر لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝ از دروغ گویانست در آنچه رمی کرد مرا
بآن وَالْخَامِسَةَ و گواهی پنجم اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَآ آنکه خشم خدای بر آن زن باد اِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ اگر باشد مرد از

راست گویان و در رمی لعان زن آنست که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از دروغ گویانست در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه بعد از نماز دیگر عویمر و خوله را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم آمین گفت و قوم دران اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه فضل خدای تع بودی عَلَیْکُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او وَاَنَّ اللّٰهَ و آنکه خدای تع تَوَّابٌ قبول کننده توبه است حَكِيْمٌ ع حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت شما هلاک میشدید یا اگر نه فضل خدا فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ نا امیدی سرگردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید **نظم** گر توبه مدد کار گنهکار نبودی ؛ او را بسر حد کرم راه نمودی ؛ ور توبه نبودی که در فیض گشودی ؛ زنگ غم از آئینهٔ عاصی که زدودی ؛ بعد ازین آیتها در باب قصهٔ برات افک ست ذمهٔ عائشه صدیقه رض و آن حکایت دور و دراز ست و رعایت ادب اقتضای آن میکند که بساط اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل اجمال آن ست که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض دران سفر همراه بود و در بعضی منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزلگاه دور شده زمانی مکث افتاد دران زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عائشه رض باز آمده منزل خالی دیده همانجا توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلعم از عقب لشکر آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بمعسکر همایون ملحق شد و ابن ابی او را بر شتر صفوان دیده سخنی که نه لائق حرم محترم سید عالم صلعم بود بر زبان خباثت نشان راند و چون بمدینه رسیدند این خبر بعرض حضرت عالم صلعم رسید و عائشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما از ان حضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرضش روی باز دیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود **بیت** چشم ز گریه پر سراب ست روز و شب ؛ جانم ز ناله در تب و تاب ست روز و شب ؛ و حضرت رسول صلعم بتفحص حال حضرت عائشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض تفتیش مینمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت میکردند روزی آنحضرت صلعم بخانهٔ صدیقه رض در آمد و عائشه رض گریان و نالان دید حضرت صلعم فرمود که ای عائشه اگر گناه کرده بخدای باز گرد و آمرزش طلب عائشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت صلعم گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری در افگنده اند و من هر چه میگویم کسی باور نمیکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فَصَبْرٌ جَمِيْلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ **بیت** صبری کنیم تا کرم او چه میکند ؛ با این دل شکسته غم او چه میکند ؛ مقارن این حال اثر وحی بر آنحضرت صلعم ظاهر شد آیات برات نازل گشت اِنَّ الَّذِيْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را در شان عائشه رض عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبد الله بن ابی که پیشوای منافقانست و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر صدیق رض و حمنه بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب رض لَا تَحْسَبُوْهُ مپندارید آن دروغ گو را شَرًّا لَّكُمْ بدی از برای شما ای اهل طلب حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رض و صفوان که نسبت باو کرده بودند میفرماید که آن دروغ را نسبت بخود بد مپندارید بَلْ هُوَ بلکه آن خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر ست مر شما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در برات شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر کسی را از ایشان که سخن گفتند مَّا اكْتَسَبَ

جزای آنچه است که کسب کرده مِنَ الْاِثْمِ از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی شنیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش
شده و منع نکرده وَالَّذِيْ تَوَلّٰى و آنکس که فرا گرفت كِبْرَهٗ معظم آن سخن و شنیع تر آنرا مِنْهُمْ از آن جماعت مراد ابن ابی ست
لعنة الله علیه لَهٗ عَذَابٌ مر او راست عذابی عَظِيْمٌ ○ بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد مطرود و مخذول گشت و گویند
حسان بوده که بآخر عمرش نابینا شد یا مسطح که دستهای او شل گشت لَوْلَاۤ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا آنگاه شنودید این سخن را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتُ گمان بردندی مردان و زنان گرویدگان بِاَنْفُسِهِمْ بهمدینان خویش خَيْرًا نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند عدول
از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه ست در توبیخ و اشعار بآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی ست باهل ایمان یعنی بایستی که مومنان بعد از استماع
این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان وَّقَالُوْا و گفتندی چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد و گوید هٰذَاۤ این سخن اِفْكٌ
مُّبِيْنٌ ○ دروغی روشن ست و حق سبحانه ازواج پیغمبر را از آنگاه میدارد از مثل این حالها بتعظیم و تکریم بر ایشان لَوْلَا جَآءُوْ و چرا نیاوردند
عَلَيْهِ برین سخن بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف میکنند بران فَاِذْ لَمْ يَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ پس
اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او هُمُ الْكٰذِبُوْنَ ○ ایشانند
دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاء ع
ممتنع ست و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ و اگر نه افزونی کرم خدای بودی عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی
او فِي الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه کردن وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ هر آئینه رسیدی شما را فِيْ مَاۤ اَفَضْتُمْ فِيْهِ در آنچه
خوض کردید دران از دروغ بر صدیقه رض عَذَابٌ عَظِيْمٌ ○ عذابی بزرگ که عذاب قذف ست و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را
آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ آنگاه که فرا میگرفتید این سخن را بِاَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می پرسیدید وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِكُمْ
و میگفتید بدهنهای خود مَّا لَيْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید یعنی سخن از روی جهل میگفتید وَّتَحْسَبُوْنَهٗ و می پندارید آنچیز را که گفتید
هَيِّنًا سهل و آسان که هیچ طبعه بران متفرع نیست و نباشد وَّهُوَ و حال آنکه آن سخن عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی عَظِيْمٌ ○ بزرگ ست و
عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار ست باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در اتحاف مذکور ست که ام ایوب زوجه
ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیده سخنی را که مردم در باب عایشه رض میگویند ابو ایوب فرمود که شنوده ام و آن دروغ ست چه تو نسبت خود
این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله که عایشه رض بهتر از تو است پس نسبت زن پیغمبر صلعم این عمل کی روا دارد
این بهتان عظیم ست حق تعالی فرمود که وَلَوْلَاۤ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا چون شنودید این سخن را قُلْتُمْ میگفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا
نگفتید چون ابو ایوب گفت رض مَّا يَكُوْنُ لَنَاۤ نمی سزد ما را و نمی رسد اَنْ نَّتَكَلَّمَ آنکه سخن گوئیم بِهٰذَا بدین یعنی باین کلام سُبْحٰنَكَ هٰذَا پاک ست خدای
از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد بُهْتَانٌ عَظِيْمٌ ○ این کلام افترای بزرگ ست بر بافته منافقان يَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای
اَنْ تَعُوْدُوْا از آنکه بازگردید لِمِثْلِهٖۤ اَبَدًا بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ○ ج اگر هستید گرویدگان چه ایمان
مانع ست از طعن درباره مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما
آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا پند گیرید و از طریقه آداب انحراف نورزید وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای تعالی داناست بطهارت
ذیل عایشه رض حَكِيْمٌ ○ حکم کننده ببرائت ذمه او از عیب و عار بیت تا گریبان و منش پاک ست از لوث خطا و زندامت عیب ج

آلوده از سر تا پا * وچه زیبا گفته است **بیت** کرا رسد که کند عیب دامن پاکت * که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی * اِنَّ الَّذِيْنَ يُحِبُّوْنَ
بدرستی آنانکه دوست میدارند اَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش گردد وزشت نامی یعنی نسبت فاحشه فِي الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا در شان آنانکه ایمان
آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف و بدنامی
وَالْاٰخِرَةِ و در آن سرای باتش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وخدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ وشما آنرا نمیدانید وَلَوْلَا
فَضْلُ اللّٰهِ واگر نه فضل خدای تعالی بودی بردباری عَلَيْكُمْ بر شما وَرَحْمَتُهٗ وبخشایش ومهربانی وپروردگاری وَاَنَّ اللّٰهَ رَءُوْفٌ و آنکه
خدای تعالی مهربانست براءت ذمه و مقذوف را ظاهر گرداند رَّحِيْمٌ ۝ بخشاینده است توبه جنایت قاذف درگذراند هر آینه عقوبت کلی شما
فرود آمدی يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَتَّبِعُوْا پیروی مکنید خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ گامهای ابلیس یعنی راههای او را بمعصیت
یا وسوسهای او را در قذف عائشه رض وَمَنْ يَّتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّيْطٰنِ و هر که پیروی وی و دو آثار او را متابعت کند فَاِنَّهٗ يَاْمُرُ پس بدرستیکه شیطان
دیو آنکس را بِالْفَحْشَآءِ بکاری که زشت باشد در عرف و عقل وَالْمُنْكَرِ و بعملی که ناپسندیده است در حکم شرع وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ واگر نه کرم الٰهی
بودی عَلَيْكُمْ بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حدود که کفارت گناه است وَرَحْمَتُهٗ وبخشایش او بتطهیر شما مَا زَكٰى مِنْكُمْ پاک نگشتی از شما
مِّنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و بدگوئی وَّلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّيْ ولیکن خدای پاک میسازد بقبول توبه مَنْ يَّشَآءُ هر کرا
خواهد وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ وخدای تعالی شنواست بمقالات مردمان عَلِيْمٌ ۝ و دانا بنیتهای ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر مسطح خاله
خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا باو نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورند
اُولُوا الْفَضْلِ خداوندان فضل بدین مِنْكُمْ از شما وَالسَّعَةِ وخداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رض حق سبحانه فرمود
کرچنان باید که چنین مردم سوگند نخورند اَنْ يُّؤْتُوْٓا بر آنکه ندهند نفقه اُولِي الْقُرْبٰى خویشان را وَالْمَسٰكِيْنَ و درویشان و محتاجان را
وَالْمُهٰجِرِيْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر وَلْيَعْفُوْا و باید که عفو کنند جرمی
را که از ایشان صادر شده وَلْيَصْفَحُوْا و روی بگردانند از انتقام و اغماض فرمایند اَلَا تُحِبُّوْنَ آیا دوست نمیدارید اَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ آنرا که
بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ وخداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام رَّحِيْمٌ ۝
مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما ازین آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب
احقاف فرموده و به یجیج ان الفضل المطلق له و حکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده **نظم** بود چندان کرامت و فضلش * که اولوا الفضل
خواند ذوالفضلش * صورت و سیرتش همه جان بود * زان ز چشم عوام پنهان بود * روز و شب سال و ماه در همه کار * ثانی اثنین اذهما
فی الغار * اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ رمی میکنند زنان محصنه را الْغٰفِلٰتِ بیخبران از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان
الْمُؤْمِنٰتِ گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبرانند صلعم و در وسیط گوید خاصه عائشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجرات است
و بعضی عام میدارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی میکنند لُعِنُوْا لعنت کرده شدند فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
در دنیا و در آخرت دور افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی درین عالم ملعون و مردوداند و در آن سرای مبغوض
و مطرود وَلَهُمْ عَذَابٌ و مر ایشانراست عذابی عَظِيْمٌ ۝ بزرگ بجهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشانرا بود يَّوْمَ
تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهند عَلَيْهِمْ بر ایشان اَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند وَاَيْدِيْهِمْ

ع ۱۰

وگواهی دهند دستهای ایشان وَأَرْجُلُهُمْ و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ بانچه بودند که کسب میکردند از جرائم و مآثم يَوْمَئِذٍ آنروز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای ایشان را دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای که سزاوار ست بدیشان وَيَعْلَمُونَ و دانند دران روز أَنَّ اللَّهَ که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ○ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایست و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبائع ایشان بدان مائل ست از خبث خبائث وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه لِلطَّيِّبِينَ مر مردمان پاک راست یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان نیز درخورند سخنان پاک را کل اناء یترشح بما فیه **مصرع** از کوزه همان برون تراود که درو ست ⁂ و گفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه صلعم که پاکیزه ترین موجودات ست محرمی پاکیزه چون حضرت عائشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت ست والیه اشار فی المثنوی المعنوی **مثنوی** ذره ذره کاندرین ارض و سماست ⁂ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ⁂ ناریان مر ناریان را جاذب اند ⁂ نوریان مر نوریان را طالب اند ⁂ اهل باطل باطلان را میکشند ⁂ اهل حق از اهل حق هم سرخوشند ⁂ طیبات آمد ز بهر طیبین ⁂ للخبیثات الخبیثون ست یقین ⁂ ذکر فضل حضرت عائشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا سمت ذکر یافته لاجرم اینجا بر ترجمه آیات اقتصار نمود أُولَئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت پناه صلعم و عائشه رض و صفوان رض مُبَرَّءُونَ تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند اهل افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی ترست که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم نتوان داشت لَهُمْ مر ایشان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش از خدای تع وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ○ ع و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار مراد نعیم بهشت ست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او لَا تَدْخُلُوا در میائید سر زده بُيُوتًا بخانها غَيْرَ بُيُوتِكُمْ جز خانهای خود که دران ساکنید یعنی هیچ خانهٔ بیگانه در میائید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتیکه خبر گیرید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا و سلام کنید عَلَى أَهْلِهَا بر اهل آن خانه در روایت آمده که بگوئید السلام علیکم ادخلها ثعلبی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب صلعم آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی خواهیم که هیچکس ما را بران حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آیند و ما را نه بوجهی که شاید می بینند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانهٔ کسان بی دستوری در میائید ذَلِكُمْ آن استعلام و استیذان خَيْرٌ لَكُمْ بهتر ست مر شما را ازانکه بی اجازت در آئید و گفته اند کسیکه در عیال خود در می آید باید که بکلمه یا آواز پای یا تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ○ شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا پس اگر نیابید دران خانه أَحَدًا هیچ یکی را فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در خانهای غیر خود حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا و اگر گویند بعد از استیذان که بازگردید فَارْجِعُوا پس بازگردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که دران مضرت صاحب بیت ست هُوَ أَزْكَى لَكُمْ آن بازگشتن پاکتر و پسندیده تر مر شما راست وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای تعالی بانچه شما می کنید از استجازه و ابرام عَلِيمٌ ○ داناست و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابوبکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباط بساط اقامت میگسترند چون کسی دران مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی أَنْ تَدْخُلُوا

از آنکه در آئید بی دستوری بُیُوتًا غَیْرَ مَسْکُوْنَةٍ در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در وی اقامت نمیکند بلکه می آیند و میروند چون کاروانسرای
و رباط فِیْهَا دران خانهای غیر مسکون مَتَاعٌ لَّکُمْ برخورداری و نفع ست مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت
و انعام شما دران محفوظ میمانند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ انچه آشکارا میکنید از استیذان وَمَا تَکْتُمُوْنَ ○ و
انچه میپوشید از نیت دخول در خانها بفساد وقُلْ بگوای محمد لِّلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مر مردان گرویده را که فرا گیرند و بپوشند مِنْ اَبْصَارِهِمْ از دیدهای
خود از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم ست زیرا که حواس
دیگر به مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمیرسد باشد را کی آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از دور و نزدیک ابتلا و
آثام را صید میکند نظم این همه آفت که بتن میرسد ؛ از نظر توبه شکن میرسد ؛ دیده فرو پوش چو در در صدف ؛ تا نشوی تیر بلا را هدف ؛
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکند که بگوتا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده دل را از ما سوی الله وَیَحْفَظُوْا و نگاه دارند فُرُوْجَهُمْ
فرجهای خود را از حرام یا بپوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه ذٰلِكَ آن پوشیدن چشم و محافظت فرج اَزْکٰی پاکیزه ترست و سود مندتر
لَهُمْ مر ایشان را در دنیا و آخرت اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بِمَا یَصْنَعُوْنَ ○ بانچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال
جوارح در طاعات و آثام وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنٰتِ و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را
و ننگرند بمردان نامحرم وَیَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا وَلَا یُبْدِیْنَ و ظاهر نسازند زِیْنَتَهُنَّ آرایش خود را
از پیرایها و جامها و رنگها و جز آن اِلَّا مَا ظَهَرَ مگر انچه ظاهر شود مِنْهَا ازان بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل
در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْیَضْرِبْنَ و باید که فرو گذارند بِخُمُرِهِنَّ
مقنعهای خود را عَلٰی جُیُوْبِهِنَّ بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند
وَلَا یُبْدِیْنَ و آشکارا نکنند زِیْنَتَهُنَّ مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال
ست اِلَّا لِبُعُوْلَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان ست اَوْ اٰبَآئِهِنَّ یا پدران خویش و پدر پدر حکم پدر دارد اَوْ اٰبَآءِ
بُعُوْلَتِهِنَّ یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مر زن را اَوْ اَبْنَآئِهِنَّ یا پسران خویش و پسران پسر چند که باشند درین
داخل اند اَوْ اَبْنَآءِ بُعُوْلَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را اَوْ اِخْوَانِهِنَّ یا برادران خویش اَوْ بَنِیْۤ اِخْوَانِهِنَّ
یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند اَوْ بَنِیْۤ اَخَوٰتِهِنَّ یا پسران خواهران خود و اینها جماعتی اند که نکاح زن با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی
نیز همین حکم ثابت ست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکند که شاید
ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد اَوْ نِسَآئِهِنَّ یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنات نمایند در تبیان
آورده که یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر
رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد اَوْ مَا مَلَکَتْ
اَیْمَانُهُنَّ یا انچه مالک شده است آزادستهای ایشان یعنی پرهیز ندزنان از آنانکه ملک یمین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نسا
داخل اند اینجا ذکر کرد تا معلوم شود که از امت غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از اما و عبید و قولی آنست که اگر غلام
عفیف باشد نظر او بر زن شاید و الا فلا و در اتحاف آورده که ابن المسیب رح فرموده است که مغرور نگردانند شمار الفاظ او ما ملکت ایمانهن که آن در باب اما ست

زعبید چه غالب آنست که فساد بیع اما کنند نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست که نظر او بموی مولات نه بموضعی از مواضع زینت وی آو التّٰبِعِیْنَ یا پی روندگان غَیْرِ اُولِی الْاِرْبَةِ جز خداوندان حاجت بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغه شهوت نیست ایشان را چون پیر سال خورده و عنین ابلهانکه مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همت ایشان جز مقصود بطعام نیست و اکثر ائمه حنفی برآنند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آرزوی مباشرت هست عاجزند آنکه توانائی بر آن نیست اَوِ الطِّفْلِ الَّذِیْنَ یا طفلان آنانکه لَمْ یَظْهَرُوْا مطلع نیستند عَلٰی عَوْرٰتِ النِّسَآءِ بر عورات زنان یعنی تمیز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ و نزنند زنان پاهای خلخال دار خود را بر زمین بر وقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِیْنَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِیْنَتِهِنَّ از پیرایه خود که خلخال ست یعنی باید که آواز خلخال خود بگوش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بایشان شود وَتُوْبُوْٓا اِلَى اللّٰهِ و بازگردید بخدای تعالی جَمِیْعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ ای گرویدگان لَعَلَّکُمْ شاید که شما تُفْلِحُوْنَ ○ رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از آدمی خطره و جریمه خالی نیستند امام قشیری قدس سره فرمود که محتاج ترکسی بتوبه آنست که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که همه را از مطیع و عاصی بتوبه فرموده تا عاصی خجل نشود چه اگر فرمودی که ای گناهکاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نخواهد امید ست که در عقبی نیز رسوا نکند نظم چو رسوا نکردی بچندین خطا ٭ درین عالم پیش شاه و گدا ٭ دران عالم هم بر خاص و عام ٭ بیامرز و رسوا مکن والسلام ٭ وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید زنان بی شوهران را مِنْکُمْ از شما یعنی مرد را که زن ندارد که خدا ساز ید وزنی را که بی شوهرست بعقد کسی در آرید وَالصّٰلِحِیْنَ مِنْ عِبَادِکُمْ و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام ست بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پرده عفت بمانند اِنْ یَّکُوْنُوْا اگر باشند ایاما و صلحا از عباد و اماء فُقَرَآءَ درویشان و تنگ دستان یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی گرداند ایشان را خدای تعالی مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خود بقناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال علیه السلم طعام الواحد یکفی للاثنین وَاللّٰهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش ست سعت معیشت او دهد عَلِیْمٌ ○ داناست باستحقاق فقر ابسط بساط روزی او کند وَلْیَسْتَعْفِفِ الَّذِیْنَ و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه لَا یَجِدُوْنَ نمی یابند نِکَاحًا اسباب نکاح از مهر و نفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتیکه توانگر گرداند خدای تعالی ایشان را مِنْ فَضْلِهٖ از افزونی کرم خود بیابند آنچه بدان کدخدا توانند شد وَالَّذِیْنَ آنانکه یَبْتَغُوْنَ الْکِتٰبَ طلب میکنند کتابه را مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ از آنچه که مالک ست آنرا ایمانهای شما یعنی آنها از بندگان شما که مکاتبه جویند فَکَاتِبُوْهُمْ پس مکاتب سازید ایشان را امر استحباب ست و مکاتبه آن باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال اداکن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبت طلبید او ابا آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشان را مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیْهِمْ خَیْرًا در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سوال نکند چه آن بس مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت بازدهد بنده از آن سلمان فارسی رضی الله عنه مکاتبت طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی هست گفت نی سلمان گفت پس میخواهی که مرا از اوساخ و اوناس مردم بچشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَّاٰتُوْهُمْ و بدهید بندگان مکاتب را مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ یعنی از مال خدای تعالی الَّذِیْٓ اٰتٰکُمْ

انچه بشما داده خویطب رض صبیح را بصد دینار مکاتب ساخته بود بعد استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رح میگویند
وآتوهم خطابست با موالی و وجهست از مال کتابت چیزی بمکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر میکند و شافعی رح بقول تفویض برای خواجه میفرماید
وابوحنیفه و مالک رحمهما ایتان واجب نمیدانند و میفرمایند که خطاب وآتوهم راجع بعامه مسلمانان ست کا اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو دهند
تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را فک رقبه میگویند و از عقبه عقوبت بدو میتوان گذشت
نظم بشنو از من نکته ای زنده دل * وز پس هر کم نیکی یاد کن * گر بلطف آزاده را بنده سازی * گه باحسان بنده آزاد کن * آورده اند که عبدالله
بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت ایشانرا بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت دو کنیزک معاذه و مسیکه
نام از انها با یکدیگر گفتند که اگر این کار که ما میکنیم خیر ست خود بسیار کردیم و اگر شر ست وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت
مآب صلعم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزکان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری
إِنْ أَرَدْنَ اگر خواستند تَحَصُّنًا باز ایستادن بر پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال ست و الا اکراه بهمه حال ممنوع پس حق سبحانه
میگوید شما اکراه میکنید لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرید عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان رح در تبیان آورده
که زانی بود که صد شتر برای فرزندیکه از مزنی بها داشت بدادی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای مِنْ بَعْدِ
إِكْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشان را غَفُورٌ آمرزنده گناه ایشان ست یعنی کنیزکان مکره را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان
و وزر و وبال آن نیست مگر در گردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن
و توضیح یافته و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا و فرستادیم مثلی مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا از امثال
آنانکه گذشته اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصه ایشان و آن قصه عایشه رض ست که مانندگی دارد بقصه مریم ع در وقوع
تهمت و بقصه یوسف ع در برائت ذمه وَمَوْعِظَةً و فرستادیم پندی درین آیتها لِلْمُتَّقِينَ برای پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت
ع ۶
انتفاع ایشان ست بمواعظ و نصائح قرآن اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامیست از
نامهای حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بپارسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی ست و خدای آفریدگار
این هر دو ضد ست و بباید دانست که نور متعارف کیفیت ست که باصره اولا ورا دریابد و بواسطه او ثانیا سائر مبصرات را ادراک کند
چون کیفیتی که فائض گردد مثلا از نیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور بر حق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام
خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و ازین ست که صاحب کشاف میگوید که ذو نور السموات والارض اوست خداوند نور آسمانها و زمینها
یا نور اهالی آن هر چه از اجزای عالم هستی در مناظره بلندی و مغاک پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض اوست بیت در ظلمت عدم همه بودیم مختفی
نور وجود سر شهود از تو یافتیم * تا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات والارض روشن کننده
سماست بملائکه مقربین و نور دهنده زمین با نبیای مرسلین ع م یا روشنی بخش آیینه دلهای ساکنان ارض و سما با نوار معرفت و توحید در تیسیر آورده که آرایندۀ آسمان
و زمین ست و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین جمله آورده که جهان آرای و دلکشای ست مؤید این قول ست آنکه امام نسفی رح در بیان آرایش
ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملائکه کرام ست و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام ست یا سما را بشمس و قمر
و ستارگان و زمین را با نبیا و علما و مومنان یا سما را بتسبیح سبحان و تقدیس مقدسان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را به بیت معمور و زمین را بکعبه و فرا[illegible]

وگفته اند مدبر السموات والارض امور اهالی آسمان و زمین بوجهی که شاید و باید ساخته بتدبیر اوست مدبر امور را که برای او کار کنند و تدبیر او
مهم سازند نور القوم و نور البلد میگویند کما قال الشاعر مصرع نور القبائل ساکب بن محلم ۞ و برین تقدیر اوست که کار رهبر آسمانیان و زمینیان
سازد و مجموعه را بعطیهٔ کل حزب بما لدیهم فرحون نوازد ۞ بیت از نهان خانهٔ احسان تو هر جا بهمه کس ۞ کل حزب فرحون زهی لطف
عمیم ۞ و در تبیان آورده که مدلول السموات والارض چه هر دلیلی از دلائل قدرت و بدائع حکمت که در دوایر سپهر برین و مرکز زمین واقع ست
دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد مصرع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست ۞
و از ابن عباس رض منقول ست که هادی اهل السموات والارض و رهنمای اهل آسمان و زمین ست که بهدایت او بهستی خود راه برند و بارشاد
او مصالح دین و دنیا بشناسند در لطائف حسینی از خواجه ابو سهل انصاری روح الله روحه نقل میکند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی
موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت ست و چون کسی از محنت تاریکی براحت روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط و سرور
او بیفزاید اینجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی ست ۞ بیت چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم ۞ چو تو پیدا
شوی بر من مسلمانم بجان تو ۞ بعضی از علما گویند نور آنست که روشن گرداند چیزها را تا باصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان
کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بهوراه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب کشاف رح آورده که در زمان ظلمت
هیچکس ساکن را از متحرک نشناسد و علو از سفل تمیز نکند و قبیح از صبیح باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خیل ظلام روی بانهزام آورند وجود ذات
و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود مدرکهٔ انسانیه داند که استفادهٔ این دانش و تمییز بنور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد
چه داند که عالم از نور مملوست و او مخفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که ما بدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمییز اشیا رسیده
سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محقق نور حقیقی هستی حق ست که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و آنحضرت ولایت رتبت قدس سره در شرح
رباعیات فرموده که هر چه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان
و اشکال بواسطهٔ ضیائیست که محیط ست بآنها و شرط ست در رویت و با وجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل میشود و بغیبت
ضیا معلوم میگردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیاست همچنین نور هستی حقیقی که محیط ست بضیا و الوان و اشکال و بیننده و بجمیع
موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و ادراک شی بی ادراک او محال ست اگر چه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور
اوست و اگر این نور نیز چون ضیا غائب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک موجودات امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده
نظم هستی که بذات خود هویدست چو نور ۞ ذرات مکونات از و یافت ظهور ۞ هر چیز که از فروغ او افتد دور ۞ در ظلمت نیستی بماند مستور ۞
و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیداتر از همه هستیهاست زیرا که او بخود پیداست و پیدائی سایر هستیها بدوست الله نور السموات
والارض همه اشیا بی هستی او عدم محض ست و مبدأ ادراک همه هستی اوست هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هر چه ادراک کنی نخست هستی
مدرک شود و اگر چه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید نظم همه عالم بنور اوست پیدا ۞ کجا او گردد از عالم هویدا ۞ زهی
نادان که او خورشید تابان ۞ بنور شمع جوید در بیابان ۞ مَثَلُ نُورِهٖ صفت نور او که منسوب بدوست کَمِشْکٰوةٍ مانند روزنه است در
دیوار که نهایت او بخارج راه ندارد چون طاقی فِيهَا مِصْبَاحٌ در آن طاق چراغی افروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبهٔ است
از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشعله باشد در انبوبه اَلْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلی

از آبگینه الزُّجَاجَةُ آن آبگینه بغایت صفا و لطافت کَأَنَّهَا كَوْكَبٌ گویا ستاره‌ایست دُرِّيٌّ درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه
یعنی چراغی که در وست يُوقَدُ افروخته شده است در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت با برکت بسیار زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست
در زمین مقدس رسته و هفتاد پیغمبر دعای برکت بر وخوانده اند از انجمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرقی
از معموره چون گنگ دژ و دیار چین و خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف غرب از آن چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و
جبال ولایت شام ست یا آنکه نه پیوسته در آفتاب ست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب
بهره‌مندست و هم از حمایت و قایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت ست بدنیا آورده اند پس از اشجار
این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر واطلاق توان کرد يَكَادُ زَيْتُهَا نزدیک ست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد
بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ و اگرچه نرسیده باشد بوی نَارٌ آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمثابه ایست که بی آتش روشنائی بخشد نُورٌ عَلَى
نُورٍ روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفائی زیت یار شده با نور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابطهٔ اشعه و
جامع انوارست يَهْدِي اللَّهُ راه مینماید خدای تعالی لِنُورِهِ بنور معرفت خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ و میزند
خدای تع مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردم تا زود در یابند و مقصود سخن ایشان هویدا گردد وَاللَّهُ
بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات عَلِيمٌ دانا ست علما را درباب این تمثیل
سخن بسیارست علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمانست که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مومن را بمشکوة
و دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از
تاب آفتاب و خوف ظلال و نوال جا بهره دارد و نزدیک ست که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار آن بر زبان
جاری شد و تصدیق جنان بآن بازگشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و هم از کلمات امام ست طیب الله رمسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد
بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه چراغ داخل خانه روشن
بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد بهمین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس
افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیماهم فی وجوههم مصرع سیمای هر کس از دل و دیده خبر شد و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه
تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که آبگینهٔ شکسته هرکجا رسد ببرد و زخمی که دل شکسته را زند مرهمی نه پذیرد بیت چون آبگینه این دل مجروح نازکم ؛
هرچند بیشتر شکنی تیزتر شود ؛ و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الٰهی ست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است
از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی صلعم که نه شرقی ست و نه غربی بلکه مکی ست و مکه ناف عالم و از فرا گرفتن عارف آن اسرار را
از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد قولی آنست که آن نور قرآن ست و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره
وحی حق تعالی که نه مخلوق ست و نه متخلق نزدیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلائل و حجج او بر همگنان واضح شود پس چون قرائت
بدان کنند نور علی نور شود در روح الارواح آورده که آن نور محمدی ست صلعم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح ع و زیتونه
ابراهیم ع که نه بیهودیت مائل ست چه یهود غرب را قبله ساخته اند و نه بنصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر
یا مشکوة ابراهیم ع است و زجاجه اسماعیل ع و مصباح حضرت رسالت پناه صلعم و شجره شجرهٔ نبوت که نه کذب ست و نه هزل یا مشکوة سینهٔ مشروح

انحضرت صلعم و نه جاجه دل صافی مظهر اوست و مصباح علم کامل او و شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط ست و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از انست و در عین المعانی فرموده که نور محبت حبیب با نور خلت خلیل نور علی نور ست ❊ بیت ❊ پدر نور و پسر نور یست مشهور ❊ ازینجا فهم کن نور علی نور ❊ بواقی نکات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر مبسطی لائق مذکور ست و مسطور والی الله تصیر الامور فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داد خدای و امر کرد أَنْ تُرْفَعَ آنکه برداشته شود قدر او و بتعظیم یعنی آن را رفیع القدر و بزرگ مرتبه دانند یا بردارند در ان آوازها تا برداشته شود نجوی سبحانه حاجتها در ان بیوت وَيُذْكَرَ فِيهَا و یاد کرده شود در ان خانها اسْمُهُ نام او و مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع مساکن از جمیع بقاع اینست که در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام لاینعی محترز باید بود یا بیوت انبیا عم یا بیوت مدینه یا حجرات طاهره و بعضی برفع رحل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرموده و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بودند کعبه معظمه که بسعی خلیل مدد اسماعیل عم تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد در ایام خلافت داود عم و اتمام آن بر دست سلیمان عم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن هر دو باشارت حضرت مصطفی صلعم بود یُسَبِّحُ لَهُ تسبیح گفته شود یا نماز گذارند مر خدای را فِيهَا در ان بیوت بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۝ بامداد و شبانگاه رِجَالٌ تسبیحان و مصلیان مردانند که از نهایت استغراق در مقام شهود لَا تُلْهِيهِمْ مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را تِجَارَةٌ بازرگانی یعنی خریدن متاعی که ازان توقع سودی باشد وَلَا بَيْعٌ و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای تعالی وَإِقَامِ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ و از دادن زکوة محققان برانند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی ست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان با خلق ست و باطن ایشان در شهود اسما و صفات حق و حقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر ست آورده اند که ملک حسین کرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمیباشد پس گفت بنا می طریقه شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و بباطن با حق ❊ بیت ❊ از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ❊ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان ❊ آنچه حق تعالی میفرماید لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام ست و حضرت حقائق پناهی قدس سره در بیان این طریقه انیقه فرموده اند ❊ رباعی ❊ سر رشته دولت ای برادر بکف آر ❊ وین عمر گرامی بخسارت مگذار ❊ دایم همه جا با همه کس در همه حال ❊ میدار نهفته چشم دل جانب یار ❊ يَخَافُونَ میترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق يَوْمًا تَتَقَلَّبُ از روزیکه بگردد فِيهِ الْقُلُوبُ در ان روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش با ضطراب متغیر شود وَالْأَبْصَارُ ۝ و بگردد دیدها و از هر طرف بنگرد تا ببیند که نامه عملش از کجا بدو می آید لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ متعلق ست بیخافون یعنی میترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود وَيَزِيدَهُمْ و زیاده کند در پاداش ایشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطاها کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ و خدای تعالی روزی میدهد در دنیا مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ بی حساب یعنی بر آن روزی حساب نکند یا زیاده از آن دهد در عقبی که بحیز شمار در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ مانند سرابی ست بِقِيعَةٍ بزمینی هموار سراب نسبت که شعاع آفتاب در نیم روز بزمین

مستوی افتد لمعان آن رخشنده در نظر آید چون آبی مواج یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ پندارد آنرا تشنه مَاءً آبی صافی و روی بوی آورد حَتّٰی
اِذَا جَاءَهٗ تا چون برسد بموضعیکه درو توهم آب کرده لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی وَّوَجَدَ اللّٰهَ و یابد عقاب
خدای تعالی را عِنْدَهٗ نزدیک کردار خویش یا خدای را حساب کننده خود یابد فَوَفّٰىهُ پس تمام بدهد خدای ورا حِسَابَهٗ جزای کردار او بوجهی که
حساب اقتضا کرده باشد وَاللّٰهُ و خدای تعالی سَرِیْعُ الْحِسَابِ زود حسابست حساب یکی ورا از حساب دیگری باز ندارد تمثیل کرد اعمال
کفار را بسراب و ایشان را بتشنه جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب ناامید شده باشد تشنش زیاده میشود کافران را از امید پاداش اعمال خود چون
نیابند حسرت و خیبت افزون میگردد اَوْ كَظُلُمٰتٍ یا کردار ایشان باشد چون تاریکیهای متراکم فِیْ بَحْرٍ لُّجِّیٍّ در دریای عمیق که دم بدم یَّغْشٰىهُ مَوْجٌ
میپوشد آن دریا را موجی مِّنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ از بالای آن موجی دیگر مِّنْ فَوْقِهٖ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که انوار نجوم را بپوشد ظُلُمٰتٌ این تاریکیها
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بالای بعضی متراکم شد یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اِذَآ اَخْرَجَ چون بیرون آرد کسی یَدَهٗ
دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم لَمْ یَكَدْ یَرٰىهَا نزدیک نیست که بیند آنرا بیان تاکید شدت ظلمات ست یعنی دست را نه بیند و نزدیک
نیست که بیند وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ و هرکه را نداده و مقرر و مقدر نکرده خدای تعالی لَهٗ نُوْرًا مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را
مِنْ نُّوْرٍ هیچ نوری این تمثیل دیگرست مر عملهای کفار را ظلمات عملهای تیره اوست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل ورا می پوشد از جهل و شک
و سحاب مهر خذلان بر وی پس کردار و گفتارش ظلمت ست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم بظلمت برعکس مومن که او را نور علی نورست
این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض نظم مومنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافری تاریک دل را بنگرست حال و
کارش ظلمت اندر ظلمت ست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهٗ آنکه خدای تعالی تسبیح میگوید مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا بدلالت حال
مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هرکه در آسمانها و زمینهاست وَالطَّیْرُ صٰٓفّٰتٍ و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال گشاده باشند در هوا و صف
کشیده تخصیص طیر آنست که میان زمین و آسمانست یا دلائل صنع در وی ظاهرترست چه اجرام ثقیله را که اصلا مایل مرکز اند اعطای قوت میل بمحیط و
قدرت توقف در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی ست قاطع بر کمال قدرت صانع كُلٌّ یکی
از اهل آسمان و زمین یا مرغان بمجموع قَدْ عَلِمَ بتحقیق دانسته است صَلَاتَهٗ دعای خود را وَتَسْبِیْحَهٗ و تنزیه خود را یا دعا و تسبیح خدا را یا خدا دانسته
نیاز و نماز همه را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر آنها همه اوست وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی خداست بازگشت همه اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی
یُزْجِیْ سَحَابًا میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهٗ پس تالیف میکند در میان وی یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُمَّ یَجْعَلُهٗ رُكَامًا پس
میگرداند او را در هم رسته و بر هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی تو باران را یَخْرُجُ مِنْ خِلٰلِهٖ بیرون می آید از میان آن وَیُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ و فرو میفرستد از ابر
یا از آسمان مِنْ جِبَالٍ فِیْهَا از کوهها که درو ست یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت مِنْۢ بَرَدٍ از تگرگی که کاین ست در آن ابر مفعول محذوف
تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابرست تگرگ را و گفته اند اینجا سما آسمان ست نه ابر و در آسمان کوههاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از
سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل میگرداند فَیُصِیْبُ بِهٖ پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَیَصْرِفُهٗ و باز میدارد آنرا از
میوه و محصول عَنْ مَّنْ یَّشَآءُ از هر که میخواهد یَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ نزدیک ست که روشنی آن برق یَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ ببرد دیدها را و برباید از فرط
روشنی و این قوی تر دلیل ست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یُقَلِّبُ اللّٰهُ میگرداند خدای الَّیْلَ وَالنَّهَارَ

ع ۵

شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر میسازد و احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت
اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه دلالتی و اعتباریست لِّأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر و بصیرت را وَاللّٰهُ خَلَقَ
و خدای تعالی بیافرید كُلَّ دَآبَّةٍ هر جنبنده که در زمین است مِّن مَّآءٍ از آب که جزو ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب بود
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس رض نقل میکند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت در و افگند بگداخت و آب گشت بعضی
از آن را تقلیب فرمود بآتش و از آن جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و از آن ملائکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود مقداری را بخاک و
از آن آدمی و سائر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُم پس از این جنبندگان مَّن يَمْشِي کسی هست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون
مار و ماهی و سائر هوام وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي و از ایشان کسی هست که میرود عَلَىٰ رِجْلَيْنِ بر دو پای چون آدمی و مرغ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي و
از ایشان هست که مشی میکند عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آنرا که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی
آلة مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قائمه دارد و از حیوانات آنکه زیاده از چهار پای دارد اعتماد او بر قوائم اربع بیش نیست
يَخْلُقُ اللّٰهُ می آفریند خدای تعالی مَا يَشَآءُ هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی
و افعال با وجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه فرموده نظم اوست قادر بهر چه خواهد و خواست ❊ هر چه خواهد کند که حکم او راست ❊ نقشبندی
برون گلها اوست ❊ نقش دان درون دلها اوست ❊ إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بر آفریدن همه چیز توانا است
پس هر چه خواهد بیافریند لَّقَدْ أَنزَلْنَا تحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کرده هویدا وَاللّٰهُ يَهْدِي و خدای راه نماید مَن
يَشَآءُ هر کرا خواهد بسبب تفکر در آن آیات إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق
و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکمه محمد صلعم بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض میکنیم حق سبحانه آیت فرستاد که
وَيَقُولُونَ و میگویند منافقان که آمَنَّا بِاللّٰهِ گرویده ایم بخدای تعالی وَبِالرَّسُولِ و بفرستاده او وَأَطَعْنَا و فرمان برداری کردیم هر دو را ثُمَّ
يَتَوَلَّىٰ پس میگردند فَرِيقٌ مِّنْهُم گروهی از ایشان از اتباع سر می تابند از قبول حکم مِّن بَعْدِ ذٰلِكَ از پس اقرار بایمان و اطاعت وَمَا أُولٰٓئِكَ
و نیستند آن گروه بِالْمُؤْمِنِينَ گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وائل مخاصمه بود در آب و زمینی
چند آنچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول صلعم برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عمزاده اوی زیرا که آن ملعون دانسته که حق
بجانب مرتضی علی رض است و محمد صلعم حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری میکنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و
روی می تابند وَإِذَا دُعُوا و چون خوانده شوند إِلَى اللّٰهِ بکتاب خدای وَرَسُولِهِ و بحکم رسول لِيَحْكُمَ تا حکم کند پیغمبر صلعم بر آیتی بَيْنَهُمْ میان
ایشان إِذَا فَرِيقٌ آنگاه گروهی مِّنْهُم از ایشان که بشر است یا مغیره مُّعْرِضُونَ اعراض کنندگان اند از محاکمه علیه نبوه صلعم وَإِن يَكُن و اگر
باشد لَّهُمُ الْحَقُّ مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِينَ فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر
دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان خواهد بود سر باز زننده اند أَفِي قُلُوبِهِم آیا در دلهای ایشان مَّرَضٌ
بیماریست یعنی کفر و میل بظلم أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتادند در باب پیغمبر صلعم و از وی تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد و درستی نمانده أَمْ يَخَافُونَ آیا
میترسند أَن يَحِيفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی و جور نماید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و میل کند رسول او در حکومت بَلْ
نه چنین است که پیغمبر صلعم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کنند بلکه أُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر خصوم یا بر نفسهای خود

ثلثة ارباع

ع ۱۰

بابا یا برامتناع از حکم خدا و رسول ع ام انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان اذا دعوا چون خوانده شوند
الی الله بکتاب خدای تعالی و رسوله و بسوی پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت ان یقولوا آنکه گویند سمعنا
شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمان برداریم امر ترا مصرع هرچه حکم کنی در میان ما حکمی و اولئک وآن گروه که چنین گویند هم المفلحون
ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی و من یطع الله و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرائض و رسوله
و فرستاده او را در سنن یا در هرچه فرماید و یخش الله و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته و یتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند
در زمان آینده فاولئک پس آنگروه هم الفائزون ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که
عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان برداری و خشیه و
تقوی متصور نیست بیت اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی * و اینک عمل ار رضای مولی طلبی * و اقسموا و سوگند خوردند منافقان
بالله بخدای تعالی جهد ایمانهم سخت ترین سوگند از خود که در طریق فرمان برداری چنانند که بی شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشانرا
به بیرون آمدن از دیار و اموال خود لیخرجن هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند قل لا تقسموا بگو سوگند یاد مکنید و قسم
بدروغ مخورید طاعة معروفة مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته شده باخلاص و صدق نیست نه سوگندی دروغ بر طاعت
نفاقی ان الله خبیر بدرستیکه خدای تعالی داناست بما تعملون بانچه شما میکنید از نفاق و جز آن قل بگوای محمد اطیعوا الله
فرمان برید خدای تعالی را بخلوص نیت و اطیعوا الرسول ج و اطاعت کنید رسول خدای را بصفای طویت فان تولوا پس اگر روی
بگردانید از فرمان فانما علیه ما حمل پس جز این نیست که بر پیغمبرست آنچه بر وی حمل کرده اند از تبلیغ احکام و علیکم ما حملتم و بر شماست
آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید براستی و ما علی الرسول و نیست
بر فرستاده ما چیزی الا البلغ المبین ○ مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شماست مانده
وعد الله الذین امنوا وعده کرد خدای تعالی آنانرا که گرویده اند منکم از شما و عملوا الصلحت و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر
فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر قبائل عرب که در مکه و یثرب بودند بمحاربه ایشان اتفاق
نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس
میگذرانیدندی روزی با یکدیگر گفتند آیا زمانی بر ما درآید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت
نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که لیستخلفنهم هر آینه ایشانرا خلیفه گرداند فی الارض در زمین کفار از عرب و عجم کما استخلف
الذین همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بوده اند من قبلهم پیش از ایشان
یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک خود میکنند و اندک فرصتی را نیز بوعده مومنان وفا فرموده
جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه
تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی صلعم درآید نظم دمبدم صیت کمال دولت خدام او * عرصه روی زمین را سر بسر
خواهد گرفت * شاهباز همتش چون برگشاید بال قدر * از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت + این آیت دلیل اعجاز قرآنست و حجت صحت
نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین دیگر فرمود و لیمکنن و هر آینه با قوت سازد تمکین و ثابت سازد لهم دینهم برای ایشان دین ایشان الذی

ارتضیٰ لهم آن دینی که پسندیده است مر ایشان را یعنی دین اسلام مراد آنست که او را بر همه ادیان غالب گرداند و لیبدلنهم و هر آینه بدل دهد
ایشان را من بعد خوفهم از پس ترس ایشان از اعادی امنا ایمنی از ایشان یعبدوننی بپرستند مرا در زمان خلافت لا
یشرکون شریک نسازند بی شیئا با من چیزی را یعنی اختیار و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد و من کفر و هر که کفران ورزد
درین نعمت بعد ذلک بعد از راست شدن وعده فاولئک پس آن گروه کافر نعمتها هم الفسقون ایشانند کاملان در فسق
ثعلبی رح آورده که قتیله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند و اقیموا الصلوة و بپای دارید نماز مفروض را و
اتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده
شوید لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا آنان که نگرویدند معجزین عاجز کنندگان مر خدای را از عذاب کردن فی الارض در زمین یا
پیشی گیرندگان بر وی یعنی نتوانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند در عذاب او و او را از خود فوت کنند و ماوٰهم النار و بازگشت ایشان آتش دوزخ ست
و لبئس المصیر و بد بازگشتی ست آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول صلعم غلامی انصاری را که مدلج بن عمرو نام داشت
بوقت نیم روز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت در آمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی
آنست که بیدار بود و باز وجه خود ملاعبه میفرمود و از در آمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت بر زبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه تعالی
نهی فرمودی که آبا و ابنا و خدم و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانه ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر صلعم آمد
و این آیت نازل شده بود که یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان لیستاذنکم الذین باید که دستوری طلبند از شما آنانکه ملکت ایمانکم
مالک ایشان ست دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا هم ایشان از غلام و کنیزک و الذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند
ببلوغ منکم از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثلث مرت سه نوبت در
شبانروز من قبل صلوة الفجر یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمیخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت پوشد
و حین تضعون و یکبار هنگامی که می نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة بیان حین ست یعنی آن وقت نیم روز ست و من
بعد صلوة العشاء و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد ست از لباس و در آمدن بمضاجع ثلث عورت لکم نگاه دارید این سه وقت
عورت که مر شما راست لیس علیکم نیست بر شما و لا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی و بزه در ترک استیذان بعد
هن بعد از این سه وقت طوافون بندگان طواف کنندگانند یعنی در آیندگان علیکم بر شما برای خدمت پس همواره نتوانند که دستوری طلبند
بعضکم در می آیند بعضی از شما علی بعض بر بعضی یعنی ممالیک بر موالی کذلک مانند این روشن کردن یبین الله روشن میسازد و بیان
میکند خدای تعالی لکم الایت برای شما دلائل حق و احکام شرع و الله علیم و خدای داناست بمصالح عباد حکیم حکم کننده
برعایت مراسم آداب نزد بعضی علما حکم این آیت منسوخ ست و بقول جمعی محکم ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن
میگویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم درین تهاون می ورزند و اذا بلغ الاطفال و چون برسند طفلان منکم الحلم
از شما بخواب دیدن یعنی محتلم شوند مراد آن ست که بالغ گردند و احتلام روشن تر دلیلی ست بر وقوع بلوغ فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری
کنند در همه اوقات کما استاذن الذین همچنانکه دستوری میطلبند آنانکه بالغ شوند من قبلهم پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سائر دان دارند در استیذان کذلک همچنانکه بیان کرد این حکم را یبین الله بیان میکند خدای تعالی لکم ایته برای شما

ع

آشنایی خود را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای تعالی دانا ترست باحوال شما حَکِیْمٌ ○ حکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت بتکرار این دو اسم در آخر
این دو آیت جهت تعاقب مبالغه و تاکید ست وَالْقَوَاعِدُ نشستگان در خانها و بازماندگان مِنَ النِّسَآءِ از زنان الّٰتِیْ لَا یَرْجُوْنَ
نِکَاحًا امید ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست برایشان جُنَاحٌ گناهی و
وبالی اَنْ یَّضَعْنَ از آنکه بنهند ثِیَابَهُنَّ جامهای ظاهر را چون چادر و سرانداز که بالای مقنعه میپوشند غَیْرَ مُتَبَرِّجٰتٍ بِزِیْنَةٍ در حالتیکه ظاهر کنندگان
نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ و آنکه طلب عفت کنند
و بپوشند خود را خَیْرٌ لَّهُنَّ بهترست مر ایشانرا و دورتر از تهمت وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای تعالی شنواست مقالات ایشانرا با مردان عَلِیْمٌ ○
دانا بمقصود مقالات از ایشان امام واحدی رح فرموده که تندرستان صحابه با مریض و اعمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب
صحت محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبائع سلیمه را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب
عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز میکردندی یا اگر کسی ایشانرا
بمائده که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب قریبهٔ وی ترتیب کرده بودندی دعوت نمودی اجابت نمیکردندی حق سبحانه آیت فرستاد که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی
نیست بر نابینا حَرَجٌ بزه و تنگی وَّلَا عَلَی الْاَعْرَجِ و نه بر لنگ حَرَجٌ وبالی و بزهی وَّلَا عَلَی الْمَرِیْضِ و نه بر بیمار گناهی حَرَجٌ وَّلَا عَلٰٓی
اَنْفُسِکُمْ و نه بر نفسهای شما وزری اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید شما و اهل ابتلا مِنْ بُیُوْتِکُمْ از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای
فرزندان نیز درین داخل ست بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزیکه خورد مرد از کسب اوست و ان ولده
من کسبه اَوْ بُیُوْتِ اٰبَآئِکُمْ یا خانهای پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اُمَّهٰتِکُمْ یا خانهای مادران خود اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانهای برادران خود
اَوْ بُیُوْتِ اَخَوٰتِکُمْ یا خانهای خواهران خود اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ عَمّٰتِکُمْ یا خانهای خواهران
پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ یا خانهای برادران مادران خود اَوْ بُیُوْتِ خٰلٰتِکُمْ یا خانهای خواهران مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَّفَاتِحَهٗ
یا خانهای که مالک شدید شما خزائن آن را از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب با وکلا و خازنان ست و گویند مراد خانهٔ بندگانست و جز خانهٔ
اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است اَوْ صَدِیْقِکُمْ یا خانهای دوستان خود در آن نیز رضای دوست باید و حقیقت
آنست که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیفزاید فتح موصلی رح بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و دو درم
برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و نواخت در نگارستان
آورده که نظم شبی گفتم جهان فرسوده را ٭ که بود آسوده در کنج رباطی ٭ ز لذتها چه خوشتر در جهان گفت ٭ میان دوستداران انبساطی ٭ و در
عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم تریده دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در
میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهترست از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهرچه داری یاری
بخر و بهیچ مفروش ٭ و لله در من قال نظم یاران بجان مضائقه باهم نمیکنند ٭ آخر کسی بمال جدائی چرا کند ٭ بسیار جد و جهد بباید که تا کسی
خود را بآدمی صفتی آشنا کند ٭ شرط ست بعد یافتن یار آشنا ٭ کز مهر او بعهد محبت وفا کند ٭ و بر قول اول که سبب نزول آیت تنفر صحابه بود
از مواکلهٔ اهل علل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هر یک از ایشان حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمرو از کنانه که تنها طعام
خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی ناگاه چیزی خوردندی در باب

جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد
که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما گناهی اَنْ تَاْکُلُوْا آنکه بخورید طعام را جَمِیْعًا با هم مجتمع شده اَوْ اَشْتَاتًا یا پراگنده فَاِذَا دَخَلْتُمْ
پس چون در آئید بُیُوْتًا بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد فَسَلِّمُوْا عَلٰٓی اَنْفُسِکُمْ پس سلام کنید بر هم دینان خود که
المؤمن کنفس واحده و در خانها بر اهالی خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین
و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِیَّةً سلام کردنی مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثابت و مشروع از نزدیک خدای تعالی مُبٰرَکَةً بسیار خیر با برکت طَیِّبَةً
پاک که نفس مستمع بدان خوش شود کَذٰلِکَ همچنانکه بیان سلام فرموده یُبَیِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای تع لَکُمُ الْاٰیٰتِ برای شما آیتهای حکمت
خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که تعقل کنید دران و حق و ثواب را دریابید اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان کامل الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
بِاللّٰهِ آنانند که گرویده اند بخدای تع وَرَسُوْلِهٖ و برسول او از صمیم دل وَاِذَا کَانُوْا و چون باشند مَعَهٗ با رسول وی عَلٰٓی اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری
جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان اجتماع باید شد چون جمعات و اعیاد و حروب و مشاورات و نماز استسقا لَمْ یَذْهَبُوْا نروند از نزدیک وی
حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی آنانکه دستوری طلبند
از تو اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آنگروه آنانند که از صدق یُؤْمِنُوْنَ میگروند بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای تعالی و رسول و تصدیق مینمایند
تعریض جمعی منافقان ست که در غزوه تبوک تخلف از جهاد و دستوری می جستند و درباره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین
لا یومنون بالله الآیه فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْکَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ برای اصلاح و اتمام
بعضی از کارهای خود فَاْذَنْ پس دستوری ده لِّمَنْ شِئْتَ هر کرا خواهی مِنْهُمْ از ایشان که عذر واضح دارند وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت
طلب آمرزش کن لَهُمُ اللّٰهَ برای ایشان از خدای تع چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست و گویا که بخروج از
جماعت آثم اند پس برای ایشان استغفار کن اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را رَّحِیْمٌ مهربانست
بتخفیف تکلیف از ایشان لَا تَجْعَلُوْا مگردانید و مدانید دُعَآءَ الرَّسُوْلِ خواندن رسول مر شما را بَیْنَکُمْ میان خود کَدُعَآءِ بَعْضِکُمْ همچون خواندن
بعضی از شما بَعْضًا بعضی را بر بعضی قیاس میکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود چه مبادرت
بامر او واجب ست و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و نا روا یا دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک
مستجاب ست و مقبول حضرت رب الارباب یا ندا کردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که بمجرد
نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله چه حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را بندای علامت خطاب
کرده و حبیب خود را بندای کرامت خطاب میفرماید بیت یا آدم ست با پدر انبیا خطاب ۞ یا ایها النبی خطاب محمد ست صلعم ۞
آورده اند که چون آنحضرت صلعم خطبه خواندی منافقان تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که قَدْ
یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ بدرستیکه میداند خدای تع آنانرا که از روی کراهت یَتَسَلَّلُوْنَ بیرون میروند اندک اندک مِنْکُمْ از میان شما لِوَاذًا
در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ پس باید که بترسند آنانکه یُخَالِفُوْنَ مخالفت میکنند و اعراض مینمایند
عَنْ اَمْرِهٖ از فرمان خدا و رسول اَنْ تُصِیْبَهُمْ از آنکه برسد بدیشان فِتْنَةٌ آزمایشی از حق که گمراهی ست یا محنتی در نفس و مال
و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه جنید قدس سره فرمود که فتنه سختی دل ست و متاثر ناشدن او از

ع

معرفت الهی أَوْ يُصِيبَهُمْ یا رسد ایشان را عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی
راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمینهاست یعنی همه ملک ویند و مالک همه اوست زیرا که خالق
همه اوست قَدْ يَعْلَمُ بدرستیکه میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما برانید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت
و معصیت وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی را که بازگردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را
بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از عملهای بد و بران مکافات کند وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای تعالی به همه چیز عَلِيمٌ داناست هیچ چیز برو مخفی نماند ع ۳

بیت
آنکس که بیافرید پیدا و نهان ٭ چون نشناسد نهان و پیدا جهان

سورة الفرقان مكية وهي سبع وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

تَبَارَكَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران مر لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از وست و این اشارت
بکارسازی و بنده نوازی حق ست دوم آنکه بزرگوار و برترست و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی وست
سوم آنکه دائم و ثابت ست و این عبارت از دوام ذات اوست لم یزل و لم یزال الَّذِي آنکه نَزَّلَ الْفُرْقَانَ فرو فرستاده قرآن را
که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود یعنی محمد صلعم لِيَكُونَ تا باشد بنده او لِلْعَالَمِينَ آدمیان
و پریان را نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی الَّذِي لَهُ آنکسی
که مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه وی متفرد ست بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف دران وَلَمْ
يَتَّخِذْ و فرا نگرفت خدای وَلَدًا فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری ست وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی
در پادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی او راست پادشاهی بی فرزندی که قائم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد وَ
خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ و بیافرید همه چیز را از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آن چیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی
یعنی آنها را مهیا ساخت برای خصائص و افعالی که از هیچ هست یا تقدیر کرد بقای او را تا وقتی معلوم وَاتَّخَذُوا و فرا گرفتند کفار مِنْ دُونِهِ
بجز خدای آفریدگار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ خدایان که نیافرینند شَيْئًا چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان
آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج ست در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس نشاید که عبده ایشانرا میسر باشند و بهر وجه که میخواهند تصویر
میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ و با وجود مخلوقیت نمیتوانند و استطاعت ندارند لِأَنْفُسِهِمْ برای نفسهای خود ضَرًّا
باز داشتن ضرری وَلَا نَفْعًا و نه جذب نفعی یعنی سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید
وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آلهه باطله و قادر نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی و لا یا بر ابقای حیات وَلَا نُشُورًا
و نه بر بعث و حشر او ثانیا و خدای تعالی محیی و ممیت و باعث باید وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این قرآن که
محمد بما آورده إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ مگر دروغی که خود بربافته است آنرا وَأَعَانَهُ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ
گروهی دیگر چون جبر و یسار یا عداس یا فلکه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه برو میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَاءُوا پس بدرستیکه
آمده اند این قوم ظُلْمًا وَزُورًا بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آنست که این سخن حضرت

عند المتأخرین ۱۰

خدا وندست پیغمبر را باید که کفار مردودین که میگویند قرآن دروغ ست و مدد و قومی بر بافته میشود آمدند بشرک و ستم و بهتان وَقَالُوْا و دیگر
گفتند کلام موی أَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ افسانهای پیشینیان ست که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا مینویسانند آنرا چه خود نمیتواند نوشت
فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلٰى عَلَيْهِ املا کرده میشود بروی بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا ۝ بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز آنها را
بر و میخوانند تا یاد میگیرد و چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید این وحی ست قُلْ بگو ای محمد صلعم در رد سخن ایشان که اَنْزَلَهُ
الَّذِيْ فرستاده است قرآن را آنکسی که يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمین برآن دلیل
که این کلام مشتمل ست بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه حق تعالی ست و دیگر آنکه همه فصحای شما از اتیان بمثل آن عاجزاند و چنین کلام
جز از نزد ملک علام نشاید اِنَّهٗ بدرستیکه او كَانَ غَفُوْرًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرائم بندگان میپوشد رَّحِيْمًا ۝ مهربان که در
عقوبت عاصیان تعجیل نمیکند وَقَالُوْا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ
چیست این پیغمبر را بر سبیل تحکم گفتند چه بوده ست آنکس را که دعوی رسالت میکند که مثل مردم دیگر يَاْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی را
وَيَمْشِيْ و میرود برای طلب معیشت چون دیگران فِي الْاَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی وی درست ست باید که حال او مخالف حال دیگران باشد
ایشان بسبب وقوف در مرتبه محسوسات از حال آنحضرت صلعم غافل شده پنداشتند که تمییز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند
که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آنست تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد و بیت جنس با
تا در آمیزد بجنس ۞ انس کی گیرند با جز جنس انس ۞ القصه مشرکان گفتند بایستیکه او ملک بودی یا اگر ملک نیست لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو نفرستاده
اِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُوْنَ مَعَهٗ پس باشد با او نَذِيْرًا ۝ بیم کننده و یاری دهنده در انذار اَوْ يُلْقٰٓى اِلَيْهِ یا آنکه افگنده شود بدو
كَنْزٌ گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود اَوْ تَكُوْنُ لَهٗ یا باشد مر او را جَنَّةٌ يَّاْكُلُ مِنْهَا بوستانی که بخورد
از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظّٰلِمُوْنَ و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم بظلم ایشانست یعنی ستمکاران در این
سخن که مومنانرا گفتند اِنْ تَتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنید شما اِلَّا رَجُلًا مَّسْحُوْرًا ۝ مگر مردی جادو کرده شده را یعنی کسی و را سحر کردند و عقلش پوشیده
شده باشد و در تفسیر آورده مسحور را یعنی ساحر میدانند یعنی متابعت جادوی میکنید که شما را سخن میفرماید اُنْظُرْ درنگر ای محمد صلعم بدیده بصیرت
تا ببینی که معاندان كَيْفَ ضَرَبُوْا چگونه زدند لَكَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور و بوصف مفتری
و ملمی علیه بستودند فَضَلُّوْا پس گمراه شدند از طریقی که موصل ست بمعرفت انبیاء و تمییز ایشان از ما سوای فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ سَبِيْلًا ۝ع پس توانائی
ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان برآنچه میگویند تَبٰرَكَ الَّذِيْٓ بزرگوارست آنکسی که بمحض فضل اِنْ شَآءَ جَعَلَ اگر خواهد بسازد و ببخشد لَكَ
ترا در دنیا خَيْرًا مِّنْ ذٰلِكَ بهتر از گنجی و بوستانی که ایشان میگویند و آنچه باشد جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر
درختان آن جویها وَيَجْعَلْ لَّكَ و بدهد ترا در آن بوستانها قُصُوْرًا ۝ کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع در اسباب نزول مذکورست
که چون توانگران قریش حضرت رسالت پناه صلعم را بفقر و فاقه سرزنش کردند رضوان که آراینده روضات جنان ست با این آیت نازل شد
و درجی از نور پیش آنحضرت صلعم نهاده فرمود که پروردگار تو میگوید مفاتیح خزاین دنیا درینجا بحساب ست آنرا بدست تصرف تو میدهیم
بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت صلعم فرمود که ای رضوان مرا بدینها حاجت نیست
فقر را دوست تر دارم و میخواهم که بنده شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک تشانه علو همت آنحضرت همین ست

ع ۹

که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات بر خزائن روی زمین نیفگند آنرا ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بماسوی الله
نگشوده و بهیچ چیز از بدائع ملکوت و غرائب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود تا عبارت ازان این آیت آمد که مازاغ البصر وما طغی ابیات
ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ ٭ نهاده چشم خود در مهر مازاغ ٭ نظر چون برگرفت از نقش کونین ٭ قدم زد در حریم قاب قوسین
بَلْ نه فقر و احتیاج تو مانع کفارست از ایمان تو بلکه كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب میکنند قیامت را و دعوی ایشان بانکار نبوت تکذیب
ساعت است وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ برای کسیکه تکذیب ساعت کند سَعِيرًا ○ آتش افروخته و گویند
سعیر نامیست از نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون ببیند ایشانرا یعنی منکران قیامت آتش دوزخ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور
که صد ساله و بقولی پانصد ساله بعد بود میان ایشان سَمِعُوا لَهَا شنوند مر آتش را تَغَيُّظًا آواز جوشیدنی از خشم وَزَفِيرًا ○ و بانگی چنانچه
از درون خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برانند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات
مشروط ببنیه نیست ممکن است که حق سبحانه در آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بغرد وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند مشرکان
مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تیسیر آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که ان
بن نیزه بر نیزه و ایشانرا در چنین مکانی تنگ افگنند مُقَرَّنِينَ مقرون کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بزنجیر یا هر یک را با قرین او از
جن بسلسلهٔ آتش بهم دیگر بازبسته دَعَوْا بخوانند بر خود هُنَالِكَ دران مقام ثُبُورًا ○ هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبوراه
و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد در زاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکورست که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس
باشد حلهٔ از آتش در وی در پوشند و او آنرا بر پیشانی نهد و از پی در میکشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبوراه بر کشیده میروند حق سبحانه
فرماید که لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور وَادْعُوا و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ○ ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود
و نفرین بسیار کنید زیرا که شمارا انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبوری واقع خواهد شد قُلْ بگوای محمد آنانرا که بفقر سرزنش تو
میکنند أَذَٰلِكَ آیا آن گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ بهترست أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ط وعده داده شده
پرهیزگاران را بدخول در آن كَانَتْ هست در علم خدای تع لَهُمْ متقیانرا آن بهشت جَزَاءً پاداش اعمال ایشان وَمَصِيرًا ○ و بازگشتی که
رجوع بدان نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور استحقاق ایشان
چه ضعفای مومنان را با آرزوی ایشان از مرتبهٔ کمل نصیبی نخواهد بود بلکه آنچه مناسب حال خود جویند یابند خَالِدِينَ ط در حالتیکه جاوید باشند
در بهشت كَانَ هست دخول و خلود ایشان در جنت عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا وعدهٔ مَسْئُولًا ○ خواسته شده سزاوار
آنکه از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند که رَبَّنَا آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند که رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ
الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی حشر کند مشرکانرا وَمَا يَعْبُدُونَ و آنانرا که میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای تع عام است همه معبودانرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنام اند که خدای ایشانرا بسخن آرد و مخاطب سازد فَيَقُولُ پس گوید أَأَنْتُمْ
آیا شما أَضْلَلْتُمْ گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ بندگان مرا این گروه یعنی مشرکان أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ ○ گم کردند راه را با صلاح
در نظر صحیح و اعراض از قول مرشد فصیح قَالُوا گویند بتان سُبْحَانَكَ پاکی تراو مارا با پاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا
نیست مارا و نه سزد و روا نباشد أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا گیریم کسی که مارا پرستد مِنْ دُونِكَ بجز تو یعنی ترا پرستند مخصص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دست بدارند

ما را پرستند ترسد ما را که بگیریم ما ایشان را مِنْ اَوْلِيَآءَ از دوستان وَلٰكِنْ مَّتَّعْتَهُمْ ولیکن تو ایشان را برخوردار گردانیدی وَاٰبَآءَهُمْ و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سائر نعمتها حَتّٰى نَسُوا الذِّكْرَ ج تا فراموش کردند آنچه انبیاء ع م ایشان را بدان دعوت میفرمودند وَكَانُوْا و بودند بر حکم ازلی تو قَوْمًا بُوْرًا ○ گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزشانه بت پرستان را مخاطب ساخته گوید فَقَدْ كَذَّبُوْكُمْ پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شما را بِمَا تَقُوْلُوْنَ لا بآنچه میگوئید که شریک خدااند و ایشان مرا از شرک منزه داشتند فَمَا تَسْتَطِيْعُوْنَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا بگردانیدن عذاب از شما وَّلَا نَصْرًا ج و نه یاری کردن شما را نجات و خلاص یا نمیتوانید یعنی شما که مستوجب شده‌اند عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن وَمَنْ يَّظْلِمْ و هر که ستم کند یعنی شرک آورد مِّنْكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيْرًا ○ عذابی بزرگ که آتش دوزخ ست و خلود دران وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ کسی از پیغمبران اِلَّآ اِنَّهُمْ مگر پیغمبرانیکه ایشان لَيَاْكُلُوْنَ الطَّعَامَ هر آینه بخوردند خوردنی وَيَمْشُوْنَ و بروند فِى الْاَسْوَاقِ ط در بازارها بجهت کفایت مهمات خود وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَعْضَكُمْ برخی از شما را لِبَعْضٍ برای برخی دیگر فِتْنَةً ط آزمایشی همچو آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان یا مریض بصحیح و اعمی به بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در و چاره نباشد و ما بدان می آزمائیم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده‌اند که ابوجهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سائر درویشان صحابه رض را میدیدند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان همچو ایشان باشیم حق تع این آیت فرستاد و درویشان را مخاطب ساخته میفرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و ضیع را بشریف اَتَصْبِرُوْنَ ج آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيْرًا ع ۲ بینا بصبر کننده و جزع نماینده

وَقَالَ الَّذِيْنَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُوْنَ لِقَآءَنَا امید ندارند دیدار ما را یعنی منکر حشر و بعث انبیا نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَآ اُنْزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد صلعم اَوْ نَرٰى رَبَّنَا ط یا چرا نمی بینیم باشکاره پروردگار ما را تا با سخن گوید و بتصدیق اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوْا بخدای که بزرگی کردند فِىْٓ اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرأت نمودند درین تحکم وَعَتَوْ و در گذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيْرًا ○ در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهده معجزات اقتراح رویت ملائکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرٰى هیچ مژده نیست يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُجْرِمِيْنَ مر فرقه اهل مکه و چون طلبیدند لقای ملائکه و دیدار خدای تع حق سبحانه خبر داد که ملائکه را ببینند و وعید لا بشری شنوند وَيَقُوْلُوْنَ و گویند ملائکه مر ایشان که لقای خدای بر شما حِجْرًا مَّحْجُوْرًا ○ حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار ست چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی از و پرسیدندی میگفتندی حجرا محجورا تا از شر او ایمن شدندی اینجا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت وَقَدِمْنَآ و قصد کنیم اِلٰى مَا عَمِلُوْا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صله رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و طعام یتیمان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنٰهُ پس گردانیدیم آن عمل را هَبَآءً مَّنْثُوْرًا ○ مانند ذرهای پراکنده در هوا یا غبار متفرقه یا خاکستر باد

برداده یعنی حبطه سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در قبول این اعمال ایمانست وایشان را نبوده أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ یاران بهشت
يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت خَيْرٌ بهتر مُّسْتَقَرًّا بهتر اند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت به از منازل کافران ست که در دنیا داشتند
وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ۝ ونیکوترست از جهت مکان واستراحت مراد از قیلوله استراحت ست زیرا که در بهشت خواب نباشد وَيَوْمَ و یاد کن
روزیرا که در ان تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بشگافد آسمانها بِٱلْغَمَٰمِ بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظ او برابر همه سموات و او گران تر ست
از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاهداشته روز قیامت او را بر آسمانها افگند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شگافته گردد وَنُزِّلَ
ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان از انجا بر زمین تَنزِيلًا ۝ فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملائکه هفت
صف بگرد عالم در آیند و گویند با معنی عن ست یعنی آسمان بشگافد از غمام بود و دور شود تا غمام فرو آید و این آن غمام ست که حق سبحانه
فرموده فِى ظُلَلٍ مِّنَ ٱلْغَمَامِ و در عین المعانی آورده که این غماميست که ظل بنی اسرائیل بود در تیه ٱلْمُلْكُ بادشاهی يَوْمَئِذٍ در ان روز
ٱلْحَقُّ ثابت ست لِلرَّحْمَٰنِ مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند وَكَانَ و باشد آن روز يَوْمًا عَلَى
ٱلْكَٰفِرِينَ روزی بر کافران عَسِيرًا ۝ دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط حسرت يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ بخاید ظالم عَلَىٰ
يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دستها را چنانچه متحسران میکنند مراد جنس ظالم ست و گفته اند عقبه بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان را
ضیافت میکرد بسبب جوار سید ابرار صلعم را طلبیده بود آنحضرت صلعم فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند
واین سخن بابی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشته که سخن محمد صلعم می شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما
عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نیندازی عقبه علیه اللعنه نزد پیغمبر صلعم آمد آنحضرت
در دار الندوه در سجده بود و آب دهن ناپاک حواله روی مبارک دل آرای کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او دو شعله آتش
جانسوز گشت و بدان حضرت صلعم نرسیده بر روی وی بازگردید و هر دو کرانه روی او بسوخت و تا زنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت صلعم
فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نبینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم و در غزوه بدر امر حضرت رسالت پناهی صلعم بقتل او صادر شد و بر دست
مرتضی علی کرم الله وجهه کشته گشت و این آیت در شان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت مصرع بسیار بخاید سر انگشت ندامت
صاحب حقایق فرموده که چهار هزار بار بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانه تعالی دیگر باره دست و را بر ویاند و دیگر باره بخاید و خبر داد
يَقُولُ میگوید يَٰلَيْتَنِى ٱتَّخَذْتُ کاشکی فرا میگرفتمی مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ۝ با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست يَٰوَيْلَتَىٰ
ای وای بر من لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ کاشکی فرا نمیگرفتمی فُلَانًا فلان کس را یعنی ابی را خَلِيلًا ۝ بدوستی و او را نمی شناختمی لَّقَدْ أَضَلَّنِى بدرستیکه
گمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ ٱلذِّكْرِ از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر صلعم بَعْدَ إِذْ جَآءَنِى بعد از آنکه آمده بود بمن
وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ و هست دیو دور مانده از رحمت حق یعنی دوست گمراه کننده که شیطان الانس ست لِلْإِنسَٰنِ مر آدمی را خَذُولًا ۝ فرو
گذارنده یا ابلیس علیه اللعنة که وسوسه میکند آدمیان را به مخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمی رساند بلکه از و تبری کند
وَقَالَ ٱلرَّسُولُ و گفت رسول یعنی محمد صلعم در دنیا یا گوید در آخرت يَٰرَبِّ ای آفریدگار من إِنَّ قَوْمِى ٱتَّخَذُوا۟ بدرستیکه قوم من فرا گرفتند
و ساختند هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ این قرآن را مَهْجُورًا ۝ منسوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض میکنند
وَكَذَٰلِكَ و همچنان که این کفره را دشمن تو گردانیدیم جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِىٍّ گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران

معانقة

چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ و بسنده است پروردگار تو هَادِيًا
راه نماینده تو بطریق شکیبایی وَنَصِيرًا ○ و یاری دهنده بر دشمنان وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و
نصاری یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً ج بجمله یکباره یعنی
یکبار چنانچه توریت و انجیل كَذَٰلِكَ ج همچنین فرو فرستادیم پراگنده لِنُثَبِّتَ بِهِ تا ثابت گردانیم و قوت دهیم باتصال وحی در هر
وقتی فُؤَادَكَ دل ترا تا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آریم و ممکن سازیم وَرَتَّلْنَاهُ و برخواندیم قرآن را بعضی از پی بعضی تَرْتِيلًا ○ خواندنی
بمهلت و تانی بی انقطاع بعد این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن بآنکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمیشود و در
تفریق فوائد هست یکی سهولت حفظ چه موسی و داود ع م که کتاب ایشان یکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آنحضرت صلعم
امی بود اگر کتاب او یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقائع موجب مزید بصیرت میشد و سبب زیادتی
غوص در معنی آن و دیگر آنکه بهر نجمی که فرو می آمد تحدی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت و دیگر نزول جبرئیل ع م آناً فآناً موجب
تسلی خاطر آنحضرت ع م میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آیه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع
هر دو در آنی واحد نشاید ؛ و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسوله و اجوبه و جواب در عقب سوال باید وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو
مثلی یعنی در بیان قدح نبوت و طعن کتاب تو سخن نمیگویند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر که می آریم برای تو جواب راست و درست که برهانی قاطع
قول ایشان رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ○ و می آریم آنچه را که نیکوتر است از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند
عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده میروند إِلَىٰ جَهَنَّمَ لا بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه شَرٌّ مَكَانًا بدترند از روی
مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاماً و احسن ندیاً وَ
أَضَلُّ سَبِيلًا ○ ع و کج تر و ناصواب تر انداز جهت راه چه راه ایشان مفضی بآتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه ما دادیم مُوسَى

ع ۱۴

الْكِتَابَ موسی را ع م توریت بعد از غرق شدن فرعون وَجَعَلْنَا و گردانیدیم پیش از آن مَعَهُ با او أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هارون را وَزِيرًا ○ ع
یار و مددگار در دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم بروید هر دو إِلَى الْقَوْمِ بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او الَّذِينَ كَذَّبُوا آنانکه
تکذیب کردند بِآيَاتِنَا ط آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم
ایشان را و نیست گردانیدیم تَدْمِيرًا ○ ط هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح ع م لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ
آنهنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس ع م یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب
همه پیغمبرانست یا مطلقاً بعثت رسل را انکار نمودند أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ایشان را بطوفان عذاب وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشان را لِلنَّاسِ
برای مردمان آيَةً ط نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا ○ ج عذابی دردناک وَعَادًا و هلاک
گردانیدیم قوم عاد را بتکذیب هود ع م وَثَمُودَا و گروه ثمود را بتکذیب صالح ع م وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب الرس را و رس نام چاهی است به یمامه یا آذربایجان یا
بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده از آن بنی اسد یا همان اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه
بود بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بودند پیغمبری بایشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را
بخوردند و عذاب بایشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند شعیب ع م بایشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب ع م

مشغول بودند که ناگاه آنچاه درهم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا شاه درخت
نام نهاده میپرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب عم بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای
ایشان سایه افگند و از وی صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آنست که اصحاب حنظله
بن صفوان اند عم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشانرا مبتلا کرد بمرغ درازگردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را
عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را فتخ یا فتح گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خود ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت
او را مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید ببلوغ از میان ایشان ببرد و ایشان شکایت
پیش پیغمبر عم آورده و شرط کردند که اگر شر او منفی گردد ایمان آرند پیغمبر عم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و نسل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز
اجابت رسیده آن مرغ غائب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل بیت
منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا ٭ وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا ٭ و صاحب لمعات از بی نشانی عشق برین وجه نشان میدهد
بیت عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست ٭ عنقای مغربم که نشانم پدید نیست ٭ القصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزوده
و حنظله عم را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را هلاک کردیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند بَيْنَ ذٰلِكَ میان این قبائل عاد و ثمود
و اهل رس كَثِيرًا ۝ قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند وَكُلًّا و هر یک از ایشان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم برای
ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان با ایشان و امتان ایشان و بیم کردیم ایشانرا و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنودند
و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا و همه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ۝ نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا و هر آئینه آمدند یعنی بگذشتند
قریش عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که بارانیده شد بر و مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد آن دیه سدوم ست که شهر بزرگ
بود از مؤتفکات و حضرت لوط عم در آنجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ بارانیده بر اهل آن و کفار قریش بر آن دیار بگذشتند
أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا نبودند که در مرور خود يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدهای خود و از آثار آن عذاب عبرت گرفتندی بَلْ كَانُوا نه آنست که ندیدند بلکه
هستند که از روی کفر لَا يَرْجُونَ امید نمیدارند نُشُورًا ۝ برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ و چون می بینند ترا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ
فرا نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مهزوء به یعنی کسیکه با و استهزا کنند و از روی تحکم میگویند أَهٰذَا الَّذِي آیا این کس آنست که او را بَعَثَ اللّٰهُ رَسُولًا
برانگیخت خدای و فرستاد پیغمبر إِنْ كَادَ بدرستیکه نزدیک بود که او بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلائل بر مدعای خود
لَيُضِلُّنَا هر آئینه گمراه کند و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا بر عبادت
آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند
عذاب را که از اهل ایمان و ایشان مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝ کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آنست آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی
یا چوبی را میپرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود أَرَأَيْتَ آیا دیدی
مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را میپرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام ست
بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد در حقیقت هوای خود را میپرستد زیرا که هوای او او را بر
محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عم عقد بستند ابلیس و دنیا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج

آنان بالکید یگر آدمی وجود گرفت از وصلت اینان باہم ہوا متولد شد و در مہد طبیعت از جوشش اختلاط اربع ترتیب یافته حمل او صاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان ست از ہوا مددمی یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاہب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد بیت غباری که خیزد میان ره اوست ؛ چه گویم که هر یوسفی را چه اوست ؛ قوت غلبه او تا حدیست که نکته الهوا اول اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که افرایت من اتخذ الٰہه ہواہ گوئی که اصل ہوست الٰہه باطله همه فرع او یند و از ینجاست مخالفت ہوا که سبب وصول بجنت الماوی ست بیت سر ز ہوا تافتن از سروریست ترک ہوا قوت پیغمبریست ؛ اَفَاَنْتَ تَكُوْنُ آیا میباشی تو عَلَیْهِ بران کس که ہوا را خدای خود ساخته وَكِیْلًا نگاهبانی که او را منع کنی این کلمه منسوخ ست بآیت قتال اَمْ تَحْسَبُ بلکه گمان میبری اَنَّ اَكْثَرَهُمْ آنکه بسیاری از مشرکان یَسْمَعُوْنَ میشنوند بگوش و ہوش اَوْ یَعْقِلُوْنَ یا تعقل میکنند بدل مر دلائل توحید را بقید اکثر عاقل معاندند و آنها که ایمان خواهند آورد خارج اند اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا كَالْاَنْعَامِ مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبیر در ادله قدرت ملک علام بَلْ هُمْ بلکه ایشان اَضَلُّ سَبِیْلًا گمراه ترانداز انعام چه ایشان انقیاد متعبد خود میکنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان طالب آنچه اند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع ست میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارست می آویزند اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی اِلٰی رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت كَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه بکشید و بسیط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس مسخن ہوا و مفرق نور باصره و دران هنگام هر دو منتفی ست و لهذا اکل از نعیم بهشتی ظل ممدود ست وَلَوْ شَآءَ و اگر خواستی خدای تعالی لَجَعَلَهٗ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یک منوال ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه دَلِیْلًا راه نما چه سایه جز بآفتاب شناخته نشود ثُمَّ قَبَضْنٰهُ پس گرفتیم سایه را اِلَیْنَا بسوی خود قَبْضًا یَّسِیْرًا فرا گرفتن آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فرا گرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه بازبسته است معطل ماندی و نزد بعضی مراد از ظل زمین ست یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنست که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیاء باضدادها و قات روز را نیز دائم نساخت بلکه آن دلیل که شمس ست قبض کرد باقول تا باز شب درآمد و این دو زمان را بجهت آرامش و آرایش خلق معین گردانید و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت ست که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام بطلوع جمال سید انام که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دائم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی بیت گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ؛ صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه نبوی ست صلعم و بفهم اهل تحقیق اشارت ست بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت پناه صلعم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند و سایه درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایه آن درخت را ممدود گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام دران سایه بیاسودند و این آیت نازل شد ؛ و نشانه خصوصیت و قربت آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را عم بوقت طلب ارنی داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت صلعم را بی طلب فرموده که نی مرا می بینی و در من تمنگری دیگر چه خواهی بیت فرق ست میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در ؛ و از حقائق سلمی چنان مفهوم میشود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت ست بر حضرت رسالت پناه صلعم و آفتاب

معرفت که از مطلع دل بشورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر سقوط رسوم و وسائط در لمعات مذکورست که چون آفتاب محبت از مشرق
غیب بتافت محبوب سراپردهٔ سایهٔ خود در صحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت مصرع آخر نظری بسوی ما سکینی ؛ الم تر الی ربک کیف مد الظل
و در امتداد او مرا نه بینی مصرع در خانه بکدخدای ماند همه چیز ؛ قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار کنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود ولو
شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت نتابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایهٔ آفتاب شود آفتابش بحکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
در برگیرد بیت روی صحرا چو همه پرتو خورشید گرفت ؛ نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد ؛ دقائق و حقائق این آیت بسیارست مطالعهٔ بعضی
از ان حواله بجواهر التفسیرست و من الله المعونة والمدد والتیسیر وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و اوآنکس ست که ساخت لَكُمُ الَّيْلَ برای شما شب را
لِبَاسًا پوششی تا در ان آرام میگیرید وَّالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید وَّجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُوْرًا برای
برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند نوم مشابه موتست و نشور بر انگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات ست بعد
از مرگ و در حکم لقمانست که کما تنام فتوقظ کذلک تموت و تنشر وَهُوَ الَّذِيْٓ اَرْسَلَ الرِّيٰحَ و او آنکس ست که فرستاد بادها را بُشْرًا
بشارت دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ پیش از نزول رحمت او که بارانست یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت میکند بر وقوع مطر در اوان
آن وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً طَهُوْرًا ۝ آبی پاک و پاک کننده لِّنُحْیِیَ بِهٖ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَّيْتًا
شهری مرده را یعنی موضعی که در خشک سالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته وَّنُسْقِيَهٗ و بیاشامانیم آب را مِمَّا خَلَقْنَآ
از آنچه آفریده ایم اَنْعَامًا چارپایان را وَّاَنَاسِيَّ كَثِيْرًا ۝ و مردمان فراوان از اهل بوادی چه ارباب قری و مدن را انهار و ینابیع ست که بدان
از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنٰهُ و بدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را بَيْنَهُمْ میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره
بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن لِيَذَّكَّرُوْا تا یاد کنند قدرت مرا و تفکر کنند در ان نعمت
و شکر او بجای آرند فَاَبٰٓى اَكْثَرُ النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند اِلَّا كُفُوْرًا ۝ مگر ناسپاسی و کفران نعمت را وَلَوْ
شِئْنَا و اگر میخواستیم لَبَعَثْنَا هر آینه برمی انگیختیم فِيْ كُلِّ قَرْيَةٍ در هر دیهی و مجتمعی نَّذِيْرًا ۝ پیغمبری بیم کننده اما بجهت تعظیم شان و علو مکان
تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافهٔ مسلمان و مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم فَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ پس فرمان مبر کافران که ترا
بدین آبا دعوت میکنند وَجَاهِدْهُمْ بِهٖ و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان جِهَادًا كَبِيْرًا ۝ جهاد کردنی
بزرگ یعنی سخت و بسیار وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آنکسی که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه
بهم آمیزند هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ این یک آب شیرین تشنگی نشاننده وَّهٰذَا مِلْحٌ اُجَاجٌ ج و این دیگر آبی شور تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا و بساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی و مانعی از قدرت خود وَّحِجْرًا مَّحْجُوْرًا ۝ و حدی مقرری و یا گردانیدیم
حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جویهای بزرگ ست چون نیل و سیحون و جیحون و دجله و ملح اجاج سائر
دریاها و برزخ میان اینها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برانند که بحرین خوف و رجاست که در دل مومن هیچ یک بر دیگری
غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاؤه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی وَهُوَ الَّذِيْ خَلَقَ و اوست آنکسی که بیافرید
مِنَ الْمَآءِ بَشَرًا از آب آدمی را یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و آن جزوی ست از ماده او یا خلق کرد آدمی را از آب منی
فَجَعَلَهٗ پس گردانید او را نَسَبًا وَّصِهْرًا خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشان را دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بدیشان بود و اناث که

مصاهرت بایشان وجود گیرد و گویند نسب آنست که نکاح او روا نبود وصهر آنکه مناکحه با او حلال بود وَكَانَ رَبُّكَ وهست آفریدگار تو قَدِيرًا○
توانا تر آفریدن بنات وبنین وَيَعْبُدُونَ ومیپرستند مشرکان مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُهُمْ آنچه ایشانرا نفع نرساند
چون پرستش او کنند وَلَا يَضُرُّهُمْ وزیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای وَكَانَ الْكَافِرُ وهست کافر گرونده
عَلٰى رَبِّهٖ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا○ هم پشت شیطان ومعاون او وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا بکافه خلق إِلَّا مُبَشِّرًا مگر مژده
دهنده مومنان بمثوبت الهی وَنَذِيرًا○ وبیم کننده کافران بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ بگو نمی خواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ
أَجْرٍ هیچ مزدی إِلَّا مَنْ شَاءَ مگر ایمان کسیکه خواهد أَنْ يَتَّخِذَ آنکه فراگیرد إِلٰى رَبِّهٖ بسوی رضا وقرب پروردگار خود سَبِيلًا○ راهی یعنی مزد من
ایمان وطاعت مومنانست زیراکه مرا بران عند الله اجری مقرر هست وثابت گشته که هر پیغمبری را برابر عباد وصلحای امت او ثواب
خواهد بود وَتَوَكَّلْ وتوکل کن باستیفای اجرت خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي بران زنده که هرگز لَا يَمُوتُ نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت
ایشان ضایع ولی بهره ماند وَسَبِّحْ بِحَمْدِهٖ وبپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتی که ثنا گوینده باشی برو باوصاف کمال وَكَفٰى بِهٖ
وبسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهٖ بگناهان پوشیده وآشکارای بندگان خود خَبِيرًا○ دانا ومطلع بران الَّذِي آن خداوندی که
بتوانائی بی عجز خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها وزمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشانست از ارکان ومواليد فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد امر او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست الرَّحْمٰنُ
اوست بزرگ بخشایش فَاسْأَلْ بِهٖ پس بپرس از ذات وصفات او خَبِيرًا○ دانائی را یا سوال کن از خلق واستوای کسی را که دانا بود بآن وَإِذَا
قِيلَ وچون گفته شود لَهُمُ اسْجُدُوا مر مشرکانرا که سجده کنید لِلرَّحْمٰنِ مر خدای بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ گویند کیست رحمن یعنی اسمی ست
از اسمای او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم ونمیدانیم أَنَسْجُدُ
آیا سجده کنیم یعنی نکنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمائی ما را بسجده او وَزَادَهُمْ وزیاده میکند ذکر رحمن یا امر سجده او مر کافران را نُفُورًا○ ۩
رمیدن از ایمان ودور شدن از راه حق این سجده هفتم ست بقول امام اعظم وبقول امام شافعی رح هشتم در فتوحات آورده که این سجده سجده
نفور وانکارست وفرموده که چون مومن در تلاوت این آیت سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار ونفور پس این سجده را سجده امتیاز نیز توان گفت
تَبَارَكَ الَّذِي بزرگ ست آن خدای که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بیافرید در آسمان بُرُوجًا برجهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت
آن او داند وَجَعَلَ فِيهَا وبیافرید در آسمان یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتاب ست وَقَمَرًا مُنِيرًا○ وماهی روشن یا روشنی بخشنده و
وَهُوَ الَّذِي واوست آنکسی که بحکمت تمام جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ گردانید شب وروز را خِلْفَةً خداوند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در
صفات واحوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب ومجئ واین گردانیدن دلیل ست لِمَنْ أَرَادَ مر کسی را که خواهد أَنْ يَذَّكَّرَ آنکه یاد کند بدائع
قدرت وصنائع فطرت را در اختلاف لیل ونهار أَوْ أَرَادَ شُكُورًا○ یا خواهد سپاس داری وشکرگذاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب
شب وروز از آنجمله ست وَعِبَادُ الرَّحْمٰنِ وبندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص وتفضیل ست ودر فصول
آورده که چنانچه اسم رحمن خاص ست بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب ویند واین بندگان الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانند که میروند
عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی تواضع با سکینه ووقار یا میروند بردباران ونیکوکاران وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجٰهِلُونَ وچون
خطاب کنند مر ایشانرا نادانان وسخن بی ادبانه در افکنند قَالُوا گویند ایشان در جواب سَلَامًا○ قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که دران سالم باشند از اثم

معانقة لزوم المتقدمین

ع ۲ م

مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض از مجادله و مکالمهٔ ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره **نظم** اگر گویند زراقی و سالوس ٭ بگو هستم دو صد چندان و میرو ٭ وگر از خشم دشنامی دهندت ٭ دعا کن خوشدل و خندان و میرو ٭ چون از مجادلهٔ ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معاملهٔ ایشان با حق در خلوت بدین آیت دیگر خبر میدهد وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ و آنانند که شب را بروز می آرند لِرَبِّهِمْ برای پروردگار خود سُجَّدًا سجده کنندگان در وقتی وَقِيَامًا ○ و بپای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است وَالَّذِينَ و ایشان آنانند که با وجود ... طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب يَقُولُونَ میگویند از روی زاری که رَبَّنَا اصْرِفْ ای پروردگار ما بگردان عَنَّا از ما عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ عذاب دوزخ را إِنَّ عَذَابَهَا بدرستیکه عذاب دوزخ كَانَ غَرَامًا ○ هست دائم و لازم یعنی جاویدست إِنَّهَا تحقیق که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بد آرامگاهی ست وَمُقَامًا ○ و بدجای بودنی ست وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا و ایشان آنانند که چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در معاصی و محرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنگ فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق باز نداشتند وَكَانَ و بود انفاق ایشان بَيْنَ ذَٰلِكَ میان اسراف و تقتیر قَوَامًا ○ راست استادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند و از طرفین که مذموم ست احتراز نمودند **بیت** وسط را مکن هرگز از کف رها ٭ که خیر الامور ست اوساطها ٭ آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه صلعم آمده گفتند که ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو که ما را به پرستش او میخوانی از سر گناهان در میگذرد ما میتوانیم که ایمان آریم آیت آمد که وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ و عباد الرحمن آنانند که نخواهند و نپرستند مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي و نکشند آن نفس را که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت ست و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ ۚ و زنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود رض آورده اند که از رسول خدا صلعم پرسیدم که کدام گناه بزرگتر ست فرمود که آنکه شرک گوئی خدای را و حال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی با زن همسایهٔ خویش پس تصدیق قول پیغمبر صلعم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند انچه مذکور شد از کبائر يَلْقَ أَثَامًا ○ ببیند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی ست در دوزخ که زناکاران را دران عقوبت خواهند کرد یا چیزی ست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل خون و ریم یا آثام و غی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر يُضَاعَفْ دو تو کرده شود لَهُ الْعَذَابُ مر کنندهٔ این کارها را عذاب يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَيَخْلُدْ و جاوید باشد فِيهِ در عذاب مُهَانًا ○ در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکس که توبه کند از شرک وَآمَنَ و بگرود بخدا و رسول وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا و بکند کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يُبَدِّلُ اللَّهُ بدل میکند خدای تعالی سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ گناهان ایشان را بنیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکهٔ معصیت را در نفس بملکهٔ طاعت یا توفیق دهد او را باضداد و اعمال ما سلف یا در دنیا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئهٔ او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی غَفُورًا آمرزندهٔ گناهان بتوبه رَحِيمًا ○ مهربان بر ایشان باثبات توبه در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زناست یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عمل ستوده یعنی تلافی ما فات نماید فَإِنَّهُ يَتُوبُ پس بدرستیکه او باز میگردد إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی مَتَابًا ○ بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع پسندیده وَالَّذِينَ

وبندگان حق آنانند که لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا یا بصحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَاِذَا مَرُّوْا وچون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوْا كِرَامًا ۝ بگذرند بردباران وپرهیزگاران یا نهی کنندگان ازان وَالَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا وبندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِاٰيٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی بموعظه قرآن لَمْ يَخِرُّوْا عَلَيْهَا بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند اسرار آنرا وَّعُمْيَانًا ۝ وکوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ وآنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما بخش ما را مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّيّٰتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ اَعْيُنٍ کسیکه روشنی دیدها بود مراد اهالی وا ولاد صالحه اند چون مومن اهل وولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل او شاد وچشم او روشن شود وَّاجْعَلْنَا وبگردان ما را لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا ۝ برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم اُولٰٓئِكَ آنگروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند دران وگفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت و در فصول عبدالوهاب رح آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان واین چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوْا بانچه صبر کردند بر مشقت در دنیا وایذای کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر ادای فرائض وَيُلَقَّوْنَ وبه بینند یعنی بیابند وحفص بتشدید خواند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند فِيْهَا در بهشت تَحِيَّةً وَّسَلٰمًا ۝ زندگانی باقی وسلامتی از آفات یا دعای زندگی وسلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند وسلام از خدای تعالی شنوند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت وسلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی ست بهشت وَّمُقَامًا ۝ وجای بودنی قُلْ بگوای محمد مکیانرا که مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّيْ چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مرا او را چه شرف انسان بشناختن وعبادت ست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا وتقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ يَكُوْنُ لِزَامًا ۝ع پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند وآنچه نیز ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ع ربع — منزل ٥

سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

طٰسٓمّٓ ۝ در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وساتر ومجید وگفته اند مشیر ست بطوبی وسدرة المنتهی ومحمد صلعم ودر بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائر اند بالله وسین عبارتست از سیر روندگان طریق معرفت که سائرند الی الله وميم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسیر متوسطان ومشاهده منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی وثنای جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم این است تِلْكَ این سوره اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن ست حق وباطل را ظاهر میگرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش

چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند و حضرت رسالت پناه صلعم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک
آنحضرت صلعم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که لَعَلَّكَ مگر تو بَاخِعٌ نَّفْسَكَ هلاک کننده و کشنده نفس خود را أَلَّا يَكُونُوا یا
آنکه نمیشوند مُؤْمِنِينَ ○ گرویدگان بقرآن إِن نَّشَأْ اگر خواهیم نُنَزِّلْ عَلَيْهِم فرو فرستیم بر ایشان مِّنَ السَّمَاءِ از آسمان آيَةً نشانه از
آیات قیامت یا بلیه از بلاهای قاهره و قاسره فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان و بزرگان از ایشان لَهَا
مر آن آیت را خَاضِعِينَ ○ فروتنان و انقیاد کنندگان وَمَا يَأْتِيهِم و نمی آید بدیشان مِّن ذِكْرٍ هیچ موعظه مِّنَ الرَّحْمَٰنِ از خدای
بخشاینده مُحْدَثٍ نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سوره از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهُ مُعْرِضِينَ ○
از آن روی گردانندگان فَقَدْ كَذَّبُوا پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصرند فَسَيَأْتِيهِمْ پس زود باشد که بیاید
بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرهای آنچه بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ ○ استهزای میکردند و ما
نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا ٭ دانی و پشیمان شوی و سود ندارد ٭ أَوَلَمْ يَرَوْا
آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمیکنند إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت كَمْ أَنبَتْنَا چند برویانیدیم فِيهَا در وی بعد از مردگی و فسردگی او
مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر صنفی گیاه كَرِيمٍ ○ نیکو و پسندیده و بسیار نفع إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین رویانیدن لَآيَةً هر آینه دلالتی ست
بر کمال قدرت و حکمت رویاننده وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی مُّؤْمِنِينَ ○ گرویدگان با وجود مشاهده
چنین علامتها وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب و توانا بانزال بلا بر کافران الرَّحِيمُ ○ مهربان ببسط بساط
عطا برای مومنان وَإِذْ نَادَىٰ و یاد کن آنرا که ندا کرد رَبُّكَ مُوسَىٰ پروردگار تو موسی را أَنِ ائْتِ آنکه بیا الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ○ بگروه ستمکاران
قَوْمَ فِرْعَوْنَ یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل بجور و بگو ایشان را أَلَا يَتَّقُونَ ○ آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از
عذاب الهی و دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ رَبِّ گفت موسی ع که ای پروردگار من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم
أَن يُكَذِّبُونِ ○ از آنکه تکذیب کنند مرا و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب وَلَا
يَنطَلِقُ لِسَانِي و نگشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال جمله بوده و پیش از دعا در ازاله آن فَأَرْسِلْ پس
بفرست جبرئیل را إِلَىٰ هَارُونَ ○ بسوی هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با معاونت او نزد فرعونیان روم وَلَهُمْ
عَلَيَّ ذَنبٌ و مر ایشان راست بر من دعوی گناهی که کردم مراد قتل قبطی ست و بزعم ایشان گناه میگوید فَأَخَافُ پس میترسم أَن يَقْتُلُونِ ○
از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ گفت خدای تعالی كَلَّا ج باز ایست ازین گمان که ایشان بر تو دست نیابند فَاذْهَبَا
پس بروید تو و برادر تو بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و حجت نبوت تو باشد إِنَّا مَعَكُم بدرستیکه ما با شمائیم مُّسْتَمِعُونَ ○
شنونده آنچیز را که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان هرچه گوئید و کنید بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا پس بیائید فِرْعَوْنَ بفرعون
فَقُولَا پس بگوئید إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ ما فرستاده پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ و سخن این ست که بفرست مَعَنَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ ○ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع بحکم ملک علام
با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را دید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ گفت فرعون
ای موسی أَلَمْ نُرَبِّكَ آیا نه ترا پروردیم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت وَلَبِثْتَ و درنگ

ع ٩

وبندگان حق آنانند که لَا یَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ حاضر نشوند بعید مشرکان ویهود ونصاری یا بیازیگاه ایشان یا مجلس غنا یا صحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند وَاِذَا مَرُّوْا وچون بگذرند بِاللَّغْوِ بچیزی ناپسندیده مَرُّوْا كِرَامًا ۝ بگذرند بردباران وپرهیزگاران یا نهی کنندگان ازان وَالَّذِیْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا وبندگان حق آنانند که چون پند داده شوند بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان یعنی موعظهٔ قرآن لَمْ یَخِرُّوْا عَلَیْهَا بروی درنیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن صُمًّا کران که نشنوند سر آنرا وَّعُمْیَانًا ۝ وکوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنیدند وبدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا دیدند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند وَالَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ وآنانند که میگویند رَبَّنَا هَبْ لَنَا ای پروردگار ما ببخش ما را مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان ما وَذُرِّیّٰتِنَا وفرزندان ما قُرَّةَ اَعْیُنٍ کسیکه روشنی دیدها بود مراد اهالی واولاد صالحه اند چون مومن اهل وولد خود را صالح وپاک معیشت بیند دل وشاد وچشم او روشن شود وَّاجْعَلْنَا وبگردان ما را لِلْمُتَّقِیْنَ اِمَامًا ۝ برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم اُولٰٓئِكَ آنگروه که مذکور شدند یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند دران وگفته اند غرفه اسمی ست از اسمای بهشت و در فصول عبدالوهاب رح آورده که کوشکهاست بر چهار قائمه نهاده از زر ونقره ولولو ومرجان واین چنین منازل بدیشان دهند بِمَا صَبَرُوْا بآنچه صبر کردند بر مشقت در دنیا وایذای کفار وترک مستلذات یا بر فقر واحتیاج یا بر ادای فرائض وَیُلَقَّوْنَ وبه بینند یعنی بیابند وحفص بتشدید خواند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند فِیْهَا در بهشت تَحِیَّةً وَّسَلٰمًا ۝ زندگانی باقی وسلامتی از آفات یا دعای زندگی وسلامت شنوند یا ملائکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملائکه یابند وسلام از خدای تعالی شنوند خٰلِدِیْنَ فِیْهَا ط در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت وسلام حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا نیکو قرارگاهی ست بهشت وَّمُقَامًا ۝ وجای بودنی قُلْ بگو ای محمد مکیان را که مَا یَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّیْ چه وزن نهد خدای شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزدیک خدای تعالی لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ ج اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مراو را چه شرف انسان بشناختن وعبادت ست فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مراو را وتقصیر نمودید در عبادت حق فَسَوْفَ یَكُوْنُ لِزَامًا ع ۝ پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید ویا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شما را بدوزخ رساند وآنچنان ملازم شما بود وگویند لزام قتل روز بدر ست والله تعالی اعلم

ع ربع

منزل ۵

سورة الشعراء مكية وهي مائتان وسبع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

طٰسٓمّٓ ۝ در معالم از قتاده رح نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآن اند ولهذا در اغلب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمی ست از اسمای الهی یا هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر وساتر ومجید وگفته اند مشیر ست بطوبی وسدرة المنتهی ومحمد صلعم ودر بحر الحقائق آورده که طا اشارتست بطیران مرغان هوای وحدت که طائراند بالله وسین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سائرند الی الله وميم ایمائی میکند بمشی سالکان سبیل عبودیت که میروند لله وفی الله یا اشارتست بطلب مبتدیان وسرور متوسطان ومشاهدهٔ منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد میکند بطهارت عز ازلی وثنای جبروت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم این است تِلْكَ این سوره اٰیٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِیْنِ ۝ آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن که روشن ست احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن ست حق وباطل را ظاهر میگرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا میسازد وچون قریش

وفرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند وَّنَزَعَ و بیرون آورد
يَدَهٗ دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم گون بفرعون نموده بود و بگریبان در آورده فَاِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَآءُ و
لِلنّٰظِرِيْنَ ع سفید و درخشنده بود مانند برق مر نظر کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش بشایبهٔ نور آفتاب دیدها را خیره ساختی قَالَ
گفت فرعون لِلْمَلَاِ حَوْلَهٗۤ مر اشراف قوم را که گرداگرد او بودند اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مرد لَسٰحِرٌ عَلِيْمٌ لا جادوئی ست دانا اما فرعون بترسید
که کسان وی بموسی ایمان آرند حیله انگیخت و گفت این جادوی ست که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُّرِيْدُ اَنْ يُّخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند
شمارا مِّنْ اَرْضِكُمْ از زمین شما یعنی دیار مصر بِسِحْرِهٖ ڦ بجادوی خود فَمَاذَا تَاْمُرُوْنَ ۝ پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزهٔ موسیٰ ع م او را
از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم او انگند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلیٰ تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسیٰ ع م مدد طلبید
قَالُوْۤا اَرْجِهْ گفتند حبس کن او را وَاَخَاهُ و برادر او را یا در توقف افگن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان
نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَآئِنِ در شهرهای مملکت خود حٰشِرِيْنَ ۝ جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری يَاْتُوْكَ
بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر جا که نیک جادوئی ست عَلِيْمٍ ۝ دانائی بسر آمده در فن سحر فرعون کسان خود بطلب جادوان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ لا برای هنگام روز معلوم و دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه بود وَّقِيْلَ و گفته شد
یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ اَنْتُمْ آیا هستید شما مُّجْتَمِعُوْنَ لا فراهم آیندگان یعنی فراهم آئید و جمع شوید لَعَلَّنَا
شاید که ما همه باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسیٰ و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم اِنْ
كَانُوْا اگر باشند هُمُ الْغٰلِبِيْنَ ع ایشان غلبه کنندگان بر موسیٰ و هارون ع م فَلَمَّا جَآءَ السَّحَرَةُ پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک
فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده قَالُوْا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را اَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را لَاَجْرًا مزدی از نزدیک تو
اِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغٰلِبِيْنَ ۝ ع ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری مزد باشد شما را وَاِنَّكُمْ اِذًا و بدرستیکه
باشید شما آن وقت لَّمِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسیکه بمن در آید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده
مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسیٰ ع م صف بر کشیده گفتند ای موسیٰ اول تو افگنی جادوی خود را
یا ما می افگنیم قَالَ لَهُمْ مُّوْسٰۤى گفت موسیٰ مر ایشان را اَلْقُوْا بیفگنید مَاۤ اَنْتُمْ مُّلْقُوْنَ ۝ آنچه شما افگندگانید مر آن را فَاَلْقَوْا پس
بیفگندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب ساختهٔ خود را که هفتاد هزار عصا و هفتاد هزار رسن بود وَقَالُوْا
و گفتند بعد از انکه عصا و رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از مردمان غریو برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ بزرگی و قوت و غالبیت
فرعون اِنَّا لَنَحْنُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسیٰ و هارون فَاَلْقٰى مُوْسٰى عَصَاهُ پس بیفگند موسیٰ ع م بامر الٰهی عصای خود را
فی الحال اژدها گشت فَاِذَا هِيَ پس آنجا که عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَاْفِكُوْنَ ۝ج آنچه تزویر کرده بودند و بصورت مار
بخلق مینمودند فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس بر روی افگنده شدند ساحران سٰجِدِيْنَ ۝ سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا به
ثعبان نه از قبیل سحر ست و از روی صدق قَالُوْۤا اٰمَنَّا گفتند گرویدیم ما بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ لا بپروردگار عالمیان پس توضیح
کردند رَبِّ مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ۝ آفریدگار موسیٰ و هارون ع م تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان
ساحران خبر یافت ایشان را طلبید قَالَ اٰمَنْتُمْ لَهٗ گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حقیقت آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی

ع ۲۴

گرویدید مر موسی را قبل ان اذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم من شما را در ایمان آوردن بوی انه لکبیرکم بدرستیکه وی مهتر شماست الذی علمکم السحر آنکه بیاموخت شما را سحر یعنی جادوی و با یکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من فلسوف تعلمون ۞ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگروید بخدای موسی پس بیان عقوبت کرد که لاقطعن ایدیکم و ارجلکم هر آینه ببرم دستها و پایهای شما را من خلاف بخلاف یکدیگر یعنی هر یک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید و لاصلبنکم اجمعین ۞ و هر آینه بر دار کشم شما را تا همه مرید و همه مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند جادوان ایمان آورده که لاضیر زهیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی‌ترسیم انا الی ربنا بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود منقلبون ۞ بازگردندگانیم انا نطمع بدرستیکه ما طمع میداریم ان یغفر آنکه بپوشد لنا ربنا برای ما پروردگار ما و عفو کند خطینا گناهان ما را ان کنا برای آنکه بودیم از اهل این محفل اول المؤمنین ۞ اول گرویدگان بخدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشان را از داری بلند در آویختند و حضرت موسی ع م برای ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشان را بنظر وی در آورد تا تسلی یافت

مثنوی

جادوان کان دست و پا را باختند ؛ در فضای قرب مولی تاختند ؛ گو برفت از دست و پا بر جای آن ؛ دست از حق بالهای جادوان ؛ تا بدان پرها پر پرواز آمدند ؛ در هوای عشق شهباز آمدند ؛

پس موسی ع م بعد ازین صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی ع م با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی و اوحینا و وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اسر بعبادی آنکه ببر بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در آنست انکم متبعون ۞ بدرستیکه شما از پی در آمده شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما را از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی ع م بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان به بهانه آنکه عید ما نزدیک شده و میخواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند ایشان اینصورت بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که یوسف صدیق ع م دعا کرده بود که تا بنی اسرائیل تابوت وی را با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از ان قوم کسی را بر مدفن یوسف ع م اطلاع نبوده موسی ع م برخود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف ع م مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه منشه گفت بشرط آنکه زن موسی ع م باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل ست پس باستخراج آن اشتغال نموده وقتیکه قمر بوسط السما رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل تهیه اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند و روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد فارسل فرعون فی المدائن پس بفرستاد فرعون در شهرستانها اینکه بپای تخت نزدیک بود حشرین ۞ جمع کنندگان لشکر را و گفت ان هؤلاء بدرستیکه گروه بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون ۞ گروهی اندک اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست در گذشته و بشصت نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری با فرعون ایشانرا نسبت بالشکر خود اندک شمرد و گفت ایشان گروه بسیار اندک اند و انهم لنا و ایشان مر الغائظون ۞ بخشم آرندگانند چه زر ما گرفته اند یا پسرهای قوم ما را برده و انا لجمیع حذرون ۞ و ما همه یعنی لشکر ما سلاح داریم و دانا بر اسم حرب تعریض ست بآنکه قوم موسی ع م نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند فاخرجنهم پس بیرون آوردیم فرعونیان را یعنی

ع ۱۸

داعیهٔ خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند مِّن جَنّٰتٍ از بوستانها وَّ عُیُوْنٍ و از چشمهای جاری وَّ كُنُوْزٍ و از گنجهای جاری زر و نقره وَّ مَقَامٍ كَرِیْمٍ و از منزلهای نیکو كَذٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان وَ اَوْرَثْنٰهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل ایشان بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ۝ فرزندان یعقوب ع م را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان بمصر آمده همه اموال قبط را بتحت تصرف درآوردند واضح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان ع م بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد نمود و ششصد هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت **نظم** یکی لشکر سراپا غرق جوشن ٭ شده در موج چون دریای آهن ٭ چو چشم دلبران پرکین و خونریز ٭ بقصد خون مردم تیغها تیز ٭ فَاَتْبَعُوْهُمْ پس از پی درآمدند ایشان مُّشْرِقِیْنَ ۝ قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند و دران زمان لشکر موسی ع م بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعٰنِ پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را قَالَ اَصْحٰبُ مُوْسٰٓی گفتند یاران موسی ع م اِنَّا لَمُدْرَكُوْنَ ۝ هر آینه ما دریافته‌شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را درخواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد قَالَ كَلَّا گفت موسی ع م حاشا که ایشان شما را دریابند اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ بدرستیکه با منست پروردگار من بیاری و مددگاری سَیَهْدِیْنِ ۝ زود باشد که راه نماید مرا درین حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی ع م در کلام خود معیت را مقدم داشته که اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ و رسول صلعم در قول خود که اِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمائر عرفا روشن گردد که کلیم از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مرید است و حبیب از حق بخود نگریست و این مرتبه مراد است مرید را هرچه گویند آن کند و مراد هرچه گوید چنان کنند **بیت** این یکی را روی او در روی دوست ٭ وان دگر را روی او خود روی اوست ٭ آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه حجابی از بخار میان فریقین پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر سر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت **مصرع** کجا روی که زهر سو گریزگاه نداری اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی ع م بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بکنیت بخوان و بر و حکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود که فَاَوْحَیْنَآ پس وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰٓی بسوی موسی ع م اَنِ اضْرِبْ آنکه بزن بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ بعصای خود دریای قلزم را موسی ع م بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ پس بشکافت دریا و دوازده راه پدید آمد فَكَانَ پس بود كُلُّ فِرْقٍ هر پاره جدا شده از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِیْمِ ۝ همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی برنگ دریا وزید و وحل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا درآمدند وَ اَزْلَفْنَا و جمع کردیم ثَمَّ الْاٰخَرِیْنَ ۝ آنجا دیگرانرا که قوم فرعون بودند یعنی همه را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شگافته شده هامان بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی ع م واقع شده زینهار بدریا در نیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل ع م بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا درافگند و فرعون بر اسپ یغری تند سوار بود یغری بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا درآمدند و میکائیل ع م بر عقب آن لشکر می آمده ایشانرا می راند تا تمام لشکر بدریا درآمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و بیکبار آبها

بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی وَاَنْجَیْنَا مُوْسٰی
و نجات دادیم موسی را وَمَنْ مَّعَهٗ و هر که با او بود اَجْمَعِیْنَ ؀ همه ایشان را ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِیْنَ ؀ پس غرق گردانیدیم دیگران را اِنَّ
فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در نجات موسیٰ ؑ و قوم او و هلاک فرعون و لشکر او لَاٰیَةً هر آینه علامتی ست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الٰهی وَمَا
کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم فرعون مُّؤْمِنِیْنَ ؀ گرویدگان چه از تمام قبط جز حزبیل که مؤمن آل فرعون بود گویند کسی ایمان نیاورد و داد
با حضرت موسیٰ ؑ از مصر بیرون آمده بود وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ اوست غالب و کسی را قوت غلبه بر نیست الرَّحِیْمُ ؀ ع
مهربانست عقوبت نمیکند مگر بعد از الزام حجت وَاتْلُ و بخوان عَلَیْهِمْ بر مشرکان عرب نَبَاَ اِبْرٰهِیْمَ ؀ خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت میکنند
و بفرزندی او مفتخر و مستظهر اند اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ؑ لِاَبِیْهِ مر پدر خود آزر را وَقَوْمِهٖ و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان
پرسید مَا تَعْبُدُوْنَ ؀ چیست آنچه میپرستید قَالُوْا نَعْبُدُ گفتند میپرستیم اَصْنَامًا بتانرا فَنَظَلُّ پس همیشه میباشیم لَهَا مر آنرا عٰکِفِیْنَ ؀
مجاور و ملازم بر عبادت مراد تمثالهاست که ساخته بودند از انواع فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت میکردند قَالَ گفت
ابراهیم ؑ که بتان شما هَلْ یَسْمَعُوْنَكُمْ آیا میشنوند خواندن شما را اِذْ تَدْعُوْنَ ؀ چون بخوانید ایشانرا و خواننده را اجابت میکنند
اَوْ یَنْفَعُوْنَكُمْ یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشانرا میکنید و روزی میدهند اَوْ یَضُرُّوْنَ ؀ یا زیان میرسانند بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان
و ایشانرا نکوهش نمائید قوم ابراهیم ؑ نتوانستند که او را بنعم جواب دهند پس بهانهٔ تقلید پیش آوردند قَالُوْا گفتند نه از ایشان آنچه گفتی دریافته ایم بَلْ
وَجَدْنَآ بلکه دریافته ایم اٰبَآءَنَا پدران خود را که ایشان کَذٰلِكَ یَفْعَلُوْنَ ؀ همچنین میکردند یعنی ایشانرا پرستش مینمودند و بران مقیم بودند قَالَ گفت ابراهیم ؑ
اَفَرَءَیْتُمْ آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید که بهر حال مَّا کُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ ؀ آنچه هستید که میپرستید آنرا اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُکُمُ الْاَقْدَمُوْنَ ؀ شما و پدران دیرینهٔ شما نیز
پرستیده اند فَاِنَّهُمْ پس بدرستیکه معبودان شما عَدُوٌّ لِّیْٓ دشمنانند مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصور کردام مرا در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت او
تصریح انفع ست و دشمنی بتان مر عبدهٔ خود را ظاهرست چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر که را
دشمن دارند و نیز دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم اِلَّا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ ؀ لا مگر
دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِیْ خَلَقَنِیْ آنکه بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ یَهْدِیْنِ ؀ لا پس او راه مینماید مرا براستی در
قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت حق و راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِیْ هُوَ یُطْعِمُنِیْ و آنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزای بدن
من بآن ست وَیَسْقِیْنِ ؀ لا و می آشاماند مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت اعضای من ست در عین المعانی آورده که مراد از
طعام الفت ست و از شراب زلفت صاحب بحر فرموده که طعام عبودیت ست که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت ربوبیت
که ارواح بآن تازه گردد و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل میکند که این طعام طعام معرفت ست و این شراب شراب محبت
و این بیت خوانده اند بیت شراب المحبت خیر الشراب ؛ و کل شراب سواه السراب ؛ و از فحوای این کلمات محققان بشمهٔ از اسرار کلام حقائق
نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد نظم ترا نواله دمادم ز خوان یطعمنی ؛ ترا پیاله مدام از شراب یسقینی ؛ مرا تو قبله دینی از ان سبب الکفتم
بر دمان که لکم دینکم ولی دینی ؛ وَاِذَا مَرِضْتُ و چون بیمار شوم فَهُوَ یَشْفِیْنِ ؀ پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رضؓ منقول ست که چون بیمار
شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی قدس سره فرمود که مرض برؤیت اغیار ست و شفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین ست و
شفا بقطع تعلق و آن وابسته بجذبهٔ عنایت است که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از

وقف لازم

مرض تعلقش بازرہاند بیت چہ گویمت کہ چہ خوش آمدی مسیح صفت ❊ بیک نفس ہمہ درد مرا دواکردی ❊ وَالَّذِيْ يُمِيْتُنِيْ وآنکسی کہ بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل ثُمَّ يُحْيِيْنِ ۝ پس زندہ گرداند مرا در آخرت برای محاسبہ ومجازات امام ثعلبی گفتہ کہ بمیراند بعدل و زندہ گرداند بفضل وگفتہ اند اماتت بمعصیت ست واحیا بطاعت یا اماتت بجہل ست واحیا بعلم یا اماتت بحمق ست و احیا بعقل یا اماتت بطمع ست واحیا بقناعت یا اماتت بنا پرہیزگاری ست واحیای بورع یا اماتت بفراق ست واحیا بتلاق در حقائق سلمی آوردہ است کہ بمیراند مرا از نفس من و زندہ گرداند مرا بخود و نزد بعضی محققان اماتت واحیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرمودہ کہ بمیراند مرا از اوصاف بشریہ و زندہ سازد باخلاق روحانیہ و یا بمیراند از سمات روحانیت و زندہ گرداند بصفات ربانیت و حقیقت آن ست کہ بمیراند مرا از انانیت من و زندہ سازد بہویت خود کہ حیات حقیقی عبارتست ازان بیت نخواہم عمر فانی راتوئی عمر عزیز من ❊ نخواہم جان پرغم راتوئی جانم بجان تو ❊ وَالَّذِيْ اَطْمَعُ وآنکس کہ طمع میدارم اَنْ يَّغْفِرَ لِيْ آنکہ بیامرزد مرا خَطِيْٓـئَتِيْ گناہان مرا يَوْمَ الدِّيْنِ ۝ روز جزا اسناد گناہ بخود باوجود عصمت نبوت بجہت کسر نفس ست و تعلیم ست مر امت را و در تلخیص آوردہ کہ مراد خطایای امت محمد ست صلعم کہ حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نمودہ رَبِّ هَبْ لِيْ ای پروردگار من بخش مرا و عطا کن حُكْمًا حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم وَّاَلْحِقْنِيْ و دررسان مرا بسبب توفیق کمال در علم عمل بِالصّٰلِحِيْنَ ۝ بشایستگان راہ و برگزیدگان درگاہ وَاجْعَلْ لِّيْ و بگردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی ثنای نیکو فِي الْاٰخِرِيْنَ ۝ درمیان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی و آوازہ من برزبان کسی کہ از پس من آید و این دعا بعز اجابت رسیدہ چہ جمیع امم از مجوس و یہود و نصاری و اہل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن میگویند و گفتہ اند مراد از لسان صدق مرد صادق ست و معنی آیت آنکہ ظاہر کن برای تجدید اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناہ باشد صلعم وَاجْعَلْنِيْ و بگردان مرا مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيْمِ ۝ از وارثان بہشت پرنعمت یعنی مرا از آنہا دار کہ در منازل بہشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِاَبِيْٓ و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او را آمرزیدہ شود اِنَّهٗ كَانَ مِنَ الضَّاۗلِّيْنَ ۝ بدرستیکہ او ہست از گمراہان وَلَا تُخْزِنِيْ و رسوا مساز مرا يَوْمَ يُبْعَثُوْنَ ۝ روزی کہ برانگیختہ شوند مردمان از قبرہای خود این دعا نیز تعلیم امتان ست و الا انبیا را عم خواری و رسوائی نباشد يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ روزی کہ سود نکند و بکار نیاید خواستہ وَّلَا بَنُوْنَ ۝ و نہ پسران ہیچ احدی را اِلَّا مَنْ اَتَى اللّٰهَ مگر کسی را کہ بیاید بخدای تعالی بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ ۝ بدلی خالص از کفر و معصیت چہ او مال خود را در راہ حق نفقہ کردہ باشد و فرزندان را براہ حق ارشاد نمودہ وہر آئینہ آن مال و فرزند او را نفع رساند و گفتہ اند سلامت قلب اخلاص ست در شہادت لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ قولی آنست کہ دل سلیم خالی باشد از حب دنیا ❊ و گویند از حسد و خیانت در تیسیر گوید از بعضی اہل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر صلعم و امام قشیری رح فرمودہ کہ قلب سلیم آنست کہ خالی باشد از غیر خدا سلمی رح فرمودہ کہ درو نہ آفات دنیا گنجد و نہ مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید طائفہ قدس سرہ منقولست کہ سلیم مارگزیدہ بود و مارگزیدہ پیوستہ قلق و اضطراب دارد و پس بزبان معنی بیان میکند کہ دل سلیم دلی ست کہ مدام در مقام جزع و تضرع و زاری ست از خوف قطیعت یا از شوق وصلت نظم زشوق وصل مینالم کہ تا وستم دہد روزی ❊ زبیم ہجر میگریم کہ ناگہ در کمین باشد ❊ ہمام از گریہ خونین و سوز دل مگر چندین ❊ ندانستی کہ حال عشق بازان اینچنین باشد ❊ وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی کہ نزدیک گردانیدہ شود بہشت لِلْمُتَّقِيْنَ ۝ برای پرہیزگاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاہدہ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ و ظاہر ساختہ شود دوزخ لِلْغٰوِيْنَ ۝ برای گمراہان تا در ان نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید وَقِيْلَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانہ

از ایشان پرسند که اَیْنَمَا کُنْتُمْ کجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُوْنَ ۝ می پرستید آن را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما
که بدیشان امیدوار بودید هَلْ یَنْصُرُوْنَکُمْ هیچ یاری میدهند شما را بدفع عذاب از شما اَوْ یَنْتَصِرُوْنَ ۝ یا نگاه میدارند خود را از حلول
عقوبت بر ایشان فَکُبْکِبُوْا پس بروی در افگنده شوند فِیْهَا در دوزخ هُمْ بتان وَالْغَاوٗنَ ۝ و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان وَ
جُنُوْدُ اِبْلِیْسَ و بدوزخ افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس اَجْمَعُوْنَ ۝ همه ایشان قَالُوْا گویند کافران وَهُمْ فِیْهَا
و حال آنکه ایشان در دوزخ یَخْتَصِمُوْنَ ۝ دشمنی میکنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه میکنند و بت پرستان با بتان میگویند تَاللّٰهِ اِنْ کُنَّا
بخدای که ما بودیم لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ در گمراهی هویدا و پیدا اِذْ نُسَوِّیْکُمْ آن وقت که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝
پروردگار عالمیان وَمَآ اَضَلَّنَآ و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ ۝ مگر بدان و بدکاران و مهتران ما یا از دیوان
فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون مِنْ شَافِعِیْنَ ۝ هیچکس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان راست وَلَا صَدِیْقٍ حَمِیْمٍ ۝ و نه دوستی
مهربان با شفقت در قوت انقلوب آورده که حمیم در اصل همیم بوده ها را حا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آن
روز یاری و اهتمام کند در مهم کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین آنکه کافران از روی تحسر گویند
فَلَوْ اَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُوْنَ پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس ما می بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ از باور دارندگان و گرویدگان اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ
بدرستیکه در خبر ابراهیم ع و احتجاج او با قوم لَاٰیَةً هر آینه علامتی ست که عقلا بدان عبرت گیرند وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابراهیم
مُّؤْمِنِیْنَ ۝ گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ اوست غلبه کننده بر مشرکان که
سطوت او مردود نگردد الرَّحِیْمُ ۝ بخشاینده که توبه بندگان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد کَذَّبَتْ قَوْمُ نُوْحِ ۣالْمُرْسَلِیْنَ ۝ تکذیب
کردند گروه نوح فرستادگان را نوح ع از رسل گذشته خبر داد و قوم او باور نکردند اِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را اَخُوْهُمْ نُوْحٌ برادر ایشان
نوح ع مراد اخوت نسبی ست اَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ ۝ فرستاده ام
با امانت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و بت مپرستید وَاَطِیْعُوْنِ ۝ و فرمان برید مرا در قبول ایمان وَمَآ اَسْـَٔلُکُمْ و نمیخواهم شما را عَلَیْهِ بر ادای
رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد رسالت من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ مگر بر پروردگار عالمیان فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس
بترسید از عقوبت خدای تعالی وَاَطِیْعُوْنِ ۝ و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت بجهت تاکید ست چه قوم نوح ع بغایت سخت دل
و بی آزرم بودند قَالُوْا گفتند در جواب نوح ع اَنُؤْمِنُ لَکَ آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا وَاتَّبَعَکَ الْاَرْذَلُوْنَ ۝ و حال آنکه پیروی تو کردند
سفلگان و بی قدران ع ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف قَالَ گفت نوح ع وَمَا عِلْمِیْ نیست علم من رسنده بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه
هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر ست چه ایشان بظاهر عمل مومنان میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص ست یا بطریق نفاق اِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب
باطنهای ایشان اِلَّا عَلٰی رَبِّیْ مگر بر پروردگار من که مطلع ست بدان لَوْ تَشْعُرُوْنَ ۝ اگر دانید که عالم الغیب اوست و پس دانید که من راست
میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیائیم و سخن تو بشنویم نوح ع گفت وَمَآ اَنَا و نیستم من بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝
راننده مومنان اِنْ اَنَا نیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم کننده مُّبِیْنٌ ۝ آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه
فقرا قَالُوْا گفتند کافران لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ یٰنُوْحُ اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لَتَکُوْنَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمَرْجُوْمِیْنَ ۝
از کشته شدگان بسنگ یا راندگان قَالَ گفت نوح علیه السلام بعد از استماع این سخن و نا امیدی از ایمان قوم رَبِّ

ع ۳ | نصف

ای پروردگار من إِنَّ قَوْمِي بدرستیکه گروه من كَذَّبُونِ تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ پس حکم کن بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ
میان من وایشان فَتْحًا حکم کردنی وَنَجِّنِي وباز رهان مرا از قصد ایشان وَمَن مَّعِيَ وهر که با من ست مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان
فَأَنجَيْنَاهُ پس نجات دادیم اورا وَمَن مَّعَهُ وهر که با او بود فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ در کشتی پر از آدمی وحیوانات وامتعه وماکولات ثُمَّ
أَغْرَقْنَا پس غرق ساختیم بَعْدُ الْبَاقِينَ بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم او إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در صبر او بر ایذای قوم لَآيَةً هر آینه
علامتی ست بر آنکه صبر موجب ظفر ست بیت کار تو از صبر نکوتر شود * هر که شکیباست مظفر شود * وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم ونبودند بیشتر قوم نوح
مُّؤْمِنِينَ گرویدگان بخدا وپیغمبر او بلکه از امت او هشتاد و نه تن ایمان آورده با وی در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ وبدرستیکه خداوند تو لَهُوَ
الْعَزِيزُ اوست توانا بر عقوبت کافران الرَّحِيمُ مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در حلم وبردباری واحتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ
دروغ داشتند عَادٌ الْمُرْسَلِينَ قوم عاد فرستادگان را که هر که یک پیغمبر را منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن آنکه
گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ هُودٌ برادر نسبی ایشان هود ع أَلَا تَتَّقُونَ آیا پرهیز نمیکنید از شرک واز عقاب الهی خائف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ
بدرستیکه من شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده امینم در ادای رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای تعالی وترک مخالفت او کنید وَ
أَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ونمی طلبم از شما بر دعوت رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی
از مال ومتاع دنیا إِنْ أَجْرِيَ نیست پاداش من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر پروردگار عالمیان أَتَبْنُونَ آیا بنا میکنید بِكُلِّ رِيعٍ
بهر موضع بلند آيَةً علامتی برای تماشای آینده و رونده تَعْبَثُونَ بازی کنید بآن بنا یعنی تباهی میسازید و در آن مساکن نمیشوید که گویا
عبث ست وگویند بر سر راهها خانها میساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست وَتَتَّخِذُونَ
وفرا میگیرید مَصَانِعَ حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ گویا که جاوید خواهید بود در آن وَإِذَا بَطَشْتُم وچون سخت
میگیرید وحمله میبرید بَطَشْتُمْ میگیرید بسختی جَبَّارِينَ در حالتیکه سرکشان ومتکبرانید یعنی بی شفقت ونامهربانی یا چون انتقام میکشید انتقام ستمکاران
میکشید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای واز سطوت جباری که لائق شماست بگذرید وَأَطِيعُونِ ودر آنچه میفرمایم فرمان برید مرا که سود
شما درین ست وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم وبترسید از خدای تعالی که مددگاری کرد شما را بِمَا تَعْلَمُونَ بآنچه شما می شناسید از انواع
نعمتها أَمَدَّكُم بِأَنْعَامٍ امداد کرد شما را بچهارپایان چون شتر وگاو وگوسفند تا از ایشان اخذ فوائد میکنید وَبَنِينَ وبپسران تا در همه
حال یار ومددگار شما اند وَجَنَّاتٍ وببوستانها از آنکه میوها میخورید وَعُيُونٍ وبچشمهای آب که مهم سقیا ونشو ونمای زرع بآن
تمام رسد إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما که اگر بر شرک ثابت باشید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی بزرگ که روز
هبوب صرصر ست یا روز قیامت قَالُوا گفتند عادیان در جواب هود ع سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسان ست بر ما أَوَعَظْتَ آیا پند دهی ما را أَمْ لَمْ
تَكُن یا نباشی مِّنَ الْوَاعِظِينَ از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست ندهیم إِنْ هَٰذَا نیست این کار که ما برانیم از بت پرستی وتجبر
وعمارت بناهای مرتفع إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ ونیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب کرده شدگان بر این عادتها
فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت هود را ع فَأَهْلَكْنَاهُمْ پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در هلاک قوم
عاد لَآيَةً هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم ونبودند بیشتر قوم عاد مُّؤْمِنِينَ
گرویدگان چه اندکی از ان قبیله با هود در خط بودند وباقی در معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ وبتحقیق که پروردگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غالب که

از تعذیب کفار باک ندارد وَالرَّحِيمُ مهربانست که مومنان را از مهلکه عقوبت بیرون آرد كَذَّبَتْ بدروغ نسبت دادند ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ قبیله
ثمود فرستادگان خدای را یعنی صالح را و انبیای سابق را ع إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ برادر ایشان از حیثیت قرابت
صَالِحٌ صالح بن عبید ع أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بد و شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستیکه من برای شما
فرستاده ام مشهورم بامانت و راستی فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی وَ
مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی طلبم شما را بنصیحتی که میکنم مِنْ أَجْرٍ هیچ جزائی که بمن دهید و من بدان متهم شوم إِنْ أَجْرِيَ نیست مکافات من
إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ مگر بر خداوند عالمیان أَتُتْرَكُونَ آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را فِي مَا هَاهُنَا
در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل آمِنِينَ ایمن از آفات و سالم از فوات فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و چاهسارها
چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخْلٍ و خرماستانها که طَلْعُهَا شکوفه درختان وی هَضِيمٌ نازک و نرم و لطیف ست
وَتَنْحِتُونَ و میتراشید برای مساکن خود مِنَ الْجِبَالِ از کوهها بُيُوتًا خانها فَارِهِينَ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از خدای تعالی و امل دور و دراز پیش مگیرید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در احکام وَلَا تُطِيعُوا و اطاعت مکنید أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ فرمان کافران
را که اسراف کردند بر نفس خود بورزیدن کفر الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ آنانکه تباهی میکنند در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُونَ و بصلاح نمی آرند
کار خود را مراد نه تن اند که قصد هلاک صالح ع کردند و قصه ایشان در سوره نمل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قَالُوا گفتند قوم ثمود در جواب
صالح ع إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِينَ از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده مَا أَنْتَ
نیستی تو إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم بصالح ع نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که ایشان را
ورای صورت چیزی دیگر ست نظم چند صورت بینی ای صورت پرست ؛ جان بی معنی ست کز صورت پرست ؛ درگذر از صورت و
معنی نگر ؛ زانکه مقصود از صدف باشد گهر ؛ و چون قوم ثمود وابسته صورت بودند و صالح را ع بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند مثل
ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمیگیری و درین دعوی مصری فَأْتِ بِآيَةٍ پس بیار نشانه از خوارق عادات إِنْ كُنْتَ اگر
هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ از راست گویان در دعوی خود صالح ع فرمود که شما چه میطلبید ایشان اقتراح کردند که ازین سنگ معین ناقه
باین هیئت بیرون آر چون مدعای ایشان حاصل شد قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ صالح ع گفت این ست ناقه که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مر او راست نصیبی
از آب وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و شما را نصیبی از آبشخور روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت وی هم وی
وَلَا تَمَسُّوهَا و مس مکنید وی را بِسُوءٍ به بدی یعنی قصد زدن و کشتن وی مکنید و اگر چنان کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بگیرد شما را عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ
عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب ست در و فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ پس گشتند پشیمان
نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در آنچه نازل شد بثمود
لَآيَةً هر آینه دلالتی ست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ و نبودند أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بیشتر قوم ثمود
گرویدگان آورده اند که همه از قبائل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب
که مغلوب نشود الرَّحِيمُ مهربان که بی استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط ع یعنی اهل مؤتفکات الْمُرْسَلِينَ
پیغمبران را چون ابراهیم و لوط ع إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون گفت مر ایشان را أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر ایشان لوط ع اینجا مراد اخوت

شفقت ست اَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی از خدای تعالی اِنِّیْ لَکُمْ بتحقیق من برای شما رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ ۝ رسولی ام
راست در نصیحت یعنی نیکخواه شما ام فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای تعالی در ترک نصیحت من وَاَطِیْعُوْنِ ۝ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَ
مَآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ و نمیخواهم شما را به پندی که میدهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید اِنْ اَجْرِیَ نیست ثواب من اِلَّا عَلٰی رَبِّ
الْعٰلَمِیْنَ ۝ مگر بر تربیت کننده عالمیان اَتَاْتُوْنَ الذُّکْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعٰلَمِیْنَ ۝ از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت
ایشان وَتَذَرُوْنَ و میگذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ آنرا که آفریده است لَکُمْ رَبُّکُمْ برای شما پروردگار شما مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ
بلکه شما قَوْمٌ عٰدُوْنَ ۝ گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید قَالُوْا گفتند قوم لوط عم در جواب وی لَئِنْ لَّمْ
تَنْتَهِ یٰلُوْطُ اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما از آن لَتَکُوْنَنَّ هر آینه باشی مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ ۝ از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل
موتفکه به بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردندی قَالَ اِنِّیْ گفت لوط عم بتحقیق من لِعَمَلِکُمْ مر عمل شما را مِّنَ الْقَالِیْنَ ۝ از دشمنان
بغایت دشمنم پس روی از قوم بگردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِیْ ای پروردگار من باز رهان مرا وَاَهْلِیْ و کسان مرا مِمَّا
یَعْمَلُوْنَ ۝ از شآمت آنچه میکنند فَنَجَّیْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را اَجْمَعِیْنَ ۝ همه ایشان اهل لوط و زن و دو
دختر و دو داماد وی بودند همه رهائی یافتند اِلَّا عَجُوْزًا مگر پیره زن لوط عم که داخل بود فِی الْغٰبِرِیْنَ ۝ در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که
آن زن با لوط عم بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیْنَ ۝ پس هلاک کردیم دیگران را وَاَمْطَرْنَا
عَلَیْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَّطَرًا بارانی که سنگ بوده یا کبریت و آتش فَسَآءَ پس بد ست مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ ۝ باران بیم کرده شدگان
که ایمان نیاورده اند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه لَاٰیَةً هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝
و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان جز دو دختر لوط عم بقول اصح + و دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط عم نگرویده بودند وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستیکه
آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست عزیز که هرگز مماجز نشود الرَّحِیْمُ ۝ مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند کَذَّبَ بدروغ داشتند
اَصْحٰبُ لْئَیْکَةِ الْمُرْسَلِیْنَ ۝ یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشه بود بقرب مدین و در آن بیشه اشجار و اثمار بسیار بود و میاطی آورده که اصحاب ایکه
قوم جذام بودند و چهار دیه داشتند شعب و بدا و غرو فالس حق سبحانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود اِذْ قَالَ یاد
کن چون گفت لَهُمْ شُعَیْبٌ مر ایشان را شعیب عم که ای قوم اَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بد و شرک می آرید اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه
من شما را رَسُوْلٌ فرستاده ام اَمِیْنٌ ۝ با امانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس پرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب
خدای تعالی وَاَطِیْعُوْنِ ۝ و فرمان برید مرا در ترک مناهی وَمَآ اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی مِنْ اَجْرٍ هیچ پاداش اِنْ
اَجْرِیَ نیست جزای من اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ مگر بر آفریننده عالمیان اَوْفُوا الْکَیْلَ و تمام پیمائید پیمانه را وَلَا تَکُوْنُوْا و مباشید
مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ ۝ از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوْا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ ۝ بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا
النَّاسَ و کم مکنید مردمان را اَشْیَآءَهُمْ چیزها از حقوق ایشان وَلَا تَعْثَوْا و غایت تباهی مجوئید فِی الْاَرْضِ در زمین بقتل
و غارت و قطع طریق مُفْسِدِیْنَ ۝ در حالیکه قصد فساد دارید وَاتَّقُوا الَّذِیْ و حذر کنید از عقوبت آنکسیکه بقدرت کامله خَلَقَکُمْ
بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ ۝ و گروه پیشینیان را قَالُوْٓا گفتند اهل ایکه اِنَّمَآ اَنْتَ جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ ۝
از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مرة بعد مرة جادوی کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از

ع ۱۶

آفریدگانی که ایشانرا سحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در صفات بشریه پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده وَاِنْ نَّظُنُّكَ و بدرستیکه گمان بریم ترا لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ ج از دروغ گویان در دعوی خود فَاَسْقِطْ پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بفکند عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ بر ما پاره ابر از آسمان که در وی عذابی باشد اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد قَالَ گفت شعیب ع م رَبِّيْٓ اَعْلَمُ پروردگار من داناتر ست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه شما میکنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سائر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد بشما خواهد رسانید و اگر امهال باشد اهمال نخواهد بود **نظم** مهلت ده روزه ظالم مبین ٭ فتنه ببین دسبدمش درکمین ٭ اول حالش همه عیش ست و ناز ٭ آخر کارش همه سوز و گداز ٭ آورده اند که چون قوم شعیب ع م در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یک بپای درختی افتاده از گرما بخته میشدند که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرموده که فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند شعیب را ع م فَاَخَذَهُمْ پس گرفت ایشانرا عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبان ست چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه عذاب روز ظله بود عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝ عذاب روز بزرگ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بتحقیق که درین عذاب که از ابر آمد و آتش سوزان بیرون آمد لَاٰيَةً هر آئینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۝ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب ع م گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند وَاِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ اوست غالب کننده انبیا را بر اعدای ایشان الرَّحِيْمُ ۝ ع مهربان بانبیا و متابعان ایشان م این آخر قصص هفت پیغمبر ست که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک سید مختار صلعم درین سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشته اند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَتَنْزِيْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ج فرو فرستاده پروردگار عالمیان ست نَزَلَ فرو فرستاده خدای بِهِ بقرآن الرُّوْحُ الْاَمِيْنُ ۝ لا جبرئیل ع م را عَلٰى قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل ع م تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی حفص بتخفیف نزل و رفع حا و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعای آن شد و این بمثابه آنست که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُوْنَ تا باشی تو مِنَ الْمُنْذِرِيْنَ ۝ لا از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِيْنٍ ۝ م بزبان عربی هویدا و منذران بلسان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل ع م بوده اند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه ذکر قرآن یا نعت حضرت پیغمبر صلعم لَفِيْ زُبُرِ الْاَوَّلِيْنَ ۝ ج در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان دران گفتندی قبول کرده حجت میداشتندی حق سبحانه فرمود که اَوَلَمْ يَكُنْ لَّهُمْ اٰيَةً آیا نیست مر مشرکان قریش را آیة نشانه بر صحت قرآن یا به نبوت محمد صلعم اَنْ يَّعْلَمَهٗ آنکه میدانند قرآن را بصفت او یا پیغمبر را بنعت او عُلَمٰٓؤُا بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ۝ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب یقین و تحقیق آنست که وَلَوْ نَزَّلْنٰهُ و اگر ما می فرستادیم

ع ۱۶

قرآنرا عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِیْنَ ۝ بر برخی از آنها که غیر عرب‌اند هم بلغت عرب فَقَرَاَهٗ پس بخواندی آن عجمی قرآن را عَلَیْهِمْ بر ایشان بلغت
ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را که در غایت فصاحت و نهایت بلاغت باشد بخواند مَّا کَانُوْا بِهٖ نبودندی ایشان
بآن قرآن منزل مُؤْمِنِیْنَ ۝ ایمان آورندگان چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست یا اگر قرآنرا بر اعجمی بلغت غیر عربی منزل میساختیم
کافران عرب بدان نمی‌گرویدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی‌یابیم کَذٰلِکَ همچنین سَلَکْنٰهُ درمی‌آریم انکار و عناد را فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ ۝
در دلهای مشرکان مکه لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ نمی‌گروند بقرآن حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ ۝ تا وقتیکه ببینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه
امم گذشته دیدند یا در قیامت فَیَاْتِیَهُمْ پس بیاید آن عذاب برایشان بَغْتَةً ناگاهان وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ ۝ و ایشان ندانند وقت آمدن
آن فَیَقُوْلُوْا پس گویند هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُوْنَ ۝ آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم اَفَبِعَذَابِنَا
آیا بعذاب ما یَسْتَعْجِلُوْنَ ۝ شتاب میکنند و میگویند امطر علینا حجارة و فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت رویت عذاب مهلت میطلبند
اَفَرَءَیْتَ آیا دیدی و دانستی که اِنْ مَّتَّعْنٰهُمْ اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِیْنَ ۝ سالها و زندگانی بخشیم ثُمَّ جَآءَهُمْ پس بیاید بدیشان
مَّا کَانُوْا یُوْعَدُوْنَ ۝ آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب مَآ اَغْنٰی عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذاب یا درد را مَّا کَانُوْا
یُمَتَّعُوْنَ ۝ آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عقاب نخواهد بود و در کشاف آورده که میمون
بن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر وی خواند ما اغنی عنهم ما کانوا
یمتعون میمون گفت لقد وعظت و ابلغت پندی دادی و سخن را اتمام کردی ؎ نظم جهان بی وفائیست مردم فریب ؛ که از دل رباید قرار و شکیب ؛ نگر
تا بجاهش نگردی اسیر ؛ نیفتی پی مالش اندر زحیر ؛ که آندم که مرگ اندر آید براه ؛ نه مالت کند دستگیری نه جاه ؛ وَمَآ اَهْلَکْنَا و هلاک نکردیم مِنْ قَرْیَةٍ اهل
هیچ دیهی را اِلَّا لَهَا مگر مر اهالی آنرا مُنْذِرُوْنَ ۝ بیم‌کنندگان بودند ذِکْرٰی ازبرای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت میکردند و
از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند وَمَا کُنَّا ظٰلِمِیْنَ ۝ و نیستیم ما ستمکاران که قبل از انذار هلاک کنیم
و در موضح آورده که قریش میگفتند دیوی که وی کی نام دارد نزد محمد صلعم می‌آید و قرآن بر وی میخواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیٰطِیْنُ ۝
و فرو نیاید بقرآن دیوان وَمَا یَنْۢبَغِیْ و نشاید و روا نبود لَهُمْ مر ایشانرا فرو آوردن قرآن وَمَا یَسْتَطِیْعُوْنَ ۝ و نتوانند و قادر نباشند
برآنکه شهب و ملائکه ایشانرا از رفتن آسمان مانع‌اند اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملائکه لَمَعْزُوْلُوْنَ ۝ دور شدگانند یا کناره رفتگان
فَلَا تَدْعُ پس مخوان مخاطب آنحضرت صلعم ست مراد غیر او هریک از امتان را میگوید مخوان و مپرست مَعَ اللّٰهِ با خدای تعالی بحق اِلٰهًا اٰخَرَ
خدای دیگر فَتَکُوْنَ پس باشی تو مِنَ الْمُعَذَّبِیْنَ ۝ از عذاب کرده شدگان وَاَنْذِرْ و بیم کن خطاب خاص ست بآن حضرت صلعم
میفرماید که بترسان از عذاب خدای عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ ۝ خویشان نزدیک تر خود را آنحضرت صلعم بعد از نزول این آیت بکوه
صفا برآمده یک یک ایشانرا ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شمارا که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می‌کنید گفتند آری
فرمود که من بیم کننده‌ام شمارا از عذاب سخت که در پیش ست قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب با یذای وی
برخاست وَاخْفِضْ و فرا گیر جَنَاحَکَ بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ مرآنرا که پیروی
تو کرده است از گرویدگان فَاِنْ عَصَوْکَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره تو و متابعت تو ننمایند فَقُلْ اِنِّیْ بَرِیْٓءٌ پس بگو
بدرستیکه من بیزارم مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ از آنچه شما میکنید و مرا بدان مواخذه نخواهند کرد وَتَوَکَّلْ و توکل کن در کفایت

حافقه
نقدمین ۱۲

مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خدای غالب که قادرست بر قهر اعدا الرَّحِيمِ ۝ مهربان که توانا ست بر نصرت اولیا الَّذِي يَرَاكَ آنکه می بیند ترا حِينَ تَقُومُ ۝ آن هنگام که بر میخیزی بنماز تهجد و تنها میگزاری وَتَقَلُّبَكَ و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن فِي السَّاجِدِينَ ۝ در میان نمازگزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتیکه امامت ایشان میکنی اِنَّهُ بدرستیکه خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بقول تو الْعَلِيمُ ۝ دانا به نیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که همواره عَلَى مَنْ بر کسیکه از مردمان تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۝ فرود آیند دیوان قبل ازین ذکر فرموده که روا نباشد نزول شیاطین بر محمد صلعم بجهت عدم تناسب و تجانس و اینجا بیان میفرماید که تَنَزَّلُ فرو می آیند عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گوی أَثِيمٍ ۝ بزهکاری مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که بآن اضافت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ ۝ و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسافع و امیه ثقفی يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۝ پیروی ایشان میکنند سفهای عرب یعنی روات ایشان در تفسیر علم الهدی رحمه نقل کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلعم و مذمت اسلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیت در شان ایشان نازل شد أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ ۝ سرگردان میشوند چون تسبیب و تشبیب و هزل و مطائبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالائق و افراط در مدح و ذم و امثال آن وَأَنَّهُمْ و آنکه ایشان يَقُولُونَ میگویند مَا لَا يَفْعَلُونَ ۝ آنچه نمیکنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی میدهند و بیغامهای ناداده بکسی در سلک نظم میکشند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن رواحه و جمعی از شعرای صحابه رضی بجناب نبوت پناه صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت میترسم که برین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود و شعریکه شما در شان کفار میگویید بر ایشان سخت تر ست از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا شعرای متبوع سفیهان در همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را صلعم ستایش نمودند و بهجو و مذمت کفار مشغول گشتند وَذَكَرُوا اللَّهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِيرًا بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه در تمجید و توحید ست و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا پس از آنکه ستم دیده شده بودند بهجا یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده که هرچند قادر حکیم جل ذکره در آیت کریمه و الشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که سباحان بحر شعرند جمع ساخته و کمند لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بی حد و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات نشسته اند و بواسطه بادبان و ذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است بیت شاعرانی را که غاوی خواند در قرآن خدای ❊ هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنای شمان ❊ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر صلعم بشعر که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۝ بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب ❊

ع ۲۶

سورة النمل مكية وهي ثلث وتسعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

طٰسٓ در کتاب التفاسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام ست و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طٰس ختم سوره شعرا و فتح سوره نمل ست یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسناء عز نامتناهی یا بطلب روندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ما سوی الله تِلْكَ این سوره اٰيٰتُ الْقُرْاٰنِ آیتهای قرآن ست وَكِتَابٍ مُّبِيْنٍ ۝ و آیتهای کتاب روشن کننده مر احکام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد وصفین ست بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدًى این کتاب راه نماینده است وَّبُشْرٰى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ مر گرویدگان را الَّذِيْنَ آنانکه يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوات اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ و حال آنکه ایشان بسرای دیگر هُمْ يُوْقِنُوْنَ ۝ ایشان بی گمانانند تکریر ضمیر اشارت باختصاص ایشان ست در تصدیق آخرت اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ نمیگروند بسرای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم برای ایشان اَعْمَالَهُمْ عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع دارد فَهُمْ يَعْمَهُوْنَ ۝ط پس ایشان سرگردان میشوند در ضلالت خود اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِيْنَ لَهُمْ آنانند که مر ایشانراست سُوْٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر روز بدر وَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ و ایشان در سرای دیگر هُمُ الْاَخْسَرُوْنَ ۝ ایشان زیانکارترانند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَتُلَقَّى الْقُرْاٰنَ تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو مِنْ لَّدُنْ حَكِيْمٍ از نزدیک خداوند راست کار عَلِيْمٍ ۝ دانا اِذْ قَالَ یاد کن چون گفت مُوْسٰى لِاَهْلِهٖٓ موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض پدید آمده و سرما دریافته اِنِّيْٓ اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیده ام نَارًا آتشی افروخته سَاٰتِيْكُمْ زود باشد که بیارم مِّنْهَا بِخَبَرٍ از ان آتش چیزی یعنی از کسی که بر سر آن آتش باشد خبر راه بپرسم اَوْ اٰتِيْكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ ۝ شاید که شما گرم شوید بآن آتش فَلَمَّا جَآءَهَا پس آن هنگام که آمد موسی عم نزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سائر آتشها و بر تقدیر چون موسی عم آنجا رسید نُوْدِيَ ندا کرده شد اَنْۢ بُوْرِكَ بآنکه برکت داده شده باد مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش ست یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب آتش ست یعنی موسی عم وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آتش ست یعنی ملائکه وَسُبْحٰنَ اللّٰهِ و بگو پاک ست خدای تعالی رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ پروردگار عالمیان از تشبیه آورده اند که چون موسی عم این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که يٰمُوْسٰٓى اِنَّهٗٓ ای موسی بدرستیکه ندا زننده اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ۝لا منم خدای غالب حکم کننده بصواب وَاَلْقِ عَصَاكَ ط و بیفکن عصای خود را موسی عم عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد فَلَمَّا رَاٰهَا پس چون دید موسی عم عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرفی میرود كَاَنَّهَا جَآنٌّ گویا که ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خردی بوده و در آخر اژدها میشد و در تفسیر امام ابو اللیث سه آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان شده بهر وجه چون موسی عم آن صورت را مشاهده نمود وَّلّٰى مُدْبِرًا روی بگردانید در حالتیکه گریزان بود از خوف آن وَّلَمْ يُعَقِّبْ ط و باز نگشت بار دیگر ندا رسید يٰمُوْسٰى لَا تَخَفْ ای موسی مترس از غیر من اِنِّيْ لَا يَخَافُ بدرستیکه منم که نترسند لَدَيَّ الْمُرْسَلُوْنَ ۝ق نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشان را نزد من بدی عاقبت نیست تا از ان بترسند و بیاید ترسید ستمکاران را اِلَّا مَنْ ظَلَمَ مگر کسیکه ستم کند ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا پس بدل کند و بجای آرد نیکوئی بَعْدَ سُوْٓءٍ بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه فَاِنِّيْ غَفُوْرٌ پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبان را رَّحِيْمٌ ۝ مهربانم بر ایشان

اربماع

وَاَدْخِلْ يَدَكَ و در آور دست خود را فِيْ جَيْبِكَ در گریبان پیراهن خود حضرت موسی ع م آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن
تَخْرُجْ تا بیرون آید بَيْضَآءَ سفید و درخشنده و نورانی مِنْ غَيْرِ سُوْٓءٍ از بی علتی یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی ع م دست در گریبان
برد و درخشان و نورانی بیرون آورد ندا رسید که این دو آیت ظاهر کن فِيْ تِسْعِ اٰيٰتٍ در جملهٔ نه آیت که معجزات تو است ببر و برسالت اِلٰى
فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهٖ بسوی فرعون و گروه او اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فٰسِقِيْنَ گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان
فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ پس چون بیامد بفرعون و قوم او اٰيٰتُنَا دلائل قدرت و براهین رسالت موسی ع م مُبْصِرَةً روشن و هویدا قَالُوْا گفتند فرعونیان
هٰذَا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ این جادوی روشن است یعنی همه کس داند که این سحر است وَجَحَدُوْا بِهَا و منکر شدند مر آن معجزه ها را وَاسْتَيْقَنَتْهَآ و بی
گمان بودند مر آن اَنْفُسُهُمْ دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست انکار میکردند ظُلْمًا از روی
ستمکاری وَّعُلُوًّا و از بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس ببین که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِيْنَ آخر کار تباه کاران که در دنیا آب غرق ع ۱۴
شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت **بیت** هر حالت مفسدان ناخوش است * سر انجام اهل فساد آتش است * وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه ما
دادیم دَاوٗدَ داود بن ایشا وَسُلَيْمٰنَ و سلیمان پسر او را عِلْمًا دانشی از احکام شرائع و اوردی گفته که علم کیمیا وَقَالَا و گفتند بعد از اعطای
علم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ ستایش و ثنا مر خدای را که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ بر بسیاری از بندگان خود الْمُؤْمِنِيْنَ
گرویدگان وَوَرِثَ و میراث گرفت سُلَيْمٰنُ دَاوٗدَ سلیمان از داود ع م نبوت یا علم را و گفته اند ملک را یا آنکه قائم مقام او باشد و پسران
دیگر گویند داود ع م را نوزده پسر بود هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و فرمود
هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود ع م فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید
مسئلها بر فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیک ترین چیزها کدام است * و دورترین اشیای چیست * و آنکه انس به وی بیشتر است کدام است
و آنکه وحشت افزاید چیست * و کدام اند دو قائم و دو مختلف و دو دشمن * و کدام کار است که آخر آن ستوده است * و کدام است که عاقبت
او نکوهیده است اولاد داود ع م از جواب آن عاجز آمدند سلیمان ع م فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داود ع م دستوری داد
سلیمان ع م گفت اقرب اشیای بآدمی موت است * و ابعد اشیای آنچه میگذرد از دنیا * و آنکه انس به وی بیشتر است جسد انسانست با روح * و اوحش
اشیای بدن خالی از روح و اما قائمان ارض و سما اند * و مختلفان لیل و نهار * و متباغضان موت و حیات * و کاری که آخرش محمود است حلم
در وقت خشم * و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب و چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و
کمال سلیمان ع م معترف شدند و داود ع م ملک مه و تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان ع م بر تخت نشست وَقَالَ و گفت سلیمان ع م يٰٓاَيُّهَا
النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان از هر جماعتی از طیور را آوازی است که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض
میکنند و آنچه سلیمان را ع م آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان ع م بلبلی دید بر شاخی نشسته سرود می جنبانید و صدائی میکرد
اصحاب خود را گفت میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم سلیمان ع م فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا و فاخته
آواز کرد فرمود که میگوید کاشکی این خلائق مخلوق نشدندی و هم از سلیمان ع م منقول است که ورشان میگوید یعنی کبوتر خانگی بزائید برای مردن و بنا کنید
برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر چه کنی بمکافات آن یابی و هدهد میگوید که هر که رحم نکند خدا بر و رحم نکند و خطاف میگوید نیکی از پیش فرستید تا
نزدیک خدای بیابید و حمامه میگوید سبحان ربی الاعلی ملا سمائه و ارضه و قطا میگوید که هر که خاموشی کند بسلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسیکه مطلوب

دمقصود وی دنیا باشد و باز میگوید سبحان ربی العظیم وبحمده صرد میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدا ر میگوید کل شی ہالک الا وجہہ
و هزار داستان میگوید سبحان الخلاق الدائم و غراب نفرین میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت
پناه صلعم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه میگوید فرمود که میگوید اذکروا الله یا غافلون و هم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک در
صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد صلعم و آله وصحبه رض و سار میگوید بار خدایا از تو قوت روزی میخواهم یا رزاق و دراج میگوید
الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجزهٔ سلیمان ست ع از آن سبب فرمود که منطق الطیر ما را آموختند وَأُوتِينَا و داده شدیم
یعنی ما را عطا کرده اند مِن كُلِّ شَيْءٍ از همه چیزی که بدان محتاج بودیم إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝ افزونیست
آشکارا که بهیچکس مثل نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار
کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان
بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبر ها بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق
گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان ع بر بالای تخت بودی وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان ع جُنُودُهُ لشکرهای
او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنسِ و از آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ پس این لشکر رانده شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی
تا در هم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد همه پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از
مقر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر است که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل
آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و بجهت وی بساطی بافته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان
بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بودی نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یکماهه راه بردی روزی که از ولایت
شام بطرف یمن توجه نموده سیر فتند حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتیکه بیامدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی نمل یعنی از زبر آن وادی که در جنوبی طائف ست
در آمدندی قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچه لنگ که آن را منذره یا طاخیه یا ملاخیه یا خرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف ثعلبی آورده که برابر خروسی
بوده در بزرگی و در زاد المسیر برابر نعجه گفته و در اتحاف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان ع دید بر بلندی آمد و گفت يَا أَيُّهَا
النَّمْلُ ای مورچگان ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ در آئید در سکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ تا در هم نشکند شما را سلیمان ع وَجُنُودُهُ و لشکرهای
او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان ست از توقف بحیثیتی که عرصهٔ تلف شوند وَهُمْ و لشکریان سلیمان ع لَا يَشْعُرُونَ ۝ ندانند که شما را پایمال
میسازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع سلیمان ع رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسم کرد ضَاحِكًا در حالتیکه متعجب بود مِّن قَوْلِهَا
از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود بادراک مقالهٔ نمل آورده اند که سلیمان ع او را طلبید و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من ستم نکنند
گفت دانستم اما من مهتر قومم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن
نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و رسیدن
غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق ست در کشف الاسرار آورده که
سلیمان ع از وی پرسید که لشکر تو چندست گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب ست و زیر دست هر
نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جا سے

گرفتیم تا بخر خدای تعالی بکسی نداده اند گفت ای پیغمبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگو بمن گفت باد را مرکب ما ساخته که غدوها شهر و رواحها
شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هرچه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد بدست درآید و نپاید و درین معنی گفته اند نظم بر باد رفتی سحرگاه و شام
سریر سلیمان علیه السلام ٭ بآخر ندیدی که بر باد رفت ٭ خنک آنکه با دانش و داد رفت ٭ سلیمان ع م بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک
علام درآورده وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي وگفت ای پروردگار من مرا الهام ده أَنْ أَشْكُرَ آنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي آن نعمت که ترا
بمحض کرم أَنْعَمْتَ عَلَيَّ انعام کردی بر من وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم راجع بوالدین بود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و آنکه بکنم
کردار شایسته که بفضل خود تَرْضَاهُ بپسندی آنرا وَأَدْخِلْنِي و درآر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ○ در میان
بندگان ستوده خود یعنی بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند وادی نمل را بهوای نفس حریص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمان را بقلب و
ساکن را بحواس خمسه و از تامل درین سخن باقی قصه بر سالک سخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهرست بیت چون ندیدی
دمی سلیمان را ٭ تو چه دانی زبان مرغان را ٭ آورده اند که درهمین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز درآمد سلیمان ع م خواست که وضو سازد
و آب نبوده و دلیل لشکر بآب هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند و گفته اند سلیمان ع م بر تخت بود ناگاه فرجه در مظله طیور پدید آمد و آفتاب
بروی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بتفحص درآمد وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود فَقَالَ پس گفت مَا لِيَ
چیست مرا که در خیل طیر لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را یا چشم من بروی نمی افتد أَمْ كَانَ آیا هست مِنَ الْغَائِبِينَ ○ از غائب
شدگان این مجمع لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت که پرهای او بکنم و او را در آفتاب
افگنم یا در میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا با ضد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ یا بکشم او را برای عبرت
دیگر مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ○ بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فَمَكَثَ پس درنگ کرد هدهد غَيْرَ بَعِيدٍ
زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان ع م با او معاتبت آغاز کرد فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که
مشاهده نکرده و بدان نرسیده وَجِئْتُكَ و آمدم بتو مِنْ سَبَإٍ از شهر سبا که آنرا مارب گویند بِنَبَإٍ يَقِينٍ ○ بخبری یقین یعنی از سبا خبری بتو آورده ام
و خبر آنست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن نموده
رفتم و دیدم سلیمان ع م پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او و رعیت او چیست هدهد گفت إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً بدرستیکه من یافتم زنی
بلقیس نام که از روی اقتدار تَمْلِكُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَأُوتِيَتْ و داده شده است آن زن مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزیکه پادشاهان را
بکار آید وَلَهَا و مر آن زن را عَرْشٌ عَظِيمٌ ○ تختی بزرگ ست نسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد
عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وَجَدْتُهَا و یافتم آن زن را وَقَوْمَهَا و گروه او را که از روی جهل يَسْجُدُونَ
لِلشَّمْسِ سجده میکنند آفتاب را و میپرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی وَزَيَّنَ و بیاراسته است لَهُمُ الشَّيْطَانُ مر ایشان را
شیطان أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از عبادت شمس و سائر اعمال قبیحه فَصَدَّهُمْ پس بازداشته است دیو سرکش ایشانرا عَنِ السَّبِيلِ
از راه راست فَهُمْ پس ایشان لَا يَهْتَدُونَ ○ راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشانرا از راه راست باز میدارد أَلَّا يَسْجُدُوا تا سجده
نکنند لِلَّهِ مر خدای تعالی را الَّذِي آن خدای که تواناست يُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آرد پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
یعنی قطرات امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نبات را از زمین اخراج میکند وَيَعْلَمُ و میداند مَا تُخْفُونَ آنچه پنهان میدارند آفریدگان در

ولهای خود وَمَا تُعْلِنُوْنَ ۝ و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش و حفص در هر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه نهان و آشکار کنید اَللّٰهُ
خدای تعالی بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبود سزا مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ۝ آفریدگار عرش عظیم ست آن عرش که محیط بکرسی ست و
کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود مصرع چه نسبت ست سها را
با آفتاب درخشان ؎ این سجده هشتم ست بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجده سر خفی میگویند و موضع سجود
مختلف فیه ست بعضی بعد قرأت وما یعلنون سجده میکنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام
رسانید قَالَ گفت سلیمان ع م سَنَنْظُرُ زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست گفتی اَمْ كُنْتَ یا بودی مِنَ الْكٰذِبِیْنَ ۝
از دروغ گویان پس سلیمان ع م نامه نوشت و گفت اِذْهَبْ بِّكِتٰبِیْ هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ اِلَیْهِمْ پس بفگن بسوی ایشان ثُمَّ
تَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از ایشان و بیک گوشه رو و تفحص کن فَانْظُرْ پس ببین که ایشان در آن مَاذَا یَرْجِعُوْنَ ۝ بچه چیز
باز میگردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برانند که بلقیس دختر شراحیل یا شراحیل
بن مالک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن بادشاهی کرده بود و او را با جن وصلت افتاد و فارعه جنیه را بخواست و در عین المعانی
گفته که بلقمه بنت شیصیان را بخواست و بلقیس ازو متولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند و بری
او تختی بزرگ ساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر او با سلیمان ع م رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان
برد هدهد نامه در منقار گرفته بیامد و در جمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان بسوی وی نگریستند نامه را
بر تخت افگند و قول اشهر آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینه وی
افگند بلقیس برجست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورده متوجه
ایشان شد قَالَتْ گفت بلقیس یٰۤاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف اِنِّیْۤ اُلْقِیَ اِلَیَّ بدرستیکه افگنده شده است بسوی من كِتٰبٌ كَرِیْمٌ ۝ نوشته
بزرگ نامه را بزرگ گفت باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بود و این امر غرائب ایشانست یا بجهت آنکه مهر داشت
امام قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در و طمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بمالک الملک بود و گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی
بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد نظم ای نام تو بهترین سر آغازها بی نام تو نامه کی کنم باز ؎ آرایش نامهاست نامت ؎ آسایش سینها
کلامت به القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمٰنَ بدرستیکه این کتاب از نزدیک
سلیمانست ع م وَاِنَّهٗ و بدرستیکه مضمون او اینست که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ بر من بزرگی مکنید و گردن
مکشید وَاْتُوْنِیْ و بیائید بمن مُسْلِمِیْنَ ۝ گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازت
کلام دلالت بر معانی بسیار دارد حال پریشان شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند قَالَتْ گفت بلقیس یٰۤاَیُّهَا الْمَلَؤُا ای گروه اشراف و ایشان
سیصد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکرد بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که اَفْتُوْنِیْ فتوی دهید مرا
فِیْۤ اَمْرِیْ در کار من و آنچه صلاح و صواب من باشد با من بگوئید مَا كُنْتُ نیستم من قَاطِعَةً اَمْرًا برنده و فیصل دهنده کاری را حَتّٰی
تَشْهَدُوْنِ ۝ تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نکنم قَالُوْا گفتند آن گروه نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ ما خداوندان قوتیم
وَّاُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم عدت لشکر و هم شجاعت وَّالْاَمْرُ اِلَیْكِ و کار مفوض بتو است و رای رای تو فَانْظُرِیْ

پس ببین و در نگر که مَاذَا تَأْمُرِينَ۝ تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه نظم اگر جنگ خواهی بنبرد آوریم ٭ دل دشمنان را بدرد آوریم ٭ وگر صلح جوئی
ترا بنده ایم ٭ بتسلیم حکمت سر افگنده ایم ٭ چون بلقیس از ایشان دریافت که میل بمقاتله دارند نه پسندید و گفت مرا مصلحت نیست که حرب
کنیم چه کار حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصه تلف میشود کما قال الله تعالی قَالَتْ گفت بلقیس إِنَّ
الْمُلُوكَ بدرستیکه پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون در آیند بدهی یا شهری که بقهر بگیرند أَفْسَدُوهَا تباه سازند آنرا یعنی خراب کنند
وَجَعَلُوا و گردانند أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیه را أَذِلَّةً خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ۝
و همچنین میکنند تاکید قول اول ست وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستیکه من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ بهدیه که مقدمه
صلح ست فَنَاظِرَةٌ پس نگرنده ام که از انجا بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ۝ بچه چیز باز میگردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک ست و الا
پیغمبر در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر
مکلل بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه در و دری ناسفته و مهره جزع کج سفته فرستاد و منذر بن عمر را بایکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر
فرمود و گفت ای منذر نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد بدانی که او پادشاه است و اگر بتازه روئی و خوشخوئی با تو سخن کند
بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن ست که میان غلامان و کنیزکان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کج سفته را رشته
کشد ایشان هدایا برداشته متوجه شدند و هدهد کیفیت حال عرض کرد سلیمان ع م بفرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را که
هفت فرسخ طول او بود بدانها فرش انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هر یک از آدمیان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف بر کشیدند و مرغان بر روی هوا پر در پر بافتند بیت با صد هزار دیده فلک
در هزار قرن ٭ مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود ٭ منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و اساس و آرایش دید و از هدایای خویش
شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان ع م رسید آنحضرت ع م با روی تازه تبسم کرد و ویرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که در آن دری ناسفته و مهره
کج سفته است پس ارضه را فرمود تا در عذرا سوراخ کرد و دوده را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وی کشید
و آب طلبیده غلامان و جواری را فرمود تا غبار راه روی بشویند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از
دست بدست دیگر ریختند و بدین نکته از یکدیگر ممتاز گردانید و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ پس آن هنگام
که آمد رسول بلقیس بسلیمان ع م و هدیه آورد قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ گفت آیا مدد می دهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از همه کس بیشترست
فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ پس آنچه عطا کرد خدای از ملک و نبوت و علم مرا خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بهترست از آنچه بشما داده از متاع دنیا بَلْ أَنْتُمْ بلکه
شما بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ۝ بهدیه خود شاد میشوید و می نازید زیرا که جنس حیات دنیا مطمح نظر همت شما نیست همت آنکه پرواز کند جانب
علوی چو همای ٭ دنیا اندر نظر همتا و مردارست ٭ ارْجِعْ ای رسول باز گرد إِلَيْهِمْ بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیایند و اگر نیایند فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ
بِجُنُودٍ پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرها که از غایت کثرت و قوت لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکرها وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
و هر آینه بیرون کنیم ایشان را مِنْهَا از بلده سبا أَذِلَّةً در حالتیکه بی عزت و بی حرمت باشند وَهُمْ صَاغِرُونَ۝ و ایشان خوار شدگان شوند
و اسیران منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد و تخت خود را در خانه مضبوط ساخت و نگهبانان بران گماشت و در خانه را قفل کرد
و کلید برداشت و با لشکر متوجه پایه سریر سلیمان ع م شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان ع م او را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته

بازو واج او میل کند و او سلیمان را ع م بر اسرار جن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آن ست که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او
در دل سلیمان ع م نشسته بود و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او
از منهج صواب منحرف میگردد و پای او مانند سم حمار ست انگشت ندارد سلیمان ع م در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او را آزمایش کند
قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ گفت سلیمان ع م ای گروه بزرگان أَيُّكُمْ کدام از شما يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا می آرد تخت بلقیس را قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۝
پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تغییر دهد و از وی پرسد که
این سریر تو است یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد قَالَ عِفْرِيتٌ گفت دیو بلند ناخوش مِنَ الْجِنِّ از قوم جن نام او ذکوان یا صخر أَنَا آتِيكَ
بِهِ من بیارم بتو آنرا قَبْلَ أَنْ تَقُومَ پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان تا نصف النهار در مجلس
حکومت نشستی وَإِنِّي عَلَيْهِ و بدرستیکه من بر حمل آن تخت لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ۝ هر آینه توانا ام و امینم بر جواهر او یعنی دران خیانت نکنم و بامانت بتو
رسانم سلیمان ع م گفت زودتر ازین خواهم قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ گفت آنکسیکه نزدیک او بود عِلْمٌ دانشی مِنَ الْكِتَابِ از کتب منزله یعنی کتب الهی
خوانده بود و اسم اعظم دانسته آنکس خضر بود ع م یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که من عنده علم الکتاب پدر ماست
و گفته اند حضرت سلیمان ع م بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را املیخا گفتندی یا ذو النون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان ع م بوده یا ملکی که دفتر
مقادیر بدست اوست یا جبریل ع م و بران تقدیر که یکی از ملائکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آنست که آصف برخیا که وزیر
سلیمان ع م بود گفت أَنَا آتِيكَ بِهِ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ پیش از آنکه بازگردد إِلَيْكَ بسوی تو طَرْفُكَ چشم تو یعنی
چون در چیزی که نگری تا چشم از ان برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان ع م او را دستوری داد بسجده درافتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری
اهیا اشراهیا باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک
طرفة العین پیش تخت سلیمان ع م از زمین برآمد در وسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را عدم کرد و نزد سلیمان ع م باز ایجاد فرمود فَلَمَّا رَآهُ پس
آن هنگام که سلیمان ع م دید آن تخت را مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قرار گرفته نزد او قَالَ هَذَا گفت سلیمان ع م که این کرامت مِنْ فَضْلِ رَبِّي
از فضل پروردگار منست لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا در مثل این امور أَأَشْكُرُ آیا شکر میگذارم أَمْ أَكْفُرُ یا ناسپاسی پیش میآرم وَمَنْ
شَكَرَ و هر که سپاسداری کند نعمت خدای را فَإِنَّمَا يَشْكُرُ پس جز این نیست که سپاس میدارد لِنَفْسِهِ از برای نفس خود چه شکر موجب
دوام نعمت و سبب مزید آن ست وَمَنْ كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي پس بدرستیکه پروردگار من غَنِيٌّ بی نیاز ست از شکر
گذاری و ناسپاسی مردمان كَرِيمٌ ۝ کرم کننده است بانعام بر مستحقان قَالَ نَكِّرُوا لَهَا گفت سلیمان ع م که بگردانید برای بلقیس عَرْشَهَا
تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید بر وجهی که اعلا را باسفل آرید و مقدم را موخر سازید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای
احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنگریم ما که بعد از سوال از و أَتَهْتَدِي آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را أَمْ تَكُونُ
یا باشد مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ۝ از آنانکه راه نمی یابند بچیزها و نمی شناسند فَلَمَّا جَاءَتْ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان ع م
و تخت او پیش تخت سلیمان ع م نهاده بود قِيلَ گفته شد او را أَهَكَذَا آیا همچنین ست عَرْشُكِ تخت تو قَالَتْ گفت بلقیس كَأَنَّهُ
هُوَ گویا که این آن ست جزم نگفت که هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تختی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت
وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان ع م مِنْ قَبْلِهَا پیش از معجزه وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝

وستیم ناگروندگان نهادگان حکم ویرا وَصَدَّهَا و بازداشت خدای بلقیس را ابد و توفیق مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچیزی که بود که میپرستید آنرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ
بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را اِنَّهَا كَانَتْ بدرستیکه بلقیس بود مِنْ قَوْمٍ كٰفِرِيْنَ ○ از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان ع م جهت امتحان
پای وی فرموده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینه سفید صافی ساخته و در زیر آن آب درآورده و ماهیان در آنجا افکنده چنانچه
صحن آن خانه همه آب مینمود پس سریر سلیمان ع م در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبید نمه چون بدر کوشک رسیده قِيْلَ لَهَا گفتند مر او را اُدْخُلِي
الصَّرْحَ درآی در ساحت این قصر فَلَمَّا رَاَتْهُ پس چون بدید بلقیس زمین قصر را حَسِبَتْهُ لُجَّةً پنداشت آنرا آب بسیار وَّكَشَفَتْ و برکشید دامن
جامهٔ خود را عَنْ سَاقَيْهَا از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان ع م دید که پای او بپای آدمیان میماند قَالَ گفت سلیمان ع م ای بلقیس جامه
برکش اِنَّهٗ بدرستیکه آنچه تو آب میپنداری صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ عرصهٔ ست ساده و هموار مِّنْ قَوَارِيْرَ از آبگینه قَالَتْ رَبِّ اِنِّيْ گفت بلقیس ای
آفریدگار من بدرستیکه من ظَلَمْتُ نَفْسِيْ ستم کردم من بر نفس خود بپرستش آفتاب وَاَسْلَمْتُ و اسلام آوردم مَعَ سُلَيْمٰنَ با سلیمان ع م یعنی بر دست او
تسلیم شدیم لِلّٰهِ مر امر خدای را رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ○ پروردگار عالمیان و در تزویج سلیمان ع م وی را و مآل کار او سخن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر
تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند ست هدهد بقوت متفکره و سبا بمدینهٔ جسد و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده
علم الکتاب بعقل فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بفهم درست ست **بیت** آنکس که ز شهر آشنائی ست ؛ داند که متاع
ما کجائیست ؛ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و هر آینه بتحقیق فرستادیم اِلٰى ثَمُوْدَ بسوی قبیلهٔ ثمود اَخَاهُمْ صٰلِحًا برادر ایشان صالح را ع م اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
بانکه پرستید خدا را فَاِذَا هُمْ پس آن هنگام که ایشان فَرِيْقٰنِ دو گروه شدند مومن و کافر يَخْتَصِمُوْنَ ○ بجنگ و خصومت درآمدند با یکدیگر
و مخاصمهٔ ایشان در سورهٔ اعراف رقم ذکر یافته و چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفتند که بیار ای صالح ع م آنچه ما را وعید میکردی از
عقوبات قَالَ يٰقَوْمِ گفت صالح ع م ای گروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُوْنَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب میکنید بنزول عذاب قَبْلَ الْحَسَنَةِ پیش از توبه
یعنی تاخیر میکنید در آن آورده اند که ثمودیان میگفتند که چون عذاب ببینیم آنگاه توبه کنیم صالح ع م فرمود لَوْلَا تَسْتَغْفِرُوْنَ اللّٰهَ چرا استغفار
نمیکنید و بایمان و توبه از خدای تعالی آمرزش نمیطلبید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ○ شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرود نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا
بِكَ گفتند فال بد گرفتیم بتو وَبِمَنْ مَّعَكَ و بهر که با تست از مومنان که با تو آغاز دعوت کرده شدند و محن بین روی آورده و جدائی در میان ما
افتاده قَالَ طٰٓئِرُكُمْ گفت صالح ع م که فال شما از خیر و شر عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب ست نزدیک خدای بحکم ازلی
و بجهت من متبدل نگردد **بیت** قلم به نیک و بد خلق در ازل رفت ست ؛ بگفت و گوی خلائق دگر نخواهد شد ؛ بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تُفْتَنُوْنَ ○
گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی وَكَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ و بودند در شهری که صالح ع م میبود
از زمین حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج بود مباشر عقر
ناقه بودند يُّفْسِدُوْنَ تباهی میکردند بکفر و معاصی فِي الْاَرْضِ در زمین حجر وَلَا يُصْلِحُوْنَ ○ و بصلاح نمی آوردند کار خود را
یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوْا گفتند با یکدیگر تَقَاسَمُوْا بِاللّٰهِ و حال
آنکه سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند لَنُبَيِّتَنَّهٗ هر آینه شبخون میزنیم بر صالح وَاَهْلَهٗ و بر کسان وی و میکشیم وی را
ثُمَّ لَنَقُوْلَنَّ لِوَلِيِّهٖ پس میگوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشته گوئیم مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم مَهْلِكَ اَهْلِهٖ
محل هلاک کردن کسان او و را و حفص بکسر لام خوانده اند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم وَاِنَّا لَصٰدِقُوْنَ ○

ع ۳

و بدرستیکه ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین موضعه که صالح ع م را بکشیم و ولی دم او را گوئیم که ما نکرده ایم و خبر نداریم وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی با جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند آورده اند که صالح ع م مسجدی داشت در غاری و شبها آنجا نماز گزاردی ایشان نه تن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر ست ما پیش از آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار درآمده در کمین نشستند تا چون صالح ع م درآید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرود آمد و همه را در زیر گرفت و در غار را بپوشید و ایشان در انجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع م مردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را در غار وَقَوْمَهُمْ و باقی قوم ایشان را أَجْمَعِينَ ○ همه بصیحه فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس آن ست خانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا خَاوِيَةً در حالتیکه خالی و خراب ست بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در انچه با ثمود کردیم لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ○ مر گروهی را که دانند و بدان متعظ شوند وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم آنرا که گرویدند بصالح ع م وَكَانُوا يَتَّقُونَ ○ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی و بدان سبب نجات یافتند وَلُوطًا و یاد کن لوط بن هارون را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر قوم خود را أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواطت وَأَنْتُمْ و حال آنکه شما تُبْصِرُونَ ○ میدانید زشتی آنرا یا می بینید از یکدیگر مباشرت آنرا یعنی بطریق علانیه میکنید و آن افحش ست أَئِنَّكُمْ آیا شما لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آئید بمردان شَهْوَةً از روی شهوت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بجز زنان که بجهت شهوت مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ○ گروهی مردمید که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط ع م إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بایکدیگر أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را یا لوط ع م مِنْ قَرْيَتِكُمْ ج از دیه خود که سدوم ست إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ○ مردمانند که پاکیزگی میکنند یعنی خود را پاک میدانند و ما را پلید میخوانند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم لوط ع م را وَأَهْلَهُ و کسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ الا زن او را قَدَّرْنَاهَا قضا کردیم بودن آنرا مِنَ الْغَابِرِينَ ○ از باقی ماندگان در عذاب وَأَمْطَرْنَا و بارانیدیم عَلَيْهِمْ بر ایشان بعد از نزول بلا و زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا ج بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی ست مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ○ ع باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگفتیم لوط ع م را که بگو سپاس و ستایش مر خدای راست بر هلاک کفره وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان او الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ط آنانکه برگزیده است ایشانرا بعصمت و نگاه داشته از فواحش و نجات داده از عقوبات و قول اصح آن ست که مامور بحمد حضرت پیغمبر ماست صلعم که چون حق سبحانه درین سوره قصهای که دال ست بر کمال قدرت چون قصه موسی ع م بر اختصاص رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان ع م و مشتمل ست بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط ع م بوی فرستاده و وقوف بران نعمتی بزرگ ست پس وی را بحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده که انبیااند ع م یا صحابه کبار آنحضرت ع م یا اهل قرآن یا عامه مومنان و گفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم ست از لوث علایق و سر ایشان خالی از مکر خلایق امروز سلامی بواسطه شنوند و فردا سلامی بیواسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم نظم هر بنده که او گشت مشرف بسلامت ٭ البته شود خاص بتشریف سلامت ٭ لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی ٭ زیرا که سلامت همه لطف ست و کرامت ٭ آللَّهُ آیا خدای بحق خَيْرٌ بهتر ست أَمَّا يُشْرِكُونَ ○ ط یا شریکان عاجز که انباز میگیرند بهتر اند

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ یا آنکس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند

وَأَنْزَلَ لَكُمْ و فرو فرستاد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً آبی از ابر فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم به آن آب عدول از غیبت
بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران حَدَائِقَ بوستانهای با دیوار ذَاتَ بَهْجَةٍ خداوند خوبی
و خرمی یعنی آراسته و زیبا مَا كَانَ لَكُمْ نیست و نرسد شما را أَنْ تُنْبِتُوا آنکه برویانید شَجَرَهَا درختان آن بوستانها را ءَإِلٰهٌ آیا هست یعنی
نیست معبودی مَعَ اللّٰهِ با خدای حق که یاری دهد او را درین افعال زیرا که او متفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ بلکه مشرکان قَوْمٌ يَعْدِلُونَ
گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ آیا عدیل ایشان بهتر است
یا کسی که گردانید زمین را قَرَارًا قرارگاه آدمیان و دواب وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب وَجَعَلَ
لَهَا و بیافرید برای استحکام زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند که بدان معادن متکون گردد و از حضیض او چشمها مترشح شود وَجَعَلَ بَيْنَ
الْبَحْرَيْنِ و گردانید میان دو دریا عذب و مالح یا دو خلیج فارس و روم حَاجِزًا مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند ءَإِلٰهٌ آیا هست خدای
یعنی نیست مَعَ اللّٰهِ با خدای که در آفرینش اشیا مدد او باشد بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتری از اهل شرک لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند تفرد
حق را در خلق اشیا لاجرم بشریک او قائلند و آیا شریک ناتوان ایشان بهتر است أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ یا کسیکه اجابت کند فرو مانده را
إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نباشد مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از
جان بر داشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود بیانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود
گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه
نیاز بیچارگان را دوست دارد • نظم • آن نیاز مریمی بود است و درد • که چنان طفلی سخن آغاز کرد • هر کجا دردی دوا آنجا بود • هر کجا فقری
نوا آنجا بود • پیش حق یک ناله از روی نیاز • به که عمری در سجود و در نماز • پس چون نیازمند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ
السُّوءَ و بر دارد بدی را یعنی دفع کند از وانچه او را بد آید وَيَجْعَلُكُمْ و آیا بهتر است آن خدای که گرداند شما را خُلَفَاءَ الْأَرْضِ خلیفگان
در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان بتصرف شما در آورد ءَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا خدای دیگر هست با خدای
که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند میپذیرید یا خدا را اندک یاد میکنید و گفته اند مراد
بقلت عدم است یعنی یاد نمیکنید مر خدای را و پرستش بتان میکنید آیا ایشان بهتر اند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ یا کسیکه راه نماید شما را فِي ظُلُمَاتِ
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان و دریا وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ و کسیکه میفرستد بادها را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ
پیش از رحمت او که باران است ءَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای حق یعنی نتواند بود تَعَالَى اللّٰهُ بزرگ است خدای و برتر
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر است أَمَّنْ
يَبْدَؤُا الْخَلْقَ یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزد
در قیامت وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ و آنکه روزی میدهد شما را مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بباران وَالْأَرْضِ و از زمین به نبات یا باسباب سماوی
و ارضی بشما روزی بخشد ءَإِلٰهٌ آیا هست خدای شریک مَعَ اللّٰهِ با خدای که این کارها کند قُلْ هَاتُوا بگو بیارید بُرْهَانَكُمْ حجت
خود را که کسی غیر او بدینها قدرت دارد إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه الهی دیگر است چه کمال قدرت
از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست قُلْ بگوی محمد لَا يَعْلَمُ نمیدانند مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمان و زمین ست الْغَيْبَ آمده و شوند

إِلَّا اللّٰهُ لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص اوست علم شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ۝
و ایشان نمیدانند که کی مبعوث خواهند شد بَلِ ادّٰرَكَ بل بمعنی هل است و در لباب گوید که بمعنی ام و بر هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی بهم
نرسید و کامل نشد عِلْمُهُمْ دانش ایشان فِي الْآخِرَةِ در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِي شَكٍّ مِّنْهَا
در گمانند از امور آخرت بَلْ هُمْ بلکه ایشان مِّنْهَا عَمُونَ ۝ از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلائل بعث و حشر پوشیده است
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت أَإِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما تُرَابًا خاک وَآبَاؤُنَا و پدران ما نیز
خاک شدند أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝ آیا ما بیرون آوردگانیم از گورها یا بدر آمدگان از مضیق فنا و در آمدگان بسعت حیات لَقَدْ وُعِدْنَا
بدرستیکه وعده داده شده ایم هٰذَا این حشر و نشر را نَحْنُ وَآبَاؤُنَا ما و پدران ما مِن قَبْلُ پیش از وعدهٔ محمد صلعم یعنی همه انبیاء ما را این وعده
داده اند و تحقیق نه انجامید إِنْ هٰذَا نیست این وعده إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانها که مجرد سخن است بی
حقیقت قُلْ سِيرُوا بگو ای محمد صلعم بروید فِي الْأَرْضِ در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و موتفکات فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس بنگرید که
چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝ سرانجام گنهکاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و اندوهناک مشو ای محمد صلعم بر تکذیب و اعراض مشرکان وَلَا تَكُن و مباش
فِي ضَيْقٍ در تنگ دلی مِّمَّا يَمْكُرُونَ ۝ از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم نظم غم مخور زانکه غمخوارت منم
از همه بدی نگهدارت منم : از تو گر اغیار بر دارند روی : اینجهان و آن جهان یارت منم : وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ هٰذَا الْوَعْدُ
کجاست و کی خواهد بود این عذاب موعود إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر صلعم و اصحاب رض اند که پیوسته کفار را تحذیر
مینمودند قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ بگو شاید آنکه باشد که بحکم الٰهی رَدِفَ لَكُم پیوندد بشما و از پی در آید شما را بَعْضُ الَّذِي برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب
میکنید بنزول و حلول آن و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است
عَلَى النَّاسِ بر مردمان که تعجیل نمیکند در عقوبت ایشان بر معاصی وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر از ایشان لَا يَشْكُرُونَ ۝ سپاس داری نمیکنند
و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه میداند مَا تُكِنُّ آنچه پوشند صُدُورُهُمْ دلهای
کفار از حقد و حسد بر تو وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت تو وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و
نوازل فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمان و در زمین إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ۝ مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ
بدرستیکه این قرآن يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان أَكْثَرَ الَّذِي بیشتر آنچیزی که از جهالت
هُمْ فِيهِ ایشان در آنچیز يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی
و روحانی و صفات بهشت و دوزخ و قصهٔ عزیر و عیسی عم وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَهُدًى هر آینه راه نمودنی است وَرَحْمَةٌ و بخشایشی
لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝ مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه خداوند تو يَقْضِي بَيْنَهُم داوری کند میان اهل اختلاف
از بنی اسرائیل بِحُكْمِهِ بحکم راست و درست خود وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب که حکم او رد نتوان کرد الْعَلِيمُ ۝ اوست دانا بحقیقت
آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ پس توکل کن عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی و از دشمنی معاندان باک مدار إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۝
بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست إِنَّكَ بتحقیق که تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده
دلان کفر فهم سخن تو نمیتوانند کرد وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ و نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن إِذَا وَلَّوْا

چون برگردند مُدْبِرِينَ ○ پشت گردانندگان یعنی ایشان از گوش دل گران ست و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند پس
مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل استماع او مشکل تر ست و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند
وَمَا أَنْتَ و نیستی تو بِهَادِي الْعُمْيِ راه نماینده کوران عَنْ ضَلَالَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود الا به بصر بصیرت و ایشان ندارند إِنْ
تُسْمِعُ نشنوانی تو إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ مگر کسی را که بگرود بِآيَاتِنَا بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمیکنند مگر گرویدگان فَهُمْ مُسْلِمُونَ ○ پس ایشان گردن
نهادگان فرمانند و مخلصان و مختصان عالم ایقان اند نظم گوش جان را نهاده بر فرمان ؛ دیده دل کشاده بر عرفان ؛ زنده از نفحهای گلشن
قدس ؛ معتکف در فضای عالم انس ؛ برده انداز مضائق لا شیء ؛ بقل الله ثم ذرهم پی ؛ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ و چون واقع شود قول
یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب عَلَيْهِمْ بر آدمیان وقتیکه دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا بیرون آریم
لَهُمْ برای ایشان دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ جنبنده از زمین تُكَلِّمُهُمْ سخن گوید با ایشان أَنَّ النَّاسَ آنکه مردمان كَانُوا هستند که بِآيَاتِنَا بسخنان ما
از وعده و وعید و حشر و نشر یا بآیات قدرت و دلائل حکمت ما لَا يُوقِنُونَ ○ یقین نمی آرند یعنی در آن متیقن نیستند باید دانست که خروج
دابة الارض نشانه است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین بیرون آورد
چنانچه ناقه صالح ع م را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد
هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان معلوم میشود که از شرائط ساعت اول آیات سماوی طلوع
شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوریست طول او شصت گز بود و چهار قائمه دارد و او را زغب یعنی مویهای نرم
و باریک باشد چنانچه بچه مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او
چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود و در تیسیر از ابن زبیر نقل میکند که سر او شبیه سر گاو باشد و در عین المعانی آورده
که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ
و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی گربه و قوائمش چون قوائم شتر و دمش چون دم غوچ بیرون آید از کوه صفا یا از میان صفا و مروه
یا از کوه اجیاد یا وادی از اودیه تهامه یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة
آورده که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم بدو می نگرند و او مانند آفتاب سیر میکند و بلند میشود بعد از سه روز ثلث او بیرون آید و بعضی بر آنند
که جسد و سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن ست که تمام او بیرون از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان ع م با وی بود و روی
مؤمنان بعصای موسی مس کند سفید گردد و خاتم سلیمان ع م بر بینی و چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از ین ست که بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما به تمییز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را
که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی که رؤسا و اشراف باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب میکنند بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما
یا بدلائل قدرت ما فَهُمْ يُوزَعُونَ ○ پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل قوم بدیشان رسند حَتَّى إِذَا جَاءُوا تا چون بیایند
بحشرگاه قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي گوید خدای آیا بدروغ داشته اید آیتهای مرا در اول حال وَلَمْ تُحِيطُوا و احاطه نکردید بِهَا بدان آیتها عِلْمًا از جهت دانش
یعنی در آن تأمل نکردید و بکنه آن نرسیدید أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ خبر یا آن چه چیز بود که شما بودید که میکردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان

نیاوردید وَوَقَعَ الْقَوْلُ و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب عَلَيْهِمْ بر ایشان بِمَا ظَلَمُوا بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ○ پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ آنکه ما گردانیدیم شب را تیره لِيَسْكُنُوا فِيهِ تا آرام گیرند در وی بخواب و استراحت وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین تعاقب نور و ظلمت بر وجه مخصوص لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ مر گروهی را که تصدیق میکنند یعنی آنکه قادرست برابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع ست استدلال میتوان کرد بر مردگی و زندگی وَيَوْمَ يُنْفَخُ و یاد کن روزی را که دمیده شود فِي الصُّورِ در صور فَفَزِعَ پس بترسد از هول و هیبت آن مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه ماضی جهت تحقق وقوع ست یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ مگر آنکس که خواهد خدای تعالی یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل که نافخ ست یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ع‌م یا موسی ع‌م که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس ست ع‌م وَكُلٌّ و همه مردمان أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ○ آیندگانند بموقف و حفص اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی و معنی مستقبل داند یعنی همه بیایند بعرصه گاه خوار شدگان وَتَرَى الْجِبَالَ و بینی تو کوهها را در ان روز تَحْسَبُهَا پنداری آنرا جَامِدَةً برجای ایستاده وَهِيَ تَمُرُّ و حال آنکه آن جبال میرود و میگذرد مَرَّ السَّحَابِ رفتن ابر در سرعت و آن حرکت ... درک نمیشود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده میرود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که بیکدم عالمی را طی کنند خبر ندارند

نظم

تو مبین آن پایها را بر زمین ؛ زانکه بر دل میرود عاشق یقین ؛ از ره و منزل ز کوتاه و دراز ؛ دل چه میداند که هست او دل نواز ؛ آن دراز و کوته اوصاف تنست ؛ رفتن ارواح دیگر رفتن ست ؛ دست نی پای نی و تا قدم ؛ آنچنانکه تاخت جانها از عدم ؛

صُنْعَ اللَّهِ بجز و خدای تعالی کردنی الَّذِي أَتْقَنَ آن خدای که استوار کرد كُلَّ شَيْءٍ آفریدن همه چیزها دیبا راست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بدرستیکه او داناست بِمَا تَفْعَلُونَ ○ بآنچه شما میکنید مَنْ جَاءَ هر که بیاید بِالْحَسَنَةِ بنیکوئی فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا پس او را جزائی ست بهتر از ان زیرا که فانی دهد و باقی بستاند و یکی را هفصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمه شهادت دارند پس مراد از خیر ها حاصل ست از ان کلمه وَهُمْ و نیکی کنندگان مِنْ فَزَعٍ از ترس و هول يَوْمَئِذٍ آن روز یعنی قیامت آمِنُونَ ○ عــ ایمنند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیاید ببدی که آن شرک ست فَكُبَّتْ پس نگونسار کرده شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان فِي النَّارِ در آتش یعنی ایشانرا نگونسار در دوزخ افگنند هَلْ تُجْزَوْنَ و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را إِلَّا مَا كُنْتُمْ مگر آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ ○ میکردید إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام أَنْ أَعْبُدَ بآنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ خداوند این شهر را که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نمی برند و حشیش او را نمی درود و صیدش را نمی رمانند وَلَهُ و مر خداوند این بلده راست كُلُّ شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوق و مملوک وی اند وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ آنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ ○ از ایستادگان بر ملت اسلام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ ج و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت او مواظبت نمایم تا حقائق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت من درین امر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور فَقُلْ پس بگوای محمد إِنَّمَا جز این نیست

که أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ ○ من از بیم کنندگانم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ثنا و ستایش مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شمارا آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدرست و در آخرت که عذاب ابدی ست فَتَعْرِفُونَهَا پس شناسید آن آیتهارا ولیکن آن آیتهارا شناختن در آن محل شمارا نفع نکند وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ بیخبر عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ از آنچه میکنند مشرکان و خص بخطاب خواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب ایشان با شما بر حکمتی ست که سر او را هم او داند و بس بیت هرچه آوردی و بردی پیش و پس ؛ حکمت آنرا نداند جز تو کس ؛

ع ۱۱

سورة القصص مكية وهي ثمان وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ○

طسٓمٓ ○ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از طرق سمات زیاده و نقصان و سر مشار الیه در آیت وانا له لحافظون این حروف ست امام قشیری رح آورده که طا اشارت ست بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح میگوید سین رمزی ست از اسرار الهی بعاصیان بنجات و بامطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات و در بحر الحقائق گفته که میم ایمائی ست بمنت خالق بر کافه خلائق در قیام کفایات مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم ست بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش انکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ○ آیتهای کتاب روشن ست یا روشن کننده طریق احسن نَتْلُوا میخوانیم یعنی میخواند بفرمان ما جبرئیل ع م عَلَيْكَ بر تو مِنْ نَبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ براستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○ برای گروهی که تصدیق میکنند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد فِي الْأَرْضِ در زمین مصر وَجَعَلَ و گردانید أَهْلَهَا اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ بود که زبون گرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِنْهُمْ گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند وَيَسْتَحْيِي و زنده میگذاشت نِسَاءَهُمْ زنان ایشان را از برای خدمت خوانین قبط إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ ○ از تباه کاران که جرأت مینمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد از راه بندگی میگرفت وَنُرِيدُ و میخواستیم أَنْ نَمُنَّ آنکه منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا برآنانکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل با آنکه برهانیم ایشانرا از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و سازیم ایشانرا أَئِمَّةً پیشوایان در امور دین و خوانندگان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ○ و گردانیم ایشانرا وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و تمکین و جای دهیم مر ایشان را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و شام وَنُرِيَ و بنمائیم فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامان را وَجُنُودَهُمَا و لشکرهای ایشان را مِنْهُمْ از بنی اسرائیل مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ○ آنچه بودند که حذر میکردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بر دست دشمنان و دیدند اینصورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند و بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و سرافراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکار شد نظم ای ستمکار براندیش از آن روز سیاه ؛ که ترا شومی ظلم افگند از جاه بچاه ؛

اگر اکنون بحقارت نگری جانب وی * بشناسی که کند آنکه وز بسوی تو نگاه * آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و
جمعی دیگر از انها نیز بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابله که بر مادر موسیٰ موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسیٰ ع م را فرا
گرفت و در روی وی نگریسته واله جمال وی گشت و محبت از آن مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را
گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچکس از اقربا و همسایگان نه بینند مادر موسیٰ ع م سه ماه یا بیشتر او را پنهان
داشت و قولی آنست که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را دران خانه افگندند و خواهر موسیٰ ع م او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده
بودند افگند و آن گروه بچه نا دیده ازان خانه بیرون رفتند و مادرش بسر تنور آمده دید که آتش گل و ریحان شده و موسیٰ ع م بآن بازی میکند القصه
او را پنهان پرورش میدادند و پیوسته ترسان و هراسان میبود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش تر تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت
الهام الهی بوی رسید چنانچه میفرماید وَاَوْحَیْنَا و وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده شاید که رسولی فرستاده باشد
از ملائکه و غیر آن اِلٰی اُمِّ مُوْسٰی بسوی مادر موسیٰ ع م که از اولاد لاوی بن یعقوب بود و نام او نوخابذ بنون در اول اسم و از تیسیر عین المعانی
یوخابذ بیای مثناة تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را اَنْ اَرْضِعِیْهِ ج آنکه شیر ده و بپرور او را فَاِذَا خِفْتِ پس چون ترسی عَلَیْهِ
بر وی و فهم کنی که مردم دانستند و قصد وی خواهند کرد فَاَلْقِیْهِ پس بیفگن او را فِی الْیَمِّ در بحر مراد آب نیل ست یعنی بعد از آنکه او را در صندوقی نهاده
باشی بیفگن او را در آب نیل وَلَا تَخَافِیْ و مترس که او ضائع نخواهد شد وَلَا تَحْزَنِیْ ج و اندوه مبر در فراق او اِنَّا رَآدُّوْهُ بدرستیکه ما باز گردانندهٔ
اوئیم اِلَیْكِ بسوی تو اندک زمانی را بر وجهی که دلخواه تو باشد وَجَاعِلُوْهُ و گردانیده ایم او را مِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ○ از فرستادگان یعنی او را شرف
نبوت ارزانی خواهیم داشت و چون مادر موسیٰ ع م دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود
فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار خربیل ابن صبورا بوده ابن عم فرعون چون صندوق تمام کرد و بمادر موسیٰ ع م تسلیم نمود در خاطرش گذشت
که کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کرده از موکلان بگریزاند نزد گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که صورت حال باز نماید زبانش بسته شد بخانهٔ خود باز آمد
و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند همینست فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و
مؤمن آل فرعون اوست و مادر موسیٰ ع م صندوق را بقیر اندوده موسیٰ ع م را در وی خوابانید و سر صندوق هم بقیر محکم ساخته در رود نیل افگند و
فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده اهل کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل انسانی خرد سال یافته شود این علت بآب دهن او زائل
گردد دران روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکنارهٔ رود نیل آمدند و انتظار انسان موعود میبردند که ناگاه آن صندوق بر روی
آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند فَالْتَقَطَهٗۤ اٰلُ فِرْعَوْنَ پس موسی را فرا گرفتند کسان فرعون لِیَكُوْنَ تا گردد
یا باشد لَهُمْ مر فرعونیان را عَدُوًّا دشمن مر مردمانی را که بسبب وی غرق شوند وَّحَزَنًا ط و اندوه بزرگ مر زنان را که ایشان را برده گیرند
یعنی عاقبت عدو و حزن گردد ایشان را اِنَّ فِرْعَوْنَ بدرستیکه فرعون وَهَامٰنَ وَجُنُوْدَهُمَا و هامان و لشکرهای ایشان هر دو كَانُوْا خٰطِئِیْنَ
بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون سر تابوت کشادند موسیٰ ع م را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دغدغه کرد که
این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که میگویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از انچه بر فرعون
میترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص
آن دختر مالید فی الحال زائل گشت مصرع آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت * وَقَالَتِ امْرَاَتُ فِرْعَوْنَ و گفت زن فرعون آسیه بنت

مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که او عمه موسی ع م بود و بهر تقدیر با فرعون گفت قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي این
کودک روشنی چشم ست مرا وَلَكَ و مر ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت لَا تَقْتُلُوهُ صلے مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم ست عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا
شاید که سود رساند مرا که امارات یمن و علامات برکت بر جبین او مبین ست و لائح أَوْ نَتَّخِذَهُ یا فرا گیریم او را وَلَدًا بفرزندی که او اهلیت آن
دارد فرعون او را بآسیه بخشید و آسیه بتربیت او مشغول گشت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او
نمیدانستند که هلاک ایشان در دست اوست وَأَصْبَحَ و گشت فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ دل مادر موسی ع م فَارِغًا خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که
آن صندوق بدست فرعون افتاد دل صبر و بی قرار شد إِن كَادَتْ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب لَتُبْدِي بِهِ آشکارا کند قصه
موسی را ع م و این گوید فرزند من ست مکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی بر گرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود
که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی به بستیم و محکم کردیم
دل او را بصبر و ثبات و این لطف کردیم لِتَكُونَ تا باشد آن زن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ○ ے از باور دارندگان مر وعده ما را هر آینه ظاهر کردی
سر پسر خود را وَقَالَتْ و گفت مادر موسی ع م لِأُخْتِهِ مر خواهر او مریم را و اصح آن ست که نام او کلثوم و شوهر او را غالب بن یوشا گفتندی مادر موسی ع م
او را گفت قُصِّيهِ برپی برادر خود برو و از و خبر گیر کلثوم بدربارگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ پس بدید برادر خود را عَن جُنُبٍ از دور در کنار آسیه
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ ط و ایشان ندانستند که آن خواهر وی ست وَحَرَّمْنَا و حرام کردیم عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ بر موسی ع م شیر دایگان را مِن قَبْلُ
پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانروز موسی ع م شیر کسی نگرفت تا آسیه و قوم او بیچاره شدند اما موسی انگشت مسبحه خود را میمکید و شیر
پاک بیرون آمده میخورد چون کلثوم دانست که آسیه برای دایه مضطرب ست فَقَالَتْ پس گفت خواهر موسی ع م هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم
شما را عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ بر اهل خانه که از روی شفقت در پذیرند این کودک را لَكُمْ برای شما وَهُمْ و آن اهل بیت لَهُ نَاصِحُونَ ○
مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون هامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام
خانواده ست کلثوم دریافت گفت من بدین یعنی گفتم که هم للملک ناصحون یعنی نیکو خواه فرعون اند نه از آن کودک پس او را دلداری داده گفتند
برو آنکس را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد و در آن حال موسی ع م در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آوردند و موسی ع م را بر پستان
موسی ع م روی از وی می تافت و شیر او نمی ستد و چون او را بر کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام او رسید بوی متوجه شد و پستانش فرا گرفت بیت
بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ؛ از یار آشنا سخن آشنا شنید ؛ فرعون گفت تو کیستی که رضیع به پستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی
و پاکیزه ترین و شیر من بغایت لطیف و شیرین ست هیچ طفلی نزد من نیارند الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی ع م
را بدو سپرد و گفت بخانه خود ببر و در هر هفته یک روز پیش ما می آر مادر موسی ع م او را بر گرفته شادمان و خوش دل روی بخانه خود نهاد که وعده
الهی راست شد چنانچه فرمود فَرَدَدْنَاهُ پس باز گردانیدیم موسی را إِلَىٰ أُمِّهِ بسوی مادر او كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا
چشم او بفرزند وَلَا تَحْزَنَ و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ و تا بداند بعلم مشاهده أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ آنکه وعده خدای
حق درست ست وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر قبطیان لَا يَعْلَمُونَ ○ ع بودند که نمی دانستند وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که رسید
موسی ع م أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی ست یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او
در آن سن مراد اینجا چهل سالگی ست یعنی چون بدین سن رسید آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا نبوت وَعِلْمًا و دانش دین وَكَذَٰلِكَ

ربع ع

و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را از کرامت نبوت در اثنای این قصه بیان
صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بما در رسانیدیم و نبوت هم دادیم وَدَخَلَ الْمَدِیْنَةَ و در آمد موسی ع م بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت
مصر بود یا بلدهٔ جابین که بر دو فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه و قول اشهر آنست که بمصر در آمد عَلٰی
حِیْنِ غَفْلَةٍ بهنگام غفلتی که واقع بود مِّنْ اَهْلِهَا از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که دران وقت همه کس بمهم خود مشغول بودند و گفته اند
وقت قیلوله در آمد فَوَجَدَ پس یافت فِیْهَا دران شهر رَجُلَیْنِ دو مرد که ایشان یَقْتَتِلٰنِ خصومت میکردند هٰذَا این یکی مِنْ شِیْعَتِهٖ از
پیروان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ملیخا وَهٰذَا مِنْ عَدُوِّهٖ و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او فاتون
یا فیلقون و او خباز فرعون بود بنی اسرائیل را تکلیف هیزم کشیدن میکرد چون موسی ع م آنجا رسید فَاسْتَغَاثَهُ پس فریاد خواست موسی ع م الَّذِیْ
مِنْ شِیْعَتِهٖ آنکسی که از گروه او بود عَلَی الَّذِیْ بر آنکس که او مِنْ عَدُوِّهٖ از دشمنان او بود یعنی یاری طلبید سبطی از موسی ع م بر دفع قبطی
موسی ع م قبطی را گفت که دست از و بدار قبطی سخن موسی ع م را رد کرد فَوَكَزَهٗ مُوْسٰی پس مشتی زد او را موسی فَقَضٰی عَلَیْهِ پس بکشت او را
و گفته اند حکم کرد خدای بر وی بمرگ پس بمرد و موسی ع م بعد از کشتن او قَالَ گفت موسی هٰذَا این کار مِنْ عَمَلِ الشَّیْطٰنِ از عمل کسی است که شیطان
او را اغوا کند نه عمل امثال من اِنَّهٗ بدرستیکه شیطان عَدُوٌّ دشمنی است مُّضِلٌّ گمراه کننده مُّبِیْنٌ ○ هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نا فرمانی
خدای تعالی بقصد معصوم اند و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر تبت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی ع م بطریق مناجات
فرمود قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از امر بدان فَاغْفِرْ لِیْ
پس بیامرز مرا فَغَفَرَ لَهٗ پس بیامرزید خدا وی را باستغفار وی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ ○ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بندگان را
مهربانست بر ایشان قَالَ رَبِّ گفت موسی ع م ای آفریدگار من سوگند میخورم بِمَآ اَنْعَمْتَ عَلَیَّ بآنچه انعام کرده بمن بمغفرت و غیر آن
که توبه میکنم فَلَنْ اَكُوْنَ پس نباشم هرگز ظَهِیْرًا هم پشت و یار لِّلْمُجْرِمِیْنَ ○ مر گناهکاران را یعنی یاری کسی نکنم که مؤدی باشد بجرمی و
جنایتی همچون معاونت سبطی که مودی شد بقتل قبطی فَاَصْبَحَ پس بامداد کرد موسی ع م فِی الْمَدِیْنَةِ در آن شهر خَآئِفًا ترسان و هراسان
یَّتَرَقَّبُ انتظار میبرد و ترصد میکرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه فَاِذَا الَّذِی اسْتَنْصَرَهٗ پس ناگاه آنکس که طلب
یاری میکرد ازو بِالْاَمْسِ دی روز یَسْتَصْرِخُهٗ باز فریاد میکرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهٗ مُوْسٰی گفت موسی ع م آن بنی اسرائیل را
اِنَّكَ بدرستیکه تو لَغَوِیٌّ مردی گمراهی مُّبِیْنٌ ○ پیداست گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی فَلَمَّآ اَنْ اَرَادَ پس آن هنگام که خواست
موسی ع م اَنْ یَّبْطِشَ بِالَّذِیْ آنکه بگیرد آنکس را که هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا او دشمن است مر موسی ع م را و بنی اسرائیل را از شر او دفع کند سبطی گمان
برد که بر سر او میرود تا او را بزند قَالَ یٰمُوْسٰی گفت ای موسی اَتُرِیْدُ آیا می خواهی اَنْ تَقْتُلَنِیْ بآنکه بکشی مرا كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
همچنانکه بکشتی نفسی را بِالْاَمْسِ قبطی دی روز اِنْ تُرِیْدُ نمیخواهی اِلَّآ اَنْ تَكُوْنَ مگر آنکه باشی جَبَّارًا فِی الْاَرْضِ گردن کشی
نا مهربانی بی عاقبتی خون ریزی بقتل قبطی در زمین مصر یا سکندریه یا غیر این اماکن چنانچه اسامی او مذکور شد وَمَا تُرِیْدُ و نمیخواهی تو
اَنْ تَكُوْنَ آنکه باشی مِنَ الْمُصْلِحِیْنَ ○ از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که فاتون خباز را موسی ع م کشته
خبر بفرعون رسانیدند و او با ارکان دولت مشاورت کرد مهم بر قتل موسی قرار گرفت و خربیل که مومن آل فرعون بود از آن حال
آگاه شده متوجه موسی ع م شد وَجَآءَ رَجُلٌ و آمد مردی یعنی خربیل مِّنْ اَقْصَا الْمَدِیْنَةِ از دورتر جای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که

بر یک کنار شهر بود دیگری بشتاب میکرد تا بموسی ع رسید قَالَ یٰمُوْسٰٓی گفت ای موسی اِنَّ الْمَلَاَ بدرستیکه اشراف قوم یَاْتَمِرُوْنَ بِكَ مشاورت میکنند و تدبیری انگیزند بتو لِيَقْتُلُوْكَ تا بکشند ترا بعوض مقتول فَاخْرُجْ پس بیرون رو ازین شهر اِنِّیْ بدرستیکه من لَكَ مر ترا مِنَ النّٰصِحِیْنَ ۝ از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم فَخَرَجَ پس بیرون رفت در همان دم بی زاد و راحله و رفیق مِنْهَا از آن شهر خَآئِفًا در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود یَّتَرَقَّبُ انتظار میبرد که کسی از پی او در آید قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من نَجِّنِیْ نجات ده مرا و باز رهان مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او و در موضح آورده که جبرئیل ع آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بر سر راه آورد و موسی ع قدم در آن صوب نهاد وَلَمَّا تَوَجَّهَ و آن هنگام که متوجه شد تِلْقَآءَ مَدْيَنَ بسوی مدین و آن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم ع است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه قَالَ گفت عَسٰی رَبِّیْٓ شاید که آفریدگار من اَنْ یَّهْدِیَنِیْ آنکه راه نماید مرا سَوَآءَ السَّبِیْلِ ۝ راه راست و درست تا بمدین موسی ع هشت شبانروز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرموده که روی بناحیه مدین داشت اما دلش متوجه با حضرت ذو المنن بود و سالک بیدای مدین را همراهی شوق لقائی همی بود فرد

غمت تا یار من شد رهروی در راه عدم کردم • خوش ست آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد • وَلَمَّا وَرَدَ و آن هنگام که برسید مَآءَ مَدْيَنَ بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر وَجَدَ عَلَيْهِ یافت بر سر آن آب اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ گروهی از مردمان که آنجا جمع شده یَسْقُوْنَ ۵ آب میدهند مواشی خود را وَوَجَدَ و یافت مِنْ دُوْنِهِمُ امْرَاَتَیْنِ از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را تَذُوْدٰنِ که می راندند گوسپندان خود را تا با رمه دیگر مختلط نشوند از آنجا که شفقت ذاتی انبیا باشد فراپیش رفت و بطریق تلطف قَالَ گفت موسی ع مَا خَطْبُكُمَا چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید قَالَتَا گفتند لَا نَسْقِیْ ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را حَتّٰی یُصْدِرَ الرِّعَآءُ و سکته تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب و فضله که از مواشی ایشان بماند ما بانعام خود دهیم زیرا که ما مددگاری نداریم وَاَبُوْنَا شَیْخٌ كَبِیْرٌ ۝ و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حالست نمی تواند که بیاید و ما را مدد دهد گفته اند که ایشان دختران برادرزاده شعیب ع بودند و اول بشرین گفتندی و اشهر آنست که دختران شعیب ع بودند که بزرگتر صفورا نام داشت و خردتر صفیرا یا صفوره چون موسی ع بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوزگان را چرا انتظار میدهید اول انعام ایشان را سیراب کنید تا زودتر بخانهای خود روند ایشان از روی تحکم و افسوس گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا آب بده موسی ع فراپیش آمد و آنها را نظر در میان دو ابروی وی افتاده بترسیدند و بیک طرف رفته بنظاره بایستادند موسی ع بیامد و دلوی که ده تن میکشیدند او تنها با آنکه هشت شبانروز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشان را سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر کشیدندی تنها آب کشید فَسَقٰی پس آب داد لَهُمَا برای ایشان مواشی ایشان را و ایشان برفتندی ثُمَّ تَوَلّٰٓی پس بازگشت موسی ع اِلَی الظِّلِّ بسوی سایه دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ پس گفت موسی ع ای پروردگار من اِنِّیْ بدرستیکه من لِمَآ اَنْزَلْتَ برای آنچیزی که بفرستی اِلَیَّ بسوی من مِنْ خَیْرٍ از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد فَقِیْرٌ ۝ محتاجم یا من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم بگذاشتم بیت با فقر بسازم که مرا فقر خوش ست • گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست • اما چون دختران شعیب ع درین روز زودتر بخانه باز آمدند و پدر از سبب زودی معاودت پرسید قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد فَجَآءَتْهُ پس آمد بموسی ع اِحْدٰىهُمَا یکی از آن دو زن و آن صفورا بود

ع ۸

تَمْشِي میرفت عَلَى اسْتِحْيَاءٍ بر طریق شرم زده چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي گفت آن زن بدرستیکه پدر من يَدْعُوكَ میخواند ترا لِيَجْزِيَكَ تا پاداش دهد ترا أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسی ع بجهت زیارت شعیب ع و تقریب آشنائی با وی اجابت فرمودند برای طمع مزد در راه که میرفتند باد می آمد جامهٔ صفورا بعضی اجزای او بر داشته میشد موسی ع فرمود که تو در عقب من آی و مرا بسخن دلالت راه کن فَلَمَّا جَاءَهُ پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب ع وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ و خواند بر وی و باز گفت قصهٔ خود را و شعیب ع دانست که او از اهل بیت نبوت ست قَالَ لَا تَخَفْ گفت مترس نَجَوْتَ رهائی یافتی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ○ از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی ع از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب ع گفت این طعام نه مزد کار تو است بلکه عادت ما آنست که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن میکند که رد نکنی مصرع که مهمان سخن میزبان قبول کند ؛ موسی ع از آن طعام تناول فرمود و در اثنای این حال قَالَتْ إِحْدَاهُمَا گفت یکی از آن دو زن و آن صفورا بود يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ای پدر من بمزد گیر موسی را برای شبانی إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ بدرستیکه بهترین کسیکه بمزد گیری الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ○ مزدور توانا و امین ست تعریض ست بآنکه موسی ع را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو و صورت موافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب ع بر آن حال اطلاع یافته قَالَ گفت شعیب ع إِنِّي أُرِيدُ بدرستیکه من میخواهم أَنْ أُنْكِحَكَ آنکه بزنی تو دهم إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ یکی ازین دو دختر هر کدام را که خواهی عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزدوری کنی مرا ثَمَانِيَ حِجَجٍ هشت سال در عین المعانی آورده که در شرائع متقدمه مهر دختران امر پدر را نزا بود و ایشان میگرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع ست نزد امام اعظم رح بخلاف شافعی رح و گفته اند که معنی آیت این ست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود را بتو صداق دختر من آنست که هشت سال شبانی من کنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ پس اگر تمام کنی آن هشت سال را عَشْرًا ده سال فَمِنْ عِنْدِكَ پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفضیل کاری کرده باشی و شکر کرم بجای آورده وَمَا أُرِيدُ و نمیخواهم أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام تمام ده سال یا مناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی سَتَجِدُنِي زود باشد که یابی إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصَّالِحِينَ ○ از ستودگان و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت قَالَ ذَٰلِكَ گفت موسی ع که این عهد بَيْنِي وَبَيْنَكَ میان من و میان تو قائم ست که هیچ کدام خلاف نکنیم أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ هر کدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال ست قَضَيْتُ بگزارم و بپایان رسانم فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ و خدای تعالی بر آنچه میگوئیم و شرط میکنیم وَكِيلٌ ○ گواه ست بر آنچه گفت و شنید میرود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتوفیق او از عهدهٔ عهد بیرون آئیم فرد

گر لطف تو یاری نماید ز نخست ؛ هم عهد شکسته ست و هم پیمان سست ؛

فَلَمَّا قَضَىٰ پس آن هنگام که بگذارد مُوسَى الْأَجَلَ موسی مدت خود را در خبر ست که قضی الاجلین با تمام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاحب شعیب ع بود و در چهل سالگی باجازت شعیب ع متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد وَسَارَ بِأَهْلِهِ و ببرد کسان خود را در شب سرد و تاریک که راه

ع ۷

گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغنام از برق و باد و رمه متفرق شده و از مقدحه آتش نمی جست آنس بدید مِنْ
جَانِبِ الطُّورِ از طرف کوه طور نَارًا آتشی قَالَ لِاَهْلِهِ گفت موسی ع مر کسان خود را امْكُثُوا که درنگ کنید در همین مکان اِنِّي
اٰنَسْتُ بدرستیکه من دیدم نَارًا آتشی را لَعَلِّي اٰتِيكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا بِخَبَرٍ از ان آتش خبری یعنی از نزد کسانی که بر سر
آتش اند خبری که راه را کدام طرف ست اَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ یا پاره از آتش بیارم لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ○ شاید که شما خود را گرم
سازید بدان فَلَمَّا اَتٰهَا پس چون آمد بدان آتش نُوْدِيَ ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ از کناره رود که
بر دست راست موسی ع بود و آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَكَةِ در جایگاهی برکت داده شده مِنَ الشَّجَرَةِ از درخت ثمر یا عوسج
یا عناب اَنْ يّٰمُوْسٰى آنکه ای موسی اِنِّيْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستیکه منم خدای تعالی رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿ پروردگار عالمیان موسی ع در درخت نگا
کرد آتشی سفید بی دود دید و بدل فرو نگریست شعله آتش شوق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این دو آتش نزدیک بود که شمع
وجودش تمام سوخته گردد **فرد** هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست ٭ این قدر دانم که همچون شمع میکاهم ز عشق ٭ دیگر موسی از
ندای آن یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و آن ندا و مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا الله رب العالمین
و دیگر وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را موسی ع عصا بینداخت ماری شد فَلَمَّا رَاٰهَا پس آن هنگام که دید عصا را که تَهْتَزُّ
بسرعت حرکت میکند كَاَنَّهَا جَآنٌّ گوییا که ماری ست جهنده که در عرف او را تیر مار گویند وَّلّٰى برگشت مُدْبِرًا از هیبت کنان از خوف وَّلَمْ
يُعَقِّبْ و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد ندا رسید که يٰمُوْسٰٓى اَقْبِلْ ای موسی پیش آی وَلَا تَخَفْ و مترس
از این مار اِنَّكَ بدرستیکه تو مِنَ الْاٰمِنِيْنَ ○ از امان یافتگانی اُسْلُكْ يَدَكَ درآر دست خود را فِيْ جَيْبِكَ در گریبان جامهٔ خود
تَخْرُجْ بَيْضَآءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوْٓءٍ از بی عیبی یعنی سفیدی او مکروه و متنفر نباشد چون برص وَّاضْمُمْ اِلَيْكَ
و جمع کن بسوی خویش جَنَاحَكَ بال خود را یعنی بر سینه نه دست خود را مِنَ الرَّهْبِ از برای ترس تا تسکین یابی یا دست راست زیر بغل چپ
درآر چنانکه مردم ترسناک کنند فَذٰنِكَ پس این دو چیز یعنی عصا و ید بیضا بُرْهَانٰنِ دو حجت و علامتند مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو برسالت
تو و بر دو بین دو معجزه اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهٖ بسوی فرعون و گروه او اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان كَانُوْا هستند قَوْمًا گروهی فٰسِقِيْنَ ○
بیرون رفتگان از دائره فرمان قَالَ رَبِّ گفت موسی ع ای آفریدگار من اِنِّيْ قَتَلْتُ بدرستیکه من کشته ام مِنْهُمْ نَفْسًا از قبطیان
یکی را فَاَخَافُ پس میترسم اَنْ يَّقْتُلُوْنِ ○ آنکه بکشند مرا بقصاص او وَاَخِيْ هٰرُوْنُ و برادر من هارون ع هُوَ اَفْصَحُ او فصیح تر است مِنِّيْ
از من لِسَانًا از جهت زبان آوری و سخن گزاری فَاَرْسِلْهُ پس بفرست او را مَعِيَ با من رِدْاً یار و مددگار يُّصَدِّقُنِيْٓ تا مرا تصدیق کند در تقریر
حجتها و ترهیق شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا اِنِّيْٓ اَخَافُ بدرستیکه من میترسم اَنْ يُّكَذِّبُوْنِ ○ آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من قوت
مناظره مرا یاری نکند قَالَ گفت خدای تعالی سَنَشُدُّ عَضُدَكَ زود باشد که سخت کنیم بازوی ترا یعنی نیرو دهیم نیروی تو بِاَخِيْكَ ببرادر تو وَ
نَجْعَلُ لَكُمَا و بدهیم مر شما را سُلْطٰنًا غلبه و تسلطی بر اعادی فَلَا يَصِلُوْنَ پس نرسند ایشان اِلَيْكُمَا بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست
تغلب ایشان بشما نرسد و بر و بد نبرد و بِاٰيٰتِنَآ بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما اَنْتُمَا شما هر دو وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُوْنَ ○
و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند نه مغلوب شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی ست و امداد و اعانت ما مر انبیاء را متواتر و متوالی
والله الغالب والمتعالی فَلَمَّا جَآءَهُمْ مُّوْسٰى بِاٰيٰتِنَا پس آن هنگام که آورد موسی ع بدیشان آیات ما یعنی معجزهای ما را بَيِّنٰتٍ

معانقة ۱۱ عند المتأخرین

روشن و هویدا و ظاهر قَالُوْا گفتند فرعونیان مَا هٰذَآ اِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًی نیست این مگر جادویی بربافته و ساخته او که دیگری مثل و نحو آن ندیده ایم وَمَا سَمِعْنَا و نشنوده ایم بِهٰذَا مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد فِيْٓ اٰبَآئِنَا الْاَوَّلِيْنَ ○ در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان و آبای ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ مُوْسٰى و گفت موسی ع رَبِّيْٓ اَعْلَمُ پروردگار من داناتر بِمَنْ جَآءَ بِالْهُدٰى بآنکسی که آمد براه نمودن او بانبیاء مِنْ عِنْدِهٖ از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید وَمَنْ تَكُوْنُ لَهٗ و داناست بکسی که باشد مر او را عَاقِبَةُ الدَّارِ سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان اِنَّهٗ بتحقیق کار آن است که هیچ وجه لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ○ فیروز نشوند ستمگاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ ای گروه بزرگان مَا عَلِمْتُ ندانسته ام من لَكُمْ مر شما را مِّنْ اِلٰهٍ هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید غَيْرِيْ بجز من و موسی ع میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست فَاَوْقِدْ لِيْ پس بر فروز آتشی برای من يٰهَامٰنُ عَلَى الطِّيْنِ ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز فَاجْعَلْ لِّيْ پس بنا کن برای من صَرْحًا کوشکی بلند که مرا و را پایها باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم لَّعَلِّيْٓ اَطَّلِعُ شاید که اطلاع یابم اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى بسوی خدای موسی یعنی بر وی مطلع شوم و ببینم چنانکه هست که موسی میگوید وَاِنِّيْ و بدرستیکه من لَاَظُنُّهٗ گمان میبرم موسی را مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ○ از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود که حق سبحانه تعالی جسم و جسمانی ست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکن ست و بدین معنی دانا نشده بود **نظم** بامکان آفرین مکان چه کند ؛ آسمان گر باسمان چه کند ؛ نه مکان ره بود بر و نه زمان ؛ نه بیان زو خبر دهد نه عیان ؛ ؛ صاحب کشاف آورده که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد و رای مزدوران بطبخ آجر و بختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع و محکم که هیچکس پیش از آن بدان طریق صرحی نساخته بود **فرد** چنان بلند بنائی که عقل نتوانست ؛ کمند فکر فگندن بگوشهٔ بامش ؛ و در زاد المسیر فرموده که چون بنا باتمام رسید فرعون ببالای آن بر آمد و در خیال و چنین بود که بفلک نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای صرح چنان دید که از روی زمین میدید منفعل گشته بفرمود تا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل ع را فرستاد تا پر خود در آن صرح زد و سه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماند فرعون با وجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز و پا و نهاد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد هُوَ وَجُنُوْدُهٗ فرعون و لشکرهای او فِي الْاَرْضِ در زمین مصر بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق و سزاواری وَظَنُّوْٓا و گمان بردند اَنَّهُمْ آنکه ایشان اِلَيْنَا بسوی مکافات ما لَا يُرْجَعُوْنَ ○ باز گردانیده نخواهند شد ببعث و نشر فَاَخَذْنٰهُ پس بگرفتیم او را وَجُنُوْدَهٗ و سپاه او را فَنَبَذْنٰهُمْ پس در افگندیم ایشان را فِي الْيَمِّ در دریای طبریه تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس در نگر ای محمد که چگونه بود در آن عَاقِبَةُ الظّٰلِمِيْنَ ○ سرانجام ستمکاران یعنی مشرکان قوم خود را از مثل این واقع ترسان وَجَعَلْنٰهُمْ و گردانیدیم ایشان را درین جهان اَئِمَّةً پیشوایان ضلالت تا با ضلال خود مردمان را يَّدْعُوْنَ میخوانند اِلَى النَّارِ بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز قیامت لَا يُنْصَرُوْنَ ○ یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت وَاَتْبَعْنٰهُمْ و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً درین سرای لعنت را تا ملائکه و مومنان بر ایشان لعنت +

سکنند وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و در روز رستخیز هُمْ ایشان مِّنَ الْمَقْبُوحِيْنَ ع از زشت رویان یا راندگان اند وَلَقَدْ اٰتَيْنَا و بدرستیکه دادیم ما
مُوْسَى الْكِتٰبَ موسی ع م را توریت مِنْۢ بَعْدِ پس از آنکه مَآ اَهْلَكْنَا الْقُرُوْنَ الْاُوْلٰى هلاک کردیم اهل قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح
و لوط ع م بَصَآئِرَ در حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نورها که دیدهٔ بصیرت گشاید لِلنَّاسِ مر بنی اسرائیل را وَهُدًى و راه نماینده
باحکام شرع وَّرَحْمَةً و بخشایشی برای متابعان و عاملان آن لَّعَلَّهُمْ شاید که ایشان يَتَذَكَّرُوْنَ پند پذیرند وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد
بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور و طور در جهت غرب بود و از مقام موسی ع م یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی اِذْ قَضَيْنَآ
چون گذاردیم اِلٰى مُوْسَى الْاَمْرَ بسوی موسی وحی را وَمَا كُنْتَ و نبودی تو ای محمد مِنَ الشّٰهِدِيْنَ ۝ از گواهان بر امر ارسال او بسوی فرعونیان
وَلٰكِنَّآ و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما اَنْشَاْنَا ساختیم پس از موسی ع م قُرُوْنًا قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی فَتَطَاوَلَ پس دراز شد
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان زندگانی یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صوب صواب منحرف شد و علوم روی باندراس نهاد
پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا و نبودی تو مقیم
فِيْٓ اَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که پیوسته بجهت تعلیم تَتْلُوْا خوانی عَلَيْهِمْ بر ایشان اٰيٰتِنَا آیتهای ما را در قصهٔ موسی و شعیب ع م چنانکه شاگردان
بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری وَلٰكِنَّا و لیکن ما كُنَّا مُرْسِلِيْنَ ۝ هستیم فرستنده بتو و خبر کننده ترا ازین قصها وَمَا كُنْتَ
بِجَانِبِ الطُّوْرِ و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا اِذْ نَادَيْنَا چون ندا کردیم موسی ع م را و توریت بدو دادیم و در زاد المسیر از ابوهریره رض نقل میکند که ندا
کرد امت محمد صلعم را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی ع م گفت الهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و صفات
ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد صلعم اند حبیب من ص موسی ع م آرزو برد که ایشانرا ببیند حق سبحانه
فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد صلعم همه از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک
جواب دادند چون موسی ع م را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه بازگردند حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و بیامرزیدم
پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که با وجود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه صلعم و قرآن برین وجه مژده یافته اند

بیت
حق لطف کرد و داد با هرچه بهتر ست ؛ وین بهتر از همه ست که او نیز از آن ماست ؛

و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطهٔ حضرت
رسالت منقبت صلعم ست لاجرم با او میگوید که تو در کوه طور حاضر نبودی وقتیکه امت ترا خوانده ام وَلٰكِنْ رَّحْمَةً و لیکن ترا خبر دادم از جهت
بخششی که واقع ست بر تو مِّنْ رَّبِّكَ از آفریدگار تو و ترا ازین قصها در آموختیم لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ مِّنْ نَّذِيْرٍ مِّنْ قَبْلِكَ تا بیم
کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که ما بین عیسی و آن حضرت بود ع م و اگرنه اسمٰعیل ع م مر اعراب
فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود در زمان آنحضرت صلعم را فرستاد لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که ایشان پند پذیرند وَلَوْلَآ اَنْ
تُصِيْبَهُمْ و اگرنه آن بودی که بدیشان رسیدی مُّصِيْبَةٌ عقوبتی رسنده بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آنچه پیش فرستاده ست اَيْدِيْهِمْ
دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند فَيَقُوْلُوْا پس گفتندی بوقت حلول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَآ
اَرْسَلْتَ چرا نفرستادی اِلَيْنَا بسوی ما رَسُوْلًا فرستاده که پیغام تو بما آوردی فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ پس ما متابعت کردمی آیتهای
ترا و تصدیق رسول تو نمودمی وَنَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ و بودمی از گرویدگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوف ست
یعنی اگرنه آن ست که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامده و ما را بحق دعوت نکرده هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند

که رهط قریش درباب پیغمبر صلعم از یهود سوال کردند وایشان بنبوت وی اقرار نمودند ونعت وصفت وی از توریت خواندند مشرکان انکار
توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر ست چرا آن معجزها که موسی ع م داشت وی ندارد آیت آمد فلما جاءهم الحق پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب
فرستاده راست گوی یعنی محمد صلعم با پیغامی درست یعنی قرآن من عندنا از نزدیک ما قالوا گفتند کافران لولا اوتی چرا داده نشد محمد را
مثل ما اوتی موسی مانند آنچه داده اند موسی ع م را از معجزات یعنی چرا محمد صلعم را نیز عصا و ید بیضا ندادند اولم یکفروا آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند
ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط بما اوتی موسی من قبل بآنچه دادند موسی ع م را پیش ازین یعنی از آیات تسعه قالوا گفتند قبطیان سحران دو جادو
سحر یعنی موسی و هارون ع م تظاهرا قف هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن
وقالوا و گفتند قبطیان یا مشرکان که انا بکل بدرستیکه ما بهر یک ازین دو سحر یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان کفرون ○ کافر و بیدگانیم قل فأتوا بگو
پس بیارید بکتب من عند الله کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد هو اهدی آن کتاب راه نماینده تر منهما ازین دو کتاب که بر من و
موسی نازل شده اتبعه تا من پیروی کنم آنرا ان کنتم صدقین ○ اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر ست فان لم یستجیبوا
پس اگر اجابت نکنند لک مر ترا و کتاب نیارند فاعلم انما پس بدانکه جز این نیست که ایشان یتبعون پیروی میکنند اهواءهم آرزوهای
خود را بی دانشی و حجتی ومن اضل و کیست گمراه تر ممن اتبع از آنکسی که پیروی کند هوٰه هوای خود را بغیر هدی بغیر راه نمونی و
بصیرتی من الله از نزدیک خدای تعالی ان الله بدرستیکه خدای تعالی لا یهدی راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند القوم الظلمین ○ ع
گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند ولقد وصلنا و بدرستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم لهم القول برای ایشان
سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و موعظت را بمواعید و قصص را با مثال و نصایح را بعبر تا یا قرآنرا پیوسته فرستادیم
آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی لعلهم یتذکرون ○ شاید که ایشان پند پذیر گردند و در وتامل کرده بدو بگروند الذین
اتینهم الکتب آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت من قبله پیش از قرآن هم به ایشان بقرآن یؤمنون ○ میگروند بقول جمعی از
مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رضوا و اشهر آن ست که کتاب انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت
حضرت رسالت پناه صلعم آمده ایمان آوردند و این سوره مکی ست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی ست
واذا یتلی و چون خوانده شود قرآن علیهم بر ایشان قالوا امنا به گویند ایمان آورده ایم بوی و دانسته ایم که کلام خدای ست انه
الحق بدرستیکه او راست و درست ست و فرود آمده من ربنا از نزدیک آفریدگار ما انا کنا بدرستیکه ما بودیم من قبله پیش از نزول
وی مسلمین ○ گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته اولئک آن گروه از اهل کتابین
یؤتون اجرهم مزد داده شوند مرتین دو بار بما صبروا بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان بتوریت یا انجیل یا ایمان
بقرآن ویدرءون و دفع می کنند بالحسنة بسخن نیکو السیئة قول قبیح را در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و اضراب
او ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب میفرمودند که خدای شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند
بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز جواب نرمی میدادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع میکنند به نیکوئی سخن قول آن سفها را ومما رزقنهم
و از آنچه روزی داده ایم ایشانرا ینفقون ○ نفقه میکنند در راه ما واذا سمعوا اللغو و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض
منافقان و کفار اعرضوا عنه اعراض می نمایند از آن و خاموش میشوند از تعریض بدان وقالوا و گفتند مر لغو گویندگانرا لنا اعمالنا

ما راست کردارهای ما از حلم و صفح وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست اعمال شما از سفاهت و لغو یا ما راست دین ما و شما راست دین شما سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ سلامت ست شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمیکنیم و گفته اند سلام تودیع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم لَا نَبْتَغِي الْجٰهِلِينَ○ نمیخواهیم صحبت جاهلان را و تخلق باخلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی ست بیت از بدان بگریز و با نیکان نشین ٭ یار بد زهری بود دانی یقین ٭ آورده اند که آنحضرت صلعم بر ایمان عم خود ابو طالب بغایت حریص بود و لوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم مرا بکلمه لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزاده من میدانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیره زنان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه ترا شاد میساختم آیت آمد که اِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَا تَهْدِي قادر نیستی که راه نمائی بایمان مَنْ اَحْبَبْتَ آنرا که دوست میداری هدایت او وَلٰكِنَّ اللهَ و لیکن خدای تعالی يَهْدِي مَنْ يَّشَآءُ راه مینماید هر کرا میخواهد وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ○ و او داناترست براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی ست و هدایت لم یزلی بیت هدایت هر کرا داد از بدایت ٭ باو همراه باشد تا نهایت ٭ آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل بجناب نبوت مآب صلعم آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق ست و سخن تو راست و آنچه میگوئی سبب دولت ماست در حیات و وسیله سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب ست میترسم که اگر پیروی تو کنیم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلت انصار طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که وَقَالُوٓا گفتند بعضی از کفار اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ اگر پیروی کنیم طریق رشاد را با تو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما یعنی عرب ما را ازین دیار بربایند و بدر کنند اَوَلَمْ نُمَكِّنْ آیا ما جای نداده ایم لَهُمْ مر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی با امن که کسی بر ایشان دست ندارد يُّجْبٰٓى کشیده میشود اِلَيْهِ بسوی این حرم ثَمَرٰتُ كُلِّ شَيْءٍ میوه های هر چیزی یعنی منافع و غرائب از هر نوعی از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی داده ایم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع رِّزْقًا روزی دادنی مِّنْ لَّدُنَّا از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشان را ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امان نداریم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ○ نمیدانند این نکته را و در نمی یابند وَكَمْ اَهْلَكْنَا و بس هلاک کردیم مِنْ قَرْيَةٍ از اهل دیهی که بنافرمانی بَطِرَتْ کافر شدند مَعِيْشَتَهَا در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم فَتِلْكَ پس آنست مَسٰكِنُهُمْ مسکنهای ایشان خالی و خراب لَمْ تُسْكَنْ مِّنْۢ بَعْدِهِمْ نشستند در آن از پس هلاک ایشان اِلَّا قَلِيْلًا مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند بیت درخانه دنیا چه نشینی برخیز ٭ کاین خانه بدان خوش ست کاندر روند ٭ وَكُنَّا نَحْنُ الْوٰرِثِيْنَ○ و هستیم ما وارث آن مساکن بعد از اهالی آن یعنی مائیم باقی بعد از فنای همه وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نیست پروردگار تو مُهْلِكَ الْقُرٰى هلاک کننده اهالی دیه های حَتّٰى يَبْعَثَ تا وقتیکه برانگیزد فِيْٓ اُمِّهَا در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد رَسُوْلًا فرستاده بحکم الهی يَّتْلُوْا عَلَيْهِمْ بخواند بر ایشان اٰيٰتِنَا آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرٰٓى و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیه ها بعقوبت اِلَّا وَاَهْلُهَا مگر اهالی آن ظٰلِمُوْنَ○ ستمکاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق وَمَآ اُوْتِيْتُمْ و آنچه داده شده اید شما مِّنْ شَيْءٍ از چیزی که اسباب دنیوی باشد فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری ست در زندگانی این جهان وَزِيْنَتُهَا و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید وَمَا عِنْدَ اللهِ و آنچه نزدیک خدای ست از صواب آن جهانی و نعمتهای جاودانی خَيْرٌ بهتر ست فی نفس الامر چه لذات

آن خالص ست از کدورات مشقت ومحنت وَّاَبْقٰى ؕ وپاینده تر اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ ۝ۧ آیا در نمی یابید واندیشه نمیکنید که باقی را بفانی ومرغوب را بمعیوب مبدل میکنید **بیت** حیف باشد لعل وزر دادن زچنگ ؛ پس گرفتن در برابر خاک وسنگ ؛ در خبرست که علی وحمزه رضی الله عنهما با ابوجهل معارضه بسیار کردند درباب دین وگفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله فرموده این آیت نازل شد اَفَمَنْ وَّعَدْنٰهُ آیا کسی که اورا وعده کردیم بجنت در آخرت وبنصرت در دنیا وَعْدًا حَسَنًا وعده نیکو که دران خلاف متصور نیست فَهُوَ لَاقِيْهِ پس او دریابنده آن موعود ست بی شبهه یعنی علی وحمزه یا عمار رضی الله عنهم چنین کس باشد كَمَنْ مَّتَّعْنٰهُ مَتَاعَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مانند کسی که برخورداری دادیم اورا از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت ست ودولتش مودی بنکبت ومالش در صدد زوال وجاهش در معرض انتقال ثُمَّ هُوَ پس آن کس يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ ۝ از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس ابوجهل ست یا ولید بن مغیره وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ ویاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را فَيَقُوْلُ پس گوید اَيْنَ شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ کجااند شریکان من آنانکه كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ۝ بودید شما که گمان میبردید که شریک منند قَالَ الَّذِيْنَ حَقَّ گویند آنانکه واجب شد عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ برایشان سخن خدای یعنی آیات وعید یا کلمه لاملان جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا ای پروردگار ما هٰٓؤُلَآءِ الَّذِيْنَ این گروه یعنی ضعفا واتباع آنانند که ما اَغْوَيْنَا ۚ گمراه کردیم ایشان را وبشرک خواندیم اجابت کردند اَغْوَيْنٰهُمْ گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا ۚ همچنانکه خود گمراه بودیم تَبَرَّاْنَآ اکنون بیزاریم مااِلَيْكَ بسوی تو از ایشان واز انچه ایشان اختیار کرده اند از کفر مَا كَانُوْٓا اِيَّانَا يَعْبُدُوْنَ ۝ نبودند ایشان که فی الواقع مارا پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود میکردند وَقِيْلَ ادْعُوْا وگویند کافران را که بخوانید شُرَكَآءَكُمْ انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک ما میساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند ایشان را بامید نصرت فَلَمْ يَسْتَجِيْبُوْا پس اجابت نکنند لَهُمْ مرایشان را بجهت عجز از اجابت ونصرت وَرَاَوُا الْعَذَابَ ۚ وبه بینند عذاب را تابعان ومتبوعان لَوْ اَنَّهُمْ تمنا برند که کاشکی ایشان كَانُوْا يَهْتَدُوْنَ ۝ بودندی که راه یافتندی بحیله که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيْهِمْ ویاد آور روزی را که نداکند حق سبحانه اهل تکذیب را فَيَقُوْلُ پس گوید مَاذَآ اَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِيْنَ ۝ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند فَعَمِيَتْ پس پوشیده شود عَلَيْهِمُ الْاَنْۢبَآءُ برایشان خبرها یعنی انچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را يَوْمَىِٕذٍ دران روز ندانند که چه گویند فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُوْنَ ۝ پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بجهت آنکه سائل ومسئول همه درمانده باشند یا از غایت دهشت وحیرت پروای پرسش نکنند فَاَمَّا مَنْ تَابَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک وَاٰمَنَ وبگرود بخدا ورسول وَعَمِلَ صَالِحًا وبکند عمل شایسته فَعَسٰٓى اَنْ يَّكُوْنَ پس شاید بلکه باید که باشد مِنَ الْمُفْلِحِيْنَ ۝ از شایستگان ورستگاران نه از ستمکاران ودر وقت سوال از جواب فرو نماند ورستگاری باجابت حضرت رسالت پناه ؏ بازبسته ست **بیت** مرن بی رضای محمد ؐ نفس ؛ ره رستگاری همین ست وبس ؛ آورده اند که صنادید عرب طعنه میزدند که خدای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصب عالی ببزرگتر اهل مکه وطائف رسیدی لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ ؕ وپروردگار تو می آفریند انچه میخواهد بی موجبی ومانعی واختیار میکند وبرمیگزیند از برای تبلیغ رسالت هر کرا خواهد مَا كَانَ نیست ونباشد لَهُمُ الْخِيَرَةُ ؕ مرکافران را چون ولید بن مغیره وسائر طاغیان اختیاری دران یعنی ایشان را نرسد ونسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار قادر مختارست هر کرا خواهد برگزیند وهر که را خواهد رد کند سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاکی مر خدایراست از آنکه کسی را

بر بالای او اختیاری بود وَتَعٰلٰی و برترست خدای عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝ از آنچه شرک می آورند بت پرستان و شریک میگیرند وَرَبُّکَ و
آفریدگار تو یَعْلَمُ میداند مَا تُکِنُّ آنچه میپوشد صُدُوْرُهُمْ سینهای ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر صلعم و کینه مومنان
وَمَا یُعْلِنُوْنَ ۝ و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن وَهُوَ اللّٰهُ و اوست خدای مستحق پرستش لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی
بسزا نیست اِلَّا هُوَ مگر او لَهُ الْحَمْدُ مر او راست ستایش فِی الْاُوْلٰی وَالْاٰخِرَةِ در این سرا و در آن سرا چه مولی نعم دنیوی و اخروی اوست
وَلَهُ الْحُکْمُ و مر او راست فرمان دهی و کارگزاری وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بدو بازگردیده خواهید شد در روز نشور قُلْ بگوای محمد اَرَءَیْتُمْ آیا
چون می بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر گرداند خدای تعالی عَلَیْکُمُ الَّیْلَ سَرْمَدًا بر شما شب را پاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب را
تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ کیست خدای غَیْرُ اللّٰهِ بجز خدای بحق که از روی قدرت یَاْتِیْکُمْ بِضِیَآءٍ بیارد برای شما
روشنی یعنی روز روشن که در آن بطلب معائش اشتغال کنید اَفَلَا تَسْمَعُوْنَ ۝ آیا نمیشنوید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگوای محمد
چه بینید اِنْ جَعَلَ اللّٰهُ اگر سازد خدای عَلَیْکُمُ النَّهَارَ بر شما روز را سَرْمَدًا باقی و پاینده اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز قیامت بآنکه آفتاب را بوسط السما
بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد مَنْ اِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ کیست خدای بجز الله که از راه رحمت یَاْتِیْکُمْ بِلَیْلٍ تَسْکُنُوْنَ بیارد برای شما شبی را که آرام
گیرید فِیْهِ در وی از متاعب اشغال و اعمال روز استراحت کنید اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ۝ آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار وَمِنْ رَّحْمَتِهٖ و از بخشایش
خود جَعَلَ بیافرید لَکُمُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ برای شما شب و روز را لِتَسْکُنُوْا فِیْهِ تا آرام گیرید در شب وَلِتَبْتَغُوْا و تا بجوئید در روز مِنْ فَضْلِهٖ از روزی خدای
که بفضل خود مقرر کرده وَلَعَلَّکُمْ و شاید که شما اندران تَشْکُرُوْنَ ۝ سپاسداری کنید خدای را بنعمت شب و روز نظم چرخ را دور شبا روزی بهر شب برد
روز آورد روزی بهر :: خلوت شب بهر آن تا جان ریش :: راز دل گوید بر جانان خویش :: روزها از بهر غوغای عوام :: تا دهد ایشان کار تن گیرد نظام :: وَیَوْمَ
یُنَادِیْهِمْ و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی بت پرستان را تکرار این ندا تقریع بعد از تقریع ست فَیَقُوْلُ پس گوید اَیْنَ کجا اند شُرَکَآءِیَ الَّذِیْنَ انبازان من
آنانکه کُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ ۝ بودید که گمان میبردید که شریک من اند و دروغ میگفتید وَنَزَعْنَا و بیرون آریم ما مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ از هر گروهی امتی شَهِیْدًا گواهی گفتار
و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشان را بگواهی آریم فَقُلْنَا هَاتُوْا پس بگوئیم ما امتان را که بیارید بُرْهَانَکُمْ حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فَعَلِمُوْا پس بدانند آن هنگام
اَنَّ الْحَقَّ لِلّٰهِ آنکه راستی عبادت یا حجت یا توحید مر خدای راست وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گردد از ایشان مَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ۝ آنچه بودند که می بافتند
از سخنان باطل یا امید شفاعت که به بتان میداشتند اِنَّ قَارُوْنَ بدرستیکه قارون کَانَ مِنْ قَوْمِ مُوْسٰی بود از قوم موسی ع ثعلبی گوید ابن عم
موسی بوده و گویند خواهرزاده موسی ع بوده و اصح آنست که پسر عم موسی ع بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث ست و پدر موسی ع عمران بن قاهث از اولاد
لاوی بن یعقوب ع بوده و قارون را از غایت خوب صورتی و زیبا طلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقرای بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار
اوست و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود و همین که توانگری او وی روی نهاد حالش متغیر گشت فَبَغٰی پس ستم کرد و افزونی جست عَلَیْهِمْ
بر قوم موسی ع و خواست که همه در تحت حکم او باشند وَاٰتَیْنٰهُ و عطا کردیم ما او را مِنَ الْکُنُوْزِ از گنجها یعنی مالهای جمع کرده مَآ اِنَّ مَفَاتِحَهٗ
آنچه کلیدهای آن یعنی برداشتن آن لَتَنُوْٓاُ هر آینه گرانی میکرد بِالْعُصْبَةِ بگروهی از مردمان اُولِی الْقُوَّةِ خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده
تا چهل و امام فراگفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز وی می کشیدند و در کشاف مذکورست که شصت استر مفاتیح خزائن او میکشیدند هر خزینه را
مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشند و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح اوعیه مال ست و
آن چهارصد هزار هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده اِذْ قَالَ لَهٗ یاد کن چون گفتند مر قارون را قَوْمُهٗ گروه وی یعنی مومنان از ایشان

ع ۱۵

نصیحت گفتند ای قارون لَا تَفْرَحْ شادی مکن بمال دنیا اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی لَا یُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ ○ دوست نمیدارد فرح کنندگانرا
بدنیا که دنیا مبغوضهٔ حق ست نظم دنیای دنی چیست سرای ستمی ٭ افکنده هزار کشته در هر قدمی ٭ گر دست دهد گدای شادی نکند ٭ ور فوت شود
نیز نیرزد بغمی ٭ وَابْتَغِ وطلب کن تتمه کلام ناصحان ست که قارون را گفتند بجوی و بدست آر فِیْمَآ اٰتٰىكَ اللّٰهُ درانچه عطا داده است ترا خدای
الدَّارَ الْاٰخِرَةَ سرای دیگر را یعنی صرف کن اموال خود را در راه خدای و وسیله ساز آنرا در حصول ثواب آن جهانی بیت بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری ٭ وَلَا تَنْسَ و فراموشی مکن نَصِیْبَكَ بهرهٔ خود را مِنَ الدُّنْیَا از مال دنیا یعنی نصیب تو در وقت رحلت ازین جهان کفنی
خواهد بود و پس ازان حال براندیش و بمال و منال غره مشو نظم گر ملک تو شام تا یمن خواهد بود ٭ ور سر حد روم تا ختن خواهد بود ٭ آخر و زر کزین جهان کنی عزم
سفر ٭ همراه تو چند گز کفن خواهد بود ٭ وگفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی آنمقدار که ترا کفایت کننده باشد بسنده کن وَاَحْسِنْ و نیکوئی نمای
با بندگان خدای كَمَآ اَحْسَنَ اللّٰهُ همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاد اِلَیْكَ بسوی تو وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْاَرْضِ و مجوی
تباه کاری و بیدادگری و تکبر در زمین اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ ○ دوست نمیدارد فساد کنندگان را که بدنیا تفاخر و تعظیم کنند
قَالَ گفت قارون در جواب ایشان اِنَّمَآ اُوْتِیْتُهٗ جز این نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِیْ بر دانشیکه نزدیک
من ست یعنی علم توریت چه من اعلم بنی اسرائیلم بدان یا علم تجارت و دهقنت و سائر مکاسب یا دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق عم و آنرا بر داشته
وگفته اند مراد علم کیمیاست که موسی عم بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده اَوَلَمْ یَعْلَمْ آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در
توریت خوانده و از مورخان شنیده اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی قَدْ اَهْلَكَ بدرستیکه هلاک کرده است مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قارون مِنَ الْقُرُوْنِ
از اهل روزگارها مَنْ هُوَ کسی را که او اَشَدُّ مِنْهُ سخت تر بوده از قارون قُوَّةً از روی توانائی وَّاَكْثَرُ جَمْعًا و بیشتر از روی جمع
مال ملخص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که از وی قوی تر و غنی تر را هلاک کرده ایم پس اندوی
تهدید میفرماید وَلَا یُسْئَلُ و پرسیده نخواهد شد عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ○ از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان از سیمای ایشان
خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشان را سوال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع ست بران یا سوال معاتبه نباشد زیرا که بی
حساب در دوزخ خواهند رفت فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهٖ پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود فِیْ زِیْنَتِهٖ با آرایش خود بر استر سفید
که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که همه جامه
معصفر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش ازان رنگ معصفر ندیده بودند و در موضح آورده که هزار جاریه با وی بودند همه سوار
با استران سفید و زین زرین و جامهای ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین زینت بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِیْنَ گفتند
آنانکه یُرِیْدُوْنَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا میخواستند زندگانی دنیا را و بدان راغب بودند از قوم او وقتیکه بدین زینت بر ایشان در آمد یٰلَیْتَ
لَنَا ای کاشکی بودی مارا از مال مِثْلَ مَآ اُوْتِیَ قَارُوْنُ مانند آنچه داده شده است قارون را اِنَّهٗ لَذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ ○ بدرستیکه قارون خداوند حظ
بزرگ ست از دنیا وَقَالَ الَّذِیْنَ وگفتند آنانکه اُوْتُوا الْعِلْمَ داده بودند ایشان را علم باحوال آخرت یا دانا بودند برکت قناعت و عزت
توکل چون یوشع عم و اصحاب او وَیْلَكُمْ وای بر شما ای طالبان دنیا ثَوَابُ اللّٰهِ پاداش خدای در آخرت خَیْرٌ بهتر ست از مالهای
دنیا لِمَنْ اٰمَنَ مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر او صلعم وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کردار ستوده وَلَا یُلَقّٰهَآ و تلقین نخواهند کرد این کلمه
که علما گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داشت اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ ○ مگر صبر کنندگان را که بر طاعت یا از مصیبت شکیبا

باشند و گفته اند که توفیق نه دهند مباشرت اعمال صالحه مگر صابران را نظم اهل صبر از جمله عالم برترند ٭ صابران از اوج گردون بگذرند ٭ هر که
کار و تخم صبر اندر جهان ٭ بدرود محصول عیش جاودان ٭ آورده اند که قارون را بر موسی و هارون علیهما السلام حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی
بموسی علیه السلام گفت تو رسالت بردی و مذبح به هارون علیه السلام رسید من بی منصبی چند صبر کنم القصه دائم در پی ایذای موسی علیه السلام بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل
شد و یا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی علیه السلام بفرمان الٰهی با وی صلح کرد که از هزار دینار یک دینار بزکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد
بخل و خست بر وی غلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هرچه موسی علیه السلام گفت فرمان بردید این زمان میخواهد که مالها از شما بستاند گفتند تو مهتر مائی
چه میفرمائی گفت میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسیر آورده که نام او سبزالوده طلبیده دو
همیان زر بوی داده مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی علیه السلام در اثنای اوامر و نواهی میفرمود که هر که
دزدی کند دستش ببرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن ست تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگرچه تو باشی موسی گفت آری
اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی علیه السلام گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبزالحبل در آمد و موسی علیه السلام گفت
ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شگافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الٰهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر برشوت
بمن داده تا درباره تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری ها و بدکاری های خود چگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من ست
بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکر وی بر همه روشن شد موسی علیه السلام روی بخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم
بفرمای هرچه میخواهی موسی علیه السلام گفت ای قوم من بقارون مبعوثم چنانچه بفرعون بودم هر که با قارون ست گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من ست گو
بکناره روند و کافه بنی اسرائیل از آن محفل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی علیه السلام بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را
تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی علیه السلام میگفت خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بزمین فرو رفتند و زاری
و استغاثه ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمام فرو برد و ایشان زاری بسیار کردند فائده نداد و در اکثر تفاسیر هست که حضرت عزت با موسی علیه السلام
خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندی اجابت میکردم
القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی علیه السلام دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعه او را تصرف نماید چون موسی
شنید درخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج خانهای او نیز بزمین فرو برد و چنانچه حق سبحانه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهِ پس فرو بردیم قارون وَبِدَارِهِ
الْأَرْضَ و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که هر روز قارون مطعون ملعون بمقدار قامت خود با مال و خانه بزمین فرو میرود و تا
نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید بیت گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ٭ خوانده باشی که هم از غیرت درویشان ست فَمَا كَانَ
لَهُ پس نبود مر قارون را مِنْ فِئَةٍ هیچ گروهی از یاران که در آن وقت يَنْصُرُونَهُ یاری کردندی او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای وَمَا كَانَ
مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ۝ و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی کسی از وی عذاب باز نداشت و نه خود توانست باز داشتن وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا و بامداد
کردند آنانکه آرزو میبردند مکانه منزل و جاه او را بِالْأَمْسِ دی روز یعنی آرزو برندگان گشتند بعد از خسف وی روگردانیدگان بصلاح يَقُولُونَ
میگفتند هر یک با دیگری وَيْكَأَنَّ اللَّهَ ویکان بمعنی ویلک است و اعلم مضمر ست یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند
روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که
میخواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی عَلَيْنَا

برما وندادی بما انچه تمنای ما بود از دنیا لَخَسَفَ بِنَا هر آینه بزمین فرو برده بودند ما را و حفص فعل معلوم خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی وَيْكَأَنَّهٗ
وی کلمهٔ تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل میکند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ ۝ ع ۷
رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْاٰخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است
نَجْعَلُهَا ساخته ایم آن را لِلَّذِيْنَ برای آنانکه ایشان لَا يُرِيْدُوْنَ نمیخواهند عُلُوًّا بزرگی و تکبر فِي الْاَرْضِ در زمین با اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباه کاری
و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ و سر انجام نیکو لِلْمُتَّقِيْنَ ۝ مر پرهیزگاران راست صاحب بحر فرموده که سرای رضا مر جماعتی راست
از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی
نظر را از غیر حضرت بر داشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک بازگذارند بملکیت و مالکیت او هر تصرفی
که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بر زبان اعتراض نبود مصرع هر چه خواهی بکن که ملک تراست ؛ مَنْ جَاۗءَ بِالْحَسَنَةِ هر که
بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی باخلاص فَلَهٗ پس مر او راست خَيْرٌ نیکوی مِّنْهَا از آن خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که
بیارد نیکی در دنیا او را باشد بهتر از آن در آخرت وَمَنْ جَاۗءَ بِالسَّيِّئَةِ و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب فَلَا يُجْزَى الَّذِيْنَ پس جزا
داده نشوند آنانکه عَمِلُوا السَّيِّاٰتِ کردند بدیها را اِلَّا مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ مگر مثل آنچیزی که بودند که در دنیا عمل میکردند ظاهر آیت دلیل است
بر آنکه ثواب حسنه بهتر از آن خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان
و فائده این صورت انزجار و باز داشت عقلا از ارتکاب سیئات بیت هر چه در عقل و شرع بد باشد ؛ نکند هر که با خرد باشد ؛ آورده اند که چون
حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل عم بدین آیت فرود
آمد اِنَّ الَّذِيْ فَرَضَ بدرستیکه آنکه فرض کرده است عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان لَرَاۗدُّكَ هر آینه بازگرداننده است ترا اِلٰى
مَعَادٍ بجای باز گشت یعنی مکه و گویند این وعدهٔ فتح مکه بود و نزد بعضی معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی الله است در احدیت
ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بجمیع صفات و بر سالک مستبصر اینجا سر منه بدا و الیه یعود روشن میگردد نظم چون ازو بد این و آنرا ابتدا ؛ هم بدو باید که
باشد انتها ؛ نورهای را که گرد از حق طلوع ؛ جمله را هم سوی او باشد رجوع ؛ قُلْ بگوی ای محمد رَّبِّيْٓ پروردگار من اَعْلَمُ داناتر است مَنْ جَاۗءَ بِالْهُدٰى
بکسی که آورد راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم وَمَنْ هُوَ و آنکسی که او فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی هویداست چون منکران من وَمَا كُنْتَ
تَرْجُوْٓا و نبودی تو که امید داشته باشی اَنْ يُّلْقٰٓى اِلَيْكَ الْكِتٰبُ آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم بتو کتاب اِلَّا رَحْمَةً مگر بجهت
بخشایشی مِّنْ رَّبِّكَ از نزدیک پروردگار تو فَلَا تَكُوْنَنَّ ظَهِيْرًا پس مباش هم پشت و یار لِّلْكٰفِرِيْنَ ۝ مر ناگرویدگان را یعنی مدارا مکن با ایشان
و ملتمس ایشان اجابت مفرمای وَلَا يَصُدُّنَّكَ و باید که باز ندارند ترا عَنْ اٰيٰتِ اللّٰهِ از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان
بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَيْكَ بعد از آنکه فرود آمده است بتو وَادْعُ و بخوان خلق را اِلٰى رَبِّكَ بسوی عبادت پروردگار خود وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝
و مباش از شرک آورندگان وَلَا تَدْعُ و مخوان مَعَ اللّٰهِ با خدای تعالی اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیگر زیرا که لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب (وقف لازم)
درین آیات حضرت پیغمبر است صلعم و مراد امت اند و فائدهٔ خطاب بآنحضرت صلعم قطع طمع مشرکان است از موافقت وی بایشان كُلُّ شَيْءٍ همه چیز هَالِكٌ فانی است
اِلَّا وَجْهَهٗ مگر ذات حق سبحانه یا همه عملها باطل است مگر آنکه بآن وجه الله طلبند لَهُ الْحُكْمُ مر او راست حکم وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بسوی او باز گشت خواهید شد بر (ع ثلاثة ارباع)
مکافات نزد بعضی محققان آنست که چون موجود حقیقی نیست الا الحق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوی او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات

حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل میکند **بیت** که نه از کس بتو و نه از تو بکس + همه از تو بتو بس همه تو و بس ؛ الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محالة زائل علائق منقطع و عوائق مرتفع رسوم باطل ست و اسباب مضمحل حد و د متلاشی و خلائق فانی و حق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکورست که نه گفت یهلک تا معلوم شود که وجود همه اشیا در وجود او امروز هالک ست و حوالهٔ مشاهدهٔ این حال بفردا از حق محجوبانست یوم یرونه بعیدا و نراه قریبا **مصرع** با وجود تو ز من راست نیاید که منم ؛

سورة العنكبوت مكية وهي تسع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

الم ○ حروف مقطعه جهت تعجیز خلق ست تا دانند که کسی را بحقائق این کتاب راه نیست و عقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نی **مصرع** خرد عاجز و فهم در روی گم ست ؛ و در حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت ست باسم الله و لام بلطیف و میم بمجید میفرماید که الله منم روی بطاعت من آر و لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو مگذار مجید منم بزرگی دیگران مسلم مدار أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا آیا پنداشتند مردمان آنکه فرو گذاشته شوند أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول آمنا دست از ایشان باز داشته شود وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ○ و حال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر و نواهی یا مبتلا نگردند در نفس و مال یا امتحان نکنند ایشان را بهجرت و جهاد و امثال آن و این آیت در شان جمعی از مسلمانانست که در مکه بودند و ایشان را هجرت از دیار و دار و قرار دشوار می آمد و مهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما مادام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند و مشرکان آگاه شده ایشان را از راه برگردانیدند حق سبحانه جهت تسلیهٔ ایشان آیت فرستاد که تصور نمیباید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود **بیت** عاشقان را درد دل بسیار میباید کشید ؛ جور یار و قصهٔ اغیار می باید کشید ؛ و اصح آنست که مهجع مولای عمر بن الخطاب رض روز بدر بزخم تیر عمار حضرمی شهید شد و بلفظ مبارک حضرت رسالت پناه ع م گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود و مادر و پدر از فوت مهجع جزع و فزع بسیار نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بمجرد قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از این مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و نقد دعوی هریک را بر محک بلا آزموده اند فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ پس ظاهر میگرداند خدای تعالی الَّذِينَ صَدَقُوا آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ○ و تمیز میسازد دروغ گویان را در دین یا مینماید این هر دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشانرا بانچه میدانند از صدق و کذب ایشان **نظم** در محبت هر که او دعوی کند ؛ صد هزاران امتحان بر وی کند ؛ گر بود صادق کشند بار جفا ؛ ور بود کاذب گریزد از بلا ؛ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه میپندارند آنانکه يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ میکنند بدیها چون کفر و معاصی أَنْ يَسْبِقُونَا آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر مساوی ایشان سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ○ بد حکمی ست آنکه میکنند در فتوحات مذکورست که آیا می پندارند گناهکاران ما که بسیآت خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد **بیت** گر گناه تو از عدد بیش ست ؛ سبقت رحمتی از ان پیش ست ؛ مَنْ كَانَ يَرْجُو هر که باشد که امید دارد لِقَاءَ اللَّهِ لقای خدای تعالی را در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باشد فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ پس بدرستیکه وقتی که خدای مقرر کرده برای لقا یا آخرت لَآتٍ هر آینه آینده است وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ○ و او ست شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمائر و اسرار ایشان وَمَنْ جَاهَدَ و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ پس جز این نیست که جهاد کند لِنَفْسِهِ

برای خود چه ثواب آن عائد بدوست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی لَغَنِيٌّ هرآینه بی نیاز ست عَنِ الْعَالَمِينَ از طاعات و
مجاهدات عالمیان و تکلیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان ست وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای نیکو لَنُكَفِّرَنَّ هرآینه محو سکنیم عَنْهُمْ از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هرآینه پاداش دهیم ایشان را أَحْسَنَ
الَّذِي نیکوتر عملی را آنکه كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که میکردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان ست جزا دهیم و باقی اعمال را آنکه در فضیلت
مساوی آن نیست برهان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر از عمل ایشان یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز
مصرع رسم باشد که غنی چیزی رسد محتاج راه آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت مادرش حمنه بنت ابی سفیان
سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هر چه مارا بدان مایه زندگانی بود و مدد باید تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی
سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ و امر کردیم آدمی را بِوَالِدَيْهِ
به پدر و مادر او حُسْنًا نیکوی یعنی فعلی که محض خوبی باشد وَإِنْ جَاهَدَاكَ و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال کنند با تو لِتُشْرِكَ
بِي تا شرک آوری بمن و انباز گیری مَا لَيْسَ آنچیزی را که نیست لَكَ بِهِ مر ترا بالوهیت او عِلْمٌ دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت بنفی علم آن یعنی
مادر و پدران را تکلیف کنند با آنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز مرا فَلَا
تُطِعْهُمَا پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ بسوی مجازات من ست بازگشت شما
از مومن و مشرک و از بار و عاق فَأُنَبِّئُكُمْ پس آگاه انیم شما را از وقت جزا دادن بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه هستید که میکنید وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته بعد از فساد لَنُدْخِلَنَّهُمْ هرآینه داخل گردانیم
ایشان را فِي الصَّالِحِينَ در زمره ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت ست وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَقُولُ کس
هست که میگوید آمَنَّا بِاللَّهِ گرویدیم بخدای مراد منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که میگفتند ایمان داریم فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ پس
چون ایذا کرده شود در راه خدای بسبب دین او یعنی چون کفره او را عذاب کنند جَعَلَ گرداند یعنی دارد و شمارد فِتْنَةَ النَّاسِ رنج و عذاب
مردمان را كَعَذَابِ اللَّهِ مانند عذابهای خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف عذاب خلق چنانچه ترک کفر میبایدکرد از خوف عذاب خدای
وَلَئِنْ جَاءَ و اگر بیاید نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ یاری از نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی لَيَقُولُنَّ هرآینه گویند إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ بدرستیکه هستیم
با شما در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید أَوَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای تعالی بِأَعْلَمَ داناتر ز همه دانایان بِمَا فِي صُدُورِ
الْعَالَمِينَ بآنچه در دلهای آدمیان ست از صفای اخلاص و کدورت نفاق وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا و هرآینه بداند خدای
آنان را که گرویده اند بدل وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و هرآینه بداند منافقان را که نگرویده اند و ایشان را در دنیا متمیز خواهد ساخت بابتلاء و امتحان بر
بلا چه محنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه باتش عیار زر و نقره معلوم گردد **نظم** بشکل و هیأت انسان نزه مرو زنهار
توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد * اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست * وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد * در لباب آورده که ابوسفیان
امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خباب را رض گفتند که از دین محدث روی بتابید و طریقه قدیم پدران فرو
مگذارید و اگر در اقامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که تصدیق کردند اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران

باشید وَلْنَحْمِلْ و باید که برداریم خَطٰیٰکُمْ گناهان شمارا درست در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما برداریم وَمَا هُمْ وحال
آنکه نیستند کافران بِحٰمِلِیْنَ بردارندگان مِنْ خَطٰیٰهُمْ از گناهان مومنان مِّنْ شَیْءٍ هیچ چیز اِنَّهُمْ لَکٰذِبُوْنَ ○ بدرستیکه ایشان هر آینه
دروغ گویانند در سخن خود که میگویند که بار خطای مومنان برداریم وایشان بر حمل آن اندک و بسیار قادر نخواهند بود و بجهت گرانی بار گناه خود و
بار گناه آنان نیز که بسبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند کما قال سبحانه و تعالی وَلَیَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ و هر آینه بر خواهند داشت
در قیامت بارهای گران گناهان خود را وَاَثْقَالًا و بارهای گران دیگر را مَّعَ اَثْقَالِهِمْ با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه
ساخته اند اضافه آثام و جرائم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد وَلَیُسْئَلُنَّ و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و
متبوعان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز عَمَّا کَانُوْا یَفْتَرُوْنَ ○ از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب ضلال خلق میشود وَلَقَدْ
اَرْسَلْنَا و بدرستیکه فرستادیم نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ نوح را بسوی قوم او فَلَبِثَ پس درنگ کرد فِیْهِمْ در میان ایشان بجهت دعوت ایشان بطریق
حق اَلْفَ سَنَةٍ هزار سال اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح ع م چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را
بخدای دعوت کرد و بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقل میکند که عمر نوح ع م هزار و چهارصد سال بود و صاحب
عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست ملک الموت
بوقت قبض روح از وے پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانهٔ که دو در داشته باشد از یکی
در آیند و از دیگری بیرون روند **قطعه** گر عمر تراچو نوح و لقمان باشد ؛ آخر بروی چنانکه فرمان باشد ؛ در بودن دنیا و برون رفتن از وی یکروز و
هزار سال یکسان باشد ؛ ایراد قصهٔ نوح ع م جهت تسلی خاطر سید انام صلعم و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید مکذبان بذکر طوفان یعنی نوح ع م
نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت میفرمود کسی نمیگروید فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان ؛
وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ ○ وایشان ستمکاران بودند بکفر فَاَنْجَیْنٰهُ پس نجات دادیم نوح ع م را وَاَصْحٰبَ السَّفِیْنَةِ و یاران کشتی را
یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در سفینه بود از انواع جانوران وَجَعَلْنٰهَا و گردانیدیم کشتی یا واقعه قوم نوح ع م را اٰیَةً دلالتی یا
عبرتی لِّلْعٰلَمِیْنَ ○ از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَاِبْرٰهِیْمَ و یاد کن ابراهیم ع م را اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ
مر گروه خود را از اهل بابل که اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را وَاتَّقُوْهُ و بترسید از عذاب او ذٰلِکُمْ این عبادت و ترس خَیْرٌ لَّکُمْ
بهترست شمارا از دین و آئینیکه دارید اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ○ اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر اِنَّمَا تَعْبُدُوْنَ جز این
نیست که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتان را وَتَخْلُقُوْنَ و بر می بافید اِفْکًا دروغی که آنرا خدای نام میکنید
اِنَّ الَّذِیْنَ تَعْبُدُوْنَ بدرستیکه آنانرا که پرستش میکنید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَا یَمْلِکُوْنَ نمی توانند و قدرت ندارند که
روزی دهند لَکُمْ مر شمارا رِزْقًا روزی وادنی فَابْتَغُوْا پس بجوئید عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ از نزدیک خدای تعالی روزی را که او
تواناست بر ایصال آن بمرزوقان وَاعْبُدُوْهُ و بپرستید او را بیگانگی وَاشْکُرُوْا و شکر گوئید لَهٗ مر او را که شکر قید نعمت
عاجله و صید نعمت آجله است اِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ○ بسوی او باز گردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود ع م آنگه حق سبحانه تهدید
میکند قریش را میفرماید وَاِنْ تُکَذِّبُوْا و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر مرا فَقَدْ کَذَّبَ پس بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران
خود را اُمَمٌ جماعتها مِّنْ قَبْلِکُمْ پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح ع م و از تکذیب ایشان پیغمبر ایشان را ضرری نرسیده

ع ۱۴

بلکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما حبیب مرا چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلٰغُ الْمُبِينُ ○ ونیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا و او پیغام رسانید و به بیم و امید شما را دعوت کرد و از عقوبت آخرت
بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ آیا نمی بینند و تفحص بعبث میخوانند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه يُبْدِئُ اللّٰهُ
الْخَلْقَ آشکارا میگرداند خدای تعالی آفریدگان را و از نیست هست میکند ثُمَّ يُعِيدُهٗ پس ایشان را بعد از موت بازگرداند بحیات إِنَّ ذٰلِكَ
بدرستیکه ابدا و اعاده عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ○ بر خدای تعالی آسان ست قُلْ بگوای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال سِيرُوا و بروید فِي
الْأَرْضِ در زمین فَانْظُرُوا كَيْفَ پس بنگرید که چگونه بَدَأَ الْخَلْقَ بیافریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ثُمَّ اللّٰهُ
پس خدای تعالی يُنْشِئُ ظاهر گرداند النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ آفریدن دیگر را ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه را ابتدا الله است
حجت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلائق ست میتواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
بر همه چیز از ابدا و اعاده قَدِيرٌ توانا ست بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسان ست چون
بر نشاء اولی قادر ست هر آینه از نشاء آخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ عذاب کند مَنْ يَّشَاءُ هر کرا خواهد بعدل او وَيَرْحَمُ مَنْ
يَّشَاءُ و ببخشد بر هر که خواهد بفضل او وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ○ و بسوی حکم او بازگردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند
بخذلان و کفران و ببخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل ست و رحمتش از روی فضل هر کرا خواهد باوی عدل
کند و از پیش براند و هر کرا خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند نظم اگر رانی ز راه عدل رانی ؛ و گر خوانی ز روی فضل خوانی ؛ مرا با راندن و
خواندن چه کارست ؛ اگر خوانی و گر رانی تو دانی ؛ در زاد المسیر آورده که عذاب بزشت خوئی ست و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل
دنیاست و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب آنست که
بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود مصرع تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما ؛ وَمَا أَنْتُمْ و نیستید شما ای مردمان بِمُعْجِزِينَ
عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید شد
وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آن ست که نه هر که در آسمانست قادر بود بر عاجز کردن خدای
وَمَا لَكُمْ و نیست شما را از عذاب خدای مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستیکه نگاه دارد شما را از آن وَّلَا نَصِيرٍ ○ و نه یاری که بمدد
دفع آن در آید وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيٰتِ اللّٰهِ و آنانکه نگرویدند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتب و یا بدلائل حکمت و وحدانیت او وَلِقَائِهٖ
و لقای او یعنی بسرای آخرت و بعث أُولٰئِكَ يَئِسُوا آن گروه نا امید شدند مِنْ رَّحْمَتِي از بخشایش من در دنیا یا نا امید خواهند شد
در قیامت و تعبیر بماضی بجهت تحقق وقوع ست وَأُولٰئِكَ و آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ أَلِيمٌ ○ عذابی دردناک یعنی دائم
بسبب کفر ایشان پس بعد از این معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم ع میکند و میفرماید فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم ابراهیم
بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی اقْتُلُوهُ بکشید او را أَوْ
حَرِّقُوهُ یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن وی و او را در آتش انداختند فَأَنْجٰىهُ اللّٰهُ پس برهانید او را خدای تعالی مِنَ النَّارِ
از ضرر آتش و آنرا بر وی سرد و با سلامت گردانید إِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه درین رهانیدن لَآيٰتٍ هر آینه نشانهای قدرت اوست
از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان از آن لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُونَ ○ برای گروهی که میگروند چه ایشان تفحص از آن و تامل در آن

نفع میگیرند وَقَالَ وگفت ابراهیم ع م اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ جز این نیست که فرا گرفتید مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَوْثَانًا بتانرا بخدای مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ برای دوستی میان شما یعنی تا شما و بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقیست ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ پس روز قیامت يَكْفُرُ کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد بَعْضُكُمْ بعضی از شما که متبوع اند بِبَعْضٍ مر بعضی را که متابع اند وَّيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ و لعنت کند برخی از شما یعنی پیروان و اراذل بَعْضًا برخی را که پیشروان و مهتران اند وَّمَاْوٰىكُمُ النَّارُ و بازگشت شما همه دوزخ است وَمَا لَكُمْ و نیست شما را در آن روز مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝ هیچ یاران و مددکاران که خلاصی یابید ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم ع م بسلامت از آن آتش بیرون آمد فَاٰمَنَ پس بگروید و تصدیق کرد لَهٗ لُوْطٌ مراو را لوط ع م که خواهر زاده و بقولی برادر زاده او بود وَقَالَ و گفت ابراهیم ع م مراورا و مر ساره را که دختر عم وی بود و بوی ایمان آورده بود اِنِّيْ مُهَاجِرٌ بدرستیکه من هجرت کننده ام ازین قوم اِلٰى رَبِّيْ تا بجائیکه امر پروردگار من است اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه او غالبست مر مغلوب دشمنان نسازد الْحَكِيْمُ ۝ و خبیر داناست و بحکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه است بحران رفتند و از انجا بولایت شام در آمده ابراهیم ع م بفلسطین نزول فرمود و لوط ع م بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع م دران وقت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آنحضرت ع م بصد و دوازده یا صد و بیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود وَوَهَبْنَا لَهٗ و بخشیدیم ما او را در سن پیری اِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ فرزندی اسحق نام و نبیره یعقوب نام وَجَعَلْنَا و نهادیم فِيْ ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسمعیل وَالْكِتٰبَ و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَاٰتَيْنٰهُ اَجْرَهٗ و دادیم ما او را مزد هجرت او فِي الدُّنْيَا درین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیمه یا ذریه طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا همه اهل ملل نسبت خود بوی درست میکنند یا حکم کردیم بصلوة بر وی تا آخر دهر ما و ردی میگویند مر او را در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی همچنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از آن مائده پر فائده بهره مند اند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه او فِي الْاٰخِرَةِ در آن سرای آخرت لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝ از جمله شایستگان و پسندیدگان است وَلُوْطًا و یاد کن لوط را ع م اِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را از اهل موتفکات اِنَّكُمْ آیا شما لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ می آئید بدان کار زشت و خصلت سخت یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می آئید یعنی میکنید کاریکه بغایت زشت است و بسبب قباحت آن مَا سَبَقَكُمْ پیش نگرفت بر شما بهابان فاحشه مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی مِّنَ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه ازین عمل متنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره اَئِنَّكُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ آیا شما می آئید بر مردان بطریق مباشرت وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِيْلَ ۵ و میبرید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید و بدین سبب مردمان آمد و شد در یا میکرده اند و راه بند شده وَتَاْتُوْنَ و می آئید فِيْ نَادِيْكُمُ الْمُنْكَرَ ط در مجلس های خود بفعلهای زشت یعنی کارها میکنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح فحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افگندن و مهرها از کمان کروهه بر رهگذریان انداختن و شرب خمر و ضرب و تار و مزامیر و سخریه با مسافران و امثال آن فَمَا كَانَ پس نبود جَوَابَ قَوْمِهٖ جواب قوم وی مر سخن ویرا اِلَّآ اَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّٰهِ بیار عذاب خدایرا بر ما اِنْ كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝ از راستگویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها

وقف لازم

نخواهیم کرد تو اگر راست میگوئی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد بما چون لوط ع از ایشان نا امید شد قَالَ گفت
از روی مناجات رَبِّ انْصُرْنِي خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ۝ بر گروه تباه کاران وَلَمَّا جَاءَتْ و
آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا فرستادگان ما یعنی ملائکه إِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرٰى بسوی ابراهیم ع جهت بشارت فرزند قَالُوا گفتند إِنَّا مُهْلِكُوا
بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهرزاده تو میکنند إِنَّ أَهْلَهَا بدرستیکه اهل آن دیه كَانُوا
ظٰلِمِينَ ۝ هستند ستمگاران بکفر و انواع منکرات قَالَ گفت ابراهیم ع إِنَّ فِيهَا لُوطًا بدرستیکه در آن دیه لوط ع است و او از ظالمان نیست قَالُوا
گفتند ملائکه نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَنْ فِيهَا بهر کس که در وست از مومن و کافر و ما از حال لوط ع غافل نیستیم لَنُنَجِّيَنَّهُ هر آینه او را رهائی خواهیم داد
وَأَهْلَهُ و کسان او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که او كَانَتْ باشد مِنَ الْغٰبِرِينَ ۝ از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط ع از میان قوم
بیرون رود با اهل خود و همه کسان وی بیرون روند مگر زن او که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ و آن هنگام که آمدند رُسُلُنَا
لُوطًا فرستادگان ما بسوی لوط سِيْٓءَ بِهِمْ اندوهناک شد بدیشان وَضَاقَ بِهِمْ و تنگ شد بسبب ایشان ذَرْعًا از جهت دل یعنی تنگدل گشت که
مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غربا میشدند فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط ع مشاهده کرده او را تسلی دادند وَقَالُوا
و گفتند لَا تَخَفْ مترس وَلَا تَحْزَنْ و اندوه مدار إِنَّا مُنَجُّوكَ بدرستیکه ما رهانندهایم ترا وَأَهْلَكَ و کسان ترا إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن ترا که
كَانَتْ مِنَ الْغٰبِرِينَ ۝ باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان إِنَّا مُنْزِلُونَ بدرستیکه ما فرود آرندگانیم عَلَىٰ أَهْلِ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ بر اهل
این دیه رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یعنی سنگباران بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که پیوسته يَفْسُقُونَ ۝ فسق میکردند پس بحکم
خدای لوط ع با اهالی خود خلاصی یافته و کفار موتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه میفرماید وَلَقَدْ
تَرَكْنَا و بدرستیکه باگذاشتیم مِنْهَا از آن قریه آيَةً بَيِّنَةً نشانه روشن لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ برای گروهی که تعقل میکنند و اعتبار گیرند و آن
نشانه آثار دیار خراب ایشان است یا حجاره سجیل که در آن زمین یافته میشود یا آبهای سیاه که هنوز هست وَإِلَىٰ مَدْيَنَ و فرستادیم بسوی اهل مدین
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب را ع فَقَالَ پس گفت يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید خدا را وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت وَلَا تَعْثَوْا و غایت
تباهی مجوئید فِي الْأَرْضِ در زمین مدین بنقص کیل و وزن مُفْسِدِينَ ۝ در حالتیکه قاصد فساد باشید فَكَذَّبُوهُ پس بدروغ داشتند شعیب را ع
و از فساد ممتنع نشدند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس بگرفت ایشان را زلزله سخت یا صیحه جبرئیل ع که دلها بدان در تزلزل افتاد فَأَصْبَحُوا پس
بامداد کردند فِي دَارِهِمْ در سراهای خویش جٰثِمِينَ ۝ بزانو در آمدگان و مردگان وَعَادًا وَّثَمُودَا و قوم عاد و ثمود را و حفص ثمود خواند
بلا تنوین یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشان را وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را مِنْ مَسٰكِنِهِمْ
از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وَزَيَّنَ لَهُمُ و بیاراسته برای ایشان الشَّيْطٰنُ دیو
سرکش یعنی ابلیس أَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان از کفر و تکذیب فَصَدَّهُمْ پس بازداشت ایشان را عَنِ السَّبِيلِ از راه راست که انبیا ع
ایشان را بدان میخواندند وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ۝ و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما بدان اشتغال نکردند
یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران را نامعقول پنداشتند وَقَارُونَ و یاد کن قارون را وَفِرْعَوْنَ وَهَامٰنَ
و فرعون و وزیر او هامان را وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسٰى و بدرستیکه آمد بدیشان موسی ع بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای

هو یدا فاستكبروا پس سرکشی کردند في الارض در زمین مصر بتعظیم ورزیدند وما كانوا ونبودند سابقين پیشی گیرندگان بر حکم خدای
بلکه حکم خدای در ایشان رسید فكلا پس هریک از ایشان که یاد کرده شد اخذنا فرا گرفتیم و عقوبت کردیم بذنبه بگناه او فمنهم
پس بعضی از ایشان من ارسلنا عليه کسی بود که فرستادیم بر ایشان حاصبا بادی سخت که دران سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط ع م
ومنهم و بعضی از ایشان من اخذته الصيحة کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین ومنهم بعضی از ایشان
من خسفنا کسی بود که فرو بردیم به الارض او را بزمین چون قارون ومنهم و از ایشان من اغرقنا کسی بود که غرق ساختیم ایشان را
در آب چون قوم نوح ع و فرعون وما كان الله ليظلمهم و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عقوبت کند ولكن
كانوا و لیکن بودند که ایشان بجهل یا عناد انفسهم يظلمون بر نفسهای خود ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند

قطعه ای که حکم شرع را رد میکنی ، راه باطل میروی بد میکنی ، چون تو بد کردی بدی یابی جزا ، پس بد بیا جمله با خود میکنی ، مثل الذين اتخذوا
مثل آنانکه فرا گرفتند من دون الله بجز خدای تعالی اولياء دوستان یعنی خدایان كمثل العنكبوت مانند عنکبوت ست که برای خود اتخذت
بيتا خانه فرا گیرد خانه وان اوهن البيوت و بدرستیکه سست ترین خانها لبيت العنكبوت هر آینه خانه عنکبوت ست که نه سقف دارد و نه دیوار
و نگرا ماز دارد و نه سرا لو كانوا يعلمون اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثل برای دین ایشان ست چنانچه خانه
عنکبوت سست بی بنیاد ست پس هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار ست و از ان هیچ نگشاید صاحب بحر الحقائق فرموده که عنکبوت
هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس خود میسازد و قید بر دست و پای خود می نهد پس خانه او محبس او ست آنها نیز که بدون خدای اولیا میگیرند
یعنی پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسبب سیل و اغلال وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهلکه
نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل بیت
از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است ، رشته دام هوا چون تار بیت عنکبوت ، ان الله يعلم بدرستیکه خدای تعالی میداند ما يدعون
آنچه میخوانند یعنی میپرستند من دونه بجز خدای من شيء از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب وهو العزيز و او ست
غالب در ملک خود شریک ندارد الحكيم محکم کار ست بحکمت عقوبت مشرکان را تاخیر میکند وتلك الامثال و این مثلها نضربها
للناس می آریم و بیان میکنیم از برای مردمان وما يعقلها و در نمی یابند ثمره و فایده آن را الا العالمون مگر دانایان که تدبیر میکنند
در حقائق چیزها خلق الله بیافرید خدای تعالی السموات والارض آسمانها و زمینها را بالحق برای اظهار حق نه برای باطل و بازی
ان في ذلك بدرستیکه درین آفریدن لاية هر آینه نشانه است روشن یا در ضرب مثل عبرت ست للمؤمنين مر گرویدگان را

وقف لازم

ع ١٢

اتل بخوان ما اوحي اليك آنچه وحی کرده میشود بتو من الكتاب از قرآن واقم الصلوة

و بپای دار نماز را ان الصلوة تنهى بدرستیکه باز میدارد نماز عن الفحشاء از کارهای که نزد عقل زشت بود والمنكر و از عملی که بحکم
شرع منهی باشد یعنی بسبب بازایستادن میباشد از معاصی چه مداومت بر موجب دوام ذکر ست و دوام ذکر مورث کمال خشیت ست و
خاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه هم نماز میگذارد و
و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نشد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانیدند فرمود که ان الصلوة ستنهی

الجزء الحادي والعشرون

زود باشد که نماز او را باز دارد ازان و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زنا و صحابه رض گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن
مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که هرکه باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت
حق سبحانه الا دوری صاحب تاویلات آورده که هریکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی ست باز دارنده + نماز تن ناهی ست
از معاصی و ملاهی و نماز نفس مانع ست از رذائل و علائق و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه + و نماز دل باز دارد ظهور فضول و وفور غفلت را
و صلوة سر منع نماید التفات بماسوای حضرت را + و صلوة روح نهی کند از استقرار بملاحظه اغیار + و صلوة خفی بگذراند سالک را از شهود
انیت و ظهور را مانیت یعنی بر وظاهر گردد که از روی حقیقت بیت خبر یکی نیست نقد این عالم ، با زبین و بعالمش مفروش ، وَ
لَذِكْرُ اللّٰهِ أَكْبَرُ ط و هرآینه ذکر خدای بزرگترست از ذکر همه چیزی زیراکه ذکر او طاعت ست و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگ ترست
ازانکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگ تر از آنست که ذکر دیگر با و معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز ست معنی این باشد که نماز بزرگترست
از سائر طاعات یا ازان بزرگ ترست که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگترست
از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته ست باغراض و ذکر خدای صافی ست از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده حالی ست فانی به و شاید
و ذکر خدای باقی ست زوال بدو راه نیابد ذو النون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگترست ازان جهت که تو او را یاد نکنی مگر بعد ازانکه
او ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شما را بهترست از ذکر شما درین وقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر روح الله
روحه نقل میفرماید که ذکر خداوند بزرگترست نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگ ترست ذکر تو پیدا بود تا کجا بود بیت تو یاد
کنی خدا را در خور خود ، او یاد کند ترا ولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای داناترست مَا تَصْنَعُوْنَ ۝ آنچه میکنید از نماز و غیر آن و
جزای شما مناسب عمل خواهد بود وَلَا تُجَادِلُوْٓا و پیکار مکنید و جدال منمائید اَهْلَ الْكِتٰبِ با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه
قبول کرده اند اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ق مگر بخصلتی که آن نیکوترست یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشان از حلم اِلَّا
الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ مگر آنانکه ستم کردند ازیشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات
فرزندی میکنند مر خدا را سبحانه وَقُوْلُوْٓا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام اٰمَنَّا ایمان آورده ایم بِالَّذِيْٓ اُنْزِلَ بانچیزیکه فرو
فرستاده شده ست اِلَيْنَا بسوی ما یعنی قرآن وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور وَاِلٰهُنَا و خدای ما
وَاِلٰهُكُمْ و خدای شما وَاحِدٌ یکی ست وَّنَحْنُ لَهٗ و ما مر او را مُسْلِمُوْنَ ۝ گردن نهادگان و مخلصان و موحدانیم و شما اتخاذ ارباب
میکنید از احبار و رهبان وَكَذٰلِكَ و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیاء م کتب خود را اَنْزَلْنَآ فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ ط بسوی تو قرآن را
کتابی موافق با کتب سابقه در اصول دین فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتٰبَ پس آنانکه دادیم ایشان را علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او
يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ج میگروند بقرآن یا مراد آنها اند که پیش از بعث حضرت رسالت پناه صلعم با و قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا
و نسطور و ورقه و اضراب ایشان وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ و ازین گروه عرب مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ ط کسی هست که میگرود بقرآن یا به محمد صلعم وَمَا يَجْحَدُ
بِاٰيٰتِنَآ و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ ۝ مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و معاندان عرب چون ابوجهل و مانند
وی وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا و نبودی تو که بخوانی مِنْ قَبْلِهٖ پیش از قرآن مِنْ كِتٰبٍ هیچ کتابی از کتب منزله وَلَا تَخُطُّهٗ و نمی نویسی کتاب را
بِيَمِيْنِكَ بدست راست خود تاکید ست در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خط نوشته اگر چنانچه خواننده و نویسنده میبودی

إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ۝ آن هنگام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون او می نویسد و میخواند پس
او قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده بر ما میخواند و می نویسد یا جهودان در شک افتادندی که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری
و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب ست و در تیسیر آورده که خط و قرأت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل معجزه آن حضرت
بوده صلعم و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزه دیگر باشد و ابن
ابی شیبه در تصنیف خود از طریق عون بن عبد الله نقل میکند که مامات رسول الله حتی کتب و قرا و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در آیت
نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب ست **نظم**
بعلم گر نرسید انگشتش ٭ بود لوح و قلم اندر مشتش ٭ از سواد خط اگر دیده ببست ٭ بکمالش نرسد هیچ شکست ٭ بود او نور و خط تیره ظلم ٭ نشود نور و
ظلم جمع بهم ٭ بَلْ هُوَ بلکه قرآن آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ آیتهای روشن ست فِي صُدُورِ الَّذِينَ در سینه آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند علم را یعنی
مومنان اهل کتاب یا صحابه گرام که آنرا یاد میگیرند تا هیچکس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصه امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق
میخواندند قولی آنست که هو راجع بحضرت رسالت پناه صلعم ست یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او امی ست اینها روشن ست مر آنانرا که دانا اند
بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی صلعم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد صلعم و قرآن ست إِلَّا
الظَّالِمُونَ ۝ مگر کاملان در ظلم که مکابره میکنند با وجود وضوح دلائل اعجاز وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ
بر محمد آيَاتٌ نشانها مِّن رَّبِّهِ از پیش پروردگار او یعنی معجزه چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی ع قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ بگو جز این نیست که
آیتها و معجزها عِندَ اللَّهِ نزدیک خداست هرگاه بر هر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝
و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف میکنم بلغتی که شما در یابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ آیا بسنده نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزه واضح
أَنَّا أَنزَلْنَا آنکه فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو قرآن را و پیوسته يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ خوانده میشود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح
مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو تحدی کردی و کوتاه ترین سورة در برابر قرآن از ایشان طلبیده و
ایشان لشکر میکشند و مال و جانرا در می بازند و بمعارضه آن نمی پردازند معجزه روشن تر ازین کجا باشد و گفته اند جمعی بحضرت رسالت پناه صلعم
آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده و مدعا آنکه میخواهیم که علم خود را بآن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که
از آنچه نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا این کفایت نیست ایشانرا قرآن
که بر ایشان میخوانند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه درین کتاب لَرَحْمَةً هر آینه بخششی ست و بخشایشی و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند وَذِكْرَىٰ
و پندی و نصیحتی ست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ ع مر گروهی را که تصدیق کنند قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بگو بسنده است خدای بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما ع ۷
شَهِيدًا گواه بر سخن من چه مرا تصدیق میکند بمعجزات يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها
و زمین ست پس حال من و شما بر وی مخفی نخواهد بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند بِالْبَاطِلِ بناحق چون یهودیه و نصرانیه یا ایمان
آورده اند بمعبودان باطل وَكَفَرُوا بِاللَّهِ و کافر شدند بخدای تعالی بحق أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ ایشانند
زیانکاران که بدل کردند کفر را با ایمان وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و شتاب میکنند کافران ترا بِالْعَذَابِ بنزول عذاب چون نضر بن
حارث و امثال او وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ

هرآینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود وَلَيَأْتِيَنَّهُم وبیشک خواهد آمد آن عذاب بدیشان بَغْتَةً ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ○ وایشان ندانند آمدن آن را يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ طلب تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وَإِنَّ جَهَنَّمَ وحال آنکه دوزخ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ○ فروگرفته است و احاطه کرده بناگرویدگان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ یاد کن روزی را که فراگیرد ایشان را عذاب مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر سرهای ایشان وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ واز زیر پایهای ایشان وَيَقُولُ وگوید خدای یا فرشته بفرمان وی یا مردی مرد وزخیان را که ذُوقُوا بچشید مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ○ جزای آن چیزی که بودید که میکردید دنیا دار عمل بود و عقبی دار جزاست هرچه آنجا کاشته اید اینجا میدروید **بیت**

تو تخمی بیفشان که چون بدروی ؛ بحصول خود شاد و خرم شوی ؛ آورده اند که جمعی از مومنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و بترس و هراس پرستش خدای مینمودند حق سبحانه آیت فرستاد که يَا عِبَادِيَ ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید و صحبت مومنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمیتوانید کرد إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ○ پس مرا پرستش نمائید خالص و ازینجا گفته اند **قطعه** سفر کن چو جای تو ناخوش بود ؛ کزین جای رفتن بدان تنگ نیست ؛ اگر تنگ گردد ترا جایگاه ؛ خدای جهان را جهان تنگ نیست ؛ و اگر از دوستی اهل و ولد پابسته بلده شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ هر نفسی چشنده مرگ است و مرگ از همه جا و از همه کس خواهد برید ثُمَّ إِلَيْنَا پس بسوی ما تُرْجَعُونَ ○ بازگردیده خواهند شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما بازگردیده خواهید شد بجزای پس بدار شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبه امان یعنی آستان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلعم باید آورد وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرائض نمودند لَنُبَوِّئَنَّهُمْ هرآینه فرود آریم ایشان را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت غُرَفًا منزلهای بلند و غرفهای ارجمند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر آن غرفها جویها خَالِدِينَ در حالتیکه جاویدان باشند فِيهَا در آن غرفهای ارجمند نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ○ نیکو مزدیست مر عمل کنندگان خیر را بهشت الَّذِينَ صَبَرُوا آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و بهجرت اوطان وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود نه بغیر او يَتَوَكَّلُونَ ○ توکل میکنند و کار خود بدو میسپارند مومنان مکه این آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند غدغه دیگر دست داد که ببلده که ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ و بسا از جنبندگان که بهیچ وجه لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمیکنند و ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره مینهد و فراموش کند و در کشاف از بعضی سلف نقل میکند که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیار ند از وحوش و طیور و سباع و هوام و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا خدای تعالی روزی دهد ایشان را وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید **ابیات** هست از فیض کرم ذوالجلال ؛ مشرب ارزاق پر آب زلال ؛ بشما گذارد روزی او می خورند ؛ مور و ملخ قسمت از و میبرند ؛ وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر قول شما را که روزی از کجا خوریم الْعَلِيمُ ○ دانا بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافریده آسمانها و زمینها را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و مسخر کرد آفتاب و ماه را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هرآینه گویند خدای تعالی چون این مسئله در عقول قرار گرفته که واجب است

انتهای ممکنات بکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان میدانند که خالق ارض و سما اوست فَاَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ○ پس کجا برگردانیده میشوند
از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل میشتابند اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای تعالی میگستراند و فراخ میگرداند روزی را
لِمَنْ یَّشَآءُ برای هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود وَیَقْدِرُ لَهٗ و تنگ میسازد مرآن راکه میخواهد ضمیر عاید ست بغیر مذکور چه تقسیم
دال ست بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی ست یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای تعالی بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ ○ بهمه چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر وی مخفی نیست وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر پرسی از مشرکان عرب
مَّنْ نَّزَّلَ که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از ابر یا از آسمان مَآءً آبی فَاَحْیَا پس زنده گردانید و تازه ساخت بِهِ الْاَرْضَ بآن آب زمین را مِنْۢ
بَعْدِ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی آن لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هرآینه میگویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات اوست و با وجود این بعضی
مخلوقات او را در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بگو ای محمد شکر و سپاس مر خدای راکه از این ضلالت نگاه داشته مرا و متابعان مرا
بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران لَا یَعْقِلُوْنَ ○ ع درنمی یابند و سخن متناقض میگویند اقرار میدارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او ع ۱۲
میدانند وَمَا هٰذِهِ الْحَیٰوةُ الدُّنْیَآ و نیست این زندگانی دنیا اِلَّا لَهْوٌ مگر مشغولی و بیکاری وَّلَعِبٌ و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال
ببازی کودکان می ماند که یکجا جمع می آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی ملول و مانده شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند بیت بازیچه است
طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمان که بدین مبتلا شوند وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر لَهِیَ الْحَیَوَانُ هر آینه او سرای حیوة ابدی وقف لازم
یعنی زندگانی جاوید در وی خواهد بود لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ○ اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای جاودانی فَاِذَا رَکِبُوْا پس چون
نشینند کافران فِی الْفُلْکِ در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند دَعَوُا اللّٰهَ بخوانند خدای را مُخْلِصِیْنَ در حالتیکه خالص کنندگان باشند لَهُ الدِّیْنَ ۵
برای خدای دین خود را یعنی بظاهر باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را و در کشف آن شدت پناه بوی برند فَلَمَّا نَجّٰهُمْ پس
آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد بسلامت اِلَی الْبَرِّ بسوی دشت اِذَا هُمْ آنگاه ایشان یُشْرِکُوْنَ ○ شرک آرند یعنی باز گردند
بعادت خویش لِیَکْفُرُوْا تا کافر شوند بِمَآ اٰتَیْنٰهُمْ بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات وَلِیَتَمَتَّعُوْا و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام
یا برخورند از زندگانی این جهان فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ○ پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت اَوَلَمْ یَرَوْا آیا ندیدند اهل مکه
و ندانستند اَنَّا جَعَلْنَا آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را حَرَمًا اٰمِنًا حرمی با امنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت وَّیُتَخَطَّفُ النَّاسُ و حال آنکه
ربوده میشوند مردمان مِنْ حَوْلِهِمْ از گرداگرد بلاد ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمی شود
اَفَبِالْبَاطِلِ آیا پس بباطل که بتانند یا شیاطین یُؤْمِنُوْنَ میگروند وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ و بنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که تمکن ست در حرم
و ایمنی از خوف یَکْفُرُوْنَ ○ کافر میشوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک ست وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسیکه بربندد
و بسازد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را لَمَّا جَآءَهٗ
آن هنگام که بیاید بوی اَلَیْسَ آیا نیست یعنی هست فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًی جایگاه اقامت لِّلْکٰفِرِیْنَ ○ مر کافران را
وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا و آنانکه کوشش نمایند فِیْنَا در کار ما و اقامت دین ما لَنَهْدِیَنَّهُمْ هرآینه راه نمائیم ایشان را
سُبُلَنَا راههای خود وَاِنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ ○ ع با نیکوکاران ست یعنی با مجاهدان بنصرت ع
و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد کنند در راه ما بدشمنان دین و با نفس

و ما او را بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرمود که هر که کوشش کند در اقامت سنت بنمایم او را سبیل جنت و امام قشیری رح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشان را بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه میفرماید هر که جهدی کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقائق آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه در یافت الا من طلبنی وجدنی هر که مارا جوید مارا البته یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند شعر انا المعبود فاطلبنی تجدنی ❊ انا المقصود فاطلبنی تجدنی بیت اگر در جستجوی من شتابی ❊ مراد خود بزودی باز یابی

سورة الروم مکیة وهی ستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمّٓ ۝ ابو الجوزا رح از ابن عباس رض نقل میکند که حروف مقطعه آیت ربانیه اند هر حرفی اشارت است بصفتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف از ین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بنام جبرئیل ع و میم باسم محمد صلعم یعنی الله بواسطه جبرئیل ع وحی فرستاد بمحمد صلعم غُلِبَتِ الرُّومُ ۝ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند فِیٓ اَدْنَی الْاَرْضِ در نزدیک ترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بوده با لشکر پارسیان اذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو امیر وی بودند با لشکر بیکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از بعثت پیغمبر صلعم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بر روم تفاول میکنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد که وَهُمْ و رومیان مِّنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ از پس مغلوب شدن ایشان سَیَغْلِبُوْنَ ۝ زود باشد که غالب شوند فِیْ بِضْعِ سِنِیْنَ ۝ در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه صلعم رسانید آنحضرت صلعم فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و بر ودر مدت و مال بیفزای ابوبکر صدیق رضی الله عنه بازگشته تا نه سال بر صد شتر مراهنه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبهٔ رومیان بر فارسیان رسید و گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقول اول و از ضمان وی بقول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت صلعم فرمود که تصدق بعنی صدقه بده القصه این آیت اخبار است از امور کاینه در مستقبل و آن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآنست لِلّٰهِ الْاَمْرُ مر خدای تعالی راست حکم و فرمان مِنْ قَبْلُ پیش از غلبهٔ فارس بر روم وَمِنْۢ بَعْدُ و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در همه وقت قضای او نافذست و همه کار در قبضهٔ اقتدار اوست در کشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او راست که خداوند ازلی و ابدی ست وَیَوْمَئِذٍ و آن روز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ ۝ شادمان خواهند شد مومنان بِنَصْرِ اللّٰهِ بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاول ست و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن گرو و ازدیاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح آن ست که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و پرویز بغمازی ارباب غرض بر شهریار در متغیر گشت و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضداشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان

را مغلوب ساخته بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنصُرُ یاری میدهد خدای تعالی مَن یَشَآءُ هر کرا میخواهد وَهُوَ العَزِیزُ و او غالبست انتقام کشنده از
جمعی الرَّحِیمُ ۝ مهربانست غلبه دهد جمعی را بر جمعی وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مومنان وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ
خلاف نمیکند خدای وعدهٔ خود چه دروغ بروی ممتنع ست بلکه راست میسازد وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند
صحت وعدهٔ او را یَعْلَمُوْنَ میدانند ظَاهِرًا چیزهای آشکارا مِّنَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ز از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را با اسباب
معائش و تجارات و در تیسیر و وسیط میگوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات ست که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا
میدانند وَهُمْ و ایشان عَنِ الْاٰخِرَةِ از امور آخرت که غایت مقصود آنست هُمْ غٰفِلُوْنَ ۝ ایشان غافلان و بی خبرانند تکریر ضمیر جهت
تاکید ست اَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوْا آیا تفکر نمیکنند فِیْٓ اَنْفُسِهِمْ قف در نفسهای خویش که مرایای ممکنات ست یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در نفس میتوان
یافت یا چرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از آن بای خود برا عاده استدلال کنند مَا خَلَقَ اللّٰهُ نیافرید خدای السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آسمانها و
زمینها را وَمَا بَیْنَهُمَآ و آنچه میان آسمان و زمین ست اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق یعنی بحکمت محض سخن آنکه آفرینش ارض و ما بینهما نه برای بازی ست بلکه
آفریدن بجهت استدلال بر توحید باری ست وَاَجَلٍ مُّسَمًّى و برای وقتی نام برده که چون آن زمان برسد بنهایت رسند مراد روز قیامت ست
وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ النَّاسِ از مردمان یعنی کفره بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ بدیدار پروردگار خود یعنی روز رستخیز که وقت لقاست لَكٰفِرُوْنَ ۝
هر آینه ناگرویدگان و منکرانند اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی بمضارع ثمود و عاد بوقت تجارت فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ كَانَ
پس ببینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ عاقبت آنکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ ط پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوْٓا بودند آن گروه اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر از
اهل مکه قُوَّةً از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان وَّاَثَارُوا الْاَرْضَ و بگردانیدند زمین را یعنی شگافتند جهت زراعت حبوب
و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب وَعَمَرُوْهَآ و عمارت کردند مر آنها را اَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوْهَا و بیشتر از آنچه عمارت کردند مکیان
که اهل وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَجَآءَتْهُمْ و آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنٰتِ با آیتهای
روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه دمار از دیار روزگار ایشان برآورد فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ پس نیست خدای تعالی
که ظلم کند بدیشان یعنی بی ارسال رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند وَلٰكِنْ كَانُوْٓا و لیکن بودند که بموجبات عقوبات اَنْفُسَهُمْ
یَظْلِمُوْنَ ۝ ط بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِیْنَ پس هست سرانجام آنانکه اَسَآءُوا بد کردند یعنی کافر شدند السُّوْٓاٰى
نتیجهٔ بد ترکه عقوبت و عذاب ست و گفته اند سوای اسم جهنم ست چنانچه حسنی اسم بهشت ست یعنی دوزخ عاقبت مشرکان ست اَنْ كَذَّبُوْا
بسبب آنکه تکذیب کرده اند بِاٰیٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدای تعالی یعنی باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلائل قدرت وَكَانُوْا بِهَا و بودند
که بدان آیتها یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ ع استهزا میکردند اَللّٰهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ خدای تعالی می آفریند خلق را از نطفه ثُمَّ یُعِیْدُهٗ پس دیگر باره زنده میگرداند
و بر می انگیزد بعد از مرگ ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی جزا و حکم او تُرْجَعُوْنَ ۝ بازگردانیده میشوند و حفص بخطاب میخواند یعنی بازگردانیده خواهید شد
وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت یُبْلِسُ الْمُجْرِمُوْنَ ۝ خاموش شوند مشرکان یعنی نا امید و منقطع شوند از حجت
وَلَمْ یَكُنْ لَّهُمْ و نباشد مر ایشان را مِّنْ شُرَكَآئِهِمْ از انبازان ایشان یعنی از خدایانی که شرکاء نام نهاده بودند چون ملائکه و اصنام شُفَعٰٓؤُا
درخواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگفتند که آلهه ما شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان نا امید و محروم مانند وَكَانُوْا و بودند
بدان امید بِشُرَكَآئِهِمْ بدان انبازان كٰفِرِیْنَ ۝ ناگرویدگان یعنی چون از مطلوب خود نا امید گردند از ایشان بیزار شوند وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ

ودر روزی که قائم گردد ساعت یومئذٍ یتفرّقون آن هنگام پراگنده گردند مردمان وازهم جدا شوند گروهی روی باعلی علیین آورند
وجمعی باسفل سافلین افتند یکی بر درجهٔ وصلت ویکی در درکهٔ فرقت آن بر سریر محبت واین در حصیر محنت آن را انواع ثواب این را اصناف
عذاب جمعی از دولت تلاق نازان وبرخی در آتش فراق گدازان بیت یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد عسرت ؛ یکی در راحت
وصلت یکی در شدت هجران ؛ فامّا الّذین اٰمنوا پس اما آنانکه گرویده باشند وعملوا الصّٰلحٰت وعملهای پسندیده کرده باشند فهم
فی روضةٍ یُحبرون پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر ازهار وانهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات
ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومنعم باشند یا ایشان را بحلی وحلل بیارایند در احقاف گفته که متوج سازند شان ودر عین المعانی آورده که آواز خوش
شنوانند ایشان را وهیچ لذت برابر سماع آن نباشد ودر خبرست که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلائق مثل آن نشنیده باشند وآن افضل
نعیم بهشت ست از ابودردا رض پرسیدند که مغنیات بچه چیز تغنی کنند فرموده که بالتسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آوازها کدام
دوست ترداری فرمود مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فردا دوستان خلد در روضات
بهشت در میان یاسمین انس بشادی وطرب سماع کنند که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر وفرمان آید بداود ع م که بدان نغمهٔ دلپذیر وصوت
شوق انگیز که تراداده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن وای عیسی بقرأت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح ما
بگشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که هیچکس خوش آوازتر از اسرافیل ع م نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان
از اوراد واذکار خود بازمانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود واز ینجا گفته است آن عزیز
در شرح مثنوی که سماع منادی ست که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد نظم مومنان گویند کاثار
بهشت ؛ نغز گردانید هر آواز زشت ؛ ما همه اجزای آدم بوده ایم ؛ در بهشت آن لحنها بشنوده ایم ؛ گرچه بر ما ریخت آب وگل شکی ؛ یاد ما آید
از آنها اندکی ؛ پس نی وچنگ ورباب وسازها ؛ چیزکی ماند بدان آوازها ؛ عاشقان کین نغمه ها بشنوند ؛ جزو بگذارند وسوی کل روند ؛
وامّا الّذین کفروا واما آنانکه نگرویده باشند وکذّبوا بِاٰیٰتنا وتکذیب کردند مرآیتهای ما یعنی قرآن یا دلائل قدرت ولقآئ الاٰخرة
وبلقای سرای دیگر یعنی حشر ونشر فاولٰٓئک پس آن گروه فی العذاب محضرون در عذاب حاضر شدگان اند فسبحٰن اللّٰه مصدرست
بمعنی امر یعنی تسبیح گویید مر خدای را وبپاکی یاد کنید یا نماز گزارید حین تمسون هنگامی که شبانگاه در آیید مراد نماز شام وخفتن ست وحین
تصبحون ودر هنگامی که بامداد در آیید مراد نماز صبح ست وله الحمد ومراوراست ستایش فی السّمٰوٰت والارض در آسمانها وزمینها
یعنی هرکه در آسمان وزمین ست حمد او گوید وعشیًّا ودیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر وحین تظهرون وهنگامی که در می آیید
بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت ست پس اتصال بصلوات جهریه خالی از نسبتی نیست ومع هذا چون دلالت
برفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب بنماید یخرج الحیّ من المیّت بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله
از نوات وسنبله از حبه ومرغ از بیضه وانسان از نطفه یا مصلح از مفسد ومومن از کافر وعالم از جاهل ویخرج المیّت من الحیّ وبیرون می آرد
مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد ویحی الارض وزنده میگرداند زمین را بگیاه بعد موتها پس از مردگی وافسردگی آن وکذٰلک
ومانند این اخراج تخرجون بیرون آورده خواهید شد از قبور ومن اٰیٰته واز نشانهای قدرت خدای ان خلقکم آن ست که بیافرید اصل
شما را یعنی آدم ع م را من تراب از خاک ثمّ اذآ انتم پس اکنون شما بشر مردمانید تنتشرون پراگنده میشوید در زمین

ع ۹

تصرف در اسباب معیشت وَمِنْ اٰيٰتِهٖٓ واز علامات توانائی او اَنْ خَلَقَ لَكُمْ آنکه بیافرید برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از نفس شما یعنی از جنس شما اَزْوَاجًا زنان لِّتَسْكُنُوْٓا اِلَيْهَا تا میل کنید بحسب جنسیت بدیشان و آرام گیرید با ایشان چه جنسیت سبب ملایمت ست و مخالفت واسطهٔ منافرت نظم

بجنس خود کند هر جنس آهنگ ٭ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ ٭ بجنس خویش دارد میل هر جنس ٭ فرشته با فرشته انس با انس ٭

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ و ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما مَّوَدَّةً دوستی وَّرَحْمَةً و مهربانی در موضح آورده که مودت بجهت تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خردسالان و رحمت بر پیرزالان اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آفریدن ازواج مشاکل و مشابه مردان در بشریت لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ۝ مر گروهی را که تفکر کنند و در حکمت این صورت مطلع شوند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ واز دلالتهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ و مخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه بآوازهای پست و بلند و بفصاحت و لکنت باختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَاَلْوَانِكُمْ و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و سیاهی و زردی یا در تخلیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی در همه چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توامین که با وجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند لَاٰيٰتٍ هر آینه نشانهای قدرت و حکمت ست لِّلْعٰلِمِيْنَ ۝ مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج ست چه اگر برین وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان راست که در ان نظر کنند و بکنه آن رسند وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از علامات قدرت کامله اوست مَنَامُكُمْ خواب کردن شما بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی وَابْتِغَاۗؤُكُمْ و جستن شما روزی را مِّنْ فَضْلِهٖ از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب ست و ابتغا بروز در آیت تقدیم و تاخیر ست بحسب معنی اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتها و عبرتهاست لِّقَوْمٍ يَّسْمَعُوْنَ ۝ برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از نشانهای حکمت او يُرِيْكُمُ الْبَرْقَ آنست که مینماید بشما برق را خَوْفًا برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه وَّطَمَعًا و در طمع افگندن مقیم برای باران وَّيُنَزِّلُ و فرو میفرستد مِنَ السَّمَاۗءِ از جهت آسمان یا از ابر مَاۗءً آبی را فَيُحْيٖ پس زنده گرداند بِهِ الْاَرْضَ بدان آب زمین را تا از گیاه تر و تازه میروید بَعْدَ مَوْتِهَا از پس افسردگی و پژمردگی آن اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در برق و باران لَاٰيٰتٍ هر آینه علامتهاست بر قدرت الهی لِّقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ۝ مر گروهی را که تعقل کنند در تکون کائنات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه وَمِنْ اٰيٰتِهٖٓ و از نشانهای توانائی او اَنْ تَقُوْمَ السَّمَاۗءُ آنست که می ایستد آسمان بی ستون وَالْاَرْضُ و زمین بروی آب بِاَمْرِهٖ بفرمان او یعنی نگاهداشت او مر ایشان را ثُمَّ اِذَا دَعَاكُمْ پس چون بخواند شما را اسرافیل در نفخهٔ اخیر دَعْوَةً خواندنی بدین نوع که یا ایتها الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آیید مِّنَ الْاَرْضِ از زمین اِذَآ اَنْتُمْ آنگاه شما تَخْرُجُوْنَ ۝ بیرون آیید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات اوست وَلَهٗ و مر او راست مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست همه مخلوق و مملوک و مربوب وی اند كُلٌّ لَّهٗ همه مر او را قٰنِتُوْنَ ۝ فرمان بردارانند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی توانند ورزید وَهُوَ و اوست الَّذِيْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ آنکه اول بار بیافرید خلق را و آنکه بمیراند ثُمَّ يُعِيْدُهٗ پس باز زنده گرداند او را

وَهُوَ و باز آوردن اَهْوَنُ آسان ترست عَلَيْهِ بر خدای همچنانکه نخست آفریدن یا اعاده باعتقاد شما آسان ترست از ابدا پس چون ابدا را
اقرار دارید اعاده را چرا منکرید وابدا و اعاده نزد قدرت او یکسانست رباعی چون قدرت او منزه از نقصان ست ٭ آوردن خلق و بردنش
یکسان ست ٭ نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود ٭ در قدرت پر کمال او آسان ست ٭ وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰى و مر او راست صفت برتر و بزرگتر
چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيْزُ و اوست
غالبی که عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده او الْحَكِيْمُ ع دانا بصواب کار افعال او بر مقتضای حکمت او باشد ضَرَبَ لَكُمْ بیان میکند خدای از برای شما
مَثَلًا مِّنْ اَنْفُسِكُمْ مثلی فرا گرفته از احوال نفسهای شما هَلْ لَّكُمْ آیا هست شما را ای آزادان مِّنْ مَّا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ از ممالیک شما که ملک یمین اند
مِّنْ شُرَكَآءَ هیچ انبازان فِيْ مَا رَزَقْنٰكُمْ در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب فَاَنْتُمْ فِيْهِ سَوَآءٌ پس شما و ایشان در آنچیز یکسان باشید
یعنی چنانچه شما تصرف میکنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند تَخَافُوْنَهُمْ میترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند كَخِيْفَتِكُمْ مثل ترسیدن
شما آزادان اَنْفُسَكُمْ از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک
میسازید تا در تصرف در آن و تسلط در آن مساوی باشید و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید و در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست
که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت بر صنادید قریش خواند گفتند کلا والله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز این تواند بود آنحضرت صلعم فرمود
که شما بندگان را در ملک خود شرکت نمیدهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک او شریک میسازید نظم خلق چون بندگان سر در پیش ٭
مانده در بند حکم خالق خویش ٭ جمله هم بنده اند و هم بندی ٭ نرسد بنده را خداوندی ٭ كَذٰلِكَ مانند این تفصیل نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ تفصیل میکنیم و
مبین میسازیم دلائل وحدت را لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ○ مر گروهی را که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند اما جاحدان و ستمکاران از حقیقت این سخنان غافل
بیخبر اند بَلِ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا بلکه پیروی میکنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای نفس خود را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی فَمَنْ يَّهْدِيْ
پس کیست که راه نماید مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد وَمَا لَهُمْ و نیست مشرکان گمراه را مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ○
هیچ یاری و هواداری که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهد فَاَقِمْ وَجْهَكَ پس راست دار ای محمد روی خود را لِلدِّيْنِ برای عبادت خدای تعالی
یا خالص گردان عمل خویش را حَنِيْفًا در حالتیکه مائل باشی از همه دینها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و پیروی
کنند همه فِطْرَتَ اللّٰهِ دین خدای تعالی را الَّتِيْ آن فطرتی را که بحکمت فَطَرَ النَّاسَ بیافرید مردمان را عَلَيْهَا بران و گویند مراد از فطرت
شناختن صانع ست و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شد پس میفرماید که ملازم آن عهد باشید که بران مفطور شده اید لَا تَبْدِيْلَ
نهی ست در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید لِخَلْقِ اللّٰهِ مر خلق خدای را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت
ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ و آنست کیش راست و دین مستقیم وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند استقامت دین را
بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيْبِيْنَ حال ست از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتیکه باز گردآیندگانید اِلَيْهِ بسوی
حق از غیر او شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که انابت رجوع ست از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد بیت تو مرجعی
همه را من رجوع با که کنم ٭ گرم تو در نپذیری کجا روم چه کنم ٭ وَاتَّقُوْهُ و بترسید از وی وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را وَلَا تَكُوْنُوْا
و مباشید مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ○ از شریک آرندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امت ست و در تیسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس سره نقل میکند
که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کنند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا

ربع ع ۸

فقد کفر خواستم که آیتی از قرآن موافقت پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که وقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا
و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند دِينَهُمْ دین خود را وَكَانُوا شِيَعًا و گشتند گروه گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشته یکی بت
پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابو امامه رض دران باب خبر مرفوع ست یا اهل
بدعت كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ هر گروهی بانچه نزدیک ایشان ست از دین فَرِحُونَ ○ شادمانند و گمان ایشان آنکه حق با ایشان ست نظم
هر کسی را در خور مقدار خویش ٭ هست نوع خوشدلی در کار خویش ٭ میکند اثبات خویش و نفی غیر ٭ چه امام صومعه چه پیر دیر ٭ وَإِذَا مَسَّ
النَّاسَ و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان را ضُرٌّ سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام ست مر همه آدمیان را که چون بشدتی درمانند دَعَوْا بخوانند
بزاری رَبَّهُمْ پروردگار خود را مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازگشتگان بسوی حق ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ پس چون بچشاند یعنی بدهد ایشان را خدای مِنْهُ از
نزدیک خود رَحْمَةً آسانی یا صحت یا توانگری و از ان شدت باز رهند إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنگاه گروهی از ایشان بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ○ لا
به پروردگار خود شرک آورند یعنی در مقابله نجات از بلا چنین عمل کنند لِيَكْفُرُوا تا کافر شوند بِمَا آتَيْنَاهُمْ بانچه عطا کردیم ایشان را فَتَمَتَّعُوا وقف
امر تهدید ست یعنی ای کافران برخورید روزی دو سه روز از نعمتهای دنیوی فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ○ پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت
اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا آیا فرستادیم عَلَيْهِمْ بر کافران سُلْطَانًا کتابی و حجتی یا رسولی ذی سلطان یا فرشته که با او برهانی باشد فَهُوَ پس آن
رسول یا ملک يَتَكَلَّمُ سخن گوید یا آن کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ○ م بانچیزی که هستند که بآن شرک می آرند
یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ و چون بچشانیم مشرکان را رَحْمَةً نعمتی از صحت و وسعت و مانند آن فَرِحُوا شادمان شوند
بِهَا بآن نعمت وَإِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد بدیشان سَيِّئَةٌ زحمتی از مرض و قحط و مثال آن بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بانچه از پیش فرستاده دستهای
ایشان یعنی چون بلا برسد بشامت کردارهای بد که کرده اند إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ○ آنگاه ایشان نا امید میشوند و جزع میکنند یعنی نه شکر میگذارند در
نعمت و نه صبر دارند بر محنت أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانسته اند أَنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ مر
هر که میخواهد وَيَقْدِرُ ط و تنگ میسازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در بسط و قبض لَآيَاتٍ هر آینه دلائل عبرت ست لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ○
برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرو صبر کنند در ضر که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت ست فَآتِ
پس بده ای محمد ذَا الْقُرْبَىٰ خداوند قرابت را از بنی هاشم حَقَّهُ حق او از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است
و مراد اهل ایمان درین داخلند میفرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بر وجوب نفقه ذوی الارحام
برین آیت استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ و بدهید حق محتاج و بیچاره را وَابْنَ السَّبِيلِ ط و راه گذریان را از انچه مقرر شده یعنی وظائف
زکوة ذَٰلِكَ این ایتای حقوق خَيْرٌ بهتر ست از امساک لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ برای کسانیکه میخواهند وَجْهَ اللَّهِ لقای خدای تعالی را
یا رضای او می جویند یا مراد ایشان وجه تقرب ست بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض وَأُولَٰئِكَ و آن گروه مستحقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ○
ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان وَمَا آتَيْتُمْ و انچه میدهید مِنْ رِبًا از هدیه و عطیه بتوقع مکافات لِيَرْبُوَا تا بیفزاید مال شما فِي أَمْوَالِ
النَّاسِ در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فَلَا يَرْبُوا پس زیاده نمیشود آن مال
عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای تعالی و برکت از ان میرود یا انچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود زر تا زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان
نیشود و برکت دران نمی ماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ و انچه میدهید از زکوة مفروضه یا صدقه که دران دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

میخواهید ثواب خدای تعالی فَاُولٰئِکَ پس آن گروه که زکوة و صدقه لوجه الله دهند برای مکافات هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ○ ایشانند
خداوندان افزونی یا یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند اَللّٰهُ خدای بحق الَّذِیْ خَلَقَکُمْ آن کسیست که بیافرید شما را و شما نبودید ثُمَّ
رَزَقَکُمْ پس روزی داد و میدهد شما را مادام که زنده اید ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ پس زنده گرداند
شما را و برانگیزاند در قیامت هَلْ مِنْ شُرَکَآئِکُمْ آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدااند هست مَّنْ یَّفْعَلُ کسی که
بکند مِنْ ذٰلِکُمْ ازین خلق و رزق و اماتت و احیا مِّنْ شَیْءٍ هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام ازین کارها از ایشان
نیاید پس ایشان را شریک گرفتن نشاید سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای تعالی وَتَعٰلٰی و برترست عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ○ ازانچه شرک می آرند بوی ظَهَرَ
الْفَسَادُ آشکارا شد تباهی فِی الْبَرِّ در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و طواعین وَالْبَحْرِ و در دریا بطوفان و جوشش و غرق شدن کشتیها
بِمَا کَسَبَتْ بسبب آنچه کردند اَیْدِی النَّاسِ دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برآنند که مراد از فساد نا آمدن بارانست چه
وقتی که باران نبارد و در بیابان نبات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی
نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجه
آن ظاهر شد در بیابان باهلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک قدیر فساد و اسباب دنیوی از آدمیان
کرد لِیُذِیْقَهُمْ تا بچشاند ایشان را بَعْضَ الَّذِیْ عَمِلُوْا بعضی از اجزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان
بچشیدن این بعضی یَرْجِعُوْنَ ○ بازگردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس ست و از بحر قلب و شیخ ابو بکر
واسطی رح فرمود که هر که بحر دل او بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است
و فساد بحر دل باخلاق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکورست که بر لسان علما ظاهرست و بحر زبان اهل تحقیق و فساد
لسان علما بتاویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله نظم ماه نادیده نشانها میدهد * راستیها را بران کج مینهد * از برای
مشتری در وصف ماه * صد نشان نادیده گوید بهر جاه * قُلْ سِیْرُوْا بگو مشرکان را که بروید فِی الْاَرْضِ در زمین امم خالیه فَانْظُرُوْا
کَیْفَ کَانَ پس نگرید چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلُ پیش از ایشان بودند کَانَ اَکْثَرُهُمْ بودند بیشتر ایشان که هلاک
شدند مُّشْرِکِیْنَ ○ شرک آرندگان فَاَقِمْ پس راست کن وَجْهَکَ همگی خود را لِلدِّیْنِ الْقَیِّمِ برای کیش راست یا روی آر بجهت دین
درست مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش ازانکه بیاید یَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که نیست بازگردیدن مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی
یعنی آن را بازنگرداند و البته باشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند یَوْمَئِذٍ یَّصَّدَّعُوْنَ ○ روزی که جدا شوند مردم
از یکدیگر بر سر دو راه فَرِیْقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیْقٌ فِی السَّعِیْرِ مَنْ کَفَرَ هر که کافر شود فَعَلَیْهِ پس بروست کُفْرُهٗ جزای کفر او که آتش جاوید است
وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کارهای ستوده فَلِاَنْفُسِهِمْ پس کرده باشد برای نفسهای خود یَمْهَدُوْنَ ○ میگسترند یعنی جایگاه راست میکنند
در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع ست لِیَجْزِیَ تا جزا دهد خدای الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
کرده اند کارهای شایسته مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند اِنَّهٗ بدرستیکه خدای
لَا یُحِبُّ الْکٰفِرِیْنَ ○ دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشان را جدا ساخته بدوزخ فرستد وَمِنْ اٰیٰتِهٖ و از نشانهای
قدرت خدای اَنْ یُّرْسِلَ الرِّیَاحَ آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب مُبَشِّرٰتٍ مژده دهندگان بباران تا بفرح آرد شما را وَلِیُذِیْقَکُمْ

ع ۴ ۱۳

و تا بچشاند شما را از آن مِّن رَّحْمَتِهِ از رحمتی که تابع باران ست یعنی خصب و رفاهیت وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ و برای آنست تا بسبب
بادها بروند کشتیها در دریا بِأَمْرِهِ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوا و تا بجویید در تجارت دریا ها مِن فَضْلِهِ روزی را که خدای بمحض فضل بدهد
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ○ و شاید که شما شکر گویید برین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و هر آینه ما فرستادیم مِن قَبْلِكَ پیش از تو ای محمد رُسُلًا
فرستادگان از آدمیان إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی گروه ایشان فَجَاءُوهُم پس آمدند رسولان بقوم خود بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزهای روشن یا احکام
هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند فَانتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا از آنانکه کافر
شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا و هست سزاوار بر ما نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ○ یاری دادن
مومنان چه ایشان مستحق نصرت اند اللَّهُ خدای برحق الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ آنست که میفرستد بادها را فَتُثِيرُ سَحَابًا پس می انگیزاند بادها ابر را و هوا
بر آرد فَيَبْسُطُهُ پس خدا بگستراند آن را یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد فِي السَّمَاءِ در جهت آسمان كَيْفَ يَشَاءُ چنانچه خواهد رونده یا ایستاده وَيَجْعَلُهُ و گرداند
آن را گاهی كِسَفًا پاره پاره هر قطعه در هر طرفی فَتَرَى الْوَدْقَ پس تو می بینی باران را که بحکم الهی يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْ خِلَالِهِ از میان
ابر هم در وقتیکه متراکم و متصل است هم در وقتیکه منقطع و متفرق ست فَإِذَا أَصَابَ بِهِ پس چون برساند خدای تعالی باران را مَن يَشَاءُ
در ارض و بلاد هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود إِذَا هُمْ آنگاه ایشان يَسْتَبْشِرُونَ ○ شادمان و خوشدل میشوند وَإِن كَانُوا و بدرستیکه
بودند مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران مِّن قَبْلِهِ پیش از ظهور سحاب لَمُبْلِسِينَ ○ نا امیدان از
باران فَانظُرْ پس درنگر إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ بسوی نشانه رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا ببینی که كَيْفَ چگونه خدای بآن اثر يُحْيِي الْأَرْضَ
زنده گرداند زمین را باشجار و اثمار و زروع و نباتات بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی زمین حفص بجمع میخواند یعنی تا ببینی آثار
رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستیکه آنکه قادرست بر احیای زمین بعد از موت لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ
هر آینه زنده گرداننده مردگان ست چه احیای ارض احداث مثل آنست که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان
بوده از قوی و غیره وَهُوَ و خدای تعالی عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ○ بر همه چیز توانا ست چه قدرت او نسبت با همه مکونات یکسانست و
در اتحاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران ست که زندگی گل بدان ست و در باطن ذکر اوست که حیات دل بدوست و در بحر الحقائق
فرموده که آثار رحمت نشانه حبه است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی
حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده این ست مثنوی صوفی در باغ از بهر کشاد ٭ صوفیانه روی بر زانو نهاد ٭ پس فرو رفت او
بخود اندر نغول ٭ شد ملول از صورت خوابش فضول ٭ که چه خسپی آخر اندر رز نگر ٭ این درختان بین و آثار خضر ٭ امر حق بشنو که گفتست
انظروا ٭ سوی این آثار رحمت آر رو ٭ گفت آثارش دل ست ای بوالهوس ٭ آن برون آثار آثارست و بس ٭ باغها و میوه ها اندر دل
عکس لطف او برین آب و گل ست ٭ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا و اگر بفرستیم رِيحًا بادی که موذی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب ست
و بزرعات ایشان وزد فَرَأَوْهُ پس ببینند کشت را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع
نتوان گرفت لَّظَلُّوا هر آینه باشند مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ○ پس از زردی زرع که کافر شوند بنعمتهای گذشته بایستی که التجا
بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند فَإِنَّكَ
پس بدرستیکه تو لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده ست وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ

و نیتوانی شنوانید کران را الدُّعَآءَ خواندن اِذَا وَلَّوْا چون برگردند از خواننده مُدْبِرِیْنَ ○ گریزندگان از سکلم قید تولیه واد بار برای تاکید
حکم ست که ستبعاد اسماع یعنی اصم مقبل گرچه نمیشنود اما بسبب حرکات لب ودهان واشارت سر ودست چیزی درمییابد اما کری که پشت
بمتکلم دارد ازان مقدار دریافت نیز محروم ست وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو بِهٰدِ الْعُمْیِ راه نماینده کوردلان عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ از گمراهی ایشان
یعنی قادر نیستی بآنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را اِنْ تُسْمِعُ نمیشنوانی مواعظ ونصایح قرآن را اِلَّا مَنْ یُّؤْمِنُ مگر آنرا که گرویده است بِاٰیٰتِنَا
بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بران میدارد که لفظ قرآن را فرا میگیرند ودر معنی آن تدبر مینمایند فَهُمْ مُّسْلِمُوْنَ ۝ پس ایشان گردن
نهادگانند مرا وامر ونواهی مرا اَللّٰهُ خداوند مطلق ومعبود بحق الَّذِیْ خَلَقَكُمْ آنست که بیافرید شما را مِّنْ ضُعْفٍ از چیز سست یعنی
نطفه ثُمَّ جَعَلَ پس داد شما را مِنْ بَعْدِ ضُعْفٍ از پس سستی طفولیت قُوَّةً توانائی یعنی جوانی ثُمَّ جَعَلَ پس داد مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ از پس
قوت شباب ضُعْفًا وَّشَیْبَةً سستی و پیری یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد از ضعف وقوت وجوانی وپیری وَهُوَ الْعَلِیْمُ واو
داناست باحوال بندگان الْقَدِیْرُ ۝ تواناست بر تغییر صفات ایشان وَیَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ وروزی که قائم شود قیامت وآن ساعت
آخر باشد از ساعت دنیا یُقْسِمُ الْمُجْرِمُوْنَ ۵ سوگند خورند کافران مضمون آنکه مَا لَبِثُوْا درنگ نکردند در دنیا یا در قبور غَیْرَ سَاعَةٍ مگر ساعتی
و همه مومنان دانند که ایشان دروغ میگویند كَذٰلِكَ مثل این برگشتن از راستی در آخرت كَانُوْا هستند در دنیا که بانکار حشر ونشر یُؤْفَكُوْنَ ○
برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن ست درین سرای ودران سرای وَقَالَ الَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و بعد از سوگند ایشان
بر عدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشان را دانش وَالْاِیْمَانَ وایمان یعنی مومنان وعلما از ملائکه وانس گویند چرا دروغ می گوئید لَقَدْ
لَبِثْتُمْ بدرستیکه درنگ کردید در دنیا ومکث شما مذکور ومسطور ست فِیْ كِتٰبِ اللّٰهِ در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت ومن ورائهم برزخ
الی یوم یبعثون یا در علم الٰهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند که زمان مکث شما باشد وشما دران مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید اِلٰی یَوْمِ الْبَعْثِ
تا روز برانگیختن فَهٰذَا یَوْمُ الْبَعْثِ پس این ست روز برانگیختن که انکار میکردید وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ ولیکن بودید شما که از فرط جهل وعدم تفکر
لَا تَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانستید که بعث حق ست پس کافران آنگاه اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا واجازت نیابند
فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز لَّا یَنْفَعُ سود نکند الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا آنان را که ستم کردند برخود بکفر مَعْذِرَتُهُمْ عذرخواهی ایشان وَلَا هُمْ و نه
ایشان یُسْتَعْتَبُوْنَ ○ خوانده شوند بچیزی که ازاله عذاب ایشان کند یعنی ایشانرا نگویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی
نشود وَلَقَدْ ضَرَبْنَا وهر آینه بیان کردیم لِلنَّاسِ برای مردمان فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین قرآن مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که ایشان را بکار آید
در بیان توحید وحشر وصدق رسول وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰیَةٍ واگر بیاری تو ای محمد بدیشان یعنی بمنکران ومعاندان معجزه که می طلبند لَّیَقُوْلَنَّ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْٓا هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند از فرط عناد وغایت تمرد وفساد اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما یعنی پیغمبر ومومنان اِلَّا مُبْطِلُوْنَ ○ مگر تباه کاران
ودروغ گویان وبرباطلان كَذٰلِكَ همچنین یَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای تعالی عَلٰی قُلُوْبِ الَّذِیْنَ بر دلهای آنانکه لَا یَعْلَمُوْنَ ○
نمیدانند ودر طلب دانش نیستند فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت تو واعلای
کلمه وغالب شدن دین تو حَقٌّ راست ست وخدای بدان وفا خواهد کرد وَّلَا یَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِیْنَ وترا بسبکساری نداردند آنانکه لَا
یُوْقِنُوْنَ ۝ بی گمان نمی شوند در امر معاد یا تر ابدان تیار ندکه تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است
و چون آن وقت در آید حکم الٰهی بظهور رسد بیت نگهدار دید وقت کار هر را به که هر کاری بوقتی باز بسته است

سورة لقمن مكية وهي اربع وثلثون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

الٓمّٓ ۝ حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است با نا و لام به لی و میم بمنی یعنی انا الله ولی جمیع الصفات و منی الغفران والاحسان تِلْكَ اٰيٰتُ الْكِتٰبِ این سوره آیتهای قرآنی ست الْحَكِيْمِ ۝ خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که دران تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند هُدًى راه نماینده ست وَّرَحْمَةً و بخششی از خدای تعالی لِّلْمُحْسِنِيْنَ ۝ نیکوکارانرا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلٰوةَ آنانکه بپای میدارند نمازهای مفروضه را وَيُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ و میدهند زکوة واجب را وَهُمْ و ایشان بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ يُوْقِنُوْنَ ۝ ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند اُولٰٓئِكَ آن گروه که بدین صفات موصوف اند عَلٰى هُدًى بر راه راستند مِّنْ رَّبِّهِمْ از آفریدگار خود وَاُولٰٓئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝ ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان

آورده اند که نضر بن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسامع ایشان می رسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن میگویم حق سبحانه این آیت فرستاد وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يَّشْتَرِيْ کسی هست که میخرد لَهْوَ الْحَدِيْثِ سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانه بی اعتبار را لِيُضِلَّ تا گمراه سازد مردمانرا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی یعنی از دین او یا بازدارد از آن استماع قرأت قرآن ست بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و برهانی وَّيَتَّخِذَهَا و فرا میگیرد آیات خدا را هُزُوًا افسوس و سخریه اُولٰٓئِكَ آن گروه لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشانراست عذابی مُّهِيْنٌ ۝ خوار کننده که بسی و قتل ست در دنیا و عذاب خزی در آخرت و گفته اند آیت در شان انهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمانرا باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَاِذَا تُتْلٰى و چون خوانده شود عَلَيْهِ بران کس که لهو حدیث را خریده و برگزیده اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما وَلّٰى مُسْتَكْبِرًا رو بگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند كَاَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا گویا که هرگز نشنیده كَاَنَّ فِيْٓ اُذُنَيْهِ گویا که در هر دو گوش او وَقْرًا گرانی ست فَبَشِّرْهُ پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده بِعَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ بعذابی دردناک اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای نیکو یعنی شایسته لَهُمْ جَنّٰتُ النَّعِيْمِ ۝ مر ایشانراست بهشتها با نعمت و ناز یا نعمتهای بهشت خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشند دران وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی حَقًّا درست و راست وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او خداوند غالب ست که هیچ کس اورا از وفا بعهد و وعده مانع نشود الْحَكِيْمُ ۝ راست کار که هرچه کند بطریق حکمت بود بیت
نه در وعدهٔ اوست نقض و خلاف ❊ نه در کار او هیچ لاف و گزاف ❊

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ بیافرید آسمانها بِغَيْرِ عَمَدٍ بی ستون تَرَوْنَهَا می بینید شما آنرا برداشته وَاَلْقٰى فِي الْاَرْضِ و بنهاد در زمین یعنی پیدا کرد در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند پایدار اَنْ تَمِيْدَ بِكُمْ تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد و چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی بجبال راسیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل میکند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد تا بر جای بایستاد و از انجمله کوه قاف ست و ابوقبیس و جودی و لبنان و سین و طور سینا و بشیر و غیر آن وَبَثَّ فِيْهَا و پراگنده کرد در زمین مِنْ كُلِّ دَآبَّةٍ از هر جنبنده وَاَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم التفات بتکلم بجهت اختصاص فعل ست بفاعل یعنی بغیر ما نفرستد و ما فرستادیم مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا ابر مَآءً آبی که بارانست فَاَنْۢبَتْنَا پس برویانیدیم فِيْهَا در زمین بآن آب مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاهی كَرِيْمٍ ۝

نیکو و بسیار منفعت هذا این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات خَلْقُ اللّٰهِ آفریده خدای اند فَأَرُونِي پس بنمایید بمن که
در عالم مَاذَا خَلَقَ چه چیز بیافرید الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ آنانکه مدون وی‌اند مراد بتانند که کفار ایشانرا شریک حق میدانند حق سبحانه میفرماید که
اینها همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده اند کدامست بَلِ الظَّالِمُونَ بلکه مشرکان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکاراند که عاجز را
با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شرکت می دهند نظم هر که هست آفریده او بنده هست؛ بنده در بند آفریننده ست؛ پس کجا بنده که در
بندست؛ لائق شرکت خداوندست؛ آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع
بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ
لقمان بن باعور را حکمت که قولی صائب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احقاف گفته که اقامت ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان
برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه بآن علما را در نبوت لقمان اختلافست سدی و عکرمه و شعبی برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت
درین آیت نبوتست و او خواهرزاده ایوب علیه السلام بوده یا پسر خاله او و در تیسیر گوید پسر باعور بن ناحور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم علیه السلام بوده
امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود علیه السلام متولد شد و تا عهد یونس علیه السلام
عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بود و گویند غلام کسی بوده و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری
و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضا می پرسیدی و بقول امام مجاهد بندی از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده
روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانه وی در آمدند و بروی سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار توایم
ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم جزم است از آفریدگار من برین کار سمعا و طاعة قبول میکنم و
امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عاقبت اختیار کنم و متعرض فتنه نمیشوم ملائکه را ازین سخن شگفت آمد حق سبحانه قول
او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابه که ده هزار کلمه از و منقولست که هر کلمه بعالمی می ارزد روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت
و جمعی نزد وی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمه حکمت میکردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بنده سیاهی نیستی که شبانی رمه فلان میکردی گفت
آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک مالایعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله
از حکم لقمان آورده روزی خواجه وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن آن
بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز
معلوم توان کرد گفت بآنکه ما را آب گرم بخورانی و در صحرا پاره بدوانی تا قی کنیم از درون هر که میوه بیرون می آید او خائن است و پیر
معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته ست از آن اینجا ثبت افتاد نظم گشت
ساقی خواجه از آب حمیم؛ مر غلامان را و خوردند آن زبیم؛ بعد از ان میراندشان در دشتها؛ میدویدند آن نفر تحت و علا؛ در قی
افتادند ایشان از عنا؛ آب می آورد زانها میوه ها؛ چونکه لقمان را در آمد قی ز ناف؛ پس در آمد از درونش آب صاف؛ حکمت
لقمان چو این پایه نمود؛ تا چه باشد حکمت رب الودود؛ هر چه پنهان باشدت پیدا شود؛ هر که از خائن بود رسوا شود؛ در لباب
آورده که روزی داود علیه السلام از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی غیر یدی مراد قبضه فضل و عدل است داود
درین سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او درین محل از جواهر التفسیر توان یافت؛

القصه حق سبحانه تعالی فرموده که ما لقمانرا حکمت دادیم و گفتیم اورا آن اَشْكُرْ لِلّٰهِ آنکه شکرگوی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت وَمَنْ يَّشْكُرْ
و هر که شکر گوید فَاِنَّمَا يَشْكُرُ پس جزین نیست که شکر میگوید لِنَفْسِهٖ برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید ست بدو میرسد
وَمَنْ كَفَرَ و هر که ناسپاسی کند فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای تعالی غَنِيٌّ بی نیازست از شکر کسی حَمِيْدٌ ۝ سزاوار حمد ست واگرچه کسی
اورا حمد نگوید یا محمودست که همه کائنات بلسان قال و حال شاکر حضرت ویند وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ و یاد کن چون گفت لقمان لِابْنِهٖ مر پسر
خود را انعم و گفته اند نام او ماثان یا ساران یا اشکم یا مشکور بوده وَهُوَ يَعِظُهٗ و لقمان پند میداد او را و میگفت يٰبُنَيَّ ای پسرک من تصغیر
شفقت و مرحمت ست لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ شرک میار بخدای اِنَّ الشِّرْكَ بدرستیکه شرک آوردن بخدای لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ۝ هر آینه ستم بزرگ ست چه
تسویه میکند مخلوق را با خالق وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم بِوَالِدَيْهِ به نیکوئی پدر و مادر او و از موجبات نیکوئی کی
آنست که حَمَلَتْهُ برداشت فرزند را اُمُّهٗ مادر او چند وقت و سست میشد در حمل او وَهْنًا سست شدنی در ان عَلٰى وَهْنٍ بر سست شدنی
یعنی ضعفی بالای ضعفی وَّفِصٰلُهٗ و باز کردن او از شیر فِيْ عَامَيْنِ در گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم
یعنی آدمی را اَنِ اشْكُرْ لِيْ با آنکه شکرگوی مرا وَلِوَالِدَيْكَ و مر پدر و مادر خود را اِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝ بسوی حکم من ست بازگشت آدمیان و بر شکر و
شرک ایشان را جزا خواهم داد وَاِنْ جَاهَدٰكَ و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو عَلٰٓى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ بآنکه شرک آری بمن و شریک گیری مَا لَيْسَ لَكَ
آن چیزی را که نیست ترا بِهٖ عِلْمٌ باستحقاق شرکت او در الهی فَلَا تُطِعْهُمَا پس فرمان مبر ایشان را وَصَاحِبْهُمَا و مصاحبت کن ایشان
فِي الدُّنْيَا در زندگانی دنیا مَعْرُوْفًا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَّاتَّبِعْ و پیروی کن در دین
سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ راه کسی را که بازگشته است اِلَيَّ بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد ست صلعم یا صدیق اکبر رض ثُمَّ اِلَيَّ پس بسوی
مجازات من ست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما فَاُنَبِّئُكُمْ پس آگاهی خواهم داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ ع بآنچه هستید که میکنید از خیر
و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص ست رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان به
مناسبت نهی ست از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد تا دهن وی را بچوب بشگافتند و آب در ان ریختند
و سعد میگفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام بر نمی گردم پس دیگر
باره از وصیت لقمان خبر میدهد که گفت فرزند خود را يٰبُنَيَّ ای پسرک من اِنَّهَآ بدرستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر
و شر اِنْ تَكُ اگر باشد در خردی مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانهٔ مِّنْ خَرْدَلٍ از سپندانه که معروف ست فَتَكُنْ پس باشد آن فِيْ
صَخْرَةٍ در زیر صخرهٔ سبز که صما گویند و آن در زیر هفتم زمین ست اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ یا آن عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت
آن یا در بالای سموات اَوْ فِي الْاَرْضِ یا در زمین در مکانی پنهان يَّاْتِ بِهَا اللّٰهُ بیارد خدای تعالی آنرا و حاضر گرداند و بران حساب
کند اِنَّ اللّٰهَ لَطِيْفٌ بدرستیکه خدای تعالی باریک دان ست و علم او بهر خفی احاطه کند خَبِيْرٌ ۝ دانا ست بمکان هر چیزی يٰبُنَيَّ
اَقِمِ الصَّلٰوةَ ای پسرک من بپای دار نماز را تا نفس تو کمال یابد وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ و بفرمای به نیکوئی وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دار از منکر
تا دیگران از تو کامل شوند معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود وَاصْبِرْ و شکیبائی کن عَلٰى مَآ
اَصَابَكَ بآنچیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در امر و نواهی اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه فرموده شد مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝ از واجبات
امور ست یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی ست وَلَا تُصَعِّرْ و بیک سو مبر خَدَّكَ لِلنَّاسِ روی

وفي نسخة علي صلى الله عليه وسلم

نصف

خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مرحاً در بازی و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر خرامنده را که چون متکبران رود فَخُورٍ نازکننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ و میانه رو باش فِي مَشْيِكَ در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی سیر کن زود رفتن علامت خفت و سبکساری ست و دیر رفتن نشانهٔ تجبر و بزرگواریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ و فرود آر و کم کن مِنْ صَوْتِكَ از آواز خود یعنی فریادکننده و نعره زننده و دراززبان و سخت گوی مباش اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ بدرستیکه زشت ترین آوازها لَصَوْتُ الْحَمِيرِ آواز حمارست یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت حمار با وجود رفعت او مکروه طبائع و موجب وحشت اسماع ست در عین المعانی آورده که مشرکان عرب برفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکورست که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات میکنند آوازهای خود را نخوانند که من میشنوم و انچه در دل ایشان میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت اوست چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل ست در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح اوست الا حمار که صیحه او از رویت شیطان ست و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رای شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در غالب آواز او برای طلب کاه و جو است یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ با دراز گوش دیگر و صدای که از غلبهٔ صفات بهیمی و سبعی زاید زشت ترین صداها باشد و ازینجا معلوم میشود که ندائی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود **بیت** نغمهای عاشقان بس دلکش ست ؛ استماع نغمهٔ ایشان خوش ست ؛ اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید ای مردمان اَنَّ اللّٰهَ آن را که خدای تعالی سَخَّرَ لَكُمْ رام ساخت برای نفع شما مَا فِي السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید وَمَا فِي الْاَرْضِ و انچه در زمین ست از کوه و بیابان دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ و تمام کرد بر شما نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً نعمتی آشکارا وَبَاطِنَةً و پوشیده یعنی انچه میشناسید و انچه نمیشناسید یا نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه میخواند بجمع و در نعمت ظاهر و باطن علما را درین آیت سخن بسیارست صاحب تیسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و انچه مشهورست نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است و باطنه امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوئی خلق ست یا اقرار و تصدیق یا نطق و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ اعضا و معرفت ملک اعلا یا حفظ قرآن و فهم آن یا نهار و لیل یا صلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان یا بصر و بصیرت یا جذب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و صفائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن ست بروز و نعمت باطن انصاف گدای دادن ست بشب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر مثبت ست مذکور والله الموفق والی الله ترجع الامور **بیت** کوششی کن ره سوی آن بحر بر ؛ تا مگر زان یابی صدفها پر گهر ؛ وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ يُّجَادِلُ کسی هست که جدال میکند و خصومت می ورزد فِي اللّٰهِ در کتاب خدای یعنی نضر بن حارث که میگفت افسانهٔ پیشینیان ست و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید

کر خدای تو از چه چیز نیست فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرود آمد کر کسی بود که مجادله کند در ذات حق بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی بیانی از نزدیک خدای وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ○ و بی کتابی روشن بلکه بمحض تقلید چنانچه فرمود که وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گویند مر ایشان را که بصدق اتَّبِعُوا پیروی کنید مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بچیزی را که فرستاده ست خدای یعنی قرآن بدان بگروید قَالُوا گویند بَلْ نَتَّبِعُ نمیگرویم و متابعت نمیکنیم آن را بلکه پیروی میکنیم مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ بچیزی را که یافتیم بر ان آبَاءَنَا پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبائیکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ آیا اگر هست شیطان که وسواس و هواجس يَدْعُوهُمْ بخواند ایشان را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ○ بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید در نگذرند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا با خلاص توجه کند إِلَى اللَّهِ بسوی خدای تعالی وَهُوَ مُحْسِنٌ و حال آنکه او نیکوکار باشد یعنی موحد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ پس هر آینه تحقیق دست زده باشد بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ بدست آویزی محکم که کلمهٔ شهادت ست یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله والبغض فی الله و اشهر رعایت طریق سنت و جماعت ست وَإِلَى اللَّهِ و بسوی حضرت خداوند ست عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ○ بازگشت همه کارها یعنی اهل امور را که خلائق اند بازگشت ایشان بوی خواهد بود وَمَنْ كَفَرَ و هر که بگردد و چنگ در عروهٔ وثقی نزند فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که اندوهگین نسازد ترا كُفْرُهُ ناگرویدن او إِلَيْنَا بسوی ماست مَرْجِعُهُمْ بازگشت ایشان فَنُنَبِّئُهُمْ پس بیاگاهانیم ایشان را بِمَا عَمِلُوا بانچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيمٌ داناترست بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ بانچه در سینهای شماست از خیر و شر نُمَتِّعُهُمْ برخورداری دهیم ایشان را بنعمت و سرور قَلِيلًا زمانی اندک که زود انقطاع یابد ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ پس بیاریم ایشان را به بیچارگی یعنی ناچار بیایند إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ○ بسوی عذابی سخت و گران که هرگز سبک نشود بلکه در غلظت ترقی یابد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مر کافران را مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند معبود بحق و آفریننده مطلق چه دلائل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار روشن ست قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوای محمد سپاس مر خدای را عز و جل که اعتراف میکنند بانچه موجب بطلان اعتقاد ایشان ست بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر ایشان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند که باین اقرار ملزم میشوند لِلَّهِ مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق نبود إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ بدرستیکه خدای تعالی اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا الْحَمِيدُ ○ ستوده صفات خود قبل از نطق احیا یا غنی ست از ستایش ستایش کنندگان و ستوده هست بی ستایش ایشان بیت

ای غنی در ذات خود از ماسوائی خویشتن ❊ خود تو میگوئی بخود حمد و ثنای خویشتن ❊ در اواخر سورة الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن کر جای میگوید در قرآن که شمار الحکمت چیزی بسیار دادیم و جای میگوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد که قل لوکان البحر مدادا الآیه و درین سوره نیز برای تاکید این خبر میفرماید که وَلَوْ أَنَّ و اگر بودی مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین ست مِنْ شَجَرَةٍ از درختان أَقْلَامٌ قلمها وَالْبَحْرُ و دریای محیط با سعت خود مداد شدی يَمُدُّهُ مدد دادی بحر محیط را مِنْ بَعْدِهِ پس از فنای آب او سَبْعَةُ أَبْحُرٍ هفت دریای دیگر مانند او و بدان آبها مداد شده کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ بسر نرسیدی و بپایان نیامدی كَلِمَاتُ اللَّهِ علم الهی و عجائب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او نعمتی که در دارین بر بندگان افاضه میکند جهت آنکه قلم و مداد متناهی ست و آنچه مذکور شد نامتناهی ست إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تعالی غالب ست در حکم و فرمان بی نهایت حَكِيمٌ ○ داناست که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست مَا خَلْقُكُمْ نیست آفریدن شما ای اهل مکه وَلَا بَعْثُكُمْ

و زبر انگیختن شما بعد از مرگ اِلَّا كَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ مگر مانند آفریدن و بر انگیختن یک تن چه حق سبحانه در خلق اشیا آلات و ادوات و اعانت
مددگاران محتاج نیست بلکه بکلمهٔ کن صد هزار عالم ایجاد کند و در بعث اموات ترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو
برخیزید از گورها به یک دعوت او همه خلائق از گورها بیرون آیند اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌۢ بدرستیکه خدای شنواست همه مسموعات را بَصِيْرٌ ○
بیناست همه مبصرات را و هر آینه بقدرت چنین کس عجز راه نیست **بیت** قدرت بی عجز نداوی کس ؛ قدرت بی عجز تو داری و بس
اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای تعالی يُوْلِجُ الَّيْلَ در می آرد ظلمت شب را فِي النَّهَارِ در روشنی روز این وقتی بود که
شب در آید وَيُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روشنائی روز را فِي الَّيْلِ در تاریکی شب زمانی که روز بدید آید یا تقادیر ایشان کم و زیاده
میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند كُلٌّ يَّجْرِيْٓ هر یک از این نیرین سیر رود در فلک خود اِلٰٓى
اَجَلٍ مُّسَمًّى تا روز نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان در آن روز منقطع گردد وَّاَنَّ اللّٰهَ و بدرستیکه خدای تعالی بِمَا تَعْمَلُوْنَ
بانچه شما میکنید خَبِيْرٌ ○ داناست و کنه امور را می شناسد ذٰلِكَ آن سعت علم و شمول قدرت بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای تعالی
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود و واجب بوجود خویش وَاَنَّ مَا يَدْعُوْنَ و آنچه شما میخوانید و حفص بغیبت میخواند یعنی آنچه
مشرکان میخوانند و می پرستند مِنْ دُوْنِهِ بجز خدای الْبَاطِلُ بیهوده و ناحق است وَاَنَّ اللّٰهَ و دیگر سبب آنست که خدای هُوَ الْعَلِيُّ
اوست برتر یعنی غالب بر همه الْكَبِيْرُ ○ بزرگ است که از وی بزرگتری نیست اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی اَنَّ الْفُلْكَ آنکه کشتی تَجْرِيْ فِي الْبَحْرِ

ع ۱۱

سیر رود در دریا بِنِعْمَتِ اللّٰهِ بمنت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد لِيُرِيَكُمْ تا بنماید شما را
مِّنْ اٰيٰتِهٖ بعضی از دلائل قدرت خود در حرکت کشتی و برخی از عجائب بحار اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در امر کشتی و دریا لَاٰيٰتٍ
هر آینه نشانهاست در شمول قدرت و کمال حکمت و وفور نعمت لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر بلاها شَكُوْرٍ ○ شکر گوینده
بر نعمای او وَاِذَا غَشِيَهُمْ مَّوْجٌ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زبر ایشان در آید موج دریا در بزرگی كَالظُّلَلِ مانند
سایبانها یا مثل کوهها و یا ابرها دَعَوُا اللّٰهَ میخوانند خدا را مُخْلِصِيْنَ در حالتیکه پاک کنند گانند لَهُ الدِّيْنَ برای خدای دین خود را
چه خوف شدیده آفت هوا و تقلید را که منازع فطرت اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمقام فطرت اصلی باز برده فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ پس
آن هنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان فَمِنْهُمْ پس بعضی از ایشان مُّقْتَصِدٌ عادل اند یعنی راست روند
بر طریق توحید و بعضی مانند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جائر و منکر اند وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَآ
و انکار نکند نشانهای قدرت ما را اِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ مگر هر غدر کننده و عهد شکننده كَفُوْرٍ ○ ناسپاس نعم پروردگار را يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ
ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که با تبید بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی اتَّقُوْا رَبَّكُمْ بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید
از ناشایستها وَاخْشَوْا و بترسید يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ پدر از پسر خویش وَلَا
مَوْلُوْدٌ و نه فرزندی که هُوَ جَازٍ او باز دارنده باشد عَنْ وَّالِدِهٖ از پدر خود شَيْـًٔا چیزی را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص است بکفار
چه اولاد و آبای مومن بعضی بعضی را شفاعت کنند اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بثواب و عقاب حَقٌّ راست است و در آن خلاف
نیست و نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که فریب ندهد شما را الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن
فریفته نشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ و باید که مغرور نسازد شما را بِاللّٰهِ بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او الْغَرُوْرُ ○ شیطان

فریبنده یعنی شیطان با امل دور و دراز از راه برده بر معاصی دلیر گردانده و گوید مصرع که امروز گنه کنید و فردا توبه ، شما زنهار مغرور نشوید که عذر
فردا را عمر فردای باید کسی پذیرفتار آن نیست نظم کار امروز بفردا مگذار ای زنهار ، روز چون یافته کار کن و عذر میار ، ساقیا عشرت
امروز بفردا مفگن ، یا ز دیوان قضا خط امانی بمن آر ، آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد
ساعت یعنی قیامت را کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اضافت عبارت تمام دیگدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او از
اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دی روز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست
و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانهٔ مشیت آفریدگار من است و کلید اطلاع بدان بدست
هیچ آدمی نداده اند اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عِنْدَهٗ نزدیک اوست بحقیقت عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ
و فرو می فرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده وَيَعْلَمُ و میداند مَا فِي الْاَرْحَامِ آنچه در رحمهاست از مرد و زن و تمام و ناقص
وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و نمیداند هیچ نفسی نیک کار یا بدکار که مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ و
نمیداند هیچ نفسی که او بِاَيِّ اَرْضٍ بکدام زمین تَمُوْتُ بمیرد و در کدام وقت اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بدرستیکه خدای تعالی داناست بغیبها چون خواهد
آشکارا کند خَبِيْرٌ آگاه از غیبها چون خواهد پرده کرم بپوشد

سورة السجدة مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمّٓ مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بوده و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند الف از
اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است و میم از شفت گویند و آن آخر مخارج است
و این سخن اشارت بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مستانس باشد تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن
کتاب یعنی قرآن لَا رَيْبَ فِيْهِ هیچ شک نیست در و یعنی منزل است بی شبهه مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از پروردگار عالمیان آیا تصدیق
میکنند اهل مکه که این از نزدیک خدای است اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ یا میگویند بر بافته است محمد آن را از پیش خود بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه
هُوَ الْحَقُّ قرآن سخن درست و راست است فرو آمده مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو لِتُنْذِرَ تا بیم کنی از عذاب الهی قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ گروهی را
که در میان تو اند و نیامده است بدیشان مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ بیم کننده مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل هم نذیر بوده اهل زمان
خود را و تو نذیر بر قوم خودی لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان به بیم کردن تو يَهْتَدُوْنَ راه یابند اگر من خواهم اَللّٰهُ خداوند بحق الَّذِيْ خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آن ملت که بیافرید آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آسمان و زمین است فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در مقدار
شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوٰى پس مستولی شد حکم او عَلَى الْعَرْشِ بر عرش که اعظم مخلوقات است پس بدیگر دید و از راه او کند هر
که در دنیا عقبی مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ دُوْنِهٖ بجز او مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که یاری کند وَّلَا شَفِيْعٍ و نه هیچ درخواست کننده که
مددگاری نماید اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ آیا پند پذیر نمیشوید از مواعظ ربانی و نصائح قرآنی يُدَبِّرُ الْاَمْرَ میسازد کار دنیا یعنی حکم
میکند بدان و میفرستد ملکی را که موکل است بران مِنَ السَّمَآءِ از آسمان اِلَى الْاَرْضِ بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار
بجای می آرد ثُمَّ يَعْرُجُ پس عروج میکند اِلَيْهِ بسوی آسمان فِيْ يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مِقْدَارُهٗٓ اندازه او

أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال مِّمَّا تَعُدُّونَ ۝ از آنچه شما میشمرید یعنی فرشته فرود می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار
سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد ساله راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود ذٰلِكَ آن خداوندی که تدبیر امر میکند
عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای پوشیده و پیداست یعنی دانای امور دنیا و آخرت ست یا عالم ست بانچه بود و باشد و خواهد بود الْعَزِيزُ
غالب ست در تقدیر الرَّحِيمُ ۝ مهربان ست بر بندگان بتدبیر الَّذِيٓ أَحْسَنَ او آن کسی ست که نیکو کرد كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ هر چیزی را
که آفرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت نظم کردی آنچه در جهان شاید ؛ کرده آنچنانکه می باید ؛ از تو رونق گرفت کار همه ؛ که تو ستی
آفریدگار همه ؛ نقش زیبا بلوح خاک از تست ؛ دل دانا و جان پاک از تست ؛ وَبَدَأَ و آغاز کرد خَلْقَ الْإِنسَانِ آفریدن آدم را مِن
طِينٍ ۝ از گل ثُمَّ جَعَلَ پس بیافرید نَسْلَهُ فرزندان او را مِن سُلَالَةٍ از خلاصه بیرون آورده از صلب مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ۝ از آبی ضعیف
خوار یعنی نطفه ثُمَّ سَوَّاهُ پس راست کرد قالب آدم را وَنَفَخَ فِيهِ و دمید در وی مِن رُّوحِهِ از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف
و اظهار آنکه او مخلوقی شریف ست وَجَعَلَ لَكُمُ و بساخت برای شما السَّمْعَ گوش تا بشنوید وَالْأَبْصَارَ و دیده ها تا ببینید وَالْأَفْئِدَةَ
و دلها تا دریابید قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝ اندک سپاسداری میکنید برچنین نعمتها وَقَالُوٓا و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف
و امثال او أَءِذَا ضَلَلْنَا آیا چون گم شویم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین
متمیز نباشد أَءِنَّا آیا ما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ هر آینه در آفرینش نو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکارست یعنی چون خاک شویم
آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُم نه چنان ست که میگویند بلکه بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ ایشان بلقای پروردگار خود كَافِرُونَ ۝
ناگروندگانند یعنی بآخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ بگو ای محمد منکران بعث را که زود يَتَوَفَّاكُم فرا گیرد روح شما را
مَّلَكُ الْمَوْتِ فرشته مرگ که عزرائیل ست عم الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ آنکسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما ثُمَّ
إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ ۝ باز گردیده شوید بجهت حساب و جزا در کشاف آورده که عزرائیل عم ارواح را بخواند
و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو اللیث رح در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را رویی ست از آتش که بدان روی
بکافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند + و رویی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فرا گیرد + و رویی دارد مانند روی آدمیان که
بدان ارواح مومنان توفیه کند + و رویی ست از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملائکه رحمت و عذاب اند و عجب
از آدمی که با وجود چنین حسرتی در کمین چگونه لاف آرامش میزند و آسودگی مجوی که از صدمت اجل بکس اندوه اندبرات مسلمی ؛ وَلَوْ
تَرَىٰٓ و اگر ببینی ای بیننده إِذِ الْمُجْرِمُونَ چون مشرکان در روز حشر نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ افکندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت
و ندامت سر در پیش افکنند عِندَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه ببینی کارهای پر هول و در ان زمان گویند رَبَّنَآ ای آفریدگار ما
أَبْصَرْنَا دیدیم آنچه وعده کرده بودی وَسَمِعْنَا و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبرانِ تو یا هول و زنجیر دیدیم و آواز صور شنیدیم فَارْجِعْنَا پس باز گردان
ما را بدنیا نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم کارهای شایسته إِنَّا مُوقِنُونَ ۝ بدرستیکه ما بی گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبهه نماند که حق سبحانه
فرماید وَلَوْ شِئْنَا و اگر بخواستیم لَآتَيْنَا هر آینه می دادیم در دنیا كُلَّ نَفْسٍ هر نفسی را هُدَاهَا آنچه راه یافتنی آن بسوی ایمان و عمل صالح
وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ و لیکن ثابت شده است این حکم مِنِّي از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ
از کفار دیو و آدمی أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان فَذُوقُوا پس بچشید شما عذاب را بِمَا نَسِيتُمْ بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید

ع ۱۱

لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا ۚ دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز را اِنَّا نَسِيْنٰكُمْ بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را وبگذاشتیم در عذاب وَذُوْقُوْا عَذَابَ الْخُلْدِ وبچشید عذاب جاودانی را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه بودید که عمل میکردید اِنَّمَا يُؤْمِنُ جز این نیست که میگروند بِاٰيٰتِنَا بآیتهای کلام ما الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِّرُوْا آنانکه چون پند داده شوند بِهَا بآن آیتها خَرُّوْا بر روی در افتند سُجَّدًا سجده کنندگان وَّسَبَّحُوْا و تنزیه کنند پروردگار خود را ازانچه لائق عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالائق و ستایند بصفتهای موافق یا در سجود گویند سبحان الله وبحمده وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُوْنَ ۩ وایشان گردنکشی نمیکنند از ایمان و طاعت وسجود و این سجده نهم ست بقول امام اعظم رح و دهم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه حضرت شیخ قدس سره این را سجده تذکر گفته و ساجد باید که متذکر گردد آنچیزیرا که ازان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن ما لا نهایه در همه اشیا موجود ست بیت ففی کل شیء له آیة ❊ تدل علی انه واحد نظم همه ذرات از مه تا بماهی ❊ بوحدانیتش داده گواهی ❊ همه اجزای کون از مغز تا پوست ❊ چو وابینی دلیل وحدت او ست ❊ آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد سید ابرار صلعم دور بود و چون نماز شام را با خواجه کائنات علیه افضل الصلوٰة با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح بجماعت آنحضرت صلعم دریابند حق سبحانه در شان ایشان این آیت فرستاد که تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاهها يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ میخوانند پروردگار خود را خَوْفًا از بیم خشم او وَّطَمَعًا و بامید خوشنودی او و ابو الدرداء رض گفته که آیت در شان جمعی ست که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان ست که چون پرده شب فرو گذارند و جهانیان سر بر بالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی منقول ست که در شبی میگفت که هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع تمام شب بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح میرسانید گفتندی ای اویس چون طاقت داری شبها بدین درازی بر یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل وابد یک شب بودی تا بیک سجده بآخر بردمی و دران سجده نالهای زار و گریهای بیشمار کردمی بیت رهزن شب که همه ست خواب خوش باشند ❊ من و خیال تو و نالهای درد آلود ❊ وَّمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و ازانچه عطا کردیم ایشان را يُنْفِقُوْنَ ۝ خرج میکنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی و بروز در راه ما داد گدایان میدهند فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ پس نمیدانند هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل مَّاۤ اُخْفِيَ آنچه پنهان داشته شده است لَهُمْ از برای ایشان یعنی برای پهلوتهی کنندگان از مضاجع مِّنْ قُرَّةِ اَعْيُنٍ از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد و در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آنست که ازان نعمت مخفی سخن نگویند چه فلا تعلم نفس و لا خطر علی قلب بشر آیت و حدیث دو گواهند بران که دعوی دریافت آن لائق نیست مگر اهل مشاهده را و ایشان جزا داده شوند جَزَآءً جزا دادنی بِمَا كَانُوْا بسبب آنچه بودند که باخلاص نیت و صدق طویت يَعْمَلُوْنَ ۝ عمل میکردند بزرگی گفته که چون عمل پنهانی کردند جزا نیز پنهانی ست تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز بمکافات ایشان پی نبرد نظم روزیکه ز دم چهره جانان بچمن ❊ نی لاله و گل ببینم و نی سرو و سمن ❊ رازیست که میان من و او گفته شود ❊ من دانم و او داند و او داند و من ❊ آورده اند که ولید بن عقبه با شیر بیشه مردی در مقام مفاخرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو سخت تر ست و زبان من از زبان تو تیزتر علی رض فرمود که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه و تعالی تصدیق امیر المؤمنین علی

سجده ۹

وقف غفران

کرم الله وجهه را آیت فرستاد أَفَمَنْ كَانَ آیا کسی ست مُؤْمِنًا گرونده بخدای و رسول یعنی علی باشد كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا مانند
کسی که هست بیرون رفته از دائرهٔ فرمان چون ولید لَا يَسْتَوُونَ برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
اما آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح کرده اند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ یعنی بوستانها که ماوای حقیقی ست
و گفته اند جنة الماوی بهشتی ست بر یمین عرش و جای مومنان و نه آن نُزُلًا در حالتیکه پیش کش باشد یعنی ما حضری که برای مهمانان آرند
و نعم کلیه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارند بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بوده اند که عمل میکردند عملی که مستحق این کرامت گشتند
وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا و اما آنانکه بیرون رفتند از دائرهٔ فرمان فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ پس بازگشت ایشان آتش دوزخ ست یعنی بجای
جنة الماوی که مومنان را باشد ایشانرا در آتش جای دهند كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش
دوزخ أُعِيدُوا بازگردانیده شوند فِيهَا در آتش آورده اند که در وقت جوشش دوزخ فاسقان را بالا افگند تا نزدیک درهای
دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنه گرزهای آتشین ایشان را میزنند و بقعر دوزخ می افگنند وَقِيلَ لَهُمْ و گویند مر ایشانرا
جهت اهانت که ذُوقُوا بچشید شما عَذَابَ النَّارِ عذاب آتش الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ آن عذابی که بودید که آنرا تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم اهل مکه را مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل و اسر است
یا قحط دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش ست لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان
يَرْجِعُونَ بازگردند براه حق و از کفر توبه کنند در موضح آورده که عذاب خردتر جمع حطام ست و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی
عذاب قبر ست و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان ست و اکبر نیران در لباب از تفسیر نقاش نقل کرده که ادنی
غلای اسعار ست و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درجات
قرب اهل بیت دور ماندن از وصال و عذاب اکبر ست «آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر ست» وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست
ستمکارتر مِمَّنْ ذُكِّرَ از کسی که پند داده شود بِآيَاتِ رَبِّهِ بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا پس وی بگرداند
از آن و تفکر نکند در آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشنده گانیم بهلاک و عذاب وَلَقَدْ آتَيْنَا و
بتحقیق دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را کتاب توریت چنانچه دادیم ترا قرآن را فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک مِنْ لِقَائِهِ از دیدن
موسی ع م در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت پناه صلعم که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی ع م را خواهی دید اینجا تاکید بیان
وعده را میگوید که شک مکن در لقای وی بود و شب معراج حضرت صلعم را در معراج بر وی و موسی ع م را در آسمان ششم دیدم بوقت عروج و هم بوقت
نزول وَجَعَلْنَاهُ و گردانیدیم کتاب منزل بر موسی ع م هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ راه نماینده مر بنی اسرائیل را وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ و گردانیدیم از
بنی اسرائیل أَئِمَّةً يَهْدُونَ پیشوایان که خلق را راه نمودند باحکام توریت بِأَمْرِنَا بفرمان ما لَمَّا صَبَرُوا آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر شدائد قوم
یا بر تکالیف طاعات یا از مناهی وَكَانُوا بِآيَاتِنَا و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی ع م داده بودیم يُوقِنُونَ بیگمان بودند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو
هُوَ يَفْصِلُ او حکم کند بَيْنَهُمْ میان مردمان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه که بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکردند از امر
دین پس حکم الهی جدا کند محق را از مبطل و هر یکی را مناسب حال او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه از عقوبتها که
بمکذبان رسیده كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل قرنها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ

ع ۱۱

میروند ایشان یعنی اهل مکه فِيْ مَسٰكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان و بران میگذرند در سفرهای خود اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه درین اهلاک ما قرون ماضیه را
لَاٰيٰتٍ هر آینه عبرتهاست مر امم آینده را اَفَلَا يَسْمَعُوْنَ آیا پس نمی شنوند یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند اَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند
اَنَّا نَسُوْقُ الْمَاۗءَ آنکه ما آب می رانیم یعنی باران و سیل میفرستیم اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ بزمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی ست در ولایت یمن
که آب جویها بدان نمیرسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آوریم بآن آب زَرْعًا کشت زاری
و گفته اند مراد غلات و اشجار ست تَاْكُلُ مِنْهُ میخورند از ان زرع اَنْعَامُهُمْ چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت وَاَنْفُسُهُمْ و میخورند
ایشان دانه و میوه اَفَلَا يُبْصِرُوْنَ آیا پس نمی بینند اثر این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادرست بر انبات
زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت وَيَقُوْلُوْنَ و میگویند کفار مکه مَتٰى هٰذَا الْفَتْحُ کی باشد این فتح که مومنان
گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استعجال با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود و بنمائید بما
اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ اگر هستید راستگویان در وعده خود قُلْ بگوای محمد يَوْمَ الْفَتْحِ در روز فتح بدر یا فتح مکه لَا يَنْفَعُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا
سود نخواهد داشت آنانرا که نگرویدند اِيْمَانُهُمْ گرویدن ایشان مراد مقتولان روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فائده ندارد زیرا که ایمان
باس بود وَلَا هُمْ يُنْظَرُوْنَ و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی
بگردان بطریق اهانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف وَانْتَظِرْ و منتظر باش نصرت الهی را اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ بدرستیکه
ایشان نیز منتظر اند آنرا که غلبه کنند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشانرا الحق یعلو ولا یعلی نظم منتظر باش ز الطاف الهی که شود * علم دین تو
هر روز بر افراخته تر * حرب را ساختگی کن که بود هر روزی * کار احباب تو از روز دگر ساخته تر

سورة الاحزاب مدنية وهي ثلث وسبعون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در اسباب نزول مذکورست که ابوسفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در وثاق ابن ابی نزول
کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات باز گذار و بگو
که بتان را در قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت صلعم شاق آمده روی مبارک
درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و جد بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آن ست حضرت عمر
فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین دریافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان
امان داده ایم و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر اتَّقِ اللّٰهَ دائم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی
در نقض عهد وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه وَالْمُنٰفِقِيْنَ و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب
بن قشیر اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای تعالی ست عَلِيْمًا دانا بمقاله ایشان حَكِيْمًا حکم کننده بوفای عهد وَّاتَّبِعْ و پیروی
کن مَا يُوْحٰٓى اِلَيْكَ آن چیزی را که وحی کرده میشود بتو مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
بدرستیکه خدای تعالی ست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید خَبِيْرًا دانا وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ و توکل کن بر خدای تعالی
یعنی کار خود بدو سپار وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده ست خدای تعالی وَكِيْلًا کارساز و مهم گذار و نگاهبان و کفایت کننده مهمات

چون ذره لطف عنایت کند * جمله مهمات کفایت کند * آورده اند که ابی معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب و ادیب بود و بارها گفتی که مرا
دو دلست که بیکی از آن فهم کنم زیاده از آنکه محمد فهم میکند و عرب او را ذو القلبین لقب کرده بودند وقتیکه از بدر گریخته بمکه میرفت یکی از
نعلین در دست و یکی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم پرسیده گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد
که یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر درنگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ماظننت الا انهما فی رجلی حق سبحانه او را دروغ گو ساخت
و معلوم شد که او را دو دل نیست و درین باب آیت آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ نیافرید خدای تعالی لِرَجُلٍ مر مردی را مِنْ قَلْبَيْنِ از دو دل فِي
جَوْفِهٖ در درون او زیرا که قلب معدن روح حیوان و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی ست در زاد المسیر آورده که منافقان
میگفتند آنحضرت صلعم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رد حق سبحانه فرمود که دروغ میگویند حق تعالی هیچکس را دو دل نداده وَمَا جَعَلَ و نگردانید
خدای اَزْوَاجَكُمُ الّٰئِي زنان شما را آن زنان تُظٰهِرُوْنَ مِنْهُنَّ که ظهار میکنید از ایشان اُمَّهٰتِكُمْ مادران شما یعنی زنی را که میگوئید انت علی کظهر امی و مادر
شما نساخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت که یکی مقتضی مخدومیت و دیگر مستدعی خادمیت ست دریک زن از قبیل محالات ست که تواند بود وَمَا
جَعَلَ و نگردانید خدای اَدْعِيَآءَكُمْ پسر خواندگان شما را اَبْنَآءَكُمْ پسران حقیقی شما چه بنوت امر اصلی و دعوت صورتی عارضی ست پس باید بیکدیگر مجتمع
نشوند * نزد عرب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برده حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل دریک درون جمع نمی شود
زوجیت و امومیت دریک زن و فرزندی و پسر خواندگی دریک تن جمع نشود ذٰلِكُمْ این که مظاهره را طلقه میدانید و داعی را ابن می خوانید
قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ سخنی ست که بزبانهای خود میگوئید و حقیقتی ندارد وَاللّٰهُ و خدای تعالی يَقُوْلُ الْحَقَّ میگوید سخن راست که مطابق واقع ست
وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ۝ و او راه مینماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارثه رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد صلعم گفتندی و
حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بوده رض و حضرت خدیجه او را بآنحضرت صلعم بخشید و حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد کرد و چون فرزندش
پرورش میداد و مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق سبحانه فرمود که اُدْعُوْهُمْ بخوانید فرزندان را و نسبت دهید لِاٰبَآئِهِمْ به پدران ایشان
هُوَ این خواندن اَقْسَطُ راست تر ست عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول ست که ما نمیگفتیم الا زید بن
محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارثه گفتیم فَاِنْ لَّمْ تَعْلَمُوْٓا پس اگر ندانید اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها فَاِخْوَانُكُمْ
پس ایشان برادران شما اند فِي الدِّيْنِ در دین اسلام پس بگوئید یا اخی وَمَوَالِيْكُمْ و دوستان شما اند در خطاب گوئید یا مولائی وَلَيْسَ
عَلَيْكُمْ و نیست بر شما جُنَاحٌ گناهی فِيْمَآ اَخْطَاْتُمْ بِهٖ در آن چیز که خطا کردید بدان چون گفتن زید بن محمد وَلٰكِنْ مَّا تَعَمَّدَتْ و لیکن گناه
هست در آن چیز که قصد کند قُلُوْبُكُمْ دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده
آن را که خطا کند رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى پیغمبر سزاوار تر ست بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان مِنْ
اَنْفُسِهِمْ از نفسهای ایشان در همه کارها چه هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان ست بخلاف نفس ایشان که امر او سبب شقاوت و
موجب غوایت ست پس باید که آن حضرت صلعم دوست تر باشد به بنده از نفس او و در حدیث آمده که هرگز هیچ یک از شما مومن نباشد تا نباشم من دوست
تر از پدر و مادر و فرزند و نفس او و همه مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرمود همه مسلمانان بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر
و مادر دستوری طلبیم آیت آمد که او اولی تر ست بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که
محبت با وی سزاوار تر ست از محبت با خود یا دیگران نظم امتیاز در دو عالم اوست دوست * دوستی با دیگران بر بوی اوست * دوستی با اصل باید کرد بس * فرع را ابجد چه

وار دوست کس ؛ اصل داری فرع هرگز گو مباش ؛ تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش ؛ وَأَزْوَاجُهُ و زنان او أُمَّهَاتُهُمْ مادران مومنانند
یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قراءت ابن مسعود چنین بود که و هو اب
لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام ست و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند حق سبحانه نسخ حکم آن
میفرماید که وَأُولُو الْأَرْحَامِ و خویشاوندان بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ برخی از ایشان سزاوار ترند به برخی از توارث فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح
محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گروندگان یعنی انصار
وَالْمُهَاجِرِينَ و از مهاجران که پیغمبر صلعم ایشان را با یکدیگر برادری داد إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا مگر آنکه بکنید در زندگانی خود إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ با دوستان
خود مَعْرُوفًا نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید كَانَ ذَٰلِكَ هست آنکه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام
فِي الْكِتَابِ در لوح محفوظ یا در قرآن مَسْطُورًا نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا و یاد کن آن را که فرا گرفتیم مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران
مِيثَاقَهُمْ پیمان ایشان را که خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند
یا هر یک بشارت دهند بپیغمبری که بعد از و خواهند بود و این میثاق از پیغمبران در روز الست گرفتیم وَمِنْكَ و گرفتیم از تو نیز که محمدی
وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و از این همه پیغمبران مذکور اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای آنست که
اولو العزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم ست وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ و گرفتیم ما از پیغمبران همه مِيثَاقًا غَلِيظًا پیمانی محکم
موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ تا سوال کند خدای راستگویان را یعنی پیغمبران را عَنْ صِدْقِهِمْ از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفتند
یا تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لِلْكَافِرِينَ مر گرویدگان را برسل عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک يَا أَيُّهَا ع ۸
الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید اذْكُرُوا یاد کنید نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما إِذْ
جَاءَتْكُمْ چون آمد بشما جُنُودٌ لشکرها چون قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان
رِيحًا بادی مراد باد صبا است وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملائکه وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما
میکنید بَصِيرًا بینا در این آیت بیان غزوه احزاب ست و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر حیی بن اخطب با جمعی از یهود
بمکه رفتند و با ابو سفیان و اتباع او بر مقاتله با حضرت صلعم عهد بستند و از قریش و احبار عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند آن خبر
بحضرت رسالت پناه صلعم رسیده با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت
باصحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد بسیار و بسلاح آراسته بودند سلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد شمه بموقف عرض رسانید
و رای آنحضرت صلعم آنرا بشرف قبول ارزانی فرموده زمین بر صحابه رض قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت
خود نیز بمباشر کشیدن خاک و بالا آوردن از مغاک میشدند یاران را وعده ظفر میداد و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة
بزبان معجز نشان میراند در اثنای این حال سنگی در نهایت صلابت پدید آمد تبر و میتین برو کار نمی کرد آن حضرت صلعم را خبر دادند و بسر سنگ
آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد ثلثش بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و دران روشنی نظر انور
حضرت صلعم بر قصرهای شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران صخره زد ثلث دیگر شکسته شد نوری دیگر ظاهر
گشت که قصر یمن بنظر آن حضرت صلعم درآمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سوم بار تمام سنگ درهم شکست و نوری که از آن درخشان شد

کوشکهای کسری بر آن حضرت صلعم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خلق را
بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد شش روز که مهم خندق سمت اتمام
یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و عتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و
ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از بالای وادی که طرف غربی ست ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت صلعم عهد بسته بودند باغوای حیی بن
اخطب عهد شکسته مددکار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که
إِذْ جَاءُوكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها مِنْ فَوْقِكُمْ از زبر شما یعنی از اعلای وادی وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر شما یعنی اسفل وادی وَإِذْ
زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بشکست دیدها در احداق و خیره شد از خوف وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلها به حنجرها از ترس چه شش از شدت
روح منتفخ می گردید و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسید وَتَظُنُّونَ و گمان بردید بِاللَّهِ الظُّنُونَا بخدای انواع گمانها مخلصان را ظن آنکه
حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقان را گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده مستاصل گردند
هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا و جنبانیده شدند زِلْزَالًا
شَدِيدًا جنبانیدنی سخت یعنی از جای می رفتند بمثابه که بددلان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان اوراق الفرار مالا یطاق
تکرار میفرمودند بیت آرام ز دل شد و دل از جای ۞ هوش از سر رفت و قوت از پای ۞ وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ و یاد کن آن را که
گفتند منافقان چون ابن ابی قشیر وَالَّذِينَ و آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری ست یعنی ضعف اعتقاد مَا
وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وعده نداد ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس إِلَّا غُرُورًا مگر وعدهٔ بفریب یعنی
سخنی که مردم را بآن بازی دهند وَإِذْ قَالَتْ و آن را نیز یاد کن که گفتند طَائِفَةٌ مِنْهُمْ گروهی از منافقان چون اوس ابن قیطی و ابو عرابه
وابن ابی يَا أَهْلَ يَثْرِبَ ای اهل یثرب و آن زمین ست که مدینهٔ طیبه طاهره در ناحیتی از و واقع شده و نهی ست که مدینه را یثرب گویند القصه
این منافقان مردم مدینه را گفتند لَا مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا توقف در ینجا هیچ وجه ندارد فَارْجِعُوا پس بازگردید
بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا الحمد اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد رجوع کنید بدین پدران و او را بدست دشمنان باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ و دستوری
رجوع می طلبند فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ گروهی از ایشان پیغمبر را یعنی بنو حارثه و بنو سلمه يَقُولُونَ میگویند إِنَّ بُيُوتَنَا بدرستیکه خانهای ما در مدینه عَوْرَةٌ خالی ست
و استحکامی ندارد و ما را اجازت ده تا برویم و آنرا نگاه داریم تا دشمن بر آن شبخون نکنند وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست
بلکه استحکام تمام دارد إِنْ يُرِيدُونَ نمیخواهند بدین رفتن إِلَّا فِرَارًا مگر گریختن از جنگ وَلَوْ دُخِلَتْ و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکر کفار
در آیند عَلَيْهِمْ بر منافقان و هجوم کنند مِنْ أَقْطَارِهَا از جانب آن یعنی بیکباره بمدینه در آیند و گرداگرد ایشان فرو گیرند ثُمَّ سُئِلُوا
الْفِتْنَةَ پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک یا بمقاتله مسلمانان لَآتَوْهَا هر آینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن
ایشان را وَمَا تَلَبَّثُوا و درنگ نکنند بِهَا با جابت فتنه إِلَّا يَسِيرًا مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا
بدرستیکه بودند بنی حارثه و بنی سلمه که از روی انابت عَاهَدُوا اللَّهَ عهد کردند با خدای تعالی مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند
که هرگز لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ پشتها بر نگردانند در کارزار وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ و هست عهد خدای تعالی مَسْئُولًا پرسیده شده یعنی
سوال خواهند کرد از آن و بر نقض آن و وفا بدان جزا خواهند داد قُلْ بگو ای محمد که هیچ و لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ سود ندارد شما را گریختن إِنْ

فرد قه اگر بگریزید مِنَ الْمَوْتِ از مرگ اَوِ الْقَتْلِ یا از کشتن چه لا بدست هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد وَاِذًا وآن هنگام که بگریزید یعنی مثلا اگر فرار نفع کند و مهم شما در تاخیر افتد لَا تُمَتَّعُوْنَ برخوردار نخواهید شد اِلَّا قَلِيْلًا مگر زمانی اندک چه اجل شربت فنا نوشیدنی ست و خرقهٔ فوات پوشیدنی بیت که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد * که باز روی براه عدم نمی آرد قُلْ بگوای محمد مَنْ ذَا الَّذِيْ يَعْصِمُكُمْ کیست آنکه نگاه دارد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوْٓءًا اگر خواهد خدای شما را بدی و هزیمتی اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ و نمی یابند مردمان برای خویش مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای وَلِيًّا دوستیکه نفع رساند وَّلَا نَصِيْرًا ۝ و نیاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر صلعم درمیان نیزه و شمشیر جولان میکند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا فرو گرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم و آنحضرت صلعم را از مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت صلعم رسید جبرئیل ع م بر وی پیشی گرفته این آیت آورده بود که قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ بدرستیکه میداند خدای تعالی الْمُعَوِّقِيْنَ باز دارندگان از نصرت رسول را مِنْكُمْ از گروه شما وَالْقَآئِلِيْنَ لِاِخْوَانِهِمْ و گویندگان مر برادر خود را که هَلُمَّ اِلَيْنَا بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان مسلمانانرا تخویف می کردند یا ابوسفیان یا یهود منافقان را میگفتند خود را در معرض تلف میفگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان سخن یهود را بقبول ملتقی شده از جنگ پهلوتهی میکردند چنانچه می فرماید وَلَا يَأْتُوْنَ الْبَاْسَ اِلَّا قَلِيْلًا ۝ و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار [illegible] از روی [illegible] و سمعه اَشِحَّةً درحالتیکه بخیلانند بمعاونت یا بنفقه عَلَيْكُمْ برشما میخواهند که ظفر و غنیمت مر شما را باشد فَاِذَا جَآءَ الْخَوْفُ پس چون بیاید ترس دشمن رَاَيْتَهُمْ بینی ایشان را که از غایت بددلی يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ می نگرند بسوی تو تَدُوْرُ اَعْيُنُهُمْ میگردد چشمهای ایشان در حدقهٔ ایشان بچپ و راست كَالَّذِيْ يُغْشٰى عَلَيْهِ مانند کسیکه پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده مِنَ الْمَوْتِ از سکرات موت فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ پس چون برود خوف سَلَقُوْكُمْ برنجانند شما را و سخنان سخت گویند بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند اَشِحَّةً درحالتیکه بخیلند عَلَى الْخَيْرِ بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنائم مجادله و مناقشه کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه لَمْ يُؤْمِنُوْا انگرویده اند فَاَحْبَطَ اللّٰهُ پس باطل گردانیده است خدای تعالی اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرد و عده بطلان عمل ایشانرا وَكَانَ ذٰلِكَ و هست آن اظهار عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی يَسِيْرًا ۝ آسان يَحْسَبُوْنَ الْاَحْزَابَ آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان لَمْ يَذْهَبُوْا بازگشتند یعنی ترس و بددلی منافقان بشابه است که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد اگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده وَاِنْ يَّاْتِ الْاَحْزَابُ و اگر بیاید این لشکر نوبتی دیگر يَوَدُّوْا دوست میدارند منافقان لَوْ اَنَّهُمْ تمنا میکنند آنکه ایشان بَادُوْنَ صحرا نشین باشند فِي الْاَعْرَابِ درمیان عرب بادیه نشین یعنی از بددلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند يَسْاَلُوْنَ می پرسند آینده و رونده را عَنْ اَنْۢبَآئِكُمْ از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان وَلَوْ كَانُوْا و اگر باشند فِيْكُمْ درمیان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعدا دست دهد مَّا قٰتَلُوْٓا کارزار نکنند اِلَّا قَلِيْلًا ۝ ع مگر اندکی لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را ای ترسندگان و بددلان فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ در کار پیغمبر خدای اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اقتدای پسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدائد و محن صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست

ع ۱۲

لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ مر آن کسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و نعیم روز بازپسین را وَ
ذَكَرَ اللّٰهَ و مر آن کسیکه یاد کرد خدای را كَثِيْرًا ۝ بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوة و التحیات خبر داده
بود صحابه را رض از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ
و چون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این ست آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ و آنچه فرموده بود رسول او سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ
و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود بدیدن احزاب مومنان را اِلَّآ اِيْمَانًا وَّتَسْلِيْمًا ۝ مگر باور داشتن مواعید الٰهی
و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج ست بیت هر که دارد چون قلم سر خط احکام او
می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او * آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون در
حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف
ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ آنچیز را که عهد کرده بودند با خدای
عَلَيْهِ بر آنچیز که ثبات ست بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهٗ
نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّنْتَظِرُ و ازیشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه
وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا ۝ و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصّٰدِقِيْنَ
راست گویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ اگر خواهد
که بر نفاق بمیرند اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ یا بازگردد و توفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که
توبه کند رَّحِيْمًا ۝ مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده ست که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار
خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلعم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن
اشتغال نمودی و روزی عمرو بن عبید که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذشته پیش آمده
مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل بر اسلمانان سنگ سار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد
دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان
نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددگاری فرستاد بیت باد صبا بست میان نصرت ترا * دیدی چراغ را
که کند باد یاوری * صبا زلزله در آن لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند
و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت بیت
بی درد سر نیزه و آمد شد شمشیر * آن فتح که مفتاح امان بود برآمد * وَرَدَّ اللّٰهُ و بازگردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنانرا که نگرویده بودند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا نیافتند غنیمتی و نصرتی وَ
كَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا و هست
خدای تعالی توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيْزًا ۝ غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته

مددگاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رضه که امیر
لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود و حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد
وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل
توریت یعنی یهود قریظه را مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و افگند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و
لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید تا نهصد تن از ایشان یا هفصد تن بکشتید وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان
و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شمارا أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون و
قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید مراد
خیبرست یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بجوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل ست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝ بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بلا زمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه ست ٭ لاجرم
هر نفس اقلیم دگر میگیرد ٭ ارباب سیر آورده اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان
مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند چون بردیمانی و ورق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که
در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکورست و بر همه تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد خزانهٔ وی
بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع آیت تخییر فرود آورده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ
لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم دران وَزِينَتَهَا و آرایش
آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها مکلف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید که أُمَتِّعْكُنَّ بدهم شما را متعهٔ طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا ۝
رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول او را
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ مر زنان نیکو کار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها
که اختیار شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که
خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رض بود يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده
مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و بعض بکسر یا میخوانند یعنی فاحشهٔ ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول صلعم ست يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو
کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت ترست وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این
تضعیف عذاب عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ بر خدای تعالی آسان

وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید لِلَّهِ وَرَسُولِهِ

مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُؤْتِهَا أَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او را مَرَّتَيْنِ دو باره یک بار برای طاعت خدای تع
و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم وَأَعْتَدْنَا و آماده سازیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا ۝ روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان امت چه شما را فضل بسیارست بر سائر زنان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ

لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ مر آن کسی را که هست که امید میدارد ثواب خدای را یا لقای او را وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ و نعیم روز باز پسین را وَ
ذَكَرَ اللّٰهَ و مر آن کسیکه یاد کرد خدای را كَثِيْرًا ؕ بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوة و التحیات خبر داده
بود صحابه را رض از آمدن احزاب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بر ایشان وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ
و چون دیدند مومنان احزاب را قَالُوْا گفتند هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ این ست آنچه وعده کرده بود ما را خدای که ام حسبتم ان تدخلوا الجنة
ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم وَرَسُوْلُهٗ و آنچه فرموده بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع الاحزاب علیکم وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ ز
و راست گفت خدا و رسول او وَمَا زَادَهُمْ و نیفزود بدیدن احزاب مومنان را اِلَّآ اِيْمَانًا وَّتَسْلِيْمًا ؕ مگر باور داشتن مواعید الهی
و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج ست **بیت** هر که دارد چون قلم سر خط احکام او ۞
می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او ۞ آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیر ایشان رض که چون در
حربگاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف
ایشان میفرماید مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ از گرویدگان رِجَالٌ صَدَقُوْا مردانی که راست کردند مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ آنچیز را که عهد کرده بودند با خدای
عَلَيْهِ بر آنچیز که ثبات ست بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى پس از ایشان کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد نَحْبَهٗ
نذر خود را و کارزار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّنْتَظِرُ ؗ و از ایشان کسی هست که انتظار میبرد چون عثمان و طلحه
وَمَا بَدَّلُوْا تَبْدِيْلًا ۙ و تغییر ندادند عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را مبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللّٰهُ تا جزا دهد خدای تعالی الصّٰدِقِيْنَ
راستگویان یعنی وفا کنندگان را بِصِدْقِهِمْ براستی ایشان یعنی بوفای ایشان وَيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ و تا عذاب کند منافقان را اِنْ شَآءَ اگر خواهد
که بر نفاق بمیرند اَوْ يَتُوْبَ عَلَيْهِمْ ؕ یا بازگردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفُوْرًا آمرزنده آنرا که
توبه کند رَّحِيْمًا ۚ مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده ست که احزاب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار
خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ شدی و شبها عزم شبخون کردندی حضرت رسالت پناه صلعم سوار شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن
اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبید که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذشته پیش آمده
مبارز طلبیدند عمرو بر دست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار میکردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میانش بدو نیم کرد
دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان
نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد حق سبحانه باد صبا را بمددگاری فرستاد **بیت** باد صبا بست میان نصرت ترا ۞ دیدی چراغ را
که کند باد یاوری ۞ صبا زلزله در آن لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملائکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند
و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغه قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت **بیت**
بی دردسر نیزه و آمد شد شمشیر ۞ آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد ۞ وَرَدَّ اللّٰهُ و بازگردانید خدای تعالی از مدینه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنان را که نگرویدند یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک برفتند لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا ؕ نیافتند خیری نه فتح و نه غنیمتی و نصرتی وَ
كَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ ؕ مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا و هست
خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد عَزِيْزًا ۚ غالب بر همه اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته

مددگاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رضه که امیر
لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند
حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود وحق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد
وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل
توریت یعنی یهود قریظه را مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و
لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتید تا نهصد تن از ایشان یا هفصد تن بکشتید وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ۚ و برده و اسیر میگیرید گروهی را یعنی زنان
و فرزندان ایشان را وَأَوْرَثَكُمْ و میراث داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان یعنی مزارع و حدائق وَدِيَارَهُمْ و سرای ایشان یعنی حصون و
قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا و داد بشما زمینی را که نرفته اید دران یا مالک آن نبوده اید مراد
خیبر است یا دیار روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بحوزهٔ اهل اسلام درآید تا قیامت درین خبر داخل است وَكَانَ اللهُ و هست خدای تعالی
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۚ ع بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح بلاد و تسخیر آن بملازمان سید عباد بیت لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است بالاحرام
هر نفس اقلیم دگر میگیرد ۞ ارباب سیر آورده اند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یک ماه با ایشان
مخالطت نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوت زیاده از مقدور میطلبیدند چون بردیمانی و ورق مصری و امثال آن و چیزها طمع میکردند که
در تصرف آن حضرت صلعم نبود و اسباب دیگر که در کتب سیر مذکور است و بر همه تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بغرفه که در مسجد خزانه وی
بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل ع م آیت تخییر فرود آورده که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ
لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما که میخواهید الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را یعنی تنعم دران وَزِينَتَهَا و آرایش
آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها مکلف فَتَعَالَيْنَ پس بیائید که أُمَتِّعْكُنَّ بدهم شما را امتعه طلاق وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا ۝
رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهت وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای تعالی وَرَسُولَهٗ و خشنودی رسول او را
وَالدَّارَ الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر فَإِنَّ اللهَ پس بدرستیکه خدای تع أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنٰتِ مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما یعنی آنها
که اختیار شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که
خدا و رسول را اختیار فرمود عایشه صدیقه رض بود يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ بکاری ناپسندیده
مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده و روشن شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی فاحشهٔ ظاهر و هویدا که نافرمانی رسول صلعم است يُضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو
کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ ما دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این
تضعیف عذاب عَلَى اللهِ يَسِيرًا ۝ ع بر خدای تعالی آسان

وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت میکند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید لِلّٰهِ وَرَسُولِهٖ

مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند عمل شایسته نُؤْتِهَا أَجْرَهَا بدهیم مر او را اجر او را مَرَّتَيْنِ دو باره یک بار برای طاعت خدای تع
و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر صلعم وَأَعْتَدْنَا و آماده سازیم لَهَا برای آن زن رِزْقًا كَرِيمًا ۝ روزی نیکو در بهشت زیاده از نزد او
يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ مانند یکی از زنان است چه شما فضل بسیار هست بر سائر زنان إِنِ اتَّقَيْتُنَّ

اگر میرسید از خدای وفرمان او میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی وفروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گویید فَیَطْمَعَ الَّذِیْ پس طمع کند
در شما آنکسی که فِیْ قَلْبِهٖ در دل او مَرَضٌ بیماری ست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَّقُلْنَ وبگویید قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۚ سخن نیکو وپسندیده ودور
از ریبت وَقَرْنَ وآرام گیرید فِیْ بُیُوْتِکُنَّ در خانهای خویش وَلَا تَبَرَّجْنَ واظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْاُوْلٰی چون اظهار
زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت جهلا گویند وآن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم واصح آنست که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم
بوده که زنان لباسها مروارید بافته پوشیده خودرا بر مردان عرض کردندی وجاهلیت اخرای میان عیسی ومحمد ست صلعم وبعضی معنی آیت برین وجه
گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وبپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه ست وَاٰتِیْنَ الزَّکٰوةَ
وبدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه ست وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وفرمان برید خدای تعالی را در فرائض وَرَسُوْلَهٗ وپیغمبر او را در سنن اِنَّمَا
یُرِیْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای تعالی لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را اَهْلَ الْبَیْتِ ای زنان پیغمبر صلعم وَیُطَهِّرَکُمْ وپاک
گرداند شما را از معاصی تَطْهِیْرًا ۚ پاک گردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل ست بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند ودر وسیط
از عکرمه نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته وآینده وضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب ست چه پیغمبر صلعم در میان
ایشان بوده ودر زاد المسیر قولی آورده که عام ست مر ازواج واولاد را ودر اتحاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند وصاحب عین المعانی فرموده
که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عائشه وام سلمه وابو سعید خدری وانس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه وعلی
وحسن وحسین رض ودر اسباب نزول آورده که ام سلمه فرمود که پیغمبر صلعم در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افگنده بودیم نشسته بود فاطمه رض در آمده وجهت
حضرت صلعم سنبوسات با گوشت پخته آورده بود حضرت ع فرمود که الهی فاطمه علی وفرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام
خورد مصطفی صلعم فضله آن گلیم بر ایشان پوشید وگفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر وایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد
ومن سر خود در زیر گلیم کردم وگفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر ازین جهت ست که آل عبا برین پنج تن اطلاق میکنند شعر
آل عبا رسول الله وابنته ۞ والمرتضی ثم سبطاه اذ اجمعوا ۞ در تیسیر وبعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل میکند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض
بگذشتی وگفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا وَاذْکُرْنَ ویاد کنید ای زنان پیغمبر مَا یُتْلٰی آنچه خوانده میشود
فِیْ بُیُوْتِکُنَّ در خانهای شما مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ از آیات کلام الله وَالْحِکْمَةِ ط واز سخنان پیغمبر که محض حکمت ست واین آیت حث میکند بر
حفظ قرآن وحدیث اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای تعالی هست لَطِیْفًا نیکو کار بشما خَبِیْرًا ع دانا باقوال وافعال شما وبعد از نزول این آیت
درباره ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه وتعالی این آیت فرستاد که اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ بدرستیکه
مردانی که منقاد حکم خدا اند وَالْمُسْلِمٰتِ وزنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ وباوردارندگان از رجال ونساء وَالْقٰنِتِیْنَ
وَالْقٰنِتٰتِ وثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان وزنان وَالصّٰدِقِیْنَ وَالصّٰدِقٰتِ وراست گویان در قول وفعل از ذکور واناث
وَالصّٰبِرِیْنَ وَالصّٰبِرٰتِ وصبر کنندگان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخٰشِعِیْنَ وَالْخٰشِعٰتِ وتواضع کنندگان از مردان وزنان
وَالْمُتَصَدِّقِیْنَ وَالْمُتَصَدِّقٰتِ وصدقه کنندگان از هر دو طائفه وَالصَّآئِمِیْنَ وَالصّٰئِمٰتِ وروزه داران برای خدای تعالی فرضا و
نفلا از رجال ونسا وَالْحٰفِظِیْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحٰفِظٰتِ ومردان وزنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام وَالذّٰکِرِیْنَ اللّٰهَ
کَثِیْرًا ومردان ذکر گوینده خدای را بسیار وَّالذّٰکِرٰتِ وزنان یاد کنندگان مر او را اَعَدَّ اللّٰهُ وآماده کرده است خدای

لَهُمْ مرایشان را از ذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِيْمًا ۝ و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت
رسالت پناه صلعم زینب بنت جحش را رض بجهت زید بن حارث خواستگاری فرمود و زینب گمان آنکه برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود
و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عمه پیغمبر صلعم بود و گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز
درین ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ و نباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبدالله بن جحش را وَّلَا
مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب اِذَا قَضَى اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ چون حکم کرد خدا و رسول او اَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب بزید
اَنْ يَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی برگزینند مِنْ اَمْرِهِمْ از کار خود چیزی را بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع
اختیار خدا و رسول سازند وَمَنْ يَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد
فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گمراه شود ضَلٰلًا مُّبِيْنًا ۝ گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفرست بعد از نزول این آیت زینب و برادر
راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر صلعم را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس
میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد مرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت صلعم مانع می شد کما قال وَاِذْ تَقُوْلُ
و یاد کن آنرا که گفتی لِلَّذِيْٓ اَنْعَمَ اللّٰهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای تعالی باسلام عَلَيْهِ برو باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو وَ
اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده برو به پروردن و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که اَمْسِكْ
عَلَيْكَ نگاهدار برای خود زَوْجَكَ زن خود را یعنی زینب وَاتَّقِ اللّٰهَ و بترس از خدای تعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش مده وَتُخْفِيْ فِيْ
نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللّٰهُ مُبْدِيْهِ آنچه خدا پیدا کننده آنست یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو خواهد بود وَتَخْشَى
النَّاسَ و میترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسر خوانده را بخواست وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰىهُ و خدای تعالی سزاوارترست که ازو ترسی
در آنچه باید ترسید و مقررست که حضرت رسالت پناه صلعم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیه بسبب علم ست انما یخشی الله من عباده
العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله و اخشکم از همه عالمیان اخشی بود نظم خوف و خشیت نتیجه علم ست ٭ هر کرا علم بیش خشیة بیش ٭ هر کرا خوف شد
رفیق رهش ٭ باشد از جمله رهروان درپیش ٭ آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناهی
علیه افضل الصلوات والتحیات کس او را فرستاد تا خواستگاری کند برای حضرت صلعم قصه بعرض زینب رسانید از غایت شادی سجدهٔ
شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری کرده اگر من شایستهٔ اویم مرا بده و ه فی الحال دعای او مستجاب شد
آیت آمد که فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ پس آن هنگام که برسید زید مِّنْهَا از زینب وَطَرًا بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب
بود چون مراد خود ازو یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجْنٰكَهَا او را بتو دادیم لِكَيْ لَا يَكُوْنَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ
حَرَجٌ بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی فِيْٓ اَزْوَاجِ اَدْعِيَآئِهِمْ در خواستن زنان پسر خواندهای خود را اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا
چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ و هست کاری که خدای تعالی خواهد مَفْعُوْلًا ۝
بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض سید عالم صلعم بعد از نزول آیت بخانهٔ زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله صلعم
بی خطبه و بی گواه حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سائر زنان فخر میکرد که الله تعالی مرا تزویج
کرد به پیغمبر صلعم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی

فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنتی
فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آن کسانیکه گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد صلعم مراد انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید برایشان
وَكَانَ أَمْرُ اللّٰهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا اندازه مقدار کرده شده که تخلف از آن محال ست الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ
آنکسانی که میرسانند رِسٰلٰتِ اللّٰهِ پیغامهای خدا را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و میترسند ازو وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمی ترسند از هیچ کس
إِلَّا اللّٰهَ مگر از خدای تعالی وَكَفٰى بِاللّٰهِ و بسنده هست خدای تعالی حَسِيبًا کافی ترسندگان یا شمار کننده بندگان و چون شمار بدست او ست
باید که ترس نیز ازو باشد بعد از واقعه زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مردان امیگوید که زن پسران بر شما حرام ست و خود
میخواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانستند حق سبحانه آیت فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد أَبَا أَحَدٍ
مِنْ رِجَالِكُمْ پدر هیچ یکی از مردان شما و اگرچه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقة
پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد وَلٰكِنْ رَّسُولَ اللّٰهِ ولیکن او فرستاده خداست وَخَاتَمَ النَّبِيّٖنَ ط
و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر وختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان
بود بظهور نور وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزی دانا پس می داند که کیست سزاوار آنکه نبوت برو ختم شود در ع ۵ ٦
عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی محبت الٰهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناه
نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت صلعم و شاهد هر کتاب
مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود چنانچه و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت
بآن حضرت صلعم سمت اختتام یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت
و فی المثنوی المعنوی **نظم** بهر او خاتم شده ست او که بجود * مثل او نی بود و نی خواهد بود * چونکه در صنعت برد استاد دست * تو نگوئی ختم
صنعت بروی ست يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید اذْكُرُوا اللّٰهَ یاد کنید خدا را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی
در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گزارید برای او بُكْرَةً وَّأَصِيلًا بامداد
و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق ست از روی ادا سلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دلست چه دوام ذکر بدل بود در زبان ممکن
نیست و در لطائف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارت ست بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر ست که من احب شیئا اکثر
ذکره بنشان دوستی ذکر فراوان ست و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند **بیت** در هیچ مکان نیم ز فکرت
خالی * در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل * هُوَ الَّذِي يُصَلِّي اوست خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلٰٓئِكَتُهُ
و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملائکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمٰتِ
از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت ست بر خروج چه در وقت درود خدای و ملائکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند
اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشهود نور یقین و در بحر الحقائق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت
وَكَانَ و هست خدای تعالی بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان رَحِيمًا مهربان که خود بر ایشان رحمت میکند و ملائکه را بآمرزش ایشان میفرماید
تَحِيَّتُهُمْ تحیت مومنان از خدای تعالی يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند او را سَلٰمٌ سلامیست که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و

گفته اند ضمیر عائد ست بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روز یکه ببیند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای تعالی لَهُمْ برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان أَجْرًا كَرِيمًا ۝ مزدی بزرگوار که بهشت ست و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر بدای کرامت إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستیکه فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بتصدیق و تکذیب امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ برستش خدای تعالی و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا ۝ و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن ست یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت صلعم نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت **بیت** چراغی روشن از نور خدائی ؛ جهان را داده از ظلمت رهائی ؛ دیگر هرچه در خانه گم میشود بنور چراغ باز توان یافت و حقائق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت **نظم** از و جهان را بدانش آشنائی ست ؛ وزو چشم جهان را روشنائی ست ؛ در گنج معانی برگشاده ؛ وزان صاحب دلان مایه داده ؛ دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و امان و راحت ست و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت ست آنحضرت صلعم نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت و کرامت و منکران را موجب حسرت و ندامت ست و منیرا تاکید ست یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی افروخته و تو از اول و آخر روشنی و چراغها بباد مقهور شوند و هیچکس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ؛ و دیگر چراغها را شب روشن سازند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از مشعل شفاعت روشن خواهی ساخت **نظم** شد بنیار خش چراغ افروز ؛ شب بگشت ز التفاتش روز ؛ باز فردا چراغ افروزد ؛ که ازان جرم عاصیان سوزد ؛ در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جعلنا سراجا وهاجا و پیغمبر ما را صلعم سراج گفت آن چراغ آسمان ست و این چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا ست و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک ست و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل ست و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند **بیت** از ظلمات عدم راه که بردی برون ؛ گر نشدی نور تو شمع روان همه ؛ و اشارت بهمین معنی فرموده است **بیت** ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم ؛ چراغی بود در دستش هم از نور تجستینت ؛ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مومنان را بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی فَضْلًا كَبِيرًا ۝ بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطا و شریف ترجزا ست وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر کافران و گرویدگان بنفاق را یعنی بر پی فرمان ایشان ثابت مباش وَدَعْ و بگذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای تعالی وَكِيلًا ۝ کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان با ضمان بر وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید امام شافعی رح میگوید که مس کنایت از مباشرت ست و نزد امام اعظم رح خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ برین مطلقات مِنْ عِدَّةٍ هیچ عدتی تَعْتَدُّونَهَا که شمارید ایام آن را فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی که مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم ست و متعه مندوب ست نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب ست بر قدر مال و یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و یا بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا ۝ بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان

وضرر بر ایشان مرسانید یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر اِنَّاۤ اَحْلَلْنَا لَكَ بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو اَزْوَاجَكَ زنان ترا الّٰتِیْۤ اٰتَیْتَ آنها که دادی
تو اُجُوْرَهُنَّ مهرهای ایشان را تقیید احلال با عطای مهر جهت ایثار طریق فضل ست نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ یَمِیْنُكَ وحلال
ساخته ایم بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا مِمَّاۤ اَفَآءَ اللّٰهُ از آنچه بازگردانیده است خدای عَلَیْكَ بر تو از غنائم مشرکان
چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان وَبَنٰتِ عَمِّكَ و دختران عم ترا وَبَنٰتِ عَمّٰتِكَ و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب وَبَنٰتِ خَالِكَ و دختران
خال تو وَبَنٰتِ خٰلٰتِكَ و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره الّٰتِیْ هَاجَرْنَ آن زنان مذکورات که هجرت کردند مَعَكَ
با تو محتمل ست که قید احلال مذکورات بهجرت در حق آنحضرت صلعم باشد خاصه و قول ام هانی رض که مرا رسول صلعم خطبه کرد و بدین آیت بر و حرام
شدم زیرا که هجرت نکرده بودم مؤید این قول ست وَامْرَاَةً مُّؤْمِنَةً و زنی مومنه اِنْ وَّهَبَتْ اگر بخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ نفس خود مر پیغمبر را اِنْ اَرَادَ
النَّبِیُّ اگر خواهد پیغمبر اَنْ یَّسْتَنْكِحَهَا آنکه در نکاح در آرد او را خَالِصَةً خالص کرده شده احلال و خالص کردنی لَّكَ مر ترا مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ
بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت صلعم ست که زنی را بمجرد هبه بی مهر نکاح تواند کرد امام اعظم رض فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود
اما مهر مثل لازم ست و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آن ست که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین
گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان گفته که ام سهل از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه
او واقع ست در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آن حضرت صلعم بوده و در ربیع الآخر سال چهارم وفات یافته
اما از داهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا آنچه فرض کرده ایم عَلَیْهِمْ
بر ایشان یعنی بر امت از شرائط عقد فِیْۤ اَزْوَاجِهِمْ در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا
مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ و در داشتن مملوکات ایشان یعنی توسعه امر دران و ما حلال کردیم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَیْلَا یَكُوْنَ تا نباشد عَلَیْكَ
حَرَجٌ بر تو تنگی وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزنده مر چیزی را که تحرز از و دشوار ست رَّحِیْمًا مهربان بتوسع جائی که مظنه
حرج باشد تُرْجِیْ باز پس داری مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی مِنْهُنَّ از ازواج خویش وَتُـْٔوِیْۤ و جای دهی اِلَیْكَ بسوی خود یعنی با خود داری
مَنْ تَشَآءُ هر کرا خواهی از ایشان در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیت از حضرت صلعم ساقط شده و در زاد المسیر گوید که میان همه ازواج
غیر از سوده رض که نوبت خود را بعائشه رض بخشیده بود آنحضرت صلعم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی
سوده و صفیه و جویره و ام حبیبه و میمونه رض و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست و بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عائشه و حفصه
و ام سلمه و زینب رض وَمَنِ ابْتَغَیْتَ و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که بازکرانه رفته از ایشان و ارجا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكَ پس هیچ گناهی
و تنگی نیست بر تو ذٰلِكَ آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خود خوانی اَدْنٰۤی اَنْ تَقَرَّ نزدیک ترست بآنکه روشن شود اَعْیُنُهُنَّ چشمهای
ایشان وَلَا یَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَیَرْضَیْنَ و خوشنود باشند بِمَاۤ اٰتَیْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ بآنکه دهی ایشان را همه یعنی چون دانستند که آنچه تو میکنی از ارجا و ایوا
و تقریب و تبعید بفرمان خدای ست ملول نمیشوند و گردن می نهند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای تعالی میداند مَا فِیْ قُلُوْبِكُمْ آنچه در دلهای شماست از رغبت
و کراهت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی عَلِیْمًا دانا بضمائر بندگان حَلِیْمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا یَحِلُّ حلال نیست لَكَ النِّسَآءُ
مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه زن که در عقد تواند چه تسعه در حق آنحضرت صلعم چون اربعه ست در حق امت وَلَاۤ اَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست آنکه بدل
کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ اَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از ایشان طلاق دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی وَّلَوْ اَعْجَبَكَ و اگر چه بشگفت

ع ۱۳

آورد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان اِلَّا استثناست از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس ازین نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُكَ آنچه مالک
آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو گردد وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَّقِيْبًا ۝ مهربان و نگهبان و
کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا دانستن ست و در نهان و آشکارا با دب و حرمت زیستن **بیت**
چو دانستی که حق دانا و بیناست ؛ نهان و آشکارا خویش کن راست ؛ آورده اند که چون حضرت صلعم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب
نمود و مردم را طلبیده دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد بسخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر صلعم
منتظر است که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت اکثر صحابه رض از پی برفتند و سه کس مانده همچنان سخن میگفتند حضرت صلعم بدر خانه آمد و شرم میداشت
که ایشان را عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت صلعم بخانهٔ زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت
و آیت حجاب نازل شد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای آنکسانیکه گرویده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوْا در میائید بُيُوْتَ النَّبِيِّ در خانهای پیغمبر اِلَّآ
اَنْ يُّؤْذَنَ لَكُمْ مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شما را بخوانند اِلٰى طَعَامٍ بخوردن طعام آن هنگام در آئید غَيْرَ نٰظِرِيْنَ در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار
نبرید اِنٰىهُ رسیدن طعام را جمعی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید وَلٰكِنْ اِذَا
دُعِيْتُمْ و لیکن چون خوانده شوید فَادْخُلُوْا پس در آئید فَاِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوْا پس پراگنده شوید و مکث مکنید وَلَا
مُسْتَاْنِسِيْنَ و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيْثٍ برای سخن با یکدیگر اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام و استیناس بکلام كَانَ يُؤْذِي
النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيٖ مِنْكُمْ پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيٖ و خدای تعالی شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ
از گفتن راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ و چون خواهید از زنان پیغمبر مَتَاعًا رختی از امتعهٔ خانه که بدان نفع گیرید فَسْئَلُوْهُنَّ پس بخواهید از ایشان
مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ از پس پرده ذٰلِكُمْ آن سوال از ورای حجاب اَطْهَرُ پاکیزه ترست و پاک دارنده تر لِقُلُوْبِكُمْ مر دلهای شما را وَقُلُوْبِهِنَّ و دلهای
ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه در اسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شما را اَنْ تُؤْذُوْا
آنکه برنجانید رَسُوْلَ اللّٰهِ فرستادهٔ خدای تعالی را و بکنید آنچه وی آنرا کاره باشد وَلَآ اَنْ تَنْكِحُوْٓا و نشاید شما را آنکه نکاح کنید اَزْوَاجَهٗ زنان
او را که مدخول بها باشند مِنْۢ بَعْدِهٖٓ از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام ست پس
نخواهید ایشان را اَبَدًا هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ بدرستیکه ایذای آن حضرت صلعم و نکاح ازواج او كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدای تعالی عَظِيْمًا ۝ گناه بزرگ
زیرا که حرمت آنحضرت صلعم لازم ست در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت صلعم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسانست
چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت صلعم دوخته اند **بیت** قبای سلطنت هر دو کون تشریفیست
که جز بقامت اقبال او نیاید راست ؛ آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت پیغمبر صلعم را وفات در رسد من عایشه رض را بخواهم و دیگری را در خاطر گذشته
و بزبان نیاورده آیت آمد که اِنْ تُبْدُوْا اگر آشکارا کنید شَيْئًا چیزی را یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان میگوئید اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید
آنرا در دل و بزبان نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستیکه خدای هست بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از سر و علانیه عَلِيْمًا ۝ دانا و بدان شما را جزا خواهد داد
در خبر هست که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا همه زنان پرده نشین شدند پدران و برادران و خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را
نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یا نی آیت آمد که لَا جُنَاحَ هیچ گناهی نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِيْٓ اٰبَآئِهِنَّ در نمودن روی به پدران خویش وَلَآ
اَبْنَآئِهِنَّ و نه پسران خویش وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ و نه برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران خویش وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ

و نه پسران خواهران خویش وَلَا نِسَآئِهِنَّ و نه بزنان ایشان یعنی مومنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ و نه آنچه مالک ست دستهای ایشان غلامان و کنیزکان و اصح آن ست که کنیزکان و شمه ازین مبحث در سوره نور گذشت پس عدول کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل و امر فرمود که ای زنان در پس پرده و حجاب قرار گیرید وَاتَّقِينَ اللّٰهَ و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای ست عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از افعال و اقوال شما شَهِيْدًا ۝ گواه و از هرچه در خاطر و باطن گذرد آگاه **نظم** دیده بپوشید ز نامحرمان ٭ دور شوید از ره وهم و گمان ٭ در پس زانوی حیا و وقار ٭ خوش بنشینید بصبر و قرار ٭ ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظائف تکریم سید عالم صلعم مفهوم میشود و از فرموده آنها را آیتی که مشیر ست بکمال عنایت درباره آنحضرت صلعم فرمود اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِكَتَهٗ بدرستیکه خدای و فرشتگان او يُصَلُّوْنَ درود میفرستند عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر صلعم يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه بخدا و رسول گرویده اند صَلُّوْا عَلَيْهِ صلوة گوئید بر وی وَسَلِّمُوْا و سلام گوئید بر وی تَسْلِيْمًا ۝ سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت ست و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی یعنی اللهم صل علی محمد این ست که بار خدایا تعظیم کن محمد صلعم را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین ع م و ملائکه و الناس اجمعین و جمهور علما برانند که امر بصلوات بران حضرت ع م درین آیت محمول ست بر وجوب با اختلاف در مقدار آن واجب ست امام مالک رح گوید که در همه عمر یکبار واجب ست و زیاده بران مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد ست یعنی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب ست و بمذهب امام ابوحنیفه رح و برخی از علمای شافعیه سنت ست و ائمه را در وقت گفتن و شنیدن نام آنحضرت صلعم اختلاف ست بعضی برانند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه واجب ست و بس و فتوی بر آن ست که نام آنحضرت صلعم در مجلسی هرچند تکرار یابد یک نوبت درود واجب ست و باقی سنت و در کیفیت صلوة احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که فضل آن ست که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و فضائل صلوات و اوقات آن و شرائط و آدابیکه دران رعایت باید کرد حواله بمطالعه تحفة الصلوات ست **قطعه** یا سید الانام درود جناب تو ٭ ورد زبان ماست همه سال و صبح و شام ٭ نزدیک تو چه تحفه فرستیم از دور ٭ در دست ما همین صلوات ست والسلام ٭ اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب میکنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه ست از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر وَرَسُوْلَهٗ و میرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندان مبارکش میرسانند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ دور گردانید خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ در سرای دنیا و عقبی وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرده برای ایشان در آخرت عَذَابًا مُّهِيْنًا ۝ عذابی خوار کننده وَالَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ الْمُؤْمِنِيْنَ و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون صفوان سهمی وَالْمُؤْمِنٰتِ و زنان گرویده را چون عایشه صدیقه رض بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوْا بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق ایذا باشند فَقَدِ احْتَمَلُوْا پس هرآینه بر میدارند این موذیان بُهْتَانًا دروغ بزرگ وَّاِثْمًا مُّبِيْنًا ۝ و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق گناه ظاهر میشوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالائق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند و در اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر فاروق رض کنیزکی آراسته را دید که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده سزا ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان نا ملائم شنیع بمشافهه

ع ۷

بخاری

بافاروق گفت و این آیت در بارهٔ او نازل شد و گویند در شان زانیان ست که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزکان رسانیدندی و قصدی میفرمایدکه دران وقت حرائر را علامت آن بود که سرپوشیده در راه رفتندی و جواری سر برهنه بودندی چون آن بدکاران از سرپوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر قُلْ لِّاَزْوَاجِكَ بگو مر زنان خود را وَبَنٰتِكَ و دختران خود را وَنِسَآءِ الْمُؤْمِنِیْنَ و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه یُدْنِیْنَ نزدیک گردانند و فروگذارند عَلَیْهِنَّ بر رویها و بدنهای خویش مِنْ جَلَابِیْبِهِنَّ ؕ چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند ذٰلِكَ این پوشیدن سر و روی و بدن اَدْنٰۤى نزدیک ترست اَنْ یُّعْرَفْنَ بانکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا ممیز شوند بآزادی فَلَا یُؤْذَیْنَ ؕ پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای تعالی غَفُوْرًا آمرزندهٔ گناهان گذشته را چون توبه کنند رَّحِیْمًا ۝ مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان میکند لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ الْمُنٰفِقُوْنَ اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود وَالَّذِیْنَ و اگر یک طرف نشوند آنانکه فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ در دلهای ایشان بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش وَّالْمُرْجِفُوْنَ و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد می افکنند فِی الْمَدِیْنَةِ در مدینه از لشکرهای اسلام و معائب مومنان لَنُغْرِیَنَّكَ بِهِمْ هرآینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثُمَّ لَا یُجَاوِرُوْنَكَ پس همسایگی نکنند با تو فِیْهَاۤ در مدینه اِلَّا قَلِیْلًا ۝ مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند مَّلْعُوْنِیْنَ ۛ رانده‌گان و در مانده‌گان اَیْنَمَا ثُقِفُوْۤا هر کجا که یافته شوند اُخِذُوْا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وَقُتِّلُوْا و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را تَقْتِیْلًا ۝ کشتنی بخواری سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای سنتی فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا در آنانکه گذشتند مِنْ قَبْلُ ۚ پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیاء علیهم السلام بقتل منافقان حکم کنند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِیْلًا ۝ بدل کردنی و تغییر دادنی یَسْـَٔلُكَ النَّاسُ میپرسند ترا مردمان یعنی کفار بتحاشی و استهزا عَنِ السَّاعَةِ ؕ از ساعت رستخیز قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن وقت قیامت عِنْدَ اللّٰهِ ؕ نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند وَمَا یُدْرِیْكَ و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید آمدن قیامت تَكُوْنُ قَرِیْبًا ۝ باشد نزدیک اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَعَنَ الْكٰفِرِیْنَ براند ناگرویدگان را یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود وَاَعَدَّ و آماده کرد لَهُمْ برای ایشان سَعِیْرًا ۝ۙ عذاب آتشی افروخته خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ در حالتیکه جاودان باشند دران اَبَدًا ۚ تاکیدست یعنی همیشه در آتش معذب مانند لَا یَجِدُوْنَ نیابند وَلِیًّا دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ وَّلَا نَصِیْرًا ۝ۚ و نه یاری و مددگاری که عذاب از ایشان باز دارد یَوْمَ تُقَلَّبُ یاد کن روزی را که گردانیده شود وُجُوْهُهُمْ رویهای ایشان فِی النَّارِ در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بر روی افکنند یَقُوْلُوْنَ ایشان میگویند یٰلَیْتَنَاۤ کاشکی ما اَطَعْنَا اللّٰهَ فرمان میبردیم خدای را وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلَا ۝ و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وَقَالُوْا و گویند اتباع و اراذل قوم رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما اِنَّاۤ اَطَعْنَا بدرستیکه ما فرمان بردیم سَادَتَنَا مهتران قبائل خود را وَكُبَرَآءَنَا و بزرگان و پیشوایان را فَاَضَلُّوْنَا السَّبِیْلَا ۝ پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسانه و افسوس فریب دادند رَبَّنَاۤ ای پروردگار ما حکم کن بیان ما اٰتِهِمْ بده ایشان را ضِعْفَیْنِ دو برابر مِنَ الْعَذَابِ از عذابی که بما داده زیراکه هم ضال بوده اند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ و بران ایشان را لَعْنًا كَبِیْرًا ۝ع راندنی بزرگ که باز خواندن نباشد مقررست که هر که را حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند بیت

هر کرا قهر تو راند که تواند خواندن ❊ و انکه را لطف تو خواند که تواند راندن

یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که گرویده اید لَا تَكُوْنُوْا مباشید كَالَّذِیْنَ مانند آنانکه اٰذَوْا مُوْسٰی برنجانیدند موسی علیه السلام را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی علیه السلام برنجانیدند و او را نسبت کردند و تهمت زدند در قصهٔ قارون گذشت فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ پس پاک گردانید او را خدای تعالی مِمَّا قَالُوْا ؕ از انچه گفتند و زنی را که رشوت داده بودند تا در

معانقة عند المتاخرين ۱۲

ربع

ربع

ع ۱۰

حق وی افترا کنند به پاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون ع بکوه طور رفتند و هارون ع آنجا وفات یافت وگفتند تو بروی حسد بردی و کشتی
حق سبحانه ملائکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم نهادند معلوم شد که غیر مقتول ست یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برائت موسی
برادر اقرار کرد یا میگفتند که او عیبی دارد که غسل تنها میکند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب در آمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم
در آمد موسی ع برهنه از پی او دوید و بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی ع عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی وَجِيْهًا ○
با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ ای گروه گرویدگان بترسید از خدای تعالی در ارتکاب مکاره و بپرهیزید از
ایذاء رسول وَقُوْلُوْا و بگوئید قَوْلًا سَدِيْدًا ○ سخنی راست و درست و استوار در بارهٔ مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و
ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عائشه و قصهٔ زینب رض وگفته اند قول سدید کلمهٔ لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع
درین باب آنست که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ تا باصلاح آرد خدای
لَكُمْ برای شما اَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوْبَكُمْ گناهان شما وَمَنْ
يُّطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان برد خدای را وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در انچه فرماید فَقَدْ فَازَ پس بدرستیکه بهره ور شد و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيْمًا ○
فیروزی بزرگ و آن لقاست یا بهشت اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت ست یا حدود شرع و در موضح فرموده که نماز است و
روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم و اینجا گفته اند نگاه داشتن زبان از فضول و گویند غسل جنابت است بهر تقدیر عرضه کرد آنرا عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
بر آسمانها و زمین وَالْجِبَالِ و بر کوهها بشرط ثواب و عقاب وقتیکه فهم در ایشان آفریده بود فَاَبَيْنَ پس سرباز زدند اَنْ يَّحْمِلْنَهَا از انکه بردارند امانت را
وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از ان وگفتند ما مسخر فرمائیم برای انچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر
ساکنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کرد و ابا کردند و سر باز زدند از راه مخافت نه از روی مخالفت وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ و برداشت آنرا
آدمی ضعیف و ناتوان اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه هست انسان ظَلُوْمًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلوتهی کردند وا با عجز خود قبول
کرد جَهُوْلًا ○ نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود در عرض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ تا عذاب کند خدای تعالی
الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ مردان و زنان منافق را بتضییع امانت وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكٰتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در
امانت وَيَتُوْبَ اللّٰهُ و باز گردد خدای برحمت عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللّٰهُ و
هست خدای غَفُوْرًا آمرزنده تائبان رَّحِيْمًا ○ مهربان بر ایشان علما و عرفا را درین آیت سخن بسیار است و از الجمله شمهٔ ایراد کرده میشود جمعی معنی
ع ۹
آیت را بران فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند برین اجرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق
آن ست که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد عرض تخییر و ایشان ابا کردند از حیثیت عجز نه از روی معصیت و انسان قبول
کرد از راه همت نه از روی قوت بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید ؛ قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند ؛ امام قشیری رح آورده که امانت بر انها عرض
نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم ع بر عرض حق بود
نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو و نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتی
من هم از میان همه ترا برداشتم که وحملناهم فی البر والبحر بیت راه او را بدو توان پیمود ؛ بار او را بدو توان برداشت ؛ صاحب انوار آورده که می شاید که مراد
با امانت عقل و تکلیف باشد چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم ست بواسطهٔ استیلای قوت غضبی

وجهول بجهت غلبهٔ قوت شهوی و فائدهٔ عقل آنست که قوتین را از تعدی نگاه داشته بر طریقهٔ اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود آن
تکالیف تعدیل قوتین ست که نتیجهٔ صفتین سبعی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان ست ظلم و جهل چنانچه گوئی
الماء طهور یعنی از شان اوست طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیان ست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل گرفتند و جمعی بر آن
ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد ثابت ست در اتحاف آورده که ظلوم و جهول ست نه نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجه محمد پارسا رحمه
مذکورست که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد اباء نمودند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بلی
مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم ست بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول ست که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا اله
الا الله نفی ما سوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف ست باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرد و او ظلوم
بودی اگر بر نداشتی و جهول ست یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف ست بجهل و عجز از معرفت حق مصرع العجز عن درک الادراک ادراک ؎ و حضرت
میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسائل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل ست اما معنی اذا جاوز الشی
حده انعکس ضده اینجا جلوه باداده و ظلوم و جهول صیغهٔ مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند
گشت در روح الارواح میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح ست نه ذم آدم بار همت برداشت که فوق الطاقه بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود و ندانستی
که بار گرانست گفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی و جهولی در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را
در عالم البشریت ست در مملکت ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمت اند و مرد سایه پرورد محبت بی درد را قدری و قیمتی نیست عشق را طائفه
در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشان ست **بیت** عاشقان را درد و بدنامی
خوش ست ؎ عاشقان را سوز و ناکامی خوش ست ؎ آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت ست و زمین
فریاد برکشید که مرا نعت بسطت واقع ست صدا از کوه بر آمد که مرا ثبات قدم حاصل ست ما تحمل این بار نداریم نشاید که آفت بما بازخورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت که
مرا چیست که از من بستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان شد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا
آوردهٔ زبان حال او می گفت که بار گران بمدد یار مهربان میتوان کشید **بیت** آن بار که از بردن او عرش ابا کرد ؎ با قوت تو حامل آن بار توان بود ؎ القصه خلعت
حمل امانت جز بر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری بدین عظمت و مهمی بدین
ابهت نام زد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینهٔ اویند سپند انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افگندند مصرع تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبا مکیة وهی اربع وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله همه سپاس و ستایش مر خدای راست الذی له آن خدائی که مر او راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از وسائط
جلائل نعم و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقائق جود و کرم و له الحمد و مر او راست ستایش فی الاخرة در آن سرای نه از
روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند مجموع اهل آخرت
مر او را حمد گویند دوستان او را بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند و هو الحکیم و اوست کاردان الخبیر ۝ دانا باحوال بندگان از آشکارا
و نهان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین چون آب باران و ما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات یا دانهاست آنچه

در زیر زمین باشد چون کنوز و دفائن و اموات و انچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات وَمَا يَنْزِلُ و میداند انچه فرود
می آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون ملائکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار وَمَا يَعْرُجُ و انچه بالا میرود فِيهَا در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال
بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در غرائب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل ع م و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه صلعم در شب
معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او پوشیده نیست انچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و انچه بالا میرود از نفائس انفاس
اولیا و اصفیا در سحر اوقات یا انچه فرو می آید الطاف و کرم ست که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل میکند ان لربکم فی ایام
دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و انچه بالا میرود ناله تائبان ست و آه مفلسان که چون سحرگاه از خلوت خانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد
فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین **بیت** غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک • آه دردآلود رندان را قبول
دیگرست • وَهُوَ الرَّحِيمُ و اوست مهربان در اتمام نعمت الْغَفُورُ ○ پوشنده گناهان به پردهٔ رحمت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه
کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ نمی آید بما قیامت قُلْ بگو ای محمد بَلَىٰ نه آنست که شما میگوئید آری وَرَبِّي بحق پروردگار من در
لباب گفته که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که
بزودی لَتَأْتِيَنَّكُمْ هر آینه بیاید بشما قیامت عَالِمِ الْغَيْبِ صفت پروردگار ست یعنی دانندهٔ پوشیدها ست لَا يَعْزُبُ دور نشود
عَنْهُ از علم او یا پوشیده نگردد از و مِثْقَالُ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه خرد یا وزن ذرهٔ از ذرات هوا فِي السَّمَاوَاتِ در آسمانها وَلَا فِي الْأَرْضِ و
در زمین وَلَا أَصْغَرُ و نیست خردتر مِنْ ذَٰلِكَ از مثقال ذره وَلَا أَكْبَرُ و نه بزرگ تر از ان إِلَّا فِي كِتَابٍ مگر آنکه مکتوب ست در کتاب
مُبِينٍ ○ روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کرده اند عملهای شایسته أُولَٰئِكَ آن گروه مومنان و نیکوکاران لَهُمْ مر ایشانراست مَغْفِرَةٌ آمرزش خطیات وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ○ و روزی
بزرگوار یعنی بی طلب و تعب وَالَّذِينَ سَعَوْا و آنانکه بشتابند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند مُعَاجِزِينَ عنا کنندگان
یا کوشندگان در تنفیر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود أُولَٰئِكَ آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست
عَذَابٌ عذابی مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ○ از سخت تر عذابی الم رساننده وَيَرَى الَّذِينَ و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آنست که
تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر صلعم اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آن ست که اهل علم دانند
الَّذِي أُنْزِلَ آنچیزی که فرو فرستاده شده ست إِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ او راست و درست
وَيَهْدِي و او یعنی آن منزل راه نماید إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ○ ستوده بر نعم غایة الحمد وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و
گفتند آنانکه نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی ببعضی گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر
میدهد شما را یعنی محمد صلعم که میگوید إِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند همه اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی
اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک إِنَّكُمْ بدرستیکه شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ○ هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با
یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغی را أَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا بدو جنونی هست
که میگوید چیزی که نمیداند بَلِ الَّذِينَ نه چنین ست که میگویند بل آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْآخِرَةِ بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذاب
اند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ○ در گمراهی دور از صواب بدین جهان و صف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی ست چه بعد از صفت

ضلال ست اَفَلَمْ يَرَوْا آیا نمی بینند و نمیگردند کافران اِلٰى مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ بسوی انچه در پیش ایشان ست وَ مَا خَلْفَهُمْ و انچه از پس
ایشان ست مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ ط از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین
اِنْ نَّشَاْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین اَوْ نُسْقِطْ یا فرو افگنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ ط قطعه از
آسمان بجهت تکذیب ایشان مر آیتهای ما را اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در نظر با آسمان و زمین یا در تامل با قتدار خسف و اسقاط لَاٰيَةً هر آینه دلالتی
و عبرتی لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيْبٍ ع مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر مینمایند در دلائل قدرت و مخائل حکمت وَلَقَدْ اٰتَيْنَا دَاوٗدَ
و هر آینه ما دادیم داود را ع مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا ط زیادتی بر سائر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور یا بادشاهی یا حسن خلق با رعیت
یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم یا آنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد
صوت حسن ست چه هرگاه که داود ع م بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی
و طیور از نغمات جانفزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی **نظم** ز صوت دلکشش جان تازه گشتی ؛ روان را ذوق بی اندازه
گشتی ؛ سپهر چنگ پشت ارغنون ساز ؛ از ان پر حال تر نشنوده آواز ؛ و بعضی گفته اند که افضل آنست که بعد ازین میگوید يٰجِبَالُ اَوِّبِیْ گفتیم ما که ای
کوهها باز گردانید آوازهای خود را مَعَهٗ با داود ع م در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر جا که رود و هرگاه که خواهد یکیان
معجزه داود ع م بود که هرگاه خواستی کوه با او روان شدی وَالطَّيْرَ ج و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند
که چون داود ع م تسبیح گفتی کوهها بصدای وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده به الحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان
آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی **بیت** چو گردد مطرب من نغمه پرداز ؛ ز شوقش مرغ روح آید بپرواز ؛ روزی فرشته بزیارت داود ع م
آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود ع م از خدا پیشه طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بر وی
آسان گردانید چنانچه میفرماید وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِيْدَ لا و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در
وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم اَنِ اعْمَلْ با آنکه بساز سٰبِغٰتٍ زرههای فراخ دامن کشاده وَّقَدِّرْ و اندازه نگهدار فِی السَّرْدِ
در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی درهم افگن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بشش هزار درهم فروختی چهار هزار
تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوْا و دیگر گفتیم ای داود تو با اهل خود
عمل کنید صَالِحًا ط عملی شایسته یعنی خالص از اغراض اِنِّيْ بدرستیکه من بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید بَصِيْرٌ ن بینا ام و لائق آن پاداش خواهیم داد
وَلِسُلَيْمٰنَ الرِّيْحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را ع م باد غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یک ماهه راه وَّرَوَاحُهَا شَهْرٌ ج و شبانگاه نیز مسیرت
شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوتت نمودی وَاَسَلْنَا و جاری کردیم له برای او
عَيْنَ الْقِطْرِ ط چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از زمین بقرب صنعان و در ماهی سه روز سیلان
کردی و از ان مس انچه میخواستند میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر او را از دیوان مَنْ يَّعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ کسی که کار کردی پیش او
بِاِذْنِ رَبِّهٖ ط بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که وَمَنْ يَّزِغْ مِنْهُمْ و هر که بگردد و مائل شود از دیوان و سرکشی کند عَنْ اَمْرِنَا از فرمان ما و از
اطاعت سلیمان ع م نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابِ السَّعِيْرِ ن از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست
داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان ع م دیوی بیرون رود آن تازیانه آتش بر وی زندی و او را بسوختی يَعْمَلُوْنَ میکردند له برای

سلیمان ع م مَا يَشَآءُ آنچه میخواست مِنْ مَّحَارِيْبَ از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی راگویند که بدرجه بدو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب ست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان ع م در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و مینون و تلقوم و غمدان و هنده و حنیده و امثال آن وَتَمَاثِيْلَ و میساختند تمثالها و صورتهای ملائکه و انبیاء م بر وضعی که در زمان عبادت بران بوده اند تا مردمان آن را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و دران زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان میساختند و حق سبحانه بوقت محاربه باعدا روح در ایشان می دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و بهیأت دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان ع م خواستی که بر تخت بر آید آن دو شیر بازوهای خود را بر افراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان ببالهای خود وی را سایه کردندی وَجِفَانٍ و میکردند از برای سلیمان ع م کاسهای چوبین و غیر آن كَالْجَوَابِ مانند حوضهای بزرگ وَقُدُوْرٍ رّٰسِيٰتٍ و دیگهای بلند بر بسته پای نهاده مانند کوهها و او را دوازده هزار طباخ بوده که درین دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایت شام دیگها چنان از سنگ تراشیده موجود ست اِعْمَلُوْٓا گفتیم عمل خیر کنید اٰلَ دَاوٗدَ ای آل داود شُكْرًا ؕ برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت بنانی قدس سره فرمود که آل داود ع م ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم بودی بشکر الٰهی و عنایت پادشاهی وَقَلِيْلٌ و اندکی مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ ۝ از بندگان من سپاس دارنده و شکور آن راگویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکر گزاری ادا کند با وجود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی ست مستدعی شکر دیگر و ازینجا گفته اند الشکور من یری عجزہ من الشکر **مثنوی** حد شکر حق نداند هیچکس ؛ حیرت آمد حاصل دانا و بس ؛ آن بزرگی گفت با حق در نهان ؛ کای پدید آرندهٔ هر دو جهان ؛ ای منزه از زن و فرزند و جفت ؛ کی توانم شکر نعمتهات گفت پیک حضرت دادش از ایزد پیام ؛ گفتش از تو این بود شکری مدام ؛ چون درین ره این قدر بشناختی ؛ شکر نعمتهای ما پرداختی ؛ آورده اند که بنای بیت المقدس را داود ع م آغاز کرده بود و سلیمان ع م در اتمام آن سعیهای بلیغ بجای آورد و هنوز یکساله کار مانده بود که تقاضی اجل بسلیمان ع م در آمده طلب ودیعت روح کرد سلیمان ع م کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فاش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و مهم مسجد باتمام رسد پس چون سلیمان ع م در گذشت او را نشستند و بر وی نماز گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور وی را زنده می پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یک سال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالیٰ فَلَمَّا قَضَيْنَا پس آن هنگام که قضا کردیم عَلَيْهِ الْمَوْتَ بر سلیمان ع م مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه دادند مَا دَلَّهُمْ دلالت نکرد مردیوان را عَلٰى مَوْتِهٖٓ بر مرگ سلیمان ع م اِلَّا دَآبَّةُ الْاَرْضِ کرم چوب خواره که از زمین بر آمده تَاْكُلُ میخورد مِنْسَاَتَهٗ ۚ عصای او را فَلَمَّا خَرَّ پس آن هنگام که بیفتاد سلیمان ع م تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ دانستند دیوان اَنْ لَّوْ كَانُوْا آنکه اگر بودندی که البته يَعْلَمُوْنَ الْغَيْبَ دانستندی غیب را گمان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان دانا بودندی بغیب مَا لَبِثُوْا درنگ نکردندی یک سال فِي الْعَذَابِ الْمُهِيْنِ ؕ در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لَقَدْ كَانَ بدرستیکه بود لِسَبَاٍ مراد اولاد سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان فِيْ مَسْكَنِهِمْ در مسکنهای ایشان و حفص بصیغهٔ مفرد خواند یعنی در مسکن ایشان اٰيَةٌ ۚ علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه

از اعلی تا اسفل آن منزل بجده فرسنج و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمه در پایان کوه و گاه بودی که فاضل آب از ولایت شجر
ها آب ایشان ضرر شدی و خرابی کردی از بلقیس که والی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانهٔ دو کوه تا آبهای اصلی بنا
آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبهٔ اعلی بگشایند و آب بزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و بآخر سفلی و ایشان
بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جَنَّتَانِ آیتی که در مساکن اهل سبا گفته شده دو بوستان بود
عَنْ يَّمِيْنٍ وَّشِمَالٍ ۵ از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ مینمود كُلُوْا
گفت پیغمبر ایشان را که بخورید مِنْ رِّزْقِ رَبِّكُمْ از روزی پروردگار خود کثرت میوهٔ ایشان بمثابهٔ بود که اگر کسی زنبیلی بر سر نهادی و بزیر درختان
بگذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر صلعم گفت که ازین نعمتها بخورید وَاشْكُرُوْا لَهٗ و شکر کنید مر خدای را بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ
این شهری که خدای شما را دران با ازان روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک بیت شهری چو بهشت از
نکوئی چون باغ ارم به تازه روئی در انجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پیش در جامها نیفتادی و هر غریبی که آنجا رسیدی شپشها که در جامهٔ وی
بودی بمردی وَّرَبٌّ غَفُوْرٌ ۵ و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوْا پس
ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر عم بدیشان آمد همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان بادشاهی
ذی الاذعار بن حبیشان بعد از رفع حضرت ادریس عم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورد
بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدائق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم
و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان سَيْلَ الْعَرِمِ سیل صعب و گفته اند عرم
بند آب است یا نام وادی که آب ازو آمد یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنٰهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَيْهِمْ بباغهای ایشان
جَنَّتَيْنِ دو باغ ذَوَاتَيْ اُكُلٍ خَمْطٍ خداوند میوهٔ تلخ وَّاَثْلٍ و شوره گز و چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکلت است وَّشَيْءٍ و چیزی
مِّنْ سِدْرٍ قَلِيْلٍ ۵ از کنار اندک یعنی دران شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا یاد کنند ازان میوهای فوت شده ذٰلِكَ این عذاب
جَزَيْنٰهُمْ پاداش دادیم ما ایشان را بِمَا كَفَرُوْا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده رسل کافر شدند وَهَلْ نُجٰزِيْٓ و آیا عقاب کرده شود
اِلَّا الْكَفُوْرَ ۵ مگر ناسپاسی و حفص بخاری خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب ساز د یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام ستم نیز
و کافر را و مجازات خاصه کفار راست آورده اند که بجای سبا نزد پیغمبر صلعم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما ارزانی
فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگرباره درهای نعمت بر ایشان کشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
بَيْنَهُمْ میان سبا وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِيْ و میان آن دیها که بکرم خود بٰرَكْنَا برکت دادیم فِيْهَا دران از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا
و ایلیا قُرًى ظَاهِرَةً دیهای معمور آشکاره متصل یکدیگر در تبیین المعانی گوید از مآرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و ششصد دیه بود
آمد وَّقَدَّرْنَا و تقدیر کردیم فِيْهَا السَّيْرَ دران دیها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِيْرُوْا بروید فِيْهَا دران دیها لَيَالِيَ
وَاَيَّامًا شبها و روزها اٰمِنِيْنَ ۵ امن یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع تقیه سبا
آغاز تجارت کرده از زمین بشام می رفتند چاشت در دیهی بودند و شام بدیهی و توانگران بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ
فرقی نیست پیاده و مفلس این راه همچنان سپرند که سواره و توانگر فَقَالُوْا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا ای پروردگار ما بٰعِدْ

دوری افگن بَیْنَ اَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و نتوانند کرد وَظَلَمُوْٓا اَنْفُسَهُمْ وستم کردند برین دعا بنفس خود و ما آن دیهها را خراب کردیم فَجَعَلْنٰهُمْ پس بگردانیدیم اهل سبا را اَحَادِیْثَ سخنان یعنی ایشان تعجب بازگویند که از آبادانی بخرابی میل کردند وَمَزَّقْنٰهُمْ و پراگنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در مآرب نماند قبیله غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد به بحرین و انمار بیثرب و جزام بتهامه و از و نعمان و این کلمه ضرب المثل شد بجدی که تفرقوا ایدی سبا اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم لَاٰیٰتٍ هر آینه عبرتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را بر محنتها شَكُوْرٍ سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوش حالی و فارغ بالی میگذرانیدند بسبب ناصبری بر عاقبت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید بیت روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم ✿ دستیله در آغوش بعد اکنون بدندان میگزم ✿ وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستیکه راست یافت عَلَیْهِمْ بر اهل سبا و اصح آن است که بر همه کافران اِبْلِیْسُ ظَنَّهٗ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در باره اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوْهُ پس پیروی او کردند در شرک و معصیت اِلَّا فَرِیْقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند وَمَا كَانَ و نبود لَهٗ عَلَیْهِمْ مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد مِّنْ سُلْطٰنٍ تسلطی و استیلائی اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ یُّؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْاٰخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از کسیکه مِنْهَا فِیْ شَكٍّ از آخرت در گمان است تا بدانند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَرَبُّكَ و پروردگار تو عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیزها حَفِیْظٌ ○ نگاهبان است قُلِ بگوای محمد مر بنی ملیح را ادْعُوا الَّذِیْنَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشان را خدایان مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی یعنی ملائکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جذب منافع و دفع مکاره هیچ مددی می یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافرانرا بگوی که بخوانید آلهه خود را تا هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را که مطلقا لَا یَمْلِكُوْنَ مالک نمیشوند ایشان مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه از خیر و شر فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ و نیست مر بتان یا فرشتگان را فِیْهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْكٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن و نه در تصرف کردن وَّمَا لَهٗ و نیست مر خدای را مِنْهُمْ از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر مِّنْ ظَهِیْرٍ ○ هیچ یاری و مددکاری وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کس عِنْدَهٗٓ نزدیک خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که در خواست کردن نفع نکند اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهٗ مگر کسیکه دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا ماذون باشد در خواست کردن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع و هم مشفوع له او در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد و این انتظار میبرند حَتّٰٓی اِذَا فُزِّعَ تا چون بردارند فزع را عَنْ قُلُوْبِهِمْ از دلهای ایشان دستوری شفاعت دهند قَالُوْا گویند بعضی از ایشان بعضی را که مَاذَا قَالَ چه چیز گفت رَبُّكُمْ پروردگار شما در باب شفاعت قَالُوا الْحَقَّ گویند سخن راست و درست گفت و فرموده که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیْرُ ○ و خدای برتر است و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد قُلْ مَنْ یَّرْزُقُكُمْ بگوای محمد که روزی میدهد شما را مِّنَ السَّمٰوٰتِ از آسمانها باران وَالْاَرْضِ و از زمین نباتات قُلِ اللّٰهُ و هم خود بگوی روزی دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند و بدل مقراند وَاِنَّآ و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوئیم و یکی را پرستش کنیم که بهر صفت یکی است اَوْ اِیَّاكُمْ یا شما مشرکان که جماد را مراتب امکانیت فروتر از و نیست با واجب الوجود شریک سازید لَعَلٰی هُدًی براه راستیم

ع ۱۲

أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ○ در گمراهی آشکارا قُل لَّا تُسْأَلُونَ بگو پرسیده نخواهید شد شما عَمَّا أَجْرَمْنَا از آنکه میکنیم از بدی وَلَا نُسْأَلُ
وما پرسیده نخواهیم شد عَمَّا تَعْمَلُونَ ○ از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواهد کرد مناسب آن جزا خواهند داد
قُلْ يَجْمَعُ بگو جمع کند بَيْنَنَا میان ما رَبُّنَا پروردگار ما روز قیامت ثُمَّ يَفْتَحُ پس حکم کند بَيْنَنَا بِالْحَقِّ میان ما براستی و محق را بوستان وصال
قربت فرستد و مبطل را بزندان وبال وَهُوَ الْفَتَّاحُ و اوست حکم کننده در قضایای مشکله الْعَلِيمُ ○ دانا بچگونگی حکم قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ
بگو بنمائید بمن آنانرا که أَلْحَقْتُم بِهِ پیوسته اید بخدای شُرَكَاءَ انبازان یعنی بنمائید تا کدام صفت بتانرا شریک حق میسازید در عبادت كَلَّا
این انبازی درست نیست بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ بلکه اوست خدا و نه غالب بر همه کس که دم شرکت با او نتوانند زد الْحَكِيمُ ○ دانا باحکام صواب
و موصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبت شرکت تواند داد نظم وحده لا شریک له صفتش ؛ و هو الفرد اصل معرفتش ؛ شرک را سوی
وحدتش ره نیست ؛ عقل از کنه ذاتش آگه نیست ؛ هست در راه کبریای جلال ؛ شرک نالایق و شریک محال ؛ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و
نفرستادیم ترا ای محمد إِلَّا كَافَّةً مگر فرستادنی عامه و شامل لِّلنَّاسِ مر همه مردمان را از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر به عامهٔ خلق
و این از خصائص افضلیت آنحضرت است صلعم که مبعوث بود با همه افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچکس از انبیاء م بتمام جن و انس مبعوث
نشده قطعه ترا دادند منشور سعادت ؛ وز آن پس نوع انسان آفریدند ؛ پریرا جمله در خیل تو کردند ؛ پس آنگاهی سلیمان آفریدند ؛ و گفته اند
های کافه برای مبالغه است چون علامه و نسابه یعنی نفرستادیم ترا مگر بازدارنده مردمانرا از شرک بَشِيرًا مژده دهنده بفضل کسیکه توحید
اقرار کند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعدل آنرا که بشرک اصرار نماید وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند فضائل و کمالات
ترا و جهل مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد وَيَقُولُونَ و میگویند از فرط جهالت مَتَىٰ کی باشد هَٰذَا الْوَعْدُ این وعده عذاب یا قیام قیامت إِن
كُنتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مومنان قُل لَّكُم بگو مر شما راست مِّيعَادُ يَوْمٍ وعدهٔ روزی است که چون برسد لَّا
تَسْتَأْخِرُونَ باز پس نیائید عَنْهُ از آن روز سَاعَةً مقدار اندک زمانی وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ○ و پیشی نگیرید آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را
از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابوجهل و امثال او گفتند بکتب شما نیز ایمان نداریم و این
آیه نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند مر اهل کتاب را که لَن نُّؤْمِنَ ما ایمان نداریم بِهَٰذَا الْقُرْآنِ باین قرآن که بر محمد فرو
می آید وَلَا بِالَّذِي و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده است بَيْنَ يَدَيْهِ پیش از او وَلَوْ تَرَىٰ و اگر بینی إِذِ الظَّالِمُونَ چون ستمکاران یعنی
مشرکان را مَوْقُوفُونَ بازداشتگان باشند عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری پر خوف
يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ باز میگردانند برخی از ایشان إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن بر همدیگر میگردانند يَقُولُ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا میگویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشی میکردند یعنی پیشوایان
و بزرگان لَوْلَا أَنتُمْ اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نبودی لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ○ هر آینه می بودیم ما گرویدگان یعنی شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز
داشتید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند
أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ آیا ما باز داشتیم شما را عَنِ الْهُدَىٰ از قبول ایمان و هدایت بَعْدَ إِذْ جَاءَكُم پس از آنکه آمد بشما بَلْ كُنتُم بلکه بودید
شما بنفس خود مُّجْرِمِينَ ○ گناهکاران و شرک آرندگان وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند لِلَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا مر آنانرا که از قول حق سرکشیدند بَلْ نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مکر و فریب شما در شب و روز باز دارندهٔ ما

ع ۹ نصف

از ایمان إِذْ تَأْمُرُونَنَا چون میفرمودید ما را أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ باینکه کافر شویم بخدای وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا و فرا گیریم مر او را همتایان
وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمل خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در
نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ و بکنیم ما غلهای آتشین را فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا در گردن آنانکه نگرویدند از تابعان و متبوعان آیرا و مستقبل بلفظ ماضی
بجهت تحقیق وقوع ست و وضع مظهر بجای مضمر اشعار است بموجب اغلال ایشان ست هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند إِلَّا
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ○ مگر بانچه باشند که عمل کنند پس تسلیهٔ حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ
دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری إِلَّا قَالَ مگر آنکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن ده مر آن پیغمبران را إِنَّا بدرستیکه ما
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ بانچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ○ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا نَحْنُ و دیگر گفتند ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا
بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ ○
عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرد پس بمحنت خوار نخواهد ساخت قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه
پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَ
يَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد بجهت حکمت خود نه از روی مذلت وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند و ع
گمان می برند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت ست و شاید که از روی استدراج بود وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم
وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَى
نزدیک گردانیدنی چه تقرب باعمال صالحه باشد و شمار آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیگرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ مگر کسی را
که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و
در صلاح تربیت نماید فَأُولَئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا
هفصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ○ ایمنند از مکاره آفات و شدائد و
مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنانکه میشتابند و کوشش مینمایند فِي آيَاتِنَا در آیتهای ما یعنی قرآن و بر آن زبان طعن میگشایند مُعَاجِزِينَ در حالتیکه
گمان برندگانند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولَئِكَ آن گروه فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ○
در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند قُلْ بگو ای محمد إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میسازد روزی را لِمَنْ يَشَاءُ
مِنْ عِبَادِهِ برای هر که میخواهد از بندگان خود از کافر و عاصی بر وفق مشیت خود وَيَقْدِرُ لَهُ و تنگ میسازد برای هر که میخواهد بر وجه حکمت خود
وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که شما راست در راه خدای فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا
یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا
خدایا هر نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا میکند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عوضه تلف ساز نیست بده در راه
حق تا موجب عز و شرف گردد و منه بزرگی هم که مذکر زمانی آن تلف گردد وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ○ و خدای تعالی بهترین روزی
دهندگان ست یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی اوست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی

راکه جمع کنیم همه بنی ملیح را از خزاعه ثُمَّ يَقُوْلُ پس گوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا میخوانند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر فرشتگان را
اَهٰٓؤُلَآءِ اِيَّاكُمْ آیا این گروه‌ اند که شمارا كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ ۝ بودند که میپرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان
از شفاعت ملائکه قَالُوْا گویند فرشتگان سُبْحٰنَكَ پاکی تراست از آنکه غیر ترا پرستند اَنْتَ وَلِيُّنَا تو لی خداوند ما و معبود ما و ما خود را در بندگی
تو مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت خود را روا داریم یا توئی دوست ما مِنْ دُوْنِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و
حاشا که ما بپرستش ایشان رضا داده باشیم بَلْ كَانُوْا بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ ۚ میپرستیدند دیوان را یعنی فرمان
ایشان میبردند در پرستش آلهٔ باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملائکه اند اَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان بِهِمْ
بدیوان مُّؤْمِنُوْنَ ۝ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود
بَعْضُكُمْ بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَّفْعًا سودی را وَّلَا ضَرًّا ؕ و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود
و دفع کردن زیان نیست وَنَقُوْلُ و گوئیم لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوْقُوْا
بچشید عَذَابَ النَّارِ الَّتِيْ عذاب آن آتشی که كُنْتُمْ بِهَا بودید که بدان تُكَذِّبُوْنَ ۝ تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید وَاِذَا تُتْلٰى
و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران اٰيٰتُنَا آیتهای یعنی قرآن بَيِّنٰتٍ آیتهای روشن قَالُوْا گویند مَا هٰذَآ اِلَّا رَجُلٌ نیست این کس که
میخواند کلام یعنی محمد مگر مردی که يُّرِيْدُ اَنْ يَّصُدَّكُمْ میخواهد آنکه باز دارد شمارا عَمَّا كَانَ از آن چیزی که بودند که پیوسته يَعْبُدُ اٰبَآؤُكُمْ ۚ
میپرستیدند پدران شما آن را یعنی مدعای او این است که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَ
قَالُوْا و گفتند مَا هٰذَآ نیست این کلام که میخوانند یعنی قرآن اِلَّآ اِفْكٌ مگر دروغی مُّفْتَرًى ؕ بر بافته و بخدای اضافت کرده وَقَالَ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام رست را لَمَّا جَآءَهُمْ ۙ آن هنگام که آمد بدیشان یعنی قرآن اِنْ هٰذَآ نیست این اِلَّا سِحْرٌ
مُّبِيْنٌ ۝ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کجا میگویند وَمَآ اٰتَيْنٰهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِّنْ كُتُبٍ از کتابهای فرو فرستاده که
همواره يَّدْرُسُوْنَهَا بخوانند آنرا و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَآ اَرْسَلْنَآ اِلَيْهِمْ و نفرستادیم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی
در زمان فترت مِنْ نَّذِيْرٍ ؕ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۙ
و تکذیب کردند مر انبیا را امم آنانکه پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوْا و حال آنکه نرسیدند اهل مکه مِعْشَارَ مَآ اٰتَيْنٰهُمْ به ده یک آنچه ما داده ایم
ایشان را از فراقوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان ترا داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات
فَكَذَّبُوْا رُسُلِيْ ۫ فصل پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيْرِ ۝ ع انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من
ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ اِنَّمَآ اَعِظُكُمْ بگوای محمد جزین نیست که پند میدهم شما را و ارشاد میکنم
بِوَاحِدَةٍ ۚ بیک چیز اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم برای خدای و پراگنده شوید مَثْنٰى وَفُرَادٰى دو دو تا
با یکدیگر مشاورت کنید و یک یک تا از ازدحام خاطر شما شوش نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوْا ۫ فصل پس تفکر کنید در امر محمد از مبدأ حال او و تا این غایت
اطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِّنْ جِنَّةٍ ؕ هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه میشناسید
کمال عقل او را و آن کافی ست بر صدق قول او اِنْ هُوَ نیست او اِلَّا نَذِيْرٌ لَّكُمْ مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ
شَدِيْدٍ ۝ عذابی سخت که عذاب آخرت ست قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِّنْ اَجْرٍ از مزدی برادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ ؕ پس آن مر شماراست

ع ۹

یعنی هر مزدی که برادای رسالت میخواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال ست یعنی هیچ اجری نمیخواهم اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد دعوت من اِلَّا
عَلَى اللّٰهِ مگر بر خدای تعالی وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيْدٌ گواه ست قُلْ اِنَّ رَبِّيْ بگو بدرستیکه پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ
می افگند حق را یعنی وحی را القا میکند بر هر که میخواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن ست
عَلَّامُ الْغُيُوْبِ او ست دانای پوشیدها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست قُلْ جَآءَ الْحَقُّ بگو ای محمد آمد سخن درست و راست یعنی قرآن یا اسلام یا بعث
پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را وَمَا يُعِيْدُ و باز نگرداند آن را یعنی قادر نیست بر خلق و بعث قُلْ اِنْ
ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم از راه حق همچنانکه گمان برده اید من فَاِنَّمَآ اَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلٰى نَفْسِيْ بر نفس خود یعنی وبال آن عائد
بمن ست وَاِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوْحِيْٓ اِلَيَّ پس سبب آن ست که وحی میفرستد بسوی من رَبِّيْ پروردگار من چه توفیق هدایت
والبته بعنایت اوست اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی سَمِيْعٌ شنونده دعای بندگان را قَرِيْبٌ نزدیک ست با مید نیازمندان وَلَوْ تَرٰٓى و اگر ببینی
کافران را اِذْ فَزِعُوْا چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب با هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی
بگریختن و پناه بحصن بردن عذاب از ایشان فوت نشود وَاُخِذُوْا و گرفته شوند مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ از جای نزدیک یعنی از روی زمین
بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیانی و قوم اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری
از شام بجهت تخریب کعبهٔ معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب بدین تفسیر آن ست
که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد دیگر که او را ناجیهٔ جهنی گویند روی بقفا گشته خبر خسف قوم
بسفیانی رساند وَقَالُوْٓا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف اٰمَنَّا بِهٖ ایمان آورده ایم بخدای تعالی یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز
گردانید بدنیا وَاَنّٰى لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و حفص غیر مهموز میخواند و آن بمعنی تناول ست یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن
ایمان مِنْ مَّكَانٍۢ بَعِيْدٍ از موضعی دور که آن عالم آخرت ست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باس آخرت مشهود شده پس ایمان
سود نکند وَقَدْ كَفَرُوْا بِهٖ و حال آنکه بگرویدند بخدا و رسول و بعث را مِنْ قَبْلُ پیش ازین که در حیز تکلیف بودند وَيَقْذِفُوْنَ و می افگندند
بِالْغَيْبِ بپوشیدگی سخنان مالا یعنی یعنی بگمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَّكَانٍۢ بَعِيْدٍ از جای دور یعنی دور تر بودند
از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِيْلَ و جدا کرده شد بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُوْنَ و میان آنچه آرزو میبردند از آنچه گفتند
از قبول ایمان و رجعت بدنیا كَمَا فُعِلَ همچنانکه کرده شد همین عمل بِاَشْيَاعِهِمْ باشباه ایشان از کافران گذشته مِّنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی ایمان با
از ایشان نیز قبول نکردند اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بودند فِيْ شَكٍّ مُّرِيْبٍ در گمان تهمت افگننده و مضطرب سازنده

ع ۹

سورة فاطر مكية وهي خمس واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ستایشی که شاید و ثنائی که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار ثنا و ستایش ست فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ سازنده
و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینهاست جَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیاء علیهم السلام و گویند سلام
الهی به پیغمبران علیهم السلام رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمومنان برویای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اُولِيْٓ اَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَّثْنٰى
دو دو برای طیران وَثُلٰثَ و سه سه وَرُبٰعَ و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده چه در خبرست که جبرئیل علیه السلام

شش صد بال دارد یَزِیْدُ زیاده میکند فِی الْخَلْقِ در آفرینش خود مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده میشود و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رح فرموده که علو همت ست یا رضا بتقدیر یا شوق بمرتبه قرب و در حقائق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق قَدِیْرٌ۝ توانا ست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید خدای تعالی لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِنْ رَّحْمَةٍ از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه فَلَا مُمْسِكَ پس بازگیرنده نیست لَهَا مر آنرا وَمَا یُمْسِكْ و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِنْۢ بَعْدِهٖ۝ از پس باز گرفتن آن وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالب ست در باز گرفتن الْحَكِیْمُ۝ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان ست ؛ و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم ست یکی مواهب صوریه چو رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی ست ناآموخته با شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این علم ناآموخته گاهی در آن غرقم و گاه از آن سوخته نظم دست لطفش نسخهٔ علم و حکم ؛ بی قلم در صفحهٔ دل زد رقم ؛ علم اهل دل نه از مکتب بود ؛ بلکه از تلقین خاص رب بود ؛ یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوْا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ اللّٰهِ نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است عَلَیْكُمْ بر شما از ارسال رسل و ادرار ارزاق هَلْ مِنْ خَالِقٍ آیا هست هیچ آفریننده غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُكُمْ بجز خدای تعالی که روزی دهد شمارا مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان باران وَالْاَرْضِ و از زمین گیاه لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی بسزا نیست مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَكُوْنَ۝ پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وَاِنْ یُّكَذِّبُوْكَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ كُذِّبَتْ پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِّنْ قَبْلِكَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا با ایشان کن در شکیبائی وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدای تعالی تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ۝ بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی در حشر و جزا حَقٌّ راست ست و در وی خلاف نباشد فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ پس باید که بازی ندهد شمارا و نفریبد الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید وَلَا یَغُرَّنَّكُمْ و باید که فریفته نکند شمارا بِاللّٰهِ بکرم خدای الْغَرُوْرُ۝ شیطان فریبنده یعنی با وجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افگند و اگرچه این ممکن ست اما بمثابه تناول زهرست بامید دفع طبیعت مر آنرا با مقاومت آن بزرگان فرموده اند که یکی از مکائد ابلیس تسویف ست در توبه یعنی توبهٔ بنده را در تاخیر می افگند و گوید فرصت باقی ست عشرت نقد را از دست مده بیت امشب همه شب یار می و شاهد باش ؛ چون روز شود توبه کن و زاهد باش ؛ عاقل باید که باین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد اسعد الله تعالی همه را توفیق دهد مصرع توبه را فردا مگن دی عمر فردا که دید ؛ اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ بدرستیکه شیطان مر شمارا دشمن ست بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از و حذر نموده در مجامع احوال بدو اعتماد منمائید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزوی او مروید و تابع هوای نفس خود مشوید و هرچه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد اِنَّمَا یَدْعُوْا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا و میل بدنیا حِزْبَهٗ گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را لِیَكُوْنُوْا تا باشند در آخرت با او مِنْ اَصْحٰبِ السَّعِیْرِ۝ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ اَلَّذِیْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر شدند و دعوت

شیطانرا اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند و با شیطان
مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از پروردگار ایشان
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝ و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر در بهشت أَفَمَنْ زُيِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهُ برای او سُوءُ عَمَلِهِ زشتی عمل او فَرَآهُ
پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو چون کسی که تمییز میکند حسن را از قبیح و هر یک را ببیند بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است
یا عاص بن وائل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب ست ماوردی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابرهٔ ایشان است با
سید عالم صلعم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای تعالی يُضِلُّ میگذارد و گمراه میگرداند
مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ پس باید که نرود نفس تو یعنی
هلاک نشود عَلَيْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرَاتٍ برای حسرتهای متوالی که میخوردی و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر
که هر یک از ان مقتضی حسرتست مخور بر ایشان و جان در سر و کار ایشان مکن إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی عَلِيمٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ ۝
بانچه میکنند و بر ایشان جزا خواهد داد وَاللَّهُ و خدای حق الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ آنست که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب
فَتُثِيرُ پس بر انگیخته ند ایشان سَحَابًا ابر را ایراد ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مشتمل بر حکمت ست فَسُقْنَاهُ پس براندیم
آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل ست یعنی ما توانیم و بس که برانیم إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ بسوی زمینی مرده و افسرده یعنی با حیات آن
فَأَحْيَيْنَا بِهِ پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود الْأَرْضَ زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی كَذَٰلِكَ النُّشُورُ ۝
همچنین ست زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحهٔ مقدور به یکسان ست مَنْ كَانَ هر که باشد که برای خود يُرِيدُ الْعِزَّةَ
میخواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا پس مر خدای تعالی راست همه عزتها و بعزت او رسول و مومنان
متعززاند که ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین عزت در ملازمت اوست و مذلت در مخالفت او بیت عزیزی که از درگهش سر بتافت * بهر در که
شد هیچ عزت نیافت إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در و مکتوبست
میل صعود میکند وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ و عمل شایسته بر میدارد آنرا و بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص ست نافع نیست یا
کلم طیب دعاست و عمل صالح صدقه و مساکین چه در غالب اجابت دعوات بتصدقاتست یا کلمه دعای ائمه است و عمل صالح تامین جماعتیان یا کلمه تکبیر غزاتست
و عمل شمشیر زدن یا کلمه استغفارست و عمل ندم و درین همه صور بر دارنده کلمه عمل ست و بعضی ضمیر فاعل در یرفعه عائد بکلمه طیب دارند که قول لا اله الا الله است
و گویند توحید بر دارد عمل را چه قبول اعمال به توحیدست و یک وجه در کشاف آن ست که خدای بر دارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبهٔ وی را رفیع گرداند مراد اعمال
موحد مخلص ست که هیچ چیز بقیمت آن نیست و کاری که ریا بآن آمیخته باشد از همه چیز خوار تر و بیمقدار ترست نظم گرت هیچ اخلاص در بوم نیست * ازین در
کسی چون تو محروم نیست * زر قلب آلوده بی قیمت ست * زری را که خالص بود حرمت ست * وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ و آنانکه
پنهان میکنند و میسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش ست نسبت با حضرت رسالت پناه صلعم آنچه در دار الندوه اندیشیدند در بارهٔ آنحضرت صلعم
از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت لَهُمْ مر ایشانراست یعنی کفار راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت در آخرت وَمَكْرُ
أُولَٰئِكَ و مکر آن گروه هُوَ يَبُورُ ۝ او کاسد شود و از پیش نرود وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ و خدای تعالی بیافرید شما را یعنی پدر شما را مِنْ تُرَابٍ
از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس بیافرید شما را از نطفه ثُمَّ جَعَلَكُمْ پس گردانید شما را أَزْوَاجًا جفتهای مردان و زنان که مزاوجت

ثلثة ارباع

کنید وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى و بار نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی وَلَا تَضَعُ و نه نهد آنچه در شکم اوست یعنی نزاید اِلَّا بِعِلْمِهٖ مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هریک معلوم ست نزد او وَمَا يُعَمَّرُ و زندگانی داده نشود مِنْ مُّعَمَّرٍ هیچ درازی عمر وَلَا يُنْقَصُ و کم کرده نشود مِنْ عُمُرِهٖ از عمر معمری دیگر که بعمر معمر اول نرسد مراد آن ست که نیست زیادت عمر و نقصان او اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه تقدیر طول و قصر عمر عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ۝ بر خدای آسان ست وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرٰنِ قف و مساوی نیست دو دریا هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَآئِغٌ آن آب شیرین گوارنده عم شَرَابُهٗ آشامیدن او قف هٰذَا و آن دیگر مِلْحٌ اُجَاجٌ آب شور یا تلخ گرانیده وَمِنْ كُلٍّ و از هریک ازین دو دریا تَاْكُلُوْنَ میخورید لَحْمًا طَرِيًّا گوشتی تازه یعنی ماهی وَّتَسْتَخْرِجُوْنَ و بیرون می آرید از دریای شور خاصة حِلْيَةً پیرایه از لؤلؤ و مرجان تَلْبَسُوْنَهَا که میپوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برانند که این ضرب المثال مؤمن و کافرست که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان عین عذب فرات ست و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان بیت آن آب حیات آمد و این نقش سراب ست ؛ این عین خطا باشد و آن محض صواب ست ؛ وَتَرَى الْفُلْكَ و می بینی کشتیها را فِيْهِ در هریک ازان دو دریا مَوَاخِرَ شکافندگان آب و روندگان بران لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت وَلَعَلَّكُمْ و شاید که شما تَشْكُرُوْنَ ۝ سپاس گویید خدای را بر چنان نعمتی يُوْلِجُ الَّيْلَ در می آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده میگردد از زمان شب و آن در دو ربع ربیعی و صیفی ست وَيُوْلِجُ النَّهَارَ و داخل میگرداند روز را فِي الَّيْلِ در شب یعنی از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زائد بود از ساعات روز و آن در دو ربع خریفی و شتوی ست وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ زصلے و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود ساخت كُلٌّ يَّجْرِيْ هریک ازین دو نیر میرود لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ط برای وقتی نام برده شده یعنی تا زمان معلوم که دور خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند ذٰلِكُمُ اللّٰهُ آن خدایی که خالق و فاعل این اشیاست رَبُّكُمْ آفریدگار و پروردگار شماست لَهُ الْمُلْكُ مراوراست پادشاهی وَالَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ و آنان را که میخوانید و می پرستید مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای مَا يَمْلِكُوْنَ مالک نمیشوند مِنْ قِطْمِيْرٍ ۝ از پوست خسته خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق اوست اِنْ تَدْعُوْهُمْ اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضرری لَا يَسْمَعُوْا نمیشنوند دُعَآءَكُمْ خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد وَلَوْ سَمِعُوْا و اگر بسبیل فرض بشنوند مَا اسْتَجَابُوْا لَكُمْ ط اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُوْنَ بِشِرْكِكُمْ ط کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند ما كنتم ايانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند ترا از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيْرٍ ع مانند دانا بحقیقت امور که آن خداوند سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدا جائز نیست پس آن مثلی ست در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او فی نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ شما محتاجانید اِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی بر درگه آمرزش و خوشنودی او وَاللّٰهُ و خدای تعالی هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز ست بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات الْحَمِيْدُ ۝ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند بفاعل و انتم الفقراء اشارت بآن ست که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی ست و الله هو الغنی عبارت ازان ست و چون ظهور کمال اسمائے

ع ۷

موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی ست کبری که مستحق حمدست و ثنا و کلمهٔ الحمید بدان ایمائی میکند و ازین رباعی
پی بدین معنی میتوان برد ؎ رباعی تا حق گردد بجملهٔ اوصاف عیان ٭ واجب باشد که ممکن آید بمیان ٭ ورنه بکمال ذاتی از عالمیان ٭ فردست و
غنی چنانکه خود کرد بیان ٭ اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ ۝ و بیارد آفریدگان
نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد وَمَا ذٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران ٭
عَلَى اللّٰهِ بر خدای بِعَزِيْزٍ ۝ دشوار وَلَا تَزِرُ و برندارد وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِّزْرَ اُخْرٰى بار گناه نفس دیگری را وَاِنْ تَدْعُ
و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران بار از گناه دیگری را اِلٰى حِمْلِهَا به برداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ از گناه او
چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَّلَوْ كَانَ و اگرچه باشد ذَا قُرْبٰى خداوند خویشی یعنی هرچند گناهگاری خویشان و کسان
خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچکس اجابت او نکند زیرا که هم بخود درمانده باشند اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِيْنَ
جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان را که يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر
ایشان ظاهرست نه در صحبتها یا عذاب را و از ایشان پوشیده ست و میترسند از ان نادیده آن را وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشته اند
نماز را تخصیص ترسندگان و نمازگزارندگان بانذار جهت آن ست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكّٰى و هر که پاکیزه بود از معاصی
فَاِنَّمَا يَتَزَكّٰى پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهٖ برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید ست وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ ۝ و بسوی
خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِى الْاَعْمٰى و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه
وَالْبَصِيْرُ ۝ و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمٰتُ و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّوْرُ ۝ و نه
روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت وَلَا الْحَرُوْرُ ۝ و نه حرارت یعنی عذاب
یا دوزخ یا زحمت وَمَا يَسْتَوِى الْاَحْيَآءُ و برابر نیستند زندگان وَلَا الْاَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مومنان را مساوات نیست با کافران
اِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ بدرستیکه خدای میشنواند و تفهیم میکناند مَنْ يَّشَآءُ هر را میخواهد بتوفیق هدایت وَمَآ اَنْتَ و نیستی تو بِمُسْمِعٍ شنوانندهٔ سخن
مَّنْ فِى الْقُبُوْرِ ۝ مر آنکه در گورهاست ذکر من فی القبور ترشیح تمثیل کفارست باموات اِنْ اَنْتَ نیستی تو ای محمد اِلَّا نَذِيْرٌ ۝ مگر پیغمبر بیم کننده
بر تو همین ابلاغ و انذارست و بس مصرع نیست بر پیغمبران الا البلاغ ٭ اِنَّآ اَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام ست
بَشِيْرًا مژده دهنده بمثوبت وَّنَذِيْرًا و بیم کننده از عقوبت وَاِنْ مِّنْ اُمَّةٍ و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی اِلَّا خَلَا مگر آنکه گذشت
فِيْهَا در میان ایشان نَذِيْرٌ ۝ پیغمبری بیم کننده یا دانای آگاهی دهنده وَاِنْ يُّكَذِّبُوْكَ و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ
كَذَّبَ الَّذِيْنَ پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را جَآءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران
فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا و
علیهم السلام وَبِالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ ۝ و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا پس بعد از تکذیب گرفتم آنان را که بگرویدند فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرِ ۝ پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب اَلَمْ تَرَ ع ۱۲
اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی اَنْزَلَ فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءً آبی یا از ابر آبی فَاَخْرَجْنَا بِهٖ پس بیرون آوردیم
عدول از غیبت بتکلم جهت تخصیص فعل ست یعنی ما توانیم که بیرون آریم بدان آب ثَمَرٰتٍ از همه میوها مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا در حالتیکه

مختلف ست رنگهای آن یعنی گوناگون ست اجناس یا اصناف آن وگویند مراد اشکال و هیأت آن ست وَمِنَ الْجِبَالِ واز آنچه آفریدیم از کوهها جُدَدٌ راههای مختلف الالوان ست و در تفسیر مقدسی آورده که جدد خطوط ملونه بِيضٌ سفید بها وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون ست رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و بعضی فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ ۝ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ واز آدمیان وَالدَّوَابِّ وجنبندگان وَالْأَنْعَامِ و چارپایان مُخْتَلِفٌ هست آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ رنگهای او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و هر که نداند قدرت خدای را آفریدن اشیا و عالم نبود بتحویل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای تعالی بترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای تعالی مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش مخشی منه است و علم الصفات و افعال و پس هر که دانش او بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلعم ازینجا فرموده اند انی اعلمکم واخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تعالی غالب ست در انتقام کشیدن از کسیکه نترسد ازو غَفُورٌ ۝ آمرزنده است مر ترسکار را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی که آنانکه میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدای تعالی را که قرآن ست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشتند نماز را با آداب و شرائط آن وَأَنفَقُوا و نفقه کردند در راه ما مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته گردد وَعَلَانِيَةً و آشکار الطمع آنکه بسبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بود و علانیه در مفروضه يَرْجُونَ آنانکه امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ۝ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد براین عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند خدای تعالی یعنی تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُم وزیادت گرداند حسنات ایشان را مِّن فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد و در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند درباره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را آتش دوزخ إِنَّهُ بدرستیکه خدای تعالی غَفُورٌ شَكُورٌ ۝ آمرزنده است مر گناهگاران را مزد دهنده مر سپاس داران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم إِلَيْكَ بسوی تو مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست ست مُصَدِّقًا موافق لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از ان بوده از کتب یعنی مطابق عقائد و اصول احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ هر آئینه داناست ضمائر ایشان را بَصِيرٌ ۝ بیناست ظواهر ایشان را می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بروپوشیده نیست آنکه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابهای متقدمه را بر امم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا آنانرا که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت پناه صلعم عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بی حسب و جوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا همچنانکه بیگانه را در میراث دخلی نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام میراث تفاوت هست چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بردارد همچنین بهرهای اهل قرآن متفاوت ست هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد خود از حقائق قرآن بهره مند شود مصرع زین خم یکی جرعه طلب کرد و یکی جام فَمِنْهُمْ پس بعضی از بندگان ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ستمکار اند بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و جمعی دیگر از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او ذَٰلِكَ این توریث و اصطفا هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ع ۱ اوست بخشایش بزرگ حضرت فاروق رض

نقل میکند از حضرت رسول صلعم که از آنحضرت شنوده ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته
و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طائفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب بهشت
روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعهٔ خود تلافی حال ایشان
کند ذو النورین رض فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه بجهاد روند و
نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آن ست که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گرویده
و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدائرهٔ اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طائفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه
چند اینجا ثبت افتاد در ترتیبی که در قرآن مذکورست یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرمود که آنان جاهلند
و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مائل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تائب عائد و تائب
ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش بچربید یا پرستنده بر عادت و عابد
بخوف و طمع و عبادت کننده لله و فی الله یا جزع کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا آکل حرام و مائل بشبهت و خورندهٔ حلال
یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا مجرم و تائب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربید و آنکه هر دو برابر باشد
و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه سر و علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف
ستاند و ندهد و یا آنکه هم ستاند و هم بدهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جویندهٔ قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت
نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات و در حقائق سلمی آورده که ناظر
از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید که ظالم آن ست که پیوسته در خواب غفلت باشد و
مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطائف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم بنعمت نگردد و
سابق آنکه از منعم بمنعم نگردد یعنی بمشاهدهٔ منعم در سازد و از نعم پردازد فرد نعیم هر دو جهان میکنند بر ما عرض ؛ دل از میانه تمنا ندارد الا
دوست ؛ حق سبحانه هیچ امتی را از امم سالفه این نواخت نکرده و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید و ابتدا بظالم کرد تا
شرمزده نگردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند بیت نیامد از من آلوده طاعتی خالص ؛ ولی برحمت و فضلت امیدواری هست ؛
و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل ست و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بشنوا
که دخول جنان ست اقرب باشد یا جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی ست که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت
بدو سوخته گردد نظم ای پسر عجب آتشی عجب ست ؛ گرم ساز تنور بولهب ست ؛ هر کجا شعله از وا فروخت ؛ هر چه از علم و زهد بود بسوخت ؛
جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُوْنَهَا در آیند این سه گروه دران یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیْهَا دران بهشتها مِنْ اَسَاوِرَ از دستوانها که
باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَّلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی در عین المعانی آورده که دستوانهٔ زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته
چنانچه تاج بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِیْهَا حَرِیْرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا که عینی رشته و بافتهٔ کس نبود وَقَالُوا
و گویند این جمع چون از حفرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایش و ثنا مر خدای راست الَّذِیْٓ اَذْهَبَ آن خدای که ببرد
عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسه

ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ حاسد و تباغض اِنَّ رَبَّنَا بدرستیکه پروردگار ما لَغَفُوْرٌ هرآئینه آمرزنده گناهکار است
شَكُوْرٌ ۝ جزا دهنده سپاسداران ست الَّذِيْٓ اَحَلَّنَا آن خداوندی که فرود آورد ما را دَارَ الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت ست
وازو انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهٖ از بخشش و کرم خود نه بعمل ما لَا يَمَسُّنَا نمیرسد ما را فِيْهَا درسرای اقامت نَصَبٌ
رنجی جهت طلب معیشت و سائر مشقتها که در دنیا بود وَّلَا يَمَسُّنَا فِيْهَا و نمیرسد ما را درین جا لُغُوْبٌ ۝ ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست
در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست
آتش دوزخ لَا يُقْضٰى حکم کرده نشود عَلَيْهِمْ بر ایشان بمرگ و هلاکت در دوزخ باشند فَيَمُوْتُوْا پس تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا يُخَفَّفُ
و تخفیف کرده نمیشود عَنْهُمْ از ایشان مِّنْ عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هرگاه که آتش فرو نشیند زیاده کند احراق و التهاب
او را كَذٰلِكَ مانند این پاداش نَجْزِيْ جزا میدهیم كُلَّ كَفُوْرٍ ۝ هر ناسپاسی را که در کفر و کفران بنهایت رسیده باشد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران
يَصْطَرِخُوْنَ فریاد میخواهند فِيْهَا در دوزخ و میگویند رَبَّنَآ ای پروردگار ما اَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا تا بکنیم
عمل پسندیده غَيْرَ الَّذِيْ جز آنکه كُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا شایسته نبود
حق سبحانه فرماید اَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ آیا زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را مَّا يَتَذَكَّرُ آن مقدار که پند گیرد فِيْهِ دران عمر مَنْ تَذَكَّرَ هر که
خواهد پند گیرد مراد عمری ست که مکلف در وی متمکن باشد از تفکر و تذکر و گفته اند آن ما بین بیست و شصت ست و در زاد المسیر آورده که هفتاد ست
تا آخر زمان تذکر باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم ست مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَآءَكُمُ النَّذِيْرُ و آمد شما را
بیم کننده یعنی پیغمبری که شما را پند میداد و بکتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما بر آنند که مراد از نذیر شیب ست
که زمان شیب فرو نشاننده شعلهٔ حیات ست و موسم پیری زنگ فزایندهٔ آئینهٔ ذات مثنوی نوبت پیری چو زند کوس درد ٭ دل شود
از خوشدلی و عیش فرد ٭ در تن و اندام چو آید شکست ٭ لرزه کند پای ز سستی چو دست ٭ موی سفید از اجل آرد پیام ٭ پشت خم از مرگ رساند
سلام ٭ دولت اگر دولت جمشیدی ست ٭ موی سفید آیت نومیدی ست ٭ در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و
گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما را گویند
بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ را فَمَا لِلظّٰلِمِيْنَ پس نیست مر ستمکاران را یعنی مشرکان را
مِنْ نَّصِيْرٍ ۝ هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی عٰلِمُ غَيْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دانندهٔ پوشیده ایست
که در آسمان و زمین باشد پس احوال کفار بر وی مخفی نخواهد بود اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ با آنچیزی که مضمر ست در
سینها هُوَ الَّذِيْ جَعَلَكُمْ او ست آن کسی که گردانید شما را خَلٰٓئِفَ خلیفها فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان تمکن ساخت و مقالید
تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت و این نعمتی بزرگ ست فَمَنْ كَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم
فَعَلَيْهِ پس بر وست كُفْرُهٗ جزای کفر او وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و نیفزاید مر کافران را كُفْرُهُمْ ناگرویدن ایشان عِنْدَ
رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان اِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی
همان تواند بود وَلَا يَزِيْدُ الْكٰفِرِيْنَ و افزون نکند ناگرویدگان را كُفْرُهُمْ کفر و شرک ایشان اِلَّا خَسَارًا ۝ مگر زیان در
آخرت قُلْ بگو ای محمد اَرَءَيْتُمْ آیا دیدید شُرَكَآءَكُمُ انبازان خود را الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ آنانکه میخوانید ایشان را و میپرستید

ع ۱۱

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی اَرُوْنِیْ بنمائید و خبر کنید مرا که این شرکا مَاذَا خَلَقُوْا چه چیز آفریده‌اند مِنَ الْاَرْضِ از زمین یعنی آنچه بر وی و در
وی است اَمْ لَهُمْ آیا هست ایشان را شِرْكٌ فِی السَّمٰوٰتِ انبازی در آفریدن آسمانها اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ آیا داده‌ایم ایشان را كِتٰبًا کتابی
ناطق بآنکه شریک گرفته‌اند فَهُمْ پس ایشان عَلٰی بَیِّنَتٍ بر حجتهای روشن باشند مِّنْهُ از آن کتاب و حفص بینة خوانند بَلْ نه چنین است بلکه
اِنْ یَّعِدُ الظّٰلِمُوْنَ وعده نمیدهند مشرکان بَعْضُهُمْ برخی از ایشان که رؤسا و اشراف‌اند بَعْضًا برخی دیگر را که اراذل و اتباع‌اند بشفاعت
بتان اِلَّا غُرُوْرًا مگر از روی فریب و گمراهی اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ نگاه میدارد آسمانها و زمین را اَنْ
تَزُوْلَا برای آنکه زائل نشوند لزوال ممکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده آورده‌اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی ع م را
بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند
یعنی از جای خود نروند وَلَئِنْ زَالَتَا و اگر زائل شوند اِنْ اَمْسَكَهُمَا نیست نگاه دارنده ایشان را مِنْ اَحَدٍ از هیچکس مِّنْۢ بَعْدِهٖ بعد از زوال
بجائی نیاورند اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای هست حَلِیْمًا بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمیکند غَفُوْرًا آمرزنده کسی را که ازین قول
رجوع کرده بوحدانیت وی بگراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست نظم خداوندی که معبود است و واحد ؛ نگوید کس که مولود است و والد ؛
کسی کو را نباشد کفو و مانند ؛ بدو نسبت نشاید کرد فرزند ؛ رؤسا قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده‌اند با یکدیگر میگفتند که
لعن الله الیهود والنصاری چه دو طائفه‌اند که مکذب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته‌تر بودمی و بتصدیق او شتابنده
تر حق تعالی خبر داد که وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ و سوگند خوردند بخدای تعالی جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ سخت‌ترین سوگندان خود که لَئِنْ جَآءَهُمْ اگر آید بدیشان
نَذِیْرٌ پیغمبری بیم کننده لَّیَكُوْنُنَّ هر آینه باشند اَهْدٰی راه یافته‌تر مِنْ اِحْدَی الْاُمَمِ از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان
فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد بدیشان نَذِیْرٌ بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی صلعم مَّا زَادَهُمْ زیاده نکرد آمدن وی ایشان را اِلَّا نُفُوْرًا
مگر رمیدن از حق و دور شدن اِسْتِكْبَارًا و نفرت ایشان را گردن کشی از فرمان الهی فِی الْاَرْضِ در زمین وَمَكْرَ السَّیِّئِ و آنکه مکر کردند
مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر وَلَا یَحِیْقُ الْمَكْرُ السَّیِّئُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ و باز نگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر بد مکاری احاطه کند
باطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده باشد در باره خود مشاهده نماید و ابن یمین را درین باب قطعه است این
دو بیت ازینجا ثبت افتاد قطعه در باب من ز روی حسد بکید و ناشناس ؛ دمها زدند و کوره تزویر تافتند ؛ از اعمال نفسهم همه بیکی من رسید ؛
و ایشان جزای فعل بد خویش یافتند ؛ فَهَلْ یَنْظُرُوْنَ پس آیا انتظاری میبرند مکذبان و مکاران یعنی انتظار نمیبرند و چشم نمیدارند اِلَّا
سُنَّتَ الْاَوَّلِیْنَ مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ پس نیابی
مر سنت خدای تعالی را تَبْدِیْلًا تغییری یعنی عذاب را بثواب بدل نتوانی کرد وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللّٰهِ و نیابی مر سنت خدای را تَحْوِیْلًا
گردانیدنی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله نتوان ساخت اَوَلَمْ یَسِیْرُوْا آیا سیر نمیکنند اهل مکه فِی الْاَرْضِ در زمین فَیَنْظُرُوْا كَیْفَ
كَانَ تا ببینند در راه شام و یمن که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود وَكَانُوْا
اَشَدَّ مِنْهُمْ و بودند ایشان سخت‌تر از مکیان قُوَّةً از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست
وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِیُعْجِزَهٗ و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند ورا مِنْ شَیْءٍ هیچ چیزی فِی السَّمٰوٰتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین
پس هر چه خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه او هست عَلِیْمًا دانا باحوال همه اشیا قَدِیْرًا توانا بتصرف در آنها وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّٰهُ

واگر مواخذه کردی خدای تعالی النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مردمان را بجزای آنچه کسب میکنند از شرک و معصیت مَا تَرَكَ نگذاشتی عَلَىٰ ظَهْرِهَا بر پشت زمین مِن دَابَّةٍ هیچ جنبنده از آدمیان یا جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند چنانچه در زمان حضرت نوح عم که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود شوند وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ ولیکن باز پس میدارد ایشان را إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان ست فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ پس چون بیاید وقت هلاک ایشان فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای كَانَ بِعِبَادِهِ هست به بندگان خود بَصِيرًا بینا و بیناست که مستحق هلاک کیست و لائق خلاص و نجات کدام ست و هریک را فراخور حال او پاداش دهد نظم آنرا که بلوامع رضا بنوازد ☆ وین را بنواهی غضب بگدازد ☆ کس را بقضای قدرتش کاری نیست ☆ اوست صلاح خلق کو می سازد ☆

سورة یس مکیة وهی ثلث وثمانون آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ع

يس در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری ست از اسرار خزائن غیب که حضرت عز اسمه حبیب خود را صلعم بران اطلاع داده بعد از ان جبرئیل عم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآن ست و در حقائق سلمی آورده که نامی ست از نامهای الهی و گویند اسم سورت ست و حدیث ان الله قرأ طه ویس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر صلعم در قرآن مذکور شده یکی یس ست و آنکه اهل بیت را آل یس میگویند تائید این سخن میکند مصرع لله در کم یا آل یاسینا ☆ امام قشیری قدس سره فرموده که یا اشارت ست بیوم میثاق و سین عبارت ست از سر او با احباب از اهل اشواق در بحر الحقائق آورده که قسم ست بیمن نبوت حبیب صلعم و بسر طهر او و بعضی بر آنند که معنی یا انسان ست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری ازو اختصار نموده اند چنانچه در ایمن الله من الله گویند و تحقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه در مد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که گذشت انسان ست و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی صلعم باشد که صفت کمال انسانیت مر آنحضرت صلعم را ثابت ست و می شاید که این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود و دیگر بباید دانست که از میان حروف سین را سویت عددیه هست که میان زبر و بینات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه ست صلعم که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد نظم تراست مرتبه اعتدال در همه حال ☆ که در خصائص توحید اعدلی ز همه ☆ تمکن ست ترا در مقام جمع الجمع ☆ بدین فضیلت مخصوص افضلی ز همه ☆ و از فحوای کلمات سابقه روائح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود فرد عنایت لشکری داده ز قرآن ☆ پس آنگه قلب آن لشکر ز یاسین ☆ در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که لکل شیٔ قلب و قلب القرآن یس و هر کس که یس بخواند یا بنویسد ثواب دوازده بار قرائت قرآن یابد و این سوره را معمم گویند که تمام میگرداند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرای و دافعه گویند که دفع کند از وی همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند حاجتهای او و روا آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ و بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت إِنَّكَ بدرستیکه تو بیشک لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از فرستادگان بسوی خلق از ان فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

ع ٨

براه راست که توحیدست یا تو فرستاده شده بطریقه استقامت که راهی راست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالب ست و حفص بنصب لام خوانده یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيمِ ○ مهربان بر خلق و تواز فرستاده شدگانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی قَوْمًا گروهی را که مَا أُنْذِرَ بیم کرده نشدند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری اززمان فترت یا بیم کنی ایشانرا بانچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان درزمان اسمعیل ع فَهُمْ غَافِلُونَ ○ پس ایشان بی خبر اند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستیکه درست شد قول بعذاب عَلَى أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمهٔ لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ○ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای بر میدانست درازل که ایشان بر کفر میرند و یا بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و امثال او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کرده ایم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا در گردنهای ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخهای ایشان و نمیگذارند که سرها بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ ○ پس ایشان سر در هوا ماندگان اند و چشم بر هم نهادگان تمثیل مشرکان ست بجمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سر او را بشکند روزی دید که آنحضرت صلعم نماز می گزارد سنگی برداشت و نزد وی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چسپید و سنگ در دست وی چسپیده و در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن حضرت صلعم آمد نابینا شد و این آیت آمد که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان سَدًّا پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس پوشانیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ○ پس ایشان نمی بینند محققان گفته اند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده بود از نظر در دلائل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت را وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان أَأَنْذَرْتَهُمْ که بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ یا بیم نکنی ایشانرا لَا يُؤْمِنُونَ ○ نمی گروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این نیست که بیم کنی آگاهی آنکه فائده بران مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ و ترسد از خدای بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی پنهان از و ترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غائب ست از و یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را بِمَغْفِرَةٍ بآمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ○ و مزدی بزرگ در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دورست اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نُحْيِي الْمَوْتَى زنده گردانیم مردگان را ببعث یا دلهای مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پا پیها یعنی نشانهای اقدام ایشان را که بمسجد می روند مراد آن ست که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی قی از عنایت بر صحائف اعمال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته ایم یا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ○ در دفتری که پیشوای روشن ست یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه فرمود که ای بنو سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم شما در لوح محفوظ می نویسند در صحیحین مذکورست که بزرگترین مردمان در مزد اهل صلوة کسی ست که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد بعضی گفته اند آثار اعم ست از آنکه حسنه باشد چون علمی که بردم آموخته باشند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیئه چون اشاعت باطله و تاسیس ظلم و سجاده میفرمائید تا همه را مینویسیم و بوقت مکافات مناسب هر یکی

وقف غفران

ع ۱۲

وقف لازم
وقف غفران

جزا خواهیم داد نظم از مکافات عمل غافل مشو ؛ گندم از گندم بروید جو ز جو ؛ و همچنین گفته است پیر معنوی ؛ کای برادر آنچه کاری بدروی ؛ وَاضْرِبْ
لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا اَصْحٰبَ الْقَرْیَةِ مثل دیه اهل انطاکیه اِذْ جَآءَهَا الْمُرْسَلُوْنَ ۝ وقتیکه آمدند بدان ده فرستادگان
آورده‌اند که حضرت عیسی ع م قبل از رفع بآسمان با شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و تومان گفتندی یا
تاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند
که گوسفند میچرانید بر وی سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان حضرت عیسی ع م ایم خلق را از بادیه ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم
گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند
من بیمارست و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگروم ایشان بسر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت
بیت قدم نهادی و بر هر دو دیده جا کردی ؛ بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ؛ پیر ایمان آورد و او حبیب نجارست که او را صاحب یس
گویند و ششصد سال قبل از زمان پیغمبر ما صلعم بوی گرویده و یکی از سباق اسلام ست القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار
بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در معالم التنزیل نام وی نطیخس رومی بوده بت میپرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون
دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بوده مطلع شده ایشانرا زندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک
آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت متقرب پادشاه شد و حق سبحانه ازین قصه خبر داد اِذْ اَرْسَلْنَآ یاد کن چون فرستادیم اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ
بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستاده با مر ما فَکَذَّبُوْهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشانرا و بزندان کردند فَعَزَّزْنَا
پس غالب گردانیدیم ایشانرا و حفص تشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفاست گفته‌اند شمعان
یا سلوم یا یونس فَقَالُوْٓا پس گفتند آن فرستادگان با اهل انطاکیه اِنَّآ اِلَیْکُمْ مُّرْسَلُوْنَ ۝ بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی ع م یا از
پیش خلیفه وی قَالُوْا گفتند مردم آن شهر که مَآ اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِّثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریه پس بچه وجه شما برسالت مختص
داده اند وَمَآ اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ و نه فرستاده است خدای تعالی مِنْ شَیْءٍ از هیچ چیز از وحی و رسالت اِنْ اَنْتُمْ و نیستید شما اِلَّا تَکْذِبُوْنَ ۝ مگر که دروغ گوئید
در دعوی رسالت قَالُوْا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که پروردگار ما یَعْلَمُ میداند اِنَّآ بدرستیکه ما اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُوْنَ ۝ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَیْنَآ
و نیست بر ما اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ ۝ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید قَالُوْٓا اِنَّا
تَطَیَّرْنَا بِکُمْ گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا درین بلده آمده اید باران نبارید و همه مزروعات ما خشک شد لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوْا اگر باز نه ایستید از
دعوی خود لَنَرْجُمَنَّکُمْ هر آینه شما را سنگ کشیم وَلَیَمَسَّنَّکُمْ و هر آینه برسد شما را مِّنَّا از ما عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝ عذابی دردناک قَالُوْا طٰٓئِرُکُمْ
گفتند پیغمبران که فال بد شما مَّعَکُمْ با شماست یعنی سبب شامت عقائد فاسده و اعمال باطله شماست اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ آیا پند داده میشوید فال
بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ۝ گروهی گزاف کاران و از حد در گذشتگانید آورده‌اند که شمعون با ملک
به بتخانه در آمدی و خدای تعالی را سجده کردی و مردم پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بر وی اعتماد تمام کردی بی مشاورت او هیچ
مهم اقدام ننمودی روزی شمعون پرسید کای ملک شنیده‌ام که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت که
ایشان دعوی میکنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود بگو که تا ایشانرا حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است
ملک فرمود تا ایشانرا آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا میپرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان

و زمین ست شمعون گفت خدای شما چه میساز دگفتند نابینا را بینا میکند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را
بگوئید تا این نابینایان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای مالک ما نیز از خدایان خود در خواهیم تا همین کار کنند
ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمیشنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر باره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند
کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت اگر خدای شما اینکار بکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده
هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای
اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که وَجَآءَ مِنْ اَقْصَا الْمَدِيْنَةِ و آمد از پایان مدینه یعنی دور ترجائی از آن شهر
رَجُلٌ مردی یَّسْعٰى که میشتافت جهت اعلام رسل تا رسید قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِيْنَ ۝ پیروی کنید فرستادگان را اتَّبِعُوْا
مَنْ لَّا يَسْـَٔلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از شما اَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ۝ و ایشان
راه یافتگانند بخیر در هر دو سرای

وَمَالِيَ و چیست مرا که از روی صدق لَآ اَعْبُدُ الَّذِيْ فَطَرَنِيْ نپرستیم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود
آورد وَاِلَيْهِ و بسوی حکم و جزای او تُرْجَعُوْنَ ۝ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت و اضافت فطرت بخود اظهار شکرست و اضافت
بعث با کافران مبالغه در تهدید روز جزاء ءَاَتَّخِذُ آیا فرا میگیرم مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان دیگر یعنی تبان اِنْ يُّرِدْنِ الرَّحْمٰنُ
اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند لَّا تُغْنِ عَنِّيْ کفایت نمیکند از من شَفَاعَتُهُمْ شَيْـًٔا درخواست تبان چیزی را
از آن ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نمیکنند وَّلَا يُنْقِذُوْنِ ۝ و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آن اله که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستیم و عبادت
کنیم آنکه قادرست بر رسانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بدارم اِنِّيْۤ اِذًا بدرستیکه من آن هنگام باشم لَّفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی آشکارا و هویدا
چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت اِنِّيْۤ اٰمَنْتُ بدرستیکه من بگرویدم بِرَبِّكُمْ به پروردگار شما
فَاسْمَعُوْنِ ۝ پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد
و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری بر آن است که چون
قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را باسمان برد از روی کرامت قِيْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ گفتند در آی چون در بهشت در آمد قَالَ يٰلَيْتَ قَوْمِيْ
يَعْلَمُوْنَ ۝ گفت کاشکی قوم من دانا شدندی بِمَا غَفَرَ لِيْ بآنکه بیامرزید مرا رَبِّيْ پروردگار من وَجَعَلَنِيْ مِنَ الْمُكْرَمِيْنَ ۝ و گردانید
مرا از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب نجار کشته شد یا باسمان رفت
وَمَاۤ اَنْزَلْنَا و نفرستادیم عَلٰى قَوْمِهٖ بر قوم حبیب مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس قتل یا رفع او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِّنَ السَّمَآءِ از آسمان وَمَا كُنَّا و نبودیم
مُنْزِلِيْنَ ۝ فرو فرستنده لشکر برای هلاک قوم یعنی کفار از آن خوارتر و بیمقدارتراند که هلاک ایشان بلشکری باید و انزال لشکر ملائکه بروز بدر و حنین برای
تعظیم پیغمبر ما بوده صلعم آنکه لشکر کفار در حسابی بوده اند اِنْ كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک فریادی که
جبرئیل ع بر هر دو باز و در شهر ایشان گرفته صیحه زد فَاِذَا هُمْ پس آنجا ایشان خٰمِدُوْنَ ۝ فرومردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل
فرو مردند چون آتش بیکبار منطفی شود يٰحَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا بر بندگان کافر مَا يَاْتِيْهِمْ مِّنْ رَّسُوْلٍ نیامد بدیشان
هیچ پیغمبری اِلَّا كَانُوْا بِهٖ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ استهزا میکردند اَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که كَمْ اَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم

وقف غفران

قَبْلَهُمْ پیش از ایشان مِّنَ الْقُرُوْنِ از اہل روزگار اَنَّهُمْ اِلَیْهِمْ مشاہدہ نکردند آنکه ہلاک شدگان بسوی ایشان لَا یَرْجِعُوْنَ
باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَاِنْ کُلٌّ و نیستند ہمہ ایشان لَّمَّا جَمِیْعٌ آن ہنگام که ہمہ جمع شوند لَّدَیْنَا مُحْضَرُوْنَ ع نزدیک ما
حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنانکه ہلاک کردیم از پیشینیان و این مخالفان ما پس مانده ہمہ در عرصه گاه حشر بحضرت ما حاضر
خواہند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواہند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواہند شد در محبس حرمان و مضیق
خذلان محبوس آیند و مهجور ہمہ خواہند شد بیت و نعمت جنان ہمہ محروم جاودان * محزون و مستمند ہمہ محبوس و مبتلا * وَاٰیَةٌ و
نشانه از نشانهای قدرت ما لَّهُمُ الْاَرْضُ الْمَیْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران اَحْیَیْنٰهَا زنده
گردانیم آنرا وَاَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه از رودنی برادر حبوب غاذیه است فَمِنْهُ یَاْکُلُوْنَ پس از آن دانه میخورند وَجَعَلْنَا فِیْهَا
و آورده ایم در زمین جَنّٰتٍ بوستانها مِّنْ نَّخِیْلٍ از انواع خرمابنان وَّاَعْنَابٍ و اصناف تاکبنان وَّفَجَّرْنَا و روان کردیم فِیْهَا مِنَ الْعُیُوْنِ
در زمین از چشمها لِیَاْکُلُوْا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهٖ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ اَیْدِیْهِمْ و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب
و غیره و بعضی عملته میخوانند و ما را نافیه میدانند یعنی میخورند از میوه‌ها که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شد اَفَلَا یَشْکُرُوْنَ
آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر الحقائق فرموده که معنی آیت بزبان اہل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم
بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب طاعت تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت
در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاہدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمال که کرده اند از صدقات و خیرات بهره ور گردند آیا
سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد برین نعمت ظاہره و باطنه تا موجب مزید آن شود که لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّکُمْ نظم گر شکر کنی زیاده گردد
نعمت * ور دل ببرد غدہ بخش و کمت * پس زود بسر منزل مقصود رسی * از منهج شکر گر نلغزد قدمت * سُبْحٰنَ الَّذِیْ خَلَقَ
الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا پاک است آن کسی که بقدرت کامله بیافرید ہمہ صنفها و نوعها را مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ از آنچه میرویاند زمین چون نبات
و اشجار وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی وَمِمَّا لَا یَعْلَمُوْنَ و از آنچه نمیدانند از اقسام خلائق وَاٰیَةٌ
لَّهُمُ الَّیْلُ و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ در میکشیم و دور میکنیم مِنْهُ النَّهَارَ از آن روشنائی روز را
فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُّظْلِمُوْنَ در آیند کانند بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِیْ و آیتی دیگر آفتاب است که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا
بقرارگاهی که او راست در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی
شود ذٰلِكَ آن رفتن او بمستقر تَقْدِیْرُ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر ہمہ مقدوری و دانا بہمہ معلومی
وَالْقَمَرَ قَدَّرْنٰهُ و ماه را مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و ہشت گانه از بروج اثنی عشر که حصه ہر برجی دو منزل و ثلثی
باشد و ہر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل استقبالیه میکاہد و میل بانحنا و تقویس میکند حَتّٰی
عَادَ تا آن وقت که گردد در آخر منازل از بارگی و زردی و کجی كَالْعُرْجُوْنِ الْقَدِیْمِ مانند چوب شاخ یکساله که از خرمابنان خشک شده
باشد و کج گشته بشکل ہلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب یَنْۢبَغِیْ لَهَآ شاید مر او را اَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ آنکه دریابد قمر را در مکان او چه کلی بر فلک اول
و کلی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماہی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب
بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنة از وضع خود بیفتد و خلل بتکوین نبات و تعیش حیوانات رسد وَلَا الَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ و نه شب پیشی گیرنده است

بروز بآن معنی که غلبه کند روشنی او را و همه اوقات شب گذارد بلکه متعاقب اوست گفته اند مراد به شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و
آفتاب مراد آنست که چون شمس از روی سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز آن
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ○ ع در فلک کشاده سیر کنند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَّهُمْ و نشانهٔ دیگر مر ایشانرا أَنَّا حَمَلْنَا آنکه برداشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران
ایشانرا یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ○ در کشتی پر از مردم و سائر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع م و گفته اند مراد از ذریت اولادند که در اصلاب
پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی ست و ذریت اولاد ست که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون بسفر میبرند یعنی چون فرزندان
خرد ایشانرا قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم برای مردمان مِّن مِّثْلِهِ از مانند ما
يَرْكَبُونَ ○ آنچه سواری میکنند بران چون زورق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند وَإِن نَّشَأْ و اگر خواهیم نُغْرِقْهُمْ غرق سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ پس هیچ فریاد رسی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ يُنقَذُونَ ○ و نه ایشان رها کرده شوند
از مرگ إِلَّا رَحْمَةً مگر آنکه ببخشیم مِّنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَمَتَاعًا و برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ ○ تا زمانی که
اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافرانرا که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم گذشته رسید
وَمَا خَلْفَكُمْ و از عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و مراد آنکه ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ○ شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض
نموده در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِم و نیاید بدیشان مِّنْ آيَةٍ هیچ آیتی مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن
یا از دلائل وحدت إِلَّا كَانُوا مگر آنکه باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ ○ خبر از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گفته شود مر ایشانرا
که بدرویشان و محتاجان أَنفِقُوا انفاق کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داده است خدای تعالی شما را قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه
نگرویدند بصانع یعنی معطلهٔ عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مر آنانرا که گرویده اند یعنی کافران از روی تهکم با مومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی
ندهیم مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ آنرا که اگر خواستی خدای تعالی أَطْعَمَهُ طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشانرا
طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنانرا إِنْ أَنتُمْ نیستید شما ای مومنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ○ مگر در گمراهی هویدا که مارا
بمخالفت مشیت امر میفرمائید و این سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تع بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را فقیر و بجهت ابتلا حکم فرموده
که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجانرا بدهند گرداتند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده در گذاشتن محض خطا و
عین جفاست نظم درویش را خدا بتوانگر حواله کرد ٭ تا کار او بسازد و فارغ کند دلش ٭ از روی بخل گر نشود ملتفت بدو ٭ فردا بود
ندامت و اندوه حاصلش ٭ وَيَقُولُونَ و میگویند کافران مَتَىٰ کجاست هَٰذَا الْوَعْدُ آن موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام
رستخیز إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ○ اگر هستید راستگویان مَا يَنظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ مگر یک
فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخهٔ صاعقه که بعد از نفخهٔ فزع ست دریابد ایشانرا وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ○ و حال آنکه ایشان در آنوقت در سودا و معامله
بجدال و خصومت مشغول باشند و مهم دنیا میسازند که یکبار اسرافیل ع م صور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ماشاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس
نمیتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن با حاضران خود وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غائب باشند يَرْجِعُونَ ○ باز گردند یعنی مجال
از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُم پس آنگاه ایشان مِّنَ الْأَجْدَاثِ
از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خویش يَنسِلُونَ ○ ع م میشتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای برما

ع ۱۸

وقف غفران

مَنۢ بَعَثَنَا کہ برانگیخت مارا مِنْ مَّرْقَدِنَا ازخوابگاه ما یعنی ازگورهای ما ملائکه جواب دهند هٰذَا این ست مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ آنچه وعده داده بود خدای
ازبعث ونشور وشما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ ○ وراست گفتند پیغمبران درباب بعث وجزا آنچه گفتند وشما باور نکردید
اِنْ کَانَتْ نبود این واقعه اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً مگر یک نعره که آن نفخهٔ اخیرست یعنی بمجرد یک نفخه زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه
ایشان جَمِیْعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُوْنَ ○ همه ایشان نزدیک ما حاضر شده گانند فَالْیَوْمَ پس امروز که روز جزاست لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده
نشود هیچ نفسی شَیْئًا چیزی را ازجزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند ونه زیادت کنند عقوبت ایشان ازآنچه مستحق آن باشند وَّلَا
تُجْزَوْنَ وپاداش داده نشوید ای اهل محشر اِلَّا مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ○ مگر آنچیز را که بوده اید که میکردید از خیر وشر اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ بدرستیکه
اصحاب بهشت الْیَوْمَ امروز فِیْ شُغُلٍ درکاری باشند فٰکِهُوْنَ ؏ شادان ونازان ومیوه خواران ولذت گیرندگان وآن کار قیضاض
ابکارست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن یا مشغول شوند ایشان بتنعم وفارغ باشند از تامل در رهم دوزخیان یا انواع تعذیبات ایشان
یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند آن کسانیکه ایشان در دوزخ باشند چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش ست در
بحر الحقائق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشتند که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشان را بتنعم مشغول گرداند واین حال اگرچه
نسبت با دوزخیان از جلائل نعم ست اما نسبت با طالبان حق بغایت فرود می نماید واز سید الطائفه اکثر اهل الجنة البله پی هیتوان برد وگویند این آیت
نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد وبیهوش شد وچون باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانندکه بچه ازکه مشغول مانده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت
می افتند درکشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت ازان عامه مومنان ست اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود
وملاحظهٔ نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نه پردازند رباعی روزی که مرا وصل تو درچنگ آید ؛ ازحال بهشتیان مرا ننگ آید ؛ وربی توبصحرای
بهشتم خوانند ؛ صحرای بهشت بردلم تنگ آید ؛ هُمْ ایشان یعنی اصحاب جنت وَاَزْوَاجُهُمْ وزنان ایشان از اهل دنیا یا حوران وعینا
فِیْ ظِلٰلٍ درسایهای قصور یعنی درموضعی ازحرارت آفتاب دور عَلَی الْاَرَآئِكِ برتختهای آراسته مُتَّکِـُٔوْنَ ؏ تکیه زدگان باشند
واتکا برتخت دلیل تنعم ست لَهُمْ فِیْهَا مرایشان راست دربهشت فَاکِهَةٌ یعنی میوها ازانواع ثمره وَّلَهُمْ ومرایشان راست مَّا
یَدَّعُوْنَ ○ ؏ آنچه خواهند وآرزو برند در اتحاف از ابن عباس رض نقل میکند که هرچه بهشتی اندیشد از اطعمه واشربه بی آنکه بزبان آورد در
پیش خود حاضر بیند ومرایشان را باشد سَلٰمٌ قف یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِّنْ رَّبٍّ رَّحِیْمٍ ○ از پروردگار مهربان در معالم از جابر
بن عبدالله رض نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت درنعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری برایشان ساطع گردد وچون سر بالا کنند حضرت
عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة بیت سلام دوست شنیدن سعادت ست وسلامت ؛ بوصل یار رسیدن
فضیلت ست وکرامت ؛ وَامْتَازُوا الْیَوْمَ وجدا شوید امروز اَیُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ ○ ای مشرکان از موحدان وای منافقان از مخلصان
که شمارا بزندان دشمنان سپارند وایشان را ببوستان دوستان بخوانند اَلَمْ اَعْهَدْ آیا عهد نکردم اِلَیْکُمْ باشما ونفرمودم شمارا یٰبَنِیْٓ اٰدَمَ
ای فرزندان آدم اَنْ لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطٰنَ ج که نپرستید شیطان را یعنی بتان را بفرموده شیطان اِنَّهٗ لَکُمْ بدرستیکه او مر شمارا عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ ○
دشمنی ست آشکارا وعداوت او با پدر شما برهمه کس ظاهرست وَّاَنِ اعْبُدُوْنِیْ ط ونه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شمام هٰذَا
این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ ○ ؏ راهی راست ست ببهشت وَلَقَدْ وهرآینه بدرستیکه اَضَلَّ گمراه کرد شیطان مِنْکُمْ از شما ای آدمیان
جِبِلًّا کَثِیْرًا امما خلق بسیار را پیش از شما اَفَلَمْ تَکُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ○ آیا نیستید شما که تعقل کنید وخود را ازدست ودام او باز رهانید

وقف غفران

و در فریب او نیفگنید هٰذِهٖ جَهَنَّمُ این دوزخی ست الَّتِیْ كُنْتُمْ تُوْعَدُوْنَ۝ آن دوزخی که در دنیا بودید که وعده کرده می شدید بدان اِصْلَوْهَا الْیَوْمَ در آئید بدو امروز بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ۝ بسبب آنکه بودید که می پوشید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم عَلٰۤى اَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که شرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم وَ تُكَلِّمُنَاۤ اَیْدِیْهِمْ و سخن گویند با ما دستهای ایشان وَ تَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ و گواهی میدهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوْا بانچه بودند که در دنیا یَكْسِبُوْنَ۝ کسب میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت کنند چنانچه در آثار وارد ست که حق سبحانه بندهٔ مومن را خطاب کند که چه آورده شرم دارد که عبادات و طاعات و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات کما ورد فانهم مسئولات مستنطقات وَ لَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا هر آئینه ناپید کنیم یعنی رقم محو کشیم عَلٰۤى اَعْیُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیشی گیرند راهی را که در سلوک آن معتاد اند فَاَنّٰى یُبْصِرُوْنَ۝ پس چگونه بینند آنرا وَ لَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنٰهُمْ و اگر خواهیم هر آئینه مسخ کنیم ایشانرا و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره عَلٰى مَكَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان تا هم آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوْا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِیًّا بر رفتن از پیش وَّ لَا یَرْجِعُوْنَ۝ و باز نگردند و نتوانند بازگشتن از عقب تا بصورت اول باز روند وَ مَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ و هر کرا زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و از دیاد جسم بنقصان و دانائی بنادانی اَفَلَا یَعْقِلُوْنَ۝ آیا پس در نمی یابند که هر که بر تعمیر و تنکیس خلق قادر ست بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود و پیش نزد قدرت کارها دشوار نیست کار او را حاجتی بسر کار نیست آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر ست حق سبحانه رد قول ایشان میفرماید وَ مَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم ما محمد را شعر وَ مَا یَنْۢبَغِیْ لَهٗ و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطانتی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه طاری نشود و هر گاه که آن حضرت صلعم بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک او بر وجهی که از سمت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا ابوبکر صدیق گفت یا رسول الله قائل گفته است که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان نوع که اول خوانده بود در ثانی تکرار فرمود ابوبکر رض فرمود که اشهد انک لرسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما او را آموختیم اِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی و ارشادی وَّ قُرْاٰنٌ مُّبِیْنٌ۝ و کتابی روشن در معانی و حقائق یا روشن کنندهٔ احکام و حدود که فرستاده ایم لِّیُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَیًّا تا بیم کند و منتفع گرداند قرآن یا محمد صلعم هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و با فهم چه غافل و جاهل بمثابهٔ مرده ست یا آنرا که مومن ست فی علم الله چه حیوة ابدی و بقای سرمدی با ایمان ست و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع اوست بآن وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب میشود کلمهٔ عذاب عَلَى الْكٰفِرِیْنَ۝ بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند اَوَ لَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان که اَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان مِّمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَاۤ از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی ست که هر که کاری تنها کند گوید که من آن مهم بدست خود ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری اَنْعَامًا چارپایان چون شتر و گاو و گوسپند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آنرا مٰلِكُوْنَ۝ ضبط کنندگان و تصرف در آرندگان وَ ذَلَّلْنٰهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ برای ایشان فَمِنْهَا رَكُوْبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشان ست که

بران سواری میکنند چون شتر وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ○ وازانها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِيهَا ومرایشان را در ان چارپایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ وآشامیدنیها از شیر و دیگر سودها أَفَلَا يَشْكُرُونَ ○ آیا پس شکر نمیگویند نعمت خدا را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ایشان بدیشان رسانید وَاتَّخَذُوا وفرا گرفتند مشرکان مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی برای پرستش آلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ شاید که ایشان يُنْصَرُونَ ○ یاری کرده شوند بمدد ایشان وحال آنکه آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را زیرا که جماد ند و ایشان را شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ برای بتان جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ○ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشانند با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ پس باید که ترا اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان که نسبت با حق سبحانه میکنند از اتخاذ اولاد و شرکا یا طعن درباره رسالت تو میکنند و نسبت بشعر و سحر إِنَّا نَعْلَمُ بدرستیکه ما میدانیم مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان میدارند از حقد و بغض وَمَا يُعْلِنُونَ ○ و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان بیت

با آشکار و نهان هرچه کردی و گفتی * جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان

آورده اند که عاص بن وائل یا ابو جهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده در دست مالید و بمجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزاء متفرق یا اعضای متمزق را جمع ساخته دیگرباره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را بقیامت برانگیزاند و ترا نیز زنده گرداند و بدوزخ برد این آیت نازل شد که أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ آیا ندید و ندانست انسان مراد ابی بن خلف أَنَّا خَلَقْنَاهُ بدرستیکه آفریدیم ما او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ ○ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدال آمده وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد استخوان سائیده و در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده وَنَسِيَ خَلْقَهُ و فراموش کرده آفریدن ما او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ گفت کیست که زنده میگرداند استخوانها را وَهِيَ رَمِيمٌ ○ و حال آنکه او پوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگو ای محمد يُحْيِيهَا الَّذِي زنده گرداند آن را کسی که بقدرت کامله أَنْشَأَهَا بیافرید او را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ و او بهمه آفریدها عَلِيمٌ ○ داناست تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد میشناسد و بر جمع و انضمام آن قادرست الَّذِي جَعَلَ آن خدای که آفرید و پیدا کرد لَكُمْ برای شما مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از ان درخت تُوقِدُونَ ○ می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت ست مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که در ومائیت متضاده با جوهر نارست هرآینه قادرست بر اعاده طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَوَلَيْسَ آیا نیست الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکسیکه بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان بِقَادِرٍ توانا ست عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان را با جسام صغیره و اجرام حقیره بَلَىٰ آری هست قادر بران وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ○ و او آفریننده بسیار خلق ست و دانا بکنه احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ جز این نیست که شان او إِذَا أَرَادَ چون خواهد شَيْئًا آفریدن چیزی را أَنْ يَقُولَ لَهُ آنست که گوید مر او را بحکم من كُنْ بباش فَيَكُونُ ○ پس بباشد نزد بعضی تمثیل ست مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت با مر الله و بعضی گویند تاثیر مر مراد الله با مطاع هر مطیعی را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امرست در تکوین

وقف لازم

وقف غفران

اشیا را بسرعت وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه وگویند این کلمه علامتی ست که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود وبیت
حرفی ست کاف ونون ز طوامیر صنع او، باز قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال؛ فَسُبْحٰنَ الَّذِیْ پس پاکی وبی عیبی آن کسی راست
که بی شبهه بِیَدِهٖ بدست اقتدار اوست مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیز وَّاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ وبسوی او باز گردیده خواهید شد
برای مکافات اعمال وعدهٔ دوستان ست ووعید دشمنان که ایمان را شدید العقاب ست وآنان را طوبی لهم وحسن مآب

سورة الصّٰفّٰت مکیة وهی مائة واثنتان وثمانون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

وَالصّٰٓفّٰتِ بحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت صَفًّا ۝ صف کشیدنی فَالزّٰجِرٰتِ پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق
سمع زَجْرًا ۝ راندنی فَالتّٰلِیٰتِ پس خوانندگان ذِکْرًا ۝ وحی خدای را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه که در صف ایستاده میان هوا
تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان که صفهای جهاد برکشند یا بمومنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه
قائم ومستقر باشند یا بر نمازی که در جز بر اصف زنند اگر مراد ملائکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند وتالیات اند که پیوسته
تسبیح وتمجید وتحمید الهی اشتغال دارند واگر جمع غزاتند زجر ایشان راندن اسپان باشد یا طرد دشمنان وتالیات ایشان داعی تکبیر وتهلیل واگر
مومنانند با نوار خدمت زاجر دیوانند یا زاجرانند نفس خود را از معاصی ودر اثنای نماز تالی قرآنند واگر اهل علمند زجر میکنند از کفر وفسق بدلیل وحجت
وتالیانند که بر خلق میخوانند احکام شریعت واگر مرنمانند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفته که سوگند میخورد
بنفوس سالکان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف برکشیده دواعی شیطانی ونوازع شهوات نفسانی را زجر مینمایند وبانواع ذکر لسانی یا
قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر الحقائق آورده که صافات ارواح اند وزاجرات الهامات ربانی که زاجراند عوام را از
مناهی وخواص را از ریا در طاعات واخص را از التفات بکونین وتالیات نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند
رباعی ای یاد توام مونس جان در همه حال؛ بی ذکر تو آرام دلم هست محال؛ جز فکر ثنای تو ندارم شب وروز؛ جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه وسال؛
آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که محمد همه خدایان را بایک خدای آورده است چون چنین تواند بود که با این خدایان که ما داریم کار ما راست
نمی آید بیک خدای چون میسر شود الله تعالی در این آیت قسم یاد کرد که اِنَّ اِلٰهَکُمْ بدرستیکه خدای شما در ذات ووحدانیت خود لَوَاحِدٌ ۝
هر آینه یکی ست ویگانه ویکتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانهاست وزمینها وَمَا بَیْنَهُمَا وپروردگار آنچه میان ایشانست
از همه اشیا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝ وآفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی ست که از آنجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب ست
که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور می نماید ومغارب او نیز مختلف ست که هر روز بمغربی دیگر مختفی شود وبذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد
مغارب اکتفا باحد الضدین که سرابیل تقیکم الحر مراد حر وبرد است اِنَّا زَیَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْیَا بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه
بکرهٔ زمین اقرب ست بِزِیْنَةِ نِالْکَوَاکِبِ ۝ بآراستن ستارگان را وحفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب
در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفه ایشان ست چون شکل جوزا وهیأت ثریا وبنات النعش وغیر آن از اشکال چهل وهشت گانه وستاره
بیست وهشت گانه قمر که بر نفس منطقه وشمال وجنوب ست وَحِفْظًا ونگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِّنْ کُلِّ شَیْطٰنٍ از بر آمدن هر دیوی
مَّارِدٍ ۝ سرکشی ونافرمان لَا یَسَّمَّعُوْنَ نمی شنوند یعنی طاقت شنودن وگوش فرا نهادن ندارند اِلَی الْمَلَاِ الْاَعْلٰی بسوی سخنان گروه

بلندتر یعنی اشراف ملائکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و با یکدیگر میگویند وَيُقْذَفُونَ و انداخته میشوند یعنی بر ایشان می افگنند
شهب را یا رانده میشوند مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند دُحُورًا راندنی با خواری وَلَهُمْ و مر دیوان راست
عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملائکه نیست إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که
در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته فَأَتْبَعَهُ پس از پی در آید او را شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را استاذی سازد
یا بسوزد و ایشان بر جم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانت بن زید و ابو الاشدین که منکران حشر و بعث بودند همواره دعوی
بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تکلف و تصلف علم مباحات می افراختند حق سبحانه در شان ایشان آیت فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس ازین مشرکان مکه از آفریدگان أَهُمْ أَشَدُّ آیا ایشان سخت ترستند خَلْقًا از روی آفرینش أَمْ مَنْ خَلَقْنَا آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان
و زمین و کواکب و مشارق و شهب إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ۝ از گل چسپیده پس ماده اصلی
ایشان گل ست و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با اجزای ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد ست و رد استحاله ایشان مر آن را چه اگر استحاله بجهت
عدم قابلیت ماده ست ماده باقی ست قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل ست کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آئینه بر ضم
این اجزا و اعاده حیات دران قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی ست هرگز متغیر نشود و نسبت با همه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید
قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند ؏ مصرع ؏ کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم
در معالم آورده که گمان پیغمبر صلعم چنان بود که هرکه قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان مکه شنیدند و نگرویدند بدان استهزا کردند و پیغمبر صلعم
ازان حال متعجب شد آیت آمد که بَلْ برای قطع کلام اول ست و در زاد المسیر بمعنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از ایشان بدار عَجِبْتَ
شگفت داشتی تو بنا گرویدن ایشان بقرآن وَيَسْخَرُونَ ۝ و ایشان سخریه میکنند از تو یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث
میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو وَإِذَا ذُكِّرُوا و داب ایشان آن ست که چون پند داده شوند بچیزی لَا يَذْكُرُونَ ۝ یاد نکنند
آن را و بدان پند پذیر نشوند وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند آیةً معجزه که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر يَسْتَسْخِرُونَ ۝ از یکدیگر استسخار
میخواهند وَقَالُوا و گویند إِنْ هَٰذَا نیست این که ما دیده ایم إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ مگر جادوی روشن و هویدا أَإِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَكُنَّا
تُرَابًا و باشیم ما خاک وَعِظَامًا و استخوان بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝ آیا ما برانگیختگان باشیم أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝ و یا پدران
نخستین ما قُلْ بگوای محمد صلعم نَعَمْ آری برانگیخته شوید با پدران وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ۝ و حال آنکه شما خوار و بیمقدار باشید هرگاه که قیامت در آید
فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ پس چیزی نیست که قیامت یک راندن بود یعنی نفخه که در دمند فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۝ پس آنگاه ایشان زنده
شده و از قبر بیرون آمده می نگرند وَقَالُوا و میگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ۝ اینست روز پاداش ما که وعده میدادند گویند
ملائکه که آری هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن روز که بودید شما آن را تُكَذِّبُونَ ۝
تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملائکه که احْشُرُوا الَّذِينَ جمع کنید و بهم در آرید آنان را که ظَلَمُوا
ستم کردند بر خود بشرک وَأَزْوَاجَهُمْ و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یا قرینان ایشان را
از دیوان یا زنان ایشان را که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلمه ستمکاران اند بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آنست که ایشان را محشر بدارند با امثال ایشان چنانچه
زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران ایشان بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من

ربع ع

خیاطم واحیانا برای ظلمه جامه میدوزم انگاه ازان اعوان ایشان نباشم عبد الله بن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند نظم یا رظالم مباش تا نشوی ؛ روز حشر از شمارهٔ ایشان ؛ گر تظلم پسند میداری ؛ باشی از جملگی یکی ایشان ؛ و اصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میفرماید حشر کنیم ایشان را وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ و آنچیزی را که بودند که پرستش میکردند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این آیت عام ست که تخصیص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ فَاهْدُوهُمْ پس بخوانید ظلمه را و معبودان ایشان را یا دلالت کنید ایشان را إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾ براه دوزخ وَقِفُوهُمْ و چون روی ایشان بدوزخ آرند گفته شود باز دارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾ بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقائد و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشانرا گویند مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾ چیست مر شمارا که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه بملائکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾ بلکه ایشان امروز گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگانند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و در موقف روی آرند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾ از یکدیگر میپرسند که این چه حال ست که ما را پیش آمد یا سرزنش میکنند یکدیگر را قَالُوا گویند اتباع مر رؤسای قوم را که إِنَّكُمْ بدرستیکه شما كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا بودید که در می آمدید بما عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾ از روی نصیحت و نیک خواهی و یمین بزعم شما یا از قوت و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق ست که ما شما را بدان میخوانیم قَالُوا گویند رؤسا در جواب ایشان که نه چنین ست بَلْ لَمْ تَكُونُوا بلکه نبودید شما مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾ گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وَمَا كَانَ و نبود لَنَا مارا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بر شما هیچ حجتی و قدرتی که باکراه و اجبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم بَلْ كُنْتُمْ بلکه بودید شما بنفس خود قَوْمًا طَاغِينَ ﴿٣٠﴾ گروهی از اندازه گذشتگان فَحَقَّ عَلَيْنَا پس واجب شد بر ما همه قَوْلُ رَبِّنَا سخن پروردگار ما که کلمهٔ العذاب ست إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿٣١﴾ بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را درین روز فَأَغْوَيْنَاكُمْ پس ما شمارا دعوت کردیم بگمراهی بجهت آنکه إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾ بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل ست که خرمن سوخته هم خرمن سوخته میطلبد بیت من مستم و خواهم که تو هم مست شوی ؛ تا همچو منی سوخته از دست شوی ؛ حق سبحانه فرمود که فَإِنَّهُمْ پس بتحقیق که تابعان و متبوعان يَوْمَئِذٍ آنروز فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾ در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ میکنیم با مشرکان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند إِذَا قِيلَ لَهُمْ زمانی که چون گفته میشد گویند مر ایشانرا که بگوئید لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ سرکشی مینمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزیدند بر داعی خود وَيَقُولُونَ و میگویند ایشان أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا آیا ما هر آئینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام کنیم کفار مکه حضرت رسالت پناه را صلعم بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَ نه چنین ست که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از و بودند إِنَّكُمْ بدرستیکه شما کافران لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ هر آئینه چشندگانید عذابی گوناگون دردناک را در دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ مگر جزای آن چیزی را که هستید که عمل میکنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای تعالی الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ که پاک شدگان از الواث شرک و شک در آن چیزی که هستند جزای آن مضاعف خواهند یافت أُولَٰئِكَ

آنگروه یعنی بندگان مخلص لَهُمْ مر ایشان راست رِزْقٌ مَّعْلُومٌ روزی دانسته شده یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم ست خصایص او از دوام و بقا و لذت محض فَوَاكِهُ آن رزق میوه‌ها ست از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُّكْرَمُونَ و ایشان نواختگانند فِي جَنّٰتِ النَّعِيمِ در بهشتهای با نعمت و ناز عَلٰى سُرُرٍ بر تختهای آراسته مُّتَقٰبِلِينَ روی در روی یکدیگر تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند بِكَأْسٍ بجامی پر مِّنْ مَّعِينٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد لَذَّةٍ با لذت و خوش خوار لِّلشّٰرِبِينَ مر آشامندگان را لَا فِيهَا نیست دران شراب غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب ست چون فساد حال و ذهاب عقل و صداع و جز آن وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه از بهشتیان که از آن شراب يُنْزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم از ایشان زائل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گویا ایشان بَيْضٌ مَّكْنُونٌ بیضهای پوشیده اند تشبیه میکنند حوران را در ملاحت و پاکی و خوش رنگی به بیضهٔ نعامه چه مقررست که شتر مرغ بیضهٔ خود را به پر خویش بپوشد تا غبار بران ننشیند و بیضهٔ ایشان سفید باشد مخلوط باندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی بهشتیان عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِّنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران خود را که إِنِّي بدرستیکه من وقتیکه در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ یاری همنشین که منکر بعث بود مقاتل گوید که ایشان دو برادر بودند در سورة الکهف ذکر ایشان هست یهودا مومن ست و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت أَئِنَّكَ آیا تو لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ از باور دارندگانی حشر را أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظٰمًا و استخوانهای کهنه أَئِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش دادگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل بهشت را که هَلْ أَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ آیا شما دیده ور انید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک ست و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو اولی‌تر که او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ فَاطَّلَعَ پس فرو نگرد یهودا فَرَاٰهُ پس ببیند قطروس را فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ در میان دوزخ قَالَ تَاللّٰهِ إِنْ كِدْتَّ گوید یهودا با او که ای قطروس بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال لَتُرْدِينِ هر آینه هلاک گردانی مرا و سوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود و از فتنهٔ تو نگاه داشت لَكُنْتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر گشتگان با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولٰى مگر مردن نخستین در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید یهودا إِنَّ هٰذَا بدرستیکه این نعمت خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ هر آینه او رستگاری بزرگ ست لِمِثْلِ هٰذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعٰمِلُونَ پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال ست در صدد انتقال رباعی گر بار کشی بار نگاری باری • ور کار کنی برای یاری باری • ور روی بخاک راه خواهی مالید • بر خاک ره طرفه سواری باری • انگه حق سبحانه و تعالی میگوید أَذٰلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهترست نُّزُلًا از روی نزل و پیشکش أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن درختی ست در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوهٔ او بغایت گنده و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی با که میوهٔ آن نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورانند بدین اسم مسمی کرده و فرمود که إِنَّا جَعَلْنٰهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً

محنت و عذاب لِّلظّٰلِمِیْنَ ○ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند که زقوم درختی است
در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و نرم میسازد و ندانستند که آنکه قادرست بر خلق حیوانات آتشی چون سمندر
تواناست بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد صلعم می ترساند ما را بزقوم
و آن بلغت بربره و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابوجهل برخاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقّینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک
زبد و خرما آورد ابوجهل گفت بخورید که این زقومی ست که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان
میبرند اِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِیْۤ اَصْلِ الْجَحِیْمِ ○ بدرستیکه آن درختی ست که بیرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده و بسائر درکات
میرسد طَلْعُهَا خوشه آن درخت كَاَنَّهٗ گویا که او رُءُوْسُ الشَّیٰطِیْنِ ○ سرهای دیوان ست یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین
مارهای قبیح پر هول ست و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی مکه که آنرا رؤس الشیاطین میگفتند فَاِنَّهُمْ پس بتحقیق که دوزخیان لَاٰكِلُوْنَ
مِنْهَا هرآینه میخورند از آن درخت زقوم فَمَالِـُٔوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ ○ پس پر کننده اند از آن شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشان را باکراه
ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ پس بدرستیکه مر دوزخیان را عَلَیْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا مِّنْ حَمِیْمٍ ○ آمیختنی ست از آب گرم چنان آبی که معها را پاره پاره
کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَى الْجَحِیْمِ ○ پس بدرستیکه بازگشت
ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم هرآینه بسوی دوزخ ست و آنها پیشکش و ما حضر بود اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان اَلْفَوْا اٰبَآءَهُمْ یافتند پدران
خود را ضَآلِّیْنَ ○ گمراهان فَهُمْ عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ پس ایشان بر پیهای ایشان یُهْرَعُوْنَ ○ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ
و بدرستیکه گمراه شدند قَبْلَهُمْ پیش از قوم تو اَكْثَرُ الْاَوَّلِیْنَ ○ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم
فِیْهِمْ در میان ایشان مُّنْذِرِیْنَ ○ بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشان را از عذاب ما بترسانند و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ پس
درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِیْنَ ○ آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِیْنَ ○ مگر
بندگان خدای پاک کرده شدگان که بانذار منقطع گشتند از غیر حق وَلَقَدْ نَادٰىنَا نُوْحٌ و بتحقیق که بخواند ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم
فَلَنِعْمَ الْمُجِیْبُوْنَ ○ پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّیْنٰهُ وَاَهْلَهٗ و نجات دادیم او را و کسان او را
مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِیْمِ ○ از اندوه بزرگ که غرق ست یا آزار قوم وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهٗ و ساختیم فرزندان او را هُمُ الْبٰقِیْنَ ○
ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبرست که از اهل او جز سام و حام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند
سام پدر عرب و فارس و روم ست و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم
عَلَیْهِ بر نوح ثنای نیکو فِی الْاٰخِرِیْنَ ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی صلعم یا آنرا گذاشتیم که ایشان را امتان آخرین میگویند
سَلٰمٌ عَلٰى نُوْحٍ سلام بر نوح عم فِی الْعٰلَمِیْنَ ○ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام میگوید
بر نوح و میفرماید اِنَّا كَذٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه
نوح عم مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ ○ از بندگان گرویدگان ماست ثُمَّ پس از دعای نوح عم اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِیْنَ ○ غرق گردانیدیم
دیگران را یعنی کافران قوم او را وَاِنَّ مِنْ شِیْعَتِهٖ و بدرستیکه از پیروان نوح عم لَاِبْرٰهِیْمَ ○ هرآینه ابراهیم ست یعنی در اصول شرع و
طریق توحید پیرو او بود در لباب از فراء نقل میکند که در شیعته ضمیر عائدست بحضرت رسالت پناه صلعم کنایت غیر مذکورست و ابراهیم عم اگرچه بصورت

وقف لازم

سابق بوده یعنی تابع اوست زیراکه همچون پیروان تفضیل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا الآیة قطعه پیش از تو آمده بسی انبیا تو بآخر آمدی همه را پیشوا تو ئی ؛ خوان خلیل هست نمکدان خوان تو وبر خوان اصطفا تنگ انبیا تو ئی ؛ اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ یاد کن آن را چون که آمد ابراهیم ع م پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ ○ بدلی پاک از علائق یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت بادلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع وا پرداخته اِذْ قَالَ لِاَبِیْهِ وَقَوْمِهٖ یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را آزر و گروه خود را مَاذَا تَعْبُدُوْنَ ۚ این چه چیز است که می پرستید اَئِفْكًا آیا از روی دروغ اٰلِهَةً خدایان را دُوْنَ اللّٰهِ جز خدای تُرِیْدُوْنَ ؕ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ○ به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بآنکه پرستش او که استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم ع م را این جواب دادند که فردا عید ماست و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیآت و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت بیت گوئی که چرا ز عاشقی رنجوری ؛ تو روی تم ندیده معذوری ؛ ابراهیم علی نبینا و علیه السلام جواب نداد روز دیگر پدر و مادر و یاران وی گفتند ای ابراهیم ع م بیا تا برویم فَنَظَرَ پس در نگریست نَظْرَةً نگریستنی فِی النُّجُوْمِ ۙ○ در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در کتابی که علم نجوم در و بود نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فَقَالَ پس گفت ابراهیم ع م اِنِّیْ سَقِیْمٌ ○ بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال میکنم که مرا طاعون در خواهد یافت و آن گروه از طاعون گمان بد بردندی فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِیْنَ ○ پس برگشتند از وی روی گردندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه به ایشان سرایت کند چون قوم ابراهیم ع م را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت ع م روبه بتخانه نهاد فَرَاغَ پس پنهان باز گشت ابراهیم اِلٰۤی اٰلِهَتِهِمْ بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فَقَالَ پس گفت از روی استهزا اَلَا تَاْكُلُوْنَ ۚ○ آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگر بار گفت مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ ○ چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید فَرَاغَ پس پنهان در آمد عَلَیْهِمْ بر ایشان و بزد بتان را ضَرْبًاۢ بِالْیَمِیْنِ ○ زدنی بقوت تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود و فرموده تاللہ لاکیدن اصنامکم القصه ابراهیم ع م بتان را پاره پاره کرد چنانچه در سورهٔ انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاه به بتخانه در آمدند صورت حال مشاهده کردند دانستند که کار ابراهیم است ع م فَاَقْبَلُوْۤا اِلَیْهِ پس روی آوردند بسوی ابراهیم ع م یَزِفُّوْنَ ○ شتاب میکردند در گرفتن او و او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن ذکر یافته قَالَ گفت ابراهیم ع م اَتَعْبُدُوْنَ آیا می پرستید مَا تَنْحِتُوْنَ ۙ○ آنچه می تراشید از سنگ و چوب بدست خود ؛ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ○ و خدای تعالی آفریده است شما را و آنچه شما میکنید بدستهای خود و درین آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم ع م ایشان را الزام داد قَالُوا ابْنُوْا گفتند نمرودیان و خواص او که بنا کنید لَهٗ برای سوختن ابراهیم بُنْیَانًا بنائی و از هیزم پر ساخته آتش در آن زنید فَاَلْقُوْهُ پس در اندازید او را فِی الْجَحِیْمِ ○ در آتش سوزان فَاَرَادُوْا پس خواستند نمرودیان بِهٖ با ابراهیم ع م كَیْدًا دستانی و فتنه که او را بسوزانند فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَسْفَلِیْنَ ○ پس گردانیدیم ما ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان بروی گلستانی ساختیم و آن برهانی روشن بود بر حقیت او و بطلان ایشان وَقَالَ و گفت ابراهیم ع م چون

از آتش بسلامت بیرون آمد اِنِّيْ ذَاهِبٌ بدرستیکه من رونده ام اِلٰى رَبِّيْ بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام سَيَهْدِيْنِ ○
زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم ع م روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست ساره خاتون ع م افتاده
و آن را با براهیم ع م بخشید و چون هاجر ملک یمین او شد دعا کرد که رَبِّ هَبْ لِيْ ای پروردگار من بخش مرا فرزندی مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ○ از
شایستگان و ستودگان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فَبَشَّرْنٰهُ پس مژده دادیم مر او را بِغُلٰمٍ حَلِيْمٍ ○ بفرزندی
بردبار یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسمعیل ع م را از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر او را بمکه آورد و
اسمعیل ع م آنجا نشو و نما یافت وقتیکه ابراهیم ع م از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید
نحر بود که ابراهیم ع م اسمعیل ع م را همراه داشته روی بمنا نهاد فَلَمَّا بَلَغَ پس چون برسید ابراهیم ع م مَعَهٗ با پسر خود السَّعْيَ بموضع سعی یعنی میان صفا
و مروه و گفته اند مراد مشی ست بکوه منا قَالَ گفت ابراهیم ع م يٰبُنَيَّ ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت ست اِنِّيْٓ اَرٰى بدرستیکه من می بینم
پیوسته فِي الْمَنَامِ در خواب اَنِّيْٓ اَذْبَحُكَ که من ترا ذبح میکنم یعنی بیابی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰى پس درنگر که
درین کار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا میکند قَالَ گفت اسمعیل ع م يٰٓاَبَتِ افْعَلْ ای پدر من بکن مَا تُؤْمَرُ آنچه فرموده شده بدان چه خواب
انبیاء ع م وحی ست سَتَجِدُنِيْٓ زود باشد که بیابی مرا اِنْ شَآءَ اللّٰهُ اگر خواهد خدای تعالی مِنَ الصّٰبِرِيْنَ ○ از صبر کنندگان بر ذبح یا بر حکم قضا فَلَمَّآ اَسْلَمَا
پس آن هنگام که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم ع م بفدای پسر خود و اسمعیل ع م رضا داد بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد وَتَلَّهٗ و بیفگند ابراهیم ع م پسر را
لِلْجَبِيْنِ ○ بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او و در معالم آورده که چون ابراهیم ع م قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل ع م سه وصیت کرد اول گفت
ای پدر دست و پای من محکم بر بند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی و بدنام شوم و مراد
آن حضرت حسارت باشد **بیت** اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم ٭ که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده ٭ دیگر چون بخانه باز روی سلام
من بمادر دلفگار من برسان و پیراهن مرا بوی ده تا او را بآن تسلی باشد سوم روی مرا بخاک نه تا بوقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسلهٔ مهر پدری
در حرکت نیاید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم ع م بدل قوی دست و پای پسر بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ از مس
بشکل حلقه در حلق اسمعیل ع م پدید آورد تا کارد را از بریدن باز داشت ٭ و گفته اند حلق او می برید و باز درست می شد پس حق سبحانه میفرماید که ما عمل
ابراهیم ع م را پسندیدیم و او حکم ما را بجا آورد وَنَادَيْنٰهُ و ندا کردیم ما او را اَنْ يّٰٓاِبْرٰهِيْمُ ○ آنکه ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا بدرستیکه راست
کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود و در بیداری نیز همان صورت سمت وقوع یافت
اِنَّا بدرستیکه ما كَذٰلِكَ همچنین تفرج بعد از شدت نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ○ جزا میدهیم نیکوکاران را اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این کار لَهُوَ
الْبَلٰٓؤُا الْمُبِيْنُ ○ هر آینه مر او را آزمایشی ست روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد وَفَدَيْنٰهُ و فدا دادیم اسمعیل ع م را بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ ○
بکبشی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که هابیل او را قربان کرده بود
و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسپندی بود که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم ع م بایستاد و اشهر آنست که
جبرئیل ع م از آسمان فرود آورد و قصهٔ قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی لائق و بسطی موافق در جواهر التفسیر مذکور ست وَتَرَكْنَا و باقی
گذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم ع م ثنای نیکو فِي الْاٰخِرِيْنَ ○ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلعم یا آنرا باقی گردانیدیم که مردمان می گویند
سَلٰمٌ عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ ○ سلام باد بر ابراهیم ع م یا سلام میگوئیم برو كَذٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ○ پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستیکه

ابراهیم ع م مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ ○ از بندگان گرویدگان ماست وَبَشَّرْنٰهُ بِاِسْحٰقَ و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم ع م را بعد از
اسمعیل بفرزندی اسحق نام نَبِیًّا مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ ○ پیغمبری از ستودگان وَبٰرَکْنَا عَلَیْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم ع م وَعَلٰٓی اِسْحٰقَ
و بر پسر او اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون ایوب ع م بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان هر دو مُحْسِنٌ
نیکوکار است در عمل خود با یمان و طاعت وَّظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ و ستمکار است بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِیْنٌ ع آشکار است یعنی از نسل او هم گرویدگان
نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آینه منت نهادیم عَلٰی مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ ع بر موسی و هارون ع م بنعمت نبوت
وَنَجَّیْنٰهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان را یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیْمِ ○ از اندوه بزرگ یعنی از تغلب قبطیان
و ایذا و آزار ایشان وَنَصَرْنٰهُمْ و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان فَکَانُوْا هُمُ پس بودند ایشان الْغٰلِبِیْنَ ج غلبه کنندگان بر اعادی وَ
اٰتَیْنٰهُمَا و دادیم موسی و هارون ع م را الْکِتٰبَ الْمُسْتَبِیْنَ ع کتابی پیدا و هویدا وَهَدَیْنٰهُمَا و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ع
راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَکْنَا عَلَیْهِمَا فِی الْاٰخِرِیْنَ لا و باقی گذاشتیم بر هر دو ثنای نیکو در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی
گذاشتیم اینست که گویند سَلٰمٌ عَلٰی مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ ع سلام باد بر موسی و هارون ع م یا ما میگوییم سلام بر هر دو اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستیکه
ما همچنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ع پاداش میدهیم نیکوکاران را اِنَّهُمَا بدرستیکه موسی و هارون ع م مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ ○ از بندگان
گرویدگان ما اند وَاِنَّ اِلْیَاسَ و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فنحاص بن العیزار بن هارون لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ ط از جمله فرستادگان است
بدعوت خلق اِذْ قَالَ یاد کن آنرا که گفت لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را اَلَا تَتَّقُوْنَ ○ آیا نمی ترسید از عذاب الهی اَتَدْعُوْنَ آیا می پرستید
بَعْلًا بعل را که خدای و آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بک نام زمینیست از شام و چون بعل در و بود آنجا را بعلبک گویند و
بدین اسم مشهور شده القصه الیاس ع م گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُوْنَ و میگذارید اَحْسَنَ الْخٰلِقِیْنَ لا عبادت نیکوترین آفریدگان را
مراد از خالقین مصوران اند اللّٰهَ رَبَّکُمْ خدای پروردگار شماست وَرَبَّ اٰبَآئِکُمُ الْاَوَّلِیْنَ ج و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را
پرستید و با وی شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام در اول مسلمان بوده و در آخر
باغوای زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس ع م دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس ع م رجوع نموده عذر تدارک خلل خود در خواستند
الیاس ع م فرمود که ایمان باید آورد و به یگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس ع م گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیت دین من و شما
هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین
رضا داده بت خود را بیاراسته و ستایش بسیار کرده از و باران طلبیدند اثر اجابت ظاهر نشد و الیاس ع م دعا فرمود فی الحال باران آمد و
قوم او در انکار افزودند فَکَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند او را فَاِنَّهُمْ لَمُحْضَرُوْنَ لا پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ
اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِیْنَ ○ مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شائبه شرک و نفاق آورده اند که الیاس ع م ملول شده از خدای
درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رو و هر چه بدو ظاهر گردد برو
سوار شو الیاس ع م در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری با اسپی از آتش پیش وی آمد بران سوار شد و الیسع را خلیفه خود ساخت
و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از و سلب کرده با فرشتگان پرواز داد و در صفت او آمده هم انسی ست و هم
ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل ست بر بیابانها چنانچه خضر بدریاها و در عرفات با یکدیگر ملاقات میفرمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس

ع ۳۹

افطار میکنند وجمعی از صلحای امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا وگذاشتیم عَلَيْهِ بر الیاس ع فِي الْآخِرِينَ ○ در میان پسینیان ثنای
فراوان یا آن را گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ○ سلام بر الیاس وگفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال ومیکائیل و
سینا وسینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ○ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستیکه الیاس ع مِنْ عِبَادِنَا
الْمُؤْمِنِينَ ○ از بندگان گرویدگان ماست ایمان آمیست جامع مر جمیع کمالات صوری ومعنوی را ونام بندگی تشریفیست خاص
برای اهل اختصاص **نظم** اگر بنده خویش خوانی مرا ٭ ز مملکت جاودانی مرا ٭ شهانیکه با تخت فرخنده اند ٭ همه بندگان ترا بنده اند ٭ وَإِنَّ
لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ○ وبدرستیکه لوط بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ
أَجْمَعِينَ ○ واهل بیت او را همه إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن او بود چه او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ ○ در باز ماندگان بعذاب زیرا که او کافره
بود وبا لوط ع همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ○ پس هلاک کردیم دیگران از قوم وی ودیار ایشان را زیر وزبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ
وبدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتیکه بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ ○ در حالتیکه داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ
وبشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید بروز وشب أَفَلَا تَعْقِلُونَ ○ آیا تعقل نمیکنید واندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز بهلاکت
نمیکشد وَإِنَّ يُونُسَ وبدرستیکه یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ○ از جمله فرستادگانست حق سبحانه او را باهل نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه
در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند واو عذاب طلبید واز میان قوم بیرون رفت وبعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس ع ایمان آوردند وعذاب
مرتفع شد ویونس ع ازین حال خبر یافت واو قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را بکذب نسبت دهند روی
بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آنرا که گریخت یونس ع از قوم خود إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ○ بسوی کشتی که مملو بود از مردم ومتاع آورده اند که چون یونس ع
بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افگنده ودر دریا سوار میشدند یونس ع با ایشان بکشتی درآمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بنده
گریخته درین کشتی هست که کشتی نمیرود یونس ع فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی سیمای آزادمردی وصلاحیت جوانمردی از
بشرهٔ تو لائحست یونس ع مبالغه کرد که گریخته منم ودأب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس ع
دران باب سخن بسر حد اطناب رسانید وآن قوم نمیشنیدند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ
الْمُدْحَضِينَ ○ پس گشت یونس ع از مدحضیان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی برآمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را بدریا افگنند
حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخر دریا بودی تا پیش کشتی آمد ودهن باز کرد ملاحان او را بطرفی دیگر بردند آنجا ماهی پدید آمد یونس ع
گلیم در سر کشیده خود را در بحر افگند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد او را ماهی بیکبار وَهُوَ مُلِيمٌ ○ واو ملامت کننده بود نفس خود را که
چرا از قوم گریختی فرمان رسید بماهی که من او را طعمه تو نساختم بلکه درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد وماهی چنان که مادر را
با فرزندان باشد در نگاهداشت او رعایت مینمود وسر از آب برآورده میرفت ویونس ع در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود
واشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود وآن ماهی هفت دریا را بگشت وحق سبحانه گوشت وپوست او را تازک وصافی ساخته بود چون
آبگینه تا یونس ع غرائب وعجائب بحر را مشاهده کرد وپیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس ع كَانَ مِنَ
الْمُسَبِّحِينَ ○ بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آنست که او پیش از آن که در
شکم ماهی رود از ذاکران ونمازگزارندگان بودی لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ○ تا روزی که برانگیخته شوند

ع ۵

نصف

مردمان با برکت ذکر پروردگار زود خلاصی داد فَنَبَذْنٰهُ پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد و بیفگند بِالْعَرَآءِ
بر زمین هامون یعنی صحرای که در آن درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفگند وَهُوَ سَقِيْمٌ ○ و حال آنکه او بیمار بود یعنی
ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَاَنْۢبَتْنَا عَلَيْهِ و برویانیدیم بر زبر سر او شَجَرَةً مِّنْ يَّقْطِيْنٍ ○ درختی از کدو تا به
برگهای خود او را سایه کرد و در زاد المسیر آورده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه وی را بدرخت
یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد و پستان در دهان یونس ع می نهاد و او می مکید
تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی او باقرار اصلی رفت وَاَرْسَلْنٰهُ و فرستادیم او را دیگر باره اِلٰى مِائَةِ
اَلْفٍ بسوی صد هزار مرد اَوْ يَزِيْدُوْنَ ○ یا زیاده به بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس ع باهل نینوی رسید ملک با تمام
قوم باستقبال وی بیرون آمد فَاٰمَنُوْا پس گرویدند بیونس ع یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنٰهُمْ پس برخورداری دادیم
ایشان را اِلٰى حِيْنٍ ○ تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه بمرافعت ابطال منع او
میسرست و نه ببذل اموال دفع او متصور رباعی روزیکه اجل دست گشاید بستیزه و ز بهر هلاک برکشد خنجر تیزه نه وقت جدل بود نه هنگام
حیل نه روی مقاومت نه یارای گریزه فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سوال
کن اَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُوْنَ ○ و مر ایشان را پسران اَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰٓئِكَةَ اِنَاثًا یا آفریدیم مر فرشتگان را
زنان وَّهُمْ شٰهِدُوْنَ ○ و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را اَلَآ اِنَّهُمْ آگاه باش و بدانکه ایشان مِّنْ اِفْكِهِمْ از دروغ و
افترای خود لَيَقُوْلُوْنَ ○ وَلَدَ اللّٰهُ هر آینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی بری او فرزندان وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ○ و بدرستیکه در انتساب والدیت
بخدای هر آینه دروغ گویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شما اند عَلَى الْبَنِيْنَ ○ بر پسران که ماده افتخار و استظهار
شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست شما را درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ○ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ
آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزة از مثل و شبه مقدس ست
اَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست درین سخن که ملائکه را بنات الله میگوئید سُلْطٰنٌ مُّبِيْنٌ ○ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فَاْتُوْا بِكِتٰبِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید راستگویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه
گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سرورات ایشان اختیار فرموده ملائکه از آنها متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای تعالی
و شیطان برادرانند حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوْا بَيْنَهٗ و ساختند میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو از ایشان ست نَسَبًا
خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستیکه میدانند دیوان و پریان که روز قیامت اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان یعنی قائلان این سخن
یا همه ایشان لَمُحْضَرُوْنَ ○ هر آینه حاضر شدگان باشند برای عذاب جمعی برانند که مراد از جن ملائکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد
عرب آنرا جن خوانند و ایشان میان حق سبحانه و ایشان نسبتی ساختند بعضی گفته اند دختران وی اند و ملائکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر
خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد که بل کانوا یعبدون الجن چنانچه در سوره سبا
مذکور شد سُبْحٰنَ اللّٰهِ پاک ست خدای تعالی عَمَّا يَصِفُوْنَ ○ از آنچه صفت میکنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی نسبت بیزارست
او را از مقاله کفار اشرار و همه ایشان بدین نوع خدا را وصف میکنند اِلَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ○ مگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث

نصف

شبهات که ایشان بسزای ستایش او مینمایند فَاِنَّكُمْ پس بتحقیق شما ای کافران وَمَا تَعْبُدُوْنَ ۝ و آنچه میپرستید از بتان مَآ اَنْتُمْ نیستید
شما عَلَيْهِ بر آنچه میپرستید بِفٰتِنِيْنَ ۝ گمراه کنندگان و تباه سازندگان اِلَّا مَنْ هُوَ مگر آنکس را که او صَالِ الْجَحِيْمِ ۝ در آینده بدوزخ است
یعنی علم ازلی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت
حق سبحانه میکند که ایشان میگویند وَمَا مِنَّآ و نیست از ما هیچکس اِلَّا لَهٗ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَّعْلُوْمٌ ۝ مقامی ست در خدمت و عبادت
معین داشته شده و مقرر گشته که از ان تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سنیه است چون خوف و رجا و محبت
و رضا که هریک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از ان متمکن اند وَّاِنَّا لَنَحْنُ الصَّآفُّوْنَ ۝ و بدرستیکه ما
صف کشیدگانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت وَاِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ ۝ و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مر خدای
عزوجل را و تنزیه کننده از هرچه لائق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر صلعم و مومنان ست رحمهم الله تعالی که
میگویند هریک از ما فردا مقامی معلوم داریم در بهشت و امروز در صف کارایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگان مر خدای عزوجل را و تاکید
این هردو جمله بآن و لام توسیط فصل دلیل ست بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی شبهه و شائبه قصور و فتور خواه نسبت ملائکه کرام و خواه
نسبت سید انام صلعم و سائر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان وَاِنْ كَانُوْا و بدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت لَيَقُوْلُوْنَ ۝
هر آینه میگفتند لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا و اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت ما بودی مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ۝ از کتب
پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکم بر ما منزل شدی لَكُنَّا هر آینه می بودیم ما عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ۝ بندگان خدای تعالی پاک کرده شده
از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی ست یعنی قرآن فَكَفَرُوْا بِهٖ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ
يَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و مغلوبیت ست وَلَقَدْ سَبَقَتْ و هر آینه پیشی گرفته است كَلِمَتُنَا
سخن ما یعنی پیغمبرانم و حکم این وعده در لوح محفوظ مثبت ست کما قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی یعنی وعده نصرت که کردیم ما
لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ ۝ برای بندگان فرستاده شده اِنَّهُمْ بدرستیکه پیغمبرانم لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ ۝ هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان وَ
اِنَّ جُنْدَنَا و بدرستیکه لشکر ما یعنی متابعان انبیاءم لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝ هر آینه ایشان غلبه کنندگانند بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و
غلبه کفار بر ایشان بسبیل ندرت ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتّٰى حِيْنٍ ۝ تا هنگام امر قتال یا زمان وعده نصرت
که روز بدر است یا روز فتح مکه وَّاَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان در ان روز فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ ۝ پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا
نصرت ترا و در آخرت علو رتبه ترا آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود آیت آمد که اَفَبِعَذَابِنَا آیا
بعذاب ما يَسْتَعْجِلُوْنَ ۝ شتاب میکنند و وقت نزول آن می پرسند فَاِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ به پیشگاه منزل
ایشان فَسَآءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ ۝ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبائل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر که
قصد قبیله داشتندی همه شب راه پیموده و وقت سحر که زمان خواب گران ست بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج برگشاده قوم را
مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادندی و هرچند غارت که در وقتی دیگر وقوع
می یافتندی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که
آن عذاب استیصال ست و مروی ست که در ان صباح که حضرت رسالت پناه صلعم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر

نصف

خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه وتعالی دیگر بار بجهت تاکید میفرماید وَتَوَلَّ عَنْهُمْ و روی بگردان ای محمد واعراض کن از ایشان حَتّٰى حِيْنٍ ۝ تا وقتیکه آیت السیف نازل شود وَّاَبْصِرْ و ببین که عذاب بر ایشان فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا وعقبی سُبْحٰنَ رَبِّكَ پاک ست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند عزت وقوت وغلبه عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝ۚ از آنچه وصف میکنند مشرکان او را وَسَلٰمٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ ۝ۚ وسلام بر فرستاده شدگان وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وهمه ستایش مر رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ع مر خدای را عز وجل که پروردگار عالمیانست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح وتسلیم وتحمید میکند وامام محی السنة رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که هر که دوست میدارد که بر پیمایند مزد و ثواب را به پیمانهٔ بزرگ تر باید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد سبحان ربک آه تا ثواب بیابد ۝

سورة ص مکیة وهی ثمان وثمانون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

صٓ ابوبکر وراق وقطرب رح بر آنند که حروف مقطعه جهت تسکین کفار ست که هر وقت که حضرت رسالت پناه صلعم در نماز وغیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد صفیر زدندی و دست بر دست کوفتندی تا آن حضرت صلعم بر غلط افتد حق سبحانه وتعالی این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل ومتفکر شده از تغلیط باز میماندند ودرین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای ست عز وجل یا اسم قرآن یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد وصانع وصادق الوعد یا اشارت ست بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه وسلامه اجمعین و در اتحاف آورده است که اسم محمد ست صلعم و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که نام بحری ست در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمه که آن بحری ست که عرش خدای عز وجل بر وست یا دریائی ست که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه وتعالی قسم یاد میکند بصفای محبت دوستان سلمی رح گفته که قسم ست بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که قسم ست بصورت محمدیه و در بحر الحقائق گوید که قسم ست بص صمدیت او در ازل وبصاد صوریت او تا ابد وبصاد صانعیة او ما بینهما وَالْقُرْاٰنِ وبحق قرآن ذِى الذِّكْرِ ۝ؕ خداوند عظمت وشرف وشهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این ست نه آنکه کفار پندارند بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه نگرویدند از رؤسای قریش فِىْ عِزَّةٍ در سرکشی اند از قول حق وَّشِقَاقٍ ۝ و در مخالفت خدای عز وجل و عداوت رسول صلعم كَمْ اَهْلَكْنَا چندین هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِّنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار وشقاق ایشان فَنَادَوْا پس ندا کردند وآواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را فریاد رسد وَّلَاتَ ونیست آن هنگام حِيْنَ مَنَاصٍ ۝ هنگام رجوع بگریزگاه در معالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار بر ایشان دراز شدی میگفتندی مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه وتعالی خبر میدهد که بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت وآنجا جای گریز نخواهد بود وَعَجِبُوْٓا وشگفت دارند کافران اَنْ جَآءَهُمْ آنکه آمد بدیشان مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ پیغمبری بیم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان وَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ وگفتند ناگرویدگان هٰذَا این منذر سٰحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادت بما می نماید كَذَّابٌ ۝ۖ دروغ گوی ست در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عز وجل چه تیره رای که انوار لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند وچه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد قطعه گشت طالع آفتابی اینچنین عالم فروز دیدهٔ خفاش را یک ذره در روی نور نی ٭ از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر ٭ تیرگی شب هنوز از دیدهٔ وی دور نی ٭ آورده اند

که بعد از اسلام حمزه و عمر رضه اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمده ایم تا میان ما و برادر زاده خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را سفیه میدارد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم سنگ تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نائره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعا این ست که یکبارگی طریق انحراف مورزی و در تمنای ایشان تأمل نمای حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز ست گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا مالک عرب شمار اسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه ست سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت صلعم اعراض نموده با یکدیگر گفتند اَجَعَلَ الْاٰلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را اِلٰهًا وَّاحِدًا ۚ خدای یگانه و یکتا اِنَّ هٰذَا بدرستیکه یگانگی خدای لَشَیْءٌ عُجَابٌ ۝ چیزی ست نیک شگفت که سه صد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر که رست نمیتوانند کرد یک خدا که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَاُ و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانه ابو طالب مِنْهُمْ از جماعت قریش یکدیگر را میگفتند اَنِ امْشُوْا آنکه بروید وَاصْبِرُوْا و شکیبائی ورزید عَلٰۤی اٰلِهَتِكُمْ ۖ بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این مخالفت محمد با لَشَیْءٌ یُّرَادُ ۝ ۚ چیزی ست که خواسته اند بما از حوادث زمان و از وقوع آن چاره نیست یا ترفع و استعلائیکه بدعای محمد ست صلعم چیزی ست که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهند که مرتفع و مستعلا باشند مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنوده ایم این کرا و میگوید از وحدانیت خدای عز و جل فِی الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ ۚ در ملت باز پسین که دریافته ایم پدران خود را آن یا در ملت عیسی ع م که آخرین ملت ست چه ایشان بتثلیث قائل اند نه بتوحید اِنْ هٰذَاۤ نیست این توحید که او میگوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ ۝ ۚ مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی ست که خود میباقد ءَاُنْزِلَ عَلَیْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْۢ بَیْنِنَا از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق ست بَلْ هُمْ بلکه ایشان فِیْ شَكٍّ در گمان اند مِّنْ ذِكْرِیْ ۚ از وحی من بَلْ لَّمَّا یَذُوْقُوْا عَذَابِ ۝ ۚ بلکه نچشیده اند عذاب مرا و چون بچشند شک ایشان زائل گردد و همه دانند که هرچه پیغمبر بطریق وحی اظهار کرده همه حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان م تصدیق خواهند زد و فائده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشان ست خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردگار تو الْعَزِیْزِ پروردگاری که مغلوب نگردد الْوَهَّابِ ۝ ۚ بخشنده که هرچه بخشد بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش خود دهند بلکه عطیه ایست از حضرت حق سبحانه و تعالی که بفضل خود ارزانی دارد بهر که خواهد **نظم** چون زحال مستحقان آگهی ٭ هرچه خواهی هر کرا خواهی دهی ٭ دیگران را این تصرف کی روا ست ٭ اختیار این تصرف مر ترا ست ٭ اَمْ لَهُمْ یا مر ایشان راست مُّلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا ۫ و آنچه میان ایشان ست و اگر چه ایشان مالک اند این ملک را فَلْیَرْتَقُوْا پس باید که بالا روند فِی الْاَسْبَابِ ۝ در سببها که بدان بآسمان میروند در لباب آورده که اسباب آن ست که ملائکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود بران اعتماد نموده طیران میکنند ملخص سخن آنست که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و بتدبیر امور عالم اشتغال کنند و وحی انزل هر که خواهند بگردانند و هر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم ست جُنْدٌ مَّا ایشان لشکری اند و چه لشکری هُنَالِكَ آنجا اشارت ست بمصارع ایشان در بدر مَهْزُوْمٌ لشکری شکسته شده مِّنَ الْاَحْزَابِ ۝

از گروهها که لشکر کشیده با رسول جنگ میکردند یکی از دلائل اعجاز قرآن این ست که خدای خبر داد پیغمبر خود را در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول
و مهزوم خواهند شد و چنان شد كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح ع م مر و را وَعَادٌ و قوم عاد هود ع م را
وَفِرْعَوْنُ و فرعون موسی را ع م ذُو الْأَوْتَادِ ۝ خداوند میخها صفت فرعون ست مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک و را بخیمه
که اطنبهٔ آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار میخ ست که مومنان را بدان تعذیب می نمود وَثَمُودُ و تکذیب کردند ثمود صالح ع م را
در نکست و عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح ع م مر او را در وقت دعوت ثانی بوده چه اول که صالح ع م قوم را دعوت فرموده همه
ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی او را زنده گردانیده برایشان فرستاد و درین نوبت او را نشناختند و
و برهان طلبیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه همه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه
لوط مر او را ع م وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و اهل بیشه شعیب را ع م أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ ۝ آن گروهند حزبهای مکذبان و جند مهزوم قریش نیز
از ایشان خواهند شد إِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ ۝ پس سزاوار ع۱۴
شد عقوبت من برایشان و فرود آمد عذاب من برایشان وَمَا يَنْظُرُ و نمی نگرند و انتظار نمی برند هَٰؤُلَاءِ این گروه از قوم تو إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی ست همه بدان میرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ ۝ هیچ رجوعی یعنی کس نتواند آن را رد کند
و باز گرداند وَقَالُوا رَبَّنَا و گفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا بشتاب بده بهره
ما را از عذابی که محمد صلعم ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل ده مرا صحیفهٔ اعمال ما تا دران نگریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۝ پیش از روز
شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلعم ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که اصْبِرْ
شکیبائی کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر آنچه ایشان میگویند این حکم بآیت السیف منسوخ ست وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ و یاد کن بندهٔ ما را
داود ع م ذَا الْأَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری و گفته اند در عبادت چه نیمهٔ از شبها طاعت میگذرانید و
روزی روزه میداشت و روزی افطار میکرد إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝ بدرستیکه او بازگردانیده بود بما إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ
بدرستیکه ما رام گردانیدیم کوهها را با داود ع م تا هر جا که میخواست سیر میکردند مَعَهُ يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ
شبانگاه وَالْإِشْرَاقِ ۝ و بوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار ره فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده ست
از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی صلعم یکی از شواهد قدرت هست یکی از اولیا سنگی را دید که
بسان قطرات باران آب از و میچکید ساعتی توقف نموده بتامل دران نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سال
که خدای تعالی مرا آفریده و از بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای
او بعز اجابت پیوست و مژدهٔ امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که بیشتر از نوبت
اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف
عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت ما را برین درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود بیت
سر گریه داریم دور و دراز ؛ ندانم ز حسرت بود یا ز ناز ؛ از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح ست ؛ وز کوه ناله دان و مپندار
کان صداست ؛ وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر او را مرغان مَحْشُورَةً جمع کرده شده نزد وی وصف زده بالای سر او

كُلٌّ لَّهٗٓ هریک از کوهها و مرغان مر داود را علیه السلام اَوَّابٌ ○ مطیع بودند یا بازگرداننده آواز خود را با وی بتسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهٗ بادشاهی وی را بدعای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا ببسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرموده که استحکام ملک بدان بود که سبحانه تعالی از آسمان سلسله فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود علیه السلام بایستاد و از خصمین هر کدام برحق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر را خدای آن قادر نبود وَاٰتَيْنٰهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود علیه السلام را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل وَفَصْلَ الْخِطَابِ ○ و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثار بی اشباع و اختصار مخل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود و بباید دانست که در قصه داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است و بعضی از مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکند و آنچه بصحت اقرب مینماید آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک با آن رسیده که با وی عقد کنند اولیای زن را با وی خرخشه افتاده بود و بوی ندادند و داود علیه السلام جهت خود خطبه فرمود و او را نود و نه زن بود و او را نیز بخواست در زاد المسیر آورده است که عتاب الهی با وی آن بود که بعد از خطبه اوریا او را خطبه کرد و صورت معاتبه در قرآن برین وجه است که وَهَلْ اَتٰىكَ و آیا آمد بتو نَبَؤُا الْخَصْمِ مخبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یکی جمعی از ملائکه بودند و حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود در روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی مهمات خاصه خود را اشتغال فرمودی روز عبادت ببالا خانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را از در آمدن بر وی منع کردندی ملائکه آن روز بصورت انسان بخانه داود علیه السلام آمدند و بعبادت خانه وی بالا رفتند چنانچه میفرماید اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ○ یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفه وی اِذْ دَخَلُوْا چون در آمدند عَلٰى دَاوٗدَ بر داود علیه السلام و ایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه در آمدند قَالُوْا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمٰنِ ما دو گروهیم خصم یکدیگر بَغٰى بَعْضُنَا ستم کرده برخی از ما عَلٰى بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود وَاهْدِنَآ و راه نمای ما را اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ ○ براه میانه که آن عدل است و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداود گفت اِنَّ هٰذَآ اَخِيْ قف بدرستیکه این برادر من است در دین و صحبت لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً مر او را نود و نه میش است وَّلِيَ نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ قف و مرا یک میش و بس فَقَالَ پس گفت اَكْفِلْنِيْهَا آن نصیب من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِيْ و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ ○ در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در آن قَالَ گفت داود علیه السلام که اگر حال برین منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای عز و جل که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو و جمع کردن آن اِلٰى نِعَاجِهٖ ط با میشهای خود وَاِنَّ كَثِيْرًا و بدرستیکه بسیاری مِّنَ الْخُلَطَآءِ از شرکای که مال بهم خلط میکنند لَيَبْغِيْ هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای ستوده وَقَلِيْلٌ مَّا هُمْ ط و اندکی اند ایشان در میان شرکا چون داود علیه السلام این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غائب شدند و داود علیه السلام در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوٗدُ و گمان برد داود علیه السلام اَنَّمَا فَتَنّٰهُ آنکه ما او را امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد فَاسْتَغْفَرَ پس طلب آمرزش کرد رَبَّهٗ پروردگار خود را

وقف لازم

سجدۃ عند ابی حنیفۃ رحمہ اللہ تعالی

وَخَرَّ رَاكِعًا وبیفتاد بر روی در حالتیکه سجده کننده بود وَّ اَنَابَ ۩ و بازگشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجده عزیمت
ومیگوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست و از امام احمد حنبل رض درین سجده دو روایت ست
واین سجده دہم ست بقول امام اعظم رض و در فتوحات مکیه این سجده انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نورالانوار لان
داود عم سجدہا شکرا فَغَفَرْنَا لَهٗ پس بیامرزیدیم مر داود را عم ذٰلِكَ آنچه آن روز استغفار کرده بود وَاِنَّ لَهٗ و بدرستیکه مر او را عِنْدَنَا
لَزُلْفٰی نزدیک ما قربت ست بعد از مغفرت وَحُسْنَ مَاٰبٍ ۝ و نیکو بازگشت در بهشت و گفتیم مر او را یٰدَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ ای داود
بدرستیکه گردانیدیم ترا خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبه خلافت تو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفه انبیاء عم که پیش از تو بودند ساختیم فَاحْکُمْ
پس حکم کن بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَیُضِلَّكَ پس گمراه گرداند
هوا ترا عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای تعالی اِنَّ الَّذِیْنَ یَضِلُّوْنَ بدرستیکه آنانکه گمراه میشوند عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای عزوجل یعنی دلائلی که برای
حق نصب کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوْا بسبب آنکه فراموش کردند یَوْمَ الْحِسَابِ ۝ ع
روز شمار را و برای آن روزگاری نساخته اند در فوائد السلوک آورده که بنگر پادشاهی چه صعب کاری و شهریاری چه گرانباری که حضرت داود
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام با کمال درجه نبوت و جلال مرتبه رسالت بتحمل اعبای چنین امری مامور گردد و بخطاب اثقال چنین خطابی مخاطب
میشود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق معدلت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پا سر بر جادهٔ حق نه
نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب میفرماید نظم
نص قرآن شنو که حق فرمود ٭ در مقام خطاب با داود ٭ که ترا زان خلیفگی دادیم ٭ سوی خلق جهان فرستادیم ٭ تا دهی ملک را ز عدل
اساس ٭ حکم رانی بعدل بین الناس ٭ هر که دانی ز عدل مستورست ٭ از مقام خلیفگی دورست ٭ آنکه گیرد ستم ز دیو سبق ٭ عقل چون
خواندش خلیفه حق ٭ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان زمین و سماست بَاطِلًا
آفرینش باطل یعنی بنیاد العبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال کنند بران بر قدرت کامله و حکمت شامله ذٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا بی حکمتی باشد ظَنُّ الَّذِیْنَ
كَفَرُوْا گمان آن ست که کافر شدند و بسر آفرینش پی نبردند فَوَیْلٌ پس وای لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوْا مر آنانرا که نگرویدند بدین حق و بدین نوع گمان بردند
مِنَ النَّارِ ۝ از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که اَمْ
چنان ست نَجْعَلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آیا میگردانیدیم آنانرا که گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِیْنَ
مانند تباه کاران فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی کافران اَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِیْنَ آیا میگردانیم پرهیزگاران را كَالْفُجَّارِ ۝ مانند بدکاران و
نابکاران یعنی نگردانیم كِتٰبٌ این کتابی ست یعنی قرآن اَنْزَلْنٰهُ فرو فرستادیم آنرا اِلَیْكَ مُبٰرَكٌ بسوی تو برکت داده شده لِیَدَّبَّرُوْٓا
تا اندیشه کنند اٰیٰتِهٖ در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقائق آن وَلِیَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ ع
خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوٗدَ و بخشیدیم ما مر داود عم را سُلَیْمٰنَ یعنی فرزندی که آن سلیمان ست عم نِعْمَ الْعَبْدُ
نیکو بنده بود سلیمان عم اِنَّهٗٓ اَوَّابٌ ۝ بدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عزوجل در همه احوال آورده اند که سلیمان عم با کفار دمشق
و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داود عم با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و میراث بسلیمان عم رسید
و در معالم میگوید که اسپان دریائی بودند و پر داشتند و دیوان از بحر برای سلیمان عم آوردند و بهر تقدیر سلیمان عم خواست

که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان ع م بسبب آن از ورد که در آخر روز داشت باز مانده و همه را قربان کرده
چنانچه حق سبحانه میفرماید اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ و یاد کن چون عرضه کرده شد بر سلیمان ع م بِالْعَشِيِّ آخر روز الصّٰفِنٰتُ اسپان ایستاده بر سه پای و
بر کنارهٔ سم از قائمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسپ الْجِيَادُ ﴿۳۱﴾ اسپان تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول بود تا ورد او فوت گشت
فَقَالَ پس گفت سلیمان ع م اِنِّيْ اَحْبَبْتُ بدرستیکه من برگزیده ام حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال بسیار یعنی اسپان بحری که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّيْ ج از یاد پروردگار
خود یعنی وردی بر طرف آخر روز که داشتم حَتّٰى تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ ﴿۳۲﴾ ق بپردهٔ شب و گفته اند حجاب کوهی است بر سبت
محیط بکرهٔ زمین رُدُّوْهَا بازگردانید اسپان را عَلَيَّ ط بر من چون بازگردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود بشمشیر مَسْحًا ۢ بِالسُّوْقِ بساقهای
اسپان یعنی پی میکرد ایشان را وَالْاَعْنَاقِ ﴿۳۳﴾ و بگردنهای ایشان یعنی میبرید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسپ حلال بود و
آن را در راه خدای تعالی برای قربان ذبح میکردند و بعضی علما برانند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان ع م بسبب مطالعهٔ
اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان ع م باذن خدای تعالی ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردوها علی باز گردانید
آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع وقت عصر آمد تا وی آن را ادا کرد و آنکه آفتاب بدعای
حضرت پیغمبر ما صلعم در صهبای خیبر بعد از غروب بازگشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر بگذارد و نزد محدثان
مشهور است و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که روات این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح نقل کرده که اهل علم را سزاوار
نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است قطعه گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب ٭ بالا کشیده از چه مغرب
بر آسمان ٭ گه قرص بدر را بسر گرد خوان چرخ ٭ دستش دو نیم کرده بیک ضربت بنان ٭ آورده اند که حضرت واهب العطیات
سلیمان را ع م پسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر ایشان را بحوزهٔ تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او
اتفاق کردند سلیمان ع م خبر یافت او را بسحاب سپرد تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان امین باشد قضا را آن پسر بمرد و او را مرده
بر تخت سلیمان ع م افگند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمٰنَ و بدرستیکه ما آزمودیم و در فتنه افگندیم سلیمان ع م وَاَلْقَيْنَا
و بر انداختیم عَلٰى كُرْسِيِّهٖ بر تخت او پسر او را جَسَدًا جسد بی روح سلیمان ع م از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را با بر سپرد و توکل بخدا
نکرد و پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ ﴿۳۴﴾ پس بازگشت بخدای عز و جل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر خدای عز و جل باید کرد و در لباب
آورده که سلیمان ع م بیمار شده مرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود و او را بر تخت می نشاندند تا مهمات مملکت خلل نه پذیرد پس
بازگشت بصحت و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک ادبی انگشتری مملکت وی بدست صخرهٔ جنی افتاده و چهل روز تخت سلیمان ع م نشست
و باز آن خاتم بدست سلیمان ع م آمده بمملکت بازگشت و از روی نیاز بدعا اشتغال باز نموده قَالَ گفت سلیمان ع م رَبِّ اغْفِرْ لِيْ
ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وَهَبْ لِيْ و بخش مرا مُلْكًا لَّا يَنْۢبَغِيْ پادشاهی که نسزد و نشاید لِاَحَدٍ
مِّنْ بَعْدِيْ ج مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزهٔ من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخرهٔ جنی در بحر فرمود که مرا ملکی
ده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبوت از فتنه امین نتواند بود اِنَّكَ
اَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿۳۵﴾ بدرستیکه تو بخشنده هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان ع م بالهام الهی دانسته بود که
حضرت پیغمبر صلعم را بملک دنیا التفات نخواهد بود و بجهت آن بدین دعا جرائت نمود که در جنب همت او دنیا و ما فیها پر پشه نمی ارزد

دنمی سنجد **بیت** عارفان هرچه ثباتی و بقائی نکند * گر همه ملک جهان ست بهیچش نخرند * و ازین ست که صاحب فتوحات قدس سره آورده
که مراد سلیمان عم آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه را صلعم آن ملک حاصل بود چنانچه
در صحیحین مذکورست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد
تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در وی نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان عم رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی
او را رها کردم تا بی بهره و ناامید باز گشت فَسَخَّرْنَا پس رام گردانیدیم لَهُ الرِّيحَ مر سلیمان را عم باد را تا فرمان وی برد تَجْرِي برود بِأَمْرِهِ
بفرمان او رُخَاءً نرم و خوش حَيْثُ أَصَابَ ۝ هر جا که قصد کرده باشد وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر یکی
بنا کننده و بر بناهای وی عمارتها بسازند وَغَوَّاصٍ ۝ و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وَآخَرِينَ و دیگر رام ساختیم
مر او را دیوان دیگر مُقَرَّنِينَ با هم بسته فِي الْأَصْفَادِ ۝ در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عامل بودند بصنایع برای وی کار کردندی و جمعی
دیگر که متمرد بودندی در بند کشیده ندی تا کسی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را هٰذَا این چنین ملکی که بتو دادیم عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو
فَامْنُنْ پس منت نه بر هر که خواهی و او را از ان محظوظ گردان أَوْ أَمْسِكْ یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ بی حساب
در منت و امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستیکه سلیمان راست عم عِنْدَنَا
نزدیک ما لَزُلْفَىٰ قربت بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود که ملکی عظیم در دنیا داشت وَحُسْنَ
مَآبٍ ۝ و مر او راست نیکوئی باز گشت یعنی درجات جنات وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ م و یاد کن بنده ما ایوب عم را إِذْ نَادَىٰ چون
بخواند رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي بآنکه مرا مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ مس کند شیطان یعنی شیطان میرساند بمن رنج وَعَذَابٍ ۝ والم و محنت
بود که ابلیس شماتت میکرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فوائد نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو
گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع او را تا حدیکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرضش سرایت کند در ایشان و برخی از وجوه حکایات
ایوب عم در سوره انبیا مذکور شد القصه حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل عم را نزد وی فرستاد جبرئیل عم بیامد و مر او را گفت
ارْكُضْ بِرِجْلِكَ بزن پای خود را بر زمین ایوب عم بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین زد دو چشمه آب از تحت قدم او جوشیدن گرفت
یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل عم فرمود که هٰذَا مُغْتَسَلٌ این چشمه آب گرم جای غسل کردن ست یا آبی ست که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر
بَارِدٌ آبی سرد ست وَشَرَابٌ ۝ و آشامیدنی پس ایوب عم در ان چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زائل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بودی و بوقت غسل کردن گرم وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم
مر او را یعنی بوی عطا کردیم أَهْلَهُ کسان وی را یعنی فرزندان او را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان تا اولاد او دو برابر
آن شدند که بودند رَحْمَةً مِنَّا از برای بخششی که فائض شد از ما وَذِكْرَىٰ و برای پند گرفتن لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ مر خداوندان عقلها را تا در بلا
انتظار کشند بفرج و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است اصبر فان الصبر مفتاح الفرج **قطعه** کلید صبر کسی را که باشد
اندر دست * هر آینه در گنج مراد بگشاید * ابشام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای * که دمبدم سحر از پرده روی بنماید * آورده اند که در زمان مرض
ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجه او رحیمه نام مهمی رفته بود و دیر مانده ایوب عم سوگند خورد که او را صد چوب زند چون تباشیر صبح صحت
از افق رحمت روی نمود ایوب عم بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که وَخُذْ بِيَدِكَ و بگیر بدست

خود ضِغْثًا دسته چوب از خرما یا از حشایش خشک شده که بعدد صد باشد فَاضْرِبْ بِّهٖ پس بزن زوجه خود را بدان دسته گیاه وَلَا تَحْنَثْ
وحانث مشو در سوگند خود یعنی سوگند مشکن و بدروغ مکن اِنَّا وَجَدْنٰهُ بدرستیکه ما یافتیم ایوب را ع صَابِرًا شکیبا در انچه در نفس و مال و ولد
وی رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده است ایوب ع اِنَّهٗٓ اَوَّابٌ بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیه خود وَاذْكُرْ عِبٰدَنَآ
و یاد کن بندگان ما اِبْرٰهِيْمَ ابراهیم را ع وَاِسْحٰقَ و پسر او اسحق ع را وَيَعْقُوْبَ و نبیره وی یعقوب ع را اُولِي الْاَيْدِيْ خداوندان
دستها وَالْاَبْصَارِ و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بمدد از معارف
که اقوای مبادی آن ابصار ست یا مراد از ایدی قوت در طاعت ست و از ابصار بصیرت در دین اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بدرستیکه ما خالص گردانیدیم
ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی پاک از شوائب معائب یا نعمتی خالص از لوث شوائب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرت ست چه مطمح نظر
انبیاء ع جز بفوز لقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر میشود وَاِنَّهُمْ و بدرستیکه این پیغمبران ع عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ
الْاَخْيَارِ از جمله برگزیدگان و نیکانند وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيْلَ و یاد کن اسمعیل ذبیح ع را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس بود
بآخر خلعت پیغمبری یافت وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل میگریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او
پسر ایوب ست ع و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذو الکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس ع متکفل شد که
با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نام بردگان بودند مِّنَ
الْاَخْيَارِ از گزیدگان خلق هٰذَا این خبر انبیاء ع ذِكْرٌ یاد کردنیست ترا که محمدی و قوم ترا وَاِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ و بدرستیکه مر
پرهیزگاران را لَحُسْنَ مَاٰبٍ نیکوئی بازگشتی ست و بازگشتی آن جَنّٰتِ عَدْنٍ بوستانهای اقامت ست مُّفَتَّحَةً در حالتیکه
گشاده باشد لَّهُمُ الْاَبْوَابُ برای ایشان درهای آن بوستان مُتَّكِئِيْنَ ایشان تکیه زدگان باشند بر تختها فِيْهَا دران باغها
چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُوْنَ میخواهند و میخوانند فِيْهَا دران بوستانها بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ میوه بسیار را چه تفکه برای
تلذذ ست و تغذی بجهت تحلل و آنجا تحلل نباشد پس از طعام بفواکه میل بیشتر کنند وَّشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَ
عِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم بازگیرند اَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان
در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه ساله و بعضی بر آنند که مراد از اتراب آنست که
همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود دران تا طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هٰذَا
گویند ملائکه بهشتیان را که این ست مَا تُوْعَدُوْنَ انچه وعده داده شده بودید بآن لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس ن ثلثة
اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند اِنَّ هٰذَا بدرستیکه انچه ما بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت رزاق
بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهٗ نیست مر این را مِنْ نَّفَادٍ هیچ کمی و انقطاع هٰذَا اینست که بهشتیان را باشد وَاِنَّ
لِلطّٰغِيْنَ و بدرستیکه مر نافرمان برداران را یعنی کافران را لَشَرَّ مَاٰبٍ هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ ست
يَصْلَوْنَهَا در آیند دران دوزخ فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرامگاه ست دوزخ هٰذَا اینست عذاب فَلْيَذُوْقُوْهُ پس باید که بچشند آنرا
حَمِيْمٌ آن آب گرم ست در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد ویرا بسوزد و چون بخورند دو پاره شوند وَّغَسَّاقٌ و زردابیکه
دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد انجا ریم ست

که از گوشت و پوست دوزخیان وازفروج زانیان سیلان میکند آنرا جمع کرده میخورانند ایشان را وَّاٰخَرُ و ایشان را عذابی دیگر ست مِنْ
شَکْلِهٖٓ مثل این عذاب که مذکور شد اَزْوَاجٌ ﴿۵۸﴾ اصناف یعنی این عذاب گوناگون ست اما شابه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای
کفار بدوزخ درآیند تابعان ایشانرا نیز با ایشان درآرند و ملائکه رؤسا را گویند هٰذَا فَوْجٌ این گروه است مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ درآینده در دوزخ برنج
وسختی با شما قیشان گویند لَا مَرْحَبًۢا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشانرا اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان صَالُوا النَّارِ ﴿۵۹﴾ درآیند گانند بآتش بشومی
عملهای خود چنانچه ما درآمدیم مرحبا کلمه ایست که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر تابعان خود را نفرین کنند به لا مرحبا بهم و چون تابعان از
متبوعان این سخن بشنوند قَالُوْا گویند بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًۢا بِكُمْ مرحبا مباد شمارا و شما بدین نفرین اولی رؤسای کفار سزاوار
ترید اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوْهُ لَنَا شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ درآمدیم فَبِئْسَ
الْقَرَارُ ﴿۶۰﴾ پس بد قرارگاهی ست دوزخ آنگه تابعان دیگر باره قَالُوْا رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که قدم فراپیش داشت
برای ما هٰذَا این کفر وضلال را و ما را از راه حق بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دو باره فِی النَّارِ ﴿۶۱﴾ در آتش
یعنی آن مقدار عذاب که دارد آنرا دو چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ بر ایشان گمارد وَقَالُوْا و گویند صنادید قریش در دوزخ
مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرٰى نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشانرا در دنیا مِّنَ الْاَشْرَارِ ﴿۶۲﴾ از
بدان و مردودان در موضح آورده که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند
اَتَّخَذْنٰهُمْ استفهام برای تقریر ست یعنی آیا ما ایشانرا فرا گرفتیم سِخْرِيًّا مهزوبهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشانرا بدوزخ در دنیا ورده اند اَمْ زَاغَتْ
یا درآورند و میل کرده است عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ ﴿۶۳﴾ از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشانرا در آثار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرا را
بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست
و درست ست و آنست تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ ﴿۶۴﴾ جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان قُلْ بگو ای محمد مشرکان مکه را اِنَّمَآ اَنَا جز این نیست

ع ۴

که من مُنْذِرٌ بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل وَّمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ خدای سزای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ
مگر خدای عزوجل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد الْقَهَّارُ ﴿۶۵﴾ قهر کننده که بنای اعمال را بتوصیف
آجال در هم شکند یا شرکت متوهم و کثرت اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد نظم غیرتش غیر در
جهان نگذاشت ٭ وحدتش رسم این و آن برداشت ٭ گم شود جمله ظلمت پندار ٭ نزد انوار واحد قهار ٭ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست الْعَزِيْزُ خداوندی که غالب بود در عذاب کردن الْغَفَّارُ ﴿۶۶﴾ آمرزگاری
که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو ای محمد آنچه گفتم مر شمارا و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَؤٌا عَظِيْمٌ ﴿۶۷﴾ خبری بزرگ ست بلکه اَنْتُمْ
عَنْهُ مُعْرِضُوْنَ ﴿۶۸﴾ شما از وی رو گردانید گانید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از ان اعراض مینمائید آخر در نگرید
اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِیَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰٓى بگروهی برتر یعنی ملائکه اِذْ يَخْتَصِمُوْنَ ﴿۶۹﴾
آنچه گفت و شنود میکردند در شان آدم من اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن نسبح بحمدک ونقدس لک قال انی اعلم ما لا
تعلمون پس بر نبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصه آدم و ملائکه علیه السلام بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکور ست
بی مطالعه کتابی و بی سماع از استادی اِنْ يُّوْحٰٓى وحی کرده نمی شود اِلَیَّ بسوی من اِلَّآ اَنَّمَآ اَنَا

مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝ بیم کننده ام آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب را اِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن ای محمد
چون گفت پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِكَةِ مر فرشتگان را اِنِّیْ خَالِقٌ که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را مِّنْ طِيْنٍ ۝ از گل مراد آدم علی نبینا و علیه
السلام ست فَاِذَا سَوَّيْتُهٗ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم وَنَفَخْتُ فِيْهِ و بدمم در وی مِنْ رُّوْحِیْ
از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را بشرف و کرم ساخت بشرف اضافت بذات خود جهت طهارت و نظافت او ملخص سخن آنست
که روح چون بقالب وی درآرم و زنده گردد فَقَعُوْا لَهٗ پس در روی در افتید برای وی سٰجِدِيْنَ سجده کنندگان از جهت تزیین و تکریم
او فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند فرشتگان كُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ ۝ همه ایشان تمام مر آدم عم را بعد از نفخ روح در وی اِلَّآ اِبْلِيْسَ ط
مگر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان نافرمانی مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ۝ از ناگرویدگان قَالَ
يٰٓاِبْلِيْسُ گفت سبحانه و تعالی ای ابلیس مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا اَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آنچیز را که بیافریدم
بِيَدَيَّ ط بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم عم است بحق سبحانه و تعیین یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر
و غیر وی در انوار آورده که ذکر بیدی تنبیه ست بر مزید قدرت در آفرینش آدم عم و در بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرت و ید نعمت ست
و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل ست همه موجودات را پس بدین تاویل آدم عم را هیچ شرف ثابت نشود پس لابدست
از آنکه در بیدی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم عم پس حمل جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت ست مناسب
می نماید و در بحر الحقائق میگوید که مراد صفتین لطف و قهر ست چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که از
لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال والاکرام و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت
بود چنانچه ملائکه مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین ست و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته اند و درین معنی گفته اند
نظم آمد آئینه جمله کون ولی ؛ بیجوا و آئینه نکرد جلی ؛ گشت آدم جلای این مرآت ؛ شد عیان ذات و جمله صفات ؛ مظهری گشت
کلی و جامع ؛ سر ذات و صفات ازو لامع ؛ القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بیدین مرا اَسْتَكْبَرْتَ
آیا تکبر کردی بی استحقاق اَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِيْنَ ۝ آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار
کرده قَالَ گفت شیطان در جواب اَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ط من بهترم ازان مخلوق پس خیریت خود را بیان میکند که خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَّارٍ بیافریدی مرا
از آتش و او را لطافت و نورانیت ست وَخَلَقْتَهٗ و بیافریدی تو او را مِنْ طِيْنٍ ۝ از گل که در وی کثافت و ظلمانیت ست و درین قیاس
خطا کرد و شمه ازان در سوره اعراف مذکور ست در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت ست و خاک وسیله وصلت و از
آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوست تا خلعت ثم اجتباه ربه یافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان فاهبط
منها مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ بر وی زد که اگر اینجا
نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شمیدی و آشنائی قرب
لم یزل که بودی رباعی از خاک چه خوش طینت قابل داری ؛ گلهای لطیف ست که در گل داری ؛ در مخزن کنت کنزا هر گنج
که بود ؛ تسلیم تو کردند که در دل داری ؛ قَالَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو
از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملائکه فَاِنَّكَ رَجِيْمٌ ۝ ج پس بدرستیکه تو رانده شده از رحمت و دور شده از تربت کرامت

وَإِنَّ عَلَيْكَ و بدرستیکه بر تو هست لَعْنَتِي راندن و خشم من إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۝ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس ای آفریدگار من فَأَنظِرْنِي
پس مرا مهلت ده و چون براندی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ تا روزیکه برانگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ
گفت خدای عز و جل پس بدرستیکه تو مِنَ الْمُنظَرِينَ ۝ از مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۝ تا روزیکه وقت معلوم ست
یعنی زمانه نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که پس بغالبیت و قدرت تو سوگند که بهر وجه که توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هرآینه
گمراه گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ ۝ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۝ از ایشان پاک کرده شدگان از
لوث شرک و عصیان قَالَ گفت خدای تعالی فَالْحَقُّ پس راستی و درستی از من ست وَالْحَقَّ أَقُولُ و درست و راست میگویم لَأَمْلَأَنَّ
جَهَنَّمَ هرآینه پر سازم دوزخ را مِنكَ از تو وَمِمَّن تَبِعَكَ و از آنها که پیروی تو میکنند مِنْهُمْ از آدمیان أَجْمَعِينَ ۝ همه
ایشان قُلْ بگو ای محمد مَا أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی و ادای رسالت مِنْ أَجْرٍ از هیچ مزدی وَمَا أَنَا و نیستم من مِنَ
الْمُتَكَلِّفِينَ ۝ از تکلیف کنندگان یعنی از جمعی که بتصنع از خود ظاهر کنند که ندانند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت ست
یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یافتن آن نه مقدور اوست سوم گوید چیزی که نداند إِنْ هُوَ نیست
قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ ۝ مر عالمیان را از جن و انس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وست
از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد صلعم را و صدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ ۝ بعد هنگامی که آن چنین موت ست یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام ع

سورة الزمر مكية وهي خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم مِنَ اللَّهِ از خدای تعالی ست الْعَزِيزِ خداوند غالب در تقدیر الْحَكِيمِ ۝ داناست
در تدبیر إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستیکه ما فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتاب بما که قرآن ست بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان و اثبات حق
فَاعْبُدِ اللَّهَ پس پرست خدای را مُخْلِصًا در حالتیکه پاک کننده باشی لَّهُ الدِّينَ ۝ برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه صلعم ست و
مراد امت است که مامور اند بآنکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند أَلَا لِلَّهِ بدانید که مر خدای تعالی راست الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن پاک
از شرک یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که متفرد ست بصفت الوهیت وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفتند مِن دُونِهِ
بجز خدای عز و جل أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشان را اعم ست از ملائکه و اصنام و غیر آنکه میگویند مَا
نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه مارا نزدیک گردانند إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی زُلْفَىٰ نزدیک گردانیدنی یعنی
درخواست کنند ما را تا بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستیکه خدای تعالی حکم میکند بَيْنَهُمْ میان این مشرکان
فِي مَا هُمْ فِيهِ در آن چیزیکه ایشان در ان چیز يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکنند از معبودان یعنی امروز یکی ملک را میپرستند چون بنی ملیح
و یکی بشر را چون یهود و نصاری و همچنین بت و شمس و نجوم و عجل و شجر و حجر و جن و آتش را میپرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او بحق
و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هر یک را ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بتحقیق که خدای عز و جل
نمی نماید هدایت مَنْ هُوَ آنکس را که كَاذِبٌ دروغ گوی ست و میگوید که الهه ما شفاعت خواهند کرد كَفَّارٌ ۝ ناسپاس که منعم حقیقی را
انکار میکند لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای عز و جل أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند لَّاصْطَفَىٰ هرآینه اختیار کردی

وقف لازم

مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می آفرید مَا یَشَآءُ آنچه خواستی از اعز اشیا از جنس و اکمل آن که بنون است نه از انقص که بنات است تا مخلوق مماثل
خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس ورا فرزند نبود سُبْحٰنَهٗ پاکی مر او راست از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ
اوست خدای یگانه و وحدت ذاتیه او منافی مماثل ست ما سوای او الْقَهَّارُ ۝ قهر کننده و درهم شکننده توهمات و تصورات اهل شرک
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت
و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلائل مطالعه نمایند بیت نوشته است
اوراق آسمان و زمین به خطی که فاعتبروا یا اولی الابصار یُکَوِّرُ الَّیْلَ در می آرد شب را عَلَی النَّهَارِ بر روز به پرده ظلمت آن نور
این را بپوشد وَیُکَوِّرُ النَّهَارَ و در می آرد روز را عَلَی الَّیْلِ بر شب و بشعاع روشنی آن تاریکی این را مختفی سازد یا در می افزاید از شب
بر روز و از روز بر شب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر کنند بفرمان او کُلٌّ یَّجْرِیْ می رود هر یک از ایشان سیر رود
لِاَجَلٍ مُّسَمًّی تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روزه و هر ماه و هر ساله یا تا وقت انقطاع یعنی تا در قیامت اَلَا هُوَ الْعَزِیْزُ
بدانید که خدای تعالی غالب است بر همه چیزها و مجموعه مکونات مغلوب و مقهور اویند الْغَفَّارُ ۝ آمرزنده که سلب این نعمتها نمیکند از
آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان خَلَقَکُمْ بیافرید شما را ای آدمیان مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ
پس خبر کرد شما را که جَعَلَ مِنْهَا بیافرید از و یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا م و گفته اند اول اخراج
ذریت کرد از ظهر او پس حوا را م آفرید وَاَنْزَلَ لَکُمْ و ابداع و ایجاد کرد برای شما مِّنَ الْاَنْعَامِ از چهار پایان ثَمٰنِیَةَ اَزْوَاجٍ هشت
صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسپند و میش و بز تا ایشان نفع میگیرید بخورش و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت بزمین
فرستاد یَخْلُقُکُمْ می آفریند شما را فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ در شکمهای مادران شما خَلْقًا مِّنْۢ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه
میسازد و علقه را مضغه آنگه عظم عاری پس استخوانی پوشیده بلحم پس جسد سوی فِیْ ظُلُمٰتٍ ثَلٰثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است و ظلمت
رحم و ظلمت بطن ذٰلِکُمُ اللّٰهُ آنکه این فعلها میکند خدای حق است رَبُّکُمْ آفریدگار شما که لَهُ الْمُلْکُ مر او راست پادشاهی مطلق که
زوال و فنا بدو راه نیابد لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی بسزا مگر او فَاَنّٰی تُصْرَفُوْنَ ۝ پس کجا گردانیده میشوید از عبادت حق با وجود این
دلیلهای روشن اِنْ تَکْفُرُوْا اگر کافر شوید ای اهل مکه فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ عَنْکُمْ پس بدرستیکه خدای تعالی بی نیاز است از ایمان و پرستش شما وَلَا
یَرْضٰی و نمی پسندد و نمی فرماید لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ مر بندگان خود را کفر و عدم رضای او بکفر برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد بجهت
ضرر آن را به بندگان وَاِنْ تَشْکُرُوْا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد صلعم یَرْضَهُ لَکُمْ پسندد آن مر شما را
زیرا که سبب فلاح شما است وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ هیچ نفسی بردارنده وِّزْرَ اُخْرٰی بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود
بردارد ثُمَّ اِلٰی رَبِّکُمْ پس بسوی پروردگار شما است مَّرْجِعُکُمْ بازگشت شما فَیُنَبِّئُکُمْ پس خبر دهد شما را بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ بآنچه بودید که
عمل میکردید و اخبار از آن بمحاسبه و مجازات باشد اِنَّهٗ بدرستیکه او عَلِیْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بآنچه در سینهاست از نیات
و عزایم وَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض و فقر و بلا دَعَا رَبَّهٗ
بخواند پروردگار خود را مُنِیْبًا اِلَیْهِ بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی ثُمَّ اِذَا
خَوَّلَهٗ پس چون بدهد خدای تعالی او را نِعْمَةً مِّنْهُ نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی بر دارد نَسِیَ فراموش کند مَا کَانَ

يَدْعُوا آنچیز را که میخواند خدای را إِلَيْهِ بکشف و رفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت دست بدارد
دعا و زاری خود را وَجَعَلَ لِلَّهِ و گرداند مر خدای را أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ تا گمراه گرداند
مردمان را از راه خدای که اسلام است قُلْ بگوی ای محمد مر کافران را که تَمَتَّعْ برخوردار باش بِكُفْرِكَ بکفر خود قَلِيلًا ۖ اندک زمانی در دنیا امر
تهدید است یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن إِنَّكَ بدرستیکه تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ۝ از اهل دوزخی و لذتهای دنیا در جنب شدتهای
عذاب دوزخ بغایت محقر است پس میفرماید که آیا اینچنین کافر بهتر است أَمَّنْ هُوَ یا آنکسی که او قَانِتٌ فرمان بردار است چون صدیق یا
فاروق یا عمار یا سلمان یا عبدالله بن مسعود رض و اشهر آن است که ذی النورین رض بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظائف بندگی و مواظبت
برمراسم سرافگندگی آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای عزوجل را وَقَائِمًا و ایستاده در نماز يَحْذَرُ الْآخِرَةَ
میترسد از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید میدارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدات
متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبهٔ خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجا سیر مینماید و مرغ ایمان جز باین دو بال
اقبال در هوای کمال طیران نتوان نمود که لو وزن خوف المؤمن و رجاؤه لاعتدلا قطعه گرچه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش ٭ ور گنهکاری
ز فیض رحمتش دل بر مدار ٭ نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس ٭ باش بس خوشدل که لطف اوست افزون از شمار ٭ قُلْ
بگوی ای محمد هَلْ يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب فضائل وَالَّذِينَ لَا
يَعْلَمُونَ ۗ و آنانکه ندانند یگانگی حق را چون اصحاب رذائل إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلائل قدرت من أُولُو الْأَلْبَابِ
خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم قُلْ يَا عِبَادِ بگوی ای بندگان من الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه گرویده اند اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از پروردگار
خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنان راست که نیکوئی کردند
بگفتار کلمهٔ شهادت فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین دنیا حَسَنَةٌ ۗ مثوبهٔ نیکو در آخرت که بهشت است یا آنان راست که احسان نمودند
بالتزام طاعات در دنیا پاداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الهی روشنی دل است و تازگی
روی و ثنای جمیل درین جهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی است و چون
بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب و اصحاب او نیز پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی
آنها را که هجرت کرده اند راحت است از اعدا و نجات از بلای ایشان وَأَرْضُ اللَّهِ و زمین خدای تعالی برای هجرت وَاسِعَةٌ ۗ
گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند إِنَّمَا يُوَفَّى جز این نیست که تمام داده میشوند الصَّابِرُونَ صبر کنندگان بر مفارقت
اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا أَجْرَهُمْ مزد خود را بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ بی
شمار یعنی بمرتبه که در شمار درنیاید و حساب حسنات از احاطهٔ بدان عاجز باشد و در معالم هست که روز قیامت بلاکشان
صابران را بعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای
ایشان را بی حساب و کار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و ستمی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد
ایشان را بمقراض پاره پاره ساختندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی نظم تو مبین رنجوری غمدیدگان ٭
کاندران رنج اند آن بگزیدگان ٭ هر کرا از زخمها غم بیشتر ٭ لطف یارش داده مرهم بیشتر ٭ آورده اند که کفار مکه

ع ۱

حضرت پیغمبر را صلعم گفتند ترا چه برآن داره که احداث کنی دینی و آیینی را که مخالف روش راست آنرا در ملت پدر و جد و سائر
قوم که بهر عبادات لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش درآی و بیاسای آیت آمد که قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستیکه من مامور شده‌ام
أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ آنکه پرستم خدای تعالی را مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَ
أُمِرْتُ و فرموده شده‌ام لِأَنْ أَكُونَ بآنکه باشم أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اول گردن نهادگان از این امت زیرا که من پیش رو ایشانم در دنیا
و آخرت قُلْ بگوای محمد دیگر باره إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم چون
شما گیرم عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ عذاب روزی که بزرگست احوال و بسیار است اهوال او قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ بگو خدای عز و جل را پرستش
میکنیم مُخْلِصًا لَهُ درحالتیکه پاک کننده‌ام برای او دِينِي کیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ پس
بپرستید شما آنچه میخواهید مِنْ دُونِهِ بجز خدای عز و جل امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و آیت السیف منسوخ ست آورده‌اند که مشرکان
بعد از سماع این آیت اجوبه گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ بگو بدرستیکه
زیان کاران الَّذِينَ خَسِرُوا آنانند که زیان کرده‌اند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود که گمراه شدند وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز قیامت که از ایشان باز مانند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای تعالی
و رسول او برد او را به بهشت درآرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او بدیگری دهند که مطیع باشد
پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل أَلَا ذَٰلِكَ بدانید که آن ست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آن زیان هویدا
که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ مر آن زیانکاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ سایبانها از
آتش وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان سایبانهاست مر جمع دیگر را که در درکه زیر ایشانند و مقرر ست که در درکه زیر از همه ما فوقها
رهست و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و مهاد ست و ذکر ظلل بطریق مجاز ست در کلام ذَٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد
يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ می ترساند خدای عز و جل بدان عِبَادَهُ بندگان خود را تا پرهیزند از چیزی که ایشان بدان مبتلا گردانند چون شرک و
معصیت يَا عِبَادِ ای بندگان من فَاتَّقُونِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده‌اند که در زمان جاهلیت جمعی
بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل حق تعالی در شأن ایشان میفرماید که وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا
و آنانکه پرهیز کردند و یکسو شدند الطَّاغُوتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یا هرچه بدون خدای تعالی پرستند ایشان بر طرف شدند أَنْ يَعْبُدُوهَا
از آنکه بپرستند آنرا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ و باز گشتند بفرمان خدای عز و جل تمامی بروی دل خود بحق لَهُمُ الْبُشْرَىٰ مر ایشانراست مژده
در دنیا بزبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض بخدمت
حضرت رسالت پناه صلعم سرفراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن
بن عوف رضی الله عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنان او که او فرموده رائحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند
درباره ایشان این آیت نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا الَّذِينَ آنانکه يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ میشنوند سخن ابوبکر
صدیق رض فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ پس پیروی مینمایند نیکوتر آنرا و از احسن نیکوتر ست چه قول او همه احسن بوده و گفته‌اند استماع قول و اتباع احسن
آن عمومی دارد و مراد از قول قرآن ست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و در اکتاف آورده که در قرآن ناسخ

اعدا و محارب اولیاست ایشان متابع احسن میباشند که مثلا طریقهٔ موسی ست علیه السلام دون سیرت فرعون و عمل بدان و در لباب آورده که مراد
از قول اهل حل ست و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که مراد از قول سخنان ست که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال
میکنند و در امثال آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر بیت قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام * صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام * و در
بحر الحقائق آورده که قول اعم ست از سخن خدای عزوجل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی
نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که وتبتل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را
که خطاب رب الارباب ست و از زبان حضرت رسول خدای تعالی علیه السلام استماع نمودند پیروی کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوتر اند
الَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نمود خدای عزوجل ایشان را بمنزل مقصود وَاُولٰٓئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند اُولُوا الْاَلْبَابِ ○
خداوندان عقول صافیه از شوائب اوهام و خالیه از عوادی و عادات عوام اَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ آیا آنکسی که واجب شد بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ
کلمهٔ وعید که مشیر ست بعذاب چون لاملان جهنم و هؤلاء فی النار ولا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر وی این کلمه اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ آیا
تو ای محمد میرهانی مَنْ فِی النَّارِ ○ آن را که در دوزخ باشد یعنی آیا میتوانی که او را مومن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید ست در انکار یعنی اینکار
بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب ست و پسر او عتبه لٰكِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه ترسیدند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ مر ایشان راست منزلها که بلند اند در بهشت مِنْ
فَوْقِهَا غُرَفٌ از زبر آن غرفهای بلندتر اند مَبْنِیَّةٌ بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر این غرفها جویهای بهشت وَعْدَ اللّٰهِ وعده کرده است خدای عزوجل وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ ع
خلاف نکند خدای تعالی وعدهٔ خود را اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ فرو فرستاد از آسمان مَآءً آبی یعنی باران فَسَلَكَهٗ
پس در آورد آن آب را یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ در چشمها که در زمین ست و در کاریزها ثُمَّ یُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را
مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ در حالتیکه مختلف ست رنگهای او چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا جدا جدا اجناس او چون جو و گندم و نخود
و امثال آن ثُمَّ یَهِیْجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرٰىهُ پس می بینی آن را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی و
سبزی ثُمَّ یَجْعَلُهٗ پس میگرداند خدای عزوجل آن را حُطَامًا ریزه ریزه و در هم شکسته اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در انزال
باران و اخراج گیاه لَذِكْرٰى هر آینه یاد کردنی ست لِاُولِی الْاَلْبَابِ ○ مر خداوندان عقلها را یا در ان پندی ست مر
خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از ان طراوت روی بذبول نهد
و بدامن حوادث در روده شده عرصهٔ تلف گردد نظم بود مال دنیا چو آن سبزه زار * که بس تازه بینی بفصل بهار * چو بروی وزد تندباد
خزان * یکی برگ سبزی نیابی ازان * اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ آیا کسی که کشاده کرده است خدای تعالی صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ
سینهٔ او را برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام صلعم باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول حق و اسلام
تنگ ست فَهُوَ پس آن کشاده سینه عَلٰى نُوْرٍ بر روشنی معرفت ست مِّنْ رَّبِّهٖ از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت
در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رض که سبحانه و تعالی دل ایشان را بنور معرفت
روشن گردانید پس عذاب ابولهب و فرزندان او گفت فَوَیْلٌ پس شدت عذاب لِّلْقٰسِیَةِ قُلُوْبُهُمْ

مر سخت دلان راست که دلهای ایشان اعراض کننده است مِّنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ط از یاد کردن خدای عزوجل یا خالی ازان اُولٰٓئِكَ آن گروه غافل و سنگدلان فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝ در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هر که اندک فهم دارد ظاهرست از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که علامت شرح صدور و نشانهٔ گشادگی دل باز گشتست بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلوتهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده رباعی نشانی آن دلی کز فیض اسلام ست نورانی ٭ توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی ٭ ز دنیا روی گردانیدن و فکر اجل کردن ٭ که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی ٭ آورده اند که صحابهٔ کرام رض از حضرت سید انام صلعم مستدعی نمودند که لوحه حدیثنا چه شود که برای ما سخن گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکر بار شیرین گردانی بیت سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را ٭ در یک حکایت از لب شکر فشان تست ٭ این آیت آمد که اَللّٰهُ نَزَّلَ خدای تعالی فرو فرستاد اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ نیکوترین سخن را که هست كِتٰبًا مُّتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی ازان مشابه بعضی ست در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی ازان مصدق برخی دیگرست و دران تناقض و اختلاف نیست مَّثَانِيَ دو جای دوباره و دو دو کرده یعنی مشتمل ست بر زوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر و فکر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد ازو یعنی از خوف وعیدی که در وست جُلُوْدُ الَّذِيْنَ پوست بر تنهای آنانکه يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ج میترسند از پروردگار خود ثُمَّ تَلِيْنُ پس نرم میشود و آرام میگیرد جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ پوستها و دلهای ایشان اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ ط بسوی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری رح فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی گفته اند لرزه و آرام با آثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه ست و تلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف اله ذٰلِكَ آن کتاب که قرآن ست هُدَى اللّٰهِ راه نمودن خدای تعالی ست یعنی ارشاد مر خلق را از خدای يَهْدِيْ بِهٖ راه مینماید بآن مَنْ يَّشَآءُ ط هر کرا خواهد وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا فرو گذارد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ ۝ هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد اَفَمَنْ يَّتَّقِيْ آیا کسی که بپرهیزد بِوَجْهِهٖ بروی خود سُوْٓءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانهٔ آتش يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط روز رستخیز باشد چون کسی که امین بود از عذاب و در راحت گذارند و در وسیط از کلبی نقل میکند که مراد ابو جهل ست که او را بدوزخ برند و دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد وَقِيْلَ لِلظّٰلِمِيْنَ و گویند مر ستمگاران را ذُوْقُوْا بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُوْنَ ۝ وبال آنچه بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر صلعم كَذَّبَ الَّذِيْنَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فَاَتٰىهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْيَ پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ج در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده اَكْبَرُ م بزرگترست از عذاب دنیا چه آن دائم ست و قطع نخواهد شد لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۝ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستیکه ما بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان یا بجهت اهل مکه فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین کتاب که قرآن ست مِنْ كُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که ایشان پند پذیرند آن و آن قرآن که فرستادیم قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب غَيْرَ ذِيْ عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و به هر تقدیر منزل گردانیده لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ۝ شاید که ایشان بسبب

تامل در معانی آن پرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّٰهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی برای مشرک و موحد و آن مثل کدام ست رَّجُلًا فِيهِ
شُرَكَآءُ مردی که در وانبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه بروی شریک باشند مُتَشٰكِسُوْنَ شریکان بدخوی ناسازگار و هر یک او را
کاری فرماید و هیچکس را بتمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشد وَرَجُلًا سَلَمًا و مردی یا ز رسته سالم شده از انبازان لِّرَجُلٍ
از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی دران منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند
ساخت هَلْ يَسْتَوِيٰنِ آیا مساوی باشند این دو بنده مَثَلًا از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی به تنازع خواجگان درمانده باشد
و همه از و ناراض و دیگری از خلل تجارت شرکا سالم بود و خداوند او ازو خشنود مثل اول مشرک ست که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود
متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر ست و ثانی مثل موحد ست که نپرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد بیت
یک یار بسنده کن چو یکدل داری ؛ ور نی بکشی تو در جهان بس خواری ؛ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد بمیرد و از و باز رهیم حق سبحانه فرمود که اِنَّكَ مَيِّتٌ بدرستیکه تو ای محمد مرده خواهی شد وَّاِنَّهُمْ مَّيِّتُوْنَ ۝ و
بدرستیکه مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را با آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت ست بیت
ای دوست بر جنازه دشمن چو بگذری ؛ شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود ؛ ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما ای مومنان یا کافران
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّكُمْ نزدیک آفریدگار خود تَخْتَصِمُوْنَ ۝ خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و
گفته اند مراد اختصام عام ست که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هر یک بحق خود برسند

فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمگارتر مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ از کسی که دروغ گوید بر خدای تعالی

و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن ست اِذْ جَآءَهٗ چون بیاید بوی
و گفته اند مراد ذی الصدق ست یعنی محمد صلعم که چون بوی آمد تکذیب کنند اَلَيْسَ آیا نیست یعنی هست فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًى
لِّلْكٰفِرِيْنَ ۝ منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَالَّذِيْ جَآءَ بِالصِّدْقِ و آنکه آمد بسخن راست وَصَدَّقَ بِهٖٓ و آنکه راست شمرد آنرا
اُولٰٓئِكَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ۝ ایشانند پرهیزکاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل ع ست که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلعم ست
که تصدیق نمود و قبول کرد گفته اند جائی پیغمبر ست صلعم و مصدق ابوبکر صدیق رض در تبیان از مجاهد نقل میکنند مصدق حضرت علی کرم اللّٰه وجهه
و گفته اند همه مومنان مصدق اند لَهُمْ مر ایشان راست مَّا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار ایشان ذٰلِكَ این ست جَزَآءُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشانرا پاداش میدهد لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ
تا محو کند و بپوشد خدای عَنْهُمْ از ایشان اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ برای مبالغه است یعنی هرگاه اسوأ آنرا
می پوشد غیر آن بطریق اولی وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش دهد ایشانرا اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝
به نیکوترین آنچه بودند که عمل میکردند که آن ایمان ست و گفته اند احسن اعمال ایشانرا اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان
بدستور عطا فرماید اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده عَبْدَهٗ بنده خود را یعنی محمد صلعم را معنی آن ست

ع ۱۰

الربع ۳ الجزء الرابع والعشرون

که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین وی را بر همه ادیان آورده اند که
چون حضرت رسالت پناه صلعم معائب آلهه باطله کافران میگفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی مارا که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال
تو بتباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَيُخَوِّفُونَكَ و میترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ بآنانکه پرستند مِن دُونِهِ بجز خدای تعالی وَمَن
يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بانچه جماد لیست لا یضر ولا ینفع فَمَا لَهُ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ
راه نماینده که او را راه نماید وَمَن يَهْدِ اللَّهُ و هر کرا راه نماید خدای تعالی تا جز از وی نترسد فَمَا لَهُ پس نیست آن راه یافته را مِن مُّضِلٍّ
هیچ گمراه کننده که از راه بیفگند أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای تعالی یعنی هست بِعَزِيزٍ غلبه کننده بر دشمنان ذِي انتِقَامٍ خداوند کینه ستاننده
از کافران وَلَئِن سَأَلْتَهُم و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمینها را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ
هر آینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لائح ست بر تفرد و بخالقیت او قُلْ بگوای محمد أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ آیا چون می بینید
شما آنرا که میخوانید و خواهید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی یعنی بتان را که میپرستید إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ اگر خواهد خدای تعالی بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَلْ هُنَّ آیا هستند آن بتان كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ آیا اگر اراده کند خدای بمن راحتی و
منفعتی هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ باز دارندگان از من آن رحمت را مقاتل رح گوید پیغمبر صلعم از ایشان سوال کرد ساکت شدند
حق تعالی فرموده که قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ بگوای محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَيْهِ بر و نه بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ○
توکل میکنند توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز میگذارند **بیت** تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار ٭ که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند
قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا بگوای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ بران حالها که گفتیم و خود را بدان دارید از روی توکل و اعتماد بر حق واثق باشید و حفص
مکاناتکم خواند إِنِّي عَامِلٌ بدرستیکه من عمل کننده ام بر حالتیکه دارم از روی توکل فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن
يَأْتِيهِ آنکس را که از ما و شما بیاید بدو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَيَحِلُّ عَلَيْهِ و فرود آید بر و عَذَابٌ مُّقِيمٌ ○ عذابی
همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بود حق سبحانه رسوا کرد دشمنان آن حضرت صلعم را در روز بدر که جمعی از ایشان بدست
مومنان کشته گشتند و جمعی بقید ذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند **بیت** این سر بباد داده و آن دستها ببند ٭ آن گشته خوار و زار و گرفتار و
مستمند ٭ إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستیکه ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ بر تو کتاب را که قرآن ست لِلنَّاسِ برای همه مردمان بِالْحَقِّ بسبب بیان
حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان ست فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در وست فَلِنَفْسِهِ
پس مر او راست فائده آن وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَيْهَا
بر نفس خود یعنی وبال آن بر وست وَمَا أَنتَ و نیستی تو عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ○ نگهبان بر ایشان تا مگذاری که در ضلالت افتند یا وکیل ایشان
نیستی در اختیار هدایت و ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ و بس اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ خدای تعالی قبض میکند نفسها را حِينَ مَوْتِهَا
هنگام موت ایشان وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ و فرو میگیرد نفسهای که نمرده است فِي مَنَامِهَا در خواب و امام محی السنه در معالم فرموده که هر آدمی را
دو نفس ست نفس حیات و نفس تمیز اما نفس حیات مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زائل گردد و نفس تمیز مفارقت می نماید
بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی نماید و در اتقان از ابن جبیر رح نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر
آشنائی از نشان بسیه هند فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در ان عالم آن نفس را که قبل ازین قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده است برو مرگ را

ع ۱

وَیُرْسِلُ الْاُخْرٰی و میفرستد دیگر نفس راکه ازان زندگانی ست بابدان ایشان اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی تا وقت نام برده که اجل ایشان برسد و نزد
جمهور مفسران امساک وارسال بنفوسی راست که درخواب قبض کرده باشند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در توفی نفوس و نگاه داشتن و باز بابدان
فرستادن لَاٰیٰتٍ هر آینه علامتهاست و نشانهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ ○ برای گروهی که تفکر کنند
در امامات که مشابه نوم ست و احیا که مماثلت ست بیقظه و در توریت مذکورست که ای فرزند آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه
بیدار میگردی برانگیخته شوی و کافران درین تامل نمی نمایند اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فراگرفتند مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی شُفَعَآءَ شفیعان
که ایشان را از خدای درخواست کنند قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا بگو آیا شفاعت کنند واگرچه باشند که هیچ گونه لَا یَمْلِكُوْنَ شَیْـًٔا مالک نشوند چیزی را از
شفاعت یعنی نتوانند وَّلَا یَعْقِلُوْنَ ○ و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند
قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ بگو مر خدایراست شفاعت جَمِیْعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی شفاعت نخواهد کرد لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ مرا ورست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ اِلَیْهِ پس بسوی او تُرْجَعُوْنَ ○ باز گردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ
و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ یگانه بی ذکر آلهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اشْمَاَزَّتْ برمد و نفرت گیرد قُلُوْبُ الَّذِیْنَ
دلهای آنانکه لَا یُؤْمِنُوْنَ نمی گروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای دیگر وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِیْنَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودان ایشانند مِنْ
دُوْنِهٖ بجز خدای اِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُوْنَ ○ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل و کار مومن
برعکس این ست که از یاد خدای شادمان و بذکر ما سوی غمگین ست رباعی نامت شنوم دل از فرح زنده شود ؛ فال من از اقبال تو فرخنده
شود ؛ ور غیر تو هر جا سخن آید بمیان ؛ خاطر بهزار غم پراگنده شود ؛ قُلِ اللّٰهُمَّ بگوای محمد بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
ای آفریننده آسمانها و زمینها عٰلِمَ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ داننده پوشیده و آشکارا اَنْتَ تَحْكُمُ تو حکم کنی بَیْنَ عِبَادِكَ میان بندگان
خود در آخرت فِیْ مَا كَانُوْا فِیْهِ در آنچه هستند که در وی یَخْتَلِفُوْنَ ○ اختلاف میکنند از امر دین وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و اگر باشد مر
آنانرا که کافر شدند مَا فِی الْاَرْضِ آنچه در زمین ست از مالها جَمِیْعًا همه آن وَّمِثْلَهٗ و مانند آن همه مالها مَعَهٗ با آن لَافْتَدَوْا بِهٖ هر آینه
فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را باز خرند مِنْ سُوْٓءِ الْعَذَابِ از شدت عذاب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز وَبَدَا لَهُمْ
و ظاهر شود مر ایشانرا مِّنَ اللّٰهِ از خدای تعالی مَا لَمْ یَكُوْنُوْا یَحْتَسِبُوْنَ ○ آنچه نبوده که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود
که بوسیله شفاعت بتان بمرتبت قربت یابند چون در عقبه عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسید یکی از مشائخ وقت
حلول اجل جزع میکرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که میترسم که چیزی پیش آید که من آنرا در حساب نسیداشتم و از سفیان
ثوری منقول ست که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا رباعی پنداشت مرائی که عملهاش نکوست ؛ مغزی که بود
خلاصه کار در وست ؛ چون پرده ز روی کار برداشته گشت ؛ بر خلق عیان شد که نبود الا پوست ؛ وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود
مر ایشانرا سَیِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا عذاب بدیها که کرده اند وَحَاقَ بِهِمْ و بگرد در آید ایشانرا مَّا كَانُوْا بِهٖ جزای آنچه
بودند که بدان یَسْتَهْزِءُوْنَ ○ استهزا میکردند از تخویف الٰهی و انذار حضرت رسالت پناهی صلعم فَاِذَا مَسَّ الْاِنْسَانَ
پس چون برسد کافران را که عتبه و ابوحذیفه است و جمعی عام داشته اند مر همه کافران را یعنی چون کافران را برسد ضُرٌّ سختی
و فقری دَعَانَا بخوانند ما را و دفع آن از ما درخواهد ثُمَّ اِذَا خَوَّلْنٰهُ پس چون ما عطا دادیم او را نِعْمَةً از نعمت بخششی

یعنی مال وثروتی مِنَّا از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق قَالَ میگوید آن کافر اِنَّمَآ اُوْتِيْتُهٗ جز این نیست که من داده اند
مال را عَلٰي عِلْمٍ بر دانشی از من یعنی وجوه کسب وتحصیل آن را دانستم وکیاست وکفایت من حاصل شده یا خدای دانست که من مستحق
این نعمتم بَلْ نه چنین ست که او میگوید هِيَ فِتْنَةٌ آن نعمت آزمایشی ست مر او را تا ظاهر گردد که شاکرست یا کافر وَّلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن
بسیاری از ایشان لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند ودرنمی یابند قَدْ قَالَهَا بدرستیکه گفتند آن کلمه را الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه پیش از ایشان
بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی وقوم او پسندیدند فَمَآ اَغْنٰى پس باز نداشت عَنْهُمْ از ایشان عذاب را مَّا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ○
آنچه بودند که کسب میکردند از مال ومتاع دنیا فَاَصَابَهُمْ پس رسید مر ایشان را سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا وبال بدیها که کرده بودند وبالها زمین
فرو رفتند وَالَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وآنانکه ستم کردند وناسپاسی نمودند مِنْ هٰٓؤُلَاۗءِ ازین گروه مشرکان که در عصر تواند سَيُصِيْبُهُمْ زود باشد
که برسد بدیشان سَيِّاٰتُ مَا كَسَبُوْا پاداش سیأتیکه کردند وَمَا هُمْ ونیستند ایشان بِمُعْجِزِيْنَ ○ عاجز کنندگان ما را از تعذیب یا
پیشی گیرندگان بر عذاب ما اَوَلَمْ يَعْلَمُوْٓا آیا ندانستند اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ
يَّشَاۗءُ برای هرکه میخواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت وَيَقْدِرُ وتنگ میکند بر هرکه میخواهد نه برای خواری وبیمقداری وذلت او
بلکه از روی حکمت اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در قبض وبسط روزی لَاٰيٰتٍ هرآینه نشانهاست بر کمال قدرت وارادت لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ○
برای گروهی که میگروند بخدای روزی ده ومیدانند که هرچه میدهد وبهرکه دهد مصلحت کلی در ضمن آنست نظم هرچه باید بهرکه میشاید ؛ تو دهی آنچنانکه
میباید ؛ تو شناسی صلاح کار همه ؛ که توئی آفریدگار همه ؛ در معالم مذکورست که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل وزنا بسیار نموده بودند وابواب
معاصی وملاهی بکلید هوای نفس بر روی روزگار خود کشوده بحضرت رسالت پناه صلعم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست
وبالشرطی قبول میکنیم که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نی این آیت فرود آمده که قُلْ بگو ای محمد يٰعِبَادِيَ الَّذِيْنَ اَسْرَفُوْا ای بندگان
من آنانکه اسراف کردند عَلٰٓي اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان واز حد برده اند لَا تَقْنَطُوْا نومید مشوید مِنْ رَّحْمَةِ اللّٰهِ ط
از بخشش خدای این آیت امیدوارترین وبهترین آیتهاست از قرآن چه در خبرست که گفت دوست ندارم که دنیا وما فیها مرا باشد بعوض این
آیت چه این آیت از دنیا وهرچه در دنیا باشد بهترست ودر معالم از ابن مسعود رض نقل میکند که بعباس رض بمسجدی درآمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و
سلاسل واغلال آن میکند فرمود که ای مذکر چرا نا امید میگردانی مردمان را مگر نخوانده آن را که فرمود قل یا عبادی الآیه در فصول آورده که تمام
توجیه در سه چیزست اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی ونگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا ونگفت اخطأوا سوم تنبیه بر اسباب
رحمت که گفت لا تقنطوا در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی ست وهرچه حق سبحانه تعالی ازان نهی فرموده لازمست ازان باز ایستادن پس قنوط بهیچ وجه
روا نیست نومید مشو که نا امیدی کفرست اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان را جَمِيْعًا همه آن را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که
مطلقا آمرزیده نشود وبعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است واین قید خلاف ظاهرست ودر وسیط باسناد خود آورده از اسما بنت یزید
که گفت شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا ولا یبالی اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ بدرستیکه او آمرزنده گناهان ست الرَّحِيْمُ ○
مهربان بر بندگان حقائق این آیت ووجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر بسطی لائق سمت تحریر یافته وبیماران بیمارستان جرم وعصیان بی شربت رحمت جز درین
دار الشفا حاصل نشود وسرگردانان بیابان نفس وهوای را از طریق نجات جز بدلالت این آیت میسر نگردد نظم ندارم هیچگونه توشه راه ؛ بجز لا تقنطوا من
رحمة الله ؛ تو فرمودی که نومیدی میارید ؛ ز من لطف وعنایت چشم دارید ؛ بدین معنی بسی امیدواریم ؛ ببخشا زانکه بس امیدواریم ؛ امید دردمندان

را روا کن ودل امید واران را دوا کن ؛ وَاَنِيبُوٓا وباز گردید بطاعت یا دعا وتضرع اِلٰى رَبِّكُمْ بسوی پروردگار خویش وَاَسْلِمُوا وگردن نهید لَهٗ مر وی را یا اخلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ الْعَذَابُ پیش از آنکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ ۝ پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچکس نصرت ندهد وَاتَّبِعُوْٓا وپیروی نمائید اَحْسَنَ نیکوترین مَآ اُنْزِلَ آنچیز را که فرستاده شده است اِلَيْكُمْ مِّنْ رَّبِّكُمْ بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را وناسخ را ازپی روید نه منسوخ را مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَكُمُ پیش از آنکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا وعقوبت یا مرگ بطریق فجاءت وَّاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ۝ وشما ندانید آمدن اورا تا در مقام تدارک آئید اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ پیش از آنکه نفس گوید يٰحَسْرَتٰى ای پشیمانی من عَلٰى مَا فَرَّطْتُّ بر آنچیزی که تقصیر کردم فِيْ جَنْۢبِ اللّٰهِ در کار خدای تعالی یا در طلب رضا وجوار رحمت وقرب حضرت او وَاِنْ كُنْتُ وتحقیق کار آن است که بودم لَمِنَ السّٰخِرِيْنَ ۝ از افسوس کنندگان بکتاب خدای وبرسول او وبمؤمنان ودر سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده نظم روز حشر که گرگ مردم خواره کند از خواب غفلتش بیدار ؛ یادش آید که در جوار خدای ؛ سالها از دجرم وعصیان رای ؛ هرچه در شصت سال یا هفتاد ؛ کرده از خیر وشر پیش افتاده یک بیک پیش چشم او دارند ؛ آشکارا بروی او آرند ؛ بگذراند زکنبد والا ؛ بانگ یا حسرتا وواویلاه ؛ حسرت از جان او برآرد دود ؛ وان نشان حسرتش ندارد سود ؛ اَوْ تَقُوْلَ یا گوید آن نفس لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰىنِيْ اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مرا لَكُنْتُ هرآینه می بودم من مِنَ الْمُتَّقِيْنَ ۝ از پرهیزگاران وبشرک ومعصیت آلوده نمیشدم اَوْ تَقُوْلَ یا گوید حِيْنَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه لَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً ای کاشکی بودی مرا بازگشتی بدنیا فَاَكُوْنَ تا بروم وباشم آنجا مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ از نیکوکاران وفرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه نموده اند واگر متقی بودمی گویند بَلٰى آری یعنی ترا ارشاد کردند قَدْ جَآءَتْكَ بدرستیکه آمد ترا اٰيٰتِيْ آیتهای کتاب من که قرآن است فَكَذَّبْتَ بِهَا پس تکذیب کردی آن وآنرا دروغ داشتی وَاسْتَكْبَرْتَ وتکبر کردی وسرکشیدی از ایمان بران وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ ۝ وبودی از ناگرویدگان وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ وروز رستخیز تَرَى الَّذِيْنَ كَذَبُوْا می بینی آنرا که دروغ گفتند عَلَى اللّٰهِ بر خدای تعالی یعنی خدایرا باتخاذ ولد وشریک صفت کردند وُجُوْهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده اَلَيْسَ فِيْ جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِيْنَ ۝ مقام وجای آرام متکبران وگردن کشان از آنکه فرمان خدای ورسول نبرده اند وَيُنَجِّي اللّٰهُ وبرهاند خدای تعالی از جهنم الَّذِيْنَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ برستگاری های ایشان یعنی با سباب خلاصی که ایمان واحسان است لَا يَمَسُّهُمُ السُّوْٓءُ نرسد بایشان هیچ بدی ومکروهی وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ ۝ ونه ایشان اندوهگین شوند اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزها است وَّهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ واو برهمه چیز وَّكِيْلٌ ۝ خداوند است ومتصرف در آن وقائم بحفظ آن لَهٗ مَقَالِيْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست کلیدهای خزائن آسمان وزمین یعنی مالک امور علوی وسفلی اوست وغیر او را تصرف در آن ممکن نی همچنانکه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست ودر خبر است که ذو النورین رض از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن این است که لا اله الا الله والله اکبر سبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر والباطن یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزائن آسمان وزمین است هرکه بدان تکلم کند بفتوح وفیوض این خزائن برسد وگفته اند خزائن آسمان باران است وخزائن زمین گیاه است وکلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد وهرچه خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا وآنانکه نگرویدند

ع ۶ ۱۱

بِاٰيٰتِ اللّٰهِ بنشانهای خدای تعالی یعنی بدلائل قدرت و آیات کتاب او اُولٰٓئِكَ آنگروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿۶۳﴾ ایشانند زیانکاران زیراکه مرجع ایشان دوزخ ست آورده اند که کفار قریش حضرت رسول الله صلعم را بدین آبای او دعوت کردند حق سبحانه فرمود که قُلْ بگوی محمد با ایشان اَفَغَيْرَ اللّٰهِ آیا غیر خدای تعالی تَاْمُرُوْٓنِّيْٓ اَعْبُدُ میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلائل اَيُّهَا الْجٰهِلُوْنَ ﴿۶۴﴾ ای نادانان وَلَقَدْ اُوْحِيَ و بدرستیکه وحی کرده شده است اِلَيْكَ بسوی تو وَاِلَى الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران یعنی با تو و با هر یکی از ایشان گفته شده است که لَئِنْ اَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال و اصح آنست که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشانند هر یک را میفرماید که اگر شرک آری لَيَحْبَطَنَّ هرآینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُوْنَنَّ و هرآینه باشی تو مِنَ الْخٰسِرِيْنَ ﴿۶۵﴾ از زیانکاران که بعد از دولت دین بر نکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ بلکه خدای تعالی را پرستش کن وَكُنْ مِّنَ الشّٰكِرِيْنَ ﴿۶۶﴾ و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرموده که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت پناه صلعم آمد گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمانها را بر اصبعی نهد و زمین را بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری و جمیع خلق را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک و این الملوک آنحضرت از قول او متعجب شده تبسم فرمود آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ وصف نکردند ایشان خدا را و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهٖ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْاَرْضُ جَمِيْعًا و زمین همه آن قَبْضَتُهٗ بدست گرفته وی باشد يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيّٰتٌ و آسمانها درپیچیده شده بِيَمِيْنِهٖ بیمین وی در معالم آورده که ابن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه آسمانها را درپیچیده روز قیامت فراگیرد بیمین خود پس گوید انا الملک و این الجبارون و این المتکبرون پس درهم پیچیده زمین را فراگیرد بشمال خود و گوید انا الملک و این الجبارون و المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه اوست از تشبیه صاحب بحر الحقائق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذارم آنرا بآنچه مراد الله ست زیراکه امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سُبْحٰنَهٗ پاکست خدای تعالی از وصف جاهلان و عرض وَتَعٰلٰى و برترست عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ﴿۶۷﴾ از آنچه شرک می آرند و شریک وی میسازند وَنُفِخَ و دمیده شود فِي الصُّوْرِ در صور نوبت اول بقول آنانکه دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعقه گویند که چون در دمند فَصَعِقَ پس بیهوش بیفتند و اصح آنست که بمیرد مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست وَمَنْ فِي الْاَرْضِ و هر که در زمین ست اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ مگر آن کسی را که خدای خواهد که حملهٔ عرش اند یا شهدا یا خزنهٔ بهشت و دوزخ ثُمَّ نُفِخَ پس دمیده شود فِيْهِ در صور اُخْرٰى نوبتی دیگر این نفخه را نفخهٔ بعث خوانند و باین نفخه جمله مردگان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان قِيَامٌ ایستادگان باشند بر کنار قبور خود يَّنْظُرُوْنَ ﴿۶۸﴾ می نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ و روشن گردد عرصهٔ زمین محشر بِنُوْرِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل ست که حقوق خالق و خلائق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود وَوُضِعَ الْكِتٰبُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحائف اعمال در دست راست و چپ وَجِايْٓءَ بِالنَّبِيّٖنَ و آورده شود پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت وَالشُّهَدَآءِ و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد ست صلعم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و رفیق پیغمبران سازند جهت شرف ایشان وَقُضِيَ و حکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان بندگان بِالْحَقِّ براستی و عدل وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ﴿۶۹﴾ و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب وَوُفِّيَتْ و تمام داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی را مَّا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُوَ اَعْلَمُ و خدای داناترست بِمَا يَفْعَلُوْنَ ﴿۷۰﴾ بآنچه آفریدگان می کنند

ع ۷

وجزا مناسب آن خواهد داد وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوٓا وآورانده شوند آنانکه نگرویده اند اذلی سخت اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه وبعضی
در پی بعضی حَتّٰىٓ اِذَا جَآءُوهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ گشاده شود اَبْوَابُهَا درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان وَقَالَ لَهُمْ
وگویند مرایشان را خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ از روی سرزنش اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد بشما رُسُلٌ مِّنْكُمْ رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه
يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما اٰيٰتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود وَيُنْذِرُونَكُمْ وبیم کنند شما را لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا از دیدن
این روز شما قَالُوا بَلٰى گویند کافران آری بما آمدند وما را بیم کردند وَلٰكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شد كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدای یعنی حکم او
بعذاب عَلَى الْكٰفِرِينَ بر ناگرویدگان ۝ قِيلَ ادْخُلُوٓا گفته شود مر ایشان را که درآئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای جهنم خٰلِدِينَ فِيهَا جاوید
بودگان دران فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وبرانند آنانرا که بترسیدند
رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود رانده بلطف وبملائمت یعنی ملائکه شتاب کنند ایشان را در رفتن اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا بسوی بهشت گروه
گروه بتفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق از دواجست یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره به بهشت برند
حَتّٰىٓ اِذَا جَآءُوهَا تا چون بیایند به بهشت بسعادت تمام ودولت لا کلام فائز گردند وَفُتِحَتْ اَبْوَابُهَا وگشاده باشد درهای آن
پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند وَقَالَ لَهُمْ وگویند مر ایشان را خَزَنَتُهَا خازنان بهشت سَلٰمٌ عَلَيْكُمْ درود باد بر شما
یا سلامتی وامینی لازم حال شما طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام واز مرتضی علی کرم الله وجهه منقولست که چون
بهشتیان در بهشت رسند آنجا درختی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس در یکی غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود واز دیگری بیاشامند
باطن ایشان منور ومطهر گردد ودرین محل ملائکه گویند که پاک شدید بظاهر وباطن فَادْخُلُوهَا پس درآئید در بهشت خٰلِدِينَ ۝ جاوید
ماندگان دران وَقَالُوا وگویند مومنان چون به بهشت درآیند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا وستایش مر خدای راست الَّذِي صَدَقَنَا آنکه راست
کرد با ما وَعْدَهٗ وعده خود را بثواب وَاَوْرَثَنَا الْاَرْضَ ومیراث داد ما را از زمین بهشت تا ما اندر وتمکین نَتَبَوَّاُ مِنَ الْجَنَّةِ جای میگیریم از
بهشت حَيْثُ نَشَآءُ هر کجا میخواهیم فَنِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِينَ ۝ پس نیکوست مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وَتَرَى
الْمَلٰٓئِكَةَ ومی بینی تو ای محمد مر فرشتگان را یعنی در وقتیکه در مقعد صدق در رتبه قرب باشی هر طرف نگری بینی ملائکه را حَآفِّينَ
فرو گرفتگان مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن يُسَبِّحُوْنَ تسبیح میکنند بِحَمْدِ رَبِّهِمْ مقترن
بستایش پروردگار ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده وبه تسبیح نفی ناسزا میکنند از ذات الٰهی وبحمد اثبات صفات سزا میکنند وَقُضِيَ را و
قُضِيَ وحکم کرده شود بَيْنَهُمْ میان خلق بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آورند وَقِيلَ وگفته شود یعنی ملائکه با مومنان
گویند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ ۝ سپاس وستایش مر خدای راکه آفریدگار عالمیانست همچنانکه در ابتدای خلق آسمان وزمین
ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الآیة وهمچنین بوقت استقرار اهل آسمان وزمین در منازل خویش همان ستایش
کرد تا دانند که در فاتحه وخاتمه مستحق حمد وثنا اوست بیت در خور حمد وستایش نبود غیر تو کس ٭ هر کجا حمد وثنا ئیست ترا زیبد وبس

سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون اٰية

این سوره اول ست از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکورست که حضرت رسالت پناهی صلعم فرمود که هر که خواهد
تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند ودر حصن حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلعم فرمود

ربع

ربع ع

کرمن داده اند و طواسین و حوامیم از الواح موسی ع م و در معالم از ابن مسعود رض روایت میکند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بر زمین نرم واقع شده و متعجب دران می نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شئ لباب و لباب القرآن الحوامیم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عرائس القرآن و دیباج القرآن میگفتند و بالله التوفیق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

حٰمٓ ○ حروف مقطعه بقول بعضی از علما قسم باند هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانکه در کلام عرب تعبیر میکنند بعضی از تمام پس اینجا جا اشارت بحکم حق است که هرگز خطر رد و منع بران کشیده نشود و سیم ایمائی ست بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّٰهِ از خدائی ست الْعَزِيْزِ که غالب و قادر ست بر تنزیل آن الْعَلِيْمِ ○ دانا بانچه فرستد بر هر کس و در هر وقت غَافِرِ الذَّنْۢبِ آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله وَقَابِلِ التَّوْبِ و خداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید شَدِيْدِ الْعِقَابِ لا سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید ذِي الطَّوْلِ ط خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لَاۤ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ط نیست هیچ خدای که مستحق پرستش باشد مگر او اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ ○ بسوی اوست بازگشت همه بندگان برای مجازات ایشان مَا يُجَادِلُ جدال نکنند و طعنه نزنند فِيْۤ اٰيٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل و محقق شد اِلَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مگر آنانکه پوشیدند حق را فَلَا يَغْرُرْكَ پس باید که فریب ندهد ترا تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ○ گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل در میار که ایشان را مهلتی و فرصتی خواهد بود جهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوْحٍ گروه نوح ع م وَّالْاَحْزَابُ و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر روی رسل مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح ع م مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وَهَمَّتْ كُلُّ اُمَّةٍ و قصد کردند هر یک از ایشان بِرَسُوْلِهِمْ به پیغمبر فرستاده شده بدیشان لِيَاْخُذُوْهُ تا بگیرند او را و هر ایذائیکه خواهند بدو رسانند وَجٰدَلُوْا و خصومت کردند با پیغمبران خود بِالْبَاطِلِ بسخنان بیهوده خود لِيُدْحِضُوْا تا زائل گردانند و باطل کنند بِهِ الْحَقَّ بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فَاَخَذْتُهُمْ قف پس گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عِقَابِ ○ عقوبت من ایشان را وَكَذٰلِكَ و چنانچه واجب شده بود عذاب بر مکذبان امم ماضیه حَقَّتْ واجب شده است كَلِمَتُ رَبِّكَ حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْۤا بر آنها که کافر شده اند از قوم تو اَنَّهُمْ بسبب آنکه ایشان اَصْحٰبُ النَّارِ ج ○ ملازمان دوزخند یعنی مستوجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نرسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان اَلَّذِيْنَ يَحْمِلُوْنَ الْعَرْشَ آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشراف ملائکه اند در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش سلام میکنند وَمَنْ حَوْلَهٗ و آنانکه گرد عرشند از کروبیان که طواف میکنند و ایشان را طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و بشوق و ذوق يُسَبِّحُوْنَ تسبیح میگویند تسبیح مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش پروردگار ایشان یعنی خدا را ذکر اند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشتند چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان نسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند وَيُؤْمِنُوْنَ بِهٖ و می گروند بپروردگار خود وَيَسْتَغْفِرُوْنَ و آمرزش میخواهند از خدای لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه گرویده اند میگویند رَبَّنَا ای آفریدگار ما وَسِعْتَ فرا رسیده كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز رَّحْمَةً وَّعِلْمًا از روی بخشش و دانش یعنی رحمت

و علم تو بهمه چیزها رسیده است فَاغْفِرْ پس بیامرز لِلَّذِيْنَ تَابُوْا آنانرا که توبه کرده اند و بتو بازگشته وَاتَّبَعُوْا و پیروی نموده اند سَبِيْلَكَ راه ترا
که دین اسلامست وَقِهِمْ و نگاهدار ایشانرا عَذَابَ الْجَحِيْمِ ۝ از عذاب آتش دوزخ رَبَّنَا ای پروردگار ما لطف کن وَاَدْخِلْهُمْ و در آر
تائبانرا و پیروان دین را یا همه مومنانرا جَنّٰتِ عَدْنِ ۣ در بوستانهای اقامت الَّتِيْ آن بوستانها که بمحض فضل وَعَدْتَّهُمْ وعده داده
ایشانرا وَمَنْ صَلَحَ و هر که عمل شایسته کرده مِنْ اٰبَآئِهِمْ از پدران ایشان وَاَزْوَاجِهِمْ و زنان ایشان وَذُرِّيّٰتِهِمْ ۭ و فرزندان ایشان تا سرور
ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد فضل تو بر ایشان اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الْحَكِيْمُ ۝ دانائی
و هر چه کنی از حکمتی خالی نبود وَقِهِمُ السَّيِّاٰتِ ۭ و باز دار از ایشان بدیها یعنی ایشانرا از معاصی دوری ده وَمَنْ تَقِ السَّيِّاٰتِ و هر که
باز داری از و بدیها را يَوْمَىِٕذٍ امروز در ین جهان فَقَدْ رَحِمْتَهٗ ۭ پس بدرستیکه تو بخشنده بر و در آخرت وَذٰلِكَ و آن نگاهداشت تو
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝ آن فیروزی بزرگست چه هر صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الٰهی ست فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و در
حکمة گفته اند نظم امروز کسی را که در آری به پناه ؛ فردا بانتقام قرتبش بخشی راه ؛ و آنرا که رهش نداده بر درگاه ؛ فردا چه کن گر نکند ناله و آه اِنَّ
الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستیکه آنانکه کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار بدوزخ در آیند و بانفسهای خود دشمنی
آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملائکه ایشانرا ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللّٰهِ هرآینه دشمنی خدای مر شمارا
بر کفر اَكْبَرُ بزرگترست مِنْ مَّقْتِكُمْ از دشمنی شما اَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شمارا و خدای شمارا دشمن داشت اِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید اِلَى
الْاِيْمَانِ بسوی گرویدن بخدای و رسول فَتَكْفُرُوْنَ ۝ پس شما کافر شدید و نگرویدید قَالُوْا رَبَّنَآ گویند کافران ای آفریدگار ما اَمَتَّنَا
اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی مارا دو بار وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی مارا دو بار اماتت اولی بوقت انقضای اجل ست در دنیا و احیای اول در قبر و
اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین اینست
و بعضی گویند اماتت نخستین آنست که او را در رحم که نطفه بود زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بر هر تقدیر کافران باحیا
و اماتت اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوْبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ اِلٰى خُرُوْجٍ پس آیا هست
بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ مِّنْ سَبِيْلٍ ۝ هیچ راهی یعنی طریقه که آن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و به بهشت رسیم مراد قبول ایمان و توبه است فرشتگان
ایشانرا نا امید ساخته گویند ذٰلِكُمْ آنچه شما در آیید از حکم اند خواهد بود بِاَنَّهٗ بسبب آنست که در دنیا اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ چون میخواندند خدایرا وَحْدَهٗ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ
کافر شدید بیگانگی او و میگفتید اجعل الآلهة الٰها واحدا وَاِنْ يُّشْرَكْ بِهٖ و چون شرک می آوردند بدو یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوْا میگرویدند بشرکا
فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ پس کارگذاری مر خدایراست الْعَلِيِّ خدای برتر از آنکه بدو شرک آرند الْكَبِيْرِ ۝ بزرگوار تر از آنکه غیر را با او مساوی سازند هُوَ الَّذِيْ اوست
آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيْكُمْ می نماید شمارا اٰيٰتِهٖ علامتهای دلالت بر وحدت خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُمْ برای شما مِّنَ السَّمَآءِ
رِزْقًا از آسمان اسباب روزیها چون باران یا ملائکه را تدبیر آنکه سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها اِلَّا
مَنْ يُّنِيْبُ ۝ مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت بازگشته روی بطاعت آورد فَادْعُوا اللّٰهَ پس بپرستید خدایرا مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ
در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ۝ و اگر چه کاره باشند کافران اخلاص شمارا در توحید
او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرانند و شما بران نعمت شاکرید پس میان شما و ایشان منافرت ست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار
و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض ست رَفِيْعُ الدَّرَجٰتِ اوست بردارنده درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی بتفاوت

مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجهٔ آدم ع م را بصفوت بر داشته و نوح ع م را بدعوت و ابراهیم ع م را بخلت و موسی ع م را بقربت
و عیسی ع م را بزهادت و محمد را صلعم بشفاعت سلمی رح فرموده که درجهٔ هر که خواهد بردارد و بمعرفت و شناخت حقائق و در بحر الحقائق آورده که بردارندهٔ
درجات محبان ست بفنا از محبت و بقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی قطعه
بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی ؛ که زاد راه بقا دردی خرابات ست ؛ ز حال خویش فنا شو درین هوای عطار ؛ که باقی ره عشاق
فانی الذات ست ؛ ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش ست یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان ست یُلْقِی الرُّوْحَ می افگند روح را
مِنْ اَمْرِهٖ بفرمان خود یا فرستد جبرئیل ع م را عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ بر هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود یعنی نسبت نبوت عطا میکند بهر که
میخواهد لِیُنْذِرَ تا بیم کند آنکه بدو وحی آمده مردمان را یَوْمَ التَّلَاقِ ۙ روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل
زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات
با یکدیگر ملاقات کنند یَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بٰرِزُوْنَ ۚ آشکارا باشند از قبرها بر آمده لَا یَخْفٰی پوشیده نشود عَلَی اللّٰهِ بر
خدای تعالی مِنْهُمْ از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان شَیْءٌ ۚ چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی
ندا کند لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ ۭ مر کراست پادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝
مر خدای را که یگانه هست در حکم شکننده منازعات مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب
با مؤمنان موافق باشند اَلْیَوْمَ تُجْزٰی امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را بِمَا كَسَبَتْ ۭ جزای آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ ۭ ستم
نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای تعالی سَرِیْعُ الْحِسَابِ ۝ زود شمارست بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله
شیء عن شیء در وسیط آورده که رسول صلعم فرمود که خدای تعالی میفرماید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت در آید
و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آن را دفع نکنم پس این آیت برخواند که الیوم تجزی الی آخره رباعی
در وعدهٔ اهل ظلم حالی عجب ست ؛ ور زیدن ظلم را وبالی عجب ست ؛ از ظلم بپرهیز که در روز جزا ؛ لا ظلم الیوم
گوشمالی عجب ست ؛ وَاَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان یَوْمَ الْاٰزِفَةِ از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینه
بیاید هر چه آینده باشد نزدیک ست رسیدن اِذِ الْقُلُوْبُ ترسان ایشان را چون دلهای ایشان لَدَی الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان
بود یعنی از فزع آن روز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و هم آنجا بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاساید و نه بر آیند
تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند كٰظِمِیْنَ ۭ غمگینان بخشم بر آمدگان مَا لِلظّٰلِمِیْنَ نیست مر ستمگاران را یعنی کافران را در آن روز
مِنْ حَمِیْمٍ هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَّلَا شَفِیْعٍ یُّطَاعُ ۭ و نه در خواست کننده که فرمان او برند یعنی
شفیعی که شفاعت او بمحل قبول رسد یَعْلَمُ میداند خدای تعالی خَآئِنَةَ الْاَعْیُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام ست یا غمزه کردن بمعایب
مردم یا کذب در رویت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن ست که در اوقات مناجات خواب را به
پیرامن آن گذرانند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام عنی نام عنه وصالی
نظم خواب را با دیدهٔ عاشق چه کار ؛ چشم او چون شمع باشد اشکبار ؛ چشمهای عاشقان را خواب نیست ؛ بلکه نفس آن چشمهای بی آب نیست ؛

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ○ و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمائر و سرائر همه اشیا را میداند وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ
و خدای تعالی حکم میکند براستی در جزای محسن و مسی وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانرا که میپرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا
يَقْضُونَ حکم نمیکنند ایشان بِشَيْءٍ بچیزی زیراکه جماد اند ایشان را قدرت بران نیست و اگر جاندار اند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت حکم و فرمان
نیست إِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا گفتار بندگان الْبَصِيرُ ○ بینا بکردار ایشان أَوَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند و
سفر نمینمایند مشرکان مکه فِي الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ پس تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ
كَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است
كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ بودند پیشینیان ایشان سخت تر از اینان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی یا قدرت و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت
نشانهای ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی
و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا كَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی
مِنْ وَاقٍ ○ هیچ نگاهدارنده که دفع کند آنرا از ایشان ذٰلِكَ آن گرفتن بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ بسبب آن بود که آمدند بدیشان
رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنٰتِ بدلایل روشن و معجزهای هویدا فَكَفَرُوا پس کافر شدند بدان و انکار کردند مر آنرا
فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و معاقب گردانید إِنَّهُ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تعالی تواناست و متمکن در هرچه خواهد
شَدِيدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت بر اهل شرک وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسٰى و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را عم بِآيٰتِنَا بمعجزات ما
که آیات تسع بود وَسُلْطٰنٍ مُبِينٍ ۙ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر جهت تفخیم و تعظیم ست یا آیات دعوت ست بحق سبحانه و
سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را إِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامٰنَ
و به هامان که وزیر او بود وَقَارُونَ و بقارون که مقرب و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند
فَقَالُوا پس گفتند سٰحِرٌ جادوست که خارق عادت مینماید از روی سحر كَذَّابٌ ○ دروغ گوی ست در آنکه میگوید که خدای هست و من رسول
اویم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید أَبْنَاءَ الَّذِينَ
آمَنُوا پسران آنانکه گرویده اند مَعَهُ بموسی عم یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را میکشتند و بعد از ولادت او دست باز
داشته بودند چون موسی عم بیامد و دعوی نبوت کرد با مرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری نه دهند
وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ و نیست مکر
ناگروندگان بنسبت انبیاء عم و مؤمنان إِلَّا فِي ضَلٰلٍ ○ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و وبال آن هم بدیشان باز گردد و پس فرعون در
باره موسی عم با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد برگشته خود و از آن خللی بتو
رسد یا آنکه مردم گویند که فرعون با او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح در آنست که ساحران را طلبیم تا با او معارض شوند
فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبرست از قتل او میترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد وَقَالَ
فِرْعَوْنُ ذَرُونِيٓ و گفت فرعون بگذارید مرا تا بگذاری أَقْتُلْ مُوسٰى بکشم موسی را وَلْيَدْعُ رَبَّهُ و گو بخواند خدای خود را تا از قتل من او را باز دارد
إِنِّيٓ أَخَافُ بدرستیکه من می ترسم أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ از آنکه متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد وَأَنْ يُظْهِرَ

ع ۱۱

یا آنکه آشکارا گردد بسبب دعوت او فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ۝ در زمین مصر تباهی و دو گروهی وحفص بضم یا و کسر ها و نصب دال میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلدۀ شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَىٰ و گفت موسی ع م قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید إِنِّي عُذْتُ بدرستیکه من پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُم به پروردگار من و پروردگار شما مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ از شر هر گردن کشی که بسبب تعظیم لَّا يُؤْمِنُ نمی گرود بِيَوْمِ الْحِسَابِ ۝ ع بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی ع م فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی حزبیل یا سمعان که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ می پوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را و گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت و می پوشید و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی ع م شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَن يَقُولَ برای آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خدای است وَقَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات روشن و استدلالات هویدا مِن رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِن يَكُ كَاذِبًا و اگر باشد دروغ گوی فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر و باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِن يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راستگوی يُصِبْكُم برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنکه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از آن موعود که عذاب دنیاست عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي بدرستیکه خدای تعالی راه نمینماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد درگذرنده است در ریختن خون کودکان بی گناه كَذَّابٌ ۝ دروغ گوینده است در دعوی خدایی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شما راست پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر فَمَن يَنصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِن بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای تعالی إِن جَاءَنَا اگر بیاید بما پس قصد موسی مکنید و دست از و باز دارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مر آن مؤمن را که از قتل موسی ع م نهی میکرد و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ ننمودم شما را مگر آنچه من می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و راه نمینمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ۝ مگر راه راستی حزبیل که این سخن را استماع نمود دیگر باره عرق حمیتش در حرکت آمد و بحر ایمان بجوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه میفرماید که وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُم بر شما بجهت تکذیب موسی ع م و تعرض او مِّثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ۝ مانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک ایشانست آنکه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح ع م که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای تعالی که خواهد ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ۝ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ و ای گروه من إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما يَوْمَ التَّنَادِ ۝ عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را میخوانند باستغاثت و هیچ کسی بفریاد کس نمیرسد یا اهل بهشت و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در سورۀ اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود ولا موت و یا اهل النار خلود ولا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که هرگز تا ابد نیکبختی نیابد يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب

وبروید مُدْبِرِيْنَ بازگشتگان ازانجا بدوزخ مَا لَكُمْ نباشد شما را مِّنَ اللّٰهِ از عذاب خدای تعالی مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاهدارنده که تواند شمارا در پناه خود
گرفتن وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هرکرا فروگذارد خدای تعالی در ضلالت فَمَا لَهٗ پس نیست مراورا مِنْ هَادٍ ۝ هیچ راه نماینده که بمنزل مراو رساند وَ
لَقَدْ جَآءَكُمْ يُوْسُفُ و بدرستیکه آمد بشما یوسف بن یعقوب ع م مِنْ قَبْلُ پیش از موسی ع م بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای هویدا و گفته اند که فرعون موسی ع م
همان فرعون زمان یوسف ع م بود و یوسف ع م اسپ قیمتی که اورا بود بمرد بدعای یوسف ع م خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون
یوسف ع م در گذشت فرعون ازدین برگشت و تا زمان موسی ع م عمر یافت پس مومن گفت که یوسف ع م پیش ازین آمد بشما بمعجزات روشن که
احیای فرس بود و شهادت طفل بر برائت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی ع م از اولاد فرعون زمان یوسف ع م بود و خدای یوسف
بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس مومن آل فرعون ازان
خبر داد که یوسف ع م بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِيْ شَكٍّ در شک و گمان مِّمَّا جَآءَكُمْ بِهٖ ازانچه آورده بود بشما از امر
دین حَتّٰٓى اِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او درگذشت قُلْتُمْ لَنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای تع مِنْ بَعْدِهٖ ازپس او رَسُوْلًا فرستاده
یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم كَذٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ گمراه سازد خدای تعالی در بوادی
طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر کرا او از حد تجاوز کننده است در انکار مُّرْتَابٌ ۝ شک دارنده در آنچه بمعجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف
وارتیاب میفرماید اَلَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ آنانکه جدال میکنند با انبیاء م فِيْٓ اٰيٰتِ اللّٰهِ در ابطال آیتهای خدای تع و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطٰنٍ
اَتٰىهُمْ بغیر حجتی و برهانی که آمده بدیشان كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای تعالی وَعِنْدَ
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و نزدیک آنانکه گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنند كَذٰلِكَ
همچنین يَطْبَعُ اللّٰهُ مهر می نهد خدای عَلٰى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمان برداری جَبَّارٍ ۝
خودکامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند
وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را بچیزی دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ يٰهَامٰنُ ابْنِ لِيْ صَرْحًا
و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی افراشته لَّعَلِّيْٓ اَبْلُغُ الْاَسْبَابَ ۝ شاید که من برسم به راهها راههای اَسْبَابَ
السَّمٰوٰتِ در راهها راههای آسمان از آسمانی بآسمانی فَاَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى بسوی خدای موسی مشرف گردم
بر احوال او وَاِنِّيْ لَاَظُنُّهٗ و بدرستیکه من گمان برم موسی ع م را كَاذِبًا دروغ گوی در دعوی رسالت آنکه او را خدای هست که آفریدگار
آسمانهاست پس آغاز ساختن بنا کردند موسی ع م بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از
اتمام خراب گردانید چنانچه در سوره قصص گذشت وَكَذٰلِكَ و همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آرایش داده شد برای فرعون سُوْٓءُ عَمَلِهٖ بدی کردار او
وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيْلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم
اِلَّا فِيْ تَبَابٍ ۝ مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ الَّذِيْٓ اٰمَنَ و گفت آنکه گرویده بود یعنی حزبیل يٰقَوْمِ اتَّبِعُوْنِ ای قوم من پیروی
کنید مرا اَهْدِكُمْ راه نمایم شما را سَبِيْلَ الرَّشَادِ ۝ راه رستی و هدایت يٰقَوْمِ ای گروه من اِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا
جز این نیست که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداری ست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردیده
نامه معاشرتش را رقم ابطال درکشند نظم بباغ دهر که بس تازه روی و خوش بوی ست ٭ مباش غره که باد خزان زپی دارد ٭

ع ۱۰

زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار و چه رنگ و بو که نشانی ز باغ نگذارد وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ○ اوست
سرای آرام که او را از زوال و آفت متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا يُجْزَىٰ پس پاداش داده نمیشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر
مانند آن را و این محض بحکم عدل الهی ست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کرداری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و حال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان ست فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند به بهشت و حفص بصیغه
معلوم خوانده یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذه و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ
حِسَابٍ ○ بی شمار یعنی باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از روی فضل نامتناهی ست آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند

نصف

که او ایمان آورده است زبان ملامت بگشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری حزبیل ندا کرد از روی
تنبیه تا شاید که از خواب غفلت بیدار و از مستی کثرت هوشیار شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ و ای گروه من مَا لِي چیست مرا و چه رسد و چون است
که من أَدْعُوكُمْ میخوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان به وی و متابعت پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ○
و شما میخوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون ست تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدای تعالی وَأُشْرِكَ
بِهِ و برای آنکه شریک گردانم بوی مَا لَيْسَ لِي بِهِ آن چیزی که نیست مرا ربوبیت آن عِلْمٌ دانشی مراد از نفی علم ست نفی معلوم یعنی من
غیر از وی خدا نمیدانم پس با وی دیگری را چگونه شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال آنکه من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدای که غالب ست
یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ ○ آمرزنده و محو کننده گناهان مومنان لَا جَرَمَ هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید
مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده ست و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا
در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در سرای دیگر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستیکه بازگشت ما إِلَى اللَّهِ بسوی خدای ست و ما را جزا خواهد داد
وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستیکه گزاف کاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ○ ایشانند ملازمان
آتش دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند و گفت فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه
عذاب یاد آید شما را مَا أَقُولُ لَكُمْ آنچه میگویم شما را وَأُفَوِّضُ أَمْرِي و باز میگذارم کار خود را إِلَى اللَّهِ بخدای صبر و توکل میکنیم تا مرا از شر شما
نگاهدارد إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای تعالی بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ ○ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخته
روی بکوه نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع برانگیخته تا بگرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجه تفویض بزودی رسید و از شر اعدا امن
گشت و در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نماز وی و نگاهبانی
سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیل خبر
میدهد فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاهداشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا از بدیهای آنچه اندیشیدند درباره وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ
و فرو گرفت بگرد کسان فرعون که قصد او کرده بودند سُوءُ الْعَذَابِ ○ بدی عذاب در دنیا که قتل ست و گفته اند مراد بآل فرعون همه
قبطیانند و سوء العذاب غرق شدن ایشانست و بعضی برآنند که سوء العذاب آتش ست چه مبدل از آن آورده النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب
یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان
در دوزخ به ایشان در می نمایند و ابن مسعود فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان سیاه است در صبح و شام آتش بر ایشان عرض میکنند تا قیامت

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قائم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند اَدْخِلُوْا اٰلَ فِرْعَوْنَ
در آئید ای کسان فرعون اَشَدَّ الْعَذَابِ۝ در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم ست و حفص بفتح همزه و کسر خا میخواند یعنی خدای امر کند ملائکه را که در آرید
فرعونیان را بعذابی سخت تر از انچه دران بودند وَاِذْ يَتَحَاجُّوْنَ و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان فِی النَّارِ در آتش فَيَقُوْلُ
الضُّعَفٰٓؤُا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا آنانرا که سرکش و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند اِنَّا بدرستیکه ما
كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پی روان و فرمان برداران در انچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء م یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما
شدید فَهَلْ اَنْتُمْ پس آیا هستید شما مُّغْنُوْنَ عَنَّا دفع کنندگان از ما نَصِيْبًا مِّنَ النَّارِ۝ بهره از آتش قَالَ الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْٓا گویند
آن کسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن ست اِنَّا كُلٌّ فِيْهَآ بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قدرت دفع
میبودی اول از نفس خود باز میداشتیم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی قَدْ حَكَمَ بتحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ۝ میان بندگان و
هر یک را بجائیکه در خور اوست فرستاده وَقَالَ الَّذِيْنَ و گویند آنانکه فِی النَّارِ در آتش اند بعد از انکه نومید شوند از یکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ
مر خازنان دوزخ را که برای ما اُدْعُوْا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک کند و بر دارد از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای
دنیا مِّنَ الْعَذَابِ۝ از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قَالُوْٓا گویند خزنه جهنم ایشان را که در دنیا اَوَلَمْ تَكُ تَاْتِيْكُمْ آیا نبود که آمدند بشما
رُسُلُكُمْ پیغمبران فرستاده بشما بِالْبَيِّنٰتِ به حجتهای روشن و هویدا و شما را بخدای دعوت کردند قَالُوْا بَلٰی گویند آری آمدند ولی ما تکذیب
ایشان کردیم قَالُوْا گویند خازنان که چون حال بدین منوال ست فَادْعُوْا پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد وَمَا دُعٰٓؤُا الْكٰفِرِيْنَ و نیست دعای ناگرویدگان اِلَّا فِیْ
ضَلٰلٍ۝ مگر در بطلان و ضایع شدن دعا و باجابت نارسیدن اِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستیکه ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را وَالَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی هم درین سرای تصرف میکنیم با هلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان
با متابعان و اگر کشته گردند بانتقام از قاتلان ایشان چنانچه یحیی م هفتاد هزار کس کشته شدند وَيَوْمَ يَقُوْمُ الْاَشْهَادُ۝ و یاری
خواهیم کرد ایشان را روزی که قائم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی م يَوْمَ لَا يَنْفَعُ
الظّٰلِمِيْنَ روزی که سود نکند ستمکاران را مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت دران روز باطل ست و محل قبول ندارد
وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای وَلَهُمْ سُوْٓءُ الدَّارِ۝ و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم وَلَقَدْ اٰتَيْنَا
و بدرستیکه ما دادیم مُوْسَی الْهُدٰی موسی بن عمران را راه نمودن یا انچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرائع وَاَوْرَثْنَا
و میراث دادیم بَنِیْٓ اِسْرَآءِيْلَ الْكِتٰبَ۝ هُدًی بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت آن
راه یابنده یا راه نماینده وَّذِكْرٰی لِاُولِی الْاَلْبَابِ۝ و پند دهنده مر خداوندان عقول سلیم را فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار اِنَّ
وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعده خدای تعالی بنصرت انبیاء م و هلاکت اعدا حَقٌّ راست و درست ست و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن
بحال موسی م و فرعون وَّاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش نمای لِذَنْۢبِكَ برای هر انکه انچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسیط آورده که
مقصود از ین امر آنست که تا حضرت رسالت پناه صلعم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از و مر امت او
حضرت رسالت پناه صلعم هفتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار میفرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آنست که آمرزش طلب کن

برای گناه است که بحضرت تو امیدوارند نظم گر لب بگشائی از نکوئی ٭ حرفی ز برای ما بگوئی ٭ ... ما ٭ از حالت پر گناهی ما
نزدیک خدا کنی شفاعت ٭ ما را برهانی از شناعت ٭ وَسَبِّحْ و تسبیح گوی بِحَمْدِ رَبِّكَ پیوسته بستایش پروردگار خود بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ شبانگاه
و بامداد یعنی بگوی سبحان الله وبحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله میکردند که قرآن سخن جادو یا شعر است و بعث محال
حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ بدرستی آنانکه جدال میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای خدای تعالی
و در دفع آن کوشند بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقلیه إِنْ فِي صُدُورِهِمْ
نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت سروری یا حکومت یا عظمتی موهوم که مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان هرگز بیابنده
رسنده بدان فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه گیر بخدای از شر ایشان إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستیکه او شنواست مر قول ایشانرا الْبَصِيرُ بیناست
با فعال ایشان لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هرآینه آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرگ ترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان پس آنکه
قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و ماده هرآینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و ماده وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسمان بزرگترست بقول بعضی مفسران جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را
گفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او ببر و بحر قرار رسد و جویهای آب با وی روان شوند
و بادشاهی بما بازگردد و او آیتی ست از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت کنند در باب
دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر ست یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای
از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جثه او اعظم است از جثه آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگترست
و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی ست از مخلوقات من بباید دانست که او آدمی ست از آدمیان دیگر بقد بلندتر و جثه او بزرگتر ست و یک
چشم ست که ظهور او یکی از علامات قیامت ست و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلات
مبتلا شوند سال اول آسمان از آنچه بارید ثلثی بازگیرد و زمین از آنچه رویانید ثلثی نگاهدارد سال دوم ثلثین بازگیرد سال سوم نه از
آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من عصمه الله
با بهد و با وی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی
بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه
همه شهرها را بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملائکه پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان تنگ آید حق سبحانه عیسی ع م را از آسمان فرستد تا دجال را
بکشد و لشکر او که اغلب یهود باشند تمامی مستاصل گرداند و شمه از نزول عیسی ع م در سوره زخرف مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز
الحفیظ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند وَلَا الْمُسِيءُ و نه بدکار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر
مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندکی
پند پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف ست نه دار جزا پس لابدست از سرای دیگر که بدان اشرار
یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت قیامت لَآتِيَةٌ هرآینه آینده است لَا رَيْبَ فِيهَا شک نیست در آمدن آن بحجج تمام بیان وقوع آن

وعده داده اند ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر آدمیان لا یؤمنون نمی گروند بقیامت و تصدیق نمیکنند از قصور نظر و الفت با محسوسات وقال
ربکم و گفت پروردگار شما ادعونی بخوانید مرا استجب لکم تا اجابت کنم از برای شما یعنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهیم شما را
اکثر علما دعا را فرود آورده اند بر عبادت و موید این ست که خدای میفرماید ان الذین یستکبرون بدرستی آنانکه سرکشی مینمایند عن
عبادتی از پرستش من سیدخلون جهنم زود باشد که درآورده شوند بدوزخ و حفص بصیغه معلوم خواند یعنی بدوزخ درآیند داخرین
بیچارگان و خوار شدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن بوقت درماندگی تا شما را نصرت دهم و بقول جمعی مراد از دعا
سوال ست یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانه رحمت من مالامال ست و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف همتش
ننهادم و کدام محتاج زبان سوال گشاده که رقعه حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساختم بیت بر آستان ارادت که سر نهاد شبی * که لطف دوست
برویش هزار در بگشاد * و گفته اند که دعا بمعنی ثنا ست و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد
از دعا توبه است چه تائب خدا را میخواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم بیت گر توبه کنی پذیرم از روی
کرم * وانگه زسر جریمات درگذرم * الله الذی جعل خدای تعالی آنکسی ست که بحق بیافرید لکم الیل برای شما شب را تیره و بمزاج بارد
لتسکنوا فیه تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس والنهار و بیافرید روز را مبصرا روشن کننده و بمزاج حار تا ببینید
چیزها را و حرکات شما در اکتساب معاش قوی شود ان الله بدرستیکه خدای تعالی لذو فضل هر آینه خداوند بخشش بزرگ ست و بسیار علی الناس
بر آدمیان بآفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدانست ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان
لا یشکرون سپاس داری نمیکنند ذلکم الله آنکه این کارها کند خدای ست ربکم پروردگار شما ست خالق کل شیء آفریننده
همه چیزها ست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او فانی تؤفکون پس چگونه و بچه وجه گردانیده میشوید از عبادت او
بعبادت غیر او کذلک همچنانکه بگردانیده شد این قوم یؤفک الذین بگردانیده میشوند آنانکه کانوا هستند که از روی عناد
بآیات الله یجحدون بآیتهای خدای تعالی انکار میکنند و از پذیرفتن آن ابا می نمایند و باز می ایستند الله الذی جعل خدای تعالی آن کسی ست
که بساخت لکم الارض برای شما زمین را قرارا موضع قرار و آرام گاهی بروی میروید و می نشینید والسماء بناء و گردانید آسمان را
برداشته و صورکم و بنگاشت شما را ای آدمیان فاحسن صورکم پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست
کرد و رویهای شما پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید و رزقکم و روزی داد شما را من الطیبت از پاکیزها یعنی ماکولات لذیذ و تمیز
گردانید روزی شما را از روزی حیوانات در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسانی در آنست که او مرآت جهان نماست همه حقائق
علوی و سفلی و مجموع دقائق صوری و معنوی را جامع ست و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آئینه حقیقت
جامعه لامع رباعی این صورت تو آئینه سر وجود * روشن ز رخت پرتو انوار شهود * مجموعه هر دو کون کس نیست
چو تو * در مملکت صورت و معنی موجود * ذلکم الله آنکه چنین تصویر کرد خدای ست ربکم آفریدگار شما
فتبرک الله پس بزرگست خدای بزرگوار رب العلمین پرورنده عالمیان از جن و انس و جز آن هو الحی اوست
زنده یعنی منفرد بحیات ازلی لا اله الا هو نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او فادعوه پس بخوانید او را مخلصین
در حالتیکه پاک سازندگان باشید له الدین برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ هر سپاسها و ستایشها مر خدای راست که پروردگار عالمیان ست قُلْ بگوای محمد این مشرکان را که میگویند
بدین آبا و اجداد خود شدین شو اِنِّیْ نُهِیْتُ بدرستیکه من نهی کرده شده ام اَنْ اَعْبُدَ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ از آنکه پرستم آنان را که میپرستید شما مِنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی لَمَّا جَآءَنِیَ الْبَیِّنٰتُ آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِنْ رَّبِّیْ از پروردگار من وَاُمِرْتُ و مامور شده ام
اَنْ اُسْلِمَ بانکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِیْ آن کسی ست که خَلَقَکُمْ بیافرید پدر شما را آدم ع مِّنْ
تُرَابٍ از خاک ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل
بر می آید ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ پس بیرون آورد دهریکی را از شما از رحم طِفْلًا در کودک ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا پس باز میدارد شما را تا رسید اَشُدَّکُمْ
بغایت قوت خود که منتهای شباب ست ثُمَّ پس از ین درجه بالا میبرد لِتَکُوْنُوْا شُیُوْخًا تا گردید پیران وَمِنْکُمْ مَّنْ یُّتَوَفّٰی و از شما کس
باشد که میرانیده میشود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت وَلِتَبْلُغُوْٓا و تا امید شما را تا برسید اَجَلًا مُّسَمًّی مدتی نام برده شده که وقت
موت ست وَّلَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝ و شاید که شما تعقل کنید در آفرینش خود انتقال از درجه بدرجه هُوَ الَّذِیْ یُحْیٖ وَیُمِیْتُ اوست آنکه زنده میگرداند
و میراند فَاِذَا قَضٰٓی اَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را فَاِنَّمَا یَقُوْلُ لَهٗ پس جز این نیست که گوید او را کُنْ فَیَکُوْنُ ۝ باش پس باشد
بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست نظم فعل او را که عیب و علت نیست ٭ متوقف بهیچ آلت نیست ٭ از
خم زلف کاف و طره نون ٭ هر زمان شکلی آورد بیرون ٭ اَلَمْ تَرَ آیا نمینگری و نمیدانی اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه یُجَادِلُوْنَ جدال و نزاع میکنند
فِیْٓ اٰیٰتِ اللّٰهِ در آیتهای خدای تعالی یعنی حجج قرآن منکر ند اَنّٰی یُصْرَفُوْنَ ۝ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان اَلَّذِیْنَ کَذَّبُوْا
مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْکِتٰبِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَآ اَرْسَلْنَا و بانچه فرستادیم بِهٖ رُسُلَنَا ف بانچه
پیغمبران خود را از احکام و شرائع فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ۝ پس زود باشد که بدانند خاتمه تکذیب و انکار را اِذِ الْاَغْلٰلُ آنگاه که غلهای
آتشین باشند فِیْٓ اَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلٰسِلُ و زنجیرها نیز دران بود یُسْحَبُوْنَ ۝ کشیده میشوند برروی بدان زنجیرها افکنند
ایشان را فِی الْحَمِیْمِ در آب جوشان که در نهایت حرارت بود ثُمَّ فِی النَّارِ پس از ان در آتش یُسْجَرُوْنَ ۝ سوخته و بریان گشته یعنی
بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند ثُمَّ قِیْلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را اَیْنَ مَا کُنْتُمْ تُشْرِکُوْنَ ۝ کجا اند آنانکه بودید شما که انبازان
میگرفتید ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ از دون خدای تع قَالُوْا گویند دوزخیان که آن مشرکان ضَلُّوْا عَنَّا گم شدند از ما و نمی بینیم ایشان را و با ایشان
توقع امداد داشتیم ایشان را در بلا گم داشتند بَلْ لَّمْ نَکُنْ نَّدْعُوْا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش از ین در دنیا شَیْئًا چیزی را که بدان اعتباری
باشد یعنی بر ما روشن شد که پنداشت ما چیزی نبود کَذٰلِکَ همچنانکه مجادلان را فرو گذاشت یُضِلُّ اللّٰهُ الْکٰفِرِیْنَ ۝ گمراه فرو میگذارد خدای تعالی
کافران را تا راه نمی برند بچیزی که از و منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذٰلِکُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا کُنْتُمْ تَفْرَحُوْنَ
بسبب آن ست که بودید شما که شادی میکردید و فرحان میبودید فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَیْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی شرک
و طغیان وَبِمَا کُنْتُمْ تَمْرَحُوْنَ ۝ و بجهت آنکه بودید شما که مینازیدید بخود و تکبر مینمودید بیا اُدْخُلُوْٓا در آئید اَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای
هفتگانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده ست یعنی هر طائفه بدرکه درآئید خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاویدمانندگان دران فَبِئْسَ مَثْوَی
الْمُتَکَبِّرِیْنَ ۝ پس بد آرامگاهی ست متکبران را دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده خدای تعالی
بنصرت اولیا و هلاکت اعدا حق و درست و راست ست و بیشک واقع شود فَاِمَّا نُرِیَنَّکَ پس اگر بنمائیم ترا بَعْضَ الَّذِیْ نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده میدهیم

ع ۸

۱۳ معانقة عند المتأخرین

وعده داده ایم ایشانرا از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۝ پس بسوی ما باز
گردانیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب
کفار را بحضرت سید ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عقوبات ایشان را در عقبی خواهد نمود و بیست دوستان اندر دو عالم شاد و خرم
می زیند و دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا آورده اند که کفار مکه از روی جدال اقتراح آیات متکاثره میکردند چنانچه تفجیر عیون و
اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سوره بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا
و بتحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که
آن بیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو تا نام ایشان دانسته چون
الیسع و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی برانند که مجموع انبیا هشت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل
و چهار هزار سائر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار و چند بودند و در ایمان بر ایشان تفصیل و تعدید عدد و معرفت ایشان
بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او
باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بلی
امر من و حکمت در عدم و وقوع آنست فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ
حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ۝ آنجا
ناراستان و معاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای تعالی بحق آنکه بیافرید لَكُمُ
الْأَنْعَامَ برای شما چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار میشوید مِنْهَا بعضی از آن را چون ابل و فرس وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝
و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آنست که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست فِيهَا مَنَافِعُ در انعام منفعت
بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشانرا آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت بر بعضی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که
در دلهای شماست از سود و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتی ها در دریا تُحْمَلُونَ ۝ برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و
می نماید خدای شمارا آيَاتِهِ نشانهای قدرت خود را فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ۝ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلائل نبوت
چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا پس سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
پس تا بنگرند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سر انجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ بودند
بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزونتر از جهت باز ماندهای ایشان در زمین
از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ پس دفع نکرد عذاب را از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب
سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آن هنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد گشتند بِمَا
عِنْدَهُمْ بآنچه نزد ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند و مراد عقائد باطله و شبهات بی اعتبار
ایشانست و گفته اند مراد علم ایشان بسبب تجارات است و یا علم طبائع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده بانبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم
حق با ایشانرا آن ساعت وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ و فرو گرفت و محیط شد بگرد ایشان جزای آنچه آن با انبیا استهزا

وسخریه مینمودند از عذاب گوناگون در دنیا وانچه موعود است ایشانرا در عقبی و بآن خواهند رسید فَلَمَّا رَاَوْا پس آن هنگام که بدیدند
بَاْسَنَا سختی عذاب ما در دنیا قَالُوْٓا گفتند اٰمَنَّا ایمان آوردیم بِاللّٰهِ وَحْدَهٗ بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک و انباز وَ
كَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهٖ مُشْرِكِيْنَ ○ بانچه بودیم بآن شرک آرندگان یعنی کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود
کند ایشان را اِيْمَانُهُمْ ایمان ایشان لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا آن هنگام که دیدند عذاب ما را از برای که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع میشود
و ایمان در زمان تکلیف مقبول ست نه در وقت یأس سُنَّتَ اللّٰهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِيْ
عِبَادِهٖ در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یأس بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكٰفِرُوْنَ ○ آن زمان کافر گردیدگان
یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد واگرچه در خسران بودند در همه عمر

ع ۹

سورة حٰمٓ السجدة مکیة وهی اربع وخمسون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

حٰمٓ ○ اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی ست و هرکسی را بر استخراج آن دسترس نیست وگفته اند حا اشارت ست بحکمت و میم بمنت یعنی
حق سبحانه را منت ست بر مومنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقائق فرموده که حٰمٓ اشارت ست بانچیزی که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ ملک
مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد چه حا و میم دو حرف ست در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد ع نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم
یاد میکند که این قرآن تَنْزِيْلٌ فرو فرستاده شده است مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○ از خداوند بخشنده بهدایت نفوس عوام مهربان برعایت قلوب
خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن ست و این فرو
فرستادن كِتٰبٌ فُصِّلَتْ کتابی ست پیدا کرده شده اٰيٰتُهٗ آیتهای وی مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه
قرآنی ست تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته ست لِّقَوْمٍ يَّعْلَمُوْنَ ○ برای گروهی که دانند اهل
دانش و شناسند که نزول او من عند الله ست بَشِيْرًا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَّنَذِيْرًا و بیم کننده آنها را که بوی نگروند فَاَعْرَضَ پس روی برتافتند
از قبول آن یعنی نپذیرفتند اَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان کافران فَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ○ پس ایشان نمیشنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند وَقَالُوْا و گفتند اهل
شرک که همواره قُلُوْبُنَا دلهای ما فِيْٓ اَكِنَّةٍ در پوششهاست مِّمَّا تَدْعُوْنَآ از فهم آنچیزی که میخوانی ما را اِلَيْهِ بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم
وَفِيْٓ اٰذَانِنَا و در گوشهای ما وَقْرٌ گرانی ست آنچه میخوانی نمیشنویم وَّمِنْۢ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و میان تو حِجَابٌ پرده است که جمال
نبوت ترا در نمی بینیم یا حاجزی ست که ما را از پیوستگی بتو منع میکند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه در میان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت
و گفت تو از آن جانب و ما ازین جانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود اِنَّنَا عٰمِلُوْنَ ○ بدرستیکه ما نیز عمل کنندگانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در
حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ماوردی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو ای محمد اِنَّمَآ اَنَا بَشَرٌ
مِّثْلُكُمْ جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را بچیزی دعوت میکنم که سمع را از ذکر آن
و طبع را نفرت باشد بلکه يُوْحٰٓى اِلَيَّ وحی کرده شود بسوی من اَنَّمَآ اِلٰهُكُمْ جز این نیست که خدای شما اِلٰهٌ وَّاحِدٌ خدای ست یگانه فَاسْتَقِيْمُوْٓا
اِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بران مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوْهُ و از وی آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید
و در موضح آورده که استقامت مساوات افعال و اقوال و احوال ست ظاهراً و باطناً یعنی باید که نهان و آشکارا یکی باشد و چون مرتبهٔ استقامت

استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطائی عظیم ست وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِّلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان را ست الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ
الزَّكَاةَ آنانکه نمیدهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة انفس ست متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمیسازند یا آنکه
زکوة مال نمیدهند و وجه تخصیص منع زکوة از سائر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب ایشان ست و بذل او بر نفس سخت باشد از اعمال
دیگر پس در ابراز این صفت اشارتی ست به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذائل و اکبر ذمائم ست و گفته اند که هر توانگر او را سخا نبود
چون تنی ست که او را جان نبود یا درختی ست که بر ندارد نظم منعم ممسک شجری بی بر ست * سرور بخل جسدی بی سر ست * بخل که سرمایهٔ
ناکامی ست * در دو جهان موجب بدنامی ست * وَهُم و ایشان بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند
بدان جهت نفقه نمیکنند که مکافات آن سرا را باور ندارند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای نیکو
لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان را مزدی ست غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان
آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی
غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر رض نقل میکند که حضرت رسول الله صلعم فرمود که بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را
که برو موکل ست گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت صحت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض رها نیم یا بحضرت ما واصل شود قُلْ
أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ هر آئینه کافر میشوید و نمی گروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز امام
ابو اللیث رح آورده که در روز یکشنبه آفرید و در روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و میسازید برای او بزبان خود أَندَادًا همتایان
ذَٰلِكَ آن خداوندی که بیافرید زمین را رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در زمین رَوَاسِيَ کوههای
بلند و پایدار مِن فَوْقِهَا از زبر زمین تا ناظران دران نگریسته بهرهٔ اعتبار بردارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت داد در کوهها تا در و منابع
و معادن و صنائع آفرید یا برکت داد زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین
یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هر یک ازینها غالب اقوات هر
بلده است و تقدیر این روزیها کرده فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در بقیهٔ چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهارشنبه بود سَوَاءً یکسان شد
لِّلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی ست یعنی جواب سائلان بی زیادت و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس
قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ با آفریدن آسمان وَهِيَ دُخَانٌ و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان ست در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون
آب بیافرید آتش بر وی گماشت تا او را در شورش آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی
آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را برو مسلط کرد تا بجوش آمده کفی و بخاری
از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد نظم کفی را منبسط سازد که این فرشی ست بس لائق * بخاری را بر افرازد که این
سقفی ست بس زیبا * از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر * وزین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا * فَقَالَ لَهَا پس گفت خدای بعد از آفرینش
آسمان مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید بآنچه شما را میفرمائیم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش
و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه آنرا آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرت ست نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب
و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اشجار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما

بهرچه فرمودی طَآئِعِيْنَ ○ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زاده الله شرفا از اجزای زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بسکافت فَقَضٰهُنَّ پس پرداخت آن را سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را فِيْ يَوْمَيْنِ در روز پنجشنبه و جمعه وَاَوْحٰى و وحی کرد فِيْ كُلِّ سَمَآءٍ بهر آسمانی اَمْرَهَا فرمان آن را یعنی با اهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا مقرر کرد بهر فلکی را آنچه از و آید وَزَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بِمَصَابِيْحَ به چراغها یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند ذٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از بدائع آفرینش تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ آفریدن و اندازه کردن خدایی غالب است که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند الْعَلِيْمِ ○ دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این بیان فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صٰعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِّثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود وَّثَمُوْدَ ○ و عذاب ثمود یعنی صیحهٔ جبرئیل ع و تخصیص این دو قوم بجهت آن است که قریش در سفر رحلت الشتاء و الصیف بر مواضع این دو گروه می‌گذشتند آثار عذاب مشاهده میکردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده اند اِذْ جَآءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح ع مِنْۢ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ تا آنکه مپرستید مگر خدای تعالی را قَالُوْا گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَآءَ رَبُّنَا اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً هر آینه فرشتگان فرستادی بجای شما فَاِنَّا پس بدرستیکه ما بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بآنچیزی که فرستاده شده اید شما بزعم خود كٰفِرُوْنَ ○ ناگروندگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیاء ماندهٔ از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند مثنوی چند صورت بینی ای صورت پرست ✿ هر که معنی دید از صورت برست ✿ دیدهٔ صورت پرستی را ببند ✿ تا شوی از نور معنی بهره مند ✿ آنکه تفصیل قصهٔ ایشان میکند و میفرماید فَاَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوْا پس گردن کشی کردند فِي الْاَرْضِ در زمین احقاف در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا یعنی باستحقاق تکبر نداشتند پس هود ع ایشان را تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند وَقَالُوْا و گفتند مَنْ اَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما جهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندندی اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود اَنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای تعالی الَّذِيْ خَلَقَهُمْ آن خدائی که بیافریده است ایشان را هُوَ اَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر و تیزتر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوْا و بودند قوم عاد که از روی تعصب و تکبر بِاٰيٰتِنَا يَجْحَدُوْنَ ○ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه میدانستند که آن حق است فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيْحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آواز مهیب فِيْٓ اَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ در روزهای شوم یعنی دهه آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد صرصر فرستادیم لِّنُذِيْقَهُمْ تا بچشانیم ایشان را عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را استیصال سازیم وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای اَخْزٰى سخت تر است از روی رسوائی و خواری وَهُمْ لَا يُنْصَرُوْنَ ○ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَاَمَّا ثَمُوْدُ و اما گروه ثمود فَهَدَيْنٰهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست

یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت
و ایمان فَاَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صٰعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُوْنِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشان را
هلاک کرد بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ۝ بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و برهانیدیم از آن
صاعقه آنان را که گرویده بودند بصالح علیه السلام وَكَانُوْا يَتَّقُوْنَ ۝ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند
اَعْدَآءُ اللّٰهِ دشمنان خدای تعالی اِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوْزَعُوْنَ ۝ پس ایشان بازداشته شوند بدوزخ
یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتّٰى اِذَا مَا جَآءُوْهَا تا وقتیکه بیایند آتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهند
بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند وَاَبْصَارُهُمْ و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند وَجُلُوْدُهُمْ و پوستهای ایشان یعنی
جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته‌اند فروج ایشان گواهی دهند بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝
بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوْا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُوْدِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ شَهِدْتُّمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما
که برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوْا گویند اعضای ایشان که ما را سرزنش مکنید که ما باختیار خود ناطق نشده‌ایم بلکه اَنْطَقَنَا اللّٰهُ
الَّذِيْٓ بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کاملهٔ خود اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیز را که سخن گوید وَّهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید
شما را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم بوجود آورد وَّاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝ و بسوی او بازگردانیده خواهید شد شما برای جزا وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَتِرُوْنَ و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید اَنْ يَّشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ بر شما گوشهای شما وَلَآ اَبْصَارُكُمْ و نه دیدهای
شما وَلَا جُلُوْدُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نخواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند وَلٰكِنْ ظَنَنْتُمْ ولیکن گمان داشتید
اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ آنکه خدای تع نداند كَثِيْرًا مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝ بسیاری از آنچه میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار میگفتند که هرچه آشکار میکنیم خدای میداند
و آنچه پنهان از ما صادر میشود بدان دانا نیست حق سبحانه فرمود وَذٰلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِيْ آن ظنی ست که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان میبردید
بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند اَرْدٰىكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَاَصْبَحْتُمْ مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ ۝ پس گشتید از زیان زدگان
فَاِنْ يَّصْبِرُوْا پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آن آتش دوزخ مَثْوًى لَّهُمْ قرارگاه است مر ایشان را وَاِنْ يَّسْتَعْتِبُوْا و اگر خوشنودی
حق سبحانه میجویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِّنَ الْمُعْتَبِيْنَ ۝ از اجابت کرده شدگان در طلب خوشنودی من وَقَيَّضْنَا و برانگیختیم لَهُمْ برای
مشرکان قُرَنَآءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوْا لَهُمْ پس بیاراستند دیوان برای ایشان مَّا بَيْنَ
اَيْدِيْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ آنچه در پیش ایشان ست از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند و آنچه از پس ایشانست
از امور اخروی و وعد و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِيْٓ اُمَمٍ
قَدْ خَلَتْ با امتان دیگر که گذشته‌اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ع از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه
امم مکذب را استحقاق عذاب بود این گروه نیز سزاوار عذاب‌اند در کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده چیزی خواهد او را قرینی
نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت
حث و تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند اِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوْا خٰسِرِيْنَ ۝
هستند زیان زدگان در هر دو سرا **بیت** ز نقد معرفت امروز مفلس ÷ ز سود آخرت فردا تهی دست ÷ آورده‌اند که

کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را بینید که قرآن میخواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه
قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آوازها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست بر هم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی
این آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند یعنی مشرکان عرب مر یکدیگر را گفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش مدارید
لِهَٰذَا الْقُرْآنِ شنیدن مر این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و حشو در افگنید در ان یا فریاد کنید پیش وی وَلَعَلَّكُمْ
تَغْلِبُونَ ۝ شاید که شما غلبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بتحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند مراد
این گروه قائلان اند یا عامهٔ کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دائم وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشانرا أَسْوَأَ الَّذِي
كَانُوا يَعْمَلُونَ پاداشی بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل میکردند ذَٰلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان
خدای است النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزاء ایشان مر کافران راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان
باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکردند وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند وقتیکه در آتش باشند رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ ای پروردگار ما بنمای بما آن دو کس را که در دنیا أَضَلَّانَا گمراه کردند
ما را مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل که خون اول ناحق او ریخت این دو کس را بما بنمای نَجْعَلْهُمَا تا در آریم
ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ۝ تا گردند از فروتران یعنی در درکهٔ زیرتر
شوند از دوزخ یا از همه فرودان فروتر شوند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ که پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا
پس بران ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند و حضرت فاروق رض فرموده بر امر و نهی ایستادند و روباه بازی نکردند ذی النورین رض
تفسیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساختند مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که فرایض ادا نمودند قول حسن بصری رح آن است که در ادای
طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کرده و بسرای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده
ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت ؏ و توحید اقرار آن است که الله را یکتا گویی ؏ توحید معرفت آنکه او را
یکتا شناسی یعنی از همه جهت بوحدت او بینا گردی آنکه در عالم وحدت جهت نیست نظم ؏ نی جهت میگنجد اینجا نی صفت ؏ نی تفکر نی بیان نی معرفت
آتشی از سر وحدت بر فروخت ؏ غیر واحد هرچه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آید عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان ملائکه یعنی بر مومنان مستقیم
فرشتگان نزدیک مرگ یا وقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد یا در هر سه این وقتها که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در
پیش دارید از امور اخروی که بر شما آسان خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که با ایشان حق تعالی نکویی
خواهد ساخت وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ و شادمان شوید بآن بهشتی که الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۝ بودید که بآن وعده داده میشدید بزبان پیغمبران نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ
ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت مینمودیم و معاونت میکردیم
وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شماییم در آخرت بتعظیم و تکریم و در خواست یعنی مدد دادن در شفاعت هر که را خواهد خدای وَلَكُمْ و شما راست فِيهَا
در آخرت مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذائذ یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و شما راست در عقبی مَا تَدَّعُونَ ۝ آنچه خواهید نُزُلًا گردد
مهیا شده مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ۝ از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاری است بآنکه متمنای اهل استقامت است آنچه ایشان را عطا خواهند کرد
چون ما حضری است نسبت بمائده که بجهت ضیافت ترتیب کنند و از اینجا گفته اند که نتیجهٔ استقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست

شیخ ابو علی دقاق قدس سره فرموده که استقامت نگاهداشتن سرست از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار را
در حریم منزل دل نگذارد بیت امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد * کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد * وَمَنْ اَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از جهت
سخن مِّمَّنْ دَعَآ از آن کس که بخواند خلق را اِلَى اللّٰهِ به پرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کارهای شایسته وَقَالَ اِنَّنِیْ و بگوید بدرستیکه من
مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ۝ از گردن نهادگانم حکم خدای را این آیت در شان حضرت پیغمبر صلعم ست که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرموده
که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند بدان کار کنند و یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را
تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل ست برانچه بدیشان رسد از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشائخ درین آیت داخلند و عائشه رض فرموده که
من نبینم این آیت را الا در شان موذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ ندا میکند و نماز
میخوانند و سخنان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیریکه در شان موذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان
و اقامت دو رکعت نماز بگذارند وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ط و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید
و شرک یکسان و مساوی نیستند یکی موجب رفع درجات ست و دیگری سبب هبوط درکات و گفته اند که حسنه رفعت ست و سیئه عنف یا مراد
علم و جهل ست و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول صلعم ست و سیئه دشمنی ایشان اِدْفَعْ دفع کن سیئه را
بِالَّتِیْ بآن چیزی که در نفس الامر هِیَ اَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از لغو بتغافل درگذر فَاِذَا
الَّذِیْ پس ناگاه آن چنین کنی آنکسی که باشد بَیْنَكَ وَبَیْنَهٗ عَدَاوَةٌ میان تو و او دشمنی هرآینه دوست گردد كَاَنَّهٗ گویا که او وَلِیٌّ حَمِیْمٌ ۝
دوستی که کارساز بود و خویشی مهربان و در احقاق از امام اعظم رض نقل میکند که چون کسی بمن رساند که دیگری مرا بد میگوید من او را دعای خیر و ثنا میگویم تا
وقتیکه خبر یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید وَمَا یُلَقّٰهَآ و ملهم نشود این خصلت که مقابلهٔ بدی ست بنیکی اِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوْا ج مگر آنان که صبر کنند بر
مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا یُلَقّٰهَآ و عطا نکنند این عادت و صفت اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِیْمٍ ۝ مگر خداوند بهرهٔ بزرگ را یعنی آنان را که نصیبی
تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت ست وَاِمَّا یَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد ترا مِنَ الشَّیْطٰنِ از دیو نَزْغٌ
وسوسه [illegible] یعنی اگر وسوسهٔ شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد بکند و درهم شکند فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ پس پناه جوی بخدای از شر او اِنَّهٗ بدرستیکه
خدای هُوَ السَّمِیْعُ او ست شنوا استعاذهٔ ترا الْعَلِیْمُ داناست بنیت تو وَمِنْ اٰیٰتِهِ و از نشانهای قدرت الهی الَّیْلُ وَالنَّهَارُ شب ست
و روز که متعاقب یکدیگر اند و روز بهیئت آرایش و شب برای آرایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط و دیگر آفتاب و ماهتاب که هر یک بقدر و اندازهٔ مقرر سیر میکنند لَا
تَسْجُدُوْا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان مخلوق اند مانند شما وَاسْجُدُوْا لِلّٰهِ و سجده کنید مر خدای را الَّذِیْ خَلَقَهُنَّ
آنکه بیافرید شب و روز و مهر و ماه را اِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ۝ مراو را می پرستید چه سجود خاص عبادت ست و
آن بخالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح درین محل سجده میکند تا سجده مقترن بامر باشد و این روایت مرویست از عبد الله بن مسعود رض فَاِنِ اسْتَكْبَرُوْا
پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را از ان چه زیان فَالَّذِیْنَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان یُسَبِّحُوْنَ لَهٗ نماز
میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مراو را و می ستایند بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا یَسْئَمُوْنَ ۝
و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رض اینجا سجده میکند چه سخن سجده باینجا تمام شده و این روایت
ابن عباس و ابن عمر ست رض و این سجده یازدهم ست باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این را سجدهٔ اجتهاد

گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده بشرط باشد چه مقارن ست بقوله تعالی اکنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم سجود در رود
سجده نشاط و محبت بود چه مقرون ست بدین کلمات که و هم لا یسامون وَمِنْ اٰيٰتِهٖٓ و از نشانهای قدرت الهی اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ
آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَاِذَآ اَنْزَلْنَا پس چون فرستیم عَلَيْهَا الْمَآءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ
بجنبش در آید بجهت رستن نبات از وی وَرَبَتْ و بروید و افزون گردد گیاه اِنَّ الَّذِيْٓ اَحْيَاهَا بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد
لَمُحْيِ الْمَوْتٰى هر آینه زنده کننده مردگان ست اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۝ بدرستیکه او بهمه چیزها از احیا و اماتت تواناست و قدرت او نسبت
باهمه مقدورات یکی ست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُوْنَ میل میکنند و از طریق ثواب میگردند یا طعنه مینمایند یا تاویل باطل میکنند
فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما که قرآن ست یا نشانهای قدرت که دال ست بر وجود قادر یکتا لَا يَخْفَوْنَ پوشیده نمیشوند عَلَيْنَا بر ما یعنی
همه را میدانیم و جزای طعن و الحاد با ایشان میرسانیم اَفَمَنْ يُّلْقٰى فِي النَّارِ آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل ست
یعنی او که قابل سوختن باشد خَيْرٌ بهتر ست اَمْ مَّنْ يَّاْتِيْٓ آیا کسیکه بیاید اٰمِنًا ایمن از دوزخ يَّوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز که آن حضرت
رسالت پناه صلعم ست و گفته اند حمزه یا عمار یا عمر یا عثمان رض اِعْمَلُوْا مَا شِئْتُمْ امر تهدید ست کفار را میگوید عمل کنید هر چه خواهید اِنَّهٗ
بدرستیکه خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه شما میکنید بَصِيْرٌ ۝ بیناست و بدان جزا خواهد داد بیت حیله و مکر ها کن که خدا میداند ٭ نقد مغشوش
میاور که معامل بیناست ٭ اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بتحقیق آنانکه کافر شدند بِالذِّكْرِ بقرآن که بهترین یاد کردنی ست لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام
که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند وَاِنَّهٗ و بدرستیکه قرآن لَكِتٰبٌ عَزِيْزٌ ۝ هر آینه کتابی ست ارجمند و گرامی نزدیک خدای
یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز ست زیراچه کلام رب عزیز ست که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیز
یا آنکه نامه دوست نزدیک دوست ست و نامه دوست نزد دوستان عزیز باشد بیت زنام و نامه تو یافتیم عز و کرامت ٭ هزار جان گرامی فدای
نامه و نامت ٭ لَّا يَاْتِيْهِ الْبَاطِلُ نیاید بدان کتاب هیچ باطلی مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهٖ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت
باطل بوی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بوی راه نیابد در اخبار او از آینده و گذشته دروغی یافته نشود تَنْزِيْلٌ فرو فرستاده شده است
مِّنْ حَكِيْمٍ از خداوندی دانا حَمِيْدٍ ۝ ستوده مَا يُقَالُ لَكَ نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو اِلَّا مَا قَدْ قِيْلَ مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران
پیشین گفتند لِلرُّسُلِ مر فرستادگان را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش
ازین هر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو میگویند اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو لَذُوْ مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش ست
مر انبیا و متابعان ایشان را وَّذُوْ عِقَابٍ اَلِيْمٍ ۝ و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن
بلغت عجم فرو نیامد و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از و بهره برند آیت آمد که وَلَوْ جَعَلْنٰهُ و اگر ما میفرستادیم این کتاب را قُرْاٰنًا
اَعْجَمِيًّا قرآنی بلغت غیر عرب لَّقَالُوْا هر آینه میگفتندی کافران عرب لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا پیدا و هویدا کرده نشد اٰيٰتُهٗ آیتهای کتاب را بزبانی که ما
فهم میکنیم ءَاَعْجَمِيٌّ آیا کلام عجمی وَّعَرَبِيٌّ و مخاطب عربی قُلْ بگوی ای محمد هُوَ این کتاب لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مر آنانرا که گرویدند هُدًى راه نماینده است بحق
وَّشِفَآءٌ و شفا بخشنده از امراض شک و شبهه وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ و آنانکه نمی گروند فِيْٓ اٰذَانِهِمْ وَقْرٌ در گوشهای ایشان گرانی است
یعنی تصامم میکنند و بگوش هوش نمیشنوند وَّهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى و قرآن بر ایشان کوری ست و پوشیدگی تا جلوه جمال کمال آنرا نبینند اُولٰٓئِكَ
آن گروه که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کور اند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند مِنْ مَّكَانٍۢ بَعِيْدٍ ۝ از جایی دور یعنی مثل ایشان چون کسی ست

ع ۵ ۱۲

گرا و را از مسافت دور و دراز بخوانند و بایشند و ندا آواز او شنود پس او را از آن ندا چه نفع رسد **بیت** نادی اقبال میگوید که ای
نا قابلان ای مایسی نزدیک نزدیک وشما پس دور دور وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ مر موسی را توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ
پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است مِنْ رَبِّكَ
از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب مکذبان لَقُضِيَ هر آینه حکم کرده شدی بَيْنَهُمْ میان اهل تکذیب و مستاصل
شدندی وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمان اند مِنْهُ از قرآن یا توریت مُرِيبٍ گمانی با اضطراب آرنده مَنْ عَمِلَ هر که بکند
صَالِحًا کاری ستوده فَلِنَفْسِهِ پس از برای نفس اوست یعنی نفع او بوی رسد وَمَنْ أَسَاءَ و هر که بکند فعل بد فَعَلَيْهَا پس بر نفس اوست یعنی ضرر
آن بوی بازگردد وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ و نیست آفریدگار تو ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان خود را که فرا خور عمل مکافات نفرماید
إِلَيْهِ يُرَدُّ بسوی خدای بازگردانیده شود **عِلْمُ السَّاعَةِ** دانستن قیامت یعنی چون از ان سوال کنند علم آن حواله بحضرت
الهی می باید کرد که کسی جز او نداند وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ و بیرون نیاید هیچ میوه مِنْ أَكْمَامِهَا از غلافهای خود وَمَا تَحْمِلُ و بار نگیرد
مِنْ أُنْثَى هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات وَلَا تَضَعُ و ننهد بار خود إِلَّا بِعِلْمِهِ مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج
نیز خاصهٔ اوست وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید أَيْنَ شُرَكَائِي کجااند انبازان من بزعم شما قَالُوا آذَنَّاكَ
گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم مَا مِنَّا نیست از ما مِنْ شَهِيدٍ هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم شود
از مشرکان مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که میپرستیدند مِنْ قَبْلُ پیش از قیامت یعنی بتان را که در دنیا می پرستیدند در ان روز نه بینند یا از ایشان
مدد نیابند وَظَنُّوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ ملول نمیشود
آدمی مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ از خواهش نیکی درین جهان چون نعمت و امثال آن وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری
فَيَئُوسٌ پس نا امید است از راحت قَنُوطٌ امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ و اگر بچشانیم ما
آن کافران را رَحْمَةً مِنَّا بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ از پس سختی که باو رسیده باشد
لَيَقُولَنَّ هر آینه گوید هَذَا این خیر و عافیت لِي برای من است و من مستحق آنم یا دائم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً
و گمان نمیبرم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر بازگردانند مرا إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار من یعنی بر
وجهی که مسلمانان توهم کردند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى بدرستیکه مر است نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من
نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی **مصرع** زهی تصور باطل زهی خیال محال امام ثعلبی رح از حسن بن علی بن ابی طالب رض
نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که میگوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت
ترابا و هیچکدام ازین دو تمنای وجود نخواهد گرفت فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا با آنچه کردند از
کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هر آینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذاب درشت
و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت
بگشائیم عَلَى الْإِنْسَانِ بر کافران أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَى بِجَانِبِهِ و دور شود یعنی بخود از درگاه حق و دور شود یا
خود را بر یک طرف کشد از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند

دعای بزرگ و بسیارست تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزی که پهنان دار د جهت کثرت وسعت آن قُلْ بگوای محمد اَرَءَيْتُمْ خبر دهید مرا که فی نفس الامر اِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهٖ پس شما کافر شده اید بدان بی تامل در ان مَنْ اَضَلُّ کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از ان کسی که او فِيْ شِقَاقٍۢ بَعِيْدٍ در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افساد بدو وضع موصول بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان ست در تفسیر امام ابو اللیث مذکور ست که ابوجهل مر حضرت را صلعم گفت آیتی بما بنمای آن حضرت صلعم ماه را بدو نیم کرد ابوجهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق دیده اند آیت احدی ست و گرنه سحر محمدی ست پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رویت آن خبر دادند ابوجهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی ست بهمه آفاق فرارسیده حضرت عزت آیت فرستاد که سَنُرِيْهِمْ زود باشد که بنمایم ایشان را یعنی کفار قریش را اٰيٰتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از ان شق قمر ست فِي الْاٰفَاقِ در کنارهای جهان وَفِيْٓ اَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی در مکه حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را اَنَّهُ الْحَقُّ ؕ که رسول ما حق ست اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو اَنَّهٗ آنکه او عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز شَهِيْدٌ ۝ گواه ست یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس ست بعضی بر انند که دلایل آفاقی اخبار آن حضرت صلعم بود از حوادث آتیه و وقائع کائنه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت نفسی انچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در معالم آورده که آفاقی وقائع امم ماضیه ست که ایشان را ازان خبر دادند و نفسی واقعه روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رح نقل کرده ست که آفاقی غلبه دین اسلام ست بوقت ظهور مهدی و نفسی انچه بوقت پیغمبر صلعم بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عائد با دمیان دارند یعنی بنمایم مردمان را دلائل آفاقی که هم پنهان ست و آیات نفسی که هلاکت ابدان ست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجائب مصنوعات ست از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و نفسی بدائع حکمت و غرائب صنع که در نفس انسان مودع ست و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر ست و نفس عالم صغیر و هرچه از دلائل قدرت در عالم کبیر هست نموداران در عالم صغیر هست شعر و تزعم انک جرم صغیر ؛ و فیک انطوی العالم الاکبر ؛ جمیع انچه در عالم مفصلا در نشاۃ انسان مندرج ست مجملا پس انسان عالم صغیر مفصل از روی مرتبه انسان عالم کبیر ست و عالم انسان صغیر رباعی ای آنکه ترا ملک سکندر و جم ؛ از حرص مباش در پی نیم درم ؛ عالم همه در تست ولیکن از جهل ؛ پنداشته تو خویش را در عالم ؛ و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از حقائق این آیت بعون الملک القادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت اَلَآ اِنَّهُمْ بدانید که کافران فِيْ مِرْيَةٍ در شک اند مِّنْ لِّقَاۗءِ رَبِّهِمْ ؕ از لقای پروردگار خود به بعث و جزا اَلَآ اِنَّهٗ بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ ۝ به همه چیزها محیط و فرارسنده است بعلم و قدرت و جمع و تفاصیل اشیا داند و هرچه خواهد که در ملک خود بکند تواند هیچ کس را مجال چون و چرا نیست قطعه علم بی جهل و قدرت بی عجز ؛ خاص مر حضرت الٰهی راست ؛ انچه باید در نفس و آفاق ؛ کند از حکم پادشاهی راست

ع ۱

سورة الشورٰی مکیة و هی ثلث و خمسون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حٰمٓ ۝ عٓسٓقٓ ۝ حروف مقطعه اشارت بکوائن و حوادث فتن و وقائع ست امام ثعلبی رح از ابن عباس رض نقل میکند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را میشناخته از حم عسق و گفته اند حا حرق ست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول

ع ۶

این حروف اثر انده بود از جبین مبین حضرت سید المرسلین صلعم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزها که بامت من نازل خواهد
شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کردند تا خروج دجال و نزول عیسیٰ ع م و قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم
و سمیع و قدیرست یا اشارتست بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائیست بآن عطایا که حق سبحانه
بحضرت رسالت پناه صلعم ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و میم ملک ممدود او
که از مشرق تا بمغرب بتصرف امت او درآید و عین عز وجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه او بوده و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچکس برفعت تبه
او نرسد و قاف مقام محمود او و در شب معراج که درجه او ادنی اوست و در روز قیامت که شفاعت کبری ست بیت مقام تو محمود و نامت
محمد ﷺ بدین سان مقامی و نامی که دارد • كَذٰلِكَ مثل آنچه درین سوره هست از معانی يُوحِيٓ اِلَيْكَ پیوسته وحی میکند بسوی تو وَاِلَى الَّذِيْنَ
مِنْ قَبْلِكَ ۙ و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل اَللّٰهُ الْعَزِيْزُ خدای غالب که هیچکس او را از انزال وحی باز نتواند داشت
الْحَكِيْمُ ○ دانا بحال کسیکه سزاوار نزول وحی ست لَهٗ مَا فِي السَّمٰوٰتِ مر اوراست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَمَا فِي الْاَرْضِ
و آنچه در زمین ست از کوائن سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ ○ و اوست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او راست تَكَادُ السَّمٰوٰتُ
نزدیک شد آسمانها که از عظمت او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی اول آسمان بلند تر شکافد پس از آن یک یک منشق گردد و در کشاف
آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم ست چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملائکه اند پس ابتدای انفطار از آنجا دلیلی بزرگ ست
بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُوْنَ و فرشتگان یعنی حمله عرش یا همه ایشان تنزیه میکنند ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بحمد پروردگار
ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم میگویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات سزا وَيَسْتَغْفِرُوْنَ و آمرزش طلبند از خدای لِمَنْ فِي الْاَرْضِ از برای کسانیکه در
زمین اند از مومنان اَلَآ اِنَّ اللّٰهَ بدانید بدرستیکه خدای هُوَ الْغَفُوْرُ اوست آمرزنده گناه بندگان الرَّحِيْمُ ○ مهربان بر ایشان بقبول توبه وَالَّذِيْنَ
اتَّخَذُوْا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اَوْلِيَآءَ دوستان یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان پرستش میکنند اَللّٰهُ حَفِيْظٌ خدای نگاهبان ست
عَلَيْهِمْ ۖ باقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان بِوَكِيْلٍ ○ گماشته شده تا
محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو هست دعوت و تبلیغ احکام شریعت وَكَذٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بلسان قوم او اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ
وحی کردیم بتو قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِّتُنْذِرَ تا بیم کنی بدان اُمَّ الْقُرٰى اهل مادر شهرها را که مکه ست وَمَنْ حَوْلَهَا
و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقررست که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند
وَتُنْذِرَ و بیم کنی مردمان را يَوْمَ الْجَمْعِ روز جمع یعنی روز قیامت لَا رَيْبَ فِيْهِ ۭ هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلق
اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح با اشباح یا اعمال با هر کسی را باهل او و بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را فَرِيْقٌ
فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مومنان موحدانند وَفَرِيْقٌ فِي السَّعِيْرِ ○ و گروهی را در دوزخ افگنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ
و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلائق را اُمَّةً وَّاحِدَةً گروهی یک تا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَّلٰكِنْ يُّدْخِلُ
ولیکن در می آرد مَنْ يَّشَآءُ هر که را خواهد براه معرفی و توفیق عبادت فِيْ رَحْمَتِهٖ ۭ در بهشت خود وَالظّٰلِمُوْنَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان
غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَّلَا نَصِيْرٍ ○ و نه یاری
که عذاب از ایشان بردارد اَمِ اتَّخَذُوْا بلکه فرا گرفتند کافران مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز خدای اَوْلِيَآءَ ج دوستان مانند اصنام و لات

دوستی ایشان نیرزند فَاللّٰهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوست گیرد دوستان را وَهُوَ يُحْيِ الْمَوْتٰى و اوست که زنده گرداند
مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیز قَدِيْرٌ توانا است و اصنام ایشان را توانائی نیست
نظم اوست قادر بحکم کن فیکون ؛ غیر او جمله عاجز اند و زبون ؛ عجز را سوی قدرتش ره نیست ؛ عقل ازین کارخانه آگه نیست وَمَا
اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف میکنید ای مؤمنان فِيْهِ در آن چیز با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهٗ پس حکم او مفوض است
اِلَى اللّٰهِ بخدای و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذٰلِكُمُ آنکس که حکم بحق صفت اوست اللّٰهُ خدای بحق است رَبِّيْ پروردگار من عَلَيْهِ
بدو نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَاِلَيْهِ اُنِيْبُ و بسوی او باز میگردم در همه
احوال فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآب نیست فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ بیافرید
برای شما مِّنْ اَنْفُسِكُمْ از جنس شما اَزْوَاجًا زنان وَّمِنَ الْاَنْعَامِ و آفرید از چهارپایان اَزْوَاجًا صنفهای گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میگرداند
شما را فِيْهِ در تزاوج و تناسل درین وجه از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهٖ مانند او شَيْءٌ چیزی لفظ مثل در کلام عرب زائد می باشد
مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و درین آیت نشاید مثل را بر حقیقت
گذاشتن چه مؤدی شود به تناقص که اثبات مثل و نفی آنست **بیت** ذات ترا صورت و پیوند نی ؛ تو بکس و کس بتو مانند نی ؛ **شعر**
جل المهیمن ان تدری حقیقته ؛ من لا له المثل لا تضرب له المثل ؛ وَهُوَ السَّمِيْعُ و او شنواست مجموع مسموعات را الْبَصِيْرُ بیناست همه مبصرات را
لَهٗ مر او راست مَقَالِيْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ کلیدهای خزائن آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینه آسمانها مطر است و گنجینه
زمین نبات يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میگرداند روزی را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد
بر وفق مشیت اِنَّهٗ بدرستیکه او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقائق باستحقاق قبض و بسط عَلِيْمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا ساخت
و برگزید خدای لَكُمْ برای شما مِّنَ الدِّيْنِ از طاعت و عبادت و اصل توحید مَا وَصّٰى بِهٖ آنچه فرموده بود بآن چیز نُوْحًا نوح بن ملک ؑ را
وَّالَّذِيْٓ اَوْحَيْنَآ و آن چیزی که وحی کردیم اِلَيْكَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو و نوح ؑ بوده وَمَا وَصَّيْنَا بِهٖ و آنچه وصیت کرده
بودیم بدان اِبْرٰهِيْمَ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰٓى این پیغمبران را از اصول دین اَنْ اَقِيْمُوا الدِّيْنَ آنکه اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمان است بآنچه
تصدیق آن واجب باشد و فرمان برداری احکام خدای وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِيْهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعت است
چه در فروع توحید و شرائع اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگ و گران و دشوار است عَلَى الْمُشْرِكِيْنَ بر مشرکان
مَا تَدْعُوْهُمْ آنچه تو میخوانی ایشان را اِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرک اَللّٰهُ يَجْتَبِيْٓ اِلَيْهِ خدای میکشد و جمع میکند بسوی خود آنچه تو میخوانی بدین
درست و راست مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد یا میگزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آن را که اراده کند وَيَهْدِيْٓ و راه نماید بتوفیق و ارشاد
اِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُّنِيْبُ هر که بازگردد بحق و روی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر او اعراض کند و با و رجوع کند حق سبحانه را هدایت بدو نماید **بیت**
نخست از طالبی از جمله بگذر و بدو آور ؛ کز آن حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک ؛ وَمَا تَفَرَّقُوْٓا و پراکنده نشده اند امم گذشته چون عاد
و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از
دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این گشتن
از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلعم داشتند

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمان نام برده که آخر عمرست یا روز قیامت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطله و خلاص
محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنانکه أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان گذشته مراد کافران زمان
حضرت رسالت پناه صلعم اند که قرآن بدیشان داده اند و ایشان لَفِي شَكٍّ مِنْهُ هر آینه در گمانند از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم مُرِيبٍ ○
شکی در تهمت افگنده فَلِذَٰلِكَ پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان مر خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم
باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده بآن در تبیان آورده که ولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه صلعم گفت از دین و دعوت که داری
رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرد که بدین مدار باز آئی تا دختر خود در عقد تو در آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود
مقیم و در دین و ملت مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطلهٔ ایشان را وَقُلْ آمَنْتُ و بگو بگرویدم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه
فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء مر پیش از من یعنی بجمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَ
أُمِرْتُ و فرموده شده م لِأَعْدِلَ تا که عدل کنم و سویت نگاه دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل
نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا مار است جزای کردارهای ما وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ و مر شما راست پاداش اعمال شما
لَا حُجَّةَ هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شده و احتجاج را مجال نمانده واگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود
اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ○ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیهٔ السیف منسوخ
وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عزوجل مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کردند
مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بربوبیت یا مراد یهود ند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی صلعم ایمان
آورده ندیا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کنند بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ
حجت ایشان باطل ست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض ست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ
و بر ایشان ست خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر ایشان راست جهت کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ ○ عذابی سخت
که آن آتش دوزخ باشد اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ کسی ست که فرو فرستاده است کتاب را بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ
و منزل گردانید ترازو را که موزونات بآن بسنجند تا در بارهٔ خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان برانند که مراد از میزان عدل ست در معاملات
و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آلهٔ عدل ست و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از
میزان محمد ست صلعم که قانون عدل بوی تمهید می یابد و انزال و ارسال او ست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز داناکرد ترا و تو چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ قَرِيبٌ ○ شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق ست یعنی البته ساعتی که در آن قیامت
قائم شود نزدیک ست يَسْتَعْجِلُ بِهَا شتاب میکنند بها بساعت یعنی بآمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا بآن نمیگروند بآن یعنی استعجال
از روی تکذیب و استهزاست یا میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید و قیامت نیاید ایشان را بر وی حجتی باشد وَالَّذِينَ
آمَنُوا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند که خدای با ایشان چه کند
و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ آنکه آمدن ساعت راست ست أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ

بدانید که بتحقیق آنانکه خصومت و جدال میکنند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اَللّٰهُ لَطِيفٌ
خدای داناست یا نیکوکار بِعِبَادِهٖ به بندگان خود يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ روزی دهد بلطف خود هر کرا خواهد وَهُوَ الْقَوِيُّ و او تواناست در
لطف و رحمت الْعَزِيزُ غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف اوست
که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی از آن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان که دوربین
که خفیات امور را داند و اسرار صدور بروی پوشیده نماند چهارم پوشنده کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد قطعه
کسی ز چون و چرا دم نمیتواند زد * که نقش بند حوادث ورای چون و چراست * چرا مگو که چرا دست بسته قدرست * ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست
در موضح آورده که لطیف آنست که غوامض امور بعلم داند و جرائم جمهور را بحلم در گذراند در ترجمه کشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او محیط بر غوامض
مصالح و حکمت باهره اش مشتمل بر عوائد منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر بقدر بنده خواهد درین
آیت نکات بسیار و فوائد بیشمار است و حواله اطلاع معنی لطیف بتفصیل بجواهر التفسیر است مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد که خواهد بعمل خود
حَرْثَ الْآخِرَةِ کشت خیر آن سرای یا پاداش آن نَزِدْ لَهٗ بیفزائیم مر او را فِي حَرْثِهٖ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب
آنجهان بذکر حرث خبر داد از جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مومن روز بروز نزد خدای تعالی
افزون میگردد تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا نیکی دنیا و سعی کند در
حصول متاع آن نُؤْتِهٖ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهٗ و نیست مر او را فِي الْآخِرَةِ در ان سرای
مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همین دنیا خواهند و بس یا منافقانیکه در غزوها با مومنان اتفاق نمودندی و غرض ایشان
غنیمت بودی و بس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب
خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیادت فیض یابد بیت دنیا طلبی بهره ز دنیات دهند * عقبی طلبی هر دو بیکجات دهند * نه چنان است که
کافران تصور کرده اند اَمْ لَهُمْ شُرَكٰٓؤُا آیا مر ایشان را انبازانند یعنی مر ایشان را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوْا لَهُمْ
نهادند برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان مِّنَ الدِّيْنِ از کیش جاهلیت مَا لَمْ يَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّٰهُ
بآن خدای هیچکس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه راست
بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و میان مومن یا میان مشرکان
و شرکا هر یک جزا بسزا یافته بودندی اما وعده فصل میان ایشان در قیامت است وَاِنَّ الظّٰلِمِيْنَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست
در ان روز عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک دایم و بی انقطاع باشد تَرَى الظّٰلِمِيْنَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِيْنَ ترسان و هراسان مِمَّا
كَسَبُوْا از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال و افعال ایشان وَاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا و آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کرده اند فِيْ رَوْضٰتِ الْجَنّٰتِ در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها و نزهت افزای ترین آن لَهُمْ مر
ایشانراست در بهشت مَا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده و مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان ذٰلِكَ آنچه مذکور است
از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ وی است فضل بزرگ که حق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است
ذٰلِكَ آن ثواب که خبر داد الَّذِيْ يُبَشِّرُ اللّٰهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ بندگان خود را الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا آنانکه ایمان آورده اند

وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم این خبر با این کرامت حاجت از دیاد سرور مومنان ست و آنکه دانند که عمل ایشان ضائع نیست
پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظائف عبادت بیفزایند **قطعه** کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی • که جزا هر چه نکوتر به نکوکار دهند • کار اگر
نیست ترا در طمع اجر مباش • مزد فرد و در باندازهٔ کردار دهند • امام ثعلبی از قتاده رض نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند
هیچ دریافته اید که محمد صلعم بر عملی که مباشر آن ست از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی میخواهد یا نی این آیت نازل شد که قُلْ بگوای محمد لَآ اَسْئَلُکُمْ نمیخواهم از شما
عَلَیْهِ بر رسانیدن پیغام اَجْرًا مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرموده که چون حضرت رسالت پناه
بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیارست و مداخل تو کم اگر فرمائی
قدری اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوائج خود صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی
دست دهد این آیت نازل شد که بگوای محمد که من بر تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم اِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِی الْقُرْبٰی در خویشی یعنی
قریش باید که مرا دوست دارند برای قرابتی که با ایشان دارم و چون بصله رحم اقرار میکنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که سر رشته قرابتی
هست پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح ست و گفته اند مراد مودت ثابت ست در ذوی
القربی یعنی من مزدوری رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس رض منقول ست که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند
یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول
بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب ست بخدای یعنی دوست دارید تا آنکه تقرب کنند بخدای باعمال
صالحه وَمَنْ یَّقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی یا یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر صلعم ست که هر که آن باشد
نَّزِدْ لَهٗ زیاده کنیم مراو را فِیْهَا حُسْنًا در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است
گنهگاران را شَکُوْرٌ پذیرنده طاعت فرمان برداران را اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرٰی بلکه میگویند کافران که بر بافت محمد و بر بست عَلَی اللّٰهِ
كَذِبًا بر خدای دروغ بدعوی نبوت یا نزول قرآن فَاِنْ یَّشَاِ اللّٰهُ پس اگر خواهد خدای یَخْتِمْ عَلٰی قَلْبِكَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن
بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از آزار و جفای ایشان متضرر نشوی در حقائق سلمی از سهل بن عبدالله قدس الله سره
نقل میکند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَیَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ
و محو کند خدای کجی و ناراستی را وَیُحِقُّ الْحَقَّ و آشکارا گرداند حق را بِکَلِمٰتِهٖ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد
اِنَّهٗ بدرستیکه خدای عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنهٔ افترای ایشان بتو بر وی مخفی نیست در
عین المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر را بدوستی خویشان خود امر
میفرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل ع آن حضرت را صلعم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیت و حضرت صلعم با ایشان گفت
و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما از این اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِیْ و اوست آن کسی که بفضل
کرم خود یَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبَادِهٖ از بندگان خود یعنی چون بد و باز گردند و از گناهی که کرده اند ندامت ورزند آن بازگشت را
در پذیرد وَیَعْفُوْا و فرو گذارد عَنِ السَّیِّاٰتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان درگذراند وَیَعْلَمُ و میداند مَا تَفْعَلُوْنَ آنچه
کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حفص تا میخواند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَیَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اجابت کند خدای

برآنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند عملهای پسندیده وَيَزِيدُهُمْ وزیاده گرداند مسئول ایشان را مِّن فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشانرا
آنچه حاجات خواستن آن نداشته باشند از رویت وسلام وَالْكٰفِرُونَ وناگرویدگان لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ○ مر ایشانراست عذابی سخت که ذل حجاب
و دوام عقاب ست وهیچ رنج وعقاب بدتر از مذلت حجاب نیست بیت ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی ❊ جز آنکه بند کنی در حجاب حرمانش ❊
آورده اند که اصحاب صفه رض که بفقر وفاقه میگذرانیدند روزی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما توانگر باشیم ومال خود بفلان وفلان خیر
تصرف کنیم این آیت آمد که وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ واگر بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهِ مر بندگان خود را وبر ایشان فراخ گردانیدی
لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِي الْأَرْضِ در زمین وباستیلا واستعلا بیرون آمدندی بتکبر وورزیدندی وفساد کردندی واین در غالب ست چه ذی النورین
وعبد الرحمن بن عوف رض مالدارترین قوم بوده اند وهرگز از ایشان اثر بغی وطغیان ظاهر نشد وگفته اند مال دنیا بمثابه باران ست که بر تمام زمین
رسد واز هر قطره از آن گیاهی روید بیت باران که در لطافت طبعش خلاف نیست ❊ در باغ لاله روید ودر شوره بوم خس ❊ وچون اغلب طباع
خلق بجانب هوا وهوس مائل ست وپرورش صفات بهیمی بر ایشان غالب ومال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب ست پس اگر
حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی شدندی پس آن را بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰكِن يُنَزِّلُ ولیکن فرو میفرستد روزی را
بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَّا يَشَاءُ آنچه میخواهد برای هر که میخواهد إِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِيرٌ داناست باحوال ایشان بَصِيرٌ ○
بیناست یعنی هم می بیند ومیداند که هر کس را چه باید وچند باید وکی باید وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ واوست آنکسی که میفرستد باران را مِن بَعْدِ
مَا قَنَطُوا پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن وَيَنشُرُ رَحْمَتَهُ وپراگنده کند رحمت خود یعنی بار را نیز منتشر گرداند در کوهها وبیابانها وَهُوَ
الْوَلِيُّ واوست دوست مومنان وسازنده کار ایشان بفرستادن باران ونشر رحمت واحسان الْحَمِيدُ ○ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس
داران وَمِنْ آيَاتِهِ واز دلائل قدرت ونشانهای فطرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آفریدن آسمانها وزمینهاست وَمَا بَثَّ وآفریدن
آنچه پراگنده کرد فِيهِمَا در آسمان وزمین مِن دَابَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملائکه وجن وانس وسائر حیوانات وَهُوَ واو یعنی خدای
عَلٰى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر إِذَا يَشَاءُ هرگاه که خواهد قَدِيرٌ ○ تواناست وتمکن از آن وغیر او عاجز در آن وَمَا أَصَابَكُم
وهرچه بشما میرسد ای مومنان مِّن مُّصِيبَةٍ از مصیبت وآفتی بمال یا تن واهل وعیال فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ پس بسبب آن ست که کسب کرده
دستهای شما یعنی شامت معاصی ست وهرچند که بقضای من ست اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُوا وعفو میکند ودر میگذرد عَن كَثِيرٍ ○
از بسیاری گناهان واگر بی گناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود وامام ابو اللیث رح در تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده
که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر خود صلعم فرستاد این آیت ست زیرا که خبر داد که بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم واز بسیاری عفو میکنم
ووی از آن کریم ترست که گناهی را که یکبار عفو کند در دنیا دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ ونیستید شما ای کافران عاجز کنندگان
خدای را از نفاذ امر او از عذاب کردن مستحق فِي الْأَرْضِ هیچ در زمین وَمَا لَكُم ونیست شما را مِّن دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی
که کارساز در دنیا وَلَا نَصِيرٍ ○ ونه یاری که باز دارد عذاب در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ واز نشانهای توانائی او کشتیهای روان ست
فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ ○ مانند کوهها در عظمت إِن يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيحَ ساکن گرداند باد را که سبب رفتن کشتی ست وچون
باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستادگان عَلٰى ظَهْرِهِ بر پشت آب واهل کشتی در گرداب اضطراب افتند إِنَّ
فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر ریاح واجرای سفائن لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُورٍ ○ سپاس دارنده

ربع

بوقت خروج از کشتی اَوۡ یُوۡبِقۡهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا بِمَا کَسَبُوۡا بسبب آنچه کردند از معاصی وَیَعۡفُ و درمیگذراند عَنۡ کَثِیۡرٍ ۝ از بسیاری گناهان اهل کشتی وگفته‌اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند مومنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَیَعۡلَمَ الَّذِیۡنَ یُجَادِلُوۡنَ و تا بدانند آنها که خصومت میکنند فِیۡۤ اٰیٰتِنَا در دلائل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمۡ نیست مر ایشانرا مِّنۡ مَّحِیۡصٍ ۝ هیچ گریزگاهی فَمَاۤ اُوۡتِیۡتُمۡ پس آنچه داده شده اید مِّنۡ شَیۡءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الۡحَیٰوةِ الدُّنۡیَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از ان تمتع میگیرید وَمَا عِنۡدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت خَیۡرٌ بهترست وَّاَبۡقٰی و پاینده تر لِلَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا برای آنکسانیکه گرویدند وَعَلٰی رَبِّهِمۡ یَتَوَکَّلُوۡنَ ۝ و بر آفریدگار خود توکل میکنند وَالَّذِیۡنَ و برای آنانکه یَجۡتَنِبُوۡنَ پرهیز میکنند و یکسو میروند کَبٰٓئِرَ الۡاِثۡمِ از گناهان بزرگ وَالۡفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوۡا هُمۡ و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب تلخی زبانی و مکروهی که بایشان رسیده باشد یَغۡفِرُوۡنَ ۝ ایشان درمیگذرانند آنرا و عفو میکنند در لباب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم رض ست که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض بشاتمان نمیکرد در تبیان آورده که در بارهٔ ابوبکر صدیق رض ست که او را بانفاق تمام مال ملامت کردند و بشتم رسانیدند و او حلم ورزید و متعرض لائمان نمیشد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو و دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغهٔ جمع بدین معنی دال ست کما قیل

تسمع بیت

مستغرق کار خود چنانم که دگر ؛ پروای ملامت گر بیکار م نیست ؛ وَالَّذِیۡنَ اسۡتَجَابُوۡا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمۡ مر پروردگار خود را و آن انصارند که حضرت پیغمبر صلعم ایشانرا بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ۪ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرائط و ارکان در اوقات آن وَاَمۡرُهُمۡ و کار ایشان شُوۡرٰی با مشورت ست بَیۡنَهُم۪ۡ میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقۡنٰهُمۡ و از آنچه عطا کردیم ایشانرا از اموال یُنۡفِقُوۡنَ ۝ۚ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِیۡنَ و برای آنانکه اِذَاۤ اَصَابَهُمُ الۡبَغۡیُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران هُمۡ یَنۡتَصِرُوۡنَ ۝ ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض ست و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزٰٓؤُا سَیِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِّثۡلُهَا۪ کردار بدی ست مانند آن لفظ سیئه دوم ثانی با آنکه سیئه نیست بر سبیل ازدواج کلام ست چنانچه وان عاقبتم فعاقبوا فَمَنۡ عَفَا پس هر که عفو کند از ستمگار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از وی وَاَصۡلَحَ و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود فَاَجۡرُهٗ عَلَی اللّٰهِ ؕ پس مزد او بر خدای ست و عدهٔ مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیز و بستان برنخیزد مگر کسیکه عفو کرده باشد از مظلمه

قطعه

عفو از گناه سیرت اهل فتوت ست ؛ بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست ؛ بگذر ز جرم خصم و کرم کن که عاقبت در عفو لذتیست که در انتقام نیست ؛ اِنَّهٗ بدرستیکه خدای لَا یُحِبُّ الظّٰلِمِیۡنَ ۝ دوست نمیدارد ستمگاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انۡتَصَرَ و هر که کینه کشد از ظالم بَعۡدَ ظُلۡمِهٖ پس از آنکه بروستم کرده باشد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه کینه کشندگان مَا عَلَیۡهِمۡ نیست بر ایشان مِّنۡ سَبِیۡلٍ ۝ؕ هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشانرا گناهی نیست اِنَّمَا السَّبِیۡلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَی الَّذِیۡنَ یَظۡلِمُوۡنَ النَّاسَ بر کسانی ست که ابتدای ستم کنند بر مردمان وَیَبۡغُوۡنَ فِی الۡاَرۡضِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَیۡرِ الۡحَقِّ ؕ بغیر حجتی و حقی اُولٰٓئِکَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمۡ مر ایشانراست عَذَابٌ اَلِیۡمٌ ۝ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنۡ صَبَرَ و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه این صبر و غفران لَمِنۡ عَزۡمِ الۡاُمُوۡرِ ۝ۧ از بهترین کارهاست

ع ۱۴

امام زاهد رحمه گوید این از کارهای مردان مردست و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند بیت و فا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقه ما کافریست رنجیدن ؛ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا فرو گذارد خدای فَمَا لَهٗ پس نیست مر او را مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که کارسازی
کند مِنْۢ بَعْدِهٖ از پس فرو گذاشتن خدای مر او را وَتَرَى الظّٰلِمِيْنَ و می بینی تو کافران را لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ آن هنگام که ببینند عذاب را
یعنی روز قیامت يَقُوْلُوْنَ گویند هَلْ اِلٰى مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن به دنیا مِّنْ سَبِيْلٍ هیچ راهی و جاده که برویم و تدارک مافات کنیم وَتَرٰىهُمْ
و می بینی کافران را که در آن روز يُعْرَضُوْنَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ کنایه غیر مذکورست جهت وضوح چه معلوم ست که عرض
کافران بر آتش خواهد بود خٰشِعِيْنَ در حالتیکه فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی يَنْظُرُوْنَ مینگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ
خَفِيٍّ از نگریستن پنهان یعنی بکرانه چشم بدوزخ مینگرند از هول و هیبت آن زهره سر بر آوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتیکه ایشان را بدوزخ
رانند دزدیده مینگرند گاهی بملائکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ و جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دل ست چه کافران نابینا محشور خواهند
شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات مختلفه مردم فهم میکنند وَقَالَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا و چون ایشان را بدین حال
بینند گویند آنانکه ایمان آورده اند یعنی چون زیانکاری ایشان بینند گویند اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ بدرستیکه زیانکاران الَّذِيْنَ خَسِرُوْٓا آنانکه زیان
کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَاَهْلِيْهِمْ و در کسان خود يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخیز زیان در نفسها آنست که ایشان را بعبادت بتان
مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی اگر دوزخی اند با آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم
مانند اَلَآ اِنَّ الظّٰلِمِيْنَ بدانید بدرستیکه ستمگاران یعنی مشرکان فِيْ عَذَابٍ مُّقِيْمٍ در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع وَمَا كَانَ
لَهُمْ و نباشد مر این کافران را مِّنْ اَوْلِيَآءَ هیچ دوستان و مدد دهندگان که بوقت عذاب يَنْصُرُوْنَهُمْ یاری کنند ایشان را مِّنْ
دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بردارد غیر از خدای و با نندارد خدای وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر کرا گمراه سازد خدای
فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِيْلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اِسْتَجِيْبُوْا اجابت کنید لِرَبِّكُمْ مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از
ایمان و توحید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ روزی که باز گردانیدن نیست مر او را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای تعالی یعنی
بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمیشود مَا لَكُمْ نیست شما را مِّنْ مَّلْجَاٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَّوْمَىِٕذٍ آن روز وَّمَا لَكُمْ و نیست مر شما را
مِّنْ نَّكِيْرٍ هیچ انکاری در آنچه کردید یعنی عملهای خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحائف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز آن
گواهی دهند فَاِنْ اَعْرَضُوْا پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ پس ما نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ بر ایشان حَفِيْظًا
نگاهبانی که اعمال بد ایشانرا نگاه داری اِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام و تو رساننده وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما چون
بچشانیم کافرانرا یعنی بدهیم مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهَا خوش شود بدان و شادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشانرا
سَيِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته فَاِنَّ الْاِنْسَانَ پس بدرستیکه
انسان یعنی کافر كَفُوْرٌ سخت ناسپاس ست و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند
و محنت را بزرگ شمرند امام ابومنصور ماتریدی رحمه فرموده که کفران مؤمنان آنست که ترک شکر کنند لِلّٰهِ مر خدایراست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی
آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ می بخشد لِمَنْ يَّشَآءُ هر کرا خواهد اِنَاثًا دختران بی پسران چون لوط عم وَّيَهَبُ لِمَنْ يَّشَآءُ و می بخشد هر کرا
اراده کند الذُّكُوْرَ پسران بی دختران چون ابراهیم عم اَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت گرداند ایشانرا ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا

پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت پیغمبر را صلعم اینجا بمشیت بازبسته نیست چنانچه در روادن دختر تنها و پسر تنها زیراکه آنجا که دختر
دهد شاید که والدین را دعیه پسر باشد یا پسر دهد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس بمشیت خود باز بست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد
پدر و مادر را مشیتی نماند که نفی آن باید کرد وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ و میگرداند هر کرا خواهد عَقِيمًا بی فرزند چون یحیی و مریم إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست
بانچه سید هد قَدِيرٌ ۝ تواناست بر انچه میسازد دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز منزه و معرا بیت علم او بر طرف از شائبه جهل و فتور
قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور، آورده اند که یهود سید عالم صلعم را گفتند که چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمیگوید تا در تو نگری چنانچه با موسی بی
سخن میگفت و موسی علیه السلام و را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمیدید آیت آمد وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را
أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا و آنکس او را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامیست
خفی که بسرعت دریابند یا بطریق الهام یا بالقا در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه
با موسی و او در پس پرده حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با رسول الله صلعم سخن گفت از ورای حجابین یعنی حضرت
رسالت پناه صلعم در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سپید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی را بر آنکس از ملائکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک مرسل بر مرسل الیه بدستوری خدای مَا يَشَاءُ
انچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برترست از صفات مخلوق و غالب ست در ایصال وحی حَكِيمٌ ۝ داناست بتکلم با بشر از
روی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و همچنانکه وحی کردیم بپیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآنرا مِنْ
أَمْرِنَا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیراکه دلها بدو زنده گردد چنانچه بدنها بروح حیات یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل از
وحی مَا الْكِتَابُ چه چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود وَلَا الْإِيمَانُ
و ندانستی که دعوت کردن بایمان یا شرایع ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نمی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس ترا ایمان آورد
وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ ولیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ هر کرا خواهیم مِنْ عِبَادِنَا
از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستیکه تو بوحی ما میخوانی مردمانرا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝
براه راست دعوت از تو عام ست مر خلق را و هدایت از من خاص ست هر کرا خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام ست یا راهی که
طالب را بسر منزل مقصود رساند صِرَاطِ اللَّهِ آن راه خدای ست الَّذِي لَهُ آن خدای که مر او راست آنچه هست مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ انچه در آسمانها و زمین ست أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدای تَصِيرُ الْأُمُورُ ۝ باز گردد کارهای خلائق در آخرت و نزد
محققان بازگشت همه امور در همه اوقات و احوال بحضرت اوست و بارتفاع حجب و وسائط مشاهده این معانی دست دهد قطعه
صورت کثرت حجب وحدت ست ٭ غیبت ما مانع نور حضور ٭ دیده دل باز کشای و ببین ٭ سر الی الله تصیر الامور ٭ ٭ ٭

ع ۱۰ ۵

سورة الزخرف مكية وهي تسع وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

حم ۝ حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام ست تا سامع را از خواب غفلت برانگیزانند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تائید این
سخن میکند آنجا که فرمود حروف تهجی برای ادای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و در کشف الاسرار

معانقة ۱۱ عند المتقدمین

آورده که حا اشارت ست بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝ و بقرآن
روشن و هویدا بدلائل اعجاز یا روشن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست اِنَّا جَعَلْنٰهُ بدرستیکه ما
فرستادیم این کتاب را قُرْءٰنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُوْنَ ۝ در یابید معانی آن را یا فهم کنید
صحت نبوت محمد را صلعم یا آنچه مشاهده کنید در وی از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت وَاِنَّهٗ و بتحقیق که قرآن فِيْٓ اُمِّ
الْكِتٰبِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن ست از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هرآئینه بزرگوارست حَكِيْمٌ ۝ محکم کرده شده که
درو تناقض نیست یا ناسخ ست که در ورقم نسخ کشیده نشود اَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنی
اَنْ كُنْتُمْ یا آنکه شما هستید قَوْمًا مُّسْرِفِيْنَ ۝ گروهی شرک آرندگان یعنی با آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز
نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد و الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شما قرآن را بآسمان نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود
بیایند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند وَكَمْ اَرْسَلْنَا و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَّبِيٍّ فِي الْاَوَّلِيْنَ ۝ از پیغمبران در
میان پیشینیان که مشرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد وَمَا يَاْتِيْهِمْ مِّنْ نَّبِيٍّ اِلَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ۝
و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند معاندان قوم که باو استهزا می نمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَكْنَا
پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت ترین ایشان را بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت
و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت وَمَضٰى و گذشت در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ وصف و خبر قصه پیشینیان که ایشان با
پیغمبران ما چه کردند و ما با ایشان چه کردیم درینجا وعده پیغمبرست بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ و اگر بپرسی قوم خود را که
مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ که آفرید آسمانها و زمین را لَيَقُوْلُنَّ هرآئینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيْزُ بیافرید آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان
الْعَلِيْمُ ۝ دانا باحوال بندگان چه این آفرینش کار عاجز و جاهل نتواند بود درین آیت اخبار کند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده قوی دانا
و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که اَلَّذِيْ جَعَلَ خداوند آنست که ساخت لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی
گسترده تا قرارگاه شما باشد وَّجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيْهَا سُبُلًا در آن زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ۝ تا شاید که شما راه یابید
بسلوک بدان طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِيْ نَزَّلَ و وی آن خدای ست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان مَآءًۢ بِقَدَرٍ ۝ آبی
بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند فَاَنْشَرْنَا بِهٖ پس
زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج گیاه التفات غیبت بتکلم جهت اختصاص وی ست
بدین فعل كَذٰلِكَ مانند آن زنده کردن تُخْرَجُوْنَ ۝ بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِيْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ و آن
خداوندی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع ملائکه و مخلوقات را كُلَّهَا همه آن بی یاری و مددگاری وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما مِّنَ الْفُلْكِ
از کشتیها وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْكَبُوْنَ ۝ آنچه سوار شوید از خشکی و تری لِتَسْتَوٗا تا راست شوید عَلٰى ظُهُوْرِهٖ بر پشتهای آن در
سواری ثُمَّ تَذْكُرُوْا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شدید بروی وَتَقُوْلُوْا و بگوئید
سُبْحٰنَ الَّذِيْ سَخَّرَ پاک ست آن خدای که رام گردانید و زیر دست ساخت لَنَا هٰذَا برای ما این کشتی و این چهارپایه را تا ما در رکوب بر
ایشان قطع بر و بحر میکنیم وَمَا كُنَّا لَهٗ و نیستیم ما مر این رکوب را بقوت خود مُقْرِنِيْنَ ۝ ضبط کنندگان و فرمان بردار ساختگان وَاِنَّآ

إِلَىٰ رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود لَمُنقَلِبُونَ ○ بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا
آنست بیت هشدار و عنان کشیده رو که آخر کار * بر مرکب چوبین ز جهان خواهی رفت * در خبر آمده است که چون حضرت رسول الله صلعم
پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له
مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که راکب را باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رض کسی را
دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را بچه
فرموده گفت ان تذکروا نعمة ربکم آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اشارتست بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد
وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهُ مر خدای را مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا از بندگان او نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران
او یند این تعجبیست از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام
و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنسَانَ بدرستیکه کافر لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ناسپاسیست آشکارا کفر او که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه و یکی
دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافت بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا فرا
گرفته است خدای برای خود مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ ○ و شما را برگزید و خاص
گردانید به پسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُم
یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که میسازد لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبیه و مانند
یعنی دختران را که آن را اسناد بحق میکنند و فی الحقیقه آن وصفیست مر خدای را بمثل و مانند چه ولد را لابدست که مماثل والد باشد پس ایشان
دختران را برای خدای ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده
از غایت غم و اندوه وَهُوَ كَظِيمٌ ○ و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آن غم بدل فرو میخورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدا
چون روا میدارید أَوَمَن يُنَشَّأُ آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشؤ بصیغهٔ مجهول خوانده ینشؤ یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِي الْحِلْيَةِ
در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد و او را قوت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَيْرُ
مُبِينٍ ○ غیر آشکار کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان از ین دو حیله عاطل می باشند و حق تعالی
فرمود که آیا کسیکه اینچنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان بیان میفرماید وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ و نام نهادند فرشتگان را
الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع
عبودیت اند دختران نام می نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند
صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول الله صلعم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملائکه اناثند گفتند از پدران شنوده ایم
و گواهی میدهیم که پدران ما دروغ نمیگویند حق تعالی فرمود که سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَ
يُسْأَلُونَ ○ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند قوم بنو ملیح از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا
عَبَدْنَاهُم نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله میگفتند نه از روی اعتقاد غلبهٔ مشیت حق بر مشیت عباد از ایمانست لاجرم
حق سبحانه فرمود که مَا لَهُم نیست ایشان را بِذَٰلِكَ بدانچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را

ع ۱۵

حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا يَخْرُصُونَ مگر آنکه دروغ میگویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود
که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدیشان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد ایشان دروغ میگفتند زیرا که
حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَيْنَاهُمْ یا چنین ست که ایشان میگویند آیا دادیم ایشان را كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن
که ناطق بود بر صحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِكُونَ چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایندگان و
مقرر ست که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا
آبَاءَنَا بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ و ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم
یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران ما دان ست وَكَذَلِكَ و همچنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ نفرستادیم پیش از تو فِي قَرْيَةٍ در دهی
و مجمعی مِنْ نَذِيرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده إِلَّا قَالَ مگر که گفتند مُتْرَفُوهَا
متنعمان و توانگران و سروران آن ده إِنَّا وَجَدْنَا بدرستیکه ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی و آئینی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ
و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کنندگانیم بدیشان قُلْ بگو ای محمد و حفص قَالَ میخواند یعنی گفت پیغمبر که أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت
پدران جاهل میکنید و اگرچه ما آورده ایم برای شما بِأَهْدَى دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَيْهِ بران دین آبَاءَكُمْ پدران خود را
و ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان كَافِرُونَ
ناگرویدگانیم پس از شآمت تقلید کار ایشان بمکابره و معانده کشید نظم خلق را تقلیدشان بر باد داد ٭ که دو صد لعنت بران تقلید باد
گرچه عقلش سوی بالا میپرد ٭ مرغ تقلیدش به پستی میرود ٭ فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از ایشان یعنی از مقلدان معاندان
باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ سرانجام تکذیب کنندگان درین سخن تسلیه
آن حضرت صلعم ست پس میفرماید که اگر تقلید پدران میکنید باری تقلید ابراهیم ع کنید که اشرف آبای شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ
و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم ع بعد از بیرون آمدن از غار لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت میپرستیدند إِنَّنِي
بَرَاءٌ بدرستیکه من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ از آنچه میپرستید آنرا إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي مگر آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم ع کلمه توحید را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریت
خود و ازینست که همیشه در میان اولاد خلیل الله ع موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد صلعم ست
یا امت مرحومه و بعضی بر آنند که خدای کلمه توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم ع لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک
باز گردند و بدین وی در آیند بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر اند صلعم وَ
آبَاءَهُمْ و پدران ایشان را بعمر دراز و نعمت بی انداز حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام
وَرَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بدلائل و معجزات یا بیان کننده توحید و حجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست
بایستی که بشکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَذَا گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ جادوییست وَإِنَّا بِهِ
و بدرستیکه ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور نداریم که آن من عند الله ست وَقَالُوا و گفتند دیگر بار لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَذَا
الْقُرْآنُ این قرآن اگر از پیش خداست عَلَى رَجُلٍ بر مردی مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی ازین دو دیه که مکه و طائف اند عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه

بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طائف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یا لیل مدعای کفار
آن بود که رسالت منصبی بزرگ ست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل
و حشم و ندانستند که رسالت رتبهٔ عالی ست و استحقاق آن تحلی باشد بفضائل روحانیت و کمالات قدسیه و با این همه اختصاص میباید داشت
که بفضل خاص از حضرت واهب العطایاست **مصرع** تا دوست از آن میان کرا میخواهد؛ لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرموده که
أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخشش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار ترا که نبوت ست یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است
تا بر هر که خواهند در نبوت کشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخشش کردیم بَيْنَهُمْ در میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ معیشت ایشانرا یعنی آنچه زندگانی
بدان کنند فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در حیوة دنیا و ایشان از تدبیر و تغییر آن عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل مینمایند
وَرَفَعْنَا و بر داشتیم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ زبر بعضی دَرَجٰتٍ درجها در روزی تا یکی توانگرست و
دیگری درویش یا در حریت که یکی آزادست و دیگری بنده یا در فضائل که یکی فاضل ست و دیگری مفضول و در حقائق سلمی آورده که تفاوت
درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجهٔ او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فراگیرند بعضی آدمیان
بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و
دیگری باعمال مساعدت دیگری نماید تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ
بهترست مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آنست که گشتندی
آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هرآینه میگردانیدیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسیکه میگرود
بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفهای از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها که بدان عَلَيْهَا بر بام آن خانها يَظْهَرُونَ ۝
بر آیند و خود را بنمایند وَلِبُيُوتِهِمْ و میساختیم مر خانهای ایشانرا أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ ۝ تکیه کنند همه از
نقره در این آیت اشارت ست بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن
مشغول شدندی چه اکثر طباع مجبول ست بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی
کردندی و اگر سقف خانها و نردبانها و درهای خانها و تختهای کافران را همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را طلا هم دادمی یا
چنان کردمی که اینها از همه طلا ساختندی وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ و نیست آنچه همه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی
این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال ست وَالْاٰخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او
لِلْمُتَّقِينَ ۝ مر پرهیزکارانراست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز فرمودند تا از مستلذات فانی و تنعمات این جهانی اجتناب نموده رباعی
هر کس که رخ از متاع فانی برتافت ✦ و اندر طلب دولت باقی بشتافت ✦ آنجا که کمال همتش بود رسید ✦ و آنچیز که مقصود دلش بود بیافت ✦ وَمَنْ
يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام حلال و حرام و از عقاب الٰهی نترسد و برحمت او
امیدوار نباشد نُقَيِّضْ برگماریم لَهُ مر او را شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ پس آن دیو لَهُ قَرِينٌ ۝ مر او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود و در دنیا
بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرآبادی قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی
داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت کای شیخ این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بخواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرهای

ع ۱۰

ایشان ست می بینی گفت نی پس چشم مرا بمالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته ست بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته وبعضی را گاهی بال بچشم وی فرو میگذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست گفت نخوانده که ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطینند بر سرهای ایشان نشسته و بر هریک بقدر غفلت وی استیلا یافته رباعی دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ؛ وزین معامله با دیو همنشین شده ایم ؛ بپارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ؛ ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند قرینان خود را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق وَيَحْسَبُونَ و می پندارند کفار بنی آدم أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ○ آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پنداشت میباشند حَتَّى إِذَا جَاءَنَا تا وقتیکه بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض و قرأت بجز اظهر ست چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسله بحشر آرند و بدوزخ افگنند در معالم از ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانگیزند و بحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتیکه بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قَالَ گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی بودی میان من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ در موضح آورده که مشرق صیف و مغرب شتاست و میان این هردو مشرق نیز بعد بسیارست غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی فَبِئْسَ الْقَرِينُ ○ پس بد همنشینی تو پس گوینده با ایشان گوید وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ و سود نمیدارد شمارا در آخرت این آرزو و تمنا إِذْ ظَلَمْتُمْ چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا أَنَّكُمْ برای آنکه شما هستید فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ○ در عذاب دوزخ انباز آن یعنی باید که در عذاب شریک باشید همچنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته سود نمیدارد شمارا آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف عذاب هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم بایمان قوم دلبستگی تمام داشت چنانچه بشرائط دعوت بیشتر اقامت مینمودند عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که أَفَأَنْتَ آیا تو ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ توانی که بشنوانی کران یعنی آنان را که گوش دل او کرست سخن حق توانی شنوانید أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا تو ست آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق توانی نمود وَمَنْ كَانَ و آنکه هست فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ○ در گمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان تو نمائیم دل خوش دار فَإِنَّا مِنْهُمْ بدرستیکه ما از ایشان مُنْتَقِمُونَ ع انتقام کشندگانیم بعذاب أَوْ نُرِيَنَّكَ یا اگر بنمائیم ترا الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا فَإِنَّا عَلَيْهِمْ پس بدرستیکه ما بر ایشان مُقْتَدِرُونَ ○ توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فَاسْتَمْسِكْ پس تو چنگ در زن بِالَّذِي أُوحِيَ بآنچیزی که وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو از آیات و احکام إِنَّكَ بدرستیکه تو عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ○ بر راه راستی که از وی بمنزل تو ان رسید وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفی ست و عزتی مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان ست و خصوصیتی مر قریش راهست که تو از آنی و اخص مر بنی هاشم راست از ایشان و جمعی گفته مراد از قوم امت ست وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ○ و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن وَاسْأَلْ و بپرس ای محمد مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استفسار کن مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما که ملائکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که أَجَعَلْنَا آیا فرمودیم مِنْ دُونِ الرَّحْمَٰنِ

بجز خدای آلِهَةً يُّعْبَدُوْنَ ۝ خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان در هیچ ملت از ملل ایشان به پرستش کسی که بدون خدای باشد مقرر شده مراد باین کلام استشهادست باجتماع انبیاء م بر توحید در معالم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه صلعم رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آنحضرت در مضمون سخن شک نیاورد و نه پرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل م پرسید که سید عالم این سوال کرد از انبیا میکائیل م فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او از آن محکم ترست که این سوال کند مثبت آنکه در کشف وارد است قلال ؏ کی توجه کند باستدلال ـ وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و بدرستیکه فرستادیم موسی را ؏ بِاٰيٰتِنَآ بمعجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَا۠ئِهٖ بسوی فرعون و گروه او فَقَالَ پس گفت موسی ؏ مر ایشان را اِنِّيْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰيٰتِنَآ پس آن هنگام که آورد موسی ؏ م بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اِذَا هُمْ همان وقت ایشان مِّنْهَا يَضْحَكُوْنَ ۝ از آن میخندیدند یعنی افسوس میکردند و تهزای مینمودند در اول مشاهده بی تامل دران وَمَا نُرِيْهِمْ و نمی نمودیم ما ایشان را مِّنْ اٰيَةٍ هیچ نشانه اِلَّا هِيَ مگر آنکه او اَكْبَرُ بزرگتر بود مِنْ اُخْتِهَا از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر یک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بودند بر دیگری مراد وصف همه است به بزرگی وَاَخَذْنٰهُمْ بِالْعَذَابِ و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ۝ شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز گشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند وَقَالُوْا و گفتند با موسی ؏ م يٰٓاَيُّهَ السّٰحِرُ ای مرد جادو یعنی عامل کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره موسی را باین نام میخواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بخوان از برای ما پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ باانچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میکند در کشف عذاب از ما او را بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ ۝ بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما منع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آن هنگام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی ؏ م اِذَا هُمْ يَنْكُثُوْنَ ۝ همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی ؏ م متردد شد که مبادا که مردم بدو بگروند پس همه قوم خود را جمع کرد و بغرفه بلندی برآمد وَنَادٰى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِيْ قَوْمِهٖ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ يٰقَوْمِ گفت ای گروه من یعنی قبطیان اَلَيْسَ لِيْ آیا نیست مرا استفهام یعنی هست مُلْكُ مِصْرَ ملک مصر از سکندریه تا سرحد شام وَهٰذِهِ الْاَنْهٰرُ و این جوبهای آب نیل تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِيْ میرود از زیر قصر من آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او میگذشت پس او بدین جوبها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ ۝ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد اَمْ اَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِّنْ هٰذَا الَّذِيْ ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِيْنٌ ۝ او خوار و بی مقدارست وَّلَا يَكَادُ يُبِيْنُ ۝ و نمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِيْ آن گره از زبان او بر داشته بود اما بر قوم پوشیده بود چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند فَلَوْلَآ اُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نیفگندند بر او اَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت که اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزده شده از خدای تعالی و را دستوانه

زرین نداده اَوْ جَآءَ یا چرا نیامد مَعَهُ الْمَلٰٓئِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِيْنَ ○ پیوستگان بدو برای یاری وی و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی
میفرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معاون او باشند پس این حکومت باشد
که خدای تعالی مردی درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون درین مکر قَوْمَهٗ گروه خود را یعنی
این فریب در ایشان اثر کرد فَاَطَاعُوْهُ پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسی ع بر داشتند اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه فرعونیان بودند
قَوْمًا فٰسِقِيْنَ ○ گروهی بیرون رفته از دائره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتماد کرده موسی را
بنظر حقارت دیدند و ندانستند که بیت فرعون و عذاب ابد درویش مرصع + موسی کلیم الله و چوبی و شبانی + فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا پس چون در غضب
کردند ما را بافراط مکابره و اسراف در کبائره یا بخشم آوردند رسول ما را اِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ○
پس همه ایشان را غرق ساختیم در دریا فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش و کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوه مشرکان آینده
ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند وَّمَثَلًا لِّلْاٰخِرِيْنَ ○ ع و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام
اعتبار باشند چه ملاحظه قضیه عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت ست و از انجمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند
و بانچه نازید بغرفا او رسید بیت در سرداری که باشدت سرداری ۴ اندر سر آن روی که در سرداری + در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم
با صنادید قریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را بدون خدای میپرستند جمعی گفتند که عیسی ع معبود ترسایان ست من دون الله و تو گمان میبری
که او بنده صالح ست پس در وی هیچ خیر نباشد قریش ازین سخن فریاد کشیدند و گمان بردند که رسول الله صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ
مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد بر پسر مریم مثلی اِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّوْنَ ○ از آن مثل اعراض کنند و آواز بلند بر دارند و
در سبب نزول این آیت آنست که گفتند عیسی ع مخلوق ست و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند یا شبه کردند که چون روا ست
که عیسی ع ابن الله باشد چرا نشاید که ملائکه بنات الله باشند و اصح آنست که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت
که عیسی را ع بدون خدای میپرستیدند هرگاه که عیسی ع در آتش باشد ما و خدایان ما نیز در آتش باشیم مؤید این قولست آنچه فرماید وَقَالُوْٓا ءَاٰلِهَتُنَا
خَيْرٌ و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتر اند اَمْ هُوَ یا عیسی هرگاه که حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوْهُ نزدند آن مثل را لَكَ
برای تو اِلَّا جَدَلًا مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمییز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُوْنَ ○
خصومت گران و لجاج کنندگان اِنْ هُوَ نیست عیسی ع اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهادیم عَلَيْهِ بروی به نبوت و رسالت وَ
جَعَلْنٰهُ مَثَلًا و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب لِّبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ○ ط برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه ایست در غرائب چون مثل
سائر قصها وَلَوْ نَشَآءُ و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه میسازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَّلٰٓئِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملائکه آریم که
ایشان فِي الْاَرْضِ يَخْلُفُوْنَ ○ ج در زمین در پی در آیند شما را وَاِنَّهٗ و بدرستیکه عیسی ع لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ علم ست مر ساعت را
یعنی بدو بدانید که نزدیک ست قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی ست ع که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین
فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق و جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را بر بالهای دو فرشته نهاده و رخسارهٔ
مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش ریزان گردد و چون سر بالا کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود
و نفس وی بر هر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی ست در ولایت شام

ع ۱۱

بدو رسد و اورا بکشد انگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی ع م بکوه طور برد مومنان را و انجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی ع م نشانه قرب قیامت ست فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک نکنید و جدال منمائید بهما آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ ط و پیروی کنید شرع رسول مرا هٰذَا این ست صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ○ راه رست که کس برو گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ ج و باید که باز ندارد شمارا شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید اِنَّهٗ لَكُمْ بدرستیکه او مر شمارا ست عَدُوٌّ مُّبِينٌ ○ دشمنی آشکارا وَلَمَّا جَآءَ عِيسٰى و آن هنگام که آمد عیسی ع م بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمدم بشما بِالْحِكْمَةِ بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی وَلِاُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِيْ تَخْتَلِفُوْنَ هرانچه اختلاف میکنید فِيْهِ ج دران از امور دین یا احکام توریت فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای وَاَطِيْعُوْنِ ○ و فرمان برید مرا هرچه فرمایم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای که بحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّيْ او آفریدگار من ست وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوْهُ ط پس او را بپرستید بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ○ این ست راه رست بی کجی و انحراف فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ پس مختلف شدند گروهها مِنْۢ بَيْنِهِمْ ج از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِّلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا پس وای بر آنانکه ستم کردند ازین احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب روزی که دردناک ست عذاب او هَلْ يَنْظُرُوْنَ آیا چشم میدارند احزاب یعنی منتظر نیستند اِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ○ و ایشان ندانند او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا اَلْاَخِلَّآءُ دوستان کفر یا معصیت يَوْمَئِذٍ دران روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند اِلَّا الْمُتَّقِيْنَ ○ع مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی ازان روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت بوده بر کفر و معصیت باهم دشمن شوند که وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بوده دوستی ایشان بجای باشد تا یکدیگر را شفاعت کنند در تاویلات کاشی مذکورست که خلت چهار نوع میباشد + خلت تامه حقیقی که محبت روحانیه ست و آن مستند بوده بتناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء ع م و اولیا و شهدا و اصفیا با یکدیگر + دوم محبت قلبیه و اسناد این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیاء ع م و ارادت مریدان با مشائخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا نه در آخرت و مثمر فوائد و نتائج صوری و معنوی ست + سوم محبت عقلیه که مستند ست بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا + چهارم محبت نفسانیه ست و اسناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زائل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی وجود نگیرد و غرض و حاجت بحصول نه پیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود نظم دوستی کان غرض آمیز شد + دوستی دشمنی انگیز شد + مهر که از هر غرضی گشت پاک + راست چو خورشید بود تابناک + يٰعِبَادِ منادی دران روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی میفرماید ای بندگان من لَا خَوْفٌ نیست ترسی عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ مر شما امروز از القای مکاره وَلَآ اَنْتُمْ تَحْزَنُوْنَ ○ج و نیستید شما که اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت منادی میکند که اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاٰيٰتِنَا بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوْا مُسْلِمِيْنَ ○ج و بودند گردن نهادگان فرمان خدای را انگه منادی گوید اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ درآئید در بهشت اَنْتُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ شما و زنان مومنه شما تُحْبَرُوْنَ ○ شاد گردانیده شده یا گرامی داشته یا آرایش یافته يُطَافُ عَلَيْهِمْ بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان بِصِحَافٍ

بکاسهای پهن مِّنْ ذَهَبٍ از زر و دران چند نوع طعام وَّاَکْوَابٍ وکوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی صراحی پر از انواع شراب وَفِیْهَا و در بهشت بود ایشان را مَا تَشْتَهِیْهِ الْاَنْفُسُ آنچه آرزو بود نفسهارا و بدان خوش بر آیند وحفص تشتهیه الانفس خواند وَتَلَذُّ الْاَعْیُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمهارا و ازان لذت یابند در وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم ریاض جنان یا نصیب نفس ست یا بهرهٔ عین در وسیطی فرموده است که اهل نظر میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود وجمعی راکه غشاوت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انجم مستورون رکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان بگوی که وتلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن ست که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهدهٔ جمال محبوب متصور نیست بیت پرده از پیش بر انداز که مشتاقان را + لذت دیده بجز دیدن دیدار تو نیست + امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق ست عاشق را چندانکه شوق بیشتر بود لذت دیدار افزونتر باشد از ذو النون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت ست هر کرا دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر ست در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان ست و کفایت من بجهت متوکلان و زیادت من بجهت شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من از ان محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصهٔ مشتاقانم شعر الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی الیهم اشد شوقا رباعی دلم از شوق تو خونست ندانم چونست + در دلم شوق جمالت ز بیان بیرونست + در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد + دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزونست + انکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید وَاَنْتُمْ فِیْهَا و شما در بهشت خٰلِدُوْنَ ۚ جاوید باشند گانید و کمال نعمت دران ست که او را بیم زوال نباشد وَتِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِیْٓ و آن بهشتی که امروز اُوْرِثْتُمُوْهَا میراث داده شده اید آن را آن بهشت موعود ست که نورث من عبادنا من کان تقیا و شما میراث دادیم بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه بودید که عمل میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص ست و باستحقاق بدست آید لَکُمْ فِیْهَا مر شمار است در جنت فَاکِهَةٌ کَثِیْرَةٌ میوه بسیار مِّنْهَا تَاْکُلُوْنَ ۝ و از آنها بخورید پیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع ست که کسی از درخت بهشت میوه باز کند مگر که فی الحال مثل آن از ان درخت بروید اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ بدرستیکه کافران فِیْ عَذَابِ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ۚ در عذاب جهنم جاوید مانندگانند لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نگردانند عذاب را از ایشان وَهُمْ فِیْهِ و ایشان در عذاب مُبْلِسُوْنَ ۚ ناامیدانند از راحت نجات و از نفحت عقوبات وَمَا ظَلَمْنٰهُمْ و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن وَلٰکِنْ کَانُوْا و لیکن بودند هُمُ الظّٰلِمِیْنَ ۝ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا یٰمٰلِکُ و چون امید ببرند از خلاصی ندا کنند خازنان دوزخ را که ای مالک در خواه از خدای لِیَقْضِ عَلَیْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّکَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد اِنَّکُمْ مّٰکِثُوْنَ ۝ بدرستیکه شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان راگوید لَقَدْ جِئْنٰکُمْ بِالْحَقِّ بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران وَلٰکِنَّ اَکْثَرَکُمْ و لیکن بیشتر شما لِلْحَقِّ کٰرِهُوْنَ ۝ مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید اَمْ اَبْرَمُوْٓا اَمْرًا بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند امری کاری که در دفع و ابطال آن یا کیدی برای پیغمبران فَاِنَّا مُبْرِمُوْنَ ۚ پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران بنصرت انبیاء اَمْ یَحْسَبُوْنَ آیا می پندارند منکران کفار اَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نشنویم سِرَّهُمْ سخن نهانی ایشان که در دل میگویند وَنَجْوٰىهُمْ و آنچه براز با آن یکدیگر مشورت کنند بَلٰی آری میشنویم آن را

وَرُسُلُنَا و فرستادگان ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ ع می نویسند آنرا بفرمان ما و بعد از آنکه نهانیهای ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد قُلْ بگوای محمد اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ اگر باشد مر خدای را وَلَدٌ ق فرزندی چنانچه گمان میبرید فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ ○ پس من اول پرستندگانم خدای را بیگانگی بایستی که من بیدانستم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا پیدا میکنید و صاحب کشاف در معنی آیه گفته که اگر خدای را فرزند بودی و برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را تعظیم کنندگان بودمی یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل ست و مبالغه در نفی ولد امام ثعلبی آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در ال کاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره دران وقت میل اسلام داشت و پیوسته ستایش قرآن میکرد و گفت ای نضر بقرآن استهزا مکنی بخدای که نمی گوید محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اضافت میکنیم که ملائکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر صلعم رسید و آن حضرت م اندوهناک شد جبرئیل ع این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمده این آیت برخواند و گفت که خدای محمد را درین آیت تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است میگوید که نیست و نبوده مر خدای را فرزندی آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم سُبْحٰنَ پاک ست و بی عیب رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُوْنَ ○ از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی فرزند میگویند در دنیا فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوْضُوْا تا سعی میکنند در باطل وَيَلْعَبُوْا و بازی کنند در دنیا حَتّٰى يُلٰقُوْا تا وقتیکه ببینید يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ○ روزی که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰهٌ وَّفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ ط و اوست خداوند آسمان و زمین پرستنده گان و بنده از ملائکه و جن و انس وَهُوَ الْحَكِيْمُ و اوست راست کار در تدبیر خلق الْعَلِيْمُ ○ دانا بمصالح ایشان وَتَبٰرَكَ الَّذِيْ لَهٗ و بزرگوارست آنکه مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا ج و آنچه میان آسمان و زمین ست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان ست وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ ج دانستن ساعتی که قیامت دران قائم شود وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ○ و بسوی او باز گردیده شوید همه خلائق دران روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِيْنَ و مالک دران روز نباشند آنانکه يَدْعُوْنَ می پرستند کافران ایشان را مِنْ دُوْنِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن و انس و اصنام که مشرکان شفاعت ایشان امید وار اند آنرا نتوانند شفاعت کردن اِلَّا مَنْ شَهِدَ مگر کسیکه گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر ع که ایشان را رتبه شفاعت هست چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ○ و ایشان میدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گنهگاران را وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان و معبودان را که بیافرید ایشان را لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نتوانند کرد فَاَنّٰى يُؤْفَكُوْنَ ○ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيْلِهٖ و نزدیک خداست دانستن قول رسول آنجا که گفت يٰرَبِّ ای پروردگار من اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از روی عناد و مکابره لَّا يُؤْمِنُوْنَ ○ ایمنی گروند فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلٰمٌ ط و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم بآیه قتال منسوخ ست فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ع پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید در دنیا و روز بدر و در عقبی بدخول در نار +++

وقف لازم
ع ۲۲

سورة الدخان مكية وهى تسع وخمسون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حٰمٓ ۝ امام ابو الليث رح در تفسير خود از امام محمد حكيم ترمذى قدس سره نقل ميكند كه حق سبحانه جميع احكام وقصص را كه در سور متعدده بحروف
مقطعه مجتمع ست دران حروف جمع كرده مجملا وچون آن را نشناسد مگر صاحب نبوت وولايت پس مراد براى تفهيم عوام در جميع سور تفصيل داد
وگفته اند آن حروف اشارت ست بكلمات چنانچه در حم گفته اند حميت لمحبين حمايت كردم دوستان خود را از توجه بما سوى وگويند معنى او
آنست كه حم يعنى كارى ساخته شده ومهمى پرداخته گشته وَالْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۝ وسوگند بكتاب هويدا كه قرآن ست كه بمحض كرم اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ
بدرستيكه ما فرستاديم او را فِيْ لَيْلَةٍ مُّبٰرَكَةٍ درشبى بزرگ وبابركت كه شب قدر ست وكدام بركت برابر آنكه دران شب كتاب كريم كه سبب منافع دينى
ودنيوى وواسطه مطالب صورى ومعنوى ست از لوح محفوظ بآسمان دنيا شرف نزول ارزانى فرموده اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِيْنَ ۝ بدرستيكه هستيم ما
بيم كننده بانزال قرآن درين شب وجمعى برآنند كه ليله مباركه شب برات ست وآن شب نيمه شعبان ست وبركت او در نزول ملائكه واجابت دعوت
وفصل اقضيه وتقسيم نعم ست فِيْهَا درين شب يُفْرَقُ جدا كرده وفيصل داده شود كُلُّ اَمْرٍ حَكِيْمٍ ۝ هر امرى كه حكم كرده شده است در سال
از ارزاق وآجال وشب برات از ليالى فاضله است كه بدين امت داده در حديث آمده كه درين شب بيامرزند از گناهكاران بعدد موى
برگوسفندان بنى كلب ست ودرين شب آب زمزم زياده ميشود وصاحب كشاف آورده كه در خبر ست كه هركه درين شب صد ركعت
نماز بگزارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وى باشند سى ملك ويرا بشارت دهند به بهشت وسى فرشته ديگر او را ايمن سازند از عذاب دوزخ
وسى ديگر او را باز دارند از آفات دنيا وده ملك ديگر دفع مكائد شيطان ميكنند از وى ودرين شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت
ميكنند اَمْرًا فرموديم فرمودنى بفصل قضايا درين شب مِّنْ عِنْدِنَا از نزديك ما اِنَّا كُنَّا مُرْسِلِيْنَ ۝ بدرستيكه هستيم ما فرستنده ترا كه محمد
رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّكَ ما بخشايشى از نزديك پروردگار تو بر خلق چنانچه جاى ديگر فرموده وما ارسلناك الا رحمة للعالمين نظم در دو عالم بخشش و
بخشايش ست ؛ خلق را از بخشش آسايش ست ؛ خواجه چون دُر در مديح خويش سفت ؛ انما انا رحمة مهداة گفت ؛ يا فرستنده ايم جبرئيل را
بقرآن بر حبيب خود يا ملائكه را درين شب فرستاديم بسلام مومنان اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ۝ بدرستيكه خداى شنوا وداناست بهمه سخنهاى
ايشان رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفريدگار آسمانها وزمينهاست وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه ميان آسمانها وزمينهاست پس بدانيد اى
آفريدگان اِنْ كُنْتُمْ مُّوْقِنِيْنَ ۝ اگر هستيد شما بى گمانان يعنى طلب كنندگان يقين لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هيچ معبودى ومستحق سزاى پرستش نيست
مگر او يُحْيٖ زنده گرداند وَيُمِيْتُ ومى ميراند يعنى اوست موجد كننده موت وحيات رَبُّكُمْ اوست پروردگار شما وَرَبُّ اٰبَآئِكُمُ
الْاَوَّلِيْنَ ۝ وپروردگار پدران نخستين شما بَلْ هُمْ بلكه كافران بدين سخن موقن نيستند فِيْ شَكٍّ يَّلْعَبُوْنَ ۝ در گمانند بقرآن
بازى كنندگان فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش براى ايشان يَوْمَ تَاْتِي السَّمَآءُ روزى كه بيارد آسمان بِدُخَانٍ مُّبِيْنٍ ۝ بدودى
آشكارا عرب شر غالب را دخان گويند مراد عذابى ست كه نازل گردد بمستهزيان در عين المعانى آورده كه مراد غبارى ست كه روز
فتح مكه مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشيد وگويند مراد زمان قحط وجوع كافران بود كه بدعاى پيغمبر صلعم شدت جوع بر ايشان مستولى شد
تا سگان مرده را با استخوان ميخوردند ودخان عبارت از تيرگى چشم ست از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر ميان خود وآسمان مشابه
دخان چيزى مى بيند ودر تبيان فرموده كه در سال قحط بسبب خشك سالى غبارى تيره از زمين برانگيخته ميشود بشكل دود ولهذا سال قحط را

معانقة عند المتقدمين ۱۲

سنة الغبراء گویند و وجه تسمیه عام الرماده همین ست و قول بعضی آن ست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب یَّغْشَى النَّاسَ فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بردارند و مومنانرا از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ ○ این ست عذابی دردناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود و ایشان زاری کنند و گویند رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ ○ بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه میفرماید که اَنّٰى چگونه بود لَهُمُ الذِّكْرٰى مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَآءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ مُّبِيْنٌ ○ فرستاده آشکار کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر و یسار قرآن بوی می آموزند مَّجْنُوْنٌ ○ دیوانه است و دماغ او مخبط شده است و با وجود این همه چون عذاب ایمان میدهند اِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستیکه ما بردارنده عذابیم از ایشان قَلِيْلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فائده ندهد اِنَّكُمْ عَآئِدُوْنَ ○ بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابوسفیان و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بخداو رحمن سوگند به پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرٰى یاد کن روزی را که بگیریم کافران را گرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دمیاطی آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعید میکند مشرکان را که دران روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ○ بدرستیکه ما انتقام کنندگانیم دران روز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَآءَهُمْ و آمد ایشان را رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ ○ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران عم اَنْ اَدُّوْٓا اِلَيَّ بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید با من عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّيْ لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ ○ فرستاده ام امین بوحی و متهم نیستم مگر بنیکو خواهی خلق را وَاَنْ لَّا تَعْلُوْا و آمدم بآنکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدای و اهانت وحی او ننمائید اِنِّيْٓ اٰتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ بدرستیکه من آرنده ام شما را حجتی مُّبِيْنٍ ○ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی عم کردند موسی عم فرموده که وَاِنِّيْ عُذْتُ و بدرستیکه من پناه بردم بِرَبِّيْ وَرَبِّكُمْ بپروردگار خود و پروردگار شما اَنْ تَرْجُمُوْنِ ○ ازانکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار من ست وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ و اگر باور نمی دارید مرا و نمیگروید بمن فَاعْتَزِلُوْنِ ○ پس کرانه کنید از من و میازارید مرا

مصرع

مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان

ایشان سخن آنحضرت صلعم قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهٗ پس بخواند موسی عم پروردگار خود را اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ بآنکه این گروه قبطیان قَوْمٌ مُّجْرِمُوْنَ ○ گروهی اند مصر بکفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مشرکانند چون حق تعالی دعای وی اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِيْ لَيْلًا پس ببر بندگان مرا بشب از مصر اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ○ بدرستیکه شما از پی درآمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبردار شوند و از پی شما درآیند و چون بدریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و بر و راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرامیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره بر وی عصا مزن که با حال اول رود و بگذارش تا قبطیان در وی درآیند و مترس اِنَّهُمْ بدرستیکه

ایشان جُنْدٌ مُّغْرَقُوْنَ ○ گروهی غرق شدگانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند کَمْ تَرَکُوْا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنّٰتٍ از بوستانهای پر درخت وَّعُیُوْنٍ وچشمهای آب روان وَّزُرُوْعٍ وکشتهای رسیده وَّمَقَامٍ کَرِیْمٍ ومنزلهای نیکو آراسته وَّنَعْمَةٍ کَانُوْا واسباب تنعم و برخورداری که بودند فِیْهَا در آن نعمت فٰکِهِیْنَ متنعمان وشادی کنان کَذٰلِکَ فعلکما با مکذبان همچنین ست وَاَوْرَثْنٰهَا ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشان را قَوْمًا اٰخَرِیْنَ ○ بگروه دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل را فَمَا بَکَتْ پس نگریست عَلَیْهِمُ السَّمَآءُ بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ وزمین یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در معالم آورده که چون مومنی بمیرد چهل روز آسمان وزمین برو بگریند واز انس رض منقول ست که حضرت رسول صلعم فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در باشد دری که روزی او از ان فرود آید و دری که عمل او از انجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند و برو بگریند عطارد رح میگوید که گریهٔ آسمان سرخی اطراف ست در معالم آورده که چون امیر المومنین حسین بن علی مرتضی کرم اللہ وجهها شهید شد آسمان برو گریست وگریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد درین باب گفته اند رباعی این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست * هر شام عکس خون شهیدان کربلاست * گر چرخ خون ببارد ازین غصه در خورست * ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست * وگفته اند گریهٔ آسمان وزمین همچون گریهٔ آدمیان ست وبعضی برانند که علامتی بر ایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن واسف همچون گریه که اغلب دال ست بر غم واندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی نبود که بآسمان رود و بروی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان وزمین بر ایشان نگریست وَمَا کَانُوْا ونبودند مُنْظَرِیْنَ ○ مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّیْنَا بَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ وهر آئینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِیْنِ ○ از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل ابنا و تعب در عمل مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون اِنَّهٗ کَانَ عَالِیًا بدرستیکه بود فرعون سر کشیده وخود را بلند ساخته مِّنَ الْمُسْرِفِیْنَ ○ از کافران که تجاوز نمودند از حد و وایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنٰهُمْ وبدرستیکه برگزیدیم موسی ع و مومنان بنی اسرائیل را عَلٰی عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوار اند برآنکه برگزینیم ایشان را عَلَی الْعٰلَمِیْنَ ○ بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَیْنٰهُمْ ودادیم مر ایشان را مِّنَ الْاٰیٰتِ از نشانهای قدرت مَا فِیْهِ بَلٰٓؤٌا مُّبِیْنٌ ○ آنچه در و نعمت آشکارا بود چون شگافتن دریا وانزال من وسلوی اِنَّ هٰۤؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لَیَقُوْلُوْنَ هر آئینه میگویند اِنْ هِیَ نیست عاقبت کار وخاتمهٔ حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰی مگر مرگ نخستین در دنیا وبعد از وحیاتی نیست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُنْشَرِیْنَ ○ زنده شدگان وبرانگیخته گان بعد از مرگ فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَآ پس بیارید پدران ما را اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○ اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهل بوده زیراکه نه هر چه جائز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت ست اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر و تحکم نرسد اَهُمْ خَیْرٌ آیا قوم قریش بهتر اند در قوت وشدت ومال وشوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند باعظمت وابهت ودر غایت کثرت وَّالَّذِیْنَ وآنانکه بوده اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد وثمود وجز آن چون بگرویدند اَهْلَکْنٰهُمْ هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستیکه ایشان بودند مُجْرِمِیْنَ ○ گروه کافران ومنکران بعث وحشر از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میگردد که ملکی بود از حمیر کنیت او ابوکرب و نام او اسعد بن ملیکا ابی کرب با حشم وتبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت وحمیره را بنا کرده وسمرقند را بقول اشهر او ساخت و بروایتی از ابن عباس رض هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده ست که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا نه واز عائشه صدیقه رض منقول ست که دشنام مدهید تبع را که

ع ۱۹

اسلام آورده است ولهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در معالم آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند واو بقصد اهالی آنجا لشکر کشیده بود وحبر بنی قریظه که کعب واسد نام داشتند این خبر شنیده به نزدیک وی رفتند وگفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان ست تعرض آن حضرت صلعم کردند واز سر قتل واسر مدینه درگذشت واو آتش پرست بود وبر دست آن دو حبر مسلمان شد وبا جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در وی گنج ست از نقره ومروارید وزبرجد گفت کجاست گفتند در مکه وغرض ایشان آن بود که قصد خانه کند وهلاک شود تبع قصه گنج وخانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک زینهار که آن شریفترین بقعه است بروی زمین وهیچکس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت وتعظیم بجا باید آورد تبع آنجا رفت وخانه را پوشانید وشش هزار شتر قربان کرد واز آنجا بیمن توجه فرمود وقوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلائل خداپرستی بر ایشان خواند وایشان در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان میکنیم آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن چون دو کس را دعوی بودی بر یکدیگر در آن آتش آمدندی مبطل بسوختی ومحق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند وبسلامت بیرون آمدند وکشیشان ایشان تمامی بسوختند ونزد ارباب سیر مشکر الله سعیهم ثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه صلعم بشامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد بدو سپرد والا با ولاد خود سپرده وصیت نماید که بغرض رسانند وفرزند بیستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود رض ونامه بموقف عرض رسانید وحضرت رسول الله صلعم سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح واز قاشی رح نقل ست که ابو کرب اسعد حمیری او بتابع ایمان آورده به پیغمبر ما قبل از بعث آن حضرت صلعم بهفصد سال ودر درج الدرر آورده که بمدت هزار وپنجاه وسه سال پیش از هجرت که هزار وچهل سال پیش از بعث بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ونیافریدیم آسمانها وزمین را وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان ایشان ست لٰعِبِيْنَ ○ بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را حکمت کامله بظهور آورده ایم وبحکمت نسزد که آدمیان را معطل ومهمل گذاریم بی ثواب وعقاب مَا خَلَقْنٰهُمَا نیافریدیم اهل ارض وسما را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت ست بر طاعت وعقوبت بر معصیت وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت وعدم فکرت لَا يَعْلَمُوْنَ ○ نمیدانند که فعل حکیم بحق بود اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مومن وکافر ومطیع وعاصی مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۙ هنگام جمع شدن همه آدمیان ست يَوْمَ لَا يُغْنِيْ روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی وخویشاوندی عَنْ مَّوْلًى از دوست وخویشان خود شَيْئًا چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ۙ ونباشد از دوستان که یاری کرده شوند از دوستان دیگر اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالیٰ بر وی یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مریکدیگر را بشفاعت اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه خدای غالب ست کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند ورا الرَّحِيْمُ ○ مهربان ست بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ ۙ بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوه آن طَعَامُ الْاَثِيْمِ ○ خوردنی گناهکاران ست یعنی ابو جهل واحزاب واز زقوم چون بخورند كَالْمُهْلِ ۚ مانند مس وروئین گداخته يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ ۙ بجوشد در شکمها جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ ○ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را وبگدازد امعا واحشای ایشان را پس حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوْهُ بگیرید این گنهگاران را فَاعْتِلُوْهُ پس بکشیدش بعنف وقهر اِلٰى سَوَآءِ الْجَحِيْمِ ○ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوْا پس آنگاه بریزید فَوْقَ رَاْسِهٖ بر سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ○ از عذاب آب گرم

ع عند المتقدمین

تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود همچنانچه درون از زقوم معذب ست و بگویند مر او را که ذُقْ بچش و بکش این عذاب را اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود اَلْكَرِيْمُ ۝ بزرگوار بزعم خود ابو جهل میگفت که من اعز و اکرم اهل وسیم در بطحا از من عزیزتر نیست دران روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی کریمی میکرد اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهٖ آن ست که شما بودید که بآن تَمْتَرُوْنَ ۝ شک می آوردید تا اکنون معائنه دیدید اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه پرهیزگاران فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ ۝ درجایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نباشد فِيْ جَنّٰتٍ در بوستانها وَّعُيُوْنٍ ۝ و چشمها يَلْبَسُوْنَ میپوشند مِنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ از حریرهای نازک و سطبر مُتَقٰبِلِيْنَ ۝ درحالتیکه متقابل در مجالس یکدیگر و باهم مستانس باشند و در تفسیر سورابادی آورده ست که این متقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه روبهای یکدیگر می بینند كَذٰلِكَ همچنین برین حال میباشند بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنٰهُمْ و قرین سازیم متقیان را بِحُوْرٍ بزنان سفید رو عِيْنٍ ۝ کشاده چشم اختلاف ست در انکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت يَدْعُوْنَ فِيْهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو کنند اٰمِنِيْنَ ۝ درحالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن لَا يَذُوْقُوْنَ نچشند فِيْهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰى مگر مرگ مشترکه در دنیا چشیدند و چون معهود نزدیک مردمان آنست که هر زندگی را مرگ در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست وَوَقٰهُمْ و نگاهدارد حق سبحانه بهشتیان را و آزار از ایشان دفع کند عَذَابَ الْجَحِيْمِ ۝ عذاب دوزخ را فَضْلًا مِّنْ رَّبِّكَ از روی فضل و کرمی که واقع ست از آفریدگار تو ذٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝ آنست رستگاری بزرگ فَاِنَّمَا يَسَّرْنٰهُ پس خبرین نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ ۝ شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر نشدند فَارْتَقِبْ پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ۝ بدرستیکه ایشان نیز منتظراند تا چه چیز بتو نازل شود اما از ان تو نصرت الهی خواهد بود و از ان ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

بیت تابعان را وعدهٔ حسن المآب ۞ منکران را وعدهٔ ذوقوا العذاب

سورة الجاثية مكية وهي سبع وثلثون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

حٰمٓ ۝ حروف مقطعه مختصرات حروف اسمای الهی اند چنانچه حا اشارت ست بحی و حفیظ و میم کنایت ست از ملک و مجید و در لطائف آورده که حا حکم ازلی ست و میم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن قرآن مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ از نزدیک خدای ست بر همه غالب الْحَكِيْمِ ۝ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب اِنَّ فِي السَّمٰوٰتِ بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت وَالْاَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَاٰيٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ۝ هر آینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِيْ خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه و تغیر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و آنچه پراگنده سازد در زمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان باختلاف صور و اشکال ایشان اٰيٰتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِّقَوْمٍ يُّوْقِنُوْنَ ۝ مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطهٔ استدلال متیقن شوند وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در اختلاف شب و روز بالوان مقادیر وَمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِّزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزیست

فَاَحْیَا بِهِ الْاَرْضَ پس زنده گردانید آن مطر زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا بعد از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِیْفِ الرِّیٰحِ و گردانیدن بادها باختلاف جهات
و تفاوت احوال اٰیٰتٌ دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ این دلیلها
اٰیٰتُ اللّٰهِ دلائل قدرت خدای ست یا این آیتها آیات قرآن ست نَتْلُوْهَا عَلَیْكَ میخوانیم بر تو آن را بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِاَیِّ
حَدِیْثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللّٰهِ پس از سخن خدای که قرآن ست وَاٰیٰتِهٖ و دلائل قدرت او یُؤْمِنُوْنَ ایمان می آرند
بیامیخوانند یعنی بکدام سخن میگروند اگر بدین سخن نگروند وَیْلٌ سختی عذاب لِّكُلِّ اَفَّاكٍ مر هر دروغگوئی راست اَثِیْمٍ بسیار گناه
یعنی نضر بن حارث که یَّسْمَعُ میشنود اٰیٰتِ اللّٰهِ آیتهای خدای که تُتْلٰی عَلَیْهِ خوانده میشود برو ثُمَّ یُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی
اقامت میکند بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا در حالتیکه گردن کش ست از ایمان بدان كَاَنْ لَّمْ یَسْمَعْهَا گویا که نشنیده است آن را یعنی چون
گوش نکرده و بدان منتفع نشده گویا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ پس مژده ده او را بعذابی دردناک در دوزخ
بشارت بر سبیل تحکم ست وَاِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ اٰیٰتِنَا از آیتهای کتاب ما شَیْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد حجتی و داند که
از قرآن ست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد آن را مسخره یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد
اُولٰٓئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَّرَآئِهِمْ از پیش روی ایشان جَهَنَّمُ
دوزخ ست چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ آن ایشان بدوزخ خواهد بود وَلَا یُغْنِیْ عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَّا
كَسَبُوْا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَیْئًا چیزی از عذاب خدای وَّلَا مَا اتَّخَذُوْا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفتند
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَوْلِیَآءَ دوستان و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذابی بزرگ که شدت آن
از حد متجاوز ست هٰذَا این قرآن هُدًی راه نماینده است وَالَّذِیْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویده اند بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیات پروردگار ایشان
که قرآن یا دلائل قدرت ست و حکمت لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب مِّنْ رِّجْزٍ اَلِیْمٌ از سخت ترین عذابی الم رساننده اَللّٰهُ
خدای الَّذِیْ سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزهای متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد و گفته اند
تسخیر او این ست که منع نمیکند از غوص و سیر برا لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ تا سیر و کشتیها فِیْهِ در وی بِاَمْرِهٖ بفرمان خدای وَلِتَبْتَغُوْا و تا طلب
میکنید مِنْ فَضْلِهٖ از فضل خدای انواع فائدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ و تا شاید که شکر گوئید
خدا را برین نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَّا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر
و نجوم و مطر وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِیْعًا همه اینها مِّنْهُ از وست نه از غیر او اِنَّ
فِیْ ذٰلِكَ بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی لِّقَوْمٍ یَّتَفَكَّرُوْنَ
مر گروهی را که تفکر کنند در غرائب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهرست و از صفائح مکونات باهر **بیت**
در جمله جهان ز مغز تا پوست ٭ هر ذره گواه قدرت اوست ٭ آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را دشنام داد و از آنجا که
سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُلْ بگوی ای محمد لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنکسانی را که گرویده اند
یَغْفِرُوْا تا عفو فرمایند لِلَّذِیْنَ لَا یَرْجُوْنَ مر آنانرا که نمی ترسند اَیَّامَ اللّٰهِ از روزهای هلاک و عذاب خدای عرب از وقایع بایام تعبیر کنند
چنانچه یوم بعاث و یوم الغماس پس معنی آیت آنست که در گذرانید از قومی که تامل نمیکنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لِیَجْزِیَ

ع ۱۱

تا پاداش دهد خدای قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ○ گروهی را بآنچه هستند که کسب میکنند از اسارت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب رض نقل میکند که ما پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی ست و شمه از آن در سوره منافقون گفته خواهد شد و بدان تقدیر این آیت رامدنی باید گفت چه این سوره باتفاق مکی ست و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل طعن میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رض رسید و شمشیر کشیده روی بر جست و جوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل ع م این آیت بیاورد و رسول صلعم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده این آیت بروی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب بر روی من نه بینید و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده نکنید نظم چو بد بینی ز خلق و در گذاری ؛ ترا زیبد طریق بردباری ؛ اگر چه دامنت را میدرد خار ؛ تو گل باش و دهان پرخنده میدار ؛ و گفته اند این آیت بآیت قتال منسوخ ست مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ هر که میکند کاری شایسته پس مر نفس اوراست ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کاری بد کند فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار خود تُرْجَعُونَ ○ بازگردیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه ما دادیم بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ فرزندان یعقوب ع م را توریت وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و نبوت یعنی بعضی را پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این قدر پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف ع م تا زمان عیسی ع م وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی ست وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ ○ بر عالمیان زمان ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت یا معجزه هویدا یا آیتهای پیدا در کار محمد صلعم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ مگر پس از آنکه آمد بایشان دانشی بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلعم آن پیغمبر ست که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی عداوت و حسد که در میان ایشان است إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم میکند میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ ○ اختلاف کردند یعنی در کلمات مبینه در توریت که بعضی مبنی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات والسلام ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک ترا عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و متابعت مکن آرزوهای آنانکه لَا يَعْلَمُونَ ○ نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤسای قریش که ترا میگویند که بدین پدران خود بازگرد إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستیکه ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگراند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست ست و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ○ دوست پرهیزگاران ست تو هم ایشان را دوست دار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مر مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان ببینند راه حق را از ضلالت وَهُدًى وَرَحْمَةٌ و هدایتی و بخششی از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ○ مر گروهی را که بی گمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب سر منزل

يقين باشند در معالم آورده که نفري از مشرکان مکه مومنان را گفته که آنچه شما در باب بعث و حشر ميگوييد اگر راست باشد و ما را بعالمي ديگر برند بدانجا نيز ما از شما افزون خواهيم بود چنانچه درين عالم مستنعم آيت آمد که اَمۡ حَسِبَ آيا چنين ست که پنداشته اند اَلَّذِيۡنَ اجۡتَرَحُوا السَّيِّاٰتِ آنانکه کسب کرده اند بديها را چون کفر و معصيت اَنۡ نَّجۡعَلَهُمۡ آنکه گردانيم ايشان را در آخرت كَالَّذِيۡنَ اٰمَنُوۡا مانند آنها که گرويده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهاي شايسته يعني مشرکان در کرامت چون مومنان نخواهند بود سَوَآءً يکسانست مَّحۡيَاهُمۡ زندگاني ايشان وَمَمَاتُهُمۡ و مرگ ايشان در دنيا و آخرت يعني هر که بر ايمان بميرد بر ايمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بميرد بر کفر مبعوث خواهد شد سَآءَ مَا يَحۡكُمُوۡنَ ع بد حکمي ست که ايشان ميکنند و نتيجه شرک و توحيد را برابر ميدارند مصرع نيست يکسان لاي نهر آميز با آب حيات ؛ وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضَ و بيافريد خداي آسمانها و زمينها را بِالۡحَقِّ براستي و عدل و مقتضاي عدالت آنست که ميان محسن و مسي و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجۡزٰى و ديگر براي آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفۡسٍ هر نفسي بِمَا كَسَبَتۡ بانچه کسب کرده از خير و شر وَهُمۡ و ايشان يعني عمل کنندگان لَا يُظۡلَمُوۡنَ ○ ستم ديده نشوند يعني نقص ثواب ابرار و ازدياد عقاب اشرار وقوع نيابد بلکه هر کس را فرا خور عمل او جزا خواهد داد اَفَرَءَيۡتَ آيا چون بيني مَنِ اتَّخَذَ آن را که فرا گرفت اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ خداي خود را هواي خود يعني از پي هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خداي ميبايد برد يا آنکه معبود خود را آرزوي خود گيرد يعني بتي ميپرستد چون بتي نيکوتر از وي بيند آن را بگذارد و اين را بخداي بردارد وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ و چون مي بيني آن را که گمراه ساخته و فرو گذاشته آن را خداي عَلٰى عِلۡمٍ بر دانشي که حضرت او راست بعاقبت انکس وَّخَتَمَ عَلٰى سَمۡعِهٖ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود وَقَلۡبِهٖ و بر دل او تا تعقل آيات حق نکند وَجَعَلَ عَلٰى بَصَرِهٖ و نهاد بر چشم او غِشٰوَةً پوششي تا بنظر اعتبار ننگرد جواب شرط آنست که چنين کس را چگونه هدايت باشد فَمَنۡ يَّهۡدِيۡهِ پس کيست که راه نمايد اين کسي را مِنۡ بَعۡدِ اللّٰهِ از پس فرو گذاشتن خداي مر او را اَفَلَا تَذَكَّرُوۡنَ ○ آيا پند نميگيريد يعني پند گيريد و متنبه شويد وَقَالُوۡا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نيست زندگاني اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنۡيَا مگر زندگاني دنيا که ما دراوييم نَمُوۡتُ وَنَحۡيَا ميميريم و زنده ميشويم يعني بعضي از ما ميميرند و بعضي زنده ميشوند و احتمال دارد که قائلان اين سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزديک ايشان آنست که هر که ميميرد روح او با جسد ديگري تعلق گيرد و هم در دنيا ظهور کند تا ديگر بار بميرد و بار ديگر با ديگري مي آيد شاکمونه که بزعم ايشان پيغمبر ست نقل کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفصد قالب ديده ام و هم مشرکان گفتند وَمَا يُهۡلِكُنَاۤ و هلاک نميکند ما را اِلَّا الدَّهۡرُ مگر مرور زمان و کهنگي و پيري وَمَا لَهُمۡ و نيست مر کافران را بِذٰلِكَ بدين که نسبت مردن بروزگار ميکنند مِنۡ عِلۡمٍ هيچ دانشي که مقلب آن دهور و مصرف آن حضرت عزت تعالى شانه و دهر را در هيچ کاري اختياري نيست نظم دهر ترا دهر پناهي ترا ؛ حکم ترا زيبد و شاهي ترا ؛ دور زمان کارنساز د بخود ؛ چرخ فلک سرنفرازد بخود ؛ اينهمه فرمان ترا بنده اند ؛ در ره امر تو شتابنده اند ؛ اِنۡ هُمۡ نيستند ايشان اِلَّا يَظُنُّوۡنَ ○ مگر که گمان ميبرند و بمجرد تقليد بي تمسک بدليلي سخن ميگويند وَاِذَا تُتۡلٰى عَلَيۡهِمۡ و چون خوانده شود بر ايشان اٰيٰتُنَا آيتهاي کتاب ما بَيِّنٰتٍ در حالتيکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشر مثل قُلۡ يُحۡيِيۡهَا الَّذِيۡۤ اَنۡشَاَهَاۤ اَوَّلَ مَرَّةٍ و مانند اَلَّذِيۡۤ اَحۡيَاهَا لَمُحۡيِ الۡمَوۡتٰى مَا كَانَ حُجَّتَهُمۡ نباشد برهان ايشان اِلَّاۤ اَنۡ قَالُوا ائۡتُوۡا مگر آنکه گويند بياريد بِاٰبَآئِنَاۤ پدران ما را اِنۡ كُنۡتُمۡ صٰدِقِيۡنَ ○ اگر هستيد راستگويان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخيز و اين سخن از جهل و عناد گويند چه احياي موتي موقت ست بوقتي خاص بروجهي که مقتضاي حکمت ست پس اگر بر وفق اقتراح وجود نگيرد حمل بر عجز نبايد کرد قُلِ اللّٰهُ

ع ۱۰

یُحْیِیکُمْ بگوای محمد که خدا زنده گرداند شمارا در رحم مادران ثُمَّ یُمِیتُکُمْ پس میمیراند شمارا در دنیا ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ پس جمع کند در قبور إِلَىٰ یَوْمِ
الْقِیَامَةِ تا روز رستخیز لَا رَیْبَ فِیهِ هیچ شکی نیست در آمدن آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا یَعْلَمُونَ نمیدانند از قلت ع ۵
افکار و قصور انظار وَلِلَّهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَیَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و روزی
که قائم شود قیامت یَوْمَئِذٍ دران روز یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند وَتَرَىٰ
و ببینی دران روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِیَةً بزانو درآمده و گفته اند جثو خاصهٔ کفارست و اصح آنکه عام است چه هر کس از هیبت آن روز بزانو در
افتد كُلُّ أُمَّةٍ هر گروهی تُدْعَىٰ خوانده شوند إِلَىٰ كِتَابِهَا بکتابهای ایشان یعنی بصحائف اعمال ایشان و ایشان را گویند الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ
امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید هٰذَا كِتَابُنَا این است کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را
بکتابت آن امر کرده بودیم یَنطِقُ سخن گوید یعنی روشن سازد عَلَیْكُم بر شما عملهای شما را بِالْحَقِّ براستی بی زیادت و نقصان إِنَّا
كُنَّا نَسْتَنسِخُ بدرستیکه ما نسخه گرفتیم مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ انچه بودید که کردید در معالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان
برند حق سبحانه ثابت سازد دران نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بران مترتب باشد و لغو و بیهوده را محو کند و گفته استنساخ از لوح محفوظ است
که سال بسال نامهٔ اعمال بنی آدم بملائکه میسپارند فَأَمَّا الَّذِینَ پس آنانکه آمَنُوا گرویده اند بخدا و رسول و انچه از نزدیک اوست وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای شایسته فَیُدْخِلُهُمْ پس درآرد ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِی رَحْمَتِهِ در رحمت خود که از جمله
آن بهشت است ذٰلِكَ آن ادخال در رحمت خود هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ آنست رستگاری آشکارا وَأَمَّا الَّذِینَ كَفَرُوا و اما آنانکه
نگرویده اند ایشان را گویند أَفَلَمْ تَكُنْ آیَاتِی آیا نبود که آیات من تُتْلَىٰ عَلَیْكُمْ خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما
بر شما میخواندند فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وَكُنتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُّجْرِمِینَ گروهی شرک آرندگان
وَإِذَا قِیلَ و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستیکه وعدهٔ خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است
وَالسَّاعَةُ لَا رَیْبَ فِیهَا و قیامت هیچ شکی نیست دران قُلْتُم مَّا نَدْرِی میگفتید نمیدانیم که مَا السَّاعَةُ چه چیزست قیامت إِن
نَّظُنُّ گمان نبریم بقیام ساعت إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی از شما یعنی گمان آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را دران وَمَا
نَحْنُ بِمُسْتَیْقِنِینَ و نیستیم ما بی گمانان دران یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر شود مر ایشان را
در آخرت سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُوا پاداش بدیها که کرده اند در دنیا وَحَاقَ بِهِم و فرود آید بدیشان مَّا كَانُوا بِهِ عذاب انچه بودند که
بدان یَسْتَهْزِئُونَ افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وَقِیلَ الْیَوْمَ و گویند مر ایشان را که امروز نَنسَاكُمْ
فرو میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو گذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را كَمَا نَسِیتُمْ همچنانکه شما
نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اید بغفلت لِقَاءَ یَوْمِكُمْ هٰذَا دیدن این روز شما را و ساختگی نکردید برای وی
وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِینَ و نیست مر شما را از یاران و مددگاران
که خلاصی دهند شما را از آتش ذٰلِكُم فرود آمدن عذاب بشما بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ بسبب آنکه شما فرا گرفتید آیَاتِ اللَّهِ
آیتهای کتاب خدای یا دلائل قدرت او را هُزُوًا فسوس یعنی فسوس میکردید بدان و تفکر نمیکردید دران وَغَرَّتْكُمُ
الْحَیَاةُ الدُّنْیَا و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاودانی غافل مانده بودید

فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نشوند منها از آتش دوزخ ولا هم یستعتبون ۝ و نه ایشان که طلب خشنودی
کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذرخواهی کنید تا از شما خوشنود شوند چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بغایت دور است فلله
الحمد پس مر خدای راست همه ثناها و ستایشها رب السموات آفریدگار آسمانها و رب الارض و خداوند زمین رب العلمین ۝
ترتیب کننده عالمیان وله الکبریاء و مراوراست بزرگواری و عظمت و فرمان برداری و آثار آن ظاهرست فی السموات والارض
در آسمانها و زمین وهو العزیز و اوست غالب بر همه خلق الحکیم ۝ دانا در همه کارها

سورة الاحقاف مکیة وهی خمس وثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

حم ۝ امام قشیری رح فرموده که حا اشارت است بحکم الهی و میم کنایت است از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحکم کامل و مجد شامل خود
که عذاب نکنم هر که را که بمن ایمان آورد و در لطائف سلمی مذکور است که حا حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید
که آن عبارت است از نظر الی وجه الله الحمید تنزیل الکتب فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی من الله العزیز الحکیم ۝ از خداوند
قوی غالب است حکم کننده با صواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او ما خلقنا السموت والارض نیافریدیم آسمانها و زمین را
وما بینهما و آنچه در میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات الا بالحق مگر براستی بروجهی که مقتضای حکمت و
عدالت است واجل مسمی و نیافریدیم آنها را مگر باندازهٔ زمان نامبرده که هر یک را آخر مدت بقا بود و بازمانی که همه بدان منتهی شوند که روز
قیامت است والذین کفروا و آنانکه بگرویدند بآخرت هر آینه عما انذروا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر
معرضون ۝ روی گردانیده اند در آن فکر کننده و نه وقوع آن را مسلم دارنده قل بگو ای محمد کافران را ارءیتم ما تدعون خبر دهید مرا
از آنچه میپرستید من دون الله بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن ارونی بنمائید بمن که ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند
من الارض از زمین و اجزاء آن ام لهم شرک آیا مر ایشان راست شرکتی فی السموت در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست
که معبودان شما عاجزاند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائتونی بکتب بیارید بمن کتابی
که بشما آمده باشد من قبل هذا پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شما را بشرک او اثرة من علم یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی
از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم صدقین ۝ اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود و چون
مشرکان درین حجت فروماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که ومن اضل و کیست گمراه تر ممن یدعوا از کسیکه
بخواند و پرستد من دون الله بجز خدای من لا یستجیب له آن را که اجابت نکند دعای او را الی یوم القیمة تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک
معبود باطل خود را در مدت عمر دنیا بخواند او را اجابت از و ظاهر نخواهد شد وهم و بتان عن دعائهم از خواندن بت پرستان مر ایشان را
غفلون ۝ بیخبرانند و چون نمیشنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسیکه از عبادت خداوند شنونده و اجابت کننده
دست باز دارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد **بیت** بی بهره کسیکه چشمهٔ آب حیات ؛ بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات ۝
واذا حشر الناس و چون حشر کرده شوند مردمان کانوا لهم باشند معبودان باطل مر عابدان خود را اعداء دشمنان بخلاف آنچه
گمان میبردند از شفاعت و مددگاری وکانوا و باشند معبودان باطل بعبادتهم به پرستش عابدان مر ایشان را کفرین ناگرویدگان

یا جادوان باشند پرستش ایشان را منکر یعنی تبان میگویند که ایشان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند
که ما بتان را پرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین وَاِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِمْ و چون خوانده شود بر کافران اٰیٰتُنَا آیتهای کتاب ما
بَیِّنٰتٍ درحالتیکه ظاهر باشد دلائل اعجاز از ان قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ سخن حق را لَمَّا جَآءَهُمْ آن هنگام
که آمد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ این است جادوی آشکارا اَمْ یَقُوْلُوْنَ بلکه همین بسنده نکنند که آن را سحر خوانند میگویند افْتَرٰىهُ
بربسته است قرآن را محمد صلعم بر خدای و از خود گفته قُلْ اِنِ افْتَرَیْتُهٗ بگو اگر بر بافته باشیم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بوده هر آینه بران
عقوبتی بزرگ متفرع شود فَلَا تَمْلِکُوْنَ پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود لِیْ برای من مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع
چیزی از عذاب اگر خدای تعالے بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددگاری این کار کنم هُوَ اَعْلَمُ خدای دانا ترست بِمَا
تُفِیْضُوْنَ بانچه شما خوض میکنید فِیْهِ دران یعنی طعن میزنید دران و سحر و مفتری میگوئید کَفٰی بِهٖ شَهِیْدًا بسنده است خدای گواه بَیْنِیْ وَبَیْنَکُمْ
میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد وَهُوَ الْغَفُوْرُ و او آمرزنده است
کسی را که توبه کند از شرک الرَّحِیْمُ مهربان است برکسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا کُنْتُ بگوای محمد که من نیستم بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ
نو درآمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم که شما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکر اید وَمَآ اَدْرِیْ مَا یُفْعَلُ و
نمیدانیم چه خواهند کرد بِیْ بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم وَلَا بِکُمْ و نمیدانم بشما چه کنند از خسف و قذف و رجفه
وقتل و اسر و خبر آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکیست او عاقبت خود نمیداند
چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله ستی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر در اسباب
نزول آورده است که حضرت رسالت پناه صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که دران آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از
استماع این رویا خوشحال گشتند چون تعبیر دیرتر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب هجرت استعجال مینمودند این آیت نزول کرد بگو نمیدانم
که مرا و شما را هجرت خواهند فرمود یا نی اِنْ اَتَّبِعُ پیروی نمیکنم اِلَّا مَا یُوْحٰٓی مگر آنچیزی که وحی کرده میشود اِلَیَّ بسوی من و از ان در نمیتوانم
گذشت وَمَآ اَنَا و نیستم من اِلَّا نَذِیْرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُّبِیْنٌ آشکارا بیم کننده و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی
الهی خبر نتوانم داد و نعم ما قال ؏ رباعی ای دل تاکی فضولی و بوالعجبی ÷ از من چه نشان عاقبت میطلبی ÷ سرگشته بود خواه ولی خواه نبی ÷ در وادی
ما ادری ما یفعل بی ÷ قُلْ بگوای محمد اَرَءَیْتُمْ خبر دهید مرا اِنْ کَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزدیک خدای وَکَفَرْتُمْ بِهٖ و شما
کافر شده اید بدان وَشَهِدَ و گواهی داده است شَاهِدٌ مِّنْ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبد الله
بن سلام و گفته اند یامین بن یامین عَلٰی مِثْلِهٖ بر قرآن که از نزدیک خدای ست فَاٰمَنَ پس ایمان آورده است آن از مسروق رض منقول ست
که این شاهد نه ابن سلام ست و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیراکه اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حٰم در مکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه است
که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم ست ؏ و مثل قرآن توریت ست و معنی آیت آنست که اگر قرآن از نزد خدا بود
و شما بدان نگروید و موسی ؏ گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای ست و او بقرآن ایمان آورده وَاسْتَکْبَرْتُمْ و شما سرکشی
کردید و بدان نگروید نه شما ستمکاران باشید بر خود درین کار اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ
راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بادیه خذلان فرومیگذارد آورده اند که چون قبائل جهینه و مزینه و اسلم و غفاری ایمان آوردند

ع ۱

بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا برای آنانکه ایمان آورده بودند از جهینه و احزاب ایشان لَوْ کَانَ خَیْرًا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی مَّا سَبَقُوْنَآ پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی اِلَیْهِ بسوی او ازار ذال قبائل بلکه ما در آن سابق می بودیم چه رتبهٔ ما از ایشان بزرگتر ست و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد صلعم میگوید که آورده ام خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشانست وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهٖ و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر صلعم آورده فَسَیَقُوْلُوْنَ پس میگویند هٰذَآ اِفْکٌ قَدِیْمٌ ○ این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان مثل این گفته اند وَمِنْ قَبْلِهٖ و حال آنکه پیش از قرآن کِتٰبُ مُوْسٰی یعنی توریت بوده و گردانیدیم ما آنرا اِمَامًا پیشوای اهل دین وَّرَحْمَةً و سبب رحمت باور دارندگان وَهٰذَا کِتٰبٌ مُّصَدِّقٌ و این قرآن کتابی ست تصدیق کننده مر توریت یا جمیع کتب منزله را لِّسَانًا عَرَبِیًّا بزبان تازی لِّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وَبُشْرٰی و قرآن مژده دهنده است لِلْمُحْسِنِیْنَ ○ مر نیکوکاران را برضوان الٰهی اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا بدرستیکه آنانکه گفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خدای ست ثُمَّ اسْتَقَامُوْا پس بایستادند بران و عدول نکردند از ان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ علم ست و استقامت که منتهای عمل ست در بحر الحقائق فرموده که استقامت ورزیدن بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تأدب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیه آن از تعلقات و بارواح بر تحلیه از انوار صفات و بسر بر محض توحید و تخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال استقامت این ست و باید دانست که بی همراهی استقامت وصول بسر منزل کمال فکری ست بس باطل و خیالی ست بغایت محال مصرع کرامت نیابی مگر ز استقامت ۰ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان دران جهان وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ○ و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی درین جهان اُولٰٓئِکَ آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ملازمان بهشتند خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید بودگان دران و پاداش داده شوند جَزَآءً پاداش دادنی بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ○ بانچه بودند که عمل میکردند وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ و فرمودیم آدمی را که بِوَالِدَیْهِ اِحْسٰنًا با پدران و مادران خود نیکی کردن حَمَلَتْهُ اُمُّهٗ برداشته است آدمی را مادر او کُرْهًا برنج و سختی وَّوَضَعَتْهُ کُرْهًا و نهاده است او را بمشقت و محنت وَحَمْلُهٗ و مدت حمل او وَفِصٰلُهٗ و زمان از شیر باز گرفتن او ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین ست حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ تا وقتیکه برسد آدمی اَشُدَّهٗ بکمال قوت خود که سی و سه سالگی ست و گفته اند هژده تا چهل وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً و برسد بچهل سالگی اکثر مفسران برانند که این آیت خاص ست بامیر المومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم رسید و آن حضرت صلعم بیست ساله بود که در سفر و حضر رفیق و قرین وی بود و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه بچهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اَوْزِعْنِیْٓ الهام ده مارا و توفیق بخش اَنْ اَشْکُرَ تا شکر گویم نِعْمَتَکَ الَّتِیْٓ نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود اَنْعَمْتَ عَلَیَّ انعام کردی بر من که نعمت اسلام ست وَعَلٰی وَالِدَیَّ و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات ست و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست وَاَنْ اَعْمَلَ و دیگر الهام ده که عمل کنم صَالِحًا عمل ستوده که تَرْضٰهُ به پسندی آنرا و از ان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی مستجاب گردانید و توفیق داد تا نه بنده را از ین عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از جملهٔ آن بلال حبشی ست رض وَاَصْلِحْ لِیْ

و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه که بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فِي ذُرِّيَّتِي در فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فراش حضرت اشرف رسول صلعم مشرف شد و پسرش عبدالرحمن مسلمان گشت و پسرا و ابوعتیق نیز بدولت خدمت حضرت صلعم رسیده شرف سرفرازی یافت در وسیط آورده که از اصحاب رض چهار مسلمانان که جد و پدر و نبیره و پسر نبیره باشند پیغمبر صلعم را ندیده بودند مگر ابوقحافه و ابوبکر و عبدالرحمن و ابوعتیق رض و بسی قابل و بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم هستند اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته اِنِّي بدرستیکه من تُبْتُ اِلَيْكَ بازگشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو در ان نیست وَاِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ۝ و من از گردن نهادگانم فرمان ترا اُولٰٓئِكَ آنگروه که با پدر و مادر نیکوئی کرده و شکر نعمت بجای آورند الَّذِيْنَ نَتَقَبَّلُ آنانند که قبول کرده شود عَنْهُمْ از ایشان اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا نیکوترین آنچه کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان قبول یابد وَنَتَجَاوَزُ و درگذرانیده شود عَنْ سَيِّاٰتِهِمْ از گناهان ایشان و حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فِيْٓ اَصْحٰبِ الْجَنَّةِ ط در میان اهل بهشت وَعْدَ الصِّدْقِ وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الَّذِيْ كَانُوْا آن وعده که بودند در دنیا يُوْعَدُوْنَ ۝ خبر وعده داده شده اند بآن و آن وعده در این آیت ست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات الآیة وَالَّذِيْ قَالَ و آنکس که گفت لِوَالِدَيْهِ مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را بایمان بآخرت میخواندند اُفٍّ لَّكُمَآ کراهت و تنگی مر شما را اَتَعِدٰنِنِيْٓ آیا وعده میدهید مرا اَنْ اُخْرَجَ آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی برا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برآرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُوْنُ و بدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار مِنْ قَبْلِيْ پیش از من و یکی باز نیامده است وَهُمَا يَسْتَغِيْثٰنِ اللّٰهَ و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند وَيْلَكَ اٰمِنْ ق وای بر تو ایمان آر بقیامت اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدای در بعث و حشر حَقٌّ ج راست ست فَيَقُوْلُ پس آنکس میگفت مَا هٰذَآ نیست اینکه شما میخوانید بدان اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبدالرحمن ابوبکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض این قول را منکر ست و صحیح آنست که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است اُولٰٓئِكَ آن گروه عاق و منکر الَّذِيْنَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند فِيْٓ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ با گروهی چند که از کفار گذشته اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ط از دیو و آدمی اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان و آنان كَانُوْا هستند خٰسِرِيْنَ ۝ زیان زدگان وَلِكُلٍّ و هر یک را ازین دو فریق دَرَجٰتٌ پایها و منزلهاست مِّمَّا عَمِلُوْا ج از جزای آنچه عمل کرده پایهای اهل خیر بجانب علو و پایهای اهل شر بجانب سفل وَلِيُوَفِّيَهُمْ و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اَعْمَالَهُمْ جزای عملهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُوْنَ ۝ و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیاده وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران عَلَى النَّارِ ط بر آتش دوزخ در موضح آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند اَذْهَبْتُمْ ببردید و بخوردید طَيِّبٰتِكُمْ چیزهای لذیذ خود را فِيْ حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که داشتید وَاسْتَمْتَعْتُمْ و برخورداری یافتید بِهَا ج بآن لذائذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ پس امروز جزا داده خواهید شد عَذَابَ الْهُوْنِ عذاب خواری و رسوائی را بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فِي الْاَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل دنیا وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُوْنَ ۝ ع و بسبب آنچه بودید

که فسق میکردید و تفاخر مینمودید و پای از دائرهٔ امر بیرون مینهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند **نظم** پا از حدود شرع برون منه ؛ خود را اسیر نفس و هوا میکن ؛ بی حیله شرع نیست خلاصی ز چاه طبع ؛ این رشته را ز دست رها میکن ؛ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود و مراد حضرت هود ع است میفرماید که حال قوم او با معاندان قریش بگو إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بِالْأَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِن بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود ع وَمِنْ خَلْفِهِ و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بوده پیش از و بخلق و پس او نیز انبیا بوده اند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را أَلَّا تَعْبُدُوا که مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدای را که مستحق پرستش اوست إِنِّي أَخَافُ بدرستیکه من میترسم عَلَيْكُمْ بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ از عذاب روز بزرگ و پر هول قَالُوا گفتند عادیان که ای هود أَجِئْتَنَا آیا آمده تو بما لِتَأْفِكَنَا تا برگردانی ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش بتان با تهدید و وعید فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا پس بیار آنچه بما وعده میکنی از عذاب إِن كُنتَ اگر هستی تو مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ از راست گویان در وعدهٔ خود قَالَ گفت هود ع که شتاب میکنید در طلب عذاب إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول آن عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای است و مرا دران دخلی نیست وَأُبَلِّغُكُم و بشما میرسانم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۝ گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل مینمائید و در سورهٔ اعراف گذشت که قبیل با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کرد سه ابر آمد و منادی ندا کرد که یکی از انها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیز را که موعود بود از عذاب عَارِضًا ابری پهن شده از عذاب در آسمان مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ روی نهاده بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند هَٰذَا این ابری است عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا باران دهنده ما را هود ع فرموده که بَلْ هُوَ نه این باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این باد دبوریست فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ در وی عذابی دردناک و او بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیزها را از انفس و اموال و نعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بسر کشته و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هشت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افگند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بحالی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَىٰ دیده نشدی إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاه ایشان یعنی همه هلاک شدند و مساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ همچنانکه ایشان را جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۝ گروه مکذبان و کافران را وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ و بدرستیکه ممکن گردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ دران چیز از قوت و شوکت و بسیاری مال و نفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم مر ایشان را سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا و چشمها تا ببینند وَأَفْئِدَةً و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دلائل قدرت ندیدند و بدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند و همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ و نه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُم و نه دلهای ایشان مِّن شَيْءٍ چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید و تعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند آیتهای خدای با معجزات پیغمبر صلعم وَحَاقَ بِهِم و بگرد در آمد ایشان را مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ خ

ع ۶

آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا و بدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچیز که گرداگرد شما بوده
مِّنَ الْقُرٰى از دیهها چون حجر و مؤتفکه وَصَرَّفْنَا الْاٰيٰتِ و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را بر اهل قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ○ شاید
که باز گردند از کفر ایشان باز نه گشتند و هلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا نصرت نکردند ایشان را الَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا آنانکه فرا گرفته
بودند آن هلاک شدگان ایشان را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای اٰلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی
گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوْا بلکه غائب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند
و بریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَذٰلِكَ و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی اِفْكُهُمْ دروغ ایشانست وَمَا
كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ○ و آنچه هستند که برمی بافتند و نسبت میدهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی توجه از خالق قادر برمی تابند مصرع رو
هر که از تو تافت دگر آبرو نیافت + ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طائف ببطن النخل فرود آمد و شب
برخاست و نماز تهجد میگزارد و قرآن میخواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیده آواز قراءة شنیدند خود را بحضرت صلعم نمودند که حق سبحانه
ازان قصه خبر میدهد که وَاِذْ صَرَفْنَا و یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم اِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند
از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل و نامهای ایشان بروجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این است شاصر ناصر دس مس
ازدابیان احقم گویند نه عدد بودند و دو دیعه از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده نیز گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن
بودند از بنی اقلیش و بهر تقدیر يَسْتَمِعُوْنَ الْقُرْاٰنَ میشنودند قرآن را و گوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک
رسول صلعم قَالُوْا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب اَنْصِتُوْا خاموش باشید تا بشنوید در تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای
همدیگر افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گزارده شد قرأت با تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت صلعم و خبر بایشان رسید و رسول الله صلعم ایشان را برسالت
قوم ایشان نامزد کرد و ایشان وَلَّوْا بازگشتند اِلٰى قَوْمِهِمْ بسوی قوم خویش مُّنْذِرِيْنَ ○ بیم کنندگان و خوانندگان باسلام قَالُوْا يٰقَوْمَنَآ
گفتند ای گروه ما اِنَّا سَمِعْنَا كِتٰبًا بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی اُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْۢ بَعْدِ مُوْسٰى بعد از کتاب
موسی عم مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیز را که پیش از و بوده از کتب یا موافق آنها گویند آن جنیان یهودی بودند و از نزول
انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمیکردند آنرا چنانچه معتقد یهود است از آنجهت گفته اند انزل من بعد موسى يَهْدِيْٓ راه مینماید آن کتاب اِلَى الْحَقِّ
بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقائد وَاِلٰى طَرِيْقٍ مُّسْتَقِيْمٍ ○ و براهی راست یعنی رساننده بمنزل مقصود يٰقَوْمَنَآ اَجِيْبُوْا ای گروه
من اجابت کنید دَاعِيَ اللّٰهِ خواننده خدای یعنی محمد مصطفی صلعم را وَاٰمِنُوْا بِهٖ و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد
خدای شما را مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان وَيُجِرْكُمْ و برهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ○ از عذاب
دردناک وَمَنْ لَّا يُجِبْ و هر که اجابت نکند دَاعِيَ اللّٰهِ خواننده را بخدای یعنی محمد صلعم را فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده
فِي الْاَرْضِ در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدای را از تعذیب
خود وَلَيْسَ لَهٗ و نیست مر او را مِنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءُ بجز خدای دوستان و مددگاران اُولٰٓئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان فِيْ
ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی بر آنند که
ثواب ایشان همین نجات است از آتش دوزخ چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب الیم + و از سفیان ثوری منقول است که ثواب جن آنست که

از آتش برهند پس ایشان را خاک سازند بر مثال بهائم امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی بر آنند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقولست که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رح حدیثی هست که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکر الهام دهد که از آن چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از ضمرة بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس و الجنیات للجن و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رح نقل میکند که مومنان جن گرداگرد بهشت در ربضها و رحبها خواهند بود نه در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انسانند والله اعلم بالصواب اَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث اَنَّ اللّٰهَ الَّذِيْ آنرا که خدای بقدرت بی عجز خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و رنج نرسید او را بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقٰدِرٍ توانا است عَلٰٓى اَنْ يُّحْيِيَ الْمَوْتٰى بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آنست که خدای با قدرت چنین کامل ازلی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست بَلٰٓى قادر آری هست اِنَّهٗ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه او بر همه چیز قَدِيْرٌ تواناست بی عجز و تعب وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه نگرویدند عَلَى النَّارِ بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این قلب که بر خلاف مقتضای ظاهر برای مبالغه و تاکید ایراد میکنند پس ایشان را گویند اَلَيْسَ هٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ براستی و شما باور نمیکردید قَالُوْا بَلٰى گویند آری حق است پس سوگند خورند که وَرَبِّنَا و به پروردگار ما که این راست بوده قَالَ گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که فَذُوْقُوا الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ ○ بسبب آنچه بودید که کافر میشدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فَاصْبِرْ پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم كَمَا صَبَرَ همچنانکه صبر کردند اُولُوا الْعَزْمِ خداوندان ثبات و جد مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران ع م و ایشان اصحاب شرائع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم السلام اند امام محی السنه رح گفته اولوالعزم آنها اند که بتخصیص قلم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیة دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا همان اصحاب شرائع اند یا پیغمبر ما صلعم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل اند هژده تن که در سورة الانعام نام ایشان هست و پیغمبر ما را امر شد که فبهدیهم اقتده و در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سلیمان ع م و گفته اند غیر یونس و بس چه تعجیل نموده از میان قوم بیرون رفته و حضرت عزت پیغمبر ما صلعم را فرموده و لا تکن کصاحب الحوت یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز وَلَا تَسْتَعْجِلْ و طلب شتاب مکن لَّهُمْ برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ گویا ایشان روزی که ببینند مَا يُوْعَدُوْنَ ۙ آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لَمْ يَلْبَثُوْٓا درنگ نکرده اند در دنیا اِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ از هیبت عقوبات دوزخ بَلٰغٌ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است فَهَلْ يُهْلَكُ پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی نخواهند شد اِلَّا الْقَوْمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ ع مگر گروهی بیرون رفتگان از دایرۀ فرمان

ع ٩

سورة محمد صلی الله علیه وسلم مدنیة وهی ثمان وثلثون آیة

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیۡمِ

الَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا آنانکه کافر شدند وَصَدُّوۡا و باز داشتند مردمان را عَنۡ سَبِیۡلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد
شیاطین قریشند چون ابوجهل و نضر و عتبه یا مطعمان روز بدر ایشان دوازده تن بودند از صنادید عرب اَضَلَّ باطل کرد خدای اَعۡمَالَهُمۡ
عملهای ایشان که از مکارم میشمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت وَالَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صله ارحام وَاٰمَنُوۡا و گرویدند بِمَا نُزِّلَ با آنچه فرستاده شده است عَلٰی
مُحَمَّدٍ بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن وَهُوَ الۡحَقُّ و قرآن راست و درست یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده
مِنۡ رَّبِّهِمۡ از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن و به محمد صلعم کَفَّرَ در گذرانید خدای و بپوشید عَنۡهُمۡ از ایشان سَیِّاٰتِهِمۡ گناهان ایشان را
وَاَصۡلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمۡ حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی نشوند ذٰلِکَ آن اضلال و اصلاح
بِاَنَّ الَّذِیۡنَ کَفَرُوا بآن ست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الۡبَاطِلَ پیروی کردند باطل را یعنی شیطان را وَاَنَّ الَّذِیۡنَ اٰمَنُوا و آنانکه گرویدند
اتَّبَعُوا الۡحَقَّ در پی رفتند حق را که قرآن ست آمده بدیشان مِنۡ رَّبِّهِمۡ از آفریدگار ایشان کَذٰلِکَ همچنین یَضۡرِبُ اللّٰهُ بیان میکند خدای
لِلنَّاسِ برای مردمان اَمۡثَالَهُمۡ مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فَاِذَا لَقِیۡتُمُ پس هرگاه که ببینید ای مومنان

ربع

الَّذِیۡنَ کَفَرُوا آنانرا که کافر شدند بوقت محاربه فَضَرۡبَ الرِّقَابِ پس بزنید گردن ایشان را از روی حَتّٰی اِذَا اَثۡخَنۡتُمُوۡهُمۡ تا چون
بسیار بکشتید ایشان را فَشُدُّوا الۡوَثَاقَ پس استوار کنید بند را یعنی بگیرید ایشان را به اسیری و بند کنید محکم تا نگریزند فَاِمَّا مَنًّا بَعۡدُ پس
بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض وَاِمَّا فِدَآءً و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی حَتّٰی تَضَعَ الۡحَرۡبُ تا بنهد
اهل حرب اَوۡزَارَهَا سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسیٰ م خواهد بود چه در خبر آمده

۱۳ معانقة عند المتقدمین

که آخر قتال ایشان من با دجال ست امام شافعی و امام محمد رح برانند که امام مخیر ست میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا بمال یا باسیران مسلمانان
و امام اعظم رح میفرماید که این حکم منسوخ ست یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل متعین ست یا استرقاق ذٰلِکَ آیین ست کار نگاه دارید
این کار را وَلَوۡ یَشَآءُ اللّٰهُ و اگر خواهد خدای لَانۡتَصَرَ مِنۡهُمۡ هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید وَلٰکِنۡ ولیکن امر کرد بجهاد
لِّیَبۡلُوَا تا بیازماید بَعۡضَکُمۡ بِبَعۡضٍ بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزمایندگان کند که مومن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کند و ثواب
عظیم یابد و کافر از مومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد وَالَّذِیۡنَ قٰتَلُوۡا و آنانکه کارزار کنند فِیۡ سَبِیۡلِ اللّٰهِ در راه خدای و حفص
قتلوا میخواند یعنی کشته شوند فَلَنۡ یُّضِلَّ پس خدای باطل و ضایع نگرداند اَعۡمَالَهُمۡ کردارهای ایشان را سَیَهۡدِیۡهِمۡ زود باشد که حق سبحانه
راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب و در آخرت بدرجات و فوز ثواب وَیُصۡلِحُ بَالَهُمۡ و بصلاح آرد کارهای ایشان وَیُدۡخِلُهُمُ
الۡجَنَّةَ و در آرد ایشانرا به بهشت عَرَّفَهَا لَهُمۡ در ستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل
ایشانرا قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشبوی ساخته باشند جهت ترویح ایشان بهشت را یٰۤاَیُّهَا الَّذِیۡنَ اٰمَنُوۡۤا ای گروه
گرویدگان اِنۡ تَنۡصُرُوا اللّٰهَ اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را یَنۡصُرۡکُمۡ یاری کند خدای شما را تا بر اعدا مظفر گردید وَیُثَبِّتۡ
اَقۡدَامَکُمۡ و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم نشوید وَالَّذِیۡنَ کَفَرُوۡا و آنانکه کافر شدند فَتَعۡسًا لَّهُمۡ پس خواری
و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشانراست وَاَضَلَّ و گم و نابود سازد خدای اَعۡمَالَهُمۡ عملهای ایشان ذٰلِکَ این خواری

وبطلان عمل ایشان را بانهم کرهوا السبب آنست که ایشان کراهت داشتند وناخواهان بودند ما انزل الله آنچیزی را که خدای فرو
فرستاده است بر پیغمبر خود ص از امر توحید وقیام باحکام شرع فاحبط پس باطل وضائع گردانید حق تعالی اعمالهم ○ کردارهای ایشان اگر ازان
حسابی داشتند چون عمارت مسجد حرام وطواف خانه کعبه ومهمان داری واعانت مظلومان ونوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکرده اند
کافران استفهام بمعنی امرست یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراو بلاد ثمود وعاد وست فینظروا کیف کان پس بنگرند که چگونه
بوده است عاقبة الذین من قبلهم سرانجام کار وحال ومآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر وتکذیب وعصیان دمر الله هلاک کرد خدا
وعذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکفرین ومر ناگرویدگان را امثالها ○ مانند آن عقوبات خواهد بود واین سخن تهدید کفار مکه است
ذلک آنچه یاد کرده شده از عقابت دشمنان ونصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست آنانست که
ایمان آورده اند پس ایشان را یاری میکند وان الکفرین وبسبب آنکه ناگرویدگان لا مولی لهم ○ هیچ دوستی نیست مر ایشان را که عذاب
از ایشان دفع کند ان الله بدرستیکه خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در می آرد آنانرا که گرویده اند وعملوا الصلحت وکردند
کارهای نیکو مبرا از غرض وریا جنت تجری در بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر درختان آن جویها والذین کفروا وآنانکه
کافر شده اند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا ویاکلون ومیخورند کما تاکل الانعام همچنانکه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان
مصروف برخوردن ست وعاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن وتقویت قوای نفسانی طعام خورد ونظر او بر آنکه بدن تحمل
طاقت داشته باشد وقوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد ومعاون بوده آنکه عمر خود در طفیل خوردن شناسد ودر مرعی ذرهم یاکلوا
ویتمتعوا مانند چهارپایان که جز خورد وخواب مطمح نظر ایشان نباشد ونعم ما قیل بیت خوردن برای زیستن وذکر کردن ست ۶ تو معتقد که زیستن
ازبهر خوردن ست ۶ والنار وآتش دوزخ مثوی مقام وآرامگاه است لهم ○ مر کافران را وکاین من قریة وچندی از اهل دیه‌های که
بهر حال هی آن دیه‌ها اشد قوة سخت تر بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل
آن دیه ترا یعنی مکه اهلکنهم هلاک کردیم اهالی آن دیه‌ها را فلا ناصر لهم ○ پس هیچ یاری دهنده نبود مر ایشان را که در وقت هلاکت
بفریاد ورسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او چون پیغمبر صلعم ومومنان کمن زین باشد مانند کسیکه
آراسته شده یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است له برای او سوء عمله بدی کردار او را از شرک ومعصیت واتبعوا وپیروی کردند
اهواءهم آرزوهای خود را چون ابوجهل ومشرکان مثل الجنة جمله آنچه برتو خوانیم صفت بهشت ست التی وعد المتقون
آن بهشتی که وعده داده شده اند مر آن پرهیزگاران فیها در آن بهشت انهر جویهاست من ماء از آبی غیر اسن غیر متغیر یعنی بوی
ورنگ وطعم او تبه نگردد وآن از حال خود چون آبهای دنیا که تغیر پذیر باشد نگردد وانهر من لبن وجویهاست از شیری که هرگز لم
یتغیر طعمه تغییر نگشته از صفت عذوبت یعنی تیز وترش نشده است بطول مکث وانهر من خمر لذة وجویهاست از خمر خوشگوار با لذت
للشربین ۵ مر آشامندگان را که طرب دارد وخماری نی وانهر من عسل مصفی وجویها از شهد صافی نه صاف کرده بآتش بلکه مصفا آفریده
شده از موم وفضلات ولهم ومر متقیان راست فیها در بهشت با وجود این مشربها من کل الثمرات از همه میوه‌ها که خواهند در لون صافی
وبطعم لذیذ وبوی خوش ومغفرة ومر ایشانراست پوشش گناهان من ربهم از آفریدگار ایشان یعنی پوشد گناهان ایشان را نه بران معاتب
کند ونه بدان معاتبه نماید ارباب اشارت گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بر شجره طوبی روان ست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجره طیبه اصلها

ع ۱۱

ثابت و فرعها فی السماء جاری ست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی **نظم** آب صدرت آبجوی خلد بود ✦ جوی شیر خلد مهر تست زود ✦ ذوق طاعت گشت جوی انگبین ✦ مستی و ذوق تو جوی خمر بین ✦ در بحر الحقایق آورده که آب اشارت بحیوة دل ست و لبن بفطرت اصلی که بمحو صنت بدعت متغیر گشته و جوی خمر جوشش محبت الٰهی ست و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت ست از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود و وجودک ذنب لا یقاس له ذنب **بیت** پندار وجود ما گناهی ست عظیم ✦ لطفی کن و این گنه ز ما درگذران ✦ بعد از ذکر متنعمان بوستان بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی ست که او جاودان ست فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده میشود بجای شربت بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند أَمْعَاءَهُمْ ○ رودهای ایشان را آورده اند که چون پیغمبر صلعم خطبه خواندی و منافقان رعیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه پرسیدند که این مرد حالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنها را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول ست که من هم از آنهام که منافقان از ایشان پرسیدند که مَاذَا قَالَ آنِفًا چه گفت محمد اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریه می گفتند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک وَاتَّبَعُوا و در پی رفتند أَهْوَاءَهُمْ ○ هوای نفس خود را و بحبت آن تهاون میکنند بکلام سید انام صلعم وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان زَادَهُمْ زیاده میگرداند استماع سخن پیغمبر صلعم ایشان را هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ○ و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در از دیاد تقوی و دوام بر آن فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستیکه آمد و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا علامتهای آن چون بعثت پیغمبر صلعم و انشقاق قمر فَأَنَّىٰ لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ ○ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون در قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فائده ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقائق سلمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضح آورده بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر آنکه کسیکه گوید لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود و در معالم فرموده که آن حضرت صلعم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور ست تا امت در این صورت سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای که ترا از گناه نگاهدارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب برای مردمان مومن و زنان مومنه و این اکرامی ست از خدای در بارهٔ این امت که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول ست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار گناهان امت و خلاف امر الٰهی از آنحضرت صلعم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم شد که امت با دولت آمرزش خواه بود **نظم** هر کرا چون تو پیشوا باشد ✦ نا امید از خدا چرا باشد ✦ چون نشان شفاعت کبری ✦ یافت بر نام نامیت طغری ✦ امتان با گناه کاریها ✦ بتو دارند امیدواریها ✦

فَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای نقل وگردیدن شما در دنیا وَمَثْوٰىكُمْ و آرامگاه و موضع قرار شما در دنیا و عقبی یا میداند هر جا که سیر
در روز و هر جا که می باشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا و میگویند آنانکه ایمان آوردند و مبالغه میکردند از جهت حرص که در جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُورَةٌ چرا فرستاده نشده سورهٔ درباب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ سورهٔ قرآن که دران متشابهی نبود
وَذُكِرَ و یاد کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ دران سوره امر قتال و جهاد رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی آنانرا که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری
شک و نفاق یا سستی در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسیکه فرا آمده باشد بروی بیهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم
و اندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند فَأَوْلٰى لَهُمْ پس وای بر ایشان و یاد و زخ مر ایشان راست طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداریست
وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل قول سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند و صحابه بر جهاد و ایشان خلاف ورزیدند
و با زنان در خانها نشستند فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از شما ای منافقان إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بخود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید آنکه تُفْسِدُوا
فساد کنید فِي الْأَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تعظم
یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او که باز بسر امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن أُولٰئِكَ
الَّذِينَ آن گروه آنانند که مفسد و معرض اند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فَأَصَمَّهُمْ پس ایشان را کر گردانید
تا سخن حق نشنوند وَأَعْمٰى أَبْصَارَهُمْ و کور ساخت دیدهای ایشان تا دلائل قدرت و عبرت نه بینند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ
آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند أَمْ عَلٰى قُلُوبٍ بلکه بر دلهای ایشان ست أَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی
چنانکه دلها را بمنزل قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الهی ست بران بیت در که خدا ببست بروی عباد # هیچ کلیدش نتواند کشاد
کیست که بردارد و در واکند # قفل که او بر در دلها کند # در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه صلعم در توریت خوانده بودند و صحت
نبوت آنحضرت صلعم معلوم کرده و قبل از بعث صفت آنحضرت صلعم بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلعم مبعوث شد و بمدینه آمد
ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی آنانکه برگشتند عَلٰى أَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر
گشتند به محمد صلعم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدٰى مر ایشان را بیانی از نبوت آن حضرت و بدلائل واضح دانسته بودند
الشَّيْطَانُ دیو لعین سَوَّلَ آسان کرد و بیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار و عنا در او وَأَمْلٰى لَهُمْ و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل
نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذٰلِكَ این امهال بِأَنَّهُمْ قَالُوا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِينَ كَرِهُوا مر آنانرا که کراهت
داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به نهانی سَنُطِيعُكُمْ
زود باشد که فرمان بریم شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبر صلعم حرب کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و
خدای میداند إِسْرَارَهُمْ نهانی ایشان را فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰئِكَةُ چون قبض
کنند جان ایشان را يَضْرِبُونَ میزنند وُجُوهَهُمْ روهای ایشان را که از حق بگردانیده اند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان که بر باطل
حق کرده اند ذٰلِكَ قبض ارواح ایشان برین وجه بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَا
أَسْخَطَ اللّٰهَ آن چیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول صلی الله علیه وسلم و معاونت منافقان

وکافران ومشرکان وَكَرِهُوا وبسبب آنست که نخواستند وکاره بودند رِضْوَانَهُ خوشنودی خدای را یعنی عملی راکه سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر صلعم واقرار بدو وفرمان برداری او فَأَحْبَطَ پس باطل کرد خدای أَعْمَالَهُمْ ○ عملهای ایشان را أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ دردلهای ایشان مَرَضٌ بیماری نفاق ست یعنی منافقان تصور کردند أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آن راکه ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ ○ کینهای ایشان راکه پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر صلعم ومومنان وَلَوْ نَشَاءُ واگر ما بخواهیم لَأَرَيْنَاكَهُمْ هر آینه بنماییم بتو ایشان را یعنی علامتها ونشانها پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آینه تو بشناسی بِسِيمَاهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ وهر آینه تو بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض وتوبیخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند أَعْمَالَكُمْ ○ کردارهای شما ومناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض میفرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلعم او را نشناخت بسیما وسخن ودر تفسیر مطالع وعین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند وبامداد که برخاستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ وهر آینه می آزماییم شما را بامر جهاد وتکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان میکنیم حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر گردد بر خلق که جهاد کنندگان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصَّابِرِينَ وصبر کنندگان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ○ وتا بیازماییم خبرهای شما راکه میگویید در ایمان واخلاص یعنی تا صدق وکذب از هم آشکارا گردد وحفص در فعل ثلثه بنون میخواند یعنی تا آزماییم تا بدانیم خبرهای شما را إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه ونضیر وَصَدُّوا وبازداشتند قوم خود را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که دین اسلام ست وَشَاقُّوا الرَّسُولَ ومخالفت کردند با رسول صلعم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود وظاهر گشته لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را راه حق ودر توریت خوانده ودانسته بودند لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی از کفر وصد ایشان واثر ضرری بدین خدای وپیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ○ وزود باشد که خدای حبط کند ثواب اعمال ایشان یعنی عبادتها که میکنند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدای را در انچه حکم کرده وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وفرمان بردار باشید رسول را در انچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ○ وباطل وبیهوده وضایع مسازید عملهای خود را بریا وسمعه یا بعجب وتکبر که کردار بعجب مردود ومذموم بود

نظم

در هر عملی که عجب ره یافت * رویش ز ره قبول بر تافت * ای گشته بکار خویش معذور * وز درگه قرب مانده مهجور * معجب مشو از طریق تلبیس * کز عجب بچه فتاد ابلیس * تا چند تو عجب خود نمائی * از دیده منی ومائی

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش واتباع وی ومنع کردند مردم را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از سلوک راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته گشتند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ○ پس هرگز نیامرزد خدای مر ایشان را نزول آیت در شان اهل قلیب ست اما حکم آن عموم دارد وشامل ست هر که کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مومنان وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ ومخوانید کافران را به الصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانه ضعف وتذلل شما شود وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برترانید یعنی غالبانید وَاللَّهُ مَعَكُمْ وخدای با شماست بنصرت وعون وَلَنْ يَتِرَكُمْ وضایع وکم نگرداند أَعْمَالَكُمْ ○ ثواب کردارهای شما إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازی ست ناپایدار وَلَهْوٌ وشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا واگر بگروید بخدا ورسول وَتَتَّقُوا وبپرهیزید از معصیت وفضول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا يَسْأَلْكُمْ ونمی خواهد خدای بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ ○ مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد همه اموال شما را بلکه بانفاق اندکی از ان حکم کرد که عشر ست ونصف عشر وربع عشر إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما را فَيُحْفِكُمْ

پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوا شما بخیلی کنید بدان و نمید هید بخوشدلی و طیب نفس وَيُخْرِجْ و ظاهر میگرداند خدای
بدان خواستن از شما یا بخل شما اَضْغَانَكُمْ کینها و کدورتهای شمارا هَاَنْتُمْ ای شما هٰٓؤُلَآءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و
فرموده شده لِتُنْفِقُوْا برای آنکه نفقه کنید فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه با سباب جهاد صرف نمائید فَمِنْكُمْ پس
از شماست مَّنْ يَّبْخَلُ کسیکه بخیلی کند بزکوة و نفقه در غزوه وَمَنْ يَّبْخَلْ و هرکه بخیلی کند بر آنچه بروی واجب است از انفاق فَاِنَّمَا يَبْخَلُ
پس جز این نیست که بخل ورزد عَنْ نَّفْسِهٖ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات
شما وَاَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ و شما محتاجانید بدانچه نزدیک اوست از موائد نعمت و فوائد کرامت پس امروز یکی فانی بدهید و فردا در عوض آن ده باقی
بستانید چه از خزانه کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فائز گردید وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما فرض کرده اند از
انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام يَسْتَبْدِلْ بدل کند خدای قَوْمًا غَيْرَكُمْ گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی
دیگر بیارد ثُمَّ لَا يَكُوْنُوْٓا پس نباشند آن قوم اَمْثَالَكُمْ مانند شما بلکه فرمانبردار باشند و پرهیزگارتر مراد بنی کنده اند و بنی نخع از
یمن و اشهر آنست که از حضرت پیغمبر صلعم سوال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آن حضرت صلعم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان رض زد و گفت
هٰذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا فرا گیرند آنرا مردمان از فارسیان و در لباب آورده که ابوالدرداء رض بعد از قرائت این آیت میگفت ابشروا یا فروخ [illegible]

سورة الفتح مدنية وهي تسع وعشرون اٰية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زادها الله شرفا رفت و عمره گزارد
یاران بعد از استماع آن رؤیا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و سید عالم صلعم بکار سازی مشغول شده روز دوشنبه غره
ذوالقعده آن سال از مدینه بیرون آمد احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند خبر توجه آنحضرت صلعم
بمشرکان مکه رسیده و بمنع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در بلدح لشکرگاه بر زدند و پیغمبر صلعم خبردار شده بحدیبیه
فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر صلعم آمد تا سبب آمدن آنحضرت صلعم معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابش بود
بیامد و معلوم کرد که آن حضرت صلعم داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بحمیت جاهلیت فرو ایستادند و بر هیچ وجه رضی نشدند که حضرت
پیغمبر صلعم و اصحاب او رض بمکه در آیند پیغمبر صلعم عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان
واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آنحضرت صلعم
و اهل مکه صلح واقع شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا یکدیگر و خلفا یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر
شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگزارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از آن صلح ملول شدند و آن حضرت صلعم همانجا در
حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان تراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر
فقرا و مساکین آنجا بخش کردند و صحابه رض نیز حلق و قصر نمودند و هدای خود را قربان کردند و پیغمبر صلعم بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین
مراجعت شبی از شبها این سوره فرود آمد و آنحضرت صلعم فرمود با اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دوست ترمیدارم از آنچه
آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواند و ایشان تهنیت گفته اصحاب و را نیز مبارکباد گفتند اِنَّا فَتَحْنَا بدرستیکه ما حکم کردیم

لَكَ برای تو فَتْحًا مُّبِيْنًا ۝ لا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح ست با قریش و از حضرت صلعم پرسیدند که افتح هو در جواب فرموده که نعم وفی نفس الامر
آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذار شده با کفار مجادله کردند و قرآن بر ایشان خواندند و
بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و ازین ست که بعضی مفسران برین وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو شهر مکه را
تعبیر بماضی جهت تحقق وقوع ست و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک ست پس از خدای آمرزش طلب لِّيَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ تا بیامرزد مر ترا
خدای مَا تَقَدَّمَ مرانچه گذشته است پیش از وحی مِنْ ذَنْۢبِكَ از انچه موجب عقاب تو بوده وَمَا تَاَخَّرَ وانچه مانده است پس از ان
یا پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول این آیه و بعد از ان امام ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا ع م ست و آینده جرائم امت
یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را ببرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او و سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذنب
در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو و کارساز ایشان ست وَيُتِمَّ و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند نِعْمَتَهٗ
نعمت خود را عَلَيْكَ بر تو بفتح بلاد و یا باعلای دین یا بانضمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا ۝ لا و بنماید ترا راه راست
یعنی ثابت دارد دران وَّيَنْصُرَكَ اللّٰهُ و یاری کند ترا خدای نَصْرًا عَزِيْزًا ۝ یاری کردنی که در و عزت و غلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر و
غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه رض خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه میفرماید که هُوَ الَّذِيْٓ اوست آنکه اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فرو فرستاد
آرامش و قرار و سکون قلب فِيْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ در دلهای گرویدگان لِيَزْدَادُوْٓا تا زیادت کنند اِيْمَانًا گرویدنی مَّعَ اِيْمَانِهِمْ ط
با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند قدر یقین خود را الیقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آنرا بایمان بفروع شرع وَلِلّٰهِ و مر
خدا راست جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ لشکرهای آسمان از ملائکه وَالْاَرْضِ ط و جنود زمین از مؤمنان و جان پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی
واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کونین سپاه او باشد اولیای خود را در وقت غزا با اعدای خود فرو نگذارد بیت
نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش + هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری ست + وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بمصالح خلق
حَكِيْمًا ۝ لا صواب کار در انچه کند و از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ تا در آرد مردان
و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیده جَنّٰتٍ تَجْرِيْ به بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل آن یا در تحت اشجار
آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَا در حالتیکه جاوید باشند در وی وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ ط و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو گرداند پیش
از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه در روضهٔ رضوان در آیند وَكَانَ ذٰلِكَ و هست این وعده مر ایشان را عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای یعنی در حکم او
فَوْزًا عَظِيْمًا ۝ لا رستگاری بزرگ چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فائز گردند وَّيُعَذِّبَ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ و دیگر برای آنست
تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِيْنَ وَالْمُشْرِكٰتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّآنِّيْنَ بِاللّٰهِ و دیگر برای
آنست تا عذاب کند گمان برندگان بخدای ظَنَّ السَّوْءِ ط گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر صلعم که بحدیبیه میرود
کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه صلعم سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که عَلَيْهِمْ برین
گمان بد برندگان ست دَآئِرَةُ السَّوْءِ ج گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان
وَلَعَنَهُمْ و براند ایشان را از رحمت خود وَاَعَدَّ لَهُمْ و آماده کرد برای ایشان جَهَنَّمَ ط دوزخ را وَسَآءَتْ مَصِيْرًا ۝ و بد بازگشتی است دوزخ
وَلِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط و مر خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها ست همه مملوک و مسخر اوست چنانچه

لشکریان مرسراد خود را تکرار این سخن جهت وعدهٔ مومنان ست تا بنصرت آلهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خائف گردند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب در فرمان خود حَكِيمًا ○ دانا در انچه فرماید إِنَّا أَرْسَلْنٰكَ بدرستیکه ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر اقوال و افعال امت تو وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهای ایشان نازل شده وَنَذِيرًا ○ و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برده اند پس تو امت را بگوی که فرستادن من جهت بیم و بشارت لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید بیگانگی او وَرَسُولِهِ و تصدیق کنید فرستادهٔ او را در دعوی که میکند وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت دهید دین او را وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان وی را وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی یاد کنید مروی را یا نماز گزارید برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا ○ بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و توقروه عاید بحضرت رسالت است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق ست که ان کنتم تحبون الله فاتبعونی ؛ بیت ؛ در حریم سر تعظیم تو کس را راه نیست ؛ و ز کمال حشمتت هیچکس آگاه نیست ؛ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ بدرستی آنانکه بیعت کردند با تو در حدیبیه إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای چه مقصود به بیعت او ست و برای طلب رضای او ست مراد بیعت رضوان ست و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی عز سلمی رحمه فرموده که این سخن در مقام جمع ست و حق سبحانه مر سر جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات ست و از همین مقام ست که من یطع الرسول فقد اطاع الله يَدُ اللّٰهِ قوت خدای در وفا کردن وعدهٔ خود در ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود صلعم فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زبر دستهای ایشان ست در وفا بعهد یا در یاری دادن و موافقت پیغمبر صلعم در معالم آورده که صحابه رض بوقت بیعت دست پیغمبر صلعم میگرفتند و ید الله زبر دست ایشان بوده در مبایعت فَمَنْ نَكَثَ پس هر که بشکند عهد را فَإِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که میشکند عَلٰى نَفْسِهِ بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و بس و در موضح آورده که سه چیز با اهل آن راجع میشود یکی مکر که و لا یحیق المکر السیئ الا باهله ؛ دوم ستم که انما بغیکم علی انفسکم ؛ سوم نقض عهد که فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ؛ و در باب نقض عهد و پیمان گفته اند

رباعی

عهد شکن که هر که پیمان بشکست ؛ از پای در افتاد و برون شد از دست ؛ آن را که درست بود پیمان الست ؛ نشکست بهیچ حال هر عهد که بست ؛

وَمَنْ أَوْفٰى و هر که وفا کند بِمَا عٰهَدَ بانچه عهد کرده است عَلَيْهُ اللّٰهَ بر آن با خدای فَسَيُؤْتِيهِ پس زود دهد مر او را خدای أَجْرًا عَظِيمًا ○ مزدی بزرگ در آخرت که آن بهشت ست آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره به بعضی از اعراب چون اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع نامه فرستاد که درین سفر مرا مرافقت و موافقت کنید ایشان از محاربهٔ قریش ترسیدند و تعلل نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه باز رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند مر ترا باز پس ماندگان مِنَ الْأَعْرَابِ از بادیه نشینان یعنی قبائل که مذکور شد عذر آرند شَغَلَتْنَا مشغول کرد ما را أَمْوَالُنَا مالهای ما که غمخواری نداشت و ضایع میشد وَأَهْلُونَا و فرزندان ما از بیکسی بی برگ و بی نوا میماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت ننمودیم يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ میگویند بزبانهای خود مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان میکنند و دل ایشان را از آن خبر نیست قُلْ بگو در جواب ایشان فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما مِنَ اللّٰهِ از حکم خدای شَيْئًا چیزی را إِنْ أَرَادَ اگر خواهد خدای بِكُمْ ضَرًّا بشما قهری و هزیمتی و قتل و خللی در مال و اهل أَوْ یا عقوبتی بر تخلف أَوْ أَرَادَ بِكُمْ یا اگر خواهد بشما نَفْعًا سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما میکنید خَبِيرًا ○ دانا میداند که قصد شما از تخلف چه بود و شما مشغول مال و فرزندان نداشتید بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه

نصف

ع ۱۱

گمان بردید آن لن ینقلب الرسول انکه بازنگردد پیغمبر والمؤمنون و رجعت نکنند مومنان الی اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا
هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و متاصل گردانند وزین ذلک و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را تا
متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم و گمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد وکنتم
و گشتید شما بدین گمان قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت ومن لم یؤمن بالله و هر که نگرود بخدای ورسوله
و رسول او و بدل تصدیق نکند بحکم خدا و رسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستیکه ما آماده کردیم للکفرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتش
افروخته ولله ملک السموات والارض و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت
اوست یغفر می آمرزد گناهان بزرگ لمن یشاء هر کرا میخواهد ویعذب و عذاب میکند بگناه خرد من یشاء هر کرا اراده میکند وکان
الله و هست خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان رحیما مهربان برایشان سیقول المخلفون زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه
مراد همان قبائلند یعنی اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم انگاه که بروید الی مغانم بسوی غنیمتها مراد غنائم خیبرست لتاخذوها
تا فراگیرید آنرا ذرونا بگذارید ما را نتبعکم تا پیروی کنیم شما را درین سفر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی الحجه سنه ستة از حدیبیه بازگشت و در
محرم سنه سبع بغزوهٔ خیبر توجه فرمود و حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم و جزم
مخالفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بخیبر آییم یریدون میخواهند مخالفان ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلم الله سخن خدای را یعنی
حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون میائید
کذلکم قال الله همچنین گفته است خدای من قبل پیش از تهیهٔ شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که گویند این حکم
نکرده خدای بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون
بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندکی چیزی را قل للمخلفین بگو مر این باز ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه
ستدعون زود باشد که خوانده شوید الی قوم بحرب گروهی اولی باس شدید خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از
متابعان مسیلمهٔ کذاب یا قبائل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن و غطفان که در حیات آنحضرت صلعم بوادی حنین
حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شما را بجنگ مردی محارب مبارز خواهند خواند که تقاتلونهم کارزار کنید
با ایشان و بکشید ایشانرا او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشانست از
اهل کتاب قتال است یا جزیه و بر این تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال انکرو
یؤتکم الله بدهد شما را خدای تعالی اجرا حسنا مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا و اگر روی بگردانید
و پشت بر داعی کنید کما تولیتم همچنانکه اعراض کردید من قبل پیش ازین از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب کند خدای شما را عذابا الیما
عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطهٔ عجز و ضعف از جهاد تخلف
میکنیم تا آل حال بچه انجامد آیت آمد که لیس علی الاعمی حرج نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود ولا
علی الاعرج و نه بر لنگ حرج بزه است اگر از جهاد تخلف کند ولا علی المریض و نه بر بیمار حرج گناهی است اگر بحرب
نرود چه اینها معذورند ومن یطع الله و هر که فرمان برد خدای را ورسوله و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن یدخله

جَنّٰتٍ درآورد خدا وی او را ببهشتها و آن چنان بوستانهاست که پیوسته تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ج از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ
یَّتَوَلَّ و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او یُعَذِّبْهُ عذاب کند او را خدای عَذَابًا اَلِیْمًا ع عذابی که در آن منقطع نگردد و الم و منتهی
نشود و آن عذاب حرمان ست چه بمخالفت امر خدای از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله
من الحرمان **بیت** سوز در آتش حرمانیم که هیچ عذاب * نزد وی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست * آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم
بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را رض بمکه فرستاد تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت صلعم بعمره آمده و داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از
درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت صلعم ثانیاً ذوالنورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر صلعم اصحاب را
طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند با ایشان تا آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند و در زیر درخت
سمره نشسته بود * در کشاف آورده که چون حضرت صلعم در زیر درخت سمره قرار گرفت شاخی از آن بر پشت مبارک او فرود آمد عبدالله مغفل رض
گوید که من قائم بودم بر سر آن حضرت صلعم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و
قتل و آنکه مطلقاً نگریزند حضرت صلعم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر رض نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که
بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه از ین قوم خوشنود شد چنانچه
میفرماید لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای خوشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان صحابه رض اِذْ یُبَایِعُوْنَكَ وقتیکه بیعت کردند
با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس بدانست خدای مَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ آنچه در دلهای ایشان ست از اخلاص و وفا و صدق و صفا
فَاَنْزَلَ السَّكِیْنَةَ پس فرو فرستاد آرامش عَلَیْهِمْ بر ایشان وَاَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِیْبًا ۝ فتحی نزدیک که فتح خیبر است
یا مکه یا هجر وَّمَغَانِمَ كَثِیْرَةً و غنیمتهای بسیار از رخوت و نقود و ضیاع و عقار یَّاْخُذُوْنَهَا ط فرا میگیرند آنها را از یهود خیبر و غیر آن وَ
كَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان خود را حَكِیْمًا ۝ حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است
شما را خدای ای امت مَغَانِمَ كَثِیْرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه اطراف و اکناف عالم تَاْخُذُوْنَهَا فرا میگیرید آنرا تا قیامت
فَعَجَّلَ پس تعجیل نقد داد لَكُمْ مر شما را هٰذِهٖ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد اَیْدِیَ النَّاسِ دستهای مردمان را یعنی اهل خیبر و
حلفای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ ج از شما تا حلفای یهود ترسیده بجنگ در نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از
شما سالم ماندند وَلِتَكُوْنَ و تا باشد آن غنیمت اٰیَةً لِّلْمُؤْمِنِیْنَ نشان مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلعم بر فتح خیبر یا صدق قول الٰهی در وعدهٔ
غنائم وَیَهْدِیَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا ۝ راهی راست که منهج توکل ست و مستوثق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار
بلطف لم یزلی ارباب سیر بر آنند که چون حضرت رسول صلعم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبر فرموده با
هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه در میان قلعهای
خیبر پایان درآمدند و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع بسوی حدائق و مزارع خود که داشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان
درآمد گفتند والله محمد و الخمیس و روی بحصار خود آوردند و آن حضرت صلعم فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود
حصاری شده دل بر قتل نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی
محمد بن اسحق مذکور ست که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و بجنگ بسیار

ع

گرفته شد و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس به محاصرهٔ حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت صلعم را صداع
طاری شده بخود سواری نمیتوانست فرمود و قلعه بغایت محکم بوده آنجا حرب فراوان وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح
گشت و دران قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپری خود ساخت و یهود زینهار خواستند و غنائم بسیار بدست صحابه رض
افتاد و گنج ابو الحقیق باز یافتند و آنجا حضرت صلعم را زهر دادند برهٔ زهر آلوده با وی بسخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند
بیت ز خوان معجز او گر نواله طلبی + حدیث برهٔ بریان شنو که حاضر ست + وَّاُخْرٰى و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر
که هنوز لَمْ تَقْدِرُوْا قادر نشده اید عَلَيْهَا بران و نمیدانید آنرا قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ بِهَا بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای بهما یا آن مراد غنائم
هوازن ست یا مداین فارس و روم و شام و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مر این امت را دست دهد درین داخل ست وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مدائن و اعطای غنائم قَدِيْرًا ۝ توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه الَّذِيْنَ كَفَرُوْا
آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی لَوَلَّوُا الْاَدْبَارَ هرآینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُوْنَ پس نیافتندی
وَلِيًّا کارسازی که ایشانرا نگاه دارد وَّلَا نَصِيْرًا ۝ و نه یاری که ایشان را مددگاری نماید سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی
الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیاء م بر ایشان غلبه کرده اند وَلَنْ تَجِدَ و نیابی تو
لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِيْلًا ۝ تغییری هرچه در ازل تقدیر و مقرر شده لامحاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچکس رقم تغییر و
تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید قطعه تغییر بحکم ازلی راه نیابد + تبدیل بفرمان قضا کار ندارد + در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد + با سر قدر
چون و چرا کار ندارد + آورده اند که وقتیکه آن حضرت صلعم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون
آوردند تا صحابه رض را بقتل رسانند یاران رسول الله صلعم غلبه کرده ایشان را دستگیر کردند و پیش آن حضرت صلعم آوردند و آن حضرت صلعم ایشان را آزاد
کرد آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِيْ و اوست آن خداوندی که از محض کرم كَفَّ اَيْدِيَهُمْ باز داشت دستهای کفار مکه را عَنْكُمْ از شما
تا صلح کردند وَاَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْۢ بَعْدِ اَنْ اَظْفَرَكُمْ پس از آنکه
ظفر داد شما را و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنید از
مقاتله کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای بَصِيْرًا ۝ بینا و شما را بدان جزا
خواهد داد هُمُ الَّذِيْنَ ایشانند آنانکه كَفَرُوْا کافر شدند وَصَدُّوْكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد
حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودند مَعْكُوْفًا در حالتیکه باز داشته شده بود اَنْ يَّبْلُغَ از آنکه برسد
مَحِلَّهٗ بجای او که مکان نحر ست یعنی منا خلاصه معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را مجال ندادند مستحق
قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گرویدگان که در مکه هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ
مُّؤْمِنُوْنَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَآءٌ مُّؤْمِنٰتٌ و زنان ایمان آورده در مکه که شما لَّمْ تَعْلَمُوْهُمْ ندانسته اید ایشانرا
و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان
ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند اَنْ تَطَئُوْهُمْ بدل ست از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که
شما ایشانرا در اثنای قتال پی سپر میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيْبَكُمْ پس میرسید بشما مِّنْهُمْ از جهت هلاک ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی

یعنی غمی واندوهی بقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت ودیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤهم ست یعنی میکشتید ایشان را بی آنکه دانید
هرآینه ما دست شما از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاهداشت ایشان واین از برای آنست لِيُدْخِلَ اللَّهُ
تا داخل گرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات ست وگفته اند که دین اسلام
لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران ودر مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هرآینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ
از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مولم در عقبی وموجع در دنیا بقتل وسبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای محمد که چون گردند ودر آوردند آنانکه
نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب وکبر وغیرت را حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان بردن
خدای باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر واحد پدران وبرادران ما کشته اند بلات وعزی که
بمنازل ما در نیایند چون ایشان عصبیه پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام ووقار خود را عَلَىٰ رَسُولِهِ
بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وبر مومنان تا مقاتله نکردند وبصلح راضی شده معاودت نمودند وسهیل بن عمرو که باعث صلحنامه
بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند وراضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی میفرماید که وَأَلْزَمَهُمْ وثابت
داشت مومنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ بر کلمه تقوی که کلمه شهادت ست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله صلعم که
بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا وهستند مومنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا وهستند اهل آن واولی
بدان کلمه وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلعم
راست نشد وما طواف خانه نکردیم وحلق وتقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ هرآینه راست کرد خدای ومحقق
ساخت رَسُولَهُ برای رسول وفرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمتی درین سال تاخیر کرد ودر سال
آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هرآینه در آئید شما بمسجد حرام إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی
وگفته اند استثنای حکایت پیغمبر ست صلعم که در وقت تقریر رویا فرمود که بمسجد الحرام در آئید انشاء الله آمنین مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ تراشندگان
سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ وچینندگان موی از سر یعنی بعضی تراشند وبعضی بچینند لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس بداند خدای
مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ پیش ازین یعنی قبل از
دخول مسجد الحرام جهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر ست تا دل مومنان از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح
شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ فرستاده خود را که محمد ست صلعم بِالْهُدَىٰ بره نمودن خلق
وبه بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ ودین درست که اسلام ست لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها یعنی
اگر دین حق باشد احکام آنرا منسوخ سازد واگر باطل بود براندازد وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا آنکه مقهور ومغلوب مسلمانان شوند در
بوقت نزول عیسی ع ما شده وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده هست خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو اگر سهیل گوید که محمد بن عبد الله نویسند
غم مخور بدیکه ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدای ست بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ وآنانکه با اویند از مومنان أَشِدَّاءُ عَلَى
الْكُفَّارِ سخت دل وغلیظ اند بر کفار رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ مهربان ومشفقان میان یکدیگر تَرَاهُمْ می بینی تو ایشانرا رُكَّعًا رکوع آرندگان
سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما درین الفاظ

ع ۹

ایمائی ست باختصاص هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص والذین معه مدح صدیق ست که بقرب معیت ورفاقت در دار وغار واسفار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق ست که در نهایت شدت وغلظت بود با اهل شرک ونفاق همه علما را اتفاق ست کہ رحماء بینهم نعت ذی النورین ست رضی الله عنه که رافت وحیا ودلنوازی ووفای او مشهورست ومعروف ونزد خالق وخلائق بدان صفات وسمات موسوم وموصوف ترٰهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی ست کرم الله وجهه که اکثر اوقات وغالب آنات او بوظائف طاعات وعبادات میگذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او باسماع خادمان عتبه علیه اش میرسید یَبْتَغُوْنَ میطلبند این بزرگان فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ افزونی از خدای یعنی زیادتی صواب میجویند وَرِضْوَانًا وخوشنودی حضرت او میطلبند سِيْمَاهُمْ علامتهای ایشان فِيْ وُجُوْهِهِمْ در رویهای ایشان ظاهر بوده مِّنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لائح بوده چه روی نمازگزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار ودر نفحات مذکورست که چون ارواح برکت قرب الٰهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد بیت

درویش را گواه چه حاجت که عاشق ست ✤ رنگ رخش ز دور ببین وبدان که هست ؛ ذٰلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشان ست فِي التَّوْرٰىةِ در کتاب موسیٰ ع یعنی در توریت وصف ایشان سطور است وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ وصفت ایشان در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسیٰ ع مذکورند یا صفت ایشان در توریت وانجیل کَزَرْعٍ مانند کشتی ست که در اول اَخْرَجَ شَطْاَهٗ بیرون می آرد شاخهای خود را یعنی تیغ زند ویک شاخ بیرون آید فَاٰزَرَهٗ پس قوی گرداند آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوٰى عَلٰى سُوْقِهٖ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود وبآخر درختی گردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آرد مزارعان از قوت وسطبری ورستی وخوبی او واین مثلی ست وممثل وی حضرت پیغمبر است ویاران وی اند که باول دعوت اسلام ضعیف بوده چند برآمد قوت گرفت ورست بایستاد وسبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِيَغِيْظَ تا خشم گیرند بِهِمُ الْكُفَّارَ بیاران پیغمبر کافران امام قشیری فرموده که آیت در شان اصحاب رض ست پس هرکه بر ایشان خشم گیرد وایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ بالله منها وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند کردارهای پسندیده وستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است مَّغْفِرَةً آمرزش گناهان وَّاَجْرًا عَظِيْمًا ۝ ومزدی بزرگ ودر تفسیر عجایب آورده که مراد از عمل صالح ایجاد دوستی صحابه است رضوان الله تعالیٰ علیهم اجمعین

معانقه ۱۵ عشر ثلث حزب ۱۲ ع ۱۲

سورة الحجرات مدنیة وهی ثمانی عشرة اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید وگرویده اید لَا تُقَدِّمُوْا مپیشی مبرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ پیش از قول خدا ورسول یعنی سخن مگوئید پیش از آنکه پیغمبر صلعم سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر ونهی پیش از وی یا در معنی وتاویل کتاب وسنت پیشی مگیرید بر پیغمبر صلعم که او بآن داناترست وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از خدای در تقدیم بروی قولا وفعلا اِنَّ اللّٰهَ سَمِيْعٌ بدرستیکه خدای شنواست مر اقوال شما را عَلِيْمٌ ۝ داناست با فعال شما يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان لَا تَرْفَعُوْٓا بلند مکنید اَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را یعنی بلندتر از آواز او بر مدارید فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر صلعم چه پیغمبر صلعم ایشان را مراسم ادب میفرماید یعنی چون سخن

گویند آواز خود بلندتر آواز وی برمدارید وَلَا تَجْهَرُوْا و آشکارا مسازید لَهٗ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی بآواز بلند او را ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا کردن برخی از شما لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود را نرمتر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرات و بی ادبی وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ○ و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب رد عن الباب نهصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضائع شد **بیت** نگاهدار ادب در طریق عشق و نیاز + که گفته اند طریقت تمام او ادب ست + آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفے صلعم بلند سخن میگفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر آن حضرت صلعم رسیده او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی ست و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد حضرت صلعم فرمود که راضی نیستی تا آنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر ندارم آیت در شان او آمد که اِنَّ الَّذِيْنَ يَغُضُّوْنَ بدرستی آنانکه فرو میدارند اَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ نزدیک رسول خدای صلعم بادب و آواز نرم سخن میگویند اُولٰٓئِكَ آن گروه الَّذِيْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰى دلهای ایشان را برای قبول تقوی در کشف الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن ست همچنانکه زر را در کورهٔ اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است **بیت** در کوره امتحان گرم بگدازی + منت دارم که بی غشم میسازی لَهُمْ مر این گروه پاکیزه دلان راست مَّغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ و مزدی عَظِيْمٌ ○ بزرگ بیکران آورده اند که پیغمبر صلعم سریه فرستاد بحی از احیای عرب بنی العنبر و آن سریه اسیری چند از ان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر صلعم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک حجره از حجرات طاهره رفتند و نعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر آن حضرت صلعم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان حکم ساخت و آنکس حکم کرد که نصفے اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت صلعم همچنان کرد آیت آمد که اِنَّ الَّذِيْنَ يُنَادُوْنَكَ بدرستی آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ از بیرون حجرها یا از پس آن اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ ○ بیشتر ایشان نه من انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان صَبَرُوْا صبر کردندی حَتّٰى تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو اِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هر آینه بودی خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مر ایشان را چه تمام اسیران را آزاد میکردی وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی رَّحِيْمٌ ○ مهربانست بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت ست و حرمت جالب نعمت **بیت** سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع + آن را که هست فیض ابد آیدش بدست + آورده اند که حضرت رسالت پناه صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فرا گیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه درگذشتند طرح محبتی مجدد انداختند و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند و پنداشت که بمقاتله او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلعم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتل من کردند و از دادن زکواة ابا

نمودند آن حضرت صلعم خالد بن ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آورد و تعجیل منمای خالد برفت و کسی را
بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت میگزارند و شعار اهل اسلام از ایشان ظاهر ست باز
آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت صلعم رسانید آیت آمد که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه مومنان اِنْ جَآءَکُمْ اگر بیاید بشما فَاسِقٌ
دروغگوی بیرون رفته از فرمان خدای بِنَبَاٍ بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر باشد و بخلاف واقعه گوید فَتَبَیَّنُوْٓا پس تفحص
کنید و نیکو درپی آن روید اَنْ تُصِیْبُوْا تا نرسانید بگروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بناوانی یعنی گمان برید که کافراند و با ایشان حرب کنید
و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوْا پس گردید عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ برآنچه کرده باشید نٰدِمِیْنَ ○ پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در
ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر گردد وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ فِیْکُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ بدانید آنکه میان شما فرستادهٔ خدای ست و
تعظیم او مقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض مکنید لَوْ یُطِیْعُکُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما
کار کند فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هرآینه در رنج افتید و هلاک شوید وَلٰکِنَّ اللّٰهَ ولیکن خدای حَبَّبَ دوست گردانیده
اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ بسوی شما گرویدن و توحید را وَزَیَّنَهٗ و آراسته است ایمان را فِیْ قُلُوْبِکُمْ در دلهای شما ای مومنان
بنصب دلایل و توضیح حجج و براهین وَکَرَّهَ و مکروه گردانیده است اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوْقَ و بیرون رفتن
از راه راست وَالْعِصْیَانَ و نافرمانی کردن اُولٰٓئِکَ آنگروه که تحقیق اخبار کردند هُمُ الرّٰشِدُوْنَ ○ ایشانند راه یافتگان
بطریق صلاح و آن تزئین ایمان ست و تنزیه از کفر فَضْلًا برای فضلی ست مِّنَ اللّٰهِ از خدای یعنی بفضلی که خدای بشما خواست وَنِعْمَةً
و نعمتی ست از حضرت او وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناترست بصدق و کذب مخبران حَکِیْمٌ ○ حکم کننده و محکم کار ست در امور بندگان و از
حکمتهای او ست که تحقیق اخبار میفرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید **رباعی** هرگز سخنان شبهه آمیز مگوی + وان راست که
هست فتنه انگیز مگوی + خاموش کن و گر چاره نداری ز سخن + شوخی مکن و تند مشو تیز مگوی + آورده اند که در میان عبدالله رواحه رض
و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر دو جماعتی مدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بجر
و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ از گرویدگان اقْتَتَلُوْا کارزار کنند
بایکدیگر فَاَصْلِحُوْا پس صلح کنید بَیْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او فَاِنْۢ بَغَتْ پس اگر ستم
کند و افزونی جوید اِحْدٰىهُمَا یکی ازان دو طائفه عَلَی الْاُخْرٰی بر ان دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود فَقَاتِلُوا الَّتِیْ
تَبْغِیْ پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکند حَتّٰی تَفِیْٓءَ تا بازگردند اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ بحکم خدای و گردن نهند بران فَاِنْ فَآءَتْ پس اگر بازگردد
آن طائفه باغی برای حق و ترک ستم نموده باحکام شرع رام انقیاد شوند فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی
یعنی میل مکنید بیک طائفه و از راه حق تجاوز منمائید وَاَقْسِطُوْا و داد کنید در همه کارها اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ ○ دوست
دارد عدل کنندگان را که در قول و فعل رعایت بقانون عدالت میکنند چه مدار کار ملک و دین بر عدل ست **رباعی** عدل چون لشکر
جان افزای + عدل مشاطه است ملک آرای + عدل کن زانکه در ولایت دل + در پیغمبری زند عادل + اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ
اِخْوَةٌ جزین نیست که مومنان برادرانند مر یکدیگر را در دین چه همه منتسب اند باصل واحد که آن ایمان ست فَاَصْلِحُوْا پس
صلاح آرید بَیْنَ اَخَوَیْکُمْ میان برادران شما هرگاه که شقاقی و خلافی واقع شود و تخصیص اخوین بذکر جهت آنست که اقل جمع که میان ایشان مخاصمت

افتد دو کس اند یا مراد ابنای اوس وخزرج باشد وایشان دو برادر بودند وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُوْنَ ۝ شاید که رحمت کرده شوید شما آورده اند که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بر درویشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب
وصهیب رض حق سبحانه آیت فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا یَسْخَرْ باید که افسوس نکنند واستخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی
از شما مِّنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسٰۤى اَنْ یَّكُوْنُوْا شاید که باشند آنها خَیْرًا مِّنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان وبعضی از ازواج طاهرات رض ام سلمه رض را
بقصر قامت یا صفیه رض را به یهودیت عیب کردند حق سبحانه فرمود وَلَا نِسَآءٌ ونشاید که زنان استهزا کنند مِّنْ نِّسَآءٍ از زنان عَسٰۤى اَنْ یَّكُنَّ
خَیْرًا مِّنْهُنَّ شاید که باشند آنها که استهزا کرده شده اند بهتر از استهزا کنندگان وثابت بن قیس رض عیب یکی از صحابه گفت از ان نیز نهی آمد وَلَا تَلْمِزُوْۤا
وعیب مکنید اَنْفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه مومنان بمثابه نفس واحد اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده
باشد **مصرع** عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز + ابو مالک انصاری عبد الله بن ابی حدرد را رض گفت یا نصرانی او در جواب فرمود
یا یهودی خدای تعالی حکم فرمود وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ ومخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش چنانچه یهود یا ترسا که سلمان شده باشند
ایشانرا به یهودیت ونصرانیت ملقب سازند یا مومنی را فاسق ومنافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوْقُ بد نامیست که کسی را یاد کنند بفسق
یعنی جهود وترسا گفتن بَعْدَ الْاِیْمَانِ بعد از دخول او در ایمان وَمَنْ لَّمْ یَتُبْ وهر که توبه نکند از منهیات مذکوره فَاُولٰٓئِكَ پس
آن گروه هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض سخط الهی وعتاب باد شاهی می آرند یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا ای گروه گرویدگان بپرهیزید وبگذارید كَثِیْرًا مِّنَ الظَّنِّ بسیاری را از گمانها اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستیکه بعضی
از گمان اِثْمٌ بزه است وگناه بران مترتب میشود وبباید دانست که گمان بر چهار قسم ست اول مامور به وآن حسن ظن ست بخدا وبمومنان
در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام وآن گمان بد بخدا ومومنان ست که موجب اثم ست سوم مندوب الیه وآن تحری
باشد در امر قبله وبنا نهادن بر غلبه ظن در امور اجتهادیه چهارم مباح وآن ظن ست در امور دنیا ومهمات معیشتی ودرین صورت بدگمانی
موجب سلامت وانتظام مهمات ست واز قبیل حرام شمرده اند کما قیل **بیت** بد نفس مباش وبدگمان باش + وز فتنه ومکر در امان
باش + آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را نزد پیغمبر صلعم فرستاده دامی یا طعامی طلبیدند وحضرت با اسامه رض حواله
فرمود واسامه گفت نزد من هیچ خوردنی نیست وسلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدحی وارد که
اگر بچاه سمیحه برد آبش خشک شود ودر غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی بخل کرد بعد از ان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست
گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان
دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم آنحضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی میگویم گوشت آدمی میگویم واین آیت
نازل شد که وَلَا تَجَسَّسُوْا وتجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید وتجسس کردید وَلَا یَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ وباید که غیبت
نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه در باره سلمان کردید وغیبت آنست که غائبانه کسی سخن گوید که اگر بمواجهت
با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که اَیُحِبُّ آیا دوست میدارد اَحَدُكُمْ یکی از شما
اَنْ یَّاْكُلَ آنرا که بخورد لَحْمَ اَخِیْهِ گوشت برادر خود را مَیْتًا در حالتیکه مرده باشد آن برادر بلکه نفس شما از ان تنفر نماید
فَكَرِهْتُمُوْهُ پس مکروه داریدش آنرا که بخورید پس همچنانکه اکل گوشت مرده را کاره هستید باید که غیبت را کاره باشید نیز یا

ع ثلثة

آنکس که لوای غیبت افراخته است + او از تن مردگان غذا ساخته است + وآنکس که بعیب خلق پرداخته است + از انست که عیب
خویش نشناخته است + وَاتَّقُوا اللّٰهَ ؕ و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ بدرستیکه خدای پذیرندهٔ توبه است
از جمعی که تائب شوند از غیبت کردن رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بر آنکه باز ایستد از غیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا
بوقتیکه بلال رض بر بام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود
که آیا محمد صلعم مؤذنی دیگر نیافته که بانگ گوید بجز این کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّا
خَلَقْنٰكُمْ بدرستیکه آفریده ایم ما شما را مِّنْ ذَكَرٍ وَّ اُنْثٰی از مردی و زنی که آدم و حوا اند عم چون همه از یک پدر و مادر باشید پس مبتنی فخر
کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد شعر الناس من جهة التمثال کفاء + ابوهم آدم والام حواء + ونعم من قال قطعه نیست آدمیانی
که تفاخر ورزند + از ره دانش و انصاف چه دور افتادند + نرسد فخر کسی را از نسب بر دگری + چونکه در اصل ز یک آدم و حوا زادند
و آنکه بقبائل و عشائر میباز دباید که بداند که شعب و بطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه میفرماید وَجَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا
و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد وَّ قَبَآئِلَ و قبیلهای منتسب بشعوب لِتَعَارَفُوْا تا بشناسید یکدیگر را
و شمار گردید بعضی ببعضی یعنی هر کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قرشی از زید تمیمی و بباید دانست که شعوب مشتمل بر قبائل است
چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمائر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعد از عمائر بطون
چون لوی که بطنی است از قریش و پس از آن افخاذ است چون هاشم که فخذی است از لوی پس عشائر است چون عباس از هاشم و بعد از آن
فصیل باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبائل از عدنان و قولی آنست که شعب از
عجم است و قبائل از عرب و بر هر تقدیر اِنَّ اَكْرَمَكُمْ بدرستیکه بزرگترین شما عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَتْقٰىكُمْ پرهیزگارترین شماست
چه بتقوی نفوس را رتبهٔ کمال حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبهٔ فضل بیشتر که الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب بیت
با ادب باش تا بزرگ شوی + که بزرگی نتیجهٔ ادب است اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ بدرستیکه خدای داناست باصل و نسب شما خَبِیْرٌ ○ آگاه از علم
و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمهٔ شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله ما عرب تنها نزد تو آمده ایم با اهل
و عیال آمده ایم و اغلب عرب با تو قتال کرده اند و ما بجان کشیده و اشتغلیم القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر ص بایمان خود حق سبحانه فرمود که
قَالَتِ الْاَعْرَابُ گفتند اهل آن بادیه از اسد و غطفان که اٰمَنَّا ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا بگو که ایمان
نیاورده اید چه ایمان اقرار بزبانست با تصدیق دل و شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم وَلٰكِنْ قُوْلُوْٓا
اَسْلَمْنَا و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از
ترس قتل و سبی وَلَمَّا یَدْخُلِ الْاِیْمَانُ و در نیامده است ایمان فِیْ قُلُوْبِكُمْ ؕ در دلهای شما لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد
وَاِنْ تُطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و اگر فرمان برید خدای را و فرستادهٔ او را باخلاص و از سر نفاق درگذرید لَا یَلِتْكُمْ کم نگرداند خدا شما را مِّنْ
اَعْمَالِكُمْ شَیْـًٔا از مزد و کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده
باشد رَّحِیْمٌ ○ مهربانست بتوفیه اجر ایشان اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانند که ایمان آورده اند
بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدا و رسول خدا بخلوص نیت و صفای طویت ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوْا پس شک نکردند در دل بعد از اقرار بزبان وَجٰهَدُوْا

وبرای تحقیق ایمان خود جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بمالهای خود که بغازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند وبنفسهای خود مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای أُولٰئِكَ آنگروه مومنان مجاهدان هُمُ الصّٰدِقُونَ ○ ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن صادقیم آیت آمد که قُلْ بگوای محمد ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید شما خدا را بِدِينِكُمْ بکیش خود و بدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وحال آنست که خدای میداند مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از کوائن علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین ست از حوادث سفلی وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ وخدای بهمه چیزها عَلِيمٌ ○ داناست وهیچ چیز برو پوشیده نمیشود پس محتاج اعلام واخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا بگو منت منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدٰكُمْ بآنکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بسوی ایمان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صٰدِقِينَ ○ راست گویان در دعوی ایمان إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ بَصِيرٌ وبدرستیکه خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ ○ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق + + +

سورة ق مكية وهي خمس واربعون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ○

قٓ قه حروف مقطعه جهت فرق ست میان کلام منظوم ومنثور امام علم الهدی رح فرموده که این حروف مر نثر را بجای تکبیب ست مر نظم را چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی می آید منثور ست نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی ست که قرآن را شعر میگویند ودرین حروف ق بعضی گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن ست یا مفتاح اسم قادر وقدیر وقهار وقدوس وقیوم ست یا اشارت بکلمه قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه مامور شده امام ابو اللیث رح فرموده که معنی قاف آن ست که الله قائم بالقسط وگویند قاف نام کوهی ست محیط بگرد اگرد زمین حق سبحانه او را از زبر جد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم ست بقدرت خدای یا بقرب الٰهی که نحن اقرب الیه من حبل الورید در ین سوره از ان خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيدِ ○ وبحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد وکافران ببعث نگرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكٰفِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان ست بکفر هٰذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ ○ چیزی شگفت ست وکاری عجیب ودیگر گفتند ءَإِذَا مِتْنَا آیا ما چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا وگردیم ما خاک ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید وروح ما بجسد رجعت خواهد کرد ذٰلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ ○ بازگشتنی دورست از عادت وامکان پس حق تعالی رد ایشانرا گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم گرداند زمین مِنْهُمْ از گوشت وپوست واستخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا ونزدیک ما كِتٰبٌ حَفِيظٌ ○ کتابی ست نگاهدارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس وتغییر مشتمل بر عدد واسامی ایشان آنرا نیز فراموش نکنم پس اعاده ایشان بعد از غبار با شدن دشوار نباشد وچنان نیست که ایشان میگویند بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند

و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و حجت لازم کرده فَهُمْ
فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ ○ پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی بهم برآمده و باضطراب آورده در شان قرآن گاهی او را سحر میگویند و گاهی شعر
و گاهی افسانه و درباب پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن و گاهی مفتری أَفَلَمْ يَنظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر إِلَى السَّمَاءِ
بسوی آسمان که واقع ست فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان که بمحض قدرت كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا و بیاراییم
آنرا بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آنرا مِن فُرُوجٍ ○ هیچ از شکافها و فروجها پس آفریدن چیزی بدین بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی دلیلست بر
کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا و افگنده ایم
در وی رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار بر جای وَأَنبَتْنَا فِيهَا و برویانیدیم در زمین مِن كُلِّ زَوْجٍ از هر گونه نباتی بَهِيجٍ ○ نیکو و آراسته
و بهجت و شادی افزاینده و این همه کردیم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِكْرَىٰ و از برای یاد و پند
گرفتن لِكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ○ مر هر بنده باز گردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُّبَارَكًا
آبی بسیار منفعت فَأَنبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان آب جَنَّاتٍ بوستانها مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِيدِ ○ و دیگر
رسته گردانیدیم بباران دانه را که از شان او است که بدروند چون گندم و جو و ارزن و مثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان
خرمای بلند و بزرگ لَّهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَّضِيدٌ ○ غلاف خرما در هم بسته مراد تراکم طلع ست یا بسیاری میوه درو و این همه
برویانیدیم رِّزْقًا لِّلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَأَحْيَيْنَا بِهِ و زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَّيْتًا زمین مرده
افسرده را پس همچنانکه زمین مرده را حیات بخشیدیم كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ ○ همچنین ست بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده گشتن و
بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در احیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون ست و ظهور او بعد از خفای او دور نیست که
بشمه از حیات بعد از ممات پی تواند برد قطعه کدام دانه فرو شد که بر نیامد باز + چرا بدانه انسانت این گمان باشد + فرو شدن چو
بدیدی بر آمدن بنگر + غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد + پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول صلعم که از تکذیب قوم ملول بود
از حال مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح عم که بنی شیث و
بنی قابیل بودند مر نوح عم را وَأَصْحَابُ الرَّسِّ و اصحاب چاه بیمامه یا بیر معطله یا جبل فلج مر نبی خود حنظلة بن صفوان را وَثَمُودُ ○ و قوم
ثمود صالح عم را وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ و قوم عاد هود عم را و قوم فرعون موسی عم را وَإِخْوَانُ لُوطٍ ○ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ و برادران
لوط یعنی اصهار او مر او را و اصحاب ایکه مر شعیب عم را وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع عم را و در سوره دخان شمه از حکایت وی
گذشت و اخبار بواقی انبیای مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده كُلٌّ همه ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را از آنکه انبیا
مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد چون تکذیب کردند فَحَقَّ وَعِيدِ ○ پس مسلم شد و فرود آمد
بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب أَفَعَيِينَا آیا عاجز شده ایم و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بآفرینش اول
خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق ست در اول پس میفرماید که کسی که قادر بود بر
آفرینش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمیع مواد و رد حیات بآن عم بی شبهه ما بران قادر و قوت داریم بَلْ هُمْ
بلکه کافران فِي لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ○ از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت

ع ۱۵

می بینند و در خلق جدید محققان را کلماتی نازک و سخنان لطیف و دقیق هست و در بعضی از آن در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر
اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ آنچیز
که وسوسه میکند مر او را بدان نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ و ما نزدیک تریم بسوی انسان مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۝ از رگ
جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت ست نه بمکان و مسافت و آورده ی فرمود که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای
بر بنده نزدیکتر ست از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تر ایم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب
بحر الحقائق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی ست بوی پس درین سخن ایمائی ست با آنکه حق سبحانه از آن بر بنده اقرب ست
پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد هوا ذا سالک عبادی عنی فانی قریب * در زبور آمده که الا من
طلبنی وجدنی * مثنوی نحن اقرب گفت من حبل الورید * تو فگندی تیر فکرت را بعید * ای کمان و تیرها بر ساخته * صید
نزدیک تو دور انداخته * و باید دانست که قرب حق بی چون و بی چگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جان که پیوسته است بتن
در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور ست
نظم قرب بیچون ست جانت را بتو * قرب حق را چون بدانی ای عمو * قرب نی بالا و پستی رفتن ست * قرب حق از
قید هستی رستن ست * در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن ست که فرمود واسجد واقترب و در احادیث قدسیه
وارد ست که * لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل * و این قرب اول بایمان ست و تصدیق و آخر باحسان ست و تحقیق یعنی مقام
مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم ست یکی کافهٔ خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص
درگاه را بخصائص بر و شواهد لطف که * ونحن اقرب الیه من حبل الورید اول و اقربی دوم غیبی از جانش برباید پس قربی بخشد تحقیقی تا از شائبه
و کلش باز برد و از هستی موهوم بنده میکاهد و بهستی اصلی خود نزدیکش میکند چنانکه در اول خود بود و در آخر هم خود باشد اینجا علائق منقطع و اسباب
منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بجود باقی ماند نظم موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه * غرق
گردد در آن بحر چه درویش و چه شاه * خرمن هستی موهوم چنان سوزاند * آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه * إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ و کن چون فرا
گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست همنشینی وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ۝ و از جانب
چپ هم نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند مَا يَلْفِظُ بیرون نیفکند از دهن خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی
یعنی متکلم نشود بچیزی إِلَّا لَدَيْهِ مگر نزدیک او رَقِيبٌ نگهبانی بود عَتِيدٌ ۝ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت اولی مذکور ست
که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان ست آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید
و حال آنکه میگوید و مالا یعنی بسیار میگوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه * نظم ابلهی از صرفهٔ زر میکنی * صرفهٔ گفتار
کن ار میکنی * مصلحت تست زبان زیر کام * تیغ پسندیده بود در نیام * ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید
کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ و بیاید بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای که در سنت او راست ست
و گویند مر او را ذَلِكَ این مرگ ست مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝ آنچه بودی که تو از آن که میگریختی و میترسیدی و آن را مکروه داشتی وَنُفِخَ
فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها بر آیند ملائکه گویند ذَلِكَ این روز ست

يَوْمُ الْوَعِيدِ ○ روزی که خلقانرا بدان وعید میکردند یعنی بیم رسانیده اند وَجَاءَتْ و می آید در روز محشر بعرصهٔ حشر كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی
مَعَهَا سَائِقٌ با او راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند وَشَهِيدٌ ○ و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم
فرشته باشد یا جوارح او و از سائق فرار میسره پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق تعالی خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستیکه بودی
تو در دنیا فِي غَفْلَةٍ در بیخبری مِنْ هٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از دیدهٔ تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا
هرچه شنیده بودی معاینه ببینی فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب از و حَدِيدٌ ○ تیز ست و گفته اند بینائی اینجا
بمعنی دانائی ست یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان دانا شدی وَقَالَ قَرِينُهُ و گوید همنشین او یعنی ملکی بر وی
موکل بود هٰذَا این ست مَا لَدَيَّ آنچه نزدیک من عَتِيدٌ ○ حاضر ست یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که أَلْقِيَا
فِي جَهَنَّمَ بیفگنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ○ هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال
از حقوق مفروضه و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام ست و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از اسلام و
بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفت دیگرش این مُعْتَدٍ درگذرنده بود از حد و والهی مُرِيبٍ ○ شک آرنده در وحدانیت
الَّذِي جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق إِلٰهًا آخَرَ خدای دیگر فَأَلْقِيَاهُ پس در افگنید او را فِي الْعَذَابِ
الشَّدِيدِ ○ در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه
کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِينُهُ گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَيْتُهُ
من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَلٰكِنْ كَانَ ولیکن بود فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ○ در گمراهی دور و دراز و از آن باز نگشت قَالَ گوید
حق سبحانه و تعالی لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَيَّ نزدیک من که هیچ فائده بدین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستیکه من
پیش فرستادم إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ○ بشما وعید خود در کتب خود بر السنه رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نمانده و هیچ عذر از شما مسموع نیست
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَيَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ایم تبدیل بر آن راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
و نیستم من ستم کننده لِلْعَبِيدِ ○ مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم يَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص بنون میخواند ع ۱۴
یعنی گوئیم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدهٔ یا نی خدای این گوید
وَتَقُولُ و میگوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ○ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال ست یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران بفرستد تا
پر شود و قولی آن ست که پر نشود حتی یضع الجبار فیها قدمه فیقول قط قط + بیت آن قدم حق را بود کورا کشد + غیر حق گو که کمان او را کشد
امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی ست یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و
و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزگاران را غَيْرَ بَعِيدٍ ○ تاکید ست یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این پیش
از آن باشد که ایشان را به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید
هٰذَا این ست مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر بازگردنده از زشتی شرک
بتوحید یا از معصیت بطاعت یا بازگشته از خلق بحق حَفِيظٍ ○ نگاهدارنده حدود شرع یا رعایت کننده امر و نهی گفته اند نگاهدارنده نفس از معصیت
یا محافظت کننده امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی ذاهل و غافل نباشد نظم اگر تو پاس داری پاس انفاس +

سلطانی رسانند تا ازین پاس + ترا یک پند بس در هر دو عالم + ز جانت بر نیاید بی خدا دم + مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد از خدای
بِالْغَيْبِ به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِيْبِ ۝ و بیارد دلی
بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس این کس و مثال او را گویند ادْخُلُوْهَا در آئید به بهشت
بِسَلٰمٍ با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذٰلِكَ این روز يَوْمُ الْخُلُوْدِ ۝ روز بقای جاودانی ست یعنی درین
روز مرگ نباشد لَهُمْ مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را مَّا يَشَآءُوْنَ آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها فِيْهَا در
بهشت وَلَدَيْنَا و نزدیک ما مَزِيْدٌ ۝ زیاده هست از آنچه بخواهند و اکثر برانند که مراد از مزید رویت ست وَكَمْ اَهْلَكْنَا و بسا کسان که
هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از ایشان یعنی از قوم تو مِّنْ قَرْنٍ از اهل قرن که بحسب واقع هُمْ اَشَدُّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر بودند از کفار مکه
بَطْشًا از روی قوت چون قوم عاد و ثمود فَنَقَّبُوْا پس راه بریدند فِي الْبِلَادِ در شهرها یعنی رفتند بتجارت و سفرها کردند و مال و
متاع بسیار بدست آوردند هَلْ مِنْ مَّحِيْصٍ ۝ هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای یعنی که حکم فنا نازل شد
هیچ چیز دستگیری ایشان نکرد اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرٰى هر آینه پندیست و عبرتی و یاد کردنی ست لِمَنْ كَانَ لَهٗ
قَلْبٌ مر کسی را که باشد مراو را دلی متفکر در حقائق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده سلمی رح از شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن را
دلی می باید حاضر با خدا که طرفة العینی غافل نشود اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار وَهُوَ شَهِيْدٌ ۝
و او حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد در کتاب آورده که صاحب قلب مومن عرب ست و شهید مومن اهل کتاب ست که
گواهی دارد بر نعت محمد صلعم و شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر صلعم میشنود پس
در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل ع م استماع میکند پس فهم را بلندتر برد و چنان داند که از خدای میشنود شیخ الاسلام قدس سره فرموده که
این سخن تمام ست و بران در قرآن گواهی ست و آن لفظ شهید ست چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه
غائب از مخبر می شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول ست که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم او شنودم وَلَقَدْ
خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشان ست فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ در
شش روز از یکشنبه تا روز شنبه وَّمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش اینها مِنْ لُّغُوْبٍ ۝ هیچ رنج و ماندگی رد قول یهود ست که گفتند روز شنبه
استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه صلعم بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد
که فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان بر انکار بعث یا هر چه درباره تو از ایشان صادر گردد یا
چون نسبت تو بسحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من میگویند از اتخاذ ولد و شریک وَسَبِّحْ و نماز گزار بِحَمْدِ رَبِّكَ با پروردگار تو قَبْلَ
طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامدادست وَقَبْلَ الْغُرُوْبِ ۝ و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پیشین ست وَ
مِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شام و خفتن ست وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ ۝ و نماز کن پس از سجدها امام زاهد رحمه
مرتضی علی کرم الله وجهه نقل میکند که ادبار السجود دو رکعت ست بعد از نماز شام و گفته اند وتر ست بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات
وَاسْتَمِعْ و گوش فرا دار و بشنو به قرآن يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ روزی که ندا کند نداکننده یعنی اسرافیل ع م مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ ۝ از جای نزدیک بآسمان
یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین هژده میل بآسمان نزدیکتر ست و گفته اند مکان قریب بدان معنی ست که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضع

دور نبود و در خبر ست که اسرافیل ع م بر بالای صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای بریده و ای گوشتهای از هم رفته و ای مویهای پریشان شده خدای تعالی میفرماید که همه جمع شوید برای قضا و جزا یَوْمَ یَسْمَعُوْنَ الصَّیْحَةَ روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بِالْحَقِّ ؕ با چیزی که حق ست یعنی بعث و گویند شنوندگان را ذٰلِكَ این روز یَوْمُ الْخُرُوْجِ ۝ روز بیرون آمدن ست از قبور اِنَّا نَحْنُ به درستیکه ما نُحْیٖ زنده میکنیم مردگان را یعنی نطفه مرده را حیات میدهیم وَ نُمِیْتُ و می میرانیم در دنیا وَ اِلَیْنَا الْمَصِیْرُ ۝ و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم ایشانرا یَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ یاد کن آن روز را که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سِرَاعًا شتابندگان بسوی منادی کننده ذٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ جمع کردنی ست و برانگیختنی عَلَیْنَا یَسِیْرٌ ۝ بر ما آسان نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُوْلُوْنَ بانچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در باره تو وَ مَاۤ اَنْتَ عَلَیْهِمْ و نیستی تو بر ایشان بِجَبَّارٍ ۝ مسلطی که بقهر و جبر ایشانرا بر ایمان داری فَذَكِّرْ پس پند بگوی بِالْقُرْاٰنِ بمواعید قرآن مَنْ یَّخَافُ وَعِیْدِ ۝ کسی را که ترسد از وعید من چه پند کمتر اثر کند بر آنها جز ترسکاران ۱۲ حق

ع ۳ ۱۶

سورة الذّٰریٰت مکّیّة وهی ستّون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

وَالذّٰرِیٰتِ ذَرْوًا ۝ حق سبحانه و تعالی قسم یاد میفرماید به پراگندگان خاک و غیر آن پراگندنی و دانه را از کاه جدا کنندگان یا ملائکه برانگیزندگان بادها اند فَالْحٰمِلٰتِ وِقْرًا ۝ پس بردارندگان بارگران یعنی ابرها که بباران گران بار اند یا ملائکه که ابرها را بردارند فَالْجٰرِیٰتِ پس روندگان یُسْرًا ۝ رفتنی آسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فَالْمُقَسِّمٰتِ اَمْرًا ۝ پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان ست و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هر یک بمهمی نامزد شده جبرئیل ع م بوحی و میکائیل ع م برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل ع م بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین اشیای عجیبه و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جوابش اینکه اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب لَصَادِقٌ ۝ هر آئینه راست و درست ست و دران هیچ خلافی نیست وَّ اِنَّ الدِّیْنَ و بدرستیکه روز جزا و حساب لَوَاقِعٌ ۝ هر آئینه بودنی ست بیشک و شبهه وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ۝ و سوگند باسمان که خداوند شدت و استحکام ست یا با زینت تمام و یا با صورت نیکو و خوش آینده و یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان ست و در تبیان آورده که ابن عمر رض نقل میکند که مراد آسمان هفتم ست و حق تعالی بدو سوگند یاد میکند که اِنَّكُمْ به درستیکه شما ای اهل مکه لَفِیْ قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ۝ هر آئینه در گفتار مخالفید نسبت به پیغمبر ع یعنی گاهی شاعر میگوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در شان قرآن مختلف ست او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین میگوئید یُّؤْفَكُ گردانیده شود عَنْهُ ایمان بمحمد یا از قرآن مَنْ اُفِكَ ۝ آنکس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آئینه محروم ست بیت دلها همه مجروح و جگرها همه خون ست تا حکم ازل در حق هر کس چه چون ست قُتِلَ الْخَرّٰصُوْنَ ۝ لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره مقتسمان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات که نشستندی و هر یک بهر حضرت ع بنوعی دیگر آینده و رونده باز گفتندی و مردمانرا از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشانرا لعنت کرد و فرمود اَلَّذِیْنَ هُمْ دروغ گویان آنانند که ایشان

فِي غَمْرَةٍ در جهالت ونهایت غفلت سَاهُونَ ۝ غافلانند از اوامر ونواهی يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ۝ میپرسند از پیغمبر و مؤمنان
که کی خواهد بود روز جزا که شما سوگند یاد کرده‌اید ان الدین لواقع این سخن بلا از روی تکذیب واستهزا میگفتند حق سبحانه فرمود که جزا
واقع است يَوْمَ هُمْ روزی که کافران عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ يُفْتَنُونَ ۝ سوخته شوند وبدان معذب گردند وخزنه دوزخ
ایشان را گویند ذُوقُوا بچشید فِتْنَتَكُمْ عذاب خود را هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ اینست آنچه بودید شما که در دنیا آن یعنی بر سبیل آن
تَسْتَعْجِلُونَ ۝ شتاب مینمودید ومیگفتید متی هذا الوعد إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران از شرک ومعصیت دران روز فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ۝ در بوستانها باشند وچشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخِذِينَ پذیرندگان وفراگیرندگان مَا
آتَاهُمْ رَبُّهُمْ آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال واقوال إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان
بودند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از دخول بهشت مُحْسِنِينَ ۝ نیکوکاران وفرمان برداران كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ بودند که اندکی از شب مَا
يَهْجَعُونَ ۝ خواب میکردند یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب وعشا تطوع نماز گزاردندی واز ابن عباس رض منقول
که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که خواب نکردندی تا نماز خفتن بگزاردندی وقت آن را دراز
کشیدندی تا وسط شب وَبِالْأَسْحَارِ و بودندی که بسحرها هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝ ایشان استغفار میکردندی یعنی با وجود خواب اندک وطاعت بسیار
چون طلیعه سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بر آن وجه که گویا همه شب بارتکاب جرائم اشتغال نموده اند وایشان حسابی نداشته بیت طاعت
ناقص باموجب غفران نشود + راضیم گر مدد علت عصیان نشود + وَفِي أَمْوَالِهِمْ ودر مالهای ایشان حَقٌّ نصیبی وبهره بوده لِلسَّائِلِ مر
خواهنده را وَالْمَحْرُومِ ۝ وبی بهره را ومحروم مستحق باشد که از کسی چیزی نخواهد ومردم گمان برند که او توانگرست وصدقه بوی ندهند یا کسیکه
کشت وزرع وی را نقصان رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوندان وی را نفقه ندهد وبر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده
بودند خواهنده وناخواهنده را وَفِي الْأَرْضِ ودر زمین آيَاتٌ نشانهاست برای استدلال بر قدرت الٰهی لِلْمُوقِنِينَ ۝ مر بیگمانانرا
وبعضی ازان آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر ازان استخراج میکنند ونباتات از بقول وحبوب واشجار واصناف آن
حیوانات از بهائم وسباع وحشرات وانواع آن ودر نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات وخواص ومنافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ ونشانهاست در
نفسهای شما أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝ آیا نمی بینید استفهام بمعنی امرست یعنی بنظر عبرت در نگرید وعلامت کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید
چه در عالم هیچ چیز نباشد الا که نمونه ازان در نهاد شما بوده وبا وجود آن متفرد بهیات حسنه وترکیبات خوش ومنظرهای دلکش وتمکن از افعال عجیبه
واستنباط صنائع مختلفه واستجماع کمالات متنوعه در حقائق سلمی مذکورست که هر که این آیتها در نفس خود نه بیند ودر صفحه وجود آثار قدرت مطالعه
ننماید حظ خود را ضائع کرده باشد واز زندگی بهره نیافته رباعی نظیری سوی خود کن که تو جان دل ربائی + منگر بخاک خود در اکه تو از بلند جائی +
تو ز چشم خود نهانی تو کمال خود چه دانی + چو در از صدف برون آی که بس گران بهائی + وَفِي السَّمَاءِ ودر آسمان است رِزْقُكُمْ روزی شما
یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب است بر لوح محفوظ و در تبیان گفته که لوح در آسمان چهارم است وَمَا
تُوعَدُونَ ۝ وآنچه در آسمان است آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت ونعیم آن در آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی
فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس به پروردگار آسمان وزمین سوگند است که إِنَّهُ لَحَقٌّ بدرستیکه آنچه مذکور شد از امر روزی وثواب هر آینه راست است
مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ۝ مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من هَلْ أَتَاكَ

ع ۲۳

بدرستیکه آمد بتو حَدِیْثُ ضَیْفِ اِبْرٰهِیْمَ سخن مهمانان ابراهیم ع م و آن یازده فرشته بودند که بهلاک قوم لوط ع م فرود آمده بودند و در تبیان آورده که آن چهار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و رفائیل ع م الْمُكْرَمِیْنَ ۝ مهمانان گرامی کرده شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم ع م که بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان اِذْ دَخَلُوْا عَلَیْهِ یاد کن چون در آمدند مهمانان بر ابراهیم ع م فَقَالُوْا پس گفتند سَلٰمًا سلام کردیم بتو سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلٰمٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ مُّنْكَرُوْنَ ۝ گروهید ناشناخته شده یعنی هرگز چون شما قومی ندیده ام در صورت و قامت مرا بگوئید که چه کسانید گفتند مهمانانیم فَرَاغَ پس بازگشت ابراهیم ع م اِلٰۤی اَهْلِهٖ بسوی اهل خود بر وجهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِیْنٍ ۝ پس بیاورد گوساله فربه بریان کرده فَقَرَّبَهٗۤ پس نزدیک گردانید آن را اِلَیْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان میل نکردند قَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ ۝ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی بخورید ایشان گفتند نمیخوریم فَاَوْجَسَ پس در خاطر گذشت مِنْهُمْ از ایشان خِیْفَةً ترسی یعنی دل مبارکش بیم کرد از آنکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند چه دران روزگار کسی که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم ع م اثر خوف مشاهده کردند قَالُوْا لَا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم ع م فرمود چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله نمیکشتم و زنها در جدا نمیکردم جبرئیل ع م پر مبارک خویش بر آن گوساله بریان مالید گوساله زنده شد و بر جست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد و ساره رض در پس در ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم ع م ازان صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند وَبَشَّرُوْهُ و بشارت دادند مر او را بِغُلٰمٍ عَلِیْمٍ ۝ بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحٰق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم شود فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهٗ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره رض فِیْ صَرَّةٍ در صیحه میگفت الیا الیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد وَجْهَهَا بر روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند وَقَالَتْ و گفت آیا بزایم عَجُوْزٌ عَقِیْمٌ ۝ پیرزنی نازاینده قَالُوْا كَذٰلِكِ گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا قَالَ رَبُّكِ گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم اِنَّهٗ هُوَ الْحَكِیْمُ بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا الْعَلِیْمُ ۝ داناتر است بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو نظم کسی کو بکار تو دانا بود + بر اتمام آنهم توانا بود + بجز در گهش رو مکن سوی کس + مراد دل خویش از و خواه و بس + چون ابراهیم ع م دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ گفت پس چیست کار بزرگ شما اَیُّهَا الْمُرْسَلُوْنَ ۝ ای فرستاده شدگان قَالُوْۤا گفتند اِنَّاۤ اُرْسِلْنَاۤ بدرستیکه ما فرستاده شده ایم اِلٰی قَوْمٍ مُّجْرِمِیْنَ ۝ بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر همه گناهان کفر است و ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان حِجَارَةً مِّنْ طِیْنٍ ۝ سنگی از گل یعنی خاک که سنگ شده بپختن مانند آجر مُّسَوَّمَةً سنگ نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِیْنَ ۝ برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کس بسنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از هلاک ایشان و اصح آنست که آن سنگها بر جمعی فرود آمد از ایشان که دران شهر نبودند نه همه کس بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم ع م معلوم فرمود که بمؤتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط ع م دل مبارکش جهت برادرزاده یعنی لوط ع م متالم شد که آیا حال او دران بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط ع م و دختران او نجات خواهند یافت فَاَخْرَجْنَا پس ما بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِیْهَا هر که باشد در دیههای مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ ۝ از گرویدگان فَمَا وَجَدْنَا پس ما نخواهیم یافت فِیْهَا در آن قری غَیْرَ بَیْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ ۝ غیر یک خانه

از مسلمانان که لوط است ع و دو دختران او و گفته اند یک کس از آن قوم لوط ع ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنَا و بگذاشتیم
فِيهَا در ویرانهای ایشان آيَةً علامتی از عذاب لِّلَّذِينَ برای عبرت آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ ترسند از عذاب دردناک و آن علامت
آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط ع ست وَفِي مُوسَىٰ و در قصهٔ موسی ع نیز آیتی ست مر ترسندگان را إِذْ أَرْسَلْنَاهُ چون فرستادیم او را إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۝ بحجتی روشن چون ید بیضا و عصا فَتَوَلَّىٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه
متقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان وَقَالَ سَاحِرٌ و گفت موسی جادو ست بچشم بندی مردم را خوارق عادت مینماید أَوْ مَجْنُونٌ ۝
یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی ع دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن کرد چه مقرر ست که
سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی در آن فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل ست و کمال عقل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت
از موسی ع و بر وی طعنه زد و قوم وی بر آن متفق بودند فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر او را فَنَبَذْنَاهُمْ پس افگندیم
ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا یعنی غرق ساختیم وَهُوَ و آن فرعون مُلِيمٌ ۝ مستحق ملامت بود یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض کردم از موسی ع
و بر وی طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وَفِي عَادٍ و در هلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتی ست مر اهل
اعتبار را إِذْ أَرْسَلْنَا چون فرستادیم عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ۝ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندهد
ابر را مَا تَذَرُ نگذاشتی آن باد مِن شَيْءٍ أَتَتْ هیچ چیز را که بگذشت عَلَيْهِ بر آن إِلَّا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ ۝ مثل گیاه
خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده وَفِي ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود ع نیز آیتی ست مر خائفان را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را
بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل حَتَّىٰ حِينٍ ۝ تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز
خواهد بود فَعَتَوْا پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان آفریدگار خود و بتدارک حال مشغول نگشتند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ پس بگرفت
ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝ و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل ع ست چنانکه
غیر ازین مره گذشت فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانستند مِن قِيَامٍ از برخاستن کنایت ست از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام مر که
برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب خود بکوشند وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ۝
و نبودند انتقام کشندگان از ما یا یاری دهندگان مر یکدیگر را در منع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم نوح را ع مِّن قَبْلُ
پیش از قوم عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝ گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان ع ۲
وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم بِأَيْدٍ بقوت الوهیت و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۝ و ما توانائیم
بر بنای آن یا گشاده کننده ایم بروزی ما بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمان را وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و بگستردیم زمین را
فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ۝ پس نیک گسترانیده ایم ما وَمِن كُلِّ شَيْءٍ و از هر جنسی از اجناس موجودات خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بیافریدیم
دو نوع که یکی مزدوج دیگر ست یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و
نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت
و سعادت و شتا و صیف و جن و انس و از صفات چون حلم و قهر و جبن و شجاعت و جود و بخل و مانند آن ست حق و باطل و حلو و
[illegible] و صحت و غنا و فقر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات و علم و جهل لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ باشد که شما پند پذیر شوید

و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست زیرا که تعدد از خواص ممکنات ست و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد
و انقسام نیست نظم ذاتش از قسمت و تعدد پاک + وحدت او مقدس از اشتراک + از عدد دوم مبرّا او فردست + کی عدد بهر فرد در خورد ست
احد ست و شمار ازو معزول + صمد ست و نیاز ازو مخذول + فَفِرُّوْٓا اِلَی اللّٰهِ پس بگریزید و رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب
او یا از معصیت او بطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول ست که بگریزید بوی از ماسوای وی و در عرائس الحقائق آورده که ای
کسانیکه بگریخته اید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن ست که از وصف خود بوصف حق گریزید
بلکه از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید + بیت + هیچ تن در تو نیاویخت که از خود نگریخت + هیچکس با تو نپیوست که از خود نبرید + اِنِّیْ
لَکُمْ بدرستیکه من شما را مِّنْهُ از عذاب خدای نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ ○ بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده آنچه از آن حذر باید کرد وَلَا
تَجْعَلُوْا و مگیرید و مپرستید مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ معبودی دیگر اِنِّیْ لَکُمْ بدرستیکه من شما را مِّنْهُ از خدای بد عبادت
غیر او نَذِیْرٌ ترساننده ام مُّبِیْنٌ ○ هویدا و پیدا کَذٰلِکَ همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند مَآ اَتَی الَّذِیْنَ نیامد بآنکه بودند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار مکه مِّنْ رَّسُوْلٍ هیچ فرستاده اِلَّا قَالُوْا مگر آنکه گفتند که او سَاحِرٌ جادوست اَوْ مَجْنُوْنٌ ○ یا دیوانه
اگر معجزه با ایشان نمود عمل او را بسحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه کردند اَتَوَاصَوْا بِهٖ آیا وصیت کرده اند
پیشینیان مر این پسینیان را بِهٖ بدین سخن تا همه همین گفتند استفهام بمعنی نفی ست یعنی وصیت نکرده اند بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُوْنَ ○
نافرمانان و از حد درگذرندگان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ پس روی بگردان عَنْهُمْ از مکافات ایشان تا وقتی که مامور
شوی بقتال فَمَآ اَنْتَ پس نیستی تو بِمَلُوْمٍ ○ ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان و در معالم آورده که چون این آیت نازل شد
حضرت رسول صلعم و صحابه رض غمناک گشتند که مگر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید تا این آیت آمد که وَّذَکِّرْ و پند ده و تذکیر
و موعظه فرو مگذار فَاِنَّ الذِّکْرٰی پس بدرستی که پند دادن تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ ○ سود میرساند مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود
ایشان دست از تربیت مومنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فوائد بسیار ست و منافع بیشمار و در فصول آورده
که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدای عز و جل یاد مردم دهد تا شکرگذاری نمایند دوم
ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در آن شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان برشمرد تا از آن باز ایستند و توبه کنند چهارم مکائد و وساوس
شیطانی بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل درو ننهند ششم مرگ را پیوسته یاد کنند
تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و اهوال آن را گوید تا کار را آن خور سازند هشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آن را بیان کند تا از آن
بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریای
عظمت الهی سخن راند تا از وی بترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل برین
سخنان ست سبب منفعت مومنان ست وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان اِلَّا لِیَعْبُدُوْنِ ○
مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را الا امر کنیم بعبادت و همه را امر کرده ایم + وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا
بشناسند و همه او را میشناسند غایتش آنکه بعضی فرمان می برند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقائق این آیت و حقائق این اشارت حواله
بجواهر التفسیر ست مَآ اُرِیْدُ مِنْهُمْ نمیخواهم از آفریدگان خود مِّنْ رِّزْقٍ هیچ روزی وَّمَآ اُرِیْدُ اَنْ یُّطْعِمُوْنِ ○ و نمیخواهم که طعام دهند مرا

بلکه رزق دادن و اطعام صفت من ست وبس إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ بدرستیکه خدای اوست روزی دهنده بندگان نه غیر او ذُو ٱلْقُوَّةِ ٱلْمَتِينُ ○ خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در ترجمه کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده و نه در کارسازی متانتش را فتوری و نه در روزی دهی و بنده نوازی قدرتش را قصوری نظم رساند رزق بر وجهی که شاید ⁂ بسازد کارها نوعی که باید ⁂ بروزی بی نوایان را نوازد ⁂ برحمت بیکسان را کارسازد ⁂ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ پس بدرستیکه مر آنانراست که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَٰبِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ○ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ پس وای مر آنانرا که کافر شدند مِن يَوْمِهِمُ ٱلَّذِى يُوعَدُونَ ○ از عذاب سوز ایشان آن روزی که وعده داده شده‌اند آن که آن روز قیامت ست یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية وهي تسع واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

وَٱلطُّورِ ○ سوگند بکوه طور سینا یعنی جبل زبیر که موسی ع بر آن کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه ست که او تاد ارض است و منابع منافع وَكِتَٰبٍ مَّسْطُورٍ ○ و سوگند بکتاب نوشته شده فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ ○ در صحیفه که گشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن ست یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده برین تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز ست یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنیده یا کتاب توریت که دران نعت سید عالم ص مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملائکه نوشته که علم ما کان و ما یکون از ان میخوانند وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ○ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران ست یا صرحی که بمقابله خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملائکه ست مر آنرا وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ○ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت ست یا عرش عظیم وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ○ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش ست و از ان دریا چهل روز بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردگان بنفخه ثانیه از ان قبور برآیند یا بحر مسجور جهنم ست و نزد ارباب تحقیق طور نفس ست که کلیم قلب بران با حق سبحانه و تعالی مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان ست که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر دل عارفان ست که بنظر تجلیات سبحانی آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر ست که سقف خانه دل ست و بحر مسجور دلی ست که بآتش محبت تافته باشد جواب قسم چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار تو لَوَٰقِعٌ ○ هر آینه بودنی ست و فرود آمدنی مَّا لَهُۥ نیست مر آن عذاب را مِن دَافِعٍ ○ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ روزی که بگردد آسمان مَوْرًا ○ گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه شکافته شود وَتَسِيرُ ٱلْجِبَالُ و روان گردد کوهها یعنی بروند در هوا چون ابرها سَيْرًا ○ رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ ○ مر تکذیب کنندگان را بود که سخن خدا و رسول را دروغ داشتند ٱلَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان فِى خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بقرآن ست و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ ○ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن می نمایند از روی غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسند از روزی که می افگنند کافران را یعنی می کشندشان بعنف و قهر

إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا بعنف کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را بپشت
پای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتشی ست که در دنیا كُنتُم بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ ○ تکذیب
میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر میدانستید أَفَسِحْرٌ هَٰذَا آیا سحر ست این که می بینید أَمْ أَنتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ ○ نمی بینید
اینجا چنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند اصْلَوْهَا درآئید در دوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا
یا صبر مکنید و جزع نمائید سَوَاءٌ یکسان ست عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود إِنَّمَا
تُجْزَوْنَ جزین نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ○ بآنچیزی که عمل میکردید در دنیا إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران
از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ ○ در نعمتها اند و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمان و ملذذ یابندگان بِمَا آتَاهُمْ
بآنچه عطا کرده است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی وَوَقَاهُمْ و بازنگاه داشته است ایشان را رَبُّهُمْ آفریدگار
ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ ○ از عذاب دوزخ و خزنهٔ بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای بهشت وَاشْرَبُوا و
بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این پاداش ست مر شما را بِمَا كُنتُمْ بسبب آنچه بودید که
در دنیا تَعْمَلُونَ ○ عمل میکردید امام زاهد فرموده که هرچند وعده بکردار بنده است اما اصل فضل اوست و اگر نه پیداست که مزد کار ما چه خواهد بود
نظم ندارد فعل من آن زور بازو ٭ که با فضل تو گردد هم ترازو ٭ بفضل خویش و لطفت شو مرا یار ٭ بعدل خود مکن با فعل من کار ٭ مُتَّكِئِينَ
تکیه زنندگان یعنی متقیان در بهشت تکیه زدگان باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر یا بعضی ببعضی پیوسته وَ
زَوَّجْنَاهُم و جفت گردانیدیم ایشان را بِحُورٍ عِينٍ ○ بزنان سفیدروی گشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول وَاتَّبَعَتْهُمْ و از پی در آمده اند ایشان را ذُرِّيَّتُهُم فرزندان ایشان بِإِيمَانٍ بایمان در ایمان در روز میثاق أَلْحَقْنَا
بِهِمْ در رسانیم بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند
باشد درجهٔ ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُم و کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق
مِّنْ عَمَلِهِم از ثواب کردار ایشان مِّن شَيْءٍ هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه
بفضل و کرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی ره نقل میکند
که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعدهٔ
ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست بیت در فضل خدا بند دل خویش مدام ٭ تا فضل نباشد نشود کار تمام ٭ كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
مکلف عاقل و بالغ بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ ○ در گروست روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و
ازان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست و زن مکلفه نیز همین حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ و می افزائیم متقیان را
یعنی زیاده بر آنچه دادیم ایشان را میدهیم هر نوع که خواهند از میوه ها وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ○ و گوشت از آنچه آرزو برند
يَتَنَازَعُونَ بایکدیگر داد و ستد کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند كَأْسًا کاسهای مملو از خمر بهشت و اصح آنست که
اینجا کاسه خمرست تسمیهٔ شیئ باسم ظرف یعنی همه را بنوشانند خمری که لَّا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد دران یعنی در اثنای
شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان ست در دنیا وَلَا تَأْثِيمٌ ○ و نه بزه مند گردند یعنی فعلی از ایشان

صادر نشود که موجب اثم باشد وَيَطُوفُ وطواف کنند عَلَيْهِمْ برگرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَّهُمْ خادمانی که ایشان را هست
بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا که ایشان در صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ مروارید پوشیده‌اند در صدف اند که دست کس
بدیشان نرسیده و باو تصرف هر ناکس بدیشان نورزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یا رسول الله خادم چنین ست مخدوم چگونه
خواهد بود آنحضرت صلعم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب و در تبیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان غلمان اهل
بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بهمان هیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب ست وَأَقْبَلَ
و روی می آرند بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان و اقبال میکنند عَلَىٰ بَعْضٍ ببعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ همی پرسند از احوال و اعمال ایشان قَالُوا
إِنَّا كُنَّا گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم قَبْلُ پیش ازین فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای تعالی یا از سوء
قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا
و نگاه داشت ما را عَذَابَ السَّمُومِ از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم ست إِنَّا بدرستیکه ما كُنَّا
بودیم مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و میخواندیم او را و وقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را
إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه می ایستادند
و حضرت رسول الله صلعم را نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سحر منسوب میساختند و آنحضرت صلعم اندوهگین میشد آیت آمد که فَذَكِّرْ
پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بر آن و بسخنان مشرکان ملول مشو فَمَا أَنتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام
پروردگار خود یعنی بحمد لله و نعمته بِكَاهِنٍ کاهن که خبر دهد از غیب بی نزول وحی بر تو وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد
یا جن او را فرو گرفته أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ بلکه میگویند او شاعر ست نَّتَرَبَّصُ بِهِ انتظاری می بریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند با امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود میرد
و به پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُم پس بدرستیکه من با شما مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم
یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا میفرماید ایشان را أَحْلَامُهُم عقلهای ایشان
بِهَٰذَا این سخنان متناقض که ترا کاهن میگویند که کهانت را فطانت لازم ست و مجنون میخوانند و خرد با جنون جمع نشود و شعر
نسبت میدهند شاعر را کلامی متسق مخیل باید و آن با جنون هم میسر نمیگردد پس این سخنان نه بر مقتضای عقل ست أَمْ هُمْ قَوْمٌ
بلکه ایشان گروهیند طَاغُونَ از حد درگذشتگان در مکابره و عناد أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است قرآن را و از
خود گفته و چنان نیست که ایشان میگویند بَل لَّا يُؤْمِنُونَ بلکه ایشان از استکبار و حسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس بگو بیارید
بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِن كَانُوا اگر هستید صَادِقِينَ راست گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن
بر بافتنی و ساختنی ست ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا یا آفریده شده اند ایشان مِنْ غَيْرِ
شَيْءٍ بی چیزی یعنی بی پدری و مادری مراد آن ست که ایشان آدمی اند از آدمیان نزاده شده نه جماد که تعقل امور نکنند و بعضی معنی
آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال ست که محدث بی محدثی باشد أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان
آفرینندگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان ست که معدومی چگونه وجود تواند داد چیزی را أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین ست بَل لَّا یُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و گرد گمان میگردند اَمۡ عِندَهُمۡ
آیا نزدیک ایشان ست خَزَآئِنُ رَبِّكَ خزانهای پروردگار تو یعنی خزائن فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که
لائق منصب نبوت کیست اَمۡ هُمُ الۡمُصَیۡطِرُوۡنَ ﴿۳۷﴾ یا ایشان سرکشان و غالبانند و مسلط شدگان که هرچه خواهند بکنند اَمۡ لَهُمۡ
یا مر ایشان راست سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند یَّسۡتَمِعُوۡنَ فِیۡهِ می شنوند در وی کلام ملائکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده میشود و
اگر چنین ست فَلۡیَاۡتِ پس باید که بیارد مُسۡتَمِعُهُمۡ شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده بِسُلۡطٰنٍ مُّبِیۡنٍ ﴿۳۸﴾ بحجتی روشن
که گواه باشد بر صدق استماع وی اَمۡ لَهُ الۡبَنٰتُ یا مر خدا راست دختران وَلَكُمُ الۡبَنُوۡنَ ﴿۳۹﴾ و مر شما راست پسران درین سخن تسفیه و
تجهیل مشرکانست و غیر مره گذشته اَمۡ تَسۡـَٔلُهُمۡ آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت اَجۡرًا مزدی تا آوان ده شوند فَهُمۡ پس ایشان مِّنۡ
مَّغۡرَمٍ از التزام آن تاوان مُّثۡقَلُوۡنَ ﴿۴۰﴾ گران بار شوند و روی از تو بتابند اَمۡ عِنۡدَهُمُ الۡغَیۡبُ یا نزدیک ایشان ست آنچه غیب در ان
مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمۡ یَكۡتُبُوۡنَ ﴿۴۱﴾ پس ایشان مینویسند از انکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل ست یا کتابت کنند
که موت تو کی خواهد بود و همچنین نیست اَمۡ یُرِیۡدُوۡنَ بلکه میخواهند كَیۡدًا مکری و قصدی درباره تو مراد مکری ست که در دار الندوه میکردند
نسبت با حضرت پیغمبر ﷺ از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا پس آنانکه نگرویدند هُمُ الۡمَكِیۡدُوۡنَ ﴿۴۲﴾ ایشانند کید کرده شدگان یعنی
سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر اَمۡ لَهُمۡ یا مر ایشان راست اِلٰهٌ غَیۡرُ اللّٰهِ معبودی بجز خدای بحق
که عذابی که مکافات کفر ایشان ست از ایشان باز دارد سُبۡحٰنَ اللّٰهِ پاکی مر خدا راست عَمَّا یُشۡرِكُوۡنَ ﴿۴۳﴾ از آنچه شریک می آرند
بوی یا شریک میگیرند برای وی **قطعه** ز دیک عزتش نه نشیند غبار شرک + با وحدتش کسی دم شرکت چه سان زند + هر طرح کافگنند
بوصفش خیال و وهم + دست کمال آتش غیرت در آن زند + معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول ﷺ را + فاسقط علینا كسفا
من السماء + پاره از آسمان بر ما فرود آر اگر در وعده عذاب راست گوئی حق سبحانه فرمود که وَاِنۡ یَّرَوۡا و اگر ببینند كِسۡفًا مِّنَ السَّمَآءِ
پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان یَّقُوۡلُوۡا گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعه آسمان ست بلکه این سَحَابٌ
مَّرۡكُوۡمٌ ﴿۴۴﴾ ابری ست در هم بسته و بر هم چسپیده یعنی با آنکه آثار عذاب ببینند هم از کفر باز نمی ایستند فَذَرۡهُمۡ پس دست بدار از ایشان
یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشان از مگذار حَتّٰی یُلٰقُوۡا تا وقتیکه ببینند معاینه یَوۡمَهُمُ الَّذِیۡ
فِیۡهِ آن روز را که خود در ان روز یُصۡعَقُوۡنَ ﴿۴۵﴾ هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخه اولی یَوۡمَ لَا یُغۡنِیۡ روزی که نفع نکند و باز ندارد
عَنۡهُمۡ از ایشان كَیۡدُهُمۡ مکر ایشان شَیۡـًٔا چیزی را از عذاب وَّلَا هُمۡ یُنۡصَرُوۡنَ ﴿۴۶﴾ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچکس
یاری نکند که باز دارد از ایشان عذاب را مراد از چنین روز روز قیامت ست و بعضی گویند روز بدر است وَاِنَّ لِلَّذِیۡنَ ظَلَمُوۡا و
بدرستیکه مر آنانراست که کافر شدند عَذَابًا دُوۡنَ ذٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر ست یا مواخذه در دنیا قتل
بدر و قحط هفت سال وَلٰكِنَّ اَكۡثَرَهُمۡ و لیکن بیشتر کفار لَا یَعۡلَمُوۡنَ ﴿۴۷﴾ نمیدانند این را وَاصۡبِرۡ و شکیبائی کن لِحُكۡمِ رَبِّكَ مر حکم
پروردگار خود را در باره ایشان بمهلت دادن ایشان و بمشقت کشیدن تو از ایشان فَاِنَّكَ پس بدرستیکه تو بِاَعۡیُنِنَا در نگاهداشت
مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو میکنیم وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود حِیۡنَ تَقُوۡمُ ﴿۴۸﴾ وقتی که برخیزی از خواب یا بگوئی
سبحانك اللهم وبحمدك تسامی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوئی سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك واتوب الیك

در خبر ست که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که دران مجلس واقع شده باشد وَمِنَ الَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورترست و بر نفس سخت تر وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ ○ و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت ست قبل از صلوة فجر و صاحب عین المعانی بر آنست که مراد نماز صبح

سورة النجم مكية وهي اثنتان وستون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکار کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود وَالنَّجْمِ بحق ستاره اِذَا هَوٰى ○ چون طلوع کند یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کواکب که وقت ولادت آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم میکنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریاست یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن ست و هوای بمعنی نزول یعنی سوگند بسور و آیات قرآن چون فرود آید و بقول بعضی نجم گیاهی ست که او را ساق نباشد و هوای بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رضی مروی ست که مراد از ستاره وجود محمدی ست عم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت ست چون بالا رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستارهٔ دل محمد که بر فلک توحید منقطع شده از ما سوی جواب قسم اینکه مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلعم و تسمیهٔ صاحب جهت آن ست که پیغمبر صلعم با موانست بود و بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوٰى ○ و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الْهَوٰى ○ از هوای نفس خود و بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آنست که نطق او بقرآن ست از هوای نفس او نیست اِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود اِلَّا وَحْيٌ يُّوْحٰى ○ مگر وحی که فرو آمده میشود بوی عَلَّمَهٗ بیاموزانید ویرا این وحی و آورده بدو فرشتهٔ شَدِيْدُ الْقُوٰى ○ سخت با قوت یعنی جبرئیل عم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط عم را از زمین قلع کرده ببال خود برگرفت و تا آسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحه او قوم ثمود تباه شدند ذُوْ مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوٰى ○ پس راست بایستاد جبرئیل عم بر آنچه مامورست بران یعنی مستقیم شد در کار خود یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى ○ و او بکنارهٔ بلندتر بود از آسمان یعنی نزدیک مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچکس جبرئیل عم در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی صلعم و او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را بر صورت اصلی خود بدید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته و دستی بر سینه مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل عم به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلّٰى ○ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد صلعم قَابَ قَوْسَيْنِ میان دو کمان اَوْ اَدْنٰى ○ فَاَوْحٰى بلکه کمتر از ان پس وحی کرد جبرئیل عم و ظاهر ساخت اِلٰى عَبْدِهٖ بسوی بندهٔ خدا که محمد ست صلعم مَا اَوْحٰى ○ آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل عم گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق ست و بعضی به پیغمبر صلعم بدین نوع که ثُمَّ دَنٰى پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی بتقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فَتَدَلّٰى پس فروتنی کرد یعنی بسجدهٔ خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود دیگر باره در لطیفه خدمت افزود و در سجده و وعده قرب بیفزود هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنى

کنایتی ست از تاکید قربت و تقریر محبت بواسطهٔ تقرب با فهام در صورت تمثیل مؤدی شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید
عهدی بودی و توثیق عقدی خواستندی که نقض آن راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود را حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو
بیکبار قبضتین گرفته و بیکبار کشیده باتفاق یک تیر ازان بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما
تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازان رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری ست پس گویا درین
آیت باعنایت آن معنی مودی شده که محبت و قربت پیغمبر صلعم با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند ست و مردود
مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان درین اشارت ست بمکان نفس مقدس او و تدلی بمنزلهٔ دل مطهر او فکان قاب قوسین
بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بوده و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبه
مشاهدت شیخ ابوالحسن نوری را قدس سره معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل ع م نگنجد نوری کیست که ازان سخن تواند گفت
نظم خیمه بیرون زد ز حد و جهات + پردهٔ او شد تتق نور ذات + تیرگی هستی ازو دور شد + پردگی پرده ازو نور شد + کیست کزان پرده
شود کارساز + زمزمه گوید ازان پرده باز + فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدا به بندهٔ خود انچه وحی کرد بعضی علما گویند که اولی
آن ست که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند انچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد
و دران باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر بسطی تمام یافته اینجا بسه وجه اختصار میرود + اول آنکه مضمون وحی این بود
اگر نه آن ست که دوست میدارم معاتبه با امت تو هر آینه بساط محاسبهٔ ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد + انا و
انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یا رب انا و انت و ما سوی ذلک ترکته لاجلک + سوم آنکه
امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من ست و معصیت ایشان بقضای من پس
انچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و انچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه
بزرگ و بسیار باشد درگذرانم زیرا که رحیمم ما کذب الفؤاد دروغ نگفت دل محمد با محمد ما رای ○ انچه دید این مرئی بقول اول
جبرئیل ست ع م و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه برآنند که حضرت رسول الله صلعم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی برآنند
که حق سبحانه بصر پیغمبر را صلعم در دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود **بیت** کلام سرمدی بی نقل بشنید + خداوند جهان را بی جهت دید +
دران دیدن که حیرت حاصلش بود + دلش در چشم و چشمش در دلش بود + افتمرونه علی ما یری ○ آیا مجادله میکنید با محمد بر انچه دید
در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان پرسیدند و لقد راه و بدرستیکه دید جبرئیل ع م را بصورت اصلی او
نزلة اخری ○ یکبار دیگر عند سدرة المنتهی ○ نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی ست که علم خلائق بدان منتهی میشود
و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و برنمیگذرد و بتفسیر مشهور معنی آن ست که خدای تعالی را دید بار دیگر وقتیکه خود نزدیک سدره بود و قول
ابن عباس رض موید این ست که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید در معالم آورده که آنحضرت را صلعم دران شب عروج بود
برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثابت در بعضی از عروجها بوده باشد عندها نزدیک سدرة المنتهی ست جنة الماوی ○
بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدان ست پیغمبر صلعم دید جبرئیل را ع م یا خدای را اذ یغشی السدرة آن هنگام که پوشیده
بود سدره را ما یغشی ○ انچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بران درخت بر هر برگی ملکی بود گویند

برحوالی آن فرشتگان طیران میکردند چون پروانهای زرین با پوشنده آن نور کبریا بود مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم محمد صلعم یعنی بچپ و راست باز ننگریست وَمَا طَغٰى ○ و درنگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را درین آیت ستایش آنحضرت صلعم بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کائنات نیفگند و دیده دل جز بمشاهده جمال الهی نکشود **نظم** در دیده کشید کحل ما زاغ + نی زاغ نگاه کرد نی باغ میراند براق عرش پرواز + تا حجله ناز و پرده راز + پس پرده ز پیش دیده برخاست + بی پرده بدید آنچه دل خواست + لَقَدْ رَاٰى و بخدای سوگند که دید محمد صلعم در شب معراج مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى ○ از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگتر را دید چون جبرئیل ع که با ششصد پر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجائب ملکیه و ملکوتیه اَفَرَاَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى ○ آیا خبر دهید مرا که لات و عزی وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى ○ و منات سوم دیگر میتوانند کرد آنچه را که خدای کرده است لات بتی بوده است مر ثقیف را بطائف یا قریش را بنخله و عزی درختی ست که غطفان آن را میپرستیدند و منات صخره است که هذیل و خزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی سلسل که بنوکعب عبادت آن مینمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی ست و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود اَلَكُمُ الذَّكَرُ آیا شما را فرزند نرینه باشد وَلَهُ الْاُنْثٰى ○ و مر خدای را ماده تِلْكَ اِذًا قِسْمَةٌ ضِيْزٰى ○ این قسمت آن هنگام که چنین باشد قسمتی بوده ناراست و بی اعتبار که در الوهیت چیزی را که از ان ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید اِنْ هِيَ نیستند آنها اِلَّآ اَسْمَآءٌ مگر نامی چند که بدان سَمَّيْتُمُوْهَآ نام نهاده اید ایشان را اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ شما و پدران شما بآرزوی خود یعنی نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست مَّآ اَنْزَلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بها بعبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی که چنگ در ان زده بر خصم مسلط شوند اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان اِلَّا الظَّنَّ مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان حق ست وَمَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ و متابعت نمی نمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می آراید در نظر ایشان وَلَقَدْ جَآءَهُمْ و هر آینه آمد بدیشان مِّنْ رَّبِّهِمُ الْهُدٰى ○ از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند اَمْ لِلْاِنْسَانِ آیا هست مر انسان را یعنی کافران را مَا تَمَنّٰى ○ آنچه آرزو برند از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان نداده اند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰى ○ پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر چه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را بر وی تحکم نرسد وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ و بسیاری از فرشتگان فِي السَّمٰوٰتِ در آسمانها که امیدوارند کافران بشفاعت ایشان لَا تُغْنِيْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند درخواست ایشان شَيْئًا چیزی را اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ يَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان لِمَنْ يَّشَآءُ برای هر که خواهد از ملائکه تا ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسان ورا شفاعت کنند وَيَرْضٰى ○ و پسند خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بدرستی آنانکه نمیگروند بِالْاٰخِرَةِ بسرای آخرت لَيُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ هر آینه نام نهند فرشتگان را تَسْمِيَةَ الْاُنْثٰى ○ نام نهادن ماده گان یعنی میگویند بنات الله اند وَمَا لَهُمْ و نیست ایشان را بِهٖ بآنچه که میگویند ایشان را اناث مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی اِنْ يَّتَّبِعُوْنَ در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت حقائق اعتباری نباشد وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستیکه گمان لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ○ از سخن حق یعنی دفع نکند از عذاب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى ○ پس روی بگردان از انکس که روی میگرداند عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما که قرآن ست وَلَمْ يُرِدْ و نمی خواهد بعمل خود

ع ۵

إِلَّا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا ۝ مگر زندگانی دنیا را ذٰلِكَ این دوستی دنیا و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ ط غایت رسیدگی ایشانست
از دانش و ازان تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان بر جمع و ادخار آن مصروف و موقوفست و بعضی علما حکم اعراض بآیة القتال
منسوخ دانند إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که گمراه شود عَنْ سَبِيلِهِ لا از راه که دین
اسلامست وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناترست بِمَنِ اهْتَدَىٰ ۝ بکسی که راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد وَلِلَّهِ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ لا و آنچه در زمینهاست از مخلوقات سفلیه و او
مالک همه است و قادر بر جزای ایشان پس ایشانرا بقیامت خواهد آورد لِيَجْزِيَ تا جزا دهد الَّذِينَ أَسَاءُوا آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند
بِمَا عَمِلُوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و توحید قائل شدند بِالْحُسْنَى ۝
بپاداش نیکو که بهشتست الَّذِينَ محسنان آنانند که ایشان يَجْتَنِبُونَ پرهیز کنند و یکسو شوند كَبٰٓئِرَ الْإِثْمِ از کبیرهای گناه یعنی گناه
کبیره را که دران باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته وَالْفَوَاحِشَ و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که فحش کبائر و کهر فواحشست
إِلَّا اللَّمَمَ مگر که صغائرست که اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از قوة بفعل نیاید و مغفورست إِنَّ رَبَّكَ بتحقیق
که آفریدگار تو وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ط بسیار آمرزشست چه مغفرت او فرا رسد همه گنهگارانرا نظم گر بار گناه ما گرانست ✦ بحر کرم تو بی کرانست ✦
ما را گنه از حد برونست ✦ عفو تو ز جرم ما فزونست ✦ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ او داناترست باحوال شما إِذْ أَنْشَأَكُمْ چون بیافرید
شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِّنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی از خاک پدر شما را آفرید و دانست اقوال و احوال و افعال شما را وَ
إِذْ أَنْتُمْ و آن وقت که شما أَجِنَّةٌ خردان بودید فِي بُطُونِ أُمَّهٰتِكُمْ ج در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما فَلَا تُزَكُّوا پس
ستایش مکنید أَنْفُسَكُمْ ط نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی اوصاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی که او
صدیقست حضرت رسول الله صلعم شنیده فرمود که یهود دروغ می گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقیست یا سعید و این آیت
نازل شد که او داناترست باحوال شما در مبدای خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را مستائید و قولی آنست که بعضی مردم گفتند
نماز ما و روزهٔ ما و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَىٰ ۝ ع بکسیکه تقوی ورزد و در عمل خود مخلص بود
آورده اند که ولید بن مغیره در پی حضرت رسالت پناه صلعم میرفت و استماع کلام وی مینمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را
میگذاری و ایشانرا بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار مال بمن بده اگر
عذاب متوجه تو شود من بردارم ولید شرط کرد و بعضی ازان مال بداد و باقی بخل کرد و این آیت آمد أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ۝
آیا دیدی آنکسی را که از پیروی حق روی بگردانید وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب ازو وَ
أَكْدَىٰ ۝ و باز داشت باقی را پس حبل و بخل با یکدیگر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده
فَهُوَ يَرَىٰ ۝ پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او از وی عذاب بر خواهد داشت أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ۝ آیا خبر کرده
نشده بآنچه در صحیفهای موسی است عم یعنی توریت وَإِبْرٰهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ۝ و در صحف ابراهیم عم آنکسیکه وفا کرد در تسلیم نفس و روح
و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام که ده چیزست معنی آیت اینست که آیا ولید پلید خبر ندارد بآنچه در صحف ابراهیم و موسیست عم
و آن کدامست أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ که بر ندارد نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَىٰ ۝ بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با دیگری حواله میکند

وَاَنْ لَّیْسَ و دیگر آنکه نیست لِلْاِنْسَانِ مر آدمی را اِلَّا مَا سَعٰی ۝ مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری ثواب نمیگردانند در تبیان گفته که این آیت منسوخ ست که در سورهٔ طور مذکور شد که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند وَاَنَّ سَعْیَهٗ و آنکه سعی خود را یعنی عمل که دران سعی نموده باشد سَوْفَ یُرٰی ۝ زود باشد که به بینند در میزان عدل در روز قیامت ثُمَّ یُجْزٰىهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَآءَ الْاَوْفٰی ۝ پاداش تمام ان خیرا فخیر وان شرا فشر وَاَنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی ۝ و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلائق و رجوع ایشان وَاَنَّهٗ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰی ۝ و آنکه خدای او میخنداند و میگریاند شاد و غمگین میگرداند یا میخنداند اهل بهشت را در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را می خنداند به نباتات و میگریاند ابر را بباران و نزد بعضی خنده و گریه بوعد و وعید ست یا بطاعت و معصیت یا باقبال بحق و اعراض ازو وَاَنَّهٗ هُوَ اَمَاتَ وَاَحْیَا ۝ و آنکه خدای او میراند و زنده میسازد یعنی قادر بر احیا و اماتت اوست و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زنده میسازد در قبر یا او سازندهٔ اسباب موت و حیات ست و گفته اند مرده میسازد کافران را بنکرت و زنده میگرداند مومنان را بمعرفت و بقول جمعی امانت و احیا بجهل و علم ست یا بجهل و جود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس ست یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می میراند نفوس زهاد را بآثار مجاهدت و زنده میگرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر کرا بمقام فنا فی الله رساند جرعهٔ از جام بقای بالله چشاند مثنوی هر کرا از بود او فانی کنی ＊ پر ز گوهرهای روحانی کنی ＊ تشنگان را شربت حیوان دهی ＊ بعد کشتن جان جاوید ان دهی ＊ وَاَنَّهٗ و آنکه در صحف ابراهیم و موسی ع مرست آنست که خدای خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ بیافرید انسان را دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰی ۝ نر و ماده مِنْ نُّطْفَةٍ از آب منی اِذَا تُمْنٰی ۝ وقتیکه ریخته شود در رحم آدم و حوا ع م و عیسی ع م ازین حکم مستثنی اند وَاَنَّ عَلَیْهِ و آنکه بر خدای ست النَّشْاَةَ الْاُخْرٰی ۝ آفرینش دیگر که بعث ست در قیامت وَاَنَّهٗ هُوَ اَغْنٰی و اوست آنکه توانگر کند بمال نقد وَاَقْنٰی ۝ و سرمایه دهد بانعام و امتعه یا غنی سازد بقناعت و راضی گرداند بدان وَاَنَّهٗ و آنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرٰی ۝ اوست آفریدگار شعری و شعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد ازین سخن شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر صلعم ست او را می پرستیده و با قریش در عبادت اصنام مخالفت میکرده و قریش آنحضرت صلعم را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَاَنَّهٗ اَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادَاْ لُّوْلٰی ۝ قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علی نبینا و علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم میگفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کفر کردند و ایشان را عاد اخری گویند وَثَمُوْدَا و هلاک کرد قبیله ثمود را فَمَآ اَبْقٰی ۝ پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوْحٍ و هلاک کرد قوم نوح ع م را مِّنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود اِنَّهُمْ كَانُوْا هُمْ بدرستیکه بودند ایشان اَظْلَمَ وَاَطْغٰی ۝ ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح ع م را بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرمود اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم لوط ع م را اَهْوٰی ۝ بیفگند بعد از آنکه جبرئیل ع م برداشته بود یعنی آنرا زیر و زبر کرد فَغَشّٰىهَا پس بپوشانید آن شهرستان را مَا غَشّٰی ۝ آنچه پوشانید یعنی سنگهای نشاندار که بران بارانید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكَ پس بکدام نعمتهای پروردگار تو تَتَمَارٰی ۝ شک می آری و جدال میکنی ای مخاطب و لید بن مغیره ست یا مراد [illegible] که در [illegible] ست آنرا نعیم گفت [illegible] ست از اهل [illegible] انبیاء ع م [illegible] در ضمن آن [illegible] تصرف پیغمبر و سبب تقویت دل مومنان ست هٰذَا نَذِیْرٌ این پیغمبر یعنی محمد صلعم پیغمبری ست بیم کننده مِّنَ النُّذُرِ الْاُوْلٰی ۝

از جنس پیغمبران نخستین بهان بیمی فرماید که ایشان فرموده اند أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوف ست
بقرب و نزول لَيْسَ لَهَا نیست مر او را یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ هیچ ظاهر کننده أَفَمِنْ هَٰذَا
الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت مینمایید وَتَضْحَكُونَ و میخندید باستهزاء وَلَا تَبْكُونَ و نمیگریید از خوف
وعیدی که درو ست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کنندگانید یا غافلان یعنی کنندگان کفار در وقت قرأت قرآن سرود می گفتند تا مردم
از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا پس سجده کنید لِلَّهِ مر خدای را وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلههٔ باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرو
آمد و در وی سجده بود این سوره بود و حضرت رسول صلعم بعد از خواندن این آیت سجده کردند مومن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند و این
سجده دوازدهم ست از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ عبادت گفته که از آلهی نازلست و مسکنت مقرر نیست که جز سالکان طریق عبادت و عبودیت با سر منزل این سجده نرسند

سورة القمر مكية وهي خمس وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند و آن حضرت صلعم برای ایشان ماه را بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو قطعهٔ قمر دیدند و در
معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد بمکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ نزدیک شد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و
شکافته شد ماه و از علامات قرب قیامت انشقاق قمرست برین وجه که در کتب سابقه مذکور بود امام زاهد رح آورده که شبی ابوجهل و
جهودی بحضرت پیغمبر صلعم رسیدند ابوجهل گفت ای محمد آیتی بما نمای و الا سر تو بشمشیر بر میدارم آن حضرت صلعم فرمود که چه میخواهی ابوجهل
بچپ و راست نظر کرد تا چه چیز خواهد بود که وقوع آن متعذر باشد یهودی گفت او ساحرست ورا بگوی که ماه را بشگافد که سحر در زمین
متحقق میشود و ساحران را در آسمان تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشگاف آن حضرت صلعم انگشت سبابهٔ مبارک برآورد و
اشارت فرمود ماه را که بشگاف فی الحال ماه بدو نیم شد یک نیمه بر جای خود قرار گرفت و یکی دیگر دورتر رفت باز گفت بگو تا ملتئم شود آنحضرت
فرمود هر دو نیم بهم پیوستند بیت شق گشت ماه چارده بر لوح سبز چرخ + چون خامه دو سر ز تیغ سنان او + یهودی ایمان آورد ابوجهل گفت او
چشم ما را بسحر بسته و قمر را بما منشق نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم که ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده
پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیم دیدیم با وجود این که دیدند و از همه شنیدند نگرویدند و گفت جادوی وی بغایت قوی ست
چنانچه حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما و صدق دعوی حبیب ما را که معجزهٔ پیغمبر صلعم که
دلیل صدق مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان و روی بگردانند از تامل در آن وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ و گویند
جادوی است دائم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را
یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری که مقرر کرده شده واقع ست یعنی آنچه از شقاوت
کافران و سعادت مومنان مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان یعنی اهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای
پیشینیان یا از بیان امور اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ آن حکمت
تمام ست رسنده بسر حد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان یعنی پیغمبران و موعظهٔ قرآن اگر آیند بدیشان
یکی از پی دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا بوقت امر بقتال و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز

وقف لازم

کر بخواند یعنی اسرافیل ع ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت ست خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فراهم
رفته باشد چشمهای ایشان از هول یخرجون بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گویا ایشان جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ ملخ پراگنده اند
یعنی در بسیاری و پراگندگی برهم می آیند و از هر طرف سرگردان و حیران میروند مُّهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده
یعنی بدان طرف که آواز می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزی دشوارست بر ما
كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس تکذیب کردند و دروغ
داشتند بنده ما نوح را ع وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه ست وَازْدُجِرَ و باز داشته شده از دعوت خلق یعنی هرگاه که
ایشان را خواندی بتوحید و را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا رَبَّهُ پس
نوح ع بخواند آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب قوم خود شدم و با ایشان مقاومت نمیتوانم کرد فَانتَصِرْ پس تو انتقام
کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ بآبی
ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بردوام و درین مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین عُيُونًا چشمهای
تا از وی نیز آب بر آمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی
قوم نوح بهلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و برداشتیم نوح را ع و با هر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ
بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا وَدُسُرٍ و خداوند مسمارها و بندها که کشتی را بدان محکم کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا
بنگاه داشت ما و این طوفان واقع شد جَزَاءً لِّمَن كَانَ برای پاداش کسیکه كُفِرَ نگرویده بودند و ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی
نوح ع وَلَقَد تَّرَكْنَاهَا و بدرستیکه باگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه در میان مردمان یا کشتی نوح ع را در زمین باقردی از جزیره علامتی
و عبرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ
كَانَ عَذَابِي پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردیم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم را بتبلیغ نوح ع وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد احوال امم گذشته فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده هست
که پند گیرد بدان كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد هود ع را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن من ایشان را
بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان
رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت با آواز مهیب هولناک فِي يَوْمِ نَحْسٍ در روز شوم مُّسْتَمِرٍّ پیوسته و استحکام یافته شامت او و آن روز
چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر تَنزِعُ النَّاسَ برکند و از جای بر بود قوم عاد را كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنقَعِرٍ گویا که ایشان اعظم
اجسام بیخهای درخت خرما اند برکنده شده از بیخ و بر زمین افتاده این خود عذاب دنیا بود فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه باشد عذاب من در آخرت
عَذَابِي وَنُذُرِ و وعید کنم ایشان را بدان بیم کرده ام وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب
فرستادیم لِلذِّكْرِ از برای پند گرفتن فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح ع را
بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن پیغمبر ایشان مر ایشان را فَقَالُوا و ایشان گفتند أَبَشَرًا مِّنَّا آیا آدمی از جنس ما وَاحِدًا یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد
نَّتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را هیچ فضلی نیست بر ما إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَّفِي ضَلَالٍ در گمراهی وَسُعُرٍ و در جنون ع أَأُلْقِيَ

آیا القا کرده اند الذکر علیه بر وی وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده اند بل هو نه چنین است
بلکه او کذاب دروغ گوئی ست اشر خود پسند و ستیزه کننده میخواهد که بر ما ترفع کند حق سبحانه فرمود که سیعلمون غدا زود باشد
که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوئی یا ستیزنده چون
قوم ثمود تکذیب کردند صالح عم را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آرد انا مرسلوا الناقة بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه ایم بود فتنة
لهم برای امتحان مر ایشانرا تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه
چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز بر آزار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشانرا ان الماء آنکه آب چاه قسمة بینهم بخش کرده
شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان روزی خاص از آن ناقه کل شرب هر نصیبی از آن آب محتضر حاضر
گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم
یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه و کمین نشست فعقر پس پی کرد ناقه را و محرک
عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابقا مذکور شده در سوره هود و صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده
داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو براه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول مصدع رسید و او
تیری بفگند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان
قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنور برآمده سه بانگ کرد و از آنجا باسمان رفت و گویند او نیز کشته شد بعد از سه روز عذاب بر ثمود نازل گشت
فکیف کان پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح عم انا ارسلنا بدرستیکه ما فرستادیم
علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل عم فکانوا پس گشتند از هول آن آواز کهشیم المحتظر مانند گیاه در هم شکسته
که سازنده حظیره جای گوسفندان آنرا برهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه آسان ساختیم قرآنرا للذکر
برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند فهل من مدکر پس هیچ یاد کننده هست آنرا کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط
مر او را بالنذر به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشانرا انا ارسلنا علیهم و بدرستیکه فرستادیم ما بر ایشان حاصبا بادی که
ابری سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط عم و دختران وی را نجیناهم رهانیدیم ایشانرا از عذاب بسحر
بسحری که عذاب واقع میشد نعمة من عندنا بانعامی که از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام کردیم بر لوط عم و بنات وی نجزی
پاداش میدهیم بنعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که ارسال رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد
انذرهم و بدرستیکه ترسانیده بود لوط عم قوم خود را بطشتنا از گرفتن بعذاب و هلاک ما فتماروا پس شک آوردند
بالنذر بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد راودوه و بدرستیکه طلبیدند لوط عم را عن ضیفه از مهمانان
وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشانرا که بما تسلیم کن و لوط علی نبینا و علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد و ایشان در خانه
شکسته درآمدند فطمسنا پس محو کردیم اعینهم چشمهای ایشانرا و یا روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل عم پر خود را بر
دیدهای ایشان مالید همه کور شدند و گفتیم مر ایشانرا بزبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و آنچه
بیم میکرد لوط عم مر شما را بآن ولقد صبحهم و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط عم بکرة در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد

بدیشان عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ ○ عقوبتی قرار گرفته یعنی دائم بود و باز نگشت تا ایشان را هلاک نکرد و گفتیم با ایشان که فَذُوقُوا عَذَابِي
پس بچشید و کشید عقوبت مرا وَنُذُرِ ○ و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان من بیم میکردند شما را از آن وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه
سهل و آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ مر جمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ○ پس هیچ
پند شنوده هست که بدان عبرت گیرد وَلَقَدْ جَاءَ و بدرستیکه آمد آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ○ بفرعون و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون
علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی قوم قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت بود كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا كُلِّهَا بهمان آیتها و بدان نگرویدند
فَأَخَذْنَاهُمْ پس بگرفتیم ایشان را بعذاب غرق أَخْذَ عَزِيزٍ گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مُقْتَدِرٍ ○ توانا بر هلاک مشرکان
أَكُفَّارُكُمْ آیا کافران شما ای گروه عرب خَيْرٌ قوی تر و بحشمت تر مِنْ أُولَٰئِكُمْ از این گروه مکذبان که مذکور شد یعنی ایشان از آنان بقوت
و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب فرا رسید ایشان را چرا فرا نرسد أَمْ لَكُمْ یا آنکه شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ
فِي الزُّبُرِ ○ براتی در کتابهای سماوی یعنی براتی نوشته شده بنام شما که شما را عذاب نخواهد بود أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ آیا میگویند کفار عرب که ما
جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ○ گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منع کننده بلا از یکدیگر سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان
وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ○ و بر گردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکه قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد
در روز بدر پس این آیت یکی از دلائل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رض میفرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله صلعم
فرمود که معنی این آیت را میدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آن حضرت صلعم زره می پوشد و میگوید سیهزم الجمع دانستم که معنی آیت
چه بود و بهمین قتل و اسر و هزیمت ایشان بسنده نیست بَلِ السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب کلی ایشان است
وَالسَّاعَةُ و عذاب قیامت أَدْهَىٰ سخت تر و با هول تر وَأَمَرُّ ○ و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه
مشرکان فِي ضَلَالٍ در گمراهی اند از راه حق در دنیا وَسُعُرٍ ○ و در عنا و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که
کشیده شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند و بدوزخ می افگنند و میگویند
ذُوقُوا بچشید مَسَّ سَقَرَ ○ سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آن را إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستیکه ما هر چیز را آفریده ایم بِقَدَرٍ ○ باندازه
مقرر مرتب بمقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر
و سمت تبدیل دور است شعر قضی الله امرا و جف القلم * فما شاء یوجد و ما لا فلم بیت سر بر خط لوح ازلی دار و خموش * کز هر چه قلم رفت قلم
در نکشند * وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیز را که تکوین آن خواهیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که آن کن است یا نیست امر ما بقیام قیامت
مگر یک فعل كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ○ چون نگریستن بچشم در سرعت و سهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم وَلَقَدْ
أَهْلَكْنَا و بدرستیکه هلاک کردیم أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید فَهَلْ
مِنْ مُدَّكِرٍ ○ پس هست هیچ پندگیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته فِي الزُّبُرِ
مکتوب است در لوح محفوظ از کتابها گویند و لوح را زبر گفت باعتبار آنکه اصل همه کتابها است یا خود همه افعال ایشان نوشته است در
نامهای ایشان که بدست حفظه است وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده
و خواهد شد مُسْتَطَرٌ ○ نوشته شده است و بران پاداش خواهند یافت إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزگاران و ترسگاران فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند

روز قیامت وَّ نَهَرٍ ۙ و در جویها و چشمها یعنی بوستانها مشتمل بر انهار و بقول بعضی نهر یعنی روشنی و کشادگی ست یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار که در ضیق و ظلمت گذرانند و دیگر متقیان باشند فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ در مکانی پسندیده که در و نه لغو باشد و نه اثم از امام جعفر صادق رضی منقول ست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد پس نه نشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رح فرموده که آن مکانی ست که حق تعالی راست گرداند دران وعده که با اولیا کرده و دوستان دران مقام باشند عِنْدَ مَلِيْكٍ نزدیک پادشاهی مُّقْتَدِرٍ ۝ توانا بر همه چیز صاحب بحر الحقائق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت قربت ست که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا دران سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر صلعم امروز درین سرا مخصوص بدان بوده که ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی و چون تبتیکه فردا خواص بدان نازند امروز پایهٔ ادنای وی بود پس از رتبهٔ اعلا فردلی او که نشان تواند داد مثنوی ای محرم سر لایزالی + مرآة جمال ذو الجلالی + مهمان ابیت عند ربی + صاحب دل لاینام قلبی + از قربت حضرت الهی + هستی بمثابهٔ که خواهی + قربی که عبارتش نسنجد + در حوصلهٔ خرد نگنجد + گم گشته بود عبارت آنجا + بلکه نرسد اشارت آنجا

سورة الرحمن مكية وهي ثمان وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته اند که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را بمحمد صلعم می آموزند این سوره آمد اَلرَّحْمٰنُ ۝ خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزی را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ۝ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را بجبرئیل یسار یعنی آسان گردانیده مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْاِنْسَانَ ۝ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم ع را و علم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و بیاموزانید وی را بیان انچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین ازین معنی خبر میدهد اَلشَّمْسُ آفتاب وَالْقَمَرُ و ماه سیر میکنند بِحُسْبَانٍ ۝ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَّالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آن را ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَّالشَّجَرُ و گیاهی که آنرا ساقی باشد و بران قائم بود یعنی درخت يَسْجُدٰنِ ۝ فرمان می برند هما بطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان بسایهٔ ایشان ست و گفته اند مراد سجود ایشان وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی + ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه وَوَضَعَ الْمِيْزَانَ ۝ و بیافرید یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن اَلَّا تَطْغَوْا برای آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيْزَانِ ۝ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید وَاَقِيْمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيْزَانَ ۝ و کم مکنید میزان را یعنی کم منمائید در وزن داد و ستد این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند مثنوی هر جو و هر حبه که بازوی تو + کم کند از کیل و ترازوی تو + هست یکایک همه بر جای خویش + روز جزا جمله بیارند پیش + با تو نمایند نهانیت را + کم دهی و بیش ستانیت را + وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را گسترد یا بنهاد بر سطح آب لِلْاَنَامِ ۝ برای آدمیان تا بر و قرار گیرند فِيْهَا در زمین فَاكِهَةٌ انواع میوه ست وَّالنَّخْلُ و خرمابنان ذَاتُ الْاَكْمَامِ ع

خداوندان غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما اول میکه منشق نشده در غلاف باشد وتخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفضیل اوست ومشابهتی که
با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ ودر زمین دانه است ذُو الْعَصْفِ خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزیست
که ازان قوت میسازند چون گندم وجو وجز آن وعصف گیاهی ست که دانه از وجدا میشود وَالرَّيْحَانُ ودر زمین ریحانی ست
یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آن ست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی وبعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای
آدمیان وپریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید وانکار مینمائید که از و نیست بدانکه سی ویکجا درین
سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل ست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظها ایراد فرموده تا سامعان وقاریان
متنبه شوند بر کثرت نعم وگفته اند تکرار برای دفع غفلت ست وتاکید حجت وتذکیر نعمت ودر صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر صلعم
این سوره را تا آخر بما خواند بعد از ان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد جواب این سوال ومن
هیچ باز نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند ولا بشیء من نعمک ربنا لا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای
پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا وستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم ع را که پدر انس ست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک
كَالْفَخَّارِ مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ وبیافرید جان را که پدر جن ست مِنْ مَارِجٍ از زبانه صافی
بی دود مِنْ نَارٍ از آتش وگویند مارج از آتش ست که زبانه سرخ وسبز وزرد بیکدیگر آمیخته گردد بعد از بلندی وتیزی آتش ودر باب
نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور ست که مارج آتش است ممتزج بهوا که آنرا بهوای مشتعل گویند پس جان مخلوق ست از دو عنصر آتش وهوا
وآدم آفریده شد از دو عنصر خاک وآب چون خاک وآب بهم ممزوج شوند آنرا طین گویند وچون هوا وآتش مختلط گردند آنرا مارج خوانند
چنانچه تناسل در بشر بالقای آب ست در رحم وتناسل در جن بالقای هوا در رحم انثی ومیان آفرینش جان وآدم مدت شصت هزار ساله بود فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل ومارج آفریده ودولت حیات ارزانی فرمود تُكَذِّبَانِ انکار میکنید
رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق ست یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را ویکی مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ وآفریدگار
دو مغرب صیفی وشتوی مر شمس را ودر اختلاف مشرقین ومغربین انواع فوائدست از اختلاف فصول وحدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد
بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت ست وغروبش سبب آسایش وراحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار
شما تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید ومنکر آن میشوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش وشیرین ویکی شور وتلخ تا با یا مراد یَلْتَقِيَانِ
بیکدیگر رسند وآن بحر فارس وروم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی وحاجزی وپرده است از
قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از
حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان ست غرق نگردد واگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود ومنافع بسیار برین
دو بحر متفرع ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه ست تُكَذِّبَانِ انکار میکنید يَخْرُجُ
بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ ازین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ ومروارید ریزه واین جوهرها ست که بدان آرایش
کنید واز خرید وفروخت آن فوائد یابید واین نعم ظاهر ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ
تکذیب می نمائید وگفته اند مراد بحر آسمان وبحر زمین ست که هر سالی متلاقی میشوند وابر حاجزی ست که منع میکند دریلی

تصف

آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف در می آید و از آن لآلی
منعقد میگردد امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بی علت لؤلؤ احوال صافیه
و مرجان لطائف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید
و بحر قبض و بسط خواص مؤمنان راست و از آن جواهر فقر و وجد آرزد و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را از آن گوهر فنا روی نماید تا
صاحبش در منزل بقا بیاساید بیت ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی + وگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی + وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَئٰتُ و مر خدایراست
راندن کشتیهای نورونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر رفتن آورده شده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ ○ مانند کوهها در بلندی
و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا بجهت انتفاع بندگان ست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات
و معاملات و این نعمتها عظیم ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تُكَذِّبَانِ ○ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
ع
هر کس که بر زمین ست از ذوی الروح فَانٍ ○ هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَىٰ و باقی ماند وَجْهُ رَبِّكَ ذات پروردگار تو
ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ ○ و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار بسازید مر آنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بحضرت
او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ ○ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند ازو یعنی میطلبند ازوی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر که در آسمانها و زمینهاست حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ در هر وقت هُوَ فِي شَأْنٍ ○
او در ساختن و پرداختن کاری ست داعی را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شادان گرداند و
بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت
دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ ○ انکار میکنید ابن عیینه رح فرموده که سراسر روزگار نزدیک خدای دو روز است یک روز مدت
دنیا و شان او درین یکروز امر ست و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال + دوم روز مدت آخرت
و شان آن روز حساب ست و عقاب و جزا و سوال و معاقبت و مثابات و نزد محققان یوم معنی آن ست و آن جزوی از اقل
زمانست و در بحر الحقائق آورده که مراد تجلی حق در هر آنی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست رباعی
کل یوم هو فی شان چه شان ست چه شان + یعنی اوصاف کمال تو ندارد پایان + جلوهٔ حسن ترا غایت و پایانی نیست + هر زمان
جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان + سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات ست نه
فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید ست و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچکار
نمیکند مراد تخویف سامع ست اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ○ ای دو گروه بزرگ یعنی انس
و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند که انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار ست و جن و انس بتکلیف گران بارند
یا ببار گناه گران درمانده اند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید ست بحساب تا از اعمال بد متنزجر شوید و
تعریف بخطاب تا بجرم بی حد امیدوار باشید تُكَذِّبَانِ ○ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ
اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوا

پس بیرون روید و فرار نمائید لَا تَنْفُذُوْنَ بیرون نمی توانید شد اِلَّا بِسُلْطٰنٍ ۝ مگر بقهر و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا که روید
مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملائکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان
و پریان این عرصه محشر ست اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه اینست نه آن فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که اخبار کرد که شما عاجز اید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هرب و فرار جز او یار و مددگار
نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُكَذِّبٰنِ ۝ جن و دیو بر زید یُرْسَلُ فرستاده شود عَلَیْكُمَا بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شُوَاظٌ
زبانه خالص مِّنْ نَّارٍ از آتش وَّنُحَاسٌ و دودی سیاه یعنی یک نوبت زبانه آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی
گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فَلَا تَنْتَصِرٰنِ ۝ پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر
فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید
تُكَذِّبٰنِ ۝ تکذیب مینمائید فَاِذَا انْشَقَّتِ السَّمَآءُ پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملائکه فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی
برنگ گل سرخ كَالدِّهَانِ ۝ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدگار
خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت اهوال بوی پناه جوئید تُكَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید فَیَوْمَئِذٍ پس آن روز
لَّا یُسْئَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْۢبِهٖۤ از گناه او اِنْسٌ آدمی وَّلَا جَآنٌّ ۝ و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چرا کردید بلکه سوال توبیخ
باشد که چرا کردید یا گناهکاران بعلامت شناسند و حاجت بسوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه و تعالی
فرموده که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال
آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست تُكَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می ورزید یُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ
شناخته شوند کافران بِسِیْمٰهُمْ بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم ست یا آثار غم و اندوه در بشرۀ ایشان فَیُؤْخَذُ
پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِیْ بموهای پیشانی یکبار وَالْاَقْدَامِ ۝ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ
کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افگنند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد
شما را از گرفتن و در دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید تُكَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملائکه
ایشان را گویند هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ این آن دوزخ ست که از روی عناد یُكَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ ۝ م
بآن مشرکان باور نمیداشتند یَطُوْفُوْنَ طواف میکنند دوزخیان بَیْنَهَا میان دوزخ وَبَیْنَ حَمِیْمٍ اٰنٍ ۝ و میان آب گرم آن
گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را فریاد رسی کنند و در میان چنین آب گرم اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر
بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم میباشند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از
کفر پرهیز کرده بایمان متصف شده از آن نجات یابید تُكَذِّبٰنِ ۝ تکذیب می نمائید وَلِمَنْ خَافَ و برای کسی که بترسد مَقَامَ
رَبِّهٖ از ایستادن پیش خدای جَنَّتٰنِ ۝ دو بهشت ست یعنی کسیکه از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند
جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خائف انس را بود و دیگر خائف جن را بود و در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در باره بهشت
که هر یکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش و میوه‌های دلکش و حوران مهوشن بود

وقف لازم

ع ۲

محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی ست دیگر برای ترک مناهی یکی برای خاصه خائف ست و دیگر برای خدام و متعلقان او فبای
آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت و ترک معصیت تکذبٰن ۞ تکذیب میکنید ذواتا
افنان ۞ دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی دران درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار گوناگون فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پروردگار خود که بهشتهای مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میفرماید تکذبٰن ۞ انکار می کنید فیهما درین دو باغ عینٰن دو چشمه
تجریٰن ۞ میروند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذید
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت و لذت شما روان کرده تکذبٰن ۞ جحود میورزید
فیهما درین دو جنت من کل فاکهة از هر میوه زوجٰن ۞ دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده
و نه شنیده باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید
تکذبٰن ۞ منکر میشوید متکئین ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها بر فراشها که استر آن
من استبرق از دیبای محکم باشد ۔ از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظهائر آن از چه باشد جواب داد که ظاهر آن از نور بسته
دیگری گفته است که ظاهر آن داخل ست درین آیت که ۔ فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وجنا الجنتین و میوه درختان این دو بهشت
دان ۞ نزدیک ست که دست قائم و قاعده و مضطجع بدان میرسد و گفته اند که تکیه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرو آرد
و آن میوه که خواهد بدهن وی برآید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و فرشهای پادشاهانه نشاند
و میوه لذیذ و لطیف دهد تکذبٰن ۞ انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت قٰصرٰت الطرف کوتاه چشمانند یعنی
حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده باشند ایشان را انس آدمیان قبلهم پیش از
ازدواج ایشان در بهشت ولا جان ۞ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه
برای جن مقرر شده باشند جن در ایشان تصرف نکرده باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت
به بندگان ارزانی داشته تکذبٰن ۞ تکذیب میکنید و او رمیده اید کانهن الیاقوت والمرجان ۞ گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت
در سرخی و صافی و مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما
آفریده تکذبٰن ۞ تکذیب میکنید و او رمیده اید هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکی کردن در عمل باشد الا الاحسان ۞ مگر نیکی
کردن در ثواب یا جزای هر که گوید ۔ لا اله الا الله ۔ و عمل کند با وامر و نواهی محمد الرسول الله صلعم نیست او را مگر بهشت و حاصل آیت این ست
که جزای نیکی نیکی ست پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را زیادت نعمت و تقوی را الفرج و توبه را بقبول و دعا را به
اجابت و سوال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را با من آخرت و خدمت را بسلطنت و در بحر الحقائق فرموده که نیست جزای
فنا فی الله الا البقا بالله مثنوی هر که در راه محبت شد فنا ۔ یافت از بحر لقا اندر بقا ۔ هر که را شمشیر شوقش سر برید ۔ میوه ذوق از درخت
وصل چید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود تکذبٰن ۞ تکذیب
میکنید و انکار مینمائید و من دونهما و جز این دو بوستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتٰن ۞ دو بوستان دیگر ست گفته اند
دو بوستان اول از زر ست برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش

که این بهشتها نامزد بندگان میکنید تُکَذِّبٰنِ ۝ للمنکر میشوید مُدْهَآمَّتٰنِ ۝ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده است فَبِاَیِّ اٰلَآءِ
رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکنند و سبزی موجب روشنائی چشم ست تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید
فِیْهِمَا درین دو بهشت عَیْنٰنِ دو چشمه باشد نَضَّاخَتٰنِ ۝ جوشنده آب یعنی هر چند از و آب بردارند دیگر بجوشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب میکنید فِیْهِمَا فَاکِهَةٌ درین دو بهشت میوه
بسیار بود وَّنَخْلٌ و خرما بنان وَّرُمَّانٌ ۝ و انار از تخصیص خرما و انار از میوه ها بجهت تفضیل ست زیرا که خرما فاکهه ست و هم غذا و انار
میوه است و دوا فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوه ها بر بندگان ارزانی دارد تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید فِیْهِنَّ
درین چهار جنت خَیْرٰتٌ حِسَانٌ ۝ زنان برگزیده باشند نیکورویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشد فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام
از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب مینمائید حُوْرٌ مَّقْصُوْرٰتٌ حوران پنهان شده
فِی الْخِیَامِ ۝ در خیمه ها که از در مجوف ست و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس
فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود چنین که ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار میکنید لَمْ یَطْمِثْهُنَّ
نسوده باشند مر ایشان را اِنْسٌ قَبْلَهُمْ آدمی پیش از شوهران که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَآنٌّ ۝ و نه جن نیز دست بر ایشان نسوده اند
بلکه بهر یکی اند فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که از ازواج ابکار نامزد ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب
میکنید که چنین حوران نگاه داشته عطا کند مُتَّکِـِٕیْنَ اصحاب یمین تکیه زدگان باشند عَلٰی رَفْرَفٍ خُضْرٍ بر فرشها یا بر بالشهای سبز وَّعَبْقَرِیٍّ
حِسَانٍ ۝ و بساطهای قیمتی در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ اٰلَآءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمتها که مذکور شد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب
میکنید تَبٰرَکَ اسْمُ رَبِّکَ بزرگ ست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود
و ازین ست که هیچکس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد بیت بر لب بحر چنین واماندهاند + خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الْجَلٰلِ
وَالْاِکْرَامِ ۝ در ترجمه کشف معنی این اسم برین وجه اداء کرده که خداوندی که از صفات جلال انچه اثبات آن مستلزم کمال ست ذات بی مثالش را
ثابت ست و انچه سلب آن مقتضی عزت و کبریاست جناب مقدس از آن منزه و معراست و اکثر محققان برانند که جلال اشارت بصفات
قهریه ست و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال و الاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین ست که او را اسم اعظم گفته اند و خبر
الظوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید این قول ست

ع ۳

سورة الواقعة مکیة وهی ست وتسعون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِهَا نیست در واقع شدن و آمدن او کَاذِبَةٌ ۝ وقف لازم
دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از آن خبر میدهد صادق ست در آن روز خَافِضَةٌ فرود برنده است قومی را باسفل سافلین
از روی عدل رَّافِعَةٌ ۝ بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق ست و رافع اولیا از ارباب اخلاص
و وفاق یا فرومیدارد آنانرا که در دنیا خود را مرتفع میدیدند و بر آرنده جمعی را که درین عالم فروتنی کردند اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون
جنبانیده شود زمین رَجًّا ۝ جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بر وی ست منهدم گردد وَّبُسَّتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها

بَثًّا ۙ راندنی تا شکسته و پاره پاره گردد فَكَانَتْ پس باشد هَبَآءً غباری که دیده میشود با شعاع آفتاب وقتیکه از روزنه در افتد
مُّنْبَثًّا ۙ پراگنده و منتشر گشته وَّكُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان دران وقت اَزْوَاجًا ثَلٰثَةً ؕ اصناف سه گانه یعنی سه گروه باشید در سه درجه
فَاَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ۙ پس اصحاب دست راست مَآ اَصْحٰبُ الْمَيْمَنَةِ ؕ چه اند اصحاب دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گوئی فلان
قوم بزرگان اند و چه بزرگان و گویند درین استفهام معنی تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که بوقت اخراج ذریت از صلب آدم عم ایشان
براست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال در ان روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند و آن بر یمین عرش ست و گفته اند میمنه بمعنی یمن و
برکت ست یعنی ایشان میمون و مبارک قدم اند وَاَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ۙ و اصحاب دست چپ مَآ اَصْحٰبُ الْمَشْئَمَةِ ؕ چه اند یاران دست چپ
و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم عم بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان میدهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ
عرش ست و گفته اند مشامه را از تشام گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند وَالسّٰبِقُوْنَ و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت
السّٰبِقُوْنَ ۙ پیشی گرفتگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی رض یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلعم یا
اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان تکبیر اول اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ ۚ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان
برحمت و کرامت فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ در بوستان مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ۙ گروهی بسیار از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته
وَقَلِيْلٌ و اندکی مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ؕ از پسینیان یعنی امت محمد صلعم مضمون سخن آنست که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در
تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء را معاینه دیدند و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت
متابعت پیغمبر ما از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر میدهد و در حدیث بریده رض مذکور ست که اهل بهشت
صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت من و چهل سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند عَلٰى سُرُرٍ بر تختها
مَّوْضُوْنَةٍ ۙ بافته بزر و مکلل بدر و یاقوت و زمرد مُّتَّكِئِيْنَ تکیه زدگان عَلَيْهَا بران تختها مُتَقٰبِلِيْنَ ۙ برابر یکدیگر یعنی روی بروی تا
بدیدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدَانٌ کودکان مُّخَلَّدُوْنَ ۙ جاوید ماندگان
بهیأت کودکی چه خدمت خردان زیباتر ست از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد برای خدمت
بهشتیان و از سلمان رض منقولست که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف میکنند بِاَكْوَابٍ
بکوزها وَّاَبَارِيْقَ ۙ و ابریقها وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ ۙ و جامها از شرابی که روان ست در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال لَّا
يُصَدَّعُوْنَ درد سر نکشند عَنْهَا ازان شراب یعنی آن می را خمار نباشد وَلَا يُنْزِفُوْنَ ۙ و نه بی عقل و بیهوش شوند ازان وَفَاكِهَةٍ
و دیگر بر ایشان میگردند میوها مِّمَّا يَتَخَيَّرُوْنَ ۙ ازانچه اختیار کنند و برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و گوشت مرغان که الطف لحوم ست مِّمَّا
يَشْتَهُوْنَ ؕ ازانچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُوْرٌ و بر سابقان در جنت طواف می نمایند از برای خدمت
زنان سفید روی عِيْنٌ ۙ با گشاده چشمان در صفا و لطافت كَاَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَكْنُوْنِ ۚ پوشیده در صدف که
غبار برو نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزَآءً پاداش میدهیم ایشان را پاداش دادنی بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۙ بسبب
آنچه بوده اند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُوْنَ نشنوند فِيْهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ وَّلَا تَاْثِيْمًا ۙ
و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام اِلَّا قِيْلًا لیکن میشنوند سخنیکه آن کدام ست سَلٰمًا سَلٰمًا ۙ تکرار این لفظ

وبیل ست برآنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَاَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ ۵ واصحاب دست راست مَآ اَصْحٰبُ الْيَمِيْنِ ۝ چه اند اصحاب
دست راست یعنی بزرگ وکرم اند وایشان باشند فِيْ سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَّخْضُوْدٍ ۝ بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که
مسلمانان نظر بروج افکندند وآن وادی ست از طائف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر مارا مثل این بودی این آیت آمد که
اهل بهشت را سدر باشد بی خار وَّطَلْحٍ مَّنْضُوْدٍ ۝ ودرخت موز بود میوهای آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد
وَّظِلٍّ مَّمْدُوْدٍ ۝ وسایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود مراد از ظل راحت ست وَّمَآءٍ مَّسْكُوْبٍ ۝ وآب ریزان یعنی از
جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای دیگر وَّفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ ۝ وبسیار میوه لَّا مَقْطُوْعَةٍ نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود
بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد دون فصلی وَّلَا مَمْنُوْعَةٍ ۝ ونه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند چون میوهٔ دنیا که
بی بها بدست نیاید وَّفُرُشٍ وگسترانیها مَّرْفُوْعَةٍ ۝ برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر وبقول بعضی فرش کنایت است از زنان
مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده اِنَّآ بدرستیکه ما اَنْشَاْنٰهُنَّ بیافریدیم ابتدا بی سبب ولادت زنان عجائز دنیا را اِنْشَآءً ۝ آفریدنی یعنی بعد از پیری
خلق کنیم ایشانرا خلقی دیگر مراد آن ست که پیرزنانرا جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنٰهُنَّ پس گردانیم ایشانرا اَبْكَارًا ۝ دختران دوشیزه یعنی هرگاه که
ازواج بنزد ایشان آیند ایشانرا بکر یابند عُرُبًا دوست داران وعاشقان شوهر خود باشند یا با غنج وناز یا شیرین سخن اَتْرَابًا ۝ همزادان
همسن وهمسال وشوهران نیز همین سن ودر تبیان آورده که صبیانرا که بهشت آرند بدین سن رسانند وبشوهر دهند وعجوزه را نیز رد
کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا ببعضی از اهل بهشت دهند واگر شوهر داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امرأة
فرعون او را بیکی از بهشتیان دهند واگر زوج او بهشتی بود باز بروا رزانی دارند واگر زیاده از یک شوهر داشته باشد وهمه بهشتی باشند
بزوج آخرین نامزد کنند واین زنانرا انشا کنیم لِّاَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝ برای اصحاب یمین دست راست وگویا که سائلی میپرسد کیانند ربع
اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ ۝ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ۝ وگروهی اند از پسینیان
در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق رض گریان شد وگفت یا نبی الله ما بتو گرویدیم وتصدیق کردیم
واز ما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که وثلة من الآخرین حضرت رسول صلعم آیت بروی خواندند وعمر رض فرموده که رضینا عن ربنا
وپیغمبر صلعم گفت از آدم تا من یک ثلثه واز من تا قیامت یک ثلثه ودر حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة وعنقریب
گذشت که اهل بهشت صد وبیست صف باشد وهشتاد از ان امت من خواهند بود واز ینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت
آن حضرت صلعم در دوزخ جاوید نخواهند ماند نظم نماند بزندان دوزخ اسیر + کسی را که باشد چنین دستگیر + نماند بعصیان کسی در گرو +
که دارد چنین سیدی پیش رو + وَاَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۵ واصحاب دست چپ مَآ اَصْحٰبُ الشِّمَالِ ۝ چه اند اصحاب دست چپ
یعنی چه خوار وبیمقدار اند ودران روز باشند فِيْ سَمُوْمٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در مشام ایشان نفوذ کند وَّحَمِيْمٍ ۝
ودر آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد واکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرما زدگان در
دنیا آب می طلبند وچون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه واز ان سایه خبر میدهد که وَّظِلٍّ وسایه
مِّنْ يَّحْمُوْمٍ ۝ از دود سیاه گرم وگویند یحموم کوهی ست از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند لَّا بَارِدٍ نه خنک نیست مانند سایهای دیگر
وَّلَا كَرِيْمٍ ۝ ونه سود رساننده ونه راحت بخشنده واین عذابها ایشانرا جهت آن ست اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بوده اند قَبْلَ ذٰلِكَ پیش ازین

در دنیا مُتْرَفِيْنَ ۝ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوات وَكَانُوْا يُصِرُّوْنَ و بودند که اصرار مینمودند
عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيْمِ ۝ بر گناه بزرگ که شرک ست یعنی بران اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوْا
يَقُوْلُوْنَ ۥ و بودند که میگفتند اَئِذَا مِتْنَا آیا وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَّعِظَامًا و استخوانهای بی گوشت و پوست
ءَاِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ ۝ آیا برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار اَوَ اٰبَآؤُنَا الْاَوَّلُوْنَ ۝
آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد ص در جواب ایشان که اِنَّ الْاَوَّلِيْنَ بدرستیکه پیشینیان از آبای شما و غیر آن وَالْاٰخِرِيْنَ ۝
و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوْعُوْنَ ۥ هر آینه جمع شدگانند اِلٰى مِيْقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُوْمٍ ۝ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که
قیامت ست یا مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم ست یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که
معلوم ست مر خدا را ثُمَّ اِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما اَيُّهَا الضَّآلُّوْنَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُوْنَ ۝ تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را
خطاب با اهل مکه و امثال ایشانست میگوید که شما فردای قیامت لَاٰكِلُوْنَ هر آینه خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِّنْ زَقُّوْمٍ ۝
که آن زقوم ست یعنی شما را زنده کنند و از ان درخت بخورانند فَمَالِئُوْنَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُوْنَ ۝ از میوه آن درخت
شکمها را فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگان عَلَيْهِ بالای زقوم مِنَ الْحَمِيْمِ ۝ از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که پر سازند
شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند فَشٰرِبُوْنَ پس آشامندگانند از حمیم شُرْبَ
الْهِيْمِ ۝ مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن پدید نیاید یعنی دوزخیان
چندانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ پیش و پس ایشان ست يَوْمَ الدِّيْنِ ۝ در روز
جزا همچو ماحضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع مآکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید
نَحْنُ خَلَقْنٰكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ ۝ پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر ست
که هر که بر ابدا توانا ست بر اعادت نیز قادر خواهد بود اَفَرَءَيْتُمْ آیا خبر دهید مَّا تُمْنُوْنَ ۝ از آبی که میریزید در رحم زنان ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗٓ آیا شما می آفرینید
کودکان را از ان اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ ۝ یا مائیم آفریدگار آن و شما مقرید بآنکه خالق منم چه شما بران وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد نمیشود بلکه بر
وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت
هر کس وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ۝ و نیستیم ما پیشی گرفته شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را
تقدیر کردیم عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ برای آنکه تبدیل کنیم از شما اَمْثَالَكُمْ کسان را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم وَنُنْشِئَكُمْ
و بیافرینیم دیگر باره شما را فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ در صورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را
در بهترین هیأتی وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستیکه دانسته اید شما النَّشْاَةَ الْاُوْلٰى آفریدن نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم
اقرار دارید فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝ پس چرا یاد نمیکنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بران قادر ست ازین عاجز نتواند بود
نظم آنکه ما را از خلوت نابود ✤ میکشد تا بجلوه گاه وجود ✤ بار دیگر که از سموم هلاک ✤ روی پوشیم زیر پرده خاک ✤ هم تواند بامر کن فیکون ✤
کار ما از گوشه لحد بیرون ✤ اَفَرَءَيْتُمْ آیا اخبار می نمائید مَّا تَحْرُثُوْنَ ۝ از انچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افشانید
ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗٓ آیا شما میرویانید آن تخم را اَمْ نَحْنُ الزّٰرِعُوْنَ ۝ یا ما رویانیده ایم حرث

فعل عبد ست و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما که زرعت ولیکن گوید حرثت چه شق ارض و القای بذر و در و از بنده است
و رویانیدن از حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هر آینه گردانیم آن چیز را که کشته آید حطاما گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاهی
بیدانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید ازان قضیه و بلیه که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوهناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان
گردید و میگوئید انا لمغرمون آیا ما تاوان زدگانیم و غصه ناخوانده بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون
بلکه ما بی بهرگانیم از روزی افرایتم آیا خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما
بوی باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آنرا من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون یا ما فرو
فرستنده ایم آبی شیرین لطیف را لو نشاء جعلناه اگر خواهیم گردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از وی منقطع سازیم فلولا
تشکرون پس چرا شکر نمی گوئید خدای را برین نعمت افرایتم اخبار کنید آیا النار التی تورون از آتشی که بیرون می آرید
ءانتم آیا شما انشاتم بیافریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ و عفار ست ام نحن المنشئون یا ما آفریننده
ایم اهل بوادی شاخی از شجره مرخی که مذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی میخوانند میسایند حق سبحانه از میان آن
دو شاخ تر که آب ازان میچکد آتشی بیرون می آرد نحن جعلناها ما گردانیدیم آن آتش را تذکرة یادکردنی که چون ببینید آتش و رنج
یاد کنید یا آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هر که قادرست بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی که در وست
که بکیفیت ضد آتش ست هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن و متاعا و ساختیم
آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن للمقوین مر مسافران و مقیمان را اکتفا کرد بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر
فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم
بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آنست که
غروب دلیل زوال ست و بزوال اثرا استدلال توان کرد بر وجود موثری که تاثیر او را زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در
عین المعانی آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشان ست که مشبه اند به نجوم کما قال ع اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل
نجوم که بروج آسمان ست کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا ازمان نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر ص
بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن ست و مواقع آن دل مقدس پیغمبر ص ست هرچند دل مطهر او یکی بود
اما نجوم قرآنی بسیار بود و هر نجمی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسائی رح که بموقع خوانده اند مؤید این قول ست و نزول قرآن بر قلب
مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و انه و بدرستیکه آنچه خدای بدو سوگند خورد لقسم سوگندیست
لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم چیست انه بدرستیکه آنچه آنحضرت ص بر شما میخواند لقرآن کریم هر آینه
قرآنی ست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتمل ست بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی ست نزد خدای و ملائکه
و مومنان یا حافظ و قاری او مکرم و معزز ست این قرآن نوشته است فی کتب مکنون در کتابی پوشیده و نگاهداشته شده
نزدیک خدای در لوح محفوظ لا یمسه نمی بسایند لوح را یعنی مطلع نشوند بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات
اوصاف بشریه کلبی رح گوید که مراد سفره اند و کرام بررة و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف ست یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان ع

ع ۲۶ ثلاثة ارباع

از احداث ظاهر آیت نفی ست و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و فقهای مالکی و شافعی رح محدث و جنب و
حائض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن و حنفیه گویند محدث و جنب را روا ست حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم رح
نشاید محدث و جنب و حائض و نفسا را مس مصحف مگر با غلافی منفصل از و و در نوادر مذکور ست که جنب و حائض را بقول ابو یوسف رح
جائز ست کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام محمد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرأت کرده اند و از ابن
عمر رض منقول ست که دوست تر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضل رح فرموده که مراد ازین طهارت توحید ست
یعنی باید که غیر موحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی میکرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرأت قرآن و محققان گفته اند که مراد
از مس اعتقاد ست یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنان اند یا عمل بقرآن و نگاهداشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند
بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ماسوی الله ست
حکیم سنائی رح فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد + که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا + در بحر الحقائق آورده که مکاشف نشود
باسرار قرآن مگر کسیکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و سر مقام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز
بفنای شاهد و شهود در مشهود بیت چون تجلی کرد اوصاف قدیم + پس بسوزد وصف حادث را کلیم + تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است
مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝ از آفریدگار عالمیان أَفَبِهٰذَا الْحَدِيْثِ آیا بدین سخن که قرآن ست أَنْتُمْ مُّدْهِنُوْنَ ۝ شمای اهل مکه ناگرویدگان
یا مداهنه کنندگان یا منکران وَتَجْعَلُوْنَ و میسازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهره خود را از قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُوْنَ ۝ آنکه تکذیب کنید مراد را
یا میگردانید شکر روزی خوار از آنکه نسبت باران بآب و هوا کنید و این تکذیب سخن خداست فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُوْمَ ۝ چون
برسد روح بحنجره گلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِيْنَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُوْنَ ۝ مینگرید میت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیک تریم إِلَيْهِ
بدان محتضر مِنْكُمْ از شما وَلٰكِنْ لَّا تُبْصِرُوْنَ ۝ و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرت و رؤیت ست فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ
پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِيْنِيْنَ ۝ غیر جزا داده شدگان در قیامت تَرْجِعُوْنَهَا باز گردانید روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۝
اگر هستید راستگویان ملخص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز نمیگردانید روح را بتن خود وقتیکه بحلق رسیده
فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اگر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِيْنَ ۝ از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس
مراو راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاودانی
یا بوی خوش یا تحیت ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيْمٍ ۝ و دیگر او راست بهشت یعنی ادراک بوستان پر
نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝ از اصحاب دست راست فَسَلٰمٌ لَّكَ پس سلامت ست
مر ترا ای کسیکه هستی مِنْ أَصْحٰبِ الْيَمِيْنِ ۝ از اصحاب یمین و اشهر آن ست که سلام بر تو ای محمد صلعم از اصحاب یمین که برادران تواند یا
مژده سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالم اند از همه آفات وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اگر باشد مرده مِنَ الْمُكَذِّبِيْنَ از
تکذیب کنندگان بخدای و رسول الضَّآلِّيْنَ ۝ گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر او راست پیشکش در قبر مِّنْ حَمِيْمٍ ۝ از آب گرم
کرده در دوزخ یا در آتش دوزخ وَّتَصْلِيَةُ جَحِيْمٍ ۝ و در آوردن روز قیامت در آتش سوزان إِنَّ هٰذَا بدرستیکه آنچه گفته شد
در شان این سه گروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِيْنِ ۝ هر آینه آن حق یقین ست یعنی راست و درست و بی گمان فَسَبِّحْ

پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم ○ بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لائق عظمت و کبریای او نباشد یا نمازگزار بذکر پروردگار خود قولی آنست که بگوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله فرموده که اجعلوها فی رکوعکم

سورة الحديد مدنية وهي تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

سبح لله نماز گزارد و پرستش کرد مر خدای را ما فی السموات والارض هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آنست که تسبیح گفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما بزبان بعضی تسبیح گوید و ظلال بعضی مسبح بود کما قال الله تعالی + وظلالهم بالغدو والآصال × وهو العزيز و خدای غالب است در هر چه خواهد الحکیم ○ دانا بهر چه فرماید له ملك السموات والارض مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موجد آنست و متصرف در آن یحیی زنده میگرداند در آخرت و یمیت و می میراند در دنیا وهو علی کل شیء و او بر همه چیز از اماتت و احیا قدیر ○ تواناست هو الاول اوست پیش از همه اشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم ازلی است که او را بدایت نیست والآخر و پس از فنای همه موجودات اوست یعنی باقی ابدیست که اخیریت او را نهایت نیست فرد اول اول بی ابتدا + آخر و آخر بی انتهاییت بود و نبود این چه بلند است و پست + باشد و این نیز نباشد که هست + والظاهر آشکارا وجود او بکثرت دلائل والباطن و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان درین آیت از حدود و معتاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لاکلام در جواهر التفسیر سمت ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طائفه اند اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد + سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین میگوید اعتماد بر خلق ظاهر و بر خلق پنهان مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که بازگشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم صورت تو نیز بوجهی خوبترین بیاراستم باطن منم که سرائر حقائق در دل تو ودیعت نهادم رباعی اول و آخر توئی کیست حدوث و قدم + ظاهر و باطن توئی چیست وجود و عدم اول بی انتقال آخر بی ارتحال + ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم + در بحر الحقائق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد دران واحد نظم اولی و هم در اول آخری + باطنی و هم دران دم ظاهری + تو محیطی بر همه اندر صفات + و ز همه پاکی و مستغنی بذات + وهو بكل شيء و او بهمه چیزها علیم ○ داناست اول و آخر نزد علم او مساویست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان هو الذي خلق السموات والارض اوست آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فی ستة ایام در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی ثم استوی پس قصد کرد علی العرش بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود یعلم میداند ما یلج آنچه در آید فی الارض در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات وما یخرج منها و میداند آنچه بیرون آید از زمین

چون نباتات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملائکه و احکام وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا برود و در آید فِيهَا در آسمان چون اعمال و دعوات و ملائکه که
عملهای بندگان مینویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که شما باشید یعنی
معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بعقل مفهوم میگردد بلکه ذوق آن را کشف در یابد بیت این معیت می‌نگنجد
در بیان + نی زبان دارد خبر زو نی بکان + وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بدانچه شما می‌کنید بَصِيرٌ ○ بیناست و بران جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست حکم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق با بدء دارد و
ثانی با عادت چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ○ و بسوی خدای بازگردیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد شب را
فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید + وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز بر شب باد
کند باختلاف فصول اربعه وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ ○ بانچه در دلها پوشیده است آمِنُوا بگروید ای کافران
بِاللَّهِ بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد صلعم ست و تصدیق وی نمائید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از
مالها که گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفای گذشتگان بتصرف فِيهِ دران یعنی ازان مالها که در دست دیگران بوده و
بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و
نفقه کردند مال خود را از زکوة و جهاد و سائر خیرات لَهُمْ مر ایشان راست أَجْرٌ كَبِيرٌ ○ مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم ست وَمَا
لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ و چیست شما را که نمیگروید بِاللَّهِ بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر صلعم که فرستاده است
يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستیکه فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ
پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ ○ باور دارندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِي
يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمد ست صلعم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا
لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را خدا بقرآن یا پیغمبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت
بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بِكُمْ بشما لَرَءُوفٌ مهربانست
که قرآن میفرستد رَحِيمٌ ○ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را و چه فائده می‌بینید و چه عذر دارید
أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در آسمان و زمین ست بعد از فنای مالکان آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او راست و لکن خلق دران
تصرف میکنند و آخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد درین کلام ترغیب ست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این
اموال که در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را دران نگاه دارید و برای خود ازان ذخیرهٔ آخرت بردارید لَا يَسْتَوِي برابر نیست
مِنْكُمْ از شما ای مومنان مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار
کند با دشمنان خدا و رسول با کسیکه انفاق نماید و داعیهٔ قتال دارد بعد از فتح مکه چه دران وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با نفاق
و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَئِكَ آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح أَعْظَمُ بزرگتر اند دَرَجَةً از روی درجه و مرتبه مِنَ الَّذِينَ

اَنْفَقُوْا از آنانکه نفقه کنند مِنْ بَعْدُ پس از فتح وَقَاتَلُوْا و کارزار نمایند وَکُلًّا و همه را که نفقه و قتال میکنند پیش از فتح و پس از آن وَعَدَ اللّٰهُ
الْحُسْنٰی وعده کرده است خدای ایشانرا بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد وَاللّٰهُ و خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنید از نفقه و
قتال باخلاص یا بریا خَبِیْرٌ دانا ست اکثر مفسران برانند که این آیت در شان ابوبکر صدیق رض که اول کسیکه ایمان آورد و نفقه کرد و
با کفار رخا صمه نمود او بود و اشارت بدین معنی در صفت وی گفته اند رباعی صاحب قدم مقام و تجرید + سر دفتر جمله اهل توحید
در جمع مقربان سابق + حقا که چرا او نبود صادق + مَنْ ذَا الَّذِیْ کیست آن کسیکه او یُقْرِضُ اللّٰهَ وام دهد خدایرا یعنی نفقه کند تا
خود را با سید چون طالب عوض بآن ماند که قرض سید هد قَرْضًا حَسَنًا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس و با خلاص فَیُضٰعِفَهٗ تا زیاده
گرداند خدای جزای قرض او را لَهٗ برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وَلَهٗ و مر او را بود اَجْرٌ کَرِیْمٌ مزدی گرامی که بهشت ست یَوْمَ
تَرَی الْمُؤْمِنِیْنَ یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده وَالْمُؤْمِنٰتِ و زنان مومنه را بر صراط در ان دم یَسْعٰی میرود شتابان نُوْرُهُمْ
روشنی توحید ایشان بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ در پیش ایشان تا آسانی میگذرند وَبِاَیْمَانِهِمْ و از جانبهای راست ایشان تا ایشان را براه بهشت
ره نمونی میکند و از ابن مسعود رض منقول ست که نور هر کس بقدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن و از ان دیگران برابر کوهی
و یکی را بمقدار نخلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشانرا که بُشْرٰکُمُ
الْیَوْمَ مژده شما امروز جَنّٰتٌ دخول ست در بوستانها که پیوسته تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر منازل و اشجار آن جویها
و باشید شما خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاودان دران ذٰلِکَ و این بشری بجنت جاویدان هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ او رستگاری بزرگ ست چه از
همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال میرسید و دیدار ملک متعال می بینید مصرع هزار جان مقدس فدای دیدارش + ابو امامه رض فرموده
که مومنان را بر صراط نور دهند و کافر و منافق را بی روشنی بگذارند و مومنان هرگاه که روی باز پس میکنند همه صراط روشن میگردد و پس منافقان
از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی یَوْمَ یَقُوْلُ الْمُنٰفِقُوْنَ یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق وَالْمُنٰفِقٰتُ
و زنان منافقه لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما اُنْظُرُوْنَا نظر کنید بما نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ
نُّوْرِکُمْ از نور شما چون بما نگرید قِیْلَ ارْجِعُوْا گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملائکه مر منافقان را که باز گردید وَرَآءَکُمْ باز پس خود
یعنی بدنیا روید فَالْتَمِسُوْا نُوْرًا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نور نتوان کرد از دنیا با خود باید آورد بیت کار اینجا کن که تشویش ست
در محشر بسی + آب ازینجا بر که در دریا بسی شور و شر ست + منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشان ست روی باز پس کنند
فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الٰهی بزنند بَیْنَهُمْ میان منافقان و مومنان بِسُوْرٍ دیواری بزرگ چون باره شهری
لَّهٗ بَابٌ مر او را دری باشد که مومنان بدان در در آیند بَاطِنُهٗ باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند فِیْهِ الرَّحْمَةُ
در ورحمت بود زیرا که نزدیک بهشت ست وَظَاهِرُهٗ و ظاهر سور یعنی خارج او مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ از پیش آنکه طرف
منافقان ست عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ ست اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان
شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده دری دارد از ان در نگرند و مومنان را مشاهده نمایند که خرامان خرامان بجانب
ریاض جنان اند یُنَادُوْنَهُمْ بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مومنان اَلَمْ نَکُنْ آیا نبودیم مَّعَکُمْ با شما در دنیا و بجماعت شما نماز میگزاردیم
و بموافقت شما روزه می داشتیم قَالُوْا بَلٰی گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید وَلٰکِنَّکُمْ و لیکن شما فَتَنْتُمْ اَنْفُسَکُمْ در فتنه افگندید نفسهای خود را

وبسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وَتَرَبَّصْتُمْ و تاخیر کردید در توبه وَارْتَبْتُمْ وشک آوردید در نبوت
حضرت محمد مصطفی صلعم وَغَرَّتْكُمُ الْاَمَانِيُّ و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی المهای دور و دراز پیش گرفتید حَتّٰى جَآءَ اَمْرُ اللّٰهِ تا
وقتیکه بیاید فرمان خدای بقبض روح شما وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُوْرُ ○ و فریب داد شما را بخدای شیطان فریبنده یاد نیای ناپاینده
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُؤْخَذُ فرا گرفته نشود مِنْكُمْ از شما ای منافقان فِدْيَةٌ چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید وَّلَا مِنَ الَّذِيْنَ
كَفَرُوْا و نگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویده اند مَاْوٰىكُمُ النَّارُ جای شما و ایشان آتش دوزخ بود هِيَ آتش مَوْلٰىكُمْ سزاوار ترست بشما
وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ○ و بد بازگشتنی ست آتش آورده اند که مومنان در مکه با فقر و فاقه بجد تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که
مال بسیار بدست آمد و نعمت بر ایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که اَلَمْ يَاْنِ آیا وقت
نیامد لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا مر آنانرا که گرویده اند اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لِذِكْرِ اللّٰهِ برای یاد کردن خدای وَمَا
نَزَلَ و برای آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ الْحَقِّ از کلام خود که درست و راست ست و قولی آن ست که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب
بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه بن الناس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان ست
می فرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از آن خبر ندارد که ترسگار گردد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند
وَلَا يَكُوْنُوْا و مباشید ای مومنان كَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند مِنْ قَبْلُ پیش ازین یعنی چون یهود
و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند فَطَالَ پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْاَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل
دور و پیش گرفتند فَقَسَتْ قُلُوْبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيْرٌ مِّنْهُمْ و بسیاری از ایشان فٰسِقُوْنَ ○
خارج اند از دین خود و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت ست و نشانه نرمی دل توجه بطاعت مثنوی
دلی کز نور معنی نیست روشن + مخوانش دل که آن سنگ ست و آهن + دلی کز گرد غفلت زنگ دارد + از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد
اِعْلَمُوْٓا بدانید ای منکران بعث اَنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای يُحْيِ الْاَرْضَ زنده میگرداند زمین را بَعْدَ مَوْتِهَا پس از مردگی و فسردگی
او و بهمان منوال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستیکه روشن کردیم لَكُمُ الْاٰيٰتِ برای شما نشانهای قدرت لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُوْنَ ○ شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید اِنَّ الْمُصَّدِّقِيْنَ بدرستیکه مردان باور دارنده وَالْمُصَّدِّقٰتِ و زنان
تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ و حال
آنکه وام داده اند خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال يُّضٰعَفُ زیاده گردانیده میشود لَهُمْ برای ایشان مزد
ایشانرا از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشانراست اَجْرٌ كَرِيْمٌ ○ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت وَالَّذِيْنَ
اٰمَنُوْا و آنانکه گرویده اند بِاللّٰهِ وَرُسُلِهٖ بخدا و بفرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان اُولٰٓئِكَ آن گروه
هُمُ الصِّدِّيْقُوْنَ ق صلے ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان وَالشُّهَدَآءُ و گواهانند بروز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک
پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که والشهدا را مبتدا دانند معنی آیت آن ست آنها که شهید شده اند در راه
خدای نزدیک وی اند در درجات قرب لَهُمْ اَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُوْرُهُمْ و روشنی که روز حشر با ایشان
بود وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران ع م کردند وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَآ و تکذیب کردند آیتهای ما را که بر محمد فرو فرستاده ایم

ع ۹

أُولٰٓئِكَ آن گروه أَصْحٰبُ الْجَحِيمِ ۝ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوٓا بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا این را که زندگانی این سرای
لَعِبٌ بازیچه ست وَّلَهْوٌ وبیهوده در رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان ست در بازیهای بی حاصل بیت بازیچه ست
طفل فریب این متاع دهر، بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند وَّزِينَةٌ ودیگر آرایش ست در مطاعم خوشگوار وملابس نیکو ومنازل دلکش
ومراکب راهوار وَّتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ ومفاخرت کردن میان یکدیگر به نسب عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ ومباهات بر بسیاری مال وَالْأَوْلَادِ
وکثرت فرزندان وبدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود ولهو وفرح ایشان بغم وترح مبدل گردد وآرایشها از هم فرو ریزد وتفاخر وتکاثر چون
شرارهٔ آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال وزودی انتقال كَمَثَلِ غَيْثٍ همچون مثل باران ست که بر زمین تشنه بارد وتخمها که در وی ست
زود بروید وقائم گردد پس از روی خوبی أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهٗ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ پس آنگه خشک گردد
بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا پس گردد بعد از زردی
درهم شکسته وکوفته وریزه ریزه شده وَفِي الْاٰخِرَةِ ودران سرای عَذَابٌ شَدِيدٌ لا عذابی سخت ست مر دشمنان خدای را که همه عمر در
طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کردند وَّمَغْفِرَةٌ وآمرزش ست مِّنَ اللّٰهِ از خدای وَرِضْوَانٌ ط وخشنودی مر دوستان حق را که در
جست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند رباعی ای طالب دنیا تو بسی مغروری + وی مائل عقبی تو یکی مزدوری + وی آنکه ز میل هر دو عالم
دوری + تو طالب نور بلکه عین النوری + وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَآ ونیست زندگانی دنیا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ۝ مگر متاعی که بفریبد وباقی
نماند واین متاع غرور بنسبت کسی ست که دنیا را دست افزار حصول نعم اخروی نسازد واز متلذذات نفس وهوا بکار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب
دولتی باشد وتوفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید واز مراضی ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرور ست نه
متاع غرور نعم المال الصالح للرجل الصالح بیت مال را گر بهر حق باشی حمول + نعم مال الصالحین گفته رسول سَابِقُوٓا پیشی گیرید وشتابید
اِلٰى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی که واقع ست مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما وموجب مغفرت توبه ست یا استغفار یا ادای فرائض
یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی رح گفته که سبیل مغفرت متابعت حضرت رسالت منقبت ست ص پس حق سبحانه میفرماید
که شتاب نمائید بمتابعت او که سبب آمرزش ست وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا وپیشی گیرید در رفتن بهشتی که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْأَرْضِ
مانند عرض آسمان وزمین ست بشرطی که همه را صحائف رقیقه سازند ویکدیگر وصل کنند اُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت
لِلَّذِينَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ برای کسانیکه گرویده اند بخدای وَرُسُلِهٖ ط وبفرستادگان او ذٰلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بران فَضْلُ اللّٰهِ
فضل خدای ست وکرم او يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَّشَآءُ ط هر کرا میخواهد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ ع وخدای خداوند فضل
بزرگ ست بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان وهم در آخرت بمغفرت ورضوان مَآ اَصَابَ نرسید ونخواهد رسید مِنْ مُّصِيبَةٍ هیچ
رسندهٔ از غم وانواع مصائب فِي الْاَرْضِ در زمین چون قحط وگرانی ونقصان مال وزرع وجز آن وَلَا فِيٓ اَنْفُسِكُمْ ونه در نفسهای
شما چون بیماری وضعف وفقر وموت اولاد وغیر آن اِلَّا فِي كِتٰبٍ مگر آنکه نوشته شده ست در لوح محفوظ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّبْرَاَهَا پیش
از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را اِنَّ ذٰلِكَ بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح باوجود بسیاری آن عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ۝ منه
بر خدای آسان ست در ازل این حکم فرمود از روی رافت ورحمت جهت آنکه در نفوس قرار گیرد ودانند که احکام ازلی مندفع نمیگردد میگوید که در ازل
اینها بر شما نوشته ایم لِّكَيْلَا تَاْسَوْا تا شما اندوهگین نشوید وغم نخورید عَلٰى مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شد از شما از مال وخصب وعافیت وصحت

وَلَا تَفْرَحُوا و شادان نگردید بِمَا آتَاكُمْ بانچه داد مر شما را از مال و متاع دنیا اخبارست بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول و از اقبال آن مسرور
مشوید که نه آن را قراری هست و نه این را اعتباری بیت گر دست دهد گدای شادی نکند + ور فوت شود نیز نیرزد بغمی + و از مرتضی علی رض
منقولست که هر که بدین آیت کار کند هر آینه فرا گیرد زهد را بر هر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد و چه زیبا گفته اند رباعی مال ار تو رو نهد
مشو شاد ازان + ور فوت شود مشو بغم دار ازان + پندیست پسندیده بگنج دار ازان + تا دنیا و دینت شود آباد ازان + وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
و خدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیا بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران
پس صفت ایشان میکند و میفرماید که الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال و فخور آنانند که با وجود دنیا داری و جمع اسباب آن بخل کنند و مال خود در راه خدای
صرف نمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ و با وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهوداند
که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات و احوال حضرت رسالت پناه صلعم و آن را پوشیدند و دیگران را نیز بکتمان آن فرمودند
وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلعم فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز ازو و از انفاق
او الْحَمِيدُ ستوده در ذات و صفات که اعراض و تولی اعدای دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بدرستیکه ما فرستادیم
فرستادگان خود یعنی ملائکه را بپیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزات است یا بشریعتهای واضحه وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مَعَهُمُ
الْكِتَابَ با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی و دنیوی بود وَالْمِيزَانَ و منزل گردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ
تا قائم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیگر بوقت معاملات و انزال میزان در زمان نوح علی نبینا
و علیه السلام بوده و گفته اند مراد اسباب انزال اوست و امر بساختن آن وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و فرستادیم آهن را با آدم ع م و اوردی فرموده
که آدم ع م چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود تیر و پتک و سندان و در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت
از آسمان بزمین فرستاد آب و آتش و نمک و آهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلتهائیکه در کارزار بکار آید ازو
سازند خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن
وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام صناعات و حرفت تمام با آهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن درو
دخل ندارد و نفع کلی خود آنست که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان هراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان امین باشند پس حق سبحانه
آهن فرستاد تا اعدای دین منزجر گردند و ترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ و تا ببیند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ و نصرت میدهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه
در جهاد با کفار مراد مومن است که یاری دهد پیغمبر را بِالْغَيْبِ بپوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر صلعم حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلعم مددگاری
مینمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تواناست بر هلاک دشمنان عَزِيزٌ غالب است بر همه بحکم
و فرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نبی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم خلیل ع م را به نمرودیان وَجَعَلْنَا
و ودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان
بود فَمِنْهُمْ پس بعضی ازینها که انبیاء ع م بدیشان آمدند مُهْتَدٍ راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب و نبی وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ

ع

بر عقب نوح و ابراهیم ع م و امم ایشان بِرُسُلِنَا بفرستادگان خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح ع م را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف ع م وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل م را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ یعنی پسر مریم را وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و افگندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی ع م را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایشی بر یکدیگر یعنی متابعان عیسی ع م و خواص او را بر یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً و ایشان پیدا کردند طریقه رهبانیه را و از پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان و آن چنان بوده که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خوشنودی خدای رهبانیت پیش گرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نگاه داشت آن بود بلکه بتثلیث قائل گشته قرآن و محمد را ص منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح ع م انحراف نانموده حضرت رسالت پناه را ص دریافتند بدولت اسلام و شرف متابعت سید انام ص سرافراز شدند و حق سبحانه درباره ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که گرویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر ص أَجْرَهُمْ مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمارست وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ ○ بیرون آمدگانند از دائره ایمان پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانیکه ایمان آورده اید برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ و بفرستاده او یعنی محمد ص يُؤْتِكُمْ تا بدهد شمارا كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان بمحمد ص و یکی برای ایمان بسائر انبیاء م وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شمارا گناهان وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است مومنان را رَحِيمٌ ۝ مهربان بر ایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستیکه قادر نشوند و توانا نیابند عَلَىٰ شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نیابند و بایشان نرسد وَأَنَّ الْفَضْلَ و بدرستیکه فضل یعنی افزونی ثواب و جزا بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خداست يُؤْتِيهِ عطا کند آنرا مَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○ خداوند فضل بزرگ ست یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده قطعه فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب + خوان نعم نهاده
از قاف تا بقاف + هستند بیش و کم ز نوال تو بهرمند + دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف +

سورة المجادلة مدنية وهي اثنتان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود بخوله بنت ثعلبه که زوجه او بود بصحبت خوله از ان استمتاع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خوله بجناب نبوت ص آمده درین باب استغاثه نمود حضرت رسول ص فرمود که تو بر وی حرام شدی گفت

یا رسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت صلعم گفت گمان نمیبرم مگر آنکه تو برو حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال خرد ی ایشان و مفارقت انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر بار سخن با پیغمبر صلعم باز گردانید و همان جواب شنید روی نیاز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد **قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ** بتحقیق شنود خدای **قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ** سخن آن زن را که جدال میکرد با تو **فِیْ زَوْجِهَا** در کار شوهر خود **وَ تَشْتَكِیْٓ** و ناله کرد و شکایت خود بر داشت **اِلَى اللّٰهِ** بخدای **وَ اللّٰهُ یَسْمَعُ** و خدای میشنود **تَحَاوُرَكُمَا** گفتگو و پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنی تو میگفتی که برو حرام شدی و او میگفت که مرا طلاق نداده **اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ** بدرستیکه خدای شنواست اقوال مردمان را **بَصِیْرٌ** بیناست باحوال ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمیشود **اَلَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ** آنانکه ظهار می کنند **مِنْكُمْ** از شما مردان **مِّنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من **مَّا هُنَّ** نیستند آن زنان ایشان **اُمَّهٰتِهِمْ** مادران ایشان یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود **اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ** نیستند مادران ایشان فی الحقیقة **اِلَّا الّٰٓئِیْ وَلَدْنَهُمْ** مگر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی صلعم و مرضعات حکم مادر دارند **وَ اِنَّهُمْ** و بدرستیکه مردان **لَیَقُوْلُوْنَ** میگویند **مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ** ناشناخته سخنی نا دانسته **وَ زُوْرًا** و دروغ که هرگز زوجه مادر نباشد **وَ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ** و بدرستیکه خدای تعالی عفو کننده است مر گناهان تو به کنندگانرا ازین قول **غَفُوْرٌ** آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است بانچه تعبیر کنند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شائع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم و خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا سر تو یا نصف تو چون ظهر مادر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله من و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود **وَ الَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ** و آنانکه مظاهره کنند **مِنْ نِّسَآئِهِمْ** از زنان خود **ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ** پس باز گردند **لِمَا قَالُوْا** بنقض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی آن بمذهب امام اعظم رح یا امساک کنند مر زن خود را بر زوجیت در عقب ظهار اگر چه لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی رح است یا وطی کنند بمذهب امام مالک رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفاره باید داد بیان کفاره این است که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی و یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند **فَتَحْرِیْرُ رَقَبَةٍ** پس بر وست آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه ذمیه خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبه مؤمنه آزاد باید کرد **مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت **ذٰلِكُمْ** این حکم بکفارت که مامور شدید بآن **تُوْعَظُوْنَ بِهٖ** پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ **وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ** و خدای بانچه شما می کنید **خَبِیْرٌ** داناست و بر وی پوشیده نمی ماند **فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ** پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده هست و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه و این قول امام شافعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم رح اگر بنده دارد آزاد میباید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است **فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ** پس بر وست روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد دران خلاف است و این روزه باید **مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّتَمَآسَّا** پیش از آنکه یکدیگر رسند بمباشرت **فَمَنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ** پس هر که نتواند روزه داشتن **فَاِطْعَامُ سِتِّیْنَ مِسْكِیْنًا** پس بر وست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از سائر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی رح مدی از طعام باید داد **ذٰلِكَ** این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت **لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ** تا تصدیق کنید مر خدایرا **وَ رَسُوْلِهٖ** و پیغمبر ویرا بقبول اوامر و نواهی **وَ تِلْكَ** و این حکمها **حُدُوْدُ اللّٰهِ** حدهای خدا است که از ان در نتوان گذشت **وَ لِلْكٰفِرِیْنَ** و مر ناگرویدگان

که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذاب دردناک ست اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَادُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ مخالفت و دشمنی میکنند
با خدا و رسول او یعنی از حد و امر و نهی تجاوز می نمایند کُبِتُوْا خوار و نگونسار کرده شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِیْنَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند
مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم ما اٰیٰتٍۭ بَیِّنٰتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزها
دلالت کننده بر صدق حضرت صلعم وَلِلْکٰفِرِیْنَ و مر کافران راست بهر وقتی و زمانی عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذاب خوار کننده و رسوا سازنده
و گفته اند مر ایشان را چنین عذابی در آخرت یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ یاد کن روزی را که برانگیزد خدای سبحانه ایشان را از قبور جَمِیْعًا همه ایشان را که یکی غیر
مبعوث نباشد فَیُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده باشند اَحْصٰهُ اللّٰهُ نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را وَنَسُوْهُ
و ایشان فراموش کرده باشند وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِیْدٌ گواه است و مناسب آن مکافات
خواهد فرمود که کسی گواهی او را رد نتواند کرد **بیت** حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست + حاکم که خود گواه بود قصه مشکل ست + در کشاف آورده که روزی
ربیعة بن عمرو و حبیب که برادر او ست با صفوان بن امیه حدیث میکردند یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را
نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ آیا نمیدانی آنرا که خدای میداند
مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از معادن و نباتات و حیوانات مَا
یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن که راز گوینده باشند با هم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشان ست بعلم یعنی چهار
میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان ست و اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ
مگر او ششم ایشان ست بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شش ساخته وَلَاۤ اَدْنٰی و نه کمتر باشند مِنْ ذٰلِکَ از سه عدد وَلَاۤ اَکْثَرَ
و نه بیشتر از پنج تن اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشان ست بعلم اَیْنَ مَا کَانُوْا هر جا که باشند در اقطار سموات یا در زوایای زمین چه علم او را باشیا
قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند **نظم** این معیت در نیابد عقل و هوش + زین معیت دم مزن بنشین خموش + قرب حق از بنده
دور ست از قیاس + بر قیاس خود منه آن را اساس + ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بآنچه کرده اند در دنیا از برای تفضیح
و تشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتارها و کردارها عَلِیْمٌ داناست و نسبت علم او
با همه معلومات یکسان ست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بران وجه احاطه کند که بجلیات
آن **بیت** نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت + نه این را زود تر بینی نه آن را دیر تر دانی + در تفسیر امام زاهد رح آورده که جهودان و
منافقان را عادت این بود چون پیغمبر صلعم سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان با نزدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر
راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که دران سریت کسی داشتندی نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی تا مومنان بگمان افتادی که مگر
آن لشکر را کاری و کسری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید و ایشانرا ازان نهی کرد و سه روزی اجابت
کردند دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه نُهُوْا باز داشته شدند عَنِ
النَّجْوٰی از راز گفتن بایکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا عَنْهُ بآن چیزی که نهی کرده شده بودند
ازان وَیَتَنٰجَوْنَ و راز میگویند از روی ستیزه و عداوت بِالْاِثْمِ بآنچه ایشانرا اثم میسازد از غیبت مومنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد در حق
اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و بنافرمانی پیغمبر یعنی با منع او گفتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر صلعم آمده

ع ۲

گفتند السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رض بشنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته
باش ای عایشه و نرم خویی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت صلعم فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی
گفتم وعلیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب ست نه گفته ایشان در باره من پس حق سبحانه آیت فرستاد و اذا جاءوک
و چون بیایند جهودان بسوی تو حیوک تحیت گویند ترا بما لم یحیک به الله آن چیز که تحیت نگفت ترا آن خدای یعنی خدای ترا گفت
وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان میگویند السام علیک و سام بلغت ایشان مرگ ست یا قتل شمشیر ویقولون ومیگویند ایشان فی انفسهم
در میان یکدیگر لولا یعذبنا الله چرا عذاب نمیکند خدای تعالی ما را بما نقول بانچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بایستی که بدین
اهانت که بدو میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حسبهم جهنم بس ست ایشان را دوزخ از برای عذاب یصلونها در آیند در آن فبئس
المصیر ○ پس بد جایی گاهی ست دوزخ یا ایها الذین امنوا ای گرویدگان اذا تناجیتم چون راز گویید با یکدیگر فلا تتناجوا
پس راز مگویید بالاثم بگناه والعدوان و بیداد ومعصیت الرسول و بنافرمانی رسول صلعم چنانچه منافقان و جهودان میکنند و
تناجوا بالبر والتقوی و راز گویید به نیکوکرداری و پرهیزگاری و ترس کاری واتقوا الله و بترسید از خدای در هر کاری که میکنید الذی
آن خدای که شما الیه تحشرون ○ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بکردار جزا خواهد داد انما النجوی جز این نیست که راز گفتن باثم و عدوان
من الشیطان از وسوسه شیطان ست که در چشم شما می آراید و بران میدارد لیحزن الذین امنوا تا اندوهگین گرداند مومنان را ولیس و
نیست شیطان یا تناجی او بضارهم شیئا ضرر رساننده مومنان بچیزی الا باذن الله مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی وعلی
الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون ○ پس باید که توکل کنند مومنان در مهم خود با حق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان حسابی
بر ندارند که کردار ایشان غداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست بیت دگر با سخن خصم تند خویی مگوی + که اهل مجلس ما را ازان حسابی نیست + جمعی
از اهل بدر رض بمجلس رسول الله صلعم آمدند و بعضی از صحابه رض گرداگرد پیغمبر صلعم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد بر پا ایستادند و کس ایشان را جای نداد
و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته درین باب آغاز کنایت و شکایت
کردند آیت آمد که یا ایها الذین امنوا ای کسانیکه گرویده اید اذا قیل لکم تفسحوا چون گفته شود شما را که جای فراخ کنید فی المجالس
در مجلسها چون مجالس ذکر تلاوت و نماز فافسحوا پس جایی گشاده کنید بر مردم یفسح الله تا گشاده گرداند خدای لکم مر شما را در قبر
و در بهشت منزلها یا سعت دهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند بازالت تضایق و تزاحم واذا قیل و چون گفته شود انشزوا مر شما را
که برخیزید و برتر روید فانشزوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه صلعم می نشستند و چون یکی را از ایشان بمهمی طلبیدندی
بخواستی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر ماوردی مذکور ست که چون گویند برخیزید شما از جمع یعنی نماز در جهاد شتابید یرفع الله تا بردارد
خدای تعالی درجات در بهشت الذین امنوا منکم آنانرا که گرویده اند از شما والذین اوتوا العلم و برسد آنانرا که داده شده اند علم با ایمان
درجت درجها بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل ست از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت میکند که او را
در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال ست تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلند تر از درجه علما ندیدم و از ان گذشته درجه انبیا و شهدا کان
این خواب موافق این آیت ست وعلمای دین را درجات بلند تر ست هم در دنیا مرتبه و شرف و وراثت انبیاء م و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت
با اصفیا از ابن مسعود رض منقول ست که مومن عالم را درجاتی ست بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپ تیز رو باشد شصت سال

و در حدیث ابی داود درج مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سایر کواکب بیت مصابیح الانام اهل
ارض + هم العلما بالله الکرام + و نعم + ما قال رباعی رفعت آدمی بعلم بود + هر کرا علم بیش رفعت بیش + قیمت هر کسی بدانش اوست + بساز
افزون بعلم قیمت خویش + وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای بانچه شما میکنید خَبِیْرٌ ۝ داناست درین سخن بیم و امید و وعده و وعید هم است
آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند بحضرت پیغمبر صلعم و از بسیار میگفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا همه را بان مرتبه رسید که آن حضرت
به تنگ آمد این آیت نازل شد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه مومنان اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ چون خواهید که راز گوئید با رسول فَقَدِّمُوْا
پس پیش فرستید یعنی بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ پیش از راز گفتن خود صَدَقَةً صدقه مستحقان ذٰلِكَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَیْرٌ
لَّكُمْ بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید وَاَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید
فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه راز گوید رَّحِیْمٌ ۝ مهربان است بنده را بتکلیف ما لا یطاق نماید
در خبر است که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رض را دیناری از زر بود آنرا باده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و
با رسول صلعم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد ازان این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این
از جمله مناقب اوست و گویند این حکم یکساعت از روز بیش نبود و مرتضی علی کرم الله وجهه دران ساعت این کار کرد پس آیت آمد که ءَاَشْفَقْتُمْ
آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را اَنْ تُقَدِّمُوْا آنکه پیش بدهید بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىكُمْ صَدَقٰتٍ پیش از راز گفتن خود صدقه فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا
پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْكُمْ و بازگشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ پس بپای دارید نماز فریضه را
وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة واجب را وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ و فرمان برید خدای و رسول صلعم او را در همه حال که اینها تدارک و تلافی آن کند
وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه شما میکنید در خبر است که عبد الله بن نبتل منافق بود با رسول خدای می نشست و رخانت
کردی و سخنان آن حضرت صلعم با یهودان گفتی روزی حضرت پیغمبر صلعم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض انجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی
که دل او سرکش و متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت صلعم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابه تو ابن
نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد اَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری اِلَى الَّذِیْنَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی
منافقان که دوست گرفتند قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان
مِّنْكُمْ از شما که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَیَحْلِفُوْنَ و سوگند میخورند ایشان عَلَى الْكَذِبِ بدروغ بر دعوی
اسلام و حرام سید انام وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ۝ و ایشان میدانند که دروغ میگویند اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان
عَذَابًا شَدِیْدًا عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَآءَ بد است مَا كَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۝
آنچه هستند که میکنند و بران اصرار می نمایند اِتَّخَذُوْۤا فرا گرفتند اَیْمَانَهُمْ سوگندانی چند را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان
در امان باشد فَصَدُّوْا پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی با ایشان را بدل میساز
تا از جهاد متقاعد گردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِیْنٌ ۝ عذابی بخوار کننده لَنْ تُغْنِیَ دفع نکند عَنْهُمْ از ایشان ذرة
اَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَآ اَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِّنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی را اُولٰٓئِكَ آن گروه منافقان
اَصْحٰبُ النَّارِ ملازمان دوزخ اند هُمْ فِیْهَا ایشان دران خٰلِدُوْنَ ۝ جاویدماندگان اند [illegible]

ع ۷

از مشرکان زبیر تر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِیْعًا یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای همه منافقان را از قبور
ایشان فَیَحْلِفُوْنَ لَهٗ پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و خلاص خود کَمَا یَحْلِفُوْنَ لَکُمْ همچنانکه سوگند میخورند برای شما وَیَحْسَبُوْنَ و
آرزو می پندارند اَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلٰی شَیْءٍ بر چیزی اند و کاری میکنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید که اَلَآ اِنَّهُمْ بدانید بدرستیکه ایشان
هُمُ الْکٰذِبُوْنَ ○ ایشانند دروغ گویان و دروغ ایشان بغایتی رسیده که با دانای نهان و آشکار انیز دروغ میگویند اِسْتَحْوَذَ مستولی شد
و غلبه کرد عَلَیْهِمُ الشَّیْطٰنُ بر ایشان دیو بوسوسه سیل داد ایشان را بمعاصی فَاَنْسٰهُمْ پس فراموش گردانید برایشان ذِکْرَ اللّٰهِ یاد
کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان اُولٰٓئِکَ آن گروه فراموش کاران حِزْبُ الشَّیْطٰنِ لشکر دیو اند و متابع او اَلَآ اِنَّ حِزْبَ
الشَّیْطٰنِ بدانید بدرستیکه سپاه دیو هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ○ ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند اِنَّ
الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَآدُّوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ خلاف کنند خدای و رسول او را اُولٰٓئِکَ آن گروه مخالفان فِی الْاَذَلِّیْنَ ○ در جماعت
خوارترانند و با ایشان یعنی در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعضی بسواد و سیاه روی و بی اعتبار کَتَبَ اللّٰهُ نوشت خدا در لوح محفوظ و حکم
کرد که بهمه حال لَاَغْلِبَنَّ اَنَا هر آینه غالب شوم من وَرُسُلِیْ و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامور بحرب اند بقهر و زجر ابعادی ست و اگر مامور
بحرب نیستند بدلیل و حجت اِنَّ اللّٰهَ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیاء عم عَزِیْزٌ ○ غالب ست در حکمی که خواهد
و کسی بر منع آن قادر نباشد **بیت** حکمی که آن ز بارگه کبریا بود + کس را دران مجال تصرف کجا بود + حق سبحانه بعد از ذکر منافقان و دوستی
ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگرچه چند قرابت قریبه واقع باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ
قَوْمًا یُّؤْمِنُوْنَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان یُوَآدُّوْنَ دوست
ورزند و دوست دارند مَنْ حَآدَّ اللّٰهَ هر که اختلاف کند با خدای و رسول او یعنی مومنان کافران و منافقان را دوست ندارند وَ
رَسُوْلَهٗ وَلَوْ کَانُوْٓا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول اٰبَآءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبد الله جراح را
در روز احد بکشت اَوْ اَبْنَآءَهُمْ یا پسران ایشان چون ابوبکر صدیق رض که روز بدر پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت طلبید و پیغمبر صم صدیق را
نگذاشت که بحرب وی رود اَوْ اِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد بقتل رسانید اَوْ عَشِیْرَتَهُمْ
یا خویشان ایشان چون فاروق رضی الله عنه که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون مرتضی علی و حمزه و ابو عبیده رض که اقربای
خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند اُولٰٓئِکَ آن گروه که با دشمنان خدای دوستی نکنند کَتَبَ نوشته است خدای یعنی
ثابت کرده فِیْ قُلُوْبِهِمُ الْاِیْمَانَ در دلهای ایشان ایمان را یا جمع کرده است آن را با لوازم آن از اخلاص و استقامت وَ
اَیَّدَهُمْ و تقویت کرده است ایشان را بِرُوْحٍ برحمتی یا نصرتی یا نور هدایتی مِّنْهُ از نزدیک خود و گویند مدد داده است ایشان را
بجبرئیل عم یا بقرآن وَیُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر جَنّٰتٍ تَجْرِیْ در بهشتی که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا از زیر درختان آن الْاَنْهٰرُ
جوهای از آب و شیر و خمر و عسل خٰلِدِیْنَ فِیْهَا جاوید بودگانند دران رَضِیَ اللّٰهُ خشنود شد خدای عَنْهُمْ از ایشان بطاعتی که در دنیا
کردند وَرَضُوْا عَنْهُ و خشنود شدند ایشان از خدای بجزاهائی که وعده کرده است ایشان را در عقبی اُولٰٓئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ آن گروه لشکر
خدای و ناصران دین وی اند اَلَآ اِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ع ایشان رستگارانند امام ثعلبی از جرجانی نقل میکند و جرجانی
از مشائخ خود شنیده که داؤد علی نبینا و علیه السلام از حق سبحانه پرسید که الهی حزب تو کیست خطاب آمد که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم

ع ٩

اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم او از محارم فروبسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه گرداند آن گروه حزب من اند و پیرامون عرش من طواف کنند و درین باب گفته اند قطعه از هر چه ناروا ست بر دیده باب بند + وز هر چه ناپسند بود دست باز دار + لوح دل از غبار تعلق بشوی پاک + تا باشدت بحلقهٔ اهل قبول بار + بشنو نصیحتی ز فقیر خدای عزیز + تا آیدت بدنیا و عقبی ترا بکار +

سورة الحشر مدنية وهي اربع وعشرون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

سَبَّحَ تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لِلّٰهِ مر خدای را که مستحق ثناست مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وَهُوَ الْعَزِيْزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيْمُ ○ صواب کار و راست کردار است آورده اند که حضرت رسول الله صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص اصحاب رض جهت دیت دو مرد عامری که در عهد پیغمبر صلعم بودند و عمرو بن امیه بن ضمری رضی الله عنه ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النضیر رفت در وقتیکه پشت بدیوار خانهٔ ایشان باز نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آن حضرت صلعم افگنند و فی الحال جبرئیل ع مهتر عالم را خبر دار گردانید و آنحضرت صلعم بمدینه باز آمده کس بدیشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار ما بیرون شوید و ده روز ایشان را مهلت داد ایشان بتهیه سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کسی را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید بقلاع خود متحصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شما ایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت صلعم رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت صلعم فرمود که بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آن مقدار از اموال که دواب شما بر تواند گرفت با خود ببرید برین وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ الَّذِيْٓ اوست آن خداوندی که از روی اذلال اَخْرَجَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل توریت یعنی بنی النضیر را مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلها که در زمین مدینه داشتند لِاَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردم را بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و آنجا قیامت قائم گردد و آن حشر دوم ست و چون بنی نضیر قبل از سایر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مومنان اَنْ يَّخْرُجُوْا آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری مرد و مدد و شجاعت و شوکت وَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشانرا مَّانِعَتُهُمْ حُصُوْنُهُمْ منع کننده و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان مِّنَ اللّٰهِ از فرود آمدن قضای خدای را بر ایشان فَاَتٰىهُمُ اللّٰهُ پس بیامد بدیشان وز عذاب خدای مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوْا از انجا که گمان نبردند وَقَذَفَ فِيْ قُلُوْبِهِمُ الرُّعْبَ و بیفگند خدای تع در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد يُخْرِبُوْنَ خراب میکند و بیفگند بُيُوْتَهُمْ خانهای خود را بِاَيْدِيْهِمْ بدستهای خود وَاَيْدِي الْمُؤْمِنِيْنَ و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافر مشرکان که خود بدست خود خراب کردند در خبر ست که یهود چون دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را میکندند و هر چه ایشانرا خوش می آید در ها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن بر کنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را آراستند و اظهار جلادت نموده دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام رفتند و جمعی بخیبر فَاعْتَبِرُوْا پس عبرت گیرید

وقف النبي عليه السلام

یَا اُولِی الْاَبْصَارِ ○ ای خداوند دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و ازان عبرت بردارید وَلَوْلَا اَنْ کَتَبَ اللّٰهُ و اگر نه آن ست که خدای
نوشته است در لوح و حکم کرده است عَلَیْهِمُ الْجَلَاۗءَ برایشان بیرون شدن از خان و مان لَعَذَّبَهُمْ هرآینه عذاب میکرد ایشان را فِی الدُّنْیَا
درین سرای بکشتن و برده گرفتن وَلَهُمْ فِی الْاٰخِرَةِ و مر ایشان راست با وجود جلا دران سرای عَذَابُ النَّارِ ○ عذاب آتش دوزخ
ذٰلِکَ این عذابها مر ایشان را بِاَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاۗقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ دشمنی کردند با خدای و رسول او و مخالفت فرمان
ورزیدند وَمَنْ یُّشَاۗقِّ اللّٰهَ و هر که دشمن دارد خدا را فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ ○ سخت عقوبت ست مر او را و امثال
او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند غیر از نخل عجوه و عبد الله بن سلام و ابو لیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند
ابو لیلی چون انواع تمر را می برید و میگفت که بدین دل منافقان را میشکنم عبد الله بن سلام بد ترین انواع آن را میبرید و میگفت میدانم که خدای تعالی
این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس انچه بهتر ست برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ انچه بریدید مِّنْ لِّیْنَةٍ از
خرمابنان اَوْ تَرَکْتُمُوْهَا یا بگذاشتید آن را قَاۗئِمَةً عَلٰۤی اُصُوْلِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِاِذْنِ اللّٰهِ پس بامر خداست و بپسندوی
برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِیُخْزِیَ الْفٰسِقِیْنَ ○ و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دائرهٔ ایمان آورده اند که چون
بنی نضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه خود و سه صد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان مجموعه فی شد یعنی تمام حصهٔ خاصهٔ پیغمبر بود
پس آن حضرت صلعم هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظره بآن ست که آن را خمس نساخت و امام اعظم رح برین
رفته و حق سبحانه درین باب میفرماید که وَمَاۤ اَفَاۗءَ اللّٰهُ و انچه باز گرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان
یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَاۤ اَوْجَفْتُمْ پس نتاختید عَلَیْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَیْلٍ هیچ اسپی وَّلَا رِکَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین
حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این حصار را فتح نکردید وَّلٰکِنَّ اللّٰهَ و لیکن خدای
بنصرت خود یُسَلِّطُ رُسُلَهٗ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلٰی مَنْ یَّشَاۗءُ بر هر که میخواهد وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها
از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِیْرٌ ○ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاه بسببی پنهان
چون القای ترس و بیم در دل ایشان می افگند مَاۤ اَفَاۗءَ اللّٰهُ انچه باز میگرداند خدای عَلٰی رَسُوْلِهٖ بر پیغمبر خود مِنْ اَهْلِ الْقُرٰی از اموال
و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود فَلِلّٰهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُوْلِ و مر پیغمبر او را وَلِذِی الْقُرْبٰی و خداوندان قرابت را به
نسبت پیغمبر صلعم وَالْیَتٰمٰی و مربی پدران محتاج را وَالْمَسٰکِیْنِ و درویشان را وَابْنِ السَّبِیْلِ و راه گذریان را که بی مال باشند علما بر آنند که فی خاصهٔ پیغمبر
بوده صلعم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال ازان می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده
و بعد از وفات آنحضرت صلعم بعضی علما حمل بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صرف
کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم ست و آن را بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف
آن امام ست و نزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد در معالم آورده که اهل
جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی بر داشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردندی و آن را صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی
و توانگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله
شما ربع و صفی مغنم را بر دارید و بگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر صلعم گردانید و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد

متقرر ساخت و فرمود که حکم فی پیدا کردیم کَیْ لَا یَکُوْنَ تا نباشد آن فی دُوْلَةً گردان دست بدست بَیْنَ الْاَغْنِیَآءِ میان توانگران مِنْکُمْ
از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَآ اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ و آنچه بدهد شما را پیغمبر
از فی و غنیمت فَخُذُوْهُ پس فرا گیرید آن را که حق شماست وَمَا نَهٰکُمْ عَنْهُ و آنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَانْتَهُوْا پس باز ایستید
از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات عام ست و معنی وی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر صلعم بدان آن را فرا گیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند
از آن باز ایستید که امر و نهی او بحق ست هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاک افتد بیت آنکس که شد
متابع رای تو قد نجا + وانکو خلاف امر تو ورزید قد هلک + وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول وَاِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ ۝ سخت عقوبت ست بر مخالفان فرمان پیغمبر لِلْفُقَرَآءِ الْمُهٰجِرِیْنَ و قسمت فی برای یتیمان و مسکینان
و ابنای سبیل ست و درویشان هجرت کننده الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند مِنْ دِیَارِهِمْ از سرای ایشان که در مکه داشتند
وَاَمْوَالِهِمْ و دور افتادند از مالهای خود یَبْتَغُوْنَ می طلبند فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ بخشش و بخشایش از خدا وند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی حضرت او
یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طالب رحمت و رضای حق بوده اند و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نمودند
وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدای را بنفس و مال خود وَرَسُوْلَهٗ و نصرت می نمایند پیغمبر او را بیاری و هواداری اُولٰٓئِکَ آن گروه
مهاجران هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ۝ ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل وَالَّذِیْنَ و دیگر برای آنانکه تَبَوَّؤُ الدَّارَ جای گرفتند در سرای
هجرت وَالْاِیْمَانَ و در دار الایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول صلعم او را این نام نهاده
پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصارند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از
قدوم حضرت رسالت پناه صلعم مساجد ساختند یُحِبُّوْنَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که را هجرت کند اِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان و او را
جای دهند و بمال خود مساعدت نمایند وَلَا یَجِدُوْنَ و نیابند فِیْ صُدُوْرِهِمْ در دلهای خود حَاجَةً حسدی و حقدی و دغدغه مِّمَّآ
اُوْتُوْا از آنچه عطا داده شوند ایشان مراد آن ست که حضرت پیغمبر صلعم انصار را طلبید و ذکر اعانت و امداد و احسان و اسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند
فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را میان همه شما تقسیم کنم و طائفه مهاجران بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید
این مال را خاصة بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن معاذ و سعد بن عباده
که پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و
برکت در منازل ما از ایشان ست حضرت پیغمبر صلعم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه در شان ایشان میفرماید که وَیُؤْثِرُوْنَ و ایثار میکنند و تقدیم مینمایند
مهاجران را عَلٰٓی اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند و بدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ و اگرچه هست ایشان را خَصَاصَةٌ احتیاج و فقر
با آنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را بدرویشی دیگر که از وی محتاج تر
بود فرستاد و او بدیگری ایثار نمود هم چنین نه تن از فقرا بیکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد حکما
برآنند که از آن شش خصلت که جود مشتمل ست بر آن صفت ایثار اکمل و افضل ست و ایثار آنست که کسی محتاج باشد بچیزی و دیگری
مستحق آن بیند از خود باز گیرد و بوی بخشد قطعه کریم کامل آن را میشناسم اندرین دوران + که گر نانی رسد از آسیای چرخ گردانش + ز استغنای
همت با وجود فقر بی برگی + ز خود واگیرد و سازد نثار بی نوایانش + وَمَنْ یُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ

ربع

بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال و بعض انفاق فَأُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران یا فیروزی یافتگان به ثنای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت وَالَّذِينَ جَآءُو و آنانکه آمدند و می آیند مِنۢ بَعْدِهِمْ پس از مهاجران و انصار و تابعان صحابه رضی الله عنهم تا روز قیامت يَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز مرا وَلِإِخْوَانِنَا و مر برادران ما را که در دین الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و منه فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسدی و خیانتی لِّلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر رَبَّنَا آفریدگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن رَّحِيمٌ بخشنده ما را رحمت خود در زمره سابقان داخل گردانی علما گفته اند هر کرا کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این آیت نیست و ازین دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مرمومنان را بسه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب که با محمد صلعم میکنید معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما با شما تا بحدی ست که اگر او بر شما غالب شود و شما را ازین دیار اخراج کند ما نیز در مرافقت شما خواهیم آمد پس این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را اخوة الکفر الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت که یهود اند غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شما از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون آئیم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ و فرمان نبریم فِيكُمْ در ایذا و آزار شما أَحَدًا ابدًا کسی را که محمد ست یا هیچکس از مسلمانان را در خلاف شما طاعت نکنیم ابدا همیشه وَإِن قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستیکه ایشان دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِن قُوتِلُوا و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِن نَّصَرُوهُمْ و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و حاضر شوند در حرب با ایشان لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه پس باز گردند بعقب خود یعنی هزیمت روند ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند لَأَنتُمْ هر آینه شما مومنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِم در دلهای ایشان مِّنَ اللَّهِ از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای ذَٰلِكَ آن خوف و خشیة از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آن ست که ایشان قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدا را و جل سلطانه و اگر نه بایستی که از و ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ کارزار نمیکنند با شما جَمِيعًا همه ایشان یعنی جهودان و منافقان إِلَّا فِي قُرًى مُّحَصَّنَةٍ مگر در دیها استوار کرده بخندق و برج و باره أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان ست بلکه بَأْسُهُم کارزار ایشان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيدٌ ما سخت ست اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بددل و ترسان گردد پس ایشان بسبب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله در مواجه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو پنداری یهود و منافقان را هم مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده

ع ۱۰

و پریشان ست زیرا که عقائد و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذٰلِكَ آن وصف ای بد که ایشانرا هست بِاَنَّهُمْ و بسبب آنست که ایشان
قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُوْنَ ۝ گروهی اند که تعقل نمیکنند و درنمی یابند آنچیزرا که صلاح ایشان در انست پس مثل یهود كَمَثَلِ الَّذِيْنَ همچون مثل
آنان ست که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيْبًا بزمانی نزدیک ذَاقُوْا چشیدند وَبَالَ اَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر
معصیت مراد بنی قینقاع اند که ایشانرا جلا کردند از مدینه یا اهل بدر که عرصهٔ هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشانراست با وجود خواری دنیا عَذَابٌ
اَلِيْمٌ ۝ عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان و وعدهٔ نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطٰنِ همچون مثل شیطان ست
اِذْ قَالَ چون گفت لِلْاِنْسَانِ اكْفُرْ مرکافر را که بر کفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام فَلَمَّا كَفَرَ پس چون ثبات بکفر ورزید و
نهال شرک در زمین دل وی استحکام یافت قَالَ گفت شیطان اِنِّيْ بَرِيْٓءٌ مِّنْكَ من بیزارم از تو اِنِّيْٓ بدرستیکه من اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ
الْعٰلَمِيْنَ ۝ میترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس ست و از انسان ابوجهل و در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود از
قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود در آمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون ببدر رسیدند ابلیس دید که
ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه مذکور شده و بعضی برانند که شیطان
ابیض ست پسر ابلیس و مراد از انسان برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد از و و این حکایت بسبیل اجمال چنانست
که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرده و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمهٔ خود گرفته بیامد بصورت آدمی و
در صومعهٔ او بریاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد کلمهٔ چند جهت شفای مرضی
و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز دعای برصیصا
میسر نیست آنکس را در صومعهٔ برصیصا آوردند او دمی بر دمید شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را بهلاء و بلا
و محنت میساخت و برصیصا ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملک را متمرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند او دعا کرد و ابیض
او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با وی بفاحشه اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض
برادران او را بران مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اول خود را برو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص
کنم زاهد سجده کرد و ابیض از و بیزاری نمود و آن بی سعادت بعد از ان همه عبادت بورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت **قطعه**

غافل مشو که مرکب مردان مرد وار + در سنگلاخ وسوسه پیها بریده اند + نومید هم مباش که رندان باده نوش + ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَآ پس هست آخر کار آن شیطان و انسان اَنَّهُمَا آنکه ایشان هر دو فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند
خَالِدَيْنِ فِيْهَا جاوید ماندگان در ان وَذٰلِكَ و خلود در آتش جَزٰٓؤُا الظّٰلِمِيْنَ ۝ پاداش کافران ست يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
اٰمَنُوا ای آن کسانیکه گرویده اند اتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ و باید که بنگرد هر نفسی بهبیند
مَّا قَدَّمَتْ آن چیز را که پیش فرستاده است لِغَدٍ برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکرگذاری نماید و در
زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید و بپرهیزید از سطوت الهی تکریر ام
برای تاکید ست یا اول در ادای واجبات ست بقرینهٔ اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنچه میگوید اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بدرستیکه
خدای داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝ بانچه میکنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت ست باصل تقوی و دوم بکمال

ع ۷

آن یا اول تقوی عوام ست و آن پرهیز کردن باشد از محرمات و دوم تقوای خواص و آن اجتناب بود از هرچه ما دون حق ست بیت
اصل تقوی که زاد این راه ست + ترک مجموع ما سوی الله ست + وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مومنان كَالَّذِينَ مانند آنانکه نَسُوا اللهَ
بگذاشتند امر خدا را چون یهود و منافقان و اهل شرک فَأَنْسٰهُمْ پس خدای فراموش گردانید برایشان أَنْفُسَهُمْ نفسهای ایشان را
تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند نیز در توفیق بر روی ایشان در بست و سهل بن عبدالله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را
فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت أُولٰئِكَ آن گروه هُمُ الْفٰسِقُونَ ○ ایشانند بیرون رفتگان از
راه فرمان برداری لَا يَسْتَوِي برابر نیستند نزدیک خدای أَصْحٰبُ النَّارِ یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند
وَأَصْحٰبُ الْجَنَّةِ ط و یاران اهل بهشت که در استکمال نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند أَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمُ
الْفٰٓائِزُونَ ○ یاران بهشت یعنی ساکنان او ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته لَوْ أَنْزَلْنَا اگر بفرستادیم
مٰا هٰذَا الْقُرْاٰنَ این قرآن را عَلٰى جَبَلٍ بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم لَرَأَيْتَهُ هر آینه میدیدی تو او را خٰاشِعًا ترسنده و
فرمان برنده مُتَصَدِّعًا شگافته و از هم ریخته مِنْ خَشْيَةِ اللهِ ط از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن بزرگی
و سختی اگر از قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و از چشم چشمها روان کردی و دلهای سنگین کافران از آن متاثر نمیشوند بیت ای دل
سنگین تو یک ذره سوی آن گیر نیست + نفس کافر کیش تو از ترک عصیان سیر نیست + وَتِلْكَ الْأَمْثٰلُ و این مثلها نَضْرِبُهٰا
بیان میکنیم لِلنَّاسِ برای تنبیه مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ○ شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هُوَ اللهُ آن خدای که
فرستاده است قرآن الَّذِي آن خدای که لَا إِلٰهَ نیست معبودی مستحق عبادت إِلَّا هُوَ ج مگر او عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ ج داناے
پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم معدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بانچه هست و انچه خواهد بود
هُوَ الرَّحْمٰنُ اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه احاطه بجمیع خلق نموده در دنیا الرَّحِيمُ ○ بسیار بخشایش که رحمت خاصه
او بمومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رویت و رضوان هُوَ اللهُ اوست خدای الَّذِي آن خدای که هیچ وجه لَا إِلٰهَ نیست
خدای سزای پرستش إِلَّا هُوَ ج مگر وی الْمَلِكُ پادشاهی که جلال ذاتش از وجه احتیاج مصئون ست و کمال صفاتش باستغناے
مطلق مقرون الْقُدُّوسُ پاک از شوائب مناقص و معائب و منزه از تطرق آفات و نوائب السَّلٰمُ سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف
و عجز و خلل الْمُؤْمِنُ ایمن کننده مومنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و برهان الْمُهَيْمِنُ گواه راست
بر هرچه خلق کنند یا نگهبان ایشان یا قائم بعدل یا مطلع بر خفا یا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمی ست از اسمای الٰهی که تاویل آن غیر خدای نداند
الْعَزِيزُ غالب در حکم بخشنده عزت الْجَبّٰارُ بزرگوار یا شکننده کامهای یا باصلاح آرنده کارهای درهم شکسته الْمُتَكَبِّرُ ط مستحق کبریا و عظمت
سُبْحٰنَ اللهِ پاک ست خدای عَمّٰا يُشْرِكُونَ ○ از انچه شریک میسازند با وی چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هُوَ اللهُ الْخٰالِقُ
اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت الْبٰارِئُ آفریدگار یعنی ظاهر کننده اعیان و آورنده از عدم
بوجود الْمُصَوِّرُ بخشنده صورت مخلوقات را لَهُ الْأَسْمٰآءُ الْحُسْنٰى ط مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن شد يُسَبِّحُ لَهُ
بپاکی یاد میکنند مر او را مٰا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج انچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقائص او را منزه و مقدس میدانند وَهُوَ الْعَزِيزُ و
او ست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد الْحَكِيمُ ○ ع صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید و کند بر وجه حکمت بود در عین المعانی آورده که

حضرت رسالت پناه صلعم اسم اعظم از جبرئیل ع م پرسید جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید و دقایق
وحقائق این اسمای وخطبنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید ومن الله الاعانة والتائید

سورة الممتحنة مدنية وهي ثلث عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

حضرت پیغمبر صلعم در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی بقریش نوشته از ان عزم اعلام نمود جبرئیل ع م آن حضرت را خبر فرمود وعلی مع زبیر ومقداد و زبیر رض حکم شد تا بروضهٔ خاخ رفتند ومکتوب را از ساره که موالات ابی عمر الضیعی بود بستده بخدمت آوردند حضرت صلعم حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه برین داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان وهیچکس در مکه ندارم که حمایت اهل وولد ومال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا اقربا دارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا ملاحظهٔ آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب با شما راست گفت وفاروق رض در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر صلعم گفت ای عمر او را مرنجانی که او از اهل بدرست وحق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم آنگاه این آیت نازل شد که یٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه گرویده اید لَا تَتَّخِذُوْا فرا مگیرید عَدُوِّيْ وَعَدُوَّكُمْ دشمنان مرا و اعادی خود را اَوْلِيَآءَ دوستان تُلْقُوْنَ میفرستید والقا میکنید اِلَيْهِمْ بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ بسبب دوستی که دارید یا طرح محبتی که می افگنید وَقَدْ كَفَرُوْا وحال آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا جَآءَكُمْ بآن چیزی که آمده است بشما مِّنَ الْحَقِّ ۚ از سخن راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام ست یا سزاوار متابعت که پیغمبر صلعم ست يُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ بیرون میکنند پیغمبر را از مکه وَاِيَّاكُمْ و شما را نیز اخراج مینمایند اَنْ تُؤْمِنُوْا برای آنکه شما میگروید بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ ؕ بخدای که آفریدگار شماست وایشان بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون میکنند پس ایشان را بدوستی مگیرید اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِيْ سَبِيْلِيْ از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَآءَ مَرْضَاتِيْ ۗ وبرای طلب خشنودی من تُسِرُّوْنَ اِلَيْهِمْ راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ ۖ بدوستی در لباس نصیحت وَاَنَا اَعْلَمُ ومن داناترم از شما بِمَآ اَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا وَمَآ اَعْلَنْتُمْ ؕ و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَنْ يَّفْعَلْهُ وهر که کند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان مِنْكُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستیکه گم کرده است سَوَآءَ السَّبِيْلِ ○ راه راست را اِنْ يَّثْقَفُوْكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند وظفر یابند شما را اسیر سازند يَكُوْنُوْا باشند لَكُمْ اَعْدَآءً مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد وایشان دشمنی آشکار کنند وَّيَبْسُطُوْٓا اِلَيْكُمْ وبگشایند بسوی شما اَيْدِيَهُمْ دستهای خود را بزدن وکشتن وَاَلْسِنَتَهُمْ وبگشایند زبانهای خود را بشما بِالسُّوْٓءِ ببدی یعنی بدشنام وفحش وَوَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ ؕ ○ ودوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَنْ تَنْفَعَكُمْ سود نخواهند داشت شما را اَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ ۚ ونه فرزندان شما یعنی امروز موالات با مشرکان بسبب مال وفرزند وخویش وپیوند میکنید وایشان نفع نخواهند رسانید بشما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ۚ روز رستخیز يَفْصِلُ جدا کند خدای در آن روز بَيْنَكُمْ ؕ میان شما و اولاد واقربا یعنی کافر را بدوزخ فرستد ومومن را به بهشت برد وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ وخدای بآنچه شما میکنید از دوستی و دشمنی بَصِيْرٌ ○ بیناست

وبران جزا خواهد داد قَدْ كَانَتْ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را ای مومنان أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد فِي إِبْرَاهِيمَ
در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه باوی بوده اند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم ع م و مومنان
قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که شما را دوستی نمی جوییم إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ بدرستیکه ما بیزاریم از شما که بت پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و دیگر
بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا معبود شما وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا وَ
بَيْنَكُمُ میان ما و شما الْعَدَاوَةُ دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان
ما و شما بدست و دل حَتَّى تُؤْمِنُوا تا وقتیکه ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهد
مومنان را که در تبرا از اهل شرک اقتدا بابراهیم ع م کنید إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر دران سخن ابراهیم ع م که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعده استغفار
که با تو کرده ام وبوعده ایمان که تو با من کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَا أَمْلِكُ و مالک نیستم ای پدر
لَكَ برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز اگر بخدای باز نگروی خلاصه سخن آنست که اقتدا باید کرد
بحضرت ابراهیم علی نبینا و ع م در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شد و چون خلیل ع م
و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ
أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝ و بسوی تست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا تتمه قول ابراهیم ع م نیست بلکه حق سبحانه
مومنان را بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه مودت با دشمنان کردید بگویید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم
مثنوی سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم + از همه باز آمدیم و با تو نشستیم + هرچه نه پیوند یار بود بریدیم + هرچه نه پیمان دوست بود شکستیم
رَبَّنَا ای آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برگماشتن لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشانرا بر ما مگمار و مسلط
مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر
ایشان دفع کن الْحَكِيمُ ۝ دانا در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ بدرستیکه هست لَكُمْ مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم ع م و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی
نیکو که پیروی کنید آنرا تکرار برای تاکید ست در اقتدا با براهیم علی نبینا و علیه السلام یا در اول اقتداست باقوال او و در ثانی بافعال و این اقتدا
هست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ مر کسی را که امید دارد در رضای خدای وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و پاداش روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین
وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ پس بدرستیکه خدای بی نیاز ست از وی و از نصرت
کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود ست الْحَمِيدُ ۝ ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع
دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه وعده فرموده که عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ شاید که خدای پیدا کند بَيْنَكُمْ میان شما
وَبَيْنَ الَّذِينَ و میان آنکه عَادَيْتُمْ دشمن داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً دوستی یاری آنچنان بود که ابوسفیان و سهل بن عمرو و حکیم بن حزام
و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وَاللَّهُ قَدِيرٌ و خدای تواناست بر
آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ ۝ مهربان بر آنها که
بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلعم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری نداند
حق سبحانه درباره ایشان فرمود لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ نهی نمیکند خدای شما را ای مومنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکرده اند با شما

ع ۱

فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سرایهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان را در قتل و اخراج چندان مدخلی نیست سیفرماید که خدای باز نمیدارد شما را اَنْ تَبَرُّوْهُمْ از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَتُقْسِطُوْٓا اِلَيْهِمْ و از آنکه عدل کنید یا بفرستید قسطی و بهرهٔ برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِيْنَ ○ بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کنندگان را اِنَّمَا يَنْهٰىكُمُ اللّٰهُ جزین نیست که حق سبحانه نهی میکند شما را عَنِ الَّذِيْنَ قٰتَلُوْكُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّيْنِ در دین خدای وَاَخْرَجُوْكُمْ و بیرون کردند شما را مِّنْ دِيَارِكُمْ از سرایهای شما وَظٰهَرُوْا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اعادی عَلٰٓى اِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی بسعی اخراج کردند و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را اَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه دوست دارندگان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ○ ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع میکنند چه دوستی با خدای می باید و با دوستان خدای میشاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید بیت بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز + یاری طلب که طالب نقش وفا بود + آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن حضرت صلعم او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی از مدینه روی برتافته جانب مکه شتابد قریش او را باز نگردانند هنوز آنحضرت صلعم در حدیبیه بود که جماعتی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از آن جمله سبیعه اسلمیه بود و در عقب شوهرا و مسافر مخزومی می رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید بما رد کنی جبرئیل عم آمد و گفت یا رسول الله آن شرط در مردان واقع شده نه بر زنان ورد و نیست که مومنات را بمشرکان باز دهید و این آیت نازل شد که يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای گروه گرویدگان اِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهٰجِرٰتٍ هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان فَامْتَحِنُوْهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و هیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناترست بِاِيْمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر امّا حکم شرع ظاهرست ایشانرا سوگند دهید فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنٰتٍ پس اگر دانستید ایشانرا بغلبهٔ ظن که مومنه اند فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ پس باز مگردانید ایشانرا اِلَى الْكُفَّارِ بسوی شوهران ناگرویدهٔ ایشان لَا هُنَّ نه ایشان یعنی این زنان حِلٌّ لَّهُمْ حلال اند مر آن کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران يَحِلُّوْنَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنانرا چه تباین دارین جدائی افگنده است میان ایشان وَاٰتُوْهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَّآ اَنْفَقُوْا از انچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر صلعم سبیعه را سوگند داد و انچه مسافر از مهر بدو داده بود دگرفته باز گشت و آیت آمد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ بزه و اثمی نیست بر شما اَنْ تَنْكِحُوْهُنَّ آنکه بخواهید این زنان مهاجره را اِذَآ اٰتَيْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشانرا اُجُوْرَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که وَلَا تُمْسِكُوْا و چنگ در مزنید بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ بعصمها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که وَسْئَلُوْا و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران مَآ اَنْفَقْتُمْ انچه خرج کرده اید از مهر وَلْيَسْئَلُوْا و باید که بخواهند کافران از شما مَآ اَنْفَقُوْا انچه خرج کرده اند از مهر و از واج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافره و میان کافر و مومنه پس هر یک باید که رد کنند مهری که بصاحب خود داده اند ذٰلِكُمْ انچه ذکر کرده شد حُكْمُ اللّٰهِ فرمان خدای ست يَحْكُمُ حکم میکند خدای بَيْنَكُمْ میان شما وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمصالح شما حَكِيْمٌ ○ حکم کننده بانچه محض حکمت ست بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای

مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد که وَإِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود ای مومنان از شما شَيْءٌ چیزی مِنْ أَزْوَاجِكُمْ یکی از زنان شما إِلَى الْكُفَّارِ
بسوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید
فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنانرا که رفته اند أَزْوَاجُهُمْ زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان مِثْلَ مَا
أَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند از مهر آن زن در معالم از ابن عباس رض نقل میکند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضرت
رسول صلعم مهر ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِي أَنْتُمْ آن خدای که شما بِهِ مُؤْمِنُونَ
بدو گرویدگانید حکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلعم
از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ
چون بیایند بتو زنان گرویده يُبَايِعْنَكَ بیعت کنند با تو عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللَّهِ شَيْئًا با خدای چیزی را وَلَا
يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند وَلَا يَزْنِينَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ و نکشند أَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در
شکم دارند نکنند و او را نیفکنند وَلَا يَأْتِينَ و نیایند بِبُهْتَانٍ بدروغی که از روی جهل يَفْتَرِينَهُ بر بافته اند آنرا بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند و بدروغ بر شوهران نبندند و در دست و پای خود آورده میپرورند وَلَا يَعْصِينَكَ
و عاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن ست و روی خراشیدن و موی بریدن چون بدین شروط
بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که پیغمبر صلعم با زنان بسخن بودی و دست آنحضرت صلعم دست هیچ زن را نسوده و قولی
آنست که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از آن حضرت صلعم دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند امیمه خواهر خدیجه را رض فرمود تا
بیعت زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق خدای آمرزنده گناه
کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوف ست بر ایمان یعنی تا بنده
ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوف ست بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان نرسد بیت بی رحمت آن یار ز دوزخ
نرهند + توفیق عزیزست بهرکس ندهند + بعضی درویشان مسلمانان بجهت منفعت با جهودان دوستی میکردند و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان لَا تَتَوَلَّوْا دوستی مکنید قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ يَئِسُوا
هر آینه که ناامید شده اند یعنی یهود مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول صلعم ایشانرا هیچ نوع حظی از
مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید اند از ان كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ همچنانکه ناامید شدند کافران مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ از اهل گورها یعنی
از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامیدند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بعیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

ع

سورة الصف مدنية وهي اربع عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ لِلَّهِ پاک و بی عیب گفت مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست
از سفلیات وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غالب ست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الْحَكِيمُ درست کار که خلل با فعال او راه نیابد
آورده که اصحاب کرام گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد

که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الآیة حضرت رسول صلعم فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و با علی علیین فرود آرد ایمان و جهادست صحابه از موت کراهت داشتند آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید لِمَ تَقُوْلُوْنَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ آن چیزرا که نمیکنید کَبُرَ بزرگ ست مَقْتًا از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای اَنْ تَقُوْلُوْا آنچه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ○ آنچه نخواهید کرد و نزد بعضی علما آیت عام ست و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عتاب داخل ست و آن علما نیز که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک نمایند این سیاست خواهد بود اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم و حضرت پیغمبر صلعم در شب معراج دیده که لبهای چنین کسان بمقراض آتشی میبریده اند قطعه از من بگوی عالم تفسیر گوی را + گر در عمل نکوشی نادان مفسری + بار درخت علم ندانم بجز عمل + با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری + اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ دوست دارد آنان را که کارزار کنند فِیْ سَبِیْلِهٖ در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم کَاَنَّهُمْ گویا ایشان در استحکام بُنْیَانٌ مَّرْصُوْصٌ ○ بناها اند ریخته از ارزیز کنایت ست از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و بیکدیگر باز چسپیدند وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام لِقَوْمِهٖ مرگروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یٰقَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُوْنَنِیْ چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من وَقَدْ تَّعْلَمُوْنَ و براستی میدانید اَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ آنکه من فرستادهٔ خدایم اِلَیْكُمْ بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبه نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من برید ایشان برهان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و علیه السلام نشنودند فَلَمَّا زَاغُوْۤا پس آن هنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام اَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ○ راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایرهٔ فرمان وَاِذْ قَالَ و یاد کن آن را نیز که گفت عِیْسَى ابْنُ مَرْیَمَ عیسی پسر مریم مر قوم خود را که یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب علیه السلام اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم اِلَیْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُّصَدِّقًا در حالتیکه باور دارنده ام لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ مر آن چیز را که پیش من ست مِنَ التَّوْرٰىةِ از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خداست وَمُبَشِّرًۢا و مژده دهنده ام بِرَسُوْلٍ یَّاْتِیْ بفرستاده که می آید بدین کامل و شرع شامل مِنْۢ بَعْدِی از پس زمان من اسْمُهٗۤ اَحْمَدُ نام او احمد صلعم یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا و علیه السلام برین وجه است که انی ذاهب الی ربی و ربکم والفارقلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد ست در تبیان آورده که اسم آن حضرت صلعم بسریانی منحمنا ست و معنی او آنکه بفرستد خدا بشما او را بعد از مسیح فَلَمَّا جَآءَهُمْ پس آن هنگام که آمد عیسی علیه السلام بدیشان بِالْبَیِّنٰتِ بمعجزات روشن چون احیای موتی و ابراء اکمه و ابرص قَالُوْا گفتند بیشتر بنی اسرائیل هٰذَا این که او بما می نماید سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ○ جادوی ست آشکارا یعنی بر هیچکس پوشیده نیست که سحر میکند وَمَنْ اَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرٰی از کسی که بر بندد عَلَی اللّٰهِ الْكَذِبَ بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما برانند که نضر بن حارث گفت که روز قیامت لات و عزی را شفاعت خواهند کرد نزد خدای او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت بتان درباره کفار وَهُوَ یُدْعٰۤی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلعم او را میخواند اِلَی الْاِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل ست بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیا و عقبی وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی و خدای راه ننماید برستگاری الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ○ گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول صلعم فرو د نیامد کعب بن اشرف گفت

نصف

مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد صلعم نور او را فرونشانید و کار او با تمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب صلعم عرض نمودند و غبار ملال بر آئینهٔ دل مبارک آن حضرت صلعم نشست جبرئیل علیه السلام بجهت رفع آن آیت آورد که یُرِیدُونَ میخواهند یهود لِیُطْفِئُوا تا فرونشانند نُورَ اللّٰهِ نور خدای را که دین کتاب اوست یا نور خدای رسول او بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه وَاللّٰهُ مُتِمُّ و خدای تمام گرداننده است نُورِهٖ نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ۝ و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای چراغ صدق و صواب همچون آنکه خفاش که غیر مؤثرست در نابودن آفتاب جهان تاب قطعه شبپرک خواهد که نبود آفتاب + تا به بیند دیدهٔ او برزو بوم + دست قدرت هر صباحی شمع مهر + بر فروزد کوری خفاش شوم + هُوَ الَّذِيْۤ اَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُوْلَهٗ پیغمبر خود را بِالْهُدٰى بچیزی که سبب هدایت ست یعنی قرآن وَدِيْنِ الْحَقِّ و بکیش راست که ملت حنیفیه ست لِيُظْهِرَهٗ تا غالب گرداند این دین را عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهٖ بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ ۝ع و هر چند کاره اند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی صلعم را که مشتمل ست بر اثبات توحید و ابطال شرک يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلٰى تِجَارَةٍ تُنْجِيْكُمْ بر بازرگانی که باز رهاند شما را مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ ۝ از عذابی دردناک پس بیان تجارت میکند که تُؤْمِنُوْنَ خبرست بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ بخدای و بفرستادهٔ او وَتُجَاهِدُوْنَ و جهاد نمائید با کافران فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ در راه خدای بِاَمْوَالِكُمْ بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان بخرید وَاَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که متعرض قتل و جرح شوید ذٰلِكُمْ آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از معاملات مربحه اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝لا اگر هستید شما که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پسر وی بوی آمد و گفت سبوی روغن داشتم که سرمایه من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایه من ضائع شد گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پدرتست و الله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرمود که سود تمام آن بودی که پدرش هم نبودی این اشارت بمرتبه فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق لقا رباعی تا چند ببازار خودی هست شوی + شتاب که از جام فنا مست شوی + از مایه و سود دو جهان دست بشوی + سود تو همان بس که تهی دست شوی + پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید يَغْفِرْ لَكُمْ بیامرزد خدای مر شما را ذُنُوْبَكُمْ گناهان گذشته شما در دنیا وَيُدْخِلْكُمْ و در آرد شما را در عقبی جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها وَمَسٰكِنَ طَيِّبَةً و بمسکنهای پاکیزه که واقع باشد فِيْ جَنّٰتِ عَدْنٍ در بوستانها جاویدی که دار اقامت ست ذٰلِكَ آن مغفرت و ادخال بهشت الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ۝لا رستگاری ست بزرگ وَاُخْرٰى تُحِبُّوْنَهَا و مر شما راست نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست میدارید نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ نصرتی از خدای بر قریش وَفَتْحٌ قَرِيْبٌ وفتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحیدست و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل ست بترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه باشد و همه مومنان را درین مرتبه شرکت ست کما قال وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝ و بشارت ده ای محمد صلعم مومنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام ست یعنی جمیع مومنان را میفرماید كُوْنُوْۤا اَنْصَارَ اللّٰهِ باشید نصرت کنندگان دین خدای و رسول و تقدیر کلام چنین ست که ای محمد صلعم طلب نصرت کن از قوم كَمَا قَالَ همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوٰرِيّٖنَ

عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او بر همه کس سبقت داشتند مَنْ اَنْصَارِیْٓ کیستند یاران و نصرت کنندگان من توجه
نمودگان با من اِلَی اللّٰهِ بسوی نصرت خدای یا کیانند اعوان من در دعوت خلق بخدای قَالَ الْحَوَارِیُّوْنَ گفتند حواریان که درین راه نَحْنُ
اَنْصَارُ اللّٰهِ مائیم ناصران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی خلق را بخدای دعوت نمودند فَاٰمَنَتْ
پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طَّآئِفَةٌ مِّنْۢ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ گروهی از بنی اسرائیل بعیسی عم و او را بنده و رسول خدای دانستند
وَكَفَرَتْ طَّآئِفَةٌ و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر صلعم مبعوث شد موافق همه مومنان گفت عیسی بنده خدا
و رسول اوست آن گروه معونت یافتند حق سبحانه فرمود فَاَيَّدْنَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویدند بعیسی
و رسالت و عبودیت او عَلٰی عَدُوِّهِمْ بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او فَاَصْبَحُوْا پس گشتند مومنان ظٰهِرِيْنَ غلبه کنندگان که دلائل

ع ۵

سورة الجمعة مدنية وهي احدى عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

يُسَبِّحُ بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید لِلّٰهِ مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از بدایع قوی وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین هاست
از کوائن سفلی الْمَلِكِ پادشاهی که ملک وی دائم و بی زوال الْقُدُّوْسِ پاک از سمت عیب و صفت اختلال الْعَزِيْزِ ارجمندی که مثل و نظیر
ندارد الْحَكِيْمِ ○ حکم کننده که راستی بجا آرد هُوَ الَّذِیْ بَعَثَ اوست آن کسی که برانگیخت فِی الْاُمِّيّٖنَ در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر
ایشان خواننده و نویسنده نبودند رَسُوْلًا مِّنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آنحضرت
بجهت آنست که در کتب متقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم انبیا صلعم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب عم مذکورست کانی ابعث
امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیت آنحضرت نکته‌هاست اینجا بسه بیت اختصار میرود مثنوی فیض ام الکتاب پرورش لقب
امی خدای از آن کردش + لوح تعلیم ناگرفته ببر + همه را اسرار لوح داده خبر + بر خطا و ست انس و جان را سر + گر نخوانده است خط ازان چه خطر
پس صفت نبی امی میکند که يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ میخواند بر ایشان اٰيٰتِهٖ آیتهای کلام خدای را با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيْهِمْ و پاک
میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقائد و رداءت اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ و می آموزاند ایشان را قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام شریعت
علمای دین از معقول و منقول وَاِنْ كَانُوْا و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد
لَفِیْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ○ در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَّاٰخَرِيْنَ و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران مِنْهُمْ
از مومنان که ایشان لَمَّا يَلْحَقُوْا بِهِمْ هنوز نرسیده اند بایشان که سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم با ایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم شد
که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر صلعم همه درین آخرین داخل اند وَهُوَ الْعَزِيْزُ و خدای
غالب است در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد الْحَكِيْمُ ○ خداوند حکمت است در اختیار و هر پیغمبری را بهر امتی ذٰلِكَ این نبوت و بعثت
فَضْلُ اللّٰهِ افزونی کرم خدای است يُؤْتِيْهِ میدهد آنرا مَنْ يَّشَآءُ هر کرا میخواهد وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ○ و خدای خداوند فضل بزرگ است
که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید مَثَلُ الَّذِيْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ مثل آنانکه تحمل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام
توریت بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوْهَا پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ همچون مثل
دراز گوش است که بردارد اَسْفَارًا کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و ازان نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و بدان منتفع نمیشوند مثنوی

گفت ایزد بمثل اسفارا + بار باشد علم کان نبود راه نما + علمهای اهل دل حمال شان + علمهای اهل تن احمال شان + علم چون بر دل زند یاری بود
علم چون بر تن زند باری بود + چون بدل خوانی ز حق گیری سبق + چون بگل خوانی بشماری ورق + بِئْسَ بد مثلیست که زده شد مَثَلُ
الْقَوْمِ مثل گروه یهود الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا آنانکه تکذیب کردند بِاٰيٰتِ اللّٰهِ حجتهای خدا را که دلیل بوده بر نبوت محمد ص وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي و خدای
راه فلاح نمینماید الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ۝ گروه ستمکاران را که بعناد با حق بر نفس خود ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناؤ الله و احباؤه
ولاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ بگوای محمد ص يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادُوْٓا ای گروه که دین یهودیت دارید اِنْ زَعَمْتُمْ
اگر گمان میبرید اَنَّكُمْ اَوْلِيَآءُ لِلّٰهِ آنانکه شما دوستانید مر خدای را مِنْ دُوْنِ النَّاسِ بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ
پس آرزو برید مرگ را اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ۝ اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید دوستان خدا تا برسید بکراماتی که حق سبحانه برای دوستان
خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهٗٓ اَبَدًا و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بواسطهٔ عملهای که کرده اند چون تحریف احکام توریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی ص و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب
خواهند شد وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بِالظّٰلِمِيْنَ۝ بستمکاران بر نفس خود قُلْ بگوای محمد ص با یهود اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِيْ بدرستیکه آن مرگی که
شما تَفِرُّوْنَ مِنْهُ میگریزید از وی و تمنا نمی برید واز وقوع آن کراهت میدارید فَاِنَّهٗ مُلٰقِيْكُمْ پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و
شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّوْنَ پس باز گردانیده شوید اِلٰى عٰلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بسوی دانای آشکارا و نهان فَيُنَبِّئُكُمْ پس خبر دهد شما را
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ۝ بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن کردار جزا بدهد يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا ای آن کسانیکه گرویده اید باحکام شرع
اِذَا نُوْدِيَ لِلصَّلٰوةِ چون ندا در داده شود برای نماز مِنْ يَّوْمِ الْجُمُعَةِ در روز جمعه فَاسْعَوْا پس بشتابید اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ بسوی ذکر
خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در ان وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آن است
که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اول در روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشند ذٰلِكُمْ آن سعی و ترک بیع خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است
شما را از معامله زیرا که در ان نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ۝ اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و
تمییز میکنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ پس چون گزارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوْا پس پراگنده شوید فِي الْاَرْضِ در زمین
برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوْا و بجوئید مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از
فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیهٔ اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقولی از عیادت
بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن همه این فضل الهی می توانند بود وَاذْكُرُوا اللّٰهَ و یاد کنید
خدای را كَثِيْرًا بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ۝ شاید که رستگار شوید و بخیر دو عالم
برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت دنیا و آخرت است **رباعی** از ذکر خدا مباش یکدم غافل + کز ذکر بود خیر دو عالم
حاصل + ذکر است اهل شوق را در همه وقت + آسایش جان باشد و آرامش دل + آورده اند که روزی حضرت رسول ص خطبه میخواندند ناگاه
کاروان دحیهٔ کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون بسلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز
طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند
رضوان الله علیهم اجمعین کس نماند حضرت پیغمبر ص فرمود اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمیبود از زمین آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن

همین حال این آیت نزول اجلال یافت وَإِذَا رَأَوْا و چون ببینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را أَوْ لَهْوًا یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان میزنند انْفَضُّوا متفرق گردند از مجلسش و بروند إِلَيْهَا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بران یکدیگر بخریدن طعام وَتَرَكُوكَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگو آنچه نزدیک خداست از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلعم خَيْرٌ بهترست و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق ست و منافع معاملات متوهم وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ ع و خدای بهترین روزی دهندگان ست یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیراکه وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل ست که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت متعلق بدان نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید دوم نشناسی که مرا که باید سوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من ست این همه میداند و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمیدارد نظم خدائی که او ساخت از نیست هست + بعصیان در رزق بر کس نبست + از و خواه روزی که بخشنده اوست + سرآرنده کار هر بنده اوست

سورة المنفقون مدنية وهي احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوهٔ مریسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبرهٔ جهنی که حلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت فاروق بود رضه منازعت شد و هم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد ابن ابی منافق دران محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجر را هیچ مدهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزترست بیرون خواهد کرد آنرا که خوارترست و زید بن ارقم بمجلس سامی حضرت خیر الانامی آمده ازین صورت اخبار نمود و آن حضرت صه اصغا فرموده جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر رض سبب پرسیده مضمون حال معلوم فرموده در تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر صه مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسید بخدمت آنحضرت صه آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت کشاده زید بن ارقم رض را بخبر دروغ شهر ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوا نَشْهَدُ گویند ما گواهی میدهیم إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ بدرستیکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی ما منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ و خدای میداند که تو لَرَسُولُهُ هر آینه فرستادهٔ اوئی که او ترا فرستاده وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ و خدای گواهی میدهد که منافقان لَكَاذِبُونَ ۝ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان برآنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم ست یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو خدای میداند که سوگند بدروغ خوردند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوا پس باز میدارند مردم را بالقای شبهات عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یا خود اعراض کنند از جهاد در راه خدای تع إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان سَاءَ بد عملی ست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذَلِكَ این حکم بر بدی اعمال ایشان بِأَنَّهُمْ آمَنُوا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ كَفَرُوا پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت با یاران و رسای خود بکلمات کفر ناطق گشتند فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۝ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمان که اقرارست

ع ۳

وقف لازم

بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیأت و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک بهمین صورت بودند
و چون بمجلس پیغمبر صلعم آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ و چون به بینی
منافقان را تُعْجِبُكَ بشگفت آرد ترا أَجْسَامُهُمْ جسمهای ایشان از نرمی و نازکی وَإِنْ يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان باور کنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر كَأَنَّهُمْ گویا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند
مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر يَحْسَبُونَ می پندارند و گمان می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که برآید و هر آوازی
که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی بد دلی و بدگمانی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق
ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان اند ترا و همه مومنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله
ایشان و بر ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک گرداناد خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ۝ چگونه
برگردانیده میشوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ورا گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک
پیغمبر صلعم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است
محمد را سجده باید کرد آیت آمد که وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند مر منافقان را که بیایید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما
رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای لَوَّوْا بپیچند رُءُوسَهُمْ سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی روی بتابد
وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و تو می بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ و ایشان گردن کشانند سَوَاءٌ
عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی مر ایشان را أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
لَهُمْ هرگز خدا نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝ راه فلاح ننماید گروه بیرون
رفتگان از دایره صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند مر انصار را که شما لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ بر کسانی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق گردند غلامان نزد خواجگان روند و پسران به
پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع میکنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدای راست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر کرا خواهد روزی دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ۝ و لیکن
منافقان نمیدانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان نظم خواجه پندارد که روزی او دهد + لاجرم برایش آن منت نهد + زان سببها
او بیکی شد پس اگر + گم شود هستند اسباب دگر + حکم روزی بر سببها میدهند + بی سببها نیز روزی میدهد + يَقُولُونَ میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است
لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوار تر را
مرادش از اعز نفس اخس او بود و غرضش از ان لفظ دیگر اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدای راست
عزت و قدرت و ربوبیت وَلِرَسُولِهِ و مر رسول اوراست عزت نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گروید گان راست عز ایمان و طاعت
وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ ۝ نمیدانند نقلست که چون سپاه نصرت نبوی بوادی عقیق رسید مر پسر ۵
ابن ابی که عبدالله نام داشت و مومنی مخلص بود سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شترش را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که
ترا نگذارم که بمدینه در آیی تا وقتیکه پیغمبر صلعم ترا اذن فرماید و بدانی که اذل تویی و اعز اوست چون مرکب حضرت رسالت پناه صلعم رسید بر ان حال

اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را اَمْوَالُكُمْ
خواستهای شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود
بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم
دو عالم بربسته ایم مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس + وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند فَاُولٰٓئِكَ
پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج
نمائید مِنْ مَّا رَزَقْنٰكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ آخرت سازید مِّنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ پیش از آنکه بیاید اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ
بیکی از شما اسباب مرگ فَيَقُوْلَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَآ اَخَّرْتَنِيْٓ چرا باز پس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را اِلٰٓى
اَجَلٍ قَرِيْبٍ تا زمانی نزدیک فَاَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَاَكُنْ مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ و باشیم از نیکمردان و شایستگان
وَلَنْ يُّؤَخِّرَ اللّٰهُ و خدای تعالی باز پس نیفگند نَفْسًا هیچکس را از مرگ اِذَا جَآءَ چون بیاید و برسد اَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر
باخر رسد چیزی بران نیفزایند و از ان کم نکنند وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ و خدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ ع باانچه میکنند آدمیان و حفص
آن را بالخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

ع ۲

سورة التغابن مدنية وهي ثماني عشرة اٰية

بسم الله الرحمن الرحيم

يُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای عز و جل را مَا فِي السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِي الْاَرْضِ
وانچه در زمین ست از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی ارض و سما و انچه مابین زمین و آسمان ست وَلَهُ الْحَمْدُ و مر
او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ و او بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ و او آنکسی ست که بیافرید
شما را ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت و چون دهریان و طبیعیان وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ و بعضی از شما باور
دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ و خدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست و معامله با بندگان
بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق
یعنی آنها دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود وَصَوَّرَكُمْ و بنگاشت شما را فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را با متداد قامت
و اعتدال خلقت امام قشیری فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان
آنست که او را بصورت اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصه خصائص مبدعات شرف اختصاص بخشید تا نموداری جمیع موجودات باشد از علوی
و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکرستانش + چه غم ست گر ز بیرون مدد شکر نداری
شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان + تو چه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری + بخدا جمال خود را چو در آئینه ببینی + بت خویش هم تو باشی بکسی
گذر نداری + وَاِلَيْهِ الْمَصِيْرُ و بسوی اوست بازگشت همه يَعْلَمُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ میداند بعلم کامل انچه در آسمانهاست از اصناف مکونات
و مکنونات وَالْاَرْضِ و انچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ و میداند انچه میپوشید آن را وَمَا تُعْلِنُوْنَ
و انچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ و خدای داناست بانچه در سینهاست از خواطر و افکار اَلَمْ يَاْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه نَبَؤُا الَّذِيْنَ

کفروا آنانکه کافر شدند من قبل پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فذاقوا پس بچشیدند وبال
امرهم عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ست ولهم عذاب الیم و مر ایشان راست
در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذلک این عذاب و عقاب مر ایشان راست بانه کانت تأتیهم بسبب آن ست که بودند
که آمدندی بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده بدیشان بالبینت بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس ایشان گفتند ابشر
یهدوننا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فکفروا پس کافر شدند برسل وتولوا و روی
بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد واستغنی الله و بی نیازی ورزید خدای از ایمان خلق والله
غنی و خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت آفریدگان حمید ستوده بی ستایش حامدان زعم الذین کفروا گمان بردند آنانکه کافر شدند
ان لن یبعثوا آنکه برانگیخته نخواهند شد قل بلی بگوی ای محمد آری برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما
مبعوث گردید در قیامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شوید بما عملتم بانچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و مجازات باشد وذلک
و برانگیختن و جزا دادن علی الله بر خدای یسیر سهل و آسان ست فآمنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای ورسوله و بفرستاده او
محمد صلعم والنور الذی انزلنا و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآن ست و آنرا نور گفت که ظاهر ست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال
و حرام ست والله بما تعملون و خدای تعالی بانچه شما میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست یوم یجمعکم یاد کنید روزی را که جمع کند
خدای تعالی شمارا لیوم الجمع برای انچه در روز جمع ست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع
باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذلک آن روز یوم التغابن
روز زیان شدن ست یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکارند
و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هر کس سود خود را طلبید و زیان دیگری و
من یؤمن بالله و هر که بگرود بخدای تعالی ویعمل صالحا و بکند کاری شایسته یکفر بپوشد خدای عنه سیاته از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید و
یدخله و در آورد او را جنت تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهر از زیر قصور یا اشجار آن جویها خلدین فیها در حالتیکه جاوید باشند دران ابدا
همیشه تاکید ست در خلود ذلک الفوز العظیم آن عفو گناه و در آوردن بهشت رستگاری بزرگ ست والذین کفروا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وکذبوا
بایتنا و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر صلعم ظاهر کردیم اولئک اصحب النار آن گروه ملازمان دوزخ اند خلدین فیها
باقی ماندگان دران یعنی نمیرند وبئس المصیر و بد جای ست دوزخ بازگشت ما اصاب نرسد هیچ کس من مصیبة هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد
الا باذن الله مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط ست و اگر خواهد آفریدگار از ان سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و
بازدیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند ومن یؤمن بالله یهد قلبه و هر که تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت
و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون داند که آن بلا مراد الله ست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفته اند که
بلا آئینه جمال مولی ست پس آئینه را بجهت مشاهده نور جمال او دوست باید داشت نظم هر چه از دست تو آید خوش بود + گر همه دریای پر آتش بود + زخم که
دست تو می آید برون + گو بریز از سینه من جوی خون + والله بکل شیء علیم و خدای بهمه چیز داناست صابر و شاکی را میداند + واطیعوا الله
و فرمان برید خدای را در فرض واطیعوا الرسول و اطاعت کنید رسول را در سنت فان تولیتم پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

ثلثة ارباع

ع ۱۰

۱۶۲

اطلاع یافته ابن ابی را اجازت درآمدن داد یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مومنان لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را اَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَآ اَوْلَادُكُمْ ونه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال دنیا و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد بیت چشم دل از نعیم دو عالم به بسته ایم مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس وَمَنْ یَّفْعَلْ ذٰلِكَ وهر که بکند آن کار را یعنی بمال وفرزند از حق باز ماند فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ایشان زیان کارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم باقی وَاَنْفِقُوْا ونفقه کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمائید مِنْ مَّا رَزَقْنٰكُمْ از انچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ آخرت سازید مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَ پیش از انکه بیاید اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ بیکی از شما اسباب مرگ فَیَقُوْلَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من لَوْلَآ اَخَّرْتَنِیْٓ چرا باز پس نیفگنی یعنی چه شود که تاخیر کنی موت را اِلٰٓی اَجَلٍ قَرِیْبٍ تا زمانی نزدیک فَاَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم وزکوة ادا نمایم وَاَكُنْ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ وباشم از نیکوان وشایستگان وَلَنْ یُّؤَخِّرَ اللّٰهُ وخدای تعالی باز پس نیفگند نَفْسًا هیچکس را از مرگ اِذَا جَآءَ چون بیاید و برسد اَجَلُهَا وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر رسد چیزی بران نیفزایند واز ان کم نکنند وَاللّٰهُ خَبِیْرٌ وخدای تعالی داناست بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنند آدمیان و حفص آن را بالخطاب میخواند یعنی بانچه شما میکنید از خیر و شر والله اعلم بالصواب

سورة التغابن مدنیة وهی ثمانی عشرة اٰیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید مر خدای عزوجل را مَا فِی السَّمٰوٰتِ انچه در آسمانهاست از روحانیات وَمَا فِی الْاَرْضِ وانچه در زمین ست از جسمانیات لَهُ الْمُلْكُ مر او راست پادشاهی ارض و سما وانچه مابین زمین و آسمان ست وَلَهُ الْحَمْدُ ونیز مر او راست ستایش بر نعمت آفرینش وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ واو بر همه چیزها تواناست هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ واو آنکسی ست که بیافرید شما را ای آدمیان فَمِنْكُمْ پس بعضی از شما كَافِرٌ ناگرویده اند بخالقیت و چون دهریان و طبیعیان وَّمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وبعضی از شما باور دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِیْرٌ وخدای تعالی بانچه شما میکنید بیناست ومعامله با بندگان بحسب اعمال ایشان خواهد کرد خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی یا بحکمت بالغه یا بکلمهٔ کن یا برای بیان حق یعنی آثار دلائل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود وَصَوَّرَكُمْ ونگاشت شما را فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو کرد صورتهای شما را باستواء قامت و اعتدال خلقت امام قشیری فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال قربت و نزد محققان حقیقت حسن الانسان آنست که او را بصورت و اوصاف کائنات آراسته گردانید بخلاصهٔ خصائص همه عالم شرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری قطعه بدرون تست مصری که توئی شکرستانش + چه غم ست گر ز بیرون مدد شکر نداری شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان + تو چه یوسفی ولیکن بسوی خود نظر نداری + بخدا جمال خود را چو در آینه ببینی + بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری + وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ وبسوی اوست بازگشت همه یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند بعلم کامل انچه در آسمانهاست از اصناف مکنونات وَالْاَرْضِ وانچه در زمین ست از انواع مخترعات و مخزونات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ ومیداند انچه میپوشید آن را وَمَا تُعْلِنُوْنَ وانچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ وخدای داناست بانچه در سینهاست از خواطر و افکار اَلَمْ یَاْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای اهل مکه

کفروا اخبار آنانکه کافر شدند مِنْ قَبْلُ پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن فَذَاقُوا پس بچشیدند وَبَالَ
اَمْرِهِمْ عقوبت کار خود یعنی ضرر کفر را در دنیا که غرق و ریح صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ست وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ و مر ایشانراست
در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع ذٰلِكَ این عذاب و عقاب مر ایشان راست بِاَنَّهٗ كَانَتْ تَّاْتِيْهِمْ بسبب آن ست که بودند
که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَقَالُوْٓا پس ایشان گفتند اَبَشَرٌ
يَّهْدُوْنَنَا آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه وحی بآدمی فرستد فَكَفَرُوْا پس کافر شدند برسل وَتَوَلَّوْا و روی
بگردانیدند از تدبر در بیناتی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد وَّاسْتَغْنَى اللّٰهُ و بی نیازی اظهار کرد خدای از ایمان خلق وَاللّٰهُ
غَنِيٌّ و خدای تعالی بی نیاز ست از عبادت آفریدگان حَمِيْدٌ ستوده بی ستایش حامدان زَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا گمان بردند آنانکه کافر شدند
اَنْ لَّنْ يُّبْعَثُوْا آنکه برانگیخته نخواهند شد قُلْ بَلٰى بگو ای محمد آری برانگیخته خواهید شد وَرَبِّيْ لَتُبْعَثُنَّ و سوگند بپروردگار من که هرآینه شما
مبعوث گردید در قیامت ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ پس خبر داده شوید بِمَا عَمِلْتُمْ بانچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و بمجازات باشد وَذٰلِكَ
و برانگیختن و جزا دادن عَلَى اللّٰهِ بر خدای يَسِيْرٌ سهل و آسان ست فَاٰمِنُوْا بِاللّٰهِ پس ایمان آرید و بگروید بخدای وَرَسُوْلِهٖ و بفرستادهٔ او
محمد صلعم وَالنُّوْرِ الَّذِيْٓ اَنْزَلْنَا و بان روشنائی که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآن ست و آنرا نور گفت که ظاهرست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقائق احکام حلال
و حرام ست وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای تعالی بانچه شما میکنید از اقرار و انکار خَبِيْرٌ داناست يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ یاد کنید روزی را که جمع کند

ثلثة ارباع

خدای تعالی شما را لِيَوْمِ الْجَمْعِ برای انچه در روز جمع ست از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع
باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آنست که ملائکه و جن و انس ذٰلِكَ آن روز يَوْمُ التَّغَابُنِ
روز زیان شدن ست یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود کفار دانند که زیانکار اند
و گفته اند کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر در احسان یا روز زیان جستن ست که هرکس سود خود را طلبد و زیان دیگری وَ
مَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ و هرکه بگرود بخدای تعالی وَيَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری شایسته يُّكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ سَيِّاٰتِهٖ از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید وَ
يُدْخِلْهُ و در آورد او را جَنّٰتٍ تَجْرِيْ بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر قصور یا اشجار آن جویها خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ در حالتیکه جاوید باشند دران اَبَدًا
همیشه تاکید ست در خلود ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ آن عفو گناه و در آوردن ببهشت رستگاری بزرگ ست وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا و آنانکه نگرویدند بوحدانیت وَكَذَّبُوْا
بِاٰيٰتِنَآ و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآنست یا معجزاتی که بر دست پیغمبر ظاهر کردیم اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ آن گروه ملازمان دوزخ اند خٰلِدِيْنَ فِيْهَا
باقی ماندگان دران یعنی نمیرند وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ و بد جای ست دوزخ بازگشت مَآ اَصَابَ نرسید هیچ کس مِنْ مُّصِيْبَةٍ هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد

ع ۱

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ مگر بقضای خدا یعنی علم وی بهمه مصائب محیط ست و اگر خواهد آفریدگار از ان سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و
بلا زیادت ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان میرساند وَمَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهٗ و هرکه تصدیق میکند خدای را و میداند که مصیبت بارادت
و مشیت اوست راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون داند که آن بلا مراد دوست ست بجان قبول میکند و از وقوع آن اضطراب ننماید بزرگان گفته اند که
بلا آئینه جمال مولی ست پس آئینه را بجهت مشاهدهٔ نور جمال او دوست باید داشت نظم هرچه از دوست تو آید خوش بود + گر همه دریای پر آتش بود + زخم
دست تو می آید برون + گو بریز از سینهٔ من جوی خون + وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ و خدای بهمه چیز داناست صابر و شاکی را میداند + وَاَطِيْعُوا اللّٰهَ
و فرمان برید خدای را در فرض وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و اطاعت کنید رسول را در سنت فَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید شما از طاعت

پیغمبر ما او را چه زیان فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ ○ رسانیدنی ست هویدا و او تبلیغ رسالت کرد آشکار و وظیفهٔ ابلاغ بجا آورد اَللّٰهُ خدای او ست مستحق عبادت لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست اِلَّا هُوَ مگر او وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رضی منقول ست که بعد از هجرت پیغمبر صلعم جمعی از مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را میگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان باز مانده بودند حق تعالی در بارهٔ ایشان آیت فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِکُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما وَاَوْلَادِکُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَّکُمْ دشمنان اند مر شما را فَاحْذَرُوْهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود وَاِنْ تَعْفُوْا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وَتَصْفَحُوْا و درگذرانید وَتَغْفِرُوْا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○ آمرزنده و مهربان ست با شما همان معامله کند اِنَّمَاۤ اَمْوَالُکُمْ جز این نیست که مالهای شما وَاَوْلَادُکُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش ست تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الهی کناره میگیرد وَاللّٰهُ عِنْدَهٗۤ و خدای تعالی نزدیک او ست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم ست که اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقٰتِهٖ در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق را رقم نسخ برکشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دایرهٔ عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر + وَاسْمَعُوْا و بشنوید سخن خدای را وَاَطِیْعُوْا و فرمان برید او را وَاَنْفِقُوْا و نفقه کنید خَیْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِّاَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد وَمَنْ یُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس خود یعنی خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشان رستگارانند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یُّضٰعِفْهُ لَکُمْ زیاده گرداند خدای تعالی آن را برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب وَیَغْفِرْ لَکُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللّٰهُ شَکُوْرٌ و خدای جزا دهنده و سپاس دارنده است عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حَلِیْمٌ ○ بردبار ست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عٰلِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکار است میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِیْزُ غالب ست انتقام تواند کشید از کسی که صدقهٔ او خالص نبود الْحَکِیْمُ ○ حکم کننده ست بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

ع ۳

سورة الطلاق مدنية وهي اثنتا عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود هرگاه خواهد طلاق دهد و در این باب آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوْهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توان کرد آن را از عدت و این طلاق سنی ست چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن ست که در حالت حیض یا طهری که دران مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن دران محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر ست پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت ست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت ست وَاَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجز اند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللّٰهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوْهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُیُوْتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا یَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید اِلَّآ اَنْ یَّاْتِیْنَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و خصص بکسر یا خوانده یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی ست که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و دران حال اخراج ایشان حلال ست چه آن حکم نشوز دارد در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُوْدُ اللّٰهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده و از آن بیرون نتوان رفت وَمَنْ یَّتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُوْدَ اللّٰهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهٗ پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِیْ نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللّٰهَ یُحْدِثُ شاید که خدای نو گرداند بَعْدَ ذٰلِكَ پس از این طلاق اَمْرًا ۝ کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فَاِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان اَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فَاَمْسِكُوْهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوْفٍ بنیکوئی که حسن معاشرت و لطف موافقت ست دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان اَوْ فَارِقُوْهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوْفٍ بنیکی یعنی آنچه حق طلاق ست از متعه و صداق ادا کنید وَاَشْهِدُوْا و گواه گیرید ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنْكُمْ دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب ست و امام شافعی رح گوید واجب ست وَاَقِیْمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلّٰهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذٰلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت یُوْعَظُ بِهٖ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ یُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللّٰهِ بخدا و بآنچه وی فرموده وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ و بروز رستخیز و هرچه متعلق ست بآن روز وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از خدای تع و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تع یَجْعَلْ گرداند و پدید آرد خدای لَهٗ برای او مَخْرَجًا ۝ بیرون شدنی یعنی خلاص یا بد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که پرهیز دار حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَّیَرْزُقْهُ و روزی دهد ورا مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ از جهت گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد

نظم

از سببها بگذر و تقوی طلب + تا خدا روزی ساندبی سبب
حق جانی بخشدت رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال

سبب نزول آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک رض را اسیر گرفتند و پدر وی نزدیک پیغمبر صلعم آمده گفت یا رسول الله پسرم بدست کفار گرفتار شد

پیغمبر ما او را چه زیان فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُوْلِنَا پس جز این نیست که بر فرستادهٔ ما اَلْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ ○ رسانیدنی ست هویدا و تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفهٔ ابلاغ بجا آورد اَللّٰهُ خدای اوست مستحق عبادت لَآ اِلٰهَ هیچ معبودی بسزا نیست اِلَّا هُوَ مگر او وَ عَلَی اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ○ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای آن میکند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول ست که بعد از هجرت پیغمبر جمعی از مسلمانان از مکه داعیهٔ مهاجرت بمدینه داشتند اما از زنان و فرزندان تضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را میگذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وا مانده بودند حق تعالی در بارهٔ ایشان آیت فرستاد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای گروه گرویدگان اِنَّ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بدرستیکه بعضی از زنان شما وَ اَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از هجرت عَدُوًّا لَّكُمْ دشمنان اند مر شما را فَاحْذَرُوْهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بگریه و زاری ایشان فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند هر یک در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراسم مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود وَ اِنْ تَعْفُوْا و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند وَ تَصْفَحُوْا و در گذرانید وَ تَغْفِرُوْا و بپوشانید آن را و عذر ایشان بپذیرید فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ○ آمرزنده و مهربان ست با شما همان معامله کند اِنَّمَاۤ اَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَ اَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایش ست تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار میکند و کدام دل بر مال و ولد بسته از محبت الٰهی کرانه میگیرد وَ اللّٰهُ عِنْدَهٗۤ و خدای تعالی نزدیک اوست اَجْرٌ عَظِیْمٌ ○ مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدا و بپرهیزید از موجبات آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم ست که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره میکند بواجب امر و در دیگری بواجب حق و واجب حق امر بماند و واجب حق را رقم نسخ بر کشید زیرا که حق بنده را که مطالبه کند بواجب امر کند تا فعل وی در دائرهٔ عفو داخل تواند شد و اگر بواجب حق او را بگیرد طاعت هزار ساله و معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد بیت بی نیازی بین و استغنا نگر + خواه مطرب باش و خواهی نوحه گر + وَ اسْمَعُوْا و بشنوید سخن خدای را وَ اَطِیْعُوْا و فرمان برید او را وَ اَنْفِقُوْا و نفقه کنید خَیْرًا بهتر را یعنی هر چه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِّاَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی میرسد یعنی بشما میرسد وَ مَنْ یُّوْقَ و هر که نگاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهٖ از بخل نفس خود یعنی خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید فَاُولٰٓئِكَ پس آن گروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ○ ایشان رستگاران اند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض دهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرضی مقرون با اخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس یُّضٰعِفْهُ زیاده گرداند خدای تعالی آن را لَكُمْ برای شما یکی را دو تا هفصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بغیر حساب وَ یَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَ اللّٰهُ شَكُوْرٌ و خدای جزا دهندهٔ سپاس داران است عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حَلِیْمٌ ○ بردبار ست بعقوبت ممسکان و بخیلان تعجیل نمیکند عٰلِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ دانای نهان و آشکار ست میداند آنچه ظاهر میکنند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِیْزُ غالب ست انتقام تواند کشید از کسی که صدقهٔ او خالص نبود الْحَكِیْمُ ○ حکم کننده ست بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

ع

سورة الطلاق مدنیة و هی اثنتا عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در این باب آیت آمد که یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر برگزیده بگو امت خود را که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره و آیسه و حامله نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدت ایشان یعنی در طهر بی جماع که شمار توان کرد آن را از عدت و این طلاق سنی ست چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن ست که در حالت حیض یا طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در ان محل نه معتده باشد و نه ذات بعل و عدد طلاق نزد امام شافعی رح اعتبار ندارد و نزد امام اعظم و امام مالک رح معتبر ست پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت ست و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت ست وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ای مردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط آن عاجز اند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده باشد و بفتح یا بکسر یا خوانند یعنی کرداری ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیتی ست که در و حدی باشد چون زنا و سرقه که برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در ان حال اخراج ایشان حلال ست چه آن حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده و از ان بیرون نتوان رفت وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که در گذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدای فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید که خدای نو گرداند بَعْدَ ذَلِكَ پس از این طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد او را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت ست و دیگر باره طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکی یعنی بهر چه حق طلاق ست از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه گیرید ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ دو خداوند عدل را از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت گواه شوند و این امر ندب ست و امام شافعی رح گوید واجب ست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدای ذَلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدا و بانچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه متعلق ست بآن روز وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای تع و مرتکب مناهی نشود از ترس خدای تع يَجْعَلْ گرداند و پدید آرد خدای لَهُ برای او مَخْرَجًا بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و یا هر که پرهیزد از حرام خدای برای وی می برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد وی را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از جهت که گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد

نظم

از سببها بگذر و تقوی طلب + تا خدا روزی رساند بی سبب + حق تعالی بخشدت رزق حلال + که نباشد در گمان و در خیال

سبب نزول آیت آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر و نزدیک پیغمبر صلعم آمده گفت یا رسول الله پسرم با سر کفار گرفتار شد

دما دروی جزع بسیار میکند و با این همه فقر و فاقه بنهایت رسیده در آنچه سد رمقی تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلعم فرمود که تقوی پیش گیر و
شکیبا باش و تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن خود بقول پیغمبر صلعم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید
اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفند از ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد
وَمَنْ يَّتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللّٰهِ بر خدای و کار خود بدو باز گذارد فَهُوَ حَسْبُهٗ پس خدای بسنده است ورا در کفایت مهم اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای بَالِغُ اَمْرِهٖ رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از و فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ بدرستیکه گردانیده است خدای
و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ مر برای هر چیزی از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن درنگذرد یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابوذر غفاری رض روایت کرده
که پیغمبر صلعم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایت باشد پس آیت ومن یتق الله یجعل له برخواند و چند
نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی تحفه بوستان قرب است و از رتبه معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا
و توکل بر رائحه گلزار کفایت است و از و بوی ریحان محبت دمد که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد
بیت سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی + توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره رو + در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد
که یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه رض پرسیدند که عدت زنانیکه حائض نشوند چیست آیت آمد که وَالّٰٓئِیْ یَئِسْنَ و آن زنانی که نومید گشته باشند
مِنَ الْمَحِیْضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِّسَآئِكُمْ از جمله زنان شما اِنِ ارْتَبْتُمْ اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی ندانید فَعِدَّتُهُنَّ
پس زنان عدت ایشان ثَلٰثَةُ اَشْهُرٍ سه ماه است وَّالّٰٓئِیْ لَمْ یَحِضْنَ و عدت آنانکه حائض نشده از صغر سن همچنین بر سه شهر مقرر است و
اُولَاتُ الْاَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله اَجَلُهُنَّ مدتهای زمان عدت ایشان اَنْ یَّضَعْنَ آن است که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را
خواه مطلقه خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند یَجْعَلْ پدید گرداند خدای لَّهٗ مر آن
متقی را مِنْ اَمْرِهٖ یُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او را بر وی سهل سازد ذٰلِكَ این که گفته شده اَمْرُ اللّٰهِ اَنْزَلَهٗ حکم خدای است که فرستاد آنرا
از لوح محفوظ اِلَیْكُمْ بسوی شما وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ و هر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد یُكَفِّرْ بپوشد خدای عَنْهُ از و سَیِّاٰتِهٖ
بدیهای وی را یعنی عفو کند وَیُعْظِمْ و بزرگ سازد لَهٗ برای او اَجْرًا مزد را یعنی او را مزد زیاده دهد اَسْكِنُوْهُنَّ ساکن گردانید زنان طلاق داده را
مِنْ حَیْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که شما ساکن شده اید مِّنْ وُّجْدِكُمْ از وسع خود و طاقت خود یعنی مسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید
وَلَا تُضَآرُّوْهُنَّ و رنج مرسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَیِّقُوْا برای آنکه تنگ گردانید عَلَیْهِنَّ بر ایشان مساکن ایشان و خروج ضرورت
شود ایشانرا وَاِنْ كُنَّ و اگر باشند طلاق دادگان اُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار یعنی حامله باشند فَاَنْفِقُوْا عَلَیْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان
حَتّٰی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ تا وقتیکه بنهند بار خود را فَاِنْ اَرْضَعْنَ لَكُمْ پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقه نکاح مر فرزندان شمارا
فَاٰتُوْهُنَّ پس بدهید ایشانرا اُجُوْرَهُنَّ مزدهای ایشان بر شیر دادن وَاْتَمِرُوْا و مشاورت کنید بَیْنَكُمْ میان یکدیگر در کار فرزند بِمَعْرُوْفٍ
به نیکوئی در باب ارضاع و اجرت آن وَاِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر دشوار کنید و مضائقه نمائید پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت
ابا کند یا زن شیر ندهد فَسَتُرْضِعُ پس برای شیر دادن خواهد لَهٗ مر آن فرزند را اُخْرٰی زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد و او را برای رضیع خود و
مادر را باکراه و اجبار نفرماید لِیُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُوْ سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری مِّنْ سَعَتِهٖ از غنای خود یعنی بقدر توانائی
خویش بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که تنگ کرده شده است عَلَیْهِ رِزْقُهٗ بر وی روزی او یعنی فقیر و تنگدست است فَلْیُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّآ اٰتٰهُ اللّٰهُ

ازانچه خدای داده ست اورا لَا یُکَلِّفُ اللهُ تکلیف نکند خدا نَفْسًا هیچ تنی را اِلَّا مَآ اٰتٰهَا مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سَیَجْعَلُ اللهُ زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی یُسْرًا آسانی و توانگری وَکَاَیِّنْ مِّنْ قَرْیَةٍ وبسا از اهل دیهی که از روی جهل و عناد عَتَتْ سرباز زدند و اعراض کردند عَنْ اَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهٖ و از سخن پیغمبران او فَحَاسَبْنٰهَا پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حِسَابًا شَدِیْدًا حسابی سخت که در وی استقصا و مناقشه باشد وَّعَذَّبْنٰهَا و عذاب کردیم ایشان را در دنیا عَذَابًا نُّکْرًا عذابی زشت و باهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب فَذَاقَتْ پس بچشید اهل آن دیه وَبَالَ اَمْرِهَا عقوبت کار خود را وَکَانَ عَاقِبَةُ اَمْرِهَا و بود عاقبت کار ایشان خُسْرًا زیانکاری و کدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند اَعَدَّ اللهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا شَدِیْدًا عذابی سخت در هر دو سرا فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از عذاب خدای تعالی یٰۤاُولِی الْاَلْبَابِ ای خداوندان عقل اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اند قَدْ اَنْزَلَ اللهُ بتحقیق فرستاده است خدای اِلَیْکُمْ ذِکْرًا بشما پندی یا شرفی که قرآن ست و فرستاد بشما رَسُوْلًا فرستاده که محمد ست ص و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن ست و فرستاده جبرئیل ع و بقولی رسول بدل ست از ذکر و ذکر همان رسول ست یعنی ذاکر و اشهر آن ست که سخن بر ذکر اتمام شده و رسول منصوب بمحذوف ست تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یَّتْلُوْا میخواند عَلَیْکُمْ بر شما اٰیٰتِ اللهِ آیتهای قرآن را که کلام خدای تع است مُبَیِّنٰتٍ روشن کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی روشن کننده و حق سبحانه و تع ذکر رسول فرستاد لِّیُخْرِجَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تا بیرون آرد خدای یا قرآن یا رسول آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته مِنَ الظُّلُمٰتِ از تاریکی ضلالت اِلَی النُّوْرِ بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم وَمَنْ یُّؤْمِنْۢ بِاللهِ و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول ویرا وَیَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کار ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یُّدْخِلْهُ در آرد اورا خدای جَنّٰتٍ تَجْرِیْ بوستانهای که جریان دارد مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر مساکن آن جویهای خٰلِدِیْنَ جاوید باشندگان فِیْهَآ در بهشت اَبَدًا همیشه بی زوال و انتقال قَدْ اَحْسَنَ اللهُ بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت لَهٗ برای آن مومنان عامل رِزْقًا روزی و چه روزی اَللهُ خدای بحق الَّذِیْ خَلَقَ آنست که بیافرید سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان بعضی بربالای بعضی وَّمِنَ الْاَرْضِ و بیافرید از زمین مِثْلَهُنَّ مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی و بعضی مثلهن را حمل بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ فرود می آید فرمان خدای و قضای او بَیْنَهُنَّ میان آسمانها و زمینها یعنی نافذ ست حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری ست و خلقی و همه را بیافرید لِتَعْلَمُوْۤا اَنَّ اللهَ تا بدانید آنکه خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ بر آفریدن همه چیز قَدِیْرٌ تواناست وَّاَنَّ اللهَ و بدرستیکه خدای فرمان خود را بر همه جاری ساخت تا معلوم کنید آنکه خدای تع قَدْ اَحَاطَ بدرستیکه فرا رسیده است بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا همه چیز دانا از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط ست بهمه اشیا و از موجودات عینی و غیبی هیچ چیز از دایره علم و قدرت وی خارج نیست رباعی هر نیست ز سر قدرتش کن فیکون + با دانش او یکی ست بیرون و درون + در غیب و شهادت ذره نتوان یافت + از دایره قدرت و علمش بیرون

سورة التحريم مدنية وهي اثنتا عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم

نقل ست که حضرت پیغمبر ص شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رض مقداری عسل داشته هرگاه آنحضرت ص بخانه وی آمدی زینب رضی الله

ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت صلعم را در خانهٔ وی بجهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رض
اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی نزد هر کدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغافیر می آید و مغفور
صمغ درختی ست که عرفط خوانند و رائحهٔ کریهه دارد و حضرت صلعم بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز می بود پس آنحضرت صلعم
روزی شربت عسل آشامیده نزد هر کدام آمد گفتند یا رسول الله از شما رائحهٔ مغفور می آید و ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام مادر خانهٔ
زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبوران عسل از شگوفهٔ عرفط چریده بودند آنرا از رهگذر آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت صلعم فرموده
که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی وی را از عسل نیارد آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر برگزیده
لِمَ تُحَرِّمُ چرا حرام میکنی مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ انچه حلال کرده است خدای لَكَ مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آن ست که در روز نوبت
حفصه رض در خانهٔ وی رفتی وی با جازت آنحضرت صلعم بدیدن پدر رفته بود ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه بران مطلع شده
اظهار ملال کرد و حضرت صلعم فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول الله فرمود که این سخن نزد تو امانت ست باید
با کس نگوئی او قبول کرد و چون حضرت صلعم از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض این سخن را با عایشه رض درمیان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه خلاص
یافتیم و چون آن حضرت صلعم بخانهٔ عایشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی انچه خدای تعالی بر تو
حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تَبْتَغِیْ میطلبی بدین تحریم مَرْضَاتَ اَزْوَاجِكَ خشنودی زنان خود وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است
مر سوگند خوردن را رَّحِیْمٌ ○ مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ بدرستیکه مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لَكُمْ برای شما تَحِلَّةَ
اَیْمَانِكُمْ فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی انچه بسوگند به بندید بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است وَاللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ
و خدای دوست شماست و متولی کار شما میساز د برای شما هر چه صلاح شما در آن ست وَهُوَ الْعَلِیْمُ و او داناست بمصالح بندگان الْحَكِیْمُ ○
صواب کار در هر چه گوید و کند نسبت ایشان وَاِذْ اَسَرَّ النَّبِیُّ و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت اِلٰى بَعْضِ اَزْوَاجِهٖ
بسوی برخی از زنان خود یعنی حفصه رض حَدِیْثًا سخنی را که تحریم ماریه ست یا عسل و یا ذکر خلافت شیخین رض بعد از وی که با حفصه رض سر گفته بود و او با عایشه رض
آشکارا کرد فَلَمَّا نَبَّاَتْ پس آن هنگام که خبر کرد حفصه رض عایشه رض را بِهٖ بآن حدیث وَاَظْهَرَهُ اللّٰهُ و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت
عَلَیْهِ بر اظهار آن سخن از حفصه رض عَرَّفَ شناسا گردانید پیغمبر صلعم حفصه رض را و خبر داد بَعْضَهٗ بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو آنرا
از آن ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه وَاَعْرَضَ و اعراض کرد رسول الله صلعم عَنْۢ بَعْضٍ از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین رض مراد آن ست که
حضرت رسالت پناه صلعم استقصا نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض همه سخنان سر آن حضرت صلعم را اظهار کرده بود تمام با روی
وی نیاورد فَلَمَّا نَبَّاَهَا پس آن هنگام که خبر داد پیغمبر صلعم حفصه رض را بِهٖ بانچه خدای او را بران اطلاع داده بود قَالَتْ گفت
حفصه رض مَنْ اَنْۢبَاَكَ هٰذَا که خبر داد ترا باینکه من راز تو آشکارا کردم قَالَ گفت رسول صلعم نَبَّاَنِیَ الْعَلِیْمُ خبر داد مرا خدای دانا
بخفیات ضمایر الْخَبِیْرُ ○ خبر دار از مکنونات سرایر اِنْ تَتُوْبَاۤ اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رض و باز گردید اِلَى اللّٰهِ بخدای و در آزار
دل مبارک آن حضرت صلعم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد فَقَدْ صَغَتْ قُلُوْبُكُمَا پس بدرستیکه گشته است دلهای شما
از صواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنید وَاِنْ تَظٰهَرَا و اگر هم پشت شوید عَلَیْهِ بر آزردن دل مقدس وی فَاِنَّ اللّٰهَ
پس بدرستیکه خدای هُوَ مَوْلٰىهُ او یار و مددگاری پیغمبر صلعم ست و بران نصرت کند وَجِبْرِیْلُ و جبرئیل رفیق او ست و مددگاری بجای آرد

وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِیْنَ و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان او یند مراد همه صحابه اند و بقول صدیق و فاروق که پدر عایشه و حفصه اند
و معاون آن حضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی ست وَالْمَلٰٓئِکَةُ و تمامی
فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذٰلِکَ با وجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار او یند ظَهِیْرٌ مددگار و معاون و هم پشت اند در یاری
وی عَسٰی رَبُّهٗ شاید که پروردگار او اِنْ طَلَّقَکُنَّ اگر او طلاق دهد شمارا تخویف ازواج ست یعنی اگر بفرض طلاق دهد آن یُّبْدِلَهٗ آنکه بدل
دهد او را خدای اَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنْکُنَّ زنانی بهتر از شما این اخبار ست از قدرت نه از کون وقوع آن چه خدای میداند که پیغمبر طلاق نخواهد داد
پس تعریف آن زنان میکند مُسْلِمٰتٍ اقرار کنندگان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی مُّؤْمِنٰتٍ تصدیق کنندگان یا بوردارندگان با اخلاص
آرندگان قٰنِتٰتٍ نماز گذاران یا فرمان برداران تٰٓئِبٰتٍ بازگشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه اله عٰبِدٰتٍ پرستندگان با خضوع
کنندگان سٰٓئِحٰتٍ هجرت کنندگان یا روزه داران ثَیِّبٰتٍ شوهر دیدگان وَّاَبْکَارًا و دختران بکر ابن عباس رض فرموده که ثیب
آسیه زن فرعون ست و بکر مریم مادر عیسی ع که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بحباله ازواج حضرت رسالت پناه ص در آرد یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان قُوْٓا اَنْفُسَکُمْ نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی وَاَهْلِیْکُمْ و اهالی و فرزند خود را بموعظه و نصیحت نَارًا
وَّقُوْدُهَا النَّاسُ از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ و سنگ کبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که
کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اصل و منشای آن سنگ ست نظم زر و سیم اند سنگ زرد و سفید + اندرین سنگها مبند امید
دلی از سنگ سخت تر باید + که ز سنگیش راحت افزاید + دل ازین سنگ اگر تو بر کنی + سر حسرت بسی بسنگ زنی عَلَیْهَا بر آن آتش مَلٰٓئِکَةٌ
فرشتگان اند یعنی موکل اند بر وی زبانیه غِلَاظٌ درشت سخنان شِدَادٌ سخت کاران و توانایان که دوزخی را با ایشان قوت ستیز و از جنگ
ایشان مجال گریز نباشد لَّا یَعْصُوْنَ اللّٰهَ نافرمانی نکنند خدای را مَآ اَمَرَهُمْ در آنچه بدان ایشان را یعنی بثبوت عزیمت نشوند تا مخالفت
امر باید کرد وَیَفْعَلُوْنَ و میکنند مَا یُؤْمَرُوْنَ آنچه فرموده میشوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ
اهل بهشت ست بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده داعیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید
یا ملائکه گویند یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ای آنکسانی که کافر شدید لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ عذر مگوئید که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد
داد اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ آن چیزی که در دنیا بودید که عمل میکردید یٰٓاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنها که گرویده اید تُوْبُوْٓا اِلَی اللّٰهِ باز گردید بخدای تَوْبَةً نَّصُوْحًا بازگشتنی خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه
مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبه نصوح آنست که تائب عود نکند بمعصیت چنانکه شیر عود نکند به پستان حسن بصری گفته
که توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته + دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده نظم توبه چون باشد پشیمان آمدن + بر در حق نو
مسلمان آمدن + خدمتی از سر گرفتن با نیاز + با حقیقت روی کردن از مجاز + عَسٰی رَبُّکُمْ چون توبه کنید شاید که پروردگار شما اَنْ یُّکَفِّرَ
عَنْکُمْ آنکه در گذراند از شما سَیِّاٰتِکُمْ گناهان شمارا وَیُدْخِلَکُمْ جَنّٰتٍ و در آرد شمارا ببوستانهای که پیوسته تَجْرِیْ میرود مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نفس او را عذاب نکند
و نه شفاعت او را در باره عاصیان مردود سازد وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَهٗ و رسوا نسازد آنان را که ایمان آورده اند با وی یعنی در خواست ایشان نیز در
باره یاران ایشان قبول کند نُوْرُهُمْ نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده یَسْعٰی میشتابد و میرود بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ

ع

در پیش ایشان وَبِاَیْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتیکه بر صراط گذرند و دران محل که نور منافقان فرو میرود یَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا گویند
مؤمنان که ای آفریدگار ما اَتْمِمْ لَنَا تمام گردان بما نُوْرَنَا روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز
ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه تو بر همه چیزها از اتمام انوار و مغفرت اوزار قَدِیْرٌ۝ توانائی یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ
ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنٰفِقِیْنَ و با منافقان بوعید وَاغْلُظْ و درشتی بکار بر عَلَیْهِمْ
بر ایشان یعنی بهر دو گروه وَمَاْوٰىهُمْ و مقام بازگشت کافران و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند جَهَنَّمُ دوزخ ست وَبِئْسَ
الْمَصِیْرُ۝ و بد جای بازگشت ست دوزخ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدای مثلی لِّلَّذِیْنَ كَفَرُوا برای آنانکه نگرویده اند امْرَاَتَ نُوْحٍ
و آن مثل زن نوح ست علیه السلام که واعله نام داشت وَامْرَاَتَ لُوْطٍ و زن لوط علیه السلام که او را واهله گفتندی كَانَتَا بودند این دو زن تَحْتَ عَبْدَیْنِ
در زیر حکم دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما صَالِحَیْنِ شایستگان فَخَانَتٰهُمَا پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده بنفاق و مخالفت دین
زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبر دار کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه
گذشت در قصه ایشان فَلَمْ یُغْنِیَا پس دفع نکردند این دو پیغمبر عَنْهُمَا از این دو زن مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا از عذاب خدای چیزی از زن نوح علیه السلام غرق شد
از طوفان و بر سر زن لوط علیه السلام سنگ بارید وَّقِیْلَ ادْخُلَا النَّارَ و گفته خواهد شد روز قیامت واهله و واعله را که در آئید بدوزخ مَعَ
الدّٰخِلِیْنَ۝ با در آیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آنست که کفره معاقب میشوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبران ست با وجود کفر ایشان
هیچ فائده نمیدهد وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثل لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوا برای آنانکه گرویده اند امْرَاَتَ فِرْعَوْنَ و آن مثل زن فرعون ست
یعنی آسیه بنت مزاحم اِذْ قَالَتْ چون گفت رَبِّ ابْنِ لِیْ ای آفریدگار من بنا کن برای من عِنْدَكَ نزدیک خود بَیْتًا خانه فِی الْجَنَّةِ
در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه
ملائکه را فرمود تا بگرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی نهند آسیه
دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت وَنَجِّنِیْ و برهان مرا مِنْ فِرْعَوْنَ از نفس خبیث فرعون وَعَمَلِهٖ و از کردار او یعنی از عذاب او
که میکند بسبب ایمان آوردن من بتوحید تو وَنَجِّنِیْ مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ۝ و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیان اند و تابعان فرعون
حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند
که روح نداشت و در اکثر تفاسیر هست که حق سبحانه وی را بآسمان برد بجسد و وی حالا در بهشت ست و حاصل این مثل آنست که با وجود
ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد چنانچه زن لوط و نوح علیهما السلام را با وجود کفر اتصال ایشان با انبیاء علیهم السلام هیچ نفع نداد و مثل زد خدای
برای ازواج طاهره حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و سائر مومنات وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرٰنَ و مریم دختر عمران را الَّتِیْٓ اَحْصَنَتْ آن زنی که نگاه داشت
فَرْجَهَا دامن خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِیْهِ در گریبان جامه او مِنْ رُّوْحِنَا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ
و باور داشت مریم و بگروید بِكَلِمٰتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی بصحف منزله قبل از انجیل یا وعدها که جبرئیل علیه السلام از خدای بوی آورد که لاهب
لک غلاما زکیا وَكُتُبِهٖ و بکتاب خدای یعنی انجیل یا آنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصه وی و پسر وی و حفص کتبه بجمع میخواند مراد تمام کتب
الٰهی ست وَكَانَتْ و بود مریم علیها السلام مِنَ الْقٰنِتِیْنَ۝ ع از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر برای تغلیب ست و اشعار
بآنکه طاعت مریم علیها السلام کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

وقف لازم

ع ۵

الجزء التاسع والعشرون

سورة الملك مكية وهي ثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

تبٰرک بزرگ و برترست و ثابت بر دوام الذی بیده الملک آنکه بدست قدرت اوست
پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هرچه خواهد بکند وهو علی کل شیء و او بر همه چیز با که خواهد قدیر تواناست الذی خلق الموت
آن خداوندی که بیافرید مرگ را والحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیان ست در دنیا و حیوة ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده بر صورت
کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیوة را خلق کرد بر صورت مادیان ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحه او بهیچ
نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات دنیا و آخرت ست یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لیبلوکم تا بیازماید شما را یعنی
با شما معامله آزماینده گان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیاست ایکم کدام از شما احسن نیکوتراند عملا از جهت عمل یعنی اخلاص
کدام بیشترست در خبر آمده که کدام نیکوتراند از روی عقل و پرهیزگارتر از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تراند مرگ را
و ترسان تراز وی و کارسازنده تر برای او وهو العزیز و خدای غالب ست در ملک خود ترسندگان را شرمنده نمی سازد الغفور آمرزنده است
خطیات ایشان را پوشند الذی خلق آن خدای که بیافرید سبع سموات هفت آسمان را طباقا طبقه طبقه یکی بر بالای دیگری در معالم آورده
که آسمان دنیا موجی ست محکم شده و دوم مرمریست سفید سوم آهن ست چهارم روئین ست و گفته اند مس ست پنجم نقره ست ششم زرست
هفتم یاقوت سرخ ست ما تری نمی بینی تو ای بیننده فی خلق الرحمن در آفریدن خدای مر آسمان را من تفوت هیچ خللی و اختلافی
و تناقضی و عیبی و اعوجاجی فارجع البصر پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا دران تفکر کنی هل تری هیچ می بینی من فطور شکافی
و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را کرتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر بیک نگریستن معلوم نگردد
تکرار کن نگریستن را ینقلب باز گردد الیک البصر بسوی چشم تو خاسئا دراز یافتن عیب وهو حسیر و او مانده بود از نگریستن
با آسمان از کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند می نگرد عیبی دران نمی یابد ولقد زینا و بدرستیکه بیاراستیم السماء الدنیا آسمان نزدیک را
یعنی آسمان که نزدیک ترست بزمین و آرایش دادیم بمصابیح بچراغها یعنی ستارگانی که شبها چون چراغ درخشانند وجعلنها و گردانیدیم ما
ستارگان را رجوما للشیطین راننده گان مر دیوان را وقتیکه بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند واعتدنا و آماده ساختیم لهم برای دیوان
و بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب السعیر عذاب آتش افروخته در عقبی وللذین کفروا و مر آنانراست که کافر شدند
از دیوان و غیر ایشان بربهم با آفریدگار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ وبئس المصیر و بد جای بازگشت ست دوزخ
اذا القوا چون درافگنده شوند کافران فیها در جهنم سمعوا لها بشنوند از دوزخ شهیقا آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات ست
یعنی چون کفار را بدوزخ درآورند دوزخ بفریاد آید وهی تفور و او می جوشد و ایشانرا برمی آرد و فرو میبرد چنانچه گوشت در دیگ
جوشان تکاد تمیز نزدیک ست که پاره پاره شود دوزخ من الغیظ از خشم کافران کلما القی هرگاه درافگنده شوند فیها در دوزخ
فوج گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر چیزکه سبب دخول دوزخ باشد سالهم سوال کنند ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از
روی سرزنش که ای مشرکان و متمردان الم یأتکم آیا نیامد بشما نذیر بیم کننده یعنی پیغمبر بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از
عذاب بترساند و بفضیحت شما را برهاند قالوا بلی گویند آری قد جاءنا بدرستیکه آمد بما نذیر پیغمبری بیم کننده فکذبنا

پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبر را افترا کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم وَقُلْنَا و گفتیم مر فرستادگان را که هیچ وجه مَا
نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان
اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ كَبِيْرٍ ۝ مگر در خطائی بزرگ که با وجود سمت بشریت دعوی نبوت میکنید و گفته اند که این خطاب زبانیه ست مر کفار را یعنی زبانیه
در جواب ایشان گویند نبوده اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ وَقَالُوْا و گویند کافران که در دنیا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ
اگر میبودیم ما که بشنویم سخن پیغمبران را بی بحث تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود اَوْ نَعْقِلُ
یا تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکری نمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان معاینه مینمودیم مَا كُنَّا نمیبودیم امروز فِيْٓ اَصْحٰبِ
السَّعِيْرِ ۝ در اعداد اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوْا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْۢبِهِمْ بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد فَسُحْقًا پس
دوری باد از رحمت مر لِّاَصْحٰبِ السَّعِيْرِ ۝ مر ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه بترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَيْبِ
بپوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق بپوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل ست که پوشیده است از خلق
و پیدا بر خدای عز و جل یعنی بدل ترسکار باشند لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَّاَجْرٌ كَبِيْرٌ ۝ و مزدی بزرگ که بهشت ست و گفته اند
ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه میترسند نظم لاتخافوا مژده ترسنده است + هر که میترسد مبارک بنده است + خوف و
خشیه خاص دانایان بود + هر که دانا نیست کی ترسان بود + ترسگاری رستگاری آورد + هر که درد آرد عوض درمان برد + آورده اند که کفار قریش
بشهوت عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلعم سخنان ناپسندیده میگفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان
برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله صلعم آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را ازان آگاه
نگرداند آیت آمد وَاَسِرُّوْا و پنهان سازید قَوْلَكُمْ سخن گفتن خود را در باره پیغمبر صلعم اَوِ اجْهَرُوْا بِهٖ یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک
او یکسانست اِنَّهٗ بدرستیکه خدای تعالی سزای پرستش عَلِيْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝ بانچه در سینهاست قبل از آنکه بر زبان گذرد
پس کسیکه بضمائر واقف ست اگر تعبیر از ان ضمیر بسر کنند یا بجهر بر وی پوشیده نخواهد بود اَلَا يَعْلَمُ آیا نداند آنچه در دلهاست مَنْ خَلَقَ
آنکس که بیافرید دلها را وَهُوَ اللَّطِيْفُ و او داناست بر بواطن اشیا و حقائق آن الْخَبِيْرُ ۝ آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن
هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ اوست خداوندی که گردانید لَكُمُ الْاَرْضَ برای شما زمین را ذَلُوْلًا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فَامْشُوْا
پس بروید فِيْ مَنَاكِبِهَا در اطراف و جوانب زمین وَكُلُوْا و بخورید مِنْ رِّزْقِهٖ از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدر کرده
وَاِلَيْهِ النُّشُوْرُ ۝ و بسوی اوست بازگشت شما پس شکرگذاری و سپاسداری او بجا آرید ءَاَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید ای کافران مَّنْ
فِي السَّمَآءِ از آنکس که در آسمان ست بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل ع م ست ملخص سخن آنکه ایمن
شده اید اَنْ يَّخْسِفَ بِكُمُ الْاَرْضَ از آنکه خدای تعالی یا جبرئیل بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فَاِذَا هِيَ پس آن گاه زمین پس
از فرو رفتن شما در وی تَمُوْرُ ۝ میگردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر میکند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید مَّنْ فِي السَّمَآءِ از آنکه در
آسمان ست عرش وی یعنی خدای تعالی با مقام او بر زعم ایشان یا ملک مقرب یعنی جبرئیل ع م اَنْ يُّرْسِلَ آنکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ بر شما
حَاصِبًا سنگریزه چنانچه بر قوم لوط ع م فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود بدانید بعد از مشاهده عذاب که كَيْفَ نَذِيْرِ ۝ چگونه بود بیم کردن من و
آن دانستن شما را سود نباشد وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِيْنَ و بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار این زمان

ع

یعنی کذبان از امم ماضیه و به شامت تکذیب هلاک شدند فَکَیْفَ کَانَ پس چگونه بود برایشان نَکِیْرِ ○ عقوبت من یا انکار من
برایشان با انزال عذاب اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمیدانند و نمی نگرند اِلَی الطَّیْرِ بسوی مرغان فَوْقَهُمْ زبر سر ایشان در هوا صٰٓفّٰتٍ صفها بر
کشیده میگشایند بالهای خود را وَّیَقْبِضْنَ و فراهم میگیرند بعد از بسط اجنحه مَا یُمْسِکُهُنَّ نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع
یا در حال قبض و بسط اجنحه اِلَّا الرَّحْمٰنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داد
و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخت اِنَّهٗ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بهمه چیزها بَصِیْرٌ ○ بیناست اَمَّنْ آیا کیست که
توان گفت که هٰذَا الَّذِیْ این آن کس است که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ او مددکار است و قاید لشکر لَّکُمْ مر شما را یَنْصُرُکُمْ یاری میدهد
مِّنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز خدای از عذاب و خشم وی اِنِ الْکٰفِرُوْنَ نیستند ناگرویدگان اِلَّا فِیْ غُرُوْرٍ ○ مگر در فریب شیطان که میگوید
عذاب بشما فرو نخواهد آمد اَمَّنْ هٰذَا الَّذِیْ آیا آن کیست که اشارت توان کرد بدو که این آن کس است که بمحض عنایت یَرْزُقُکُمْ
روزی میدهد شما را اِنْ اَمْسَکَ اگر باز گیرد خدای رِزْقَهٗ روزی خود از شما بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را
وسائط و وسائل اند یعنی اگر خدای وظیفهٔ رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق
اوست و کفر ایشان نه از جهل است بَلْ لَّجُّوْا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فِیْ عُتُوٍّ در ستیزگی و گردن کشی از حق وَّنُفُوْرٍ ○ و رمیدگی
از حق و نفرت از راستی اَفَمَنْ یَّمْشِیْ آیا کسی که میرود مُکِبًّا عَلٰی وَجْهِهٖ سر فرو افکنده برروی خود یعنی نگونسار میرود و پس و پیش
و راست و چپ خود نمی بیند اَهْدٰٓی راه یافته تر است اَمَّنْ یَّمْشِیْ آیا آنکس که میرود سَوِیًّا راست ایستاده و همه اطراف مشاهده
میکند و رفتن او واقع است عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ○ بر راهی راست رساننده بمقصد و مقصود این مثل است برای کافر گمراه که در بیدای غوایت
حیران و سرگردان میرود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند رباعی فرق است میان آنکه از روی یقین + با دیده
بینا رود اندر ره دین + با آنکه دو چشم بسته بیند است کسی + هر گوشه همی رود بظن و تخمین + قُلْ هُوَ الَّذِیْ بگوای محمد مر مشرکان را
که آن خدای شما را بدو دعوت میکنیم او آنکس است که بقدرت کامله اَنْشَاَکُمْ بیافرید شما را وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ و بداد شما را شنوایی تا
سخنان حق شنوید وَالْاَبْصَارَ و دیدها تا بدلائل قدرت و بدائع فطرت مشاهده کنید وَالْاَفْـِٕدَةَ و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق
مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمایید و شما بسیار میشنوید و می بینید و لیکن قَلِیْلًا مَّا تَشْکُرُوْنَ ○ اندک شکر میگویید مر این نعمتها را قُلْ
هُوَ الَّذِیْ ذَرَاَکُمْ بگو خدای آن خدای است که بعد از آفریدن شما را پراکنده ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و
راهی و کاری داد تا عبادت کنید و فرمان برداری نمایید وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ ○ و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا جزای کردار و گفتار خود
یابید وَیَقُوْلُوْنَ و میگویند آن مشرکان مر پیغمبر صلعم و یاران وی را مَتٰی کی باشد هٰذَا الْوَعْدُ این وعده حشر و یا فتن جزا اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ○
اگر هستید شما راست گویان قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان اِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِنْدَ اللّٰهِ ص
نزدیک خدای است و غیر او بران اطلاع ندارد وَاِنَّمَآ اَنَا و جز این نیست که من نَذِیْرٌ بیم کننده ام مُّبِیْنٌ ○ آشکارا یعنی آمدن قیامت
شما را بیم میکنیم اما بزمان آمدن او دانا نیستم فَلَمَّا رَاَوْهُ پس آن هنگام که ببینند موعود را که قیامت است زُلْفَةً نزدیک خود سِیْٓئَتْ بد گردد
و زشت شود وُجُوْهُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِیْلَ و گفته شود یعنی خزنه دوزخ
ایشان را گویند هٰذَا الَّذِیْ کُنْتُمْ این آن است که بودید شما که پیوسته بِهٖ تَدَّعُوْنَ ○ بدو تمنا میکردید و در طلب و استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده

وقف منزل
وقف غفران ۴

که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر صلعم میکردند و آرزوی وی هلاک یاران وی میداشتند حق سبحانه حبیب خودرا صلعم فرمود که قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگو خبر کنید مرا اِنْ اَهْلَکَنِیَ اللّٰهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَنْ مَّعِیَ و آنانرا که با من اند از مومنان اَوْ رَحِمَنَا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تاخیر افگند فَمَنْ پس کیست آنکه یُجِیْرُ الْکٰفِرِیْنَ زنهار دهد کافران را مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ ۝ از عذابی دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهندهٔ شما از عذاب الٰهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد قُلْ بگو ای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات ست هُوَ الرَّحْمٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش اٰمَنَّا بِهٖ گرویده ایم بوی وَعَلَیْهِ و برو نه بر غیر او تَوَکَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم فَسَتَعْلَمُوْنَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ در گمراهی هویدا قُلْ اَرَءَیْتُمْ بگو خبر دهید مرا اِنْ اَصْبَحَ اگر گردد مَآؤُکُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد فَمَنْ پس کیست آنکه یَّاْتِیْکُمْ بِمَآءٍ بیارد برای شما آبی مَّعِیْنٍ ۝ جاری یا ظاهر چنانچه همه کس ببینند در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا و رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور ست که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که بالمعول والمعین یعنی به بیل و مددگاران بیتین آب را باز آرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشمهٔ چشم تو غائب شد بگو تا بمعول و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی مثنوی

فلسفی منطقی مستهان ٭ میگذشت از سوی مکتب آن زمان ٭ چون که بشنید آیتی آن ناپسند ٭ گفت آریم آب را ما بر بلند ٭ ما بزخم بیل و تیزی تبر ٭ آب را آریم از پستی زبر ٭ شب بخفت و دید او یک شیر مرد ٭ زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد ٭ گفت هان زین چشمهٔ چشم ای شقی ٭ با تبر نوری بر آر ار صادقی ٭ زود بر جست و دو چشمش کور دید ٭ نور فائض از دو چشمش ناپدید ٭

سورة ن مکیة وهی اثنتان وخمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

نٓ حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد بقانون حساب و بقول بعضی آنست که غایت بلکه این امت از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی از آن گرفتند و برخی فرو گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسمای الٰهی دانند چنانچه در حرف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر ست و در معالم گوید که آخر ست از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح ست از نور یا نام نهری ست در بهشت یا قسم ست بنصرت حق سبحانه مومنان را و اشهر آن ست که نون اسم ماهی ست و مراد آن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او البهموت گویند یا بهموت و در وسیط با سناد درست خود از ابی هریره رضی نقل کرده که وی گفته که شنودم از رسول الله صلعم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دواتست و قلم از آن دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و برین تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم اعلی که از نور ست و طول او مابین السماء والارض و گویند مراد قلمی ست که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیار ست وَمَا یَسْطُرُوْنَ ۝ و دیگر سوگند خورد بانچه می نویسند حفظه از احکام وحی و بانچه ایشان فرماید در تبیان از ابن هضیم نقل فرموده که نون دهن ست و قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بندهٔ می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم این ست که مَآ اَنْتَ نیستی تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بنگاهداشت پروردگار خود بِمَجْنُوْنٍ ۝ دیوانه جواب ولید مغیره است که آنحضرت صلعم را میگفت معلم مجنون و در بحر الحقائق آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم اشارتست بعلم تفصیلی مندرج در واحدیت اسمائیه

ع ۱۶

پس حق سبحانه قسم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و بانچه قلم کنفتیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب اینکه تو بنعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده اند اسرار ازل و ابد وَاِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر ترا لَاَجْرًا مزدی و ثوابی ست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُوْنٍ ○ منت نانهاده یعنی حق تعالی بی وسطه کسیکه از و منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد وَاِنَّكَ و بدرستیکه تو لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ ○ بر دین بزرگی که اسلام ست یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی انچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که حق سبحانه از زبانی فرستاده بود و از عایشه رض سوال کردند از خلق رسول الله صلعم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت صلعم قرآن بود و فی سلسلة الذهب نظم بود هم بحر کرمست هم کان ٭ گوهرش کان خلقه القرآن ٭ وصف خلق کسی که قرآن ست ٭ خلق را نعت او چه امکان ست ٭ محمد حکیم قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلعم نبوده چه از مشیت خود را دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت امام قشیری گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقائق اخلاق آن حضرت صلعم در رساله مرآت الصفا فی صفات المصطفی صلعم مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور ست فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی ای محمد وَيُبْصِرُوْنَ ○ و ببینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود بر ایشان معلوم گردد بِاَيِّكُمُ الْمَفْتُوْنُ ○ بکدام ست از شما فتنه و بلا یا در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه تویی یا ایشان اِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو هُوَ اَعْلَمُ او دانا تر ست بِمَنْ ضَلَّ بکسیکه گمراه شد عَنْ سَبِيْلِهٖ از راه او که راست ست و چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود وَهُوَ اَعْلَمُ و او دانا تر بود بِالْمُهْتَدِيْنَ ○ براه یافتگان بکمال عقل که مومنانند فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِيْنَ ○ پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت مینمایند وَدُّوْا لَوْ تُدْهِنُ دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بر شرک فَيُدْهِنُوْنَ ○ پس تا ایشان نیز چرب زبانی و نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند وَلَا تُطِعْ و فرمان برداری منمای كُلَّ حَلَّافٍ هر سوگند خورنده را بدروغ که ابوجهل ست یا اخنس بن شریف یا اسود بن عبد یغوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سوگند بدروغ بسیار خوردی مَّهِيْنٍ ○ سست رای با خواری و بی مقدار هَمَّازٍ عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان مَّشَّآءٍ رونده بِنَمِيْمٍ ○ بسخن چینی میان مردمان یا غمزه کننده مَّنَّاعٍ باز دارنده لِّلْخَيْرِ مر خیر را یا منع کننده از ایمان و احسان مُعْتَدٍ ستم کننده و از حد در گذرنده اَثِيْمٍ ○ بسیار گناه یا زنا کار عُتُلٍّ سخت و درشت خوی بَعْدَ ذٰلِكَ پس از این همه عیبها زَنِيْمٍ ○ حرامزاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره هجده ساله بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او بخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکور ست که چون رسول صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسیده در خود باز یافت مگر حرام زادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مردی معروف ست و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه بتهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در قصد زنان جراتی نداشت و او را برادرزادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اویی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن بشده خصومت ولید ست و ستیزه او بآن حضرت صلعم بیت جرم و گناه مدعی از فعل ما درست ٭ کور اخطای ما در او خاکسار کرد ٭ اَنْ كَانَ آیا برای آنکه هست و حفص بیک همزه خواند بطریق خبر یعنی بجهت آنکه او ست ذَا مَالٍ خداوند مال وَّبَنِيْنَ ○ و خداوند پسران چنین کس را فرمان مبری اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ چون خوانده شود برو اٰيٰتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ○ گوید اینها افسانه پیشینیان ست

سَنَسِمُهُ زود باشد که علامت کنیم بداغ عَلَى الْخُرْطُوْمِ ○ بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشانید
و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند اِنَّا بَلَوْنٰهُمْ بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت
كَمَا بَلَوْنَآ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ ضروان را بزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را
باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بیفگندی و هر میوه که دهشت و دست بدان نرسیدی باد از
درخت بیفگندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد
پسران او گفتند مال اندک ست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد
بردیم میوه بریدن و برین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی میفرماید اِذْ اَقْسَمُوْا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِيْنَ ○ یاد کن چون سوگند خوردند وارثان
ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوهٔ آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامدادگاه پس چنین سوگند خوردند وَلَا يَسْتَثْنُوْنَ ○
و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله تعالی در شبیکه این نیت کردند و نگفتند قضای ازلی نازل شد فَطَافَ عَلَيْهَا پس بیامد بدان باغ
طَآئِفٌ بلای طواف کننده مِّنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو وَهُمْ نَآئِمُوْنَ ○ و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان فَاَصْبَحَتْ
پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيْمِ ○ مانند آن باغی که میوهٔ آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب
در آمدند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند همدیگر را مُصْبِحِيْنَ ○ در آمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند اَنِ اغْدُوْا عَلٰى
حَرْثِكُمْ آنکه بامداد بیرون آئید بسوی دروده کشت خود یعنی ثمار کشته خود اِنْ كُنْتُمْ صٰرِمِيْنَ ○ اگر هستید شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل
بوده بر خرمابنان پس راه ها بر داشته روی بباغ نهادند فَانْطَلَقُوْا پس رفتند بجانب باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُوْنَ ○ و ایشان سخن آهسته و نرم
میگفتند تا کسی نشنود مضمون سخن اَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِّسْكِيْنٌ ○ آنکه باید که در نیاید امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا
بهره نگیرد و از حصهٔ ما کم نشود وَّغَدَوْا عَلٰى حَرْدٍ قٰدِرِيْنَ ○ و بامداد برفتند بجانب باغ بر قصد منع مساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن
و بریدن میوه فَلَمَّا رَاَوْهَا پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند قَالُوْا گفتند با یکدیگر اِنَّا لَضَآلُّوْنَ ○ بدرستیکه ما
گم گردانیده ایم راه باغ خود را چه باغ ما هر روز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی ست بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانهای
و دیوار که آن باغ ایشان ست گفتند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ ○ ما راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهرگانیم از محصول میوهٔ آن باغ بجهت
منع فقرا و ترک استثنا قَالَ اَوْسَطُهُمْ گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین سن یا صائب تر برای که اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ آیا
نگفتم من شما را دیروز لَوْلَا تُسَبِّحُوْنَ ○ چرا یاد نمیکنید خدای تعالی را ببزرگی و نمیگوئید انشاء الله تعالی قَالُوْا سُبْحٰنَ رَبِّنَآ گفتند پاک ست خدای ما از آنکه در
فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيْنَ ○ بدرستیکه ما بودیم ستمگاران بر خود بمنع درویشان فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ پس روی آوردند
بعضی از ایشان ببعضی دیگر يَّتَلَاوَمُوْنَ ○ ملامت میکردند این آن را میگفت تو چنین اندیشیدی و او عذر می آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه بگناه خود اعتراف
نمودند و از روی نیاز قَالُوْا يٰوَيْلَنَآ گفتند ای وای بما اِنَّا كُنَّا طٰغِيْنَ ○ بدرستیکه بودیم ما از حد گذرندگان در گناهکاری که [illegible]
عَسٰى رَبُّنَآ شاید که پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم اَنْ يُّبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا مِّنْهَآ بهتر از این باغ اِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا بدرستیکه ما بسوی رحمت پروردگار
خود رٰغِبُوْنَ ○ رغبت کنندگانیم بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بر ایشان بخشید و باغی پر انگور حیوان نام بر ایشان ارزانی فرمود [illegible]
بلغ دیده بود که در آن باغ خوشهٔ انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان گفته اند که هر که بیا اگر نثار گردد مال و منال او در [illegible]

باید که او تامل نماید و بداند که آن بلا باستحقاق او برو نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند حضرت الله جل جلاله بهتر و خوشتر از آنکه تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ حیوان بعوض باغ ضروان داد و پیر رومی ازین معنی خبر میدهد آنجا که میفرماید قطعه ؎ اولم خم شکست و سر که بریخت ✤ من نگفتم که این زیانم کرد ✤ صد خم شد صافی از پی آن ✤ عوضم داد و شادمانم کرد ✤ كَذٰلِكَ الْعَذَابُ ؕ همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ ۘ و هر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است ازان جهت که این عذاب زود رو و در زوال باید و آن عذاب آن سرای ابدالابدین باقی ماند لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ۧ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب پرهیز نمایند اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ بدرستیکه مر پرهیزگاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ○ بوستانها نعمت گاه آن کافران میگفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال تریم و در عقبی نیز بهمین منوال خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان میفرماید اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِيْنَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِيْنَ ؕ ○ مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات مَا لَكُمْ ۟ كَيْفَ تَحْكُمُوْنَ ۚ ○ چیست شما را ای کافران چگونه حکم میکنید بتسویه یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استبعاد است اَمْ لَكُمْ كِتٰبٌ فِيْهِ تَدْرُسُوْنَ ۙ○ آیا مر شما راست نوشته نازل شده از آسمان که شما دران کتاب میخوانید آنرا که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند اِنَّ لَكُمْ فِيْهِ لَمَا تَخَيَّرُوْنَ ۚ○ بدرستیکه شما راست دران کتاب انچه خواهید که برگزینید و آرزو برید اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهدها و پیمانهای مؤکد بسوگند عَلَيْنَا بَالِغَةٌ بر ما که خداوندیم رسیده بنهایت تاکید و ثابت شده اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۙ تا روز قیامت اِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُوْنَ ۚ○ تحقیق که مر شما راست دران عهد انچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای سَلْهُمْ اَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيْمٌ ۚ○ بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما باین حکم پاینده است که در آخرت از عهده آن بیرون آید اَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ ۚ آیا ایشان را انبازان درین قول پاینده مر ایشان را تا آنکه شریک من میسازند فَلْيَاْتُوْا بِشُرَكَآئِهِمْ پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود اِنْ كَانُوْا صٰدِقِيْنَ ○ اگر هستید راست گویان در آنکه جنات نعیم مر ایشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ بیارید آن شرکا را در روزیکه برداشته شود پرده از کاری پرهول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه گردد و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی وَّيُدْعَوْنَ اِلَى السُّجُوْدِ و خوانده شود مردمان را بسجده کردن مر خدای تعالی را در لباب از ابوموسی الاشعری نقل کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که حق تعالی دران روز نور عظیم نماید و خلق بسجده در افتد و در معالم از ابوسعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کند مر او را هر مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند و در خبر است که پشت کافر و منافق چون سرون گاو یک مهره شود فَلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ۙ○ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ فرو تر بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افگنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ فرو گیرد ایشان را ذِلَّةٌ ؕ خواری و نگونساری وَقَدْ كَانُوْا و بدرستیکه بودند در دنیا يُدْعَوْنَ که خوانده میشوند اِلَى السُّجُوْدِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ سٰلِمُوْنَ ○ و ایشان تندرست بودند و قادر بران چون فرصت فوت کردند درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند قطعه ؎ مده فرصت از دست گر بایدت ✤ که گوئی شعادت ز میدان بری ✤ که فرصت عزیز است اگر فوت شد ✤ بسی دست حسرت بدندان بری فَذَرْنِيْ پس بگذار مرا وَمَنْ يُّكَذِّبُ و آنرا که تکذیب میکند بِهٰذَا الْحَدِيْثِ ؕ باین سخن که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر درین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه است و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم

وقف لازم ۔ ع ۳

معانقة عند المتقدمين ۱۲

با به پایه من حیث لا یعلمون ۝ از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان تفصیل پندارند و املی لهم ط
و مهلت دهیم ایشان را در دنیا تا غره شوند ناگاه ایشان را بگیریم ان کیدی متین ۝ بدرستیکه عقوبت من محکم ست که بهیچ چیزی دفع نشود و
گرفتن من سخت ست کس را طاقت آن نباشد ام تسئلهم اجرا آیا میطلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد فهم من مغرم
پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن مثقلون ۝ گران بارانند و بدان سبب روی از تو میگردانند ام عندهم الغیب آیا نزدیک
ایشان ست لوح محفوظ که مغیبات دران ست فهم یکتبون ۝ پس ایشان مینویسند از انجا که انچه حکم میکنند در سویت مومن و کافر فاصبر لحکم
ربک پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار و لا تکن و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی کصاحب الحوت مانند صاحب
ماهی یعنی یونس ع که صبر نکرد در ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا بشکم ماهی محبوس گشت اذ نادی یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را
در شکم حوت و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و هو مکظوم ط و او پر انده بود از خشم و اندوه لو لا ان تدارکه اگر نه آن بودی
که دریافت او را نعمة من ربه نعمتی از پروردگار او لنبذ بالعراء هر آینه افگنده شدی بصحرای خالی از گیاه و هو مذموم ۝ و او
ملامت کرده شده بودی فاجتبه ربه پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و رسالت و القای وحی بوی فجعله من الصلحین ۝ پس
گردانید او را از ستودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آنحضرت میخواست که بر قبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و
آن دعا را موقوف دار که کارها بصبر نیکو شود نظم کارها ز صبر گردد دلپسند + حرم آن کز صبر باشد بهره مند + چون در افتادی بهر گرداب حرج + صبر کن
والصبر مفتاح الفرج + صد هزاران کیمیا حق آفرید + کیمیائی همچو صبر آدم ندید + آورده اند که تا نظران قریش از قبیله بنی اسد جمعی را که بچشم
و چشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بود عید بسیار ستند تا بر تو جمال سید عالم را آسیب عین الکمال از ساحت عالم محو سازند حق تعالی او را
عصمت و ... از چشم بد این آیت فرستاد که و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هر آینه بلغزانند و بیفکنند
و هلاک کنند ترا بابصارهم بچشمهای خویش لما سمعوا الذکر آن هنگام که شنیدند قرآن که میخواندی و یقولون انه لمجنون ۝ و میگفتند بدرستیکه این
مرد را دیو گرفته است یعنی دیوانه ست که او را تعلیم سیدید و ما هو و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعلمین ۝ مگر پندی عالمیان را یا نیست محمد مگر
اشراف عالمیان بیت ای شرف جمله عالم بتو + روشنی دیده آدم بتو + حسن بصری گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه +++

سورة الحاقة مکیة و هی اثنتان و خمسون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحاقة ۝ لا حالتیکه حق ست وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیدن از ان ما الحاقة ۝ چه حالتی ست و چه ساعتی و ما ادریک و
چه چیز دانا گردانید ترا که ما الحاقة ۝ ط چه چیز ست و چه حالتی ست و چه ساعتی که در و واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت ست و حاقه یکی
از اسمای او ست کذبت ثمود و عاد تکذیب کردند ثمود و عاد قبیله ثمود و عاد بالقارعة ۝ بروز قیامت که کوبنده و در هم شکننده مردمان ست
فاما ثمود پس اما قبیله ثمود فاهلکوا پس هلاک شدند بالطاغیة ۝ بسبب طغیان ثمود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف
و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا بصیحه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود و ندیده یعنی صیحه جبرئیل ع و اما عاد و اما قبیله عاد فاهلکوا
پس هلاک گشتند بریح صرصر بباد سخت و سرد عاتیة ۝ لا از حد درگذشته یعنی سرباززننده از فرمان خازنان از حرس ست که ذره از باد و قطره از
آب بفرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح و هود ع که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفسیر کبیر ست که ملائکه باد دیوار ضبط

ستوا نستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسلط کرد آن باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت
صبح چارشنبه تا وقت غروب چارشنبه دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم را
اگر حاضر میبودی فِيهَا دران اوقات صَرْعَى مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گویا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ تنهای درخت
خرما اند بزمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ پس هیچ می بینی مر ایشان را کسی باقی مانده یعنی همه
مستاصل شدند و یکی از ایشان بر روی زمین نماند قطعه مقررست که بودند در زمانه بسی + شهان تخت نشین خسروان شاه نشان + چو ما صفات
قضا زهیب قهر وزید + شدند خاک و از ان خاک نیز نیست نشان + وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش ازو بودند
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیهای موتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند رَسُولَ رَبِّهِمْ بوی رسول فرستاده پروردگار خود را
فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم إِنَّا بدرستیکه ما لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد
آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ بر داشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح ع لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن
کشتی را لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوشی نگاه دارنده
که نفع گیرد بانچه میشنود و در حدیث آمده که حضرت پیغمبر صلعم مر علی رض را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا یا علی پس علی رض گفت بعد ازان
هیچ چیز فراموش نکردم نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه + پند را اذنی بباید واعیه + گر نبودی گوشهای غیب گیر + وحی ناوردی ز گردون یک بشیر + فَإِذَا
نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یکدمیدن که نفخه صاعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ و برداشته شود زمین وَالْجِبَالُ
و کوهها از اماکن خود بقدرت کامله یا بتوسط زلزله و بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند زمین و کوه دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و
مانند هبا گردند فَيَوْمَئِذٍ پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قائم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان
از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا
بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار ترا فَوْقَهُمْ برزبر ملائکه که بر ارجای آسمانند يَوْمَئِذٍ
آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهار اند در معالم آورده که دران روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بزکوهی از سمهای ایشان تا
زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا باسمانی و گفته اند هشت صف از ملائکه بردارند که ایشان را نداند الا خدای تعالی يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز
عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای
شما مطلع ست پس عرض و حساب نه از برای اطلاع ست بران بلکه برای عدل ست و افشای احوال بر خلائق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنکه داده
شود كِتَابَهُ کتاب نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیائید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب
مرا که درانجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتابی دیگرست بغیر کتاب الاعمال که نوشته در و بشارت جنت آن
و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوندست و کسی آنرا نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب میگوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستیکه من یقین دانستم
أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آنرا آماده شدم فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ
رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوهای آن دَانِيَةٌ
نزدیک که دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید از میوهای آن درخت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا

ربع

خوردنی وآشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ○ در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطه آنکه روزه
داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که داده شود كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او را بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فَيَقُولُ
پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادندی كِتَابِيَهْ ○ کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت نشدمی وَلَمْ
أَدْرِ و کاشکی ندانستمی که امروز مَا حِسَابِيَهْ ○ چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا کاشکی پیش مرگی که بدان مردم
در دنیا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ○ بودی مرگی حکم کننده بفنای ابدا بعد از آن زنده نشدمی مَا أَغْنَىٰ دفع نکرد عَنِّي از من عذاب را مَالِيَهْ ○ آنچه مرا
بود از مال و نقد و متاع هَلَكَ عَنِّي گم گشت از من سُلْطَانِيَهْ ○ تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا حجتیکه در دنیا چنگ در آن زده بودم پس
خطاب در رسد مر زبانیه را که خُذُوهُ بگیرید این کس را فَغُلُّوهُ ○ پس در غل کنید وی را یعنی دست او بگردن بندید ثُمَّ الْجَحِيمَ پس آتش
بزرگ صَلُّوهُ در افگنید او را ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس آنگاه در زنجیری از آتش ذَرْعُهَا که گز آن سَبْعُونَ ذِرَاعًا هفتاد گز باشد ذراع ملک که هر گز
ذراعی هفت باع است و هر باعی از کوفه تا مکه فَاسْلُكُوهُ ○ پس در آرید او را در آن یعنی بر جسد او بپیچید محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رح گفته که اگر
همه آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر نیست اگر حلقه از آن بر کوههای عالم نهند چون ارزیز بگدازد إِنَّهُ بدرستیکه این کس كَانَ
لَا يُؤْمِنُ بود که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ○ بخدای بزرگوار وَلَا يَحُضُّ و بر نینگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حریص نداشت عَلَىٰ طَعَامِ
الْمِسْكِينِ ○ بر طعام دادن درویش فَلَيْسَ پس نیست لَهُ الْيَوْمَ مر او را امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ ○ اینجا خویشی که حمایت کند وَلَا طَعَامٌ و نیست او را
خوردنی إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ○ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب و ریمی که از تنهای دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمیخورند غسلین را إِلَّا الْخَاطِئُونَ ○ ع ۲
مگر گناه کاران که سر همه گناهان کبائر شرک است فَلَا پس نه چنان است که کافران میگویند که قرآن بافته و ساخته محمد است أُقْسِمُ سوگند میخورم بِمَا
تُبْصِرُونَ ○ بآنچه می بینید از مشهودات وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ○ و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام
و ارواح یا بانس و جن و یا بکعبه و بیت معمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد صلعم و نزول جبرئیل عم یا با آثار رسالت حبیب صلعم و انوار ولایت و جواب
قسم اینکه إِنَّهُ بدرستیکه قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ هر آینه خواندن رسولی است كَرِيمٍ ○ بزرگوار نزد خدای که محمد صلعم است و گفته اند جبرئیل عم
وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَاعِرٍ سخن شاعر چنانچه ابوجهل میگوید قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ○ اندکی تصدیق میکنید مراد عدم
تصدیق است وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ○ اندکی پند
میگیرید یعنی پند گرفته نمیشوید تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ○ از پروردگار عالمیان وَلَوْ تَقَوَّلَ و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم
شماست و بدروغ بر بندد عَلَيْنَا بر ما بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ○ بعضی سخنان را لَأَخَذْنَا هر آینه بگیریم مِنْهُ بِالْيَمِينِ ○ از وی بقوت و توانائی
ثُمَّ لَقَطَعْنَا پس ببریم مِنْهُ الْوَتِينَ ○ از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیمش فَمَا مِنْكُمْ پس نیست از شما مِنْ أَحَدٍ هیچکس یعنی نیستید شما
عَنْهُ حَاجِزِينَ ○ از وی دفع کنندگان آن هلاک را وَإِنَّهُ و بدرستیکه قرآن لَتَذْكِرَةٌ هر آینه پندی است لِلْمُتَّقِينَ ○ مر پرهیزگاران را که
ایشان بدان منتفع شوند وَإِنَّا لَنَعْلَمُ و بدرستیکه ما میدانیم أَنَّ مِنْكُمْ آنکه بعضی از شما مُكَذِّبِينَ ○ تکذیب کنندگانند مر قرآن را وَإِنَّهُ
بدرستیکه قرآن لَحَسْرَةٌ هر آینه سبب حسرت است عَلَى الْكَافِرِينَ ○ مر ناگرویدگان را در قیامت که ثواب قرآن را مشاهده کنند و خود از آن
محروم باشند وَإِنَّهُ و بتحقیق که قرآن لَحَقُّ الْيَقِينِ ○ درست است بیگمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح گوی بِاسْمِ
رَبِّكَ الْعَظِيمِ ○ بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات ناسزا و به ثنای بزرگ یاد کن او را

ع ۱۵

سورة المعارج مكية وهي اربع واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه او میگوید از نزدیک تو است پس تو سنگی
باران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست کرد خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی را که بودنیست
لِلْكَافِرِينَ برای کافران که قتل بدر است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابوجهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قول اول آنست
که حضرت پیغمبر درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بر هر تقدیر لَيْسَ لَهُ نیست مر آن عذاب را دَافِعٌ دفع کننده که باز دارد آنرا
مِنَ اللَّهِ از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد او مدفوع نگردد پس در صفت او میگوید که ذِي الْمَعَارِجِ خداوند درجهای بلند است
یعنی غرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مساعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بالا میروند فرشتگان
وَالرُّوحُ و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه إِلَيْهِ بسوی امر خدای یعنی موضعی که خدای فرموده فِي يَوْمٍ كَانَ در روزی که هست مقدار و اندازه او
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند در دنیا تا آنجا که محل امر ملائکه است ایشان بیکروز سیر میروند و
او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت
پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال باز دارند و بیان مواقف در جواهر التفسیر یاد کرده است و در فتوحات آورده که هر یکی از
اسمای الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون و آن
که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای سنین [illegible] و هر سخن وقتی و
هر نکته مکانی دارد + فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کردنی نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت إِنَّهُمْ بدرستیکه
کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت را بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان
کار دور است یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ
مانند فلزی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگدازد وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست
شود و ریزه ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و پرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا از کار خویش خود یعنی هر کس را از گناه و کردار او سوال کنند يُبَصَّرُونَهُمْ
بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و باحوال او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود ماخوذ اند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد
آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ پسران خود یعنی تمنا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان
بودند نزد وی تا ایشان عذاب کشند و او خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و
مددکار او است وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را یعنی همه خلائق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را آن فدا دادن كَلَّا
حاشا که برهد از عذاب إِنَّهَا بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا امید دهد لَظَىٰ زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً کشنده است لِلشَّوَىٰ
مر دست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله را یعنی زبانه میزند و کافران را خود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را
جذب کند تَدْعُو میخواند آتش یعنی میکشد بازبانه او را میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ

کسی را که پشت بر حق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الٰهی وَجَمَعَ و گرد کرده است مال دنیا را فَاَوْعٰی ۝ پس در بار دان کرده نگاه داشت
و حق خدای تعالی ادا نکرده اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوْعًا ۝ حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق
ربانی در لباب از مقاتل نقل میکند که هلوع جانوری ست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکند یعنی همه حشایش آنرا بخورد و
آب هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و
اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند نظم جانوری را که بجز آدمی ست + معده چو پر شد سبب بی غمی ست + آدمی است آنکه به سیری بود + بر سر
سیری غم روزی خورد + خورد همه عمر به بیش و زکم + روزی هر روزه ز خوان کرم + وز ره حرص و املش همچنان + هیچ غمی نیست بجز فکر نان +
اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوْعًا ۝ جزع کننده باشد و فریاد زننده وَاِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ و چون برسد
او را نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوْعًا ۝ منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان برین منوال مخلوق
شده اند اِلَّا الْمُصَلِّیْنَ ۝ مگر نمازگزارندگان اَلَّذِیْنَ هُمْ آنانکه ایشان عَلٰی صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَآئِمُوْنَ ۝ پیوستگانند یعنی هیچ شغلی
از ان باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوة ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند وَالَّذِیْنَ فِیْٓ اَمْوَالِهِمْ و آنانکه در
مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ ۝ حقی ست دانسته شده مثل زکوة مقدره و صدقات موظفه لِّلسَّآئِلِ برای درویش خواهنده وَالْمَحْرُوْمِ ۝
و برای محتاجی که نخواهد وَالَّذِیْنَ یُصَدِّقُوْنَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِیَوْمِ الدِّیْنِ ۝ بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت اشتغال ست
بطاعات و عبادت وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ از عذاب آفریدگار خویش مُّشْفِقُوْنَ ۝ ترسانند و علامت ترس الٰهی
اجتناب ست از مناهی و ملاهی اِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غَیْرُ مَاْمُوْنٍ ۝ مامون نیست یعنی از ان ایمن نتوانند بود که البته
بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوْجِهِمْ مر فرجهای خود را حٰفِظُوْنَ ۝ نگاه دارندگانند اِلَّا عَلٰٓی اَزْوَاجِهِمْ مگر بر
زنان خود اَوْ مَا مَلَکَتْ یا بر آنکه مالک شده است اَیْمَانُهُمْ دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فَاِنَّهُمْ
پس بدرستیکه ایشان غَیْرُ مَلُوْمِیْنَ ۝ ملامت کردگان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغٰی پس هرکه طلب کند سوی وَرَآءَ ذٰلِکَ
جز این که گفته شد فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه هُمُ الْعٰدُوْنَ ۝ ایشان از حد در گذرندگانند از وطی ذکران و بهائم و بقول بعضی استمنا بالید نیز
داخل اعتدا ست وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان لِاَمٰنٰتِهِمْ مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رٰعُوْنَ ۝ رعایت کنندگانند
خواه امانت و خواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که عهد نگاهداشتنی ست و ملاحظه امانت گزاری و وفاداری در ان فرو نگذاشتنی بیت اگر میباید
از آتش امانت + فرو مگذار قانون امانت + بهر عهدی که می بندی وفا کن + رسوم حق گزاری را ادا کن + وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهٰدٰتِهِمْ بگواهی
خود قَآئِمُوْنَ ۝ ایستادگانند تا اقامت شهادت میکنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله و خص شهادت با آنکه بجمع میخواند جهت تنوع اقسام آن وَالَّذِیْنَ
هُمْ و آنانکه ایشان عَلٰی صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش یُحَافِظُوْنَ ۝ محافظت میکنند یعنی بآداب و شرائط آن دوام مینمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات
دلیل فضل و شرف این عبادت ست بر سائر عبادات و گفته اند دوام تعلق بفرائض دارد و محافظت بنوافل اُولٰٓئِکَ آن گروه که بدین صفتها موصوف اند
فِیْ جَنّٰتٍ در بوستانهای اندر و در قیامت مُّکْرَمُوْنَ ۝ گرامی شدگانند بثواب ابدی و جزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرداگرد حضرت رسول
حلقه زدندی و استهزا کنان گفتندی اگر اصحاب محمد طمع میدارند ببوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان باشیم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا پس
چیست و چه بوده است مر آنانکه نگرویدند و ازین صفتها که مذکور شد بی بهره مانند قِبَلَکَ بسوی تو مُهْطِعِیْنَ ۝ شتابندگانند

ع ۵

عَنِ الْيَمِيْنِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ و از طرف چپ عِزِيْنَ○ گروه گروه حلقه زدگان اَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ هر مردی
مِّنْهُمْ از ایشان اَنْ يُّدْخَلَ آنکه درآورده شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيْمٍ○ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه آنست که بی نعمت
بی تقد ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخل دهند كَلَّا نه اینچنین ست و کافران را در بهشت راه نیست اِنَّا خَلَقْنٰهُمْ
بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را مِّمَّا يَعْلَمُوْنَ○ از انچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آن را بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی
از لوث کدورات صافی نگردد و با خلاق ملکی تخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت فَلَآ پس نه چنان ست که کفار میگویند اُقْسِمُ
سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشٰرِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که هر روز از نقطه دیگر طلوع مینماید وَالْمَغٰرِبِ و بخداوند مغربها
که آفتاب راهست و به هر روز به نقطه دیگر غروب میکند و گفته اند مراد مشارق و مغارب نجوم ست چه هر یک از ایشان را محل شرق و غرب
از دایره افق نقطه دیگرست و بر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد میکند اِنَّا لَقٰدِرُوْنَ○ بدرستیکه ما توانائیم عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ برانکه بدل کنیم یعنی
این مشرکان را هلاک سازیم و بدل آریم از ایشان خَلْقًا خَيْرًا مِّنْهُمْ بهتر از ایشان و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ○ و نیستیم ما مسبوق
شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس دست بدار ایشان را يَخُوْضُوْا تا
شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوْا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتّٰى يُلٰقُوْا تا وقتیکه ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ
آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدرستی قیامت حکم این آیت بآیت قتال منسوخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُوْنَ روزی که بیرون آیند
ایشان مِنَ الْاَجْدَاثِ از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَاَنَّهُمْ گویا که ایشان اِلٰى نُصُبٍ بسوی علمی که بر پا کرده
يُّوْفِضُوْنَ○ می شتابند چنانچه سپاه پراگنده که علم خود قایم بینند و بجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً فروتن و ذلیل اَبْصَارُهُمْ
دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده تَرْهَقُهُمْ بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد آن را ذِلَّةٌ خواری و نگونساری
ذٰلِكَ این ست الْيَوْمُ الَّذِيْ آن روزی که در دنیا كَانُوْا يُوْعَدُوْنَ○ بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند

ع ۹

سورة نوح مكية وهي ثمان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم○

اِنَّآ اَرْسَلْنَا نُوْحًا بدرستیکه ما فرستادیم نوح را اِلٰى قَوْمِهٖٓ بسوی گروه او از آل قابیل اَنْ اَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه
خود را و ترسان مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بدیشان عَذَابٌ اَلِيْمٌ○ عذابی دردناک که طوفان ست یا عذاب آخرت
قَالَ گفت نوح يٰقَوْمِ ای گروه من اِنِّيْ لَكُمْ نَذِيْرٌ بدرستیکه من شما را بیم کننده ام مُّبِيْنٌ○ آشکارا ست بیم کردن من میرسانم بشما
اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه بپرستید خدای را بیگانگی وَاتَّقُوْهُ و بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَاَطِيْعُوْنِ○ و فرمان برید
در هرچه فرمایم و نهی کنم يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدا مر شما را مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید وَ
يُؤَخِّرْكُمْ و باز پس دارد شما را از عقوبت و مهلکات یعنی زنده دارد شما را اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی که نام برده که مدت زندگانی است
منقضی شود اِنَّ اَجَلَ اللّٰهِ بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده اِذَا جَآءَ چون بیاید بروجهی که مقدر و مقرر فرموده لَا يُؤَخَّرُ باز پس
افگنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود رباعی روزی که اجل در آید از پیش و پست شک نیست که مهلت ندهد یک نفست یاری نرسد در آن دم
از هیچ کست برباد شود جمله هوا و هوست لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که بفکر و نظر تَعْلَمُوْنَ○ بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تاخیر و امهال نیست القصه نوح فرمان

الفی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نموده و عناد ورزیده در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و بتغییر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح ع م بتنگ آمد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي بدرستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لَيْلًا وَنَهَارًا ○ شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فَلَمْ يَزِدْهُمْ پس نیفزود ایشان را دُعَائِي خواندن و دعوت کردن من إِلَّا فِرَارًا ○ مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وَإِنِّي و بدرستیکه من كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لِتَغْفِرَ لَهُمْ تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن جَعَلُوا در آوردند أَصَابِعَهُمْ انگشتهای خود را فِي آذَانِهِمْ در گوشهای خود و ره گرفتند مسامع را از استماع دعوت بربستند وَاسْتَغْشَوْا و بسر درکشیدند ثِيَابَهُمْ جامهای خود را تا مرا نه بینند وَأَصَرُّوا و ایستادند بر کفر و معصیت وَاسْتَكْبَرُوا و سرکشی کردند از متابعت من اسْتِكْبَارًا ○ سرکشی کردنی بزرگ ثُمَّ إِنِّي پس بدرستیکه من با وجود اصرار و استکبار دَعَوْتُهُمْ دعوت کردم ایشان را جِهَارًا ○ آشکارا در محافل ایشان ثُمَّ إِنِّي پس تحقیق که من أَعْلَنْتُ لَهُمْ آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان إِسْرَارًا ○ راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا پس گفتم آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه خدای هست غَفَّارًا ○ آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید يُرْسِلِ السَّمَاءَ بفرستد ابر را عَلَيْكُمْ بر شما مِدْرَارًا ○ باریدنی پی در پی وَيُمْدِدْكُمْ و مدد دهد شما را بِأَمْوَالٍ بمالها وَبَنِينَ و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد مر شما را جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر میوها وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و جاری گرداند برای شما أَنْهَارًا ○ جویهای آب مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ چیست شما را که امید ندارید یعنی نمیترسید لِلَّهِ مر خدای را وَقَارًا ○ عظمت بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را تا برسید از نافرمانی و یا چیست که از عظمت و قهاری او نمیترسید وَقَدْ خَلَقَكُمْ و حال آنکه بیافریده است شما را أَطْوَارًا ○ گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل أَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید كَيْفَ که چگونه خَلَقَ اللَّهُ بیافرید خدای سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا ○ طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِيهِنَّ در یکی از ایشان نُورًا روشنی و در بعضی تفاسیر هست که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در آسمانها چنانچه بر زمین میتابد و آنها را روشن میسازد وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا ○ چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میبرد آفتاب تیرگی شب را از عرصه زمین محو گرداند و حضرت رسول الله را بجهت آن چراغ گفت که نور روی او تاریکی کفر و نفاق را از عرصه عالم زائل گردانید قطعه چراغ چشم دل چشم و چراغ جان رسول که شمع ملت ست از پرتو احکام او رخشان + درین ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش + کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان + وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ و خدای برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر شما آدم ع م را مِنَ الْأَرْضِ از زمین برست یعنی آدم ع م از خاک نَبَاتًا ○ رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق باشیم ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز خواهد برد شما را فِيهَا در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ و بیرون آرد شما را از قبر إِخْرَاجًا ○ بیرون آوردنی از برای حساب و جزا وَاللَّهُ جَعَلَ و خدای گردانید لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را بِسَاطًا ○ مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن در و رفتن بر وی شاید لِتَسْلُكُوا تا سیر وید مِنْهَا از زمین سُبُلًا فِجَاجًا ○ براههای گشاده بعد از ین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح ع م متامل شدند و خواص و روسای ایشان اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفاکارتر گشته در عصیان و عناد افزودند قَالَ نُوحٌ گفت

ع ۲۰

نوح عم بعد از مشاهدهٔ این حال که رَّبِّ اِنَّهُمْ ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی جماعهٔ امت من عَصَوْنِیْ عاصی شدند در من وَاتَّبَعُوْا
و پیروی کردند مَنْ لَّمْ یَزِدْهُ آنرا که زیاده نکرد مر او را مَالُهٗ وَوَلَدُهٗ مال و فرزند او اِلَّا خَسَارًا مگر زیان کاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند و
متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند وَمَکَرُوْا و مکر کردند بزرگان قوم مَکْرًا کُبَّارًا مکری بزرگ که آن سفله و نادانی را بحیله
بجانب خود کشیدند و ایشان را برایذای من تحریص کردند وَقَالُوْا لَا تَذَرُنَّ و گفتند دست باز مدارید اٰلِهَتَکُمْ از عبادت خدایان خود وَلَا تَذَرُنَّ
و مگذارید وَدًّا بت ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته وَّلَا سُوَاعًا و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده وَّلَا یَغُوْثَ نه یغوث را و آن بتی بصورت شیری بود
وَیَعُوْقَ و نه یعوق را و آن بتی بصورت اسپی بوده وَنَسْرًا و نه نسر را و آن بتی بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که آنها اسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح عم
بوده اند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و بمرور زمان
بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیلهٔ بنی کلب ود را داشتند در
دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنی غطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود در
آل ذی الکلاع ؏ بیت کافران ز بت بی جان چه تمتع دارند ✤ باری آن بت بپرستید که جانی دارد ✤ القصه نوح عم با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم
اصاغر را گفتند که دست از بتان باز مدارید وَقَدْ اَضَلُّوْا و حال آنست که گمراه کردند رؤسای قوم باین بتان کَثِیْرًا بسیاری را از ضعفه و
ادنی وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را اِلَّا ضَلٰلًا مگر هلاکت و عذاب مِمَّا خَطِیْٓـٰٔتِهِمْ از برای گناهان اُغْرِقُوْا غرق شدند
بطوفان فَاُدْخِلُوْا نَارًا پس در آورده شدند بآتشی یعنی در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ یَجِدُوْا لَهُمْ پس نیافتند برای خود از آنها که بخدای
گرفته بودند مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای اَنْصَارًا یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را عم خبر داد که دیگر از قوم
تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح عم مناجات کرد وَقَالَ نُوْحٌ رَّبِّ و گفت نوح عم ای آفریدگار من
لَا تَذَرْ عَلَی الْاَرْضِ مگذار بر روی زمین مِنَ الْکٰفِرِیْنَ از ناگرویدگان دَیَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام است یعنی هیچ
کافران را زنده مگذار اِنَّکَ اِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را یُضِلُّوْا عِبَادَکَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه
کنند وَلَا یَلِدُوْٓا و نزایند اِلَّا فَاجِرًا مگر فجور کننده کَفَّارًا ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِیْ ای پروردگار من بیامرز مرا
وَلِوَالِدَیَّ و مر پدر و مادر مرا والد نوح عم ملک بن متوشلخ بوده و مادرش را شمخا بنت انوش و هر دو مومن بوده اند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز
وَلِمَنْ دَخَلَ و مر کسی را که در آید بَیْتِیَ بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من مُؤْمِنًا در حالتیکه مومن باشد وَّلِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و بیامرز مردان و
زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این امت مرحومه اند از ابن عباس رض منقولست که هم چنانچه دعای نوح عم درباره کافران مستجاب شد در شان
اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِیْنَ و میفزای ستمکاران را یعنی کافران را اِلَّا تَبَارًا مگر هلاکی و سختی نعوذ بالله من ذلک

نصف ع

سورة الجنّ مکیّة وهی ثمان وعشرون اٰیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ○

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم رسیده و استماع قرآن نموده
ایمان آوردند ما وردی گوید که آنحضرت صلعم سورهٔ اقرأ میخواند و ایشان نه تن بودند یا هفت تن سه از اهل نجران و چهار از نصیبین و صاحب
کشاف آورده که از نصیبیان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشان است و آن گروه که ایمان

آورده بودند میان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که قُلْ بگوای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن از در بطن نخله نَفَرٌ گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند مِنَ الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه ما شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و کسی بر انشای مثل آن قدرت ندارد يَهْدِي راه مینماید إِلَى الرُّشْدِ براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا پس گرویدیم بِهِ بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا بپروردگار خود أَحَدًا یکی را از اصنام و ابالسه و غیر آن چنانکه بیشتر شرک می آوردیم وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ و بدرستیکه برگست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما یا برتر ست عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات مَا اتَّخَذَ فرا نگرفت صَاحِبَةً زنی را چنانچه بعضی از بنی ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستیکه هست که می گوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخنی دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ بر خدای می بسته وَأَنَّهُ كَانَ و بدرستیکه بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی امکنه يَعُوذُونَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آن جنیان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میبرم بسید این وادی از شر سفهای قوم و عقاد او آن بود استعاذه آن شخص سالم و مامون بماندی و اهل که در موطن خاله گفتندی اعوذ بحید نفر بن بدر من شر جن هذا الوادی فَزَادُوهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتندی که بزرگی ما بمرتبه هست که آدمیان بما پناه میجویند وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما گمان برده اید ای جن أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ آنکه برانگیزاند خدای أَحَدًا یکی را از مردگان برای حساب و جزا وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آئیم فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمان را مُلِئَتْ پر کرده شده حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که بمنع جن نامزد شده اند وَشُهُبًا و آن ستارگان آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین گشته وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم مِنْهَا از آسمان مَقَاعِدَ در نشستگاهها لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعث پیغمبر بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهُ می یابد برای خود شِهَابًا ستاره روشن آتش بار رَصَدًا نگاهدارنده و مرصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستیکه ما نمی دانیم أَشَرٌّ أُرِيدَ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما از آن بِمَنْ فِي الْأَرْضِ بکسانیکه در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ یا خواسته است بدیشان رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ و از ما فروتر ازین هستند یعنی میانه روان در خیر و شر كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبهای متفرقه و مختلفه در معالم از امام حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیر ایشان در میان جنی نیز هستند وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستیکه ما دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هرجا که باشیم فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد او را در آن عاجز نمیتوانیم کرد و بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نمیسازیم و را هَرَبًا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وَأَنَّا و بدرستیکه ما لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آنهنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیانست آمَنَّا بِهِ گرویدیم بوی یا بآنکس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر صلعم

ومقررست که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت ص که انس وجن را دعوت او فرا رسیده است وخوان تبلیغ او در نظر خاص وعام کشیده
نظم داخل اندر دعوت او جن وانس + تا قیامت امتش هر نوع وجنس + اوست سلطان طفیل او همه + اوست شاهنشاه وخیل او همه + فمن
یؤمن بربه پس هرکه بگرود به آفریدگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای وی ولا رهقا ونه از ستم بر وی ونه از رسیدن
عیب بدو وانا منا المسلمون ودرستیکه از بنی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر ومتدین بدین اسلام ومنا القاسطون واز ما بیدادگرانند بر خود که
شرک آرند وفرمان حق نبرند فمن اسلم پس هرکه گردن نهد امر خدای را همچنانکه ما گردن نهاده ایم فاولئک پس آن گردن نهادگان تحروا قصد کرده اند
رشدا راه راست را واز آن راه بمقصد خواهند رسید واما القاسطون واما ستمکاران که بگرویدند بحق فکانوا پس باشند لجهنم مر آتش دوزخ را حطبا
هیمه که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته میشود وان لو استقاموا ودیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست
یعنی ایمان آرند لاسقیناهم هر آینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آبی بسیار بعد از قحط وتنگسالی یعنی روزی ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت
ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم واین بزرگتر وبسیارتر نعمت است وجمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن وانس مستقیم باشند
بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم تا بیازمائیم ایشان را فیه در آن زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند ومن
یعرض وهرکه اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن نعمت پروردگار خود وسپاسداری نکند یسلکه درآرد او را خدای عذابا صعدا در عذابی
سخت که فرح وراحت در او نبود وان المساجد ودیگر وحی بمن آمده که سجده ها لله مر خدای راست وخاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله
با خدای احدا هیچکس را چنانچه یهود ونصاری در کنائس وصوامع خود عزیر ومسیح ع را بالوهیت یاد میکنند وچنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام
میگویند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک وگفته اند مراد ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین یاد خدای با دیگری نیکو نباشد رباعی بل الحرز یاد خدا شاد مکن + با یاد وی از کسی دگر یاد مکن + دل خانه
کعبه است ویران مگذار + وز الحرز یاد وی آباد مکن + وانه لما قام ودرستیکه آن هنگام که بر خاست عبد الله بنده خدای یعنی محمد ص در بطن نخله
یدعوه میخواند خدا را ونماز میگزارد وجن قرائت او میشنودند کادوا یکونون نزدیک بود که باشند جن علیه لبدا بر وی چفسیدگان از
غایت شوق وازدحام ودر آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را عبد الله گفته نکتهای بسیار است ودر آثار آمده است که آنحضرت ص را هیچ نام ازین خوشتر نیامده چه
شرط عبادت وعبودیت بر وجهیکه آنحضرت ص قیام نمود هیچکس را قدرت اقامت بران نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت ص بر منازل فلکی باین اسم
مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده وهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را همین نام یاد میکنند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده نظم
بنده شعار بندگی اوست + از جمله بندگان گزین اوست + داد ز بندگیش شاهی + کان ماه ندید هیچ شاهی + کفار مکه مر آنحضرت را گفتند عجب کاری در پیش
گرفته ودر بزرگ مهلکه شروع نموده ازین مهم برگرد وازین امر رجوع کن تا ما ترا پناه دهیم وحمایت کنیم آیت آمد که قل بگو با مشرکان که بهرحال که هست انما ادعوا
جزین نیست که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار خود را ولا اشرک به وانباز نمیگیرم بدو احدا هیچ یکی را قل انی لا املک بگو بدرستیکه من مالک
نیستم لکم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا ونه رسانیدن خیر وصلاح یعنی من بنده ام وکار بنده پرستش پروردگارست قل انی بگو بدرستیکه
من لن یجیرنی نه زنهار دهد مرا ودر پناه نگیرد من الله از عذاب خدای تعالی احد هیچ یکی یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد عذاب کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن
اجد ونیابم هرگز من دونه بجز وی ملتحدا پناهی که روی بدان آرم الا بلاغا لیکن میرسانم بشما رسانیدنی که کفایت است شما را من الله از نزد خدای
ورسالاته ومیرسانم پیغامها که فرستاده وی ومن یعص الله وهرکه نافرمانی کند خدای را در پرستش او ورسوله وفرستاده او را در امر ونهی فان له

ع ۱۹

پس بدرستیکه مر اوراست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خٰلِدِیْنَ فِیْهَاۤ جاویدان باشند دران اَبَدًا ۝ همیشه بخلاصی از ان و امروز کافران ترا
ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حَتّٰۤی اِذَا رَاَوْا تا وقتیکه ببیند مَا یُوْعَدُوْنَ انچه وعده داده شده اند در دنیا مثل وقعهٔ بدر یا
در آخرت فَسَیَعْلَمُوْنَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببیند که از گروه مومن و کافر مَنْ اَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از
جهت یار وَّ اَقَلُّ عَدَدًا ۝ کیست کمتر از روی عدد و معلوم میشود که ناصر که قوی ترست و بیشتر و یار که ضعیف ترست و کمتر کفار بعد از استماع
این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بگو انچه وعده کرده اند راست و درستست لیکن وقت آن بر من مخفیست اِنْ اَدْرِیْۤ
نمیدانم اَقَرِیْبٌ آیا نزدیکست مَّا تُوْعَدُوْنَ انچه وعده داده شده اید از عذاب اَمْ یَجْعَلُ لَهٗ رَبِّیْۤ آیا مقرر کرده است خدای من مر اورا اَمَدًا ۝
زمانی دور عٰلِمُ الْغَیْبِ اوست داننده پوشیدها فَلَا یُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند عَلٰی غَیْبِهٖۤ بر غیبی که مخصوص ست بعلم او اَحَدًا ۝
یکی را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مگر آنرا که پسند د مِنْ رَّسُوْلٍ از فرستاده خود که او را بر بعضی از ان اطلاع دهد تا معجزهٔ وی بود مراد ازین رسول محمد ست فَاِنَّهٗ
یَسْلُكُ پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد مِنْۢ بَیْنِ یَدَیْهِ از پیش روی آن رسول پسندیده وَ مِنْ خَلْفِهٖ و از عقب وی رَصَدًا ۝ نگهبانان
از ملائکه که وی را پاس میدارند لِّیَعْلَمَ تا بداند نبی موحی الیه اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا آنکه برسانیدن جبرئیل و ملائکه که بوقت نزول وحی با وی میباشند رِسٰلٰتِ
رَبِّهِمْ فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل وَ اَحَاطَ و فرا گرفته است علم خدای و شامل شده بِمَا لَدَیْهِمْ بانچه نزدیک رسول و ملائکه است وَ
اَحْصٰی و شمرده است كُلَّ شَیْءٍ همه چیز را عَدَدًا ۝ از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن همه میدانند مراد کمال
علم ست بجمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دائرهٔ علم او خارج نیست بیت هرچه دانستنی ست در دو جهان + نیست از علم شاملش پنهان +

ع ۹

سورة المزمل مكية و هي عشرون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝

آورده اند که حضرت رسول الله در مبدأ بعث نماز ادا کردی و بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه منقولست که آن مثل چادری بود چهار ده
ذراع نصفی بر بالای او بودی و نیمی سول پوشیدی و بوی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یٰۤاَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ ۝ ای گلیم در خود پیچیده و گفته اند
زمل بمعنی حمل ست یعنی ای بردارندهٔ بار نبوت قُمِ الَّیْلَ برخیز بشب یعنی نماز اِلَّا قَلِیْلًا ۝ مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و
میان مقادیر ثلثه مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن نِّصْفَهٗۤ نیم شب ست اَوِ انْقُصْ یا کم کن مِنْهُ از نیمهٔ شب
قَلِیْلًا ۝ اندکی تا بثلث باز آید و ازین کمتر نشاید اَوْ زِدْ یا زیاده کن عَلَیْهِ بر نیمهٔ شب تا بثلثان رسد و نهایت این باشد وَ رَتِّلِ الْقُرْاٰنَ
و بتانی شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آنرا بوقت تلاوت تَرْتِیْلًا ۝ روشن کردنی چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی رض
نقل کرده اند که مراد بترتیل حفظ وقوف ست و ادای حروف اِنَّا سَنُلْقِیْ بدرستیکه زود باشد که ما وحی کنیم و منزل گردانیم عَلَیْكَ بر تو قَوْلًا
ثَقِیْلًا ۝ سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود
و احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و تعقل دران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت
وحی بود که آن سرور مثل آواز زنگ یا صدای شنودی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج میبود و از جهت
دران حال ثقلی تمام بسید انام میرسید چنانچه از عایشه رض منقولست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آمد و از جبین
مبارکش قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بدین نوع که مذکور شد اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران کسی

از یاران داشتی خوف شکستن آن بوری و درین محل روی گل برگش برافروختی مصرع بسان گل که بصحن چمن برافروزد + و در بحر الحقائق آورده که
قرآن در نفس خود مفصل ست کما قال الله تعالی کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمالی دارد چه مصدق و مطابق
همه است که مصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم
خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید نظم حمل چنین بار بمقدار تست + کار کسی نیست که این کار تست + کس نتواند زدن اینجا
نفس + قوت انکار تو داری و بس إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بشب یا بقیام شب هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا
آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق ست یا بیشتر ست از روی فراغت دل چه در روز دلها متفرق
در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بیت خاموش شد عالم الشب تا چست باشی
در طلب + زیرا که بانگ عربده تشویش خلوتگاه تست وَأَقْوَمُ قِيلًا و راست ترست از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیکترست
که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بر زبان میخواند و بدل تفکر میکند و ناشئة اللیل گفته اند که میان مغرب و عشا ست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول
عائشه ناشیه آن باشد که از خواب برخیزد إِنَّ لَكَ بدرستیکه مر ترا فِي النَّهَارِ در روز سَبْحًا طَوِيلًا آمد و شد دراز ست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال
بدعوت ایشان پس در شبها توجه با دای تهجد اولی باشد وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را با سمای حسنی او را بخوان وَتَبَتَّلْ و بریده
شو از خلق و توجه کن إِلَيْهِ بسوی او بعبادت تَبْتِيلًا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد ساز و بهمگی وی بدو آر فرد +
دل در و بند بغیرش مگسل + هر چه جز او ست برون کن از دل + رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ بدل ست از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که
خداوند مشرق و مغرب است لَا إِلَٰهَ هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت إِلَّا هُوَ مگر وی فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فراگیر او را کارساز خود و مهمات
با او گذار وَاصْبِرْ و صبر کن عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ بر انچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزلیات وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان هَجْرًا جَمِيلًا
بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ ست وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ و بگذاری مرا با مکذبان
أُولِي النَّعْمَةِ خداوندان نعم یعنی کار صنادید قریش با من گذار وَمَهِّلْهُمْ و مهلت ده ایشان را قَلِيلًا مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات
دهم ایشان را بر تکذیب تمام زاهدی آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت سروران عرب نبوده مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا بدرستیکه نزدیک
ماست در آخرت برای دشمنان دین أَنْكَالًا بندهای گران که بدان مقید شوند وَجَحِيمًا و آتشی بزرگ افروخته که دران بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ
و خوردنی با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرند چون ضریع و زقوم وَعَذَابًا أَلِيمًا و عذابی دردناک و غیر آنها که کنه آن را نشناسد مگر خدای تعالی
در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه بیهوش شده بیفتاد و گفت که این وعده راست شود يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ
روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ و گردند کوههای با عظمت كَثِيبًا تلهای ریگ مَهِيلًا پراکنده یعنی
کوههای سخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای اهل مکه رَسُولًا پیغمبری یعنی محمد را شَاهِدًا عَلَيْكُمْ
گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا همچنانکه فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا بسوی
فرعون رسولی یعنی موسی فَعَصَىٰ پس عاصی شد فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فرعون دران پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ پس گرفتیم او را أَخْذًا وَبِيلًا
گرفتنی سخت یعنی باتش غرق کردیم و از آب باتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج ست فَكَيْفَ تَتَّقُونَ پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان
نفسهای خود را إِنْ كَفَرْتُمْ اگر بمانید بکفر خود يَوْمًا از عذاب روزی که هول آن يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ گرداند کودکان را شِيبًا پیران یعنی موی سر ایشان را

سفید سازد مراد کثرت هموم و غموم ست چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز السَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ
آسمان شگافته باشد بسختی و هیبت آن روز گان وَعْدُهٗ هست وعدهٔ خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث مَفْعُوْلًا
بودنی اِنَّ هٰذِهٖ بدرستیکه این آیتها تَذْکِرَةٌ پندی و عبرتیست فَمَنْ شَآءَ پس هر که خواهد اتَّخَذَ فراگیرد اِلٰی رَبِّهٖ بقرب آفریدگار خود
سَبِیْلًا ع راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول و صحابه شبها برخاستندی و چون مقادیر نصف و
کمتر و بیشتر ازان مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا بحدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد
و نحافت بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای اما هذا فقد شقی فی ربه درافگندند حق سبحانه تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشته
آیت فرستاد که اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو یَعْلَمُ میداند اَنَّکَ تَقُوْمُ آنکه تو برمیخیزی در شب برای نماز اَدْنٰی کمتر مِنْ ثُلُثَیِ الَّیْلِ از دو
دانگ شب وَنِصْفَهٗ و نماز میگزاری نیمه شب وَثُلُثَهٗ و سه یکی از وی وَطَآئِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِّنَ الَّذِیْنَ مَعَکَ از آنانکه
با تواند از اصحاب تو وَاللّٰهُ و خدای تعالی یُقَدِّرُ الَّیْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است
بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس بازگشت
بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَءُوْا پس بخوانید مَا تَیَسَّرَ آنچه آسان بود مِنَ الْقُرْاٰنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید
آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ اَنْ سَیَکُوْنُ داند خدای تعالی آنکه باشد مِنْکُمْ از شما مَّرْضٰی بیماران وَاٰخَرُوْنَ یَضْرِبُوْنَ و دیگر
آنکه سفر کنند فِی الْاَرْضِ در زمین یَبْتَغُوْنَ می طلبند مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند
وَاٰخَرُوْنَ یُقَاتِلُوْنَ و دیگر آنکه کارزار میکنند فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای بیماران و اهل سفر را از تجارات و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز
شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوْا مَا تَیَسَّرَ پس بخوانید آنچه میسر شود مِنْهُ از قرآن در نماز و این امر بسبیل فرضیت ست
و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب ست و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن
سه آیت ست یا دو صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر رض هست که حضرت رسول صلعم ویرا فرمود که ختم قرآن بخوان
در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر میتوانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که
در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم باسناد خود از انس رض نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که در روزی پانصد آیت
بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند با وی روز قیامت و
اگر بقرائت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز مفروضه را وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة واجب را
وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحبه در طرق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوْا
و آنچه پیش فرستید لِاَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود مِّنْ خَیْرٍ از نیکی تَجِدُوْهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای بیت برگ عیشی بگور خویش فرست کس
نیارد زپس تو پیش فرست هُوَ خَیْرًا بهترست وَّاَعْظَمَ اَجْرًا و بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب آنرا زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و ازان نیز بیشتر یا بغیر حساب وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ
و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بدرستیکه خدای آمرزگارست بندگان را رَّحِیْمٌ ع مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از مادر و پدر بیشترست

سورة المدثر مکیة وهی ست وخمسون ایة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جابر بن عبدالله رض نقل میکند از حضرت رسول الله صلعم که در زمان فترت وحی براهی میرفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم
که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه
باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من بپوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۝
ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت ست یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده قُمْ برخیز از خوابگاه خویش یا قیام نمای بادای مهام
نبوت فَأَنْذِرْ ۝ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۝ و پروردگار خود را بتعظیم یاد کن وَثِیَابَكَ فَطَهِّرْ ۝ و جامهای
خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رض فرموده که کوتاه کن جامه را
فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل میکند که حضرت
رسالت پناه صلعم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند
گردی بمدد و تایید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام ست فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت
معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را شناسد در نظر وی همه چیز
خرد نماید و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز را و هر که بخدا ایمان آرد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی
نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول افتد پس شیخ ره گوید از ینجا دانستم معنی قول خدای را وثیابک فطهر نظم در تو پوشید لطف
یزدانی + خلعتی از صفات روحانی + دارش از لوث خشم و شهوت دور + تا بپاکیزگی شوی مشهور + وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۝ و از همه گناهان کناره کن
یعنی بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ و عطا را منت منه تَسْتَكْثِرُ ۝ تا بیشتر ستانی یا منت منه بر خدای بعمل تا آنرا بسیار شماری یا مردم را
ممنون مساز بادای رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۝ و از برای رضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد
قضای برای خدای صابر باش فَإِذَا نُقِرَ پس چون دمیده شود فِی النَّاقُورِ ۝ در صور یعنی نفخه ثانیه که از پی بعث ست فَذَٰلِكَ پس
آن دمیدن یَوْمَئِذٍ دران روز یَوْمٌ عَسِیرٌ ۝ لشانه روز دشوار ست عَلَى الْكَافِرِینَ بر ناگرویدگان غَیْرُ یَسِیرٍ ۝ نه آسان بر
ایشان اگر چه هول و هیبت و شدت دران روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از مومنان بردارد و با کافران بماند و در حساب
با ایشان مناقشه کند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهد آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلعم فواتح سوره
حم مومن شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد صلعم کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مر او را حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخن را
نباشد و بروی طراوت و تازگی ست که هیچ حدیثی را نبود و اعلای این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادات کلیه و اسفل این شجره طیبه بعروق فضائل و
حکم علیه سمت احکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید
ایمان آورده پس ابو جهل و را بانواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآنرا سحر گفت و آن سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسیده بغایت ملول گشت و
حق سبحانه آیت فرستاد که ذَرْنِی بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریده ام او را وَحِیدًا ۝ تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قولی آنست که
او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر او را مَالًا مَمْدُودًا ۝ مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که از نقد او نه هزار هزار
دینار بود و میان مکه و طائف شتر و اسپ و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد وَبَنِینَ شُهُودًا ۝ و دادم او را
پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان

خالد و عماره و هشام ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ لَهُ و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی تا ریاست قریش یافت
یا ساختم کارهای او را ساختنی تمام ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ که زیاده سکنم عطیات خود را درباره وی كَلَّا نکنم
چنین و نعم خود را بر وی افزون نسازم إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِيدًا منکر و در آن ستیزه کننده و بسحر
نسبت دهنده و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی بنقصان نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعضی بمردند و
او محتاج و رسوا و هلاک شد سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم او را صَعُودًا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند
و فی الحال که بذروهٔ آن رسند باز بزیر افتند در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن سخره ایست ملسا در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت
پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا رود و این وعید عظیم برای ولید جزا و سزای آنست
إِنَّهُ فَكَّرَ بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه با خود راست کرد که چگوید قبل ازین سمت ذکر یافت که او تعریف
قرآن کرد و چون خویش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگوئید و یقین میدانید که عقل او کاملست و دیو را بر وی دست نیست و خیال می بندید
که او کاهنست و امارات کهانت ازو ظاهر نمیشود و گمان میبرید که کذابست و هرگز بکذب متهم نبوده و میپندارید که شاعرست و سخن او بشعر نمیماند
گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیال بست که ساحرست آیت آمد فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد
كَيْفَ قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد در امر قرآن کرتی دیگر ثُمَّ
عَبَسَ پس روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت پیغمبر م نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی درهم کشید بطریق کراهیت
یا بجد ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر بر حق وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت إِنْ هَٰذَا نیست
این که محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابا فکیهه
و جبر و یسار سَأُصْلِيهِ زود باشد که در افکنم ولید را سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز ترا دانا
کرد که چیست سقر لَا تُبْقِي آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند و باز حق سبحانه نو سازد
اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره تا نسوزد لَوَّاحَةٌ آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافر را عَلَيْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ
عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در تبیان از ابن عازب رض روایت کرده که گروهی از یهود سؤال کردند حضرت پیغمبر را از خزنهٔ دوزخ
آنحضرت دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را در امساک کرد و این آیت در تصدیق آن حضرت نازل شد و یهود مسلم داشتند
که این سخن مطابق قول توریت ست و در تخصیص این عدد مفسران مذکران تکلفات کرده اند و از جمله آنکه تسعه اکثر احادست و عشر اقل عشرات پس
این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست و در اخبار آمده است که بعد از نزول این
آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه از نوزده بیش نیستند آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتوانند کرد ابو الاسد بن کلدة الجمحی بن علی گفت من هفده را کفایت
کنم ده را به پشت و هفت را بشکم شما دو باقی را کفایت کنید و در روایتی آنست که گفت من در پیش شما بر صراط بروم و ده را بر دست راست و نه را بر جانب چپ دفع کنم و
بگذریم بسلامت به بهشت در آئیم آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیده ایم أَصْحَابَ النَّارِ خازنان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که قوی تر خلقند و در معالم
آورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالک است و با او هجده تن اند و چشمهای ایشان برق درخشنده و انیاب ایشان یعنی دندانهای ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهای آتش از
دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه هفتاد هزار کافر را در هر گوشهٔ دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر ملائکه برای

و دفع این سخن کرده است تا بدانند که ایشان ملائکه اند نه بشر یعنی او میگوید که من همه را کفایت میکنم و نمیدانند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگان اند
غلاظ شداد و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا و نساخته ایم عِدَّتَهُمْ شماره های ایشان که نوزده اند
إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اند که سبب فتنه باشد لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر
ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا بیگمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریت
وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنانرا که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک
نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ عطا کرده شده اند توریت وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در ان عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ و تا بگویند آنانکه
فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک و نفاق ست وَالْكَافِرُونَ و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است خدای
بِهَٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریب ست از روی مثال كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و
وراه مینماید مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مددگار بیش ندارد حق سبحانه فرمود وَمَا يَعْلَمُ و
نمیداند جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر او یند إِلَّا هُوَ مگر او که عالم ست بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست
تمثیل سقر یا عدت خزنه یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی لِلْبَشَرِ مر برای مردمان كَلَّا چنین ست که کسی انکار سقر تواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند ع ۱۴
بماه که معرفت اوقات و آجال بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ و بحرمت شب إِذْ أَدْبَرَ چون بیاید از عقب روز و حفص اذا بالف خواند و ادبر بصیغه
ماضی از ادبار یعنی چون شب برود که از پس روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون روشن گرداند عالم را إِنَّهَا بدرستیکه درکه سقر لَإِحْدَى
الْكُبَرِ یکی از درکات بزرگ دوزخ ست نَذِيرًا ترسانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت پیغمبر را میفرماید قم نذیرا
برخیز بیم کننده لِّلْبَشَرِ مر آدمیان را تا بتوبه گرفته از گناه بپرهیزند لِمَن شَاءَ بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ نذیر است مر کسی را
که خواهد مِنكُمْ از شما أَن يَتَقَدَّمَ مرانکه پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ یا باز ایستد از شرک و معصیت یعنی همه طوائف را بند دهنده است كُلُّ
نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ بآنچه کرده است از کردار خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملائکه
فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند
مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا مجرمان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبودیم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ از نماز
گزارندگان یعنی بفریضه آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ طعام دهیم درویشان را وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم
که شروع میکردیم در شان محمد و بغیبت وی مشغول شدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در ان وَكُنَّا نُكَذِّبُ و میبودیم که تکذیب
میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ روز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ تا وقتی که أَتَانَا الْيَقِينُ آمد بما مرگ بمقدمات و بهمان حال بردیم فَمَا تَنفَعُهُمْ پس سود نکند
ایشانرا شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ شفاعت همه شافعان بتقدیری که ایشانرا شفاعت کنند و این خود محالست فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشانرا که پیوسته
عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ از قرآن یا موعظه آن در حالتیکه اعراض کنندگان اند كَأَنَّهُمْ گویا ایشان حُمُرٌ خران وحشی اند مُّسْتَنفِرَةٌ رمندگان فَرَّتْ رمندگان
که گریخته باشند مِن قَسْوَرَةٍ از شیر یا از صیاد یا از ریسمان دام یا از مردم تیر انداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران از ایشان گریزند ایشان از استماع قرآن
میگریزند زیرا که گوش سخن شنوا و دل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی مثنوی از کجا این قوم و پیغام از کجا + از جمادی جان کجا باشد رجا +

صفحهای کهنه و کوته نظر + صد خیال بد در آرد در فکر + راز خبر با راز دان انباز نیست + راز اندر گوش منکر راز نیست آورده‌اند که مشرکان
گفتند یا محمد بما رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشب بامدادان صحیفه یافتی گناه او و کفارت آن در وی نوشته برای ما مثل آن چیزی بیار یا گفتند
ما بتو ایمان نیاریم تا بنام ما هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و در وی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید که متابعت بکند محمد را آیت آمد
که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمیگروند بدان بَلْ يُرِيْدُ بلکه میخواهد كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ هر مردی از ایشان اَنْ يُّؤْتٰى آنکه داده شود صُحُفًا
نامها مُّنَشَّرَةً ○ سرگشاده و بمهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را كَلَّا نه چنین است ایشان را این صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان
نه برای امتناع ایتای صحیفه است بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ ○ بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت كَلَّا حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن
میگویند که سحر است یا قول شاعر اِنَّهٗ بدرستیکه قرآن تَذْكِرَةٌ ○ پند است و یاد کردن فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ○ پس هر که خواهد که پند گیرد بدو پند گیرد و آن وَمَا
يَذْكُرُوْنَ یاد نکنند او را اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدای خواهد که یاد کنند هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى او است سزاوار آنکه از وی ترسند وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ○ و سزاوار آمرزیدن

سورة القيمة مكية وهي اربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

لَآ اُقْسِمُ لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ○ بروز رستخیز وَلَآ اُقْسِمُ و البته سوگند
یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ○ بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصره را ملامت میکند بتقصیر طاعت در قیامت یا نفسی که
خود را ملامت کند پیوسته در تقصیرات خود و اگرچه اجتهاد او بسیار بود در عبادات یا نفس مطمئنه که همیشه لائم است مر نفس اماره را جواب قسم لتبعثن
شما را انگیخته خواهید شد آورده‌اند که عدی بن ربیعه از حضرت رسالت از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت گفت که اگر آن روز را معاینه
ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم مجتمع شود آیت آمد اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا میپندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه اَلَّنْ نَّجْمَعَ که
جمع نخواهیم کرد عِظَامَهٗ ○ استخوانهای پراگنده او را مراد نفس او است که عظام قالب نفست بَلٰى آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قٰدِرِيْنَ
توانائیم عَلٰٓى اَنْ نُّسَوِّيَ برآنکه راست کنیم بَنَانَهٗ ○ سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا
با استخوانهای بزرگ چه رسد بَلْ يُرِيْدُ الْاِنْسَانُ بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لِيَفْجُرَ آنکه دروغ گوید اَمَامَهٗ ○ با آنچه او را در پیش است از بعث و
حساب يَسْئَلُ میپرسد باستهزا که اَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ○ روز رستخیز فَاِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ○ پس چون خیره شود چشم وَخَسَفَ
الْقَمَرُ ○ و تیره گردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ○ و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند يَقُوْلُ
الْاِنْسَانُ میگوید آدمی یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ دران روز اَيْنَ الْمَفَرُّ ○ کجا است جای گریختن كَلَّا نیست مفری لَا وَزَرَ ○ پناه گاهی نباشد
کافر را اِلٰى رَبِّكَ بسوی پروردگار تو یعنی بحکم او يَوْمَئِذِ الْمُسْتَقَرُّ ○ دران روز قرارگاه خلق یعنی بمشیت خود مقرر کند کس را از بهشت و
دوزخ مقر کند يُنَبَّؤُا الْاِنْسَانُ خبر کرده شود آدمی يَوْمَئِذٍۭ در آن روز بِمَا قَدَّمَ بآنچه پیش فرستاده است از اعمال وَاَخَّرَ ○ و آنچه باز پس
داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی و حسرات و مال از پس گذاری بحسرت گناه را توبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه
پیش فرست تا بماند که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق رباعی گر همه مال صرف راه کنی + گنج داری و گر نه آه کنی + گر فرستی به پیش به باشد + که بحسرت بپس
نگاه کنی بَلِ الْاِنْسَانُ بلکه آدمی عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود بَصِيْرَةٌ ○ خداوند بصیرتست یعنی بیناست بحال خود و گواست بر افعال و اقوال خود وَّلَوْ اَلْقٰى
و اگرچه القا کند مَعَاذِيْرَهٗ ○ عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد و آنچه مقدور است در دفع آن چاره اندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای

دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست بیت چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلها سازی * چه میدانم که میدانی و میدانی که
میدانم ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل ع وحی بر سید انام خواندی آنحضرت صلعم بزبان با وی بخواندی تا فراموش نکند آیت آمد که لا تحرک
مجنبان به به قرآن لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی به وی ط بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست
جمعه گرد آوردن او در دل تو تا تو یاد گیری وقرانه ج و بر ماست اثبات قرأت آن بر زبان تو فاذا قرأنه پس چون بخوانیم
آنرا بزبان جبرئیل ع بر تو فاتبع پس پیروی کن قرانه ج خواندن او را و تامل فرما دران ثم ان علینا پس بدرستیکه بر ماست بیانه ط
روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة لا بلکه دوست میدارید
شما دنیا شتابنده را و تذرون الآخرة ج و دوست باز دارید آخرت پاینده را و کار بر عکس میباید وجوه روبها یومئذ در آن روز
که قیامتست ناضرة لا تازه و تابان باشد یعنی روی انبیا و اولیا و مومنان الی ربها بخدای خود ناظرة ج نگرنده باشند از روی عیان
و بیحجاب ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر صلعم فرموده که فروترین اهل بهشت آنکس ست که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود
تا بهزار ساله راه آنها را ببیند و گرامی ترین نزدیک خدای کسیست که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت برخواند که وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ج آورده اند که او را در هر یک از اوقات این کلماتست اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم بیت هرکس بهشت
آرزو می دارد * عاشق بجز از دیدن دیدار ندارد * ووجوه یومئذ و روبهای آن روز باسرة لا ترش و تاریک باشد یعنی روبهای
منافقان و مشرکان تظن گمان برد ای مخاطب یعنی بدانی بگمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد ان یفعل آنکه رسیده خواهد شد
بها بدو فاقرة ط بلائی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایتست از نزول عذاب عظیم برو و بقول اصح آن بلائی حجابست از رویت
رب الارباب مصرع که از فراق بتر در جهان بلائی نیست * کلا نه چنانست که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد اذا
بلغت چون برسد روح التراقی ج باستخوانهای سینه و گردن وقیل و گفته شود یعنی کسان محتضر یا ملائکه گویند من راق لا کیست افسون کننده
و شفا دهنده وظن انه و یقین کند محتضر الفراق لا که آنچه بدو نازل شده سبب جدائیست از دنیا و ملازمان آن والتفت الساق
و بپیچد ساق محتضر بالساق لا بساق دیگر یعنی پایهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت دران نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت
الی ربک بسوی جزای پروردگار تو یومئذ المساق ع آن روز بازگشت باشد همه کس را ائمه مفسران بر آنند که ابوجهل لعین را شدت
عداوت با سید المرسلین واقع بود در شان او نازل شد که فلا صدق پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از آنچه واجب بود در مال وی
بود ولا صلی ع و پیروی ننموده پیغمبر را یا نماز نگزارد مر خدای را ولکن کذب و لیکن تکذیب کرد نبی را و تولی لا و برگشت از راه حق ثم ذهب پس
بازگشت الی اهله بسوی کسان خود یتمطی ط میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب و تولی اولی لک سزاوارست
ترا ای ابوجهل مرگ سخت فاولی لا پس سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثم اولی لک پس نیک سزاست مر ترا هول قیامت فاولی ط پس بغایت
سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله صلعم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی
ابوجهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد بعضی علما آن بمعنی ویل ست و حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفت که وای بر تو ایحسب الانسان آیا میپندارد
انسان ان یترک سدی ط که فرو گذاشته شود مهمل یعنی مهمل و معطل و ضائع که بدنیا مکلف نبود و بعقبی مبعوث و معذب نگردد الم یک نطفة آیا نبوده است آدمی قطره
آبی من منی یمنی ج که ریخته شده در رحم ثم کان علقة پس بوده است خون بسته فخلق پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را

فَسَوّٰى پس راست کرد صورت او را و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ دو صنف که الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى نر و ماده
اَلَيْسَ ذٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقٰدِرٍ توانا عَلٰٓى اَنْ يُّحْيِۦَ الْمَوْتٰى بر آنکه زنده گرداند مردگان را در خبر آمده است که در آخر قرائت
این سوره باید گفت بلی انه علی کل شی قدیر و بروایت دیگر سبحانک اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

ع ۱۰

سورة الدهر مكية وهي احدى وثلثون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ اَتٰى آیا آمده استفهام تقریرست یعنی بدرستیکه آمده عَلَى الْاِنْسَانِ بر آدم حِيْنٌ هنگامی مِّنَ الدَّهْرِ از زمانی که دران لَمْ
يَكُنْ نبود شَيْئًا مَّذْكُوْرًا چیزی که یاد کرده شده یعنی چهل سال میان مکه و طائف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و کسی بانسانیت
او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانست که نام او چیست و فائده حکمت خلقت او چه خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت
آئینه میسازد که مظهر اشعه مفاتیح الغیب باشد در اقصی مراتب ظهور و مرتبه خلافت کبریای را شاید و عین مقصودات و منتهای غایات او بود
و همه نهایتها بوجود باجود او آشکار شود نظم شد ظهور او بکلی نور نور + گنج مخفی از وی آمد در ظهور + گنج مخفی بود زیر خاک گرد + خاک را تابان
تر از افلاک کرد + گنج مخفی بدر پری جوش کرد + خاک را سلطان اطلس پوش کرد + اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستیکه آفریدیم آدمیان را که
اولاد آدم اند مِنْ نُّطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را
باآنکه مفرد است بجمع صفت کرد و فرمود اَمْشَاجٍ آمیختها یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو بعد از اجتماع سبز میشوند
یا امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر هر تقدیر انسان را خلق کردیم با بر و نهی نَّبْتَلِيْهِ می آزمائیم او را فَجَعَلْنٰهُ
پس گردانیدیم او را سَمِيْعًا شنوا بَصِيْرًا بینا تا متمکن باشد از مشاهده دلائل و استماع آیات اِنَّا بدرستیکه ما هَدَيْنٰهُ السَّبِيْلَ راه نمودیم
او را راه راست بنصب ادله قدرت و انزال آیات تا باشد اِمَّا شَاكِرًا یا سپاس دارنده یعنی مومن سعید وَّاِمَّا كَفُوْرًا یا ناسپاس یعنی کافر
شقی اِنَّآ اَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگروندگان سَلٰسِلَا زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَاَغْلٰلًا و غلها که
برگردن ایشان نهند وَّسَعِيْرًا و آتشی افروخته که پیوسته دران بسوزند اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستیکه نیکوکاران یعنی مومنان صادق در فرمان يَشْرَبُوْنَ
بیاشامند در آخرت مِنْ كَاْسٍ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُوْرًا آمیختگی آن کافور یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین
و خوشبوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت خوشبوی و سفید چون کافور بجهت مشابهت او در لون بکافور آنرا بدین نام خوانند و مؤید این قول است
که بدل از کافور آورده اند عَيْنًا کافور چشمه ایست يَّشْرَبُ بِهَا می آشامند از آن عِبَادُ اللّٰهِ بندگان خدای يُفَجِّرُوْنَهَا میرانند آن چشمه را هر جا که میخواهند تَفْجِيْرًا
راندنی آسان جمهور مفسران برانند که حضرت رسالت پناه بخانه علی مرتضی کرم الله وجهه آمدند و حسن و حسین رض را بیمار دید علی و فاطمه را فرمود که نذری کنید تا فرزندان
شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را شفا بخشید و ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض گرفته یا مزدگاری
ستده و آرد کرده نان بختند و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد و آواز داد یا اهل بیت النبوة مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام
دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض بدهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقت
کردند و بآب خالص روزه کشاده شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و تمام طعام که بود با یتیم
فرمودند و شب سیوم اسیری بسر وقت ایشان رسید و خوردنیها بوی دادند حق سبحانه این آیت فرستاد که يُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وفا می نمایند ابرار نیکو بالنذر بنذری که طاعت

کنند وَيَخَافُونَ و می ترسند يَوْمًا كَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی آن روز یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِيرًا ○ فاش و آشکارا
و رسیده بهمه وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند طعام را عَلَىٰ حُبِّهِ بر دوستی خدا یا بر حب طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آنرا
دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند و خود نمیخورند و طعام فانی را صرف طعام باقی کنند مِسْكِينًا درویشی بیمایه را وَيَتِيمًا و خورد
سالی بی پدر را وَأَسِيرًا ○ و اسیر را که از کفار مکه گرفته اند و در خبر است که چون اسیری را بحضرت رسالت پناه آوردندی او را به بعضی از مسلمانان
سپردی تا رای مبارک برامری در شان او قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما برانند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک
از عبید و اماء و مراد حکم اساری اند یعنی با ایشان احسان بدین نمود و آیین طعام بلسان مقال یا بزبان حال که معتقد ایشانست میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ
جز این نیست که میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضا و لقای خدا لَا نُرِيدُ نمیخواهیم مِنْكُمْ جَزَاءً از شما پاداشی وَلَا شُكُورًا ○
و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی
نظم هرچه دهی بیده و منت منه + وانچه بمنت دهی آن خود مده + منت و مزدی که در احسان بود + وقت جزا موجب نقصان بود + إِنَّا نَخَافُ
بدرستیکه ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از آفریدگار ما يَوْمًا عَبُوسًا از عذاب روزی که رویهای ترش کرده از شدت اهوال قَمْطَرِيرًا ○ روزی
سخت و گرم از امام حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدای تعالی ایشان را شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی و
خوبرویی وَسُرُورًا ○ و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُمْ و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا از
ایثار طعام جَنَّةً بوستانی که از میوه آن خورند وَحَرِيرًا ○ و جامه ابریشم بهشت که پوشند مُتَّكِئِينَ در حالتیکه تکیه زدگان باشند فِيهَا در بهشت
عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته لَا يَرَوْنَ فِيهَا نبینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را وَلَا زَمْهَرِيرًا ○ و نه سرما مراد آنست که هوای بهشت
معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد متاذی گردند وَدَانِيَةً و پاداشیم ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَيْهِمْ
بر ایشان ظِلَالُهَا سایهای درخت آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوه آن تَذْلِيلًا ○ رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهها و
کسی چیننده را منع نکند از چیدن وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خوردن از سیم وَأَكْوَابٍ كَانَتْ
و کوزهای بزرگ که باشد قَوَارِيرَا ○ مانند آبگینها قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ آبگینهای سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفای آبگینه که از
خارج داخل آنرا توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان تَقْدِيرًا ○ اندازه کردنی یعنی هر کس را
فراخور حوصله او جامی میدهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده و نقصان نبود وَيُسْقَوْنَ و آشامانیده شوند فِيهَا در بهشت كَأْسًا
کاس خمری که باشد مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ○ آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را از زنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است عَيْنًا
فِيهَا و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ○ نام نهاده شد سلسبیل و آن منقاد بود و روان هر جا که بهشتی خواهد رود گویند در حلق روان
باسانی فرو نگوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند بر ابرار نیکوکاران وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواره داران جاوید مانده بر حال طفولیت
إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون ببینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهره ایشان را لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا ○ مروارید افشانده شده از
صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است و سرور و نور و آبداری او قصور نپذیرفته باشد وَإِذَا رَأَيْتَ و چون بنگری و نظر کنی
ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَيْتَ نَعِيمًا ببینی نعمتهای که در وصف نگنجد وَمُلْكًا كَبِيرًا ○ و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده

که فروتر کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آنرا ملاحظه مینماید و
بقولی ملک کبیر نفاذ مشیت ست که هرچه خواهد میسر گردد یا ایستادن ملائکه بوقت در آمدن بایشان و در فصول آورده که نعیم راحت
اشباح ست و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دارست و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار هیچ کار نیاید الجار ثم الدار بیت
ایها الاخوان تا چند انتظار آن نگار * زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار یار عٰلِیَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس زبرین ایشان ثِیَابُ
سُنْدُسٍ جامهای دیبای نازک خُضْرٌ سبز ست وَّاِسْتَبْرَقٌ و دیباهای محکم ستبر وَّحُلُّوْٓا و پیرایه بسته شوند اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
دستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که یحلون فیها من اساور من ذهب چه جمع و معاقبه ممکن ست وَسَقٰهُمْ و بیاشاماند ایشانرا
رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُوْرًا ۝ شرابی پاک از دنس و ارجاس یا پاک کننده از غل و غش و مقاتل رح گوید که طهور چشمه ایست
بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد و حسد با هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کننده دل وی از میل بماسوی الله تا لذت یابد
بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء باید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت رسالت پناه ست و ذکر آن
در سوره کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از آن متقیان ست آب و شیر و خمر و عسل و شمه از آن در سوره محمد صلعم مرقوم شده است و
دو چشمه از آن اهل خشیة است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از آن اصحاب یمین ست فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمٰن جل ذکره
آمده و دیگر شراب رحیق از آن ابرارست و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سوره المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمه از آن اهل بیت ست
کافور و زنجبیل که آنرا سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از آن ایشان ست و بدوستان خود سهل کنند و محققان آنرا شراب شهود گویند که مرآت
دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازلی و ابدی گرداند و وقت و حال او را چنان صافی سازد که مطلق
اقذار اثنینیت و شوائب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل گرداند و جام و مدام را یک رنگ سازد بیت همه جام ست و
نیست گویی می * یا مدام ست و نیست گویی جام * و عارفی گفته ست که اگر فردا بزم نشینان دار القرار ابرار را بحبور و سرور خواهند نوشانید و
شراب طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه افضال را بنقد از آن نصیبی تمام داده اند نظم از سقاهم ربهم بین جمله ابرار ست * در جمال لایزالی هشت
پنج و چار ست * من چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان * در بهشت عدن تجری تحتها الانهار ست * خود چه جای عاشقان کز جای توحید خدا * کوه و
صحرا و جبال و جمله اشجار ست * پس ابرار را گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که این کرامتهای گران هست کَانَ لَكُمْ جَزَآءً مر شما را پاداش کردار شما وَّكَانَ سَعْيُكُمْ و هست
شتافتن شما در خیر مَّشْكُوْرًا ۝ پسندیده و لائق مکافات اِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا و فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ بر تو قرآن را تَنْزِيْلًا ۝ فرو
فرستادنی بتدریج سوره بعد سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ بحکم پروردگار خود در آنچه فرموده از
تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان اٰثِمًا گناهکاری را که ترا باثم خوانند چون عتبه که گفت از
دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم اَوْ كَفُوْرًا ۝ یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کنند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا رجوع کن تا ترا توانگر سازم
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد وَّاَصِيْلًا ۝ و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ الَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ
لَهٗ سجود کن مر او را یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد ست و اصیل متناول باشد وقت ظهر و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست
پس معنی چنین بود که پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ و نماز گزار او را لَيْلًا طَوِيْلًا ۝ شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار
يُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَيَذَرُوْنَ وَرَآءَهُمْ و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود يَوْمًا ثَقِيْلًا ۝

ع ۱ ۲۲

روز گران که قیامتست مهمل مینگرند و برای او عمل نمیکنند نحن خلقنهم ما بیافریدیم ایشان را از آبی سست که آن نطفه است وشددنا و محکم
کردیم اسرهم آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را با عصاب بر هم بسته ایم واذا شئنا و چون خواهیم بدلنا بدل کنیم ایشان را امثالهم
بامثال ایشان در خلقت تبدیلا ○ بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم و در نشأه ثانیه بمانند همین صورت و هیأت باز آریم یا ایشان را ببریم
و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمانبردار ان هذه بدرستیکه این سوره تذکرة پندی و موعظه است یا معامله اهل بیت در بذل و ایثار
پند و عبرتست مومنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این چیزها بهره یابند فمن شاء اتخذ پس هر که خواهد که فراگیرد الی ربه بقرب آفریدگار
خود سبیلا ○ راهی بخیر و طاعت که فراگیرد وما تشاءون و نخواهید شما هیچ راهی الا ان یشاء الله مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما ان الله کان
علیما بدرستیکه خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس حکیما ○ صواب کار نخواهد هیچ چیزی الا مگر باقتضای حکمت خود یدخل در آرد من یشاء هر کرا خواهد فی
رحمته در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود والظلمین و ستمگاران یعنی مشرکان اعد لهم آماده کرده است برای ایشان عذابا الیما ○ عذابی دردناک دائم

ع ۹

سورة المرسلت مكية وهي خمسون اية

بسم الله الرحمن الرحیم ○

والمرسلت سوگند بفرشتگان فرستاده شده عرفا ○ به نیکوئی یعنی بامر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شده به محمد ﷺ به نیکوئی یا ببادهای وزیده
شده پی در پی فالعصفت عصفا ○ پس سوگند بملائکه که سخت وزوورونده سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان و محو
کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرائع و ادیان متقدمه یا بادها جهنده بسختی جهت عذاب قومی والنشرت و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند
شرائع و کتب را یعنی ظاهر کنند نشرا ○ ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند بر خواص و عوام یا بادهای نرم جهنده جهت رحمت
جمعی فالفرقت پس سوگند بملائکه که جدا کنندگانند حق و باطل از یکدیگر فرقا ○ جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کنند خیر را از شر یا ریاح که پراکنده سازند
ابرها را فالملقیت پس بفرشتگان که افکنندگانند بپیغمبران ذکرا ○ وحی را یا آیات کلام که القای ذکر حق کنند در میان عالمیان که موجب ذکر حق است و
استدلال بر آن بر قدرت وحی و القای ذکر عذرا برای عذر مستقیانست که مومنانند او نذرا ○ یا جهت بیم کردن مبطلان و جواب قسم این باشد که انما
توعدون بدرستی نیست که آنچه وعده داده شده اید آمدن قیامت و متعلق بها لواقع ○ هر آینه بودنی است فاذا النجوم پس آنگاه که ستارگان طمست ○
محو کرده شوند یعنی نور ایشان را ببرند واذا السماء و آنگاه که آسمان فرجت ○ شگافته گردد واذا الجبال و آنگاه که کوهها نسفت ○ پراکنده گردد از
اماکن خود واذا الرسل و آنگاه که پیغمبران اقتت ○ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد در آن بگواهی دادن بر امتان خود پس گویند که لای یوم
برای کدام روز اجلت ○ و پس داشته شد این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که لیوم الفصل ○ برای روزی جدا کردن
که آن روزیست و جدا کردن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وما ادریک و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو چه دانی
ما یوم الفصل ○ چیست روز فصل چه کنه آن را نتوان دانست ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین ○ مر آنان را که تکذیب آن روز کنند الم
نهلک الاولین ○ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نتبعهم پس از پی در آریم بهلاکت الاخرین ○ پسینیان را که
مانند ایشانند چون کفار مکه کذلک نفعل مثل این کار میکنیم بالمجرمین ○ بهمه گناهگاران ویل یومئذ گروهی بزرگ که در آن روز للمکذبین
مر تکذیب کنندگان این وعیدرست الم نخلقکم آیا نیافریدیم شما را من ماء مهین ○ از آبی خوار بمقدار یعنی منی فجعلنه پس نگاه داشتیم آن
آب را فی قرار مکین ○ در قرارگاه استوار که رحم است الی قدر تا مقداری معلوم ○ دانسته شده که زمان ولادتست فقدرنا

پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقٰدِرُوْنَ ۝ پس نیکو توانائیم ما وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ بزرگتر بلای آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر باور ندارندگان این قدرت را است اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را کِفَاتًا ۝ پوشنده و جمع کننده اَحْیَآءً وَّ اَمْوَاتًا ۝ مر زندگان و مردگان را یعنی احیا بر روی خود دارد و اموات را اندرون خود دارد وَّ جَعَلْنَا و بیافریدیم فِیْهَا در زمین رَوَاسِیَ کوههای استوار پای بر جا شٰمِخٰتٍ بلند و سرفراز وَّ اَسْقَیْنٰکُمْ و بیاشامانیدیم شمارا مَّآءً فُرَاتًا ۝ آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منافع آن در زمین وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر تکذیب کنندگان راست که با امثال این نعمت اعتراف نکنند و مکذبان را در آن روز گویند اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰی مَا کُنْتُمْ بِهٖ تُکَذِّبُوْنَ ۝ بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن اِنْطَلِقُوْٓا بروید اِلٰی ظِلٍّ بسوی سایه ذِیْ ثَلٰثِ شُعَبٍ ۝ خداوند سه شاخ لَّا ظَلِیْلٍ نه سایه خنک و دائم که در وی راحت باشد وَّ لَا یُغْنِیْ و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ ۝ از حرارت زبانه آتش چیزیرا مراد سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود و شعبها و هر شعبه بطرفی میرود و در معالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از و سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانه خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر یمین وی و دیگری بر یسار وی و موذی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت نظم ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن + که از دود آن چشم و دل تیره گردد + غضب چون در آید رود عقل بیرون + هوا چون شود چیره جان خیره گردد + اِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِیْ بِشَرَرٍ می افگند در آن روز شرارهای هر شراره کَالْقَصْرِ ۝ مانند کوشکی عظیم کَاَنَّهٗ گویا که آن شرر جِمٰلَتٌ صُفْرٌ ۝ شتران زرد اند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند صفر بمعنی سود است و چون آتش دوزخ سیاه است شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر جهت عظمت است و بشتران زرد و سیاه جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ مشقت بسیار آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر دروغگویان راست که صفت دوزخ و شراره آنرا باور ندارند هٰذَا این روز یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ ۝ روزیست که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری ندهند مر ایشانرا فَیَعْتَذِرُوْنَ ۝ تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ کرب و اندوه آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر آنانراست که تکذیب کنند مر این خبر را هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ این روز جدا کردنست میان محق و مبطل جَمَعْنٰکُمْ جمع کردیم شمارا ای مکذبان این امت وَالْاَوَّلِیْنَ ۝ و پیشینیانرا که تکذیب رسل گذشته کردند فَاِنْ کَانَ پس اگر هست لَکُمْ کَیْدٌ مر شمارا کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت با مومنان بکار میبردید فَکِیْدُوْنِ ۝ پس پیش برید با من تفریعست مر ایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای تمام پیش نرود بمکر و دستان عذاب از خود دفع نتوانید کرد نظم بمکر و حیله عذاب خدای رد نشود + نیاز باید و اخلاص و ناله سحری + توان خرید بیک آه ملک هر دو جهان + ازین معامله غافل مشو که حیف خوری + وَیْلٌ یَّوْمَئِذٍ غم و غصه آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان فِیْ ظِلٰلٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَّ عُیُوْنٍ ۝ و بر کنار چشمهای آب روان وَّ فَوَاکِهَ و در میان میوها مِمَّا یَشْتَهُوْنَ ۝ از انچه آرزو کنند و ملائکه ایشانرا گویند کُلُوْا بخورید ازین ثمرات وَاشْرَبُوْا و بیاشامید ازین آبها هَنِیْٓـًٔا خوردن و آشامیدن گوارنده بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝ بسبب انچه بوده که عمل کردید در دنیا اِنَّا کَذٰلِکَ بدرستیکه ما چنین نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ۝ جزا میدهیم نیکوکاران را وَیْلٌ بعمل و قبح و ذم یَّوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ ۝ م

ع

مراهل تکذیب راست که بنعیم بهشتی نمی گروند کلوا بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیا را وتمتعوا و برخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون ○ بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب دائم است ویل یومئذ وای آن روز للمکذبین ○ مر مکذبان را از عذاب الیم واذا قیل لهم ارکعوا و چون گفته شود مر ایشانرا که نماز گزارید لا یرکعون ○ نگزارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قائم است ویل نفرین یومئذ آن روز للمکذبین ○ مر دروغ گویان را که بشرف اسلام نمیرسند فبای حدیث پس بکدام سخن بعده پس از قرآن یؤمنون ○ میگروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزه ایست مشتمل بر حجج واضحه آن و معانی لائحه و در خبر آمده که بعد از ان خواندن این آیت باید گفت امنا بالله

ع ۱

سورة النبا مکیة وهی اربعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم ○

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم دعوت آشکارا کرده و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت ص و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر میپرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد

عم یتساءلون ○ از چه چیز میپرسند کافران عن النبا العظیم ○ از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم آن خبری که ایشان فیه مختلفون ○ در آن خبر اختلاف کنندگانند یعنی او را بسحر یا شعر یا کهانت نسبت میدهند و مختلق و مفتری و اساطیر میگویند بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت است که میگویند آیا او پیغمبر هست یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و برخی آنرا منکر مطلق بودند ان هی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند در وقوع و لا وقوع آن بل هم فی شک منها کلا سیعلمون ○ حقا که زود بدانند نزدیک روز قیامت یا نزدیک نزع که آنچه در ان اختلاف میکردند حق است ثم کلا سیعلمون ○ پس حقا که زود بدانند در روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را الم نجعل الارض مهادا ○ آیا ما نساخته ایم زمین را فرشی گسترده تا قرارگاه شما بود والجبال اوتادا ○ و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بران استوار باشد وخلقناکم ازواجا ○ و بیافریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت وجعلنا نومکم سباتا ○ و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای حیوانیه بر آسایند و ماندگی از ایشان زائل شود وجعلنا اللیل لباسا ○ و ساخته ایم شب را پوششی تا بظلمت خود همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشانرا از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است

بیت اللیل للعاشقین ستر * یا لیت اوقاته تدوم * چون در دل شب خیال و یار منست * من بنده شب که روز بازار منست *

وجعلنا النهار معاشا ○ و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جستجوی کنند وبنینا فوقکم و بنا کرده ایم بر زبر شما سبعا شدادا ○ هفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل باشد نیست وجعلنا سراجا وهاجا ○ و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وانزلنا و فرو فرستادیم من المعصرات از ابرهای فشارنده باران ماء ثجاجا ○ آبی ریزان لنخرج به حبا تا بیرون آریم بدان آب دانه که قوت را شاید چون گندم و جو ونباتا ○ و رستنی که علف را شاید چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از دریا دانه دررا و از زمین گیاه

وَجَنّٰتٍ اَلْفَافًا ؕ و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم گزاری یعنی روز تمییز
کَانَ مِیْقَاتًا ۙ هست در حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلائق و مجازات اعمال ایشان یَّوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّوْرِ روزیکه دمیده شود در صور
نفخهٔ ثانیه فَتَاْتُوْنَ اَفْوَاجًا ۙ پس بیایید گروه گروه از قبرهای خود بعرصه گاه محشر امام ثعلبی آورده که حضرت رسالت پناه ؐ را از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من اول بر صفت بوزنگان دوم بر هیأت خوکان سوم نگونساران که ایشان را بر روی
بدوزخ میکشند چهارم نابینایان پنجم کران و گنگان ششم میخایند زبانهای خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای
ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان کراهیت باشد هفتم دست و پای بریده باشند هشتم از دارهای آتشین آویخته نهم را نتنی تمام
باشد بدتر از مردار دهم را جبهای آتشین پوشانیده باشند و از قطران چسبیده بپوستهای ایشان اما بوزنگان سخن چینان باشند و خوکان
حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان
علما که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دار غمازان
و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات و باز دارندگان حق خدای و پوشندگان لباس
قطران اهل تکبر و نازش وَّفُتِحَتِ السَّمَآءُ و شگافته شود آسمان در آن روز فَكَانَتْ اَبْوَابًا ۙ پس باشد از بسیاری شگافها درها یعنی
خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَّسُیِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شود کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا ؕ پس باشند مثل
سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تشتت اجزا حقیقت جبلیت باقی نماند اِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ۙ بدرستیکه دوزخ باشد
گذرگاه خلق یعنی همه را برو گذر باید کرد یا در کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند
گریخت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان میکنند تا بوقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس
باشند و این جهنم باشد لِّلطّٰغِیْنَ مَاٰبًا ۙ مر کافران را که از حد گذشته اند مآبا بازگشت یعنی آرامجای و قرارگاه لّٰبِثِیْنَ فِیْهَآ اَحْقَابًا ۚ درنگ
کنندگان در آن روزگارهای دراز در معالم از مجاهد رح نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه هر حقبی هفتاد خریف
و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سه صد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضح آورده است که مراد این نیست که برای عذاب
کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه مراد آنست که هر حقبی که بگذرد حقبی دیگر از پی در پی می آید تا ابد الآباد لَا یَذُوْقُوْنَ فِیْهَا نمی چشند در
دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا که بدان راحت یابند و حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم
خواب نیست تا آسایش یابند وَّلَا شَرَابًا ۙ و نمی آشامند شرابی اِلَّا حَمِیْمًا مگر حمیم و آن آبیست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی ایشان
ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره گردد وَّغَسَّاقًا ۙ و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از سر حسرت می بارند یا زمهریر
که بدان معذب گردند جَزَآءً پاداش داده میشوند پاداشی وِّفَاقًا ؕ موافق کردارهای خود اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستیکه ایشان بودند لَا یَرْجُوْنَ
که نمی ترسیدند حِسَابًا ۙ از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای وَّكَذَّبُوْا و تکذیب میکردند بِاٰیٰتِنَا بآیتهای ما که انبیا ع بر ایشان نمودند كِذَّابًا
تکذیب کردنی وَكُلَّ شَیْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن اَحْصَیْنٰهُ شمرده ایم آن را یعنی نگاهداشته ایم و نوشته ایم كِتٰبًا ۙ نوشتنی
و خواهیم گفت مشرکان را فَذُوْقُوْا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَّزِیْدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را همیشه اِلَّا عَذَابًا ؕ مگر عذابی بالای عذابی در خبر آمده که این آیه
سخت ترین آیات قرآنست مر دوزخیان را از روی وعید اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ بدرستیکه مر پرهیزگاران راست مَفَازًا ۙ رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن

ع ۲

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۝ باغهاست که در وی درختان میوه دار و درختان انگورست تخصیص جهت تفضیل است وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ۝ و
ایشانراست دختران نارپستان همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله باشند و مردان سی و سه ساله خواهند بود و در اغلب
تفاسیر هست که همه اهل بهشت از مردان و زنان سی و سه ساله باشند وَكَأْسًا دِهَاقًا ۝ و مر ایشانراست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی در پی لَا
يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند در میان بهشت سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا ۝ و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف
شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان بیهوده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده شود ایشانرا جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو بمقتضای وعده خود عَطَاءً حِسَابًا ۝ عطا کرده شود ایشانرا از فضل خویش عطای وافی و کافی یعنی بسنده یا برحسب اعمال ایشان رَبِّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست الرَّحْمَٰنِ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل
آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا ۝ از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض
نمایند بر ثواب و عقاب او زیرا که همه مملوک اند و مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند
صف زدگان و روح ملکی است موکل بر ارواح در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جسد صفی چند و او در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح
میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طائفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است
که با فرشتگان صف بر کشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر کسیکه دستوری دهد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای تعالی که
شفاعت کند یا نکنند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت وَقَالَ صَوَابًا ۝ و گفته باشد در دنیا کلمه توحید یعنی جز مومنانرا شفاعت
نکنند ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست که بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس آنکس که خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ۝ بسوی ثواب
پروردگار خود بازگشتنی بایمان و طاعت إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستیکه ما بیم کردیم شمارا و ترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا ۝ از عذابی نزدیک که عذاب
آخرت است و قرب او بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ در آنچه پیش فرستاده باشد دو
دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آرزو يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا ۝ بودمی
خاک یعنی هرگز با این صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و سر از لحد برنکردمی و گفته اند بعد از حشر وحوش که ایشانرا خاک سازند کافران
تمنا کنند و قولی آنست که مراد از کافر ابلیس است او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون بدان روز
کرامت آدم و فرزندان مومن او مشاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم داشتمی ای درویش اینهمه دبدبه
و طنطنه که خاکیان راست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست مثنوی خاک را خوار و تیره دید ابلیس + کرد انکار آن حسود خسیس + ماند غافل ز نور باطن او +
نشد آگه ز سر کامن او + بهر گنجی که هست در دل خاک + این صدا داده اند در افلاک + که بجز خاک نیست مظهر کل + خاک شو خاک تا بروید گل +

ع ۲

سورة النزعت مكية وهي ست واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم ۝

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ۝ سوگند بکشندگان بقوت و شدت یعنی ملائکه که جانهای کافران بسختی نزع کنند وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ۝ و بنرمی کشندگان
بیرون برندگان ارواح مومنان بیرون بردنی وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ۝ و بملائکه شنا کننده شنا کردنی یعنی آمد و شد نمایند در درون تن و شناختن

دران چون اہل سیاحت فَالسّٰبِقٰتِ سَبْقًا ۝ پس بفرشتگان پیش گیرنده بر ہمه پیشی گرفتنی در فرمانبرداری فَالْمُدَبِّرٰتِ اَمْرًا ۝ پس سوگند بآنها (وقف لازم)
که تدبیر کننده اند کار دنیا را یعنی جبرئیل ع که موکل ست بریاح وجنود و اسرافیل ع که نازل ست بامور اقضیه واقدار ومیکائیل ع که قسمت باران و
گیاه متعلق بدوست وعزرائیل ع که قابض ارواح شان اوست وگفته اند مقسم بہ نجوم ست که شتابان میروند از مشرق بمغرب و روند از برجی
ببرجی وسباحت میکنند در فلک و بر ہمدیگر پیشی میگیرند در سیر و مدبر انند امری را که بدیشان بازبسته است باذن الله چون اختلاف ہوا و فصول یا
اسپان غزات اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح وظفر بر دشمنان
خدای تعالی یا نفوس فاضله که منتزع شوند از شهوات ونشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت
فرمایند تا مکمل شده مکمل و مدبر امور ارشاد گردند و بر ہر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث ومحاسب خواہید شد يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ
یاد کن آن روزی را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی بود که
ہمه بمیرند و زندگان از ہول بمیرند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ۝ از پی در آید ورا از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلق بدان زنده شوند قُلُوْبٌ يَّوْمَئِذٍ
وَّاجِفَةٌ ۝ دلهای آن روز ترسان و لرزان بود اَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ۝ دیدهای خداوند دلها فروخوابیده باشد يَقُوْلُوْنَ میگویند منکران (وقف لازم)
بعث امروز در دنیا که ءَاِنَّا لَمَرْدُوْدُوْنَ آیا ما باز گردیده شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ ۝ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ ہمان حیات که داشتیم رد خواہند
کرد ءَاِذَا كُنَّا آیا چون گردیم ما عِظَامًا نَّخِرَةً ۝ استخوانهای کهنه و نزدیک بخاک شده ما را مبعوث گردانند قَالُوْا پس گفتند از روی استهزا اگر چنین
باشد تِلْكَ اِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ۝ آن باز گشتن آنگاه باز گشتنی باشد با زیان یعنی اگر ما را رجوع باشد بحشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم (وقف لازم)
حق سبحانه میفرماید که دشوار میگیرند مر قیامت را فَاِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَّاحِدَةٌ ۝ یک فریادست یعنی یک بانگ میدمد اسرافیل ع
که ہمه خلائق بدان زنده شوند فَاِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ۝ پس آنگاه ایشان بر زبر زمین بوده باشند گفته اند که ساہره نام زمینی ست نزدیک بیت المقدس
در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود وخدای تعالی آنرا گشاده گرداند چندانکه خواہد و گویند زمین ساہره را خدای آفریده از نقره خام وطول و عرض آن چهل بار
زمین دنیا باشد هَلْ اَتٰكَ حَدِيْثُ مُوْسٰى ۝ آیا آمد بتو یعنی آمد سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر فرمائی از وعده مومنان (وقف لازم)
و وعید کافران اِذْ نَادٰهُ رَبُّهٗ یاد کن چون بخواند موسی ع را پروردگار او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۝ بوادی پاکیزه طوی و آن نام وادیست یا معنی وی آنست
یعنی دو بار پاکیزه شد یا دو بار ندا کرده شده که اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰى ۝ بدرستیکه او از حد در گذشته است در تکبر
فَقُلْ هَلْ لَّكَ پس بگوی مر او را که ای طاغی ہیچ ہست مر ترا میلی و رغبتی اِلٰٓى اَنْ تَزَكّٰى ۝ بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَاَهْدِيَكَ و ہیچ میخواہی که
راه نمایم ترا اِلٰى رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشٰى ۝ پس بترسی از عذاب او وحذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی ع بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت کرد
و او معجزه طلبید فَاَرٰىهُ الْاٰيَةَ الْكُبْرٰى ۝ پس نمود او را موسی ع معجزه بزرگتر که قلب عصا او بحیه فَكَذَّبَ وَعَصٰى ۝ پس تکذیب کرد فرعون موسی ع را
و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون دید که عصا اژدها شد گفت این از نزدیک خدای نیست بلکه سحر موسی ست ثُمَّ اَدْبَرَ يَسْعٰى ۝ پس پشت بر
موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید و میشتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت گردانیده میشتافت در گریختن فَحَشَرَ فَنَادٰى ۝ پس
جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد مر ایشان را بنفس خود فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰى ۝ پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اند ہمه خدایانند
ومن از ہمه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطائف آورده که ابلیس این سخن میشنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انا خیر منه کردم بر آدم این
بلا بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس فرا گرفت او را خدای نَكَالَ الْاٰخِرَةِ بعقوبت آخرت که سوختن ست

وقف النبی صلی الله علیه وسلم

فَالْاُولٰی ۞ و بعذاب دنیا که غرق شد نست یا بنکال دو کلمه او را مواخذه ساخت کلمۀ اول این سخن ست که انا ربکم الاعلی و کلمۀ اخری آنکه گفت علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی که مرا حال کرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حالست که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند روح حسین در علیین ست و روان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون بخودبینی در افتاده همه خود را دید و ما را گم کرد و حسین ما را دید و خود را گم کرد پس در میان دعوی شان فرق بسیار ست نظم گفت فرعونی انا الحق گشت پست + گفت منصوری انا الحق پس برست + این انا را رحمت الله ای محب + وان انا را لعنت الله در عقب + زانکه او سنگ سیه بد وین عقیق + آن عدو نور بود و این عشیق + آن انا هو بود در سرای فضول + لی ز روی اتحاد و از حلول + اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ یَّخْشٰی ۞ ع بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پندیست و اعتباری مر کسی را که از شان او آن باشد که بترسد ما از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما ای منکران بعث سخت ترید و دشوار ترید از روی آفرینش اَمِ السَّمَآءُ ط بَنٰىهَا ۞ ق یا آسمان آن عظمت بنا کرد آنرا زبر شما رَفَعَ سَمْكَهَا بر داشت سقف آنرا یعنی مقدار ارتفاع آنرا از زمین بلند ساخت فَسَوّٰىهَا ۞ لا پس آنرا راست کرد بی فتوری و بی قصوری وَاَغْطَشَ لَیْلَهَا و تاریک گردانید شب آنرا وَاَخْرَجَ ضُحٰىهَا ۞ ص و بیرون آورد روز آنرا اضافت شب با آسمان جهت آنست که حدوث آنرا سبب گردش اوست امام زاهد رح فرموده که روز و شب دنیا آسمان پیدا کرد و بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه بود وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ و زمین را بعد از آفرینش آسمان دَحٰىهَا ۞ ط بگسترد و مبسوط گردانید جمهور علما برآنند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانهاست و گستردن او بعد از آن اَخْرَجَ مِنْهَا بیرون آورد از زمین گسترده مَآءَهَا آب او را و انفجر ینابیع و عیون وَمَرْعٰىهَا ۞ ص و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاهها او را وَالْجِبَالَ اَرْسٰىهَا ۞ لا و کوهها را محکم و پایدار ساخت و جوز مین و اثبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَّكُمْ از برای برخوردیست مر شما را و لِاَنْعَامِكُمْ ۞ ط و مر چهارپایان شما را فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰی ۞ ز پس چون بیاید بلیۀ بزرگتر و هول تر که از همه بلاها رستخیز سخت تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوفست تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یَوْمَ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعٰی ۞ لا آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخوانند وَبُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ و ظاهر گردانیده شود دوزخ لِمَنْ یَّرٰی ۞ مر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بر وجهیکه هر که اهل رویت باشد ببیند فَاَمَّا مَنْ طَغٰی ۞ لا پس هر که از حد برده باشد و بگرویده وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ۞ لا و برگزیده زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او نساخته فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی ۞ ط پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام اوست وَاَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب و عرض وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی ۞ لا و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی ۞ ط پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای اوست در فصول آورده که این آیت در شان کسی ست که قصد معصیتی کند در خلوت و بران قادر بود و خلاف نفس نموده از خدای تعالی بترسد و از آن عمل دست باز دارد نظم گر نفسی نفس بفرمان تست + کفش بیاور که بهشت آن تست + نفس کشد هر نفسی سوی پست + هر که خلافش نفسی زد برست + یَسْـَٔلُوْنَكَ می پرسند ترا ای محمد عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز و میگویند اَیَّانَ مُرْسٰهَا ۞ ط کی باشد قامت آن سوز و در چه زمان باید فِیْمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْرٰىهَا ۞ ط چه چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرموده که حضرت رسالت پناه میخواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که ترا از دانستن قیامت بچه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی اِلٰی رَبِّكَ مُنْتَهٰىهَا ۞ ط بسوی پروردگار تست نهایت علم قیامت یعنی کس را خبر نداده و اطلاع بران خاصه حضرت اوست اِنَّمَآ اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَّخْشٰىهَا ۞ ط جز این نیست که تو بیم کننده هر که بترسد از قیامت كَاَنَّهُمْ گوییا که کفار یَوْمَ یَرَوْنَهَا روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ یَلْبَثُوْٓا اِلَّا عَشِیَّةً درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی آن روز اَوْ ضُحٰىهَا ۞ یا چاشت آن روزی

که عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مكية وهي اثنتان واربعون اية

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبدالله بن ام مکتوم بمجلس پیغمبر آمد و آنحضرت بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود ابن ام مکتوم بجهت عمی که داشت آنحال را ندانست که نزد حضرت کسی نشسته است و با وی سخن میگوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل آیت آورد که عَبَسَ وَتَوَلّٰی ترش کرد روی خود را و روی بگردانید اَنْ جَآءَهُ الْاَعْمٰی بآنکه آمد بسوی او نابینا یعنی عبدالله ذکر اعمی اشعارست بعذر او در قطع کلام رسید او را وَمَا يُدْرِيْكَ لَعَلَّهٗ يَزَّكّٰی و چه چیز دانا کرد ترا شاید که ابن مکتوم پاک شود از آثام اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰی یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی اما آنکس که توانگری دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فَاَنْتَ لَهٗ تَصَدّٰی پس تو برای او روی می آری یعنی بر و اقبال میکنی از بهر حرص بر ایمان آوردن او وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا يَزَّكّٰی و نیست بر تو وزر و وبال برآنکه آن مستغنی پاک نشود باسلام چه بر تو بلاغ ست و بس وَاَمَّا مَنْ جَآءَكَ يَسْعٰی و اما آنکه می آید بسوی تو میشتابد در طلب تعلیم یعنی ابن ام مکتوم وَهُوَ يَخْشٰی و او میترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی پس تو از و روی گردانیده بدیگران مشغول میشوی منقولست که چون جبرئیل این آیات میخواند بشرهٔ مبارک آنحضرت متغیر میشد در لباب آورده که یکساعت نرگس دیدهٔ آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد بمثابه که میرفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد رح فرموده که سید عالم صلعم عقب عبدالله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای خود بگسترانید و دلش را شاد ساخت و برابر نشاند و بعد از ان هرگاه که ویرا دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا من عاتبنی فیه ربی و دوبار او را در مدینه خلیفه ساخت وقتیکه بغزوه میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت پناه خطا نبود چه بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهیت او از سوء ادب ابن ام مکتوم بود که سخن بروی قطع کرد لیکن معذور بود بسبب عمی كَلَّا اِنَّهَا تَذْكِرَةٌ حقا که این آیات قرآنی پندیست مر خلق را فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ پس هرکه خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیتها ثابت کرده شده است فِيْ صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ در صحیفهای گرامی کرده شده نزد خدای مَّرْفُوْعَةٍ برداشته شده و بلند قدر مُّطَهَّرَةٍ پاکیزه از همه عیبها بِاَيْدِيْ سَفَرَةٍ در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند كِرَامٍ بزرگان نزدیک خدای یا کریمان و مهربانان که بر مومنان استغفار میکنند مر ایشانرا بَرَرَةٍ نیکان قُتِلَ الْاِنْسَانُ لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آنست که مراد عتبه بن ابی لهب است که او داماد پیغمبر بود و با آخر دختر آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه او را نفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک هنوز اندک وقتی نگذشت که شیر سر او را برکند در نیاب حسان بن ثابت قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میفرماید مَآ اَكْفَرَهٗ چه کافر ترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی مِنْ اَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ از چه چیز بیافرید او را مِنْ نُّطْفَةٍ از مقدار آب منی خَلَقَهٗ بیافرید او را فَقَدَّرَهٗ پس اندازه وی پدید کرد از اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر ثُمَّ السَّبِيْلَ يَسَّرَهٗ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید ثُمَّ اَمَاتَهٗ پس بمیرانید او را وقت انتهای عمر فَاَقْبَرَهٗ پس بخاک در آورد او را تا همچون مردار بر سر راهها نیفگنند ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشر بارادت و مشیت وست كَلَّا وقف لازم لَمَّا يَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ حقا که نگزارد انسان آنچه او را امر کرد خدای و فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاده گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی ادای حقوق او الهی کما ینبغی بر دن نیاید و نتواند قطعه

بنده همان به که ز تقصیر خویش + عذر بدرگاه خدای آورد + ورنه سزاوار خداوندیش + کس نتواند که بجای آورد

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ۝ پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و ببیند که بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۝ باینکه ما بریختیم آب را از ابر ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۝ پس بشکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۝ پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝ و تاک انگور و سپست وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ۝ و درخت زیتون و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۝ و باغهای دیوار بست بزرگ درخت یعنی اشجار او ستبر و بسیار وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۝ و میوه‌های تر و میوه‌های خشک یا چراگاه اینهمه کردیم مَتَاعًا لَكُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِكُمْ ۝ و برای تمتع چارپایان شما فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ۝ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که هر که بشنود کر گردد و مراد نفخه ثانیه جواب اذا آنکه ببیند اهوال و شدائد بسیار يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود دوستی و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست وَأَبِيهِ ۝ و از پدر خود با وجود وفور شفقت و عاطفت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار او بوده وَبَنِيهِ ۝ و از فرزندان خود با خیال استظهار بدیشان لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مر هر مردی را از اهل قیامت يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۝ آن روز کاریست که مشغول میدارد او را از اهتمام بکار دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فریدالدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد منظوم کشتی آورد در دریا شکست + تخته زان جمله بر بالا نشست + گربه و موشی بر آن تخته بماند + کارشان با یکدگر پخته بماند + نی ز گربه موش را روی گریز + نی ز موش آن گربه را چنگال تیز هر دو شان از هول دریای عجب + در تحیر باز مانده خشک لب + در قیامت نیز این غوغا بود + یعنی آنجا نی تو و نی ما بود + وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ۝ رویها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ۝ خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضه جنان وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۝ و رویها باشد آن روز بر آن غبار و تیرگی از کفر و عناد و خیرگی تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۝ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی از انکار و عصیان أُولَٰئِكَ آن گروه که روی سیاه گرفته و گرد آلوده دارند هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۝ ایشانند ناگرویدگان دروغ گویان و نابکاران و تبه کاران ع

سورة كورت مكية وهي تسع وعشرون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

عبدالله بن عمر از رسول خدا نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه ببیند احوال آن روز را پس باید که بخواند إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۝ چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط آفاق زائل گردد و مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ۝ و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۝ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده رونده شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۝ و چون ناقهای ده ماه از حمل ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای رعی و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۝ و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده متعادیان از مجال اضرار یکدیگر باشند وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۝ و آنگاه دریاها را آمیخته گردانند تلخ با شیرین تا همه یک دریا شوند یا همه را خشک سازند یا گرم کنند و بفشانند در فتوحات مذکور است که هرگاه عبدالله بن عمر چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۝ و آنگاه که نفسها را جفت گردانند یعنی هر کسی را با مثال او رفیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حورعین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با بدن وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝ و آنگاه که دختران زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کار وی قتله را سوال کنند بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۝ بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند قولی آنکه از وی پرسند که چرا کشته شدی تا فائده این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۝ و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند

باز کشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۝ وانگاه که آسمان برکنده شود در هم پیچیده وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ۝ وانگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی بغضب خدای تافته شود و بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ۝ وانگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ۝ بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی از بن دوازده حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین محشر مشاهده نکند نداند که چه کرده است و آنگاه که بداند ببیند که با هر چیزی کرامتی و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی بر یکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده نده نظم تو امروز فرصت غنیمت شمار + که فردا ندامت نیاید بکار + بکوش ای توانا که فرمان بری + که در ناتوانی بسی غم خوری + فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝ پس سوگند میخورم بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۝ روندگان در مغارب خویش پنهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و خنوس ایشان رجوع ست و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۝ و سوگند بشب آنگاه که پیش آید و هوا را تاریک گرداند تا بار پس رود و ظلمت زایل شود و این کلمه از اضداد است وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝ و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او مبادی طلوع اوست جواب قسم چیست إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝ بدرستیکه قرآن هر آینه خواندن فرستاده ایست بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل ع در تبیان آورده که مراد محمد ست بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل ع باشد یعنی او خداوند قوت بود در قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ۝ نزدیک خداوند عرش با جاه و منزلت مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ۝ فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه گوید فرمان برند در آسمانها با امانت وحی گزاری و اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند قدر و مکان ست و مطاع یعنی مستجاب الدعوات ست و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ ۝ و نیست صاحب شما یعنی محمد ص دیوانه چنانچه شما گمان میبرید وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ۝ و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل ع را بر صورت اصلی و بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ۝ و نیست پیغمبر ص بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو میرسد بخیل که شما را تعلیم ندهد و از شما بپوشد وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ ۝ و نیست قرآن سخن دیو رانده بشهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ۝ پس کجا میروید و سخنی که بدین راستی و درستی ست چرا از و اعراض میکنید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ۝ مگر پندی مر عالمیان را انمیست محمد مگر شرف اهل عالم لِمَن شَاءَ بدلست از عالمیان یعنی قرآن موعظه ایست مر کسی را که خواهد مِنكُمْ از شما أَن يَسْتَقِيمَ ۝ آنکه مستقیم شود در راه خدای و پیروی حق کند در اسباب نزول آورده که جبرئیل ع این آیت آورده ابوجهل بشنید و گفت چون این کار ما راست و الشه بخواهش ماست اگر بخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ پرورش عالمیان و مشیت شما را هیچ اثر نه شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در همه وصفها عاجز ساخته است تا خواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او پس تو چه فضل داری و بکدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست شعر ز سر تا پا همه هیچیم در هیچ + چه باشد سر بسر هیچیم در هیچ

ع ۲۹ ربع

سورة الانفطار مكية وهي تسع عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ ۝ آنگاه که آسمان شگافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ۝ آنگاه که کواکب فرو ریزد در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزد وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝ وانگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی در بعضی کشایند و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۝ وانگاه که گورها

زیر و زبر کرده شود یعنی خاک ها را بشورانند تا مدفونات و ساکنان اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بدانند هر نفس مَّا قَدَّمَتْ
آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی وَاَخَّرَتْ ۞ و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند دانند هر تنی که چه کرده است باول عمر و آخر آن آنگه
خطاب رسد بکافران که یٰۤاَیُّهَا الْاِنْسَانُ مَا غَرَّكَ ای آدمی چه چیز ترا فریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ الْكَرِیْمِ ۞ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده
او دشمنی مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت در شان ابو الاسدین ست که حضرت رسول علیه السلام
بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا غافل گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و با مهال الهی مغرور شده بود و جمعی از علما برانند که
این خطاب عام است همه آدمیان را یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار ره فرموده
که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمك در معالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند که این اسم کریم درین محل از تمام اسما گویا بجهت تلقین ست
بنده را تا گوید بنده که فریفته شدم بکریمی تو نظم + چون تو دادی مژده لا تقنطوا + من چرا ترسم ز عصیان و عتو + چون تو هر شکسته را سازی درست +
پس خطا برا امید عفو تست الَّذِیْ خَلَقَكَ آن خدا اینکه بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوّٰىكَ پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ ۞ پس
بجز دانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و تمییز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشانست فِیْۤ اَیِّ صُوْرَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ۞ در هر صورتی که خواست
ترکیب کرد ترا و در هم پیوست كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُوْنَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّیْنِ ۞ روز جزا را از روی عناد
وَاِنَّ عَلَیْكُمْ و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحٰفِظِیْنَ ۞ هر آینه نگاهبانانند از ملائکه كِرَامًا كَاتِبِیْنَ ۞ بزرگان نزد خدای نویسندگان
روزنامه اعمال و اقوال شما یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ ۞ میدانند آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش مینویسند اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ ۞
بدرستیکه نیکوکاران و فرمانبرداران هر آینه در بهشت اند وَاِنَّ الْفُجَّارَ لَفِیْ جَحِیْمٍ ۞ و بدرستیکه دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند یَّصْلَوْنَهَا
یَوْمَ الدِّیْنِ ۞ درآیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَآئِبِیْنَ ۞ و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و
بیرون نیایند وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ ۞ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَاۤ اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الدِّیْنِ ۞
پس تو چه دانی که چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز ست یعنی کیفیت آنرا کسی در دنیا ندید یَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ
لِّنَفْسٍ شَیْئًا برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی یا ضرری بکسی رساند وَالْاَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ ۞ و حکم و فرمان
آن روز مر خدای راست شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آن که خواهد و بهشت فرستد آن را که خواهد و بدوزخ فرستد آن را که خواهد

ع ۱۹ ربع

سورة المطففین مکیة وهی ست و ثلثون آیة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتندی و چون حضرت رسالت پناه از مکه هجرت نموده متوجه مدینه شدند در اثنای طریق
این سوره نازل گشت وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِیْنَ ۞ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی و دو صاع
داشت یکی که بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خردتر بودی بفروختی حق سبحانه در شان او آیت بفرستاد الَّذِیْنَ اِذَا اكْتَالُوْا آنانکه چون پیمانه ستانند
به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان برای خود یَسْتَوْفُوْنَ ۞ تمام میستانند وَاِذَا كَالُوْهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان اَوْ وَّزَنُوْهُمْ
یُخْسِرُوْنَ ۞ یا میسنجند حقوق ایشانرا میکاهند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را
بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه آتش بنشانند و گویند بکاهید و زیادت آن را بسنجید و میسوزند بلیت تو کم دهی و بیش ستانی بکیل و وزن + روزی بود که

از کم و بیشت خبر کنند ۔ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ آیا امید ندارند و یقین ندارند آن گروه که بیش‌ستان و کم فروش اند أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ۝ آنانکه ایشان برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مر روز بزرگ را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپا ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ بحکم آفریدگار عالمیان تا یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات سه صد سال ایستاده باشند و کسی را زهره سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ حقا که نامهٔ اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ ۝ در سجین بود و آن صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده که جای کافران و نامهٔ اعمال ایشان دران بود و از کعب الاحبار رح مرویست که کتاب فاجر را باسمان برند از قبول آن ابا کند باز آرند بزمین قبول نکند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ۝ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای ست با هول و هیبت و کتاب فجار كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۝ کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که ببیند داند که دران خیر نیست وَيْلٌ کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ آن روز مر مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ ۝ مر روز جزا را باور نداشته اند وَمَا يُكَذِّبُ و تکذیب نکند آن روز جزا را بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته بزه کاری بیباک إِذَا تُتْلَىٰ چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی آیتهای کلام ما قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝ گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینیان ست كَلَّا نه چنانست که میگویند بَلْ رَانَ بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت پوشانیده است عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان یا زنگ انکار بران نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ آنچه بودند که میکردند که از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خبر آمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطهٔ سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ حقا که ایشان از کرامت و رحمت و اصح آنست که از دیدار آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ آن روز لَمَحْجُوبُونَ ۝ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار روی نبینند و تجلی کند بر اولیای خود تا او را ببینند و از امام شافعی رح فرمود که المحجوبون در شان کفار وارد شده دلالت میکند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که انگاه میان دوست و دشمن فرق نماند قطعه گوئی بهشت میهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد ۔ چون دشمن و دوست را حجابست ۔ پس فرق دران میان چه باشد ۔ ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستیکه تکذیب کنندگان لَصَالُو الْجَحِيمِ ۝ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هَٰذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ این عذابی آن عذابست که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ ۝ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا بدرستیکه کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش و گویند آن قائمهٔ یمنی بود ازان عرش و گفته اند سدرة المنتهی ست وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ ۝ چه چیز است علیون یعنی محلی ست بلند با مکان و کتاب ابرار كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۝ کتابیست مسطور و موسوم بعلامتیکه هر که مشاهده کند داند که در وی همه خیر ست يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ۝ حاضر میشوند آن کتاب را ملائکهٔ مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝ در نعمت اند نیکان و پاکان در بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ۝ بر تختهای آراسته می‌نگرند یا بکفار بچیزیکه ازان شادمان و فرحناک میگردند یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان نَضْرَةَ النَّعِيمِ ۝ تازگی نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای آن يُسْقَوْنَ آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند مِن رَّحِيقٍ از شراب خالص سفید خوشبوی مَّخْتُومٍ ۝ مهر کرده آنرا خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک ست و گفته اند ختم آشامیدن او برایحهٔ مشک ست و مهر بجهت آن کنند

تا دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند وَفِي ذَٰلِكَ و درین شراب فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ط باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عمل بجای آرند که سبب استحقاق شراب آن گردد وَمِزَاجُهُ و آمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ لا از آب چشمهٔ تسنیم ست در تبیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربهٔ بهشت ست عَيْنًا يَشْرَبُ یعنی چشمهٔ که می آشامند بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ط ازان چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن مینوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بماسوی نشده اند یعنی محبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف ست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد بیت شراب عیش بیخواهیم بی دردی غم + صاف نوشان دیگرند و دردنوشان دیگرند + در بحر الحقائق آورده که رحیق اشارت ست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و ابدالی ختومه وی قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت ست و تسنیم اعلی مراتب محبت ست یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنای الله و بقا بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعهٔ ازین شراب ناب نچشد بوی از سراین سخنان بمشام جان وی نرسد بیت سرمایهٔ ذوق و جهان مستی عشق ست + آنها که ازان می بچشید ند چه دانند + آورده اند که صنادید قریش هرگاه فقرا صحابه را چون عمار و خباب و صهیب و بلال و امثال ایشان بدیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا بدرستی آنانکه شرک آورده اند كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا هستند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُونَ ز ط میخندند وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ و چون بگذرند بمومنان يَتَغَامَزُونَ ز ع غمزه میکنند بچشمها یعنی اشارتها مینمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه با نفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا پیش آوردند و نزد یاران خود در رفته گفتند رئیس یا رئیس امروز اصلع یعنی علی رض بدین سخن بسیار بخندیدند هنوز علی رض بمسجد پیغمبر نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان بر مومنان میخندند و بچشم و ابرو غمزه میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوا و چون باز میگردند إِلَىٰ أَهْلِهِمُ بسوی کسان خود انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ز ط باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون ببینند کافران و منافقان مومنان را قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ میگویند با یکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند لَضَالُّونَ لا هر آینه گمراهانند وَمَا أُرْسِلُوا و حال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ط بر مومنان نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا پس در قیامت آنانکه گرویده اند مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ لا از حال کافران میخندند عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ط م بر تختهای آراسته بجواهر مینگرند و بدیشان که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را گویند بیائید به بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بر روی ایشان بربندند و ایشان مهموم و مغموم بدوزخ باز گردند و مومنان ازین حال خندان شوند هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ آیا جزا داده شدند کافران مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ع آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریت و استهزا یعنی برای تسلی دل مومنان بود دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خندهٔ کافران بر ایشان امروز میخندند بر حال ایشان

سورة انشقت مكية وهي خمس وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ لا آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ لا و بشنود و فرمان برد پروردگار خود را سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ لا و آنگاه که زمین کشیده شود یعنی کوهها و دریاها از میان بر دارند و آنرا همین باز کشند وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ لا و بیرون افکند آنچه در درون اوست از گنجها و اموات و خالی شود از همه وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ط و فرمان برد حکم آفریدگار خود را

وا و سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اذا آنست که به بیند انسان ثواب و عقاب را یٰۤاَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ ای آدمی بدرستیکه تو کار کننده
برنج و سعی نماینده اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد و جهد فَمُلٰقِیْهِ پس تو ملاقات کننده عمل خودی یعنی پاداش آن را
فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ پس آنکه داده شود كِتٰبَهٗ بِیَمِیْنِهٖ نوشتهٔ اعمال او بدست راست او فَسَوْفَ یُحَاسَبُ پس زود بود که حساب کرده شود
حِسَابًا یَّسِیْرًا حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَّیَنْقَلِبُ اِلٰۤى اَهْلِهٖ و بازگردد بسوی کسان خود یعنی بگروه مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام
یا بزنان خود از حور العین مَسْرُوْرًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت وَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ و اما آنکه داده شود كِتٰبَهٗ وَرَآءَ ظَهْرِهٖ
نامهٔ کردار او از پس پشت او از آن طرف نامهٔ کردار او را در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ یَدْعُوْا ثُبُوْرًا زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند هلاکت را
یا گوید یا ثبورا و این کلمه هم طلب هلاکست وَّیَصْلٰى سَعِیْرًا و در آید باتش افروخته اِنَّهٗ كَانَ فِیْۤ اَهْلِهٖ مَسْرُوْرًا بدرستیکه این کس بوده است
در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و جاه ناپایدار اِنَّهٗ ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده است اَنْ لَّنْ یَّحُوْرَ آنکه باز نگردد
بخدای یعنی او را بعث و حشر نبود بَلٰى آری او را بازگشت خواهد بود اِنَّ رَبَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای او هست بِهٖ بَصِیْرًا باحوال
و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و جزا و سزای اعمال او برو خواهد رسانید فَلَاۤ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ پس سوگند
میخورم بشفق و آن حمرتیست که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول امام مالک
و امام شافعی و امام احمد و صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضیست که در عقب آن حمرت نماید و جمعی برآنند که آن بیاض غائب
اصلا نمیشود بلکه متردد است از افقی بافقی وَالَّیْلِ وَمَا وَسَقَ و سوگند بشب و آنچه جمع کند و بپوشد یعنی قسم بهر چه تاریکی شب
آنرا فرو پوشد وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبهٔ بدریت رسد لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ که هر آینه شما بر سید و
ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگست و شداید روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود در
تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه از آن بمضغه و عظم و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام
و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ پس چیست آدمیان را که با وجود این حال نمیگروند بخدای و برسول و بروز جزا
وَاِذَا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْاٰنُ و چون خوانده میشود بر ایشان قرآن لَا یَسْجُدُوْنَ سجده نمیکنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده
کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابوهریره رض اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلعم اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و
صاحب فتوحات این سجده را سجدهٔ جمع گفته که بعد از استماع قرآنست و قرآن جامع باشد مر صفات تنزیه و تقدیس را و سجده ناکردن کفار
نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه گرویده اند یُكَذِّبُوْنَ تکذیب میکنند مر قرآن را و تدبر نمینمایند در
آیات آن وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا یُوْعُوْنَ و خدای داناترست آنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر و میپوشند از کینهٔ مومنان فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیْمٍ
پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لیکن آنانکه گرویده اند وَ
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای ستوده لَهُمْ اَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَیْرُ مَمْنُوْنٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

سُوْرَةُ الْبُرُوْجِ مَكِّیَّةٌ وَّهِیَ اثْنَتَانِ وَعِشْرُوْنَ اٰیَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الْبُرُوْجِ سوگند باسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است یا منازل قمر یا درهای سموات وَالْیَوْمِ الْمَوْعُوْدِ

وسوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ وسوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ وسوگند بگواهی
داده بر وی که بنده است و بقولی شاهد پیغمبر ما است و مشهود امت وی اند یا شاهد امت اوست و مشهود امم دیگران یا شاهد حفظه اند و مشهود بنی آدم
یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آنمقام یا روز نحر و ذبح کنندگان یا روز جمعه و
نماز گزارندگان درو یا آدم ع و ذریت او یا عیسی ع و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بر همه تقدیر جواب قسم اینست قُتِلَ هلاک شدند
و ملعون گشتند أَصْحٰبُ الْأُخْدُودِ خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس یمنی و در زمان او ساحری
بوده کاهن و مشعبد که مدار ملک ملک بر وی بودی چون سن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته نظم دیده
از بهر شعاع تیره شود + گوش وقت سماع خیره شود + نه زبان را مجال گویائی + نه تن خسته را توانائی + صلاح در آنست که جوانی اصیل عاقل تیزفهم بمن
سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران سوال که مدعا داشت پسری
بسپرد و ساحر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب
متدین شده خداپرست گشت و روزها ببهانه آنکه از ساحر تعلیم میکرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات
گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند
چون آن جوان پیش آمده و اسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها مالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و خبر این جوان در شهر
افتاد و وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان سخنی در گوش وی گفت و او نیز از سر راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او
مرادات همه محصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود و نزد وی آمده استدعای دعا نمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا پوشیده داری
چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد و جوان او را بکلمه شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد
ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای بر من صحت بخشید ملک گفت خدای کیست حاجب گفت الله الذی لا اله الا هو ملک
بطریق حیله گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم حاجب شغفی که باسلام ملک داشت قصه جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیده
او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمود جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بلب بحر بردند او دعا کرد همه
غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند و بیندازند چون بر کوه رسیدند دعا فرمود بادی برآمد
و موکلان را از کوه در افگند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افگنند القصه دیگران بسوختند و او را ضرری نرسیده بود پس او را بردار
بیاویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بگروید خدا را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی بیت
مبدع هر چیز که بود و نیست هست + مخترع هر چه وجود و دیش هست + ملک عناد ورزیده گفت نمیخواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو اینست
تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفگن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس
جمیع یکبار گفتند + آمنا برب هذا الغلام + ملک در غضب شده گفت تا چند جا زمین مغاک کردند و در هر گو آتش فروختند و بر کناره کوها نشست
هر کرا می آوردندی میپرسیدندی اگر بخدا گرویده بودندی میسوختندی حق سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوها در زمین
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ خداوندان آتش با هیمه یعنی افروخته بهیمه إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان وَهُمْ عَلٰى
مَا يَفْعَلُونَ و ملک و اصحاب او بر آنچه میکنند بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ بگرویدگان حاضران و مشاهده کنندگان بودند وَمَا نَقَمُوا

منهم و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را اِلَّآ اَنْ يُّؤْمِنُوْا مگر آنکه میگرویدند بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب او بباید ترسید الْحَمِيْدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِيْ لَهٗ آن خداوندی که مر او راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيْدٌ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومنین و کافر گواه است اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند با آتش ثُمَّ لَمْ يَتُوْبُوْا پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ پس مر ایشانراست عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيْقِ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش سوزان که از اخدود یعنی از گوها که فرو برده بودند ارتفاع گرفت بمقدار چهل ذراع و احاطه کرد بدیشان و همه را بسوخت اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْرِيْ مر ایشانراست بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن یا مساکن ایشان جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيْرُ آنست رستگاری بزرگ که دنیا و ما فیها در جنب آن خرد و مختصر است اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستیکه گرفتن پروردگار تو لَشَدِيْدٌ هر آینه سخت است که آنرا بعذاب کفر گرفت هرگز ویرا نجات نیست اِنَّهٗ هُوَ يُبْدِئُ بدرستیکه خدای او آشکارا کند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيْدُ و باز گرداند همان را بر ایشان در آخرت و این نشانه عدلست وَهُوَ الْغَفُوْرُ الْوَدُوْدُ و اوست آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست دارد مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضلست بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل بنوازد و فرازد بیت فضل او دلنواز غمزدگان عدل او سینه سوز جباران ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيْدُ خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ کننده آنچه خواهد هَلْ اَتٰىكَ حَدِيْثُ الْجُنُوْدِ آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفر که بر انبیا بیرون آمدند فِرْعَوْنَ وَثَمُوْدَ فرعون و قوم او و ثمود و قبیله ثمود آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه آنانکه نگرویدند فِيْ تَكْذِيْبٍ در باور نا داشتن اند وَّاللّٰهُ مِنْ وَّرَآئِهِمْ مُّحِيْطٌ و خدای از ورای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت وی بر ایشان مشتمل است و از وی فوت نتوانند شد و چنان نیست که ایشان گمان برند در حق قرآن سحر و شعر و کهانت است بَلْ هُوَ قُرْاٰنٌ مَّجِيْدٌ بلکه او قرآن شریف و بزرگست نوشته شده فِيْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در معالم آورده که لوح از یک دانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت است و در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و آن فرشته را وقف آنست سبحان ذی العرش العظیم

ع ۲۲

سورة الطارق مكية وهي سبع عشرة اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه نشسته بود نزد عم خود ابو طالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت اینچه چیز است حضرت پیغمبر فرمود که این ستاره است که دیو از آسمان میراند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبرئیل نازل شد بدین سوره وَالسَّمَآءِ وَالطَّارِقِ سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا الطَّارِقُ و چه چیز دانا کرد ترا تا بدانی که چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره رخشنده و فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست اِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ الا که بر وی رقیبست نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و حساب مینماید فَلْيَنْظُرِ الْاِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی کسیکه منکر بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ مِنْ مَّآءٍ دَافِقٍ مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم يَّخْرُجُ آنچه بیرون می آید مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردان وَالتَّرَآئِبِ و استخوانهای سینه زنان اِنَّهٗ عَلٰى رَجْعِهٖ بدرستیکه خدای بهر گردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون آمده است لَقَادِرٌ هر آینه تواناست یا بر بعث و اعاده ایشان بعد از موت قادر است يَوْمَ تُبْلَى السَّرَآئِرُ روزیکه

آشکارا کرده شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را تا طیب از خبیث آن متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت
و وضو که کسی بر آن اطلاع ندارد آدمی بعمل او قادر بوده و نکرده یا پرده بر دارند از کردارهای نهان و بسی رسوائی بر آن مترتب گردد بیت گر پرده ز روی کارها
بر دارند + آن کیست که رسوای دو عالم نشود + و در آن وقت که پوشیدها پیدا شود فَمَا لَهٗ مِنْ قُوَّةٍ وَّلَا نَاصِرٍ پس نیست انسان را هیچ توانائی در
نفس او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمددگاری او بلا مندفع و مرتفع گردد وَالسَّمَآءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و سوگند باسمان باران یا با رجعت یعنی
رجعت میکند از هر نقطه و بلندی بآن موضع که از انجا حرکت کرده وَالْاَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و بزمین با شگاف که از آن نبات و آب بیرون آید اِنَّهٗ
لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل وَّمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه
اِنَّهُمْ يَكِيْدُوْنَ كَيْدًا بدرستیکه معاندان قریش مکری کنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر و این خبر سبب نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر
خواهند کرد وَّاَكِيْدُ كَيْدًا و جزا دهیم مکر ایشانرا با استدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ الْكٰفِرِيْنَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب
هلاک ایشان اَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا فرو گذار ایشانرا اندک زمان یعنی بزودی هم هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال

سورة الاعلی مکیة وهی تسع عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از اتخاذ شریک در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم
صله است و معنی آنکه بپاکی بستائی آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله
فرمود اجعلوها فی سجودکم اَلَّذِيْ خَلَقَ فَسَوّٰى آن خدائیکه بیافرید همه چیز را پس راست کرد خلق هر یک را بآنچه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیافرید و راست
کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَالَّذِيْ قَدَّرَ فَهَدٰى و آنخدائی که تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت
فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمود به بیرون آمدن وَالَّذِيْ اَخْرَجَ الْمَرْعٰى و آنخدائی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را
یعنی برویانید چیزی را که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهٗ غُثَآءً اَحْوٰى پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی و خشکی تیره سیاه و تیره محققان از مضمون این
آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیاست گرچه اول تازه و سیراب و سبزه و خرم نمایند اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود
قطعه اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا + و لیک نکبت باد خزان نمی ارزد + بگرد جور و قرص قمر بجای برو + که خوان چرخ بیکپاره نان نمی ارزد + آورده اند که چون جبرئیل
آیتی یا سوره نازل شدی پیغمبر ابتدا کردی حضرت رسالت پناه هم باز خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل بآخر نرسیده که آنحضرت از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا
فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنْسٰى پس تو فراموش نکنی آنرا از قوت حفظی که بر تو
ارزانی داشته ایم یا آنکه تو امی و حفظ این همه سور و آیات متشابه نشانه دیگر باشد بر رسالت تو و در این آیت بشارتیست مر آنحضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد
که جبرئیل بفرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی و قرآن را با پیغمبر تلاوت نمودی و در سال آخر که آنحضرت از
دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت با اصحاب و اهل خود فرمود که اجلم نزدیکست که درین ماه رمضان جبرئیل دو نوبت آمده و قرآن
ختم کردیم و هر سال یک نوبت نازل میشد همچنان بود که آنحضرت فرمود اِلَّا مَا شَآءَ اللّٰهُ مگر آنچه خدا خواهد که فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه
از مصحف و صدور قرا محو کند اِنَّهٗ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستیکه خدای داند آشکارا از احوال خلق وَمَا يَخْفٰى و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ
لِلْيُسْرٰى و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ وحی یا راه نمائیم ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ اِنْ نَّفَعَتِ الذِّكْرٰى

پس پند ده بقرآن بدرستیکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود بیت
من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم + تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال + سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى و پهلو تهی کند از موعظه بدبخت ترین یعنی کافر که از فاسق شقی ترست الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ آنکه در آید بآتش بزرگتر
یعنی در آتش درکه جهنم که آتش آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی ست
از هفتاد جزو آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقه سفلی ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائده عیسی ع باشد و نار صغری در طبقه علیا که جای گنهکاران
امت مصطفی ست ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ پس آن بدبخت ترین نمیرد در ان نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ بدرستیکه رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و
بزبان خود پس نماز گزارد که نشانه اسلام ست یا رستگار شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
عید گزارد بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بلکه شما بر گزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوتست که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند
وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و آخرت بهتر ست از دنیا و پاینده تر إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ بدرستیکه این سخن در صحیفهای پیشینیان ست
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ در صحیفهای ابراهیم که بیست ست و در صحف موسی یعنی الواح

سورة الغاشية مكية وهي ست وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ بدرستیکه آمد بتو خبر پوشنده که قیامتست و او بپوشد خلائق را باهوال یعنی هیبت و سهم کس را فرو گیرد
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ رویها آن روز ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بمقدار عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ عمل کننده رنج
کشنده در ان عمل یعنی در زنجیر عملی کنند که از ان رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلسلهای آتشین و خوض نمودن در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ
تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً در آورده شوند در آتش بنهایت گرمی رسیده و حفص بفتح تا خواند یعنی در آیند بدان آتش تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ
آشامیده شوند یعنی بوقت غلبه آتش عطش بیاشامند ایشان را از چشمه آبی بغایت گرم و گفته اند از ان روز که آتش آفریده شده این آب را میجوشانند
لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ نیست مر دوزخیان را خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ مگر از ضریع و آن گیاهیست خارناک چون تر باشد عرب آنرا شبرق گویند و
شتران و چارپایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد او نگردد و در آخرت شجره ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون
این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد که لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را
و دفع نمیکند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست و هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ رویها در ان روز تازه باشد از اثر
نعمت برو رسید یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشد لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ مر عمل خود را پسند کننده یعنی پسندند کاری که کرده باشند و راضی شوند از عمل خود
چون ثواب آنرا ببینند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً نشنوند ملائکه و ندوجوه یا تو نشنوی ای مخاطب در ان
بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان همه ذکر و حکمت باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در ان بهشت چشمه روان بود که آب آن منقطع نگردد فِيهَا سُرُرٌ
مَرْفُوعَةٌ در ان بهشت تختهای بلند برداشته بود و اصل آن از زر کلل بر زبرجد و در و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که
بروی نشیند بر زمین فرود آید و چون بران قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ و در ان جنت کوزها بود بی دسته و لوله نهاده پیش

بهشتیان وَّنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ○ و بالشها نهاده بهم دیگر وَّزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ○ و فرشهای گسترده آمام را ایدر جا آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه
شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقعست پس بلال و خباب و امثال ایشانرا کار افتاد پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند بر روند و بسی فرصت
باید تا از آن بلندی فرود آیند آیت آمد اَفَلَا يَنْظُرُوْنَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ○ وقفة آیا نمی نگرند ایشان بسوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده
شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی برشته مسخر کودکی میشود تا بر وی بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد و
گفته اند که خلقت شتران دالست بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگست بارگران بر باید و منقادست همه را فرمان برد
و قانعست از همه گیا هها بچرد و متحملست در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهتست که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل
و شیر و لحم و رکوب همه از و حاصل ست پیر رومی قدس سره فرموده رباعی برخوان افلا ینظر تا قدرت ما بینی + یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی +
در خار خوری قانع در بار کشی راضی + این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی + در تبیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شترست
و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَاِلَى السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ○ وقفة و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت ما چگونه برداشته
شده است بی ستون وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ○ وقفة و آیا نظر نمیکنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بر زمین و مستحکم شده وَاِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ○
و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَكِّرْ اِنَّمَآ اَنْتَ مُذَكِّرٌ ○ پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده
هر کس را لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ○ نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده اِلَّا مَنْ تَوَلّٰى وَكَفَرَ ○ لیکن هر که
روی بگرداند بعد از تذکر و بگرود و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ ○ پس عذاب کند خدای بعذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در
دنیا بقحط و اسر و قتل معذب بودند اِنَّ اِلَيْنَآ اِيَابَهُمْ ○ بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ما بازگشت ایشانست ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ○ پس بتحقیق بر ماست حساب ایشان در محشر

نصف ع

سورة الفجر مكية وهي ثلثون اية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ○

وَالْفَجْرِ ○ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا بنماز صبح که آرام جان بیدلانست و بقولی مراد از صبح روز اول محرم ست که سال
از و منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه که حج مسکینانست یا صباح روز عرفه که وظائف دعا و نیاز حاجیان در انست
یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول صبح قیامت که روز دیوان ادیانست و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک
حضرت رسالت پناه و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح یا انفجار آب از حجر موسیٰ یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت
از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ ○ و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آنست یا دهه اول محرم که عاشورا از انست یا دهه آخر رمضان که شب قدر
تعبیه در وست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست وَّالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ○ و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد اوصاف مخلوقست چون
عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از وتر انفراد صفات الٰهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات
بی موت یا شفع خلق اند که و من كل شئ خلقنا زوجين و فرد خالق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج و سیارات
یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام
وَالَّيْلِ اِذَا يَسْرِ ○ و سوگند بشب آنگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آنست که عام گیرند هَلْ فِيْ ذٰلِكَ آیا هست
درین سوگند که یاد کرده شد قَسَمٌ لِّذِيْ حِجْرٍ ○ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگند نیست محقق و موکد و جواب انکه عذاب خواهیم کرد

کذبا نزا اَلَمۡ تَرَ کَیۡفَ فَعَلَ رَبُّکَ آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو بِعَادٍ ۙ بقوم عاد اِرَمَ یعنی ابن عاد را ولی را واین را عاد بن ارم میگفتند وارم نام جد ایشانست چه عاد پسر عوص بوده و او پسر ارم وارم پسر سام بن نوح ع و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عادیان را صفت میکند که ذَاتِ الۡعِمَادِ ۙ خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِیۡ لَمۡ یُخۡلَقۡ آن قبیله که آفریده نشد مِثۡلُهَا مانند ایشان در درازی قد و بزرگ جسد فِی الۡبِلَادِ ۙ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلدهٔ عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بناهای بزرگ است چنان بنائی که مثل او در همه بلاد نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ وی محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود عبد الله با مید آنکه کسی را ببیند و احوال شتر خود را پرسد بر حصار آمد دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچکس را آنجا نیافت متحیر شد و چون بشهر درآمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و تیره بجای سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان و وی آن لولو و مرجان و درختان بسیار تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم باخود گفت + هذه الجنة التی وعد بها المتقون مصرع این چه منزل چه بهشت این چه مقامست اینجا + پس قدری از آن جو بر داشت و بر پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن گوهر را در دست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبانهای مردم افتاد تا حدی که حال و بمعاویه که در آن وقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه وی را طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس نشانید و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر کعب گفت آری شهریست که حق سبحانه او را در قرآن یاد کرده که + لم یخلق مثلها فی البلاد بیت شهری چو بهشت از نکوئی + چون قصر فلک بتازه روئی + و آنرا شداد بن عاد ساخته و او پادشاه عظیم قدر بوده و نهصد سال عمر داشته هر جا که در عالم زری و جواهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی با هزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را ساختند و بسه صد سال با تمام رسید ده سال دیگر بتهیهٔ راه اشتغال نمود امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک شب راه میان وی و آن بنای مانده بود که حق سبحانه ملکی را فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه مردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و برگردن او علامتی باشد و بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا ببیند پس بازنگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذلک الرجل وَثَمُوۡدَ الَّذِیۡنَ جَابُوا الصَّخۡرَ بِالۡوَادِ ۙ و دیگر چه کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه میبریدند کوهها را برای اوای خود بوادی قری وَفِرۡعَوۡنَ ذِی الۡاَوۡتَادِ ۙ و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار صاحب اوتاد که نیزه او بدان بازمیگردند یا مردم را بطریق چهار میخ تعذیب مینمودند الَّذِیۡنَ طَغَوۡا فِی الۡبِلَادِ ۙ آنانکه ازین سه گروه که بجهل و غوایت از حد بندگی درگذشتند در شهرها که حاکم بودند فَاَکۡثَرُوۡا فِیۡهَا الۡفَسَادَ ۙ پس بسیار گردانیدند در آن شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق فَصَبَّ عَلَیۡهِمۡ رَبُّکَ سَوۡطَ عَذَابٍ ۚ پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون عرب ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها میدانستند هر گونه از عذاب را نیز سوط میگفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند درین کلمه اشعار است بآنکه عذاب دنیا ایشان را نسبت بعذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت اشد و ابقی خواهد بود اِنَّ رَبَّکَ لَبِالۡمِرۡصَادِ ؕ بدرستیکه پروردگار تو هر آینه خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و مترصد گذرندگانست همچنان هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می بیند و میشنود و بر وی پوشیده نیست بیت هم نهان داند و هم آنچه نهان تر باشد + یعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست + فَاَمَّا الۡاِنۡسَانُ اِذَا مَا ابۡتَلٰىهُ رَبُّهٗ پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی فَاَکۡرَمَهٗ وَنَعَّمَهٗ ۙ پس گرامی کندش بجاه و اقتدار و نعمت دهدش و معیشت بر وی فراخ گرداند و بآسانی کار وی بسازد فَیَقُوۡلُ رَبِّیۡۤ اَکۡرَمَنِ ؕ پس گوید پروردگار من مرا بزرگ

داشت و با من این کرامت فرمود وَاَمَّآ اِذَا مَا ابْتَلٰىهُ و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهٗ پس تنگ سازد بر وی روزی او را فَیَقُوْلُ رَبِّیْٓ اَهَانَنِ پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم ست چه آسایش درویشی بحد و آرام درویشان فزون از حد ست بیت ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری * درویشی اختیار کنی بر توانگری کَلَّا نه آنچنانست که گمان برده اند کافران بلکه کرامت بطاعت ست و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بدانید که من نه شمار الفقر و تنگدستی اهانت میکنم بَلْ لَّا تُكْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ بل اهانت شما بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را و نفقه نمیدهید ایشان را وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْكِیْنِ و تحریض نمیکنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی وَتَاْكُلُوْنَ التُّرَاثَ اَكْلًا لَّمًّا و میخورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع میکنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمیدهید و بهرهٔ ایشان را خود میخورید وَّتُحِبُّوْنَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی فراوان با حرص و شره كَلَّآ اِذَا دُكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی یعنی پاره پاره گردد وَّجَآءَ رَبُّكَ و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا و بیایند فرشتگان بعرصهٔ محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو اللیث مذکور ست که اهل آسمانی علیحده صفی باشند وَجِایْٓءَ یَوْمَىِٕذٍۭ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آن روز جهنم را در خبر ست که هفتاد هزار زمام باشد مر دوزخ را و هفتاد هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده میکشند و دوزخ از خشم کافران میجوشد و میخروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یا رب نفسی نفسی و حضرت ما میفرماید که یا رب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است یَوْمَىِٕذٍ یَّتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یا پند گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش وَاَنّٰی لَهُ الذِّكْرٰی و کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محل تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بنده بند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت یَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ گوید ای کاشکی قَدَّمْتُ لِحَیَاتِیْ پیش میفرستادم عمل خیری برای زندگانی من درین عالم فَیَوْمَىِٕذٍ لَّا یُعَذِّبُ پس آن روز عذاب نکند کسی را عَذَابَهٗٓ اَحَدٌ مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان وَّلَا یُوْثِقُ وَثَاقَهٗٓ اَحَدٌ و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچکس را مانند بند کردن خدای هیچکس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن که یٰٓاَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَىِٕنَّةُ ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت ارْجِعِیْٓ اِلٰی رَبِّكِ باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً در حالتیکه پسند کننده ای آنچه بتو داده اند پسندیده نزدیک خدای و چون روز قیامت شود گوید فَادْخُلِیْ فِیْ عِبٰدِیْ پس در آی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من وَادْخُلِیْ جَنَّتِیْ و در آی در بهشت من مقصود از جنتها ست یا زمرهٔ مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

ربع

سورة البلد مكية وهي عشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

لَآ اُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکهٔ معظمه وَاَنْتَ حِلٌّۢ بِهٰذَا الْبَلَدِ و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر یا مکه که موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام ست قسم را بد و مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه ﷺ در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین ست قطعه ای کعبه را زیمن قدوم تو صد شرف * وی مروه را ز مقدم پاک تو صد صفا * بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ * یثرب ز خاک پای تو یافته رونق و بها * گفته اند تو حلالی بدین شهر مکه یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام ست یکساعت بتو حلال خواهد بود و این وعده ست بفتح مکه و قتل بعضی و این از قبیل سبق نزول حکمست بر فعل وَوَالِدٍ وَّمَا وَلَدَ و سوگند بپدر یعنی آدم یا ابراهیم و آنچه زاده ست یعنی ذریت یا محمد ست ﷺ و گفته اند و

محمد است صلوات الله علیه و آله والامتا و حق سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او و جواب قسم اینکه لقد خلقنا الانسان فی کبد○ بدرستیکه آفریده ایم آدمی را
در سختی و رنج یعنی انچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو میرسد با خلق کرده ابو الاشدین را در غایت قوت و قوت
او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی ادیم پاره پاره شدی فاز زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را برمن
دسترس نیست و پیوسته پیغمبر را جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب ان لن یقدر علیه احد○ آیا پندارد ابو الاشدین آنکه قادر نشود بر وکسیکه
از وی انتقام پیغمبر بکشد یقول اهلکت مالا لبدا○ میگوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند ایحسب
ان لم یره احد○ آیا میپندارد آنکه ندیده است و را یکی در وقت نفقه کردن او تا از وسوال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بران نفقه مجازات
خواهد فرمود الم نجعل له عینین○ آیا ندادیم وی را دو چشم که بدان بیند ولسانا وشفتین○ و زبانی که بدان سخن میگوید و دو لب که دهن را می شود
در نطق و اکل و شرب معاونت او مینماید وهدیناه النجدین○ و نمودیم وی را راه پستان تا بعد از ولادت دران چسپیده بشیر خوردن اشتغال نمود یا او را
نمودیم راه حق و باطل بانزال کتاب و ارسال رسل فلا اقتحم العقبة○ پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هو عقبه مثلی است تشبیه کرده
مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسیکه بتعب و تکلف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا آنکه در عداوت پیغمبر نفقه کرد در اقتحام عقبه نکرد تا آنکه صرف
کند در راه حق وما ادریک ما العقبة○ و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران فک رقبة○ رهانیدن گردنی از بند بندگی یعنی مدد
کردن در ثمن مکاتب او اطعام با خورانیدن طعام فی یوم ذی مسغبة○ در روزی که با گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام بدشواری یابند و بخورانند
یتیما ذا مقربة○ یتیمی را که خداوند قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد او مسکینا ذا متربة○ یا مسکینی را که خداوند خاک بود یعنی پهلو از
فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایتست از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیالمند است یا وام دار یا بیمار یا پای خواسته دار یا غریبی
دور از دیار ثم کان پس باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده من الذین امنوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط
ایمانست وتواصوا بالصبر و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و باز معصیت و با در نصرت دین الهی بر انواع مشقت وتواصوا
بالمرحمة○ و وصیت نموده اند ببخشایش و مهربانی بر بندگان خدای اولئک اصحب المیمنة○ آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست
راستند که از جانب یمین عرش ببهشت روند یا خداوندین و برکت اند والذین کفروا بایتنا و آنانکه نگرویدند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از
کتاب و حجت هم اصحب المشئمة○ ایشان اصحاب دست چپ اند که ایشان از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند علیهم
نار موصدة○ و بر ایشانست در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن درکه در آنجا معذب باشند بطبق پوشند مضبوط سازند که نه روح بدان در آید و نه دود از آن بیرون آید

وقف لازم

ع ۱

سورة الشمس مكية وهي خمس عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم○

والشمس وضحها○ سوگند بآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد والقمر اذا تلها○ و بماه چون از پی و دآفتاب
یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد در لیلة البدر والنهار اذا جلها○ و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا
بزداید زنگ و تیرگی شب والیل اذا یغشها○ و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را والسماء وما بنها○ و سوگند بآسمان
و بکسی که او را بنا کرده است والارض وما طحها○ و بزمین و بکسی که او را گسترده است ونفس وما سوها○ و سوگند بنفس آدم و کسیکه تسویه
اعضای او فرموده است فالهمها پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را فجورها دروغ و ناپاکی و بیباکی او وتقوها○

و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ○ بدرستیکه رستگار شد هرکه پاک کرد نفس خود را از ادناس رذائل و بیالنشو و نما داد او را با نواع و اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ○ و بدرستیکه بی بهره ماند هرکه گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبهٔ او را به معصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلعم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللّٰهم آت نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکیها و انت ولیها و مولیها محققان برانند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود + دل آئینهٔ نور الٰهی نشود + كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ○ تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ○ بوقتی که برخاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ پس گفت مر ایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ○ دست بدارید ناقهٔ خدا را و گرد مگردید بمشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا ○ بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بر همه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ○ و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعهٔ آن چه کس را بر و دست نیست و تبعات را بر و راه نی

ع ۱۵

سورة اللیل مکیة وهی احدی وعشرون آیة ○

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ○ سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ○ و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ ○ و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را یا مذکر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ○ بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها هر آینه پراگنده است یعنی مختلف فتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هرکه بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَىٰ ○ و پرهیز کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ○ و تصدیق نمود کلمهٔ نیکوتر را که + لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه است یا وعدهٔ عوض را که + و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه + اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمد در کشف الاسرار آورده است که درباره دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست ازین امت یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فاتحهٔ سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن گمراهی نبود که ابوجهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را مثنوی سر روشند لان صدیق اعظم + که شد قلیم تصدیقش مسلم + ز مهر شش روز دین را روشنائی + بدو اهل یقین را آشنائی + سیه دل کی کند منقول باور + تفاوتهای دوران بین نه داور + آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود با نواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت آنجا که منتهای کمال ارادتست + هر چند جور بیش محبت زیادتست + روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم فگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینهٔ وی نهاده و او در آنحال احد احد میگفت ابوبکر صدیق رض دل بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت بر وی میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را به نسطاس که غلام تو بود و غلامی بود از آن صدیق رض و ده هزار دینار از زر وی قیمت داشت

و صدقہ

و به پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰىهَا ۝ (۹)
بدرستیکه رستگار شد هرکه پاک کرد نفس خود را از ادناس رذائل و پاک نشو و نما داد او را بانواع و اجناس فضائل وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰىهَا ۝ (۱۰) و بدرستیکه
بی بهره ماند هرکه گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت
رسالت پناه نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها و انت ولیها ومولیها محققان برانند که تزکیه
نفس موجب تصفیه دلست هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق بماسوی مصفا گردد بیت تا نفس مبرا ز مناهی نشود + دل آئینه
نور الهی نشود + كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰىهَا ۝ (۱۱) تکذیب کردند قبیله ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را اِذِ انْبَعَثَ اَشْقٰىهَا ۝ (۱۲) بوقتی که برخاست
بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود با جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ پس گفت مر ایشانرا فرستاده خدای یعنی صالح علی نبینا و
علیه السلام نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا ۝ (۱۳) دست بدارید ناقه خدا را و گرد مگردید بمشرب او را یعنی آبی که می آشامد در نوبت خود تا عذاب بشما فرود نیاید
فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا (۱۴) پس تکذیب کردند صالح را در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ پس هلاکت بیکبارگی فرستاد
بر ایشان پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰىهَا ۝ (۱۵) بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را برهمه تا صغار و کبار ایشان بمردند وَلَا يَخَافُ
عُقْبٰهَا ۝ (۱۶) و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعه آن چه کس را برو دست نیست و تبعات بر او روا نی

ع ۱۵

سورة الليل مكية وهي احدى وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى ۝ (۱) سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰى ۝ (۲) و سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب را
زائل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى ۝ (۳) و سوگند بکسیکه بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا را یا نر و مونث از جمیع حیوانات جواب قسم اینست
اِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتّٰى ۝ (۴) بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها هر آئینه پراگنده است یعنی مختلف افتاده مناسب عمل بعضی را ثواب و کرامت و جمعی را عقاب
و ملامت پس بیان اعمال مختلف و پاداش آن میکند و میفرماید فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى پس اما هرکه بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقٰى ۝ (۵) و پرهیز
کرد از شرک و کبائر وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى ۝ (۶) و تصدیق نمود کلمه نیکوتر را که + لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعده عوض را که + وما انفقتم من شیء فهو
یخلفه + اغلب مفسران برانند که این سوره بعضی در شان سیرت ابوبکر رض نازل شده و برخی گفته اند در صفت امیه بن خلف یا ابوجهل فرود آمده در
کشف الاسرار آورده است که در بارهٔ دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست ازین امت یعنی ابوبکر صدیق رض و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست
از اهل ضلالت یعنی ابوجهل و در فاتحه سوره که بشب و روز قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری یعنی در شب ضلالت کسی را آن
گمراهی نبود که ابوجهل شقی را در روز دعوت هیچکس را آن نور هدایت ظاهر نشد که ابوبکر صدیق تقی را + مثنوی سر روشندلان صدیق اعظم + که شد قلبش
تصدیقش مسلم + ز مهرش روز دین را روشنائی + بد و اهل یقین را آشنائی + سیه دل کی کند منقول باور + تفاوتهای دوران بین و داور + آورده اند که
امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت ربانی در باطن او افروخته تر بود بیت
آنجا که منتهای کمال ارادتست + هر چند جور بیش محبت زیادتست + روزی صدیق رض دید که امیه او را بر خاک گرم افگنده بود و سنگهای تفسیده بر سینه
وی نهاده و او در آنحال احد احد میگفت ابوبکر صدیق رض دلش بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو این دوست خدا را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابابکر اگر دلت برو
میسوزد او را از من بخر گفت بچند میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس که او غلامی بود از آن صدیق رض و ده هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت

و صدیق رضی الله عنه ادراک گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری در آن تجارت میکنی تو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق رض ازو ملول بود چون این کلمه
از امیه شنید غنیمت شمرده نسطاس را باتمام استعداد او را داد و بلال را بستید و فی الحال امید ثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره
فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال را نفقه کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ○ پس زود باشد که آماده
دهیم وی را برای طریقه نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که یسر و روح در وست وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ○
و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای بدین سبب موجبات آن رغبت ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ○ و تکذیب
کرد خصلت نیکوتر را که مدین ست یعنی اسلام را و وعده حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ○ پس مهیا گردانیم مر او را برای صفتی که مردی بسوی دشواری
و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ○ و دفع نکند از وی عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آید
یعنی بیفتد در قبر یا در قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ○ بدرستیکه بر ماست بیان کردن باطل و حق و وعد و وعید وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ○
و بدرستیکه مار است آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیاست چون مالک هر دو ملک مائیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ○ پس بیم میکنم شمارا ای
اهل مکه با آتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ○ نیاید درو بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابوجهل الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ○ آنکس که
تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ○ و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش پرهیزگارتر یعنی ابوبکر صدیق رض
الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ○ آنکه میدهد مال خود را میجوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمه ابوبکر رض او را بخرید و آزاد کرد
حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان را فرمود وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ○ و نبود هیچکس را عملی نزد ابوبکر رض از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود إِلَّا
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ○ لیکن اینکار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگتر ست وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ○ و زود باشد که خشنود گردد [illegible]

ع ۲۱

سورة الضحى مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم ○

آورده اند که چند روز جبرئیل بحضرت پیغمبر صلعم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان طعن بگشادند که خدای محمد صلعم او را فرو گذاشت و دشمن گرفت
حق سبحانه رد سخن ایشان فرستاد که وَالضُّحَىٰ ○ سوگند بچاشتگاه که آفتاب در آن وقت ارتفاع یافته و نور وی متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای
بر آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحره فرعون در آن وقت خدایرا سجده کردند و بقولی مراد رب الضحی ست یا صلوة ضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ○
و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و اشیا را به ظلمت بپوشد امام قشیری رح فرموده که قسم بشب معراج ست صاحب کشف الاسرار قدس سره گفته که مراد
از روز و شب کشف و حجابست که نشانه نسیم لطف و سموم قهر بود و علامت انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست بروشنی روی محمد صلعم و کنایتست
از سیاهی موی وی بیت والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی ست معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی ست حق سبحانه بدینها که مذکور شد
قسم یاد میکند که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ○ فرو نگذاشته است ترا پروردگار تو و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که حضرت رسول را
بشارت داده اند بفتحی که امت او را در دنیا خواهد و اکثر بلاد بحوزه تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت صلعم بدان مژده مسرور گشت و آیت آمد که وَلَلْآخِرَةُ
و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت و آن هزار قصر ست در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر و در هر کوشکی
از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لائق آن بود خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ ○ بهتر ست مر ترا از کرامت نخستین که فتح بلادست یا نهایت امر تو بهتر ست
از بدایت چه ساعت بساعت بر درجه رفعت متصاعد و بر ذروه کمال مترقی ست وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ ○ و زود باشد که عطا دهد ترا آفریدگار تو یعنی

مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنهگاران امت فَتَرْضَىٰ ○ پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا از زلفی دارد گوئی بس ست و من راضی شدم امام
محمد باقر رض میفرماید که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیت قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بیت برآنیم که امید آیت
وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ بیشتر ست چه حضرت رسالت پناه ﷺ راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ باشد نظم نماند بدوزخ کسی در گرو
که دارد چنین سیدی پیشرو + عطای شفاعت چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند + در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت
رسالت پناه ﷺ فرموده که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آنرا که نپرسیدمی گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلانرا و فلانرا
این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ○ آیا نیافت پروردگار تو ترا کودک بی پدر پس جای داد ترا در کنف کفالت
جد و عم تو در بحر الحقائق آورده که ترا در یتیم یافت و در صدف ختم نبوت جای داد بیت بسکه غواص کرم در تگ دریای قدیم + غوطه زد تا بکف آورد چنین
در یتیم + یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت از همه کائنات منفرد بودی و بقطع علاقه از ما سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام
خاص تست وَوَجَدَكَ ضَالًّا و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بر دروازهٔ مکه وقتیکه حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد فَهَدَىٰ ○
پس راه نمود ترا بآنکه جدت را بر سر تو رسانید یا در راه شام وقتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل ع را فرستادم تا
زمام شتر تو گرفته براه آورد یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا بآن راه نمود و در حقائق سلمی رحمه مذکور ست که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت
و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ○ و یافت ترا درویش عیالدار پس توانگری ساخت ترا بمال خدیجه رض یا
بآنکه تجارت کردی یا بغنائم که از کفار گرفتی و در حقائق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفهٔ انوار جمال خود فَأَمَّا الْيَتِيمَ
فَلَا تَقْهَرْ ○ پس اما یتیم را قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ○ و اما سائل را بانگ مزن و محروم
مساز که در بینوائی و تنگدستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ○ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوت ست حدیث کن یعنی احکام آن را
بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم ست صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی ست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور
میباشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را
دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من بگردانی و من ایشانرا دوست میدارم

ع ۱۱

سورة الم نشرح مكية وهي ثماني آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ○ آیا ما کشاده نکردیم برای تو سینهٔ ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق و غم امت در وی گنجد یا معنی آنکه آیا دل
ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته‌اند شرح صدر اشارتست بآنچه در اخبار آمده از شگافتن سینهٔ آنحضرت ﷺ
و چنان معلوم شده که شق صدر آنحضرت ﷺ متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت بود و برا
برده یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب
معراج جبرئیل ع مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشگافت و میکائیل ع طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا
بدان آب بشستند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده بشگافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آورده و دل مرا از آن
پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آنرا هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم بیت

و علم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا در ش ببست و کلیدش بدستانی داد + وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۝ و فرو نهادیم از تو بار گران ترا الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ ۝ آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض بحضرت وگفته‌اند مراد غم گناه امت که بدان گرانبار بودی آنرا برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۝ و بر داشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگرانرا امر کردیم بدرود دادن بر تو ذو النون مصری قدس سره فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طائر همت حضرت بالای عرش پرواز میکرد قطعه سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت + آنجا که تو ببال کرامت پریده + هر یک بقدر خویش بجای رسیده اند + آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده + ای محمد صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانیست در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ بدرستیکه با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسیر در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۝ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی جهد کن در دعا یا چون از گزارش احکام فراغت یابی باستغفار او زارامت مشغول شو در سفر تاسع از فتوحات می‌آورد که شیخ ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیت فرموده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمن وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ۝ و بدرگاه پروردگار خود پس رغبت کن در همه وقت و هرچه خواهی از و بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست بیت تو بر درگاه قرب مقبولست و دعوت طیبات تو در محل قبول بیت چو مقصود کون و مکان بود تست + خدا میدهد آنچه مقصود تست + + + + + + + +

سورة التين مكية وهي ثماني آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝ سوگند بانجیر و زیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه آنست که انجیر میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسمن بدن و گرده و در خبر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوه است و نان خورش و دوا و روغنی دارد بسیار نفع و گفته‌اند که مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس ست و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس ست که حق سبحانه بدان قسم یاد میکند وَطُورِ سِينِينَ ۝ و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم ست ع وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝ و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم ست ع و در بحر الحقائق آورده که قسم ست بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که مثمر ثمرهٔ علوم دینیه است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارکهٔ سریه که روشنی بخش مصباح دلست و طور سینین روح علی ست که تجلی الٰهی مجلاست و بلد امین خفی که محل امن و امانست از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این ست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ بدرستیکه آفریدیم آدمی را در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و مجلای اعم و اشمل تا حامل امانت الٰهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝ پس باز گردانیدیم او را بزیرترین همه فروتران یعنی عالم طبیعت یا زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار را و چون دقائق حقائق این آیت در جوار ابرار تفسیر مبسوط دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بران حواله بمطالعه آنست گفته اند که معنی آیت آنست که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم پس خرافت که

ارذل عمر است و اسفل سافلین اشارت بر آنست و دران وقت هیچ کار نتوان کرد و کسی را دران سن هیچ مزدی نباشد اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه
بگرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای ستوده بایسته فَلَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ پس مر ایشانراست مزدی نابریده و کم ناشده یعنی
همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان مینوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند همان دستور مزد ایشان ثابت ست فَمَا يُكَذِّبُكَ
بَعْدُ بِالدِّيْنِ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا مقر نمیشوی بروز جزا و حساب اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَحْكَمِ الْحٰكِمِيْنَ
آیا نیست حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست در خبر آمده که هر که بگوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مكية وهي تسع عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

جمهور علما بر آنند که اول چیزیکه از قرآن نازل شد پنج آیت ست از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آنحضرت در غار حرا که بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل بروی ظاهر شد و گفت ای محمد مرا بتو فرستاده است و تو رسول خدائی بدین امت آنگاه گفت بخوان فرمود
ما انا بقاری چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل ویرا بگرفت و بیفشرد پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگر بار بگرفت و بیفشرد و بگذاشت
و گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل از زیر پر خود نامهٔ از حریر بهشت که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آن سرور
انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل او را بخود ضم کرد و بیفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا
سه نوبت این صورت واقع شد آنگه ویرا بگذاشت و این آیات قرآن بخواند اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِيْ خَلَقَ بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کننده باشی
بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید همه چیزی را یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ بیافرید آدمیان را از خونهای بسته اِقْرَاْ وَرَبُّكَ
الْاَكْرَمُ بخوان تکرار از برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او زیاده از کرم همه کریمان الَّذِيْ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ آن خدای که
بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط قید کنند و دوران را بنامه آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را تعلیم کتابت داد و اشهر آنست اول
کسیکه خط نوشت ادریس بود عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد را تعلیم داد و از احکام شریعت آنچه بدان ناآگاه بود
كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَيَطْغٰى حقا در ستیکه آدمی یعنی ابوجهل هر آینه از حد میرود و گردنکشی میکند اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰى بآنکه می بیند خود را که بی نیاز
شده است یعنی توانگر و چرا کسی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد اِنَّ اِلٰى رَبِّكَ الرُّجْعٰى بدرستیکه بسوی آفریدگار تست
بازگشت همه در آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال بیت توانگری نه بمالست نزد اهل کمال که مال تا لب گورست بعد از ان اعمال آورده اند
که ابوجهل گفت که اگر ببینم محمد را در سجده هر آینه پس بزنم گردن او را بقدم خود روزی آنحضرت نماز میگزارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت
روان شد و بدو نارسیده بازگشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش
و اژدهای دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسیده فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه عضو عضو او را ربودندی و این آیت آمد اَرَءَيْتَ
الَّذِيْ يَنْهٰى آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد عَبْدًا اِذَا صَلّٰى بندهٔ کامل را که محمد ست بوقتی که نماز میگزارد اَرَءَيْتَ اِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰى
آیا می بینی تو اگر باشد بندهٔ منهی از نماز بر راه راست اَوْ اَمَرَ بِالتَّقْوٰى یا میفرماید خلق را به پرهیزگاری او را باز توان داشت از ان حال اَرَءَيْتَ
اِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى تکرار جهت تاکید ست آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا سخن حق را مطلقا و روی بگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمانبرداری که
مستحق چه نوع باشد از عذاب اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللّٰهَ يَرٰى آیا ندانسته است ابوجهل یعنی دانا نیست تا آنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را مر حبیب خدای را

بزرگان گفته اند که در کلمهٔ ان الیه نیز هم وعید مندرجست وهم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند وای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی
اخلاص ورز که ترا می بیند وای زاهد در خلوت مکن قصد گناهش که ترا می بیند درویشی بعد از گناهی توبه کرد وجلد و پیوسته میگریست گفتند چندگریی
که خدا غفورست گفت آری هرچند عفو کند واما خجلت آنرا که وسیله دیدی می بیند چگونه از خود دفع کنم نظم گیرم که تو از سر گنهم درگذری + زان شرم که
دیدی که چه کردم چکنم + سر خجالت درویش از آن بود در پیش که اگر گناه ببخشند شرمساری هست آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه
نماز میگزارد ابوجهل لعین برسید وگفت ای محمد ترا نهی کرده ام از نماز وآنحضرت او را تهدید بسیار کرده وعید ها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی حال آنکه
مجلس من از همهٔ اهل وادی بزرگترست واهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ لا حقا که ابوجهل اگر باز نه ایستد از ایذی محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ۝
بگیریم او را بموی پیشانی وبه دوزخ کشیمش نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۝ پیشانی دروغگوی خطا کار ووصف ناصیه بکذب وخطا بطریق اسناد مجازی است مراد صاحب
ناصیه است فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ۝ پس گوی بخوان ابوجهل اهل مجلس خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ۝ زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن وی بجهنم كَلَّا
لَا تُطِعْهُ نه چنانست سخن که او گوید فرمان مبر او را در ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۝ ع و سجده کن پروردگار خود را و نزدیکی
جوی بدو بیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بپروردگار خود اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهارم است ... در فتوحات این سجده طلب قرب گفته

سورة القدر مكية وهي خمس آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

حضرت رسالت پناه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه
بچنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که إِنَّا أَنزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و
شهرت او میکند یعنی از بزرگی وشرف مستغنی است از تصریح آن و دیگر انزال آنرا بخود اسناد فرمود در وقت متبرک چنانچه فرموده فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ ۝ در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در آن شب بوده یا نزول تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره
سپرده اند و روح الامین در مدت بیست وسه سال آیت آیت وسوره سوره بحسب مصالح وقت به دنیا آورده وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ و
چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شبی با عزت اشرف که هر که در وطاعت کند عزیز ومشرف گردد یا عملی که در وی واقع شود نزد یک حق
با قدر بود وگفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصیل کنند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بر آن راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود
از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝ شب قدر بهترست از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده مر
کسی را که قدر یابد و بطاعت بروز آرد شب قدر بقول امام اعظم دایرست در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب یافته ام در شعبان و
در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب علما برآنند که در ماه رمضانست در دهه اخیر در شبهای طاق امیدوارترست ... بیت ام
بیست و یکم و بیست وسوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست وهفتم را فی الجمله عدد حروف لیلة القدر که سه بار تکرار یافته و کلمهٔ هی که از کلمات این سوره است
بیست وهفتم است والله اعلم فی الجمله اخیر را باید سکند و حکمت در خفای شب قدر تعظیم همه شبهاست واحیای آن بعبادتست نه بیداری بیت ای خواجه چه جویی
ز شب قدر نشانی هر شب شب قدرست اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا آسمان دنیا وجبرئیل با ایشان
درین شب مبارک وقولی آنست که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی بموافقت ملائکه در
تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکورست که روح پیغمبر ما فرود آید و در بصائر فرموده که جبرئیل با فرشتگان که ایشان را با نبیمین میخوانند علیهم

واقع سجدة

وقف النبي صلى الله عليه وسلم

وآشنائی هست فرود آیند و بخانهای مومنان درروند و جبرئیل مومنانرا مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک
چشم بود و برای شرف این شب ستکه ملائکه و روح بزمین آیند بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ۝ بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه
قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت سَلٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۝ع سلامت ست از همه آفات شب قدر تا دمیدن سفیدهٔ صبح
اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار ست در جواهر التفسیر شمهٔ ازان مذکور ست والی الله ترجع الامور

سورة البينة مدنية وهي ثماني آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

لَمْ يَكُنِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ مُنْفَكِّيْنَ و از مشرکان
عرب باز ایستادگان از کفر حَتّٰى تَاْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ تا آنگاه که بدیشان آمده حجتی روشن رَسُوْلٌ مِّنَ اللّٰهِ فرستادهٔ از خدای که محمد ست صلعم
يَتْلُوْا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ۝ میخواند برامت خود صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آنرا صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف ست
فِيْهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۝ دران صحیفها نوشتهای راست ست و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود ازین آیت آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین
و آیین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشانرا بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ و متفرق
نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلعم آنانکه داده شده اند کتاب را اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝ مگر از پس آنکه آمد بدیشان
پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت صلعم همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند
وَمَآ اُمِرُوْٓا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ پاک کنندگان برای خدای
کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند حُنَفَآءَ میل کنندگان از عقائد باطله بدین اسلام وَيُقِيْمُوا الصَّلٰوةَ و دیگر مامور اند بگذارند نماز
مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكٰوةَ و بدهند زکوة واجب در محل آن وَذٰلِكَ دِيْنُ الْقَيِّمَةِ ۝ع و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت
راست ست اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِيْنَ فِيْ نَارِ جَهَنَّمَ
و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت خٰلِدِيْنَ فِيْهَا جاویدان دران اُولٰٓئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۝ آن گروه
ایشان بدترین همه آفریدگانند اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند عملهای پاک و ستوده اُولٰٓئِكَ هُمْ
خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۝ آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ پاداش اینان که خیر الخلق اند نزدیک پروردگار ایشان جَنّٰتُ
عَدْنٍ تَجْرِيْ بوستانهای اقامتست که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار آن جویها چه بوستان بی آب روان نشاید خٰلِدِيْنَ فِيْهَآ اَبَدًا
پایندگانند ایشان دران بهشتها همیشه تاکید خلود ست رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان وَرَضُوْا عَنْهُ
و خشنود باشند ایشان از خدای بدان ثواب بحساب بدیشان و ایشانرا منتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی
و مقصد اقصی باشد برسانند **بیت** دارند هرکس از تو مرادی و مطلبی ÷ مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ ۝ع
آنچه مذکور شد از جنت و رضوان برای آنکس ست که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزال مدنية وهي ثماني آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝

اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقررست نزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه بدان درهم شکسته شود وَاَخْرَجَتِ
الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا ۝ و بیرون آرد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوزست یعنی براندازد از درون خود و بیرون افگند وَقَالَ
الْاِنْسَانُ مَا لَهَا ۝ و گوید انسان یعنی کافر و گفته‌اند عام است یعنی همه آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال گویند چیست زمین را که پوشیدهای
خود را آشکارا میکند یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا ۝ آن روز سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را بسخن آرد تا بگوید خبرهای خود را
از جنبیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از عملهائیکه بروی صادر شده از اعمال بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا ۝ بسبب آنکه پروردگار تو امر کند مراورا
و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یَوْمَئِذٍ يَّصْدُرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا ۝ آن روز بازگردند و بیرون آیند مردمان از موقف
حساب پراگندگان یعنی گروه گروه بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ لِّيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ ۝ تا نموده شوند جزای کردارهای خود را و در اسباب
نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بکسوت و لقمه نمینواخت و میگفت این اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا بران مزد دهند و دیگر گناه
خورد را خوار میداشت و میگفت مارا نظر بقطره و خطره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فَمَنْ يَّعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَّرَهٗ ۝ پس هر که عمل کند همسنگ مورچهٔ خرد نیکی ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَّرَهٗ ۝ و هر که بکند بوزن نملهٔ
صغیره بدی بیابد مکافات آنرا ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل وی را بوی در قیامت
اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند و بسیئات معذب سازد و ابن مسعود رض فرموده که محکم‌ترین آیتی در قرآن
اینست و پیغمبر صلعم آنرا جامعهٔ فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت
آنچه بر تو فرود آمده بر من بخوان آنحضرت صلعم این آیت بروی بخواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که دران عرصهٔ کبری از ذره و حبه و نقیره و
قطمیر نخواهند پرسید و هیچگونه فروگذاشتی نخواهد بود هرآینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکتهٔ حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت
قطعه حساب کار خود امروز کن که فرصت هست ز خیر و شر بنگر تا چه است حاصل تو اگر بنقد نکوئی توانگری خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای بر دل تو

ع ۸

سورة العدیت مکیة وهی احدی عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت پناه صلعم منذر بن عمرو انصاری رض را با خیلی اصحاب رض بقبیلهٔ بنی کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان
رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر
میگفتند که تمام آن سریه در بادیهٔ بلیه هلاک شده‌اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوهناک شدند حق سبحانه برای
خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که وَالْعٰدِيٰتِ ضَبْحًا ۝ سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی
باواز یعنی صهیل بود فَالْمُوْرِيٰتِ قَدْحًا ۝ پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم نعل و سنگ زیر سم آتش زنند آتش زدنی
فَالْمُغِيْرٰتِ صُبْحًا ۝ پس قسم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد راکبان ایشانند فَاَثَرْنَ بِهٖ نَقْعًا ۝ پس برانگیختند آن اسپان بوقت سفیده دم
غباری در کنار آن قبیله فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا ۝ پس میان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستی که انسان مراد آن
منافق است یا جمع خود که اراجیف در میان مردم می افگندند یا مراد مطلق انسانست لِرَبِّهٖ لَكَنُوْدٌ ۝ مر پروردگار خود را ناسپاس است بگویند آیت در شان
ابوحباحب است امام ابو اللیث رح آورده است که نه نفر از عرب در یک عصر یگانه بوده‌اند هر یک در صفتی اشعث در طمع و ابوحباحب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد میکند که ابوحباحب بخیل است

و اندکی خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از نعمت خیر یاد نیارد و در حدیث ابو امامه هست که کنود آنست که تنها خورد و عطا نکند و
بنده را بزند وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ و بدرستیکه خدای بر بخل و کفران او هر آینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بجهت ظهور اثر آن ازو وَإِنَّهُ
لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ و بدرستیکه اگر انسان برای دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که اگر مال را دوست
میداری بده تا بماند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دلت نهند نظم مال را چون که بیاران دهی + گر بدهی به که بخاکش نهی + زر زپی منفعت است ای حکیم + بهر
نهادن چه سفال و چه سیم بیت زر از بهر خوردن بود ای پسر + برای نهادن چه سنگ و چه زر + أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون
آورده شود مَا فِي الْقُبُورِ آنچه در گورهاست یعنی اموات وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ و حاضر کرده شود آنچه در سینهاست یعنی با میان
آرند و خیر و شر آن را تمیز سازند جواب اذا این است که خدای تعالی پاداش خواهد داد إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ بدرستیکه آفریدگار ایشان با احوال و
افعال ایشان يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ آن روز رستخیز هر آینه داناست و بر جزا دادن تواناست والله اعلم +

سورة القارعة مكية وهي احدى عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم

الْقَارِعَةُ روز کوبنده مَا الْقَارِعَةُ چیست کوبنده وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که چیست کوبنده مراد
روز قیامت است که بکوبند دلها را بهول و هیبت يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ مانند
پروانه پراگنده یا چون غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال میشوند وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هول این روز كَالْعِهْنِ
الْمَنْفُوشِ مانند پشم رنگین زده شده بکمان نمائی یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزا و تطائر آن در هوا بمشابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ
پشم را سست کند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ پس اما در آن روز هر کرا گران باشد ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او
راجح بود فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ پس او در زندگانی باشد پسندیده وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ و اما آنکه سبک باشد ترازوهای کردار او یا آنکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او بر حسنات
فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ پس جای او هاویه است و آن بدترین درکهاست وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر مكية وهي ثماني آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله مردم بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و
بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده را شمار میکنیم چون همین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه این سوره
فرستاد أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ مشغول کرد شما را فخر کردن به بسیاری قوم حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ تا حدی که آمدید بگورستانها و مردگان را شمار کردید و گفته اند
معنی آیت آنست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق بامور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نه چنین باید که همت عاقل
مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد بیت روزیکه اجل کند شبیخون + البته بباید از جهان
رفت + گر دل ننهی باسیر دنیا + آسان ره آنجهان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا
سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور كَلَّا نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که
چه احوال در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که بخواهید دید

دوزخ را اول از دوری وقت که بعرصات می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا پس هر آینه بخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِيْنِ ديدنی بچشم بیشک و تقیه که بود درآید ثُمَّ لَتُسْـَٔلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ آنروز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید واز عبادت بها باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آنست که عام است و از هیچ کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آنست که صحت و فراغ است بیت فراغ دولت هست و نیروی تن ٭ چو میدان فراخست گوئی بزن ٭ چه در حدیث آمده که دو نعمت است که بیشتر مردمان دران مغبون اند و قدر آن نمیشناسند صحت و فراغت در عین المعانی آورده که نعیم محمد است و سهمرا از دعوت و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید بیت چه نعمتیست بزرگ از خدا که بر ثقلین ٭ سپاس داری این نعمتست فرض عین ٭

سورة العصر مكية وهي ثلث ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که ابوالاشدین مر صدیق رضی را گفت زیان کردی ای ابابکر که دین پدران بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیانکار نباشد آنکه سخن خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیانکار تر آنست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه موافقت سخن صدیق را این سوره فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بعصر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد که فاضل ترین همه عصرهاست جواب قسم آنکه اِنَّ الْاِنْسَانَ بدرستیکه ابوالاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِيْ خُسْرٍ هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطلب ناپایدار بیت مده به بیهده نقد عزیز عمر ز دست ٭ که بس زیان کنی و عمر تر انداز د سود ٭ پس همه این مشرکان ضائع کنندگان عمر در زیانکاری اند اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کردارهای پسندیده وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ و وصیت کرده اند یکدیگر را بعلی راست و درست که اقامتست بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآنست وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند یکدیگر را بصبر و طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند لفی خسر کنایتست از حال ابوجهل و آمنوا ایمائی میکند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارتست بکردار فاروق و تواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر حکایتست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية وهي تسع ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اخنس بن شریق عیب رسول الله میگفت در حضور و ولید مغیره غیبت آنحضرت صلعم میکرد حق سبحانه درباره ایشان آیت فرستاد که وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر عیب کننده لُّمَزَةِ عیب کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده را الَّذِيْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ آنکسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره آنرا نگاه داشت يَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗۤ اَخْلَدَهٗ می پندارد آنکه مال جمع کرده او را جاوید خواهد ساخت او را در دنیا كَلَّا لَيُنْۢبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ نچنان است که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هرچه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آنرا افروخته بقدرت و هرچه حق تعالی برافروزد دیگری نتواند که فرونشاند بیت چراغی را که ایزد برفروزد ٭ هر آنکس پف زند ریشش بسوزد ٭ الَّتِيْ تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْـِٕدَةِ آن آتشی که برآید و غالب شود بر دلهای و بمیان آن درآید و تخصیص این آتش بدل کافران جهت آنست که دل ایشان محل عقاید ناشایسته و منشای اخلاق ناپسندیده است اِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّؤْصَدَةٌ بدرستیکه

آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروبسته شده است فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ۝ در ستونهای دراز یعنی دران درکه بربسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرکس نتواند کشاد و این اشارت ببقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدحه انا الحق بیرون جست و در آن آتش سوخته افتاد و اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد بیت ای شمع بیا تا من و تو راز نگوئیم + کاحوال دل سوخته هم سوخته داند +

سورة الفیل مکیة وهی خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

در کتب سیر نقلهای معتبره مذکورست که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه میشوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانهٔ کعبه است عرق نخوتش در حرکت آمده داعیه کرد که در مقابلهٔ آن خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسای ساخت قلیس نام و در و دیوار آنرا بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبهٔ مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شد ابرهه ازین حال متغیر گشته لشکر جمع کرد و با پیلان قوی پیکر مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه بمثابه کوه پاره بود با خود برد بیت به هیکل قوی رهست چون کوه قاف + چو شیر عرین چابک اندر مصاف + با خود برد و بحوالی مکهٔ معظمه آمده مواشی قریش را بغارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد پیل محمود روی از دیوار شهر مکه بگردانید متوجه لشکرگاه شد و هرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از آنجا از پیش نرفتند ابرهه ازینحال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشتند که آیا حال برچه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پیدا آمدند و حمله آورده بران لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس همه از اقوام ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ بخداوندان پیل یعنی ابرهه و لشکر او أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ آیا نساخت و نیفگند مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند فِي تَضْلِيلٍ ۝ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا أَبَابِيلَ ۝ مرغان گروه گروه و منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای ایشان چون پنجهٔ سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ۝ می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده بود فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ۝ پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده شده کنایت ست از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کافرزندی از آن جانب دیگر بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از ان سنگدلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از که تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر بود در منقار داشت ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را درینحال نظر بران مرغ افتاد گفت ای ملک یکی از ان مرغ اینست همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی

هلاک شد و از این صورت آیت عبرتی بر صحیفهٔ دل بخاشی منقش گشت بیت نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار

سورة القریش مکیة وهی اربع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

امام زاهد رحمه الله آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هرکس از عرب که نسبت او به نضر منتهی میشود قریشی ست و بعضی از علمای انساب برانند که قریش لقب فهر ابن مالک ست که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت شگفت نمائید و متعجب شوید لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ ○ اِلٰفِهِمْ برای پیوستن قریش بیکدیگر پیوستن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ وَالصَّیْفِ ○ در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مر صنام را یعنی محل تعجب ست که من ایشان را این نعمت و حرمت داده ام و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند فَلْیَعْبُدُوْا رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ ○ پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ معظم را که تعظیم ایشان بسبب آنست الَّذِیْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سیر کرد مِّنْ جُوْعٍ از گرسنگی وَّاٰمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ ○ و ایمن گردانید ایشان را بجهت این حرم محترم از ترس آنها که در حوالی اند و یکدیگر را میکشند و غارت میکنند

سورة الماعون مکیة وهی سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

مفسران برانند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافرانست و نصف اخیر دربارهٔ منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعمه و کسوت از مال خود براندی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که اَرَءَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ بِالدِّیْنِ ○ آیا دیدی تو و دانستی آنکس را که تکذیب میکند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذٰلِكَ الَّذِیْ یَدُعُّ الْیَتِیْمَ پس او آنکس ست که بعنف و ستم دفع میکند یتیم را و میرانند گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد و یتیمی از و نصیبی طلبید و بعصا بزد حق سبحانه میگوید و میکند که میراند یتیم را وَلَا یَحُضُّ عَلٰی طَعَامِ الْمِسْكِیْنِ ○ و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را میفرماید که بدهد بلکه از احسان منع میکند بیت چون ز کرم سفله بود بر کران + منع کند از کرم دیگران + سفله نخواهد دیگری را بکام + خس نگذارد که دهی را بجام + پس در شان منافقان میگوید فَوَیْلٌ لِّلْمُصَلِّیْنَ ○ پس سختی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب الَّذِیْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ ○ آنانکه ایشان از نماز خود بیخبر اند و غفلت ورزندگان یعنی از ان حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب میگذارند بیت کلید در دوزخست آن نماز + که در چشم مردم گزاری دراز + الَّذِیْنَ هُمْ یُرَآءُوْنَ ○ آنانکه ایشان ریا می کنند در کردار خود بامید ستایش مردم وَیَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ○ و باز میدارند مال زکاة را یعنی بمستحقان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان بیکدیگر را بدان معونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و بیل و دلو و قولی آنست که مراد از ماعون سه چیز ست که منع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر مکیة وهی ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ○

در معالم آورده که عاص بن وائل با پیغمبر صلعم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کردند زمانی با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه صلعم بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میکردی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بودی که هر کرا پسر نبودی او را

ابتر گفتندی یعنی از وی عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت پیغمبر ص رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝ ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات واین لفظ بر وزن فوعل ست وکنایتست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و هواداران و اشهر آنست که کوثر جوی ست در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل ع پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوی کوثرست که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه ص نقل کرده که گفت کوثر جوئی ست در بهشت کنارهای او از زرست و مجرای او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و در حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماهه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از ان حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرتست بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از ان سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن ست و این معنی خاصه حضرت نبی ص و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۝ پس بگزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر چپ نه در نماز و نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عیدست و قربان کردن بعد از ان إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ۝ بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص ابن وائل اوست دم بریده و منقطع از خیر و بی نسل و ذریت اما ترا ذریت بسیار و حسن صیت و اشتهار و آثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود بیت

آثار اقتدار تو تا حشر متصل + خصم سیاه روی تو بی حاصل و خجل +

ع ۳

سورة الکفرون مکیة وهی ست آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود بن عبد المطلب بزبان عباس رض پیغام فرستادند بپیغمبر ص که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بآنحضرت ص رسید مقارن حال جبرئیل ع نازل شد و این سوره فرود آورد که قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۝ بگوای محمد ص در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نیارند و بطعن و امتحان این سخن میگفتند لا جرم گفت که با ایشان بگوی لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝ نخواهم پرستید آنچه شما میپرستید آنرا یعنی بتان جماد وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من میپرستم که خالق عبادست وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ۝ و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش میکنید آنرا وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝ و نباشید شما پرستندگان در استقبال آنرا که من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۝ مر شماراست کیش شما که بدان معتقد اید و دست باز نخواهید داشت و مراست دین و آئینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شماراست جزای کردار شما و مراست پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان سخت تر و صعب تر ازین سوره زیرا که توحید محض ست و ثواب خواننده او برابر ثواب قرائت ربع از قرآن باشد

ع ۶

سورة النصر مدنیة وهی ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ○ چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ و می بینی تو مردمان را که در می آیند فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ○ در دین خدای که اسلام ست گروه گروه و در سال نزول این سوره تتابع وفود بود چون بنی اسد و قریظه و بنی مره و بنی البکا و بنی کنانه و بنی هلال و ملخای و تجیب و دارم و غیر ایشان از اکناف و اطراف بخدمت آنحضرت آمده بشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تنزیه کن خدایرا تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله و بحمده و از حضرت عائشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر نماز گزاردی الا که گفتی سبحانک و اللهم بحمدک و اللهم اغفرلی و گفته اند نماز کن بامر خدای وَاسْتَغْفِرْهُ و آمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس و استقصار عمل و گفته اند استغفار کن برای گناهان امت إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ○ بدرستیکه خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بوده و درین سوره خبر وفات رسول ست در وقتیکه نازل شد پیغمبر بر خواند عباس بگریست چون آن حضرت پرسید که چرا میگریی عباس جواب داد که خبر داده ترا از رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی و حضرت بعد از نزول این سوره دو سال زیست و آخر سوره که تمام فرود آمده این ست و صحابه این سوره را سوره تودیع میگفتند و در کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول خدای فاطمه را طلبید و گفت ای دختر من خبر وفات من داده اند بیت نامه رسید از آن جهان بهر مراجعت برم عزم رجوع میکنم رخت بعرش میبرم فاطمه بگریست آن حضرت فرمود که مگری که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه باز خندید

سورة تبّت مكية وهي خمس آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ○

چون آیت وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد حضرت رسالت پناه بکوه صفا بر آمده ندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزد وی جمع آمدند و فرمود که اگر من شما را خبر کنم بآنکه در پای این کوه جمعی آمده اند مدعیه آنکه بر شما شبیخون کرده دست بقتل و غارت بکشایند مرا دران تصدیق میکنید یا نی گفتند که چرا نکنیم و تو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابو لهب برخاست و گفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی و روایتی هست که بدو دست سنگی برداشت که بران حضرت افکند در همان حال حق سبحانه این آیت فرستاد تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ هلاک و نابود باد هردو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند و بعد هلاک کند ابی لهب عم رسول بود و عبد العزی نام داشت بواسطه بسیاری معادات او با رسول بر و نفرین و لعنت واقع شد و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت او وَتَبَّ ○ و هلاک شد و ناچیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادرزاده من میگوید حق ست مال و فرزند فدا کنم و خلاص یابم رد قول او را این آیت آمد که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ○ دفع نکند از و خاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب اوست از ارباح تجارت و منافع معاملات سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ○ زود باشد که در آید باتشی با زبانه یعنی شعله زننده که آتش دوزخ است وَامْرَأَتُهُ و زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ○ بردارنده هیمه و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیله در همسایگی رسول خدای خانه داشت و روزها پشتهای خار و دستهای خسک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر ریختی تا خاری در دامنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت بنماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملامت گفتی چه نوع همسایگی ست که با من میکنید بیت میریختند در ره تو خار و با همه چون گل شگفته بود درخ و لستان تو و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس بر میفروزد مثنوی میان دو کس جنگ چون آتش ست سخن چین بدبخت هیزم کش ست

کنند این عتان خوش و گر باره دل عدوی اند میان خاکسار و خجل میان دو کس آتش افروختن نه عقل است خود در میان سوختن و ام جمیل
این خصلت داشت یا حامل حطب جهنم بود که جهت معادات رسول الله بار گناه مردم بر داشتی و گویند فی نفس الامر هیزم میکشید برای خود چنانچه
رسم زنان عرب است روزی پشته هیزم بر پشت داشت مانده شده رسن هیزم در گردن او بود آنرا بر سنگی نهاد تا بیاساید فلک بامر شد و بیامد و آن
پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ
مَّسَدٍ ۵ در گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان بر بسته بود و گویند مراد سلسلهٔ حدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

ع ۵

سورة الاخلاص مكية وهي اربع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که پرستش او دعوت میکنی و در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند که یا ابا القاسم وصف کن
خدای را تا بتو ایمان آریم چه در توریت صفت او دیده بودیم نسبت او بگو چه چیز است و چه میخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت
این سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد کسیکه از وی میپرسید هُوَ اللّٰهُ اوست خدای تعالی اَحَدٌ ۚ یگانه متوحد بذات و منفرد بصفات اَللّٰهُ الصَّمَدُ ۚ
خدائیکه بی نیاز است از همه و اوست پناه نیازمندان نخورد و نیاشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود و آورده اند که صمد آنست که
هر چه خواهد کند و در عین المعانی از امام علی بن موسی رضا نقل کرده اند که صمد آنست که عقلها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند بیت کمالش روی هر
اندیشه بربست ٭ خرد را پشت ازین اندیشه بشکست ٭ لَمْ يَلِدْ ۵ نزاد کس را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست وَلَمْ يُولَدْ ۙ و زاده نشد از
کسی رد نصاری است که گویند که عیسی پسر مریم خداست وَلَمْ يَكُنْ لَّهُ و نیست و نبوده و نخواهد بود مر او را كُفُوًا اَحَدٌ ۵ همتای هیچ یکی
رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست یعنی اهرمن و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت دائر است بر عدد و تقلب
و علت و معلول و شکل و ضد حق تعالی نفی عدد و کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد و نفی تقلب و تنقص فرمود به الله الصمد و علت و معلول را
منتفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا احد و ازین جهت است که این سوره را سورهٔ اخلاص گویند
محققان گفته اند که توحید نفی وجود متماثل در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و متماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متأخر باشد در
رتبت متشابه معلول باشد مثل ولد یا متقدم بود آن بمنزلهٔ علت مثل والد و یا معیت دارد بشابهت مقارن مثل کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که
بنقل هو الله تقویم یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف اول است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم میکند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سوم است
تمام شد و شیخ جمال الدین ساوجی گفته که معطله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آنست
که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آنست که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند هست معتقد مغان آنست که کفو دارد و چون بندهٔ مومن
گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گفتار فلاسفه برگشت و چون گفت احد از روش ثنویه برائت نمود و چون زبان راند که الله الصمد از مذهب
مشبه دور شد و چون لم یلد و لم یولد خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون و لم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار کلمهٔ
هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمهٔ الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد
و شخص از معنی و لم یکن له کفوا احد مراد رسد و گفته اند کلمهٔ هو قسم والهان است و لفظ الله بهرهٔ دانشوران است و نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب
عارفان است و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم یکن له کفوا احد از عامهٔ مومنان است هر که بسر هو رسد واله است هر که الله داند عالم و عارف است

وهرکه احد را دریابد محب ست وهرکه صمد را شناسد عارفست وهرکه لم یلد ولم یولد اعتقاد کند عاقل ست وهرکه ولم یکن له کفوا احد را تصدیق نماید مومن ست وهرکه همه این معانی را جمع کند موحد خالص ست وشمهٔ از حقائق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت والله الهادی

سورة الفلق مدنية وهي خمس ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول مشغول بود دختران لبید ابن عاصم یهودی از و بمبالغهٔ بسیار از مشاطهٔ وی این آن حضرت و دندانه چند از مشط آنحضرت بستدند و بنام آنحضرت بر شی سحر کرده در چاه زروان زیر سنگی نهادند جبرئیل سید انام را خبر کرد پیغمبر علی مرتضی را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل که قراءت کرد بهر آیتی عقده از ان رسن میکشود ○ عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین قُلْ اَعُوْذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح وگفته اند فلق چیزیست که شگافته شود چون حب یعنی دانه و نوا جهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب ازان یا زندانی ست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ○ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس وجن و سباع و بهائم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ ○ و از شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیز یا و یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون بر آید و کسوف کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام ست و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحر میگویند و میدمند فِی الْعُقَدِ ○ در گرهها مراد دختران لبید بن عاصم یهودی اند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسد اِذَا حَسَدَ ○ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد ضرر آن جز بوی عائد نیست مراد یهود اند که بر حضرت رسول الله حسد داشتند و ختم کرد شرور این سوره بر حسد که بدترین صفتی ست ابن عباس فرمود اگر در عالم از حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بان شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم و اول گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل نظم حسد آتشی دان که چون بر فروخت ٭ حسود لعین را همان لحظه سوخت ٭ گرفتم بصورت همه دین شوی ٭ حسد کی گذارد که حق بین شوی

عـ ٥

سورة الناس مدنية وهي ست ايات

بسم الله الرحمن الرحيم

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ ○ بگو پناه میگیرم بپروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ ○ پادشاه مردمان اِلٰهِ النَّاسِ ○ معبود بنی آدم مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ○ از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتیکه یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان آنست که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسوسه در آید الَّذِیْ یُوَسْوِسُ فِیْ صُدُوْرِ النَّاسِ ○ آنکس که وسوسه میکند در سینهای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ○ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده که درین سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دلالت بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر ست بران و بثالث پیران و اسم اله که مبنی ست از طاعت و عبادت مناسب بران و برابع صالحان که وسواس مولع ست باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت میکند بران و محققان برانند که عدد پنج که مراتب کلیه که آنرا حضرات خمس خوانند منحصر درو ست دلالت بر تمامی دارد و ازین جهت او را دائره گویند و دران اشارت بآنست که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در وی باز ضرب نمایند الی غیر النهایة همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را بنماید چون بیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصهٔ مکونات که انسانست حد و پیکر مربع منظرش بر پنج عضو منتهی شود و راس و یدین و رجلین و اطراف هر یک ازینها باز بر پنج

عـ ٦

انتها یافته و در یدین در جلین با عدد اصابع ظاهر ست و در راس که بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بحواس خمسه ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قولست آنکه در معوذه ثانیه که سور قرآنی بدان منتهی میشود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در بین عدد اسرار بی نهایت مندرجست و بیان شطری از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر پذیرفته والله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف سین سری عزیز است چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید بسک ای حسبک پس معنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آنست که این هر دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی حسب آید یعنی بسنده و حکیم سنائی اشارتی باین معنی نموده **بیت** اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین + یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس + حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فلله الحمد فی الآخرة والاولی والصلوة والسلام علی محمد حبیبه وآله ائمة الهدی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلام علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم تفسیر مواهب علیه بنام نامی خجسته فرجام امیر کبیر عالمگیر منظر آثار خیر و احسان مطمح انظار علم و عرفان المؤید بالفتح والنصرة والملقب بقرب الحضرت قطعه نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه + بود خورشید رخشان از ضمیر خیر تأثیر وجودش از کتاب رحمة الله آیتی آمد + که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش + جعل الله رایات دولته علی ذوی الدوام منصورة و آیات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لازال قدره علیا و قلبه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این ورق مناسب نمود و هو هذا **رباعی** با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت + و انجام سخن بایمن الفال نوشت + گفتم مه و سال و روز تاریخ نویس + فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت

تمت

تقریظ مطبوعهٔ سابقه چکیدهٔ خامهٔ ظهیر ثانی رشک ظهوری خاقانی جناب منشی محمد ظهیر الدین خان صاحب مدظله

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ○

جسته کتابی که ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ شان اوست و نعم الخطابیکه لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْاٰنَ عَلٰى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهٗ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ بیان اوست پس تفسیر چنین کلام قدیم از حادث چه آید و تقریظ این از خامه ظهیر چه گشاید که میفرماید قُلْ لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰى أَنْ يَّأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا عجب کلامیست دریای ناپیداکنار که اگر تمام دریاهای روی زمین مداد شوند و تمام اشجار عالم قلم و از هر هفت بحر اعظم یکدیگر مدد رسد تمام نشود کلمات خدا که میفرماید وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ يَمُدُّهٗ مِنْ بَعْدِهٖ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمٰتُ اللّٰهِ الخ و بازین هم ترقی میفرماید که همه دریاها مداد خشک و تمام شود قبل از آنکه کلمات خدا تمام شوند کما قال عز وجل قُلْ لَّوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمٰتِ رَبِّيْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمٰتُ رَبِّيْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا ○ **نظم** گر شوند قلم یک قلم تمام اشجار + شود مداد همه هفت قلزم ذخار + رقم زنند همه جن و انس و جمله ملک + ز ابتدای ازل تا اخیر روز شمار + عیان شود نَفِدَ الْبَحْرُ تا تمام شود + معانی کلمات خدا یکی ز هزار + پس این مرتبه کلمات نامتناهی الهی که بنص قرآنی ظاهر و هویداست اکنون شرح این اجمال اندکی بچشم ظاهر هم ملاحظه کردنیست که همین مصحف عزیز کتاب واحدست و تفاسیر این چندین از نظم و نثر و عربی و فارسی و اردو بلکه انگریزی هم بسط تمام نموده اند که هر یک را شانی و آنی و بیانی جداست که تا با یکدیگر نموده ست از ملاحظه آن تفاسیر پیداست که مدة العمر مفسرین درین صرف شده هست که هنوز ناتمام ست و عمر مفسرین تمام شد که گفته اند **بیت** مجلس تمام گشت و بپایان رسید عمر + ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

از انجمله تفسیر فتح العزیز انموذجی بس ست که فقط در تفسیر یک سورهٔ اول عمر مفسر علیه الرحمه تمام شد و تفسیر ناتمام ست علی هذا مثل جلالین و بیضاوی
و معالم التنزیل و مدارک که در عربیست و احسن البیان و بحر مواج و نعمت عظمی که در فارسیست همه تفاسیر همین یک کلام الهیست که بقدر حصه
هر یک مضمون جداست که مثل یک دیگر نیست پس همین طور از سلف تا خلف بلکه تا بقای ورع عالم و عالمیان همین سلسلهٔ نامتناهی بقدر حصهٔ هر فرد
بشر تصور توان کرد که عمرها تمام میشوند و این تمام نمیشود که لَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ اِلَّا فِيْ كِتَابٍ مُّبِيْنٍ پس آنچه در ماضی گذشت آنچه در حال میگذرد
و آنچه آینده در استقبال گذشتنیست هیچ رطب و یابس ازین کتاب مبین بیرون نتوان دانست ادراک علم آن موقوف بر اعلام وهبی وست
که لَا عِلْمَ لَنَآ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا بقدر حصهٔ هر کس که مشیت او مقتضی باعلان میشود همان قدر از زبانش ظاهر میکند که نوبت بتفاسیر کثیره رسید
از انجمله صنعتی عجیب محال عقلی که از امکان و اختیار بشر بیرونست در بِسْمِ اللّٰهِ دیده شد که اظهار آن غالبا که بحصهٔ همین کاتب تقریظ باشد زیرا که
در هیچ کتاب دیده و شنیده نشد و آن اینست که اعداد زبر و بینات در لفظ واحد برابر آمدن محال و از امکان بشر بیرون مگر در بسم الله معجز صنعت
حقیقی سن الله برابر اند کمی نوزده[19] عدد که در بینات نیست همانقدر نوزده[19] حروف که در بسم الله اند جبر آن کمی میکنند تا زبر و بینات برابر میشوند که گفته شد قطعه

چون نوزده[19] حروف به بسم الله آمده است + خوش نکته لطیف درینست یاد دار + یعنی که بینات و زبر متحد شوند + در بینات نوزده کم شد چو در شمار لا آن
نوزده حروف کند جبر این کمی + تا در شمار هر دو برابر شد آشکار + این صنعتی ست معجزه از قدرت خدا + انسان بهیچ صنع ندارد اختیار ۞
چون شد شنیدنش پی اظهار مقتضی + در حصهٔ ظهیر شد اظهار استتار + علی هذا در ادراک اسرار فریمسن از مدت عقل حیران بود که باری کدام اسرار ست
که با وجود هزاران فریمسن هنوز از غیر فریمسن مخفی بوده اند و شان اسرار اینست که هرگاه از دو لب متجاوز شد و از زبان بر آمد مخفی نمی ماند که اَلسِّرُّ اِذَا
جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ فَشَاعَ لاجرم کمال حیرت بود که این سر فریمسن چگونه باینهمه تواتر هنوز از غیر فریمسن پنهانست تا اینکه بمفاد لَا رَطْبٍ وَّلَا يَابِسٍ
اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ مُّبِيْنٍ در همین کتاب مبین مبیّن دیده شد که در تفسیر فتح العزیز در بیان معنی سورهٔ بقر مضمون مبسوط واضح تر ست که اتمام
اسرار فریمسن ازان یافته شد که در فتنهٔ حضرت سلیمان بن داؤد علیهما السلام ازان خبر رسیده که مَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا
چون ترجمه لفظ فری بمعنی آزاد ست و مسن بمعنی معمار یعنی معمار آزاد که در صلهٔ مشقتهای تعمیر بیت المقدس از مشقت تعمیر بحکم حضرت سلیمان ع
آزاد شده بودند که ازان باز لقب آن زمرهٔ معماران آزاد فریمسن قرار یافت و دران معماران آزاد که اکثر اجنه و شیاطین بودند هنگام فتنهٔ
سلیمان ع که دیوی انگشتری آن حضرت در دست کرده بجای سلیمان بر تخت سلیمانی نشست دران زمرهٔ اجنه و شیاطین که از ازل دشمن
بنی آدم اند خواستند که در دین سلیمان چنان رخنه اندازند که در اصل بنای ایمان بنی آدم فتوری واقع شود زیرا که شیطان محض دشمن ایمانست
نه دشمن جان و مال لهذا بر چاه بابل از هاروت و ماروت که نام فرشتگانست سحری پذیرفته بران مسلط کردند تا شاید اگر باز حضرت سلیمان ع
از فتنه نجات یافته مسلط شوند بزور سحر این فریب مخفی ماند چنانکه در مصحف عزیز ازین مقام اشعار ست که وَاتَّبَعُوْا مَا تَتْلُوا الشَّيٰطِيْنُ
عَلٰى مُلْكِ سُلَيْمٰنَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّيٰطِيْنَ كَفَرُوْا يُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ الخ در صورت تعلیم سحر از هاروت و ماروت
بر چاه بابل و عذر و انکار کردن هاروت و ماروت از تعلیم کردن سحر باین عبارت در مصحف عزیز وارد ست که وَمَآ اُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ
بِبَابِلَ هَارُوْتَ وَمَارُوْتَ وَمَا يُعَلِّمٰنِ مِنْ اَحَدٍ حَتّٰى يَقُوْلَآ اِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ و صورت ضرر و عدم نفع آن
تعلیم سحر و نصیب بودن در آخرت ازین تعلیم سحر باین الفاظ میفرماید وَيَتَعَلَّمُوْنَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوْا لَمَنِ
اشْتَرٰىهُ مَا لَهٗ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ پس اخفای اسرار فریمسن بزور سحر ست که همزاد او بر و مسلط میشود و بخوف همزاد و زور سحر هیچگونه

راز فرمیشن بر زبان آوردن نمیتوانند و شیاطین را اینقدر اهتمام درین اخفا محض بخوف حضرت سلیمان علیه السلام بنا بر حفظ ما تقدم بود تا اینکه بمفاد ثُمَّ اَنَابَ بعد توبه و انابت و انتباه واقعی باز حضرت سلیمان علیه السلام از فتنه نجات یافته بر سلطنت خود مسلط شد بعد تسلط واقعی که بر بهجور رخنه اندازیهای شیاطین بتفرس یا بالهام الٰهی دل بر آن همه شیاطین مغوی را در سلاسل و اغلال و عذابات شدیده مبتلا فرمود کما و تعالی ازین مقام خبر میدهد وَالشَّیٰطِیْنَ کُلَّ بَنَّآءٍ وَّغَوَّاصٍ ○ وَّاٰخَرِیْنَ مُقَرَّنِیْنَ فِی الْاَصْفَادِ لفظ بَنَّآءٍ مراد از بنا و تعمیر کنندگان بیت المقدس ست وَغَوَّاصٍ عبارت از آنهاست که در دریا غواصی کرده جواهرات و مروارید آورده تعمیر بیت المقدس بکار می بردند که معمار آزاد و فرمیشن لقب آنهاست پس این طریق سحر فرمیشن که در عالم شائعست اصل بنای این از همین جاست و وجه اینقدر کتمان نیز از همین جاست تا اینکه بحکم اخبار نبوی صلعم درین زمانه آخر بعضی از همان شیاطین مقیده حضرت سلیمان علیه السلام پس از مرور دهور بسببی از قید بر آمده همان سحر فرمیشن را در زمرهٔ بنی آدم جاری کرده اند کَمَا اَخْبَرَ عَلَیْهِ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ سَیَخْرُجُ فِیْ اٰخِرِ الزَّمَانِ شَیَاطِیْنُ اَوْثَقَهُمْ سُلَیْمَانُ ابْنُ دَاوٗدَ فِی الْبَحْرِ یُجَالِسُوْنَکُمْ فِیْ مَجَالِسِکُمْ وَیُعَلِّمُوْنَکُمْ سُنَنَ دِیْنِکُمْ فَلَا تَقْبَلُوْا مِنْهُمْ پس این خبر واضح تر از حال سحر فرمیشن خبر میدهد از ینجاست که در عرف عوام مکان فرمیشن را جادوگهر میگویند و صورت رفتن ایمان درین سحر اینست که انسان صاحب کتاب در هر دین و مذهب که باشد سوای هنود که صاحب کتاب نبوده اند پس آن انسان بصورت پرده داری و خوف افشای راز خودش در همه عبادات ظاهری دین خود بسیار ضابطه و مستقیم میشود تا پرده از روی کارش نه افتد و ظاهر بینان معلوم کنند که انعکس از فرمیشن شدن زیاده تر بر عبادات دینیه خود قوی و مستعد گردیده از ین صریح تر ظاهر میشود که در فرمیشن شدن بعبادات و اعمال دینیهٔ خود فتوری نمی آید بلکه قوت می افزاید هیچ تصورات در فرمیشن شدنش اکراه نمی باشد و میل خاطرش زیاده میشود که هزاران بندگان خدا درین دام فریب مبتلا شدند و میشوند باری صورت رفتن ایمان اینست که فرمیشن را عقیدهٔ ایمانی از دل باطل میشود یعنی شان ایمان اینست که کتاب خدا و احکام خدا و ملائک و رسولان فرستادهٔ خدا را برحق داند و همه عبادات را خالصاً لله برای بهبود حقیقی عقیده کند و جنت و نار و هول و قیامت و اخبار کتب آسمانی را برحق داند که اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَمَلٰٓئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ الخ عبارت از نیست پس از دل آن فرمیشن این عقائد ایمانی قطعاً زائل میشوند و عبادات ظاهری محض بضرورت پرده داری راز فرمیشن التزام کردن ضرور میدانند نه بنظر عبادت و حکم الٰهی چون این عقیدهٔ ایمانی در دل نماند لاجرم همه عباداتش باطل بلکه عین گناه میشود پس مقصود ازین بیان اجمالی درین مقام اینست که هیچ از مضامین مَا کَانَ وَمَا یَکُوْنُ ازین کتاب مبین بیرون نبوده است که میفرماید وَکُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰهُ فِیْۤ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ ○ ازینجاست که این کاتب تقریظ اینهمه مضامین فرمیشن از تفاسیر و حدیث و تفرس و قیاسات عقلیه تنقیحات و تحقیقات واقعی بجای خود نوشته و رساله ترتیب داده نامش کشف فرمیشن قرار داده برای تصدیق و تصحیح مضامین بکلکته رسیده خاصه بخانهٔ یکی از فرمیشنان فرود آمده و تا مدت ده ماه همگی فرمیشن مکث کرده و هم بمکان خاص فرمیشنگاه و با صاحبان آنجا صحبتها داشته هیچ دقیقه از تحقیق و تصدیق بر نداشته و بمزید احتیاط از محقق کامل مدرس اول و معاون مدرسه کالج بدست و قلم خاص نویسانیده و مهر کنانیده و بلکهنو رسیده و رسالهٔ مذکور را هدیه حضرت خدیو عالم سلطان وقت بالقابه عز نصره نموده بپایهٔ استحسان رسانید و آخر کار کلید این قفل جادو هم بهم رسانید که بعد استعمال آن کلید فرمیشن را بدون گفتن تمام اسرار سحر فرمیشن هیچگونه ضبط خود ممکن نمیباشد حتی که اگر تیغ بران بر گردنش نهند که این راز مگو مرگ و قتل خود گوارا میکنند و از افشای راز باز نمی مانند پس این یک مضمون بر خود گذشته از جامعیت این کتاب مبین نشان داده شد علی هذا هر حکایات و سوانح و وقائع و واردات که در عالم کون و فساد واقع شده اند و میشوند و خواهند شد در اینهمه وقائع

در هر واقعه که صاحبدلان دل نهاده و تامل کرده اند باخبار آن آیتی از مصحف عزیز یافته اند که نظائر آن بسیار اند بشرح بیان آن این مختصر چه گنجایش دارد مداد دریاهای عالم و اقلام اشجار برنمی تابد کما ذکرته آنفا ازان جمله هر وقائع و مطارحات دگر و انکسار تنازعات و مقاتلات و اختلافات که در خاندان نبوت باهمدگر میان بنی امیه و بنو هاشم واقع شده اند به تفصیل حال معرکه کربلا و استحسان مصالحه اول حضرت امام حسن علیه السلام و اتمام حجت و حق بجانب بودن حضرت امام حسین علیه السلام و مرتبه کمال صبر و تسلیم و رضای حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعده انجام کار یزید ملعون و لشکریانش بدین صراحت بتواتر وارد است که میفرماید کَیْفَ یَهْدِی اللّٰهُ قَوْمًا کَفَرُوْا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ وَشَهِدُوْا اَنَّ الرَّسُوْلَ حَقٌّ وَّجَآءَهُمُ الْبَیِّنٰتُ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝ اُولٰٓئِکَ جَزَآؤُهُمْ اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَالْمَلٰٓئِکَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِیْنَ ۝ خٰلِدِیْنَ فِیْهَا لَا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یُنْظَرُوْنَ ۝ علی هذا درباب عدم قبول توبه هیچو ظالمان که بعد ایمان کافر شده باشند و در کفر زیادتی ها کرده باشند بدین صراحت وارد است که اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بَعْدَ اِیْمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوْا کُفْرًا لَّنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الضَّآلُّوْنَ بهمین نمط از مفهوم معانی آیات قرآنی هر سوانح و وقائع و واردات ماضی و حال و استقبال را تطبیق میدهند از نیجاست که ملا حسین میبذی در کتاب فواتح که شرح نهج البلاغة قصائد مرتضویست شرح میدهد که جناب امیر علیه السلام جمیع فتن و سوانح که بعد وفات حضرت رسالت پناه صلعم واقع شده اند همه علی الترتیب مطابق واقع در کلام الله در سوره حٰمٓ عٓسٓقٓ نشان میدادند ازان جمله مفهوم معنی کریمه فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهٗ عَلَی اللّٰهِ مصداق حال حضرت امام حسن علیه السلام ست و مفاد معنی وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهٖ فَاُولٰٓئِکَ مَا عَلَیْهِمْ مِّنْ سَبِیْلٍ مطابق حال جناب سید الشهدا علیه السلام ست بعد ازین مآل کار مظالم بنی امیه ازین کریمه ایماست که میفرماید اِنَّمَا السَّبِیْلُ عَلَی الَّذِیْنَ یَظْلِمُوْنَ النَّاسَ وَیَبْغُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ اُولٰٓئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بعد ازین از صبر و مغفرت و رضا و تسلیم حضرت امام زین العابدین رض باین عبارت ایماست که وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ بعد ازین تمام حال خسران مآل یزید ملعون و همراهیان او و تمام اشقیای کربلا و عاقبت کار آنها بعینه مطابق مفهوم معنی این آیاتست که میفرماید وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ وَّلِیٍّ مِّنْ بَعْدِهٖ وَتَرَی الظّٰلِمِیْنَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ یَقُوْلُوْنَ هَلْ اِلٰی مَرَدٍّ مِّنْ سَبِیْلٍ وَتَرٰهُمْ یُعْرَضُوْنَ عَلَیْهَا خٰشِعِیْنَ مِنَ الذُّلِّ یَنْظُرُوْنَ مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ وَقَالَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِیْهِمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَلَا اِنَّ الظّٰلِمِیْنَ فِیْ عَذَابٍ مُّقِیْمٍ وَمَا کَانَ لَهُمْ مِّنْ اَوْلِیَآءَ یَنْصُرُوْنَهُمْ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ سَبِیْلٍ پس هرچند بیان شان نزول هیچ آیات بینات و بمقامات دگر ست مگر معجزه کمال بلاغت این کلام معجز نظام اینست که هیچ از واقعات عالم حدوث و امکان از احصای این بیرون نتواند بود که کُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنٰهُ فِیْۤ اِمَامٍ مُّبِیْنٍ ازین معنی خبر میدهد از همین جاست که میفرماید لَا رَطْبٍ وَّلَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبِیْنٍ هم برین نمط تمام اخبار قبل از وقوع به تفصیل حال تمام وقائع واقعات کربلا بتصریح تمام مصائب معرکه کربلا علی الترتیب مطابق واقع با آیات قرآنی تطبیق پذیرفته هرچند شان نزول آیات قرآنی دگر ست و هیچکدام از مفسرین در بیان واردات کربلا تخصیص نداده است مگر از معجزه بلاغت کلام معجز نظام بنظر کمال مطابقت هر جزئیات مصائب کربلا چنان یافته میشود که مخصوص به بیان واردات کربلا وارد شده است شرح این تفسیر تطبیق هر واقعه که بس دراز ست و این تقریظ مختصر تصریح این برنمی تابد لاجرم در شرح و بیان این کتابی

جداگانه بزبان اردو عام فهم نوشته شد که اسرار کربلا تمام اوست اینکه سانحه بس عظیم واهم نمونهٔ قیامت بلکه محض قیامت بود شرح و بیان آن
درین کتاب نبودن معنی نداشت مگر بصراحت بی پرده صاف صاف بیان کردن همچو مضامین روح فرسا بمنزلهٔ سنگ زدن میباشد که بردل سامع
بسیار صدمه میدهد و گران میگذرد ازینجاست که او تعالی برمز و کنایات در پردهٔ حکایات دیگران حبیب خود خبر میدهد که شعر خوشتر آن باشد
که سر دلبران ☆ گفته آید در حدیث دیگران پس اگر بدیدهٔ دل نگاه کرده شود بکنایه و ایما برمز و صراحت همه اخبار رطب و یابس واقعات عالم ازین کتاب
جامع کل بیرون نتواند بود مگر ظهور و علم آن بدون مشیت و تلقای الهی باختیار بشر نبوده است الا ان یشاء الله رب العالمین درینمقام که مدتی بردد دل
نشسته افتقار بعمل آمد تمام واردات و سوانح کسر و انکسار انقلابات متواتره و متنوعهٔ دیار لکهنو از اخبار قبل الوقوع آیات قرآنی خالی ندیده شد که
بشرح و بیان آن کتابی مبسوط به بسط تمام نوشته شد که اسرار حکمت نام اوست ازانجمله فقط سانحهٔ یکساعت بلکه چند منت که بیک چشم زدن نمونهٔ کن
فیکون بچشم خود دیده شد درینجا حالت کسر و انکسار که عالمی ته و بالا نمونهٔ فزع اکبر بود هرگاه که در حالت اضطرار نظر بر تفاول کلام الهی افتاد عجیب
مضمون برامد که خبر تمام سانحه بقید نام و سن و تاریخ هجری و فصلی بتصریح تمام واردات مطابق واقع ازان پیداست که هنوز از دیدنش طبائع صاحبدلان
بوجد درآمده بمعجزهٔ قرآنی اثر علاج می پذیرد هرچند درینمقام تقریظ بیان همچو مضامین زوائد خارج ازمبحث ضرورت مقام نبوده است مگر ازانجا که از
قبیل لطائف و رموز قرآنی خالی از کمال معجزهٔ قرآنی نبوده است لاجرم بمقام تقریظ تفسیر قرآنی بی محل هم نمینماید لهذا بنظر تعطش خاطر صاحبدلان
ارباب معنی هدیه خدمات عالی طبعان بطور ضیافت روحانی نمونه ازان اتحاف کردن ضرور نمود و آن بر سبیل اجمال اینست که هرگاه
در سنه ۱۲۵۳ هجری سرآرای ملک اوده یعنی پادشاه وقت نصیر الدین حیدر دفعةً بدون ظهور کدام مرض وفات کرد و هماوقت شباشب طفلی ملقب
منا جان پروردهٔ مادرخواندهٔ پادشاه مغفور که پادشاه بیگم لقب داشت و در زمانهٔ حیات پادشاه موصوف بانکار پادشاه از فرزندی مادری
خارج شده مقیدانه بمکانی جداگانه بسر میبرد که با چندصد مردم از بازاریان اراجیف علی الرغم صاحب رزیدنت بهادر بالقابه از مقام قید خانه
برآمده بر سریر سلطنت بامداد جدهٔ فاسده موصوفه خودش نشسته صلای جشن عام به شلیک سلامی توپهای رعدغرآن درداد و بزم رقص و
سرود و پیشگاه سریر عارض برپا کرده و یک سفیهٔ حاضرالوقت را وزیر شالی قرار داده بضرب و شلاق و فشار تمام امرایان و مقربان شاهی
علی العموم فرمان داد که اکثر مقربان شاهی لگدکوب درآمدند و بعزت شدند حتی که صاحب رزیدنت عهد هم باحضوری نیافت و صاحب
اسٹنٹ بهادر که بنابر اتمام حجت و تفهیم و افهام تدارک قصد درآمدن کرد که از زد و خورد بازاریان عام بصدمهٔ دروازهٔ آهنی که بند بود مجروح و
خون چکان بازگردید که حجت صاحب رزیدنت اوقت باتمام رسید تا دفعةً در یک منت بصدمهٔ سه ضرب توپ چهرهٔ حکم کن فیکون هویدا گردید که آنهمه بزم عیش و
نشاط قتلگاه گردید که قریب سه صد لاش خونچکان پیش سریر سلطنت می غلطید و بکمال حسن تدبیری و تقدم بالحفظ صاحب رزیدنت عهد که در دیدبان
نشانهٔ توپ ازپیشتر حفظ ما تقدم شده بود آن ضعیفه جدهٔ فاسده مع نبیرهٔ جعلی زنده دستگیر گردیده خسرو عادل مستحق سلطنت از اعمام پادشاه متوفی بر سریر
سلطنت حق بمرکز قرار گرفت بیان اینهمه حال که ظاهر و مشهور است درینمقام تقریظ بدینوجه ناگزیر افتاد که اینهمه حال تمام تر یعنی وفات پادشاه اول و گرفتار
و خارج شدن جده و نبیره و مدعیان باطل و هم جلوس پادشاه حقدار خیر محض بقید نام و خطاب و سن و تاریخ اعداد هجری و فصلی بعینه مطابق واقع بقید مژدهٔ
صحت تندرستی پادشاه نوجلوس که از غایت پیرانه سالی و از زمان امراض نصف بدن زیرین باختیار خود طاقت قیام و رفتار نداشت در
مصحف عزیز و اضح تر بفال نیک برآمد هرچند شان نزول آنهمه آیات بمقام دگر بوده است مگر درچنین وقت همچو مواقع تمامتر مطابق برابر بفال برآمدن
خالی از معجزهٔ قرآنی نتوان دانست که مفهوم کل دطب وکا یابس از همچنین معجزات پیداست لاجرم بنابر ضیافت روحانی صاحبدلان

معنی فهم ازان آیات قرآنی نشان دادن ضرور نمود که تقریظ تفسیر قرآنست و آن اینست که در جزو ها رکوع ۸ سورهٔ بنی اسرائیل وارد است که وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا ۝ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ۝ پس لطف این تطابق تامه بدون شرح بیان تفصیلی بر دلها کار نمیکند لاجرم اندکی بدیدهٔ دل ملاحضه در کار ست که نام پادشاه ذی جاه تخت نشین محمد علی بود و در ابتدای آیه فال قرآنی لفظ رب داخلست که رَبِّ أَدْخِلْنِي و در اعداد حساب قاعدهٔ ابجد اعداد لفظ رب و نام محمد علی برابر ست که ۲۰۲ میشوند پس از لفظ رَبِّ أَدْخِلْنِي با دخال اعداد لفظ رب که تعمیهٔ داخلیست مضمون جلوس محمد علی پادشاه بچه لطف پیداست بعد ازین بمقام تخرجه لفظ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ ملاحظه رود که چه قدر بر تخرجه اعداد صدق صادق می آید ازین مضمون تخرجه پادشاه متوفی بچه لطف پیدا میشود که بنسبت آن هر دو باطل یعنی مناجان و پادشاه بیگم پادشاه صادق بود باطل نبود پس ازین هر دو آیه اولین مضمون جلوس و وفات و داخله و تخرجه توان رسید که از تخرجه اعداد لفظ صدق و ادخال اعداد لفظ رب هویداست بعد ازین بمفهوم معنی آیه آینده ملاحظه کردنیست که بقید لفظ خطاب مشهوره پادشاه تخت نشین تازه به تخصیص لفظ سلطان وارد ست که منفسر تاج وَاجْعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا چون خطاب پادشاه حال در زمانهٔ مرشد زادگی نصیر الدوله بود ملاحظه رود که تخصیص جلوس نصیر الدوله بقید لفظ سلطان نصیر چه مناسبت تامه دارد و معنی آیهٔ کریمه بچه صراحت از مضمون جلوس سلطان نصیر خبر میدهد همین فال نیک که از کلام الله ظاهر شده بود که یکبارگی آواز توپ سلامی جلوس بگوش بنیدگان فال در آمده خبر جلوس سلطان نصیر در داد در همان حال که خیال اعداد تاریخ در همین آیه کرده شده بود بی تکلف به داخله و تخرجه مصرحه بالا پیدا بود ازین بعد که بر آیه ما بعد این نظر کرده شد ازان مفهوم معنی بیرون شدن دو باطل که مراد از پادشاه بیگم و مناجان ست از لفظ زَهَقَ الْبَاطِلُ بچه صراحت صاف صاف هویداست که دو بار لفظ باطل بشمول لفظ زَهَقَ وَزَهُوقًا وارد ست که از بیرون کردن این هر دو باطل اعداد سن تاریخ جلوس و تاریخ اخراج هر دو باطل هجری و فصلی صاف بی تکلف بر می آید و مفهوم معنی آیهٔ کریمه نوعی که بر اخراج دو باطل دلالت میکند خود ظاهر ست کما وقع بعد ازین که آیهٔ شفا از اعداد تاریخ تعلقی ندارد و وقوع آن محتاج بیان نبوده است و صحت و تندرستی تمام چنان بخوش انتظامی تمام بقیة العمر سلطنت فرمود که حکایات آن ضرب المثل و آثار حسنات و خیرات باقیات صالحات آن از وثیقهٔ حسین آباد هنوز جاری و علی الدوام باقیست پس به همین نمط تمام رطب و یابس از جزو تا کل درین کتاب مبین مبین توان دانست که بقدر حصهٔ سهر کس بر دلهای بندگان بتلقای وهبی وارد میشود از انجمله این مضمون خاص که بر وقت خودش در حصهٔ مورخ بود بدین طریق جلوهٔ ظهور گرفت که تاریخ موزون کرده شد چونکه این مضمون از تقریظ تفسیر کلام مجید بیرون نبوده است لهذا آن ابیات موزونه تاریخ هم هدیهٔ خدمات ملاحظه کنندگان نمودن بی محل نبوده است فَافْهَمُوا وَتَدَبَّرُوا

نظم

زهی کردگاری که در یک سخن — دو عالم بنا کرد از حرف کن

چنان دادگر پادشاه جهان — که سعدی خبر داد در بوستان

دلیل صریحش به تخصیص تام — کلام الهی بود لا کلام

بقید سن و سال هم حسب حال — سنش گفت خود قادر ذوالجلال

درین آیه اول ببین تعمیه — بود داخلی این چنین تعمیه

مقدر همین در ازل کرده بود — که آرد درین سال و مه در وجود

بقومی که نیکی پسندد خدای — دهد خسرو عادل و نیک رای

سنش را ببین در کتاب مبین — که باشد همه رطب و یابس درین

بقرآن فقط سال هجری بدان — بیک آیه هجری و فصلی بخوان

وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ

خبر داد این تعمیه از داخلی — باجلاس شاه محمد علی
درین داخلی لفظ رب داخلست — صریحا ازین نام شه حاصلست

که اعداد رب با محمد علی — مساویست بنگر درین داخلی
ز در آیه تخرجه لفظ رب — بیامد همین ست این را سبب

دگر آیه در تخرجه هم ببین — کذا قوله فی کتاب مبین

و اخرجنی مخرج صدق

شد از مخرج صدق بر همگنان — وفات شه خلد منزل عیان
باخراج اعدا و صدق اندرین — صریحست این تخرجه بالیقین

مگر تخرجه صوری و معنویست — همین صورت تخرجه بس ملویست
بصورت ز دنیا بدر برد رخت — بمعنی شد از نسل او تاج و تخت

چو او هم بدر گشت و اولاد او — دوباره بر آورد دم اعدا او
دهد مخرج صدق از وی خبر — شد از مدخل صدق داخل دگر

باخراج آن رب اخرجنی ست — با دخال این رب ادخلنی ست
چو اخراج صوری و معنی شود — برین مخرج صدق صادق بود

چو رفت از سر باطل آن شاه زود — شد از مخرج صدق معنی نمود
بجایش با دخال اعداد رب — بتاریخ اجلاس باشد سبب

که رب ست با نام شه همعدد — باجلاس شه کرد فضل و مدد
در اعداد لفظ محمد علی — کنی داخل ار معنی داخلی

شود چشم بد دور بی قیل و قال — ازین تعمیه نیز تاریخ سال
چو بر تخرجه قبل شد داخلی — ازین نکته سر خفی شد جلی

که تجویز تقدیم اجلاس این — بود قبل مرگ شه اولین
چو شد مخرج صدق بیرون ازین — عیان گشت سال وفات اندرین

پس از تخرجه ست بی قیل و قال — به اعداد این آیه تاریخ سال
که اینک مرا در رقم سینه دم — بقرآن چنین گشت جف القلم

و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا ۝ و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

درینجا که باشد کلام قدیر — بتصریح سلطان و لفظ نصیر
نگه کن چها بر محل بوده ست — مطابق بحکم ازل بوده است

ازین بعد چون لفظ جاء الحق است — دلیلی بحق شه بر حق ست
ز لفظ زهوقا عیان شد چنین — دو باطل مکرر بود بعد ازین

که اخراج هر دو شود زود تر — ازین مملکت در دیار دگر
چو اخراج آن هر دو باطل ازین — شده واقع از تخرجه بالیقین

مطابق بواقع بتصریح حال — همین آیه گردید تاریخ سال
بترتیب تقدیم و تاخیر آن — رقم زد سنینش کلک قدر جهان

که بالا رقم شد بتصریح نام — نگه کن بچشم دلش بالتمام
بدینسان که گوید بجز کردگار — نباشد مجال بشر زینهار

سه و نیز بحر هزار و دو صد — به هجری درین می برآید عدد
چو من سال فصلی بجستم درین — برآمد من الله سنینش در همین

فقط لفظ الباطل اخراج کن — که فصلی برآید درین بی سخن
باخراج صدق احتیاجی نماند — کنون آیه باید بدین نوع خواند

و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا ۝ و قل جاء الحق و زهق الباطل

سنه ۱۲۴۴ فصلی

هزار و دو صد سه چهار و چهل — سنینش گفت فصلی خدا در ازل
باخراج باطل تامل کر ست — که لفظ زهق بر زوالش گواست

بجائی که حق جا مرکز گرفت — از آنجا معا حرف باطل برفت
گر از روی حق سکه بر زر نزد — درین سکه کی می برآمد عدد

ز داد از روی حق سکه چون مهر و ماه — ابو الفتح شاه زمان پادشاه
بلا تعمیه سکه رائج مگر — چنین ست مسکوک بر سیم و زر

بجود و کرم سکه زد در جهان — محمد علی پادشاه زمان
چو فصلی و هجری درین شد تمام — شنو باز تا سید خیر الکلام

ازین پس که باشد دو آیه دگر — ز اعداد آن نیست غایب مگر
با معان نظر گر کنی هر دو را — چو مضمون مناسب بود هر کجا

۱۲۵۴ه
۱۲۵۲ه

آیه

ما شعار کی ذکر قرآن نکوست ‌ که ما ینبغی له سزاوار اوست ‌ نه آیه بنظم کلام قدیم ‌ لهذا بعینه رقم میزنم

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

پی ظالمین ست خسران یقین ‌ بقرآن برآمد چو لفظ شفا ‌ یقینا شفا زود بخشد خدا ‌ چو شاه آمده رحمت مومنین

کجا دیده شد همچو تاریخ سال ‌ گر از معجزات کلام خدا ‌ در اینجا بگوییم بود بر بجا ‌ به مضمون مناسب بتصریح حال

که مخصوص شد بهر شاه زمان ‌ همین انا نازل بود حکم قدیر ‌ ولی حکم اظهار شد بر ظهیر ‌ بود در رحمت خاص رب جهان

پس این نمی گوییم که این آیات بنیات بتخصیص بیان همین مقام نازل شده اند مگر مطابقت تامه از معجزات کلام الهی بقید نام و خطاب و سن تاریخ هجری و فصلی و تعمیه داخلی و تخرجه و مطابقت اعداد لفظ رب با اعداد نام پادشاه مخصوص در تعمیه داخلی البته بدیده دل ملاحظه کردنیست بر بنهم نکته باریکتر اینست که وفات تخت نشین سابق پیشتر واقع میشود و بعده جلوس پادشاه دگر صورت می بندد پس بدین نظر مضمون تخرجه پیشتر میباید و خرجه داخله بعد از ان میباید و اینجا در آیهٔ کلام مجید بالعکس وارد ست که آیه داخله پیشتر و تخرجه بعد از انست پس این نکته باریکتر از ان راز مخفیه خبر میدهد که تجویز پیشتر همین رای بود که پادشاه سابق را بسبب وفور مظالم او پیشتر در حالت زندگی معطل کرده انتظام امور سلطنت بعهدهٔ همین پادشاه ذی حق واگذاشته آید که بیک اجل تقدیم و پیش قدمی نمود کما وقع چنانکه اشارهٔ این مضمون در اشعار ما سبق درین اشعار یافته که گفته شد نظم چو بر تخرجه قبل شد داخلی ؛ ازین نکته سر خفی شد جلی ؛ که تجویز تقدیم اجلاس این ؛ بود قبل مرگ شه اولین ؛ لاجرم با این باریکی و بلاغت ملاحظه کردنیست پس بهمین نمط همه وقایع تمام کائنات از ازل تا ابد ازین کتاب مبین بیرون نتوان دانست که میفرماید کُلُّ شَیْءٍ فَعَلُوهُ فِی الزُّبُرِ و نکتهٔ دیگر از نهم باریکتر اینست که اینهم تاریخ اعداد هجری و فصلی بحساب ابجد ست و اب پدر را گویند و جد پدر پدر را گویند و این پادشاه تخت نشین ذی حق عم کلان بجای پدر پادشاه متوفی و جد مناجان بود لهذا ازین حساب ابجد چه نکته باریکتر یافته شد فافهم و تدبر اکنون از نهم باریکتر بچشم دیده بلکه برخود گذشته ملاحظه کردنیست که در زمانه ۱۲۴۳ هجری مطابق ۱۸۲۳ء که سریر سلطنت هندوده بجلوس پادشاه غازی الدین حیدر طاب ثراه رونق پذیر بود و بار خدمات میر بخشی و جرنیلی تمام ملازمان سرکار اوده از ارباب فوج و اهتمام زیان و عملهٔ شاگرد پیشه که قریب نود هزار تعداد نفری قلمبند بود و بتوریث پدری بر سر این گران جان نهاده بود تا از دستورات قدیمه سرکار اوده بود که یک ماهه بنام لوند بعد سه سال از تنخواه ملازمان جز و کل وضع شدن التزام قدیم بود در زمانهٔ کارگذاری این ناکاره که همه ملازمان جم غفیر از صغیر و کبیر اتفاق کرده حجت قوی آوردند که در تمام عالم و تمام ممالیک عالم از سلف تا خلف تعداد مدت یکساله بحساب دوازده ماهی ستعارفست که تمام شهور شمسی و قمری و هجری و فصلی و عیسوی و عربی و عجمی و هندی و غیره بحساب دوازده ماهی بالاتفاق بوده اند حتی که در مصحف عزیز هم او تعالی شانه بصراحت تمام میفرماید عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا و بهمین حساب منازل شمس و قمر و بروج دوازده گانه از ازل بنا فرموده که می فرماید وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ و اسامی شهور هم چه شمسی و چه قمری در هجری و فصلی و عیسوی و هندی و فارسی و عجمی همه جا همین دوازده گانه بالاتفاق بوده اند که کس را از سلف تا خلف درین خلاف نبوده است باری این ماه سیزدهم بنام لوند از کجا در همین سرکار اوده پیدا شد که دلهای هزاران بندگان خدا خون میکند فقط اکنون ملاحظه رود که در فرو نشانیدن چنین بلوهٔ عام که با چنین حجت قوی و زبردست بود کدام حجت تردید بود که این حجت قوی را رد کرده اینهمه بلوهٔ عام

متفق الرای معقول کرده میشد واگر چنین حجت قوی منظور کرده میشود نقصان لکوک های سرکاری بذمهٔ این قاسم تنخواه عائد میشود درین اضطرار
کرده بجائی نمیرسید و از غایت اضطرار نوبت بجنون کشید که من الله بحکم لَا رَطْبٍ وَّلَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ مُّبِیْنٍ درهمین سورهٔ کهف که ابتدای
جلد ثانی همین تفسیر حسینی ست دریک حرف و یک لفظ تمام حساب ایام ماه لوند چنان واضح تر برآمد که کسی را دران هزاران مردم مجال عذر
وانکار و حجت و تکرار باقی نماند و بخوشی و رضای تمام بوضع کنانیدن یک ماه لوند که در ماههای فصلی هندی در سه سالی یک ماه می افزایند
راضی شدند واین کار بامداد قرآنی در کارگذاری این ناکاره بکمال پایهٔ استحسان رسید پس این یک نکته از اسرار مخفیهٔ لطائف قرآنی برخود گذشته
بطور نظیر نشان داده شد تا واثق شود که هیچ از رطب و یابس ازین کتاب بیرون نبوده است که بقدر حصهٔ هرکس بروقت خودش بحکم الهی ظاهر
میشود اگر فقط نظائر و واردات برخود وارد شده را نشان داده آید این تقریظ مختصر گنجایش پذیر نتواند شد که دو جلد کتاب قریب صد جزو بنام
اسرار حکمت و اسرار واحدی از همچو مضامین اسرار الهی مملوست تا انچه از واردات و کسر و انکسار و انقلابات ملکی او ده بچشم خود دیده شد یا از تواریخ
معتبره این سلطنت خاص از دفاتر متعلقه موروثی خود یافته شد آنهمه از ابتدای بنای این ریاست نوشته شد با کثر مقامات اهم که بحساب این کتاب
الهی افتقار کرده شد آیتی ازین کتاب مبین باخبار و تصدیق آن بتائیدم برخاست که همانجا بشهادت قول خود نوشته شد بدین نظر آن کتاب
تاریخ درحقیقت بمنزلهٔ تفسیر قرآن توان دانست لاجرم وسعت مضامین این کلام معجز نظام و موجز تمام بآن نهایت ست که در کتاب مجالس حکایتی
دیده شد که زنی ولیه از برگزیدگان درگاه کبریا عز اسمه چنان بخود التزام کرده بود که در تمام کلمه و کلام گفتگوهای روزمره و خطاب و جواب بجز کلام الهی حرفی
بر زبانش نمی آورد با وکه گفتگوها و سوالات مختلف از هر باب نموده بجواب هر سخن و هر سوال آیتی از کلام الله برخواند که جواب سوال و تمامتر بود چون نامش
پرسیدند بجواب گفت که رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً هرگاه از مقامش سوال کردند گفت که اِنَّ اَوَّلَ بَیْتٍ وُّضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِیْ بِبَکَّةَ مُبٰرَكًا وَّهُدًی
لِّلْعٰلَمِیْنَ بهمین نمط بجواب هر سوال آیتی برخواند که اینجا تمامتر نوشتن از اصل سخن دور افتادنست مرتبهٔ ایجازش باین نهایت توان دید که فقط دریک لفظ لَهَا وَ
عَلَیْهَا فرق مرتبهٔ جزا و سزا و ثواب و عقاب بچه بلاغت و ایجاز تمام میکند که لَهَا مَا كَسَبَتْ از جزای خیر و اجر و ثواب ایما فرماید و عَلَیْهَا مَا اكْتَسَبَتْ
عکس آنست که از وبال و نکال عقاب و عذاب خبر میدهد که شرح این دو حرف بس درازست و درین کلام بیک حرف تمام ست فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ
كَذَا هٰكَذَا تمام حساب کمی بیشی ایام لوند که بالا نوشته شد بس دقیق ست و شرح و بیانش بس دراز دریک سخن تمام ست که وَازْدَادُوْا تِسْعًا خود ظاهر ست
که تعداد مدت ایام سه صد و نه سال بلفظ تِسْعَ وَثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِیْنَ بزبان عربی بخوبی بیان می توانست شد مگر اینجا ازدیاد کردن لفظ وَازْدَادُوْا
تمام حساب لوند شهور هندی بی تکلف هویدا شد که دریک سال قریب ده یا یازده روز می افزایند که در سه سال سی و کسری آمد بقدر یک ماه میشود بهمین
حساب در صد سال سه سال و چند روز میشوند که در سه صد سال نه سال و دو ماه و نوزده روز بحساب قمری شدند که در حساب ما فراوده در شهور قمری هجری
شکستهای نوشته میشد و در ماههای هندی فصلی که عبارت از کنوار کاتک وغیره بوده است لفظ و ضعات لوند نوشته میشد پس این حساب دقیق که مایهٔ توفیر لکها
روپیه در خزائن سرکار او ده بود فقط دریک لفظ وَازْدَادُوْا تمام ست که شانزده لک یکمشت بابت همچنین قوم توفیرات تنخگیری بعد وفات پادشاه وقت در
این کاتب نوشتند که تمامتر بعنایت الهی از داخلههای خزانه و رسیدات حسب الخرچ نشان داده بخلعت سرفرازی سرفرازی حاصل کرده شد پس درینجا که از تقریظ
همین تفسیر موجز و مختصر که از ملا حسین واعظ است سخن میرود انهمه حساب لوند درهمین تفسیر جامع واضح تر مرقوم ست فَلْیَنْظُرْ ثُمَّهٗ لاجرم این تفسیر خاص بما
شانی و آنی جدیست که حصهٔ همین مفسر علیه الرحمه بوده است ابتدای بنای تالیف این تفسیر خاص بفرمایش سلطان وقت از کتاب جواهر التفسیر ست چون خامه بیت
چنین مفسر دریا دل بحر امواج بحکم پادشاه مجازی درآمد و تائید شاهنشاه حقیقی بتقاضای همی امداد روحانی بامدد برخاست و دریاهای مضامین بدریای دل مفسر

دریا دل جوش زدن آغاز نهاد آنقدر ها مضامین عالیه و اسرار حکمت و نکتهای باریک و لطائف لطیف دریا دریا از خامهٔ مفسر علیه الرحمه موج زد که مدة العمر مفسر بتسوید مسودهٔ جواهر التفسیر تمام شد و مسودهٔ کتاب تمام شد میگویند که مقدار حجم و بسط دفترهای مسودات کتاب باین غایت کشید که بقدر بار شتر گردید اگر ضرورت سفر ناگزیر میبود تا الشتران شتر پر بار مسودات همراه مفسر میبود و در عالم سفر هم خامه و قرطاس تبسوید مسوده از دست مفسر جدا نمیشد چون مرتبهٔ بسط این کتاب بسیط باین غایت کشید و ایمای پادشاه وقت بتحریر تفسیر مختصر بود که بر حواشی مصاحف گنجایش پذیرد و حامل المتن باشد لاجرم امتثالا للامر آن کتاب مبسوط جواهر التفسیر را معطل گذاشته بتسوید این عجالهٔ موجزه مختصره متوجه شد که بنام نامیش بلفظ تفسیر حسینی نامزد گردیده نامور شد که آن همه دریاهای مضامین ناتمام جواهر التفسیر را درین کوزه کرده است که آخر کار بعد تکمیل این تفسیر حسینی باز بتسوید تتمهٔ همان مسودهٔ اولی جواهر التفسیر مدة العمر خود صرف فرمود که مدد دریای حیاتش حکم نفد البحر پیدا کرده خامهٔ عمرش مفهوم جف القلم هویدا کرد که اکنون استمداد الهی و امداد مدد مطبع فیض نا متناهی چنان دریای خار از کوزه بر آمده چون سحاب مدرار باران رحمت عام همه عالم و عالمیان را دریا دریا سیراب میفرماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ○

نثر مطبوعهٔ سابق از نتائج افکار یادگار روزگار ناظم و ناثر بعدیل و سهیم جناب منشی محمد انوار حسین صاحب تسلیم مد ظله

حمد خدایرا سزاست که خالق ما و شماست صاحب جلالست خداوند افضال ظاهر صنعت و عجیب قدرت و غریب نقش نعت بی حد رحمتش لا تعد ها نعمت بزرگ او نزول فرقان مجید است و رحمت سترگ او شفیع روز بیم و امید آن عمده و سائط برکات و محمد ذریعهٔ حسنات است و این عظمی جهد موجودات و کبری نتیجهٔ کائنات آنکه آیتیست یا آیت صراط مستقیم دین و ایمانست اما بعد ننگ نام مسلمانی انوار حسین تسلیم سهسوانی بدر جنگری منشی نول کشور لب میگشاید و از شکر شکر روزه و امیناید این هندی نژاد دری آنست که دلسوزهٔ مسجدیان دل کنانست یعنی کلام الله شریف هر قسم که عبارت از محشی و معرا و آشکارست از کم قیمت و بیش بها و هم دیگر کتب اصول و فروع دین که چشم از دیدن سواد و گوش از شنیدن نام آنها نا آشنا با نمایش علو همتی طبع ساخته و با انضباط احتیاط شرعی هرگونه پرداخته از دم مکرم و نفس نفیس و مسکن اشاعت علم آباد و قوت مفاخرت و شوکت مباهات عالم دراز دیاد چنانچه درین روزها تفسیر حسینی که مستغنی از تعریفست و بی نیاز از توصیف با مداد تصحیح و معان نظر واقف رموز زبر و زیر پیشیر و قافله باریابان درگاه صمدیت و احدیت ایزد اکبر نص مطلق کتاب المبین تحقیق شان شکوه سورت تدقیق حفاظ ناموس حفاظ نا گسترده مصار نزدیک و دور مولوی عبد الحافظ جانشین حافظ محمد مخدوم مغفور که اوقات خود را در حسنات وقف ساخته و مشدد مخزم مروت همتن پرداخته حافظ قرآنست صاحب فیضانست از تاثیر نگاهش ورق ساده لطف سجاوندی مصحف بهم رسانده و الف خنجری نخته کلکش از الف قد آن بکدست دل سرمایه برای خود در رموز القرآنست و جائزه داشته او جز دلها نیست در مطبع اوده اخبار که یوما فیوما ترقیش باد تن بقالب طبع درداده و در ربیع الاول سنه ۱۲۸۷ هجری مطابق جون ۱۸۷۰ عیسوی باب آخیر و سعادت بر روی مشتاقان کشاد

چون با فضال خدای ذو الجلال — طبع شد تفسیر بر شان غریب
خامهٔ تسلیم تاریخش نوشت — چاپهٔ تفسیر حسینی شد عجیب
۱۲۸۸ھ

چون با فضال خدا این تفسیر چو تفسیر مطلوب تهی وه چهپی	گشت در وقت حسن طبع پذیر خدا کی قسم مشکل آسان هوئی	گفت تسلیم سن طبعش خوب لکهو جلد تسلیم تاریخ تم	کر شده طبع حسینی تفسیر عجب طبع تفسیر قران هوئی

قطعهٔ تاریخ مطبوعهٔ سابق طبعزاد فکر نقاد فخر شعرای سلف جناب منشی اشرف علی صاحب متخلص به اشرف سلمه الله

شکر هی کیا طبع هو کر یه کتاب	عیش بخش دل هی مثل روز عید	لکهوای اشرف یهی تاریخ سال	چهپ گئی تفسیر فرقان مجید ۱۲۸۸ هجری

خاتمة الطبع جدید

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین اما بعد فلا یخفی علی الواقفین که علماء دین وکبراء اهل یقین در تفسیر کلام الله الملک العزیز العلام چه تحقیق وتدقیق بکار برده اند که دقیقه از دقائق فرو نگذاشته اند وما متاخرین که مقلدین متقدمین اند باآلاف فوائد جزیله واصناف مطالب جلیله سرمایه وافی وکافی برداشته اند اینهمه خوش نصیبی هست وآنرا بزرگی وسترگی ومستعدی ومجتهدی سزاست زیراکه مدلول قرآن را فهمیدن کار هرکس نیست ونه حلاوت معانیش چشیدن اعنی جز بتوفیق ایزدی وتائید غیبی کرا یارست که به بیان اسرار خفیه کلام الهی دم زند ودر انکشاف نکات ماقل ودل واعلان شان نزول آیات زبان کشاید همانا در هر رنگ وهر زمانه قدرت کامله اش رونما وآفتاب عالمتاب دین مبین بقلوب المؤمنین المتقین جلوه افزاست پس هرچه هست فیضان اوست واز شرقستان ذات واجب الوجود لمعات صد پرتو خوشم ونازم بر دین خویش وآفرین بر آئین خویش که هر ساعت از خود ترقی پذیرست وهر دم وهر لحظه فروغ گیر چون ظاهر وباهر است که قرآن مجید وفرقان حمید بلسان عربی نازل شده است وهم از تفاسیر عربیه کامل شده ازین رو عامه اهل عجم را ضرورت تفسیر فارسی بود که تفهیم مدلولات عربیه آسان شود چنانچه در سنه سبع وتسعین وثمان مائة عمدة المحققین المفسرین المدققین مقبول بارگاه لم یزلی کشاف رموز جلی وخفی مولانا هادینا المعروف به **ملا حسین** واعظ الکاشفی نور الله برهانه بکمال ایجاز واختصار معرا از تکلف سخن آرائی ومعرا از اظهار فضیلت نمائی بعد از ملاحظه حذف واضمار وتخصیص وتعمیم حقیقت ومجاز تصنیف فرمود سبحان الله عجب تفسیر دلپذیرست بی عدیل وبی نظیرست که **پیش** اگر صد سال ستایش او کند ممکن نیست که از عهده آن برآید از انجاکه مطبع هذا در حمایت واشاعت کتب ملت اسلام مدام باقصی غایت مصروف می ماند ووقتاً فوقتاً وآناً فاناً زر خطیر برای رفاه عام وفائده انام صرف می نماید بنابر علی ذلک این تفسیر پر تنویر را در ۱۲۸۹ هجری چاپ نموده باب فیض ورحمت الهی کشاد ومنت بر جان جهان وجهان بر آفاقیان نهاد خلاصه اینکه تفسیر هذا که بیکبار مطبوع گردیده گوئی که کالبد شوق جان یافته بود واکنون که دوباره در ماه مارچ ۱۸۷۴ عیسوی مطابق ماه محرم ۱۲۹۱ هجری بقالب طبع در آمد روان ایمان توان یافت همایونی این کتاب مستطاب وشایستگی انطباع این خاتم التفاسیر لاجواب بر جمله خوانندگان وبینندگان وحافظان وقاریان مبارک وهمایون باد دعا بمقدار ملک التجار جناب منشی **نولکشور** صاحب مالک مطبع اوده اخبار را خدای کریم اجر خیر دهاد

آمین ثم آمین فقط